UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232870

UNIVERSAL
LIBRARY

العلم علمان علم الابدان وعلم الاديان

حسب الحکم ہز ہائینس جناب نواب شاہجہان بیگم صاحبہ والیہ عالیہ بھوپال دام اقبالہا وملکہا

مجربات تیسیری

المعروف بہ

مفید المعالجین

از تالیفات جناب اسطوی من ماہر علوم حکمت و فن طب حاذق زمانی اسیلیوم میکیر معروف بحکیم منیس صاحب

در مطبع عالم گیر بزیر طبع در آمد

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش حکیم مطلقی که برای هر دردے درمانی آفرید باحاطه تحریر نگنجد و نیایش پیمبر حقی که نوشدارو ی هر انشی مضداق شفاے
بافی الصدور گردید بحیطه تحریر نسنجد ؎ زلاف حمد و نعت اولی ست ربخاک ا جز خفت بود ی تا سا کر
ر رود ے میتوان گفتن - اما بعد بنده بیچیز و بیچمدان نفیس ثم ولیده بیان کهیش ازین بعد آوارگی بان تشیث جیس سیت نام داشت
وا ید بقبول دعوت اسلام باسم محمد سلیمان خان علم شهرت برافراشت عرض مدعا را نمانے داد - و بر سامع
مذاق آشنایان فتح طلب منت ها نهاد کزین کتاب درة الانتخاب مفید المعالجین و مجربات تیسی نام دارد است از عمده
تالیفات جناب فضائل مآب بقراط زمان سقراط دوران مهر سپهر فلسفه و حکمت شمع بزم زیبائے و طبیعیات
وطبابت ثانی ابو نصر و بوعلی سینا حکیم متین صاحب ویلو اجداد ماوری خاکسار است -
ستغنی از توصیف ماست - همانا آوازه شهرتش آویزه گوش عالمیاست - مدت حیات خود
رسیده تا مدار و فلیکه با اقتدار کارکیاے جهان اثبات و اقبال فرمانفرمائی اقلیم حشمت و اجلال
است - زینت انجمن فهم و فراست و کیاست - جمشید جاه فریدون درگاه جناب نواب سه
مرحومه جنت آرامگاه بنهر برد - و دولت گرانمایه اعزاز و استیاز روز افزون رنگ آوزد - و واقف علوم
بود و عارف معارف انواع فنون - بالخصوص با فن طب مناسبتی خاص داشت - و تشخیص مرض و اسلوب چاره گری بذات وی

بیشتر عمر عزیز در تالیف کتب طبیه صرف کرده و بضاعت ناپسوده اغنیا و متاع نیک هر دکان فراهم آورده ۵ گرچه دارم هر دکان
کالای هر رنگے چو سود ✤ همنشین قحط خریدار است در دوران من ✤ اما پیش ازین که رساله مؤلفه رنگ طبع پذیرد - و تصنیفے
از تصانیف موتلفه بحسن شهرت عالم دلها گیرد - جان بجان آفرین سپرند - شاگردان و همنشینان بحلقه [illegible] خیره تجربات و معلومات
مدت العمر شان بود چون مال بغما یگان یگان بخود بازبرند و ملک خویش شمرند ۵ بدست شوخ طراری دل بیمار ما فتاده است ✤ که گوید چارهٔ
خود کن چو ازو دمی بازپس خواهم - قصه کوتاه عمر سامع دراز این نامه نامی و صحیفه گرامی که جاده پیمایان فن طب را خضر طریقت و دردمندان
جهان را چاره گر شفیق است - از اتفاق حسنه در مطالعه و معمولات جناب بکمالات انتساب طبیب باکمال حاذق بیمثال کثیر المناقب حکیم **حیدر خان صاحب**
گریگوریختن دومین حضرت مؤلف گرامی در بیت بود که از دستبرد یاران مصئون مانده و رائقهٔ تابین بچهیر رسید حصول این دولت عالیه و نعمت عظمی
را غنیمت باره شمرده سپاسگذار منت یزدان گردید ۵ ای خدا قربان احسانت شوم ✤ این چه احسانست قربانت شوم ✤ از انجا که اشاعت
اینچنین کتب بلحاظ دفاع عام و افادهٔ انام از قبیل واجبات است لاجرم بنظر کیمیا اثر حضور فیض گنجور - مهر سپهر شهریاری - شهریار مملکت نامداری
همشید جاه - خورشید کلاه - افشین سخا - حاتم عطا فریدون فرسکندر دور - بانی آئین جهانبانی - ثانی صاحبقران ثانی - سایه فضل الهی - جامع
فضائل نامتناهی - حامی دین و ملت - ماحی شرک و بدعت - سلیمان مان - مهتاران آن - مظفر فرسکندر دور - آبروے جهان
اقبال - رنگ و بوے گلستان اجلال - مظهر شمائل برگزیده - منهل فضائل پسندیده - حق نیوش - عطا کوش - قدردان اهل کمال
علیا حضرت - رفیع المنزلت - یعنی جناب نواب **شاهجهان بیگم صاحبه** کردون آن امیر رئیس ولاور اعظم طبقهٔ اعلای ستاره بهند
رئیسه دارالاقبال بهوپال لازالت شموس اقبالها بازغه گزانیدم و مستدعی طبع آن گردیدم از بس که همت والا نهمت سرکار نامدار
فاخته خلق اسد منوره عزت ذات ملکوتی صفات آقای کارگر در بذل و سخا و ایثار و عطا معروفست ذات تمکنوار شرف پذیرا
روزی یافت سجدهٔ شکر بجناب الهی بجا آوردم - و این قطعه دعائیه ورد زبان کرده

قطعه

الهی تا گلستان جهانست	بهار عمر آقا جاودان باد
بود زینگونه هفت کشور	الهی تا نے صاحبقران باد
نشاط و عیش باد اساس کارش	غم و کلفت نصیب دشمنان باد
الهے تا بود نام ریاست	برادر رنگ حکم [illegible]
همیشه در ازای خواهش او	الهے سعی و سا [illegible]
الهی [illegible]	[illegible]
دعا گوے بقای ذات سرکار	زجان [illegible]

بیشتر مرچ پیزند **علاج** فصد کنند و بشربت عناب آلوتر هندی بنفشه سکنجبین آب انارین گلاب کشک شعیر لعاب اسپغول تلبین نمایند مزوره کشنیز تر کاسنی کدو خیار
مرغ ماهی تازه رشتی تیغ خورند از شیر بینی و لحم وغیره پرهیز نمایند **اعلال صفراوی** صداع شقیقه ریشهای سوزنده و شانه و قصیب و عقد شقاق رو و لب اطلاق
و موج آذن و معده و سر پر زدن پهلو و قولنج خشونت زبان عجز تلمی و خشکی دهن و بینی و عطش دمی یوم صفرت رود رم و مانع [illegible] تاریکی چشم بی هنگام
غصب قلت اشتها عسر بول **علامات** صفرت وجه و عین و لسان و براز ضعف اشتها نمایان تشعریه لذع نفس تلخی و خشکی دهن و بینی و لترت عطش قی سبز و زرد و بول
تنگ سرخ تیز بی جا سماتیدی آواز سوزش ولذع قم معده لاغری تن سرعت و عظم نبض استلزمت از آب و هوای بارد گاه گاه سخن بیهوده گفتن و خواب اشیای زرد آتشگی کلیه اوقات بدن
و خالات زرد و شقلیه پیش چشم نمودن و اکثر این امراض و گر با بر دم گر سباب قلیه شیر بینی شیر لوز وغیره خورند بپوشند از مایا روزه دارند و خواب بدو آفتاب نشینند و جان شیند پدید آیند چون اشیاء
مذکوره پدید آیند اعلال صفراوی مع **علاج** او مرکب سکنجبین کلاب بنفشه عناب انارین زرک اسپغول مالا شعیر سکنجبین شربت غوره و سند آب بارد نوشند مزوره کشنیر تر کاسنی کدو خورند از اشیای
حاد یا بس شیرین حریف پرهیز نمایند **اعلال بلغمی** صرع فالج لقوه سکته کابوس نسیان کسل قراقر تکبر و واخزاز تشنج شعر سر زفر طب ناگواری طعام وجع و ضعف گروه
و شانه و فتور ناف تباهی پیه برص بهق ابیض وجع معده و سر و ظهر و پا نزو نقرس خلت بصر تشنی لعاب بهن شیب لقوه سوزش شانه بیاض بول ضیق نفس عشه
حمی مواظبت خرقت کند ثقل زبان **علامات** بیاض در رم وجه صفر و بطو ولین نبض بردو زن مالس سستی لحم اندام کسل ترشی دهن اشتها ضعف عضم قلت اشتها
بلادت ذهن بیاض بول ثقل سر سباب کندی حاسه با عدم عطش ترشی دهن چشم در خواب اشیای سفید آب باران برق دین و اکثر این امراض سر ما شمل پیه بدو
شپش نمک و اکل شور و ماست و بیض و ماهی تازه و شتاب آب گنبد پدید آیند اگر بعضی شور بود و بشرب آب بارد ساکن گردد و شپش کمک فرو بود لعلل ساعی باشد از
و کل نداش سرخ نگردد و زن و خلط غالب بود در گاه گاه بطعام طعم و قی ثقل باشد سود گردد و قی ثقل غالب باشد چون آنرا نکو ظاهر شود خوف ندارد **علاج** اسپغول ایارج فیقرا دهند
مشک عنبر بلیله زرد ها مزوره و بنفشه چغندر ثقیل کباب پیل خورند اگر مرض دگر با شد بطبیع نشیت و عسل قی کنند طبل لیف کبر حوارش سیره جوارش مصطگی وغیره تسبیحی زنند
اعلال سوداوی [illegible] اندوه بی سبب جمع دل و معده و سر کلفت بهق اسود ریش سر سرطان تشقق خشونت جلد بدنام مرد الی ادرام مطلب سوداوی
همی ربع جنون بخیر حلت بصر عشا تیرگی دیده حدت معده تنگی دل عظم طحال قولنج **علامات** بی تنگ بوست بدست جوع کاذب گما نهای بد ناامیدی از همه کار با کثرت عظم
سهر رقت قم معده ترشی بر عظم طحال بهق آرزو غذای کثیر هزال حزن هذیان کثرت کلام نهاماندن جوئی غیظ و سوداخون کثرت فکر و وسواس خوف بول کدر و سیاه و غلیظ مزج و
تعلیل و دود اشیای سیاه و مخوف در شوک اکثر این امراض مقرن کهول پیر و گل حموضات قدید لحوم صید مدید آیند و قتیکه علامات مذکور ظاهر شوند خوف از اعلال سوداوی نباشد **علاج**
[illegible] ایارج فیقرا بلیله زرد ها مجون مفرح عرق گاو زبان و هند بجامم بر هندی لحم پرند سیب انار شیرین زعفران عسل موگیر غذا گیر گرم نرم مفرح بخم خورند زدن انتهای
انتباه انگیر پرهیز نمایند ناموست که پیدا شود سوداوی بدان سفید رنگ از **علامات باد** اگر دو عضو ذی حس بلون یا درد باشد و از موضع بموضع انتقال
[illegible] باشد انتقال آرد اگر ذات باد قوی تر آثار درست گذشت که اگر چه وجع صعب باشد اما در عضو گرانی نبود **علامات سدده** استلاء ثقل
دران عضو صلابت لون تغیر فرق در آماس سدده گذشت که آماس دماتب باشد و سدده بغیر تب **علامات انتقال** عضا کسل حرکات حرت تن انتفاخ عروق
بتدو جلد استلای نبض ضیع و حرارت بول قلیل [illegible] اعدال بصر تخیل و خواب که قدرت بر برخاستن و رفتن و تکلم حمل جز ثقیل ندارد در دیدن و خواب طیران و سرعت
حرکات و عکس منکورات دلالت بر رقت اخلاط دارند **فائده** صاحب دماغ گرم را ز هوای گرم و حرارت آفتاب و آتش صداع خیزد روی و چشم سرخ و عروق چشم نمایان

دستور اول ... سرخ بود پس بسودا میل کند و زود زود اصلاح گردد و فضله دماغ زرد و خواب سبک و زیرک باشند صاحب دماغ سرد را کثرت زکام و نزله بیاض چشم و عروق آن باریک
گرانی خواب زردی و سفیدی مو حرکت چشم بطی و بعسر گشاید و از اغذیه و ادویه و هوای بارد ضرر یابد صاحب دماغ خشک را قلت زکام و نزله قوت حواس صفای مجری
بینی از فضله سهر زود و فهم مویش جعد بود و زود زود اصلاح شود صاحب دماغ تر را کثرت زکام سیلان رطوبت بینی کندی حواس نسیان دیر فهم باشد دراز رای و غوامیت زود بگردد و موی
مجعد بود و دیر سفید و دیر اصلاح شود صاحب دماغ حار یابس را اسباب تیزی حواس صفای مجری بینی سبکی خواب حمرت یا گندم گونی وجه و لاغری بیابی بگردد و مویش سیاه جعد
و زود اصلاح شود صاحب دماغ حار رطب را کندی حواس کثرت مخاط تازگی و درخشندگی لون کندی [illegible] عروق چشم [illegible] موی مائل بنرمی گرانی و شوریدگی خواب و از
حمام و باد جنوب و اغذیه گرم ایذا یابد و ملازم استعداد امراض سر نبود پس اگر حرارت غالب بود آثار او و اگر رطوبت غالب باشد آثار آن غالب بود صاحب دماغ بارد یابس را
حواس کند لون وجه سبز سیاه بی رونق و از اغذیه و اشربه و هوای بارد ضرر رسد و در جوانی حواس تیز بود و احتمال سختی نکند و بسیار بیمار شود و زود پیر گردد و مویش ضعیف
و زرد باشند و زود سفید شوند صاحب دماغ بارد رطب را کسل کندی فهم سبات کثرت زکام و نزله و بیدل بود **بدانکه** امراض سر به پنج سبب میشوند یکی از آنها تفرق
اتصال غشا و گوهر دماغ چون قلغمونی و سرسام و غیره دوم از اجتماع خلط یا بخار چون مالیخولیا نسیان و غیره سوم از اجتماع رطوبت در تجاویف مجاری دماغ چون کابوس
صرع و غیره چهارم از اجتماع رطوبت در اعصاب چون فالج رعشه و غیره پنجم صداع

فصل اول در صداع

قول جوان کو و شیخ سینا صداع [illegible]
حاسه لمس غشا است بسبب قرب حرکت و انمی اعضا که در سر هستند و صداع دوگونه است یکی آنکه درون قحف باشد و درین چون دست بر سر گذارند وجع نمی افزاید و از تمام
که در دوم ذکر شده هیچ نباشد پس درین نوع ادویه یا کوب دهند دوم آنکه بیرون قحف بود و در جلد سر و درین قسم چون دست بر سر گذارند درد افزاید و گاهی هم منتفخ بود
از قحف بر آمده نماید یا در سر ورم بود یا بسبب قلع مو باشد و درین نوع ضماده بکار برند **بدانند** که درون قحف بغیر شرائین اورده اعصاب هستند پس اگر وجع در شرائین
باشد مع انضربان بود و اگر وجع در اورده بود ثقل سر پیدا باشد و اگر وجع در عصب [illegible] باشد در چشم اگر در جفت سوم [illegible] اگر جفت هفتم عصب بود در [illegible] ذائقه [illegible] اگر جفت
چهارم باشد در [illegible] اگر در جفت پنجم بود در سامعه اگر در جفت ششم باشد در فم معده نقصان ضرر پیدا باشد و وجع در مغز نمی شود چرا که [illegible] **انتباه** اگر ضیاع ماده دماغ
از سعوط زود و کثیر [illegible] بدن عروض ضعف خلاف مسهل که بدن ضعیف میگردد و ماده دماغ کم می برآید لیکن استعمال سعوط و غرغره بعد تنقیه ماده از حقنه و
و غیره باید تا بی آفت بود مگر آنکه مرض مهلک باشد چون سکته و غیره که درینجا مهلت نیست و سعوط هم در بعضی مثال مسهل عمل نکند در صورت تکرار و افزودن مقدار
لازم و حبس ماده دماغی بغیر تنقیه نیست که مودی بفساد میگردد و ادویه منقیه سر وقت [illegible] باشند تا [illegible] ماده
کما ینبغی نماید **فائده** در صداع اشد اگر حمی محرقه بود و بول سفید آید بد است و زوال صداع شدید دفعةً بغیر تدبیر بد است دلیل [illegible] نفسانی باشد [illegible]
در صداع اشد بد است و صداع شدید بی علامه بد است غفلت از وجع آثار تولد سرسام باشد **قول جالینوس** صداعی که از حرارت و برودت بود و اشد باشد بسبب
آنکه ایبوست شود و از رطوبت کمتر شود چرا که رطوبت بذات خود موجب الم نیست **فائده جامعه** صداع از کثرت تکلم و اغذیه و ادویه [illegible] دماغ و تکرار
و غیره پرهیز نمایند و ثوم و بعض [illegible] و لبن و دسومات [illegible] مضر دماغ اند [illegible] صبر اصحاء را صداع آرد و تجویز [illegible] الطبیب [illegible] اکل [illegible] کند [illegible] کرنب [illegible] شبت
کبیسه عدس [illegible] زعفران باذنجان مضر سر و مولد صداع اند [illegible] در صداع [illegible] مضرترین اشیاست مگر در شرکت معده [illegible] و اغذیه حامضه نیز مضر اند مگر
در شرکت معده اغذیه حامضه که تقویت و دباغت معده و منع انصباب صفرا کنند مضائقه ندارد و در صداع حار [illegible] اطلیه [illegible] گذارند و در صداع محرورات

بی ضرورت قوتی بهمل نیاید اگر احیاناً مهمل آید و فتور و جواس از تقدم فتوح طبیخ یا بوی نیا آگهی بر سر نیاید تا فتح مسامه کند و قدری بهره و بهتا فتح مضرت نماید و دو صداع که بسبب بلغم خارجی باشد تقطیر دوا از آن طرف کنند که سیلان سودا خلل گشته و تقلیل کند صداع مزمن ادویه استعمال نموده اطلیه نمایند و اول عاق نمکنند بعده دلک یا فوح بعجین یا صوت سازند تا اثر دوا بوجه تمام نفوذ نماید و غلط سر که با ضمده دین مرقت نفوذ تمام صداع تلیین مناسب بلیله بی دانه مربی انفع الادویه است که ازیوست ساده باشد که دران تلیین نماید بلکه تر طیب باد وبان نافع و دیادی بعد تنقیه دو سا فیخ بعد تنقیه تبدیل هوا و غذا و مزاج و تقلیل اکل مشرب مسکون و مجلا بسا بقا و غیر ضروری لازم فرود مشرکت معدی هایشه بآب نشستا نافع و دیادی که تشنج نمایند کاده سوی اسفل منجذب شود اگر چه بقته حاره قویه باشد و هر صداع که با زلم باشد دران تبرید و تدهین سر نکنند و صداع عیکه در سر استقال کند در از تر میتکین باید در وی فصد و حجامت ضرور است و تشنج بصر قیت مزمن بصداع عاکثیر النفع و شرب جغر عیر مزمن بهترین علاج اکثر اقسام صداع است قول جوان کوروو تقیه خاص نماید تا ماده ریزش نکند و مرتفق ادویه مارد که در گلهای بنفشه و غیره نباشند دارند تقلیل غذا تکثیر خواب نماید و ضمده و قوا بر جبهه نگذارند بلکه بر صدغ و گردنه نهند تا منع صعود ابخره سوی دماغ کند که نوعی بود و قتیکه آنرا صداع میشد بدانا بهند میگرید بسبب صعود صفرا سوی سر در بعد زوال صداع بول نگرین میشد بسبب جمع صفرا با مثل آن نگردد قت دولاون انبوی نشش دانه سنگ مرمر خمیر کرده و در گلاب بگذارد تا گداخته شود قرقره آلوه و گرگفت گذاشت و خرقه دیگر در مرق سنگ سرخ تر نموده گرد گلاب و صدغ و جبهه و سر و دماغ بگلیلی نهاد صحت یافت تنقیب ثعلب بر سر نهادن و بیخ با برنگ و گلاب سا بیخ برگ گیاه مقدس کوفته بصدغ بجا بگذارند قول عسکری گاهی دو صداع باشد بقدر صوت عارض میگردد با یکدیگر نطوط یا بگر یکدیگر هم مرور گوش بگاه در ساعت بگلم آید فایده در گر صداع بارد اگر سا فیخ باشد بقدم قیام در برف و آب هوای بارد و کل هر قات و میل جمع بعقب و استعداد هوای عالی آمدن و نارو پوشیدن سر و عالتی شبیه بخط و اطلاق حواس بر دشمن قت و بیاض بول علاج روغن سوسن روغن بابونه روغن مرزنجوش و غن سداب بگرم بر سر مالند اگر بر دو قومی بود قدری فرفیون نظوط دادن یا فتیله بیا سوسن گندم را نیک باریک دو خرقه کرده گرم نموده بر سر گذارند اگر گرم کند بر سر نهند اگر سا کن نشود در حمام گرم بر سر بند طبیخ تفاح کلیلی با خطوط دوس با بونه مرزنجوش سته شیح ارمنی نطول نمایند و انکباب سازند یا سمین نرگس سوسن مشک عنبر و غیره بویند جهت الفاء قیط کبابه آب سداب و گلاب ضماد کنند خاکستر سر که طلا نمایند دانچیزی قرنفل بر جبهه بالندر سندیل کشیف بر جبهه بالند طبیخ بنفشه سپستان خطمی تخم کدان تخم بیدین تلیین نمایند تقلیل غذا سا بامرغ کبک تیهو گوسفند بخود آب نرمه دانچیزی خردل خوردن از دوا شیا می تند با دهوای سرد پرهیز نمایند قول جوان کوروو

کنند بر صدغ طلا کنند برگ انته غا بیه پوست بیخ درخت خود سا یده بشربت ورد و خوب بسته یکدرم وقت شب بعد چهار ساعت از غذا دو هفته چند بار بقاصله سه روز یا دو روز بعد مرزنجوش بقدری هر که سا یده مالند بزیل حمام مدهن خسته تخم آبینه تخم تازه با سا یده بر جبهه و صدغ طلا کنند زیل بقر تازه کنند بسر که تند سا یده نرم نمایند نهند بخرقه کهنه باد انیسون گوش فیلی و سرکه سا یده فتیله ساخته در نخرین نهند فرفیون بسر که تند سوده بر صدغ و در زلکلیی طلا مالند مفصل مسحوقه بهمان فصل آبینه بر صدغ گذارند اگر جمع ناقی ماند روغن گل و انفاسیون دانس در شیشه ضبط کرده بر گ انته غا مرزنجوش برگ سکبینج همه را نه هر یک سداب دانس کوفته اندا خته در جام مرصا چیده شاند چون مایعت خشک شود روغن بر ایند و در یکدرم این روغن کهربا سکر و پلو آبینه بر صدغ و جبهه بر طلا کنند مدام بر کلاه پوشیده دارند نقل جوزبوا بوه مرزنجوش سا یده بر سر پاشند و کلاه بر سر نهند خرقه بروغن بهیدانه و تیکو تر که ده گرم نموده گداخته و بالایش فشنیز بیخ قنار اخمار سا پیده بپاشند اگر کافی نبود دانه شش عدد روغن گل دو دانس جوشانده بر جبهه یا فوح مالند زیل بر کنند و کر بسر گلابی طلا نمایند اگر بعضی بود تقدم

اغذیه بارد رطب ثقل سر و چشم سبات نسیان سیلان آب از دهن و بینی بر دلس غلیظ و بیاض بول و بطوء نبض خفت وجع انتفاع باشیای حار و اخضرار ازبار و اکثر به پیر
و بلغمین و اہل راحت افتد اگر در تدبیر درنگ کنند بکوریی و فالج لقوه سکته ادا کند و در ابتدا اسهل العلاج و چون مزمن شود عسر العلاج باشد **علاج** ماء الاصول یا طبیخ اصل
سوس بادیان بنجکاسنی عنب الثعلب گلقند دهند روز چہارم آخر شب ایارج فیقرا و مثقال اطریفل صغیر مثقالی آمیخته دهند و بالایش قدری آب گرم نوشند و تنقیه
بحب صبر و حب ایارج حب اصطمخیقون کنند تنقیه نمایند خردل با بکامه یا سکنجبین آمیخته غرغره سازند یا بصعتر خردل عاقرقرحا مرزنجوش عسل غرغره کنند بعد تنقیه بطبیخ بابونه
مرزنجوش پودینه شبت اکلیل سداب انکباب کنند و اشتوبه نمایند روغن سداب و روغن بابونه روغن قسط روغن مرزنجوش روغن یاسمین بر سر مالند و در بینی و گوش چکانند
فرفیون بروغن بابونه یا گل آمیخته پیش سر مالند مشک عنبر غالیه بویند لسباسه بروغن بنفشه آمیخته سعوط کنند چند فرفیون با آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند تا عطسه آید
اگر ساکن نشود بر دو جانب گردن داغ دهند و داغ بر صدغ و میان سر و پس سر بالای مغاک گردن مفید نخود آب بشیره قرطم و دیگر اغذیه که در سادج گذشت خورند —
قول جوان کوبرد و اول تنقیه بلغم بحب ایارج قرص حنظل وغیره مکرر کنند بعده بر نوکا یا پس گوش کاستیکو نهند تا جراحت شود و ماده بر آید یا بالای [illegible] کلیلی
داغ دهند که تا عظم رسد برای صداع بود کهنه انفع و بعضی قریب درز و بعضی بر باز و نوشته زنی بسبب حبس طمث صداع اشد داشت از داغ بازو صحت یافت **دیگر** اگر
وجع در موخر سر متصل قمحدوه باشد بدانند که بسبب بلغم است آب ترب و سکنجبین یا طبیخ شبت قی کنند تا معده پاک شود بعده اهلیله مربی یا آمله مربی خورند و بوند در سام بیده
دهند زراوند گرد مسحوق در عسل آمیخته خورند زنجبیل بروغن خیری آمیخته بر سر مالند اگر زعفران فرسد بهتر زعفران زنجبیل نبات هر یک دو دانگ دهن بقدر مثقالی سائیده
آمیخته در بینی چکانند سم بقدر نخود مسحوق بر سر مالند اگر امتلائی بود و مزمن باشد تنقیه کرده نبات نیم درم زعفران شش دانه دهن بقدر دو نیم مثقال و [illegible] روغن سحق کرده
باقی روغن بر آن گداخته آمیزند و هر روز نیم درم در هر دو منخرین چکانند تا هفته اگر امتلائی نباشد اول تا هفته شیر گاو نیم رطل نشاسته خشخاش دهن بقدر هر یک چہار مثقال
مغز بادام ده عدد مثل حریره پخته خورند پس ادویه مذکوره در منخرین چکانند **دیگر** اگر مزمن بود بیضه باشد یا صداع و جار بود یا باد [illegible] بشود حلق موکرده مرهم [illegible]
بر تمام سر گذارند و دیگر روز آبله کرده اخراج ماده نموده صحت دهد **دیگر** بطبیخ سنا ترید بنفشه بادیان اصل سوس سپستان گلقند تلیین کرده بعده روغن [illegible] آمیخته یا حفض جند
نفلدرا کندش سعوط کنند صبر زعفران افیون طلا نمایند **نفوخ دفلی** برای صداع و شقیقه و صرع منقی دماغ برگ دفلی سرخ برگ دفلی سفید برابر خشک کرده سائیده
در بینی دمند **دیگر** تخم سرس خشک آب سوده سعوط کنند یا سائیده نفوخ نمایند **سعوط** مزلق صداع ریحی [illegible] مشک زهره گاو هر یک یک صبر نیم سحق کرده قدر نصف
عدس بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا شیر زن سائیده سعوط کنند **دیگر** [illegible] مریم سائیده نیم نطرون ربع سائیده یا مشک کافور زعفران سائیده یا زرنب [illegible]
یا دهن بنفشه سائیده یا شکر درم شیر زن دو درم دهن القرع سه آمیخته یا سعد سهل آب برگ تنبول یا شیر بز یا بیوا — آب شبانه سوده یا موسیائی حبه آب [illegible]
آمیخته سعوط کنند **دیگر** شونیز یک شب در سرکه تر کرده سائیده روغن گل آمیخته سعوط کنند مزلق مزمن **دیگر** روغن یاسمین یا روغن ترنج یا روغن بنفشه یا روغن مرزنجوش سعوط کنند **دیگر** فلفل سفید نمک [illegible] بقدر شش درم
سائیده سعوط کنند مزیل انواع صداع و شقیقه **دیگر** دارفلفل عدد آنگزه نمک سنگ هر یک قدری با آب سحق کرده منبالغ سعتر را است عکس سائیده مشک [illegible] برشته در بینی چکانند ساعتی همچنان [illegible]
جدات [illegible] مزمن **دیگر** زعفران نیم درم افیون یا تنخواه هر یک دو [illegible] جسته هندی نیم درم قرنفل چہار عدد تخم [illegible] جوز بویه [illegible] عدد سائیده ضماد کنند مزمن [illegible]
دیگر سعوط اطفال الطیب سعوط کند **دیگر** چند یا عاقرقرحا یا شونیز یا قسط یا بندق هندی قدر فلفل سعوط کند **دیگر** مصطکی بروغن زنبق آمیخته سعوط کند **دیگر** طبیخ [illegible] سعوط کند **دیگر**
آب برگ [illegible] یا تخم [illegible] آب سوده سعوط کند **دیگر** [illegible] سائیده خشک کرده مثقال با آب سلق یا آب مرزنجوش حل کرده گرم نموده یا بوده بینی نگهدارند پره گاو و هفت عدد سعوط کند مجرب **دیگر** زعفران [illegible]

یا بزر سوده قدری شکر آمیخته سعوط کند مزیله‌ای **دیگر** تخم سپیدانه نیم روغن گاو سر سائیده سعوط کند مزیله **دیگر** نمک رسنی شونیز هر یک دو سرخ آب سائیده روغن گاو آمیخته سعوط کند **انکباب** آب دریا جوشانده یا آجر تفته در آن انداخته انکباب بسر کند سائیده **یا** سر بسرکه ده دهن روده سائیده یا زفرفیون بروغن یا سمین یا بر روغن سوسن سائیده یا بنجبیل صندل سفید پوست بیخ و زنجبیل خروع آب شسته بیخ ماهی سائیده یا فلفل گردکانی سائیده یا نشسته خوزه آب سائیده یا زعفران انیسون کافور هر یک یک مثقال سائیده یا سقمونیا بروغن بادام آمیخته یا سفرز نمه بروغن آمیخته یا مینک بگلاب سوده یا زنجبیل بحری بگلاب سوده یا سقمونیا قدر عدس بروغن گل و سرکه سائیده بر صدغ و جبهه طلا نمایند **دیگر** با دن آب سائیده بر جبهه طلا کند مزیله **دیگر** روغن خیری بر سر و صدغ مالند **دیگر** آب الکبین روغن گل یا کنجد آمیخته بر سر مالند **دیگر** گیره ارمنی دو گو گرد زرد یک آب سائیده یا بنجر سائیده یا فیون آب سائیده یا آرد جو آرد سبکر آمیخته با جو بابونه آب بار و سوده یا تخم بسکر سائیده یا تخم خروع آب سوده یا صبر آب سوده یا جند سائیده یا لادن سائیده طلا کند **دیگر** جب ملوک آب سوده طلا کند **دیگر** روغن مرزنجوش مالد **دیگر** فیون نیم روغن گل کنجد سه آب شسته خوشانده طلا کند و برگ خروع و پنبه گرم کرده بندد **سنا** و مرزنجوش بل حمام سر سائیده یا بابونه پژنده سائیده یا برگ پنبه تر کوفته تا بنجبیل قند سیاه با گرم سائیده یا بیخ خروع بنجبیل آب سائیده یا تخم خروع سائیده یا بیخ خروع قسط دار شیشعان فلفل گرده سائیده یا بابونه آرد جو سائیده یا مرزنجوش کامل مرزنجوش با بابونه شونیز بر آب مرزنجوش سائیده یا بره هر یک یک مثقال شونیز چهار سائیده روغن گل آمیخته یا برگ داودی کوفته یا صندل انزروت بر آب سائیده بیاض حاصل آمیخته با سیداب بروغن گل و سرکه سائیده یا اسپغول سرخ روغن بنفشه آمیخته یا برگ و گل بگاپر کوفته یا بنفشه سائیده یا جاورس یا سائیده یا حاما سائیده یا گوکنار سائیده یا ارمنی سبکر سائیده یا چوبا دنبان بنفشه ساق گاو آمیخته یا آرد گندم با بنگ آمیخته یا آرد گندم با بابونه آمیخته یا بیدانه سائیده یا گل بگاپر سائیده یا مصطکی نماد کنند **دیگر** پوست بیخ ارهر سرخ بنجبیل سائیده بزرگ بنماد کند **دیگر** کبابه بگلاب سائیده همیان سر بالا مسکن ساعت **دیگر** گوگرد حب الغار جند بر بار سائیده دو دهن روده آمیخته بر فرق شیخ بر جبهه نهند **دیگر** زعفران افیون بیخ بنجبیل حاصل آب حل کرده بکاغذ نشاده گذارند **دیگر** صدف تر سبکر سوده بر بناگوش مالند **دیگر** بره و بابهن بقر حب کرده و وطشت پر آب نهند در برگ سپیدانه نیلگل شب آب سائیده بر جبهه نماد نمایند فرفیون **نجور** بنجبیل بابونه انیسون یا سپیدانه سائیده یا عظم گلب یا ارمنی نجور کنند **نفوخ** زنفل سپید و خ نوشادر سائیده نفوخ کنند **دیگر** دارشیشعان بنجبیل فلفل گرده کوفته بپوشند **دیگر** عاقرقرحا زیر زبان گیرند **دیگر** بره بنجبیل نطرون نمایند **دیگر** حجر الحیه مخطط با شبه بر سر آویزند **دیگر** حجر الحیه شور مرشل سنگ یا بنگ یا بالنه و **دیگر** زهره الصفیع بر سر زنند **دیگر** جوهر شمر زهر خود را بدند **دیگر** ضاد بطالیه با صبغ گذارند **دیگر** زعفران را بدن بروغن زنبق یا کهنه آمیخته بر جبهه ضماد کنند **دیگر** او کوا انتیه مندمین بر فرق تراشیده بر جبهه بپیچانند **دیگر** طلای صداعی یا طلای کلاه گذارند **دیگر** شخصی صداع مزمن داشت و به نیشند صبر آب طلا کرده و بر بناگوش مالید و نفیه آلوده در گوش نهاده بشد شخصی اصداع اشد بود میان سر تراشیده و فوج حلق مرکوزه ضفوع شکم نگاه داشته بست چون حرارت ضفدع کم شد دیگر بست بدستور بیرون آورد فلفل در پنبه پیچیده در گوش نهند مزیله مزمن **دیگر** خربز بر سر مطول کنند **دیگر** قاقلیا سائیده در بینی دمند **دیگر** غالیه بوئید **دیگر** دارشیشعان سیاه شونیز بر جب شبه هند دیگر بنادن سیاه جب شبه هند و زوفا تر شده سه جزو مزیله مزمن **دیگر** اسپرزه تو تیای سبز بگلاب دهند و دیگر زیره سفید دو درم هند **دیگر** طبیخ جای نوشند و دیگر از اول حل تا اول سرطان اصل سوسن شکر هر یک درم با دیان خیدر مهر روزانه بندد و هم سال علت طاری نشود موجب جلای بصر و رفع ظلمت و صداع مزمن و جمیات کهنه گردد **دیگر** سنگ ارمنی بطبیخ شکاعی سوده یا در دوا دنس عرق اشتر غاز دو ساعت تر کرده نهار نوشند چند روز **دیگر** عصاره انگبه تخم بیخ ماند مرتبه گرفته تا گیاه طبیخ نرو فا نوشند **دیگر** جب کوتر اگر تا کو لوان بنجبیله در دوا گرفته شود دهان را گرفته

دیگر قرص فیروزه وزن یک آدرس اسن بنکلوا و باعصاره الکائبس یا سفرزن بنبید یکتایا آسین سبا سبا سه یا فلونیا دهند دیگر عرق اوریا ول دهنی آقالیا
نیم قاشق سوخته کرده چوبی در دهن گرفته دارد تا ماده برآید دیگر اطریفل غاریقون وچب بنفشه وچب بسفایج وچب جالینوس و بید الورد وعود السلک
مروشترت حمل وقرص بنفشه ومعجون تسطوس ومعجون ترسس عرق تیلکوسفیه نفوح حنظه زیره صدیع یارد وشقیقه مرتزول ودیگر امراض یارده چشم گندم پنیر عشر
کرده اصبع بالا آید مرکرده بهمایه شک منوده سائیده قدری انفوح کنند یا شویه مزیره صدیع یارد وگل خطمی بابونه اکلیل نوفاعنب الثعلب حاشا خردل تمام ملحمین
سبوس گندم یا آب چوشانده یا شویه کنند اگر عرق یا چیچیری افزایند بهتر یا شویه زیره انواع صدیع بنفشه گل خطمی هریک سی درم سبوس گندم پانزده درم آب چهارسیر
جوشانند چهارم رود یا شویه کنند مرهم ولیکاتوریو ذراریح مسحوق تیک انیون دوسطک چهاردرم برآتش نرم مرهم ساخته بخرقه کشیده گذارند حب صبر سبر
هشت پ سوس دود تبدیک سطک کیم صبر را آب بادیان آب کاسنی عرق گلاب کرده او ویدیگر آمیخته جوشه بیدند شربت شقالی انگلاب یا آب گرم
منقی داغ مزیره صدیع ذراریه برای سع قبض وقت شب بلدیکیا عت انغذا دهند حب ایارج ایارج فیقرا درم تخم خطمی ربیع درم تبدیمرم فنیقون نلث درم سقونیا
نیم دانگ مقل یکدانگ با آب کرفس حب بندند یک شربت ست مزیره بسابت کذا زبدوت وطوبت باشد حب اهیقون ایارج فیقرا صبر هریکسی بلیله زرد انیقون
یعفایج سقونیا هریک پانزده هم خطمی وشاهتر مقل هریک شش آب بادیان جوب بندند شربتی چهار درهم آب انیسون منقی سازاخلاط شانه حب بسفایج ایارج فیقرا
ده بسفایج دو اسطوخودوس افتیمون هریک دو تخم خطمی شش تربد هشت سقونیا یکدینم آب جوب باشند شربتی دو بید درم منقی داغ وحده نافع سود اجب بنفشه مقل
بنفشه دو درم تربد درم سپوس بلیله زرد انیسون هریک بید درم سقونیا نیم دانگ آب جوب بندند شربتی یک نافع درم منقی فضول یعنی صفراوی از داغ زیره صدیع وشقیقه
ودر دگوش دو پنج حب جالینوس سطک افتیمون سقونیا تخم خطمی برابر جوب بندند شربتی دو درم مزیره صدیع وفضول سودا ورنج مزیره بصر طبرخین وشربت حب
حمل مدقوق طلاب انگور یا خیر شبی حلل چوشانند چهارم اندصاف کنند دوبهر دو زیانزده شقال بنوشند بکاه براسی صدیع مزمن وجع مزمن سرع پنجیدن نفس وسرفه طولی وجنون
واستسقا دنسیان نافع ویرای اعاده محل زمان کرفته حامله بشید بعده نشود نه سه روز نوشند تخلف نکند روغن ترنج قشر ترنج شش بدوده روغن کنجد دو طلا نداخته دارند
بعد سه شبانه روز قشر برانند بهمان قدر دیگر انداز نه سه تحلل نرایله مراض یارده عصبانی ولرزه ولسع هولم وبرد هولی حلل سودا وی طبیعی اطریفل غاریقون هر سه
هلیله بلیله آمله هریک پنج غاریقون ده دهن لوز بست عسل صدیع پنج طبرزد کرده بعد چیل سوزبکا بریان شربتی صبح پنج درم بآبگرم مرایله مراض سطوبی سرمعده دبید الورد
یعنی دبید آنست که هر خردی مضاف الیه لفظ دبید بست اکثر نوشان باشد از خیار دیگر ساروغن بلسطک زعفران طباشیر اسپیغول از هر قسط شیرین عصاره غافث نیم
کشوث مغسول تخم کرفس کاسنی نرادنه مطبوخ تنقل حب بلسان عود مسلان میل عود سادی گلسرخ زیره بسر عسل سه چندان کرده آنچنین بخورند یا دهند قرنفل موقوت کنند و
ترنجبیل سنا افزایند شربتی دو درم برای سعال چهار شقال برای انواع صداع ودوی وتنین وضعف معده وکبد وانواع استسقا وتحلیل ادرام وصلابات ومنع صعود بخره
بسرنافع کرم وداول وبیرون بره ضماد فرسطالیون راتیج سه مومیا ده زیت چهل گداخته علی السوا مهم دوآمیزند دوی منع انصباب ماده بچشم بصبغ وجهت جمع
داورد برانند وفی آنجا بندند و وا المسک مرسطک زعفران عود سنک هریک یکمثقال انیسون مازو بنفشه فیتون مشک هریک یک زرنباد درنج هریک دو
مروارید کهربا سبد ایانیم هریک سه صبر بست چاسعسل قدر حاجت شربتی یک تا دو درم با آب گرم برای خفقان وصداع رعی امراض سودا وی وصفراوی بلغم وجع
دفاج والقوه وحمی ربع و باج معده واوجاع آن نافع محلل نفخ ورياح منفی معده قرص بنفشه بنفشه دو درم تربد دو درم رسوس نیم درم سقونیا نیم دانگ کیفیتی ست ای سم

وصداع وشقیقه دوا رو ظلمت بصر نافع مسهل صفرا و بلغم **معجون ترمس** فلفل ابیض بزرالبنج هر یک پنج عفران انیون هر یک دو فربیون اشق سانج عاقرقرحا یک
پنج لفاح سداب سلیخه سنبل تخم کرفس هر یک شش عود بلسان سه عسل قدر حاجت شربتی دو مثلث درمی برای صداع وقت شب بهند **معجون متسط** انیسون تخم کرنس
مرارسارون هر یک دوازده اوخر میزده بنیم زراوند قسط سلیخه ریوند هر یک هفت نیم عفران دو عسل سه چند شربتی تا مثقالی وقتش تا دو سال باقی برای صداع شقیقه
قرنلات واو وجاع صدر وضعف معده وامراض بارده وتحلیل ریاح وتفتیح سده نافع بمارالعسل خورند **عرق تنباکو** تنباکو نرم کوفته اگر تر باشد یک چهار یک بن تبر زد اگر
خشک بود سه چهار یک بن ناخواه صعتر هر یک پنج مثقال نارجیلی قرنفل هاشا اظفار الطیب هر یک دو مثقال آب چهار من تبر زد یک شبان روز تر کرده شسته بقدر پنج
مثقال صبح شام مزرقه قلیخ یعنی وبلغمی وفالج ولقوه واسترخاء استرخا وصداع بلغمی وفاصل مزمنه مخل باه معده وماده فاسده رحم مفتح سده دیگر وساسار یقاء رحم هاضم
مشتهی **غالیه** مشک اصلی مشک سائیده عنبر بره عنبر بان بار وغن نیلوفر حل کرده آنچنته قدری کافور سائیده آمیزند ملین بادرام صلبه قطورش بود وغن بان
مزرقه وجع اذن شیم او بیوش آینده مصروع وسکوت مسکن صداع بارد وجع رحم بارد وجع قلب حمولش برای ادرار صلبه وبلغمیه رحم وادرار حیض انقطاع رحم وسیلان رحم تنقیه
رحم واعاده رحم برایی قبول حمل نافع واگر قدری بنجر حل کرده نوشند بزودی سکر آرد **غالیه** عنبر بره مر بره وغن بان یا بعطر گلاب حلکرده عود دو درم صندل سه درم گلاب
سوده آنچنته بطور خطر کار بره مقوی دل ودماغ **غالیه** عنبر ومشک چهار عود وشانزده صندل بیست یک عنبر بگلاب گرم گداخته او دیه سائیده آنچنته قرص سازند
فائده در ذکر صداع رطوبت دماغی تقدم مداومت حمام آب وداشیای مرطبه **علاج** طبیخ بابونه وغیره نیکو گرم بر سر ریزند مشک وغیره بابونه شربت انگلاب عرق
گاو زبان مسل بتخم ریحان دهند وحمام آیند وآب کمتر ریزند وعرق گیر گرم وغیره بریان بابزیچه خورند **قول جوان کوروه** انتیموه نیوه بافر سکوبک اسکر دیلو
برق اشنار دهند چهار پنج آب تفاله نخاله چند قدوه وبیتی چکانند ماده برآیند شمش کشنیز گلسرخ طبیخ وغیره وسایه غرقه آلوده گرم گرم بر سرع وجبهه نهند چون سر وشقیقه
تبدیل نمایند تکرر فتیله نرم هر دو ستوه آلوده وغیره در خرنیا نهند **فائده در ذکر صداع یبوست دماغی** تقدم جوع مسهل فکر وغیره مسفر دریا وداهای گرم مسهل اکل اشیای
جلغفه مسکی یبوست یعنی قلت آب تر بزیشه کاخرفه لعاب بدانه لعاب آبغول دهند روغن بادام وغن کدو روغن بنفشه وغن نیلوفر
وبیتی چکانند وبلف یا مقدد نافع مالند حمام آب شیرین نمایند اگر دوم بسر ریزند آرد جو آرد گندم روغن بادام مشک سفید بر بلا سازند اللهم مرغ اسفاناخ کدو دنبه شربت
بنفش پاسه خورند **فائده در ذکر صداع بادغلیظ دماغی** تقدم اکل اغذیه غلیظه دیر هضم انتقال موجع وجع بی نقل وتمدد واصل کاسه چشم ودوسی طنین وبدان
خیالات دیدن چشم **علاج** حب یاره حب تودیا دهند شونیز مرزنجوش عود خشک بویند روغن بادام تلخ یعنی دگوش چکانند بادیان بجوکنند روغن بابونه دو
روغن بنفشه سه قطره چون یعنی دگوش چکانند مداب مرزنجوش بوبیند بلغم دیده عطسه آرند بطبیخ بزنجاسف بابونه صعتر مرزنجوش اکلیل بادیان نطول نمایند آب
مرزنجوش سعوط کنند صبر کندش زعفران فلفل ابیض مشک بآب مرزنجوش حلکرده دریینی چکانند تخم مرغ بیخود زیره دارچینی قرطم پخته خورند واز اشیای بادانگیز پرهیز
فائده در ذکر صداع سوداوی تقدم اکل اغذیه سوداوی چون عدس باد انجان کرنب تخم تقر تخم آهو وغیره تفکر وسوست سرتر کی لون سهر وقت بطوری
نبض جهات تنگ یبوست چشم دریینی نگارد سدد وسواس وقت وبیاض بول اگر ماده خام باشد چون بول سیاه وغلیظ بود **علاج** طبیخ بسفاناخ سطوخودوس
گاوزبان بادرنجبویه فتیون سوزانکوه تخم بین مهند چون ماده نضج یابد تنقیه یا بارجات وطبیخ فتیون نمایند وباصلاح مزاج کوشند بعد تنقیه شربت سطوخودوس چهار
مثقال شیر گاو بادیان مهند پنج دوز نبیذ شربت مذکور مدت مثقال شیره مذکور تا دوازده روز دهند پس حب شفاهر روز قدر نخود خورانند بعد تنقیه طبیخ بابونه

اکلیل صعتر بگ سق سبوس یا بطیخ بنفشه نیلوفر سوسن یا بونه بنجویه یا بونه قرنفل نطول کنند یا بونه اکلیل مرزنجوش سائیده روغن گل آمیخته ضماد نمایند گرس عنبر مشک بویند روغن یا بونه و سوسن و مرزنجوش و بنفشه و نیلوفر و گل و نرگس آمیخته بالند و در بینی و گوش چکانند روغن بهمن روغن بادام مذیج روغن اترج روغن خارسفید حمام کنند هوای خانه معتدل سازند خود اب بیضه نیم پشت مرغ تیهو دراج عصافیر ماش مقشر با بکامه و انارین خورند چون ساعتی گذرد جوارشات معتدل مفرح برای تجویف هضم خورند و بعد اکل اضطجاع بر پهلوی چپ لازم و دانند و ترک یاضت واجب اگر سود طبیعی باشد برای تبدیل هوا قلیل الحرارت باشد بکار دارند و اگر احتراقی بود دست از تسخین کشند و بیارد رطب تبدیل نمایند **فائده در ذکر صداع حار** اگر صداع حار باشد تقدم جلوس در مقام گرم و آفتاب نزد آتش التهاب آور بلند غضب اکل و شم اشیای حاره تاخیر غذا از وقت معتاد حرارت جلد سر و بول و براز عدم نوم بیوست چشم و بینی تغیر حواس غلبه عطش سهر و دی تمدد سر اعتدال بول رقت و کمرنگی براز انتفاع باشیای بارد **علاج** در مواضع بارد رطب کربصندل بنفشه کافور گلاب آراسته بود و اند صندل گلاب کافور سیب کشنیز تر بنفشه سرکه بویند اگر سا کن نشود گلاب سرکرده بر سر زنند شربت لیمو شربت انار این شربت تمر هندی اسپغول آب غوره آب آلو شیر خشت و هندوغ سرد و نشاسته اسپغول اعراق کاسنی عرق نیلوفر و هندبا مثل مقشر تر یزک کاسنی کدو اسفناج کشنیز تر مرغ گوسفند جوان خورند اگر حرارت کثیر بود کشک شعیر و هندبا اسپغول آرد جو با ترشک گدو خیار بر سر ضماد کنند دسته لیله زرد گلاب سائیده بر صدغ و جبهه طلا نمایند کاسنی کشنیز آب خیار گلاب و روغن خشخاش بر سر مالند بطبیخ خطمی خبازی بنفشه نیلوفر سوسن یا شنبه نمایند روغن بنفشه روغن بادام روغن کدو شیر زن و بینی چکانند صندل آب کشنیز روغن گل گلاب کم یا کرده قدری سرکه آمیخته بر مقدم سر بافیون طلا کنند اما بزه خرنگذارند که ضرر وارد اگر وجع اشد بود اندکی افیون افزایند و بر صدغ هم گذارند و از اشیای واغذیه حاره پرهیز نمایند **بدانند** که در علل دو به ضعیفه شدید البرد آنگاه خست است که ابخره کمتر باشند چه اگر ابخره کثیر بوند از بابت تبرید احتقان ابخره و عدم تحلیل آن میگردد و موجب آفت میشود لکذا در نسا خصی و صبی کثرت تبرید سنع هست تا که حاجت قوی نیفتد بکار نبرند و سر که را کار نفرمایند خاصه بر مخرسر **قول جوان کوروه** گلسرخ آرد جو برگ بید یا ضمیض شیر زن سرکه گلاب سائیده ضماد کنند سرکه گلاب مخلمه نمایند لادن افیونی چهار دانه سرکه گلابی اونس آب عنب الثعلب عرق گلاب قدر حاجت آمیخته خرقه آلوده بر جبهه نهند شجر بارتنگ مشیر زن سائیده بر جبهه طلا سازند مصبر دود مر آرد با طلا شش درم بدهن در دو سرکه گلابی آمیخته بر صدغ ضماد کنند اما مقاطیس بر صدغ جانب صحیح بندند اگر کافی نبود در بیض جوان صفراوی باشد روغن بنفشه لوبیا چند قطره با آب آمیخته نوشانند شخصی از چند سال صداع حار و فلغموی چشم درشت و بنیشند با آب بادام مویز سر اشست و نانیکا سرب دراو کوانیتو زراد و آمیخته بر سر گذاشت صحت یافت اگر زن را بسبب شرکت حمام کبد یا بسبب مشی دائم آب یا بیوشیدن سر بدیا آید سکنجبین شش اونس هندبا گر کافی نبود در غنگل او نفاسیچوار سرکه گلابی یک آمیخته بر سر مالند نان خام آب گرده حلکرده با خراطین بسرکه گلابی سائیده طلا نمایند او کوانیتو لازم بر صدغ و جبهه گذارند اگر کفایت نکند و غلبه خون شریانی نماید فصد شریان صدغ یا رگ پس گوش کنند اگر گیاهی تجدید بود و ساخته آب شیر تر نموده تا دو ساعت بر سر نهند باقی همه نوع گلاب کافی بود بر سر زنند **قول ارزانی** قرص انزروت با آب کشنیز طلا کنند یا صندل حضض و قدری کافور آب خیار کند و گلاب هو کشنیز عرق گلاب روغن گل طلا سازند شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت عناب و هندآب کاهو آب خرفه آب بید بر سر ریزند و غذاهای بارد مانند و مخدرات بکار نبرند که موجب طلبت بصره و دیگر آفات است و باشد که هلاک سازد **قرص انزروت** انزروت قاقیا حضض گلسرخ نیلوفر مایتا تخم کاهو باب اسپغول قرص سازند اگر دموسی باشد تقدم اکل محموم حلوا و اشربه حاره ثقل سر و کاسه چشم انتفاخ و حرکت عروق شریفی دهن حمرت وجه و عین ثقل اعضا و خمیازه جوشش دانها

خشونت حلق عظم و امتلای نبض حرمت و غلظ بلغم تبخیر وجه و اطفای کرشت احساس وجع معده ضرباں در مقدم سرمائل بجبهه **علاج** اگر کحل یا قیقال زنند اگر بان بود مابین شانه یا پس سر محاجمت کنند و رگ جبهه و پس سر کشایند اگر سا کن نشود و صافن زنند و بساق محاجمت نمایند کنند و مجاجم نماری کشند بعد فصد آب ترمهندی آب انار بن آب لیمو تنها یا بقند و هندو تلمین بطبیخ غاب سپستان شاهتره آلوتر هندی هلیله اشیر خشت کنند شربت غاب بشربت هلیله و هندو عدس ماش مقشر اسفاناخ کشنیز آلوتر هندی آب غوره آب انار ترش خورند اگر وجع شدید نبود و مرغ یا گوسفند جوان و هندا گر سعال یا دستی حلق باشد گرد و ترشی گرد و بار اشعیر تقصار و رزند و طبیخ بفشه غاب بهدانه یا یا پرسیاوشان بقند و هندو حب شبهایخه رند و بعد تقیه آرد جو طبخ آب بید و قدری سرکه آمیخته یا صندل گلاب آب کشنیز و قدری سرکه طلا کنند آب کاهو آب خرفه آب کدو روغن گل شیرزن آمیخته نشوق کنند آب کاهو آب خیار آب کشنیز روغن گل و قدری سرکه نخامه سازند **قول صاحب برد الساعة** بیقال زده مجمدا بین شانه نهند افیون بو یانند و قدری برصدغ مالند غاب دانه شب ترکرده صباح صاف نموده شربت هلیله فرد نیم مثقال آمیخته نوشند و قدری کشنیز خورند **قول جوان کورو** و قیقال و در زن صافن زنند اگر سود ندهد هشت عدد علق بر صدغین پیاپند و بر هر دو شانه مجمه یا بتر گذارند اگر وجع و همه سر باشد اول فصد پای پس فصد دست کنند و فصد شریان عقب گوش انفع طفلی صداع دراز فصد شریان صدغ صحت یابند اگر خون زیق جوش خورده باشد روغن زیتو بلو و هندا گر از خون غلیظ لنج بود پای و آبگیر مم هندو وجع نمک از دستی هشت دانه مرق مرغ بیخ اولس آمیخته و هندو طبخ چای نگیرم شب و روز استعمال نمایند اگر صفرا وی باشد تقدم صفر در گرما در وزه داشتن در هوای گرم و بیدا ماندن و اکل ادویه و اغذیه گرم حرارت لمس یبوست مینی و دهن بصفرت و جه و سعر عطش تلخی دهن بزال سرعت نبض خیالات زرد پیش چشم کرب و رشتی زبان سرعت غضب شدت وجع صفرت و منقای بول یا حمرت بول و وجع در وسط سر انتفاع از هشای باز د **علاج** اول براسی تسکین آب ترمهندی آب انار بن آب لیمو کنجبین هندبسته مقیه بقوع هلیله ترمهندی گلاب خ آلو کاسنی کنند با هلیله زرد و کابلی آلو غاب اصل سوس ترمهندی سپستان جوشانده بشیرخشت خیار شنبر آمیخته و هندا بعد فراغ عرق کاسنی گلاب عرق بید شکنج عرق گاو زبان تخمه دا سپغول و هندو مبالغه در تبرید و ترطیب زیاده از دو سوی کنند اگر ضرورت بود فصد هفتم نمایند بعد تقیه از صندل گلاب آب کشنیز و قدری کافور نخامه ساز طبیخ خطمی بنفشه سوس یا شویه کنند و اطلیه و غیره که در دوم گذشت بکار برند غذا هم بدستور روغن کدو در بینی چکانند اگر وجع اشد بود انر وت یک صندل دو افیون تیمر آب کاهو یا گلاب بر صدغ مالند و افیون کافور هر یک بسوجی بر روغن نیلوفر حل کرده یک دو قطره در بینی چکانند و تا کاته تنقیه تمام نشود ضمده نگذارند که جذب اده بداغ مینماند **قول جوان کورو** و کین تلیو ماشه در چهار اونس عرق شتر خار ترکرده با کاهو اینه بکتاد هند چند بار اگر صحت نشود ضماد لوزالمر و گذارند در روز دو بار اگر وجع باقی ماند بسبب طبیخ و هندو بعد چهار ساعت مرق مرغ نوشانند چند هفته **دیگر** بعد تقیه خرفه بشنبر بدهن در روغن خمر ترکرده بر سر نهند تنگ سنگ بدهن نفسیج آمیخته برکب یا مالند گل نیلوفر بویند بطبیخش نطول کنند خیار بسر که ترکرده ترمهندی زرگ انار ترش فالسه خورند **دیگر** بعد تقیه قرص زعفران بسرکه و گلاب سوده بر صدغ طلا کنند سکن اگر سعه حمی باشد تلمین هلیله زرد آلوتر هندی آب انار بن غاب سپستان اصل سوس بنفشه تخم خیار شنبر تنکبو وغیره کنند و رب هلیله انفع و از اطلیه قابضه پرهیز نمایند اگر معده غشی باشد قی نمایند در خانه باد و بر فرش برگ بید بهر کرم آب پاشیده نشانند اگر بخره کثیر و سر باشد روغن بابونه بکار برند از میوه جات صرف پرهیز نمایند **دیگر** جاپایج مرکب با ب صبر بخی **دیگر** بیخ کبر صندلی صداع چهیده و صدغ مالند **دیگر** خرفه دارچینی تنها سیفالیکو رلیفو یا دو یا دارچینی تنها سیفالیکو میتو یا دارچینی تنها فرو بنالیس ترکرده بر جبهه گذارند **دیگر** خمر ورد کاسنی بر جبهه و صدغ مالند **دیگر** فلفل گرد قدری دارچینی سرو بابکیلا نوا آمیخته بر صدغ چسپانند **دیگر** سعوط اظفار الطیب سعوط

کنند و دیگر نقوع صبر بنهند دیگر آب لیمو گیرند چند قطره در گوش مکانند و دیگر گاه گاه بر سر نهند چون گرم شود تبدیل نمایند **طلا** گل حنا بسر که سائیده یا صندل وقدری کافور بگلاب بسوده یا روغن گل بسرکه آمیخته یا صندل سرخ با آب سوده یا بیخ خروع بسرکه سوده یا روغن گل سرکه آب کشنیز آمیخته یا انزروت بسرکه سائیده یا بافاوز با آب کشنیز سوده یا افیون بدهن در وصل کرده یا تخم کاهو بروغن گل سائیده یا عرق گلاب آب کشنیز آب برگ بادرنگ شیرزن روغن گل آمیخته بجبهه طلا کنند **دیگر** قنیکه قرمز سرطان باشد جیره گندم بسرکه انگوری سحق وحلکده داشته بعد یکشبانروز قدری افزین بسرکه وگلاب حل نموده بر جبهه وصدغ طلا کنند مسکن میزبان **دیگر** صندلین انزروت برگ یک افیون نیم آب کاسنی طلا کنند مزیل شقیقه **دیگر** بعد طبخ موکشنیز گلاب سائیده طلا کنند وبعد ساعتی دور نمایند **ضماد** برگ خطمی کوفته یا برگ خرفه آرد جو سائیده یا تخمشان بسرکه سائیده یا برگ گاو گاو سائیده یا اسپغول بگلاب سوده یا آب سیاه عنب الثعلب برگ کرنب سائیده یا بسم بهمن درد سائیده ضماد کنند **دیگر** زعفران نیم درم نانخواه افیون هریک نیم سرمنجی ده درم قرنفل چهار عدد تخم تاتوره بیست عدد جوز بویه بریان عدد سائیده ضماد کنند مزیل زکام **دیگر** اسپغول آب بدهن ورولت کرده یا بقدری سرکه انگوری چوشانده بر سر گذارند مسکن **دیگر** بادخشخاش بسرکه بر صدغ وجبهه ضماد کنند برای صداع عقب نقاهی **انفع دیگر** فلفل گرد با جاب اسپغول آمیخته ترکرده بر جبهه بندند **دیگر** کنجد سیاه بسرکه سائیده گرم کرده یا لیموکاغذی دو پاره نموده گرم ساخته کاه کنند مسکن **دیگر** روغن چراغ آرد سعد ناقی اندک یا بهار نگی بدهن بسم آمیخته در سر اندازند مزید صداع **دیگر** بدیک اصل سوس صندل سنبل کنول گنه هریک درم روغن کنجد شانزده درم آب آمله دو رطل روغن ساخته بر سر مالند مزید بدین **نخاله** صندلین آب خیارین آب تر آب کشنیز بید مشک حل کرده نخاله کنند **معوط** بدهن ورولین نسا آمیخته سرکرده معوط کنند مزیل شمسی **دیگر** کافور در جوباب کاهو سائیده یا شیرزن روغن بنفشه روغن گل آمیخته یا آب کوه معوط کنند **دیگر** طباشیر شکر هریک یک قدر مدس جوب بندد یکشب بروغن بنفشه یا شیرزن سوده معوط کنند **دیگر** مروارید سوخته معوط کنند مسکن قوی **دیگر** سرکه آب کشنیز آمیخته نوشند **دیگر** سرمه اش یا تاج هد بر صدوع آویزند مسکن **نقوع صبر** آب کاسنی سه جوشانند وکهنه کاه آمیده وکنند ودران یک وقیه صبر انداخته یکروز یا ده روز آفتاب دهند پس وقیه آبش بهندگر آمراض سفلی یا بود کثیر ایک درم افزایند **رب هلیله** هلیله زرد صد عدد شسته در آب دو شبانه روز نگه دارند هفت روز در آفتاب نهند پس آب برارند وآب دیگر انداخته بدستور کنند تا که دو هلیله طعمی نماند پس آبها را یکجا کرده در آفتاب نهند چون غلیظ شود جوب بندد سه درم وامهال تمام کند اگر قدری تمر هندی افزایند قوی باشد از بند عمده بدستور سازند **قرص عفران** و **قرص بوعلی** عفران هفت مرده قلقطار پنج عصاره چهم قلقدیس صمغ هریک یکدرم شب هشت نشاسته عفص قرص سازند **روغن گل** مرکب القوی طلا و نخاله او بسر کرمانی صداع زوابخار دماغی ورد تازه مصفی بروغن کنجد دشسته کرده دو آفتاب نهند چون سفید شود بر ارند و دیگر اندازند بدستور هفت بار **تبرید** برای صداع حاری کاسنی خیارین هریک دو نیمدرم لعاب اسپغول یک نیمدرم شربت زرک شربت خاص هریک شش درم عرق بید مشک قدری سائیده صاف کرده نوشند **یا شویه** مزید صداع اشد و سهر و قرانیطس صمغ عربه برگ کنار نیمرطل گل بنفشه نیم نوزده درم گل خطمی عنب الثعلب هریک سه درم آب وجوشانند یا شویه کنند اگر تبرید زیاده خواهند برگ خرفه اضافه برگ کاهو گلپر و تراشه کدو افزایند **فائده در ذکر صداع بخار گرم دماغی** سبب مداومت خمر و ادویه و اغذیه حاره و بخره و اختلاط حرارت زیاده و بعد اغذیه و استربه گرم **علاج** هفته کنند آب گرم بسر ریزند و پا در و گذارند شربت لیمو آب تابین دهند روغن گل بسر مالند بنفشه ترسیب بر بویند مرق مرغ کشنیز تر اسفناج تربزبا دخورند و خواب نفع **فائده در ذکر صداع**

صفراوی شرکت معدی غثیان تلخی دهن قی تلخ صفرت بیشتر تشنگی پیش معده وسکون بقی صفراوی **علاج** بسکنبین و آب گرم قی کنند مسهل صفرا دهند پس ممکن حرارت سر و معده و تقویت هر دو اعضا کوشند نان گندم با آب انار یا شربت انار منع خورند رب به رب غوره رب انار سیب لغیف طباشیر گلسرخ گل ارمنی سائیده برب غوره آمیخته دهند اطلیه مناسبه نهند **فائده در ذکر صداع بلغمی علاج معدی** تقدم تخمه حشایش ترش بادو نفع معده قی بلغمی کثرت لعاب غشی تهوع وازقی راحت یافتن **علاج** بطبیخ ثبت فجل اصل سوسن سکنبین عسلی قی کنند و برای اسهال حب ایارج دهند بعد تنقیه برای تقویت معده جوارشات گرم دهند و اطلیه مناسبه بکار برند **فائده در ذکر صداع سوداوی معدی** حرقت معده کثرت اشتها خفت بقی **علاج** برای نضج طبیخ افتیمون دهند بعد نضج تنقیه بمسهلات یا منقیات سودا نمایند شربت افتیمون دهند اطلیه مناسبه گذارند و این حب برای اخراج سودا انفع اهلیله سیاه بسفایج سه طوخ دوس افتیمون لاجورد مغسول سقمونیای مشوی هر یک قدر مناسب گرفته آب بادرنجبویه بجوشانند و بیاشامند **فائده در ذکر صداع بادی معدی** وجع در بافین عذوبت معده وسکون صداع بسکون وجع معده اقلال وجع ضرر بافتن تنفیه یفتاح **بادرنجبویه** وجع تشرک معدی تارک سرایند **علاج** تنقیه بایارج فیقرا کرده تقویت معده بانیسون کمون مصطکی کفته سازند کمونی دهند روغن مصطکی روغن خشخاش بر معده مالند اطلیه مقوی گذارند روغن آس وغن بادام بر سر مالند اطراف بندند و در آبگرم گذارند هر سه کباب خورند **ایارج فیقرا** اسپغول راجه بی سلیخه خوب بلسان عود بلسان اسلون مصطکی زعفران مساوی صبر دو یاسه چندهم عسل و دچندهم شربتی دو یا پنج درم منقی فضول ماغی و طبقات معوی مزلیغ فالوج والدوه واسنر خاوقرنفل زبان دوجع مفاصل و قی تلیخی جهت صل قولنج نافع **فائده در ذکر صداع ضعف معدی** وقت خلوی معده و بغیر بیدار شدن از خواب شب تازه یا دیرینه **علاج** نان آب غوره یا آب نارین یا آب سماق تکرده هر صباح خورند چند قدم آرام ضعف مع البرد باشد اندکی انیسون کمون با نخواه زعفران عود قرنفل ساییده افزایند اگر هر هفته یکبار مصطکی بمثقالی فکر دو مثقال وقت خواب خورند قوم معده را قوت دهد طبیخ نرم سازد و تنقیه معده و دماغ نماید اگر معده گرم باشد کاهو شیره خرفه دهند **فائده در ذکر صداع شرکت کبدی** وجع جانب است بر تقدم آفت در کبد **علاج** آب نمار آب آلو آب غوره آب کاسنی آب سرد دهند نان بسرکه خورند بادی تدبیر کبد کنند **فائده در ذکر صداع طحالی** وجع طرف چپ سر ضعف دائم در سیر **علاج** نان بسرکه گرم روغن بابونه ترکرده خورند تدبیر سپرز نمایند **فائده در ذکر صداع شرکت اطرافی** احساس بقصاعد بنحوه مثل رفتار مور پیدا زان موضع بدماغ **علاج** اگر از قدمین و ساقین بود صافن زنند بر ساق مجمره نهند تنقیه بحب اصطخیقون نمایند و تقویت سر کنند و وقت صداع پایها از بن ران تا کف پا بمالند و روغن خیری بر کف پا بمالند اگر از یدین باشد حب اصطخیقون دهند برای تنقیه نفس عضو مبدا رحرکات بخار حجامت نمایند و وقت صداع بازوها بندند **فائده در ذکر صداع شرکت رحمی وکلیه وحجاب حاجز ومراق وصلب وغیره** پس در رحمی قلت حیض دوجع در وسط مقدم سر و در کلیتی وجع در قعده و در حجابی وجع در وسط سر مائل بقدام و در مراقی وجع و قلم زدن نامنتظم و در صلبی وجع در موخرترین اجزای سر **علاج** دریافت سبب کرده تقویت و تنقیه آن عضو کنند **فائده در ذکر صداع ضعف ماغی** کمدرت حواس ظهور آفت در افعال مانیه چنانچه فکر و تخیل و تذکر و هیجان وجع بادی سبب چنانچه از استماع اصوات و شمیدن روایحات غیر قوی دهند بضد غذا **علاج** تقویت ماغ کنند کم ماکیان و تهوه بخود و نخجه بزشفران دارصینی گلاب مطیب ساخته خورند شربت فواکه شربت صندل دهند و خنگل گلاب قدری سرکه بر سر مالند قرنفل بگلاب طلا کنند سیب عنبر گلاب بویند اگر مزاج سوداوی بود تنقیه بر تقویت مقدم دارند **سفوف مقوی**

دماغ مغز لوز مغز خوز مغز فستق مغز فندق هریک ده گاو زبان نفیته کتیرا گل سرخ هریک پنج شکر یا ربه همه شربتی چهار درم صباح حریره **مزید صداع** ضعف دماغ مغز بادام ده عدد خشخاش یک نیم درم مشک سه دانه نبات نشسته درم مانند حریره پخته خورند اگر زعفران بیع درم افزایند بهتر **حریره** که همین با قرنبند سبوس گندم نیم طشت آب ترکرده شیره برآورده پزند بعد پزه مغز بادام مقشر بیست عدد خشخاش نشاسته هریک قدری نبات بیست درم آب سائیده افزایند چون پخته شود گلاب دوازده درم هیل یک نیم درم زعفران اسکرو پلپو مشک سه دانه آمیزند و پزند که مثل حریره شود اگر حاجت باشد کتیرا نیم گرم کند و شیره برآورده افزایند **فائده در ذکر صداع توت** حس **دماغی** سرعت انفعال از ادنی محسوسی سلامتی افعال دماغ نگاهی حس **علاج** جهت مکدر کردن حس الاغ در روس بشیر پخته و هریسه بحم بقر خوردن اما اگر بدنه ضعیف باشد یا اکل بقول یا دو چون برگ کاهو برگ خرفه کتیرا مرتعلت نمایند اگر این مقصود نه برآید و حاجت بخدرات آید نرمتر شخاش و مثل آن دهند و باشد که فلونیا حاجت افتد تخم کاهو شیره خشخاش افیون بزرالبنج قنب آب لفاح طلا کنند لیکن تا ضرورت قوی نباشد مخدرات طلا نسازند و افراط دران نکنند اگر از استعمالش نقص در حواس و غیره افتد فوراً اگر هم مقدار کثیر بر سر ریزند **فائده در ذکر صداع عقب خوابی** تفقیه غلط غالب کرده سادا بسکر که تکرده برجهند و صوع نهند و نهادن ماهیچوب انجیر بسر که و بلی سرکه مفید **فائده در ذکر صداع و دوی** تولد دود در دماغ نادرست و محل تولدش مقدم دماغ باشد تشنج الرئیس گفته که دنواحی سر قریب جیب دماغ نیز متولد میشوند سبب اکثر اجتماع مادهٔ غلیظ عفن است در جائیکه شد در دماغ متن مبنی دوی طنین و ازدیاد تشنج و حرکت سر **علاج** تنقیهٔ ملایم بحب اصطخیقون نیز کنند بعد دو سه یا یاج فیقرا آب برگ قنح آب بیخ توت طبیخ افسنتین جمل کرده دو بینی چکانند و کرعطسه آرند یا منقیات طبع خوانند یا اگر دو بینی باقی ماند علاج آن در پنجم و نهم الف گفته شود نافع **قول شیخ** اول خون بر سوط کنند تا دو دا بوبش نزدیک خون جمع کنند پس تنگ کلی بچول سائیده سفوط کنند تا کشته شده برآیند **قول الازرقی** تنقیه بدن و دماغ کنند چو بالیدن شروع نماید **قول جوان کوروی** بحل تخم تره کرده نوشند روغن کباب در گوش چکانند مخدر تناکودو بینی رسانند **فائده در ذکر صداع خوابی و خفه نیز گویند و بسبی هم خوانند** بعد استفراغ کثیر خون قی و اسهال و قصد و ادرار و حیض نفاس و اسیر و بعد بیداری مفرط و پس غم و پس کثرت نزله و کاهره و اشد کار سبب جمع مفرط نیز پدید آید **علاج** اندیه بیدالکیموس چون کشک شیر ماکیان فربرچ مرغ مادالخ کبوتر نوعم گردن بر غال شیر خواره سازند و حریره نشاسته و روغن بادام خورند بروغن بادام خوردن کنجد مغز فلوس کاهو پیه مرغ سر و بدن مالند روغن نیلوفر روغن کدو روغن بادام و دو بینی مالند آب گرم انگباب کنند و لک نمایند اطراف بندند و دو آلبو مرگذارند **قول عسکری** وقت سب بمرتخرج احقر که سبی عجب نیست انفع **فائده در ذکر صداع عقب جماعی** وطی بسیار گونه ست یکی سبب کثرت استفراغ منی دیگر جنس خود یعنی قلت مقدار فرط جماع نزال و ضعف تن **علاج** تنقیه کلی دنو روغن بنفشه و دو بینی چکانند غسل آب شیرین بگیرند صفت بعض تبرشت ماهی جوان اندیه مرطبه خورند مغلب شقاقل همین بسبل آنچه هر روز دو مثقال و دو بندگر مجدوری بورب به سب سیب دو بند باقی تدبیر خوابی نماند دوم سبب ارتفاع ابخره چرا که حرکت جماع مهیج ابخره ست ملای تن و آثار غلیظ اضلاط تقل سر تنش بدان **علاج** تنقیه غلط غالب کنند پس تقویت سر نماند طبیخ آس بابونه گل سرخ بر سر ریزند سیب بر بویند روغن گل گلاب قدری سرکه بر سر مالند تخم کاهو و غیره خورند سوم سبب ضعف اعصاب که سبب جماع و دماغ متالم شده و ضعف حرکات لرزیدن بدن بعد جماع و دریابد علیل که دماغ منقبض و متشنج میگردد و باشد که بسکته یا موت کشد **علاج** برای تقویت سر جند بر دو غ بسته آبخته بر سر مالند تخم کاهو بیدانه خورند و اغذیه مطیبه دهند و دو اهم طیبه بویند **فائده در ذکر صداع و ضعف دماغی** اگر بسبب درم غشیه مخلی باشد آن اسهال گویند تدبیر سر سام گویند اگر سبب ریح مخلل قحف پوست سر بود **علاج** زوال سبب و تدبیر درم نماند **فائده در ذکر**

صداع حمائی وقت عروض تب عارض وقت زوالش اکل گردد **علاج** اگر سبب حرارت حمی گرمی در دل حاصل شود و بانجره مسوده سرشه و صداع آرند ضعف دماغ یابد پس بول سرکه نیم من دره یک گلاب دو آمیخته پیش سر گذارند اگر هوا گرم بود یا سرد و اگر هوا سرد باشد آب بیگدر یا پیما مانند صندل گلاب آب خرفه آب بارتنگ بر سر طلا کنند اگر سر باشد شیر زن بر سر و شند اگر بسبب حرارت حمی از اخلاط ردی معده انجره بدماغ صعود کرده صداع آرند قفقان عشی ابگیرم و سکنجبین قی کنند تلخین طبخ نمایند تقویت جدید نگلقند و آب تمر هندی سازند اگر ماده در سر تن باشد تقل سر و اعضا و جع انرا تنقیه خلط غالب کنند اگر بسبب ضعف نفس سر بود صندل سپید گلاب طلا کنند عرق گاوزبان عرق کاسنی عرق بید مشک گلاب بقند و مهند سرکه گلاب آمیخته لوبیا پی در آب گرم گذارند مرغ عاش بقشر کشنیز تر آب خوره سماق خورد تیغ خروغ نخود ضماد سازند باقی در هر جا تجویز فرمایند حسب سبب نمایند **قول جوان کوروو** حب قوالوی و مهلد سپر تو طیف نمک مینی یا عرق انکبر یا لوبیا نند **فائده در ذکر صداع بحرانی** واین در امراض حاد عفنه اکثر شود و قوع آن روز بحران و باشد که بول سفید و رقیق بود **علاج** اگر غشی دود و باشد سکنجبین و آب گرم یا طبیخ اصل سوس سلق اصل انجیار قی کنند اگر دوا قرقفه و سوزش و شکم و کرب باشد تقوع آلو تر هندی عناب سپستان مویز خشت گلقند شربت ورد تلخین کنند و حقنه و شافه مناسبه بعمل آرند اگر حمرت و شعاع و خیالات زرد یا سرخ پیش چشم نماید تبرید عاوت آو کنند بیخچه بی در شت بینی را نخر اشند و سرکه بر سنگ یا شسته گرم بیخچه بینی را تر کنند و اشیای سرخ پیش چشم دارند اگر مطلب برآید بهتر الا فتیخ بی اخر اگر چه کنند شاید نهره گاو سرشته فتیله آلوده در بینی نهند اگر دو کلیه وزیر اضلاع بشست ثقل محسوس شود برای اول ریشه تخم خربزه شیره تخم خیار سکنجبین یا بنفشه آمیخته دهند **فائده در ذکر صداع ضربی سقطی** تقدم آن **علاج** اگر بحران انتقاف نا انجا مید و تبر سند که از شدت وجع و رم پیدا خواهد شد والا فی نبود و فوراً قیفال یا اکحل زنند و برای تسکین و تقویت سر طوماد آب گل رنجی آب ورد آب عدس با میا الصفف اقاقیا صندل آب بارتنگ و ذهن دود ضماد سازند رو غن گل انفع اشیا ست گرم کرده مانند اگر قدری سرکه بروغن گل آمیزند بهتر اما آنوقت که وجع اشتد نبود و تلخین طبخ بقفله لبینه و طبیخ عناب خیار شنبر کنند اگر سر بود رو غن بنفشه بادام در بینی و کف دست و پا مانند مرغ خورند اگر و هم و حیرت بود صندل سرخ تخم خرفه قفقان گل رنجی آب عنب الثعلب طلا کنند اگر رم خوفناک نرود اما شیرین معه پوست و خرمغز خته ضماد سازند اگر اختلاط عقل معه حمی پدید آید آنا اقوه مرطباغ بود طری فالوست انار خورسرو دقاق کنند گلسرخ ضماد کنند آرد جو گل خیر و برگ بید رو غن گل طلا سازند بنفشه گل سرخ سیب بنوشند مغز سه گوسفند مغز سه مرغ آب انار خورند اسطوخودوس آب یا بشراب عسل دهند عفران مومیائی کنند هر یک ۲ درم صفت بعض دو عدد ضماد سازند مورد مزنجوش نام مرگ کرنب ضماد کنند و بعلاج سرسام تقویه نمایند اگر با تشنج غشا مخیل تقف انجامد تبدیل سوء مزاج کرده تبرید جراحت بهم کنند اگر تشنج در غشاء داخلی تقف بود یا در جوهر دماغ تبرید شرع عسیر باخطرست بدستور کنند اگر کبد را نجامد تبرید شرع پیدا **فائده در ذکر صداع سده خلط غلیظی** تقدم راحت و سکون کثرت اکل و ترک یا بست و ترک استحمام استلاء ثقل و تردد وجه و سر بغیر حمی **علاج** طبیخ رو غاحاشا بسفایج اهلیلج نوشند پس برای تنقیه یا جات و شبیات دهند **فائده در ذکر صداع شمی** یعنی بسبب شنیدن بوی اشیای گرم طیبه یا منفذه چنانچه مشک و مثل آن و مرجلیت مانند آن و بوی مزابل و حیوانات متعفنه **علاج** اگر از طیبات حاره باشد کافور بنفشه نیلوفر سیب کشنیز تر بویند رو غن بنفشه رو غن نیلوفر رو غن بادام رو غن کدو استشاق نمایند و الا گر از اشیای حامضه باشد نیلوفر بنفشه صندل بادرنگ کشنیز تر بویند اگر سبب بوی مخلوط باشد حمام رفته آب گرم بسر بریزند فتیله بگلاب سرکه آلوده در بینی نهند پس در همه تقویت سر کوشند **فائده در ذکر صداع حرارت نواحی ماغی** زوال وجع بحرکت و سکون اسکون و احساس بوجهی بدا بوجود عدم آن **علاج** تنقیه بسبب یا رج و جب اصطبقون کنند و انیسون بای خام پیزند **فائده در ذکر صداع**

ترغر عی یعنی حرکت دماغی واین بود سبب میشود یکی آنکه خلط رقیق که دماغ را بحرکت می آرد دیر بوصول صدمه ضربه وسقطه پس بدین اسباب مذکوره در بعض اجزای دماغ تفرق افتد و موضع بعض اجزا متغیر شود واز جانبی متحرک گردد و باشد که از شدت ترغر عبض اعشیه گسسته شود و بعض اجزای دماغ متصدع گردد و در بعضو دت لاعلاج یعنی ان یعیش العلیل تقدم سباب مذکوره تمدد اعصاب وهروق سدر نسیان و باشد که سکته افتد گاه بود که همه یا یک اسخه شوم گردند **علاج** سلیق یا کحل زنند و تلیین طبیع اگر حمی یا ربو د بخیار شنبر و شیره کاسنی و حقنه لدینه نمایند الا عجب تو قیا و حقنه حاره نمایند بعد تقیه اگر حمی و فور م نباشد صندل فوفل گل ارمنی زاوند طلب آرد وجوآرد وبا قلا ضماد کنند واگر نبود گلنار پوست انار گلسرخ آس قصب الزیره شب یمانی ضماد سازند و روغن گل روغن بنفشه شیر زن قدری مضعف حل کرده در بینی وگوش چکانند مطیبات بویانند صندل گلاب بر سر مالند شیر زن بر سر دو شند روغن بادام روغن کدو در بینی چکانند مضعف در دهن ورد بر سر مالند اسطوخودوس دودمر گلاب دهند **فائده در ذکر صداع خمری** تقدم شرب خمر ثقل سر و بدن تموع غشی اندوه وسواس و باشد که دلوع لسان پدید آید بسبب **علاج** سکنجبین بطبیخ بنفشه نوشیده قی کنند مکرر پس ابهلی لئین و محرر سی سقونیا یا آب انارین آمیخته با شیر شست آب آلو تمر هندی گلاب آمیخته دهند و در سر و سی الامارج فیقرا سقونیا تقویت داده دهند اگر ازقی و اسهال نفع نشود و نوع غشی مشتد گردد و قدری طعام نرم خورند و بعد ساعتی قی کنند بعده شربت انارین شربت سیب شربت سفرجل شربت خوره شربت صندل آب سرو آمیخته دهند اگر حرارت اشد بود خرفه چهار عرق بنفشه دهند پس در ابتدا برای تقویت سر کره روغن گل گلاب بر سر طلا کنند و در انتهار وغن بابونه روغن سوسن نیگرم بر سر مالند و حیله نمایند که خواب آید مرغ بیضه نیمبرشت کرنب آب زرک مسماق خورند و اگر عرق در دن باشد دوغ ترش دهند قدری آب سرد گلنار نمایا بها مالند نمک بدهن نبضج آمیخته بر کبد یا مالند و دو آبگرم کنار دا آب نیگرم بر سر ریزند لیمو ترشیده کافا کنند بطبیخ بنفشه با بونه نمک یا شونیز کوبند **فائده در ذکر صداع بیضی و خوفی** سبب این شش اند یکی آنکه خلط صفرا و دیزغشا نی مجلله تحف یابد غشا نی احاطه تحف و محیطه دماغ مجتمس شوند دوم اخلاط ردی در نیابند گردند سوم فلغموئی تلف دماغ چهارم حمره دماغ پنجم ورم ما در اجزای اندرونی سر ششم ریح غلیظه که در غشا سیه مذکوره بنگرد و جمعیت که در همه سر مشیمه و با دوانی سبب چون حرکت خفیف و شرب خمر و اکل مبقرات و وصول سخنان و استماع اصوات شدید و بدیدار اضواء شدید و روشنی متفرط باشد و تاریکی و تنهائی دراحت و سکون دوست دارد در وقت شدت وجع چشم کشودن نتواند احساس کند که دهیشود و بعد طرفه گمان برد که سرا و فتح خواهد شد پس اگر سبب در حجاب داخلی بود احساس وجع و تمدد از اصول چشم نماید اگر سبب در حجاب خارج باشد تمدد در وجه پدید آید و لیوان و جه متقیح گردد و چون دست بر سر نهند الم فزاید پس از تغیر لون و جه استدلال بر نوعیت خلط کرده تدبیرش کنند و این صداع مقدمه نزول باربود **علاج** حسب خلط تقیه کرده تقویت سر نمایند پس در دم فصد کنند اگر مانع نبود حجامت نمایند آب انارین دهند و در سودا شربت افتیمون دهند عرق گاوزبان قند آمیخته با تخم ریحان نوشند و در صفرا آب تمرهندی و چهار شربت دهند اگر باده غلیظ باشد و با سهال دفع نشود حقنه موکرده فرمایند بوره سنداب حرمل خردل آب مزنجوش یا گلاب نیگرم طلا سازند اگر حرارت آرد بیاض بیض بدهن ورد آمیخته گذارند دیگر فلونیای رومی قدر فلفل دهند و بشیر زن طلا نمایند **دیگر** افیون زعفران دم الاخوین صمغ عربی برابر بیاض بیض آمیخته بر قرطاس طلا کرده بچبهه و سر گذارند **دیگر** آوسی آس بنگ لاوه دهند و بشیر زن سوده سعوط نمایند **قول عسکری** هر هفته برای سهال دهن شروع دوا بمثقال نقوع خیار شنبر دهند و الا مسک مخورند شخصی را معجون سهل مخرج خود مداومت کنانیدم صحت یافت **قول شیخ** بیضه چون طول کشد استسقا کند سعوط مزاج بارد اگر چه سبب حار باشد پس درین وقت سعوط و مسیلی بدهن بنفشه عاصل الفع است دوا در المسک بشیر زن سعوط کنند که مسخن و مطلق تری و ممکن وجع اشد سکه مانع نوم بود **اطریفل سنا** مزید صداع و تشقیقه

در امراض دماغی و معدی هلیله کابلی سنا آمله هر یک شش درم دهن بقدر سه درم عسل نیم رطل **اطریفل ملین** فربه صداع مزمن و امراض دماغی و وجع گوش و سعده و امعا هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده مسطکی بادیان اسطوخودوس سقمونیا هر یک پنج عسل سه چندان شربتی دو مثقال **اطریفل ورمی** برای انواع صداع و امراض مشیم النفخ هر سه هلیله آمله گل هر یخ اسطوخودوس هر یک دو کشنیز ده تربخبین بهشت عسل دو یا سه چندان همه سابیده دهن او نرجب کرده بعسل آمیزند شربتی دو تا شش مثقال **حب** برای صداع و بیضه و شقیقه مجرب صبر قصب الزریره فربک یک نوشادر یه دو زیره سفید تخم کرفس هر یک سه شاه تره آب کندش چهار ده حب سته صبح شام یک یک آب دهند **فایده در ذکر صداع که از ناده بانگر یا نیکو** شود شدت وجع ثقل سر **علاج** او دو یه جاذبه چون مرجانه بسد بشیم طرطان بمرق یا آب چشمه دهند تا نیک جمود شد دماغ کودکان را لوانتی فیه بل سه درم آب یک کاسه دل کرده پنج او نس دهند چند بار بفاصله شش شش ساعت که جاذب قویست اگر استعمال این نکنند یکی یه دهند **فایده در ذکر صداع استعمال سیمابی** چنانچه نشان برای تصفیه وجه رکیو و غیره او دو یه سیمابی ضماد کنند **علاج** خوردی از ذهب ساخته بر سر نهند و دق ذهب شش عدد در عرق بادرنج یا تخم ۳ کرده تمام رفع نوشانند **فایده در ذکر صداع حمیری** غلبه وجع در شب و سکونش در روز **علاج** مرکبو یه بسیی پنیاد و چها دانه عصاره اقاقیا بیس اسکر دیلو آبخته و دهند بیخ خوب نیسون برگ اشترغار سه سر کنجبا به بسایند زیره هر یک دراکو انتیو صندل آمیخته بر یکدیگر شیه بالای صمغ و زراوند کلیل نهند **قول جوان کورزو** اگر صداع بشرکت اعضای سرین بود و اعضا بالای نیاز آگر تنها دموی بود قصد پاچ شش انگشت بعد قصد قیفال و مقعد باید کشانید ذاگر مع تبی نباشد مثل و تریه کنند اگر کافی نبود عصاره غاریقون نیم درم کلابسل نیم درم کلابسل نیم درم دهند با پاچ فیقرا حقنه نمایند اگر اینهم کفایت نکند برادر پنج شش درم در سه پاچ شنده آب دو کاکاو شانزروزی تر کرده جوشانند چون نصف ماند او نس لتم اسطوخودوس هر یک درم قرص غاریقون دو درم انداخته جوشانی داده فرو گرفته دهن بندند بعد یکروز صاف نموده صبح پنج او نس این با العسل یک او نس آمیخته نوشانند یا زده بیست روز دقت استعمال این بر سر و سبه و صبح روغن هیذ و سکو بلند اگر از اطلیه و غیره صحت نشود **معلومات بر معده ضماد** سازند بعد غذا و ادویه دود یا کوتفسیا نوکشنیز می دهند تا منع صفرا نکند بخره نماید نگذارند که مزاج خواص او دست اگر صداع اشد بود دکبسی و اپیشود سبب او صعود ابخره از معاریق یا رحم است که در غشای اندرونی نادر و زنگشته باید که حجامت کنند یا دیاع بر سه مچ دهند شخصی از چها سال صداع داشت و در میماند دمل در گلو پیدا شد علاج و رم کردند بگرفته بعد هشت روز باز صداع عود نموده باشتند که سبب درم است او به بر و رم گذاشتند چون منفجر شد تا چهار ماه سائل و اشتد صحت یافت شخصی سبب نزول ماده از دماغ در گلو و رم و ثقل و غیره داشت هر چند علاج کرد سود نداد و صداع بدرجه رسید که قریب مرگ رسید و بصر باطل گردید تنقیه ماده مکرر کردند جگر گوسفند بریان تا سه ماه خورانیدند و رطوبت که وقت کباب از جگر برآمد در چشم چکانیدند و طبیخ کما فی نوشانیدند صحت یافت **فصل دوم در شقیقه** وجعیست که در یک شق سر و طول عمر بسبب قلت ماده و ماده اینمرض اکثر فوق شرایین بود بسبب او یا ابخره است که از اعضا صاعد گشته در شق جمع شوند یا از خلط یا ریاح لزوم وجع در یک شق ضربان شرایین پر و تفکیه شرایین ابدست منضغط کنند بنحویکه از جنبیدن باز نماند وجع ساکن گردد **بدانند** که شقیقه نسبت بصداع چشم المضرت خصوص که عادی شود و نوبت نگاه و شقیقه یا در شب تا دو پاسی غلبه میکند **علاج** مطابق صداع بحسب خلط تنقیه و تعدیل کنند در موی فصد کنند گ جبهه و بینی زنند و در صفراوی فصد کنند و تنقیه مقیضا کنند اطریفل کشنیزی خورند کاغوره افیون هر یک دو جوشانده سعوط کنند دهن بقدر سه لبن ماده دو تنکر یک آبخته قدری در بینی چکانند نیلوفر منبشه برگ خطمی کاهو گل هر خ در آب جوشانده نطول بران موضع کنند تخم کاهو پوست پنج لقاح افیون و غیره طلا نمایند و در تلخی تنقیه بایارجات کرده مقرر و بیلوس مداومت نمایند

بطبیخ بابونه شیح صعتر شبت نطول سازند بابونه اکلیل شبت حلبه کتان ضماد کنند حنا با آب نمک آمیخته یا صمغ سداب بری پوست بیخ کبر عنصل افیون بشراب
ریحانی طلا سازند و عند حاجت لازوق بر شراین صدغ گذارند اگر ساکن نشود تخم کاهو مر افیون کتیرا بزر البنج بگلاب طلا کنند و حتی المقدور در عمل مخدرات دیری
ننمایند و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد بگیرند آن دو رگ را که بر صدغ و خلف اذن واقع اند پس هرگاه زینها سخت جهنده و منتفخ باشند و از نهادن اصبع بران وجع باستد
قطع کنند و قدری خون برآورده داغ دهند تا خون بند شود و قطع رگهای پس گوش منع تناسل میکند لازوق صمغ عربی مر و زعفران دم الاخوین افیون هر یک
یک به بیاض بیض آمیخته بر کاغذ نهاده بر شراین صدغ چسپانند **معجون** مزیل صداع و شقیقه بادی سنا قرنفل بسباسه انیسون هر یک یک زعفران ربع مرکلسنج یک
نیم مشک ثمن بعسل آمیزند شربتی سه درم **دیگر** بوره با آب سوده دهند چهل روز **دیگر** بزد یه تا سه روز خورند **دیگر** لبن بقر دو رطل آب چهار رطل تمر چهار عدد جوشانند
چون آب سوزد سرد کرده نوشند **دیگر** نارجیل با شکر خورند **دیگر** اطریفل کشنیزی سه درم ایارج فیقرا درم آمیخته وقت شب خورند **دیگر** سنگ ارنب با آب سوده نوشند
دیگر غرغره سیلیسی دهند **دیگر** حب بنفشه قرص بنفشه معجون قسط مفرح جالینوس اطریفل سنا نافع **معجون** مزیل شقیقه و صداع مزمن غاریقون اسطوخودوس هر یک
یک ایارج فیقرا سه نمک هندی سقمونیا تخم حنظل انیسون مصطکی هلیله زرد بلیله آمله هر یک پنج عسل سه چند شربتی سه تا شش درم **مفرح جالینوس** آمله
هفت روز بشیر و سه روز بگلاب تر کرده گل گاوزبان تخم خرفه هر یک بیست هر سه صندل پوست بیخ بادیان سنبل هر یک ده کشنیز بهمن سفید دارچینی طباشیر پوست
نارنج ابریشم مقرض کهربا هر یک پنج مروارید بسد هر یک سه طلا محلول نقره محلول یاقوت زمرد هر یک دو شربت سیب شربت ریباس شربت نارین هر یک شصت
و چهار رطل یار کنند و این را طولا مسن یعنی حب القلب نیز گویند برای خفقان حاره و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و امزجه سوداویه و حمی و
عطش و قطع خون و نکایت سموم نافع سرد و سموم و خشک در اول **قول شیخ** بیخ قثاء الحمار را سه تاین در آب وزیت برآتش مهر کرده بطرف الم نطول کنند و ثفلش
ضماد سازند مزیل مزمن و گفته اگر مزمن بود خردل بجز ریحانی ضماد نمایند و گفته در حمام رفته بخار انکباب کرده روغن فستق سعوط نمایند **دیگر** زنگ ارمنی با آب
برابر سائیده قدری آب آمیخته جانب وجع بویند گل یاسمین شم کنند **دیگر** فلفل گرد سائیده یا دار شیشعان نیم درم نانخواه مشک [illegible] یک دانه [illegible] عنبر هیزده دانه قرنفل
هفت عدد سائیده یا آمنا کو سائیده بویند **دیگر** عجب سائیده مثل ناس بویند **دیگر** نفوخ حنظل نفخ کنند **دیگر** فلفل گرد [illegible] برابر سائیده یا برگ نیب عدد فلفل گرد
نیم عدد سائیده یا برنج دو نیم عدد فلفل گرد چهار عدد کافور چه سائیده یا فلفل گرد زنجبیل قرنفل قند سیاه هر یک سه [illegible] آب سائیده یا فلفل گرد بشیر گاو سوده
یا بیخ و برگ مرزنجوش بشیر زن سوده یا زبل ماکیان بقدری فلفل گرد سوده یا مومیائی بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی قطور کنند **دیگر** آب برگ سنبل عسل
برابر آمیخته سه قطره در بینی چکانند و با قتاب [illegible] کنند **دیگر** برگ عشر بروغن چرب کرده گرم نموده آبش یک قطره در بینی چکانند **دیگر** نوشادر [illegible] نیم درم [illegible] کلاه [illegible] یک [illegible] قطره در بینی چکانند مزیل مزمن **دیگر** زهره
خمیر بروغن بنفشه در گوش مخالف چکانند **دیگر** آب پیاز مقشر قطره یا آب برگ راس شش قطره یا آب برگ سرس قطور کنند **دیگر** زعفران پنج خروع برابر آب سائیده یا آب برگ شانی یا وج فلفل گرد
فلفل دراز زنجبیل با آب سائیده یا بسباسه بهمن [illegible] سائیده یا روغن بادام با آب مرزنجوش آمیخته یا پوست فندق هندی سوده یا گوگرد سائیده یا عاقرقرحا سائیده
یا زهره بط بروغن بنفشه آمیخته یا آب گل دوپهریه جانب وجع سعوط کنند **دیگر** قرنفل فلفل گرد برگ تنبول یا برگ ترب یا برگ ترنج هر یک [illegible] نیم عدد با آب سائیده قبل
از طلوع آفتاب سعوط کنند **دیگر** زنجبیل دو سرخ زعفران سرخ روغن گاو نیم درم آمیخته در خرقه نموده گرم کرده در منخرین چکانند یا آب پوست ترنج تازه سه قطره یا مغز سر
چغد بروغن بنفشه آمیخته در گوش یا منخره جانب وجع چکانند **دیگر** سمندر بهل با آب سوده صبحی دو قطره یا آب برگ تاتوره پنج قطره یا آب برگ نازبو پنج قطره در منخره بالعکس

چکانند **دیگر** کاه کتا معتیم عدد فلفل گرد سوده سه قطره در منخر بالعکس چکانند و بالایش حلوای گرم خورند **دیگر** زهره گرگ بروغن سعوط کنند مزیله درمن **دیگر** فلفل بروغن بادام سعوط نمایند **دیگر** روغن سرشف در گوش چکانند و سعوط کنند **دیگر** شنبلید بروغن زرد بریان کرده یا نمک سنگ شیر نرسیاه سوده یا فلفل کافور نبات بآب سائیده یا آب بصل سعوط کنند **دیگر** سندروس یا عنبر یا کاغذ یا عظم سگ بخور کنند **دیگر** هوا نسه در فتیله کاغذ تر کرده از طرفی سوخته از طرف دیگر دود و دش بطرف درد کشند **دیگر** فلفل گرد در سوزن سفته بر شعله چراغ سوزند و دودش استنشاق کنند **دیگر** مرچ خشک بر کاغذ مالند چون کاغذ سرخ شود فتیله کرده از طرفی سوزند از طرف دوم دودش جانب وجع کشند اگر در همه سر بود در هر دو منخرین کشند **دیگر** مرزنجوش بالونه هر یک دو درم تمام قسط الاکلیل هر یک پنج درم سائیده بلعاب حلبه آمیخته کماد کنند برای ریاح غلیظه و اوجاع شدیده و شقیقه انفع **دیگر** در چوب عشر ثقب کرده از طرفی سوزند و از جانب دوم دودش به بینی کشند **دیگر** سعوط ساهی و سعوط شقیقه سعوط کنند **دیگر** طلا شقیقه طلا کنند **دیگر** شحم حنظل کبابه حنا اشق بسرکه آمیخته یا زعفران بآب ورک یا بگلاب سائیده یا مرکندر بیاض بیض سائیده یا کاسنی بگلاب سائیده یا نیم چینی سوده یا کندر برک لیمو بشراب سائیده گرم کرده طلا کنند **دیگر** صمغ عربی دو کافور یک تخم کاهو صندل سفید بزر البنج هر یک سه سبب کرده آب لیمو سائیده بر کاغذ طلا کرده یا صمغ عربی مثقالی افیون دانگی زعفران نیم دانگ بگلاب سائیده بر کاغذ طلا کرده بر صدغ چسپانند **دیگر** حب ملوک بآب سوده طلا کنند و آب نرسانند اگر ورم آرد بیخ چولائی کوفته ضماد کنند **دیگر** پوست درونی بیضه سائیده یا زعفران عفص سائیده یا زنجبیل بیخ خروع صندل سرخ بآب سائیده یا زبل حمام بآب پخته یا صندل سرخ مصطکی قته هر یک یک درم الاخوین بکنیم افیون نیم سائیده یا برگ حنا سائیده ضماد کنند **دیگر** نرگس فلفل گرد هر یک دوازده عدد بآب سائیده بر قرطاس طلا نموده بر صدغ چسپانند یا چشم طلا سازند **دیگر** نانخواه بیخ خروع بآب سائیده بر جبهه طلا کنند مزیل شقیقه با تب **دیگر** عنصل تراشیده تخم ترکرده یا آهک زرنیخ هر یک پنج درم سنگ بصری اشد هر یک ده درم گلاب رطل جوشانند نصفی باند صاف کرده بعد یکی رو زینبه آلوده بر سر بندند **دیگر** ضماد قرسطا الیون بر صدغ گذارند **دیگر** بادام یا عنبر طلا سازند **دیگر** آب بیخ ستاور روغن کنجد روغن ساخته یا آب و بهوره نانخواه هر یک پنج روغن تلخ پانزده روغن ساخته مالند **دیگر** حرمل چهار درم روغن سمسم رطل جوشانند در آفتاب یا نزد آتش مالند **دیگر** جرک گوش آدم یا گل کجهال ضماد کنند **دیگر** طباشیر راسن نداول کنند **دیگر** خرمهره زرد محرق عدد فلفل گرد چهار عدد سائیده در منخرین جانب الم النفوخ کنند **دیگر** شعر آدم آویزند یا عظم سر آدم رشته هفت تا رسته یا سر موش بوسیده بریسمان بسته بر سر بندند **دیگر** زنجبیل قند سیاه کهنه بآب کتائی سائیده اندکی سعوط کنند **دیگر** تخم برگ سرو بسر بندند **دیگر** سند یحیل بآب سوده بر کاغذ سفید طلا کرده فتیله ساخته سوزند دودش به بینی کشند **دیگر** النفوخ قالی بینی و بندند

فصل سوم در عصابه چیست که دار بر پدید آید در سوء مزاج ساده اکثر تقدم اسباب سوء مزاج حاره وقت طلوع آفتاب شروع کند تا دو پهر غلبه نماید پس رفع گردد **علاج** بتفتیح مسام کوشند کافور به دهن ورد حل کرده در بینی چکانند در تصاعد بخر دادن مریض بر و افتاده ماند و جبهه تشنج باشد و انفتاح جفن و حرکت عین نتواند کرد و اکثر بعد وصول هوای شمالی و غسل بآب بارد پدید آید **علاج** بچیزی خشک درون بینی خراشند تا رعاف شود اگر نشود قیفال زنند کافور بسرکه آمیخته بو یانند اطراف مالند ماء الشعیر در دره از کدو شکر ساخته دهند

فصل چهارم در حکه سر مرضیست که دماغ خارش کند بغیر وجع و بفشردن سر و نطول آب گرم لذت یابد **علاج** در تبرید و ترطیب کوشند چرا که ماده این ابخره صفراویست ماء الجبن بیاب لعاب اسبغول شربت بنفشه شربت خشخاش آب تربز آب کدو شیر بز بشکر آش جو کاهو اسفناج دهند اگر کافی نبود مسهل صفرا دهند اگر خون غالب باشد فصد نمایند باقی تدبیر برای طبیب

فصل پنجم در زکام و نزله اگر ماده از دماغ سوی بینی آید زکام گویند اگر بطرف حلق و سینه وغیره ریزد نزله گویند سبب اگر دو آن رطوبت کثیر در دماغ است که دماغ هضم آن نتواند ناهضم دفع کند **فائده** مشترکه در اقسام زکام حار باشد یا بارد باید که در حار تا سه روز سوای آش جو هیچ طعام و شراب

نه هندبا عناب سپستان شاخش بنفشه بکار برند و بنیج ماده کوشند وارنجم بپزند و بر باش سفرشر سفناج خربزه سپوس گندم نشاسته کتیرا روغن بابونه تکرار قصار کنند اگر ماده کثیر و احیا باشد فصد کنند الا بعد سه روز صبا بدو بشیت بخوابند و روی بر بالش نهاده نخسپند و بالش لیت دارند تا ماده بجبهه نیاید و بسینه نریزد و اگر چه بکام گرم باشد سر بوشیده دارند و از هوای سرد و شمالی بپرهیزند اگر چه عطش بود آب بارد نه نوشند و خواب کمتر نمایند در روز و بیدار نشدن و حمام در ابتدا مضر و در آخر مفید اما اگر باده قوی و مزاج باشد در ابتدا نیز مناسب کسی را که کارش بسیار افتد در حال صحت حمام کند و حق آنکه سفید بهت و هوی سر تراشیدن و سر قاریدن زود زود شانه کردن نزلها را بذوارد **قول جوان کورو** و نگوید ما باید که گفته اوئس ایرسا کثیر ابر یک دو نیدرم اهل سوس سنه بم سبسته علام در دهن دارد و بعد وقت خواب کشنیز بدیر کتیرا خشخاش ان با لکوت عشبه بنات برابر سایه یک قاشق خورد و بالای آب خنوشته داد و بیخچه ماده قبل از تقیه استعمال نمایا که ضرر دارد روز شربت آب سرد و گرم بپزند چهار مولد خامی و مضر سینه و گرم مزیب و مرقق ماده ست پس باید که آب قلیل البرد وقت غذا نوشته و دو بار در روز نغذا خورد و ترک اکل شب نماید و اجب غذا آنکه سامی نگذد و خواب نیز ترک نکنند **قول بقراط** اگر باده نزله سوی قصبه ریه ریزد و به لغت و نفس نگیرد و دیریت روز ریم پدید آید سکنجبین و آب بارد و غیره مولد نزله نخورند و نهر مرت بکار بست کرد قاست بتخصیص دماغ زیاده از ترطیب **فائده در ذکر کلام ما بروساوج** تقدم جلوس در آفتاب و خانه گرم و نرم و آتش و شم مشکل و نظر ان سفید و غیره و اکل اشیاء دماغ گرم و مالیدن روغن او بان اگر هم کند در وقت بینی بهرت چشم حرقت و رقت باده و ازدیاد کلام از سب عظم و سرت و قوا تنبیه بر مرض بول علاج قولنج نشده و بقشه عناب سپستان بیخ خطمی تخم خطمی خیار شنبر خربزه تخم کدو استشاق کنند صندل گلسرخ کافور گلاب سرکه مادر و مالیدن صندل **تنکر** با کافور با شیاف استقوح سبسته اگر باده بکاح بزیاد و بجلس او خواهند شربت بنفشه خشخاش دهند و بطبیخ عدس پوست انار پوست خشخاش غرغره کنند **قول جوان کورو** و اگر سبب باده گرم جاده رقیقه شود گوزبان شاهتره برگ کاسنی عاقرقرحا بارتنگ گلهای مرخ هر یک مشتی معتدل تخم کدو مغز تخم خربزه بیضه یک هر یک اونس تخم افیون کاسنی هر یک دو درم اهل سوس کشنیز تخم خلر یقون هر یک نیم اونس الکو دوازده عدد سناو اونس و نظر ان سفیدا ی کرده بجهار رطل آب بجوشانند با آنش نرم چون آب یک تیم طل ماند صاف کنند و سبب سه اونس شکر حسب ضرورت بیاشامند **شربت ساز** دو بزند مسوح قیم اونس صمغ بسته اندر آب اندر هر وزد و نیم اونس بهند بعد بپزند دراز استعمال نهند نمایند اگر کافی نبود شربت بداته و بهند و کافی کند نسخه جزو بزنج و بکجر کتیرا ساخته باشند شربت بنفشه خشخاش آنچه بهند بهر وزد پانزده بهند **فائده در ذکر کلام ما بروساوج** تقدیم وصول هوا آب باد بر سر دو دیگر آب باده مذکوره گرانی سر ثقل حواس و کسل خروج طوبت غلیظ سفید کبود زینی حلق عدم تمیز بوان و بد چشیدن اگر تب آید و هذیان دانین کا بی باید **علاج** خرفه یا زبان یا بانان گرم کرده بر سر کما و کنند و بحمام روند و بطبیخ ابونه بنفشه اکلیل مرزنجوش شبت کنکاب سر نمایند اگر گرم شدید بحرارت بر سر بزنند و بخمر آتش زده انکباب سازند شونیز بریان یا انیسون بریان یا بهند بوبند لادن عود مقشر شونیز سرکه تکرده تخمیر نمایند طبیخ انجیر بهوزند یا دیان بر سیاه شان بقند یا عسل نوشند تخم کتان بریان بعسل لعق کنند مشک عنبر بوبند گلقند عسلی در نخبیل برورده و بهند مرغ تهیوعصا فیر عدس شلجم خوش خربزه سبوس بعسل و دهن او زغور بزند اگر آب زینی کثیر و دانیون عنبر وغیره بخورند اگر قبض باشد گلقند و گلاب و بهند اگر قبض نرود حب صبر و بهند با العسل **شربت** بنفشه عسلی نوشند و دو قرطاس کنند زعفران در دهن کشند اگر کثرت عطسه بیخ تره با آب باد و جو در بینی چکانند تا فرو نشیند و تنبا کو بوبند و از خوزبو بیفتد **علاج** صمغ بابونه سبب بسته در دهن دارند آبش بلع کنند

کشنیز مدبر سر کرفوزنج یه قنه یا بس هریک سه درم اصل سوس مصطکی هریک درم گانقند اونس آب جاب نه درم دهند که باسحوق بخمیر گندم آمیخته گرم کرده
برسر ضماد کنند و برای منع سیلان سبوس گندم رنجبیل بادیان نیسون نمک سائیده و خرطیه کرده برسر بندند و از آب طعام پرهیز دارند و خفتن مدهند یکشبانروز گرده

قول عسکری تعریق بحمام و شمس مایل میکنند زیرا دانفع از قصد صحت و اگر چکه و عطسه بفرط بود بخور کلان ناری برفتره از فقرات عنق مدهند سکن فوراً و اگر لازم
مزمن بود عفران افیون ماهیزان خوزنجویه یا منیا صمغ عربی حنضل صندلین عدس ماش شبر هریک یک سه حنا هریک پنج سائیده بیاضه بیض شتایات ساخته تا یکلا
سوده وقت شب برسر طلا کنند و صبح بحمام روند **فائده** گاهی بسبب نزله مابرده عالتی پدید آید که تاب هوای بارد و نماند حتی که در گریا جامه لباس سرمائی پوشند باید
یکدانه اوداج نابسته را بار یک سائیده چهار حصه نموده یکی در کنند و باقی را سه روز آب خورند بعد دانه دیگر بهمین نهج روز دیگر دهند و دیگر شش روز نه گرده **فائده در**

ذکر کام دموی حمرت وحده وجع چشم ثقل سر که درت حواس شیرینی دهن مائل بهوی بدشرج رطوبت مائل بسرخی از بینی طهور که در غدغد و علامات وعور دگوشت **علاج**
قیفال نزنند حجامت کنند بشربت بنفشه وغیره تلیین نمایند بالاشعیر نوشند اگر لغلیظ مطلوب باشد شربت خاب بشربت خشخاش دهند اگر بسبب استعمال منظفات یابسبب باده
ازسیلان بازماند حاجت بسیلان بود بطبیخ مالوه مزبرنجوش اکلیل وغیره اکتفا کنند سنبل عود سندروس وغیره تغیر نمایند غذا بستور مار ساباج دهند **فائده در ذکر**

زکام صفراوی صداع سوزش سر چشم ثقل سر که درت حواس شیرینی دهن مائل بهوی بدشرج رطوبت مائل بقیق زرد سوزان از بینی صفرت وحده حرارت تلمس کرب **علاج** خیار شنبر تخمین
بمارالفواکه آمیخته دهند شربت بیدستان نوشند بطبیخ بنفشه خطمی برگ کاهو کوکنار اکتفا کنند بگلاب و کشک شیر مرغزه نمایند اگر باده قیق بود شربت خشخاش دهند که
مغاظ و منضج وگاه باوکه حاجت بسیلان باشد باشد و اگر اون شربت خشخاش ماه متبس گردد و بسبده در ضعفات افتد و مضرت دهد شکر طبرزد قرطاس عنبر کعبه تخم خیار شنبر تخمین کنند تا
افتتاح سده و دفع ابخره و تقویت دماغ کند سر که برسنگ گرم لمانده یا سبوس بسر که گرم مکرر ده باشیر قشر بارب ترش تر نموده گرم ساخته بخارش دهند غذا ماش
دانچه دسوپ مرتبح حار گفته شد دهند بالاشعیر دهن لوز شربت نبات و گلاب و آب انار دمی نیخته دهند تقوع کشنیز مفید **فائده در ذکر کام ملغمی** واین اسلم انواع است
زیرا که هر مرض که مزاج ماده او مناسب بنوع عضو نباشد و موافق بود کم خلط باشد دلالت برضعف سبب کند ثقل سر و حواس طوبت دهن و ول طعم دهن غلظ و ساس مخاط مو
خلوب وقت اکل غذا زیان گردیده شود و قیء فرح فصاحت کلام پدید آید سبب اصلی مغلمز مزاج دوم و چهارم **علاج** بطبیخ زوفا فاصل سوسن گلبنفشه عسلی بخمین آمیخته بین کنند عوض آب جاب نوشند
جیره از سبوس مغز بادام عسل ساخته خورند اگر حاجت بتنقیح نباشد تنقیه بطبیخ بابونه نسبت اکلیل تنقیه و مصطکی افتره و ماده فرو نریزد و شکر سرخ کاغذ سنبل دیل سندروس کندر مصطکی
قسط تخمین کنند **فائده در ذکر کام سوداوی** واین کمتر افتد از همه بدست بوست چشم و بینی ثقل سر صداع عرق دهن مثل شی سوخته و وقت بوسیدن اشیا بوی و وده عفونت
یابد **علاج** بطبیخ بنفشه برگ خطمی برگ کاهو برگ کدو و انکباب کنند و مرتقد م نرطوبات نمایند بالاشعیر مغز خشخاش پخته و حریره از شکر شاسته و روغن بادام ساخته خورند اگر بسده نباشد شکر سپید
سندروس تخمین کنند **فائده در ذکر نزله طوبت ماغی** که دماغ بسبب برودت یا حرارت جذب او از اعضا کند و خشم آن نتواند اگر بسبب برودت حرارت بود پوست لطیف
لیسب خلط دماغ است بهوای بارد و حال مریض شبیه بکسی که قوق دارد اگر خیز بسیل متوده گاهی دماغ سقوط امات مرض صدد وحده آرد **علاج** بداومت بشربت خشخاش کنند
حب صبر شقاقل وقت خواب هفت عدد کثیرا صمغ عربی گل خطمی هریک دو مثقال سه مثقال هریک دو درم قند اون گلاب قرص ساخته دو هزار نه شیرین سعوط کنند که مر با
حسن یلیه جوز بویه صندلین گلنار هریک یک گلسرخ نیم کوفته و خرد کرده بسر بندند صفرت بعض حبابها عدد شکر مثل آن آب آمیخته آرد شش سه پخته خورند مغز بادام اونس مغز تخم خربزه تخم
اونس مغز تخم خربزه تخم کاهو خشخاش هریک اونس آب سه پخته کشیده بالاشعیر کهل آمیخته تریانده هضم دهند اون خورند سمن هم اگر بسبب برودت باشد نان **علاج** باتی قیض ماده کماده و غلیظه کرده

بار و گذشت بکار برند یا بعسل طبیخ زوفا نوشند کندر فلفل سایده قدری بعسل آمیخته یا زوفا با عسل آمیخته یا زوفا با عسل مصفی صد درست باد بان گرم تر نخ کندر بچه کبوتر صفرا بیضه مرغان گندنا بعسل و دهن بخور نوشند و سرگین آب تخم تربت نوشد و سه روز بر ای تقیه حب صبر هندی بدهند و طبیخ فوت نشنده یا بازده روز حب صبر خورانند فوت تا یکسال سائل دارند **طریق فوت** اشخار اگاه مطفی برابر قدر نخود حبوب بسته بر بر عضو که خواهند نهند و بالایش قرصی از آرد گندم ساخته محکم بندند بعد هشت پاس کشایند که دماغ کرده باشد پس حبی از شبح ساخته هم بر هم نیز آلوده هما نجا بندند چند روز تا جای بعده نخود سفید دروی بسته تا بشکند که تازه سیدار دتا بهره کردن اوهند این از دماغ آتشی بهتر است چه از دماغ آتشی رطوبات سوی دماغ جذب میشوند درصرع و سکته می آرد و باشد که هلاک شود **قول رازی** در علاج این مرض مهلت نه نمایند که اگر زود نپخته نشود و نائل نگردد باعث امراض کثیره میشود و در بسیار مواضع که ریزد و ران مرضی که مخصوص بآن موضع است چون امراض چشم و گوش و بینی و حلق وجوع الکلب و ذرب و سیج و ذات الجنب و اسهال دماغی و قولنج و غیره پدید آرد و باشد که قوت دافعه دماغ ضعیف یا منافذ بسته فعل باد بند باشد و ماده در دماغ ماند پس اگر در بتوپیت مستفد دماغ بود و کثیر باشد سکته و مکسوه و صرع آرد و اگر عروق دماغ نرم بود و اندک باشد صداع و اگر کثیر بود و محرق گشته مالیخولیا آرد و اگر گرم و تر باشد سرسام سبات یا آرد و اگر عروق سر و دماغ بود و تواند تا که ماده در دماغ باشد نزاید اندکند و اگر بند شود تدبیر نضاج نماید چنانچه گفته شد **قول جوان کوروه** دماغ چون بهتر آن خود میکند مثال شیر گرداب از زمین جذب نماید برای حفظ خود پس اگر سر قوی بود و خون صالح بود در زمان نضج جید باید و بهتر چنین تبدیل شود و فضلات که از دماغ نسیف و خون باشد نضج جید نیابد یا بفضله مبدل گردد و طبع آزا دفع سازد پس اگر دماغ عصاب ریزد فالج سکته عنته تشنج و غیره اگر سوی چشم ریزد طلان ابصر فول ارخ و غیره اگر بجانب گوش ریزد بطنین طرش و غیره اگر سوی گلو ریزد خناق و غیره اگر سوی قصبه ریه ریزد بحت صوت اگر سوی ریه ریزد سر فه ضیق ذات الصدر اگر سوی معده وامعا ریزد اسهال اگر سوی قضیب صفن ریزد حکه آنها یا خلعونی یا قوبا و غیره اگر در سوی فک و لسان و دست و پهلو و پشت و قطن و ورک و پای نیز میریزد درد جع مفاصل و غیرهای آرد اگر سوی عضلات ریزد فالج کند **قول جوان کوروه** اگر کام قوی بود تمرتین مصطکی کهربا برگ کنتم هر یک نیم صنع جلغوزه موم زرد هر یک یک ترستین برآتش گداخته او ده بر سایده آمیخته بر سر نهند برای انصباب نزله و صداع از نفع فرنجمشک عود فوتنج پوست ترنج هر یک درم سایده تخم نیلوفر انس آمیخته بر سر ضماد کنند اگر نفع نشود فتیله فتیله در منخر نهند و دنبه سه انس بقدری آب بر آتش نرم بریند پس در کدل سخن کرده فشرند و اعاب که بر آید در وشنکر آمیزند و بدار چینی قرنفل زعفران طیب ساخته هر روز شش درم در منخر نهند اگر کافی نبود گرد زیر زبان زنند بعده روغن بادام سپکلیه و مسه هر یک انس روغن تخم نیلوفر انس صفرا بیضه عدد آمیخته بر سینه و معده طلا نموده بر دکاغذ چسپانند اگر کافی نبود بر وسط سر مالوکا مجموعه شرگذارند یا به در زالکیلی داغ بهند که تا تحت رسد برای سر فرا شد و قی الدم و ضیق النفع غیر صنع صنوبر بسطکی قرنفل سائیده بر سینه طلا کنند اگر نزله و سر فه کم نشود خون از دهن آید و ضیق شود از ان الفار سائیده سعوط کنند در هفته دو بار که تخریج ملغم منقی سر و نزله و سر فه ست **قول جالینوس** اگر باده در در و زیع شود تقب بر سر کنند و زراوه نهند تا ماده از و ترشح نماید و داغ را عضاء مجاور متصله بهند تا بسبب قرب بخارج ماده قرار داده شود تا زیاده شدت از و تقیکه ملغم بر یخت ترشح میرسد چون داغ بر لوکا کتف داده صحت یافت شخصی مهزول بشدت سر فه داشت خون از دهن می انداخت آزاد وجع مفاصل پدید آید داغ بر سر زانو صحت یافت شخصی از چهار سال نزله شدید داشت و خطیدن نمی توانست بعد تقیه داغ بر دو زانو کلیل داد و صحت شد اگر کسی گوید که نزله بر صلبیت سر داغ زدن چگونه خواهد برآمد پس بداند که قوی سخت نیست بلکه جرم عظیم سالم و صافست پس در تقیکه داغ تا عظم رسد خروج باده بآسانی میشود و طبع خود آن را سوی داغ دفع مینماید و داغ در نزله که زند داغ سوی سینه ریزد باید یا چار انفع و وقت داغ احتیاط کنند چه اگر قریب در زدهند باده سوی داغ آمدن نمی تواند و اگر بر دور زدهند باحتیاط دهند تا بقسمی

در میانی که از بیست و نهم سه دو باعث صداع و تشنج گشته هلاک مساند و اگر بعضی عصب از دیت رسد و تشنج آرد و هر آنرا قطع باید کرد و اگر نزله ایشد با حرقت و وجع سینه بود لعاب بهدانه بعرق گل لاله برآورده دو قاشق بشربت بنفشه شیرین کرده دو هفته نیا صلبه سه ساعت طبیخ بیکاسنی بشکر شیرین کرده و هفته در روز چند بار مصفی و مفتح صوت اگر آواز نگشاید و حرقت نخود در سب و سوس کتیرا نبات هر یک دو درم مرکی و درم حب بسته در دهن دارند اگر نفع نشود دو سه خیال کنند یا کثرت خون که گاهی فصد نکرده که از ان آواز صاف گردد یا بسیب آنست که سر فربه پدید آید و آواز بند گردد پس باید که طبیخ چوب حیات عشر چوب چینی و غیره معالجه کنند تا صحت شود و اگر نزله بسینه یا ریه افتد بسینه و شش و قرقره دارغه دهند لکین اول او دویه دهند اگر نفع نشود داغ بعمل آرند تخصیص از جهار پاره وجع صدر و سر فربه و عدم شهامت داشته از دوا صحت نیشد بر موضع وجع داغ داده بر گرد دیگر بر سفید دو گلو بندند که بلغم متصل نماند نزله که از سر بحلق و دندان و مینا افتد قسم زیرین قسم فوقانی گلو بندند و گفته اگر نزله بشدت بر ریه یا قلب ریزد فصد دست کنند حقنه نمایند قی نفع بسیار هیوا گوا بنیه کینا نفع تخصیص از بهشت ماه نزله و سر فربه دارد و سر فربه مرگ رسد سه سه و دکین تلیه بعده یا زده روز جب کور و بیا داده نمایند صحت شود اگر از کثرت خون باشد فصد کنند حقنه نمایند و جلابی تقیه شیر خشت سه اونس دهند جب کور و بیا خورند وقت استحمام اینها گهو نگه سحوق یک عدد صفت بیض سخته کهربا مصطکی گل سرشوی هر یک درم سائیده آمیخته خرقه کتان آلوده بر سر گذارند و بعد بیست ساعت تبدیل کنند اگر بیض ضعیف باشد برای تقویت نانا اوباس دهند **شربت بنفشه** بنفشه ۵ و طل آب ۵ طل جوشانند چهار طل ماند صاف کرده قند یک نیم طل آمیخته قوام سازند برای صداع جارو مه و وجع کلیه و حمی سوزنده و ذات الجنب و ذات الریه و ذات الصدر نافع مدرول ملین سینه و شکم مسکن جوش خون **شربت خشخاش** گوکنار کلان مع تخم صد عدد پوست رکونته تخم را سائیده در خیر طل آب باران جوشانده صاف کرده دو طل قند قوام کنند شربتی تا بسیت مثقال برای صداع و سرسام و درد سینه و ریه و منع نزلات حاره نافع مقوم معدل اخلاط محرقه مسکن حرارت مزاج و وجع سینه و بهر اگر بشربت ورد مکرر آمیخته بعد فصد و استفراغ دهکنه دهند ضعف دور کند **شربت عناب** عناب طل آب پنج طل جوشانند نصفی ماند قند دو طل آمیخته قوام کنند برای سر فربه و وجع سینه و ماشری و آبله و غلبه خون نافع **شربت فرياد رس** مزلقه نزله و سرفه گاو زبان صندل سفید پرسیاوشان هر و سلیب هر یک شش درم اصل سوس بادیان گلسرخ تخم خطمی هر یک سه درم مویز بیست پنج عدد نبات دو طل **حب افیون ممسک** مزلقه مسکم نزله مصطکی فلفل گرد هر دو دانه چینی هر یک یک جند بیدستر غفران سه پوست پنج دو عصاره افیون برابر همه گلاب حب بوند **حب مومیائی** مقوی مغ مسک مزلقه مسکم نزله مکی یک مصطکی خولنجان بهمین هر یک دو فلفل دانه چینی حسن البصره عربی عود ریب هر یک سه ابریشم قرمز چهار مومیائی سیمیه سائیده هر یک شش سائیده بدهن لوز چرب کرده آب کوکنار قدر نخود حب بوند شربتی صبح و شام **حب نزله** کوم را در ایام صحت استعمال او نفع صبر تلخ سوس برابر جمله حب بوند شربتی دو درم وقت خواب **حب** مزلقه نزله و کام غفران جند هر یک یک رب سوس و دانه چینی افیون هر یک صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک پنج قدر فلفل حب بوند شربتی تا دو حب **حافظ الصحت** برای نزله و غیره نافع و رسانده بمزاج چینی باد یان جوزبوا هر یک شش شش و مصطکی دوازده کنند ریز جوز ناشل چهل و هفت سائیده بعسل سرشته دارند شربتی قدر نخود و دو تخم شکر بیست جوز ناشل شش نوشته دوا تی هر یک یک دانه نوشته که بدهن بلعان چرب کرده بعسل آمیزند **عرق** مزلقه نزله و سل مانع قی مقوی حده قاقله چهار پونه دو گوکنار نیم طل عرق شد شربتی بیست پنج تا پنجاه درم **غرغره** مزلقه نزله و کام صندلین هر یک دو درم قاقله گلنار تخم خرفه گلسرخ هر یک سه درم عدس سماق نشاسته هر یک چهار درم گوکنار پنج درم آب دو طل جوشانند نصفی ماند صاف کرده گلاب بیست درم آمیخته نیم و نوشادر یک طل غرغره کنند **سعوط** مانع نزله تنباکو درم عفران یک درم قاقله هفت عدد سائیده انگی مویند سعوط مقوی

دماغ بخچ رطوبت کثیر گل خطمی سه عدد بروغن مالیده و در بینی چکانند حب برای نزله بارده صالح افیون دوازده دارچینی شش عفران سه قرنفل یک نیم آب صمغ قدر نخود حب بندند

شهر تر یک تا دو حب **سعوط اظفار الطیب** قرنفل چهار عدد زعفران اظفار الطیب هر یک ربع درم درمن باقر دو عدم سائیده گرم کرده سرد نموده سعوط کنند **قرص**

نزلات مغصص دم الاخوین انزروت سفید صمغ عربی نشاسته مرکی صبر سک رامک گلنار اقاقیا قرقل ماثا هر یک یک افیون زعفران هر یک نیم آب طبیخ مورد

قرص ساخته بسایه خشک کنند مانع انصباب نزله از سر باعضای سفلی **ادویه مقویه دماغ** مروارید یاقوت بسد زعفران آمله کشمش بلادر نارنج فندق بالنگو زنجبیل سعد

سنبل بمالیه قرنفل کندر کشنیز ساید فرنیله سلیخه شیر نیش مرغ دراج حمام وغیره یاسمین عنبر مشک بویند زعفران گل مالند عود بخور کنند طبیخ بابونه نطول و انکباب نمایند عود

مشک خورند کبوتر سیاه دو بچه سیاه خورند **بدانکه** کشیدن آب از بینی برای کام حار و ظلمت بصر که از صعود بخار بود نافع و بعضی گویند که اشتها آرد و نفع

سده و رافع دهد کیفیتش آنست که وقت صباح آهسته آهسته کشند و زیاده از نیم دو ام کشند و بخور ری الابد که بر بهار کشد تا سردی آب بحرارت مقاومت کند و در گرما

کرباد و باران بود و در ایام سرد نیز بکسی که بلغمی مزاج بود نکشد که ضرر دارد و اگر ضرورت شود آب فاتر کشد **ادویه منقیه دماغ** آب بصل با آب شقائق یا مرزنجوش یا

عصاره کرنب سعوط کنند زعفران زنجبیل فلفل عود سفید با بادام سائیده بدهن یا بقر آمیخته سعوط کنند اشق آب بیلکره غرغره نمایند عنبر یا خردل بخور کنند کندش دو

خوره بسته بویند زنجبیل مصطکی مضغ نمایند سنبل خورند **ادویه محلله ریاح مفتح سده دماغ** یاسمین بری یا بهار بویند مرزنجوش سعوط کنند مفتح روغن بان [illegible]

فرنیله حرارت دماغ **ادویه آن** سپستان یا گوره یا حب [illegible] یا حب شفا یا عنبر یا شربت صندل یا شربت کیسو [illegible] یا عصاره افیون یا عرق [illegible]

[illegible] یا عرق زرکامی [illegible] دهند دیگر حب زکامی در دهن [illegible] لعاب [illegible] دیگر [illegible] تا وقت شب قبل [illegible] دهند

دیگر روغن مصطکی مالند دیگر [illegible] مقوی دماغ [illegible] شود دیگر بخور [illegible] بخور زکامی [illegible]

[illegible] بخور [illegible] دیگر سعوط صندلی سعوط [illegible] بویند دیگر [illegible] نوشند دیگر [illegible] قسط دهند دیگر روغن [illegible]

بویند دیگر مشک [illegible] فلفل کندش گل لوبان [illegible] سائیده [illegible] بویند دیگر [illegible] نوشانند هر یک [illegible]

[illegible] سائیده [illegible] بویند دیگر [illegible] خشک کرده [illegible] بویند [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] سائیده [illegible] زعفران [illegible] قرنفل [illegible] سائیده [illegible] افیون [illegible] سائیده بویند [illegible]

دیگر [illegible] قرنفل [illegible] افیون [illegible] سائیده بویند دیگر روغن نرگس [illegible] بویند دیگر [illegible]

[illegible] کنند دیگر چوب [illegible] یا اظفار الطیب یا [illegible] بخور کنند

دیگر [illegible] کرده [illegible] طلا کنند مانع نزله دیگر [illegible] سائیده

[illegible] طلا کنند دیگر [illegible] افیون زعفران سائیده [illegible] سائیده سعوط کنند دیگر [illegible]

[illegible] در بینی چکانند دیگر مشک [illegible] آمیخته [illegible] مالند دیگر [illegible]

[illegible] سائیده [illegible] دیگر مغز بادام [illegible] سائیده [illegible] در بینی چکانند [illegible] دیگر [illegible]

سائیده قرص ساخته [illegible] دیگر افیون [illegible]

برنافوخ نهاده رفاده خرقه گذاشته کلاه پوشند و دیگر قرص زلالت یا مغز بیضه سوده بر سر پایه کاغذ که بشکل مرهم سوزنی نهاده طلا کرده بر هم دوصعنه و یا فوخ چسپانند
و دیگر پنبه شیر عشر و بالش پر کرده زیر سر نهند و دیگر عاقرقرحا نافوخ نمایند و دیگر عصاره سلق سعوط کنند و دیگر وقت خواب کف پا را بروغن کنجد چرب کرده با تش گرم
نمایند و دیگر تنباکو زیر دندان گیرند و لعاب بیرون اندازند یا دایش مالند و دیگر بیضه یک عاقرقرحا را بر گوفته تمره بسته یا خیاط دیان زیر دندان گیرند و لعاب بیرون اندازد
و دیگر زیل شتر بپویند و بر ملتقی کرده در راه اندازند اول کسی که پایش بران افتد مرض بتوانقال کند و این صحت یابد و دیگر نبات وقت خواب در دهن گرفته خوابند
و دیگر آب شبنیه دو سه دام از تخم جن نوشند و دیگر اگر نباتات بخنجو و بران مقشر دو دام همراه بصل بریان مقشر خورند و دیگر عصاره الکاکنج نیت یا نه مرتبه دهند
و دیگر خاکه در هم قرنفل ید هم مادیانی یا جو نیم درم بآبگرم خورند سه روز و دیگر شربت شنشاش یکنیم شربت نیلوفر سه آب یا گلاب نه درم آمیخته نوشند و دیگر شربت
زوفا شش شربت شنشاش یکنیم آب نه درم آمیخته نوشند و دیگر بسبیل گل ماده که کنار هر یک ناتک آب یا طل هوشانیدن نوشاند هم ماند قدر سیاه قدری آمیخته گرم گرم بطور نوشته
نوشند صبح شام سه روز از رشتی پرهیزند و دیگر مغرب الفطر نبات را بر سایه صبح شام دو از رشتی پرهیزند

فصل ششم در سرسام و هذیان

در نفس دماغ یا دو جا باین که سببی بصلب دماغ پدید آید و مبدی اقرا نطیس یا صفراوی یا دو از نطیس خالص و بلغمی الیتفرس گویند و سوداوی نامی ندارد **قول البعضی**
عضلة الدین و صلب قبول درم و تمدد نیکند **قول شیخ** هرچه قبول غذا و نمو نکند قابل درم نباشد و بصوت عضلة الدین چون دماغ و صلب چون عظم قابل ورم نبوند بدانند
که درم دماغ بها از صفرا یا خون صفراوی گرفته شود و اما بلغم و سودا کمتر چه آماده غلیظ و سرد است و اخلاط چو بر دماغ کرد آید ماده متورم گردد و لیکن
اگر ماده مخالف مزاج وی بود فوراً گرمشاکل مزاجش ماند بتدبیر حقیقی غیر حقیقی پدید شده حقیقی آنکه ماده باشد و غیر حقیقی اختلاط عقل ست که در حمیات مهاده او اجتماع
صعب پدید می آید **فائدة** ورم گرده چیزی دماغ پدید آید پدید باشد بر چهار علامت گرستاوی و گرندیدی خلاص بود چه اگر بقای مرض تا اربعة ایام بقوت طبع و عدم رداءت
ماده باشد اگر دون مرض تقل و نواحی سر و قبه و سینه عارض نباشد تشنج وقتی نگاهش و مرت بول پدید آید همان ساعت بمیرد اگر قوت قوی بود یکدو روز مهلت دهد و پیرا
از این مرض خلاص کرده باشد و بحران این مرض اکثر بعرق نادر عادت و گاهی بجنون بواسیر شود بدانند که وقت بول ثقل سرشت صدیع قبض طبع تنفر از روشنی و حمیات
مهاده آثار صدوث سرسام باشد **علامات** اگر ورم در نفس دماغ پدید بعض عظیم موجی ثقل و صدیع در قعر مغز گردد بینائی بصلب ماس ماطن تحت باشد نبض صلب عضلاتی
احساس صدیع در نفس مجره اگر دو بینائی لین ماس چه بر دماغ باشد نبض صلب موجی صدیع اگر ورم مشتمل دماغ شد لین العلیل اگر ورم در مقدم دماغ
باشد تشنج کشاده دارد و دست بمی جهانیدن گه یا گس میرانیدن گیرد اگر ورم در میانه سر باشد سخن بهیئتا گوید بول اندک اندک بیرد بیدا شود و تنفر یا عمل گردد اگر ورم در
مؤخر دماغ باشد هرچه گوید فراموش نماید اگر ورم در همه دماغ باشد جمله علامات یابد **قول چون کورو** سرسام و گونه بهت شرکتی و خاص شرکتی آنکه در
حمی محرقه یا سامی یابد مرض حدتی و ثبات گیرد بسبب دو رم یکبار پدید آید دیگر وقت شدت و غلبه آن مرض شدت نکند و وقت تسکین آن بساکن نگیرد و خاص آنکه
قبض طبع و رم دماغ یا ورم غشای دماغ شود و این هم بسبب آن نباشد که گردد **فائدة** مجمله و تفکیک در سرسام نخلاط عقل ابتدا کند و مانعی نباشد بلا استعمال قیفال نبض دانگرداده شدید
الیتیه سعی اس بود و پس اکحل یا سلیق نبض دانطبع و رم بقدر صلاح بگشایند و اسالیع صاحب مرض محکم بندند و اگر قوت و حال مقتضی باشد بعد قیفال کن جبهه کشایند دفاع
معتدل الاصول و خالی از تصاویر و اشیای براق در روشنی سازند و شمعهای پاره چون نیلوفر کافور و غیره در سکن دارند مردم ظریف حسین شفیق جلیس سازند اگر شعوریافته
سخن لطیف ملائم گویند و از احساس محکم بندند و بعد تخیم بشیر کاهو شربت خشخاش کوشند و قصد و زادل دفالث مفید و در رابع مضر بود و اگر کنند خون کمتر گیرند

قول خوان کوره وبزودی قصد پای مرتکب کنند وبالای دست کلیی حجامت مع شرط نمایند بعد طبخ دوی بولی امتیا نوشانند اگر شیره بادام از اینها بهتر سال پر نیلا نیتره دیا نزنگبو یا زده دانه بطبیخ دوی بولی امتیا با بشیره بادام آمیخته دهند خرقه در پتی تمامی بولی امتیا تر کرده در روزی چند بار بسر نهند اگر گاهی زیاد وحرارت دیده مرض بشدت باشد آب برگ بزرا با دو شیر زن برابر بگیرند مرکب کرده خرقه آلوده بسر نهند وقتیکه درمرض سکت شود یا مرض بنجاب بوده خرقه بردارند تا لیسه عرس نشود **فائده در ذکر سر سام صفراوی** شدت تب سر صداع بیحد بیهوشت چشم وبینی صفرت وجه وچشم وزبان تلخی دهن کثرت عطش مرض بدیان وغضب وسوی خلق فساد عقل اضطراب سرعت نبض حرمت بول خواب اضطراب تنفر از روشنی **علاج** بفتوح تر هندی آلو عناب سپستان بنفشه تخم کاهو کشنیز تخم کدو آب تر بلغاب نوشند یا الشعیر خود آنچه بول وبرعرق کاسنی عرق گاوزبان هندبا آمیخته دهند سرکه غنچه گل پوست کدو پوست خیار بلغاب بیدمشک بنفشه دغن کدو دغن بادام سر وبرسر وبرجبهه دارند طبیخ بنفشه نیلوفر کدو خطمی نطفل کنند اگر سرسام صفرا بلغم تخم کاهو کوکنار وقدری بابونه نطفول انزارند تخم کاهو افیون کاهو سر جبهه طلا سازند شربت بنفشه شربت خشخاش یا شیر خشخاش شیره تخم کاهو بعد شیرین کرده دهند خرقه بدهن مرد گلاب قدری سرکه آلوده بسر وجبهه وسینه نهند کافور قدری بسرکه گلاب آمیخته کرکه تر کرده بر منگر گذارند وقت شب تاخ مقدار وبینی وکف پا برغن بنفشه تخم کدو دغن بنفشه بیدمشک بادام شیرین دغن خشخاش تخم کاهو بالیدن سازند وبینی چکانند یا الشعیر بنفشه خاکشی لعاب اسپغول بزرقطونا دغن گل بنفشه مثقال یا خیار بنفشه وعدد آمیخته تقه کنند اگر غشی وقی پدید آیند بکنند اگر اسهال باشد سیب ترب بپزند وبدهند اگر اسهال شود ونبود آب ورب ترب طبا شیر بنفشه شربت انار وشربت خوره دهند وقتیکه درمرض سکسین افتد مرغ تمشک تفاح تمر هندی داده خورانند اگر گلین تفاح باشد قند آمیخته دهند این نوع ازاقراط تبرید تطیب نمایند ملاین دموی که دران جنان ادویه نباشد **قول سکری** بدیرش شمال حمی وصدع ضعف قوی بزودی بدهند ازدیاد تقه شاقوا که مرض محکم نشده اگر جبهه رگ تارک درگ شقیقه رگ نشاید گشاد اگر زرد موی خون کثیر دهند مرض قلیل گیرد بدهند برای تلیین بلیله آلو تمر هندی تیلو فر شربت ورد مکرر بکار برند یا الشعیر بکار برند یا دانه یا تمر هندی ترش نموده نوشانند اگر زرد موی دو کیک مرتب غذا دهند بهتر **قول چوان** اگر زرد موی بحمه مرض شیر خطمی گاو تخم خاکشه گلقند جوشانده مقدار شیر بنفشه در آمیخته صاف نموده بیاض بیض سه عدد فروخته تقه کنند اگر جراحت باشد داغ آب بزرن نشانند مسهل صفرا دهند یکی تلیه افتد نصف نمانند **فائده در ذکر سر سام سوداوی** زبان قرخ خوف کریه سر بیهوشت کلام وهلیات زوال عقل صداع خفیف تب نرم لازم تواتر نفس گوناگون تمدد میکنند خیالات وهمناک قتال عیون **علاج** طبخ گاوزبان بسفایج بادرنجبویه سپستان گلقند دهند چون زه طبخ تمام یابد بجوب دسته تقه تقه کنند یا الشعیر بهند کنجین کیسه یا ترش نباشد اگر باشد شربت سکنجبین بسر وبرعقه تقه تمام مغز تخم کدو مغز تخم خربزه نیلوفر بنفشه بشیر زن بر سر نهاد کنند طبخ بابونه بنفشه شاه اسپرغم گاوزبان خرگوش مرکب نشاسته بسر وبرشند سر نهند دغن کدو دغن بنفشه دغن بادام روغن بابونه در سر نهاد دغن بنفشه دغن بابونه دغن گل بنفشه دغن بادام تقه نمایند **فائده در ذکر سر سام طبعی** سبب او تخمه تلخ کثرت اکل شرب سیوهای تلخ دائم شغل حواس بیاض بول وبراز بکرنت تناسب اخلاط اعتدال اسنان سبات عمر کمتر جنان قلت عطش اکل دیر باب بحس ابطه نفس طبیعت بدن براز بغض تعظیم مطبق متفاوت وحی چشمی از بیاض چندین ساعت کردن بسبب نسیان کابوس دانه گاهی دانه گاهی عرق اطراف پدید آید **علاج** طبخ بادیان ارسا عناب خیرا قند یا طبخ بادیان کرفس انیسون مویز اذخر اسطوخودوس بگلقند عسل دهند چند روز بعد طبخ بجوب بناسب نقه شیافات تقه نمایند غذا دوا ابتدا بکند بعد روغن گل گاوزبان بسر طلا کنند بعد روز دوم قدری چند روز طلا افزایند چون بانتها رسد چند عاقرقرحا فتیله حاشا نفرو

آب تمام یا آب مرزنجوش و قدری سرکه منفصل و نیت ضماد سازند چون مرض با نخطاط افتد به کندش جند قلفل تمام کوفته آرند و بخواب ستعرق نگذارند و گاهی
مواد تشقیقه گیرند و غن جند و روغن عاقرقرحا یا جیهه و مقاصل مالند مشک عنبر بود و فرمین مرزنجوش بویانند عسل سرکه بر لب و زبان مالند اگر مرض دیر کشد
و بطوبت غالب بود قی نمایند و غرغره یا یارج کنند و بعد حلق سو نمک و ازن گرم کرده بر سر نهند و در مواضع خوش هوا دو سیع که روشن بود دارند و چون دیر تحلل
آرد نخود آب زعفران و کباب که در دوا چینی بخیسانیل زعفران بود خورند و اکثر شیره مبوس گندم بعسل ماقید غذا کنند و قدری خمر سیکاتی بعد غذا مفید و حمام نافع
آب گرم کثیر بسر ریزند و از رشی و اشیای بارد بر سر میزند **قول ابن سرافیون** تعطیس بشحم حنظل مزیل یبوست است **قول یوسف بغدادی** شرب شحم بق
ابیض مفید **قول مسیحی** بعد تنقیه دماغ سافتین و طلیدن بسر که خصوصا نافع **فائده در ذکر شقاقلوس که نوعی از سرسام مست** در دست که از دهنه غلیظ
و رجوبت و شتر این دماغ پدید آید و اصعب ترین امراض است گذر دامید خلاص باشد تا که در ابتدا بود عالج زایل گوید و چون عوارض
مشت شود و حس باطل گردد شقاقلوس آمند **علاج** تا که سه روز نگذرد دوست در علاج تمیدند زیرا که بعد تجویز سرسام موسی کنند و اشربه و اغذیه بنا سب دهند
فائده در ذکر فلغموني که نوعی از سرسام است در دست که بر نفس دماغ از دهم عرض پدید آید حرکت چشم و دهنه شدت چنین که گاهی گویا نی گاهی ذوبا شد گاهی از ناخنی پدید آید شبهانه و در بعض
میل کند که بر پشت آید بخلاف عادت نفع دهد حکم **علاج** و تفاوت چهار روز گذرد تا تدبیر سرسام موسی بتعاوی کنند **فائده در ذکر ماشری** آنهم نوعی از سرسام است در دست که
از خون جاه محتقن بحجره نخراکه دماغ باشد چه شرود و جبهه و اطراف عیون پدید آید باشد که مم قطر بود و اخیرا و خلیه چون ماغ و جب الخذ یه قیمت تقعر می گردد و باشد که مم فرود آید تا سینه و بازها
رسد شدت و جع عیون و اشتد تع خیال کند که بیرون شود و گاهی قی پدید آید **علاج** مبالغه در فصد کنند باقی تدبیر سرسام موسی نمایند و این بدترین اقسام است **فائده در ذکر حمره که**
نوعی از سرسام است در دست که از خون صفراوی ما یخلط دماغ پدید آید شدت و جع که بار ده صفت خبیره پلس حمی حاده مرض پندارد که در سر آتش افروخته است
کثرت عطش **علاج** قیقال گ جبهه گ سرمینی عود قی زبان که دماغ او دو زبان مالند کشاینده یک یا دو دو قت یا بی توقف بعد قصد تدبیر سرسام موسی صفراوی کنند
و یا الشیر قصد نمایند **قول فونیکه** یک یا دو دم از ابن سینا دماغ خشاش و ست کثرت دارت جبهه قلت نوم یبوست چشم حمی محرقه دهم شه تا اثرت قیء عنیف و نافع و کثرت رسوبات بصفرا
کشد قیقال مرروز دو سه بار بنند اگر بقدر فصد پیش نماید که نفع از فصد و قت پیش نیست کشاینده پس در بدایه بکار نبرند که ادراس بیشتر اگر کافی نبود در کفت و نوکاشط
زنند **علاج** عقب گوش و گردن و جبهه بر قریب بیخ مو با چسانند و شیره و غیره که مسکن حرارت و سموم بود بکار برند اگر بسبب حمل و غیره فصد نا کردن توانند کرد لیکن
از فصد دست باز نمانند **قول جوان کوره** و اگر سرسام سمی باشد و خواب نیاید شیره بادام با الشعیر بر آورده بشربت لاکثر بن کرده دو سه بار دهند اگر کافی نبود
گل سرخ بزر البیخ کشنیز خشخاش شیره هر یک مشتی آب سه کاسه جوشانده خرقه تر کرده بگیرم بر سر نهند در روز دو بار و بعد دو ساعت خرقه بشیر تر کرده بگذار تا بدر گاه
بزر البیخ کشنیز تر مقدار دو قدری شیره دو عدد یا ض بعض بیضا سائیده بر کف پا ضماد کنند شخصی بذبان دشت خرقه بر انشش چیده بآب تر کرده نرد سر گیک بهم ورد
چها آیینه بر سر علاج نبود نافع نیافت اگر کافی نبود دوا نه چها چغور زرد بند شخصی آتا هفت و خواب نیاید و خواست که خود را هلاک کند از دادن
لادن خ چها یافت و بگیرد چها علق شعر پاره چند ترچی تیماری پولی انتینا یا دراجی تیماری بیز تر کرده بر سر نهند در روز چند بار دیگر تیماری بیز ام کرب بر سر ضماد
سازند دیگر طبیخ سی پولی انتینا یا عوق خطاف دهند دیگر هوا هره تشنه شربت عناب دهند دیگر تفکیه بهوش بود غلغل گر دبعلاب هر سه آب درخت بس
سعوده و شیر گسفند بوش آید دیگر آرد ماش بن بقدر هر یک نیم طل سرشته نان ساخته از طرفی پخته سر هم بن و در چرب نموده از طرف تمام بر سر نهند و یکپاس دارند

اگر باز حاجت شود تکرار کنند مزاج عشی هم دیگر آرد جوارده مونگ هر یک سه تولد شیر زن سرکه انگوری آب برگ کشنیز هر یک دو تولد دهن ورد نوشش باشد بیاض بیض عدد سپرشتمان ساخته از طرف بالم کرده سر بندند شیر زن مالیده بر اطراف گذارند دیگر اگر بیوست وسلود زبان بدید آید اول موی سر اسپ بر اصبع پیچیده از دان اصبع زبان را صاف کنند بعد ده زیره سفید او رک فلفل گرد نمک سنگ هر یک قدری آب سایده بر زبان مالند طفلی از بیست روز همی بود بعده بزبان اختلاط عقل پدید آمده و جوی نقصه بود و همی هم خفیف بود مبیر سود نکرده گل بابونه نگل بابونه نگل بنفشه تخم کشنیز هر یک یکدرم آب جوشش کرده نطول کرده نفع شد دیگر بابونه بهمه کرده بجهه نهاده بندند مزاج سیر فرس دیگر سکنجبین مویز با حمام سر مریض نشگافند تا خونش زیر سر افتد پس گرم گرم سر بندند چون سرد شود دو کنند و دیگر هجر الحیه مخلوط آویزند معجون اسفیول اسپغول آب بنهد با تکرد چوشانده تکلف گیرند چون کف نیاید صاف کرده دو شاب انگوری قدر حاجت داخل نموده قوام ساخته اکثر امغر تخم خربزه مغز تخم خیار بن مغز بهدانه مغز تخم کدو تخم خربزه مقشر نشاسته مسدل سفید تخم خطمی تخم خبازی هر یک جزوی سایده آمیزند برای سرام ض حاره و سر فربه و جفاف و خشونت حلق و بحت الصوت و خرقت الصوت نافع فصل هفتم در مهره رود و دوار سر آنست که وقت برخاستن چشم تاریک شود و مانند بر سقوط شود و ثقل عظیم در سر و طنین در گوش پدید آید و باشد که بزوال عقل انجامد دوار آنست که آدمی خود او همه اشیا را متحرک بیند که در دور است پس نتواند که ثابت ماند ایستاده باشد نیفتد بلکه نیفتد و کثرت و قلت و ازدیاد و سرعت مفارقت اینحالت بحسب کمی بیشی سبب هست و سبب بر دو باز خلیط غلیظ اند که در دماغ بند بندشود و مجرای نیابند و لازم ابست دو مین گرانی بسمع تا یک چشم صداع و خوالتی شبیه کرد مین است پس اگر از ماده دماغی باشد دائم بود و اگر از عضو دیگر بقصاعد کند گه دائم نباشد بدانند و قتیکه این مرض مزمن شود خاصه در پیری خوف صرع یا سکته باشد و باشد که چون صداع زائل شود دوار افتد و بالعکس استسقاء اگر دوار بحرانی بود دوار امراض پدید آید بتبع شدن که مقدمه بحران است و صاحب نیز ض لازم که از شیاهی یا انگبر خمر ماهی شور و بادنجان بخم قدید عدس آب انگور و جماع و سیاهی شب و دیدن خط چوپا یک و آب روان و آتش گرد نه بلند آتش پیچیده دود خانه کم پوشش کمتر کند غذا کم خورد و خوشی نماید و در خانه تنگ ننشیند و نهان نماند بلکه یک قطعه فالیز بسوخ بلغمی ترکرده بنوشاند یا بدیکیتا باد بارد یا نیکو بخواباند یا بسیار خورده و بسیار خفته باشد یا بسیار حرکت کرده و آشفته غذا نماید یا العسل که در برنشاسته تر بود نوشد و عرض آب بیاشامد و یکبار نه بسهل یا سه دانه گل زرد فاباتیخ برگ ریحان ساعتی قبل از شرب تر کرده باشند نوشد و بعد غذا تا که سه ساعت نگذرد خواب نکند و در بیض دماغ را لازم گرفتن کم کند و آواز نرم گوید فائده سبب دوار آنست که گرمی اندر تجاویف مخ بدید کند و عروق دماغ بسبب بجنبد و دیگر دو دفع کنند پس چنان نماید که عالم میگردد و اما سبب چنین که گیاه یکی آنکه اخلاط غلیظ بقدر باید یا در بطون دماغ یا در عروق مستقر گردد و خلط مالیخولیا سبب سوی مرکز شود پس بوضع خود بر گردد خیره بطبیعه بحرکت می بگردد و دوار پدید آید یا اخلاط غلیظ از سنگار گردد و بسبب از حرکت بوضع خود باز گردد و بدان سبب روح مبسماک طبیعی نماند شدن نتواند و باز سیده باز گردد و بدین روح زنده دوار افتد یا آنکه اخلاط بارد بوضع دماغ از اعضای دیگر سوی دماغ تصاعد کنند و باعث دوار گردند فائده در فکر دوار و سوی نفس دماغی حرکت دهد چشم و مردمک عروق بهره و شقیقه و بسرعت دفع شدن دوار علاج قیفال و گل پس گوش و گل کشنیز و مجموعه مع شیر بط بر سر بار سماق نهند بر صدغ و حرکت علی گذارند تا حاجت شود بطبخ هلیله کنند سکنجبین شربت خاب اصاب اسپغول و بهدانه آش و مرغ گوشت بند آب انار نیک خورده کشنیز خرد و از غذه گرم پرهیزند بطبیخ گلنج بابونه سبوس گندم با شوید کنند صندل گلاب طلا کنند روغن گل روغن مورد سرکه بر سر مالند باقی تدبیر بصداع سوی نماید فائده در فکر دوار صعفرا سی نفس دماغی صفرت لون تنی و بسی بهره سرعت نبض نقع

ذرور کشادن دوا علاج بطبیخ شاهتره هلیله فلوس خیار شنبر سنجبین یا شیر شتر آمیخته تلیین کنند آب نارآب خرفه آب ترمهندی سکنجبین شربت لیمو هندی خشخاش
مغز فندق کشنیز مویز منقی اسپغول شکر و آب نارش و آب غوره دهند اطریفل کشنیزی و شربت مویز و مائ الجبن مفید سیب بریخ ترمهندی غوره خوند بنفشه صندل
بوسیدانی تدبیر صداع صفراوی کنند علاج بطبیخ هلیله بلیله زرده دو درم ترمهندی سی درهم شاهتره هفت درم آلو بسیار عدد سپستان پنجاه عدد آب چهار رطل جوشانده
چهار مثقال صاف کرده شیر شصت سی درم آمیخته نوشند امراض صفراوی باغی و دموی را بتقدیم فصد سازند و موی از نافع جهت امراض سوداوی مفید قول
عسکری در جمله تقیه معجون حیات یا جب زرا تالیف نظر کنند اگر فرمزن باشد آب کاسنی تلل سپرغه تخم خربزه آب خیار تخم خربزه آب سیاه شده چون غلیظ شود حب سازند
خلطی را دوا فلا اسپغول هر یک یک آرد جوده و بروغن آمیزند و بر رضا کنند خطمی شفیر مدقوق بنفشه هر یک کفی نخاله دو کف در آب جوشانده ماکیاب ثلثان یا نیم کفته
قول چوان کوده اگر بسبب حرارت سر باشد سر که بروغن گل یا بروغن بنفشه آمیخته ضرقه آلوده بر سر مهند اگر کافی نبود بالای دو زرا کیلی یا برهم سر کاه و شنگیز
مهند تا انضج ماده کند آخر الامر فصد نرسان پس گوش نمایند اگر قطعا ماده دماغی باشد بطبیخ براده چوب حضض عشبه چوبهای مادوت کنند که خاص ماده دماغی
دماغ نافع دوا بست فائده و ذکر دوا علیعلی نفس دماغی ثقل سر قلت عطش سبات لعاب مهرس بنفش بیاض بال وچون گرمی بسر رسد دوا زائل گردد
علاج تقیه حب بایج وحب فوقیا بایج فیقرا کنند حقنه داده نمایند مصطکی و مهند چوبش فندق مثروه طوس شفیر مدقوق بنفشه بروغن آب کرده دوا چون بنفشه بگیرند کمون بوره فوذنج
غالیه مشک عنبر زنگبر سپستان نام مرزنجوش بوبند روغن بسان سعوط کنند و بکشند و جنه عطسه آرند فضل ابخیر صبر بنفشه ان چند آب مرزنجوش و روغن بنفشه بگیرند
و دقیق بکاهند ساقر قرحا قرنفل خردل آب نام آب یاسمین سرکه فصل خیار سازند بطبیخ بابونه برنجاسف اکلیل شبت انکا یا به نمایند باقی تدبیر سبل علیعلی نماند
قول عسکری در باره تقیه معجون سعلة تالیف نظر کرده فرقیون جند بیدستر مشک مرزنجوش هشتاد کنند بعاقرقرحا شونیز زوفا فلفل اکلیل غرغره نماند
تنبا کو طوس نمایند مشک جند هر یک جبه روغن قسط روغن بلوز هر یک دو دانق عاکره سعوط سازند حب قوقایا صبر مصطکی هر یک یک مثقال
تخم خلفل سقمونیا هر یک نیم درم آب کرفس حب جند مشروق مثقالی تخم خضاب خلیطه قاقله قاقلیا بیخ بادیان کبابه برای سبل و درد نافع قول چوان کوده
و بقیه بار طبیعت دماغی مالیعسل دوا و دش علیعلی و فاهر مرزنجوش اشتر خار سداب دش آمیخته و هندبا تقیه حب بقیه نافع نماید اگر کافی نبود آلوزیاس هندبا سه درم
اصل زرین هشت مرتبه بابا سداب کبریت حب مقیه و هندبا تقیه بلسی تقویت کولنجیا دکشنیز سی وقت خواب هندبا روغن بید خلیفه بیخ کبریت لیس سیسه طیار کرده
با شهد هشت قطره علیعلی زوفا طبیخ عود صلیب یا طبیخ کمازریس سداب دش آمیخته و هندبا شش سوزه روغن نکهر بر سر بدیا گوش فوطی قطع جست و یا ماند بعلیعلی
تقیه زوفا اشنه تخم مرزنجوش برگ کتم هر یک مشتی خمر سفید یک کاسه آتش نرم جوشانده در سه روز با کشاب اسپرغم هندبا اگر کافی نبود حب شبم درد سر دماغی را
قرنفل دانیق بود بجوز بوبه سنبل ریحان مادم بر سر ضماد سازند فائده و ذکر دوا سودا وی نفس دماغی کثرت فکر خاموشی سهر تخیل چیزهای فاسد
ضعف وصلابت نبض علاج تقیه سودا کنند روغن شبت روغن بابونه بر سر الندبا قی تدبیر صداع سودا وی نماید روغن بابونه آب بابونه یک روغن
کنجد یک نیم روغن سازند بدیا صداع که بسبب امتلای بحره باشد و احیانا دمویه کرده مقارن سکنجبین بدیا صداع ابارده و بابرده و بابرده مسام کذر سرما شده
فائده و ذکر دوا سنجاگر هم نفس دماغی کثرت عطسه بیوست بینی عدم ثقل دواع خفیف بر آمدن مانند معه و عیان بر زبان افتادن
دوا بافاقت آمدن علاج اگر غلبه نکند قیقال استند بس تلیین نماید و اگر غلبه نکند اسفند طبیخ هلیله تلیین کنند کشنیز قند براده سایده هر روز نیم مثقال فوذنج

مائل بمقعر باشد مسهل و اگر میل بمحدب دارد مدرات دهند اگر ماده در دل باشد سقوط قوت حتی که از پهلو به پهلو گردیدن عسر باشد و عرق سرد آید تنقیه کرده شربت
سیب و مفرحات و یاقوتی قرمز دهند اگر ماده در سپرز بود رگ اسیلم چپ زنند و اضمده محلله بر سپرز گذارند و بعلاج هر عضو ماؤف متوجه گردند و اگر ماده در دو واجبین باشد
فصد عروق مذکوره کنند و بعد تنقیه خواه ماده درین اعضا باشد یا فقط در عروق اگر دوار زائل گردد فبها الا تفحص کنند تا مسلک ماده کدام رگ است و آن از انتفاخ
و شدت ضربان می ظاهر شود پس اگر عروق صدغین یا خلف اذنین متحقق شوند هر که ازان منتفخ باشد قطع کرده داغ دهند و اگر در واجبین باشد از قطع و داغ دست کوتاه
دارند و روغن گل و قدری سرکه بر سر گذارند بر ساق و پس سر حجامت نمایند **فائده** در ذکر دوار شرکت رحمی و کلیی و مثانی و ساقینی و فخذینی و حلبی و مراقی
اول آفت دران عضو افتد پس دوار شود و احساس نماید که چیزی ازین اعضا متحرک شده صاعد میگردد و احتباس طمث و اختناق الرحم اکثر باعث دوار میشوند ماده رحم
و مثانه و کلیه و مراق اکثر گرم میباشد و ماده حلبین سرد **علاج** اصلاح عضو ماؤف کنند جذب ماده بطرف مخالف بفصد و استعمال حقنه و لک غیره نمایند و تقویت
دماغ و سر کنند تا قبول ماده ننماید بطریق انفع **فائده** در ذکر دوار ضربی سقطی تقدم آن **علاج** تدبیر سقطه ضربه و صداع سقطی نمایند حجامت کنند
تسکین سازند طبیخ بنفشه بابونه پاشویه نمایند موم روغن بر آتش نهند ضماد و قدری مردار سنگ آمیزند بر آب خطمی آب خبازی چند بار تسقیه داده بر خرقه کشیده
بر سر نهند **فائده** در دوار شمسی تقدم سبب **علاج** اگر ماده در تن باشد تنقیه کنند بعده روغن گل سرکه بر سر مالند روغن بنفشه یا بادام در بینی چکانند تخلخله باز
نمایند شیره سبوس بقدری کشنیز و قند خورند **فائده** در دوار ضعف قلبی سقوط قوت **علاج** تقویت قلب بشربت حماض شربت سیب شربت صندل
شربت لیمو مفرحات کنند اغذیه لطیفه خورند **فائده** در دوار عقب فساد هضمی یا عنی تقدم آن **علاج** اگر حرارت و حدت وجه باشد قی کنند جوارش عود
جوارش مصطکی گلقند دهند **فائده** در دوار تاخر غذائی تقدم سبب **علاج** قبل طلوع آفتاب شربت لیمو یا شربت سیب یا شربت صندل یا پیهان ربیب
انار یا آب غوره آلوده دهند سیب بخورند **فائده** دوار دائم اگر بسیار شود منجر بسکته میگردد پس بزودی تنقیه بایارج و حب شبیار نمایند ماده را بطرف مخالف کشند
فائده اگر دوار دفع نشود دیر با یک گردن داغ دهند اگر شرائین عقب گوش منتفخ بوند و از مالش آنها تسکین شود فصد آنها کنند که حاصل النفع است یا عفص گلنار
صبر اقاقیا افیون بسرکه حل کرده برانها طلا نمایند **قول جولن کور** و اگر سبب امتلا خره یا اود زیون باشد ثقل سر صداع ظلمت نسیان ضعف بصر فقدان
حاسه شم **علاج** محاجم بلا شرط بر ساقین گذارند و دستی بر مالش کنند و کته حکم نبید حقنه حاده نمایند نمک سنگ شکر و ایارج فیقرا آمیخته شافه سازند اگر کافی نبود
فصد یا نمایند تا بتبرید و سکنجبین با ادویه ... بتر دار و روح گلاب بر چهره پاشند یا بالای ... هم ... سعوط عرق گل نارنج پاشیده بویانند اگر سبب شرکت رحم
باشد کثرت آروغ و ریاح قلت یا احتباس طمث و جوز شکم **علاج** حب ... باشد دهند چند بار ... تنقیه ... کنند پس ... حجامه ... شیر
نموده ... یک درم ... آمیخته ... عسل ... دهند بیست چهار روز
... طمث ... صلابت ... شهوت ... اگر ... مقدار ... چهار درم ... نخاع بقدر سه درم ...
... اگر سبب شرکت سپرز و احتباس خون ... باشد صلابت و وجع مراق ...
... **علاج** ... سه چهار عدد ... بواسیر گذارند ... خون مذکور دوا پیدا شده بود
... گردیده اگر سبب ... باشد تقدم آن **علاج** سنا ... نیم ... قرص غاریقون ... سکنجبین ...

هر یک درم برگ اشنخار چهار درم فلفل اسکر و یا نمر چهار کاما و یک شبانه روز تر کرده صاف نموده صبح نام قبل از تناول نیم طل دهند اگر سبب حبس ماده متعاقب چون فوت
شتر سهال عرق وغیره باشد تقدم سبب علاج تدبیر آنها گذشت و باتمام کوشش قول صاحب فوتسیکه دوازدهم ضمیمت که سر گرده و بیخ دانه بزرگ
افتد پس اگر صفا نباس گردد دوباره گویند اگر بصر هم تاریک شود سدد نامند و سبب او بیخ ماده است که همنوی بطون دماغ گشته روح حیوانی را بگیرد و شل رساند سبب
اجزای قریبه او نیز بگیرد پست آیند و همه اشیا گردنده نماید گفته دوازدهم که با طفال نوجوانان اقتدا نسبت بمشائخ سهل العلاجست و دوازدهم که سبب بخرابی نیست تردد دوازدهم
خاص نسبت بمشارکی عسر تنبهت دوازدهم عضی اکثر غیر مدبر ذائل سیگردد اگر وقت شدت عوارض علاج کنند زائل نگردد و بدانند که یا موا و اقوی و در مواضع عمیق است
و دوا که بغته تا فراط شود بیخ بصر ع و فالج میگردد علاج تنگ بسر که آمیخته با عصائی بین و کف پا مالش کنند تنگ قدری در دهن دارند و غرغره سعد بر صدع و وضع
نبض بکف پا مالند آب سماق سیاه بیخ طلا کنند حقنه ماده تا ماند اگر سبب برد ما باشد سر که در دو غنبه پا شنگ حل نمود بوبانند اگر سبب حرارت بود سر که گلاب یا برگ بنفشه
شهم کنانند اگر سبب جوع باشد نان بخمیر مرغ یا بچگان یا بشیره دهند اگر زتون با شد در خانین قصد دست و در شارکی فصد پا نمایند اگر از استطلای سعده باشد
اکوا بیدیکتا سه اوس دهند اگر با وجود خوبی کیلوس بخمیر از معده تصاعد کنند و دوازدهم خمر امیتکیه کامین ملیوه یا تار تر و امیتکیه یا تمیور و سعوط کنند و دهند تا تنقیه تمام
شود و بقیی در بین مرض بسبب اخراج ماده از دهن جدا و تصاعد بخمر مذکور باع بتر از سهل سرف اگر مقیی نگیرد مسقوف کور نا چینو ماریزنا جلابا یا ماده یا گرید یا سلیو یا سقرز
اوریدیا این حب دهند حب بصیر دو اسکروپلو میزنا جلابا یا دو دانه و با گرم سعافو راده و هشت دانه بنسبت پر سکوجب سازند و هر روز حقنه یا شافه زا یا بیخ یا تنگ
نمایند و تکمر نرود اند و حقنه برای تقویت معده روح نیسون یا الیسر پر و پر تیا نیس چهار قطره بچگلات آخته صبحی دهند و مالای طعام یک پیاله طبیخ چای نوشند
و قهوه هر ساعت نوشند نسب گاهی مقیی دارند و هن را روغن دارچینی یا عرق او نگرید یا یک قاشق بمرق مرغ آمیخته دهند مرطبیه انفع اگر سبب حبس طمث باشد فصد با
مکرر کنند اگر فقط سبب خون دماغی باشد اول فصد سیدیا انجد مثر البدن پس قیفال سر انجد و رید آکوپلیکا کابین ابهام و سبابه ست کنند و داغ بر عضد نیز مفید اگر
بسبب اذیت سر باشد بعد تنقیه دهند حب کوچیا درم یا زنیا جلابا ماده دانه یا گرید یا اسپیکه شش دانه دهند بعد دو عضد یا بوکا داغ نمایند کاو سنگیه بر دو ران یا ساق
یا ترا کر سر گذارند و اخراج ماده از دهن و بینی بسعوطات و غرغره سازند اگر عرق سر باشد روغن سداب روغن خار روغن قسط روغن چنبد بسر و گاو مالند و بطبیخ بوبا
دران گل سرخ خمر بیضی یا بطبیخ بنفشه و غاریقون و برگ اشنغار هر یک نیم درم بخیشن کنند خلاف خیر بیضی سر شوند اگر گاهی نبود فصد شریان عقب گوش کنند اگر شرکت اعصائی بین دهند
گندنا سیز تخم وغیره باشد بعد تنقیه داغ دیا هند اگر بسبب تشنج معده باشد تنبول دهند یا خانه بوی عرق آلو یا دیا موی یا بخبوبه وغیره دهند همین قدر بتمام
بعد پنج ساعت اطعام دهند سر اسی خنب یا ده مذکور سوی اسفل سحق ان بخمر طیبه دهند کنکلیه آن یک طیف شنگ گوزن یا کنک کاشی یا سه قیقت کنند دوم شش قطره بدان
عرق بنو صلیب دهند سه قیقت بیز تیو لوانف و لاوان اخیر دهی کافوتی یا تین تو را بید یا تین تو را کهر یا تین تو را قوه یا الیشر خود صلیب یا اور و نا و لیل یا پر اتا قوتیل
صبی شش قطره الیشر قوه یا عرق خود صلیب دهند یا سموا پولینکا و یا سموکهر یا یا سموسلانی نافع و دیگر ریل حلوای زیرا می موزنبل طاوس ماده برای زن و ماه هاجه
گرفته تر خشک کند و دهند عرق بغرغره رات مرا می گل منبل طیب مرا می گل سطوخودوس تیم انوس صبی دهند و دیگر شنگوف کافی نیم انوس بسر مرا بید هر یک دو
اسکروپلو عنبران اسکروپلو دو نخود بظلا یا نرده بر سنگ مرمر سحق کرده پیاز سرخ هاضم ساده دو دهند و دیگر باد رنبو بید کفید کرده باد آب شربه یا نداخته دانه دو نخود
آب نوشته طبیخ باهی انفع پرهیز بعد رفع و دیگر دوا هر معده باشد تجربه یا آب دهند و دیگر سنگ ابعد در سه دانوس آب آلو بالو یا دو آب عزبخوش دو ساعت مرد اشته

نوشند بیست روز و دیگر بیدتقیه چوب کونتر اکوا کوال چهار اسکرپلوه و هندبا نیزده سی وزودرین ایام کماذ ریوس یا نوفا نیم اونس در آب جوشانده حوض آب ساده
نوشند ذباج و نبچه مرغ با کیان خورند از لحم بز و غیره تا شش ماه و اخر تا حیات پرهیزند و دیگر چوب کونتر اکسیدینس و تیر تیوس و چوب و نیور سانسیم و چوب صبری
و باسو و کالو لیکو و نین تو را کاستوری و مایشک هر دو نخ کهربا و سفوف لیبی لبب تیکو و ریحی و سفوف کو کیلوس تو اد سور سال و سنبار بری انتمیدو و عصارة الکالیس
و عرق خلاف و عرق تنگرف و معجون دواری انفع و دیگر سعوط سدری یا سعوط دی اتالا یا بوایند و دیگر کروک زرینی یا نقره مربلیطو فیلوز و نکا نیتی تخم دانه نیل
طاوس هر دانه آمیخته دو بند چند روز نیل زیرا می مرد و زیل ماوه پرای زن و دیگر کروک ادسی شش دانه بلیطینز و نادو بند چند روز و دیگر معجون اگرگدن نیم درم دو بند
چند روز اگر مرض بسبب صعود بخره از اعضای زیرین باشد در پاوا گر فقط از سر بود و باز بود و اخ دو بند شخصی از دو سال بود و درشت و بدوا بنشد از دوا نیا باز صحت یافت
و دیگر نیز که از شم بخطاف و تزاید الذ گرفته باشد و سه عدد بر ساعد چپ یا گلو بند و دیگر دود الحریر سایند بر سالند و دیگر بلو سد کهربا و گلو بند و دیگر
قضیب ثعلب بر سر بند و دیگر گلاه برگ دایوار بر سر بوشند و دیگر ناخن پای چپ گرگدن بر بازو یا گلو بند که بر سینه نماند و انگشتری طلا نصب کرده در اصابع
دست کنند و دیگر سفرج جالینوس و تربت بنفشه مفید شربت فتنخاش و حبرة تشخاش نافع و دیگر دو اجینی کشنیز یک درم دو بند چند روز و از دهن کجد بخورند
و دیگر سنبل سفید دو مثقال گلاب سوده نوشند سه روز و اطراف بینی خروج ترکنند زیره سفراوی و دیگر چوب یاسان کشنیز تخم شاهتره هر یک یک گلسز شخم خطمی مصطکی
هر یک ثلث سایند بسل آمیزند شربتی مثقال و دیگر سنبل سفید بگلاب سوده دو درم عسل یک درم دو بند ثابت سر درم آمیخته نوشند نانیه سفراوی و حرقت سینه
و معده و دماغ و دیگر هر سه چوب بیست عدد و خرنوبه بیست عدد بکوبند و مغز گلابی بقالة ورند در شب بخرند هفت عدد مویز بیست عدد خورند و دیگر سفرجل تخم
مغز فندق بسل آمیخته هر شب خورند و دیگر کشنیز سرخ گله بلیدز رد و هر یک دو درم در آب جوشانده نوشند تا هفته مزاج سودی و صفراوی و دیگر عاقرقرحا نطفلگی
مزیدة نوع دوا و دیگر کشنیز شکر برابر سایده دو مثقال شربت در دو نوع آب یا رد و کنیم او قیه نیار دو هند و دیگر کشنیز مقشر سوخته بهوز مسقی قدر فلفل چوب بسته وقت
خواب چی خورند و دیگر بیدخولنجان نوشند و دیگر فندق هندی قدر فلفل سوده سعوط کنند و دیگر عرق گوکو دو درم سرخ قرنفل دو درم آب آمیخته دو بار بلند و دیگر فلفل گرد
چند عدد گلو بند و دیگر دانای سیاه کوبک کرده بدان لاهیه کالینا گوینده بسل مدد در نشسته سفته بدر گردان آویزند عجیب سفوف جاوند بیشه بیشقفه
بسد چشم مرطان مروارید هر یک درم نعنع آدم کرم دو درم مغز بنفشه نباشد اخر کرگدن مرتبخ عود صلیب سیاه هر یک دو مثقال بایسایند شربت ابریشم بیشه عام
ثلث طل گلاب شش طل مرشیان و نرگس کرده بوشانند مقشی باندصاف نموده همان قدر ابریشم دیگر اضافه بیشه بکوبند و کرده چو شانند چون یک نیم طل مداومت
ساخته نبات سه طل آمیخته قوام کنند و در تعریز دو مثقال آمیزند شربتی او قیه عرق گاوزبان یک مثقال تخم خربق سفید بشسته و برای دفع کشنیز
عرق گاوزبان شیره کشیده شربت آمیخته تخم خربق سفید بشسته و برای دفع کشنیز نوشند جوارش عود هندی سنبل مصطکی قرنفل میل جوزبوه هر یک سه قرنفلیه کاهل
تخم کرفس انیسون پست تخم زنار باد رنجویه هر یک یک نیم زعفران بسایند بخمیر مشک هر یک نیم قند مفید هفت سایند بسل آمیزند شربتی دو مثقال
مسقولی معده و جگر صفت ثلوبات با ضم نایخه قان جوارش مصطکی سه مثقال گلاب بسی درم قند دو طل قوام کرده مصطکی سایده آمیزند
برای معده و کبد نفع مرطبه سیلان لعاب شربت لیمو آب لیمو دو طل جوشانده نصف مانده سه طل آمیخته قوام کنند نزدیخار و صفرا و سدع حادث

مقوی معده **شربت سیب** انفع از پوست و تخم پاک کرده در هاون سنگی کوفته آبش بخیر طل جوشانند یا طل مانده یک نیم طل آمیخته قوام کنند یا آب سیب بخیسانند طل قند نیم طل قوام ساذج مقوی دل و فم معده و نفس مفرح مسکن قی و قیام مزمن سهال و خفقان **شربت صندل** سفید بیست مثقال گلاب طل یک شبانه روز تر کرده گلاب برآرند و صندل را در آب جوشانند تا قوت و تمام برآید و آب قدری مناسب با زنصاف کرده گلاب آمیخته قند دو طل انداخته قوام کنند مقوی دل و کبد حار و معده مزمن قی خفقان حار و سهال حاد **صبر شبیار** صبر سرخ لیلیه زنگبار مصطکی تبدیر یک یک سیر سفوف نانخ بند شربتی یک تا سه مثقال مقوی بصر مزمن صداع و وجع معده و ظلمت بصر **فصل هشتم در سبات** نوعیست طویل طبیعی که بیسبب پدید شود **قول نوشیدنی** سبب خواب طبیعی یا غیر طبیعی سکون و ضعف روح حیوانی است **فائده فرق در غشی و سبات** در سبات نبض قوی بحال طبیعی بود و در غشی یا بسیاری گردد و در غشی نبض ضعیف و صلب باشد و لون زرد گردد **فرق در سکته و سبات** در سبات صاحب او را بجهد بیدار توان کرد و حواس اگر تیره باشد لیکن اندکی برطبق خلاف سکوت که حس حرکت و غیره جمله باطل میگردد **فائده** در فصل قی آب بار خوردن و بدان مضمضه کردن بسر دارد اگر غلبه این مرض در تنگ کنند یکشبانه روز **فائده در تدبیر** جمله بر لفین یا در خانه روشن دار مانند چون فاضل بسر کرده آمیخته بود یا نباشد اگر بیسبب غیر سیل کند رعفن کرده یا بر صدع واقع شده السذا سپه توشاخ گوزن نافع تریاق کهنه که مدتها فیون نباشد با آب یا طبیخ عود و صلیب یا طبیخ کمون حل کرده بکام چیبانند دل عاقر قرحا بسرکه و مسل خوشانده بخته قدری جند آمیخته دهنه سر کرده بالف و لک اطراف و وضع کامستیکه من فرفیون و مجرا بانرطوبا بغیر نرطوبا عضده و لوکا و طلین بفیدنک طبیخ کرنب سلق آمیخته متقه کنند یا نخر اسیتکیون دانوس یا کوا نیبکیا قوی شش دانگ حقنه سازند بمکلنگ اسکر دیلوایج دو درم قرص فتیل دو دانه شافه سازند سه اطراف اگرچه مفید است لیکن بسبب ازدیاد اعضا و آورده تشنجه می شوند و گردش خون ایشان مفقود می گردد و یا اعضای بالا رسیده باعث اذیت سر می شود لهذا منع است سرکه بوید و بر جبهه بالبنجه مابین کتفین نهند انستین نهاده کنند **فائده در فلک سبات سوی مزاج بارد و مانع تقدم** و سهول سرما بسر اکل مخدرات سبکی نوم نبض صلب تفاوت تمیز وصول بدن مائل بتری و کبودی و یا غض و سفیدی رجه و زبان علاج تریاق اربعه مثروذ یطوس دواء المسک دهنه طبیخ سداب و ریاحین داده نطول کنند جند قسط بروغن بان آمیخته مالیده جند فصل موزیج عاقر قرحا بسرکه آمیخته ضماد کنند خردل عاقر قرحا صمغ سداب بطلاب سائیده بر سر طلا کنند عضل بسر کرده بر سای ضماد نمایند مکلنگ سر عطسه آنده وهی سر کنند عود مر زنجبوش مشک جند بپویند ساعتین در طلین مالند بچه مرغ با آب نخود و روغن جوز خرد ل پخته یا نخود آب کباب عصافیر بدار چینی خلنجان خردل خورده با زیاده اشیای بارد پرهیزند **قول عسکری** تفریق سر با دهان حاره و تطییب بجند با فلفل با تنگاو شنوز خردل سر کرده عضل و تصعید سر با تقیل و سرکه و تکمید سر بغد طوق مویز تنگ جاورس مفید و شراب نبذ یقون و تریاق فاروق و هتسم مفید اگر اکل محدره باعث بود تاخیر بتاسب آن دهند **قول نوشیکه** اگر سبب افیون یا دیگر مخدرات باشد بزودی مقیی و مسهلی قوی دهند تا قی شود پس تو اسیذ و هتسم و سلت نمایند و بدلک و ربط اطراف و وضع محاجم بر پشت و ساق بعد تبقیه برای اخراج مادهٔ موجبه اسی فش و نبگر مم بر سر نهند چون سر شود و طبیخ گرم عاشا مز خوش گرم خوش و دی حب الغار کبابه تر کرده باز گذارند کبوتر با مرغ با بچه سنگ نوشاده نمک نسکافته بر سر نهند چون خشک گردد بگیرند **قول تریاق اربعه** جندبیا نازد و بطویل حب الغار مکی بر لبن عسل آمیزند مثقالی با آب گرم قریب النفع بتناول یا بمالیخولیا بمصلح جگر و سپرز مفرح جنین بیست مفتح سدد و تفریح مدد فضلات مزید امراض ارده و جهت لسع عقرب

وحیه انات سمی بعسر دلالت وصرع وخفقان خواه نافع فائده در ذکر سبات رطوبت خام مقدم دماغی گرانی خواب حتی که بجهد بیدار کنند ثقل سر احساس
گرانی در حرکت اجفان وعیون کسل نسیان تبیخ وبیاض زبان ووجه وچشم نفض موجی سیلان رطوبت بزمینی وآلودگی زبان برطوبت لزجه علاج قی کنند حقنه قاه
نمایند تنقیه بجب اطفیقون سازند اغذیه زود هضم بایس قلایا خورند واز میوه تر پرهیزند روغن قسطر روغن قرفیون روغن جندبیدستر مالند طبخ بابونه سداب انگبار کنند
عطسه آرند مریض را بخشم آورند فلفل ایض ومخرین بالند بدفلفل شک عنصل بوسند ووقت غلبه مرض موی کنند اطراف ودیگر مواضع که بدر آیند بزنند وگیرند
وگاهی بدلیغ حاجت افتد وا گر بدصداع وسرسام منجی گذشت بکار برند فائده در ذکر سبات موی عدم قدرت برخواب گرگاهی بخواب رود زود بیدار
گردد ودر خواب سخن بسیار گوید وتشنه گردد ومیل بآب نماید نکرد فاسد غیر صحیح ولتنگ حرمت وجه صداع علاج اکحل قیفال زنند پس بساق حجامت کنند قصا
کشایند بسر وروغن گل سرکه گلاب نطول نخله سازند بطبیخ بابونه خیر دیا شویه سازند نخود باش قسترخ بقدر بنصف خود زنند باقی تدبیر سرسام وموی کنند قول قیفال
قیفال زده بجده توقف دو دو ساعت اندوسید که مابین یا بهام بسبابه بهت خون برارند اگر سبب حبس نفاس خون بواسیر وغیره باشد قصد دست تا پای
نمایند بکفت وفوکا شترزنند یا دو شاخ مرشترا برکتف ویک برفوکا نهند ومجدد باشتر برقحف وده نهادن النفع وقصد الت عقید ووضع علق عقب گوش بر
شریان صدغ واگر دو هر سر دینج سوما نافع وبعد فصد همان روز مسهل دهند وتوقف نسازند که مضرت خصوص در سکته وداوان کهن تنقیه وداکوانبد یکتا دو خیر
اسهل یکه دو تا ردا یمکیون النفع فائده در ذکر سبات حمائی اکثر وحی بلغمیه اسخره طبه رویه نماعد گشته باعث تامین میشوند وجود وحی علاج تدبیر حمی کنند
روغن گل گلاب سرکه بر سر گلاب یا شویه کنند کف پا النه بچیزی درشت طرانند بندند عطسه آرند عظیم ناخورده دردم مراید بدست هم یک شش دانه ناب سائیده
دهند تا هفته فائده در ذکر سبات تخلیل سوی تقدم صرع ویا صفت وحرکت یکنیفه واستلزام عضو طوان بتدریج میشود علاج صرع سبب
کباب خورند مفرح دوا المسک دهند پس ومحمودی ماء اللحم گلاب دآب سیب آمیخته ومفرد بطیوس بهمین طبا نیر سرشته بشراب سیب یا شربت انار آمیخته
دهند مندل گلاب بوبانند سه دودی مرطوبی یا ماء اللحم بشراب آمیخته وفرد بطیوس بهار اسهل یا شراب انار دهند عبیر نشی جمع نمایند فائده در
ذکر سبات نفرلی وشرکت معدی وشرکت اطرافی وشرکت صدارسه وجنبش تحم وشرکت دودی تقدم ضربه آفت
دماغ عضو علاج تدبیر ضربه اصلاح وتنقیه عضو یاد کرده تقویت سرکوشند قول نوشیکه اگر سبب کبرت اکل وشرب خمر باشد نزدودی اوده یقیه دهند
اگر گلیه وشحم حنظل دودرم بدوا دانش خمر ترکیده یا سقمونیا نیم اسکره یا بوچند دوا سکره یا بوبهار اسهل آمیخته دهند قول جوان کوره واگر سبب شرکت معده
یا ضربه یا سقوط باشد کمین تلیوه دهند یا سال ومیبر بوا دودرم بسبا دانش بلیخ ریحان یا پشنه ش فاشش مرق دهند شخص کسی تدبیر سبب نمایند از دانش
کمین تلیوه وتیر بوا بوبه شده یا تره امیکیون بیخ اوش آب کرده دردرم قرص حنظل تربوده دهند ودو روز نهادن اگر سبب بلغم غوشه بزرگ کنم زده فاکلمای
مفرح بوشانده ساده دودرم یا عقیم سالونیا دانش تره کرده بسان نموده شربت پرسیکون دادانش آمیخته دهند اگر نیم نگذارند قرص فیوربوات ودودرم بزش دهند
واگر نفاس دماغی باشد وبسبب نفیه دم باشد قیفال زنند اگر مریض قوی بود کمر فصد کنند مجمع شربه تره کرده گذارند اگر سبب نفیه باشد لوبا
مریض پرباشد نیم بکرت فصد شود بلیخ چاهی یک پیاله توقف دو دو ساعت دهند بیخ حنظل بوبانج بقطونه دانش قدر ضرورت قرص کنند
دانش تخم حنظل تیز بر دوشانده صاف کرده عصاره کنند یا عصاره سلوی چهار دانش یا بیخ تیغ حب آمیخته حقنه کنند برای مریض سعود انجره دانش

مانند بیضی سر نماید روغن گل سرکه بر سر نهند مدتی آسیخته بر همه تن مالند البقر نیم اوقیه روغن بادام آمیخته فرقه سخین آلوده بر همه تن مالند آفتابی گفتند آفتابی بنفشه
و سماق مکشاید یکدانگ و مستکی و پیاز هند اگر این سخت نشود و چیزی شیرین نباشد یکدانگ و سداب ریحان کتم مرزنجوش یک دانگ و اجب الخار دو آب سرکه که کمساسی بود پیخته
ساعت کرده چند آسیخته بر سر طلا کنند اگر کافی نبود سرکه صحرائی شما دسازند اگر نیز کفایت نکند شوینز یا ما قرحا ذخیون اذان الفار سائیده بوایند تا اخر علم تمام
و اگر اینها را بسرکه تند سائیده بمقدار بر بینی گوش بگذارند بر سر اندانع باشد و وقتی مرا لیض سوخته مجوز بر همه روی و سر گوش سر کرده بند آسیخته بر طلا سازند مجلدا می بر قی روغن گل
با گلدانه مدتی و تیغ و له آب آهن بگیرند مرا نداخته بوایند بنفشه ساه کرفس سرکه تند بر سر نهاده کنند بنفشه بیست درهم اسپغول نیم اوقیه آسیخته و بنفشه فصل نرد ال سرکه تند سائیده و با
ساق سوسن چون طلا نمایند تین لوتیا زنگ و بنفشه کف با برسر شوره کنند گلدانه خفاش زیر بالین نهند و روغن چند روغن بنفشه روغن بزمرون بر سر او کالا مانند چه پیخته تند کرده و غوره
کنند و تر نفل عنبر سعوط نمایند مجرب او مغل سکبینج بخور سازند غلط سبک و روغن هم دهند دیر ساعتی انغلط استکلطر تشنج در سر کنند بنفشه و بابونه و مرزنجوش روغن
مایل گرم بر انند و ساعت بعد ساعت مالش پا بها نمایند و شاها خاکشنه فایده جلد بعد تنقیه بادام ایارج و حب خارقون طبیخ قهوه و حاپی بدو انند یک پیاله
چون قدری دود و ساعت دهند و در داخع مضیه روشن کنند و آفتاب چشم نگذارند و در وقت شب شمع روشن نکنند یا بیضه بریان گوزن گوگرد و بنفشه کنند و روغن
گل با اوقی تمک اسقی کافور بوایند سر کرگدن بیضه مالند و بوایند تریاق کنند و بنفشه هم زمعلب سابون ترب تمک ساخته فرقت و بادزه و کلف با فلاسله و
دو ساعت گذارند تر بوزا رجیبی و بنفشه بسوپ پیکدیگر و گوش گاو مانند عقرب مرغ فربه و رای حمام طبیخ گوسفند و انجاوزان آبی دارنج پیخته بنفشه و روغن آب طبیخ پیخته
با طبیخ پیخته بنفشه و نطرون بالای طعام یک پیاله چای یا قهوه نوشند اگر نمی نبود الا از چای می قهوه بر پیخته و مرغ فربه و فروج قاعت کنند و دیگر روغن سیاه آب
سداب سر کر یک دو انفاض چشم نوشی آدم سوخته هر یک چهار درهم مرهم ساخته بر سر اندوه دیگر روغن بادام زان روغن فرقیون مالند و گاه بر سر ای نبذ با ده و باغ و ادن
و انزه و روغن کاهو تنکیر بر سر و با دلهوی و روی نقاب پشت قصید و دیگر تین لوتیا نبذ قطه و بنفشه با طبیخ قوه آسیخته و بنفشه و دیگر غرغر جوز بویه نوشند و در گوش دهن
بگذارند و دیگر قرقحا طل و ایچ بیخ سنبل سفرجل و ایچ بیخ سنبل سفرجل خربق سود سائیده سعوط کنند و دیگر عاقر قرحا نفل ایارج بر بیه بروح خرسانیم
پیاله وده و بینی بنشند فایده جلد با استعمال تنها آب سکنجبین یک ساعت چرا که بسیار محدره دارد و لیسیر نفس می آرد و دیگر عود ق السعد فلفل گرد نکشگ سائیده خورند
و دیگر آب خروس خشک کرده سائیده و دهند چشم بگرگ با خود دارد سر آر چشم قره با خود دارد سر نوک زیر بالین نهند و دیگر مغز زاغ سیر سر آسیخته با نفل گرد بلعاب بهن
سپ سوده با سرو نطرون در چشم کشند و دیگر نفل گرد سائیده در بینی دمد و دیگر قطاقد سوخته در بینی زن نفوع نماید و دیگر پیه سر سگ سوده و بینی کرده بهن بی بوهم بر سر ساخته
با سر ابل با چشم خفاش چشم ایاغ چشم فیل زیر بالین نهند که او نه داند و دیگر پیه شقشقه بچه بی بر چشم خواب نهند و دیگر چشم سفیده چند آویزند و دیگر پیه ثعلب
بر چشم نهند و دیگر چشم راست بنفش نر خود دارد و دیگر چشم راست بنفش ماده بر چشم راست بنفش ماده دارد و دیگر پیه سر طان در تخمگاه آویزند و دیگر پیه گرگ پس گوش هر گرد دار
آنرا خواب نماید قول جهان گوید و ده ساعت این مرض در بطن مغز جای نباشد فصل هفتم در سهم یعنی بیماری مفرط سبب او گشت حرکت و دست سبب
وصول آنچه دیده آنچه شنیده و بخاطر بنده تو آنکه دماغ را تره و خشک و هضم کم فکر و ذهن زیاد اندیشه های بسیار و دوستی و مانیخولیا غیر خیر میسازد اگر
صاحب سهم را سر فربه پدید آید و نفیر و فغاره جلد مرض را رخانه تاریک که هوایش سرد و مرطب بود و گلاب یا تیه داند و وقت شب نفتد سر و دماغ خوش
آینده بخواند اندیشه سرد و مرطب بخور خوش رنگ بوکند و مغز دیده بقدر نهای جوی بفیه نرم بریخ و هند نخران انبون سلیخه بدین سود آسیخته بوبهانند تا هم گاه بوی نهم

خشخاش [illegible] جوش [illegible] قوام کرده خورند روغن شبت بویند روغن کدو و روغن بنفشه بادام نشوق کنند حمام معتدل نمایند **فائده در ذکر**
سهر [illegible] عطش یبوست چشم و بینی و زبان و دهن حرارت ملمس سر و اندوه طول سهر سوزش چشم طنین **علاج** شربت
خشخاش [illegible] روغن گل روغن کدو بر سر مالند شیر زنان بر سر دوشند بطبیخ بنفشه برگ کاهو برگ کشنیز نیلوفر کوکنار شعیر بیخ
کاسنی نطول کنند [illegible] بنفشه نیلوفر بویند آب کشنیز آب برگ کاهو شیره خشخاش روغن نیلوفر لخلخه سازند روغن کدو شیر زنان در گوش
[illegible] بادام [illegible] کنند کاهو بادرنگ کدو اسفاناخ کشنیز تر خیار شیره خشخاش ماش مقشر مرغ گوسفند بچه کبوتر مزورات اللحم خورند و بعد هضم غذا آب
شیرین [illegible] حمام [illegible] برطب دارند آسایش دهند و شنیدن سماع خوش آواز و آواز آب روان و درختان نافع و از اشیای
خوشبو [illegible] خواب کردن مفید و نیز کلاه بر سر از [illegible] پوشیدن نافع و روغنیکه ازین هر دو ساخته باشند بر جبهه مالیدن
انفع و اگر [illegible] افیون [illegible] **قول صاحب فونسکه** بطبیخ برگ کاهو برگ بید کشنیز تر کوکنار بزرالبنج بابونه اکلیل حمام کنند بزرالبنج کشنیز تر
[illegible] مرهم [illegible] کاهو کرده بر جبهه نهند مرهم الاباستر و مرهم بولولیا برابر روغن بیدانجیر [illegible] آمیخته بر جبهه و صدغ
گذارند مرهم الاباستر [illegible] روغن شبت مقطر [illegible] افیون [illegible] آمیخته با آب کاهو آب بزرالبنج خشخاش نیلوفر آمیخته بر جبهه
گذارند [illegible] شیر که وقت جوش برآید بر جبهه و صدغ وقت خواب مالند [illegible]
و صدغ مالند [illegible] بطبیخ کاهو بزرالبنج نیلوفر کشنیز سبز پاشویه کنند و بدین گذارند و وقت شب قبل از غذا نیز پاشویه سازند لاودن
افیونی [illegible] آمیخته [illegible] مرهم سوسنی فیر [illegible] صدغ مالند **روغن بیدانجیر**
تولیفیو روغن [illegible] سفید [illegible] جوشانند که روغن ماند **مرهم سوسنی فیر** و روغن بیدانجیر
تولیفیو [illegible] مرهم بولولیا [illegible] مرهم الاباستر [illegible] افیون زعفران هر یک [illegible] مرهم سازند و [illegible] خوشبو
مشک و عنبر [illegible] **فائده در ذکر سهر رطوبت بورقیه دماغی** [illegible] چشم قلت ثقل در سر [illegible] مریض بسرعت جهنده از خواب بیدار گردد **علاج**
طبیخ بادیان [illegible] نقیع [illegible] حب شبیار حقنه کنند [illegible] اسفناخ کدو ماش مقشر نخود خورند و از
اشیای [illegible] کنند روغن گل روغن بابونه روغن بادام [illegible] روغن شبت [illegible] بطبیخ شبت نطول
کنند [illegible] **فائده در سهر حدت خونی** [illegible] **علاج** [illegible]
[illegible] اگر شیر گاو باشد [illegible] اگر دیگر باشد [illegible] ادویه مخوفه جاذبه [illegible] آمیخته [illegible]
[illegible] وقت شب [illegible] خواب [illegible] افیون [illegible] اسکر [illegible] شیره تخم بادرنگ شیره تخم خیار شیره تخم [illegible]
آمیخته [illegible] کاهو [illegible] کوکنار [illegible] جوشانده لاودن افیونی [illegible] آمیخته حقنه کنند **ادویه مخوفه جاذبه** [illegible]
[illegible] **فائده در سهر صفراوی سوداوی** آثار آن **علاج** [illegible] ترطیب کوشند **فائده در سهر**
حماقی [illegible] **علاج** [illegible] کنند لخلخه نمایند روغن کاهو روغن خشخاش بر صدغ و جبهه مالند [illegible] افیون زعفران هر یک نیم [illegible] آمیخته [illegible]

فائده در سهر اکل طعمه منحره تقدم آن **علاج** تبدیل غذا کنند بایج فیقرا حب شنبلید دهند **فائده در سهر غمی والمی و امتلائی** وجود سبب **علاج** تدبیر هریک بحسب سبب کنند **فائده در سهر هیری** سبب او یبوست دماغست وعمده العلاج **علاج** وقت شب بطبیخ بابونه کشک شیر زنبور کنند وحقن بابونه نشوق کنند وه طعام قدری نگاهوا نداز ند وادویه حار رطب بکار برند **فائده در سهر شرکت معدی** تقدم مرض وآثار معده **علاج** برای تصفیه معده اگو هند قوی سه اونس یا گلین تیلیو بیست دانه منزوع القشر وا اونس تر کرده وهند شربت او ریجنال اونس یا سفوف کویا چنبور درم وهند دو روز وقت شب برای تنویم حب سنبو کلوزو دو دیا اسکوریون دو دیا کو دیون و شربت خشخاش سفید شیر وزنبور یا دوه وقتاقاش هند شربت خشخاش اونس نوشند اگر کافی نبود اول قیموی صاب و دانه شربت خشخاش اونس بشیر و تخم نرو خیار آمیخته و هند اول قیموی زوم وه وانه و بجاغیه معده بکلات مایق دارچینی یا اسپرتو دارچینی یا اسپرتو نیسوان شش قطره در کلات مایق انداخته دهند عنبر وه وانه بمرق یا کلات آمیخته صبح شام چیلباه و هند وانه جائی قهوه بریتیه ندکه دولت انداز وه ضعف فاعل اقوی و مضیوق منافذ و مخدرات منه ندکه اسپرتو بکه وغیره بیشه ندا گر سبب عام معده باشد استعمال تخم نیلوفر گر سبب کمی تیزی معدی باشد وسبب آن کثرت حرارت باشد بود بلعز وه مالا لجین و آزان آب سیر مع وکنند اگر کمی خمیر سبب ضعف ترش میکنند معدی باشد سپرتو توتیا بنبر یا سپرتو نیتک انزنج مرغ یا آب آمیخته وهند و دو یه مقویه بکار برند **فائده در حیله های مومنه** وقت شب اطراف بیضه هند ذرائی تکیه بفشانند و چراغ درشت مقابل وی نهند و جماعت کثیر گرد او نشینند و بکایات کنند چنانکه جانور آید اطراف کشایند و چراغ را نهند و قدری بر خاسته روند و چیزها و انکنند و در همان حال که غفلت شده باشد ناگهان چراغ را بر او دارند **دیگر** شکم او بنی را نگاهدارند تو کنند صاف پخته وه و انند بعد یکشبانه روز در خرقه بر آورده خشک کرده سوزند پس ماده خرقه مذکور کچیه نشیرزن یا زنجبیل آمیخته و زمان نهند مقوم تا گرد او انند **دیگر** چشم پلنگ را بقدر نخود او انند **دیگر** چشم سرطان وقت پنهان شدن ماه آویزند **دیگر** چراغی روشن گرفته ذبار ا دهند چون کسی بر سد بجوی گوید تو جواب ایس چراغ بما بگذاشته باید **دیگر** سر میت زیر سر نهند که او نداند و خاک قبر بروی نائم پاشند تا که بر او نداند بیدار نشود و **دیگر** چشم بوم که بند بو زیر سر نهند بر و چشم و آب او نداند تا که اسب شود بر او نداند خواب آرد و انگبطانی ماند شاه است بیداری آرد و **دیگر** دندان خرس زیر بالین نهند و **دیگر** دندان شیا آدم و عظم بال هدهد زیر سر نائم نهند تا که نر او نداند بیدار نشود و **دیگر** پر دو گوش ارنب یا قنفذ آدم یا گربه شبانت زیر بالین نهند که او نداند و **دیگر** تخم کاهو تخم قثاقل تخم البیخ اسود و بند مجوز ناقل افیون فرفیون صمغ قوت کوفته با آب یا سمن آمیخته و دقه کوکنار انداخته سر شیره نموده در زیل اسپ فن کنند بعد هفته بر ارند و قتی از زمین بر بود آمیخته بر آتش نهند و دوش بهر که رسد خواب بر و غلبه نماید و در شه جای تخم کاهو تخم و جای حقه کوکنار حقه نماس نوشته **دوا** ایملنا با پونعنبدال دا پولیا نو پلیور سکود لسمین سا افیون و شربت خشخاش و شربت نیلوفر و عصاره افیون و لادن افیون قرص حنظل و لعوق پاپا و پرنیو و معجون سورغین و قرص طباشیر یا ین و مالالمنانع و **دیگر** روغن تر انکیلیه بصمغ مالند آبی تیلا فروشاس ضماد کنند **دیگر** چرک گوش گاو میش تخم آمیخته یا روغن عنفران یا روغن تخم کدو یا روغن شیلم یا روغن کلبوب جمله بهم مصنوع مالند **دیگر** بطبیخ کشنیز کاهو یا بطبیخ نعنع عنفران یا بطبیخ برگ بنشخاش غلول کنند **دیگر** گل بابونه و ماء عنفران یا تره رو با یا بنشخاش بوداده بوبند **دیگر** گل بنفشه یا خشخاش اسود و تخم خیار سبز مرهم ضماد کنند **دیگر** شیر یا قاب بشیر سائیده برکب با شماد نایند و **دیگر** بابونه تخم خیار سبز هر یک پنج گوکنار سه صندل دو نیم آب کاهو سائیده بصمغ عربی حبه مالند **دیگر** تخم کاهو افیون الف هر یک بر ابر بطبیخ بنشخاش سائیده بر سبهه گذارند **دیگر** عنفران تخم کاهو هر یک بر ابر آب سائیده بر سبهه مالند **دیگر** افیون و جوز با آب کاهو آمیخته بابونه بر ابر بطبیخ بنشخاش سائیده بر سبهه گذارند **دیگر** قنب در خربطه تر کرده زیر سر نهند **دیگر** خرقه بطبیخ بنفشه تر کرده بر سر گذارند و اسفنج بر وغن بنفشه

ترکیب و بر مقدمه نهند **و دیگر** هیره گرگ قدری بنبذیا بخرآمیخته و بمندغوم شداره و شرب سرکه مزبله فرا وست **و دیگر** کوکنار سیاه شده آب تر کرده نوشند و تخلیش بیا یا نوخ گذارند **و دیگر** مرتک گوش خرگاه بدینش بخور بمندغوم شداره و شرب سرکه مزبله فرا وست **و دیگر** عظم آدم سائیده در بینی زن نفوخ کنند مفتوح شده **قرص طباشیر** **علین** کلسرخ تخمین هریک سائیده کبیر اصمغ عربی طباشیر هریک دو تخمین آب حل کرده صاف نموده ادویه آمیخته قرص سازند و بسایه خشک کنند نشئی مفتقالی بر امی حمیات ساده و محرقه و ملتهبه نافع اویه و دویه و خشونت و حرارت سینه و ریه و التهاب و عطش و سهر مفرط نافع قوتش تا دو سال باقی عمار اللیخ و سوس تخم قطعه کبک هفت قطعه در دیگ آبگوشت کبک بپزند شربت کرده بعد یکروز آب پس دهند و آب خشک نگرده پس گلاب عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه هریک یکمن تر بزرگ ناگاه کشند بعده گل گاوزبان بادرنجبویه هریک دو مثقال بیل را نیانه اصل سوس تخم کرفس جوزبویه قرنفل و فاگل خافث صندل سفید هریک مثقالی انداخته بعد یکشبانروز مکرر کنند عنبر مشک هریک چهار دانگ بروهن خیری بندند برای ضعف خفقان یا برد وضیق نفس سهر نافع **فصل دهم در سبات سهری و سهر سباتی** معنی سبات آنست که انگوبخواب رود و بعد بیدار شود و بخواب رود و سبب او ترکب صفرا و بلغمست که در مقدم دماغ تجمع کرده نفس اگر صفرا غالب بود سهر سباتی گوینده سه نوبان اختلاط عقل و صفو و ضعف و تواتر نبض و طرف بیداری غالب بخواب باشد و غنودن یا خواب نیاید اگر بلغم غالب بود سبات سهری نامند قلت و کسل اطراف کاهلی در جواب سؤال و چگان شود که در خواب است و خواب شدید لیکن اگر بیدار کنند بیدار شود و چشم کشاید و باز بخسبد یا خواب خواب غالب بر بیداری بود **فائده** گاهی بیندرت هر دو ماده با هم بوند درین صورت زمان خواب طبیعی و زمان بیداری طبیعی برابر بود و گاه دیگر آنرا **انتباه** گرد پس برپشت انداخته دهان را کل خرب فراموش کنند و بنگام عرق چرب آب بر کف قدری آب در قصبه ریه آید و سرفه آرد و باقی آب از بینی برآید و دست گاه باشد که بول بر بندگرد و ضیق نفس پیدا کند و انقتاع تخم بادرنجبویه فرق آنست که درین مرض لون و حیه متغیر گردد در مرض بر سنگفتن و جواب او ان تکلیف باید و در انتقاع چنین علامات اگر کمتر باشد دال فصد کنند و بسایه خشک نمایند خاصه که عروق برآمده و لون و حیه فروخته باشد پس بنگرند اگر بلغم غالبست تنقیه بایارجات و غاریقون و تربد و غیره نمایند اگر صفرا غالبست بطبیخ بلیله سقمونیا خیاشنبر سازند با بجاده بیرقرا نیطس خالص ملیسس مرکب سافته حسب قلت و کثرت خلطی کاهیده و افزوده بکار دارند بعد تنقیه تبدیل مزاج باطلیه و شمومات و نطولات و غیره حسب اوجب سازند ماش مقشر مرغ خورند گر دوره نخورند بهتر زیرا که سبب استلای طعام بود و معلوم شود که خلط غلیظ بسیار خورده دال ثی کنانند و نخورند و بعد از گر سبب یکثرت شرب خمر باشد ترک مستی تدبیر کنند بعد تدبیر دفع خمار پرداز ند **قول اندرز دیرین** اول دهن ورد گلاب سرکه گرده کرده پس از یزید تنقیه تلخ کنند یا شوید بنماید پس ایارجات و بعد چون ده کم شود بطبیخ حاشا پونیه صعتر مرجوز غرغره کنند بعد قرنفل فلفل سائیده بپوشند پس اگر صفرا دفع شود و بلغم نامند بعد دال قرنفل مرغ نیز و انفعه بلغم دفع گردد و صفرا نامند شیر البعه و غیره بکار دارند گاهی عمارت هر دو دیگر تر کنند در بعده دویه **فصل یازدهم در نسیان** نسیان فقده این و صحت دلالت بر صحت و کلت کند و کثرت تشویش و کثرت غم و دماغ مسکرات منفذ ذهن حفظ انداها نسیان عبارتست از فوت فساد و ذکر یا فکر یا تخیل **قول جوان کوروی** حافظه نزد متخیله و توهمه تا همه بیک نظر هر چیزیاں کند یکبار بدل آن بطن مؤخر دماغست سبب جودت حفظ سه اول آنکه سر دار اصل نخلت مدور باشد دوم آنکه روح کثیر و شفاف بود سوم آنکه دماغ در حرارت و یبوست معتدل باشد **فائده و بیان فساد ذکر** درین همه چهار سلامت بوند هر چه بیندیا هر چه شنوند درست بمیند و شنود ما زود فراموش کنند اگر سبب غلبه برود رطوبت بر مؤخر دماغ کر کل حفظ است باشد کثرت خواب تقل و پس سه نوبه رطوبت اعم از دهن بینی کسل نمی گفتار تقدم اکل میوه و بقول بادره غلبه و بدین اگر افتد **علاج** تنقیه دماغ بایارج فیقرا و حقنه عاده کنند

بطبیخ خردل شونیز عاقرقرحا عسل غرغره کنند به تبدید یا فلفل خردل شونیز عطسه آرند مشک عنبر جوزبویه بسباسه قرنفل بویند بخیه شونیز بیدمشک
بادام در بینی بچکانند بعد تقیه چند خردل بشراب سکر دروغن سوسن آمیخته یا خردل فرفیون سداب چند به سرضماد کنند قدری جندبیدستر وسن سکر سرمالند بطبیخ
بابونه کلپل سرشونیز وبطبیخ کلپل بابونه دشنیز حمام واکشاب نمایند ساقین محکم بندند بخیبل فلفلین وج بسد مفرد یا مرکب بقیدیا بعسل آمیخته نوشند کندروج مریم زنجبیل
مربی بخیبل بی الف سکر عنصل وکنجبین نعنصلی نفید معاجین حاد که دران بادرد وج باشد نافع مزمن بیچ مرغ کبک تیهو بیچ کبوتر بخود آب بزغال قند سکر کنه قدری نوشند

قول جوان کرو و شربت بزوفا شربت کتم شربت اسطوخودوس هر یک دواوس بطبیخ همین هر سه دو به نگوره آمیخته دو بار در روز وهند زنجبیل خرزهره وقشه
استعمال این جقنه نرم نمایند تا ده تلیین یا پوست مسهل اقرطالفیون شربت ماهار یقون شربت ربی طبار نخود ده دهند دو سه بار بعده یا بیزده یا بیست یا یک یک
حب ایارج مقوی بخار یقون یا ایارج یا پیهو هند واحد تقیه مدقات بعسل آرند دب شم دره دهن دارند وبعد تقیه تمام بخم ارمیس کنه دروی کرفس سنبل زنجبیل کندر
دارچینی استرغار قرنفل جوزبویه جوشش بوه سرو جهد وصعتر نوشند پس وعن البیسون مانند پیه ظفات طلا کنند وبالایش کلاه زنباتات تقویه دماغ طبار کنه وبکشند
کندر نکر مسیت دانه فلفل سه دانه یا قوی سرخ نیم سکر یا پوست آمیخته یکجا وقت خواب دهند عنبر زره عود تیدرم شربت زوفا حب بسته چهار سرخ وقت خواب دهند
آنرمان بگرمی نشانند کلیه نبه بریان کرده خورند حاشا فوربیکتم زوفا اشکنه طرا شیع هر یک سه جوزبویه را چینی هر یک کینه نیم سایده اشکنه مقوم آمیزند شربتی دهند
اسکر پلو یک نیم وانس طبع یا عرق بادرنجبویه یکگرین مجون اعسل ابارد دشنه دانه مشک آمیخته مثال نسته خرما شافه ساخته پیلدوزد دشخرین نهند انفع محرم رکیب تو
ماکیان گوسفند نرده عوض آب طبع بادرنجبویه نوشند دارچیول دره ومیوه رطب ماهی پرهیز ندگاگانی نوشند حاشا خولنجان زنجبیل قرنفل بارتنگ
خردل هر یک دو درم کوفته وظرف عرق زراجی نموده آب چشیه شش طل اندازه بندکرده چوشانند هر یک دو درم بعده عسل یک تاشق خرقدری آمیخته چوشانند چون دو
اصبع آب کم گردد صاف نموده مدارامه تا اندالنوع غرغره سازند چند بار زنجبیل مدارفلفل هر یک نیم درم نخود ناریان قرنفل کباب هر یک سکر ده پلو جوزبویه دواسکر پلو
کوفته درخته مکرتان بسته خرقشش طل اندازه نوشند یک شبان روز تردامن پس یک پیاله بهار تابع نشسته دو آفتاب بشنی نوشند دو آفتاب بشنی گرمسیم سرما باشد مروآفتاب
نشینند سرپوشیده دارند وقت شب باعتدال مانند باد رنجبویه برگ سیلخه هر یک نیم تی سایده سوعن گیرند وقت شب آمیخته سبی کنند پس چشمی حصه بروعن زرد تازه
ولی نمک نمره چهار قاشق خرقند نیم نموده عوض گاه عنبران عرق ریحان وعرق سداب عرق لیمو ان هر یک دو قاشق آمیخته بآفتاب نهند دو آفتاب نهند پس گردن
وقحه ده وصمغ مانند خلیق اسود پوست پیچ جوز هر یک دو درم سائیده شکر اوف آمیخته صبح شام سعوط کنند روز چهار تیغ اسطوخودوس بادرنجبویه چکانیده هاشته
بیمه شب سرا الکباب دهند کبابا التدبیر سیاسه قطره بعرق بادرنجبویه دهند در صمغ وا کاما مانند آب مراره ماکیان کباب تشوع هر یک نیم درم آمیخته دهند روز دو بار
دو بار بشراب صمغ وسرمالند روغن گندر بقطر مرغ وصمغ مقدوده طلا کنند تخم مکر رکه دو درم قرنفل جوزبویه دارچینی اسطوخودوس هر یک دو دانه تکرده داشته نرم
مالند دبعده تقیه تقیه لعوم دشنه دانه لوبا وران ریحان اسطوخودوس مرزنجوش حاشا شترغار زوفا بادرنجبویه جوشانده صاف کرده کهربا کند مسحوق آمیخته بیمه نطول
کنند اگر گانی نبوده مجون بلاذر دهند بسباسه کباب قرنفل هر یک شش درم تخم کنگ زنجبیل تمک تارتره کلمون انیسون نانخواه تخم کرفس سنبل دو تهر یک نیم وانس بسه
مرزاید هر یک دو درم سائیده یک درم بخم بامرق دهند اگر در ماه اول نوزی دو بار صبح شام دو ماه دوم یکبار وقت صبح دو ماه سوم سه بار در هفت روز در ماه چهار
دو بار در هفته بدستور استعمال کنند برای تی اعتدالی بروقت وحرارت ورطوبت وبیوست دماغ انفع معجزبویه قرنفل کباب بسل را چینی مصطکی زنجبیل هر یک سه

اوشن فلفل وارفلفل سبز عدد ۱ رهصل سوسن هر یک نیم اوقیه سائیده بقدری خمیر حبوب بسته در تبوت پرنموده با تش نرم بکاپند و در شیشه دار نده برای استعمال
وامراض یاد شده مفید نافع مفتح سده درونی و بیرونی یک قاشق و بهند و برای قروح و جراحت خرقه تکرکرده نهند و جهت نقرس مطنین و ثقل لسان و وجع اللسن الفتر و تشنج الفم
کروک آرزینتی و بهند زبان بقیا سائیده بهند اگر او دیکا کافی تبوند بر دزدسی طرف است داغ و بهند اگر ایتم کفایت نکند بر دزلامی داغ و بهند اگر سیب نخلیه بر دویس بر موخر
داغ باشد و این نوع نسبت با دلی کمتر افتد سمر دائم خجاب بینی و دهن خصیر تکلم و باشد که خالتی عارض شود و گه گو یا گلویش خفه میکند بسر شش سوء مزاج بیکشند بلادت
و رعونت مثال پران و وقوع نسیان بتدریج و تقدم شرب خمر و اکل میوه و نباتات حاره و دست شباب محروری مزاج و تقدم حمی محرقه دیسی دوبانی علاج علق تشنج کرده بمضرات
گاو رودن بادام رو غن بابونه بر موخر سر مالند بطبیخ بابونه کتان بنفشه اکلیل نطول کنند سفید باج از تخم مالکیان و بیخ طیور و بره ساخته و مالند اللهم اغذیه گرم و تر نخورند قول
لازر دریبر تبر مالیخولیا نمایند بالجمله نوشند ایارج فیقرا با نیسون دهنج اکلع بقدر مسقوط کنند و غن کنجد بر سر مالند بطبیخ گندم شیر نطول سازند خمر مرغ عدسی خورند
خمر اهیئن تبق عدیت توشند خمر سیمانی انفع قول جوان کوروه اده یه مقویه وطبیعه داغ و بهند خمر بقر خمر سلیقات خمر ضفدع شیر اوام در نده و غن گل و غن
بنفشه بر سر مالند بطبیخ گاو میز این گل سرخ اطول سازند آب بار دیا شیه آمیزن کنند و تنقیه درین مفته شمارند فائده و بیان فساد فکر چون هر چه بفکر آید قابل
باشد یا بتفکر رسد شیا قدرت بود و اگر چه فکر کند یا بود نیا مذ و اگر بدین قسم نسیان نیست لیکن مجازا در ذیل نسیان شمرده شد و جمهور دنیا این را که تعدیل اعمال و اخلاق
و مانیا سببها باشند جنون گویند و اگر چه در علوم و صنایع مفکر باشد بلادت نامند سبب او یا برد و رطوبت است که بر دسط دماغ کند مزاج شبیه بمزاج بلغم گردد و مغز دماغ
بحرارت مستولی شود پس روح حرکت خلیط گردد و فکر نا شود و محل فکر همین بطن اوسط است چرا که روح از اوسط دماغ بر خیزد حرکت کند و باز اوسط دماغ رود و بهمین حرکت مکرر باشد
و بهمین حرکت سبی فکر ست یا آنکه برد مع یبس باطن مذکور غالب شود یا برد فقط مستولی شود یا حرارت مفرط غالبه نماید سبب حرارت روح نفسانی متوش گردد و باعث
فساد فکر شود عدم فکر کسل و کار ها اگر غلبه برد طوبت بود مفکر حساس کند و اگر میبس بوست دگر حرارت حرارت در یابد علاج سبب بنیاد فساد
و گر گذشت موافق آن بکار برند و نفع اطلیه مروحات مناسبه بر وسط دماغ که موضع مخلست نمایند فلغلین روح داخلین قرفه بقبل آلیه یک بیخ منقال جوز بوید دو
مثقال عنقرن رمشک ۲ انگی بسته چند عدد آبزیره شیرینی مثقالی فائده و بیان فساد تخیل یعنی ضعف و نقص ابطلان و تخیل پیدا آید اما تخیل فعل
تخیل آنست که حس مشترک درک صور ها بمحسوسه کند تا بدان حکم بالاگیرد لفظ خاص شود یاد دارد و آنرا نطق تخیلی گویند چنانکه آنست که پرنیان دیبا که بیند و چون دیبا را شود بداند و
و کذا قطیفه مصنوع و آثار ابطلان تخیلی آنست که ذوب بگرید بیند و گر گریانی نماند صور محسوسه انجور و محبوب فراموش سازد و نتواند حفظ نکند همین کرا ذهن
باید فراموش نماید که چیزها می بیند و گر گریانی نماند صور محسوسه انجور و محبوب فراموش سازد و نتواند حفظ نکند همین کرا ذهن
باید فراموش نماید که چیزها می بیند و گر گریانی نماند صور محسوسه انجور و محبوب فراموش سازد و نتواند حفظ نکند همین کرا ذهن
تدبیر شت کنند و وضع اطلیه و مروحات و مفرحات بمقدمه کنند فائده و بیان فساد تخیل که تخیل آنست که چیزی را که موجود نباشد یا بیند چیزی را که وجود ندارد در خارج
مثلا گاهی صورتی که نفس انسان و نفسی فرس ست یا اثبات کند آنرا مر آنرا که بینی سرست یا دو سر دارد و قس علیها و این از ابطلان و انحطاط نیست بلکه از تبدیل تشویش است
سبب او سوء مزاج حار یابس مفرط و یبوست که در دماغ مستولی شود الا آنست که مقدم دماغ گرم و یابس گردد و خشک بگردد و الوان و زیان تخیل مختلف شود علاج بر مسلک
برای تبدیل مزاج شربت بنفشه شربت بنفشه و فرح بید مشک گلاب با آب بارد آمیخته نوشند و اطلیه و ادهان و مطبوخات که در سر مالند صفر و حی گرانست بکار برند بر مقدم سر دو زاده ی و دل
بطبیخ بابونه و حقنه لینه تنقیه کنند و بتبدیل بپردازند افتاد این فساد تخیل و حمیات حاره پدید می آید یا دیگه بسندل گلاب کشیز تر قدری سرکه خلکه کنند شیر زن بر سر و شنند

روغن بنفشه یا بادام یا روغن کدو در بینی یا اندر و طبیخ بابونه بنفشه بر سر ریزند تا بشوید تا یند مرغ جوجه برند **قول جوان کوره** و اگر نسیان بسبب قلت یا بست باشد و یابست گفته تا ماده تحلیل نپذیرد اگر بسبب وصول ضربه بر سر بود و ششم دنبه گرم گرم یا مرغ یا کبوتر یا بچه سگ شکم شگافته بر سر نهند مدتی اگر میسر نشوند ضماد مجرب گذارند اگر بسبب استعمال سمیات یا سمی شود بپزد و اربتکیه و دیگرادویه مقویه سم دهند و گفته ادویه که برای تقویت حافظه بر سر ضماد کنند ظرف است گذارند و معجون بلادر یا تریاق یا اگر بسرطان کنند بخور مگر اگر گرم بود و حل کرده نهند و معجون بلادر در ایام گرما نخورند که باعث حمی میگردد و اگر ضرور بود گلقند نیم اونس آمیخته در هفته یکبار دهند اگر دماغ از کثرت عرق ضعیف شده باشد مرزنجوش وغیره بر سر ضماد کنند **خمیر مسیحائی** خمیر نو خوب وجه شسته در روغن بنفشه گداخته آلوده چند بار بخور دهند پس عصیر عنب مصفی و صد رطل شکر سفید و ده رطل خمیر کنند ابجده قرنفل دارچینی بسباسه جوز بویه هر یک سه درم کوفته صره بسته اندازند و ابجهل روز بکار برند اگر جای شکر عسل کنند بهتر **دیگر معجون فستقی** معجون اما کار دنیا و معجون نسیانی وجوارشش حسرومی وحب نسیانی **مفید دیگر** ماهی به مصفی قیمه کرده بپخته خورند و شیر میش و لحم ضان مویز بادام فندق و ل دراج مفید **دیگر** جمعده هلیله کابلی انیسون ملح اندرانی دهند **دیگر** مصطکی شکر یا دارچینی درم بسبات یا بلادر نیم درم یا حسن لبه مویز یا زنجبیل دو درم قرنفل و درم بیاه العسل یا وار قلفل شکر برابر یک درم دهند **دیگر** کندر مثقالی صبح باب دهند **دیگر** سعد زنجبیل هر یک درم مویز آمیخته دو درم خورند **دیگر** مویز فستق کندر سعد برابر دو مثقال عسل با دهند قلیل غذا کنند و از نفاعات پرهیزند **دیگر** کمون بیخ سعد هلیله سیاه هر یک دو فلفل کرده بکف عسل سه هفته شربتی بخورند **دیگر** وج سعد دار فلفل زنجبیل هر یک ده درم سائیده بده استار و هن بقر جریده نمود و عسل سی استار آمیخته چهل روز در شعیر نهند پس دو درم دهند **دیگر** مویز در شیشه کرده دهن بقر که بالا آید اندازند و دهن بقدر ساخته چهل روز شعیر نهند پس آورده و غن دور کرده بمانقدر عسل ریخته چهل روز دیگر و شعیر گذارند پس برآرند و عسل دور کنند و بمانقدر عسل دیگر انداخته در سایه نهند و بعد از سه روز از ین مویز خورند مقوی حفظ **دیگر** دل هدهد گرم یا دل خطاف یا دل آهو بلع کنند **دیگر** دمن دریا دو من خیری بر سر مالند **دیگر** روغن آجر یا زهره تذرو یا زهره کبک یا روغن سر شفت سعوط کنند یاره **دیگر** مغز سر کلنگ زهره کلنگ هر یک قیراط نرم سائیده در بیت سعوط کنند و ریشت یا بخوابند مقوی حافظه مدارست و مسواک موی سر و ریش **دیگر** سینه ماهی و آدم بخور کنند **دیگر** نار کفتار با خود دارند **دیگر** مقناطیس بر گردن آویزند **دیگر** چشم یا دل یا دماغ خطاف در گلو بندند **دیگر** چشم هدهد بر بازو بندند

فصل دوازدهم در مالیخولیا تغیر افکار و گمانهای فاسد است بفساد و ترس و اکثر بسودا و ین عارض شود سبب کلی این مرض لحوق آفت بدماغ است که بدان سبب افعال قوتهای دماغی یا باطل یا ناقص گردد بحسب ضعف قوت سبب اسباب جزئیه یا سودا است یا مره سودا یعنی سودای طبیعی **فائده** این مرض خلیست و سوسی سبب او ارتفاع ابخره سود اویست سوی دماغ که باعث الم دماغ شوند پس فزع غم وحشت افکار فاسده پدید آید پس بعضی را وهم مرگ افتد و از و ترسد و بعضی را وهم شود که زمین گاهی خرف است زنی را این وهم شد طبیبی آن را مقنعی از دار بی کشته بدنه تکیه اوزنند انست در طشت انداخت صحت یافت شخصی مرغ فروش را این وهم شد هر وقت مانند مرغ بازد و جنبانیدی و بانگ کردی شخصی سفال فروش را چنان وهم شد که من مثال سفال گردیدم و ترسیدی که بدیوار بشکند شخصی از آواز رعد و شخصی از سنگ ترسیدی و دیگر همه قول و فعل درست بودی **قول روفس** بعض صاحب این مرض را حالی پدید آید که گاه گاه از حال ماضی و مستقبل خبر دهد و راست آید و گفته حذر کنید در علت سودا و نزد خلاص از ین که بریزد با ماده سودا بعضی اعضا پس این اکثر او امیکند بفالج و صرع و اگر غرض این باشد باید که تقویت عضو ضعیف نمایند و گفته آنها را که مالیخولیا در فصل ربیع برانگیخته شود بدانند که فساد در دماغ نیست مگر در عروق آنها چون سودا و یست که در ان فصل بحرکت می آید و بدماغ میرسد و گفته این مرض بمردان اکثر افتد و بزنان کمتر اگر افتد نادر به گردد و غلمان و خصیان را نادر افتد و باطفال کمتر و بمشایخ و مهزول اکثر شود و بسبب درستی مزاج و گفته صاحب طبائع فاضله اکثر مستعد مالیخولیا اند چه طبع ایشان سریع الحرکة و کثیر الفکر میباشد و گفته صاحب این مرض را از طبیب مخالفت بود و از و بگریزد **قول جالینوس** اگر درین مرض دوالی یا خون بواسیر پدید آید خلاصی یابد و گفته اگر صاحب این مرض

استسقا پدید آید از مالیخولیا بهم **فائده** صاحب این مرض را اکثر ضعف قلب میباشد و گاهی ضعف یا حرارت مزاج قلب باعث این مرض شود بسبب بخره که در رگها از
روح حیوانی بدماغ رسند پس طبیب را لازم که بفربهی کوشد و وقتیکه فربهی پدید آید از مرض خلاص یابد و نیز از تقویت قلب و معده بقدر حرارت و برودت غافل نباشد
و در علاج این مرض درنگ نکنند که در ابتدا اسهل و در انتها اشکل العلاج است حکما بعض رقیق نوشته‌اند حمام قبل از غذا نافع است بگرم هم پرهیز نمایند اغذیه چرب خورند و از اندوه
و هر چه یبوست آرد پرهیزند و در تنویم کوشند و سهر حیله و تا اسیلم زنند و خون کمتر گیرند و در ترطیب و تقویت کوشند و خاطرش خوش دارند و بوهای خوش معتدل و میوه‌ها
خوب و اطعمه لطیف و لباس و فرش پاکیزه نمایند و ادهان رطبه چون روغن بادام روغن کدو روغن بنفشه بر تن مالند ماء الجبن و طبیخ افتیمون دهند حقنه نرم که در وی پیه بره
و فلوس خیار شنبر باشد نمایند افتیمون نه درم بماء العسل یا بماء الجبن دهند که برای اخراج سودا انفع است و مابین استفراغات شربت فستین دهند و اگر ماده در دماغ متمکن شده باشد
در علاج سه چیز مرعی دارند یکی استفراغ ماده دوم ترطیب از نطولات و ادهان حاره سوم تقویت قلب حسب مزاج و اگر عروق سر ممتلی و سودا دموی بود عمل زنند باید در
حال فصد واجب است مگر آنجا که خوف سقوط قوت یا غلبه یبس یا ماده قلیله تنها در دماغ باشد نباید و در هر جانب سر که ثقل در یابند از همان جانب باسلیق زنند و نزد کثرت غموم
ماده اکثر محتاج بفصد باسلیقین میشوند و در سهر استفراغ ماده بحبوب ایارج کبار کنند اگر ضعف معده بود و در ان ماده سوخته علامت باشد قی کنانند اگر بسبب ورم حار در اثنا
باشد تبرید ورم حار او نمایند و وضع محاجم مع شرط بر مراق انفع و استفراغ بضرورت باید کرد و در این مرض استفراغ ماده بقوی التسخین نکنند که بسبب احتراق و هم چنین مانیا دارد
علامات مجمله مالیخولیا که همه بدن از زمره سودا یا سودای طبیعی ممتلی گردد و غیر سر لیس ابخره سوی سر متصاعد گشته باعث مرض شوند نزال تقدم اکل
ادویه و اغذیه مولده سودا و تعب صلابت و اختلاف نبض میل لون بسواد و بول مائل بسیاهی یا بعد نضج بول ثمانت بود **فائده در ذکر مالیخولیا که از سودای
دموی شود** اختلاط ذهن خنده حمرت وجه و چشم امتلای عروق و عظم و سرعت نبض لون بول مائل بحمرت تقدم سن شباب حبس خون معتاد و تدبیر مسخنه مرطبه **علاج** اکحل یا سلیق
قیفال زنند عرق جبهه گشایند بر ساق یا میان دو شانه حجامت کنند اگر حبس طمث باشد صافن یا مابض گشایند بعد فصد طبیخ از بنفشه نیلوفر گاوزبان هر یک سه درم عناب
هفت دانه سپستان بیست دانه نبات ده درم نوشند چند روز بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون سازند شربت افتیمون شربت بنفشه دهند بعد تنقیه اشربه و اغذیه و فواکه
مرطبه دهند حمام مرطب نمایند شیر بر سر دوشند طبیخ نیلوفر بنفشه برگ کاهو شعیر پوست خشخاش کشنیز آبزن کنند روغن بنفشه و غیره سعوط کنند و بر بدن مالند فراریج
ماکیان قرع بماء الشعیر و آب صفرت بیض با کشمش زردآلو طبیخ هندی انگور سیب خربزه خیار سبز بهیدانه و تخم کاهو و اطعمه شیرین چرب بدانند خورند و از بادنجان کرنب
عدس باقلا لحم بز و اشیای شور و کثرت خمر و حموضات پرهیزند اگر سهر باشد پنبه بدهن بنفشه تر کرده بر جبهه نهند و با آبزن مذکوره نطول بر سر نمایند اطریفل صغیر دو مثقال دهند
در هفته دو بار **قول صاحب ذخیره** آنست که دو قدری خون برآرند اغذیه سکنه مرطبه دهند بعد هفته باز اکحل زنند و خون قدر قوت برآرند الا بدو سه بار اگر دانند که بخارات
در دماغ مجتمع گشته رگ جبهه گشایند و یک هفته آسایش داده ماء الجبن با افتیمون دهند **قول اسکندر** اگر ابتدای مرض بحال باشد دست از دوا باز دارند بلکه بتدبیر عمل آرند
وقتیکه بر ناگزیر و مزمن پدید آید معجون نجاح النفع اگر مریض ضعیف باشد افتیمون هلیله سیاه هر یک درم شکر چهار درم سفوف کرده بماء الجبن دهند و دیگر دوا اینست
شربت افتیمون افتیمون بنفشه گلسرخ هر یک دو ماشه بادیان گاوزبان چهار ماشه بجوشانند قند سی مثقال شربت سازند چهار توله شربتی است **فائده در ذکر
مالیخولیا سودای صفراوی** کثرت عطش سرعت غضب قلت سکون نگریستن بانتهای اضطراب حرارت و یبوست لمس اغبری صفرت لون فریاد جنون و تنها
ماندن حدت نبض سرعت کلام و این کثیر شود **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله کنند ماء الجبن دهند شربت بنفشه شربت نیلوفر تمر هندی آلو ترنجبین شیرخشت نافع و بعد تنقیه

اطلیه و نطول و تمریخ و حمام و اغذیه مرطبه بکار برند شمع بهمن لورگرفته در تابه ریزند پس آب گرم غسل کنند قرقره بروغن گل گلاب صندل آلوده پیش سر گذارند و روغن کبد و روغن
بادام و روغن بنفشه بر سر ریزند و بینی و گوش چکانند کافور بوید خصوص کتلب گرم باشد اگر مقشر اسفناج کند و سفرجل خورند اگر سهل بنفشه خاش و ریا الشعیر
جوشانده بسر ریزند مقشر بنفشه خاش و بسنبایه کند استعمال نمایند و نطولات معتدل بکار برند چه اشیای شدید الریح مغلظ مادها را مذکرت مخلله گرم باعث تحلیل مادهٔ لطیف و الصاق
غلیظ اند **فائده در ذکر مالیخولیا سوداوی** و هم فکر و تخیلات بحسب وحدت ضعف قوی سوداویون **علاج** اگر غلبهٔ خون بود فصد کنند
مکرر اگر مانع نبود حجامت نمایند اگر غلبه چون باشد طبیخ گاو زبان بنفشه نیلوفر هر یک سه درم گلقند ده مثقال تخم بالنگو دو درم هر چند و زبد نفیه طبیخ افتیمون یا ریاجات
مکرر تنقیه کنند بتدریج و بعد تنقیه یا الجبن و هند با غذیه مرطبه و اتربه و حمام شیرین و تمریخ و تطلیل و ترطیب کوشند و تقویت دماغ و دول نمایند پس اگر محرور باشد گلسرخ
صندل سفید هر یک دو مثقال شیر خشت خانه ریزند با دو چندان شربت بنفشه تر قبل رنگ هر یک یک کهنا با بسد بشیم سوخته هر یک نیم سایه دو شربت سیب
آمیزند و یک مثقال العربی گاو زبان دو چند و تبه خفقان گرم نمایند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بطراف الدمیغ گوشفند نایین خورند اگر سرد و تری باشد دو درم
و در حرارت نباشد برای تقویت دل و دماغ مسک علوه انوشادر و تابین کبیر دهند و اگر عقل بحال نماند مجلوب الاجر و دو دهند **قول عسکری** اول فصد کنند پس
مسهل دهند و در ایام راحت اطریفل صغیر هر سه مثقال آن افتیمون و سداب یابس هر یک نیم مثقال بجوشانند و دو درم شکر و هند چند و زد و اطراف سودا و
عسر البول لطی النفخ می بوند پس دو نفخ بمالغه نمایند و نفخ یا فته را بسیمل بر آرند باقی خام را بنفخ دهند و اشیای مدرین باب نافستا یا بج لوغاذیا و شاه اولیطوس کبیر طبیخ افتیمون
و حب افتیمون و اطریفل افتیمون بحسب صبر و شربت سودا بدست **قول رازی** شخصی گاهی موزه و گاهی کلوش از دیوار میکندی و در افتیمون او فتد و سخت پدید آمده بود
فرمود مر فصد کنند اگر خون سیاه باشد چندان برارند که رنگش بگردد و دو روز ناشتا دهند و هر بار طبیخ افتیمون دهند و آن شب که مصیل طبیخ خواهند داد افتیمون سوخته سه درم بسویق منقی
مدقوق آمیخته دهند و صبح طبیخ او بشامند و در وغن بنفشه سه مثقال سداب یابس نرم شده چون دارند و دو روز چون کرده صحت یافت **قول اسکندر** روغنیکه بدان
صاحب مالیخولیا قرص خورد سه مثقال و مقربین باشد **قول ثابت** نیست چیزی در ترطیب بالغ از شرب خمر سفید یافی **قول سرافیون** فصد و بالیخولیا
وسیع زند تا خون غلیظ برآید **قول ابن ماسویه** سوی شهوت معین مرض باشد یا بالیخولیا از بیست میا شد که خود زائل شود **قول محمد زکریا** نیست
چیزی ساکن تر در علاج این مرض از شغل انظاری یا خوف عظیم و سفر دور و تکاره و سه رود **فائده در ذکر مالیخولیا سوداوی یعنی** کسل ساکون قلت حرارت یابس قلیل
سبات عظیم نبض طویت منخیرین سیلان لعاب **علاج** منفیج بلغم دهند بعد نفیج حسب اصطحیقون و غیره تنقیه نمایند و درین فی بره اسهلت و شربت فنجنین طبیخ افتیمون
در نفیج و رفع بلغم عجیب و معجون پنج نافع و مداومت حمام نماید اما عاق تکلند تا فرهی آرد و روغن بابونج و روغن بنفشه و روغن بادام و گل و روغن بابونه بسر و بدن مالند و هر صبح
فندق هندی قرطی مشک قدری و روغن زرد تازه آمیخته سعوط کنند و بعد هر هفته لاجورد افتیمون هر یک مثقالی بهاء الجبن هند بچه مرغ سه پیش یکساله تمویخ کبوتر ناهی کوتک
بخم هندی تخم خولنجان مغرب بیض کاو و سرقی شیره قرطم نخراسان مازوج انجیر بسیب سفید کشمش سپستان بادام خرنوب از هر قدید و قدر چیز قلیل و هنیای حریف و تلب و بخوابی و جوع
و وحدت بسیار نخورند و حمام بعد اکل غذایی لطیف که هضم شده باشد نماید و بعد تنقیه تا مدت تقویت دل و معده غافل نباشند پس مفرحات یاقوتی دو دو ماسک سکنجبین یا توت
بکار برند **طبیخ افتیمون** بنابهفت درم گلسرخ چهار درم افتیمون هلیله زرد هلیله سیاه هر یک پنج درم سفاج بادیان اسفل سوس هر یک دو درم سطوخودوس بر نیاوشان
شاهتره گاو زبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان مویز هر یک سی عدد آب سه رطل جوشانند نصفی بماند صاف کرده گلقند ده درم مغز فلوس بهمن لوز چرب

کرده ترنجبین هر یک پانزده درم حل کرده نوشند کثیر النفع است در قوی و در اوسط دو برای مالیخولیا و امراض سوداوی و صفراوی سوخته و بلغم و سودا نافع **حب لاجورد**
لاجورد مغسول سه قرنفل انیسون سقمونیای مشوی هر یک دو غاریقون پنج افتیمون بسفایج هر یک چهار قیراط است با آب کرفس حبوب سازند شربتی یک تا سه درم
برای مالیخولیا و امراض سوداوی نافع **دواء المسک حلو و حار** مروارید کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد درونج هر یک مثقالی بهمنین سنبل قاقله قرنفل سادج اشنه
هر یک درمی جند بیدستر زنجبیل دارفلفل هر یک نیم درم عسل دو یا سه چند شربتی تا مثقالی بعد چهل روز بلکه بعد شش ماه بکار برند مقوی دل و معده و محسن لون مزیل خفقان و صرع
و فالج و لقوه و ضیق النفس و کمی نبض و امراض سوداوی و بادهای زنان حامله **شربت سودا** تمر هندی آلو هر یک پنج مثقال افتیمون سنا هر یک چهار مثقال بنفشه
شاهتره هر یک سه مثقال شیرخشت خمیره بنفشه هر یک ده مثقال ادویه را جوشانده صاف کرده شیرخشت خمیره بنفشه آمیخته نوشند اگر شیرخشت نباشد مغز فلوس کنند
مخرج سودا و صفرا و بلغم و اخلاط مختلفه **مطبوخ سودا** افتیمون پنج درم سنا هفت درم بنفشه هلیله کابلی هر یک سه درم بسفایج بادیان بیخ بادیان و تخم کاسنی هر یک سه مثقال
عناب بیست عدد آلو پنج عدد سپستان سی عدد ترنجبین سیزده مثقال مغز فلوس دوازده مثقال روغن بادام مثقالی طلیا کرده نوشند اگر در بعضی امزجه ادویه مضاعف سازند
جایز است عمل متوسط این ده مجلس است و آخر بلغم غلیظ منضج و سودا را بیارد اگر در عمل قصور کند مرق مرغ بغیر نمک نوشانند برای جذام هم نفع **فائده در ذکر**
مالیخولیا که مره سودا افتاد در سر متمکن باشد و این بدترین اقسام است و در اکثر مردم دقیق الفکر کثیر اللیل و النهار در حل مسائل نامفهومه مصروف باشند عارض گردد
تقدم سهر بسیار و فکر مفرط و سر برهنه در آفتاب گشتن و اکل اشیای حاره و بخارات دماغ چون ابهل توم کنند غور چشم و صغر و صلابت و اختلاف نبض و رقت و صفای بول سرخ و زردی
لاغر بود و با این همه جسم معتدل اللحم باشد دوام فکر و وسواس و مدام مطلوب متوحش بود و بیهوشی و اندک گریستن **علاج** اگر امتلای خون باشد قیفال زنند اگر خون سیاه برآید تا که رنگش
تغیر نماید بیاورند که ضعف خواهد افتاد بند کنند و اگر سیاه مایل بسرخی برآید قدر اعتدال گیرند و اگر سرخ صاف برآید بدانند که ماده به عروق دماغ مخصوص است و در بدن منبسط
نگشته پس عوض قیفال رگ جبهه زنند و فصد صافن اولی از قیفال است آنجا که استفراغ مع اماله مطلوب باشد خاصه در زنان اگر حبس طمث سبب بود و بعد فصد حسب غلبه
و نوعیت ماده جهت تنقیه مطبوخات و حبوب که در خور آن خلط بود دهند لیکن تا ترطیب دماغ و خلط نکرده باشند مسهل ندهند که ماده بسهولت نخواهد برآمد و تدبیر ترطیب آنست
که اسفیدباجات لحم بزغاله و ماکیان فربه و ماهی و سماک رضراضی و فالوده‌جات از شکر نشاسته و نخود مقشر و روغن بادام ساخته خورانند و تغرغر سر و غمهای مرطبه نگیرند
و نطول و تریق و منضج و تنقیه آب ترطیب است مطبوخ شعیر مقشر بنفشه برگ کدو نیلوفر نطول کنند بنفشه مغز تخم کدو تر زنبق و نیلوفر ... در سر ساختن و آب حمام معتدل
شیرین نمایند و مواضع سرد و تر و آب سرد نیز بجای آب و ترطیب بدن گلاب بویند خواب کثیر کنند و از ریاضت و فکر و جماع و غیره پرهیز نمایند و بعد تنقیه بازیکر ترطیب کوشند **فائده**
در ذکر مالیخولیای مراقی سبب سودای سوخته است اگر در معده باشد اکثر در بار و قعر معده آید و گاه با باسلیقا بود و گاه با شد و گاه در طحال باشد و در عروق
آن آید و گاه در مراق بود و سبب حرارت باطن سوخته شود و آن بخار از آن جهت سوی دماغ گشته ... و آنچه ... ساله در تغرغر آن ... صاحب آن در ... گردن
باشد ... منجم ... نشاء ... گردد ... مرض گردد ... و کثرت جشا ... باشد که سبب ... ریح ... و کثرت اکل ... بدن کمتر رسد و ...
و تمدد ... معده و مراق ظاهر شود و سینه تنگی کند و کثرت لعاب ... پس ... شکایت ... در ... معده ... تنقیه ... مراق و جذب او سوی بالا
گرفت احساس ... خواهد ... اگر سبب طحال بود و با وجود آثار مذکوره عظم طحال گواهی دهد و اگر معده باشد آثار ... معده ... مرارتی و حمی غیره گواه باشد و اگر ... ند
با سارلیقا باشد ... از سبب گواه بود و اگر از این اعضا ... نماید بداند که ماده در نفس دماغ است ... اگر ... فاحش شود و افعال معده سالم ماند **علاج** در جمله ...

هر چهل روز یکبار بمیش با سلیق روند شتر شیکه خون غالب باشد و مانعی قوی نبود بقدر قوت خون برانند اگر حرارت یا رطوبت فزونی عنب الثعلب گاوزبان بادیان چوشانده
تر خبیث بنات ثمرین کرده و هند شربت بنفشه شربت خشخاش منفیا بالشعیر ها شش مغز خیار بادام خورند و اگر حرارت نباشد بر سبیل تقویت احشا فقط گلقند مسهل دهند بجهت
مرض صفرت بفیض و دیگر اغذیه سریع الهضم قلیل الفضول خورند بشرطیکه در عضوی رم نباشد اگر باشد در معده یا ساسا یقا یا مرارق باشد وقت حاجت بر تلمین مغز خایس بطبیخ
بادرنجبویه گاوزبان فتیمون آنسیتون آویخته و هند و فستین و شربت فستین در مرارق انفع اگر باده در طحال باشد فقط مسهل قوی دهند زیرا که مسهل ضعیف در طحال سقنقور گردد
و باده کند در معده یا مرارق یا ساسا یقا بلوط فقط فصد کنند و مسهل نپردازند مگر عند حاجت چنانچه بینند که باده محض خواهد شد یا در تمام بدن منتشر خواهد گردید یا باقی درین مرض مستحکم
لیکن کسی که آکلی با سانی آید و ماده در فضای معده باشد شاید فائده اگر باده بالا و در مرارق بود و غلغل رو غن بنفشه رو غن بنفشه مطبوخ بگیرم بر نهم معده مالند و بنخالگر م
کاکا کند و تکمید طب تکمید یا بس انفع و در عرصه کاده باشد تفیه و تقویت باید کرد انتباه اگر عظم سپر زبود و افتیمون ده درم مغز القی عدد تخم شبت مثقال نمک هندی
یکنیم درم آب سه طل جوشانند نصفی بماند صاف کرده عسل هفت مثقال آمیخته بگیرم نوشند پس قی بکنند و سه روز آسایش دهند نخود آب خورند و در چهارم شربت افتیمون
حب یا پنج دهند و فصد با سلیق و سلیم از دست چپ در مرض طحال انفع و اطلیه بر پهلو گذارند و اصلاح مزاج جگر باید اگر بسبب حرارت سودا کثیر در معده متولد شود طبیخ تخم هندبا
آلوسنا کاسنی بادیان شیر خشت و هند شربت بنفشه شربت بزوری آب نارین آب کاسنی مداومت نمایند در فترتی ترک استفراغ کنند دوا نخورند مگر وقت ضرورت و در مرض گوشفند مصرف بیش
اقتصار نمایند و در هر چهل روز نه سا سلیق زنند گلقند خورند مطبوخ بابونه شبت افسنتین حب الغار روغن سوسن بر مارق و طحال فضول کنند زیره تخم کرفس کمون را نخواه کنند و نخلند
تا دو روز دو کنند شتر قربه شند و مجمد باسی بر مارق و طحال گذارند فصد سلیم انفع اگر حاجت بود شود افتیمون افسنتین هر یک دو مثقال گاوزبان چهار مثقال
بادرنجبویه سه مثقال مغز خربوس هفت مثقال طبیخ کرده نوشند فائده اگر این مرض عنب جمی شود و سواس گویند اگر هم بر سر نهند شیر بز بر سر و شند و پنبه تر کرده بر سر
نهند کاسنی گاه و خیار تخم خربزه تخم قیقر نوشند رگ جبهه زنند خواب و سکون انفع مداومت اکل سفیدنوس انوشدار و لولوی جواشر شاهی الرفیل سطوخودوس
تریاق الذهب حب سطوخودوس معجون طیب سفیدنوس دیگر تین تورا سنوتی یا بزرود تیر و لاد و واجب صعتری یا جب مرکو یا بس یا جب لاجورد و یا جب یاسمین یا جب
حنظل با دو اکرید یا دیا سنگ یا دو یا زو یا تنکبو سا یا سفوف سنا یا سفوف کاسنی گیاه تنکبو کاهیه تنا یا شربت بنفشه یا شربت بنفشه یا شربت سیب سویق بنفشه بنوشند
تو سنا یا دیا تر سن نیمه دوا نت یا نقره سه مثقال سرخ رنگ یا لاذن یا معجون کوشه وادی سا وادی یا دو یا کانفل نکبو یا تخم نکبو یا کوکنار یا معجون کاهو کوشه بنفشه معجون لانی نیا یا با یا قوی
کور دیال یا زیره قوی قرمز یا قوی بر دارند هند دیگر مغز نوشه خایند و نیا لیتولیا دیگر چند شب متواتر مسهل قوی طب جنوبی نظر کنند گرده دیگر حمل اخ زند دیگر اجود
و دور مرض بطب کی دهند دیگر افتیمون بویره جوشانده با بادام جبین نیشکر نوشند برای لیتولیا ادمان خیری مفید دیگر افتیمون مسحوقه تشنه مثقال بدو قیه مکبین و آب
دهند مخ سودای خالص دیگر افتیمون ده درم لبن البقر نیم طل تلخ کرده مکبین دو اوقیه آمیخته نوشند مایه تو شد دیگر افتیمون مویز ا اسل سوس نشاسته گل گاوزبان
بادرنجبویه جوشانده نوشند فایده شب تمری دیگر تین مرخ خروس خشک کرده سائیده دهند دیگر سنگ ریعه بعرق گاوزبان بادرنجبویه سوده یا تر کرده نوشند
دیگر پیه سر بر سر مالند دیگر مرجوشه بگیرم گاوزبان یا طبیخ بسازد و دهد دیگر معجون ترنس قدر بالا وقت شب خورد دیگر نخود بشیر تر کرده مقشر نموده خشک
سا نشه شش دانس بیخ منصف دو دانس گندم و شنبلیله بشیر به مقطوطیا کرده هر یک سه دانس مغز بادام مویز اوشن خشخاش نان خمیری هر یک چهار دانس نبات یک پیمانه
قدر چهار دانس در شیر بخورند مقوی ملایم و بلغم و بشم دیگر زیره خشک کرده یا بریان نموده سرد و م ساخته نمکی دهند برای لیتولیا و ذیره مرض سوداوی عفیه

قرنفل جالینوس در مراقی اسلیم از جانب ملت نرنگفته علیه راقی عقب تخمه میگیرد دو عظیم در مطحولین **عرق** برای امراض سودا وی سر و تقویت معدهٔ غلیظ کشنیز یک تیم مثقال گلسنج دو اونس اسطوخودوس سی و دو مثقال هیلهٔ زرد دو رطل مویز گاوزبان هر یک نیم رطل هیلهٔ سیاه تیم رطل چهار شبانه روز تر کرده هفت آتش کشند

اطریفل زمانی هر سه هیلهٔ سقمونیای مشوی هر یک ۵ مثقال تربد کشنیز هر یک بیست مثقال هیلهٔ آمله نیلوفر ورد طباشیر هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال و عنبر یا دام سی مثقال اودیه سائیده بروغن چرب کرده دارند خناب سپستان هر یک صد عدد گل بنفشه ۵ مثقال در آب جوشانده صاف نموده عسل ۵ صد مثقال آمیخته قوام ساخته او دیه آمیزند شربتی جهت ادویهٔ سال چهار مثقال مزیلهٔ امتمام مالیخولیا خصوص مراقی و قولنج و صداع مانع صعود بخار مداومت و قانع زرد و مجمع امزجه موافق **اطریفل مزیلهٔ انواع مالیخولیا** هر سه هیلهٔ هیلهٔ آمله هر یک چهار پرسیم مقرض سه شاهتره لاجورد منعسول هر یک دو گل گاوزبان بارنجبویه اسطوخودوس اسبغایج هر یک یک مصطکی دو کشنیز سیت عسل سه چند اول سنا را که بیست بوده در آب جوشانده بخیهٔ عسل آمیخته قوام کنند پس او دیه سائیده بدهن لوز چرب کرده آمیزند شربتی سه درم **خمیرهٔ عنبر** مقوی دل و مانع صرع مداومت مزیلهٔ الیخولیا خفقان گاوزبان گل گاوزبان کشنیز ابریشم مقرض مهر سفید صندل سفید تخم ملبلک بنفشه مشک هر یک درم آب چهار رطل تر کرده جوشانند سودا مانده صاف نموده نبات دو رطل آمیخته قوام کنند و در آخر قوام عنبر نیم درم آمیزند پس ورق نقره هر یک یک نیم درم ورق ذهب هر یک یک درم افزایند و حل کنند شربتی دو تا سه درم **خمیرهٔ ابریشم** مقوی دل و اعضای رئیسه مزیلهٔ خفقان بارد و توحش سودا وی و انواع مالیخولیا و بادبواسیر ابریشم مقرض سه صد مثقال آب دو من کیذر سه صد مثقال تر کرده جوشانند سودا مانده صاف نموده گل گاوزبان بیست پنج مثقال در بنجبویه پانزده مثقال آب ساده سه طل جوشانند سودا مانده صاف کرده هر دو آمیخته نبات سه صد مثقال قرقره قوام ساخته عنبر ورق ذهب هر یک یک نیم مثقال ورق فضه مروارید مصطکی هر یک ۵ مثقال آمیزند در ظرف چینی دارند

خمیرهٔ یاقوت مزیلهٔ وسواس سودا وی و خفقان و ضعف قلب مالیخولیا آب سیب شیرین آب بنفشه آب مروارید عرق بیدمشک گلاب هر یک صد مثقال عرق گاوزبان عرق صندل هر یک پنجاه مثقال نبات چهار رطل جوشانده کف دور کرده بقوام آورده نیز نند که سفید گردد پس یاقوت سرخ ۵ مثقال لاجورد منعسول از هر هره هر یک ده مثقال عنبر مثقالی آمیخته در ظرف چینی دارند دو بعد چهار روز بکار برند **دواء المسک معتدل** مقوی دل و معده و دماغ و کبد مجلل اخلاط سودا وی مانع صعود آنها بادماغ مزیلهٔ خفقان سودا وی و مالیخولیای مراقی و جنبش نفس و وسواس سودا وی مروارید کهربا ابریشم مقرض گلسنج دارچینی بهمنین مروارید عنبر هر یک دو درم مصطکی اشنه بسیل هر یک نیم درم صندلین طباشیر کشنیز آمله گاوزبان سه تخم خرفه مقشر ورق فضه هر یک سه مرزنگوش منقی نخود بنجبویه هر یک یکسیم درم عنبر مشک هر یک چهار دانگ بسیخته نبات تخم هر یک برابر همه طیار کرده بعد چهل روز بکار برند شربتی **معجون مزیلهٔ مالیخولیا** مراقی هیلهٔ سیاه گاوزبان آمله بادبنجبویه گلسنج بهمنین کشنیز برابر سیب آمیزند شربتی سه درم **یاقوتی روحانی** مفرح دل و کبد مزیلهٔ مالیخولیا و امراض سودا وی مشک نیم مرداید بسد کهربا یاقوت عقیق لعل ورق طلا ورق نقره عنبر عنبر گاوزبان گاوزبان هر یک یک طباشیر صندلین زرنباد بادبنجبویه قرنفل سانج ابریشم تقرض عود پوست ترنج هر یک دو قند عسل سفید هر یک پنجاه طیار کنند

انوشدارو ی لولوئی گلسنج تخم خرفه هر یک چهار مروارید بسد کهربا هر یک دو طباشیر سانج پوست بیدرون بسته پوست ترنج فاذزهر صندل سفید گل ارمنی مغسول ابریشم مقرض هر یک سه صد مثقال هر یک یک نیم درم ورق نقره عنبر طلا محلول هر یک نیم درم ورق نقره عنبر طلا هر یک یک خایه هفتاد و پنج درم فانید سفید بقدر نبات عسل هر یک برابر همه آمله را کشیدان روز تیز گاو مرکز کرده شسته مغز کرده نه طل آب جوشانند سه طل ماند صاف کرده نبات عسل آمیخته قوام نموده او دیه آمیزند شربتی یک تا دو مثقال مقوی اعضای رئیسه و معده مطیب دهن مشتهی مزیلهٔ امراض سودا وی خفقان و مالیخولیای مراقی و کثیر الفوائد **جوارش خلاصی**

آنکه مربی بهلیله مربی منقی از خسته هر یک هفتاد پنج زرک منقی چهل و پنج عرق بید مشک گلاب هر یک پانصد بزند که مهر شود مالیده صاف نموده شربت بارن هر یک بیست پنج نبات دویست و پنجاه شربت نارنج شربت بنفشه شربت لیمو شربت آلو هر یک چهل و پنج سکنجبین سی آمیخته قوام نموده ابریشم مقرض ورق طلا در نقره مروارید هر یک سه عنبر دو گل گاو زبان گل سرخ هر یک پنج آمیزند شربتی دو درم مقوی قلب و معده مفرح مزیله مالیخولیای مراقی عرق چوبچینی عرق قندی یکمثقال سه شاهجهانی داچینی چوبچینی هر یک ربع سیر شاهجهانی دانه هیل زرنباد تغلب اهشته شقاقل خولنجان هر یک سه سیر شاهجهانی مصطکی عود عنبر هر یک ده درم ترکرده مکرر بند عنبر سه و نیم درم بروهن بنفشه بند مقوی باه و برای وسواس و اصحاب سوداء مالیخولیای مراقی نافع عرق قندی خوشبو فرح خوش نشاط بی خمار و برای اقسام مالیخولیا نافع پوست درخت مغیلان شصت بیست رطل قند سیاه پنجاه رطل آب چهار مشک دخمر کرده در زمین پر از زبل اسپ دفن کنند چون چوبش خورده نشید سی آثار شند بسباسه جوز بویه دارچینی هیل خس هر یک سه درم صندل شش درم گل سرخ دو اوشن تفصل کنیم درم انداخته بعد یک شبانه روز روان زده آثار کشند اگر عطر گلاب دو درم در بر بیکه اندازند بهتر و بعد چند روز بکار برند خمیره ابریشم ابریشم خام پنجاه مثقال عرق گلاب چهار رطل بید مشک دو رطل سه شبانه روز ترکرده بآتش نرم جوشانده صاف نموده نبات دو رطل عسل رطل آمیخته قوام کرده عنبر بهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره مصطکی کربا بسد هر یک مثقالی ابریشم گل گاو زبان طباشیر گل سرخ صندل سفید عود مروارید مشک هر یک دو مثقال آمیزند عرق نعنع معده مزیله قبض و برای وسواس و مالیخولیا و بواسیر و شقاق اطراف و خدام و جرب و حکه و کلف و غیره نافع افتیمون دو آنار گل سرخ نیم رطل خرمیت یک رطل گل سفید ما الورد مقوی قلب و دماغ مین مزیله خفقان بار دو مالیخولیا گم عنبر فربه دو من تربزه مزیله مرض خوان فربه هفت قطعه گلاب یک من عرق گاو زبان عرق بید مشک هر یک نیم من تسکین دهنده درد پیچیدگی ده مثقال معدل بیست مثقال هیل قرنفل غوره مصطکی نارمشک هر یک پنج مثقال عنبر یکنیم مثقال قدما چوان کوا دو درخشیدنت وسواسی پس انچه تصور کند مطابق آن بظهور آید چنانچه زنی آب نوشید بعد شرب خیال کرد که مسهل نوشیده پس از زمان آب اسهال وقتی چند بار شد شخصی جهت غلبه و تلقین دهان و استلای معده در اثبوت تجویز مسهل نمود ندان را تصور مسهل شد و بغیر مسهل قی و اسهال شروع کرد یکشخصی جهت قهر و نهادیان دهشت خیال شد که یک حویصیت و دران حشیره آب در همان خیال دران حشیه غسل کرد و صحت یافت ازان وقت اطبا هم درین حیل غسل کردن را مرسوم نمودند صحت شد شخصی صداع اشد بسبب اکل توت و هشت و بعین مرض مرد چون سرش بر گاه گذشت بسنگ مثال توت از میان سرش برآمد زنی حامله در آیینه شکسته موی طفل دوسر زاید زنی شوهر خود بهم بود موشی بر بازوی زن سوار شد زن بهشت خورد چون حامله شد و طفل زاید بر بازوی طفل صورت موش بود شخصی تصویر خوابصورت دیده بزوجه خود صحبت کرد و بچه تصویر داشت طفل شبیه آن تصویر پیدا شد زنی حامله مصروع را دید طفل بیع صرع تولد شد زنی در خواب دید که مردی بلند بالای آید و در دست او سنگیست پس آن مرد سنگ بر سینه زن زد از ضرب سنگ بیدار شد از همان وقت وجع پیدا شد و موضع مذکور سیاه گردید دماغ را بباید آمد علاج در معالجه جهتیاب کنند مسهل سودا دهند که مرض سوداء بست شخصی گفت که عظم من مانند شمع نرم شده اند طبیب جواب داد که بسبب حرارت بشرب آب بارد مداومت کن آن کرد و مسهل سودا داد صحت شد قول جالینوس مراره بوتیار بدهن مسهم آمیخته بر بدن طلا کنند مزیله تخیله فصل سیزدهم در مانیا یعنی جنون سبعی و جنون یابس گویند صاحب او مانند سباع باشد هر چه یابد بشکند و بدرد و مدام قصد کند که در مردم افتد و نظر او بنظر آدمیان نماند بلکه مشابه دوکان باشد سبب او بخار صفرا سوخته یا بخره سوداء محرقه است که در دماغ گرد آید در سوداوی نزال میل لون بسواد فکر خاموشی واگر بسخن آید چندان گوید که سامع را خلاص ممکن نبود و چون

بغضب آید و زود نشیند و گاهی گریه و هرب از مردم و گاهی قصد هلاک خود کند در صفرا وی کثرت اضطراب سرعت شرارت و سرعت زوال شر غم قلق سهر حیرتی
اختلاط عقل کثرت کلام نزال تن شبیه بحدوث عدم حمی علاج بعد نضج و تطیب حسب سبب تنقیه کنند و بعد تنقیه نیز دبت از تطیب باز ندارند و دوار غذا
تقویت دل بمفرحات مناسب بوا غذیه و افقه تمایل فصد کنند و خون اندک اندک چند بار برارند و برای تبرید و تطیب بالصفیر و غرغره بادام مغز کدو و مغز خشخاش
ماشش مقشر آب نارتهندی عوره خورند اگر قبض بود آب آلوشیرین یا لوفر و هندجون تلیین شود این سکل و هندبه سنا بیخ مثقال اسطوخودوس اهلیله سیاه
هر یک سه مثقال بنفشه گل سرخ عناب السنبل هر یک شقالی افتیمون ده مثقال ترنجبین یا نزده مثقال مویز چهل عدد جوشانده بشیر شست بیست مثقال آنچه
نوشند اگر شرب دواء سر باشد حقنه کنند شیرزن بسر دو شند و پیش سر گذارند روغن بنفشه یا بادام روغن کدو و بنفشه و اطراف مالند او دیه مسهوم چون شربت بخشخاش
دهند اگر سهر و جنون غالب باشد فصد کنند و تر سانند تا او دیه خورد شخصی بزرگ را مانیا پدید آمد دانستند که غرور جمق هر دو داد دسه چار کس را هم گردند که آن را
دشنام دهند چون چنین کرد ند در بیست روز صحت شد قول نجوان کور و و ماده مرض یا فقط در دماغ باشد و این بدتر هر یک حال بود یا آنرد یگر اعضا صاعد
گشته و این نزیک حال نماند و تقدیر آن عضو ظاهر بود علامات اگر بسبب خون محمر قه باشد خنده و گاهی مثال مردم صحیح باشد و بانگ سبب فوراً عوض
مرض پدید آید اگر بسبب صفرا ی سوخته باشد کثرت کلام نزال اگر بسبب سوداء سوخته بود خاموشی گریه هرب از مردم اگر شربت سعده بود قی طعام مدتی مضغم اگر
بسبب شربت حمراء باشد تقدمت علمت اگر شربت حرارت کبد بود آثار آن ظاهر بود اگر فکرت مراق باشد وجع و صلابت و نفخ در شکم و طرق اگر بسبب غم غصه فکر و شت
شرب خمر باشد چرا که انیا معلی و سخ جنون اند تقدم آن علاج در دموی خاص باشد باشر کتی حقنه کنند رو با فصد یا نمایند تبکار شخصی را در عرصه سه ماه چهل فصد
کرد مداوا این بیست فصد دست و پا پس بیست فصد جبهه و سر و عقب گوش و دست نمود ند آخر فصد شریان سبع کرد ند بعد ازان اندیه سوده خون صالحه دادند
صحت شد بایکبار دال فصد بلعین و ارسال علق ده دوازده بار تغاریق نموده پس خرقه و رابی تیاوی بولی انیسا تر کرده بر سر و روز کلیلی نهند برای نضج مادهٔ طبیخ
گاوزبان با دنجبویه یا شاهتره یا ارنوس شربت کاموبرد و اونس آمیخته دهند و بعد نضج جهت تنقیه مرباهای گل گاوزبان بنفشه در سه افتیمون با دنجبویه هر یک
دو درم شربت اسود و اسکر و یا طبیخ آلو شیر تر کرده صاف نموده شربت پیر سیکو دو اونس مغز خلوص چهار درم آمیخته دهند چهار پنج بار بفاصله روزها و بعد تنقیه
از ان آب شیرین نگیرند نمایند و یک نیم ساعت رفع انجوره و یوست شود و ترسی ندهد آید و آنرا ن با دیکه هشتاد بلکه صد و بیست بار
کنند و بعد تحلیل آنرا ن پس پنج روز ناشتا دو درم افتیمون درم خربق اسود اسکر و یا جوشانده صاف نموده داده باشند تا ماده تمامه برآید و در صفرا وی سهل
صفرا و سکنجبین یا ملفوف و عصاره اجوزه دموی گذشت بکار برند در سوداوی سهل سوداء هندکین تلیو مفید و موافق آن تبر کنند و در شرکت حمی مفتاح طلب شود و هندبه
مقویات رحم معمول سازند و حرارت کبدی آبزن آب شیرین کرده اهلیله میوه گذار نه سال پر نیل دو اسکر یا سوسال ستور زبیت دانه مرو اید در مرا لادن شست دانه
عرق گاؤ و دو رطل آمیخته بفاصله هشت ساعت یک پیاله دهند در شرکت مراق ارسال علق کنند تنقیه نمایند و در غضبی فکری غیره سکنات حرارت دهند
تبخیر کرده شده بعد فصد داده بدیه جوین مازنسیتر لولیه مازنسیتر لوسرو ابید حب انتی فیتر نیل وغیره دهند در شرکت حمیه کین تلیو یا پنزده دانه اسپه دانس عرق
بادرنجبویه یا طبیخ آلو شیر ترکه گلش سرخ بود و هندو فلونیا نتی مونیا نفع شخصی ارشش یا ۶ گرفتار بود از کواپند یکیا استعمال یافت فائده اگر مریض دوا نخورد
سفوف لاجورد بنگ نزال مازجین نیمی یا نیم حل طبیخ بادرنجبویه یا طبیخ انا غانس دهند در هفته دو یا سه بار بود و اونس پنج شش بار بفاصله کمتر

دهند بعد ده ضماد سر نه بر سر گذارند و بعد ساعتی تبدیل نموده بر بشش دنبه کرگ گرم بایند نیز البیض مسحوقه پاشیده بر سر نهند چند روز زنی بکسی دواصحت نیافت
چهار بار سال علق کرده شش نیه بطور مذکور در روزی چهار بار هر دفعه تازه تا هفته نهاد نه صحت یافت ورق للملامیت دانه هر روز بمرق مرغ که در وی گل گاو زبان
باد نجبویه جوش بوده باشد تین تو راخوان آدم تین تو راگل هوفاریقون دهند کروکل از نیتی تاریسته ریه مرواید کین تا السین سبا النفع اگر بعد تقیا دو یه مذکور کافی نمونه خون
پس گوش خرخشک کرده نسائیده کیدم بیخ اونس طبیخ گل هوفاریقون دهند هر روز رگ پس گوش خرزده خرقه کنان بخوش تر کرده بسایه که آفتاب نه بیند خشک
کرده دارند وقت حاجت بار خرقه مذکور در طبیخ گل هوفاریقون تر نموده مالیده نوشانند تا ده روز اگر کافی نباشد آنشین مریض در آب گیر البر و نشده بزودی
خرقه کنان در عرق بار تنگ که در نو دو درم بنگ سر آمیخته بود تر کرده بر آنشین بپیچند و بر روز اکلیلی مجبر مع شرط گذارند یا داغ بشکل صلیب دهند شخصی
بکسی دوا صحت نیافت چون فصد شریان صنع کرده بگردید طفلی شش سال از بیماری راه بدین مرض گرفتار بود بکسی دوا آرام نشد کمین تیلیو بیت دانه بآب
چشمه دو روز داده ند پس فصد باید نمود نه بعده چهار بار قیفال دست زدند من بعد برای تقیه بیخ دفعه لفاصله یا مسفوف لاجورد داده ند پس یک مجمره مع شرط بر روز
اکلیلی چند دفعه نهاده ند داز خون صاف کرده لحم سلعفات کوفته برگ کاهو نیز البیض بادنجبویه شیرپاپین بفش آمیخته بر همه رضا کرده ند تا نه روز پس کروک
از زنی داده ند صحت شد انما بها اگر مرض لب بی فصد وغیره یا بسبب مرض لاغر بوده ضعیف مالیخولیا ساده دهند وقت استعمال مالیخولیا بعد بشش
روز سنا دو درم افتیمون دو درم شربت رسی دوا بش داده باشند دوا تقیه باید و طلب چون لحم سلعفات کم تر فروج ضعیف عنوا زند آبزن آب شیرین کنند برگ
کاهو برگ نیز البیض سبز بادنجبویه یا برگ لحم بقر تازه بر ابر همه سائیده بر سر نهاد کنند اگر کافی نبود گلاب هشت اونس افیمون عنفران هر یک اسکر یا چو سائیده خرقه
آلوده بر سر نهند اگر کفایت نکند همرو نه بعد و آب شش کانا و پاند چون شش طل ماند قریطه پاره بر گ خطمی بنفشه گل سرخ لوبا دران کوکنار انداز ند چون تر گردد
بر سر نهند وقت یکه سر و شود دیگر گذارند اگر نیتم کافی نبود آرد تریس آب شبت خمیر کرده نان ساخته در روغن بریان ساخته بر وسنبل مسحوقه پاشند چون
میل بسردی نماید بر سر نهند یک بوزه چند بار تکرار سازند اگر خواب نیاید لاوند افیمون سه دانه شربت خشخاش یک قاشق آمیخته وقت شب دهند هفته
سه بار اگر بلغم سرگرم باشد آب باد و نطول کنند شخصی سر تر بود گرم نموده همه شب می خفت بسبب نفوذ حرارت تا نیا پدید آمد چند بار فصد کرده آب بارد بر سر
ریختیم نماد بر سر گذاشتم صحت شد داز شیر بینی و خمر هیزیا نیز اگر نتواند قدری خمر مزوج بآب دهند و در تنویم و ترغیب دماغ کوشند و هوای خانه گل سرخ
بنفشه مشک عنبر طیب دارند مگر زنان را نشاید و دیگر بطبیخ بابونه کوکنار نطول کنند و دیگر زهره روباه بعود نمایند و دیگر سحیر القمر با آب تو تا سعوط کنند و دیگر گوشت
ملاصق بنبق هندی یا جگر تمساح نخور سازند و دیگر کحم سنجاب خورند مرض لیخولیا و امراض سوداوی و دیگر سنگ سنگدان مرغ بر صاحب جنون آویزند
و دیگر جگر خرچنگ و درم با دو شپر درم مع صبح دهند و دو هفته فریده دیوانگی و دیگر انگشتری از سم حمار الوحش ساخته در انگشت کنند فریده جنون و دیگر قاقد سائیده
نفوخ نمایند و دیگر بشربت شاهتره قطن بیت درم نوشند فریده وسواس هم و دیگر زهره تمساح بخورند و دیگر خون کفتار نوشند و دیگر حجر الدیک حجر القمر دهند
و دیگر ریا و نیدرم عنفران قدری بمرق مرغ دهند و دیگر مغز سر خربه که دهند و دیگر جگر غیر شوی یا غاغم مسحوق یکدانگ بسر که دهند سه روز بروی سرما
و دیگر معجون ترمس قدر دو مثقال نوری وقت شب دهند و دیگر شربت حرمل سفید فصل چهار روهم در وا الکلب نوعی از مانیاست و از دم
مخرقه شود غضب مختلط بغب و خود زایکس مالیدن چنانکه عادت کلابست سوی خلق دگاهی از مردم کناره گیرد و بصحرا رود و گاهی آثار قرمه دساق پدید آید

اگر و بعضی کسی گزد بقبل رساند مانند سگ دیوانه اند این اسم مسمی شد **علاج** فصد کنند مسهل دهند روغن کدو در بینی مالند با درنگ سیب بوبند اشربه اغذیه بارد رطب دهند و سبزه و آب روان بسکن سازند **فصل پانزدهم** در صبار الیعنی مجنون مفرط و چنان مانند که گویا مانیا بقرانیطس مرکبست سهر مفرط خواب مضطرب تواتر نفس اضطراب حمرت و صفرت و گرانی چشم و چنان نماید که گویا چیزی در چشم افتاده و خشت جواب غیر مطابق سؤال وقت حدت و تشنگی زبان پوست دهن خشک پیدا گردد من مع تشنج بیاض وقت بول گاهی بول بند شود و دست اندر زهار زند اما از بیعقلی هیچ نگوید و باشد که بر اندام خود مالد زنده فتد **علاج** هر جذب ماده از سر و منع تصاعد ابخره هر چه در سر سام صفراوی گذشت بکار برند لیکن در تطریب بیشتر کوشند اطراف بندند بیفصد منع نیم پخته خورند اسطوخودس نوشند **فصل شانزدهم** در قطرب قطرب جانوریست خرد که بر آب حرکت زود زود و مختلف بالانظام میکند و غوطه میزند چنین صاحب مرض بحرکات مختلف متحرک میباشد بدین اسم مسمی شده و گفته اند که قطرب ذیب اموطو یعنی گرگ ریزنده مو را گویند پس چون صاحب مرض بر دوم حمله میکند بصیحت چار پایان میگردد و مثال گرگان آواز میدهد بدین نام نامیده شد **علت** الذیب نیز گویند ماده دایم مرض خون سودا و یست فساد عقل اندرو هر بامزه موست دهن غوغائین شدت عبوس و یکجا میش از یکساعت قرار نگیرد و دایم سر و دو بیهوده گردان باشد از مردم گریزد و قصد هلاک من اند و بدان سبب و زانه در مقابر و ویرانها ماند و شبانگاه بیرون آید و بعضے صاحب این مرض تیز سر شند اما بغایت ترشرو و متاسف و زرد رنگ یا بس از ان مفرط حرارت میباشند و باشد که بر مردم حمله کنند و در صحرا ماند بهائم و مرغان پاکردند بدین سبب در بهره و ساقین خراش و قرحه سر لاامتال پدید آید **علاج** اگر واجب دانند فصد بنگرد اگر کنند نضج ماده کرده بطبیخ افتیمون و غیره تنقیه نمایند بعد تنقیه برای تعدیل مزاج نطولات داد بان و اغذیه و دیگر تدابیر سر و رطب بکار برند و بهر انقطاع فکر که تکلیف خوابانند و حیله دافع الفکر بعمل آرند روغن بنفشه با دام در بینی و اطراف مالند پنبه بروغن بنفشه و لبن زنان آلوده بر سر نهند دور بینی چکانند حمام آب فاتر نماید بطبیخ بنفشه تنها مایع با بونه اکلیل نطول بر سر کنند مرغ گاو سفند کدو اسفناخ ماهی تازه روغن بادام سکه گاو روغن مانند چنین یک پیاله بقند دهند تا هفته اگر اندیا بر دم رساند بستن و زدن ازان باز دارند اگر سهو بود منومات بکار برند شربت بنفشه سوس تریاق کبیر نقیع شمس خورانند اگر مزمن کند میان سر داغ دهند و چند روز سائل دارند تا چرک کنیز برود **قول شیخ** اگر هیچ علاج سود ندهد باید که بر دوی وی نزنند و بر تارک سر داغ دهند **فائده** اختلاط عقل و هذیان قسمی از مالیخولیاست که تغیر در افعال فکریه پدید اید نه ابطلان سبب او یا مره سودا یا سوداوی منفطر اوی یا سوداوی دموی یا مره صفرا یا بلغم عفن حارست که در بطن اوسط دماغ که محل فکر ست جمع شود یا حرارت یبوست مساذج که در دماغ افتد یا آنکه مبدای علت دماغ بود دگر معده مراق جرم وغیره باشد علامات و علاجات این در مالیخولیا یا نکو رست حسب سبب کنند یا آنکه بخره حاره از همه تن منبعث شده اختلاط آرد چنانچه در حمیات لازمه تقدم حمی و تدبیرش تدبیر حمی ست و این مرض نمیشود مگر از حرارت **فصل هفدهم** در حمق و هو نت یعنی نقصان یا بطلان افعال فکریه اینهم نوعی از مالیخولیاست صاحب این مرض کارهای بیجا صل مانند کودکان کند و تجسس در اشیای متعارف آسمان و سیم باشد در غایت بیهوده اگر سبب او تنها مایع الیس باشد که در بطن اوسط دماغ که محل فکر ست حادث شود سهو بیهوست بینی و بجمام و نطول آب گرم نفع یابد و اگر سبب او بارد یابس باشد در غایت بیهوده گی رود **علاج** ابراسی تسخین تطیب بحمام کبیان فربه اشفیدباج بدار چینی خولنجان و فاوانیه شیرین بروغن بادام تخم خود آب بادرنجبویه گرم خورند حمام نمایند بگیرم بر سر ریزند روغن بنفشه بادام روغن خیری روغن بابونه روغن سداب بر سر کنند بابونه بنفشه بروغن خیری یا بروغن گل بر میان سر گذارند بارزن گندم کاه کنند بطبیخ بنفشه

رطب نطول کنند بحب انقیمون تنقیه سازند از اسطلاپ پرهیز ند قول جوان کوروماده باین مرض در بطن مقدم دماغ می باشد و مولودی و مزمن میگردد پرهیز
لاعلاج بود اگر فقط از برد بود مخلوط باعتدال فتوح رطوبت قدر اعتدال از دهن و بینی تلئین طبخ کنند مزنجوش سنبل ریحان اسطوخودوس بنفشه بیخ ابهیض سا سیده
جندبدستر آمیخته بر سر ضماد کنند بعده روغن جوز بویه روغن جند بالسمو ابونیکا روغن السیاذ و کرا بود و کوبر سر مالند و راج حمام فاخته و نبه نان خوب پخته خورند و بعض
آب ریحان در هم با درنجبویه نیم درم آب جوشانده نوشند و اگر بر دمع الیمین بود قلت خواب پرسند از بینی اندیه حار رطب هند ضماد سر و نبه بر سر گذارند اگر
سبب و مقوم باشد که در بطن هنگوره حب آید کثرت خواب سیلان آب از دهن و بینی باقی علامات نسیان مانی علاج اینچه در نسیان گذشت بکار برند قول جوان کوروده
طبخ زوفا اسطوخودوس برگ کنم حاشا عسل و هند و قت شب سبوس گندم مشتی با آب چهار بار شسته و در آب قدری نمک سنگ و دو سه اونس روغن بنفشه آمیخته
حقنه کنند و با نیم طبخ مذکور دهند و قت شب به نیم رطل طبخ خطمی انچه بنفشه در انجمشک قدری نمک سنگ و سه اونس روغن بنفشه آمیخته حقنه کنند و با دو نیم طبخ
نوشانند و قت شب بروغن و آب زنفک و عسل حقنه نمایند و با صبح طبخ مذکور دهند و قت شب به نیم رطل طبخ برگ کاسنی برگ سرس گاو زبان گل بنفشه
مغز فلوس عسل هر یک اونس ستیر یا دو درم آمیخته حقنه نمایند بعده با درنجبویه سنا با سفایج هر یک دو درم انیسون نیم درم جوشانده صاف کرده معجون ورد
با فینی سا نو هر یک دو درم شربت ورد دو اونس آمیخته دهند تا دو روز سوم حب کوچیا یا یاچیو دهند دو سه دفعه تفاوت پس با درنجبویه زوفا
ریحان جوشانده صاف کرده قرص خلار یقون فاشیون هر یک دو درم خربق اسود نیم درم ساده دو درم تر کرده صاف نموده شربت سکوبی ریویز یوسه
اونس آمیخته دهند حب لاجور دچند بار با فصاد خورند و بعد تنقیه معجون بلاد را نافع سعد غفران مرکند فلفل سفید هر یک سکر سفید هر یک اسکر و بلوتخم آس تر بی عود قدر
حاجت سائیده با دو عنبر آمیخته دهند آب سرس سکبه هر یک یک نیم رطل بآتش نرم پزند چون مایت جذب شود روغن لوبادران روغن گل روغن خیری قلیلی
قدر حاجت آمیخته در سر الندر و زی دو بار مقدر سرخ بر بان کرده بسر کوبیده آمیخته خورانند و دو بیقه بینی آمیخته دماغ کنند و سر را از برد نگاه دارند و بانقبلات پرهیز
اگر سبب قلت طمث باشد فصد بکنند از سال عرق نمایند سرات میض دهند اگر سبب ضربه یا مرض صعب یا قلت خواب باشد تدبیر آنها کنند **فصل نهم در قسم**
دوم عشق عشق نوعی از البلاست و در بهر و دخت که پیچه از خشک سازد و این مرض نیز صاحب خود را خشک می کند لذا باین سبب سوسی شده و بسبب سودای
دموی میشود و چون مستحکم گردد از لزوم غم و حزن و عدت و سکوت مشابه بمالیخولیا میشود و از تصور حسن خوب پدید می آید مدام خاموش و سرنگون باشد و هر چه بشنود
یا بیند فراموش کند کثرت حرکت دفعه دیجوست عینین بهزال تن بیوست بینی و قت نگریستن چنان نماید که یا پیوسته بجانب چپ نیز می لذیذی نگرد از غایت
مقدار دم حب حدت تکلم تبسم تنهایی بخنیتی تنفس معدل خصوص اگر محبوب را بیند یا نام او شنود ضعف نبض بلا نظام خصوص چون بمشیکه یا معشوق یا نام او گذرد پس
اگر سخن وصل بود نشاط و نبض عظیم کمی متفاوت و اگر سخن فراق باشد جزن و نبض صغیر ضعیف متفاوت گردد **علاج** در تر طیب کوشند نوعی کرد ریالخولیا
گذشت ندارد و دارو جمله در زوال آن اندیشه کوشند باین وجه که با سماع نغمه خوش آواز و از نیز سیر و اغانی و احادیث و حکایات مانند آن هر چه مناسب
طبع و موجب اشتغال می باشد مصروف دارند و از جانب معشوق سخنهای نفرت فزا نقل کنند بشیکه که خوشند نداند و اگر مجرد بوصال میسر نگردانند و بوصال
معشوق کوشند که جماع در اول عشق حاصله اگر محبوب باشد زنهار تمام دارد و بکار نه گذارند که بکاری مزید فکر ست و اگر قوت بیند پرهیزهای مناسب تنقیه
نمایند اگر ضعف باشد فقط صحت نمایند شربت سندل شربت سیب عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بیدمشک گلاب قند شیرین کرده همراه آنچول

وتخم ریحان دهند حمام شیرین نمایند کدو و انار و خیار چنبر و مرق مرغ خورند و بکارهای بزرگ و صید و سفر مشغول دارند روغن کدو و روغن بنفشه در بینی و
اطراف مالند شربت بادرنجبویه عجیب جماع در عشق موافق تر است خلاف مالیخولیا که آنجا حیر گاه گاه آنهم بشرط توقان مجوز نیست اکل حُرمل مزیل عشق است و دیگر
حجر السلوان نوشته اند دیگر رخام مقبره که تاریخ میت بران نوشته بود سوده دهند و جائیکه اشتر ماده تمرغ کرده باشد تمرغ کنانند که مزیل عشق است دیگر
نیل قدر دو جو سوده نوشانند دیگر عظم القلوق آویزند دیگر کنه شتر آویزند یا بر آستین بندند که او ندانند دیگر چشم راست گرگ در گلو آویزند دیگر آویختن
سیر زاغ مهیج عشق است حب افتیمون افتیمون ده غاریقون بسفایج هر یک پنج شحم حنظل دو نیم ملح نفطی قرنفل هر یک یک حب بندند شربتی دو نیم درم
برای مالیخولیا و امراض سوداوی مفید **فصل نوزدهم در کابوس** در خواب خیال کنند که چیزی گران بر سینه افتاده او را می فشارد و پس نفس تنگی کند و از
جنبش و آواز دادن نماند مگر کسی که کابوس خفته کنند آواز دهد و چون این خیال از وی بگذرد و بیدار گردد و این مقدمه صرع یا سکته یا مانیا میگردد و این را
و خانق نیز گویند سبب او ارتفاع ابخره غلیظ است که بمقدم دماغ رفته جرم دماغ را بفشارند یا بفتح وقت خواب برو شدید بسر رسد و بدان سبب دماغ منقبض
و مسالک روح مسدود گردند و کابوس افتد فائده اگر سبب بخره دم باشد علامات حمرت وجه و چشم و بدن و در خواب سرخی تخیل کردن **علاج** قیفال
یا اکحل زنند اگر مانعی بود پس سر یا بر ساق حجامت کنند تلیین باب تمر هندی آلو نمایند تقویت معده بشربت سیب کنند سکنجبین آب انار آب غوره دهند
صندل گلاب بر سر طلا کنند مرغ خورند تقلیل غذا نمایند مرققات خون بکار برند **قول فوثیا یه** فصد کنند اگر کافی نبود در یا داغ دهند طبیخ بادرنجبویه
نوشند فروج و بیضه نیم برشت خورند اگر سبب ابخره بلغم باشد کندی حواس و کسل و کثرت آب دهن و بینی استرخای تن و در خواب اشیای رطب و سفید
دیدن **علاج** قی کنند تنقیه بایارج فیقرا و حب قوقیا نمایند گلقند پنج مثقال با پنج ماشه گلاب بهمند طبیخ عود گل سرخ نوشند غرغره عطوسات سعوطات
بکار برند تدبیر صداع و دوار بلغمی نمایند بالجمله اغذیه حار یابس دهند اگر کافی نبود در یا داغ دهند اگر سبب ابخره سودا باشد علامات غور چشم و در خواب تاریکی
و اشیای سیاه بینند **علاج** … بادرنجبویه … افتیمون … نمایند اغذیه حار رطب … باشند که ابخره صفرا سبب
رقت و لطافت باعث کابوس نشود اگر سبب … صعود … بسر باشد تقدم آن و عدم آثار دیگران **علاج** روغن بادام و روغن مصطکی و روغن … روغن
زعفران نیمگرم بر سر مالند خردل … عطسه کنند **قول فوثیا یه** اگر سبب ریح باشد در خواب اشیای هوائی و عود … بینند طبیخ
طبیخ قهوه و غیره … دهند … خورند دیگر … زعفران بعرق بادرنجبویه وقت خواب دهند دیگر ریوند آب سوده با بینی دوشانند طفل
طلا کنند و پوست جبهه خر بر طفل بندند دیگر … یا دندان سگ زنده یا دندان … یا دندان موش یا دندان خوک کوهی یا زال فاخته یا … یا
قرشیشا یا … یا چشم راست گرگ … بندند دیگر … گرگ یا دندان اسپ یا شب یمانی یا … زیر بالین نهند دیگر دندان تنها یا مردم زنده
بر بازو … بندند دیگر دندان خوک … آویزند دیگر … بندند … سرخ بندند … چشم … دیگر …
… **فصل بیستم در ثقل الراس** اگر غلبه خون بود ثقل پیش سر نماید قیفال یا … زنند اگر ثقل
عقب سر بود … **فصل بیست یکم در صرع** صرع را گویند سبب او سده غیر تام … است
که در بطون دماغ خصوصا بطن مقدم … اعصاب محرکه روح نفسانی افتد پس روح مذکور بر مجری طبیعی در اعضا نافذ نشود و آدمی بیهوش افتد

اعصاب متشنج گردند سبب او یا ابخره مادوده مانیست فقط بآنکه از اعضای دیگر تصاعد کرده باعث سده شوند یا سبع حیوان سمی یا قوت حس دماغی و اکثر از بلغم و گاهی از خون غلیظ و کمتر از صفرا و اگر شود عسر العلاج باشد قول صاحب ذخیره اگر صرع متواتر شود و نوبت او صعب تر و دراز تر باشد کمتر شود و باشد که صرع را مدتی حمی ربع ماند از صرع رهائی یابد و باشد که در آغاز حمیات لرزه سخت شود پس تب گرم گردد و صرع کثیر آید صرع سبکتر شود یا زائل گردد و باشد که منصرع مفلوج شود و از صرع بر بد قول رئیس و فس اگر بر سر جبهه مصروع برص پدید آید از صرع برهد قول بقراط مادهٔ صرع اگر در دماغ باشد عسر العبور بود و اگر در عضو دیگر سهل العلاج گفته و تجربه گشته است پنج سال بر بیمار گذرند و بگفته اگر صبیان را کثرت مخاط شود و بر سر قروح افتد صرع برده **فائده در بیان جامع النفع که در جمیه اصناف بکار برند** وقت نوبت نبند آب حل کرده در بینی و لب و دندان مالند و غن کهربا سعوط و بخور کنند و بر جبهه و صدغ مالند و هشت قطره بعرق مرزنجوش یا شکر دهند و کره بره تازه بجنبد و مداب بدو قوشین یا پر از منقه در دهن منند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند گل خیر و سرخ، مصروع بخور دهند تریاق کبیر بسر که آمیخته بر جبهه و دندان مالند فاخته زنده پر و کرده بر ناف نبند عوق و اچینی عرق عاقرقرحا با انگزه یا بسل آمیخته و حلق ریزند سنبل بعد عنبر مشک و غن خوزبو یه روغن کهربا آمیخته بر جبهه و صدغ طلا کنند اگر روغن قرنفل قرابند بهتر جگر گوسفند خشک کرده سائیده یا شونیز با شحم خلخال جند بادفرمون یا زنجبیل سائیده در بینی دمند کاغذ بخور سپاس با خون صدغ آلوده دودش در بینی رسانند یا محمود صلیب بخور کنند زنبل حمام سر کوفته و اظفار مالند سنگ گلزار ما شتر آبدیه آب سوده سعوط کنند قول اسکندر وقت صرع اندام مریض بر شکل طبیعی دارند از زن گرم با نمک گرم بر سر بهند اگر تشنیع و التواء ی اندام پدید آید روغن تازه با آب نیمگرم آمیخته مالند و راست کنند تا بن سر و دهان گرم نمایند و دو یه گرم کوفته و خرقه تر و کرده بر سر بهند قول رازی انگزه جند سائیده با کندش خربق سفید خلفل عصاره تمار الحمار فلفل سائیده در بینی مالند محمود صلیب سائیده در بینی دمند محمود صلیب تازه بر باد و بهند سداب بو یانند عاقرقرحا مسحوقه در بینی دمند اگر عطسه آید بهبود صحت باشد الا لاعد افاقت نفیع و تقیه ماده با یارج و حب قوقایا حب الفتیمون کنند و برای منع صعود بخره و اطریفل کشنیز ی دهند و برای تقویت دماغ و قوت مخ و دوا المسک حلو بکار برند تریاق اربعه معجون سیسالیوس نافع بخور کردن سفند کباب مرغ نخود اب مرغ که در دو ا چینی کشنیز بود خوردن کل کحم تفلفل ضمادیه صرع و انتقال از شهر بشهری که هوایش گرم و خشک باشد مصروع را مفید است استعمال خربق در این مرض نافع تشخیص این مرض بشدت بود اطبا از علاجش مایوس شده اخیرا استعمال خربق کنانیدند صحت شد و مصروع را باید که از اشیای شریع ترش و البنیات و میوه تر دماهی و مرغابی گذرش و اطعمه رقیقه و غلیظه و کم خایدن گاه گاه پرهیز کند بلغم و ترب و ثوم و بصل و باقلا و عدس فلفل و خردل مترسهاد کاهو کشنیز و کندنا و خم و اشیای بارد و حمام و بیخوابی مفرط و خواب بسیار و خواب بر استلقا و خشم و غضب و غم و آواز بسیار و عدهٔ افتتاح سپاه و زدوبند و کثرت جماع و سرمای سرد و گرمای گرم و نشستن و مصبا بارد و مقام بلند و دیدان آشیای سریع الکسر و برق و گردان و روشنی بسیار گوگرد و قیر قطران و دیدن آب روان و آتش و جلوس در ماهتاب و دخان و اشیای منتنه و پیروزه تین و کثرت اکل ماهی و جگر پیر میز و فروج فاخته کبوتر خورد و طبیخ عود صلیب یا طبیخ چوب بمیات نوشند بعد اکل تا سه ساعت نگذرند بخواب مزدوده و پودینه و دارچینی کرویا انیسون در غذا کنند فائده اگر یکسی دو انروز عود هندی نیکو تر یو بر قفا گذارند اگر تخم نفع مند باز سوزن طلا در قفا ثقب کنند و رشته را هماننج گذارند و هر روز رشته را در کرده و باشد تا ماده از ان او بر آید نیایند صرع و روغن فائده در ذکر صرع بلغم خام و مانی که دورت و کندی حواس تعقل سر کثرت مخاط و آب دهن و قت مرض کف در دهن آن مرتعش بدن کسل باشد بول نسیان سیاست زوال عقل صداع بر ده دماغ و دور تر آید النوم غلبه کند علاج چند روز انیسون با دیان هر یک مثقالی با دو رنجبویه و مثقال

گلقند هفت مثقال انجیر چهار عدد طبیخ کرده دهند بعده بلیله زرد پنج مثقال بلیله کابلی سطوخودوس هر یک سه مثقال اسقاح ایرسا هر یک دو مثقال گلسرخ بنفشه افتیمون بادیان تر بهر یک مثقالی جوشانده شیر خشت بیزده مثقال آمیخته تیمگرم دهند گلقند عسلی خورند پس تقیه بسب قوی یا وجب ایارج مقوی بغاریقون وجب اصطخیقون معجون سیسالیوس کنند حقنه نمایند بعده تقیه جند فلفل سائیده دو بینی دمند کندش سلاب عود صلیب بویند اطراف ناف علی باسقل المذبوس بسته طبیخ بابونه بنفشه اکلیل گذارند مجبره بساق نهند مالش سر از اعلی سوی اسفل نمایند ماش مقشر عصافیر مرغ خورند بدو وقت صبح یا صحت معتدل کنند واز اشیای مضره وغیره که در فائده مجمله گفته شد پرهیز نمایند شیر عشر بر آب یا ماللند و فلفل مستحقه یا شیر بز گرفته نمایند تا چهل روز متواتر و آب نرسانند اما الاصل تراشند

معجون بلادری النفع **قول ابن سرافیون** شحم حنظل دو دانگ مثروویطوس نیم مثقال آمیخته دهند معجون عاقرقرحا هر صبح یک کنجد خورانند **قول جوان کوردو** مالش علیل کنند بایارج فیقرا حقنه نمایند چون باقاقیا طبیخ زوفا برگ کتم عسل گلابی دهند بعد نضج مادو درم قرص غاریقون درم مرزنجوش درم طبیخ تیمگرم دفا کاذنیوس برگ کتم ترکرده صاف نموده شربت ریی چهار ماوش آمیخته دهند برای تنقیه دو سه روز پس ایارج فیقرا دو درم بانیزده بیست درم تفاوت دهند وخرقه باکوانیوتوشی آلوده بر سر نهند و بعد تنقیه تمام جمع شربت بر دراکلیلی گذارند یا کاوستیکو طبرسلیب بالای درز اکلیلی یا بر همه سر نهند تا یکماه سائل دارند

علامات صرع دماغی زبان زرد و گرنه زبان سبز باشد هر وقت تنگی دل دهشم آنکه پدید آید سرگران گردد وقت قرب نوبت ثقل زبان پدید آید خوب شنوده نمیشود فراموشی و ترس عارض گردد و کف در دهن آید اندیشهای فاسد بود بصیر بود ناحیه پنجم آید **قول صاحب فونسیکه** بالسموسد ابی نمک لطیف شاخ گوزن اسپرغم تخم کرفس ریحان هر روز چند بار بو یانند و صحی برگ سالوا برگ کتم مرزنجوش تخم بادیان وعرق کتم سائیده صاف نموده بگیرد کرده سعوط کنند بعده فتیله کتانی آب سداب یا آب برگ کتم یا آب کلم چکانند دوا آبهای مذکور آمیخته بدو آلوده در بینی نهند مصطکی درم عاقرقرحا نیم درم وخرقه کتان سرد بسته صباح دهن را نیز چنین عادت باقشر او یان مضمضه کنند تا ملوحت ساکن گردد عضد دلو کاواع دهند کاوستیکو یا مجمره مع شربه بر دراکلیلی نهند تمام کربتی نمایند تو تیا بچوبیات کنند پس بالای ستر او قوت دماغ برگ سالوا مرزنجوش برگ کتم سطوخودوس گل سرخ دهق گلبر با تخم خود صلیب انیسون کندر مصطکی حسن لیه سائیده در کلاه بانات سرخ پنبه پر کرده بر سر پوشانند کندر مصطکی هر یک دو دانگ تخم خود صلیب جوز بویه هر یک سه درم سنبل درخیم باد هر یکدرم سیمه سائیده قدر حاجت و هم ساخته بر چرقه شرخ کشیده بر دو زر کلیلی گذارند یا کهربا بسفید کندر مصطکی بالدان هر یک یکمثقال جاوتیه هر یک سکر دو پلو دبق او درم عنبر شش دانه مشک سه دانه تخم خود صلیب نیم درم روغن جوز بویه قدر حاجت هم ساخته بکار برند **معجون سیسالیوس** عاقرقرحا سطوخودوس سیسالیوس هر یک دو درم انگزه زراوند هر یک سه درم بسبان حب مسبان کبابه غاریقون تخم سائیده بسکنجبین عنصلی آمیزند هر شربتی مثقالی **معجون عاقرقرحا** عاقرقرحا سمسمه یک عسل دو آمیزند **فائده** در صرع سوداوی و دماغی خفقان اختلاج قلب ترسی بلعم کوفت دهن بیحی که اگر بر زمین افتد زمین بدو بشکافد آید تقدم ملنولیا کاذب تخیل افکار فاسد کثرت وسواس پس اگر سودا باوجود تمکن در دماغ و همه بدن منتشر گردد و زوال کثرت نپذیرد تا این قسم بیحی بلغمی باشد **علاج** اکحل زنند منضج سودا دهند بعد نضج تقیه بلیله افتیمون و جوب سلسله سودا نمایند بعد تنقیه عرق گاوزبان بیدمشک گلاب بقند شیرین کرده همراه تخم ریحان دهند یا معجون فوشنده عنبر صندل گلاب با هم سوده یا شنده مرغ اسفناج خورانند یا جات و قیمه از فراریج ماکیان فربه بره نوشته خورانند و از مضرات پرهیزند **قول ابن سرافیون** شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم دانگ مثروویطوس نیم درم آمیخته دهند **قول ثابت** معجون انجی مثقالی سکنجبین عنصلی یا طبیخ فا

وهند فائده درصرع وموی دماغی خون ساده هندرت باعث صرع میشود اما خون سودا وی وبلغمی باعث استلای وهمین حرکت وجه ووقت مرض یا
شروع آن عاد شود علاج اکحل وصافن زنند اگر باقی بود حجامت سافین نمایند وبعد چند روز رگ زیر زبان زنند وبرقفا حجامت کنند وتدبیر عاد آورده شد
شربت لیمو شربت سکنجبین آب انار سیر آب نرگ وهند صندل گلاب بوبند روغن گل وگلاب وقدری سرکه برسر سینه مرغ بآب غوره سیب خورند وازمنضات پرهیزند
اگر باده باوجود تکمل درد دماغ خود رهمه تن باشد استلای تن پیدا باشد اول قیفال زنند وقدر قوت خون برارند ویک هفته آسایش داده تنقیه بطبیخ بلیله کنند اگر باد قوت
بود صافن زنند وبرسافین پاسپرما مبرند کنجین حجامت کنند وتقویت دل ودماغ بدارند ویکهفته آسایش داده باز باتفراغ مشغول شوند تا اده بالتمام
مستاصل گردد قول صاحب فونسیکه فصد مکرر کنند وبعد فصد بطبیخ برگ سالوا بگرگتم لوبادران شکر طبرزد ایارج فیقرا نیم اونس آمیخته حقنه کنند اگر صرع
باشد باده منا سبه آن عمل نمایند وبعد تنقیه سفوف اسپی لیس تیکه یک اسکروپل تا یکماه دهند فائده درصرع صفراوی ودماغی واین مادهٔ اعتدالی الصبیان
که باطفال اعتدال زمین قبیل ست اختلاط مختل کرب صفرت وجه وچشم ووقت نوبت التهاب شدید باشد وقی آید صرع زود بگشاید وتشنج نباشد اگر باشد اندک
لکن شربت لطا علاج شراب الوتر هندی باب سرو دهند تنقیه بطبیخ بلیله نمایند رب برب سیب شربت لیمو آب انار سیر دهند قرص طباشیر تاج بطبیخ بنفشه
نخاله بابشویه نمایند شیرزن برسه دوشنبه شهوات معطلات اطلیه سرد مطلب اکثار بندگی زود عضا تشنج افتد روغن بآب نیلوفر آمیخته وقت نوبت هم بعد آن
بربدن مالند علامات دماغی لزوم وجع مختلفه وسر وسدره وانتفاض عقل اگرچه صرع عکس شاید فائده درصرع شرکت معده ای اتلاع معده دلنوع وغشی
معده خصوص وقت جوع وهنگام قرب نوبت انتفاخ تنخرین تمدد واجبین وضعف حالتی که گویا خفقه کرده پدید آید وباشد که بزرد نوع زند وباشد که برانر با
بول یا منی بیرون آید وبعد فی صرع سکته شود والمتلا وتحمله باعث ازدیاد صرع گردد وقی قبل از نوبت گیرد یا ماده را بسبب ایجاد کثرت کمیت خلط یا شدت کیفیت خلط باعث چو
اگر وقت جوع افتد غثی مع معده قوه اتلاع لب بربن حرکت هم بطور صرع وبلغمین تاریکی بیش تشنج علاج اگر شاهد لب کند اول اکحل یا سلیق زنند که انتفاخ کلیت تنقیه قی اتلاع
نمایند ب یارج دو درم دهند سه بار قی در معده خورش پس برای بلغم سکنجبین عسلی آب ترب شب آمیخته نوشند ودر ای سودا ترب شب آمیخته نوشند وبرای صفرا سکنجبین
عسلی ترکند پس ترب خورند وسکنجبین ترب لوبیا آمیخته نوشند ودیرآی صفرا آب تخم شبت آب تخم خربزه آب تخم خیارین قدری نمک سکنجبین آمیخته نوشند ودر
کنند تاقی شود بعد تنقیه برای تقویت معده وبلغمی گلقند بصبح تخم خورند تا یکماه بعد چهارشنبه ای گرم دهند گل سرخ قشاند کند سه مثقال عود بلسن گلاب
یا بخمر سائیده برمعده ضماد کنند مطبخات دکوم مناسبه بدل صندل خورند وسودا وی صندل گلاب ضماد کنند گلقند دهند گرم خربزه بیهی مرغ با پسش تقنه انتفاخ
باوام خورند در صفراوی طباشیر کشنیز خشک ترب بره آمیخته دهند برگ نرگ کاهو طراوت بید سپرکه تخمه ضماد نمایند گرم خربزه نماد آب تخم خربزه کشنیز خشک خورند بآب
باب انار تر کرده انفع مسهل حب ماده دهند فائده اگر سبب بواسطه اختلاط بود انچه درصدداع مبسی یعنی خوانی گذشت بکار برند قول یوحنا کوره و
بعد چهار روز از تناقص النور کلین تیلیه پانزده بیست دانه بچهار اونس آب که در وشش عدد گل وفا جوشیده بود یا بطبیخ عود صلیب یا بطبیخ اشتر غاز یا بطبیخ
گاو زبان دهند سه روز اگر از بستگی اش مانعی بود مارالمسک یا عسل گلابی بطبیخ زوفا یا بطبیخ برگ کتم یا بطبیخ عود صلیب آمیخته دهند بعد یارج فیقرا دو درم
چند شش دانه آمیخته پانزده بیست روز بفاصله کبوز دهند قول صاحب فونسیکه اکوا بینه کیا را ولاند وسه اونس یا خمیره کبود اونس یا سال
وتیر چولو درم یا کین تیلیه باشه بدو اونس خمیر ابیض ترکرده دهند اگر بقی نگیرد وسفوف کور نا چینو درم بمرق یا بعرق مناسبه دهند دیگر حلا یا نیم اسکروپل لو

دیاکریدیوس تقطیر دو چهار سرخ بشیره بزور برده و دهند مکرر یوشیره دوده دانه دیاکریدیا هیلیبوبنج دانه دهند **قول فونسیکه** اکثر بسبب حموضت وحدت
که در معده یا خون یا بلغم میباشد غشای معده و غشای دماغ اذیت می یابند پس سرع می افتد باید که دوده بجوفه جاذبه دهند تا بجذب حدت ماده کند
مرقمین و یا گل رمنی گل اسفیدناخن کرگدن زیل عاقرقرحا ضد الحیه ریب و سفنانه بزمزم بول و در تنور بریان کرده نافع سفوف جاذبه بجوفه نیک مکرر پلوه
یا نیدرم همراه عرق عود تصلیب یا عرق آبوا بوتیمی دهند و وقت شام بعد پنج ساعت غذای دوپهر دهند یا سفوف مذکور بروغن کافور حب استه لادن انوفی
نیاله آمیخته و دهند بعد یک ال اگر بسبب بلغم باشد بعد قصد یک قطره اسپرتو آهن یا اسپرتو شاخ گوزن یا اسپرتو نمک امنی یا اسپرتو کهربا
یا بست قطره نمک خلاف یا سه دانه استرکنوس غلیظ زده ها با طبیخ فوتنج آمیخته دهند فائده در صرع شرکت رحمی اعتباس طمث وه گیرآماس ولبد
یا قبل صرع خون آید و حامله اگر نشود و بعد زدن رفع گردد علاج باعقل تحقیق پرداز **قول جوان کوروو** مالنخل نیم طلی دهند نخود سم خربا ناخن کرگدن
برحجر سا ساند نمک سنگ در دهن جرم نهند که مانع تقمای عدا نباشد و وقت شروع عوارض ساق پا از سوی درون اقوبت مالند نامش نزگوش یا دبلند گیرند
حقنه قوی چون طبیخ نبات خردل حمرائی یا اکوا بیدیا با یاج فقیر آمیخته نمایند اگر قریب سکته باشد صافی نهند **قول لوپس** حامله را صرع بود چون آید
از صرع خلاص یافت پس وقت حمل دوا دهند فائده در صرع شرکت ا وعیه یعنی تقدم ترک جماع مدتی احساس ثقل ووجع در زیر او بن ان وگردده و
پشت علاج جماع کنانند و دلک سا قین نمایند قحه کنند اگر مرد باشد کحل نهند و نبند دوا نه بدوا دنس طبیخ آلوسیاه آمیخته دهند فائده در صرع شرکت
اطرافی احساس صعود بخار مثل باد بسر و سوی دماغ و وقت نوبت شرکت شده مانند پر تنگ نماید رنگ روی سیاه گردد و اصابع دست و پا منقلب
شونده و درد یگر اعضا تمدد افتد و نزد اذیت فازه و خمیازه بسیار آید علاج اقوی قبل از صرع بندند تحکم تا اذیت نرسد و با تنگرس سانند یا خاکر قرحا
شیطره انگزه و قرقیون و بغن بسان گرد کرده بر انفحه سفید نمایند و بغن بابونه و آب گرم آمیخته عضو مألوف را دران غرق دارند و آب را سه دشمان نه دهند بعد
افاقت تنقیه بلغم و مقوات کنند سکنجبین عنصلی شربت اطلوخودوس نوشانند سداب عنبر بوید و بغن قرنج و غیره بر ملند و بعد تنقیه خردل جند قفل
بعسل آمیخته بران عضو ضماد کنند یا سداب قفل خردل هر یک دو فریون یک عسل یا دو قدر مای آمیخته بر عضو گذارند و فوق ضرع و بغن سداب و بغن قسطا
مثه و بطیوس تریاق اربعه تواند اگر مطلب برآید بهتر الاعسل یا دو خرزهره شیره انجیر بر عضو ضماد کنند تا وقتیکه وعدت سائل وارند و طریق اندا انشد فرصه
و داغ آنست که قطعه سرب بر وابسته باشند یا شخار داک داغ دهند صرع کبک خورد نزاع سفرت پر میزند **قول** صاحب **فونسیکه** خرقه با سپرتو گرم کرده
بر انجا مالند شاخاک در نظر زنند کاو سفید گذارد شخصه در انس گشته بالطبع بغشی افتاده و صرع شود و تا دو سال مادر صرع مرض شرط نموده قدری
تریاق با سپرتو خر آمیخته شست شد فائده در صرع شرکت عراقی وطحالی و عراقی ترشی آروغ و نفخ شکم و خشکی و اضطراب و مزاق خروج
غلیظ خشم مرتی و در طحالی نفخ شکم صلابت و وجع و انقلاب پهلو علاج بهر یا یخولیای عراقی کنند و در طحالی تدبیر طحال سانند فائده در صرع شرکت
دیافی تقدم کل اشیای نفسه و مولده کرم مرض مرتی و اسهال بکله بنی مقعد نفر یلا سنان ثقل کلو بی آواز کثرت لعاب سرعت هیجان کثرت اشتها
ووجع بطن علاج حنظل مرکی یک یک ترسب کلنجبین صبر سرب باب پودر نموده سکنجبین سازند بر ناف دمانه ضماد کنند و در روز سه بار بخورگردد و بعد قبل غذا لاقل
قرنج عدد خورانند و بعد غذا لوقسیا نوکشنیزی و هندبا قی تدبیر حیات کنند فائده در صرع شرکت کبدی اگر بسبب حرارت کبد باشد یا بسبب سده بود یا

بسبب بالغم آماس حرارت وسده وسردی ازباب مرض کبد بظاهرست **علاج** تدبیر سکین حرارت کبد و تبدیل برودت و فتق سده و باقی سوء مزاج آید تا نماند **فائده** در صرع شرکت قلبی وکلیه ومنانی ومعانی **قول جوان کورو** مورد قلبی مثلاثی ورید از خون دو کلیه مثانه مقابل یابعد یا وقت مرض حاصل یابد ومعاینه آید وتصدیع دران عضو باشد **علاج** اول فصد باکند بعد چند حبیات بسفائح عود صلیب هر یک نیم اونس آب دو کفاتا چوشانند بنصفی باز گردانند تا بگیرد وقتی هر یک درم اندازند چون یکبار دیگر گرم شود نسا فتیون هر یک چهار درم انداخته جوشی داده قرص غار یقون دو درم دیافتین بها لونیم اونس اداخته کیه وزنروار ندپس مالیده صاف کرده چهار حصه کنند و در هر حصه شربت بنفش دو اونس آمیخته هر روز نوشند بعد چند حب سورنجان وغیره کلغ ماده مفاصل وغیره باشند شب روز تفاوت دهند وبرباسی یا عضو مألوف داغ دهند اگر تاب داغ ندارد کاوسفنگ گذارند آب چشم چهار کفا عود صلیب از چوبسیات هر یک دو درم جوشانده در هر شربتی قسط یک اونس آمیخته دهند برای صرع کز عضو نفلی باشد انفع **فائده** در صرع شرکت عصبی انتیس پانیرو یکو یک یا چند درم آب آلوسیا یا انتر فارد دهند **فائده** شخصی جوان را صرع بود از ابوات اجنب پدید آمد قصد نمود نداز هر دو صحت یافت مصروع را بالای جبهه زخم سیدخوان کثیر پدید آمد صرع زائل یافت **فائده** در صرع شرکت لسعی اکثر از سع عقرب وزنبور افتد **علاج** بادیان دو درم گلنسده دو درم جوشانده بنوشند یک مثقال تریاق اربعه آمیخته باقی تبدیل صرع یابند **فائده** در صرع قوت حس دماغی شخصی احس دماغ تیز بود و بدتر سبب کیفیت رویه زود و دیر بود سخت بگیرد و خود سر انقباض سازد پس تشنج و صرع پدید آید آثار تشنج آثار صرع حس دماغیست **علاج** اطمه لزجه چون کلم پاچه بچگو سالهای تازه فرزند نو غذا تخم خشخاش تخم کاهو اندازند شربت بنشاش نوشند **فائده** در صرع تشنجی یعنی تشنج تابع صرعست و درین صرع تابع تشنج بود یعنی اول تشنج پس صرع افتد واین بدترین اقسامست **علاج** ماده فاعلین مرض بغم یا سودا ست حسب ماده بدانچه در باب وی آید پردازند **فائده** در صرع که آنرا صبیانی گویند و آن را ام الصبیان صرع الصبیان وقرع الصبیان وام الشیاطین نیز گویند صرع را قسیا را بر قسیانیز گویند **قول رازی** ام الصبیان صرعیست که مع حمای گرم مرتبه پدید آید و بول سفید باشد و تبعیضی گویند صرعیست که کبود و کان افتد **قول صاحب مفتاح** ام الصبیان صرع مطلق را گویند چون این مرض اکثر بصبیان افتد بدین نام مسمی شده **فائده** بعضی گویند که صرع صبیانی از علاج نگذشت که وقت بلوغ بسبب تحلیل گردیدن رطوبت دماغ که باعث این مرض است زخود زائل میگردد بشرطیکه سوء تدبیر نبود اما اگر حافظ در تنقیه آن رطوبت جهد کند میتاید چیزی که زخورد و می باشد و طعا بهرست که تا وقت بلوغ طفل را در مرض داشتن خلاف عقلست لیکن قدری توقف ضرور چه بسا باشد که آن رطوبت واجب التنقیه در جسم باعد و لادت بسبب ورم و قروح قلب پذیرفته باشد و اندکی باقیمانده که باعث مرض گشته و اندک مدت بسبب حرارت مزاج که لازمه سن بلوغست تحلیل پذیرد و مرض دفع گردد و بعضی جهال صرع صبیانی را مرض صفراوی میدانند و تدبیر شرش باعتمال هر دو مزاج میسازند خطاست پس لازم گردد آثار صفرا باشد تدبیر صفرا و اگر علامات بلغم بینند علاج بلغمی نمایند و تدبیر هر دو در معالجه اطفال گفته خواهد شد. **فائده** در ذکر ادویه صرع **قول جوان کورو** ادویه که صرع را دهند بجد تنقیه تمام باید و داغ تو قرحا اسطوخودوس قسط هر یک دو درم قرص غار یقون نیم درم کرویا تخم شبت عود صلیب را دو درم گرد هر یک دو نیم درم آب عنصل عنصل هر یک چهار دو اونس قلم کرده آمیزند شربتی دو نیم درم دیگر روغن بوب فیلیوم نیم درم شش قطره بچها دو اونس طبیخ کاسنی یا طبیخ زوفا دهند و یکنفر محفظ آدم که بصحت مرده باشد چهار سیم حمار دو درم تخم عود صلیب که در تناقص النور گرفته باشند هر یک یکنیم درم و یکنفر بر باسفید کند زنگر سکبینج مقتل هر یک نیم درم عود صلیب نرالدن هر یک یک نیم درم دبق دو درم عنبر دو سرخ مشک یک سرخ روغن جوز لوبه یک

قطره آمیخته بر جلد گرگ کشیده بر و کبابه مسحوقه پاشیده بریانوفی چسبانند مقوی دماغ مفرح انجره براه سام و یگیر خون خطاف و ظرف سفال نو نهند چون خشک شود سایه ده یک اسکره و پلپه بطبیخ آلوبالو یا بطبیخ سداب و هند و یگیر بیخ تمام زیوس مسحوقه بیک قاشق عسل تا دو تازه روز دهند پس جوارهره یا و یگیر جاذب و مقوی دل دهند و یگیر زبل طاوس نر در دو در تناقص النور بفاصله یک روز دهند و یگیر جگر گرگ بطبیخ سداب یا بطبیخ استخار دهند و یگیر عرق نان جهانی اونس دهند و یگیر آب سداب بیک تا شش عسل عنصلی دهند و یگیر قرحا بر بنفسه هر یک شش درم تخم سداب دو قوهیل هر یک نیم اونس عقران فلفل ابیض هر یکدرم بسایند مخمر در سرکه عسل اگر از دو به نکو صحت نشود مرق بر سر نطول کنند و یگیر سم پای است خرد مسحوق درم بجهار اونس عرق استخار دهند نه روز و یگیر معجون کرگدن و هند و یگیر دطبیخ بید گبر م بو دیا هند و یگیر آونیا س دهند و یگیر دود تنباکو در گوشش رسانند مفید است و یگیر ناخن کرگدن بخور نمایند و یگیر جلد بالای قفا گرگ یا بیخ عود صلیب تر در تناقص النور دست یکه آفتاب در برج اسد باشد گرفته در گلو یا کتف یا شکم بندند و یگیر سنگ کرنگ بچه خطاف در تناقص النور بر آور د خشانند و بازو یا گلو بندند و یگیر ناخن کرگدن یا سم بای راست خرد بازوی چپ بندند و یگیر سنگ نیفری تیکا که نر بیابانست در گلو بندند و یگیر سلخ ماری که از سبع اونهن از سماها جاری میشود در گلو آویزند که بلای صعبانه و یگیر عنبر سنگ دلبستر و بیض دارند مرض مواد انتقال کند و یگیر فاخته زنده بر سینه ذاف و شکم تا ربع ساعت دارند و یگیر حلقه از سم خرد ساخته و بازو یا انگشت منصل پوشند که خواص مثل ناخن کرگدن دارد بدارند ظرف شراب آب مصرع پرهیز دوا از تقرب صروع پرهیز ند که مرض انتقالیست قول بعضا حب فن نسبیکه زبل طاوس کبر اسی صرع دهند با یکه زبل نر برای مرد و زبل ماده برای زن گیرند و یگیر بیخ تخم عود صلیب تر دبق ناخن کرگدن تقب آدم که مغنون نباشد زبل طاوس طبیار هر کدام دو اهند یک دم بطبیخ مرزنجوش عود صلیب برگ کتم آلوبالو از هلال تا مبرد دهند و زبل سایس و زبل گرگ زبل آدم نر مفید و یگیر لعاب دهن بچه سپ اگر بعد تولد بر آید گیرند خشک کرده نشانیده و دهند و جگر آب جگر گرگ انتین خوک انتین سنور پیه نیز انتف قول بعضا سیوانتین سنور یک انشیخ خوک صحرائی و شکر شش بسایند شربتی یک تا سه درم بعرق برگ کتم دوازده روز دهند و یگیر دماغ تقیم بانجگر گرگ خشک کرده سایه یکدرم بعرق استخار در تناقص النور دهند و پوست شکم گرگ بر شکم بندند و یگیر قحف آدم درم بعرق عود صلیب دهند تهیکه مریض نماند و یگیر زهره بچه شیر خوار سگ سیاه بر آورده با بعرق عود صلیب دهند زهره بچه زبالی مرد و ماده برای و اگر زهره نه گور بد و چند خون آدمیخته دهند و یگیر تخم منصف موش خانگی خشک کرده سایه با بعرق عود صلیب دهند و یگیر خون خطاف طبیار تیدرم بطفل بیخ سرو بطبیخ بیخ عود صلیب سیاه یا بطبیخ آلوبالو دهند و یگیر خون خطاف طبیار دو اونس سرکه اونس آمیخته دهند و یگیر در مواضع که مورچها نشند از انجا مثال کنند رانیه میشود از سایه با بعرق عود صلیب دهند و یگیر دل خطاف بسایه خشک کرده سایه یکدرم بعرق استخار دو اونس دهند و یگیر دو تو خشک کرده سایه نیم اسکره و پلپه یدرم بطبیخ بید یا بطبیخ عود صلیب دهند و یگیر دماغ مایه چیخ نیو جو لیتو انف الکستو فک چهل عدد گرفته و جگر آنها برارند و کباب کنند و بر گلو بندند که سوی زمین نبود نماده در آفتاب گرم نهند و بنگ کرده با آتش نرم سوزانند بعده با حتیاط کوبیده با دنیا بیاز بر گرمایا رانند پس سایه بیخ سنبله کرده یکصد صحیح بر آن افاقه تمکنند تا قدر سه طلان بود و قت شب بعد دو ساعت طعام شب دهند همین و قتا که هر چهار حصه خورده شود تا دو ساعت قبل و بعد اوده یا اکل و شرب باز نماند فایده بیخ کمنه و یگیر خرزهره بیخ سنبله خشک کرده سایه یکدرم سه روز قبل از قمر تا ماه دهند و یگیر زیره دخت دو ناشتا بگلاب یا بنیش گرگ سنبله بو بر دار سانت بوان آب بیه تا گرفته سایه یکدرم بعرق عود صلیب دهند و یگیر شیمه بچه پرند تو خشک کرده سایه ده دهند

دیگر خون مصروع برآورده چهار درم فوشانند و بالایش بیزوار تیکو و دیافتیکو و هند تا ماده اخراج کند و دیگر اسپرتوخوان آدم بست قطره بعرق لاقه و هند
و دیگر خون خره خون مرغ سیاه و خون موز از عقب گوش بر آورده و هند و دیگر عظم سر مایان مرغ سیاه یا عظم سر خوک یا سم شتر مایه خرکه نرم باشد خشک کرده شانیده
یک درم و هند و دیگر چند دانه ابرق آلو بالو و هند و دیگر خطاف مذبوح در تنور خشک کرده سائیده و هند معجون امبری لپ تیکو گلقند گل اسطوخودوس گلقند
گل کتم گلقند گل عود صلیب هر یک دو اونس مربای پوست ترنج نیم اونس خطاف بخمر شسته در تنور خشک کرده سائیده پنج عدد بیخ عود صلیب سیاه که در بدر
گرفته باشند تخم عود صلیب بهدمروارید نشانه گوزن طبای تنگ فاذهر یا قوتی قرنفل هر یکدرم ماخن گرگدن دبق دیا مشک شیرین دیا تریا سندل هر یک نیم درم
تخم آدم که بغیر مرض مرده و دفن نکرده باشد دو درم شربت عود صلیب قدر حاجت معجون سازند بطفل دو ساله نیم و بکلان یک درم با نیمرق دو هند
تا دو ماه عرق خطاف بیکاس کدزخانه برآمده باشد هر یک شش عدد بچه بوتیمار چهار عدد قطعه قطعه کرده در انبیق نهاده خمر اسفیدنج بطل پنج شاسفر از بیخ بونو
عود صلیب دربرد و قتیکه شمس در اسد باشد گرفته گل سوسن گل اسطوخودوس سادا اسنبل هیوفاریقون هر یک دو شت سداب حماس هر یک دو کف ولیوزه عدد
اذا خته اجد سه روز در حمام مایا چکانند و در شیشه بندکرده دارند شربتی یک تا دو اونس عرق گل اسطوخودوس گل سوسن سنبل هر یک چهار شت نمرش کاناد
تر کرده بعد شش روز در حمام آب چکانند و دبق خون خطاف طبای سر یک دو اونس و یا مشک شیرین تخم بنج هر یک چهار درم سداب شتی تر کرده باز چکانند عرق
رونه بلیسو بیچ خطاف نوده عدد جند دو اونس سداب دو شت خمر اصفر سه رطل چکانند و دو اونس همراه معجون غیره او دیه مذکوره هند لوزیات الفوزنب
دو درم تخم عود صلیب سیاه چهار درم دبق تخم آدم هر یک پنج درم خون خطاف بگنیم درم لیسون دار چینی قرنفل هر یک نیم درم سداب یک سکر و پلو شکر عرق
عود صلیب لوز سازند بطفل دو سه و بکلان سه درم ساعت قبل از طعام و هند بیست روز معجون عاقرقرحا اسطوخودوس قسط هر یک ده درم غاریقون
پنج درم کرویا تخم شبت زرا وند گرو انگنه هر یک دو درم مرآ بغصل عسل هر یک چهار دو اونس با آتش نرم نرم قوام کرده او دیه آمیزند شربتی سه درم صبحی و دیگر
صابون نیم درم طین بقر زرا نده سداب صبحی را هند چند روز و دیگر اسپرتو توتیای سبز یک اسپرتو یا تر توسه عرق بزبا کال کافوری چهار بست سه روز تر کرده بطفل
نیم بکلان یک درم دهند و دیگر نمک که بار و غن تاره اسپرتو آمیخته باشد اسپرتو نیترین تر از که را تمین تر از هند اسپرتو قحف آدم نمک لطیف قحف آدم
اسپرتو نمک شیرین اسپرتو شوره شیرین اسپرتو نمک رسنی فلو نمک رسنی هر که باشد بطفل چهار و بکلان شش قطره دهند که مفتح و مخرج ماده منجمده بلغمیه بود باشد
و غیره شیرین کننده اند دیگر تین تو را پرا اجها یا خانزده قطره بطفل پنج عود صلیب هند چند روز و دیگر شنگرف کافی شنگرف سرمه ای در فولیسیانی تم کو بید سلاد الفع
و دیگر پنج تخم عود صلیب طبای در بدر گرفته و قتیکه آفتاب در حمل واسد باشد در گلو بندند و دیگر ناخن گرگدن گلو یا نصر فند و دیگر مازنده دگلو بندند دیگر خطاف شگافته بر سر نهند
و دیگر بقدری آویزند که بالمتصق ماند و دیگر زمرد در گلو یا اصبع بندند و دیگر اگر کافی نبود بریق خوانند و بالند تا اخراج لعاب شود و دیگر بعد فصد مکرر و سال بر زنیا
جلوپا دیا کرید و غیره سفوف ابیض لپ تیکو دو اسکر و پلو صبحی بعرق عود صلیب و هند و وقت شام حب هر کوتی یک اسکر و پلو هند تا یکماه اگر طفل باشد دو سفوف
نصفی و هند اگر مترنس نبود حب توقف نکرد روز سفوف هر روز دو هند و اگر گفته بود سفوف حب در هفته سه بار بعمل آرند تا یکماه و دیگر سفوف صرعی صرعی کی
ابیتا سفوف صرعی اسقوردیون سفوف رحمی سفوف اسپیی سفیکو سفوف یاتریا میڈیکا سفوف انتی پلیپ تیکو دریا دلیسانو دیا مشک آدریونو زاکو
الیشه کافوری السلین سیاکهر با السبین سیانا بخی اسپرتو شاخ گوزن لطیف اسپرتو غنی اسپرتو نمک رسنی مرسال اسپرتو بر تیم اسپرتو بسته کیو

باسمه کهربا باسمه صرعی تین تورا کوران تین تورا پرانا تین توراد می انتیمونیو ترياق دیاتیاران حب لنتی پلیت پکویب حب صرعی حب کونترا کوتا کوران حب کونترا الکاسید
حب اهمونیاسس سنبل بری انتیمونیو که عنصله سکبین عنصله شربت تریبوس شربت تاکوق درچینی مرکب عرق خطاف عرق شنگرف
عرق بستر یکا عرق صرعی لازمی عرق آدیو حصاة الکاپس کروکوآزمنتی کرد کواوری فلونمک ارمنی تارتاریزاداس لاذن هرکه باشد دهند دیگر عصاة
الکاسس بطور یکه دانند بهشت نرمتبه داده تا یکیا و پیچ روغانوشانهند غالیه ببینند دیگر حب کونترا کوتا کوران حنجکیه ردوا گذشت استعمال کنند دیگر بخن
کهربا نجکیه درفایح آید استعمال نمایند دیگر عرق تخم باعظم سرآدم دهند شخصی را در روزی دو بار صرع میشد این صحت یافت دیگر پشم دزد سوخته پارالیتیکا تر کرده دهنی
سنند و سعوط دهی ان تالیانافع دیگر جبکا فور دوحب بلد یک یک گهڑی دهند دیگر ترياق الغرب یکمثقال بنجل علیق دهند دیگر اطلوخود وس کشنیز هریک یک سیر انجن مرغ زهره مرغ
شهتیر جرالبقر هریک نیم اوقیه غالیقون پنج رماد سم خرچهار مرد عنبر مشک هریک نیم مثقال محلول مقوم بگلاب معجون سازند شربتی مثقالی بطبیخ زنبیق دیگر نه بیخ
ابلوج بیخ چینی چهل روز استعمال کنند فائده اطاعت وهکل زمان صرع سبب بهت مثلاً اگر باده خفیف وسبب نحیف باشد ماهها در صحت باشد واگر
ماده کثیر و سبب قوی باشد دراندک مدت صرع افتد چون کشایده زیاده از نیم ما یک ساعت فرصت نه دهد باز ظهور نماید و صرعی که بدین افراط بود نجات از وی
مهالست فائده شخصی را که عمرش از شصت سال تجاوز کرده بود صرع پدید آمد بنیشتر بدا و مت نبود صحت یافت دیگر معجون مشقی معجون غالیقون صرع قاطع لبیک
در المسک هرتناز بطیس حب اکندری حب اسطوخودوس شربت حرمل شربت اسطوخودوس شربت انتیمونیو این همه مفید اند دیگر بعد تفتیه دماغ را سعوط بگیر
خربیان صبحی خورند دیگر بیخ بهی در قند سیاه بپیچیده یا آنرا بسر سیاه یکرنگ در قند سیاه بپیچیده یا انخم را سب بری بسکه آمیخته یا بوست بیخ شاه سایده یا عظم آدم
سوخته سایده یا زهر موسایده یا شاخ گرگدن سوده یا انگزد نیم مثقال سایده یا تخم خان سایده یا فلفل از هیده هم سایده یا زرنباد یا زراوند گرد در هم سایده
بعسل آمیخته یا اسپل در هم بکنجبین آمیخته یا قیصوم سایده بعسل سرشته یا سم خر سوخته نیم مثقال سایده یا عظم آدم سوخته شش درم لبن اقرو طل آمیخته یا تخم گوزن
سوهان کرده بحمر آمیخته یا سم پلنگ سایش سوخته یک مثقال سایده یا زهره گرگ دانگ مشک قدری آمیخته یا ماغ گرگ یک نیم اطلشیر آمیخته دهند دیگر جدوار
چند قدعدس بروغن نارد بین آمیخته یا عظم شتر نیت سوده بر سر مالند دیگر یا گل اسطوخودوس مادوست کنند مرده صرع باسمال دیگر بوست راسو خشک کرده تا
عرم آب گرم دهند چهل روز دیگر مغز موشک پران یا مغز راسو خته خوانند دیگر عرق فلفل سرخ بطبوعرق بادیان کشیده شش اوقیه تولد دهند دیگر توتیای
شب و آب تر کرده بصبح خورند تا هفته دیگر مگس هفت عدد نا نخوه یک کف آمیخته یا مگس هفت عدد سه فلفل گرد هر یک بدو آب سائیده دهند تا هفته
فرمود صرع سی ساله دیگر اکل لحم بدهم تقدم مفید دیگر سم استرا سم خرد شی سوخته سائیده بعد تفتیه و چهل روز دیگر بیخ چشم نا کشده دانغ و زنفری سوخته دو ماشه
فرمود دیگر دل گفتس بریان کرده هفت قطعه بخورده و هفت کشنیز بدهد دیگر روز یکشنبه بر آتش مرده نان پزنده بیارد روز سبب نهیده و اندک اندک چند روز
خوراند دیگر مشک خورد بویه دیگر روز یکشنبه گوش خرگوش را سب بریده پنبه بخونش تر کرده دارد و وقت حاجت پنبه آب تر نموده در حلق ریزد دیگر دل
موشک پران گرم گرم طبخ کنند دیگر شحم حنظل مغز اکلیل هر یک سه فلفل یک آمیخته تقدیر کنانا هر روز نخورد و دیگر حب شفا قدر نخود وقت شب دهند
دیگر لیبل کابلی تربد تخبیل سعد کفی عود صلیب هر یک سه اسطوخودوس یک بابله سیاه آمله یک شش اجینی چهار دهن اوسرج مسل سه چند آمیخته بعد چهل روز
دهند دیگر کندر بیضه بنبه برابر قدر نخاش حب بسته دهند مزید صرع الفال دیگر مگز خرشک دو درم جاوشیر درم سایده هر هفته دو هفته دیگر خوانا سود و مثقال

ماءالعسل یا تخم سرو سپید کرفیا تخم خربزه کرفیا فیروزه بعسل یا آبشنه بعسل یا بارزد سپند مرسه کرفیا تخم الس مرسه کرفیا کل ریع درم جاءالعسل یا زهره گوساله یا زهره آدمی یکجا بین عنصله یا جوا هره ماشه العرق چند دهند و دیگر طبیخ چای یا خون سلیخات یا فاوزاب سوده یا تخم الترمقر سوده یا دیو دار سائیده یا تنگر کیک یک مثقال انجون گوش زنب یا خون دنب مثقالی دهند فیگر طبیخ بخور بل دوا و تیه نوشتند یا کیاه و دیگر موج بدو چند دهن بقر پلپو زدو فن دشته در مرخور ند مذرایه سکته و فالج هم و دیگر اسفاناج سه مثقال جوشانده یکنبین آنیخته نوشند و دیگر لهلیه کابلی ایلیا نیقر اغا ریقون برابر بطبل حبوب بند مثقال عجیب و دیگر حرمل صدو درم سه وزد بلول بقدر شقر تر کرده در آفتاب خشک نموده ابهل موج هر یک پنجاه درم جاوشیر ده درم در بلول بقدر شقر یک شبانروز تر کرده ثابوت مالیده صاف نموده درین بلول بازدرمل مذکور موج و ابهل دیگذاشته دشیشه کرده چهل روز در خانه بدارند و هر روز یکدفعه بحرکت دهند و هر چهار بلول کم شود دیگر زینه پس خشک سازند و هر روز ازین باده سه درم باب گرم دهند تا هفته دیگر وقت نوبت گنجائی آب سوده قدری سعوط کنند و دیگر زهره خرپاره دغن آبجر بازهره سنگ پشت یا گوگرد و صبر بادغن سداب حل کرده یا حب الغار قدر نخود با آب سوده یا کنش فلفل آب سوده یا قنفذ هندی آب سوده یا داغ مرغ پریه یا آبجر بقدر عدس با آب سلق نخود یا خون بلطیت یا عرق بنا گوش فیل ست یا بلول آبهو نرمل چکور آبمیخته یا تخم بادیان آب سائیده یا داغ هدهد بروغن کنجد سه کرسائیده یا زهره گرگ یا ساس بلول اسپ سیاه سائیده یا مگس پرورده کرده هفت عدد آب سائیده یا بند بادیان بلول آدم سوده یا تخم بروغن بنفشه سائیده یا مومیائی قدر حبه آب مرزنجوش سائیده یا آب حنظل تلخ یا آب مرزنجوش یا آب سداب یا آب زهره قنفذ یا تخم بنج آب سداب سوده سعوط کنند و دیگر زهر خرگوش خشک کرده بکماشه سائیده دبینی دو سه روز و دیگر فلفل گرد دو درم و زهره شقاق کرده خشک نموده چهار عدد سائیده یا تخم بادیان بقدر بنجن گاه بوی یک درم خشک کرده سائیده شنگرف سه دانه آمیخته یا مغز فلون کنبر بود خشک کرده هفت عدد آمیخته سائیده یا تخم قاقله سائیده یا بیخ پیچ منبا کو موسلی سفید بر سائیده یا خرد لی سائیده یا کرم دبینی شتر خشک کرده سائیده یا فلفل گرد و نیم طل مرکدوی تلخ تر کرده شناه دانه بعده یک عدد سائیده دبینی نفوع کنند و دیگر غصن آب سوده وقت شروع دمتخرین چکانند بستور چهار بار و دیگر عظم بلزه آب بصل ابیض یا ساده سوده وقت صرع چکانند بستور سابق و دیگر زهره گرگ در چشم کشد مر ملیه الصبیان و دیگر سعوط کنند و دیگر مراره خرمنجر و غن بنفشه سعوط کنند و دیگر گوشت چکانند مر ملیه الصبیان و دیگر تنه بوید و دیگر و آب سر و غن طرد دهند اگر خواهند خشک هم آنچنند و دیگر قتیله یا کاغذ اطرفی سوزند از دیگر طرف دود بش دبینی رسانند و دیگر متعدد بروغن بر سب کرده فلفل سرخ مسحوقه بالشند نوره آبه شود و دیگر آب سداب دبینی رانند و دیگر سعوط جوز القی داده بخور نرمل قمر دو دهند و دیگر سب شفا آب سوده وقت صرع دبینی چکانند و دیگر فلفل گرد دو شنگ کور موش تر کرده بسایه خشک نموده دانه دو وقت حاجت سائیده تفوع کنند هفت نوبت و دیگر تفوع خرفلی دبینی دهند و دیگر تخم اجر وقت مرض دمتخرین چکانند نوره آبه شود و دیگر مغز تخم سوده زعفران نبات برابر آب سائیده وقت مرض سه چهار قطره دبینی قطره کنند یا مغز تخم سوده نیم عدد فلفل گرد دو نیم عدد سائیده نفوع نمایند و دیگر دبیخ خشک سائیده نفوع کنند سه بار و دیگر تخم شلغه یا جگر سیاه یا تنه یا عظم عشوه تا یکسیر یا اظفار الطیب یا فلو کنند و دیگر فلفل گرد و بادام کله کده قدری عرق گوگرد آمیخته دمتخرین چکانند و دیگر نیم سیر کریه وقت عشر میباشد و بروقطرا می موند توشش دخرقه گرفته سعوط کنند و دیگر اگر حائض مس مصروع کند صرع بر دو و دیگر وقت آمدن صرع اگر مرد با شد اول بقت با ردست گوشش راست پس هفت مرتبه در گوش چپ بر فیق گوید که شیخ جاوره می تو و عاگفته صحت شود و اگر زن با شد اول در گوش چپ پس در است گوید و دیگر [illegible] آبهو کرده یا بیخ [illegible] یا دندان گرگ یا زبان مایوست گرگ یا سلیخات

یا عظم گرگ یا پوست گوساله یا پوست اہل یا سر موش دشتی یا پنج کرکس یا بسد یا حجر الدجاج آسمانگونی یا عظم فیل یا موی سگ سیاه یا دندان مشبین یا قلب یا خاک جائیکه خوک در انجا غلطیده بوا کرده باشد گرفته یا دندان موش یا دو نبال موش یا در فندق ثقب نموده زیبق پر کرده ثقب بلک بندساخته در گلو بندند **دیگر** قطعه جلد جبه خز بر سر بندد و هر سال تو کند **دیگر** پای راست روباه بر بازوی چپ بندد **دیگر** ریش عقرب با ناخن سگ با ناخن باجه در پوست استر کرده بندد **دیگر** حلقه سم راست خر یا از سم حمار الوحش ساخته در خنصر چپ دارد و هر سال تو کند **دیگر** سنگ سفید از تنگ که پرنده طفات در ترائد النور گرفته در پوست گوساله که وقت تولد بدنش بر زمین نرسد کرده بر بازو یا گلو بندد زیاده بسد **دیگر** انظفار الطیب بر بازوی چپ بندد **دیگر** میل طلائی ملمع در چشم مصروع کشند **دیگر** بر پوست سگ ملمع نشانند **دیگر** جاوشیر قدری بشیر سگ حل کرده بطفل دهند و **دیگر** بر بازو بندد **دیگر** زبل فاخته بر طفل آویزد **دیگر** زبل مصروع که شب آید **دیگر** اصابع الصفر بالتمام در خانه آویزد **دیگر** بر گردن مصروع یا بر بازو بندد **دیگر** زبل فاخته بر طفل آویزد **دیگر** زبل مصروع که شب آید **دیگر** اصابع الصفر بالتمام در خانه آویزد **دیگر** ماذ زنبر عین بالند **دیگر** دندان پیشین گرگ در پوشش کرده نزد خود دارد و **دیگر** حلقه از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ کند **دیگر** حجر الفیقشور مثل سنگ پا بر کف پا مالد **دیگر** غاز نده بر سر بندد و **دیگر** انگشتری ذهب در دست کند **دیگر** ناخن پای چپ گرگ در بازوی چپ بندد یا در گلو آویزد یا در انگشتری طلا نصب کرده در دست کند یا در گوش نهد **دیگر** تخم جبه گور خر بر بازو یا بر سر بندد **دیگر** یاقوت یا حجر الدمی یا بره و چشم گرگ یا آب بالای موش کور آویزند **دیگر** موی پا پوست اسد بر گردن مفتل قبل از بلوغ بندند یا گلاه از پوست او ساخته مدام بر سر مصروع دارند **دیگر** عظم کمر از پل گرگ بر آید یا کمر خرشک کرده آویزند **دیگر** بهوج پیر قدری بزبیب و کمعد و فلفل گرد حب بسته وقت مرض و بینی ناس و بنوذ صحت شود **حب کافور** کافور سی حبه انگز دشصت سه خرچ همه را به شش قطره آب سفع سی حب بندند **حب اسطوخودوس** پیله زرد پیله کابلی هر یک پنج تربه هفت نیم صبر شش اسطوخودوس غاریقون افتیمون بسفایج هر یک سه شم حنظل یکنیم فلفل فودنج جملی هر یک یک بروغن بادام حب کرده حبوب بندند شربتی سه درم آب یا گرم مزیله صداع و مالیخولیا و دار القلب و امراض سوداوی و بلغمی **اطریفل اسطوخودوس** هر سه پیله بلیله آمله سنا تربد بسفایج اسطوخودوس مصطکی افتیمون مویز یکشش هر یک پنج درهم نور نیست پنج عسل سه چند بعد چهل روز بکار برند شربتی چهار مثقال منفی دماغ و معده را از اخلاط غلیظه مزیله امراض بلغمی و سوداوی وصرع و مالیخولیا دهبق و برص و رطوبات مذاومت و مانع شیب **شربت اسطوخودوس** بسفایج خرد شیره گاوزبان بادرنجبویه هر یک پنج درهم اسطوخودوس ده درهم آب رطل جوشانند نصفی بماند صاف کرده نیم رطل سکنجبین قوام کنند شربتی یک وقته برای صمم و سدد دماغ نافع **فصل بست دوم در سکته** مرض است که حس و حرکت جمیع اعضا سوای تنفس باطل گردد و در بعضی بر افتاده باشد گاه بود که حرکت تنفس هم محسوس نشود و بموتی ماند پس باید که پاره پشم یا پنبه نرم زده یا پر یا یک مگس پیش بینی بنهند اگر پشم و پنبه حرکت شوند زنده باشد یا ظرفی سبک پر آب بر سینه نهند و ملاحظه کنند اگر حرکت در آب محسوس شود زنده باشد یا آئینه صاف نزد بینی دارند اگر غبار بر گیرد زنده باشد یا شمش در روشنی گذارند و نظر کنند اگر حدقه روشن و بر رونق خود بود یا در سیاهی چشم صورت ناظر منعکس شود زنده باشد و مواضع تاریک چراغ روشن کرده مقابل چشم دارند اگر عکس آن در چشم ظاهر شود زنده باشد والا صبح در وقت کنند که دون و بیحجاب خلاف شرائط نیست که تا ابقای حیات متحرک باشد یا کاه و تیکلو بر بطلین گذارند اگر در عرصه سی ساعت آب نکند مرده باشد و سکوت او در روز بلکه هفتاد و دو ساعت دفن نکنند ما دامکه جسد متعفن نپذیرد محتاج باستدلال نباشد **فائده** سبب این مرض سده تامه است که کیموس در همه بطون شریفه دماغ افتد و انسداد مسالک گذر روح نفسانی نماید و سبب سده دو اند خلطی خارجی و داخلی چنانچه ضربه جمع که بر سر رسد و دماغ منقبض گردد و باعث انسداد مجری گذر روح نماید یا بسبب حرارت آفتاب و آتش مازه بگداز د و در بطون دماغ آید و موجب سد مجری گردد

یا بسبب بروز مفرط خون و ماده انجماد پذیرد و سد مجری گذر روح نماید آنرا صلی چون کثرت خون یا بلغم که در بطون دماغ پرشود یا ریاح دانچه غلیظ باشد که باعث انسداد مجری گذر روح شوند و گاهی بسبب ستر خامی لیفات و ریدی و شریانی دور دم دماغ که مانع گردش خون و گذر روح شوند پدیدی آید **قول بقراط** السکتة اذا کانت قویة لم یبرء اما اذا کانت ضعیفة لم یسهل برؤها و آنار قوتی و ضعیف دشواری و آسانی تنفس ست و ظهور کف در دهن آثار غیر قوت باشد و اگر مرض صعب بود نه کف آرد و نه خرخر کند و شربت که در حلق ریزند باز بینی برآید زود بسیر و اگر دفعة صداع شود پس سکتة افتد و تنفس باز خیر باشد چشم فرو نشیند و در هفته بسیر و اگر در همه تن اختلاج افتد پس سکتة پدید آید زود بسیر و **قول جوان** کور و و اگر حس حرکت و تنفس بر و د و مثل مرده شود و لا علاج باشد و اگر حس و حرکت باطل شود و تنفس متفحص تمام معلوم گردد قلیل البر بود و اگر حرکت تنفس قدری بغیر تفحص ظاهر باشد قابل علاج بود و اگر حرکت تنفس بحال اصلی باشد زود به گردد **انتباه** عظم عروق دماغ و شریان سر که ظهور صداع بغیر حمی دوار که در ورت حواس چیزی طراف ثقل سر تنین کسل حرکات خیر گی چشم احتلاج اندام نمیر لایتان استلای عروق عنق بر طراف بول زنگاری سیاه آثار تولد سکته باشد **فائده** سکوت نالازم که در روز و بعد غذا خواب نکند اگر تواند بعد ساعتی از اکل غذا زمانی بر پهلوی راست خواب نماید و از کثرت اکل و خمر و غیره پرهیز و اغذیه سریع الهضم خورد و در مقدع مبالغه نماید و مواضعة تنگ کرآتش فرخته باشد خواب نه کند بدانند در علاج این اطبا را اختلاف ست بعضے فصد بهتر میدانند و بعضے مفر نوشته پس اگر مرض دموی باشد و بالغ نبود فصد کنند و اگر باده و دیگر بود تنقیه آن نماید اگر بطبل شود با بند که دماغش اطلبست و اگر در سر پدید آید بدانند که بسبب کثرت ماده بلغمیست و اگر در جوان بسبب کثرت فصد باد و شرب آب و خمر خوبها پدید آید پس فصد درین سکته ضرور نباشد **فائده** در سکته بلغمی ترمل بدن بیاض لون کثرت رطوبت بینی یا مغلظ بول و خرخر آنا صبحی مرض باشد تقدم اکل بقول بلغم قرار و سکون در مواضع مناسک و مشی در سر ها و عدم تنقیه بلغم و تقلیل آن یا منت و مرض سر **علاج** وقت مرض اول جذب باده بالغه و تنقیه نکنند پس برای تسخین دماغ توجه نماید دگاه باشد که قبل از جذب باده تسخین سر احت افتد پس برای تسخین سنگ قرنفل سداب بو یانند و کندش فلفل جندبادستر ایده و بینی دسند بطبیخ مانو نه نوبینه غاقر قرحا شتفطول کنند جندبادستر دل ببر کرساید ه بر سر طلا کنند بعد حلق شعر و ند یا کلاه ند گرم کرده بر سر بوشند و تخته آهن یا آجر گرم کرده بران گذارند و در تسخین بوخر سر بیشتر کوشند دغن قرنفل و غن سداب و غن سوسن شمع آمیخته یا خردل قرنفل عاقر قرحا بهن در پیاده سوسن آمیخته بر سر و مهره های پشت و عنق مالند قرنفل عود بسباسه جوزبویه کوفته گرم کرده بر مواضع مذکور ین بندند یا مرد غن آمیخته مالند زهره کلنگ آب مرزنجوش آمیخته در بینی چکانند پرمرغ بر و غن سوسن چرب کرده یا باریج فیقرا گوده در حلق گردانند تا قی آید اگر نیاید پر خالی از نفع نباشد تریاق کبیر یا میثرود طوطیون یا مصطکی بلادر یا انگذ و یا جند بیا سکبیج بهار العسل حل کرده در حلق ریزند یا طبیخ باده یان لیسون کمون گلقند عسلی در حلق اندازند و چوبی وقت مرض در دهن دارند تا دهن کشاده ماند و بعد اخراج باده گنیز خانگی مرهی آب بر ند و زمانی بدارند و قتیکه یا فاقت آید تا روز چهارم یا هفتم یا چهاردهم تنقیه بحب یا بارج و غیره نمایند مکرر در هفته یک یا دو بار حسب قوت تا بیست چهار روز همین تدبیر ملازم باشند بعده هر صبح و غن خروع بحار الاصول دهند تریاق اربعه و دهند لیسون مصطکی بالعسل آمیخته خوانند خرزان بسکنجبین آمیخته غرغره نمایند الطریفل کبیر تنقالی نجار الاصول دهند مرغ عصافیر کبک کبوتر تخود ب باده و یه گرم خورند مار العسل کرده و قرنفل جوزبویه دارچینی فلفل و قدری مشک بود نوشند اگر درین قسم آثار غلبه خون نیز ظاهر باشد فصد بر همه تدابیر مقدم دارند **فائده** اکثر ست که چون سکته بلغمی کشاید بقیه وه فالج منتقل گردد و کذا اکثر ست که باده فالج بسکته انجامد **قول جوان** کور و و جلاپ و دورم یا تر تردیمتیکوشش دانه یا خمر تیکو

دو اونس یا خمر که در دو قرص حنظل تر بود سه اونس دهند تا خهابر باکشند مالش ساقین نیز و رسوی اسفل نمایند فتیله با سیر تو نمک ارمنی تر کرده در بینی نهند در
چهار چهار ساعت روغن کهربا سفید روح شاخ گوزن انفع گوگرد بخور کنند تیل تو آتنیا کو که در روح خمر طلیا کرده باشند بهر درم دهند حقنه مزلقه سکته نمایند خرقه
در خمر تند تر کرده بر سر نهند و بخرقه آتش دهند تا خمر مشتعل شود و بسبب حرارت ماده منجمده تحلیل پذیرد و چون شعله بایستد روغن کهربا گرم کرده بر سر و لوکاما انند بالای
ورزات کلیلی و تحدوه داغ دهند **قول** تیکولا و برابر داغ هر دو دست **علاج** دیگر نیست تا آهنی گرم کرده بر سر نهند تا موها بسوزند چادر خمر تند آلوده بر همه تن پیچیده
آتش دهند که شعله گیرد اگر مریض طلب آب کند عرق اونگز یا نیم اونس نوشانند قدری گوگرد بر روغن حب الغار روغن سداب بر آتش گداخته فرو گرفته اندکی روغن جند
آمیخته بر فقاره مالش کنند در خریطه مویین جوز بویه کهربا ریحان مسحوق ریگ کرده گرم نموده چند قطره روغن کهربا پاشیده بر سر نهند و بعد حلق شعر فرفیون خردل شیطرج
تخم انجره برابر بسرکه بیرانده ضماد کنند بعد تنقیه بمسهل حقنه شونیز شیلم هر یک بیست دانه فرفیون شش دانه اذان الفار قدری سائیده سعوط کنند که در ربع ساعت
نیم کاناو آب و بلغم اخراج مینماید بعده بالای تحت سر طلا کنند و بر بدن محاجم ناری گذارند و فتیکه و ریدو می عنق منتفخ شود فصد کرده قدر ضرور خون برآورده توتیای
سبز سائیده پاشند بالسمو سکته بر صدغ و جبهه و بینی و گوش و سر طلا کنند عرق دارچینی درهم طبیخ سکته چهار اونس آمیخته دهند و بدن بخرقه بپوشند تا عرق آید خمر سکته
یک قاشق صبح دو پهر شام بعرق اشترغار قبل از غذا دهند تا یک ماه عنبر مشک اسپر تو شاخ گوزن هر یک شش دانه روغن کهربا شش قطره بعرق سنبل دهند
در شروع باد و تزاید نور که سکته ازدیاد کند نمک زیتون بیست دانه نمک دو ولا تیل کهربا شش دانه بسه اونس عرق اشترغار که در شیشه چکانیده باشند آمیخته دهند دو
ایام تناقص النور کهربا سفید سه درم عود صلیب نر و بار و دا نقرا یاده همیل هر یک درم گل زوفا دوازده عدد خردل نیم اونس سائیده بدو اونس مربای گل اسطوخودوس
آمیخته شش ماشه نهار دهند و بعد تنقیه تا هم آبزن با آب کبریتی نمایند تا چهل روز طبیخ چای استعمال کنند روغن کهربا یا روح خمر که در و چند جوز بویه چکانیده باشند
در پیچ زبان و منخرین بمالند و در گوش و بینی چکانند العشبه و تیا نمید درهم بیک پیاله مرق نوشانند بیست روز و مالش هم نمایند وقت مرض پای مریض در طبیخ شدید الحر
برگ حب الغار اسطوخودوس سنبل ریحان مرزنجوش ساعتی دارند و سرد شدن ندهند باز آرند حس مرقق ماده گردش دهنده روح مانع صعود ابخره است **قول**
رازی انگزه در سکته انفع قدر باقلا بجز حل کرده دهند صبح شام حب برای سکته سبات فالج انفع در هفته دو بار دهند کبابه [illegible] جوز بویه قرنفل هر یک دو
اونس جند اسکر و ملو آب ریحان حبوب بند ند شربتی درمی اگر عنبر اونس افزایند قوی گردد **اطریفل کبیر** هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله فلفلین هر یک شش
مثقال زنجبیل نمنین تودرین لسان العصافیر حب القلقل کنجد مقشر شکر طبرزد خشخاش هر یک دو روغن بادام چهار [illegible] عسل منزوع الرغوه سه چند بعد سه ماه
استعمال کنند مقوی معده و امعا و مثانه و حواس و اعصاب مسمن بدن مسخن معده محسن لون مشهی خون مزهن مزید حدت فهم و ذکا هاضم مانع صعود ابخره معده
بدماغ معین باه مزیل نسیان و بلادت و اعلال بارده رطبه دماغی و سرعت پیری و بواسیر بلغمی و استرخا و رطوبت معده مفتر محرور و در غیر سرما استعمال نکنند مگر عند
ضرور **فائده** در سکته دموی حمرت لون وجه مائل بکبودی مشابه لون کسی که گلویش خفه کنند عرق جبهه انتفاخ ودا جین نفس بغیر خره حرارت ملمس سرخی
چشم امتلای عروق عین تقدم اکل اغذیه خون افزا و احتباس خون حیض و بواسیر و مزاج دموی و سن شباب **علاج** فوراً قیفال بر دو دست زنند اگر مناسب
و واجب دانند و داجین نیز زنند و خون حسب قوت گیرند حجامت ساقین کنند و بعد فصد سه دانگ اطلاق کنند حقنه معتدل نمایند بعد روغن گل و روغن
روغن بابونه سرکه پایه روغن گل [illegible] معتدل و قدری سرکه بر سر نهند اگر تنقیه معتدل کنند تا ماده مابقی مستفرغ شود بهتر فصد رگ سرینی انفع چون بهوش

آبیشتر زیاد شنبر آب انارین یا آب ترمهندی حل کرده دهند سکنجبین گلقند که در وجود مصطکی باشد و آخر مناسب و لطیف تر بدگوشند و بر جلاب و کشکاب قصار ورزند و بتدریج تهیه و راج مرغ دهند **قول جوان کور و وقیفال** زده هر دو رگ سر کشایند پنج شش بار دوانک عصه **قول** زاکوت زن سکوه حبس حیض و هشت رگ سر و رعصه شست ساعت چهار بار کشادند صحت یافت و فصد رگ گاو و تر مان صنع انفع **فائده** اگر زاده سودا باصفرا باشد علامت علاج آن از قول صنع جویند **فائده** در سکته و رم دماغی و این دفعه تمی افتد اول اعراض قرنطیس مالیخولیس پدید آید پس سکته افتد و اگر سبب بسر به قطب باشد تقدم آن گوهی و علاج آثار سر سام و یافته مصحب حمی تدبیر قرنطیس مالیخولیس کنند و اگر سبب منه بود بتدبیر بش رجوع نماید **قول جوان کور و وا** گراز شرکت معده با سبب خامی ماده سعدی باشد غشی و دار و غیره پیدا باشد **علاج** کین تلیوه باشد بمرق آمیخته و هند شخصی سکوت حرکت نبض و تفس مدت سال و تیر سیولو دانق کثیر کرده رغن دارچینی به کین تا السین سیا آمیخته و بینی و گوش چند قطره چکانند و بر سر کاو سنیکه ذرایح نهاند و بر شقیقه حجامت کرد و بتشیم بگشاد و تنفس کرد و روزده و یم اسپستی بنوداد ند اخراج ماده شد و سخن کرد و روز سوم سال و تیر سیولو و بر چهارم تمیونیو داد ند صحت یافت اگر سبب کمی گردش خون باشد سبب کثرت خون یا استعمال مخدرات یا بر هنجده **علاج** او و یه مرقق ملطف سهیل خون چون نمک لطیف کهربا اسپر تیو شاخ گوزن اسپر تیو نمک رسنی عصاء عنبر یک قاشق عرق دارچینی آمیخته و بسند نمک زیتون انفع و از اشیای ترش و مخدر چون افیون خمر و غن گوگرد رغن گوگرد رغن تو تیای سبز و غیره پرهیز ند که منجمد خون و غیره اند اگر سبب حرارت آتش یا دو دیا انجوه خمر یا شعاع آفتاب باشد **علاج** آب سرد باشند آب بارد آبزن کنند هوای سرد نمایند دالش ساق با هستگ و نرمی کنند اگر سبب شعاع آفتاب بود کوره و ماهیس هند اگر سبب سم باشد تدبیر ش نماید **فائده** دارو و یه علاجی که بر پشت کف پا بندند سعوط ابو پلیقا بکار بندند و بر سبع مالیخولیا حقنه ابو پلیقا نمایند **دیگر** سپر تیو نمک بعرق مناسب بهند **دیگر** رغن کهربا بطوریکه ذکر یافته استعمال کنند **دیگر** طبیخ چای نوشند **دیگر** سپر تیو و اسعلیه آبشیر کافوری نسبین سیا کهربا السین بیا زهر آبشیر تیو شاخ گوزن اسپر تیو رغنی اسپر تیو نمک رسنی مسلل اسپر تیو کینا اسپر تیو شیر مشتر کبود ابو پلیقا یکانین تورا کلوا ایس تورا بند تین تورا پا یا ایس تورا تیمونیو حب نفی پلیپ یکا حب نطل نوتیا نار و غن انتی تیمونیو سفوت صرعی اقوذ و یون شربت پونیا شربت تیمونی ق ق دکلی انعقاد اپیتی مرکب ق ق دیو عرق او دیو عرق هیدر و تیکا و ضن مخلط یقوان غرغره نطل کرد و کو آرتیتی فوز نگ اسفنجی و الیل که مناسب باشد **دیگر** مالش سیاه بقدر کفیر و آبخیز ند چون مهر شوند از نصفی هفت صره قدر انار بند ند و بر یا فوخ جهه عنق گاو سینه نظیر بکار برند و کنند آنرا ساعت بعده از ماشت مالیخولیا مکوره مالش نمایند و هر بار طرف مقابل آتش دارند و در بستر قطنی بپوشند تا عرق آید اگر کبا شا فهبا الاداع آهنی بر یا فوخ دهند **دیگر** تخم شامی او قیه حلبه شنبلیله هر یک نیم او قیه جند بیدسته ساله غلفلین هر یک سه درم زبیب سه چند بیه در ریتورت کرده مقطر کنند برای سکته و امراض دماغی انفع **دیگر** جواهر مهره ماشه بعرق جند بیه دهند **دیگر** نیل سنان برابر قدر فلفل حبوب بند اگر بیوشش نباشد آب ادرک سوده بر بن دندان و کام و حلق مالند چون بهوش آید حب دهند **دیگر** دیو دار سائیده نوشند **دیگر** غالیه بویند **دیگر** قرنفل نفوخ کنند **دیگر** اظفار الطیب بخور نمایند **دیگر** فلفل به یا مشک سائیده بویند **دیگر** قرنفل مشک بر یا فوخ نطلا کنند **دیگر** گوگرد قدر عدس با آب مرزنجوش یا با آب سلق یا بدهن لوز معوط کنند در ساعت کشاید **دیگر** موی سر آشیده گلک بسیار زده بیش هوال آدم سوده مالند بهوش آید **فائده** طبیب مسکوت را چوپی بنیست ضرب محکم زده بعد زمانی ده ضرب دیگر زد خبش بحرکت آید همچنین ده ده ضرب می زن تا بجنبید و بفریاد آید ضرب زدن بموقوف نمود مسکوت بشست و باید جماع الید فطام طلب کرد **فصل بیست سوم** در جمود آنچه ده خصوص و مدرکه و قاطوخوس نیز گویند

مرضیست که دفعةً افتد و مریض بحس و حرکت تنفس گردد و بهر تقدیر که باشد استاده یا نشسته یا خفته یا در صنعت بر همان شکل بماند سبب او سوداست که در بطن مؤخر دماغ بند شود **فائدهٔ** فرق در جمود و سبات آنست که در سبات نفس بحال باشد و نبض لین باشد و سخن کند اما بتکلف گوید و چشمهایش بند باشد و در جمود عکس این و از سکته و جمود آنست که در حلق مجمود هیچ چیز نرود و خلاف سکوت بر پشت افتاده باشد خلاف مجمود و از سرسام بارد و جمود آنست که در جمود تب نباشد و در سرسام تب بود و بدان حد زند که بموتی ماند **علاج** وقت مرض شافه گرم یا حقنهٔ حاده مخرجه سودا کنند حقنهٔ از بنفسج یا روغن خیری یا روغن سداب یا روغن مرزنجوش یا روغن بادام آمیخته بسرمالند یا بوبه نرم فاکلیل شبت بسر که عنصل بر مؤخر سر ضماد کنند چون بهوش آید منفیح سودا و هندبید نفیع برای تقیه از یارج فیقرا و غاریقون تربد افتیمون نمک هندی حب ساخته یا از افتیمون غاریقون بسفایج اسطوخودوس طبرخ ساخته دهند و اشتر به و اغذیهٔ گرم بکار برند و پس سر بموم روغن چرب دارند چون مرض بانحطاط افتد کلقند عسلی دهند و عوض آب یا العسل نوشانند اگر سبب استفراغ یا حدت حقنه سهر پدید آید روغن بنفشه تنگرم بر سر مالند و بطریق بالوبه شبت اکلیل گلسرخ تخم کاهو کوکنار نطول کنند اگر غلبهٔ خون باشد قیفال زنند بر ساقین حجامت نمایند اما خون اندک برآرند **فصل چهارم در فالج و استرخا** یعنی حرکت حس عضو ناقص یا باطل گردد و باشد که حس بر جا بود فقط حرکت باطل گردد و بهر آنکه آفت فقط در آلهٔ حرکت افتاده نه در آلهٔ حس و باشد که سبب در شعبهٔ از شعبهای عصب افتد عضوی که بآن شعبه تعلق دارد مسترخی گردد و باقی همه اعضا بسلامت باشد مثلاً حنجره یا مثانه یا معای مستقیم یا اصابع یا جزوی از اجزای عضا مسترخی گردد و باقی بدن سالم بود و بباشد که سبب در اعصاب نخاعی و دماغی یک شق باشد پس نیمه بدن در طول از سر تا پا مسترخی گردد و این استرخا را فالج گویند و باشد که سبب فقط در اعصاب نخاعی یک شق بود پس نیمه تن مسترخی گردد و اعضای سر سالم باشند و باشد که پوست رو خدر شود و حال آنکه اعصاب حس و حرکت از نخاع عریسته است و باشد که سبب در اعصاب نخاعی هر دو شق باشد پس همه تن غیر سر مسترخی گردد **فائدهٔ** سبب استرخا سده است یا گسستن و بریده شدن عصب که مانع نفوذ روح گردد و بدانند که سبب سده یا غلظ و سدهٔ عضو است یا رطوبت غلیظ لزج که در عصاب افتد یا ورمی که در نخاع یا اعصاب پدید آید یا سقط نه به یا زوال مهرهای عنق یا پشت از موضع خود یا انقباض عصب بسبب پیر و مکشف و غیره یا خلع عضوی از مفصل **قول** صاحب فونس که این مرض عام و خاص میباشد عام آنکه در همه جسم بود و خاص آنکه در یک اعضا باشد سبب او قلت وصول روح نفسانی بدان عضو است بسبب انسداد مسالک اعصاب یا غلبهٔ رطوبت جلی یا سودا یا آبخره او ده یه مارکوتیکو لوسیا یا خون یا وصول هوا و آب اشیای بارد یا خواص اوکولتا یا کثرت شرب خمر و جماع یا جراحت و قطع عصب و غلو در استرخای فقار یا ورم صلب یا قطع نخاع و غیر ذلک **فائدهٔ** شخصی که زیبق مدتی در دست دارد و استعمال مالش آن کند فالج و رعشه پدید آید و نیز بسبب سمیات پدید آید شخصی از موضع افتاد و فوراً سه اساع دست مفلوج شد شخصی آب یخ نوشید و شخصی بعد اکل سیر آب بارد نوشید گلو و زبان مفلوج گردید شخصی مدتی بر سنگ سرد نشست استرخای مثانه و معای مستقیم پدید آمد و بول و براز بغیر اراده دیگر دو شخصی مدتی در آب سرد قیام کرد و شخصی را بهمین صفت کودن چاه فرو شاه رفت فلوج گردید شخصی ناچیز باد مدم دیگر دست چپ سیاه شد فلوج گردید شخصی اعضاء بر سر گذاشت استرخای جفن و شخصی را زوال بصر پدید آمد بتقیح ادرین مرض اعتدال پدید می آید بسبب بند شدن شقیقتین یعنی شخص حمامی مرتفع عطش سهر و منع ادرار استرخای اعصاب داشت حتی که حرکت کردن نمیتوانست و اشتها نبود و تشخیص آمد که سبب جمره است معرفات دادند و شیر خر تا چهار ساعت نشاندند عصب ترشد و حرکت کرد مگر در استلقا و یحی نضر دارد **قول** جوان کورد و اگر مرض فقط در اجزای سر بود

باشند که فقط ماده دماغ بجای سنت عصابست واگر فقط اعضای زیرین سر مبتلم بوند باشند که ماده صرف در نخاعست واگر هم اجزای اصلی هم اعضای زیرین راس مبتلم باشند باشند که ماده در دماغ و هم در نخاعست **فائده** اگر آفت در جهت دوم عصب بود حرکت چشم و اگر در جهت سوم باشد حرکت ابرو و اگر در جهت پنجم باشد حرکت زبان باطل گردد فقط آفت در اعصاب دماغی باشد و اگر فالج فقط در اطراف و رخسار بود باشد که آفت در عصب نخاعی است و دماغ سالم پس اگر آفت در عضلات زیرین باشد که از عصب فقار اول رسد حرکت لب و اگر آفت در فقره پنجم بود حرکت دست و اگر آفت در فقار مشترکه عظم عجز باشد حرکت پا و اگر آفت در عصب که میان عجز است بود حرکت مقعد مانند این قضیب نقصان پذیرد پس لازم که در یافت اینها کرده بمعالجه پردازند و دویه عضو مخصوصه علت گذارند **انتباه** اگر آفت در سر دو قسم اعصاب یعنی حسی و حرکتی باشد حس حرکت هر دو باطل شود و اگر در واحد بود یکی از آن چنانچه از عصب پنجم بینائی چشمست اگر آن را آفت رسد بصر باطل گردد و جهت دوم عصب دماغی که باعث حرکت چشمست اگر با و آفت رسد شتر از انقباض و انبساط باز ماند و جهت سوم و چهارم عصب دماغی که باعث حس و بان اند اگر در ان آفت بود حس فی الفقه باطل گردد و جهت هفتم عصب دماغی که باعث حرکت زبانست اگر در و آفت رسد حرکت زبان باطل گردد **بدانند** اعصاب یک قسم اند پس عصبی که در موضع حس رسد فعل حس و انکه در اجزای حرکت رسد فعل حرکت مینماید **قول اجالینوس** اگر صفلوج را گفتار مستوی بود علت در نخاع باشد و اگر کلام او مضطرب باشد علت در دماغ بود و دماغی عسر البرسنت و نخاعی سهل البرسنت و گفته اند که فالج عضو متلعثم چون فالج عشه صرع وغیره اگر در اطفال پدید آید زائل میشود از انرو که ادراک نکرده اند و گفته هر که خواهد که از فالج ایمن باشد تکلم و سبک نشود و خواب ننماید و گفته فالج که بسبب قطع عصب و قطع اقتران یا بسبب ریاح پدید آید علاج باشد **قول بقراط** اگر مرض مفرط در روح و حرارت اندک باشد بگردد و فالج که در جوان فرو نشود امید صحت دارد و فالج که بسبب ریاح و اخلاط پدید آید علاج باشد **قول صاحب فونسیکه** اگر بوی عضو مفلوج بهیئت اصلی باشد زود بگردد و اگر عضو مفلوج بتشنج و خشک گردد علاج نپذیرد و هر قدر که عضو مفلوج اقرب دماغ بود همان قدر عسر البرباشد و فالج استو پور و فالج پسور بانسبت بفالج ایزی تیا سهل الزوال اند اگر با فالج ایزی تیا همراهی یابد بسا بائی زائل شود چرا که حرارت حمی منضج مزید بادهٔ غلیظست **قول بقراط** حمی که بگیرد عضو مفلوج را بصحت آرد و گفته اند که اگر فالج از حمی پدید آید بصحت انجامد و اگر مستدام گردد نپذیرد و گفته اند که اگر فالج از حمی پدید آید و بسرسام نیانجامد زبان و فرو گردد و سکر پدید آید و گفته اند که فالج از آشامیدن چهل شبانه صحت سالگی فتد و گفته اند که زمستان دشمنان هاست جنوبی پدید آید و در بهار نیز **انتباه** و گفته اند که بول طفل سه گز دور تا اثر تولد فالج را تشنج باشد و گفته اند که فالج پلپل سفید بود و باشد که سرخ شود و گاه باشد که نیمه تن گرم گردد و نیمهٔ دیگر سرد باشد و نبض هر دست مخالف یکدیگر بود **فائده** فالج که از باد رطب افتد و گفته اند که پدید آید و اگر از باد حار یابس شود بتدریج **انتباه** اگر حس و حرکت هر دو باطل گردند فالج ایزی تیا دانند و اگر یکی از ایشان زائل شود و یکی باقی ماند فالج ایستو پور و پسور خوانند و فالج که بر تشنج یا بر باشد آن را ایسپور یا گویند **فائده در ذکر فالج بلغمی** بطلان حس و حرکت شقی از تری فضلهٔ بلغمی و کمدوست و غلظ و خامی بلغم و تقدم کثرت اکل علاج تا که چهار روز بلکه چهار ده روز نگذرد و دویه قوی ندهند چرا که مفلوج بر خط است که فجاءه بمیرد و خاصه گر مرض صعب باشد لیکن اگر مناسب دانند زمرهل آمندو در بن ایام بر نخود اب مرغ یا کبوتر کرده روا دارند چنین کنون بهتر بود تا حرارت نماند و اگر در زمان حرارت یابند بدانند که سازند و ترک شرب آب کنند بعد چهار هفته یا دیان کاد نجبویه هر یک دو درم انیسون درم گلسرخ شقالی خوشانده گلقند عسلی هفت مثقال آنیسونه حبی دهند یا طبیخ انیسون تخم شبت نانخواه قرنفل تا تخم کرفس بیخ کبر اصل سوس گلقند عسلی دهند تا بق کبیند مرمایه و دایطوس بطبیخ نانخواه

تخم شبت سداب قرماناً وهندچون هفته گذرد وداثر نضج در بول ظاهر گردد تره صبر هریک درم حب الیل نیم درم نمک هندی ربع درم شحم حنظل دانگی آب
کرفس حب بسته صحیح در هند باب گرم یکشنبه تست روز دوم مرق مرغ یا کبوتر بچه که در و نخود تخم شبت خولنجان دارچینی باشد خورند پس هر روز گلقند عسلی هفت مثقال
بمار الاصول وهند سن بعد بسهل قوی چون حب منتن حب شیطرج تنقیه نمایند ومقی تیز مفید است وبطبیخ بودینه مسعتر انستین مزرنجوش صبر قند آبکاره غرغره نمایند
جاوشیر مرجنه فلفلین فرفیون بار بر سایده بول شتر مایسر که شبان روز تر کرده صاف نموده یکقطره در بینی چکانند ومصطکی خردل قرنفل وج فودنج تخم انجره تصف
کنند وبر حنک مالند تا طوبت از دهن برآید وسر پاک شود یا صابون آب سلق گداخته در دهن دارند شحم حنظل بسرکه آمیخته مضمضه نمایند بعده بمار العسل
مضمضه سازند تا در دهن حرقت پیدا نگردد وکنش فلفل عاقرقرحا زنجبیل نوشادر دارچینی مزرنجوش خربق ابیض مشک مفرد یا مرکب نیم مایک دانق سعوط کنند
وبعد تنقیه روغن خروع روغن نارد ین روغن قسطر وغن بشبت وغن سداب وغن تینور پس سر وپشت وگردن ودنبها مالند ودر آبزن طبیخ بابونه قیصوم بودینه
آب ونیز قرعه اصفا مالند که سرخ شود وبازمالش وغسلها کنند وگاه گاه چند عاقرقرحا نیز در روغن آمیزند بوی نمک سیاه در حمام مالند چند فلفل گرد سایده بر بیت
یاد هن ورد آمیخته مالند روج بیت زنجبیل کمون هریک هفت عسل کمیصد بست آمیخته هر روز مثقالی دهند سکبینج یا جاوشیر قدر باقلا بمار العسل هند گرنگبر صبح
شام بمار العسل هند زود نفع بخشد نان بعسل آلوده خورند گر قوت ضعیف بود عصافیر تیهو دراج تدرو بچه مرغ بریان کرده دارچینی خورند شوخ داب از نخم
کبک حمام ارنب ساخته وهند اگر زنجبیل خردل افزایند بهتر انجیر منسق مویز گاه گاه خورند ومجمره ناری بر سر عضلات نهادن ودر حمام بایس آبک گرم
وآب گوگرد وآب دریا نشستن ودریاضت کردن وگرسنه ماندن وصیحه زدن وبا بکار ه وخردل غرغره کردن همه مفید اند واز کثرت اکل وجلوس در آب گرم
وغطوط آن وشرب آب بارد واغذیه غلیظ ورطب وماهی تازه وشیر ومیوه وحبوبات وخمر وسرکه وحموضات پرهیز ند اگر صحت نشود ایارج جالینوس وفصل معتدل
وهند قول محمد زکریا هر هفته بحسب قوتها استفراغ کنند وهر روز جوارش بلاور وهند وغن قسط مالند قول صاحب خیره انگزه قدر باقلا وهند دطلا
کنند قی دراول واخر رفع قول عسکری بعد تنقیه بمار یحات قوته نمایند وهر شب فلفل چند بار بر نیم مثقال خورند بمار الاصول سکبنج بیضه عنصل
نوشند وبعد تنقیه اد هان گرم مالند ریاضت کنند دو اول نان العسل ودر آخر نخود اب یا قلیه بادویه حاره خورند وغن خرطین القطع
قول الار زور بیر ایارج فیقرا هر صباح یک مثقال وهند وهر روز یک دانق افزایند تا پنج مثقال سد یا هر روز ایارج مثقالی فلفل گرد نیم مثقال آمیخته وهند
وآب نهند وهر شب چند فلفل برابر نیم مثقال وهند وخم تند آتش زده بابطیخ ادویه گرم انگبار بکنند که عرق آید پس تابق کبیر با مثروولیطوس وهند وخوابانند
بستور دو هفته دو بار وچرم ارنب بر عضو سرخی پیچند وبعد تنقیه ورق غار مزرنجوش حرمل بابونه برگ انجیر سداب قیصوم برگ حنظلی برگ منجنگشت برابر چند
قدری در آب کنند چوشاشند نصفی بماند زیت آنرا زنده وهنوز گرم باشد آبزن سازند اگر سطوخودوس تمام باشد آبزن سازند از هر بنجویه یا فوزنجبویه گفته همان وزن کرک پدید آید تا آن ماکنا
یک سکره یا بود وهند ووقت شام در طبیخ چای قرنفل سه عدد بادیان خطائی نیم درم زعفران نیم سکره پاپا فرو ده نوشانند جوبود وهند تنبا کو بو یانند
وعوض آب طبیخ قرنفل وقدری عنبر آن نوشانند وقت شب آبزن پارالیتیکا نموده صبحی مالش سفوف یارغن جوزبویه کنند وبا بریشم در سعوط پارالیتیکا ترکرده وخیتی
نهند قول حنین به صبح فلفل گرد وزراوند گرد وبرابر یکدرم وهند قول جون کوروو مار العسل عسل گلابی شتر بنا سطوخودوس هریک نیم اونس طبیخ زوفا
گرم چهار اونس آمیخته وهند چهار روز بعد وحب کوچیا حب فیذ اهریک دو سکره پلیو مصطکی قرص حنظل هریک چهار دانه باب سیحان حب بسته هر اه بیخ شترغا

زوفا کتم قرطم غاریقون کما فیطوس کہ در رو دیا فینی سانو یا معجون در رو دونیم اونس بود و بہندی پس مالش عضو مفلوج نمایند بعدہ تا شش روز صبح شام طبیخ معرق و ہندو طبیخ انبروسیو انفع صبحی دہ ہندیست روز در سیان مزنجوش اسطوخودوس سرس سنبل دونا پرشاد کتم ایرسا ہر یک پنجی و کاکا ذاکتش نرم جوشانده از فقار تا عجز انگبات و ہندکیماہ باحتیاط کہ ہوا نرسد و او کوانیتو فالجی بر فقار و اعضای مفلوج بالیدہ بخرقہ پشمین کہ بدو سنبل گرم کردہ باشند پوشند حسن البہ خمر تند ہر یک نیم طل سائیدہ بر آتش نرم گداختہ صافنمودہ اسپرتو بہ روزہ یک طل آمیختہ ہشت روز در زبل اسپ فن دارند پس حمام مارپا چکاند و بر فقار و غیرہ مالش نمایند اگر کافی نبود مرباسی اسطوخودوس ہشت تولہ مرباسی اونس مرباسی گل ریحان مغز لرنب بریان ہر یک نیم اونس مرباسی زنجبیل دو درم و یا مشک شیرین جوزبہ ہر یک درم تخم خود صلیب و اسکروپلو سائیدہ بسبل عصبی آمیزند شربتی دو درم بعرق کافیطوس تا یکماہ بتوقف یکروز و ہند اگر کافی نبود مرق انیسی دہ دوازدہ روز در ہند کباب خورند چوبچینی پنج اونس کشنیز اونس و فارفرگ ریحان با در نجبویہ ہر یک نیم شت اسل سوس و در درم مسہل خولنجان ہر یک درم آب پنج کاناہ بہ ست ساعت ترکردہ جوشانده عوض آب نوشانند اگر دافع مفلس باشد گوگرد دو طل ابقر طل و با زنده عدد در آب کتیرہ جوشانده و وقت جوش ریحان مزنجوش سرس کافیطوس اسطوخودوس ہر یک دو شت انداختہ آبزن کنند یا نمک دو طل زاج طل سرس نیم طل گوگرد یک چہارم یک کافیطوس سہ اونس جوشانده آبزن کنند تقیو یا فرتیکو نیدرم یا اوروویا فرتیکو بشت دانہ بطبیخ چوبچینی ابوت کرفس آمیخته و ہندتا ماده راسیال کرده بعرق رفع کنند اگر کافی نبود بزنوکا دو زالکلیلی دانع مذار و خمیر کہ سہ نیم اونس کہ با سہ درم خوزبویہ دو اسکروپلو پودینہ قرنفل ہر یک اسکروپلو جنبہ اسکروپلو روح خر سائیده بزخرقہ کشیده بالای مالیدہ گذارند پنج شش روز و تبدیل کرده باشد باید کہ دوال بخرقہ شش بقوت المدبس بخن فوزیکاس مرکب بندہین نمایند بعدہ گذارند مقصد یاوس العلاج بود مرزنجوش کتم قرنفل شادسنبل بدہ کاناہ شیر جوشانده اکباب کردند و بر ہمہ شناع روغن فوزیکاس مرکب مالیدہ دو و باچقدہ نمودند صحت یافت تدہین نمایند بعدہ گذارند مقصد یاوس العلاج بود مرزنجوش سک انفع برگ نیم ریحان چہار اونس سائیده پیہ کلیہ ایل روغن خرطین ہر یک دو اونس آمیخته مالند اگر فالج در دہن یا زبان یا سر باشد دو بہ مفید دماغ ہندیست تا یکماہ شب و روز در سانت نوشند و سیدروپ تیکو مفید اگر کافی نبود مذکور بالا کاکا و تیکو گذارند دو سہ ماہ سائل دارند مقصد یاوس العلاج بود مرزنجوش سک انفع برگ نیم ریحان چہار اونس سائیده پیہ کلیہ ایل روغن خرطین ہر یک دو اونس آمیخته مالند اگر فالج در دہن یا زبان یا سر باشد دو بہ مفید دماغ ہندیست تا یکماہ شب و روز در سانت نوشند و سیدروپ تیکو مفید اگر کافی نبود مذکور بالا کاکا و تیکو گذارند دو سہ ماہ سائل دارند مقصد یاوس العلاج بود مرزنجوش سک انفع برگ نیم ریحان چہار اونس سائیده پیہ کلیہ ایل روغن خرطین ہر یک دو اونس آمیخته مالند اگر فالج در دہن یا زبان یا سر باشد دو بہ مفید دماغ ہندیست تا یکماہ شب و روز در سانت نوشند و سیدروپ تیکو مفید اگر کافی نبود مذکور بالا کاکا و تیکو گذارند دو سہ ماہ سائل دارند

زیر زبان نمایند تمر تند نسیم کاناہ سنبل چہار درم کہر با درم سیاسہ جند ہر یک نیم درم ظرف صفالی کرده بآتش نرم جوشانده لحظہ لحظہ غرغره کنند مرفلیہ فالج زبان شخصی را فقط مرض در اصابع ماند ریحان بروغن بہ روزہ آمیخته جوشانده مالیدند و شش دانہ اوروویا فرتیکو بہ نیم اونس اکوا تیا کال دادند صحت یافت شخصی را فالج از غصہ پدید آمد مکسی دو انفع نشد انگزد اسکروپلو جند سنبل ہر یک دو سرخ آمیخته دادند و برق یا آب خوشه عنب آبزن کردند صحت شد و آبزن بطبیخ گل مہوه و آب گوگرد انفع قول طماس اگر فالج یا لمی مکسی حیه نرود مالش زیوج کنند تا آزار سیال کند اگر عضو مفلوج لاغر و سرد و ثقیل گردد پس سبک منفعد و شدن گردش خون ست باید کہ فلونر نگجا راحت دو لاتیل دہند تا آزار سیال کرده گردش خون پدا گردد یا ده درعده مستی باشد تنقیه کنند شخصی را شش ماه فالج داشت و سخن نمیکرد و مکسی دوا سود نداشت گلین تیله بیست دانه دادند در سه روز دست حرکت کرد پس دو دفعه دیگر دادند صحت شد و سخن کرد اگر در بقیه متوقف شود مسهل ایرن بخند یک یا دو دفعه جلاب دو درم با سفوف کورنا پنجبو دواسکروپلو دہند یا حقنه نمایند روز دو یم اسطوخودوس سه درم فتیمون حاشا ہر یک دو درم بادیان دار چینی کرویا حاتر قرحا ہر یک دو درم آب پنج طل در ظرف گلی جوشانند نصفی بماند صاف کرده عسل دوازده اونس فلفل دار فلفل دار چینی قصب الزریره

سنبل قرنفل قسط هریک اسکرو دیلو آمیخته درکمینم اونس این سه اونس طبیخ ریحان مشکطرشیخ آمیخته دهند وبعد نضج ماوده دوازده بار بتفاوت ایارج پاچپوچیا
اسکرو دیلو دهند **قول صاحب فونسیکه** برای تنقیه جلاپا دودرم دیاکریدیا رسیلیوده دانه آمیخته یا زینیا جلاپا تیم اسکرو دیلو دیاکریدیچهار سرخ نشیره مغز تخم تربز
وشیره مغز تخم خیار دهند سفوف پاچپو انفع مرکوریوشیرین چهار سرخ دیاکریده دانه دهند داود یه بقیه سرمی انفع مکرر دهند دود فالیج اسپیوریا دوسه وزن متواتر حسب
کثرت ماده وقوت مریض دهند سوای این مطبوخ وجوب که در تشنج رحمی آیند وزانها بجای جندر دغن کهربا یا تمک لطیف شاخ گوزن یا اسپرتو آهن یا روغن قطر
مزنجوش یا السبن یا جندا آمیخته دهند تا ازلطافت خود باعصاب نافذگشته روح نفسانی را روان سازند بعد تنقیه آب معدن گوگرد یا آب اودیه مناسب حمام
کنند وسرس وغیره اودیه در خمر یا آب جوشانده انکباب کنند چون عرق آید بخرقه گرم نشف کرده نیم ساعت دربستر پوشیده دارند پس روغن گرم گرده مالش نموده
بجلد رو باه یا بجلد گربه بچندین روغن گربه یا روغن زنانگی عدد ازسر جلد امعاوغیره پاک کرده روزهی دو سه پرتو خیر تر دارند صبحی سلاب قرنفل حب الغار اسطوخودوس
سنبل پرکرده بسیخ بسته باتش نرم بریان کنند وروغن کهربا چکانیده دیگر مزنجوش برگ سرس سائیده درظرف گلی کرده هن بندنموده در تنور پخته آنش فشرده
هموزنش تخم بقر آمیخته سائیده مالند روغن بط یا بط که نر به عدد خفه کرده از امعاوغیره پاک نموده نخم شسته قرنفل اسطوخودوس سنبل هریک اونس
پیه گربه وشتی یک نیم اونس مرکندر هریک چهار درم جندر فرفیون هریک یک نیدرم خراطین سی عدد درسرکه تر کرده بسیخ بریان کنند وزیاده ظرفی پرازسرکه سازند
نهند وروغن که چکید بعد سرد شدن برآرند درشیشه کنند دمالش نمایند دیگر پیه یک سگ سرخ یا روغن کرده در دو باه یا پیچ سگ پخته باشند الند نقل شش درم فرفیون
یکمثقال هریک چهار درم درآب سلاب حلکرده چندسه درم مومیا دواونس زیت ده درم مرهم ساخته کار برند وباه درآب مهرا کرده پیه او گرفته مالند پیه آدم پیه خیس
پیه قیر پیه آهنی پیه گربه کوهی الف روغن هوا نیقیون روغن سوسن روغن لوبادران روغن حب الغار روغن بو باه روغن چندر روغن فرفیون روغن فراریج روغن قطر
کبا به روغن بهروزه روغن موم روغن سنبل روغن جوزبویه روغن کهر یا روغن آجر غیدمالند لیکن باید که روشنموم وادویان دمهرا هم چندقطره روح خمر آمیخته کار برند
کره روغن بسیب بهنیت سبدو اسماست **قول سینه تو** روغن حیا یا لیخصوص مقطر بغیر انحلا طبیه وغیره نمالند تا باد و در باعصاب خشک گشته صلابت نیاورد
ویگر عرق اودیکر یا اسپرتو خمر مالیده خرقه پهنا تر کرده بهندند اسطوخودوس مزنجوش کبا به سنبل بوست نارنج کوفته خمر انداخته روغنی بر باد گرم درشته خرقه تر نموده
بندند **عرق ارتی تریکا** اسطوخودوس نارد ین سنبل گل مزنجوش گل کتم گل کبا به هریک شستی برگ زیتون دوشست سورنجان چهار درم خوبوید دودرم قرنفل درم
کوفته در خمر چهار ساعت تر کرده چکاند دیگر یاسمو بازیل یاسمو سدابی مالند **دیگر** مزنجوش اسطوخودوس هریک شستی نارد ین عود بلسان عنفران دالالخوین
کنند رمومیائی سکبینج مقل مصطکی صمغ عربی میعه سائله خصی لبان هریک دونیدرم سائیده قدیح اونس آمیخته دانیق کرده چکاند وآب بس روغن بعد اده
مثل عسل غلیظ برآید واین باسمو سات برآستخا وضعف عصب نافع **دیگر** زنجبیل یا کلیل یا کندر وفرفیون روغن آجر یه هم ساخته برقضا رهنند **دیگر** زنجبیکا
چسپانند چون موضع سرخ شود انجره سبز سائیده گذارند **دیگر** بعد تنقیه تمام پته یا طیف شاخ گوزن یا کهربا یا تمک یا مغز تخم خیار تمک لمنی بس سه جندبیدستر
قطره بطیخ چاهی یا قوه یا چکلات مسحی دهند چند روز که طیف مفت صد وسیل روح اندو دیگر تین قوار پر آتا یا بسفوته یتوکه مرکب از روح قرنفل شاخ گوزن
وروغن بسیاسه سه انگاف نعنع عنبر موسه دانه روح چکلات یا چای دهند تا کسال که قوت مخیل مقوی دماغ وروح وقلب باشد خصوص در شاخ داده دو یا
نیکیده مکرر یا نفع کند تخم الدابست ۱۵ کره مرتبین راد سوا شعر یگ دانند مخصص وبند بطیور کوهی کبوتر فاخته مذکر گوش بریان کشمش جوبادام پسته فیروز

شیرینی بیفزایند نافرزیال آب انیسون یا بادیان طبرکرده خوراند طبیخ انیسون دارچینی نوشانند وقت شب غذا کم دهند و در روز یا منت کنند و از تخم خوک ذب ماهی برنج میوه ترخم لبنیات پرهیز نمایند و در مواضع سکون کوتر دارند **قول ابن ماسویه** بسیار دیدم که فلوج را اسهال افتاده فالج زائل شد **قول رازی** اگر فصل وسال و عمر و مزاج و قوت مساعدت نماید و مریض قوی البدن اخر اللون جوان بود آغاز علاج بفصد کنند که خون مرکب همه خلاصت و حال ماده کمتر شود و بسکی بدید آید مگر آنجا که بقی صرف بود و دشوار نباشد و برای تقلیل سطوبت فصد کردن خواهند باید که کمیت ساعت قبل از فصد تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا سنجر نیا یا القرقیا بخورد کهنه یا مار العسل حل کرده دهند پس فصد نمایند **قول البتاذر** عصاره الکابس نیم درم سورنجان هشت دانه آمیخته دهند هشت نارده بوزن تفاوت پس تا یکماه در هفته دو بار و بعد تفتیه تمام چوبچینی چهار درم خرشش طبل سوزنی ترکرده دو حمام را یا نیم یا عت جوشانند پس بهمان نموده صبح شام یک یک اونس دهند و مداومت کنند روغن که یا بادشت فطره صبحی بطبیخ مرزنجوش سنبل کتم دهند یا شکر و بنفشه و صبغ یا فوخ مالند و یک قطره بمجرد انداخته بخورنمایند روغن تارتر و روغن سنبل روغن بنفشه روغن اندرونوس روغن فرفیون روغن وحشی انس روغن نوریکاس مکب روغن کاچورس روغن خطمی روغن صابون یا سمسم یا البتیکا آوکوا نمیتا یا لیتیکا اوکوا نمیتا یا لیز یا مالند و اسپین سبا نارنجی آسپرتو یونانی آسپرتو نمک رسنی و سپال آسپرتو نمکین آسپرتو اربشیم آسپرتو بسته یکی یا سمسم یا البتیکا و تین تورا یا تین تورا البتیکا تارتر داد سوال حب حنظل حب بصل روغن یا البتیکا سینابری شربت بنفشه یا جوس شربت حنظل عرق اد یوعرق بهتر یکا آدی سید و یکا فلوز نمک رسنی قرص غاریقون کرده کوازرنیتی لیکور مرکی مرق طبیخ انبروز یتجمون یا الیز یا تجمون یا البتیکا تجمون اماکار و یونمک و دواتیل هر کدام نسبت انند دهند **قول صاحب ذخیره** اگر فقط حنجره دو مری مفلوج بود و موضع عسر گردد باید که مجمه زیرنخ نمند بعده چند سکبنج طلا کنند و اگر زبان مفلوج گردد مجمه زیرنخ گذارند و بخرد ل غرغره سازند و اگر شانه و مستقیمه مفلوج شود دو اول مرا زبند گردد یا بغیر اراده برآید بروغن سداب یا روغن قنطار احمار حسد قنه انگزه و جاوشیر آمیخته محققه کنند و در اطلیل چکانند و بر شانه و بران مالند و برای سقیه آب نمک شحم حنظل حقنه کنند و در آب گوگرد نشانند و اگر برانیخوایست برآید بقصص چوزخم و نیزه حقنه سازند **مار العسل** عسل یک آب شش جوشانند که نصف ماند قوی سعد کشتی مدر بول ملین طبع مسکن و مجتمع و کبد مجلی فریه امراض بارده چون فالج لقوه مفاصل ذخیره ذی استعداد بقی در محرور سی بسی که در مرض احتشاد ارد و نیست **مار الاصول** پوست تنکه نیس پوست بیخ بادیان هر یک ده پوست بیخ کبر کرفس انیسون بادیان بیخ اذخر هر یک چهار سارون حب بلسان هر یک دو حنظل یا سلیخه هر یک ده نیم عود بلسان بوزیدان جن مل هر یک سه مویز منقی بیست در مرب چهار رطل جوشانند نصفی ماند صاف کنند شربتی سی مثقال برای لقوه و صرع و امراض بلغمی سوداوی نفیذ بفت حصاص نفع سده کبد فریله استسقا و درج مفاصل **حب شیطرج** فلفلین عاقرقرحا هر یک یک زنجبیل خردل البیض بیخ شیطرج ملح هندی هر یک دو فانید چهار برابر ده بسته باب کلم حب بندند شربتی تا سه درم آب گرم برای فالج و لقوه و درج عصب و مفاصل نافع مدرشت **روغن قسط** قسط فطره فرفیون فلفل گرد هر یک عاقرقرحا چهار جندبادنیم درم کهنه صد زیت پنجاه اد و یه را کوفته سوای فرفیون و جندبادیک شب ترکرده جوشانند نصفی ماند صاف نموده روغن آمیخته نیز بجوش روغن ماند فرد گرفته جندبادفرفیون آمیزند مقوی عصب حافظ سیاهی موثر لقوه فالج و لقوه و برای معده و جگر بارد نافع **روغن شونیز** شونیز بیست لب لوز مرسی سائیده کشند برای فالج و لقوه و تشنج نافع **روغن سداب** آب سداب ترسه روغن کنجد یک روغن سازند یا برگ تازه سداب در روغن انداخته چهار روز در آفتاب نهند پس صاف کنند یا برگ سداب یا بس یک آب چهار روغن چ طبایر کنند برای صداع و صرع بارد و وجع کمر و ورک و مثانه و کلیه و ساقین گوش سفید مدحنیس

وبول محلل ریح طلا مطبوخ قنطوریون شحم حنظل غاریقون عنصل مشوی تخم بنبلشوی خیارشنبر اسوه فربیون هوفاریقون هریک شانزده بسفایج کماذیوس افتیمون سلیخه هریک هفت سکبینج مرزا وند گرد زراوند طویل هرسه فلفل دارچینی جاوشیر چندقطرا سالیون هریک چهار عسل سه چندشیرتی چهار مثقال برای صرع ومالیخولیا یا سکته وفالج وعرشه ولقوه وتشنج وصداع وشقیقه ودوار وضعم ووجع گوش ومثانه وگرده ونقرس ومفاصل وعرق النساء وعسر نفس ودوار الکبیه ودوار الشعلب وریشهای کهن بدواسه نای مثانه وسلسل بول وامراض بلغمی وسودا وی نافع منقی اخلاط از نجبه مدحیض مسهل بی مشقت واز ایاج لوغاذیا دیمه افعال قویست فایده در فالج خون سخته سوداوی تقدم تدابیر سخن مخفف تقلص عضو حرقت بول وحیض ووجع امتلای عروق علاج اگر شربت خون باشد فصد مکرر کنند بعده ملوست بشروه یطوس نمایند واگر حرارت ویبس غالب بود مارالشعیر کاسنی سکنجبین وسپندمرق مرغ اسفناخ آب نارین خورند وغسل مدتی سرگرده کرده برسر المنذر تازه را فالج شده وصنع بول وغلیظ پیس دشت شربت آلو آب تمرهندی دادند وموسم گرما بود در آب سرد آورند مزاج او بحال آید چون هوا سرد شد بادویه گرم علاج کردن صحت یافت قول صاحب فونسیکه اگر امتلای خون باشد فصد کنند قول جوان کوروا اگر حمی نبا شد ومرض از خون قوی نبود فصد فاینده فایده در فالج ورم تخاعی لزوم حمی تمدد اعصاب وجع بس در حار کثرت باشد ودر بارد کمتر علاج در حار فصد کنند ودر بارد انفوفل مهندل اقاقیا ماسیشا دغیره بآب عنب الثعلب ضماد کنند وروز تر آرد جو با ک کشنیز ورغن گل آمیخته گذارند ودر انتهاتا انحطاط بابونه برگ سلق بر رغن گل ومومیا آمیخته بر موضع ورم ضماد سازند لیکن بعضو مستر خی نگذارند ودر بارد حب الغار سیه بابسه مرجوز سرو زعفران چندشب بر روغن قسط ومومیا آمیخته یا کلیل نقشه هریک سه مثقال بنفشه وشیر خل هریک دودرم مغز تخم گاو پیرمرغ هریک هفت مثقال موم دو مثقال صمغ بسرکه گداخته موم سپید بر آتش نرم کرده ادویه آمیخته ضماد کنند فایده در فالج صعب وعقطی تقدم آن علاج اگر دفعة بعد وصول ضربه پدید آید علاج واگر بعد چند روز شود فصد کنند مسهل سپند مرجاوشیر چندقرفیون بومد روغن گل آمیخته بموضع ضرب ضماد سازند حلبه مغز خیار سپید تخم خربزه بیخ سپید بطیموم دهن مرد کدار نداگر نفع نشود علاج عسر باشد فایده در فالج خلعی وجود آن علاج رفق کنند وتدبیر خلع نمایند وفالج که بسبب قطع وفسخ عصب شود لاعلاج باشد فایده اگر سود مزاج سوداوی سبب فالج باشد آنرا شرطا ضماد سازند وتدبیرش تبدیل مزاج مضروبات قول محمد کریا مغلوبی دیدم که سبب مرض او مروده وشتن حرارت بسیار بود آن را ایاج فیقرا دادند نفع عظیم دید پس گیاها برد ودند وتدبیر مرطب کردن شفا یافت فایده در فالج بحرانی کلعض اعضا دفع نمایند واین اکثر وقوع یابد علاج روغن بزگس روغن بنفشه روغن بادرنبو روغن خروع بابابونه اکلیل مزنجوش آب کاسنی آمیخته مالند روغن بابسه مالند روغن ثابت ودر روغن بنفشه کبیخته مالند لیست چنار سائیده سه درطلا نمایند مغز فلوس خت ودرم آب بادیان آمیخته روغن گل مثقالی افزوده چندروز دهند یا تخم بنج بست درم در شش قاشق گلاب حل کرده نوشند مغز خود شبت نخود نیم قول جوان کوروا اگر در فالج قولنج پدید آید مغز خرگوش دوسه عدد آب برگ ریحان آب برگ حافیطوس آب بیخ حب الغار هریک سه درم نرفیل وافتیمون هریک یک مثقال منسول آب کافیطوس سه اونس نمک قدر حاجت مجون سماقه قدر حاجت دهند فایده در فالج سببی این تدبیر بیخ افتد بعبیر پدید آید تقدم تدابیر سخن مخفف تقلص عضو وسوای موجع چون علاج این للاعلاج است اگر تسبی یا جوان باشد نادرست که برگرده علاج بر ای سیب مارالشعیر لعاب بهدانه شربت بنفشه وشیر خشت بعد تنقیه نمایند وروغن بادام گرم بکار برند وچب قرفیون تنقیه نمایند وبعد تنقیه مجامع ساعی بر عضله عضو مفلوج گذارند پس روغن قرفیون وروغن قسط روغن بابونه مالند عامه قرحامیه تخم خردل فلفلین هریک درم قرفیون جمله هریک دودرم بر روغن خارد روغن بابونه ضماد کنند تا سخن

عصب نماید حب فیرفیون فرفیون غارقیون مقل سکبینج شحم حنظل هر یک یک سر و صمغ آب گندنا حاصل کرده با و آمیخته حب بندند شربتی بضعیف یک
و بقوی دو درم برای عشره و فالج و برص و امراض بلغمی مفید قول صاحب فونیکه هر روز بین بقرحقه کنند یا هر روز مرغ که در وخطمی نفقه طبیخ بود و یا ماش مغز
دو عدد شربت مرد یا شکبر سفید یک تا هشت آمیخته حقنه سازند بشیره معجونی تخم خیار شنبر حقنه کنند اگر خواهند مقر فلوس خیار شنبر یک تا شش با شکر افزایند وقت
صباح شیر خر طل بسد یا مرد یا دیدا بلوسیا چشم سرطان طباشیر یک نیم اسکر و پلپل آمیخته دهند و تا چهار ساعت از کل و شرب باز نانند سه چهار ماه بکار برند و مارالجبن بری
مرق فروج که در ده گاو زبان کاسنی شهر حقنه خوش بود الفع و اگر با الجبن همراه ادویه جانوریابیت دانه نمک افعی دهند مفید تر باشد حمام نماید و ان آب مگیر منافع
وقتیکه اعتدال مزاج پدید آید آب گوگرد آبزن کنند فائده در دکر ادویه بندق هندی قدر فلفل یا دوا المسک با آب مرزنجوش یا روغن جوز سعوط کنند و یگیر
طبیخ دلیو دار نوشند و بر بلدو ب نشینند بخم رب خورند و یگیر صمغ افسر طالیون بر صمغ گذارند و یگیر تریاق فاروق قدر بندقه تا چهار دو دهند و یگیر سلیخه ای خرع
دوا المسک مرشربت عسل عرق نمناکو جوارش خسروی جب عشره معجون فتنی مفید و یگیر پوست بیخ عدد یا دو کرده در برگ تنبول نهاده بخورند و یگیر شق
بعسل مایند آب هر روز کیدرم یا روغن آجر یک نیم مثقال یا روغن کندش همان سرخ در برگ تنبول یا فاوانیکه و سرخ تخم سوده دهند و یگیر طبیخ عشر بنیت طلا کنند
زرنباد بعسل ضماد نمایند و یگیر مغز اسد بر روغن کنجد گداخته یا روغن عقرب یا روغن حنظل انخطر ایا روغن گل ا دوی یا روغن دار صینی یا روغن مرزنجوش یا
روغن فاوانیا روغن افعی یا روغن تخم کونیز یا روغن یاسمین یا خون کبوتر گرم مالند و یگیر نوشم مصفی نیم طل بین بقدر چهار طل یا زنجبین غلیظ شود و نوشم برآورده
بیک طل عسل آمیخته گفته زنند که یک بسم شود و پنج یا ده درم خورند و یگیر نوشم مصفی نیم طل کونته انگبز فلفلین نمک سنگ نمک سیاه برابر آمیخته تک یا ده درم خورند و یگیر طبیخ
پوست بیخ خروع تا ده ماه نوشند مزید بر مهیج ظفر و کمر هم و یگیر مالکنگنی تخم دهنوره شونیز موسلی سیاه تخم کونیز هر یک سفید هر یک درم روغن کنجد هر سی درم جوشیده مالند و یگیر پوست
و خت سرو خشک سایده بندزد و یگیر بلادر نیم درم آبجنبوزه عسل آمیخته نیم درم یا فلفل دراز نیم درم یا زراوند گرد نیم درم بعسل آمیخته دهند و یگیر روغن تخم کرفس سه درم
دهند و یگیر بیلاد و شیر برروغن آمیخته مالند و یگیر عاقرقرحا یا فلفل نیرت بریان نموده مالند و یگیر کندش مسحوق سرد بسته لوبند و یگیر مال کنگنی سپند دانوش گوگرد دانوش
و ظفر نیکه زیره و سفت ثقب بود نهاده بندکرده روغن بکنانه مزبله مرغ و امراض سر و زبان هم و یگیر جند بیدانه فلفل سه دانه تخم کرفس اسکره پلپل بطبیخ اسطوخودوس
دهند و یگیر فلفلین تخم کرفس هر یک کابلی دلیو دار نمک سنگ شیطرج هلیله زرد بابویان هر یک نه هلیله کابلی صد قند سیاه برابر همه جوب بندند شربتی سه درصحی چهل روز نهند
و یگیر مرچ فلفل انجبیل کمون برابر چیا گنه بمهوج عسل آمیزند شربتی دو درم و یگیر برگ دادوی برگ سیب هر یک یک حرمل دو تخم خوزنا تل تیم قدر کنانا معرانی جوب بندند
و هر روز نصبی دهند و یگیر دانوش کرده هشتم حصه خود نمک تا چهل فیچر زرب ده کیصه و یگیر فرزند چنانچه در یک سال یک عدد معتاد شود مزید امراض سبی پرهیز مهیج نه
حب صبر بیت هلیله زرد دو خردل سنه نمک هندی شطرج زنجبیل شحم حنظل هر یک دو فلفلین قدر هر یک یک آب کرنب جوب بندند شربتی تفاضی حب ذاراقی هر
پنج حنظل فلفل هر یک دو درم شکر مقدوم نیم طل قدر فلفل جوب بندند مزبله مرغ یحی و افعی قرصه حب سم افار ا قاتیه هر یک دو کته سفید چهار آب زنجبیل سه طب قدر
سه جوب سازند شربتی صبح شام هر یک حب تا هفته و روز سوم شربت قند نوشاند و نیم نمک خورند قی دهد حب دافلفل تخم قرصه نه نانخواه کابا
ملح عجمین برابر آب نبات البصر و شیر عشر چند بار تشنه کرده قدر نخود جوب بندند شربتی صبح شام یک یک حب انگباب زنجبیل نوشم هر یک چهار مثقال کوفته
برگ بکاین برگ انجنگشت هر یک نیم طل آب چهار طل جوشانند نصفی ماند در جای محفوظ انگباب کنند سعوط صبر شونیز نوره ارمنی برابر آب سلق سایده و نیم

چکاند بعد مضی چهل روز مزیله القوه سم روغن پوست بیخ کنیر مفیه بقشر برگ تا توره سیاه هر یک ۵ درم روغن کنجد نیم رطل روغن ساخته و آفتاب بالند روغن بیخ تخم تا توره زهر مهیطه هر یک یک روغن کنجد بیست درهم بر آتش نهند چون سرخ شود فرو گرفته او ویا نداز ند از چوب یا آهن حل کرده بکار برند و آب نرسانند مزیله بیخ تخم روغن خراطین خراطین زنده بمشون بخمر روغن زرد هر یک رطل مال گنگنی نیم رطل شیر بهار رطل پزند چون روغن بماند مصاف کنند شربتی مثقالی برای فالج و لقوه و رعشه و غیره نافع روغن خراطین خراطین زنده ۵ درطل در ظرف گلی کرده سبوس تا نخواه برانها پاشند تا گل از شکم آنها برآید یک یک ابر داشته در ظرف دیگر کنند و با سبوس مذکور پاشند یک هفته بسنبا بپس ۵ درطل روغن زرد بریان کنند و روغن صاف نموده دارند وقت حاجت آرد نخود بریان هر ۵ روغن مذکور سه شربت قدری نمک اضافه سبوس مذکور پاشند یک هفته بسنبا بپس ۵ درطل روغن زرد بریان کنند و روغن صاف نموده دارند وقت حاجت آرد نخود بریان هر ۵ روغن مذکور سه شربت قدری نمک اضافه حبوب بستد بر روز جهی و هندبا بپای فالج و استرخا و رعشه و لقوه و تشنج رطب النفع ضمادی قیر قبه سکبینج جاوشیر هر یک ۱ ونس فرفیون ۵ درهم موم زرد سه درهم هم سحته گداز ند برای فالج و استرخا نافع روغن چندبیدستر چون حسن یه قسطا و اجینی عفران حب بلسان سنبل هر یک ۵ درهم زرنباد مرداسنگ فلفل اسهل عاقرقرحا هر یک ۵ وینجد مرزنجوش ۵ درطل خمر انگوری بماید تا آنشیکه ربع طل بماند روغن بسازند برای رعشه و فالج ذخیره النفع روغن سنگ سگ سرخ سه ذراسته دارند و قبح نخواهند پس نخه کرده کشند و پرچه پرچه کوفته روغن کنجد شانزده رطل عقرب صد عدد زعفران مشک هر یک ۱ ونس پنیوک پنه خر هر یک نیم رطل موم تنگنی رطل روغن گل ربع رطل رطل عصطکی ۵ ونس انداخته بر آتش نهند چون خوب بریان شود صاف کرده بکار برند اگر ۱ ونس سگ عقرب آخته صاف نموده پس دیگر آویزند بهتر برای استرخا و فالج و رعشه و تشنج و تمدد و کزاز نافع موم تنگنی موم ۵ تنگنی نیم آمیزند روغن سگ سگ بیستور پرچه پرچه کرده در شانزده رطل روغن هشت رطل آب پزند چون ۵ رطل بماند عقرب پنده صد عدد ۵ ظرف سی کرده بر آتش نهند چون بمیرند روغن انداخته پیش دیگدان فن نمایند بعد چهل روز بر آورده خراطین منسول بخمر ۵ درطل برگ هو فاریقون برگ خطمی برگ ۵ روسه هر یک هشتی عفران ۱ ونس انداخته بزند چون مهر شوند صاف نموده روغن را از خرقه که بخمر مکرر تر بود صاف کنند از آب پس مرهم کریا هشت ۱ ونس مغز ساق خوک مغز ساق خر هر یک ۵ طل روغن کهنه یک طل و نسخه سعیه سائله پیه قاز پیه مرغ هر یک ربع طل میزنوشته آمیخته بر آتش نهند چون بجوش آید مصطکی چهار ۱ ونس موم تنگنی هشت ۱ ونس ملک البطم سه ۱ ونس انداز ند نیم ساعت جوشانده سر دکنند و چند روز در آفتاب نهند پس بکار برند اقهی از اول شخصی تشنج انیاز ده سال ۵ دست ۵ دست بجری خشک شده بود که فقط پوست و عظم بود در سبع ساعات ده روز اثر فرهی پدید آمد و در استعمال چند روز دیگر بدست مثال دست دیگر گردید روغن شبانا سنبل اشنه قرنفل خربق اسود خربق ابیض قسط شیرین قسط تلخ اجینی سداب افسنتین مصطکی بپودینه مزنجوش نعنع کشت شیطرج شونیز شبدانج تخم جرنال بادرنجبویه فرنجشک کندش تخم خیل حل آسیون حلبه تخم شبت بادیان رازیانه بابونه اکلیل عود هیج بفشه هر یک یک مقل سعیه سائله اشق سکبینج هر یک ۵ واب سنگره آب مندی آبنجه کشت آب بابان آب کنائی هر یک هشت روغن خیروع روغن کنجد روغن کنان روغن بالنگنی روغن بابیل روغن گل روغن زیت هر یک ۵ هشتایش اکوفته با آبها و ادویان پزند چون روغن ماند صاف کرده صمغ بخمر حل نموده انداخته بر آتش نهند چون روغن ماند بکار برند برای فالج و استرخا و لقوه و رعشه نافع محلل و ملین و مبدده تحجی و بلغمی چون استقا و مانند آن روغن چرمل حرمل نمکوفته یک آب ده دوشبان ۵ ترکرده جوشانند نصفی ماند صاف نموده روغن کنجد ۵ انداخته روغن سازند روغن عجائب عسوشک شده را بسازند قنه یاس مصطکی زیبق هر یک پنج درم توتیای سبز نیم اسکر ویلپور روغن کنجد بیست درهم هر سه را ۵ و به سایند تبخیر انداز ند و سحق کنند پس از روغن چند درم ریزند و حل کنند همین ۵ به هر روز روغن چند درم انداخته مل سازند تمام نوزده روز پنج درهم روغن انداخته سه روز دیگر علف ماند

پس هر روز صد بار یا کم زیاده مالیده به پنبه بچندپوار نرم احتیاط دارند تا دو ماه و هر قدر که زیاده مالش نمایند زود اثر کند روغن احمر و روغن مالکنگنی و روغن خروع روغن
کنجد و روغن سرشف زیت هر یک ده رطل آب برگ عنب الثعلب آب برگ هفتگره آب برگ عشر آب برگ بنه آب برگ کتانی آب برگ بادروج آب برگ کنجد
برگ اهل آب برگ خبنگشت آب برگ ستاور آب برگ هر یک طل پزند چون روغن ماند برگ سداب سازج اکلیل بوبونه گل خطمی گل سرخ هر یک دو درم انداخته
جوش داده صاف نموده خرزهل جلپانیسون بادیان تخم کرفس حب السان عین الدیک شونیز موسیج قردمانا تخم بیاز تخم اسپست تخم گزر تخم تره تخم شبت هر یک
پنجدرم سعد سنبل عود بلسان بالوبنه هیچ هفشه صندل سرخ برگ گل اوخز بسپاسج یونه گندش هر یک یازده درم سکبینج مصطکی جاوشیر مرکند ر ثعلب قنه مومیا نعنع فندق
مغز جوز مغز چلغوزه مغز تخم خربزه انسان انعصافیر مغز تخم کدو مغز تخم خیارین درم الاخوین هر یک چهار مثقال اندانه نرم زده صاف نموده چند فرعون و فلفل قاقله ارجینی
جوزبویه بسپاسه مشک عنبر ان عطر کرنه هر یک دو درم آمیزند برای فالج واسترخا و رعشه و مفاصل جیلیست روغن زرانغ سپیدانی عدد فیج کرده روغن کنجد
ده یا بیست رطل برگ خروع برگ عشر برگ سنجده برگ نرقوم خاردار برگ تاتوره سیاه برگ بکاین هر یک ده درم در دیگ مسی کرده دهن بادماش بندنموده سنگی گران
بر و نهاده بر آتش ملند پس صاف کرده در شیشه نمایند برای لقوه و فالج نافع روغن بن و باه ثعلب زنده اطراف بسته در آب جوشان که ستاننده رطل بود انداخته
و آتش دهند چون هر شود مالیده صاف کرده قطعه بجوزبویه مالکنگنی سداب انگزه هر یک این رطل افیون سه درم تخم تاتوره دو رطل بوبونه خروع یکنیم رطل کوفته یک
من آب دیگر پزند چون پانزده آثار آب بماند صاف کرده بآب دار آمیخته آب باتوره دهن مسهم هر یک ده رطل انداخته بآتش نرم روغن سازند برای فالج و لقوه و جاع
بلغمی و یبوسی نافع روغن بلادر سنبل میل موج شطرج راسن جوز القی بلادر فلفل دارصینی بارسا بادیان نسترن تابع بوبیدان زرنباد دروج هر یک سه درم آمیخته روغن کنجد
پنجاه درم روغن سازند محلل رتاج فرنیکه فالج ولقوه واسترخا و امراض عصب و علل بارده روغن مبارک شونیز حلبه برابر کوفته و ظرف آهنی کرده آتش نرم چنان
گرم شود قدری قدری زیت اندازند تا سیر چند خود جذب کند پس در قرع مکوس یا دیگ که کشند مزیله فالج و لقوه و کزاز و عرق النساء و والی و نقرس مهیج باه قطع او
مزیله کری و ثقل سامعه و دیگر وزنه و زمهریر امراض سرد روغن موم شمع دو رطل نمک شور شش رطل روغن کرده بطبق گلاب کشند مثل عرق برآید
عوامان شده مالش کنند و ساعتی پارچه پنبه نرم بندند مزیله فالج و هر قسم باد روغن مرکب نانخواه بشیریش که دو اصبع بالا آید سه بار تره و خشک کرده دو رطل
لب لوز حسن لبه هر یک بیست هشت مثقال تمکار تیله گوگرد آمله سارنه هر یک بیست چهار مثقال جوزبویه دارچینی هر یک بیست مثقال کتیرا سفید دوازده
مثقال بسپاسه چهار درم زعفران سمالفار سه هر یک دو درم صفرت بیض هشتاد عدد داروی سائیده بصفرت آمیخته در دیگچه نهاده میان دیگچه ظرفی آویزند بالای
دهن دیگچه سرپوش گندم گرفته بند کرده در سرپوش آب پر سازند زیر دیگچه آتش نرم کنند چون آب گرم شود تبدیل نمایند تا که همه یکشبانه روزی یک تا چهار قطره فرمایند
فالج و لقوه و امراض کهنه مشکی روغن دارچینی یک روغن کنجد شش دو نیم درم در آفتاب داشته مکرر پنبه صاف کنند روغن کندش در رطل کنجد
مالکنگنی هر یک نیم رطل بازند بویه کشند حلوای خروع مغرب خروع شکر هر یک یک شیر چهار حلوا سازند حب عشره فلفل دارفلفل شیر آمله هلیله سیاه بلیله
سعد نانخواه فلفل ابیض هر یک دو صد ده بآب عنب الثعلب جوب بندند شربتی دو نیم درم در نسخه زنجبیل مصطکی دارچینی سنبل سلیخه اسارون فلفلین شیر آمله
سعد هر یک دو صد بیست نوشته بآب کرفس جب سازند مزیله مفاصل و نقرس و فالج و رعشه و لقوه و امراض بارده بلغمیه و ماغی و عصبی و والی الجامع سنبل
زعفران علق دوتا قاقله جوز بوا هیض نبز البیض هر یک یک اشنه دو عسل شانزده شربتی یک سرخ یا قدر حصه برای بردو معده بطبیخ کمون دهند و جهت تقویت

بهمان عنوان گرداند طلا نمایند **معجون فستقی** اسطوخودوس کندر هریک هفت شونیز بسطوکی فلفل بیخ دارچینی هریک چهار صندل زرنباد غاریقون فستق
سکبینج هریک سه مشک عنبر هریک شش بعسل آمیزند شربتی متقالی اگر علت بلغم باشد معده بانجبیل علاج هریک هفت افزایند واگر خواهند که مدتی سر نفیدند بلیله
هلیله بادرا وده آهن افزایند قوتش تا هفت سال باقی ماند برای فالج ولقوه وعشه وصرع ونسیان نافع **معجون انواراقی** انواراقی در شیر تر کنند بعد خشک نمودن
تبدیل شیر کنند سه روز هفت روز پس شیر تازه بر آتش نرم جوشانند وعند جوش آنها زره بسته معلق آویزند چون شیر جذب شود برآورده شمسته قشر وغیره
دور کرده بسوهن بار یک کنند فلفل اسود دارچینی جوزبویه بسباسه عود قرنفل عود قرنفل سنبل سعد آملج سنبل قاقله حب الاسود اصندل
سفید فلفل دراز بادیان هریک دهم انواراقی طیار بیست درهم عسل سه چند شربتی نیم تا مثقالی فزایند فالج ولقوه وعشه واختلاج **معجون انواراقی** انواراقی طیار
شش بلیله سیاه آملج هریک پنج گل گاوزبان زرنباد کتیرا اسطوخودوس مغز خلنجبوزه نارجیل مثقال هریک سه هیل دو صندل سفید قرنفل هریک یک عسل
سه چند شربتی تا دو مثقال فزایند فالج واسترخا ووجع مفاصل وعرق النسا وسل العول وامراض بارده قاطع عادت افیون **معجون ثوم** فزایند فالج ولقوه
وعشه وصرع وسکته ونسیان وامراض بارده وضیق نفس وسرفه رطب الکبت زبان فساد آواز کحل سراج مفتح سدد مقوی معده کبابه شتی افوذنده حرارت غریزی
وبرای اعتباس حیض وبول وتحسین لون وبرانگیختن باه یاسمین ومهیج وبرص وبلغم خام وامراض مقعد ورحم واختناق رحم مفید جوان کننده پیر حافظ طبع اکل او
دشتا مستغنی میازد اپوشش منه جوان ومحرور مصلح کبابه بنفشه عناب گرمه ورسوم خشک وادویل قوتش تا چهار سال باقی شربتی تا دو مثقال **لوم** مقوی
دقوق طل شیر تازه کنیم طل شوند چون شیر جذب شود مسل کنیم طل داخته قوام کرده زنجبیل فلفلین قرنفل دارچینی کبابه جوزبویه یاعاقرقرحا خولنجان
هریک دو مثقال عنفران مثقالی وغن گل دو مثقال آمیزند وبعضی چنین نوشته سیر مصفی رطل لبن بقر دو رطل پزند چون تهاشود عسل کنیم رطل من بقدسی درم
اندازند وآمیخته فرو گرفته قرنفل جوزبویه بسباسه قاقله زنجبیل دارچینی بسطوکی فلفل گرد دلیل کابلی زنجبیل هریک ده درم عود عنفران هریک پنجاه درم آمیزند اگر خواهند غرغره
خواهند قبل از انکه عسل آمیزند سیر را بروغن جوشانده روغن گیرند پس عسل اندازند اگر خواهند بالش روغن ادرنگیه آذیت سرما دشقاق عقب وآنا طلا بالش
بر قضیب مهیج باه **ثنا در لطوس** ریوند کنیم عود بلسان قرنفل مرسه فلفل حنطیا ناخب بلسان مفتاح اوخر حما هریک دو روغن عنفران دارچینی بسطوکی مرج روغن
بلسان هریک سه سنبل سه نیم کاذ ویس قسط اقیمون هریک چهار اسارون سلیخه مقدونیا هریک پنجاه صبر بابزه غاریقون بیست عسل سه چند سایه پزند بعد از چرب
کرده بعسل آمیزند شربتی چهار مثقال **ثنا در لطوس** فالج ولقوه وعشه وصرع وصلع فرسن ووجع معده وکبد وطحال دریوس وقاتیکی شیم وارس بارده طبه مدبول
وحیض مفت حصات مسل **معجون جوگراج گوگل** فلفلین بجنگبره هریک نه زنجبیل قسط مغز دیودار اسبل عاقرقرحا فلفلونیز زرنباد هریک شش تخم اسپرک دو
شیطره کیا پلپنج یک پیه بوبنج تخم اسپرک بهدانه بهمن اوز کوفته بهمن اوز مجبب کرده بازکوبند نرم دبیز سوده قوانداک اندک آمیزند که کیفیات شود شربتی سه درم
براسی فالج ولقوه نافع ماء السکر قائم مقام العسل ودارد حما دردنان گرمه بهت امراض بارده دهند ومبلوج وملقوه اگر عوض آب برین قناعت کنند بهتر حاد
انعسل حامض وسرسی باشد وبرای لقمین سیند وطبع لقوه شکر مفید طل آب سه رطل زنند وکف برداشته بقوام جلاب آیند اگر مراد از استعمال وزنبر یدبود وبرای
امراض حاده تعمل ندکنیم طل احاب آبغول افزوده قوام سازند واین برای صلع حاره ونکمین عطش قلمین طبع وانطفای حرارت مفید واگر اعناب آبغول وگلاب
وعرق بید مشک بآنها نفع وبال ومعده مفید باشد ومارا سکر را جلاب نیز گویند پس اگر جوش ندهند جلاب خام نامند **عرق خوشبو** ذبله فالج ولقوه وامراض

بارده دماغی دارچینی زردا سپیس هر یک هشت رطل جوز بویه سبا سه هر یک چهار رطل فوفل عود هر یک رطل برگ تنبول سفید یا بصد عدد زعفران دوازده
درم عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند هفت طرحی و شبان سه روز در داشته کشند و عرق از عطر جدا کنند شربتی بیخ مثقال و چهین قدر بشنام اگر مسکر خواهند
بجای عرق قرنفل عرق قند بکنند **مرهای** نارجیل مزبله فاخر یا مقوی یا مغز نارجیل تقشیر سه روز در آب تر کنند دیگر سه روز در آب تر کنند دیگر سه روز در آب بالمنا صفه پزند آب بروه بعد در
عسل تنها جوشانده افاویه مزبوره نباخته دارند **مرهای** روح عقوی حنظل مسهل صفرا بلغم مزبله فاخر یا دانه وصع وصع معده و قولنج بلغمی صلابت سپرز و منصل
روح فربه کرمنا خورده سه روز در آب تر کرده در رنگ فن کنند و آب بردیا شند چند روز چون نرم شود بعسل و آب جوشانند تا نیم پخت گردد و برا ورده عسل انداخته
جوشانده دارند و بعد چهل روز بکار برند **تریاق فاروق کبیر** قرص اسقیل چهل و هشت قرص افعی قرص انداخون فلفل اسود انیون هر یک بیست چهار زراوند
گل سرخ تخم شلجم بری سفرد یون غاریقون ایرسا رسوس زوفا دخن بلسان هر یک دوازده زعفران بنجبیل خرزهره نیطافلن فوتنج اسطوخودوس فرسیون
قسط فلفل ابیض دارفلفل مشک طرشیع کندر فقاح اوخر فطا سالیون صمغ البطم سلیخه سیاه جعده حب الغار سنبل هر یک شش لیتی تخم کرفس حرف سیسالیوس
ناخواه کماذریوس کما فیطوس عصاره تخم التین سارج هوسطیدس نارد ین جنطیانا زراوند طویل هر یک دو درم باید کرد چند و رگ و چوب شکوفه و تخم
و قرص راحجا سائیده وزن کنند و صمغ پر بوب نصارات را نکلوب کرده سه شبان روز در خمیر مهیه سی یا شش خیسانند تا خوب حل گردند و شراب و روغن
بلسان را بعد از قوام عسل بآتش نرم آمیزند هر دو تازه و از حوانج منخصوصه یا بشد و عسل دو چند او یه بقوام آورده کف گرفته بدو وزن او یه مثلث یا خمیر مهیه
یا طبوخ عقیق ریحانی افزوده آمیزند پس او یه یا بسه الجمال آفتاب و عسل نیز ندیده نخلول او کفیه معجون سازی ابرو غن بلسان چرب کنند و هر وزنی
خاکستر گردگذ هشته تا دو بست مرتبه بر هر دوزه گذارند روی آنرا بخرقه نرم سپوشند تا چهل روز و بعضی بعد از چهار روز بر هم زنند تا دماه پس در ظرف طلا یا نقره
یا چینی یا قلعی کنند بقدری که محل تقسیم بخار باشد و بعد سه ماه سر لوش بردارند و یکروز بگذارند در روز دیگر مستحکم کنند و تا سی سال قوی اگر راست نشاند جوانی
و تا شصت سال نشاند کهول بخشده مثال سن پیری و اثر او مانند سایر معاجیست و تا شانزده ماه از ساختن نگذرند استعمال نمایند و اگر بعد هفت
سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر و باید که حاقن و غیره بدین طرق او نمایند منفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق باذن جمیع سموم مقوی جمیع اعضا
مانع عفونت خلاط و دافع آن منقی و جاذب محل مخرج جنین امتحان بشخصی دوای مسهل شل محمود ده و هند و در حین عمل تریاق قدر باقلا خوانند اگر در حال منع عمل او
کند خوب یا میوان یا بس الزاج را تریاق دهند بعد او نافعی گزانند اگر سم افعی اثر نکند خوب یا خود سر ادوای قتال داده تریاق دهند اگر نیز خوب یا تریاق در دین
مار کنند اگر مار بمیرد خوب یا قدری دخون جاری نیز ند اگر آزار سیال کند خوب یا قدری در شیر بریزند اگر شیر بسته گردد خوب و باید که تا سی سال آزار و دوای سموم نرنجد
تا مثقالی دهند و از سی تا شصت سال از یک تا مثقال حسب قوت و ضعف سموم دهند و تا که سی سال نگذرد در امراض مستعمل ننمایند و اگر کنند بقدر اقل قرص
افعی بعد از تحویل آفتاب بحمل افعی زنده را صید کرده یا فاصله ایام بعیده سر و دمش ببسیمان بسته بر تخته گذاشته بقدر چهار اصبع از سر و دم یک ضرب قطع نمود
از حشا و پوست پاک ساخته بآب شویند و بقدری شبت و نمک در دیگ سنگی یا سفالی جوشانند چون مرغ شود عظمها را دور کرده بحمش ابریع آن نان میده
در هاون سنگ بزنش بکوبند چون یکسان شود دست بروغن بلسان یا زیت عتیق چرب کرده قدر مثقالی قرصها ساز ند بر پیروزن خشک کرده در شیشه دارند

و باید که افعی قوی الحرکت و باریک گردن بود و چهار دندان داشته باشد که علامت مادگی است گرفتن اول سوم ملطف مبهی مقوی حرارت غریزی پاوند هر سموم
و جهت بقای جذام و دفع و تحلیل خلط محترق بظاهر جلد نافع قوتش تا ده سال باقی و بعد شش ماه استعمال کنند **قرص** استقیل عنصل مشوی بخمیر گرفته هموزنش کرد
کرسنه آنیخته شراب یا مشك سرشته دست بروغن گل چرب کرده قراص بندند برای سموم در لبوه ضیق نفس و جبر کهنه و استسقا نافع **قرص اندر وخن**
بیست مثقال دارشیشمان قصب الزیره اسارون عود بلسان سلیخه جعده فوه هر یک دو نفاح اذخر عنفران هر یک دو ازده دارچینی مرمامیران هر یک بیست بهار الحوان
بیست سنبل شاذنه بشراب نبیذ یا تمر ثعل یا جمومی قراص بندند برای لسع هوام و ادویه قتاله و تخفیف سم و تنقیه اعضای تنفسیه و ضعف کبد و استسقا و تفتیح
سدد نافع **فصل** بنیست **چهم در خدر** رعشیست که حس لمس باطل یا ناقص گردد **قول جالینوس** بر دو قسمت خارج از طبع که مانع عضو شود و از حس بسبب
منع غذا و روح نفسانی در اعصاب **فائده** خدر قوی بقالیج و فالج ضعیف بندر مخبر گردد و اکثرست که قولنج و گاهی الاحتناق الرحم نیز بقالیج منحل شود در گذشت خدا
مقدمه فالج یا سکته باشد اگر خدر و عضوی پدید آید و با تشنج زائل نگردد و پس خدر دوار قدیم سکته دارد و باشد که ذات الجنب و ذات الریه و سلسم
باد و بخدر دو است خالی اگر پدید آید **انتهاء** اگر سبب خدر استلا باشد و ماده در دماغ بود حس حرکت همه تن باطل میگردد و همان روز مریض هلاک میگردد و باشد که آفت در
نخاع بود پس ابطلان حس حرکت باندازه سبب در همه تن یا در نیمه پدید آید و حس اندامهای او سالم باشد و باشد که سبب در یکی شاخ عصب بود پس آفت
در یک عضو که بدان عصب پیوسته است پدید آید احساس حرکت شبیه بمور چه چیزان بر عضو خالی اندامهای حس خیلش آن عضو شود سبب این مرض عدم نفوذ قوت حساس
و دران عضوست **فائده** اگر سبب ضغط عصب باشد چنانچه علتی بر یکی پای جالوس کند بدان سبب آن عضو خدر شود یا بسبب خلع و کسر در بند عضو خدر گردد
تقدم آن **علاج** باز اله سبب کوشند مثلا اگر سبب ورم بود یا جالوسی که بیت بلشند ربط کشایند و تبدیل هیئت جالوس کنند و عضو را بآهستگی مالند و اگر سبب کسر
خلع باشد برد و جبر کوشند چنانچه در اسباب گفته شود اگر سبب مادهٔ غلیظ بلغمی عصب سده گردد یا بسبب مادهٔ سودایی عصب مستحق و منطبق گردد در زیر آن تکسل کند و رطوبت
حواس **علاج** گل ارمنی فرشست درم مر سرکه شاهتره عنب الثعلب بخرند هر یک دو درم بسایند بیامیزند و در شیر گاو و بز طلای سبب تر کرده عرق کشند شربتی با شیر خشت درم
بر پنج درم عسل غذا نان گندم فی تکاب صندلین تخم خیار بادرنجبویه بابونه هر یک جزو بسایند بیامیزند و بر سبب طلا کنند **علاج** تقیه سبب تا وقتیا وقتی دقنه مکرر کرده گلقند عسلی مخلص
گرم و سبب سرد و غنی قسط و غیره تمرین کنند نخست آب خورند اگر ضعف باشد مرغ یا شراب آب دهند غذا بریزند بادی تدبیر نافع بلغمی کنند اگر سبب
کثیف خون باشد که از طحال صعود کرده مرغ عضو مائل بسیاهی آنقاع غروق حرارت سبب علاج فصد کنند تقلیل غذا نایند و ادویه چند و تلطیف با یکدیگر دهند
مرغ با آب خرد و سماق خورند صندل و غیره گل سرکه ملا کنند گر حرارت غالب باشد قدری کافور آمیزند اگر سبب غلظ عصب باشد از صعود بر حذر باشد
از اخلاط تقدم آن غلظ و صلابت عصب و انقباض باشد علاج رطوبت و غلیظ باید رطوبت فرو نشیند بالند اگر هم تطول نمایند ضعف و تعطیلات گردد
بکار بر ند و گاه عضایا زه نمایند اگر سبب غلیظ بس باشد که باعث سدد و مسالک روح گردد آماس شان باید تشنج بایس بود و چون رطوبت غلیظ بالند زود وی خشک گردد
علاج ترطیب باغذیه و ادویه کند حمام شیرین نمایند رطوبت غلیظ بالند باقی تدبیر تشنج بایس سازند **قول جالینوس** گاه باشد که بایس المزاج او به گرم خود
بر بست آرد پدید آید و بسر اعضا بر خدر پدید آید و بتدریج باندامهای دیگر متعدی گردد و خدر که در حمیات محترقه و حاده بسبب تعلیل طوبات اصلی در دست
و پا پدید آید زیر تعلیلست اگر سبب خون سوداوی باشد و آن مقدمه جذام بود **علاج** اصلاح خون تا به جذام نکشد اگر سبب بکل سرد بود چون افیون یا

سم حار چون مشی یا از اسع جانور سمی مار و چون عقرب یا حار چون افعی پدید آید تقدم آن علاج تریاق کبیر و هند و حسب سم تدبیرش کنند اگر سبب ضعف قوت حیوانی باشد و این در حال خشی و مرگ افتاد او و یه یاد کنند سیاه هر یک نه لیله سیاه تخم کرفس شونیز شیطرج هاپچی هر یک سه تولہ سایده یک نیمد م بعرق لائقه و هند و بالایش سه شربت ربع رطل خورند یا او و یه دو چند گرفته و آب یاد خرمست چهار طل عرق کشیده نوشند مزیکه خدر و فالج و ضعف باه و یگر جدا جدا عود هر یک یک عبود صلیب برگ مزه خشک دارچینی سلیخه سنبل هر یک دو درم زیره سیاه بوزیدان ابریشم قرص گاو زبان تخم بادرنجبویه هیل هر یک سه سوه بخان چهار بهمین شش نبات برابر همه سایده یک نیمدرم بعرق و شربت مناسب هند سفوف هاپچی باچی بلادر برابر سایده هر صبح شش درم و هند تا شش شبانه روز نمونگ بی نمک چیزی نخورند مزیکه بوی سوء و هم دیگر مغفل بنوعیکه دیدس گفته شود استعمال نمایند دیگر جوابهره ماشه بعرق چند و هند دیگر شق بعسل آمیخته خورند دیگر زنجبیل طبقیه یک نیمدرم مغفل گرده چهار درم سه درصل کرده قدر دیده برگ تنبول نماده و هند دیگر بوست انار خفت مثقال برابر سایده یک کت با آب وقت شب و هند دیگر تخم انب خورند دیگر تریاق الذهب و هند و تدبیری کنند که حمی آید دیگر زهره گاو و بموزن روغن کنجد آمیخته دهند دیگر انگذ د سکبینج هر یک نیمدرم و هند سه روز دیگر روغن بنفشه یا نیلوفر خورند و مالند دیگر فلفل خورند و بزیت بریان کرده مالند دیگر عنبر خورند و بروغن بان آمیخته مالند دیگر ماقر قرحا بزیت بریان کرده یا روغن هر ونه یا روغن مار یا تخم زنبور خوک یا سه مرتب بود و سایده مالند دیگر حب الملوک خرد ل به بول طفل طلا کنند سه هفته دیگر اژدها سایده سا و کنند دیگر خرد ل بجز با بول شتر جوشانده نطول کنند دیگر تخم تیوز سرو و غیره شسته سفوف نرنج باشند دیگر سپغول سنکها بولی هر یک سم یکسوه دو درم کهرا کرده و زهره گوسفند تر یا سایده پر کنند چون خشک شود بشیر گوسفند سایده بخرقه کهنه پیچیده بر عضو متحد و چسپانند دیگر زیق دیش هر یک یک فلفل چهار تخم دهتوره سیاه هشت اول زبان بیش سایده کپ و یگر اودیه آمیخته بشیره برگ عشر هل نموده طلا کنند دیگر اگر عضو قابل شرط بود شرط سبک ده تو تیای سنه نوشادر آب لیمو طلا کنند **فصل بیست و ششم در لقوه** مرنیست که در عضلات سر و چشم افتد چشم دارد و بوست جبهه و لبها کج گردد و لبها با هم نیایند چنانچه باید بخندد و آدمی از نگریستن در آینه عاجز شود و نخنده که زند راست نیر آید و یکزمان با هم منطبق نشود و اینه قسمیست که علت در یک شق باشد و این اگر شرت اگاه باشد که مرض بر هر دو شق بود پس شبهای هر دو جانب مریض باشد در بین وقت کجی در روظاهر نمیشود و اما در انطباق اجفان فتوری افتد و دیگر اثر ندکوره بکثرت مینمایند و قسمیست تشنجی و استرخائی **فایده** آثار پدید آمدن این مرض آنست که اول در ظاهر موضع پدید آید پس بوست و عضلات مسترخی گردد و در اجتماع در تمیه و افتد و لقوه که جانب چپ را فتد عسر تر باشد **قول ارزانی** در لقوه تشنجی مورد اده شق غیر مالکست و شق مایل صحیح اما در استرخائی گاهی جانب صحیح مایل بود و جانب غیر صحیح مورد علت و گاهی عکس این **قول شارح سهاب** دریافتن این بدو وجهست یکی آنکه بطلان یا نقصان حس آن جانب در اختلاج آن شق گواهی هر دو و دیگر آنکه چون شق عاطل راست کشند بر شکل طبعی آرند شق دوم فی تکلف و هیئت همچنان آید **قول بعضی** چشم جانبی که تر تندیو شیده باشد که مرض در سمان جانبست اما در تشنجی عکس این باشد **قول جالینوس** طبیب اصبع بر زبان مریض نهد تا زبان فرو رود پس در کلام و نظر کند پس غشائی کام جانبی که ستر خی دارد آن جانب در دی عضو نماید و جانب دیگر بر حال خویش بود تشکل کند که لقوه استرخائی ست در همان شق و اگر غشائی کام بر حال خود باشد دیگر اما تشنجی که گفته خواهند شد پس ایوب هلگرنه که لقوه تشنجیست و ایضاً در استرخائی یکبار قطعاً حرکت نکنند و در تشنجی اگر علیل جهد کند حرکت مینماید اما با یک دو نفس نتواند شد **فایده** گاه باشد که

ماده لقوه مختلف القوام بود پس انچه رقیقیست استرخا آرد و غلیظ تشنج و درین صورت شقی سترخی و شقی متشنج گردد و در یک آثار استرخا و در دوم آثار تشنج پیدا باشد
قول محمد زکریا هر که سابقه لقوه باشد از هجامت اندر لقوه افتد **قول رازی** شخصی بیضه مرغ خورد پس هجامت کرد همان زمان فالج لقوه افتاد پس وزیری که بیضه خورند هجامت ننمایند **قول محمد زکریا** شخصی هجامت کرد بعد ازان گرسنگی کشید لقوه پدید آمد و گفت آنرا دیدم که اول لقوه پدید آمد پس سکته افتاد و گفته چون دو ماه گذرند به نشود بعسر زایل گردد و اگر شش ماه گذرند نشود و گفته در لقوه تا بهار روز خطرست که هلاک گردد یا سکته افتد چون گذرند ازین خطر آید **فایده**
محمد مریض را در خانه تاریک بر بندو آئینه پیش او نهند و امر کنند که دران نظر کند ام تا بتکلف و بیدن هیئت اندام درست گردد و مدام جوزبویه در دهن دارد
تخم رو باه یا تخم کفتار یا تخم گاو کوهی بزنند که کوفته روغن آمیخته بر سر گردن و کله نهند حاشا صعتر و فاپودینه دشتی بسر که جوشانده مدام بدین سر که ابرو و جبهه چوبند
دور بینی چکاند خرول بسر که سایده طلا نمایند مرزنجوش جرمل قیصوم سداب بسر که با تش گرم جوشانده انکباب کنند **قول محمد زکریا** مریض را بپوسته دباغی تاریک دارند و تخم و میوه تر هرگز نهند و هر صباح غوزه بکندیس غذا خورد و نیز هر هفته وقت صباح بیست یکقطره روغن جوز یا روغن حبة الخضرا گر مکرده در بینی
از سه جانب که چشم بر هم تواند نهاد و بتفاریق چکاند و از جانب دیگر شش قطره پس بطبیخ بابونه صعتر پودینه دشتی انکباب کنند و بگلیم بپوشند تا عرق کثیر آید
پس عرق پاک کرده سر و روی و جبهه درشت مالند که سرخ شود پس روغنهای مذکور گرم کرده بر سر پس گردن و صفح رو و الند و یک ساعت توقف دهد باز انکباب
دهند و روغن مالند بدستور در روزی دو بار پس یازده هفت روز دیگر و نیز همچنین کرده باشند **قول محمد زکریا** طعام نه تند تا تن گرم شود و عود نهی گردد
و بطبیخ مذکوره انکباب کرده روغن قسط روغن سداب روغن بهو زروغن حبة الخضرا بر سر و صفح مالند اگر تب آید پاک ندارند **قول جالینوس** فلفل شل
نمبار سحق کرده بر روغن آمیخته طلا کنند فرنفل مضغ نمایند عوض آب نار العسل نوشند مجمره پس گردن نهند تسخین مهرهای عنق و عضلات کوشند و سعوطات
و غراغر بیشتر بعمل آرند اگر از سعوط الم بدماغ رسد روغن بفشه شیر تازه بقدری بکشد و بینی چکاند و بر مقدم سر نهند **فایده در ذکر لقوه تشنجی** لوبست جبه بشق
علیل صلب و سبوی بالا کشیده شود و بنوعیکه غصون جبهه نا پدید گردد و در پوست سر یا ناحیه عنق تشنج پدید آید و حاسه تا بر سال خود بود کندی در حواس شود
و آب از دهن کمتر آید و دیده شیدن چشم جانب شق سلیم سرگردد و صداع بیشتر بود و سبب تشنجی سر اند کی آنکه رطوبت غلیظ باد و اد دماغ و عضلات این عضلات بر دو
سار و دو باعث تشنج شود علاج انچه در لقوه استرخائی آمد بکار برند و حرقه با گبرم کرده و سنانات بر روغن ها پز نموده کما کنند و بر دهنهای نمگیرم تدهین کنند و هم انکه
عضله عنق آماسد و خناق آرد و در انسب اوتار و عضلات رگ کشیده گردد دراین نوع لقوه در لسا پدید آید تقدم و رم **علاج** تدبیر ورم عضله و خناق پر ذاذ تسوم انکه
یبوست غلبه کند دماغ و نخاع و اعصاب بریان شوند و لقوه پدید آید و این در آخر امراض گرم و حمیات محرقه و نزد مرگ پدید آید و باشد که انصرافات مفرط نیز سبب
از دیاد یبوست باعث لقوه تشنجی گردد تقدم آنها **علاج** روغن بابونه روغن بفشه بر سر مالند روغن کدو روغن بفشه در بینی چکاند حمام مرطب نماید نخود آب
خورند مزمر موج نوشند و از اغذیه حاریابس و حرکات متعبه پرهیز نمایند و انچه در تشنج پیش آید بکار برند خرقه با گبرم تر کرده و شانه بر روغن پر نموده کتاب کنند **قول**
جوان کورو اده بیسر و مرطب جوش شیر خرمرغ مرغ مرطب سلفات شیره بهدانه مازو سفید بیخ ممضغ مرغ و هنبه آب شیرین آبزن کنند **فایده** اگر از آخر سلیم
پدید آید مهلک بود **فایده در ذکر لقوه استرخائی** سبب او رطوبت قیقه است که از دماغ و اعصاب و عضلات دنی فرود آید و اندام مست و مجری روح مسدود گردد و لقوه
افتد و لقوه تشنجی اکثر و استرخائی کمتر افتد گوزه دهن مستر خی گردد و پوست جبهه و رو نرم بود و پلک برین آن هست فرود آمده باشد چنانکه پلک بالای بوی نرسد

واشک سائل بوده حاسته باکند باشد خصوص در اقله **علاج** تا کچهار یکه هفت وزنگذ رداده یه قیه ندهند وما لا اصول کرد سکنجبین بزوری یا سکنجبین عنصلی گلقند عسلی آمیخته باشند بکار دارند ونخود آب بزیت ومانند آن خورند وهرچند که از آب وطعام مایزدارند بهتر وما الاصل لکار برند واز غرغره وعطوسات نیز دست نکشند تا زاید وهر روز گلقند عسلی سه درم انیسون بهصطکی هر یک درم بگلاب یا بماء العسل وهند مصطکی نمایند مرق عصافیر یه وغن جوز خورند واگر نطیخ یابس بود وآثار نضج پدید نیاید سکته پیدا باشد روز دوم حقنه نرم بکار برند بلکه همان وقت بحقنه تنیر یا مسهل قوی استفراغ نمایند اگرچه روز اول باشد الا وقتیکه ماده نضج پدید ایده باشد کوه گذرند بحب یا رج یا حب شبیار وغیره که دزفا لیز گذشت تنقیه کنند بدن وبعد تنقیه تمام مزنجوش صعتر عاقرقرحا خرد ل بوست بیخکه فس جاب ابران تربش زنجبیل جوشانده سکنجبین عنصلی آمیخته یا ایارج فیقرا بماء العسل آمیخته یا زنجبیل عاقرقرحا بماء العسل آمیخته نرغره کنند صعتر سداب عاقرقرحا حامرمل بابونه اکلیل مزنجوش جوشانده نطول کنند وبطیخ صعتر یا بونه یا بطیخ خردل سرکه روی شویند وهم اکتساب نمایند غالیه فلفل جندبدوغن سداب آمیخته جانب وی مستر خی مالند مزج خایند سندروس بخور نمایند بحمام زنب پخته برسر نهاده کفند صبر مرحضش هر یک چهار زعفران یک طلا سازند عاقرقرحا بابیله سیاه در دهن دارند چوب گزوود کنند بند سکنجبین جاوشیر مقل بوینده تاکه مثل روز نگذ رد معجوط بکار برند زهره کلنگ بآب اصل سوس تازه یا بشیرزن آمیخته یا زهره باشق زهره گرگ زهره شنبوط بآب مزنجوش داب سلق آمیخته درمینی چکانند اگر آب مزنجوش دودرم سکنجبین دانگ سائیده زیت نیم درم آمیخته درمینی چکانند دریخ روز رفع سازد وازاغذیه واشربه آلوده یه پرهیز نمایند **قول صاحب ذخیره** بعد مضی چهار روز ایارج فیقرا استفراغ وقت شب دهند وبعد هفته تنقیه ماده نمایند وگفته که در نشنجی اول تلیین عضلات کنند پس تحلیل ماده پردازند **قول جوان کور رود** یا پر ویس دیاکا تولیکو هر یک پنجدرم بطبیخ اودویه مناسبه آمیخته بزودی حقنه کنند وبعد یک نیم ساعت مفتوح کورنا چیز ودنیم سکر وبلوا قرص فنیز هدانت دونیم درم بهرمرغ حل کرده دهند اگر مریض قوی جسم وجوان باشد دوموی بود عروق همه تن کشایند واگر زود بود ماده اندک ما مستلای خون باشد بتدریج خون برآرند بادیان ریحان اسطوخودوس هر یک دودرم آب چشمه نیم کاناد جوشانده صاف کرده دوچهار اونس ایارج الاصل یکمثقال اونس آمیخته دهند بعد دو قرص خاریقون یک نیم درم دیاکا تولیکو نیم اونس در طبیخ اودویه مناسبه سرکرده دهند سه نوبت فاصله وبعد دو روز ایارج مفرد دو قرص خاریقون هر یک دو اسکر وبلو حب ساخته وقت شب دهند ایارج یا چو انفع وحب نیمد وحب کوچیو هر یک اسکر وبلو حب نیم اسکر وبلو حب ساخته دهند چهار پنج بار اگر کافی نبود حب فغیون دهند وغذا بعد تنقیه تمام نان بچهار عدد جوز خورانند بشرطیکه حمی وحرارت کمید باشد وبعد تنقیه تا مالای سر ولوکا واعضای ماده زدن روغن فغیون وغن جندبدوغن سداب وغن سوسن هر یک اول مکوانیتو کانادو کوانتو آلطیا مرکب هر یک نیم اونس مومیائی قدری آمیخته مالند بعد دو سه بار بت دیا مشک شیرین واونس مرباب مای وج اونس مای گل اسطوخودوس تریاق ماکنا هر یک سه درم خولنجان فلفل دارچینی نصف آلاریره هر یک درم سائیده بشربت اسطوخودوس آمیزند دو درم بسه اونس طبیخ برگ ریحان برگ کتم تا طبیخ مامیران هند تقلیل غذا نمایند فاخته دراج بسکنج بیان پخته خورند وعوض آب جوبجیات یا برگ ریحان دودرم درسه کاناد آب جوشانده نوشند ودلم درآئینه چینی نظر دارند ملیه کتمان وغن زرد بیه بطناخ القر روغن بادام آمیخته جوزبویه نیم عدد افزوده بالای قطار مالند وبعد تنقیه شانهما بالای نوکا کشند اگر صحت نشود فصد زیر زبان نمایند یا داغ بالای نوکا یا پس گوش هند اگر دهن بلست کج شود داغ یه جانب چپ اگر جانب چپ کج شود سوی است گذارند **قول فونیکه** بخرند آتش زده انگباب کنند خرول اسکر سائیده برصبح للانایند کبابه اصل سوس عاقرقرحا هر یک چهار درم حاشا قصب الزیره اسطوخودوس هر یک بیستی در آب وحمر بخته سکنجبین عنصلی چهار اونس آمیخته غرغره

کندا اول داغ ذاریج بر قحف شانه داده یعنی نیتوخزا طینی گذارند روغن کهر باشش قطره بعرق دارچینی آمیخته بر سر و اعضا مالند نمک ارمنی خردل عاقرقرحا فلفل کشنیز سائیده بزبان مالند جسوبرسی لینکلو از زبان نمند او کوانیقه سین سیکریده و روهن دارند طلای لقوه بزبان گذارند لیشیر و تیاید روغن سنبل یا روغن شبنم مالند عرق او لویا بجعون یا الیکا و سپند روغن چنبد روغن فرفیون روغن عاقرقرحا و بیخ سنغالیه روغن بان مالند و طرف علت بسته دارند خاک در روهن دارند و روغن او مالند طبیخ زعفران عوض آب نوشند دوا انیون یک زعفران دو زر نباید بیخ ضما دکنند دیگر زیره سوزیانشوغیز یا بند ق هندی یا مشک بروغن فتیق یا فرفیون قدر عدس بشیرزن یا روغن تخم ترب یا تخم بهار العسل یا دوار الجامع باب مزرنجوش سعوط کنند دیگر عنبر خورند و سعوط کنند دیگر حرف البقر قدر عدس آب بادیان دهند دیگر روغن تربتج یا روغن بلاور یا روغن مبارک مالند دیگر زنبل حمام با بس شکر برادرده و بر سر آب گرم دهند دیگر پوست درخت سپستجه ده تولہ بیخ حلبه قند سیاه هر یک بیست بیخ تخمولی گندم سه پنجاه تا نک لبن بقدر سه طل روغن قدری پنبه خورند فریک وجع ظهر هم دیگر روغن کندش چهار سرخ در برگ تنبول دهند دیگر تریاق کبیر تقالی دهند چهل روز و سعوط هم نمایند دیگر ضماد در سطالیون بر صدغ گذارند دیگر نان آرد ماش از ده پنجه بطرف خام روغن خربزه یا روغن کنجد کما عاقرقرحا دروهن مزوج باشد مالیده بر پس عنق و هر دو کلا بند دیگر جوارش خسروی حب اسکندری حب عشره دواالمسک مرعوق تنباکو تنا در یطوس جوگرایج گوگل روغن مرکب عنق خوشبو مرکب وج مجعون مفرح القلوب مجعون اقراقی مجعون توتیا مفید اندر روغن عاقرقرحا عاقرقرحا مکب آب سی جوشانند چون دو ماند صاف کرده نیت دو آمیخته روغن سازند جوارش اسقف بنبیل دارچینی آمله بسفایج جوزبویه هر یک دو نیم درم فلفل فاقله هر یک سه درم قرنفل یا تیه هر یک پنج درم نبات نو درم سائیده بعسل آمیزند شربتی یا ری گوارش دو وجبت سرسال شش درم فریک لقوه و فالج و تولیج و ریاح معده و بواسیر و وجع ظهر و ناصره وقی

فصل بیست و هفتم در تشنج یعنی متحرک شدن عضلات سوی مبدای خود بسبب صول آفت در عصب و بدانسبب عضو نیز بجانبی کشیده گردد و بر سه قسم است هر یک هم نیاید بشنج یک سبب قوی باشد الا اگر سبب قوی نباشد بزودی نپذیرد و بزودی خود راجع میگردد چنانچه در تشاوب مشهود است و کذا در صرع **قول صاحب فونیکه** تشنج عارضه نباشد عارض گردد هر چه سبب او بود و دماغ یا نخاع یا عصب باشد پس اگر در دماغ بود با وجود تشنج همه سم عضلات وجه هم کشیده گردند اگر در نخاع باشد عضلات محرکه رجل و راس متشنج گردند پس اگر عضلات طرف پیشین آن کشیده شوند سر سوی صدر مائل شود و این را ایسمبر دستوتونو گویند و اگر عضلات سوی پسین کشیده شوند سر سوی پشت میل کند و این را ایستوتونوس مذوا گر عضلات جانبین مساوی کشیده شوند سر است باند و این را انتاتونوس خوانند خاص آنکه عضوی از جسم متشنج گردد پس اگر عضله چشم کشیده شود استرابیسمو گویند و اگر عضله وجه یک فک بطرفی کشیده شوند ترمونس و اگر عضله وجه هر دو فک هر دو طرف کشیده شوند رزه سارد و تیکو خوانند و اگر عضله رحم کشیده شود سانتریسی آنیسی نامند و بر آنیسمو نیز گویند و تشنج یکی که اکثر وقت دراز کردن یا مع وجع پدیدی آید دراز مائل میگردد و کلازا گویند **قول جالینوس** در شرائح الاسباب بطفل عسر الاعلاجست و تشنج یکی بزودی مائل میگردد و خصوص تشنج در طفل نوزاییده بدست تشنج کردن اعضای قریبه دماغ یا صدر و اضلاع افتد بدست و چهار روز نگذشته امید نجات **فائده** در اطفال بسبب غلبه تری مزاج و ضعف دماغ اکثر افتد و تشنج که بعد جراحت شود آثار مرگ بوده هر که در تشنج میرد تا یک ساعت بدنش گرم میماند اگر بسبب حمیات گرم و امراض طویل افتد رنگ رو بگردد و در خواب تبرسد و چشم احول و زبان سیاه و پوست جبهه مسر کشیده شود و دندان غاید و بول اش سرخ پس سفید شود و عروق صعب ضربان کند و طبع خشک گردد دکتر علاج پذیرد و اگر تب بدان گرمی و مرض بدان درازی نباشد علاج پذیر بود و کسی را که تب مع تشنج بر او افتد و بول بیرنگ و چشم تاریک شود و از سرفرق آمدن گیرد آثار صدوث

تشنج باشد بسبب دیگر احتراز کند بصاحب تشنج تب آید از تشنج رهائی یابد و بعبرحمی در آمیزد که انگیزه هند مساوی نیم مثقال دهند **قول بقراط** اگر دل تشنج پدید آید بهتر از است که عکس این بود و هی سریع بهتر و آنرا که سبب تشنج هیجان خلقی باشد اوان ضیق نفس افزاید و چشم زود زود باز شود احوال شود و دندان خاید و گردن کوژ گردد پس تشنج افتد **فائده در ذکر تشنج ریحی** چنانچه وقت تطمی و تناوب یا وقت دراز نمودن یا پدیدی آید و این فتق پدید آید و باز بسر عت از خود و بمالیدن راست کردن زائل گردد **علاج** اگر از خود زائل نگردد در روغنهای ملطفه مرطبه که بخور قدم کما دکنند در روغن بوادران روغن غار المندلان دو دوانه بعرق اونکز یا آمیخته مالش کنند پیرزواه یا پیه سنگ داده بیک دانه فلفل و مخم آمیخته بر آتش نهند چون خم رنگ گردد مالند **فائده در ذکر تشنج استرخائی** اگر بسبب سدد بلغم و اعصاب باشد و فتحه افتد ثقل کسل خصوص عند حرکت تمدد جلد منبض عریض غلظ بول بیاض لون ترهل لحم برد لمس عدم عطش کثرت خواب سستی اعصاب تقدم تدبیر بلغم فواز **علاج** گلقند عسلی بما یلائم الاصول دهند بعد نضج ماده بما یلائم فیقرا و حب مقتی و غیره تنقیه سازند بتدریج دو دفعات تا ماده بهم مستفرغ گردد و هم قوت برجا ماند هم بر وجه بما یلائم الاصول دهند تنقیه نمایند لبگلقند عسلی مداومت سازند اگر بعد تنقیه یابد چیزی در معاشره دیتیه یا روغن گاو حقنه کنند بعد تنقیه تریق اربعه بلطیخ شبت زیره انیسون قند هند روغن قسط روغن سداب و دغن فرفیون روغن یاسمین بالمندل و گاو گاه تدری چند عاقرقرحا در روغن بالا فزایند و بلطیخ بابونه بنفشه بوادران یا بلطیخ شبت بابونه اکلیل حریل قسط یا بلطیخ رو باه و ضیع آنرا کنند و هم عضه در روغن دهند و سجامم آمیزند یا ماآب نیز یزند غذا اگر قوت قوی باشد قدری نان بما یلائم الاصل یا نخود آب بخرد ل کنند و اگر ضعیف باشد لحم کبک تخم مرغ عصاره یا بما یلائم داده دیه گریه و روغن جوز سازند و اغذیه غلیظه پرنیه دباقی تدبیر فالج بلغمی نماید **قول جوان کورو** حقنه حاده نماید اگر پیر باشد سال دیگر لوبولو دم بلطیخ روغا یا بما یلائم عسل کنیم اونس دهند و بار و بعد تنقیه تام چند چهار دانه فاغل سه دانه تخم کرفس اسکر و پلوسائیده بشش اونس بلطیخ اسطوخودوس دهند اگر صحت نشود باز برای تنقیه دو سه بار کنین تمیلو بست دانه یا اگوا بیته یکتا دیه چوار دا سه اونس بدو اونس خرا بیض دیتیه دو بر همه فقارا زا بیدای عنق تا قطر روغن گوله و تیه بود و مالند و آب سعدان گوگرد بر سر نطول کنند اگر هم نرسد بلطیخ گوگرد و فا مزنجوش اسطوخودوس برگ کنتز نوبادران نطول و آبزن نمایند بعده بنشیم که دو دسنبل داده باشند پوشند اگر کافی نبود روغن سنور مالند دو رایام مالش بفاصله یک روز یا پنج چوب فلبتد هر یک سه شنه بندسه دانه حب بسته و هند چند بار و گاهی تریاق کنه چهار برنج روغن چوب فلیا برنج پنج قطره و هند و بر صدغ و نوکا روغن گوله نوه لیزبو دمالند بچه سگ پر پیه پر کرده سه عدد خراطین دو شت پنج خطی سه اونس برگ کتم مزنجوش کما فیطوس هر یک مشتی خمر سه کاف و پلنده آبزن کنند بعده چند قطره روغن گل با بروغن بوباه آمیخته مالند و بخور دکه دو دسنبل و برگ ریحان داده باشند پوشند یا روغن گل بر بایا روغن قرنفل آب تاتار یا پوست و تبگر یا گرم المیده بر سر نهند عرق خطاف که همراه سداب و جند و حمام مار یا چکانیده باشند و قاشق صبحی دهند و وقت استعمال این روغن سوسن سفید روغن خراطین روغن گل و باه هر یک دو روغن چند نیم آمیخته گرم کرده بر همه تن مالند اگر کافی نبود قنطوریون و قیق کما فی دیوس گل هو فاریقون همراه ما کیان جوشانند و قتیکه بهم اگر دهم قرنفل نوشانند چند روز بیخ عود صلیب زرقرنفل بساسه هر یک یکنیم رحب انار نیم رطل سطوخودوس گل ریحان و باشک تیرین یا غنه بیه هر یک نیم اسکر دیا پسا نیده و بکر پلو همراه سه اونس آب گوبالو یا عود صلیب و هند و عوض آب طبیخ غشه چو بحیات قحف آدم که دفن نکرده باشند نوشند بعد تنقیه تام نخم گرفر و عاقرقرحا اسطوخودوس ریحان سنبل و نیم عدد جوز بویه تربود مضمضه نمایند کلاه از مزنجوش ریحان سنبل جوز بویه اسطوخودوس ساخته بر سر نهند جوز بویه دو عاقرقرحا کنیم مصطکی سه بوم آمیخته ضماد سازند اسپرتیه بوزه بر نقار دناف و لوکا و عضو دفه

مانند وچند قطره نوشادر روغن چوب فیلیزج ده قطره تریاق ماکنا سداب هریک دو درم آمیخته یک سکر و پلو وهند فلفل اسفیل چند تخم کرفس سائیده بعسل آمیخته وهند عصاره کنبد بروح خمر برآورده همراه سه قاشق آب بحمام وهند اگر مزمن باشد روغن بنو خارقیون مانند مراج خورند واز خمر وجماع واشیای شهوتر شش وبارد رطب ولبن وسودا دوری پرهیزند **قول صاحب فونسیکر** بزودی به جلاپا یا ریزنیا جلاپا یا دیا گرید یا رسیلیوم یا سفوف کورنا چینو تنقیه کنند مکرر اگر کافی نبود برای تنقیه دماغ شربت سعد وهند بدوا نه جند آمیخته اگر عمل کم کند و یا فینی سانو نهار درم در شربت انوزند سپ انگزه وحب غارقیون حب کوچیا همریک درم بهشت وانه دیا گرید سولفورا دوده وانه چند آمیخته متواتر دهند صبر مغسول بگلاب درم ریزنیا جلاپا ده دانه دیا گرید سولفورا دوشش دانه حب سازند یک شربت ودر روز یکه مسهل نباشد بدیکتانیم اونس یا ایارج فوشکر وطبیخ سلق مزنجوشش منظور یون آمیخته تنقیه کنند وبعد تنقیه حمام کرده تخم تره نمایند پس جلد وباه یا جلد سگ یا جلد گربه بندند اگر آب گوگرد بهم زند مزنجوشش نوذ نج مشکطرا شیع اسطوخودوس برگ بحیة التیس برگ کمافیطوس حب الغار برگ کنم به یک دوشت کبابه سه مشت گوگرد دسه طل آب چهار کانا وجوشانده حمام کنند یا پاچه چهار عدد وباه عدد پاچه سگ دو عدد یا معای بقر زنده تا سه روز حمام کنند یا بطبیخ سنبل حمام کرده نشف آب نموده روغن بهر وزه روغن کهر یا برابر آمیخته مالند اگر سهم بندند روغن وباه روغن خراطین وروغن حب الغار مالند در ذیل فرس عضو یا وقوند پانزده بیست روز جگر گرگ جگر وشنه جگر بقر گرم گرم بندند مرغ سبو تیچه سگ بچه گربه چاک کرده بندند وبعد بط بزنند رها وعضو ناوفه مالیده چرم دنبه گرم گرم بندند چون سرد شود بروغن شبت وروغن غاتیرب کرده گرم نموده باز بندند روغن بط بشش اونس وروغن جوز بویه روغن مومیه هریک شش درم آمیخته مالند در مرغ لقمی وروغن چند هریک چهار درم مرهم البطی اونس ونیم آمیخته مالند روغن مومیه روغن هوزه روغن لوباوران اسپ تیوتک انفی مالند مرهم هارسیا تا نورم البطی روغن غار روغن خراطین وروغن لوباوران وروغن گرم زنبل اسپ وروغن شبت وروغن وباه آمیخته مالند روغن خراطین روغن وباه روغن سوسن هریک دو اونس وروغن آجر روغن بهر وزه هریک چهار درم پیه آدم اونس آمیخته مالند وجلد آدم بندند اگر وجع اشد بود دو یه مسکنه مدینه چون وروغن بنفشه روغن لوباوران وروغن بادام روغن سوسن هریک کنیز وروغن سفستکی وروغن گل هریک یک آمیخته مالند اگر کافی نبود بخطمی ایسا هریک شش اونس گاو خطمی بنفشه افسنتین مزنجوش اسطوخودوس کنتان حلبه هریک دوشت کنند بر هریک دوازده اونس در آب پخته آبزن کنند وعضو باوفه درد و بنهند وروغن خراطین وروغن وباه اسپ تیو بهر وزه آمیخته گرم کرده مالند برای اخراج رطوبت ماغی سعوطات داده وهایئدنی اگر رد وارد بات گفته شد کار برند تبقیه دماغ کوشند واگر تنقیه دکسی عضو وجه باشد سر ربالشی که پر آن برگ کنتم مزنجوش اسطوخودوس ابود وار نبد بعده اسپ تیو شاخ گوزن اسپ تیو تصف آدم اسپ تیو مورچه اسپ تیو قیتار اسپ تیو گوک اسپ تیو خطاف اسپ تیو خون آدم عرق تریاکال وج یازده قطره لبعرق عود صلیب یا عرق مزنجوش صبحی بهند چند و اگر کافی نبود مقی وهند بعده سفوف انتی یازیوه یکو یا اویکو کنکبنو وروغ خراطین سبوق تارتر دویتریولا دوده بهند پس انتی یازیوه یکو که در وکابرت دوا دو سرمی باشد وهند شنگرف کافی انفع وکابرت دوا دو سرمی آنست که از یکو اوروح نمک رسنی طیار نموده باشند **سفوف انتی یازیوه یکو شنگرف** درم مازیستر نیوپرا تا چند درم تصف آدم که با هریک یک چند درم خطاف محرق خراطین بسد هر وار بدهر یک دو اسکوپلو شنگرطبرزد سه درم شربتی چند درم تنبع العرق عود صلیب یا عرق خلاصه وهند اگر یک دانه لادن افیونی افزایند بهتر مرغ جانوران کوهی سیب جوز بکشش انجیر بادام پلنوزه مربا بوست ترنج قشری بیضه با نیسون خودند طبیخ چوبیات عود نوشند واز مرتب وجانوران آبی ومیوه تر ولبنیات پرهیزند روغن بط بط نر بادام اسما وغیره پاک کرده

عدد بگیر به دوسه روزه عدد و پرچه پرچه کرده مع اسعاد و غیره بلط در ربط پر کرده اشق مقل هر یک اونس مرجنجوز بوبه قرنفل هر یک دو درم مز بنوش شستی سطوخودوس دوشست چکیتی دنبر روغن گاو و هر یک چهار اونس نیز مرباخته بریخته بسته بر آتش زرم بریان کنند و روغن که اول برآید و نمایند و روغن دوم که آب مخلوط آید بگیرند حب منتن سکبینج اشق جاوشیر مقل شحم حنظل حرمل نمبر ترمبلیله زرد انزروت برابر زروت با آب حل کرده او به آمیخته حب بندند شرتی دو درم مدلمت مزبکه فالج ولقوه و تولیخ و وجع مفاصل و نقرس و ظهر و ریاح غلیظه و بلغم خام **فائده در تشنیع و موی** سبب اودرم عضلات است و دردها و ده و دیفات اعضاء وجود درم مثل حرث و دیگر آثار دهم **علاج** فصد کنند خون کمتر گیرند و تدبیر اورام عصب و استرخای می نمایند **فائده** اگر می مطبقه تشنیع یابد تقلیل خون ضرور است پس باید که یک دفعه نگیرند بلکه بدفعات بملاحظه تمام چه اگر فصد درین مرض مضرست **قول جوان کورو** اگر مریض قوی و موی باشد فصد کنند **قول صاحب فونسکه** اگر غلبه دم باشد و مریض موی محرور سی باشد فصد کنند اگر نکنند بسبب انقباض عضل و عصب خون در اس از گردش باز ماند و سکته آرد زنی از تشنیع عضلات پسین عنق مسکوت گفته بمرد اگر کافی نبود مجموع مع شرط قریب بعضو او نه نهند مثلاً اگر تشنیع دو سر عضد باشد بر کتف و کلو و اگر در جلبین باشد بقطر و سرین نهند و اگر در وجه و زبان باشد فصد دست و وریدالیطیقا نمایند اگر کافی نبود رگ زیر زبان و زیر نخ علق بیاشانند اگر نیم کافی نبود بر پای تقیه دماغ شربت سعد دهند **شربت سعد** سعد پخ راس برگ کنتم بادرنجبویه مویز منجوش اصل سوس هر یک چهار درم سنا نصفی با سپر توخم ترکده دو اونس بسفایج شهد انج هر یک اونس غاریقون سورنجان هر یک سه درم مز بنجبیل قرنفل بادیان هر یک درم سطوخودوس دوشست سنبل مشتی درآب جوشانند چون بنیز دو اونس بماند صاف کرده شکر چهار اونس دارچینی دو درم آمیزند بهر دفعه پنج اونس بدوا نهند دهند **فائده در تشنیع صفراوی** این بندرت افتد سبب او درم عضلاست بدستور دموی ضربان حرقت صفرت بود دیگر آثار صفرا **علاج** تقیه صفرا کنند سکنجبین آب انار نیز آب تمرهندی و سند مرق مرغ بسماق غوره خورند و تدبیر اورام اعصاب و استرخای می نمایند **فائده در تشنیع سوداوی** سبب او استلای عصب از ورود است تقدم آثار سوداوی **علاج** تنقیح سوداوی نمایند بعد تنقیه سوداوی نمایند و بعد تنقیه روغنهای تمام سبب بالند **فائده در تشنیع عیسبی** و استفراغ نیز گویند نهراس عضو تشنیع و چون وغن بالند بر دو می خشک گردد و این بتدریج افتد تقدم استفراغات علیفه چون زعاف حیض بواسیر جراحت مسهل قی وغیره و تعب بیحوابی دائم و جوع کثیر حرکت قوی دغم و ام مرض جاده و می محرقه کاندک باندک ضعیف سازند و این از امتلائی بدست و در بعضی او و علاج پذیرد و در جوان نادرست که بشود **علاج** تدبیر لیب کوشند اگر می بود مارالشعیر که در وغاب سپستان بود و هند لعاب بهدانه لعاب اسپغول آب انار بن ریح وغن گاو روغن بادام عنبه و شیر زن بروغن بادام یا روغن گلو و آمیخته و بینی چکانند تفتیل سر و بدن بطبیخ بنفشه با بونه نیلوفر خطمی گلو دشیر مقشر کنند اگر می نباشد شیر خرشیر بز شیر زن همانوقت دوشیده دهند شربت نیلوفر شربت بنفشه لعاب بهدانه آمیخته نوشند شیر بطول کنند لعاب اسپغول بروغن بنفشه بادام آمیخته بر سر مالند پاچه بره و زغاله اسفناج مرغ روغن بادام دموی سبوس گندم و شکر سفید خورند در آبزن آیند و قی و طی مرطب مالند بر عضو تشنیع و بطبیخ بنفشه تخم کاهو برگ خطمی شیر مقشر تخم کدو برگ بید نیلوفر تطول کنند بنفشه خطمی آرد جو لعاب اسپغول روغن گلو دنما و کنند و اگر بدوق آید مناسب اگر مریض طفل باشد شربت و غیره کبر مضعفه و هند روغن ضماد و غیره در طفل بعمل آرند گرمی باشد شربت شیرو اگل با لچه نمایند و کذا دیاد یه و مضعفه نیز احتیاط واجب **قیروطی** سغر ساق گاو پیه گاو یان موم سفید روغن بنفشه گداخته فرو گرفته شیر زن آمیزند **قول فونسکه** شیر خر با لشعیر شیره تبر و باره او نه یه پیر ده مرطب دهند حمام شیرین بارد نمایند بعد حمام روغن با طبیخ پاچه و سماق و نه روغن بنفشه با لند حقنه ببرده نمایند و شیر

درین انفع التدابیر است و فروج نرسیده بقرباهی آب شیرین کاهو کاسنی خرفه کدو خیار آلو شفتالو گلقند مرباهی کدو مرباهی به مرباهی آلو مرباهی کاهو مرباهی شفتالو
خورند و از دنبه و جانوران کوهی پرهیزند **فائده در تشنج حمامی** تقدم حمامی گرم سبب وسیلان ماده از بخار تبست در اعصاب **علاج** دلک عضو نمایند و غذاهای
مناسب بالند قی اسهال نمایند و این سهلست **فائده در تشنج که بسبب قطع عضله یا عصب افتد** اگر تمام قطع گردد استرخا و اگر چیزی علاقه باقی ماند
تشنج پدید آید تقدم و قوع قطع **علاج** آنچه در اوائل م و تفرق اتصال عصب گفته شود بکار برند **قول جوان کورووا** اگر سبب ورود بود وصول نشتر وقت فصد عصب
باشد یا خیر آن باید که کلیه و نبه خام سائیده به پیه کلیه و نبه آمیخته بر موضع مالند بندیا در زیل گرم بپوشند و نه روز هر روز دو ساعت **قول صاحب**
فونسیکه که چرب شکم نرگافته بندند و روغن کنجد یا بسمه و خود وس یا بسمه و فاریقون مالند **فائده در تشنج که سبب ورود ماده حادالدفع**
بعصب باشد ظهور علامات دفع حادالدفع چگال دران عضو **علاج** استفراغ ماده کنند و تیز بعضو باشنده و قطولات ادویان و غیر نمایند **فائده در تشنج لسع عقرب**
رتیلا و شرب افیون یخ شوکران و غیره تقدم لسع و زهر شرب بر وشد **علاج** آنچه در علاج لسع و شرب سموم آید و موافق آن تدبیر کنند و رغنها کنند
فائده در تشنج که سبب وصول برودشد بعصب شود خارجی بود یا داخلی تقدم ملوسی در آب یا برف یا هوای سرد و اکل مبردات **علاج**
ادویان و قطولات و مکادات حاره بکار برند و آنچه در فصد سر گفته شود بکار برند **فائده در تشنج که سبب قی زنگاری شود** که سبب باده سیه لنع
فم معده نماید و معده منقبض گردد پس عضوی که متصل عصبست تشنج افتد **علاج** تقیه معده کنند اگر قی باشد مسکنات دهند و برای تقویت معده
چه در باب قی آید بکار برند و قی زنگاری تنها مهلک ست چه جائیکه سودی تشنج کرد در دماغ الیدن ادویان مناسبه قید و اگر سبب مرور صفرا بر فم معده باشد
تنقیه مسفرا کنند و آنچه در معده آید مناسب آن بکار برند **فائده در تشنج که سبب خلت معده باشد** چنانچه در مهیند مریضت که گاهی عضله ساق
و ساعد تشنج میشوند **علاج** بدان کوشند که غذا از معده بر آید و پاک گردد و بر اطراف مالش و روغن کنند **قول صاحب فونسیکه** اگر باده حاده ترش باشد
تشنج باشد مروارید چشم سرطان سپند هر یک دو درم قحف آدمی یا خاطین هر یک درم لادن افیونی بیست دانه ستیخ چوبک یعنی قدر حاجت حب بندند
شربتی اسکدیلوبا درم آب عود سلیس یا آب مرزنجوش یا آب برگ خروع دهند و سی قلقه چهار روز آبهای مذکور غسل کنند و وقت استعمال لبن و تشنج باشد
که سپند یا مروارید یا بود و اسکدیلو دهند **فائده در تشنج دیدانی** سبب او آنست که امعا از تلخ دواوانیت دیدان منقبض شوند و بعصب که شارکت آن
بگیرد عضو است آن عضو تشنج گردد و یا بخار از دیدان سوی دماغ صعود کنند و باعث صرع گردند خروج کرم از امعا احیانا و دیگر آثار آن **علاج** بتدبیر اخراج و
قتل دیدان کوشند و روغن مناسبه بر عضو تشنج مالند **فائده در تشنج نفخی** تقدم ضربه **علاج** اگر مریض دموی بود فصد کنند و اگر عرطوبی باشد مسهل دهند
مکرر باید و بالاقتصار بعده آب شیرین که در برگ ریحان مرزنجوش برگ کتم و نارشاد و برگ سرس برگ کاهو فیطوس سنبل بنوشاند و بعد از دو ماه رشته طبی
و نبه حرق خرد آنچه آن آمیخته نیز مطلی مغرب خروع افزوده آبزن کنند و آب گرمتر باید **فائده** اگر سبب شرکت علت بجمیع بدن باشد و عیه یعنی دو دیگر اعضای عصبی باشد آنها
و علاج او از نجا جویند **قول جوان کورووا** بفقره اولین فقار پراسی تشنج ایسپ و سفونو تو و تشنج نشا لوبیعلیست و گفته سیماب مین مضر نهنگ زهریه سبب
تشنج باشد لیکن عشر چوبک یابت و غیره بکار برند و آبزن آب باد و نخاع لیکن اگر دوسم گرما در مرض جوان قوی بجمی باشد بفصد افاقه ندارد لیکن بعد آبزن باد
مرهم الطیانا مرهم مارسیاتا نوایا مرهم اکریا بادغن بنفشه آمیخته مالش کنند **قول لازوریه فاوزنسوده** یک یا دو نسخ دهند حب کوتر آکوال تنجبیل در

دو اگر گذشت بعمل آرند جواهر مهره ماشه بعرق چند دهند از نیم سیاه کاشیر ندی فراخ و عمق بندند و هر ساعت آن را بروغن گرم کرده تر کنند تا سنگ گردد
انداخته کتاب نمایند و در رگ نشانند تجربه تند آتش زده کتاب سازند روغن مرغابی مالند و بالایش چرم میش گرم بگذارند و بیچند و بخفتن گاه گرم عمل تشنج یابند
یا شکم او شکافته عضو یا و فوذ و نسنا بالسموکه را با تین تور اکا سنوری تریاق و یا تیر اروون حبی چاپ عرق بستر کیا که خواهند بندند روغن چند قطره
روغن مجند کبک روغن بهروزه روغن خر روغن قسط روغن سیسون روغن خوک روغن خروع روغن جوز کهنه انفع مالند و اکوا تیوا الطیاض ها و سازند روغن
مرغابی برگ ریحان شتی قل سکبینج هر یک اونس جوزبو بیسابسه قرنفل هر یک نیم اونس سائیده بروغن خرا طلیح چرب کرده و سنگ مرغابی مصفی بنموده
دو هفته بتربنت دور روغن که چکد گیرند برای امراض بادیه رطبه انفع **دوا یا** مغرب الخروع عدد خورند و هر روز یک عدد افزایند چون هفت رسد پس هر
روز یک یک کم نمایند و یکبار انفخل مالکنگنی هر یک شش تیج بل سوسل سیاه هر یک یانزده رتی جوت شانزده مغز بادام قدر فلفل حب بندند و اول یک
روز دوم دو روز سوم سه حب بهند و تا هفته بر همین اکتفا نمایند نان گندم روغن بیج ساتھی ران مونگ خورند از ترشی بادی پرهیزند دیگر تخم خربزه شانزده
یا خون سلحفات نوشند و دیگر سداب هر روز درم خورند و دیگر انگزد قدر کرسنه عسل چهار وقیه آمیخته دهند و دیگر اختیمون دو درم بن بقدر یک تولچه تکرگ بنگبین
دو اوقیه آمیخته نوشانند و دیگر روغن جوز یا روغن چند سعوط کنند و دیگر روغن خروع روغن گل داو دی روغن مصطکی روغن نفیع مالند و دیگر تخم بطیخ
شبع که در شبت نمک با هند آبدن نمایند و دیگر پایچه گاو پزند چون مهرا شود فروگرفته روغن که از و بر آید گیرند قدری نمک و قدر آمیخته بر آتش نهند که روغن باند
مالند و دیگر نمک قدری بشبپیش آمیخته گرم کرده یا توتم مقشر بروغن خروال آمیخته یا جدوار بروغن گل سوده یا زعفران با آب سائیده گرم کرده یا نانخواه بروغن
گنجد آمیخته گرم کرده یا قرحانیه آمیخته با پیه خوک مالند **مرق** مرغ سیاه بخته کشت همچنان بقدری آب در دیگ سنگی بر آتش نرم همه شب بپزانند که مرغ
شده آب گردد صاف کرده نوشانند مرغابی تشنج دریک روز **روغن لبوب** سبعه مغز فندق مغز شاه بلوط مغز تخم کدو مغز خربزه مغز تخم
کوفته گرم کرده در سنگ نهند مرغابی تشنج یابس مالیخولیا و سهر سعوطاً شانه با طلا ئر **روغن خم** خمر تازنده دهن بقدر شش نهند که روغن بماند بنهمان قدر روغن
انداخته بزنند مرغابی خند هم **روغن سیسون** برگ درخت سیسم بیع طل کتان مدقوق شش درم شب در آب تر کرده تیج سائیده در همان آب لعاب آورده
روغن کتان یا روغن گنجد تیمر طل آمیخته بزنند چون آب قریب بجذب رسد خمر تازند بیع رطل انداخته فروگیرند و کطول مسحوق پنج درم آمیزند و باز بر آتش نهند
تا بطوبت نذب گردد آنگاه بخواهند مهوم نمایند درم افزایند برای تشنج امتلائی و جرحی انفع بداند که قعیدت از تشنج که از باد یا گیرد بهند و در زمین سه سیر در زنان نهند
و کسی که گوشش ریاحی پوشیدن زیور ثقب کنانند و مجرب اکثر افتد و در اکثر مملکت **علاج** مشک سه سرخ زعفران دو نیم اسکرو پلنگاو رهن یک نیم درم
جوز بویه چهار اسکرو پلوبیسابسه دو اسکرو پلوقرنفل بیع درم آب رطل زنند نصفی بماند صاف کرده نوشند قرنفل دو زعفران یک بیسابسه سه جند چهار سرخ
سائیده و برگ تنبول پیمالیده بهند و بخنهای مناسب بالاندازه بپوشند **فصل بیست و هشتم** در تعدد دوا کزانه تعدد دوا تشنج تابان
عصب از بهر دو جانب از انست که خلط بتعدد دوا بدست میاید بجانبی نیگرد دو دوا بن از تشنج بدست بسبب عدم احتمال تعب و برون نهادن بیمار هم بحران نمیکند تا شان بحران خطرست
قول بقراط در چهار روز میگشت اگر تبخا و زنماید مرد باشد **فائده** تعدد دو کزانه واحد دست لیکن گاهی کزانه را اطلاق میکنند بر تشنجی که ابتدا کند از عضلات قوه
و ممتد سازد آن را بقدم یا بخلف یا بهر دو جهت و گاهی اطلاق میکنند بر تعددی که سبش انجماد رطوبت در عصب بود و بدین تقدیر تعدد عاست کزانه تشنج

انتباه وقتیکه عضلات نقار و ظهر صلب شوند و اختلاج در همه اندام و ثقل در زبان پدید آید و آب دهن و شربت بسیار فرو برده شود و حکه در همه تن ظاهر گردد و هر چند خارند از خاریدن لذت نیابد مقدمه کزاز بود و آثار که بعد وقوع عارض شوند این هستند که رو و چشم مریض مخمور مانند یعنی رو و چشم او بر خاسته بود و باشد که چشم رود رو دندان همه و قیتست که کزاز بقدام بود و باشد که لون وجه سیاه و سبز نماید و این وقتیست که امتلای دماغ و عروق سر بدان حد رسد که منافذ را بند سازد و گاه باشد که تمدد در عضلات وجه افتد و مریض خندان نماید و باشد که تمدد در عضلات شانه افتد و بول بند گردد و یا سلس البول پدید آید یا چنان متمدد و سازد که سرگی بگشاید و بول الدم پدید آید و باشد که معای مستقیم و عضله مقعد نوعی متمدد گردد که ثقل بازنتواند داشت و باشد که بعضی را بسبب سردی و خشکی قولنج افتد و درین صورت اگر بول مثل آب و کفک باشد و گاه باشد که اعصاب عضلات بانکشیدگی پیچیده گردند چنانکه مریض از جانبه خوب بیرون افتد بالجمله انواع کزاز از تخیلاتی دو جمع مابین کتفین خالی نمیباشد و امتداد در عضله و تشنج در عصب می افتد بر آغاز تشنج باحرکت عضله باشد و در آغاز کزاز عضلات کشیده شود و راست بماند **فائده** چونکه اسباب و علامات این تشنج دانستی بدانکه کزاز بیرونی تطویل بکزاز درونی بیرونی تشنج در علاج این بسبب تشنج مبادرت کند چه کزاز بیرونی قابلست انقیاد و خناق بخصوص اگر سبب قوی باشد فائده گاه باشد که شخصی زیرکی گران بردارد یا بر زمین سخت بجهد و بدان سبب عضلات کوفته یا کشیده گردد و در یک ساعت یا زیاده بران تحمل بماند و هر چه ازین اقسام افتد از قسم تمدد می شمارند و این اسهل باشد **علاج** حسب هر سبب چنانچه در تشنج گفته شد مطابق آن تدبیر پرسش کنند و چون این مرض اکثر از سردی و افسردگی می افتد اضمده و ادهان که میل بگرمی و تری داشته باشند بکار برند اگر عرق کند شفت کنند و بر بدن خشک شدن ندهند و در استلایی حجامت ناری بجهت عضلات گذارند آروغ خوب و بریان بر وغن خرطین قدر نبق سحرائی حب بسته دهند روغن گوگرد مالند و در نشانند یا در روغن کتجد که تیمگم باشد سلخ الحیه و غن خیرو مخ شانه یا روغن مبارک یا پیه گوسفند یا پیه ضبع یا پیه خرس یا پیه گاو کوهی یا روغن بید یا بادام و خیر انگزه خورند و در بسیجی طا را للهم عاد را شهریه روغن بادام لعاب بهدانه و خیره دهند شیر بز عضله و موشند آزین نموده روغن بفشته یا بوام مالند پیه مرغ سفر ساق گاو روغن مرغ و پیه روغن کنجد مومیا که روغن و ضماد کنند علیه کتان کتجد شیر بز پخته بنشند پیه مرغ پیه بز مغز ساق گاو گداخته نشاسته آمیخته ضماد نمایند اگر حاجت بود به تنجین یا بغز فلوس و شربت بنفشه و دهن لوز تلیین فرمایند باقی آنچه بر قسم تشنج نمودند **فصل بیست نهم** در رعشه و آن حرکتیست غیر ارادی و در اعضا که حرکت باراده دارند پدیدی آید تا کثر دست و سر افتد و در دیگر اعضا کمتر فرق در اختلاج و رعشه آنست که در اختلاج همه جا افتد و عضو ساکن باشد یا متحرک خلاف رعشه که در حالت سکون ظاهر شود و مردار سکون ساکن بودن عضو بر مستقر و سکون بی اعتما که در رعشه می افتد **فائده** رعشه که سوی چپ افتد رعشه که در راست پدید آید یا کهنه باشد عسر البرء بود و رعشه که از یبوست اعضا شود لا علاج باشد **قول مختصر** که یا وقتیکه مصروع از بستر آید بیفتد که در دماغ وی آماسست **فائده** در رعشه که از ضعف قوت محرکه افتد و این او در بیست پی که مریض بیفتد بلکه بسی که جماع کنند خاصه بر امتلای معده دوم آنکه بسبب مواد غلیظ چون سوداء و بلغم غلیظ چون سیبت بادشاه و مرض عظیم کزاز مواد غلیظ بود فرو نگذاشتن باید و دیری نگذرد تشنج و صعب و هولناک پدید آید و رعشه که عضو چون نان را وقت قرب جماع افتد از بی قوتیست **علاج** اگر سبب مرض پدید آید بعد ازاله سبب بتقویت دل و دماغ کوشند و اگر بسبب امتلاء شود و تقویت اعضا باید نمود و ترک جماع کنند و ضعف باید دانست **فائده** اگر از اعراض نفسانی افتد بلهو و امیدواری و تحقیر و غیره هر چه لایق آن بود بدستکیل آن حاصل شود **فصل** اگر عند قرب جماع افتد تفتیه غلط فرو نهند

قول جوان کوروا اگر سبب مرض دراز یا کثرت استفراغات باشد اغذیه بطیفه سریع الهضم و هند صفرت بیض نیم پخت کم و نبه نان در بگلات ترکرده خورند اگر سبب کثرت جماع باشد برگ سبز دونا پرشنا و سائیده گلاب آمیخته آبزن کنند **فائده** در عشه که سبب ضعف آله حرکت افتد اگر سبب او امتلا و ناگواری طعام و ترک ریاضت باشد که بدان سبب انحلاط غلیظه ازیه در عصب سده آیند و باعث رعشه شوند تقدم اکل اشیای باردطب کسل و ثقل اعضا که در ت حواس **علاج** اول بالاصول و هند چون ماده نضج یابد حسب شیطرح و هند بعده بایارجات تنقیه برفق و تدریج نمایند یا یزفیقرا سطوخودوس و هر یک درم بهار العسل و هند بر جوع عطش صبر تمایند ریاضت کنند آب گوگرد غسل سازند مرق مرغ عصافیر خورند واز اغذیه حریف پرهیزند دوغن بنفشه مالند بطبیخ نضج وارب آبزن کنند رطبه نطا و سازند دلک عضو نمایند **قول جوان کوروا** در بلغمی عسل گلابی بطبیخ زوفا گرگ تخم خارشتر خار آمیخته و هند بعده سیبو یا جلابا دو درم یا حب کوچیلا یا حب کوروبا تا چهار شکر و بلپود و هند دوازده بار تفاوت یا معجون توکیسا و اونس یخ شش و قعه و هند یا جند بیا قرقدا را حضت هر یک دو درم قرص حنظل سه درم یا یخ فیقرا سکبینج هر یک اونس جوب بسته یکدرم و هند چند بار بفاصله اگر رفع نشود و قرلفل جوز بویه سبا سه جدبا را خولنجان پوست تیخ ریحان سپیل عود کبابه دارچینی مرکی نارد ین جاشا قرخشک اسطوخودوس کما فیطوس هر یک درم کوفته و نظر فی کرده خمیر کاباذا ساخته بند نموده دانه بعده چهار روز دانه بیست شیتر کرده و حمام آب چکاندر و نهار دوسه درم و هند اگر کافی نبود آب گوگرد یا آب خوشه عنب یا تیل آبزن سازند اگر کافی نباشد طبیخ چوبچینی و غیره نوشانند آخر فصد و مسهل نموده ریحان کما فیطوس مرنول آدم جوش کرده همه روز بدین آب شویند چند طلا کنند و خوراند عرق اوتکنر یا و هند مرزنجوش اسطوخودوس برگ ریحان برگ کتم سپیل دونا پرشاد کما فیطوس زخم زنگین بر بادگرم ترکرده صاف نموده نوشند و عصب را شویند و غن که در وقتار الحار و یک درم چند جوشش بود مالند قنه سه کما فیطوس یک حب بسته و هند تا دو ماه تفاوت حمام صحرائی مغفر اسرنب بریان تا چهل روز غذا نماید اگر نباشد مرق مرغ بپرکه در و انیسون ریحان بسفایج سخته باشند و کباب که در و ریحان بود خورند دارچینی درم ریحان چهار درم مروارید دو درم مرباسای اسطوخودوس کز شیرت زرد خاطیا کرده باشند قدر رضرور آب سه کاناً جوشانده صاف کرده عوض آب نوشند واز ترشی و آب بروت و نان سبک و مزرات پرهیزند **قول لازور** سیر و غن کندش نیم کمر و بلپود برگ نبول نهاده خورند فاوزده سوخ پنجمر سوده نوشند اسطوخودوس یا سیداب هر روز یک درم و هند موسیائی نیدلنگ بطبیخ معتدل نوشند و غن سداب تیم و قیه درحمام نوشند و غن دارچینی و غن خراطین نوشند و غن آجر یا و غن دارچینی یا و غن مرزنجوش یا و غن مصطکی یا و غن بسمان یا و غن زیت یا پیاز سدا یا مغز اسد یا پیاز گورخر یا پیه ضبع یا پیه گاو کوهی یا و غن سپیل یا و غن جند بالند طلای عشه گذارند دیگ چوارش خسروی حب اسکندری شربت عسل عرق بنبا کوحب عشره مثناد ریطوس دوا را لعشر معجون اذاراقی معجون اقوم معجون مفرح القلوب هم مفید و هند **قول صاحب فخیره** اگر سمنه و تشنه دارند یا ضعف کنانند استفراغ رطوبت نمایند و گفته پای عشه سر اسطوخودوس ایارج فیقرا هر یک درم حب باشه و هند یا اسطوخودوس یک نیم درم سهار العسل و هند بعده دوازده روز حسب توفیق یک تیم درم و هند انفع باشد اگر سبب سوء مزاج بارد که بسبب قلت باشد تقدم سهار آن در عشه که بسبب افتد اول سوء مزاج بارد باشد و نیز عشه که از فرط شرب آب بغایت سرد یا از تشرب آب و غیر قیت یعنی تماشا یا بعد ریاضت و حمام خالصه که تشکم متی باشد افتد از بین قیس باشد **علاج** گلقند عسلی بطبیخ انیسون با دیان و هند جوارش عود بلقدی مار العسل خورند و اعضا را بقوت مالند بعده پرهیز و غن چند تدویر کنند و بطبیخ نضج وارب آبزن سازند اگر سبب کثرت شرب خمر باشد تقدم آن و

انیسم از قسم سوی مزاج بارد یابست چه اگر کثرت او مُبَرّد و مُصَلّب بود علاج بتدریج ترک خمر نمایند روغن گل یا روغن مورد یا روغن بید یا قدری خل خمر آمیخته بر سر مالند مغز سر اُنب عدس کرنب و همه اینچه منفاظ خون باشد خورند قول جوان کورووبرگ سبز دونار پشاد و سائیده بگلاب آمیخته آبزن کنند اگر سبب غلبه یبوست باشد تقدم اسباب محقنه و تزال عضو مرتعش و عضلات شاهد بست و چون دغن بالند زبودی خشک گردد علاج در تطیب کوشند بدانچه در تشنج یابس گذشت و بشیر خر یا یاک را بکمین زنبی مداومت سازند فایده در عرشه که از ضعف قوت و هم از ضعف آلات افتد سبب او متادی شدن عصبست از اسباب خارجیه یاد خلیه خارجی چون وصول برد شدید واسع جانور سمی و زخم و سوختن عضو و اخلی چون خلط بغایت گرم مایر در موضع گرد آید عصب را متادی سازد و چون آفت مفلوج اعراض اسباب موذیه علاج در وصول برودی و غیر یبوست روغن چند روغن عاقرقرحا انگزدا آمیخته مالند در احراق بیاض بیض اعاب اسپغول و غنهای بارد طلا کنند در تشنج تدبیر آنها نماید در وصول خلطی حسب آن تنقیه سازند قول جوان کورووا گر سبب او ده سمی بود بینداز تیکو یا میمنک یا آبیکه در و سنگ آسیابین ترکرده باشد و هند اگر سبب متعال سمی باشد ورق طلا هفت عدد ببرق مرغ هندتا یکاه در روغن گاو بدرق مرغ یا آب آمیخته نوشند برگ سبز دونار پشاد و سائیده بگلاب آمیخته آبزن کنند اگر سبب اصطباغ حق باشد مدرات و هند اگر سبب جمی بود که در روبه دارد کشیر استعمال کرده کف پا بر تیکم سنگ گذارند و بدست آخر الاج مالش کف پا کنانند حب اسکندری شحم حنظل مقوی نباخ برق اسود مثقل هر یک یک فریون نطرون یکنیم یک جندبیدستر تی دو هم ماگیر م جوارش خسروی و جوارش عنبر قرطلتین بسابه مصطکی سنبل عنبر هر یک دو درم زنجبیل دارفلفل هر یک دو دستار قرفه زرنب الینج اسپغول افیون مشک هر یک درم قرنفل عقران هر یک ده درم تخم بوبه ده عدد روغن بلسان شش درم عسل سه چندان او به افیون بخر حل کرده عسل آمیخته قوام نموده عنبر بر روغن بر آتش نرم گداخته بعسل آمیزند پس او میعوقه و بعد بیمه مشک اندازند و بعد شش ماه بکار برند شربتی دهم مقوی معده و باه مزی عقل مدیظ و فهم مزیل ترسی معده و فالج و لقوه و عشه و برد کلیه شربت عسل عسل سطل آب باران شش سطل طی نیند کف دور کنند بین فلفل یقین زنجبیل قرفه خولنجان قرنفل مصطکی هر یک نقالی سرمه سا سحق کرده نصره بسته اندازند همه حفظه مالند چون بقوام آید سر و نموده دارند فصل سیم در اختلاج حرکت غیر ارادیست که پدید آید در موضعی از بدن چون قلب معده کبد طحال رحم عضلات عروق اعصاب غیر سبب او باز غلیظ یا سخا ریست که از استحاله خلوت غلیظ حاصل شود و سبب غلظ خود نیز سبب مانع بودن تخم که بالای بست برآمدن نتواند و طبع به دفع که شود و عضو مختلج شود یا انکه دو عضله این چون دماغ و صلب چون عظم اختلاج نمی افتد و از اعراض نفسیه چون خشم شادی و غیره نیز اختلاج پدید می آید یا انکه اختلاج دائم مندفع یا اختلاج شود و اختلاج لب وجه یا برد و پشیم دائم یا قوه و اختلاج فم معده و عضلات شکم یا لیخولیای مراقی دسع و اختلاج سپرز پهلو یا برد مزاج باب تن دلالت بر تشنج و سکته کند و اختلاج لب گاهی مقدمه باشد و در ابتدای لقوه و صرع اکثر افتد علاج اول از شرب آب یخ و کرنب تخم راکل الطبه یا برد بخار انگیز و بر استلا و وقت شب خوردن پرهیز دارند موضع را سخت فرو مالند و بمکک گرم یا بارزن گرم بخار کنند و حمام نمایند و بروغن قسط و روغن بنفشه و روغن جندبیدستر و روغن فرفیون و روغن جوز و روغن بابونه و روغن خیری تدهین سازند پودینه مزرجوش بسرکه بخته طلا کنند بعده بقدری نمک و روغن گل نیکم چرب سازند و هر صباح انیسون مصطکی یا بادیان بگلقند عسل و هند مالا الاصول نوشند زعفران با آب و ده طلا کنند روغن خیری و روغن ترنج و روغن سلب مالند و روغن خراطین خورند تریاق کبیر و هند نخود با مرق عصفور کبوتر پخته بصعتر دار چینی کبوتر کمون پخته خورند آب دریا گرم کرده در مناره پرساخته تکمید نمایند اگر بدین تدابیر زائل نگردد مسهل سکبنج کرده فالج ذکریا فته و هند قول محمد زکریا و اوان بخرقه دشت

مالند پس روغن جوز طلا ساز ند به شود حسب مزیلهٔ اختلاج و امراض بارده دارچینی جوزبویه بسباسه قرنفل عود صلیب هر یک یک حب العقاب دو باب نانخواه قدر نخود حبوب بندند شربتی دو حب العرق نانخواه و عرق صعتر که هر یک چهار اوقیه باشد **فصل سی یکم در تشنج** لواد الثوانیر گویند سبب او کثرت اکل و شرب و قلت ریاضت است که بدان سبب تر مستولی شود و بادانچه در عضلات جمع شوند و بسل تقل کشیدگی عروق و عضلات اختلاج آرند علاج بزودی قدری خون برآرند و تقلیل صفرا نمایند و در اکثر اوقات محرر دری را شرب و نسل باب سرو نفع کنند و هم دکذا کشنیز خشک دو شقال قند هفت مثقال سفوف کرده خوردن و اگر بزودی نبود ماده باد و بخار بیشتر و غلیظ باشد و چند یا مرباری وجع و هند و گر فتن عروق سائی مزیلهٔ این مرتبه است چرا که این عروق گذر روح اند چون گیرد روح اند چون گیرد روح جمع شود و وقتیکه کشایند روح دفعهٔ حمله آرد و ابخره را گرد و بدماغ نماده تحلیل کند و طریق گرفتن عروق نگوره حمامیان و مزینان میدانند لیکن باید که چون بگیرند زود تر از آنکه مردم طاقت حبس نفس داشته باشد فرو گذارند الا خطر بزرگ باشد **فصل سی دوم در مرض بی نام** تشمی از مرض غلیظ است که بسبب بخره سر یا دیگر اعضاء دماغ که مجری و مست بند شود و بدان سبب مخزن بخته گردند و سوزند و پس عنق بسته گرده و جنبیدن نتواند گویا کسی گرفته و وجع کثیر آرد اگر بدتی باند کبند و در ملکت تنگله مردم کثیر از این مرض مرند **علاج** تقیات قوی و اخ حسب مزاج بکار برند تو تم مصفی چرک فی قلیان ها بر بمک سنگ اهک هر یک قدری کوفته و شبانه روز سه چهار بار بر مخزن چشم بنهند تا سه روز صحت شود **باب سوم در امراض چشم** چشم از اعضای شریفه است و از غشا و عصب و عضله و مرید و روشرائین مرکبست و سه رطوبت و هفت طبقه دارد **بدانکه** مزاج خاصهٔ چشم چهار رطبست اگر چنین نباشد خاصهٔ نبود و آثار گرمی مزاجش آنکه سریع الحرکت و لونش مائل بسرخی و عروقش ظاهر و ملمس او گرم باشد و آثار سردی عکس این آثار ترمی مزاجش آنکه چشم بزرگ کثیر الرمص مالاشک باشد آثار خشکی آنکه کوچک و فرو رفته بود و رمص او اشک نباشد و عروقش باریک بود **بدانکه** گرمی و تری چشم از سرکمتر از دیگر الوان بود و گرمی تری چشم سیاه بیشتر از دیگر بود نها باشد لهذا در این نزول الماء و دیگر علت که بسبب کثرت بخار باشد بیشتر افتد و چشم شهلا معتدل بود و مزاج چشم صهبای حار رطب باشد اما حرارت کمتر رطوبت بیشتر و مزاج چشم جوان نیز حار رطبست لیکن حرارت بیشتر رطوبت کمتر مزاج چشم کهول بارد یابس باشد و حرارت و چشم مردان نسبت زنان بیشتر بود **بدانکه** چشمیکه خطوط باریک و اشیای دور و نزدیک بآسانی بیند و از دیدن اشیای درشت هر یک کند آثار اعتدال و قوت مزاج باشد و عکس این یکی از اینها دور و دشوار و از نزدیک نیک بیند و چشم بصارو لطیف صاف و اندک بود و اگر عکس این بیند و چشم بصار و کثیر و تیر باشد **فائده** طالب و حافظ صحت چشم را لازم کز از فرط نظر در چشم شفاف بسفید که باعث امتلا و زیادتست و کثرت نظر در خطوط دقیقه که موجب ضعف و نقصان کثیرست و از نگریستن سوی چیزی که مدتی بهمان نظر قائم ماند و یک زند که موجب ضعف بصرست مثال شخصیکه متصل کاری می کند و دران ضمن آسایش نمایند ضرور تا ضعف پدیر می آید و از صول و دود و غبار که باعث سیلان اشک و سیلان اشک موجب ضعف بصرست پرهیز و سکین سیلان اشک اگر از دو ا باشد مضایقه ندارد و بلکه با وجود وقع رطوبت حفظ صحت چشم میکند نیز سوای این زین از ملاقات هوای گرم و مرطوب و دیدن اشیای درشت و هر نشان که صور ا و چشم غالب آید مثال آئینه که مقابل آفتاب بود و کثرت بر پشت خفتن و خواب بر استلقا و اطعمهٔ ردیه غلیظ دیر هضم و مخزه نگرم تیز چون ثوم و بصل گندنا باد روج زیتون سکبت و غیره و کثرت اکل نمک و فرط جماع و کثرت فصد و حجامت و کثرت بیداری و طعام شب و اکل سکباج و نمک مفرط و خمر و نظارت معده و پرهیز و قبض طبع را ندارد و امادیدن نقوش و خطوط باریک که گاه گاه بسبیل ریاضت بود مفیدست **اما** نافات چشم باید که سرد و آب شیرین و صاف فرو برده

چشم در وکشاید و سرمه و توتیا با آب بادیان آب مرزنجوش پرورده در چشم کشد کمی دنبصر و مقوی چشم است و بر ورمان و آب بادیان لشکر کشیدن مفید بدانکه چون
چشم از اعضای شایسته است و اکثر ضعف و از رطوبات می شود پس احیانا از حال بایسته استعمال نموده باشد تا حفظ صحت و منع زلات کند و حفظ مزاج آب
در ماه سه بار بسد هنیزه بروز تطور کند که مانع ماده از چشم است بدانکه حفظ صحت چشم بدریافت مزاج چشم است پس اگر مزاجش بایس بود روغن بادام و روغن بنفشه
روغن گل و معجون کنند و کحل مناسب بکار دارد و اگر حار باشد اول بگلاب یا آب کشنیز یا تخم قرع آمله مکرر شوید پس کحل بکار برد و اگر رطب باشد بگلاب و سماق شسته
کحل کشد اگر ضعف و از انحلوای بارد چشم رسد در دفاع مصفی از تخم گلاب پرنموده بر ریگ گرم تخته دوحصه کرده بنگارم بر پشت چشم نهاده نرم بسته خلد بدانگر
پدید آید و در موسم گرما تبر بایمان گرد چشم للاکن بیاض بیض بقاشق قضی است کرده کفش و چشم بگاندغ فسق شفق کرده بر پنبه کهنه ممسول نهاده بر پشت چشم
نهند و در سرما در لیل ثقب نموده قدری قند پرکرده بر سر ماد گرم تخته صاف ساخته نشرده چند قطره در چشم چکانند و باقی لیل بر پشت چشم نهند فائده اگر وقت
خواب هر روز با آب بار دسعوط کند چشم بهره علل لیل نگردد و اگر یک بوع متواتر هر روز یک درم سفوف آمله بقدری عسل آنیخته ملیح نماید قوت بصر افزاید بدانکه
اختلاف بصر از دو سبب اند یکی بسبب روح باصره پس اگر روح بصر غلیظ و کثیف باشد در روز و از تاریک بصر قوی بود و عکس این عکس و اگر روح باصره رقیق و کثیر بود
در روز و شب و قرب و بعد بصر قوی بود و اگر روح باصره رقیق و اندک بود در روز و تاریک نیک نبیند و اگر غلیظ و اندک بود بصر در هر حال ضعیف باشد و دوم بسبب
اختلاف وضع جلیدیه و عنبیه پس اگر جلیدیه خیره و فرو شده باشد بصر ضعیف بود خاصه از نزدیک و اگر جلیدیه کلان و برون آمده باشد بصر قوی باشد خاصه از
دور و اگر متوسط باین دو امر بود بصر هم متوسط باشد بدانکه میان چشم و یخ اندر سیاهی میش میان سیاه و میش کبود سبز پس اگر جلیدیه خرد و غلیظ نگردد فرو شده باشد
یا عنبیه بسیار کلان و غلیظ بود یا هر دو بطوبت بفرو رفتگی باشد یا عنبیه بغایت سیاه بود درین صورت عقل سیاه نماید و اگر جلیدیه کلان و تنک برون آمده باشد
یا عنبیه بسیار تنک و غلیظ بود یا عنبیه و سیاهی متوسط باشد عقل میش و اشهل نماید و اگر جلیدیه یا عنبیه درین حال متوسط بوند عقل میان سیاه و میش نماید
و اگر جلیدیه و عنبیه هر دو بیرون آمده باشند یا عنبیه سفید و صاف بود عقل سبز یا کبود نماید فائده اگرچه باعتبار اسباب جزئیه سابق اقسام مرض
چشم بیحد و بی حصر است لکن باعتبار اصول حصه بیجا حنس باشد پس اول جالا گفته میشود بعده مرض هر طبقه و هر رطوبت بیان نموده خواهد شد اول سوء
مزاج ساده و پس اگر جا باشد از جنس انتاب آب کاسنی آب کاهو گلاب بیاض بیض مغیره بکار برند و هر بار دو مشک مایران موج فلفل مغیره و در رطب توتیا تلیسیا
مغیره و در یابس لبن بیضه با دام بیاض بیض انتاب آب پنبوال مغیره بیل آل نمود و اگر غلیظ دوم سوء مزاج ماده استفراغ کنند و اگر استفراغ
ماده چشم بر جهت و بیه است یکی آنکه طعام و شراب کرتونیک و هضم دوم اگر تین بمثلی باشد اول تنقیه غلیظ بسازند سوم تنقیه و تابع نمایند و محامات کنند و قیقال
و عوق تر کشایند چهارم اخراج ماده از عینی بسعوط سازند اگرچه اعمال علوسات در تنقیه چشم بر عرست اما آنکه تنقیه چشم بگذره باشد بکار نیرند که ضرر دارد چشم بزرگ
گوشه چشم کشایند و درین هر تقدم تنقیه شرط است ششم با شیاسی معده ماده را از چشم فرو باید دریدن هم تقدم تنقیه سوست هفتم تنقیه عضوی کرده از ان تکمیر
آید سازند سوم تفرق اتصال تدبیر این باده که ترمی کمتر کنند و یبوست کثیر نیاورد و سود انند باشد چون سرمه زعفران توتیا اسفیدایج شاوخ صبر و غیره نماید
چه اگر هر دو اکه مزاج چشم از چشم سخت ماند باشد چشم را زیان دارد و هر چه اندکی مخالف بود و ازین نوع گرفته شده باشد مفید بود پس دواسی ترمی مزاج مضر باشد و هر
دو اکه قدری گرم کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و هر عضو که قوت یابد قبول ماده نماید و سلامت ماند و این اصل از گست و در اکثر علل چشم چهارم اصول

هیئت چشم و آفت که در ترکیب اجزای او افتد و تدبیر اصلاح هیئت و زوال آفت بعضی بفصد و تفریغ و بعضی بانواع حیلها بوده بر یک درجه این گفته آید **فائده** تا که از اخلاط رطوبات و عصبه مجوفه و امراض شبیه بهر واحد بیشود و اصالة و شرکة اطلاع نباشد جرأت بعلاج چشم نکنند که مقدمه چشم تاریک شدن از دو عینیه انچه واجب التدبیر ست تا که تدبیر نمایند داخل مرکب نسازند و بهر چه بر چشم استعمال کنند بعد تنقیه باید و وقت کشیدن دو بینه نزول و مانند آن مریض را برانچه غلط انگیخته شده و علل جفان او دیگر شیده بپاک پوشیده برهمان حال بخوابند و در دهنه سر بالا استاده کشند و پاک نپوشند و در محرومی کحل چار وقت صباح و شب بکار برند اگر کحل حاد و مرض مهر دوی بود در آخر روز کشند و اگر هر دو میر دوی باشند در وسط روز و بهتر ین اوقات برای تنخی دشیافات ابتدای عسیت و نجب ذو رات بیع اول

خریف **قانون علاج چشم** اگر اوجع آماس یا بود و ماده در همه تن باشد اول حسب او تنقیه عام کنند پس تنقیه چشم نمایند و قبل از تنقیه دواء چشم نمیدهند اگر صداع هم یار بود دواء مستکین یا کوشند الاریخ افزایند و تدبیر بر سبب تفصیل گفته آید اما در خیانیز اجمالا گفته میشود مثلا اگر بطوبت غلیظ یا با دناک باشد تنقیه عام بمسهلات مناسبه کرده بحب صبر چپ یا ریح حب قوقیا تنقیه دماغ نمایند پس برای تنقیه باقی سعوطات بکار برند چشم را آب حلبه شیرازه شویند چون تن پاک شود و ماده بچشم نماند ادویه موافقه در چشم کنند حمام نمایند اگر رطوبت رقیق خون یا بصفرا آمیخته باشد اول فصد کنند پس سهل سازند بعده ماده را از سر فرو کشند و اگر ماده ریحی باشد حمام مرود و ادویه مرطوبه در چشم کنند حمام نمایند اگر رطوبت رقیق خون یا بصفرا آمیخته باشد اول فصد کنند پس سهل سازند بعده ماده را از سر فرو کشند و اگر ماده ریحی باشد حمام مرود و دارو اگر خون باشد بفصد قناعت نمایند گاه باشد که خون غلیظ بود و عروق چشم انوی متمثل گشته اگر بفصد کنند ما استلای عروق نزود در ین وقت حمام کنند و بعد حمام غذای لطیف خورند و باریج فیقرا حب قوقایا فربرند شیاف احمر کرشنه ضماد محلل نهند و قدری خمر صرف عقب حمام نوشند گاه باشد که در چشم درمنا تهیج لیکن ماده مدامع چشم آید و نفع علاج ظاهر گردد و ملاحظه کنند که ماده از بیرون آید یا از درون اگر از بیرون قحف آید در حرکت چه در چشم حرارت سر و چهره پیدا و عروق پیدا باشد باید که عروق سر کشایند شریان صدغ بر بندد و داغ دهند اضعه نقویه گذارند و اگر از درون قحف آید کثرت عطسه و غدغه و مکیدن ظاهر بود باید که تنقیه دماغ بلیغ کند و مسهل و غیره نمایند و هر چه در سهل آید مفید گردد در رمد تدابیر صلب کنند در رمد حال نخود ماند باید که از تدابیر صلب نگردند بلکه بسوی رقی و زیاده تا آن ماده لطیف شود و تحلیل نپذیرد **فائده** اگر چشم شیر اوجع باشد میل نمیدانند بلکه ادویه شیر آمیخته بکار نمایند اگر دواء چشم تیز در چشم کشند و حاجت تکرار نباشد بلکه مصاحبت نمایند تا چشم از اذیت کرت اول استراحت یابد پس باز کشند و اگر در چشم آشوب از غبار و دیره و غیره پدید آید ادویه قوی بکار نبرند بلکه لب شویند و یک قطره آب غوره یا کندر یا سیر گلاب یا آب کتیرا مل نموده یا حضض قوفل صندل با میتا در چشم طلا کنند و از اغذیه قوی حرکات پرهیز نمایند **انتباه** اطباء اکثر در امراض چشم از دفع بقدر فوق هر دو باز و پسند کرده اند و در منع نزول نیز بلکه در ابتدا شدید لیکن تفتیح سدد که در عصب نوری افتد بعد بعیدست و منقی دماغ از ماده لزجه بصفی چشم از خلط مدر ست و برای سبل و ضعف بصر نفع و انتشاری و شط اری میباشد اضطراری آنکه وقت حاجت برای مرض چشم نمایند اختیاری آنکه در وقت صحت برای حفظ صحت چشم و قوت بصر کنند پس همه او اجب که بعد چهل سال بعمل آرند و این باب شتمل بر چند فصلست **فصل اول در امراض طبقه علقمه** و آن حجابیست منتشر قی مشیمه غلیظ الجرم که مقابله را متوکل میدارد و ملوحت او چشم سفید چرب و از شاخهای عشای صلب که بالای قحف بر بدست سر و تهست ناشی شده پیش چشم طبقه گشته همه اجزای چشم را پوشیده غیر قرنیه که گرد او گرد او تنوار شده و التحام مذبریفته است این طبقه را چشمی گویند **قول جوان کورو** عشائیست بارنگ سفید که ناشی شود از قحف و این فصل متضمن بر چند نوعست **نوع اول** در رمد یعنی در رمد **فائده** رمد اگر در چشم واحد پدید آید در چشم دیگر نیز پدید خواهد گردید باید که تدبیر هر دو چشم کنند و رمد با تب نادر باشد مگر باشد خاصه در گرما رمد زود زائل گردد و آزار که با تب رمد صعب پدید آید آثار آفت بزرگ باشد **انتباه** اگر رمد

باقرصا یا بود اول تدبیر بدپس تدبیر قرصه نمایند و عکس عکس اگر تدبیر باد معده یا بود تدبیر مجرب مقدم دارند اگر سبل باقرصا یا بود اول تدبیر قرصه نمایند اگر قرصه قرنیه باجرب یا بود تدبیر مجرب مقدم دارند اگر در چشم واحد حاجت بکشت ظفره و بیاغ غرب شتوغ باغ مقدم دارند اگر در دو چشم یکی شتر ناق یا بود تدبیر در دو چشم مقدم دارند بدانند که مرض دلالت بر نضج ماده ندکند پس اگر بعد مرض خفت در مرض افتد زود به گردد و دوا آثار نضج باشد والا عکس و آب چشم تا که قیق بود دلالت بر ابتدای مرض کند و قتیکه لزوجت آرد دلیل ابتدای نضج باشد بدانکه عمده تدابیر در بدا مالیدن جذب ماده سوی اسفلست و وقت شدت وجع چشم بالطبیخ بنفشه کوکنار نفوذ گل سرخ شنوند **قول جالینوس** طبع نرم داشتن بتقیه کردن اصل بزرگ در علاج رمدست و گفته هیچ چیز الف از گذاشتن مجمجه رسیان سرنیست خاصه بجهت تقیه **فائده در رمد و موی** کثرت درم و نفخ و تمدد و چرک حمرت عین از امتلای عروق ضربان صفع و معده درم و انقلاب چفن حمرت بول عظم نبض سرخی جبه ثقل ثقل وجع **علاج** قیفال جانب وجع زنند اگر در هر دو چشم بود قیفال هر دو دست زنند اگر بانی بود بر تفاحاجاست کنند علق بر جبهه چسپانند بعد فصد اطبیخ هلیله یا آب آله تمر هندی شاهتره تجمین شیر خشت تلخین کنند صبر آب کاسنی حل کرده به هند حب صبر حب قوقایا نافع شربت بنفشه آب نارین شیره خرفه لعاب اسپغول هندق مرغ نخود آب خورند و از حموضت پرهیز کنند شیر بقند دهند و بعد تقیه تمام اگر وجع والتهاب باشد بیاض بیض لعاب اسپغول شب و روز بکاهند چون خلش ساکن شود شیر زن یا لعاب بهدانه انگلاب یا شیر به یا بیض آمیخته بکاهند شیاف لبیض شیر زن سوده در خانه کم روشن دارند و خرقه کبود یا سیاه بر دو آویزند برای تقویت چشم و رمد ماده حضض صندل اقاقیا عنب الثعلب گلسرخ آب کشنیز بر پشت چشم طلا نمایند صندل گلاب بر سر مالند و ابتدا آب بر چشم زنند که متقریب ساکن شود صفرت بیض بدهن رود آمیخته گرم کرده طلا کنند و تقیه کند که مرض تحلیل پذیرد و قدری حرمت باقی ماند صفرت بیض مسلوق زعفران و عسل سرشته ضماد سازند گرچه اشد باشد انزروت مدبر بشیر زن سوده یا نبات سوده یا شنبر زعفران کافور گل سرخ صندل سرخ شیاف ماء الجبال لعاب اسپغول طلا کنند اگر تخفیف نشود شیاف لبیض کافوری کشند اگر حمرت و دمعه باقی ماند زرور اصفر یا شند برگ کشنیز بر چشم بستن و لعاب حلبه تخم کتان بچکانیدن برای نضج ماده انفع و دوا آخر صفرت بیض آرد چوگل بنفشه با بوره ضماد کنند و مرغ تیهو گوسفند خورند و از حلویات و الکلم باز آرد و مماع و خمر و غیره پرهیز نمایند **شیاف لبیض** اسفیدا ج کتیرا صمغ عربی هر یک سه نشاسته یک لعاب اسپغول با ماء البیض شیاف سازند اگر آفیون رنج افزاید لبیض الیموئی و اگر انزروت مبرد و زیاده کنند لبیض انزروتی و اگر کندر نیم افزایند لبیض کندری گویند برای امراض حاره و تحلیل ورم وجع او رام صفرا لبیض الیموئی مخدر سکن وجع صعب انزروتی قوی تر از ساده مزید رمص کندری برای قروح چشم مستعمل **فرورصفر** انزروت مدبر به ده عنبر عقران حضض هر یک دو سحق کنند برای مدر طبوبی و کمنه المده نافع **قول صاحب فونسیکه** مریض اورا در مواضع تاریک که هوایش معتدل و صاف از دود و غبار باشد دارند و هر دو چشم بسته دارند و خرقه کبود یا سیاه یا سبز بکویند بر تر که در چشم نهند و رگ نهار بدان قیفال مخاوی چشم ماذن زنند اگر بسبب عبس حیض دخون بود سیر بود صافن مخاوی زنند و علق بر دو ریدبا سیری گذارند و در شش ساعت قریب یک کاسه خون برآرند **قول لیندالنوا** اول فصد باید کرد اگر فصد دست کنند چه اگر فصد پا صحت شود و حاجت بفصد دست نیفتد و در ابتدا بزودی پا شویه آب گرم کنند و بعد فصد شاخا از زیر شروع نمودن تا لوکا و کتف ساسند و در بنجا شرط زنند و مالش اعضای زیرین نمایند و بعد فصد مسهل صفرا دهند تا اخراج ماده مالیخی کند در بوی یک چند روز یک چند روز دم جوشانده انیسون قدری تمر هندی سه درم گلهای سفرجل بزوربارد قدر حاجت اندا خته بعد چهار پاس مالیده صاف نموده شربت بزیره یا شربت بزیره سکبود و اوتس آمیخته دهند نیز بنا جلا با سیزده دانه باکرید سوا نفورا دو نیم اسکرو پلوه هر یک چهار اونس شیر تخم خیار بن دهند اگر کافی نبود مجمجه مع شرطبر نوکا و عقب گوش و کفت زنند و بر صد غین و عقب گوش علق گذارند و رگ گوشه چشم

والف وجبهه زنند وفصد شریان صدغ صفید باید که قدری ازش خون برآورده مرهم از کندر گل ارمنی جلدار نب صبر به یا بیض بیض حل کرده
بر شریان مذکور نهند تا حبس دم نماید اگر خواهند عوض فصد علق بر شریان صدغ نیز میاندازند اگر رفع نشود کاو ستیکو برنو کاو عقب گوشش نهند
ومدتی سائل از ند اگر مرض مزمن باشد داغ عضد انفع واگر بتبرکت اعضای سفلی باشد داغ در پا مخالف مرض میزنند اگر کافی نبود داغ دیگر در عضد دهند پس اگر یکداغ
دهند جانب مریض باید داد واگر دو دهند یکی در دست مخالف مرض ودویم در پا مخالف علت دهند برای اخراج مادهٔ چشم زراه انف سعوط کنند پوست خیار یا دیان صحیح
خایند یا برگ حب الغار برگ کتم عاقرقرحا هریک نیم درم کوفته بخته وقت کتان بسته صبحی تا نیم ساعت مضغ کنند تا آب کثیر از دهن برآید اگر تبرید مذکور رفع
نشود وبسبب جمره باشد پاید یا ماهی شوش جمری بود تبدیر جمره نمایند وتا که سه روز نگذرد وداد و چشم نمیدانند اگر مرجع اشد بود بعد تفتیح گوکنار کتان ودشیرین جوشانده
چکاندن اگر حرقت کثیر بود لبن الغلاب یا لعسرق با رتنگ آمیخته یا بیاض بیض لت کرده یا بیاض بیض لت کرده یا بیاض بیض شیر زنند چون پخته شود فشرده چکاندن تفاح
بریان کرده بشیر سائیده یا لعاب اسپغول بشیر برآورده مغز نان تر نموده بر چشم ضماد کنند پرچم بقدر باز گرم گرم خام بندند اگر کافی نبود شیاف بیض افیونی درم لبن سه
اونس حل کرده چکانند لیکن تا که ضرورت قوی نبود مخدرات بکار نبرند اگر مرجع اشد وحرقت وحمرت باشد گلاب عرق بادیان هریک چهار درم شیر زن واونس شیاف بیض
افیونی درم بیاض بیض عدد آمیخته چکانند سنبل سفوف نوشیدنی انگلاب یا شیر دواونس آمیخته چکانند لعاب بهدانه گلاب برآورده یک اونس وعرق سرخ چهار درم
دانه بیاض بیض عدد آمیخته طلا کنند بیاض بیض عدد زاج قدری لت کنند که مثل مرهم شود بر خرقه کشیده گرم گرم بر چشم گذارند وبعد ده ساعت تبدیل نمایند اگر بسبب
ترکب مادهٔ ترش یا نون بود شدت ورجع ضربان عدم نفع از ادویهٔ مذکوره عرق با رتنگ یا گلاب شش اونس مواریدرم آمیخته بعد چهار ساعت بخیته چند دفعه چشم را
شویند ودر اتبار جمره وصدع آرد جو با آب انجره سرشته یا نمک اگند مرهم کرده سائیده نما مالند یا گل ارمنی دم الاخوین کندر مصطکی هر یک درم سرکه گلابی چهار درم
بیاض بیض عدد آمیخته یا گل ارمنی با لعاب اسپغول لعاب بهدانه که گلاب برآورده باشند آمیخته خرقه آلوده بر جبهه نهند وهر ساعت تبدیل نمایند تا منع انصباب مادهٔ
بچشم کند بعد یک روز از نخلوه مرهم لعاب تخم خطمی کتان حلبه لعرق مامیران برآورده چکانند لعاب اسپغول بگلاب برآورده دو اونس عرق بادیان واونس سنگ بصری
درم آمیخته یا حلبه لعرق با رتنگ نیوشانده چکانند چون وکمی آرد داده مثل مسکنه بکار برند عرق بادیان عرق مامیران انزروت مدر بشیر زن سنگ بصری هر یک نیم درم
آمیخته یا عرق مامیران چهار درم عرق بادیان واونس توتیای سنز صفید نیم درم آرد ش نرم گداخته صاف کرده یا توتیای سنز سنگ بصری هر یک نیم درم کافور سکر دو بگلاب
سه اونس دو ساعت تر دوشته قطره در چشم چکانند گر حرقت آید وگلاب شیر قرص کولاریس تیم درم عرق بادیان یا عرق مامیران سه اونس حل کرده در چشم چکانند خرقه
کتان سوزنده وظرفی کرده بندسازند روطوبت که برآید بلعاب لهن بسل آمیخته در چشم چکانند مرهم او تیا لمیکو نوسور خرقه کتان کشیده بر پشت چشم یا ماق چسپیلا
دو بستر پوشیده شوند وصحی لعرق بادیان نگهدارند شوند سنگ بصری بشجم گرده بزکه منسول بگلاب باشد آمیخته بکار برند کمین تیلیو لعرق بادیان یا عرق مامیران یا آب
چشمه تر کرده چکانند بفیه بوشانده دو حصه کرده بر چشم بندند چند دفعه اگر کافی نبود حمام با آب نیگرم کنند بسد یا مرواریدرم همراه مالز جبین نزبی یا حماری دهند سه چهار
ماده تا مقتیکه حمام دلبن الغزال آرند وقت شب مرهم اوتیال میکو بپاشند ودر ابتدا نان بعرق فرمویل مدع تر کرده چون تا از ضع اذیت بچشم نرسد وبعد فصد مرضی بقدر باهی حمی
برگ کاسنی شیخ کدو برگ خربزه برگ کاهو آلو قفقا لی خوردند واز غذیه باد انگیز شور حلو خمر وغیره پرهیز ند لیکن اگر شاب او باشد تدریجی هنتضی یا باد و یه باید صحت نشد چون خمر
نوشیدن خون غلیظ ملکی پیدا نشده بود تر قیق ندیر فت وتحلیل رفت صحت یافت وتا که یک ماه صحت نگذرد وحمومات نخورند **قرص کولاریس** انهروت بشیر زن جهار

ساعت تر کرده خشک کند سه بار دو درم صبر مغسول بگلاب هفت بار درم زعفران هشت دانه بعرق مامیران قرص سازند مرهم اوتیا لمیکو نوسنگ بصری
تیار چهار درم مایکنیم اونس کافور درم مژگان چهار سرخ سائیده روغن گاو یا روغن بزخام یک اونس گلاب نیم اونس آنرا نرم چوشی ده دوا فروگرفته ادویه آمیزند
مصفی بصر مزیله محکمه و حمرت و حدت و رمد و غیره مرهم اوتیا لمیکو روغن زرد مغسول بگلاب چهار درم منگ بصری نیمدرم کافور پنج دانه آمیزند مرهم اوتیا لمیکو
روغن بزمغسول بگلاب چهار اونس سنگ بصری اونس مژگان اسکز و پلو کافور یکنیم اسکز و پلو مرهم سازند مسکن وجع مزمنه قرنیه قرنیش قول جوان کورو و فصد دست
کنند اگر بسبب خناق یا حبس طمث و بواسیر باشد فصد باید نمود غرغران بشیر زن ترکرده سیب بریان صفرت بیض سلاق و گلاب سائیده کاهو تمدرم زعفران
دو سرخ آمیخته ضماد کنند محکم بقدر فاکوفته بگلاب ترکرده بر چشم نهند اگر مع حمامیض و چشم باشد تنقیه بطبیخ کورو یا ل کرده روغار یقون باشد کرده حب سیبو یا مرکوریو کالومیلا نو
دهند و بعد تنقیه گلاب مجرا بیض هر یک اونس صبر درم آمیخته گرم کرده پلکها را شوینده سنگ بصری دراو کوانیتور زاده آمیخته طلا کنند کذر به بیاض بیض آمیخته بزخم قدکشیده
برصبغ و حبه زنند خمر مکرر حکاند و بعد تنقیه شش بار بقاوت مرکور پوکه بروغن گوگرد دلیا کرده باشد چهار دانه دهند و بعد تنقیه تمام دو داغ عقب هر دو گوش زنند
اگر کافی نبود یک داغ زنوکاه دهند اگر بسبب وجع بصر کم گردد و شیاف ابیض نمدرم گلاب سه اونس حل کرده چکانند اگر کافی نبود رگ زیر زبان زنند و بالای کلاه و تیکو
و ذرایح یا کاه و تیکو صابون زنند بعد تنقیه تمام پرهیز را کلیل مجدد مع شرط اگر نه نگذارد عاده بصر میکنند فایده در رمد ضعفراوی درم و انتفاح و تمدد و مص و مع نسبت
دموی کمتر بود وجع و خلد و التهاب بیشتر باشد و بسیار زیاده بود و اشک تیز آید علاج تنقیه بطبیخ هایلکه دو درم موی گاو گشت کنند مدار الشعیره شربه خرفه آب کدو آب
انار آب تمرهندی نوشند بعد تنقیه اسفوال آب کاسنی آب کشنیز گلاب و قدری سرکه بر چشم ضماد نمایند برگ خرفه برگ کاسنی برگ عنب الثعلب برگ کشنیز ضماد کنند
لعاب بهدانه لعاب اسفوال شیرزن مفیدی بیضه در چشم چکانند پس شیاف کافوری کشند اگر وجع اشد بود و قدرتی فزون افزایند لیکن تا مسرد قوی نبود خدرات بکار نبرند
اگر بعد تنقیه چیزی باقی ماند شیاف ابیض یا پیاض بیض آمیخته چکانند صفرت بیض هم در آمیخته بر چشم نهاده محکم بندند و تیکه وجع و درم ساکن شود شیاف احمر لین
کشند پس مداومت حمام کنند قول شیخ اگر مصلحت باشد قیفال از جانب الزنند اگر استلای عود کثیر بود حجامت پیشتر و هایت لین بیاض بیض عصاره
لسان الحمل مفرد یا مرکب قطور کنند حاصل اتر ح و آبله بود ابتدا نافع شیاف احمر لین صنع غریبی کتیرا ساریج هر یک یک درم مرارالاخوین زعفران هر یک نیم طباشیر کنند
جهت بقایای مداوم شیاف کافور نی اسفیداج سه کتیرا صمغ عربی هر یک چهار برابر نصف یک کافور نیم شیاف سازند برای مداوم نافع قول صاحب مجنبکه
غیر از فصد اتجه رد موی گفته شد بکار برند قول جوان کورو و تنقیه کرده زراوند مدحرج بگلاب و بیاض بیض آمیخته بکاشند یا مرقه آلوده نمند چند بار هم بقدر بالمضعف عدد
درکه ل سنگ حل کرده گلاب دو اونس آمیخته سمان نموده کمین تلیو یوم آمیخته چند قطره در روز چکانند اگر کافی نبود کولیریو فتوریک قطره ساعت بساعت بچکانند
اگر وجع و درم باشد بود و بیاض بیض تازه بیست عدد در ظرف صفالی چهار ساعت دارند بعد دیده سنگ جراحت درم آمیخته بر ابرو و پلک طلا کنند و دو سه قطره چکانند
فایده در رمد بلغمی کثرت انتفاخ و ثقل و چرک و اشک قلت حرقت و حرارت و تصاق چشم وقت خواب علاج بعد تنقیه بحب بایارج و غیره کنند مرغ کوشفد
بریان خورند و بهر وقت تلیو صبر مضفی و تلیو صبر درم افتیمون گلاب بر چهره و پلک ضماد کنند و برای تنقیح تلیو لعاب تمام تنقیل لعاب کتان در چشم ریزند چون دو سه
روز گذرد و وقت انتهاگذرد و رم بیض در چشم بگیرند و مرهم اوتیا لمیکو یا نگلاب طرافیل خورند مرهم اوتیا لمیکو یا نگلاب بگذارند مرهم اوتیا لمیکو بر ابرو بمالند
بعض بالمیز نزن بسوده چکانند قتیکه دمعه و حرقت رفع شود او میه در چشم کشند مگر قوتیا منسول و بلته تنقیه برای تنقیه بایدنه اکلیل آرد خوضماد کنند لحم زیاد تیکه نمیروید

گرم باشد بر چشم بندند **قول جوان** کور و عرق گل مورد و روغن لاجورد سه دانه آمیخته دو قطره چکانند بفاصله یک یک ساعت و بالای چشم مالند **قول صاحب فوائسیکه** بریزنا جلاپا دو یاکرید سولفور اد و وصیر گلابی تفته کنند برگ نرم بهی و آب جوشانده چشم را شویند چند بار یا آب مورد فرور **ابیض** انزروت مدبر چهار نشاسته یک سحق کنند برای الصاق اجفان و کثرت چرک قدری ثبات قرار یذ طریق **غسل حلیه** جلبه و پاس آب شیرین ترکرده دارند پس آب دور کنند و آب دیگر گیه بست چند جلبه باشد انداخته جوشانند که نصفی ماند پس این لعاب بکار برند **شیاف** بر الیوم شیاف ماینا انزروت مدبر بر یک هشت زعفران دو کتیرا یک افیمون نیم آب باران شیاف سازند مسکن ضربان بر نوع ماده **فائده** در رمد سوداوی رمد یابس تیز گویند یوست و ثقل سفر کمودت لون عین غلبه اطلات رمد سخی جفن و باشد که بندت در ملتحمه نیز سرخی پدید آید و اکثر مع الصداع بود خاصه که مزاج علیل سوداوی ود ماغش خشک باشد **علاج** بتروطیب دماغ باندیه ربابیه الکیموس کنند مار الشعیر نوشانند بطبیخ بنفشه نیلوفر برگ خطمی کدو جو بر مقدم سرنطول کنند و همچنین انکباب سازند حمامه نمایند روغن بنفشه روغن بادام روغن کدو شیرازه در بینی چکانند و بر اطراف الذعاب بمالند در چشم چکانند بالوبه بنفشه کتان بروغن نیلوفر چشم ضماد سازند شیاف و دینار جون محلل کنند بعد حصول ترطیب تفیه بطبیخ افتیمون سازند لحاجه بیض کتان صفرت بیض بر چشم بندند و در آخر شیاف احمر حاد کشند دخان کنند بآب سرد صاکم کل نمایند بطبیخ بنفشه گل انکباب کنند برگ خروع ضماد سازند اگر وجع اشتداد یابد تندتر بهزند و آب گرم نطول بر سر کنند و بطبیخ بنفشه انکباب نمایند خمر انگوری قدری نوشانند **شیاف دینار جون** اهلیله اقلیمیا هر یک ده کتیرا انزروت هر یک یک نیم افیمون نشاسته هر یک یک آب باران شیاف سازند برای مدمزمن سوداوی وحمرت عروق چشم و معده نافع **شیاف احمر حاد** شاذنج معسول شش صمغ عربی نشاسته مس سوخته زاج سوخته زنگار هر یک دو صبر مرافیون عفران هر یک نیم شیاف سازند برای سیل و ظفره و ساهوج نافع **فائده** در رمد یحی تمدد چشم عدم ثقل و اشک انتقال وجع وگاه باشد که بسبب وجع حمرت پدید آید شدت وجع قبل از جوشیدن **علاج** گلقند گلاب دهند بطبیخ بابونه بنفشه نیلوفر گل خیری انکباب نمایند حمام کنند طبیخ اکلیل مرزنجوش بابونه بر چشم ریزند پنبه آلوده نهند بسبوس و جاورس گرم کنند برگ خروع ضماد سازند نرگس یا همین بشک بویند اگر وجع حرارت و حمرت باشد فصد کنند **فائده** در رمد که بسبب **سهول و دود گرمی آفتاب و آتش و دیدن** نور بسیار روشن افتد و این اکثر بغیبت بر ناظر پدید آید چون سبب زائل گردد و چون سبب زائل شود مرتفع و حمرت اندک و سیلان اشک **علاج** اگر وجع باشد رگ گذرند و اخون نشود یا بود قطع سبب نماید که فصد کنند و بطبیخ بیله آلو خیار شنبر تخم خیار تلخ بیضه کشنده شیر شتر شیاف انجیر کشند و شیر شتر یا انجیر بویند و طلا کنند و در تاریکی ملیله کاملی کحل سازند **فائده** در رمد که بسبب سرما و دیدن برف افتد تقدم سبب **علاج** شبنم زود فا اکلیل بابونه برگ تومه ماقتر تومه در آب جوشانده انکباب کنند سنگ آسیا یا نانی سر گرم کرده خمر بر و باشند و بجارش انکباب نمایند تفاح پزانده بگیرم بر چشم بندند بطبیخ گاه انکباب نمایند **فائده** در رمد که ورم سبز گوید بسبب افتتاح دهن گی از گاهای متصله شبکیه است که از ان خون بر ملتحمه زود تر مبعد گردد بحدی که سیاهی اپوشد گاه باشد که خون بر اجفان ریزد پس یک جفن یا هر دو سبب ریزش خون ورم نماید و کشودن چشم عسر گردد و گاه باشد که خون هم بر ملتحمه و هم بر جفن ریزد و هر دو متورم گردند پس اگر دو بزرگان افتد بیع گویند و اگر دو صد بیان شود و در بیع خوانند و بکوبان اکثر افتد و گاهی تورم جفن بدان حد رسد که یک بر همزن نتواند چشم را دید و گاه باشد که یک از دو ان بالطبع قدره خون کثیر بر آید و گاه باشد که بشود در یک پدید آید **علاج** قیفال زنند اگر مانع نبود علق گذارند و عقب سر کتفین حجامت کنند و جلد اخراج خون بالطبع بیضه ملیله تلیین نماید بدفعات و اغذیه بلطیفه دهند و از روز اول تا چهارم فقط شیر زن در چشم چکانند پوست بیدوسته

عدس حضض شحم انار پوست انار برگ کاسنی تخم کاسنی سفرجل یا مرکب بروغن گل آمیخته چشم نهاد کنند بعد روز چهارم ذرور ملکا یا بشیرزن یا بلعاب اسپغول سرشته بر پشت پلک نهند بعد هفته ذرور اصفر شیاف احمرلین بکار برند اگر پلک ریش گردد و افتتاح چشم متعذر گردد و تدابیر مذکور سود ندهد ذرور اغبر باشد بر پلک نوعی که بسیار نرسد و ذرور چشمخام انفع اگر در آخر علت پلک بخارد پلک را بگیرد و اندک اندک بنیاق احمرلین آهسته آهسته خارند شیاف ابیض نیسوده کشند آب کشنیز اکلیل صفرت بیض و قدری کافور اندکی سفرجان آمیخته طلا کنند سپید بط یا مرغ بصفرت بیض آمیخته بر خرقه کتان نهاده بر چشم نهند هنگامی محذور باشد تا آفتاب آید ذرور ملکا یا انزروت مدبر بشیرخرشاسته صمغ عربی نبات برابر سحق کنند برای ورم چشم و ابتدای ماء نافع ذرور اغبر تو تیای کرمانی مغسول صدف سوخته هر یک ده نبات پنج سحق کنند فائده نوعیست از ذرور چشم و نادر افتد شدت بیوست چشم و ضرر بان اشد و عدم سرشوخ آماس لیکن بیوست سرچنان نماید که سوخته است علاج تر طبیب ماغ چشم که بشنود و منع تقاعد انچه بدماغ نماید یا رونگ کدو کشنیز ترمیب بپوشند و روغن کدو روغن بادام الند فائده بر دهی که در وی خوف التصاق جفن باشد باید که بعد تنقیه تبدیل شیاف ابیض ذرور ابیض در چشم استعمال کنند بعد نهم دوا در چشم و پاک شدن چشم ذوا میل بروغن گل آلوده در چشم کشند و بر چشم پنبه نرم نهاده مغوب و مدور بندند تا از التصاق محفوظ ماند قول جالینوس مکه در زمستان و مبرودین شود اصعب پاشد و بدیر به گردد قول صاحب فونیکه اگر صداع اشد بر مدایر نرود تا در ماند بصر که گردد قول لازوریه چرب بینی کوبنیز عصاره کاسنی سفرجل بروغن بنفشه بر پیشانی قرص مدی قرص کندری مدی لوزیتا در چشم کشند عرق مدی عرق اوبنوا میل در چشم چکانند او کوا نیتو توتیای او کوا نیتو سکاباتا او کوا نیتو نفر بر پیشانی و درون و برون چشم طلا کنند خرقه بلعاب اسپغول لعاب حلبه کهکلاب برآورده چشم نهند تخم خلاف که در باد یخته باشند او نس لعاب اسپغول لعاب بهدانه کهکلاب برآورده هر یک شش درم زاینده بر چشم نهاده کنند یا شحم تفاح به بیاض بیض و شیر زن بر شته گذارند یا بیاض بیض زاج سوخته قدری صمغ عربی آمیخته حل کنند کرشل مهم خوند برخرقه کشیده بر چشم گذارند که برای مدد حرقت او دیگر امراض چشم انفع است عرق بنه چکانند دو قطره گرم تو تیا بر چشم گذارند عرق سپرزای عدد ورنج و بیاض و دمعه و سیل و چرب و کاسنی چشم انفع دهن بقدر نخود نمک سنگ یک درظرف مسی کرده خمر کرنجا را صبح بالا آید انداخته هر روز بر هم زنند بعد هفته که خمر سنگ گردد و صاف نمایند مرهم توتیا مزیله رنج و قوت چشم توتیا دو غوره پرورده کنیم اونس کافور درمرز نگار دوازده گندم تو تیا و کافور را کیجا سحق کرده سکه گاو دنگلاب مرهم آهنین نرم پانزده فرگرفته توتیا آمیزند بدین نگاه آمیزند چنان سرشود در ظرف چینی نهند مرهم زیاده درم و محکم کرده چشم بر آبده باشد نصف نیم زاج هر یک نیم شمع یک وغن کنجد و گداخته او به آمیخته آب جنب الثعلب پنج نشش یا شویند پس اول چشم را با آب گرم که دو قدری زاج حل بود شسته مرهم مذکور گذارند در روز دو سه بار دو از ترشی بادی پرهیز نمایند دوا برای رمد و ورم چشم و سیل و چرب و بیاض و ظلمه و دمعه اثقه مجلی بصر زاج سه درم زنگار قیروزه درم ربا یکدیگر نهند چون گداخته صبر هر یک چهار اسکر و یک نصف نیم درم آمیزند قیقایا از جوشانیده مازیران پنج ماشه برگ نیب برگ بکاین برگ گلگونه برگ نرس تو تیا هر یک نیم درم او دهه زرد و چوب هر یک سه ماشا نرم بسته آهن یک لیمو یا سرکه انگوری یا آب انار ترش سحق کنند که یک جسم شوند در ظرف آهنی نهاده بر بیاض بیض یا آب باد یان چشم طلا کنند دیگر پوست انار کندر یک سائیده گرم کرده بر صدع و جبهه و گرد چشم طلا نمایند مزیله رنج چشم و جبهه و دمعه دیگر عرق الصفر اسیله افیون هر یک یک زاج لوده هر یک دو آب سائیده بر چشم طلا کنند مزیله انواع رمد دیگر بیاض بیض بگلاب آمیخته بر چشم چکانند مسکن وجع و حرقت ابهان مزیله خرچ و ورم حار دیگر حضض باد سفید هر یک پنج درم قرنفل صد عدد او دوده سوخته زاج سوخته هر یک ده درم توتیای سبز سوخته رابع اسکر یک افیون نیم درم

با بیکه در آنچه کرده تنگ کرده باشند شیاف بندند و بآب شبانه سوده بر چشم طلا کنند و کشند قرنفل افیون زاج سفته هر یک پنج درم آب برگ نیب آب برگ گوجه صحرائی هر یک نیم مثقال در ظرف آهنی بچوب نیب حل کرده شیاف بندند و بآب شبانه سوده طلا کنند و کشند گل ارمنی ده مثقال یاه زاج هر یک پنج افیون یک درم در ظرف آهنی بآب لیمو حل کرده شیاف بسته بآب سوده کشند برگ پنبه بروغ جوشانده بر پشت چشم بندند دیگر پیاله یاه سوخته بموزن مرمایی نفشه آمیخته قدری بغن بادام نموده خورند نرلیه رند فرمن دیگر نیفته بیفن سماق بدرمن سمم آمیخته بر چشم نهاده کشند قرلیه وجع دیگر سماق بگلاب جوشانده با صمغ عربی بگلاب حل کرده یا مرغ شیر زن حل نموده یا افیون بشیر حل کرده یا بقول مرفیض یک مثقال دوگرم مکرده یا آب برگ قرصنه یا آب برگ بکدو دوچشم چکانند دیگر سیلاب تازه دوچشم کشند نرلیه زبان دیگر برگ خرفه بارد و چشم کشند نرلیه. گرم گرم دیگر افیون زاج هر یک قدری بنفشه نبات السنه آمیخته ده بسته بر چشم گردند چکاند دیگر زاج بر تابه گرم نهند چون جوشد افیون قدری اندازند زاج پخته گرد و بهمان تابه بسنگ آهنی صلا یکرده گرم چشم طلا نمایند نرلیه مداطفال دیگر کف صابون سدرا مجرب بود تا بستان سازند از نروت سفید دوخیند در مهد اندازند تا بترین دو اسکرو پلو شکر طبرزد خیند مرکب تا دانگی زعفران نیم دانگ کشک شحمه اسکرو پلو مایران دو دانگ در آب جوشانند که مداشود صاف کرده صبح شام در چشم چکانند دیگر نرلیه. مکس پخ سوده دو انرو دو چشم پخ پخ مثقال بل گوسفند قدری در دیگ مسی کرده بند نموده بر آتش نهند که تمام پوست او سوخته شود بیرون آورده صاف نموده تو تیای کرمانی پخ مثقال هر دو را سحق کرده در چشم کشند دیگر دم الاخوین گل ارمنی کندر مطلق هر یک درم عود گلسرخ گلنار هر یک اسکرو پلو بیان بیض سائیده در چشم کشند دیگر برگ ارده سه بندند دیگر افیون زعفران بشیر زن ضماد کنند دیگر سوده زاج زرد چوب مرداسنگ کوبن کوتار هر یک دو مثقال افیون تو تیای هنر هر یک قدر نخود با آب کوتار سحق کرده چشم بسته آب سوده نیکو مرهم سوده گرد چشم طلا کنند دیگر زرد چوبه سحوقه دیگر شحم حنظل با نفع مانند دیگر زرد چوبه سحوقه دیگر [illegible] آمیخته طلا کنند مرثیه فیل کنند دیگر پیاز مغز سرش طلا کنند مسکن وجع دیگر مورد دیگر نیفته تخم کدو ضماد کنند مسکن دیگر پیکه پخ بار آب دیگر بار بگلاب شسته طلا کنند محلل درد مسکن الم دیگر گل سرخ پوست انار شیرین مدس مقشر آب چشم و در و آسیخته ضماد نمایند مسکن هنر بان وجع دیگر زهره گاو کشند در چشم زنند دیگر مرارة بقر در گوشه چکانند مسکن درد ساعت دیگر بول آدمی کشند دیگر چشم تسلسل یا چشم سرطان راست بر است و چپ بر چپ بندند دیگر نمک قدر نخود چند بار گرد چشم گردانیده در جای سرد اندازند دیگر مگس زنده عدد ده در خرقه بسته در ابتدا بر گردن یا بازو بندند مسکن وجع و درم دیگر غنچه انار که قدر نخود باشد هفت عدد نا شتا خورد دستی سال از رد ما یمن ماند و بعضی نوشته که نیمی وقت طلوع آفتاب یک عدد از دهن جدا کرده بلع کند و دست نرساند تا یکسال ایمن ماند دیگر پر زر سان صفا صبحی قبل طلوع آفتاب و زنگبین نه هفت عدد بلع کند هفت سال از رد ایمن ماند مثلی هر قدر که فرو برد همان قدر سال ایمن ماند دیگر هر گز بیخ سرخ مرود آنرا یاه کنده با خود دارد از رد ما یمن ماند دیگر زهره موش کلان با پیه دست و چشم موجهه نهند مسکن دیگر کتان تر آب سوده یا شاهبیخ بشیر زن سوده یا جدوار بگلاب یا آب سوده یا پیه ثعلب یا خون خفاش با آب ارده یا پیاله العسل سوده در چشم کشند دیگر فوفل یا حضض یا کبیر یا لاجورد یا رد یا مثل سرمه کحل کنند دیگر عصاره الکاسنی هشت زر روز بقباوت دهند اگر از شدت وجع نابینا گردد زود بیند رم عصاره لادن یا فیونی دو سه دانه آمیخته دهند دیگر ضماد فرسالیون بر صمغ گذارند سب بنفشه قرص بنفشه مفید دیگر پیاله بلیله سیاه آب سوده یا بلیله زرد طین مغیره آب سوده یا آنروت بیا یاض بیض یا بشیر زن یا بشیر زن سوده یا زعفران ربع درم صفرت بعض عدولت کرده یا بلیله کابلی بگلاب سوده یا بلیله زرد سنگ بصری برابر آب یا گلاب سوده یا پیاه آب سوده یا حبر مل آب سوده یا آب شسته آب سوده یا سفیداج بسرکه در روغن گل آمیخته یا حضض افیون برابر بیاض بیض آمیخته

با حضض هلیله زرد زراج زرد چوب هر یک سه افیون یک آب سائیده بچشم و گرد آن طلا کنند و دیگر سنگ بصبر سبوق و چشم بر کنند مزیله جرب هم و دیگر توتیای با یک
سحق کرده کشند مزیله جرب یعنی رو به ذرو عضض سفیدی تخم شبت زراج با برسائیده بعفران نبات الصبر آمیخته صره بسته هر ساعت بچشم نهند و قت
شب بر چشم بسته خواید مزیله انواع رمد و رسه و زرد و کشته جاهی شبت لوده هست و دیگر زعفران رسخ نبات خرنهر یک یک سائیده آمیخته دارند و بعد یک و زنه قطره
چکانند و دیگر بیاض حضض عدد شیر زن ده در لبت کرده خرقه آلوده بچشم بندند و دیگر دابتدا آب برگ تنبول چند قطره چکانند و دیگر برگ دادوی سائیده قرص
بسته با پنبه کهنه بر چشم بندند و دیگر زراج بریان رسخ درم سائیده بربع رطل آب آمیخته دارند بعد دو نیم ساعت خرقه آلوده بچشم نهند و دیگر لوده زیره زراج زرد چوب سائیده
صره بسته با آب کوکنار تر کرده بر چشم گردانند و دیگر قرنفل زراج لوده افیون برابر کوفته صره بسته با آب تر کرده بر چشم گردانند دو قطره چکانند زرود به شود و دیگر بصفرت
بیض زعفران افیون آمیخته بر پنبه نهاده بر چشم بندند و دیگر خرمهره سحوق حضض کوکنار بیاض هفت آب برگ لیمو در ظرف آهنی دو ساعت حل کرده در روزی سه بار
بر چشم طلا کنند در ساعت رفع وجع کنند و دیگر برگ نگونده مالیده در صره بسته صبحی دو سه قطره در چشم چکانند مزیله رمد مزمن موی و صفراوی و دیگر کوکنار در صره
بسته با آب تر نموده هر لحظه بر چشم گردانند مزیله رمد موی و صفراوی و دیگر در ایند اهلیله سیاه عدد کافور شش دانه زعفران سه دانه بگلاب سوده گرد چشم طلا کنند
مزیله وجع صفراوی در ساعت و دیگر زنجبیل برگ نیب برابر سائیده گرد کرده بر چشم طلا کنند مزیله ریه یعنی و دیگر روغن زرد هفت بار با آب شسته زراج بریان آمیخته
بر یک مالند و دیگر زراج تنها با آب آهنی آب بسته آهن حل کرده کشند و دیگر زراج روغن زرد برابر روغن گل در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند چون گرم شود زراج
انداخته دو قطیکه سوخته شود بسته آهن سحق کرده طلا کنند مزیله وجع و حمرت و دیگر اصل سوس با یک سوده بنبه آلوده بر یک نهند حمرت و دیگر افیون زراج
هر یک ماشه برگ نیب دو نیم عدد آب لیمو نیم عدد در ظرف آهنی حل کرده بکار برند و دیگر عرق کوگرد با آب آمله آمیخته در چشم کشند مزیله حمرت و دیگر پنیر تر بچشم بندند
مزیله درم گرم و دیگر رابی رمد و سبل گرم هلیله کابلی مانند غبار سحق کرده موم سفید روغن گل گداخته اندازند پس در هاون کرده قدری آب غوره ریخته حل کرده
بکار برند و دیگر کباب یا طوایا صفرت بیض مسلوق نیگرم بندند مسکن وجع و دیگر زنجبیل صندل سرخ زنار با هلیله زرد برابر بگلاب سائیده بر چشم طلا کنند و قدری
در چشم کشند و دیگر زرد چوب زراج لوده هر یک یک نیمدرم قرنفل عدد با آب تمر هندی کهنه گران ویران نقره نو رسیا انداخته آمیخته صره بسته بر لحظه بر چشم گردانند
و قطره در چشم چکانند مزیله وجع و حمرت در ساعت و دیگر شقاق و نقشه بگلاب طلا کنند مزیله وجع و رم و دیگر نیشه صفید دار یعنی لوده زنجبیل هلیله کابلی
آمله یک سه افیون دو کوفته قدری بعفران نبات الصبر آمیخته صره بسته با آب سرد یا گلاب تر نموده هر لحظه بر چشم بندند و دیگر زراج بریان سه درم خشخاش شش درم گلنار
نیمدرم قرنفل نیمار عدد در ظرف آهنی سائیده روغن زرد انداخته دو ساعت حل کرده در چشم اندازند مکرر و دیگر خورند قوت ساختن مردم نابا یک را آهن
نبندند و دیگر زراج کوکنار حضض را بکوفته صره بسته با آب تر نموده هر ساعت بر چشم گردانند و دیگر تر بزه نوره سکبر مرتک و دیگر برگ سنبلان کوفته بندند
و نرود و دکنند مزیله رمد موی و دیگر خیار با آب خیار کرده بر مقعد بندند و دیگر برگ برگ نرم تمر هندی افیون زراج حل کرده در چشم کشند و دیگر برگ نرم تمر هندی چند عدد
قرنفل در ظرف کانسی سائیده بکشند و دیگر آب لیمو تنها یا آمیخته با آب سرد سی زراج یا آمیخته گلو کرده در گوش چکانند و دیگر مرتک و یا مغز تخم تربز ضماد کنند مزیله رمد و دیگر
دو کنند کشند و دیگر رمد تر بیض مسلوق عفران روغن گل آمیخته ضماد کنند و دیگر گل سرخ حلبه در آب جوشانده و یا انار شیرین بریان آمیخته ضماد کنند و دیگر نوشادر
سوده در چشم طلا کنند بانی انصاب باده و دیگر دابتدا اینه بشیر شکر کرده در خت دشنب بنبا غدر کرده بنا خن ایهام پای مخالف بند نزدگر در سرد و با شد

و هر دو دیگر زاج عروق الصفرا وده افیون برابر آب بیضه حل کرده مگرم نموده گرد چشم طلا کنند برای رمد شدید نفع دیگر کوکنار شش افیون زاج هر یک یک کوفته صره بسته بآب تر کرده بر چشم نهند و چکاند دیگر حنظل شش عفران زاج زنجبیل زرد و چوب هر یک سه هلیله زرد دو دبه بیاض بیض سحق کرده طلا کند دیگر دو دراج آبنبا بلدی هر یک شش مانند مروارید سنگ سه شاهترک کنیب و دو درم بقدر نارنجه آبنی کرده دهن بقدر نارنجه پر آتش بریان نموده فروگرفته افیون دو ماشه نارنجه آهن سحق بلیغ نموده گرد چشم طلا کنند و در نسخه های برگ نیب برگ بادرنج نوشته فرنگ نیست دیگر سرب سه درد دست سیاه شوند سواد اش بقدر عدد بیاض بیض آمیخته در چشم کشند مزیله حرمت و جرب دیگر آب گل آهن یک مثقال چکاند مزیله رمد و رمدهای دیگر برگ قطن برنج جوشانده بر پشت چشم بندند دیگر برگ انار بگلاب سائیده بر چشم بندند دیگر لوده زاج مروارید سنگ زرد چوب زیره سفید هر یک یانگ افیون شش دانه توتیای سبز نه دانه فلفل چهار عدد سائیده و نسته بآب ساده یا آب کوکنار تر کرده بر چشم گرداند دیگر زرد چوب افیون هر یک نیم زاج یک مثقال تا العصر بر شش سائیده صره بسته و ظرف مسی گرم کرده بر چشم گرداند و بچکاند مزیله ورم و رمد کهنه و جوست دیگر سپیدهٔ گندم لوده و روغن گل هر یک چهار درم چهار غلوله ساخته سفالی بر آتش نرم نهند و غلوله را بمقدار گذار دا چون گرم شود نرم کرده بر چشم نهند و تنگیک سر و گردد دیگر گذارند مزیله ورم در ساعت دیگر لوده بشش هلیله سه آب سائیده پنبه تر کرده بر پشت چشم نهاده بندند در همه نوع عوانع دیگر زرنیخ زعفران خاکشیر بر برنجن خروس آمیخته کشند و دیگر لاون دو قطره چکانند مزیله حرمت شیاف بیض برای جرب و معده و سلاق و امراض چشم نافع برای رمد آب یا نیز رن سوده گرد چشم طلا کنند زیبق سرب سنگ به ری حضض دار فلفل هر یک یک کافور ربع بگلاب شیاف سازند حب سرخ که در آخر رساله بسبیل تکمیل صنع مرقوم هر یک یک افیون چهار طرن پنیر و شانزده اگر درم باشد آب کنند و اگر نرول مانده بخشند گیرند لوز با آب کوکنا جوب بندند و آب های تکرر سوده بر چشم طلا کنند حب سبز مزین نفع دو درج دو درم افیون درم حضض چهار درم برگ نیب بیست عدد عفران یک درم سکر پلپ سائیده و ظرف مسی بسته آهن بقدر می آب سحق کنند پس بر آتش نرم کرده چوب بانند و بگاهی صبر و هم فرایند و در نسخه زاج و برگ نیب بیست عفران دو درم نوشته و نوشته کلیب سحق کرده چوب بندند **نوع دوم در طرفه** نقطه سبز یا کبود ست که بقدر مه پدید آید یا وجع یا بغیر وجع سبب و ظرر بسته قطیه یا تلا و تلاد یا دوش خون یا تهٔ قوحی و حرکت مضیف چون تزوج وقی و دنو انتهی فی بلغوت و حصه نفض و غیر و ست که بدنسبب بعض عرق نشگافد و خون آمده زیر تخمه باشد و در اطفال اکثر بسبب گردیدن در آفتاب و گرمت پیکاه غیبه پدیدی آید اگر سبب او ضعف باشد در اندک زمان از خود زائل میگردد و بغیر علاج و اگر قوی باشد بعلاج ابطال میشود **قول صاحب نوشیکه** اگر چه این مرض از دیت نمیشود پدید لیکن تدبیر ضرور ست باشد که خون منجمد گشته عمر آرد و سرخ نسبت بسیاه سهل الپر بود علاج قیفال بطبیخ هلیله تفتیه کنند اگر سقونیا نیز قرار دهند بهتر حقنه نافع شیراز العبه مناسب نیگرد چکانند پنبه به بیاض مصفرت بیض آلوده بر چشم نهاده بندند و فردا بند ستقی بخسپد و بعین تیر ملازم بشند تا که وجع ساکن گردد پس تا که وابتدا ست خون مایل کبود چکانند و اگر بوجع گل ارمنی طین مختوم نیز طین قیموليا با گلرم حل کرده دو نوبت مذکور آمیزند بر جبهه و مرض ها خطا افتد برای تحلیل کند در طرشق زعفران در خون مذکور آمیزند اگر تحلیل نپذیرد مطلوب باشد زنجبر زرد زنجبر سرخ و خون بکار آید چشم کشند و پنبه تر بر گنب اشعلب نیز تازه و قدری نمک سنگ بر چشم نهند و کمند بطبیخ صعتر و فا کما دستانیده **فائده** در علاج این در نگ کنند باشد که خون منجمد گردد پس تحلیل نرود گاه باشد که اجزای مجاوره آن عفن شود و قرحه کرد **قول لارز و بیر** فصد کرده شیر زن بیاض بیض چکانند و ابتدا خون بال نیست بگل ارمنی و در آخر طبیب جلد آمیخته چکانند اگر تحلیل شود فبها الا نا نخواه باب ترب چکانند صفرت بیض عدس عفران قدر می نخواه بره بخن گل ضماد کنند

سبز مرکند زعفران برابر شیاف ساخته کشند آب کنند یا بگلاب و طلیخ سرکه گلاب انکباب هندبجوز زبل بقدر کند چشم سیاه مند صحیح بل نماید آش چکاند
زنج ریان بگلاب آمیخته مینه آلوده وقت شب بندند بشیرزن سوده با آب دهن صائم اخوین مالیدن زهره مار و چشم کبک بندند فوتش کل کنند پوست تب و تیز و تند
زبل حمام سائیده یا مویز بگ عنب الثعلب صبر سنگ سنگ سرکه سائیده یا اکلیل دم الاخوین ایرسا زعفران مدس تقشیر مرغ بن گل و صندل بشیر بشیت
چشم ضماد کنند و در انتها کند ریشه زن چکانند گزدوه پنبه طلیخ بابونه اکلیل آلوده کاد کنند و انکباب نمایند طلیخ حلبه بیگرم چکانند **قول صاحب فوتسکه**
اگر التفات نباشد بدیده نکنند کاز خود تحلیل میابد اگر زدوه وعوق بادیان بیگرم سه اسپرتوخته نمک قدری آمیخته چشم را شویند آب تب آب بادیان آب بادیان الف اگر مرض
جوان بود نشاید خون باشد فصد کنند اگر خون مسدود بود فصد پا نمایند پس اگر وجع و جوش چشم با شد خون بال حظاف گرم گرم چکانند و آب تب یا عرق
بادیان بیگرم شوینداگر کافی نبود آب تب دو دانس نبات سکر دو پلپل سه دانه بیگرم یک قطره چکانند چند بار کردن نماید بزبان رش دمند مسل طلیخ
اوبادران یا آب تب آب فنجلتین آمیخته گرم نموده یا نعنبران در صبر هر یک اسکر و پلپل خرفاش مسل و قدری شق آمیخته ترتیب دار اسپرتوخته کرده قدری کافور
آمیخته ماچوق بادیان یا طلیخ زوفا بیمار عوق او نکزا یک آمیخته یک قطره چکانند چند بار زوفا و خرفه کنان بسته دلب جوشانده خرقه تر نموده گرم گرم بر بطر فرمند
بنجر دنادان از مدت خون یا پیه سرخ خلط گردد **قول جوان کورو** اگر فرقه نیرگ با شد زدوه مسدود نماید فصد کرده مالاخوین بگلاب آمیخته چکانند و اگر خون با شد فصد نکنند تکمین تلیوه
اسپرعرق با تنگ آمیخته چکانند اگر کافی نبود خون بال مرغ چکانند اسفیداج اسپرنبات آب آمیخته قطره کنند پنج فانخر ازه سائیده بالا بچشم نماده بند بکمون کرده بزبان بمالند **نوع**
سوم و ظفره زیادتی عصانیست که بر ملتحمه پدید آید اگر از زمان کبره جدا کند و گاهی از زمان صغر یا از هر دو جانب متبدی شود و گاهی مدکی قرنی پذیرفته متوقف
گردد و گاهی همی افزاید حتی که بر قرنیه تجاوز کرده و ناظر را زیان شد **فائده** اگر ضعیف و تنگ باشد و سفید و نرم بود زود به گردد و بدا رفع شود و اگر سطبر و
کهنه بود و سخت و صلب بود از افزون باز ماند و بدیر به گردد و اگر زمان طویل گذرد و کلان شده منع بصر نماید فانحه سطبر را غیر از قطع علاج نیست و چهار قسم است
یکی آنکه قریب بود و از جانب بینی یا بسیار فربه یا سخت نباشد و بدون آنکه بلیت او منخصر بس بود چون بجانبی معلق شود و صیت ندارد و اندر استاد بسبل میلاشد
فرق از سبل آنست که سبل از اطراف جمیع چشم لاشی شود و با ستدارت نمی ایستاد و جرم ظفره از استخوان که لاشی میشود و اگذ دیده باشد لاشی میشود و طرف ثانی وهی
متسع و منبسط می بود مانند فروج خلاف سبل که در اصل و فرع وهی استیاز نباشد **علاج** قیفال از تند حماست کنند تشنیه یا بارج نماید بعد از تشنیه شیاف دیناروجون
شیاف احمر لدید یا سلیقون کشند مستحق در آنگرم ساعتی در دست نموده پاک نماید و ست تعال الی آنها بعد عام قلیل نظفره کنند تا از دو اکما تبقی نشود
ایرسا مسحوق یا لایج محرق یا شد حنا با آب خمیر کرده قرص ساخته سه ساعت بر کوزه گلی با آب چسپانند پس بر چشم ماه نوبسته خلا نماید و بر بستور تا که رفع شود کند بشیر
زن سوده پکانند زاج سوخته نبات برابر سائیده نفوخ کنند چوب کبریت سوده کشند اگر رفع نشود ادویه قوی چون زاج سبز توتیا سبز نوشادر سنگ سنگ کار برند
باسلیقون اقلیمیای فشیه پنج مس سوخته دو یم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر جمله فخلفلین هر یک نیم مثل سرب سائیند برای ظلمت ابتر و معه بسبل و جرب
و ظفره و شتاق و ابتدای نزول نافع **وشنانی کبیر** شادنج مثقالی عنفران صمغ بنل قرنفل هر یک نیم مثقال اقلیمیای فشه نمک هندی بوره اصفهانی
زنگار از فلفل هر یک درم فلفل گرد کف دریا بنجبیل هر یک دو درم مازه نوشادر هر یک ربع درم مثل سرب سائیند **قول جوان کورو** تنقیه کرده بطلیخ فلفلی
خنابی حلبه انکباب کنند اگر کافی نبود مازالعسل که در وکند زکر تر بود در چشم چکانند گلاب سلونس کهن تلیوه باشه ترکرده توتیای سبز نرده نانه آمیخته یا عرق بادیان

سه اونس نمک زاج شکر یک درم آمیخته بکانند تیغ آغشته غارمع سی شش مدمیلیدپس سائیده فشرده آبش بکانند در یک یا قطع کنند اگرچه زمین باشد مروارید مرکبی نیلی نیم درم زنگار چهار درم انگبین آمیخته یک قطره بکانند در روز چند بار پیله نرم بیک قطره مسل گلابی حل کنند که مثل مرهم شود در چشم کشند پیاسی بیاشامند سائیده فشرده آبش بکانند بعد پانزده یا بیست ساعت اخته بیرون آرند آبله کرده رفع کند بغیر اذیت چون نطفه سفید روغن زرد قدری آب برگ کرنب بکانند تا آبله فرو نشیند اگر قدری لکوریا نبات بکانند نوشادر درم سه دو درم مروارید سنگ بصری نبات هر یک دو اسکرو پلوکف دریا چهار اسکرو پلوکف زنگار چهار گرند مکحل سازند هفت آدم آب آنگور سوده طلا کنند چند بار آب سوده کشند نمک زاج پاشند مطهر نطفه یا عرق او مبرا و ایل دوی آمالیا یا کولیه لوی نطفه بکانند دو درم نمک انار مانع آنکه مبتدی میشود و بکناره قرنیه رسیده غلیظ گردد و پایستد و همین نوع اکثر از جنبا تسامح نزنیکند لمذا گفته اند تا کاملا خوف تعدی او مبرهن نشود علاج نکنند زیرا دانی اذیت کرد او عصا را باشد چه اگر آنچه اول ضعف بصر است لیکن اگر دانند که بر حدقه متعدی میشود تدبیرش کنند علاج تلطین طبع نماید اطریفل شود مذکور نماید و بالکل مخدوب مرق مرغ ماش تقشر قناعت کنند و شبانی کشند پنجه دراول گذشت بکار برند از شوم مصیر شیر شتر بیرون نمایند و بعد منع بیشتر کنند علاج بعد تقیه نطفه را بصناعه از ملتحمه جدا کنند سپس نطفه سمت آرند و مستاصل سازند همه بریده نشود بعضی از وی بلکه ملتصق تمام پس باخن گیره نخ کشیده باقی تمام کنند گاه باز عدیکی و وقت قطع احتیاط کنند تا محرق بر پیرنگرد دو الا بعد لاز عادت گردد و باشد که رطوبت بیضیه مائل شود و چشم کور گردد و باشد که نطفه و پیه عصبانی سلب میباشد و سخم سرخ و نرم و باشد که نطفه و چرم سرخ بود و لیکن سرخی کمتر میماند بعد قطع نمک زیر خایند آنچه بکانند انواع شود پس صفرت بنیس بدهن و در آخته بر پشت چشم نهند و فرمایند که حدقه را هر وقت جنبانند پاک بر ملتحمه ملتصق نگردد و در روز دیگر شاده باز نمک زیر خایند و بعد روز سوم با سلیقون و شنائی کشند تا بیخ آن را پاک کنند و باشد که نطفه را بالتمام کشط نتوان کرد در این صورت هر چه که کسط توان کرد بگذارند باقی را بسلیقون و غیره تدارک نمایند **فائده** اگر نطفه بملتحمه پیوسته نباشد و جدا بود بآسانی از صناعه نرداشته میگیرد و دا گر التصاق باشد باید که موضعی از جوانب نطفه قطع کنند تا برای آوردن آنکه نطفه را از ملتحمه جدا کنند مسهل شود پس مهت و در آرند و با نمی قطع نمایند چهار مرتبه که ذهی ظهاره و بطانه باشد نطفه آنرا [illegible] یکه بمتمسک میباشد ملتحمه اولا بطانه دوی در حجاب که محیط چشم است یعنی طبقه ملتصله میر بوط میباشد و ایرنا در اثنا و تعلت لازم که در این نوع متعرض [illegible] نطفه نخواهد شد و قطع صلبیه پیدا میکند گزاز ادویات بلیله سیاه نمک سنگ مصطگی سرخ پلاس باپرده برابر آب شیاف ساخته کشند و دیگر گل یا همین مصفی نرگس بقدری نبات سائیده یا نبات سنگ بصری تونیای سنبل برابر سائیده و در نسخه جائی سنبل دارفلفل است یا زعفران نبات سائیده کشند و دیگر خشم بره سوخته کیف دریا و سائیده یا سقمونیا سائیده جائی جاوز یافزوده کحل کنند و دیگر آبله آب شیرین ترکرده صاف نموده یا خون حمام یا زیق صائم یا زهره زاغ یا خون که سگ یا خون فاخته یا طبیخ حلبه بکانند و دیگر چست دو درم و نظرف آهنی کرده بر آتش نهند چون گداز آب سرخ شد آنگاه بزنند و قتیکه خاکستر شده سفید گردد و میل زرد می کند بر اینند و سائیده کرده کشند مرارة الباض نطفه دو درمعه و حکه وسلاق و دیگر بلادر سوخته عدد زاج دو حصه آب لیمو دو عدد در ظرف آهنی حل کرده نظرف چینی نهند و آب لیمو تر کرده کشند و همه قدر گردانند تا آب برآید مرارة نطفه و بیاض و ابتدای نزول سفوی لبد و دیگر روغن جب قطن درم کیف دریا دو دانگ آمیخته کشند مرارة بیاض سنبل هر هم و دیگر یا میران مشک ناخن فیل بگلاب سوده یا آبله سیاه آب سوده یا چرک گوش آدم بعسل آمیخته تا کیف دریا

آب سرد سوده یا مغز تخم کدو فی آب سوده یا بیخ کتان بزرگ با آب لیموسوده یا آب انار بشیرین سوده یا زبل فارسی با آب سوده یا کمون بعرق گوگرد سائیده یا
دماغ خطاف با عسل آمیخته یا خون آدم کشند و دیگر مغز تخم کدو می تلخ بروغن کنجد سوده وقت خوابکشند و دیگر آب انار ترش مع قدری عسل آمیخته کشند منقی چشم
از داده غلیظه **و دیگر** بیخ گلاب بشیرین کرده مایل سبز سائیده باشد سوده کشند تا هفته **و دیگر** زرد چوب عدد نمک هندی قدری دلیموی شیرین پرکرده بعد
یکشبانه روز برآورده دلیموی دیگر بقدری نمک پرکنند بسته در هفت بار روز هر بار زرد چوبه را بسایه خشک سازند پس سائیده در چشم کشند مقوی بصر و برای
ظلمه و بیاض نافع **و دیگر** از نوشادر مسل ساخته گرد ظلمه را اندک اندک حرکت دهند در روز دوسه بار در چند روز بقید **نوع چهارم در سبل** مرضیست که
عروق چشم از خون غلیظ و اخچه کثیف سرخ و متمایل گردند و حکه کنند **فائده** اگر داده عروق باطن ملتحمه کاز دیده داخل قحف دیده اند گردآید و بدان سبب عروق
متمایل و سرخ شوند و بر بظاهر قرنیه غلبه ی همچو بنفرج پدید آید و در دماغ حرقت ضربان باشد و قعر چشم درد کند و عطسه بسیار دهد و اگر در عروق ظاهر ملتحمه کاز خارج
قحف ناشی شده اند جمع آید و عروق سرخ و متمایل نماید باشد که بر بظاهر قرنیه نیز غشائی مانند دود پدید آید هر دو رخساره سرخ گردند و در هر دو بار و حرارت و درد
لازم باشد و صدع ضربان کند و چون پلک سوی خویش کشند چنان نماید که عروق سبل از روی ملتحمه برنخیزند و درین هر دو مرض سوی آفتاب و چراغ نتواند دید
باید دانست که سبل دو گونه است رطب و یابس طب آنکه اشک بالاید و پلک تر باشد چه اکه ماده این در عروق باطنه است و یابس آنکه سواد ی ظهور غشا و غیره سیلان
دموع و ترطیب اجفان و ضربان دماغ همچنان باشد و میوست در نضج بسبب غلظ ماده است از ذهاب طوبت پس در طلب علاج بقدر توان کرد چه اگر عروق مذکور
در باطن ملتحمه اند و تعلق آنها بصناره غیر ممکن **علاج** اگر قریب و غیر قرحی باشد قیفال صافی کنند و در هر بار یکبار روغن اندک اندک گیرند و در هر بار دو بار
بالبغیچ هلیله یا بلیله یا آملیون یا با یارج فیقرا یا بحب قوقیا تنقیه کنند و بعد از تنقیه بوذنقیه غاریقون و غیره تمام شکم تا لاغر دارند با سلیقون و غیره در چشم
کشند بقدر یکه یا نعی نباشد و در استعمال کحال رقت و غلظ ماده نیز نگاه دارند اگر یابس باشد قبل از کحل و بعد وی بمحاجم روند اگر در سبل سدگرم پدید آید هرگز
و دواسی سرد در چشم استعمال نکنند اگر چه رمد احداث باشد و فقط بر استفراغ و جذب ماده قناعت ورزند و صفرت بین چشم نهند زرنوا نخبر کشند و بر شاه نه عدسی مفعول اقتصار
نمایند و تا کدر مدرک نگردد داده پیوسته دوا ندهند و چیزی که رمد و سبل را مضر باشد چون شیاف سماق بکار نبرند و در آخر شیاف اخمرین کشند هلیله کابلی سحق و بصوم
و دهن بگرگدانخته آمیخته قدری آب خورده انداخته کهرل کرده مالند مرهم تیوتیا غالیه گوسفند نخود ماش مقشر اسفناج خورند از استلا و اغذیه بسیار غلیظه چون عدس و
باقلا و لوف حریف باهی البان بادنجان سبل گندنا شیه چنی پرهیز نمایند از غبار دود و دو کثرت تکلم و سه نگون کردن و نعره زدن و بر قفا خفتن و بفروغ آتش نگریستن منع
سازند و بالجمله هر چیز که بر دماغ مبنی دارند و اگر غلیظ و مزمن باشد و حدقه را گیرد و منع بصر کند و انتفاع عروق چشم نبندد باشد و بند و ارفع نگردد و دو سکاری کنند بعد
تنقیه مطلق قطع آنست کر رشتهای است کثیر المقدار بسوزن باریک زیر این عروق برآرند پس هر دو کناره رشته گرفته میبالا کشند تا همه عروق برخاسته شوند
یا بعضاره عروق را بر انداز نوعیکه مناسب حال باشد پس بقدر اصل قطعه کنند پس بنهند اگر گی باقی باشد آن نیز بر داشته بر بندتا شعبه ی دیگر نروی نماند پس بعد قطع نمک
کمون نائیده چکانند و فرمایند تا هر ساعت چشم گرداند تا پلک ملتصق نگردد پس پنبه بصفرت بیضه روغن گل آغشته بر چشم نهاده و فاده نهاده و عصابه بندند
روز دوم گشاده بلیغ گرم بر چشم راشوینده پس بروغن گل چرب کرده و چشم گردانند اگر پلک ملتحمه چسپیده باشد نگاه نه تا بآب ثریده نمک چکانند تا سه روز
خواه پلک بر ملتحمه رسته یا نرسته بهر سه تا هلیلقون و غیره کشند تا اینچنان پاک گردد اگر مدآماس پدید آید بدیدان پردازند بعد ده باز بعلاج سبل مشغول شوند

شیاف سماق سماق را بآب صاف تر کرده ترشی او بستانند و صاف کرده در آفتاب نهند چون غلیظ شود شیاف سازند **شیاف اسود** صمغ عربی
اقاقیا مغسول هر یک چهار درم تخم مرکی افیون هر یک نیم آب باران شیاف بندند **شیاف اخضر** صمغ عربی اقلیمیا اشق هر یک یک زنگار شادنج هر یک
نیم شیاف سازند اگر شادنه نباشد بقناطیس محرق مغسول بدل آن نمایند برای سلاق و حکه و سبل و بیاض و غشاوه نافع **کحل عشبه** عشبه کف دریا توتیای
سبز هر یک اسکره ولیونگ بغیری نیم درم قند سفید دو درم سحق کنند مفید برای سبل و غشاوه و غیره **فائده** نوعیست از سبل که اکثر عقب مد گرم بسبب استعمال مبردات
سرخی ملتحمه بغیر ورم پدید آید و بر سطح وی عروق سرخ ممتلی ظاهر شوند والم دائم باشد و اشک پالاید **علاج** فصد کنند و تلیین نمایند پس اگر حدت زیاده از علت باشد
شیاف ابیض بکار برند الا شیاف احمر لین و شیافی و غیره **قول عسکری** شخصی سبل داشت چشم شتال کم می نمود و بصر داشت [illegible] باشید چند روز سبل
بریده شده ملتحمه قرنیه ظاهر گردید پس شیاف احمر لین بکار برده صحت یافت شخصی بسبب نزله حمرت چشم و غیره داشت [illegible] دانه شد آخر سبل سیاه صغیر و در اول
یک بلع کرده هر روز یک عدد افزود تا بعدد رسید پس هر روز یک یک کم کرده از ترشی و غیره پرهیز کرد صحت یافت **قول جالینوس** تقویت مانع کنند و از
ادهان و ضمده و غیره پرهیزند **قول لارزو رهیر** بعد فصد و تلیین زبل ماکیان که سفید بود با آب [illegible] حل کرده صاف نموده در ظرف نهاده و بسر پوش مسی پوشیده
در سایه دارند چون مانند زنگار شود کشند و حجامت بر نقره عنق اسرع الاثر است شیاف خون شیاف کولا [illegible] شیاف سالی شیاف از روق کولیریو او بیالسکو در
چشم کشند او کوانیو کوجید که بر چشم طلا نمایند طلا او بیالمیکه بر خرقه کشیده بر چشم گذارند عرق او بیالمیکه کولیریو سیرولیو عرق او بیالسیکا میکائیل در چشم چکانند **ادویات**
افیون با آب برگ سرس در ظرف مسی کرده بدسته مسی حل کنند که سیاه شود کشند مزیل سبل مزمن و دمعه و سلاق و ورد منج و جرب اگر دهن بقدر بدسته حل کرده کشند
همین نفع دارد دیگر آب برگ نیب آب برگ لکاین آب برگ سرس آب برگ تمر هندی در ظرف کانسی کرده بدسته مسی حل کنند چون غلیظ شود شیاف بسته آب
سوده کشند دیگر آب گل سرخ دو درم توتیای سبز سوخته زنگار سوخته هر یک سه درم دارفلفل نیم درم نبات [illegible] شیاف ساخته بر چشم طلا کنند دیگر دارفلفل گرد
بیست عدد [illegible] بلع کنند چند روز [illegible] دیگر خندق هندی با آب شابه سوده [illegible] عتیق کشند دیگر چوب [illegible] قرنفل
سائیده با سر خفاش سوخته در ظرف کانسی سحق کرده یا انیسون سائیده یا بیل سنگ بسری برابر سائیده [illegible] سوخته سائیده کحل کنند [illegible]
چند [illegible] زنجبیل [illegible] سائیده کحل کنند دیگر برگ [illegible] نهاده خرقه پیچیده و گل حکمت کرده
در آتش نهند چون پخته شود برآورده [illegible] ساعت حل نموده صبح شام گرد چشم طلا سازند مزیل
سبل مزمن دیگر برگ نیب [illegible] تازه [illegible] پس آنرا
سائیده کشند مزیل بیاض [illegible] دیگر برگ سرس برگ نیب [illegible] افیون [illegible] بر چشم گردانند [illegible]
دیگر [illegible] زنگار [illegible] سازند اگر حرارت باشد [illegible] بکار نبرند شیاف اسود بعمل آرند دیگر افیون با آب سلق
سعوط کنند دیگر فلوس مسی [illegible] نهاده [illegible] خشک گردد برآرند سوده کشند دیگر نوشادر زاج سوخته برابر سحق کرده کشند مزیل
سبل و غشاوه و بیاض [illegible] رطوبات **نوع پنجم** در انتفاخ ملتحمه عقب رمد مزمن و جدری اکثر افتد اگر بسبب ریح باشد دفعةً افتد حرقت ماق چنانچه از
لسع مگس ظاهر شود و عدم ثقل رنگ او سفید باشد اما از حرقت قلیل و اندکی حکه خالی نباشد و اکثر در تابستان و مشائخ افتد **علاج** تا سه روز تدبیر نکنند چرا که اکثر

گاه باشد که ماده سبک باشد وچون فاده بگلاب تر کرده بندند زایل گردد و بتغیر شدت تشنج است براست وچپ برچپ بندند **شیاف** کندر اشق آنروت هر یک پنج کندر ده زعفران دو آب حلبه شیاف سازند **نوع نهم در قوته ملتحمه** کیست نرم اندکی سرخ که اکثر دماغ افتد و عروق سرخ ازماق بدو پیوسته باشند بشکل خوشه **علاج** تیقیا نرنند و مسهل بدنمات و مهند بعد تنقیه تمام بصناره گرفته بردارند و مدت زیر عروق که از ماق بدو پیوسته اند درآرند و کشط کنند و برآرند زیره نمک خایه بپکانند چند بار و صفرت بیض بر چشم گذارند بتغیر روغن بیض یا بیقون وغیره کشند و ازاجات اکل توته اند **نوع دهم در کمنه ملتحمه** سبب او بهره سودا و بلغم است که ترکم شده زیر طبقه گرد آیند و فربه شوند پس بچشم عالی شبیه بدمایس پدید آید و بدبه ضعیف شود و مبصر چنان نماید که در آب رود و دست بر آب طبقه بحرکت کدورت متغیر شود و در حرکت چشم ثقل و بطو پدید آید و مریض چنان پندارد که چشمش از وضع اصلی بزرگ شده و حرکت چشم لازم باشد و چون آب گرم مشوید فتحت و حرکت پدید آید **علاج** تنقیه بایارجات و طبیخ فتیتون کنند غرغره نمایند ذرور کمنه کشند بطبیخ حلبه با لونه اکلیل کمید سازند **نوع یازدهم در دمیله ملتحمه** قرنیه دمیله قرحه بزرگ را گویند سبب او انصباب صفرا باخونست کثرت سیلان چرک و رطوبت از چشم در صفرا وی شدت جمع عطش تلخی دهن قی دموی تیز بینی دهن حمت وجه عظم عروق **علاج** فصد کنند تنقیه صفرا نمایند تقلیل غذا سازند و باصلاح مزاج کوشند و حیله کنند که خواب آید و رابد اشیاف ابیض افیونی و در انتهای شیاف آبا بکار برند **شیاف آبا** را تند تلیا سیاهی ذهب کتیرا صمغ عربی مس سوخته سرب سوخته هر یک چهار افیون نیم آب باران شیاف سازند برای قرحه و سوء سرخ نافع سکن حرارت مدمل جنب **نوع دوازدهم در خم زائد ملتحمه** عبارت صلب کره یکی از ماق یا تمامی ملتحمه پدید آید و مانع ابصار شود و اکثر عقب خارج قرحه رسد شدید قطع بل قطع ظفر پدید آید **علاج** فصد کنند مسهل دهند تقویت چشم دهند نمایند پس اگر نرم و اندک باشد باد به ویا حاده که دسبل نگفته شد زایل گردد والا بسجد یه قطع کرده نمک زیره نائیده چکانند حل نایج قیبل و بعد قطع انفع نگاه بسبل نفیه **نوع سیزدهم در استرخای عضله ملتحمه** سبب غلبه رطوبت میباشد پس اگر در عضله جانب ماق اندمیل چشم موی کاهل شود و برابر نتواند دید و اگر در عضله که مایل است اندمیل چشم میرود و باز نتواند دید و اگر در عضله که زیر است اندمیل چشم بالا گردد و فرو نزیر حرکت نتواند کرد و اگر در دو عضله که معوج اند افتد چشم سست شود و اگر در دو عضله سیم باز ماند **علاج** تنقیه رطوبت کنند صفرت بیض کباب خورند و از اشیای مرطب پرهیز کنند و از فلفل سادج کحل نایند اقاقیا یا مک طلا سازند **نوع چهاردهم در تشنج عضلات ملتحمه** آثارش خنده استرخاست **علاج** با بارج فیقرا حب شبایارج توتیا تنقیه کنند و دو بایس مرطبات پرهیز کنند و در چشم چکانند روغن گل روغن گل کرده و روغن بنفشه سعوط نمایند **نوع پانزدهم در غلظ ملتحمه** یعنی سطبری ملتحمه سبب او انصباب مادهٔ غلیظست بثقل چشم مع وجع اندک **علاج** تنقیه بلغم سودا کرده شیاف احمر لین و شیاف کشنیز سبک خورند **نوع شانزدهم در ثور ملتحمه** سبب او انصباب مادهٔ غلیظست بر ملتحمه و بیست خرد سفید مایل بسرخی و کبودی مع الم و حرقت و دمعه و گاهی بغیر الم و نیز **علاج** اخراج خلط غالب و تلطیف غذا کمند رفاده پرازسرب بر چشم بندند بر پشت خوابند بالش بلند زیر سر نهند با قاقیا کند گل سرخ بریاض بیض ضماد کنند اگر جراحت شود شیاف انزروت یا بکار برند یا پارچه پر یاض بیضه پر قدری مهن در او آلوده بر پشت چشم نهند اقاقیا قی در کنند.

فصل دوم در امراض طبقه قرنیه مشتمل بر چند نوع و این طبقه است صلب شفاف مانند شاش سفید که نهایت تنگ باشد و از اطراف صلبیه ناشی شده بر طبقات و رطوبات کرما تحتها دست برای حفظ آنها وضع گشته لذا ادویه تعالی آن را چهار توآفریده تا اگر دیگ توآفت رسد بسلامتی توان دیگر از چشم که ما تحت دست محفوظ مانند و اجزای این طبقه که محافظی عمده است سخت ترین اجزای دست برای تمام حفظ جدا که از این جا گاه قرنیه ملتحمه پوسته است از اتصال

چیزی دیگر ندارد که در رسیدن آفات خارجی بنا باشد و مثال این طبقه بر طوبت جلیدیه همچون مثال آگینه قرنیست بروشنی سراج که با وجود حفظ در برنور
مانع نمیشود از شفافی خود **نوع اول درشتوت و درشتی و بس قرنیه** و سبب این سه اندیا غلیظ است که در قرنیه شود و رطوبت که اصل عضو را مملو میدارد
منعدم شود پس در سطح قرنیه اختلاف افتد یا آنکه خلط تیز شور بر قرنیه ریزد و بسبب هبرافت و ملوحت سطح آن را خوارش یا آنکه بسبب تقابل دو ویه حاده متاکله مزاج
قرنیه مبدل گردد و هر چونکه باشد مریض وقت بوشیدن و کشادن چشم دریابد که با یک بالای چیزی درشت میگذرد و بسبب این دانیت اشک بیرون آید و از ظاهر
بیوست مرئی گردد و علاج برای تبدیل مزاج مرطبات بکار برند اگر باده شور باعث بود نفیلوس تخمین بطریق تنقیه حل کرده و هند و تقلا السر شهین تنقیه آمیخته در چشم
و برای ملاز فرج قرنیه لعاب بهدانه بروغن بنفشه در چشم چکانند خون کبوتر با خون رگ زیر بال کبوتر تازه با گل بنفشه در چشم چکانند **نوع دوم در**
تنور قرنیه سبب او ماده بکیست که زیر قرنیه آید یا او بواسطه انضغاط و انسداد در طبقه مکنوز پدید آید علاج تنقیه بدان فرخ کفتن بعد از تنقیه نفس عضو
در دور صفر شیاف احمر کشند و با بهای گرم وی شویند و بدان کنیاب و هند **نوع سوم شقاق قرنیه** باشد که یک یا چند تا هائی گرد ما تحت وی بروز نمایند
و عنبیه بحال خود ماند فرق از بثور آنست که لون تنور قرنیه سفید باشد و در سفیدی چشم گرخی و ضرباتی نبوده و مدت دراز باشد و سلب بود و فرق میل سنجر نگرد و در بثور میکنیس
این **علاج** اگر ناپاشد بیاض بیض خام مالت کرده چکانند شحم بز نیز طل زرد چوب گل سرخ هر یک اسکرچه او در خرخیر چشم ضماد کنند و کمتر کنند در ساعت صفرت
بیض و هن و در آمیخته بر چشم گذارند و چشم را محکم بندند تا نتواند صبر تواند بود بر لزوت مدبر هر یک اسکرچه او در خرخیر چشم ضماد کنند و کمتر کنند در ساعت صفرت
تفرق اتصال نافع **نوع چهارم** و مرموز سرج سب او ضربه یا جراحت یا خوره یا قرحه است که بقرنیه رسد و بالنسب به هیولا بقرنیه تکاند و عنبیه از تحت وی
بیرون آید پس اگر قدر سر موباشد راس الخلی و اگر قدر یک عدس بود راس الذباب و اگر از عدس کلان بود عنبی و اگر از عنبی بزرگ بود بانتحتی که تا ملک سد و منع انطباق
کند تفاصح گویند و تفاکه تفاصح مزمن شود و بروی اجزای مختلفه قرنیه تخم گردد مسماری نامند و قولولی و فلکی نیز خوانند فرق از راس الخلی و بثور آنست که در سرج هم رنگ
عنبیه باشد و کرخ نخوردی بلمس محسوس گردد و سیاهی چشم خود دیگر گردد و در بر استارت که قبل از تقوب داشت نماند خلاف بثور که از این همه بود و علاج
قبل از انکه لبهای قرنیه محرقه غلیظ گردند و نضاجت تکوکه شده و اشیای مخالف که خشونت ندانسته باشند چون شاخ مفصول تخمیای تقریح شحم محرق مقشر محرق
وغیره در چشم کشند تا منع از دیاد خرق و بر و زجنبیه کنند اگر سیرین نفاذ اکسیرین سرمه ضاد چرب با برنج مکنند مطریق و اجب نوشت که فاده غلیظ در قدر نظاره
چشم چشیده نماده بندند و اگر حاجت باشد قطره سب بوزن پنج یا ده در هر پشت فاده نماده بندند و اگر عوض این غلیظ بلاذر بهتر گذاشته بندند بهتر باشد
اما وقتیکه لبهای سنگفاک درشت گردد و غلیظ مکمل نباشد پس وقتیکه بعضی لبهای مرئی نرم گردد و با یکدیگر قدری راه بندند کل جشیم قبوح تخمیا یند لاکنا عن اخوه بعد قطع
فرود و دروی یا نشانده گل مفتوم بایده اگر گفته و بر پشت چشم عفت بیض گذارند تا جراحت بگردد **قول جوان** گوره در بعضی نسخ بابای تخمیای مقابضه
چون خاص محرق اسفیذاج گل سرخ با شیره عنب ثعلب گل سرخ با شیره عنب ثعلب جشانده نماده بر چشم کرده بندند شانه طوفه فرود کنند شایان آب برنج یا بعضی یا قیما گاهی
سوده کشند اگر ریحار تنوآید اندک بود شاذ نباشد و باده میه قابضه پیدا نشود و اگر بسیار بود و تنزو یک باشد که چشم باطل گردد و بسیار نرمی شده و ریزه کشند و بر چشم
دانکی کشند و فرو نیارند شانه سرمه کرده بندند و روز روشنی انضباط سنجر تخمیای سنجر تخمیای قصد و دوم سر و فوانگ انبوق و دانگ صبر هر دو دانگ
از نروت نیم درم سرخته و دو دانگ شاذنه مخلول چهار دانگ صمغ کنند برای سرخ و قرحه طلب و فرو نافع اگر بسبب انساب باده باشد تنقیه نیم صد

وغیره نمایند اگر بسبب ضربه بود ادویه مدلکه کشند بیاض بیض بروغن گل لت کرده بر چشم ملاکنند خون بال کبوتر یا مرغ چکانند بعده عرق نعنوی قرنفلی قطور قطور قرنفلی
چکانند چشم را آب باران بشویند روغن نیلوفر شیرزن و بیضی چکانند کولیر نعنوی قرنفلی کنند روغن بنفشه مقطر چکانند لیتی فیتوی قرنفلی بر چشم ضماد سازند تقلیل غذا کنند
برقفا خوابند اگر خوف از دیاد نتوباشد تجربه برقفا خوابند تنقیه ضماد سازند ترو شانی کشند آب دادن کنند به بیاض بیض ضماد سازند تا یکی بگیرد هر دو بهتر چهل روز
آب برگ مورد چکانند پنج هفت سال نهاده برفاده محکم بندند واز جماع و آواز قوی و عطسه به پرهیز نظر این بسته آنست که از پنج تا ده درم سرب موافق مقدار چشم چیزی
سازند دور وسط آن ثقب کنند پس نازکی پنبه نهاده آن را بپنبه گذاشته بندند تا تموز فرو نشیند و نظر از ثقب به است بیرون آید چشم از حرکت مستقیم این باند و میگیرد برگ
علیق ضماد کنند براهی تو عنبیه نافع و دیگر فرزه کشند براهی تو حدقه مفید و دیگر شکاطر زرد در ظرف رصین بقدری آب دارند کشند و دیگر آب برگ مورد کشند
براهی نتوی عین مفید و دیگر حنظل تازه در عین نارین سایه کشند براهی تو عین نافع نوع پنجم در بثور قرنیه سبب نهاده است که در عین نارین بقدر تگرگ در آید پس سطح
ظاهر هی قرنیه تنکه نماید گرد نهاده شیرین و نارنگ باشد وجع کمتر بود اگر نهاده و کثیر و رقیق و حاد بود وجع بیشتر باشد خط بود قول صاحب تذکره اگر نقطه قرنیه قشر اول باشد
سیاه و اگر نیز قشر ثانی بود در بیاض مسواد متوسط باشد و اگر نیز قشر ثالث باشد سفید نماید فلما نهاده بثور که بظاهر قرنیه بود و محاذی ثقبه باشد سلسله بست چه اگر نقطه ظاهری
قرنیه نسبت بقشور دیگر که تحت و لیست سخت تر است قبول خرق نمیکند بخلاف دیگر قشور که زود قبول خرق مینماید و بثور بر هر قشری که باشد و محاذی ثقبه بود و لیست
چه اگر بعد اندمال منع بصارت نمیکند و ایضا بثور که در قشر غیر ظاهری افتد بعد خرق باحتمال تنقیه عنبیه میگردند علاج فصد کنند اخراج خلط کنند علی الخصوص چشم پسانند کم سن چه
مرغ یا کبوتر بر سر محاذی بثور بندند بلبر بهانا چکاند اقاقیا یا بسد کل کمتر از زوت مدر یا جاب بعد از آنچه چکانند و در ابتدا شیاف بیض کندری و در اواسط خلاف شیاف
احمر لین شیاف موفالیا کشته چون منفجر شود و خیک برآید بر سر قرحه نمایند مرغ تیهو بغال اگر گیرند خورند شیاف موفالیا اقلیمیا ئی بهی قوابل نحاس سمج مرغ بر بالا
دو درم مر مستبل افیون زعفران ماتیج هر یک درم فلفل بیض شش قیراط بخر شیاف سازند برای ملطمت مادهٔ منجذبه و داجاع و قروح مزمنه و جرب و طول مدت اگر ادویه
نافع نوع ششم در سرطان قرنیه سبب مادهٔ سوداوی صفراویست که در طبقه اقتد و کثیر شود شدت وجع تمدد عروق چشم لون برهم سرخ مائل بسیاهی کمدی
نفس شدید تا صدیقین خاصه عنبیه حرکت متشعب صداع سهر زوال آن زود هی بضماد شدت الم خصوص وقتیکه بدین آتش و آفتاب علاج اگرچه نبیشته و اما از تدبیری که مسکن
الم و موقف مرض باشد دست باز ندارند تا آفات عظیم نیاید و پس باید که فصد کنند رقد رقوت خون برآرند و طبیخ راجا الجبن و سکنجبین افتیمونی نرم دارند و تقتیکه غلبه
مادهٔ و شدت وجع رو نماید شیاف بیض بیاض بیض سوده چکانند برگ خطمی برگ خیارسبز برگ عنب الثعلب بروغن بنفشه آمیخته ضماد کنند اغذیه سبک خورند
خون کبوتر چکانند و خان کند کشند کثیر البصرت بعض آمیخته با نمکی الکلیل کثیر الشیرزن و بیاض بیض آمیخته چشم گذارند بیرون مجمع ساکن شود تو تیا نشاسته هر یک
یک مروارید شاده هر یک دو گل مختوم یا میران هر یک نیم سایه کشند دادویه جاده هر گز بکار نبرند نوع هفتم در کمنه قرنیه سبب او یا قرحه قرنیه ست که منجر
شود و مندمل گردد و دریم جا بنجا بماند یا آنکه مدتها فترت داده او تحلیل نپذیرد و دریم گردد و دریم ایستد یا آنکه صداع اشد پدید آید و طبع ماده آن را بدیگر جانب
نرساند و دریم جا ساکن شده دریم گردد و پس اگر ماده نمک باشد از اسخا مثال ظاهر نماید و اگر بسیار و منبسط باشد سیاهی چشم را مشتمل گردد و هی اردو علاج تنقیه
بایارج قیقرا و حب توفیق کنند پس براهی تفتیح و تحلیل فرو ر صفر بشیرزن یا بعاب حلبه یا بلعاب تخم کتان آمیخته چکانند بطبیخ جلاب الکلیل هر ساعت تکمید کنند
قرنفل نافه اقلیمیا رقصه سحق کرده در چشم کنند علبه شوی شیر مقشر عفران انزروت هر یک درم نبات پنجدرم آب عنب الثعلب لبن نساء آبکش دهن بند

کرده نهند چون خوب پخته شود در چشم چکانند و خرقه آلوده نهند فرفیون سکبینج یا مر صبر زعفران سائیده کشند اما اگر ازین تدبیر تحلیل نپذیرد قرنیه را از طرف اکلیل بمبضع
که برای اینکار مخصوص است بشگافند اما شق عمیق نکنند تا آسیب نرسد پس مهت در آورده مده را بیرون آرند پس بعلاج قرحه چشم رجوع نمایند اما تا که حاجت قوی نباشد و ماده
منع ابصار ننماید دست ازین کشیده دارند **قول جالینوس** بحالی علاج این بدین نوع میکرد که برکرسی می نشست و سر مریض را بمیان دو پا میگرفت و بسیار حرکت میداد مده از
موضع خود فرود می آمد **نوع هشتم در ورم قرنیه** درد موی ثقل وجع ضربان انتفاخ تمدد حکه و گاهی ملتحمه نیز بسبب مجاورت سرخ گردد **علاج** قیفال زنند حقنه نمایند
باب آلو تمر هندی عناب سپستان بنفشه خطمی شیر خشت تلیین کنند و بعد تنقیه شیاف ابیض با آب کشنیز کشند و صفراوی کثرت سوزش لذع **علاج** تنقیه صفرا کرده
العیه بارده چکانند برگ کاسنی شحم انار دهن ورد ضماد سازند و بلغمی ثقل استرخای چشم **علاج** تنقیه بلغم کنند روغن مصطکی سعوط نمایند مر زعفران شونیز بریان سائیده
بعینه در سوداوی ثقل تمدد خیالات فاسد **علاج** تنقیه سودا کنند روغن کدو روغن بنفشه شیر زن سعوط نمایند و بر سر مالند اشیای حار رطب قطور کنند **نوع نهم**
در غلظ قرنیه سبب او ماده غلیظ است اگر در یک چشم باشد چشم مأوفه از چشم دیگر بزرگ نماید مع تمدد **علاج** تنقیه بدن و دماغ از بلغم و سودا کنند اطعمه لطیفه
خورند شیاف احمر لین و شیاف روشنائی کشند **نوع دهم در رطوبت قرنیه** سبب او انصباب رطوبت غلیظ است در خروج رطوبت اثر از منخرین تری چشم کدورت بصر
گویا که در دود یا شبنم می نگرد و ظهور چیزی مانند ابر در قرنیه بغیر تکدر در حدقه **علاج** بحب ایارج حب قوقیا تنقیه کنند بخور دل حاقر قرحا عسل غرغره سازند اطریفل
کشنیزی خورند و بعد تنقیه زهره طیور کحل کنند آب سداب آب پودینه چکانند اسارون اشق عسل کشند روشنائی مفید و از اغذیه رطوبت افزا پرهیز کنند شیاف
مرارات کشند **نوع یازدهم در بیاض** سفیدیست که بر قرنیه افتد پس اگر رقیق و بر ظاهر قرنیه بود ابر غمام سحاب نامند و اگر غلیظ و در قعر قرنیه باشد بیاض نامند
سبب او یا وصول قرحه است که بدانسبب چشم مدتی بند ماند و ماده که در ان ریزد تحلیل نیابد پس اگرچه قرحه به گردد اما بیاض باقی باشد و این بالتمام بتدبیر زائل میگردد
و اثری مقدار قرحه باقی میماند آری که در تدبیرش خطا افتد و بسبب غلظ ماده و عدم تحلیل بیاض آرد یا صداع و شقیقه مولم که مدام چشم بند ماند و ماده که از حرکت
انطباقی و انفتاحی تحلیل میافت تحلیل نیابد و جمع گشته بیاض آرد **قول جالینوس** سبب او قرحه و بثرها است و آنرا که بعد صداع افتد تغیر لون قرنیه گویند
قول صاحب فونسیکه اکثر از بعد دمعه افتد که بسبب استعمال ادویه بارده ماده منجمد میشود یا بسبب کثرت محللات ماده رقیقه تحلیل پذیرد و غلیظ باقی ماند
و رنگ آنرا مائل بسفیدی سازد و مزاحم بصر شود یا بسبب قرحه که شفافی قرنیه زائل گشته سفید صلب گردد و در اطفال سهل البرء و در جوانان عسر البرء و در
پیران عدیم البرء است **علاج** اگر سبب باقی بود اول بازاله آن کوشند الا اینکه این مرض فی ذاته بفصد و اسهال حاجت ندارد اما اگر ترسند که بسبب
استعمال ادویه نیز حرارت افزاید و ماده حدت کند پس درین حال فصد و مسهل صواب باشد اما بعد زوال سبب اگر بیاض خفیف باشد عصاره شقائق عصاره قنطوریون
بعسل آمیخته چکانند بعد حمام و انکباب یا آب گرم آب بادیان عسل برابر در ظرف رویین آمیخته کشند صبح شخصی قدری نمک یا نبات بر زبان نهد بار تحلیل رطب
خاید چون زبان درشت گردد بزبان بیاض لیسد بول طفل غیر محتلم عسل در ظرف مسی جوشانده یا آب آهن صائم یا خون فاخته یا آبنوس بگلاب سوده یا نبات
بشیر زن آمیخته یا خون مرغ یا خون هدهد چکانند بیاض بیض در آفتاب خشک کرده سائیده یا حیات که از شکم آدم بر آید خشک کرده سائیده یا موی آدم سوخته سائیده
یا بنجر البقر سائیده یا بلور سائیده یا انزروت سائیده یا مامیران سائیده یا صمغ عربی شکر سفید سائیده یا عود سائیده کشند و اگر غلیظ باشد بعد حمام و انکباب شیاف اخضر
روشنائی کشند مروارید شهد زعفران برابر سائیده یا کف دریا یا بوره نبات برابر سائیده یا انفحه ارنب و قدری مشک سائیده یا قشر بیض مکلس شکر طبرزد برابر سائیده

یا اشق سائیده یا سافج سائیده یا زنجبل اغار سائیده یا مایج سائیده یا زعفران آب لیمو هفت بار تر و خشک کرده سائیده یا تخم بیل نمک سنگ راج برابر سائیده یا قشر بیض سه کرت تر خشک کرده سائیده یا نوشادر سائیده یا سرب محرق مغسول دو بوره ارمنی کف دریا هر یک یک سائیده در رکنند خوب چنین بکریا فضله اولین طفل که بعد تولد برآید کشند نکره العشر کشند نمک ارمنی بعسل آمیخته یا زهره گاو بعسل آمیخته یا زهره آدم یا زهره مایان باشد یا شیر و رخت دره یا راج بگلاب سوده یا تخم کبر سبز کرده سوده یا اصل سوس آب سوده یا موصلی سفید سبز کرده سوده یا زرنباد آب سوده یا آب ترب یا زهره سگ یا زهره مستاسا یا زهره خطاف یا زهره قنفذ یا زهره غزال مساح کشند قول لاند و بیر لیکور مرکی عرق بیاضی عرق تقوی عرق قاطمی عرق بادیانی عرق اوپتالمیا کهربا تو کلند شیاف راج شیاف لونتا پیدر امید یکانیشو اکولیر قوچی کولیر یوپیتر زنبق کولیر یوبیاضی کشند طبیخ سیکانزبین انکباب کنند کالتو سیل یک کرانونبات قدری سحق کرده و انیسون ساده و سنبل راج تو تیای سبز آب سائیده آب صاف بفتیله برآورده در شیشه دارند و قطور کنند جگر یا مغز غزال خطاف خشک کرده سائیده تنها یا بعسل آمیخته کشند عسل نیم اونس بچهار اونس طبیخ قند زعفران شعیر کند صبر اژروت راج آمیخته چشم را شویند آبله دقوق در آب ساعت تر داشته فشرده آمله دیگر انار ند بدستور سابر پس قطور کنند انژروت مدبر بگلاب صبر مغسول بیاض بیضه مرکی تو تیا هر یک یک مثبات دو ملعاب کتیرا و گلاب آمیخته بکانند خرفیل دندان خوک راج نیمه بریان نیمه خام حضض اثمد منقر تخم کهربا برابر شیاف ساخته کشند پنبه آب برگ نیب سه بار تر و خشک کرده فتیله ساخته بروغن کنجد نرم فرو رند و دود وش کشند عسل بصر هم نهره مرغ در ظرف نقره دار دشته مدام کشند راج هند و چوب سائیده در رکنند فک اسفل خوک کله نبات برابر شک قدری فی و رنمایند اگر بعد جدری فتد شیر آبله جدری خشک کرده آب سودا دکشند عرق مرزنجوش نظفره تو تیای سبز راج گل ارمنی اقر قلفل هر یک سه درم زنگار کافور هر یک یک نیدرم سائیده در شیشه کرده آب شبین یک آنار انداخته تا هفته در آفتاب نهند پس در کاغذ زنگی صاف کرده یک قطره قطور کرده باشند قول شیخ اکحان زنبل خفاش بعجب قول جالینوس سند وس نبهره مرغ قطور کنند اگر زرد دود کناری نمایند قول جوان کور و وزنبل طفل سوخته کین تیلیه کف دریا عسل برابر آمیخته در چشم کشند عسل سوخته کحل سازند بگ مانند ان نبهره نبهر یک دونس عسل کنند یا دونس در ظرف مسی جوشانده نبات دو درم کف دریا درم سنگ بصری تنیا نیدرم آمیخته یکقطره چکانند در روز چند بار نبهره خرگوش نیک قطره عسل آمیخته کشند شیخ هفیه مبارکه در سنگ سفید باشد قبضه بسته در ظرفی نهند که بتوان ظرف در سایه باشد و آفتاب گذارند آنچه از و چکد در چشم کشند یک ماه اگر بگیرنی و اینشود بر جلیس دماغ نهند آب لیمو یک قاشق آب ساده دو قاشق مروارید نیدرم آمیخته هر نخطه چهار قطره چکانند چهل روز صاف سازند و بر اژنحل کشند زهره ماکیان بعسل جوش کرده با سه کرت نخ کشند دانه تو تم قطع کرده از یک قطعه بیاض نظفره او دو بار در یک روز او دو بار در دوم بستور کنند تا بیست روز رفع شود مرواید نبات کت در یا برابر سائیده کشند یک ماه صبح چند عدد برگ فان الفار مضغ کرده هوای من چشم مریض سانند و از زبان لیسند هر نخطه بدستور برده روز کنند زنبل حربا کحل سازند قول صاحب فولنیکه بعد رفع سبب دل کاو سنگ بر پس گوش دواغ بر عضد نهند پس تقیه بفصد مسهل و نخم رطوبت از دهن کرده تدبیر زوال بیاض نمایند پس اگر رقیق و نوا باشد بخار طبیخ بیخ خطمی بیخ خبازی حب الغار مامیران بادیان بوادران کلیل حلبه کتان بوسا طت انبوبه در چشم رسانند و چار چه گرم شسف عرق کرده سفوف استرنبنی آب مامیران یا آب بادیان آمیخته در روز چند دفعه کشند و بعد انکباب مذکوره تین توتیا اسمر الداسه قطره چکانند در روز چند بار اگر صدت از دو یه پدید آید شیر بیگر مرشوینده بادیان یا سداب یا حب الغار خایسه بمخاش و چشم و مند و زبان لیسند نبات آب مامیران یا آب بادیان آمیخته چکانند اگر صلب و مزمن باشد سر خطاف در ظرف بسختی کرده و در تنور بریان نموده تنها یا آب بادیان و عسل آمیخته کشند سرگین

در ظرف گلی سوخته کحل کنند گل اسطوخودوس چنانکه خواهند ظرف شیشه کرده بندنموده در آفتاب نهند و رطوبت که برآید در چشم کشند عرق عسل عرق بادیان آمیخته چکانند البقر دواسکرو پلیو عرق بادیان دواونس آمیخته قطره کنند عسل شیرزن برابر زعفران قدری آمیخته چکانند بالسموپره یک قطره بآب بادیان آمیخته یا زبل طفل سوخته عرق بادیان یا آب آمیخته چکانند نبات سنگبصری هریک نیم درم کف دریا اسکرو پلو سائیده تنها یا بسل یا گلاب یا عرق بادیان آمیخته بکار برند رطوبتی که وقت سوختن از چوب بید برآید و غنی که وقت سوختن از خرقه کتان برآید گرفته کشند پیه رنب نبات اسپرک گلابی آمیخته یا دهن بقر منسول آب یا میران یک اونس سنگبصری تیار نیم درم شاخ گوزن طیار دواسکرو پلو آمیخته کشند بیاض بیضه آمیخته بشکر سائیده در شبنم نهند و ظرف را کج دارند و رطوبت که برآید کشند سفوف استیریتی کف دریا دو سنگ کالامینار تنگ ارمنی هریک نیم سوخت کنند عرق آسمانی تنگ ارمنی در گلاب چندان که حدت او زبان نسوزد حل کرده در ظرف برسنجی نموده دو سه روز دارند که رنگ آسمانی گردد عرق فرفیه یا بیض دمعه ورم مقوی بصر عرق امیران عرق بادیان هریک چهار اونس کین تیلیو دو درم آمیخته دو روز پر بادگرم دارند پس دو قطره چکانند در روز سه بار دیگر سیلپلیس پنج انت غارتازه سائیده نشرده کشند و دیگر شاخ گوزن طیار دو درم انزروت منسول بآب امیران کف دریا هر یک نیم درم زراوند طویل اسکرو پلو نبات دو درم سائیده یا تنگ آبگینه نبات هریک سنگبصری یک سائیده کشند و دیگر آب فنطوریون دقیق بعسل آمیخته کشند و دیگر صبر غاریقون هریک نیم درم سائیده صره بسته در آب بادیان یا آب امیران تر کرده صبح شام چشم را شویند و دیگر زهره بز برگ امیران هریک چهار درم عسل یکنیم اونس جوشانده سنگبصری نیم درم کف دریا یا زبل طفل سوخته هریک دو اسکرو پلو آمیخته چکانند مقوی بصر هم دیگر زهره گاو زهره مرغ زهره کراچ زهره بط زهره ارنب زهره انعی زهره اشتر تنها یا بسفوف استیریتی یا بعرق بادیان یا بعسل یا زبل آدم آمیخته کشند و دیگر آب سداب آب عاقرقرحا آب سنبل آب انار ترش چکانند و دیگر سنگ کرانشنا یکلیه حیوان برآید سوخته شسته کشند و دیگر عسل سفید مع زنجبر خانه زحل بادیان نیتوان امیران هریک مثقال نبات دواونس در یا لونر یا کشیده چکانند اگر کافی نبود آب بیخ اهیض چکانند یا زده روز گلنار اقاقیا صمغ عربی هریک درم سرمه عنفص هریک سه درم در آب جوشانده چکانند مرغ بقر بزبیضه دنبلیو رکوهی خورند و ازماهی و کاهو و غیره پرهیز فصل سوم در امراض طبقه عنبیه مشتمل بر چند نوع واین طبقه غلیظ الجرست و در وسط او مقابل جلیدیه ثقبیست مانند ثقب که در انگور چون از شاخش جدا کنند میباشد برای نفوذ و خروج نگرش نزد جالینوس آسمانی و نزد ارسطو سیاهست و ظاهر این طبقه صلبست چه اگر مماس قرنیه است ازین سود باطلش نرم و ذوفصل و خشونت و قسمت مانند اسفنج و ازین سو بیضیه متصلست و نفع فصل دوم سه است یکی انکه چون شب نازل شود قادح آزار بسکاری زیر فصل پنهان کند و فصل آن آب را بارد و مقابل ثقبه آمدن ندهد بلکه مانع نباشد دوم انکه ماده که چشم نزد فصل بتاید و بر ثقبه رسیدن نتواند سوم انکه بیضیه که مماس این طرفست بسبب فصل برجای خود متوقف باشد و سائل نگردد نوع اول در امتلای عنبیه سبب و امتیاز می نمودنست گاه باشد که از شدت امتلا بحدی رسد که قریب باتساع رسد و گاه باشد که بسبب یاد تی حجم متورم نماید و فرق آنست که در ورم و جمع و حمرت باشد و درین نبود ضعف بصر نیز گی یک چشم اگر امتلا در چشم واحد باشد یا انکه دهند و بود بدگر و یکی زیاده باشد و اساس حالتی شبیه تمدد چشم علاج بحجوب و ادرار جات و مزاغر تقیل کنند و از اطعمه غلیظه رطبه پرهیز نمود و بعد تنقیه چیزیکه جذب و تحلیل رطوبت کند چون آب بادیان عسل انگز فلفل سکبنج اشق و غیره در چشم کشند نوع دوم زوال عنبیه و این به سبب میباشد یکی انکه در بن طبقه یا در طبقات مجاوره ورم پدید آید و بدان سبب طبقه مذکور از موضع خود زائل شود ثقل و موج چشم و اعصاب سبب زوال ثقبه از معالجات جلیدیه هر چیز غیر مستقیم نماید بسبب جوز اقعده و عظم مقدار چشم که ورم و جیب یکند یک بهم نپیوندد و ایضاً در چشم چنان نماید که گویا قرنیه دو حصه

است یکی بر حالت خود همچنان صاف و شفاف دوم دیگری مکدر پس اگر زوال بجانب یمین بود ظاهر میشود کدورت در نصف یسار و عکس این عکس **علاج** سهل مناسب دهند و اگر واجب دانند قصد نمایند و بعد از تقیه برای جذب و تحلیل مادهٔ چشم دو دیگه در استلای عنبیه گفته شد ند در چشم کشند و از خارج نیز بزبی زوال خودی قدر خانهٔ چشم از سرب سازند و در وسط ثقب کنند پس خود در رخاوه پهنیز بنحیکه ثقب مفتوح ماند پس آن را بر چشم ببندند تا آن عظم اصلاح پذیرد و چون مریض مرفی از ثقب نگاه کند چشم بصلاح آید و بر شکل طبعی گراید دوم آنکه قرنیه تو پذیرد و بالتبع عنبیه از موضع خود زوال گیرد و این در تقوقرنیه گفته شد **نوع سوم در اتساع و انتشار** بعضی اتساع را بگشاده شدن عصبهٔ مجوفه و انتشار را باتساع ثقبهٔ عنبیه مقرر کرده و بعضی عکس این را چه جمهور بر آنند که اتساع مرض و انتشار عرض است حق آنست که در دهن عصبهٔ مجوفه از نهاد اصلی خود که آن بودن جوف و لیست بمقداری که سوزن باریک توان در آمد کشاده تر گردد یا ثقبهٔ عنبیه از مقدار خود فراخ گردد لاکن که در زود محصوره پراگندگی افتد **فائده** اگر عصبه از اتساع محفوظ ماند و فقط ثقبهٔ متسع گردد و اما اتساع ثقبه تا الکلیل کم حد فاصلست باین معنی قرنیه نرسیده بصر بالکل باطل نمیگردد و گاه فتیکه اتساع و عصبه باشد یا فراخی ثقبهٔ عنبیه تا الکلیل رسد بصر بالکل زائل نمیگردد و فرق در اتساع عصبه و اتساع ثقبه که تا الکلیل رسد آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا می باشد و در اتساع ثقبه پراگندگی نور در اجزای چشم ظاهر نمیگردد و بدین گونه اگر شخصی که صاحب درایست نباشد سوی چنین چشم نظر کند نداند که تمام چشم سیاه گشته است و نا نمودن نور در اجزای چشم در اتساع ثقبه برای آنست که نور تا بالتمام از ثقبه بیرون می آید بعدهٔ منتشر نمیگردد و انتشار که سبب تفرق اشعهٔ شکیه افتد در اتسم بصر بالکل زائل نمیگردد و در امراض شکیه گفته خواهد شد فارق در انتشار شکیه و انتشار عصبه آنست که انتشار شکیه دفعةً افتد و عصبه بتدریج **فائده در ذکر اتساع عصبه** و این اکثر عقب صداع صعب استلای شدید یا عقب سرسام یا شراید بید بسبب دخول غلیظ یا بخر و حاده غلیظه اند که در عصبه آیند و آن را در عرض کشند و متسع سازند و باشد که باتساع عصبه قصور در ثقبهٔ عنبیه و از انکه وصول اثر دوتا عصبه متعذر و اصلاح بسیار غیر ممکن لهذا شارح الاصلیه فی بریته **علاج** گرچه لا علاجست تا هم انچه در ابتدای نزول المار بکار آید بکار دارند **فائده در ذکر اتساع ثقبهٔ عنبیه** اگر بسبب ضربه یا الکه بر چشم افتد باشد تقدم آن دو این سهل العلاج است **علاج** چشم قال زنند بر قفا و ساقین حجامت کنند حقنه نرم نمایند و از قی و سرکت و اطعمه غلیظه و جماع و خواب بر پشت و سینه و دیدن اشیای روشن پرهیز زنند شیر زنان لعاب بهدانه در چشم چکانند آب بارد یا گلاب و شونیز خون بچه کبوتر قطر کنند صفرت بیض بدهن ورده و قدری خرمگوری آمیخته پنبه آلوده بر چشم نهاده بندند و بر پشت خوابند صفرت بیض آب کشنیز و روغن گل لت کرده پنبه آلوده بر چشم نهند گر دو با قلا بنفشه خطمی بصفرت بیض ضماد سازند صندل شیاف ماهیا حضض گل ارمنی بر سر طلا نمایند با قلا با بوقطمی آب کاسنی یا گلاب ضماد کنند و فتیکه و رم زائل شود روشنائی با سلیقون کشند پنبه بیست سالهٔ گرم کرده بر چشم بسته دارند مسهل قوی جائز ندارند اگر بسبب بادهٔ غلیظ یا بخر حاده غلیظه که در عروق عنبیه که متشعب است در آید و ثقبه را متسع سازد و این اکثر عقب صداع شدید و سرسام و با خرسی افتد در چنین باشند که با اتساع عصبه می انجامد **علاج** اول ازاله امراض سابقه نمایند و بمسهلات قویه و حب قوقایا تنقیه دماغ نمایند حجامت کنند رگ ساق زنند بعد تنقیه شیاف مرارات کشند تا بصر مالقی المحفوظ دارد و بحر بران خورند اگر عصبه متسع شود یا اتساع ثقبه تا الکلیل رسد بصر بالکل زائل گردد چون چنین باشد بدین شرح نمایند **شیاف مرارات** زهره کلنگ سه شعیر زهره تیس زهره باز زهره عقاب زهره کبک همه خشک ده درم شحم حنظل سکبینج فرفیون هر یک درم آب بادیان شیاف سازند برای انتشار دائمی نزول نافع اگر بسبب بطوبت بعضیه باشد کره و کریث انزارند و مزاج را محمد لعنبیه سازند و متحرک گردانند بسوی اتساع و علاج این نوع از رطوبت بعضیه جویند و بشیر زنان و صبیان افتد رگ ساق زنند رگ شقیقه بزنند و حجامت

قی نمایند تنقیه بجب قوتها کنند شیاف مرارات کشند آب شور سر کرآمیخته بر سر بزنند نیز نزول نمایند قول خوان کوروا اگر اتساع بسبب نفرید یا انصباب باده باشد فصد کنند مسهل دهند مکرر نان مع سیلوس سخته خورند گلاب آب مورد یا ماض بیضه لت کرده در چشم چکانند خرقه آلوده بر چهره و چشم بندند بعد تنقیه نمک سنگ یا گل گاو زبان کحل نمایند پس حبوب منقیه سر شرش بار بفاصله دهند بعد تنقیه تمام نظر فی آب سمندر همه روز چشمها کشاده دارند که مضیق است اگر بسبب دیگر عنبیه باشد آثار و علاج آن از روم قرنیه و دیگر طبقات جویند اگر بسبب یبوست عنبیه باشد تعدم صوم دائم و سهر مفرط و استفراغات قوی هزال چشم و عنبیه جمع اشتداد کنند

علاج انچه در ضعف بصر سوء مزاج حار ساذج گفته شود بکار برند **فائده** انتشار که بسبب تفرق اتصال تشکیه شود دو فقه افتد و لا علاج له **عرق** گل سرخ مشک هر یک دو اسکرو پلوز عفران کندر سنبل زرد چوب هر یک نیم اونس اقاقیا تو تیا خوره عاج محرق هر یک نیم اسکرو پلوساییده ذرصره دارائی سته در سه اونس گلاب تر سه دره شکنجه آبش افشرده دو سه قطره در چشم چکانند و با لایش پنبه کمند گرم کرده بندند **دیگر** سنگ بصری شحم حنظل هر یک درم تو تیای سبزه دانه کحل کنند مرهٔ انتشار **دیگر** نوشادر صمغ عربی هر یک نیم درم شحم حنظل یکنیم درم تو تیای سبز زهره بز هر یک دو درم سایه ساده کرده نیز مرهٔ انتشار **نوع چهارم ضیق تقبه عنبیه** دو گونه است یکی آنکه در اصل آفرینش تنگ باشد و این طبعی و پسندیده است چه لکه نور بصر جمع باشد بدلاف بینائی افزاید **دوم** عارضی و این ناپسندیده باشد چرا که ضعف بصری آرد اگر بسبب او غلبهٔ رطوبت بود که بدان سبب عنبیه بستر خی گردد و ثقب تنگ شود مثال غربال که چون آب ترکنند ثقبهای او فراهم آیند تقدم تدابیر رطوبت افزود دیگر آثار رطوبت **علاج** تنقیه بجب بابزج و حب قوتها کنند اطریفل خورند بلغا فاویه بر سر بزنند و مالش سر زور کنند تقلیل غذا نمایند

شیاف زعفران کشند **شیاف زعفران** اشق زنگار زعفران هر یک یک اخلاط زعفران چهار شیاف بندند و در نسخه جاوشیر نیز یک نوشته

اخلاط زعفران زعفران شیاف مایتاگل سرخ سعد مرمکی نشاسته صمغ عربی برابر بسایند اگر بسبب غلبهٔ یبوست باشد نهار چشم و یبوست آن و تقدم تدابیر منفعت **علاج** شیر زن بر سر دو شنداد بان مرتب در گوش و بینی چکانند و خن که در شیر زن آمیخته بر سر بالند آب برگ خرفه آب برگ کاهو لعاب اسپغول بر سر بزنند اقیدیه چرب نرم خورند حمام آب شیرین کنند و آب صاف دیگر هم چشم کشایند عنصران قدری شیر زن آمیخته در چشم چکانند و بر جبهت باده سر و زبان لیسیدن گاه گاه چیزی گرم خورد و نم طلا کردن دیگر باره قدح دو آب صاف دیگر هم نشستن سخت مذموم باشد **قول خوان کوروا** آبن آب گرم کنند تحمیر مرغ تخم مرغ سلعات خورند تا ماشه شیر خر نشتد اگر بسبب قلت عنبیه باشد که مرعنبیه را زوی بالا فتد و بدان سبب خلل گیرد و این بشکل بیضی و عقب سر سام اکثر افتد چشم کوچک گردد و آثار یبوست پیدا گردد تا بر قدم گوهی دهد و مرتفض گل و رنگ کسی شی نه بیند مگر سیاهی نماند **علاج** بر عکس ضیق گرانچه غلبهٔ یبوست شود نماید و این علی العلاج است اگر بسبب کمیوس صلب غلیظ باشد که در ثقبه گرد آید و بند شود طبیب ثقبه پرانی نگرد و **علاج** استفراغ و تنقیه و مالج کنند و مراعات تر طیب تا کمیوس صلب قابل بر آوردن بماند اگر بسبب او دورم باشد تدبیر چشم **علاج** تنقیه کنند طبیب باید که بنقطیر بر سر بزند افیدیه و انقه تورند **نوع پنجم در نزول الماء** رطوبت غریبه است که از سر فرود آید در ثقبه عنبیه بایستد تا بین طبقه قرنیه و رطوبت بضیه و بسبب انسداد اجرای ثقبه افساد دیده کند شناسائی اگر تمام ثقبه را گرفته باشد و اگر در بعضی جائی و بعضی خالی باشد از جهت که شوت تواند دید گاه باشد که بابانگاه ثقبه را گرفته باشد و دیده سطخانی باشد پس هر چیزی را که تمیز دیده شود بدان قطر آن دیگاه باشد که سطح ثقبه بر گرد و حوالی مکشوف باشد و دیگر علامات بالموجهه سطح مرئیات دیده شود لیکن بانقلاب حدقه نمایان گردد و بجاذبات جسم که شوف الثقبه بالمرئیات دیگاه باشد که رطوبت مذکور رقیق باشد زیرا که غلیظ باشد نتواند گذشت و دیده بوشد لیکن بسبب قلت مانع ابصار حسام ذوی انوار چون آفتاب چراغ تواند شد اما بهم مع الضعف این را رقیق منتشر گویند **قول احمد فرخ** نزول

سه گونه است یکی آنکه رطوبت مذکور میان عنبیه و قشکبویه بایستد و ابصار باطل شود و کدورت در حدقه ظاهر گردد و این لاعلاج باشد دوم آنکه بایین تزنیه و قشبیه توقف گردد چنانکه گفته شد سوم آنکه در عصبیه مجوفه فرود آید و درین نوع در حدقه هیچ کدورت نمی نماید و اگر نمایداندک و آثارش در سده عصبیه گفته آید و این را اما الاسود گویند لاعلاج

فائده اسباب این مرض شش اند یکی آنکه ضربه بر سر رسد و دماغ بجنبش آید و قدری از رطوبت که در بطون دماغ بنداند جاری گشته در عصبیه مجوفه دفع شود و سوی چشم فرود آید و گاه باشد که ذعصبیه جاند و این سده عصبیه است نه نزول ماء و گاه باشد که از عصبیه بآنده و در ثقب پطریقی که ضبط یافت توقف گردد و هذا هو المراد و گاه باشد که هم از عصبیه باند و هم در ثقبه آید و سده عصبیه بانزول مرکب شود و سده و نزول نیز بی وقفه افتد دوم آنکه بدن از کیموسات غلیظه مملو گردد و از بخره ازان جدا گشته و در ثقب حاصل آید بتدریج و چون از جاسی نماید این جدا گردد و ببرودت غلیظه کند صورت انجره بصورت رطوبت غلیظ متحیل گردد و منع ابصار نماید سوم آنکه صداع صعب مزمن لاحق شود و اخلاط را بجوشش آرد و اعضا را ضعیف سازد و پس قدری از رطوبات فاسده سوی چشم فرود آید از شرائین و از عصبیه مجوفه چهارم آنکه قوی مغذیه شود و بسبب استماع مجاری و حرکات مضطرب باخلاط قدری از رطوبت سوی چشم مائل شود و انهم دفعة افتد پنجم آنکه سرمای صعب بر دماغ بارد عارض شود ششم آنکه روح باصره ضعیف گردد و این بیماران بیکسی کما مراض دراز کشیده عارض شود **فائده** تحقیق هر سبب از تقدم مرضی ظاهر است و آنکه فجاءة افتد از علامات فارقه متحقق است اما آنکه بتدریج افتد بیان آثار بدایت آن در جب تا قبل از استحکام ادراک کرده شود آثار ابتدای نزول آنست که خیالات مانند نقطه شعاع و غیره پیش نظر ظاهر نماید و گاهی این تخیلات مقدمه نزول نباشد مگر از سبب دیگر در فصل تخیلات مذکور شود آثار تخیل مائی آنست که اگر دو یک چشم می افتد و با وجود آن در طبقات رطوبات آفت نباشد چنانچه در خیالات گفته شود و اگر در هر دو چشم واقع شود در بدایت تفاوت دانسته باشد یعنی در هر دو معا نیفتد بلکه در یکی پس عارض شود و بعد زمانی در چشم دیگر واقع گردد و در چشمی که پیشتر در دیگر کمتر باشد و در رتبی و پیری معدة هیچ تفاوت نکند که در رت چشم بدا و تدریج و ترتی باشد و اشیای بجا را نشان دهی و قوی سود نهد و استعمال ادویه و جوب مسهله تا که ماده بدستا حصل نساز د نفع نبخشد و رنگ حدقه تغایل از تغیر نبود و بعد از چهار ماه تغیر فاحش نماید و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال بصر نماید اما چون از شش ماه گذشت از آفت ما محفوظ ماند پس طبیب او جب است که خیال نزول را از خیال نکاسی بسبب بخار المبنی و اندمال قروح الکلیه بشناسد و که در رت و بیدا از که در بیشتر کمتر باشد و سبب سکند و هر یک بجا پس مضبوط ست تیار نماید تا بغلط نیفتد و خیالات اندمال قروح قرنی بر یک حال راسخ باشند بغیر کمی و زیادتی **علاج** تا که در ابتدا است برای تنقیه سر جوف یا دجات وقت شب هندوانل نفع ماده نموده در استعمال منفتح مسهل رعایت مزاج و قوت علیل و جب نماید بسبب کثرت ادویه و اندازه مصفی دیگر عائد نگردد اگر قوت قحمی بود سهال متواتر کند الا در حقه کیبار ایاج فیقرا لطبیخ فقط دهند و اندیه یا بسه چون کبک نر در مغز تیهو قلیه خشک مطبخیه نان خشکار بدا چینی معتبر انگذ و بخیبل سداب دیان آبکاه خورند و از اندیه رطوبت را زو غلیظ و آب و مرق و آشکنه و کاهو و تره و مصل عدس کرنب باهی کم بقر تحم نکسود و فصد و حجامت پنه نبود بعد تنقیه تمام شیاف مرارات بسلیقون خیه کشند آب بادیان خشک کرده سائیده کشند سلیخه مسحوق قدر نیم آهو سرشته خشک کرده سائیده آب بادیان شیاف ساخته کشند زرک تمر سرسا کرده کشند عجیب آب بقل العسل یا انجبل یا سرخطاف محرق بعسل کشند شونیز مزنجوش یا سمین بویند و غن مزنجوش بر سر مالند و عطسه سات اگر چه مفید اند لیکن خالی از خطر هم نبود چه بسبب حرکت عنیفه خود بعید نیست که آب را در فرود آمدن مدد دهند لیکر با آنجا که غلبه اخلاط نبود و تنقیه حسب خواهش شده باشد مضائقه ندارد و گوش گشاد یا نفع اگر سود نبود و باوجود تدابیر مذکوره آب فرود آید بلتاهل شریان صدغ را بالة آهنی که برای این کار مخصوص ست داغ دهند بغیتر بر بتدابیر مذکور مستعمل باشند و از قصد و حجامت و ضعفیات

دماغ پرهیز دارند اما اگر جوان محرور کثیر الدم باشد میتواند که بقصد اجازت دهند اما وقتیکه آب تمام نازل گردد و بصر جمله باطل شود قدح کنند آنرا اول بنگرند که قابلیت
دارد یا نه اگر دارد و با سده عصبیه مجوفه مرکبست یا نه اگر قابلیت قدح دارد و بغیر سده عصبیه باشد قدح کنند و اگر قابلیت دارد و با سده عصبیه باشد اول افتتاح سده کنند
بعده قدح نمایند و اگر قابل قدح نباشد اول بحسن تدبیر قابل قدح کرده قدح نمایند **فائده** آب که قابل قدح باشد سفید صاف معتدل الرقت باشد و چون بمیل
عطسه ندرو شنی ستقبل شعاع مانند حس کند که از چشم می برآید و چون چشم مأوف را ملمس پراگندگی در اجزای آب محسوس گردد و دیگر در نیافت این بجهد و حرکت یکی نگاه
بعد نزول تمام ملونش نماند و اصافی و نیکو باشد و کبودی آهن یا سرب دارد و آثار نزول تمام آنست که مریض را در آفتاب نشانند و فرمایند تا چشم بندکند و طبیب یک
انگشت بصیع فشرده بهر سو گرداند پس فرماید تا چشم گشاید و بنگرد اگر آب اندکی بهن شود و بتدریج بر شکل خود باز آید تمام فرود آمد و قابل قدست و اگر بهن نشود و سفید
پیچون کج و بیچ باشد قدح نپذیرد دوم آنکه فرمایند تا چشم را که قدح خواهند کرد بکشاده دارد و چشم دوم را ببندد پس اگر دیده چشم مفتوح فراخ تر شود قدح پذیرد الا الاسوم آنکه
روشنی آفتاب و چراغ همی بیند قدح پذیرد الا لاجرم اگر آنکه فرماید تا چشم بکشاید پس مثبه چشم او نهاده که مثبه بقوت دشمن بعد بنزدیکی مثبه بردارد آنگاه بجنبد و بلون
او نیکو باشد قدح پذیرد الا لاجرم آنکه مریض را مقابل آفتاب بایستاده کرده فرمایند که نظر سوی طبیب قائم دارد و پس طبیب با بهام خود جفن اعلی مریض را بزند و بردارد
پس اگر آب حرکت کرد قابل قدح باشد الا لا اما آب که قابل قدح نبود یکی تمامی است شبیه بابر سیاه که متحرک نشود دوم مرضی یقی و این بیشتر بشابه بریخ میباشد و حرکت
میناید سوم گچی و این مانند قطعه گچ باشد و حرکت نکند و چون چشم را بپوشند و بگشایند دیر تنیر و آب نپذیرد چهارم آسمانگونی و حرکت نکند و باشد که بحدت خود طبوعت
بیضیه را نیز فاسد سازد پنجم منتشر رقیق و در بن مریض می تواند دید دیدنی ضعیف و این تا که اعتدال نگیرد قدح نپذیرد ششم زجاجی هفتم ابیض بردی هشتم احمر نهم
دهم ازرق یازدهم احمر خونی و دوازدهم سوداوی اما تدبیر کیفیت قابله را قابل قدح سازد این باید تلطیف و تقلیل غذا کند و اندیشه دار طبه و جماع و اکل شب و شراب
و احتمام و اشیای مخره پرهیزند و کحل های ملطفه چون شیاف مرارات وغیره همی کشند و این تدبیر برای سایر اجناس ست مگر در رقیق منتشر مغلظات هندی و ماش
خورانند تا بقوام معتدل آید و ماهی را خاصیتی ست که بحدوث آب و غلظ آن یاری میدهد لهذا هرگاه اطبا بینوا بهند که آب نزدیک بجمع شود مریض را ماهی بینوا نند
فائده قدح وقتی کنند که هر آب نازل گردد و هیچ مرئی نشود حتی که فرق شب و روز هم نتواند نمود و در استلای تن و در محاکیه کلام و صداع و سرفه داشته باشد قدح
نکنند پس اول تنقیه تن بر رفع امراض کرده بقدح پردازند و در روز یکه ابر و باد نبود و هوای معتدل شمالی باشد قدح نمایند و اغذیه لطیفه و اندک خورد و از غصه و جماع
و خمر پرهیزند و طریق قدح آنست که مریض را در موضع روشن سایه دار بنشانند بر بالش نرم و نیفر بنیانند او را بنشانند و دستها بر ساق بر هم گذارد و خود را گرد کنند
و کحال مقابل وی بر کرسی نشیند تا از مریض بلند تر باشد و اگر چشم دوم سالم بود آنرا بر داده مقابل و عصابه محکم بندد تا حرکت نکند و چشم دوم را بحرکت نیارد
پس شخصی را فرمایند تا پس پشت مریض نشیند و سر او بدست گیرد تا نگاه دارد پس کحال بدست خود یک بالای بردارد و چشم تمام بکشاید و مریض را گوید که نظر طبیب
کند بجنبیکه میل دیده سوی ناف باشد پس کحال بنال مدت بر موضعی که قدح خواهند کرد نشانه نشان کند برای سه کار یکی آنکه جنبه بردارد آید دوم آنکه نگذرد
نازنشان را بر ثقبه عنبیه ست یا نه چرا که سرمت برگوشه شقیه ست و بر ثقبه باید و فرو تر نشاید سوم آنکه اگر اول نشان نخستین نیاند که سرمت
از دیدی ملتحمه بغزد پس اگر چشم راست بود مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ بود بدست راست گیرد و دو مهت که تیز ست بر موضع نشان کرده بهند و بقوت تمام
نگذرند ملتحمه شگافته شود و معلوم شود که بموضع کشاده در آمد و در این وقت از اصابع دست دوم بملکپای چشم و چشم را نگاه دارد تمام لیتی چشم گرداندن نتواند اگر

ملتحمه بسبب نرمی خود از مهمت شگافته نشود باید که بسبب ضعف مدور الراس اول آن جارا بشگافند پس مهمت در آرند هر چند که باشد بعد گذرانیدن مهمت نگاه کنند تا مهمت
از پس قرنیه میدود مهمت را بار بار بثقبه آرند اگر مقدار نیم جو اند گذرد روا باشد و اگر زیاده گذرد موضع قرح ریش گردد پس بن مهمت ببرند بسان آنکه کسی از
کار برآساید و مریض ایشارت دهند تا قوی دل شود و باشد که درین وقت بیمار رای آید لهذا باید که دران روز هیچ نخورد و اگر غلیان آغاز داند کی شربت غوره یا خربق
انار دهند تا ساکن گردد و بزاق بسکین وجع چشم منبه یا پنیره چشم نمند و بدهن بازگذارد نگذارد تکمل آب خاطر جمع شود سه مهمت را از روی ثقبه کنارد
پس چون وجع کم شود و غشی فرو نشیند باز آهسته تر از مهمت را بگیرد و اندک از پس قرنیه ببیند که سر مهمت بالای آنست پس دنبال مهمت را اندکی برافرازد آب را بسر مهمت
فرو نشانند آهسته آهسته تا که آب فرو نشیند و خیل عنبیه آن را کشد پس مهمت را نمانی همچنان وا رند و بعد از انکه از تکمل آب خاطر جمع شود سه مهمت را از روی ثقبه کنارد
کنند و بدو سی پرون نیارند اگر باز آب عود کند باز فرو نشانند هیچ اگر بدی مهمت برآرند آب عود کند بسبب تکمل و آوردن مهمت جمع نیاید باشد که خیل عنبیه کج باشد و بدان سبب
جذب آب بصر نماید یا آب غلیظ تر یا ثقبه تنگ باشد و بصر فرو نشیند و هیچ اصیل نکند از موضع که باید بر دریشت بیرون مهمت آهسته آهسته باز دارد و بتیزی مهمت برگوشه چشم فوت کنند تا اندکی
خون برآید پس آب با آن خون فرو نشاند باشد که بغیر قصد طبیب اندکی خون برآید تا آن خون فرو نشاند تا قوت خون آب را در خیل بسوزد و نیست کند مریض را
فرمایند که آب بهم بشش و حلق فرو برد تا آب بدین حرکت فرو سویل کند وقتیکه آب فرو نشیند مهمت را باهستگی پیچد و سر مهمت آرند و صفرت بفیض همن رود و آمیخته
بریشت چشم نهند نمک کمون خائیده آبش چکاند و هر چشم محکم ببندد و اگر بگذاشته چشم خون بندد و نمک سحوقه گذر نشته ببندد در مواضع تاریک بریشت خسپد و هیچ حرکت
نکند و با شاره کسی گوید و از سر فره و عطسه پرهیزد و بر صد غین چیزی سرد و مخدر نضماد کنند تا صداع نیارد و اگر عطسه آید بینی را بدست مالد تا فرو نشیند اگر نه فوت شود قدری
جلاب و در عن با دام نوشد و بر هم متاع قناعت کنند و مضغ کسی شی نماید و زرده مرغ کشاده بر فاده و بر چشم بردارند و بنیمه گلاب تر کرده یا هستگی شوینده و هیچ اعتماد
از دست چشم نکنند چشم را نکشایند و از بنیه بیاض بیض تر کرده بر بریشت چشم نهاده بر فاده و عصابه بندند تا اگر تاسه و زنگ کشایند بهتر و مریض را راست بنشانند
و گرد اگرد بالش نهند و آسوده ماند و هیچ حرکت نکند و قنعه سیاه بر رو آویخته دارند اگر شاد و بیخ مغسول با سر سر کشند روا باشد اگر بعد دو سه روز آب عود کند آماس
گرم تولد نکرده باشد مهمت برند چه اگر درین عرصه شگاف ملتحمه تمگشته باشد اگر بموضع قرح فرو نیاید و باخر آید باخر گیرند یا بمقراض تیز ببرند و خوف نمانند و مهمت
التیست انسس سرخ که یک طرف نیست و سه پهلو دارد فائده بمضغ اطبا آب از چشم بیرون می آرند باین طور کرد فرد سوفرنیه میشگافند و بنیه که برای شگاف
مخصوصست بیرون می آرند و باین خط نظیست چه اگر آب غلیظ باشد از هیئت بقیه ابا خود بیرون کشد لهذا معترض میان این نشدم طبیخ قطوریون مقطوریون
دقیق تر بدسفید هر یک سه درم بیخ بنفشه نصف درم مویز منقی بیست درم آب صد و پنجاه درم جوشانند سوم اندصاف کنند و نوشند معجون و ابتدا عجیب وجع انگیزد بجهل
بادیان بر بیسل آمیزند و صبحی مثقالی بخورند فائده اگر بسبب ضربه باشد تقیه بحب ایارج وغیره کنند و قدح درین سود ندارد و چرا که دائم در ترشح ست قول جالون
کور رو اول چند روز عسل گلابی و بس بطبیخ زوفا بادیان برگ کنم آمیخته و بهند بده برای تقیه حب سپینی کوبر حب لوشی کوبر هر یک دو اسکرو پلوبهند چند بار
بتفاوت و بهند و بهر تقیه وقتیکه داده تنقیح یابد و لائق قدح شود قدح کنند اگر اقبال نکند ماش زرد بیرون کنند که زین مرض غلیظ دفع میکرد و اگر قابل قرح نباشد بحب ایارج
تقیه کرده هر روز صبحی تا نیم ساعت تا سه ماه شانه از جبهه تا نوکا نماید بعده برگ اذان الفار یا بادیان و عسل غائیده بهوای مهن چشم و سند و چشم را بسان لبسند
چند بار اگر صحت نشود بحب سپینی کوبر یا بحب اپیس شش اغت یا رتقیه کرده کاوستیکو فرایع عقب گوش گذارند و چهار پنج ماه سائل دارند آرد باب حاشیا دیانی

کتم مایران سداب تخم کرده نان پزانده از تنور برآورده در دو ظرف مصفی نهاده پوشند و آنیکی از دو برآید گرفته چند قطره در چشم چکانند آب کیلاس چهار اونس نمک
سرب چهار سرخ کرده مینا لودون درم ترکرده چند قطره چکانند پانزده روز خمر سه اونس کافور درم آب بادیان دو اونس سنگ مصری طیار چهار اسکوپلیمبل
نیمدرم عسل چهار اونس در ظرف سی آمیخته نه روز بسایه داشته صاف نموده در شیشه نهند تا تک ماه قطره گلنداز گاهی نبود آب بادیان آب مایران هر یک سه اونس
در ظرف سفالی نهاده دو بار سنگ پرتیس دمین سوده عسل نیم اونس سکبینج دو درم آمیخته بقاصله سه سه ساعت سه قطره چکانند زهره ارنب آب مایران هر یک قطره
عسل آمیخته کشند زهره افعی بنبات سایده دراند کشند پیاز نعبل گلابی آمیخته کشند زهره عسل برابر در ظرف مسی جوشانیده بکسبنج نیمدرم آمیخته یک قطره
چکانند عرق مایران نه اونس آب بابک که بعد بست روز صاف کرده باشند یک اونس در ظرف مسی کرده نمک ارمنی یک اسکوپلمبل آمیزند و یک قطره بفاصله سه ساعت
چکانند اگر گاهی نبود بالای نوکاد داغ دهند و تا ده مرق افعی بیادیان نخیته نوشند اگر افعی نباشد میلیپیس پنجعدد کوفته نمرابیض دو اونس انداخته روز دو درم صاف
نموده نهار نوشند روز دو درم ده عدد بدستور طیار کرده دهند دو بهر روز پنج عدد و افزایند تا بکه بچهل شصت عدد رسند بعد تفته بادیان انیسون هر یک دو اونس حاشا سه
درم سایده بشکر مقوم آمیخته از آتش فروگرفته بسیاسه درم عنبر یکمیدرم آمیزند و داوست نمایند مقوی دماغ و بصر و حب شمع عوض جوز بویه بادیان کرده دهن دارند
وضع کنند عقب سر دو گوش با آلانو کاکا و سنیکو گذارند رطوبت چشم مرغ قطره کنند بیضه در آب پخته صفرت دو زنموده قدری تو تیا نبات زهره ماکیان پرسیاخته
پرسیمان بسته در ظرفی نهاده عرق گلاب عرق مایران هر یک دو اونس ریزند و بعد سه روز فشرده در روز نبی چهار بار قطره کنند عسل سطوخودوسی مصفی زنجبیل
قرنفل نمک هر یک نیم اونس سایده آمیخته قدر خردل کحل کنند و گفته اگر در هر دو چشم قدح نماید و بعد قدح دو داغ بر طلعین و هند و مجنون
جنده بر روز نیمدرم خورند و گفته پس گوشم را صل اذن از ذراریح خردل فرغیون خیر داغ دهند که در امراض چشم انفع است و در بن صداع شدید میباشد باید که داغ بر صدغ و هند
و داغ بر بازو انفع **قول** لازم در بیرون برگ تنبول یک قبضه زیره کمیدرم سحق کنند که زیره نماید گرد و پس بر سر پنج جا شر زنند پس این اعمال ند کرخ طوبت کثیر
و مزاید نزول در یکروز است حب الغار شقر پنج درم صمغ عربی نیمدرم بول طفل شیاف ساخته کشند حلبه اونس صبر نیم اونس عنبر ترین نیمدرم آب بادیان بر شب چشم
طلا کنند اگر قرنفل نشود و مستحکم گردد درهم دینکا تو یو بقفا نسند و فوت بر قفا دادن انفع اگر گاهی نبود درهم دشیکا تو یو بر همه بنر گذارند شیاف نزولی کولیریو سیکو در
چشم کشند خرقه بعرق گوزبو رانتی ترکرده بر چشم نهند تو تیای سبز نیمدرم در آتش سرخ کرده در نیم طل گلاب سرکه کنند چند بار پس گلاب القطو نمایند ضماد کوکنار
ابتدای نزول و منع نزلات انفع تقلل سر و دی تری دماغ و ضعف او بر غصو کیماده دره باشد روغن بوج بود انفع عنبر لادن جاوشیر کندر سعیه سائه سعیه بایسه یکگاو هیه
دو درم تنه آب پخته آنقدر کاییلا بستر گردد بر آتش نرم طیار کرده بر یافیخ گذارند دیگر کلا تو یست تنه سول صد با نخ انگوری ال موم کافوری هر یک سه اونس
بر آتش گداخته مومیائی انسانی یکمیدرم اونس آمیخته بیست چهار ساعت و خمر انگوری دارند پس بر آورده در ظرف فضه نهند دیگر در ابتدا پوست انار کندر زهره بیضه
طلا کنند یا بر کاغذ نهاده چپانند و با طریفل کشتیزی مداوست کنند تنبا کو بویند داغ دهند دیگر عرق گوزدسته انه گلاب تنه بیست چهار دانه در ظرف مسی آمیخته
بقلم تراشی در چشم کشند میان وقت تکمیل کند دیگر کنش قدر عدس بروغن بنفشه آمیخته سعوط کنند منقی دماغ و صدقه تشخیص سرامیج مرغی نیشتر در سعوط
دو سه بار کوکب مرغی گشتند دیگر آب شقایق یا زهره اسد یا داغ مرغ بر پیشتر ان آمیخته یا زهره گرگ یا زهره تیس بگلاب آمیخته یا زهره آب بادیان آب بود نیه نوه
یا کافور بهیه سنی بشیر زن سوده یا زهره باز بعسل آمیخته یا مغز سر خفاش بعسل آمیخته یا موج بسر کرده سوده یا زهره کفتار بعسل آمیخته یا داغ قطاة بعسل آمیخته یا زهره کبک

نیت برابر آمیخته یا زهره سلیمات خشک کرده بصل آمیخته یا شیر انجیر یا زهره باشه یا روغن بلسان یا زهره عقاب یا زهره حمام یا زهره ماهی یا زهره مرغابی و یا زهره کلنگ یا زهره مرغ یا زهره حمار وحشی یا زهره بز کشند و دیگر مدام نظر چشم گوسفند خراند و دیگر سر کرکدن آرسشیده سوزند و روغن کهکند در چشم کشند و دیگر مایسر هم دیگر اشقر اقر قلعی سوخته هر یک شش فلفل یک نمک سنگ نیم سائیده کحل کنند و دیگر سلخ الحیه فلفل در بصل پر کرده گل حکمت نموده در آتش پخته بر آورده با آب لیمو یا ساده سوده کشند و دیگر زیت کهنه کشند و بسرمه چشم را بسیار مالند برابر قدحست و دیگر شک سائیده یا سرخفاش سوخته در ظرف کالسی حق کرده یا جاوشیر سائیده یا سکبینج سائیده یا عقرب بحری سوخته سائیده یا داغ سمندر سرسر سائیده کحل کنند شیاف خربق ابیض و فلفل ابیض هر چهار مثقال یک تاب تریاق سازند شیاف شحمه یا سمین زنگبیری یا به سفیدناج هر یک ربع درم مرمیران دوازده دانه تر فلفل عدد شیاف سازند شیاف انگزه یا انگزه دم درخ قدیمه یک عدد مرارة البقر مالند کرحل شود روغن بلسان در هم آمیخته شیاف سازند شیاف انگزه یا انگزه خربق ابیض هر یک و سکبینج سته بصل شیاف سازند دیگر عروق الصبر در شحم حنظل نهاده دانند وقتیکه خشک شود برآورده کحل کنند دیگر زهره ضبع روغن قنوان برابر سه روز در ظرف مسی داشته پس در هاون طلا کنند و دیگر بوست سنگدان حباری همچون نمک سنگ سحق کرده کحل کنند دیگر عصاره کاودیان زهره غلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب دارند پس کشند و دیگر نخست پیاز بصل در ظرفیکه دو برگ نیشکر داده باشد بجوشانند که قلوص سی بود نصف بود هفت مثقال سحق کرده کشند و دیگر برگ سرخس حنا بسر صفا کوبند و دیگر حجر البقر قدری بر آب سلق سوده یا زهره خرس سعوط کنند و دیگر زاج سفید انتیمون آب برگ حنا و هندبا و دیگر بصل سوخته در فلفل طباشیر نمک سنگ هر یک یک اسپیدروی یک چهارم مثقال بهشت ساعت سائیده بدهن بقدر نیم کرده بصل آمیزند شربتی دو مثقال فصل چهارم در امراض عصبیه مجوفه مشتمل بر دو نوع

نوع اول در التیاع عصبیه و علامت و علاجش و التیاع ثقبه عنبیه گفته شد نوع دوم در سده عصبیه مجوفه فرق در سده و در آنست که در امراض نقل دائم نظر چشم خالی نباشد و در سده نبود ایضاً در هم مبانی بالکل باطل نکند خلاف سده و ضعفی که بصر بالکل باطل میازد و در هم و ضعف عصبیه و فرض اول تلیقات و رطوبات مشیمیه جمادیست اما تدبیر سده در بیان گفته شود اما فرق در سبل که سبع سده عصب باشد یا نبیر سده عصبیه آنست که فرا بیند بصل را تا بگیشم نهاد پس در چشم و در نظر کند اگر ثقبه عنبیه فراخ تر شود سده در عصب نباشد اگر فراخ نشود آثار سده بود علامت سده آنا آب بیرنگ باشد و چشم سالم نماند و با وجود این بصارت چشم بالکل باطل گردد علاج بحب قوقایا و ایارج فیقرا تنقیه دماغ کنند رگ ماق شند علق بر صدغ چسپانند مجنه ناری بر ساق نهند ماده را سوی قدم کشند فصل پنجم در امراض رطوبت بیضیه رطوبت صاف مزم شبیه بشیشه بیضی بیضیه خلقتا و پیش وی جلیدیه آنست که ضوء قویه بتدریج جلیدیه رسد و بدان سبب جلیدیه یا اندکی بیوست و صلابتی قویه و هیأتی گرم محفوظ ماند مشتمل بر چند نوع نوع اول در از دیاد جسم بیضیه گویند فزونی اندک بود از نسبت فتدان شفافیت و انقطاع اشعاع جلیدیه در برآمدن شعاع بر مجرای طبعی فور می افتد اگر زیاده باشد بصر بالکل باطل میگردد مریض وقتیکه بر تخیا نامه پیش روی خیال کند که دریا ساده ست و وقت پرسی سوده و عنب خوب ضعف بصر غالب باشد و در نیمه روز دو وقت جمع کمتر بود و مریض اشیای بعید النسبت بقریه خوب تر بیند علاج تنقیه بدان کنند بدهنا یارج وحب قوقایا و غیره تنقیه دماغ نمایند عسل ایارج با کلاه آمیخته گرم کرده غرغره کنند مرغ تیهو نخود آب خورند اغذیه اشتر بطیفه بکار برند نوع دوم در نقصان رطوبت بیضیه اگر اندکی بود ضعف در بصر و اگر بسیار باشد ابطال در بصر افتد چون مریض سر بخیانامه پیش چشم خیال کند که گویا مغاک دانع است قول شارح اسباب اگر اجتماع در جمیع اجزای رطوبت باشد بصر بالکل باطل گردد و اگر اجتماع در همه نبود مگر در بعض یک موضع

دوم چیزکوه یعنی قطعه تاریکی هی بلنده واگر اجتماع در همه نبود و نیز در یک موضع نباشد اما در چند موضع پس حسب اختلاف در هر چیزکوه یعنی مشاهده مینماید و این حال عند کدورت بیضیه نیز عارض میشود چنانچه در نزول گفته شد اما اجتماع بغیر یبوست نمیشود و پس کوچکی چشم و در خواب متاد آفت انقاد و ان لوازم اجتماع اجزای این رطوبت و بدین فرق توان کرد علاج هر طیب دماغ و دهی که کوشند اغذیه چیده بره بزغاله باهای خورند حمام مرطب نمایند شیر زن بیاض بیضی بپزند چکانند بنفشه نیلوفر بویند روغن بادام روغن کدو و غیره بر سر مالند **نوع سوم در کدورت بیضیه** اگر اندک باشد اشیای بعیده مرئی گردد و قریب نیز چنانکه باید دیده نشود و اگر زشت باشد و عام بود بالتمام زایل گردد و اگر عام نبود مگر در بعض اجزا پس اگر اوسط رطوبت که مقابل ثقبه عنبیه است مکدر شود قدر ثقبه یا زیاده از ثقبه درین وقت هم بصر بکل زایل میشود و اگر قدر ثقبه باشد چنانچه حوالی ثقبه دائره مانند بحالت خود بود درین حالت هر چیز منظم الوسط مینماید و اگر وسط حقیقی رطوبت بحال باشد و گرد گرد گزند شود درین وقت جسام کثیره دیده میشود دیگر علیحده علیحده یکی بعد دیگری و اگر کدورت در اجزای رطوبت متفرق بود درین حال مریض مثلی وسوی خود پشه پنگس وغیره تخیل میکنند فرق از نزول آنست که الوان ما مختلف می بود و بتدریج کدورت در بصر می آورد تا که همه آب نازل گردد بخلاف کدورت کذا ئم سفید رنگ پیدا و اگرچه مدت دراز کشد بهمان حال ثابت باشد **علاج** تدبیر تلطیف کنند و همه انچه در ابتدای نزول گذشت بکار برند **قول جوان کور و بعد** تقیه تین تو را گل گاو زبان که تخم طیار کرده باشند در چشم چکانند **فصل ششم در امراض طبقه عنکبوتیه** و این طبقه آمیخته و طبقه مذکور میان رطوبت جلدیه و بیضیه حاجز ست و بنایت رقیق الجرم ست و نفع رقت آنکه آن بصارت نشود زیرا که عنکبوتیه نصف ظاهر جلدیه را پوشیده است اگر کثیف الجرم بودی منع بصارت کردی **نوع اول در ورم عنکبوتیه** ظاهر آفت در بصر ضعف آن اگر طبقات دیگر در ورم شارکت کنند بصر منضعف گردد و مریض استاد و چیا نسبت پیش دی مبنده و جان در یابد که بلکها با غفل کشیده میگردند **علاج** استفراغ ماده کنند و تحلیل در ورم نمایند حسب ماده **نوع دوم در تشنج و تقلص عنکبوتیه** بصر ضعیف شود و چشم اختلاج نماید و مریض در یابد که در چشم خارشی خلد یا چیزی چشم را میکشد و بصر در حالت جمع و روشنی و دقت تیز نقصان پذیرد و عقب غذاء و در مواضع سایه دار و عند شب قوت پذیرد و **علاج** در پاس شیر و خترروغن بنفشه روغن کدو و نیز چکانند طبیخ بنفشه برگ خطمی برگ کدو برگ کنجد انگباب کنند و تلیین طبه بکار برند و استلائی ایارجات دهند غراغر مجفقه نمایند بعد تقیه ها لیقون و شنائی و غیره کشند **فصل هفتم در امراض رطوبت جلدیه** و این رطوبت اشرف اجزای چشم ست چرا که تعلق حقیقی بصارت بدوست و باقی همه خادم و ایند امدار و وسط واقع گشته تا در پناه باشد رطوبت جامد صاف گردد مانند ژاله و مقدم او پیناو مقر حست و مؤخر او طویل و دراز تقعر مقطع قدامش آنکه وقوع اشعاع را موقع بزرگ باشد و مرئی خورد نیز نصیب دهد نزول و فائده طول مؤخرش آنکه اشعاع و عصبه مجوفه بمقدار شود **نوع اول در جفاف جلدیه** درین مرض یبوست بدان درجه نباشد که موجب خشونت شود لیکن آثار خشونت هیچ نمی باشند مگر همین قدر که در انطباع اشعاع فتوری افتد **علاج** گرد همه تن یبوست واقع شود اکثرت صوم یا کثرت استفراغ تلطیب مزاج بدن کنند توسیع اغذیه و اشربه و مروحات و حمام و ازریاضت و جوع و جماع و محللات پرهیز نمایند و اگر یبوست فقط در چشم باشد بسبب سفر در گرما و ملاقات گرد و غبار در ماغ برای تلطیب دماغ و چشم العبه و البان در بینی چکانند بنفشه نیلوفر بویند و بان مرطب بر سر و جبهه مالند **تدبیر** هر دو **نوع دوم در خشونت جلدیه** این رطوبت خشن میگردد تا که اول در عصبه مجوفه خشونت نیفتد زیرا که عصبه بدکور محتوی بر جلدیه ست و سبب خشونت عصبه آنست که غلظ لزج مفاض حریف بالب از بطون دماغ سوی عصبه مترشح شود و بلذع و حرقت اول اشک آرد پس لو اسطه نقصان رطوبت و عصبه خشونت پدید آید و خشونت عصبه خشونت جلدیه

گرایدواین عصبه در اصل خلقت نرم وصاف مخلوق شده است برای وسبب کجی انکه اشکال واطوار والوان بسهولت منطبع شوند دوم آنکه نور کرازین عصبه سوی جلیدیه می آید بی تغیر وتسرر همی برآید متصلاً تقیح آثار خشونت جلیدیه ضعف در بصر پدید آید وچون حدقه گرداند خشونت در اید وگاه باشد که عنکبوتیه بسبب این متفرق شود ودنبگا خدا زمدت ماده واین لاعلاج بود علاج تنقیه سر بامثیای متوسط الحرارت چون انشتین گل سرخ صبر مصطکی کند وبرانعی تعلیل مزاج ورفع خشونت اغذیه موافقه خورند وروغن بنفشه شیرزن بیاض بیض در بینی چکانند نخاده بروغن گل وگلاب تر کرده بر چشم بندند نوع سوم در تغیر هیئت جلیدیه واین انضط گویند اول در عمایق یا در طبقات چشم ورم پدید آید وبسبب ضیق مکان که ورم واجب بکند جلیدیه بالتمام یا بعض از جایش حسب مجاورت ورم منضغط شود وبعض اخراجش بر بعض مضر نوعیکه مریض ازین ضغط آگاهی یابد احساس وجع شدید ضاغط در جلیدیه نماید ونتواند که چشم را حرکت دهد وچشم سرپاشک وبرچرک بود علاج تدبیر ورم چشم کند چنانچه در رمد گفته شد نوع چهارم در تغیر وضع جلیدیه اگر رطوبت بجانب مائل شود یعنی بغور رود بسبب انقص رطوبت زجاجیه یا عدم وصول غذا بر جلیدیه است بواسطه وقوع سده در شبکیه علاج آثار وتدبیر این از زجاجیه که بدو غذا نرسد بینند اگر رطوبت مذکور بقدام مائل شود گاه بسبب او چنانچه در جحوظ زجاجیه گفته شد باشد آثار وتدبیرش بدستور است واگر سبب او استرخای عضلات که حافظ علائق وبند باشد چشم بروز نماید وخاصه نسبت که بزرگی هیچ مذارد وخلاف جحوظ زجاجی تدبیر این همین جاد بوع جحوظ نوشته میشود واگر رطوبت مذکور همین یا بسیار یا بالعقب یا بالاسفل باشد پس اگر مائل همین بسیار است هرچیز عرض ترنماید از انکه هست واگر بالعلی واسفل میل کند هرچیز که بیند دو نماید واین احول گویند ودر نوع آینده گفته شود نوع پنجم در حول وقتیکه جلیدیه بلفوق یا اسفل مائل شود حول افتد واگر همین بسیار میل کند حول پدید نیاید چرا که در عصبه مجونه هر دو چشم را از مجمع النور مخلوف نمی افتد بدانند که از پس دماغ دو عصب ستد از پیش دماغ دو فروتی بیرون آمده که آن را حلقة الدنی گویند وحس ششم همین هر دو نفر وئیست واز همانگی عصبتین بازگشته میان تهی از است که این عصب انجوف گویند وچون بین قدر است که سوزنی باریک در وتواند گذشت واین عصب که از راست سته بجانب چپ فرو آمده وعصب چپ بجانب راست وهر دو بیکدیگر پیوسته انجا چنانکه جوف هر دو کشاده شده یکی گشته وفراخی پدید نفته واین تحویف انجمع النور گویند پس اعصاب مذکور بعد ازهم شدن یکدیگر از هم جا گشته دو شاخ گردیده پس از راست آمده بود سوی چشم راست واز انکه از چپ آمده بود سوی چشم چپ برگشته براست وچپ رسیدند وگرد رطوبت جلیدیه که موضع ابصر است گرد آمدند ونفع مجمع النور است که هر دو چشم را یک خزانه باشد تا یک صورت دو نشاید پس سبب حول فتور شکل مخلوف مجمع النور است بسبب امراض اعصاب که بهم پیوسته فائدة حول دو قسمت یکی مولود وبی این لاعلاج باشد دوم آنکه بعد تولد افتد اگر بابطفال شود تدبیرش در تحفا اطفال گفته شود واگر بجوانان افتد سبب او مسانید یکی تشنج عضله محرکه عقله پس اگر پاس باشد عقب امراض حاده وقرائض پدید آید واگر استلائی باشد آثار تشنج استلائی پیدا بود علاج در پاس تر طیب بطولات وادهان وغیره که در تشنج پاس گفته شد گفتند شیرزن در چشم چکانند ودر استلائی ادویه جات غراغرة وغیره که در تشنج استلائی گذشت بکار برند قول بعضاحب فونسیکه در استلائی بجب بنفشه یا روغ فیقرا تنقیه کنند غراغر عطوسات منقیه بغیر بکار برند حمام کنند عضلات بگلاب گرد چشم بمالند وسپاهند وخان سندروس که در چراغ بدهن ورد گرفته باشند بقدری مشک عنبر آمیخته در چشم کشند ودر پاس شیرروغن بادام وهندبگیرد بر سر ریزند روغن کدو روغن بادام در بینی چکانند وبر سر الندریه گوسفند کوفته آلیش خشره اشمدان پرورده کشند دوم استرخای عضله علامت وعلاجش در نوابع گفته شد سوم ریاح غلیظه بسر التحلیل که بسبب حرکات مختلفه بضقات ورطوبات را از موضع بلغزاند وبجهتی مائل سازد اختلاج چشم وباشد که شک مائل باشد علاج آن

تنقیه رطوبات مولده ریاح ایارجات وجوبات دهند آب گرم تکمید نمایند مایران آب بادیان ضماد کنند واگر داده در معده باشد واز انجا باز بسجاب ماغ آید لعقی واسهال تنقیه معده فرمایند جوارشات گرم مکسره بادو هند قول جوان کور و واگر بجانب فوق یا اسفل مائل شود یک پیزه نمایند اگر بیمین مایسار میل کند بسیار عریض می شوند اگر سوی درون مائل شود از نزدیک چنان بزرگ شود چنانکه از دور واگر دو عین عصب بپتکیو رسد وقتیکه اشیا قریب چشم آیند مرئی شوند واگر قریب حدقه مائل شود اشیای دور خوب نظر آیند خلاف نزدیک نوع ششم در تغیر لون جلیدیه حسب لون غلبه خالب سبز یا زرد یا سفید یا سیاه پس مرض چهار بهمان رنگ مبدء علاج تنقیه غلبه خالب کنند وتقویت سر بالطریفل واد ویان مناسبه نمایند روشنائی کحل الجواهر کشد قول جوان کور و تنقیه بکمین تمیلیه کرده تین تورکی گاو زبان که تخم ساخته باشند بکاهند کحل الجواهر شده تو تیای هندی بسیار الجورد مغسول سانج مرتشیشناذهبی توتیا مس فیروزه اقلیمیای ذهبی مامیران سرمه فصله فلفل ابیض هریج فونگ شاذنج مغسول یا قنطیس محرق مغسول هریک چهار یاقوت لعل زمرد مروارید ورق ذهب عقیق واظفل یه یک دو سرطان بحری مشک زعفران سه هر یک سرمه کرده دست مادر کرده سمج کنند مقوی بصر طبقات چشم واجفان حافظ صحت چشم ومبرا غشاوه ودمعه وجرب وسبل تبریق دائمتا نافع کحل الجواهر مروارید یاقوت فیروزه لعل الجورد بسه هریک یک اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی توتیا اثمد ورق ذهب یا سرمه سفید یک دو مامیران مغز تخم بلیله اصل سوس حضض واظفل هر یک سه مشک یکمین سمج کنند مقوی محل بصر نافع شف رطوبت حتی کرابتدائی نزول را نفع دهد واز سبب تعلل واز امراض چشم مصئون باد نوع هفتم در عظم و صغر رطوبت جلیدیه سبب عظم خرق رطوبت وبیرون جستن وتحلیل رطوبت پس در کبر نور بصر کم شود واشیای خرد نماید ودر صغر بصر قوی گردد واشیای بزرگ نماید علاج در کبر تبریق محوط اجابت کنند ودر صغر تبریق مکروه است برای عدم وصول غذا برجا چیزی نوشته شود بکار برند نوع هشتم در حجوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم اگر سبب اویج یا غلظ باشد که در اجزای چشم آید ومقله متسلی شده بیرون گردد مع حجوظ عظم در چشم پیدا شود واگر غلظی بود تقلیل نیز علاج حسب ماده سبب تنقیه بقصد مجامعت سهل حقنه کنند بعد تنقیه شیاف سماق کشند شیاف سماق سماق در آب جوشانند مصاب کرده آب را بچشند که بقبوله آید اسفیدا ج شش کافور یکمین تیر ایک آب مقوم سرشته شیاف بندند اگر سبب ضماغ باشد چون خناق مصاع اشد سبعه سبب مخرطوق تحریر وغیره هر یه سبب مصر نفس باشد وجوه ی تقدم سبب انساس تعدد بحیکه چشم را سوی خارج دفع میکند واگر باده نیز در قفا معاون بود عظم در چشم پیدا شد علاج از اله سبب بقصد حقنه مسهل کرده قطعه اسرب یا خیاطه بازار سر سبوته بر دهانه نهاده بر چشم محکم بندند در وقتا خوابانند بحیکه قفا گذارده پوست تا باقی تیا حضض عصاره ماهیا سیر تخم چشمه کنند تا قلا کنند گلسرخ افاقیا بیاض بیض بندند بطبیخ گلنار برگ خشخاش برگ زیتون سرد نموده روی بشویند تقلیل غذا کنند وانبطه سبعه وغیره در پی نهند قول جوان کور و وجزا بای برنوکا عقب سر بالا از گردن بندند تیتانیکا آب سوده بر ابرو وگرد چشم طلا کنند اگر سبب استرخای عضله باشد عظم چشم و عدم شدت تمدد مگر حدقه باطق بود یعنی بحرکات منبسطه غلیظ تیای سوخته محرک شود بسبب استرخای رابطه حافظه علاج ایارجات کبار وهندغاز خوردن تخم کرده استرخای سر گذشت بکار برند وبعد تنقیه خسته ترمهندی سوخته گلسرخ نگاتا کرده سنبل چشم ضماد کنند فصل ششم در امراض رطوبت زجاجیه رطوبت جسیمه چنان غلیظ القوام منفیذ مائل بقدری سرخی مانند آبگینه گداخته واریخ طوبت بر نصف موخر جلیدیه تا آنجا که عظم دائره جلیدیه است مشتمل گشته تا ابلاغ غذا بجلیدیه بتوسط وی باشد وامراض این اصعب امراض چشم است از دوی علاج بهر تقدیر وصول اثر دوا خارجی بود یا داخلی بسبب تعذر اطلاع بر مرض این طوبت نوع اول در عدم نفوذ

تغذیه بر جا جیه بسبب عدم وصول غذا و دانیا آنکه در عروق که مجاری غذاست سده افتد یا آنکه در عروق مذکوریست واقع شود بسبب کثرت ریزه و استفراغات وغیره آثارش آنکه مریض گردانیدن حدقه تواند و پندارد که در حدقه خارها یا سنگریزه افتاده و بروشنی آفتاب چشم نشاند تواند و هر چشم بغمزه رود و اشک در چشم نماید یگر انچه از سده بود در انجا گاه باشد که بسبب امتلای عروق در چشم اشک همی آید بغیر ترتیب و گاه باشد که منفجر گردد و در هر دو گوش چیزی شبیه بباد نماید و طعم دهن همیزه گردد و موج و انفجار چیزی در گوش و تغیر طعم دهن از خواص غذاست که بسبش سده باشد غذا نه آنکه سبش ریوست بود که باجفاف و خونچیدن محی باشد **علاج** اگر سبب عدم غذا سده بود حسب باده و راسمال و انتقاء سده کوشند مثلا اگر باده نباشد بلیو نشربت بنفشج یا دیان جنابدیان بیخ اذخر افتیمون تخم کشوث و هندوانه اگر باده حاضر بود سکنجبین بماده بطبیخ کاسنی اصل سوسن عنب الثعلب ثابته بهیوه و هندوانه سده ازباده حاضر نادر افتد برگ خطمی برگ خبازی بسفیدی هیضه و روغن گل بر چشم ضماد کنند شیاف بیاض بیضه زن در چشم کشند و غن بنفشه و بهی بچکانند و اگر سبب عدم غذا ریوست باشد تر طیب کوشند غذا بلطیفه خورند شیرزن بر سر دوشند و غنهای مطب در بینی بزنند و بر سر مالند **قول جوان کوروو** بعد تنقیه تین توا گل گاو زبان در چشم بچکانند **نوع دوم عظم العین و جحوظ العین نیز گویند** چشم بغیر و برم نرگ شود و در حرکت چشم لطوفته و مریض پندارد که چشم وی خارج مندفع میگردد و سبب این دو اندیا آنکه عروق مجری غذای این رطوبت وسیع گردند پس غذا همان قدر رسد در رطوبت مذکور میسل و ترشده از جای خود بضرور بخارج مندفع گردد و اگر وقت تصیر غضب طلق و غیره عارض شود و این استلاست خروج اشک غلیظ قدری از حد آنکه طبقای آن حد الی این رطوبت بسبب کثرت غذا فربه گردند چنانکه در زمان بدیدمی آید غذا حتباس حست بسبب جمال شیاطین آن **علاج** این قسم اخیر از امراض شدیدست **علاج** برای تنقیه سر قصد و حجامت کنند و برای تنقیه عام سهل مقتضه بکار برند پس برای تنقیه چشم بلیله و اطلفل آب بسبل آب باویان آب کرفس شیاف سماق در چشم کشند و اقلیل غذا نافع معالجاتست **فصل نهم در امراض شبکیه** طبقه مذکور از اطراف عصبه بجوفه ناشی شده بزجاجیه و بلیه یا اوای آنها شتمل گشته تا آن حد که باین جلیه و بیضیه و قعست و در امراض چشم علتی صعب تر از علال باین طبقه نیست بدو سبب یکی آنکه وصول قوت دوا تا این موضع متعسر خواهد بود داخل خواه از خارج دوم آنکه طبقه مذکور ذکی الحس است و عروق و شرایین کثیر دارد لهذا باده هم کثیر همی باید و در دهم تغیر می یابد و حال آنکه جلیدیه قریب و بعصبه مجوفه که مجرای روح و نور بدوست متصل واقع شده است این چنان بود که قسمتی از این طبقه جلیدیه بعصبه مجوفه متمدی گردد **نوع اول دریقان چشم مع اشک** قید اشک بهر آنست که دریقان بغیر سیلان اشک بود بسبب تلون ملتحمه بهت فقط خلاف آنکه باده وی و شبکیه باشد که باده بود بسبب اوصفراست که قدری شبکیه زرد و شبکیه آن باسوی جلیدیه فرستد از خبار لیقات یگر شیخ شود و هندوانه استعمال گردانند و با اشک بیرون آید **علاج** اگر حاجت باشد اول قیفال زنند پس بطبیخ بلیله تنقیه کنند بعد تنقیه شیاف هیئه شیرزن فلفزه در چشم کاسنی بابونج مفرح و غن گل بر چشم ضماد کنند چون حدت دفع تسکین پذیرد بطبیخ بنفشه خطمی ابونه اکلیل انکبار کنند **نوع دوم در سده اوردو شبکیه** پس بسبب سده این وصول غذا بجلیدیه منقطع میگردد چرکه اول غذا از مشیمیه بشبکیه میرسد پس شبکیه بجلیدیه و زجاجیه و چشم عدم تری چشم زرد و یبوست عینین **علاج** فصد کنند و باسی تلین و انتقاء سده کنجبین بزوری و غیره هندوچون سده بگشاید چشم باصلاح آید باسی لین که یبوست و طبات در چشم بچکانند و در تر طیب بدن کوشند ما قبل را انتقاء سده تر طیب نفع ندارد بلکه گاه باشد که بسبب ازدیاد امتلاء عروق شریه عظیم آرد **نوع سوم در صداع حدقه و شقیقه عین** مضیست که در چشم و شقیقه سر پدید آید

پدید آید گاهی لازم باشد و گاهی نه همچون شقیقه اگر سبب او سده عروق متصله شبکیه باشد که خون در انجا بند شود و ابخره رديه از وی جدا شود پس طبع برای
دفع آن شریانها را بحرکت آرد و حرکت عنیف و هیجان ضربان علاج حب یارج دهند و علق بر صدغها چسپانند یا آنکه خون گرم شود و ابخره از وی جدا شود و ضربان
آرد بدستوریکه مذکور علاج برای تسکین حرارت مبردات بکار برند اگر محل باعث خون نیز کشند یا آنکه فضلات را شر این گرداند و قدری آنان بشبکیه رسد و صداع حدقه
آرد و اگر اده بسیار باشد شقیقه سر هم آرد علاج انچه در شقیقه سر گذشت بعینه تدبیر اینست یعنی رگ زنند اگر سبب او سهل دهند و تنقیه شر این صدع بایس
گوش نمایند و علاج در تنگ نکنند و در تبر مبادرت نمایند تا بافت عظیم سودی نکند و قطور رسکن و جمع فرلیه حرارت را دفع ماده آب عصبی الراعی شیاف نیلوفر تا یعنی حقض
بیاض بیضه شیر زن آمیخته چوشانند و روغن گل انداخته در چشم چکانند اگر ضربان بشدت باشد لزاق الصدغین بر صدغها گذارند لزاق الصدغین کاسنی
تخم کاهو هر یک دو مرمک حقض سط افیون نیم درم سائیده بلعاب اسپغول سرشته بر دو خرقه که مقدار دو درم بوند طلا نموده بر صدغها چسپانند تا خشک شود

نوع چهارم در انتشار النور فی جمیع اجزاء العین سبب او تفرق اتصال طبقه نکو رست پس نور که در وی مصور است و بهمه اجزای چشم گسترده گردد
و بباقیات مختلط شود پس بهمان عبارت دفعه معده و مکرر گردد و این لاعلاجست **فصل دهم در امراض طبقه شبکیه** و این طبقه از اطراف غشای قرنیه تا
زاده و شرایین ایشان شده و چون طبقه نکو کثیر الاوعیه است و مقدم تغذای و یکی طبقات و طبقات امراض و همی در وی بشیوع افتد و بدانسبب بآن طبقه
فاسد گردد و چه اگر شبکیه غذا از شیمیه نگیرد و شیمیه غذا نگیرد قوت باقی را ساقط کرده بر جا جابیه میرساند همین وجه جا جابیه بطبقه شبکیه پس اگر شیمیه فاسد وی باشد غذا
از انجا نیز آمیخته فاسد بوده و بسا باشد که شیمیه متورم شود و بدانسبب عصبیه بچوبه منضغط گردد و پس در بصر ضعف پدید آید علامت علت این طبقه آنست که در روشنی چشم
یعنی در اطراف وی حرقت باشد و در عمق چشم وی ایلامی محسوس شود علاج فصد کنند و بر مواضع مناسب محجمه وضع شرط گذارند باشایی ملائم تلیین کنند آبگ سپیدان
آب برگ بارتنگ آب برگ عنب الثعلب خوب جوش کرده حقض دانگی شیاف بهمن آمیخته و چشم چکانند بهار خربا کوفته بلعاب اسپغول و قدری سرکه روغن
گل سرشته بر چشم نهاده کنند **فصل یازدهم در امراض طبقه سلیمیه** طبقه مذکور از اطراف غشای رحمانی داغ که بعینه بچوبه متصل استاده شده **نوع**
اول در ورم سلیمیه حاست که بدو در خاص در همان طبقه بود یا در شارکت یکی طبقات افتد و در جمله علامت و درمان طبقه آنست که چشم برون آمده نماید
و در عمق چشم الم محسوس شود از بهاره که باشد در وی تمدد حکه و مدرک نشود که حک در کدام موضع است علاج تیفال کنند و غرغر کنند سنگ سرخ طبیخ بنفشه
نیلوفر خطمی عناب پستان شیشه نگه دارند آمیخته معتقد کنند ترنجبین طبیخ عناب پستان آنها نیلوفر خطمی گشنیز آمیخته نوشند و قتیکه ماده از اعصاب بایستد و سرازاده
پاک گردد شیاف ابهیل افیون طبیخ کاسنی عنب الثعلب حل کرده در چشم چکانند در صفرا وی احراق لسیب علاج ترنجبین و غیره که در وی گذشت نوشند
و پس تنقیه شیر مقشه بدانه چشمه نیلوفر تخم خربزه و نظر فی خربزه نهاده آب شیرین اندازند پس در دیگی آب پر کرده ظروف دوا در دیگ نهند و دیگ آتش کنند تا اثر
دوا کمی ثابتی بر ابیس ظروف دوا از دیگ برآرند و دیر آب او به یا ندکی آزروت آمیزند و صاف کرده در چشم چکانند شحم انار اطراف کاسنی کوفته روغن گل آمیخته
بر چشم نهاده کنند در بلغمی اثقل سرکه ای پاک علاج بعد تنقیه و تنقیه ماده روغن بنفشه آب و فا مشک دسمی چکانند مرهم زیبا نخ عنبران سائیده بوی بیذ از الفه
زائل شود و دماغ پاک گردد **فائده** گاه باشد که ماده صداع عصبیه در حجاب اعلی دماغ که مسمی بمانخس است جمع آید و بسبب اتصال که فیمابین صلبیه و مانخس
هست در صلبیه آفت پدید آید علامت اینست که با وجود احساس الم در عمق چشم و مجموع آن سرخی و چشم ظاهر تابناک شده عدم سرخی بهر آنست که ماده در چشم نیست

تدبیرش از صداع بعضی خویند **نوع دوم دریوست صلبیه** احساس وجع وعمق چشم وچنان نماید که چشم بپس کشیده میشود **علاج** برای ترطیب اغذیه اشربه لطیف دهند شیر بسر دوشند و در بینی چکانند روغن بنفشه در بینی ریزند و چشم بسته دارند تا از حرکت وملاقات هوا خشکی نیفتد **نوع سوم در التوای صلبیه** این آدو سبب است یا مصادقت وملاقات شائم بچشم یا سخت بستن چشم مریض در هر دو چشم عالتی شبیه بالتوا رعین الی الی اعلی بجانب احساس کند وضع تاک در جهتی که مائل شده است چشم از بخت الم وتمدد حس نماید **علاج** تدبیر طبیب مزاج کوشند اکلا شرابا نظولا استحماما تدبیر نیکا طلاء سعوطا قطورا فاغذه تدبیر طبیب که از شمائم عارض شده ظاهر است برای دفع یبوست اما دوم ثانی که سبب او ربط شدید است آنست که بواسطه رخاوت تالیف طبقات ورطوبات مجاورت طبیعی بسیار باز آیند **نوع چهارم در سترخای صلبیه** سبب او سوی مزاج طبیعت که در صلبیه واقع شود سازنوع بود یا ماوی مرض پندارد که چشمها تیش نمودی اشفق خواهند برآمد وبا شد که سبب ضعف وسترخای اعصاب محرکه چشم نظر کردن بر شفق متعسر بود پس اگر ساده باشد عدم الم شاید بدیت گاه بیاسایند شده الم حسب باده لازم اوست **علاج** بعد تنقیح تنقیه بدن وداع بحبوب وادویه جات مناسب کنند پس برای تنقیه نفس عضو وغیر او نقه کنند مسطکی انیسون مصطکی مرکب کرده همی خایند وقلایا وتخم طیور وبهیمه ناشف باشد خورند وداوی خون باشد بالفعل اول فصد کنند پس منضج مسهل بکار برند نفع فصد ظاهر است اما دلیلی می آرند مزاج وقت وسن وفصل مساعد او نیز فصد عظیم النفع است چه اگر خون مرکب الاخلاط است بالفعل نمی پذیرد چون می شود اما آن نکته تحقیق آن مطلوب **قول شارح اسباب** علمائی اطبا را بتدای فالج امر متقدم فصد کرده اند بدانکه بسبب خروج خون عروق وسعت پذیرد پس چون تنقیه بدو اکنند بسبب وسعت عروق تحریک ماده بخروج آسان بیابانی باشد **فصل دوازدهم در ادرار** چون روح ماصه شتمل بر چند نوع **نوع اول در ضعف بصر** مثلا به چیزی اندک چیز هست نتواند دید یا از مسافت بعیده که بارها تمام آنجا کار میکنند نتواند دریافت اگر چه از قریب کما هو مطلع شود یا چیزی بزرگ را خرد وخرد را بزرگ وسبز را سیاه وسیاه را سبز ودراز را کوتاه وکوتاه را دراز وراست را معوج ومعوج را راست ملاحظه کند وسبب او مزاج بلغمی اشتاک غلیظ مقدار از خشم بالا یدوده ماج قدری چوپک گرد آید مجرم نظر از حالت اصلی بزرگ نماید وجع وحمرت نباشد وعقب اکل وتخمه ضعف بسیار زیاده کند ودرحد قمری گردد **علاج** حسب غلبه وحب یابج تنقیه کنند غرغره مناسبه نمایند وجع مصطکی خایند اطریفل صغیر دهند وبعد تنقیه با سلیقون پرستانی گشند در سوء مزاج بارد یابس ادویه بطوبی حرکت چشم نقص مجرم چشم لان البرد یجمد الرطوبات ویقبض الابخرة وضعف بصر **علاج** تحم مالکیان مطبوخ بخولنجان بخورند یان روغن یاسمین وعن بابونه بر سر مالند در بینی چکانند بکنش فلفل عطسه آرند بطبیخ بابونه بنفشه کلیل لوبیه مزنجوش انکباب کنند وج دارچینی کحل نمایند برگ خیار بچنبر جوشانده بچشم بندند شیاف اصفر شیاف اخضر کشند **شیاف اصفر** بلیله زرد توتیای هندی هر یک پنج فلفل بیض صمغ عربی هر یک سه فلفل یک باب بادیان شیاف سازند بابتدای نزول وظلمت نافع در کثرت رطوبت ومعه کثرت خواب سیلان رطوبت از بینی وبعد اکل غذیه واشربه رطبه افزاید **علاج** ایارج دهند با طریفل صغیر گلقند عسلی مداومت کنند جوارشات تنقیه معده بکار برند قلایا مطبخات خورند بجلیل وج ایارج فقرا را بجسل مقطر آب بادیان آشیخه هر روز قدر فندق خورند **قول جوان کوروو** بعد تنقیه آب معدن گوگرد یا طبیخ گوگرد یا طبیخ مزنجوش ریحان وفا اسطوخودوس گرم کنند سنبل بر سر ریزند در سوء مزاج حار بادی انتفاخ حمرت حرارت چشم **علاج** اگر غلبه خون باشد فصد کنند الا طبیخ بابونه تلیین نمایند بعد تنقیه بر وجه مذکور کشند آب انار ترش جوشانند نصفی ماند عشر او مسل آشیخه بنیشت وزرآفتاب دارند پس در چشم کشند وانا شیای شفوتیزه منجر پرهیزند در سوء مزاج حار

سامان تا ال خود رسیده قلت آب چشم و بینی و وقت جوع و عقب اسهال و وقت گرسنی ضعف در بصر افزاید و بعد اکل و نوم ضعف ابصر کم گردد و از دور دیدن نتواند
علاج روغن بنفشه روغن بادام روغن کدو روغن نیلوفر بر سر وصدغ و کف دست و پا مالند و بینی چکانند شیر زن آب کاهو روغن بادام در چشم کشند حمام آب شیرین کنند در آب شیرین چشم کشایند اغذیه مرطبه چون اسفناج کدو و کشک شعیر خورند آب گرم نطول و انکباب کنند مخرج مزوج با آب کشنیز و شنبلید خورده یا خرنیوفر نطیف نوشیده در حمام روند ماءالعنبر کنند **قول جوان کورو** و اگر بعد امراض مزمنه پدید آید روغن بنفشه بر سر مالند خرقه بشیر خر تر کرده بر سر نهند ماءالکمون نوشیده در حمام روند ماءالعنبر کنند در شرکت معدی که اجزاء غلیظه ازان صاعد شده موجب ضعف شوند وقت استلاظ هر شود و وقت جوع زائل گردد **علاج** اگر استلاظ باشد تنقیه معده کنند الا بجوشانات مناسب با تقویت معده نمایند **قول جوان کورو** کمین تلیله یا زرد بیتکو دهند در ضعف حرارت غریزی که در اسباب در اصلاح رطوبات فضلیه نقص افتد اجزاء او زاید و در مزاج و مواد وقت حساسه ضعف واقع گردد و این نوع مخصوص بمشایخ است **علاج** اگر چنین لاعلاجست پرا که اعاده معدوم ممکن نیست لیکن تا نیفزاید دست از تدبیر باز ندارند پس بحب یا جوشانات تنقیه کنند و اصلاح غذا نمایند بعد تنقیه گاهی شاذنج بند البحر هلیله زرد در چشم کشند تا جلای چشم و تنقیه آن نماید و گاهی توتیا سرمه کشند تا وقت دهد کحل الجواهر و فشائی کحل کنند عینک پیش چشم نهند **قول جوان کورو** معجون مقوی بصر دهند دیگر جگر خوک خورند جگر بط انفع چوب سبز زیتون بر آتش نهند آبی که بگذرد گرفته هموز نرم زهره گاو آمیخته در چشم چکانند سنگ ریه مسوخته بنخاع بقر آمیخته گرم نموده یا خون جگر خفاش بر پلک طلا کنند آب بادیان نیم رطل آب مامیران آب عنفص هر یک دانوس مامیران یا توتیا صفی یک مثقال سنگ صیقلی طباشیر هر دو مثقال سرشته کرده در حمام آب عنطر نموده در چشم کشند مامیران سبز یک مثقال بادیان قدری خمر بیض آب ساذج زنده صاف نموده کافور نیم دانگ آمیخته بر چشم طلا کنند کمین تلیله در هم مروارید یم در هم آب بادیان دو نیم دانوس آمیخته هر ساعت سه قطره در چشم چکانند در تکدر رطوبت بفیه و تکدر ابیض اسبب است یا آنکه سوداوی بر بدن غالب شود و انچه از آن بدماغ رسیده برطوبت مذکور رسد و آن را تکدر رساند یا آنکه جماع مفرط کرده شود و بدانسبب یبوست در دماغ افتد و بتبع وی چشم نیز خشک گردد پس بفیه سرگاف شود و اشراق از بوی زائل گردد و اگر جفاف اندک باشد چنان نظر آید که گویا غشای سیاه بر چشم پوشیده است و اگر بیاض باشد هیچ مرئی نشود یا آنکه دماغ مشروب سوء تدبیر رود بواسطه سوء هضم و قصور نضج رطوبات در بدن پیدا گردد و بفیه را مکدر سازد و مریض پیش چشم پرده سیاه مشاهده کند و نظر سوی آسمان نسبت بزمین بیشتر دارد و اگر فرط جماع سبب باشد تقدم آن **علاج** تنقیه شود اطبیخ فهنیون مقوی بصر بخایقون کنند اصلاح مزاج غذا نماید و انتظار به پیرهیز در جماع کمتر جماع و سائر متعفرات کنند و تدبیر تکدر جلیدیه سبب او باده سودا است که در جلیدیه آید جلیدیه بکدر رهی شود تا کیاگی چشم سیاه گردد و نخستین که محسوسات بزوی منقطع نگردد و با وجود این اثر زوال و انتشار بیچ نبود و چون تنقیه سودا کنند رطوبت وشی و ظلمت گم گردد **علاج** تنقیه سودا کنند و غن بادام بر پیشانی و بینی و پس گوش مالند گرم مرغ تیهو کبک های خورند و از اغذیه غلیظه و عقب جماع پرهیز نمودند خطوط باریک و سبزه و آب و ان نظر کنند و تشنج و انقباض عصبه مجوفه بر شش قدم خود نماید عقب انفعاط سه اندام رحم مایده یا جفاف فرق و ضعف ابصر کرا ضیق تنقیه بیست یا از ضیق عصب آنست که ضیق تنقیه
[illegible] یا شد بقدر خود نماید خلاف ضیق عصبه که دران خرد مرئی نشود **علاج** اگر سبب ضغط یبوست بود تدبیر طب کوشند و اگر باعث رطوبت باشد تجفیف و تشنیف پذیرد مگر که [illegible] باشد یا نه اگر باد دست دهد سبب بعض اجزاش بعض منطبق میگردد و مجری عصب بالکل بند میگردد و مجری عصب بالکل بند میگردد چنانچه در زوال [illegible] اگر یبوست و عصب باشد یا دماغ مجاوره صلاحیت ضیق مجری عصب ننماید و تدبیر سدهٔ عصبه و ضیق اول نیز گفته شد **قول جوان کورو**

بطلان بصر اگر بسبب ضیق غصبه باشد و مریض جوان جسیم و موی بود قیفال و رگ جبهه را شقب گوش عاق گذارند پس پا بدو تازه کنده و محلله و رم مزبور را ضماد نمایند و چون خون
بر دارند اگر بسبب جمره و حبس خون بواسیر و حیض نباشد عروق پاکشایند و اگر مریض پیر یا ضعیف یا مزطوبی باشد اسطوخودوس کتم یا دیان فوه جوشانده صاف
کرده عسل گلابی آمیخته دهند و بعد تلیین فوه کشمش یا دیان عشره هر یک و نس مز نجبویه هر یک مثقی ترمذ قرص غاریقون هر یک سه درم
زنجبیل قرنفل هر یک نیم اسکرو پلپا اسطوخودوس سنبل هر یک اسکرو پلپوسا نیم اونس جوشانده صاف کنند پنج شربت در هر شربتی شربت آبی دواوس آمیخته
دهند بعد دو شش روز بقایوت وقت شب حب لوسیس حب کوچیا هر یک دو نیم اسکرو پا حب بسته دهند یکشربت اگر مبتلا سبک اندام باشد و زود هضم شود
تا چهار ماه جگر بز جگر دنبه نیم بریان خوراند و طبیعت را از جگر برآید و چشم کم شده روشن گردد بعد تنقیه بالای درد اکلیل یا تیا بریان صبغ داغ دهند و جگر بز یا
جگر گوسفند یا جگر مرغ یا جگر بط یا جگر فیل مرغ بریان نموده خورند و روز دو بار وعوض آب طبیخ یا دیان فونو شند تا سه روز غذا سازند چند روز آب
انیسون یا دیان خمیر کرده نان پخته خورند شلجم پخته تناول سازند و بعد غذا کشنیز مسحوق نیم اونس یا دیان دو درم یا میران نو هر یک سه درم جوزبوا نیم درم
شکر یا برابر آمیخته دهند و ریاضت بردارند و بعد غذا کمند اگر ریاضت کردن نتوانند بار مالش جلیس نمایند و بر فرش مشی کنند شاهی خاکی یا بید کتفین
قریب گردن کشنده و یک شاخ مع شوک بالای تخته وده گذارند کاوستیکو قریب سیو درم یا پارم فقا عنق نهند فوراً نفع دهد و بعد داغ دوسه ماه سائل دارند ریحان
مزنجوش سنبل اسطوخودوس زوفا یا دیان جوشانده انکباب بسر دهند عسل مقوم کف دو کرده آب یا دیان آمیخته قطوریا سازند فوایا دیان مدام در دهن دارند
دهنه کند شخص صداع دارد قریب بود که چشمهایش بیرون آیند و چه گرم بود یا گرم و غرغره کند و صحت یافت تخم خوک پیر چهار اونس صفحه یا یک مذوده ظرف
خزه سی نهند و قدری نمک سنگ انداخته پس خم را سفیر آنقدر که بالا آید پر کنند لب برده سه روز آب مزبور را صاف کرده سه روز بار قطره کند چند روز در ظروف
غلیظ شفاف که مابین بصر و مبصرات حائل شود و درین صورت چیزی خرد از مسافتی که نهایت قریب بود و نهایت بعید بزرگ نماید از انست که ستاره ها و ایام
سرما بسبب غلظت هوا بزرگ مینمایند و خطوط از زیر بلور صاف کلان محسوس میگردند برای این در ضعف بصر توسل به عینک گزیده اند **علاج** بر اتنقیه
معده و سر ایر یات دهند با سلیقون و غیره کشند در قلت و وقت روح باصره نوعیکه وقت صحت از مسافت بعیده مرئی میشد دران ضعف مفتوح نگردد
اما از نزدیک هیچ فتور نباشد و این عسر ابصر است **علاج** بحجم زنجاله ماکیان فربه جوز هندوغن بنفشه و غن بنفوفر و غن کدو بر سر مالند و تغلیظ کوشند نوعیکه مناسب
دانند و در اختلاط انتخوبه روح باصره از مکان بعیده بهتر از موضع قریب نماید **علاج** تنقیه بالایی کنند از اشیای ملوحیه اقتراپیتیده و شنائی کشند **فائده**
مداومت اکل شلجم خام و پخته ضعف چشم و بصر را بحال می آرد و خوردن دارچینی و ایاچ فیقرا و اطرفیل کار دهشتن و غن بنفشه و بینی چکانیدن آب بادرنج
در چشم انداختن مزید بصر است و روغن بنفشه و غن بنفوفر بر کف پا مالیدن و بجام رفتن سر بخار آب گرم و داشتن چشم در آب صاف کشاون و در بستان در آب
روان نظر کردن مفید **قول لازم** هر چه کونفود تا تیوا سعجون ضعف بصری مجون کونسر وادی سادوی دهند شیاف دهنه فرنگی بگلاب حل کرده
عرق بیضه عرق انوتیا المسکیه عرق رافه بریزانتی در چشم چکانند شیاف دمعی کشنده بیضه در آب جوشانده زردی دور کرده توتیای سبز نبات برابر بر نرمه بر سنگ
بسته در گلاب چهار روز نهند پس قدری مشرده بگیرند و در چشم کشند **کحل** مقوی بصر مروارید معمول مایران اثمد مغسول قرنفل عنفران هر یک کینیم مثقال
بورہ ارمنی دو مثقال مشک طسوجی **کحل** مروارید مقوی و محد بصر مروارید مایران هر یک کینیم مثقال مشک قیراطی **کحل** مقوی بصر مجلی اثمد مسحوق مغسول

آب باران چند بار سنگ بصری مغسول آب باران چند بار تلیه یا مغسول هر یک دانزده درم مرقشیثا مغسول ده درم بسد مروارید هر یک ده درم سانج زعفران هر یک
درم کافور ثلث درم مشک دانقی آب باران و سنگ سماق حل کنند صبح شام و حقنه کنند **کحل فلفل** پنج زعفران قافله هر یک چهار کافور نیم **کحل** کنند **کحل** هر گداخته
بیست یکبار در روغن کنجد سرد نموده سوده و بهمون در فلفل سائیده **کحل** کنند **کحل** توتیا بارونی نامیران هر یک ده درم نشاسته چشم چهل بادیان هر دو نیم درم
رتج جوت تخم بیخ الثیس هر یک مثقالی سرب بیست درم قرنفل دو اسکدو بلوکل سازند مزاج ضعف بصر بیاض **کحل** اشد دوازده اونس سنگ بصری سه درم وارد یک مشت
درم امیران یک نیم درم سپیدار درم هر دو را چهار روز آب بلیله چهار روز بگلاب حل کنند و قتیکه مایت خشک شود ورق طلا درم داخته وزنی سحق کرده در شیشه کشند
بایکدرم استعمال کنند مقوی بصر **کحل** پنج فرنگ وارید و قتیا فیزوه نامیران برابر **کحل** کنند **کحل** اشنه سنگ بصری جست کشته هر یکدرم مروارید یک بگلاب کحل
کرده خشک نموده **کحل** کنند **کحل** سنگ بصری آب لیمو تا بالا آید ترکنند چون جذب گردد دیگر آب لیمو تا زمانیکه آب چهل لیمو جذب گردد پس سحق کرده **کحل** کنند
کحل عقرب محرق یک بل افاریقیم **کحل** کنند **کحل** توتیا چندم گلرنج تازه پنجاه عدد فلفل گرد و عدد سائیده خشک کرده **کحل** کنند دیگر حضض سائیده انبوس سائیده
بادیان سائیده فلفل گرد سائیده عقرب سوخته سائیده کعب بقر سوخته سائیده نامیران سائیده مرقشیثا سائیده مروارید سائیده مرسائیده سانج سائیده
سکبینج سائیده سرخطاف سوخته سائیده ابریشم سوخته سائیده پودنه سوخته سائیده شاخ نوزن سوخته سائیده صبر سائیده سلیخه سائیده مرمرو سائیده قصب الزیره
سائیده جندبیدستر سائیده تمر سائیده لال سائیده دانج سائیده دم الاخوین سائیده نفنه سائیده نمکسنگ نرم چوب سائیده دارچینی سائیده فوه سائیده گوگرد شسته
سعد حمار الوحش سوخته سائیده زنبل طوطه سائیده پوست تربد خشک کرده سائیده مفرد مفرد **کحل** کنند دیگر خرمحرق بسر سحق کرده اند قلیدی مشک سحق کرده ابدهه
نیم طل رومی ندوم سحق کرده سرب ابقر هر یک دو فلفل دانلفل هر یک نیم سحق کرده **کحل** کنند **عرق** مزاج ضعف بصر و غشاء سلاق سیل و درد چشم دیگر مطلق مزمنه
آب بادیان چهار اونس آب سداب دو اونس آب گل خطمی دو درم صبر درم توتیا سبز قند سفید هر یک دو اسکدو پلو دو چرخ کرده طبق مسی گرفته باشند اسکدو پلو
زنجبیل دارچینی هر یک نیم اسکدو پلو زهره ماهی روهو یا زهره گاو دو درم آمیخته چوشه خفیف داده صاف نموده در شیشه دانند دو دسته قطره چکانند **شیاف** مغز
خسته هلیله مغز خسته بلیله آمله دارچینی سنگ بصر مقلی فلفلین اصل سوس بگلاب شیاف بندند وقت خواب آب دوده کشند مقعدی بصر مزاج پیچ **شیاف** تخم کهنی یازده عدد
زیره سفید بیست عدد برگ نیب سه نیم عدد و آب شیاف بندند مجلی بصر مزاج بیاض **شیاف** مکی فلفل هر یک چهار صبغ یک شیاف سازند و آب سوده کشند
شیاف یاقوت مروارید قرنفل در جوز بویه پخته هر یک یک عاقرقرحا در شیر پخته سه به بیاض بیض سحق کرده شیاف بندند و بشیر زن سوده کشند **شیاف** سنگ بصری
بیست یکبار در گلاب سرد کرده سرسفید کف دریا اصل سوس هلیله زرد فلفل ابیض هر یک دو درم زعفران دو درم کهربا نامیران هر یک نیم درم عرق گلاب ابهر طل
سحق کرده شیاف بندند و قدر بزرگ آب شیاف در ظرف چینی سوده کشند مزاج جمیع امراض چشم غیر نزول **شیاف** هلیله زرد به بیاض بیض حلکوده شیاف بندند و
بگلاب سوده کشند و بر یک طلا کنند **دیگر** روغن بلسان یا زعفران بشیر زن یا بگلاب سوده یا بآب دوا رآب سوده یا بآبهای معسل آمیخته یا آب انار آب بادیان
زهره گاو معسل یا آمیخته یا زهره بوم یا زهره ضبع یا زهره عقاب و ماغ خطاف **کحل** کنند زهره نسر وقت یا زهر کشند زهره آب انارین و طرف مسی قلوم کرده
با نمک رسنی معسل آمیخته یا زهره دب آب بادیان و معسل آمیخته یا زهره کبک یا آب مزنجوش یا آب شاهره یا بول آدم یا زهره گرگ یا کندر معسل آمیخته
یا آب ترب یا بول رنب یا خون بز مسکه گاو آمیخته یا هلیله بگلاب جوشانده یا آب معسل معسل آمیخته یا زهره آهو آب بادیان آمیخته یا زهره فاخته معسل آمیخته یا گندر معسل

آمیخته یا شاذنه بگلاب سوده یا آب سداب یا زیت عتیق یا مرآب با دیان یا بطبیخ زعفران آمیخته در چشم کشند و دیگر آب انار ترش نصفی در جوش خشک کرده بدان عسل آمیخته بشان و زود آفتاب دارند پس کشند و دیگر آب انار شیرین آب انار ترش جدا جدا و شیشه کرده و در آفتاب گذارند بعد یکماه صاف کرده بمرآیند پس هر رطل این مبرغلفل دار فلفل نوشادر هر یک درم سحق کرده آمیزند و در چشم کشند مقوی مزید بصر دیگر ذباب یا بن سرو آمیخته کشند مذبته هب هم دیگر زهره ارنب بنات شیاف ساخته کشند و دیگر اسپیغول در گوش چکند و قتیکه نم گیرد و قدری چرک بردارد و در چشم کشند در یک یا دو هفته بنائی کامل شود و برای نزول انفع دیگر پیه دچراغ سوزند و دوش کشند و دیگر خرقه آب بهنگره سه بار تر و بسایه خشک کرده فتیله ساخته بهمان بقدر سوزند و دوش در سرفال گرفته بسکه گاو آمیخته در چشم کشند و دیگر بین بقدر کثیر المقدار جوشانند نصفی ماند و بسود کرده مار سیاه عدد عقرب چهار عدد انداخته بمیت یکروز بندند و اندپس عظم دور کرده از شیر وضع کشند بعده یک خروس اقدری سقمونیا خوراننده باشکم را اندروز دوم مسکه مذکور در آرد آمیخته و هند و هر نیل کرانده حاصل شود با زند و وقت حاجت در چشم کشند ظلمت رفع شود بلکه حدقه ترقیه به گردد و دیگر نیلیاسی مس خالص صافی در آتش گرم کرده در یک رطل بول بز سیاه که در و عسل وه درم سلیخه بسایه آلده مسحوقه هر یک یکدرم آمیخته بود سرکنند و میلها را مدام در چشم کشند مزیله بیاض هم دیگر سداب بشیر زن بر سر نهاده کنند و دیگر میل زر کشند و دیگر خاتم شاخ بز پوشند و دیگر طباشیر بروغن بنفشه سعوط کنند قول جالینوس کویدن الوان کمبود در صحت و الوان سیاه در مرض نافع دیگر بادیان نبات هر یک دو درم سائیده وقت خواب زنه و مداومت نمایند اضعف بطن همین باند و دیگر آبله بسایه خشک کرده و بلبن بقدر داشته خشک نموده سائیده هر روز یکدرم بمیل آمیخته خورند تا هفته دیگر حب جالینوس دهند و دیگر خطاف خشک کرده سائیده یک مثقال خورند و دیگر آبله قدیر ابر سایه هر روز پنجدرم آب گرم یا بلیله شکر را بر سایه یکدرم آب گرم دهند و دیگر برم دنبه ی بخورم فلفل بیست عدد شب در یک پیاله آب تر کرده صبح سائیده بخته نوشند و دو هفته دنان گندم مختوبی نمک بروغن خورند مزیله چهره هم و دیگر شیر زن نوشند و دیگر برگ ترب خورند معجون سعد سنبل قرنفل دارچینی حب بلسان زنجفل فلفل اهیض سلیخه اسارون قصب الزیره سعد مورد قرنفل بجبل قاقله ابرسیم دو چند شرتی تا دو مثقال مقوی باه و برای لاج بابسیر مصداع بارد و ظلمت بصر نافع نوع دوم در وهاب بصر فی قبوس این را دو سبب است یکی انکه در مواضع تاریک مدت دراز نشینند و بروشنی نگردد و اجزخه غلیظه طوبات که بر بوشنی تحلیل میرفتند تحلیل نگردند بصر کثیف نور غلیظ گردد و گاه باشد که بسبب اجتماع فضول طوبت بیضیه غلیظ و مکدر گردد و منع نماید دوم انکه مدتی در جای تاریک نشینند و دفعتاً در روشنی بیرون آیند و بدانسبب نور کجوایی روشنیست بقوت مندفع شود و بواسطه قوت انقباض تشعاع گیرد و نور منتشر گردد و نیز روشنی آفتاب سلب نور بصر کند ضعیف باشد مینماید علاج اگر انکه نور سیاه مجری یا سود بیضیه باشد با سلیقون بشیاف مرارت کشند را غذیه و معاجین ملطفه خورند اگر فته بر آمدن سبب باشد برقع آسمانگون بر روی آویزند و بروشنی آفتاب ننگرند و بر اده اسرب را نظر دارند تجویز نکنند اگر انکه ترک اکل شب نمایند و از سموم و جماع پرهیز نمایند آب گرم کما و کنند از مدت مدید بر ایران اخمیرا بر آب باد ایران چندروز پرورده کحل سازند بطبیخ حقد های گاه انکباب کنند نوع سوم در قصور نوعی از ضعف بصر است که بسبب نگریستن مدتی سوختی ن یا روشنی غالب مدید آید و گاه باشد که بکلی بالکل باطل گردد و گاهی اشیای بعیده را نتواند دید هر نگی که مینگرد تخیل کند که بروی سپید است قول شیخ و مین اشیای سفید را نتواند دید لامعه نسبت روح باصره را متفرق میسازد چنانکه نور آفتاب نور چراغ را معطل میگرداند پس مدتی که بران نظر کنند در روح این کیفیت اسخ میگردد و اگر چه از نگریستن آنی بازنماند علاج خرقه سیاه برچه آویزند بابله سیاه پوشند پیزی از نموی سیاه بافیده بر چشم بندند تا بسبب سواد نور راجع دارد و بسبب تقبها از دیدن اشیا مانع

نیاید و شیر در چشم دوشند اگر سبب نگریستن سوی برف باشد بادام تلخ کوفته بر چشم نهادن کند و آب گرم نکند سازند **نوع چهارم در بعض العین من الشعاع** بدو گونه است یکی آنکه روح گرم و مشتعل گردد پس از حرارت و روشنی شعاع اشتعال و رقت وی بپذیرایند انوار بصر از و بدان وی تنفر نمایند و این مندرج بقرار مطیس گردد و از اسباب مدخل غلیظ در بعض چیز نباشد **علاج** سه تدبیر دو ترطیب کوشند و دو تدبیر مهلت نکنند تا سودی نکند تا غلیظ نگردد و دوم سر سبیل غلیظ جز بعد سبب بدین باشد **تقدم آن علاج** تدبیر شرب حسب مرض کنند **نوع پنجم در جهر** یعنی در روز روشن مرئی نشود و در شب و در روز یکسان بر باشد نمی تواند دید سبب او رقت و قلت روشنی است و از آنکه حرارت آفتاب تحلیل میکند در روز بصر زائل میگردد و وقت شب و با برپوا سطه بر دوح باصره جمع میگردد و بعد محال می آید بعضی گویند که مادهٔ حاد در دماغ حاصل شود و از حدت خود دماغ را فاسد سازد پس حرارت روز در گری وی می افزاید پس بصر باطل میگردد **علاج** شیر زن و عنبر نفشه و عنبر کد و روغن بادام در مینی چکانند در آب شیرین سر چشم کشایند آب انار این لعبند لعاب اسپغول بشربت بنفشه کنجبین بشیره خرفه و هندوانه روغن بنفشه صندل گلاب بر سر نهند زیره گل نیلوفر آب جگر بز مل کرده بیاشند سازند اغذیه غلیظه مولده خون غلیظ چون بره بحمل گاو بایکه نخود آب کشنیز کاهو آب انار زرک خورند **نوع ششم در خفش** در روز روشن بصر ضعیف شود وقت غروب و در روز ابر هیچ فتور در بصر نبود گاه باشد که سبب ضعیف بود پس اگرچه روز روشن باشد اما در سایه بتیاند دید یا ما در شعاع بصر ضعیف گردد و سبب این آنست که طبقه قرنیه و عنبیه در اصل خلقت رقیق باشد یا رطوبت بیضیه در آفرینش کمتر بود و این معلوم باشد و لا علاج **علاج** برای تسو پیچش و طبقات تا چشم را بنگرسیدن قوت دهد دخان روغن بنفشه و چشم کشند بعضی گفته خفش آنست که ضعف باصره ترسی در اجفان پدید آید و این را تبه توان کرد **علاج** تنقیه کرده تنقیه نرساند و بعد تنقیه توتیای هندی اثمد خاکستر برگ آس نکاستر گلنار در چشم کشند **نوع هفتم در عشاوه** وقت شب بصر باطل گردد و بعد یکه ستارها نتوانند دید و گاهی در روز که هوا ابر بود نیز نتواند دید و بعد مردم سیاه چشم و بزرگ چشم بیشتر افتد سبب او غلظ روح باصره یا رطوبت بیضیه است پس در روز بسبب لطافت و حرارت هوا غلظ آن تلطیف می پذیرد و بصر بحال خود میباشد و در شب بسبب سردی ترسی هوای غلیظ زیاده میشود و بصر نمیگیرد و این سبب است یکی آنکه روح باصره از اندازه غلیظ مائی باشد یا معدی غلیظ شود دماغی بر یک حال قائم باشد و معدی وقت خالی معده تفت پذیرد و وقت استلاء زیاده گردد دوم آنکه اطوبت کثیر در چشم تحلل شود و بدان سبب رطوبت بیضیه غلیظ گردد دوم آنکه پیوسته در آفتاب بودن اتفاق افتد از نور آفتاب لطافت باصره تحلیل پذیرد و غلیظ باقی ماند **علاج** اگر تنقیه طلوب باشد حب ایارج دهند حقنه حاده نمایند خراغ کنند بفلفل کندش چند صبر عطسه آنند آب بارکشائی خرد سعوط کنند کم بیان کباب جگر بز و اغذیه لطیفه خورد و از غلیظ و کل شب پرهیز دو بعد مفهم قدری خمر نگوری کهنه نوشند بطبیخ بادیان شبت بابونه تیموم مرزنجوش نمامیدا ب انگبا ب کنند جگر تیس اقحوی بادیان و دار فلفل در آب پزند و سر بر بخار او دارند و غذا انگذ خروس فروج صغار سنجدان اندازند جگر تیس ماهیچگاو و آتش نهند دار فلفل بادیان کوتیره جگر بز نهند تا رقت جگر و زداویه جذب شود پس او دیه را سائیده در چشم کشند **قول شارح اسباب** دار فلفل وج در جگر تیس نظانیده بریان کنند و آبیکه چکد در چشم بانگ سنگ دار فلفل در جگر بز کاروزده مالیده بر آتش نهند و آبش که بر آید چکانند و ساعتی چشم بند دارند روغن بلسان اقحوی آمیخته یا دار فلفل بعسل آمیخته یا فلفل گرد و فلفل بطباشیر بن آمیخته یا فلفل گرد با آب بن مرزنجوش ده آنجوش نبات بر آب سوده یا سابون نبات بر آب سوده یا یک گوش گوسفند بعسل آمیخته یا دار فلفل بصفرات سوده یا عرق گوگرد با آب بن بر آب آمیخته یا بوال گاو زرد بعسل آمیخته مالیده گوسفند با آب جدوار آمیخته آبیده داغ اسپرم آمیخته یا زمل عصفر با آب حل کرده یا آب گندنا بوال طفل بر آب آمیخته آبیده گرگس عسل آمیخته کشند و شاهی شیاف را مرارت کشند اگر غلبه خون باشد قیفال عرق جبهه عرق مالیده

برجا بگردن حجامت کنند و اگر سبب او بودن در آفتاب باشد ترطیب مع التسخین بکار برند **قول جوان کور و وو** بعد تنقیه رطوبت کرد وقت کباب از جگر بزبر آید شکنند و تا سه ماه جگر بزغالی جگر مرغ خورند تین تورا کل گاو زبان بخورطیار کرده بکنند **دویه صبحی** دهن بقرنفل گرد اسکرو بلوآ میخته نوشند **دیگر** گرد باب برگ سرس سرشته نان پخته خورند **دیگر** شب یکشنبه جاجب در برگ تنبول نهاده خوانند **دیگر** کندش یکدانگ برروغن بنفشه آمیخته یا طباشیر قدر عدس برروغن بنفشه سعوط کنند **دیگر** هره ایل زهره عصافیر زهره ذیب زهره ماهی روغن کبوتر خون خراب گرگس خون خفاش زهره فاخته مغز کلنگ زهره کلنگ خون چندزهره چند مغز ساق یوزمفرد از چشم کشند **دیگر** سپند بچهل شبنم غم سوده کشند **دیگر** آب کشنیز آب سداب سرکه جوشانند نصفی ماند دو سه قطره چکانند **دیگر** سرکه بتر مع موسوخته مروارید مشک برابر سایده کحل کنند **دیگر** نمک سایده یا اقیر سایده یا جگر زاغ سایده یا گل کسوندی سایده یا قرنفل سوده کشند **دیگر** صابون لایتی در برشب شنبه با آب برگ تنبول یا با آب بل سپ یا با آب ساده سوده کشند **دیگر** مغز خربزه زهره بزبیت روز تر داشته خشک کرده سایده کشند **دیگر** زهره ارنب هفت شب متوالی کشند **دیگر** فلفلین قنبل برابر کحل کنند **دیگر** دو دو پر طاوس در چشم سانند **دیگر** سرکه عسل هر یک شیر زن سه و نظرف مسی از نمس حل کنند چون سیاه غلیظ شود کشند **مزیله غشاوه** مقوی بصر **دیگر** سندروس بر جگر بزپاشیده کباب کنند و طبوت کیکند **دیگر** خون کبوتر نر خشک کرده سایده کشند **مزیله ظلمت و غشاوه ظفره**

فصل سیزدهم در امراض ماق

مشتمل بر چند نوع

نوع اول در حکه و حرقت ماق سبب او انصباب باده حاده یا محست و رطوبات واغذیه دارشربه مرطبه دهند بزغاله اطلوان موز یا انجیر خورند تا مدت ماده ساکن شود و ماده برا خراج میسا گردد پس اگر رطوبت مالحه موسوی بود فصد کنند و اگر دیگر باشد حسب آن تنقیه نمایند بایقرون کشند شیر گرم بر سر مالند مجز نفشر البیض المکلس کشند بیاض بیض نشاسته بگلاب آمیخته چشم گذارند **نوع دویم در عده** یعنی آماست که در ماق پدید آید بدان سبب فضله که برمس و اشک بیرون میشد در ماق ماند و آخر غرب آرد و گاه باشد که از غایت عظم منع ابصار کند **علاج** تنقیه تن از غلظ غالب کنند بعد تنقیه شیاف زنگار کنند اگر فانی شد فبها الا بطو قطع ظفره تقطیع سازند بعد قطع زود اصفر باشند تا ما بقی را بحجر زود زدی بیضه برروغن گل آمیخته طلا کنند تا رفع اذیت قطع نمایند پس برهم مندمل کنند بایقرون دشنائی کشند سرانفی سوخته سه سنبل زعفران دارفلفل هر یک یک عروق الصفر ایران هر یک نیم سحق کرده وقت خواب کحل نمایند بسد سوخته انزروت شاذنج صدف سوخته مروارید سنگ مغسول قرنفشیا زبل الفار گوگرد زرد و رکنند آب انار ترش بکنند **شیاف زنگار** زنگار را سفیداج صمغ عربی برابر باب سداب شیاف سازند **نوع سوم در غرب** و دیست که در ماق اکبر پدید آید قتلگیه سرکند غرب گویند گاه باشد که سوی بینی کرکند از منفذ که میان چشم و بینی است سیلان بینی بیرون آید گاه باشد که در پلک یا بکشاید و غضروف پلک اتباه کند چون اصبع بر پلک بالا بدیر بیرون آید و بسیار باشد که عظم را فاسد گرداند و نوعیست که سرکند و بادرد بود و بشارکت آن چشم مالم و درد مند شود گاه باشد که از تهالی ذی حشره در چشم نیز فساد پدید آید **علاج** تنقیه تلطیف مندمل ساز ند بامی تقویت معده گلقند انیسون اطریفل صغیر بهند بعد تنقیه تام لحم فاسد را اگر غائر نباشد و از پلکها جدا بود با آهن قطع سازند و اگر غائر و بپلک متصل باشد بهمرهم زنگار قطع نمایند و بعد قطع لحم فاسد و تصفیه سیر از نیشیاف غرب آب سوده قطره چکانند و بخواب دهند و بعد دو قطره دیگر نیز بتاخیر **طریق داغ** اگر سوخته داغ دهند و بعد داغ مرهم انفیدایی گذارند مدار الرس در آتش سرخ کرده بر لحم فاسد گذارند بدانسان که لحم فاسد تمامه سوخته شود و سرخ خشک گردد یا قصلی نمس سازند و یک طرف آن که هموار باشد بر محل ناصور نهند و اطراف دومی قمع سرب یا آبگینه گداخته

رزند و چندان صبر کنند که داغ بوجه احسن گردد و این بهترست چرا که از موضع مخصوصه تجاوز نمی کند و وقت داغ خمیر پر بروف سرد کرده یا خرقه آب یا روغن تره
چشم مهند تا حرارت بچشم نرسد **شیاف غرب** کنند سیلز نروت دم الاخوین گلنار سرخ تراج هریک یک نگارین ربع گلاب شیاف سازند و در نرخه صبر کنند از نروت هر یک سه درم
گلنار سرخ تراج دم الاخوین هریک چهار درم نگارین گلنار سرخ تراج هریک هفت درم شیاف سازند و در نرخه صبر کنند از نروت هر یک سه درم
از نروت سه انبج دوسائیده آمیزند مخفف بزرگ سعید گل سرخ زراوند مزید عفوفا کما و ادویه فاسفه منبت کهم سته طبلوه سیر مرهم **اسفیداج** موم یک و نیم گل چیار گداخته اسفیداج مقدار گذرانیده
سحق کرده بیاض بیض قدری آمیزند اگر گلا فزایند قوی گردد برای قروح حاره آبله که آن را شگافته باشند و جمره و دیوتوتیه و انبات کهم و حق الناره و آب گرم
ورو غن گرم نافع و نصیف و انبر صه حار بکار برند **فائده** تا که درم سرنکرده برای رفع مایه از عفران صبر صدف سوخته هر که باشد آب برگ کاسنی طلا کنند
ماش خائیده بزرغب نهند اگر با بنگره و کرسنه سحوقه بعسل سرشته یا کندر نیز بل کهربا آمیخته با زاج یکجا بیز کرده ضماد کنند که نضج داده منفجر کند بعد تصفیه مرور دسائیده
پر کنند تا خشک سازو نگارسائیده فتیله کرده نهند حلزون صعر مرهم پر سائیده طلا کنند برگ سداب آب سائیده فتیله ساخته نهند آب سماق یا لیس یکجا نهند یکه
اول فشرده از یم پاک کرده بخم انگوری قابض شسته پس دو انهند اگر ماده اندک بود و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند اگر ماده آید پس فشرده شسته
دو اگذارند **فائده** اگر سرغب بسته گردد و ریم برآید تخم مروسائیده بخم آمیخته یا تخم مرو بشیر زن یا شیر خرپزنده قدری عفران آمیخته بر غب نهند تا بکشاند و صفوا
آنست که سیل انتهای غب در آرند پس منبه مدوا آلوده بر سیل پیچیده فرو نهند و چشم بعصابه بندند و ساکن نشینند و چون کار از دو الگذرد بدستکاری داغ رجوع
نمایند **قول لارز** و بر تنقیه یفصد و مسهل کرده در ابتدا آرد جو با آب برگ خطمی نخته یا آرد جو با چوب رز بسرکه نخته ضماد کنند اگر تحلیل نشود و بجمع گراید برگ خطمی
پخته سائیده آرد گندم مسکه آمیخته ضماد کنند چون بر نضج رسد بنشتر شگافته فتیله بر هم زنگار آلوده نهند خرقه بیاض بیض گلاب آلوده نهند چون ورم رفع شود مهر
مرهمیت انا کنند زاج اثر روت سائیده بعسل گلابی یا بشیت و رد آمیخته فتیله آلوده نهند و بالایش کرده هر هم سفید گذارند تا صاف و خشک گردد و گذیر
ماهور کنند اگر عظم فاسد گشته باشد بر آرند تا پاک شود پس شاذ نه مقبول مرهم زاج اثر روت پوست کندر سائیده پر کنند یا دلغ و نهند بر گرد و پیه پیسی تپاده مرهم
از فتیله سازند اگر مریض اقبال داغ نکند روغن توتیای سبز یک قطره چکانند و بالایش خرقه بیاض بیض آلوده گذارند اگر عفونت از عظم دور شود پس نشرت مرهم
صاف کرده تدبیر انبات و تجفیف نمایند طلای غبی گذارند زنجبیل جوال طفل سائیده خشک کرده بر کنند آب آبک مصفی بکایند عسل سه برابر یک دو اونس عاد و نصف
یکنیم درم مکی اذنس آب دو طل نیم دقیق نیم صاف کرده اسفیداج آلوده نهند خرقه مسوخته دو درم مرهم کنند سه برابر یک نیم اونس دم الاخوین اسفیداج هر یک
سه درم اشک محلول بسرکه مغیره هر یک یکدرم رو غن چوب دو اسکو پلوموم قدر هر یک سداب را بر نان کاب با عاب دهن آمیخته نهند اگر نشود
میل دهی داغ دهند که تا انتهار سد عسل بر آتش نهند چون قریب بسبتن رسد قدری سریخ آمیخته فتیله ما قدر دهن غرب ساخته از یم پاک نموده تنه شیر عمار
خوانند و هر شبانه که در زیر آل و دست برآید بگیرند و با همو زان برگ نیم کرده سائیده در غب کنند زده بسازد و وقت بوقت بدهند یکهفته نا نخواه سه سائیده مالند و دوای
پیچیده النفع **دوای چینی** بینی مسوق آب برگ نیب سه بار تره خشک کرده بکنند یا آب برگ نیب حل کرده بر کاسه بفلا آب رسیده طلا کنند و در سائیده خشک
سازند باز آب برگ نیب حل کرده خشک کنند سه بار پس سائیده بکار برند اگر خواهند بوم و رو غن مرهم سازند مزیل نوصیر هم **قول بولس** از یم پاک کرده
بخمر شسته خرا نگوری چکانند پس بعد برگ سداب آب انار سائیده فتیله ساخته نهند و ساعتی چشم را بعصابه بسته دارند **قول جوان کور** و او سبحانه تعالی

دهد یا ق غدوی پیدا کرده و دو عظم کزیر اوست سوی من بینی ثقب نموده تا رطوبت که از دماغ بیاق ریزد از ین ثقب روهن آید و تقنیک ثقب از بلغم و مادهٔ غلیظه
بندگرده و دماغ ورم آرد و چون فتح یابد مبدل بریم شود غب آر دپس اگر ماده بشکست معده باشد تلخی دهن عدم اشتها قی ثقل معده و کین تهلیه دوسه بار بفاصلهٔ کمتر و
دهند یا آنرا مرد ابمثیکوشش دانه یا سهل دیگر دهند و اگر بسبب استلای خون در عروق یا دماغ باشد آنرا آن فصد دست کنند اگر حبس بواسیر یا حیض بود فصد پائین
او کوانیتوریدیکو رکیو نهند و اطلیفه نضج نگذارند که آنرا صور شود اگر کافی نبود اسفنج بطبیخ گرم او دیه محلله تر کرده نهند چند بار اگر تحلیل نشود ابوت بنجر تند یا عرق
او نکز یا سوده طلا کنند اگر دو نضج نهند ایما لا ستروه یا کیلا لو منیو رگذارند اگر کافی نبود تریاق با کان ضماد کنند بعد فصد و سهل فتیلهٔ از پوست تاریخ یا برگ کتم
یا تنباکو ساخته و ثقب نهند آب برگ ملق یا تنباکو سائیده یا فرفیون سائیده یا اذان الفار سائیده سعوط کنند اگر نضج رسد عدس پوست از عسل زیاده ضماد
کنند و بعد اخراج ریم لیکو رتوتیا چند قطره چکانند اگر سبب سوء مزاج حار احتشا باشد خروج ماده بحدت و سوزش ملاگرانک انک ازناق ماده رقیق برآید عسل العلاج
بوده باید که داغ دهند و اگر سبب حبس حیض یا بواسیر باشد در پاسوی درون داغ دهند اگر از ماده سرد پود بیاز و داغ دهند اگر یکسال گذرد و صحت نشود بر سر پا بالای
نوکا داغ دهند اگر به نشود گردنا صور حلقه یا نذر و غن طلا طلا کنند بقا صل سه سه روز و حلقه باید که بسیار باریک بود الا نوفی آرد و اگر مریض شنگافته اقبال نکند
مرکور یو پریسی پیتا دو سرخ هشت زاج سوخته چهار دراو کو انیتو او دیو آنچه تضاد کنند اگر تا عظم رسد و آن را فاسد سازد تقبه ماده کنند از کو انیتو یا الما یا تریاق
ما کان گذارند اگر بزرگ و باد جیع وجی باشد بزدوی فصد کنند بار تنگ بنمک سائیده طلا کنند اگر ازین صحت نشود زجاج بار یک سحق کرده مالند باداغ دهند

قول محمد زکریا اصبع بیاق نهند اگر ریم آید داغ صواب باشد **او دیه** تا کر دراب نشده و داغ را آب با رگشائی خرد پاک کنند و بعد ریم غیر از داغ علاج نیست

دیگر اگر انصباب باده دماغی باشد پوست انار گلنار اقاقیا عفص جوز سرو زاج گل ارمنی هر یک دو درم قند سه درم شمع هیض چهار دانس مرهم ساخته بر جبهه گذارند

دیگر تحفهٔ آدم یا عظم گربه بره و غن کتان سوده چکانند **دیگر** عنب الثعلب سائیده بغربال آنچه ضماد کنند مفید **دیگر** بریسیا و شان خایده یا خشخاش روس خایده یا برگ
زیتون سائیده یا برگ راسنه سائیده یا تخم آب کشنیز سائیده یا کندر بزیل حمام آمیخته یا زاج محروق بسرکه آمیخته یا مگس سرخ عربی یک درهم گاو آمیخته با آهک یا آب برگ
سائیده یا زبل دزاب دو فندق گرد یک آب سائیده ضماد کنند **دیگر** موی از نب سوخته یا زبل حمام سائیده یا برگ آس سائیده یا بونه سائیده یا گل کبر سائیده
یا عظم آدم بوسیده صبر سائیده یا مغز جوز سائیده با زده پاک کرده پرساز ند **دیگر** سلخ اکیه سوخته بعسل آمیخته نهند مضعف مجفف **دیگر** اگر زده چرک نکند تخم خطمی
ضماد کنند در روز دو بار چون بچرک آید تخم خطمی سائیده پر کنند **دیگر** آب خوره چکانند **دیگر** روغن جوز مالند **دیگر** بول آدم قطره کنند **دیگر** بلیله سوخته عظم سنور طلا کنند
و چکانند **دیگر** برگ تمر هندی با آب جوشانده قدری زاج آمیخته چشم را شویند مزیله کرم **دیگر** مغز شترمرغ خشک کرده بعسل آمیخته فتیله آلوده یا افیون تو تیا سبز بوت
مار سیاه برابر در ظرف گلی نو نهاده گل بمکت کرده خشک نموده در آتش سوخته برآورده بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند **دیگر** زبل زباد گاو میش کهنه بسیار خورد باشد
بر خرقه کشیده چسپانند **دیگر** حب خبث سود پر کرده بعدیک شبانروز برآورده بر آورده کند **دیگر** مرهم توتیا بار و نی گذارند چون پاک شود عظم زانوی است
شتر و رشش درم روغن بگاو سوخته دو کرده موم سفید و نیم درم مرهم ساخته ملکوره نهند کندش سه درم تنبا کو یک نیم درم فلفل دو نیم سگ پو پوسائیده بوینند اگر به
نشود عظم زانوی شتر آب شبانه سوده فتیله آلوده نهند **فصل چهارم در امراض متفرقه چشم** شامل بر چند نوع **نوع اول در سل العین** یعنی ریزش
هزال چشم و ضعف بصر لازم اینست گاه باشد که مقله بغایت لاغر شود و قریب باشد که پلکها بران منضم گردند گاه باشد که بسبب غلبهٔ یبس و زوال صفای بصر

بالکل معطل گردد اگر بمتابعت شود سبب او نقص رطوبات و این اکثر افتد علاج اگرچه متدارک این عسرت و استرداد رطوبت اصلیه کمتر متوقع اما تا از دیاد نپذیرد بهر حال
توجه بترطیب واجب دانند و احتراز از مجففات لازم اگر بحوانان شود اکثر موجب چشم باشد و نادرست که در سرد و بود چرا که سبب این نقص رطوبات اصلیه نیست و
بحوانان کمتر افتد سبب او کثرت استفراغات یا عدم وصول غذا مدتی طویل چنانچه در بعض ناقهین باشد یا سده عروق مشیمیه یا شبکیه که بدان سبب غذا برطوبات نرسد
یا ضعف قوای چشم که عاجز شوند از اخذ چنانچه عارض میشود از استعمال مخدرات زیرا که شی مخدر بسبب برد مجمد قوت غاذیه را فرو میراند **قول جالینوس**
بعض اطبا برای دفع وجع چشم افیون و غیره مخدرات مدت بکار داشتند پس بعضی اسهل العین و بعضی اسبل العین پدید آید علاج اگر سبب سده باشد در مستفرغ
و تنقیح سده که نشد پس ترطیب بدن و سر متوجه گردد و اگر سده نبود فقط در ترطیب مبالغه نمایند گاه زیاده گرم باشد علاج تنقیه
کنند اگر ساده باشد تو تیا مغوره پرورده کشنیز بگ کاسنی مهرس و ضماد کنند کافور کشند **نوع سوم در تغیر لون عین** بغیر سده و شقاق و غیره علاج خون مالیدن کبوتر
چکاند کشنیز زعفران بصفرت بیض شیر زن خم آمیخته خرقه آلوده بر چشم نهند اگر زرد باشد بخار سرکه رسانند اگر سفید بود تر گرد حدقه پدید آید بعد تنقیه مادیان مورد
حلبه یا میران در آب جوشانده خرقه تر کرده بر چشم نهند بیخ شانه اوسنبهگ خطمی برگ مورد هریک کفی حلبه یا میران هریک دو می آب سرشته نان سخته نگاهنه بخار آش
بچشم رسانند زهره مرغ را کشند اگر حرارت آرد آب بادیان چکانند اگر آب بادیان آمیخته کشند حدت نیارد و غار یقون صبر سرده بسته در آب تر کرده آنش چکانند تخم زبره با یک
سایه کشند دو توتیا اگر آب بادیان دو سر قطره چکانند **نوع چهارم در حکه عین** سبب او فضله شور سرخ و گاهی از کثرت حک یک پیش گردد علاج رگ نبهنند
مسهل دهند در حمام روند آب بیگرم بر سر ریزند لطیف تدبیر کنند و قت بخواب رگ کاسنی رو غن گل بر چشم گذارند نشاسته بیاض بیض گلاب آمیخته بر چشم نهند اگر به
نشود عدس مقشر سماق گل سرخ شحم انار بسائند چوشانده ضماد کنند شیاف سماق کشند **دوا** موی آدم سوخته بمرد ارسنگ آمیخته بر چشم بطلا کنند **دیگر** آب بصل بصنع
ہلی آب صل کرده در چشم چکانند **دیگر** آب بصل تو تیا را بر آمیخته یا آب سوده یا شاد نبشیر زن سوده یا کند بصل آمیخته یا داغ خطاف بصل آمیخته آب بصل
بصل آمیخته یا آب پوست بیخ یا روغن زیتون در چشم کشند **دیگر** تخم اسفناج نبات برابر سائیده یا صبر سائیده یا قرنفل سائیده یا عنصل سائیده یا بلور سائیده یا
اشق سائیده یا جوز بویه سائیده یا حضیض سائیده یا آبشیم محرق سائیده یا اثمد حضض سماق سائیده کحل کنند **نوع پنجم ورد معه** یعنی مدام چشم را شاک تر باشد
دانه بزه در شتی جفن و شعر منقلب هیچ نباشد گاهی بدان حد رسد که اشک دائم سائل بود و گاهی بسبب فرط جیاض الاحداق و سلاق و غیره پدید آرد و گاهی حدت
تاکل و استرسال الاهداب گردد **قول صاحب فونسیکه** در گوشه چشم غدد بلغمی جذب و نگهداشتن رطوبت که از دماغ و ورید چشم رسد مخلوق اند اشک تغیر
اراده نیز آید و چشم را از حرارت و حرکت دائمی خود سلب و خشک گردد **فائده** اگر مولود می بود لا علاج اگر سبب نقص و ستکاری یعنی وقت بریدن ظفره بحم ماق هم بدین
گردد اینهم لا علاج است اگر هم یا زیاده بریده گردد و هر گز دوا نپذیرد و اگر اندکی بریده شود تدبیرش کنند **علاج** قرو را صفر شیان زعفران کشند صبر کنند با مایشاء
هر سه منبت بحم و قابض عضو و مجفف رطوبت باشد بکار برند **شیاف** زعفران زعفران سنبل هر یک دو درم عنصل سه درم دار فلفل و درم نوشادر نیم درم فلفل
ابیض کندر و انگ کافور نیم انگ بگلاب شیاف بندند **قول جوان** کور و و پست انا بلیله زرد بگلاب بر اندوده سنگ چراحت آمیخته با سماق انجبار کنند مصطکی
همبر بعرق بارتنگ بر اندوده بر چشم و جبهه طلا کنند اگر سبب استلای سر بر چشم زیاده باشد و قوت ماسکه با ضعف مخلوط بود **علاج** عجب یابس تنقیه کنند یا بیخ فنطریون
مثقالی چند شب و هند اطریفل صغیر سه روز متواتر تناول نمایند پس ترک کنند و باز سه روز خورند حب شبنیز در هفته یا ماهی یکبار و هند بر نهار مداومت مهم کند مرض عصفیه

بزغاله نخود آب خورند اگر واجب نماید فصد کنند ذرور اصفر کشند بسد طبیله زرد و هر یک دو فلفل در فلفل هر یک نیم کحل کنند اشتهار کم شند آبکامه گلاب غوره سازند
اگر در گریاز زیاده شود طبیله دو نیم درم بقند سه مثقال حب بسته شیرت قند دهند تو تیای هندی معسول کشند اگر بسبب حرارت مزاج چشم و دماغ باشد سرعت
و تواتر حرکت چشم تسلای عروق چشم بیرون آب خنک گرم تفتیح حرقت دماغ علاج آگر بادی باشد تنقیه کنند بعد تنقیه شاهترج معسول و قرشیشا هر یک درهم وزن
بسد هر یک نیم درم مامیثا صبر هر یک یک مثقال سائیده کشند تو تیای سوخته نیم مثقال در روده بره پیچند بسوزند بعد یک پاره نبات یا پاره قند آب گلاب
سائیده کشند تخم کاهو جبه ضماد کنند حشف جبه طلا نمایند در قتاد ضماد کنند و اگر ساده کنند و اگر ساده کنند بکار برند قول صاحب قوسیکه کحل کنند
معسول و هندبیده بزبان صنع و عقب گوش علق چسپانند در بزغاله عقب گوش کاسنی کنند گل رتی گاو دالان هر یک دو درم گل سرخ شتی سائیده بیاض بیضه کم
آمیخته بخرقه کشیده بر صنع بندند و تنکه خشک شود تر سازند باز تنگ لیمه دیاگل سرخ یا بابونه دو چندان کرده در آن نیدم آمیخته چشم را شوینده اگر
وقت موج و حکه یا باشد هر وارید بسد چشم مرطار بلوتیا سال سنو نوشکر یا شد و چشم کشند و تنگ عروق گلاب سوق دهند هر یک دو وانس سال سنو زنجبار سنو زنجبار سنو
چشم را شوینده مرارید یکلاب ترکرده بعد چند ساعت تنقیه خرقه بدهن گلاب ترنموده بچشم نهند چند بار پس رای تقویت چشم تنقیه سلوتیر از نیدم درعروق بادیان
یا خبر البیض یا آب ساده نیم طل آمیخته چشم را شویند یا برگ نیم سیب قبل از طلوع آفتاب گرفته سایه خشک نموده یک طل خبر البیض چونانه صاف نموده چشم را
شویند لعین یا لبحین نوشند فروج خورند حمام آب یخ گرم نمایند قول جوان کورو و نصف کندآبزن آب یا رد صد بار نمایند و دغن گل و افاسیون سر سالند آگر
ملکه باشد مروارید یا سبل یا سال سنو نموده دانه لعاب بزول بگلاب برآورده اونس آمیخته طلا کنند و دو تنکه شند اگر مع حرقت چشم باشد سنگبسری سر برده درم
نمک سرب سنگ یا لبه هر یک سکر ولیگلاب نیم اونس آمیخته موقت دو دو ساعت و چشم چکانند و تنقیه شیرین بطرطول کنند و بطبیخ نباتات سر برده درم شند اگر
بسبب بروت مزاج چشم و دماغ باشد آنارش ضند حارشقل تن کثرت خواب عدم ورزش بادی بول سیلان آب از دهن بینی علاج آگر بادی باشد تنقیه کرده فصل کرد
نمک هندی هر یک یک دانگ فلفل دو دانگ در یا نیم سر مرتبه همه کحل سازند با سلیقون روشنائی کشند مصطکی هر یک یکنیم درم قند مکی سه درم حاجت آمیخته مرهم
و جبه ضماد کنند تو تیا ده طبیله زرد سه دانه فلفل دو صد یک کحل سازند طبیله زرد بگیر گرفته برخشت گذاشته در تنور نهند چون پخته شود برآرند و پوست او گرفته مغز آن
با یک دانق آمیخته کحل سازند اگر ساده بود تنقیه مزور نیست قول صاحب قوسیکه بینا بینا طلا پاره و یا کبریده و غیره تنقیه نکرده و بطبیخ چوبجات چوبچینی
نمایند کنند و دو درم طلک یکنیم درم قند تبرزد آمیخته قرقه آلوده بر صنع بندند کحل بنا کنند قول جوان کورو و شربت اسطوخودوس شربت دماغ بطبیخ
افسنتین یا بادیان برگ گم آمیخته دهند چند روز پس تنقیه بحب یارج حب غار یقون کنند و بر سر عرق او مکرر یا بخم تر کند و دوی سماق بسبل اشتر غار مزر خوش زدوده
غاریقون جوش بود طلا کنند بعده دانشینی قرنفل یا دیان عود سائیده گذارند و تنکه یا ده مستحرج گرده بر دوز کلیه دماغ دهند تا که تعفف سد و چما یا ده سائل دارند
اگر تاب داغ ندارد و فرفیون بجز آمیخته بر سر گذارند و بعد یکروز بردارند و برگ کرنب بر دغن زرد چرب کرده بر دوخته سداب بسبل آمیخته بسر که تخته برابر ثبت چشم طلا کنند
بگلاب که در وکند رسوخته سر کرده یک شند چشم را شویند کحل سازند مصطکی صبر بدوس جوشانده انگبار کنند و بهمین آب شویند اگر بسبب نقص بصر مایع چشم کم
اکمال جاده یا زیاده ان چشم بجز قدرت یا حیات جاده باشد علاج نتواند کرد یا مایشاء یک درم یک دانگ مایع شیاف ساخته طبیله زرد فلفل
هر یک یک نمک هندی نیم دانگ فلفل دو دانگ سماق شیاف ساخته کشند که نسبت کم باق اند صفح بخم صرف یا بخم کرده در مایع طبخ بود ترکرده مدام بر سماق طرف

اگر حرارت غالب بود شاذنه مفسول تویای مغسول هر یک یک مروارید بسد هر یک نیم شیاف مایثا صبر هر یک ربع آب سماق با گلاب شیاف ساخته کشند و در هفته دو بار حلق موی را سی کرده حجامت کنند غبار آسیا کند کرنانج طلا سازند اگر بسبب ضعف عضله چشم باشد چشم بیرون آمده نماید علاج بر وجه مرض شناسی باسلیقون کشند سماق بگلاب تر کرده چکانند قول صاحب فونسیکه اگر بسبب ضعف غدد باشد ملام چشم بآب ماند و اشک زیاده سائل نبود گر تقتیا بافراط رسد عسل دو سه کرسنه یا بس هر یک یک جوشانده صاف کرده بجفن و غیره طلا کنند کندر ذکر صبر دری آب دو صبح کشانده چکانند شنوند صبر بعرق بارتنگ جوشانده یا سنگ صبری مدبر دو درم در خرقه کتان بسته سحر تر کرده یا صبر سنگ صبری مدبر قدر نیض مسحوق هر یک درم در خرقه مذکوره بسته بنیم کاوذبان عرق بادیان تر نموده بر چشم طلا کنند بلیله زرد چهار درم خمر ابیض شش بطل و ظرف سفالی نوزی تر کرده جوش سبک داده عرق بادیان عرق گلاب هر یک ۵ اونس سنگ صبر مغسول گلاب چهار درم انداخته در آفتاب نهند و چند بار بخنبانیده صاف کرده بکار برند مقوی چشم جاذب طوبت لبرق و تنکیه کرده بری صرف زعفران گلابست چشم را شویند چند بار و صاف نکنند و از هوا و غبار پرهیزند اگر حرقت باشد تو ماران در عرق بارتنگ جوشانده بکار برند و بر ای تکمید چشم مرهم دیتا لمیکه بجفن و ماق مالند.

قول جوان کوروا اگر بسبب ضعف ماغ باشد تقویت دماغ کنند بعد چب کوچیا دو اسکروپاد و هند چهار بار تفاوت اگر کافی نبود شیاف بسفیس افیونی لبرق بارتنگ یا لبرق مورد حل کرده با آب بصل و اونس برآتش نرم قوام عسل نموده کندر مسحوق دو درم آمیخته بر چشم طلا کنند اگر باده بافراط دماغ ریزد بهدانه سماق در عرق بارتنگ جوشانده خرقه تر نموده بر جبهه و صدغ گذارند قول صاحب فونسیکه اگر باده از عروق درونی قحف آید کثرت دموعه عطسه تیزی بینی وجع در اخراجی درونی متر تقیه کرده بعد دو سه روز طاق شعر کرده بر پس سر بایستی محاجمت کشند کندش یک گل میخ نیم سائیده عطوس نماید تا کبوتند تعدیل و تقویت دماغ سازند و مک سر بعد حلق و کمند بسازج ما میران بلیله زرد بسد بر بحل کنند و اگر از عروق بیرونی قحف آید استلای رگ جبهه و بناگوش و قصدش و از ضماد و قابض راحت یافتن علت وجع و وقت شانه کشی شدت شدن درد اضمده قابضه بر سر نهند چشم را بخمر انگوری شسته صبر کشند برگ بیخ بنفشه برگ انگوری پیچ بنفشه را بچشم نهند زایج بیخ آمیخته اسفیدج آلوده بر چشم گذارند قول جوان کوروا اگر بسبب دنمول دو خبار آب بصل خردل و غیره یا شعاع آفتاب حلوی تیز در کثیر باشد ترک و تبدیل آن کنند اگر بسبب باد و بلغم نمونی و غیره باشد تویای سبز سفید چهار سرخ عرق گل سرس سه اونس آمیخته هر ساعت قطره در چشم چکانند از انواعه کوچیدن وقت شب بر پشت چشم طلا کنند برگ زیتون لبرق بارتنگ جوشانده زایج محرق یک قاما آمیخته بر چشم را شویند چند بار ایلیج سماق شویند قول جوان کوروا اگر از بیرودت و رطوبت میشود باید که تقلیل شراب کند اغذیه یابسه خورد از خرزهره بیزند حب کشمش دو درهم دارند اگر کافی نبود بینی راست فتیله زیبوست نارنج بار برگ کتم تا بنا کوساخته در بینی نهند و بخور کنند از آلاذهبی بر چشم سبز بار عرق نیم متی نماید سعوط و غیره بکار برند که ماده دیگر رجوع خواهد کرد قول الازرویر بقطور دمعی عرق خمری چکانند قرص دمعی مر آب سه طل حل کرده چکانند و شویند لبرق تویا عرق صبر بری عی کنند چشم را شویند شیاف زیبق کشند قدری خل و لبنی میتت دمعی افزوده بر جبهه ضماد کنند فائده نوعیست از دمعه که در هر اندک مدت قطرات اشک متقاطر شود و منقطع گردد سبب آنست که یک بالا قدری غلظت پذیرد و در باطن پلک تنوی پدید آید پس وقتیکه آن تنوی بلقمه سد سبب باید بطلکا اشک بیرون آید و وقت استلای بدن زیاده و بری معده از طعام و شراب و بیداری زیاد پذیرد و وقت خفتن کم و اعتدال نوم خفت پیماید اما اگر غلظ جفن اندک و تنوی خفیف باشد چنانکه موجب سطلکا اشک نمی آید و لاج تفتیدن کنند تقلیل غذا تجدید چشم نمایند و اذا غلیظ منظر پذیرند مایثا در ذعفران بر پلک ضماد سازند

تکمید کنند و بعد تنقیه با سلیقون شیاف احمر کشند دوا سنگ بصری سه درم فلفل شش عدد در ظرف روغن بابونه چند روز سحق کرده کشند برای صعد و حکه
و کمد مزمنه و دیگر امراض چشم مفید و دیگر زعفران بشیرزن کشند یا یک خمار کنند و دیگر فندق هندی با آب شبانه سوده آبنوس با آب سوده یا خرفه سوده با
بشیرزن یا شیر گوسفند سوده یا کهیله زرد با گلاب سوده یا آوندان با الای اسپ نر با آب سوده شاذنه با گلاب یا با شیرزن سوده آب با مادر و مرآب سوده
سمندر با بول بچه و گندر بصل آبخته آب بصل بصل آبخته زهره مرغ زهره حلیزفات خشک بصل آبخته زهره مرغ زهره ارنب در چشم کشند و دیگر فلفل مقشر نمک سرخ با بول بچه با بد استا
بصل حب بسته بصل با آب گرم سوده کشند زرنیخ معه روغن گل و دیگر ارامنی چشم و دیگر چرک گوش در روز دوسه بار کشند و دیگر خشخاش با شوید بصل آبخته
کشند و دیگر با دیان سائیده سرطان سوخته مائیده زنگال بیخ عشر سائیده فلفل سائیده ابریشم سوخته سائیده هلیله سائیده بهیله سائیده بلیله سائیده آملیه مروخته
سائیده حنظل سائیده فوفل سائیده فیروزه سائیده مشک سائیده زعفران سائیده یا عصفر سائیده انغستین سائیده کاکنج سوخته سائیده نیاسا سائیده
کحل کنند و دیگر دارفلفل در زهره ارنب تر و خشک نموده سائیده مقشر بفر چهار عدد فلفل هشت عدد سائیده کشند و دیگر زعفران بقر لطف کاشی سوده نموده
بر دو سوز نرگه و دوش بود رسد در چشم کشند و دیگر اشنه سه درم سنگ بصری کلیه درم قرنفل دانه سیل هر یک شانزده عدد گلاب شیاف بندند و با آب سوده کشند
رافع حکه هم و دیگر بلیله سیاه با آب سوده کشند مزیل حرقت و حدت هم و دیگر آب نبات اصبر یک قطره چکانند و خواب و دیگر فنجن گرد لواح هر یک درهم سائیده با آب
بهنگره آمیخته پنبه بست یکبار بدین تر و خشک نموده فتیله ساخته بروغن افروخته دود شگرفته و مدام کشند و دیگر برگ بکاین کوفته تمام شب بر چشم بندند و دیگر
هلیله زرد چهار درم آب دو طل جوشانده صاف نموده سنگ جراحت درهم آمیخته چشم را شویند و دیگر زنجل خفاش با آب سوده در مخر مخالف چکانند و دیگر نیلوفر
بر یاض بیض بر شقیقه طلا کنند و دیگر زعفران دا چینی افیون جوز سرو صمغ عربی بر با گلاب سایه گرم کرده طلا کنند و دیگر آب انار ترش طل چوشانده قبضی
مانند حنظل مایند زعفران صبر هر یک پنجقالی مشک دانگی در شیشه کرده چهل روز دار ند پس بکار برند و دیگر کف دریا با علیسای غنچه هر یک درهم مشک ده درم اندرانی
اسفیدباج سازج دار فلفل سنبل بیزهر هر یک دو نخ هندی قرنفل اشنه هر یک یک صعه سارد با میتامس سوخته هر یک پنج بلیله سه چهار با میران کلی نمک احمر
زرد چوب هر یک سه کحل سازند مزیل معه وسبل وظفره و نزول و ضعف بصر **نوع ششم در قدمی** یعنی افتادن چیزی در چشم اگر پنبه در چشم افتد بقطعا
چشم را نه مالند که اگر درشت باشد در چشم فرو رود علاج با آب گرم شویند شیرزن چکانند پس اگر دود و غبار ست بهمید تمیز زائل شود الا پلک بادو انگشت دور
چشم و پنج پلک نگاه کنند اگر محسوس شود بسیل بردارند یا پنبه بر و نهند و ساعتی دارند تا قدری از ین پنبه با آویزد پس دفعه پنبه بر اند تا همراه دارد آید و اگر
غائص بود و بدین تمیز نه برآید نشاسته مسحوق در چشم ریزند و زمانی دارند تا در نشاسته آویزد و از موضع خود جدا گردد و پس پنبه بردارد بسا باشد که قدری
نامعلوم بود و چون خرقه کتان بسر اضیع پیچند و درون پلک گردانند بیرون آید و اگر چیزی درشت چون ریزه سرخوشه گندم یا جو یا ریزه شیشه و مانند آن در چشم
افتد و تشبث کند آن را با آنی که مخصوص باین کار ست گرفته یا بهر حیله که برآمدنش ممکن باشد برآرند پس شیرزن یا بیاض بیض چکانند تا مدت ایمن بماند و اگر
جانور باشد که خرد تر از پشه بی بود و چون در چشم افتد بحدقه می آویزد و تشبث میکنند و بدان سبب الم شدید و لذع و سرخی چشم پدید می آید باید که گل سرشوی
سحق کرده در چشم کنند و یکساعت چشم بسته دارند تا آن حیوان بطین در آویزد پس بخرقه پنبه بیرون آرند یا اول چشم را با آب گرم تمکید کنند تا مست خی گردد
پس با بونه نرم الاضلاع در چشم بقوت و مسند تا از موضع جدا شود پس از میل بخار ند نیز می تا تشبث او اصلا نماند پس بیرون آرند **قول** چون کور و اگر

گاه در چشم افتد کمرباد چشم نهند اگر آهن باشد مقناطیس گزارند دیگر سلخ الحیه بر چشم بندند اگر در چشم افتاده باشد برآید نوع هفتم وزرقت زرقت
اصلی هفت سبب است یکی کثرت رطوبت بصره دوم صفای نورانیت سوم عظم جلدیه چهارم رقت جلدیه پنجم قلت رطوبت بیضیه ششم صفای بیضیه
هفتم قلت سواد عنبیه امازرقت حادثه سه سبب است یکی تورم رطوبت جلدیه خواه سبب تورم او فزونی زجاجیه باشد یا ورم طبقه جلدیه وشبکیه وشبکیه و مشیمیه
که چون زجاجیه زیاده شود یا رطوبات مذکوره ورم افتد جلدیه بر ضغط میگردد و بیرون سوی میگراید و بدان سبب رنگ عدقه از رق مینماید علامت و علاج اسباب
مذکوره در امراض طبقات و رطوبات مذکوره شد سبب احتیاج از انجا تفحص نمایند اما نیکوترین تدبیر برای زرقت که سبب افتد جلدیه و سبب تورم یا فتن جلدیه
باشد آنست که ازمزاج سرد باشد روغن بادام تلخ روغن بید انجیر روغن نیلوفر روغن خارو روغن خیار شنبلید روغن بنفشه روغن خطمی روغن بادرنجبویه
او هان بارد صمغ عربی دبینی بکلند مرسه توتیا طباشیر در چشم کشند روغن گل دبینی بکلند یا دبینی چکانیدن در حاره نیز مفید بارد نافع قوه تغیر لون عنبیه بسبب رطوبت غلیظ
و سبب زوالت بسکند حال صبیان که اکثر اطفال قبل از تمعض و رسیدن بملوغ بسبب خامی و غلبه رطوبات ازرق چشم مبا شند چون بالغ میگردند و حرارت
قوی میشود بسبب تحلیل و نضج رطوبت سیاه چشم میگردند علاج بابا بچه لوغاذیا ایارج جالینوس تنقیه کنند غرا غر مسقیه بالغ نمایند بسنجات عطسه آرند و قاعین
گرم و هند عفران سائیده در چشم کشند روغن عفران برای تسوید رقه از سبب که باشد عجیب کند مسیل رطوبت منطل سرطب فرو برده در چشم کشیدن
سوم آنکه رطوبات پخته که باعث صفع است تحلیل و دو و نرقت پدید آید مثال نباتات که چون خشکی گزایند سفیدی دران غالب میگردد و اکثر بیابان در جبال امرس
طویله پدید آید علاج هر وجه که ممکن باشد تبرطیب کوشند و افتروق هندی سوخته زیت آمیخته بریا فوغ گذارند در چشم کشند دیگر یاخنطل با عنب الثعلب
یا اب پوست انار کشند دیگر شیر زن گرم یا آب قشر خرنوبه در چشم چکانند دیگر سرمه دوده زیت دو درم یا سرمه دوده کبریت دو درم یا عفران هر یک درم مشک کافور هر یک دانگ
کحل کنند دیگر سرمه دوده زیت دو درم عفص اقاقیا هر یک درم مشک دانگی کحل سازند این دو دیه اطفال یکبار بدند که کودکان نوع هشتم
در ضربه عین اگر ضربه چشم افتد و حرمت پدید آید علاج فصد کنند و جنوعات خفیفه و امالفوقه کمتر نمایند اگر جانب باشد جانب پس سر نیز نمایند و بعد تنقیه
بجانش و صفت بمیش بروغن گل آمیخته چشم بندند و چون التهاب ساکن و حمرت فرو گردد و اما کبودی باقی ماند کشنیز خود بیخ سنگ پلپل زنجبیل طلا کنند تا کبودی
رفع شود اگر از شمشیر یا سنگ تفرق اتصال یافته فصد و اسهال کنند و صفت و بیاض بمیش بندند اگر خون بگذرد خون بگذرد خون پاک کرده شاد نه نمایند
ابقدری کافور سائیده باشیره بکوبند و اگر خون نه برآمده تو تیا بروغن گل کنند و بر بالنگ مدت فصد و اصل بکار بندند تا مده گسسته شود و بعد التیام قوه
جمع نمایند قول لازر و بیرسیه اندازه عدد و آب پخته صفت دو نرده مرکند ربصه از نوشت هر یک درم صمغ عربی دو درم سکر طبرزد نیم درم سفیده یک تخم مرغ بکوبند و بپالایند و بر چشم کشند و بر قرحه چشم که از ضربه باشد نیز نهند و در گیگ که اندرو آب باشد نگذارند که آب بالا می آب ماند زیرا که آش
کنند و چون گیگ بندسازند بعد ساعتی آب که اندرو آب بالا می آید بگیرند و در چشم کشند اطلا نمایند برای تنه یا نفخ تا بایان درم سرمه دو درم
سنگ سی چهار درم خون بیچه کبوتر او نیم عرق گلاب آب مرده هر یک یک مثقال آمیخته قطور کنند و طلا سازند تقدیری برای ضربه و صدمه انفع آمار خیر بخته قسما
کنند صبح سه گرنه آب سرده طلا کنند آرد مونگ زرد چوب صندل مامیران آب سایده بگیرند مگر در چشم طلا کنند مرکبه جمع و حمرت کرازضربه باشد سبب تعلیل ضماد
نانبه کبود مغز پسته قرطم آب سرده طلا کنند محلل نخون بسته ترچشم و فحل تعلیل نفخ کشند دیگر دوی گرچشم سکیبج یا سبد کشند دیگر آماقرحه چشم

نوع نهم در قروح عین قرحه که در ملتحمه قرنیه وعنبیه افتد نظری آید و علامات مخصوصه دارد و گاه آنکه در طبقات دیگر افتد که در نظری آید و علامات مخصوصه ندارد و گاه که در طبقه بالائی باشد گاه فتق واز طوبات ناقد گشته بظاهر آید آن وقت معلوم میگردد و گاه در ابتدا فقط وجع اشد وغیره میباشد وطبیب میداند که رسیدست فائده باعث قرحه اخلاط حاره محرقه لذاعه ست که در طبقات آمده تفرق اتصال آرند پس شدت تخس و مرزان و وجع و کثرت دموع از لوازم قرحه سائر طبقات است اما آثار قرحه ملتحمه آنست که در بیاض چشم نقطه سرخ پدید آید و اگر سرخی در همه سفیدی عام باشد اما موضع مخصوص سرخ تر از دیگر اجزای وی نماید وجع و ضربان وغیره هم باشد و قرحه عنبیه آنست که بیلیه گویند و آثار قرحه عنبیه آنست که مقابل سیاهی چشم نقطه سرخ تشنج بعروق سرخ پدید آید پس اگر این ده کثیر و وسیع باشد قرنیه را بتنگاند اگر از کثرت ورداست خالی بود تحلیل می پذیرد بلا خرق و آثار قرحه قرنیه آنست که در سیاهی چشم سفیدی پدید آید و وجع و ضربان در همه میباشد فائده قرحه که بظاهر قرنیه افتد چهار گونه ست یکی آنکه بظاهر سیاهی نقطه وسیع پدید آید مانند دخان دوم آنکه نسبت باول عمیق تر بود و وضع بسیار فرانگیرد سوم آنکه بر کناره قرنیه پدید آید و مقدار سی یک ملتحم فرا گیرد چهارم آنکه بر سیاهی چشم مانند شعر و صوف سفید پدید آید اما قرحه که بباطن قرنیه افتد سه گونه ست یکی آنکه عمیق و صاف لون بود و خروی بجای و رس ماند و خشکاریشه گذارد دوم آنکه نسبت اول فراختر باشد و در عمق کمتر سوم آنکه چرک بسیار کند و خشک ریشه گذارد و اگر مدت دراز گردد و طوبات چشم را زود یا دیر بعضی دبیله همین ست و انواع سه گانه قرحه ساده غریبه که از این انواع خارست واما آنست که عروق بسیار وارد و در هر موضعی از چشم که برآید شهما و عروقها متشنج پدید آیند بمثال شبکیه و این قرحه اگر طبقات را فرا هم گیرد و ملتئم گردد بدبیله و الا تقلیل عین منهاء و سبب این شبکیه ست فائده سالمترین قروح آنست که بملتحمه بود و ملتحم را زود بهم کشد و اگر زود بهم نکشد و بقرنیه و سفید چشم قادر بود و عکس این بدتر خاصه اگر زود حدقه مقابل مروک باشد علاج دشوار نکنند قیفال نزده قدر قوت خون برآرند و هر هفته قیفال نزده قدری خون برآورده باشند پس بطبیخ بلیله و سهل صفرا تنقیه کنند بدعات اگر قرحه قریب بسماق کبر باشد وقت خواب توتیای خواهند که آنطرف بلند ماند تا ریم و رطوبات جمع نشود و از آنها فاسد نسازند اگر قرحه قریب بسماق اصغر بود چنان خواهند که زمین گوشه بر بالین ماند تا ریم هم بآید و از آلایش دوری و عطسه و اغذیه غلیظه پرهیز اگر قرحه قوی و با وجع و ماده گرم و سوزان باشد شیاف بیض بشیر زن یا به بیاض بیض حلکره چکانند شیر مضیست اگر قرحه رو بپختگی نشود و اعاب حلبه مغسول اعاب کتان مغسول آب کلیل چکانند وقتیکه ریم ظاهر شده و برای جلا و تصفیه شیاف آبدرو زر وارند و اگر ریم غلیظ باشد و دیر بپختگی گردد آب حلبه مغسول غسل بکار برند تا زود گردد و بآسانی برآید چون قرحه پاک گردد شیاف یاسیفن کندری وغیره که ملتحم باشند بکار رانند و قتیکه قرحه پر شود شیاف احمر لین کشند اگر قرحه باقی ماند انچه برای ثباب آثار قرحه جدری مخصوص ست بعمل آرند و اگر قرحه بلند شود و موسع گردد او دویه که قابض و مقوی باشند و درشتی نیفزایند بکار برند قول الازرو بیر بعد فصد و تنقیه بادام بالجبن و مهند افذیه لطیفه خورند مجبر بر بساق نشنند لطارات بندند و مالند اگر خون سائل باشد شاه تره نکشند شناسته انزدت بر یک دو کفند یا کف دریانیم سائیده یا فوفل محرق و مرهم محرق بر قرحه پاشند فائده اگر فصد مسهل وجع و غلظ ساکن نشود امید بر نباشد قول جوان کور و ولیکو بنبات چکانند دوا عنبران یاسیفن کندری بیض طلا کنند دیگر بوست خربزه تر البلیغ برگ نرسیون تر چشم را جمه ضماد کنند دیگر آب بصل بعسل یا شاه تره بگلاب یا خون کبوتر چکانند دیگر نرج مامیران باه بان صره بسته بطبیخ سرو گل سرخ تکره چشم را بند دیگر آبدوس آب سوده کشند دیگر زرشک مضفض سماق کحل کنند دیگر زرد چوب صبر مر هر یک یک خرنگوی سه عسل چهار اول زرد چوب و خرم نر بدر پس صبر مر بدر عسل انداخته در خرقه تاریک

بسته بچشم مالند دیگر عسل سرخ دو صبر یک مز عفران هر یک نیم درم آب یکنیم رطل جوشانند نصفی ماند بکار برند مزیلهٔ رخم چشم دیگر آب تمر هندی که شسته مدتی
تازه دیگر گرفتهٔ یا زجاج در چشم خلد بیاض میل است کرده نیم دانق قند مغسول بگلاب دو درم زعفران بشش گندم آمیخته چشم را شویند و خرقه آلوده نهند
نوع دهم در خیالات اگر سبب او قوت روح باصره یا شدکه در اوهام موجود نشود بدیگران مرئی نمیشود مدام احساس کند و گذا انچه در غذائی اوهمین
باصره و سائر حواس قوی بود و از اکل اغذیه غلیظه مکدره خیال کمتر گردند **علاج** اگرچه این مرض نیست اما برای رفع تشویش اغذیه و ادویه مغلظه بکار برند اگر سبب او
ظهور آثار رطوبتی و قرنیه یا مدیار دو مکشف باشد تقدم اسباب دال بر مدتی ثابت ماند و آفت دیگر نیارد **علاج** تدبیر هر سبب که باشد تا نماید اگر سبب او آفت رطوبت بیضیه باشد
یعنی سوء مزاج بارد رطب در رطوبت مذکوره افتد یا حرارت کثیر لاحق او گردد و یا برودت بیوست مکثف و منزل شفافیت رطوبت بیضیه گردد و درین تقدم اسباب
گواهی دهد تا اول مدگرم یا سببی سیرد و مرطب یا سخن یا مجفف اتفاق افتد چنانچه در امراض رطوبات گفته شد و قرنیه صاف باشد و اثر خشونت بر قرنیه نبود
و خیال ثابت باشد زیاد و نقصان نپذیرد **علاج** انچه در امراض رطوبات و طبقات گفته شد از انجا مطابق هر سبب برگزینند **فائده** اگر سبب او تصاعد ابخره
از بدن یا معده یا دماغ یا غذیه مبخره یا بحران یا قی یا غضب و غیره باشد و این خیال بسرعت زائل شود و فاصله گرد لطیف سریع الزوال باشد تقدم اسباب موجبه
در یک چشم نباشد بلکه در هر دو و بر یک حال ثابت نبود گاهی زیاده گاهی کم پس اگر سودا باشد که در شرائین حاصل گردد و ابخره او مرتفع شده بوح آمیزند
سقوطهای دوده پیش نظر نماید و چون بلند تر گردند منکسب شوند **علاج** تنقیه سوداوی طبیخ فتیمون و غیره کنند اگر قرص شوند بشیر خیار بن یا شیر انبر بس گشنیز و خاکشی و خیار تخم
سودا غافل نباشند اگر خون گرم باشد که در شرائین حاصل شود ضعف سر و گاه گاه شرارهٔ آتش در سر تخیل شوند **علاج** فصد کنند خون کثیر آرند و بعد فصد
با شیاسی عصفیه خون تبهین طبع نمایند و از لحم و شیر چنی و کثرت اکل پرهیزند و درین قسم در علاج مهلت نکنند یا شد که خون و تجویف دماغ افتد و سکته آرد اگر سبب او
بلغم شیرین صاف باشد که در معده گردد آید پس در مقدم دماغ یا در حوالی چشم جمع گردد پس وقتیکه آدمی عطسه زند یا چشم را مالد دران ماده حرکت افتد و بخارات سفید
که فرو می آیند و بالا میروند تخیل گردند تا کاتر بنبش عطسه بحرکت عین ماند **علاج** قی کنند و تنقیه بحب یا رج و یا رج فیقرا نمایند غرغرهٔ تنقیه کنند و برای تقویت معدهٔ
مبسوطه کهٔ نیسون بگفتهٔ دهند طریفلات بکار برند گوشت ماکیان بخورند و اصیتی نخته و بیگز غذیه لطیفه خورند **قول جوان کوروکین** تلیمیست انه با کوا ایمیتی
سه اونس یا ایارج جالینوس یا ایارج پانچه یخانه دهند نیسون یا میران و فاشکطراشیع سداب تجبیل کتیرا سپستان فلفل دارصینی کمون هر یک عمل نبات هر یک قدر حاجت
سائیده آمیزه یکدرم خورند عرق نان نوشند کروک میتا اوروں بعرق یا میران آمیخته در چشم چکانند عرق آنا نانس کرکل سرخ دارو قطور کنند اگر سبب او
کدورت یا جزای بچشم از جانب پهلو باشد نازسط پس تخیل کند که شخصی ایستاده است و باشد گمان انکه نفس الامر است متفت آنجانب شود و این خیال لازم
میباشد تا که کدورت رطوبت زائل نگردد **علاج** تنقیه داده و اصلاح غذا نمایند شیاف مرارات با سلیقون و شنائی کشند گر یا سی نباشد فقط تعدیل کافیست
اگر سبب او حصول ماده در دماغ باشد و بسبب چیزهای ازان بر طبقات ریزد و قتاً بعد وقتاً پس در وقت ریزش آن تخیل کند آنرا که چیزی در خارج از محل بلند پیش روی
وی فی نفسه و باشد که ازین خیال گمانی بر سد و استدلال بر قطع موجب از رنگ خیال توان کرد **علاج** حسب داده و حال مریض بفصد و اسهال و قی تنقیه کنند
و بعد از تنقیه برای منع انسباب داده چشم را شربت خشخاش دهند اگر رسند که قبض داده آفت دیگر خواهد آورد شربت نذهند و بعد سوسات انجا داده را مجری میتی قی
نمایند **فائده** نوعیست که شی واحد از مسافت بعید شیای کثیره نماید سبب آنست که شعاعهای رطوبت مابین بصر حائل گردد و هر نقطه حسب قدر خویش از

جرم مبصر و پیوشند و بسبب فرج و خلل که فیما بین سطایا است یک چیز بسیار نماید **علاج** تنقیه سر و معده کنند و از غلظات و جماع و کثرت اکل پرهیزند

قول جالن کور و دو مرض خیالات تا سی سال میماند تلیین طبع کنند تا هر روز دو سه اجابت شده باشند و سعوطات بکار برند شخصی که ضعف بصر و داغ دارد خمر کهنه دروی ماهیران و برگ گل مامیران کتم اسطوخودوس بادیان دواولنس تر کرده قطره نموده با شهد نرم طعام نوشیدن مداومت کند و بعد تنقیه تا مرگ تنها کوه مزنجوش قرص غار یقون ماهیران بادیان فوسانیده سعوط کنند و قهقه یاده نضج رسد عوض آب طبیخ سالسا فرزیا تا شش ماه نوشد پرس گوش و اصل اذن از دزاریح خرول فرفیون همیر داغ دهند که در امراض چشم نافع است **فصل یازدهم در امراض پلک مشتمل بر چند نوع نوع اول در کمنه جفن** سبب او اینچره غلیظ است که در پلک و طبقات محتبس شوند تقل جفن و چون از خواب بیدار شود دریابد که در هر دو چشم یکیست و موضع آن سفید نماید و ضعف بصر آرد و حکه پدید آید که ساکن نگردد مگر آب گرم **علاج** بحب بنفشه ایارج فیقرا تنقیه کنند اغذیه لطیفه خورند هر صباح حمام نمایند بعد تنقیه شیاف احمرین شیاف ابیض کندری کشنیز نظار هر پلک شیاف عنفران شیاف اسود طلا نمایند آب حلبه شیر زن آمیخته چکانند لعاب کتان لعاب حلبه لعاب تخم خطمی لعاب تخم خبازی لعاب اسفیول برابر جوش کرده قطره کنند صفرت بیض بدهن مرد وقت خواب بر چشم بندند **نوع دوم** انتوت مدبر سایده یا شاذنه سایده در چشم کشند **دیگر** برگ مرزنجوش یا برسعل آمیخته بر کمنه نهند **دیگر** نانخواه بعسل یا کمون آب ترب یا پوست ترب بعسل یا زوفا آب بنفشه نما دکنند **نوع دوم در حرب الاجفان** و چهار گونه است یکی انکه زاده شود در باطن پلک قدری خشونت مع حمرت و حکه پدید آید پس اشک همی برآید و این اجرب بنبسط گویند و اگر بعد سه گرم بسبب استعمال مبردات مفرطه پدید آید **علاج** قیفال نزنند اگر بانعی بود بر تفاحیات کنند بقوع هیله بلیله تنقیه طبع نماید بعد تنقیه روشنائی با سلیقون شیاف احمرین در چشم کشند اگر غلیظ و سخت باشد و بتدبیر مذکور زائل نگردد بعد تنقیه سر پلک اگر دانیده در باطن پلک بموضع مرض شرط خفیف زنند و بعد شرط آن موضع را سیل یا شیاف احمر حاد بخر شند تا خون بسیار رود و خشونت زائل گردد و چرم پلک برقت اصلی عائد گردد پس گلاب و قدری سرکه بدان بسیار سانند تا تسکین الم و سع القصاق کند و تا که کار از تنقیه و غیره میسر شود دست از شرط و خر شیدن کشیده دارند الا عند ضرورت مداومت حمام کنند **طریق** کشنیز می هند شاذنه کشند مرغ نخود ماش تقشر خورند دو سه روز نگذرد که از انجره ماده عفنه در باطن پلک انهای خرد و سفید سر بر پدید آیند و باشد که ماده انجره مذکور بسبب احتقان یکمیفیت مالخه تکثیف شوند و این را جرب حصفی گویند و از شان نیست که پوست رقیق از روی انها منقشر شود و چون ادمان نپذیرد و در علاج مهلت رود و سعه پدید آید و در مقله فساد متعدی شود و سیل آرد **علاج** قیفال نزنند تنقیه بطبیخ فقیمون نمایند اغذیه لطیفه خورند چون این نوع در سطح غشا میباشد و در غور پلک عمق ندارد باید که حک و خر شیدن در بر نمایند که خرق صفاق و فساد چفن می آرد و استعمال شیافات حاد قبل از تنقیه درین نوع است و بعد تنقیه سر خالی از ضرر نیست پس هرگاه که استعمال شیاف خاد اتفاق افتد بسبب ضرورت باید که عقب وی برود بنفشجی بکار برند تا تسکین حرارت کند **برود بنفشجی گل بنفشه کشنیز** بریان صمغ عربی کتیرا هر یک یک نشاسته سه سایده بسرکه سرشته بسایه خشک نموده سایده با مبسر که سرشته خشک کنند بستوره پاپس آمیخته کرده دارند **سوم** انکه زخون محترقه در باطن پلک دانها نماید چون دانها بیچو دانها انجیر پدید آید بعضی بعضی ملتصق بود و سدید الاسافل و محدود الراس باشد دانها این گونه دانها نوع سابقه بدست **علاج** فصد دست و جبهه دماغ کنند تنقیه بطبیخ فقیمون نمایند بتکرار و بعد تنقیه شیاف احمر حاد کشند پندر و زد شکر طبرزد یا کف دریا یا بمبغ مدور الراس با بستگی خرشند تا پلک برهیئت اصلی آید بعد حک شیاف ابیض کحل کنند تا تسکین حرارت دانها حاصل گردد

یا بعد خراشیدن کون نمک خایه آبش بچکانند و بعد سه روز شادنه مفسول کشند و در اصفر و در اغیر شیاف اصرلین انفع و هم مفید اغذیه لطیفه سبک تخم
چهارم آنکه سودای عفنه باعث این شود و لونش سیاه بود و خشکر شبیه بدا باشد و این از همه بدتر است و علاج اگر ممکن بود علاج تنقیه تن از سودا کنند
فصد و محاجمت نمایند پس تنقیه دماغ بجب ایارج و غیر آن سازند تدبیر تلطیف کنند هر صباح حمام نایند اگر سود ندهد بعد تنقیه تمام بقند یا برگ بنجیر یا با آهن بخراشند
و قوانین سابقه که برای تدارک حک ثبت شده مرعی دارند **دور و ابیض** اقلیمیای فضه صبر سفیداج هر یک ۵ دانیون ۵ نشاسته سی گیرند است صمغ عربی
چهل گل سفید شصت آب بادیان پرورده دور کنند برای ابتدای مدافع **اطریفل کشنیزی** هر سه هلیله بلیله آمله کشنیز برابر سایيده بروغن چرب کرده بدو
سه چند عسل یا قند مقوم آمیزند شربتی دو تا پنج درم قوی معده مزلیه صداع و رمد و وجع اذن کذا انجره باشد **اطریفل کشنیزی** هر سه هلیله بلیله آمله هر یک یک
کشنیز پنج قند مقوم بگلاب و بید مشک سه چند برای غشی و خفقان گرم و ضعف دماغ و اطفای انجره نافع **اطریفل کشنیزی** هر سه هلیله بلیله آمله گل سرخ
خشخاش گاودبان هر یک پنج کشنیز هیل پنجدرم نبات و چند تخمین کمپنج نبات و تخمین تو تم کرده مشک یک نیم سکر و پلو زعفران بعدرم بگلاب سایيده
آمیخته نیل ادویه دیگر سایيده بروغن بادام چرب کرده آرند شربتی ششدرم لعوق گاودبان مقوی دل دو دماغ مزلیه خفقان مانع صعود انجره از معده و مرارت
دوا البقر کشند مزلیه چرب جفن دو شم و انتشار ریه و حمرت پوست جفن **دیگر** حنضل یا زید البحر یا قشر بیض محرق کشند و از ادویه مفرده که در حکه چشم گذشت
بکار برند **دیگر** عفص سبز فرو رکنند و سه ساعت پاک کرده دانیون **دیگر** تخم سرمق نبات برابر سایيده کشند **دیگر** اقاقیا صمغ عربی شیاف ساخته موضع
چرب را خراشند **دیگر** صبر اشق قلقطار محرق آبنوس محرق آب پوست ترنج زهره مرغ هم مفید اند **دیگر** آب غوره جوشانند نصفی ماند در آفتاب نهند کف خشک
شود پس بطبق مسی آب سوده کشند **نوع سوم در حسا و غلظ جفن** سبب او انجره غلیظه ست که در باطن پلک گردآیند و در افتتاح و تغمیض پلک عسر معلوم
شود و وجع و حمرت پیدا بود و این را حسا گویند و این گاهی در یک گاهی در هر دو جفن باشد و غلظ آنست که در باطن پلک غلظ پدید آید و توهم شود که جربست
و چون پلک منقلب سازند هیچ ظاهر نماید و غلظ مخصوص بر پلک بالاست و در اسباب حسا انجره غلیظه الیبس میباشد و در احداث غلظ مائل بر طوبت و سعه
از لذع و سبب این انجره یا حرکت مشتی و غیره ست که بدان سبب ساکر کشایند و عرق آید و از وصول هوای باره دفعه با جفان زیر پوست بزگرد و با آنکه رطوبت
تولم سبب عدم تحلیل انجره کثرت پدید آید و سوی سر صعود کرده در پنجا بند گردند خاصه در شبهای سرما یا آنکه اده و جب که خلای بوده تحلیل او ده و کثیفیه غیر لازم
یا قیا نماند باعث غلظ شود یا آنکه اده رمد سبب اطلیه اده غلیظ گردد و باعث این شود **علاج** نضج ماده کرده بطبیخ افتیمون تنقیه کنند و برای تلیین موضع و
تحلیل ماده بطبیخ بابونه اکلیل بنفشه برگ خطمی نکباب کنند و جفن را بدست مالند که مدبر تحلیلست حمام نایند شیاف احمر کشند لاجورد حجر ارمنی خسته تم محرق
عفص کل کنند اخیر سه چند آب بصل ابیض با دنبان سبز لعاب تخم خطمی لعاب حلبه لعاب اسپغول در چشم بچکانند بنفشه تشیرز بن پخته یا مادام
خایه ضماد کنند اغذیه لطیفه خورند **فائده** نوعیست از حسا که آن را یبوست العین گویند و این حکه با ماده میباشد و درین حاجت تنقیه نیست فقط ترطیب
کافیست **علاج** آب گرم بچشم رسانند بطبیخ اشیای مرطبه نطول کنند ادهان مرطبه بر سر مالند **قول الرازی** بر گر جفن غلیظ و سخ باشد و آب کثیر رود شربت
بنفشه آب تمر هندی شیر خشت تر خبین تلیین کنند اغذیه سبک خورند عدس مقشر شحم انار بشلغ جوشانده روغن گل آمیخته وقت خواب بر پشت چشم ضماد کنند بعد
تنقیه با سفیدون کشند سه جا اگر گرم نشود و اگر گرم بر سر مالند بنفشه پخته ضماد کنند زیت غلیظ کشند **نوع چهارم در برد و طوبتی**

غلیظ است که در پلک گرد آید و منجمد گردد مانند تگرگ سفید گردد باشد و اکثر بطاهر جفن مانند دگاهی و جمع کند و گاهی حکه آرد و بحک استلذا و یا بدو گاه بنیز و جمع
بود **علاج** لعاب حلبه لعاب کتان چکاندن اشق قنه را بتیخ صنع البطم بسر کرده و عکر الزیت گداخته ضماد نمایند اگر ازین تحلیل نپذیرد بمبضع در عرض پلک نیمگاف فند
و بمیل بیرون آرند چه اگر در عضو متشبث نیست بلکه جداست و بعد اخراج زود در صفر پاشند و اگر در باطن جفن بود پلک اگر دانیده از پنا تگاف بر آرند چشم
باگرم مشویند و دوا نسب پیدا نه دو پاره نمود ه گرم کرده سنند مغزان بسل آمیخته ضماد کنند سعیه سا ئیده و غن بلسان و م حمام آمیخته گذارند **دیگر** ذباب مغرور که
یا روغن بلسان یا سپیدو شمع نالمند **دیگر** زنوار اول مغیره حضض آب کوکنار طلا کنند بعد ظهور نضج رکال و لیوا رخام کهنه آب سوده طلا نمایند اگر سرعت نضج مطلوب
باشد زرده چوب قرنفل با ک سوده یا خانه زنبور طلا کنند **دیگر** بر جاک گردن مازیر نرخ مجامت کنند یا علق گذارند **دیگر** ودع آب سوده یا دال بره سوده
یا سفیدج بسر که سوده یا آتر روت زعفران بگلاب سوده طلا کنند **دیگر** مگنه سر یک درم موم نیم درم لادن دو دانگ راج کنیم دانگ بوره اسفی پنجدرم بر بون عنبر
سوسن یا زنبت آمیخته گذارند دو نسخه مرکنند بر هر یکه دو درم لادن زاج بوره اصفی هر یک نیم درم موم یک درست **دیگر** راج موم آمیخته ضماد کنند **دیگر** ودع کرده یک دانگ
قنه چهار دانگ آمیخته ضماد کنند مرلیه شیره هم **دیگر** بیلند زرد شبانروز بگلاب تر کرده چکانند **دیگر** سرد روس با آب بزدوده یا قرنفل آب بوره یا شنگ زعفران آب سوده
یا قرنفل مویز آب سلیخه طلا کنند مرلیه شورجفن **نوع پنجم در تحجر** ماده او اغلظ سوداویست که در جفن تحجر گردد **علاج** قیفال زرجانب علت زنند پس تقیه بحب
قوقایا حب ا یاج نمایند پس از هفته آب گرم مالند اسفیج آلوده نهند روغن بنفشه موم مغز عظم گوساله آمیخته طلا کنند اگر تحلیل نشود م مرهم اغلیون نهند اگر تحلیل نیز نمود
پلک بگدانند و آن موضع را با آله آهنی که مدور الراس باشد بتگاند و بناخن بفشرند تا بیرون آید و اگر اعود برسند کناره جرح را بقراض برگیرند تا التحام مدیر
پذیرد و ماده پالاید و عضو پلک گردد و بعد اخراج نمک کمون سائیده پاشند **فائده** اگر سبب در م ایارج باشد بعد تقیه عسل صبر چو یک بشت و نیم در م رجا
در م جوز سرو عضف هر یک دو درم زعفران در م آب سه طل جوشانند نصفی بازپخته اسفیج تر کرده گرم گرم وقت شب بر چشم گذارند شسته خوابند بدستور چند شب
اگر تحلیل نشود ایمپلاستر وناکیلا نوگذارند **نوع ششم در شعیره** دمیست دراز شبیه بشعیر که در کناره جفن پدید آید اگر هم رنگ پلک بود ماده او مفصله غلیظ محترق
دمویست و اگر نگرش سرخ باشد زرد ماده او در اکثر خون خالص باشد و این را عروس خوانند **علاج** فصد کنند تنقیه دماغ نمایند تقلیل غذا سازند ترک
اکل شب نمایند و در ابتدا صبر حضض ما یشا گل ارمنی با آب کاسنی طلا کنند و چون از ابتدا گذرد شمع گرم مایه رهم م اغلیون مایه رهم کهین گذارند نان گرم چند بار بنهند
پرگس و رکرده مالند اگر بتدابیه مذکور تحلیل نیابد شیره را بتیغ برکنند و بناخن یا بمقراض بردارند و ساعتی خون قطن و هندبی فرو رهفر پاشند **دوا** سیل
بشمع گداخته آلوده بر شعیره نهند گرم گرم چند بار **دیگر** خون کبوتر بچکانند **دیگر** گرد جو بقنه آمیخته ضماد کنند **دیگر** اشق بسر که یا سفیدج بسر که یا صبر آب کشنیز طلا
نمایند **نوع هفتم در کدکد** و ریست صلب که در جفن پدید آید مرش تیز بود و چون پخته شود مدبر آید **علاج** تنقیه و تقلیل غذا و قیره بدستور شعیره کنند
موم روغن مالند آب گرم شویند شیاف اجم لین کنند اگر کافی نبود م اغلیون گذارند یا بوته اکلیل حضض نوشادر ضماد کنند اگر صلب بود برگ خرفه
بروغن بنفشه ضماد نمایند اگر پرده جمع نشده صندل گل مختوم و اگر جمع گشته اشق آب کشنیز موم روغن گذارند اگر نضج نشود بدستور شعیره قطع کرده در دو صفر
پاشند **نوع هشتم در توته پلک** بحمیت زائد سرخ مائل بسیاه و نرم مانند توت که اکثر در باطن پلک اسفل متعلق باشد گاهی در پلک علی پدید آید و گاهی
باشد که خون از وی روان گردد و بسبب او خون فاسد محترقست **علاج** فصد کنند مسهل دهند از طعمه گرم بنهارا نگیزند پرهیز دهند بتنقیه آن ا

بعصاره بردارند و بقراض قطع نمایند از پنج تا عود کند بعد قطع نمک کمون خایده آنیش چکانند صفرت بیض مرغ در آمیخته نهند اگر استیصال ممکن نبود بعد قطع جفن بیرون کشند و بر قوته مابقی ادویه حاد چون زراوند نگار زاج مرتک کندر لوشادر شیاف اخضر و شنای نیز بند و ساعت دارند تا آن موضع سیاه گردد پس دوا جدا سازند و چند بار بشیر تازه شویند تا چشم آسایش یابد بعضے گویند که بغیر قطع ادویه مذکور بکار برند و پنبکه را آهن بخار نرند و در روغن صفر بشیاف آهرگذارند و همیشان کنند تا که متاسل گردد **دوا** زاج با قلا جاورس زرد رکند برگ مورد سوخته زیره سفید زیل موش سبد محرق ایرسا سلخ اندرانی آب انار ترش الفه **نوع نهم در سلعه پلک** جسمیست زائد جدا از پوست و گوشت و غشای خرطه مانند دارد **علاج** تنقیه کنند آرد جو با بوره خطمی مقل اسق لعاب کتان قند انجره ایرسا مرهم دواخلیون نهند تا از مولدات بلغم پرهیز نماید اگر فتق نشود بوست پلک بر فتق از پس نا فتیگا فتد تا سر مقطع بغشائی سلعه سپس آن قدع غشا بالتمام بیرون آرند اگر قدری باقی ماند دوباره حاد بر وغن گاو آمیخته گذارند تا باقی مانده را بر آرد و اگر غشای سلعه جرح رسد در طوبتی آرد بر آید علاج عهم گردد و سلعه معاودت نماید **نوع دهم قولول پلک** سبب او ماده سودا و است **علاج** تنقیه سودا کرده عکر از زیت چنانکه ممکن بود بر و مالند شونیز نمک بسر کرطلا کنند سبب بیدانه دو پاره کرده بنادند تا را بر غیم ممکن نهند و هر روز سخت تر کنند تا خشک شده بیفتد اگر تحلیل نشود بمقراض گرفته بناخنگیر قطع کنند و زمانی خون رفتن دهند پس آن راج پاشند **نوع یازدهم در شری پلک** پلک خارد و چون خارد رم کند و بدان ماند که زنبور یا حیوانی دیگر گزیده سبب او غلبه خون یا صفرا یا بلغم رست در آن موضع حرمت و رم تمدد و صفراوی تلت و رم کثرت لذع و رقیقی بادین و رم دمعه قلت لذع **علاج** تنقیه بفصد و مسهل سب ماده کرده اصلاح غذا کنند شاه نک شسته چشم آب غوره شویند شیاف احمرلین کشند پس مروسی و صفراوی بطبیخ گل تنقیه برگ کاهنی نیلوفر سبوس گندم آرد جو نطول کنند نشاسته مصفی آرد وجه دهن و رو خیزران بیاض بیض حضض صندل آب کاسنی و در صفراوی آب جی العالم آب خفی آب کدو طلا کنند و در ملغمی آب گرم و سرکه کاهند یا طبیخ بابونه کلیل گل تنقیه نیلوفر سبوس گندم آرد جو نطول سازند **نوع دوازدهم در نمله پلک** بخورد سرخ سودان قلیل الورست ریش شده پس گردد و مژگان بریزد و نکه بدان نماند سبب او صفراوی محرقه است **علاج** تنقیه صفرا و تسکین داده کنند پس شیاف مایتا زعفران کنند و حضض طا کنند شیاف احمرلین کشند نقشه کلیل برگ کاهنی جوارشی لاجورد مشاوخ کشد از اند شیر و لبه صفرا پرهیز نند **نوع سیزدهم در سقفه پلک** در بن گان سوسه پدید آید باشد که ریش شود و مژگان بریزد پس وغفونت نماید اگر بلغم بود و غفونت بلغم سفید بود **علاج** تنقیه کرده شیاف احمر حاد و شنای بایلقون کشند پوست سماق را زن سخت یا کاغذ سوخته بر وغن گل آمیخته طلا کنند اگر کهنه بود بشرط زنند یا بنبکه خارند چنانچه در جرب گفت شده از غدد یا ته حریفه شیرین پرهیزند **نوع چهاردهم در شرناق** جسمیست شبیه بحمی که بر پلک بالا پدید شد بقبیل گرد و پلک بالا سه لگرد و مانند چشم مالم تا فتد رو آفتاب بدان نگرد و گریند لشکر پالاید و منطقه فتد و چون اصبع سایه بر وسطه ارهم کشاده بر پشت چشم نهند و بران اعتماد کنند و میان هر دو اصبع فروتی پدید آید از انکه دو جسم نیستند شبیه بست حرکت نمیکند خلاف سلعه فرق از سلعه چنین ست بسا صاحب نگاه در خزاله و طوبتین اگر قدر **علاج** باشی تنقیه صعب کنند حجامت نماید قدری مرهم طوبتی آفتاب بر و زند از اند منطقه پرهیزند چنین پاکوشند عالم از مولدات بطبیخ گلیل یا بونه و غیره محالات تمکینکنند تنقیه سابقون کشند چنین شیاف یا مشا قلیل رسد قدری زعفران آب سپید او اطلا کنند و دو صفر نیشند اگر تبدا پرهیز نشود یا بکه سطبر رنج او عرض نگاه فتد و خوارین تیگاه چندان باید که شحم رسد از دو تجاوز نه شحم نکند الا آفات عظیم پدید آید چون بتق بطول بر است کرده خود شحم پدید آید آن را خرقه کنار گیرند از دست نفشارند و پای آهنگی بر است و چپ گردانند و بضمانند تا بالتمام بیرون آید کن خرقه بسر کرده گلاب سرکه بر شحم گذارند گدری یا مهیا شده

نمک سائیده بر وی پاشند تا باقی را بخورد و چه اگر باقی ماند موجع اشد و رم حادّ آرد و موضع شق صلب گردد و اگر کشادن مانع آید اگر قرصه بکار ندارد نوعیکه یاد کرده شود لیکن از انکه خمیر چیزی پلکست برآورده میشود بهست در حفن عارض میگردد پس چنانچه باید منطبق نمیگردد و لهذا حتی الامکان بکار نمیکنند **قول علی بن عیسی** شفعی اشتاق پدید آید قی زود و اغلب وزود موجع هنگر تهم قاقیا حضر ضمادها یکه ذکر شد بسیار نافع است **دوا** نظر انکه اگر قرحه آب در وی باشد گرفته دوا باید آب شسته بسا خشک نمود کشند و بگلاب شویند عدس تودند روغن بلسان بر ان طلا کنند **نوع پانزدهم در عقده پلک** سبب او رطوبت غلیظ سودا ویست که از سر بر پلک ریزد و در انجا بتحجر گردد و بر پلک بالا اکثر افتد و سه گونه هست یکی انکه ماند سلعه متحرک باشد **علاج** اگر غائر نبود بپوست بالای عقده در عرض شق بنگاه فند و کنار های شق بسنارات گرفته از وسوی عقده کشند و جدا سازند پس عنباسی که بالای عقده محیط هست چون مرئی شود آنرا بهمانسان که گشتند تمام عقده بیرون آید باحتیاط تمام اگر عقده غائر بود پلک را سوی داخل گردانند و باطن پلک را از بالای عقده بخیه که گفته شد نگاه فند و بر آرند بعده کمون خامیده آبش نچکاند و نخلد بدارند تا التصاق نیفتد دوم انکه سخت باشد و حرکت نکند **علاج** آب گرم نطول کنند انگاه بنمایند تیر وطی گذارند چون نرم شود هم بهمان طریقیون لعاب حلبه لعاب کتان بکار برند اگر تحلیل نیابد واگذارند و آهن داد و یه حاد کار نفرمایند زیرا که در قطع وی غیر تعفین فائده متصور نیست و باشد که ورم عظیم خطر آرد یا بعضی گفته که بعد تقیه تمام عقد را بمقراض بردارند و زبانی شبیه بخون بند نکنند تا بعضو نگیرسیل نماید و پلک از ورم رهین ماند سوم آنکه در سطح جلد منبسط بود و ورم او عضو شبیه نماید و رنگش مانند توت سرخ یا مانند باد نجان باشد **علاج** در هر اندک مدت استفراغ لازم دارند تا ماده کثرت نگیرد و از اطعمه غلیظه پرهیز فرمایند و در بن کسی نوع ماهی نیز ندهند که استیصال او متعذر بهست و ایضاً قبول التیام نمیکند **نوع شانزدهم در جراحت قرحه پلک** سبب او یا اسباب خارجیه بهست یا ورم حادّ جمع شده منقرحه گردد **علاج** اول عدس پوست انار پوست پسته سر کرنجته ضماد کنند بعد سقوط خشک شیه زعفران بصفرت بیض آمیخته یا بنیاف کنند مرکب ساخته استعمال نمایند **فائده** اگر از آرد سفوف اسپرک و روغن بلاغه دارند اگر قدری پوست گنته باشند دو ندکه بیم شقه دارد بلکه از زوت صبر بکار دارند اگر کهنه شود و پوست نبر آید قدری مرهم زنگار گذارند اگر قدری کم مرهم بریده باشد مرهم از سبار زوت قشور کنند زعفران دم الاخوین و روغن گل ساخته گذارند اگر یا جرح صدع باشد فصد و استمال کنند اگر سبب او ورم پلک باشد که ریش نشده اول فصد و مسهل کرده تدبیر قرحه نمایند اگر بعد بریدن تشنج پدید آید پیه بط پر یا کیان ۱۱ کنند اگر استر خا شود و دود صنوبر آب مزرعجوش مالند و مداوم آب نیمگرم شویند **نوع هفدهم در تشنج و انتفاخ جفن** و ریست یعنی که در پلک پدید آید یا ماند در مرسع لونش سفید مائل بسرخی یا کبودی باشد **علاج** اگر سبب سودا ضعف احشا باشد چنانچه در سوء القینه و غیره لونش همرنگ بدن بود و ثقل نباشد تقویت احشا کنند اگر سبب کثرت بلغم بود لونش سفید و من ثقل بود تنقیه بلغم کنند اطریفل کبیر خورند صبر سبر که طلا نمایند سرکه آب گرم آمیخته پلک را شویند اسفنج تر کرده بنهند بطبیخ بابونه بفشانند کلیل کما و کنند بر گ خطمی یا برگ خروع ضماد سازند اگر سبب خون باشد لونش سرخ بود قیفال زنند شیاف ماهیتا صندل آب کاسنی طلا سازند **نوع هیزدهم در رزقت و خضرت جفن** سبب خمو تی عنیف و عقب فصد ملق و زائیدن اکثر افتد یا از خون که بر پلک ریزد **علاج** اگر جراحت باقی بود و مانعی نباشد فصد کنند و مسهل دهند مرداسنگ صندل بگلاب سوده طلا کنند جراحت اکمل شود سنگ فلفل آب سوده یا سفال نوشاب بر هم سوده یا تخم تر ب آب سوده طلا کنند نمک آب آمیخته گرم کرده بنهند آلوده نهند و بنمک سحوقه کاو کنند **نوع نوزدهم در استرخای جفن** گاه باشد که چون رهعارض شود در پلک استرخا پدید آید گاه بدان حد رسد که پلک

پرداشته نشود سبب این وقوع استرخاست در عضلات **علاج** اول تنقیه بدن کنند اگر حاجت باشد بعلاج رد کوشند حسب سبب وقتیکه مذاکل شود
واسترخا باقی بود عروق داخلی بینی کشایند صبر مرا قاقیا مایتار عفران با آب مورد تر سرشته یا صبر مرا قاقیا و دورم مایثا افیون هریک چهار دانگ زعفران
دو دانگ با آب مورد تر بر یک دارو و جبهه ضماد کنند شونیز عفران کوفته صره بسته بوینند روشنائی باکیفون کشند اگر تبدا بر یک برموضع بقطبین نشود
نشتر کنند باید که یک را از اتاق اکبر تا اصغر ورود تخته چوب که بسیار سبک باشند بندند پس حسب قلت و کثرت استرخا یعنی در موضع که استرخا بیشتر بود از انجا
بیشتر دو جانیکه کمتر باشد ازان موضع کمتر تر یک ایمقراض بر بندو بعد قطع سه چهار جا بدوز بندو زور صفر پاشند نمک زیره خاکیده آبش در چشم چکانند روز
سوم یا چهارم رشته بمقراض بریده بر آرند و هم بکار دارند **فائده** اگر بطور فالج ولقوه باشد بیانش در اسنجا کرده شد و گاه باشد که وقت فصد گرگ بسبب
خطا و تر که یک ابرو داشته میدارد از طرفی بریده شود دیده بسبب یک مسترخی گردد گاه واقع لاندرو با خص حین فصد بنت الملک فالمالک بقطع
نوع بیستم در التصاق الجفن گاه باشد که التصاق در یک گوشه بود گاهی در هر دو گوشه گاه باشد که هر دو یک زنگار تا کنار دیگر متصق گردد
یا چشم با یک قرحا فتد و مدتی چشم بند ماند و بدین سبب موضع جراحت متصق گردد و یا سبل یا تاخته گرد برداشته و آنجا را بنگ زیره یا باید داغ نکرده و رعایت
کرد بعد قطع شد لازمست بجا نیاورده بدین سبب التصاق لاحق گردد **علاج** اگر یک کشاده بود میل اندر کنند و یک ابرو دارند و موضع بهم رسته را
بست یا صنارد از هم جدا کنند و اگر بلتحه باید قدیمه رسته باشد با تنگ و احتیاط بردارند تا یک بسیار کشیده نشود و نه بیست که قرنیه یا یک برآید و چشم از جا برقا
شود و اگر هر دو یک بهم پیوسته و میل اندر نرود و یک ابرو صنارد اندکی بردارند با تنگ پس با کد کشایند یا یک از جانب باق صغرا از انجا که یک و ملتصق
شده بلنگا فتد آن قدر که میل در آید پس میل در آورده یک را بردارند و از مقراض جدا سازند هر چونکه باشد بعد افتتاح زیره نمک خاکیده چکانند پنبه کهنه
بهمن و روحبب کرده مایمین هر دو یک گذارند تا بهم نچسبد و صفرت بیضی بهمن و دو سر رشته بر پشت چشم نهند و بیضا پس بندند و چشم را حرکت داده
باشند تا باز نچسبد روز دوم کشاده باز زیره نمک خاکیده چکانند روز دوم بیضیه و مغن گل بکار بندند بدستور سه روز و روز چهارم شیاف بنت حاجت کشند
اگر دیرین عرصه چشم و رم کند فصد و مسهل هر کدام مناسب افتد بکار بندند بعد تنقیه اطلیه گذارند تا دو مذاکل گردد گاهی حاجت شود که تا ده روز میل اندر کنند
و زیاده هم مرهم سفیدباج فرو رتوتیا بکار بندند تا جرح برگردد اگر بیاض افتد تدبیرش کنند پس تقویت بصر کوشند اگر بسبب آب چشم ملتصق شود
از نروت نبات هر یک چهار درم بدالصبر یک سایده بکار بندند فرو را طلاء **نوع بیست یکم در شتره** یعنی کوتاهی پلک و اکثر یک بالا تقلص میشود
و پلک اسفل منقلب میگردد بنجاح پس بسبب تقلص تمام باشد یا بعض و یا تواند بود شدید و خطاب چه در بدایای این مرض را نربنه گویند چه
ارنب بر گاه که خواهد چشم او وا باشد یعنی گوید اگر پلک زیرین برگردد شتره و اگر فوقین بالا ارنب نامند **فائده** اگر بادی باشد یعنی در اصل خلقت پلک ناقص
مخلوق گردد لاعلاج است **انتباه** اگر بسبب بدین پلک یا عدده یا انبات لحم زائد یا از سوء خیالات یا سوء تدبیر در قطع باشد تقدم آنها **علاج** اگر از قطع پلک
دهلوی خیاط باشد باید که پلک از موضع که ملتحم شده و بلنگا فتده و بگذارند تا میل شود و چشم را بپوشند و فیما بین شق مرهم بنته لهم قتیلا آلوده نهند تا هر دو لب بهم نچسبند و میان وی لحم نروید و اگر نده یا لحم زائد بسبب باشد باید که آن را ببرد یا بسه صنارده بگیرند و بردارند پس بمقراض بردارند پس دوای حاوگذارند تا باز

لحم زوید و چونکه باشد تدابیر مذکور خالی از قدری نیست اگر سبب او منقلب ماندن پلک سوی خارج بعد لقط سبل باشد بنگرند اگر متحمل پلک بعد اندمال متشرق گشته و بدان سبب در حفن تشنج و انقلاب باقیست تدبیر کرده و الالتصاق ذکر یافته تدارک کنند و پلک را از ملتحمه بطوریکه گذشت جدا سازند اگر چیزی عقد نامه پیدا شده باشد لعاب حلبه لعاب کتان مرهم و انعلیون بکار برند اگر تحلیل نپذیرد با آهن تیز قطع سازند اگر سبب او ضربه قرحه باشد که بر سر یا جبهه سر دو غشاء مجاله تحت متماوی و متشنج گردد و بسبب اتصال در پلک بالا نیز تشنج پدید آید و خود آن علاج حسب مشاهده تدارک آن کوشند اگر سبب تشنج مخصله بر دارنده پلک باشد علاج اگر دفعتاً افتد و ثقل تمدد در پلک باشد تدبیر تشنج استلای کنند و اگر تدریج افتد در پلک لاغر باشد تدبیر تشنج یابس سازند آماس سپید بنده دانه ترمز و غاشا و نطولات مرطبه و تضمید بنفشه خطمی شیر زن و تدهین سر بروغن بنفشه روغن کدو در امتلای هم درمیسی مفید **نوع بیست دوم در سلاق** یعنی کنار پلک سطبر و سرخ گردد و ماده ازین حریف یا ملاحت پس حکه لازم است اگر مدتی گذرد و تدارک نکنند دمگان بریزند و منابت اهداب ریش گردد و فساد وی در چشم نیز تعدی کند و گاهی بسبب عظم پلک تبر قدر خون برابه علاج اگر نو و خفیف باشد یعنی پلک گوشه های چشم بخار و حرارت اندک بود بمالا لفوه که تلیین کنند سماق بگلاب تر کرده صاف نموده چکانند خرقه آلوده نهند و وقت شب برگ خرفه یا برگ کاسنی با روغن گل بر پلک ضماد کنند یا بیاض بیض با دهن ورد آمیخته خرقه آلوده گذارند و هر صباح حمام نمایند اگر مزمن و غلیظ و کثیر الحرارت باشد قیفال نند رگ جبهه کشایند بسماق حجامت کنند بطبیخ هلیله غارقیون سرد اوکرده تنقیه نمایند و بعد تنقیه شیاف احمرین کشند آب گرم کمتر دوا نکباب سازند شحم انار عدس مقشر بمنفتح ضماد کنند اگر زمان او بدرجه کمال رسیده و سمه و انتشار بدب و قرصه جفن پدید آید باید که بعد تنقیه و التزام پرهیز شیاف احمر شیاف بیض هر روز یکبار آب باویان سوده بعسل آرند **فائده** در دموی شدت الحرمت و این اکثر شق گردد و دخان کثیر برآید فصد کنند اگر زمان نبود میان دو شانه و پس سر حجامت کنند تنقیه بطبیخ هلیله نمایند اگر طفل باشد قصد و اصلاح غذا می مرضعه کنند صفت بیض بهمن در چشم نهند و تا سه روز شیر زن تنها یا بشیاف بیض و چشم چکانند برگ کشنیز اکلیل بقدری عنفران و صفرت بیض آمیخته مالا ید و جو عدس پوست تا نگل سرخ پراکنده دهن بقرابه و روغن گل آمیخته بر چشم ضماد کنند پنج عدس صفرت بیض طلا کنند و چشم نهند روز چهارم زرد ابیض بعده زرد اصفر باشند در صفر اوی حرقت حکه صفرت لون تنقیه صفر کنند اصلاح غذا نمایند گل سرخ عدس پوست انار برابر شیر زن چشم ضماد کنند شیاف احمرین شیاف اغبر شند در رطوبت شور حکه تنقیه بلغم کنند سماق بگلاب تر کرده چکانند شحم انار ضماد سازند یا گل سرخ عدس مقشر بگلاب بخته با بیض بیض بهمن و رد آمیخته ضماد نهند و سه روز حمام نمایند شیاف سماق شند پلک القدخره شند مقشر اقاقیا راج سائیده باشند طریفل دسند نخود اب خورد **انتباه** سلاق دو گونه است یکی آنکه کنار پلک سرخ و درشت گردد و این گونه باید که قیفال نکرزنند دوم آنکه بخیر نخیزد و خاریدن چیزی دیگر نباشد باید که بسعوط آب باکثائی تنقیه و داغ نکنند پس سه بنجا آب گرم دارند مداومت حمام نمایند اگر عقب پدید آید شاه تره عنفران آب باویان ضماد سازند **دوا** توتیای سبز سنگسه بقی ابریشم حل کرده خشک نموده بگلاب سوده کشند **دیگر** فلفل گرد یا عقص سائیده در چشم کنند و سه ساعت بسته دارند مزیج جب جفن **دیگر** علق مصفی را نخون در ظرف آهنی کرده نیز آتشی نهند و نرمک ده باشند تا سوخته نگردد و مائیت خشک شود پس بقدری دهن بقرآمیخته کشند **دیگر** سماق او توتیا آب نیم مثل جوشانده خرقه تر کرده بر چشم نهند **دیگر** مغز بادام شیرین را مرضماد کنند **دیگر** تخم کرفس بیاض بیض طلا نمایند **دیگر** روغن عقرب مالند **دیگر** پیله نر دکهان شبان نو آب تر کرده یا صمغ بگلاب حل نموده چکانند **دیگر** مرکند بعسل آغشته بنیشه زن یا زیت عتیق یا تماش ترچ کشند **دیگر** ابریشم سوخته مسیاف

حنظل سندروس صدف زبدالقوزیز عفران لاجورد عفص مرداسنگ مفرد اکحل کنند **نوع بست سوم در ثقل اجفان** یعنی بطوی حرکت در انفتاح
سبب او یا ضعف و سقوط قوتست چنانچه در امراض خصوص دق یا غلظ ماده چنانچه در شراسوق و گاهی در ابتدای مرض پیدا شود **علاج** موافق هر سبب تدبیر
کنند **نوع بیست چهارم در خدر پلک** سبب او غلظ رطوبتی که بعصب جس زند یا ورم که بعصب رسد **علاج** در مادی تدبیر استرخا کنند و زخمی
الاعلاجست **نوع بست پنجم در اختلاج جفن** اگر مادی بود تنقیه کنند و آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند دلک چشم نمایند آب گرم نطول کنند زنجبیل توتیا
صبغ عربی هریک درم قرنفل دو درم مرمیران فلفل دارفلفل هریک دو دانگ شیاف ساخته آب سوده طلا کنند سنبل قسط مصطکی بروغن خیرای وغن جند
آمیخته یا دواشیشیان جوز بویه بروغن یاسمین آمیخته یا زعفران بسابسه آب سائیده مالند زنبا و موج سعد زراوند خولنجان جاوشیر طلا کنند **نوع بست ششم**
در شعر زاید و شعر منقلب اگر مویر موضع منبت خود باشد اما سرش در دو چشم منقلب بود و آن را شعر منقلب گویند اگر مو در باطن پلک فرو تر از نبت
مژه رود آن را شعر زائد گویند هر چنگه باشد سوء بقله خلد و اشک آید و چشم ضعیف شود قبول ماده کند و سبل دمعه حکه حرقت پدید آید اما سبب مومی آمد طوبت عفنه
ست که در پلک تر دیک مژه جمع شود اما موی آنداگر سر او سوی خارج منقلب باشد بقله نمی خلد و بچشم ضرر نرساند لیکن از آنکه بر حدقه مسیل میابشد مریض بر نظار
اشیا خطوط سیاه احساس میکند **علاج** تنقیه بدن و داغ بابرنج مقطر اخیره و غرغر کنند پس اگر محرومی باشد هر صباح الیله در دو منخر و اگر مبرد و دی بود بمصطکی
قرنفل خاید جوز بویه در دهن دارد و مزعفر نرمه بدیر و شانی با سلیقون شیاف احمر مرین شیاف انحفر شد بعد نقف مونوشا در یا خون ضفدع کبود یا خون گرگ سگ یا خون
کفتر سگ یا خون هدهد یا پیه یا زیاول یوز یا زهره هدهد یا خون خرگوش یا خون ساس یا بول قرد یا خون کرم سرخ یا خون دب یا زهره سگ یا زهره دب یا زهره عصفور
یا موی تر سوخته یا فیوم گوفته یا زیرمرغ سوخته یا دوده پیه یا زاغ یا گیت یا یا بعاب پیول یا خون خفاش بدین تقدیر آمیخته یا با مهنی بشش چیده و غن کنجد بریان کرده یا خون بوم یا عاد
علوی بر کرده نداز آمیخته یا افیون بخور بلیلفا آمیخته یا زبل سگ نوشادنیون کافور آب سوده یا آبنوس آب سوده یا سنداب کوفته یا نجا گذارند روغن در ظرف سفال آب
ندیده سوخته رماوش بعد توتیا سوده یا شند **قول جالینوس** بعد تنقیه صدف خرد سوخته سائیده بقطران سرشته طلا کنند یا نبرابر **قول صاحب ذخیره**
بعد تنقیه غرغر کنند و هر صباح اطریفل سفید خورند هلیله یا مرد دهن دارند بعده او کیشند **دیگر** ربعه حه علاج کنند **اول آنکه** صنعه یا گیتر یا مصطکی یا رتیج گداخته
با صبح کهربا بنشانند سوفرونی را آلوده بموی طبلی چسپانند و چندان نگهدارند که خشک شود و این چنان که موی زیاده از چهار عدد نباشد توان کرد -
دوم آنکه پلک گردانند و موی فزونی را بر کنند و در چشم زیر پلک خمیر مرده نهند پس سوزن طلا با آتش سرخ کرده بر ان موی کنده داغ دهند و هر یاز زیاده
از دو مو داغ ندهند و بعد داغ بیاض بیضی مرهم مرده آمیخته نهند چون الم رفع شود داغ دیگر دهند **سوم آنکه** پلک چشم بدو اصبع یا بصناره اندکی بردارند
دو ده تخته صاف سبک باندازه پلک تر اشند و هر قدر کز از پلک بیرون منظور باشد میان هر دو تخته گذارند و سر و تخته محکم بندند تا مقدار بدو نسد و سر عصابه دو
روز یا کمتر یا زیاده مرده شده بیفتد و اثر احتراق پدید نیاید اگر کسی را قبال دست کاری نکند اگر آب آب ندیده بورد آب صابون هر یک دو اشخار یک سائیده
با آب صابون سرشته اگر موضع آب صابون آب خاکستر یا بول طفل کنند بهتر پس سر سیل بدین آلوده بجانیکه مطلوب باشد نهند بعد ساعتی چون نرم کنند
و افزریش پدید آید و او در کنند و ساعتی آسایش داده باز نهند بدستور تا که ریش شود پس بگذارند تا سیاه گردد و خشک ریشه کنند پس دو اشویند و موم و غن
غلا سازند تا خشک ریشه بیفتد و اگر حاجت شود مرهم اسفیداج طلا کنند **نوع بست هفتم در انتشار الاهداب** یعنی ریختن مژه اگر سبب او اختلاط صفرا

یا سودا انتدای این وضع باشد آثار آنها و حرقت و حکه **علاج** حسب خلط تنقیه کنند تعدیل مزاج نمایند بعد نسبت باداب چون لاجورد و حجر ارمنی خسته خرما سوخته دندان کندر قشور صنوبر پنبل شاه دانه مقسول کحل کنند اگر سبب ضعف جاذبه باشد مداوا نسبب غذا نرسد و این عقب سرسام و حمیات حاده افتد **علاج** تدبیری کنند که قوت جاذبه را قوی کند و برای ترتیب نشریه و اندیه جید الکیموس خورند مطبات بکار برند شیر تازه انفع ترک استفراغ نمایند و اجتناب نمایند پرهیز دهند باسلیقون و شنانی اگر سبب او کثرت رطوبت باشد که درین موضع گرد آید آثار بلغم **علاج** تنقیه بلغم بایارجات و جوب کنند تقلیل غذا کنند یا مقرط نمایند خوب کنند از فواکه رطبه و بقول پرهیز دهند باسلیقون شیاف احمر شیاف اخضر کشند اگر سبب او عدم وصول غذا بسبب انسداد مسام باشد اگر سبب انسداد ماده غلیظ بلغمی یا سودا یا خون فاسد یا صفراوی غلیظی مخلوط بارطوبت بود که در مسام رسیده و این از جنس والا انقلب بود پس آثار آنها از لون پلک ظاهر گردد خصوص اعداد مالیدن پلک **علاج** آثار هر یک در یافته حسب خلط تنقیه کنند و بعد تنقیه اطلیه که در والانقلب حسب هر نوع مرقوم است طلا نمایند بعد زوال سبب و حصول تعدیل منبات مژه کحل کنند اگر انسداد مسام سبب زوال جدری یا حرق الناب باشد لا **علاج** له **علاج** بنگ ذغر اگر پوست پلک سوخته نشده و مسام باقیست گل ارمنی غربال محرق هر یک یک شانزدهم چوبه کحل کنند **فائده** چون موی بر چشم ایستاده بینائی یابد میهند اند اقدیه تهتار موی ابرو و رین خمس نوشته شد بایدکه اصبع به پیله یا گیر و غن زیت یا بگیرد و غن چرب کرده برابر زیر بقوت مالند چون سیاه شود طلا کنند حجر الیهود نخواش آمیخته مالند بوره و حصرم تو تیای کرمانی مقسول ده هلیله زرد بنجبیل عروق الصفر هر یک پنج مامیران و افلفل هر یک سه نمک هندی یک سائیده بیست و زرد آغ ره پرورده خشک نموده باز سائیده بکار برند مرهم زیر جب و بیاض و دمعه و سلاق و سل فظفه **دوا** آب زبل سپ بعسل آمیخته یا پیه آوزا مانند دیگر سلیخ احیه و زرنت انداخته چند روز در آفتاب داشته سائیده یا زبل الفار محرق بعسل آمیخته یا خراطین بسر که چند روز تر کرده سائیده طلا کنند و یگر زبل باز خشک کرده سائیده یا بگس سرد و کرده سوخته سائیده یا زبل ارنب سوخته سائیده یا دوده سر پایا دوده زبل الفار زبل زیر بار سائیده یا خسته خرما سوخته نارد ین و سائیده یا فلفل شنبد سر هر یک درهم پنبل سنه روز عفران صباص محرق مقسول هر یک یک نیم دانگ سائیده کحل کنند و یگر تخم کدو سوی تلخ سائیده کشند و بگر آرد آ تا کل باشد انار خام کرده ضماد کنند **نوع بیست هشتم در بیاض الاهداب** سبب او رطوبت از جهت **علاج** تنقیه بهلیله کابلی تربایارج کنند یا طریفل مداومت کنند طلیه که باب خود ذکر شد یا هی و فیره پرهیز دهند و اجتناب کشند غرغره عطوسات سخته بکار برند برگ شقاقل نرم بزیت یا پیه خرس سائیده یا اندرون سوخته پیه خرس یا پیه بز سائیده یا فندق هندی سوخته بپیه مرغ یا پیه پیش یا پیه سر سائیده بر مژگان طلا کنند و اگر خلقی باشد سبب او نقصان حرارت غریزی **علاج** خضاب کنند **نوع بیست نهم در فعل حفان** سبب او رطوبت عفنه بلغمیست که طبع آن را سوی جلد دفع کند **فائده** طبوبت فصلی باشد خواه صالح بگاه که حرارت غریزی یا غریبی در وی قصر نکند آن رطوبت صلاحیت حیات پیدا نماید و چون صلاحیت حیات پیدا شد از سبد فیاض معنی حیات در وی اجرا میابد **علاج** ما در اصول و هندیبا و ماده تنقیه بحسب صفرا حسب قوی یا صاحب یا طبیخ ایارج فیقرا عسل آب کاسه آمیخته غرغره نمایند بعد تنقیه آب شور یا آب سلق یا سر که عنصل یا طبیخ شبت نمک چشم را شویند بعده مرارند و طویل بدهند و آمیخته تمیل طلا کنند یا بوره سائیده پلک گردانیده پاشند گوگرد و زیت طلا کنند صبر کشند شیاف زیبق کشیدن مفید روشنائی کشند زاج یک بقدر نیم روغن آمیخته برین مژگان را مالند زیبق در زیبق گذارند بعد زمانی بر آورده پاک کرده در چشم کشند مرغ کبک بزغاله خورند و از اغذیه غلیظه کثیر الفضول پرهیز دهند **باب سوم در امراض**

گوش مشتمل بر چند فصل **فائدهٔ** گوش عضویست حفره‌وئی مرکب از لحم و عصب حساسه نفع او آنست که هوای متموج در وی جمع شود و در ثقب عظم محبری تفوذ کنند و چون مصادم عصبه گردد که در صماخ مفروش است وقت سامعه در وست ادراک اصوات حاصل آید **بدانند** که فاضل تبین حواس ظاهری سمعست زیرا که تعلم علم و قدرت نطق که صفت کاملهٔ انسانیست موقوف بر وست تا نشنوند نیاموزند از بنجاست که گر با دزاد گنگ میباشد پس احتیاط آن ضرور باید که وی از هوای سرد و گرم و دخول آب و تراب و هوام محفوظ دارند و اگر کثرت کلام و سماع آواز قوئی قرائت با آواز بلند وقتی و حرکت عنیفه و حمام و تخمه نوم بر امتلاء و سکر متوالی و اکل سبزات پرهیز دهند و طبع نرم دارند و از چرک پاک سازند و در هفته یکبار وقت شب برای تصفیه پر کرده روغن بادام تلخ یا روغن تخم چکانند که حافظ صحت و برای حفظ از تبور و قرحه هر هفته شیاف مامیثا بسر کسوده و هر چه در گوش اندازند یگرم باید چه بادیا بفعل ضرر دارد اگر چه مرض حادباشد و وقت خواب و هم در بیداری پنبه در گوش دارند یا آنها را بنسته دارند تا از وصول هوای گرم و سرد و دخول هوام مصئون باند و در امراض مادی تا که تنقیه نشود دوا در گوش نیندازند و امراض مادر زادی لا علاج اند و مزمن عسر البرء هر گاه که بساعتی تسکین وجع افیون قطور کنند باید که بشیر حل کرده چکانند و باد بان بکار نبرند که بسبب غلظ دهن خوفست که افیون در مجلی بچسبد و وجع ازاید خلاف شیر که بسبب مائیت جلای و غسالست و مانع التصاق افیون و در اخا و تسکین انفع از دهن و استعمال مخدرات بیشتر کنند که در قرص آرد خاکستر افیون و تخفیف و تخدیر قوتیست پس در وجع آنرا سوخته بکار برند در امراض حیوانیه قدری جند آمیزند **فصل اول در وجع الاذن** و در انجره ریاح حاره که در گوش ساکن شود وجع ناهض حرمت چشم و گوش دو رباید که شعلهٔ آتش بیرون می آید از گوش سوی سر پوست لهاة پس گرداده در صعد باشد و از انجا صاعد میشود و سوزش فم معده عطش و شرب آب بارد خفت وی نماید و چشم را پشک باشد **علاج** اگر دانند با سلیق زنند و قدر حاجت خون برآرند و تلئین بطبیخ بابلیه کنند اغذیه سبزه مناسب خورند شربت از خشخاش تخم کاهو کشنیز سا خته نوشند اطریفل صغیر سکنجبین آب غوره و هندکشنیز بقدر سفوف کنند و روغن گل یکی کرده بندکه روغن باند در گوش چکانند شیاف مامیثا بروغن بادام قدری مرکب کنند آنیخته قطور کنند اگر وجع اشد و سیم تشنج غشی اختلاط ذهن شد قدری افیون بشیر زن حل کرده چکانند صندل مامیثا بگلاب و آب کشنیز آب کاهو بسبب این انجره خارشی در ایام گرما باشد احساس لهیب و حرارت در گوش و چشم و در روی کرب عطش بوست بینی دانم منضمه آب بارد خفت پدید آید **علاج** روغن گل بسبب چند سر کشته چکانند و خرقه آلوده سرکه بر گوش بنهند و در تبرید و ترطیب دماغ با طلیه نطولات مرطبات وغیره کوشند اگر سبب این انجره حار و صهوا آب چشمه های گرم بر گوش باشد تقدم آن بسکی سر وجع در وسط یا موخر سر و احساس حرارت شدید در گوش سر **علاج** اگر وجب داند فصد کنند ساقها بندند کف پا مالند روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن تخم کدو در گوش و بینی چکانند و در ترطیب دماغ کوشند شرباً طلاءً اگر سبب این انجره خار وضعه ادویه حاره باشد تقدم آن **علاج** فصد کنند تلئین نمایند و هشایکه کنند ادویه وضعیه باشند طلا سازند و در بن هر چهار قسم آب کاهو آب کشنیز آب عنب الثعلب و غنمهای بارد چکانند اگر حرارت اشد بود کافور بروغن بنفشه قطور کنند اگر وجع اشد بود شیاف بیضی افیونی بشیر زن سوده بگرم چکانند بیاض بیض آب کدو شیر زن اندازند آب ترمهندی آب لوشه شربت بنفشه شربت نیلوفر تلئین نمایند سکنجبین بشیره خرفه دهند ماش مقشر عدس مقشر مرغ اسفناج کشنیز ترمهندی آب لیمو آب سماق خورند **فائدهٔ** اگر سبب در باج باده باشد که در صماخ متمکن شود و پس از آن معده تصاعد کند غشی رطوبت دهن صداع نسبت بریاح کمتر باشد و اگر گرم بر سر بیحتی خفت باید **علاج** قی کنند تنقیه بحب یارج نمایند و بگلقند با دیان انیسون جوارش عود و تقویت معده نمایند روغن خار روغن بید لب روغن بید انجیر در گوش چکانند اگر آب بصل و غنهای

مذکور پزانده چکانند اقوی باشد اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد چند فرفیون بدین روغنها آمیزند و اگر اده ریاح مذکور در سر باشد دو سی طنین ثقل سر صداع **علاج** تنقیه بسبب قوی یا مزاج کنند غرغره نمایند بعد تنقیه روغن ترب یا روغن نارون یا روغن قسط چکانند اگر سبب سرد باده وصول سرماوباد های سرد باشد تقدم آن و احساس چیزی شبیه بحرکت باد در گوش **علاج** روغن های گرم مالند و چکانند بطبیخ شبت با بونه و کلیل مزنجوش نام قیصوم نطول کنند پنبه آلوده نهند بطبیخ شلجم آنکباب، نمایند اگر سبب این ریختن آب باد باشد تقدم آن و جع در موخر سر **علاج** روغنهای گرم بر موخر سر مالند و در گوش چکانند اگر سبب این وضع اده یا برده باشد تقدم آن **علاج** هر چه نهند آن دوا نباشد بکار برند و در بن هر پنج قسم باد و آب سداب آب بصل آب تومم آب با بونه آب مزنجوش آب بادیان روغن زیت روغن بادام تلخ روغن سداب و روغن بابونه روغن شحم حنظل چکانند اگر قوی خواهند روغن فرفیون و روغن جندبادستر برند حمام گرم نمایند تخم کرفس تخم گوشفند تخوم بریان نخود آب بدار چینی زیره خورند روغن بلسان روغن خرطین خرنبد قطور کنند **روغن ترب** آب ترب سی روغن گل یا روغن کنجد ده روغن سازند مزایده و جع گوش باد و محلل ریاح **روغن نارون** قصب الزیره هوق خار سعد عود بلسان تمک سانج برگ مورد اوخشار سنبل قرنفل مزنجوش زردین برابر کوفته در خمر و آب روزی تر کرده جوشانند پس صاف کرده روغن کنجد آمیزند و پزند روغن بادنجلوا را دو چندین مزایده صداع و شقیقه باد و درد گوش مسکن و جع آن و در اسهیل برای امراض مشابه تدهین او مزایده وجاع باده و قولنج و عنس رسمی و ریاح غلیظ و نفخ احشا محسن لون سخن رحم **فائده** در دموی حرارت و به ثقل سر و جبهه و قت سجود و جع گوش ضربان شدید **علاج** قبضال زنند اگر مانعی نبود حجامت کنند آب فواکه با طبیخ بابونه تسکین نمایند اگر قوی خواهند صبر و هندبه و روغن گل بسرکه بیخته یا روغن بادام روغن بنفشه چکانند و ضماد وی سر صداع و هیجان باد و استراحت یا بدپس اگر سانج نبود عدم ثقل اگر مادی باشد اندکی ثقل هم باشد و حرارت نسبت دموی بیشتر و ثقل کمتر بود سهر **علاج** تنقیه چهار شربت و بطبیخ بابونه کنند و بعد تنقیه روغنهای سرد چکانند مانیا آرد جوسندل کافور با آب کشنیز آب کاهو ضماد کنند در تغلی عدم سوزش و حمرت و باشیاسی گرم بفعل سر تحت یا بدپس اگر مادی بود ثقل سر و گوش کثرت خواب تری سخنین **علاج** تنقیه محبوب دایا رجات کنند بعد تنقیه روغن ترب و روغن بادنجویه روغن قسط روغن نرگس چکانند و بطبیخ بابونه شبت مزنجوش عاد قرحا کما دکنند و در سانج حاجت تنقیه نیست **فائده** اگر سبب خون باشد عدم سکون و جع **علاج** لعاب حلبه لعاب کتان لعاب مرو بشیرزن آمیخته گرم کرده چکانند تا نضج یابد پس نمایه بط بدهن ورد آمیخته نیکرم چکانند چند بار و بنفشه آرد جو گل خیری بر روغن بنفشه آمیخته نیکرم کرده بر موضع ضماد کنند اگر سبب ضربه باشد **علاج** کندر سفید بشیرزن آمیخته چکانند **فائده** اگر سبب بر گوش یا قروح گوش یا تولد دیدان یا در آمدن هوام یا در آمدن آب در گوش باشد مسبب سبب تدبیر آن کنند **قول الازهر** و بیرانکباب افسنتین دهند قطور کرده قطره چند خرد و کاسیل اکوا و ریدی در گوش چکانند سال سنور انوشت دانه زیره کشته پنجدانه مرهم گلابی سه درم آمیخته قلیه آلوده نهند تنباک با آب سوده در ظرف فضه گرم نموده چکانند افیون با سه ترخم آمیخته بالادن دو سه قطره چکانند و چه نا نخواه تنبیل کمون بادیان فلفل در ظرف سفالی جوشانده بخارش از نی رسانند و چند قطره چکانند اگر زمین بود و دم ظاهر نباشد محرم بقدر آتش نهند و آبی که چکد چکانند **قطور و جعی** آب زبل شتر آب بصل با زبر عفران قدری آمیخته نیکرم کرده بکار برند **دوا** موی آدم سوخته بدهن ورد آمیخته یا جدوار بگلاب سوده گرم کرده یا حصفص بشیرزن سوده یا آب او رک عسل سنگ روغن کنجد برابر گرم نموده یا نخواه بادیان بیول طفل جوشانده یا مرجوم گاو زر سوده یا آب برگ ناز بو گرم کرده یا آب برگ سداب بصل آمیخته گرم کرده یا آب برگ حنظل روغن بادام آمیخته

یا روغن سوسن یا روغن نرگس یا روغن بنفشه یا زنبق مگس با آب آمیخته گرم کرده یا حلبه بنشیزن لت کرده گرم نموده یا خرمره محرق با آب بیضه آمیخته یا بنحوه مرکبه و مالیده صاف نموده یا ملح عجمین با آب مهاوه حل نموده یا مهاوه بنشیزن یا بول طفل حل کرده یا زهره گاو یا روغن بادام جوشانده یا تخم مرغ روغن کنجد بریان کرده یا حنظل روغن گل جوشانده یا برگ تنباکو شت بروغن زرد بریان کرده یا برگ نیلب بروغن جوشانده قدری نمک آمیخته یا آب زده دوات بنشیزن حل کرده یا عسل در نمک گاو دود در گرم کرده یا افیون زعفران بگلاب آمیخته یا حب الغار بخمر کهنه سائیده یا روغن خسته ثقالوبا کندر بخمر جوشانده یا نمک بسرکه آمیخته یا نسیج عنکبوت بروغن گل یا روغن سوسن جوشانده یا پیه قاز یا پیه مرغ یا پیه بط یا پیه کیتاس یا زنبور در آتش سخته آبش فشرده فلفل گرد آمیخته یا افیون بروغن گل آمیخته یا روغن زنبور بروغن گل پرنموده گرم کرده یا بیاض مصنوعت بیض بروغن گل آمیخته یا انگزه قدر عدس بنشیزن سوده یا زنبور سخته یا موج با آب نمک سوده با آب پوست درخت سنجنه یا آب بل خرما آب بل سپ یا پیه دلج یا زهره آهو یا زهره ماهی سوده با زنبور آمیخته یا روغن گل پرکرده گرم نموده با آب بصل آب ورک آمیخته یا عوق تنباکو با آب برگ کدو یا برگ زرد عنصر روغن گاو چرب کرده گرم نموده آبش فشرده یا بخمر بیل عرق گوز دشیرزن آمیخته یا بول آدم در پوست انار پرکرده گرم نموده یا حنظل زنبور سخته یا توتیا سخته جوشانده یا پونه سیاه العسل آمیخته یا بنحو منی بشر آب آمیخته یا بول بز یا آب برگ سکندسن یا آب برگ لهلهه یا آب گل حنبه یا آب کریا یا تنباکو بروغن سرشف یا بروغن کنان یا روغن کنجد سوخته یا تخم شبت ورک آب جوشانده یا خرطین بروغن گل جوشانده یا بر نمک سف مرکبی نشیر بروغن سوسن جوشانده قدری حنظل آمیخته یا نکار حرمل بخمر بیل هر یک دو درم آب قرص بسته بیکطل روغن سرشف سوخته صاف کرده یا روغن عقرب یا بنحو اسپ یا روغن بلسان هر کدام مناسب سبب دانند در گوش چکانند دیگر اگر ضربان باشد بوزن نیم شنج باشد روغن گاو کهنه گرم کرده چکانند دیگر بخار طبیخ بنفشه نیلوفر بقع رسانند دیگر برگ نانخواه گرفته گرم کرده بر گوش ضماد کنند دیگر انار شیرین بخمر بخته کوفته نمایند دیگر آب بصل سرکه قدری فیون آمیخته گرم کرده چکانند مسکن اقسام وجع فواد دیگر صبر بکبیر روغن کنجد بخش گرم کرده حل نموده چکانند دیگر بطبیخ برگ نیلب انگبار کنند دیگر یا روج در گوش نهند دیگر مزاج عضو گرم گرم در گوش نهند دیگر نمک سوده یا آرد سوخته قدری در گوش ریزند دیگر نظیر آرد مرسنا کوش آویزند دیگر حب بنفشه طرفیل ملین

فصل دوم در ورم گوش و درمان شدت وجع و ضربان

ورم شدت وجع اشد در قعر گوش باشد که سبب ضعف ماغ و ضعف ماسکه سائر اعضای سر اشک سائل شود و از بینی رطوبت برآید در شب لازم باشد خلاف اول که در وی نمی باشد مگر حمی لویه و ورم حاد و مواسیت یا عفراوی علاج تیفال نسازند حجامت کنند اگر حاجت بسهل بود طبیخ بلیله مسهل عفراوی بعضی در گوش چکانند و بو آب کشنیز آب کاسنی آب عنب الثعلب طلا نمایند یا تیز اذهی دوشند یا ضن بعضی چکانند آب چوبست کدو بروغن گل آمیخته چکانند آب عنب الثعلب آب کشنیز آب برگ کاسنی آب برگ خرفه بآرد جو بر بن گوش ضماد کنند اگر وجع ساکن نشود روغن نیلوفر روغن بنفشه روغن گل روغن بادام تلخ چکانند اگر تسکین نیابد بلعاب حلبه بلعاب کتان لعاب مرو قطور سازند تا نضج یابد در انار خام قدری گلنار نرج

نوشادر گل سرخ پر کرده بتخمیر گرفته در آتش تخته آتش بکاشند آرد جوآرد باقلا هر یک یک نیلوفر بابونه اکلیل بنفشه گل خیری هر یک نیم آب عنب الثعلب روغن بادام یا روغن گل بگیرم ضماد کنند آرد جوآرد باقلا آرد عدس مغره بروغن گل سرکه آب پخته برخرقه کشیده گرد گوش گذارند اگر ورم سرکند ورم آید روغن بادام شیرین چکاندم هم دار سنگ بکار برند از زهره بشیرزن آمیخته یا ایمپلاستر وکا پوچین بدهن ورد گداخته یا مرکند بعسل آمیخته چکانند فتیلها بعسل آلوده بانزروت مسحوقه آغشته در گوش نهند اگر دیده منتن برآید و دیر کشد قدری خبث الحدید مسحوقه بسیر کرده در آفتاب نهند چون غلیظ شود در گوش ریزند یا فتیله پنبه مصری یا پاوکوانیتوانزیت سیاکوآلوده نهند مرهم زیب سیاکو بسر که حل کرده چکانند اگر طفل باشد مزنجوش سداب بسرکه در روغن خیری پخته چکانند **مرهم مردارسنگ** مردارسنگ ۵ زیت سی پزند و حرکت ده باشند چون غلیظ شود قدری نزروت کنند و م الاخوین نرفت یا بس هر یک دو آنیزه روغن پزند غلیظ شود برای انبات عجیب **مرهم مصری** زنگار سرکه حل برابر پزند که بقوام آید **فائده** درم بار دو اجزای خارجیه گوش یا دو صماخ یا هم در خارج و هم در صماخ میباشد هر چونکه باشد عصبه سمع را گزندی نیست مگر آنکه غشای مذکور بغایت صلبیت داده باشد بلغم غلیظ ممکن نیست که درین غشا نا نفوذ کرده و ثقل تمدد و ثقل وجع واز اشیای گرم استرجت **علاج** تنقیه بایارجات و جبوب و غرغره کنند روغن شبت و روغن تربد و روغن فرفیون چکانند آرد حلبا یا بونه آمیخته بشیر زن گداخته آمیخته یا بابونه بنفشه اکلیل گرم کرده ضماد کنند اگر سودا وی باشد بدستور ملغمی تدارک کنند و از اکلیل و رم صلب میباشد و تمرین معاونت کنند ماضده آبله بروغن گداخته سفید پیه بطبیر مرغ هر یک یک گداخته زیل گوسفند مسحوقه یک آمیخته ضماد کنند **روغن فرفیون** قسط ده کنندش چهل چندین چه بودینه کوهی دوازده عاقرقرحا هفت مویز سه خرچهار صد جوشانند چهار رم مازو روغن خیری پنجاه آمیزند چون روغن مازو فرفیون دو روغن بیزده آمیخته جوشی داده فروگیرند برای فالج دستر خاوا و جاع برده نافع **دوا** برگ بادرنج نورسته خروع کوفته قدری نمک آمیخته نیگرم ضماد کنند برای ورم پس گوش وزیر بغل انفع و مفید **دیگر** صبر با آب بصل آمیخته گرم کرده خرقه آلوده نهند **دیگر** شحم انج در روغن گاو انداخته برآتش نهند چون سوخته سیاه شوند صاف کرده دو سه قطره چکانند مسکن وجع مخفف قرحه **دیگر** زنگ نیشاب یاس ۱ را برابر سوزند و دود وش در گوش رسانند مسکن وجع فوراً مفجر ورم **دیگر** مغره فوفل هر یک ۱ زنجبیل نیم با یک شنیز قرص بسته با آب سوده گرد گوش طلا کنند **فصل سوم در قرحه گوش** تقدم ورم و نبود سیلان چرک **علاج** تنقیه بقصد و مسهل کنند بعد اگر نبود اول بدینه کهنه بمازو العسل آلوده در گوش نهند روغن گل شیرزن چکانند پس از ریم پاک کرده مرهم ابیض بروغن گل آمیخته چکانند فتیله بعسل آلوده و بانزروت مسحوقه یا سپر مرکند. دم الاخوین آغشته نهند اگر فرمزمن و پر چرک بود فتیله بعسل آلوده زنگار پاشیده نهند زهره گاو بقدری سرکه بعسل آمیخته گرم کرده یا ملح اندرانی بشیرزن یا ملح عجمین با آب مهاوا آمیخته چکانند مرهم مصری مرهم ایلیقون مرهم احمر سرکه خبث الحدید بکار برند اگر سیلان چرک کثیر بود نمک مسحوقه قدری اگر الم قرحه اذیت دهد و تشکین مطلوب شود خاکستر افیون قدری جنبا آمیخته بکار برند **قول لازر وریر** سبب سیلان مطوبت گوش که مزمن باشد مایده است که دماغ دفع نمیاید یا صور پس اگر آماده دماغ بود گاهی مده وگاهی آب برآید تنقیه سر کنند و دوع ماده سوی حنک نماید و اگر آنرا صور باشد مرهم کادیه بکار برند پس مراهم منبت نهند و دوده جلد فال ما را باده سوی مبنی و دهن بسعوطات و غرغر باید کرد قطره قرحی قطره طلینی تین تورا وی آهن با العسل چکانند اگر نبود تنکیو انیتو زنگار بکار برند مغزان طل پشیم پخته مصفر سنبل ۱ و عدد روغن گل دو اونس زرده چوب اسکرد پلو آمیخته ضماد کنند بسکنجبین عنصلی شسته زرا وند گرد پلوسپاه انار عفص هر یک نیم اونس خمیر بیع طل آب نیم طل جوشانده چند قطره چکانند از نروت اسکرد پلو قنه مرکی هر یک درم سائیده قرص بسته بمجمر نهند دودش

در گوش رسانند مزایده وجع وصمم هم واستعمال عشه بفید اگر ریم سائل بود بول آدم در پوست انار پخته چکانند روغن بادام تلخ نیم مصطکی یک روغن خیری دو برآتش نهند چون مصطکی گداخته آمیزد و در شیشه کنند و صبح شام سه سه قطره چکانند بلیخ برگ نیب عنب الثعلب انگبار کنند و چکانند بین عسل آب برگ نیب آمیخته گرم کرده اندازند اگر شور خرد در دن گوش باشد زاج یا کف دریا سائیده ریزند و بالایش و قطره آب لیمو چکانند اگر متفجر شود برگ عشر گرم کرده فشرده آبش چکانند چون پاک شود وجع برود و روغن تر ب چکانند **قول صاحب فیر** یا اگر بطبا هم گوش بود حسب عا رضه تدبیر کنند اگر در باطن باشد تنقیه و تقویت کنند و دوا نیندازند مداوا از هنای ملطف باد آگیز مرهوا پرهیز نیند بدرصماخ نهند اگر ریم بسیار چرک باشد روغن بادام تلخ چکانند اگر زمستان شود فتیله عسل و انزروت آلوده نهند شیاف مایتا بسه کرده بیاض بیض سوده چکانند اگر وجع و تمدد باشد روغن مرکی چکانند اگر عفن بود قطران تنها یا بروغن آمیخته قطور کنند چون صاف شود مرهم سفید وغیره بکار برند و اندیه جید الکمیوس خورند و میل ماده لیطیس و مواغر سوی انف سازند اگر بخار خارج منفذ بود بمار اهل یا بهار العسل یا بسکنجبین یا بحر بالطبیخ مورد گل سرخ عسل شوید یا خرقه آلوده نهند اگر مرقی نشود چکانند دیگر چون پاک شود زاج سوخته نفوخ کنند فتیله عسل سرکه آلوده بدر حابیه بلوط ساخته در گوش نهند اگر زرداب سائل بود بند کنند گر وقتیکه افراط کند و برای تنقیه آب برگ زیتون بعسل مرکی و غنگل آمیخته چکانند و اگر قرحه بدیه و داخل عضو باد زاج سوخته مرکی بهم آمیخته بعسل سرشته قطور کنند آب غوره بعسل شیاف مایتا بسه کرده صبر مر مکی سفید مرهم سفید مرهم بازیکه تنرات آمیخته چکانند فتیله بسیل جید بعسل آلوده در دور منفجه مجاله گردانیده در گوش نهند اگر وجع بسبب قرحه بود صبر بزعفران بروغن گل حل کرده اندازند اگر خواهند افیون افزایند عفص سوخته خشته بلیه بروغن خطمی دور در روغن کتان مفید اگر قرحه بسیار غائره و عفن و فساد بود آثار او اتساع منفذ سوء تست و گاهی عظم الکم معرا شده زرداب وان گردد قطران العسل یا زهره خراب بشیرزن یا زهره سلمنات بشیرزن آمیخته چکانند و بعد تنقیه قرحه قدری ناظرون عسل فتیله ساخته تا بوال نخاس زرنیخ عسل سرکه فتیله نهند حبث الحدید کرده بعسل نهند چون قوام گیرد چکانند نگار تو بال نخاس هر یک چهار آب گندنا عسل مصفی هر یک ده آمیخته بکار برند مصفی قرحه دسته اگر جدید باشد فتیله بزهره گاو تر کرده نهند پوست انار بول طفل جوشانده چکانند مرهم مصری انفع اگر خشکریشه بود دمه بسته باشد و وجع اشد بود دهن دره چکانند اگر سیلان چرک طول کشد ماهی شور در آب پخته چکانند چون خشکریشه ساقط گردد او دویه منبت بکار برند سفیدان چنبر مرهم گوگرد زرد افیون هر یک نیم درم سرکه آمیخته چکانند برای سیلان زرداب و حکه گوش الفف و واشیزن عسل در پوست انار پخته گرم نموده چکانند مایه قرحه و متن دیگر آب بعسل چکانند دیگر اگر تو باشد زاج سوخته مر بعسل سرکه آمیخته چکانند دیگر قشر بیض محرق مرهم زرد محرق سائیده بعد اخراج ریم باد و یه دیگر نفوخ کنند دیگر تکار بریان سائیده در گوش ریزند بالایش آب لیمو چکانند مزایده ریم و متن دیگر عفص تخم کرنه سوده یا پوست انار سرکه جوشانده یا زنجفر بشیرزن آمیخته یا کف دریا با آب برگ نیب سوده یا برگ نیب سائیده قرص در روغن بقدر سوخته یا آب برگ سلمدر سرگرم کرده یا بلیخ اشتر غار یا قیر گنجشک یا آب گلو یا آب برگ نیل یا روغن بلسان یا مرهم عسل آمیخته یا خشته بلیه یا عفص محرق و موخته روغن کتان آمیخته چکانند دیگر زاج زرد عسل آمیخته فتیله آلوده نهند دیگر دو دتبا کو آلوده رقم رستم دیگر حوبه یا چکوشتی طلا کنند دیگر او دویه سائیده ریزند دیگر برگ نیب سائیده نفوخ کنند **فصل چهارم در سیلان خون از گوش و بهبود آن اگر** بحرانی باشد بند نکنند مگر وقتیکه افراط کند و خوف غشی باشد و این اکثر در روزهای بحران افتد و در مرض خفت پدید آید **علاج** اگر از امتلای دم باشد کدازان رگی در دن گوش بشگافد یا بسبب ضربه دهن رگ بگشاید اول فصد کنند و خون کثیر برآرند اگر بسبب ضربه بود خون اندک گیرند پس اشیای حابسه دم مع

رعایت حرارت و برودت مزاج در گوش ریزند مثلا اگر تب باشد و حرارت بود عنصل بسرکه جوشانده قدری کافور آمیخته یا آقاقیا یا مینا با آب برگ بارتنگ آب برگ خرفه آمیخته یا آنار ترش و سرکه بخته آبش فشرده چکانند عنصل بشیر زن سوده قطور کنند و اگر حرارت نبود آب گندنا بسرکه جوشانده چکانند اگر معتدل خواهند قدری کافور آمیزند اگر بسیب بسیج حیه رافه باشد از خواص انیسون که چون گرد از هم نشاند خوان و ان گرد و اول زاله مصرف بسیج کنند پس حالیات چکانند **قول صاحب قبر یرا** آقاقیا ابرق بارتنگ آمیخته یا عنصل پوست نار بسرکه جوشانده قطور کنند **فائده** اگر خون در گوش منجمد باشد آب گندنا خل خمر جوشانده یا لفحه ارنب بخل حل کرده یا آب بادروج چکانند **فصل پنجم در ورم وجراحت بن گوش** و آن بر چهار دسته است جراکه در عضو غدوی شدید بحس متصل بدماغ گردد بعرعت قبول فساد میکنند و واقع گشته و اکثر بسرسام و اختلاط عقل موحی گردد و باشد که از شدت الم هلاک کند و سلم ترین اورام که درین موضع افتد آنست که بسهیل بحران نیک باشد پس دموی جهر مستدلازم و در صفرا وی موضع لذع سوزش عدم ثقل و در بلغمی نرمی و رم ثقل قلت حمرت در سوداوی سلامت و رم قلت موجع **علاج** حسب باده بلغصد اول تنقیه کنند و بعد تنقیه تخم شبت با بونه کتان بروغن گل و شمع آمیخته نیم گرم ضماد کنند برگ کرنب بروغن زرد پخته نهند و در بحرانی بمذب باده کوشته تا ماکیتی بیرون شود منجذب گردد و از مجرا بیرون نهادن و فرزین و اضده بمحل گذاشتن بهر حیله ممکن باشد اگر دل بار دو باشد خرقه آب گرم تر کرده نهند تا موجع ساکن گردد اگر تحلیل نشود و میل جمع کند دو یه مضجه گذارند تا مادین موضع اشیای بارد و رادع هرگز نیکار نیارند چه خونست که باده سوی دماغ برگردد و آفت آرد اما اگر ورم سوداوی باشد در ابتدا دو یه سمه و چون مرهم کافوری آب عنب الثعلب بکار توان بست چرا که سودا بسبب غلظ خود بزودی رجوع نمی نماید **فائده** اگر مل زیر زمه گوش شود و ظاهر نباشد برگ توت برگ نیب هر یک شش بصل بیض سبع عین یکنیم سائیده نهاده کنند تا نضج یابد اگر از خود شکافد بهتر والا با آهن شرگاف وسیع کرده روغن سرشف بیست یک موم زرد سه گداخته سنگ لجری آرد ماش سیاه هر یک شش انداخته حل کرده گذارند اگر بنشود روغن گل تیم طل گرم کرده رتن جوت سه درم انداخته چون سرخ شود موم شش درم توتیای سبز سه دانه انداز پس روغن زیت سه درم آمیخته نیز و بکار برند و قتیکه لجم روید روغن سرشف ربع طل سرخ دوازده درم در کرباهی کرده بآتش نهند و بچوب نیب حل کنند که بقوام آید بکار برند **دوم** مرهم خیلیون گذارند طل **دیگر** کتان با آب سائیده یا حلبا قلا بسیل آمیخته یا زیل بزیا بقدر سه گنجشک بارتنگ عنب الثعلب نمک سائیده با سیصل بسرکه روغن گل آب پزانده یا خرفا نفلفل گرد و ارزق سائیده یا انجیر آرد گندم ضماد کنند **فصل ششم در قلاع الاذن** یعنی شقاق گوش باطفال اکثر افتد **علاج** ماهین دوشانه و بریخ گوش حجامت کنند یا علق گذارند و آن موضع را بتیز ترین شسته مروارید سنگ تفتیل سائیده پاشند روی بجوال طفل را بآب ملا کنند روغن خرد ل روغن لبسان گذارند **فصل هفتم در دخول لبار فی اذن** اگر آب در گوشش آید دو دو روز گذرد و رم و وجع آرد با ثقل سمع و وجع خفیف از همان وقت محسوس میشود **علاج** مریض کف دست خود بر ثقب همان گوش نهاده بر همان سمت مائل کرده بر یک پا همان جانب ایستاده چهار عطسه آرد و بینی را بدست بندکند تا قوت عطسه بدان جانب رود و بر دفع آید و کند شخصی انبوبه در گوش نهاده بندکند و سر دیگر انبوبه در دهن گرفته مکد اگر نیرآید چوب شبت یا چوب بادیان قدر یک جب گنه فته بکیطرف دو ثقب گوش نهند و گرداگرد او پنبه بر کنند تا هوا از مدخل نماند پس طرف دوم چوب انبوبه پیچیده بر روغن پنبه اچرب کنند و افروزند و قتیکه حرارت در گوش کما ینبغی محسوس شود دفعةً چوب انبوبه را بیرون کشند و وقت این عمل مریض بهمان حال مضطجع باشد تا آب بسهولت برآید و اگر تنگ نباشد جذب و تحلیل گردد یا از اسفنج فتیله ساخته نهند و زمانی طویل بهمان جانب مضطجع باشند تا همه آب جذب

گردد **فائده** اگر دود تولد کرده باشد پوست خشخاش منفشه اکلیل با دنبه نطلی کتان آرد جو شیر زن پخته بر بن گوش ضماد کنند **دیگر** روغن بنفشه زیرآمیخته گرم نموده یا آب بصل تنها یا به بسط آمیخته گرم کرده یا آب انار این در ظرف مسی جوشانند سوی برده دو دو قطره یکچند **فصل هشتم در دخول الحیوان فی الاذن** چون مورچه بزنبور پاره مانند آن احساس حرکت بود و غلبه وجع عند حرکت آن **علاج** سرکه تند یا آب درخت توت و طبیخ خرفه یکچکانند صبر انمازند تا بکشند پس فتیله بسیر شسته آلوده در گوش آن تا منقطع شده برآید اگر کیک در گوش رود نشیم فرگوش جمع کرده در گوش شنبذ زود بیرون آید باقی بخود تولد کرده گوش نگوشد **فصل نهم در تولد دیدان در گوش** سبب اوماده عفنه یا قرحه مزمنه است احساس حکه و عند عند حرکت کرم دگاهی خروج کرم سفید که سرش سیاه بود یکبار برند **فصل دهم در تولد دیدان در گوش** سبب اوماده عفنه یا قرحه مزمنه است احساس حکه و عند عند حرکت کرم دگاهی خروج کرم سفید که سرش سیاه بود یا خرطون و مشابه یکس سنگ **علاج** سرکه پوره سیر آمیخته یا آب پونه نطل یا آب برگ شفتالو یا طبیخ برگ شفتالو یا آب برگ بیخ معصفر آب تره یا آب سرمن صائم یا آب بصل یا نهره نیا آب پونه نیا روغن خسته شفتالو یا روغن بادام تلخ یا آب برگ قنب یا صبر آب برگ خوخ آمیخته یا خطل در آتش نپخته آتش نشرده یا سقمونیا قدری با آب پونه نیا سرکه آمیخته یا توتیا و خیر زن آمیخته یا برگ خوخ آمیخته یا عسل خمر و یا دنس مر زعفران البقر هر یک درهم حل کرده یا فتیله در روغن تر کی بزابر جوشانده صاف کرده روغن گل آمیخته روغن ساخته چکانند تا کرم کشته شود پس فتیله بسیر شسته آلوده در گوش آرند تا چسپیده برآید یا گندش شانه در بینی دمند چون عطسه آید دهن و بینی بندند تا قوت عطسه سوی گوش متصرف شود و کرم بیرون افتد **دیگر** یک بیلم با یک سائیده در گوش اندازند بکشد **دیگر** انگبین خطمی نموده فتیله بصل عنصل آلوده نهند **دیگر** صبر دو درم عسل سه درم روغن گاو درم به یا بیل آمیخته یکدرم نموده پاره پشم آلوده در گوش نهند و بران جانب تکیه سازند بعد ساعتی پشم برآرند کرم کثیر برآید **فائده** اگر قرصه باشد اول اخراج دیدان و تصفیه قرحه کرده مداملات بکار برند **فصل دهم در دخول اشی دیگر در گوش** اگر دانه وغیره در گوش رود خرقه بسیل یا چندوچیزی چسپنده چون کندر سریش مالیده در گوش کنند تا بدین چسپیده برآید یا منطست بود یا نفتد و وقت عطسه دهن و بینی بندکنند تا قوت عطسه سوی گوش افتد و برآید اگر کفایت نکند دوی حجامت کند یکدرم سریش باریک بود بصاح نماده بتدریج بکمند اگر سیماب در گوش افتد بزودی بر همان جانب گرداند برآید و اگر قدری بماند و تشنج اختلاط نقل وجع آرد و باشد که بصرع و سکته انجامد **دیگر** روغن بیگرم بچکانند و سر بدان جانب گردانند بکشد وغیره عطسه آرند و وقت عطسه دهن و بینی بندکنند تا بقوت آن برآید **فصل یازدهم در انکسار الاذن** یعنی شکستن گوش سبب او ذرک قوی یا ضربه سقطه است که گوش سد **علاج** نصف کنند تلیین نمایند صبر مراقا قیا مغات را تبخ حناضا و کنند ظرف کتائم عضوا گر تمائل سپین بنفشه و هر دو جانب ضماد کنند اگر زمستان گرم خون مته شبح گرده از صنع البط قنند نفت شمع به بسط هم ساخته گذارند تا به گردد و این در منفوض با عضای غضر فیست چراکه غضروف عضو صلبست بهر اندمال او دو انیز شدید بکفاف باید **فصل دوازدهم در انقلاع الاذن** یعنی برآمدن گوش از بیخ سبب او یا جذب قوی یا ورم بنا غط یا بیخ ضا غاست **علاج** بعد فصد و سهل گوش ایمالیش با تنگ بر بندند و اعصا به محکم بندند و اسه و زنگشانند تا کم گردد پس اگر وجع باقی نبود به بسط گداخته آب برگ قطی آب برگ اسپغول آب بپوست کدو شنبد که مانند قیر وطی گردد مالند **فصل سیزدهم در تنفر گوش از آواز قوی** سبب او ضعف قوت نفسانی یا ضعف قوت سامعه است **علاج** تقویت دماغ بانمذ یه طیبه و شمومات و مرخات وغیره کنند **فصل چهاردهم در حکه اذن** سبب او طوبت بلغمیست **علاج** روغن خسته تنزر آلو یا روغن بادام تلخ با آب اسپغول یا طبیخ اسپغول که آن را بسر که جوشانده باشند آمیخته در گوش چکانند **فصل پانزدهم در طرش و وقر و صمم** طرش نقصان سمع و وقر اطلاق سمع صمم فقدان تجویف عصب ماخور اگویند **فائده** اگر مولودی بود و لا علاج چراکه یا قوت سمع از اصل خلقت معدوم باشد یا منفذ گوش نیافریده یا اگر چه منفذ

باشد لیکن بالمحرر بود و مستحکم گشته و این هر سه لاوه است و اگر تمام منفذ گشاده بود لیکن بظاهر منفذ غشای پوشیده باشد تدریج کند و طرش که بسبب ضعف قوی و سیلای بروبس در اعضای اصلیه افتد چنانچه شنوخت نیز لاوه است و طرش که بسبب گستن عصبه بفروشته صماخ از نخریه نقطه افتد نیز لاوه است لیکن تنقیه و قطورات دین هر دو بکار برند تا نیفزاید **فائده** در گرانی گوش استفراغ بقاریون کنند تا قوت نماند و نضج ماده و فاکند و قبل از تنقیه هیچ دوا در گوش نچکانند زده هیچ چکانند نیکو مراید **انتباه** اگر قضا جاب طرش اسهال قوی افتد طرش رهائی یابد و عکس این عکس **فائده** اگر بسبب بحران باشد چنانچه در اکثر حمیات و امراض حاده اتفاق بصفر السر روند و باعث این شوند حرارت و جوشش دهن و دیگر آثار آن **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله قرص بنفشه و بنیه کنند و جذب ماده با صل نمایند بعد تنقیه آب اذاذ ارش دریوسته تا نرم قدری سرکه در روغن گل و اندکی کندر پرکرده برآتش نهند چون غلیظ شود فرو آورده چند قطره چکانند اگر بسبب سوء مزاج باشد که در آله سمع افتد پس هر بار وقت سرد و از سرشمایی بار زیاده شود و در حرارت عکس این و التهاب لذع و گوش و حوالی آن پیدا بود و در یابس تقدم جوع و تعب و بیداری و غیره و از ترطیب آهت یابد و چشم در دولاغ بود و در رطب از مجففات نفع دارد مرطبات ضرر یابد **علاج** سبب بسبب تبدیل مزاج باشربه و اغذیه و لطولات و قطورات و سعوطات مناسبه کنند و روغن گل روغن بادام تلخ چکانند اگر برد کثیر بود روغن سداب و روغن بنفشه روغن بابونه قطور کنند بازن گرم کاد نمایند یا طریفل بدادست کنند و روغن حب الغار روغن فستین روغن سوسن با لند و چکانند و در حرارت روغن کدو روغن کاهو روغن بادام روغن نیلوفر روغن بنفشه شیر زن آب کشنیز آب عنب الثعلب بر سر گرد گوش مالند چند دانه انار شیرین در گوش فشرند اگر آدمی باشد قصد مقدم دارند اگر بسبب غلظ غلیظ خام باشد تقدم تدابیر مبرده ثقل سر و وقت سجود ثقل یا دده شود **علاج** بحب ایارج حب صبر حب قوقایا تنقیه کنند خردل سکنجبین با آبکامه آمیخته غرغره نمایند بعد تنقیه روغن بنفشه و روغن سداب در گوش چکانند اگر قدری چند افزایند بهتر زهره گاو یک قطره قطور کنند بطبیخ بابونه نشبت حب الغار زوفا عاقرقرحا ریحوش نام مریناسف صعتر بنا گوش و عقب عنق کما و کنند سداب صعتر فستین بسرکه زیت آب پخته بخارش بقیع در گوش سازند اغذیه بطیفه تورند و از اشیای بغم افزاید پرهیز ند اگر طفل باشد مرضعه سعته نمک ندارنی خایده یک قطره چکانند اگر بسبب باد غلیظ باشد عدم وجع و ثقل **علاج** بوره روغن گل هر یک دو فستین یک سرکه نیم گلاب سه سائیده در شیشه کرده بنبانند سه قطره در حمام چکانند حلق شکر کرده سر بطبیخ بابونه الکلیل صعتر بنفشه دارند و گوش بر دو نهند تا عرق آید پس راند اگر و قسط فستین هر یک نیم درم فرفیون ربع مثقال هر دو گاو شیان ساخته بشیر زن و روغن بادام سوده نیکو مر چکانند و بنبه روغن تر ب چکانند فتیله آلوده بپنبه در گوش نهند اگر بسبب شرکت داغ باشد **علاج** تنقیه نمایند حسب داده کنند اگر بسبب شرکت معده بود **علاج** تنقیه بایاریجات کنند و تقویت معده بچاریشات نمایند اگر بسبب سده صماخ بود پس اگر بسبب وسیع بود چون گوش مقابل آفتاب کنند از حس بصر معلوم گردد **علاج** بآله مخصوصه اخراج حرکت کنند و وقت خواب روغن گل یا روغن بادام نیکو مر چند قطره چکانند و صباح گوش بر بخار آبگرم نهند تا نرم شده از خود برآید الا بآله برآرند یا بوره ارمنی حریل بسر کرشته فتیله کرده یا بورق بخیر سفید بسهل آمیخته فتیله ساخته در گوش نهند و بعد سه روز برآرند مخیر یک شته اگر بسبب نبات بهم زائد یا قولوں باشد **علاج** اگر بنایان باشد بکار دچوب گز بیرند و اگر غیر دو درون باشد بآرد قیق بهر حیله که توانند قطع کنند یا فتیله بهم هم نگاه آلوده نهند و بعد قطع قلقطار و غیره هر چه بایع اندمال بود گذارند و آنچه اگر قطع هیچ و صیر نشود نطرون آب گرم آمیخته بدان گوش را شویند زنبق سرخ نطرون بسرکه سرشته آنچه نهند افزونی زاد مخورد پس بعلاج قرحه و اندمال پردازند اگر بسبب سده خلقی بود که منفذ گشاده باشد اما غشائی

بر ظاهر منفذ پوشیده از دیدن باصبع ظاهر شود و درین آواز بلند میتواند شنید **علاج** دغشا ثقب کنند تا منفذ پدید آید پس فتیل قطار سوداگرده نمند
و دران کوشند که منفذ بسته نگردد و اگر سبب سده ماده باشد **علاج** تنقیه کنند پس بطبخ یاحین بطیخ انکباب کرده بول طفل که دروی سه روز حرمل کرده
باشند چکانند یا شیاف حنظل بروغن بادام تلخ سوده اندازند **شیاف حنظل** شحم حنظل دو درم بورق سه درم حنذر اوندگرد عصاره نعنین هریک نیم درم
قسط ربع درم فرموده ق ق بمراره بقر شیاف سازند **قول** مسعون اذا خیر حرول بورق فتیله ساخته در گوش نهند بعد یه توزا آورده آواز شدید تواتر
در گوش او فتد پس انبوه در گوش نهاده بدهن نضج شدید نمایند ساده داشود **قول** لازر در بیر انکباب و نیا کری مغز او انکباب و نیا کری مرکب انکباب آب
بادیانی در گوشش دهند روغن اولیو دوی الوس روغن جندبادستر روغن سوسن دیس عرق کرنیال قطور کرده قطور طرشی قطور دوی نالا یا قطور وجی
روغن جند قطر روغن بادیان قطر روغن قرنفل قطر در گوش چکانند نمک رمنی بشراب آمیخته فلفل ابیض مصطکی بروغن کنجد جوشانده نان تازه از تنور
برآورده پوست زیرین دور نموده سرکه انگوری یا نمر سرکه شیده نشرده آبش در گوش قطور کنند روغن کاغذ چکانند تقضیب بقلاب بریده گرم گرم در گوش نهاده
بندند سه روز نگشایند تلخی راس کرده چرد ل ضماد کنند گل سرخ تازه ده وشت اگر تازه نباشد کهنیشت بگلاب قدری تر کرده روغن کنجد سه ونیم انداخته پزند چون
مائیت مذهب شود آب ترب پنجدرم انداخته روغن سازند و از پنجه سه قطره چکانند **دوا** خون عصافیر لبن زنبور عسل آمیخته یا خون گرگ بروغن جوز آمیخته یا آب سداب
بروغن شبت آمیخته یا پیه علیواز گرم کرده یا زهره سلحفات بروغن بابونه آمیخته یا اهل بدهن سمسم سوخته یا اهل نسر کرجوشانده یا آمونیائی بدهن ورد یا بابه پیه
خوک گداخته یا روغن سرخ یا زهره نسر کرجوشانده یا زنبل حمام سرکه آمیخته یا بیضه مورچه آب بصل آمیخته یا بول گاو یا شیر گاو یا روغن مبارک یا آب نبل آب
یا آب زبل شتر یا خون موش دشتی یا کف دریا فلفل کنیم شیر زن آمیخته یا آب بصل خرچه یک دور روغن گل چهار روغن ساخته یا آب سداب عسل برابر
آمیخته یا زهره گوسفند شیر یا آب بوم جوشانده یا آب بیخ حنظل یا بول طفل یا بول بزیا نمک آب ترب آمیخته یا روغن عقرب یا آب بصل
یا خمر یا طبیخ شتر غار یا بول شتر یا حنظران آب ادرک سوده یا آنگزه قدر عدس شیر زن یا نبت آمیخته گرم کرده یا مغز اندر بدهن نهون آمیخته یا فلفل یک عسل
چهار آمیخته یا برگ عشر گرم کرده آبش نشرده تنها یا آب بصل آمیخته یا زهره ماهی یا مصطکی بروغن کنجد جوشانده یا بسد بروغن بلسان آمیخته یا زنبل یا زهره خرمه نر بت
آمیخته یا روغن گل در پوست انار پخته یا زراوند بزیت پخته یا زهره گاو و شیر زن آمیخته یا حب هیر بزیت پخته یا موم بزیت جوشانده یا پیه گرگ یا روغن خسته نخوع یا
آب عنصل یا پیه شیر یا روغن گل لارا یا آب ناخنواه یا روغن آجر یا روغن بنفشه یا روغن مرزنجوش یا پیه بوقیا یا روغن بنفشه روس یا حرمل یا آب وزیت جوشانده یا
انیسون بدهن ورد پخته یا حب خشک کرده بدهن ورد آمیخته یا پیه خوک ماهی در حوف حنظل پر کرده گرم بنوشانند یا چشم چپ قفد زیت جوشانده یا زعفران آب بصل
آب زبل شتر آمیخته گرم کرده در گوش چکانند دیگر ماهی با مر بسنج بریان کنند در روغن که بر آید چکانند دیگر شبنم زیا لای گندم نورسته از پنجه گرفته در
شیشی دارند دو قطره هر روز چکانند دیگر سلحفات در بشتی نهند و بظرف دیگر بشتی سوخته گذارند چون بسبب صول حرارت بقبل کند گرفته در شیشه دارند فلفل در
بول سوده چند قطره چکانند دیگر مازیطرش سیاه دیگر بهمن صفی بدهن جوشانده چکانند دیگر بیرون روغن بنفشه روغن بادام تلخ بگداخته بول عذ فلفل گوشش عدد
یا نه قطره در بینی چکانند دیگر روغن بلوط سوخته کنند زیطرش که بعد سه شود دیگر بیخ ترتیزه سم خربق سفید عاقرقرحا سی گوشش از دو خرد از اخته دهن بند کرده
بر آتش نهند چون گوشش خوش و فضا کرده یک قطره نیلوفر چکانند دیگر ادرک آشیده یا شک پنبه بچه پیچیده یا کافور سازند فتیله ساخته تا سه روز در گوش نهند دیگر تخم ترب یا بصل آمیخته

در گوش نهند مقطوع نوم یک پوتهیه هر یک پنجدرم سائیده قرص بسته در بیست پنج درم روغن سرشف سوخته صاف کرده دو سه قطره چکانند مفید کهنه من
دیگر دود گوگرد در گوش رسانند دیگر زراوند گرد در بصل با شربت اسطوخودوس دهند چند روز دیگر زهره نسر چکانند مزایه زمن فصل شانزدهم در
دوی وطنین اگر آواز تیز و با یک تر و بطنین دار گر نرم تر و بزرگتر باشد دوی گویند فائده اگر دو حیات پدید آید تدبیر نکنند گر آثار رنج حمی است انتباه
اگر سبب دگاهی حس سمع یابد دقت جمع و خلوتی سکم افزاید و به تناول مغلظات خفت پدید آید دنگاهی دیگر حواس گواهی دهد علاج تدبیر این نکنند اگر آثار
دهد روغن گل سرکه پزند چون روغن ماند قدری افیون آمیخته چکانند اگر اندکی جند وحب صنوبر افزایند بهتر اگر سبب ضعف سامعه باشد و این منحصر
بناقهین است علاج تعدیل مزاج کوشند و برای تقویت دماغ اندیعطه خورند و اشیای طلیه که حدت نداشته باشند لوبیند و برای تقویت گوش روغن گل
یا روغن بادام سه سرکه پخته چکانند بطبیخ بنفشه یا بونه فرستین سرکه انکباب کنند روغن مورد مالند چکانند اگر سبب شدت بیش باشد وقت جمع زیاده شود و تقدم
فاقها علاج توسیع مجاری کنند و تقاریر بنفشاج خوند کند و نخواب فالوده از قند نشاسته روغن بادام سافته خورند روغن گل بقدری سرکه آمیخته یا روغن
بنفشه و دیگر روغنهای سرد طلیه نیگرم کرده چکانند و گاه گاه بهر تحدیر روغن بنج نیز در گوش چکانند اگر سبب باد غلیظ که از ماده که در دماغ جمع شود باشد فقط
تمدد بغیر ثقل و راحت از زحام و خانه گرم علاج تنقیه دماغ کنند بعده در حمام روند بطبیخ بابونه بنفشه اکلیل انکباب کنند روغن مناسبه چکانند اگر سبب با ماده همراه
باشد کاز سر سوی گوش برزند ثقل سر و گوش تمدد دوام طنین علاج تنقیه دماغ بحب قوتها یا کنند کار بصبر کنند عطسه آرند بعده تنقیه بطبیخ فتوح مزبور بخورش
بابونه فرستین اکلیل صعتر انکباب کنند جندبیا عفران بر و روغن بابونه بر سر مالند چکانند یا فرفیون بر و روغن تر ب یا روغن بادام آمیخته یا بر و روغن حنا
آمیخته یا جند بر و روغن سداب یا روغن بادام تلخ آمیخته یا روغن سوسن یا بر و روغن خیری قطور کنند مداومت حمام نمایند و از اطعمه غلیظه نقوم کراث بصل خردل خمر پرهیزند اگر سبب
حرارت باشد تقدم اکل ادویه حاره و سهر علاج روغن کدو روغن بنفشه روغن بادام بر سر زنند روغن گل سرکه آمیخته در گوش چکانند شیرین آب بانگ
قطور کنند اگر سبب ابخره گرم باشد پاشنه بعضی رطبیان اول ابتدای نوبت تب می اندد علاج تدبیر مرتب مشغول شوند اگر سبب اکلل اطعمه مخدره باشد و این دو یکی ملهم
علاج قطع سبب کنند و تجدید لل اخلاط کوشند اگر سبب قرصه باگرم گوش باشد تقدم آن علاج ندبیر آنها نمایند اگر سبب مستی یا تخمه بعد طعام نا خورده
باشد علاج تدبیر حسب هر یک کنند فائده طنین از دو حال بیرون نبود دیگی آنکه متعلق بدماغ و گوش باشد فقط و این لازم بود دوم آنکه مشارکت معده
و دیگر اندام افتد اما بشرکت معده اکثر بود و این لازم نباشد گاهی کم گاهی زیاده قول لازر و بیر طبیب دوی بولی انیتا و هندبطبیخ چای نوشند مطور
طنین روغن سوروس روغن لوز مر عرق ادسه اول دوی اتالیا یا چکانند پنبه بعطر گلاب آلوده در گوش نهند خردل بخمر فتیله ساخته در گوش گذارند
دوا خربق ابیض جندبیدستر عفران برابر سائیده بروغن حنا و سرکه آمیخته یا قرنفل نیم درم مشک دانگی آب مرزنجوش آمیخته یا روغن بنفشه یا تخم گرگ یا بول آب
یا در بصل روغن پر کرده گرم نموده یا زهره گاو یک آب گندنا هفت روغن گل روغن خسته شقالو هر یک دو آتش نرم روغن ساحه افیون نیم آمیخته یا جند
سیاه در کوزه سفال سوخته بول گاو دو لول خوک آمیخته یا آب بل اسپ یا تمک رسنی بشراب آب آمیخته یا مویه زیت پخته یا انگزه زیت پخته یا سیماب
بدو چند تمر آمیخته یا زیره به پیه مرغ آمیخته یا تخم خنطل زیت جوشانده یا تمک بعسل آمیخته یا بول گاو و زنبور نحلی نبود یکانند و دیگر بزل شقه بقدری عفران در
آب بصل ابیض سائیده فتیله آلوده نمند دیگر خلفل عدد و پنبه پیچیده در گوش نمند و دیگر خرقه بسرکه گرم تر کرده بر گوش نهند و دیگر آب بصل یکانند و عسل

ساعتی برآورده روغن گل سرکه گرم کرده ریزند و دیگر دیدالورد و هندجریزه فرنجمشک که از بیخ دماغ باشد بنجبل سه درم لب لوز بیخ درهم نشاسته ده درهم شکر نشخاش هر یک هفت درم شیر گاو قدر ضرورت خورند تا دو هفته روغن خنطل آب خنطل و روغن کنجد یک یک خنطل تازه نبوده تخم خنطل یک روغن چهار طیار کنند زیاده دوی طلبیع کرم گوش و مجوش سرماغ بنجش موباب چهارم در امراض بینی مشتمل بر چند فصل فائده غیبه بالائی بینی نظر بغیبه زیرین غضروفست و مجری بینی ۱۰ صفات که آن را عظم شاق گویند کشاده ست و اندر غشائی دماغ برابر صفات منفذیست که نوبا بدان منفذ بدماغ رسد و آن دو فرونی که از پیش دماغ بشکل سرپای شی بیرون آمده ست و آنرا حلمة الدماغی گویند بوبا احساس کند و ایضاً فضلات دماغ ازین منفذ بسوی خارج سندفع میشود و از سر دو سوراخ بینی دو منفذ دیگر بکام کشاده است جهت تنفس و استنشاق هوا و تصفیه آواز انداز در کام و نزد ایسبب فرود آمدن طعوبات درین دو منفذ آواز گرفته میشود و منفعت بینی زینت و جه و حس بویائی و تصفیه صوتست پس حافظ صحت بینی را باید که زاهو یه عاده بارده و شم عفونات سالخ و مقاتل و استعمال مفرحات و مخشمات و مسدودات دماغ بپرهیزد اگر پس در دماغ باید بروغن کد و در و غن بنفشه روغن نیلوفر تلیب کنند اگر خشکی باشد لعاب بهدانه لعاب بنگو تخم خرفه گاو یا بیه مرغ آمیخته طلا کند موم روغن گل بیه مرغ سعوط کند هر روز یکبار با آب گرم مشوق نماید اگر طوبت زیاده باشد لیلیز روغن خس سایده بیه مرغ آمیخته کاربرد اگر تن آید بزر ورد بزر نسرین قرنفل قصب الزیره هر یک درم عنصل مرر یک نیم درم مشک حبه سایده نفوع کند اگر سماق آید مزاج نشاسته برابر نفوع نماید بدانند که مزاج بینی از طب انگوش و ابیس اخشیست پس چنانکه دیده گوش مائل بخشکی و او دیه چشم مائل بسردی بوند باید که او دیه بینی معتدل مابین ما باشد انتیاه مرفق یا قی تسعیط و واسی عاده و هن پاک کنند و بپرهیزد خوابانند و سرشن نگون دارند و فا یند که سعوط را با تنشاق بیالا کشانند فعل و الکا حقه سرایت کند و خرقه آب گرم تر کرده بر سر او نهند فصل اول در سوء مزاج بینی و این بر بطن مقدم دماغ یا در زائدتین که آلیو یائیست واقع شود قول رازی و ما هو اعلم الحق دو درین قسم کلام متنیر نمیشود فائده در حار تقدم تدابیر حاره و احساس حرارت در مقدم سر و جبهه پس اگر مادیست طوبات نخست از دماغ بیرون آید و یا بر تقدم تدابیر سرد و خروج رطوبات خام و قلیل المقدار بینی پس اگر مادی باشد احساس ثقل در مقدم دماغ و این نوع اکثر اوقاتست و در رطب تقدم تدابیر مرطب و دیگر آثار رطوبت سالخ باشد یا مادی اما سالخ رطب نادر الوقوعست و در یابس و این عقب سرسام گرم و امراض حاره بفقد و اقع میشود و این کمتر بشود مگر آنکه مریض طفل بود و اینهم از جمله نوادرست علاج در سالخ حسب سبب تبدیل مزاج بشربه دافعه و فطولات و اطلیه و شمومات دغیره که کننده و در استعمال او دیه بیشتر عنایت بر مقدم دماغ مصروف دارند که موضع علتست و در مادی اول حسب ماده تنقیه کنند پس تبدیل پردازند و در حار ساده خربق تایخ دهند و غن گل آب حی العالم آمیخته یا روغن نیلوفر بگلاب آمیخته و بینی بگلاب گرفته بصندل گلاب آغشته بریزند و غن کدو و بگلاب صندل گلاب گل بنفشه کافور نیلوفر با دنگ بویند فصل دویم در ورم بینی باشد که ورم مزمن عظیم الجرم مع عروق باریک و مجری بینی پدید آید و در حس شامه نقص افتد و نواحی این و منخر اهل بینی پدید شود و عروق سرخ مستدیر باریک مانند پای ماهی و بیان در خارج بینی پدید آیند لذا این الصفایح گویند و گاه باشد که متقرحه شود و نزد آب زرد بی سائل گردد و گاه باشد که این ورم سرطانیه گردد و شکل بینی را فاسد کند آنرا سیل سرطانیه گویند که ورم نسبت سایر سخت تر گردد و جمیع از سایر قلت پدید و عروق آن موضع سبز کشیده گردد و در باطن پاک تر و محسوس شود علاج بعجوبه و یا رجات تنقیه کنند مضمض مرزنجوشی طب مکا الزیت مرداسنج بلعاب جلبه لجاب کتیرا سرشته بر مقدم گذارند و تنکیه کنند ورم شود و بمنفع شرطه زده خون برآرند یا علق گذارند و اگر سرطانیه بود بر ای تنقیه معجون سنجاج و طبیخ افتیمون حمید هند و تیر طی

مدام ساده دارند و آهن داده یا اگاریکار بزند پیه اگر متقرح شود اندمال متعسر و باشد گاز شدت الم بودی بورم حجاب دماغ گردد و هلاک کند **فائده** اگر ورم حار بود و حیاذه حرمت و جه فصد کنند اگر مانع نبود حجامت نمایند آب آلو آب تمرهندی آب انار این شربت بنفشه شربت بنلوفر دهند کشک شیر ماش مقشر اسفناج کشنیز آب غوره سرکه عرق پودینه خورند آب بادرنگ بروغن گل یا روغن کدو آمیخته در بینی چکانند صندل مخضض گلاب آب خرفه پیچیده طلا کنند **فصل سوم در خشم** یعنی طلیان حس شامه **فائده** خشم مولودی لاعلاج است سبب او دانسته و محترز بیست بتوعیکه هوا بآله شم نتواند رسید اگر سبب او ماده غلیظ لزج باشد که از دماغ بحجری بینی فرود آید و در بینی ساکن نشود زائد و عده منفعت گردد احساس ثقل در مقدم سر متصل بمنخرین و تکلم از بینی کند **علاج** مالا مال صعود دهند و بعد نضج بحب ایارج حب قوقایا تنقیه کنند **عسل** بالطبیخ انجیر آمیخته تغرغره نمایند بالطبیخ بابونه مزنجوش شیح انگباب کنند بعد انفتاح سده و جریان غلیظ آب سلق آب اذان الفار آب سداب آب پودینه در بینی چکانند **قول جوان گوروه** ستنفس از بینی و عدم خروج ماده از الف تنقیه کرده تقویت دماغ کنند بالطبیخ مزنجوش سنبل ریحان کنتر نوفا با دیان انتشار انیسون انگباب ازن کنند اگر سبب او ماده غلیظ لزج باشد که در مصفات چسپیده و نافع نفوذ هوا بدا خل گردد درین متحرز کشاده باشد و با وجود انفتاح چیزی از بینی نه آید و سخن از بینی کند **علاج** نضج و تنقیه ماده کرده سر کر در بینی چکانند شونیز قوتیج شحم حنظل بول شتر مفرد یا مرکب در بینی چکانند شونیز بزیت آمیخته سرقطره چکانند یا شونیز بزیت کلنگ شحم حنظل خربق اسود بابونه بر ابر ساییده بول شتر اعرابی که بالا آید اندازند و در آفتاب نهند چون خشک شود قدر عدس شیاف بندند و کمی از این بقدری روغن مزنجوش سعوط کنند و باید که وقت استعمال سعوط دهن پر آب کنند و سر سوی پشت نگون سازند پس دو اچکانند و فرمایند که نفس بالا کشد چندانکه تواند اگر از سعوط دوچ دوقت پدید آید روغن بادام روغن کدو در ه سر بر نهند انگباب بر نیار خل کنند مرتاً بعد مرتاً و بالطبیخ او دیه بلطفه انگباب نمایند کبوتر غوره برا رچینی زعفران خورند **فائده** صفات عظمی ست نرم تخیل سودا فاند اسفیج دواعظم روده زائد تین شبیه بحلقه الندی موضوع گشته نفع شبهه آنست که بوجه بحمل احساس رسد و ضعول مزاج طبیعه مستفرغ شود و نفع منعطف پیچاپیچ بود و شبهه آنست که بوی مستنشقه دفعة آید حس سدگر اعتدال گرفته واصل شود و از بردو یا دماغ نوعیت نرسد **قول جوان گوروه** شربت دفا شربت کتم شربت اسطوخودوس مالا صل بالطبیخ با دیان پرسیاوشان انتشار خلکرده دهند بعد نضج بطبیخ گوزپای سنا غار یقون ترکرده صمات بخوده شربت رسی دیافیقی سالوا آمیخته دهند سه دز پس حب سینی کوچک لوسی هشت نمر تبه دهند بعد تنقیه آب سلق صحرائی اوشن آب مزنجوش روغن بادام دو دانگ آمیخته یا شونیز بر سر کرده خشک نموده سائیده بزیت کهنه آمیخته یا خل عنصلی دو قاشق جند دوداته آمیخته یا آب مزنجوش بیست دانه صبحی سعوط کنند و وقت سعوط دهن پر آب کرده سر مائل بپشت کرده سعوط گیرند مزنجوش لکار دریزه کرده سه اونس قرنفل بیست عدد فرفیون سحوق نیم درم ظرف گلی نوشیدنی کاه آب باتش نرم جوشانند تا وقتیکه دوازده مرتبه دی مرباخوانده شود پس فرو گرفته مترکرده صمات نموده صبحی یک اونس سعوط کنند و دو ساعت سر بزیر دارند تا نیم ساعت که اخراج ماده گردد فربه صداع و طنین و بریقان و نزول و ضعف بصر وغیره هم اگر بسبب مجری بینی که در اصل خلقت تنگ آفریده باشد و بدان سبب اندک چیز که از دماغ نازل شود سده مجری گردد و علامتش ظاهر است **علاج** تنقیه دماغ کنند و برای حفظ دماغ تا ماده رو جمع نشود و در خشیوم نریزد با طریقیات مداومت کنند اگر سبب او ریح غلیظ باشد که در مجری بینی بند شود و مصفات سالم بود چون مریض در بینی دوم زند تصدیع بیرون آرد و یک سوراخ بینی مدام تر باشد **علاج** تنقیه دماغ کنند بعد تنقیه بفصل کنند شرع طسه آرند بالطبیخ گرفل خردل کمون شبث نانخواه انگباب نمایند فلفل بیض خردل بروغن بادام تخم آمیخته در بینی چکانند اگر سبب او بلغم سیر انف یا ورم بینی یا سوء مزاج بینی یا شود تدبیر

آن کنند **فائده قول** الارز و برسیر بنجکه در سنبل قرنفل سعد اشق سک باشد غرغره کنند قصب الزیره سعد سنبل نفوخ کنند بینی بخور شسته حب صبری بروغن نارد بن سوده از برمرغ درون بینی ملاکنند سرکه تند بر آهن یا سنگ تفته ریخته بخارش متواتر در بینی رسانند تخم تورتی صحرائی سائیده نفوخ کنند یا در خرقه بسته بویند فلفل زنجبیل ستاور بار بیرجوال نرسائیده یا خرد دل آب پودینه سائیده یا شونیز بجوال خرسائیده یا سمندر بچل آب حنا سائیده یا بجوال شتر اعرابی در آفتاب خشک کرده باب مرزنجوش یا آب سلق آمیخته یا آب برگ یاسمین در بینی چکانند سرخل فلفل بروغن بادام سوده قطور کنند زعفران ربع درعدد اشیشعان نیم درم قرنفل پنج عدد مغز بادام دو عدد سمندر بچل عدد سائیده نفوع کنند سبوس گندم بشیر عشیر تر کرده در حقه نهاده کشند مخرج کرم مزبله پیش گندم قوته یکدرم بقدر سی آب ترکنند بعد لحظه الیده قطره قطره در بینی چکانند مزبله پیش کنند گندش الفرج بخور نمایند آب باد کشائی سعوط کنند زعفران مصطکی سنبل برابر سائیده صره بسته بویند تخم کرفس برنگ کابلی تنگرف بزالبلیخ زعفران برابر بطور تنباکو در چلم نهاده کشند دو دو دانه بینی برآرند دانه بینی درم هر روز خورند آماله قند سیاه کهنه هر یک هشت درم آمیخته هر روز خورند **فائده** پیش مزنیست که اول حس شامه برود پس صداع و فرق در صوت پدید آید و در آخر عضروف بینی فرو نشیند اگر سبب نزله حار باشد تفیه فصد و سهل موقی کرده تخم بلاس و مرچ سرخ کنند تنها کوبرا برسائیده بویند اگر غضروف بینی فرو نشیند روغن قند روغن صفر کردان دو دو سقف است روغن بلسان یکدرم تخم بنفشه یکدرم بگرد و در روغن کاهو روغن تخم کدو روغن تخم خربزه انفع اعمال چوبینی عشر بپیفزاید اگر سبب جبره باشد سهل بحبوب جبره دهند فلفل دانیفل آماله هر یک یک قند سیاه هفت سالاره قدر نبق دشتی حبوب بسته حبی در بلالی جغرات نهاده خورند و بالایش قدری جغرات قند سیاه آمیخته دهند نان گندم فلیه خشک غذا سازند آب طبوخ نوشند شخصی پیش شود از سبع کرمهارعاف و صداع پدید آمد آب برگ تلسی چند قطره در بینی چکانند پیچه کرمزنده آنرا بیرون برآرند روز دوم سوم باز چکانند پیچ کرم افتاده در بگردد شخصی احرمل فوق در آب جوشانده چکانند سه روز همه کرم دفع شدند **دوا** نانخواه بشیر عشیر تر کرده بسایه خشک نموده بدهن بقدر بینی ضماد کنند **دیگر** برگ شرفه خشک کرده سائیده نفوع کنند پیش نوشش الف وکرم **دیگر** نمک سنگ بشیر گوسفند برسیاه چل کرده قطور کنند **دیگر** چوب فلی سوزند که سفید گردد پس در سرکه آب اندازند چون آب شود آب صاف دور کنند و رادر اخشک ساخته سعوط کنند اگر بینی جراحت باشد زود نماید **دیگر** سفیداج سرکه انگبر سی عرق گلاب بثقل مرهم کرده گذارند **فصل چهارم در حکه الف سبب** استشاق هوائی بارد ست که اخلاط حریفه که در بطون دماغ مجتمع باشد و باخبر ذلاعه آنها بینی بیرون می آمد بسبب این هوا در بینی بند شوند و حرقت و لذع در بینی و دماغ آرند و اشک بیرون آید و باشد که ماده در دماغ نبود مگر از موضع دیگر تصاعد کند و بینجا که گفته شد احداث حکه کند **علاج** تنقیه خلط بمنقیات مناسب کنند و تعدیل مزاج و بدن بماکول مشروب نمایند بعد تنقیه صندل گلاب و غن گل کافور بخانه سازند اگر بخره از بدن منعقد شوند طرفیل کشنیز می دهند اگر سبب او نزله و زکام حاد یا بخور باید مقدمه عاف یا مقدمه جدری باشد زوالش بازاله سبب است حسب می تدارک نمایند **فصل پنجم در بواسیر الف** یعنی بخم زائده که در بینی برآید اگر سفید و بغیر وجع باشد سهل العلاج و اگر سرخ یا کبود با وجع بود عسر العلاج خاصه اگر زرداب متعفن از دوی سائل باشد و این فزونی گاهی بدان حد رسد که قصبه بینی پر گردد و گاهی بدان درجه رسد که از بینی و حلق بیرون آید **علاج** اول فصد کنند بموضع مناسبه حجامت نمایند تنقیه بحب یا بیخ کنند و بعد تنقیه نگارستان مربا برم مرهم ساخته فتیله آلوده در بینی نهند اگر بهمین فزونی متقلع و فانی گردد فبها الا تو بال نحاس قلقدیس زرنیخ سرخ سه گرم آمیخته فتیله آلوده بر فزونی نهند اگر ازین هم رفع نشود دو سگاری کنند و این بسه گونه است یکی آنکه بالا تبوته بالمنکه مخصوص

باین کار است و چنان میدانند بینی خر شده تا که متقرح شود و دوم آنکه از نسوی اسپ رشته بافته دو سی العقود و سر این رشته در بینی آرند و بالا سر بینی سفته که بر بالای این کار است از خشک بیرون آورند پس این رشته را هی گردانند بشتابانند تا بسبب مرور او بحر زائده تمام متقرح گردد و بعد قطع عطسه آرند تا بیرون افتد چون فرو ریخت رفع شود مرهم نگار را بنوبه رسانند تا باقی را بخورد پس مرهم اسفیداج بکار برند تا مندمل شود سوم آنکه مریض مقابل آفتاب بر کرسی نشیند و چشم سوی بینی دارد از دست چپ بگشاید و از دست راست بکار دو باریک میخ آهنین فولادی را بر تا هر چه باقی نماند و اگر غدی بینی چیزی زائد باقی باشد رشته شده نگاه دارد تا باقی منقطع گردد پس قلع را بنوبه صاعی ترقه چیند و بالای خرقه او دو به اکالیپتوس طلا سازند و بنوبه او در بینی نهند **قول لازم در بیرون آوردن** بینی کشانند بر قفا حجامت نمایند بعد فصد سر چه یا رج حب قوقیا تنقیه نمایند بعد تنقیه فتیله با آب پودینه سرکه گلوی خر تر کرده به پودینه بینی مسدود نمایند یا پوست انار ترش سایده با آب انار فتیله ساخته تا فتیله در اشتان مسدود تر گردد در اشتان سر مسدود تر آغشته یا قلقدیس قلقطار از نگار آشنا برابر فتیله ساخته در بینی نهند آب انار ترش بخ بسته پوست افشرده و خشی داده و در ظرفی نهند و از تفش بار یک سوخ کرده فتیله ساخته بدین آب آلوده در بینی نهند در دو ماه صحت دهد اگر قدری نوشادر و نگار آمیزند زود عمل کند اگر مزمن باشد نگار زنج زرد و تیای سبز زاج هر یک یک نیم اونس اشتشن و سرم سایده یک تخم تر کرده خشک کنند بدستور بمالند پس مردار سنگ چهار اونس بدو اونس روغن سایده بپزند و اوده دیگر آمیزند پس اول آن را بخرقه خر اشته تار طوبت برآید بعد این مرهم گذارند و روغن با بنوبه فضله آلوده نهند و اشیقه حان زاج سبز فتیله ساخته نهند و مصاحبه با سورد تناقص النور کنند و گرداو با صاص بیض روغن گل طلا نمایند تا از ضرر و ایمن باند **فائده** جوز سرخ خیر بر فتیله ساخته نهند بعد سه چهار روز انار ترش تازه کوفته بزاند قدری نوشادر آمیخته در ظرف مسی کرده یک دو بار بدان سایده فتیله ساخته در بینی نهند چند روز بعد ازین مرهم نگار گذارند تا غائی سازد پس دو الاخوین انزروت مروارسنگ بگلاب سرکه فتیله ساخته گذارند روغن گل گلاب لعاب حلبه قدری سرکه در بینی نهند چگانند و قبال حدید پوست انار ترش فتیله ساخته در بینی نهند چند شب اگر نرود بر بندیا خته بند تا خشک شده بعد بند قطع باهن سه گرکه گلاب شیند و خرقه بر سر مرغ چیده با آب انار ترش با بخل خرمزا با آب پودینه تکرر کرده و قلقدیس قلقطار زاج نگار که برابر باشند آغشته در بینی نهند تا مندمل بسته گردد **و دیگر** بول بیل سیاه هر روز چهار دانگ روغن بنفشه و دیگر ماء عظم سرکه قدری در بینی چکانند و خشک بسر کرده نوشادر باقی را سه بر بیز و نرم نرم نیست نرم سفید بلی جمع مدوگونه است یکی آنکه لحم عظم و غضروف متصل باشد دوم لحم در دماغ معلق بود و چهار سه دانه چنان از دیاد پذیرد از بهر دو منخرین و بهر دو ثقب گوش بدید آید اما که در بینی **علاج** قسم اول ایشان باب ۳۰ آورده طلا کنند و بآله مخصوصه ببرند نگار نوشادر سایده خرقه آلوده نهند نگار ذیک باشد طلا کنند نگار عسل برابر فتیله آلوده گذارند و قتیکه ریش گشته پاک گردد قدری انزروت افزاید پس بسفوف مندمله مندمل سازند گاو باشد نوشادر اشمان نگار موسیائی برابر بسبل آمیخته طلا کنند اگر مزمن باشد روغن گاو چرب کرده پوست لحیه التیس سایده نفوغ کنند انار کوفته زانده صاف کرده در ظرف مسی کشیب گذاشته فتیله آلوده در مرکبی نوشادر گردانیده نهند و قسم دوم اگر نزدیک باشد بریسمان حلقه زده بیرون کشند اگر دور بود مرهم سه ارست غلظانیده اصبع باریک در از بروغن کنجد چرب کرده بقوت در بینی کنند و دیگر وقت زیرکام دارند چون سوی علق فرود آید بدست ستانند و اگر بشکم رود مضائقه ندارد و اگر بعد بیرون آمدن بقبضی قدری روغن کنجد و خطمی کنند بعد ساعتی بهوش آید و دیگر این نباید کرد تنگی شود و قدری زنگار بر روغن کنجی بمالد محلول نوشادر حل کرده در گوشت و بینی چکاند و انگبد روغن گل شیر و خیتی و بصل و تخم شیر خیتی بپزند **فصل ششم در فساد شم** یعنی تغیر که در شامه تفقد این سه گونه است یکی آنکه مالیخ را بیک انجه بو کند اگر سبب او سوء مزاج دماغ باشد که در ستم دماغ افتد اگر سوء مزاج گرم خشک

اگر متغیر و مشوش شامه شود بوی نیک باشد یا بد دایم همان در یابد و حال آنکه آن چیز موجود نباشد یا سوء مزاج سرد و تر باشد که ضعیف انداسب تغیر شامه تواند شد لیکن چون قوی گردند ابطال شم کند و سبب خشم میگردد و آثار سوء مزاج اربعه در سوء مزاج بینی گفته شد **علاج** تبدیل مزاج کند چنانکه گفته شد اگر سبب او ماده ردی باشد که در مقدم دماغ حاصل شود و شامه بوی خلط محسوس کند پس اگر این ماده کثیر المقدار یا بکیفیت فاسده قویه تکیف باشد حس وی در شامه لازم و بود اگر قلیل المقدار و ضعیف الکیفیت باشد بوی آن خلط محسوس نمیشود مگر آنگاه که انسان بشم شامی خارجی قاصد گردد و شموم خارجی بهر رائحه که باشد اما شامه درک رائحه همان ماده نماید پس اگر بوی مثال فلفل و سنبل حس کند ماده حار و اگر بوی عفن مشموم گردد خلط عفن و اگر رائحه ذمی نداوت و تری مدرک شود ماده بارد و اگر بوی ترش همی دریابد خلط سودا و بوسیله **علاج** تنقیه دماغ حسب ماده بمجوب و غرغر مناسب آن سازند و دانکه از یک چیز بوهای مختلفه شمیده شود سبب او ماده مختلفه است که در دماغ افتد **علاج** تنقیه دماغ و تعدیل مزاج نماید سوم آنکه بعضی بوها می حس کند و بعضی نه پس اگر اشیای طیبه دریابد و بدبو را حس نکند سبب او ماده عفنه است که در مقدم دماغ پیدا شود و از قوی که آله شم اند حاصل شود یا در قصبهٔ بینی قرحه عفنه پدید آید و بمرور مدت شامه بدان الفت گیرد و از انفعال باز ماند پس هرچه صفا بعفونت باشد محسوس شود و با شیای منتنه شامه منفعل نگردد **علاج** اول تنقیه دماغ کنند اگر قرحه باشد تدارک وسی نمایند پس چیزهای طیبه تیز چون مسک کافور قرنفل و مثال آن بدام بو بایند و در بینی چکانند اگر اشیای منتنه حس کند و طیبه را درک نکند سبب او ماده شیرین طبعی و موی باغیست که در موضع مذکور حاصل آید و بدستور اول شامه از درک رائحه او باز ماند پس با لضرورت چیزهای منتنه که ضد اوست محسوس شود و اشیای طیبه درک نگردد **علاج** تنقیه دماغ کرده اشیای منتنه مانند چون جندبیدستر مرجاوشیر کنند اگر دو بو بایند و در بینی چکانند **قول شیخ** و شم طیبه چند و غیره اشیای منتن بوینند و چکانند و حس منتنه مسک و غیره **قول صاحب اسباب علامات** اگر مستحکم گذاشته بر قول شیخ عمل کنند و اگر مستحکم نگذشته بدستور سابقه بعد آن آرند **فائدهٔ شتم** بیان کیفیت همه حال اصلاح شم بیاید و اکل آن در هفته یکبار نیز مفید است **انتباه** اگر دو حیات حاده بوی خوش چون مشک یا کافور باگل همی آید مریض بدحال باشد و گرش نزدیک بود **فصل هشتم در قرحه بینی** اگر رطب بود سبب او رطوبت فاسد اکاله است که از دماغ نازل شود **علاج** فیفال زنند بر نقره گردن حجامت کنند تنقیه دماغ بجب بنفشه و غیره سازند بعد تنقیه مرهم از اسفیداج مروارسنگ خبث الفضه سب محرق روغن گل ساخته گذارند و هم لیفی مرهم اسفیداج بکار برند **قول صاحب فیر** مرتاب صابون شسته سعد عفران عفص پیه کبان روغن گل آمیخته طلا کنند مرتک پیه گاو مغز ساق گاو روغن گل برابر سایده و بینی نهند فراهم آید عرق براسی جراحت بینی و گلو نیکار کافور سنگ بصری اسفیداج هر یک درم گلاب آب باقلا آب چاه هر یک سله اوقیه آمیخته بموضع آکوده نهند اگر یابس باشد سبب او اخلاط محرقه است و این اکثر پدید آید **علاج** روغن بادام تلخ روغن نیلوفر پیه کبان پیه بط مالند درهم لیفی و قیر وطی نرم در روغن بادام مر روغن بنفشه مغز ساق گاو لعاب اسپغول ساخته گذارند شمع مغز فلک گاو روغن بادام گداخته قدری کتیرا گل خیر و سایده آمیخته در روز چند بار نهند و آب گرم شویند روغن بادام سعوطا کنند هلیله عفص پیه مرغ دهن مرد طلا نمایند **قول صاحب فیر** پیه کبان مرهم روغن گل گداخته فتیله آلوده نهند کتیرا مسحوق پیه کبان پاپیه بط بایه پیه بز آمیخته گذارند و بینی را دایم بروغن گل چرب دارند اگر خشکی دیشه غیر عفن پدید آید دو غد غه کنند و چون جدا نماند و کشند چون تراوه و جرح شود تنقیه کنند و هم از اسفیداج مرتک روغن گل ساخته وقت شب الند صباح بلعاب شوند و بدست هر گز حرکت ندهند که تازه گردد اگر مرض بود و بعفونت انجامد سبب او طعامات خبیثه است **علاج** اول حریق آهنین حرف برابر سایده نفوخ کنند پس سنجل خمر شسته سایده نفوخ نمایند تا بحرک

بالتمام پاک گردو پس مخفیات بکار برند **قول صاحب فبر** سپیداج توتیای سبز هر یک دو دنگ ریک سائیده خرنگوری شصت جوشانند سوم ماند صاف کرده طلا کنند و شویند **قول لازر وبیر** روغن گوگرد مالند فلفل نیلون گذارند مرهم توتیا روغن بنفشه ظرف شیشه آبسخته برآتش نرم گذارند سپیداج توتیای سبز آب حل کرده شویند مرهم مصفی گذارند اگر یک نشود سوم الفار دوازده گندم کمه گل جهار دانش و آب جوشانده ازین آب شویند اگر آبسخته تصفیه نیابد مرکور بیضی پیتاد و سرخ پاشند پس رابی تخفیف ریش گل سرخ مسوقه نفوع کنند کندر مصطکی حسن لیه بیجمر انداخته بخورش رسانند و بخور شنگرف یازنج و تخفیف اسرع دوده چراغ که بآهن گرفته پاشند شنگرف برابر بموم مرهم ساخته هند طلای مرکی او کوآمیتو کار بانیکا گذارند مسل گلقند گوگرد آمله سلار اج هر یک سه درم اهل سفیداج بارتنگ هر یک یک درم سداب اسطوخودوس هر یک درهم نگار نیم درم آب سه لیبر جوشانده طلا کنند شویند مرهم بیضه باب مصفی خود یا بول سگ نشوق کنند تا هفته مرلیه قرصه نوکهنه بطبیخ پوست درخت سرس سیاه شویند مرلیه شراب سلق سوط کنند صبر بعسل آبسخته فتیله آلوده نهند دارچوبه بعسل آبسخته یا صبر بغیر تخم کدو آبسخته طلا کنند اگر قرصه مجری باشد بخور شنگرف دهند سنبل وفل بوه ینه نفوع کنند **فائده** اگر نباصور باشد برگ نرم درخت بڑه برگ نرم درخت پیپل برگ نرم درخت نیب هر یک ۱ م سائیده قرص بسته بروغن گل وموشه صاف کرده روغن چکانند **فائده** اگر کرم پدید آیند تر ب بخمر جوشانده یا آب برگ تنباکو در بینی چکانند خرنوب عطوس کنند وزکا غذ فتیله ساخته سوزند دود در بینی کشند مخرج کرم دماغ انگزد یا رد ماس آبسخته بتان بخته بسرشند **فائده** گاهی بصاحب قرصه بینی حالتی پدید آید که هرچه خورد بسبب اتساع ثقب کالم بینی برآید گاهی ایخالت بغیر قرصه و آخر نزله پدید می آید با یکه رماد چوب ڈھاک یکدرم بهول میش جوان کز ائیده نباشد آبسخته بسبحی دهند چهارده روز اگر بول نخورد آب نکمه گل دهند گهنه گهنه سوخته دوازده آهن کشته هشت نبات الحدید کشته حضض هر یک چهار نبات بیست بعسل قدر نخود جوب بندند شربتی سه تا پنج

فصل هشتم در بثور درونی بینی سبب او بلغم یا سودا ست که بسبب حرارت باطنی غلیظ و متحجر شود و مزاحم نفس و خروج مخاط گردد **علاج** تنقیه دماغ بجب ایارج کرده مومیا روغن بالند یا آب گرم استشاق کنند اگر تحلیل نشود شرط زنند هر دو منخر نند تا فانی شود پس هم سفید گذارند دار سنگ شمع ابهیض روغن گل گلاب سرکه هم ساخته نهند اگر کهنه بود مرداسنگ زاج هر یک چهار سداب تازه دو برده روغن مورد سائیده ضماد کنند و در علاج این دو نگ نکنند که اکثر مودی بنا صور میگردد

قول لازر وبیر اگر بثور برآید فتیله بسرکه آلوده بنمک مسحوق آغشته یا فتیله از عسل ساخته در بینی نهند و بعد ساعتی عطسه آرند تا شش بیفتد اگر نیفتد باز گذارند عطسه آنقدر بیفتد پس مرزاج قلقند برابر نفوع کنند و بعسل آبسخته فتیله آلوده نهند **فائده** اگر بثور بر بینی دمیده پدید آیند کاغوزعفران هر یک نیم گل مختوم یک گل ارمنی دو بگلاب و سرکه طلا کنند مرداسنگ تنباکانی **فائده** تسمی از بثور بینی که مع سوزش اشد پدید آید دان را هوه گویند تخ کروند در برگ تنبول نهاده خورند کوکنار دو درم نمک نیم درم آب دهند نوشادر سائیده ناس گیرند **فائده** تسمیت از بثور بینی که از ناکره گویند نمک سنگ تنکار خام زاج خام نگار سوخته برابر بیخ

مثل ناس بینی چون بنمه جانب القصاص بگذارد بسوزن سفته بیرون آرند بعده توتیای سبز لال زرد زنگار هر یک نیم اسفیداج یک نیم و هم بقدر شش سائیده در آبخته چند بار آب شسته طلا کنند **مرهم مصفی** پوست انار سه درم زاج هر یک دو توتیای سبز کندر هر یک یک بموم دو روغن هر هم سازند **فصل نهم در شقاق بینی** سر بینی و منخرین ورم کند و باشد که بجوانی چشم بندد سرد و پلک آماسد و سرخ گردد سبب او سوء مزاج یابس ست **علاج** تعدیل مزاج کنند بغذیه لطیفه خورند سنگ بصری مغز بادام عناب سائیده طلا کنند متواتر **فصل دهم در جفاف بینی** اگر بسبب حرارت اشد باشد که بتخفیف رطوبات کند چنانچه در حمی

مهمه علاج آنکه بادانه سپرغم و مرطب و سپندروغنهای سه‌گانه بینی چکانند اضمده اطلیه یا ورطب گذارند اگر بسبب یبوست اشد باشد که رطوبات را فانی سازد چنانچه در دوق **علاج** شیر در بینی و بر جبهه و شندروغنهای مرطبه چکانند و در ترطیب بدن کوشند اگر بسبب خلط غلیظ باشد که در خیشوم چسپیده از هوای مستنشقه خشک گردد پس بسبب اسهال مجری رطوبات کاز دماغ نزول کرده بینی را ترمید اشتند از آمدن باز مانند و جفاف آفتد **علاج** او همان العبه در بینی چکانند مرطبات نوشند تا ماده قابل خروج شود پس بغرغره و عطوسات و نشوقات و نطولات مشغر غ سازند **دوا** از مربیه یبوست حکه بینی و خون منجمد که از بینی برآید عفران بدهن بقدر آنچه تمام گیرد بسیاله در بینی مالند نسوط کنند **فصل یازدهم در رض الالف** یعنی کوفته شدن بینی **علاج** اگر کوفت خفیف بود میعانی گنده در بینی درآرند و بلندی و پستی آنرا راست کنند و از خارج نیز بدست اصلاح دهند تا بهیئت اصلی آید پس صبر مغات اقاقیا مرآب با تنگ سائیده بر کاغذ طلا کرده بالای بینی گذارند و اگر کوفت شدید باشد و غضروف شکست سپیده بزده دوی فصد کنند تا از ورم ایمن ماند و برای حفظ مزج دماغ اطلیه اضمده با رد بر سر گذارند تا مبادا بسرسام انجامد بعد از زمیل در بینی آرند و شکل بینی راست کنند بتدریج و از خارج بدست اصلاح دهند تا بشکل اصلی آید پس انبوبه بر صاص یا مس گیرند و بالایش خرقه پیچند بمقدار تجویف بینی و بر پاره چها قاقیا مغات طلا کرده در بینی نهند و بعد نهادن انبوبه از خارج هیئت بینی بدست درست کرده او بر کوفت خفیف گذارند از خارج نیز طلا سازند تا که بشود انبوبه در بینی نماده دارند **دوا** صبر باش هر یکی زعفران رانک سک گل ارمنی خطمی آب طرفا سرشته طلا کنند و فتیله پنبه آلوده در بینی نهند **فصل دوازدهم در دخول شی از خارج در بینی** خربق کندش چند خرول سائیده با نبوبه در بینی دمند و سوراخ دوم را که خالیست دو هیز ابند کنند تا وقت عطسه قوت عطسه بالسوا فتد و آن چیز بیرون آید عاقرقرحا سداب دشتی مبهر نیز معطس اندر وغن چکانند و مالند پس عطسه آرند تا بر آید و باشد که از مجری حلق بغیر تصدیع برآید **فصل سیزدهم در عطاس** عطسه دماغ را چون سعالست مر ریه او سبب داخلی و خارجیست یا داخلی و اگر چه عطسه بوسطه دفع مؤذی از دماغ موجب حفظ دیست اما زیاد یا باعث آفاتست **فائده** عطسه در ابتدای کام و ابتدای حمیات و کسی که ماده کثیره در سینه دارد و بعد عرق زنان دارد اما به کسیکه در سر او بخار یا ماده اندک باشد و کسیکه در دماغ او ماده پخته بود نفع دهد لهذا در آخر کام نیکست و دلیل قوت دماغ از انست که زود مرگ عطسه نماید زیرا که دماغ ضعیف شده باشد و زنان را وقت زادن و بیرون آمدن بچه و شیمه مایند **علاج** هرگاه که از حد بخ و زکند و حبس مطلوب شود روغن گل سوغن بید و بهی کشند آب شیرین نیگرم هر سر بزنند و روغن نیگرم در گوشها چکانند و بر بناگوش مالند سوز و نوشند بالش گرم زیر قفا نهند اطراف خشم گوش کام مالند و بفرا یند تا بستر غلطد و گاه گاه سیب بوینند فکر کنند بیمات مشغول شوند دهن باز کنند و در پنبه تلو زیر نظر کنند عضلات بن گوش بروغن مالند روغن بنفشه نیگرم دو سه قطره در بینی چکانند و از دود و غبار و هر چه باعث بر عطسه شود پرهیز نمایند و بروح انیسون بوینند اگر بطفل شود که گریه نیارد گردن گوشند کباب کنند و آنیکه چکند در بینی طفل مالند و چکانند **فائده** در ادویه معطسه و در بوینده معطسه محرور چند که گفته بوینند خردل قسط عاقرقرحا کندش فلفل شونیز بنجبیل صبر نمک خربق ابهل مفرد یا مرکب سائیده نفوع کنند **فصل چهاردهم در نتن انف** اگر بسبب قرحه عفنه بینی یا بوسیه عفنه بینی باشد بدیر آنها گذشت اگر بسبب تصاعد بخره عفنه از نواحی سینه یا ریه یا معده باشد **علاج** تفحص کنند که از کدام عضو صاعد میشود پس تنقیه تعفن کنند و بعد تنقیه خرد ریحانی در بینی کشند سنبل سعد عود سائیده نفوع کنند یا نخر ریحانی آمیخته فتیله آلوده در بینی نهند اگر بسبب باده عفنه که در دماغ یا متصل بینی گرد آید باشد **علاج** تنقیه دماغ بمجبر ایارج کندش خرد ال سکنجبین بزوری آمیخته غرغره کنند بعد از آنکه در سر و گل سرخ سنبل قرنفل جوش باشد غرغره سازند پس سنبل قرنفل سعد نسرین صبر مرا قاقیا

قفص مشک کافور مفرد یا مرکب سائیده نفوخ کنند یا فتیله آلوده نهند صندل سوخته آب پودینه آمیخته یا سنبل سکاکر فرنفل مشک بنجر جوشانده قطور کنند بینی را نجر ریحانی نشسته بول شتر یا بول خر چکانند جوز بویه بسباسه قرنفل دارچینی هر یک درم سائیده بعسل آمیخته خورند داشیقسان بنجر جوش کرده یا مرآب پودینه جوشانده یا آب دانه انار شیرین در دیگ مسی جوشانده چکانند عود بلسان سائیده نفوخ کنند **قول الارز وبیر** برگ انار بود خرجوش کرده یا قصب الزیره در خم سفیده تخم یا قصب الزیره تخم اویش گل سرخ او بش مرکی تخم درم در خم سفیده یا آب کدوی ملح دو قطره در بینی چکانند تخم نوشنده برگ فلی خشک کرده سائیده بو بند بطبیخ شبت اکلیل بسرو جبهه مطبول کنند قصب الزیره سنبل بول شتر سعوط نمایند اگر باده در دماغ باشد میان سر داغ دهند **فصل یازدهم در عاف** اگر در حمیات حاره و تبهای گرم و در روز بحران شود بند کنند اما هرگاه که مفرط شود و خوف سقوط قوت باشد حبس واجب اگر بسبب حدت خون باشد که در هن عروق باریک در دون بینی بگشاید آثار غلبه صفرا باشد و خون رقیق اندک اندک برآید و اگر بسبب کثرت دم بود انتفاخ عروق حمرت لون **علاج** حمل از سقوط قوت قبال زنند باریکی از مغاوی مخر سائل الدم و خون بتدریج برآرند و بعضی برآنند که وسیع زنند تا کل هر دو دست زنند و آنقدر خون برآرند که غشی افتد و بسبب تغلیظ قوام خون که غشی واجب میکند عاف بند گردد و لیکن تا که ضرورت قوی نیفتد و تدابیر دیگر بند گردد و این جرأت نکنند و بعد فصد شربت کدر تربت عناب شربت ریباس نوشند یا خ عدس خورند مرق مرغ با آب غوره آب انار آب سماق آب ترک خورند و مقرر مرغ از همه غذا بهتر شیر خوشانند چون غلیظ شود بقدری قند خورند تقلیل غذا نمایند آب بارتنگ یا شکر نوشند و بر مقدم سر زنند و بینی کشند و دوران خوطه زنند کافور صندل گلاب بر مر جبهه طلا کنند عدس مقشر صندل خطمی ماش و قدری کافور و گچ با آب مورد یا فوخ و جبهه ضماد کنند کافور با آب کشنیز سوده در بینی چکانند مغض نیم سوخته کشنیز کندر صبر دم الاخوین زاج سائیده نفوخ کنند یا با آب بل خرما یا بیاض بیض آمیخته فتیله آلوده در بینی نهند شیخ کمیکبوت بماد آلوده بغبار الراحی آغشته در بینی نهند و حبس اسرع قطور آب بل خر مجرب بدانند که آب مادر روح چکانیدن با لخاصیت حابس است و گذر آب پودینه و آب بل خرمابذکی کافور بازه و ها و ارنها و انتین او من و ثرین بقوت مالند و محکم بندند بینی بگیرند مجبنه بفقره پس سر نهند زیر تدی جانب بفقره سائل الدم مجبنه بی شرط نهند اگر از سر دو منخر باشد زیر سر دو تدی گذارند یا مابین دو شانه گذارند حجامت کریر سر شیف بالعکس کنند اگر از سر دو منخر باشد بر سر دو جانب حجامت نمایند اگر از جانب است بود تعلیق مجبنه بر جگاه یا اگر از طرف چپ باشد بر سپز کنند **قول جالینوس و ابن سرابیون** بستن دست از انفعل شروع کرده تا مک بندند و بستن پا از بن ران شروع نموده تا قدم بندند **قول رازی** دست را متصل بمفصل و پا را متصل بمفصل بر بن ران بندند فقط اما بمفصل آنها را بحیان ج اگذارند تا خون که بدین سو منجذب شود میل بمفصل نماید و جا باید و اگر تمام بسته باشد اما نه قص شود که جانا نیاته بازگردد و دو بافت قوی استحاد اگر بسبب شدت سلاسی خون عروق و شرایین که در غشائ زیر دماغ واقع اند بگشایند در عاف آرند تقدم صداع اشد حمرت و وشیم پس عاف افتد اگر خون رقیق سرخ خالص گیرد بدفق برآید بداند که شرایانیست و تقسیم عقب امراض عاده و ضربه سقطه که باشقاق عروق استحاد و از کسع فعی میگزیدی می آید اما انچه از سع فعی شود نجات از و کمتر باشد **علاج** او دویه کاویه چون زاج زنگار و غیره بکار نبرند تا باشد که بند شود زنگار بسرکه سوده در انک اندک قطور کنند فتیله بماد آلوده بزاج آغشته در بینی نهند قرطاس محرق تبخ عنکبوت محرق بلا کشنیز فتیله ساخته گذارند اسفیدباج بر جبهه بندند اگر بسبب بحران باشد و ضرورت بکبس افتد **علاج** صبر یک کندر دو سائیده فتیله بسرکه تر کرده بدین آلوده فتیله بسرکه تر نموده بدم الاخوین صبر مرکند را لمذروت آلوده گذارند مزاج نشاسته سائیده نفوخ کنند **قول الارز وبیر** اگر بسبب انفجار عرق منخرین باشد در

ابتدا فصد کنند و در آخر محجمه ساری بر کپد و اطراف گذارند خرقه بسرکه گلاب آلوده بر سر و جبهه نهند و از قشر بیض هر کند صمغ عربی نشیع عنکبوت موی زنب محرق فتیله ساخته در بینی نهند گل ارمنی بیاض بیض سرکه بر سر ضماد کنند بسطبری دو اصبع آب سرد بر روی نهند سرکه و مغز سائل الدم یا در گوش آنجانب چکانند مرصعی از قصه ساخته بر عظم بینی بندند چنانکه ساده گردد اسفنج یا پنبه بهاد آلوده بر جبهه بندند و از صوف مداد آلوده فتیله ساخته در بینی نهند تخم عنصل سبز با کیون سائیده در بینی و منخرین مالند خمایا بس نفوع کند خونیکه برآید سوخته در بینی و منخر فو گذارند سازو صندل اقاقیا گل ارمنی آرد عدس گلنار کافور افیون بر سر جبهه ضماد نهند زاج مرداسنگ اسفیداج نفوع سازند شربت نار هر سه دهند مهاو شیره گلنار هر یک نیم درم کافور دو سرخ آب سوده سعوط کنند آملہ آب بر سر ضماد سازند افتد حامضه خورند و از خمر و اشیای حریفه و دیدن چیزهای سرخ پرهیزند **شربت** برای سیکه عادی برعاف باشد تر هندی تکمه گل هر یک کفی آب طلق جوشانند چهار اونس بماند صاف کرده بیفزایند نرم سنبل نیم سکه و پلو انداخته دارند بعد چهار پاس مالیده صاف نموده بیفزایند سکر و بلوشربت ورد دو اونس افزوده نوشند دماد و بت شربت کدر کنند پرهیز و از تکیه بسیار سنبل آلو و دی اورو حب اویستر پرهیز شربت و پاس لیدا شربت ورد و انتیس دهی لوزتیا تا شربت محور شربت اسفیدباج سیلیسی فلونیا پر سیکو قرص گلنار دهی لوزتیا یا طبیخ افتی و پنیتر یا لادن لوود و دیکو مجون خرفه دهی لوزتیا همه مفید هر کدو خورند و هند سفوف اویستر پرهیز یا سفوف تریوس و هند و به بیاض بیض لیت کرده طلا نمایند طلای عافی بر جبهه گذارند طلای صندلی طلای کافوری بر جگر کنند خون که از بینی برآید بنشود همون خون نوشانند سیتیلار و شورم شربت ورد یا پاس با شربت مورد نیم اونس آمیخته دهند و با رانش طبیخ برگ ریحان تازه چهار اونس با بیاض بیض عدد عرق بارتنگ پنج اونس آمیخته نوشند صبح شام **قول** حما سب فبر پرهیز تشور کنند یا اذان انار یا قشر بیض سوخته یا گل سر و یا زبل یا ضفدع سوخته یا خون فصد سوخته یا گل شقالوس سائیده نفوع کنند فتیله به بیاض بیض عرق بارتنگ آلوده نهند خرقه بسا را نگل تر کرده بر جبهه عنق کبد گذارند یا چه پرنشین پیچیده باب تر دارند **قول جوان** کوره و از سرقن صحرائی فتیله ساخته در بینی نهند آب دو سر کر که یک آمیخته پرشت و فقار مالش کنند اسفیداج سبر کرده بر دل محرق سحوق آلوده در بینی نهند زبل حما سائیده خوانده نجو سازند سنگ جاحت گل سرشوبه بیاض بیض بر قحف جبهه ضماد کنند **قول رازی** بکسی تدبیر بند نشاندن دست فصد کرده بیست درم خون برآورده مدر عال بندگردید **قول اکه** قیفال بر دو دست زده کنند نهند هر یک کمینه درم صندل سفید گاو زبان هر یک دو درم شب آب تر کرده بسا سائیده خوشانند نهاده پاچکد شتی قشر بیض محرق زنگار مرتک سائیده نفوع کنند اگر بند نشود هر هره طباشیر کرته سفید قاقلیا سنگ برست با برسائیده در بینی و منخر پهلی پهل برگ بوال برگ حنا آمله صندل برابر سائیده بر یافوخ ضماد کنند اگر بند نشود نفوع نهره صندل سفید تخم ریحان هر یک سه کافور یک آب کشنیز سبز سائیده ضماد سازند عجیب **دوا** کاغذ سوخته صدف سوخته هر یک دو مثقال ریگ سائیده یا استوان بنج تراج سوخته یک سائیده یا خون نفوع خشک کرده سائیده یا دارائی سرخ خون مرعوف آلوده سوخته سائیده یا پشم شتر سوخته سائیده یا عفص گلنار سائیده یا خصفدع سوخته کستان سوخته سائیده یا سداب یا بس سائیده یا گل ارمنی سائیده یا زبل رشته نرخشک کرده سائیده یا پوست و خت پله پوست و خت کچال سائیده یا زبل حمام سوخته سائیده یا تخم کاهو یا سائیده یا برگ کشنیز خشک کرده سائیده یا تراج زرد سائیده یا اجود سائیده یا پیچ محوف بال طویر سوخته سائیده یا زبل بقر سوخته سائیده نفوع کنند **دیگر** کمون بسرکه سائیده فتیله آلوده یا آب انجره آب بارتنگ سرکه یا بیاض بیض انگذه فتیله آلوده یا فتیله بیاض بیض آلوده بر موقدی کافور مالیده در بینی نهند **دیگر** شاخ گوزن سوخته بنه آلوده یا اسفیدباج سبر کرده کافور گل ارمنی فوده برابر سائیده پاشیده

دهند **دیگر** قلقند با آب سوده یا هیله گل مصطفر انام هر یک با آب بل اسپ یا آب بل شتر یا آب انجیر فشتی یا آب خیا بل بقدر سوخته اسپرک انگوری آمیخته یا کاغذ قدر دو جو با آب برگ کاهو بکشند نیم سرکه سوده یا آخوان خرما آخوان کبوتر یا کاغذ با آب با دروج سرکه سوده یا کاغذ با گل ختمی با آب بل خرا آمیخته چکانند **دیگر** سرش آب گداخته کاغذ آلوده یا آرد ماش آب سرشته یا پنج برگ کتانی خرد بسکه گاو سائیده یا آب برگ آس تازه بسرکه سائیده یا برگ نیب تا نخواه سائیده یا گیاه کلرو بند سائیده بریافوخ ضماد کنند **دیگر** گل سرشوی قدری سائیده با آب گرم آمیخته یا برگ کنا سائیده یا آهسته خاص بگلا سائیده یا زبل بقر با آب پنجه یا زبل خر سرکه رنجبه و سرخضماد کنند **دیگر** ادخون مرعوف اسم بیض بر کاغذ یا برقه نوشته پیش چشم بیفشارند **دیگر** گاه تازه درم نخود بریان مقشر شش درم شیان ساخته درمیان سائیده و بر چهره طلا کنند **دیگر** مصطکی درم گلاب یک هندوانه درم آب کنیم یا دو تر کنند چون نرم شوند نشره شکنه درم آمیخته نوشند و تفلش سائیده بر سر ضماد کنند **دیگر** آهن آبدار آتش سرخ کرده دو بار بقر سرد کنند چون شیر گرم شود نوشند **دیگر** که زبل یا بس حمار پاشیده بپوشند **دیگر** خنصر بالعکس بندند **دیگر** نشاره قرن بقر زبر سرکه سوده دو هندوانه اگر از مغز خیب آید شاخ چپ و در راست راست اگر زهره آید هر دو شاخ **دیگر** آب برگ اروسه عسل برابر لعق کنند **دیگر** شاخ گوزن سوخته یک مثقال آب سرد یا خون کبوتر خشک کرده قدر یا قلاوه هند **دیگر** سنگ سنگدان حباری آویزند **دیگر** خون حمام بر چهره طلا کنند **دیگر** خون مرغ خشک کرده نفوع کنند **دیگر** ذنب النحل سعوط نماید **فائده** اگر حاجت برعاف آوردن شود کندش مویز ج فرفیون زهره گاو میان ساخته درمیان نهند **باب پنجم در امراض لب و دهن و زبان و لثه و دندان** مشتمل بر چند فصل **فصل اول در امراض لب** و آن از عصب عضله لحم و شرایین و اوردده مرکبست نفع او ستر دهن و حفظ ممنوع و تمیل لعاب و اعانت بتکلم خوبی روست **نوع اول در شقاق و تقشر و جفاف لب** اسباب این هر سه گذا صلاح ایشان گفته شود شقاق زبان و تقشر آن و جفاف لسان گفته آید اما در دهان گفته میشود **علاج** تنقیه صفرا بطبیخ خیارشنبر آب تمرهندی آب آلو شیرشت بنجبین شربت بنفشه کنند و روغن بادام یا روغن گلاب یا میان بیض یا میبرمغ یا میبه بطبیخ گرفته مالند و دشت شب نات و مقدار ربع روغن گل یا روغن بادام یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و جب دارند میبرمغ یک روغن گل نیم گداخته کنند از سفیدی نشاسته عنصل سائیده آمیخته در لب مالند و از هوا نگاه دارند و بعد به طلا پوست درونی بیضه بر لب چسپانند لعاب بهدانه لعاب خطمی لعاب کتان لعاب اسپغول لعاب بکنند لعاب بنگ طلا نمایند روغن بنفشه بیه بطبیخ گداخته شاخ گوزن سوخته آمیخته مالند زرشک خیار طلا کنند مغز تخم تربز بگلاب سائیده مغز بادام با آب سائیده مغز تخم کدو با آب سائیده برگ نیب بروغن بگاو جوشانده کنند بروغن زرد و بنفشه و بسپستان با آب جوشانده مالند روغن گنجد طلا کنند اشیر اشفاج کدو بیرمغ صمغ عربی بیش با پنجه خورند و انوم بصل خردل نمک تخم اسپرک لحم زرد مولدات صفرا پرهیز نهند — حافظ صحت دهن و زبان الازم کند از فرط اشیای مخدر که ضعف و سبطل قوت ذوق کند و از اشیای حار بار و سند که موجب سوء مزاج اند و از اشیای مقرح که آلکه آرند و از اشیای مرخی که مزیله فصاحت کلام اند پرهیز دهند **بدانکه** مفرح قرقفل احیاناً لعاب غلیظه از چرب زبان دفع کند و قوت التکلم قوی سازد و اگر رطوبت دهن کثیر باشد قاقا با آب حل کرده مضمضه کنند اگر ذوق باطل کرده دانسته خاید **قول صاحب ذخیره** سکه ماند عنصل بسرکه طلا کنند اگر کهنه بود و دار سنگ سانج هر وق الصفر هر یک نیم درم سم زبحرق زعفران هر یک دو دانگ کافور دانگی موم درم دهن ورد دو نیم درم مرهم ساخته گذارند **قول رازی** سعوط بروغن نماند پنبه آلوده در ناف نهند **طبیخ خیارشنبر** با بیله زرد تمرهندی هر یک یازده درم گل سرخ پنجدرم بنفشه سه درم مویز

بیست درم عناب آلو هر یک بیست عدد آب سه رطل بپزند سوی یا ند صاف کرده مغز فلوس بیست درم درصد درم آب مذکور آمیخته روغن بادام مثقالی افزوده نوشند و در تقدیر اوزان حسب هر شخص مختار اند مخرج اخلاط محرقه دماغی و بدنی و صفرا **قول صاحب فبریر** یعنی طلا کرده کاغذ چسپانند واز خنده و گرد و آب بارد و اشیای حاریا بس شود ترش شیرین بپزند دو هر روز در وسط نهار بجام فاتر روند آب نیگرم ریزند صبر و روغن کنجد و آب لت کرده مالند علاک البطم یک پیه بز چهار آمیخته طلا کنند لادن بر روغن بلسان یا بر روغن بان آمیخته گذارند **فائده** گاهی در کنج دهن لطوبت شور از سر فرو آید و شقاق در وافتد و سفید و تر نماید **علاج** تقیه بقصد و سهل کرده عنص بسر که جوشانده مضمضه کنند از شد آب سماق آب انار ترش سوده طلا نمایند روغن بادام روغن کدو مومیا گداخته طلا کنند **قول صاحب فبریر** یعنی ریشخنک که در گوشه لب باحرقت پدید آید و گاهی از تعب آن ورم سودی عارض شود و تکلم و مضغ و افتتاح دهن عسر گردد و این مرض اکثر بدیگر از منتقل کند سبب اخون محترق مخلوط بصفرا یا سودا است **علاج** آنچه در شقاق لب گفته شد بکار برند و پیه تازه چرب دارند و این مرض انعامه گویند **نوع دوم در سوم مزاج لب** در حار سوزش لب و استراحت آناب و هوای بارد **علاج** خرقه کتان با آب گرگ کاهو یا آب برگ خرفه یا آب کشنیز یا آب برگ کاسنی یا گلاب یا با آب برگ بادرنگ یا با آب برگ عصی الراعی تر کرده بر بروت سر شوده بر لب نهند یا سفوف گلنار تر کرده بسر و شوده طلا کنند صندل سفید کافور گلاب سائیده گذارند و تر دارند بادهوای بارد و قت صبح لب کبود و سپس گردند **علاج** حشاک روغن بان یا عاقرقرحا با روغن یاسمین مالیده بر روغن گل بر لب طلا کنند و با بس شقاق لب جدا شدن قشر بار یک **علاج** کشاب روغن بادام با سپغول اشکر و هندوانه تخم خربزه روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن مغز تخم کدو بر لب مالند بسیر شقاق لب کنند رطب نرم و اشتر خای لب و مدهم یا رسی بکلم **علاج** تبریز لفوه کنند هر چند که سا نجوست لیکن با تقیه دست باز ندارند **نوع سوم در یابس لب** سبب وضا دخونست از اختلاط طوبت بلغمیه خام **علاج** تقیه بلغم کنند روغن نارو یخ روغن خیری روغن یاسمین روغن زعفران در بینی چکانند از غدیه غلیظه پرهیز دا گر مزاج تقشر بود تدبیر تقشر کنند **نوع چهارم در نقص لب** یعنی گشتن لب اگر مولودی بود سبب او نقص ماده است **علاج** لب در هم کشیده راست و بهیتی کیا بآورند پس بیندتا راست ماند در این قسم نا کهطفل در شیر خست اهمال می پذیرد اگر سبب تشنج اطفال باشد **علاج** تقیه کنند و فصاد باشد **نوع پنجم در قروح لب** سبب او در اکثر تقیه بجوزت **علاج** تقیه کرده مرهم اسفیدا ج نهند عنص مروا رنگ سائیده بقیروطی که از موم و روغن بنفشه شقاقلوا و یا روغن گل ساخته باشند آمیخته طلا کنند **نوع ششم در بثور لب** سبب او خون حار مخلوط بصفرا ست و جع اشد حتی که از مضغ الم یابد **علاج** قیفال زنند تقیه صفار الطبخ بدیه الطبخ قیفال زنند تقیه صفار الطبخ قیفال زنند و نمایند تقیه بدین نوع گداخته قدری کافور آمیخته گذارند اگر جوشش قوی بود مرهم کافوری نهند پوست درونی نبشته چسپانند **قول** اکثر اگر شمال او به لب برگذیرد دوی هم مصفی گذارند تا ماده برآید و برگ لبلی گرم کرده بر گردن بندند چون منفجر شود و ماده برآید مرهم اساروون نهند **مرهم مصفی** از روت یک ربع یک سیر موم سفید سائیده آمیخته با ب شنید **مرهم اساروون** اساروون مصفی یک سائیده بدین تقریر آمیخته در گلاب حل نمایند **نوع هفتم در ورم لب** سبب او ضربان حرارت حرت لب **علاج** قیفال زده صندلین با آب کشنیز آب برگ کاسنی طلا کنند مضغ آرد جو با بونه آب عنب الثعلب گلاب گذارند در ابتدا مرهم ۲ از روغن بادام و مرهم و مضغ ساخته باشند نهند و با آب گرم بسیار بغه شویند و بعد از وی صفرت لب **علاج** تقیه صفار کنند و ابتدا که در دو گذشت گذارند در بلغمی قلت جع بود و یابس لب **علاج** با یاج نیقرا تر بدشم حنظل تقیه کنند با بونه شبت اکلیل نهاده نمایند در سودا وی صلابت کمودت لب

علاج تنقیه سودا کنند بدانچه در سرطان مذکور شد و ضمده خنک گذارند تا نیفزاید و اضمده گرم محلل پرهیز دهند که تحلیل نمی پذیرد بلکه متقرح میگردد —
قول لازوبیر حب بادهٔ تنقیه کنند پس مرهم موی چهار رگ نیز کشایند مضمض بگلاب طلا کنند جدوار آب سوده بمگذارند نوفل گلنار گلسرخ جوز سرو بسرکه گلاب طلا نمایند تقلیل غذا و ترک اکل شب کنند و از شیرینی و خمیر پرهیزند دوا آب هندبه فشرده یا خون کنه سگ یا خون کنه شتر الند و یگر به سنگ کابلی آمیخته بر لب مالند مزیدرم وجوشش و شقاق **مرهم کافوری** شمع اسفیداج مرداسنگ هر یک پنجدرم روغن گل سیت رم گداخته او دیه آمیخته اهل کنند چون سرد شود بیاضین بیض عدد کافور قدری آمیزند برای شقاق لب و مقعد و حرقت البنا نافع **نوع هشتم در لب سیر** دو گونه است یکی آنکه غلظ کمد اللون قدری از انگور خرد و در لب زیرین پدید آید و وسط آن غلظ متشقق لب و دو لب با دون منقلب بخارج باشد دوم آنکه شایه توت شامی در لب زیرین ظهور کند و درین وجع نیز باشد زیرا که مانند سرطان عضو را سیر اند و ابطال حس میکند و گاه باشد که بسبب کثرت ماده و احتقان فساد بلب بالا نیز تعدی کند بلکه بعضی ازایای و رانیز در گیرد و سبب او خون سوخته است که از شعبه عروق بیرون آید و در بینجا جمع گردد **علاج** قیفال و چهار رگ زنند صحاست کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند بعد از تنقیه نگذارند لبون او سیاه باشد بر لب بمبغ شرطه شرطه کرده نمک بران و اگر مرهم پاشند شرط نیست و بعد تنقیه عدس با بونه اکلیل خطمی آب پخته بصفرت بیض مرغ پیه کبان سرشته ضماد کنند مرداسنگ سفیداج نشاسته خبث الحدید روغن بادام و موم مرهم ساخته گذارند مرداسنگ روغن منفرغم کدو روغن بادام منفرغم گاو سایده پخته بصفرت بیض مثل مرهم ساخته نهند اگر ضمن بود و بتدابر یرفع نشود لب را در لبون شبگاه فند و کنار و براحت آنقدر که وقت خیاطت هیئت اصلی تواند بدهند اگر ضماد خیاطت پس بود زند و گل سرخ زعفران مرداخوین درو کنند تا خون بند شود پس مرهم تخمه گذارند اگر قطع ناسور نکنند فلفیون بدهن بقرآ پخته گذارند تا بخورد **قول عسکری** بعد تنقیه ضمده محلله نهند سکه در کهرل سربی سحق کنند که سیاه شود یا بیاض بیض گلاب در کهرل سرب سحق کنند که غلیظ و سیاه گردد یا زیبق سرب جفت کرده بیاض بیض و گلاب سه لایه نمایند که سیاه و غلیظ شود پس بر لب خنازیر و ورم سود اوسی طلا سازند **نوع نهم در اختلاج لب** اگر بشرکت نفس معده باشد کیاده موذی در معده ریزه فواق غشی واین مقدمه قی بود و اگر بشرکت عصب و ماغی باشد کیاده در دماغ گردآید و اول ابتدای لقوه و صرع پدید آید **علاج** درین هر دو تنقیه دماغ کنند اگر بسبب تولد ریح غلیظ در لب باشد **علاج** مفتحات ریح مالند و باقی مدبیر در اختلاج مطلق بینند اگر بسبب خون باشد که در عروق باریک لب پراشود و بستحیل برسام گردد و علامت خون ظاهر شود **علاج** قیفال و چهار رگ زنند تقلیل غذا نمایند محللات ضماد سازند بتفتیح مسام لب کوشند **نوع دهم در اکلهٔ لب** سبب او مادهٔ لذاعه کالست و تدبیرش حسب آن کالنم باید کرد **نوع یازدهم در آستر خای لب** سبب او رطوبت **علاج** بحب الملوک تنقیه کنند دوم الاخوین کرسنه ایرسا سایده بکنجبین آمیخته مالند بلیله چوزبویه نوفل مدام در دهن دارند آبش بلع کنند مضمضه شاید شعیر بیان کشنیز سپیدان نوفل بریان روغن گاو هم دارند زیره برابر سایده در دهن دارند بخواباند نوفل جنار برابر سایده هر شب مالند برگ تنبول جنابلیده مفرد یا مرکب سائیده پاشند **فصل دوم در امراض دندان و لثه** طالب صحت دندان را رعایت چند چیز ضرور است **اول** تولد از ناطعام و شراب در معده خواه بسبب غذای بد دهی خواه بسبب سوء تدبیر اکل پرهیزد **دوم** آنکه کثرت قی عادت نکند خصوص کیاده ترش باشد **سوم** آنکه آشامیدنی صلب بدندان نشکند و آنچه دندان را کند کند ازان پرهیزد **چهارم** آنکه اشیای چسپنده شیرین چون حلوا سوهن انجیر خشک و اخموضات و غیره چیزها

پنجم آنکه اشیای سخت گرم نخورد خاصه از پس یکدیگر **ششم** آنکه مدام دندان پاک دارد و هر چه در بن دندان بماند آن انجلال پاک کند نوعیکه بلثه نرسد **هفتم** آنکه از مضرات دندان چون گندنا جوز خرما وغیره پرهیز کند **هشتم** آنکه هر صباح مسواک بچوب تر اک و چوب زیتون سبز وغیره برفق کند چه شدت گذارد و آب دندان را میسر دود رفتن آب آن را جهت قبول لوازل و انچه صاعده معده میسازد مسواک باعتدال صلبی دندان و لثه بهست و انچه حفظ صحت دندان انست که وقت خواب مضمضه روغن گل و نیم درمی بروغن بان یا روغن مصطکی دندان اجلب کند و دو بار در هفته مضمضه کند در وسط اکل علویات آب بار دنخورد و اگر شیر خورد عقب او بسکنجبین مضمضه سازد تا دافع فساد شیر از دندان کند و بعد طعام قدری فل خاید یا آن را سائیده اندکی نمک آمیخته وقت غسل و بر دندان مالد و منوبات مناسبه بکار دارد اگر وجع باشد خطمی بسر که جوشانده مضمضه کند بلیله مالد و در دهن دارد **فائده** سرخ گوش سوخته سائیده مالیده نمک بشهد آمیخته بر دندان سودن در دهاده و بار صلب لحم بن دندان مخرج و منقی مادهٔ بن دندان و حافظ صحت است زنجبیل بسر که سر کرده و قدری مر آمیخته مالیدن همین با نمک کند و چون مزاج دندان خشک است برای حفظ صحت او دو نیز خشک باید و سرشتی گرمی معتدل اگر آنرا که مزاج سرد باشد یا گرم حسب تقاضا ادویه یابسه باده یا گرم یا باده و سرد آمیخته بکار برند **نوع اول وجع الاسنان** در سوء مزاج حار سافج حرارت نگین حمرت لثه غیر ورم و حمرت از آب باده **علاج** سر که گلاب و دهن گیرند وجع زیاده بود قدری کافور افزایند سماق برگ نیلوفر کنار تنگ عرق گاو زبان جوشانده سر که آمیخته دهن گیرند وجع اشد بود قدری فیون نمک بسر که آمیخته یا فیون بروغن گل آمیخته در دهن گیرند یا فیون بسر که آمیخته بر دندان نهند و دهن بغداب تهرمندی یا غمه آبهای آب لیمو یا نک کنند سوء مزاج یابس یا سافج از نبوای باده و شراب آب گرم ساکن گردد **علاج** غلغل سوخته بسل آمیخته در دهن دندان الندان گرم را زدن دهن گیرند بطبیخ سعد عاقرقرحا بود دینه سر که مضمضه کنند عاقرقرحا بتمهیل سائیده بسل آمیخته یا تریاق اربعه بر دندان الندان اگر ساکن نشود آهن داغ کنند جوز بویه برگ سداب در دهن دارند باید دائم کباب خایند و در غذا ثوم عنفران او دیه گرم کنند **فائده** سوء مزاج طب سافج از موجبات نیست اما سوء مزاج یابس سافج گاه باشد که باعث وجع شود و آن را بمرطبات تدارک کنند در دموسی و رم و سرخی لثه وجع ثقل **علاج** قیفال زنجبیل زنجبیل حجامت نمایند یا علق گذارند یا چهار رگ گشایند و سپس شربت بطبیخ خیاشنبه یا یاج فیقرا تنقیه کنند و ابتدا آب کشنیز آب عنب الثعلب آب انار تنگ در دهن دارند مضمضه مانع قابضه که در قلاع آیند نمایند شراب قابض در دهن دارند قلاع او خر آب جوشانده یا جوز سرو اهل سر که جوشانده در دهن گیرند اگر وجع اشد بود افیون یک قیراط بروغن گل آمیخته پنبه آلوده وجع دندان نهند پنبه بگلاب آلوده گذارند در صفت پودی نه بان صفرت لثه سبکی وجع **علاج** بطبیخ بلیله شربت و دگر آب تمرهندی تنقیه کنند آب کشنیز آب بانگ آب عنب الثعلب مضمضه کنند یا مکرر آب تفضض نیمگرم بود کند زود اثر نفوذ نماید اگر نه بان اسفاد باشد عاقرقرحا قدری کافور سائیده در بن دندان مالند و پنبه بدهن در و تکرده بدرو نهند یا بروغن گل آمیخته پنبه آلوده در بن دندان گیرند نمک سبز کهآمیخته مضمضه سازند اگر ساکن شود فبها الابر بن دندان شکافته علق چسپانند صمغ سرس فلفل گرد کوفته زیره دندان نهند و بطبیخ تخم سرس مضمضه نمایند که اکثر اوجاع را نفع بخشد اسفاخ کند و ماش تقشیر بآب هندی آب لیمو آب غوره خورند و بلعق شتر سفیدی بن دندان عدم نهان و از وصول بزداف زید و از حرارت تسکین یابد و عقب تخمه و کثرت اکل افتد **علاج** بسب یاج حب صبر حب قوقایا حب اصطخیقون تنقیه کنند عاقرقرحا صعتر سعد فتیج بسر که جوشانده یا فدول

پنج مثقال عسل هفت مثقال آنگاه یک قاشق آب پنج قاشق آمیخته گرم کرده بآن مغلل بسرکه جوشانده مضمضه کنند عاقرقرحا و بوزیدان و زنجبیل شیطرج فلفل خردل سعد مفرد یا مرکب سائیده یا فلفل شش بوره ارمنی کمینه عاقرقرحا مویز هر یک یک، سائیده یا قرنفل مصطکی سائیده در بن دندان مالند یا پنج مثقال دندان مالند تریاق اربعه یا تریاق اسنان یا فلونیا یا تریاق فاروق در بن دندان گذارند عاقرقرحا تنها مر انگلاب آمیخته در بینی چکانند بطبیخ جوسر و زنجبیل سرکه عسل مضمضه سازند تنگ و جاورس گرم یا بخرقه تنها که سخت گرم باشد بر عظم کلا که اکند باید که بعد اکل غذا تا چهار ساعت نه گذرد و کما که کنند و بعد تکیه تا دو ساعت نرود غذا بخور ند الا ضرر کند روغن کنه در روی بابونه پنج مغلل جوشش بود فیگرم در دهن دارند اگر ساکن نه گردد تریاق الاسنان قدری بروغن حل کرده بر بن دندان داجعه گذارند **تریاق الاسنان** انگزه فلفل میعه سائله زنجبیل افیون هندبا بسبل آمیخته دارند مویز پنج سه پاپنج عدد در پنبه پیچیده بلنگ کوفته بر دندان واجعه نهند یا سکر العشر یک قیراط در پنبه چپیده نهند غالیه قطران قنبیل بر جر بزند و دوش سازند تعلیل غذا کنند اگر ساکن نشد فبها الا بزیت داغ دهند یا منقیات گذارند یا قلع نمایند افیون هندبا گوش چکانند افیون نرالبیج بخل خمر آمیخته در دندان مالند **تریاق تفتت** اول دندانهای دیگر را بروغن چرب کنند پس توبال نحاس سائیده بشیر خیر آمیخته پنبه تر کرده بر دندان واجعه نهند و باد غلیظ و موج متمدد و انتقال موج **علاج** بحب صبر حب بنفشه ایارج تنقیه کنند بادویان افیون زیره هر یک درم آب جوشانده مضمضه کنند جمع ابطم فلفل زاج پوست بیخ کبر سائیده بسبل آمیخته بر دندان مالند و میزیا نمکی بقدری کشنیز کوفته در دندان نهند با شیای کاسر باد مداومت کنند و از اشیای بلغم افزا پرهیز نمایند و دندان را تامل و تنقیب دندان و وجود موج در دندان کرم خورده **علاج** تخم گندنا بزالبیج تخم اصل برابر بموم مایه پیه بزا آمیخته یا تخم کنبر بزالبیج بموم آمیخته بر جر بزند و بتوسط قیع دود دش رسانند تا بمیرند و بیفتند بخور تخم قرصعنه کتان گندم مغلل خردل عاقرقرحا سداب سم خر پوست نارجیل نفرا همین اثر کند انگزه گرم کرده قند گرم کرده مورد سائیده بلوز سائیده مصطکی سائیده مویز و فلفل کوفته شونیز بسرکه سائیده مرسائیده افیون سائیده زنجبیل سائیده مویز کوفته میعه کوفته مغلل نطرون سوخته بسبل آمیخته خردل تمر کوفته هیدا جدا در ثقب بر کنند تنگ ریحان پرسیاوشان در ثقب و آب برگ شقاقلوا آمیخته مضمضه کنند خون دل مرغ مالند رنگ کابلی مقشر در طرفه بسته زیر دندان نهند نوشادر افیون سائیده مالند و بالایش شمع گذارند چند بار یک پاپنج یا بار یا گل یا شاخ کنائی در دهن دارند چوب درخت دفلی در انبوه بنصب کرده یکسر چوب بیرون دارند و آتش دهند و سر انبوه بر که طرف دومیت بر خرس نشنند تا دو وبده و سد کرم برآید قسم پنج عنصر بطور تنبا کو کشند یا زیر دندان نهند نوشادر در پنبه چپیده زیر دندان نهند مزعفران عاقرقرحا افیون کوفته بقطران آمیخته در ثقب پر کنند کافور در ثقب گذارند جاوشیر در ثقب نهند مسکن تخم مولسری سائیده پر نمایند قنب در مویز پر کرده یا پوست کنار زیر دندان نهند **قول الارژوبیه** بروغن آجر دلک نماید مرمالند ذکر مرخور دن بازدارد بطبیخ قاطی اکباب کنند صبر درم کافور نیم سکر دیلو تیز اب چهار درم آمیخته پنبه آلوده گذارند قاتل کرم ساکن و جع اگر ثقب باشد و جع استبلو دفرفیون بقطران آمیخته یا روغن گوگرد در ثقب چکانند قرنفل یا مصطکی یا سعد یا عاقرقرحا یا کندر یا افیون اشیر خیر سرشته یا خربق اسود بسبل سرشته در حوض نهند اگر سبب او ماده در دویه بود که در بن دندان آید و دندان را فاسد کند و بسبب انکسار وجع پدید آید بغیر آنکه بنبه یا چیزی از خارج در پنج دندان آویزد **علاج** بالای تسکین الم منع از دیاد تکسر عاقرقرحا افیون قشار کند زیر پنیر گاو سرشته گذارند اگر سود نه بدو اغ دهند در شرکت معدی وقت استلاء

تسکم و تخمه و اکل شب زیاده شود **علاج** بسحب صبر حب یابیج تفتیه کنند اطریفل کشنیز گلقند خورند قابض نخود آب کشنیز وارچینی غذا سازند و از شیر و میوه پرهیز تقلیل غذا کنند **فایده** اگر بسبب نزله باده دهن دندان پوسیده و ورم نماید تخم مرو سائیده بآب خمیر کرده دهن دندان مالیده شب بهمانطور خواباند تحلیل کند یا نفیخ داده ریم برآرد و اگر بسبب وجع الاسنان ورم بروجه پدید آید سکبه پیه مرغ یا روغن بابونه طلا کنند حسن البسر که نهاده سازند **قیول جالینوس** تریاق کبیر در گوش چکانند دبر دندان مالند فیلون بزرالبنج بعسل آمیخته قدری دهند **قیول شمعون** نمک سنگ آمیخته در دهن دارند مسکن **قیول اندری** حب زکامی دهند روغن کافور روغن صابون لیکوریم کلی مالند بعرق یال قیوروده نت ابغرغره مسکنه بغرغره مخدره مضمضه کنند پنبه بخمر ورد کاسنی تر کرده زیر دندان نهند او کوا نیتو صداعی برخرقه کشیده بر صدغ چسپانند زراوند دم الاخوین صندلین هر یک نیم اونس آب پنج رطل نصفی بماند مضمضه کنند مستحکم مزلج وجع که از نزله باشد پنبه تر تند تر کرده در گوش نهند البوت سحوق بعرق اسطوخودوس سرشته بر دندان نهند و حل کرده مضمضه سازند نیتک سائیده سنون نمایند روغن کهربا بعرق بارتنگ یا آب غوره آمیخته مضمضه کنند شاخ گوزن سحوق مصطکی بر بخمر تند پارچه خشک کرده سائیده مالند مستحکم هم سپیدنج طلا کنند گل سرخ گل ارمنی حب الرشاد هر یک یکمیم سائیده بسه کرته خشک کرده افیون نخبه تر نموده سه مرقمه هر یک یک بموم ورد روغن خشخاش مرهم ساخته بر موضع درد و زیر گوش و بناگوش و قبضه دست که موضع دیدن نبض ست الند قطعه کاغذ نبه زیر دندان و اجعه نهند لیبنی بینت صداعی قرص مسکنه مضاد کنند روغن بنفشه کوقطر بالند فرایه وجع الاسنان و مفاصل مفتت حصات قاطع حیات **فایده** اگر وجع دندان نباشد و دراثنه بود بعد تنقیه و مالیدن سه درم اگر تکی گل سرخ یا دو مثقال جوز سه درم تنباکو سوخته سه اسکرو پا سائیده بعسل آمیخته بر خرقه کشیده وقت شب بر دندان گذاشته **خوابند دوا** عرق گوگرد بر برگ تنبول انداخته فایند و قفل او تمام شب زیر دندان و اجعه دارند **دیگر** صمغ سرو فلفل کوفته یا قطعه جدوار یا قطعه تل یا قطعه ناجیل کهنه یا تخم مولسری یا برگ ترنج کوفته یا برگ شفتالو کوفته یا بیخ کوچنه بسایه خشک کرده یا آدرک ورق کرده نمک پاشیده گرم نموده بر دندان بآب تر کرده گرم نموده یا بیخ کبر یا بیخ حنا یا آهار مسحوق بپنبه پیچیده یا مغرت بفیل مسلوق یا بیخ کتانی سائیده بعرق گوگرد حب بسته زیر دندان واجعه نهند **سنون** بلاد رفته قوتیای سبز عاقرقرحا برابر سائیده یا توشادر لف داده سائیده یا زاج سوخته سائیده یا جدوار سائیده یا زنجبار سائیده یا جاوشیر سائیده یا زال سائیده یا سندروس سائیده یا تخم کاسنی سائیده یا تخم کنار سائیده یا تخم فلفل سائیده یا تخم کنگا فلفل سائیده یا بلیله سائیده یا زاج سندروس خرمهره محرق گل سرخ برابر سائیده یا عود سوخته سمد سوخته برابر سائیده یا زاج سوخته سه کرته خشک نموده بهمه اینها نمک آمیخته یا نفص سوخته سه کرته سرد خشک نموده سائیده یا تنبا کو محرق نمک سائیده یا مازجیل در یائی سائیده یا کنه کافور سائیده یا برگ کشنیز سائیده یا کافور بسبی آمیخته سائیده یا افیون سوخته تخم خرفه برابر سائیده یا نفص زاج هر یک یک توتیای سبز بریان نیم سائیده یا نفص عنفران قرنفل افیون عاقرقرحا فلفل توتیای سبز زاج کنته فوفل هلیله سیاه بهیرا سیس برابر سائیده سنون کنند **سنون** مایع عجیب نود مثقال در دیگ سفالی کرده سر کرده بالا آیداند اخته بر آتش نهند چون سرکه خشک شود همانقدر دیگر انداز ند بدستور سه بار بس سائیده خسته تمر سوخته یک کف نفص سوخته دو عدد سه عدد سوم آمیخته سنون کنند حافظ و مقوی دندان **سنون** عاقرقرحا سه نمک سنگ یک سنون کنند و بالایش برگ تنبول خورند **سنون** نمک سنگ مسلط هر یک یک زنجبیل کته سفید مصطکی زیره سفید بریان فلفل کشنیز بریان کسیس هر یک نیم سنون کنند مسکن وجع مجلی **سنون** بلاد سرد کرده بریان نموده باده دار فلفل هر یک

یک تو تیای سبز بریان نیم سائیده دو سرخ مالیده دهن کشاده دارند که طوبت برود بعده برگ تنبول پر مصالح نمایند و آب بیرون اندازند و باز بگیرند برگ تنبول خایند و آبش بلع کنند و قفلش تمام شب در دهن دارند و آب نوشند و تفاریق بدستور تا هفته کنند مستحکم هم یا تو تیای سبز مسوخته نیم درم بزیره تورشیده پاشیده بر آتش تفسیده چون گرم شود در دندان و لثه نهند یا آب گوجهی شیرین آمیخته در گوش چکاند مزیله وجع ضرس یا نخود سیر و قشنیز بنگ کالی کسیس کرده هر یک چند درم توتیای سبز سوخته چهار اسکره بلپوسنون کنند مزیله وجع و دوم بران و تنظم آتیولع سیاه سنون کنند مزیله وجع چهارم مضمضه گل و باره آب جوشانده یا تخم سرس آب جوشانده یا پوست درخت سوسری یا آب جوشانده یا آمیون آب جوشانده یا گوگل آب جوشانده یا تیغ گرگم نموده یا باد اورد آب جوشانده یا بسن میل آب جوشانده یا بذال آب جوشانده یا برگ الینه آب جوشانده یا پوست کنار صعتری آب جوشانده یا پوست دیوگ توتیا آب جوشانده یا طرفا آب جوشانده یا انجره آب جوشانده یا بیخ سرس آب جوشانده یا آدخر آب جوشانده یا گوگل فضل آب جوشانده یا برگ خیار بسر کرجوشانده یا زد فابسر کرجوشانده یا صعتر زیره بسر کرجوشانده یا بیخ کریر بسر کرجوشانده یا شونیز بسر کرجوشانده یا تخم خطمی بسر کرجوشانده یا برگ یاسمن یا بیخ جوشانده یا بادیان بزنگ کالی یا آب جوشانده یا بیخ خطمی آب جوشانده یا افتیمون آب جوشانده یا زیره آب جوشانده یا آسگند آب جوشانده یا برگ یا بیخ فالسه آب جوشانده یا نمک عسل بسر کرجوشانده یا تخم الحبه بسر کرجوشانده یا عنقص بسر کرجوشانده یا گل سرخ گلنار آب جوشانده یا پوست انار آب جوشانده یا پاپه آب جوشانده یا پوست درخت بڑه پوست درخت پیل آب جوشانده یا پوست درخت ببول آب جوشانده یا فلفل بسر کرجوشانده یا برگ و شاخ بیخ طرفا بسر کرجوشانده یا برگ سرو چوب گل آب جوشانده یا حرمل برنگ کالی برابر آب جوشانده مضمضه کند مضمضه بروغن تربیخ یا بروغن بادام یا بروغن گل یا آب غوره مضمضه نماید مضمضه پوست ببول ۹ درم کوفته رده عدد آب طل جوشانده نصفی باند صاف کرده یا نیم کاهو در مغز شناش هزار الیخ هر یک نیم درم شیره یا آب جوشانده صاف کرده یا عرق بارتنگ گلاب برابر سرکه قدری آمیخته یا کوکنار چیا عنب الثعلب یا کنیر عدس مقشر دو نیم درآب جوشانده صاف کرده یا زاج دو انوش صندلین دو لاخوین هر یک نیم اونس عنب الثعلب دو درم جوشانده صاف نموده یا پوست انار کهنه سه درم کنه یک نیم درم گلنار چهار عدد آب طل جوشانده صاف کرده یا کنه مرد ارسنگ برگ یا سمین برگ ارو سه برگ تنبول جوشانده صاف کرده یا سم مخطل دو نیم درم حرمل پنجه درم سرکه یا نیجر جوشانده صاف کرده مضمضه کند مضمضه ثوم پنج استار کند نیم مثقال برگ مورد کفی بسر کرپخته مضمضه کند بعد روغن بلسان گذارد مضمضه کند ثوم برابر درگر یا سرکه و درسر یا نیجر جوشانده مضمضه کند مضمضه برگ کمبجو از مقراض بریده کرده دوازده درم فلفل سه درم آب دو طل جوشانده صاف کرده مضمضه کند مزیله وجع و تقرح مضمضه برگ سوه نیم طل آب سه طل در ظرف گلی دهن بند کرده جوشانند نیم طل ماند مضمضه کند و آب سرد دمشق ساعت ساعت بدستور سه روز مستحکم هم دیگ ماهی دریا لیون صبیغ کرده از دیگ زاج طلا کنند و دیگر برگ خرمو مغز بلوط دیگر روغن خرد دل ماند و دیگر سیمین آب لیمو آمیخته مالند و دیگر خرد دل سوخته بربن دندان بمالند و دیگر بلوط و عدد زرالبیض و مرکب آمیخته خایند و لعاب بیرون اندازند و آب سرد گرم مضمضه مداومت بشیر کنند و دیگر فلفل و از گلوی براجب بسته وقت خواب دهن و شسته خوابند و دیگر انواراتی آب سیوه در گوش چکانند مسکن قوی و دیگر تخم بیخ سرس سوده در گوش چکانند آمیخته مالند فیون برابر سایه سوم آمیخته یا فیون تنها و ثقب نهند و دیگر تفسیده خیز اج عنقص هر یک یکمیثقال جوشانده مضمضه کنند یا زعفص دا فلفل دو پوست انار یا زیره دو برابر جوشا

مضمضه کند روغن بنفشه و مرزنجوش آمیخته زبان بهم برگ سداب میزند سیاه سایده بر دندان و جعده نهند مغز گاو کوهی سوخته بخمیر سرشته بر دندان و جعده نهند **دیگر** میران مایچ یا مایچ قوت یابد مایچ کبر را تخم خصتر یاد آسیبی خایند **دیگر** بخور حرمل و هند **دیگر** بخور چوب چیره یا بقصب ثعلب خشک کرده و سوده بکند **دیگر** هم **دیگر** پودر گلوبادند نشایی دمنده بر بادبزه چوب پاکیزه بگیرد بر آتش گیرد و بر چوب چانب دندان مؤلم آید دندان مفقود گلوبادند سگ زنده و گلوبادند ارنب و گلوبادند و جعده نهند **علی** که هرگز دندان در دهن نکند و زکام و زلله و لثه دامیه را نفع دهد باید که وقت تبرز بهره و پای خود را بایستد بر داشته برابر صابع نشسته تبرز کند و دندان خود را بر دندان دیگر نهد و بسته دارد و بزور بر بدستور تبرز کند **دیگر** بعاب سپیدهٔ پنجول دوازده سیر جیا رافیون یک مثقال سحق کرده خرقه دوتنه آلوده بر دندان مأوف نهد سکن هر قسم وجع **دیگر** علق بر بن دندان چسپاند سکن دندرا و **دیگر** گل زیر زبان زند زیر زبخ شجاعت نماید اگر وجع شدید بود عاقرقرحا یا کافور سائیده گذارد اگر درد اشد با شد آب بیخ سرو کرده در دهن گیرد و چون فاتر شود تبدیل نماید گاه باشد که از آب سرد اول وجع فزاید پس ساکن گردد **نوع دوم در ضرس** یعنی کندی دندان اگر سبب اکل پیه یا قابض عنصی و نهایت ترش باشد تقدم آن **علاج** اگر گرم مزاج باشد برگ و ساق خرفه یا تخم خرفه برگ بادروج خایند بشیر خرفه یا روغن گل مضمضه کنند کباب گرم در دندان گیرند اگر سرد و دی باشد مغز جوز مغز فندق مغز چوز هندی مغز بادام مغز فستق مغز خته خوخ شمع زده و خایند نمک بر بن دندان مالند زیت تازه روغن بادام در دهن دارند حب الغار را در زیت آمیخته گرم کرده مالند علک البطم مضغ کنند سعتر با بادروج نمک بسیل آمیخته مالند یا برگ اسه مسل قدری ایارج نوغه کنند اگر سبب اجتماع بلغم ترش یا سوداوی فم معده باشد ترشی جشاء و دهن و قی کردن لعاب **علاج** تنقیه باده و ایارج کنند قی نمایند تطبیخ غذا نمایند بعد تنقیه آنچه اول مرتبه دی گفته شد نماید و مالند اگر کافی نبود روغن بلسان روغن ناردین روغن خردل روغن گل مالند غرغره کنند **نوع سوم در وهاء اسنان** یعنی دندان از ملاقات طعام و شراب سرد یا گرم متأذی شود و از مضغ اشیاء خود آید انیم زقسم نرس است اگر سبب وهن وضعف دی بدندان باشد دندان از افتد و گاه مقدمه وجع السن بود برد و سفیدی لثه و انداختن اشیای بادانداز بسد **علاج** حب الغار را با روغن بادام طویل سائیده در بن دندان مالند دندان گرم صفرت بیش مسلوق گرم گرم در دندان گیرد چون گرمی برود دوباره کرده دیگر گیرد چند بار بدان قدر گرم باید او وقت بدندان گرفتن انگشت برآید عنصل مشوی کوفته بسرکه آمیخته گرم کرده بر دندان نهند طحال بیان کرده کوفته با گرم کرده بر دندان کما و کنند خون تیس بیان کرده کوفته گرم نموده تکمید نماید بعد تکمید مصطکی بروغن حل نموده گرم کرده در دهن گیرند روغن خردل گرم در دهن دارند روغن سوسن روغن بلسان روغن گرم مالند زرنیخ با بادام بیضه مسلوق جلاب گرم فرو خورند اگر وهن از سبب اکثر حرارت بر دندان باشد و این کسر افتد حرارت مرت لثه را باشد که دندان بزیر خرچنگ آید اگر ضرس بود **علاج** روغن گل صندل کافور آمیخته بر دندان مالند و در دهن گیرند برگ ساق تخم خرفه خایند **نوع چهارم در تآکل و نقت و ثقب دندان** اگر سبب او رطوبت دمی باشد که در جرم دندان نفوذ کند و آنرا فاسد سازد دهن چرد دندان بحال خود بود رنگ او بسیری یا زردی یا سیاهی گراید **علاج** سبب او ایارج فیقرا تنقیه دماغ کنند و در بینی سائیده یا قبال زنند اگر مانع نبود چاشت نافع دین سعد عنصل عاقرقرحا صندل سنون کنند آس گلنار زاج بسر کوفته نموده یا آب انار بن آب کاسه آمیخته مضمضه کنند مسلک دانه کی کافور سائیده یا عاقرقرحا یا ایارج یا قنه بسر که آمیخته در ثقب پر کنند تا زیاده نشود اگر تآکل و ثقب ندک بود بسوهن هموار ساند باقی را داغ دهند چهار بار بعد نوبت دیگر بسوزش چرب سازند تا دیگر خورده نشود اگر سبب او فضای سوء طوبت اصلی باشد پس سبب فاسد پیوست متحقق و متفقت گردند و این قسم بمشابهٔ ورا قصین و کبد یعنی متوارث یه تحلیل قوی و بدن ابی فتاده عارض شود تقدم سبب پیوست و زوال دندان و این عسر الدرمست **علاج** جز طبب

باقلیه و اشربه مرطبه بکنند یا ضد پیش لعاب اسپغول شیر خرفه و روغن بنفشه و روغن لوز تلخ کرده دندان نهند و دهن دارند کشک شیر قرع سفناج خیار خورند اگر سبب سوء مزاج حار باید و باشد آنرا و علاج آن در موضع خود گفته شد اما در باره رنجیل و دهن دارند مصطکی عاقرقرحا آب غنب الثعلب آنچه مضمضه کنند و در حار کالوان یرون نهند دافع و هند **نوع پنجم وحفره** چیزیست سفال مانند که بر سول دندان پیدا و متحجر گردد بحیثیکه قلع آن عسر شود رنگ آن حسب باده سیاه یا سبز باز بود باشد پس حسب لون بر غلبت یکی از ده استدلال کنند سبب او انچه در لثه غلیظ است که اندک حرارت دارد و از معده لقما عاکز باصول دندان آویزد و کهنی کز زمانی طویل دندان نماند سواک ننماید پدید آید **علاج** تنقیه حسب باده کنند پس اگر خفر صلب باشد آنرا آهنی برفق بزدایند و اگر بغایت سخت بود یکبارگی جدا سازند و بعد قلع سنونی که از نمک زبد البحر صدف سوخته شیح سوخته شاخ ایل سوخته سحیق آمیخته ساخته باشند کار برند تا باقی را دور کند و دیگر متحجر شدن ندهد لطیف تر کشنیزی خورند آرد نخود کف دریا نمک صدف سوخته را برسنون کنند بچوب اراک سواک کنند عقیق زمرد مروارید زراوند گرد مسحقه و یا بط فاخر را سنون کنند تو تیای سنجد سوخته نمک کته کشنیز را برسنون سازند قبل لهوست انار پوست بیخ کبر زبد البحر مسحقه و یا شسته محرق ملح اندرانی را برسنون سازند محل حاقنا بنا ده ساسج سنون کنند **نوع ششم در تغیر لون دندان** سبب او ماده رديست که در جوهر دندان نفوذ کند و از انجا رنگ خود متلون سازد و تغیر آنکه حفر آرد پس اگر غلیظ بود و تدریج دار گردد می باشد یا زودی تغیر و می نماید پس زودی رنگ آثار صفرا و سیاهی و با دیر زمانی آثار سودا و جمعی آثار بلغم باشد و جمعی متعسر العلاجست زیرا که دندان بشگافد و ماده متحجر از وی سر بر زند **علاج** حسب باده تنقیه بدن و داع بحبوب و غرغره کرده پس اگر لون دندان زرد باشد آب کشنیز سرکه مضمضه کنند آرد عدس آرد جو خطمی صعتر سر بسر که بر دندان مسند و اگر سیاه بود پوست بیخ کبر اقیمون مصطکی اشنه افسنتین سائیده بروغن گل آمیخته گذارند فصل چهارم ماسه سازج و وجص سوخته هشت سنون سازند تبا کو سوخته الذراج سوخته پهاد اچینی یک یک گلاب پاشند خرقه در آلوده بر دندان مسند و اگر جمعی باشد روغن مصطکی بالند پیه با کیان شمع بروغن خیری گداخته قدری زوفا و انگز و آمیخته سنند شاخ زبا کوهی سوخته شیح سوخته کف دریا پوست بابله سنون کنند مداومت بگلقند نمایند النفع شیا دین دود سیاه آنست که حنظل منقی از تخم بسر کوبیده مضمضه کنند و اگر لون و جوهر بس نفوذ کرده زنگار بصل آمیخته مالند **نوع هفتم در تحرک و جنبیدن و افتادن دندان** اگر منشا سبب او عدم محو مواد غذا بدان موضع باشد زلال تن فربهی بدن و عدم الم قاکل و تعفن و سترخا و فساد در لثه و این با تهیین و یکسکه جوع متوالی شنداقه **علاج** برای ترطیب تن و داع اغذیه اشربه مرطبه دهند شربت سیب شربت صندل نوشند روغن گل نیلوفر در گوش چکانند روغن های مرطبه مالند سکون و رزند و بعد حصول ترطیب گل سرخ طباشیر عدس سنگ کزاج پوست انار سماق بابله نرو زاج درخ دندان را بند و بر متصل نخواند و از اغذیه محفقه پرهیزند اگر سبب او کثرت طعام باشد استعمال لثه بدین دندان سیلان لعاب دهن و عشه کوزه و هان وقت تکلم عظم دندان **علاج** بایارج فیقرا تنقیه کنند بطبیخ عاقرقرحا پوست بیخ کبر شاسفرم شبت و رد بسنبل مضمضه کنند و بسنبل فصل بابله سازج سعد برابر سائیده سنون کنند و برنگ طلا نمایند و دهن دار ند تا طوبت برآید زاج دو نمک یک سائیده یا مزاج نوشادر شاسفرم برابر سائیده مالند و لعاب بیرون اندازند بابی تدبیر فالج کنند اگر سبب او در مرکز گرم لثه باشد و جود و م شدت وجع ضرر بان **علاج** قبضال زنند حجامت کنند و بعد تنقیه در لثه اطباشیر بابله نرو گلنار سماق صندل گل سرخ برلثه مالند آب برگ خرفه آب برگ بادرنگ مضمضه کنند و از انحطاط آب کشنیز و روغن گل مضمضه سازند اگر سبب او استرخای لثه باشد سبب وقوع ضعف در لثه و تست

خون چنانچه در ناقه بدانکه رطوبت مرتبه سبب باشد سفیدی لثه و عدم آثار طوبی **علاج** برای تولید خون لحم زغاله گرم بره بچه مرغ فربه صفرت بیضه خورند
معجنبل عود سوخته مصطکی ورد برابر اگر سبب انقطاع لحم و تاکل لثه باشد سبب انصباب باده اکال آن آثار این ظاهر است **علاج** فصد کنند حجامت
نمایند علق گذارند مسهل دهند سماقیه مالیده خورند وارشیرینی لحم و اشیای خون افزا پرهیز دهند بعد تقیه زراوند گرد ایرسا و مرداسنگ سوده کندر سائیده بعسل
و سرکه متصل آمیخته بر لثه گذارند اگر ورم لثه عفونت او یافته باشد فلفل فیون برهمون لحم فاسد گذارند و بعد دور کردن بسرکه مضمضه نمایند اگر سبب تحرک
مرتبه باشد تقدم آن علاج مرتبه است زاج گلنار سماق مالیده با اشیای محکم دندان اگاه دارند و بدست و زبان دندان را حرکت ندهند زاج سوخته فلفل
فوفل سوخته آملیه یان نمک سنگ برابر سائیده مالند اگر اصلاح نپذیرد و با همین گرم داغ دهند یا بسلسله زهیا نقره یا دندان دیگر بندند و بالای آن ادویه مذکوره
باشد تا استحکام گیرد **سنون ابهیض** عاقرقرحا سانج کزانج سعد هر یک شش درم پوست انار نصف سنگ گلرخ قشور کندر مرداسنگ صندل سفید هر
سه مثقال پرسیاوشان درم شاخ گاو کوهی سوخته حاج خسته طباشیر تخم خرفه نشاسته کتیرا گشنیز بو داده عدس هر یک هفده مثقال بدل البحر نمک سنگ
صدف سوخته حاذون سوخته زاج هر یک یک نیم مثقال فلفل نیم عود بلسان مصطکی هر یک مثقالی کافور دو دانگ بسایند مستحکم دندان و لحم دهن و دندان
مانع گرم خوردن و انصباب باده ازدیاد غیر دهن دندان مجلی فربه لثه دهنیه و تجارگر بیت سرشته بر دندان وجعه نهند مسکن الم و اگر سبب آمیخته لثه مضمضه کنند مستحکم
دندان متحرک و بهترین سنونات **سنون کریسه** نهت لحم دهن دندان آورد کرسنه و بهل سرشته قرص بسته بر آجر نهاده در تنور نهند که قریب بسوختن
رسد برآرند کندر دو مثقال افیون هر یک چهار سازاوند گرد هر یک دو بسایند **سنون** مسکن آلام نبت لحم مانع انصباب باده مرتبه ثانیه امیه موافق اکثر امراض مرجعه
سعد طباشیر گل سرخ مورد گلنار فوفل کتیرا کزانج اقاقیا هر یک یک سماق سه بسایند **سنون** مجلی صفی دندان ازدیاد لحم تحرک سنگ صدف سوخته زاوند
پنج نی سوخته شعیر سوخته سفال چینی بر ابر بسایند **سنون** مقوی سن بطیب نم سعد سنبل سافج قرنفل حماما گل سرخ زیره عود مصطکی نمک سوخته برابر بسایند
سنون مقوی مصفی مزیل نجر مصطکی گلنار کتیرا فوفل سوخته هر یک سه درم عفص سوخته دو عدد سائیده مالند و بزک قنبول خورند **سنون** مصفی مستحکم
بسد گلنار حجر الاسفیذاج سوخته عفص جوزه واقاقیا غالیه سعد زبد البحر سبل نمک رمنی نمک سنگ نمک زاج قسط عود سنبل طباشیر مورد مصطکی قرنفل
برابر بسایند **سنون** مصفی مستحکم زاج محرق کنجد بریان سوخته شش درم بخیل فلفل هر یکه دو درم پاره دوار سنگ سنگ پرات عاقرقرحا مصطکی هر یک
کابلی کته هیل کبابه هر یک دو دانگ سائیده مالند و بعد سه ساعت دهن شویند **سنون** طباشیر تخم گل عفص سنگ گلنار دیاد سوخته اهیل پوست انار هیلیله
برابر بسایند **سنون** سماق پوست انار خسته هیلیله زرد نمک گل سرخ خلوط گلنار عفص کزانج زاج برابر بسایند **سنون** پوست انار نیم جوز بچینی یک زاج تنها نی
هر یک دو هیلیله دو چهار بسایند **سنون** مصطکی تخم بلاس هر سه افیون حب لاس گاو زبان تخم اذخر کته گل پسته گل پاده پوست درونی پسته فوفل عکینه
فوفل گل بول بیرا سیس زاج سوخته گلنار پوست انار عفص گل سپاهی برابر بسایند **سنون** مائین خرد مائین کلان عفص هر یک یکنیم گلنار دو نیم سائیده
و اناردانه مقشر کرده و آرد شش نمند چون پخته شود او دویه برآرند سرب فوفل کهنه هر یک شش کوفته سائیده او دویه بکوب آمیزند سبق کرده بکار برند
سنون زاج بیان سه لاغیون قشر زرد محرق نمک برابر بسایند **سنون** شاخ گوزن سوخته شش عفص بخته لتیس هر یک چهار گلنار هیلیله سیاه پوست انار
زراوند گرد مصطکی هر یک دو زاج سوخته قوتیای سبز سوخته هر دو مائین گل سرخ قاقله سعد هر یک یک بسایند **سنون مسی** مقوی لثه و دندان لثم

هلیله سیاه برادهٔ آهن دار فغفل فوه لعوده مرتشیشا کسیس کبیر سا عغص مصطکی هر یک یک تو تیای سبز سوخته نیم بسایند سنون مسی مستحکم مسوده مزیله بجر برادهٔ آهن صد تو تیای سبز بازپزده با آب تر دنشک کرده سائیدهٔ عنص بیست کندچ هیر کسیس مرتشیشا مصطکی هر یک چهار میل و بسایند سنون مسی طیب هن مستحکم مسوده برادهٔ آهن چهار درعغص و دودرم تو تیای نخ ودرم مرتشیشا مثقالی مصطکی دانگی زعفران نیدانگ عنبر و سرخ بسایند سنون مسی برادهٔ آهن صد عغص بیست تو تیای سبز بازپزده قاقلیچ مرتشیشا چهار بسایند سنون مسی برادهٔ آهن صد عغص بیست پنج تو تیای سبز بازپزده کسیس هلیله سیاه مرتشیشا هر یک چهار بسایند سنون مسی برادهٔ آهن بیست درعغص پنجدرم تو تیای سبز مرتشیشا هر یک مثقالی کته بیل هر یک قدری بسایند سنون مسی شنگرف مرتشیشا تو تیای سبز کسیس کته برنگ کابلی برابر آب لیمو حل نموده خرقه تر کرده دارند وقت حاجت برهندان مالیده برگ تنبول خورند رنگ سبی آرد و در نسخه برنگ نیست سنون حافظ صحت دندان و یاد سوخته کزمانج سعد سنبل هر یک یک ملم اندرانی ربع سنون مالند تساقط دندان متحرک صحیه الیس زنجبیل گلنار سک اقاقیا سائیده در پنج دندان مالند سنون مقوی لثه انزروت علبا شیر گل ارمنی کته برابر سنون سازند سنون مقوی سن مطیب دهن مانع خروج خون هلیله بلیله آمله گل سرخ گلنار اقاقیا زنجبیل قرطا طبا شیر عاقرقرحا برابر سنون کنند سنون مجلس حیران تو تیای نخ چهار درم مرتشیشای نوشادر دودرم در ظرف آهنی با آب لیمو انچوبی که برسر او فلوس مسی نصب بود سه روز حل کنند تا که آب لیمو کینه یابد شود پس خرقه الوده خشک کرده دارند وقت حاجت قدری ازین برهندان مالند برگ تنبول خورند رنگ مسی آرد مجلس حیران تو تیای سبز سوخته زاج سوخته کف دریا مصطکی کسیس کته هر یک دو مثقال مسک سنج هر کدو ملوسا یده وقت شب مالند مستحکم مزیله دهن اگر برگ تنبول خورند رنگ سیاه شود و چون آب لیمو مالند سفید گردد مجلس حیران سرمه سفید ده روز بگلاب حل کرده غنص هر یک بیست مرتشیشا گلاب هر یک ده بسایند بعده تو تیای سبز دو میل هم آمیخته وقت حاجت برهندان مالند سفید شود و چون برگ تنبول خورند نخ گردند قول لازم بهیر سنون کوفته تا تیو سنون کوزه و لوزه سنون کنند [illegible] یر تو سنون مقوی سنون سالب سنون جاذبه سنون دیتی فرمکیو سنون مستحکم مالند [illegible] یعنی مینت سکنه طلای انچی [illegible] جوشانده مضمضه نماید مستحکم دندان کرم زده یا از اضطراب رطوبت متحرک شده [illegible] جوشانده فوفل چکنی گل سرخ که [illegible] جوشانده مضمضه نمایند مجرب دیگر برگ انگور یا برگ تنبول خایند مقوی دیگر پنج عشر یا چوب ببول یا چوب بیله مسواک [illegible] عرق نمک یا عرق گوگرد مالند دیگر از زروت بهیر یا بگلاب حل کرده گرم نخ نمود مالند مقوی دندان و لثه نبت لحم فوفل چکنی همین اثر دارد دیگر [illegible] آب شسته خشک کرده برلثه مالند دیگر نمک بسمل آمیخته مالند دیگر سنگ مرمر سوخته نمک اندرانی سهایده گلنار سوخته لوبیه سائیده [illegible] سوخته سائیده بسد سائیده مع اندرانی سائیده بجر دنبی سائیده سندروس سائیده مالند دیگر کتب بقر سوخته سائیده مالند مزیله [illegible] مصطکی خایند

نوع هشتم در تدبیر قلع دندان

اگر دندان در کند یا بجنبش آید دو دو اسود ندبه دو با گلگند دندان دو حاجت شود دو پنج او مستحکم باشد [illegible] پنج انزا سست کرده پس قلع کنند لاوجع اشد آرد و تب صداع و درد چشم و دیگر اذیت پدید آرد پس باید کرا اول لحم بن دندان [illegible] سالم را بوم یا بحیر گیرد داده قالع بران سن نهند و بعد ساعتی دندان

بکنند اگر آبسانی برآید فبها الا روز دوم و سوم بدستور کنند **ادویه قالعه** پوست درخت توت عاقرقرحا سایده بسرکه سرشته و در آفتاب نهند چون غلیظ شود و کار بندند یا پوست توت پوست بیخ کبر پوست حنظل عاقرقرحا بیخ زرد چوبه ورق الصفر شبرم بیخ قنار اگمار را بسایده بسرکه سرشته گذارند روز چند یا بیخ احمر سرکه سرشته یا دو دی سرکه یا انجیر انجیر نام بابرگ انجیر سبز سایده یا کندر بیشیر درخت توت آبیخته گذارند **دیگر** کندر نشاسته بشیر توم با شیر عشر حب بسته یا در دهن عاقرقرحا بر کرحب بسته در دندان نهند **دیگر** عرق تمک را مزنی گذارند **دیگر** عدد جدکونه یا شیر درخت بڑ یا جاوشیر یا آب بگیره تکره کنند **دیگر** پیه خوک سر بیخ توت با نخود بسماق مالند **دیگر** حنظل بزیت جوشانده یا بیخ حنظل بسرکه جوشانده یا عاقرقرحا بر کرچهار بوز تکره در ثقب دندان چکانند **دیگر** بیخ دفلی یا در طین گذارند **دیگر** دندان آدمی که بصحت مرده باشد آویزند **نوع نهم در تبدیل السن** و این دو گونه است یکی آنکه در جوهر دندانست اگر اده گرم بود و بعد از علاج فصد کنند مسهل دهند حسب حاجت طبیخ شیر خشخاش نوشند آب سماق گلاب مضمضه کنند چون بهر و غص کنا بیخ بسرکه سرشته بر دندان نهند اگر رطوبت بلغمی بود صدر حین علاج بجوب ایارجات تقیه دماغ کنند با شیاسی گرم و خشک مضمضه نمایند مسطکی خایند ثوم بر دندان کرده بر دندان مالند سک آب مذاب سایده گذارند دوم آنکه در طول افزاید گزیدنی در اصل خلقت بست دیگر دندان سخت باشد پس بهر دو ایام دندان دیگر سود نشود ناچار همچنان باشد دور نماید **علاج** سوهن بر دندان صیقل کنند تا برابر دندان دیگر شود اگر سبب او در رحم باشد که در اصل سن پدید آید و دیر سبب طول ظهور نماید بغیر انقلاع **علاج** اگر وجب داند فصد کنند مسهل دهند و در ابتدا آب عنب الثعلب آب گل سرخ تازه مضمضه کنند و در انتهای تحلات و اگر سبب دیگر دندان از بیخ جدا شود و دیر سبب دراز نماید **علاج** اگر غضبی کردی را محکم میدارد جدا نشده و تعلق باقی بود باید کرد آن را بدست بازپس کنند تا بحل خود نشیند پس مضطکی سایده باشند تا آن را برجا دارد و اگر مسلسل دهند بهتر تا حصول استحکام تمام فراخ و شاخ گوزن سوخته همی باشند **نوع دهم در حکه اسنان** سبب او یا شرب آب ملحی کبریتی قطرونی و غیره یا اکل اغذیه حریفه است که بدین سبب ده نوع حریف پدید شود و قدری سوی اصول دندان آید احساس حکه و بیخ دندان و مریض از بهم سائیدن دندان یا مضغ اشیاء لحیاز ماندن نتواند **علاج** بطبیخ افسنتین حب یا بیخ تنقیه کنند و از اغذیه حریفه مالحه و تلخ و ادویه پرهیز کنند چنین مضمضه بسرکه و گلاب بلوط پخته بابیخ حماض بسرکه جوشانده مضمضه نمایند **نوع یازدهم در صریر الاسنان** یعنی بر بهم سائیدن دندان در خواب سبب او ضعف عضلات فکین است و باطفال اکثر افتد و وقت بلوغ زائل گردد و بدو ابتدای سکته و صرع و فالج و از تولد حیات و شکم و وقت ناخوش نیز پدید آید **علاج** تنقیه بایارجات کنند غرغره نمایند روغن بنفشه روغن بیخ عنصل روغن بیخ عنصل بسرکه جوشانده مضمضه کنند و بر گرما بند اگر سوی دندان سرکند بهتر اغرگ و زنخدان آیند نمایند چون صاف شود روغن بر نابرگ فنجنگشت بر ابر جوشانده انگبار بهند و با نبش مضمضه کنند و بر گرما بند اگر سوی دندان سرکند بهتر اغرگ و زنخدان آیند نمایند چون صاف شود روغن قند روغن اصفر دو مثقالی روغن بلسان طلا کنند اگر سوی بیرون سرکند بفتیله قلمی سن بنگرد و اگر دل بیرون باشد سوی دندان سرنماید چار پاره کرده برگ نیب بندند هر سه روز یک بار بگذارند اگر نیگرد و روغن کنجد و اولنس موم سه درم گداخته مروارید سنگ چار اسکندر نیلوتوتیای سفید هر یک سه درم الله سه درم آمیخته گذارند و اگر سوی دندان سرکند بدستور در روغنی تدبیرش کنند **فصل سوم در امراض لثه** متضمن بر چند نوع **نوع اول در ورم لثه** در دفع ضرر ان حرمت لثه **علاج** قیفال و چهار رگ زنند تجامت نمایند رگ زیر زبان گشایند اگر ساکن نشود بطبیخ هلیله یا الفوا که چهار شربت تنقیه کنند بطبیخ عدس گلنار کشنیز آس بمثال سرخ فوفل سماق مضمضه کنند یا آب برگ عنب الثعلب آب نار تنگ آب برگ خرفه در دهن دارند سماق بگلاب ترکرده

نموده مضمضه نمایند اگر ورم رفع نشود و از تحکمی در لثه نماید و تحلیل نیابد فرنگافند بمبضع پس تدبیر جراحت کنند یا برای انفجار تخم مرغ یا تخم مرغ و تخم مرغ
سائیده یا اسپغول کاغذ سائیده با پشند سرخ بسماق زرنگ غوره خورند در صفراوی قلت ورم شدت وجع و وقت و انتفاخ یا شیاس یا عدم اشتهاء
نیب بسایه تنگ کرده نمک سنگ فلفل با برسائیده مانند یا دارفلفل راج کته هر یک یک تو تیای سفید نرم مهره سوخته فوفل سوخته هر یک سه سائیده
وقت خواب مالیده برگ تنبول خورده خوابند مزید ورم لثه و وجع اسنن **علاج** بطبیخ بلیله تنقیه کنند اگر واجب داند قصد باسلیق مقدم دارند بعد
شرط زنند و بعد تنقیه شربت لیمو آب تمر هندی آب نارمین کوهند آس عنب الثعلب بیخ بسر کرچوش کرده مضمضه نمایند یا سمین جوشی کرده مضمضه نمایند
دیلمی سفیدی ورم برد بلس **علاج** تنقیه بلغم کنند بعد تنقیه عسل مالند زیت بمار العسل آمیخته مضمضه کنند بطبیخ ابهوا کلیل مزبوچوش جلد کستاخ مضمضه نمایند
قول الازهر بیرا بطبیخ تخود یا شبشه گرم مضمضه سازند **دیگر** سماق پشتی آب چهار رطل پالیده مضمضه کنند اگر خواهند طعام نخورند ورم نیفزاید **دیگر** فوفل
بحکر یا با آب سل کرده مضمضه کنند اگر یه نشود روغن بنفشه مالند و بعد ربع گلقند خلوه یا بطبیخ انجره آمیخته مضمضه فرکنند و طلا نمایند **دیگر** آب لیمو طرفل سوخته
چهار درم جوشانده خرفه آکوده سند و زیله بخورانند و بعد ربع گلقند خلوه یا بطبیخ انجره آمیخته مضمضه کنند فریه و پشتی **دیگر** آب لیمو طرفل سوخته
سازند زیله ورم وجوشش لثه کرا کل سریع شود **نوع دوم ورانثه دامیه** یعنی سیلان خون از لثه سبب ضعف قوت غاذیه لثه هست **علاج** آس عنب
سوخته طباشیر سماق قوطعص سائیده مالند زره روشنی با پشند فوره روشنی راج در ظرف سفال کرده بر آتش نهند که جوش آید بگیرند چون سرد شود
بردو فرو گیرند خشک شود یک بن سرخ یکمنیر نمک دو سنگ اگر سنگ غلبه خون باشد و قوت غاذیه لثه بحال خود بود وجود آثار غلبه خون **علاج** کنند
تقلیل غذا نمایند بمبردات مضمضه مانند **قول الازهر** بیرا گل رنی گل مختوم طین ارمنی دم الاخوین بریا یاس مغیل آمیخته بر لثه گذارند مائیس که تو فل نیم
سوخته هر یک هشت مرد ارسنگ یک سنون سازند صمغ عربی بدام فرو نمایند سنون حکمه سنون جاذبه سنون حابسه اند سرکه آب آمیخته مضمضه کنند سنگ
عود سوخته راج سوخته سائیده قشب سوخته سائیده قطن سوخته سائیده پوست درخت جامن سائیده نمک سنگ سائیده مالند و بطبیخ پوست درخت جامن
مضمضه کنند عرق راج برای قرحه داستر خار ریزش خون لثه و انبات لحم انفع و مضمضه تنقیع کته برای جراحت جرت کام و ورم لثه و دهن و لثه امیه سفید
حرف پرانده یا صلایه کرده یا طبیخ نموده سه بار در روز نماید یا آب آنرا گیرند یا به پیش خون لثه و دندانست الشیر بریه بر تیا میل پیچ تیه بر لیوا سپر تیه وحشی تیه
پراناتین تواراتی ایسیس روغن گهر بار و روغن تارتر و سفوف کوکیتوا و نیم برساس معجون انتی ایسکه یوتو نمک دیوبیتکو هر مفید اند **نوع سوم در**
قرحه و جراحت لثه اگر غیر ورم و بی عفونت باشد قرحه ساذج گویند و الا قرحه خبیثه نامند **علاج** اگر قلاع گفته شود تدبیر شش کنند لیکن اگر قرحه قوی
و کثیر الرطوبت باشد اوله تیز و قوی التجفیف بکار برند و در عکس عکس و اگر قرحه عفن گشته باشد تدبیر آنکه نرم نماید بعد رفع لحم فاسد عفص مرغزه و رکنند **فائده** کاکلی
پوست انار ترش زاج سماق برابر سائیده باشد وجوش کرده مضمضه کنند نخود سیاه سائیده بعسل آمیخته مالند عاقرقرحا در دور کنند اگر قرحه من باشد نقص در لثه بود
قیفال نرند حجامت کنند تنقیه بطبیخ بلیله نمایند پس خلفیون بر لثه گذارند بعد رفع دوا برگ مورد بسر کوچوشانده مضمضه کنند و بعد مضمضه روغن گل مالند تا نیکه
لحم فاسد بود بطبیخ سماق عفص پوست انار جوز سرو گلاب مضمضه سازند مرهم اصفیاج مرهم مرداسنگ گذارند اگر دوا نرود واج دهند یعنی صعوت بریه میتل تیچ باد
دور روغن کنجایت گرم کرده باشد نرگزده بر لحم فاسد گذارند تا بسوزد اگر بوباتی ماند گل سرخ عود کافور پوست تریخ ورد هن ذرنند مثل سعد گل سرخ مشتمل

کنند مرغ بزغاله سماق غوره زرک انار خورند واز حلوا و لحم آبوماهی کاهو شیر پرهیز کنند گلنار زراوند عفص سائیده یا شند و بر ق ما تنگ جوشانده مضمضه کنند کاغذ سوخته سائیده کبابه سائیده سعد قشر تخم قطن سوخته سائیده ذرور کنند برای قرحه ساعیه و عفنه و متاکلة نفع کل رمنی گل مختوم یا شند مانع تعفن **فلدفیون** آهک آب ندیده یک زرنیخ زرد قلی اقاقیا هر یک نیم بها را ول سائیده در آفتاب نهند چون غلیظ شود قرص بسته در جای محفوظ از تری دارند آکل لحم فاسد قروح و ناصور مصلح عفونت لثه و دهن و همه تن **فلدفیون** زرنیخ زرد زرنیخ صرخ البقراز عفص برابر قرص سازند **فلدفیون** زرنیخ زرد زرنیخ صرخ اقاقیا ذراریح هر یک یک آهک آب ندیده چهار سائیده خل خمر ریخته در آفتاب نهند چون خشک شود دیگر ریزند بدستور سابق قرص سازند دور شعله جای اقاقیا نوشادر دست **مار اول** آهک آب ندیده قلی برابر سائیده آب شش چند انداخته دارند و هر روز سه بار حرکت دهند و بعد سه روز آب صاف بگیرند **نوع چهارم در امراض لثه** عبارت از قرحه عفنیه است که انبوه باشد در لحم نفوذ کرده باشد و زرد آب از وی بیاید **علاج** بفلدفیون یا مر کور لوپسی بتیا دوسرخ پاک کرده کزاج عاقرقرحا هر یک هشت بلیله زرد بیخ زعفران گلنار مازیران هر یک چهار گل سرخ کبابه نوشادر قلی کف دریا هر یک دو کافور یک ذرور کنند اگر وجع آرد روغن گل روغن بنفشه مالند عاقرقرحا بسطکی کزاج بسر کا آمیخته مضمضه سازند مرغ تیهو ماش مقشر خورند از حلوا انجیر خرما پرهیز گزرو داغ دهند نیکو قرحه گذشت باقی تدبیر آکله کنند **نوع پنجم در آکلة** قرحه عفنه ساعیه است **علاج** بسلیخ یا سلیم زنند تقیه بمغز و سود انمایند مرهم زنگار گذارند چون لحم فاسد برود انزروت گل سرخ دم الاخوین برسیاوشان برابر سائیده ذرور کنند و عسل رو روغن گاو شنوند اگر قشه عفن و سیاه گردد روغن گوگرد بهند آکل لحم عفن سنبت تازه کنند زراوند گرد دم الاخوین سرکه عنصلی عسل آمیخته مالند منبت لحم اهل پوست بیخ کبر عاقرقرحا ریسا کرسنه سعد سنون سازند منبت لحم بسرکه عنصلی مضمضه کنند سنون کرسنه مالند **قول لارز و بیرو** تاکل لحم بدندان قیفال زنند پس قفا حجامت کنند اگر کینه بود چهار رگ یا رگ زیر زبان زنند پس بحب صبر قرص بنفشه طبیخ اهلیله تقیه نمایند سماق لگلاب ترکرده یا مورد بسرکه جوشانده مضمضه کنند ذرور شبی یا شند **نوع ششم در اکلة خالصة** سبب اکثر تا کل شیء فی است خروج خون و دو علاج این دو تنگ کنند که دندان می افتند **علاج** گل سرخ بلوط آس هر یک چهار خرنوب سماق عاقرقرحا هر یک پنج سمق کرده ذرور کنند سماق گل سرخ لگلاب ترکرده گلنار بسرکه جوشانده نراج آب سرکه جوشانده عفص عسل و قدری نوشادر بسرکه جوشانده مضمضه کنند اگر سوزش آرد روغن مصطکی مضمضه نمایند و برای حبس دم بلوط اکزاج گلنار سماق مورد نراج ذرور کنند زرور زرک کزاج ساذج سنون سازند بجوب ارسه سوراخ نمایند خصی لبان مفتح کندگاه زبان سوخته مالند **روغن مصطکی** مصطکی ده روغن کنجد پنجاه در شیشه کرده در دیگ پر آب آویزند زیر دیگ آتش کنند چون مصطکی بگداز در آمد مقوی معده مسترخیه و برای حساوت و دو مرحده و تلیین صلابت نافع **سنون** فربه تقوی و قضا دانه منبت لحم مستحکم و مقوی مبیض دندان بیخ بنفشه عاقرقرحا هر یک یک زاج گلنار گرد سماق عفص هر یک دو بسایند **نوع هفتم در لحم زائدة** اکثر در ضرس آخرین بعد دم کرم پدید آید مریض پندارد که در ضرس می چیزی از ما کولات ملتصق گشته و بسا باشد که لثه دراز شود یا از دندان جدا گردد و چرک در وی جمع شود و ریم برآید **علاج** مرزاج سبز سائیده گذارند تا بزداید یا بناخنگیر قطع نمایند **فصل چهارم در امراض بان و دهن** دهن مجری نخستین آلة غذاست فائدة اوظاهر است اما زبان از شرایین و اورده و اعصاب و لحم سفید و گوشت و سرخی وی از خون عروق است و بیخ زبان قطعه لحم غدو یست و لعاب دهن از ان خیزد و زبان اتردارد و بطعوم مختلف گردد و زبان دو شاخست لیکن چون در یک غلاف ست یکی مینماید و نفع زبان کرشناخ از انسانست هویدست

نوع اول در ورم زبان درد و موی حرارت و کمودت زبان و جمیع ممتد لعاب دهن **علاج** قیفال رگ زیر زبان زنند و سپیدار شربت بطیخ طبایر و حب ایارج تنقیه نمایند اگر بسبب عظم ورم مجری مری بهم آید و شرب دوا نتواند تنقیه لینه نمایند بعد تنقیه در ابتدا با آب برگ کاهو آب برگ کاسنی آب برگ عنب الثعلب آب برگ گلاب سماق غرغره سازند و دوا نتوانند با آب کرنب آب کاکنج لعاب کتان غرغره کنند یا بطیخ عدس پوست نا اصل سوس شیر مقشر غرغره سازند و دوا بخلاط بطیخ بنفشه یا بونه غرغره کنند آب انار شیرین و سماق بخورند و بآب انار شیرین سماق غرغره خورند اگر چرک دارد بطیخ انجیر تخم مرو قدری روغن بنفشه آمیخته مضمضه کنند اگر ورم اندک بود حجت تلطیف آب گرم و روغن بادام گرم دهن گیرند اگر سرکه بیتابزه مسکه و روغن گل مضمضه کنند آخر مرهم اسفیدباج گذارند اگر ورم صلب بود شیر خرما بالاصل بطیخ علبه انجیر با بطیخ کاهو تخم گل بپوست تا شربت و در آمیخته یا بلعاب اسپغول لعاب بهدانه مضمضه کنند نمک آب در دهن دارند یا قدری زنجبیل نمک بسکنجبین عسلی آمیخته در دهن دارند مضمضه با آبهای آب انار شیرین مفید و گاهی حاجت بشود که علق بر زبان گذارند و حجامت بر شانه نمایند در صفراوی شدت وجع و حرقت و باشد که تمام زبان متورم گردد و صعوبت بلع **علاج** سوای فصد انچه در دموی گذشت لکاریزند اگر حاجت بفصد شود و خون اندکی گیرند آب تمرهندی شربت لیمو شربت سیب آبهای جمیع ورم نرمی ورم بابین زبان **علاج** حقنه قلیل الحدت کنند تنقیه بایارج نمایند بعد تنقیه ایارج با کلانه آمیخته غرغره کنند ایارج بپوست آمیخته بر زبان بالند نوشادر قروت نمک بسرکه آمیخته فلفلین زنجبیل نمک سائیده بر زبان بالند شرود لیطوس سنجد خرنیا دهند کوعصا نوا قلیه نخود شیاف یا لیسه خورند سودا وی سیاهی و پیوست زبان قلت لعاب صلابت و رم **علاج** بطیخ انجیر قیمون تنقیه کنند بعد تنقیه بطیخ انجیر حلبه کتان بر دهن بنفشه عسل منزفلوس مضمضه کنند آب برگ کاهو آب برگ کاسنی آب برگ گشنیز با شیر زیره روغن بنفشه آمیخته مدام در دهن دارند از استعمال دویه حاده حدت نیفزاید و بسر زبان نیشابر مشمع بروغن مغز تخم کدو گداخته یا روغن سوسن پیه بیه مرغ در دهن بالند اگر غلظ ورم باقی بود بعسل مضمضه کنند و از لحم بقر لحم سیب لحم آهو و شیاف غلیظ پرهیز نمایند اگر ورم عظیم الحقد شود که دهن گشادن نتواند زبان در دهن نگنجد سبب این خون غلیظ سوداویست فصد کنند بطیخ انجیر حلبه کتان بر دهن بنفشه عسل منزفلوس مضمضه سازند اگر بسبب اکل افیون و فطر و خوره باشد تدبیر شرش زبان به سوم موجود نیاگر بسبب سوء مزاج ساده باشد تدبیر شرش کنند **قول جالینوس** پرهیز زبان ورم کردو رگ زدن عادت داشت حب قوقایا داد و آب کوک در دهن او در داشتم صحت یافت **قول لازر** بر بیغره جراحتی مضمضه کرده پوست انار و فا نمک برابر سائیده پاشند بیچ بادیان سوخته مالند مزایه دموی مفرطوی یعنی علبه سه درم تمرهندی هشت درم انجیر سی عدد آب در طبل نهند سه ساعت مضمضه سازند مزایه ورم صلب جمیع الانسان سوخته زود کند انفع حتی که سرطان حلق را **نوع دوم ورسوء مزاج** زبان و حرارت زبان **علاج** اگر امتلای دم باشد فصد کنند آب باترنگ سرکه گلاب مضمضه کنند روغن بنفشه روغن نیلوفر کافور آمیخته در دهن دارند شربت تمرهندی دهنده تمر تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم تربز مغز تخم هندوانه هر یک یک حب بسته در دهن دارد و بدیاض زبان **علاج** با آب گرم و بعسل گرم مضمضه کند گاه گاه روغن بنفشه روغن مصطکی روغن جوز هر یک یک مثقال هر یک دو حب بسته در دهن دارند کباب نخود با پیچ او دیگر مخدر مدیر با بس بپوست رشتی زبان قلت [illegible] بلعاب بهدانه لعاب اسپغول مضمضه کنند روغن بادام مالند در طرب کثرت لعاب **علاج** ساج گلنار اقاقیا کنار مازو آمیخته مضمضه کنند **نوع سوم در غساد و بطلان ذوق** گاهی بطلان ذوق بدان حد رسد که در حلاوت و مرارت تمیز نتوان کرد یعنی حس لسن زبان نیفتد پذیرد سبب او طوبت که در عضو حساس [illegible] که زبان و مطلق

دهن هفروش است گرد آید و مسالک نفوذ قوت ذائقه مسدود گردد **علاج** مادالاصول دهند بعد نضج بحب ایارج حب قوتیا تنقیه نمایند بطبیخ خردل عاقرقرحا سونرج غرغره سازند اگر در مزاج حرارت باشد مادالاصول وغیره موقوف دارند سکنجبین عنصلی سکنجبین دهند و در طبیخ سماق ریباس گل سرخ بخیه یا سکنجبین یا مری آمیخته غرا غرا سازند و صفا و ذوق دو گونه است یکی آنکه طعمی از طعوم محسوس همیشه و دیگر آنکه هنگام ذوق اشیای طعمی بر خلاف آن چیز که می چشند محسوس گردد پس اول قوت سبب دوم ثانی ضعف سبب زیاد اگر اگر سبب قوی ست ذائقه مزه آن خلط را پیوسته همی یابد و اگر ضعیف ست حس طعم دیر می تواند کرد مگر آنگاه که چیزی بسیار چشند چرا که در وقت چشیدن ذائقه سبوقه میشود و بر غبت طبع و آنگاه باده در اجزای دیست ادراک طعم همان باده مینماید مثلاً اگر صفرا باشد و قوی بود دهن همیشه تلخ ماند و اگر ضعیف بود در وقتیکه چیزی چشیدنیا خورد مر چیز که آن چیز شیرین بود تلخ نماید و حس اشتر سینه برخون یا بلغم حلوه ترشی بر بلغم حامض یا سود اوتکی بر بلغم شور دلالت کند **علاج** در دموی فصد کنند و سکنجبین دهند و غرغره غرغره کنند و در صفراوی تنقیه بجهار شربت دهند و غرغره سازند و غرغره مناسب نمایند و دیگر بلغمی تنقیه بحب ایارج سازند اگر بلغم سرکه غرغره کنند و در سوداوی بطبیخ فتیمون تنقیه نمایند غرغره مناسب کنند **نوع چهارم در ثقل زبان** یعنی در کلام تغیر افتد و اداهای حروف تهجی نتواند گفت اگر سبب او سوء مزاج حار غیر طبیعی باشد که در عضلات زبان افتد و رطوبات را خشک کند پس تشنج استرخای لاحق شود و نهال مرگ تشنج زبان تقدم امراض عاده و حیات محرقه **علاج** اگر بدایت زوال این ممکن نیست مگر تا بافتی قوی نمیباشد اشیای مرطبه چون روغن بنفشه روغن بادام روغن مغز تخم کدو لعاب خطمی شیره تخم ترنجبین شیره بید بطباشیر مالکیان در دهن گیرند غرغره کنند بسر زبان بر زبان و گرد ان بچگوش مالند بنفشه خطمی سپستان سپستان روغن بنفشه نما کنند بشیر خر شیر زن شیر بز روغن بنفشه روغن خیلو فر آب کشنیز آب عنب الثعلب روغن بنفشه روغن بادام غرغره نمایند و آبهای مذکور بر سر زبان بایدکه تیکرم کرده بعمل آرند اگر سبب او فالج زبان باشد فقط بسبب کثرت رطوبت درین حاسه مانع مجال باشد **علاج** تنقیه بایارج فیقرا و غیره کنند فلفل نوشادر خردل عاقرقرحا بهره نمک بزبان بزورانند و جوشانده غرغره کنند و بر بهره و سنه متصل بهیچ گوش داغ دهند **قول صاحب خیره** بعد تنقیه بطبیخ وارشیشعان از خرگل سرخ غرغره کنند اگر رطوبت غلیظ بود سعتر خاشاخول عاقرقرحا پوست بیخ کبر کندش سائیده مالند و با کامه آمیخته غرغره کنند اگر مانع تکلم شود فرو نیوان کندش سائیده مدام بر پس عنق نهاده کنند و بعد بر یا لادن یا ایارج آمیخته بعسل و دهن دارند و لعاب بیرون اندازند کوان و مثقال قرنفل مانع تکلم نقطی سه یک مثقالی دانه فلفل صد عدد شکر نیلی سائیده بعسل آمیزند شربتی چهار درم و اگر فلفل باشد نمک بعسل آمیخته بر زبان مالند اگر فالج زبان مشکل نباشد و رطوبت حواس باطنه حرکات سیلان مانع باشد پس اگر استرخا قوی باشد تکلم کردن نتواند و اگر ضعیف باشد سخن تغیر و لکنت پیدا بود **علاج** تنقیه مانع از خلط غلیظ کنند مالسل گلقند عسلی و بهند خردل عسل بسرکه و آبکامه آمیخته سبحی غرغره کنند چند روز و بعد غرغره عاقرقرحا فلفل خردل هر یک سائیده بر زبان مالند مزج خایند نوشادر بشیر بعسل فلفل عاقرقرحا خردل و مزج صعتر نمک هندی بورق مرزنجوش شنبلیه جوشانده یا عسل با آب گرم آمیخته غرغره سازند مجمل یا می زیر زبان نهند و باشد که بگشادن گیرد زبان حاجت آید **قول لازر و بیر** برای تنقیه سه تیرم دنس تربد غاریقون هر یک دو درم و یا کرید و درم سکنجبین قرنفل هر یک نیم اسکرو بلیوغرق الصفه نمک هر یک هفت گندم آب بگ ریحان جب بندند و نیما یکدرم دو ساعت قبل از غذا دو بندآنوس عشه پنجمینی هر یک دو دانگ آب چهار رطل شبان روزی بر سادگرم تر کرده صاف نموده یک یا دو انگ بهند و تعریق نمایند و عرق آنرا بیخته تا شف کرده باشند بعده مزمهم کهربا بر تفاگذارند اگر ثقل زبان ثقل اعضا

دیگر هم یار بود تدبیر فالج عام کنند دهن خصوصاً بماء الاصول دهند و بکلام و حرکت ریاضت فرمایند اگر روز بروز افزاید غلب که رباط تحت زبان از حد
زیاده شده باید که آن را قطع کنند و زاج نیز بر او پاشند قرص محلله در دهن دارند طلاء ثقل لسانی لیمنی بینت یا لیسترالیمنی بینت محلله بر زبان مالند ایضاً سورنجان عاقرقرحا
زنجبیل حماما خردل هر یک اونس جوزبویه خردل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل هر یک نیم اونس [illegible] سائیده ایمپلاستر ساخته بر گردن نهند ایضاً اصل السوس
کبابه تخم و آب بالمناصفه جوشانده سکنجبین عسلی [illegible] آمیخته غرغره کنند اگر عاقرقرحا خردل هر یک درم چند قدری افزایند بهتر [illegible] سوس کبابه درم حب الغار
یک درم جوزبویه سنبل هر یک [illegible] بسته مدام در دهن دارند عاقرقرحا با سرکه جوشانده مضمضه کنند [illegible] زیر زبان نهند دل و زبان بلبل گرم گرم بلع
کنند مرهم کهربا کندر مصطکی هر یک یک نیم درم [illegible] روغن جوزبویه مرهم سازند اگر سبب رطوبت غلیظ باشد که در زبان گرد آید و
محدث تشنج امتلائی شود [illegible] حرکت کند حسب اراده اما حرکت وی بغیر اراده سوی اسفل بواسطه مقاومت و ثقل ماده ضرور نیست پس اگر تمدد سوی مبدا او
سطبری و کوتاهی زبان و اگر تمدد خلاف مبدا باشد درازی زبان شاهد بود **علاج** تنقیه دماغ بایارج فیقرا شحم حنظل کنند غرغره منقیه دماغ نمایند بعد تنقیه
بروغن شبت روغن بابونه غرغره سازند و بر قفا که منبت عصب محرکه زبانست با گرم نطول کنند تا تلیین عصب و ترطیب ماده نماید و باخراج مهیا سازد روغن
خسته شفتالو بر زبان مالند و در دهن دارند بابونه اکلیل شبت حلبه مرزنجوش یابس بر پس عنق ضماد کنند و بطبیخ انجیر و روغن مرزنجوش روغن شبت روغن بابونه
آمیخته غرغره کنند و دهان کوره مالند و از آرد حلبه بادیان عسل روغن سداب روغن جوز روغن حبة الخضرا [illegible] مرهم [illegible] عنق ضماد سازند اگر عقب سرسام
افتد سبب او دفع ماده است بر اعصاب بر سبیل بحران **علاج** اگر مزمن باشد [illegible] ابتدا فی نوشادر بر زبان مالند تا ماده غلیظ را قطع کند
اگر سبب کوتاهی رباط زیر زبان باشد و این یا خلقی بود یا بعد اندمال قرحه پدید آید **علاج** رباط را [illegible] از طرف زبان قطع کنند بموضع آنقدر که زبان
از دهن بر آید و باعلی حنک منقلب شده برسد و وقت قطع احتیاط نمایند که عمیق نشود و اگر عمیق شود شریان کشاید و حبس خون متعسر گردد و بعد قطع زاج
مسحوقه و مثل آن و دیگر حابسات ذرور نمایند اگر سبب ورم عضله زبان باشد تدبیر ورم کنند و گاه باشد که بعد اندمال جراحت زبان در آنجا تعقد افتد
و بدان سبب ثقل زبان پدید آید **علاج** به تلیین صلابت و تعقد [illegible] اگر سبب سستی عضله محرکه زبان باشد از ضربه سقطه که بر [illegible]
دماغ افتد و این لاعلاج است **نوع پنجم در عظم اللسان** و این را اولاع اللسان نیز گویند گاه بدان حد رسد که در دهن نگنجد و از دهن بیرون آید سبب او
انصباب رطوبت از سوی زبانست **علاج** اگر حرارت پیدا باشد و رطوبت [illegible] خون بود اول فصد کنند [illegible] آب بیمو آب ترنج یا آب انار
ترش آمیخته مالند اگر تسکین نشود [illegible] مالند و اگر حرارت نباشد و رطوبت بلغمیه بود حب [illegible] ایارج تنقیه کنند [illegible] زنجبیل فلفل با سرکه آمیخته مالند اگر ماده غلیظ
بود نوشادر با سرکه آمیخته مالند [illegible] **نوع ششم در استرخاء زبان** تدبیر او در ثقل لسان گفته شد **نوع هفتم در تشنج زبان** تدبیر او همچو در ثقل زبان
گذشت امتلائی باشد یا استفراغی **نوع هشتم در ضفدع اللسان** غده ایست که زیر زبان پدید آید مشابه بسر ضفدع و چون بزرگتر شود منع تکلم کند
سبب او بلغم لزج یا خون است که بطبیعت او تحلیل نرود و [illegible] صلب گردد **قول صاحب فیروزیه** [illegible] سفید مائل بسرخی و سبزی که زیر زبان پدید آید
علاج اگر خون غالب بود قیفال و رگ زیر زبان زنند الاسهل دهند بعد تنقیه صعتر و [illegible] پوست انار مالند زاج سوخته زنگار با سرکه آمیخته یا
زاج نمک صمغ عربی بطبیخ پوست انار آمیخته یا زاج سوخته سورنجان بیاض بیض آمیخته یا فلفل نمک سائیده یا فقط نمک سوخته سائیده مالند طبیخ کلنار

زاج عفص در دهن دارند و در آخر نوشادر و زاج رنگار بسرکه آمیخته گذارند زاج سبز سوخته زیر زبان نهند و طلا کنند خرول با عسل آمیخته مضمضه سازند اگر تدبیر سودند دهد آهن قطعه کنند و وقت قطع هر دو شرائین اگر زیر زبانست بضماره گرفته کیسور بندند تا بریده نشوند لا بسبب عدم حبس دم خوف هلاک در دو بسر که و آب مضمضه نمایند آب گل خطمی آب خیارزی خمر انگوری آمیخته در دهن گیرند روغن گوگرد و بگلاب آمیخته دو سه قطره در شگاف چکانند تا جمع زائل شود پس مدارک جراحت کنند گاه باشد که زیر زبان فزونی نرم پدید آید و در رطوبت غلیظ پر باشد و چون شگافته آن رطوبت را برآرند بعد چندی باز گردد و بدستور تدبیر کنند اما تدبیر نیکو آنست که شگافته رطوبت برآورده دوست را که خانه رطوبتست بمقراض بردارند باحتیاط مگذارده پس مداوا نمایند **قول صاحب فیر** سوزنجان حلقوم مرغ سوخته بصفرت بیض آمیخته نهند زنگار نمک نوشادر بسرکه سائیده گذارند اگر تحلیل نشود رگ زیر زبان کشایند زیرنخ شرطز نند عفص نوشادر سائیده بر زبان مالند جوانها شنجار نوشادر سائیده پاشند اگر فلفل زنگار فزایند بهتر **بنجبیل** فلفل و فلفل زرد چوب هر یک یک بسفال بریان کرده آهک ثلث آمیخته سائیده زیر زبان مالند اگر بنشود و بزرگ گردد شگافته برآرند اگر سیاه و صلب باشد از قطع پرهیز ند که منجر بزخم سرطانی گردد پس نیشانه برگ خطمی شیر سر ب عنب الثعلب قدر چوشانده غرغره کنند سرب محرق سنگ بصری تیار دزرنامایند و تدبیر سرطان کنند اگر کثرت باده باشد گل نند شربت گاوزبان شربت و دو بعروق گاوزبان آمیخته نوشند و بدیا کاتو لیکو شربت و دو تفیه کنند نمک زاج بسرکه جوشانده شویند بعده نمک بریان دلک کنند پوست انار نمک سائیده یا عفص گلنار نوشادر سائیده دلک کنند و وقت استعمال دو یه احتیاط دارند تا در حلق نرود مرق بچه مرغ کهل کیان بحم گوسفند چون نخود کشمش بادام غد اکنند **قول ذاکر** اگر زیر زبان دمل ماند آبله پدید آید بزنگ کاهی سر دو ماهی عفص نمک سنگ برابر آب جوشانده مضمضه کنند اگر نجم خاسد فرا دید کرد از نیج قطع کرده برآرند اگر چون بند نشود بانات سوخته رماد پاچیکد شتی آهک صدفی سنگ بحر احت مصطکی پوست سوخته پوست رطب سوخته آب کوه مهر گرد خواهند گذارند چون خون بند نشود زاج خام توتیای سبز سوخته هر یک یک درهم زرد دوازده آمیخته بآب شسته بر جراحت نهند و مسهل نخورد باده چیره دهند که کثرت آن مانع میشود و اگر دمپلوی زبان پدید آید و بدان سبب عقدی بیرون هم ظاهر گردد مصطکی طباشیر کتیرا سوخته گاوزبان سوخته بر بالا سائیده در سر پای زبان مالند جدار یاب عنب الثعلب سوده گرم کرده بر عقد بیرونی طلا نمایند **نوع نهم در شقاق زبان** اگر بسبب ویوست مفرط دماغ باشد لقمه بنیوفر و آنار یوست داغ **علاج** اسپغول اندرسی شکر دهن دار نمار الشعیر لعاب بهدانه لعاب اسپغول شکر نوشند یا بیخ خورند از شیاخی ترش تیز نگیرند پرهیز بندند بدنجیا طلا کنند آب برگ عنب الثعلب خربق سیر دیکنیم شیر و تخم کشنیز لعاب اسپغول هر یک یک آمیخته مضمضه کنند قیر طی از روغن بنفشه ساخته اندروغن بادام مرغ مفرغ تخم کدو دینی چکانند اگر بسبب ماده نخرته معده باشد کرایخه دارمان تصاعد کرده باشد این شود بشاسی و دوناک مزه دهن حسب مزه غلظ و گاهی خروج آن ضبط ورق **علاج** تنقیه معده حسب ماده کنند سپستان دهن دار و مانی انچه مناسب بود از اول برگیرند اگر بسبب اکل شیاخی تلخ تیز ترش باشد تقدم آن **علاج** خون خفان مالند صفرت بیضه تیز شربت مفید **نوع دهم در جفاف زبان** اگر بسبب حرارت یوست باشد صفرت و خشونت زبان و دیگر آثار صفرا در و حمیات محرقه شود **علاج** اعاب بهدانه آب نیلوفر شربت تخم کدو شیره تخم خرفه قدری شکر آمیخته در دهن دارند و بآب برگ خرفه آب تربآب خیار باد رنگ مضمضه کنند بالجمله هر چند اگر بسبب خلط لزج باشد که بسطح زبان رسیده این رطوبت نیست لزوجت و غروبت آب دهن **علاج** چوب پنبه خیس یا آب جریره و شکر تکرده بطور مسواک بر زبان مالند بغرغره پالیستر مضمضه کنند **نوع یازدهم در حرقت لسان** این از حرارت فم مدید یا حرارت فم مدید یا اکل اشیای تیز شود تدبیر اضلاب با دوغ زبان بدید آید **علاج** جوارشات آنست که شیرینی

کشنیز تر لعاب اسپغول لعاب بهدانه در دهن دارند و بلعه تجدید کنند مغر تخم خیار تخم خربزه مغز تخم بادام سر زبان مالند و اگر اده گرم بوند بقوت ملینه و غرغره خروج آن کنند و حرقت زبان از حرارت معده اکثر می افتد اگر چنین باشد شرب مبردات ضروریست و گذاردن اشیا از حرارت و مانع بود **قول لازم** و بیرا گر بسبب حرارت معده و دماغ باشد لعاب اسپغول کشکاب دهند بستان آلود در دهن دارند آب بارتنگ آب عنب الثعلب مضمضه سازند و غرغره گل در دهن دارند اگر بسبب حمی محرقه بود تدبیر او کنند اگر بسبب برهم زدن شکم باشد اسلیق زنند آب عنب الثعلب شکر آب کاسنی بخیسانشیر دهند بغرغره پالیسترا مضمضه کنند **نوع دوازدهم در حکه لسان** سبب او صول مادهٔ حامض محرقه لذاعه است در زبان از دماغ یا معده زبان سرخ شود و سپر از خارد یدن باز دندان بازنماند چون آب گرم مضمضه کنند تفت پدید آید **علاج** تنقیه یاده کرده آب گرم مضمضه کنند پس شکر نیشکر آمیخته مضمضه نمایند بدین بسرکه روغن گل مضمضه کنند یا لیدن روغن بنفشه و زبان مالند که در اخر یاد خواهد آمد زبان باشد انفع است **نوع سیزدهم در تقشر زبان** و تقشیر دهن یا کام بخرقه مالد پوست باریک سفید جدا شود و وجع نکند سبب او بخره گرم حاد یک از دین اقتصاد کنند و غشاء مخاطل این عضا را خشک سازند **علاج** فصد کنند تنقیه بطبیخ ملیله سازند بطبیخ مورد و گلنار گل سرخ سرکه مضمضه نمایند روغن مورد مرغ برگ نعنع مالند مزینه شونت **نوع چهاردهم در تبخر الفم** یعنی دانهای خرد در دهن برایند سبب او خون مخلوط بقدری صفراست مع اشد حتی که از مضغ اشیا باز نماند **علاج** فصد کنند تنقیه بطبیخ ملیله نمایند بطبیخ گل سرخ گشنیز عدس بیکاسنی آب عصی الراعی آب برگ عنب الثعلب سرکه مضمضه کنند **نوع پانزدهم در قلاع** جرب تیست که در دهن در زبان پدید آید و بی حرارت حمرت و غشاء دهن برآمده نماید **علاج** قیقال گیاهی یا برنج تخم برگ کشانیده محاجمت کنند حلق را بیرون گوش وقفا گذارند تنقیه بطبیخ ملیله کنند بعد تنقیه گل سرخ سماق گشنیز عدس عنب الثعلب بسرکه جوشانده مضمضه کنند گل سرخ سماق طباشیر گشنیز عدس کافور سائیده بر قرص پاشند اگر قرص نتوان بود نوشادر نمک زاج بسرکه جوشانده مضمضه نمایند **قول لازم** و بیرا قرص ورد پاشند سماق بگلاب آبپخته یا آب برگ گشنیز عدس سرکه جوشانده یا آب برگ عنب الثعلب گل سرخ جوشانده مضمضه کنند و نشاسته گل سرخ طباشیر عدس مقشر تخم خربزه گشنیز سماق صندل سفید گلنار حنا برابر کافور قدری شکر برابر همه سائیده مالند بعده قدری سرکه گلاب در دهن گیرند کیر انشاسته طباشیر هر یک یک قند سه سائیده پاشند زاج نمک وقدری نوشادر بهر سه آمیخته مضمضه سازند کشک شیر ماش مقشر سرخ خورند پوست انار بوماموران برگ مورد اکلیل گل سرخ گل بنفشه هر یک نیم اونس آبه شیر یک اونس آب ده رطل جوشانده صاف کرده عسل سه اونس کتیرا و اونس آمیخته مضمضه کنند اگر در حلق باشد غرغره نمایند برگ مورد و انار مادران نگره گل شیر خشت پوست انار جوشانده کتیرا عسل آمیخته مضمضه غرغره نمایند **قرص ورد ابیض** کتیرا زنبار طباشیر قاقله گل سرخ هر یک برابر کافور قدری بگلاب قرص سازند در سفیدی تلخی دهن بصفت لون حرقت اندوه اشد واین کتر افتد لیکن هیچ قسم قلاع نیست که صفرا در او ممزوج نباشد **علاج** تنقیه بطبیخ ملیله یا آب ترنجبین شربت بنفشه نمایند ملیله کشنیز سندل سفید بزر الورد گل سرخ عدس طباشیر زرد رکنند و با شیر دوموی گذشت بگلاب بندد در رطوبت ملیله ملیمی یا بین قرص قرقطا وجع کرت لعاب بسبب انتفاع غشائی دهن بورم نخواهد **علاج** عجب صحیح یا یخ تنقیه کنند بطبیخ ما میران ملیله عاقرقرحا سرکه مضمضه سازند نمک بسل آمیخته یا مضض سائیده یا قند سائیده یا زاج سائیده یا زنجبیل سبز بسل آمیخته یا زاج بسرکه حل کرده یکانجبین عسلی مالند یا میثا ملیله زرد طباشیر قاقله گلنار کبابه عاقرقرحا زنجبیل سعد یا سائیده پاشند عصفر آرد ضماد کنند یا میران گلنار قاقله ساذج زرد رکنند یا بسل آمیخته مالند یکانجبین یا بگلابه آمیخته یا طبیخ اکلیل کتان انجیر بقدری روغن خیری آمیخته در دهن دارند قلیه خورند

اگر عفن باشد قدری گلنار بسر کرآمیخته غرغره نمایند اگر ازین حرقت پدید آید بلعاب اسپغول و ضن باد ام مضمضه سازند و سودای محرقه و این آبها بدست چراکه منقطع باگلابه میگردد و سیاهی زبان از وجود فرط حدت و لذع علاج تنقیه بطبیخ افتیمون کنند مقرساق گاو مانند بعده برگ حنا خایند عفص پوست انار گلنار سماق مکشنیز بسر کرجوشانده مضمضه نمایند ساذج حنا اقاقیا ایسا صعتر زعفران برابر ذرور کنند کرناج عدس گل سرخ بسر کرجوشانده یا سماق گل سرخ کشنیز گلنار مورد خرنوب جوشانده مضمضه کنند برگ زیتون اقاقیا هر یک ده زاج قلقطار هر یک دو سوکیکنیم اصل سوس چهار زعفران قدری سائیده یا شند عسل مویز نمیون کوفته آمیخته در دهن دارند قول لازور بیر اگر اصلاح نپذیرد و با سایا عفص بود فلفل نوشادر اصل سوس مرکی هر یک یک درم کنند بعده بآب توت طبیخ سماق با طرفا نیون طبیخ عدس گلنار گل سرخ کرناج مضمضه سازند مرکور بیر بسی مبتا دو سرخ برای تصفیه انفع بعد تصفیه برگ حنا بگلاب جوشانده یا با آب انار ترش که مع شحم و پوست برآورده باشند گلاب آمیخته مضمضه کنند اگر سماق یا زرک یا کشنیز یا مدس مقشر ایصندل سرخ یا فوفل درین آب جوشانند قوی گردد اگر لعاب کثیر زاید حضض آب عنب الثعلب سرکه آمیخته مضمضه نمایند اگر ازین استعمال او به پیوست در دهن پدید آید بروغن گل نیگرده مضمضه کنند نشاسته کتیرا طباشیر شکر سائیده بر زبان مالند شیر مقشر شش درم گل سرخ یک نیم درم آب یک نیم طل جوشانده زاج ربع درم عسل سه درم گلقند اونس پیاز امید یکا منیوتا نیم سکر و پاک آمیخته صاف کرده دو بار در روز مضمضه کنند و بعد مضمضه بان انجزر درشت پاک کرده روغن تخم خشخاش مالند قول اندرسی عسل گلابی سرکه مالند اگر صلابت باشد زاج آمیزند دیگر جاذبه چنانچه پارسنگ غافث وغیره قرص فلاغ حب کچوند در دهن دارند عاق گوگرد ایون نمک لیمون تیتا سبزه یک عسل گلابی چها آمیخته بر چمار طلا کنند بعرق لیمو عرغره قلاعی عرغره بنوشری عرغره جاتی عرغره فروجی عرغره لثه عرغره تمک مضمضه کنند اگر تورد در تمام دهن بوند اول فصد کنند پس مغوث مسهل سه بار بفاصله صلیه مبنده بعده عرغره قلاعی مضمضه سازند و جنید و زود صحت شود دوا پوست ببول یک آب دوازده جوشانند سعی بود مضمضه کنند برای بثور زخم دهن و زخم و حرقت گلو کراد گل زبهن باشد نافه دیگر برگ نسب جوشانده مضمضه کنند یا خرفه آلوده بهند مرزنجوش بر بالای آب جوشانده یا برگ انجیر دو نیم عدد اصل سوس دو نیم درم و آب جوشانده یا برگ انجیر ارمنی یا زل بهر آب جوشانده مضمضه کنند یا خرفه آمیخته یا پوست درخت کپنال گلنار اقاقیا سماق و آب جوشانده یا با آب انار یا بطبیخ پوست درخت گوندی یا بطبیخ پوست درخت کنار صحرائی یا بطبیخ گل جاجی جوتی یا جوز سرو سنبل کرناج گلنار پوست انار هر یک دو درم آب جوشانده مضمضه کنند دیگر عسل خالص و در روز سه چهار بار مالند اگر چه کلنه بود بهبود و مسکیت از قلاع که در دهن و زبان شکل خارها شوند بهندی ابهر گویند فلفل افسنتین گل بابونه نوشادر آمله بلیله روبلیله بخیل برابر شکنند قدری بزبان انداخته دهن بندکنند چون دهن پر بلعاب گردد تا دو سه بیرون اب مضمضه کنند پس بمنداز اگر اثر مرض باقی باشد غرغره هم نمایند و انگبی ازین لعاب فرو نبرند در سه بار به برگرد و یا بطبیخ عفص یا بطبیخ عدس یا بطبیخ حنا مضمضه کنند دیگر چاقله کنته فوفل کشنیز سوخته زاج سوخته بر بار سایده یا پوست انار زده فانک سنگ یا نوشادر بر بار سایده یا طباشیر کنته کبابیه بحراحت قاقله بقر بر بار سایده یا برگ یا چوب بکاین سوخته سائیده یا گل سرخ شبه سائیده یا مرسائیده قشاخ گوزن سوخته سائیده یا عفص سوخته سائیده یا بلوط سوخته سائیده یا تخم خرفه سائیده یا کافور سائیده یا شند دیگر سنبل کته توتیا سبز سوخته بر بار سائیده در دهن کنند دیگر روغن کافور یا آب طرمیال یا پوست درخت گوندی پوست درخت نرمه پوست انار کته آب سائیده یا چوب کتل قاقله آب بسائیده مالند دیگر برگ نیشکسته نیمدرم فلفل گرد عدد سائیده مالند و لعاب اندازند در روز سه بار دیگر عفص آمله هر یک عدد فوفل دکهنی نیم عدد کته ربع درم پوست انار نیمدرم زاج نیم سکر کوبیده

چوب کهل یکنیم درم آب بسایده مالند و اخر قرشا لوپاک کنند مرواریدچوب کهل خمیر است که حقه طوراز درخت متمیز شود نه چوب درخت و دیگر اگر قلاع و دملهات
باشند اناک آنقدر که در یک بیضه خورند زرد چوب یک خام آب آنقدر که سه بار غرغره شود آمیخته غرغره نمایند سه روز دوا خشکه خورند و دیگر مسکه مالند
دیگر کباب بادام یا بابونه یا برگ عیلق خایند و دیگر شیر الملوک در دو کنند و دیگر آب انار خام مع قشر فشرده عسل برابر قوام کرده مالند مزیل قلاع بعض اطفال
و دیگر کبوتر شسته و شکم پاک شیده و شسته نیم نهاده صحی کنند و دیگر باد و برگ صعترای کوفته آب لیمو نبات داده میل آمیخته صحی نوشند و دیگر گل سرخ خرفه یه پنج چند روز
خورند **اثیر الملوک** نشاسته پنج طباشیر عنص سماق منتقی هر یک دو بزر الورد سه قافله عنفران هر یک یک شکر طبرزد عدس مغز تخم خرفه هر یک چهار
کانو نیم سائیده در دهن و حلق پاشند مزیل قلاع و سقوط لهات و اورام حلق و بخر **سنون احمر** توتیای سنبر یک منفرده نسایند پس اگر جوشش و قروح زیاده
باشد توتیا بریان کرده الاغیر بریان اندازند اگر جوشش قروح نو باشد هر سه ملیله ملیله آمله هر یک مثقالی بگلاب و آب لیمو تر کرده صاف نموده قدری در پیاله
قهوه خوری گرفته اصبع بدین آب آلوده بسنون آغشته بموضع علت مالند بهتر سه بار در زمانی صبر کنند که آب از دهن برآید پس ازان دهن مذکور شویند
تا اثر سنون نماند بعده طباشیر سماق منتقی کاوزبان سوخته کشنیز سک رامک م الاخوین کتیرا فوفل زراوند گرد و گلنار بر ابر سائیده باشند و اگر زمان انتهاباشد
وحدت باده فرو نشسته و اشیشمان در رفع مذکور اثر آیند و اگر قروح و بثور جرئی در دهن باشند رفع مذکور چوبچینی مثقالی زیاده کنند و بعد غسل دهن رفع
مذکور سنونی که موافق مزاج بوده باشند و اگر آلکه و قروح خبیثه و قلاع در دهن باشند برگ حنا عاقرقرحا مازو سنبل مرکی کز مازج جعده هر یک مثقالی جدوار نمک
طبرزد هر یک دو دانگ در رفع افزایند و بجای آب لیمو سرکه انگوری کنند و توتیا در سنون خام اندازند و بعد غسل دهن سنون مناسب باشند اگر جوشش و قروح
و حلق دهنده باشد دانه بود کشنیز عدس مقشر کدو کنار کز مازج خنا هر سه ملیله ملیله آمله عنص هر یک مثقالی در گلاب و آب لیمو جوشانده صاف کرده سنون مذکور
یک ماشه آمیخته غرغره کنند اگر زمین اینها سر فرو نباشد دو بیه مذکور با آب جوشانده سنون مزبور دو دانگ آمیخته غرغره کنند بعده سنون مناسبه باشند اگر قروح و بثور
چرکی باشند اگر زاج عاقرقرحا سایند سلیخه داشیشمان مناچوبچینی هر سه ملیله ملیله آمله نیز الورد چوب صنوبر بزرگ بار هر یک مثقالی جوشانده صاف نموده سنون
دو دانگ آمیخته غرغره سازند و اگر قروح عمیقه خبیثه باشند بعده سنون مناسبه هر یک مثقالی در خمیر تر کرده یک پیاله قهوه خوری گرفته پر مغز تر کرده پر بهلان
آلوده بر زخم گذارند و لحاف صبر کنند پس رفع مذکور شوند که اشیشمان نماند بعده مرهم مناسب بگذارند **نوع شانزدهم در آکله قم** قرصا است غارنی خبیث
کریه الرائحه که در اندک زمان بهر طرف کثیر منتشر گردد و تمام دهن را درگیرد و باشد که تا مری و معده فرو آید سبب باده عفن لذاع آکاست که از سر فرو آید
یا از بدن بالا گراید **علاج** فصد کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند بعد تنقیه بسر که آب سماق آب حصرم گلاب ضمضمه سازند پس زاج عاقرقرحا میان بلیله
سرکه جوش کرده ضمضمه نمایند تا سه بار استعمال دارند بعده فلفیون گذارند و ساعتی دارند تا خم فاسد را فانی سازد پس بروغن گل گلاب شویند و آنچه
در قلاع گذشت بکار برند و درین تنقیه کباب نکنند و تنقیه خون نیست بدیگر اخلاط مطلوب تر **دوا** کاغذ سوخته یا کباب سائیده یا سعد سائیده یا آقاقیا
سائیده باشند و دیگر زیره ماهی مانند زاج سبز طلا کنند بشیر ضمضمه نمایند و دیگر اقر قرحا نمک سیاه زاج هر یک دو درم سم الفار یک خیدرم عرق بار تنگ گلاب
هر یک چهار درم شب جوشانده نیمه ی ماند زنش گلاب آمیخته بپنبه بر چوبی پیچیده بدین آلوده طلا کنند **دوای گلنار** رسب گلنار گل رسنی موی سر سوخته
پوست کدو سوخته کندر هر یک نیم توتیای کرمانی مغسول عرد ار سنگ مغسول اسفیدا ج مغسول هر یک یک سائیده بکار برند اگر آکله دهن و حلق و کام را

و رنی نهاده دستها اول غرغره بآب نارشک کرده واگر تخمی میرحت و هدر آب نارشک حل کرده غرغره و مضمضه کنند اگر براسی سوزاک بگیارد بند افیون یکدانگ
افزاینده و بهبایون بعض فتیله ساخته در اصلیل نهند و برای آکاله و قروح متفاوته و اصلیل و قروح خبیثه انفع **ویک بردیگ** زنجبیل زرد زنجبیل سرخ هریک شش آنک آب
ندیه پنج مرکبی دو زنگار یک سائیده بسر کرشته قرص سازند و بسایه خشک کنند و وقت حاجت سوده بر مرغ چند بار طلا کنند مصلح آکاله دهن و جمیع اعضا
و قروح فاسده و اصور آکل لحم زائد قاطع خون اعضا ظاهر باشند بحفت طوبات طلا کنند و طلایش بعسل قاطع آثار قوتش تا شش سان باقیماند **نوع هفدهم**
در سیلان لعاب دهن در حرارت و رطوبت معده و قت خلوی شکم و تقلیل غذا زیاده شود و قت سیری قلت پذیرد **علاج** ها سلیق زنند آب بآب
غوره آب نارفرشت زیرک کاسنی بقدری نمک بکوب کرده آکاله آمیخته خورند مرغ با آب سماغ و غذا سازند و بیخ سویق منطقه هندبه طبیخ سماق عدس گل
سرخ گلنار برگ توت مضمضه کنند با طرفیل صغیر مداومت نمایند در بود و ت و بلغم معده ضعف هضم ترشی دهن غلظ لعاب **علاج** ایارج خورد و طبیخ تخم ترب
تخم نشت اصل سوس عسل نوشیده قی کنند اطریفلات کوفی نوشی خورد انیسون مصطکی بگلقند دهند خردل دو قندش سائیده اندک مذک خورند مصطکی
خایند نماز دابکاره نوشند مرغ بریان خورند سویق گندم بقدری خردل دهند اگر طفل باشد اقاقیا بخمر حل کرده در دهن مالند کنجد بریان هر شب وقت خواب خایند
تازه ده در طبیخ ماغی قتل سرکه ورت جلوس اکثر بطفل پرهیز **علاج** سعد عاقرقرحا تفیکه کنند ایارج بابکاره آمیخته غرغره نمایند فلیه نخود آب با چینی زیره تکمیل خورد و النبات معوقات
و ذکر آن پرهیز بزیره نمایند آب نعنع مضمضه کنند اگر دندان مرغ با سنبل عسل آمیخته مالند **قول جوان کوروه** مصطکی دو درم طبیخ مصدع سرد با طبیخ اذان الفار دهند الفار بیا
بریان خورند تقلیل شرب آب نیاید و نباتات ماهی خمیره پرنیان کوفی کوفی کهن پرکرده بالین و پنبه فلفل یازده تکمیل سداب هر یک بیست نمک اندرانی پنج عسل سپیدترشی یک آنک و مثال
تا سه روز دو بار سه معده و جوع الکلب و حیات ملعنی سودا دی و فواق استلای و بلغمی رفیق و قولنج ریحی نافع **حب غار یقون** غار یقون سه تربد بیخ
سپ سوس یک شحم حنظل یارج فیقرا از زوت هر یک دو آب طبیخ کتان حب بندق شربتی یک تا دو درم برای علل بارده سینه و ریه نافع **جوارش**
حنین تخم کرفس تخم گندنا تخم شبت هر یک شش قرنفل مصطکی عود هر یک یک عسل سفید سه چند مقوی معده و گرده طبیب دهن مشتهی هاضم مطبق رایح بایه
بلغم باد و بواسیر و سردی و سیلان لعاب دهن قاتل کرم شکم منقی ریگ شانه هر کدام سالی یکبفته هر روز سه درم خورد و محتاج بطبیب نشود و اگر کده کنیز دارد و جه را
خوش سازد **قول جوان کوروه** لعاب دهن فقط فضلات نیست بلکه اول ماده است برای هضم غذا چه اگر ابزای لطیف ترش شود کریز دارد اگر وقت اکل غذا
و هضم مبالغه نماید بسبب اختلاط لعاب کثیر زیده دهنی هضم گردد و اگر آید بقدری لعاب دهن سرشته نشده ماند خمیر سبک و منتفخ شود پس وقتیکه لعاب کم گردد
قلت اشتها پدید آید و لعاب بصرف خونیست کرا زلون طبعی خود برگشته و طعام و شوریاترش باشیرین میباشد سودای زبن برای تکلم و بلع و ذائقه و منع از استن
زبان و تردشتی معده داده عینه شعری بکار آید گفته سبب این مرض استخوانی غدد مجری لعاب است پس بطبیخ سماق عدس گز نیتون غرغره کنند اگر سبب آکال
زنبق یا نمک نمی شود سبب نکنند که ضرر دارد اگر سبب نه و رشود بوره گرم سرد و غن گرم دهند اگر گانی نبود رماد موش یکدرم دهند اگر سبب اکل غذا نیست طوبات
افزا باشد تقلیل غذا کند غذا نیست خورند اگر سبب اقصاب باده دماغی باشد تنقیه کنند گوشکی سائیده کهربا کنند مصطکی مورد آمیخته خرقه آلوده بر سر نشیند بگذرد
تبدیل نمایند اگر سبب سرد تری های امات باشد بطبیخ مورد و جوز سرو برگ زیتون غرغره نمایند اگر سبب قطعه فی دهن باگلو باشد سال پنیل و مرمرغ مرغ
که در و برگ کانبوبرگ یا تنگ گل سرخ جوش بود آمیخته غرغره کنند اگر سبب طوبت معده باشد کمین تلیو یا نیزده دانه یا اکوا بیند یکتا سه ونس دهند چند با

یا حب که از صبر مصطکی کندر ساخته باشند همراه آب کرده و از وزن الفاذ و درم چوب حیات یکنیم درم آب سه کاذ و جوش بود و هندگر شکرت معا بود چنانچه
و حیات طبیخ بادا و در یا حب مازیتر ائیس و هند چندبار گر شکرت سپرزبود و چنانچه در مالیخولیا و لثه دامیه اول علق گذارند بعده مازیتر یو مرواید یا سپیدیو
بسد نمک لطیف شاخ گوزن و هند گر سیب و جوالس باشد سکنات و جع مالند گر بوسیده بود و جع ساکن نشود روغن چوب فلیفل هیج روغن کاذ و روغن
قرنفل روغن مرکی مالند گر نفع نشود و یا زوداع و هند شخصی از چهار سال و جع سن و هشت و بلند از دان یا زو صحت یافت گر سیب نزله باشد از دیه منجمده
و هند بیخ یا بچه و نبه کانجی بیخ حریره صمغ بسکوت خورند و بعد آن آب و خمر نوشند گر سیب خون باشد که در و جع شده منجمد گردد و هائیت از جدا گشته
از دهن برآید طبیخ چای یا نقوع زنبل اسپ نوشند روغن مویا یا سر و لوکا مالند او دیه جاذب بر ترقوش مطلق گردش و هند خون چون اسپر تو شاخ
گوزن نمک انغی اسپر تو گهر یا اسپر تو شاخ آهو اسپر تو خلیطیه نمک انغی یا زده بیست قطره بر ق دهند بعد از شد که این مرض از تقالیست پس در مواضع
که مریض ماند تنگ بود در انجا نزوند و در انجا لاقت نکنند نوع هیزدهم در بخر الفم گر سبب و جع الفم باشد و قت تناول معده از فارید
و بعد اکل غذا گر درد و یا شد که دندان سیاه شوند علاج نقوع زرد آلو بر صالح نوشند سوین شعیر تبریزی شکر و خیار و آلو و شفتالو تر زخور ند و قت
صبح چیزی تناول نمایند تا حرارت مشتد نگردد پس اگر غلبه خون بود فصد کنند و بچهار شربت تنقیه نمایند آب آلو بخ سرد کرده یکچمچه آب
سرد آمیخته دهند هر شب اطریفل خورند اما رین بسبب مرغ بسماق نرگ غذا سازند گل سرخ صندل سفید سعد هر یک دو طبایل بلیه هر یک سه پوست
ترنج یک ربع طباشیر نیم گلاب یا سرکه سبب بستد دهن را زغلیه صندل باشد آب گ کاسنی نقوع تمر هندی آب لیمو شربت لیمو نشد قرص کرده شیر غلیه صندل خلصه خرنوب دو درم مقشر مغز بادام
از اکل غذا ساکن نگردد و بغسل دهن قدری سکون و زرد علاج مایایر فیقرا سب صبر تنقیه کنند نقیع مبر نبر یا آب آنتین مفید ماهی شور خورده بطبیخ
شبت ابو یا ترب یا آب ترب و غسل فی کنند و بعد تنقیه مرباهی تخمیل خورند و با طریفل مقیر گلنگبین و گنبین غسل مداومت نمایند قرصی در هفت یک
دو یا رد و هند مالعسل نوشند صمغ کهک خایند از قرنفل مشک مصطکی کندر پوست ترنج بسپاسه نارمشک عنبر معجون ساخته مداومت کنند قرنفه آشنه نمک هندی مجموع زیره
عنصل سنبل قاقلیتین هر یک یک مثقال هر شب سه درم و هند فوفل قرنفل عاقرقرحا خولنجان هر یک چهار مشک یک خمر یا گلاب حب بسته دو درم دهن را زند
مشک یک کافور دو گل لوبان چهار آب قدر مرخ حب بسته صبح شام یک یک دو درم از زند تخم کرفس مداومت کنند کباب عاب لحم طیور بر مصالح و انچه
دهنی نشف باشد خورند آب کمتر نوشند و از ماهی شیر فوا کر پرهیز دهند و یاد بعفته زیره دارچینی عاقرقرحا علاج برائی تنقیه و تخفیف طوبت یا سپلین ایام زنند
مسهل و هند تقویت یا نمایند در رطوبت عفته حاد و کما زسر بر عمور یزد و آنرا عفن سازد چون باشیای شور در ترش مضغه کند طوبت از جذبه تند آسود در دهن آید
و با وجود آن بخیر منقطع نشود علاج تنقیه بحب صبر حب اریج کنند گلنار گ مورد بسر کره و گلاب بچنانچه یا قرنفل سعد سک سنبل گلاب جمع شانده مضغه کنند صندل
سعد اجب سک ام در دهن دارند حب مسک فوفل قرنفل خولنجان عاقرقرحا هر یک یک گل سرخ صندل بلیه هر یک دو طباشیر نیم مسک کافور
هر یک ربع آب بره گلاب جوب هند زدسور مزاج گرم عفن کرده عمور افتد خروج خون اهم زانه علاج فیفال زند طبیخ بلیه و هند گلنار آنرا سر کجوشانده
مضمضه نمایند اگر تحکم شده یا قرحه گشته بتدبیر آنکه رجوع کند و حسب قوت و ضعف سبب او رویه کار برند مثلا اگر سبب قوی و صدید کثیر باشد فلذ یوان
و اگر سبب معتدل بود عنصل طباشیر گل سرخ اقاقیا و اگر سبب ضعیف باشد آرد جو سر از زن کار برند اول سر کرده مضمضه کنند پس دلسی ندکور استعمال

نمایند در رطوبت دوی که در جرم دندان نافذ شود و آنرا متآکل و عفن سازد **علاج** اگر اجزای دندان ماؤف بیشتر یا تمام فاسد بود قلع کنند و اگر بعض اجزا فاسد بود آن را بسوهان یا میگیر آزه تبر اشند پس از بالجمله نمک صدف سوخته بر دندان مالند تا پاک گردد بعد ه عنصل آهن سعد مصطکی گل سرخ را مک سنون کنند عاقرقرحا کناج سبز کرچوشانده مضمضه کنند صندل گل سرخ سماق سانج سائیده بالند و بسوک پاک دارند و عنصل گل طلا کنند اگر بسبب آفت بینی باشد **علاج** تنقیه دماغ کنند بگلاب سرکه شویند تدبیر حبس نزله نمایند تقویت دماغ سازند **قول لازوردیه** اگر یاده عفصه نقطه در دهن و دندان باشد اصلح سود مزاج دهن کنند مضمضه مناسب نمایند بر وغن کنجد بگیرند مضمضه سازند قیقال چهار رگ زیر زبان زنند بعنق مخالفت کنند ب مطبوخ در دهن دارند مسواک سنون مدام بکار برند نمک فوفل فلفل عسل سرکه آمیخته مالند مصطکی کرناج سانج سداب عاقرقرحا مدام خایند و مالند اگر مزاج دهن سرد و ماده بلغمی بود پوست ترنج سداب سانج مصطکی عود کبابه جوزبویه قاقله زنجبیل سعد خایند اگر باده اخلاط باشد صبر مر بر دندان مالند جاوشیر جاوشیر ضعف ارسطا طالیس انیسون شداب و لولوی دهند **حب کهلوی** صندل سرخ نیمدرم طباشیر نیمدرم سال پنیل سرخ درم کافور ربع اسکرو نیم جب بسته در دهن دارند مزیه بخور نرم هم **حب کهلوی** کلکشش طباشیر دو صندل سفید پاسی هر یک یک کافور تخم جب بندد **حب مطیبه** سنبل قرنفل هر یک پنجدرم کباب فرنجمشک جوزبویه بسباسه قاقلتین خولنجان زنجبیل با و نجبویه فوفل قرفه سانج پوست ترنج سعد هر یک درم مشک نیم سا قیه باب صنع قدر نخود جوب بسته در دهن دارند **دوا دیگر** فوفل فرنجمشک خولنجان دارصینی هر یک مقبول پوست ترنج فلفل مصطکی بسباسه زنجبار مرکی کافور مفرد یا مرکب نابند برگ علیق بمضغ کنند آب بارد نوشند **دیگر** آب لوبیا یا آب نمک یا بطبیخ تخم ترنج مضمضه کنند **دیگر** کال سائیده با آب سوخته سائیده یا آبغیر الملوک سنون نمایند فستق خورند **دیگر** عرق گوگرد بر درم قند سیاه سه درم آمیخته دهند تا هفته و قبالایش برگ قبول خورانند **دوا دیگر** **مزیله بوی خمر** سعد کبابه زرنباد قسط کشنیز شنیز نمایند بیخ نمایند شکر نخل خورند **دوا دیگر** **مزیله بوی ثوم و بصل** با قاقلا عدد ۳ بهایان سداب کشنیز پونه تربد زرنباد بادیان خایند و قدری بآ نمایند **نوع نوزدهم درورم حنک** درخون حاد حجامت کامع مع فرج **علاج** مصلحه کنند بطبیخ بلیله تقیه کنند پیش از ابتدا بطبیخ در دو مورد و گلنار بیخ عنب الثعلب پس مضمضه کنند گل سرخ طباشیر تخم خربزه نشاسته کیته صمغ عربی آرد عدس سائیده قدری که فربر آمیخته ذرور کنند و در انتهاء بطبیخ بابونه بنفشه تخم خربزه خرفه خلوس مضمضه سازند و لبنی ترمی و سفیدی درم عدد مرجع **علاج** بابارنج تنقیه کنند کرناج عاقرقرحا با گلاب آمیخته غرغره نمایند **قول صاحب خیره** در ورم کام و لواحق حلق اول بفصد و اسهال اخراج ماده کنند پس چند باده بطوف خلاف ماده وضع حمار بر طرف بمیده در ربط اطراف که مؤلم باشد نمایند و اخراج خون کثیر دفعه مخصوص که قوت ضعیف باشد نسازند بلکه بتفاریق تا روز سوم کنند **باب ششم در امراض حلق و لهات و مری و قصبه ریه** حلق عبارت از نفسانیست که بالین مسلک غذا یعنی مری و مسلک سوالینی حنجره مشترک است لهات جسیست گوشتی صنوبری شکل که بالای کام آویخته است و از شرائین و عضلات مداست ایضاً عصب کشیدند از فم و اوتصفیه هواست از دوده و بخارها و اما وصف مری و کیفیت آن از لحم و غشا و شرائین و اعصاب و طبقه است و از مقابل عظم صنجری برخاسته و این موضع را فم معده گویند به نهایت جرم سینه هست تا نفع او طول است بر ابر مهره و از غذا معده چهارمین حاجا عمل معده پیوسته برای دفع فضلها مامری از دوده فراخ تر است و غشای مری قوی تر از غشای معده که لعاب کمتر بدهد تا گذر طعام نرغلیظ باشد و اگر پاره گذر و پخته بود قصبه ریه عضویست غدار شکل مؤلف از غضروف کثیر و این غضاریف بعضی بشکل دائره و بعضی بصورت

نیم دایره است و همه بهم ساخته است مزمار مانند و هر غضروف با دیگری بواسطه ی مفاصل فیما بین هر واحد فرجه ایست قلیل المقدار و بالای همه غضاریه غشائی مقروشست اندرون و غشاء دیگر است صلب تر و دوی خیلی و موعوعست و همچنانکه مری بعده متصل است همچنین قصبه ریه بش اتصال دارد فائده آنفس است یعنی چون نفس و دفع بخار و دهن قصبه ریه از حنجره گویند **بدانکه** حلقوم عبارتست از قصبه ریه و حنجره و حلق و سرآن را علصمه گویند حنجره غضروفی و آلة اتمام صوت و حصر نفس و مرکبست از سه غضروف یکی انکه زیر زبان است پیش حلقوم توان یافت و با اصبع توان یافت و این اورقی گویند و اصل اوچون پیاله پیوسته است و وقت فرازهم آمدن حنجره سر سوی مری دارد و بر سر او نشیند تا مأکولات بر شیشه او گذرد و دو غضروف است که بگردن پانهاده با بر و حلقی و بگردن پیوسته و این نام مزمار دو وقت فرا آمدن حنجره سر بسوی مری دارد سوم غضروفیست که در وقت طلع بیان می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود و اندر این اگر چیزی نامند طعام شراب برشیشه وی گذرد تا بمری فرو گردد و هرگاه وقت اکل طعام شراب ناگاه سخنی گفته شود یا حرکتی بوقوع آید که مگسی بر دهنه حنجره بگشاید قدری از ان ناکول در حلقوم افتد پس قوت دافعه مردم بسه نوعی آرد تا که آن چیز بیرون رود و پیش حنجره نخشیست که آن را اعظم لامی گویند چرا که شکل حرف لام یونانی میماند و فعل این عظم آنست که باطبا و عضلهای حنجره از دوی رسته است و در وجوف حنجره بسیمت مانند لسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان تمامست **بدانند** که در میان حنجره طوبتیست تر دلزج که آن را تر میدارد و بیرون آمدن آواز بدین طوبت وقتیکه این طوبت زایل شود آواز نه برآید که صلق تر نکند چنانکه دحمی محرقه و در هوای گرم مصفی استخاص مشهود میگردد دلوزتین دو پاره لحم عضلیست که از دو طرف حلقوم متصل به بیخ زبان رسته است نفع او آنست که هوائی که تنفس کنند یکبارگی منفذ نشدن ندهد و بتدریج فرستد و این شش چند فصل است **فصل اول در رمد و رمدها** در دو معنی حمرت و انتفاخ و التهاب لمات یعنی دهن قلت جمع دانیا یافتح وقت طلع **علاج** قیفال زنند بعنفر فلوس تر بخبیص آب کاسنی آب عنب الثعلب تلیین نمایند ب رب توت یا گلاب و سکر کیا بمار الجبین یا آملد و روغ گاو آمیخته غرغره کنند اگر کافی نبود به پوست انار عفص مدس مورد سماق گلاب غرغره سازند گلسرخ صندل کافور سحق کرده کفیه سیل نهاده بر لمات گذارند و لمک کنند از ان شربت نارنج و هندکشک شعیر بدهن او زخورند اگر قبض باشد آب آلو آب تهمندی اگر لین باشد شربت لیمو رب سیب رب و هندمرغ بسماق و انار غذا سازند و صفرا وی بیوست و تلخی دهن صفرت کام حرقت زبان شدت غلد و التهاب عطش و وجع نسبت بدوی زیاده باشد **علاج** بقوع تمهندی شیخشت یا بطی بنفشه تخم تر بخبیص تلیین طبع نمایند با آب عنب الثعلب رب توت آب کشنیز آب بارتنگ گلاب لعاب بهدانه لعاب تخم بطی لعاب بهدانه مغز فلوس غرغره کنند مازالشیره بروغن بادام خیره فرفره شربت خشخاش و هندبه تلخی نرم و تهیج و سفیدی و رقت وجع عدم حرقت باشد کدمات دراز شود مثل دمه موش **علاج** بحب قوقایا با آب صبر تنقیه کنند و بمسایل تفتیح کنند خرزهره سکنجبین بهی آمیخته اگر خواهند قدری نوشادر افزوده غرغره کنند یا آمیخته ده عدد مویز منقی سی عدد جوشانده مری آمیخته یا صبر آب گرم حل نموده غرغره سازند عفص نوشادر نمک زاج سائیده بر لمات ابره دارند و لمک کنند مجوب شبت بخور کنند و دهن بر و کشاده دارند نخود آب بادویه گرم خورند و سودا وی صلابت و رم ترکی لون کام و زبان و لمات ترشی دهن **علاج** بطبخ افتیمون یا بمار الجبین سکنجبین افتیمونی تنقیه کنند مکرر پس رب توت لب خیار شنبر تازه روغن بادام لعاب حلبه قدری نمک غرغره سازند لعاب تخم بید توت عاقرقرحا با گلاب آمیخته غرغره نمایند اگر قوت آماس سرطانی باشد آب برگ کاهو آب شنبلید آب مرو دهن دارند و غرغره کنند و شیاف گرم در دهان دارند مطلق این با مذاب گرم نوشند **فائده** اگر مزمل شود و صلب گردد انگزه بسل آمیخته بکار مالند **فصل دوم در سرخای لمات** یعنی لمات در از شود

و بسفل فرو افتد بغیر ورم و مرض و یا بکجنبیدن حلق علقت و چون دهن کشاید زبان بیرون آرد و دراز شی او بدیگران هم مرئی شود و باشد که استرخا مفرط شود تا که آن را باصبع نبرداشته فرو نرود و در موسی حرکت و حرارت زبان و کام و لهات **علاج** قیفال نرند اگر قبض باشد تلیین نمایند بسکنجبین غرغره کنند یا بماء العجین یا محیض یا بآب گرم آمیخته یا بطبیخ و رد و خربوب گلنار یا بقصاره کمیته لتیس یا بطبیخ مورد کزنار عفص سماق غرغره کنند یا سائیده نفوع نمایند لهات را سوی خارج کشیده بمبارد اندازند اگر از غرغره جیع پدید آید صمغ عربی کتیرا نشاسته بلعاب اسپغول الیاب بهدانه یا لعاب خطمی آمیخته غرغره کنند و هر چه در ورم موسی گفته شد بکار برند و تلخی کثرت اعاب عدم حرارت و حرکت **علاج** بطبیخ زوفا مادام الاصل آمیخته یا زاج مورد سائیده با آب سعم الاس آمیخته یا آب شعم الاس گلاب خم حوشانده غرغره کنند زنجبیل بگلاب آمیخته یا بسکنجبین عسلی غرغره سازند شاخ گوزن سوخته نوشادر قدری سائیده یا زاج گلنار سائیده با تنوبه دسته یا بکفچه میل نهاده لهات را زان بزدایند اقاقیا مقل گل سرخ یا طین ورد خورده یا گل رمنی سریش سائیده سبر که که در مورد کشنیز خوش بود سرشته اسپغول مسلم آمیخته بعد حلق شعر بر با نوخ نهاده کنند یا که با سفید صمغ بر با نوخ بعض آمیخته گذارند عفص گلنار نوشادر را بر سائیده بکفچه میل نهاده بر لهات گذارند بردارند گچ او باریک و سرخته او شود بر دو اسود نهد زنت آب گرم گداخته غرغره نمایند تا تحلیل گردد چون نرم شود شک عفص بعصاره تخم آمیخته یا آب شعم الاس غرغره سازند اگر حرکت و حرارت و لهات پدید آید آب برگ عنب الثعلب آب برگ کشنیز غرغره نمایند و اگر هیچ دوا برداشته نشود بخیش باریک و سرش بغایت غلیظ بود و سفید باشد یا دراز و خیش باریک شل نرم بالفاء باشد و خوف بود که بسبب افتادنش بر حنجره اختناق پدید آید اول در هر نوع تقیه کنند پس زائد را قطع نمایند و اگر هیچ قطع کنند شون نیابد و در حلق و ریه بگیرد و در همان ساعت بمیرد و باشد که در هر صعب خناق مهلک افتد پس حتی المقدور در قطع جرأت نکنند و هر که لهات او پریده شود سبر بحنطش تواند کرد و دوا نافع در سعال باشد و موجب بطلان صوت و مخارج بعض حروف باطل گردد و بعد قطع سماق سبر که گلاب حم خوشانده غرغره کنند گل مختوم را بآب عنب الثعلب آمیخته غرغره سازند گل رمنی گل مختوم صمغ عربی سائیده بر لهات گذارند و از تکلم نیز منع نمایند **طریق قطع** مریض را مقابل آفتاب نشانند دهن بکشایند چنانکه تواند پس جراح زبان او را باصبع فرو شنجش کند لهات را بمسنار گیرد و هر قدر که زائد باشد بقدر آن یکسبع بر دارد زائد تر نماید و چیزی افزاید نیز فرو نگذارد و چرا که در استیصال خوف کثیر و دکتر بدین جرح بی سود بهت امد قطع باهن آتش بدوا استوده اند چرا که اختیار است و در قطع بدوا تعین محل مخصوصه متعذر اما قطع بدوا چنان باشد که نوشادر انگزد سائیده یا انگزد زاج سائیده بر انجا گذارند و مریض را پیش تکیه کرده نشانند دهن کشاده دارند تا آب بیرون آید دوا در حلق نرود و زاج در دهن نماند و اشتن نیز متفید است در سه روز حقیقت **قول صاحب خیره** شخصی را دیدم که لهات فرو آمده بود وقت بلع آب دهن لهات در حلق فرو میرفت مغرغلوس بشیر شتر حل کرده غرغره کنانید مدد اندک مدت شفا یافت **قول لازور بیر** غرغره تا بیضه غرغره کنند و هن توتیا بر لهات مالند طلای سهتر خائی بر لهات گذارند دوا عاقرقرحا بکوبند شوشانده یا بمارا الاصول یا آب سذاب یا گلاب سه گانه بر آورده یا آب انار خام غرغره کنند **دیگر** فلفل ابیض مرکبی هر یک یک زاج عفص هر یک دو سائیده یا زاج نیمدرم مرگنجا درم سیاه نیم مرکب و بلوه سائیده یا زاج بیها گلنار دشت عفران دوکا نور یک سائیده یا گل ویگدان که سرخ شده باشد مع یک عدد فلفل گرد سائیده و بکفچه میل نهاده لهات گذارند و بزبان قفل گرد تنها سائیده بپاشند و در زمان چند بار **فصل سوم در خناق و ذبحه** و این حسب وضع بر چهار قسمت چنانچه هر یک جدا گفته شود **فائده** خناق عبارتست از انکه نفس یا بلع یا دم بره و استنشاق یا عسر افتد

حسب قوت و ضعف سبب و گاه باشد که سبب بر حنجره بود لیکن بسبب مجاورت در فعل قصبه ریه نیز فتور افتد و اذیت بمجاور رسی شود مگر عند عظم سبب مگر هر عضوی که مادهٔ آفت در وی باشد نقص فعل آن عضو نسبت بعضو مجاور بیشتر می باشد مثلاً آفت در آله تنفس باشد پس بعظم سبب بمری که آله غذاست نیز اذیت رسد اما هر چند تنفس و ملع تعسر خواهد بود لیکن عسر تنفس نسبت بعسر ملع شدید باشد و کذا بالعکس مگر آنکه عظم سبب فعل مجاور را نیز باطل سازد که درین حالت نقص فعل هر دو مساوی خواهد بود **فائده** وقتیکه مادهٔ آماس تحلیل نپذیرد و یا سر نکند و ریم پیدا ید و با وجود آن بیمار راحت نیابد و نبض موجی گردد و سر فرو دید آید بدانند که مادهٔ بر نیفت رفت و منتقل نشده است اگر نبض صغیر و متفاوت شود و خفقان نبض پیدا آید و قوت ضعیف شود بدانند که مادهٔ بسوی دل ریخت اگر جمیع مذکور نبض تشنجی شود بدانند که مادهٔ در عصبه فرود آمد اگر نبض تشنجی شود بدانند که مادهٔ در اعصاب رفت و تشنج خواهد افتاد و موت محقق اگر نه تشنج باشد اگر بعد چهار روز مرمز شود و دلیل بر نضج مادهٔ دارد اگر حرمت بر سینه و گردن پدید آید و بانبا پدید گردد و از دو حال بیرون نباشد یا آنکه مادهٔ تحلیل یابد و یا منقلع مستحیل شود و این امید وار باشد و تنفس آسان بود و یا آنکه مادهٔ بباطن باز گردد و این محقق و بکلف و بهن آید امید نجات نباشد گاه باشد که با وجود ظهور کیف امید نجات دارد و این آنگاه است که قوت و شهوت بر حال خود باشد اگر بره و مع مریض سبز و خانه چشم سیاه گردد و اگر سپید و صفر نبض بر وطراف سطح بری سیاهی زبان آثار قرب مرگ باشد خناق که روز بحران در حمی گرم پدید آید مخوف باشد هرگاه که یک تنفس بدگرت باتمام رسد و در تنفس سینه و منخرین بحمیت بطیء باشد اگر پس عنق شدید باسر لبود و در بغل و بن ان عرق سرد آید همان روز یا بروز دیگر بمیرد و خناق که با ضیق تنفس نبود بد باشد و قتیکه دهن مخوق کشاده ماند و زبان بیرون آید و بمین نشود که در مرض سرسخ سوی بیرون پدید آید نیک است و خناق که از انخلاع فقره عنق بر یه بسقطه شود لا علاج باشد **قول بقراط** اگر با خناق حمی اشد و حرارت پدید آید آنرا مرگ باشد چه حمی محتاج بنفس کثیر و آله تنفس بسبب خناق مسدود پس باعث سوء مزاج حاد گشته هلاک کند **علامات خناق مطلق** عسر نفس و حرمت و حمکشاده ماندن دهن بیرون آمدن زبان افتتاح عیون و خیشوم و گلو و فتق و باشد که از خیشوم و آب بیرون آید و این اکثر با تب باشد و آواز ماند آواز فرکه بدم دوا گرفته باشد و اگر زیاده گردد علاج ندارد و اگر خناق دموی و صفراوی تنفس و بلع منقطع شود بدانند که ورم در مری است یا آنکه در حنجره عظیم است **فائده** ادویه که در نفوذ نوشته شد یا غرغره کنند یا گرم بمالند چه اگر سرد بود نیا فاجت نماده و تقلیل نپذیرد و اگر گرم بود بسبب حرارت مدت زیاده کنند و در مرض اخیر نفوذ نوشته شد و این قسم سالست و در موی حرمت و حمه و خیشوم و زبان استلای عروق سر و نواحی حلق شریانی دهن و جمیع متمدد حی **علاج** اگر قوت ضعیف باشد فیقال هر دو دست زنند و تب تفاوت گیرند چنانکه هر ساعت پنج مادهٔ درم خون برآرند تا غشی نفتد بعده رگ زیر زبان و چهار رگ زنند خاصه که عروق زیر زبان مستی بوند و اگر آماده در نواحی حلق محصور شود و شائبه امتلا در بدن نباشد بسبب قوی نبود فصد موقوف دارند و غذا باز گیرند که باید اشتهای غذا قائم مقام فصد است و اگر قوت قوی باشد مشارکت تن نیز فرود آصل یا بالیق بر قیفال مقدم دارند و یکبار گی چندان خون برآرند که قریب غشی رسد پس در حال صحت گردد و هر چنگه باید گر سبب ابر عبس خون بود سیاه و چیفی باشد صافی فرو نشیند و بر ساقین مجامت کنند و بعد فصد برای تلیین طبع آب خواکه جلینج خیاشنبر یا جلینج با بونه خطمی شعیر تفسر خرفه بنفشه قند حقنه کنند کذکر تا ماده بافضل میل نماید و بر مهرهای پشت و زیر ذقن و کتف و میان چهار بند مجامت سازند بشکار و بعد تقیه تمام اگر آلات بود سرکه

و گلاب آمیخته یا بجنبین شربت عناب بطبیخ عدس تخم کاهو کاسنی خشخاش آمیخته تا رب توت بسرکه کرده پوست بردنی جوشانده با شد آمیخته با آب عنب الثعلب آب بطبیخ عدس گل سرخ گلنار صندل نوشادر آمیخته غرغره کنند و اگر التهاب نباشد بگلنار رب جوز غرغره سازند و اگر ورم اشد بود پوست جوز بشیر آمیخته غرغره کنند و وقتیکه ورم علاج ظهور نماید بمضع شرط نمایند تا خون انفحص عضو برآید و چون ایام نرمگذرند زنهار تا کار روز سوم و چهار دست رسد انجیر موز حلبه تخم مرکتان بشیر تازه و آب خیار شنبر آمیخته یا انجیر موز اصل سوس کاهیل جوشانده یا انجیر موز خرفلوس با بزاصل آمیخته یا تخم گندم با بزاریز آمیخته یا مغز فلوس بشیر تازه آمیخته یا قوصع بری بما بغسل جوشانده یا عدس مقشر و دایر سیاربر آب جوشانده یا تخم و بشیر زا آمیخته یا شیر شکر و روغن بادام مسکا آمیخته گرم کرده غرغره کنند و روغن گل موم گداخته پنبه تر کرده بدین آلوده گرد حلقوم نهند چون ورم نرم روی گراید و دستر خی شود بدانند که پخته شد پس اگر خود سر کند فبها الاخرد ل با بزاصل آمیخته یا لوبیه انگوزه دنبل خطاف بشیر تازه در روغن های گرم آمیخته یا مفص زاج گلنار پوست انار در آب جوشانده غرغره نمایند تا منفجر گردد و اگر در الفجار تاخیر افتد باصبع درم انخر کند اگر ممکن باشد الا بمیل نهان فبشگافند تا ریم بیرون آید و تا که کارد دوا بدو آید و آهن نرم تر از چون بکشاید و ریم برآید روغن گاو یا روغن بنفشه آب گرم آمیخته یا عسل بشیر تازه آمیخته غرغره کنند چون پاک شود کزاج کبک یا سیاسم جوشانده غرغره نمایند اگر از غرغره قی و دشتی و وجع پدید آید بلعاب اسپغول لعاب خطمی روغن بادام روغن بنفشه با بشیر و روغن گل تر غره کنند و اگر التهاب باقی ماند سنگ سفید اسپاس عظم قاسه و چیزی دیگر بخورانند پس وقتیکه زبل او سفید برآید گرفته خشک کرده سائیده آب تشار اسمار و مانند آن با زیره بیرون طلا کنند و دوا بدل ابر با الاشیر که همراه عدس پخته با شند قناعت نمایند و بعد سر کردن حریره از آب سبوس گندم روغن بادام شکر یا خته خورند و مرغ اسفاج کشنیز سماق دوا بدل او در آخر فواکه بوقت خورده سیب ترش خورند و از لحوم و اشیای چرب پرهیز نند **قول صاحب ذخیره** اگر ورم در حوالی غلصه باشد قبل از آنکه زیاد گردد فصد کنند الا اینم است که ماده بحلق فرود آید و مرض صعب گردد **قول لازر وریس** کافور شیاف ماشیا حضظ افیون صبر آب کشنیز آب ناریج آب عنب الثعلب سرکه آمیخته یا وجع بسر که سوده یا ماد خطاف زبره دن طلا کنند برگ خطمی گل خطمی تخم خطمی بگلاب پزانده گرم گرم ضماد نمایند و در روز سیاه شیانه خطاف بعسل آمیخته یا آفتیمون تازه سائیده گرم کرده ضماد سازند شیانه خطاف عدد برگ خطمی برگ شاه تره یک کفی برگ سرس نیم اونس آرد جو جلبه کستان هر یک سه درم مسکا اونس نیم بپزند چون غلیظ شود ضماد نمایند در تنفیخ بیدانجیر اصل سوس کشنیز هر یک اونس خرما شش عدد تخم شاه بهدانه هر یک دو درم مسکنجبین عسلی یا زنه صاف کرده در دهن دارند و تغلغش ضماد کنند تنفیخ صخر بنی اذیت اگر از شدت مرض گلو بندد یا چقنه قوی کند مجبه مع شرط بر نقرات ظهر و عنق گذارند تحت و فتق حجامت نمایند اصل سوس در دهن دارند عسل یک سر که نیم آب گرم شش آمیخته بر لوزه غرغره کنند **قول جلان کورو** و بعد قصد عرق با بنگ عرق یا هی گلاب هر یک طل ب توت دو اونس سال بزیل سه درم آمیخته غرغره کنند مکرر یا عرق با بنگ گلاب طبیخ بیخ خطمی هر یک کنیز طل عسل گلابی یکنیم اونس نبات اونس زرد سخته نیم اونس کبریت تازه دو درم آمیخته جوش بباب داده صاف نموده یا عرق با بنگ نیم کفایه سرکه تند بهار اونس خرزال دو درم نبات دو اونس آمیخته یا بهول طفس نوزائیده غرغره کنند و روغن بادام کدو روغن بنفشه لوبیه انگوزه بعد قصد عرق زبل بقر بهار اونس صبح شام دو ساعت قبل زغذا و بعد زبل جنس مرغ دو اسکر و پلو با آب آمیخته و هند در روز دو بار با عسل آمیخته بگلو طلا کنند بیخ مرغ آلو بفشه خطمی برگ کاهو مغز کدو و آبکینه سبوس گندم دو شسته با شند جوشانده صاف کرده داشت اوانس این مغز فلوس اونس با نیم یفس دو عدد آمیخته وقت شب حقنه کنند نفی بسبب حبس خیض خشاش دانشت و آب کبلی میکرد انبیق می برآرد فصد پاکردند

آرام نشد پس فصد دست بزد اول چهار روز دوم سه روز سوم دو بار کردند صحت یافت نزلی بسبب خناق قریب مرگ بود و بعد از دهن زدن گرفت فصد دست کردند و بعد سه ساعت باز فصد نمودند و بعد چهار ساعت باز فصد کردند همچنین در عرض سی ساعت هشت فصد نمودند صحت شد نزلی بسبب خناق عسر بلع دم داشت پرسیلیوتنک آلوده دود دهن نهاد و آبش قدری قدری بلع کرد صحت یافت نزلی بسبب خناق عسر بلع وغیره داشت بعنق و زبان حجامت نمودند در دو ساعت بهوش **قول جان کورو** داغ آتشی بر دو پلیتوبکا که زیر زبان است دهند **قول حکما** بعد دوازده فصد فصد رگ گلیتوبکا کشایند.

قول جالینوس برای تنقیه مغز فلوس قنطریون هندی بطبیخ کوزه یال آمیخته دهند یا سال بولیکه یستی شش درم آب شیشه یک کاسا حل کرده در دو ساعت تفه ووقت استعمال نیما بر روغن بادام غرغره کنند شپش ارب بر حلق بندند کتان حلبه انجیر برگ خطمی بیخ خطمی بزاده سائیده روغن بادام پیه خوک دکه انجوده مومیا نطیا آمیخته یا مهم خانه حظاف ریحان برابر در دوص یا در آب کرفس سحق کرده یا مز بخوش ابر سا روغن بنفشه سائیده یا نان گرم آب کرفس عسل تیاتر ماکنا شاه ضماد کنند صفوف پخته بندند پرسیاوشان و مورد بیخ خطمی انجیر هر یک سه درم خارقیقون دو مثقال مر آب سه رطل نما بزیف خیر طل جوشانده یا رد چغد آب آمیخته غرغره نمایند که مفرح اذکر نفع نشود یا سیع نخم کنند که بتگاف دریابد آبه دو مثقال سیحان ضماد سازند چوب کشوث آب تر کرده عوض آب نوشانند که قصبه ریه گرگ نوشد آزاخلاق نشود اگر شود زود به گردد گل سر مشیر با بتنگ جوشانده قدری تریاق ماکنا آمیخته صوف یا خرقه آلوده بر دوم گذارند اگر اندکی خلط نمو باشد در همین طبیخ قدری شربت دریا عسل گلابی افزایند اگر دو رم مائل بسیاهی بود در طبیخ مذکور او کوا نیخ آب بکار برند و تریاق مکور دو مثقال آمیزند چه اگر درین اوقات عسل گلاب نفع باشد خمر ابیض رطل عسل دو نیم اونس در ظرف مناسبی با آتش نرم جوشانده نزاع خاسه دو رم سکار دو اسکنه دیلو آمیخته بجوشانده داده فرو گیرند چون سرد شود و هنوز نشش گلاب آمیخته خرقه آلوده بر دو رم زند و غرغره کنند اگر آون دو رم سیاه شود بگلاب نیامیزند و تنها بکار برند و هر چند که تحلیل شود و رو بصحت آرد گلاب افزوده باشند مقشر مشتی تخم بیخ بیست چهار عدد بیخ ستاور عدد آب شش گاو پز بند سومی ماند مغز تر هندی تازه اونس آمیخته صاف کرده نوشند اگر دو رم آماسی ظاهر شود زیاده گردانیده بکوره یا نوه هند بیخ خطاف عدد بیخ خطمی دوازده دو رم انجیر تر هر یک چهار عدد در آب مهر کرده سائیده روغن بنفشه سه اونس آرد کتان حلبه بوه مادران هر یک شش درم مغز تخم خربزه پنج درم عنفران دو رم صفرت بیض عدد آمیخته بنگ گرم بگلو ضماد کنند برای خناق که انجیر بلق کنند زبیبی برآید نفع گلاب سرکه گلابی برابر آمیخته دائم دست خسار ناف بیض وغیره داشته بندگلاب سماق یا بیوست جوز مغز غرغره کنند و بعد سه روز بر بیضه خطمی انجیر حلبه کبتان مالعسل مغز تخم خربزه اصل سوسن انجیر خرد ما بالعسل جوشانده نمک سنگ سه درم آمیخته غرغره کنند قطعه پنبه یا مه مار در گلو بندند که بلعم ملتصق نماند چوب بید حلقه ساخته ما پید ابو زیوا دو سی نتیال در گلو بندند حلقه از چوب شروع ساخته در گلو نزدیک پایان ساعد بندند اگر بسبب خناق انچه بلق کند زبیبی برآید تکلم زبیبی کند امید حیات نباشد فصد وریدو دمی عنق کنند و بر سه دو بار زدن دهند آخر در گلو زیر غضروف بخی حفره که موضع اودیج نزاپانت سیاه چهار تگاف کنند تا بواد خل یا بپس علاج درم نماند بعضی برآنند که خرخرپان لاعلاج است نباید تگاف لیکن در بنجا اندر آمیخته چه اگر تنفس نمی تواند پس بسبب تگاف فعل هوا خواهد شد و چند کس تجربه گردید که آخر صحت یافتند **فائده** در دهن مشروق کرده نه ارند تا دهن وا ماند و هوا اندر رسد و دو مرتبه گلو بالیدن بلند زیر بسر نهند و خواب کمتر کنند و در دموی و صفراوی نسبت بلغمی سودا وی احتیاط واجب کرد و ساعت می کشاید و خناق بسبب انصباب باده باشد رو نیست نسبت آنکه دلو دا و همو نجا پیدا گردد **قول صاحب فیریر** خناق بچهار وجه است یکی انکه در رم عضلهٔ گردن

حلق پیدا باشد دوم آنکه ورم در عضله درونی بود و درین چون دهن واکنند هر دو جانب یا یکطرف یا پائین ورم لهات مری شود و از خارج زیر ذنک اسفل میان گلو
از دست محسوس گردد سوم آنکه ورم در حلقوم پدید آید و درین ملتج عسر باشد چهارم ورم در قصبه ریه واقع شود و درین عارضه نفس دمی لرزنده و صدا بگرفته بود تلف از دهن
انداختن نتواند و چون بر پشت خوابد بیدار دکه هر دو چشم از جای خود برمی آیند و بینی حرف زدن بس سریع تلق برود جلبین مهرق باشد و این آثار دمی اند
علاج دود موی بالش عضدین و عنق از عقب ساعتین کنند اکحل یا قیفال زنند متواتر و یک روز اگر حبس حیض باشد صافن کشایند پس فصد دست کنند فصد
بدین گونه باید کشایند و بمغز فلوس آب گل سرخ و غرغره تند سیاه حقنه کنند اگر قوی خواهند بطبیخ تفطور یون قوی زراوند سلق حقنه نمایند بعد استفراغات
مابین گنفین و معقد عنق مجامه نهند و وقت غذا صاحم فنیر آتش بر لقمه گذارند غذا خوردن شود و تدهین بروغن بابونج کرده بپوشند و قدم در آبگرم نهند پس عرق کافی
عرق بارتنگ با الشعیر ب قوت آمیخته غرغره نمایند و وغن بر بنا سف و وغن حبلین و وغن بادام هر یک دانگ موم قدر حاجت گداخته بر قرقه کشیده بالای موم
گذارند خانه طفا پنج شانه هر یک دو اونس انجیر پنج عدد برنجاسف اذان الفار گل سرخ هر یک مشتی و آب پانزده سانیده بر قرقه کشیده نمند لوق طفا
نفیذ و فاحشا بادیان جوشانده دو آفتابه بوله اکرده بنجاش بحل و رم و سینه رسانند اگر سیل منفجر کند آلوچه شانه جوشانده صاف کرده یا اصل السوس
هر یک اونس خرباش عدد انجیر چهار عدد سپوس گندم ده آب پانزده صاف کرده مسل یک تمامشق آمیخته یا خرما انجیر آلوکتان جلبه بابر دو آب جوشانده صاف
کرده شیر گاو قدری افزوده غرغره سازند برگ خطمی پنج خطمی شانه کتان جلبه انجیر در آب پخته سانیده بغرغان پیوند و کمند اگر منفجر گردد و منضج بر مثل
آهنی بسته و قاشق نقرئی نهاده در دهن نرسند چون نرود مرسد نشتر بردارند برفق برود مرگذارند چون منفجر شود بنرودی سر مخروق بالا بین کنند تا کم
و حلق نرود و دم راست بیان دارند که در مرض اگر شاید و اگر در مرض تجارج باشد بدانفجار نیفتد شش عمل علاج کنند و اگر از دو دن تنگ نفس جا الشعیر
گلقند غرغره کنند تا صاف گردد و پس گلنار گل سرخ خیر گلقند و آب جوشانده صاف غرغره نمایند تا پوست برآید **قول** اکثر تعالی نه منظوس
شش درم شیر گاو و طل گرم کرده یا برگ توت یکونا مسلم یک چهار عدد سه درم عدس مسلم شش درم آب چهار طل نصفی خشک کرده غرغره کنند اگر
نفع نشود سپوس گندم تنگ تنگ هر یک یک نیم درم گل خطمی وفا هر یک سه درم آب شش طل سوخی خشک کرده غرغره سازند اگر منفجر شود فبها الا بهست
انار تخم ترب تلخ هر یک یک نیم درم نوشادر نیم درم سرکه تند سه طل جوشانده غرغره کنند بدانفجار اگر حاجت باشد خطمی گل خطمی گل بنفشه بیدستان بلیله
هر یک سه درم آب دریا دو طل کوفته شبانروزی تر داشته روغن کنجد انداخته پزند چون روغن ماند صاف کرده پنبه نرم طلا کنند و اگر حاجت نباشد کوکنار
دو عدد سپوس گندم گل خطمی گلنار سر هر یک یک نیم درم در آب جوشانده غرغره نمایند تا خشک گردد و در صفا وی کثرت عطش پوست قتی بهن مجموع لاوند شهر
حرقت انداوه همی وضیق النفس نسبت بدموی کنند سبب قلت حجم ورم **علاج** فصد کنند و آب ترنجبین و آب لوکتان بانین بغرغرند و شربت بنفشه شیر خشت بلعین
کنند اگر منفجر نشود حقنه کنند بتفیه و ابتدا بسکر کلاب بیکجهین ب قوت آب بارتنگ غرغره نمایند بطبیخ عدس کاسنی ب قوت غرغره سازند و وغن
ورد قبا الشعیر دو درم موم شانیای محلله که در دو موی گذشت غرغره فرمایند و درین حاجت تحلیل کمتر به تر بدیشتر است امذاما الشعیر لعاب بنگ آب تیز
شیره خرفه با نکی شکر نوشادر آب بارتنگ گلاب هر یک دو آب عنب الثعلب یک روغن گل نیم آمیخته غرغره نمایند ب قوت روغن بادام موم آمیخته از
خارج طلا کنند و چون مرض بآخر رسد خیار شنبر بطبیخ سپوس گندم آمیخته غرغره سازند و اگر خواهند که مادهٔ بخلاج منجذب شود دفعت نطرون نرول سداب

بهی بیرون حلق ضماد سازند و انفع تدابیر وضع محاجم است بر فوق و تحتانی قلت و هیچ شوربی مهیج و تهیج رود و شیم کثرت لعاب بیاض و مرمکیه و حرقت سر
یلی بسبب کبر جرم و رم **علاج** بسبب ابارج حب قوتایا ابارج فیقرا حقنه حاده تنقیه کنند بعد تنقیه عسل سرکه آمیخته یا خردل مهیج عاقرقرحا و سعتر بنین
آب ترب آمیخته یا آب بادیان آب قشر خوزا آمیخته یا فلفل لبوه بنیه بما العسل آمیخته یا خردل ده درم ماء العسل و طل آمیخته یا آب ترب بطبیخ انجیر آمیخته یا
خردل نوشادر عاقرقرحا فلفل فوه بخ نظرون بما العسل آمیخته غرغره کنند اما در ابتدا رب توت و آبکامه و در انتها که رهبج آرد عاقرقرحا مویز بطبیخ انجیر
آمیخته غرغره نمایند اشق با آب حل نموده غرغره کنند در یعنی و سعداوی انفع بوره انار زد نوشادر سائیده در حلق و من اگر قلت صعب باشد گرگ زیبان
زنند و بر قفا و زیر ذقن محاجم گذارند اگر قشر و باشد عسل بلادر بر حلق طلا نمایند تا ریش گردد و زود آب برآید چون درد کشاید بسبب استمال سخنات
خشونت در حلق پدید آید شیر تازه بروغن تازه آمیخته غرغره کنند و موم سفید بروغن سوسن گداخته بیرون حلق طلا نمایند اگر قریب جوان باشد بالغم دفعی حرارت
بود و حال مریض مقتضی باشد گحل یا قیفال نزند سر که بما العسل آمیخته رماد خطاف بشیر آمیخته غرغره کنند و دوا رالخطاطیف قدر عدس بر خناق گذارند
و رسنه چهار با تحلیل کند و برای انواع خناق و مدرهمه وقت مفید است شیره بسوس گند بره تخم و نبات نخود آب صفرت بقیض نیم پشت غذا سازند۔
دوا رالخطاطیف تخم کرفس انیسون ناخواه از هر سه مثقال دارچینی مرکی زراوند طویل اصل سوسن زراوند زعفران هر یک ۵ درم گل سرخ بیست درهم قسط
رماد خطاف بر یک سی درم نشاسته سنبل هر یک پنجدرم عفص کسیزده عدد سائیده بعسل آمیزند **قول جان کوروه** اگر سبب عله وصول اخلاط بر به قلب
از اکل قند وغیره باشد و بدان سبب غشی عرق سرد پدید آید فلفل تخم مرطبه آمیخته دهند طبیخ خاشا و نشاسته زبل الکیان بسر که بامید و چند مسل آمیخته یا رتا بعسل
آمیخته دهند **قول صاحب فبر** سیر چوبزر سر و مصطکی بما العسل چوشانده صاف کرده رب توت افزوده تا دو روز غرغره کنند بعد که شبین بطبیخ مویز انجیر جلد کتان
آمیخته یا عسل بطبیخ برگ خطمی بر شناسف صله یا انجیر آمیخته غرغره نمایند و قتیکه باده بسر فوه خروج کند شربت سنبل مسل گلابی آمیخته لعوق کنند عاقرقرحا گلنار نمایند مرق
عدس و مغزان و سموی آرد و نخود و پیاز مرغ و بیضه نیم پشت غذا کنند خطاف عدد کباب کرده تخم انگوری غوطه داده خورند و هوای خانه معتدل و طبق ماه
دار نباشد زیر سر قدری بلند نهند و بر پشت خسبند سرفعی در گردان آویزند و سعداوی صلابت و رعفوصت یا بوحت و یبوست آهن کموت و به شدت تمدد
در موضع ورم و بتدریج پدید آید و هوا ناموافق چون دراکثر خزان سوداوی از انتقال آماس گرم تولد شود و آماس گرم بریع نفع یابد طلای طبیخ تخم خرفه و
غلیظ گشته بسودا میت گراید **علاج** بالطبع و سیع نزند بر ساق حجامت کنند و یا بارج فیقرا انتیدان حقنه متوسط تلیین نمایند بطبیخ انجیر شورجوز
لعاب حلبه آبکامه خیار شنبر با بجلاب گرم و ماء العسل و مفیفج یا بطبیخ اکلیل یا لوز کتان حلبه یا بشیر تازه غرغره کنند حلبه کتان شبت یا لوز برگ کرنب تخم کرنب
مرزنجوش کوفته پزانده روغن بزگس بید یا بار روغن گل آمیخته یا حلبه کتان گل خیر بر بخار حلق ضماد سازند **قول الازرور بیر** اگر ورم در عضلات گردن
بود و ظاهر نباشد بدلبوه خاصه کراز شدت غور در حلق بتازگی آغاز ورم نماید در بن صوت بعد تقیه دب باد بخار کنند چنانچه در صفرا وی گفته شد اگر مجاهم
و ضماد و اگر سر دهد بسبب استمال مسخنات خشونت در حلق پدید آید بگ جاسی بشیر چوشانده یا لوبا مادران بشیر چوشانده یا بطبیخ اصل سوس و فاربا بطبیخ اصل
انجیر کشمش کتان غرغره کنند اگر بلغم آب نیز عسر بود بر فقرات عنق و ظهر محجمه گذارند تا استاع مجری گردد اگر گشود انبوبه باریک از نقره ساخته در حلق فرستند
و بتوسط وی آب و غذا و دوا در حلق ریزند و چون فصد کنند هر دفعه ده درم خون برآرند تا کبه صعد و سدد فی نیض مضرت اگر زبان سیاه و مدد گردد

ونفس بند شود و چوب حیات بآب سوده طلا کنند سقوط زبان و لهاة و در دهن دارند و لعاب فرو برند طلای خناق یعنی مینت فونسیکه ضماد کنند و غرغره کنند و غرغره کنند مالند بغرغره خناق غرغره مسکنه غرغره میرده غرغره مخدره غرغره فونسیکه تغرغر کنند بطبیخ ابوت غرغره کنند و نوشند و بسر که سائیده ضماد سازند و بیدمشک سرخ تخمیر دهم گلقند سه درم همراه ابوت و در غرغره افزایند اگر بیوست در حلق پدید آید گلقند شش درم برگ توت شعیر هر یک سه درم مازو سنگ یکینه مرگ سرخ درم سمال پنبل انگر ویله جوشانده غرغره کنند روغن تر انگبین طلا سازند اگر در حلق جراحت غضنه شود کلکین خورانند و بطبیخ او غرغره کنند نبل طفل کرفدا لطیف خورد خشک کرده سائیده نفوخ نمایند و بعسل آمیخته ضماد سازند محلل قویست شربت خم دهند سکنجبین عسلی سرکه عنصلی معجون کلیسر وادوی ساده مفید دوازبل آدم سوخته سائیده با شنه مازیسر طان حلق دیگر شعیر عدس هر یک سه گوناریک گلقند شش جوشانده یا مغز فلوس بشیره سبوس گندم شیره تخم کاهو شیره کاسنی با آب کشنیز آمیخته یا شعیر سه درم عنب الثعلب یک نیدرم ابوت نیدرم گلقند شش درم آب و نیم طل جوشانده یا اصل سوس کته آمله برابر جوشانده یا برگ توت برگ گوجی جوشانده سال پنبل آمیخته یا لبن البقر جوشانده ملائی دور کرده مغز فلوس آمیخته یا صندل سرخ با آب کشنیز سوده یا زبل گرگ بعسل آمیخته یا زهره گاو بعسل آمیخته یا خیر کلب بر ب توت آمیخته یا بطبیخ عنصل یا بطبیخ عدس یا شیره مازیا با آب حمض غرغره کنند دیگر مغز فلوس آب انجبه و شیر آمیخته غرغره کنند خبز و دوا انتهای محلل دیگر سرس ماچوبی معروف بدو سه عدد فلفل سوده آبند اگر با آب کشنیز یا آب عنب الثعلب سوده یا تیدهی خناقی سوده یا شاخ کدوی سرخ بسر که سوده یا پیوست و رخت حبیت جدوار آب سوده یا زهره گاو بعسل آمیخته یا آبوت تخم سوده یا شنبر بعسل و فرا آمیخته با بیخ انگور ثعرانی و چند دانه فلفل بسر که سوده یا زهره سلحفات با یه بالا جور یا لوشادر یا سرطان بحری طلا کنند دیگر کافور نیدرم رقاقل زعفران هر یک درم طباشیر سماق عنص هر یک دو درم زرالورد سه درم شکر طبرزد عدس هفته تخم خرفه هر یک چهار درم ماشا پنج درم سائیده در حلق دمند فریه درم حلق و دهقه طامات و بیخ و قلاع دیگر شکم منفع شگافته گرم گرم بندند پنبه کهنه بمن کرده گرم ساخته مکرر گذارند در اختناق صعب دیگر پاد خطاف بیرون حلق لطوخ کنند فریه درم دیگر سلحفات تقابل مرس مخنوق و ارتداد هوای دهن او بوتنج خناق رسد محلل دیگر صمغ لیمو تک بلیله کنند دیگر ریسمانی کدا زموی ناسیاه افشه کرده باشد در گلو بندند دیگر پنبه آب برگ دهنوره آلوده بر آتش چوب سپیدن گرم کرده در گلو بندند دیگر دال شنبو و بسر که تند سائیده ضماد کنند فریه درم صلب دیگر زنبل سگ بسا بیخشک کرده سائیده بعسل آمیخته یا برگ سوسن سائیده یا خرطین سائیده ضماد کنند دیگر پوست بیخ سنجده قدر نخودی فلفل سائیده گرم گرده ضماد کنند و بیا پکدشتی سوخته کمال نماینده سه روز فریه درم موج دیگر بیا خن بیخ عدد کافور قدر نخود گلاب دو درم سائیده بر خوره کشیده بر حلق چیپانند دیگر بیخ تفه خار عدس مسلم نیم البیخ عنصل سنج هر یک یکینه درم کوکنار مسلم شش درم آب جوشانده غرغره کنند اگر هیجان مرض باشد زراوند افزاید دیگر بیخ بید مازوی بیخ سفتالی سی قدحی آب سوده خورده و همراه فلفل سائیده گرم کرده ضماد نماید و قدری در دهن دارد و آبش بلع کند دیگر شب بازگردن آویزد دیگر مجون بیس و مثلث درمی با آب دهند اگر حمی نباشد بطلا ممزوج دهند **قول لازر وبیر** درم ست که زیر زنخ پدید آید و آنرا کلم گویند اسفیج کاغذ فرنگی هر یک دو اونس هر دو را آمیخته در چهار رطل خمر انگوری سفید بجوش که قدری ترش بود آمیخته هر روز دو اونس نوشند و غرغره کنند آنچه الندرانگ نامند اگر سبب دو درم در دهنی عضلات حلق باشد زین درم مری نخشود و در اجرای دهن نه خارج حلق و بدترین خناق است دهن گشاده ماند زبان بیرون آید و تنفس عسر باشد **علاج** فصد

و تلیین و جذب باده سوی خارج چنانچه در قسم اول گفته شد بکار برند اگر سبب دال فقره سوی دون باشد سبب دو ضربه سقطه یا ورم عضلات فقار یا ورم عضله مستبطنه مری یا ورم عضله داخله حنجره یا ورم عضله بین مری و حنجره یا تشنج امتلائی باشد یا عیسی یا یابوسی یا یابلیغ یا ماده حاده که در فصل فقار آید یا رطوبت مزلقه است و این باطفال اکثر افتد جهت نرمی اعصاب و امتلای او منعه ایشان پس در موضع مهره متماک افتد و حلقوم بر درون خمیده به پیه بدور سد و رکند و مریض سر بر داشتن و چپ و راست نگردانیدن و دهن کشادن نتواند اگر مهره اول و دوم زائل شده همان و زیر و اگر مهره دیگر باشد این بسلامت باشند ممکنست که چون مهره زائله را بجایش بر نهند خناق بکشاید بشرطیکه تشنج افسرده نباشد علاج اگر سبب ذال ضربه سقطه یا تشنج امتلائی یا ورم یا ماده حاده بود بلا تامل فصد کنند یا بطبوخ مناسب تلیین نمایند و در ورمی غرغره نمایند و باشد که بدو طرف گردن حجامت کنند و اگر سبب فاباو غلیظ یا رطوبت مزلقه باشد اسهال کفایت کند و بفصد حاجت نباشد مگر بضرورت و اگر سبب او تشنج یاس باشد تا حصول ترلیب کار بآخر رسد و نجات ازو می متوقع نباشد و بعد از انکه سبب زائل شود بر فقرات متوجه شوند خواه باصبع خواه بالکه که باین کار مخصوص است پس اندر دو بر نهاد طبیعی آسان مفاقات اصبر بر نهاد علاج اسپغول بران فقره ضماد سازند و باشد که بدون رد فقره ضماد بر مفاک مهره نهند آن را کشد و بهیئت اصلی آرد پس تا که زود امهره کشیده شود و مال اصبع و آله در حلق رود نباشد قول طبری طفل را فقره عنق زائل شد قابله پوست پاره که کبقیاند وده بود و در آفتاب افکند چون نرم شد و فیر گردد خشت از و بر عنق طفل نهاد همین که خشک شد فقره بجا آید و اگر مجبره نهاده بقوت مکند فقره را منجذب سازد و در ورمی اگر ممکن بود در رم را بسیل نهان تن بگذاند هرگاه که چهار روز گذرند و دست و پا خدر نشود و حس و حرکت باطل نگردد امید خلاصی توان داشت لیکن گردن کوز بماند و جیب و رهست گردیدن نتواند و عین باوام و عین خراطین بالندپس را حیط آنست که بعد از چهار روز نقنه و غیره بکار بندچه در اکثر بکمتر از چهار م هلاک میسازد و اگر تدابیر مذکور سود نبخشند و بسبب عدم تفس امید حیات نباشد سر مریض بپس باز کنند و پوست حلق بسیاره بردارند و از حلق جدا سازند و بار باطی که میان و حلقه قصبه باشد بشگافند تا مریض فم مزند و از هلاک ایمن باشد پس بتدبیر مهره و آماس برداز ند بعد و شگافت راید و زند نوعیکه بغشا خصوص آسیب نرسد اما اگر در رباط اخیر و سر افتاده باشد دست از ین باز دارند **قسم سوم در وجبه** و ریست که عضلات هر دو جانب حلقوم و عضله که بر دهن مری و حلقوم است و ابطا نه مری بیا یاسه از خون گرم غلیظ سخن گفتن نتواند و چشم بر درون نیز در لعاب مائل شود و چیزی در دهن فرو نرود و اگر در ریع جهد کند از بینی برآید و گاه باشد که بعد تمام چیزی قلیل فرو برده شود اگر باده و ورم از داخل لبقا بر مجمع کند بخارج حلق از ین گوش تا گوش دیگر طعم بلا لی پدید آید و این آثار نیک است علاج قصد کنند و بر اعتکه در خناق مطلق و موی گفته شد خون بر آرند و بحقنه مرطف الحرارت طبع بکشایند و الی یوم التشنج گاهی فصد کنند و ده یا پنجدرم خون حسب حال بگیرند و گاهی تلیین نمایند تا مده ابقای قوت مقصد حاصل آید و اگر چیزی فرو بردن ممکن بود مالشعیر از گندک اندک همین و هند و بعد نقاء بدن او دیه هاذیه بچند قسط بوره جنگ گوگرد بر خارج حلق ضماد نمایند تا ماده بنظا هر جذب شود و دیگر تدابیر بتفصیل گفته شد حسب حال بکار بندو اگر بلغ ممکن نباشد بر هره دوی عنق مجبره نهند تا منفذ انده کی بسته گردد پس تا که مجبره موضوعه بتیری قریب القوام فرو بردن ممکن باشد قول ارنی را بدان تقلیل الاجم اگر خناق صعب افتد ضماد بدید من آنست که فصاد موقوف دارند و در خانه سر و بنشانند و بستعمال غرغره نمایند تا که خناق بکشاید و ممکنست که بدین تدبیر آرومی تا بیست روز بی انکه بجوزه نهند و خناق اگرچه قوی بود و درین مدت البته میکشاید و ظاهر است که خانه سر درمانع تحلیل و جمع و خطس است و در ابدان ناتحلیل خون بدن کاهیست خلاف انکه

اینچنین بیمار را فصد کنند و خون برآرند که درین صورت مسکه بی تناول غذا تا سه روز بستن متعذر است **دوا** بر گرد و عرق آبرو جوشانده کنند **دیگر** بندان بعسل یا زبیت طلا نمایند **محلله** و رام خبزه **دیگر** پوست دغلی با آب سائیده ضماد کنند و بار دنافع **قسم چهارم در خناق که سبب او ورم اعضا مذکوره نباشد** و این کمتر افتد سبب او یا استرخای عضله است که حنجره را میکشاید و بدان سبب نفس بر او دشوار آید و عضلهٔ اندرونی حنجره بیشتر مفرط افتد و بدان سبب از جذب هوا باز ماند و نفس تنگ شود اگرچه مجری کشاده باشد یا ورم ریه یا ورم کرده در ریه یا ورم فضای سینه متولد شود و موجب اختناق گردد یا معده و امعا کرم کثیر متولد شوند و بدان سبب تنفس عسر گردد یا در معده و روده های باریک بغیره خون بغیسر و آفت در تنفس آرد یا دواهی که بالخاصیت خناق آورد چون حمار وغ و دیگر زهرها خورده شود یا استحمام پی در پی باعث خناق گردد پس در بهتر خای عضلهٔ آدم بر جذب هوا افتاد و نجود و دیوبست عضله تقدم اسباب بیوست افزاگواهی دهد اگر ورم ریه و اجتماع برده تولد دیدان و نسر دن خون سبب باشد هر یک در موضع او مر قوست اگر اکل سماروغ و استحمام سبب باشد محتاج بعلامت نیست **علاج** دارا که سبب کوشند و انچه سبب او حمام متوالی باشد شربت لیمو شربت نارنج و بهندوانه شربت خنجره بالفصل علیحده گفته آید **فصل چهارم در بثور حلق و مری و قصبهٔ ریه** بثور در مری بهتر و در قصبهٔ ریه کمتر پیدا آید اگر ورم مری باشد وقت مرور طعام و رشت یا رتش تیز الم افزاید و اگر بر حلق و حنجره باشد از مرور غذا الم نپذیرد یا گرز تکلم و از دود و غبار و مضغ متالم شود و نیز در آواز تغیر فتد پس در هر موضع که بثور باشد لزوم مرجع و دقت در انسجا ضروریست **علاج** با سلیق یا اکحل زنند و آب خواکه یا نیخیار شنبر تلیین نمایند و از شیر بهوشانده و روغن بادام یا روغن بنفشه حریره ساخته نوشند و وقت شب اعناب انجیر مرنوشند و انذیه رقیقه خورند و از الطعنه خشک و ترش و تیز بپرهیزند اگر تنفس حاجت آید تدبیر تفسیح خناق پرداند و چون بخته شود و ریم آید غرغره کند بعد انفجار خناق یکبار آید بعمل آرند که قدری بآب گرم آمیخته چند بار غرغره کنند تا پاک گردد اگر از مدت سر که الم رسد روغن گل یا روغن بنفشه یا اعناب کتان غرغره کنند و چون پاک شود موم سفید روغن بادام گداخته تنها یا بصفرت بیضی آمیخته بر چوبه جرچه تنگ یرمز نشند یا مرهم کافوری بصفرت بیضی آمیخته چوبه جرچه او نشند غرغره کنند از بنفشه گیتر اسبوس تخم خیار یه بصمغ موی یا بعاب بهدانه چوبه ساخته در دهن دارند و در علاج بثور حلق در نگ نکنند که عسر تر باشد **فصل پنجم در تعلق علق فی الحلق** با باشد که در آب علق خورد باشد و مردم بغفلت نوشند و آن بگام یا علق یا زیان یا مری آویزد و بگاه باشد که بقصبهٔ ریه رود و آویزد و گاهی از کام بجانب بینی برآید و بیفتد و باشد که از بینی بر آید و باز در نفث آید اگر در مری باشد زمان طویل گذرد و حجم او افزاید کم بار نده آرد و اگر بقصبهٔ ریه باشد تا که بر آید سر فه فرصت یکدم نهد اگر در بینی باشد تنفس متقدم سر تنگی مجری بینی پدید آید **علاج** مقابل آن قاب دهن کشایند اگر مرئی شود بمنقاش باریک سر او بگیرند و زنانی نماطیط باشد تا از عضو تعلق بگذارد پس بآهستگی سر دراکشند چه اگر بقوت کشند سر تن منقطع شده همانجا ماند و رم آرد و باشد که سوی معده افتد و قدقد و دم سخت آرد اگر از قبل از زبان بسر کرده و نمک یا بسر که و انگبین غرغره کنند تا ست گردد و بهتر آن گردد و باشد و مرئی نشود بسر که نمک یا بسر که و انگبین دیا خرد ول و سرکه یا ایر سا سه کرده غرغره کنند شونیز خرد ول سائیده یا فلفل نانخواه سائیده نفوع کنند گر مبهن تابیر نز آید گل سیاه و در خیطه پر کرده در دهن پر کنند چنانکه باشد سوی گل میل نماید پس برآرند و بعد زمانی که عطش غلبه کند پاره یخ یا طلب در دهن گیرند یا آب بارد در دهن مضمضه کنند چون نماید منقاش گرفته برآرند اگر خون برآید نشاسته دم الاخوین گل رمنی در دهن پاشند گلنار کنند دم الاخوین فرو کنند بطبیخ سماق پوست انار گلنار غرغره کنند تخم خرد و در آفتاب نشینند تا حرارت مشتد شود

پس کوزه آب سر در لب نهنده دهن کشاده دارند اگرچه باشد بعده زود فوران کنند آسهل دهند اگر دفع شد فبها الا اشیخ قیصوم نعنع تخم خیارشنبر قسط بزنگ کابلی تمر هندی هرکدام سرخس هرکدام سوی دوده رم سرکه جوشانده دهند تا کشته بآرد اگر از کام سوی بینی رود شونیز قنطریون بسرکه جوشانده در بینی چکانند وبدانچه براسی غرغره گفته شد سعوط کنند مغلی با نخواه سائیده تنفوخ سازند قول لازر وبر بیرند اشکر بنوشرده وحمام رونه چون عطش پدید آید آب سرد دهن گیرند چون گرم شود تبدیل آب نمایند یا دور گرسنه دشته طعام شور نخورانده دوانند ودر گلو قطره آب بچکانند وآب یگرد نظر فی پرکرده بره دهن بازدارند وآب نگیرد از بالا انداز تا علق از انجا دویده سوی آب آید گر بعد رفع او جراحت ماند بلعاب آسپغول غرغره کنند نمک رود هن دارند وآبش بلع کنند حماض اترج بسرکه جوشانده نیم سکر چه نوشند نوشادر قدری باب سداب آمیخته یا سرکه انگوری نوشند زبان آبوشک کرده یا چوب گز یا گوگرد مجوز بیرند وبتوسط قمع دود در حلق رسانند فوراً بر آید قول صاحب فونسیکه نوشم خورند مالبصل شش دانس نوشند مرده برآید برگ شفتالو مرزنجوش افسنتین قرطوم بیدمشک بونه کوسی تمر اینچ فقیره صبر غاریقون اشیای حامضه بکار برند یا نمک ارمنی بسرکه آمیخته یازده بسرکه جوشانده یا تمالکو بسرکه جوشانده یا بغرغره مخرجها بطبیخ فاتخواه یا باب گ تنبول غرغره کنند قول جوان کوروو برگ تنبا کو سائیده در حلق دمند مجوز ساس سانند غطر آرد مرد و در گلو بندند کاه باشقیق مانند دود بر آید غذای شیر خوانده تا بمیت ساعت آب ندهند چون عطش غلبه کند بظرف پر آب دهن کشاده دارند دود از قوابه دران ظروف ریزند تا از استماع آواز آب تعلق گذشته سوی آب آید قول صاحب فونسیکه اگر گرم دیگر در گلو رود یا دود معده پیدا شود شیر نوشانده تا بقیات هندبا بقی بر آید فوری گرسنه ماند روز دوم ظرفی پر آب گرم در آفتاب نهاده بر دو دهن کشاده حلق نشیند که دهن قریب شیر باشد بر آید پاره فوری گرسنه ماند روز دوم حب اعسل ساخته بلع کنند تا کرم بسبب جوع در وا آویزد پس سرکه تند نوشند دیر تا زیاد آید آنرا نیز دعا علق گفته شد بکار برند **فصل ششم در تشخیص خار وعظم و ماندن طعام در گلو و بلع الابره**

اگر پیچیدن زخم و لغزنده باشد شب بر بقفا و با بین کتفین زنند یا آب نوشند تا فرو رود اگر کار آبی کنند نوشی که تمکن با شد و اگر درشت باشد چون خار عظم وغیره پس اگر مرئی شود با نب و غیره گرفته برآرند و اگر دور بود دست برگردن دشت زنند دیر عده آب دهن چند بار اگر بر آید دیر و حمامه روند چند بار دوغن بادام یا روغن گل یا روغن کنجد بر بعده دهند بعد نبرگ خورده قی کنند اگر فرو رود و یا بر آید فبها الا فتیله سوراخدار از سرب ساخته در گلو فرو کنند تا در ثقب بر رود پس کشیده برآرند یا قطعه سپنج چهار شقه بالبصل آگنده متوسط بلع کنند پس سیمان اکشند چند بار تا دو سه چیده بر آید یا قطعه اسفنج بمتوسط بلع کنند پس آب نوشانند تا اسفنج منفخ شود پس دفعتاً بکشند تا همراه اسفنج بر آید یا گلو را بدست یا انداز فرو رود یا بر آید و نبرود انفس گیرد اگر نبر آید فتیله موم یا سرب ساخته نبرود در حلق کنند تا فرو رود و تا که برآوردن ممکن باشد و معده نشاید افگند که تهیج خراش معده در پی دارد و اگر آنچیز عرقی تا شب باند نه فرو رود و نبر آید و عسر نباشد حروف دم هر روز با آب گرم و هند چند فرو رود مستعمل بالبصل شود و مالالشعیر بر دغن کتان آمیخته یا روغن بادام یا روغن حب یا العبه نوشند و آرد جوز بیت و آبگرم آمیخته یا کاکا پلا را نا مخزبه بیرون حلق ضماد کنند شربت بنفشه بطبیخ مخرجه آمیخته چند دفعه دهند بطبیخ بنیچ غرغره کنند تا که بر آید و اگر بر آید بر آهن حلق خراشیده گردد و با العبه باره غرغره کنند و سوپهای مناسبه و العبه جوجه نوشند اگر وجع غالب باشد و تهلکه گواهی دهد فصد کنند تا آماس تولد نکند و العبه بکار برند و اشیای قی آور العابه غیر جاها دهند و دیگر مغز تر و سائیده در دهن دارند خارها را می برآید **فائده** اگر سوزن فرو برده باشد مقناطیس مسحوق در دم یک مثقال خرنگو بر یک مثقال نوشند چون نیم ساعت بگذرد سنانیج مثقال گل سرخ بنفشه هر یک دو نیم مثقال سپستان سی عدد یک پیاله آب جوشانند نصفی مانده صاف کرده شیر شتر

پانزده مثقال آمیخته نوشند و شیاف مدد کنند چون عمل و آخر شود تخم ریحان بشربت قند گلاب هند غذا نخود آب کنند **فصل هفتم در انطباق مری** یعنی بهم
پیوستن مری سبب او رطوبت کثیر است که بر عضله باطن مری که مری را بمقدار معینه کشاده میدارد و بهم پیوستن نمیدهد بریزد و آن عضله استرخی سازد پس مری
بهم پیوند و عضله از کار خود که دیلیج اشیای خفیفه مائعه یا مایی میداد باز ایستد پس شئ رقیق سبک فرو نرود و خلاف لقمه بزرگ و ثقیل که بفراغت فرو رود و
این عسر البرء است چرا که زوال استرخاء این عضله کثیر الرطوبت که گذرگاه طعام و شراب است و حنجره که پر از رطوبت و همیشه مجاورت دارد ممکن نبود مگر آنکه مریض
طفل باشد که درین هنگام بسبب ازدیاد قوت و توفیر حرارت غریزی تحلیل آن رطوبت توقع دارد **علاج** با یارجات و غرغرها شفته تنقیه کنند پس انیسون سنبل کندر
بهمین مصطکی جوشانده بیاگرم نوشند زیرنیخ مجمر ناری نهند یا شهر زده چند سکنجبین و مانند آن طلا سازند **فصل هشتم در استرخای حنجره** سبب او انصباب
رطوبت بر و عدم جذب هوا سدی یه **علاج** آنچه در انطباق مری گذشت بعمل آرند **فصل نهم در حکاک مری** سبب او ماده غلیظ محرق حریف است
که در معده گرد آید و ابخره از آن سوی مری بر آید و در دهن مری حکه ظاهر شود چنانکه مریض برای خاریدن اینجا از تنحنح و غیره باز نتواند ماند **علاج** برای تنقیه معده
سکنجبین با بلیغ تخم ترب او یا شبت آمیخته نوشند و قی کنند و سکنجبین بنفسجی یا بسر که غرغره نمایند و شیر تازه شکر آمیخته جرعه جرعه نوشند و شربت گزر النفع
فصل دهم در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج آنست که در کلام بکبار واقع شود و ساعت بساعت و دائم نباشد چرا که سبب او ریح غلیظ است
چون تحلیل رفت کلام بحالت اصلی باز می آید تا وقتیکه باز بسبب مراجعت نماید و ارتعاش آنست که کلام مرتعش و لرزان باشد و این دائم باشد چرا که سبب او رطوبت
بلغمیه است که در عضله حنجره و لیفها و غشا یه ها آید و از آنکه ماده بلغم مانند ریح سریع التحلیل نیست پس تا بقای ماده بر یک سیره میباشد **علاج** حسب سبب آنچه در
اختلاج و رعشه در امراض سر گذشت بکار برند و در غرغرها و لعوقات ما السلیخ بود و چون از تحلیل باز آید عاقرقرحا فودنج صعتر مرزنجوش پوست تکلیس اصل سوس
سائیده بعسل آمیخته غرغره کنند **فصل یازدهم در تدبیر غریق الماء** چون بر آید و بیهوش بود سر نگون آویزند تا هم آب از شکم بر آید بعد فلفل تحلیس
بسر که جوشانده صاف کرده در حلق ریزند چون بهوش آید سوا از آرد نخود و شیر ساخته دهند چند روز و خمیر بقید و اگر غریق را تنفس نمانده باشد تنقیه
قول جوان کور و باید که سر نگون آویزند تا آب از شکم بر آید پس بستر گرم پوشند و بالای حلقه الشدی جیب بر قطعه نان گرم مرتد یا شیده بند بند
مالش همه بدن کنند و دوای مقوی دهند **بدانند** اگر آب ساعت اندرون بینی غریق بر آید زنده غوق شد و اگر آب بر آید مرده در آب انداخته چرا که مرده
ستبری سینه و غیره باید میگردد و در قعر آب و هوا انفیشود و بعد سه چهار روز که مرده از آب بیرون می آید سبب او آنست که درین عرصه ماده عفونت پذیرد و ریح شیر
پیدا گردد و بدن را سبک سازد و مثل خمیر آرد پس بالای آب می آید و زنان غریقه را که روی سوی زیر و پشت سوی بالا باشد سبب او آنست که سینه و شکم زن نسبت
بپشت وزنی میباشد سوای این طبع مادام میخواهد که ستر را پوشیده دارد **فصل دوازدهم در تدبیر مخنوق الرسن** یعنی کسی که گلو رسن بسته خفه کرده باشد
اگر بیهوش باشد اما تنفس باقی بود فورا گلوبند را ببرند پس بنگرند اگر در دهن کف نباشد فی الحال زنند ... اگر در گلو غرغره ... باشد و
کنند و اگر کف پیدا باشد دست بعلاج نکنند و توقع حیات ندارند و ظهور زبد مخنوق بورم از همین قبیل باید پنداشت **قول جوان کور** و ...
بیرون و فلفل یا انجره سائیده بسر که تند آمیخته در دهن ریزند روغن گرم در روز چند دفعه بر گلو مالند و بالایش پشم که نخورد مشک و عود داده باشند بندند
نیم پیاله آب فشرده صعتر بیض نیم پخت در معده آمیخته خورانند **فصل سیزدهم در عسر البلع** سبب او یا ضیق مجری مری است یا بسبب خناق و انطباق الم

و اینها گفته شد یا ضعف قوت چنانچه در امراض حادّه یا در مرض مزمن یا گرم یا سوء مزاج ساده که در مری افتد **فائده** اگر سبب سوء مزاج باشد بتدریج افتد و آثار درم وغیره نباشد و آماس گرم خالی از تعب و عطش نباشد و بارد و غیر تعب بود و چون مزمن شود وجع افزاید و گاه گاه لرزه گیرد و پس کبشاید و ریم آید و تب زائل گردد و اگر سبب ضعف قوت باشد علاج در آثار مرگ بود **التباه** بلع بد وقت تمام شود یکی جاذبه طبیعی که در مری و معده هست دوم دافعه ارادیه که در عضل هست پس وقتیکه مزاج مری بسبب سوء مزاج ثمانیه از اعتدال بگردد وقت جاذبه ضعیف گردد و بلع عسر گردد و هر چه خورد و بر حنجره بدرست طویل از مری در معده گذرد و مریض سن توقف و مرور آن دریابد و در دین نوع وجع نباشد بخلاف درم وغیره که مع وجع باشد پس در هر دو باید دریابد و بر عکس این در رطب کثرت آب دهن در دیابس ضدین اگر مرکب بود آثار هر دو مزاج ظاهر بود **علاج** در حار شربت تمر هندی بشیره تخم خرفه لعاب اسپغول آسپغته تو شنبر شربت خشخاش لعاب بهدانه جرعه جرعه دهند آب برگ کاسنی آب برگ کاهو غرغره نمایند سندل کافور آب برگ کاهو آب برگ خرفه آب کشنیز با بین کتفین طلا کنند موم روغن بنفشه گداخته دکتف و سینه مالند مرق مرغ بسماق و غوره خورند در بارد شربت بنیاز بطیخ بیه انیسون مصطکی سنبل آسپغته تو شنبر مالیدن دهند بطیخ با دیان در حار بنی شربت غرغره کنند انیسون فرسطیون مصطکی سنبل دارچینی جند بادیان کتفین طلا سازند روغن خیری روغن بنفشه روغن بادام روغن گل سرخ بلیله اسپغدان یا آبکامه خورد اسپغول غرغره کنند روغن نارد بن روغن زیتون کتفین طلا نعناع آبکامه بریان آبکامه بیده وغیره خورند در یابس شربت نیلوفر شربت بنفشه لعاب اسپغول اطعمه بادیه تناول نمایند دهند در بارد شربت بنیاز غرغره کنند مغز تخم کدو مغز تخم خطمی سائیده با لعاب تخم مرو بیه یا کیان آسپغته مالیدن کتفین طلا کنند روغن بنفشه روغن تخم کدو روغن بنفشه مسکه دکتف و سینه مالند مرق مرغ با ترب صفرت بیض نیم سخت کمیره آرد و روغن بادام خورند اگر سبب ضعف قوت باشد **علاج** تقویت کنند روغن بنفشه موم مالند اگر سبب درم و خناق و انطباق لهات گرم باشد حسب آن تدبیر نمایند **قول بوعلی** شیخ در اعسر بلع بد آرد و صفت آن چنانچه گذشته و در خناق نیز گذشته و اقی افتاد و گوید مای نبرگ بسیار بر آمدنده عسر بلع زائل شد **قول جوان گوره** و اگر سبب تشنج باشد علاج در تشنج گذشته و فصد کنند بسیار پنیل ب قوت آب انجیر آسپغته نوغره کنند اگر آرام نشود فصد در بد دومی عنق نمایند اگر سبب تشنج مری پنجره باشد شیاهی صلب چون نان گرم نسبت باشیای قیقه چون مرق وغیره با آسانی بلع شود چه اگر برای بلع زمر عضله مری لنگ شدن ضرور و این سبب بسترخا لنگ شدن نمی تواند **علاج** حسب ایارج تنقیه کنند مکرر سنبل اسطوخودوس سیخان خبر تر کرده صاف نموده با بطیخ خزل غرغره کنند بفاصله چهار ساعت و عاقرقرحا در دهن دارند اگر کفی نبود مقرقات دهند و مدان غرغره نمایند شاخ زرنیخ کشته او کوانیتو که در جوند بکسینج باشد علاج کنند اگر سبب حمی محرقه یا حمی باشد بیوست نان و حلق کثرت عطش **علاج** شیر غرغره کنند روغن بادام مرئی آلتش سکه لعاب حلبه لعاب کتان گلقند نوشتن شیر خربا شیر خربطل تا شسته او دهند او کوانیتو زراوند و ایمپلاستر و دکر یا شیر زن هر یک دو دانگ روغن بنفشه سه روغن بادام سکه او کوانیتو یک نخود و لعاب بهدانه لعاب اسپغول بگلاب برآورده هر یک دو دانگ مرهم ساخته نیمگرم ضماد کنند در روز چند بار زوفا رطب پیه مرغ پیه بط پیه کلنگ نخاع بقر هر یک نیم اونس لعاب بیخ خطمی لعاب کتان هر یک شش درم روغن نیلوفر دو اونس زعفران دوازده دانه موم قدری مرهم سازند اول بطیخ شیر غرغره کنند بعده بسفرق مالش مرهم مذکور به حلق نمایند پنج شش بار و طبخ شیر مرغ نوشند اگر سبب درم نباشد و اگر سبب درم باشد حسب آن تدبیر نمایند اصلاحیت باشد که در وابلغم معده پدید آید شناختن این عسر است

واز آثار گذشته هیچ نباشد دهد بیض از غذا التصدیعه باید پس اگر غذا از دهن در مری نرود بداند که ورم وغیره در دهن بالای مری نیست اگر غذا از دهن در مری رود و تا صدر رسد و انا نشاد و معده نرود بداند که صلابت وغیره در فم معده است شخصی لبد شش ماه از این مرض هلاک شد تشریح نمودند سه اصبع بالای فم معده صلابت بود و شخصی را حبری غذا از دهن تا معده سخت بود علاج مرهم سیکوتا چند روز بر گلو یا فم معده گذارند آب جوز یک قاشق نمک سنگ چهار دانه آمیخته نوشند اگر بسبب قوت غشا یا دل یا حرارت باشد که ورم یا عضو فوق مری پیدا شود یا تشنج باعث باشد علاج اگر صلب بود روغن لاسپار مویا روغن بهمن سنگ یا روغن سفرجل یا روغن کبر یا باغ روغن انگز یا طلا کنند اگر وگلو چیزی نماید بداند که آن دل یا نعم که فزاحم ملیح شده کین تلیو و هند تا ماده را بقی برآرد و منفجر سازد شخصی از دو سال عسر ملیح داشت روزی با سهال غشامی انداخت و سهان وقت عسر ملیح رفع شد شخصی بسبب دل از ملیح آب عاجز بود هر روز دو عدد صفرت بیض بشیر آمیخته حقنه کردند بسبب روز بغیر اکل از این حقنه زنده ماند اگر بسبب ریاح بود که در گلو پیدا شود کثرت آروغ قراقر شکم علاج ادویت مسحوق نیدم مرنج شش روز دهند کستان بلغمیه نوشند بادینه بادام کلیل کمون لیسون حب الغار بادیان سائیده بر معده و راق ضماد کنند بعد بسیل بروغن بادام آمیخته مالند اگر کافی نبود مجنه ناری بر معده نهند و اگر وجع سر ملیح داشته تا دیر بود حرارت و وجع و عطش هیچ نباشد بگرشت هیچ بود و از ضعف و اداویه آرام گیرد بدانند که ریح در گلو بود یا فواکه مراق و دیدمراقی و شعیری وغیره محبس است اگر زبان باشد از شدت حرم است اگر دو اسپاصبح شام نوشند تا بیدیل اگر اداره نشد و دیدیا معده باشد شهتا قوی صلابت بر اندماده منجمد شده انگر دش نماند و مانع تنفس و ملیح گردد علاج حب انا سید یا چشم سرطان یا سبد ایم و ابید هند شخصی از سیاه دلی ماند فاخته داشت و وجع دو رم و حمی هیچ نبود و سوای مرق و آب چیزی فرو نرفت کین تلیو بمرق آمیخته داده ماده بقی برآمد صحت یافت اگر ماده بانگز یا نگبز زیاده شود و جاده چربی آمیخته دراصعا فساد آرد و باسخره و ریاح افزاید تشنج فالج آرد و عسر نفس قراقر نفخ پیدا کند علاج برای تحلیل و تنفیخ و تحکین اسپرچ شاخ گوزن بیست دانه آب آمیخته دهند حب الغار سیاه الفلفل روز دوم اسپرچ نمک از معنی دوازده قطره برق رغ و نیم برسم وضع کرده بنماد ماده معلوم شود و تحلیل گند نا بادروج افسنتین حب الغار هر یک مشتی بر روغن بادام بریان کرده سائیده ضماد کنند اگر کافی نبود اسپلا ستروه یا کلیا نوا سپلا ستروه یا بالما هر یک انس مرهم دی کوما کارا تا کلینم اودش آمیخته بر جلد گرگ کشیده چسپانند شخصی دل و ورم صلب داشت خبزه تا معده شب طلبیج چغ دب اکبل چغ اوش انتمود یا فرنتیا چوبا سرخ آمیخته داد ند بفاصله شش شش ساعت آرام شد شخصی بپیرورم و وجع وغیره انچه می خورد فوراً می انداخت چانیکه ماده محسوس شد مرهم سیکوتا گذاشتم مرهم آبی کرد و روغن دو تیره انها مخلوط بود آلوده در حلق بفاصله چهار چهار ساعت گردانیدم و بتوکر مابتوسط قمع رسانیدم صحت یافت فائده اگر غذای صلب ملیح نشود و ورم فرود بداند که ورم یا دل یا صلابت و خبزه وغیره است و اگر عکس این باشد بداند که هر خیا تشنج در گلو و خبزه است

فصل چهار دهم در ورم مری

در حارت گرم شدت عطش قطره روح باین کتفین خبیص وقت ملیح طعام علاج اکمل یا سلیوق زنده و ورا بدا شربت تو بیت شربت فواکه شیره تخم خربزه آب انار آمیخته جرعه جرعه نوشند مصدل گلاب آب آس ملیح کتفین طلا کنند چون با نشار سد و روغن گرده شربت بنفشه شربت کاکنج مقرطوس را الشعیر آمیخته نوشند آب و جو یا بوتخطی گل بنفشه آب عنب الثعلب روغن گل باین کتفین ضماد کنند اگر سرکه شیره بادام یا روغن بادام نوشند جریره از نشاسته آرد گندم روغن بادام تخم خربزه داشای گرو پیه بنفشه و بادرنجبویه نقل قات وجع و شب آب بارو انیدا یا بعسر ملیح علاج شربت بنفشه با معسل و هند طبیخ شربت با بونه اکلیل کستان بسیل آمیخته جرعه جرعه نوشند و جوین ادویه یا باین کتفین ضماد کنند روغن بنفشه روغن بابونه روغن زیت با لند

نخود آب بزیره و شبت و غیره خورند **فصل پانزدهم در قرحهٔ مری** سبب او یا بثور و ورم است که منفجر شود یا خلط گرم که بر مری ریزد و آنرا متقرح سازد پس هرگاه چیزی ترش یا تیز یا شور خورند اگرچه قلیل المقدار باشد وجع پدید آید بخلاف طعام که چرب و تفه باشد اگرچه لقمه بزرگ خورند وجع پدید نیاید پس فرق در ورم و قرحهٔ مری همین است که در ورم عارض میشود الم بکمیت طعام و در قرحه بکیفیتش پس لقمه کلان هرچند که باشد واجب میکند وجع در ورم مری و در قرحه عکس این فرق در قرحهٔ مری و معده آنست که وجع در قرحهٔ مری مابین کتفین و در معده بشکم باشد **علاج** قیروطی از روغن گل و موم سفید ساخته بر هر دو موضع بمالند بعض از زردی بیضه اسفیداج روغن گل طلا نموده جرعه جرعه نوشند صمغ عربی کتیرا به روغن بادام آمیخته در دهن دارند باقی تدبیر قروح حلق نمایند **فصل شانزدهم در تفرق اتصال مری** و آن چون آید در موضع تفرق درد کند تقدم جراحت یا ضربه یا سقطه یا امتلای عروق شاهد باشد **علاج** صمغ عربی نشاسته گل ارمنی سائیده قدری قدری بلع کنند صفرت بیض نیم برشت خورند باقی تدبیر در نفث الدم بینند **فصل هفدهم در فساد صوت** مزاج حنجره که فاعل آواز است معتدل است در تری و خشکی و هرگاه از اعتدال برگردد آواز متغیر یا باطل شود و حسب ابعد وی از اعتدال ما تغیر و بطلان آواز اکثر از آن باشد که مزاج وی در تری از اعتدال بیرون شود و بدانکه حنجره را بسرنا مانند کرده اند بهر آنکه سرنا چون تر گردد دو لب او بهم آید و آواز ندهد و اگر سخت خشک شود لبهای او کشاده ماند و آواز ندهد **فائده** حدت آواز از ضیق قصبهٔ ریه باشد و ضیق قصبه ریه از برودت و وسعت قصبه از حرارت و صفای آواز از یبوست ریه و کدورت آواز از رطوبت ریه باشد **قسم اول در تغیر و بطلان آواز** که سبب او تری یا یبوست حنجره باشد در تری حنجره تقدم تناول اطعمه و اشربهٔ تری فزا و سکون در مواضع رطبه و آواز باریک مانند آواز بچه سگ نوزاده لرزان بهنجام برآید **علاج** توم گندنا خورند طبیخ حلبه نوشند شاخهای ترکرنب خایند آنیسون مرزنجوش زنجبیل عود انگزه هر صبح دهند در یبوست حنجره تقدم اکل اطعمه یابسه و سکون در هوای خشک و وصول گرد و غبار و دود در حلق و بیخوابی و کثرت تکلم و آواز چون آواز کلنگ برآید **علاج** لعاب اسپغول بشکر تیغال کرده مرق مرغ فربه طبیخ اسفناج خبازی صفرت بیض نیم برشت دهند حمام باب شیرین نمایند انار شیرین بخمیر پیچیده در رماد گرم نهند چون پخته شود برآرند و سر او بردارند و میان آن بکفچه بشکنند و جلاب پخته و قدری روغن بادام در انار ریزند و بهم آمیزند و نیم گرم تجرع نمایند اگر تب و غیره نباشد شیر تازه تنها یا بشکر و مسکه دهند **فائده** تغیر آواز حسب سبب باشد اگر سبب قوی است باطل گردد و الا تغیر پدید آید **قسم دوم در بحة الصوت** یعنی گرفتگی آواز در انصباب نزله گرم بحلق احساس خشونت و لذع و دغدغه در حلق **علاج** شربت خشخاش دهند طبیخ گلنار عناب تخم کاهو تخم خرفه عدس گل سرخ قدری نشاسته و صمغ آمیخته غرغره کنند و اطلیه و نطولات مختلطه بر سر استعمال نمایند تا منع ریختن نزله شود در سوء مزاج گرم سازج حنجره و این اکثر در حمی گرم افتد احساس خشونت در آن و عدم نفس **علاج** ماء الشعیر حریره از نشاسته روغن بادام مرق اسفناج خبازی دهند و هم غرغره بدینها کنند در سوء مزاج بارد سازج حنجره در سرما و وقت وزیدن باد شمال پدید آید و عدم نفس تقدم اکل اشیای بارده **علاج** فلفل انگژد خردل زعفران برابر بعسل مقوم آمیزند قدر بندقه هر صبح دهند فلفل گرد خردل زعفران قرنفل سنبل بسباسه دارچینی هر یک دو صمغ عربی چهار نبات سی حبوب بسته بامز عفران فلفل مثلث حب بسته بامغز بادام کتان بریان مغز حب صنوبر کبابه هر یک دو بادیان انیسون صمغ عربی رب سوس هر یک یک قند ده بعرق بادیان حب بسته مدام در دهن دارند و آب بلع کنند نخود آب صفرت بیض نیمبرشت حریره سبوس گندم یا از آرد باقلا یا آرد کتان عسل روغن بادام ساخته خورند در سوء مزاج رطب حنجره و قصبه ریه استرخای حنجره اما این استرخا بدان حد نمیرسد که در صوت رعشه آرد یا بطلان آواز کند مگر بمقدار

باشد که گرفتگی در آواز و احساس ثقل نمیشود و الم و سنجه **علاج** انیسون بادیان بریسا هر یک مثقالی جوشانده عسل هفت مثقال عاقرقرحا قدری آمیخته
غرغره کنند زنجبیل بعسل پرورده شونیز بعسل آمیخته خورند جنگبر فس بخیا دیان بریسا اصل سوس جوشانده بجرعه جرعه نوشند علبه حب صنوبر کبار ب سوس مجموع
سائیده بعسل آمیخته لیسند انجیر و آب جوشانده نوشند کباب خایند مویز فستق بنبات تنقل کنند صبر کبریت افیون در سفیده تخم مرغ بهم زنند و بهند قلیه ایسه خورند آب گوشت
اگر رطوبت کثیر بود و خرخره در کلام افتد **طبخ** خردل غرغره کنند فلفل عسل حب بسته در دهن دارند اگر فلفل خردل بریا بعسل آمیخته قدری بیک یا هر دو
وقت دهند در سود مزاج یابس جنجره و قصبه آواز ضعیف بود اما صغیر قرینه باشد مع گرفتگی در جنجره مع خشونت احساس شود و بسبب تفرق اتصال کمیت
واجب میکند و این نوع اکثر از ملاقات دود و بخار پدید آید **علاج** روغن بادام روغن بنفشه لعاب اسپغول بنگر بجرعه دهند شیره سپوس گندم انجبار یا مسکه
تازه بنبات خورند مرهم مرخ قرحه بعضی تمر هندی شربت حریره از نشاسته مالا الشعیر ساخته دهند و تسمیه شده **علاج** حمام آب نیگرم کنند صفت بعضی تمر هندی
و حریره از نشاسته شیر و روغن بادام ساخته صرف اسفناج خورند و از مغز تخم خیار و مغز تخم خطمی کتیرا مغز بادام تخم خطمی کتیرا مغز بهدانه لعاب اسپغول لعوق ساخته دهند مجموع غرغره
کتیرا نشاسته مغز تخم کدو خشخاش بنفشه لعاب اسپغول قرص ساخته در دهن دارند در سکات قوبه و عنب باشد که بسبب این ادویه موسی جنجره فرود نماید و مدت
بحث صوت و دم مرد الم گردد **علاج** اگر چنین باشد فصد کنند تلطیف نمایند و معالجه حنان رجوع نماید و اکل اشیای حریفه **علاج** شیره تخم خربزه تخم توبک
آب انار بنبات دهند زبیب منقی در روغن بادام تر کنند چون نرم شود صبح شام ده دانه بیست درم خورند **قسم سوم در صوت مرتعش** درین ارتعاشی و
انتاجی میباشد ارتعاشی اکثر بوده جنتاجی گاهی باشد گاهی نه **علاج** ابتدا بطبخ افتیمون آمیخته دهند قشته تمر هندی نمایند ادویه مفرحه آبگاه
آمیخته غرغره کنند جندبیدستر حاجب الفیل حب الغار سکبینج معتقل جاوشیر تنگرفس حب بسته در دهن دارند ماهی شور قلیه یا بکاره خورند و از بانگ کردن و تکلم
و خنده و خشم و دویدن و بسیار رفتن و دستها جنبانیدن پرهیز نمایند و مدام دهن را تفاخ نمایند تخته سر بتقیل قدر طاقت بر سینه او نهاده بتکلف سخن گفتن دهند مقدار در
روز چند بار نمایند **قسم چهارم در صوت رقیق** سبب او خشکی و ماندگی و انواع استفراغ و جماع کثیر و سرمای سخت بود و آواز باریک مثال آواز زنان خصیان
و کودکان شود **علاج** حمام معتدل نمایند صفت بعضی تخم دراج مالا الشعیر و غیره خورند اگر سوء مزاج بارد باشد تبدیرش و بحث صوت بینند **قسم پنجم در صوت**
کند یعنی آواز ثقیل به سبب وطوبت غلیظ است **علاج** ابتدا یافت کنند کشتی نمایند سینه را بخرقه درشت ابا ندق آرند اطریفل خورند تمر هندی انشاء **قول**
لارز و بیر حب پنجگانه نگیرس حب کهربا خربزه تمر هندی شربت کشمش دهند قرص مصطکی سخت کنند اگر آواز از حلق نیاید حلق موسی سرو یا فوق کرده بریا فوق شرط بندند
ابهده سرخ پاشند پس ناخواه حلبه آب برگ تنبول مالیده قرص ساخته بریا فوق بندند سه چهار روز و اب موسی فلفل شکر بریا آب قند شکنجه حب بسته یا تنبول
فلفل بریا بعسل حب بسته یا فلفل یک خیار یان سه تا که در یک چهار یکش حب بسته یا شیره مقشر آب مغز خشخاش جنجره خیار تند آمیخته قوام بخورده آرد گندم آمیخته
حبوب بسته در دهن دارند و آبش بلع کنند و **دیگر** شکر آب گرم آمیخته یا انگبین آب آمیخته یا خولنجان سه درم شیره خوشانده یا خته تند با شکر آمیخته گرم کرده نوشند
و **دیگر** چند خنوط بریان مقشر حب صنوبر بر یک شصت مویز منقی سی قدر بنبوق حب بسته سه حب در روز و سه در شب دهند و **دیگر** صمغ عربی یا گرمکی یا بهدانه
یا خولنجان نارب سوس در دهن دارند و **دیگر** اصل سوس خایند و آبش فرو برند و **دیگر** ترنجبین خورانند فرایحث الصوت کرا نصباح باشد در ساعت —
و **دیگر** طبخ برگ توت یا شیر گوسفند نرخه کنند و **دیگر** گل چراغ در برگ تنبول خورانند ذی آرده گلوگاه از اکل سرخ افتاده باشد مکتاید و **دیگر** جریل کنجد مقشر قرفا

سائیده بسبل آمیخته با نخبیل طب سه درم قند سیاه کهنه پنجدرم آمیخته با مغز خسته پسیله دار فغفل نمک سنگ برابر بسبل آمیخته با مغز بادام شکر آمیخته ده مثقال چند روز **دیگر** تخم بهمن محرق که سفید شده باشد فغفل عاقرقرحا با سائیده بران درم آب گرم صبح بخورند تا سه ساعت آب و طعام نخورند مرتبه صحت شود **دیگر** بسبل پخته بسبحی خورند منفتح صوت مزمن را نافع **دیگر** انگزه نمک هر یک درم در قطونا نخبیل طب پرکرده ثقب بندنموده بپزند چون پخته شود بدارند سه حصه کرده هر روز یک حصه خورند نصفی صوت **دیگر** بیخ بقد سیاه پخته و قدح آب گرم سرد خورند و بعد نانی دو قاشق آب گرم نوشیده نوشند و عقب این آب باز نوشند باین طور سه شب **دیگر** خبه ده مثقال شکر چهار مثقال شیره دو مثقال روز **دیگر** تخم ریحان آب بهند **دیگر** آبنبه گل و بسبل آمیخته بالیه آمیخته آنچنان کنند زود در دهن دارند **لعوق انجیر** انجیر سیزده عدد خرما ده عدد حلبه پنجدرم آب کینیم طل جوشانده صاف کرده بسبل یا قند مقوم لعوق کنند نصفی و مفتح صوت **لعوق انگزه** انگزه دوازده درم عنصل سی مثقال مغز سی آمیخته مدام دو درم زنجبیل یک مثقال و حلبه لعوق **لعوق حلبه** کتان و حلبه لعوق مقشر هر یک چهار کتیرا اصل سوس مغز چلغوزه نشاسته صمغ عربی هر یک دو سائیده بشکر عقد آمیزند مزیج بحت الصوت **لعوق حب القطن** مغز پنبه دانه مغز چلغوزه هر یک بیست حلبه کتان بریان هر یک ده سائیده بسبل آمیزند مقوی باه و دوای گرده و شانه و بحت صوت و طوبت حنجره مفید **لعوق خیارشنبر** مغز فلوس خیار مثقال آب گرم حل کرده صاف نموده کتیرا صمغ عربی بادام تلخ هر یک پنج درم لب لوز مقشر نبات سفید هر یک ده درم سائیده آمیخته روغن بادام مغز مثقال افزایند شهری ده درم برای قی و ذات الجنب و ذات الریه و ادرار عطوس و بحت صوت نافع **لعوق زنجبیل** زنجبیل سی درم در شیر تازه تر کنند و هر روز تبدیل شیر نمایند نرم بپزند و بسایند پس آن ازمه کوبیده دو اقلفل پنجاه درم زعفران بیست پنج درم نشاسته صدو هفتاد درم سائیده بسبل یا شکر طبرزد نموده آمیزند شربتی چند قوام نموده آمیزند شربتی یعنی یک مثقال برای قی نفس و بحت صوت بلغمی نافع **دمرتا** یعنی دوای موجب استمرار طعام یابند کننده فضول بادرا ریاز دارنده حیض قی نفس ریاح گرم و رطوبت و خشک نزعوم صدع مضر محرور مصلح مکعبین قوتش تا یکسال باقی شهری مثقالی قوی التجفیف مانع اسهال بادرا ریاز فضول و بلول حیض محلل ریاح غلیظه را مشاه قولنج و اوجاع مقعد و مثانه و کبد و طحال و برد و اوجاع رحم و سعال طب سی درم و سوئیقه و نسیق نفس و یرقان سدی و هر خامی معده و امعا حمل پنجاه بیندزاده نگیرد زاوند مقل هر یک بیست مصطکی سنبل طب بسبل نخ عنصل الکیل الکیل لبان کندر فلفل هر یک دو افیون نخبیل قسط لبن سفید قرنفل خربق بیض گل سرخ سدر شونیز هر یک شش نبات در روغن هر یک چهار عسل سه چند بعد شش ماه استعمال کنند **فصل هیزدهم در ذکر ادویه مفیده صوت و دیگر فوائد** آرد باقلا مغز کتان خربق چلغوزه انجیر خلیه مغز بادام مغز تخم کدو بادام تلخ مغز تخم خیار بادرنگ و مانند آن **فائده** در تنقیه ادویه در امراض صدری مابین یکچقین و در امراض قصبه ریه در میان سینه کنند چه اکثر صدری سوی ظهر و قصبه ریه طرف صدر است و در امراض حادیه بعطوه افزایند و ادویه مشروبه در مرض صدری جرعه جرعه نوشند و دو دهن دارند **قول جوان کوروس** بیست طویل مدور دراز نیز زبان تلمعه و نوشه او میان قطرت فقار و قصبه ریه سبیش عصبی خشایکست برای انبساط و انقباض و میان اعضای باریکه است که لیفات است سیاه تا جاذب آب و غذا کند و بیرون آن غشا بحیست که لیفات کج سیاه و برای جذب آب و غذا و وصول هوا بدل قصبه ریه از زیر درشتش آنرا شود از بالا و دهن روبجز و بالای مسمی بحنجره گردد و دو سیاهی حنجره دو غدد اند تا از رطوبت آنها سرد و تازه ماند زانها نفس خشک

نگردد **باب هفتم در امراض ریه و صدر** مشتمل بر چند فصل **فائده** ریه عضویست نرم متخلخل مرکب از لحم و غضاریف قصبه پوست شریان ریوی و شعب و ریه شریانی و غشای مذکور مجموع ریه کشیده و ریه دو بخش است یکی سوی راست و دیگری سوی چپ طرف یمین بسه شعبه منقسم شده و طرف اسیر بدو شعبه و مجموع ریه پیچیس است لیکن باین غشا انکی حس دارد و مجموعه ریه گرد قلب برآمده و نفع ریه آنست که جذب هوا کند و آنرا مناسب مزاج قلب نموده بتوسط شریان وریدی که باین قلب و ریه ست بدان ساند و تبرید وی نماید و بخار دخانی را بدفع نفس بیرون کنند لهذا آنرا مبدأ الحیات گویند و نفع اساد هوا مثل حیوان نیست که بینی و دهن ندارد بلکه هوا از روزنه میگیرد و بلکه بحیوان که آب مرکب غذاست مرکب روح هوا نباشد روح در همه تن نتواند رسید زیرا که تعدیل قلب و روحی بآنها حاصل آید اما فضای سینه بدو بخش است تا اگر یکی را آفت رسد بخش دوم بسلامت باشد و تنفس که موجب حیاتست فرو نماند و میان این دو بخش غشای حائلست و میان این دو بخش هیچ راه نیست بهر آنکه این غشا منفذی ندارد و سه ریه و دیگر آلات که در فضای سینه است بین غشا یکدیگر را بطور دارند و جیب سینه و دنات الجنب گفته شوند **قول جوان کور و ریه** آله تنفس است و برای حفظ حیات و جذب هوا خلق گشته جسم اسفنجی و بقصبه ریه پیوسته فعل او اخراج فضله است که در و پیدا شود و یا از جاهای دیگر آید پس در وقتیکه در فعل فتور افتد ادا نرسد و اثبات جذب هوا نمودن بدین ثبوت میگردد که اگر ریه طفل که مرده تولد گردد در آب اندازند آب میگیرد و چرا که او عیشش فی او بهوای تنفس نگشته و اگر ریه طفل که بعد تولد مرده باشد در آب اندازند طافی میماند چرا که او عیه مذکور بهوای تنفسه پر گشته پس بعد مرگ هم قدری هوا در و میماند و آنرا راسب شدن نمیدهد **فائده** اگر مزاج ریه گرمتر از مزاج طبیعی و یا باشد فراخی سینه آواز قوی عظیم نفس استراحت از هوا دادن آب بسیار و اگر مزاج سرد و تر یا بسرد و تر نفس و ضد آثار حار و سرد نفس و ضد آثار حار و سرد نفس و اگر ریه یابس باشد نفس آواز نفس و خرخر تنفس تهل نحو و بحه و آواز بلند کردن نتواند اگر چه قوت قوی بود و اگر خشک تر باشد در شتی آواز و باشد که نفس تنگ شود **بدانند** که آلات تنفس چنجیر هست قصبه ریه جیب سینه و عضلات که در میانه واقع اند و حرکت نفس مثال حرکت نفس طبیعی محتاج حرکت نفس طبیعی است اما مردم را نیز اختیاری هست اگر خواهد و از تریاکوتاه و ترویغ آن گیرد مگر در نفس این تصرف نتوان کرد و قطع تنفس و نفس فی الحال مرگ سبب انقبض عروق آفت در ریه و سینه هست و آفت اینها یا فقط در همانها افتد یا بشرکت اندام دیگر و انچه خاصه بانها باشد چهار سبب یا سوء مزاج ساذج بود یا آدمی یا آماس یا شده یا تفرق اتصال علامات سوء مزاج ساذج آنست که مزاج ریه و صدر گرم تر یا سرد تر یا تر یا خشک تر از آن گردد که باید و آثار سوء مزاج مادی نیست که اداده گرم یا سرد در آن گردد آید در هر تقدیر گرم باشد یا سرد ظاهر گردد و آثار سده آنست که مجری منقبض باشد و سبب سده گرد آمدن ماده یا ریح است و قصبه ریه و در فضای سینه و آثار تفرق اتصال آنست که در سینه یا ریه ریش افتد یا رگی بگسلد یا خلط غلیظ یا دخان خارج حرارت رسد و هر آفت که سینه یا ریه را افتد خالی از سه نباشد یا آفت شکلی یا بشرکت و مانع چنانچه در صرع سکته یا بشرکت منفع چنانچه در استرخاء یا بشرکت فعل چنانچه در سوء مزاج قلب یا در آفت قلب یا بشرکت احتقان چنانچه در سوء مزاج و اورام و تفرق اتصال که در معده و کبد و غیره پدید آید یا بشرکت تخمه و امتلای آن و این بر رطوبت باشد **فائده** گاه باشد که بسبب سختی عضلات سینه تنفس بگردد و این کسی را باشد که مرض فراگرفته و از آن مرض نقرشده و بنوز قوت نیافته **فصل اول در تنفس طبیعی** سبب تنفس سه چیز است فاعل آله حاجت فاعل قوت حیوانیست که منبع و علت ریه عضلات سینه و عضلات مابین ضلوع حاجت تنفس تازه و اخراج بخارهای گرم پس آنرا این هر سه بر حال خود باشند نفس طبیعی بود و وقتیکه یکی ازین بگردد نفس طبیعی باشد نفس طبیعی چند گونه است **عظیم** گفت

که عضلات سینه و ریه برای جذب هوا فراخ تر گردد و سبب این سه امر یا آفت قوت یا زیادتی آفت یا کثرت حاجت پس اگر حاجت باخراج هوای گرم زیاده باشد حرکت انقباض و اگر بجذب حرکت انبساط قوی تر باشد پس اگر حرکت انبساط ضعیف و حرکت انقباض قوی بود بداند که حرارت غریزی ضعیف و حرارت غریبه قوی است **صغیر** ضد عظیم و اسباب او هم ضد آن دگاه باشد که بسبب آفت آلت نفس حرکت تمام نکند و صغیر گردد و گاه گاه اندر میانه بسبب حاجت قوت و در باز گشتن دو عظیم شود و گاه نفس تنگ شود و تنگی صغیر گردد و پس و قتیکه نفس صغیر متفاوت گردد آثار ابطال حرارت غریزی باشد و اگر بصغر متواتر گردد آثار الم آلت باشد **شدید** و این عظیم شدید یا باشد برای دفع هوای گرم و جذب بارد سبب او کثرت حاجت و سلامتی قوت و عدم آفت آلت است **شاهق** یعنی بلند نوعی از عظیم است که با عظیمی سریع و شدید باشد و درین نیز فرو سوی سینه حرکت کند بزیر حرکت حجاب عضلات سبب او کثرت حاجت بهواست دوم بی باقی اگر نفس **طویل** یعنی حرکت انبساط برای جذب هوای کثیر و دراز تر باشد **قصیر** ضد طویل و قتیکه نفس قصیر متواتر شود آثار آفت آلت بود و اگر متفاوت گردد آثار ابطال حرارت غریزی باشد **سریع** یعنی حرکت انبساط و انقباض کوتاه باشد سبب او کثرت حاجت بدفع هوای گرم و جذب هوای سرد است یا الم آفت ضعف آلت پس اگر حرکت انبساط قوی بود بجذب نسیم و اگر حرکت انقباض قوی باشد حاجت بدفع هوای گرم مستبعد است **بطی** ضد سریع اسبابش ضداد و گاه باشد که بسبب الم بطی گردد **متواتر** سبب او کثرت حاجت بود و گاهی سبب او آفت آلت بود و این نفس باعث تخفیف یه واقعیت آله باشد **مضاعف و مختلف** یعنی حرکت انبساط یا انقباض بدو حرکت تمام شود مثال نفس اطفال که دفعتی گریه گیرند اما نفس ابکا نیز گویند سبب او کثرت حاجت بجذب هوا است چه هوا که یک حرکت انبساط جذب شده کافی نبود با سبب آنت آلت که بدان سبب آنقدر هوا که بدان حاجت بیک بار نتوان کشید و این در درم کبد و درم سپرز و تشنج اکثر افتد و در علل حاده باشد و نفس مختلف مانند نفس ممتلئ بود اسبابش نیز مانند آن **بار** و سبب او بر دو قوی ابطال حرارت غریزیست **منخرمی** یعنی وقت تنفس منخرین حرکت کنند سبب او ضعف قوت یا تنیق مجری تنفس از خناق یا باده باشد **منتن** آثار عفونت سینه باشد **عسر و ضیق** سبب او آفت آلت یا وصول مادهٔ غلیظ در مجری باشد و گاه باشد که مسلسل یا قیه ماده بعمل آید و اسهال نشود و ماده بجذب بدان سبب نفس عسر گردد و گاه باشد که در ذات الجنب فسد کنند و خون چندانکه باید نه برآید و خون بسبب فصد بحرکت آید و بسوزوباعث عسر نفس گردد و نفوذ علت از نفس تا طبیعی کران انقلص الحجاب گویند و اسباب و علاج این در تحویل بوگفته شد **علاج** انواع نفس ناطبیعی را که بسبب کثرت حرارت و زیادتی حاجت باشد بدستور علاج تقلص الحجاب تدبیر کنند و هوای خانه و مواضع خواب سرد و تر دارند و آن را که سبب سردی تری و غلظ غلیظ یا رقیق باشد بدستور علاج ضیق النفس معالجه نمایند و مبرودی افاقه نشیند تازه مفید و اگر باده ریحی باشد فائده یابد باد یان النفع و اگر سبب ضعف عضلات سینه باشد روغن نرگس و روغن خیری و روغن یاسمین مالند و اگر باده در عضلات افتاده باشد شیخ سدانب آنتین هر یک یک مثقال دائم تلخ فائده بر هر یک و قدر نخود حبوب بسته هر صباح چهار شش حب بهند و عقب او سکنجبین عنصلی نوشانند و لعوق کرنب انفع **لعوق کرنب** برگ کرنب پخته آبش فشرده بعسل یا فانیذ آنچه تقدم کرد **فصل دوم در ربو و نفس الانتصاب و تقلص الحجاب** یعنی نفس مانند کسی که دوگیر و دار این مرض جوانان عسر باشد و دیران عسر تبلکه زائل نگردد **فائده** صاحب اسباب ربو و ضیق نفس و بحران را واحد میدانند بعضی برآنند عسر نفس که سبب او امتلای شرایین یه باشد دون اقسام قصبه آن را ربو و بحران گویند و اگر سبب او امتلای اقسام قصبه باشد نفس الانتصاب خوانند و بعضی ربو را بامتلای اقسام قصبه یه و بحران را بامتلای شرایین یه

اطلاق کنند اما نفس الانتصاب اصعب از ربو است **انتباه** ربو تنفس متواتر بود مانند کسی که دویده باشد و ضیق نفس و بهر گرفتگی مانند تنفس و عسر نفوذ هوا بود و نفس انتصاب آنست که نفس بفراغت درون نتواند گرفت تا مگر وقتیکه سر راست کند و میل پس نماید و محتاج بنشستن و برخاستن باشد بوقت تنفس و این از هر دو بدست **فائده** ربو که بغیر سعال بود بسیست و قلیل الوقوع گاه باشد که در خواب مخنوق بود و بمیرد و آنکه با سعال بود امید وار ترست لیکن گاهی تا ستقای لحمی ادا مینماید و باشد که بعد بلوغ بدات از ربو باز گردد و باشد که امراض دیگر بدل ربو نماید **تنبیه** اگر آفت در عضلات باسطه باشد آواز صاف بود و اگر در عضلات قابضه بود آواز گرفته باشد ثقل سینه آثار ماده در ریه ست سوزش حلق سینه آثار بودن ماده و عضلات و غشیه باشد خروج رطوبت آبسانی آثار بودن ماده در تصبب ریه ست خروج ماده بصبر بسیر فرشد آثار بودن ماده در قصر ریه ست دوار آثار بودن ماده در دیافراگم است حمرت و حبه آثار بودن ماده در ریه بود و اگر ماده در فضای سینه ریخته باشد چون مریض از پهلو به پهلو دیگر گردد از ثقل ماده آگاهی یابد و سر فکه تر بود اما بدیر پخته شود **بدانکه** گردآمدن ماده بریه از سه وجه است یا زانکه از بهر فرود آید و این ناگاه افتد تا آنکه بسبب تخلخل ریه از مواضع ریخته شود و این بتدریج پدید آید یا آنکه مزاج ریه سرد باشد و رطوبت در و تولد گردد و درین سه وجه آثار مزاج تر ریه پیدا بود **فائده جلیله** صاحب ربو را باید که بعد غذا تا دو ساعت بلکه زیاده بگذرد و آب ننوشد و تقلیل شرب آب کند اگر بر ما یحلل قناعت نماید بتر و عقب طعام و در روز نخوابد اگر نخواب عادی بود و قیق سیحانی قدری نوشد و تا کیدن سینه و پهلو بدست و خرقه سفید و اگر کف دریا نطرون خشک سائیده مالند بهتر و اگر زیاش خشک مانگی پدید آید قدری دهن آبعین با دهن نیلوفری مالند و هر وقت که سینه را مالند ملائم مالند و بتدریج مالش قوی نماید و ریا منت مفید شروع بآبسنگ کنند و بتدریج قوی تر نماید و تعدد البدر یا نخست خورند و طبیخ ملائم دارند و خورد نهای شور و کثیر شور قبل از غذا طبخ را نرم میدارد و آرا مفید و داده بیدرد پرهیز ند تا ماده غلیظ نگردد و هوای باد دریه استرست و اگر در سینه حرارت بود یا حمی باشد تلیین بدین کنند بنفشه رب سوس هر یکدرم خار یقون یکمثقال کتیرا نیم مثقال حب بنفشه نیک شرتست و خار یقون و فتیون درین مرض عظیم النفع اند و از ادویه قوی که درین مرض قوت صعوبت بدان حاجت افتد زنجبیل و تنجبین است که حب کرده بما یحلل بهند یا بزرده بیضه تیز پخته اگر دوائی مبتدله مطلوب شود کمون سائیده بسکر آمیخته دهند و اگر صاحب ربو انفس فرو گیرد و خناق شود بوجه چهار درم حرمل دو درم سائیده بسرکه با یحلل و هند و حال نیک شود گوگرد زنجبیل هر دو کوفته بپیه گرده بز قرص ساخته بر مجمر بزنند دود و بوش در دهن گیرند یا بطور تنباکو دوش کشند که برای قطع بلغم بهتر باشد و از خصوصات سرکه درین مرض تواند و خاصه اگر حرارت در بدن پیدا باشد **فائده** گاهی بسبب اجتماع سده در صدر از مجاورت درم فات الریه و ذوات الصدر ضیق تنفس پدید می آید تدبیر این دفع سده ست بادرا و اگر غشی قتد نرسند و مجنون و فاجر و زنه سه چهار درم و هند و بالایش خمیره بنفشه آب آمیخته نوشند **قول قدما** فیون بزالیبع بر بوج بز قطونا نه هند که مجد ماده اندگر و قتیکه غرض منع نوازل حار باشد جائز **قول حذاق** رگ زیر زبان کشودن و سیلم ست چپ دن مفید **فائده** اگر ربو خلقی بود یعنی در اصل آفرینش سینه تنگ باشد و بدان سبب آله تنفس بسط تواند شد و لا تدارک اما اگر بسبب بلغم غلیظ ریه باشد که قصبه ریه را بسازد خنجره سینه خروج بلغم بسر فته تنگی نفس و حمار زبان مانند سگ بر آرد و خاصه بوقت حرکت چنان دراز خواید شد ضیق و افر پدید شد بتواتر مثال کسی که نفسهای شمار کند و اگر درین بلغم بسر فته آید و بزودی تدارک کرده نشود یا در خواب مختنق شده بمیرد یا باستقای لحمی مبتلا گردد **علاج** اشیای ملطف محلل جلا و شربت و قاقیمین عنصلی و لعوقهای گرم و هند و هر یک هند تدبیر التحلین بنماید چه اگر که قیق فانی شود و غلیظ باقی ماند و در خروج نفث عصیان کند و تا که کار از مضر و بر آید بمرکب

تیرانداخیر جلب بادیان ایرسا زوفا آب جوشانند سوم ماند صاف کرده بعسل قوام نموده عنصل بریان مقدر نیم عنصران سائیده آمیخته لعوق کنند طبیخ بخیر بنفشه عناب سپستان گاوزبان بقدر دهند بعد نضج ماده طبیخ تخم ترب تخم شبت یرسا سکنجبین یا عسل آمیخته نوشند وقی کنند بایارچ فیقرا وجب غاریقون اسهال نایند وجوب گرم مدام ورد بهن دارند ریه بغلب یاریه حمامشک کرده سائیده دودرم بعسل آمیخته همراه طبیخ مویز و هندم خ تیمور و باه ارنب لب بسر نخود آب بادرنجبویه خولنجان آبکامه خورند وانشیر وماهی وفواکه وغیره پرهیز ند رب سوس فلفل شکر با جب بسته مدام مصدوهن دارند سکنجبین عنصلی یا سکنجبین نرجسی یا زه فایا نوشند بعسل آمیخته دهند یا یارچ فیقرا نفع عنصل مشوی قدر نوزده گندزراوند گرد و درم صبح بیخته یا آب گرم دهند سکبینج خورم آب آمیخته دهند گاه ده درعروق ریه بلوط اول بابلی یا اسپلیج یا دویه دیگر کار بندد اگر در فصل حرارت باشد ابتدا فصد کنند معجون زوفا هم الطیخ زوفا دهند تا هفته بعده بخرول تخم ترب سکنجبین عسلی با بخور قی کنند و بسه هفته عاده و حما تنقیه نمایند و باز تا هفته استعمال معجون زوفا نمایند پس قی تولین کار بندد بدستور تا که صحت شود و طبیل اسپ قنه شور فشق نرالبیخ مصطکی زراوند گرد مرتبط سلیخه عنصران گوگرد مغز بادام مرکب بخور کنند دو دو درم دهن کشند و دماش سینه وغیره که دفائده جلیله گفته شد بعسل آرند حب مسهله غاریقون سیزده شحم حنظل سه حب بندند شربتی و دو درم بدانند که این مرض مزمنست و منفعت داشتد لو میکند پس دایم تحت افکر دی غافل نباشند و سر رشته پرهیز از دست ندهند و گاهی قی تعلیل آرند و معاجین گرم مغز دار کار دانند و آنجا که باده از سر فرود آید منع نزله کوشند بدانچه دارا نجا ماند کورست پس تنقیه ریه متوقع گردند پدید ریح دا گر دریغا با سهال بسند کنند بهتر اما انجا که باده از سینه یا عضو دیگر بریه انگ اندک ریزد یا در ریه متولد گردد قی انفع پس باید که بعد اسهال قی مدعات نمایند تا باده بالتمام مستاصل گردد قول صاحب ذخیره بعد تنقیه بمسهل قی پیوسته نمودن سود دارد قول جالینوس و قتیکه در صدد ریه اخلاط خام بود عصاره آوردن بد است چه منع نضج مینماید و بعد نضج مدوبر اخراج سزید قول ایلاقی هر روز زراوند گرد دو سه عدد طبیخ بنفشه و هندبا عاقرقرحا علک الابنا طبقه جنبه بسته در دهن دارند قول جوان کورده تنقیه کنند بعده اشق نیم اونس خرمر مکی اونس عرق زوفا سه اونس جمله کرده و هندشلیم دو باره آب جوشانده پس سائیده فشرند و بروغن گاو و نبات لعوق ساخته دهند بعد یک ظهر بنفشه گاو انجبین مورد کشمش جوشانده صاف کرده دو باره نیم اونس روغن بنفشه سه درم شکر شش آمیخته مقنه کنند سه قدحه بعده پنج شش بار فصد اسپلیم و پای نمایند اگر از فصد انعی بود ابسال علوق کنند طبیخ اطریلال و فاربرسیاوشان کشمش دو دو قاشق بفاصله چهار چهار ساعت داده باشند و بعد نضج ماده کشمش سه اونس اصل سوس دو چینی هر یک سه درم انیسون یک نیم درم برگ فرسیون اطریلال زعفران هر یک دو درم زعفران درم انجبر خما هر یک شش عدد عناب دوازده عدد سنا سیصد هر یک اونس دو گاو نار روزی تر کرده جوش بسیک داده شیر خشت پنج اونس آمیخته دهند مخرج ماده اگر صحت نشود پنج شش مرتبه دوا السیب دهند تفاوت اگر کافی نبود حب سقمونیا پنج پانزده بیست روز دهند اگر انیم کافی نبود کمین تیلیوست دانه دهند سه روز اگر انیم صحت نشود الیشه پوپر تا یس دوازده دانه ببرق یا انجبر دهند روغن بادام بی آتش یک قاشق بشربت بنفشه یا بشربت ورد آمیخته دهند قول هارتمانو ماده که از سر ریزد قی او از قصبه ریه در شش رود و دو عروق واو عیه دموی شش دهم اجزای او پر گره و دمالغ نفوذ نمود و غلیظ او از مری در معده رود و حرارت طبیعی آن را نضج دادن نتواند پس ایجره از وصعود کنند و یا فرا غار امنقطع سازند و سبب عسر نفس گردد و پس برای اخراج چنین ماده مانند کمین تیلیو و اکوا بیند یکتا چیزی دیگر نیست شربت دنا

سه قاشق بیخی و هندوعقب او عرق ذیل بقدر که در نیم کاناد او جند نیدرم مخلوط بود نوشند بیت و نرالا واس ایرسا ملام در دهن دارند شربت عنصل یا شربت تنبا کو دواونس و هندالاصل کربطیخ شیرخشک سپستان شش عدد سپستان نوشند اسطوخودوس تخم جوشانده ازین بالاصل ساخته دواونس و هندشخصی از چندسال ربود داشت و قریب مرگ رسید اشق دو درم دارچینی چهار سرخ مالاصل دواونس آمیخته داوند و دو روز عرق انتی مرد تیکا دو پانزده روحب کونتر الرنا داوند و بر پشت دو جا کاوستیکو فوراریج گذاشتند اخراج ماده شد و صحت یافت اگر مرض مزمن و مصر بود اول تنقیه کنند بعده مغز خیلفوزه صحرائی نیدرم و زنجبیل مرق ماکیان پیر کربطیخ زوفا ساخته باشند آمیخته و هند و بر سینه و دور زا کلیل داغ دهند بعده ۱۲ شخصی قریب مرگ بود بر تمام سینه او هشت محجمه آبکش گذاشتند و بر پشت شخصی دیگر ده محجمه بجهت هی نماند صحت یافتند **فائده** تا کتنقیه نشود داغ ندهند و وقت شدت مرض تا پانزده ساعت از اکل شربت باز مانند آبگرم نوشند تقلیل غذای شب کنند و بعد غذا نبوذی نخوابند و آب کتر نوشند بلکه عوض آب چوب حیات دودرم آب هشت کاناد روزی کرده جوشانند چهارم سر بود عسل یک قاشق آمیخته جوشی خفیف داده استعمال کنند تا شش ماه دازدود غلت وجماع و حرکت عنیفه و ریح و سرد خوک و حیوانوان آبی و ماهی ترش و نمکین و بقولات و ادویان پرهیز کند و گربه نزدیک نداشته کبوتر را بوسه نکند و شیره خیلفوزه شیر کاو بام شیره بوس گندم انجیر عناب عنب نداکند و انجیر با آتش گرم کرده قدری اصل سوس آمیخته خورند **قول لازم** در سر شربت تنبا کو دو قاشق نوشانده قی کنانند بعده دوا چیزی یا گلاب و هند بر ای انواع عنیق النفع قند اونس جاوشیر دواونس گل گوگرد یک پاوه قدر ظفل حب بسته سه سه ماشه و هند و عنبا م خشخش قند آمیخته و دو هن زرد و اندک انارک بلع کنند گل لوبان دا چینی گل گوگرد مر دارید زعفران مشک برابر قدر ظفل حب بسته یک یا سه حب و هند گاه تنها نیز انفع تو تیا سبز یک صیر پنج مر قرنفل هر یک ۵ قدر ظفل حب بندند صبح شام یک یک و هند قیل سحوق نیم اشق یک نخیل صابون و الائچی هر یک یکنیم بنات مقوی حب قدر پنج حبه بندند شربتی یک تا پنج حب صبح شام برای تلیین خلیط سنجد و در سینه انفع و در شیشه صابون نیکست ریغلب بخشته پرهیز کند و مشک نمود و در برگ فاشر ایا گرگ روغن هند خربزه یک اسکرو پاوه تادرم حب نخاریقون حب کونتر ازیادی نوشیکا حب مر قرحب تراپ حب گاوزبان حب عنبر ان حب مروارید حب انتی تیمونیا حب صبر عی حب لوتیا حب میعه با تیا حب ریکارد دو مور قوشربت خرفه شربت توت شربت سقیل شربت کلنگبی شربت کلقند او دو و یا آکا کا تا سرو یا آکا کا تا مرکب گرم و یا کیس و یا مشک و یا کمپر تیا نوسکنجبین عنصلی سقوف کونکیتیا فوپیوسال طبیخ دیستیوه عرق سیلیسی عرق سیدیکا اکودی کال عرق هیند یکتا مرکب قرص انتی انا تیکو قرص متیوریس دی لوتیا نا العوق بابا دیزیه عوق عنصل العوق خیلفوزه العوق کوبیس العوق رئیسه خطی العوق بالسترال تیکو طبیخ پیتوال طبیخ خیلفوزه معجون توسی معجون تیریکا معجون جنطیانا ماریستر لوکیریتا میهه نیدانه حسب حال هر کدام نسب و انند و هند و عنبا و انتی یک قاشق نوشند چند روز عسل زبان بامیده سقوف انتی تیریکا بلع کنند قرص نیفالیکا حب پیتوارئیس دو هن دارند لوکوانیه پیتوارال بر صدر ضماد کنند انگور ده یا بیست کرانه حب بسته و هند تا دو شربت و فاوعرق بابونان و هند **قول پیدروتدبیر** ربو بود گونه کنند یکی آنکه وقتیکه مرض حاضر نبود و قتی از خون ممتلی باشد فصد کنند و قدری خون بازکنند مقوی و هند و برای این شربت تنبا کو دواونس نوشانند قدری اشق دو اسکرو پاوه عرق آویشن گرد و یا گل گرد اسکرو پاوه حب بسته یک یک و چیزها پس و هند اگر مرض قوی باشد بر نقره و عنق و شیکا تو یوگذارند و مجامعت شانها کنند ساقا ما الزدوم اگر ضعیف باشد اول تدبیر نکا مبا بد و نمایند و اگر ریه از اخلاط غلیظه غلیظ شده باشد سیر اشق هر یک نیم اونس زعفران نیم اسکرو پاوه گل گوگرد نیدرم بشربت ورد حب ساخته یکدرم قبل از غذا دو

ایرسا نیم اونس پوست ترنج پوست انار هر یک یک نیمدرم تمر زعفران هر یک درم زیبب بیدانه سه درم حسن لبه دو درم تخم هندوزه دو درم تخم خرفه آمیخته آتش دهند و جنبانند و قتیکه شعله از نخود سرد شود عرق گوگرد سه قطره آمیخته دهند گل گوگرد بقدری سکه آمیخته در دهن دارند و اندک اندک بلع کنند تا سه روز و در غذا زعفران اندازند گل کویان نیم پاک برنج دو برگ تنبول و هندمغ پرفیج کرده پاک نموده ایرسا نیم اونس انیسون تخم شبت اصل سوس کشش هر یک سه درم کوفته و شکر کرده و خته همراه پانزده لیمو اب پانصد نصفی مانده صاف کرده و زنجبیل اونس این ها بسل یک اونس آمیخته صبح و شام اگر ثقل دشوار نباشد سناو دو درم افزایند آب مرزنجوش نیم اونس عنبران نیم اسکوپلو آمیخته دهند میعه دو اونس گل کویان گل گوگرد هر یک دو درم آمیخته یک اسکوپلو تا درم در روز دو بار دهند مشک نیم زعفران دو قرنفل چهار جوز بویه شش انیسون هشت بسل کف گرفته آمیخته صبح شام بیع درم دهد هر چهار دندان پشین سنوا سود آب سوده دهند سه روز سنگ سپین بعرق ستاور یا روغن آبجر دو مثقال بشربت دهند فایا ۶ ق گوگرد دسته قطره بطبیخ مناسبه دهند یا دیان چای بصطکی هیل هر یک نیمدرم خولنجان دو نیم اسکوپلو پیوه پیتی نیم اسکوپلو قرنفل چهار عدد دارفلفل دو عدد نبات شش درم آب دو رطل نیم چهار مانده صاف کرده جرعه جرعه نوشند ناجیل بحری دهند عصاره الکاثیس دوازده روز داده بعده عرق زبل بقر چهار اونس دهند و بالایش شربت زوفا دو قاشق نوشند ضفدع خرد که بروز خت عشر باشد گرفته دو دهنش باق کرده گذارند بلغم رجوبی پیچیده در جای مطبخ نهند و قتیکه خشک گردد مریض به شود بقیه در ایوال مریض نیاده در دو انبع مور چها نهند تا بخورند مریض بگرید و در امتلای ریه و صدر از بخره قلبی عظم نفس تواتر و عظم نفس اندوه و خفقان غلبه عطش استراحت هوای سرد و آب اگر تدارک نکنند منجر بورم ریه گردد و پس استسقا آرد **علاج** با سلیق چب زنند و تسکین حرارت قلب بشربت بیب شربت صندل شربت فواکه شربت بنفشه شیره خرفه آب کدو کند طبیخ عناب سپستان برسیاوشان گاوزبان بهدانه تخم خیر و بقند و سفرج بارد خورند تنقیه بمار الجبن و ایارج کنند با ندسول باشد نماید اطراف مالند و در آب گرم گذارند نقل بهوای معتدل نمایند با شعیر دهند طرق مرغ ماش مقشر اسفناج کشنیز تر کدو خورند شیر شتر نوشند در سوء مزاج گرم سانوج ریه تقدم مهوای گرم و اکل اغذیه حاره **علاج** تعدیل بسمدرات شتر با طلا و ترنجبین دانچه در سال سوء مزاجی آمد بکار برند کشک شعیر اعانبیذ شیره کاسنی و بان بقند دهند **قول جوان کورو** و در سوا نع بارد دارند تیز ناشتر طیار کرده دهند اگر بسبب باده گرم غذا وی بود روغن گوگرد و با آب آمیخته دهند در سرفه عضلات صدر و ضعف حرارت غریزی نرمی نبض نفس بکاهد نفس انتصاب و اخراج هوا دوست تا استشاق آن دارد **علاج** طبیخ حلبه بعسل تجرع کند روغن سوسن بروغن نرگس روغن بان بر سینه مالند شونیز بعسل و روغن بنفشه ضماد نمایند با تدبیر فالج و رابوغی کنند در سیوست ریه وطن اگر دو آخر دق پدید آید عطش با ریکی صوت عدم نفث هزال و باکل مرطبات نفع یابد **علاج** مالم الشعیر شربت بنفشه آب انار بن شیر خرشیر زن بقند و هندالعبه و عصارات و لعوقات رطوبت افزایند کار بر سینه لعاب بهدانه لعاب اسپغول آب تربز آب کدو بنفشه تازه بر سینه طلا کنند روغن بنفشه روغن گل مرهم گداخته بر سینه مالند طبیخ بنفشه خیار خطمی نیلوفر آبزن کنند حریره سبوس ماش عشر اسفناج کدو بروغن بادام خورند اگر جمی نباشد مرغ دهند **قول جوان کورو** و اگر بسیکه نزد آتش نشیند چون آهنگ و غیره پدید آید شیر خر نوشانند صفرت بیض دو عدد در روغن بادام بی آتش نیم اونس عنبران شش دانه آمیخته دهند مشک سه دانه مفرت بنفشه یا شربت الطیا اونس آمیخته دهند تا یک ماه مسکه عسل تازه هر یک نیم اونس عنبران هشت دانه آمیخته دهند مسکه گداخته یک قاشق وقت شب دو ساعت قبل از غذا دهند در بروز یقدم در استنشاق هوای بارد شرب آب سرد اکل اشیای بارد

این به پیران اکثر افتد و در ابتدا اندک بود و بآخر تکلم گردد **علاج** طبیخ حلبه نوشند جاوشیر نیم درم تخم هل کرده و هند قسط آب سوده بر سینه طلا کنند روغن بالوبه . روغن قسط مالند کبوتر کبک صفت بعض نیم پرشت خورند **طبیخ حلبه** حلبه نیم درم نخشه دو درم بادیان درم سه برسی عدد جوشانده بقند شیرین کرده هر روز جمیل شقال نوشند **قول جوان کوروه** در خانه گرد دار نه شربت وفا دهند و عوض آب انجیرش عدد زعفران قدری جوشانده نوشند و گوشت الطیایا مرسها رسیا تا نوبا روغن فیل بر سینه مالند و بپرهیز باش از هوا احتیاط نمایند در باد غلیظ که در سنا فتنفس آید تقدم اکل شیاسی نفاخه عدم ثقل سینه سرفه غیر بلغمی و اشتداد او باز ندیه نفاخه شربت نبوری ایارج فیقرا آب بادیان و هند جاوشیر درم مر آب سداب ملکرده نوشند انوشند روغن فلاسفه سنجبر منا دختر الفقر روغن سداب روغن بالوبه روغن شبت روغن مرزنجوش شمع گداخته بر سینه و پهلو مالند **قول جوان کوروه** الیشر پودر پنج پانزده قطره یانیدرم و هند روغن حب الغار روغن سنبل بر صدر مالند **شربت نبوری** کاسنی بادیان مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز تخم قرطم هریک شش درم بیخکاسنی گل نافرخ تخم خطمی اصل سوسن سنبل الطیب بنفشه گاوزبان هریک چهار درم مویز بیست درم آب پنج طل سرفتی ترکرده جوشانند دو طل مذصاف نموده قند دو طل آمیخته قوام کنند شربتی ده درم مدر بول حیض مفتت حصات تفتح سدکبد و طحال مزیله یرقان دحی کند **انوشدارو گل** سرخ خشش درم سنبل پنجدرم قرنفل مصطکی سنبل سادون هریک سه درم زنجبیل بسبایسه جوزبویه قاقلیتین زعفران قرفه هریک دو درم آمله مقشر قند عسل هریک طل آمله را بشیره گرفته اگر خشک بود نکیف بانبوذ دار اگر تر باشد سه روز ترکنند پس آب شسته پاک کرده در نه طل آب پزند چون مهر شود نه روز بال آهنی یا مسی قلعی دار بیخته قند عسل آمیخته قوام نموده او دویه آمیزند و ظرف نیز را نند شربتی یک تاسه درم مقوی دماغ و اعضای کیسه محسن لون مطیب نکهت و مرق موهی تشهی دهاش تقاست منبسط مزیل خفقان و تضع و سواالقیه و دوام ماه و تقویت دل عجیب حافظ سیاهی مود انصباب باده کثیر اعضای سینه **علاج** تدبیر استفراغ کنند و بحران پدید آید **علاج** تدبیر آن رفتن کنند **فائده** اگر سبب یک درم یا دو درم حجاب حاجز و حجاب منصف صدر و حجاب متبطن اضلاع کبد و طحال باشد اول در منوی آنرا بعضا دو درم افتد پس بود پدید آید و علاج هریک بجایش مذکور است بدان جمع کنند **قول جوان کوروه** اگر سبب تکمن یا سی می باشد در سینه باشد یا قوی قرقرا کوا پذیرکی سپیون فاوذی مانیک بیزوار تیکه فرایجی سی و هند دو واضح سکون عطبات واند مطیبات بنجو کنند اگر سبب صول دو یا انجره زیبق باشد و اسهال کننده طلا اکتیدیه آید و ترق طلا اهفت عدد و برق عمل کرده و هند و لیوبات بخو کنند **قول منویل** شخصی از اکل زیبق عسر نفس مبتلا شد و پدید آمد بنفشه و قهای طلا بر صفن و جمع بستم و برق آمیخته داد صحت شد **قول دو منیک** شخصی را زدو زیبق دو گیرات ربو و صداع و دوار پدید آمد و رق طلا داده صحت یافت اگر سبب درم صلب یا پرده مفتکسه باشد کثرت خرخره شربت منا کوشربت کشوث با سکبر بری و هند منا کو در قرقشه کشند اگر سبب قولنج باشد نه باشد که کسی دوا نیاشامد که بسی دوا نیاشامد و دکاهی دو تی سنگ برآید و صحت شود حب مرتفعین همراه سلیمانی پس سحوق و نقیع مشک سرماخون زیاخته شقاقلوس هند اگر سبب نامی حیض باشد فصد باکنند حب مقتطه حیض حبشت نه روز هند دو حیض نمون بواسیر فصد باکنند و ارسال علاج نمایند چند بار اگر سبب بود باشد کی تیلیه و مرض بشه شاه طبیخ عنب نوشانند تا نفع گردد اگر صحت نشود بر همین نهادی کنند مالش کنند اگر سبب سده باشد فصد بزیر زبان نمایند اگر سبب غلظ و عدم گرد شخون باشد طبیخ چاپی در روز چند دفعه نوشند اگر سبب یک درم یک گبد و نیره باشد فصد کنند اگر سبب جراحت یا نه که بر تفاع صدر سبب باشد تدبیر آن کنند **قول جالینوس** اگر نزیع نفس بطفل شود آزا بدل انفراغت نمی آید باید کرد و عن عقرب بر قضیب مالند

تا بحول انفراغت شود و هوائی یابد **فائده** نفس الانتصاب اصعب از ربوست و مریض پهلو بزمین نتواند و تا مدتها آهسته نشیند و برپا بایستد و گردن راست نیارد و بیالا ممتد نسازد و تنفس نتواند کرد بسبب اورام و مواد غلیظ یا ورم مجری نفس یا ریزه های عضلات سینه هست و علامت علاج اورام ربوست **فائده** تنفس حجاب که نوعی از تنفس غیر طبیعیست سبب اسوء مزاج گرمی خشک مفرطست که بدنسبب عشا مستطیله سینه و پهلوها منقبض شود و یعنی سپر آید و سوی بالا کشیده گردد و همی لازم عسر حرکات زبان و دهن بیرون کردن نتواند و چشم بیرون خاسته باشد و کتف بر دو اشته باشد نتواند سر فید و اگر سر فید بیهوش شود و نفس در حلق گیرد و باشد که عقل بشود و سخن بیهوده گوید چرا که عشای ماغی بعشای سینه شرکت دارد و نبض صلب بود **علاج** صبحی کشکاب کدو و کاکوتا و آب تربز پخته باشکر بشربت بنفشه و روغن بادام و روغن منقز تخم کدو آمیخته و هند بنفشه تازه مغز کرده و لعاب اسفیول آب تربز بسینه و پهلو نهاده کنند بطبیخ بنفشه خطمی نیلوفر آبزن کنند و استفاغ ماش مقشر سینه سیر شت تربز انار و روغن بادام جریره بوس لقند خورند فقیشه خطمی بهم و روغن بسینه طلا کنند و روغن بادام مفصلها را اندشربت بنفشه و عناب گاو زبان لقند شربت کرده همراه تخم ریحان میهند **فائده** گاهی ضیق النفس منقطع شود حتی که تنفس ظاهر نگردد و الا بحرکت منخرین و گاهی نفس بالکل منقطع شود زود بود و تنفس از مسام گیرد مثال هوام که مادام در بطن ارض دارند در سر تا تنفس میگیرند و این بسبب کثرت بروقلب میشود و کثرست که علاج پذیرد و **علاج** پزودرو با بادگند نگار دارند داده و این حار مائل بحدت باید انجیر آرد جوشنیز بسل ضماد کنند و روغن بنفشه و روغن شنبلید و روغن سداب بر صدر مالند و انا غذیه رطب پرنیان و **کشته مرجان** که برای بلغم سوداوی نافعست بسزا و ظرف چینی کرده آب لیمو کاویالا آیا نداز ند و بدارند چون آب خشک شود و بگیرند و قتیکه سفید گردد و ظرف گلی کرده آب لیمو دیگر نسبت بنده و ده درم آب چکاشتی نماده آتش دهند که سوخته سفید گردد **کشته زیبق** که برای بلغم واقع و گرده سه درم نخاع قلاب سه دانه این نداز ند و هب گزیده و قنقد گرفته بر عرق هر دو پاشیش کنند و کعب میاشند مقطع زنند و قدر ده بانزده درم خون گیرند پس زیبق سه درم و سپیدالگی نماده بر آتش نرم پاچکاشتی نهند و اندک اندک این خون اندازند تا سه ساعت آتش دهند بر نگ سفید و بعضی سیاه هم میگردد پس کمابیش دهند در سه چهار روز بگردد و فربه شود و **دوا** بهدانه اصل سوس هر یک دو نیم اسکرد پلوده فا بنفشه پرسیاوشان هر یک نیم درم نارپشک شش درم آب رطل جوشانده یا زدا زند گرد و کاکرا سینگی مرکی هر یک نیم درم بیاسی سه درم آب جوشانده یا برگ سداب شست درآب جوشانده یا خیر شنبلید ده درم آب شانزده صاف کرده روغن بادام قنه هر یک درم آمیخته یا حل مدقوق ده درم آب چهل درم جوشانده صاف کرده عسل سی درم و روغن کنجد بیست درم آمیخته یا اصل سوس اسپغول بسفاج جوشانده نوشند و **دیگر** فلفل گرد درم آب سه رطل نیم پزند سوی ماند نبات ده درم انداز ند قتیکه سه پیاله قهوه خوری ماند نوشند کباب خورند و **دیگر** سرو جوشانده بطور قهوه بیست یکروز نوشند و برگش فی تنگ پخته هر قدر که توانند خورند و **دیگر** زعفران نیم اسکرد پلوفلفل چهار عدد سائیده بچهار درم آب برگ ریحان یا آب برگ بارو درج آمیخته نوشند و **دیگر** لعاب دهن اسپغ مرده یا دواچکاشتی بخم تندآمیخته یا دانه فلوس پرطاوس یک خامچه تندآمیخته عسل بطبیخ گلنار آمیخته آبزوفا انجیر سداب آب جوشانده اصل فلفل یا روغن بلسان یا زبل لقلق آب آمیخته یا طبیخ برگ اروسه یا طبیخ کاکلیل یا تخم خربا یا طبیخ چای یا طبیخ حاشا بعسل آمیخته یا حجر الحک بخم سوده نوشند و **دیگر** ریباوشان سه درم اصل سوس هر یک دو درم آب نیم رطل جوشانده نوشند و **دیگر** بادرنجبویه شتی آب سه گاه جوشانده صاف کرده حب انتاسید انیمدرم آمیخته نوشند و **دیگر** دم ناخ یگ پای هندی بوده در تعویذ قضیب کرده یا در خرقه بسته در گلوی طفل بندند مزید ضیق و **دیگر** فلفل گرده سا بلع کنند و هر روز یکعدد افزایند تا بصد رسد پس بدستور یک یک کم نمایند تا کریک عدد ماند **دیگر** سنبل درم یا مر قدر درده تخم در یا بونه

درم یا مغز خطمی نقطی هفت درم یا میوه‌ای درم یا عسل یا شونیز مسحوقه دو درم بعسل یا عظم یا کم حمام صحرائی سوخته قدر دو حبه برگ تنبول یا جگر گرگ یا جگر بچه سگ ده روزه مجفف شسته خشک کرده یکدرم یا راوند کوکب رغام بعسل یا بهمن سفید یکدرم مروارید چینی یا زعفران یا کندر یا پنج عنکبوت بقدر سیاه پیچیده در آرد قنفد خشک کرده سائیده یا انجدان یا کم یا راوند چند کبیع پرسوخته باشد یکدرم واشه یا تخم انجره بعسل یا مغز چلغوزه بعسل یا حرمل کتان بعسل یا موی آدم سوخته یا اشق بمار الشعیر آبیخ که در بیرون نمند و سرخ گردند دو عدد در برگ تنبول یا پتر کالجی نیم برنج در برگ تنبول یا مغز تمدرم بعضیه تمر هندی یا خرد وال بعسل یا زال بعسل یا سمندر پهل بول بزیا گوگرد نیم مثقال بصفرت بیض نیم پشت یا کندر یکدرم بصفرت بیض تمر هندی پشت یا گرمان سرو سوخته کهربرخ در برگ تنبول یا اهل بعسل یا تبیخ نیم مثقال بطبیخ سوس گندم یا بصفرت بیض نیم پشت دهند و دیگر سهلنه اصل سوس هر یک یکدرم کوکنار مع تخم خشخاش عدد و قند سفید دوازده درم معجون ساخته یکدرم دهند و دیگر بضیه مرغ سیاه عدد رو غن بادام دی آتش خشخاش قطره آمیخته دهند سی روز و دیگر ناخنواه نیم رطل نمک سیاه پنج درم در جوشانیده قوم پرکرده سه شبانروز در سایه دارند پس سوزند و ربع درم عسل یا برگ تنبول دهند و دیگر خوزمانل تر انتخم یا کپرده نمک ناخنواه سوخته پرنموده سوخته نمک برآرند و یک رغام دهند و دیگر پیش درم قند سیاه اونس آمیخته سه دانه دهند و دیگر کتان چهار درم فلفل اسکرو یلیوعسل آمیخته وقت شب دهند و دیگر جزالقی ربع درم دهند اگر قی نخواهند یکدرم دهند اگر قدری بدو عدد فلفل آب سائیده بطفل دهند ملائم از سینه برآرد و دیگر گاورس بریان سائیده با شیر عنصر سه بار تر و با نیخته نمک نموده قدر یک سرخ در برگ تنبول دهند و دیگر تنبا کو عسل آمیخته هر روز چهار سکر و یلیو دهند و دیگر بسل پرنده یا ترپ پرنده خوزه و دیگر مرارة فارتقیدسیاه پیچیده فرو برند تا هفته و نان گندم بی نمک خورند و اجماع پرهیز دهند و دیگر مرارة البقر بیخ کنند و کباب نموده خورند پرهیز نیفتد یکروز و دیگر نگار بریان نجهار چند عسل آمیخته سه صبح وقت خواب لیسند مرغ نیفتد هر سه روز و دیگر زاج سرد م در خلت کرده بریان کنند پس اول سه روز غذای زمستان دهند روز چهارم بر وقتی نصفی ازین دهند چون شش هفت مجلس شود پرهیز بگذارد خورند روز دوم نصفی دیگر هم دهند و بعد سه روز پرهیز برق حمام و دیگر اندیه نرم تا هفته واز اشیای بادی پرهیز دهند پرهیز نیفتد مزمن و دیگر اسپغول یک کف صبح شام آب دهند و یک ماه تخفیف دود چهار ماه بالکل رفع گردد بانی احتیاط یک یاد سال خورند پرهیز نیفتد بیست ساله و دیگر توتیای سبز ربع درم تخم بادیان سیاه پیچیده فرو برند آب برنو نشند تا سه روز قی دهد مال کرب خواهد شد صابر باشند اگر مضطر سازد کچوری پرهیز برو غن کنجد دهند پرهیز نیفتد بیست ساله و دیگر کرویا یا انیسون دو درم پرهیز دارند دهن وضع گردد بانی آبش بلع کنند و دیگر گندم شیر قوم سه شبانروز تر کرده بریان نموده قدر حاجت دهند و دیگر سکم شفع کلان زنده شگافته نمک پرکرده در دیگ نقالی نموده دهن بند ساخته آتش دهند چون سوخته شود دهند و دیگر بیخ بعاص صفی سرب صفی هر یک هژده گرم فلفل چهل درم فلز اگر داخته نیز بیخ ریزند بیچ بیچ حرکت دهند تا که همه مادگرد و پس هر دو را دو به سائیده آمیزند دسه دانه بعسل دهند و دیگر زغن تمام سوخته قدری از بهشک گلاب آمیخته دهند و دیگر تریت با قطعه بار یک نموده همون عسل کف گرفته در ظرف سنگ یا شفال کرده نصفی خالی ماند کرده بآرد دهن بند ساخته در تنور معتدل سحرگاه همه شب نهند و دهر تنور از طاق آهنی بند سازند بصبح برآرند دو یا سه گیرند دهر روز دو ملعقه خورند از مضرات سرفه پرهیز نند - دیگر گندم در ظرف گلی لوذکرده بسوزند که مثل کال شوند همون نشع عرق الصفر نیم سوخته آمیخته سائیده دو زاول کنند مرتاب سرد حسب مزاج دهند بعد

هر روز یک حب افزایند در هر هفته رفع شود و اگر پنجاه روز خورند باعود ننماید **دیگر** مغز بادام تلخ الصبر بیست رطل نانخواه سیر طل سعوطی نوتوتیا نهاده بند کرده هشت پاس آتش دهند پس سرد کرده نانخواه برآرند و بسایند خشک نموده ربع درم دهند مزلقه من **دیگر** حب قطن ربع رطل نمک شور سیر طل نوشادر دو نیم درم بسایند گلی نمک و قطن تر به نهند و در وسط او نوشادر گذارند پس پیاله دیگر بر او نهاده هفت ته گل محکمت داده و در بیت آثار پاچکشتی و حفر نهاده آتش دهند و بعد سرد شدن آنرا ربع یا نیم درم در برگ تنبول صبحی دهند **دیگر** نیات الصبر چهار چه کرده ده رطل در دیگ گلی آب ندیده نهند و بالایش نمک شور طل نانخواه سیر طل دارفلفل سه درم نهاده بار دماش بند نموده پنج پاس آتش دهند که خاکستر گردد ربع درم نهار و دهند و عن کنجد نهار تریتی و شیرینی پرهیز **دیگر** انیسون بزشکافته نرم بایند نطرون کمون پاشیده خشک کرده یک مثقال با آب گرم دهند **دیگر** خون حیاری سه مثقال بنخجر دهند **دیگر** یکدانگ عشر ده درم با آب گرم تا یک ماه دهند **دیگر** تخم خربق سفید ماشه بعرق ایر ساعر بسنبل شربت زوفا دهند **دیگر** بایکا کراسینگ در دهن دارند **دیگر** بیوست سبزه درخت هنگ سه رطل چوب کهنه گریل ریزه کرده چهار رطل جزبویه دو عدد قرنفل دو نیم درم در سبوکه زیر او ثقب باشد پر کرده دهن بند نموده دابوته خرد زیر ثقب نصب نموده در زمین حفری کنده سبوراده بند تا بوته در حفر آید پس خوب وجه بند نموده پاچکشتی مانند آوه کلال چیده آتش دهند چون سرد شود بوته جدا کرده گیرند در وعن که در بوته باشد قدر یک سیر در برگ تنبول داده باشند **دیگر** مخی زرد و سبز که بر درخت عشر بود یازده عدد و ظرف گلی کرده گلگت نموده در وه رطل پاچکشتی نهاده آتش دهند چون سرد شود برآرند و سایده قدر پنج در برگ تنبول دهند **دیگر** قرنفل سه درم در شربت خطل پر کرده بنطرف گلی نهاده دهن بند نموده در آتش نهند که خاکستر شود قدر یک ماشه بر برگ تنبول دهند **دیگر** در دیگ گلی نمک شور پر نموده در میانش حمام مذبوح پر نهاده بند کرده آتش دهند که بسوزد پس یک ماشه دهند **دیگر** زرد چوبه سبوق بیشیر عشر تر و خشک نموده یک یا هشت سرخ دهند و نان مرغن خورند **دیگر** گاو نیچه و تنها کوآمیخته سوزد رماوش قدر پنج بر برگ تنبول دهند **دیگر** درخت جوز مائل خشک کرده یا تر زردچوب یا چوبه در چلم نهاده بطور تنها کوشند **دیگر** راک یا تیغ در چلم نهاده بطور تنها کوشند روز اول یک روز دوم سه بار **دیگر** در هر شربت حرمل لعوق بنخبیل لعوق ایر ساعب صنوبر قرص اسقیل یا در اللبن حب هندی حب کنه حب تنکار معجون سنجد آملج انفح حب تخم خوزمائل مصطکی ریوند کبیر ابرباسا بقدر ماش حب بسته حبی هند حب دارفلفل اسبل قدر نخود حب بسته صبح شام حبی دهند حب فنجاح اصل سوس و شربت پرسیاوشان حبوب بسته در دهن دارند حب صعر فلفل آب ادرک قدر فلفل حب بسته صبحی حبی دهند حب کبیر ابرباسا اصل سوسا نیم لعاب بهدانه یک نشاسته یکمیزبات چهار حب بسته در دهن دارند حب توتیای سبز و تنکار یک آب برگ ترب قدر نخود حبوب بسته یکمیزبات یا زیاده با آب دهند قمی مخرج بلغم خوجته و نم معده مزلقه ضیق حب بنخبیل تنکار انگدو نمک سنگ برابر آب برگ سنجد قدر نخود حبوب بسته صبح شام حبی دهند حب صبر دوازده بلیله زرد ریوند هر یک شش رجا یاز عفران عاقرقرحا فلفل بنخبیل هر یک به آب ادرک قدر فلفل حبوب بسته حبی دهند **دیگر** تخم خوزمائل فلفل بنخبیل قابضین حصی البه هر یک یک دا چینی بهار نگی هر یک دو بسایند شربتی بیخ درم **دیگر** روغن مغز تخم بکائین بطور تپال خمیر کرده پهلو زرد شعیر فرو اندیس هر روز قدر سه دانه روغن با برگ تنبول خورند **دیگر** نمک سنگ ده درم در آنجوره گلی کرده تیز عشر پخته دهن بند نموده گلگت خشک کرده حبی آثار پاچکشتی نهاده آتش دهند بعد سرد شدن برآرند شربتی سه تا شش از حب قرنفل تنکار تنها کور ابرآب ادرک حب قدر نخود بسته حبی هند حب بیش ریوند بیش اسود صمغ عربی هر یک در بنخبیل بهر قدر شربت حبوب بند ند و حب صبح و شام هند و بشیخوره ربع یا نصف حب هند لیقمی بسر فه بلغمی حب بیش بیش زنجبیل فلفل چهار درم تنکار بریان بشت درم قرنفل

داچینی عاقرقرحا زعفران هیل هر یک یع درم مجموعه بوزیدان هر یک قدر فلفل حبوب بندق مجبی دبرگ تنبول دهند مزمایه سرشته بلعقی و قوابض بیخی امراض مارده و عرق سرد **حب بیش** میش دو نیم درم تخم چهار رطل سه ساعت جوشانده ابده در آب همین جوشانده تنکار بریان عاقرقرحا هر یک دو نیم درم شنگرف نیم درم فلفل دارفلفل هر یک مثقالی آب ادرک قدر مونگ حبوب بسته مجبی دهند مزمایه سرکه کهنه و نیشکر **حب شفا** تخم مجموعه مثاقیل سه ریوند دو مهن موی مجبل هر یک یک قدر سخو حبوب بندق شرشتی مجبی مزمایه دوماهه و صدع قویه کهنه مایا یابرده دو حمیات مزمنه و نائبه قبل از نوبت دهند سکن و مع قوابض مزمایه شکنجبین بدن پرپاره زنده قوابض مداومت اده بطبیعی ساند قاطع عادت افیون حافظ صحت **حب انزروت** عاقرقرحا دارچینی غارلیقون تربد هر یک دو اگر ده ایارج فیقرا اصل سوس شحم حنظل هر یک هشت انزروت سفیده تاب آب حبوب سازند شرشتی دو تا چهار درم مقوی بلغم از عضای صدر و صدر مزمایه عسر نفس **عرق تومم** تومم صفی مقوی تازه نافلفل دکمنی سحوق تکنیم یا دو آب ده آنار خیر کرده هشت و زدرزمین دفن و هشت عرق کشند شرشتی نیم درم مزمایه ضیق نفس مقوی باه مشتهی قوی جمیع اعضا بازآینده جوان تریاق امراض بارده **عرق بلادر** بلادر یک من سرد کرده لبن بقر شش من بدیع جوشانند جون یک من شیر جذب شود فرود آورده خشک کرده بجرات شوند بعده شیر تازه چهار من قدر سیاه کهنه دوازده من آب قدر حاجت گل دباده دو سیر درتنم مستعمل نافذ و بعد جوش قرنفل جزو به بسباسه دارچینی خولنجان کبابچینی زعفران انداخته بعد دو سه روز فشند یا مقطر کنند برای برص و جذام و جبره و نافصور و قوابض و استسقا دسپیه ضیق نفس و بیوست اطراف و مجمع مفاصل نافع **لعوق حب صنوبر** تخم صنوبر مغز خلنجوزه کتیرا صمغ عربی کتان بریان ایرسا بابیل سه چند شرشتی ده درم منقی سینه و ریه از اخلاط غلیظ و عده مزمایه ضیق و سار امراض بارده سوداویه بلغمیه صدر و ریه **لعوق سلحفات** رماد سلحفات ده قرنفل یک بسل آمیزند دو صبح شام یک ملعقه خورند **لعوق اهبل** اهبل سه قدیک قرنفل بقر نیم لیت کرده حبس مقوم آمیزند مزمایه رو بلغمی تا هفته متواتر و هن **نخور** مزمایه ربو سرفه بلغمی مرقطا سلیخه زعفران برابر بخور قرص ساخته بجمر بریزند دو دش دهن کشند **نخور** مزمایه ربو ساعت زدا و ند گرو سحوق البدیع هن بقر آمیخته قدر دو درم قرص ساخته یکی بخور کنند **شربت رومانا** مغز رومانا خام روغنی تازه طل آب گرم روغنی ترکرده جوشانند سومی ماند صاف کرده عسل طل نبات چهار طل آمیخته قوام کنند مزمایه ضیق و سرفه **شربت نرگس** پیاز نرگس تازه بیخ طل آب گرم روغنی ترکرده بآتش نرم جوشانده صاف نموده قند یا عسل طل آمیخته قوام کنند مزمایه ضیق و سرفه **اطریفل فرسیون** بیخ عناب هر یک بیست عدد فرفیون اصل سوسن وفا اسطوخودوس گل بنفشه هر یک نیم مثقال بیخ منقی بیست بیخ مثقال آب دو من روغنی ترکرده پنج روز نهند صاف کرده عسل صد مثقال صبح دارند و بالا یه کابالا یه آله اسطوخودوس هر یک چند مثقال بادیان کشنیز شماش هر یک دو نیم مثقال سیاه فی فلفل دو مرسائیده بیاز ده مثقال روغن بادام چرب نموده بعسل بسرشند و بعد چهل روز استعمال کنند شربتی مثقالی وقت خواب آب گرم برای نفخ بلوسیه و تلین طبع و ربو بلغمی نافع **قول جوان کوروز** بیخ همراه طلا برای ضیق النفس شیرزن شیر خر مفید قصه مفیق کرده نوشانند شیرخ خورانند شود **فصل سوم در ضیق الصدر** اعضای تنفس اند متحرک شدن نتوانند و در انبساط عصیان ورزند **قول جوان کوروز** لاغر خشک شدن تخم پشت است اگر سبب کثرت جماع باشد عدم تمکن و یا وجود اکل غذا لاغر خود دانا سان صعود انجه مثل رقبا به پیاده نقاره زیرین ریق و در وصف حصه مقوی تغذیه بقی این علامین نمایند بعده خیر خرد مند و تا چهل روز نیکو نوشانند تا فربهی آرد اگر بسبب کثرت ریاضت یا حمل بارگران باشد ظاهر و مجمع شدید در بیست و سینه **علاج** ترک سبب کنند شیر خر نوشند غدیه لطیفه خورانند اگر سبب

کثرت خون باشد که در شخاع ریخته نبض شود و حرارت طبیعی افاسد کند استلای عروق لون جلد مائل بسیاهی علاج فصد کنند و دیگر تدابیر مناسبه نمایند اگر سبب انصباب ماده دیگر در شخاع باشد علاج ادویه که در نزله گذارش بعضوی ریزد نافع بوند بکار برند اگر کافی نباشد بر قط داغ و هیزند خط در هر یک بند اگر بسیار لاغر بود و تاب داغ ندارد فرخره بخیر تند گرم تر کرده بر پای گذارند اگر ایشم نشود عدد مجموعه داری بر بالای پشت سوی زیر دو اصبع فاصله طولی چنبالله مفاصل داشت بفیه مرهم و بولش جوشانده در حاله مورد چه بفیه را خورند صحت شد **فصل چهارم در سعال** حرکت یه ورد یگر آلت نفس است برای دفع ایذا و الم از خود **فائده** اگر لغت رقیق باشد دلالت بر ابتدای نضج کند و اگر در رقت و غلظ معتدل بود و سفید باشد آثار نضج دارد اگر غلیظ کبود و زرد رنگ بی سیاه اخیر بود دلالت بر حرارت دارد نه بر نضج اگر سبب و مزاج گرم مانع ریه باشد حرارت یه عطش و نیم حموضت علامت بد و تعلل در سینه مرقه یابس و حرارت غریزی و از برودت تمکین باید و تقدم حلوس در هوای گرم اکل لطیفه اشربه گرم و شم عطریات گرم **علاج** ما الشعیر با سپغول اشربه بنفشه شربت بنفشه و فرنجمشک قند و شیرشت در دهن دارند چون حل شود دیگر نهند قریب یخ مثقال رب سوس چهار کتیرا لب لوز مقشر بنفشه صمغ عربی هر یک دو قدر با لعاب بسه در دهن دارند صندل کافور تراشه کدو آب برگ کشنیز آب برگ کاهو گلاب بر سینه طلا کنند قیر وطی نفت بر سینه مالند اگر سینه غالب بود عناب بسپستان بما الشعیر جوشانده روغن بادام تخم خربزه تخم کدو تخم خیار تخم خطمی بهدانه صمغ عربی هر یک ده درم آب پنج مثقال روغن بادام یک مثقال صمغ عربی بی هر یک دو قدر با لعاب بسه در دهن دارند صندل بنفشه نیلوفر کافور با دوغ بر سینه طلا کنند **قیر وطی** **اخضر** موم سفید بروغن گل یا روغن بنفشه یا روغن بادام گداخته با آب خیار یا آب کدو و آب برگ خرفه آب برگ کاهو آب برگ کشنیز کف مال کنند **شربت بنفشه مرکب** بنفشه تازه رطل تخم خطمی بهدانه صمغ عربی هر یک ده درم آب پنج رطل روغن بادام سه درم آب بنفشه سه درم آب خیار آب کدو آب برگ خرفه آب برگ کاهو آب برگ کشنیز کف مال کنند **لعوق خشخاش** خشخاش خرفه نشاسته کتیرا صمغ عربی هر یک سه مثقال رب سوس سه مثقال روغن بادام سه درم آب خیار آب خرفه هر یک دو درم فانیذ کتیرا صمغ عربی بنفشه مغز بادام هر یک سه مثقال خشخاش شه مثقالی قندی مثقال لعوق سازند برای سرفه خاری یابس مفید اگر سوده مزاج مادی باشد یعنی خون صفراوی و ریه قابل آید عظم و حرارت نبض حرت و بعد عدم نفث و گاهی نفث قدری سرفه آید **علاج** با سلیق زنند و تقویت مناسب تمکین سازند پس اگر وسواس گذشت بکار برند و اگر وسواس باشد تمکین حرارت باشد تمکین حرارت کند نمایند **قول جوان کوروه** بعد فصد آب برگ کاسنی نوشند نماند و سپر بر یک نهند وقت شب قبل از غذا یا دو آب گرم گذارند اگر سرفه خون آید شیر مقشر چهار اونس آب سه گانه جوشانده نیم قدری مانده آب دو گنبز و دو گانه و آب گل انار نیم چون نفضی ماند مالیده صاف نموده و شیشه نهند و در نیم طل این قدری شکر یا شربت ورد آمیخته صبحی و وقت شب بعد چهار ساعت از غذا دهند تا پانزده روز اگر کافی نبود حب رب سوس دهند و تقیه بر بوند و هلیله کنند اگر بسبب انصباب ماده رقیق گرم از سر به یا شد احساس پیدا کند علق تیز دو تقدم مزکام گرم حرارت دماغ لذع و حرقت دو غدغه در قصبه لزوم سر فه بی نفث و وقت شب عقب خواب شدتا کند و این دلیت اگر زود دی تدارک نکنند فرس شود و احداث سل نماید **علاج** برای منع نزله شربت بنفشه دهند و بطبیخ گوناگون شخاش مغز بادام برگ آس تخم کاهو گل سرخ یا بطبیخ گل سرخ دو خرنوب و نیم عدس ۹ غرغره نمایند اگر غلبه خون بود و مانع نباشد فصد کنند تقه نرم نمایند و بر قفا نخوابند عناب بیست عدد مویز چهل جلد بسپستان

سی عدد انجیر ده عدد بنفشه ده مثقال ایرسا نه مثقال قند شصت مثقال شربت ساخته یک تا شش آب آمیخته دهند طبیخ زوفا نوشند و بعد سه ساعت
مارالشعیر بقند دهند اگر قبض بود بطبیخ عناب پستان هر یک سی عدد بنفشه ایرسا هر یک ده نیلوفر مگاو زبان چهار دم مغز فلوس هفت مثقال تخم بین بیست
مثقال آمیخته دهند کتیرا صمغ عربی مغز بهدانه هر یک یک خشخاش یکنیم ایرسا و قندده حب بسته یا نشاسته کتیرا مغز بادام بنفشه خشخاش کوکنار صمغ عربی
گل ارمنی برابر بلعاب اسپغول حب بسته مدام در دهن دارند خشخاش خورند نوشند گلاب بوبند و بعد حلق را سگل ارمنی گل مختوم هر یک با رتنگ
برسه طلا کنند روغن بیدکه در و کوکنار مع تخم خربش بود بر سر مالند حلوا بروغن بادام حریره سبوس قند عدس صفرت بیض قلیه مرغ اسفناخ کدو خورند
بنجر سندروس قنه زعفران در مینی رسانند یا غل بر سنگ گرم انداخته پیش مبنی دارند شربت بنفشه با آب انار بین دهند اگر اشتداد کند حمام
روند حلق شعر کرده بخرقه درشت سر را بقوت مالند تا پوست سر منقبض شود پس نقاطات را ادنی مندل شدن ندهند تا ماده بدین سو برآید
یا خردل با آب انجیر طلا سازند تا بله آرد یا میان سر داغ دهند تا ماده بریه نریزد و منجر بسل نگردد **قول جوان کوروو** برگ تنبا کو مقنع کنند
تا تی شود او کوا بیند یکتیا یا کین تیلیو دهند اگر کثرت خون باشد فصد نمایند خفقه کنند شیر خشت سه اونس دهند حب کوردی انا خورند و گهو نگهه کهربا
مصطکی گل سرشوی هر یک درم یک عدد صفرت بیض سلوق آمیخته خرقه کتان آلوده بر یا فوخ دهند بعد بست ساعت تبدیل کنند تخصص و تلیش
آفتاب برای سیر رفت مادهٔ مه گداخته بریه ریخت و تخصص از هشت ماه سرفه بسبب نزله داشت و قریب مرگ رسید سه روز کین تیلیو داد ند یازده روز
حب کوردی انا خورانیدند صحت شد اگر بسبب سوء مزاج بارد و سافج ریه باشد رصاصیت لون بر دسینه قلت عطش و انتفاع از هوای گرم و تقدم
جلوس در هوای بارد و اکل اشیای بارده **علاج** اگر از امور خارجیه چون وصول هوای سرد و برف و شرب آب بارد باشد ازاله سبب کنند پس حتی الامکان
حبس دم کنند که فوراً ریه اگر مرطوب باشد چون استفراغات فرط و مانند آن بطبیخ انجیر مویز اصل سوس گلقند عسل آمیخته دهند و از هویدان
خردل بریان کتان حلبه جو سنوبر شوق بادام کمتیرا آلو قند لعوق کنند عوض آب از اصل نوشند انجیر مایس بادام مغز ند روغن نرگس روغن بابونج مع مم روغن
در سینه مانند اگر نرم بود در سینه عسل آمیخته اندکی در دهن دارند بگیرند روغن بلسان هر یکدرم آمیخته دهند مخ اترب طیور بری مرغ گوسفند نخود آب بادوبه گرم بریه
گندم بقند روغن بادام خورند و از اشیای بارد و هوای سرد پرهیز نمایند اگر سبب نزول ماده بارد از سر ریه باشد تقدم مرکاهل سینه احساس برود صدر خروج مادهٔ
لزج بسهولت شود **علاج** برای تنضیج مادهٔ طبیخ روفای کبیر با طبیخ انجیر حلبه اصل سوس نرفا عسل دهند اگر در سینه حرارت باشد ایرسا سپستان شعیر تشنه خوشانده
تر بین روغن بادام آمیخته دهند نخود و حلوا پخته کشک شعیر قدری با ویان جوشانده نوشند تخم مرغ طیور بری خرفه با رپینی فلفل خورند عوض آب با اصل نوشند و فاپودینه
ایرسا خردل قرد مانا فلفل تخم انجیر انیسون برابر عسل آمیخته دهند که منقی سینه و منضج مادهٔ غلیظه است ب سوس پنج فلفل قرد مانا مغز بادام هر یک دو انگذ یک عسل
حب بسته دهند که منقی مادهٔ غلیظه است اگر مرفه بشب بیخ و بره سیه کنند برابر انیسون قدری حب بسته وقت شب در دهن دارند با ویان ب سوس هر یک دو
مغز بادام سه کتان فلفل هر یک پنج مانبات یازده بلعاب حبه ساخته مدام در دهن دارند **طبیخ روفای کبیر** انجیر زرده عدد تخم مویز حلبه نوفا اصل سوس
هر یک ده درم ایرسا بیخ کرنس خیاویان تخم کرفس با ویان تخم انجیر فوتنج فراسیون هر یک پنج درم ریسا وشان هفت درم آب سه رطل جوشانند سوی
ماند صاف کنند شربتی سکر و قبیه بری نه گتیرا لطوبت و ریو و اخلاط غلیظه سینه و لفت المدة **قول جوان کوروو** اگر ماده کثیره بود فصد کنند

پس او و پیچیده و بندند اگر رقیق باشد کانجی برنج بعد هشت ساعت و بنفشه شربت گل لاله شربت کو دیون انفع و برای تقیه نیشت سه اونس بروغن مرغ
آمیخته یا شربت امرود طبیخ پیتوال و بهندو بعد تنقیه لازم است بوگو گرد همراه نبات لازم است بلعاب طبیخ صندل و دو بهندو اگر سبب طوبت یا مسینه باشد و اینشیا
و مرطوبین نافع کثرت خروج بلغم سرفه خرخره سینه خاصه در خواب و بعد انتباه و اجتماع بلغم در حلق **علاج** برای فتح ماده طبیخ زوفا و بهندو بعد تنقیه
بقی و اسهالی نمایند بعد تنقیه زراوند اگر و فلفل مقرر ادام و اجتناب از اشیای بلغمی بسالسه خردل هر یک دو مثقال آمیخته یک یا دو مثقال و بهندو اگر سبب قوام شد نرم
نوم باشد حب مسیعه در دهن دارند حمام مقرر و ریاضت قبل از غذا کنند کباب قلیه یا بسوخواب خورند از مرق چرب فواکه و غیره پرهیز نمایند گاه گاه از سر بالا شنا
در سیر گرد آید روغن حب سنبو بریا روغن بادام یا مرباهای بنفشه انجیر خرما مویز خورند شمع روغن نرگس و روغن بوسن گداخته بر سینه مالند و دود کنند مسیعه در دهن
گیرند مجون سعال قدر جوز بهندو شربت بنفشه بنوشند کبوتر درماج خورند **حب مسیعه** مرکبه مسیعه هر یک یک انیون نمکی قدر نخود حب بهندو شربتی تا دو حب
اگر عنفران و روغن بلسان هر یک نیم افزایند قوی تر گردد **حب مسیعه از جالینوس** ب سوس و مسیعه یک عنفران انیون هر یک نیم مخر انگوبی قدر نخود
حب بندند دگاهی کنند نیم می افزایند دگاهی بمویز منقی حب می بندند **مجون سعال** مغز چلغوزه سه مغز شق پنج لب لوز مقشر کتان هر یک دو
فانید برابر همه طیار کنند **قول جوان کوروه** شکر نیم مثل آبش نرم جوشانده یک قاشق بفرق دو دو ساعت داده باشند نوم
بپیچ گرده و نبه سائیده بر کفل پاضماد کنند اگر کافی نبود طبیخ انیسون و فاکشش و بهندو حاشا بالعسل جوشانده نوشند بعده قرص غاریقون کنند م
و بهندو اگر سبب یبوست و حرارت ریه باشد وقت حرکت در جوع عطش آورد یا حمام طلب و اکل مرطبات تسکین بالفرق نفع عدم نفث نزال سرعت تو تر نبض عطش و گاهی جمی همراه یبوست اگر
مشتد شود و حرارت غالب گردد بدق می انجامد و درین مرد فرض است تفریق عوض **علاج** شربت بنفشه و روغن بادام و بهندو بعد تنقیه شربت بنفشه و روغن بادام بالشعیر کرده و عناب سپستان بنفشه و روغن بادام بالشعیر و شربت بنفشه
اعاب بزوال گلاب آب خیار تقدیر و بهندو حب سنبو مثال و همراه قرص غاریقون و روغن بادام و مغز مغز تخم کدو و مغز سفید کتیرا ساخته سینه را لذاذ مقدمین و روغن بادام چرب را بنابر تلیین
نیمگرم غسل کنند و در آبزن مرطب نشینند و در آب شربت بگیرند اسهال اندازند صمغ عربی با آب گداخته و روغن بادام بآمیخته نوشند چون غلیظ شود دلعوق کنند و روغن
بادام بلعاب اسپغول آمیخته و بهندو حریره از سبوس و روغن بادام قند و فالوده از خشخاش و روغن بادام و قند ساخته شیر چوشیده مرغ فربه فرج پاچه گوسفند مغز بادام
قطف خیار و قثا مرغ صفرت بیض نیم پخت خورند اگر حمی باشد نسکنند و محموم نهند اگر سبب یبوست صفرا باشد عظم نفس و نبض حرارت عطش خروج متعفن تلخ زرد
علاج فصد کنند شربت نارنج شربت بنفشه خمیره بنفشه لعوق اعابات کشک شعیر لعاب اسپغول بقند و بهندو صندل بعرق بید مشک بر سینه طلا کنند دوم
بروغن مغز تخم کدو و روغن بادام گداخته بر صدر مالند حریره بسبوس خورند اگر سبب یبوست باشد سوداباشد سوداوی گردد سبب بلغم و دیگر آثار سودا **علاج** تنقیه سودا
کنند حریره بسبوس بقند ساخته و بهندو خواب کم مرغ و گوسفند خورند اگر سبب خشونت ریه باشد لزوم وصول دود غبار سینه قوی **علاج** سودا دلعوقات
مرطبه و بهندو حبوب مرطبه در دهن دارند ادویان مرطبه تجرع کنند دود گلو مالند نان و مقدد چرب کنند باقی تدبیر سوء مزاج حار سابق نمایند اگر سبب حرارت
قلبیه ریه باشد که بعد حمی شود حرارت اندوه و تسکین هوای بارد **علاج** فصد کنند عناب سپستان بنفشه شربت کرده و بهندو شربت بنفشه شکر بنفشه نوشانند کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو و مغز بادام رب بسته در دهن دارند لعاب بهدانه و بهندو مرغ هفتاد خورند و از غذیه ترش شور صعبه کثرت تکلم و جماع
پرهیز نمایند اگر سبب برد و میبس قلبیه ریه باشد در سرما اکثر شود و از حمام و هوای گرم و آب گرم ساکن شود **علاج** انجیر مویز سپستان لریسا قند شربت کرده

کثیرا صمغ بی الوکتان مقلو هریک دو قند هشت حب بسته در دهن دارند حریره سبوس لهم حمام کمک نخود آب پدار پس فستق انجیر نورسند شیرین نوشند
از آب دهنایی بار دیه پرهیز ند اگر بسبب بر دو رطوبت قصبه ریه باشد کثرت لعاب بحد صوت احساس خشونت **علاج** بطیخ بادیان بسوس عسل یا بطیخ ایرسا
عسل غرغره کنند حریره سبوس عسل و غن بادام دهند مرباهی بتخیل خورند اگر مزمن شود مارالاصول دهند فندق بقند و عسل یا شونیز بعسل لعق کنند نخود آب
حمام کمک بادویه گرم خورند اگر بسبب جراحت یا ورم قصبه باریه یا صدر باشد یا ورم جنب سینه و همایکه میان دل و ریه ست یا ورم کبد و طحال یا ورم حلقوم
باشد داین هر دو نفث الدم و سل ذوات الصدر و ذوات الریه ذوات الجنب و رسام ذوات الکبد و ورم طحال گفته شوند و ورم حلقوم و خناق گذشت
اگر بسبب بثورش باشد سبب دخون صفرا و یست سرعت نبض حرارت بول دفع از ریه **علاج** قیفال زنند حجامت کنند تقیه صفرا آب ترمندی
آلو شیرشت مغز فلوس نمایند شربت زوفا شربت بنفشه دهند کتیرا صمغ عربی لعاب بهدانه لعاب خطمی نبات لعق کنند لعاب اسپغول بقند دهند حریره از
سبوس گندم قند و غن بادام ساخته صفرت بیض نیمبرشت خورند و آب سرد و اشیای ترش پرهیز دباقی تدبیر بثور حلق کنند اگر بسبب شرکت معده باشد
اشتداد سر فروقت استلا و سکونش عند خلو **علاج** تقیه معده بقی دو اسهال کنند شربت زوفا شربت بنفشه دهند **شربت زوفا** بادیان تخم کرفس هر یک
پنجدرم مویز سی درم زوفا نیم قدم حلبه چهار درم تخم خطمی اصل سوس از یر سا هر یک سه درم پر سیاوشان شش درم انجیره عدد دگلقند طل نبات دو رطل طبخ
کنند شربتی دوتا یازده درم مزیه ضیق و سر فه کهن سینه منضج بلغم غلیظ مجاری نفس **فائده** در سعال یابس مابین کتفین جائیکه دست مرفق سد چهار انگشت
حلق گذارند دخون حب قوت گیرند بعد دو سه روز فصل گردد و رطوبت بعسل آمیخته و هند یا زد و چوب و آتش پخته بتک خورند **انتباه** در هر سر فه که بلغم غلیظ
پخته دفع بیشود در اندک یا ایام ند کنند بلکه شربت زوفا شربت بنفشه دهند تا دفع شود و چون بینند که اده کم شد حب سعال دهند اگر غلیظ بیخون باشد حمل
زنند تا مشیر بسل ذوات الریه نگردد و ماده سر فه هر چند کم بلغم باشد کمتر ست که آن بلغم بی حدت بود پس اصلاح او بشر تهاد عرتا چون نیلوفر غیره نمایند دو
سر فا شد سد اطراف بقوت انفع و اگر داد ن مسهل ضرور بود طبخ مسهله دهند **قول جالینوس** اگر نفث غلیظ بر آید بقوه دبخ زوفا تلطیف او کنند اگر قیح
بر آید به نشاسته آرد صمغ تغلیظ نمایند اگر لزج بر آید بکمثین و اشیای حریفه اصلاح او سازند و اگر کثیر بر آید حتی که باعث ضعف شود تقیه تن مسهل کنند
اگر سبب قرحه غده در قصبه ریه باشد بداند که ماده از دماغ میریزد و اگر مع نفث بود بداند که ماده منصب بقیقست کسی اکه سعال از تکلم یا قطع دهن غلبه کند
بداند که مرض از دخل نیست بلکه بسبب خشونت قصبه ریه یا ورم است که باد رسیده و گفته اگر مرض از چیز منوم ثقل سینه و ضیق نفس پدید آید دا گر چیزی
برای تقیه دهند سر فا فزاید پس باید که اشیای منوم مانع سعال را باشیای ملطفه و مخرجه ماده بآسانی مرکب کرده بکار برند **قول سیودی** اگر سرفه شد
بود بحدی که گویند که مجیر بفقره دوم زیر عنق هنند و شیر دهند ساکن شود **قول ثابت** اکل انجیر با بیل و بادام مزیله سعال مزمن است اغذیه ترش
مانع عفص شود مضر سعال اند **قول الازر و بیر** روغن تخم شبجم دو یا چهار درم دهند او کوا نیده تهیو کتابس بر صدر ضماد کنند غیر تند یک گیلاس آتش دهند
چون شعله بایستد قدری نمک آمیخته نوشند که مزیله سر فه مزمنست قرنبات برابر اصل سوس قدری کتیرا بسته شود آمیخته قدر نخود صبحها ی حب بدستور صبح
شام یک بطیخ با نسه دهند نمک تنبا کو مکیز در برگ تنبول دهند بطیخ جاسی نوشند بیزوار تیکو مینزل سعال را بالسمکو بیتی بهر وزنی حب دنیو ریسا بس
حب پچیه کاس نیکو اس حب سبیری حب بیتو ائیس حب دمی ایه تو راکی حب یا را لوتسی دیا مشک شربت وفا شربت اصل سوس شربت دمی الاروشو

شربت دی اوئیکا شربت الطی شربت خشخاش عرق بیدمشک عرق سیب عرق کاسنی عصارة الکاسنی با عصارة انیسون فلوریزوین قرص خشخاش
لعوق سرفه لعوق سانو نیشتر نی نالادس دی ویناس طبیخ توتی طبیخ دی تالایا عرق توتی با العسل مفرد انیسه مفید اند هر کدام مناسب حال باشد دهند **قول**
جوان کور و وشخصی از سه سال سر فرو هشت تار تر و ابتیکو شش دانه داوند در قی یک یزه سنگ برآمد و صحت شد **شخصی** عظم بلع کرد از همان وقت سرفه
پیدا شد چون عظم برآمد صحت یافت **دوا** تریاق کبیر یک ترسه بالعسل دهند **دیگر** معجون ترس دو ثلث درمی بجمر ممزوج در اول شب دهند **دیگر** دوا الجامع
یک سرخ لعوق بادیان بگیرد وقت خواب دهند **دیگر** وخش بلسان دهند **دیگر** شربت فرادوس دحمتا لعوق حب صنوبر لعوق زوفا لعوق خشخاش النفع
دیگر کاکرا سینگبی یا دارچینی یا صمغ عربی یا صمغ چینی دو دهن دارند **دیگر** کتیرا بالعسل آمیخته دارند **دیگر** حرف بالعسل آمیخته یا خرد ال العسل آمیخته یا ندیر بند
بمجمر آمیخته یا فلفل نیل حمار یا برسایه یا کتان بدو چند عسل آمیخته یا تقل درم دهند **دیگر** فل نوشند **دیگر** مصطکی خورند **دیگر** قصب الزیره بمجمر پخته دود
در حلق کشند **دیگر** گاو زبان بمار العسل جوشانده یا گندم شتی در آب جوشانده یا پر سیاوشان اهل سوس هر یکدرم نشاسته ربع درم ارسیا اسکو پلو عسل
درم جوشانده یا پوست ببول قند سیاه هر یک نیم طل نانخواه نمک هر یک ده درم جوشانده یا اصل سوس بنفشه بهدانه هر یک و درم میل شیره بنفشه یا خیره
خشخاش هر یک نیدرم قرنفل سه عدد نبات پنج درم آب نیم طل جوشانده یا پر سیاوشان و بهکدلو بوزه فارابع درم اصل سوس نیدرم خبه درم نبات دو درم
آب بیست درم جوشانده یا اصل سوس پر سیاوشان هر یک نیدرم روغادار چینی هر یک یک نیم ماشه بهدانه ربع درم نبات دو نیدرم جوشانده یا آب سا
خولنجان هر یک ربع درم مرتخظلی اصل سوس پر سیاوشان هر یک درم روغانیدرم عنفران دو دانه قرنفل سه عدد عسل دو نیدرم آب نیم طل جوشانده
یا بنفشه بهدانه پر سیاوشان هر یک نیدرم اصل سوس درم کشنیز دو درم آب نیم طل جوشانده یا پوست درخت کنار سه روز تر کرده خشک نموده ده درم بدار
جوشانده صاف نموده نوشند **دیگر** برگ نو رسته عشر یا برگ تنبول مع مصاله در موسم سرما روز اول یک فرد دوم یک نیم خورند و هر روز نیم برگ افزایند تا بیست برگ
رسد پس تا چهل روز سه برگ خورده باشند و از ترشی بادی و شیر پرهیز نمایند مرایسه رفیق **دیگر** شبنم در خرقه پیچیده گل حکمت کرده در تنور پخته آبش فشرده تنها
یا ببنات نیگرم نوشند **دیگر** گل عشر ناشگفته درم نانخواه قند سیاه هر یک نیدرم سایده آمیخته سایه خشک کرده نهار یک کف دهند فریسر فرده تولیخ
ریحی و امراض سینه و شکم **دیگر** بارکتائی پرچه پرچه کرده نمک آلوده خورند مرفریسر فرکننده و ملغم سینه لیقی **دیگر** ماهی صغیر چهار اونس نمک دو اونده درم شخاش سه درم
در سبوکرده گل حکمت نموده سوزند شربتی دو تا چهار حبه **دیگر** نمک سنگ هر قدر که خواهند بدو سه قرنفل بروغن گاو بریان کنند و قدری ازین نمک در دهن دارند
نور افشنه دهد **دیگر** پوست بیخ انار پنج مثاقیل با یازده عدد فلفل گرد سایده با بگرم دهند **دیگر** پاکسوندی بریان کرده خورند فریسر فرالبس **دیگر** نمک اردسه درم
کتیرا صمغ عربی اهل سوس هر یک درم سایده دهند **دیگر** طبیخ آلو نوشند **دیگر** انیسون قدر کرسنه خورند **دیگر** یاد محرق بعسل آمیخته ربع یا سه درم دهند **دیگر**
نبات بسکر گاو آمیخته چهارده روز خورند **دیگر** دارچینی دو عسل شش آمیخته سه درم صبح شام دهند **دیگر** انگبد بصفرت بعض آمیخته خورند مرتب پخته خورند مرفریسر فرکنند
حب عاقرقرحا فلفل پوست انار تخم کرنس برگ بالنسبه بیخ کتائی پوست ببول نمک سنگ فلی مع عجمین هر یک یک انیسون نیم آب ادرک قدر نخود جوبوسته
در دهن دارند و آب بلع کنند مرفریسر فه بارد و طب **حب** کل عشر تازه ناشگفته فلفل برابر قدر نخود جوبوسته صبح شام دو دو دهند اگر نمک سنگ افزایند بهتر
مشتی هم **حب** فلفل گل ارمنی هر یک سه کتان بخشخاش سیاه هر یک پنج کتیرا صمغ عربی هر یک چهار نشاسته برگ ده سه رب سوس مقرر بادام مقرر بهدانه هر یک

شش افیون یک نبات دوازده قدر نبق صحرائی جوب بسته و دو دهن دارند حب بزر البنج اصفی خشخاش اسپغول تخم کاهو جوب سوس نشاسته صمغ عربی
رایند کتیرا هر یک مثقالی زعفران چهار اسکرو بلوافیون چ ونیم قدر نخود کابلی جوب بندند صبح شام دوحب بعرق بادیان دهند مزیله کانواع سر زله حب
فلفلین زنجبیل عاقرقرحا کارمشوی افیون برابر باب حب بندند برای طفل قدر جاورس برای بزرگ قدر ماش حب صبر دوازده ریو ند نشش هلیله کابلی
مربر یک چهار زعفران عاقرقرحا قرنفل زنجبیل هر یک سه باب ادرک قدر فلفل جوب بندند شربتی دو حب و طفل یک مزیله ضیق نفس هم حب نشاسته چهار افیون
یک باب قدر فلفل حب بندند برای امراض صدر و دماغ انفع حب نشاسته صمغ عربی افیون ر ب سوس خشخاش برابر بلیاب بیدانه قدر نخود جوب بندند
مزیله سر فه اطفال که از شدت او قی کنند و شب بعسر خواب آید حب بزر بنفشی نبات هر یک شش فلفلین هر یک یک قدر کتیرا صحرائی حب بسته صبح شام دو حب
نهند یا چهی صبح و چهی وقت دوپهر و چهی وقت شام بعد غذا خورند و خوابند و بعد آن آب نتوشند مزیله سر فه بلغمی حب جوکها ر یک فلفل دو دار فلفل سه
انار دانه چهار قدر نخود جوب بسته صبح شام دو دهن دارند اگر عوض انار دانه پوست انار بایلیله کنند بهتر حب صدف محرق باب ادرک قدر نخود جوب بسته دهند
حب شخاش فلفل نخود بریان مقشر برابر باب ادرک جوب بندند حب آمله دار فلفل زنجبیل برابر عسل قدر نبق جوب بسته صبح شام دهند حب اصل سوس
زعفران صمغ عربی نبات برابر مشک قدری بشکر مقوم قدر نخود جوب بسته دو دهن دارند حب اشخار اشخار نمک سنگ سنبل فلفل دار فلفل برابر قدر فلفل
جوب بندند شربتی یک تا سه حب در برگ تنبول مزیله سر فه مزمن حب اشخار اشخار فلفل نخود بریان پوست انار زنجبیل هر یک دو نمک سنگ یک
باب ادرک جوب بندند حب افیون ر ب سوس صمغ عربی هر یک پنج مثقال نبات ده مثقال سائیده افیون بیست حب باب جلکرده آمیخته جوب قدر دوازده حبه
بندند دو دهن دارند برای سر فه یابس که بلغم غلیظ شود و دایذ اکثیر باشد انفع حب سعال نشاسته یک صمغ عربی دو ر ب سوس سه فلفل شش آب نبات الصیر
شش ساعت حل کرده قدر نبق و شتی جوب بسته صبح شام یک یک دو دهن دارند مزیله سر فه بلغمی دو سه و زحب برگ نرم اروسه پنج فلفل یکنیم نمک سنگ
یک قدر نخود جوب بسته صبح شام یک یک خورند حب زاج یک آب ادرک چهار قدر نخود حب بسته صبح شام یک یک دو مزیله بواسیر طبیخ بیخ کنائی
برآورده قطعه قطعه کرده یک طل آب جوشانده چون یک پیاله بماند صاف کرده نوشند سه بیخ بال انواع دریاپوه پشم رنگین بسته در دست سعول نهند مذیده شود
حب سعال طباشیر صمغ عربی ر ب سوس کتیرا اگل بنفشه دا یعنی نشاسته مغز بهدانه یا موینقی هر یک یک نبات چهار بعرق گاو زبان حب سازند گزبنگ
یا ند فیون یک افزایند حب سعال ر ب سوس پنج فلفل قرنفل مغز بادام مغز انگزد هر یک دو بهار العسل جوب بندند مزیله سر فه کهان خواب باشد حب تنکار
تنکار بریان تنکار خام هر یک یک فلفل دو باب نبات الصیر قدر نخود جوب بندند شربتی سه تا پنج حب صبح مزیله سر فه بلغمی حب تنکار تنکار خام تنکار بریان
فلفل هر یک یک باب سوس مغز بهدانه هر یک دو باب نبات الصیر شش ساعت حل کرده قدر نخود جوب بندند و در روز سه حب و در شب سه حب یکی بعد
دیگری در دهن نهند و طفل را یک بیشتر مضعه دهند حب تنکار دار فلفل در خرقه پیچیده زیر ریگ گرم ساعتی گذاشته برآورده بدست الذکه اتنای
او چه انشود دانه مذکور تنکار بریان خولنجان هر یک سه عاقرقرحا یکنیم فلفل گرد شش آب نبات الصیر چهار روز حل کرده قدر نخود جوب بندند شربتی تا
دو حب مزیله سر فه بلغمی و بلغمی حب تنباکو دار فلفل تنباکو سوختی هر یک یک سوینقی دو قدر فلفل جوب بندند صبح شام یک یک دهند
مزیله سر فه بلغمی حب تنباکو تنباکو برگ عناب گلاب هر یک سبع طل شب تر کرده صبح سائیده جوب بندند بعد فلفل جوز بویه هر یک ده درم عنبران

قاقلیتین هر یک پنجدرم بسپاسه دو نیمدرم مشک دو درم عنبر نیمدرم حب بندقی کوچک او دو سیر سلوسائیده قدر ماش حب بندند و همراه برگ تنبول خورند
باشند مزیله سرفه و ضیق و نزله و وجع اعضا و شکم و جگر و امراض بارده بلغمی و سوداوی مقوی باه و شهوت باضم حب هندی جوکهای کینه فلفل سه
دانگ فلفل شش انار دانه دو درجه تخم سیاه بیست چهار حب بندند مزیله ضیق و سرفه دانگ حب بندق بریان بیدمشک دو درم عنبر غالیه یک درم
هر یک سه اصل سوس شحم حنظل ا یارج فیقرا از هر دوا هر یک دو درم آب جوب بندند شربتی مقوی باه اصل سوس مزیله سرفه کهنه و ربو و امراض سینه حب
کتمه دارچینی قرنفل فلفل لوبیا هر یک یک کتمه سفید چهار بلیله هر یک پنج بیست جوز بوا سه حب بندند مزیله سرفه بلغمی و ضیق حب قرقوشک
یکینه عنبر سه کرما بسد هر یک شش لب لوز مقشر نشاسته عود مروارید یاقوت هر یک دانه دوازده حب سوس صمغ عربی بیخ بنفشه نبات افیون هر یک چهار
بگلاب قدر انگشت جوب بندند مزیله سرفه و نزله مقوی اعضای رئیسه و باه و معده مسک حریره مزیله سرفه و خشک کردن رطوبات زائده و رفع ضعف
آرد و نشاسته باعث هلاک اطفال و بزرگ نماید اصل سوس دو نیمدرم کوکنار دو درم سپستان سی عدد آب سه طل شب تر کرده بپزند چهار یک ماند صاف
نموده نشاسته دو درم شکر ده درم آمیخته مثل حریره پخته بخیبل درم انداخته نوشند تا سه روز دوا عن گوگرد کوکنار دو گرم آملهٔ سارج طل بوا دو گاه دانگ
انگ انداخته یکصد درشت ساعت حل کرده جوب بسته و شیشه آشی پزند و چکانند شربتی دو مثقال بنوشند هر دو وقت دهند و از تشنگی باد
پیچ نمدرا برای سرفه و ضیق انفع طبایع مسهله عناب بیستان هر یک سی عدد اصل سوس ده درم آب سه طل جوشانند سی ماند بنفشه ده درم انداخته جوشانیده
داده قرقرا گرفته بخیبل بیست درم مغز فلوس ده درم آمیخته دهند اگر خواهند وقت جوش تر بدیک یا سه درم گاو زبان دو درم افزایند طبایع اصل سوس
اصل سوس شش اوشن شش کینه اوشن شش طل پنج سوی پزند صاف نموده بکار برند الیشر افیونی افیون فلوریزوین هر یک اسکرز پلیکا فرش اسکرز پلیکا فرش
خمر چهار باره هفتاد و دو اوشن روغن بی تر کرده صاف کنند شربتی بیست تا چهل قطره برای سرفه اشتد که به خطه آید انفع بخور زاوند بیخ بنفشه بدیا بزیخ
بابونه تخم بقر آمیخته بادق ساخته بخور هر بیدو درو دهن گیرد برای سرفه زمستان وقت منعقد انفع قرص خشخاش خشخاش تخم کدو مغز تخم خیار
بزرالبنج هر یک سی کتیرا صمغ عربی نشاسته هر یک دو مثقال قرص سازند شربتی سه درم شربت فشخاش برای سرفه حاره و ضیق نفس و سل و نفث
زرد و رقیق و صدع یابس و نزله نافع دیاقوذا قنه خشخاش سفید تیغ زده دو مثقال تخم سی عدد گل بنفشه نیلوفر گاو زبان گل گاو زبان هر یک سه مثقال اصل سوس
پنج مثقال سپستان عناب هر یک ده عدد جوشانده صاف کرده نبات پنجاه مثقال قوام کنند شربتی دو درم برای امراض صدر و ریه نافع سفوف
هندی نبات سی دو طباشیر شانزده دارچینی هشت افلفل چهار شربتی یک تا دو درم و بعضی قاقلیتین ده افزوده مقوی معده شهوتی و برای حمیات خفی و فرد
مزمن مفید شربت تربجبین و شربت مبارک دو دو ا لهند عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد اصل سوس خشخاش ابهین خیریه بنفشه بادام
هر یک دو درم حب لاکس کتیرا هر یک پنجدرم شعیر تقشر زده تخم خطمی سفید هفتدرم پرسیاوشان سه درم تربجبین نه درم آب یکسیر شب تر کرده جوشانند سی ماند
صاف کرده تربجبین خیریه بنفشه آمیخته باز صاف نموده آتش زند قوام کنند وزند قوام مغض آمیزند بعد قوام سرد کرده در شیشه کنند شربتی صبح شام چهار درم
یا الشعیر برای سل قوق و سلول و سرفه و نفث الدم و نفث الدم و قبض طبع نافع شربت عنب عنب شیرین آب شسته شیره گرفته پزند سی ماند نبات پنجاه
شیره خام آمیخته قوام کنند و کلف برداشته بر آتش فرو نشیند هم مفید شربت اعجاز عناب بیست عدد سپستان شصت عدد تخم خطمی تخم خبازی اصل سوس

گل بنفشه نیلوفر هر یک هفت درم بهدانه چندر مرگ رو سه رطل جوشانده صاف کرده نبات دو رطل آمیخته قوام نموده کیتر اصمغ عربی هر یک سه درم ساییده
آمیزند مزیله انواع سرفه یابس و رطب و حمی حق **جوارش جالینوس** سنبل قاقله سلیخه دارچینی خولنجان قرنفل سعد زنجبیل مورد فلفل دارفلفل قسط بحری عود
بلسان اسارون قصب الزیره عنفران هر یک دو مثقال کوفته قند بر ابر همه عسل دو چندان دو تا سه مثقال قبل یا بعد غذا مقوی اعضای باه طیب دهن کاسر ریاح
ذیقه کثرت بول کرازیره دوشانه باشد وسعال ربوی و یرقان صرع قولنج و هیضه و تشنج و حمیات حافظ سیاهی سود اگر بیست روز مداومت کنند از امراض مذکوره ایمن مانند
لعوق ایرسا و لعوق وفا ایرسا وفا هر یک بیست درم آب سه رطل نیم سوی ماند صاف کرده یک طل قند قوام کنند شربتی ده درم صبح شام منعی
صدر و ریه از اخلاط فاسده و برای امراض یلغمی سینه و سرفه کهنه و ضیق نفس نافع **لعوق بادام** مغز بادام مقشر تخم کدو هر یک پنج صمغ عربی کیتر انشاسته ربوسل
به هر یک ده نبات بیست مایده بروغن بادام حریب کرده بگلاب آمیزند برای سرفه و خشونت حلق و خنجره نافع **لعوق تخم** تخم خربزه مقشر مغز بادام مقشر هر یک چهل مغز خرما
مداوم شود یک من عسل قوام کنند شربتی تا پنج درم تریاق سموم مبارده مقوی باه محلون مزید سر فه یلغمی **مربای بادام** مغز بادام مقشر عسل جوشانده دو اند بدیا چیلو ند
عسل و گلقند افتد چوشی داده دارند مزیله سرفه و خشونت سینه **معجون وفا معجون زراوند** سوس وفا پرسیاوشان هر یک ده ایسات تخم خربزه قرد مانا
دارفلفل زراوند گرد و حروف مغز بادام تلخ هر یک پنج عسل دو چندان همه شربتی تا دو درم هر طبیخ نوفا دو نخود حروف نیست و قرد مانا فلفل هر یک دو نوشته باقی بدستور
مزیله عمیق و سرفه یلغمی خرج اخلاط غلیظه و مدره سینه **فصل پنجم در نفث الدم** گر از لثه و عمور آید به تراق آمیخته بغیر سرفه برآید **علاج** بطبیخ آس گلنار خفض الج
یا سماق آب انار آب غوره گلاب مضمضه کنند اگر درین موضع جرح باشد کند ردم الاخوین و ورد تمامیکند از مانع هبوط بگلاب جوشانده مضمضه سازند و دهن دارند
اگر بسبب حلق باشد تدبیرش گفته شد **قول جوان کوروی** خفی نفث الدم بود هیچ تدبیر کردند سود نکرد و تنها کوسحق در دهن اندافتد دو دو آرد با قاقلسا
دارند عظیم آدم مرده در گلو بستند و تدبیر اخراج علق نمودند چون علق برآمد نفث الدم رفع گردید اگر از لثه است و کام آید بوا سطه نزول از سر حرمت و به تبا ریق پیش تر بیفتد
سر از خروج آن قبل خروج تسفل در سر پیدا باشد و به تخنج برآید و درین خطر نیست **علاج** قیفال زنند و پس مرهم کیفین حجامت کنند طبیخ کزنا مانع بوست انار عصاره سیکنجبین
برگ آس یابرب به غوره آب توت آب انار آب سماق آب برگ خرفه غرغره کنند گل ارمنی صندل بگلاب سر کرده بر سر طلا نمایند اما اگر گرفت
خون نباشد فصد موقوف دارند فقط دیگر تدبیر بکار برند اگر از خنجره و قصبه ریه آید سبب او وقوع ضربه قطع بسینه و سر گردن یا سیه قوی یا قی مفرط یا تشنج
تعلیف یا غلبه غضب مدخل کدام یک از اسباب بالا بود عروق خنجره و قصبه را منصدع و منقطع پیدا آید پس اگر خنجره آید خون ناب بیندو اند ک و به تخنج برآید نیز سر فه و اگر از قصبه آید
خون اندک کف ناک با موج و بسر فه و اندک تخنج برآید و جراحت قصبه اگر در غشای روی دهی باشد کشک شیر آب با تنگ آب بزر فه کند و لعاب اسپغول طباشیر گل ارمنی و غیره
چهار کیتر او و تخم گل ارمنی چنج طباب بهدانه قرص بسته در دهن دارند اگر حرارت باشد کشک شیر آب با تنگ آب بزر فه کند و لعاب اسپغول طباشیر گل ارمنی و غیره
دهند تقلیل غذا نمایند مرغ صفرت بیض اسفناج و غیره خورند و از سیصه و کثرت تکلم پرهیز **قول جوان کوروی** فصد کنند ریوند قرص که با هر یک نیم درم
شربت ورد یا بس و بنفشه آمیخته دهند پنج درم بابادیان ریوند هر یک نیم درم بیان خام و دو عدد آمیخته و هند زنجبیل نیم درم عرق با تنگ دهند
بیاض بیض با سینه و نیست مالیده بالایش نرگل بقدر مسحوق پاشیده بندند او کوا نیتو عالبه بر صدر ظهر و موضع هر ضه نهاد کنند چند بار اگر سبب اکل اغذیه
گرم باشد او دنیه بره و بخمره دهند پاچه بقدر خورند تا چهار ماه اگر از ریه آید سبب او یا خنه بسقطه یا صیحه قوی یا ورم حار یا سوء مزاج گرم یا سوء مزاج سرد که سبب قبض

بعض عروق رابشگافند یا بادهٔ صفراوی حاد مالح که بریه ریزد و عروق آن را متاکل سازد خون احمر ناصع کف دار بغیر وجع بسر فرس اگر ازحجم ریه آید کم تنگ تنفس بود اگرچه سرفه اشد بود امادر ونه کند و اگر از تاکل عروق باشد تنفس قلیل الحرمت بود و در ابتدا اندک اندک آید پس روز بروز بسبب زیادتی تاکل از دیاد تنگ تنفس عروق باشد شدید الحرمت قلیل الزبد بود و دفعتاً برآید اگر بسبب عدت دم تریاق شد تقدم و سبب تیز کننده خون چون اکل اشیای ملحه ماره گواه باشد اگر آتشی خون ریه ریش گشته باشد خون بریم و قشور برآید اگر بسبب استلاء و عا از خون باشد خون کثیر برآید و از خروجش راحت یابد و تا امتلا پدید نبود اگر بسبب ورم موسی باشد قلیل برآید و آثار فرات الریه پدید نبود **علاج** برانی تقلیل و اما بالسلیق تزنند و اگر صافن مقدم دارند بهتر قرص نفث الدم بنیفزاید هند اگر عظیم باشد هر دو وقت شربت انجار دهند بانود و انها بانند مجاهم بسان هند تنقیه خلط غالب بحقنه و مشروبات نمایند تعدیل مزاج کنند اطراف الذخواب نمایند غسل مزموج آب در بانو شانند بعد سه ساعت قرص کف با آب برگ با دو روح یا آب خرفه دهند اگر ضرورت باشد وقت شام نیز دهند و هر ساعت ضمع عربی کتیرا دهند گل مختوم گل سرخ با دو درم سائیده بشربت خاکشیر دهند نیز شربت خون جدی که بانجار نسیده باشد غسل هر یک یکدم و تیه آسیخته نهار و هند سه مرتبه کند سپستان یا الاژیمهند پس قاقیا مازو کند گلنار مرصع عربی گل ارمنی فرمون برابر بسینه طلا کنند فالوده یا پیچه بصفرت بعض شیر خوب جوشیده دوغ گاو بصمغ عربی خود نمیب به عناب تازه مورد دهند باقی تدبیر اکل شرب حسب حال نمایند اما اگر سوء مزاج بارد سبب باشد تعدیل بها شیای گرم ترکه در بوگذشت کنند پس حبس و ما شیای که بالفعل فکر شدند نمایند اگر تقید گی عرق از باد غلیظ باشد که در عروق آید غصه نکنند و شداد اک اطراف نمایند پس اد ویه که کاسر ریاح و بکنده شقاق باشد بکار برند چون فلونیا سنجد نیا و حمر تریاق کبیر و بعد کسر ریاح قوابضات استعمال سازند اگر سبب انشقاق رگ رطوبت غریق باشد که زسر ایدگیر مواضع بریه و صدر ریزد اول اما آماده مدلک و غیره کنند پس قابض مجفف رطوبت سخن ریه چون مصطکی زیتون فرنگمون بریان بومینه کوهی چند قلقدیس عفران هند بطیخ سنجد نیا تریاق فلونیا رخارسی آنرا که اندک خوراند و اخر ملک کمون تریاق عصاره کنیه التین چند قلقدیس غمام کنند کبک تدرو عصافیر زراح و خرچنگ بریان کرده خورند اگر سبب درم ریه باشد تدبیرش تدبیر ذات الریه است و اقوابض ریه نیز لازم اگر از سینه آید سبب انفجار عروق سی خون فسرده بسر فرا شد رگ باشد در موضع جرح وجع باشد و عند استقصاء سرفه و وجع افزاید **علاج** بالسلیق تزنند قرص نفث الدم و هند و تدابیر مذکور نمایند و این کم خطرست و زود به شود شخصی از زمان نفث الدم داشت اسلیم هر دوست بقاصلیه و ذکر شداد و قرص طین خورد صحت شد **قول جالینوس** جوانی را در سرمای مفرط عروق ریه و صدر رشگافت آن را روز اول خصد کرد هم رگ طرافی کتانید هم غذا سه داد هم در سینه ضماد تفسیا نماده سه ساعت گذشته روز دوم کشکاب و اسفیدباج تخم بطه داد هم چون مزاج باعتدال آمد از زیر لسان گشت تریاق کهنه بتدریج بشیر خرد اد پس از یعنی سنبل سلیخه سعد قسط کندر عفران مصطکی مرزنجوش کند این همه مایل گلبرنی اندوخت قابض نیستند در یک جزایر و بع جزا دو بیار د قابض چون گل مختوم گل ارمنی صمغ عربی کتیرا نشاسته کهربا بسیدناج بریان گل سرخ گلنار طباشیر شاخ گوزن سوخته آسیخته بکار برد هم صحت یافت **فائده** اگر از مری معده یا از جگر یا سپرز آید بقی بغیر سرفه آید و در عضوی از این عضا آفت پدید بود این در قی الدم گفته شود **فائده** صاحب نفث الدم را از حرکات و ریاضات و تکلم بسیار و آواز بلند و خشم و خمر و دیدن شیای سرخ و حرارت آفتاب و آتش و ماروحریف جماع و هبوط کوفتن و کنجد و خرما و پنیر کهنه و عسل و حلویات پرهیز لازم و غذا اگر تبکین حرارت حاجت بشیر بود سماق غوره نرگ انار دانه ترشی ترنج سرکه حامض یا بیچه پخته دهند اگر تب نباشد و اگر تب باشد بمغز بادام مسکه و اگر حرارت قوی نبود پنیر تازه بی نمک شیر جوشیده یا بیچه جسوگاو رس صفرت بعض

تخم تیمو دراج کبک ماهیتابه هندبا **فایده** دراو دیه که همه انواع نفث الدم مفیدند شاه تره مغسول شقاقل آب باد روج بابارتنگ آمیخته نوشند برگ خرفه خورند آب خیار انفع شاهتره گوزبان سوخته و آب نعنع مفید شنگو فه کشنیز سیدرم آب سرو صبح شامروهندبا نفعیدبطین شامروس مفید اگر پرتسند کبخون در ریه پنجه نشود و زوال کبخون آید سرکه آب آمیخته نوشند اگر کسی را که سرفه سخت بود نشاید واگر خون بسته شود و سرفه بسیار نباشد سرکه گلاب غرغره کنند و قدری نوشند شاهتره آب مادیجوب انجیر داوان دستمر بسل انفع باقی تابیر در حبوب دوم قی معده آید **قرص نفث الدم** کندر گلنار دوم الاخوین هریک سه نیمدرم کهربا پنجدرم شادنج گل منعوم هریک ده درم زاج دونیمدرم دارچینی دو درم افیون دو دانق قرص سازند شربتی دو تا چهار درم **شربت انجبار** بیخ انجبار هفت صندلین هریک پنج اقاقیا دو مثقال قند طل شربت سازند مقوی معده و جگر چاره مزلهٔ سهال الدم و سیلان خون **قول صاحب ذخیره** اگر کسی اخون آید و باسته و بعد مدتی باز آمدن شروع کند آبار آنست که ریش شده و خط ناک باشد و بسا باشد که خون از گلو آید و آماس جگر و سپرز زائل گردد اگر خون گلو باتب بود خطر است **قول ابقراط** اگر نفث الدم پیر و رم ریه باشد خلاصی یابد و اگر بیمرو رم او بود خلاص نشود و اما بدیر قرحه کنند تا چندی نرنده ماند **قول صاحب ذخیره** طریق حبس خون بر چهار وجه است یکی بتصفیه پس اگر مانع نبود خون از سینه و ریه باشد باسلیق زنند و اگر زکام و لهات بود قیفال کشایند و اگر از معده و کبد باشد اکحل زنند و کسی که این مرض کثر افتد به گاه که دقیق شقل بینند و سینه تنگ باشد نرود و می اول صافن پس باسلیق زنند و خون بتفاریق برآرند دوم بامالیاده پس اطراف بندند مالند مجمره بساقین گذارند مصافن یا بعض زنند قفه کنند سوم از استدال آوردن مزاج عضو پس از حرکات و غیره مضرت که گفته شد پرهیزند و اغذیه موافقه دهند چهارم بادویه قابضه حابسه پس نظر کنند که از کدام جامی آید اگر از ریه بود اول فصد و اما بالیاده و اعتدال مزاج کنند بعده گل مختوم با آب بارتنگ کهربا با آب برگ خرفه گل ارمنی با آب عصی الراعی دهند و دو آب شنبلیه صمغ عربی طباشیر گل ارمنی شادنه تکند برگ بارتنگ برگ خطمی آرد حبوب گلاب پرسیه نشاد کنند اگر سبب نزله گرم باشد فصد و اما لیاده و غیره کرده قرص کهربا با بدهند اگر گانی نبود بعد حلق شعر اس نبل حمام و غیره برسینه نشاد کنند اگر سبب قوقایا دهند خاصه بعد فصد اگر سبب انفتاح عرق از کثرت خون باشد باسلیق زنند خون بتفاریق دردو سه روز برآرند عدس سرد خورند یا نان آب سرد تر کرده خورند برگ خرفه نمایند آبش لیق کنند اگر قوت بینند بطبیخ بلیله تائین نمایند و راست نشینند ادویه قابضه اگر حمی نباشد بخبر انگوری الاشربت به شربت مورد دهند و بر صدر شاد کنند اگر سبب ورم باشد تدبیر ذوات الریه نمایند **ادویه قابضه** گل مختوم گل ارمنی صمغ عربی کتیرا نشاسته کهربا بسد زاج سوخته گلنار طباشیر شاخ گوزن سوخته صفر یدمرکب دودرم آب مناسبه هندبا بصفرت بخیر نیم هرشت انفع **قول جوان کوروو** قیفال زنند خون اندک اندک و چندبار گیرند تا ضعف نیاورد اگر سبب حیض باشد فصد یا کنند علق برمقعد گذارند رو روغن تر تیرو لوچند قطره بعرق خرفه آمیخته نوشانند اگر کافی نبود عصاره سه برگ مرکب احراجت طیار نیمدرم آمیخته یا عصاره بارتنگ پهاروس قرص کهربا دو درم نگیراحت نیمدرم آمیخته یا پاستیلا روشوه هندا گر خون غفته مخلوط باده بر آید قیفال چهار یک شش بازنند بعده ریوند درم نشادده درم جوشانده صمغ کرده شربت ورد و واروس آمیخته دهند و بعد تنقیه برامی مستکین حرارت خون عرق بارتنگ نیز ملل تخمهای به کبد دو ساعت تر کرده صاف نموده صمغ بهی کبد و بیاض بیضه اندلت لت نمایند پنگیراحت لبد هریک اسکر و پلیا آمیخته دهند دوازده روز شعیر مقشر نیز طل آب شش کاناده تا پنجدون آب جذب شود شعیر ابر سنگ سکاه بتریدس بگیرم عدد و راج نیم مد زلنده در مرق اینها شعیر مسحوق نکو رسانوس آمیخته تا نیم ساعت بخته صبح بزمین غذا نمایند تا یک ماه و دیگر هیچ نخورند

اگر خواهند قدری گلقند دهند اگر خون رقیقه کم شود برآید طبیخ حالبسه چنانونس شربت مرد و انس آمیخته دهند هشت روز دگاه نجی پنج پاپنج دانه بابیخ بنفشه شیر برنج و شیر خشت خورند طبیخ کتیرا و دو قاشق سنگبراحت مربنیم سکر و پلو گلقند کنند قدری آمیخته بقاصله شش شش ساعت و هند شربت مرد و یا بس انونس یا نیم بیض نیم انونس سنگبراحت طبایر یک نیم درم نشاسته دو درم کندر ذکر درم آمیخته ده قاشق دهند آب برگ کاهو سرکه با شنیز مالند او کو انیقه حالبسه برصد ر بگذارند اگر کافی نبود بایلیکتوار یوگشکری دهند روغن گل باشش قطره شربت مرد و انونس آمیخته دهند تا یک ماه اگر ماده رقیقه حاده از صدر و ریه ریزد و هوا آزاد سنگی و دوغ مسحوق پنجمیر صفرت بنفشه آمیخته کهر با کند سرکه انفروزه بالای مزاج کلیل ضماد کنند و داغ بر زند مذکور دهند اگر تواند بهر دو یا زده داغ دهند اگر بسبب حرارت کبد خون جوشش خورد و حدت پذیرفته افتتاح عرق نماید شیر مقشر دو انونس آب دو کاناد و ظرف سفالی پزند نصفی ماند بچه مرغ عدد انداز ند چون آب یک رطل ماند شیر برآورده سائیده در عرق مذکور آمیخته صاف نموده نشاسته نیم انونس افزوده مثال حریره پخته خورند کافور کیدانه در ضماد سر و آمیخته بپیشانی گذارند اگر کافی نبود برگ ریحان نیم مشت سائیده در سه رطل عرق با تنگ ترکرده صاف نموده با ستیلاد و شود رم شربت مرد و یا شربت و ریا بس یک انونس آمیخته دهند صبح شام سه ساعت قبل از غذا هشت روز اگر خون کثیر آید بسبب حرارت باشد آب برف دهند کاهو خام خورند دیگر هیچ ندهند بلد ارنب سوخته یا کافور سرکه و آب آمیخته دهند و خرقه تکرده بر گیدگذارند کلم سرخی یا ران سرکه نیم انونس جوشانده نوشند طبیخ عمل العالم و نوشنیل نوشند قصد ارکا کنند بعده رگ زیر زبان کشایند تلین طبع برپوند کنند با ستیلاد و شود رم شربت مرد و یا شربت مرد و نیم انونس عرق بارتنگ نیم انونس آمیخته دهند دو سه روز نوشند قصد نمایند بپوند در هنار تا یک ماه دهند قرقه کتان بصمغ جانور منت طبایر با سکوبی و قدری قرنفل کنند آلوده بر سینه نهند دو روز اگر ماده کم سینه انرج و غلیظ بر آید عسل سرو غن زرد تازه هر یک دو انونس نبات نیم انونس قند سفید ل ابرق الطرلال دو درم تخم انجره چهار اسکو پلو آمیخته دهند اگر سبب ضیق بود بچه مرغ شیر مقشر دو دو کاناد آب پزند چون یک رطل ماند برگ سبز ریحان سه درم دو بار بآب بشسته انداز ند جوشی داده سائیده صاف نموده مروارید اسکو پلو آمیخته دهند شیر مقشر چهار انونس جوجبایت سه درم آب پشت کاناد و روزی تکرده ده ظرف گلی چوشانند نصفی نا صاف نموده عسل گلابی انونس آمیخته چوشی سبک داده فرو گیرند و عوض آب نوشند تا پنج ماه چون صرف شود دیگر طبایر کنند شیر خر انفع بود مرغ زنده سوخته رماشی درم بمرق مرغ با آب آمیخته دهند **فائده** اکاد و یا کوله مذکور ضمده با کار نرند محنت کشکنند آسایش نماید و از شد اطراف بر نهند ضرر قه آب با رو تر کرده بر سینه نهند که زود بر گردانند **قول لارزه** بیر اگر مرض مزمن و مریض ضعیف باشد کمپیر هند و گفته که حجامت ساقین و کمر از انواع نفث الدم انفع یا بیض بیض لت کرده دو درم نشاسته سه درم گلقند انونس آمیخته دهند روغن گل با شش قطره آب تخم گل نوشند زود بند کند و میان مصطکی هر یک درم آب کثیر العناب صمغ عربی هر یک دو درم گلقند جوشانده بپوند کنند بیاض بیض عدد دسر گلاب هر یک دو درم آمیخته دهند اگر نشاسته دو درم افزایند بهتر بسد گل رمنی گل مختوم مغز مکهر با برابر آب تکمه گل جوشانده سائیده سه درم دهند تخم حماض کنند بر هر یک سه درگانا سماق صندل سفید هر یک چهار زاج کرمانا قاقیا هر یک یک آب سماق و گلاب قرص ساخته یک مثقال بشیره تخم خرفه بپوند دهند قرص کافور سفید بپوست درخت سپیدل تازه دو درم آب سائیده نوشانند انفع صندل سفید اقاقیا سماک انمک بگلاب آب مورد سرکه بر سینه ضماد کنند روغن گل مالیده گل مختوم سائیده پاشند قرص گل بشیره مغز بادام مغز تخم خربزه مغز تخم ترنج مغز تخم خیارین دهند اگر آب انار فرنبد بهتر و گفته اگر قوت ضعیف شده باشد بهتر و طوس و تیاق کبیر حاجت نمی افتد تا قوی تازه

یا قوی متدل حسب حاجت دهند فالوده خورند و گفته اگر بسبب صعود و انخراق کبد باشد شربت انجبار دهند و دواسی سرشیم ها هی مفید بود بار سوخته با آب خرفه نافع باقی تدبیر آشنا کنند و گفته روغن بلسان براز یل برای نفث الدم و نفث الدم زمن انفع یا ستیلا روشنو لیکه پرتی تین تو رادی و تیر پولوجو ادیستر نیتی سفوف ادیستر نیتی سکنجبین ساده شربت انچول شربت البطی سفر و شربت ماستی کینو شربت بسد شربت ورداس سیکاس عرق تیلسنی طبیخ براکو فلونیا پرسیکو قرص ایتیک قرص کبر با معجون میکالیت معجون خرفه یا قوتی مالوکر یستی روغن طلا دون مانویل مانیتیکا دی چوبونک سانورونو نهند مفید هر کرمناسب دانند بکار بندو گفته برای سوء مادہ از ریه فصد جانب مخالف کنند و قدری خون از رگ پانیز برآرند اگر خون لواسیر باشد بیفقد علق گذارند بعد محجمه مع شرط بایں کیفیتین نهند و محجمه بی شرط زیر نهلاع گذارند و اطراف بندند یا دفع مادہ بلینات نمایند بلیله نیمدرم ریوند درم ترنجبین اونس بطبیخ اقماع ورد ترکرده صاف نموده ریوند نیمدرم شربت ورد اونس آمیخته دهند و برای عبس قم عرق گل ارمنی گل مختوم سپند سفید هر یک نیمدرم کنجد ثمر گلقند نیم اونس به سیاوشان بقدر کفایت گلاب لت کرده باشند آمیخته بانند لعوق کنند و در روز چهار بار یک یک قاشق دهند گلقند از زرد یا بس ساخته باشند قرص کبر با قرص گل مختوم هر یک سه نیمدرم مروارید اسکر ریلو گلقند برابر همه آمیخته قبل از غذا یک قاشق دهند آب برگ خرفه طل نبات هشت اونس شربت کرده نوشند تین تو اسپند نافع تو تیای محرق آب خرفه یا دم الاخوین نیمدرم باب اقماع ورد یا سپند مروارید هر یک نیمدرم صمغ عربی کتیرا هر یک دو درم بیرق آمیخته با شربت تشخاش شربت خرفه هر یک سه درم گل مختوم نیمدرم عرق خرفه آب اقماع ورد هر یک کینه اونس آمیخته یا سنگ پاشت چهار اسکر ریلو با آب انار دهند بعده ادویه بلینه صدر و مسدد دهن عروق چون صمغ عربی کتیرا شربت ورد یا بس یا شربت به دهند و گفته در بین مرض حفظ کبد لازم و انند بس برای سفح حرارت و انکلاب آب اقماع ورد آب کاسنی هر یک چهار اسکر گلابی یک آمیخته خرفه آلوده بگیرند نهند و در بر کفر ظهر بر فق مالند و وقت غلبه مرض شربت خرفه بمالالشعیر آمیخته یا کشنیز آب جوشانده دهند و بعد رفع مرض از حرکات و اشیای مضره پرهیز دهند و هر وقت قرص مروارید قرص گل ارمنی خورند و در هر سال چهار ماه مسهل دهند و در هر هفته یکبار ریوند و هان دواع داده سائل دارند الفوه و الاجبن زبی آهن تاب مفید فاوشربت انجبار و عرق بارتنگ العلبه مناسبه دهند کندر درم صعتر بیض نیم شست عدد آمیخته و دهند شعیر بست عدد شب دار آب تر کرده بپیچی شعیر مذکور مع چهار عدد فلفل بهمین آب سائیده نوشند و اخجرات و ترشی پرهیز دهند بگ بانسه سخته بگینند درم بسل آمیخته دهند اگر تبا شند گوفته آبش سه درم عسل یک نیمدرم آمیخته نوشند مغنیانا شنگفته دو عدد آب سائیده نباتش درم آمیخته نوشند کشنیز پانس دو درم آب بارتنگ دهند گلوی جنج دنیمدرم مرگ بانسه چهار درم آب چهار اسکوره جوشانده چهار ماند صاف کرده دارفلفل ربع درم عسل درم آمیخته نوشند فلیه جمی و سرفه و حرقت صدر و خون که از بر آید برگ اروسه کشش هر یک سه درم بلیله درم نبات چهار درم جوشانده با برگ اروسه پنجدرم عسل دو نیمدرم جوشانده نوشند برگ نرم انگور خشک کرده کندر کتیرا سائیده بیک پیاله آب برگ خرفه آمیخته دهند بیخ سوسن با تخم گندنا با برگ گندنا دگلو آویزند قرص انجبار دهند یا قوت یا زمرد یک نیمدرم آب گرم دهند چند روز و شب آب باران مداومت کنند مضفص نیمدرم دهند بسباسه خورند آب پودینه اسکر آمیخته نوشند تخم ترنجبین مقشر درم دهند آرد گندم آب نخاله لعوق کنند برای خون که از سینه آید انا نافع راج قدری سپس کرده سوده پنبه آلوده بسینه نهند چند بار خون که از صدر بسبب ضربه بقطره رود باز دارد و گفته اگر خون از سینه جمد گردد و شکر آلود دهند حقنه نمایند او شیکر آلو تند یک لیتر آب انار تریش هشت اونس سپس کرکه انگوری چهار اونس شربت سازند تقوی معده مفتح سدد مفید صفرا شربتی سه اونس تمکرم کرده دهند خمیره بسد بسد کهربا طباشیر هر یک

یک نیم درم صندل سفید پنج درم گلاب پنج طل قند طل طباشیر کرده ورق نقره بیست عدد آمیزند شربتی یک تا سه درم فربه نفث الدم و قی الدم فزر الدم و اسهال دموی و صفراوی و خفقان حار و ضعف قلب **قرص بسد** بسد کهرباشاد یخ هر یک یک نیم درم الاخیرین ۲ سوس بادیان نشاسته هر یک دو صمغ عربی گل ارمنی هر یک چهار قرص سازند شربتی سه درم مزلقه نفث الدم و نفث الدم کهن عقب سعال پدید آید **دوا** معجون ترمس قدر باقلا اسپرک گزنه مویز دهند دیگر تریاق کبیر چهار انگبین یا روغن گاو و آب دهند شربت زنجبین **انفع دیگر** شربت خربق یا عرق گلاب نیم گرم نوشند ریوند در دهن دارند مجبر لبنی سوده دهند **دیگر** آب برگ ارو سه بسبل آمیخته یا یخ بادام و یک درم سائیده یا شاد یخ یکدانگ با آب انارین آمیخته از زرد دو درم آب دهند **دیگر** تنباکو تنک ابرق بار بر صدر نهاده کنند پوست انار سوخته بعسل آمیخته بسینه و معده گذارند **قول لازور** بهر اگر نفث الدم از افتتاح شرایین باشد قاتل بود و گفته اگر نفث الدم مزمن شود نفث الدم آرد **فصل ششم در ذات الریه** یعنی درم ششم سبب یا دیانزول نزله زکام بریه است یا آنکه خلطی کبیتابد و ماده او بریه آید یا آنکه ذات الجنب بذات الریه منتقل گردد و گاه باشد که بدون نزله یا انتقال ماده بلغم یا خون در ریه گرد آید و آماس آرد اما اکثر از نزله افتد **فائده** انتقال ماده بریه بدست چه اگر ریه عضو شریف و متصل بدست و ماده که در ریه زند تا پخته نگردد منقی نشود و بهتری در وی دیر پدید آید مدت او عسر باشد و بالکثر علل مهیج میگردد و بس گاهی ماده از سجاب و غشیه ریزد و ذات الجنب آرد و گاهی در بازو و ساعدین و کف از جانب انسی تا سر انگشت خدر پدید آید و گاهی از سجاب دل میل کند و غشی و خفقان آرد و گاهی سوی دماغ مائل شود و سرسام آرد و این کمتر افتد گاهی طوبت در ریه گرد آید و مشال مستقی گردد و گاهی ماده ذات الریه تحلیل رفع گردد و گاهی تحلیل نشود و جمع شده متقیح گردد و سر کند و ریم از ناهموار سفید یا تیره یا مانند دردنه مرباشد و گاهی از اوله و اخیه لطیف باشد تحلیل گردد و مابقی سلب شود و گاهی بخراج گردد و گاه باشد که ذات الریه بعض حره افتد مهلت علاج نهد چه اگر ماده از قوه بدل نزدیک شد و اثر بارد و دواخر آ اطلاء و قرن جا بگاه بسبب بعد مسالک حائل بود و بعلم سینه و غشیه و عضلات کمتر رسد و اگر رسد اثر خنکی او بیندان نماند که با حرارت حمره برابری کند و نفث رعاف در این مرض نسبت بذات الجنب کمتر است و ماده این مرض اکثر بلغم یا خون باشد و صفرا کمتر **قول جوان کور و سبب** یا خون جوشش خون دیده یا بلغم است که در ریه ریزد یا هوای کثیر البرد که تنک کند و فرو دماده را یا شرب بسیار سعال آخر که تسخین احشا در ریه و انتقاز خون کند یا یابست عنیفه که دفعه تسخین احشا نماید یا کثرت اکل شرب که بسبب خامیت احداث بلغم کند و خون آمیخته در ریه فوته احداث حرارت کند یا زله یا ماده خناق که در ریه ریزد **قول صاحب خیره** در ذات الریه تپش سر و چشم و حرکت چشم آهسته و گرانتر بود از عادت و اکثر خاصه وقت شب چشم خواب آلوده نماید و گفته اگر از مبض حمره باشد مع ضیق نفس و حرارت سینه بود و نقل کمتر باشد و گفته اگر صلب گردد ضیق نفس افزاید سرفه یابس متواتر بود حرارت کمتر باشد و گفته گاهی در ذات الریه سنگ پیدا شود **قول بولس** چهار عدد سنگ قدر خشکدانه بسر فرا شد پدید آمدند و سرفه ساکن شد و مرض بسل منتقل گردید و در سل مرد **قول اسکندر** سنگی بزرگ همچون سنگ شانه بسر فرا فتاد و سرفه ساکن شد **قول صاحب خیره** اگر ماده در قصبه ریه باشد قلت وجع و دشت تب نرم حکه اندام تبزی صوت وگاه باشد که بریه بتوبر آید آثار او ثقل سینه نرسش حرارت عظیم ضیق سرعت تواتر نفس گفته آثار دفع ذات الریه تحلیل آنست که بسر فاندک رطوبتی پخته برآید بی تصدیع و راحت یابد و روز بروز بهتر شود و آثار ریم کردن آنست که تب لازم نباشد و نفث پخته برآید و در حالیق ریه وجع تمدد پدید آید پس اگر قوت قوی بود و پخته کمتر باید و ریم برآید و بتدریج پاک گردد و اگر قوت ضعیف بود پخته نشود و عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد و اگر تب بهمن شیرین شود آثار نضج و ریم باشد و قتیکه ریم گرد و گشاده خواهد شد

ضیق النفس ثقل سینه وجع وحمی افزاید پس رنگ نیک بلزاند بکشاید واگر آماس سرکند نیک بلزاند بکشاید واگر آماس سرکند بوی مهن تیز همچون بوی ماهی شود و بسیار قی اندک برآید اگر دو چهل روز پاک نشود مرض دراز گردد و بدشت پادرم نماید اگر ریم بول برآید امید سلامت باشد و گفته آند انتقال بدت اجنب آنست که ضیق کمتر شود و دو پهلو یا خلد پدید آید و اگر پس باز گردد تا زگی لون و حبه بروده مادم سرد سیاه گرم باشد آثار سل پیدا بود **قول جالینوس** در اطلاق لبطن در نوات الریه دو دلیل موت قوت طبیعی و گفته اگر در ریه سوء مزاج حار باشد از روی آب و هوای بارد گیرد بود و اگر مدتی بماند حمی آرد و اگر سوء مزاج بارد باشد عکس آن و در یازاده بلغم گردد و گفته اگر با طلاق با هم با وجع ریه خصوصا ظاهر گردد و در جبهه بثور سرخ پدید آید و شبیه بدم از روی تراود و در ابتدای وجع عطاس بسیار افتد مریض روز چهارم بمیرد و گفته کسب نمیکند از هیچ عضو سوء مزاج را زود تر تنها نکه کسب میکند از ریه پس گرم میشود دل سخوت آورد میگردد از ریه دوت آن و گفته مانع نفث الدم قرحه است پس اگر در ریه بود نمیرد و اتصلا و اگر در سینه باشد بتهتم میگردد اگرچه مزمن بود **قول رازی** از قرحه ریه خلاص شود اگر او را خراج پدید آید و گفته مستحکم دیدم از ذوات الریه یکی که اطباء می یافت و اطفال امید دار تر باشند بصحت نسبت بدیگران و گفته قرحه ریه تا کنار نه است بلتهم میشود و چون کهنه شد خشک میگردد و از استعمال مشروبها یک ترایق او سیا تا سیا و گفته قرحه چون کهنه شود شیر خر نزا لاتقست **قول بقراط** اگر صاحب نفث الدم را دواغ کنند و ریم سفید پاک برآید سالم و اگر سنتن برآید هالک باشد و گفته کسی که نفث الدم باشد پس نفث مده کرد و قرحه ریه آرد پس ملازم نفث برآید و تعدد نفث منقطع گردد بمیرد و گفته کسی که قرحه ریه باشد و تابع او شود سرسام بدو بود و گفته کسی که قرحه ریه باشد و نفث او چون بسوزند بوی بد دهد و مویش بریزند بمیرد و گفته که قرحه ریه در اثنای دوازده سال بود تا سی و پنج سالگی و گفته در هر قابین با وجع ریه نیک است و اگر در ذوات الریه نزوذ تین سوی اسفل خراجات برآید و ریم کرده امور شوند از مرض خلاص یابد چنین در ذوات الریه قوی و پرخطر اگر در هر دو یا مرض خراج برآیند یکست و افضل آنکه بعد از تغیر نفث و انتقال آواز حرمت بتقیح برآیند **قول ابن ماسویه** در انتقال نفث از حالت اول سرخ باشد یا زرد یا غیر و ناک سوی تقیح و اسهل سلامتست **فائده** در دریافتن ورم که کدام جانبست نظر کنند که در تب کدام جانب سرخ تر میشود و ثقل کدام جانب سینه محسوس میگردد هر طرف که باشد در هم همان جانب ریه بود سوی این اگر ورم در ایمن ریه بود مریض چون بر پهلوی راست خوابد نفث و رطوبت فزونتر آید و اگر در امیر ریه بود وقت خفتن بر پهلوی چپ رطوبت نفث زیاده آید و آثار ورم معالیق ریه آنست که نزد ترقوه الم محسوس شود **قول صاحب فیریه** فصد کنند یا حجامت جانب چپ برد و قیم پهلو بالاتر نمایند اگر بنشود و رگ شبیه بدر پای راست از سر ران تا انور سیمان سطر بتوبر تهند محکم چون ببر انور سند گره داده مریض را استاده کنند و بر ناصر شش اصبع از انور فوتر از جانب بیرون بدارند یک شبر و بعرض چهار اصبع کلک کثیر زنند و خون حسب قوت گرفته کشایند بدستور تا هفت یک شبه کنند و کچوری خوراند و دو یه مناسبه دهند **فائده** اگر سبب باده خمار بود چون خون صفرا بلغم شود عضو حمی صعب آید و ضیق النفس اشد ثقل سینه وجع تمدد مابین کتفین و خلد در ترقوه و زیر کتف حمرت وجه و چشم گوید که زنگ کرده اند خاصه وقت غلبه تب تیغ وجه و چشم به بوست زبان عطش مفرط و باشد که بر زبان سطوبت لزج ملتزق بود و نبض عظیم موجی لین عسر خواب بر قفا سر و نفث زنبدی گاهی سفید گاه رنگین و در آخر زبان سیاه یا سرخ گردد پس در صفراوی شدت عطش مزبان حرارت اشد باشد ثقل کمتر بود و در بلغم شود حرارت کمتر از حرارت خون و صفرا بود و ثقل بیشتر و رطوبت لزج بر زبان فزونتر و از و استشاق هوای بارد در هر سه میشود اما انچه در صفراوی بود در دیگر نباشد و در انکه از جنس حمره بود ضیق النفس زیاده و ثقل کمتر باشد و در دون سینه نزارت عظیم بود **علاج** هایلوج نند خاصه اگر در معالیق ریه آماس باشد و بطیخ مغناب سپستان نیلوفر خطمی بنفشه مغز قلوس تخم بین تلیین کنند

تا نه نرم شاید و دو اینها اصل آن و جوانب برگ خرفه و قدری و مغز هفته بسیه ضماد کنند و چون از بند گذرد با لوبه اکلیل خطمی نفته آرد جو روغن بابونه شما
نمایند اگر دموی بود اول مسافل از مخاذی و مرهم دهند و بعد فصد کنند و مسهل دهند و اگر قوت بر آرند مشاالا اگر قوت ساعدت نماید فصل به سه روز رگ زنند و در
ابتدا اگر فصد کنند با سلیق مخالف در مرهم و در آخر با سلیق مخاذی و مرهم کشانید و بعد فصد به سیه حجامت کنند تا ماده مابقی را به سوی کشد **قول جالینوس**
اگر همی اشد و مرهم در معالیق به دو نفس شش باشد فصد کنند و مسهل ندهند و اگر هیچ سوی پهلو باشد مسهل دهند و اگر مصلحت چنان بیند که به فصد
و هم مسهل کار بندد اعتماد بر مشاهده طبیب باشد و اینچه از زنان افتد فصد قیفال نیه مفیدست و در جمله از شر به که ماده غلیظ کنند چون مایه قوه را بشکند
تهیش باشد چون آب کاسنی نشاید داد و اینها آب سرکه پیاید کرد دگر آنکه از جنس همره باشد و اشربه زودینه چون عالیصل علاب کشنیز با سب جال
موافقست و در همه انواع ذات الریه در دات الجنب جهد کنند تا صدر از رطوبت پاک گردد و آنگاه بسبب تب بشر تهای خنک حمایت افتد اشیانی و اینه قرنی
فرزینه چون آخیلا به خبزه آب کدو سکنجبین عسلی که بسیار ریش نباشد و چیزهائی که باد های شکم و انچه تفل تیز میسازند شهایلمین کگاسریج بوند و هند
و هیچ گاه مدره و معار امتلی نگذارند و اگر تفس متواتر شود و اعاب سپ قول رفیق بجلاب جرعه جرعه دهند و آب خیار مرسینه و پهلو با نطول نمایند و چون
ماده چنانکه باید منضج گردد و در رقیقه مده بداشه و نفث الدم آید کوشند و دبا باشد که در مرض قبل از انکه نضج تام باید از اسباب خارجی چون شم قوی
عنیت قی و غیره بکشاید و خون صرف یا مده خارم بیرون می آید بدوسی قصد کنند و بعد از نفث الدم جمع نمایند **قول صاحب ذخیره** چون ماده اسهل
بنضج نهاد آرد جوزا انچه طبک الاباط بتمر هندی شیرین پخته ضماد کنند و چون انند کی از موز خوابانند گفت قبل حمام نطرون ضماد نمایند و مرض را بپرهیزی بیاب
و مرهم خوابانند و ما بالعسل و هند لعوق سب صفر بلیسانند نخود لبنی و درهم کشمش سب قوقایا وقت شب در دهن دارند انگه زود بشیر حل کرده یا خرزل با عسل
آشفته و هند که منفجر اندچون و به کنبا یه در یم برآمدن گیرد و بیا رسبک یابد بعد کنند تا ریم پاک شود پس تبریل کنند **انتیاه** در دموی بعد فصد و قبیه
نفثة شربت نیلوفر الاشهر لبا سب اسفیدول آنگه روغن بادام و هند کشک شیر کشک گندم اسفناج بقول بارده بروغن بادام خورند و آخر مرغ نخواب هند
و در صفرا وی تیز هندی آلوچگلاب شیر خشت با شربت نفثة مقرونست نیلوفر عرق گلاب گلقند یا آب کاسنی نیز خشت تلخین کنند آب انار یی و هند
اگر استلای خون بود فصد کنند بروغن بادام روغن بنفشه مرهم کافور بر سینه مالند **قول جوان کورو** و علامت ذات الریه شش اندازد حمی اشد بسبب
تخلیع یه و قرب او بدل دوم عسر و بعد نفس چرا که بسبب حرارت یه قلب نیز گرم شود پس آن قدر هوا که برای تازه کردن هر دو عنصار کاست جذب کردن تواند
پس بسبب عسر تنفس گردد سوم سعال چه دال بسبب استلای خون بر شش خورده و او را برده و شرایین یه و پهلو چهارم وجع سینه تا کتف و ترقوه و همه اجزا بسد
که یه در و ناده بست اگر مرض موی است بود و اگر ورم هر دو جانب باشد تمام سینه گران نماید پنجم ثقل سینه بسبب جوش
یه ششم سرفه گاهی مع نفث و خون و دگر آثار صحیح نیست که زساره سرخ بود و غلیظ بود و تنفس نتواند بیاده خواه نشسته چون بر سینه
غلیظ نفس با آسانی گیرد و هم اینه اگر ورم یه بود نصد کنند علق بر سقف گذارند حقنه امیه او دهند شاهنامی خالی کشند تر پهلو و بعد و نطرون
شربت گل لاله تر خبزه بنفشه شربت بنفشه هند شربت بنفشه ماده مخرجه نفث النفع و قاشق بقاصله یک ساعت دهند اگر حمی عطش کند و نفث الدم باشد
تین تورا مرکب یک یار با صله یک پیاله ساعت دهند و هر شب شربت گل لاله و اولس سال یا سیل چهار سرخ آمیخته نیگوه کرده یکبار و قت بند شب یکبار

علی الصباح دهند کف مسام مخرج رقت و عرق است غذا مرق نیمه پاکیان یا کبد فروج پخته کنند و عوض آب شیر مقشر و اونس آب چشمه چهار کاتا دو جوشانند جهار ماند صاف کرده سبوس گندم یک مشت انداخته جوشی داده صاف نموده نوشند اگر کافی نبود خون بز طیار یا مشک یا قصب آهو سحوقه یا هشت دانه نیتیموه و یا فرمتکو شیرت بنفشه یا گلقند آمیخته دهند دو دفعه اگر نفع نشود حب میعه دهند اگر کافی نبود بدانند که در سینه چرمه پیدا شد پس بر صدر ظهر کاو سنگو گذارند اگر کفایت نکند دو میعه مدره دهند **قول اطبا** در ذات الریه و ذات الجنب سرفه وضیق وغیره اما آنکه باد را بول نماید **انتباه** درین و در ذات الجنب کسی چیز نشاند انتیموه یا فرمتکو نیست پر اکه جاذب باده ترش و معرق است ابجد تفتیه دهند و بعد استعمال دو یات پنج و برگ خطمی پزانده سائیده حلبه کتان هر یک اونس او کولانتیتو پیتو دال دو اونس و عن بادام بی آتش حسب ضرور لیبنی مینت طیار کرده بر ظهر گذارند که مزیده و هج و آسان کننده نفث است و هفته ماده و مسهل قوی ضرر دارد مگر کین تیلیو نفع پس اگر مریض قوی و مرض در ابتدا بود کین تیلیو بست دانه بمرق مرغ یا کوا بیند یکتا دو اونس یا تارتر و امتیکو شش دانه بدهند **فائده** در قبض کثرت لعاب عدم حرمت و جه ضیق نفس اشتداد تلت حرارت سینه تب خفیف ثقل سر فه لین نفث سفید ترمل وجه وگاه باشد که رطوبت در ریه گرد آید و حال بستسقی ماند **علاج** در ابتدا چنانچه علاج آماس گرم است تلیین و تنصید و داوعات کنند تا باشد که باده روغ شود و چون چند روز گذرند و می ساکن شود و مریض باخطا طا فتد طبیخ زوفا انجیر حلبه نوشند یا رالعسل و هندکشک شیر کشک گندم شیره سبوس آب با قلا العسل و روغن بادام خورند اگر قبض باشد بنفشه دو نیم درم و مویز پنجاه عدد و اصل سوس سه درم انجیر پنج عدد جوشانده مغز فلوس هفت مثقال آمیخته دهند و روغن بادام فرو ده اگر طبع نرم باشد شربت مورد رب به آب انار شیرین دهند **شربت مورد** حب الآس تازه عضص هر یک رطل کوفته تا هفته تردار ند پس جوشانده صاف کرده قند دو رطل آمیخته قوام کنند اگر خواهند اینیز عضص طیار کنند حابس سهال و نزف الدم مزیده سرفه و امراض صدر **قول جوان کوروو** شکر آب گرم آمیخته دهند زخم سینه و شانه نوشند پس کین تیلیو دهند **فائده** اگر دم صلب باشد سیب با دیا رم گرست کاده لطیف و تحلیل و دو و ما بقی مسخر گردد و درین عسر ضیق نفس زیاده شود سرفه متواتر آید و حرارت کمر گردد یا ماده سودا یا بلغم غلیظ باشد به چونکه بود ضیق نفس بسر و ایا م فزاید و سرفه لی نفث باشد زیاده سینه حرارت نبود و انتخاب هوا عسر باشد و چون دیر ماند علاج نپذیرد و گاه باشد که سنگ تولد کند **علاج** لعاب کتان لعاب خطمی و روغن بادام شیرین نوشند با رالعسل دهند جریه گاو دنبه آرد گندم خورند روغن بنفشه موم سفید لعاب خطمی لعاب حلبه لعاب کتان پیه مرغ بر سینه ضماد کنند **فائده** و قتیکه ورم سر کند سوا آرد با قلا کرسنه خود خند و روس عسل ساخته دهند با رالعسل نوشند لعوق کرنب لعوق اسقیل سفید شیر خرفا نافع و گاهی برای تحذیر کوکنار شهد انیخ در لعوقهای مذکوره فزایند و چون ماده تمام پخته شود و حاجت بکشادن نباشد و لیکن و مریض ابریسمی نشاند تا تنفس آسان گردد و کرسی نشاندن آتشگاه دهشتن و کرسی نشاندن بستجی و ماهی شور خوردن و ماریج فیقر آنچه مفصل حب کرده در دهن دهشتن سفید و بعضی ابجد غذای سفید را میند تا حرکت قی نکشاید لیکن درین خطرست باشد که پیش از مقدار یکشاید و ماده دفعة حرکت کند خناق آرد و چون سر کشند دیر بر آمدن شروع نماید و مریض نفث باید بهتر تفتیه سینه انچه در سرفه تر و ضیق نفس مذکور ست و در نفث المدة آید بکار برند گاه باشد که یکسر نگیرد و دو بول و براز دفع گردد **دوا** غاریقون دو درم دو هندی دیگر تخم انجره العسل لعق کنند زیلیه درم گرم **دیگر** پنج روپیه آب سوده یا سند پهل و سنج بول گاو یا شربت شفاء دهند **فصل مفتم نفث المدة** سبب دیا ذات الریه یا ذات الجنب است که متقیح شود یا قرحه ریه ست و این اهل گویند یا دیله که سر کند یا دم خنجر یا دم علق یا دم دیگر اجزای بدن که متقیح شود و سر کند چنانچه ذکر خناق و غیره و این همه در جائی خود مسطور اند یا آماس ست که در سینه افتد و متقرح شود

وباوجود بش در مزاج حرارت قوی نباشد خروج ریم غلیظ بسیار فرشد و تقدم مزاج سینه و وجع صدر **علاج** زوفا انچیر خاشا اصل سوسن ریسا جوشانده نوشند زوفای ترقنه آرد کرسنه جلبه تخم انجره پرسیاوشان بروغن بابونه روغن غار پیه با کیان عسل سرشته بر سینه ضماد کنند و دو میعه زرا و مذکر زنجبیل حلق کشند چون تلطیف حاصل شود کتان بمغز خب سنوبر مغز خب قطن سپوس حلبه پر بسیل حب بسته در دهن دارند تا پاک کند **فائده** هر ورم که در صدر یا ریه یا جنب سینه افتد و تقیح شده منفجر گردد و پس لازم که درین وقت از قابضات پرهیز نمایند و بتلیین یا عضا و تلطیف مداوا و تنظیف حتی مصروف باشد تا که آن عضو بالتمام پاک شود پس باندمال پردازند و اگر چنین نکنند مدده در فضای صدر یا در ریه ذخیره ماند و آنها را عفن ساخته و هلاک کند **فصل هشتم در سل** نزد اطبا عبارت از قرحه ریه است **قول قرشی** هو قرحة فی الریة والصدر **قول صاحب کامل** هو قرحة فی الریة والصدر **قول علامه** مدده ست که در صدر و ریه جمع گردد و موجب سل نهاست چنانکه ذکر آن خاصه این علت بدین اسم مسمی شده **فائده** یعنی باشند که مدام طوبات لزج از دماغ ایشان بسوی ریه آید و مجری تنفس تنگ گردد و ضیق نفس و سرفه صعب متولد شود و کار بدان رسد که قوت ضعیف گردد و تن لاغر گردد و اگرچه این مرض بوست در ابتدای ریش باشد اما خداوندان این علت اهم مسلول گویند اما سل خیر حقیقی فرق این از سل حقیقی آنست که درین حمی نباشد و بوی طوبت خام چیزی دیگر نفث نیاید خلاف سل حقیقی که حمی ق لازم و بست و خروج مدده نفث و ق در طوبت و مدده آنست که مدده منتن باشد و چون در آب اندازند بعد زمانی رسب گردد و اگر بر آتش سوزانند بوی چون استخوان سوخته دهد خلاف بلغم که اسب نشود و بر آب طافی ماند و در سوختن بوی بدنهد **قول جالینوس** نوعیست که آن را آکاله الریه گویند صاحب مرض چون بم ریه را هر روز نفث می آرد تا که نصف ریه خالی میگردد پس تقتیکه نصف دیگر نوبت میرسد بمیرد و گفته اگر فلگمن و ریش دانه قدر باقلا پدید آید بعد پنجاه و دو روز بمیرد و اگر بر سر اسهال مریض سبزی پدید آید و شوره مرخ زرد جهه و ازوی زرد آب برآید بعد چهار روز بمیرد و اگر میانه سرا نباشد دانه باقلا برآید و لون او سیاه و بوی خوش باشد و بسات باشد بعد پنج ساعت یا پنج روز بمیرد و گفته سل استدان باشد که در نفث خام یکباره تمام برآید و گفته ندیدم کسی که از سل خلاص یافت و گفته دیدم شخصی را که نفث او شبیه بمده می برآمد و قحت حریف نبود شل مده و هر روز زیاده می اندخت و بسیار و میگریخت آخر نفث او قحی گردید و تب قوی آمد بعد چهار ماه نفث او باخون قیح بهم میساید و بمرد **قول بنا رق** مسلول را اگر بعد نصف قوت نفث از دهان باز نماند مخلق شود و بمیرد **قول طماس** بلغم شور کز سر سوی ریه مخدر شود موجب سل میگردد و دماغ است روادت **قول ازمی** و تقتیکه لازم شود از نفث مده حمی ضعیفه و نهال تن البته در سل می افتد و گفته تمن مردم امنیت که از سعال و من غلیظ الی دهد سل میشود و لیکن غلظت بالاطول سعال در و تقتیکه حرارت بر انگیخته گردد میشود و بغیر حرارت هرگز نمیشود و در خلق کثیر دیده مگر مدام سعال و رطوبت باشند و سالهای کثیر نفث غلیظ سفیدی برآمد تا آخر عمر و سل نیفتاد آنها را **فائده** هرگاه که صاحب نزله و سرفه و زلات الریه را بسر فه خون و یکم آمدن گیرد حمی لازم و کاهش تن و حمرت و جه پدید آید و عقب غذا و وقت شب تب ظاهر گردد بدانند که مسلول شدنی گاه باشد که تب سل باتهابی میگیرد چون ربع خمسه شطر الغب نائبه مرکب شود و بدترین تبها که باین مرکب شود خمس ست بس ربع پس شطر الغب پس نائبه چرا که ماده این تبها غلیظ سوداوی ست و علاج آن بعد علاج این هیچ نزیکی ندارد **انتباه** اگر مریض قوی و نفث ابیض و آشتها و بلغم و سینه و عطش اندک باشد علاج پذیرست و ریش قصبه ریه لاعلاج بود و ریش که ابتدا در ولی قصبه و بلجر ریه باشد ممکنست که درست شود **تنبیه** وقتیکه مسلول بمیرد و بادیکه بر او دریابند چیزی دنیا پدید چرا که بسبب واحدیت خون مرض در ایشان تعدی خواهد کرد **فائده** کسیکه صدر او تنگ و کفها از حکم سینه و برآمده باشد و کسیکه عنق او طویل و حنجره برآمده و نمایان بود و کسی که از دماغ

او ماده کثیر سوی صدر ریه بزند و کسیکه لفث الدم دارد قریب است که سل آرد و در زنهر که از زین هر چه باید یکی هم نزند و دانست که آن از اصل پیدا آید **استسقاء ماده** علاج این در ابتدا استعسر و بعده محال و بعضی گویند که درست شدن آن ممکن نیست اما اگر چه علاج می پذیرد لیکن دست از تدبیر نیک باز ندارد تا مهلت بود بلکه از جوانی تا به کهولت کشد **قول بوعلی** زنی دیدم که بیست و نه سال و کسری بدین علت مبتلا بود این مرض در شهرهای سرد و فصل زمستان بیشتر افتد و در اکثر از هیزده تا چهل سال سن پدید آید و آنچه باطفال افتد امید وار تر بعلاج باشد **فائده** سبب عدم برین سه اند یکی آنکه عضو که ورم قرصه باشد محتاج سوی نقاء و هضم است نه دفع و نقای به صرفه ضرورست چه اگر به یک نمیشود دگر سعال و سوء هضم را می کشاید و منع هضم میکند دوم آنکه عضو که ورم قرصه دارد محتاج بسکون است تا خلط بدان پذیرد و به آن قرار گیرد سبب احتیاج تنفس سوم آنکه اندمال قرصه محتاج به یبوست است و از ریه طوبت رفع نمیشود و بسبب قبول طوبت از فضای اعضا گرد آید و چون طبع این را تراود به کندنه خلط سبب بعد مسالک باد نیز بسته الا بقوت کند و نیز بسته شده و اسر سوی او لا با نتلاط او به چاره لطیفه که از لطافت خود به ریه رسد و این چنین ادویه مزید حرارت اند و سل خالی از حمی نمی باشد پس اگر هیجانات و بند سرفه و دشتی افزاید و ریم از آن باز ماند و اگر زیاده تر و نرم و هضم ریش درست نشود تازه ماند و اگر دوای سرد دهند قوت و بلغم نزند اگر گرم دهند تب افزاید **قول جالینوس** حرکت عضو جراحت را از درست شدن باز نمیدارد چه اگر حجاب سینه نیز دائم متحرکست و جراحت او به گرد و گفته سبب جراحت انقطاع یا انصداع عرق است پس تا که باماس نینجامد و ریم نکند درست گردد و اگر باماس و ریم ایجاد ما سبب او ورم یا حدت ماده بود درست نگردد **فائده** سبب سل یا زیاده تر یست که از سر به ریزد و آن را ریش سازد و یا ذات الریه که ریش گردد و یا ماده ذات الجنب و غیره و پخته شود و برای خروج از سر فه در ریه گذرد و آن را ریش سازد و یا سعال شدید و مانند آن یا نخست به صدر که بدان سبب سرگرما بکشاید و خون بگلو به آمدن گیرد و آن ریش سازد لیکن اکثر از زبانه تیز افتد **علامات سل** تب نرم لازم مانند دق و اشتداد او بعد غذا خمرت و چه هزار تن خمرج مده بسرفه و گاهی وقت شب یا دیگر وقت عرق آید و چون کاهش تن نهایت رسد ناخن برگردند و موی بریزند و وقتیکه ضعف غالب شود و شکم قوت نماید سراسهال پدید آید و سیل بفذا نباشد عظم گاو برآید و در آخر گرخون نماید زیاده تر آنچه مار و ر مهلت ندهد و اگر خون در آخر زیاده از مقدار آید دلیل قرب موت باشد و اگر در آخر ورم شود صحت ممکن نبود و قت قریب است تشنگی روان میگردد و پوست چسبک شده و در آخر پشت با ورم سینما یابد و چون کار بآخر رسد حلقه های قصبه ریه بریزم آمدن گیرد و غلظ کامی برآید غلیظ تر گردد پس از آمدن بایستادن حال یا زده از چهار روز مهلت ندهد و اگر بخناق نمیرد باشد که در آخر ورم قصب پدید آید و خونها بآمدن گیرد پس اگر تدبیر سرفه و حبس دم کند خون در ریه ماند و بکشد و اگر نه نهایت خون برآید تا اگر هلاک شود **فائده** علاج این جسرست چه اگر تدبیر سرفه و ریش نکند یکی گزاید بدانکه تدبیر این تب باشباهی بارد طلب و معالجه این ریش باشیای مجفف بسخن یا بایذ اگر تدبیر جب کنند ریش و اگر تدبیر ریش نمایند جب اولی پس صواب آنست که اول به تدبیر می تسکین حمی کنند پس تدبیر قرحه به دواء اندمال دهند و به قرحه با دویه حمی آمیخته دهند یکروز معالجه حمی و یکروز تدبیر ریش سازند یا وقت صبح تدبیر ریش و وقت شام تدبیر حمی کنند یا هر کدام غالب باشد تدبیر او رجوع کنند و این را سی کیست که مرتض او را بهست نگرد و تفکر به درهم کرده بکشاد و درست نشده و لیکن اگر تدبیر درست سازد از فزون باز ماند و جزوی دیگر از ریه تباه نگردد پس صواب آنست نخست که خون بگلو آید بدانند که از ریه است و حال قبل از انکه درم کند بعلاج مشغول شوند **قول جالینوس** کسی را که خون بگلو آمد و آن از ریه بود در نخست او را یافتم علاج کرد مرشفا یافتند و هر گز او را در نخست نیافتم حال مختلف بود **علاج** ابتدا از جائی که مجوف محسوس شود بایلیق زنند و خون

اندک اندک چند دفعه برآرند تا خون از ریه محلول اوکشیده شود و دلک طلا را نماید و از حرکات باز دارند اگر مانعی نبود مجامعت کنند و اگر چیزی از سر بریه همی افتد قیفال نیز کشایند مار الشعیر سرطانی دهند باقی تدبیر مطفی حرارت از وق اند کنند و با وجود آن هر چه مجلی و منقی مده و صدر و سکن بعال باشد بالطبع اختیار نمایند اگرچه عفنه یار نباشد شیر خر یا شیر زن نوشیدن نفع و بعد از ان کنجبین و مرآ دو ریم کنند مجلیات و منقیات دهند و اگر قوت ضعیف باشد در کشکاب سرطانی پانصد بره و نیم بغاله توان بخیت و اگر طبیخ نرم و بجلیس حاجت آید شربت مورد دهند و در کشکاب مورد اندازند شیره خرفه ب بر دهند سویق شعیر ماش مقشر تهیه و دلخ خورند اگر سر فرشد ید نبود در کشکاب تخم کاهو بیفزند شربت بنفشه دهند مار الشعیر به بهدانه مورد بخته انفع اگر قوت قوی بود حریره دار آرد باقلا نخود سبوس گندم عسل روغن بادام ساخته دهند و اگر طبیخ قبض باشد طبیخ مویز پستان عناب بنفشه مغز فلوس بزنجبین تلیین کنند جلاب و هندبه تخم هلیله سرطان فراریج بیضه نیم پخت حریره مشاسته شکر روغن بادام خورند و رای تنقیه ریه تربد بیض نیم مثقال صبر مغسول آب باران رب سوس هر یک درم ساخته و هندبک مثر بتیست و اگر تب عفنی یار نباشد شیر زن از تری نوشانند اگر سهم نسد شیر خر یا شیر ریله شیر اسب فی الحال دوشیده دهند و ان بشیر تر کرده یا عسل خورند و اگر ممکن بود عوض آب شیر نوشانند و بهتر ین آب در ین آب باران است و اگر حاجت عذا زیاده بود تخم طیوب هندبه حامه معتدل نمایند و گاهی خمر قیق ممزوج بعرق گاو زبان و هندبه شتر طبکه حمی نباشد تا حفظ قوت کند و از خشخاش نفته صمغ عربی کتیرا بلعاب بهدانه محبوب ساخته و هندبه گل بنفشه و گل اسفی گرم با نشاسته گل سرخ هر یک سه درم سرطان محرق ده درم اگر حمی نباشد و درم سائیده و هندبه خالص خوشخاش خشخاش ابیض کتیرا هر یک ۵ درم خشخاش سیاه بهدانه تخم خطمی هر یک پانزده درم صمغ عربی بیخبدسته آب باران هفت طل ترکرده پنج مثقال مانده صاف کرده عسل مینجته هر یک طل لعاب اسپغول فانید هر یک نیم مثقال آمیخته میشاند که منعقد گردد صبح شام و وقت خواب بمار الشعیر و هندبه مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر یک پنج تخم خرفه اریسا گل سرخ هر یک چهار کتیرا نشاسته طباشیر سرطان محرق هر یک دو درم ساخته مثقالی دهند و اگر سینه خشک باشد و تشنج کند با بقا مقشر نرده درم نشاسته صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین هر یک پنجدرم خشخاش سفید ده درم لوز مقشر بیست درم سائیده بدین لوز لعوق سازند و اگر سرفه شدید باشد مانع خواب باشد شربت خشخاش ساده و وقت خواب بهندبه با نبات زلزله سوی ریه کند و اگر باده غلیظ بغیر حرارت ریه یا مصدر ظاهر شود شربت نیلوفر و فاوهند طلاطی لطیف برصدر گذارند مکی کند سیبه زرا و مذر بیخ براد جب بسته سوزند و پیش بینی دارند و از جماع و تعب و حرکت در دو دواشیای حاره پرهیز بنفشه نیلوفر خلاف وغیره در خانه دارند و هوای خانه که در و آب و گلاب پاشیده باشند نافع **فائده** اگر بغیر حمی باشد بنفشه لیمو سفید بسر فرشک برآید شربت نرو فاوهند از بیخ هفت عدد عناب پستان هر یک سی عدد مویز هفتاد عدد گردنا بیخ پنج مثقال اریسا شقاقل قند نیم طل شربت ساخته در هفته نوشند حلبه صمغ عربی کتیرا هر یک دو کتیرا بیخ معترب قطر ایرسا هر یک سه بنفشه ده آب جوشانده صاف کرده قند بیست آمیخته تواند کرده هر وقت قدری در دهن دارند طبیخ پرسیاوشان نرو فاوهند از بیخ نیلوفر دو مویز نوشند آب ترب یک عسل سه پند چون غلیظ شود لعوق کنند مراقا قیا هر یک یک سندروس یکنیم صبر دو جزالسر و سه برو عرق گل پرسیته طلا کنند آب کرنب بعسل جوشانده نوشند آرد گندم با نشاسته سه درم آرد حلبه درم بعسل و روغن بادام حریره ساخته نهرند **قول مالقی** بعضی اوقات نان سبیده بشیر آمیخته با شکر یا جاورس با بیخ بشیر بیخ متوهند مقشی ریش از بیم منبت تخم تازه **قول احمد فرخ** چون شیر بمرض دیگر ندهند غذای دیگر ندهند چون نفع ظاهر شود سه هفته باید داد و اگر طبیخ اجابت نکند نمک هندی دو دانگ نشاسته نیم درم و شیر آمیخته دهند و شیر زبرا باید که اول قدری آب آمیخته سنگ تاب کنند تا بخته شوند و آب از وی بردارند پس دهند که بهتر از شیر مطبوخ نیست اگر سر فه صعب باشد

کتیرا با شیر دهند و اگر قبض مطلوب بود طراثیث با شیر دهند و اگر در معده ضعف باشد شیر بز بره و کریا دهند اگر چیش افتد قرص طین شربت مورد دهند آرد نخود و شیر تازه حسو سازند اگر در اثنای شیر خوردن تب آید شیه بازدارند و قرص کافور بکار برند و اگر اثر قبض شکم مطلوب بود دوغ گاو سکنجبین دادن شیر و روغ در دوق آید **قول ابن ماسویه** تخم قنطریون را می سل الفع **قول عسکری** پیروز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور با حب طبا شیر تخم خرفه دهند و بعد دو ساعت دوای سرشیم ماهی نوشانند و وقت شب و غن بلسان از قبل قرص نخود دهند صحت شود **حب طبا شیر** طبا شیر هر سه صندل هر یک یک گل ارمنی دو گل سنه چهار کافور نیم مثاب اسپغول جب بندند شربتی مثقالی **دوای سرشیم ماهی** سرشیم را در شانه ماهی ساخته باشند در مرآب شیرین بگیرند ربع رطل حل کرده نبات گلاب هر یک ده درم آمیخته نوشند **قول صاحب خیره** قبل از ورم فصد کنند اطراف بندند سرکه ممزوج آب دهند قرص کهربا بشربت مورد قرص بسبد و ص دهند و روغ تخست غذا دهند و بر کشکاب قناعت نمایند تا چهار روز و اگر ضعیف باشد سوار آرد جو آرد نخود آرد با قلا روغن بادام شکر ساخته یا اندکی نان بمار اسپغول تضمیه نیم پخت دهند و سینه بروغن گل چرب کنند و اگر سر با شد بروغن بادرنج و غن مصطکی و اگر رطوبت از دماغ بریزد اول تنقیه بقصد و مسهل کرده او دینقیه و نبقه دهند و تدبیر نزله نمایند و اگر در سینه نبوست باشد آواز گرفته بود بر صبح یک وقیه آب با تنگ بیک مثقال روغن بنفشه و غن تخم کدو دهند و بعد سه ساعت کشکاب سرطانی و وقت خلط صمغ عربی گل ارمنی بلعاب اسپغول یا بلعاب بهدانه یا آب باران دهند و اگر نبوست اندام غالب شود شیر و دوغ دهند و اگر ریش کهنه باشد و رطوبت در ریه کثیر قدری بارزد بسهل دهند **قول بوعلی** گلقند تازه چند انکه تواند نخورد و هم بابان زنی رسهل شد مایوس گردید گلقند فقط علاج کردم شفا یافت و فرگرد یه و غذا و اجتناب چون عصافیر ماهی بریان با پیچ داده و مرآب باران نوشانیدم و اگر حرارت پدید آید کشکاب سرطانی دهند **قول الرازی** بشربت بسد لعاب بهدانه مرباهی بشربت صندل زرد گلقند کهنه سه چهار سال مداومت کنند بلور قرداقی سوده نوشند قند مهر کهربا سکر و بلو بلقند کثیرا قرص ساخته بطبرزد تناکو در چلم نهاده دود ش کشند صمغ عربی کثیرا هر یک درم شب بگلاب تر کرده و غن گل بکنیر اونس سکنجبین اونس کافور سکر و بلو سال پنبل دو درم آمیخته شیر خر با شیر زده بر سینه ضماد کنند سفوف دری بابی دو درم شربت خشخاش و غیره دهند جواهر مفرحه ساخته بعرق کافور دهند بعوض سلحفات صبح شام یک معقه خورند روس غذا سازند مینک بگلاب سوده نهار همراه شربت برگ کشوث دهند چند روز با ستیلا روشو بطور یکه دانفت الله مگذشت دهند و غن قسطی کهنه دو مرتبه فولاد در و چکانیده باشند یک درم هیچ اونس شیر زن آمیخته دهند یک ماه برای بثور سینه نفع **شربت صندل زرد** آب خطمی آب خماص هر یک چهار رطل صندل زرد معدقوق سه اونس در دیگ تر کرده دیگ او را بگوم تا نهاده سه ساعت آتش داده برآرند شربتی سه اونس صبغ بقدری آب یا شربت آمیخته دهند دلیل روز **قول پیدرو** و علاج این چیز مطلوب اندکی تنقیه خرم پس شیر خشت و اونس بهی مرغ آمیخته با مغز فلوس اونس اصل سوس اسکر و بلو آمیخته گاه گاه دهند دو درم مالیا داده بود پس در قعر گردن یا سامد نوبت دهند سوم تقویت تن پس شیر زن نوشانند با شیر خرگ غذای شیر و غیره باشد و شیده نوزا نوشانند و شروع از سه چهار اونس کنند و بتدریج داده اونس را گر در معده زیون باشد شیر خشت هشت اونس گلقند اونس بشیر آمیخته دهند و بعد شربت بشیر چند قدم مشی کنند تا هفتم گردد و بعد شربت شیر نوش کنند و تا کم شتهاشود عقب او چیزی دیگر نخورند نان خمیری نبیت تر کرده دهند بگرد و خصوص کرا زیکسان نگذشته باشد و خشخاش ابیض ده درم هر سه تخم بادکلان هر یک شش درم تخم خربزه تخم خطمی بهدانه هر یک پنجدرم صمغ عربی کثیرا نشاسته طبا شیر سوس هر یک سه درم قند بار بهمه سایده یکدرم شربت خشخاش و هندوغن بادام یکقیراط گلقند آمیخته نوشند و برای تصفیه ریه شربت صندل زرد دهند و برای تخفیف تخم کدو درم مرجس لبه میعه هر یک یکدرم

کرہ با کشنیز ہر یک سکرہ و بلوط بلاب کتیرا قرص ساختہ بہ بہترین دودش توسط قمع کشند مسن لبہ مصطکی مرمغ دارا مرکب بر فرش گسترند و آب سنرو بگلقند یا شعیر یا اصل سوس با کیا با نداز ند اگر قدری چوبچینی افزایند بہتر گل ارمنی یک مثقال بابونہ یائی کوہی دو درم دہند شیر گاومیش نوشند و دوا کہ برای قرحہ ریہ انفع چرا کہ تلطیف و تجفیف و قبض و تلیین دارد حما ما داراینی ہر یک چہار زعفران یک کندرب سوس کتیرا ہر یک پنج مرمش دیگر مغز بادام تلخ با عسل تعلق کنند دیگر مرہم آب نوشند دیگر مطران مثقالی نہار دہند دیگر سنگ پشت نیم پایک نیمرو پختہ دہند دیگر برگ گزندہ کہ در دیوار چاہ روئیدہ باشد دہ درم فلفل ہفت عدد آب سائیدہ دو ہفتہ چند روز دیگر آب دوب با لیموی چاشنی نوشند دیگر انیسون نیم مثقال بصفرت بیض نیم پشت بہ دہند دیگر دوا الجلنجار وقت شب با گرم دہند دیگر طین حکمت با شربت زنجبین دہند دیگر گل ارمنی با قیصوم دشقد کشند دیگر زیبق ابقہ بخور سازند طین حکمت انکہ طین حرسک گل خطمی موی سر مقرض ہر یک سائیدہ با آب سرشتہ قرص سازند و دارند قرص شاہ بنج شاہ بنج منسول خرفہ مقشر کشنیز خشخاش سفید گل سرخ گل ارمنی منسول طباشیر طین ہر یک با آب سرشتہ قرص سازند شربتی مثقالی بشیرہ تخم خربزہ با سکنجبین سل دوق و قطع سیلان خون اعضای باطنی و اسہال مزاجی و دوبانی دحمیات موی سرفہ نافع قرص خشخاش زعفران نیم درب سوس نشاستہ کتیرا ہر یک دو خشخاش سفید خشخاش سیاہ ہر یک سہ گل سرخ ہر یک چہار طباشیر پنج آب قرص سازند شربتی تا دو درم دہند شربت خشخاش خایہ ریش سفید دریہ لعوق طباشیر نبات شصت مثقال عسل صد و بست مثقال قوام کردہ طباشیر چہار درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز چغوزہ ہیل صمغ عربی ہر یک نصف درم مرمغ نشاستہ کتیرا ہر یک دہ درم روغن بادام بہ سیزدہ درم حریب کردہ آمیزند شربتی شش درم اگر حرارت زیادہ باشد عوض عسل بسکنجبین کنند و کافور درم و افزایند برای سرفہ دسل و حمیات حادہ با سرفہ نافع لعوق خشخاش کوکنار نیم طل آب دو طل بپزند نصفی بماند صاف کردہ قند طل آمیختہ قوام نمودہ رب سوس مغز تخم کدو مغز بادام ہر یک پنجرم آمیزند شربتی دہ درم برای سرفہ دسل و قرحہ معاء و سرفہ یعنی و نفث الدم ارسطون صغیر سلیخہ ربع فرفیون عاقرقرحا زعفران ہر یک سہ گوگرد اقاقیا فلفل سنبل حماما ہر یک دانگ بسایند بعسل آمیزند شربتی تا یک مثقال مزمنہ دسل و ضیق نفس و حرم و قولنج و دمی مختلطہ و ربع شربت حلبہ حلبہ سی درم مویز تر ہندی ہر یک دہ درم انجیر یابندہ عدد عسل و نیم شربت سازند مزمنہ و جع مزمن سینہ و نفث الدم و قرحہ صدر مرباہی کدو کدوی تازہ خراشیدہ پارہ کردہ مغز ش دور نمودہ با آب و عسل جوشانیدہ القوم آرند برای سینہ و ریہ و مثانہ انفع قول جوان کورو و فسد مکرر کنند کہ تلیین و ہند اگر گاہی خود شربت منضج مخرج مادہ و ہند یا شربت تازہ فاطریلال عضلان ساختہ و ہند یا انجیر مسکہ ہر یک دانش نیاستہ بگنیم او دش نشاستہ دو درم شربت ساختہ بقاصا چہار ساعت یک قاشق و ہند تشنش با آب شیر شش بار با آب نشستہ درم نوہ اصل سوس ہر یک چہار سرخ آمیختہ و ہند منضج مخرج مادہ براہ بول زیل ہسپارہ بعسل عضلے آمیختہ بسینہ خمارہ کنند منضج مادہ اگر بسبب مادہ حار بود اینہا بکار نیرند بگیرند شربت گل لالہ استعمال کنند یا از شعیر تخم کاہو خشخاش کتیرا بیخ خطمی بہدانہ شربت ساختہ مرواید آمیختہ و ہند غاریقون اگر بضج مادہ مطلوب بود مریض را بطریقی کہ مادہ باشد غلیظ بدہ دارند و اگر خلط نفخ نماید جانب سالم و بہ تنقیہ ما شربت زنجبین حرارت او فرو نشاند یا شد یعنی قوی دوشیدہ نیمرطل نوشند و مداومت کنند و اگر شیر زن بہمرسد نفع اگر گاہی نبود سیان سوم یا چہارم پہلو جایگاہ مادہ معلوم شود کاستیکو ہند اغلیقا گاہی بر عرض جانب چپ بود و داع مفرط بود چنانکہ قریب بدست و داع کہ دہند باید کہ تا سینہ رسد مالعسل باب جوساختہ مدام بگیرد نوشند و تنقیہ تمام کاستیکو بر سد ہند یا تگاف کنند اگر سبب بزش دماغی باشد برابرو زدن کلیک کاستیکو ہند یا داع و ہند و بروز نشنند و داع چنان و ہند کہ ہم ہفتہ آنقدر رسد و ہند گاہ

احتیاط کنند تا زخم صاف گردد و برای تنقیه یا میران برگ کشوث هر یک نیم اونس آب پنج سه کاناد و ظرف گلی جوشانده صاف کرده قدری نیم اونس ربع ساعت
درین آب تره داشته همین آب نوشند پس اگر طبیخ دفع ماده با سهال کند برای مدتی خشت بهرق منع حل کرده شربت بنفشه قرص خاریقون و مانند آن دهند و اگر
بنفث دفع نماید شربت زوفا شربت عیب شربت عناب شربت اصل سوس شربت برگ کشوث شربت اطریلال دهند و اگر بیول دفع سازد طبیخ هلیون بری
برگ مایران با طبیخ خشخاش و بیدانجیر کاکنج همراه شیر سرطان خسته بیلگیری سحوقه دهند اصل سوس میبه از تخم خبث و رم حب بسته دهند اگر کافی نبود قرص حنظل سکبینج
مازالصل سداونس دوازده ساعت تر کرده صاف نموده دهند سه چهار دفعه بفاصله یکروز **قول بقراط** اگر از سنگ یا داع ماده سفید برآید نیک و اگر سرخ سبز
وغیره برآید بد است **فائده** اگر سیب شیرین تازه را کثرت نفث معلوم شود کدر ریه تخم شاکیان یا بیخ مرغ همراه نباتات با السامیکا دو لیعنی را ریاکه خواص کردن دل
و تخم دارند چون نبات کشوث ریحان مایران فیبالنحل و یک اسکروپل صندل زرد پخته و هند اگر حمی نباشد چوبیات الف تخم بیخ ارنب پخته خورند تبدیل روند مله
تخم تخم مالکیان تخم سرطان تخم سلحفات همراه شیر شیر دوسه ماه خورند تخم خوک یک ساله یکه کاناد برگ کشوث برگ اطریلال هر یک دو مشت گلقند مرباهای گل گاو زبان
هر یک یک نیم اونس عرق نبات کشوث یازده اونس عرق کشیده یا قوی تا مالکر بستی چند انکه شیرین شود آمیخته دو اونس دهند مدل **قول جوان کوره**
اگر شیر زن دهند باید که زن جوان صاحب المزاج باشد و غذا لطیف خورد و از زدن و ماه نگذشته باشد و اگر شیر خر دهند باید که جوان بود و آزکاه لطیف و شیره کاهو
نباتات باده خوانده و مالالشعیر نوشانند و بعضی وزنان بشیر ترکرده دهند تا زیل کم کند و شیرش قوی باشد پس دو شیده فوراً نوشانده و اینچ اونس شروع نمایند
و هر روز نیم اونس افزایند تا بیک طل رسد و بعد شرب تا ک چهار ساعت نگذرد غذا ند هند تاثیر هضم زایل بود و معده بگذرد و فاسد نگردد و اگر دیگ طل شیر چینی
نیم اونس جوشانده دهند برای حمی دق و دل به کار آید شور حاد شود و انفع اگر کسی شیر خر خورد یا ازین نفع نشود برگ مایران دفع سفف هر یک شصت الجبن نبشی
یک نیم طل جوشانده نصفی ماند صاف نموده هر یک طل این مغز بادام تلخ کی شیره برآورده قدری صمغ عربی آمیخته حریره ساخته خورند تا پنجاه
اونس آب چهار کاناد جوشانده چون چهار ماند صاف کرده هر یک طل این مغز بادام تلخ کی شیره برآورده قدری صمغ عربی آمیخته حریره ساخته خورند تا پنجاه
روز یا دو شکم مرغ گلقند مرباهای گل گاو زبان و نیم درم صندل سفید بر کرده بپزند و دو مرقش مرواریدنیم درم آمیخته دهند پنجاه روز کربرای ضیق و معزول انفع است اگر
نفع نشود آرد بیخ یارد شیر بیخ پخته بگلقند یا شکر شیرین کرده دو بار در روز دهند و آرد مذکور شیر پخته بصدر ظرهر نهاد کنند اگر تنگی نفس نهند بپوست بید
بسایه خشک کرده درم گلقند کهنه دو اونس آمیخته صبح دهند و همین قدر شام تا یازده روز طبیخ پوست بید تا سه اونس نوشانند برای خون دوی و بیرونی و جراحت
ریه انفع چوبیات فقط الجبن برای جراحت ریه مفید سوس گندم پوست چوب سطوخودوس تخم خبث بلوط پوست بلوط بلیله الثمار مکی قوته سیه مصطکی
برابر به مربه اند اخته خورند برای جراحت ریه نافع رقی در رحم و طل داشت از دو اصحت نشد چوبیات دو درم دیرینج کاناد آب جوشانده نوشانیدند صحت یافت
اگر سعال ریه کنند گل گوگرد اونس به نبات سحق کرده بگلقند کهنه یک طل آمیخته هر روز صبح شام نیم اونس دهند یا آب کبد و گل گوگرد جوش بود دهند تا دو ماه
فائده دیگر الیان بسبب کثرت رطوبت ریه اند و غلیظ در حفظ اند چوبیات دق و غیره منع اند سلعی شیر خر که از دهنیت مرار و زده و هضم است **قول**
جوان کوره و غیره است که منفیر شود و ریم او دفنای سینه یعنی در موضعیکه مابین ریه و صدر و قعست جمع شود و بسبب غلظ خون نه در ریه رود و نه بمعده ریزد تقدم و رم

این اعضا ثقل سینه سرفه یاس ضیق نفس حمی دق حال شبیه بسلول حرارت سوزش سینه وچون قضای سینه دو بخش است گاه باشد که در هر دو جانب افتد یا در یک جانب پس اگر یک در هر دو جانب افتد وجع لهیب تمدد هر دو جانب باشد والا جانبی که بود یا مریض بر پهلو خسپد و باز بر پهلوی دوم پس در همتی که ثقل وتمدد محسوس شود موضع مده همان جهت باشد یا خرقه کتان ترکرده بر صدر بندند از هر جانب که خشک شدن آغاز کند محل مده همانست **علاج** روغن بادام کتیرا شکر طبرزد بطبیخ انجیر زوفا پستان اصل سوس پرسیاوشان مویز آمیخته نوشند چون تلطیف پذیرد هر یک لفت را بآسانی برآرد و هندبا و ایضاً مدرات دهند تا باشد که بادرار دفع کند و چون در بول سن کند مدرات بول واگر در براز میل کند مسهل دهند واگر در هر دو جانب مائل شود گاهی مسهل دهند یا چیزی که هم مدر و هم مسهل باشد و هند **فائده** اگر دیده تلطیف پذیرفته بر بریه ریزد و بآسانی بلغت نبرآید دفعت رونماید یا بجانب جگر ریزد و ببول و براز بریه ازو وحال بیرون نبود یا خناق افتد و بیمار بسیار و آثار او غلبه ضیق نفس و عدم خروج مده بلغت یا سل پدید آید و جرم ریه متآکل گردد و آثار او آن است که بعد سرکردن و رم جهل روز گذرند ریه پاک نگردد **انتباه** اگر تبدایر مقصد حاصل نشود و مده سوی ریه ریزد و آبله آهنی باریک در سینه آنجا که محل مده باشد داغ دهند تا ریم اندک اندک بر سبیل تبشیع اعظم سینه همی برآید **فائده** آنجا که ماده ببول و براز آبدن گیرد و هیبت که دست از ملطفات و مرققات بازندارد و هر چه مسدد و مغلظ بود بگذارند و این هر آنست که ریم بفراغت برآید و ورم عضوی نایستد و آفت نیارد **فصل دهم در استسقای سینه** سبب او ماده است که در ریه جذب شده و ریه نضج آن نتوانست پس قیچ گشته اندک اندک در تقعر ریزد و باعث این مرض گردد یا آبله که در ریه افتد و منفجر شود و ماده او در صدر ریزد یا فساد جگر و مراق و سپرز که سخت شوند و فعل بد کنند و رطوبت کثیر پیدا نماید پس آن رطوبت در سینه افتد و باعث این گردد و استسقای صدر لاعلاجست تبخیر وجه واطراف و بر پهلو خوابیدن تواند اگر بر پهلو گردد بر سینه ثقل آب معلوم گردد و اگر نخسپد سر بسیار بلند دارد و نشسته ماند و وقت شب نسبت از روز ضیق نفس اشتداد کند **علاج** تنقیه رطوبت کنند تدبیر مانع تولید رطوبت سازند مدرات دهند تا ببول برآید کرمیو تارتر و دم بلو طیار اسکر و بلو بچمار اونس طبیخ بلیون برسی برگ مامیران آمیخته دهند مخرج ماده و استعمال بلیون برسی یا غافث دارند و بعضی میان سوم یا چهارم ضلاع شگاف مینماید و بعضی بخورا دویه مجففه سپند داغ آتشی دهند و مندل نسازند و در استسقا که از ورم مزمن و صلب ریه شود مالش مرهم سپاهی کنند و در استسقای سینه مسهل ندهند اما او دویه خفیف نضج سدد و بعده مقوی قدری نرم چون او رود یا فرنتکیو دهند **قول پیدرو** برای تعریف طبیخ چوبچینی عشبه تامیت پنجیر و زوفا دهند مرکریدو سی گل لوبان الفع فوت مفید باقی تدبیر استسقا **او دویه منقیه صدر و ریه از فضول** طبیخ حلبه با طبیخ انجیر زوفا بشکر نیشند شد حرمل العسل آمیخت یازراوند العسل آمیخته یا کتان العسل آمیخته لعق کنند مسهل دهند خلفل در طعام کنند **فصل یازدهم در جوع الصدر** یعنی گویند یعنی عضلات سینه و حجاب او ریه سرد شود و کثیف گردد و نوعی از تعدد در انها پدید آید و بدان سبب سینه منبسط و منقبض شدن نتواند چنانچه باید و ناچار نفس با تصاب برآید سبب او وصول برودت بصدر چون ملاقات هوای سرد و برودت و شرب آب سخت سرد و غوطه زدن دران تقدم سبب او بر دو سینه **علاج** جند بیدستر فتط روغن عنصل آمیخته بر صدر مالند آب طبیخ او دویه گرم نطول کنند سداب صعتر تخم انگزد افسنتین جند بیدستر و روغن بر سینه ضماد کنند انگزد قدری سنجد کمنه آمیخته نوشانند سویق با عسل بدان کنند آب گرم و طبیخ شایش گرم تکمید کنند و در علاج مهلت نمایند گاه باشد که دفعه بگشد **فائده** گاه باشد که اکثر اوقات وصول دخان سرب باعث این شود مضادات استعمال کنند و تکمید طب بطبیخ شایش گرم نمایند مالیدن روغن سوسن و بافیون و قسط در اسر بی مفید

فصل دوازدهم در استرخا و اعوجاج غضروف حنجری و آن تشنجی است عظیم نرم است موضع او آخر صدر پیوسته بعظم قص مانند سپر که بر حنجره حفظ

فم معده بکار آید سبب این مرض ضربه قطع یا ریاضت یا حمل بار گران یا سرفه شدید یا اکل اشیای بارده رطب یا ماده قیقبیت که در وجع گردد پس اگر بفم معده

مائل شود دهن آزار تنگ کند و مانع دخول غذا گردد و وجع عام اشتهای هزال آرد اگر سوی دیگر یا فم ناقص مائل شود ضیق نفس هزال آرد اگر سوی کبد میل نماید منع

گذر صفرا کند و یرقان آرد **علامتش** سرفه یابس قی هزال و قلت اشتهای حمی دق سیخ فواق آرد وجع ضیق نفس یرقان و غیره **قول مارون را** وقت که بدون

در تندرستی بصحت نبود بداند که غضروف مذکور مستر خی گشته **قول سر اکوت** از افتادن این قی ضعف معده آرد وجع دق و غیره پدید آید **قول مارتولینو**

اگر سوی دیگر مائل شود پس در مردم کلان باعث اذیت حده و کبد گردد و در اطفال موجب هلاک گردد **قول بوریکیتو** نسبت میان این مرض

دیدم و در مردان هم میشود وجع آنجا عسر نفس اختلاج غشی کسی را که این بیفتد باید و تو گرد و پس تا که ساده نشود یا سر نبرد از تنفس نخواند **قول زیلیری** مرتبت

عام علامتش عدم تصدیع نرمی همه تن هزال وجع معده قیء عسر نفس فاستید **قول ریوالانو** اگر یابد رون خم شود تنگ کند و یا زیاده هضم کبد را و نهال آرد و اگر

بطفل نشود بکشد و در مردم کلان تا که بجا نیاید موجب قی گردد **قول مارتیو** اگر سوی درون دو تو شود معده را فشرده وجع دائم سوء هضم قی و فواق آرد و تو تا که

برداشته نشود صحت نگردد **قول اوریبانو** اگر تندرست اقلت خواب فواق آرد وجع عسر نفس هزال ضعف معده حتی که اندیشه خود قی کند پدید آید و سنگ تبنی

مثال مرده گردد و از وا صحت نگردد و غضروف مذکور را بردارند صحت شود **قول رودریکو** وقتیکه هر دو قص غضروفی جائیکه سینه

یا اضلاع آخر شوند تصدیعه یابند و مستر خی شوند یا اندرون رونده و موجب نقاهت کلی اشتها شود باید که از دوست برداشته او به قابله گذارند **علاج**

باید که اکوا بیند یکجاسه فرد بهندپس بر نهار تا سه روز حب اسپیتا تیکو یا دوا نو بمرق مرغ هندو غضروف ابرداشته قدیه عسل با بر نج تر کشیده بر و کنند و د

فلفل یک سائیده با شیره بالای فم معده گذارند با سموکوبی یک قطره بر و غن بوبه نیمه تیه یا روغن جندبادستر و یا سولفور گذارند و طریق بدین

آنست که مریض را بر پشت خلط نند و بجانبی که بر فم معده گذارند دو بالش بر دو فشرند تا تصدیعه یابد بعد بچهه شما و تقوی گذارند **فصل سیزدهم در**

ذات الجنب و ذات الصدر و ذات العرض و شوصه و خانقه و غیره در بیست که دافع اضلاع و جب سینه و عضلات مابین اضلاع افتد

و در فصل خریف و زمستان و بلاد سرد شمالی اکثر پدید آید و پیران را کشر شود و اگر شود مهلک بود و اگر حامله اشود بکشد **فائده** این مرض بتحلیل زائل شود یا

بریکه کند یا صلب گردد و لیکن نادر است که صلب شود و بکشاید پس اگر در نخست نفث خام قیح آمدن گیرد و بداند که در چهارم پخته شود و بعد هفته از چهارم پاک

گردد و اگر در نخست آمدن نگیرد و لیکن قبل از چهارم تا چهارم شروع نماید در هفتم پخته نشود و بعد چهارده روز از هفتم پاک گردد و اگر در میت پاک نشود و ریم

کند و اگر در چهارده ریم پاک نگردد و سیل پیدا نماید اگر تا هفتم پخته نشد و یا هیچ نفث بر نیاید بداند که در جبل شهست بر خواهد بخت پس قوت تا این وقت وفا کند و اکثر

بمیرد لیکن اگر قوت قوی و شهوت معتدل و خلط قابل تنفس و قبول هم خوب باشد علت دراز شود و با خر ریم کند و مدت سودی پاک شدن چهارده تا بیست روز

و مدت دیرین چهل یا شصت روز باشد اما در باشد که تا این مدت قوت وفا کند آثار ریم کردن آنست که وجع و تب افزونتر گردد و قوت ضعیف تر و زبان و شت

و دهن خشک و استشنا باطل گردد و سعال بدین پدید آید و تنفس در پهلو و بعد ریم کردن وجع و تب ساکن گردد و تنفس در پهلو فزاید و تنگ و انفتی بر نبض عریض شود

و تب سخت بلرزاند و بکشاید و هر چه کتب گوید تر باشد زرد و تر تخته و منفجر شود پس اگر اعراض مذکور نبود سودگی آثار نفث بول و غیره پدید آید اندیشه نکنند که دلیل

یم کردن باشد و چه از سبب پیم کردن بود و چه از سبب تقریب بمیزان **انتباه** بدین الوان نفث سیاهست خاصه که منتن بود و بعد به شدید الصفرت و نیکوترین نفث احمر خالص است و دین بدانست که تا خیر نماید تا هفتم اگر نفث احمر صاف بود روز چهارم شروع بآبدن کند و آخر آسان باشد و بحران در هفتم افتد و روز یازدهم و از دهم تا خیر نشود و اگر نفث شدید الصفرت یا اسود بود و زبان نیز و پیوسته بماند و حمی منقطع نشود و حرارت تا هفتم کشد مخوف باشد و چون نفث بسیار بسر فنا آثار سلامت زود گذشتن مرض باشد نفث خام و لزج و سرخ و سیاه و تیره که اندک بود و دیر بر آید بد باشد خرخره و اول غیر مخوف و در آخر مخوف است اگر نفس با این تنگ شود و علامت قرب موت باشد خاصه و تفکیه موضع پهلو سیاه گردد و اگر در سینه خرخره افتد و لون وجع سرخ گردد و چشمها بر آید هلاک باشد بول سرخ و تیره آثار شدت حرارت دماغ و در وارت حال مریض باشد بزرد بسیار زرد و منتن ردیست بود اطراف یا گرمی تب رجوع و جع سوی ظهر و اشتداد او وقت خفتن جانب و مرد بست سهال در اول مفید و در آخر آثار ضعف جگر و قرب موت بود خاصه که تنگی نفس و حمی و تاسف بدان زائل نگردد اختلاج حوالی شرسوف آثار حرکت ماده سوی دماغ و تولد سرسام و اختلاط عقل بود با گشتن ذات الجنب سوی درون بغیر زوال حمی ظهور نفث تمام آثار قرب موت باشد ذات الجنب اگر منصد و نفث و اسهال زائل نگردد و با وجود آن قوت قوی بود آثار سلامت باشد یم کند و بذات الریه باز گردد و اگر قوت ضعیف بود و آثار بد زود بکشد و گاه باشد که ورم بگشاید یم و فضای سینه افتد و مریض از صحت بود چندی حال و نیکو بود پس بتدریج بدتر شود و اگر یم کثیر و قوت ضعیف بود هلاک گردد و در ذات الجنب اگر تمدد پهلو فزاید یا تواتر نفس پدید آید و قوت ضعیف بود آثار غشی باشد و اگر قوا تر اندک بود و آثار سبات و تشنج با دیر می نضج باشد **قول یهودی** اگر ذات الجنب با غشی اشد پدید آید مهلک است **قول بقراط** کسی که ذات الجنب با ذات الریه بود و آنرا اختلاف از رطوبت معده شود بدست و گفته کسانیکه شکم آنها بالطبع نرم بود آنها را ذات الجنب و ذوات الریه حمی ملتهبه امراض حاده نشوند و گفته اگر صاحب ذات الجنب بجانب مرض خفتن تواند دلیل قلت مرض باشد و عکس آن عکس و گفته کسانی را که قبح افتد و بعد انفجار یم بر آید و حمی مفارقت کند و نهتما پدید آید سالم ماند و گفته نفث ذات الجنب بذات الریه بد باشد چه دلالت بر کثرت ورم و اخلاط دارد و گفته بین زوال مرض مریض از شمس و سرخی و دخان و اشیای شوم تاریخ و خیره پرهیز لازم چنانکس آن مهلک ست و گفته اگر نفث سفید لزج مستدیر بود نیک نباشد که دلالت بر عدم محرق کند و گفته اگر از خروج نفث خفت در وجع نشود و بد است و عکس آن نیک باید آگاه گرم و مرشا کیره یا سفنج تر نموده تکمید نمایند **قول جالینوس** کسی را که ذات الجنب شود و نفث و چهارده روز پاک نگردد و کار نضج افتد اگر در چهلم و زا بتدای خروج نفث پاک نگردد و مخیر بسل شود **قول ارزانی** اگر اعراض ذات الجنب بی آنکه نفثی تمام بوده باشد ساکن بشوند باید دانست که ماده بطریق بول یا اسهال دفع خواهد شد پس اگر بول و بر از نظا هر نشود پس نظر کنند اگر عضلات شکم و شرسیف حرارت و ثقل یابند بدانند که در میان یا بر ساق آماس و حرارت خواهد کرد و اگر تنگی نفس و کرب زیاده بود و در پستانها و ترقوه حرارت و ثقل پدید آیند بدانند که ماده بالا میل کرد و آماس خواهد کرد پس گوش خواهد آورد پس اگر ماده تیز باشد و از بن آثار چیزی پدید نیاید و دماغ از خود آنرا دفع نسازد سرسام و اعراض او پدید آرد و هلاک کند و اگر دماغ قوی باشد و آن را از خود دفع کند به تشنج باز گردد و گاه باشد که بسبب کثرت مادّه و ضعف قوت ماده مذکور در مجری تنفس بماند و خناق آرد و گاه باشد که بدل آید و خفقان غشی پدید کند **فائده** مادهٔ ذات الجنب چون بکشاید از سه حال بیرون نباشد یا در عضوی آید و از ان بگذرد و پاک شود یا در ان عضو که آید علتی دیگر تولد کند یا بقا هر و مواضع خالی میلکند و آماس و جراحت تولد نماید **انتباه** بسا باشد که ماده تیز تر و کثیر تر بود و قبل از انکه پخته شود طبیع

از بیطاقتی آن را دفع کردن گیرد و بسیار باشد که سبب این دفع حرکتی قوی باشد چون حرکت قی و خشم و غیره و این نوع دفع که قبل از نضج افتد سوء مزاج باشد بلکه باخط بود **فائده** بسا باشد که در جگر و رحم گرم افتد و معالیق او کشیده شود و مجیع بحجاب مودی گردد و بدان سبب نفس تنگ شود و پندارند که ذات الجنب است چه اگر ذات الجنب سر نفس ضیق نفس تب میباشد و هم ورم جگر پس فرق آنست که لون صاحب ذات الکبد زرد و بدرنگ بود و گاه گاه بسر فرد و در پهلوی راست ثقل دائم ماند و زبان سیاه و بول غلیظ باشد و مجیع خلنده نبود پس اگر ورم جانب بیرون کبد باشد بدست نهادن محسوس گردد و اگر جانب درون زیر بود نفس تمام کشیدن عسر بود و بدان ماند که چیزی گران در پهلو آویخته است یا فرمایند علیل را که نفس کشد تا که تواند پس پرسند که تمت شریف هم ثقل محسوس میشود و باشد اگر شود مرض کبد باشد **فائده** ذات الجنب که بطرف چپ باشد بسبب قرب دل تب او گرمتر و خطرناکتر و اعراض اصعب تر بود لیکن بسبب قرب حرارت قلب امید وارتر باشد که زود پخته شود و به تحلیل پاک گردد و آنکه بطرف راست بود بسبب بعد از قلب تب و اعراض او زبرتر بود و انضج و تحلیل آن بدیر باشد اما فرق در ذات الجنب و ذات الریه آنست که در ذات الریه نفس موجی بود و مجیع و ضیق نفس نسبت بذات الجنب زیاده باشد و دیگر آثار ذات الریه پیدا بود **فائده** فرق در سرسام و برسام آنست که در سرسام اول اختلاط ذهن پدیدی آید بعده عوارضات دیگر بترتیع دی روی نماید چون عطش قلق غیره و ایضاً در اول نفس بدم زدن طبعی میبود پس متواتر میگردد و هم از ابتدا چشم سرخ میگردد و عروق او متملی میگردد و سیاهی چشم بالا کشیده میگردد و نبض عظیم میباشد خلاف برسام که در و در ابتدا تب و غشی و سوء تنفس پدیدی آید و حال چشم بسلامت میباشد بعده دیگر اعراض که مخصوص بسرسام است روی نماید **فائده** نوعیست از ذات الجنب که در و نفس و نفث بر دو آسان باشد لیکن وجعی مثل ضرب چوب سوی پشت باز دهد و بول بخون و ریم آمیخته باشد و خلاص ازین کمتر در پنجم یا هفتم گشوده ماند که تا چهارده روز کشد و اکثر بهت که اگر از هفتم گذرد بسلامت بانجامد و نفوذ عیست که مابین کتفین سرخ شود و کتفها گرم باشد و مریض نشسته ماندن نتواند پس اگر شکم او گرم شود دا جابت کند زود و بمیرد و اگر از هفتم گذرد نفث گوناگون آید نجات متوقع شود و گر تا سه روز دیگر ایمن نتوان بود و آنچیست که تمدد و وجع مع ضربان از قوه تا ساق بود و بول صاف باشد و نفث زود پدید آید بهت سرسام آرد اگر از هفتم گذرد و بر بد **فائده جلیله** قول جالینوس اگر کثرت حرارت در بدن باشد یا موسم گرما بود فصد کنند چه اگر متاخر فصد کردم بر قول کسانیکه بعد چهارم فصد منع کرده گوش نکردم و سود مند یافتم نفثه اگر با شوصه حمی قوی بود فصد کنند و از مسهل پرهیز ندارد اگر چه در فصد نسبت بمسهل نفع کمتر است اما در فصد خطر نیست و در مسهل خطر هست خصوص وقتیکه طبیب از طبع علیل عارف نباشد که چه مقدار دوا لائق است و اما **قول بقراط** اگر وجع صاحب این مرض نخوابد حمرت ظاهر شود و بس پدید وجع نماید مجمره بموضع الم نهاده نفض کند و خروج اخیر ضماد سازند تا قرحه شود و در آخر علت مالعسل رقیق نوشانند تا موضع را زمده بشوید و پاک کند و نفثه اگر نفث از آمدن باز ماند و خرخره آرد و خروج زرد فاحرف باب و عسل جوشانده صاف کرده دهند **قول سکندر** چون فصد کنند وتن پاک شود مجمره بموضع وجع گذارند که اسرع الاثرست و محتاج بعلاج دیگر نمیشود **قول شعون** اگر نفث الدم بعسر آید و نطولات و ضمادات کثیر کار برند **قول ثابت** مجامعت بنقاط ظهر ماین کتفین قائم مقام فصد است درین مرض اگر مانعی بود خروج ضماد کنند که جذب ماده سوی خارج مینماید و از نضج باز میدارد **قول ابن سرافیون** وقتیکه در سینه مدره افتد و زیاده از ان بود که نفث بر آید و وقت انتقال از پهلو به پهلوی دیگر آواز حرکت ریم مسموع شود باید که بالکوی باریک در سینه ثقب کرده ریم برآرند پس علاج قرحه کنند تا به گردد **قول رازی** بعد شروع آمدن نفث شربت نشستاش دهند

که ثقل می افزاید و مانع خروج نفث میشود لیکن در ابتدا دهند تا تغلیظ ماده و وقت خوض نضج خرد ضماد کند تا جذب ماده سوی خارج کند و حمام در این مرض معین بر نفث است باید که بعد استفراغ و ظهور نضج نماید و قتیکه مرض بسیار حاد و قوت ساقط نباشد و وضع محاجم در جمیع خراجات که دور از آن باشند انفع که جذب ماده سوی خارج مینماید و کما و تحلیل و جمع خواهد در اضلاع اعالی بوضع اسافل نکند و قصد فقط تحلیل و جمع اعالی نماید و اگر آنکه و جمع بر بلغمی نیاید و مبالغه در تطویل او ننمایند که تجفیف در سینه آرد و ماده را جمع میسازد و غذای جمال عظیم است که سریع دانسته و دوا المسک و اشیای حاره بدهند و اینها مهلک اند **قول رازی** اگر از اشتهاء و تکمید و جمع فرو ننشیند بلکه افزاید بدانند که تن ممتلیست باز فصد کنند و چون فصد کرده و خون حسب حاجت برآورده و مسهل داده و باوجود اینها مرض ساکن نشود و آثار ریم کردن باشد پس فصد نکنند که قوت ضعیف شود و در ریم خام ماند و ریم افزاید و تنبر آنکه فصد کرده شود ماده پخته گردد و نفث نیک پدید آید و قوت ضعیف باشد فصد نباید کرد و اما اگر حاجت باستفراغ باشد حقنه روا ست و اگر قوت برجا بود و بعد فصد غشی افتد یا نفس تنگ گردد و بمانند که ماده محلل کم نشده پس درین صورت حقنه لازم و بسیار باشد که هر روز یک بار و دو بار طبیخ اجابت کند و از فصد بی نیاز سازد و چون بینند که ماده پخته شد مهلت کنند تا قابل از ریم شدن نفث پاک گردد اگر بکشکاب تیق بشکر و مسکه یا مسل خورد و در پیه یا خوابیدن بر نفث بایی سپید دهد و سینه و پهلو را پاک میسازد و این ضماد منضج ماده و مسکن وجع است نقشه خطمی با بونه هر یک یک ارسا و آرد جو آرد با قلا هر یک یک نیم سیر و مو روغن نقشه و روغن سوسن یا نرگس ضماد کنند اگر تحلیل زیاده مطلوب بود کتان افزایند و نمیخته سرشته گذارند و اگر حرارت زیاده بود عوض کتان نمیخته گرگ نیلوفر قرع تازه نمایند **قول صاحب خیره** اگر سبب وارم بلغم صرف یا سودا صرف نباشد بلکه مخلوط باشد بنحوی که غلبه دارد فصد کنند و اگر بلغم مرکب شود فصد نکنند و بجای آب مارالمسل دهند کنجبین عسلی خمیرج نارنج گرم وقت صبح دهند که بلغم ماده غلیظ است و مرق کرسنه و شبت و تخم بپخته باشند و سکوا زعسل مسهل و آرد باقلا ساخته باشند خوردن مرو روغن بادام تجربه کردن هر بلغمی را اگر ماده الغاظ تر باشد و نفس تنگ شود و نفث بازایستد خرزهره سازد و ماساییده سه درم بمارالمسل گرم دهند و گاهی ضیق نفس را ازین علت افگنند که مقدار وزن یک باقلا از نگار نگار بعسل آمیخته دهند یا انگر قدر باقلا بسکنجبین عسلی و آبگرم دهند در وقوع نشاند اگر بسبب رنگار و غیره لذع در حلق و معده پدید آید بیضه تیز برشته دهند و غش بادام گرم کرده تجربه نموده اند و اصناف فالوذج الخب و غیره را دود و باده جلوس در آفتاب و کثرت اکل و آب سرد و جماع و هر چیز قابض باشد پرهیز کنند **قول عسکری** در ابتدا اگر استلقا بود یا سلیق از جانب جمع چنین چون پسندد و زیر علت گذرند فصد از جانب مخالف کنند اگر وجع اشد باشد اول تسکین وجع باطلیه یا برده سکنه نمایند پس فصد سازند و فصد وقتی کنند که وجع و نفس سوی اعالی اضلاع بود و اگر سوی اسفل باشد طبیخ مسهله دهند و تا چهار روز ابتدا نمایند اشتهه خورند و چون نفث شروع بآمدن کند سپستان عناب بیب سفید بنفشه اصل سوس انجیر و روغن بادام در بار الشعیر افزایند برای تسهیل نفث و اگر نفث بعسر آید شربت زوفا دهند و اگر ضعف بود خبز بحیض و شکر خورند و حقنه نرم از بنفشه حلبه کتان خطمی فایذ روغن کنجد نمایند و شمع مصفی و روغن بنفشه کنند تا ریم جمع کند با بونه آرد جو بیخ خطمی بنفشه اصل سوس روغن کنجد نباید ساز ند و در ابتدا حریره از آب سوس گندم فایذ روغن بادام و در آخر بجای فروج ورد روغن بادام خورند جلاب شربت بنفشه مفید اگر سهل باشد شربت خشخاش بهتر **قسم اول در ذات الجنب خالص** یعنی در مرض خشکی بسته باشد اضلاع یا در مرض حابی که میان آلات غذا و آلات تنفس فاصلت خواه در شق ایسر بود یا در یمین یا در هر دو شق اگر در هر دو شق باشد از آن خالی نگویند لزوم همی ضیق نفس سر فرو نپیچد بشماری وجع نامس سر اضلاع و ماده

این مرض اکثر صفراوی خالص یا خون گرم صفراوی ابتدا زمینت که دیگر بعضی وکسی که او را جشای تبش ابتدا این علت نشود وگاه باشد که بلغم شود و عفن شود و درین غشاء و مجاره زیاد رست که سوداوی بدن گرم شود و این مرض آرد اما خون خالص و بلغم خالص و سوای خالص سبب این علت تواند شد زیرا و موسی تمدد ثقل تحت اضلاع حمرت و بعضه عظم نبض بالا بغشای شدت ضیق سرخی نفث سرخی نفث مخالف زنند و بعد سوم باز باسلیق مقابل کشایند و درین فصد دو مرتا که خون سیاه برآید برآمدن دهند اگر قوت بینند والا حسب حال برآرند و بعد فصد اگر مناسب دانند برای تلطیف طبع عناب آلو هر یک بیست عدد سپستان سی عدد وگاوزبان بنفشه هر یک سه مثقال ریسا گل خیر و هر یک دو نیم درم مغز خلوص سیزده مثقال شیر خشت مغز ده مثقال طبرزد کرده دهند اگر نه یا بس باشد دو چهار درم حمی ساکن شود پرسیاوشان ریسا هر یک دو درم بنفشه سه درم انجیر ده عدد سپستان عناب هر یک بیست عدد قند پنجدرم جوشانده دهند و بعد چهارم و فراغ از فصد و مسهل شربت بنفشه شربت نیلوفر مزوج با آب دهند و آب بارد مطلق ننوشند الا وقتیکه اضطرار باشد و سکنجبین و شکاری فاتر دو صیف بارد دهند و عوض آب جلاب قیمق نوشند و برای نفع و تسهیل نفث شربت زوفا دهند مسکه بعسل یا قند لیسند و اگر بلغم غلیظ و بعسر برآید عناب بیست عدد انجیر ده عدد پرسیاوشان تخم خطمی ریسا هر یک دو نیم درم کشک شیر حلبه هر یک پنج مثقال قند شصت مثقال شربت سازند و دهند چند روز بس کتیرا لب لوز مقشر بادیان صمغ عربی برابر بسهل مقوم و روغن بادام آمیخته بطریق معجون یک دو مثقال دهند شمع بروغن بادام گداخته بالند و در آخر پیه مرغ مغز ساق گاو لعاب بهدانه لعاب کتان افزایند و اگر حرارت کم بود عوض روغن بادام روغن سوسن یا روغن نرگس کنند و اگر حرارت کثیر بود عوض کتان نیلوفر صندل کنند اگر موج اندک بود آبگیره در میانه بر کرده تعدید کنند و روغن گل نیگیرد بالند بنفشه آرد تخم خطمی آب گرم و روغن بابونه ضماد سازند اگر سرفه زیاده دهد کتیرا لب زیتون بیخ سماق در دهن دارند نار شیرین عناب تر مویز بادام خورند اگر طبع نرم بود شربت مورد دهند اگر درد پهلو و ورم حرارت پدید آید مجرحه نهند یا خرزال انجیره نهاده کنند تا جراحت کند و چون جراحت پدید آید بر بند و برق مالند و اطراف آب گرم شویند و دوا بتدا مالند التعبیر و حریره از قند و روغن بادام خورند بعد و مرغ باش مقشر اسفناج صعتر بیخ نیم پخت سکابج قند به نان خورند **قول صاحب ذخیره** رذاول باسلیق مخالف زنند و اگر یکبار دو گذشته باسلیق مقابل کشایند و چندان خون برآرند که اون خون بگردد و اگر لیف نصیحت بود بدو سه بار برآرند اگر عطش باشد آب ترنج سکنجبین کرسیاو تبش نباشد دهند و اسفیذ آب گرم تکرار کرده کما ذکرنا آرد و جوا کلیل کونا ضماد سازند در تعفیر اوی شدت وجع و نخس تب تیز تر و مورغ مشتد شود و قت نفث سرخ و اوتار تبش عطش بیست زبان **علاج** در ابتدا از دست محافی وجع رگ زنند و بعد فصد تلطین بهتر و موسی کنند حقنه نرم نمایند و برای تلطیف حرارت شربت بنفشه شربت نیلوفر لعاب بهدانه لعاب اسپغول هندوانه تخم وضاع هر چهار دانگ شربت بنفشه بیست و برای تسکین عطش آب خرفه تربوز خیار هندکه مانع تنفس نباشد و نفث را برآمدن ندهند پس بهتر آنست که شربت و فا و مثل آن دهند و نفع این بعد تقیه شربت و اگر قبل تقیه دهند باعث مزید نفخ شود و آب بارد نخوشند که مضرت عوض او در جلاب قناعت کنند و اگر عطش رنج دهد آب ترنج سکنجبین کرسیاو تبش نباشد دهند و بعد تقیه هر بسیار شربت بنفشه جلاب قیمق روغن بادام دهند و روغن بنفشه آب جوالعالود پهلو مالند اگر غلبه سهو باشد شربت خشخاش دهند و بعد تسکین حمام کرند و بر کشکاب قناعت و زمانه گرد کشکاب عناب سپستان بنفشه زیره بروغن بادام شکر دهند بهتر اش تقویم عدس مقشر کرده اسفناج بروغن بادام خورند و بعد تسکین مرغ نخود دهند از مضرات که اول مرقوم گفته شد دیده نیز که تکس این مملکت باقی تدابیر تنقیه زوات الریه بگیرند سوداوی شدت و کثرت

والنفع و تمدد و یبوست دهن قوت تب بدو ربع یبوست و درشتی و سوداوی زبان نفث دم ظاهر شود و بعد آید و زنگش سیاه یا کبد باشد و این قسم بسبب غلظ ماده و لطوبت رفیع اکثر مهلک باشد **علاج** فصد کنند حقنه نرم نمایند تلیین طبخ کنند شربت افتیمون هند حمام نمایند مرق مرغ پخته و پخته حریره بسبوس بروغن بادام خورند برگ کرنب بفشه بابونه تخم خطمی مد اوم ضماد کنند و آب گرم تکمید نمایند و تقلی نفث و جع قلت نفس نفث تب عدم التهاب بیاض نفث این سه علامت چرا که حدت کبد دارد و نفع می یابد این قسم سوداوی که در می افتد **علاج** فصد کنند حقنه تلیین نمایند حقنه کنند شربت وفاق هند با شیر کدو قدری شکر و انیسون پخته باشند نوشند خناب بیستان مویز هر یک سی عدد انجیر هفت عدد اسپرم سیاوشان ودرم تخم کدو سی درم شربت کنند چهار تلخ حریت روغن بادام شمع گداخته و پهلو مالند و دو حمام سر و به بابونه اکلیل بادیان بروغن گل یا روغن بابونه ضماد کنند اگر راه غلیظ بود و نفث از آمدن باز ماند و نفس تنگی کند زوفا خرد ل العسل هند حریره از آرد گندم یا زیت بروغن و عسل یا قند ساخته دهند جبه مرق مرغ که در وی کرنب سلق پخته و حلیه باشد و گم کبک تیهو مرغ خورند و جای آب با العسل نوشند و هر بامداد آب گرم جرعه جرعه نوشند نافع **فائده** اگر درم و عضلات بامین قرنه پدید آید آن از ذات الجنب خالص عضلی گویند و این مبتلا نکند از خون خالص صرف نیز افتد تنفس و نشاریت نبض و بین نسبت ذات الجنب خالص کرته بود عدم نفث و جود ضیق تر باشد که درم بزرگ شود و ابخار ها نمایان گردد و بس یدالم باید و باشد که سوی خارج منفجر گردد **علاج** اگر خون خالص گفته شد حسب بالا کنند **فائده** اگر غشای مستبطنه اضلاع هم متورم شود و چنانچه در اول گفته شد آزار خانقه گویند و بین استنشاق هوا متعذر بود و در هیچ شکل خوابیدن تواند و چون سر فرو آید زشدت الم بیهوش شود **علاج** هر چه در ذات الجنب خالص گفته شد کار بر بندد نصف ازهم زیاده دست لازم شمارند و کمتری جهه حرکت نکنند **فائده** اگر با دو غلیظ در نواحی جنب آید و فیما بین اصلاع قابین مذکورین بند شود و امداث وجع نمایند این را ذات الجنب غیر حقیقی گویند یعنی غیر ورم حقیقی آنکه با ورم باشد **علاج** انسنده مسخنه گذارند تقیه بلغم نمایند فصد یا نفع دارد و بخر وج الریح مع الدم **قول جوان کوروا** گر سبب ریاح باشد انتقال وجع بسبوس گندم یا جاورس کما دکنند بوها دران بشیر پخته ضماد نمایند روغن کاربنا تیوا مالند برگ کرنب نیم پخت کرده بندند اگر بروغن چرب کرده کمون سحوق پاشیده بندند نافع **قسم دوم در ذات الجنب غیر خالص** و آن را ذات الجنب مخالط نیز گویند و می آنست که عضلات و اجزه فیما بین اضلاع بیا ماسند یا غشای که از اضلاع را انتاج پوشیده است ورم نماید **فائده** در سینه چهار ده اضلاع است از هر جانب هفت و بامین هر دو جانب عضله است که انبساط و انقباض سینه بدان عضلات حاصل میشود پس هفده عضله است که بامین اضلاع واقع گشته و چنانکه غشای مستبطنه اضلاع است غشای نیز مستطیل آنها ست پس آماسی که در بین عضلات یا در غشای ست مظهر واقع شود ذات الجنب غیر خالص مسمی ست چنانچه آماس غشای مستبطن و آماس حجاب فاصل بخالص مسمی ست و اسباب غیر خالص همانست که در خالص گفته شد غیر ورم عضلی که از خون صرف نیز افتد پس اگر ورم در عضله باشد نخس کمتر باشد نسبت ذات الجنب و عدم نفث و وجود ضیق نفس و چون ورم بزرگ شود نبض نماید و بس وجع کند به باشد که سوی خارج منفجر گردد و اگر ورم در غشا باشد انچه در ورم عضلی گفته شد موجود بود اما نخس و منشاریت نبض نسبت بعضلی بیشتر باشد و ضیق کمتر باقی آثار حسب نوعیت ماده همانست که در خالص گفته شد **علاج** هر چه در خالص از فصد اسهال مخه گفته شد حسب بکار برند اما در انتفاع باضمده نسبت بخالص بیشتر است جهت قرب وصول اثر دواو گاه باشد چون غیر خالص عضلی چون ورم بظاهر نماید دانخود منفجر نگردد و بر بعضی ورم شرط زنند تا ریم برآید و عضو پاک گردد **قسم سوم در شوصه** و سیست که در حجاب که بر باطن اضلاع خلف است پدید آید مریض حرکت کردن

نتواند و هیچ بوجه نتواند نفخت و وجع این سوی پشت بزیر شانه بازدهد و وجع ذات الجنب بشیر لسیف و ضیق نفس نسبت ذات الجنب کمتر بود و باشد که ورم این بطها ظاهر نماید و باشد که پخته شود و بطها ظاهر کند و باشد که حاجت بفتح و شگافتن آید اسباب علامات این همانست که در ذات الجنب گفته شد **علاج** حقنه کنند و از اضمده محلله و غیره پرهیزند و در آن کوشند که زیاده بطها بر جلد مستفرغ شود پس باید که مجدد ناری نهند یا موضع بحجم فرمایند بعده خردل انجیر ضماد سازند تا مقرح شود و ریم بالا یدو باقی تدبیر همانست که در ذات الجنب گذشت اما اگر قوت قوی بود فصد باسلیق باید کرد اما استعمال حقنه از مسهل در این بهتر است چرا که وصول ان در اینجا نیست و بسبب قرب سریع الاثر خاصه که حاد بود و خلاف مسهل که ماده را بحرکت می آرد و شاید که از بعضی اعضا بعضی دیگر کشد اما اخراج آن نتواند و ماده بطرف دل افتد و آفت آرد و اگر از مقدار زیاده باشد پس کثرت استفراغ نیز خالی از ضرر نیست اما حقنه بهتر از فصد و درین برابی آنست که فصد ماده سفلی را بعالی کرنیکشد و باشد که زیاده مقصود چیزی نبرد و بسبب خروج خون در نضج ماده درنگ افت اما آنجا که حقنه بسبب عدم مواتی بکار نتواند بست از استعمال ادویه ملینه مشروبه باز نماند و منع اضمده برابی آنست که بسبب جلد و غشا و عضلات عظیم وصول ترد و اسهل باندام اگر وجع بشدت بود برابی شکمین بضماد شونیز و مانند آن و اگر ماده کرنب پیه مرغ پیه بز بنفشه قلمکار و درین افزایند بهتر **ضماد شوصه** گل بنفشه بابونه تخم شبت کتان حلبه آرد جوگل خطمی سبوس گندم سماق سابیده باب پخته روغن کنجد آمیخته ضماد کنند **قسم چهارم در ذات الصدر و ذات العرض** در سینه حجابیست که از ابر اغظام القص که از آخر غضروف بدو شق شقی از طرف یسین و شقی از جانب یسار هر دو متلقی الی قوسین رسیده اند و در اصل بهم پیوسته فی الحقیقت باین دو غشاست که بدین وضع تسمیت یافته پس اگر شقی که بجانب پشت موضوع بر قضاست بیلما سد ذات العرض خوانند و آنانیست که وجع باین کیفیتین بشدت باشد و بر صلب و پهلو تمدد و نهب و راست نگریستن عسر باشد و چون سرفه آید تلق افزاید و اگر ورم جانب سینه باشد ذات الصدر نامند از فم معده تا تقعیر حجره وجع ماخس پدید آید و بر سینه خسبیدن و بر قدم گاه نگریستن و سر بر داشتن ممکن نباشد اما بر پهلو و صلب اتوان خوابید اسباب علامات این جمله بهمانست که در ذات الجنب گذشت **علاج** هر چه در ذات الجنب گفته شد حسب سبب بکار برند اما اضمده در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرض مابین کتفین نهند **قسم پنجم** در پیدا امعیست که در حجاب ما بین معده و کبد حائلست پدید آید و این حجابیست که ما حجاب حاجز گفته ایم آلهٔ تنفس و قسمت اعظم او و این حجاب حاجز را دو اطراف گویند و دوال عقل سمی مفرط بتغیر نفخ تب شدید و سواس حرارت شرسیه وجع خاص سعی و سرعت عسر نفس گشیدن مداوم و سکوت بالا و قوف و تر تر مقعد و نباشد و اگر قوت وجع افتد از شدت وجع خشکی افتد و سواس گاهی کم گاهی زیاده گردد و عطش غالب باشد **علاج** باسلیق و اطی نهند بر ساقین حجامت کنند تلخین بحقنه نرم کنند یا بوته بنفشه خطمی رو جو با تالکتان باب گرم نضماد کنند مالاشعیر نوشانند گاو زبان سه مثقال با دو نخود بیه بر سیاوشان دو درم عناب پانزده عدد قند بیست مثقال شربت ساقتره سه درم دهند و غرغر بسیار دهند و بعد از ان بر سالند و بعد از ان چگانند باقی تدبیر ذات الجنب دعوی کنند **قول چون کوروه** پدید افتاد مایست رقیق صلب گسترده میان او سینه و صلب ترست نظر بر نسبت بیش اند ذات الجنب صدری شدید میباشد حبس از مرتب نفس و انزوا مقعر صلب و نزدیک حاشیه اوست باطن ست که اضلاع را بافقار بند دو او را زیر پیسینی گویند و کی از شاخهای ضلع ای سند شریان زیرین کناد حصار جنب عشی سند و غشای کو بر جانبی سینه پدید شد فطر سینه یا زیاد تر قرب انظام تصدیع نیا بد پس تقیکه درین غشا ورم شود ذات الجنب پدید آید وجع حاد و سر فرد ایس عسر نفس حمی حاده نبض صلب اگر ورم در غشای اندرونی باشد چون مریض بر پهلوی جانب وجع غلط آرام یابد و اگر جانب صحیح

غلظه وسیع افزاید وان زوائد را جذب نماید و اگر ورم و حشکله التهابی به وقوع نپیوندد و اگر ورم و حشکله التهابی به وقوع نپیوندد و اگر ورم و حشکله التهابی به وقوع نپیوندد

یک مهرهٔ عظما عرکالمین عظم ساق وران مانند مهره میباشد عجیب است و در یبوسی تدهین بروغن یاسمین وحمام بازدن مفید و گفته شخصی افصد دست جانب وجع کرده نمود و یک رطل خون گرفتند نفع نکرد بلکه مرض افزود همانوقت فصد دست مخالف نموده نیم رطل خون برآورده گل لاله نیم درم اصل سوس درم جوشانیده دو اندصحت شد و گفته السموکا تولیکو هفت قطره بمرق مرغ دهند مسهل گردد مرارتی زیاده ضماد کرده بالایش برگ عنصر گرم نموده بندند مین تورا گل لاله نیشرت خرفه یا نیشرت بنفشه یا نیشرت نیلوفر دهند روغن کهربا بعرق یاودیان یا آبوت بطیخ کونا یا بماالشعیر یا مثین گرگ شکر کرده یک مثقال آب ترهٔ تیز یا خنگ ربعه بعرق البوت سوده یا بچمار اونس عرق بوماران ترکرده یا مرقین دودرم بماءالاصل یا خب لتاسیا بماءالشعیر یا قضیب اسپ دریائی درم بطیخ گل لاله یا دندان اندرونی فیل آب سوده یا ترایاق کبیر یک ترمسه بعسل دهند روغن بادام نوشند و گفته حب پلیو تیکو میستورادات اکنجد سفوف پلیو تیکا سفوف پومو کهیر سیتا تودی لوز تیا سفوف انتی پلیو تیکو سفوف انتی پلیو تیکا دی فونیکا سفوف انتی پلیو تیکا دی تو تیا لینیا سفوف دی فونیکا شربت زوفا شربت اصل سوس عرق اشاتیوا امیوساسانو پلیو تیکو فلونیا روما نا طبخ پیتوال طبخ پلیو تیکو طبخ انتی پلیو تیکو لوز تیا با این همه مفید اند دهند روغن انتی پلیو تیکو کوانیتوا الطیا مالنه طلای ذات انجبی گذارند روغن ترانکیلو اونس بمرق مرغ آبخیته مقطره کنند قضیب گوزن نیم درم بطیخ گل لاله صبح شام قبل از غذا دهند چهار روز نان گرم از تنور برآورده پوست دور کرده گرم گرم بندند دوا دوا را جامع قدر حصص اگر وجع جانب یمین باشد بطیخ کمون واگر سوی یسار باشد آب بیخ کرفس دهند دیگر اصل سوس نیم نشته هر یک ده کیته اتخم خطمی بادیان هر یک سه بلعاب کتان لعاب اسپغول قرص بسته دو درم دهند دیگر تخم نیلوفر یکجبین یا نیم درم بینه نیم درشت یا تخم خروبسل یا چهار درهم ماشه بشربت بنفشه وعرق بنفشه یا بآب جبل نبات برابر دو مثقال سایده یا بگلکند یا بادیان درم سایده یا بعود سایده دهند دیگر قدری بانیم درم دور نموده دو اونسه مسحوق درم مرکرده یا زنجبل سپ آب لیمو یا آب ساده ترکرده صاف نموده یا حلبه نیز جوشانده صاف کرده نوشند دیگر روغن کتان تازه چهار اونس یا روغن بنفشه نوشند دیگر خوردنی سلیقات آب سوده طلا کنند دیگر آرد بلوط بیضه آبخیته یا لطف بیضه آبخیته یا زنجبل حمام بخار آرد آبخیته یا سکبنج یا سرو سیائی ضماد کنند دیگر حنا شمع ابیض و دهن ورد آمیخته بطوق کنند دیگر جریی که در دانگ بوی آید بندند دیگر زرنج عنصر چهار درم قلی درم بوبل طفل سوده طلا کنند وبکماد نمایند یا در آفتاب بنشینند دیگر روغن سداب یا روغن نرگس یا اندشرت شقاق گل شقایق بیست مثقال آب جوشانده صاف کرده قند جبل مثقال آمیخته قوام کنند شربتی ده درم برای خارج الجنب وذات الریه و وجع سینه وحمیات دموی و صفراوی نافع۔

باب هشتم

در امراض قلب

دو سی مرکب است از گوشت و عصب و غشاء و غشاء ومن ولیفات و عروق شریانی از دو سی رسته حرارت و رطوبت و غلیظ لطیف و قوی سی آزاد یگر غضاریف غشای او سخت تر از دیگر اعضاء و ایضاً غشای او از دو سی جداست و بهم ملتصق نیست تا آسیب بزودی بدو نرسد شکلش صنوبری قاعدهٔ او

که عبارت از طرف بزرگ و اگنده طرف بالاست و شریانین ازین طرف رسته و با طهاکه آنرا برقرار میدارد بدین طرف پیوسته و عضلهای لیف نیز اندرین سمت است بهرآنکه بنیاد و بست و نفع عضو روآنست که بنیاد وی استوار باشد و قلب و بطن اندکی جانب چپ است دوم طرف چپ اما بطن اندرین فراخترازانست که مملو از خون کثیر و روح قلیل و بطن اسیر روح کثیر خون قلیل است و خون بطن اندرین غلیظتر است چراکه هم قلب بسبب غلظی اخون غلیظ باید و خون بطن اسیر رقیقتر است و بروح آمیخته بسبب سختی و عابر بدون نبرامد روح قلیل خرج نشود و ما بین البطنین تجویفیست و هر و بطن اندرین تجویف کشاده است پس گویا سه تجویفست دو بزرگ که عبارت ازاسین و اسیر ما شد و یکی خرد که فیما بین دو قسمت این دو بنیه گویند و متقدم خوانند و دو سیان دل مجاریست که رو سوی خون تغذیه میبرد سه هم از به هوا بدل منجذب میگردد و بطرف قاعدهٔ او دو پاره عضلی سته همچنین دو باگیه شکل و گوش سمی باذن بقلبنه و نهنگه دل حرکت انقباضی کنداین هر دو گوش فراهم آیند و چون حرکت انبساطی نماید همین شوند و راست گردد تا نیم خوابانیده جذب کرد و زانکه دل عضوییست مضیع حرارت غریزی و معدن روح حیوانیست حکیم مطلق در میان فضای سینه که محکمترین مواضع در تن انسانست وضع فرموده و سر اد که قدرتی عجیب پیش دارد برا آنست که اگر حرارت دل با حرارت کبد متفق شدی حرارت در یک شعبه بدن غالب آمدی شعبهٔ ثانی از حرارت عاری بودی و بدین سبب آفات مختلفه بسوداوی و سوداوی از ین سردی و سوداوی طحال اعتدال نگرفتی **فائدهٔ** حیوانیکه دل او بزرگتر بود دلیر تر و قوی تر باشد بشرطیکه حرارت نیز بیشتر داشته باشد **انتباه** اگر مزاج دل گرم باشد عظم و سرعت و تواتر نبض و نفس شجاع و نشاط و اگر کثیر الحرارت باشد متهور و زود خشم بود سینه در کثیر حوالی صدر و اگر با فراخی سینه سر خرد باشد آثار کثرت گرمی و لست و تنگی سینه یابزرگی سر آشکار دست بود بر حرارت و اگر سر و صدر به دو خورد یکی بگیرد بنداعتماد بر آثار دیگر باید کرد و اگر دل گرم اما همه تن گرم بود و مگر که مزاج کبد سرد باشد و باول برابری کند تن گرم نبود و اگر مزاج دل سرد بود و نفس صفیر متقاوت بدل کسلان عدم موبسینه سردی تنگ که کبد گرم اما بدن سرد نه بود و اگر مزاج دل خشک باشد صلابت نبض و مزاجست باشد و با تشنگی اگر قوی خشم گیرد و بسیاکن شود و بلجوج باشد و همه تن خشک بود و اگر تری کبد خشکی دل برابری نکند و اگر مزاج دل تر باشد نبض نرم بود و زود خشم گیرد و زود ساکن گردد و تن نرم بود و اگر خشکی کبد با تری و برابری نکند و اگر مزاج دل گرم خشک باشد صلابت عظم سرعت تواتر نبض و نفس کثرت مو بسینه سبک کار بجوج باشد و زود خشم گیرد و زود ساکن گردد و اگر سینه پهن باشد مع گرمی خشکی دل نفس در عظم سرعت تواتر اندر حد بیرون باشد اگر مزاج دل گرم و تر بود عظم نبض نفس قلت مو بسینه سبک کار بود و زود خشم گیرد و زود ساکن شود و اگر مزاج دل سرد و تر بود لین نبض بود دل کسلان عدم مو بسینه و اگر مزاج دل سرد و خشک باشد صغر صلابت نبض اعتدال نفس عدم مو بسینه کز شاط کینه دارد و کسل بدان حد نباشد که مزاج سرد و تر بود و سختی سکبار باشد **بدانکه** دل عضوییست مطلق و اشرف ما خلق هست در علاج او تساهل نکنند زود در تجربه بسیار پرداخته و منفعی فرمایند که مرض وی میلیست یا مشارکی پس حسب آن تدارک کنند و در قصد و جمیع مستفرغات افراط نمایند تا موجب سقوط قوت و هلاک نگردد و سوداوی ازین در تبرید افراط نکنند مگر اگر بداند او دویه بارده حاجت آید با دویه حار مخصوصه قلب آمیخته دهند سوداوی ازین هر دو اگر کلا دارد مبدل مزاج باشد یا مستفرغ آنرا با دویه که مقوی سرد و مخصوص بقلب باشد مرکب کرده دهند لهذا اقدام قرص کافور را که برای سوء مزاج گرم دل وضع کرده ما نبی نخواهد بود هر چه برای استفراغ وضع نموده بغیر گاو زبان یا چیزی که مانند او باشد نیست حافظ صحت قلب اباید کرد از استنشاق روائحه غیر مطبوعه و اکل منجات سوداویه و خیالات متوحشه پرهیزد و برای تقویت قلب عنبر ورق طلا هر یک دو مثقال عود هر یک چهار مثقال عسل بقدر کفایت تیار کرده بثقالی خورد اگر با قوت مروارید

هریک سه نبات سی گلاب صندل افزاید بدستور و صفرت بیفزاید شربت اللوآب انار غذا سازد و اگر گاهی بسبب اکل اندیه سودا وی خفی در دل راه یابد مراید

ورق طلا ورق نقره هریک چهار شربت قند و گلاب عرق گاوزبان خورد و این باب متضمن بر چند فصلست **فصل اول در سوء مزاج قلب**

اگر مستحکم شود عسر البرء و حاد عظم نفس سرعت و تواتر و عظم نبض حرارت سینه غلبه عطش اندوه کرب سوزش و بهوای سوء راحت یافتن و بدن لاغر شود و اگر سوء مزاج دل در جمیع بدن سرایت نماید بسبب دکنرت غصه فکر توقف در حمام و هوای گرم و تشنه ماندن در هوای گرم و غیره **علاج** اگر حرارت قوی بود و قرص کافور متقالی با آب سیب هندوبیدگیر مبردات الطفای آن نمایند و در استعمال مبردات قبض ولین طبع ملحوظ دارند مثلا اگر طبع قبض بود آب تمرهندی آب الوسلجین بگلاب هندوا گر نرم باشد شربت لیمو شربت نارنج شربت سیب شربت صندل شربت انار شیره خرفه مرباهای سیب مرباهای بهدانه اگر حمی نباشد لبن الرتبین بقدر شیر نزوع گاو که روغن از وی برآورده باشند بطباشیر هندگلسرخ طباشیر هریک چهار گشنیز دو بسد مروارید کهربا هریک یک کافور نیم سائیده نیم مثقال العرق گاوزبان شربت صندل و هندوبه و مواضع خوشه هوا که در برگ بید و آب پاشیده باشند اندروشیای بارد عطر بویا صندل کافور بگلاب بارد چوکافور آب بسینه طلا کنند روغن گل روغن بادام موم گداخته آب خیار آب برگ خرفه شسته بر سینه مالند پرهن بصندل و گلاب آغشته پوشانند آب انار شیرخوش لعاب اسپغول گل ارمنی طباشیر وقت خواب دهند مرغ اشفناخ نان بشربت صندل شربت بنفشه شربت سیب گلاب تر کرده نوشند اگر حمی بود کشک شعیر ماش بقشر آب انار آب غوره آب لیمو دهند از غصه غم و سهر و جماع و مولدات حرارت پرهیزند و اگر ضعف در معده باشد رعایت وی ضروری شناسند و همگی عنایت بران مصروف دارند که اگر اشتداد حرارت نبوده باشد و مردم در دل پرهیز نیابد و اگر اینچنین خوف نباشد افیون یک نخود با هریک و جوارش لفاح بعد مرمر سائیده بشربت صندل دهند و اگر مریض ضعیف شود در آب نیگر مرآنرا جده سکنجه یا روغن بادام مالند **فائده** اگر بادی باشد او را تنقیه مادی کنند پس در وسوسی باسلیق زنند اگر مانعی بود مابین تنقیه چیجاست کنند و در صفرا وی اگرچه می باشد آب آلو آب تمرهندی گلاب بنفشه مغز خلر ش اگر حمی باشد بطبیخ بیلیله تنقیه کنند اگر مریض ضعیف باشد تا سهل ندارد حقنه نرم نماید شربت بنفشه شربت بلیله و آب تمرهندی و هندبه تنقیه انچه گفته شد بعد آن اندکی **غذا** و کاه باشد که از ابتدا بنفیعی حاصل نشود و حال آنکه سبب حرارت ست طبیب جاهل مضطر گردد بمنیدا ندک عدهٔ انتفاع از قلت تبرید ست خانه آتش گرفته را اندکی آب سود مند بود پس باید که در مقدار افزاید بدفعات دهد و احتراز هم نکند آفت دیگر نیاید **شربت انار** آب انار چهار دانگ نبات طل قوام کنند اگر قوی مزاج خورند آب انار زیاده کنند مقوی دل و کبد مسکن عطش و برای سرفه سینه نافع و الام سینه نافع **قرص کافور** طباشیر سفید تخم خیارین کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ صندل سفید هریک دکافور نیم آب سیب قرص سازند شربتی تناول و مثقال برای خفقان حار و تب نافع و رباید سفرنجل بطبخ نیم نصف نفس فرح سرو بهمن جلنار عطش ریوند مس کاهی دانگ دو تولد رنگ و بر بود و در مصائب گردیده و آچیزهای گرم نفس یابد **علاج** دوای مسک حامل نفع گرم جوارش مصطکی دهند شربت گاوزبان شربت بادرنجبویه شربت عنبر گل سرخ باشد نوشند قرص نفس مشک کبابه قاقلیه بیدمشک جوشانده دهند نفع کند یا به یک چهار اسپغول هریک دو تولد قرص آمیخته مثقالی خورند مسل و گلاب و گاوزبان هریک یک تراب چهار جوشانده با آتش نرم و وقت جوش عود قرنفل سنبل عنبر هریک قدری کیسه دبسته اندازند و از بن مارا بسل چهار یا هفت تولد دهند روغن بادام روغن گل بسینه مالند سنبل سعد را بیمنی قرنفل گل سرخ آب مزنجوش آب بادرنجبویه آب شاهسفرم سرشته یا سنبل قسط اسپل سعد را بیمنی

قرنفل بخمر آب سیب آب بهی بسیخه ضماد کنند موم روغن بسیخه مالند تخم کبک سرخ خصا فیکیه تر بدار چینی زیره عود زعفران معطر کرده جلوه‌ی سیب مزعفر صفرت بعض
تخود آب خورند واز آب واشیای بارد پرهیز نمایند اگر بادی باشد تفیه بلغم کنند اول دریا بس صلابت وصعوبت واز بنفشه سپرغم بابونه بابس خرال ماهزال این قسم از بهزال
سوء مزاج حاکر تر باشد واز خواص این قسمت که مرض از امور نفسانیه بود منفعل نشود وبعد انفعال زمانی طویل تاثر یابد علاج ما. الشعیر روغن بادام قند آمیخته دهند
لعاب بهدانه لعاب اسپغول عرق گاوزبان بقند شیرین کرده همراه تخم ریحان نوشند قرص وطی الخبیثه بسیخه لند کدو اسفناج خورند واگر حمی نبود شیر مفید جربزه را زاید
گندم روغن بادام قند ساخته نخورند ودر آبزن آیند باقی تدبیر دق کنند ورطب لیبس وبطو واختلاف نبض از امور نفسیه زود متاثر شود ودیر زایل شود انزاو علاج
لطیف وتقلیل غذا کنند ودر غذا ادویه گرم مجففه چون قرنفل زعفران وغیره کنند سکنجبین عسلی شربت انار منعنع دهند یا صفت معتدل حمام سرخ نمایند کم بریان
تخود آب خورند اگر لعاب بسیر کثیر بود بجب صبر وایاج تفیه نماید فصل دوم در خفقان یعنی حرکت اختلاجی مثل افتد بسبب صول دنبت بود فایده خفقان
دائم مندر باشد بگر فیا سابرت بقصد ومایلنات کنند قول رازی کسی را که خفقان گرم منبت باشد وسن وی چهل سیر دوسر شیخوخت رسد قول محمد
زکریا صاحبان خفقان گرم را دیدم که همه کمتر از پنجاه سالگی مرد ند وکسی به پیری نرسید قول رازی اگر صاحب خفقان گرم از بلاد حاره بلاد باردنقل کند
شفا یابد واگر رفتن نتواند از تعب وحبس نفس وحمام پرهیز دقول بولس تجرع آبگوم وشی فق وپوشیدن شعر اسیف بصوف نرم مسکن خفقان حوالت در سوء مزاج حار
قلب انچه در سوء مزاج آن گفته شد بکار برند در کثرت دم تمدد وانتفاخ غروق عظم نبض انضباغ وغلظ بول کسل اعضا حرارت وثقل در نواحی سینه وگاهی حمی پدید
آید واجماع نفع باید تقدم زمان حس وتدابیر گذشته علاج باسلیق چیز نداگر بانه بود اول بر ساق پس بانه تقیین حجامت کنند قرص کافور بآب وسرکه شربت
سیب شربت صندل شربت لیمو شربت بنفشه شربت نارنج شربت نیلوفر آب انار این آب تر سبزی آب آلو لعاب بهدانه دوا المسک بارد یا قوتی بارد دهند
صندل کشنیز گل سرخ کافور بگلاب ضماد کنند عرق گلاب عرق صندل در قرص وطی انضراز وده بسینه مالند کعک سحوقه ده درم رطب تمر طل کرده هر روز خورند
خمر بیض قیع ممزوج بآب نوشند واگر حرارت بر مزاج غالب بود تدابیر بارده که در صفراوی گفته شود بکار برند واگر قوت ضعیف باشد اغذیه وادویه باردهٔ
حرارت غریزی را زیان دارد یا بد که قدری کسابه قاقله قرنفل سائیده واغذیه وادویه بسهله مضر قلب ندهند تا آنکه قوت اعمال بآنها دوده قلبیه یا قیه یابد کنند تا قوت دل
نمایند وهمه شرد وار سانند قول جوان کورو وفصد اکاملا کنند تقلیل غذا نمایند در صفراوی اندوه سهر شدت عطش کرب وغیره واین کتر اند علاج تفیه
بطبیخ بایده شربت بنفشه آب تمر هندی کنند واگر مناسب دانند قدری خون از باسلیق برآرند صندل سفید لگلاب سوده کافور آمیخته پیراهن آغشته پوشند هر ساعت
قدری گلاب برین پیراهن برموضع سینه پاشند قرص کافور دهند گل سرخ طباشیر هر یک درم کشنیز دو درم کافور نیم دانگ سائیده کند درم آب سیب دهند
آب انار ترش آب آلو آب تمر هندی آب ترشی تریخ آب غوره هر یک ده قنه پنجاه شربت کرده بکار برند اگر تب نباشد دوغ مفید ماتی تازه بسرکه خته خورند مرغ
بسماق زرک غوره نارنج نافع وتحویل بهلوی بارد بهترین تدابیر است واگر از شدت حرارت خوف درم شود برای این انجیر درموی گفته شد دهند وتدبیر این
دو موی دامدست مگر انکه اخراج خون کثیر در موی وانمار طبرید در صفراوی ضرولیست در ملیخی واین اکثر از رطوبت که در غشاء دل بسته شود پدید آید عمیق نفس

لین نبض و حالتی شبیه بقشی مین حرکت و مریض در یابد که دل در آب افتاده است. **علاج** تنقیه بحب ایارج حب مصطکی یقون هر دو آمیخته با سبب قوقایا ایارج فیقرا آمیخته کنند و اگر رطوبت کثیر بود ایارج لوغادیا و شنار بطیوس موافق بود و آن اکه قی آسان آید سکنجبین بطبیخ تخم ترب شبت یا رسا آمیخته نیکو و هندقی کنند و بعد تنقیه دوا المسک و دوا المسک علاوه مفرح یاقوتی حار انوشدارو و شربت سیب و هندبا مصطکی یوست تریخ کبابه و دوا چینی سنبل قرنفل جوزبویه بیسار قاقلتین یک هر یک دو مثقال نیم قرص سانته یک مثقال بخمر ریحانی دهند بسهیل هر یک شش که با نبغ هر یک یازده قرنفل نه سائیده دو درم مخمر دهند گل گاوزبان یک درم تخم زنباد هر یک چهار سائیده در هزار سه بابخمر ریحانی دهند گاوزبان بخمر قوی تر کرده خمر ریحانی مالامسل مع اغاریقون شده دو غد افتیمون مشک با درج لعنع گاوزبان اندازند نخود آب کباب مفرح عصافیر حمام بدا چینی قرنفل کمون خورند مارالله لحم و هندبا یضت نمایند مشک عنبر عود بنه غالیه صندل آب سیب مطیبه بر سینه مالند پیراهن بصندل مشک گلاب آغشته پوشند قسط سنبل سعد دا چینی سک آب بهورد و خمر ریحانی بر دل ضماد سازند **قول جوان کوروا** گر سبب کثرت اجتماع آب در پریکارد یو باشد یا سبب تقص بطوبت کدر پیری کار دیو برای تردد اشتن قلب بیمار تا از حرکت ای خود خشک نگردد باشد عدم حمی و عدم مرض و عدم مرض در کسی اعضا چو بحیات دو درم برگ بادنجبویه بیست چهار عدد آب سه کاناد و ظرف گلی جوشانند چون نیم کاناد بر وصاف کرده همه روز نوشند نان گرم از تنور برآورده تخم بزرقطونا بیض ترکرده دا چینی عنبر مسحوقه پاشیده یا فرقه حریر سرخ رنگ بعرق گلاب و خمر ترکرده و یا روماتیکو زواد و کهربا مسحوقه پاشیده بر قلب بندند پیه ماکیان عدد بنگلاب یک ساعت کف مال کرده آب دو رسنوده عرق دا چینی بیست قطره عنبر مشک هر یک پنی دانه روغن بابونه یک قطره آمیخته بر قدمی چپ ضماد کنند مقوی قوت روحانی شربت بلیله پوسته دار بنه و هندبا لوبت هر یک نیم درم خمر سادنس ترکرده نوشند مادر بنجبویه سبز سائیده خمر ابهیض پاشیده بر قلب ضماد کنند عظم کرد قلب گوزن یافته شود بر قلب آویزند گل گوبهی گل گاوزبان گل بادنجبویه یا گل اسطوخودوس هر یک دو درم بوست تریخ قرنفل عود هر یک درم سه مروارید مرقین هر یک نیم درم کهربا جهار اسکره یلیو عظم قلب آهو دو اسکره یلیو عظم قرن چهار سرخ مشک سه دانه مجون سانشته یک اسکره یلیو بعرق مادر بنجبویه و هندروغن او لیو سیاره کرا نوده کرده بر قلب مالند دروا وی اصلابت نبض نفس سرد وحشت فساد فکر و حالتی شبیه بمالیخولیا بر تپیدن دل هر خلطه **علاج** انجیر برای مالیخولیا و موی مذکور شدا نفصد و غیره بعینه تدبیر است و در تقویت دل اعانت نمودن ما اگر سودای نقی باشد اول برای تنقیه این جب هندبا قیقون غاریقون اسطوخودوس بلیله یک هر یک یک یارج فیقرا یک نیم عود نیم خمر بنفشه شربتی دو تا سه درم و اگر سودای صفراوی باشد بجای قیقون سنا شاهتره هر یک سه بلیله زرد چهار دانیم هر شش مصطکی لاجورد مغسول گل سرخ هر یک یک درم بآب سیب جبانته دو نیم درم هندبا اگر سودای محض باشد تنقیه بحب شبار بطیخ افتیمون کنند اگر قوت ضعیف بود مالا بین بسکنجبین افتیمونی دهند شربت سیب سفید خمار آب نیلوفر کنند مرخ بنفشه خورند در تضعف قلبی سبب وخروج خون کثیر یا نفی کثیر یا استفراغ خلط دگر یا بفراط یا سودا تدبیر اکل شرب **علاج** زائله سبب کنند اگر سبب نزیخ خون باشد مارالله لحم هندبا صفرت بیض خورند مشک قدری بعرق گاوزبان گلاب آمیخته نوشند اغذیه صالحه خورند بدفعات تقویت دل نمایند شربت سیب شربت بصندل بعرق گاوزبان بزرقطونا بر سائیده یک مثقال شربت بنفشه یک مثقال شربت بنفشه یک مثقال و یا بهی سه یا چهار ابتدا و سودا و آخرها دهند اگر سبب سودای صفراوی مفرط بود یا عقب مرض بدید آید شربت سیب با مارمنع لشکر شعیر قند دهند فرقه گلاب بصندل کافور الوده بر سینه بمالند و نگارند بعقوبت حس قلبی از دل ذرت که بر ان تاذی شود و متاثر شود و بتپیدن مثلا کیفیت حاریا بارد یا امور نفسیه اگر پیدا شد باشد خفقان آن دو گاهی گاه

حس بدان درجه میرسد که از اسخره غذا و اختلاط و شرب آب باز دارد اما بتدبیر با وجود این بدن در افعال و قوت بسلامت بود و نبض عظیم قوی باشد علاج
هر سه کلنه خورند با ده قلبیه و طیبات مناسبه حسب حرارت و برودت تقویت دل نمایند نفرح یاقوتی دهند گاو زبان سجوته نیم مثقال بشربت لیمو دست
در انفعل چند عدد سائیده در بیست مثقال شیر تازه آمیخته بهمان خورند صندل ابهر بویند عود غالیه بخورکنند در شرکت دماغی و کبدی معدی و معانی دنی
و حجابی و عضلی و بدنی و بسعی تدبیر آنها حسب سبب چنانچه در جایش آید کنند و تقویت دل نمایند و از بحث عنشی بینند قول جوان کوروو اگر سبب
ریاح بود که در اخلای قلب آید نفرحان تریاق ماکنا بخورند بر قلب ضماد کنند قلب خوکیا قلب دنبه جوشانده قرنفل بخمید و خلانیده بریان کرده بخورند و سیاق
انسانی که بصحت مرده باشد یک یا دو درم بسیله و نبض عرق بادنجبویه یا طبیخ دارچینی آمیخته دهند حقنه قلب گوزن خشک کرده سائیده بسیله و نبض عرق بادنجبویه
کدو تخم انیون شیشه پکانیده باشند دهند عرق گوکبی تخم انیون شربت گوکبی انیون عرق دارچینی دو درم مروارید مروارید درم طلا اسکدو پلو آمیخته دهند عرق تولبا
سقطونوشند قلب دنبه دو عدد نیم بریان کرده آبش فشرده دهند ذق خفقان سیمی دشت مقشکار بیناتیا اکرده مغناطیس خالی یاشر طی بر اق و هندی چپ گنه آشتم
صحت شد اگر سبب درم بیکار دیو باشد سرعت تواتر نبض و نفس حمی علاج تصد مکنند و فوان اندک اندک گیرند صندلین و یا مرکبتا لوگلاب و سرکه گلابی آمیخته
بر قلب ضماد کنند عرق بارتنگ عرق گاوزبان هر یک دو اونس خمر اهیض گلاب هر یکی اونس عرق گل تاتیخ چهار درم مروارید جزو بویه شت دانه قرنفل دارچینی
پوست تنج هر یک نیمدرم زعفران پنجدانه مشک عنبر هر یک سه دانه سائیده آمیخته ابریشم ماچوبه سرخ آلوده بر قلب گذارند و در روز چند بار یاد رخمر گرم دهند
اگر سبب سده اعضای شریف کرقلب باشد قرص فیروزه دانت دو درم برق دهند و دو بار بعده تا چند روز تنک فولاد نیم اسکدو پلو یا تین قرا خواد و خنا زده قطره
بهشت اونس مرق مرغ که در وی بنخکاسنی ستاور بر سیاوشان جوشش بود آمیخته نوشند اگر سبب حیات بود وقت خلوی پدید آید اشعشه زیاز الورد
سائیده دهند باقی تدبیر حیات کنند اگر سبب انجماد دم از کسی ترشی باشد او دیه مجوف الکالیکو دهند اگر سبب سم اجی یا خمه یا یا صت یا غمار یا حمام
گرمه اجی حمی یا شرکت معده یا جگر یا حرم یا دوا سیر و غیره باشد از اله سبب تقویت دل نمایند قول لازرور سیر مرضیست که سکت انبساطی و انقباضی
قلب از اعتدال برده دگاهی چنان حرکت کند که گه یا انصلاح شکسته میشود سبب او فکر یا راست که در خزینه قلب آید یا حبس خون بوسیله طبث که بخزانه آن
سوی قلب صاعد شود ندیده م مدعول بر دقلب یا قلت روح کیسبب بیداری مفرط وجوع گرد و علاج دفع سبب کنند شربت گاوزبان مرباهی با درنج قرنفل
و یا عنبر مرباهی گل نانخ عرق گاوزبان عرق دارچینی دهند گل سرخ دو درم گلاب دنده سعرانی درم بیست تنج قرنفل دارچینی بسا سه هر یک نیمدرم زعفران
اسکدو پلو مشک عنبر هر یک شش گندم مروارید لالی باریک سه بسته بگلاب تر نموده بر قلب بندند گل سرخ نیم اونس و نفل قرنفل هر یک
شش قطره مشک عنبر هر یک چهار دانه سائیده بر قلب ضماد کنند اگر ضرورت باشد حقنه نماید فصد نکنند مجبور بقی شرط بر قلب گذارند قفاح معصفر از تشر و تخم
دریاچه پیسی کرده عرق بید مشک اذاخته و شنبلیله نشنه وقت نیم شب بر خاسته سیب خورند عرق نوشند و بپهلوی چپ خوابند بدستور سه شب نمایند
تقویتی دل مروارید مروق طلا ورق نقره هر یک سه دانه شربت من عرق گاوزبان گلاب هندی زعفران کهربا عنبر هر یک دو درم نولنجان هیل گل سرخ هر یک
سه درم دارچینی نیمدرم جمله نوفر اسان الاعسافیر صندلین عود هر یک دو درم قرنفل دو نیمدرم مروق طلا بیست عدد گلاب رطل تند عسل هر یک سیر رطل
معجون ساخته دهند نیم تا نه درم مشک پنج هنگر پلو عود یک نیم درم معجونیه ابیسه سه درم سائیده در ظرفی کرده بدفتر که پیاز اصبح مالا آید انداخته بر آتش نهند

وبعد سه ساعت فرو گیرند و هر روز یک قاشق نوشند قلب بزسی عدد دو بار با آب شسته پرچه پرچه نموده در گلاب ترکنند و در شیشه گلحکمتی معه قدری قرنفل پرنموده دهن بند ساخته در تنور شند و بعد سه ساعت بر آرند و دو قاشق مهندگره بزگلاب کرده خورند بسیار بشیر و هند صمغ خشکی زده را دو یک گلی بند کرده سوزند و باد ش در صره دارائی سبز بر کرده در گلو آویزند که بر قلب مالد بزیوند آب سوده با بین کتفین بطول یک وجب طلا کنند جوا هر مهره ماشه بعرق بید مشک عرق گاو زبان خمر انگوری دهند و گفته تفتیه تن کرده تقویت دل نمایند اگر مرض حار بود مفرحات معتدله چون مروارید بسد هند اگر مرض ضعیف باشد وراغذیه یاقوتی حبسیت و عرق دار چینی آمیزند حکم زجلون بصفتی از شحم زاینده کوفته آمیخته فرشده نوشند دران بزعلوان تر بدچون نمیخته شود دار کار دزده کوفته آب تازه بشند و درین آب خمر دار چینی قند آمیخته مثل حریره پخته دهند و گفته چند مردم از خفقان و تشنج مرند چون تشریح کردند گرمی درشت پیدا شده بود بعد ازین بیگیر کسان زیبق باب سیر و آب طرلال تر کرده صاف نموده و زیبق کشته برابری اطریلال آمیخته داده دند دستبین باد اورد بسر کر قلب ضماد کردند صحت یافت و گفته بعد تفتیه فاوزیشربت گاو زبان و عرق گاو زبان و هند طبیخ ابوت نوشند مزیله یرقی و سوداوی و گفته دوا السک شیرین مسیوی سقوف اسپوزه تی سقوف کریکیتوا و نیوز بر سال معجون ایمپری و در دیارو ماتیکو و گلابی شربت بنفشه شربت عنبر شربت مروارید یا اللحم این همه فاید اند حسب حال دهند پارچه در لپی تیلا کورو بال صندلی تر کرده بر قلب بنهند **قول بعد اوی** گاو زبان و دو درم گل منی درم بشکنه هند **دوا** دوا را جامع قدر حمص بطبخ کمون دهند **دیگر** شربت زرک خمیره عنبر خمیره ابریشم خمیره یاقوت مفید یاقوتی روحانی نافع **دیگر** دل فاخته تازه تمام بصندل و قند آمیخته دو نیم یا بلیغ کنند **دیگر** مروارید و دو انگ یا زیوند درم تا زیوند درم با سنبل درم یا قاقیمیای فهبی یک قیراط یا زنه باشه نیم درم یا قفر سر فاخته بقدر سی مشک آمیخته یا کعب بقر سوخته یا دماغ باشه یا جگر بط یا پوست سنگدان جاری یا پوست سنگدان مرغ یا حجر الخطاف یا حجر القمر یا حجر السلیمان دهند **دیگر** پند شقالی با آب جوشانده یا آب آهن تاب یا آب نقره تاب یا آب طلا تاب یا گلاب سه نوشند **دیگر** تخم باغ پخته یا دل فاخته پخته یا مغز آهو خورند **دیگر** گل خطمی که بر درخت باشد بر و نظر کنند **دیگر** مروارید و مثقال بشیه گاو قدری نبات آمیخته یا شربت شکوفه بنفشه بسیط درم یا جم جم کمینه مثقال بگلاب یا زبان و نیم درم زعفران قدری بمرق یا بدو نوشند **دیگر** مروارید و مثقال بشیه گاو قدری نبات آمیخته یا هلیله کابلی نبات هر یک دو درم با آب سایده یا شربت گاو زبان هشت مثقال گلاب آمیخته مرغ یا بجد و از نیمه درم گلاب یا مروارید و درم شیر پخته درم آمیخته یا هلیله کابلی نبات هر یک دو درم با آب سایده یا شربت گاو زبان هشت مثقال گلاب آمیخته یا شربت صندل چهار مثقال گلاب و ازده مثقال آمیخته یا هیل هی عدد دانه برآورده گلاب سائیده یا گوکنجبول دهم بسنبل چب بسته دهند **دیگر** آبکشنیز هر یک یک نیم درم شب آب تر کرده بهوا دارند صبح مالیده صاف نموده بنبات شیرین کرده یا کشنیز آملهر یک نیم درم صندل سفید ربع درم نبات یک نیم درم آب نیم طل شب تر کرده صبح صاف نموده نبات و قدری گلاب آمیخته یا برگ سیسون ده درم شب آب تر کرده در شبنم نهند صبح صاف نموده شربت گاو زبان ده درم آمیخته یا زیره سفید کوفته شب آب تر کرده صبح شیره برآورده نبات پنج درم آمیخته نوشند **دیگر** برگ گوبی کوفته فشرده نبات آمیخته چند قطره گلاب انداخته هر صبح یک پیاله نوشند تقوی دل و جگر مزیله صفرا و خفقان **دیگر** عرق قندی ربع رطل و کاسنی یعنی کرده آتش دهند که شعله گیرد پس گلاب نبات هر یک چهار ده درم انداخته قاشق زنند آشعله بند شود چون سرد شود نوشند و بعد دو ساعت غذا خورند مزیله خفقان و ضعف دل و ما یخولیای مرقی و قطاعت **دیگر** گزر و تخور شند چون خوب پخته شود پوست دور کرده پرچه نموده عظم در ساخته همه شب در شبنم نهند صبح گلاب و قدری بید مشک انداخته نبات مسحوقه

پاشیده روز اول یک و روز دوم دو و روز سوم سه عدد بدستور خورند اگر موافق آید از نیم افزایند مقوی دل هم **دیگر** سماق زیره سفید هر یک یک نبات و بسائید یک نیم درهم و هند **دیگر** نبات پنج درم گلاب ۵ درهم در ظرف فضه کرده بر آتش تهند نصفی اندر صاف کرده بنوشند مقوی دل هم **دیگر** گاو زبان پنج درم قرنفل چهار سکرکوه گلاب بیست یک ونس در ظرف فضه جوشانند نصفی اندر صاف کرده در شیشه نهند صبح شام پنج درم بنوشند و بعد دو ساعت قدری شیر گاو تازه بنوشند **دیگر** بیاشیر اصل سوس هر یک سه ست گلوبنات هر یک شش میل یک نیم صندل سرخ و نیم سائیده و نیم درم شیر گاو سنی و هند **دیگر** صندل سفید بگلاب سوده خشک کرده گاو زبان گل سیوتی گل سرخ هیل شب مرداسنگ برابر نبات برابر همه سائیده یک نیم تا سه درهم همراه دوازده درم شربت انار دهند **دیگر** فلفیون ۵ درم شیر تازه نیم رطل ترکرده سکنجبین بانزده مثقال آمیخته بنوشند تا هفته مزیل خفقان و مالیخولیا و توحش **مارالله** تخم هر یک سالانه مصفا از پوست و مغز جدا کرده در سرکه انبیق عرق کشند اگر تقویت یاوه مراد باشد پس آرد مزاج حار یابس بر دماغ و دیه یابد عطسه و دمع مزاج بارد یابس بوست تخم خیار چنبر حاره لطیفه طبیخ دهند پس تقطیر نمایند غذائیت لطیف مقوی دل روح حیوانی نفسانی طبیعی مزیل خفقان کلی از امراض مزمنه و سهل و نزف ادمع و قصد وجاع و شل آن بهم سدد و در سرعت تقویت هیچ چیز با وی نمیرسد خاصه که بقدری تخم مرزنجوش بامند **مارالله** مرغ بزرگ یعنی کلنگ بیخ کرده از پوست شیخم آن نموده پوست پخته در دیگ کرده ورق گل ورق نارنج ورق لیمو صندل قرنفل هیل دارچینی بر سر آن نموده عرق گشند هر صباح دو قاشق نوشند مقوی دل مزیل خفقان **مارالله** جلوان عدد مرغ دو عدد قرنفل پنجدرم دارچینی مصطکی صندل سفید هر یک پنج مثقال عدد دو نیم مثقال گاو زبان گل گاو زبان کشنیز بمقشر هیل هر یک دو اونس مشک عنبر هر یک دو نیم سکر دو پلو گلاب هفت شیشه عرق بید مشک پنج شیشه گشند **مارالله** بحم جلوان مصفی دو رطل دارچینی عود هیل گل سرخ تودری کشنیز کبابه سنبل هر یک دو نیم سکر دو پلو گل گاو زبان کتیم سکر دو پلو آب به عرق بید مشک هر یک نیم رطل آب قدر حاجت ادویه کوفته بحم پاشیده شب دارند صبح عرق کشند شربتی ده تا پنجاه درهم **مارالله** گاو زبان بارنجبویه گل گاو زبان تودری بهمین مثقال هیل آشنه سنبل اظفار الطیب هر یک ۵ درهم مثقال برگ ریحان سنبر تخم ماروج کاسنی پوست ترنج صندلین هر یک ۵ درهم عرق بید مشک عرق نیلوفر گلاب هر یک شش شب ترکرده گشند اگر عرقها کم باشند زیاده کنند پس بحم جلوان قرنفل مصطکی بحم مرغ قرنفل بحم دراج هر یک شش اسپرغم تدرو بحم کبک هر یک دو لیسیر نداخته مکرر کشند عنبر مشک هر یک یکنیم درم زعفران دو نیم درم ببکه انداز ند شربتی یک تا دو اونس مقوی دل دو دماغ مسن **عرق سیوتی** دارچینی بیست درم جوزبویه بیست درم هر یک ده درم سرکه گرده عرق گلاب سه شیشه صندل سفید ده درم مشک چهار سکر دو پلو انداخته کشند **سکنجبین فلفیونی** فلفیون گاو زبان فرنجمشک هر یک ده درم سرکه پنجاه درم افتیمون بصبره بسته شب تر دارند صباح جوشانده صاف کرده قند رطل آمیخته قوام کنند برای مالیخولیا و امراض سوداوی نافع **مفرح یاقوتی معتدل** که بامروارید بسد ابریشم سفید مخرق گل گاو زبان بهمن سفید کشنیز گل سرخ پوست ترنج تخم خرفه هر یک دو گاو نر یک عسل هلیله آمیزند شربتی دو درم مقوی دل منشط مزیل وسواس **مفرح یاقوتی مائل بسرد** مروارید بسد زعفران مصطکی دارچینی گاو زبان ابریشم مقرض پوست ترنج کهربا بهمن سفید زرنباد آشنه مغز تخم کدو اظفار الطیب زرک تخم خرفه تخم شنبلیله طباشیر تخم خیارین هر یک چهار درم صندل سفید عود درونج گل سرخ هر یک شش درم قاقله بسفید ورق طلا ورق نقره کافور گل مختوم کشنیز لاجورد گل ارمنی قرنفل مشک هر یک دو درم تخم بادرنجبویه یاقوت سرخ لعل هر یک دو نیم درم مشک مثقالی

شربت حماض مطلا آمیزند شربتی مثقالی تا نافع جمیع مفرحات و در امراض مختلفه و اکثر اعلال دل و رحم و بهر و اسهال نافع مفرح یاقوتی قاتل سحر گاوزبان بادرنجبویه بیهمین تخم فرخ خشک هر یک چهار درم خارخسک شیرکرباس بسد عود ابریشم خام مروارید قرنفل زرنب هر یک چهار درم زعفران دو درم گل سرخ و دو درم عسل آبله رطل قند مکرر آب سیب و گلاب در رطل آمیزند شربتی یکتا و دو مثقال مفرح چارساده بسیار جوزبویه قاقلیتین هر یک یکتیم سعد زرورد قرنفل مصطکی سنبل اسارون زرنب عنبر هر یک سه عدد چهار درم عسل هفتاد شربتی نیم مثقال ابرین گاوزبان و شربت سیب سکنجه دل و دماغ و معده مزیله خفقان مفرح بارد ساده طباشیر هر یک یک درم گل بنفشه سرخ هر یک یک تیم کشنیز مقشر سه شربت سیب شیرین برابر همه شربتی مثقالی شربت سیب لیمو خفقان کرباسی مفرح عطریه بادرنجبویه انگبین شربتی مثقالی خرد خفقان مفرح یاقوتی بارد مروارید کافوری هر یک چهار درم یاقوت سرخ سه درم مروارید سرخ هر یک شش درم عنبر مشک هر یک سیزده درم ساییده و حل کرده بشربت سیب شیرین مرکب کرده شربتی مثقالی تقویت معده و خفقان و وحشت و سایر انواع سوداوی نافع مفرح بنفشه بارد بادرنجبویه گل گاوزبان برگ تبول هر یک ده درم نیلوفر هر یک چهار درم لاجورد گل مختوم طباشیر عنبر زعفران ورق زرنب کباب زرنباد هر یک سه درم هیل کاکلی ابریشم سنبل سفید پوست بیرون بسته مجیل هر یک دو درم مروارید بسد کرده ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ هر یک درم عود نیم مثقال قرنفل صد دانه بادرنگ شیرین آب سیب شیرین آب انار ترش آب غوره ترش آب لیمو آب سرکه گلاب شربت ریباس هر یک بست و سه درم قوام کرده آمیزند شربتی تا در چهارم قرنفل تا چهار سال باقی متدل بهترین مفرحات موافق جمیع امزجه کاسر سورت و حدت خون مزیل خلط فاسده و ملذذ اعضا و کسل و بلادت و ترنش و اسقام کریه و سواد و صداع مالیخولیا و خفقان و وسواس سرسام صرع و جنون و ضعف قلب سنقی خون مقوی حواس و اعضای کلیه و باه و شهوت نماید در حفظ صحت مجرب است الفضل للمتقدم بالسبق و الحافظ لصحة شرائط الحذق بنفشه آبستنه ایمن کنند و از باد و طاعون مصون دارد مفرح بارد بادرنجبویه بنفشه سنبل بوست بیرون بسته جوزبویه نعناع بقدر لوزی تولنجان بیهمن قاقلی هر یک سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه درم مصطکی زرنب پوست تریج ورق زرنباد سنبل سفید حب القلقل نخع انیسون ابسا سه درم بلوط سیاه بلوط بیدان زعفران هر دو یک

ظهر وسینه وپهلو در ساعت ودرای امراض سپرز ودرد جگر همه اندام ومفاصل وعرق النسا وتقرس وسیاتیک وبرص نافع ماءالشعیر ادویهٔ امراض بلغمی وسودا وی مفرح یاقوتی مائل بسکر مقوی دل ودماغ ومعده وانشاء معین ناشتهٔ ادویه یاقوت سپید عنبر وارید کهربا سائیده کافور مشک سرخ هرکدام یک گاو زبان صندل سفید طباشیر از هر یک سه مثقال بنجبویه شش عنبر یک مثقال مروارید سرخ مصطکی نوشکر خرد هرکدام دو برابر همه شقاقل ابریشم سه برابر همه تبخ ورق نقره هر یک دو گل سرخ زعفران هر یک چهار عصاره نرگس شیرآمیزه هر یک هشت مسلسل قند یا انداخته چون گلاب ابریشم سرخ یک لیمو آب خونابهٔ گلاب هر یک یک نیم طل تکرده چوشانند چون تنگ آب قرمزی شود وفرو گذشت صاف کرده مداومت نمایند اونس آمیخته قوام نموده خود صندل زرد دانه چینی هر یک شش درم ورق طلا دو درم لاجورد مسلول مروارید هر یک دو درم مرکب کهربا یک مثقال مشک یک عنبر یک معجون دیارودانو صندل دو نیم درم گل سرخ تخم بارد وکلان مصطکی مرقین پاسای بسد سنبل هندی هر یک یک مثقال مشک عنبر هر یک سه دانه کافور سه دانه قند گلاب قدر حاجت برای خفقان حارهٔ پیران نافع معجون طلا عنبر مروارید یاقوت زرد هر یک مثقال ورق طلا نه مثقال عسل ده درم آب سیب شیرین آب انار شیرین نبات هر یک پنج رطل گلاب نیم رطل عرق بید مشک عرق گاو زبان هر یک طل طبایر کنند بقوام معجون دل مقوی معده مفرح اعضا مزاج خفقان وغشی معجون طلا عنبر مشک مروارید هر یک سه درم یاقوت رمانی اعمل نر مروارید هر یک پنج درم ورق طلا شش درم شربت خواکه سیب شیرین سیب انار شیرین هر یک ده درم نبات رطل زعفران دو نیم درم عسل سی درم عرق بید مشک یک وینا گلاب یک نیم سیر تا طبایر کنند بقوام معجون طلا ورق طلا پنجاه درم عنبر چهار درم انجم مشک ده درم نبات طل عسل سی درم سیب شیرین بیست درم گلاب یک نیم سیر تا شربتی نیم تا دو مثقال معجون طلا اعود عنبر هر یک مثقالی مشک نیم مثقال سعد سنبل هر یک هفت درم ورق طلا ورق نقره هر یک پانزده عدد بسته طبایر کنند شربتی نیم تا دو مثقال کیزاج گیرد استعمال کنند شربتی تا دو درم معجون نقره مشک بیست درم عنبر دو درم ابریشم سه درم ورق نقره پنجاه درم سیب شیرین سی عدد عسل صافی نیم رطل گلاب صفرت بیض چهار عدد طبایر کنند مقوی دل ودماغ مفرح وافزاینده باه چه گذرانیده واندازند دهند بقوام طباشیر چهار درم عود زعفران هر یک درم آب سه تهمندی آب انار ترش هر یک نیم رطل قند یک رطل قوام کنند پس صندل ازیاچه گذرانیده واندازند دهند بقوام طباشیر چهار درم عود زعفران هر یک درم آمیزند دو ظرف شیشه یا نقره دارند شربتی دو تا چهار درم مزیل خفقان شربت ابریشم عرق دارچینی چهار اونس عرق گل تابیخ گلاب هر یک شش اونس بقند قوام کرده یک یا دو قاشق دهند مزیل خفقان طب شربت گاو زبان عنبری گاو زبان ده درم گلاب یک رطل آب سه رطل دو روز تکرده چوشانند سومی ماند صاف نموده بعد زمانی که دو روز اسب شود آب صاف گرفته بدو رطل قند قوام کنند اگر زعفران اوقیه مصطکی ده مثقال سائیده بدو داده عرق گلاب عرق بید مشک دو روز تکرده دو نیل کنند قوی تر گردد واگر آبنیم اقوی خواهند زعفران مصطکی آمیخته دو روز بماند گرم کرده چون بقوام آید قدری عنبر عرق بید مشک هر یک بیست درم گلاب ده درم سریشم آمیزند مقوی دل ومعده شربت ابریشم سریشم دو درم چهار اونس آب شش طبل سوزنی تکرده چوشانند سومی ماند صاف نموده باد بنجبویه مثقالی ودقدری آب دیگر چوشانده صاف نموده آمیخته قند بناد مثقال عسل سی مثقال بداشت قوام کرده بیزرند تا سفید شود ابریشم قرص سه مثقال گاو زبان دو نیم درم مرزنجوش مثقالی مروارید کهربا بسد شب عنبر مشک صندل سفید عود مصطکی هر یک نیم مثقال گلاب هشت رطل پس سود طبایر کنند شربتی یک نیم تا سه درم شربت گاو زبان گاو زبان باد بنجبویه هر یک نیم رطل آب بیست

رطل جوشانند نصفی ماند صاف کرده عرق بیدمشک گلاب هریک چهار شیشه قندسه طل آمیخته قوام کرده مشک عنبر هریک نیدرم کافور درم زعفران دو درم گلاب سائیده آمیزند مشربتی دوماده درم گلاب یا آب بارد واگر آنگاوزبان و بارنجبویه عرق شیشه قوام کنند لطیف بانند مقوی دل **شربت اسپغول** آبکوره درم آب رطل لیت کرده ولعاب بهدانه تمیک نیم طل آمیخته قوام کنند مزیل خفقان صفراوی و سعال حار یابس از خشونت قصبه ریه **شربت صندل** تر برداده صندل سفید پنجاه درم سرکه آب غوره هریک سی و دو درم آب قدری روزی تر کرده جوشانند نصفی ماند صاف نموده قند دو رطل آمیخته قوام کنند سکنجوبین دل مزیل حمی محرقه **شربت بارد بنجبویه** آب بارد بنجبویه قند بارد گرتازه سم زنبد بابونجبویه خشک پنجاه مثقال در آب جوشانده صاف کرده بیک من قند قوام نمایند برای امراض بارده سوداویه و دماغ و خفقان بارد و سوء مزاج بارد سوداوی قلب نافع **شربت مشک** قند عسل هریک یک من آب باران دو من قوام کرده فرو گرفته مشک مثقالی زعفران دو درم آمیزند مقوی معده و اعضای رئیسه موافق بیماران محرج بلغم معده مزیل امراض باردهٔ قلبی **شربت عود** مقوی دل و دماغ با طعم مطیب دهن قشر اترج ده درم عود دو درم هر دو نیم کوبیده در نیم من قند قوام کنند فالوذج سازند فرنجمشک از فلفل هریک دو نیدرم قرنفل مصطکی سنبل جوزبویه هریک دو درم کوفته جدا جدا صره بسته بسه من گلاب جوشانند و مالیده باشند چون نصفی ماند صاف کرده بده من عسل و یک من قند قوام نموده مشک عنبر زعفران هریک مثقالی آمیزند مشربتی تابیجدرم **شربت قرنفل** قند یک من شاهجانی قرنفل بیست سیر شاهجانی خولنجان و دسیر شاهی آب سه من روزی تر کرده قند آمیخته و خرم انداخته و بعد ده روز صاف نموده زعفران نیم سیر شاهی سائیده انداخته و بعد سه روز در شیشه کرده دارند شربتی ده درم مقوی دل و دماغ و باه مفرح منبط با تخم بزرالبنج سودا **عرق عنبر** دو درم مشک عود وقتی هریک درم حسن لبه سه درم و خرکه چهار اصبع بالا آید سه ساعت بر بادگرم تر دارند پس در ریوت کرده نصفی کشند مشربتی چهار قطره بیک منجان شربت دارچینی مبهی مقوی اعضای رئیسه **قرص عنبر** صندلین دو نیدرم صمغ عربی کتیرا مرقین هریک دو اسکره و پلو سنبل مصطکی سهل قرنفل زعفران انیسون دارچینی ریوند اصل سوس زرک تخم بیخان تخم خرفه تخم کاهو مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خربزه مغز تخم تر زیره عنبر دارید هریک اسکره و پلو عود وقتی سه اسکره و پلو قند گل سرخ هریک یا دو کافور هریک نیم اسکره و پلو قرص سازند مشربتی تا مثقالی برای خفقان حار ولیب و امراض قلب یک دو دون و دیگر حیات نافع **قرص مشک** مصطکی قرنفل دارچینی عود سنبل یک جو بویه کبابه قاقلیتین پوست تخم هریک دو درم مشک نیمدرم تخم بیخان مانند مشربتی قرص سازند مشربتی مثقالی برای خفقان بارد و غشی و وجع بارد معده نافع مقوی دل معده و کبد **دیامرکریتا نو بارد** مغز چهار تخم بارد و کلان هریک شش درم با معده تخم خرفه خشخاش گل سرخ نیلوفر صندلین عود گل گاوزبان سپیدج سپیدفید هریک دو نیدرم مروارید چهار درم قند سه ده اونس گلاب یک نیم طل سعجون سازند برای ضعف دل حار و وجع کبد نافع **یاقوتی معتدل** یاقوت مروارید کهربا صندل سفید گل گاوزبان باد رنجبویه نشاسته تخم خرفه طباشیر گل سرخ عنبر زعفران هریک یک لعل مرجان ابریشم صندل سرخ بهمن سفید مصطکی مشک ورق طلا دارچینی هیل هریک نیم کشنیز مغز تخم بادرنگ هریک دو نبات بیست پنج عسل بید مشک هریک پنجاه عرق گلاب صد **یاقوتی حار** زعفران زرنباد عود هریک یکه با شیر آمله یک شش بارد رنجبویه هشت سازج دارچینی هریک چهار تخم بادرنجبویه پنج گل سرخ ده مشک عنبر ورق طلا عرق نقره مجرا مرنی مغسول یاقوت سنبل سلیخه قاقلیتین مرجان هریک یک دو روغ اسطوخودوس نمام مروارید هریک دو کندر دو نیم عسل سه چندبد ستور طبایکنند و عنبر روغن بادام صل کرده بتنیند **یاقوتی قرمز** قرمز موقوق دو اونس ابریشم هفت دانه چهار اونس مروارید دو نیم طل گلاب جدا جدا یک روز تر دارند پس جوشانده صاف کرده آب

سیب عرق بنفشه هر یک ۷ طل قند سپید ۲ اونس آمیخته قوام نموده وقت قرب قوام عنبر چهار درم مشک یک پلو بعد ری نبات سایه آمیز بدهن سرد شود
هر سه صندل گل سرخ مرقین و یا یاقوت زرد و نیلم بسد سرخ بسد سفید هر یک درم تخم حماض مروارید لاجورد هر یک دو درم دارچینی عود هر یک شش
درم ورق طلا ورق نقره هر یک نیم درم آمیزند شربتی مثقالی مزید حفظ مقوی حواس و معده و کبد شستی مفتح سدد مصفی منور لون حافظ جنین از سقط
فرایخفقان و مالیخولیا و بواسیر وصرع و لکاهی اطفال و اسهال معوی و طحالی و استسقا جمره و جذام و طاعون و حمی و بائی و امراض مزمنه و سل و سرفه و
خیالات مولده از سوداء یاقوتی حمار یاقوت سرخ بسد کهربا لاجورد بهمن سرخ بادرنج سنبل سایخ گل ارمنی هر یک دو یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید
مروارید عقیق سفید پوست بیدانه پسته گل مختوم دارچینی بهمن سفید عنبر ورق طلا ورق نقره هر یک چهار مثقال فیروزه نیشابر بشیم مقرض قرنفل با زنجبیه
دارچینی تخم بادرنجبویه کبابه قاقله گل نیلوفر صندلین هر یک سه درم مشک یک نیم عود درونج تخم فرنجمشک گاوزبان طباشیر هر یک پنج آملهٔ هلیله
زرد هر یک ده عصارهٔ نرگ پانزده مثقال آب حماض ۷ طل آب سیب شیرین آب بیشین گلاب هر یک دو رطل عرق بید مشک قند هر یک چهار رطل قند
بعد تهاگداخته آب فواکه آمیخته تواند کرد و آخر آب حماض آمیزند شربتی تمام درم مضبط محسن لون مقوی دل و دماغ و جگر و معده و گرده مزیله خفقان یاح
سودا و وسواس **یاقوتی بار** و یاقوت سرخ کهربا مروارید هر یک دو درم تخم خرفه کشنیز مقشر گل سرخ گل گاوزبان صندل سفید هر یک
پنج مثقال طباشیر دو نیم مثقال بشیم مقرض عنبر ورق نقره هر یک یک مثقال ورق طلا نیم مثقالی نبات صد و پنجاه مثقال شربت سیب شیرین عسل هر یک
بیست و پنج مثقال عرق بید مشک گلاب هر یک پنجاه مثقال طبایکند شربت مثقالی مقوی دل و اعضای رئیسه مزیله خفقان **یاقوتی معتدل**
مقوی اعضای رئیسه و معده و کلیه مفرح با نشاط مزید منی مزیله خفقان و مجربترین و مهمترین مفید یاقوت مانی لعل مسحوق مروارید کهربا بشب بشیم طباشیر
سفید صندل سفید گل سرخ بادرنجبویه سایخ لسان العصافیر دارچینی کبابه بزوریان ورق نقره هر یک یک مثقال بهمنین تودری ثعلب ثقاقل هر یک دو تخم
هلیلهٔ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک سه زعفران عنبر ورق طلا هر یک نیم رب سیب رب بآب انار شیرین هر یک بیست عسل هلیلهٔ قند هر یک پنجاه طبایکند
کرده بعد تهیل روز استعمال کنند شربتی تا دو درم مفرد و مرکب نیز هر یک یک درجه و جای عسل هلیلهٔ عسل مصفی اونست تریاقی تقویت دماغ و منع
سعود انجره سودا و به دماغ و مالیخولیا و صرع بسطوخودوس هلیلهٔ کابلی هر یک یک مثقال نیم افزایند دود محرورین برای منع صعود انجره صفراوی به تقلب دماغ
خرفه مقشر مغز تخم کدو هر یک سه پاره سایخ **یاقوتی** یاقوت رمانی مثقالی طلای گداخته در بوته کهروا سنگ پران مالیده باشند تا دشکستن مانند زجاج
شود و مهیا سحق گردد و دوانق نقره بدستور مرفوع بقیه کرده یک انگ شیب عقیق هر یک درم همه انجیر سیحانی سحق کنند تا مهیا شود دومی باشند این
جمله یک جزغاریقون فلیتون فلفل زنجبیل قرنفل مرزنجوش هر یک نیم جزو حجر ارمنی لاجورد زنجابیل لفظ درونج بهمنین لسان العصافیر هر یک سه جزو عاقرقرحا
درونج حماما سایخ دارچینی صعتر حاشا زوفا کاموین هر یک ربع جزو حجر الیهود مشکطرا شیع مرکی فطر اسالیون تخم کرفس کندر زعفران فلفل سفید هر یک سدس جزو ندان
فیل ثلث جزو کوفته بیخته با حجاز سحوقه سحق نموده بدو چند عسل هلیلهٔ آمیزند و در ظرف چینی دارند برای امراض خواهی و وسواس و توحش مالیخولیا و جنون و خفقان
و ضعف دل و قلع امراض مزمنه که بعلاج دیگر نجات نشود و امراض دماغ و معده و کبد و طحال و قولنج عجیب و بسا باشد که با وجاع مفاصل و حمیات مزمنه مفید بود
دواالمسک یاد طباشیر مصطکی هر یک سه گل سرخ گاوزبان بسد کهربا صمغ عربی صندل سفید کشنیز هر یک دو کافور مروارید کتیرا مشک هر یک یک

قند چهار چند همه گلاب قدر حاجت طلیا کنند شربتی دو درم **دواء المسک بارد** طباشیر گل سرخ کشنیز گاوزبان کهربا بسد هر یک یک مروارید نیم مثقال نیم قند
سی آب سیب ترش طلیا کنند مقوی همه اعضا مزیل خفقان حری **دواء المسک حامض** مروارید نیم درم گل سرخ گل گاوزبان کشنیز مقشر طباشیر کهربا بسد سوخته
هر یک درم مشک دو دانگ قند آب سیب ترش هر یک حسب قدر مقوی اعضای رئیسه و قوی موافق ناقهین مزیل خفقان حاری **دواء المسک حامض**
عنبری مروارید کهربا گل سرخ صندل سفید ابریشم کشنیز گل گاوزبان تخم خرفه هر یک سه مثقال عنبر مشک هر یک دو دانگ شربت ریباس قند هر یک دو چند همه
بعضے ورق نقره نیم مثقال ورق طلا یک دانگ افزوده **دواء المسک حامض عنبری کافوری** کافور دو دانگ در نسخه مذکور افزایند **دواء المسک**
حامض کافوری عوض عنبر در نسخه موصوف کافور کنند **دواء المسک بارد** گل سرخ ابریشم مروارید کهربا کشنیز طباشیر هر یک دو درم بسد ورق نقره عنبر
هر یک نیم درم مشک ربع درم صندل تخم کاهو گل گاوزبان زرک هر یک مثقالی شربت سیب شیرین قند سفید هر یک نیم رطل بغدادی - **خمیره مروارید** مروارید
نیم او سن گل سرخ گل بنفشه نیلوفر هر یک سه درم عود صندلین شکر طبرزد شیع مغز تخم تربز کاسنی مرقین هر یک دو درم بسد مشک هر یک چهار درم عنبر ورق طلا
هر یک نیم درم قند سه چند همه **خمیره مروارید** طباشیر مروارید صندل سفید بهمن سفید ابریشم مقرض هر یک پنج مثقال مشک نیم مثقال قند عرق بید مشک گلاب
هر یک دو نیم رطل عسل بیست پنج مثقال عنبر ورق طلا ورق نقره هر یک نیم دانگ قند گداخته عسل آمیخته کف دور نموده عرقها انداخته بقوام آورده بیز نند
پس ادویه آمیزند شربتی یک تا دو نیم درم **یاقوتی مختار** مروارید بسد کهربا گل گاوزبان درونج زعفران تخم بالنگو هر یک درم صندلین طباشیر زرنباد باذرنجبویه
قرنفل سانج عود خام ابریشم پوست ترنج هر یک دو درم یاقوت سه درم ورق طلا ورق نقره عنبر مشک هر یک نیم درم قند شربت فواکه هر یک صد درم عسل
دو بست مثقال گلاب پنجاه مثقال **یاقوتی لولوئی** مقوی اعضای شریفه هاضم یاقوت بسد یشب عنبر ورق طلا ورق نقره ریوند دانه هیل اسارون
سعد صندل سفید تخم بادرنجبویه پوست ترنج سانج درونج قرنفل دارچینی اذخر هر یک دو مروارید ابریشم کهربا طباشیر گل سرخ سنبل عود هر یک سه مصطکی زعفران
هر یک پنج زرک هفت شیر آمله شصت مشک نیم عسل تابت بالمناصفه سه چند **خمیره مروارید** ابریشم گل گاوزبان عود صندل سفید بسد هر یک درم مصطکی
کهربا هر یک یک و نیم درم مروارید یاقوت نیم درم مسحوق بگلاب هر یک دو درم ورق نقره چهار درم شربت سیب شیرین سی و دو درم عرق گاوزبان
عرق بید مشک گلاب قند هر یک نیم رطل طلیا کنند **خمیره گاوزبان** گاوزبان پنج مثقال گل گاوزبان پنج مثقال بادرنجبویه دو نیم مثقال صندل
سفید گل سرخ ابریشم سنبل هر یک یک نیم مثقال گلاب هر یک رطل تر کرده جوشانده صاف نموده قند رطل آمیخته قوام کرده کف دور نموده زعفران
درم مشک نیم درم کافور یک دانگ آمیزند شربتی دو تا سه درم عرق بید مشک گلاب مقوی دل و دماغ و معده مزیل خفقان و غشی **خمیره صندل** قند رطل گلاب
و عرق بید مشک قوام کرده بیزنند که خوب سفید شود صندل سفید گلاب سوده پنج مثقال آمیزند اگر خواهند عنبر مثقالی مشک نیم مثقال بقند سوده آمیزند
شربتی پنج دار ساده دو درم **خمیره صندل حامض کافوری** صندل سفید سوهان کرده ده درم یکشبانه در عرق نیلوفر عرق بید مشک گلاب
هر یک نیم رطل انداخته روزی تر کرده صبح آب سه طل انداخته بدیگ گلی نموده جوشانند که نیمه آب ماند باشد تصفی ساختند ساخته آب شیرین آب به ترش هر یک رطل
قند سه رطل آمیخته قوام نموده فرو گرفته صندل سفید طباشیر هر یک ده درم کهربا مروارید هر یک دو درم کافور نیم مثقال آمیخته و در ظرف چینی دارند شربتی ده
درم شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه عرق بید مشک مزیل التهاب معده و دل و جگر و حمی محرقه و دق **خمیره مطیب** قند یک من گلاب رطل قوام کرده فوفل

دکنی هیل بسباسه ناخنواه قرنفل هر یک دو نیم درم سائیده اول عنبر نیم مثقال پس او دیگر آمیزند شربتی سه مثقال مقوی دل و دماغ و معده مفرح یطیب نکهت

جواهر مهره عنبر مشک هر یکی یک درم وارید زهر مهره هر یک چهار درم روزی بگلاب سحق کرده حبوب بندند شربتی چهار سرخ بصرق بادیان و عسل مقوی معده و دل و برای اعلال بارده عجیب **جواهر مهره** اصل یاقوت سرخ یاقوت کبود یاقوت زرد روز بروز بعدد وارید بسد سپید عقیق لاجورد و مومیائی مصطکی زعفران مشک ورق نقره هر یک درم جدا جدا بتیدرمنا جیل بحری عنبر ورق طلا هر یک دو درم مجر التیس شش درم بگلاب سحق کرده قدر جوزی بیضه سازند و بسنگ غوری جلا دهند شربتی شش تا دوازده گندم شربت قند و گلاب مقوی اعضای رئیسه باه و حرارت غریزی و روح مشتهی برای خفقان و امراض قلب مجرب

ووق وصل انفع دور تقویت بی بدل حتی که اگر پیر خورد بقوت جوانی رسد دو رشته مجر التیس شش درم مروارید بسد لاجورد یاقوت کبود یاقوت زرد یاقوت سرخ زمرد سپید عقیق مصطکی ورق نقره هر یک دو درم بیدانا جیل بحری عنبر مشک مومیائی ورق طلا هر یک درم نوشته بگلاب سحق کرده قدر نخود حبوب بندند و بسنگ غوری مهره کنند تا صاف و براق گردد پس ورق طلا چسپانند شربتی دو سرخ تا دانگی **جواهر مهره** مشک ورق نقره ورق طلا هر یک

رباع عنبر مومیائی زمرد هر یک نیم کهربا ابریشم سوخته مروارید یاقوت سرخ مجر التیس هر یک یک وباد عاج حرق ناب بسد سفید هر یک دو نافیل بحری چهار جدا جدا سائیده سحق بلیغ نموده عنبر مشک آمیخته غلوله کرده مهره نموده ورقها چسپانند و بعد تجفیف جلا دهند شربتی دانگی بگلاب مقوی دل و دماغ و روح

وباه و باصره تریاق سموم مزیله خفقان و حزاز جنون و وسواسی و حمی بائی و صعب و جدیدی امراض محرمل صلابات معین جیل **سفوف** دارچینی ده درم

زنجبیل اوش قرنفل نیم اوش بسباسه جوزبویه یکدرم مشک نیم درم سکر سیاه شربتی نیم تا دو درم سکر سیاه مقوی دل و دماغ مفرح مزیل ریاح سوء **سفوف**

مروارید که با ابریشم هر یک چهار دانگ درنج بسباسه رازیانه مصطکی انیسون زرنباد هر یک مثقالی تندنه مثقال شربتی تا سه درم مقوی دل و دماغ مفرح مزیل

علل بارده حافظ صحت **سفوف مروارید** هیله کابلی گاو زبان همین هر یک بیست درنج مصطکی گل سرخ بادرنجبویه تخم ریحان تخم بالنگو هر یک ده حجر

ارمنی مغسول ابریشم مقرض هر یک شش یاقوت سرخ بسد مروارید ورق طلا ورق نقره هر یک دو نیم سائیده و شیشه نهند مزیله امراض دماغی و قلبی و خفقان

وسواس **تریاق الذهب** مروارید مسحوق بده چند آب تریخ در شیشه کرده دهن بموم بندکنوده در آبگرم نهند سه هفته پس مروارید مذکوره صبر هفت

سقمونیا پنج فلفل دارچینی قشر الزیره هر یک دو لاجورد قرنفل عود سندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر یک سه آب قدر نخود حبوب بندند اگر قفر چه وقت ماه

زیاده خواهند ورق طلا فزایند و اگر فاخذ هر زیاده کنند قوی و برای سموم نفیسه شود شربتی مثقالی برای خفقان عرق گاو زبان بجهت حصاة آب کرفس

و برای بوسیر بشربت عناب دهند و جهت یرقان یک قیراط عرق بهار مل کرده معجون نمایند فوراً رفع شود و برای صرع گل عنبر یک قیراط

بروغن بنفشه کار بندد و برای جذام که تقیح نرسیده باشد ملوست کنند و جهت تحلیل بشیر اسپرمل کرده معجون آورده بعد طهر بدان روغن مالیده استعفاء

عسر بول نافع **جوارش** آب نارین قند هر یک دو طل آب نعنع سرکه گلاب هر یک هفتد رم بسفل مصطکی هر یک دو درم تا قاطونیا پوست بیرون پسته پوست تریخ

هر یک دو درم هیل دو نیم سکر و پلپ مقوی معده و کبد مشتهی **جوارش صندلین** مروارید بسد طباشیر تخم خرفه مقشر لوز اد کتیرا مربای پوست بیرون پسته هر یک دو

درم صندل سفید بگلاب سوده مشک کرده بدرم صندل سرخ بگلاب سوده پنجد رم مصطکی زعفران هر یک دو درم مشک نیم درم آب شش تریخ پنجاه درم گلاب

ده درم قند دو رطل قوام کرده آخر آب تریخ انداز ند چون بقوام آید فرو گرفته او دیا مزند شربتی سه تا پنج درم مقوی دل و دماغ مزیله خفقان و اسهال صفراوی

جوارش لولو مروارید درشت نقره طباشیر صندل سفید هر یک یک مثقال دو عنبر مشک هر یک نیم مثقال گلاب سی مرتبه سیب بار بهمه کنند و چند همه شربتی کنیم نیم مثقال **جوارش کافور** زنجبیل دارچینی فلفلین قرفه سائیج سنبل جوزبویه صندل زرد عود بلسان میل ببابسه قرنفل از مشک طباشیر عود هر یک سه درم کافور مشک هر یک یک نیم قند نود قوام کرده ادویه آمیزند مرتبه خفقان و ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ **جوارش تفاح** آب سیب شیرین مصفی از قشر و تخم دو نیم رطل قند عسل هر یک رطل قوام کرده دارچینی بادرنجبویه قرنفل مصطکی هر یک درم گاو زبان عود هر یک دو درم سائیده آمیزند شربتی چند درم مقوی معده و کبد مرتبه خفقان و اصحاب سودا نافع **جوارش تفاح** سیب شیرین مصفی رطل عسل کف گرفته نبات هر یک نیم رطل بید مشک عرق گلاب هر یک ربع رطل یکجا کرده پزند که یکدست شده بقوام آید فرو گیرند تخم چهار دانگ صعتری آمیزند بعد عود قرنفل زنجبیل دارچینی بادرنجبویه سائیج زعفران هر یک دو نیم مثقال صعتری مشک چهار دانگ صعتری سائیده آمیزند شربتی یک تا دو درم **جوارش آملج** شیره آملج بست مثقال مصطکی پوست بیرون بسته پوست تریج زرک منتی عود هر یک سه درم سنبل دو درم عنبر مثقالی قند یکنیم من مقوی دل و معده و کبد مرتبه مشتی مرتبه بر معده و خفقان بارد **جوارش آملج** آملج شیرین پخته چهار اوقیه شکر سفید یک نیم رطل گل سرخ صدبرگ سوخته هر یک درم مصطکی طباشیر عود سیل سماق هر یک دو نیم گلاب لیموداز ده درم قند رطل مقوی مشتهی خوش طعم و برای سهال لواسیر نافع **سنجور** مقوی دل و دماغ و کبد مغلظ کننده جلس عنبر دو صندل سفید عود قند هر یک پنج عود صندل بگلاب سوده باقی ادویه آمیخته فتیله ساخته اندک اندک وقت حاجت بسوزند و دود آنرا بجای عنبر حسن البیت **کلقند گل گاو زبان** گل گاو زبان ده رطل قند ده رطل طبایشیر کنند اگر تازه بهم زنند خشک او بگلاب تر کرده طیار کنند مقوی دل و دماغ مرتبه یاقوتی سودا **مربای سیب** سیب مصفی از قشر و تخم آب جوشانند چون نیم پخت شود قوام کنند مقوی دل و معده **مربای به** به بزرگ مصفی از پوست تخم چهار پاره کرده در یکخبر عسل و چهار خبر آب جوشانند پس سرد کرده روز دوم بعسل تنها جوشانده دارند **مربای ترنج** قشر ترنج آب پزند چون نیم پخت شود برآورده شربت عسل انداخته جوشانند که بقوام آید یا عوض عسل قند کنند مفرح مقوی دل مرتبه **مربای انناس** انناس از پوست بالائی و عظم میانه پاک کرده مخرمیانه لوق و رزق کرده اول عظم درونی را که برآورده اند یا چیطولائی بریده در پاتیله گشاده و بالایش و قهای مذکور افشانده و آب اندازند و سرپوش نهاده بار بند کرده با آتش تر جوشانند تا قدری گداخته شود برآرند و بقدری گلاب عنبر مشک مغلظ نموده در قوام قند انداخته چند جوش دهند تا شیره درون ورقها سرایت کند پس بدارند اگر خواهند تشی نمیوقت قوام قند اندازند مفرح مقوی دل مرتبه خفقان **فصل سوم در غشی** یعنی ابطال قوت حس حرکت ارادی بسبب حصول ابدال **فائده** اگر اسباب خفقان قوی باشند غشی آرد و اگر قوی تر بود بکشد **انتباه** سبب غشی یا تحلیل روح یا احتقان و جمود روح حیوانیست باعث تحلیل انقراض مفرط یا قرح مفرط یا آفت مفرط یا رجع مفرط یا شرب سموم مبارده بود و موجب احتقان روح امتلای مفرط خاصه شرب خمر امتلای وق یعنی مفرط یا شرب سموم مبارده یا مرض سوداوی که زیاده سودا خانه کیفیات سمیه یا سوء مزاج ساده که در دول افتد یا در قلب یا آفت عضو شاکی باشد و غشی که در ابتدای حمیات افتد از قبیل استلائیست مگر آنکه در ابتدای تب غالب افتد یا در آخر تب که سبب او ماس باطن باشد پیدا آید از جنس استفراغی بود **فائده** دل قوت بسه تن میرساند و قتیکه کمی سبب زوال یا زمانه شی افتد و سبب عدم وصول قوت از دول چهار اند یا تحلل روح یا انتشار روح یا سوء مزاج دل یا اخلاط بد و باعث انتشار روح این هستند چون کثرت خروج خون و اسهال و کثرت ادرار بول و عرق و کثرت حمام و بیماری و کثرت جماع و شدت مرض صعبا یا گرده یا دندان یا فتح مفرط یا کثرت اندوه هر تن بطرف ربع میگردد و گاهی هلاک

سازد **علامات خاصه همه قسم** صفرت لون بر و اطراف ضعف نفس صفر نبض و باشد که همه تن سرخ شود و اگر غشی قوی بود چشم باز تواند کرد و عرق سرد بر صدغ و عنق و صدر **علامات مختصه** اگر سبب استلای عروق بود نبض قوی مثلی اگر سبب تحلیل روح باشد نبض صغیر ضعیف بطی بود اگر سبب سده مشریان و ریدی و ابهر باشد غشی شدید افتد و سببی دیگر ظاهر نشود چنانچه ضعف قوت حیوانی یا طول در حمام یا صاحب ضعف معده بخلو حمام نماید یا نگاهی حس دل پس بالنند که در شریان و ریدی یا ابهر سده افتاده و اگر از قوت حس دل باشد بغیر سبب قوی پدید آید علاج قوی و ذوالمل گردد و ضعیف باشد و بخلاف مشارکت افتد چنانچه از شرکت دماغ و جگر و معده و حجاب و ریه و امعا و رحم و حمی و غیره تقدم آفت آن عضو گواهی دهد **فائده** آثار تواند غشی اول نفس بسفر میل کند و رنگ رو بگردد و حرکت چشم ضعیف شود و خیالات پیش چشم آید اطراف سر و گردد و اندکی عرق برآید پس غشی افتد **قول بقراط** هر که را غشی شدید مکرر بار بار افتد و سببی ظاهر نباشد خبر بمیرد و اگر آن و سبب سر گردد و سر گردن انگذد سلامت خواند در حال تن میر و غشی قوی لا علاج بود **انتباه** اگر قبل از غشی کرب و غشی پدید آید بسبب حده باشد و علاج پذیرد و اگر از اسباب آثار شرکت اعضا و از اسباب سابقه او بهیچ ظاهر نباشد بدانند که زوال برخاسته و زود بمیرد و اگر کسی را در فصد غشی افتد بغیر آنکه خون کثیر برآید مادی فصد بود و گاهی غشی و فرصد نشنیدند که در تن او ماده است **معده ضعیف علاج** همین که آثار حدوث پدید آید بتدارک کوشند پس در وقت نوبت اگر محرورسی بود کافور صندل گلاب نیارین قدری مشک نخلیه کرده بوی نانند یا تنها و گلاب یا آب سرد کرده در حلق ریزند و بر سینه و روی زنند شراب قیق بالله قدری در حلق چکانند آب سرد بر روی زنند و بعد افاقت پیرهن صندل بپوشند و غذای مناسب و دوغ سرد خورند و اگر سرد بود مشک عنبر ریحان و الطمه که در وسیل قرنفل و امثالهن غرغره باشد بوی نانند و دوا المسک با یک مسح مشک بخم نگرم آمیخته در حلق ریزند روغن نارین روغن بصطکی بر قم معده مالند اگر سبب غشی بردزه باشد یا سببی دیگر گرسنه بود خرمزه و هندکه در خلوص شکم تشنج و اختلاط عقل می آرد مگر اند که بالله بباید داد اگر سبب او هیمال صفرا باشد خروج خون کثیر باشد آب سرد گلاب بر سینه ریزند مگر کباب گرم ابوی مرغ بریان کرده باشد یا بوی پیه که مجمر ریخته باشند بوی نانند و روغن گرم بر قم معده مالند و بالله بقدری خمر قیق آمیخته در حلق ریزند و اگر غشی از بسیه هضم افتد قدری سک المسک با آب به و بالله آمیخته در حلق ریزند چون بهوش آید بالله قدری خمر هندو طین ختایا پوری که بوی کافور بر وی زده باشند مزند اگر سبب کثرت عرق باشد برگ مورد گلاب آب سرد بر اطراف مالند بالله و هندقه بگلاب تر کرده بر قلب نهند شربت لیمو و هندو روغن گل و روغن بصطکی روغن مورد و برش مالند برگ مورد برگ گل بر قرص گستر ند و هن و دست بسر کر گلاب تر دارند اگر روغنی فواق غشی یا قبل غشی فواق غشی پدید آید بوی طعام در دوا زند و جهد کنند تا قی شود دیر منع در حلق گردانند و بآواز بلند چون آواز بوق وغیره که منبت طبع و محرک روح و حرارت اند بیدار سازند و معطسات بوی نانند تا عطسه آید اگر پیدا نشود و عطسه نیاید سیب نیوه اگر سبب خبث قولنج وغیره باشد طلوبیاد هند اگر سبب لسع حیوان سمی یا اکل سم باشد تریاق فاروق هند اگر سبب اعراض نفسانی باشد عطر موافق مزاج بوی نانند اطراف بگلاب و آب سرد مالند و بدن گرم دارند و بر نعم معده روغن مالند نامالی بینی بنکنند و آب تنگ دنگ نمایند گلاب بالله در حلق ریزند **فائده** جهد کنند تا قی افتد که در آنکه انواع غشی سود دارد مگر غشی که کثرت عرق مضر بود اطراف مالیدن گرم داشتن و بیدار داشتن و تکلم منع نمودن و روغن گرم بر نعم معده مالیدن مفید اگر در حالت غشی از ناشه به سر و سدی سد تخلیل احتشا نماید فلانی و هند اگر فصد نمایند بعد فصد غشی افتد سبب ضعف معده غلبه صفرا باید که قبل فصد شربت انار رب سیب آب لیمو و هند اگر سبب افتناق حمر باشد قوم انگذد اشتر غار بوی نانند تدبیر او کنند اگر سبب ورم باطن باشد که

بالنسبه در شروع علوبت تب غشی افتد باید که بحجامت حساس فرو تب اطراف محکم بندند و مالند و باشیاسی گرم تکمید نمایند تا ماده بظاهر منجذب شود و از خواب باز دارند اگر با جاع و تب محرقه و غیره باشد حسب وقت ادراک کنند اگر بسبب قلت اکل باشد صفرت بیض تیهو بنخبت قند خمیر اچینی هر یک قدری حریره پخته دهند اگر بسبب کثرت عمل مسهل باشد تریاق کبیر افیون هر یک دو گندم بقدری شعیر آمیخته دهند و روغن مرزنجوش مالیده شکم مالند صفرت بیض سه عدد بشیر انبه آب حل کرده حقنه کنند اگر بسبب کثرت خون یا ورم یا وجع باشد فصد کنند اما در غیر وقت علوبت تحقیق سبب کرده حسب وی تدبیر شش کنند مثلا در استفراغ اعتبار سن و مزاج و استعداد و استطراغ و دوا و سوء مزاج تعدیل **قول الارز وبیدروقت** غشی آب برگ گلاب برزند مرمشک عنبر گلاب خطوط بحسب مزاج و سبب پیش دارند مالند اللهم مطیبه و الادرک مضمخ یاقوتی رب به رب سیب و دهند با طن قدم شلغ یا آب شوره دلک کنند مجبره بعده دلک گذارند با طراف مالند و حرکت دهند و نانی مبنی گرفته دارند تشمیم اطراف نموده باد هان جاه نمایند بموجه ترویح کنند مشک دبیزی و منداما و آب از بلنگ نافلفل سوده دبیزی و سندل عرق دارچینی یا عرق دیگر تند باشد دو دهن کنند تا من بسیار گرم بپزی ا و چپاند و متخیرین بندساز ند اصابع گرفته بزور فشرند و مکنند دلک نمایند اگر افاقت نشود نگوش قرنبا یاق نوازند اگر از خیلی افاقت نشود و مرضعی که کثیر اللبن بود و شیر نهاد خلاند و دو غل پس نهاد کف پا یا دو خدکنند اگر کفایت نکند کف پا یا دماغ دهند بعد افاقت حسب سبب تدبیر کنند **قول پیدرو** اگر دندان بهم بیایند و قرب مرگ رسد باید که دو دندان شیرین قلع کرده پیه بگرم نموده در حلق چکانند یا لدون لحمه دهند یا گاو نر سوده دهند یا لای چهار چوبی ستن بر یک کلاک زده قدری فاو سایه پاشند بهوش آید فرود سوط کنند لوزینه بو یانند زا دنیمدرم عنبر اشهب قدری برق مرغ و دهند اطراف دختر گرم طیبه نشنند و پوشیده دارند اگر نبض ساقط شود مشک سه گرانیا اسکرو یلو دهند سنگ سه عدد سه ونش در آب آلو بالو یا لیمو نرزنجوش و ساعت تردانشته آشامی گاهی سوده نوشند نیت روز و گفته اگر بسبب سم باشد بتیکو داده تریاق کبیر دهند و غن زرد با مرق مکیان فربه نوشانند اگر بسبب درد امراض القلب باشد و این بسبب حمیات و امراض حاده که در پی آنه میشود احساس ثقل و ندد در سر بوده مریه و صدر صفرت عین وجود در اطراف و حالتی شبیه بغشی ترک یاضت کنند در صندل گلاب و غیره بسینه ملاط نمایند فلفل سرخ و رکف پا مالند در بلیه غشی که در حی شود خرول سیده گن هر یک بن طل بقدری که مانند لیوی پخته بشود قدر نخاه به بهره و کف پا بندند در بلیه غشی و صداع که در امراض پدید آید و نشنخ جاسی خرد ل الثوم رست و گفته الیشه پدر یا یلیس سنیکه یلیس بسبب باعث میل السین بسبب سابا رنجی السین سبب ابسابه سپ تیهو و غنی آسپ تیهو بیضوان تیهو و از تیکه یتین تورا و اچینی تین تورا و بغشه تین تورا و کوال تین تورا و دتین تورا زعفران مجنون التج مجنون لانی تیا یا مشک شیرین دیاز و دالفو یفوره ماوده و آمرکر تیا نوشاور دیا تریا ساماتل دیا زهر ماتیکو گلابی کلان دیاز هر ماتیکو بیانه شربت قرنفل شربت قرنفل شربت حامض خرزهره پیال عرق تریاق عرق انکزنا خصاره عنصل قرص خلایا سوسکا نامیسوس قرص دیاز هر دانوع عرق نعنع دیا یه بی انتی عرق کورد یال دی تورتیا نا آسیته کوکنی دیاوه دو یا کنا یا تیس حرم کلاه دی تورتیا نا یاقوتی قرص یاقوتی قرص یاقوتی کاردیا یس یاقوتی کوردیال یاقوتی جیسنت اینهنه فیدا ندسب حاجت دهند خرقه زرد تیمی تیلکا کوردیال گاو نانی گرده قرص سیفا لیکو قرص بیتو دیس دو دهن دهند و گفته خاقانی سوخته سه عدد پنبه مشک هر یک دو مروق خلایا تیم قدر فلفل حبوب بسته یک یا پنج حب بیک پیاله گلاب دهند و غشی عامله که بسبب تضعف قلب شود **قول جوان کورد** و اگر دو فقه قوت و دو اس زائل شود و عرق سرد آید مهلک باشد و غشی که از شرب آب گنیز الجرا فتد مهلک بود و غشی که در وحوس بسیار عرق سرد پیاید و غشی که بسبب فضله

وحقنه و ریاضت شود و غشی کجا حامل افتد کم سرست اگر تنگ رو هن نهند آرام گردد تشنجی آب گیر الیرد نشد یغشی افتاد یا شش ساعت و خمر گرم یا
آبگرم نماوم صحت یابت علاج اگر بسبب احتباس خون و روح و قلب باشد مریض موسی فصد کنند بگیرند مالش بهرتن نمایند اگر بسبب تحلیل روح باشد تقدم
استفراغ حاجی بن فصد بیض بسیر گاه فتد در یدا خراج ماده دل استعفا دغیر کم و ق رایح خمر صفرت بیض هندبر گ یا دو بخبوبه گرم کرده خمر تند باشد قلب نبذ یا قوتی چیست مروارید سبد و
قاشق عرق دارچینی یا عرق قرنفل آمیخته و هند اگر بسبب کثرت اسهال بود طبیعی باشد یا مسهل مرکم کونه دیا یا سکوت حوق بب بخمر نگبین سنا لیخ مورد
آمیخته بر معده و ضلع شکم ضماد کنند تریاق با کنا نیمدرم لاون افیونی دو دانه هند اگر بسبب فاسقیه بود بهر چه کرطبع غیت کند نوا نداگر بسبب ضعف روح باشد
خمر نوشند بوید یا شند صفت بیض بخمر شکر دارچینی عنبر آمیخته هند صفت بیض بمرغ مرغ دو دو قاشق فرخ آمیخته یا شیره بادام صفت بیض خمر گلاب به یک قاشق
حریره ساخته هند باز آنده روح مزید قوت نقی یابد طفل زاید بیهوش شد هالش کشاده خمر مرنوشانند مرهوش آمد اگر بسبب جوع و تاخیر غذا از وقت معتاد
شود و تقویت معده کنند و در دو ووساعت غذا دهند اگر بسبب کثرت غذا بود تقلیل غذا کنند اغذیه لطیفه هند اگر بسبب کل سم باشد تی کنانند و تدبیر سم
نمایند اگر سم لاذع بود و حقنه و خیره در گلو تکمکم معده پدید آید شیاره و نمن بادام یا یک درم لوز لیا یا دو درم و نمن تا ره و یک پیاله مرق مچ آمیخته دهند
هینک ستادر کور دیال هزوا تیکا بفاصله شش ساعت نمیر طل هند اگر بسبب کثرت عرق باشد وهی هم تن آب سرد شوید و در هوا نشانند آبش آب
نمایند اگر قاری بود قطعه گرم تنیم گرم بخمر تگبین تر کرده دا پیچند سحوقه یا شیره بر معده و ناف بنهند نان گرم از تنور برآورده دوپاره کرده بخمر و گلاب تر نموده
عنبر شک یا شیره بویانند اگر بسبب فصد بود کرانکه کثرت خروج خون یغشی افتد یا وقت فصد عادی یغشی باشد باید که فصد کرده غلطانند و وقت فصد آب سرد
یا نمک در دهن دارند تا مدتی تصاعد ابخره صفراوی نماید و کسی که بسبب ضعف معده و طبع وقت فصد تشنجی افتد باید که آزاد و ساعت قبل فصد نیم پیاله
مرق مرغ نوشانند پس فصد کنند و آنرا که وقت فصد متعاد یغشی باشد باید که وقت فصد پیش از وقتاد طنبور نوازند و خوان انداک انداک چند بار بر آرند اگر یغشی
حمی پدید آید فصد کنند و با شیدن آب سرد و غشی کثرت عرق نفیه و دحبس وحی نه تخپیند یا لیدن و غشی عصبی نافع و دو تخلیلی مصفر و طلا کردن سرکه تند
بر تخیرون و صمغ و سرکه ای غشی انفع اگر بسبب حیات یا کثرت وجع یا کثرت فرح و غم و خوف شود سبب مدارک کنند و تقویت قلب نمایند فائده غم
فرح اگر چه باعث غشی اند اما فعل دیگر هم مینمایند چنانچه زنی بسبب احتباس بول قریب مرگ بود و فوجه خبر خوش شنید بسبب فرح مفرط عروق منفتح شدند
و سنگ بزرگ باسانی برآمد بصحت یافت نقی بسبب حصات رجع اشد اشت در خانه همسایه آتش افتاد و هشت خود و بسبب ترح عروق منقبض شدند
سنگ بزرگ برآمده به گردید انتباه امر خفی استدلالی که قلب از فکر سده باشد که منفذ تنفس ابند کند و بعضی بخاری غلیظ بود که از عضو دیگر بدو رسد پس
بوی سده استدلالی باسلیق راست زدن و جهت بخاری باید چپ کشانید فکر او مویه مخصوصه بقلب یاقوت فیروزه طلا نقره گاو زبان مروارید جدوا
مشک عنبر زنباد ابریشم زعفران بهمین قرنفل عود بادبنجبویه تخم بادرنجبویه شاهسفرم تخم شاهسفرم سنگ تیغ پوست تیغ قاقله کبابسابوی راسج دارچینی اشنه سنبل سعد
انفع دیگر مروارید کهربا سبد کافور مندل طباشیر گل مختوم سب کشنیز خشک ترشه دیگر انار سیب مرده تخم بندی صفت خوردنها لایه بوینج بلوط
آویزه فیروزه نرد و دار کعب گاو پیش سوخته جمل هند اینها مقوی قلب اند دواء عرق گوگرد آب لیمو برا برآمیخته در چشم کشند فوراً بهوش آید دیگر دل
دراج سایه بیله اوش خمر اعرق بادرنجبویه هند مرکب ضعف قلب دیگر لحاب دهن اسپ در چشم کشند بهوش آید دیگر موسیانی بگلاب بسا بنه طلا کنند

دیگر لطف الطبیب بخور نمایند و دیگر طباشیر بروغن بادام دهند و آب بارد نوشند مرطبه غشی صفراوی و دیگر شک بقدری آب آمیخته در حلق ریزند مرطبه غشی که بجا اسمال شود شراب وطلای او مفرح مقوی مرطبه خفقان سوداوی و توحش مصلح کبد و دیگر اطریفل صغیر خمیر گاوزبان آنوشادارو لولوئی قرص مشک معجون طلا النفع **قرص** لبابی غشی شاه نفع معده واوجاع باطنه وهیضه وذرب و قروح امعا و امراض طحال کسی که طعام قی کند النفع انیسون شش افسنتین واجبنی بقسطی هر یک پنجاه بند انیون هر یک دو آب قرص سازند مشرقی مشقالی لبابی غشی بکنجبین ساده وجهت نفخ معده کمیخه لبابی سهال آب بارد و جهت قی آب گرم و جهت اوجاع باطنه بخور و برای هیضه آب نیگرم وجهت قروح امعا بطبیخ مویز و برای مرض طحال بکنجبین ساده دهند **لادان** انیون ده درم حمحمه یارده اولس ده مویز تر ده شسته بیندشرقی سی تا چهل قطره **فصل چهارم در علت وغانیه** بداند که گویا دو دوازدل سوی بالا بری آید و چون بسیار شود غشی و سوء فکر آرد سبب ابواحتراق اخلاط است **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون کنند و اصلاح خلط بانند یمه نمایند اگر مریض ۱۱ سهال سیاه یا مختلف الوان یا عاف افتد یا خون بواسیر جاری شود حجامت باید **فصل پنجم در ورم اوان القلب** این مرض عقب امراض مذکوره و حمیات مزمنه پیدا می آید و حساس القلب در سینه در میان صدر معده حالت شبیه بغشی صفرا و جهه تیز چشیدن فتور در حرکت انبساطی قلب تقدم امراض مذکوره چه اگر سبب امراض گرم موجب حرارت غریزی تحلیل رود و قوت دل ضعیف گردد پس دفع فضول بر وفق طبع نتواند کرد و بالضرور فضله رسوی دل جمع شود پس دل که از غشا گوش خود است شرکت طبع آزار بیرون دفع کند و درین غشا یا گوش او ورم پدید آید حسب میل ماده واین ورم سرد میباشد چه اگر ورم گرم اگر دل باشد زیاده زمانی مهلت نمی دهد و فوراً میکشد و ورم کبد گرچه سرد بود زمانی مهلت لیکن اگر دل گوهر دل نباشد و بزودی تدارک کنند علاج پذیرد الا مریض سودا زیرو زبر و ازاغر شود تا که بمیرد **قول جالینوس** بوزنه داشتم که روز بروز لاغر می شد چون آزادش کرده شکمش نگاه نمی داشت و غلاف دل ورم صلب یافته و گفته مرغی داشتم آن هم روز بروز لاغر می شد چون ذبح کردم در دل او غلظا یافتم **فائده** ورم که در دو گوش دل افتد نسبت بدانچه در غلاف شود بدتر است و صاحب وی دراکثر امور بیهوش میباشد و آفت وی قوی تر می بود چه اگر این دو گوش مجری جذب و خروج بخار است چون مزمن و ورم افتد و صعود نسیم مبل و خروج بخار از وی بمجرای طبیعی نباشد پس فساد افتد و هلاک نزدیک بود غلاف ورم مرغشا که در وی غشی افتد کمتر بود و مجری جذب و خروج هوا گشاده می باشد لهذا سهل تر است و مرجه و بتر ندارد و جراحت که تجویف دل گذرد فوراً بکشد و اگر گذر نکند دیر بود و هلاک کند **قول جالینوس** اگر تیر بر گوهر دل برآید و خوان سیاه از بینی سائل شود بمیرد و آثار او در جسر شدی چپ است و گفته اگر جلد دل شخرق شود بمیرد **قول ازنی** مفاجاتا زورم و خراج که در دل شود اکثر افتد و دلالت میکند بران لیب و حرارت زیاده از انچه می افتد در سائر اورام وی باشد غلظ نفس و قلت بکاپس و تفکیک این علامات بیند و با او غشی بود بجز ان او گویند که این خواهد مرد و علاج او خطر است با سلیق زنند و اگر بعضی شریان را قطع کنند قصد کنند انفع و داغ دهند و مدام شیافه و غشه یکافور نمند دل آب کشنیز سینه او دارند و تلیخ نوشند و در مواضع شدید الم مسکن سازند باشد که صحت شود **علاج** بطبیخ بابونه اکلیل تخم خطمی پرسیاوشان سبوس گندم بسینه و ضماد معده قطونا کلند بابونه اکلیل تمام کتان برگ خطمی برگ کرنب نعنعان ضماد نمایند و تقویت دل کوشند باده و تیه اغذیه دوا بابورک سکر و پلو عصاره انیون سرد انه آبخیته یا روغن کهربا و قطره شکر هند و روغن مذکور بر مخرج و قاب طلا کنند مرطبه ورم قلب **فصل ششم در قذف القلب** مریض دریابد که گویا دل از سینه بیرون می آید قذف سبب مسوء مزاج دموی یا سفراوی است که بدل افتد و وقت مرض و نفع او حسب ماده و جهه تغیر در لون وجه پدید آید بجهت هیجان

وغیره **علاج** حسب سبب تنقیه بفصد یا مسهل کنند اصلاح غذا نمایند تقویت قلب بفرحات سازند مدام مت گلاب عرق بیدمشک شربت مفرح مفید **فصل هفتم در احتراق الرطوبت علی القلب** مریض پندارد که دل در آب شناور می کند موج تاک حرکت اختلاجی می کند سبب او گرد آمدن بسیار شدن رطوبت و غشای محیطه دلست **علاج** برای تحلیل و اخراج رطوبت ایارجات کبار و مانند آن دهند ریاضت نمایند عنبل گل سرخ زعفران باب او در جوبه بر سینه منهاد کنند و در خشم آورند که برای تسخین دل و تحلیل رطوبت اسرعت **فائده** باشد که این رطوبت سبب حرارت نامعتدله خشک شده بدل چسبد و آنرا نفشار و وازانبساط طبعی باز دارد و دیرین وقت تخلیط در نفس و مغضب و طبع عارض میشود باید که اول ملینات و قیء وطیات برسند تا بعد چون بیوست دفع شود بنجی که گویند شد تفاوت رطوبت کنند و تقویت دل نمایند **فصل هفتم در جذب القلب** مریض پندارد یا بیند که دل زیر منجذب شده سبب او اخلاطیست که در عالیق کبد حاصل شود و بدان سبب **علاج** مشکور تمدد و منجذب شود دانکه دل بشارک کبد هست بانجذاب حالیق وسی در دل نیز منجذب افتد و باشد که الم خفیف حالیق شبیه بشی پدید آید **علاج** نوعیت خلط از لون مریض و غیر آن دریافته تنقیه آن خلط کنند اصلاح غذا نمایند **فصل هشتم در ضغط القلب** احساس کند که دل فشرده میشود و پس غشی افتد و احیانا بگیرد دهن پر آید سبب او سوء مزاجی قلیل هست که بر دل متشرح گردد **علاج** تنقیه بمعجون بنجاح و غیره کنند و در تعدیل مزاج کوشند تقویت دل بمفرحات سازند کنند اصلاح غذا نمایند تریاق کبیر الفع **معجون بنجاح** هلیله کابلی هلیله آمله هلیله سیاه هر یک وه اسفیدباج تمر هندی تمر هندو سوس هر یک پنج مسهل دو چند همه شیرینی جهت دوا دست و دفاسه و برای تعیین پنج یا هفت مثقال زیاده انیسون یا وضع دوا مراض ماغی و قولنج و اضطراب الرحم مسهل سودا و بلغم غلیظ مصفی خون از سودا **فصل نهم در تفتت القلب** دریابد که دل بخیاشد و از شدت الم بیهوش افتد و باز فوراً بهوش آید بسبب ضعف سبب سرعت دال آن وقت ظهور انبجالت شکنجی در وجه افتد و الم در بدن بمواضع مختلفه پدید آید و عرق کثیر شود و این مرض کسی را که ملتی باسهال صفراوی مبتلا را شد پدید آید **علاج** در منع سبب کوشند اگر به تنقیه صفرا باشد و بهر اصلاح غذا خوانند لطیف جید الکیموس چون کبک تیهو و دراج نان پاکیزه بجموضات اصلاح داده خورند تا صفرا تولد نکند و اشه به تقویه طبیعه نوشند و اگر بسبب تزله باشد بعد تنقیه فصول جاده اگر حاجت بود در شربت خشخاش بکار برند تا منع انصباب نزلکند.

باب نهم

در امراض معده

مشتمل بر چند فصل بدانکه معده جسمیست مستدیر الهیئت مرکب از لحم عصب عروق شرائین و منقسم بدو جزو است مری فم معده قعر معده آنا مری را قسمی دهن ابتدا کرده تا منقطع عظام القص سیده هست و بدانش کرده شد تا فم معده محل او انتهای مری است و لحم حاریست کثیر الحس بعضی آن را فواد گویند آنا قعر معده موضع او بالای ناف است و در بنجا لحم کثیر است برای هضم غذا بوجه اکمل و معده دو طبقه است داخلی آن عصبانی است بهر حس و خارجی آن لحمانی برای هضم و تکوین حرارت و مراد از انکه در قعر معده لحم کثیر است آنست که در طبقه باطنیه منقعره گوشت است بلکه آنست که طبقه خارجیه این موضع لحم بیشتر است نسبت بدیگر اجزای وی و لیفات طبقه درونی نهضی از آنست و بنیتی تا بندهٔ امساک حاصل آید و لیفات طبقات بیرونی از بنیاست تا دفع فضله نماید و شاخی از عصب

حس ضعیف معده اندر آمده است و در وی گسترده تا بدان آن حس نقصان غذا زود تر بدو رسد و حکیم علق دیگر اجزای معده او هیچ اندام دیگر را حس نداده است آنکه اگر هیچ اندام مرس گرسنگی چنانکه ضعف معده می یابد یافتی مردم روزه دار هر روز رنجور بودی و همه اندام گرسنگان بخارش و سوزش در آدمی کوبی طاقت آن نداشتی که یک نوبت طعام او بازپس افتد بدانند که کیلوس در معده میشود پس خلاصه آن بتوسط عروق باریک که در قعر معده و جگر پیوسته اند سوی کبد جذب میگردد و فضلهٔ سوی انتنا عشر که بوسط قعر معده واقع است منفذ میگردد و از آنکه خوانش غذا و هضم آن مخصوص بمعده است و محتاج الیه سایر اعضا است اورا عضو مشارک گویند و آفت او موجب آفت جمیع اعضا است اندر عایت او نه وسیست در علاج هر مرض تبعی بر آنند که غذای معده طعامیست که هضم نمیکند لیکن غلط است چرا که در بدن طبخ چیزی حاصل نمیشود که قابل غذائیت باشد بلکه غذای او خونیست که از خوبات عروق بران متشح میگردد **قول جوان کورو** و عضویست عضلی بر دهی نضج غذا و تبدیل او بکیلوس که از خون میشود و مخلوق گشته و مبرمی پیوسته و زیر دیافراگما میان جگر و سپرز نهاده و یک دهن سوی بالا برای قبل غذا و یک دهن زیر برای خروج فضله دارد و وی مرکب بسه غشاست یکی بالائی که قطعه زیرین کرا یینست و دو اندرونی که صلب تر و عصبی اند و پر از همه اقسام لیفات برای حرکت انقباض انبساط و جذب اخراج غشای بالای حمیست برای مدد حرارت معده لیفات کج کثیره دارد و مرکبست از عروق چون تا که زان کیلوس بجگر رسد و دیدار کاوانیز آمده اند تا غذای خود از معده گیرند شرائین باریک و دیدهای هفت شش نیز آمده اند و دیگر او عصبیست زسپرز زیر معده آمده اندر برای آوردن مادهٔ ترش در معده جهت اشتهای طعام و هضم غذا و معده بسبب اعصاب از دماغ بسبب پنجم و نیز آمده اند و دیگر او عصبیست زسپرز زیر معده آمده اندر برای آوردن مادهٔ ترش در معده جهت اشتهای طعام و هضم غذا و معده بسبب اعصاب از دماغ بسبب پنجم و از کبد بسبب شرائین از دل و بسبب پرتیه نوا تو البدن بسبب هفتم زیرین خود از او مساعدت میدارد **قول جالینوس** نضج غذا از حرارت معده است **قول صاحب فونیکه** فعل نضج بر قوتی معدیست بطوریکه قوتی آرو اخمیر میسازد پس اگر قوتی و معده نبود می صرف از حرارت معده غذا تحلیل نیافتی و بسبب غلظ بود یدلا کتهاس نام فلسفی و اثبات قوتی از قی که بعد یک دو ساعت از اکل غذا آید ثابت میگردد پس لازم آید که هضم غذا مبالغه کنند تا بلاق که میکنند و اوست کثیر آمیزد و بآسانی نضج یابد **اندتباه** اگر معده گرم باشد هضم غذا زیاده از خواهش بود و اندیشه دیگر او زود هضم گردد و دو طعمه زود هضم در بن بسوزد و دو ناک شود و باشد که صداع آرد و اگر معتدل بود آرزو غذا زیاده از هضم باشد و طعام قوتش شود چشا قوتش آید غذای قوتش آرزو کند و از و بتجربه گردد و اگر سرد باشد قلت عطش و اشیای تر آرزو کند و اگر خشک باشد کثرت عطش او اندکی آب کافی بود و اگر یابوست گذرد و غذای خشک آرزو نماید کثرت و زیان دارد و فرق در مزاج اصلی و عارضی آنست که صاحب مزاج اصلی اشیای مانند مزاج خود آرزو کند و عارضی مخالف مزاج گردد و بکار برآید و مزاج عارضی مثال اهلی گردد و که آن وقت اشیای مانند مزاج آرزو نماید **فائده** معده عضلیست مشارک قلب و دیگر اعضا و جمیع اعضا پیش او باب سی اهتمام لازم و عمدتر حوق آفت بدان و دو تبدارک بپردازند و مهما امکن بازا متلا و سوء ترتیب در اکل و بعد اکل پرهیزند و غذا نیکو پزود و گوارا تر از غیر خوشبوست و دوای نیکو نافع تر از غیر خوشبو لهذا دوا و یه موضعیه معدی و کبدی اختلاط او و یه طیبه و اجب چون فساد در غذا تحسیس شود و هضم نزود معده باشد تا بدی بسته از قی فیست و بعد از غذا معده ملیئات و بعد سوء هضم تا که تهتا متعب ظاهر نشده و مبادرت با کل نکنند و گرنه خون نفس سم بجانم و مزاج معده را اندوا دویه که برای تقویت معده و هضم چیزش دارند تا معده دیرباند و مؤثر بود و این و معاصیین است خلاف سفوف که روی سحق بلیغ میدهی و اگر ضعف در فم معده بود دوای مقوی بعد غذا و هضم تا زمانی طویل با اعلای معده ملاقی باشد چه در خلو زود مضمحل میگردد **فصل اول در**

سوء مزاج معده در مزاج سوداوی عطش بسیار بود و هر قلت بشتهاجتنابی خانی و فاسد شدن غذای لطیفه گرم در معده خدمت غذای غلیظ و بارد کند بهتر گوارد و تقدم اکل غذیه و اشربه بارده و یه گرم و جلوس در هوای گرم **علاج** شربت انار شربت غوره شربت لیمو شربت سیب رب بنفشه رب خرفه و نوع گاو دهن اگر حرارت قوی بود قرص کافور شربت مذکوره دهند تا بیس کنند گاو پخته باشند بطون گاو و حصرم سیب و سماقیه خورند و اگر ضعف باشد تخم طیور بیخ مرغ مانیه در شکمیه خورند و طعام کشنیز تر کوک کدو خیار کنند و بالای غذا آب سرد نوشند تا شکر وی تر برگ خرفه برگ کاهو سفیدان یا طلب و قدری کافور یا گل سرخ صندل گلاب آب کشنیز بر معده نهند کنند آب بارد در مثانه گاو پخته بر معده نهند و تا که گاو بشر و بات بیاید اضافه شود یا بر معده نهند تا سرمی شماب و جگر را سرد کنند و اگر گاو نیابد گوسفند یا بهای گرم و روغن های گرم بکار برند و اگر سبب مزاج گرم خشکی پدید آید کشکاب و روغن بادام شیر خرد دهند آبزن نمایند روغن بنفشه بالند در سوء مزاج صفراوی تلخی دهن عشی خروج صفرا بقی یا بیرازیا بسول و بعد اکل غذا جشتهای دود ناک تنبه بول آبیوش علبه عطش تنوع **فائده** اگر طبقات معده ماده را تشرب کرده آزدوی قی و تنوع باشد لیکن تنوع نیاید و بول و براز نرمادهٔ نباشد و اگر ماده در طبقات معده تشرب نگشته از ماده در بول و براز ظاهر بود قی و تنوع ساکن نشود و اگر قی و تنوع عبور و یونبت باشد بداند که ماده اعضوی دیگر در معده می ریزد و اگر قی و تنوع دائم بود بداند که در معده تولد میشود و عطش که انگر می ماده باشد آب سرد ساکن گردد و عطش کز از شوری ماده بود با گرم ساکن شود **علاج** نظر کنند تا ماده معدیست یا از عضو دیگر می آید و طبقات معده آن را تشرب کرده یا هنوز در فضای او جمع هست پس اگر بول ماده عضوه دیگر یا بلغم تفیه آن عضو کنند و در تقویت معده کوشند تا بول او نماید و آنجا که ماده در فضای معده باشد قی کنند اما اگر ماده با کل بغیر معده بود نفع قی افزون پس سکنجبین با آب گرم آمیخته نوشند و قی کنند تنفیه بطبیخ هلیله نمایند و بعد تنفیه آبخیه مناسب بدانند سوء مزاج حار سافرج اخذ نمایند و آنجا باشد که معده پاک بود و ماده را قبول نکند اما در وقت جمع قبول ماده نماید و این کسانی باشد که اگر وقت جمع غذا و یرا بیاشامند گرده نماید در وقت چشم معده قبول ماده کند باید که اینها را آنجی شربت لیمو شربت غوره شربت انار شربت ترنج دهند اطعمه ترش خورانند و قبل از انکه معده طلب غذا کند و ماده منجبش آید طعام دهند و اگر طبقات تشرب ماده کرده باشد آبایج فیقرا بطبیخ هلیله آمیخته دهند یا فستین و مثقال گل سرخ چهار درم جوشانده صاف کرده قند آمیخته صبر نیم مثقال افزوده دهند و کسی که تشرب بد طعم کرده باشد آن را گلقند دوسه ساعت دهند و عقب آن بیست درم نکنجبین بلیسانند و تا ده ساعت آب ندهند تا معده پاک گردد و آنجا که ماده از خارج معده نهی آید در همه استلای صفرا باشد تنفیه نمایند بمن یا سب سبز نمایند و گلقند و آب لیمو تقویت معده نمایند و در اسهال تقویت کبد طبا شیر دهند گلقند دهند مرغ بنوره لیمو خورند و اگر فصل و سال و قوت و غیره مساعدت نماید با سلیق نمند پس مارچین بکار برند و سوء مزاج حار رطب کرا ماده رطوبی باشد تهتهای طعام بر اعتدال بود لعاب کثیر از دهن آید خاصه وقت خلو معده و جوع دشتی نخ دبدو مرچ خورد و تنفیه بعنف مشود و باشد که قی رطوبی آید **علاج** آب شربت و سکنجبین بسیار قی کنند چون معده پاک شود مرباهای هلیله گلقند هلیله شیر دهند و جوارشات و مزورات مرچ خفیف بود اما مسخن نباشد بکار برند سوء مزاج حار یابس بلا ماده شدت عطش هیوت زبان و بول بدن میس **علاج** شیر گاو ماء الشعیر سوء قیوس از آرد جو روغن بادام شکر ساخته نوشند و بر معده اشیای میرد مرطبه ضمادها و تهیئا نطول بکار برند و اگر تمکن شود از اله آن ممکن نیست مگر بترتیب همه تن پس باید که حمام و آبزن در او هان مرطبه بکار دارند و اغذیه مرطبه خورند در سوء مزاج حار رطب بلا ماده مدام تغذا متغیر شود و آب هر سه سائل گردد و انجه بر سر متساعد شود **علاج** بهتر بدید و تجفیف و تلطیفات

اکثار بزند و در دیگر تدابیر همین رعایت مرعی دارند و سوء مزاج بارد یابس مانند ضعف هضم کثرت خواهش طعام و غذا از معده سوی امعا بدیر فرو آید و هر چه خورد ترش گردد و دوشنای ترش آید و بازدم منتفخ مثل ریح بقر آید و باشنای گرم نفع یابد **علاج** کمونی جوارش عود جوارش عنبر سکنجبین عسلی سکنجبین پرده گلقند بادیان تخم فرفیون دهند اگر دسر ماء هوای بارد پدید آید دوا المسک طریفل کبیر دهند مرق مرغ نخود آب تخم کباک عصافیر یا زیره یا قرنفل کشنیز کمون خورند عن مصطکی روغن سوسن یا روغن بنفشه بر معده مالند سفیدان قرفه عود قرنفل سنبل سعتر نسترن هر یک دو نیم عنصران یک نیم ماء آب بیدمشک معده ضماد کنند در روز دو سه بار طلاء فربه یا گربه سیاه در کنار گیرند معده اگر گرم کند و سوء مزاج بارد یابس سانح آید آن یا بارد یابس سانح بود پدید آید این عسر هضم چرا که دفع بر وی ممکن نیست اگر تسخین و ترطیب پیش تسخین بیشتر باید نمود و ترطیب معاون بر برودت **علاج** مالشی بقدری عسل کف گرفته آهسته خورند شربت گاو زبان شربت بنفشه شربت نیلوفر خاکشند قیروطی از بوم و روغن مصطکی و روغن بادرین ساخته بر معده مالند شیر خشیر پز بعسل صاف و مرغ فربه و شوربای سیر خورند در سوء مزاج بارد یا ماده کثرت اشتها ضعف هضم کثرت نفخ سوزش معده خصوص وقت جوع تشنی و یبوست دهن غلظ طعام قلت عطش و گاهی سوداوی آید دیبان ترش باشد کم دندان اکند **علاج** مسهل سوداوی دهند و بعد تنقیه بابزیره و انغذیه داویان موافقه تبدیل مزاج کنند اگر سوداوی غلیظ تر بود بحمام مرطب مداومت کنند و تنقیه بطبیخ فتیمون نمایند سب غاریقون الفت دلیم مرغ نخود آب آب اناردان چینی خورند روغن مصطکی و روغن بادرین بر معده مالند شیر خشیر پز بعسل دهند دقی درین قسم مفید نیست چرا که ماده سوداغلیظ و اسب راست چنانچه باید بقی نمی برآید اما اگر بقی عادی بود سکنجبین با آب شبت آب تره آمیخته نوشند قی کنند و بارد و رطب سانح یابس تر مزاج بدن کسل حرکات نبض برازیابی آثار بارد سانح در طب سانح **علاج** مالایا و طبیخات متوایه خورند کمونی فالخلی قرص گل جوارش عود سکنجبین مرباء دهند روغن بادرین و روغن بنفشه بر معده مالند و بارد و رطب باماده بلغم قلت خواهش طعام عدم عطش نفخ شکم شناسی خاصه یابس بدن تر مایل بدان رغبت باغذیه تیز و حریف کثرت خواب در اعصاب هم **علاج** مالاصول سکنجبین عسلی آب بادیان آب کرفس دهند دبه کنجبین عسلی آب شبت آب تره تی کنند اگر عادت بقی نبود یا ممانعت باشد بعد نضج بالایج نقیع آنقیه کنند یا تر بده بنجبیل بیخ قند بازه سانیده بدرم دهند و بعد تنقیه بقرص و در صورت پودینه یا سکنجبین گلقند یا مرباهای بالا مرباهی تنجبیل تقویت معده کنند و بجوارش عنبر کمونی تبدیل مزاج سازند مصطکی خایند کل سرخ دو فلفل یک تخم شبت کمون هر یک نیم سانیده نیم یا یک درم دهند مرغ کبوتر عصافیر بریان خورند در طب سانح قلت عطش کثرت اعجاب بسرعت انحدار طعام از معده باسعاد باشنای یابس نفع و در طب مضر **علاج** برای تبدیل مزاج اطریفل صغیر قرص در دو دهند و دیگر تدابیر حسب حاجت بکار برند در یابس سانح بیوست زبان با فراط نزل تنح و نفع با غذیه رطب و به یابس مضر **علاج** مالاشعیر نوشند اشنای مرطبه خورند و مالند و نطول کنند و اگر در همه تن یا دست تکلم شد حمام مرطب غیره بعمل آرند سکنجبین عسلی آب چهار عسل دو سرکه یک یا کم زیاده قوام کنند کف گرفته باشند شربتی دو قاشی درم **قرص ورد** مصطکی گل سرخ هر یک دو که با بوبینه عود هر یک یک قرنفل کنیم قرص سازند شربتی درم

فصل دوم در وجع معده

اگر سبب سوء مزاج معده گاه سانح بود یا مادی اما سانح کمتر افتد لهذا بعضی سانح را دراسباب وجع معده نشمرده اند و انکه صفرا و سوداوی نفع است زیرا که اکثر افتد و باشد که از خلط دیگر نیز افتد چرا که هر خلط در معده گرد آید بسبب کیفیت رديه خود احداث وجع مینماید و اسباب آثار تدبیر در سوء مزاج معده گفته شد از انجا برگیرند مادیخانیه بعضی گفته میشود پس در حار سانح تسکین وجع بالکل مبدلات مزاج عدم نفخ از دو یه مرطبه بلغمی از یاد از ان عدم خرج ماده در بارز

رقت صفای بول **علاج** صحیح بقرآب غوره آب حماض اترج نوشانند طباشیر گلقند گلاب هندبا کافور گلاب ضماد کنند اترج لکبک بهمان خورند
قول جوان کوروو عدم ثقل کثرت وجع منقران بشیر نیز و آب جبن که هر دو برابر برابر ترکرده بر معده نهند در بادسانج قلت اشتها کسل بلاوت **علاج**
اگر احتمال دارد بسمک مالح تر بقی کنند سبب تنقیه نمایند و هن خروج بما الاصول هندبا تریاق بخم عتیق سنجد بنیا بیمیه شراب ورد طبوس لطیف
مصطکی وهندبا مصطکی قرص ورد هریک سه گرم یا نقیع عود مرماجوز هریک دو سا یده دو درم بخم سپاهی عتیق وهندبا شراب فهلتین عسلی کوفی **فلافلی**
بنجبیل مربا بلیله مربا انقع تخم آب بسکه تخم بزرقطونا مالعسل یا فاویه نوشانند عود عنبه مشک وغن سوسن بر معده مالند وضماد کنند بروغن بان وغن
قسط روغن قسط روغن زنبق تدهین نمایند تخم کرفس با دیان کرویا کمون هریک کفی سداب ترلغ برگ کرفس تر هریک ده درم خبث الحدید سحوق اوقیه آب ده
رطل اندخته دور روز اندبعده ثلث رطل ازین نوشند و هر روز افزاینه تا یک رطل رسد و بعد چهار ساعت جدی دجاج کباب لحم نرم صرف بعض خورند
واگر محرور باشد خبث الحدید با طباشیر در اناب تر کرده یا خبث الحدید تنها در خرقه تر کرده نوشانند زنجفل و بقول و لحم قدید مالح پرهیز دهند چون طعام در معده
نماند وموجع غلبه کند **مصطکی** یک انج عسل ملعقه صفرت بیض عدد آمیخته در تشریح بیض کرده وردگیه نهاده پزانده خورند بدستور سه روز یا کمون فلفل سداب
اندکی بسکه یا با بکامه آمیخته بنان خورند **قول جوان کوروو** سورنجم ترشی خشاخت مربع عاد تقل روغن فستین روغن جب انخار بر معده مالند
ظرف گرم پاپوش گرم پشم بخر قه کتان پوشند شیم عسل آلوده بر **مصطکی** بجبیل خولنجان حوقه پاشیده بر معده نهند ادکولنیه تو کولفور تا آبرو بر معده مالند
اگر کافی نبود فلفل چهار عدد و هندبا بجبیل ندیم کرم نرم مواوش آب کاناوه ظرف گلی جوشانند چون ربطی خشک شود ساعات نموده در سه اونس این شربت
قاشق آمیخته نماید در رطب و یابس دایم نباشد و گاه گاه بطول زمان و رطب استسقا و یابس فواق می آرد رطب تمام عطش کثرت تزاق در یابس عطش
دائم حمی بول تن وین بسیار سرد و دماغ گرم **علاج** در رطب مایع فیقرا حب سعد حب **مصطکی** نخواهند و هندبا الاصول شراب عسل نوشند **باطل الفعل**
صغیر مداومت کنند اندیه حریفه قلایائی تیمو با بزر و فاویه خورند و یابس با جاب با پنجول خمر رقیق با الشعیر با السکر لبن ماتق تدبیر تطیب کنند مداومت حمام
نمایند آبزن کنند تا هزین یاد بان موافقه سازند پنجه مرغ ماهی خورد یا بچه جدی قرلیس خورند با قوت تدبیر قوت مبذول کنند **قول رازی** اگر یبوست
اندک بود عنه نیست اما اگر کثیر بود العیه عسله المربرست چه معده و چه مدد مشایخ میگوید و اندر بر سه هزار غذا چنانچه باید تعاونی با نانیس زن اند میگردد
نگفته اگر یبوست مع الم بود تدبیر پیش کنند بطعم قابضه بعسل کف گرفته ساخته دو ندفت گرم بر معده طلا نمایند و قبل از سر و شدن خمر رقیق بزند بفرمایند
که صبی حسن اللحم را در آغوش گرفته خواب نمایند اگر نباشد سگ یا گربه فربه در بر گرفته خوابد و گفته اگر وجع از طوبت و بیوست بود تکمید ضرر دارد **قول جالینوس**
در رطب مایع فیقرا انفع لیکن اگر وجع بسبب سوء مزاج حار یابس یا بارد یابس بود ضرر دارد و گفته اگر بمعده نشه بر سیده باشد که با پنج گل سرخ دو نیم اقاقیا
مغسول سنبل جوزبوا هر یک یکنیم مثقال یک آب یا بانگ قرص ساخته چند درم گلاب خشک در هندا گر جارت و درم صدر بو با آب عنب الثعلب
آب بانگ در هندا دوای مصطکی اقاقیا جوزبوا هر سه شره طرفا طرفا با قابض گلاب ضماد نمایند در حاشیه طرسوسی و سودا وی بیل اگر صفرا تکمید بمعده ریزد و قت
خلوی آن تلخی دهن غلبه عطش التهاب غلظ بول لذع معده اشتداد وجع در خلوه سکون شدید اهل غذا و اشیای حار اندیا فتن پس اگر مرگ عشی باشد بنا
کردن نم معده ریخته والا و قصر **علاج** بسکنجبین و سمک نازده ما الشعیر قی کنند اگر قی نیاید بلیله زرد و درم مرمایج فیقرا آمیخته بسکنجبین بسرشته خورند

وعقب الطبیخ افسنتین یا احاص ترهندی شاهتره مویز نوشند و تنقیه صفرا الطبیخ هلیله نمایند گلقند دهند و در تعدیل جگر کوشند اگر ایذا نشد بود و معدس آب کند با سلیق یا سلم یمن زنند بلیله زرد مقشور یای شوی مخ هندی بسکنجبین و هند وراج بسکنجبین و مغز بادام تلخ و مانند آن پخته خورند بسکنجبین شکری آب انار و آب لیمو نیز نافع باشد قشر ترنج بقلا و اکحا برگ بید مجلب سندل سفید کافور گلاب آمیخته یا مغز نان بنشر پخته صفت بیض آمیخته بلیان بسیار کرده بر معده ضماد نمایند مغز خیار تخم خربز و هر چه تبرید و اطفای صفرا کند خورند **قول رازی** ندیدم هیچ چیز در امراض معدی صفراوی بهتر از ماء الشعیر طبیخ افسنتین **قول جالینوس** وجع اشد که بسبب انصباب ماده باشد مهلکست بسبب کثرت حس ثم معده و قرب ابدال و گفته اگر کسی خواهد که معده او خالی شود از اخلاط پس بگیرد افسنتین چندین مرغ گل سرخ بیست درم آب دو رطل جوشانند نصفی بماند صاف کرده بشکر یا بصبر خورد و اگر سودا وقت غلبه از سپرز بر معده ریزد وقت ثم معده و بعد اکل غذا ساکن شود **علاج** قی کند طبیخ افتیمون معجون نجاح و هند شیر خشخاش زن شیر گاو مارچین آنها الف اگر ذیت بسیار بود بسیلیو دست چپ کشایند و تقویت معده کوشند **قول جوان کوروه** در صفراوی کهن تلیین یا اکوا بیند کیتا و هند و جدقی قطونان آب انار ترش تکرده خورانند و اگر وجع معی بود اول فصد کنند پس کهن تلیین و هند و طبیخ کوریال بلیله زرد و در هر یکی درم تکرده صاف نموده شربت مرزنجوش آمیخته نوشند سه چهار بار به تفاوت اگر صفرا از جگر بر معده ریزد مجوز بر کند گذارند و اگر وجع صفرا زیاده از مقدار کشاده شود و بدان سبب صفرای کثیر بالمعا ذخیره ریزد و وجع آرد ادویه بقویه ضیقه او عیه چون ماء الجبن همراه پانزده دانه نمک فولاد و هند تفاوت و اگر تشنگی بسیار بود حب اسقندیاس حب شاهتره حب لاجورد و هند و بعضی قلت عطش اشتداد وجع عند استلاء اکل اشیای بارد **علاج** آب قصبان شربت بسکنجبین عسلی یا تخم ترب تخم شربت جوالقی بسکنجبین عسلی قی کنند یا ماج فیقرا تنقیه نمایند و بعد تنقیه دهن خوض عند اکل اشیای بارد و عن مداومه عوض روغن خوض روغن بادام مصطکی نفسوس بگلقند عسلی و هند با آبکامه خردل غرغره سازند روغن مصطکی بر معده مالند مرسیا جوارش عنبر مفید طبیخه قلایا تبدیل و ابازیر خوند **جوارش عنبر** قاقلیا بسباسه دارچینی هر یک چهار دانگ فلفل بنجبیل هر یک ده اشه مصطکی عنبر هر یک دو قرنفل قرفه زعفران هر یک دو نیم مثقال بنجبیل و فلفل مصطکی عنبر زعفران قرنفل قرفه هر یک مثقالی طباشیر سازج بوست ترنج هر یک نیم مثقال جوزبویه دو نیم مثقال مروارید یک مثقال و کیتم دانگ عسل سه برابر و بست مثقال نوشته شربتی مثقالی تخلص مزاج چهار سال فرح داشت و نهایت نصیحت گشته که طاقت قیام و قعود نداشت و بهنقادسا لگی رسیده بود و بکسی دوا نفع نمیدهد از این جهت قوتی نشود قادر از ابکار گردید **قول جوان کوروونک** دیه تیلو یا دیه تیلو بیا نکو در هم بچهار قاشق مرق مرغ یا یک دانگ آمیخته دهند بعد تنقیه خرد کرده بر معده مالیده و اچینی سبز موقه یا دیار دما تیکو روزاده باشند و بلیظ معدی کثرت جشا نوالق تهدد تراسیف و حکم و قتیکه غذا از معده گذشته یقطع رود در جانب چپ بالای سپرز وجع پیدا آید و چون بران موضع نگرند قرار کند **فائده** سبب تولد باد در معده یا اکل لوبیا عدس امرود سیب بادرنگ بقول جغرات و فیه یا سور ترتیب و اکل شرب یا ضعف حرارت غریزیست و گاه باشد که طعام یا دوای گرم طبیعت کشنده خورده شود و رطوبت که در معده باشد تحلیل شروع نماید و بدان سبب باد تولد کند و گاه باشد که چون معده از غذا خالی شود و در معده رطوبت غلیظ لزج پس طبع تحلیل آن رطوبت پردازد و آنچه که در فضای معده و روده بود بحرکت آید و باد تولد کند و این قسم باد با کل غذا ساکن گردد و گاه باشد که مرض سپرز بکثرت سودا سبب تولد ریاح باشد **بدانکه**

در اصحاب مالیخولیای مراقی سبع کثیر متولد شود و سبب مرض مراق و اکثر سوء مزاج گرم معده باشد و انچه انگیزد و بعضی امراقی باشند که عقب غذا در معدهٔ ایشان وجع افتد و چون غذا منهضم شود وجع زائل گردد و واین کسانی بوند که معدهٔ ایشان ضعیف شده باشد و بعضی از مراقی بوند که چون غذا خورند بعد چند ساعت وجع معده پدید آید و ساکن نگردد مگر قی ترش فرق ترش نفخ سودا وی مراقی و نفخ گرانی غذیه ترسی فراشود و آنست که نفخ مراقی غلیظ بود و طبع یابس باشد و بعد هضم غذا در حوالی سپرز وجع پدید آید و نفخ اغذیه ترسی فراتر سی هن نرمی پوست طبع مجیب بود و چون دست بر شکم مالند قراقر کند **التباه** بسا باشد که چیزی بارد خلط رقیق و ماده شور بلغمی را فرو آرامد و از تحلیل باز دارد و بدان سبب باج ساکن شود و گمان افتد که مزاج گرم است همچنین بسا باشد که اشیای گرم تحلیل و کسر انچه نماید و گمان افتد که مزاج سرد است و گرمی نفع داده حال عکس آن باشد پس طبیب او را جیب که آثار دیگر چو دید بدان اعتماد نماید و چنین منافع کاذبه فریفته نگردد و آخر خبر دهد.

علاج بسبوس نمک ارزن کاورس گرم کرده کل کنند مجمرهٔ ناری بر شکم وفات نهند مسکن فوران کموني گلقند بعرق بادیان گلاب هنگند یکمون کرویا تخم خایند آبش بلع کنند وقت خلوی معده ریاضت نمایند و از اغذیه ترسی فراپرهیزند و در غذا ادویه چنین کنند و یا ثوم منعقر انگمدان سازند در معده و شکم وضع کنند گرم مالند اگر آب و غلیظ بود اول حقنه ها کنند بعد محللات و هضم پس اگر بقیه چیزی سخن مضل هضم ماده را بحرکت آرد و دور دادن فزاید اگر سبب اکل غذای بود نی با شد قی نفع دهد برای سرع مراقی تقیه داده کنند تقویت معده نمایند و فصد سلیم و باسلیق چپ نفع **قول الازور** بیرون غن قرنفل سه قطره بنجر آمیخته حقنه کنند سرع قی نماید نیم اونس گل سرخ مزبخوش بوادران هر یک شش آب دو لیمو برانیده قدری خرما نداخته چون قریب بپختن بر سد گلاب سرکه آمیخته صاف نموده خرقه آلوده بر معده نهند روغن سداب مالیده کموني اصل نماد کنند اگر سرفه باشد مقشی خفیف هنند کریا مصطکی یک مثقال خورانند وجع ریحی پدید آمده اونس طبیعی بوادران داده مدت صحت شد **قول جالینوس** اگر وجع از سده یا سرع غلیظ یا وصول بر و معده باشد خرد رقیق نوشیده خوابانند چون بیدار شود وجع نباشد **قول اخوان کورو** حقنه کاریناتیوا نماید زداد نهند رم بر دو قاشق خرد آمیخته و هند اگر گافی نبود با وت اسکر دیلو بر دو قاشق خرد هند اگر انیسون گافی نبود و شکم مجمرهٔ ناری بزرگ دهند و در کثرت اکل غذای یا اکل غذای وانی لکیفیت کیفیت لذاعه حاره تقدم آن **علاج** قی کنند تا غذا بیرون آید پس اگر سبب اکل نا پذیرفتنی غذا بند پس اندک اندک خورانند تا ثقل نیاورد و اگر سبب غذای سودی الکیفیت باشد اغذیه صالحه مناسب حال هند و ضعف معدی وجع بعد اکل غذا پدید آید و ساکن نشود مگر بقی دهد اسهال **علاج** مقویات معده هند و اگر سبب ضعف اجتماع عاده باشد تقیه تقدم دارند بحب یاج حب خار یقون تقیه نمایند پس تقویت معده کوشند انیسون تخم کرفس هر یک پنج اسفندین ده سلیخه مبست فلفل هندافیون هر یک پنج دینم قرنفل سه سلیخه قسط زعفران هر یک دو دینم انیسون نیم اللبخ میعه تخم کرفس هر یک دو بسل قرص ساخته یکدرم گلاب یا بعرق بادیان هند **قول اخوان کورو** کبوتر بر معده نهند یا پیه گرم خام بقدر تخم نخت کرده مجمر تر نموده دو اچینی سحوقه یا شیده بند نهند سنگدان مرغ تیز رم در خم مطیه جلکرده و هند فستین پشتی پوست تخم انیس خوزا بین سه مثل چهار ساعت تر کرده صاف نموده گلاب رطل مصطکی دو درم دو اچینی رم قند قدر حاجت آمیخته با آتش نرم قوام ساخته صبح شام دو دو اونس و هند کبوتر مقلو دو درم دو اچینی زنجبیل هر یک پنج درم سنگدان مرغ خیم اونس سائیده شکر مقوم آمیزند و سه رم دهند اگر گافی نبود با اندک سبب مرا قست پس بر بهر دو پاچ دهند اگر گفایت نکند جب کوردیانا چهار سکر دیلو صبحی و هند چند با تفاوت اگر نگیرد و صفرت بیض عدد عسل یک قاشق مصطکی سکر دیلو در پوست بیضه پرورده بپزند که نرم ماند و هند مسکن وجع مانع قی است مجمرهٔ ناری وسیع الفم بر شکم هنند گلقند شش رم و یا رد ماتیکو روزا دو سکر دیلو کند فکر سکر دیلو آمیخته دو درم هند

اگر کافی نبود سنا سه درم با دو مادران کند ذکر هر یکدرم آب رطل جوشانده صاف کرده و چهار اونس این شربت با دو مادران شربت با بونه هر یک چهار درم آمیخته
دهند دو روز روغن بادام یا آتش شیره تخم ترنج هر یک چهار اونس آمیخته دهند برای وجع معده و شکم نفخ اگر بکسی ضعف معده و کمی هضم باشد تریاق
یا ریج یا قرابا دیا بلند بدانند که بسبب فلت حرارت خود نمی‌توانند جوزبویه دارچینی بچکیل پوست ترنج و غیره بکار برند دو درم و قوه معدهی تیز برش از انها
چیزها دهند و قوت حس معدهی از جزو طعام مشروب آب بارد و وقت ریختن سودا بر معده برای تنبیه بر شتها و غیره آن ازادفی سبب پدید آید و این را جودت مخ خوبی
افعال معده توان شناخت علاج آب کوکنار قدری نوشند کلابیچ نوشند تا تعلیظ روح و تخدیر عضو کند و کرده معدهی آنرا آن علاج برنگ کابلی مقشر دو دینار درم
درمنه ترکی مثقالی بگلقند دهند تا بیرحیات نماید قول جوان کوروو اشنه نیز الوده ما کو یوشیرین آب او دینار نگ شنقا لوسوق دهند و گفته اگر
بشرکت ماده وریدها گرد شود و جایی پدید آید نفخ کند اگر بشرکت مانع باشد آثارش پیدا بود والله اعلم یا نه دهند اگر بشرکت رحم باشد حب یارج دهند و باقی آنچه
انها نماید اگر بسبب حبس و صلابت فضلها باشد و کمیوتارته و کمیتر دم مروج غیر طرد آمیخته دهند هشت روز گفته اگر وجع معده اشد بزن باشد متی که
دست نهادن نتواند و بسیار ضعیف بود برگ بیدانجیر بود و کاناب در ظرف گلی پزند که برگها سایه گردند پس آرد گندم بطبیخ ندکور سرشته قرصی ساخته
بر معده نهند بیست چهار ساعت — قولی وجع معده دشت اسهال پدید آمده بیست و گذشت آنرا کنین باغی و اونس آب دو کاناب جوشانده چون یکرطل ماند
صاف کرده دو حصه نموده در یک حصه روغن بزد تازه شکر هر یک سه اونس آمیخته جوشی خفیف داده نهار دادند تا هشت روز اخلاط جاده بآسانی نمود و
صحت شد اگر صحت نشود سنگ سفید پشل گل سرشوئی اجزاء مساوی بیاشامند که بسبب وجع همین بود پس شیر خشت یکمیم اونس بروغن تخم شلجم آمیخته دهند دو شب
بسبب وجع معده برگ بید و مطبوخ سنگ برگ سنجد قریب گوله بستول بقی نداخت آنها را در آب انداختند تا نشاندند نرم شال موم کرده بدین ها لاک شدند
یکی گلقند سنگ شال سنگ انار هلیله کرمانی هر آمیزد بآب کسی که بسبب سنگ بود روز بروز لاغر خواهد گردید تخصص ها مر موم روغن گل بید و بیدانجیر ها لاک شدند
روغن بنفشه هم بیدسیکا و دوا صحت نمیشود بسبب دوا نه دواع دادند صحت یافت شصتی از پشت ماه وجع نکرد اشت ماه وجع بدو الف نمیشد و زنی انتر کرد خانه او نوح
مرد و آن صحت یافت و گفته کسی که ضعف معده پدید آید و چیزی تخمر و دقی کند باید که ضعفه بقوت برنطرگرداند چه اگر معده از شت نسبت بعمد اقرب است —
انتها گاه باشد که وجع معده با حمی شود و قولنج از و بگاه ماشد که خلط بسبب قوی وجع حمل پس وجع معده بتحلل تدریج تدارک پذیرد ——
قول جالینوس دشنه مجرب است برای وجع معده بالقم و ان البطن بالاسهال و بکساعت مسکن وجع است نوشانند سکنجبین با آب گرم یکدرم و جاع نافع پدید هد حدیدا تفاق
دود آنگ سائیده بکلاب گرم دهند چند روز وجع را ساکن گردند پوست انگار ان رخ خاص است مسکن وجع است بخار آب دهند زمادیج بدا پهینی و تخمیل غسل
برودت طلا کردن برای وجع معده اسرع الاثر است قول سیدرو ابن سابا سه عماره الکاکنج مقوف و بیدستر دی لیمو ی مقوف کاسنی با دوی
لوز تا سه درم دکوه و شربت الماریه طبیخ دهی بستور یا ق مقوی مجون تریوس همیقیا هر مفید است حب ناجیه هند عماره الکاکنج شیشه از
آمیخته دهند طبیخ ابوت یا طبیخ چاسی یا نار و نخم سودو یا سنگ ارمنی سودو ایا ابوت بول سایده ضماد کنند و گمان از آرد ماش
باب اورک تا خواب دارند طبیخ شیشه از جانب خاصه شکم بند فربه نفخ و وجع و قولنج و گیر معجون ترس و قولنج دهی بسر که نوح آب دهند و گیر تناول دیوس
معجون بقرطوس مشک نفع و گیر عیا گلاب بان و گیر عنصرم و مرگلو آمیزند که بشکم ماند تجربه معده آمیزند یا ناتم سازند و گیر نوشاد و آب لیمو ها شا خوز

آهن بگدازند **دیگر** عنبر دانگ سائیده نوشند سه روز **دیگر** مرغ بادام پختهٔ دهند **دیگر** روغن بادام با گلاب بگیرند آید از بخار اب
یا در شیشهٔ در آب جوشانده شکر آمیخته یا سفیداج سه مثقال جوشانده ترنجبین آمیخته نوشند **دیگر** انگور تر کار سه ترنجبین طلی هر یک نیم درم سه حب بسته
هر حب بعد ساعت دهند **دیگر** سنا پهاره دو درم سه اسپلید بلیله سانج شیطرج دانفلفل هر یک پنج درم فلفل دارچینی ترنجبین هر یک دو نیم درم انار دانه بیست
پنج درم هر پنج نمک کنند نرم سایند شربتی کنند سه درم مزبله مرض باره دوده **دیگر** نانخواه بلیله زرد نمک سوچر برابر سائیده سه درم آب گرم و هندبگ گرم و خرمهٔ
خشک بطور تنگاب شند مزبله مرغ **عرق گنر** آب گزرده طل زبب بیدانه تمر هر یک نیم طل دارچینی قرنفل هر یک پنج درم کوفته بیخته نه
روز دیگر داند پس باز صاف نموده بکار برند شربتی یک قاشق صبح شتبه هم **عرق تنبول** گل سرخ گاو زبان پودینه برگ تنبول هر یک نیم طل نانخواه
صعتر دارچینی قرنفل خولنجان ترنجبین هیل هر یک نیم طل گلاب چهار شیشه عرق بید مشک آب باران یک دو شیشه شب تر کرده صبح هفت آتش دهند مزبله
صبح معده و شکم و قولنج یبوسی دو گیرد **دواء الهلیله** هلیله سیاه بلیله آمله کمون فلفل دارچینی شتاتل صبح اسدرون خولنجان برابر سائیده بدیر
چرب کرده بدو چند قند یا عسل مقوم آمیزند شربتی قدر بندق یا عنصل صبحی مزبله مرغ تنگ معده و خاصه صفرا بلغم گدازنده و صبح حصاة مسقوف نافع نانخواه
نانخواه تخم کرفس با دیان برابر چند سیر هر سه شربتی مثقالی مزبله سیر صبح معده و سپرز **شربت عنبر** عسل سفید یکمن آب باران یسان و سن پزند و کف
گیرند چون بقوام آید زعفران عنبر هر یک مثقالی آمیزند شربتی پنج درم موافق پیران و برای صبح معده و اعصاب و ضعف قلب خفقان نافع **شربت**
سنبل سنبل بیست درم آب چهار طل پزند نصفی بماند صاف کرده قند یا عسل چهار طل آمیخته قوام کنند مزبله صبح معده و کبد و طحال و حیات مزمنه
معجون بن هیل گل سرخ فلفل دارچینی زراوند طویل سادون هر یک دو طل زرنباد فودنج نیسون هر یک یک دانگ تخم هیل تخم گشنیز
برابر دو یه آمیزند شربتی دو نیم درم برای صبح اغذیه و تقلب نفس کردن نافع صبح معده و جگر **حب آنکا** زنگار کاه سه یک دانگ فلفل دوازده بزر البنج دو نیم دانگ
نبات بالصبر قدر نخود حبوب بندند شربتی دو تا سه حب شتی مزبله صبح معده و گرانی شکم بادها و مخرج بادها دافع بزرگی شکم **کماد** مزبله صبح یبوسی معده و نمک سنگ
سبوس گندم هر یک دو دانگ نانخواه پخ سائیده دو مرتبه گرم کرده بکماد کنند **فصل سوم در وجع فم معده** چون بکی بقلب قریب است هر آنچه که بفم او افتد آن عضو
از و منفصل میگردد پس علوم در صبح این وجع دل فرق کردن نمی توانند لهذا این وجع القلب وجع الفواد گویند سبب یا سوء مزاج گرمست که بفم معده افتد
یا خلط مارری که عند او جماع اشد وجع عند ابطاء طعام روی نماید ظهور وجع اشد در فم معده بر اطراف نقشی شرط بعد یکساعت فاقت نشود و دوا بهمان گردد
علاج تا که قابل علاج بود دوا زالهٔ سبب کوشند بدانچه در وجع معده و سوء مزاج وجع گذشت سانج بود یا مادی **قول لاتر** و بر بیکر نجبین آب گرم قی
کنند باب تمر هندی آلو گلقند شربت بنوشی شربت دینار تلخین نمایند تقئه کنند انیسون پخ هیل دارچینی ترنجبین گل سرخ کاسنی هر یک دو نیم درم کاسنی
قند برابر همه سائیده یکدرم دهند مرغ نخود آب خورند اگر سبب یابس باشد خرقه اشیمی گرم کرده بکماد نمایند روغن بان قرص فیروزه و انات خاصه بطبیخ
گلقند گلاب هندوانه یا می و آب گرم نهند تا جذب باده کنند پس اگر خواهند یکتا دهند اگر نیگ دو مرواریدنیمه رعشیه چهار تخم بادرنگان و طبیخ بهدانه و هندوانه
اگر زمین آلوده نشود دلاد ان فیونی سه دانه برق مرغ یا بیخ آمیخته دهند یا دو یه جاذب یک درم همراه یک پیاله آب چشمه دهند زبانه نیم درم زعفران قدری برق
مرغ دهند صدف محرق درم دهند دوا را القم قفل نافه آنیکه در و نشسته باشد نوشانند روغن خروع دو مثقال دهند مزبله بار **قول جوابرو**

اگر سبب بلغم ترش یا دیگر مادهٔ خام باشد ابوت بیست دانه بدو قاشق خرما بیرق مرغ آمیخته دهند روغن بلوط دان و اونس او کونیتو یا نیادی فلور اونس در ظرفی کرده گرم نموده صفرت بیض سه عدد دلت نموده پنبه بدین آلوده در روغن مذکور انداز ند چون جوش خورد و قرب انجماد رسد فرو گرفته بلوط دان مسحوقه بر و پاشیده نیگم بر موضع وجع بندند تا دوازده ساعت مسکن دل وارج سائیده بسه اونس خرما بیرق با در نجبویه و هندبچه سنگ زنده بر معده نهند تا وجع در و انتقال کند **فصل چهارم در ضعف هضم و سوء هضم و تخمه** اگر سبب ضعف هضم او قوی باشد تخمه از گرم و مطبوع فساد ضعف هضم هضم آنست که غذا چنانچه باید از معده بگذرد و اما زمانی طویل از عادت در معده ماند و آثار او آنست که بعد اکل غذا زمانی طویل ثقل تمام محسوس شود و در آروغ او بوی طعام و غذا آید و قوت هاضمه در قعر معده بیشتر است پس هرگاه که در هضم قصور افتد باید دانست که آفت در قعر معده است فساد هضم آنست که غذا هضم جید نشود و شر سیف تمام دگر دو غشی و حرقت معده بیخ و بدو باز گشته آید و آروغ اطعمی آید پس اگر فساد بسبب حرارت باشد بوی آروغ دود ناک یا شبل بوی ماهی غیره باشد و اگر سبب فساد بر رودت باشد آروغ ترش بود و تخمه آنست که غذا همچنان در معده ماند هضم نشود پس یا متحد نشود یا مستطلق گردد و با فراط و یا بشکنه فاسد شود و مستحیل گردد بجوهر غریب یا ما سباب هر سه امدست **فائده** اگر سبب سوء مزاج سافج بود یا مادی پس اگر سافج بود معده سبک باشد و در قی هیچ جوهر غریب بر آید که بر جود ماده دلالت کند و مادی معده گران باشد و در قی جوهر غریب بر آید اگر چه غذا جید یا مادی خورده باشد و سافج نسبت بمادی عسر الهضم بر آید که حدوث مادی از مجاورت جمیعت مرهاضمه او اخراج و رفع نوعی جسم آسا نست تخصوص از معده و السافج پس کند نک یا که تبدیل مزاج مهلت طلبست **علاج** در سافج تبدیل و دو یا مادی تنقیه کنند و باقی آثار و علاج این قسم در وجع معده گفته شد از نجا بر گزینند **انتباه** اگر غذا در معده کمتر از ده و ازده ساعت یا بیشتر از بیست دو ساعت بماند تندرستی نباشد و هضم غذا بقعر معده تعلق دارد و دیر آید قعر شکمی و نشیب عمیق است و بدترین ضعف آنست که در نسیج الیاف معده افتد **فائده** اگر چه معده ضعیف شود و این عیب قبی مفرط و آخر امراض مزمنه پدید آید ضعف هضم قلت شهوت تهاذل این طبع و عدم آثار سوء مزاج و آماس و اگر طعام لطیف و قلیل المقدار خورد قدری ثقل آرد و اما اگر سبب قوی باشد هیچ طعام هضم نشود غذا سی یک ترتیب ستوده هر گز نبود ندهد **علاج** هر چه قابض و خوشبو باشد چون جوارش عود و معجون جوزی و لطیف کبیر و لطیف صغیر بیشتر بود و پوست سنگدان مرغ نیم مثقال با طریفل یا بشربت مورد یا سیب پخته یا سیب نیذ معجون جوزی آمیخته خورند و لحم مرغ و راج تیهو بدا پینی زعفران کمون سماق آب انار آب لیمو سفرنج غذا کنند سنبل سعد اذخر مصطکی آب به یا بمصطکی گلنار به یک چهار هشتدین به یک دو نیم گل سرخ شش دیم قرنفل سنبل سعد هر یک دو مثقال با شراب بر معده ضماد کنند و روغن نارد ین روغن مصطکی بر معده مالند **جوارش جوزی معجون جوزی** جوز بویه یک بار هیل هر یک ده درم ناخنه زعفران هر یک پنج درم زنجبیل اعظم طبل عسل ده چند همه شربتی تا دو مثقال مقوی معده و باه بنشط مشتهی باشم **فائده** اگر سبب در دارت غذا یا سوء تدبیر در اکل شرب یا امور دارد یه باشد امارات طعام دو گونه است بکیفیت یا بکمیت پس بکیفیت چنانچه لبن جامض و سمک تازه کنی نفسه سریع القبول اند مر فساد او بهم جاموش و غیره که سبب غلظ طبع القبول اند مر مصلح او غسل کهنه سبب شدت حرارت فاسد میگردد و قرع که سبب کثرت برودت فساد می پذیرد و غذای بد بنوا هر خوب طبع پس غذا کم طبع بروی مرغوب نشود و از و تنفر نماید فاسد میگردد و جهت مشتمل شدن معده بروی و بکمیت مثلاً غذا زیاده بر انکه باید خورده شود و معده از هضم او عاجز آید پس طعام غیر هضم متحد گردد و باشد که قوت اسکه قوی بود و غذا زمانی در معده دارد و حرارت غریب در وی متصرف شود و از انا فاسد سازد یا طعام کمتر از انکه باید خورده شود

وارحرارت معده سوخته گردد واین درکسی که معده او قوی الحرارت بود و ماکول چیزهای لطیف و بغایت قلیل باشد پدید آید و در دوارت بکمیت نسبت بدوارت که از کیفیت باشد قلیل الضرر است اما سوء تدبیر در اکل شرب آنست که یا غذای غلیظ قبل از لطیف خورد یا بس لطیف که سریع الهضمست مُنخر شدن تواند و همانجا طافی ماند بسبب طول مکث فاسد گردد و آن غلیظ صالح را نیز بسبب اختلاط فاسد کند یا آنکه وقت استدلال طعام طعام میگیرد خورده شود یا آنکه وقت اشتعال طبع بهضم غذا آب یا مانند آن بر حرارت طبعی حرارت باضعف بوده فاصل بین غذا و جرم معده شود نوشیده گردد یا آنکه اول غذای قابض خورند و عقب آن چیزهای لین و این لین بر قابض غالب آید و از قبل از هضم بلغز اند لیکن گاه باشد که آن قابض قوی بوده از قوت لین بلغزد تا استکمال فتح آن غذا لین را هم بدارد و نهضم نیک افتد اما امور دارویه آنست که بعد اکل غذا اتفاق افتد چنانچه حرکت عنیف و جماع متعب و غیره و بیداری مفرط را غذیه عسر الانهضام و خواب مفرط بر اغذیه سریع التغیر بدانکه حرکت خفیفه قبل از استقرار غذا در قعر معده اعانت میدهد بر هضم زیرا که فرومی نشاند غذا را و قعر معده خاصه گر ماکول از جنس سریع نباشد خلاف حرکت عنیف که قبل از هضم مفسد هضمست زیرا که آن زمان منهضم تمام نشده باشد و انحدار مطلوب شود حرکت عنیف زمانی که دافعه را قوت مید هند مگر نه باشد **علاج** چون بدانند که هضم فاسد شده و هنوز غذا در معده هست نبود و سکنجبین بطبخ تخم شبت یا پودینه تر آمیخته دهند و قی کنانند تا سوی اعماء منحدر نشود و کمیوس فاسد بجگر نجذب نگردد و اگر غذا سوی امعا منحدر شده باشد گلقند جوارش شهاریان معجون تریحی هند تا با سهال دفع نماید بعده مصطکی گلقند کمونی قرص عود در هندوانه غذا باز دارند اگر تواند قدری غذا از راه تهیه عصاره یا خیسانیده پودینه تر یا چینی پودینه زعفران سرکه دهند و ایضا بالجمله تنقیه ریاضت کنند هر چند نباید اگر مرر معده نرنند و اطراف و آب سرد نهند و لک برفق کنند و بخلوب و نه انیسون مصطکی بقند خورند جوارش عود جوارش عنبر شربت لیمو مفید **قول رازی** فلفل سه درم صفت بیض پنجه دو سکوره کرده خرد قدری آبکامه بر پنج قطره انداخته تنور آتش نهند چون نیم پز شود بنوشند که سریع الهضم و مقویست اما اگر فساد غذا بسبب قلت غذا باشد یا سلامت مزاج معده کوشند و غذای وافر دهند **فائده** معده حیوانست جاذبه مانسکه با هضم دافعه و استکمال فعل معده موقوف بر صحت اینهاست پس وقتیکه درین قوی فتوری افتد سبب سبب که در یک قوت باشد یا در تغییر و ضعیف بود یا قوی نقص بانطلان در معده راه یابد **فائده** قوت جاذبه گاه سری و بر ضعیف کند و گرمی خشکی مدد دهد و آثار ضعیفی او آنست که غذا لهضم معده بدیر گذرد و ثقل در سینه محسوس شود و باشد که کرب خفقان و سدد و دوار پدید آید و گاه باشد که عشی و فی افتد **علاج** شربت لیمو شربت فواکه شربت سیب شربت صندل میبه و هندبا تهیو کیک عصاره پدا چینی زیره زعفران خورند و بعد غذا ریاضت بر فق نمایند و بر پهلوی راست خوابند و اطراف مالند **فائده** قوت ماسکه را خشکی که سیل سیروسی دارد مدد دهد و بدانست این قوت آنست که معده بر غذا مشتمل نشود و اگر شود ضعیف و گاه باشد که در معده حرکت خفقانی و التقاط پدید آید حرکه معده از غذا رنجور شود و خواهد که غذا فوق گذرد اگر پدانک باشد و بسا باشد که مراقبت از تقاش آگاهی نیابد و هر گاه که آبا جزر تقاش غالب گردد همه اندام با وی از تقاش کند و سبب ضعف این قوت یا ماده گرمست یا سوء مزاج گرم سافج لیکن بسا فوج نادر باشد یا ماده سرد نفاخ اینده که در معده باشد و غذا را از رو بلغزاند یا پیش تر که چون غذا بدو رسد رنجور شود اگر چه اندک شود و خواهد که از و بازدارد و آثار ضعف ماسکه آنست که مریض پندارد که اگر حرکت خواهم کرد غذا که خورده ام بقی خواهد برآمد و سبب این یا طوبتست در قعر معده یا ضعف جرم معده و نه غذا که خورد و از معده یا معا فرود آید پس آثار طوبت قعر معده آنست که اگر چه غذا اندک خورده باشد پندارد که از حرکت باز خواهد گشت و آثار ضعف جرم معده آنست که تا از طعام مستی نشود و اجمال پدید نیاید و آثار ماده گرم سوی فرح

در سوء مزاج گفته شد و آثار ریش و بثور در اینجا گفته خواهد شد **علاج** اگر سبب او ماده گرم باشد اول تنقیه آن برفق کنند بعده رب سیب رب به شربت لیمو
شربت مورد دهند کشکاب گاورس برنج عدس مقشر آب غوره آب انار ترش خورند طباشیر کهربا گلنار قرص طباشیر بدوغ گاو آهن تاب دهند صندل طباشیر
گلنار گل سرخ برگ مورد سیب بر معده ضماد کنند و اگر سوء مزاج گرم ساذج باشد حاجت تنقیه نیست باقی تدبیر همین است که گفته شد اگر سبب او رطوبت مزلقه
باشد اول تنقیه بقی و اسهال کنند بایارج فیقرا و بعد تنقیه جوارش جوزی اطریفل صغیر میبه شربت مورد دهند سک عود گلنار گل سرخ قرنفل بر معده ضماد کنند
کبک تذرو دراج تیهو مرغ بریان زیره کرده یا نانخواه خورند **فائده** قوت هاضمه را گرمی و تری معتدل مدد دهد آثار و علاج این در ابتدای این فصل گفته شد
اما چیزی در اینجا نیز گفته میشود **بدانکه** سوء مزاج سرد یا گرم مادی یا ساذج نسبت بسوء مزاج رطب مضرت قوی دارد در هضم لیکن سوء مزاج یابس بد بود و بدتر
او اکثر تا استسقا و حال غذای نامنهضم از دبر بیرون نباشد یا همچنان نا هضم برآید و بدن را از و بهره نرسد و لاغر و بی قوت گردد یا بایه از حال بگردد
و تباه شود و دق از دی غذا یا بدبس اگر این قصور در هضم دوم یا سوم افتد امراض بد چون برص بهق سرطان استسقا حکه جرب نمله حمره وغیره پدید آرد
علاج در سوء مزاج مادی تنقیه و در ساذج تبدیل کنند چنانچه گفته شد و در یابس جوارش عود اطریفل صغیر دهند یاسمین صندلین عود مصطکی سنبل ضماد کنند
روغن مصطکی یا مانند اطعمه گرم زود هضم خورند و در حار سکنجبین سفرجلی شربت انار دهند غذا آب غوره آب سماق آب انار ترش سازند **قول جالینوس**
زنجبیل مسحوق با سکنجبین سفرجلی یکمن آمیخته یکبار بر ناشتا مرض معده را که سخت گرم نباشد سود دارد و خواب دست چپ نزد هضم بهتر است از خواب دست راست بر زود معده را
می کند **فائده** قوت دافعه را تری که میل بسردی دارد مدد میدهد علامت ضعف دافعه آنست که غذا دیر در معده ماند و جشای بوی طعام یافته شود و نفخ الم پیدا
باشد **علاج** با ماء الفواکه سکنجبین یا ماء الجبن آب کاسنی آب بادیان مغز فلوس هلیله پرورده خورند ماش مقشر سفناخ آلو تمر هندی تیهو روغن بادام غذا کنند بر پهلوی
راست خوابند چه اینکه قوت هاضمه [illegible] عنادم [illegible] **معجون اهلیل** اهلیل سنبل هر یک دو گل سرخ [illegible] زنیاد قرنفل بنفشه اهلیل
هر یک یک سنا [illegible] روغن بادام عسل [illegible] در مقوی معده [illegible] **فائده** اگر سبب غلبه حرارت بر معده باشد کثرت عطش جشای خالی
بدبوی [illegible] **علاج** اول با آب گرم ماء الشعیر سکنجبین قی کنند بعده ایارج فیقرا الطبیخ هلیله [illegible] افسنتین دهند والتفات کثیر بقی نکنند که باعث ازدیاد حرارت معده و قلت
ماده بود خواهد گردید و بعد تنقیه سکنجبین سفرجلی [illegible] آب انار میخوش [illegible] یا ممسک [illegible] پرهیز حصرمیه یا سیب تفاحیه قرص بچه مرغ خورند اگر
ضعف یار باشد رب سیب رب حماض دهند و اگر نحافت باشد شیر ماء الشعیر خس خبازی قرع خیار لحم جدی سمک صغار خورند و هر دو قبل و بعد غذا حمام
و آب زن کنند بعد آن خمر رقیق نوشند اگر التهاب شدید بود تدبیر دق نمایند اگر سبب غلبه برد بر معده باشد جشای ترش عدم عطش حمی خروج غذا بغیر استحاله کثیره
علاج بطبیخ ترب شبت نخود نمک یا سکنجبین عنصلی قی کنند بعده ایارج حب صبر مصطکی دهند بعد ازین اگر لاغر باشد قرص ورد بطبیخ نانخواه کمون دهند
و اگر فربه بود فلافلی کمونی جوارش سفرجلی جوارش کندری شراب افسنتین دهند پس برای تقویت معده عود مصطکی اطریفل صغیر مداومت کنند تقلیل غذا سازند
قلایا مطجنات مبزره عصافیر خورند خمر عتیق قدری نوشند تخم کرفس بادیان انیسون کمون نانخواه انگدان کرویا کاشم کزبره فلفل دار فلفل دارچینی سعتر سنبل
کندر جوزبویه سعد [illegible] هر یک مثقال خبث الحدید ده مثقال عسل [illegible] نصفی [illegible] صاف کرده [illegible] نوشند تا سه هفته از موصوفات و فواکه [illegible]
پرهیز [illegible] سنبل سعد اذخر افسنتین قصب الذریره مصطکی کمون تخم عتیق آب به بر معده ضماد کنند روغن ناردین گرم کرده مالند اگر ضعف [illegible] باشد آب آهن تاب

نوشته‌اند جوارش خوزی خورند طراثیث مورد هر یک سه حب رمان بریان ده سعد دو قاقله مصطکی هر یک یک سائیده دو درم بسب به دهند اگر مع قراقر و ریاح
باشد حب الرمان بریان سی مورد یازده سعد قصب الذریره کمون مدبر مشک طراثیث مقل مصطکی هر یک نیم قرنفل چهار سائیده سه درم همراه میبه خمر عتیق دهند
سکنجبین سفرجلی به عرق قند هر یک چهار خل خمر یک قوام کنند مقوی معده حار **سفوف کشنیز** طباشیر سماق هر یک سه کشنیز پنج گل سرخ ده
شربتی دو درم **قول جالینوس** کسی که سینه او از اکل طعام کثیر الغذا انشراح نیابد و اشتها کم شود و اگر خورد غثی افتد و کسی چیز طبع رغبت نکند مگر بچیزهای
و حریف و چون آنرا خورد غثی نهوع نفخ تمدد در معده پیدا آید و هیچ چیز راحت نیابد مگر بحبشا و در بعضی وقت تمدد در معده فاسد گردد بدانند که بلغم لزج در معده او
جمع شده باید که بترسکنجبین قی کنند تا خلاص شود **قول رازی** گاهی میباشد جمیع صفت در حبشا از حرارت و علاج میکنم آنرا به تبرید لیکن تفحص باید کرد از
علامات دیگر **قول لارزوبیر** فودنج نهری سماق هر یک چهار دار فلفل دو ملح عجین یک سائیده مثقالی دهند اگر انار دانه هشت افزایند بهتر و مداومت
اکل بیضه نیمبرشت کنند روغن گوگرد عرق گوگرد دهند [illegible] درم هفت بار ذهب چهار و نیم درم پنج بار آهن چهار اونس نه بار آتش لفته در هیزده اونس گلاب
[illegible] کنند لیس یک نیم اونس ازین گلاب نوشته‌اند که برای همه امراض معده نافع است و آن معجون دهند که دیا انیسون لب لوز مقلو لب صنوبر مقلو فلفل هر یک چهار
قشر اترج مصطکی عود هر یک [illegible] زعفران سداب سعد تالیح خبث الحدید هر یک یک سائیده عسل چهار چند ادویه آب نعنع نصف ادویه آب سیب آب لیمو آب [illegible]
هر یک ربع ادویه عسل آبها آمیخته بپزند چون نزدیک انعقاد آید عنبر مشک گلاب خوشبو کنند چون بقوام رسد فرو گرفته ادویه آمیزند شربتی تا دو مثقال [illegible]
تا بیست سال باقی ماند **قول اسمعیل** زنجبیل سحوقه نیم اونس خمر چهار بار دیا برانڈی پنج اونس روزی تر کرده بپزند شربتی یک تا دو درم مزیل سوء هضم و ضعف
تن **ادویه مقویه معده** آمله انار دانه ایلچه سماق انار به طباشیر گل سرخ اذخر پوست ترنج جوزبویه سعد دارچینی زرنباد سلیخه ساذج قرنفل قاقله سنبل کند
کر [illegible] مصطکی عود نعنع [illegible] معطر اشیع **دوا** جوارش جالینوس جوارش زنجبیل حب ترش روغن مرکب عرق کدر معجون ثوم معجون کمونی معجون [illegible] معجون
مفرح القلوب مفرح مسیحی همه مفیدانند **حب** بلادر نیم رطل عسل دو نیم رطل سوخته قند سیاه نیم رطل آمیخته قدر نخود حبوب بندند شربتی حبی مشتهی مصفی خون [illegible]
بادی به پرهیز [illegible] **حب** نانخواه چهار کمون زیره سفید هر یک دو نمک سیاه یک بروغن زرد قدر نخود حبوب بندند شربتی حبی مزیل ضعف هضم **حب** ادرک
بیست درم قرنفل پلپله زرد نمک سیاه تنکار هر یک پنج درم نانخواه نیم رطل بادیان ربع رطل آب برگ سنجد قدر نخود دشتی حبوب بسته صبحی حبی دهند
حب نمک هاضم چوکهار نمک بسباسه نمک [illegible] چینی نمک کبابه هر یک دو هیل [illegible] ده آب لیمو ده ساعت حل کرده حبوب بندند شربتی سه سرخ
دیگر حب چینی نیم درم با آب برگ تنبول صبح و شام بیست یک روز دهند مقوی مزیل ریاح **دیگر** پوست درخت سال در آب جوشانده هر روز یک پیاله نوشند
مقوی معده و بدن [illegible] **دیگر** بسباسه یا جوزبویه یا پودینه یا پوست ترنج یا گندنا یا بصل یا فستق یا دارچینی یا هیل یا دارفلفل یا پوست لیمو خشک کرده بسر که
پرورده همراه غذا خورند آب گرم نوشته‌اند **دیگر** عرق گوگرد چهار سرخ بشیره نیلوفر یا بشیره کسوندی آمیخته نهار دهند مشتهی مزیل فساد هضم **دیگر** نوشادر به آب
لیمو صبحی دهند **دیگر** [illegible] دو دانگ سکنجبین دهند **دیگر** شنگرف پنج درم آب ادرک چهار ده رطل جوشانند چون آب جذب شود قدر پنج در برگ تنبول دهند
مشتهی **دیگر** زنجبیل فلفل نمک سنگ هر یک یک انگزه نیم با آب سنجد حب بندند مشتهی هاضم مزیل وجع **دیگر** خردل سفید دو درم دارچینی درم بسر که [illegible]
ساخته وقت حاجت بسر که ترنموده مغز نان دو درم آمیزند مقوی مشتهی **دیگر** نان گرم بروغن سیاه چرب کرده کمون انیسون دارچینی سحوق پاشیده بر معده بندند

وطبیخ خولنجان نوشند **دیگر** بیست انار سه مثقال دارچینی بسباسه هر یک یک مثقال بمعده ضماد کنند **دیگر** افسنتین سداب بابونه بسباسه ضماد کنند **دیگر** لاون بدهن ورد طلا نمایند **دیگر** معده گرگ بر معده بندند **دیگر** نگین سازند مقوی معده **سفوف** هلیله آمله شیطره بنجبیل دارفلفل نمک سنگ برابر سائیده یک نیم درم وقت شب آب گرم دهند **سفوف** کشنیز مقشر شش کمون پودینه کبابه هر یکدو انیسون نمک سنگ هر یک سه انار دانه دوازده سائیده تا یکدرم دهند **سفوف** قرنفل دارچینی مصطکی سارون برابر سائیده دو مثقال دهند **سفوف** هلیله هلیله آمله بنجبیل دارفلفل فلفل کمون بادیان نانخواه دارچینی قرنفل قاقله شیطره زنجفل کبکه دریانمک جوشک نخود نمک سنگ نمک طعام نمک سیاه برابر بسایند سه رتی تا مثقالی قبل وبعد غذا خورند **سفوف** زنجبیل نانخواه بادیان فلفل نیم بریان دارفلفل فلفل دراز هلیله سیاه هلیله کابلی هلیله آمله انگزه بریان انار دانه ترش نمک سیاه نمک شور نمک طعام نمک چوژی تنکار بریان بسایند شرتی یکنیم تا سه درم — **سفوف جاروب معده** سنا هلیله زرد هلیله بادیان زنجبیل نمک سیاه برابر شرتی یک نیم درم **دیگر** بوست ترنج بادیان نفنع هر یک یکنیم درم بعرق بادیان جوشانده دهند **سفوف سنگدان** بوست سنگدان مرغ سیزده بادیان نشائی انیسون بوست بیرون سیته کهربا تخم خبکشت خولنجان هر یک ده قند برابر همه شرتی درم با آب یا بادیان گلاب **سفوف ملح سلیمانی** مزیل رطوبت تخمه وجع معده وداجع مفاصل و جزآن محمد بصر مذهب نسیان وکلف وسبق ستحق کلیه محرک جماع مکثر منی مزید شوق سوئی نمان دافع سم رافع هم قائم مقام تریاق اجود ازان وصیف وشتا مستعمل جهت حدت بیه دو دانگ نهار وبرای باه همراه بیضه نیمبرشت وجهت هضم واشتها همراه غذا وهندوبرای وجاع واورام معده بوضع رو مالیده بروپاشند نمک سنگ چهار طل بریان کرده دو آوند سفال نهاده بندنموده در تنور گرم نهند چون سرد شود برآرند ملح هندی ملح اندرانی نوشادر هر یک شش اوقیه تخم کرفس بیست درم فلفل اسود پانزده درم فلفل ابیض دوازده درم مرو خرما زده درم انیسون سنبل نگدو کمون هر یک شش درم دارچینی کاشم زنجبیل لب قرنفل انیسون اصل السوس هر یک چهار درم سائیده آمیخته در ظرف چینی سربسته نگاه دارند هر نهاده بندکرده در رشته دفن کنند و هر چهل گهنه شود بهتر **سفوف ارسطاطالیس** قرقحه عود سادج سارون سنبل مصطکی هلیله کابلی فرنجمشک نارمشک کمون دارچینی اشنه قرنفل فلفلین زنجبیل حب الریان جوزبویه کافور قاقله هر یک دو عنبر مشک هر یک یک نباتشش چند بهشرتی یک تا سه درم با آب سرد نهاده بعد غذا دهند هاضم معده ی مطیب دهن مقطع بخار وعرق فاسد مهیج اشتها وباه قرحه ریاح غلیظه مذرب تباهی معده وصفرت وبه دو دسوس انسان **سفوف نمک** نمک طعام طل بنجبیل لوز شاه فلفل فلفل ابیض سه دانگ انیسون تخم خربزه نانخواه سنبل هر یک دو قیه تخم کرفس تهی کنیم او مشقال بآب گرم شتی دو بار وقت جمع معده وبیگرو مناسل و هر امراض کهاز استسقا باشد نافع **سفوف** مغث مصطکی سعد مفید کمون بادیان کشنیز تخم شبت نیتر الاتر فلفل بسابسه صندل سفید بوده اصل عود سه یک دو مثقال فلفلین زنجبیل هر یک سیزده مثقال دهن بقر زنجبیل هر یک شصت چهار مثقال شکر نه طل شیر گاو ده طل زنجبیل را سائیده بشیر بز چون غلیظ شود روغن بادام تازه گنجشک قند بیخ شکر قند بقدر می آب گداخته اندازه مثقال حلوا پخته او دیگر سائیده نرم شرتی تا چهار مثقال اطعم مشتهی مبهی مقوی دل نرینه اقسام باه و پرسوت زنان مار اللحم مقوی اعضای رئیسه وارح چهار عدد نفنع سه درم مصطکی گل گاوزبان هر یک پنجدرم گاوزبان سیل هر یک ده درم عناب پانزده درم عود کبکنیم درم عرق شاهتره عرق گاوزبان هر یک دو طل عرق کاسنی یک طل شد **جوارش بسابسه** قرنفل بنجبیل دارچینی فلفل سارون هر یک یک فلفل

یک نیم مثقال دو قاقلیه پنج قند بسیت لعسل آمیزند شربتی مثقالی مزایسود بمضمر در معده و دریاح غلیظه و بواسیر **جوارش شکر** قاقلیتین مثقال دارچینی کبابه بجبیل دار فلفل زعفران هر یک یک عود فلفل گرد و هر یک نیم قند بنجاه قوام کرده آمیزند مسخن معده مقوی بهضم مزایلغم و رطوبت **حب کبریت** گوگرد و مغسول فلفل هر یک پنج نمک هندی نیم آب لیمو قدر نخود حبوب بندند شربتی دو تا سه حب شستی بهضم ناشف طوبت فضلیه معده مزایلغم حب و قبا و امراض بلغمی **شربت ناشخواه** ناشخواه رطل قند سیاه کهنه هفت رطل آب قدر ضرورت رطبی گل کرده یک هفته در جای گرم نهند پس بجوشانده صاف نموده قوام کنند شربتی تا دو درم بهاضم مزیله بر معده و قوی تر نفخ **نخم جوارش** مقوی معده و کبد کرمایه مواد بسیار بشیم و رق نقره گل سرخ صندل سفید کاسنی دارچینی هر یک درم گل گاوزبان کشنیز زرک هر یک یکنیم درم بهمن سفید پوست تخم **مصطکی** هر یک نیم درم کافور بعد درم مویز پاچوده نرم نبات سی درم طبایر کنند **خمر فستین** فستین دارچینی گل سرخ اسپغایج خولنجان هر یک دو دانگ فلفل قصب الزیره هبذ هر یک سه دینار مرماقرقحا اسطوخودوس تخمیل حب الغار عود **مصطکی** هر یک دو درم لسباسه جوزبویه قرنفل قاقلیتین نعنع هر یک یکنیم درم پوست تخم عنبر مشک هر یک درم گل بنفشه صد و پنجاه عدد نرم تند هشت رطل و ظرف چینی ده روز تر کرده عوق شندشتی یک نیم درم بکباب بقوی دماغ معده برای تهیج نفس و سرفه بلغمی و زکام مزمن زیاده امراض بارده و حصات انفخ **خمر مصطکی** مصطکی دو مثقال لسباسه پنج مثقال قرنفل دو نیم مثقال دارچینی یک نیم درم خمر کشمشی ده اونس شب تر کرده صبح شش اونس کشند و باز دو تفل و خمر کشمشی ده اونس انداخته ظرف چینی کرده دهن بسته نموده روزی در آفتاب داشته باز بکاهند از اول ضعیف است شربتی اهل تیم تا یکنیم شربتی دو درم یک تا سه درم بعد جمی برای تقویت معده و تحلیل ریاح دهند **خمر** صعتر مرزنجوش هر یک پنج درم در شیشه آتشی کرده خمر کهنه ده اصبح بالا آید اندکی یکشبانروز دور زیر آب دارند سپس بکار بندشربتی چهار قطره مقوی معده **عرق ناشخواه** دارچینی ناشخواه هر یک نه درم گاوزبان رطل آب پنج درم رطل رو تر کرده نصفی کشند مفرح بهاضم **عرق هیل** هیل هر قوت نیم رطل گلاب یک نیم رطل آب سه رطل شب تر کرده صبح یک نیم رطل کشند پس هر قدر که برآید دیگر کشند **عرق تنبول** گاوزبان قرنفل سنبل بادیان سعد سانج نعنع دارچینی گل سرخ خولنجان هر یک پنج درم ناشخواه ده درم برگ تنبول بیست پنج عدد گلاب رطل کشند بهاضم مقوی اعضای رئیسه مزیل ریاح و نفخ معده **عرق سانج** بدستور قاقلیتین کشند شال عوق دارچینی میباشد مقوی بهاضم مصلح مزاج سوداوی **عرق** دارچینی چهار رطل چوبچینی ناشخواه کسار یوس بادرنجبویه گاوزبان هر یک دو رطل قرنفل عود بادیان هر یک رطل تخم کرفس خولنجان انیسون بسفیل هر یک نیم رطل آب دو من روزی تر کرده کشند شربتی پنج درم بعد غذا المقوی دل و دماغ مزیل نفخ **مارالله** مشک نیم مثقال است طلای عنبر هر یک مثقالی زرنباد عود کباب شده بسفیل بهمین مثقال سانج بادرنجبویه دارچینی زعفران قرنفل بوزیدان گل سرخ فاقدا دار فلفل دو پوست تخم اسپغول سفید سعد قرفه نکشنیز گل گاوزبان انیسون دو برگ پوست بیرون پسته هر یک سه نیم درم حلوان یک اس و راج پنج قطعه قدر دو بیست قطعه تهه و بیست شش قطعه بگیرند مرغ چهار قطعه دهن تقریبا رطل بدستور طلای کنند مقوی معده و باه **مارالله** خود کاملی رطل لحم زنجلوان ده رطل مرغ یک قطعه گاوزبان ربع رطل صندل سفید پنیده دو درم مویز سیل کشنیز بنفشه بادیان اسطوخودوس بهمین بسفیل مثقال هر یک شش درم زعفران مصطکی هر یک یکنیم درم دو رطل کشند **مارالله** قاقلیا گل سرخ نعنع صندلین عود هر یک پنج رطل افخر سعد زرنباد بسباسه مصطکی انیسون زعفران هر یک شش درم پوست تخم سنبل دارچینی بهمین دو برگ مثقال هر یک دوازده درم سانج پوست بیرون پسته هر یک هیزده درم هیل کشنیز شیر مقشر ابریشم مغز نان هر یک نیم رطل قرنفل جوزبویه هر یک سه دینار درم جدوار نه درم مرماسی آلمه مرماسی الیله

بنفشه انار ترش هر یک رطل مرباهی سیب مرباهی به شربت انار شیرین هر یک یکنیم رطل زنجبیل بیذ به عرق کاوذبان هر یک چهار رطل عنبر سه درم مشک دو درم لبن البقر دوازده رطل بیدانجیر صفرت بیض هفتاد عدد لحم مرغ جوان دو قطعه دراج هشت قطعه تیهو شانزده قطعه حلوان فربه یکساله دو راس پستور کشند پس ورق طلا سه درم ورق نقره شش درم صلکره آمیزند مقوی نافع مهیج معده و اعضای رئیسه و مغذی بدن شخص مسکر

جوارش آب انار این آب پودینه آب لیمو عرق کدو عرق گاوزبان عرق بهار هر یک ربع رطل شونیز آلمه بایچه دو قند رطل قوام کرده مروارید شب زهره هر دو درنج هیل عود سعد کی زرنباد زعفران ورق نقره هر یک نیم درم صندل سفید کشنیز طباشیر هر یک چهار درم کافور ورق طلا هر یک نیم درم قرنفل بسباسه جوزبویه غلفل دارفلفل هر یک ربع درم آمیزند شربتی تیمار درم مقوی معده و قلب **جوارش** مرباهی سیب مرباهی به مرباهی بلیله مرباهی آلمه هر یک پانزده درم سطوخودوس نیم درم عرق گلاب عرق کاسنی هر یک دو رطل بنفشه نیم رطل قند قوام نموده آب انار این نیم رطل آمیزند مجبون بقوام سپس فرو گرفته مروارید شب فیروزه عقیق زعفران عود هر یک درم طباشیر گل سرخ گل گاوزبان پوست بیدانجیر سوس کشنیز زرک سماق هر یک دو درم معطکی پوست زنجبیل هر یک یکنیم درم قرنفل دارچینی هر یک نیم درم شکر نبات هر یک یک درم عنبر نیم درم **جوارش** مرباهی آمده مرباهی بلیله مرباهی سیب هر یک ربع رطل گلقند نیم رطل سیب قطعه زرک به یک چهار درم بسباسه قرنفل دارچینی زعفران معطکی طباشیر هر یک دو درم عود صندل هر یک شش درم قند گلاب هر یک ربع رطل آب انار چهار رطل **جوارش** مرباهی به مرباهی آلمه مرباهی بلیله هر یک بعطل عرق کدو دو رطل عرق گاوزبان یک رطل عرق الثعلب نیم رطل مهرا کرده مصاف نموده شربت انار سی و رطل آمیخته ظاهر کرده مروارید بسد کهربا یاقوت سرخ عود ورق زعفران هر یک دو درم زرک صندل سفید طباشیر هیل پوست بیدانجیر پوست تخم سماق هر یک چهار درم قرنفل دارچینی ورق طلا چهار ده عدد ورق نقره بیست عدد آمیزند شربتی دو درم **جوارش** قند آب انار این هر یک رطل آب بیدمشک گلاب هر یک ربع رطل قوام کرده بنفشه معطکی هر یک چهار درم صلکره قاقله تین پوست تخم هر یک رم پوست بیدانجیر دو درم آمیزند شربتی دو درم **جوارش** گلقند رطل مرباهی بلیله مغث عدد آلو مویز به هر یک پانزده عدد صندل سفید بیخ کاسنی گاوزبان شاهتره بادرنجبویه هر یک هفت درم کاسنی نباتی هر یک هفده درم عرق کاسنی عرق نیلوفر هر یک رطل حبوشانده صاف کرده قوام نموده عود سعد هر یک دو درم زرک سماق گل گاوزبان هیل هر یک دو درم عنبر نیم درم ورق نقره یک نیم درم آمیزند شربتی درم **فصل پنجم در میضه** آفت که غذا در معده ناسنفهم باذو فاسد گردد و بالا کشد لطیف بود بقی و فاسد نگاه دارد مال هضم نشود نگاه دارد بقی نکند بقی نماید اگر قی نبود اما اثر قی نمایان باشد و اما اثر قی نمایان نباشد و اکثر افراط مهال بر میضه سبک کند بقی ساقط و اطراف مرد بگیرند و تشنج و عطش شدید پیدا آید مهره پشت بقی می آید باید که ترسند و نگاه کنند اگر رنگ و وقتی حال باشد دست آید بقی نیک باید نمود که حرکت معده و اطفال کند از کثرت اکل پدید آید و علیم باشد اما اگر بجوانان و پیران قدیم خطرناک خاصه که قوی تن و سخت گوشت باشد **فائده** بعضی باشند که ایشان هیضه پیدا نگردد بدون آنکه زیاده بدپاک گردد و بعضی باشند که هیضه افتاد ون ماوت ندارد و اگر اشیاء افتد بخیر باشد و اگر بتاخیر افتد بدترین علامتش این مرض عطش است و بدتر از ان تخلیطی و هیضه که در خریف افتد بدبود و اگر سهال آبگون و متلون باشد بآن نفع نبود بدست و اگر زندان اب سیاه شود و عقل بجا نبود امید حیات نباشد **قول ابن سرافیون** خود سالی هیضه افتاد و مدتی کشید و قبول نبود و مزاج چنان شود که گویا سوختی خوف منجذب شده است و نبض تنفیس فرضی شود بدن سرد گردد چند و زبده اندک اندک

انتعاش یافت ونبض قوی شد بدانکه سبب این مرض سوء هضم وفساد غذاست کرب غشی خفقان وجع بطن لذع مری خروج اخلاط مائیه صفرنفض تحدد ذائقه تغیر لون وجه شبیه بموتی بر دو اطراف عرق سرد تشنج ساقین وبدین قی واسهال واکثر بعد غذا از اکل فواکه رطبه چون بطیخ وخیره پدید می آید **فائده** اگر غذا بسبب حرارت معده یا از رداوت کیفیت خود فاسد شده بصفراویت گراید غشی تندت عطش قی متلع صفراوی باشد که وجع معده واسعال پدید آید واز شدت وجع قلع افزاید وبینی باریک شود واطراف سر دگردد باشد که غشی افتد ونبض ساقط شود باشد که هلاک گردد **علاج** بکنجبین بالبکر مکنید آمیخته نوشانند تا قی بفراغت آید ومعده صاف گردد واگر اسهال تعفیف وقی قوی باشد قدری محمودة بآب تمرهندی یا آب کاسنی دهند وحقنه کنند واگر اکثر قی واسهال ضعف غالب شود ماده فاسده پاک گشته آب انار شیرین شربت انار شربت لیمو رب بهرب سیب شربت سورد آب لطراف ورد دهند اگر عطش غالب بود طباشیر سوخته دو درم آب انار ترش آمیخته یا آب سرکه ورد وگل سرخ تازه یا طباشیر تر بود وجرعه جرعه نوشانند اگر این ها هم بقی انداز ولعلک سحوق یا خمیر مجفف در تنور یا سیوتی حب الرمان ورآب یا بسیب آب انار ترش آمیزند کفایت شود اگر لعلک نباشد سندل گلنار گل سرخ برگ مورد بسیب بریان گلاب وقدری کافور آمیخته یا صندل زرک گلنار ریاب آمیخته یا سیب بخیته التیس سماق خیار بید ست انار گل سرخ آرد وچوب صندل کافور سک بمعده طلا کنند آب بسیب گلاب بمعده تر صندل کافور عفران لادن برقم معده طلا نمایند وبالای ران وشانه زیر بغل بسر کیه شکر طلا نمایند یا مرقه گلاب تر کرده بر شکم هندبا دلک اطراف کنند یا زوباد رانها هندبا آب بارد بسماقین وقدمین سرد اگر ضعف غالب بود بچه نامی آب انار تر کرده وبالای مرقع وهندبا عنبر لادن صندل وقدری عفران بر معده طلا کنند مرقع بسماق غوره لیمو قدری تخم اندک وخیار کنند که خواب آید گلاب آبکی تخم خیار سازند آرق سرد آنار کنند واطراف سرد شده خواق افتد اطراف آب سرد هندبا گل سرخ سماق بسر کرده بر باطل هندبا خرقه الکوده گذارند وبالای سر وگوش وبینی مالند واگر قی واسهال ساکن نشود مجمره بمعده گذارند اگر اسهال از حد در گذرد نشناسد ورآب پخته نشاسته بریان بدین آب آمیخته حقنه کنند واگر غشی افتد عقد لات وسر وگوش وبینی مالند وموی صدع عنکبوت مالند اللحم تمر مشک در حلق چکانند اگر تشنج اطراف پدید آید خرقه بروغن بادام تر آبکی تر کرده بر معده نهند وبر پشت بروغن بنفشه گداخته آب خطمی قیروطی کرده بپس گردن ومبادی عضلات وبر عضلات مالند وآب کدو هندبا نهایت سرد نباید وصاحب هیضه از آب سرد بسبب که باشد هیچ حرکت نشاید کرد وچیزی که بغذا ماند نشاید خورد ماء عنب ضرور وخفته باید بود وهیچ علاج در این مرض بر نخفته ماندن نیست وبعد سکون هیضه آنگاه قوت آید غذا لکه رطیف باید داد **فائده** اگر سبب واقع نیفتاد طعام بر زود وبلغمیت باشد ظهور بلغم قی واسهال تشنج قی سیلان آب دهن **علاج** طبیخ عود انیسون کمون بسبل معصلکی نوشند روزه دارند آب ترنجبین عسلی قی کنند یا چ فقیر احب تر بدو دهند تا که معده وامعا پاک نشود وقوت قوی باشد در حبس نکوشند وچون حبس مطلوب شود میبه دهند قرص عود قرص اسن انفح طراف الند زند عفران مشک عود آب بر بر معده ضماد کنند حمام نمایند قدری خمر نوشند وخمر بسوی اطراف الند پوست بدین سه چیار عود مشک ربع عسل میت آمیخته مثقالی دهند تقلیل غذا کنند نخود آب گرم گرم آبکی بر گرم قدری خورند بالای تدبیر اول گفته شد **قرص اسن** کبابه قرنفل سنبل عود هر یک یک انیون اسن هر یک نیم بلعاب اسپغول قرص بسته نیم مثقال دهند **فائده** اگر بسبب غلبه سودا باشد قرص چند روز متصل وقوع هیضه کرت نفخ باد در شکم دردا بتدا بهیضه وجع پیچش ورناف پدید آید ترشی دهن واسهال صفرا بود قی کتر باشد **علاج** ماء العسل گرم کرده نوشند تا قی واسهال آرد یا بطیخ افتیمون تنقیه کنند وبعد تنقیه قرص عود کمونی دهند روغن بسطلکی بر معده مالند اطراف بندها لند گرم دارند شکم بخیری گرم بپوشند

حمام نمایند باقی در اول ذکر شده و بعد رفع مرض غذای سریع الهضم چون تهیو آب نارترش قدری خورند و بتدریج حسب قوت افزایند و اگر وجع و لذع در معده پدید آید سپغول بشربت انار دهند **قرص عود** مطلق بسبل هر یک نیم تر نفل کبابه هر یک یک عود چهار قند هفت قرص سازند شب دو دوم —

قول ابن سرابیون کسی که معده او ملتهب و گرم نباشد آب گرم نوشد صحت شود و اگر معده او ملتهب بود خبز ذرخم قوی قابض خوشبو باید در آب یا آب انار تر کرده اندک اندک خورد و مجمه بلا شرط بر معده و مابین کتفین نهند و آب دوسکن یا شد گل سرخ بنفشه گل مورد گل خلاف نیلوفر سیب و سکن نهند گهوارسر و رو آواز خوش مفید و اگر غشی افتد قرص مشک با اللبن کرا در حمام جدی حلوان آب انار آب بزخر ساخته باشند دهند بچه مرغ کباب کرده بحضور او نگذارند که بویش رسد کند منضج کنند و دیع نمایند چون قی ساکن شود خوابانند و قرص نوشند تا قلاع غلیظ زعرو کشته سفرجل و دهند چون اسهال بند شود روز دوم مایسوم چیزی که مقوی بود اندک اندک دهند و فرمایند که سوی عادت خود آهسته آهسته اعاده نماید و اغذیه سبک چون مصوص طیور و کباب که آب انار و سماق بر و ریخته باشند و بیضه بسرکه پخته بر و انار و اندیا سماق پاشیده و پاچهای جگر گرده بزبریان نموده خورد **قول ثابت بن قره** زعفران در اغذیه صاحب بیضه نیندازند که غشی وقتی می آرد و گفته اگر قی حادث باشد بیضه بمسک اندک اندک دهند سخ اطراف بدهن حارکه در و ملح آمیخته او دکنند طیوبات حاره چون زعفران اب سیب مشک عود بهدسته و مفاصل مالند زیباج بروغن بادام و تلبل پخته یا قطعه لحم آهو یا خرگوش یا زرکوهی بریان کرده سرکه حب الاس تواتل انداخته خورند **قول بقراط** کسی که سکلم و زمام او آن را حمام مفید است چرا که جذب اده سوی سطح جلد میکند پس قیام منقطع میکرد و **قول الارزوریر** اگر هیضه قوی بود و هیچ تدبیر اصلاح نپذیرد و دوپای مریض یکجا کرده در وسط پاشنه پا بغظم دزدی آهنی گدازش سخ کرده داغ دهند تا یک مرتبه در هر دو پاشنه داغ شود پس نمک سوخ بران پرکرده از چیزی که مانند دره باشد چند ضرب دوی زنند اگر چه بیهوش بود فوراً بهوش آید و اگر ضعیف باشد آجر گرم در خرقه پیچیده بر کف پا کما دکسند حتی که حرارت او محسوس شود و قطعه آهن بآنش تفته بقدری فاصله نزد یافوخ دارند و آب لیمو بر آهن ریزند چنانچه قطره آب از آهن جدا گشته بر یافوخ افتد اگر چه بیهوش بود بهوش آید و گفته اگر از کثرت قی و سهام ضعیف گردد عرق مشک و هند صفت بیفزایند نیم نخود و عدد سبز کرنداً میخته در هند عرق گلو گرد چهار سرخ برگ تنبول و هند ناجیل دریائی یا فاذزیا جدوار قدر دو جو با آب سوده نوشانند حب می فاوس سفید **عرق مشک** مشک دو اسکر و یلو قند صمغ عربی هر یک ۲ رصایه گلاب شش اونس انگ اندک آمیخته حل کرده دانند شربتی یک تا یک نیم اونس **دوا لپوینه** بادیان هر یک دو درم رمان چهل درم قند چهار درم خوشانده یا آمیسون ربع درم زیره سفید دو نیم اسکر و یلو سبل عود هر یک نیم درم لپوینه درم قند یخ درم خوشانده صاف نموده مطلق نیم درم آمیخته یا تشنه سبل سه یا شش درم آب جوشانده صاف کرده یا لبن بقدر ربع طل آب لیمو پنج عدد آمیخته یا بوال آدم یا خمر نوشند **دیگر** زیره خشک زیره دان وارند **دیگر** خوزبو بسبل آمیخته یا تدق هندی دو درم یا کتول یک یا دو دانه و هند **دیگر** مورد سرخ یا سیاه بدو انگ مطلق بسبل سائیده و هند **دیگر** کسنیز و خار مایخته نوشند **دیگر** زرنباد با آب سوده یا جوشانده نوشند **دیگر** مکب کاپان و هند فوراً بند کند **دیگر** مادخه نخود بسبل آدم آمیخته و هند اگر چه بیهوش بود بهوش آید **دیگر** آب قدر نخود حب بسته دو عدد السفر سموقه غلطانیده دو حب بلع کند و دو عدد بر تن مالد صحت شود **دیگر** پنج عشر فلفل گرد بر آب اورک قدر فلفل حب بسته جبی دهد مزیده هیضه منقطع اگر چه بزنج رسیده باشد **دیگر** جوارش زنجبیل عرق بلاد رحب تنبا کو فید **حب زبر کاول** نوشم قشر تا هفته دو روغن تروشته گوگرد و منسول انگذ بریان

بروغن فلفلین یا بخیسانیدن در پیه یا شیره نمک سنگ با سرکه آب لیمو قدری فلفل یا بخود و جوب بندند مشتی مزبله بهیه وغیره **دوار القرنفل** قرنفل در سیب عرس کنند که سرش بیرون باشد و چند روز بار بدان پس برآورند و ببندکه مقوی معده مزایل بهیه و مانع الفلوات است و اگر این سیب قدری بطبل دهند حبس قی نماید —

فصل ششم در نقصان و بطلان اشتها اگر سبب ضعیف باشد نقصان و اگر قوی بود بطلان پدید آید **بدانکه** شهوت صادق آنست که عضو قوت هضم خود را بخواهد تا غذا را خرد کند بطبع متماس و عروق از معده تقاضا کنند پس طبع بامر حکیم طلب سودا را بفم معده فرستد پس فم معده از غلبه قوت هضم خود سودا را تا گرد و متماس عروق و اجزاء مجمع آید و طبع طلب غذا نماید تا از وی این رطوبت برپا ماند و گرسنگی را نسبتی هست **قول رفس** غلبه حرارت بر معده بطل اشتها و غلبه برودت مجمع شهوت چنانچه مبطل و آب سرد مجمع اشتهاست خشتا و باد شمال و سفرجل سرد و دوشاب مجمع اشتهاند **قول ثابت** شهوت طعام از مجمع معتدل قوت می یابد و وقتیکه مجمع قوی شود باطل نگردد چرا که در اول مجمع سودا از طحال بر معده میزید و بدین سبب اخراج معده مجمع میشود پس وقتیکه طعام جذب شد و اعتدال تجاذب نماید ضعف اکثر و معده میریزد پس بسبب حرارت آن حمو شهوت سودا غالب میشود و معده را سست میسازد و بدان سبب قوت جاذبه را ضعیف میگرداند **قول خوان کوروه** در مواضع طبق و وسیع بسوب باد و ائم شدت می بود از اینرو نمک ترش کثیر در اطراف نفس منفذ میگردد و بخون می آمیزد و بسبب کثرت جذب اشتهای کثیر پدید می آید بخلاف مواضع پست و تنگ که بسبب آنکه در این مواضع اشتها کم می بود چنان در بهار و موسم گرما بسبب شدت تموز آفتاب هوا تند میگردد و نمک ترش چنانکه باید جذب نمیشود اشتها قلت قوی پذیرد و در معده مزاجی انزاید چنانکه در آن این منافعات نمی باشند **بدانکه** بطلان اشتها و امراض مزمنه مخصوص که با قروح مهلکه بود رویست چرا که بموت قوت شهوت ملحق و است و در دمی تر آن باشد که مریض خواهش غذا کند و چون پیش آرند تنفر شود و گوید که این بوی خوب ندارد **قول بقراط** بعد هفته معده قبول غذا نکند معده ای سالم شک نیگرد و تنفر از غذا پدید می آید و هیچ خورده نیشود و می پرد مگر شخصی که پیوسته بلغم گیرد و نیز جوان که مستی از بلغم بود و خمیر ترش اندک دارد و بسبب صلب و مسامات تنگ بود یا رطوبت مزاقی بسبب سده جذب کیلوس نماید یا معده بمستر خی باشد یا بسبب سوء مزاج جذب طبخ نماید یا جسم صلب تر گردد که تحلیل مادهٔ توانید یا مادهٔ قوی کثیر که به اخراج محفوظ دارد می تواند که دوازده چهار ده روز بغیر اکل زنده ماند پرا که طبع خامیت را که در تست جذب گردد غذا میدهد **قول جالینوس** شخصی که بسبب ضعف اشتها هیچ نخورد و غذا بر ناف ضماد کند تا قوت بره ناف رسد **قول جوان کوروه** مزیل این مرض چیزیست که رغبت کند و لائق باشد و بهضم تا قوت گیرد و وقتیکه مرض اشتها بود و مریض خورد فربه و زود فربه گردد و ضعیف گردد درین وقت هر چه رغبت کند و لائق باشد فوراً دهند و مثال او کاهو کاسنی سبزها نیا قی لیموی شیرین گلنار زبان مرغ بیضه نیم پخت گوشت بریان و غیره دهند و مرق از همه بهتر هر طور که شود نوشانند تا قوت گیرد و اگر کسی را به نخورد و حقنه فوتری تیه الکندر فی بغیر اکل پیوسته این حقنه زنده ماند **فائده** کاهو جنبیدن بعضی سیب ساده سیب طبیه شربت لیمو شربت انار ترش منفع سرکه عنصل کبر مخلل نفع مخلل سیب مخلل اصل مخلل نوشر مخلل تفاح مخلل کشتی مخلل خیار مخلل سماق مخلل تخم خیار ابیض ملیح سمک ملیح زعرور اینها همه منبت اشتهاند **بدانکه** زعفران در معده ضعیف گردند و سبب حرارت مادهٔ رقیق شده در مجرع شود و بواسطه ضعف دافعه منفذ نگردد و در استلای او باعث سقوط شهوت گردد از اینست که جنوب و ضعیف شدید لاسقاطست مرشموت را بخلاف شمال شتا که اشتهاهای آن بسبب

که مقبض و مکثف معده است آروغ و خامی کثرت عطش و ازانند یه گرم بالفعل طبع اکراه کند و بشرب آب بارد رغبت نماید **علاج** تعدیل مزاج ببرودات قابضه کنند و باقی تدبیر در سوء مزاج دو جوع معده ببینند **قول لارزوریه** بیخ مرغ آب نارش نفع سمک تازه خل ممزوج آب جغرات نفع مخلل آنکه خورند مجرش لولو دیا شمندل و هندبه مثل سبذ کشنیز گل سرخ هر یکی سه درم و عن گل و عن تخم بیه کرنگلابی هر یک دو اونس موم قدری آمیخته بر معده گذارند **قول جوان کوروو** فصد کنند بعده تیز انا سرو دیا بیخ سرو کرده و هندبا پی تیمار بزه گذارند اگر کافی نبود قوع هر روز تازه تیار کرده و هندبا گر نیز کافی نبود ضماد کم تقریر بیشت گذارند **فائده** اگر بسبب سوء مزاج بارد باشد که در جمیع اجزای معده افتد و بجاورت او کبد نیز سرد گردد و قوای معده و کبد ضعیف گردند و اشتها باطل گردد و اگر محض لفم معده بود شهوت کلی آرد آثار و علاج او از سوء مزاج معده چویند **قول لارزوریه** بیخ مرغ بشبت سداب فاویا آبکامه سخته و تلفیف کرده بر معده بگذارند و اگر بلغم در معده شود عسل گلابی با مهسل و هندبا یونند قدری در تمتین آمیخته خورند یا یاج فیقرا و هندبا **قول جوان کوروو** نارونج اترج چه اگر بر دو مزه اشتهاست ترشی آروغ عدم عطش و حمی کهن تلیو و هندبا سبز سفید یا جب یا یاج و هندبا اقطع نارونج نماید بعد برگ آفستین برگ مورد یا بود و بیه همه تازه هر یک شتی و رکمل سنگی همراه چند قطره سرکه سائیده آبش فشرده و بپنبه خیز لک لک سحوق هر یک و قاشق و رگنگان کرده بآتش نرم هندبا دن آمیزند فورگرفته برخوزند کشیده دار چینی سحوقه پاشیده گرم گرم بر معده گزارند و بعد دیا ریاس تبدیل نمونه و غن مصطکی گرم نموده مالند و بر و تخمیل انیسون سحوقه پاشند **فائده** اگر بسبب صول غلظ مراری یا مایحه و معده باشد لذع معده عشی قی خواهش کثیر شرب آب بارد نموده و من حسب یاد تلخ یا شور بود **علاج** تنقیه معده حسب یاد بقی و اسهال کنند و تدبیر سوء مزاج حار نمایند **فائده قول جوان کوروو** کمیتا سله اوش یک یک و نموده هندبا بده و من ریته لولو یا روغن کبریت بمرق یا آب آمیخته تمام مرز نوشانند **فائده** اگر بسبب اجتماع بلغم کثیر در معده باشد معده عم طش و لذع غیث بالکل اشیای گرم بالفعل و چون آزا خورد الم نفخ غشی تمدد پدید آید و آرام نیابد مگر بآروغ **علاج** عسل و قدری نمک طبیخ هر چیز رد لل بتخمیل انیسون آمیخته نوشانند و بعد صول تلطیف و تفتیح نمک هندی یکچمچه عسلی طبیخ ترب شبت انیسون آمیخته بگرم و هندبا مدد کنند تا قی آید اگر قی ممکن نباشد مسهل و هندبا چنانچه در سوء مزاج معده گفته شد و بعد تفتیه معاجین مقویه دهند تا باز قبول مادة نکند **قول جوان کوروو** سال و تیر لولو درم یا و تیر لولو بر انگویک پیاله مرق حل کرده و هندبا گرفته دو یا نی سائیده و درم پنج اونس طبیخ فستقین و قطر یون آمیخته و هندبا و بعد تفتیه بزرگ غافث استقین قطر یون هر یک مثقی آب خیز طل جوشانده صاف نموده قدری اوش آمیخته نهار نیز طل نوشند هفت روز **فائده** اگر بسبب اجتماع مادة عفن در معده باشد که طبع بدفع وی مشغول شود و از جذب غذا باز ماند و بدان سبب اشتها نشود و غثی تقلب نفس و تتن بوی دهن و براز و آگاه در جوف معده محصور بود و طبیعت معده و تشنج او نکرده یا اگر و طبقات باشد و بالکل غذای کثیر ما و می آمیزد و میتواند که ماده مذکور رقی نیز در آید **علاج** تنقیه بقی مسهل کنند بعده برای تقویت دوا المسک و جوارش عود بکار برند **فائده** اگر بسبب امتلای تن از خلط خام و بلغمی بود که بدان سبب تن از غذا مستغنی باشد چنانچه بدن غیر مواد انات دایم بر ماده قی از غذا باز نماند بعد سبب که بدن آنها از خلط خام پر مایا شد تقدم طول راحت و عدم تعب مشقت و اکل الطعمة فواکه غلیظه فجه و امتلای تن **علاج** حمام کنند مالش بدن نمایند حرکت و ریاضت کنند غذا کم تر و هند **فائده** اگر بسبب درشتی جلد و تسدید مسام باشد که بدان سبب تحلیل کمتر افتد و طبع متوجه تحلیل بود و اعضاء و خوست غذا کمتر و درشتی جلد قلت عرق و اگر بدقی غذا دهند طلب غذا کمتر و از قلوی معده رنج نیابد **علاج** حمام

رونده ریاضت قوی کنند بالش بدن نماید بطبیخ حشایش مفتحه مرخیه آبزن کنند آرد جو بوره بر بدن مالند بادبان حاره مفتحه تدهین سازند **فائده** اگر بسبب ضعف کبد یا بسبب سدد کبد بالسار یقا باشد که بدنسب کیلوس بجگر نجذب نگردد و همچنان در معده ماند و معده تقاضای غذا نکند بدن روز بروز لاغر شود و همال گاهی سفید گاهی زرد گاهی سبز آید با وجود عدم مطعمات پس اگر کیلوس همچنان از معده سوی امعا رود آید باز سفید بود و اگر چیزی از کیلوس با سار یقا آید و در آن متوقف شده بجگر نافذ گشته باز پس گردد و باز سبز باشد از مازروی بسبب اختلاط صفرا باشد **علاج** در ازالهٔ ضعف کبد و تفتیح سدد کوشند با نبوذ بجگر آید و آنکه از سدده افتد تدارک او آسانست خلاف ضعف کبدی که ادویات قویه می انجامد چونکه باشد تسهل در علاج نکنند که نارسیدن غذا با عضا باعث بلاکست **قول الارزوریس** ریاضت کنند حمام نمایند هر صباح یک پیاله خمر کهنه نوشند و در غذا دارچینی فلفل کنند زنجبیل پرورده مربای ترنج سکنجبین بزوری شربت لیمو لیطوس تریاق افعی **فائده** اگر بسبب سدهٔ منفذ کاین بیرون معده است باشد که بسبب اسهال مواد بعده نیز و چرا که مواد بعده نیز و در طوبات لزجه اکه بر سطح او ملتصق میماند نزد آید و در غذه نکند اشتها پدید نیاید هر چند که عروق در خواست غذا کنند اما معده تقاضا نکند عدم اشتها اما طعام معتاد که بروقت خورده شود هضم نیک شود دیر اکه معده دباضعه سالمست و سپرز بزرگ گردد و هر گاه که چیزی ترش بمذاق او بخورده شود اشتها پدید آید **علاج** تخم کرفس بادیان تخم سداب بانخواه تو هم مخلل اثیر مخلل شد تخم مخلل سکنجبین بزوری فی هندبا یاخ فیقرا البقدرسی افتیمون نافع انگز و سفید غذا زیاخ خوریا واگر مان نبود سکنجبین عسلی نمک بطبیخ تخم رب شبت جرجیر آمیخته نوشند و قی کنند باقی انچه بمعظم طعام آید بکار برند **فائده** اگر بسبب بطلان حس نم معده باشد سبب بطلان حس وصول آفت بعصبست که از دماغ بمعده آمده است پس اگر بیه سودا ریزو لنج او در نیاید و اشتها پدید نیاید و دیگر افعال معده سالم باشد و هر چند که اشیای ترش قابض باچیزهای حریفه خورند تحا گهی نیاید و فرق درین و در انکه از سدده منفذ مابین طحال و معده ی افتد همین است که در آن بواسطهٔ برجا بودن حس اکل ترشی اشتها می آرد و با شیای حریفه تناوی میگردد **علاج** بمعاجین ادویهٔ حاره مواظبه تقویت دماغ کنند از ضمده گرم موافقه بر معده نهند و از غذیات دماغ پرنهند و اگر بسبب آفت عصب باده باشد اول تنقیه دماغ یا مایع فیقرا حسب قوتها یا وغیره کنند پس بتعدیل پردازند باستعمال مقویات و اگر بسبب آفت عصب سوء مزاج ساده بود و حاجت تنقیه نیست بتعدیل کافیست **بدانکه** درین قسم از همه انواع عسر العلاجست چرا که سانح بود یا مادی چون فقط از تعدیل و یا تنقیه شق مخصوص غیر ممکنست پس هر گاه تنقیه کنند یا تعدیل نمایند مزاج همه تن بدل نشود و ماده صالح غیر مقصوده نیز مستفرغ گردد و ظن آنست که از این عصب پاک شود و مزاج او مبدل گردد و بدن بضعف و ذبول گراید بسبب استفراغ مادهٔ صالحه بالجمله بهر حال تقویت دماغ همی کنند و در مادی گاه گاه تنقیه دماغ نیز کوشند بر رفق و تلاطیف **قول جوان کوروه** اگر بسبب ضعف یا قلت حرارت معده بود از برده ایا زیاد عنبر کریمو تار تر و هر یک دو دانه بیخ ترش طباشیر شش دانه نمار و هند تا بخود از اگر کافی نبود فوفنج نیم اونس گل کنم کبابادیان دارچینی جوزبویه هر یک دو درم سائیده نیمدرم بدو قاشق مرق باخمر هندا گر بسبب خمیر ترش معدی باشد عدم اشتها و هضم رغن و تیربولیا و رغن کبریت و هر شی که مرفیق نوشند آمیخته نهند با سمور و یا تا چهار قطره مرق تا کیان هشت یا ده قاشق یک دو ساعت قبل از طعام و دو پهر و هند مغزان سه اونس بسر کنند تر کرده سائیده پخته هموزنش رب به آمیخته مسقتین پودینه مورد هر یک درم قرنفل دانه جوزبویه هر یک گرو بلیه رغن بصطکی نیم اونس آمیخته نیمگرم بر معده ضماد کنند یکدر ابنا سیده دوازده ساعت و اگر بسبب ضعف باشد تقدم کثرت فصد و ریاضت قوی جسمی یا روحی عدم ثقل و امتلاء معده کبوتر زند

شکافته بمعده نهند و بر قطعه لحم بقر بار بسینه مالکیان که نیم پخت بود خرما پاشیده و اچینی مسحوق و یا ارد ما تیکو رونا وه انداخته بمعده نهند و بمالکیان بریان
عرق دارچینی وغیره پاشیده یا بریان گرم تناول نمایند و یا بر لحم بریان عنبر شک پاشیده و بیاشامند لیکن بریان نباید چه که حرما شیاسی عطر خصوص عنبر شک
برعکس ناردپس ضرر دارد اگر سبب درازی مرض باشد در این بدستاول قی کنانند اگرچه چیزی نر آید بعده سکنجبین سفرجلی سپیه شربت انار منفع و هندگل سخ
ده سماق دو قاقله یک سائیده دو درم خورند اگر سبب خواص سی باشد دو سیر نیز تا تیکو و صندم و هند **فائده** سبب قلت خون و ترک خم معتاد و غیر هم
و تولد حیات نیز پدید می آید و از تفرخیانچه در هنگام کثرت مگس و انا غذیه سکره نیز حادث میشود در رفع سبب کنند **انتباه** گاه باشد که شهتها ساقط شود و چون
قدری غذا خورند پدید آید و این از دو وجه بود یا آنکه قوت از ورود غذا مستنبه شده و مدا و تنبه قوت انتعاش قوت جاذبه بود یا آنکه غذا وارد ضد کیفیت
مستقطه باشد از نیجاست که در معده گرم آب سرد باعث اشتهاء هضم طعام میگردد **تنبیه** نوعیست که چون غذا حاضر نباشد شهتها موجود بود و عند حضور غذا
اشتهاء برود هر چند غذا غیر سکره باشد و سبب این ضعف قوت جاذبه بست **قول ثابت** کرسنه مسحوق دو مثقال آب نارسیخوش و هند تلبیخ مخلل خورند بچه
مرغ کباب کرده حضور مریض تنگ فندز و بریان کنند و اطعمه طیبه دهند که نهشته اشتهاء اند **قول جالینوس** قوی اشغل شهوت شکوه کردند
منع کنند خواب مستغرق می آید **قول بولس** ذباب شهوت را که مزمن بود حرکات سفر و غسل آب گرم نافع **قول ابن ماسویه** اگر ضعف اشتهاء
هضم از حرارت و برودت نباشد سبب او ضعف جرم معده بست که مثال خرقه کهنه گشته و در بن عقب طعام قرار گیرد می آید طرفل صغیر انجبت الجدید
استعمال کنند و او دویه قابضه ضماد نمایند و گفته کسی را که اشتهاء کم باشد نباید که زعفران بطعام کنند **قول لازور** بیه عجون عنبر هند شربت مرزنجوش
اونس نهاره نوشند چند روز مرباهای تیخ مرباهای جوز مرباهی بوده نماید بوست سنگدان مرغ بگلاب شسته خشک کرده سائیده و اچینی آمیخته
و تمس سانته و هند که تعویض معده و حالب اسهال معدیست و در نهاد اجای نمک نمک فوونج اندرانه تمر هندی طبیخ نمیون و اچینی کشنیز قند آمیخته و هند اناناس
انگلو تا معده بهند شربت بنفشه تیخ مرباهای تیخ هر یک ۵ اونس عرق دارچینی اونس ۲ وغن گلو گرده و دانه قطره آمیخته هر سه یک نخان نوشند یا دارچینی
مدقوق و دو اونس خمر تند طل ترکنند قند شش اونس گلاب سه طل جدا جدا نماید و حرکت ده باشند بعد سه روز هم دو آمیخته بدو هر صبح دو نخان نوشند شربت
عرق دارچینی انفه یا مصطکی سه اونس خولنجان اونس خمیر طل ترکرده عرق کشنده یک نخان نوشند و بعد تقیه قدری بارزد و زراوند گرد و خورد
و امراض معده انفه **قول بارا سیلسی** روغن بلسان سیاهشت قطره بقند یا بمرغ پاره بتنیا آمیخته دهند و مداومت نمایند قوی طفل گردد جهت
تیخ کنند روغن بنفشه ۱ روغن بوینه ۱ روغن قرنفل ۱ روغن جوز بویه ۱ روغن بسباسه ۱ نوزده روغن معده و سینه مالند قصب الزریره خولنجان هر یک سه درم مصطکی
قرنفل هر یک دو درم جوز بویه عدد پوست تیخ نیم اونس انیسون کیمیدرم کوفته و رشته دارائی سرخ پرنموده بمعده هند کشنیز مقشره ورم قصب الزریره
تیخ مثقال پوست نارنج یا دارشیشعان کیمیدرم خمر برانڈی شش اونس آمیخته بعد ساعتی آب گرم پنجاه و چهار اونس اندازند بعد دو روز نه شب یک
نیم اونس دو بار در روز هند مقوی تن فربه اشتهاء **قول سپیدره والیه** سینکونس السبن سبا استین آسپرتیوشوره آسپرتیو انیسون بیرطا سیکو جنیا
سوار شین تنر از عفران تریاق دیاتیرون جب کبه می جب کاچو ند جب نی تریوس او دکو مون جب نی انتی مولیب جب انتی سیو جب تریوس جب بیوما تیکو

جالیا کوفی دیا دوخمر گلاریتا خمرورد کاسبل خمر ایکبیر بال دیا تراکا کاتا کرم دیا عنبر دیار ودانو دیا مارنی قابض روغن نارنج روغن واچینی روغن نارنج روغن جوز بوا
سفوف سنادی لوزتیانا سفوف کونزا آلبو توسفوف دیریستیو سفوف ایستوماتیکو سفوف بندیکتا سفوف بسپی سفیکو سفوف کولفوتا تیو سفوف
ایستوماتیکو دی ماتیانا سفوف کاریفیتوا سه که گلابی دیا رو ماتیکو گلابی کلان شربت خمر شربت کلاراد سی اود و شربت بسیلو شربت قشر نارنج شربت
مورد و شربت تمر هندی شربت رومانس ازید اشربت اسید شربت شاهتره مرکب شربت اوتیلا مایو شربت وزاسیکاس شربت وبورنتیس دی
لوزتیانا طبیخ دیریستیو عرق اونکزیا عرق ایستوماتیکو عرق واچینی بابونو لودی لوزتیانا عرق مصطکی عرق نخی قرص ایمیک قرص فنوردوانت دیاکودی
دیا مانکنا مینا تیس معجون تریخ معجون لاتی تیا معجون ایستوماتیکو معجون انسیانی معجون دریستیو معجون سچی معجون شق معجون انا کارد ینا معجون کونیزادی
ساوودی معجون ایمبریق ورنگ تاره رنگ کوا کولاد دیا قوی مانوگریستی اینهه مفید اند حسب حاجت هندروغن مصطکی روغن مشک وغن ایستوماکال مستین
بر معده مالند تنگ بآب سوده دو ساعت قبل زغذا دهند **دوا** چاوش کافور چاوش تفاح جاوش سمسم سرخ عود حب تمنا کو خمیره عنبر خمیره گاو زبان دارچینی دارا
معتدل روغن مرکب مرکبا هی سیب مرکبا هی به مرکبا هی تریخ مفرح سارساده هیجون مفرح اغلیوب معجون طلا معجون ماوکی معجون جالای انفع اند **دوا** سعد هفت عدد
سائیده بر هفت قطعه نان آب ندیده ضماد کرده در آتش تفته یکی از ان نهاده هندشتی مزبله کهنه تا نقل معده **دیگر** جدوار بگلاب سوده بکیدانگ تفند
شیرین کرده یا تخم سداب دو درم سائیده با گرو یا مشقالی سائیده صبحی دهند **دیگر** تنقبل قبل و بعد غذا بقند خورند **دیگر** شنگدان مرغ خورند
دیگر شب بر معده آویزند **دیگر** نمک سنگ نوشادر برابر دو سه نباده سبوی دیگر همه ان بر دو گذاشته بند کرده بر دیگدان نهند و بر سبوی دوده تا یکساعت
آتش نرم دهند چون سرد شود کشایند انچه در سبوی زیرین باشد شستی مزبله مرغ ریحی غیره ربع درم دهند انچه در سبوی بالا چسپیده مزبله طرفه و غیره کل کنند
سفوف قاقله دارچینی بادیان مصطکی قند برابر سائیده یکدرم و بطبل ربع درم دهند شستی **سفوف** جوز بویه عدد فلفل پنج درم هیل سه درم شاه
یک نیم تا سه دانه دهند شستی با شحم حلل یا روغن **سفوف** آمذا تخواه بخیمه فلفلیه قرفه قاقله کمون قرنفل برابر قند ده چند برابر سائیده یک گف
صبحی دهند شستی مزبله ان **سفوف کهربا** مروارید که بابریشم قدس هر یک سه درم دانگ دو نیم دارچینی بسباسه بادیان مصطکی نیسون زنجبیل
هر یک مثقالی قند نیم مثقال سائیده دو یا سه درم دهند مقوی اعضای رئیسه مفرح حافظ صحت مزبله علل بادیه **حب** عاقرقرحا زنجبیل فلفلین هر یک سه
کبابه تخم ریحان سیاه هر سه یک دو شیطرج یک بآب بیگانه قدر حاجت حب بندند دو حب در برگ تنبول دهند شستی مزبله یا **حب** هر سه بلیله یک یک
سه درم گل سرخ مصطکی هر یک دو درم قاقله عود صندل زرد کبابه هر یک یک درم تهند هفت درم مویز یا نیم انزروت بآب نشسته بجوب بندند شربت
یک تا پنج درم مقوی منتهی معده دماغ زغذا طلا زجب **ترش** زنجبیل ستوه دو طل سائیده دو آب انداخته روزی سه تر دارند صبح آب دو کند بستر
هفت بار پس نمک سنگ سه توله ربع رطل انداز ند دو آب لیمو که دو اصبع بالا آید انداخته دارند تا که خشک شود چند گز نمک کم باشد قدره دو مثقال گیره
انداز ند دو همان قدر آب لیمو انداخته دارند تا که جذب شود اگر نمک کم باشد فقط آب لیمو انداز ند به بستور چهار مرتبه چهار مرتبه چون قریب بخشک رسد
قدر نخود جوب بندند معده را ضعیف **حب قیصر** نا تخواه کمون انیسون بلیله سیاه فلفل هر یک یک مصطکی سه صبر هشت بآب گبر بجوب بندند شربتی
تا دو دانگ مقوی منتهی معده دارد طوبات و اگر بهر روز بعد غذا یکیا خورند اخراج رطوبت لزجه کند و ضعف نیارد **معجون لاوا** مغز تخم ترنج تخم ترنج تخم ترنج مغز

تخم خربزه مغز تخم خیار تخم بادرنگ از هر یک سه درم گل گاو زبان هر یک یک اسپرغ گل بنفشه سپیدلین قسط شیرین عود گل سرخ از هر یک یک اسپرغ بسپرغ سفید هر یک سه درم وارید چهار دانگ مقوم آمیزند شربتی تا دو درم مقوی معده شهتی و برای خفقان شرکت معدی انفع **معجون زنجبیل** بزنجبیل شش درم دارچینی دو درم جوزبویه دو درم قرنفل دو اسکرو پلیو سیاسه اسکرو پلیو قند شانزده اونس بگلاب قوام کرده ادویه آمیزند مقوی هضم قاطع بلغم **مستشفی هاضم** آب لیمو آب اورک آب نبات الصفیر سیاه هر یک ربع رطل آب تو تم نمک سنگ تنکار بریان هر یک پنج درم انگزه دو نیم اسکرو پلیو جوا کهار دو مثقال سائیده یکجا کرده دوازده روز در آفتاب نهند پس بکار برند شربتی دو نیم تا پنج اسکرو پلیو دیگر گلسرخ تا نخواه کمون قاقله قرنفل زرک سونز فلفل دارفلفل ادرک هر یک یک آلو ترهنه ای مچو آب امل بید هر یک چهار شکر سرکه نمک سنگ هر یک سه فلفل سرخ دو سائیده لعوق سازد و وقت خواب یا اکل طعام دو نیم اسکرو پلیو خورد **دیگر** آب لیمو آب اورک هر یک رطل نمک سنگ نمک طعام نمک شور هر یک ربع رطل هر دو را در شیشه کرده دارند شربتی چهار درم **معجون نانخواه** نانخواه تخم گزر تخم خبیث هر یک ده بیخ کرفس پنج مصطکی دو نیم عود دو دماغ قرحا مکنیم زعفران بسفایج هر یک یک عسل سه چند شربتی سه درم مقوی معده و گرده و جگر و باه منفی ریگ کلیه و مثانه کاسر ریاح مطیب دهن شهتی قاتل کرم شکم مفتح سدد منزیله بلغم مدبضمی سهیلان لعاب اگر هر سال یک هفته خورند هرگز از شهوت خواهند برآید **معجون بقراط** انیسون تخم گزر تخم شبت تخم کرفس هر یک ده زرور دو دو مصطکی قرنفل عاقرقرحا عود هر یک یک عسل یا قند سه چند شربتی دو نیم درم مقوی معده و جگر و باه شهتی امسکن مزج معده و دندان محلل ریاح مختلفه قاطع بلغم خام **شربت فودنج** آب نارتش یک آب پودینه نیم قند یک نیم قوام کنند برای ضعف شهوت حار انفع **شربت قشر ترنج** بهست تر بیخ پخته یک نیم رطل گلاب یکنیم قسط پانزده سومی ماند صاف کرده عسل قدر حاجت آمیخته قوام کنند مقوی معده **شربت قشر ترنج مرکب** بهست تنج دو درم بزنجبیل سافج قاقله زنجشک دارفلفل هر یک دو نیم درم قرنفل مصطکی جوزبویه هر یک دو درم عود هفت درم کوفته درکیسه فراخ بسته درشش رطل گلاب جوشانده صاف نموده عسل شش رطل قند دو رطل آمیخته قوام نموده مشک زعفران هر یک مثقال آمیزند شربتی سه تا بزرگ درم مقوی معده هاضم مطیب دهن و جهت پیران و ضعیفان و ضعیف المعده انفع **عرق گوگرد** گوگرد سحوقه در پنبه نهاده در کوزه ای آهنی خرد نهند و کوزه ای بر سه پایه آهنی گذارند و سه پایه در کابی چینی نهند و سه پایه چینی بالای کوزه ای بفاصله دو اصبع آویزند پس در پنبه گوگرد دست آتش دهند یا گوگرد گداخته ریسمان آلوده فتیله ها قدر چهار اصبع ساخته در کوزه ای نهند و آتش دهند از دود او دو ظرف نباشد دود دو در پیاله خوا هاچیده و عرق در کابی خوا هاقتاده یا دو خرقه سفت که یک در عرق باشد گوگرد سحوقه گسترده خرقه را چیده و فتیله محکم سازند و بر فتیله زنشتچیده و از آرد قرصی ساخته در وسط طبق چینی نهند و از هر طرف چسپانند فتیله را در میان قرص ستاده نمایند و طبق را بر چهار پایه چوبی گذارند زیرا چیزی دیگر نهند و بالای طبق سرپوش آویزند و گرد او چیزی دیگر نهند تا هوا بدو نرسد پس فتیله را آتش دهند تا عرق از لبهای سرپوش و ظرف دیگر چکد بعد سرد شدن برآرند مفرح اعضا شدید النفوذ مطف جالی مفتح مقوی باه هاضم شهتی محلل ریاح مسکن عطش مبرد دین و مطوبین اگر قرنفل یا جوزبویه یا دارچینی درین تر کرده خشک نموده دهند برای فالج و تشنج و القوه و وجع معده و امراض بلغمی و سوداوی و آروغ و نفث الدم و جذام مفید بود مالیدنش بر دندان مزیله وجع دندان و کشانات آن و وجع اللسن نگرا باحتیاط گذارند تا بدندان سالم نرسد طلایش تنها یا بروغن و دیگر مزید برص و هیق و جرب سوزنده بواسیر استعمال او در افشره عرق گل قاطع بلغم و در عرق بید مشک مسکن صفرا مقوی معده مسکن وجع کمر و ظهر و آب برای امتلا و وجع شکم نافع شربتی یا نزده تا سی قطره بچهار چند آن آمیخته

در روز دوسه بار دهند اگر خواهند قدری قند آمیزند باید که در ایام سرما و رطوبت هوا در جای سرد و آرند الا هیچ نه برآید **انوشدارولولوئی** طباشیر پرنیم مقرض مصطکی سنبل زعفران گل سرخ مروارید کهربا هریک چهار یاقوت ریوند اسارون سعد عود اذخر صندل سفید پوست ترنج بسد یشب درونج تخم بادرنجبویه هیل زرک بیدانه عنبر ورق طلا ورق نقره هریک دو قند عسل بالمناصفه دو چند همه قوی اعضای رئیسه دماغ بشتی مزاج ضعف معده و بدن و لقمیت **انوشدارولولوئی** کهربا مروارید طباشیر زعفران عود اذخر گل سرخ هریک نه مثقال بسد سه مثقال پشب فلفل هیل سافج سعد هریک شش مثقال مشک چهار مثقال عنبر ورق طلا ورق نقره هریک شانزده مثقال ابریشم مقرض بیست چهار مثقال آماده و نیم رطل عسل قند بالمناصفه هفده چند همه — **انوشدارولولوئی** مروارید کهربا ابریشم مقرض طباشیر زعفران قرنفل عود مصطکی گل سرخ سنبل هریک سه درم یاقوت سرخ بسد پشب دارچینی عنبر مشک ورق طلا ورق نقره ریوند صندل سفید اذخر هریک پنجدرم سعد هیل اسارون زرک بیدانه تخم بادرنجبویه پوست ترنج سافج درونج هریک دودرم آمیزند رطل قند یا عسل رطل **جوارش عود** مصلح معده مشتهی عود پنجدرم پوست ترنج دودرم مصطکی نه مثقالی نبات مقوم گلاب سه رطل **شاه جوارش** مقوی معده مشتق بهی مقطع بلغم تجمیل تورید تمین قرنفل گل سرخ مصطکی سنبل بسباسه جوزبویه بیدانه تخم شاهترج هریک چهاردرم بادیان هیل دارچینی دارفلفل هریک سه درم عود پنجدرم مشک مثقالی زعفران یک نیم مثقال عنبر نیم مثقال عسل کف گرفته سه چند شربتی یک تا دودرم **جوارش ترنج** پوست ترنج سی جوزبویه قرنفل قاقلیتین قرمزه قاقلیتین خولنجان تجمیل هریک یک مشک یک نیم بسبل آمیزند شربتی دودرم مقوی معده مقشع مشتهی مطیب دهن **جوارش جاوید** جوزبویه بسباسه دارچینی قرنفل هیل سعد سنبل آماده با قند عسل مقوم قدر نیم شربتی دودرم مقوی معده هاضم مزید حفظ مصفی لون مطیب دهن مزیل کبود سیاهی **جوارش زنجبیل** زنجبیل بیست درم صمغ عربی هیل هریک پنجدرم بسباسه چهل دودرم زعفران دودرم جوزبویه عدد قند رطل ودرنسخه جای بسباسه نشاسته هشت هاضم حابس اسهال کاسر ریاح غلیظ محلل طوبات مزیل ضعف معده و امعاء و هیضه و امراض بلغمی **فصل هفتم در وخم** و فساد شهوت نیز گویند **قول شارح** شهوت اطمئنه روی الکیفیت را و خم گویند و شهوت رویه غیر ماکوله را چون گل و زغال مچ و سفیداب و سفال و نحو به را فساد شهوت خوانند سبب او اجتماع فضلات رديست و خلل معده پس طبع مشتاق میشود بچیزی که ضداو باشد تا آنرا دفع نماید چون گل و انگشت و غیره چه اینها کیفیت نا شفته ضد غلظ رديست دارند و زنان حوامل را از اول حمل تا ماه سوم اکثری افتد بسبب اجتماع فضول طمثی و سعد چه اگر حیض در وقت حمل بند میگردد برای تغذیه جنین چون جنین ندرین مدت ضعیف میباشد هرآنرا غذا کردن میتواند پس قدری ازان در معده میریزد و چون وی طوبتی سیاله هست طبع خواهش چیزی کند آنرا جذب خشک کند پنداید و بعد سه ماه اکل میگردد بسبب قوت و گرمی جنین که غذا کثیر میکند و جذب مینماید و بعضی ازان بقوای دافعه دفع میگردد و ما بقی میماند تا آخر نضج داده غذای جنین میکند تجمیل می برد و در طول ایام برای تدارک تقلیل غذای حامله و حمل ذکور نسبت بحمل اناث کثرت پدید می آید چه ذکر سبب قوت حرارت جذب غذای کثیر میکند و آنرا بالکل تجمیل میبرد و بسا باشد که بدن ان زاده ناپاک باشد چنین قوی بود و اکل الطبیعة الحامل و ملاقات قاذفات نیفتد پس بدان سبب هیچ آزوی باطل پدید نیاید و غشی وقی رخ ندهد **فائده** وتقیکه جنین در ایام حمل بند شود و اجود آن غذای جنین میگردد و اگر جنین دون آن باشد سوی شی رجوع مینماید برای پیدایش شیر و آنگه روی ست درش باقی ماند وقت ولادت پر از لاق جنین مدد کند پس قدری زین در معده میریزد و مشتاق باشیاق نشفته مینماید **علاج** اگر بلغم در سر معده باشد به تخم ترب تخم شبت نمک عسل

سکنجبین قی کنند در هر ماه یک دو بار و گاه گاه بایارج فیقرا و حب صبر تلخین نمایند و بعد تنقیه پوست بلیله بلوط بلیله سیاه آنله هر یک سه انیسون و دو مویزده عسل چندانکه تمیز یک مثقال و هند قاقلیتین کبابه بسیاسه هر یک یک قند چهار سایده یک مثقال آب نیگرم و هند تخم کرفس بهمان بهسل کوشند باد بهسل خورند مصطکی قبل و بعد غذا خایند تقویت معده بشربت سیب شربت به و معاجین مرغ تخود آب کباب حمام بلا چینی فلفل بسیاسه زیره خورند پسته شور تخود کلغین کشنیز تقل نمایند پوست بالای بلوط پنجدرم صبر عاقرقرحا هر یک شش درم مرمر دودرم مرمرخ اذخر جاوشیر خشت آب چهار رطل نیم نصف ماند صاف کرده در سه روز نوشند کون نانخواه مصطکی برابر بسحق خایند و آب بکنند و بعد غذا نیز بیاج حب مرغ و مراج ماالحم تبوابل را بازیه و نان خشکار خورند پوست بلوط انیسون هر یک سه درم مویزه هفتدرم بلیله کابلی بلیله آمله هر یک پنجدرم خبث الحدید مدبر بسرکه ده درم خرد کرده آب هر یک شش اوقیه نیم نصفی ماند صاف کرده نا شتا و چند روز نوشند و علاج تا نیکنند کز اکل این تنا مفسدتن و منجر بسقاست و اگر آماده شود قیء و معده با شدت عطش تلخی و شوری دهن گواهی دهد بسکنجبین و آب گرم قی کنند و بایارج فیقرا تنقیه نمایند و بشربت سیب شربت صندل تقویت معده سازند و به بالغه با کل اشیای حازه کنند **فائده اگر بسحامله باشد** از قی و اسهال پرهیز نمایند اگر قی بآسانی آید فرمایند تا گاه گاه قی کند و تنقیه معده بگلبنفشین نمایند بعده برای تقویت معده قرص عود میبه بشربت سیب شربت انار و غیره و هند تخم مرغ دارچین برغاله بریان بقدری سیر و خرول باعتدال خورند عظم بیچه کبوتر عظم بیچه مرغ عظم مرغ عظم تیهو بریان آب کدو و نمک و فلفل آمیخته باشند تر کرده یا سم آمود قدیه نمک و انانخواه آلوده خایند و آبش بلع کنند مصطکی انیسون انانخواه زیره قطع کنند و آبش فرو برند مرغ بانفناخ سیب بانار غوره خورند کون انیسون هر یک چهار سعد و نیم نفع بلیله بلیله آمله هر یک پنج قند برابر همه سایده دو درم با آب بارد و هند کبوتر بریان نهار خورند و بعد طعام پسته شور مویز بیدانه طباشیر بادام تر تقل کنند و عوض گل نشاسته بریان خورند کون سرکه جوشانده بسا نیشک کرده سایده و هند چند روز گل قرنفل خوانند یا آب با نجم تر کرده نوشانند **قرص عود** عود قرنفل پوست ترنج هر یک پنج قرنفل مصطکی هر یک سه قاقله نمبل بسباسه هر یک دو زعفران جوزبویه بنجبیل افلفل هر یک یک قند برابر همه قرص سازند شربتی تا دودرم مقوی معده مشتهی هاضم **جوارش سمسم** کنجد مقشر ده درم رزنباد تخم کرفس انانخواه کون هر یک دودرم کند زنجبیل فلفل دارچینی قاقله هر یک سه درم تنکینه زلل بگلاب تو امر کرده ادویه آمیزند مقوی معده شهوتی محسن لون مزایه شهوت روئیه زنان حامله **فصل هشتم در جوع الکلب** مرضیست که شهوتی طعام حفظ شود و هم چندانکه غذا گیرد بمقدار خود و شکم گیرد و اما جوع کم نشود و سیری حاصل نیاید **فائده** اگر سبب او سوء مزاج بارد خیه فرط باشد که بفهم معده افتد و آن را جمع و منقبض کند و قوت دهد و شهوت آرد و از یاد داشتها و بلدان بارده زمان بارده بعین سبب می باشد چه اگر او بارده بر قبض جمع و قوت معده مخصوص اند و این قبیل است که اکثر دوم زموت گرسنه میشوند و طعام خواهند **بدانکه** اگر سوء مزاج بارد مفرط بود یا در جمیع اجزای معده عام باشد ابطال شهوت می آرد و اگر با وجود حدوث سوء مزاج بارد خیه فرط بر فم معده و مزاج سائر اعضا گرم باشد در حق قوت خود بحرارت تحلیل و دو خواست اعضا غذا را علامت ما در آنست که آنا سوء مزاج بارد معده که گفته شد پدید آید و قلت عطش کرت یاز غلبه خشکی گاه آنکه با وجود برودت فم معده سائر اعضا گرم باشند و مشتاق غذا کند بدین صورت تقل کنند میشود **علاج** جوارش جوزبویه فغفوش و هند کموني دوا المسک مرتبانی کبیر انفه مصطکی انیسون انانخواه کمون عام نمایند و راج بادیانی و غیره خورند سبتل قرنفل جوزبویه گل هر یک بر معده خما و کمند خشخاش بنجبیني تخم هند اگر طبع فم

بود مجنون کند و هند اگر مادی باشد قی کنند و سبب یا برج حب قوقایا تنقیه کنند پس تدبیر مذکور نماید و اگر با وجود سوء مزاج مزاج دیگر اعضای تن گرم باشد و یا سبب غذا سوی اعضای دیگر جذب گردد و در معده لبث نماید تدبیرش آنست که هر سه خالود و چرب هند تا زود از معده فرود آید و بهر حفظ طبع تا از حدوث هیضه ایمن ماند طریفل صغیر جوارش زنجبار و مشک جوارش خوزی و هند **فائده** اگر سبب او انصباب سودای کثیر بر فم معده باشد قلت عطش ترشی آروغ بسیار از کثیر غیر مضر ظهور ابرانع و دقت وقت خلود فم معده و رفع سوزش بعد اکل غذا **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون و مالا اصول کنند و اگر مانع نباشد باسلیق یا اسلیم چرب از نند اضمده مسخنه بر طحال گذارند مجرئه ناری بر سپرز نهند و بر سپرز دراغ و هند تقویت معده باطریفل نمایند و بجوبه خنت پرسیاوشان پخ بگلاب بر معده ضماد کنند رق مرغ فربه و بزغاله و بره و اطعمه چرب سفت بیش بدارچینی خولنجان عود خوند **فائده** اگر سبب او سوء مزاج گرم باشد که در معده و جمیع اعضای تن افت چه اگر تنها در فم معده بود وی آن زودی غذا ضعیف گشتی و این بر وگونه است یکی آنکه سوء مزاج قوت ماسکه همه اعضا را ضعیف کند و سام کهنا پدید پس غذا که با دام رسد زود تحلیل پذیرد و حاجت تبخیه باقی ماند دوم آنکه سوء مزاج بر ادام غالب شود و مدام آن رطوبت را که اعضا از ان غذا می یابد خرج میکند بدانسبب قوت جاذبه ادام را مقتضی بر جذب باشد و مص بفم معده منتهی گردد و این علت پدید آید و انچه بسبب کثرت استفراغ و انچه بسبب تخلخل تن و انکه بسبب کثرت تحلیل عارض شود هم ازین قسم باشد **اندباه** اگر سبب او تخلخل بدن باکثرت استفراغ باشد لیکن از سوء مزاج گرم از ادام معا بود اهمل باشد خلاف انکه حرارت باطنی یا خارجی بالاین یار باشد که درین صورت اصعب بود بجهت جمع سببین تقدم هر باب حارته تخلخله سلامتی هضم قلت برازر مقدار ماکوا یه غلبه عطش مخصوص که در تن حرارت باشد و کاهیدن بدن و زرد بودن با وجود کثرت اکل خاصه اگر سوء مزاج تنها سبب باشد یا مع دیگر اسباب تخلخل دیبا باشد که طبع قبض ماند و از کثرت فضله و طول لبث وی در معده ثقل محسوس شود و اسباب که تخلخل آرد حرارت بملاست و بیداری و جماع مفرط و غضب و جوع مفرط و استعمام متواتر و حرکات عنیفه **علاج** اگر تخلخل تن مع احتراق بود و هن تلخ باشد از حرکت و ریاضت باز دارند و برای اطفای حرارت اندراد مسام تخت سیب تبش شربت غوره نبات نار شربت لیموب به و هند جمعه سماقیه قابض یا صفرت بیض تیهم بخت وغیره با آب سماق وغوره فرو برند و در موضع سر دارند در آب سرد نشانند و غرغره سرد موگرفته با آب بر کف سال کرده بر همه تن مالند و اندکی شیر اندک اندک چون مصوص که انجم بر به سازند بقدر یک انگشت گلاب سرخ صندل بر معده ضماد کنند و غرغره مصطکی بر معده بالتدلطریفل و هند و اگر بقیه حرارت باشد اندیه طبی للنفوذ چون بطون گاو هر سه کله با بیخ فالود جات و هند و باقی تدبیر مسدده باطنه و خارجه که در مع الحرارت گفته شد سب حاجت برگزینند **تنبیه** گوید بر ین قسم طبع خود بخود کمتر باید بغیر سهل آثار صحت چرا که بر استعفای اعضا گواهی دهد و آروغ بسیار نیز از ان نیکست که دلیل لبث غذا در معده دارد **بدانکه** وضع آن روی طعام که کثیر تا قوت حیات متطاول را نیز از ین قبیل است از اطعمه شور و تیز پرنه لازم **فائده** اگر سبب او تنفس باشد کاز دماغ بفم معده ریزد و در اسخا از حرارت ضعیفه معده ترش گردد و بسبب ترشی لذع فم معده نماید و این مرض را در تقدم زلة ترشی حیشا قلت عطش هر انکه الا قدار رطوبت دارا بود و چه خود دیبا باشد که بقی فی گردد و نیز سهل لطعام غالب گردد **علاج** اول منع نزله کنند تا مدد سبب گسسته گردد و بعد با یارج فیقرا حب صبر تنقیه کرده کنند مرغ فربه مرق حب محمد اطبخ کباب با چینی کمون فلفل خورند کمونی و هند خمر صرف آن شند اگر طبع نرم بود مجون خوزی و هند **فائده** اگر سبب کرمه معده و امعا باشد که هر چند در کرمان جذب نماید و معده خالی ماند و اعضا طالب آن بود

وشموت موجود آنار و علاج از فصل حیات بینند **جوارش خودنی** و **معجون خودنی** حب الآس بست پنج دانه موزیده خرنوب بطی گلنار کرنا نارنج کندر
ناخواه هر یک پنج بعسل آمیزند شربتی سه درم برای ملاست معده نافع **قول رازی** وقتیکه در معده کیموس حامض متعفن شود جذب غذای کثیر نمیتماید
چه اگر آن لذع در معده میکند و بدان سبب دردی و تکاثف و انقباض پدیدی آید و آن جوهر معده را سخت و جمع میسازد پس شی کثیر جذب میکند —
قول جالینوس شخصی چون گرسنه میشد بصرع می افتاد و دانستم که بسبب کثرت حس معده است فرمودم که بتوقف دو دو ساعت در روز خبز خمیری
تنها خورد و خمر شدید عتیق نوشد و هر سال شربتی از ایارج فیقرا گیرد خلاص یافت لیکن وقتیکه تشکم او خالی میشد در معده شبیه بر عدی یافت و تا بیست سال
بدین حال زیست **قول** الاژرور بسیر شخصی را پیه گاو یا روغن باوام داده و غذای دیگر ندادم و در پنج روز صحت یافت و گفته تریاق کبیر قدر بندقه بخمر
ممزوج با آب دهند که برای شهوت کلبی و لقوی و مغشی انفع است عنبر شش گندم بر بیضه نیم بخت دادن بیدیل **فصل نهم در جوع البقر** لیموس نیز
گوید که بیست که تمام اعضا محتاج بغذا باشند اما معده از غذا متنفر بود و از تنفر او اشتها پدید نیاید پس مرض مذکور نه جوعست مگر باطلاق جوع بجوانش
اعضا است برای غذا و بسوء مزاج بارد و مفرط کردد جمیع اجزای فم معده افتد پس قوت حس و قوت جذب آنرا باطل سازد پس لبلاب یک لقمه هم نتواند از کار بلع
بغیر معاونت جاذبه طبعی معده بصورت نه بندد و او را خود باطل شده و از انکه قوت حس نیز باطل میگردد و از تماس طعام عوق و لذع سوء فم معده منتشر شود
تا اشتها پدید آید پس آنکه بدو مفرط گشت جوع الکلب می آرد و وقتیکه مفرط گردد جوع البقر پدید شود و اکثر کسی افتد که در مالیخولیا فکر کنند و سرمازده گردند
خصوص که قبل ازین گرسنگی کشیده باشد تقلیل غذا و رنده باشد ضعف و سقوط قوت بزایل تن بطلان اشتها و در آخر فم معده نسبت ببدن دلیس حرکتها
بسبب غایه برد و مقهوریت حرارت غریزی و مغشی نیز لازم اینست بسبب تحلیل روح و فقدان غذا و مادیت زائد و مشارکت معده **علاج** وقت مغشی آب سرد
بر روی و سینه و عطایات عود و عنبه گلاب مصدل بوی باید اطراف بندند و نشنوند و ناصیه و بناگوش کنند سرکه با کل عود گل سرخ سنبل مصطکی بخور بالگلاب
بر معده ضماد کنند چون باقوت آید با لعق یا تنقیه بخور گلاب عرق گاوزبان عرق بابونج آب سیب تازه کرده خورانند تخم آب بیخ مرغ بعود و حبق و فل کهن
بید مشک ساخته و بندند اطعمه طیبه خورند و تبدیل کنند بتریاق سنجر بیاجوارش بزور نمایند اشیای گرم بر معده ضماد سازند اگر سبب باطل نرج باشد
که بر فم معده حاوی شود پس طبیعه دفع وی کوشد و چونکه بالفعل مذکور به جرم معده ملتصق باشد از لذع سوداوی امتصاص عوق مستنبر شود پس جوع ظاهر گردد
یا آنکه خلط قیئی بالفعل در فم معده نافذ شود و در لیف او نشسته گردد و بدان سبب جاذبه ضعیف گردد و او را تا باطل و آثار اینها بعلاج همانست
که در سوء مزاج معده ذکر یافت و مغشی و قوع لازمه هر دو است و ظهور غشی در اصناف این مرض و اجب **علاج** وقت غشی تدابیر مذکور بکار برند و وقت افاقت
تنقیه معده بچیزی که مناسب باده مسبب باشد نمایند و تقویت کوشند و بلغمی انگبین و در تنقیه ملاحظه قوت نمایند اگر قوت ساعد باشد تنقیه بسوتوف دهند
الا ایارج اشکال افتد چه اندیشه که معده تنقیه طلبست و ضعف قوت و مغشی مانع تنقیه **فصل دهم در جوع المغشی** سبب او ضعف فم معده است مع وقوع
تحلیل کثیره که از حرارت که در آن مدرجمیع آن افتد پس معده از امتصاص عوق باز ماند و دل بسبب مشارکت از اذیت وی متاذی گردد و مغشی افتد شدت
عطش پس طبع سقوط قوت و دیگر آثار سوء مزاج گرم در معده عدم صبر بر جوع و چون در غذا دهند بر شود مغشی افتد **علاج** وقت مغشی آنچه جوع البقر گذشت
بکار برند و بعد افاقت خبز آب نا مبوش آب سیب تر کرده مکنجبین شربت نرگس شربت سیب شربت تمرهندی شربت لیمو شربت نارنج آب سیب آب به

بیخ سرد کرده دهند بیخ مرق پاچه میش که بسیار لزج باشد تا سه روز نخورند همین که دغدغه جوع پدید آید چیزی خورند تا خیر نکنند و زود تر بعلاج کوشند

فصل یازدهم در عطش مفرط اگر بسبب اجتماع بلغم شور یا بلغم حصی یا سودای محترق در معده باشد و این عطش کاذب گویند چه از کاذب صادق آنست که طبیع طلب آب از احتیاج بدن و اعضا بطوبت نماید و درین طبیع طلب آب بر اسی آن مینماید تا بمعاونت رطوبت باده غلیظ از ابخره

لهذا کاذب گویند هر چند آب سرد نوشد عطش ساکن نشود و حسب باده طعم دهن ترش یا شور باشد و غثی و کرب رنج دهد و باشد که در قی بلغم آید و چون مریض مغمور از شرب آب باز دارد یا بچاید عطش ساکن شود **علاج** سکنجبین با آب گرم نوشند و قی کنند و بحب صبر جالینوس تنقیه نمایند آب یا بیان آب گرم نوشند تا قوام عسل خورند مزمع بریان نخود آب زیر باج بشکور و روغن بادام سازند و از اغذیه غلیظه و فواکه پرهیزند اگر سبب او حرارت یا یبوست یا حرارت با یبوست باشد که در معده افتد چنانچه در حمی بلیه می آید یا آنکه حرارت در سینه و ریه یا در دل پدید آید و بدان سبب عطش غلبه کند علامت و علاج سوء مزاج معده و سینه و ریه و دل گفته شد سبب از انجا برگزینند و اگر سبب باده رقیقه باشد یا سوء مزاج گرم گردد باشد آثار و علاج این در انجا گفته شود تدبیر آن کنند اگر سبب شرب خمر کهنه یا شرب آب شور یا اکل اغذیه گرم بالفعل باشد **علاج** بالفعل لعاب اسپغول لعاب بهدانه مالالقرع مالالخیار آب ترنجبین شربت خرفه شربت سیب بیخوش شربت آلوب غوره رب انگور آمیخته بریرف سرد کرده دهند دوغ نوشند اغذیه باروده خورند و اگر بیند کز دخون حرارت شدید افتاده و ازینها اطفا نیابد فصد کنند خاصة

کهسن و فصل و عادت موافق باشد اگر سبب مفرط اسهال از مسهل باشد **علاج** شربت لیمو شربت انار لعاب اسپغول دهند حصرم پز سویق کماج آب انار خورند در حمام معتدل که گرم نباشد بندچون در جلد نرمی معلوم شود روغن بنفشه بادام تدهین کنند و هر چند بخفیف بحمل باشد چه در غذا و شرب و چه در امور بدنیه ازان پرهیزند اگر سبب او اکل فرفیون باشد یا آنکه تخم افعی خورده و در تاثی باوجود کثرت عطش بول بند دیگر دو یک نخطه از شربت آب باز ماندن نتواند و هر چند که آب نوشد تشکی نفع کند و این اکثر مهلک بود **علاج** شیر گاو روغن گاو روغن بنفشه مالالشعیر آب خیار آب کدو آب ترنجبین طبیخ جو

بود نوشانند تخم خوارنند و برای تقویت دل دوغ بکابت سم مفرح باروده دهند اگر سبب اکل ماهی تازه و هر سیه و کل یا پیچه و غیره اغذیه غلیظه باشد **علاج** تقطیع و تلطیف کوشند بدانچه در عطش کاذب در ابتدای همین فصل گفته شد شربت سکنجبین آب گرم انفع تدابیر است و این قسم از شرب آب باروبدقات از خود و تغییر دیگر تر اکل سیگردد اگر سبب اکل برف و یخ پدید آید چرا که برف اگرچه بالفعل سرد است اما بالقوه گرمست زیرا که مرکبست از اجزاء دخانیه پس چون اردبان

گردد سبب تخمین بدن بروعارضی می اکل میگردد و تخمین بمعاودت مینماید و عطش می آرد **علاج** شربت لیمو سکنجبین دهند اگر گرم جرعه جرعه نوشند سکنجبین پرورده مرمای هیله مرمای آمله شربت تاج خورند اگر سبب سوء مزاج حار یابس باشد انده و یبوست آب دهن و حلق و مری **علاج** شربت لیمو سکنجبین شیره خرفه آب تمرهندی آب انار آب کوه هند آب سیر و نوشند اگر بیس غالب بود مالالشعیر آب ترنجبین آب کدو آب خیار دهند شربت تاج بلعاب اسپغول یا شربت

شربت بنفشه بلعاب بهدانه و آب انار شیرین دهند قرص کافور مفید آب برگ خرفه آب غوره مالالشعیر آمیخته دهند و کرده بر سینه نهند چون گرم شود تبدیل نمایند

بروغن بادام غرغره کنند خرقه بصندل گلاب روغن بادام کرده بر سینه نهند از منغر تخم خیار صمغ عربی کتیرا با رب سیب بسته یا فصه یاقوت در دهن دارند پنجه مرغ

قرع اسفناج کشک شیر سمک صغار گوسفند بزغاله آب تمرهندی آلوزرک سماق خورانند خواب بسیار کنند که مرطب عمق بدنست اگر دیر تر داده باشد بالطبع

نرم خارج آن نماید اگر تسبب اعصاب صفراء معده باشد لذع اندوده قی تلخ خفقان تلخی دهن **علاج** قی کنند شربت لیمو شربت بنفشه خرفه دهند اغذیه باروغن

اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد کرب لهیب تواتر نبض و نفس کثرت عطش و تسکین آن از هوای سرد و بیشتر از شرب آب **علاج** در مواضع خوش هوا ساکن کنند خرفه بصندل گل سرخ کافور گلاب آلوده بر معده مهند بنفشه نیلوفر بوینده آب تر تر آب خیار شربت صندل شربت سیب و دار السک بارد خمر بیض ممزوج آب بارد و مهند اگر بسیار بود قرص کافور آب تفاح ماست گاو و مهند اگر بسبب حرارت آفتاب و آتش و باد گرم و صوم طویل باشد **علاج** اطراف و آب بارد مهند روغن گل گلاب بر سر مالند تمر مهندی قدری در دهن دارند **قول لاز ورد** یر اگر عطش مفرط بود در حمام روند و بطبیخ بیخ شاتره برگ خطمی غسل کنند بعده مغز ساق نیلوفر بپزند پشت مالند مغز تخم خیار مغز تخم قثا تخم کاهو تخم خبیث اصل سوس بارد بلعاب بهدانه یا بلعاب اسپغول حب البسد در دهن دارند نان سوخته در آب تر کرده آب صاف گرفته یا بیخ نانخواه قطعه کرده در آب تر نموده یا بطبیخ اصل سوس نوشند سفوف کونه اسیدی اولنس آب چهار طل روغن تر کرده صاف نموده نوشند **قول ابن سرافیون** قوی آنکه افعی در روغن بپزند نوشند عطش غلبه کرده و دشنه آب سیر نمیشنند آخر مرض شخصی حمی محرقه داشت و از شرب آب بارد سیر نمیشد آخر هلاک گردید **قول رازی** چون عطش طول کشد بدن خشک شود و زبان بلکه بیوت استخوان و گفته اطبای جاهل چون در حلق بول سفیدی مینند آشامی گرم میدهند پس زرد بدق میکشند **دوا** تخم بهدانه در آب جوشانده قدری شکر آمیخته یا اسپغول و مرهم اصل سوس سحوقه بیخ درم لعاب برآورده یا برگ نیب کوفته بخاک آمیخته غلوله کرده و آتش تفته در آب سرد ساخته یا صندل سفید زیره سفید گشنیز انار دانه یک درم آب نیم طل بزند نصفی بماند صاف کرده قدری نبات آمیخته یا تخم مویز درم آب سائیده بخیسانده کل گلاب آمیخته یا جزایر الدیک آب تر کرده با برگ بید تازه در آب انداخته نوشند **دیگر** زبان را خشک کرده سائیده نوشند **دیگر** طبیخ آمله نوشند **دیگر** انیسون با تخم خربزه نوشند **دیگر** پنیه تمام با جزایر الدیک در دهن دارند **دیگر** با جزایر الدیک آب انار دهند **دیگر** حضض نیدرم نوشند **دیگر** خرچ با لینوس سفید **دوا المسک بارد** گل سرخ طباشیر تخم کشنیز ابریشم قرص گل گاو زبان مروارید کهربا زرک بیدانه بسته تخم خرفه صندل سفید ابریشم مقرض هر یک سه دانگ چینی مشک هر یک یک آمله مقشر هفت عدد ان نیم قند و چند همه شربتی تا دو درم **دوا المسک بارد کافوری** نسخه دو بعینه منسخه دوا المسک حاشی نیست مگر دیباسی صندل طباشیر و دیباسی عنبه کافور و جای شربت سیب شربت نیلوفر **قرص مطفی حرارت** مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک چهار تخم کاهو سی عدد مغز تخم خرفه مقشر هر یک یک سوس نیم آب برگ خرفه لعاب اسپغول قرص بندند قدر باقلا مسکن عطش در دهن دارند یا مکند **فصل دوازدهم در علاج عطش سبب دیگر** بطلان اعطش سبب دیگر بطلان هضم طعام است **علاج** استفراغ بقی و اسهال بقدر اخلاط علت عطش و مخصوص بدین سبب کثرت نزول فضول باشد **فصل سیزدهم در مرض معده** مرض معده بر سه گونه است **گونه اول** سوء هضم **گونه دوم** ضعف هضم **گونه سوم** فساد هضم اگر فساد هضم بسبب خلط بلغمی باشد بیشتر در معده ساکن شود و بسبب دیگر اخلاط خالی نباشد **فایده** در موسی صفراوی مع معده آماس حرارت تب لازم عطش شدید کرب قی مقسوط اشتهای خوش

یا زردی زبان بر دو طرف تلخی دهن صفرا و پس حسب ماده آشار بود و دلالت کنند بران مثل ثقل و به وحرت بخوض و افراط عطش و حرقت بصفرا و بصفرا و کذا و گیر اعراض و درم و سوی اغلبی گویند **علاج** اول و سوی بود یا صفراوی یا بلغمی زنند مگر در صفراوی خون اندک گیرند اگر مانع بود و باین کتفین مجبه بهند اگر درم مخلف بود بالای معده و اگر بقدم باشد بر کلیتین حجامت کنند و بعد اخراج خون قرص طباشیر شربت بنفشه شربت نیلوفر آب آبارین آب غوره آب کاسنی شربه کاسنی آب عنب الثعلب گلاب و هند و اگر طبع قبض بود عنب الثعلب و نیدرم کاسنی مثقالی گل سرخ کلنیم مثقال تمر هندی و منقا جوشانده منفلوس نه درم شیر خشت پازده درم آمیخته دهند اگر قدری طباشیر تبرنج فلوس آب کاسنی دهند و حقنه نرم نماید و از غذا به برباد الشعیر اقتصار ورزند الاقدری قطف قرع عناب مقشر بوغن بادام خورند و اگر قوت ضعیف بود صفرت بیفزایند خشت پخته آجل با یارب انار یا رب جاص آمیخته نوشند و اگر سهل قوی و قی پر میدل لازم تا موجب زیاده درم نگردد یا تقتیه بچار شربت کنند گلقند گلاب عرق کاسنی عرق بادیان عرق گاوزبان هند اگر عطش اشتد باشد آب ترنج آب آلو آب تمر هندی آب برباریان دهند اگر طبع نرم بود شربت لیمو دهند مصطکی عود هر یک درم انیسون درم سائیده بگلقند و گلاب بر چهار روز خورند و چون هفته گذرد و حرارت باقی باشد قرص گل آب عنب الثعلب آب کرفس آب کاسنی آب بادیان هندباش اسلاب خورند مکتبین نوشند خصوص وقتیکه رسوب بول ظاهر شود و در ابتدا دویه راد عه ذوی عطر قابضه چون صندل ها بیشا آب بستان بروضع درم ضماد کنند تسلا اگر درم بقدم بود بر معده و اگر مخلف باشد بر گرده گاه گذارند و بعد سوم آرد جو خطمی زرورد بگلاب آب کاسنی ضماد نماید و در آنتهار وقتیکه رو باخطاط آرد اشیای مرخی محلل چون خطمی حلبه کتان بابونه زرورد سنبل سوآرد جو ضماد کنند یا در ابتدا پوست کدو بنفشه آرد و چوب الثعلب آب بارتنگ ضماد کنند و بعد سوم گل سرخ اکلیل بابونه سنبل صندل بگلاب ضماد کنند و بعد انتهاء بابونه اکلیل سنبل بیخ خطمی فوفل صندل سرخ زعفران افزایند و اگر تحلیل نیابد در پنجم نهند آثار او آنست که وجع و ضربان و حمی افزاید درین وقت اندک و سهل پر هیز نند تا دور نضج توقف نیفتد و ضماد منضجه نهند حلبه تخم مرو بادام تلخ بروغن خروع ضماد کنند یا حرشقوق و حلبه با بزوره تخم مرو میت سائیده بشیر تازه پزانده قدری وغن کنجد یا روغن گل آمیخته نیکو ضماد کنند و تنکیه زنبق تمام باید آثار او سکون وجع و حمی است پس بتدبیر انفجار و تنقیه و اندمال پردازند چنانچه در دمبلها گفته آید **قول یهودی** ازقی و سهل پر هیزند که ضرر دارد اگر ضرورت افتد سهال بصبر بکنجبین میدهند اما حی هرگز نه دهند و اندازند **قول اهرن** انفع شیاف برای سهال در درم گرم معده آب هندبا و لب خیار شنبر و اندکی فهنیز تر است و اگر ضرورت شود و یک دانق صبر با یکدرم سهلیه دهند گفته درین هر دو ترتیب جنوبت می آید مثل حمی بلغمیه فوق آنست که حمی بلغمی مانفض بود و با این نانفض نبود دیگر بود **قول جالینوس** شیخ صبر مصطکی که هر یک هشت وغن گل هفت و نیم زبد یکنیم گداخته او و یا آمیخته ضماد کنند که کل اولام معده را نافع است لیکن در صیف دهن رود و در شتاء دهن سنبل کنند اگر معده ضعیف بود آب غوره با یک مثقال فهنیز تر درضماد افزایند **قول الازرور** بیر نقتان بصفرت بیض سائیده قدری عفران افزوده ضماد کنند یا نان از تنور برآورده دو پاره کرده سرکه پاشیده بر معده بندند آب بلوط دران آب نیلوفر گرم کرده خرقه آلوده بر معده نهند لحاب بهدانه نوشند و گفته اگر تحلیل نرود و حاجت بنضج افتد قتیه مغسول آب مرزنجوش هر روز دو سه قعه دهند که در نضج نظیر ندارد و گوهی نضج حاصل هر یک دو دانق گل کاسنی گل خطمی گل خبازی هر یک کفی تخم کاهو خشخاش هر یک سه درم گل بنفشه نیلوفر هر یک دو درم آب بکنیم رطل پزانده قدری سرکه گلابی افزود معده را بروغن بنفشه یا بروغن گل چرب کرده ضماد کنند **قول رازی** فصد کنند تا که ممکن باشد تبرید نمایند و اگر بانعی بود تدبیر نضج کنند پس برای

نضج آب حلبه آب خسک وغن بادام روغن خروع نوشانند در معده خواهند آب فاتر حمام کنند انجیر یا بونه فهنستین ضماد نمایند صبر آب کاسنی و هندوبیه
تب نرم لازم کثرت لعاب لبن ورم سقوط اشتها انتفاخ معده بغیر صلابت سفیدی زبان تشنج وجه صاحبیت لون بسبب اجتماع رطوبت در معده است بوقوع قیء
درهنم وترک ریاضت **علاج** روغن بادام دو درم یک پیاله عرق بادیان گلاب آب کرفس هندبا مالاصول نوشند تریاق اربعه یا مثروطیطوس
بگلاب خورند تقلیل غذا نمایند بخنواب باندکی تفعل دارچینی کرده یا قناعت کنند اگر تب نباشد مرق مرغ کبود سلق کرنب پخته پاشند هندوعسل
آب برعرق بادیان مارالاصل اقتصار کنند روغن گل سرکه آمیخته یا روغن بنفشه کی روغن سنبل بر معده مالند یا چوب بانگور سعد اذخر سنبل سر کرنگبین
ضماد کنند مقل مصطکی گیتر اکند فهنستین هر یک دو وکیل هفت حلبه پنج خطمی بابونه تخم بنفشه کتان هر یک پنج بنفشه مرعز بلادن هر یک شش صبر چهار
زعفران سه پیه مرغ مغز سماق گاه هر یک نوزده شمع موم وزعفران بگلاب حل کرده پیه موم بروغن گل گداخته او دیه ساییده آمیخته بر معده ضماد کنند
اگر تکمیل نشود مغز فلوس بطبیخ زوفا آمیخته بلعق صبر بآب صنعتیه نمایند دارچینی پرهیز روغن خروع روغن سداب وغن جوز بر معده
مالند روغن قرنفل پنج قطره بنجر هندزیره یاشند وطلا کنند اذخر نوشند ضماد سازند مصطکی خورند زرسودا وی صلابت و رخوت نفس از کار فاسد
تغیر لون بیوست تن تب نرم اکثر انتقالی باشد یعنی بعد ورم گرم شود و گاهی ابتدا افتد **علاج** اگر در مزاج گرمی بود بادیان تخم کرفس افتیمون هر یک مثقالی
جوشانده تند آمیخته دهند چند روز اگر قبض بود مغز فلوس هفت مثقال روغن بادام یک مثقال افزایند و اگر حرارت نبود روغن خروع مارالاصول دهند
وبعد نضج تمام تربته با یارجات کبار کنند شیر شتر نفع حلیه سنبل معده کتان بابونه لب قرطم مقل فهنستین عفران آب کرنب پیه کیان مغز سماق گاو زرت
شمع آمیخته ضماد کنند بنفشه بخمیر هر یک سه درم حلبه هفت درم لعاب کتان ضماد کنند و گاهی او دیه لینه محلل چون مرهم
مغز سماق گاو معده مالند پیه بنج بابونه اکلیل افرنیند بنفشه بابونه آرد جوز خطمی هر یک ده گل سرخ پنج سنبل مصطکی هر یک سه سعد اذخر قصب الذریره ماهریک دو حلبه
بیست لعاب کتان ضماد کنند اول بروغن سنبل چرب کرده چهار ساعت قبل از طعام بعد هضم نخندند مقل تخم کرنب هر یک چهار اشق سنبل معده هر یک یک
مصطکی دو روغن نارد بن یا روغن گل پانزده صمغ بگلاب حل کرده مور بروغن گداخته او دیه آمیخته گذارند و باید که قبل چهار ساعت از غذا و بعد چهار ساعت
از طعام ضماد کنند وعوض آب جلاب یا مارالاصل نوشند و اگر ورم نرمتر شود قرص سنبل بشکت و دهند تریاق اربعه خورند زعفران مصطکی موم اکلیل سنبل
مقل روغن گل یا روغن کنجد ضماد کنند و گفته اند که در ورم صلب اگر سه وزن روغن بیدانجیر سه مثقال بطبیخ نیار شنبر یا مارالاصول هند نفع عجیب بیند
قرص سنبل نقاح اذخر سلیخه گل سرخ ریوند قصب الذریره سنبل هر یک سه عفران قسط مر انیسون فلفل هر یک یک مصطکی مقل هر یک دو اشق نیم
قرص سازند شربتی مثقالی برای رم معده و کبد نافع **روغن سنبل** سنبل پنجدرم مصطکی قسط اذخر قصب الذریره سعد هر یک مثقالی روغن بان
رطل یکجا کرده در آفتاب نهند بعد هفته صاف کرده او دیه دیگر چون مسطور انداخته بدستور سابق بکار برند **فصل چهارم در علل معده**
و بیان آن را گوید که در باطن عضو مدنی تحلل شود و در اثنای ماده ورم گرد آید و نضج یابد و مدد گردد و از ورم گرم اگر افتد و این اخراج انیزگویند منزل تن
حمی عطش صلابت معده قی اسهال قلت بول و قتیکه با این حال مع معده بر اطراف پدید آید بدبود **علاج** اگر ضماد بود تخم مرو حلبه خسک برابر شیر
پخته روغن گل یا روغن کنجد آمیخته ضماد کنند چون نضج تمام شود و اگر از خود نشگافد فبها الاشیء تازه اگر مرهم نوشانند مویز انجیر خورند قدری خرزل کوفته و هندبا پست

بر و بیله نهند و با آهستگی فرو کنند یا نان گرم بر معده بندند و فرمایند که بر بستر گرم بر تپکم خوابد تا در انفجار باری دهد و آثار انفجار آنست که تشعریه و نافخه پیدا شود افتد و درم فرو نشیند و درق و اسهال مده خون برآید و با کل اشیای ترش متنوع افزاید و مابین تقیین باز نیاید و نرم معده دهد و باشد پس بعد تنقیه شدن مالاسکه یا مالعسل نگریم دهند و اگر حاجت آید صبر با آب کاسنی و مایج فیقرا دهند تا بریم تامه پاک گردد و در نوبت بر مالاشقیر آب بسوس صفرت بیفزایند تا قناعت نماید و در آخر مرق مرغ بشبت حلیه نخته دهند و تقتیکه از بریم پاک گردد و کند و در مالاخرین کهربا کل رشتی گل سرخ بر او پیش سایه انک اندک دهند با تنبیع دو درم روغن گل سه درم آمیخته لعق کنند **قول لازر و بیر** جون منفجر شود برای تصفیه بکنجبین عسلی و روغن کدو یا مالاشقیر گلقند دهند و طبیخ بلوط نرم دارند و بعد تصفیه گل مختوم گل رشتی بسنده مسول گلاب هر یک درم و مالاخرین صمغ عربی کتیرا هر یک نیم درم نشاسته سفید نشاسته سیاه کند از زوت هر یک اسکه و بلوگلقند نیم اونس آمیخته هر روز یکدرم دهند کلقند بدستور **قول میمونی** و تقتیکه پاک شود محیض بلغم شربت به شربت انار و غیره دهند و فلونیا و قرص کهربا و ترب میوهای قابضه نافع **قول ابن سرین** و تقتیکه در معده متقیح شود و مواد رقیق خوانند کتر ست که نجات یابد آثار آن دوام متن و دهن و وجع در معده هست پس اگر وجع پس نتقیا باشد در مرسی بود و اگر با کل اشیای حامض و رایحه تنازی شود و دفع در یابد در نرم معده باشد و گفته علاج او نیست که ایارج فیقرا و اندک اندک خورند مالعسل مقیح نوشند صبر مالاسکه یا مالعسل دهند **قول رازی** مستغنی نیست کسی را و جاع معده نگه دارد طبیب عالم که مشاهده کند حال هر دو را و علاج نماید **فصل یازدهم در قرحه و شق معده**

با کل اشیای ترش متنوع وجع افزاید و درق اسهال یقیم برآید بیست هن کثرت آن وجع ترش غشی پس اگر نرم معده باشد زیر مغاک سینه وجع باشد و گاه بود اطراف غشی پدید آید و پوست قرحه درق برآید و نفس تنگی کند و اگر قرحه معده باشد وجع بعد استقرار غذا در معده افزاید و در حالاسی ناف بود اما از وجع نرم معده کمتر باشد و پوست قرحه در باز آید اگر آدم در نرم و قرحه باشد آنا به و دو پیدا بود فرق در وجع قرحه معده و قرحه امعا از موضع وجع ظاهر است که وجع معده بالای ناف بود و امعا زیر ناف بود و پوست قرحه امعا گاه به باز آید یا یک باشد فرق از قرحه مری و قرحه نرم معده آنست که در قرح مری وجع مابین تقیین باشد **علاج** اگر بتوز تنقرح نگشته فصد کنند بعد از آنچه در اوایم مذکور شد برای منع انصباب باده بکار برند و بهر ایکار در وجع گاو سیاه بقدری طباشیر و گل سرخ و تخم خاص نوشیدن سفید ست و اگر بتوز تقیح شده و قرحه تازه باشد یا کهنه اگر مانع نبود و غلبه خون باشد فصد کنند و برای تنقیه جلاب یا مالعسل و هندبا و بعد تصفیه دو دیه مدله چون قرص کهربا بوب قابضه آمیخته و هنگام استعمال مدلات از تنقیه غافل نباشند بنا گاهی گاهی ملین نیز دهند پس برای تلیین مغز فلوس شیره گاسنی بهترین اشیاست و تا که قرصها بسیار کهنه نباشد تنقیه با یارج توان کرد و چرا که تنقیات قویه مزید قرحه اند و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابضه و ترب میوهای قابضه و پست شیر مفید و هر چه در قرحه و بتوز مری گفته شد دیه اینست **فصل شانزدهم در نفخه** یعنی دم شدن شکم معده سبب دیا سوء مزاج بارد معده ست یا اکل غذا کثیر یا اکل غذای کثیر الرطوبت یا اکل اغذیه نفاخه و غیره یا آنکه ماده بلغمی یا سوداوی یا صفراوی محیه در معده گرد آید و باعث نفخ شود **علاجه** آثار و تدبیر این از سوء مزاج معده و ضعف هضم حسب سبب برگزینند هیل و گلاب جوشانده نوشانند **فصل هفدهم در حبشا و تمطی و تثاوب و ریاح معده** حبشا آنست که آوازی وقت برآمدن باد معده از دهن بوجود گیرد و طبیعی و نا طبیعی باشد طبیعی آنست که باعتدال باشد و باقلیل که در معده گرد آمده باشد دروی برآید و بدانسبب تمدد معده زوال گیرد و هضم نیک افتد و ازین جمله ست آنچه

شراب آب باستماس و اکل مشکوک اکل طعام تعمیل روی میدهد چه که درین صورت هوا همراه آب طعام بسهل تبدرق و جذب فرو میشود و حلق و فم معده جمع میگردد و پس طبع آن را از طرق دهن که اقرب است دفع مینماید و به تبع وی باد های معده نیز مندفع میگردد اما غیر طبیعی اسباب و همانست که در نفخه گفته شد و این چون اکثر شود و فساد مضمر آرد و باشد که باستقصای طبعی نی انجامد تا وجب آنست که اینجا نیز مختصر صادر شود و در عضلات فک و شفت گردانیدند و لوا بردوه تکالیف حل و حلت تحلیل غلظ کسب کنند و چونکه غلیظ اند بحجز دفع طبع مفعل نگردند ناچار استعانت از قوت اراده طلب کنند و بالضرورة دهن بکشایند و سبب آن نیز اینجره است مگر مخصوص بسرنیست بلکه در سایر عضلات بدن عام باشد **فائده** تولد سیج از طبوبت کثیر که دران حرارت قلیل متعلق شود و قادر بمقاومت آن نباشد ی بود لیکن حرارت قوی تنفیه و لطیف غذا مینماید لهذا سیج آدمی بسهولت دفع میشود مگر بر قوی لطیف تحلیل غذائی توانند پس اگر غذیه مولده ریاح باشند رسم مفرط پیدا شود و الا اندک که بدو سه آن دفع تحلیل یابد **علاج** دهره به تنفیه و تقویت معده و تجویع هضم کوشند و گلقند بادیان گلاب بهیل قوتی و مانند آن انفع بداند که فستین بهیل و می آنیوس از هر تخم شبت کرویا کمون بهیل دارفلفل مشک جلاب لوز مهیه دافع سیج و نفخ معده اند مصطکی بعسل آمیخته و ناشتاه بسکر خوردن و ناشتاه بزیت طلا نمودن انفع **فائده** چشار عامض گاهی بحدی افتد که غذا یکبارگی خارج گردد و ازین سوء هضم و وجع معده پدید می آید بسبب اوکیلوس فاسد است که در معده بند شود یا فساد مزاج **علاج** قی کنند و برای تبدیل مزاج انیسون مصطکی و فلفل گلقند آمیخته همراه طبیخ کرویا صعتر سداب نفع دهند اگر بسبب برودت مزاج و ضعف حرارت غریزی باشد تقویت معده بگلقند کنند بادیان متقالی پرسیاوشان عنب الثعلب تخم خیرو هر یک دو درم انیسون تخم کرفس هر یک درم گل سرخ پوست بخیا دیان هر یک دو درم قندسی مثقال شربت ساخته در سه وزد هند و قبل از طعام خمر کهنه ده درم نوشند و در غذا با زیاد اند اگر بسبب اغذیه رطبه باشد تقلیل غذا کنند مرغ کبوتر نخود اب بزیره دار چینی خورند پودینه شش درم قرنفل ده عدد فلفل چهل عدد جوشانده بطور قهوه نوشند مدار سودند یکه نوشانند تا کوشند و حبس نفس کنند اگر بسبب بلغم باشد تنفیه بقی و بحب مبر کنند مصطکی انیسون بگلقند خورند ناشتاه انیسون تخم کرفس هر یک یک قندسی سایده یک یا دو نیمدرم بگلاب و عرق بادیان یا سهاالعسل دهند مزلقه نفخ است کمون بادیان تخم کرفس کرویا انیسون فطراسالیون کاشم بر معده ضماد کنند اگر بدو معده باشد سداب شنیز بند حب الغار افزاند و اگر نفخ مع الورم باشد انیزن ادویه پرمنیز دواشیای تحلیل التنفیس چون شبت شجم اشنان شجم دجاج بخته خورند اگر مع وجع باشد بوزر اوند گرد تخم شبت نانخواه تخم سداب پودینه جندبیدستر اگر وجع اشد تر باشد بازن کاکنج تریاق کمونی فلافلی فودنجی دهند تلیخ انیسون صعتر مصطکی نوشند اگر بسبب حرارت معده باشد جشانی سوخته عطش اندوه **علاج** تقب لطیخ بیلیه شربت درد مکر آب تمرهندی آب آلو آب انارین کنند اگر اندوه قوی بود شیره خرفه باب لیمو دهند مرغ بسماق غوره خورند اگر از سوداوی باشد تریشی جشانا سودا برا کثرت قرا قر **علاج** کمون بادیان تخم کرفس کاسنی و طبیخ افتیمون افزوده دهند و بعد تنفیه جبده با بونه شبت سداب مزنجوش دو تو تخم کرفس بسه که پخته کما کند کمونی شود و لیطوس تریاق کبیر دهند حب الغراب تر بدرقه تخم کرفس برابر قدر جاورس حبوب بست وقت شب جبی دهند مزلق نفخ **شکم قول لازم** بر کمین دهند بجاورس گرم کرده کما کنند مرهم بر بیضه میت یا تریاق کبیر تیدا نگ آب زیره یا عرق گوگرد و چهار سرخ بدو سرخ روغن خیری آمیخته یا عرق گوگرد و چهار سرخ بشیره تخم خولنجان بشیره کسوندی آمیخته دهند و از ترشی بادی پرهیزند **قول جالینوس** اگر سیج در حوف سکوت گیرد نفخ و اگر متحرک بود قراقر آرد و نجی دهند که انفعست **فصل سیزدهم در قی و غثی و تنوع و تقلب نفس** قی حرکت معده است که

بدان انچه در معده باشد بطریق دهن برآید تقوع نیز حرکت معده ست مانند قی لیکن هیچ نیرا یقینی حالتیست که بی قی و تقوع باعث باشد تقلب نفس غشی لازم را گویند و لزوم و عدم لزوم او حسب موضع ماده ست مثلا اگر ماده در معده تولد شود غشی لازم باشد و اگر از عضو دیگر ریزد گاهی باشد و گاهی نباشد و میتواند که از عضو دیگر ریزد اما بواسطه شرب طبیقات فم معده آن ماده را غشی دایم باشد **فائده** قی سیاه کبود و منتن مهلکست و سبب این حالات یعنی قی غشی وغیره اخلاط فاسد یا طعام دمی لکیفیت ست که معده را اید و بدا اخلاط طعام که بکثرت و کمیت بر معده گران آید پس حرکتی ازین حرکات و نماید پس اگر ماده در جوف معده بود قی و اگر باهر طبیقات فاضل باشد تقوع و اگر مائل بفم معده بود غشی آرد و از جمله اسباب این حالت اشیای مقیه و اکل مگس و اندیه یکروزه و سموم قازورات و تنگ کاه طبیع نیز باشد **انتباه** در صفرا که در معده پیدا شود عطش التهاب بمعده اندوه تلخی دهن خروج صفرا بقی **علاج** براى تقیه معده قی و اسهال و حقنه نرم هر که اسهل و انسب مزاج بود بکار بندپس براى قی سکنجبین با آب گرم لنشانند و قی کنند و براى اسهال شربت ورد یکروزه مقوى بصفرا و بقمونیا یا طبیخ هلیله و اهلیج فیقرا مقوى بقمونیا دهند و براى حقنه طبیخ سپستان عناب بنفشه فطن خسک یا الشیه تکریر و عسل کنجد آمیخته حقنه کنند و اگر فطن بوره قند شامی ساخته بروا نند بدانکه اگر ماده بقعر معده مائل بود طبیقات تشرب آن نکرده اسهال حقنه سود ندارد و اما قی در اخراج ماده معده هر چند که باشد مفید ست خاصة که ماده مائل بفم معده بود و بعد تنقیه اگر قدرى ماده باقى باشد و اخراج وى ممکن نبود بتبدیل کوشند از غذیه واشربه مناسبه شربت سیب شربت بقمونى بصندل عود گلاب شربت انار بعرق بیدمشک شربت غوره شربت بیاس گلاب شربت لیمو شربت نارنج رب آلوبر تمرهندى رب انار هر که خواهند دهند طباشیر دودرم رب آب انار ترش یا آب سیب ترش و هندانار دانه ترش بیست درم مصطکى درم رب سطل پزند نصفى ماند صاف کرده سک عود هر یک درم نیخته نوشند اگر سیاکون نشود دیوست قیس مستق در آب جوشانده نوشند اگر سک افزایند بهتر و اگر مریض قوى بود و وصول ماده در معده از عضو دیگر باشد طبیخ هلیله تنقیه کنند حقنه نمایند یا سلیق زنند تا قوت مزاج منکسر شود صندل گل سرخ مورد عود لادن کافور زعفران مشک سیب به برمعده ضماد کنند و اگر دیر ماند و در معده ایذا باشد رب به شربت انار صنعتى یا گل سرخ طباشیر آب سیب و هندجوبه بشکنز و خاف نهند و اگر کاست نشود مجمره دیگر یا بین کتفین گذارند اطراف بندند و مالند و حیله کنند که خواب آید مرق مرغ بریان باب غوره سماقیه حصرمیه تفاحیه حامضیه مانیا انبار بارسیه تفوى بعود و گلاب خورند و اگر حاجت بغذاى قوى بود وحمى نباشد لحم بره و بزغاله و دجاج دهند و در تازه اطراف آس صندل سک امک کافور لادن آب سوس آب سیب آب به آب کشنیز بر معده ضماد کنند طباشیر گل سرخ در آب مشرو بر اندازند سویق خطه سویق شعیر کعک نان که در تنور خشک کرده باشند خورند گل سرخ هیچ سماق سه طباشیر دو سک یک کافور ربع سائیده دودرم آب انار ترش یا آب به دهند زرک بیدانه انار دانه ترش سماق منقى پوست بیرون پسته هر یک یک طباشیر غوره سرخ هر یک نیم سائیده سه مثقال آب به آب انار بدهند بلغم معدى نفع فراوان کند لعاب بسپرغم شور بود شوری قی و عطش اما بعطش صفرا وى نرسد و صبر بر عطش سود دهد و اگر بلغم شیرین باشد شیرینى قی و اگر بلغم ترش باشد ترشى قی و درین هر دو عطش نباشد اما ترشى بلغم تصور هفتم بود **علاج** اگر ماده مائل بفم باشد طبیخ شبت سکنجبین عسلى یا طبیخ تخم ترب خردل نمک عسل یا طبیخ شبت فودنج بیدیا طبیخ تخم ترب شبت عسل یا آب گرم عسل زیت قی کنند و اگر ماده در قعر بود بحب صبر یا یارج یا بحب صبر یا یارج فیقرا تنقیه کنند و بعد تنقیه شربت انار سنج طیطوفل زرد و مرباى هلیله مرا نجبین جوارش عود و جوارش مصطکى دوا المسک حلوه جوارش عنبر دوا المسک مربیه رب سیب خمر یحیانى دهند سک قصب از یزد بنبل زعفران مصطکى عود قرنفل

جوارش هیا استفتیه هیل بحر ریحانی بر معده ضماد کنند اگر طبیخ قبض بود حقنه یا شافه نمایند صوم ریاضت نافع مرغ تیهو کبک که در وقت سنبل قرنفل راسن
جوز بویه خولنجان با بشت خورند و اغذیه غلیظه ملغم فراپرهیزند و کسیکه بسبب تنوع طاقت امساک غذا ندارد و گمان سوء بر او نامنفع و هیضه شیر مطبوخ و ظرف
صدید یا مطفی لاآهن نوشند میرا بحب صبر حب صفر و همراه شیر مذکور دهند و کسی که مدام هیچ خورد فی کند آنرا غذا شمرد نه هیضه و کزیره و طعام کم کند عسل خورند
ترک حرکت بعد غذا نمایند شربت انار مُرّ نوشند مصطکی سنبل عود هر یک چهار درم کوفته در سه رطل خمر انداخته بکار برند تا نیمه تا نخواه مصطکی عود کنند و بپوست
سنجد فستق با برسایند بعسل مقوم طبیخ آملج آمیخته بکار دارند قصب اطراف کرم را مک حصر مساک گلنار عفص بر معده ضماد کنند اگر حرارت کثیر بود کند سنبل و غیره
در ضماد افزایند گل سرخ بیخ درک بیدانه مهار نعنع پوست بیرون بیه مصطکی عود سنبل قرفه زنجبشک قرنفل کمون مر بر هر یک ده سایده دو مثقال سکنجبین
سفرجلی دو مثقال آن دهند که مسکن قی ملغمی و سوداویست عود قرنفل مصطکی پودینه برابر سایده یکدرم به درم گلقند دهند **قول بنارزق** غثیان
از ملوحت ملغم یا شد و سودای معدی ترشی دهن عدم عطش نفخ قراقر معده و سپرز و خروج سودا دقی که از وزمین خوشد و مگس نزدا و نیاید **علاج**
برای جذب ماده حقنه مائل بحدت نمایند و هر چه برای تنقیه و تقویت دماغی گفته شد بکار برند و بالا آفت سپرز متوجه شوند و قرص ایلاوس الفه قبل از
تنقیه از شیاف بیضه پرنیان دادن اشنه کلیل برگ مورد تربنجه قابض بر معده و سپرز ضماد کنند مرغ بریان خورند اگر بسبب والتصاب باده از جگر یا زهره
یا سپرز باشد وجود آفت در ان عضو و بعد قی استراحت یافته تا گویگریخته شود و دیگر آثار سب باده منصبه پیدا نبود **علاج** حسب باده تنقیه و تدبیر آن عضو
مالوف کند نوشی در جایگاه او نوشته شد با سلیخ زدن نافع و بعد تنقیه آن عضو تقویت معده بآب بیوها و بوهای عطره قابضه و غیره کنند تا قبول ماده نماید
اگر باده از صفرا بر معده بیند و این در حمیات که اثر افتد به تبخ حمی پدید آید و بزوالش زائل گردد **علاج** تنقیه تمام بدن کنند مع رعایت حمی اگر بسبب
فساد غذا باشد که غذا زیاده خورده یا طعام ردی الکیفیت بود یا سوء ترتیب در اکل افتاده تقدم آن **علاج** تنقیه بقی کنند پس تقویت معده نمایند و غمن
گل برسمالنه رقه گرم بر شکم و اضلاع گذارند اطراف زیت چرب سازند هم نمایند اگر بسبب سوء مزاج معده باشد و بدان سبب ضعف در معده افتد آثار
و علاج سوء مزاج گفته شد **فائده** غثیانی قی که از ضعف معده افتد آن اشربه لیمو نوشیدن و مصطکی خائیدن مفید بود و در بحرانی و دایم باهوی پدید
آید و در امراض ماده که افتد اگر بآسانی آید و غلبه نباشد نیکست و اگر غلبه بود زنگاری کرانی باشد به دالات برماده بد دارد **علاج** هند نگلنند بلکه با شتهای
مناسب معده دهند تا معده پاک گردد پس اگر تب باشد بشربت نیلوفر تسکین نمایند و در قی بشربت انار منعنع اگر بسبب گرم معده باشد آثار و علاج در باب آنها
بینند **قول بنارزق** کسی که طعام قی کند آثار بر وظاهر بود تخم کرفس دانه چینی هر یک شش هستین مصطکی هر یک چهار درم فلفل چند انیون هر یک دو
درم ساخته یک مثقال و اگر فلفل باشد نیم مثقال آب باروه دهند و برای وجع معده همراه دوا و قیه شراب قابض دهند و بعد استعمال این قرص ایارج فیقرا دهند تا سیما
در کودک لیکن قبل از قرص ایارج ندهند **قول جالینوس** ایارج فیقرا در سه اوجاع معده انفعست بارها تجربه آورده ام کسانیکه طعام قی میکردند ازین
خلاص یافته و گفته کسی که احتمال اکل صبر ندارد و آزا خیار شنبر با آب هند با با آب بیخ کرفس بخیار یان تخم کرفس با دیان هند اگر احتمال صبر دارد صبر آب
هند با با آب اصول تمر کرده و هند و گاهی ایارج را با طریفل آمیخته خورانند و بعد رعایت قبض قرص مروارید یا گلقند آب نارپایه کند رسماق کمون دهند و گفته
که صاحب ضعف معده را در غثیان و تقلب نفس می افتد باید که آنها را قبل از طعام شیاسی مزاره خورانند و بعد طعام خیرپای قابضه دهند تا طبع اطلاق نپذیرد

وغشی و قی نیفتد و بعد اکل طعام شی معتدل برفق کند تا غذا بقعر معده نزول نماید **قول رازی** طعام کثیر معده را کبر باآرد پس معده منضط شود جهت دفع او و سوء اعضای ضعیفه دفع نماید و گفته بعضی را چنان میشود که هرگاه چیزی خورند قی نماید و سبب این ضعف فم معده است که بر قبض طعام قادر نباشد چنانچه اسفل معده قبض میکند و گاهی بسبب طوبت بود که در فم معده بند شود در طوبت دیر قلیل بود یا کثیر غشی می آرد و اگر چیزی خورد حرارت و لهیب و عطش نافیه شود پس اگر بسبب حرارت بود انار سفرجل فواکه قابضه سماق غبیرا نیز الورد و بزر البنج دهند و اگر بسبب برودت باشد ایارج فیقرا دهند که در ساعت خلاص مینماید و گفته شخصی بود چون چیزی میخورد بعد ده ساعت یا کثر و جع معده پیدا میشد و قتیکه چیزی نمانده گل که از سرکه میجوشتی میکرد و جع ساکن میگردید بهمین حال بیست سال گذشت تا آنکه بسبب بردی فم معده است خمر صرف او فم غین معده بضمادات نمود م اخذیگر م که دور از ترش شدن و بدبو طبیعه عسل خورانده م لیکن ادراک صحت نشد و گفته این معفوت حابس قی تلطیفی و مقوی معده است پوست ترنج گل سرخ مرزنجوش خشک هریک یک قرنفل هیل جزیره سعد نعنع هریک چهار مصطکی سنبل کندر سک هریک پنج عود هفت حب الیان یازده قند دو چندهمه شربتی هفت اده درم **قول شاپور هندی** قتار دشتی خرد یعنی کچری قند هریک دو درم سائیده دهند **قول قفور هندی** طین ختمه یعنی کوپی چندان بگیرند گرفته در خمر پخته سرد کرده سائیده یکدرم بعسل دهند **قول عماد الدین محمود** هلیله زرد دو درم بسبل دهند آب نقره تاب یا چراغ گلی که چرب باشد آتش تفته در آب سرد نموده یا انخواه خوشته در آب انداخته نوشند صندل سفید کشنیز هریک چهار انیون یک بگلاب بر معده ضماد کنند **قول لارندر بیر اول** بدهن سم گلم قی کنند و بعد ده تفیه گل سرخ غنچه انار هریک دو مصطکی بسد هریک نیم صندل زرد دو سائیده دو درم دهند عیب آب انار تر ترش شش اونس آب پودینه دو اونس قند قدری بر آتش نهند صندل زرد گل سرخ هریک درم صره بسته اندازند چون بقوام آید طباشیر قدری آمیخته دهند یکشربت تمیت و دهن بلسان سقطره بدینه تمیت یا بنات آمیخته یا نار جیل و ریاسی یا آب سوده یا خیک آب سوده یا خاوذر بشربت انار منعنع آمیخته یا انار دانه خود نیخ هریک دو درم مصطکی نیم درم سائیده با آب تند نک شور یا تره حبه آب بگیرند یا دو اونس گداخته آب لیمو بگیرند یا دو اونس آمیخته فوراً نوشند یا آب لیمو یک نیم اونس آب ساده نه اسکر و بلوتند قدری در نظر دارند یکبار آمیخته اول آب نمک مذکور پس این نوشند که حابس قی و مقرحست کافور در مینی اندسفنج بسر کرده گرم تر کرده بر معده بگذارند بگلاب و سرکه آلوده برگردن چیپند هر دو دست در آب دارند مرزنگوش سازندتان بسر که تر کرده مصطکی سحوقه باشیره بر معده بند نمیآرد مرزنجوش تشنرج آب پودینه سائیده یا مرزنجوش نو نیخ حامض برابر بسر که سائیده بر معده ضماد کنند آب تاب نوشند و از اشیای گرم مرغ جاآرد آفتاب ماهتاب پرهیز نند و بعد رفع قی جلوشتات و مقویات معده بکار برند و گفته اگر باده از نهمتن یا اعضوی بعده آید و باعث قی شود تقیه بدن کنند پس تقویت معده نمایند طرف مالند در آب گرم نهند و گفته اگر قی زرد زرد آید و ماده سخت گرم باشد اطراف آب باره نهند و طلای خشک بر معده گذارند **قول اندری** تین تورا دار چینی حب مرجانی حب صندلی حب ی اتالیا یار و انور یفیه رماد و دیا ار و ماتیکو بلانی کلان سرکه گلابی سفوف کوری کیتو انیسو پرسیاوشیر بیخ هر شربت رو مانس از یدا شربت انار تپالا مایو طبیخ نانخواه کونفوریا نیو دعرق مصطکی عصارهٔ فانیون قرص کالیا موسکاتا میسوی لاذن لوو دو دیکو اینهمه مفید اند هر کرا مناسب افتد دهند و غن مصطکی بر معده مالند او کوانیتو اینسی تیکولوریا نا او کوانیتو ایمو سین تبدو بر معده ضماد کنند **قول جوان کور روو** وقت قی قعر معده سوی بالا میل مینماید پس نم بالای او کشاده و نم زیرین او کم بواب گویند بند میگیرد دو مری حرکت میکند عکس حرکت ملی

پس قی میشود بدانکه وقت قی غشای بیرونی مری فقط حرکت مینماید و اشتای بلع غشای بیرونی و درونی مری هر دو بحرکت می آیند اندکی عسر و بلع آسان میباشد **فائده** اگر در قی فقط غذا آید بغیر اختلاط ماده یا فقط ماده بود بغیر آمیزش غذا و اندک آید و مریض بی آرام باشد کین تیلیو پانزده دانه یا اکو اینیتا سه اونس یا خمیر ایی تیکو کینین اونس یا دیه یولیو پرا اکو یک اسکروپلو بدهند و اگر ماده صفرا باشد کین تیلیو بدهند اگر قئی نگردد در طبیخ کورریال یونیه چهار اسکروپل چهار دانه جوشانده صاف کرده مغز فلوس شش درم آمیخته بدهند تا اخراج ماده نماید بعد تقیه لادن افیونی سه دانه بدهند شما دبر بر ضماد جگر و غیره نهند تسکین یابد **نیم** انیس بیخ سائیده اونیس صندل رو درم گل سرخ هر یک شش درم خشک سفالی جوشانده صاف کرده یونیدیک نیم درم گلقند شش اونس ترکرده صاف نموده بدهند سه شربت در هر شربت روغن دیه یولیو هشت قطره آمیزند اگر باده نباشد و فقط سوء مزاج کبد و حشا بود اسیلم دست است دو سه بار بزنند پس ایی تمار ا در آب سوی است گذارند اگر کافی نبود آب بروی نوشانند و گفته اگر بسبب کثرت قی هر چه خورد و اندازد و قریب مرگ رسد حب لیه قی دو اسکروپلو بدهند شش اونس اگر کافی نبود روغن دیه یولیو هفت قطره در صرف یا آب آمیخته بدهند اگر کفایت نکند پرچه نان آب انار ترش تر کرده در روزه دو سه بار بدهند اگر انیم کافی نشود صبح نوزاده ماتیکو روزاده و یکدرم بدهند ضماد کوفوز ناتیو در بناوف و معده گذارند در روزه دو بار و اگر بسبب بلغم باشد دو تیر یولیو برا کو بدهند اگر نگیرد و حقنه کنند اگر اقبال نماید دو طبیخ کورد یال دیا کا تو لیکو چهار درم سنا دو درم مقرص غاریقون درم تر کرده صاف نموده دو بعد بعد تقیه مصطکی کندر هر یک اسکروپلو صبیه نیم شب عد آمیخته دهند **قول اقراط** اگر ثقل معده و تنفخی یا میزگی در دهن باشد و از قی خفت شود بدانند که از امتلای معده است پس در صفر اکین تیلیو دو بلغم دو تیر یولیو دو بدهند و اگر ثقل و غیره نباشد و از قی خفت نشود و با وجود این حمرت باشد بدانند که از امتلای عروق است فصد بکار کنند و اگر معده منهضم بود و اشتها نباشد و ثقل معده و غیره نبود تقویت معده کنند هم از خارج و هم از داخل و فصد و مسهل بکار نبرند **قول جوان کورو** و اگر کسی بغیر وجع معده و حمی هر چه خورد قی کند ضماد حب الغار بر معده گذارند دو اونس خمر مطیبه کرده در نیم سیر شش دانه سنبل چهار دانه تر کرده باشند نوشانند و هم چه بر معده برای تقویت بدهند گرم کرده گذارند و مرق و اغذیه نرم بدهند مگر کباب و غیره خورانند و بالای غذا تا سه ساعت نگذارند و آب ننوشند و تا چهار روز طعام خوک بخته خوراند تسکین یابد **نیم** بروا اونس خمر نوشانند و ق دیه یولیو دو اونس و بدهند تنک انتین اسکروپلو بیک قاشق آب لیمو آمیخته نوشند تریاق با کنا مغزان خمر طیبه سائیده بر معده ضماد کنند و گفته سبب قی بر صفرا نیست مگر نمی خاست که سبب بر د معده نفخ نیابد و سبز گرد و پس در پس فصد و مسهل ضرر دارد مگر اورو میجو فالکا لیکو دهند و گفته سبب قی سیاه غلط ترش یا نمکزنا تیکو ست که بصفرای خالص در اثنا عشر آمیزد و سیاه گردد چنانچه اگر غلط ماره گوسفند را بروغن کپریت یا بروغن و تیر یولیو آمیخته در آفتاب نهند زود سیاه شود بامتحان ترشی یا نمکزنا تیکو است که این قی را در ظرف فلزی نهند سیاه شود و این مملکست با بدکه روغن بادام سه اونس تسکر دو اونس در مرق مرغ نیم گرم آمیخته حقنه کنند تا باخراج ماده طبیع امده دو بار شیر خر ضرور بود و طل یکبار نوشانند اگر قئی ضرور بود اکو اینیتا سه اونس دهند **قول اقراط** خربق سفید یا ابیض یا ایستی بیوه دهند پس اسیلم زنند اگر معلوم شود که بسبب پیه زهر است تا سه سال علق فرمایند آخر برای تریه احشا و شیرین کردن ماده مالیخولیا بیخ بسفد ایکتیر نوشانند بعد از چند روز اغذیه سبوسی و سمک طری و مرغ چون بچه مرغ سلحفات بچه اندک و زوه بقر گاو زبان کاسنی سیر دهند و از نمک خربق بین حموضات پرهیز زنده اگر شیر خر چهار رطل یک یا دو بار بفاصله نیم ساعت نوشانند اسهال کند و حدت ماده و حرارت احشا نفع سازد و از اضرده و ادهان پرهیز نمایند که حبس چنین ماده ضرر دارد و از آن اگر بر م انفع بلوط تیار خفیده و اگر مصطکی صبحی خایند و یگر پوست نارجیل هندی با آب سوده یا پوست نارنج خشک

کرده سائیده و کنجد درم بآب گرم یا عود مصطکی هر یک نیم درم شربت انار یا سرکه شش درم آمیخته یا پودینه پنج درم سائیده فلفل نمک سنگ بار سائیده یا برگ درخت برطبل تخم بجوان یک هکر و پلپو بسل آمیخته یا برگ بادیان یا پرطاووس و حبه بسل آمیخته یا قاقیا هر یک پوست سائیده آب نارین یا کله بادنجان مکلاب یا زیره مسحوق بآب بارد یا آب برگ جامن بسل آمیخته یا برگ ریش نارجیل نیم یا یک هکر و پلپو بسل آمیخته دهند **دیگر** برگ انار بر فرموده ضماد کنند **دیگر** عروق الصفر سه عدد سوخته و تیر طل آب سرد کنند و دهن بطرف بند نماید تا بخار نرسد آبدیس از ین آب دیا چهار درم نوشند حابس قی یعنی **دیگر** قرنفل چهار عدد دگلاب درم جوشانده قرنفل دو کرده دو سه بار نوشند **دیگر** مغز تخم نیلوفر در آبی که یک گرم در و سرد کرده باشند سوده یا انگشت چوب درخت سیب در آب سرد کرده یا انگشت چوب درخت پیل در آب سرد کرده یا ساث سوخته در آب سرد کرده یا خرنوب تفته در آب سرد سوده یا گل ارمنی تفته در آب سرد کرده یا تخم تره تیزک ابریشمی سوخته در آب سرد کرده یا باد یا چکنی در آب تر کرده آب صاف نوشانند **دیگر** فوفل سیکه گاو سوده دهند و بر بیخ ساطی در آب تر کرده نوشانند مزیل قی شرب خرمی **دیگر** سماق درم کمون دو درم سائیده یک نیم درم آب بارد دهند مزیل قی دائم کآب و طعام در معده نماند **دیگر** بار تنگ دو درم آب بارد دهند مزیل قی صفراوی **دیگر** پیه مسلوق یا باد بنجان در نمک آب جوشانده خورند **دیگر** کنول گلگری نمار خرند آب انگور نوشند گل خوشبو بویند **دیگر** قرنفل با آبله یا پسته یا جوز بویه دهند **دیگر** باد بیان آب سرد نوشند مسکن غثی که دهی شود **دیگر** پوست بیرون پسته آب جوشانده نوشند **دیگر** سلق خورند **دیگر** بابونه دوازده عدد آب شش طل نیم سوی ماند صاف کرده دو دو اونس این عسل اونس آمیخته نوشند یا نزده روز **دیگر** سنگ بحت اسکوبلپو بقدر سیاه آمیخته دهند حابس قی فوراً **دیگر** مروارید سنگ یا آب انار شیرین آب انار ترش میست و مکیار با تقیه کرده دارند وقت حاجت قدر یک سرخ در پاشانه دهند برای قی صفراوی مخ خیره و هیمال خون القع **دیگر** فلفل یک نیم درم قند ده درم سائیده آب لیمو دو تولة آمیخته در دو دفعه نوشند مزیل قی صفراوی **دیگر** گنجه کوفته آب بارد دهند مزیل قی کثیر و دوازده **دیگر** زیره نیاوکرمه ناخوده سائیده قدر نبق حب بسته یک یا دو حب همراه گلاب یا آب بلیله کنند **سکنجبین** تیکه در دیگ مستوی کنند بیده سر کرا آنقدر که تحت شکر باشد و شکر را نپوشد زیاده در آتش نرم بگیرد بر بادگرم نهند تا شکر بغیر غلیان گداز د و کف کرا یه بردارند پس آب که دو اصبع بالا آید انداخته بتبریج بقوام آرند **شربت ورد ساده** گل سرخ تازه دو طل آب ۱۶ طل نیم پز چون خوب جوشد و طلعه دو لون او پر آید صاف کرده سه بر طل آب قند دو طل آمیخته تواند کنند اگر قوی خواهند قند بار آب کنند مزیل حمی و خم و عطش بر دو ضعف سوء مزاج معده مقوی قلب مسکن حرقت هیضان طبع و چون تلیین می بعصر اگر بالآخر قبض می آرد و انگاه عمل بعصر ست آب بارد و اعانت سپید بر همال **شربت ورد مکرر** ورد تازه دو نیم طل آب ۱۶ دو طل نیم پز چون در طل سوزد صاف کرده دو طل ورد دیگر انداز نده نیم پز ند که یک نیم طل آب بگیرد بار صاف نموده یک نیم طل گل دیگر انداز نده نیم پز چون یک نیم طل آب دیگر گرفته صاف کرده ورد دیگر یک رطل انداخته نیم پز چون یک نیم طل دیگر گرفته شود بار صاف کرده نیم طل گل دیگر انداز نده نیم پز چون یک نیم طل دیگر آب سوزد و چهار رطل بماند صاف کرده قند شش رطل آمیخته قوام کنند شربتی چهار او قیه باب سرد و خاصه شربت ورد ست که هر چون بعد او آب سرد نوشند خوبتر عمل کند تا که در معده باشد برای هیمال صفراوی و مغموم و تسکین حرقت معده و تبرید و اسهال صفراوی و مزمن و حکه و امراض جگر و سده و سودای عتیق و صفراوی سوخته و ضعف معده و گرده و حمی غیر خالص و مرکب نافع **شربت انار** منعنع آب انار ترش چهار رطل نعنع تازه دو دسته عود آلمه مصطکی هر یک دو درم پوست بیرون پسته پنج درم سوای مصطکی کوفته همه را با آب انار جوشانده نا نصفی بماند صاف کرده بدو رطل قند قوام نموده مصطکی سائیده آمیزند مقوی معزز مزیل صفراوی

شربت زرک زرک منقی نیم طل عناب بزرگ شصت عدد گل سرخ ده درم آب دو رطل پزند نصفی بماند صاف کرده بگیرد طل قند قوام کنند برای امراض دموی و ماشرا نافع **شربت مروارید** آب زرک آب سیب شیرین هریک سه صد درم آب لیمو آب ترنج هریک صد و پنجاه درم ثلث وزن قند قوام کرده مروارید محلول باب ترنج شش درم آمیزند برای بسیاری انواع اقسام اشتهای النفع باوزهر سموم و دواکثر امراض قائم مقام تریاق کبیر **جوارش عود** طباشیر سفید بیل مصطکی هریک دو نیم درم عود غرقی نه درم آب ترنج نیم طل قند دو رطل طیا کنند **قرص ایلاوس** تخم کرفس انیسون هریک پانزده فلفل سفید بیست مصطکی هریک دو نیم قرص سازند شربتی تا دو درم **فصل نوزدهم در قی الدم** اگر سبب انشقاق و انفتاح رگی از گهای مری یا معده باشد سبب انشقاق ضربه یا ماده حاده یا کثرت خوست و سبب سستی مزاج عروق اکثر تی مزاج و نیز پیوست بیا باشد وجود آفت در مری یا در معده وجع معده داگر در مری وجع مانعی نیفتد بود **علاج** اگر امتلای خون بود باسلیق یا اکحل زنند و قدری خون برآرند و اگر کثرت خون نباشد اندک اندک بدفعات گیرند اطراف بندند مجبره بساقین نهند حقنه نمایند تا ماکاده شود و شربت اسپغار شربت انار شربت بنفشه شربت لیمو شربت سیب قرص گلنار قرص طباشیر کافوری یا قرص کهربا با آب بارتنگ سماق یا بشیره خرفه دهند گلنار عفص گل سرخ کهربا گل ارمنی صمغ عربی هریک یک افیون نیم سایده نیم درهم گل ارمنی صمغ عربی گلنار درم الاخوین کنند برابر سایده قدر حاجت بده درم آب یا غیره دهند کندر گل ارمنی با آب یا ترشی مفید بلوط خرنوب سماق خورند یا نیز مع دانه تناول نمایند پس اگر آفت در معده باشد یک دفعه خورند و اگر دیری بود دو اندک اندک در دهن گیرند بتدریج فرو برند بسبیل تلطف اگلند صمغ عربی بلوط خرنوب آب پیه برمعده ضماد کنند ماش مقشر با پیچه گوسفند بسماق صمغ عربی کهربا خورند سماقیه حصرمیه ریباسیه النفع و از غذای شوره تیز پرهیز نمایند و اگر قسم خطیر است اگر سبب وصول آفت بکبد یا طحال یا سپر باشد که لاسنجاخون در معده آید و بقی برآید وجود آفت و سیاهی زبان عضو گاه بود پس اگر خون بدبو بود با رنگ باشد و در فرد سطاریا یکسری اکثر افتد و اکثر مهلک باشد اگر مع دود سطاریا باشد و اگر سیاه و غلیظ و ترش باشد از سپرز بود و اگر از سپرز بود و تلقد رمعاف و گاه گاه از دهن متغیر نیز ظاهر شود **علاج** در فصد درنگ نکنند و بمراعات که اول گفته شد خون برآرند اما که از جانب فحالت سازند و بتدبیر عضو آفت بپردازند و در کبدی قرص بیوند شربت سنجبار شربت زرک آب انار و بهندصندل زرک آب وجوآب کاسنی هریک ضماد کنند باقی تدبیر اگر جگر جویند و گذارد و تقیه هر عضو که محل آفت بود و گوشند بطریقی که گذر جامی می ضبط یابند و گاه بود که چون مجبره بساقین شربتها بغیر شربت بلغ یا سپرز بندد و استمالا قوی نبود قی الدم کند که از سپرز باشد باید دارد **فائده** اگر سبب او قروح قاتل معده باشد آثار و علاج او در قرحه معده گفته شد و نیز سریع قشور دقی آید مع خون **فائده** اگر سقط ضربه بسینه رسد و قی الدم پدید آید بر تشقق عروق گواه باشد باید که فصد کنند و بعد فصد داش بغاث اقاقیا گل ارمنی صبر مرآب مورد بر موضع ضرب طلا نمایند قرص که بار شقا بشیره تخم خرفه زبان هندو باشد که بفصد حاجت نیفتد **فائده** اگر سبب انفتاح عروق سستی و تری آن باشد سبب تری مزاج و استعمال اطعمه تری آورد باید که فلونیا فارسی سنجبر نیا وچ تاوهندو اگر حاجت آید فصد نیز کنند **فائده** اگر سبب انفتاح یبوست باشد در تر طبیب کوشند شتر با طلاء و آکا لا بغیر اخراج میسر آید انفاع کار نفرمایند مگر اگر دانند که یبوست ما دست **فائده** بعضی باشد که بقی الدم بجوبت معتاد بود و از خود جنس نفع یابند پس اگر ما دور باشد بند کنند و گر دقیقه موجب ضعف و رشد ما دیگر دد **قول بقراط** قی الدم که بغیر صحی باشد نکیست و عکس آن بدنکه چون در قی الدم فصد کنند و از خروج خون بیاض احت ایدبند کنند و بطریقیکه اول گفته شد برآرند **انتباه** اگر سبب اکل ادویه گرم باشد خرمک شیر دو گیخته اندک اندک نوشانند

عصف اقاقیا گل سرخ گل ارمنی وقدری افیون با آب بمرده بمعده طلا کنند مرغ بسماق نرگ تا خورند **قول لازوردیین** تین توراسیماقی تیس شربت روناس سیکاس طبیخ گل لاله فلونیا پیرسیکوه هند تریوند مرتا هفته خورند عصف گلنار سه یک مومیا افیون قیراطی سایده با آب بارتنگ آمیخته هر روز اندک اندک خورند وقت صحت خون بزغاله سرکه تند هر یک سطل جوش خفیف داده سه روز نهاده نوشند عیب آب برگ انگور آب برگ بارتنگ آب برگ عصلی الراعی آب برگ باذروج آب برگ وشاخ خرفه نوشیدن نافع **قرص طباشیر کافوری** طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک وگل سرخ سوس هر یک شش مقرر تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفه هر یک چهار کافور یک عنصران نیم بلعاب سپغول قرص بندند شربتی تا دو درم براسهال قوی رفت الدم وگرفتگی عطش وسل ودق وخفقان حار وحمیات حاده نافع **قرص کهربا** کهربا بسد تخم خرفه صمغ عربی کتیرا هر یک پنج تخم خیار تخم شاخ ایل سوخته تشر بیض سوخته دوغ سوخته گل مختوم گلنار سک هر یک سه بزالبیج ابیض اک متقی کتیرا نشاسته هر یک دو صعتر مقلو عنصران افیون هر یک یک قرص بندند شربتی متقالی برای اسهال الدم ورفت الدم جمیع اعضا نافع **قرص گلنار** گلنار گل ارمنی صمغ عربی سلیخه هر یک چهار گل سرخ اقاقیا هر یک سه کتیرا دو آب گلنار قرص سازند شربتی متقالی مرطبه اسهال دموی **قرص لوبیند** ریوند صمغ عربی هر یک پنج اک منسول دو نیم تخم خرفس یک گل ارمنی چهار انیسون دو آب بارتنگ یا آب نرگ قرص سازند شربتی نیم متقال **فصل بیستم در جمود دم ولین معده** غشی عرق سرد وباشد که نفس قوی افتد بحیکه حرارت از اندام بسوی دل بازگردد اندرین دو دست **علاج** سکنجبین بطبیخ تخم شبت پودینه آمیخته نوشند گرم گرم دو قی کنند الفحل رب نیدره طبیخ برنجاسف آمیخته دهند فعل نوشند شربت شیرخشت فعل نوشت کدر تجاویف بندد و آب پودینه دو تا شش نمک دو درم یا شکر آمیخته نوشند پودینه خشک چندرم خورند شربت کمثری یا انگبین یا قلار آب نعنع سکنجبین آمیخته نوشند محلل شیرشتر باد چوب انجیر آب آمیخته دارچین سپستان شود آب سماق گیرند وراند بدو گیرند وراند بدو چند بار پس آنگه نوشند زیره شیرخشت وقرص سایده با گرم هند بیه یا بادرنجبویه طبیخ تخم خرفه سپستان آمیخته نوشند چون بگدازد این بهمه قی کنند **قول جالینوس** اگر خون یا ترشی معده اعدا مثانه سینه مجتمع شود ردیست خصوص وسینه وبدان سبب غشی صعب وقوا آرنجش متقاص ضیق نفس پدید آید یا بدانکه انفصال جدی یا ترابی طعین قدر بندقه آب گرم هند خرالدم یک انگبین بطبیخ انجبار نافع **قول بناذق** چیزی بهتر از تریاق طعین نیست **قول لازوربیین** شایای مطلقه سکنجبین بزوری دهند تا پاک کند بعده دوغ آهن تفته واشیا یا تجالبه پرهیزند **تریاق طعین** گل مختوم چهار انفحل رب سه انفحل آبهو خطمی تخم سداب بهی زراوند گرد مرانگبین هر یک دو بعسل وفعل آمیزند معجون سازند **فصل بیست و یکم در فواق** حرکت طبقه اخلیه معده بست بفوق بتبع حرکت فم معده چونکه قعر معده بفم معده حرکت مینماید بفواق شده **فایده** فواق که در امراض حاده پدید آید دمحرج بد است بلکه مهلک نیز از انکه سبب پرده ضعف طبع باشد مهلک بود واگر با اسهال باشد مخوف بود اگر با غشی یا لیس غرس یا تشنج باشد بدست اگر بسبب باده حاده حریفه یا اکل عمده یا دوای حاده اکیفیت باشد تقدم اسباب موجبه چون قی زرد سبز سیاه اتفاق افتاد این یا دوای حریف چون فلافلی وغیره از غذای حاده اکیفیت خوردن انجا که ماده تیز سبب بود شدت عطش وسایر علامات که ازو رو دست پدید آید وعامست که ماده مذکور در معده پدید شود یا از جگر وغیره بروی ریزد **علاج** اول سکنجبین وآب گرم قی کنند اعاب سپغول روغن بادام مسکه روغن گل روغن بنفشه گلاب آمیخته برف سرد کرده نوشند مارالشعیر بروغن بادام آمیخته سرد کرده نان بآب یا بوی یا آب نارشیرین خشکیده یا سرو سفناخ کدو خیار خورند اگر طبع نرم بود دست شعیر بشکر دهند مرق آنجا و رسن صمغ پسته طباشیر کرده خورند آب کدو آب خیار اعاب بهدانه روغن تخم کدو مفید صندل گل سرخ بگلاب یا آب جو خطمی اسپغول

آب جنب الثعلب و روغن گل بمعده ضماد کنند اگر حمی نبود مرغ صفت بیض بسر کرآب نانا آب غوره خورند و بسا باشد که آب گرم و روغن بادام مرجه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام کردن از دیگر تدابیر سنفع سازد و اگر ساکن نشود و بلیه زرد ایارج فیقرا به یکدرم و هندصابح دست پایند **قول جوان کوروو** آبزن آب بارونشیرین کنند شیر تازه رطل نهار نوشند کر سیر تیز تا آب گرم و روغن بادام بی آتش بمرق مرغ آمیخته و هندسب کوتر افیمل نان و گفته خرمای تکو یا کبیر پلیو پاتزده دانه بجهار اوقیه سرکه نوشانند تا قی شود روز دوم بایارج فیقرا حقنه کنند اگر کافی نبود حب ایارج درم و هندسه چهارم قیه قاوت اگر هیچ کافی نبود کاویلیا و سیاه و سکر و پلیو یا کرید بار سیلیوشش انه لادن افیونی دو دانه حب ساخته و هند بعد تقیه نان گرم بگرد در دوا چینی بود و نیم انیسون تربود و آغشته بمعده نهند خرما بیض کرده می بخیبل چهار سرخ تربود و نوشند کبوتر زنده شکم بگشته یا پهلو دکرده و روز چند بار بر معده نهند تمر سیاه گرم بر معده مالیده برو یارو ما تیکو روز دو یا چند سوخته با شند ضماد حب الغار بر معده نهند روغن بادام و آتش چهار اونس یا کر سیر تیز تا آب دو هند و بسد و یا چشم سرطان آمیخته بود هند براسی فواق کلا زعدوت دو الوه نافع و گفته اگر بسبب بادوترش بود حب کوتر انجبل سه درم لادن افیونی شش انه با آب سرطان آمیخته چهار اونس بعد پنج ساعت و هند حب جاذبه دو هکره پلیو برق مرغ بقدر پنج پنج ساعت و هند و گفته اگر بسبب فاسموی دماغ باشد هذیان حمت عین فصد کنند و روغن گل افقیسوتها یا بشیه و طبیخ کاهو آمیخته مالند بر دو زا کلیل یا معده شرط نند که برای فواق مهلک انفع هست و گفته اگر بسبب خواص حمی باشد تقدم حمی معده تقبل و عدم نفع بقی آب سنگ پاسین ابهسه ساعت و هند بزواتیکو فیدیرگ تهتر غاریت چهار عدد آب یک گاو دو ظرف گلی چشانده بر ان نمود و بزواتیکو مزاجی می نیم اونس آمیخته بمرق اونس بعد چهار ساعت و هند تریاق با کافر و روغن بابتوا آمیخته بر معده مالند اگر بسبب اجتماع صفرا غلیظ در فم معده یا در طبقات معده یا در مری باشد قرا قرو انتقال تقدم اکل طعم نفاضه و عقب تخمه بیاید و بسنائخ اکر افتد و باطفال نیز بسبب شرب شیاتیه **علاج** فرقدسی نوشند سداب لندکی بشلث یا نخم و هند تریاق با عرق آب پودینه یا بوره بعسل و هند مصطکی بخیبل کوتر انفع خورند منفع کنند و بوره عطش سه زبیر و هند و با دیان گرده عطه و بزر فم معده مالند اگر غلبه خورد و انخلطات و نفاخات بر بیزند و در آروغ آورد ان کوتند **قول جوان کوروو** طبیخ نودیع شقاقل و نوشند بطبیخ حاشا یودینه آمیخته بزرگ غار آبزن کنند ان گرم خورسی بروغن بوماوران که در و کون بوش بود تر کرده بر معده نهند تخمه تا هفت ساعت بر معده و هند و گفته اگر بسبب بندی باشد که ریح فرو شدن نتواند بروغن زرد و روغن بنفشه حقنه کنند معده و یا فتی سانوده اگر بسبب تولد طوبت اکثر در معده باشد قی معده کند اکثر آب هن قیات عطش فساد و هضم **علاج** بطبیخ تخم ترب شبت نمک قی کنند یا بجامات تقیه نماید تخم کرفس دو قو کون بخیبل اسارون بنوشند یا دو اگر روح چند خورند مرجمین دو یه بخیبل عنصل فریت آمیخته ضماد کنند مصطکی خایند غلفلین دارچینی قدری چند بار با عسل آمیخته جرعه جرعه و هند مکوفی تریاق با بعه تاریخ کبیر نافع قسط عنقران گل سرخ مصطکی به یک وصه چهار اسارون یک افیون نیم مقلی اسپغول قرص ساخته نهند مرد و هند سداب بم سه بار با عسل یا چند نهند مرد بسر که یا اسارون مرد بسر که یا آمیخته آب گرم و هند تخم کرفس سعد کون بر سایه دشقاق و هند حمام نمایند بند بزیت آمیخته بر شکم و بالنجو اب حمام مسر که و اد و یه گرم خورند **قول ثابت** تخم دود مرکون درم تخم نیرمرف هند و بخوابند بس شکم او دنکیه گفتند در دزمی نداند حمام بند و اغذیه یا بسیه چون حلایا کباب طبیخات خورانند اگر کفایت کرد فبها الا کفند رچه اس فوذ نج سداب هر یک سه صعتر کنیم قرص بسته شقاقل با آب کمون و هند **قول الازور بیر** چند درم آب نعنع یک یا دو قاشق آمیخته و هند قرنفل دو هن و اردتخم

آب بادیان دو درم بعده درم مصطکی اقسام تیم صندل دونیم سه درم برگی سه چند بابونه بسته تخم خرفه و تخم دهند و قاشق هریک ترکرده ونیز هشت درم شبت سه درم
یک آب درم دونیم هریک بادیان بادیان سه کنند ضماد بر معده درم دو درم مرو برگ چند قرنفل جوزبویه و گر اوند درونی ونیز شبت سه نیز بادیان عقیل بساعت
دو درم کشنیز برقه دو درم ونیز سه درم تیر بسیار نوشند مصطکی یا طبیخ افسنتین و یا طبیخ جوزبیات طبیخ جوشانده و یا انیسون و بادیان برگ شبت سه درم جوشانده
جوشانده ابیض نیم ونیز فوتنج حاشا شبت اکلیل بادیان و او رد **قول جوان کور رو** کشته چشم دو برود و قندی انیزند معده مقابل درم مشک برآرند از بهتی
تیلیج گیج دهند بگیرد یک صبر بفاصله چهار مرتبه سه چهار یا پاچ یا یابس حب و نیم کافی اگر و دهند قاشق نیم ده آب بود دانه چهار چند و تشو اگر بیانی کنند ضماد بر معده بسته صره
آتش درم آش ونیز یک و هر معده ده درم ابیض جمع سه مصطکی درم دو چند تقبه و بعد نوشند وانس تش کرده صاف جوشانده اسپ درم نیم شبت انفع دیگر داستان
دو درم انیسون از لادن آخر گذارند بر معده آلوده خرقه جوشانده دو کانا تیم درم ده یک هر سنبل اذخر درم یک هر جوز بویه دارچینی عود قرنفل مصطکی نام آن دو برابر معده نزند
نوشیده گرم آب ورزی بر **علاج** شود این با حمام و معتاده ریاضت ترک که باشد سبب آن مقدار باشد غذا اکل کثرت سبب اگر کنند شیرین آب و انبان دیگر و دهند
دیگر گرم یا اشیای غیبت عطش قلت باشد معده بارد مزاج سوء سبب اگر کنند ریاضت باشد سبب ریاضت ترک اگر نگذارند کوشت هضم و تجوید و دو نمایند غذا تقلیل کنند
و تکمون و فرقی تخم کرفس معده تسخین برای **علاج** ایشان حرارت ضعف بسبب افتد اکثر شده درازکشیده مرض که کسی کودکان و پیران و معده بارد مزاج سوء آثار
گنند گوگرد آب و آبزن **قول جوان کور رو** خورند تقبیل ... دارچینی یا کیان ... ضماد کنند ... و ... کمون او ... گذشت ... طولی در که ... او ... غیره
یک انجان جمع دهند بلیو وسکر چهار ... بندند ... هریک ... سنگ ... بسیار ... یک هر مغز ... یک بالینوسی ... تریدا
مرق درم نیم بلیو سکر یک هر باکنار تریاق اشیع طلا ... بسیار ... دوازده ... انیسون ... تخم ... باشد ... سبب ... اگر ... بلیو اسکر
قرنفل دهند معده بر کرده تر نان یا انیسون جوشانده بسیار خردل فلفل چند دهند جوشانده وفس تشن آب درم نیم شبت تخم و جوز بویه اگر دهند ابیض با مغز
بلیو اسکر افیونی لادن بلیو اسکر دو هریک سنبل سرخ گل زعفران خولنجان نوشند طبیخ دهند کرده حل مرق قاشق چهار انیسون روغن قطره دو یا جوزبویه یا
ایضا نفسیه اعراض جمیع و قوی صحیحه شدید خط چون است عنیفه حرکت طولی در و ... دوزین ... تدبیر انفع کا **بدانند** دهند بلیو اسکر یک نهار بسته حب اسپغول
شربت دهند الثعلب عنب آب کاسنی آب بمخلوطی نمند یابس **علاج** کبد ورم یا گرم ... اگر حار حمی مفرط عطش باشند کبد ورم سبب اگر مفید عطش معاونت نفس در
تیخ تیز اسبرتو کنند ضماد بر کبد افزوده بلیو اسکر ... نمک ... آمیخته شیر ... آرد ... سازند **قول جوان کور رو** وقیفال ... کبد ورم ... تدبیر ... انفع ... شربت ... دینار
یا نزده سرخ گل درم سی کاسنی بیخ درم پوست بیست شش درم کاسنی **شربت دینار** دهند باشند کرده طیار اناطیز در که ... او ... شربت نارنج یا ... آب با
درم پانزده تا ده بیتی شربت کنند قوام قند رطل دو بد نموده صاف جوشانده نرم آتش با صبح ترکرده آب در شب درم پنج یک هر بسته غافت قوت ریوند کشوث تخم درم
حمیات مزمنه حصبه و جدری منزله عناب شربت و معده و کبد حرارت و یرقان منزله خیارین شیره و سکنجبین و طبع ملین بول مدر نافع احشا و ورم جگر و احشا و استسقا سدها برای
فیقونی لادن نبود کافی اگر دهند دیال کور کنند فصد و **قول جوان کور رو** جوید معده ورم در او علاج و آثار باشد معده ورم سبب اگر صفراوی و دموی
و یاف و معده رطوبات افنا از که چرا ورد بیست افتد مفرطا جوع و طویل حمی مفرطا استفراغ عقب این و افتد معده در که باشد باشد ذبل اگر سبب دهند دانه سه
در ذوبان که چرا است مهلک افتاده قوی استفراغ دو بود العهد بعید اگر و کرد توان تدارک باشد نافتاده قوی استفراغ دو بود العهد حدیث اگر پس شود می اعصاب

اعضای داخلیه راه یافته و در قوای ضعف تمام ظاهر گشته پس تدارک آن از زمان طویل باید و مریض تا این مدت نباید **علاج** شیر تازه ماده الشعیر آب کدو و شکر آب انار شیرین لعاب اسپغول لعاب بهدانه روغن بادام جریره سپوس هندی اللعم و اج بیخ مرغ مرق مرغ بهینه نیم پرشت به نفع لحم جدی خورند لبن بقر مظرفی کرده از چوب بگرداند رکف که آید دوده مثقال شیره منفر تخم کدو تخم بین هر یک دو مثقال آمیخته دهند و بان طبیه بویند روغن بنفشه تشوق کنند آرد جو گل خیر و اسپغول آب عنب الثعلب و روغن گل بر معده ضماد کنند و بر همه های عنق که مبدا اعصاب است مجمره هند فرح قیض نوشند روغن گل کاذر و روغن بادام طلبته باشند بعده الند و بهر حیله که شود خرابانه اگر صحت نشود شیر بز نوشانده قی کنانند دم بدم زعفران بسیل هر یک نیم درم طباشیر مصطکی هر یک یک درم در نغز کلپخته آمیخته خورانند خرسا وه بمرق تذرو آمیخته نوشانند مرمای تیج همراه مصطکی طباشیر دهند **قول جوان کوروو** در مرق تاکیان یا مرق بیخ مرغ یا مرق دراج یا مرق دنبه خرم یک قاشق صفرت بیض دو عدد یا لعاب بهدانه دواوتس آمیخته دهند آبزن آب شیرین کنند شیر بز دو حریره کدر صنع و شیر و روغن بادام ساخته باشند خورند دل گوسفند بریه دراز کرده چند بار آب شویند پس بگلاب شسته در ظرف سفالی نو مع سه عدد قرنفل هند و دهن ظرف بند کرده بر تنور گذارند و بعد شش ساعت کشایند و آبیکه از و بر آید نوشانند اگر کافی نبود صفرت بیض خمر بیض عنبر دارچینی تنگ آمیخته دهند و گفته اگر بسبب استرخای عضروف حنجری یا اعوجاج کسی عظم پهلوی قریبه معده باشد تدبیر برداشتن دفع استرخا کنند چنانچه در باب امراض صدر در تهر خای عضروف حنجری گفته شد و سگ نر و ده بیض بر معده دارند پادر آب گرم نشینند **قول بقراط** اگر دیرین مرض عطاس افتد فواق بر وده **قول رازی** عطسه آوردن و حبس نفس کردن مر بنی فوقست و بستن دهن و بینی مانی تا نفس نگیرد انفع اما خطر دارد **قول الازرو بیر** بهر حیله که دانند تر سانند که سریع الاثر شد و گفته که دست و بغل دشته بویانند مجمره بار پشت محاذی فم معده گذارند سینه و اطراف اضلاع دست و پا محکم ببندند بچه کبوتر یا بچه مرغ زنده یا لحم تر غاله که تازه گرم باشد بندند صحت شود و گفته دافع فواق مقی دهند اگر نگیرد مسهل نرم دهند و دوایه عطسه بویانند روغن گهر با یک قطره سقوط کنند و بنا ف الند روغن گوگرد روغن تربنتین دهند عجیب کین انفع ذیره سفید بسد هر یک سکر پلپلاوی هر یکنیم دانه بروغن بلسان جوشانیده دهند دو تنبیت حب کافور دو سه حب بعد یک یک گندنی دهند آبوند یک یا دو درم دهند فریاد خارسر آبس بوجع مبتدی جفرات آمیخته دهند برای استلقای نافع دارچینی باشد سکه روغن بادام دهند سکه بابونج بیض بر معده یا الند زرقه یا مغزان بشیر تر کرده بر معده بندند و گفته سپستو افواقی شیرست و تیلما تیر حب تریاق حب خولنجان حبی فوذنیکه حب شاهی حب فاقی تهه مفیدا رحب سبب دهند **لادن** افیون آب هر یک نیم طل حل کرده تمام شب ارند صباح مالیده در دو سه خرقه نماز نموده در پیاله چینی کرده پیاله را در دیگ که پر از ریگ باشد نهاده آتش نرم دهند تا قوام معجون شود پس جند بادنبو زعفران نیم درم مسل آمیخته قدری بچه بسته دارند شب تا دو سه عدد خوانند بعسل آمیخته یا گاه با سیل یا سکه درم قند چند درم آمیخته یا در طاوس سار بر بریکه رطم مسل آمیخته دهند **دیگر** بیخ بادنجبویه تر از زمین کنده آب او بموده یا تغزسته تنبه آب موده دهند **دیگر** مومیائی یک حبه آب کرفس دهند **دیگر** دارچینی مصطکی جوشانده نوشند **دیگر** فلفل میست چند دانه بادیان دو نیم درم آب سائیده نوشند **دیگر** تنگنی مغزه را سائیده نیم یا کمتر درم مسل آمیخته دهند نوراانفع و بهد **دیگر** کمون خایند **دیگر** مصطکی آب بومنه دهند **دیگر** مغز کنول گنه الیطفل نیم تا یک بجوان چهار عدد بقدری مشک دو سه آمیخته دهند **دیگر** شونیز دو نیم سکه یا سائیده سکه چند درم آمیخته دهند بعد زمانی غذا خورند **دیگر** آب سرد نوشند **دیگر** معجون کاذاج ۱۱ ابا ۱۱ عرق سانج دهند مرمای بادیه خورند **دیگر** زبل زاب بشیر زن سوده در بینی بچکانند **دیگر** نسرین آب سائیده دهند **دیگر** بندق در گلو آویزند **دیگر** سوس

نانخواه یا قرقفل یا مهاد یا قسطیا انگزه یا سپس گندم یا سپوس را هر یکی قصب یا آلو بیا یا ماش سیاه یا فلفل گرد یا مغ اسود بکوفته در حقنه نهاده بطور تنقا کو کشند و دو دانه بینی برآرند برای سرخی و تهلائی و بادرنانع **فصل بیست دوم در انقلاب معده** هر چه خورد بعد هضم بقی برآید سبب او خراب است که در اثنا عشر یا در صائم افتد پس قی تیکه غذا هضم یافته در صفا بی مذکور آید معا بسبب خراش آن دفع دیابد و آن اسوی معده بازپس نماید معده نه آزار مکروه داشته بقی سهل دفع سازد فرق از بلاوس آنست که در بن انچه بقی برآید از نقی در بلیت پاک باشد و در بلاوس زبلی و نتن باشد چه اگر در وقا یکه طویل نموده و صفوت کیلوس را مسار یقا بخود کشیده و ایضاً خروج پوست باریک رقی داشته اد حرقت و وجع در حوالی نافه از کل اشیای ترش تیز بر انقلاب معده گواهی دهد **علاج** شربت لیمو شربت انار منعنع مصطکی کنند روهند و انچه در رجع گفته آید بکار برند **فصل بست سوم در قلق معده** مریض از غایت اضطراب چنان باشد که گوا یا در خاکستر گرمست و از شکل بشکلی همیگردد و در غم و اندوه بود و باشد که با وجود این بغشی یا تهوع افتد اگر سبب او صفرا باشد که در معده تولد شود و یا از جگر بزیر آثار او افضل قی بنیند و این اکثر افتد **علاج** حکنجبین با آب گرم خورده قی کنند آب خیار بشنبر بشربت سیب دهند شربت لیمو شربت نارنج شیره خرفه آب انار بن هندبست جو و قدری طباشیر آمیخته خورند صندل کافور پوست کدو می تر بگلاب بر معده نهاده باقی تدبیر در قی بنیند اگر سبب او ماده بارد تکمیف بکیفیت دیه چون ملوحت حموضت بورقیه عفونت باشد که در معده گرد آید آثار او در قی ملیخی سودا وی گفته شد در انجا بیابند **علاج** حکنجبین عسلی بطبیخ شبت نوشیده قی کنند بعده شربت فستین آب بادیان بکار برند و باقی تدبیر از قی جویند **فصل بیست چهارم در اختلاج معده** یعنی حرکت خفقان مانند در معده عارض شود سبب او اگر ماده گرم یا سرد باشد که در معده تولد شود یا از جگر برزیر دس گذرانین حرکت در فم معده یا در اجزای اعلی معده بود باشد که غشی و خفقان پیدا شود و غشی و تهوع رنج دهد آثار و علاج این بدستور قلق معده هست در انجا بیابند و اگر سبب کرم معا باشد قبض طبع و وجع معاد غدغه در معده تقلب نفس سیلان لعاب دهن مرغوب **علاج** حقنه کنند مسهل دهند و بعد رفع قبض تقبیل را خراج دیدان که شد اگر سبب کثرت جماع باشد **علاج** ترک آن کنند آب گرم غسل نمایند طبوبات مانند **فصل بیست پنجم در حرقت معده** سبب او یا اکل اغذیه غلیظه چون نان فطیر فواکه خامست که در معده منحدر نشود و بر سر معده ماند و از حرارت معده ترش گردد یا از طبوبت خام کرده فم معده بنشود و از حرارت ترش گردد و یا سودا می کثیر که از اضطحال بر معده ریزد و احداث حرقت نماید پس انچه از اکل مخلطات خفقان طوبت افتد و از اکلی تقدم تناول آنها و در دگر بعد اکل طعام چپ بسا کن گردد **علاج** اگر از اغذیه غلیظه و رطوبت باشد عسل نمک بطبیخ تخم ترب شبت آمیخته نوشند قی کنند و کوم سبک بریان و مطبخات پرمصالح خورند و بمعاجین مقویه تجویف هضم نمایند اگر سبب صفرا باشد اسلیم با با سلیق چپ زنند پس سکنجبین زبورسی نوشند هلیله برا آمده مرا دهند اغذیه مناسب خورند **فصل بست ششم در حکاک و دغدغه معده** اگر سبب او انصباب باده حریف لذاع از عضوی بر معده باشد آثار انصباب و آفت آن عضو گواهی دهد و غذا منهضم برآید بقی یا اسهال **علاج** تنقیه صفرا بطبیخ شاهتره کنند آب شاهتره بما الجبن دهند و تقویت معده کنند اگر سبب او بثور باشد که در سطح داخلی معده عارض شود غذا نا منهضم بقی یا اسهال برآید و باقی آثار بثور معده پیدا باشد **علاج** قرص طباشیر کرد و زعفران نبود دهند سفوف حب الرمان سفوف لبّ الاسعافی مفید باقی تدبیر از دوک بثوری و بثور معده جویند **فصل بیست هفتم در استرخای معده و تهلهل نسیج معده** سبب استرخا شدن معده است از فضول طویل پس اگر نفس معده مسترخی شود و بدا سبب آفت لیفها است گرد و سینه مریض بلند تر شود و دشت فرو رود و فساد هضم پدید آید و اگر رطبه معده که معده بدا نها باعضام لوبت

سترخی گردند به سبب بعض اخلاط معده یا بعض دیگر فرهم افتد پس اگر سترخا در باطی که بابین ترقوه و معده است افتد معده میل بسافل نماید و به سبب ثقل دی اعضای علیه نیز فرد سو منجذب شوند و در موضع ناف ثقل محسوس گردد و اگر در باطی کربین اصلب المعدة ابلست افتد معده بقدام میل کند و ثقل در شکم محسوس گردد و اگر در باطی کربین المعده و اعضای یمین و ابلست افتد معده بجانب چپ میل کند و بهمین وی در اعضا که بجانب یمین اویند متصل واقع گشته گی پدید آید و اگر در رابطه میسر افتد بدستور یمین پیدا کند **علاج** هر چه در فالج واسترخا گفته شد بعمل آرند و از ادویه هر چه نوشبو و قابض باشد برگزینند و از اغذیه هر چه سریع الهضم و مایل بقبض و جفاف بود اختیار نمایند **فائده** سبب تململ نسیج معده سوء تدبیر سفر و اطاعت و تعب و محنت عنیفه است که از فی شدید و اسهال ضربه بر معده رسد و این مرضست که جمیع افعال معده باطل شود و هیچ مرض معده بدتر ازین نیست که آفت اوست گرد و پس طعام هرگز نگوارد و غذای نیک و ترتیب سقوده و هضوغا طعبسر آید و باشد که قبض حدی سد کند بغیر حقنه و مسهل نگشاید و از آثار سوء مزاج دآماس هیچ ظاهر نبود و بدن نحیف و مزاج لاغر گردد و اشتها ضعیف و هر چه خورد بر معده ثقل آرد **علاج** شربت مورد طریفل کبیر طریفل صغیر جوارش عود و غیره هر چه قابض خوشبو باشد بکار برند و ضمادی مصطکی و مثل آن بر معده مالند و هیچ سبک سریع الهضم بود خورند **فائده** پوست سنگدان مرغ نیم مثقال با طریفل یا مبیه یا نیم مورد آمیخته دهند شب بر معده آویزند و سائیده بکیزی مناسب آمیخته خورند و هر چه تململ نسیج را مفید است ستر خارانیز سود دارد

فصل بیست و هشتم
در تشنج معده

چنانچه تشنج استلائی و استرخائی در دیگر اعضا می افتد گاهی در اخلاط عصبیه معده یا در رابطه و نیز عارض میگردد پس اگر در نفس معده بود معده بر طعام محتوی نشود و بعد از سبب غذا غیر منهضم برآید و اگر گاهی محتوی شود احتوای ضعیف پس بعض غذا منهضم و بعض غیر منهضم برآید و اگر در رابطه افتد آثاری که در تشنج باطل هر جهت مخصوصست ظاهر باشد مثلا اگر در ان باطل بود که معده را بقفار بسته است طعام در معده نایستد و بجبر دافع هما شتابد اگر در دو مرض بمین یا به بسیار مایل بود و اگر در ان باطل باشد که رابطه بین الرقوتین و معده بیمار بود تا مشوه یعنی منحنی و پشت است نتواند کرد **علاج** هر چه در تشنج استلائی و استرخائی گذشت حسب سبب بکار برند **فصل بیست و نهم در حساوت معده** اگر بسبب نصاب سوداوی در معده باشد پس در فم معده یا در اخلاط دیگر صلابت پدید آید اما اگر در فم معده فقط در اق عینین هیچ پدید آید زیرا که گیرنده آید و باشد که بسبب کبر حجم مرئی شود و مریض بتکلف نتواند هنگام سجود متالم شود و باشد که از بلع لقمه الم پدید آید **علاج** اگر مزاج گرم و بلغمی باشد سلیخ زنند ترک اکل کند عنب الثعلب با بونه بنفشه آرد خطمی اکلیل اصل سوس مویز مفید و غن بنفشه سرشته نماید و اگر مزاج سرد و بلغمی باشد بقرطوس عسل و غن گاو بطبیخ فتیون بسفایج اصل سوس بیخ خطمی اب قرطم آمیخته تقنه کند بنفشه با بونه سنبل از خر طیب البان تقل ادام تمخ لعاب کتان و غن بابونه یا کیان سرشته نماید سازند گاه باشد که بسبب صلابت سپرز در اخلاط معده که متصل سپرز ست تمددی پدید آید و نفیضت تدبیر طحال باید کرد که محل آفت همنست اگر بسبب نصاب و در اصلابت در عضلات پدید آید فرق آنست که صلابت معده مستدیر پیدا باشد و در عرض صلابت عضلات متسلسل باشد و انگهی جانب خلف بطرف آخر قریب چون ذنب الفار سوی این موضع معده از غدد و جز جزی تا ناف و جنبگی در عرض شکم کوکی طول دو دست دیگر پس از وضع صلابت فرق تواند کرد سلامتی زیرا اگر صلابت ظاهر شود فعل معده سالم باشد دانند که آفت در عضلات شکم است اگر فعل معده آفت بود بدانند که سختی در معده است **علاج** اگر مزاج گرم بود بزالی تفیطیم شاهتره ترنجبین و هندقونه گل سرخ با بونه اکلیل بیخ خطمی موم مفید و غن گل ضماد کنند و باشد که فصد سابلی حاجت آید و اگر مزاج سرد بود بلیخ فتیون عاقرقرحا سنبل جندبیدستر بیخ کرنب عفران با ماجا جله و غن بنفشه طبیخ کرنب ضماد کنند و کذا تدهین و تظلیل و تقدیه عایت است بروت عیدان **فصل سی ام در صغر معده**

از خرمای تکاله غذا بیشتر خورد و مضمر شود اگر چه لطیف باشد اگر کمتر خورد نیک مهضم گردد اگر چه غلیظ باشد و این حالت مدام باشد و ضعف جثه بران گواهی دهد **علاج** غذا قلیل الکمیت کثیر الغذائیت خورند و این برای صنف خلط قیموست و اگر بسبب لزوم اعضای مجاوره باشد ازاله و مرام عضو مأوف کنند مع عایت تقویت معده **طبیخ شاهتره** هر سه هلیله بلیله آمله هر یک پنجدرم شاهتره هر یک هفت درم سنا چهار درم نیلوفر امیران هر یک درم گاوزبان انقیمون گل سرخ هر یک سه درم بادیان تخم کرفس کاسنی اسفناج سماق خودوس نعنع هر یک دو درم عناب آلو هر یک بیست عدد کاسنی سبز دسته جوشانده صاف نموده نمغز فلوس مغز تمر هندی هر یک پانزده درم نبشین سی درم آمیخته مانوشند یک شب تیست قوی المخرج ماده مختلفه منقی سردتن از اخلاط محترقه و غیر محترقه مزیل حرب **فصل سی یکم در تلخی دهن** یعنی هر چه خورد یا نوشد تلخ نماید سبب اکثرت صفراست در معده **علاج** بزودی کین تکمیز بیست دانه بدو قاشق مرق آمیخته یا اکوا هیندکیکا و بیوداوا دلوس دهند و فصد کنند اگر چه حتی باشد طبیخ کوریال بزرالبنج یا تیکوماوه یا بیزیا تیکوم آبازیکا کاذا آمیخته تلخی طعم دهن را نوشد طبیخ نکور ستر هندی چهار درم افزایند و صماء مبر و پهلوی راست وضلع جگر گذارند تا بیخ ترش صبحی خورند طبیخ کیلاس نوشند بیخ کلم بحری نیم اونس در آب جوشانده سه چهار ماه نوشند و از مرق مع محب و کوموم و شیای گرم و خمر خشک پرهیز نمایند شخصی تلخی دهن میکشت و چند بار صفراتی کرد رگ سالوا تیوا چند بار باز دست راست کشادند سال پنبل اسکو پلوپه تیرا نامبرده دادند و وقت شب حقنه امیزاد و نمود و نشب دوم شیر خرد و گلاب یک آمیخته حقنه نمود و نضاد مبرد و بر کبد نهاد و تا آب بردن شربت لیمو بپرهیز کرده دادند لذا مافوصت نشد آخر بپهلوا شیر طلا کرد مذکره بعد از تلخی دهن وحی صحت یافت شخصی از کسی وحشت نیافت آذر ایاه مایکوا اجتوی یک پیاله شبنم نوشیدن گرفت بگردید **فصل سی دوم در ذرب و خلفه** اذرب همان معدیست که طعام دران بهضم شود و قبل از انکه همه بدن را زدمی بهره رسد مطلق گردد و بالاتصال و کثیر الرطوبت بود اما خلفه آنست که طعام بر سبیل معتاد در معده نایستد و استطلاق در وگاهی بسرعت بود و گاهی بطو و گاهی بدفعات کثیر و گاهی بدفعات قلیل و گاهی متضمن گاهی فاسد و سبب هر دو واحدست اگر سبب سوء مزاج باشد طب سابق مع صعدی باشد ترش حشا عدم عطش و حرقت و عدم خروج بلغم بقی و اهمال و جون طعام خورد بسرعت بیرون آید تا ندکی متغیر شده **علاج** کمون فلفل جوارش عود جوارش جوزی هندو رغن مصطکی بر معده مالند کمون شنوینز عنصل بر بخمر آمیخته بر خرقه کشیده بر معده نمک نهند یا کمون هندی با کمون هندی بسرکه تر کرده مشور کند عنصل آمیخته بر خرقه کشیده دو دعود واه بر نمک نهند یا سعد کندر مرگانا جوز السرو اقاقیا یا نمطلا نمایند تهیو کبک و غیره خورند باقی تدبیر در سوء مزاج بارد سابق بینند اقاقیا یا شربت سودیا بخور هند نخواه کندر گلنار را بر بموز یا مع تخم سایده دو سه مثقال خورند جاورس بپیه گوسفند سماق دراج زیره یا بخور خوزدا چینی خولنجان بنجبیل غذا کنند اگر حاجت تقویت شود عصافیر طیور دهند سنگدانه مرغ با شیر بریان کرده برگ سماق یا شیده خورند و دراغذیه بادیان نعنع شبت اندازند کدر بول و برای انواع خلفه انفع اندواگر حاجت بحمام شود داول خبز بخمر ترکرده خورانند و اگر قراقرد یاح باشد کمون کرده یا کشنیز بلوط بسرکه پرورده بریان نموده برگ سماق سویق نبق گلنار شربت الآس کندر را برقرص بسته قدر حاجت بخمر دهند **قول لازوربیر** مصطکی پوست تبخ بسد کشنیز دهند گلقند کمنه تمش دادن ترياق کبیر شش درم حلوای بیرا برهمه آمیخته هر صبح نیم اونس دهند اگر سبب اجتماع بلغم در معده باشد قلت عطش ترشی حشا کثرت اتعاب خروج بلغم بسیار زود فاکثر متغیر شود **علاج** سلق خردل سماک انجوده طبیخ شبت نمک عسل قی کنند اگر کفافی نبود صبر تربد بر کبد رم شحم حنظل ملح هندی هر یک بیع درم حب بسته دهند باز قی نمایند بعده شرود یطوس تخم ریحانی دهند سکنجبین عنصلی جوارش خودمی امرود سیاشتراب انستین تندیقون مفید سعد مصطکی لادن قصب الزریره ادخر عود سک جوز بویه قرنفل انستین با آب مورد آب مزنجوش آب تمام میسوس مانند آن بر معده نهاد کنند عصفور طیب بورق تاج نمام خورند **قول لازوربیر**

حب قابضه حب تریاق سفوف منقبضه سفوف جاذبه سفوف حابسه شربت کشنیز مهندگر سبب بطوبت از معده باشد که بسط معده چسبید و هضم آزار پسازد پس
بسبب استلای هضم وضعف باسکه غذا در معده نایستد و بجوف رود و سوی امعا منحدر گردد و تغیر نایافته خاسته که بعد اکل حرکت اتفاق افتد که حرکت یاری میدهد
براستفراغ و بسا باشد که مریض در یابد که طعام از معده کیا بگی سوی امعا افتاده **علاج** جوارش کشنیز سب بشربت مورد و سهندعود زعفران هر یکدرم معده بلوط
مورد هر یک دو درم آب بقدر آب بر سر معده نهاده کنند انقدر نرنجبین نیمدرم کنند دو درم عصفر نیم درم سائیده چهار نوبت دهند عجم زبیب علیج مجوف بلوط کشنیز انفحه
سماق خرنوب کوبن هر یک نیم درم نان یابس کند نانخواه بر بسائیده قریب ده درم مرد رزه چند بار دهند و از آب گرم پیش دهند **قول لازوردیین** رخ
نبطا فلفل بارزد پوست ترنج هر یک دو اوقیه مزه جوش اقاقیا ورد بید و پودینه هر یک کفی جوز بویه قرنفل دارچینی گل سرخ هر یک نیم اونس جوکوب کرده در دو
خرایطه پرسنبوده در آب بقدر آتش ملایم نهند چون گرم شود بر معده نهند و قتیکه سه و گرد و صره دوم نهند کند رنج پوست انار ترش بسد گل لالا هر یک چهار
جوز بویه بربان دو تیم زیاد صحرق سه گل ارمنی شش باسمی افیون هر یک دو سائیده یک درم دهند آب چشمه یا دو صد رطل سرکه رطل دو ظرف صفا لی کرده
برگ بارتنگ جوز سرو هر یک چهار درم گل سرخ گلنار خشک تین پودینه هر یک مشقی انداخته نیم نصفی بانداکباب کنند بعد ه روغن گل یا روغن مصطکی بالسویی
میخکورد و بر انتی بشکنه نهاده ساز ند طبیخ کونصف نا آید و انوشند شربت لیانیز یا دی انوز تیا و انهند روغن بلسان یا روغن پودینه یا روغن بزکمل سائیده سفوف منقبضه باشند
جوارش کنند رکنند قند هر یک شصت فلفلین هر یک پنج وازده زنجبیل خولنجان هر یک ده قرنفل جوز بویه سیل هر یک پنج شنگ نیم عسل آمیزند شربتی
درهم با نصف سنجبین بعده مزمایه سهل بالغی و اگر بسبب مره صفرا باشد الکتاب عنطس مجمع لنج در بطن و مقدار خروج صفرا بدارد عقب حسیات حاره بعقب کل اقدمه
داده و یه گرده و شربت خمر صرف پدید آید و باشد که به تب تیز پدید نکنند بلکه مدد و سهند تا ماده تمامه برآید پس اگر نمک اندک ایدآب آنار بن
بقدر نیم شربت و در دکدر یا بیانیز و قند و سهند تا بر اخراج مدد و هد و قتیکه بسبب اخراج غلظ صالح ضعف و غشی پدید آید مجلس نمایند قرص حامض قرص طباشیر
قابض مدبغ سنگ آب یا آهن تاب یا برنج اناره سهند شربت مورد شربت لیمو سنید طباشیر گل سرخ هر یک رم آب حصر مرآب بیاس یا طباشیر گل ارمنی آب به
یا مورد بجم زبیب پوست انار به یک دو نیمدرم عصفر رم سائیده ببر به رب سیب آمیخته چند دفعه دهند مورد بدر دی خل طلا کنند صندلین فوفل گل سرخ
عصفر اقاقیا گل ارمنی سماق آلک بگلاب آب مورد در بعده دنمایند آردجو بریان صمغ عربی طباشیر را ببر به رب سیب یا اناره سهند دوغ آهن تاب نوشند
مرق مرغ که در وی سیب پخته باشند پیچ مرغ سماق جاورسیه آب حصرم روغن خورد طباشیر سه درم صمغ عربی درم همراه چهلدرم مثل الشعیر سهند قرص طباشیر دودرم
یک دانه آب یا الشعیر سهند اگر نقطع نشود کلرآب رد اب بسطفی بسد یکنیم طل کعک سخوی یا خیر مجفف در تنور چندرم آمیخته سهند اگر قوی خواهند طباشیر
گل سرخ گل ارمنی صمغ عربی گلنار هر یا چندرم آفرینند انار دانه زبیب سیاه مدقوق که بروغن یا آب حصرم یا آب انار ترش پاشیده باشند بگه مرغ بریان پخته
بیه گرده بره جاورس مقشر مرقوق پخته بخل مروغن بادام پاچه بزبیفه مسلوق بخل خورند و در غذا ملح اندرانی اندازند و بخم و سومات پرهیز ند اگر دسومت
کم نبود اگر آن را در مرق داخل کرده با کشک خورند نفع دهد و بعده آب سرد نوشند و اگر قفل باشد تدبیر مرغ که کنند، طباشیر دوده اوقیه سکنجبین طفل دهند
قول لازوردیین زنبیب دانه دیدرم طبیخ گل لالا قبل از انعقاد صبح شام دهند چهار روز حب تا سید اشنه و مکیتر بیدرم عرق خرفه سکاناد آمیخته دهند
پانزده روز پابست تا لکونتر اس کامالس کرده دو دو اسکرپلو شربت دردیا بس اونس آمیخته دهند و بالایش عرق خرفه یا عرق بارتنگ نیم رطل نوشند صبح شام

چهار ساعت قبل از غذا تا هفته و گفته سفوف قابضه سفوف ۱ و شیر برنجی میستورا کورد یال شربت باشق کینو شربت مورد و مرکب شربت نیلوفر فلونیا رومانا فلونیا ریکوار ماکانا قرص زنگ و قرص گلنار طبیخ وسمی اسقیو یا طبیخ انتی و برنیتر یا معجون خرفه معجون قابضه آقیلی مانو کرستی این همه مفید اند و هندبه مورد وسی دو و کندا دو کوا نمیتو ایستی تیکو بر معده نهند اگر سبب انصباب سودای کثیر از سپرز بر فم معده باشد کثرت خشتها احساس لذع و حموضت بر سر معده دائم و تسکین نیشو و مگراز اکل غذا و شرب قدری و دغن **علاج** باسلیق یا سلیم چیپ زنند طبیخ افتیمون با بهار بهن تقیه نمایند مجنبانا رسی بطحال گذارند و بخرقه خشن مدام طحال را مالند و بسخنات قابضه تکمید بر طحال کنند افتیمون دو درم آب بارد و هند و بالایش مرق چرب نوشانند اگر کافی نباشد حب الرمان بریان پنج بسم پنج خرپان زرشاد کهربا هر یک دو تخم ریحان نقف داده ناکوفته سه آمیخته سه درم شربت مورد دو هند کباب جگر بز خورند و علی الصباح قبل از انکه سودا بر فم معده ریزد و گرسنگی آرد حساء شکر و دغن بادام پیگرده نرساخته کوشند اگر سبب بتوریا مرطبقهٔ اخلیه معده باشد و این از لق المعده نیز گویند تبخیر دهند بسبب اتصال طبخ وی یا سطح معده حرارت و یبوست و نجز دهن مظهر و رجع و حرقت در معده بعد اکل غذا خاصه که غذا ذی حدت ملوحت حموضت باشد پس از هضم محسوس شود لذع و حرقت نیز همانجا بود و هر چونکه غذا بقعر فرو نشیند و هیچ نیز فرو نرسد و گرایند اکثر آن غذا تمامه برآید تغیر اگر نرفته یا بعض تغیر یافته حسب قلت و کثرت بتورو قروح و برآمدن صدید و قشور نیز درین سهال ضرور یست خصوص در بتور متقرحه **علاج** در ابتدا باسلیق نرند اگر مانع نبود بر ساقین جهات کنند بطبیخ بابونه تقیه نمایند قرص طباشیر کرد و زعفران نباشد سفوف لق الاصحا بتور یحی هندبه اسپغول بریان بشربت مورد یا لعاب اسپغول بقدری و دغن گل جذب دوغ نوشند اسپغول تخم ریحان با پتنگ کنجه بر سفال بریان کرده قدری بگرمی دزیند و هم نرند تا منعقد شود پس قدری و دغن گل انداخته نوشند برنج جو مقشر مدس در آب جوشانند پس آب اول دور کرده باب دیگر پخته بسمک خورند اگر آب بلعاب حاوس نبود اگر کافی نبود قرص طباشیر مسک با آب انار یا آب به دهند و مورد گل سرخ گلنار صندل سفید عفص برابر آب یا گل ارمنی مورد اقاقیا ادویهٔ فیونی بر معده طلا کنند اگر سبب نزله باشد کاز معده ریزد و طبع آزاد دفع کند پس غذا نیز فساد پذیرفته بتبع ماده با سهال منزلق گردد و این ۱۱ سهال باغی گویند و این اگر فرس شود فساد مزاج معده و قصور هضم و ضعف قوت آرد پس احداث مینماید ذبول و موت و آثار این آنست که بعد خواب طویل سهال افتد متواتر و جون ماده منصبه پاک گردد سهال استاد آزمایند یا ماده نزله در معده گردآید و دیگر آثار نزله حسب سبب پیدا باشد مثلا اگر ماده نزله صفرا باشد غثیان حلق و دنک مری و فم معده و دهن عطش دفع حرقت در دماغ و معده و اگر بلغم بود طعم دهن تفه و بدبود غلظ آب دهن اگر سودا باشد ترشی دهن ثقل سر و آمدن بوار دماغ بچه بوی آهن اگر خون باشد سرخی چشم ثقل حواس شیرینی طعم مائل شوری و بدبوئی **علاج** حسب حال تقیه دماغ بفصد حجامت سهال نمایند و بعد تقیه برای اصلاح مزاج دماغ شمومات عطوسات ضمادات نطولات مناسبه کرد و دماغ ذکر یافته بکار برند برای جذب ماده سوی مخالف حلق موی سر کنند و بر و خرد ول مشک ضماد نمایند و قیدین و ساقین را برنفع و تنک بمالند و بطبیخ بابونه اکلیل یا شبه نمایند و چون دماغ پاک گردد برای منع انصباب نزله بر معده گلنار کثیره بمنع مربی عصاره بیدانجیر عصاره بیدمشک عفص گلنار عصاره بیدانجیر ساق اقاقیا لعوق سازند گل سرخ مصطگی مربی مشک ریب عود نشاسته کیلر زعفران بخم کاهو قرص سازند له در منع نزله مفید است و مرد مرض افزایند کرا در خفقان بقدر ماز نهادن سر تا بالا بلند پرینز کند و بر روی خوابد و سر چنان دارد که نسبت ببدن فرو تر باشد تا همه ماده از راه بینی برآید و به حلق نگراید **بدانکه** درین بحبس سهال هرگز نباید خفت و همگی عنایت در تخفیف و تنقیه دماغ و منع نزله مصروف دارند **قول رازی** دوستی بدین مرض مبتلا بود و مرض مزمن گشته و هیچ دوا سودمند نمی یافت هر

بمن شکوه میکرد چون بسبب واقف نمی شدم تدبیر کفایت نمیکرد بعد از دهای بسیار دیدم که متواتر چند بار برای غائط رفت وعقب آن مانی طویل بعافیت
ماند پرسیدم که تا بعد خواب همین حالت وی میدید گفت بلی و استم که نزلگرم از سر فرو دمی آید فرمودم که حلق شعر اس کرده خردل فرفیون بتراک طلا کن
همچنان کرد اسهال منقطع شد **قول کاسپا** راگاه نزلگرم باشد تدبیر نزلگرم کنند قصد حجامت نمایند تقیه بطبیخ بیلیا یعصب گل سرخ کتیرا عفران نمامیثه
شرب تخشخاش و هندصندل گل سرخ اقاقیا کوکنار حضض گلاب بر سر طلا کنند یا شویه و دلک قدمین نمایند و وقت افراط اسهال گل بنفشا اقاقیا صندل
هر یک دو نیم سماق مورد هر یک پنج عضض یک بگلاب بر معده طلا کنند و هر صباح کزاخلوب برخیزندگی نمایند گر باده و درم معده بود بقی و اگر در قعر او باشد
با سهال پاک کند و بعد تقیه ممنع نزله و تقویت دماغ کوشند بر سر شانه کنند و پیش سر خاند بخرقه درشت مالند عطسه آرند قصده مقویه دماغ بر سر گذارند اطراف
بندند و هر شب وقت خواب قرص تخشخاش و هندو بعد شش مقشر کتیرا گلاب یا بطبیخ عدس و رد اصل سوس و قدری عفران بمین آمیخته غرغره کنند و بر عضل لباد و روغن
تخشخاش تم هین سر نمایند خل بویند و روغن گل بسر کرآمیخته بر سر زنند کر مقوی سر و محلل فضول محتبسه است ریاضت کنند کر محلل باده و دماغ و مولد خلط نیک است
خس کاسنی خورند اگر تب نباشد مرغ و تقلیل غذا نمایند اگر ضعف آرد سیبه بار اللحم کعک هند خرمز مروج با آب نوشند اگر مرطوبی بود آب مزمروج بکنجبین عسلی نوشند
و تا کم عطش صادق نشود آب ندهند کر ضعف و اعث از اغذیه غلیظه و بقول ما فخخه و حبوب طبیخ نمک پرهیزند اگر باده منصب باشد بود تدبیر نزله باید و کنند تقیه
بحب صبر نمایند عطش چه کند سر خرقه خشک باشد و بصابون شویند خردل انجیر بسه طلا کنند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش شبت انگبات بسازند کبابه سنبل
عفران بمالهسل جوشانده قدری مشک آمیخته یا سیبه یا بابونه بکنجبین آبکامه آمیخته غرغره کنند روزی سه روز دو تر شهند و بعد حلق شعر بره گاه و بسر کرآمیخته
بر سر مالند و بعد ساعتی آب سلق سرکه و قدری نمک شویند روغن گل آب پودینه سنبل آمیخته یا روغن چندیار و روغن فرفیون بر سر مالند حضض برابر آب
سلق طلا کنند کنش کوفته بوید شنیز بریان در خرقه بسته پیش بینی دارند لاون قسط کند بر مجمر ریزند و دود ش بینی رسانند لک سا قین دیا شویه کنند تقویت
معده بسفوف پودینه غیره نمایند مرغ عصافیر و اج تیهو جگر جمل بریان جب صنوبر خورند **مقوف نفع** بودینه عود مصطکی قرنفل یا ریباند شربتی دود و گفته
اگر بسبب انصباب دوا نهد تن بر معده باشد مستلای قرحه حساس چنین کر از بدن بر معده میریزد بسبب اگر قوت قوی باشد و طبع دفع باده میکند بگذار تا باده
فاسد دفع گردد و اگر بعد سل مطلوب شود و صفرت بیش بسمنت بسماق و قدری عضض سود گلنار جب از آن مسحوقه خورند کاسنی بسرکه جوشانده و هندگر بعد اسهال
قبض طبع و ضعف باشد بحکم عصافیر اقتصار و زند اگر بسبب سوء تدبیر اکل شرب باشد چنانچه در فصل ضعف هضم گفته شد یا تنر شیره یا آب کشنیز بالای طعام میکنند
عیفتقد آن شی آروغ قرار فر **علاج** تقلب معتاد دیه کنند چه در غذا دچه در ترتیب چنانچه در فساد هضم گفته شد یا تنر تقلیل غذا کنند یا ریاضت نمایند اطراف مالند اسفنج
با نخواه مصطکی سفوف کنند جوارش عود و جوارش سک و هند صفرت بیض مسلوق مطبوخ بدا چینی کر دیا کمون با نخواه خورند خرمز صرف قابض نوشند بحمام نهند
تا عرق آید چون عرق مائل شود تدبیر بحالت رجوع نمایند **جوارش سک** مصطکی قرنفل بکبابه فلفلین قرفه جوز بویه میل سک بر بسیل میتنه نمد
جوارش عود قاقله کبابه مصطکی سنبل اذخر بسباسه شنه جوز بویه قرنفل سلیخه عود اظفار طیب ورد گل نسرین نارشک بمانج سعد بکبابه فرنجمشک عفران
بر بسیل آمیزند اگر بسبب استمای بدان عروق و قلت تحلیل باشد و مریض پرگوشت و پر قوت باشد و آزردی طعام نبود فصله منعکم کثیر الرطوبت و کثیر المقدار دیا
و ترک یا ضعت معتاده و آسودگی گواهی دهد **علاج** قصد کنند تقلیل غذا نمایند باش تن کنند حمام معرق نمایند روغنه دارند ریاضت کنند سواری سپ نمایند اگر

بسبب ضعف کبد باشد که جذب کیلوس نکند بدن کوزبروز لاغر عروق بدنی خالی از عروق نماید ولون بدن بسفیدی بازدی گراید و براز سفید شبیه بماء الکشک یا سبز آید تهیج اجفان و صلابع جلین **علاج** جوارش مصطکی فوده یکی کندرنی فنجنوش شراب خشتی دهند ان اللحم بالماء و یه تو ابل تیار کرده و عصاء نیر و آب زیب مدقوق مع عجم کرفس بجوا فاویه پخته باشند خورند باقی تدبیر در ضعف کبد بینند **فنجنوش** هلیله کابلی بلیله آمله فلفلین بنجبیل کمون تخم شبت تخم کرفس تخم گندنا تخم جرجیر تخم شاهتره تخم گزر الفحه گل سرخ سلیخه سعد دارچینی قرنفل جوزبویه هریک یک بسباسه قاقلتین عود مشک هریک دو حب الرشاد بقیس سی خبث الحدید مدبر سرکه برابر همه عسل دو یاسه چندهمه شربتی دو درم **شراب خشتی** هلیله کابلی بلیله سیاه بلیله آمله هریک پنج نانخواه قسط سعد سنبل اذخر قصب الزیره مصطکی هریک دو خبث الحدید مدبر سرکه پانزده سائیده با آب نیشکر آمیزند **جوارش عود ترش** آب ماض اترج آب سیب ترش هریک طل عرق گلاب قند عسل هریک نیم طل قوام کرده کف دور کرده عود ده درم مادر بنجبویه دو نیم درم زعفران دارچینی مصطکی هریک یکدرم سائیده آمیزند شربتی دو درم **سفوف عود** وکه با گل سرخ هریک پنجدرم عود دو درم زنگ ده درم آمله طباشیر هریک سه درم سنبل سه درم زعفران کافور هریک دو دانگ شربتی مثقالی بشربت انار ترش **سفوف عود** وعود ساج دارچینی زرنباد مصطکی قرنفل هریک یک کتیرا قاقلتین کمون هریک دو طباشیر سه نبات سی شربتی بکنیم تا دو مثقال وقت صبح بقدری گلاب **معجون احم** هلیله سیاه بلیله کابلی بلیله آمله هریک ده سیلخه دارچینی قرنفل قرفه زعفران خولنجان سنبل قسط بحری بسد مصطکی گل ارمنی گل مختوم دم الاخوین هریک سه یوزیدان نمسین تودری سرخ جوزبویه بسباسه سیلان العصافیر سائیج شیطیج عروق قنبیل گل سرخ زرد صاحبالیان عود زرنباد انجره فرفخ مشک بزر تمام خیل کهربا هریک پنج مغز پسته مغز فستق مغز فندق مغز چلغوزه هریک بیست سائیده بعسل آمیزند شربتی سه درم مقوی و سخن کبد مجرب لون ناخم مزید بر مایع **معجون میعه** جندبیدستر سه یوز الیخ کندر مساوی بعسل آمیزند شربتی دو درم **فائده** نوعیست از سهال معدی که بدو افتد و آن را سهال دوری دو د البطن گویند سهال بد معلوم پدید آید بشه طیکه دکیت غذا یا در حرقت اکل غذا که معین باشد فرق نیفتد زیرا که اگر درین فرق افتد بر دوار معینه نمی ماند سبب و فضله ست که در عضو نبی احد چون عود بطون مانع و قعر معده و کبد پس یا در عضو که کثیر چون عروق و قاق جمع می آید بتدریج ماند یا وه جسیات دائره پس وقتیکه آن عضو مستقل شود و منافع شود از ان سوی معاوی مستفرغ گردد و بواسطه دلال بر قوت ماده لون سهال مظهر او دار تو ان کرد مثلاً اگر بدو غلب فتد و زنده باشد از تصفرا و اگر بدو ربع افتد سیاه باشد از سوداء اگر بدو نائره یعنی هر روز افتد دسفیه باشد از بلغم و اگر دو روز احدی معلوم نباشد و وجع در عضوی لازم بود و هنگام عبس طبع وجع غلبه کند از خون باشد پس در عضوی که اول وجع فعله پدید آید و عقب آن طبع مطلق شود و بعد اطلاق خفت در وجع رو نماید بدانند که محل آفت همان عضوست این نوع در حیات دائره روز نوبت نیز افتد در بعضی اکثر بسبب دفع طبع ماده را **علاج** تنقیه بدن حسب ماده بفصد و حقنه ماده و جوب قویه نمایند و از ضعف لاغری مریض تر سند خاصة اگر ماده در معده نبود و در عضو دیگر باشد پس از تنقیه تقویت عضو اولی کنند و درین قسم قابضات هرگز بکار نبرند خاصة قبل از تنقیه الا آفت عظیم آرد و اگر بسبب سده ما ساریقا باشد اگر تمام نبود بدن بتدریج لاغر شود و اگر سده تمام باشد ضعف و نزال زود پدید آید و در هضم غذا هیچ متورز نبود چرا که معده سالمست اما اگر سده تمام نباشد بر از مقدار غذای ماکوله یکیم و کاست بر آید و اگر تمام نباشد بر از نسبت بماکول کمتر بر آید حسب نفوذ مفوت کیلوس سوی کبد **تنبیه** نوعی از سدی هست که باد دار آید و درین سده در محدب کبد میباشد فقط پس صفوت کیلوس نماند بیشود و جمع میگردد و چون بسبب سده می رسد سوی اعضا رفتن نمی تواند بازگشته با سهال نفع

میگردد تا ممتلی شدن عروق مرة ثانیه هیچ اثر اسهال نمی باشد و این اقیام وسخی گویند اما اگر سده در مقعر کبد نزدیک باب باشد درین صورت اصلا از کبد سوی جگر نفوذ نمیشود تا اسهال بادوار آید بلکه صفرت وی مع برین همچنان می برآید آثار سده محدب کبد آنست که تحت ضلع ایمن ثقل دیاید و نزال و سخافت و فسادلون پدید آید **علاج** در تفتیح سده کوشند بدانچه در سده کبد گفته آید **قول لارز و بیر** ریوند درم هلیله زرد نیدرم صندل زرد هکرو بلیو در آب اقماع ورد و جوشانده صاف کرده دهند اگر قوی خواهند ریوند مسحوقه نیدرم شربت ورد یکاونس افزایند و گفته اسهال که بسبب ضعف کبد باشد بسالی بود بایدکه مقویات کبد و معده مسهل بکار نیز ند مگر هلیله و ریوند که مقوی کبد اند ریوند هکرو بلیو گلقند نیم اونس آمیخته و معده چند روز بخکاسنی کشنیز بریان گل سرخ هر یک اونس گل بگ گاسنی برگ گوهی برگ حماض اقماع ورد هر یک کفی مرزنجوش نیم کف صندل سرخ یک نیدرم علاج محرق چهار اسکرو بلیو آب و وطل نیدنصفی ماند صاف کرده شربت حماض و اونس آمیخته صبحی بامشش وزنوشند که برای انواع اسهال نافع هست تخم حماض درم تخم گوهی تخم خرفه کشنیز بریان هر یک اسکرو بلیو در آب موافق جوشانده صبحی نوشند گل سرخ دو درم مرقین کتیرا بریان پوست سنگدان مرغ هر یک نیم اسکرو بلیو سائیده دهند صندلین قوقل گلاب بر کبد طلا نمایند مویز منقی شربت بسد نمک بسد دهند بسد سحوق بگلاب طلا سازند و خورند بدرنج شعیر غذا سازند یا اول بریوند هلیله گلقند تلیین کنند پس برای رفع مادہ ایمی تیکو دهند شعیر دو مشت بسوس گندم گل سرخ هر یک مشتی اهل سوس کشمش هر یک اونس در آب پزند چون یک رطل ماند صاف کرده قند اونس صفرت بیض دو عدد آمیخته حقنه کنند آب دوص دو جزسرکه آهن تاب یکچیز برگ مورد تخم مورد و هر یک کفی جوز السرو هفت عدد جوشانند نصفی ماند خرفه تر کرده بشکم کما کنند مغز نان بسرکه آهن تاب ترنموده سه اونس مصطکی دم الاخوین هر یک دو درم بشراب مزنجوش آمیخته ضماد سازند گرد مزاج حرارت کثیر نباشد مصطکی دو درم آب سه لیمو جوشی داده عوض آب بدام نوشند و اگر حرارت کثیر بود و ایام گرما باشد آب سرد یا شربت خرفه دهند اگر بسبب باده حادثه باشد در آب گرم نشانند بشیر آهن تاب حقنه کنند شربت به شربت گاوزبان بقدری نمک بسد دهند کندر مصطکی گل مختوم موسیائی سنگ جراحت قرص کهربا هر یک یک گل ارمنی سه سائیده دو اسکرو بلیو آب دهند گلقند گل ارمنی هر یک نیم اونس مرباهای بدرم آمیخته دهند ریوند و بارنجرق بارتنگ ترکرده پس سه بار بگلاب شسته خشک کرده سائیده دهند کهربا دو درم بصفرت بیض آمیخته دهند اگر مرض اشد باشد تریاق کبیر یرق مرغ بامرق کلیه بیخ آمیخته یا نخود کمی جانور حقنه سازند صنع کنا نیم تا دو درم سائیده بآب یا بروغ آمیخته دهند حابس هر انواع اسهال فوراً القوع کته انفع **نقوع کته** کته مسحوقه دو یا پنج مثقال ارمینی نیدرم آب گرم هفت یا پانزده اونس تر کرده بعد یکساعت بخته تند یک یا کنیم اونس آمیزند و بعد یکساعت نیم یک نیم اونس دهند برای اسهال و قوب نفع اگر بجوبیه مسحوقه تیدرم عصاره افیون پنجاه قطره افزایند قبض شود اگر بسبب باب حمل معده باشد بسبب باده یا ماده اکالست که عند طفه بر معده ریزد و سطح آزا تخم شیاده درم گرم چون فتیله فتیله و حمره که در معده افتد و جرم آنرا بسوزد و خشونت آن را برابد یا اکل سموم حاره چون فرفیون لبن شبرم دفلی وغیره که بحدت تو خل آن را بخراشد تروغذا با هضم و برازخالی از صدید و رطوبت و نمک بود و لذع و وجع و مغص هیچ نباشد **علاج** اگر سبب باقی بود و زاله سبب کوشند بدانچه در مقام مر بک مذکور ست و بعد زوال سبب حماق و رو طبا شیر دهند فوقل صندل پوست انار حضض عصاره تخمه الیس آب آس آب کرنب آب به بر معده انعاء کنند پست شعیر سیب خورند بروغن بادام و سوار شیر و سمید ساخته نوشند یا مرق لحوم نضیفه چون کبک تیهو دراج انعتذا نمایند و بعد اکل تا دو پهلوی راست خوابیده باشند و هیچ حرکت نکنند اگر ضرب بسبب شرب ادویه سهایا باشد **علاج** اگر حرارت بود بنفشه بریان بروغن گل چرب کرده دهند و اگر حرارت

نباشد و دوغ سرد کرده نوشند یا حب الرشاد سه درم بقدری دوغ کاو نوشید چون منعقد شود خورند که فوراً حبس میکند گل ارمنی صمغ عربی بدوغ
نافع اگر سحج افتاده باشد دم الاخوین بدهن بقر آمیخته حقنه کنند اگر نفع نه دهد تدبیر سحج نمایند **قول رازی** وقتیکه از اکل سقمونیا اسهال بافراط شود پس
برآید بلغم بدانکه امر غلیظ شد و چون خون آید علاجش عسر است و تدارک او بقوابض بود و بستن افواه عروق **قول ابن سرافیون** اسهال چهار گونه است
یکی آنکه ذرب گویند سبب او آنست که انسان غذای معهوده خورد و آن شروع بهضم شود و او برده را بند کند تا کیلوس سوی آنها جاری نگردد و بالایش
غذای دیگر خورده شود و پس غذای اول انفوذ سوی اوردها ممکن نباشد و معده آنرا سوی امعا فرستد و بدان سبب اطلاق پدید آید **علاج** بند نکنند که
دارو بلکه گاهی بر اخراج مدد دهند که بعد اخراج از خود بند گردد و از این اسهال مریض ضعیف نمیگردد بلکه فرحت و قوت می یابد لیکن اگر طول کشد و شروع در ضعف
نماید بدانچه در ذرب استرخا و برد معدی گذشت بند کنند دوم را ماده البطن نامند سبب او احتباس کیموس در اعضاست پس اعضا از اشتمال بر اغذیه قاصر
شده دران باز میماند و آن سوی معده منعکس میگردد و اختلاف می افتد و این مزمن میگردد و چیزی قلیل می برآید و مریض تدریجی ضعیف میشود و درین حمی نمیباشد
علاج بند نکنند بلکه در تلطیف کیموس کوشند پس اگر حرارت یابند آب سکر طبرزد و روغن بادام دهند زیرباج فروج خورند و اگر حرارت نباشد ماء العسل دهند نخود آب
روغن بادام خورند چون اسهال وکمی آرد ادویه مجففه چون گل ارمنی گلنار کهربا دهند سوم را بادوار خوانند سبب او ضعف قوت کبد و آلات هضم است پس
چیزی که لطیف است جذب میگردد و باقی اندک اندک جمع میشود پس وقتیکه امتلا باستطیع دفع آن میابد و اسهال می افتد و درین مرض تب نیست و زیاده کم زیاده بصحت
می ماند و باز اسهال می افتد و سه روز کمتص و وجع تا آنچه جمع شده است برآید پس باز صحت میگردد و همچنین دوام او دوام میدارد **علاج** اول اصلاح حال معده
و کبد کنند اغذیه صالحه دهند و نیز بنوبت تنقیه بمسهل کنند ایارج فیقرا طبیخ هلیله طبیخ افتیمون جوارش سفرجلی اطریفل کبیر نافع و بعد تنقیه هر صباح ریاضت کنند و
وحمام نمایند و آنچه در نوع چهارم آید بکار برند چهارم را فرس نامند سبب او انضمام افواه معده و امعاست که راه غذا سوی کبد میرود و بسبب ورم حار
پس غذا رفتن نمی تواند و درین مرض ضعیف تر میگردد و برای بمقدار غذای اکوله یابد کمی کم از مقدار باشد **علاج** افتتاح سده بحقنه حاده کنند پس اغذیه
وادویه مفتحه مسالک و مقوی و مسمن دهند چون نخود آب بروغن جوز پخته و کرفس نعنع نام انداخته خورانند و مزورت نوشانند ماء العسل بزعفران سکنجبین عسلی
سکنجبین بزوری دهند **جوارش سفرجلی** سفرجل بیهدانه و آب بریزند چون مهرا شود مالیده صاف نموده بعسل قوام کنند بعده فلفل زنجبیل نانخواه سنبل قرنفل قرفه
قاقله مصطکی هر یک یک کند نیم ساییده آمیزند **قول جالینوس** کسی که اکثر مزمن باشد باید که اکل اغذیه مختلفه و کثیر نماید بلکه غذای واحد قلیل المقدار
یک مرتبه خورد و گفته اسباب اسهال سدد اشیاء الاذیه ضعف عروق و سعت افواه آن **قول بنارزق** خلفه که بسبب تخمه میباشد علاج آن
تقلیل غذا و استعمال جوارش سفرجلیست **قول مسیحی** همه مزورات در آخر اسهال می آرند لابد است از آن نزد امر غلیظ **قول محمد بن زکریا** قانون
علاج اسهال ادویه عفصه و منفذه و مدره است اگر حرارت باشد مدرات کم باید و گفته که نفعه در حبس اسهال تسکم بعد بلیت کیدتق دهند اگر کافی نبود دردا
الانیمدر من تدریج دهند تا قولنج نیارد و گفته اگر در اسهال اشیای دی برآید عقب امراض یا غیر آن و از خروجش ضعف نبود بند نکنند اگر بند کنند حمیات و ورم جگر
واستسقا آرد و گفته علاج اسهال مزمن قلع نیافاسیست اگر تب نبود **قول صاحب ذخیره** اصل در علاج اسهال مراعات اعضای رئیسه است پس اول دماغ
از ماده پاک کنند و تقویت آن نمایند دوم تقویت دل کنند سوم رعایت کبد نمایند چهارم رعایت معده کنند و تقویت دهند و از امتلا باز دارند و گرا

دروی ماده باشد تقیه آن نماید چه اگر عایت این اندام کرده شود و ماده گسسته گردد و علاج عضو باوف آسان بود وگاه باشد که دوا ندادن بهترین علاج باشد و باشد که دوا دادن سبب درازی مرض باشد در سهال پس لازم که تقویت اندام مذکوره و اضعاف حرارت غریزی کنند و اغذیه کثیر القوت قلیل الفضله چون صفرت بیض نیمپخت مالالیم و هندوانه و بیه هم نقوع کرده و هندو جرم آنها بکار نبرند و سماع خوش و حکایات عجیب و سیر باغ و غیره و عطریات مفید

قول حکیم بوعلی گیلانی شخصی را سهال تا یکسال کشید و بزلق الاسعار رسید و هر روز زیاده ازده مرتبه اطلاق میشد اطبا ادویه و مسهلات قویه دادند لیکن صحت نشد مایوس گشتند به روز کتر از داغ تراب کبیر بگلاب داد و تا یک مثقال خورد صحت شد و ما الشعیر و مرغ برای اکل و عرق کاسنی عرق بیدمشک برای تشنه داد و شفا یافت و طبیخ قیصوم الفه و گفته که تر است که اسهال بغیر تنکت کبد باشد پس همین که حدت و اخلاط ابنده شیره تخم خیارین خمیره بنفشه دهند و جای غذا آب تربزروغ شیرین خورند موضع کبد را بروغن بادام کاو آمیخته چرب دارند و قتیکه حدت کم شود قوابض دهند و صحت شود و گفته که در اسهال خون و صفرا و سودای سوخته که شدید باشد هیچ شی هم بود و بول گرفته و سوزان آید بولند منقالی نقیع بلیله دهند که چند مجلس می آید بعده یاقی کبیره قدری دهند و یا قوتی بارد و معجون لبوب بارد دهند تا دفع حدت کند و بول براند و قوت حاصل آید و چی که شود باز تلسین تنکر نبفشه بوست خطمی گلقند کنند باز خوف قابض دهند و گفته در اول سهال اگر گمان شود که شدت کبد هست که مبادا صندل دهند صندل بزرگ عنب الثعلب برگ بید یا آب اینها با کبد تماس کنند آنچه کاغذ را بسیار جگر گیرند **قول جان کوروو** خلفه ذرب سه گونه هست **اول لین تر** یا یعنی غذای غیر منهضم آید بسبب ضعف ماغذ به معده هست بسبب سوء ترکیب اکل غذا کمیت یا کیفیت یا فساد هوا یا حدت ماده یا اکل شیای سمی یا کشیدن سمی مرض را باید که در تدبیر درنگ نکنند و چه سبب تدبیرش کنند تقویت معده نماید دوم **سیلی اکا** یعنی غذا انک هضم نیافته مانند مرق بغیر فساد و بغیر تن آید سبب او سده هست که در دیدن مراقی و شعری و کبد و سپرز افتد بدانسبب کیلوس بدینها نشیند بگذرد و هوا بسهال برآید و بدن روز بروز لکابد یا کید سبب ضعف جذب کیلوس نماید و طبع آن را بسهال دفع نماید پس معده و ریدی سفید و ضعف کبدی غسالی باشد باید که تدبیر افتاح سده و دفع ضعف کبد و تقویت معده کنند حسب سبب **سوم کوتی کویاتیو** یعنی اشال و غن گداخته برآید که کثرت عطش و مریض در عرضه قلیل لاغر گردد و چرا که شحم ملکه تهیه جسم گداخته می برآید سبب او حی سمی یا مجرقه یا رق یا ضیق یا فلجنومی در وی هست باید که او ویه مقوی و سرد چون بزوار تیکو و هندتین تورا اسبد بحرق مرغ آمیخته نوشند و نیز بعده شکم و همه جاو هندتین تیز با کرمیو تیز تا حقنه کنند اغذیه بسرد و خورند اگر حرقت در وی معلوم شود با رنگ سبوس جو شانده صاف کرده بیاض بیض نیم سکر و پلکتیرا آمیخته حقنه نمایند اگر مزاج شد چشم سرطان یابرد و اریدیا صب انتی فیبریل بشیر خراآمیخته نوشند و حقنه هم کنند و او انتیرا بلانه و رم آب کیتیم طل نزدیع طل ماندصاف کرده نوشند و در نقلش آب نارونس اندانته بازنند چون ربع طل ماند صاف کرده وقت شام نوشند شوکه کچری ال خشکه خورند فریله ذرب ضعف معده و پیچش شکم در هفته **دیگر** پوست سنگدان مرغ تو نفل هر یک ده درم سایه سه حصه کرده در سه روز دهند فریله ذرب فزون اگر آب چندین خوراک ندارد تحصه نموده ورنه روز دهند یا قدر باش جوب بسته صبح شام یک یک دهند **دیگر** عرق گوگرد بعد رم آمیخته دهند تا هفته **دیگر** لسان العصافیر خوزبویه تیغ بویه آب گل داوه بیلگی را هشنگیت پوست انار هر یک سه انجون ربع سایده سه دانه دهند و بر پیچ بجغرات خورند **دیگر** آرد عصا که بدوغ دهند و گاخرمه محرق در مرسل دودرم نمک سنگ قدری دهند بر پیچ بجغرات خورند **دیگر** شیر پیش ربع طل آب پیمه نیم عدد انداخته در حال نوشند **دیگر** جبل الرمان نیم طل پیمان تیغ سفید

هر یک ده درم تر بدکون سماق هلیله زرد بلیله هر یک پنجدرم نمک سنگ دوازده ونیم درم جرایش بسایند شربتی رسه درم مقوی معده وامعا مزیله اسهال **دیگر** عنبر شنگ هر یک نیم را سنگبجر احت هیل هر یک یک بسپند بیخ گلاب ۵ جوب بسته یک سکر ۱ پلو صبح شام دهند **دیگر** بسپان اصفانیر تلخ گل ۵ بادرنجبویه زنجبیل هر یک سه قنب بریان یک سایه ده اسکرو پلو آب هند تا هفته دوال تر و خشکه خورند مزیله زرب مزمن و اسهال صوبی صفراوی وبلغمی **دیگر** بیخ مرغ در آب پخته مقشر کرده صعتر دور نموده سنگبصری سحوقه بر کنند و بریسمان بسته سه روز بقدر آب بزنند چون رنگ گیرد و برآرند و نیم درخور ند مزیله زرب اگر عنق آرد وخواهند که عنق نیارد سنگبصری طیار پودینه انار دانه مصطکی برابر سایه مثقالی دهند

باب دهم
در امراض کبد

مشتمل بر چند فصل **بدانکه** کبد عضویست رئیس معدن روح طبیعی ومنبت اورده وکیلوس در جگر خون بیشود ولیکن در ماسار یقا هم تغیر در کیلوس پدید می آید چرا که ماسار یقا را قوتیست همچون قوت جگر **فائده** جگر کمیست سخت مانند خون بسته ومرکبست از لحم واورده وشرائین ودر ذات خود حس ندارد اما غشای عصبانی که محلل و حافظ شکل ویست کثیر الحس ست در جگر فرو نهاند مانند اصابع که بدان گرد معده شتمل شده ست چنانکه کسی چنین پنداری یا اصابع دیگر به دو این فرو نهاند از روایه گویند دو این زاویه در بعضی چهار رو در بعضی پنج رو در بعضی دو باشند و بزرگتر زهره موضوعست وموضع کبد جانب راست وازه مقابل حجاب سینه ابتدا کرده وتا خاصره منتهی گشته و محدب او بر باطهای قویه باضلاع خلف وبطن صغیر او بمقعر معده پیوسته واز مقعر رگی رسته که آنرا باب گویند بعضی ازان در تمامی جگر پراگنده شده وبعضی بیرون آمده بمعده وامعا پیوسته واین شعب مستخدمه بماسار یقا مسمی ست واگر جذب غذا همین ست وغذا از معده وامعا بین ها منجذب گشته در عروق مستبطنه که در جرم جگر بتفرقت می آید چنانکه همه اجزای کیلوس را با همه اجزای جگر ملاقات می افتد نه آنکه در جگر تجویفی فراخست مانند معده که کیلوس در وجمع شود و مثل تشرب جگر از صفت کیلوس چون تشرب صفت آب او ایضا از محدب جگر رگی رسته که آنرا اجوف گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرقت و مابقی سوی بیرون آمده دو شاخ گشته یکی ازان صاعد شده با علی بدن منشعب گشته و دومی با بطن شده با سفل بدن متفرق گشته وکیلوس که در جگر خون بیشود ازین شاخها در همه تن نفوذ مینماید واین اجوف اصل اورده ست واز اصل او شاخ دومی که ذکر یافته دو شاخ دیگر برآمده ست بسوی کلیتین جهت برآمدن آب واین دو شاخ راطاهرین گویند و در جانب بقعر کبد که بالای باب او ست منفذیست سوی مرهره برای اندفاع صفرا که اگر فک خونست و هم از جانب مقعر منفذی دیگر بسوی پیرامست جهت اخراج سودا که دو سی خونست و ایضا از جگر رگی بدل سپیده جهت افاده و استفاده وگر وهی برآنند که این رگ از اول رسته و جگر پیوسته بهر حال که باشد پیوستگی دل با جگر بواسطه این رگست اما غشای جگر با غشای دل اتصال دارد و هر چند در نفس معده عصبی نیست لیکن عصبی با یک از معده بجگر پیوسته ست واز انکه آن عصب بغایت باریکست معده را از شرکت جگر بیاسای کمتری افتد جگر بسبب الم قوی که در جگر پدید آید آن زمان میتواند که معده نیز بمشارکت برنج آید **بدانکه** اگر مزاج کبد بگرم باشد

فراخی آورده کثرت تولد صفرا و زود گرمی خون و بهتر آن گردل سرد باری بر آن نکند و در سن کهولت سودا تولد نماید و بهترین خاصه بر بنیهٔ هست موبسیار باشد و بر فصول سند فعیه بوست غالب بوده از غذیه گرم تضرر شود اگر مزاج کبد سرد باشد تنگی و باریکی آورده کثرت رطوبت در و سردی خون و همتر آن گردل گرم یا او بر آن نکند و عدم موبر شکم دارا غذیه و آب بارد ضرر یابد اگر مزاج کبد خشک باشد صلابت آورده قلت و غلظت خون بوست تن کم رونقی بشره ضعف پوست زشت شکم اگر مزاج کبد تر بوده تری آورده کثرت و قت خون تری اندام اگر خشکی دل یا او بر آن نکند نضارت بشره غلظ و جسامت پوست زشت شکم کثرت و رطوبت فضول سند فعه اگر مزاج کبد حار یابس بوده کثرت موبر شکم قلت و غلظ خون کثرت تولد صفرا و در کهولت تولد سودا فراخی و صلابت آورده اندام اگر مزاج کبد گرم تر باشد کثرت خون غلظ عروق و موبر شکم سختی کبد بوده اندام گرم تر و کیموسات بتولد کند و مریض باشد و هرگاه گرمی بر تری غلبه کند تولد کیموس بد کرده باشد اگر مزاج کبد سرد تر باشد گرد شکم و جگر مونبوده او رده باریک و خون رطوبت آمیخته باشد اندام سرد بود اگر حرارت دل غلبه نکند اگر مزاج کبد سرد خشک باشد خون اندک پیدا شود و بهیچه دیگر سرد تر گفته شد پیدا باشد **بدانکه** حرارت دل بسرد بودت جگر و بسرد بودت قلب بحرارت کبد برابری نکند لیکن تری آن خشکی جگر را برابری نمینماید **بدانکه** جوهر عضو ثانی در کبد بهست و شروع این عضو هم از ساریقا پس هرگاه که در کبد فسادی لاحق شود و توزیع اخلاط هضم آن کما ینبغی نگردد ضرر او در بدن بیشتر آید و مشارکت وی در معده نیز خیلی می افتد لهذا اعتناء دارم جگر را بیشتر باهم آورده و از آنکه سیر خاصه جگر بهست چرا که سودا را از وی تجوید میکنند و گذاشته هر زیرا که صفرا آن منفذ میگردد پس اصلاح حال اینها نیز لازم تا بفساد عام نگشند و چونکه کبد عضو مئین می نباشد هیچ دوای قوی التحلیل بر و نهند خلاف سپرز که بران مضائقه ندارد و آورده که کبد را نیز خلوی معده باید نهاد و در استعمال اغذیه مراعات ترتیب دارند و اگر فتی لاحق شود بزودی تدارک فرمایند چرا که صحت وی موجب صحت هر تندست **قول ابن سینا** او خال بطعام بطبع او سوء ترتیب آن بنا ترین بنا شیاست بکبد و شرب آب دفعته بر نهاد خصوص بعد حمام و ریاضت سودی بر او کبد میگرد و اگر نبرد و شود و خمر آنچه تیز و تند و لزوجات مضر کبد اند **قول قرشی** وقت غلبه عطش از گوزه ضیق الفم اندکی آب علی سبیل المص فرو شند و سپس بغره شند و بتدریج کبد بنمایند که مودی بتسقا میگردد و نوشیدن کم نخجیر بدبل میشود و بهترین وقت اکل دوا آنست که طعام زمعده بکبد گذشته و هضم و پذیرفته و فضول از وجدا گشته باشد تا مانع نفوذ دوا نگردد و هرگاه که اراده دردهٔ کبد باشد مسهل معجون بقوه او بدر دادن خطاست دوا آورده نیکو بحق بلیغ کنند تا اثر او بکبد رسد و هر رسده که میان کبد و مراره یا در مراره و امعا باشد بسبب التهاب و تاهیل توقع بهتری ندرد و رسده که میان مراره و امعا باشد بزر سفید بود و خلاف انگه و کبد و مراره فوق اصلاح دارند تا از تبدیر طبیعت بر کبد ضعیف نگردد و از هر رده و قتا بقسم رسده نقیع و شراب شیرین پاشیده دهند که اندیه غلیظه رسد کبد اند و کاسنی و اجینی و خرزعفران بسته فندق موبزرک انار نشسته جوز بویه خافث حب بلسان قرنفل کندش مصطکی ریوند خیری و قوته کبد اند کحب بقر با گلو دیش و خشه رسقمونیا اصل سکنجبین و اوبن قوته می کبد بهست **قول ثابت بن قره** کاسنی و هندبا مراض کبد نفید از حرارت غالب بود سکنجبین و اگر گرم باشد بخرا نگوری صاف نفید دهند **بدانکه** جگر و مرد نسبت بترتیل جگر و دیگر حیوانات بزرگ می باشد و کبد موش صحرا و آنا بزرگی و خردی کبد بهست حرمت و بیاض و تازگی لون و حدا ثمنعت و قوت جگر هست و زردی آنار گرمی و صحا صی آنار سردی و تیرگی آنار سردی و خشکی کبد باشد قرحی می آنار گرمی تری قرحی می آنار سردی تری لاغری آنار گرمی کبد باشد سطبری و خلو عروق آنار گرمی و نرمی باریکی و پوشیدگی آنار سردی و خردی کبد بهست **فائده** مانع صحت کبد اید کرا زمحلات سوداوی مسدات کبد و اندیه گرم پرهیزد و اگر مزاج کبد گرم باشد محم نبغا له سیر مرباها کند و مرا بهی ترنجبین و مرا بهی آلو بخارا کند و جوارش زنگ جوارش انا جوارش غوره جوارش فواکه شربت صندل سکنجبین بنفشه و سکنجبین بنفشه و سکنجبین

سفرجلی شربت لیموعرق کاسنی بکار دارد اگر مزاج کبد بارد بحم مرغ بحم بره بدار چینی خورد چه مرغ با نخاصیت مقوی و حافظ کبد ست و مویز تقل کند و زیاد رنگ
خیار تربز کاهو پرهیز دارد اگر ضرورتاً خورده شود تدارکش بزیره دار چینی قرنفل نماید اگر مزاجش یابس باشد مارالشعیر بحم بزغاله بحم مرغ پخته قلیه کبد و مرق چرب
مسکه حلوا کدو مربی از نشاسته تخم کدو ساخته خورد حمام مرطب نماید از تعب و خشم و صعود و هبوط بی جماع خصوص در هوای حار یابس پرهیز دارد مزاج کبد بارد طب
باشد بحم گوسفند دو ساله تیهو کبک فرارج مرغ کباب نان تنوری بریان مغز فستق مویز حلوای عسلی جوارش دار چینی بکار دارد اگر سرده و درک بیار باشد مفتحات دهد
قافله بسکنجبین عسلی بعد و از سکنجبین منفتح سرده اند گل سرخ منفتح سرده حار یابس است و در سکنجبین منفتح سرده بارد در طب **فصل اول در سوء مزاج کبد** در عارضه مزمن مرطوب
تلخی دهن بیوست زبان قلت اشتها قبض شکم سرعت نبض حمرت بول صفرت چه سبب حرارت ملس موضع جگر پس اگر حرارت اشد بود خون را سوخته باعث
مالیخولیا دل جرب غیر گردد و ثفل مثل دُرد خم دلالت بر احتراق خون نماید و ضعف کبد و سیاه رنگ و عفونت کبد کند **علاج** آب کاسنی آب
انار بن شیر و تخم خیارین لعاب اسپغول شربت صندل شربت لیمو سکنجبین و هندگر حرارت شدید بود آب سرد فاتر نوشند قرص زرک قرص کافور آب کدو
آب تربز صبحی خورند بعده مارالشعیر کدو و کاسنی زرک طبیخ بود نوشند اگر حرارت اشد بود دوغ هبر و مارالشعیر سرطانی طباشیر بشیره خرفه یا آب ترهند می آب کدو هند
اگر سرده باشد شربت دینار سکنجبین بزوری خیارشنبر آب کاسنی و هند اگر طبع نرم بود قرص طباشیر شربت حماض آب به آب سیب و هند و طعام میکه در وقبض بود هند
که مضرت خاصه اگر سرده هم بود و مگر زرک و آب نارد هند که بجگر مفید اند اگر طبع نرم بود و بغذای قابض حاجت باشد ماش و برنج بریان زرک سماق آلو بخارا و
اگر طبع قبض بود و مزورات بزرگ تمرهندی و غیره پخته و هند و از بحم مرغ پرهیزند و عمده ضرور بحم مرغ یا حلوان هند آرد جو عدس نوفل صندل گل سرخ آب کدو آب خیار
یا صندلین گل سرخ هریک دو فل نامیثا هریک یکمثقال آرد جوده کافور قدری آب عنب الثعلب قدری سرکه کبد ضماد کنند گل سرخ چها صندلین و کافور قدری
بگلاب آمیخته خرقه آلوده بر کبد نهند و مرباره تبخیر و چه قلت عطش فساد لون و چه بیاض لب زبان و بدل نظر بنفش سفیدی و کمی براز گاهی نرم گاهی خشک در آخر شش خونابه آبدگاه بود
که در اول همچون صدید دقیق بر آید پس غلیظ و سیاه گردد **علاج** گلقند عسلی بطبیخ بادیان عنب الثعلب آمیخته هر صبح نوشند انیسون گلقند دهند تا ناسیاه دوا الکرکم طریفل مجموعین
فلاسفه بطبیخ زوفا دهند جگر گرگ و انگی ریوند دوانگ گلقند پنجدرم آمیخته چند روز دهند یا جگر گرگ در م آب کاسنی دهند شیر شتر مفید تقلیل غذا نمایند اوتد غذیه و شربت
باردپرهیز دهند مرغ دراج تیهو کبک عصافیر بدار چینی کمون فلفل خولنجان آبکاره تخود پخته حلوا عسل و روغن بادام مویز مفتق ساخته خورند ادالله نوشند انیسون بنفشه
اذخر فسط سلیخه گل سرخ زعفران سرو سوسن روغن بار دین آمیخته یا مرنبل مصطکی زعفران بخمر آمیخته ضماد کنند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش بر کبد نطول کنند
دور ثفل طبیخ صندل سنبل آمیخته ضماد نمایند **قرص ریوند** ریوند دوازده سنبل مصطکی عصاره غافث انیسون بادیان انیسون هریک دو قرص سازند شربتی بسکنجبین عسلی برای سوء مزاج بارد جگر و سوء لون ابیض مترهل ولین بطرق انتفاخ جفان و اطراف فساد تخمه کبد حیات طویله پدید آید نافع **دوا الکرکم اصغیر**
زعفران سنبل سلیخه هریک دو فتاح اذخر فسط دار چینی هریک یک سائیده روزی بخمر انگوری تمر کرده سوزد یا عسل آمیزند شهری شقالی یا العسل منفتح سدد مقوی
گرده و مثانه مدر بول و برای امراض جگر و سپرز کاربرد باشد و استسقا کاذر و م جگر و سپرز بود نافع و در طب تبخیر و چه اجفان کثرت لعاب و خلوب کند چون آب
بیاض لوبیا سوء هضم زمی برازتری زبان عدم عطش تبدل تخم مرغ آسیب **علاج** بادیان اهل سوس تخم کرفس گلقند چوشانده نوشند انیسون مصطکی گلقند دهند
اطریفل کبیر دوا الکرکم جوارشات گرم بکار برند ریاضت کنند تقلیل غذا نمایند حمام نهار کنند کبک تیهو دراج بدار چینی قرنفل مصطکی زعفران خورند

خم کهنه نوشته شد و در تخفیف او افراط نکنند تا بذبول نکشد در یابس یبوست دهن و زبان عطش صلابت قلت خون هزال کمی براز **علاج** آب انارین آب تربز
آب خیار لعاب اسپغول لعاب بهدانه شربت نیلوفر شربت خشخاش شیره خرفه شیر قند مسکه دهند مغز سر حلوان کشک شعیر کدو برگ خطمی برگ کاهو اسفناج
لحم بزغاله ماهی تازه صفرت بیض روغن بادام و حریره بهوس خورند و از روغن بنفشه روغن کدو روغن بادام موم آب برگ کاسنی آب برگ خرفه قیروطی ساخته
بر کبد مالند و در ترطیب افراط نکنند تا بسوء القنیه و استسقا نکشد در دموی ثقل اعضا شیرینی یا شوری دهن **علاج** باسلیق یا ابطی زنند اگر مانعی بود حجامت نمایند
تلیین بطبیخ هلیله خیار شنبر کنند نقوع تمرهندی آلو ترنجبین بقند دهند اطریفل صغیر خورند تقلیل غذا نمایند یا آب کاسنی آب عنب الثعلب مغز فلوس تلیین کنند شربت
عناب سکنجبین آب انارین دهند باقی هرچه در سوء مزاج حار ساده گذشت بکار دارند در صفراوی حرارت یبوست و تلخی دهن صفرت لون قی زرد سبز اسهال صفراوی
تب **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله مغز فلوس کنند اگر تسکین نیابد هلیله زرد ده لک مغسول گل سرخ طباشیر هر یک پنج ریوند سه انیسون بادیان هر یک یک سائیده
سه درم بشیر شتر یا شیر خر دهند اگر حرارت قوی بود دوغ گاو نوشند قرص طباشیر مرکب به شربت مورد دهند شیر بز شیر زن شیر گاو مفید باقی هرچه در سوء مزاج حار
ساده گذشت بکار برند در بلغمی برودت ملمس بیاض و غلظ بول قی بلغمی صاحب لون تهبج چشم و اطراف لین طبع ثقل جانب راست **علاج** ماء الاصول دهند
تنقیه بحب صبر ایارج فیقرا و غیره کنند اطریفل کبیر دهند مربع عصافیر خورند و هرچه در سوء مزاج بارد ساده گذشت بکار برند و مبالغه در دفع ماده نمایند تا بذبول نینجامد
اگر اسهال مفرط بود حرف تخم ریحان صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده بگلاب تر نموده دهند در سوداوی هزال عطش ترس فکر فاسد **علاج** ماء الاصول دهند
بطبیخ افتیمون یا حب افتیمون یا ایارج تنقیه کنند روغن نرگس روغن خیری روغن یاسمین روغن سوسن روغن بادام هر که باشد ده درم موم دو درم گداخته قیروطی
ساخته مالند و بعد حمام بروغن بادام تدهین کنند دواء المسک دهند صفرت بیض نیمبرشت بشکر دارچینی نان بشراب کهنه یا ماء العسل ترکرده ماء اللحم بدارچینی خورند

فصل دوم در ضعف کبد

صاحب ضعف کبد را کبودی و صاحب ضعف و وجع کبد را کبادی گویند سبب او یا سوء مزاج ساده یا مادی است که
در کبد افتد و آثار و علاج این گفته شد یا صغر کبد یا حصات کبد یا سده کبد یا ورم و شق کبد است و این ها گفته شوند آثار و علاج آنها از آنجا جویند یا آنکه عضوی از اعضا
مجاور کبد چون معده و مراره و سپرز و رحم و سینه و گرده آفتی پدید آید و بشرکت او در کبد ضعف افتد مثلا در معده فساد افتد از آنجا کیلوس ناستوده بجگر
رود و قوای جگر از هضم او عاجز آیند و بدان سبب میل بضعف نماید و کذا هر گاه در مراره فساد افتد و صفرا را از جگر جذب نماید چنانچه باید و چون صفرا
از کبد مفرغ نشود نیز آید ضعف در قوای کبد پدید آید همچنان در طحال و رحم و دیگر اعضا که عند وقوع فساد فیهم نصیبه خود از جگر نمی ستانند و این معنی بضعف
وی میگراید و حسب قوت و ضعف سبب ضعف در قوای اربعه کبد یا در بعض وی پدید می آید **بدانکه** جاذبه و ماضمه اکثر از سردی و تری ضعیف شود و ماسکه
از تری و دافعه از خشکی **اما آثار** ضعف کبد از هر سبب که باشد آنست که براز مثل غساله لحم بود بدن لاغر شود اشتها برود یا کم گردد و وجع نرم ممتد بجانب
راست وقت نفوذ غذا سوی جگر پدید آید و رنگ رو و بدن بسبزی یا سفیدی یا زردی یا کمدی گراید و تهبج در وجه پدید آید **اما آثار** ضعف جاذبه براز
سفید نرم کثیر المقدار بود و بدن لاغر شود و پس اگر نبض و بول منصبغ و بر قوام معتدل بود بدانند که فقط آفت در جاذبه است و دیگر قوای سالم خاصة اگر معده صحیح
باشد اما اگر رنگ و قوام بول بر حال خود نبود بدانند که آفت بماضمه نیز تجاوز کرده خاصة که معده نیز آفت داشته باشد **اما آثار** ضعف هاضمه تبدل بدن
تهبج وجه فساد لون غسالیت براز بیاض بول رقت خون یعنی خون در فصد رقیق برآید **اما آثار** ضعف ماسکه ثقل خفی که عند نجذب شدن کیلوس سوی جگر احساس میشد

در جگر و اندک زمان زائل شود و بمقدار بالیست که در هنگام صحت تا اتمام نضج مدرک میشد نا پدید و انچه در ضعف ها ضمه گفته شد پیدا باشد **اما** آثار ضعف دافعه بول و براز کرنگ و اندک برآید بدان مترائل بود و نگ چنان نماید که گویا زردی با سیاهی مخلوط است بسفیدی و شکم قبض باشد و خون فصد مخلوط بسوداصفرا مائیت باشد و اشتها بمراد نبود و این اکثر باستسقا یا قولنج یا یرقان مودی شود و باشد که چرب قو با و غیره آرد **اما** آثار شکستگی آنست که آفت آن عضو گواه باشد انچه از شرکت سینه و آلهٔ نفس بود سرفه خشک سوت نفس پیدا بود اگر شرکت مراره سیر زباشد یرقان نرد یا سیاه پیدا باشد اگر شرکت رحم بود احتباس یا دراحیض گواهی دهد اگر شرکت معده باشد ناگواری طعام و دیگر آثار آن پیدا باشد و اگر شرکت کلیه بود نردی و جه مائل به بیاض و دیگر آثار کلیه پیدا باشد **علاج** در شرکتی تدبیر آن عضو کنند بدانچه مخصوص بوست مراجات کنند نیز لازم دانند و تدبیر سوء مزاج گفته شد و تدبیر سدهٔ وغیره گفته خواهد شد در انجا بینند **معجون مقوی روح کبدی** تر نفل و فل تنجبیل سنبل دارچینی قاقلیا تین از هر یک جوز بوا شیطرج لسان العصافیر خولنجان فرنجمشک مروارید سندل سفید زراوند گرد یسلیخهٔ گل سرخ یاقوت بهمین هر یک ۵ درم سیاسه شش درم بوست ترنج سه درم هلیلهٔ زرد عنبر عنقر هر یک یکنیم درم مشک نیم درم عسل سه چند شربتی یک تا دو درم **فائده** از انکه ضعف کبد اکثر از بر دودت و رطوبت می افتد انذ گفته علاج ضعف جگر بچیزهای گرم کرد خوشبو قابض باشد چون دارچینی تفاح او خرمزعفران مانند آن کنند کلاً طلاً حب الرمان هراد مویز مع تخم کوفته بدارچینی وغیره خوشبو ساخته خوردن مفید جگر گرگ خشک کرده کوفته قدر یک کفچه بشراب دهند با خاصیت نفع دارد **فائده** در ضعف ها ضمه تریاق اربعه سنجبین یا دهند صبر گلنار هر یک دو پوست انار چهار لادن مورد هر یک سه بگلاب برکبد ضماد سازند دارچینی بسابسه جوز بوا سنبل سعد مصطکی انانخواه طلا کنند و خورند مویز مدقوق مع تخم الفع و در ضعف جاذبه دارچینی زعفران وغیره نافع و کباب تیهو مرغ با آب غوره خورند افسنتین مصطکی گل سرخ با آب مورد آمیخته بر کبد ضماد کنند و از تلفیح سده غافل نباشد و در ضعف ماسکه جوارش جوزی بر ب به دهند و او ریهٔ قابضه مطیبه با دویه حاره کرده بکار برند عود زیره با آب سیب ضماد کنند و در ضعف دافعه مار الجبن سکنجبین هلیله بر دوره دهند اسلم سند لحوم سک صفرت بیض بدارچینی فلفل زنجبیل خورند

فصل سوم در سدهٔ کبد

سبب او یا یکی عروق کبد ست در اصل خلقت که با دقی سبب سدود هی شود یا ورم که در جگر افتد یا مادهٔ غلیظ اگر بست که پیدا شود و این اکثر الوقوعست **بدانکه** حرکت بعد طعام خاصه گه غلیظ انرج شیرین بوده حمام و شرب شراب بعد غذا از موجبات سده کبد ست و کذا شرب آبهای بد و اکل اشیای فاسده چون گل گچ انگشت بچه های قابض چون زعرور وغیره باعث سده اند **علامات** یکی انکه در موضع کبد ثقل نماید خاصه گه سده در محدب بود و سده در محدب نسبت بمقعر کمتر افتد دوم ترب نباشد اگر در ابتدا ست و چون مزمن شود یا بسبب ورم بود تب تیز نباشد مگر عدم وجع و اینهم قلیست که سده کم بود و ورم نباشد چه ورم اسهال غسالی پنجم را بسیار دکنیز الرطوبت بود اگر سده در مقعر نباشد و گاه باشد که در حد به هم برازد نرم آید شنم بول رقیق و قلیل آید اگر سده در محدب بود **بدانکه** از لوازم سدهٔ کبد ست که خون در بدن ساحبش کم بود و لون مائل بزردی باشد و ابتدا ست که ضیق نفس پدید آید از مشارکت کبد با عضای نفس و آنجا که سبب او ضیق عروق باشد کثرت وقوع سده بادنی مخالفت از مقعر تا بان گواهی دهد **علاج** در هن خروع بمقدار الاصول و هندبا پس اگر در محدب بود و مزاج گرم باشد خیارین کاسنی تخم کشوث پرسیاوشان هندبا آب تنگ آب دیبان سکنجبین آمیخته یا آب کاسنی سکنجبین و هندبا اگر مزاج سرد بود سکنجبین عسلی یا سکنجبین بزوری بطبیخ اسارون سلیخه افتیمون تخم کرفس با دیان انیسون آمیخته هندبا شربت دینار انجدره

قرص لک دوا الکرکم دهند واگر در مقعر باشد ومزاج گرم بود بآب فواکه وریوند یا بآب کاسنی مغز فلوس تلیین کنند وبادویه لینه حقنه نمایند واگر مزاج سرد بود
بطبیخ بادیان کاسنی اذخر تخم کرفس بیخ کبر شربت فسنتین تلیین کنند حقنه حاره نمایند ودر غذا نیز رعایت حرارت برودت مزاج مرعی دارند در محدب بود یا در مقعر
مثانه عند حرارت زیرباجات بی مصالح بسرکه وروغن بادام پخته دهند وعند برودت زیرباجات بمصالح گرم خورند وآب نخود که برگ کاسنی قدری سرکه پخته باشند
ونیز لحم عصافیر سفید ودر اضمده نیز رعایت مزاج نمایند جعده فسنتین آمین زراوند بیخ کرفس بآب کاسنی ضماد کنند مرکند اشق زعفران انیسون روغن گل روغن ناردین بیه
مرغ بیه بط بر کبد ضماد نمایند بعد نضج ماده ایارج فیقرا استقالی ریوند نمک هندی هریک نیم درم با طبیخ افتیمون با الجبن دهند وبعد اسهال معجون جنطیانا دهند
فائده اگر سده بسبب اکل اشیای قابض بود دبشیر شکر حریره روغن بادام مرق مرغ فربه قلیه کدو انار دانه دهند اگر بسبب ضیق عروق باشد اشیای مفتح دهند
شربت بزوری بقدری ریوند دهند وحب ریوند دهند واز مغلظات وموجبات سده پرهیز نمایند اگر بسبب ورم باشد تدبیر ورم کبد کنند فرق در ورم وسده آنست که در
سده ثقل بیشتر بود ودر ورم وجع افزون باشد خاصة در ورم گرم والتهاب از لوازم ورم است اگر چه مبتدی بود خلاف سده که چون مزمن شود ودر وی عفونت افتد
آن وقت تب آرد فائده در ذکر سده ماساریقا احساس ثقل وتمدد غائر در موضع مقعر کبد وبراز کیلوسی هزال ضعف بدن از آثار سده کبد وورم
وضعف معده هیچ نباشد هرچه برای سده مقعر کبد مخصوص است بکار برند مع رعایت مزاج ودر جمله سده چه در کبد وچه در ماساریقا اول مفتحات ومقطعات پس
مسهلات دهند قول محمد زکریا در سده کبد ملطفات چون کبر قسط غافث لوز مر غاریقون فستق سکنجبین عنصلی بکار برند قول لارزوبین طبیخ اشیای محلله
مفتحه چون گل خطمی گل خیری گل خبازی بابونه اکلیل وغیره آبزن کنند اگر سده قوی بود صبر محلول بآب کنند تا نیم اونس نوشادر کانی محلول بسرکه سه درم غاریقون
ریوند هریک دو درم نمک تاتار دو درم نمک مرزنجوش نمک کبر هریک نیم درم زعفران قدری بشربت ورد قرص ساخته صبح شام نیم درم قبل از غذا دهند تا نیم اونس آب سرد هشت اونس شب ترکرده صبح صاف
نموده تاتار دو نیم درم آمیخته نوشند پانزده روز اگر روغن گوگرد پانزده قطره افزایند قوی شود مفتح انواع سده فولاد یا خبث الحدید برده اونس پوست درونی درخت گز نیم اونس دارچینی
سه درم آب حماض آب مرزنجوش هریک نیم رطل خمر انگوری رطل اگر قندی باشد چهار اونس قند یک نیم رطل یکجا کرده پزند که بقوام رسد شربتی یک یا
دو اونس صبحی اگر تلیین بطن خواهند سه اونس این در یک رطل آب که در وی سه درم ریوند درم شب ترکرده باشند آمیخته دهند قند سفید مقوم تخم فولادی شش
اونس تخم گزر تخم گندنا هریک اونس دارچینی عسل هریک نیم اونس سائیده آمیزند شربتی سه درم تا نیم اونس عوض آب گزر یا نقیع سنبل نوشند معجون مفرح القلوب
شنا در یطوس شربت سنبل دهند حب غاریقون ریوند عصاره غافث هریک دو غاریقون نه قند پانزده حبوب بندند شربتی درم مفتح سده ملین طبع
وبرای استسقا امراض کبد نافع سنجربنیا جند بیدستر دارچینی افیون اسارون فو مو دو قوهریک یک فلفلین قسط قنه هریک شش زعفران نیم عسل سه چند همه قند بعسل
آمیخته ادویه آمیزند وبعد ششماه بکار برند شربتی ربع تا دو مثقال مسخن معده مفتح سده جگر محلل صلابت احشا مسکن وجع معده ودرد دندان وتاکل دندان
مزلیه ریاح غلیظه وتخمه وقولنج وعسر بول که بسبب برد وبلغم ومخاطیت بول باشد قرص لک لک مغسول فوه تخم کرفس عنب الثعلب هریک ده بادیان انیسون ایرسا
دو قوهریک دو نیم تخم کشوث کاسنی هریک چهار قرص بندند شربتی مثقالی مفتح سده مزلیه استسقای لحمی معجون جنطیانا جنطیانا فلفل هریک ده قسط
سانج سنبل ریوند هریک نه عسل سه چند شربتی دو درم بآب سداب مفتح سده مزلیه صلابت کبد وسپرز ووجع معده وکلیه ومثانه معجون بادمهرج حب بلسان
دارفلفل عاقرقرحا دو قوهریک چهار زرنباد درونج حب بلسان سنبل قطف شونیز زعفران ابان فرفیون هریک دو مصطکی سعد هریک سه قسط سلیخه زنجبیل

فلفل بیض بزالبنج مرواريد هريک يک گل سرخ کنيم قرنه مرهريک نه درم نعنع کف گرفته آميزند شربتی مشقالی مفتح سدهٔ کبد مخرج رياح غليظهٔ معده و امعا مزيلهٔ برده رحم و استرخاء اعصاب و حميات سوداوی و بلغمی **خمر فولادی** فولاد مدبراونس خمر انگوری سه اونس و ظرف شيشه نگهدارند کرده آفتاب نهند و کف گرفته باشند چون چند جوش خورد فرو گرفته خم صاف بدارند **خمر فولادی** باده فولاد چهار اونس دارچينی نيم اونس خمر انگوری شيراز هشت رطل و شيشه کرده سه درم بجای سرد اندپس صاف کنند مصفی خوش مرقق غلظ و اذ وجه اخلاط مجفف و مصفی خم **حب فولاد** برای سدهٔ کبد نفع عظيم دهد سه سنار اينه برابر سائيده بخم فولادی مقدم مرسرشته حبوب سازند و بسجی کليد مرهند بعده غذا خورند و بعد اکل حبوب چند قدم مشی برفق نمايند تا زود وا نيس به کبد رسد

فصل چهارم در نفخهٔ کبد

سبب او مادهٔ است که در اجزای جگر يا دهٔ غشای کبد يا در هر دو مجمع آيد ظهور مجمع تددمی زيرقبهٔ غده است بغير حمی و درد جثه غير خارج ظهور نمايد و بعد هضم غذا نفخ خلط کند و چون دست بر وی نهند و اعتماد کنند قرار نمايد و قرار آثار بدن او بود که بدست احساس تدد آثار بودن او بود غشا است و ايضاً غشای چون دست بر وی مالند يا چيزی محلل گذارند تحليل يابد **علاج** کونی دوا را که کم قرص يوند شب بخيسانند روز او را بسک هندبرنا حمام نمايند و ملک بدن باعتدال کنند و عرض آب بر عرق بادیان عرق کاسنی گلاب مداومت سازند و بنگ گاورس ماوگرم کما کند نخم مجموع بعرق کاسنی نوشند قلايا يکباب پرصابخ خورند اگر وجع مائل بمعا باشد اول مسهل دهند بعده محللات گذارند اگر سودی شريف و حجاب بانحلاف مائل بود مدرات دهند و رعايت مزاج در همه حال مرعی دارند **معجون يوند** مجمع انجدان يوند مجمع بادیان تخم کرفس انيسون ناخواه شد انيسو برابر بسبل آميزند بشربتی مشقالی بمار بعسل مزيلهٔ مجمع و کبد بود و مرهم

فصل پنجم در وجع کبد

سبب او يا سوء مزاج کبد يا سدهٔ کبد يا نفخ کبد يا ورم کبد باشد کبد يا حصا است آثار و علاج اينها بموضع هريک آيد اما وجع بسبب ورم

شرب آب بارد و بر بنا يا عقب يا نخست قيه و حمام باشد اين اشتداد الگ گويند اگر بنا دوی تدبير کنند زود زائل گردد و اگر دوا علاج غلطی نمايند با استمرا با دوام جگر

استجا تقدم آن **علاج** خرقه با گرم تر کرده بر کبد نهند سنبل مصطکی نماند و نمايند آب گرم نطول کنند **فائده** وجع کبد اگر بسبب حرارت باشد سبب او تقويه او و يگرست که بدان سبب کبد گرم شود و افعل خود کما ينبغی دم صافی است باز ماند و کميموسا يه آگنده تر دان سازد و قتيکه کميموس کم شود کبد شروع بزدودن نمايد و در زدودن خود جوف او مرا رغليظ عفن بظاهر شود و قی مراری و بطلان اشتها عطش شديد و حمی قوی مائع او گردد و دوا بدا سوزش عطش بيوست دهن بخفت لسان صبغ بول پديد می آيد **علاج** عوض آب الاشعير نوشند آب تبزعاب اسپغول بشکر يا طباشير سکنجبين آب بارد يا آب کدو آب کاسنی آب خيار آب سپستان آب خرفه دهند اگر طبع قبض بود تبرهندی آلو قند ملين کنند آب بارد صبحی نوشند هفتاخ بقلة الحمقا قطف خس دهن لوز بيض سلوق عدسيه خورند اگر احتياج بتقويت باشد مرغ دراج سمک صفا شديد البياض دهند و از خمر و غيره و شيامی گرم پرهيز نمايند گل سرخ ده مسدل بيخ بنفشه خطمی هريک سه کافور نوشادر هريک نيم شمع دهن در وقت حاجت ساعتی يا قطة الحمقا دهن درد يا اسپغول آب بارد تر کرده روغن گل آميخته يا آرد جوموم لعاب اسپغول آب هندبا آب عنب الثعلب بر کبد ضما و کنند و اگر يا وجود تدابير مذکر هم بادی سبب حرارت در کبد پديد آيد تدارک ا و عسر باشد درمان نفاخ ميمون عنب ثفيه قيقب الجم مرسر و جد کبد تری سوء اياض مفيد ليکن اگر ورم و کبد بود اکثار اينها نکنند که سبب اشايی قابضه حامضه مجاری عروق تنگ شوند درد افزايد گر سبب او برد باشد کبد از

حال طبعی تغير يابد و بعذب کپلوس از معده يا بر تغير و احالهٔ آن قادر نباشد پس چون مدتی برين گذرد اسهال پديد آيد و آخر سبب فساد اخلاط می شود

تهيج و جه و اجفان و دم اطراف بياض لون و منفت **علاج** ايارج فيقرا غاريقون بطبيخ آمله بليله سياه بليله کابلی فستقين برگ خافث انيسون لک يوند

زنیب بسفایج قند دهند بعده پوست بنجکبر بریساینج اذخر لک ریوند مصطکی فوه حلبه بمویز در آب جوشانده صاف کرده در سه اوقیه این دهن لوزین درم
آمیخته دهند یا دهن لوزین همراه سه اوقیه طبیخ حلبه دهند دو بر سه وزن طبیخ مذکور نوشانند اگر هر روز زیاده از یک مجلس طبیخ اجابت کرده باشد بقرص
ریوند قرص فستین تقویت کبد کنند اگر قوی تر خواهند دوا را لکرکم اتانا سیا دهند اگر خواهند که تقویت تغییر تخین حاصل آید گل سرخ یا سنبل درم افسنتین دو درم آمیخته
دهند قرص جعده فوه تخم کرفس انیسون ایرسا سنبل فراسیون لوزمر اکلیل یا بونه گل سرخ ضماد کنند **قول جالینوس** این دوا در امراض کبد و کبود و
بعید ملیت زنیب بتزوع الحجم بیست پنج زعفران قصب الزیره دارشیشعان هر یک بدقل البهوه انوخر هر یک دو نیم دارچینی یک سلیخه سنبل هر یک نیم مرکی
صمغ ابطم هر یک چهار عسل شانزده مقل بخم حل کرده او ویه سائیده بدستور معجون طبا کنند شربتی مقالی در شربت زعفران یک قصب الزیره نیم سنبل سه نوشته
باقی بدستور و گفته مصطکی مرکند زنجم حل کرده سنبل سعد اذخر قصب الزیره زعفران سائیده آمیخته ضماد کنند و صبر منقوع بخمیر الاصطخدنه تو بل داچینی قرنفل
زنیب خورند از ناذنیه بار و غلیظ پرینیز اگر موج بسبب یبس غلیظ باشد تمدد و تحت تعلیل این بعده هضم غذا و چون بدست نگرند موج ساکن شود و قوا قرار گردد —
علاج خمر تمد مفروج بقدر یک آب نوشند نان صفت بیض با کامه خردل نوشم خورند دوا المسک دهند بجاورس کما و کنند از فواکه دبقول و غیره پرهیز ند اگر
بسبب ضربه سقطه باشد **علاج** اگر حرارت و التهاب بود با سلیق چپ زنند ریوند گلنار مخوم هر یک نیم درم دهند ریوند گلنار زاج درم لاخوین برابر سائیده مقنی
برب بدهند گل رمنی با لعاب اسپغول دهند سفرجل مصفی از قشر و تخم سعد دو درسر که و آب مهر اکرده سائیده گل سرخ یخ استاد آمیخته روغن گل گلاب صندل
کعک هر یک ده درم افزوده لیسی سوس آمیخته کبد ضماد کنند و اگر حرارت و التهاب نباشد ریوند فوه هر یک دو نیم دارچینی دو سائیده یکدرم شربت بنفشه
دهند سه روز مرور و عود جب الغار زعفران مر مصطکی شمع دهن نبق آمیخته یا عود زعفران جب الغار مقل مصطکی سنبل برابر بروغن سوسن یا بروغن موم
بر کبد ضماد کنند **قول رازی** اگر بسبب سقطه ضربه موج باشد شرسیف ایمن بدید آید بدانند که کبد از موضع خود زائل شده باید که مریض ایستاده کرده
فرمایند که نصب کند و در آب بخکبد بنشیند تا کبد بجای خود آید **فائده** موج در مرکبد دو سوی بود یا بلغمی و فربه شود و کبدی و در صحت
نشود و بموضع کبد سه جا داغ دهند و **واسمجون** مرس و ثلث درمی بگلقند دهند **دیگر** جب غافث دهند **دیگر** نقیعین مزبور یک درم بگلقند خوانند **دیگر** الکبج
ضماد و بخور نمایند **دیگر** شنجار تنک سنگ فلفل بابر سائیده دو درم صبح شام با آب دهند **دیگر** بیخ کبر کبر کیا بخم جوشانده یا طبیخ موج یا گلاب گرم کرده نوشند
دیگر شنه یا نارنج یقوون با تخم تب یا انظار الطیب خورند **دیگر** قاقله دو درم بکبجین با مرس در سکبجین بیاگیر اسنجم با بیشه بوتیا العسل و قدری بورق پیچیده
وب دانگی بسکبجین با عسل و فلفل چاشنی نیم درم **دیگر** جگر موش خورند **دیگر** مغتین موم روغن خانه جگر و خانه ضماد کنند فربه موج بود حاقرص فوه
فوه دو اذکر بوست بنجکبا بریسا زاد و مذ طویل هر یک یک بسکبجین تمر هندی سازند شهتی دو درم طبیخ مغتین با طبیخ انیسون با بی موج کبد جسا رطبخال و
حمیات مزمنه نافع **ادویه و اغذیه نافعه کبد و منقیه آن** هندبا با انواع موج کبد و امراض جگر انفخ و خانه بسکبجین و مرباید بخمیر ابیض تقویق و هندبا کبد
زنیب با سی ابوجاع کبد مفید و مرحار مشقالی آب کاسنی بسکبجین و مرباید و نجم شیرین دهند اکل سه که بسکبجین و حاض اتیج و آب نامیخوش و نمک برای
جگر گرم انفخ زنیب کشنیز با سی بابونه مفید تر هندی کشوث مفتح سده اندو قسوی جگر یوند تخم کرفس دو قوقر ما انیسون بریان مرقنه تسط نفع روغن بلسان
روغن جوز اسماروغ خرد امشقالی بسکبجین هندبا که مفتح سده کبد و برای امراض جگر مفید اند اما منقیه و حار بشاد و نیم درم مرباید آب لیمو و قیه بسکبجین و هندبا آب لیمو

سه اوقیه نوشند آب لبلاب جوشانده روغن بادام آمیخته دهند و در بار دوم افتیمون سه درم لبلاب وقیه جلاب دهند **فائده** تشخیص از محمل جگر وجع میشد و معده
سیر سیده و بیقرار میساخت و شبانروزی بهمین حال میگذشت و در هفته دو سه بار میشد تنقیه بفصد قی اسهال کردند نفع نشد آخر بقیه منع عدد آب انبعلبس
علیه هر یک پنجدرم آمیخته خورد و نان گندم و قلیه لحم بر غذا کرد در چند روز صحت یافت **قول ابن زهر** هرچه معده و وجع آن را نفع دهد جگر را نیز سود
دارد **قول رازی** وقتیکه وجع کند کبد واز استسقا ترسند پس منع نمایند از حمام **قول ابن سرافیون** علاج کبد بادویه کنند که تبرید و تسخین او قوی
وظاهر نباشد مگر بچیزی ملائم چه تبرید قوی باستسقا و تسخین بذبول میکشد و علاج عسر میگردد **قول ابقراط** اگر وجع کبد حمی پدید آید وجع زائل شود و گفته
کسی که وجع کبد پدید آید و در پیش سر حکه صعب و در قفا بثورات قدر باقلا بر آید و اصابع یا ورم کند پیش از روز پنجم قبل از طلوع آفتاب بمیرد **فصل ششم**
در ورم کبد ورد موی تپ عطش ثقل و وجع و حرقت در موضع کبد ذهاب شهوت ظهور ورم تحت شراسیف حمرت چهره زبان سرخه یابس فواق اگر ورم قوی
و عظیم باشد و این آثار مشترک اند در حدبی و مقعری اما خاص پس در مقعری قی صفراوی غشی برد اطراف قبض شکم اگر بدن قوی بود و جذب غذا همی نماید
و ورم بدان بزرگی نبود که مجاری را بند سازد و کیلوس را از نفوذ باز دارد ولیکن اگر قوت ضعیف بود و جذب غذا نتواند و ورم عظیم باشد که مجاری گند کیلوس
بند سازد شکم نرم بود و این بدتر است بلکه مهلک و در حدبی شدت سعال ضیق نفس حبس بول ظهور ورم هلالی در موضع کبد کشیدگی ترقوه بسوی اسفل و اگر
ورم در مقعر و هم در محدب بود کار عسر باشد و اعراض هر دو ورم ظاهر نماید بدانکه فواق ذهاب شهوت و وجع ایشان گاه در ورم محدبی هم شود و در مقعری قلیل باشد
اگر سعال ضیق نفس احتباس بول در ورم مقعری پدید آید بدان درجه نباشد که در حدبی بود **علاج** باسلیق یا اکحل راست زنند و بچند دفعه حسب قوت
خون بر آرند و بر جگر حجامت کنند یا علق گذارند و در اخراج دم تأخیر ننمایند پس در ابتدا چهار درم آب کاسنی آب عنب الثعلب آب بارتنگ سکنجبین دهند
بعده مغز فلوس هفت مثقال در پنج قاشق آبهای مذکوره آمیخته نوشند و برای تقویت کبد سکنجبین با آب خیار آمیخته چند قطره روغن بادام افزوده
دهند اگر ورم در مقعر بود مغز فلوس با آب کاسنی وغیره دهند و اگر در محدب باشد سفوف مدر دهند و در ابتدا آب برگ کاسنی آب عنب الثعلب آب برگ
کشنیز برگ زر تراشیده کدو یا صندلین گلاب آب بارتنگ روغن گل موم ضماد کنند اگر منفعت سده باشد کافور نیز افزایند و بعد چهارم بابونه آرد جو گل خیرو اکلیل
افزایند و بعد انتهاء در انحطاط قوابض کم و محللات زیاده کنند یا روغن گل صندل مصطکی بابونه آرد جو اکلیل ضماد نمایند حقنه کنند و اگر طبع نرم بود تخم حماض
طباشیر گل سرخ زرشک هر یک پنج ریوند اک هر یک یک زعفران نیم قرص ساخته مثقالی با آب آب انار دهند و در ابتدا کشک شعیر و گاهی حریره حنطه خورند
اگر ضعیف باشد مرغ با آب انار آب غوره دهند و اشیای بارد کمتر دهند تا ورم در صلب منجر باستسقا نگردد **سفوف مدر** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک
پنج تخم کشوث کاسنی تخم کرفس هر یک سه بادیان بسوس انیسون هر یک دو ورق منقی چهار سنبل زعفران افتیمون مصطکی هر یک یک نیم کافور
ربع ریوند یک ربع بسایند شربتی یک تا سه درم با آب کاسنی یا آب بادیان **فائده** رادع که تنها نهند که ورم را صلب میسازد و محلل نیز ضرر
دارد پس رادع و محلل آمیخته گذارند و آب میوهای قابض چون سیب به انار نخورند که تضییق دهن عروق اندیس ورم می افزاید و قبض را اندازند که موجب ازدیاد
المی شود **انتباه** وقتیکه ورم بزرگ شود بر پهلو خفتن نتواند مگر بقفا و اگر بزرگتر بود بقفا هم نتواند خفت و انواع ورم کبد آخر باستسقا منجر میگردد **قول ابقراط**
هرگاه که براز غلیظ و سیاه بود بدانند که در جگر ورم گرم عظیم است و هرگاه که آثار سده و ورم ظاهر نباشد و براز رقیق کیلوسی بود و هضم معده ضعیف باشد و تمدد

واثقل درون شکم بود و تب نرم آید یا ندکه ورم گرم و یا سار یقاست و حال ورم گرم از سه بیرون نباشد یا تحلیل شود یا پخته و بیلگرد و یا صلب شود
و بحران ورم صلبی و عضلات شکم یا بعاف یا بعرق یا بپول و بحران ورم مقعی بعرق یا باسهال باقی باشد **قول مسیح** شخصی که سیان معده و کبد
صلابت و یا بداز ورم باشد یا سرده و غیره باید که غذا ورد و ادار مانند شعیر سازد و ابتدا بتقلیل کند و بتدریج افزاید و استفراغ و فصد نکند چه سرده مانع و وصول
کیلوس بطرف کبد است و درین صورت بدل ما تحلیل چنانچه باید نخواهد شد موجب انسلال و هلاک مریض خواهد گشت و در صفراوی صفت صفراوی بزرد
ناریت بول سرعت نبض قی صفراوی شدت التهاب و تلهب عطش مفرط سرفه خفیف قوای بطلان یافته تا تبز زبان و دود آخر زبان سیاه گردد **علاج** کاسنی
اصل سوس جوشانده بسکنجبین آمیخته نوشند شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت آلو سکنجبین بیلوندی و شربت دینار تمرهندی مارالجبن دهند اگر ورم و مقعر و
تقیه بنج فلوس باب عنب الثعلب آب کرفس یا بنج فلوس آب نوگ کنند و اگر ورم صلب باید استعمال دست کشند و مدرات هندبا قابض و اندرین
کار مضرت است پس اگر قبض باشد برای رفع اوقه نرم و مطبوخ خفیفه کافیست و اگر طبع خود نخواهد شود و مانع قبض باشد قرص کند و موی گذشت و هند
اگر التهاب کثیر بود سکنجبین و آب کاسنی یا صندل آب با هنگ دهند اگر ندرت شود و قدری کاسنی افزایند و بجای خوزه بادام شعیر نوشند
که سرد و محلل بلاغ است برگ کاسنی برگ عنب الثعلب برگ خس تخمه قرع خیار بطیخ تری تقدیم کنند بادام شعیر غلیظ بقدری خلط دهن از وگذرد خورند و
اگر حرارت جمی ساکن نشود یا قدری باقی باشد قرص نرگ و نیلوفر سکنجبین بیاده گل رقت قوام گلاب انداخته باشند دهند و اگر حرارت اندک بود سکنجبین بزوری دهند
و در ابتدا آب جو صندل گلاب آب کاسنی یا کند نا کند اگر صفرا بود قدری کاسنی افزایند یا خرفه آلوده سفیده و وسط گل سرخ گل بنفشه صندل یک
چهارگافور عنبران هر یک نیم سائیده روغن گل آب خیار آب کدو یا آب تربز آب بقله الحمقا آمیخته سویق عدس کمک سحق و دوازده و نیم افزوده ضماد کنند و
صیف سرد و در شتا گرم و اگر تبدیل نکند و صحت نشود و شروع بجمی نماید آماده باید کرد قرص نرگ و نیلوفر سکنجبین بیاده گلاب انداخته باشند دهند و اگر حرارت اندک بود سکنجبین بزوری دهند
یا بماء العسل سرشته و هندبا سفید کرده با سفیدان سیماب سکنجبین کنند و اگر استعمال آید قی کنند بدانچه در باب آن گذشت و اگر بعد طفای حرارت
اگر ورم صلب بود مدرات قویه چون هلیله زرد و بنفشه و تخم خیار و غیره دهند و اگر ورم صلب نباشد مسهلات قویه چون صبر غاریقون هلیله زرد
دهند و اگر ورم سوی مثانه میل کند شربت تخم خیار و غیره دهند و استعمال نکنند چیزی که اطلاق بشدت کند و نه چیزی که تکثیف کند و نه چیزی که علاج و واجب
شیر شتر دهند و اگر تبرز و خشکی کبد باشد و بعد انقضای ماده در حجاب که در و آب استسقا میماند نیز باید که از جانب ریه و اکثر تا مده سائل شود پس قیء
برادت کنند **فائده** اگر ورم مع اسهال باشد قرص حاضر دهند و قبل و بعد آن سویق شعیر خورانند سفرجل گل سرخ در آب خیسانیده سائیده ضماد کنند اگر
حرارت کثیر بود مدرات قویه چون ریشه کاسنی و تخم خیار و غیره دهند و شناند که قوتش بر آید این ضماد افزایند اگر قوتیه خواهند گل سرخ کشنیز سنبل عنبران
زیاده کنند و شب تاب سفرجل ساده که بگل ساخته باشند نفع دارد و اگر ورم صلب متحجر شود سپستین حب البان ساده و سنبل عنبران مصطکی حب الغار نافع
و غیره مطبقه و قشته سدد بکار برند و برای تقویت کبد و غلظ نکردن و غلظ مصطکی برگ و تخم قثا و تخم خیار و تخم کدو و تخم خربزه هر یک سه عدد ده درک ده طباشیر گل سرخ هر یک پانزده قرص سازند اگر
حاجت بالطفا زیاده باشد کافور افزایند اگر تقویت کبد خواهند مکث کنند اگر استعمال بود صمغ عربی کتیرا نشاسته سپستین ساده کنند **قرص حماض**

تخم خماض گل سرخ ابا شیر زرک هر یک ده لک یوند هر یک یک زعفران نیم آب یا بس قرص سازند شربتی خفیف در بعضی قلت عطش بیاض و در زبان و بلزم بهل روی و استرخای عضلات روی کثرت ثقل خفت تب کمی و جع اما و جع اگر با فراط بود مهلک باشد **علاج** اگر با و جع مقرون بود حقنه کنند با یاج فیقرا درم غاریقون نیم درم سب ساخته وقت خواب دهند و صباح قرص آنتین یا قرص ریوند بطبیخ بلیله هندی قرص ریوند سکنجبین زنجبیلی و اگر تعب باشد سکنجبین بزوری گرم بطبیخ تخم کرفس انیسون بادیان بیخ کاسنی نانخواه آمیخته دهند و بعد تنقیه زگل سرخ انیسون تخم کرفس نقل انجزر عصلک سنبل سادر لک منقی یوند فوزعفران قرص ساخته دهند مشک زعفران برابر بروغن سوسن بر جگر طلا کنند تنقیه و اج نخود و زیره مری و کمون و دارچینی پخته خورند اما قبل از تنقیه سوای نخود آب یا نخود اش یا شیره بادام چیزی دیگر نخورند و سودا وی ظهور صلابت زیر سر و قدام نهای پهلو زوال نساد لون و شی زبان شدت ثقل عدم و جع و تب اگر طول کشد منجر بهاستسقا شود **علاج** طبیخ بادیان کاسنی تخم کرفس گاو زبان و غیره با قند دهند چون ده نضج یابد برای تنقیه بالاصابیل سکنجبین بزوری سکنجبین عصلی با یاهون بنفشج با طبیخ افتیمون سنا با لنگو اصل سوس گاو زبان کاسنی قند یا سکنجبین بزوری و طبیخ افتیمون با یاج فیقرا انیسون بنفشج بلیله مایع هندی عصاره خلافت حب ساخته دهند انجیر پانزده عدد عناب بیست عدد بو بست پخ کرفس سه درم بادیان انیسون هر یک دو درم جلنجشک هر یک پنج درم مویز منقی سی درم قند شصت چهار درم شربت ساخته یک قاشق این اب حل کرده قدری روغن بادام و روغن خروع افزوده نوشند بعد با یاج فقرا با آب کاسنی آب عنب الثعلب دهند مالنجبین سکنجبین مفید و اگر حرارت نبود سقوف بلیله یک پیاله شیر تر دهند و باشد که بقصد حاجت آید نفع دهی بزودی پدید آید بعد تنقیه دوا را لکم کرما تا سیا و غیره دهند نخود آب کبک تیهو آنشید با یاج تخم ضان بکرفس بادیان دو چیز پخته خورند مالنجبین شراب صاف نوشند و رود و لغدا مراعات حرارت خارج مرعی باشد سنبل صندل مغرساق گاو پیه مرغ با پیه بط یا آرد حلبه کرنب انجیر مقل شاه اکلیل سداب صندل سنبل سوم عفید و روغن بنفشه یا دینه بط یک جمع الهم جما هر یکه ده درم مرته دو درم صبر سه درم اشق جاوشیر هر یک هفت درم شاه تره شحم حنظل مغرساق گاو شترساق شترگاو هر یک بیست درم شیر نیم طل صموغ با سرجه طل شود حل نموده تخم دارو خن نارو بین یا بروغن سوسن یا بروغن زنگبر گداخته مالی ادویه سائیده آمیخته ضماد کنند **سکنجبین بزوری** تخم کرفس بادیان تخم کشوث انیسون هر یک پنجدرم کاسنی ده درم هر سه کمینه طل آب دوا و قیه فوری ترکرده با تش نرم بپزند چون قدری آب کم شود صاف نموده بپیچ طل قند قوام کنند و کلف بردارند نفع سده جگر و سپرز مقوی معده مزیل حمیات مزمنه دائره و برد مزاج و جع مفاصل انجی **سقوف** بلیله بلیله یک کابلی بلیله سیاه هر یک چهار تخم کرفس انیسون بادیان هر یک پنج بسایند شربتی سه درم برای رم جگر و سپرز نافع **معجون سنبل** سنبل قط طاق نقاط اوخر نصب الزیره وزنی هر یک چهار زعفران مزانیسون فلفل هر یک یک مقل دو سلیخه پنج مقل دو مویز اوراد شکت بوشانده بمرده بهسل گرفته بسرشته برای صلابت کبد و معده نافع گرمخشک دراول **قول لازوردی** گندم روغن گل هر یک سه **صندل** سرخ دو آب کاسنی نما کنند برای ورم دو بیکه کبد انفع اگر منفجر شود آماش تفرائحم مظروح چیست پس اگرتب باشد تخم خربزه نیلوفر دهند و اگر تب نباشد شربت ازند و با یاج کرفس بادیان انیسون قند ساخته دهند **دوا** سوسیانی نیم درم با کم زیاده بقند سیاه آمیخته دهند بول بزهر رنگ سیر نوشند خروال بشیر گاو سائیده ضماد کنند مزیله ورم با ره کبد **دیگر** مشت بسر که سائیده ضماد کنند مزیل صلابت کبد **دیگر** گل سرخ خوشانده ضماد نمایند مزیله ورم گرم مراق **دیگر** بول بشتر نوشند مزیله ورم کبد **دیگر** شیر بشتر خورند بهمین خروع یا دهن لوز مرنوشند مزیله ورم صلب **اشاد دیگر** جرب البان دو درم بسر که دهند مزیله صلابت جگر و سپرز **دیگر** آبکینه انتین آرد درم در روغن سه درم بیامیزند

نوشند دیگر تریاق کبیر یک یا دو دانگ و اگر گنه باشد منقای با دو میخصوصه دهند **فائده** در ضربی سقط **علاج** فصد کنند گل ارمنی در عرق طباب
اسپغول دهند یا دو ند نوه هر یک نه درم یا چهار یعنی هفت سائیده یک درم شربت بنفشه دهند یا دو ند گل سرخ حب الآس خورد ان فیفرا نخود قشر یا دو نه هر یک سه
مویائی نه درم بیائی برغش نفشایر فیون سوس با بر و عن دیگر گداخته او به سائیده آمیخته ضماد کنند عود زعفران حب الغار سنبل مقل مصطکی با بر و عن سوسن با بر و عن
و مر آمیخته ضماد کنند **فائده** در ذکر ورم **عضلات شکم** و این ورم اکثر مشتبه بورم کبد می باشد **بدانکه** عضلات شکم چهار زوج دست یک زوج دراز
شکم از غضروف خنجری تا عظم عانه امتداد یافته زوج دوم درعرض گشیده گشته و دو زوج باقی مورب اقع اند یعنی آن که بر یکدیگری تقاطع تصلیبی متقاطع
شده هست از سر شوف تا عانه و از خاصره تا غضروف خنجری پس هرگاه که ورم در این عضله مورب که جانب کبد هست افتد مشتبه بورم کبد می باشد فرق آنست
که ورم کبد بالائی باشد و چندان نمایان نبود اگر و مقعر بود و ورم صدری هم اگر مریض فربه باشد نمایان نگردد و دیگر آثار ورم کبد که گفته شد در هیچ نباشد خلاف
ورم عضلی نماید و عضله مستطیل یا عرقی یا مورب بود یک طرف و غلیظ و طرف ثانی دقیق همچون دموش باشد و هرگاه بالای شکل نبود و اگر نمایان باشد از
آثار ورم کبد هیچ نباشد **علاج** در ابتدا فصد کنند مسهل دهند ادویه رافع ضماد نمایند و نرم دانستا محلله صرف گذارند و اگر باده رو مجمع نهند و ریم شود انتظار
نکشند و بزودی بتا هم بتشگافند زیرا که دیر تر خوشت کند بطول کشد عضله و صفاق رهتا کل متعفن سیاه شود و باشد که بجانب دیگر شکم نیز شود و باعث
اذیت رساند **قول ادری** ورم صلب کبد بر من نبشته و دو غسر البرء است و اگر مع سهال باشد زود بکشد **قول بقراط** کسی را که در کبد خلیج باشد
بنراق پدید آید هست و گفته کسی که آنرا پیه آید در ورم دوا نع سفید و پاک پدید آید امید صحت باشد و اگر شبیه آب یا چرک بیرون آید
امید **قول اوریباسیوس** بقراط حکم بگیگ و نیکونیست بلکه دران خطر است و گفته که ورم صلب کبد را کسی بگذاره و گفته تجربه زود در جگر می افتد مخصوص کسی که
اطعمه غلیظه خورد و گفته کسی که جگر ش خراش شود بسیه و گفته که خرم شیرین غلیظ و سمی مضر جگر و طحال اند و گفته کسی را حفظ جگر خود خواهد در حالت طبیعی و قتیکه فصل
و محسوس شود پس باید که تخم کدو بسیار خورد و مسهل و اصول طعام و ترک نکند تا که ثقل برنگردد **قول اهرن** بعد نضج ورم کبد گر خون و قیح یا چیزی شبیه آنها عقب
سده چیزی شبیه بدوسی و رم سیاه بیرون آید پس از خروج مریض ضعیف نمیشود بلکه قوت می یابد و گفته ورم صدری تحلیل نمیشود یا دو یه مدره و مقوی سهمله
ملینه لیکن باید که بعد نضج ورم ظاهر آن در بول یا زنگار بر نند و گفته ورم کبد سوداوی نمیشود و نیه و ورم کبد چون زمین بملب گردد **قول ابن سینا**
و قتیکه ورم کبد طول کشد استسقا میکند **استسقا قول رازی** اگر در ورم کبد اختلاف سائل پدید آید بدانند که ورم عظیمست که از وی آب نفوذ نمی یابد و گفته اگر
در جگر و ورم پدید باشد و بیرون در یا چیزی غلیظ سیاه نتن بر آید بدانند که آن گندیدست که عفن گشته پس میه و اگر سیاه و نتن نباشد از خوردش ضعف پدید
نیاید بدانند که گنه اگر و در جگر بود پس سوی طحال انتقال کند نیک است و عکس این بد **فصل هفتم در دمیله کبد** و این اکثر عقب ورم صلب افتد چنانچه صلابت
اکثر عقب ورم پدید آید و ورم که در چنین موضع بود از سال بیرون نباشد یا تحلیل یابد و هی اکثر یا منجلب شود یا رجوع آرد و دمیله کبد و اکثر تحلیل نیست
که اعراض رفع شوند و زود بر طرف شوند و گاه گاه دوا آثار صلابت همچنان هست و آثار جمع و دمیله شدن کم گشت که دمیله اصلی شده شود نشان نمایان پدید آید
و بر پشت و پهلو با نقل زیاده شود و چون نضج تمام پدید آید عوارض مذکور نیز کم گردد و نشانی کم گشت که نافض شعریره در بدن افتد و ماده که پدید آید در جگر سکی
نماید و ماده که پدید آید یا بسهال مندفع شود یا بقی و این اکثر و ورم مقوی افتد یا بادرار مندفع شود و این قلیست که ورم در

محدب باشد و بناحیه یکلیه سر کند تمایل نماید بجانب فضای حوفی که مابین ثرب و امعاست و آب استسقا در انجا جمع میشود و در ضعوبت در بول برازق اثر سی انسا
ریم پدید نمی آید مگر آنجا که بعضی از زین ماده سوی این موضع هم گراید اگر یکم سفید در بر از بول آید آثار نضج ماده باشد و اگر مثل دُرد بود آثار قصور نضج بود **علاج** چون منقیه
که ماده رنجمع می سازد و سوی فضه کمند مجامعت نماید تلطیف طبخ کنند و اوعات گذارند تا باشد که ماده مستفرغ شود و اجمع باز ماند و اگر تدابیر سود نه دهد بایا بسبب آنهی
نتوان کرد و ماده جمع شود ضماد منضجه گذارند تا زود پخته شود و چون پخته سر کند شربت قند گلاب سکنجبین با الشیره عسل باشیره تخم خیارین تخم خربزه شربت خشخاش
شربت عناب شربت نیلوفر با طبیخ زوفا یا طبیخ کرفس یا طبیخ بادیان بادیان رومی تمر هندی سپستان بنفشه با ماده را دفع کنند و بعضو
پاک گردد و بعد دو ساعت این معطک گل ارمنی کاسنی هر یک یک کندر و اقاقیا گوین گل سرخ طباشیر هر یک دو سایده دو درم آب کاسنی آب کرفس با اصل
سکنجبین آمیخته دهند تا اندمال کند و برای تقویت و قبض کبد صندل با رتنگ بطبخ کنند و ضماد کنند و برای حفظ قوت شیای قوی عطریت و قبض چون
عود زعفران و مانند آن از شربه و اطلیه و ادویان موافقه استعمال نماید و حمیره و غرغران بروغن بادام تلخ و صفت بیضه نیمپخت و گرم طیور و شیر تازه تقبض عذا کنند
فائده اگر باده سوی امعا میل کند مسهل خفیف و اگر سوی کلیه و مثانه مائل شود مدرات دهند و اگر بقیه شای جوفی رو نهند تدبیر استسقای نی کنند و بسی ضعف
واعسر **قول جالنوس** کرو وهم تازه بقدر موضع کبد مالند چون سرد شود و مواضع طبخ آویزند و قتیکه خشک گردد و در خلوص و دو بیله کبد صحت شود و بیخ دوشیل
سائیده نوشانند و بخورش در انجا رسانند **فصل هاشتم** در بثور سطح کبد و این باد را لوعست حرقت و سوزش در کبد و باقی هرچه در سوم مزاج گرم گفته شد
پدید آید باشد که بر جایی آن موضع بثور پدید آید و باشد که نه افتد **علاج** انچه در سوم مزاج حاری گفته آمد مهمال او را تدبیر دیگر یافت بکار برند
قول الازرور سر سد بزنیم اسکرو لیه بعرق لاتقه دهند **فصل نهم** در حقیقة الکبد بدانکه حرکت کبد بر سه گونه است که جگر بتپد بحرکت اختلاجی و این هم از الوعست
سبب او سده است در کبد مرض دریابد که جگر می تپد و کسی سیده در جگر و بعد لحظه این حال زائل گردد و وقت دال تصاعد انجزه سوی سر محسوس شود و باشد
که الی تدوی در کبد پدید آید و باشد که جبه عرق کند **علاج** سکنجبین بتوسی که در وما میران عنفران ریوند باشد دهند و برای تنقیه اوذکر شوف افتیمون شاهتره بیشتین
غافث بکار برند و اچه در سده گذشت حسب حاجت استعمال کنند **فصل دهم** در حصات الکبد لزوم و جع و خلش در جگر و قت و سول صفت سکیلوس در جگر
قی عارض شود و گاهی در بعض اجزای کبد صلابت محسوس شود و بموضع الحصات و بهر گاه باسلیق این و سیع رنند زیر خون چنین شبیه بریل باشد **علاج** اول مقیات
حصات و هند بعده مدرات نوشانند تا پاک گردد هرچه در حصاة کلیه آید **فصل یازدهم** در حصاة کبد و بعضی مردم سپسی جگر خرد باشد چنانچه ممکنست که قدر
کلیه بود پس هرگاه که قدر زیاده از متاد خورد و مقعوت کیلوس دران نگنجد و احداث الام نماید و بدنهب قوی او ضعیف شیع دوم هضم مختل گردد و باشد که بدرب دانحلاف
انجا ثقل ماده سده و نفخ در کبد پدید آید و غذا اگرچه معتدل اقتدار خورد گرانی آرد و ضعف بدن و کوتاهی اصابع و باریکی عروق در اصل خلقت بران
گواهی دهد **علاج** اغذیه قلیل الحجم کثیر انفاذ سریع النفوذ چون سفرجل بنفشه تمیخت مرغ کبک بره اندک اندک بچند کرت خورند و هر چه در سل نقی جگر و ملطف
محلل باشد چون سکنجبین بزوری مالا صول ایارج فیقرا کارهی برند **فصل دوازدهم** در قیام کبدی اگر قیحی بود سبب انفجار بکبد گنته شد
اگر عفونی بود سبب ضعف کبد ست و اینهم گفته شد **قول بوعلی** سینا عفونی از کل گوید زائل گردد بغیر تدبیر دیگر اگر دموی باشد این را دو سنطاریا کبدی
گویند سبب او یا حبس خون معتاد ست چون عاف طبیعت بود سیه که در جگر گرد آید و کبد آن را سوی او معاد دفع نماید یا آنکه عضوی کلان چون دست یا قطع گردد و خون

که تبخیر زیاد در سر سیدیگر باز پس شود و کبد آن را با معاونت نماید و این استسقا بعد طول زمان قلت می پذیرد بدانکه رابط شدید زمانی مدید اعضای مذکوره را در منع نفوذ غذا و ادامت ذوسنطاریا بمنزله قطع آنست یا آنکه در مرگرم کبد یا کثرت امتلا یا ضربه قویه باعث تفرق اتصال کبد شود و بدان سبب خون چنانچه باید بسوی اعضا منقسم نشود و بسبیل ترشح از باب سوی امعا فرو آید علامت قیام که سبب او امتلای خون در کبد باشد بدون وقوع تفرق آنست که خون فتحه برآید قدر کثیر و باوقات متتابعه باشد و تقدم امتلا و حس معتاد گواهی دهد و نقل والم در نواحی جگر پیدا بود و از جمع امعا و برآمدن خون منتظر باز هیچ نباشد و بهیچ از جگر آید و هر چند که بگذرد و بیش زیاده گردد و هر چه از تفرق اتصال آید بقرات نبود و تقدم سبب موجب بران گواهی دهد علاج انچه امتلائی بود تا که ضعف پدید نیاید بحبس و سی نکوشند مبادا که اده بلطرف ال و دماغ ریزد پس سبب آنست که قبل از ظهور ضعف کنند و اگر ضعف پدید آمده باشد اما اده بطرف دیگر بر ابطال شدید یا اطراف تدمید انتین نمایند و اگر مصلحت بینند در نوبت هم اما له بفصد کنند لیکن خون از مقداری که باسهال می برآید کمتر گیرند چون بینند که خون قوی عدت شده و اده اخوا هد خراشید در حال با استفراغ اما له آگوشند پس از انکه استفراغ اما له کرده باشند و اسهال باقی بود قرص که بابنیه شخم و قاب بارتنگ و بنه قرص طباشیر ربب بنه شربت انجبار و هندگل ارمنی گل مختوم طباشیر مفید و تقلیل غذا نمایند خاصه در ابتدا اگر سبب تفرق اتصال بود و اول از اله سبب کنند پس قرص صبر تا باشد و هندقول لازورد بیرپا ستیلا کوترآس کاراس کور و وکبد رم شربت ورد یاس چهار درم آمیخته و هند و بالایش کنیز انجبار دو درم آب چشمه دو کفا ده و نظرف گلی تیم ساعت جوشانده فرو گرفته دهن بتکه کرده از نده و بعد چهار ساعت بخته تیز طلق شند بستور صبح شام تا هفته آگوشانیدن و درم گل ارمنی طباشیر هر یک نقالی ربب بنه و اعناب بارتنگ و بنه بطبخ چای نوشته قول ابقراط در دوست طباشیر تا بتکه و انار مانند حمص عقب گوش برآید بعطش غلبه کند و اده اذیت روز نماند گفته که قی منصف کز از فواتح احتیاط عقل در بر مرض آثار مرگست اگر سبب که نزت صفرا و فوت قوت انهه باشد حرارت و حدت کبد و اکثر وقت غلبه صفرا و قت و ابعد اکل غذا ساکن گردد و دیگر آثار سوء مزاج گرم جگر پیدا باشد و خاصه اسهال کبد بست که از آثار صحیح امعا خالی بود علاج بند کنند که باعث هلاک میشود و پس اول از تفرق جگر و تعدیل مزاج کبد کنند پنانچه در سوء مزاج گذشت مالا الشعیر شربت عناب و بنه و بعد تنقیه تعدیل کرد اسهال باقی ماند شربت بنفشه اش شربت انجبار بطبخ طری بنه قول لازورد بیرپا ستیلا کوترآس کاراس بطور یکه در فوق مرقوم یا گفته شد بنه لیکن بطبخ عوض بیخ انجبار صندل سرخ کنند و یکدرگ بزگ خاف اوذ بنه قول جوان کور و و قصد کنند آب شیرین نیکو مائل به زردی با آرنجبن کنند و به ار قریب دو ساعت در و نشینند اگر سهدی باشد یعنی مثل زرداب سبب او اخراق خراست در جگر و مانند است احتراق دیگر غلاظ آثار این مثل صفرا و یست و گاه باشد که جگر سوخته شود و پاره لحم سیاه باسهال افتد گاه شود که سودا ست فرق آنست که جگری سیاه متن و غلیظ باشد سودا وی قیق و غیر متن بود علاج صندل گلاب بردل و جگر بنند و تبدیل هوا کنند از اخراق اخلاط جگر و مل سخته گرد و دو سلیم راست رود نمایند اگر بهریه و سفرا وی گذشت بکار بنند و این ترتیب بیخ بنه کنند شیره خرد و قرص کافور قرص طباشیر و هندبریه از یه گوسفند صمغ عربی نشاسته شیره بادام تلخ داده ساخته خورند اگر غذائی باشد یعنی مشابه درد سبب او یا انفجار دیه سبب قبل از تنقیح یا افتتاح سده کبد بهت یا اخراق سفرا که در کیموس افتد چنانچه از عطش شدید و بسی که محرورسی بود در گرما سفر کنند و عطش گشود علاج حسب سبب تدارک کنند و در حبس سیادت نکنند تا که خوف ضعف شدید نبینند و بریه در صفرا وی گذشت لکا بریه و عیون لوبه یه مفید و بعد هضم غذا قدری خرمو و شلت نافع و مالیدن اطراف بجرقه درشت سود مند کباب جگر بزه و میزو جاورس مقشر خورند اگر عطشی باشد شربت خرفه شربت خشخاش مالا الشعیر آب با دسنجی هندصندل گلاب

برجگر نهند **معجون پودینه** نفع سدد کبد یا فاعلین نامنهوه کاشم بخیل دارچینی برابر بسبل آمیزند بقدر دو درم باشکر سرخ **فائده** تیار مضاری صدیدی خارشی چون قرمز شود اکثر بسیج اعضا میرسد و آثار او آنست که گاهی ماده مذکوره بخون مختلط برآیند و گاهی نامختلط و گاهی عقب تیام راحت پدید آید و گاهی از شدت الم که مرد باده بر جراحت معاود اجب کند قریب بغشی رسد باید که باوجود مزاعات جگر او تعدیل مزاج او چنانچه گفته شد بدیای سبع مایه ترشیاسی معدنی هند چنانچه اسپغول با تنگ تخم خطمی مقشر تخم خبازی مقشر هر یک یک گل ارمنی یکنیم نشاسته صمغ عربی هر یک دو مرداسنگ سپغول همه اسائیده آمیخته دو درم زمین آب گرم لت کرده روغن گل آمیخته دهند **فائده** گاهی در قیام کبدی خریطه یعنی وشنال آن می برآید گاهی میشود که از امعاست بایکه فصل کنند و ترک تیر اسهال کبدی نماید **فرق در ذو سنطاریا کبدی و معائی** یکی آنکه در کبدی صحیح یعنی باشد اگر بندرت گاهی در نوادر کبد وجع خفیف پدید آید خلاف معوی که وجع شدید لازم او ست اگر یا صحیح باشد دوم در کبدی اکثر خون با دوار می آید خاصه اگر بسبب تفرق اتصال نباشد خلاف معوی که در آن بغیر ادوار بغیر سکون آید سوم در کبدی بدن و زبرو زمیکا هد و نخالفت می فزاید خلاف معوی که در آن وقتیکه غلظت و نرمی شود نزال پدید آید چهارم در کبدی مشتهی میباشد خلاف معوی که مشتهی نمی بود مگر آنگاه که دلمعا تا کل نقد تخمیر در کبدی از اول تا آخر مرض خون مخلص می آید یا غسالی و باشد که اول غسالی آید پس دموی هرچونکه باشد خلط درین نمی بود مگر آن وقت که مرض شود و از طول مدت سطح معا خراشیده شود درین صورت خون کبد بخلط معا مختلط آید خلاف معوی که در اول مزاظهار میشود بعد چند روز خلط مجرا ده بعده خون مجرا سهر خشائیه پس قبح و چرک گاه باشد که دموی هم از ابتدا خون تمام آید کبد بسبب افتتاح و هن عروق معا از شدت امتلای خون لیکن این خون کثیر المقدار نمی آید مگر اندک اندک نمی برآید چنانچه تو هم میکند و دیر هال که خون بوسیر است و هم لیس منها **قول جوان کوروا** سهال کبدی اگر غسالی بود بسبب ضعف کبد هست تین تورا گاهی تشنج او نس صبح شامو هند ضماد مبرد بر کبد نهند جگر بط بریان نخ کاسکارم تر کرده خورانند نگلقند و او نس صندل سرخ نیم سیر یک درم بوست نارنج و درم مصطکی چهار درم طب سیکا نا دانش زهر جوشانده مدام نوشند و گفته ذو سنطاریا بغیر اسهال دموی کبدی بسبب عسر خون او اسیر و غیره یا امتلای خون او بدی آید فصد نضیج کشایند و خون بچند بار برآرند اگر بسبب حیض و غیره باشد رگ باز نند اگر بسبب ترک یا نشت و غیره بود یا ضت نمایند تقلیل نند اگر نکنند گفته اگر بسبب جبره باشد تقدم جبره و او رام مغابن و وقت شب اسهال غلبه کنند و این تا حیات ماند و کین تیموده بار تفاوت یکروز دهند و بعد سه روز هشت مرتبه بفرق یکروز مکرر یوسه بلیاد و دهند باقی تدبیر جبره نماید **فصل سیزدهم در سوء القنیه** یعنی فساد مزاج کبد و این مقدمه ستسقا هست سبب او ضعف و سوء مزاج کبد هست از فرط و ضعف معده فقد تهیج اطراف دو وجه و جنس یابس لون مائل بزردی کثرت نفخ و قراقر و باشد که تمام دهان آماسد و مانند تیر گردد و گاه باشد که بدن دنداز متغیر شود و لب جراحت کند و حال خواب و بیداری از مجری طبیعی مختلف باشد اجابت طبع غیر معتاد و یعنی گاهی طبع قبض و گاهی نرم و گاهی بدل اکل زود تقاضا کنند و گاهی بعد از زمان گاهی بر از خشک آید و گاهی تر **قول جوان کوروا** سبب آنست که بسبب فساد مزاج کبد خون نضج جید نیابد پس آن خون که غذای اعضا شود و هم آرد پس اگر خون مذکور کثیر البلغم بود مستعد بی لون و اگر کثیر الصفرا بود زردی و اگر کثیر السودا باشد اسودی بود یا بسبب کثرت نزف دم بقصد رعاف و غیره چرا که بسبب کثرت اخراج طبع ضعیف شود و در جریدی خون نقص افتد و خون خام مع الرطوبت پیدا شود و باعث این مرض گردد یا بسبب قلت خروج مقاد چون خون بواسیر ض اسهال عرق غیره گاه این ماده بدهمراه خون فرو دید هاپر شده و بهمه تن منتشر شود و احداث ورم نماید یا بسبب قلت دیافت پدید آید

قول محمد زکریا اسهال غسالی از کبد باشد و نفع دهد آنرا هندبا کنیره گل بنفشه طباشیر لک سک هر یکی یک درم از اشیای شود اگر نباشد بادرنجبویه شنبلیله چون سنبل سعد فلفل هر چیزی که تفتح سده کند آمیزند **قول عسکری** دواء الکبد سعد سلیخه سنبل دهند دراج بادرچینی قرنفل زعفران مصطکی انار سفرجل خورند **فائده** قابضه مطبوعه بکار برند و اغذیه بطی المضم پهیزند **فائده** در اسهال الکبد مکبدی نرک لک غیره و هندکبد و جیب نربت پخته خورند **علاج اول** تدبیر که منع تولد فضول کند نماید سکنجبین بزوری هندکبد تقویت کبد نماید و هایاج فیقرا تنقیه مکرر کنند اگر باده غلیظ لبن باشد مسهل قوی مطلوب شود غاریقون ریوند صبر اطریفل سفاح سقمونیا حسب قوت و ماده و هندوقی مفید شربت فسنتین شربت ورد انفع اشیاست و تدبیرین و استسقا واحد است اما چون بسبب این ضعیف است ادویه نیز سخت قوی بکار نبرند و مسهل بتفاریق نمایند دواء المسهل ادویه مطبوعه چون عود مصطکی سنبل برای تقویت معده داخل کنند که ملاک امر در بیخ تقویت معده است خاصة اگر سده هم ضعیف باشد و بعد تنقیه مدرات و مفتحات و هندوعوض آب عوق کاسنی عرق بادیان نوشند حمام آب بورق آب شیری آب شور نمایند راج کبک تیهو نخود آب زیراج بادرچینی قرنفل مصطکی زعفران زیره خردل خورند انار سیب مفید و از اغذیه نشاسته و آب مروه غسل آب شیرین پرهیزند و ریاضت مشی نمایند دواء الکرم دواء الملک دهند و چون تحکم شود دو بیم استسقا باشد خیر خیر نوشانند سکنجبین یک تا دو دانگ ببول زیره هندگر نباشد بیلیه صفر باشد بیلیه هم افزایند سلیخه سنبل دارچینی بزوره زراوند گر و بگلاب سائیده بر کبد بطلا کنند و عوض ثبت و عوض مصطکی روغن سوسن بسعده مالند و تدبیر در دنگ نمایند که منجر باستسقا میگردد **فائده** از اخراج خون احتیاط دارند تا ضرورت نباشد زنهار مکعب آن مگیرند لیکن اگر حبس حیض نیز عارضه باشد و آثار امتلای خون و نزاع فصل گواهی دهد و ضرورت اندازد اول مسهل خفیف نماید هایاج فیقرا طبیخ افتیمون طبیخ افسنتین هندبی فصد کنند اما تا کی حیض بازدارد مدرات کشاید و بواسیر باشد عضو را کشاید و فصد حاجت نیاید صلب باشد باهمه فصد باحتیاط تمام باید کرد که اخراج خون بیضرورت درین مرض مهیب باعث ضعف آفات **قول جوان کوروه** اگر سبب تمام شد کرویوسو بلیمار دیا مکرویوپرسی پیتا دو سفید بروغن کبریت آمیخته یا نمکرد در قرص خنطل تربود هندگر از سود باشد عصاره خربق اسود یا اگر امید یکتا یا گین تیلیوه هندگر از سده باشد اگر امید یکتا و بادرنجبویه قرص مهود و نوشت دو سه مرتبه بکار برند بعده فولاد نفتح و دواوش بیخ کچالو بوره مکهر با سبد هر یکی دو درم عنبر درم مغز سایده بهمچند آمیخته صبحی با میبت و زود هندگر بسبب حبس حیض بود سیر عرق باشد و آثار آنهاد هندگر از قلت ریاضت بود ریاضت کنند اگر بسبب استفراغ خون حیض وغیره باشد دو بیم تقویه هندو گفته کرد تدبیر دنگ نکنند الا عسر گردد و یوند بهایه هر یک نیم درم ظرف گلی جوشانده عوض آب نوشند اندیه پرهیان خورند رگ خشک مالند بجوال طفل تنقیه نمایند تنقیه کم کنند **قول الازور** بیر تریاق الذهب یک قیراط بعرق بهار سعوط کنند در یک وزن رفع کند آبی تیماری فیکادو بر کبد بندند و گفته السبب یا کهربا انتیمون بود یا فتر نتیکو انتیمون بود یا سال تین قولکلانی حب داد بوس حب کوتر اسپید و بزیاحب فولادی بوید یوحب مفتح خمر کبیر یال عوف دی جلاپا سفوف دوبره یال سکنجبین عسلی مرکب شربت مرجان طبیخ اسپاتیکا لوتیا نا معجون دی فونسکه معجون استسقا معجون مفتحه روغن بابونه مالیدن لوم وارید همه مفید اند هر کدام مناسب داند هندهم طبیخ **افسنتین** افسنتین بادیان افسون اسارون تخم کرفس بیخ اذخر بر حسب حاجت گرفته جوشانده نوشند مفتح سده مدر بول مزلیه حمیات کهنه **دواء الملک** لک مغسول قسط بیخ فتناز خرنس حب الغار حاشا فلفل هر یکه ده ریوند پانزده بعسل آمیزند شربتی در دم آب گرم مزلیه صلابت کبد و معده و طحال و استسقا و بزرگ سده مفتح سده مدر بول مخت حصاة مزلی بدن **شربت افسنتین** مویز منقی چیلدرم بوست بیخ بادیان بوست بیخ کرفس بوست بیخ کاسنی هر یک

سی درم کاسنی بادیان تخم کرفس هریک بیست درم مویز پوست بیخ کبابنزده درم از هر تخم بیست عدد قند دو رطل شربت سازند شربتی بابزده تا بیست درم مفتح اخلاط غلیظه مفتح سدد کاسر ریاح مدر فضلات فریه سوداالقیه و استسقا **شربت بزوری بارد** تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ کاسنی هریک پنجدرم پوست بیخ کاسنی ده درم آب پنج رطل بپزند نصفی بالمذصات کرده بدو رطل قند قوام کنند شربتی هفت تا ده مثقال مفتح سدد مسکن عطش مدر بول فریه سوداالقیه و استسقا **شربت بزوری حار** پوست بیخ کاسنی سی درم کاسنی پوست بیخ بادیان هریک بیست درم تخم کرفس پوست بیخ کرفس بادیان هریک ده درم تخم کشوث درکنان بسته پنجدرم قند سه رطل قوام کنند بای معده و کبد انفع **شربت بزوری معتدل** کاسنی تخم خیاره تخم خیار بادرنگ تخم خربزه بیخ بادیان هریک دو نیدرم بیخ کاسنی پنجدرم قند نیم رطل شربت سازند **فصل چهاردهم در استسقا** آن سه گونه است اگر باده در اعضای ظاهری یعنی در خلل و فرج لحم در آید لحمی گویند و اگر در اعضای باطنی یعنی در فضای شکم که مشتمل بر احشاست آید زقی و طبلی گویند **فایده در ذکر لحمی** تهیل و انتفاخ همه تن مثل خمیر و چون با صبع غمز کنند اثر غمز بماند و باد جو در تهیل بدن مرطوب و اول پا پس شکم بعد روی و دست و دیگر مواضع ورم میگیرد سبب کلی لحمی ضعف قوی کبد و برد مزاج بیکاست و اسباب سابقه یعنی جزیه ضعف دبر و کبد کثیر اندازند ورم مفرط یا صبر خون معتاد یا شرب آب شدید البرد عقب حمام و حرکات مفرطه بدنیه نفسانیه یا آفت اعضای مجاوره چون سپرز معده ریه گرده رحم که ببرد و ضعف جگر انجا مادیه و مزاج گرم جمیع بدن یا نقص و پیش و هیچ یا آفت حجاب باستسقا افکنند و این هر سه بعد ذکر انواع استسقا ذکر یابند و سبب ضعف دبر و جگر باشد بیاض یا صفرت لون این طبع انتفاخ بدن تشنی دهن بیاض و ثقل بول نبض موجی لیس عرض **علاج** اگر چه در سوء مزاج بارد کبد گفته شد بکار برند تفقیه با یابس کنند بالکامه سکنجبین خردل عسل عرعر کنند تر بابعه مثقالی بما بالاصول یا دوا الکرم بما بالاصول یا مزغبون نیدرم اول شتر دو قاشق آمیخته و هند کلکلان نانخواه نیسون هریک مثقالی جوشانده نوشند و بعد تعدیل برای نشف و تجفیف رطوبات ادویه ناشفه ضماد نمایند و تدبیر بقریون و اندفان نمایند و بعد دو ساعت از غذا قدری خرمای عتیق صاف دهند که مدر بول حافظ قوت مزید حرارت غریزی است خبث عدیده بقشور کنند تخم کرده قابض ترکرده قبل طعام هند و اکل ترياق کبیر قدیم نخود و ریاضت و جوع و صبر عطش مفید جدا جدا عنقران هریک دانق یک دانق فلفل صبر یا اهل نه درم هیکا قیطبوس اهل نا نخواه دو درم هریک دو قیراط تخم کرفس و هندکه مدر اند بایله سیاه غاریقون تر بدیر هریک دو مثقال بنجبیل چهار مثل هندی دو مثقال آمیخته یک یا دو درم هند دوا الذاریح انفع خصوص قتیکه در تنج طوبت کثیر باشد پر اکه مدر است غذا عصافیر تیهو بریان مدر چینی زعفران و غیره یا مرق مرغ که در روغن و کلون و اچینی و غیره باشد یا نان یا بس که در آرد و انیسون باشد خورند و از غذیه و آب باید پرهیزند اگر تواند آب جوشانده سرد کرده در کوزه شیق القلم نموده بطور رمس نوشند **ضماد** که مجفف است طلیه خربزه حمامی عکاله بطم تخم عتیق آمیخته بر سر بدن گذارند **ضماد** زبل بقر زبل زرناد جوب رز نطرون بسر که ضماد کنند اگر تجفیف زیاده خواهند گوگرد افزایند این دو بر سه مفید است و گهی همه تن و ورزنی شکم در طبلی بر اطراف گذارند **ضماد** اشق نابزده درم صبر مقل هریک بیست درم سبر که و خمر بجائی مل کرده زعفران قرمانا هریکه درم مزاج بوره کنش کنند هریک هشت درم گلنار سه درم سائیده شمع طل بروغن نارد بن گداخته آمیخته بر کبد و شکم ضماد کنند اگر درم در کبد باشد شحم آور شحم بقر افزایند **ضماد** زبل ماعز عتیق آرد جو آرد حاد بس آمیخته یا گوگرد بورق سائیده یا زبل بقر صحرائی کوفته بش و برگ آن آرد کرسنه آمیخته بول و سرکه یا بول نابزده ضماد کنند که مجفف رطوبت و سخن کبد است **طریق التعریق** بوره ارمنی بروغن بابونه آمیخته یا تمک بپیگاه نرم آمیخته یا زراوند طویل زراوند گرد بروغن

بان روغن غار آمیخته یا اوار چینی سلیخه قصب الزیره بروغن سوسن آمیخته بهمه بدن مالند که معرق اند **طریق اندغان** مریض او را زنخوا بانند در بستر بش
ریگ گرم ریزند تا که همه بدن غیر از سر پوشیده گردد و گرمی ریگ باعتدال باید تا بیوست ضرر نرساند **بدانکه** برای تخفیف آمدن در حمام تا عرق آید بغیر
استعمال آب مفید و عرق که آید یکمرتبه نشف کنند آنچنان بنشست سوی آفتاب کرده بنشستن و در تنور گرم یا در آب چشمه گوگرد دار آمدن و آب یا بدن شستن
سود دارد و نمک را با آب حل کرده چند روز در آفتاب نهند قائم مقام آب دریا بود **کلکلانج** فقاح اذخر سنبل سارون فطر سالیون هریک سه غافث ملک
ریوند هریک یکمیثه کاسنی تخم خیار هریک چهار بسایند مشربتی مثقالی برای استسقا و سوء مزاج کبد و طحال انفع **حب یوند** ریوند مقل هریک نیم درم غالیقون
درم تربد دو درم نیلوفر انگی زراوند دو دانگ حب بندند دو نشربتیست **قول** الازوربیر معجون پالیندیکا چهار درم مابین طبیخ ایساپغول هریک
درم آب شش اونس جوشانده نصف بماند صاف کرده صبح شام چهار ساعت قبل از غذا و هند تنظوریون نیم سکرو بلیله بول طفل نیم طل جوشانده بالعقه
یا رالیه کاحقه نمایند او کوانیتو جاوذ به گذارند دو اسپرتو طوطیای سبز لطیف العرق بادیان دهند و گفته اسپرتو شوره شیرین اسپرتو نمک تین تورا پیرا تا
تین تورا دی با تلس سنبلی سا تین تورا سوا پریتوا تارتر ولاشا تارتر و سوفودیل تارتر و تیریولا و جب فولادی حب شیخشتی مفید اند و هند و گفته گل سنج
انیسون سنبل مرزنجوش هریک یک اونه دو اونه مزمز اینشب ورد جب بست یک اونه دو درم دهند شربت گل سوسن سه اونس شربت شیخشتک یکنیم اونس اوان اخمد
محرق بخم خوردن مفید و گفته اگر حاجت بگفته شود خمیر نان کرده بندند و خمیر اونس و آب پانزده بول طفل چهار اونس و غن خمیر نیم اونس عسل اونس آمیخته
صمات کرده تکه کنند اگر بسبب سوء مزاج کبد حار باشد که بدان سبب غذا هضم نیک نیابد و خون فاسد بخیل گردد و آید و نفع دهد بدین آرد شدت عطش
حرقت بول تلخی دهن قی زرد نزل زخم شدن و رم ظهر **علاج** اول ازالهٔ حرارت بدانچه در سوء مزاج گرم گذشت کنند بعده تدبیر استسقا که سهال و ادرار و
تعریق تخفیف است پرداز ند لیکن در شیای شدید التحمین بکار نبرند پس برای سهال حب فغرا طبیخ هلیله شربت ورد اگر شربت بنفشه آب کاسنی کنند شیر شربت شکر دهند
اگر سر فه باشد شربت نیلوفر و فاصد مدام دوست شربت بزوری آب طبیخ عنب الثعلب کنند از انجور تازه مرغ گوسفند بریشم خود بخته بسماق غذا کنند هرگاه که از طرافوم
گیرد اختراز تمام پیدا زم و قناعت بغذا اولی **قول بوعلی** زنی استسقا داشت و بسیار ضعیف شد نا زیاده از حد خورد شفا یافت **قول ساهو** بسیار
دیدم که آب ترب و کلنجبین خلاص یافتند و شیر شتر انفع اشیاست جامی آب طلاء هندی لیکن سخت محرور می انشاید و بهترین وقت شیر دادن بهار است و وقت
صبح همان وقت دو ساعت کف دو نه خورده او شانند و قدری ریاضت باسنگ گمانند و گفته شخصی از استسقا بود و تب هم آمدی قرص زرک آب کاسنی
وغیره داده مرض شود گذارد آخر شیر شتر شکر العقه داده نفع تمام کرد و گفته شیر شتر هندی بگریز از اگر مرض محکم شده باشد **قول ثابت** ستسقی را حمی پدید آمد شیر
شکر داده مرض نفع یافت **قول بقراط** هر استسقا که بسبب مرض گرم شود در دیست چرا گر باقی نماند محرم و پس هلاک میشود **قول جالینوس** حمی با استسقا
بتمر کز ذات الجنب و ذات الریه و صفاد ذات الریه محتاج بحبس ذات الجنب محتاج بخروج و اگر باقی نفت همچنین اگر علاج تب کنند ضعف کند فزاید
و اگر برای تقویت کبد چیزی گرم دهند تب فزاید **قول جوان کور** روغن شیر خر داده و یه باره دهند شخصی بسبب حرارت احشا استسقا داشت فصد کردند
دوازده بار صحت یافت زنی بسبب حرارت احشا استسقا مبتلا شد و چهل تلت شهد داشت کبسی دوا بنشد اگوا مبنه یکتا دوا و نس دادم قی شد خفت
ظاهر گردید دو روز دیگر دادم صفرای کثیر آمد پس شیر خر خمیر طل نوشانیدم هر روز یک اونس فزوده تا بیک طل رسید پنجاه روز دوا دادم صحت شد زنی بسبب

کثرت شرب خمر و حرارت احشا استسقای طبلی داشت و تنفس و تغلیدان نمیتوانست شیر خر چهار روز داد و صحت شد اگر کسی شیر خر نخورد عرق گل سرخ چهار درم
عرق خبکنبکشت دو دانگ انیسون انگور و پلو آمیخته صبحی و بهند تا یک ماه **فائده در ذکر استسقای زقی** یعنی آب در احشا خواه مابین صفاق و شرب خواه مابین
شرب و امعا جمع شود اما مابین شرب معالا کثر جمع گردد و سبب اصلی این کثرت طوبت در بدن و گر داگر دمع بدین موضع اما سبابقه بسیاست یا آنکه واقعه جگر
و جاذبه گرده هر دو یا یکی از ایشها ضعیف شود بسبب ورم و غیره پس مائیت از خون جدا نشده و بدن قبول آن ننماید چون کثیر شود بهمین بدین موضع میل نماید و بهند
گردد و یا کثرت شرب آب یا آنکه در رطوبات بدن گدازش افتد و مجاری معتاده بند باشند از انسداد و غیره پس این طوبت بدین محل و نماید و سبب استسقا گردد و اگر
ونیز اگر شکم صفاقیه در تنجیدگی پوست شکم و چون بس کند چنان نماید که گویا خیک پر آبست و چون دست بشکم زنند از پهلو بپهلو گردد حرکت جنبش آب مسموع شود
و باشد که در اطراف و پشت چشم دانشین و قصیب ورم پدید آید و چون مزمن شود سرفه و ضیق نفس روی نماید و چون بدست غمز کنند فوراً بحال خود آید اثر غمز
ننماند اگر بسبب سوء مزاج بارد بود عدم عطش بیاض لون و بول احساس سردی **علاج** تنقیه تلین فضول و رطوبات نماید تقلیل غذا و صبر بر عطش کنند قی
دادن را و افتتاح مسام بسته و عرق نمایند ریاضت عطیه نفیکه بتجنبین بزوری با آب نفع بهند شربت اصول نافع تنقیه بحب غاریقون کنند شافه حقنه از
مسهل الفع مخصوص که طبع ضعیف بود و مدت تنقیه تا یاق اربعه بشیر شتر و هندوانه الکم کم رود و الا لاک شربت نیلوری آب ترب آب برگ کاسنی بول شتر نفیه و برای
ادرار اسارون بادیان انجوه تخم کرفس سنبل مرج یوسنه بلیون کلنج این حب طبخ ساخته دهند تا مائیت بسول دفع شود و در فضا جمع نگردد و تجدید دوا
کرده باشند اطبخ یک چیز الفت نگیرد یا برای ادرار فلفل بتجنبیل سعد یک مثقالی مصطکی دو مثقال قرنفل یک مثقال بادیان یک مثقال سائیده بمرق مرغ دهند زیرا چه مرق مرغ
مرغ فربه بامزاج گرم پخته خورندگان یابس که بعرق بادیان آب کرفس ناخواه پخته باشند و نخود آب بزیت هم سبق هن لوز نافع بعده ارمنی ایرسا قرقما نا معونج هر یک
یک تخم کرنب هفت زنبل بزنجاه آرد جوزنبل بقر هر یک بقدر نصف آب بادیان آب کاسنی نماد کفند زنبل بزبول فلفل ضماد نمایند نظرون نمک هر دو بریان
کرده بشکم باشند روغن نارد بن نمک مالند جلوس بر آفتاب و غیره و ضماد که در همی گذشت بعمل آرند **قول لازنور بیرقوم** مصفی درم کالوسیل دو کرا نوخب
بند در روزی دو بار دهند زنبل بزنکسنه زنبل آهوزنبل بقر آرد جاورس ضماد کنند سال پروئیل یا سال دیر یو لوبچها چند آب آمیخته گرم کرده خرقه آلوده
بشکم نهند یا خرقه آب آهک آغشته گذارند که ناشف رطوبت چون خرقه بردارند بروغن بابونه روغن مرزنجوش تدهین کنند اگر درم ریشت پاز یاره باشد
برآجور تفته خمر یا خل انداخته بنحارش رسانند و اگر برداشت کند بکف پا بندند و عوض آب عرق کاسنی عرق بادیان دهند تقلیل غذا نمایند و از جوبات چیزی
ندهند و گفته حب یونه دی حب یا سال حب مرکور یا ئیس حب دی ای پور کا سفوف کا چنیکو کویر ستیا نو سفوف کا چنیکو مفرد سفوف دی لیمیری سفوف زیر سیتو
دی تریبوس سولوتیو سفوف مملاه سفوف کو لفوز تا تیوا انتیمو تیوما رسیال شربت عسل عرق زیبراوی سین سکیدیو عرق انتی ہیدروتیکا عرق استسقای عرق
ما رسیال عرق ہیدروتیکا عصاره فولاد عصاره الکائیس سفوف انتی او تیکوس قرص خنظل کرو کو ما تیس امیری انتی کرو کو سولفوراتوس فلوس سنگجرجست
ما زیستر لوکبریتی معجون امیری انتی تقوع استسقائی این همه مفید اند هر کرخواهند دهند و ایمپلاستر دوی الپور کا ایمپلاستر دو یا کیلا نو ایمپلاستر دو میسلیوت
او کوانیتو کا چنیکا او کوانیتو ہیدروتیکا او کوانیتو صندلین دی لورتیانا او کوانیتو دی چونیو بک گذارند که سال سنور نوشش گندم بخر بیض دهند
برادره فولاد نیم لیبر آتش تفته در چهار رطل خرابیض سرد کنند چند بار پس صاف نموده نیم تا یک اونس بدو دانس عرق کاسنی دهند که برای سده کبد مجال رحم و

ماسارقیا و امراض معدی انفعست بزرگ مزنجوش دوازده اونس قطعه قطعه کرده کوبند چون باریک بشود شکر سفید سی و شش اونس آمیخته قصب الذریره
دو اونس گل سرخ اونس آمیزند شربتی پنجدرم دو اونسنه جای قصب الذریره اوخربق شتی مزبور مرم و استقا و گفته اگر سود ندهد بزل کنند و بعد اخراج آب اگر
مریض ضعیف گردد کمین دهند **قول جوان کوروو** چندیاه ترک آب کنند و عوض آب عصاره کاسنی سه اونس سنبل فوه هر یک چهل دانه آمیخته دهند
ریوند سکر و پلو آب دو کاه دو جوشانده صاف کرده نیم طل وقت دوپهر و نیم طل شب دهند کلم بحری اونس کشش کریمو تا رتروه هر یک نیم اونس داچینی نیم
آب سه کاه دو ظرف گلی جوشانند سوم بر دو صاف کرده مدام نوشند کباب خورند و از اشیای طب نواکه دشیر بری پرهیز دهند و بالای کبد مرهم صندلین
روغن فستین و یک قطره سرکه گلابی آمیخته ضماد کنند و گفته شخصی را از شرطزدن صحت شد مگر شرط وقتی باید که مریض قوی بود و مرض کهنه نباشد لاضرر
وارد و گفته آبزن کنند باید که سه اصبع زیر ناف سوی چپ کنند اگر زیر ناف ورم معلوم شود الا نماید و گفته که بعد تنقیه آب گوگرد و نوشندیز شکم داغ دهند
و دو مفاک کنتا گلو باشد نشسته و روز بزل اسپ پر کنند که گردن بیرون ماند و بر سر کلاه پوشند بدستور چند روز **قول جالینوس** اگر حاجت بزل
شود دسوزن نهاد جمع کرده بیک دفعه خلانند لیکن بزل وقتی جائز ست که آب در نشیمن نزول کند گفته اند هر کسی را که در رقی بزل کرده شفا یافت مگر یکی را
و این موقعیست که قوت قوی و سمین باشد و گفته و رقی آشنان سه درم دهند که هم سهل و هم ادرار میکند **قول ارکاغانس** شنا بشقوبه هر روز بعیشه
بران موظف نمایند پس وقتیکه مضمر شود نزدیک عانه خط زنند تا طوبت سیلان کند **قول ابن سرابیون** تا که نه ساعت از روز نگذرد طعام نخورد زیرا که
بدین تدبیر آب تقلیل می پذیرد و گفته وقتی که ورقی دهد افاقه نه دهد حدید بعمل آرند اگر قوت و وقت مساعدت کند و یکبار فعه اخراج ماده نمایند مگر اندک
اندک و نیکوترین و قتها که دسالهای ماند بزول زمستیست **قول رازی** در زمین جفری کنند و آبش گرم نماید پس مستقی را در و نشانند که انفع از حمامست چرا که
بهمی آورچیزی را از تن که بر نمی آید از حمام و درین خفه هم نمیشود چرا که جذب هوای بادینما ید و قوت هم ساقط نمیگردد و گفته اگر چیزی دهند که خروج آب باشد نیکوتر
مستر کبد بود پس واجب که بالا و شیای نافع کبد چون سنتین عافت هند با عنب الثعلب سنبل ریوند و امثال آن آمیزند **قول لازروبیر** شخصی استسقای ضیق
النفس داشت علاج کرد و بشیشتر هم بداومت کرد ما یانه شد مایوس گردید مردی دو سیر برگ پیلو کوفته آبش گرفته نوشانید اخراج ماده کرد و در چند روز برگردید
و در نسخه برگ نیلوفر نوشته **قول صاحب فیر** مریضی از دهل مایست چون بیمار را استاده کنند با آسانگی تمام خود را راست کند تنقیه کنند خفته گذارند
اگر بیشود بزل نمایند لیکن از روا نشان را حاجت گرفته و قوت مریض دریافت نموده بزل کنند که ظن هم دارد **قول کویه** و اگر سبب سوء مزاج طحال بود از
جانب چپ و اگر سبب سوء مزاج کبد باشد از جانب راست بزل کنند و جانب بزل بخوابند **طریق بزل** مریض را بکرسی تکیه نموده راست نشانند و اسفل
بدن را تکیه دارند اگر برخاستن نتواند چهار پائی نشیند و خادم برای محافظت عقب پشت علیل نشیند اگر حاجت افتد بر دو جانب تکیه گاه آن استوار گیرد تا
آب بسهولت برآید پس از ناف بعرض دو اصبع پائین و بعرض چهار اصبع دور از سیاهه امتحان کند که بقرع نامل معلوم گردد پس از هر طرف که پوست نازک
و تنک باشد سر سوزن را تا بجاده بجانب بالا گرفته فلانیه تا تکه بر وده خادم آن را از پس قائم دارد و مریض بر الم صبر نماید و حرکت نکند تا سوزن بطرف
راست نرود و باشد از سد و آب زیاده از چهار طل نبرآرند و هر روز سوزن از همون ثقب فرو برده همین قدر آب برآرند و حین خروج آب برای حفظ قوت
سوراخ سوزن را باصبع بند کرده پرچهان تنوری بریان تجز ترکرده یا کباب جگر مرغ یا مقوی دیگر دهند و باز اصبع برداشته حسب حاجت آب برآرند پس

سوزن آبا هستگر برآورده خرقه به بیاض بعض آلوده بهند یا آرد سیم آرد عدس هر یک سه اونس آب دوغ وخم خما وکنند آرد باقلا آرد عدس آرد سیم برنجاسف سبوس گندم هر یک چهار مکنجبین عسلی هفت آمیخته یا برنجاسف اکلیل تخم شبت مورد واسطوخودوس گل سرخ جوز سرو گلنار هر یک یک اونس آرد سیم سه اونس سبوس گندم دو اونس یا العسل پیها یا اونس آب شخار یا آب ماچوب رز یا آب سرطان آمیخته یا گل سرخ جوز السرو هر یک یک اونس آرد باقلا نیم فندق زنجبل بزشش اونس بوما دران جریش گندم هر یک دو اونس یا العسل سه اونس بطبیخ برنجاسف یا کبتیرا وخم آمیخته ضما وکنند که زینها خواهند تا وقت اخراج آب بکار دارند بعده اده یه جاذبه ومقویه بر تمام شکم گذاشته بعصابه چیند پروغن گل وغن بوما دران وغن شبت وغن عنصران وغن سنبل هر یک یک اونس مخلوط بکنیم اونس گداخته اکلیل جوز السرو افوذ تخم شبت مورد قصب الزیره گلنار هر یک یک اونس سائیده آمیخته بکار برند **انتباه** دماغ باین طور دهند که پوست بسد دو ملحم رسد وتبخیر آب گردد وگاه گاه بوما دران سداب اسطوخودوس سبوس گندم هر یک مشتی خربق سود تربد هر یک دو درم جوشانده صاف کرده وغن سداب روغن عرعر یا سرو هر یک دو اونس نمک دو درم آمیخته متقه کنند شربت مخربه آب شربت جوانس دهند شربت اصول هر نوروز واونس نوشند تقلیل اکل شرب نمایند وازاشیای طبه ماهی دبقر وگوسفند پرهیز ند کباب مرغ طیور صحرائی نخود آب نان خمیر کرده باشند خورند خمر انگور ریحی طبیخ گزنبین آنجا نوشند اما کمتر وحرکت وبیداری نمایند وقلیس طبخ دارا برابر کنند **نقشه سوزن بزل** باید که سوزنی نجوف از نقره بطول یک شبر سازند وزیر نوک زبر دو طرف ثقب جهت خروج آب دارند اگر بسبب حرارت باشد شدت عطش صفرت وجه وعین حرقت مجری بول حرقت یا صفرت بول **علاج** بکنجبین بعرق کاسنی عرق عنب الثعلب بهند وبطبیخ هلیله یا بنفر فلوس آب عنب الثعلب تقیه نمایند ودر وقت بزل آب باز دارند وه اسهال دائم نشه بود وبعد بزل جهت تقویت کبد شربت لیمو شربت سیب شربت صندل شربت ترنج شربت انار دهند اگر ضعف غالب باشد انار کنجبین خورند وبعد رفع حرارت کبد بدیر سقا کنند آب انار آب ترنج بکنجبین دهند واگر مستحکم نشود شربت تمر هندی کلاب تخم مرغ مرغ بسرکه وترنج خورند اگر بسبب درد کبد باشد عمادها بود یا برد آثار ورم پیدا باشد **علاج** تدبیر ورم حسب سبب کنند تدبیل فرایکنجبین آب کاسنی شربه تخم خربزه نمایند اگر حرارت بود شربه تخم خربزه تقبند هندی گل سرخ خافث تخم کشوث قند سائیده کنند رم آب انار دهند طباشیر نرگ سکنجبین بزوری شنید اگر قبض باشد نفر فلوس بگلاب وقدری وغن بادام رم دهند تقیه جلاب یا برج نمایند بطبیخ انیسون تخم کنس دهند بوال بزاب عنب الثعلب هر یک سه اتار گاه گاه دهند وبعد سه روز یا چهار روز قبل یا بعد طعام قی کردن مفید مرغ تیهو با بگلاب ما انار سماق غذا کنند **فائده**

در ذکر استسقای طبلی یعنی باد غلیظ در حجاب نکور جمع شود دقیقراطیس از استسقای بادی نوشته ثقل نسبت قی کرده بود وتمدد محسوس شود وشکم چنان نماید که گویا مشک را دم داده وچون دست بر وزنند آواز طبل دهد ذات بیرون آید واین خود رزق وعینی نمیباشد سبب او سوء مزاج حار کبد یا برودت و رطوبت معده بود وجماعت قسراطی گفته که سبب این فساد هضم معده است خواه از ضعف هضم معده باشد خواه از غلظ ماده غذائی وظاهر است که چون غذا چنانچه باید در معده هضم نشود ناچار کیلوس از آن بسبب قصور حرارت آن غذا تحلیل ریاح گردد باشد که حرارت قوی معده یا کبد بمولد ریاح شود زیرا که افراط حرارت نیز مضعف هضم است وهضم مولد ریاح **علاج** برای اخراج طعوبات غیر هضم نقیات دهند که ذکر یافته مع عنایت مزاج وتقیه بفرق وملائمت کنند وچنیزی که مسخن کبد باشد افتیار نکنند که سخونت کبد باعث تحجر وصعوبت عطش است خاصه در محرورین لهذا گفته اند که چون بسخنات استعمال کنند اشیای بارد بر کبد طلا نمایند تا از سخونت تحجر ایمن باشد بعد تقیه بتحلیل ریاح کوشند کند زیرا که مصطکی خایند تا آروغ خوش آید سخنیز مینا جوارش عود

دوا الاکرم بالا الاصول آب بادیان انیسون وهندوبه هفته اسطوخودوس سه درم آب بادیان وهندبیدرس نمک سبوس گندم ارزن کماکند هرروز
دلک تمکم کنند حتی که سرخ شود پس مجمره نار هی گذارند ضماد کرده گذشت براه ان گذارند سداب بابس بادیان حرمل تخم کرفس بوبه شکر سرخ بآب سداب
شاه تره خرد ساخته حمول کنند جمع کشند وازا غذیه نفاثه پرهیز شیر شتر مول شعر آمیخته وهندبیکنجبین عسرق بادیان گلاب ملاوست کنند مرغ کبک یا دوده
گرم وخیزیابس که در وانیسون کرفس بوده خورند آب انار نیز آب کرفس آبانیسون عرق بادیان گلاب وهندصندل سفید بیکنجبین نافع وبرای تقویت کبد قرص زنگ
انار کوفی وهندمرغ خود آب برق نعنع سرکه آب غوره خورند سنبل یک عود دو صندل سفید لادن هریک سه گل سرخ هفت لگلاب طلا کنند وتنقیه بایدماج
فیقرا حب سکبینج بلیله اهلیله تمرهندی آلو شیرشت ترنجبین یونند کنند حسب آثار حرارت ببرودت بکار برند واگر ضعیف بود وتاب سهال ندارد وبیکنجبین دودرم بس نافع
وهندا گر طبع نرم باشد اگر مفعول طباشیر تخم کشوث کاسنی هریک دوگل سرخ سه سائیده یک یا دودرم دهند **بدانکه** طبلے سهل الاعانت وبسی اکم ازتر
وزقی بهترین اصناف است **حب سکبینج** آلمه هرسه بلیله هریک دوازده دراچینی بخبیل هریک سیزده فلفلین اسارون هریک هشت مترجم کرفس نانخواه وج
سلیخه شیطرج حب بلسان هریک پنج مصطکے چهل ویک غاریقون بیست شش شکر طبرزد هفتاد وهفت صبر سی وشش تل سکبینج هریک صمغ آب گندنا
حل کرده ادویه آمیخته حبوب بندند شربتی تا دو مثقال آب نیکرم وقت خواب برای استسقا وفالج ولقوه وامراض باردنافع ضماد کرده برامراض سرد نافع وداروئے
کرده یا هریک سه مثقال شق سعد عنبرلادن هریک دوصبر مرکند دودرهریک ونیم قسط سلیخه هریک یکنیم روغن اکلیل گل سرخ هریک سه نیم صمغ بگلاب حل کرده
ادویه سائیده آمیخته ضماد کنند **قول لازور بیر** حب صابون ۵ پانزده دانه شیرانگبین دهند تقیع انگبین دهند تقیع کنند **حب صابون** انگبین وصابون بریز آب
صمغ حبوب بندند فربه سودر هضم وقبض وستسقای طبلے **شیرانگبین** انگبین دودرم آب چهارادنس حل کنند شربتی نیم تا یک ادنس **قول جوان کدرو** وروغن
نمک یازده قطره بطبیخ اصول مفتح یا بعرق انیسون آمیخته دهند مکرر یوسد طبیا دوبیست چهاردانه دیاکریده دانه دهند **فائده در ذکر استسقا که آن را**
جبن گویند وقتی که در طبلے رطوبات ورياح رقیقه تحلیل یابد وغلیظ باقی ماند پس صلابت افزاید آن را جبن گویند وآثار استسقا ئے طبلی چنین است که صلابت
اندک سخت کربود زیاده شود وحال جگر ومریض وهضم نیکو گردد ودو بدن غذا تمام نماید وقوت خود فزاید وبسجز بتحکم کروهی دیگر پیدا نباشد **علاج** آب کبریت آب نطرون
آنرا بزن کنند یا بونه اکلیل مرزنجوش صعتر تخم سداب هندبا نطرون خاکستر ظرفا آب سداب بول شتر تخم کماکند **فائده در ذکر استسقا ئے تبنی** اگر بسبب
بردو ضعف معده باشد که بسبب نقص هضم کمایدس خام بگردد ودو جگر نیز چنانکه باید هضم آن نتواند پس همچنان باعضا منجذب شود وبسبب خامی جزو بدن نگردد
ودر خلل بحر ماند باعث بحمی گردد **علاج** اول قی کنند گاهند انیسون وهندبجب اصطخیقون تنقیه نمایند وبرای تعدیل دوا الاکرم وهندپس تدبیر بحمی کنند اگر بسبب
ضعف سپرز باشد مرمم باشد که بدان بسبب جذب سودا از کبد کند واز کثرت سودا قوای کبد ضعیف وهضم آن باطل گردد وزمستسقا پدید آید تقدم آفت در سپرز **علاج** تنقیه
سودا کنند تقویت سپرز نمایند پس تدبیر بحمی پردازند اگر بسبب سردی یه باشد که باعث ضعف کبد گردد وسه فرخشک اکم درم یا **علاج** شربت ذوفا گلقند
وهندوبیدا صلاح او تقویت کبد وتدبیر استسقا پردازند اگر بشرکت ماسا یقا بود اول طبع خروج فضول ازاسعا **علاج** شربت بزوری آب انار وهندتقویت
کبد کوشند اگر بشرکت گردده باشد تقدم آفت آن **علاج** تدبیر گردده پردازند وتقویت کبد تدبیر بحمی کنند اگر بسبب حبس حیض واختناق رحم باشد تقدم آن-
علاج تدبیر فتح کنند وتقویت کبد نمایند صافن زنند اگر بسبب حبس خون بواسیر یا کثرت خون بسبب عدم فصد باشد تقدم آن **علاج** فصد کنند شربت

زرک شربت لیمو آب تمر هندی آب انار دهند بروغن بابونه یا سیب علق گذارند اگر بسبب کثرت خروج خون باشد **علاج** اغذیه اشیر مرغ پرده خون چون مرغ سفیدت بیض خرمیه وغیره دهند اگر بسبب نحس چیزی شود دلزدم الم در نواحی نافت **علاج** اول مکنجبین مفرح پس تدبیر استسقا کنند **قول بقراط** هر که مفرض اسم بود و بمسهل مایل نشود باستسقای طبلی مبتلا گردد سبب وجع ظهر بود لزوم وجع دائم در پشت **علاج** تدبیر در پشت کنند اگر شربت حجاب باشد ضیق نفس برفته **علاج** تدبیر حجاب کنند شربت بنوری که در بنفشه زوفا پرسیاوشان بود دهند اگر بسبب سوء مزاج گرم هر تن باشد حمی حاده دهند اگر بسبب ضعف هضم **قول بقراط** هر استسقا که بسبب مرض گرم شود رديست **فائده** استسقا که از حرارت پیدا آید سبب او شرب خمر شرطیا بعد غذا و در حمام گشت چه گاه سبب حرارت غریزیه جگر جذب رطوبت معده قبل از هضم نماید و همچنان سوی عروق فرستد و استسقا پیدا شود پس بر این اقبال بقراط که علاج ضد در ضد است اشیای بارده بکار برند **انتباه** اندرین همه اول ازاله سبب سابقه کنند بعده تدبیر سبب و اصله که عبارت از سبب ضعف که بدست یا شخیه در سوء مزاج جگر گذشت کنند و بعد تعدیل کبد اضده نا شفه و تعریق و ادرار فان وغیره بکار برند مع رعایت حرارت و برودت مزاج **قول جوان کورو** و دلیغی او دیه بلطفه دهند مقوی النفع و برای تفتیح جلاپا کیندرم یک ونس معجون لوکیس آمیخته دهند دو بار کشمش اونس پنج بیلون بری نیمکا سنی هر یک پنج درم گلبرگ دوازده درم مغز خانف قطونیون قیقب شنتین هر یک سه درم انیسون سنبل هر یک یک درم پلوجوشانده در جوش خیر سنا چهار درم ملیذ ده درم ریوند دو درم انداخته السیده صاف کرده در پنج اونس این کرمیوتارتر یک نیمدرم شربت ورد دو اونس آمیخته نوشند بعده حب فولادی تا بیست چهار روز وقت صبح دهند و بعد هر سه روز بول الفل کاناودوب کرنس باغی هر یک چهار درم خارلیقون سیبو هر یک سه درم حب افاکیندرم کرویا درم کوفته جوشانند سوی برود صاف کرده و شوشش اونس این آب پنج سوس خام و غن سداب هر یک دو اونس آب ریحون اونس اکوابیندیکتا تشش درم آمیخته حقنه کنند شش هشت مرتبه کیان بر یعدد کشمش ۵ و اونس قرطم اونس انیسون نیمدرم سلیو چهار درم جوشانده صاف نموده اکوا بیندیکتا اونس آمیخته نیمگرم حقنه کنند تا بوکیک شت یادنجبو نیم شت خمر بیض نیم کاناجوشانده صاف کرده در شش اونس این عصاره انجره سه اونس اکوابیندیکتا اونس آمیخته نیمگرم حقنه کنند برای استسقای حمی انفع بول طفل تازه نیم طل قطونیون قیقب چهار سرخ آمیخته بصبحی نوشند سه ماه بول بول البقر از بول طفل انفع دو سه اونس کافیست سنبل درم جگر گرگ دو درم سایده بشربت آهنتین یا بشربت کاسنی بیست حب بسته پنج حب دهند و تا پانزده روز بطبیخ دوم نخشکاش انکباب کنند تا عرق آید بعده روغن فاشرا وقت شب قبل از غذا و وقت صبح مالش کنند تا نیم ساعت بعد ازین بُرمل بر سخوده آرد از ان گذارند و بر خرقه در بول گرم تر کرده دو دو سنبل داده بندند معجون استسقا نیم اونس صبحی اکیا ده دهند اگر کافی نبود خمر بیض یک کاناخاکستر کبابه دو اونس نیمکرده صاف نموده چهار اونس نهار و هندو رمغلی بزل اسپ پکرده در نشیند اگر کافی نبود برگ هشتغار بول طفل جوشانده صاف نموده شکر چهار اونس روغن بنفشه دو اونس آمیخته حقنه کنند چهار روز چون نکم نرم شود خمر ایسی تیکو دو اونس دور روز متواتر دهند پس دو روز میان داده باز دهند عرق انتی در دیگاسه اونس نهار بنفشه چهار پنجروز پس دو تیکیه یاده بالتمام مستحق گردد بخصوص هیدروپتیکو که ادرار دو یا فر تیکو و بولی انتی طبایر کرده باشند نیدرم همراه سه اونس عرق کاسنی یا برمق مرغ دهند شخصی را بعد استعمال عرق انتی و در تیکا تا دو ماه غافت خوراند پس تا بیست روز نهار او رو دیا فر تیکو چیدانه فولاد و فتح بیت دانه اند صحت شد شخصی را اول تارتر و ایسی تیکو شش دانه دادند دور روز پس تا پنج روز عرق نکو نوشانیدند بعده تا پانزده روز در خمر که در و یک اونس بیخ سوسن تا بیست ساعت ترکرده بودند دو اونس صحت شد نا خن اطراف ستخنی بریده بالای پشت سرطان غلانیده سرطان را در آب گذارند صحت شد

عدد و کرده گاو زبان پرسیاوشان خشک کرده سائیده سه درم دهند **فائده جلیله** که در همه اقسام بکار آید آنجا که تب و عطش مفرط بود و اشیای گرم نیچ و جدا بکار برند

ده تیچ قسم و بتمر هندی عنب الثعلب کاسنی پنج کاسنی قناعت کنند و تیوماشی مغز بادام خورند و برای تسکین تشنگی هفت درم هلیله کابلی بلیله آمله هر یک پنج درم

بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک سه درم مویز پانزده عدد آلو عناب هر یکده عدد سپستان بیست عدد مغز فلوس ترنجبین هر یک ده درم طبیخ کرده دهند و بعد

تنقیه آب کاسنی سکنجبین دهند تا که حرارت زائل شود و انفع اشیا در سه غسل با آب کبریت و غیره است و عرق آوردن در حمام و در تنور نشستن مفید و شیر

شتر انفع خاصه که عوض غذا او آب برهمین بسند کنند اول روز چهل درم دهند پس هر روز ده درم افزایند حسب برداشت طبع و شیر فی الحال دوشیده نوشیدند

و پیش از شیر چند روز تقلیل غذا نمایند و اگر یک یا دو روز هیچ نخورند بهتر و احتیاط دارند تا شیر در معده نه بندد پس باید که قبل و بعد آن چیزی که مانع انجماد بود

چون سکنجبین و غیره دهند **فائده** در هر سه نوع استسقا و قصد امراندیکی علاج ورم صلب احشا است اگر چه در شکم ریح ورم باشد و دم تحلیل ماده که جمع شده

بسیار مهم است که ابتدا العلاج ورم موصوف کنند بدانچه در ورم کبد گذشت و اگر ورم نباشد تدبیر ذات مرض نمایند پس بنگرند اگر ابوال حمر او قصد کنند و قدری

خون بسبب قوت برآرند و بعد فصد قی و اسهال نمایند اما قی در ابتدای این مرض دوای نزلیفیت لیکن در آخر چرا که اخلاط کثیره و مرض مستحکم میگردد پس قی واجب باشد

و استعمال قی در ابتدا بدفعات کنند مرتبه قبل از طعام و مرتبه بعد از طعام اما مسهل پس هلیله زرد که بخورند از وی همراه دو ثلث رطل آب شاهتره و آب طرخشقوق

[illegible] و آب اکشنان رطب مخلوط باشد و از این سهال کنند مدت بعد تنقیه آب بسا لیک یا سه درم بیابا و تقیه سکنجبین باید داد و تقیه بول شتر یا آب انیسون تازه جلاب

سکنجبین هر یک و تقیه نوشیدن نافع و شرب لبن لقاح در همه نوع مفید اگر ریح حرارت بود تنها یا با شکر نوشند و اگر مع برد باشد سکنجبین باید و در مسکبیج دهند اگر طبع

قبض بود با دو سیاله دهند و اگر ورم باشد جسته [illegible] فوق قرنفل اشیت تخم کرفس هر یک چند درم دو ساعت در شیر تر کرده صاف نموده همراه دو الملک

دهند و اگر ورم و احشا باشد همراه دهن خیری یا دهن لادن با دهن سوسن یا دهن ناردین دهند و تلطیخات [illegible] و ابازیر و صفرت بعض

غذا کنند و نگاهی بقول کاکنی عنب الثعلب برگ بادیان کشنیز تر مغز بادام و نارجیل پسته فستق بندق تمر هندی سیب سفرجل تفاح [illegible] فانیدانگی بخورند **قول رازی**

ناقه را انابیر داشتن باید و [illegible] برگ بادیان غیره دهند تا قوی باید غیر آن نیکو نیست **قول جالینوس** زنی استسقا

از من [illegible] سکنجبین کرد [illegible] طبیخ انیسون کرفس نوشاندم و با سهل آب [illegible] طبیخ نوشاندم بعد تو باز

[illegible] یافت و گفته هلیله انفع مسهل است در استسقا اگر سکنجبین در استسقا

بارد **قول ابن سرافیون** [illegible] مستسقی [illegible] **قول ابن زکریا** و تقیه [illegible] اسهال تمام آب دفع شود

باید که [illegible] **قول حکیم علی گیلانی** نگاهی بسبب کثرت رطوبت [illegible] ریاح تشنج در اطراف [illegible] پدید آید طبیخ تخم شبت

برگ [illegible] و گفته که شربت زرنک قرص [illegible] اطراف که بسبب ضعف کبد باشد عجیب شخصی را قرص [illegible] مثقال

شربت [illegible] تقویت مزاج قرص عنبر خورانده و روغن بابونه برتن مالیدم صحت شد و گفته [illegible] ضعف کبد

انفع است [illegible] باشد شربتی آن مثقال است و گفته شخصی [illegible] افیون خورد و بعد بسبب آن سده عظیم در ماساریقا بهم رسید

و ورم صلب [illegible] ضعیف گشتند و مشرف بر مرگ شد آنرا طبیخ جامی کبر نوشاندم صحت شد و گفته زنی را ورم شکم و حوالی معده

پیدا شده بوعیه مقوس عسر گردیده بمالیخولیا منجر میشود نیفتد شیر خرد هین خروع هر یک یکنیم طل بآتش نرم نهاده چون غلیظ شد فرو گرفته بگیلیس نا نخوه دهد هر یک نیم طل
انیسون چون بسل مرهم شد کف سی شیر خر قند کوبیده هم رسیده آمیخته هم یک مرتبه بر شکم نهاده گرم بعد نانی آب گنیز ماده قاسب بآمیزد و صحت شد اگر سستی شتر نباشد تمام بکار برند
قول رازی اگر استسقا بادی باشد نوشادر و قنطاریون **قول لاذه** و بیرون استسقا از حرارت و دشت بجنون خیار تلخ صحت یابد و دهن کهربا بعرق ایرسا و نبذ
آب کلیان کاسنی بسیب کشیدن آنرا گوزیده باشد نوشادر باد راعرق و بول مفرط دفع سازد سب فولادی مفتح نیمدرم باین طبیخ بیخ کاسنی خیاریان هر یک نیم مثقال بیس
نیمدرم یاریان عنب الثعلب هر کدیدو درم آب طل نیم رنده نصف بالصاف کرده دهند مفتح سدو یرقان آهن آب تر کرده در جای سرد نهند تا که هیزنگ گردد پس خشک کرده
بهمو زن یا را ماتیکا آمیخته بپسند شربتی بیخ تاده دانه دو درم بار استسقای فی بصحت میدهند آبوع ترش نمدوسی نگ ارنج سکبند
مصارة الکاس استعمال کنند و سعوط آب بطن کیکند عرابیه جوشانده او قنا صحت کنند دین هم تقلیل بهتر از حلوبات پرینیز عسل آب درک آب نبات اصبر
بر بد و آفتاب چهار روز داشته بزند یک قاشق صبح شتا نوشند سیاه دو طل بر بوکا آهن رونیم طل نوشابات اصبر شست طل آب قدر ضرور بر بادگرم
پهل روز داشته پرز شربتی یکمثقال بلیله سیاه دو انار اسپس پیاوشان هر یک شش درم فتکر چیا دو انس سایده هفت حصه کرده بآب گرد و روز
مزبله نیم نفع دو درم سه درم قلیه شب آنرا **قول لاذه** و بیرون اگر بطل مستقی دافع سیاه طل سوخته آتش بآبند روز بیرون **قول تقراط** سی را که آسمان
نیم سیفون قوی خود تو بود پدید آید استسقا زائل شود دگفته اگر دو تن مستقی قرون پدید آیند یکی بآبانی هر از و نیشود و گفته اگر دو استسقا اسمان مرا نیز بهست
قول جالینوس اگر بهست مستقی محال یا نیتی نفرض نیز نزاله دزکام پدید آید بهست بلکه هلاک و گفته اگر دو قرض حیا یابس پدید آید خطیر حرکت کند مزاجست بهتر
دو متعوبی کم مضرت **قول ابن سرابیون** استسقا که بسبب دم صلابت پیرز شود سلامت باشد نسبت از آماس کبد **قول ابن سینا** استسقا نیست که
خلاصی از دهست مگر و قتیکه طبیب ماهر از طبع مریض سلامت و خاوه رفیق باشد پس اگر این هر سه امر جمع شوند امید خلاصست امادهی **قول ابن زکریا**
اگر در استسقا اول رخ باشد امید خلاصست و گفته که قرص بن دندان در دهن بسبب بخوده دیگر تمام دهن بسبب تباهی دور ریش گردد و گفته
پاره لحم از مریض فرود آید آنار مرگ بود و گفته اگر دینی تکاک و رنی تزل پدید آید بر دوم یا سوم بمیرد و گفته اگر بستگی دوم مفاصل پدید آید دقت تیز باشد و بندند بزرگ بود و گفته اگر از
بستگی بحالت طبعی بود سلیم باشد چه اگر از ابقای قوت و حرارت غریزی دالست و **واحب** بمرور بندند زرد چوب از بشیره نبات اصبر قدر نخود شش حبوب بندند شربتی یک
تا در چب مفتح سدو درم دو نسخه نوشته که بعسل حب بندند شربتی درم بعرق یا بشیره کاسنی مزبله بستگی دفع حب مزبله استقا بشرط ملاست دو حد شربتی آسمان
صبر دوازده آسمان شش قسط تلخ سه عروق اصفر یکنیم شیره بادیان دعوق گاوزبان قدر کاش حبوب بندند و نه حب شروع کرده بهفت حب بلاوست کنند.
نخود لب خورند عوض آب عرق نوشند حب **واحب** خواه بشیر قوم دو سه وتر کرده سائیده قدر نخود شش حبوب بندند شربتی جبی اسهال آرد اگر بندنشود دلو آب
سرد نشانند **حب** صمغ عربی حلیله کل دو قرنفل دو نیم صبر چهل مصطکی انیسون بس کبود هر یک چهار قدر غلغل حبوب بندند شربتی شش تا نیست
باین طبیخ طرفا چندرم آب طل جوشانده صاف کرده دو هند مزبله یحمی و بعد اسهال بنوشند دم آب جوشانده بسیند درم دو هند و بعد اسهال بنوشند **حب** برگ عشر بنیم طل صبر عروق اصفر هر یک پنجدرم سایده قدر نخود شش حبوب بسته صبح شام جبی دو هند بعرق بادیان و مرزنجوش دو حب
دو بیمی بمرض استقا گرفتار شد شکم و دم کرد و همه اعضا خشک شد نا امید حیات نبود روزی کریلها خورد صبحی دوسه اجابت شد ندوسکی دوتن

یافت همین غذا مقرر کرد هر روز اجابت میشدند در هفته شفای کامل شد و فرمود گرید و دیگر سر خنظل رطب تر شسته از درون خالی نموده فلفل پر کرده در سایه خشک
چون خشک شود فلفل برآرند و هر روز بیست عدد خورند **دیگر** طبیخ پوست درخت چیته یا طبیخ گل خیری یا طبیخ مزرنجوش یا طبیخ اسطوخودوس یا طبیخ زوفا یا تخم
یا طبیخ حنظل باب دوب نوشند **دیگر** پوست اندرونی درخت نیم قرمانا برگ فنجنگشت زرد چوب بادیان تخم کرفس اسارون سنبل عنب الثعلب فوه صندل
زرد تخم شاهتره کاسنی جوشانده صاف کرده نوشند **دیگر** سنا دو درم آب ربع رطل شب تر کرده صبح صاف نموده سال پرنیل درم آمیخته و هند چند روز
دیگر مغز خرمای القطن ده یا بیست درم آب هلیله جوشانده صاف کرده شکر سرخ ده درم آمیخته و هند مزرایحی و نقی **دیگر** آب ترب هر روز ده درم نوشند **دیگر** برگ
کرونده مشتی هر روز آب سائیده نوشند مزرایه قسام استسقا دو درم دبواسیر **دیگر** مرق خفاش با نخم آهن تاب نوشند **دیگر** بول بز نر هر روز سه اونس نوشند
اگر زن باشد بول بز ماده **دیگر** برگ بنه ده درم فلفل چند عدد با آب سائیده نوشند تا هفته مزرایه استسقا دو درم همه اعضا **دیگر** اسفیل دو نیم حب فلفل شش حب البقر
نیم هر کدام یا سه سائیده صبح شام با قدری آب آمیخته و هند و بعد سه چهار روز قدری سقیل افزایند مزرایه استسقا که در و هم تن متورم شود و بول بند گردد و **دیگر**
تنها کوبا بس سه درم مدر یا چهار درم اونس هفت زوفا تر کرده بپزند شربتی سی تا شصت قطره مدر بول مزرایقی و **دیگر** غاریقون اسارون هر یک نیم درم مقل
آمیخته یا مقناطیس مسحوقه بعرق بادیان یا دارفلفل آب برگ ارسه یا جگر گرگ دانگی نخم یا آب برگ گرگ دانگی مصل یا آل جاپل اسکر یک دانگ دیگر
بشیرشته آب بل حمام یک یاسه درم بسکنجبین مجید وا بسکنجبین زبوری یا کرویاسه درم یک وقیه زیت یا آب سوسن دو درم همراه سنبل یا زیره طاوس
بسکنجبین و آب گرم یا دارچینی درم یا یونیم یا درم یا دو درم یا منضج نیم درم یا موی آدم سوخته یا بیخ باد آورد یک درم یا بل بقر سوخته مثقال یا جگر
تفته خشک کرده دو درم با نخم سرخ سه هفته و هند **دیگر** اذخر کنیم درم فلفل نقالی و هند و در ابتدا بول آدم نوشند **دیگر** فلفل سرخ همراه آهن کشته و هند مزرایه
نقی **دیگر** عظم بیه بکفتا قدر یک نیم درم آب سوده نوشانند برای نقی مجرب **دیگر** سنبل درم آب و هند مزرایحی **دیگر** نمک رسنی قدر نخود تقند سیاه
چیپیده فرد بر سند هر دو وقت دو از ترشی یا دهی پرهیز دو چهار روز رفع شود **دیگر** غلیه منتوا هر قدر که خواهند سایده با آب برگ کپنال سرشته نان بی نمک
پخته بروغن کنجد خورند و بجای آب طبیخ یا عرق کپنال نوشند و غذا نیز در همین آب پزند و غسل و استنجا نیز همین آب کنند در هفته رفع شود **دیگر** عرق
گوگرد بیع دو درم بر تلخی سه درم آمیخته و هند تا هفته **دیگر** ادرک قند سیاه هر یک درم خورد هر روز یک درم فرایند با بیست روز مزرایه انواع اورام **دیگر**
قنبیل مسحوقه دو درم عسل نه درم آمیخته و هند چند روز در سه نوع نافع **دیگر** تند سیاه چهل رطل پوست مغیلان ده رطل نبات الصبغ صفی از هر چهار رطل
هر سه را بیاویزند چیچینی گل سرخ هر یک دو اونس ملیخا اسارون حب السان عود بسان اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج آمنتین مصطکی انیسون فراجینی بادیان عقدقرحا
برگ ترشی برگ کاسنی هر یک دو از ده و نیم درم سنبل نارمشک کبابه بقل دو قوطراسالیون هر یک پنج درم کوفته در خم کرده آب انار اندوزن سه چهار فرق کنند
چون جوش نموده خنک شنیدند صاف کرده در شیشه کنند و صبح شام چهار پیاله قوه خورند اگر خواهند عرق کشند لیکن ضعیف باشد مزرایه امراض معنی
دسودا دی و لرزه و علل بادیه معده و جگر و استقا **دیگر** برگ عنبر کپنه زرد شوند صد عدد گرفته آب آهک آب حل کرده بر هر دو جانب یک یک
برگ طلا نموده بر دی یکدیگر نهاده دسوچ هند و دهن بند نموده در آب یکدشتی نهاده آتش دهند که سوخته شوند بعد سه دشدان برآرند و برگ بالا و برگ
زیرین دور کنند و برگهای وسط بگیرند و قدر یک یک سرخ خوانند نخم خربزه دال مونگ کم رو غن غذا کنند مزرایه استسقا **دیگر** بول بز نر هر روز سنبل مثقال سنبل

نوشند مزنجبی **دیگر** چراورا مصفی از سر و اطراف دوازده عدد و سود سوخته درم آمیخته دهند **دیگر** زهره دب انگی بسکنجبین یا عسل فلفل نوشند با سی گرمی نافع
دیگر زنبل بقدر دو دیگ سنگی یا آهنی بسکنجبین جوشانده نوشند مزنجبی جوشانده غلام هم **سفوف** تر بدیه تخم شبت جوا کهار فلفل و به هر یک نیم فلفلین تنکار فس
سنا شیطرج هر یک یک تمک سنگ کلیتین بنجبیل ریوند هر یک دو بساید **سفوف** تر بدیه ریوند سورنجان سنا هر یک نیم درم زنجبیل نوشادر بسابه نیم سون
سنبل هر یک نیم سکر بلوط مقدار دو درم سائیده دهند درم مزنجبی سود **اسفوف** زنجبیل نیم درم تر بدکلیتین درم قند دو درم سائیده
دهند **سفوف** برای استسقا کرباسها سه درم باشد اگر سفوف عصاره خافث انیسون بریان از چینی هفت بادبط هر یک نیم مثقالی اهلیله سیاه مثقالی شش
بزیت چرب نموده هفت حصه کرده هر روز نهار یک حصه دهند **سفوف کرفس** کمون هر سه تخم کرفس بادیان انیسون اسارون قسط ریوند هر یک دو سنبل
سه درم هر یک کلیتین بسیار شیرینی درم کاسنی درم زیره سبز مغز بلوط بقدر نصف مجموع استسقای طبلی اگر نبود بیفزایند بهتر و اگر نباشد بکاهند قبض بود ثلث همسنا آمیزند **دیگر** شربت
اصول شربت بنفشه هر یک نیم رطل مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان
و شربت بنفشه بخوری یا رد مجموع نصف الماء بوید الورد و عرق بلادر قرص مثقال قرص اندر دو خوان همی فرمایند **دیگر** مریض ابر جا پانی بسته خلط نان

مصطکی سنبل قاقله دارچینی عود میل هریک درم انیسون نیم درم آب سه رطل بپزند سوی ماند بقدر قوام کنند برای فساد مزاج و صلابت سپرز و ضعف معده نافع **شربت کشوث** پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هریک بیست بادیان تخم کرفس پوست بیخ کرفس هریک ده تخم کشوث پنج مثقال آب سه رطل سه وزن ترکرده جوشانده صاف نموده بیک من قند قوام کنند شربتی تا دو اوقیه مفتح سدد کبد بقوی معده مزیله استسقا و دوج مفاصل **معجون مشک** مشک دو سنبل سانج سلیخه لک منتی هریک چهار دارچینی زراوند گرد هریک سه مرعود قرنفل هریک یک کینه عسل کف گرفته سه چند شربتی قدر باقلا مزیله ریاح مفتح سدد و برای ضعف کبد و معده نافع **معجون حافظ الاجساد** دارچینی بیخ کبر هریک پنج زعفران دوازده سنبل شش فوه نانیسون دو توه مر روغن بلسان یا روغن زیت کهنه هریک چهار رب سوس عصاره غافث جمده هریک یک سعد سنبل آمیزند شربتی مثقالی برای سدده ما سار یقا جگر و ضعف و برد کبد و امراض معده و سوء الهضم نافع و دیگر خواص کثیر دارد **فصل پانزدهم در یرقان** دو دی تغیر رنگست بزردی یا بسیاهی زدن از صفرا سیاه یا سوداء باشد و ماده این اکثر بغیر عفونت میباشد **قول ابن سرافیون** یرقان سوداء کبدیه نیز میباشد پس اگر شدید السواد بود از جلحال و اگر قلیل السواد باشد از کبد بدست و این مرض صعبست اگر علاج نکنند مفاجا هیمر دی **نوع اول در یرقان اصفر** بدانکه مراره کبد او بیست عصبی یک قوه بزرد انکبد او سخته و در تن منفذی از مقعر کبد گشاده برای فتن صفرا از کبد سوی مراره و منفذی دیگر از قعر مراره با شخی گشاده است تا شخی صفرا از تن منفذ با معاف رود آید و طبیعی را بدو دفع فضلات تنبه کند و در اکثر مردم از این دو منفذ زیاده نیست اما در بعضی از هر دو بقعر معده نیز منفذی باشد بزرگتر از آنکه سوی امعاست بدان سبب صفرا در معده بنیشه آید و آن را دایت رساند و آثار و تلخی دهنست دائم و سوء هضم و قی صفراوی اکثر اوقات دون **فائده** سبب او انصباب صفرای خالص مخلوط بخلط در بدن و هر چند که در این مرض بول و کلف بول رنگین تر باشد دلیل سلامتی و قوت جگر و قوت دافعه باشد و گاه باشد که بول سفید بود بسبب انتشار صفرا در بدن و عدم نزول او سوی بول و انگه بسبب سوء مزاج باشد دفعة افتد بغیر آنکه در کبد یا بدن الم بود و مراری نیز دفعة پدید آید و سدی از اندک اندک ظاهر شود پس بکمال سدد اگر بسبب سوء مزاج گرم کبد پیدا شدی صفراوی کثرت صفرت بول یا سوداوی و کلف زرد با لای بول تخی دهی عطش صفرت وجه و عین عدم شهوت اکثر با حمی سوفوخس یا ربو و باقی آثار سوء مزاج گرم کبد پیدا باشد **علاج** آب انار بن لعاب بهدانه لعاب اسپغول آب تربز آب کدو آب خیار ما الشعیر آب بادرشبو آب کاسنی ما الشعیر سکنجبین قرص زرک کافور دهند برای تنقیه طبیخ بیله شنبلیله شیرخشت سکنجبین آب آلو آب تمرهندی رائب بسقوریا نمغز فلوس بکار برند اگر مسهل نافعی نبود شربت بنفشه آب آلو آب تمرهندی عرق کاسنی گلاب هند و بعد تنقیه نارنج کبد پرداز ند صندل کافور گلاب یا آره جوگل خیره خرفه طلب گل سرخ صندل گلاب و قدری سرکه یا صندلین آره جوگل سرخ روغن گل بر کبد ضماد کنند مرق مرغ محکم نخاله بقول بادام آب انار آب غوره آب زرک آب انبوه و اگر زرک غلط و لفنج نباشد ماهی شدید البیاض بریان کرده بسرکه تنموده دهند در آخر علت حمام نمایند **قرص زرک** زرک ده گل سرخ طباشیر هریک پنج تخم خرفه تخم خیارین کاسنی هریک سه یونه ملک تخم کرفس هریک یک سنبل نیم قرص سازند شربتی مثقالی با آب انار یا آب کاسنی برای امراض حار کبد و عطش و حرارت و صفرت لون و فساد مزاج حار نفید **قول قرشی** آلوده عدد رب تمرهندی ده درم مویز پیاده درم زرک فغر تخم بادرنگ مغز تخم خیار هریک سه درم آب شاهتره یک نیم رطل بپزند نصفی بماند صاف کرده مغز فلوس دوازده درم آمیخته غاریقون یونه هریک نیم درم سرداو کرده نوشند اگر آب شاهتره نباشد شاهتره هفت درم آب دو رطل بپزند سوی بماند صاف کرده بکار برند و بعد تنقیه با آب عنب الثعلب سکنجبین ساده مداومت سازند **قول جوان کورو**

قیفال زنند اگر صبر خوانچیض بوا سیر باشد اول صافی پس قیفال کشانیدآرد جوصندل آب کاسنی شیرزن طلا نمایند تبرا نامفرح یا رتخم هندی یا روغن کدو شربت دهند پس دوسه بار سیلم زنند یا علق بر قعه گذارند اگر دوسه ماه گذرند فصد نکنند که استسقا آرد اگر سبب سوء مزاج گرم مراره باشد و فتهٔ بغیر سببی خاجی پدید آید دو را بتدا اول سفید پس زرد بعده سیاه و در آخر غلیظ گردد حمی قلق تهوع خشونت زبان عدم ثقل در کبد فرق از سوء مزاج کبدی آنست که در کبدی اشتها کم و عطش بسیار میباشد و بول از ابتدا سرخ بود و رنگ بدن بزردی گراید مگر رنگ رمیل کبود دارد و قی صفراوی رنج مدید هد علاج شربت آلو شربت انار بشیره کاسنی شیره لبلاب آمیخته دهند تقیه بطبیخ هلیله زرد و شاهتره فستین آلو کنند مرق مرغ بفوره زرک لیمو خورند اگر سبب سوء مزاج مراره باشد تب نرم لازم درشتی زبان تهوع عدم ثقل در نواحی کبد و اگر باشد اندکی باشد علاج تقلیل غذا کنند آب انار بن شیره خرفه شیره خیارین بکنجبین دهند تقیه بشربت بنفشه خیارشنبر نمایند صندل گلابیه برکبد بندند مرق بسرکه کشنیز خورند یا قی کنند اگر سبب سوء مزاج بسیار تن دعروق باشد حرارت ملس قبض طبیعت بیست براز مکه تمام بدن وظهور ثور بدن قی صفرا عطش مفرط زردی بول دیرانزال واین اندک اندک پدید آید وگاه باشد که تب وی نماید و اگر حرارت غالب بود صفر السودنه واوراج چه زرد مائل بسیاهی گردد علاج اگر ساده بود تبرید کافیست و اگر مادی بود فصد کنند و تقیه بطبیخ هلیله و چهار شربت نمایند و بعد تقیه باز تبرید نمایند شربت سیب شربت صندل شربت لیمو شربت بزوری آب انار بن تخم ریحان چهار عرق مارالشعیر سرطانی آب ترنجبین دهند نبقشه شربت نانخ دهند حمام نمایند طبیخ بادرنگ کدو بنفشه خبازی گل نیلوفر آبزن کنند بعده روغن بادام روغن نیلوفر بدن مالند ماهی بخوری بسرکه نخورند فراریج با آب خورها آب ترش خورند اگر حمی باشد بفوره بنوشانش کدو آب لیمو قناعت کنند اگر سبب انسداد مسام باشد سبب گشتن و نشستن گرد و غبار بر بدن و سفر و اکثر در سرما و بوقت هبوب شمال پدید آید علاج حمام کنند طبیخ بنفشه اکلیل با بونه گل خیری آبزن نمایند و بطبیخ بنفشه بنفشه بسوس گندم غسل سازند اگر سبب شدت حرارت هوا باشد که بدان سبب خون مستحیل بصفر اگردد قی تلذیذ عطش ضعف اشتها وجود الم در معده و اکثر اجامی غب او سه یا محرقه باشد و بکودکان اکثر شود و بسبب نمی بدن علاج در مواضع خوش هوا و سرد وادر نداب آب انار آب سیب آب ترنج آب کدو آب خیار شنبر خرفه شیره کاسنی شربت نانخ شربت زرک شربت لیمو شربت بزوری شربت سیب و سرکه خورانند اگر سبب سوء مزاج کبد پدید آید علاج اشنه در روم کبد گفته شد سبب بکار برند قول جوان کورووه اگر سبب سوء مزاج صلب کبد یا الحال باشد صلابت ثقل وجع آن موضع گواهی دهد کمین بلیمو دهند یا لایش شربت کشنیز و طبیخ سنجنه دهند او کوانیتو تیتو ال اونس او کوانیتو الطبا او کوانیتو تو کریا هر یک نیم اونس اشق بسر گداخته پنجدرم سال سنور نوسه درم آمیخته بر کبد ضماد کنند تا یکماه صحت شود و فصد ننمایند که استسقا مهلک آرد اگر سبب سده کبد باشد سفیدی بول و برازوبای آثار سده کبد علاج اول نضج بادویه و تقیه نمود و تخم مرق سه درم سایده بکنجبین یا آب گرم خورده قی کنند فوه درم صفرت بیض نیمپخت دو عدد آمیخته خورند مفتح سده سلیخه درم تخم کهنه یا آب ترب دهند بدواندازه را با دو را بر آرد دو آبزن برده بعد زمانی بوره درم آب ترب دواوقیه خمر ریحانی او قیه دهند در حال برود باقی تدبیر از سده کبد چو بیند اگر بسبب لسع رتیلا فزا بیر و اقاعی و دیگر هوام که سم آن گرم بود یا اکل سم حاد چون هره لبلنگ نهره افعی صدا را حدید باشد پس اگر سبب لسع باشد دفعهٔ بعد وقوع لسع پدید آید و اگر سبب اکل سموم ماده باشد التهاب حمرت وجه نفخ دهن عطش کرب نبض چیش تقطیع اعضای مابلنه پیدا باشد علاج آب انار لعاب اسبغول شیره کاسنی شیره خرفه مارالشعیر دهن اورقرص کافور قرص طباشیر دهند مرغ با آب غوره خورند برگ گل صندل کشنیز قاقیا دقدری کافور بگلاب بر کبد ضماد کنند

قی کنند تلیین بمایلجین بعفوت ماییلد یا آب عنب الثعلب آب کاسنی خیارشنبر نمایند اگر مشاهده واجب کند بایلیق یا اکحل زنند تاسم از نواحی ل وغیره
بکشد **قول ثابت** جالینوس میگوید اگر بسبب ضعف جرم مراره باشد واین بغیر ترکت کبد نمی افتد غشی
قی صفراوی عدم ثقل در جگر و آثار ضعف در جگر پیدا باشد **علاج** اشیه وضعف کبد گفته شد کار بندشرب بنوری و هند اگر بسبب سده مجری که بین
کبد و مراره است مسلک اینجاب صفراز کبد بمراره نمی رسد باشد تلخی دهن قی تلخ قفل کبد اندکی بیاض برآز تدریج یعنی روز بروز رنگ براز کمتر شود و سفید گردد
و فرق از سده مجری که مابین مراره و امعا است آنست که دران براز دفعة سفید میگردد و درین بتدریج **علاج** تنقیه صفرا بسهلات مناسبه نمایند و بعد تنقیه
بفتح سده کوشش بمفتحات مناسبه مثلاً عنه حرارت آب کاسنی آب عنب الثعلب سکنجبین و عند عدم حرارت آب کرنب آب کرفس آب بادیان سکنجبین بنوری
و هند تغرغلوس آب کرنب حل کرده وغن بادام افزوده نوشند یا اول فصد بعده شربت بنوری و هند بطبیخ خیارشنبر تنقیه صفرا نمایند قرطم مسحوق ده درم
بدن یا قرص دوا در آمیخته صاف کرده مقمو نیا ربع درم حل کرده و هند نیز سرمل کرده و هند بسکنجبین و هند و بعد آن قی کنند که حرکت عنیفه نخته سده است
اینده آب کاسنی آب عنب الثعلب یا الشیه آب خیار آب تربز آب قیع آب کشوث صعتری بسکنجبین عنصلی یا خیارشنبر جسب مال و هند اسهال بقرص بنفشه نمایند قرص
ترکی که در وهند مرغ نخواب که در وسلق کرنب ترب بود خورند و از غذیه غلیظه پرهیز نمایند باقی تدبیر سده کبد کنند **سکنجبین عنصلی** عنصل بکار دو چوبی یا زجاج
قطعه خرد کرده نیم طل خل عتیق یک طل آبتش نرم نهاد اگر کرده صاف نموده فی هر طل سرکه قند یک نیم طل انداخته آبتش نرم قوام کنند و کف برداشته برای
ضیق نفس و سده رطوبی و قطع اخلاط غلیظه و تنقیح سده و صلابت طحال مفید **قرص بنفشه** بنفشه تر دیم یک ده رب سوس پنج قرص سازند شربتی و فیجم
مزلیه تولیخ اگر بسبب سده مجری که مابین مراره و امعا است جهت برآمدن صفرا از مراره با معا باشد براز دفعة سفید شود و بعسر برآید گاه باشد که قولنج آرد وقتی نباشد
علاج اشیه بالا گفته شد در سده مجری مابین مراره و کبد بکار برند و حقنه حاده نمایند که درین اثر حقنه از دویه مشروبه قوی است **قول جوان کوروو**
در سده مجری مابین کبد و مراره بول بسیار زرد اندک برآید در سده مجری مابین مراره و امعا براز صلب سفید اندزبل سگ برآید حقنه کنند کمین بیلیون سم اسکروپلو
همراه چهار اونس طبیخ برگ سنجبنه و هند اگر نگیرد در یوند درم شربت پیرسیکو یا شربت کاسنی سله اونس طبیخ کودیال آبخیته و هند خمار بیض عرق کاسنی هر یک
دو نیم اونس یونند دو نیم درم را یعنی دو سرخ قرص نمایند قرص و اسکروپلو تخمیل چهار دانه بهشت ساعت ترکرده صاف نموده تخیر خشت نه درم آبخیته و هند
پوست تخم چهار درم تخم کاسنی پنج گاه زبان پنج بلیون بری پنج دوب هر یک شصتی قرطم شش رعم سنا پنجدرم یونند دو نیم درم از خرد درم آب سه طل آتش نرم
جوشانده صاف نموده دو پنج اونس این تا مقدار دو تولیای بمیعت آنه آبخیته و هند اگر کافی نبود مالیخین خری یا بزی کرد و برگ سنجبنه تر باشد بهشت یا زده دس
و هند زبل سگ روز دوم بهفته سناد و درم و هند اگر کافی نبود خراطین سحوقه دو اسکروپلو خمر سه اونس آبخیته و هند یا نزده روز زبل بط در بهار گرفته آفتاب
خشک نموده درم بطبیخ سنجبنه و هند چهار اونس خمر که در وطلا طبیخ بود نهار نوشند سنگی که از مراره بقرا فته شود سوده نیم درم خراطین سحوقه اسکروپلو
همراه پنج اونس طبیخ برگ سنجبنه یا طبیخ قنطریون و هند نه روزه وقت شب برگ ترب یا بلیون خورند و چند قطره آب قنطاریون سعوط نمایند کشوث که در
سنگلاخ روید یک مثقال آب سیر کاناوه ظرف گلی جوشانده دش اونس این خمر ایض سه اونس تازه تولیای نیم اسکروپلو آبخیته بعد هفته تا بیست روز و هند
تنقیه کرده بول مرض و بیفته گرده بتوزد و تا تیکه بول بسبب حرارت خشک شود صحت یابد تنقیه کرده خرفه کتان نوابافته و رتاقص النور

بول مریض تر کرده و شبنم نهند صحت شود بعد تقیه آرد بول مریض که وقت سماع نماید سرشته جوب ساخته بسگ یا گربه خوراند مرض در انها انتقال نماید و مریض صحت یابد تقیه کرده بزیل تازه اسپ بول کنند صحت یابد اگر کافی نبود شربت کشنیز سه قاشق صبح شام بطبیخ سپستجه نه دهند ده دوازده روز اگر سبب سده این بیماری مذکور بن انبات لحم باقول باشد دیرتر از قوت هیچ دوا سود نبخشد و مرض بحال ماند دین الاعلاجت چرا که قطع آن کما ینبغی است اگر بسبب قولنج بلغمی باشد اگر بلغم لزج برسطح امعا چسپیده و بدان سبب دهن مجری مقعب صفرا بوشیده گردد و پس صفرا دران ریزد و در بدن کثرت پذیرد و ریقان آرد تدبیر قولنج بلغمی نماید و از مصلاح کبد نیز غافل نباشند اگر بسبب بحران باشد تقدم حمای صفراوی غشی تلخی دهن قبض طبع وجع حشا و حدوث یرقان دریوم بحران **علاج** برای مدطبع در آب گرم نشانند و حمام بند بکنجبین تنها یا بشیره کاسنی نوشند روغن بابونه روغن شبت مالند اگر تب غب حصبه باشد شربت عناب و هندمرغ آب غوره آب انار آب سماق خورند و بعد تب و حرارت کبد پرواز ند واین سهل العلاج است **قول بولس** یرقان باحوری ممتزج بعلاج نیست مگر بحمامه و دلک اندک **قول رازی** در یرقان باحوری جگر سلیم می باشد **قول ابن سرافیون** در بحرانی خفیف تدهین بروغن سوسن و غره کنند **قول ابن ماسویه** اگر بسهیل بحران باشد علاج نکنند اگر طول کشد با لا بجبن که بسکنجبین پخته باشند بستر نیاد هند آب حصرم آب یاس آب انار نوشند فراریج قطف مرغ خوانیا خورند **قول شیخ نجیب الدین سمرقندی** اگر نبض عظیم و عرق زرد باشد ابتدا بفصد کنند پس دیگر تدابیر بکار دارند آشش جوبر نجی ماش مقشر نخود اب فراریج بقله کا هو بقله سنبا قرع بسرکه خورند اگر بسبب اکل غذیه اشربه ولده صفرا باشد غشی تلخی دهن حمرت بول قی صفرا **علاج** بایلیق یا اسهال راست زنند مجامعت نزدیک نماید رگ زیر زبان زنند بطبیخ هلیله یا با آلو تمر هندی بنفشه کاسنی یا آب عنب الثعلب مغز فلوس تقیه کنند تی نماید انیسون بهار دم پرسیاوشان خیدرم قند سپی دشت دم شربت ساخته سه روز دهند بگ سلق یا اس مقشر مکسنجبین عنصلی یا عسل دهند که مفتح سده اند حمام نمایند اگر بنشود مهل مفتحات قوی حسب حالت دهند **قول ابن ماسویه** برای تقیه هلیله سیاه نه درم هلیله زرد سه درم زنجبر هندی هر یک پانزده درم شاهتره هفتد رم تمر گزده درم آلو بیست عدد آب شش رطل نیم پنج چون یک رطل ماند صاف کرده نیم طل ماند همراه یک درم ایارج فیقرا دهند یا افتیمون نیم درم هلیله سیاه دو درم هلیله زرد سه درم ملح هندی یک دانق سائیده همراه طبیخ دهند اگر تهی حرارت نباشد برای تقیه هلیله زرد شاهتره فهنتین غافث بنجبادیان کشوث غاریقون صبر سقمونیا مقرر یا مکرر بکنجبین یا جلاب گرم دهند بعده قرص لک بماء الاصول دهند آب کاسنی آب کرفس آب بادیان مدام نوشند مرق لحم بقر بسرکه یا رائب بقر خورند اگر بعد تقیه صبر یا رائب خورند انفع اگر بی ماده باشد یا صفاسی دیبانش بول گواهی دهد فصد اسهال بکار نبرند حمام تمریخ و دیگر تدابیر بعمل آرند **قول جالینوس** در یرقان که بغیر تهی بود مدرات بول نفع دهند و گفته یرقانی را نظر کردن در آشامیدنی زرد نفع دارد چرا که صفرا بخارج تن جذب شده تحلیل میگردد و گفته مرقون را در حجره بنشانند بعد تقیه و خروس سفید را دران حجره گذارند و ببندسازند و خروس پیر اگر دم بض دوانند تا مانده شود و از دویدن باز ماند ذبح کرده شکم وشگافته آشنیم مریض و مهند و مریض از بخره بینه و ایپوشند تا عرق کند قتیکه عرق خشک شود بتدریج کشاده بیرون آرند فورا صحت شود **قول اسکندر** ریدم یرقانی را که از استعمال تودم صحت یافت **قول هرن** جالینوس و غیره علاج یرقان با شیای گرم نمیدوند چرا که هوای بلاد آنها غلیظ تر از بلاد ما بود و میگویند که یرقان از سده میباشد و آن کشاده نمی شود مگر از دو جاره **قول ابن سرافیون** تخم قفد بر ای یرقان انفع چرا که مدر قویست **قول ابن زین** شرب عذره یا رائب مفید و غشی میکند از دوا می گیاه جهانست عصیر فجل **قول رازی** اگر سه هفته با لا بجبن نوشند

نفع بلیغ دهد **قول ابوعلی منصور** گاهی یرقان عقب حمی بلغمی پدیدی آید چرا که کبد ضعیف و سرد میگردد و در امساک و ضبط صفرا قادر نمی باشد پس صفرا بخون منتشر میگردد علاج این نوع اکثر آب بنور و شراب کردم صحت شد **قول لازور بیر** نفرخیار شنبر سه درم آب بشکر دوازده درم آمیخته صاف کرده نهار دهند شربت ورد مرکب رب آلو هریک سه درم زعفران قدری آمیخته دهند چند روز بلیله زرد نیم اونس برگ بادرنجبویه مرزنجوش قسطر یون قیق هریک کفی داچینی زعفران هریک نیدرم آب گرم هفت اونس ترکرده صبح صاف نموده نیم اونس قند آمیخته نوشند و بعد سه ساعت غذا خورند و غن کهربا با آب کاهو یا عرق گاوزبان یا طبیخ مرزنجوش یا طبیخ سبل دهند طبیخ زیبر اصبح نوشند و بعد چهار ساعت غذا خورند روز اگر قدری باقی ماند روز دیگر دهند اول تنقیه کنند طبیخ ریوند یا طبیخ سبل نوشند یا صفرت بیض دو کرده گلاب مع بیاضش پخته نموده صبحی نوشند روز مریض را در مواضع گرم یا در آفتاب بنشانند چون عطش غلبه کند طبیخ برگ چای گاوزبان فستین گرم گرم نوشانده بخرقه پنبه بی پوشند تا عرق آید طبیخ ابوت نوشند چون حجره را بقدر بیست دانه بنفش اونس طبیخ سبل نهار تا یازده روز دهند بعد تنقیه کنانوتا نه روز نهار همراه یک عدد بیاض بیض لت کرده آمیخته دهند یا قرقاوند یا سکنجبین زبوری بشربت دینار آب برگ کاسنی دهند یا بشیم یا بقدر مریض انیسون یا پیموده بقرض نموده یک تولا یا لنگو نهار آب سرد دهند تا سه روز خماص مسحوق شش درم خورده و آفتاب نشیند چون حرارت مشتد شود بدند چندانکه مانده شود و عرق کثیر آید فوراً صحت شود همچنین اگر دراطعمه سیوم بعد تنقیه یک یا دو مثقال داده کنند فوراً نفع دهد خرقه کبود در دوازده رطل خمر روزی تر کرده صبح شام یک پیاله نوشند روز وارتر شی مائی تمک تره پونیز زراح خام چهار سنج در تباشه نماده نهار دهند اگر نوشا شد در سه روز اگر کسنه نبود در بیست یکروز رفع شود و اما سودی نباشد و گفته سپوس بوی مریقه در شاخ دنبه پر کرده بجای مطبخ نهند یا یول مریض جوشانده و تفتیک خشک شود برگردد و گفته الیشر سه پر تیالیس سه پر تیه تمک تین تورادی هر تمیں سپیل سیاه شیه خشت سقوف یرقانی سقوف کوکیتوا و نیویر ساس شربت کبین تلیو عرق سلیت عصاره فولو طبیخ یرقانی تمک دیو یه تمکیه این همه مفید اند **قول طبری** آب برگ تب دوه در دشکنبه سرخ نوشند رفع شود **قول جالینوس** نمی باشد یرقان مگر در جنس جگر گفته هر قدر که بدل مریض نگندد و کثیر باشد گرگ دانگ کلو دهد دانگ کلو دهد داده کند باستقا **قول اقراط** کسی را که یرقان مزمن در جسات کبد شود بدست و گفته و تفتیک ظاهر شود بعد مریض یرقان و تخفیف در مرض ندکرده بلکه حمالش تباه شود بداست و گفته کسی را که تب نبود و آن را روز هفتم یا ناخم یا چهارده هم یرقان افتد نیک است بشرطیکه شدا سیف الین او متغیر نشود و اگر شود بد باشد و گفته کسی را که یرقان باشد آزار یاح بر انگیخته نمی شود **قول ثابت** اگر در حمی عاده قبل از روز هفتم یرقان پدید آید آثار شرست اگرچه اسهال باشد امید نجات و آنچه در یوم حجران شود نیک است ۱۰۱ تراوند گرد دوم بعسل یا زیره سفید مثقالی با آب یا آب اسفناخ بشکر یا حجر الاسفیذ دو دانگ بشراب یا جگر گرگ دانگی سکنجبین یا زیره بره یا دارچینی بعسل یا گوگرد نیم مثقال بصفرت بیض تمیخت یا عنصل مشوی دو دانگ سکنجبین یا ریوند خیدرم نشیره کاسنی شیره بادیان یا تخم طبیخ مرده محرق مثقالی بشراب یا هندبا دیگر کاسنی هر دو مثقالی بیخ کنند دیگر سرسق پخته یا تخم آهو خورند دیگر نفر حب القطن چند روز شب در آب تر کرده صبح شیره گرفته نمک سنگ ربع درم آمیخته نوشند سه چهار روز دیگر زبل الفار هفت عدد سائیده بقند سیاه حب بسته صبحی همراه آب فرو برند سه روز دیگر کچوری یا نان گندم دال مونگ بغیر روغن خورد دیگر زیره سفید سه درم هر روز به نبات خورد تا هفته دیگر تخم خرفه ده درم آب ربع رطل شب

کرده صبحی آب صاف نوشند **دیگر** جناده مثقال با آب ترکرده صاف نموده یا طبیخ برگ رود سه یا طبیخ فوه یا روغن حبة الخضرا نوشند **دیگر** زبل طفل مثقالی با بیخ بادآورد دو می یا مصطکی نیم درم یا مغز کبک مثقالی صندل نیم مثقال یا مامیران یا حجر الخطاف و هند **دیگر** کدو سی تخم سر بیده در آب ترکنند و تمام روز در آفتاب و شب در شبنم نهند و صبح دو قطره در چشم چکانند و بعد ساعتی پوست هلیله قند سائیده یک کف خورند و دوران روز نشکنند بغیر غذا سازند **دیگر** پوست بیخ حماض بخم جوشانده یا تشوکران نیم درم فلفل چند عدد با آب سائیده بخیته یا گل دیگدان هنگر قدر نخود فلفل آب یک طل شب ترکرده صبح صاف نموده قند پانزده درم آمیخته یا کاسنی برگ نرم بجوش هریک دو نیم درم با آب سائیده قند شش درم آمیخته یا کدو بنده با آب سائیده شکر آمیخته دهند **دیگر** زبل سگ گرسنه ای عظم با شد سائیده بعسل آمیخته هر روز سه درم دهند **دیگر** سنگ ها ولی بعسل یا شکر دهند **دیگر** گل مغیلان قند برابر سه درم با آب بهند هفت روز با آب مرم نیز کافی **دیگر** خربق اسود دو نیم درم برگ مغیلان ترکرده صبح سائیده بخیته نوشند تا هفته **دیگر** کتیرا دو درم آب نیم طل ترکرده صبحی خورند چند روز **دیگر** برگ خروع کهنیم عدد همراه فلفل آب سائیده بخیته نوشند یک روز دوم دو برگ روز سوم دو نیم برگ روز چهارم سه برگ کنند و بهمین اکتفا نمایند **دیگر** بسد محرق درم کتیرا دو دانگ دهند **دیگر** بسد دو دانگ شکر مثقالی عرق بهار چند درم و هفتاد هفته **دیگر** باد سوخته بهموزن کتیرا آمیخته دو ملعقه چای و هر روز حمام نماید و آب گرم غسل کنند **دیگر** تخم خطاف کباب کرده مثقالی خورند مزلیه قران دو امراض طحال مفتح سدد مفتت حصات **دیگر** عرق اصل السوس نیم درم عسل دو درم دهند بیست روز **دیگر** خربق کهنیم تا سه درم حسب طبع شب در آب ترکرده صبح بسه درم شکر نوشند سه دوازده روز خرمان و زردچوب و هر سه مغلظات پرهیز **دیگر** بوان صبحی طل نوشانند که نماند **دیگر** برگ تازه چستان جوشانده قدری نوشند و اطراف شویند **دیگر** بجاست که کرده شیر شتر بهار قطره بروغن زرد آمیخته مالند **دیگر** شبنم دال مصفی از تخم شب و آب ترکرده صبحی سه چار قطره سعوط کنند **دیگر** آب برگ کرایه سعوط نماید **دیگر** حبه سفید یا مغز بندال سائیده بپزند **دیگر** حنظل با حجر الخطاف طلا کنند **دیگر** آب سگ یا گه یا بند **دیگر** رحمتا دهند حب **نافت** عصاره نافت دو دانگ مقوی نیا غار یقون هریک چهار دانگ صبر دو درم آب برگ کاسنی حب بندق شربتی دو درم مفتح سدد منقی کبد مزلیه مبرد جگر مزیل یرقان اصفر **دوای خیار** پوست خیار با درنگ اپوست کاسنی جوشانده صاف نموده تنگ طبرزد بخیته سبحی کرطل نوشند سه دوازده روز مزیل یرقان مبرد جگر مفتح سدد و جلیس دتب شدید کردوی خوف برسام باشد **شربت ریوند** با دیان کاسنی هریک پانزده پوست بیخ با دیان پوست بیخ کاسنی بیخ کرفس تخم کشوث هر سه تخم هریک پنج گاو زبان گل سرخ هریک ده درم جوشانده صاف کرده بکیمن قند قوام نموده ریوند ده درم آمیزند مفتح سدد مزیل ملین طبع مزلیه یرقان حرارت کبد **مالالبقول** برگ کاسنی برگ کشوث برگ عنب الثعلب کوفته آبش گرفته با آبش نرم بپزند و کف و رغنه و بگذارند تا نفل سپ شود آب صاف سی درم بیست درم شکر بهمین نوشند مفتح سدد کبد و طحال **مالالعسل مرکب** بیخ کرفس بیخ با دیان برگ کرفس برگ بلیون هریک دو اونس تخم کرفس با دیان هریک ده درم آب شش رطل پزند سوم بر و دو فروگیرند در جای گرم روشنی دار بندپس صاف کرده عسل کف گرفته سه طل آمیخته با آبش نرم قوام صلب نموده سرکه انگوری یک نیم طل انداخته پزند چون بقوام آید فروگیرند شربتی نیم تا یک اونس مفتح سدد جگر و سپرز کرده مرقق اخلاط غلیظه **فائده** اگر بعد رفع مرض صفرت چشم باقی ماند فصل کاسنی دهند چند بار بکنجبین بطبیخ آمیخته تا بهبود یابد **نوعه** شبنم خطاف سائیده بوینده یا بشیر آمیخته در بینی اندازند آب سلق بزیت جوشانده یا آب فصل بزیت جوشانده در بینی چکانند شیر زن سرکه گاو یا آب نارتر ش آب ترشی تربخ مار القرع در چشم ریزند زبل بعض کلب که عظم خورد بهموزن عفران سحق کرده

وچشم کشندبرگ لبلاب بزیت پزانند چون قوت وبآید صاف کرده یادوغ بقدر شیرزن برابرگرم کرده یاآب نخع سعوط کنند چشم سرطان آویزند اگرد راست باشد راست واگرد چپ بود چپ واگرد رهرد باشد هردو اگرکافی نبود وبدانند که ماده غلیظ تر است بحب بایارج وحب قوقایا دفع نمایند **نوع دوم در یرقان اسود** وسبب او انصباب سوداء مخلوط بخونست در بدن اگرسبب سده مجری که مابین کبد وسپرز است واز ان سوداء از کبد بسپرز می آید باشد یاسده مجری که مابین سپرز ونم معده است واز ان سوداء از سپرز بنم معده میرود بود وظهور یرقان بتدریج پس اگرسده در مجری مابین کبد وسپرز باشد ثقل جانب راست احساس شود ودر اشتهابتدریج ساقط گردد واگردر مجری که مابین سپرز ومعده ست بود ثقل غلظ جانب چپ محسوس شود ودر اشتهاء دفعةً ساقط گردد **علاج** اگر مانع نبود باسلیق یا اسلیم یا حبل الذراع چپ زنند چندبار اگرخون سیاه برآید بیرون آمدن دهند واگرسرخ باشد در حال نبند کشند بعد بطبیخ فتیمون تنقیه کنند یا فتیمون هفتدرم بدو یاسه اوقیه سکنجبین آمیخته آب گرم دهند سه روز اگرغاریقون شقالی فرایند قوی شود ما بین سکنجبین بزوری نافع شربت شیرشتر مفید آب کاسنی سکنجبین نافع صفیات سودا دهند بعده اشیای مبدأ مزاج ومقویه طحال چون بادیان آب برگ طرفا وملعقه سکنجبین مع هندا گرحرارت التهاب باشد زبیب پنج استارگل سرخ ده درم طباشیر پنجدرم در آب گرم روزی ترکرده صبحی چهارا وقیه نوشند تا هفته اگرحرارت نباشد پرسیاوشان نوه نعنع برابر در آب جوشانده یکطل نوشند دو آفتاب نشینند تا کف التهاب وعطش پدید آید پس فتیکه عرق آید رنگ تغیر یابد وبحال اصلی آید بطبیخ پرسیاوشان آبزن غسل کنند اگرآعیا شود بعد تسهیل هلیله سیاه فتیمون غاریقون ملح سود بلبن لفاح دهند اگرلبن بهم نرسد بماء الجبن مع هندا گربی ماده باشد وغلظ در طحال نبود آثارش صافی بول وبرازست فصد وه اسهال نکنند باقی تدابیر مذکور بعمل آرند اگردر اسفل بطن قراقرنفیج باشد حقنه زنم کرد ورد قدری کمون کرویا نانخواه ودغیره باشد نماینده غذا نخود آب بزغاله مرغ بسرکه کبر کنند وبعد فصد فاوزشربت فتیمون یاسکنجبین افتیمونی دهند اگرسبب حرارت قویه باشد که در جگر افتد دخون را بسوزد وخبث نفس غم وسواس انهیر سبب دیگر آثار که مخصوص بسوداوی مرارتست پیدا باشد فرق درکبدی ودرضعف طحالی آنست که در کبدی سیاهی خفیف بود ولون جمله بزردی باشد وبراز زرد بود وآفت کبد وسلامتی سپرز گواهی دهد ودر طحالی سیاهی شدید باشد ولون براز سیاه بود وآفت طحال چون وجع وصلابت درچپ سلامتی جگر گواهی دهد اما اگرشرکت کبد وسپرز بود آثار نیز مرکب بوند **علاج** باسلیق یا اسلیم زنند بطبیخ افتیمون تنقیه کنند طبیخ افسنتین سکنجبین بزوری دهند وبرای اصلاح جگر شربة اغذیه طلاییه بره مناسب بکار برند اگرسبب ضعف جاذبه باشد که طحال باشد پس درضعف جاذبه کدورت بیاض چشم سقوط اشتهاء ودرضعف ماسکه خروج سودا البقی واسهال **علاج** تقویت سپرز کنند بدانچه ولنجا گفته آید اگرسبب ورم حار یا صلب طحال باشد آثار وعلاج آن دانجا بینند اگرسبب بحران باشد عقب امراض طحال پدید آید وانذار وقوع دوی خفقان وحمی وتمامی **علاج** طبیب یاری دهند نبوعیکه در یرقان زرد گفته شد اگرسبب سوء مزاج بارد مفرط کبد باشد که بدان سبب خون در رود ورد ناک وسیاه گردد وایشان در افتد آثار وعلاج او در سوء مزاج بارد کبد بینند **قول اسکندر** در یرقان اسود خوست که اگرمنجر باستسقا میگردد اگربا حرارت شدید باشد **قول** ابن الحلاج یرقان اسود اصلا البتةً نمی افتد در دادکنر دفعةً نمی شود **قول جون کورو وسیم** راست نشند پس اطلیه بره گذارند اگرسبب سده نبود تنقیه عام کوده آلبیست وزحب فولادی دهند باقی تدابیر حسب سبب از طحال بینند تا که علاج شود طبیخ منسجنه طبیخ اشترغار نوشند اگرحمی نبود ماکیان یاهلیون کرفس تخود سیاه پخته خورند واگرحمی باشد ماکیان بگاو زبان یابرگ وبیخگاسنی یاسبزمنجه پخته خورند وانشیرینی پرهیزند اگرگون درجلد یاقیحل

لیتی و بزرنیان مالند و گفته اگر زرد بسبب تولد سنگ در مراره باشد قی دائم قلت اشتها وجع معده زوال و عدم نفع از علاج و این لاعلاجست اگر مراره بتنگاند قی زرد و کند زرد و بمیرد شخصی ازین مرض مرد چون تشریح کردند سه سنگ یکی قدر خرما و دو دیگر مربع قدر فندق از مراره برآمد شخصی را ریه پرمینه پر بلغمای سیاه و شخصی را ریه بریان مثل کباب برآمد **فائده** اگر زرد و سیاه هر دو جمع آیند باید که از هر دو دست فصد کنند بقا صله سه روز دیرای تقیه آلو بیست عدد و هلیله زرد و چندرم هلیله سیاه چهار درم آنستین پوست بیخ کبر بوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان افتیمون هر یک دو نیم درم تخم خشخاش هر یک بیست درم مغز فلوس ده درم تیار کرده صبحی دهند مالجبن بشربت بنفشه نوشند آب ترب آب گزر آب برگ بید آب عنب الثعلب آب برگ کاسنی آب برگ کبر هر یک مقداری گرفته جوشانده مغز فلوس ده درم آمیخته دهند و آنجا که سودا غالب بود بتدبیر طحال و آنجا که صفرا غالب باشد بتدبیر کبد بشنید توجه کنند

قول جوان کوروه متقدمین کبد را موضع تولد خون مقرر کرده اند اما موضع تولد خون تلبست بچه وقتیکه غذا در معده بسیر بخیر خیر کننده که در معده است آمیخته احداث حرارت میکند پس طبخ یافته سبک گشته و جسم سفید مثال شیره آرد تبدیل می یابد و این را اکیلوس گویند پس کیلوس از ثواب در انتهای معی گذر دو در انجا نیز بمدد غلظ پانکریاتیکو ترش و خلط صفرا طبخ یابد پس باده غلیظ اند در دفع پریز و لطیف سبک آن بود بدشعری گذر دو از انجا در اوعیه کیلوسی آید و از انجا بمجاری تهور اسیکو و از انجا در ورید سوبکلا و یا رسد و بخون آمیخته و قلب آید و از گردش اطبوان قلب خون خالص گردد و از اینجا تقسیم یابد و رهمه بدن بوسیله ورید ها تا هر یک حسب اقتضای خود غذای خود بگیرند

باب یازدهم

در امراض طحال

عضویست مرکب از لحم متخلخل و شریانین کثیر النوش کد شبیه بلون جگر و حس بست اما غشای که محیط اوست حس کثیر دارد موضع او سوی چپ معده و آنگاه زیر معده و اندکی بظاهر نمایانست و از یک سر او منقدی در از کشیده هست و اندر قعر جگیشاده و این اگردن سپرز گویند و از جذب سودا و دفع سودا دیگر همین هست و این منقد ز منقد ز هم است و از باطن سپرز منقدی دیگر اندر معده کشاده تا انتهای سودا از این منقد بمعده آید و فم معده را بسبب جوعست و عفونت خود بخارد و گر سنگی آرد و طحال جای بودن مره سوداست و نفع وی جذب سوداست از بگر **قول جوان کوروه** عضویست اسفنجی صاف سنگلش مانند پشت پا موضع او سوی چپ و از سوی محدب بانحناء و از جانب مقعر بمعده پیوسته جاذب فضله لزج سودا وی که تبدیل کند و نفع دوم وجیدن آن را و رقیق تا لائق غذا گردد و فقط غذای سپرز گردد بلکه غذا اعضای دیگر نیز شود **قول اطبا** وقتیکه کبد بکیسی سبب تبدیل بخون کردن نتواند دین آید و این تبدیل بخون نماید و فعل این را سانیدن سوداست بمعده برای انبعاث اشتها **فائده** او دیه که بر طحال نهند و قت خلو باید نهاد و آنچه برای تحلیل ورم قلمئین صلابت نهند زیاده از دو ساعت نگذارند پس دور کرده بطبیخ بابونه کرنب شویند **قول جوان کوروه** و در امراض سپرز خون نبرند که مرض لاعلاج میگردد اگر ضرور بود فصد دست چپ کنند و دوای مسهله شربت بود یا طبیخ باید که در و ما العسل ماده یا عنصلی آمیخته دارد و دیه که بسپرز نهند

باید که در وسر کرآمیزند **تنبیه** حافظ صحت طحال لازم کرازکل مولدات سودا و محرقات اخلاط چون عدس ماش نخود مرسل حرم قدید خرما عسل پرهیز واز حرکت بر امتلا و نفره زدن احتیاط نماید و اغذیه لطیف معتدل خورد و انچه بکبد مناسبت بانیم مناسب لاکاسنی که منقطی است و اگر اندکی نفض وضع محسوس شود تخم ترب دود رم سکنجبین یا تریاق اربعه بعرق بادیان خورد و زعفران کبر بسایه مقوی و حافظ سپرازند **فصل اول در سوء مزاج طحال** در حار شدت عطش حرقت موضع طحال سیل بول دراز سرخی کرسیاهی زند صفرت کمودت لون علاج در بادی آبلیق یا اسیلم چرب تند آب کاسنی آب عنب الثعلب و هندقیه بطبیخ بلیله و منفرطوس یا سماب بکهبکنجبین کنند تجنبین تمرهندی دهند اگر حرارت غالب بود قرص طباشیر شربت بزوری یا قرص کافور آب کاسنی آب عنب الثعلب و هندقرص نرگ نافع گل سرخ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خربزه تخم خیار مغز تخم خرفه تخم کاسنی سوس ریوند هر یک مقشر زعفران خیدم کافور دانگی سایده شقاقل بسکنجبین یا آب نارد هند اگر قبض باشد آب تمرهندی آلوده هند نرگ آلوچه نوشاش مغز بادام خورند آب وجواب برگ طرفا سرکه آمیخته یا لباب بسرکه خیسته آروجوا آمیخته یا سوس بسرکه خیسته یا انجیر بسرکه خیسته یا اسپغول بسرکه خیسته ضماد کنند سرب بسرکه سوده طلا نمایند اگر ساده بود حاجت تنقیه نباشد فقط تعدیل کافیست و بارد مقوط اشتهاء مدام علش کثرت قرار و ترویح آب دهن علاج بسکنجبین عسلی شربت بنفشه یا لاصول یا ورق اربعه گلقند و هندطبیخ بادیان خیاران نیلوفر گلقند نوشادر فیقون یوست خیار هر یک برابر چند سل آمیخته سه یا پنج مثقال هراوآب پونه آب ترب نهار و هند اگر طبع قبض باشد بطبیخ سنا سکنجبین یا مرغ نخود آب بادویه گرم سرکه کبر خوزند و بطبیخ برگ گزنج کبر شسته سرکه برگ طحال نطول کنند نجیر قسط برگ سداب پوست خیکه خرطفا اسقولوقندریون بادام مغز خیار برگ غب بسرکه ضماد نمایند شلت برنهار نشوند در یابس صیلابت طحال غلظون کمودت و نخافت بدن علاج شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت خشخاش آب کدو آب خیار و هندشربت بنفشه بعرق گاوزبان گلاب آمیخته هراه تخم ریحان و هند بنوشاش تخم خیار هندی تازه قرع بادام اغذیه مرطبه خوزند مغز تخم کدو مغز تخم خربزه تخم خیار خشخاش آب تخم مرو نیشه زن و نعنع بنفشه بسیر ضماد کنند گر بادی باشد نفسد با سلیق یا اسپلم مقدم دارند و بارد بسکنجبین و طبیخ افیقیون تنقیه کنند در طب ترمل بدن بیاض اون و بیائل بلسبر فی قلت عطش کثرت لعاب مفی گرانی موضع سپرز علاج گل سرخ خربق کبر ریوند سنبل کاسنی سوس رگ آب طرفا قرص ساخته هند سکنجبین بزوری نوشند نخود آب قلایا ستوبایه خورند پوست بوره سداب شمر طرفا سرکه کسه ضماد کنند اگر تیلغین حاجت آید آب افیقیون حب یاج بکار برند در حار طب حساس ثقل در پهلوی چپ عدم عطش طول التهاب باشد کدو بدن کمودت در تبهای ظاهر شود علاج سکنجبین بزوری کبر دو پنج گل سرخ شمر طرفا خلاف صندل آب بطرفا و سرکه ضماد کنند باقی تبهای گرانی مفرد در طب مفرد مرکب سازند در حار یابس قبض طبع شدت عطش التهاب صفراوی سوختی بول حرارت دست یا علاج ورق گاوزبان اسپغول بقند و هند شربه اغذیه موافقه بکار برند برگ صعتری اعنی برگ بانگ برگ عنب الثعلب برگ کدو اسپغول ضماد کنند و انچه در حار مفرد و یابس مفرد گذشت بکار برند و بارد و رطب ثقل در موضع طحال لون وجه سفید مائل برصاصی علاج انچه در بارد مفرد و رطب مفرد گذشت بکار برند تنجبین تجفیف کوشند و بارد یابس این عارض سکنجبین بسیار و خلط در سپرز تحلیل علیظه گفته شود و نیز از تبهای بارد مفرد و یابس مفرد تدارک کنند شربت بزوری هند پوست خیکه خاریقون عسل ضماد کنند **فصل دوم در ورم طحال** و این اکثر صلب می باشد و در مرگ مرتعش افتد و اگر افتد دموی بود و صفاوی کمتر و بلغمی نادر و آماس سپرز اکثر فوق سه شش چه اگر ساده غلیظ و گلین است آثار ورم اول ثقل و وجع سوی چپ تا بشانه و دست ترقوه برآید گردم

قوی بود نفس مضاعف شود همچون نفس اطفال وقت بکاه و در مرض لمس و بصر ظاهر شود و خون مطحول رقیق باشد و گاه باشد که زانو و پا گرم و اطراف متبنی و گوش سرد باشد و در سودا وی گاه بود که بر ساقین ریش و بثور پدید آید و لحم دندان خرده شود و دندان بریزد و اکثر در طحول قی بسیار افتد و طبع خشک باشد پس دوای قی و مسهل که دهند قوی تر باید **فائده** در سودی حرارت التهاب ثقل و وجع جانب چپ زیر عطش انقطاع نفس سوداویها حمی حاد نوبت ربع شدید شود و گاه باشد که بر پوست موضع طحال حمرت پدید آید **علاج** با سلیق یا سلیم یا جمیل الذراع چپ زنند آب کاسنی آب بادیان بشکر دهند تقیه بمغز فلوس آب کاسنی آب عنب الثعلب یا بطبخ هلیله کبلیه زرد هلیله سیاه هر یک پنج درم شاهتره هفت درم شربت خاکسی کبر هر یک سه درم تخم کشوث کاسنی هر یک یکنیم درم آلوتره هندی قدر حاجت جوشانده صاف کرده همراه ایارج فیقرا و غاریقون هندی یا غاریقون آب لبلاب یا غاریقون دوا درم سکنجبین دواوقیه آب کاسنی آب عنب الثعلب آب کرفس آب اطراف طرفا هر یک اوقیه دهند تخم کرفس عنب الثعلب هر یک درم پوست بیخ کبر یکنیم درم جوشانده قند آمیخته نوشند قرص طباشیر قرص رک بطبخ بنفشه انیسون گل سرخ پوست بیخ کبر دهند غاریقون درم سنبل عصاره خافث اک یونیم پوست بیخ کبر یکنیم درم طباشیر زرک هر یک دو درم اصل سوسن هر یک درم گل سرخ پنجدرم آب اطراف طرفا قرص ساخته مشقالی بسکنجبین دهند اگر حمی التهاب بود قرع صفار خشک کرده سائیده دو درم بسکنجبین آمیخته یا تخم خرفه بسکنجبین یا آب کاسنی دهند آب تمر هندی شیره قرنفلونی مشید آرد جوبرگ گل گل سرخ صندل اقاقیا شیاف با مینا کشنیز تخم خیار تخم کدو تخم خربزه تخم خرفه تخم مغز خیار تخم مغز کدو تخم خربزه زرک هر یک سه گل سرخ دو صمغ عربی طباشیر هر یک یک مثقال نیم سائیده دو نیم درم بسکنجبین یا آب کاسنی دهند آرد جوخطمی آب کاسنی سرکه ضماد کنند و نطولی و این همه تبخیر طحال گویند کثرت حجم طحال قلت وجع لیدی درم عدم عطش بیان چشیم و وجع تبخیر عالیق چشم صاحبیت بول دراز **علاج** تقیه بحب قوتیا طبخ هلیله که دو تر بد غاریقون افزوده باشند نمایند تقیه کنند و بعد تقیه قرص کبر قرص نوده قرص ایرسا سکنجبین یا الاصول دهند پوست بیخ کبر فلیقون برابر بسبل آمیخته دو درم دهند یا ایرسا برگ سداب نرا وند طویل ریوند فلیقون سائیده یک یا دو مثقال بسکنجبین یا آب ترب و هند پرسیاوشان و فاتخ فخنگشت برابر سائیده بسبل یا بسکنجبین عنصلی آمیخته دو درم دهند فلیقون بسفایج پوست بیخ کبر عروق الصفر اشق سقولوقندریون ایرسا ریوند با مرتلخ تخم فخنگشت برگ سداب نرا وند فلیقون قرطاما سارون افسنتین قرطاما دو درم بسداوقیه بسکنجبین عنصلی دواوقیه آب ترب و هندبه کرفسی طحال الذهب حرف یا شنیز دو درم بسبل دهند مجمره ناری بطحال نهند طعام نمک و تبغاریق خورند و عطش صبر کنند و بجای آب خمر کهن یا آب آهن تاب نوشند در ظرف چوب گز آب و طعام نوشند که مذیب طحال است با زرن نمک حماد کنند و غمر قطر و غن قرطم و غن زردین با لند چوز سه و یا بهل بسرکه

جوشانده صاف کرده نوشند و ثفلش بر طحال ضماد کنند یوست بیخ کبر دوازده مرهفت یرسا تخم شبت هر یک شش خرزل دو سائیده بسبل آمیخته دو درم
خورند و ضماد هم کنند سبوس تخم شبت بسرکه بیخته یا ماد چوب رز بدهن فرو دسر کرا آمیخته یا بوره سداب اکلیل بسبل و سرکه آمیخته ضماد کنند مادر نیل
بزسه مادیخ کبر بیخ بسرکه طلا کنند یا ک آب ندیده عاقرقرحا زاج هر یک نیم یوست بیخ کبر یک سائیده بسبل و سرکه ضماد کنند قطع کاغذ قطحال گرفته طلیه
انفحه بر کاغذ گذاشته خرزل مسحوقه پاشیده بر طحال نهند و هر ضماد که نهند تا که برداشت کنند نهاده دارند بدیده برداشته بطبیخ شبت و سبوس شویند
و کباب مرغ تیهو کبک شحوم آب خورند از شایی باد انگیز بر طوبت اقراز پرهیزند **قرص ایریسا** ایریسا چهار سنبل اشق فلفل ابیض هر یکدرم داشق بکر حل
کرده قرص سازند شربتی دو درم سکنجبین مزبیه صلابت طحال این قرص سه وزنجبوک داده دبح کرده سپرزا و گداخته بود **قول جالینوس**
صلابت دو درم سپرز از طوبت کرازدماغ نازل شود اکثر افتد و از طوبت کبد کمتر زیرا که طوبت کبد از جگر آید مختلط بخون تیق بود و چنین طوبت
تولد درم سختی نکند مگر وقتیکه کثرت پذیرد و میل انحطاط نماید خلاف طوبت دماغ که بارد غلیظ خاست و لائق تولد درم سختی و میل آنکه طوبت سرو درم
طحال آورد آنست که از استعمال غراغره باز داشتن طوبت از نزول درم سپرز زائل میگردد و درسودا وی انتفاخ شکم صلابت سپرز خروج آن از موضع
چنانچه حبس بصر نماید از انقطاع نفس یعنی یکبارگی کشیده نشود و نفس بطبع لین بطبع هزال و وقت جوع راحت یافتن و وقت امتلا متضرر شدن ضربان از ان
دو شریان که بدو طرف حلقوست پدید آمدن **علاج** اگر از نفی نبود با سلیق یا سیلم سنند سکنجبین بزوری هندو بطبیخ افتیمون یا بهار عجبن سفوف سودا
تقیه نمایند و بعد تقیه قرص کبر و هندلک مغسول نماوند هر یک مثقالی افسنتین طباشیر هر یک دو درم مغفران نیم درم سائیده مثقالی سکنجبین و هند
کبر مخلل انجیر مخلل خورند و اگر سه کف بول خود هر صباح نوشند و مکثر از ده روز بگذرد و مرق بیخ مرغ تیهو دراج بکرد و یا دارچینی زعفران با ق خرزل کبر سرکه
خورند سداب پودینه بسرکه یا اشق بسرکه یا انجیر اشق قسط لوز مر بسرکه کهنه یا سبوس بسرکه جوشانده اشق آمیخته بر سپرز گذارند اگر صلابت باقی ماند ضماد رود
داغ دهند اگر تاب داغ ندارد خردل پوست بیکبار بیخ بوره بسرکه کهنه طلا نمایند و بآب گرم شویند و باز گذارند در سریحی مزاین انفحه طحال گویند سبب او
بردطحال و کثرت سودا ست که از ضعف هاضمه و دافعه پدید آید زمی و درم تمدد موضع سپرز و چون بدست فشار کنند فرو رود و آروغ پدید آید **علاج** از بیان
باد یان گلقند دهند مادر الاصول سکنجبین بزوری گرم کنجبین عنصلی آب باد یان هند تخم سداب کمون با نخواه بنجبگشت مفرد او مرکب با فتح تخم کندنا کمون مدبر
لبان مصطکی هلیله هر یک چهار ریوند دو سائیده یکمیزاد مثقال بقند یا سکنجبین هند شت یا خمر قیق نوشند عطش سبر کنند و از آب سرد و اشیای
باد انگیز پرهیز سبوس نمک جاوشیر کماد کنند مجمره نارسی نهند بوره بوده سداب بسرکه و عسل ضماد کنند روغن گل مالیده سبوس سبر کرده بیخته نهند روغن
بابونه روغن شبت مالیده سداب بسرکه بیخته ضماد کنند و بالایش ندگرم کرده بندند اشق بسرکه طلا کنند **قول ثابت بن قره** نمرطرفا خایند ساعتی
و آب بلیغ کنند و بعده نمک خورند مدستور چند روز انجیر بسرکه بیخته بسوق اکلیل سداب آمیخته یا بوماد ران بسرکه بیخته ضماد کنند طحال ثعلب یا سپرز خوک
گرم گرم بندند اگر بطحول بهم نرسد یوست بیکبار کبر کوفته یک سر ران خود و جانب چپ سه وزن خواهند و اگر علاج عسر پذیرد تربد هلیله زرد یا یارج فیقرا
هر یک ده غاریقون برگ طرفا هر یک پنج انیسون اشق مقل هر یک سه ملح هندی دو جب ساخته دو درم همراه لبن لفاح یا بول دو هند باید که علف ناقه
بقدر قرس بقدر ازیانه برگ غرب طرفا باشد بقیه انجیر حنا به اخضر اکبر اقاغ میخوش زرک عصر ملیه بهم طحال خرزل برگ اشل حبیر کرنب فوج سلق

فجل سبز کوفته و عنبل بادام خورند بول مغربول غنم آنکامه آب باران نوشند و اشیای تلخ مخت برای طحال انفع **قول جالینوس** پوست بیخ کبر سکنجبین خوردن وضماد کردن بعد ازیل وبساست کلازوی باغاظ چیزی دموی خارج شود و وجع طحال ساکن گردد همان وقت وثمار وبهمن اژوار وا ضیقیت دیابد که طبع مطبوع نرم دارند **قول اهرن** وا ضمده طحال فقط ادویه یابسه بکار نبرند مگر آن را باشیای طبیعه مخلوط مثل حلبه بخمیر مویز شمع اوهان چراگرتنها اشیای یابس گذارند بیوست وجمد در طحال آرد پس طحال بعد ادویه واثروا قبول نکند و خلاص از مرض نشود و گفته داغ بزرگ کردن باطن درع ایسلیست وهندکه از دیگر ادویه نیکوست و گفته که در صلابت طحال فقط اکل ادویه کافی نیست بلکه ضماد هم باید گذاشت و گفته افضل علاج طحال اینست که اگر مریض بردست کندبول ابل بین ایل قدر یکه بهضم تواند کرد دهند **قول ابن سرافیون** تریاق اربعه برای اخلاط طحال گرم خراسته بنوشند نیکوست و گفته اگر سبب ریاح باشد اده به قابضه زیاده و محلله کم دهند کفته اگر دم سلب باشد عکس آن نمایند **قول ابن سینا** طحال را در ظرف چوب طرفا طرفا مشروب خوانند که در چهل روز سیگداز اگر نبی را بجای کاه برگ طرفا دهند و آب در ظرف چوب طرفا نوشانند چهل روز پس نیز کنند طحال تحلیل پذیرد **قول ابن ماسویه** کسی را که وجع طحال بود داوست اطریفل کنند نرم کرده و گفته شخصی اخلاط صلابت طحال پدید آید کندری مقدار چهار درم داده بعده چند روز افتیمون چهار پنج درم سرخ فروش یا رام چربه بکوفته و بیک اوقیه سکنجبین آمیخته داده درس سهل سودا خواند هم آنرا داده سیاه هفت مجلس کرده صحت شد و گفته اگر علاج کنند در سه روز صحت گیرد و مجرب مع شرط هندو نمد بر طحال ایسکنند و آلا آهنی گرم چون پنج انگشت ساخته باشند و بر سر مثل تکمه بود تا چون بر طحال گذارند آن را احاطه کند و آتش نگفته داغ و هندو سدی نمایل دارند صحت شود و گفته پوست و خشت طرفا داده و طحال آب بیست رطل پزند چون آب یکچهارم شود صاف کرده عوض آب نوشند و برگ عشر بره و عنبل بره ریب کرده بلند و جوالها ربعدرم مرق مغز آمیخته بهند داشق بره و عنبل اذخر حل کرده مالند در سه روز صحت شود **قول تمیمی** فصل بر موضع طحال آویزند در چهار روز بشود **قول عماد الدین** افتیمون پوست بیخ کبر سایده بسیل آمیخته پنج تا هفت درم فقط یا همراه مازالاصول دهند **قول ابن رسطاو** کبر مخلل سکنجبین کاذخل کبر ساخته باشند الفه **قول رازی** انجیر سبز کاگلوری شب تر کرده صبح سه تا هفت عدد حسب قوت وسن خورند اگر وقت تر کردن تا خواهد دانگی بغرانید اقوی باشد خصوص در سر دین **قول داؤد** آب بادیان آب عنب الثعلب هر یک دوازده درم همراه سکنجبین کبری یا سکنجبین بوذی دهند اگر دم مجرب شود دا تربیح در بول و بازنطا هر گرد و قرص کبر را تربص کرنانج بنشیرند دهند **قرص کبر بوست** بیخ کبر پنج زراوند مدحرجل دو تخم فجنجشت فنفل هر یک شش شش انشق چهار شق بسرکه انگوری حل کرده قرص سازند شربتی متقالی برای رم وصلابت طحال نافع **قرص کرنانج** کرنانج چهار فنفل ابهیض سنبل سادون انشق هر یکه دو انشق بسرکه عنصلی حل کرده قرص سازند شربتی متقالی سکنجبین نیز بوذی یا ساده برای امراض طحال مفید مداوست او نزیله صلابت طحال **قول حکیم علی گیلانی** کاسنی دو درم ریوند کشوث گل سرخ هر یک درم آبنوس بشکر شیرین کرده بسرکه ترش نموده یک استار بشیره خیارین خورند برای طحال که بارت بود نافع **قول بوعلی** بسد متقالی سکنجبین نیز بوذی یا بجا الاصول وهند جگر روباه یا سپرز گوزپای سپرز اسپ خشک کرده دو درم سکنجبین وهند نفاش مصفی خشک کرده سائیده یکدرم شکر سکنجبین آمیخته وهند و بعد ادون ادویه تا که ممکن باشد از شرب آب باز نماند و گفته سلاب بوذینه بسرکه تخته تمدقدر سپرز دربن ترنموده گذارند اشق زمل گوسفند بسرکه ضماد کنند اگرچه تخم تیر سود مند بهر شرط زنده خون بارند و داغ وهندو مدتی نمایل دارند پس خشک سازند **قول لازوبیر** طحال بدست خود طحال تیس بریده در

خانه آویزد که خشک شود طحال و بصلاح آید اگر نبی را تا چهل روز آب در ظرف گرنوشانند پس طحال او بطحول خوانند شفا یابد کعب تیس بکنجبین داده نیم گفته
برگ سالوا تیوا دست چپ را آهن داغ دهند و غن کبریت یا سرکه قطر حنیده و زنوشند مفتح سدد خرد ال العسل آمیخته بر کاغذ گذاشته بطحال نهند مزیله صلابت
اگر کبسی دوا نرود بخنصر دست چپ مقابل ناخن ابقتیله داغ دهند و بعد سه روز بخماع نزیرد داغ نهند تا چرک سائل شود دو مرض برود و بعده
پنبه بروغن و مرد ارسنگ آلوده گذارند تا خشک گردد اگر دوم سوی کبد باشد بر اصبع راست داغ دهند گفته اگر صلابت جانب کبد بود بر اسلم دست چپ و اگر
بطرف طحال باشد بر سیلم دست است مابین بخنصر و بنصر از فتیله یا رچه یا کاغذ یا آهن داغ دهند دسه روز نخماع نزنند بعده پنبه کهنه آب پس ملعاب دهن
تر کرده نهند و چند روز بلکه ماه ترشح دارند و گفته عوق گوگرد سه دانه آب آمیخته دهند و بتدریج تا سه سرخ رسانند یا تریاق کبیر قدر باقلا بسکنجبین یا آبوت بخمر
یا آب یا عظم آدم کهنه محرق بسکنجبین یا کمین آب عوق نمک سنگ دهند و گفته پنج بار یک لیمو کاغذی سه درم روغن گاو نیم طل سائیده نوشند ملح دو مثقال
نمار خورده بالایش آب بار دنوشند تا هفته و حرکت کرده باشند بُراده خیشالحدید بشیر عشر تر کرده در سبو نموده گل حکمت ساخته در چهار طل پاچکدشتی نهاده آتش
دهند بدستور تا بیست یکبار شربتی یک تا چهار سرخ در برگ تنبول اسپرتو توتیای سبز بعرق طرفا دهند نبل بزخشک کرده سائیده نیم اوده درم آب ترب
یا نخجر دهند بُراده آهن در چهار طل آب جوشانند سومی ماند صاف کرده نوشند گوگرد بسر کرطلا کنند محل تهمد بسر کرکه در وآبک انداخته باشند تر کرده گذارند
و گفته وقت غذا طحال را از دست چپ بزور گرفته دارد و طعام خورد مدام همین طور و گفته که اول وقت شب کالوسیل دهند و وقت صباح جالاب دهند
و بعد دو اندوه پاس نقوع سیر دهند **نقوع سیر** قوم مصفی بیست عدد صبر اولنس سائیده خمر چهار باره یا راطبی دو پونه آمیخته دشیشه کرده دو سه روز در آفتاب
نهند و حرکت ده باشند شربتی دو درم اگر ازین طبع نرم شود کمتر دهند الا روز بروز افزایند **قول صاحب فبریر** اگر درم سیر بکسی نه بچه بنشود باید که روز
یکشنبه در پای چپ از سر ان نار انور سیمان سطر بوتر بوتو محکم ببندند چون اسپرانور سند گره داده علیل را ایستاده کنند و بر ساقش شش اصبع از زانو فرو تر
از جانب بیرون بدرازی یک شبر و بعرض چهار اصبع کلک کثیرا نند و خون حسب قوت گرفته کشانند بدستور تا هفت یکشنبه بکنند و کچری خورند اگر زه و پنج داغ بر سیر
دهند اگر از نیهم بر نشود لاعلاج باشد و گفته عوق شوره نمار نوشند پنج حنظل اسگند هر یک درم سائیده هر روز یکدرم آب بانسه دهند جوا کهار نمک عشر هر یک
رطل خرول آمک هر یک دو رطل بنجبیل بنگ کابلی سعد کشنیز بابیله آمله نانخواه هر یک پنجدرم سائیده سه درم آب دهند که فزاید درم سیر زه جگر و سیه و قولنج
و استسقاست و سبوسی گلی پنجاه و چهار عدد برگ عنز گسترده چوب زقوم تر چهار رطل بار کثائی خرد پنجاه عدد باد سنجان حنظل ترب هر یک پنج عدد نمک سنگ
نمک سونچر نمک دریا کچلون هر یک چندرم انداخته پنجاه و چهار عدد برگ دیگ بالایش گسترده بندنموده سوزند پس ماندکو چهار طل حرمل دو رطل
خرول رطل بنجبیل فلفل دارفلفل بابیله آمله شیطرا شنان برنگ کابلی سعد قرفه خولنجان نانخواه صعتر غلغوبه زرنباد اردان تخم کرفس اسهل هر یک
درم سائیده هر روز دو درم بشیر گاو خورند مزیله صلابت سپرز و استسقا و قولنج و هر علت که در شکم باشد اگر حرارت بود بدوغ گاو دهند **قول جوان کوسو**
اگر تجربه سپرز پدید آید کشمش اهل سوس نباهته پرسیاوشان جوشانده صاف کرده شربت گاو زبان آمیخته صبح شام دهند اگر مزمن بود مرکور یوسپلیما دو
بیست دانه معجون اشق سه درم آمیخته دهند بفاصله یکروز حب فولاد یکمینه درم دهند خرقه باب آبک تر کرده بر سپرز نهند شش روز اگر کافی نبود اول
بسرکه شسته مرهم اشق گذارند خرقه کهنه جول مریض که در روماطر فاتر بود آلوده بر سپرز نهند **قول بقراط** هر نیه طحال بود مهزل تنست و

عکس آن عکس وگفته کسی اگر عبارت وغلط طحال باشد وآنرا اختلاف معائی پدید آید نیکست اگر بطحول اختلاف ورم فتد نیکست واگر طول کشد پس استسقا یا زلق الاسعا پدید آید خواه مرد وگفته اگر مریض از وجع طحال شکایت کند امید سلامت بود چرا که هنوز حس طحال با قیست وگفته اگر پسر بزرگ شود دلالت برکثرت غلط فاسد در تن دارد واگر خرد باشد بر غلط نیک وگفته بول مطحول هر چند غلیظ ورنگین تر بود بهتر واپخه در ثقل پراگنده باشد نیک تر وگفته اگر در بول مطحول که تب دارد خون منجمد بیند تب برود وگاه باشد که بحران آماس پس از رعاف بود وگاه باشد که عقب گوش آماس صلب پدید آید وبعد تحلیل شود وگاه باشد که در مکمد بحران انتقالی کند ودر ورم پس از آید وگاهی عکس این **قول ابن ترکریا** دار مطحول کسیست که در طحال وصلابت مزمن بود **قول جالینوس** صلابت در طحال زود پدیدی آید چرا که غذای او خون غلیظ است وگفته گاهی از عظم طحال مالیخولیا کثرت اشتها پدیدی آید وقتیکه سودا در سوی معده میفرستد وگفته کسی اگر وجع طحال باشد وخون سرخ جاری شود ودر دست او قرص سفید وبیوجع ظاهر شوند در دو روز پدید وگفته مطحول اشتهای طعام وشراب قوی میباشد وتی واسهال سر **قول الرازی** بر گاهی امراض پس از موجب حمیات مختلفه گردد **دوا** اسند روس سه درم یا فوه درم یا کبکنجبین یا تخم حماض دو درم با ب اربد یا تخم ترب دو درم بسرکه یا فلفل نیم درم بسرکه یا کعب بقر محرق سه مثقال بسکنجبین یا مرزنجوش درم بسرکه یا فیروزه بعسل یا صمغ تاک بخر یا کاغذ سوخته دو درم بسرکه یا مرکبه شنگال نیم درم با ب گرم یا زیره نیم درم یا زعفران نیم درم دهند **دیگر** سقولقندرون بسکنجبین چهل روز دهند **دیگر** سال ربعد رم بسکنجبین وآب پنجروز دهند **دیگر** حنا به مثقال تر کرده یا برگ طرفا بخم جوشانده یا آب لیمو نوشند **دیگر** مرج بعسل آمیخته هر روز یک ملعقه خورند **دیگر** زنجبین قند دو مثقال چهار قطعه کرده بروغن آلوده فرو برند تا دو هفته واز رشتی بادی پرهیزند **دیگر** قند سیاه چهار درم سرکه دو رطل یکشب در ظرف گلی نهند روز دوم مالیده صاف کرده هر روز بیست درم نوشند **دیگر** آب نوم بیست درم نوشند وبالایش حریره از چهار درم روغن وسه درم قند سیاه وقدری آرد گندم پخته خورند مزبله بیسر زور یکروز **دیگر** شکر نیم رطل نوشند تا هفته ونان بی نمک خورند **دیگر** خربق تندی نیم مهوه نوشند مزبله ودرم وسه وصلابت **دیگر** با نخواه بپیاله زیره هر یک رطل خبث الحدید یکنیم رطل آب بشرین بیست چهار رطل در ظرفی کرده سه هفته در زیر دفن داشته بهیئته صبح شام پنجدرم با یکمن زیاده نوشند **دیگر** مرج ربع رطل زنجبیل نیم رطل با نخواه دو نیم رطل کندش دو نیم درم عاقرقرحا وده درم عرق کشیده صبح شام دهدرم دهند مزبله ریح ونفخ وصلابت مطحال **دیگر** روز یکشنبه تا یک رنصفی انجیر نهاده خورند **دیگر** مغز خرب شرو پنجمد کوفته دهند پنج روز مزبله نفخ وصلابت **دیگر** تخم قنفذ خورند **دیگر** آب اورک دو رطل دارچینی پنجدرم دشبشه کرده یک هفته در آفتاب نهند پس صاف کرده یک پیاله قهوه خوری نوشند واگر آفتاب تیز نباشد دو هفته گذارند مزبله امراض بادی وبلغمی وطحال ودر نسخه آب ادرک آب نبات العسل هر یک رطل دارچینی دو نیمدرم نوشته **دیگر** تبکار بریان یک خردل سه سائیده ربع درم دهند **دیگر** شنجار نیم یکمنیم درم تقند سیاه کهنه آمیخته تا میت کروز دهند واز رشتی بادی پرهیزند **دیگر** جوز بویه خورند محلل ودرم سبز وه اشتا **دیگر** خردل زرچوبه هر یک بیست درم کوفته در بول بز نازه تر کرده بسایه خشک کرده هر روز نهار یکدرم دهند محلل **دیگر** خردل جوا کهار هر یکدرم سائیده بیکرطل بول بز نازه آمیخته هر روز نوشند **دیگر** ابقر نیمدرم هر روز روغن بپیچیده صبحی دهند تا هفته ونان مرغن خورند **دیگر** ترب پرچه کرده بسرکه انگوری ونمک سنگ نهار خورند **دیگر** نمک سنگ شنجار نمک سیاه

نمک اندرانی زرد وچوب جواکهار هریک بیست درم انگزده درهاون سائیده شیرعشر وروغن سرشف هریک ده درم آمیخته برصدعدد برگ عشر که خود بخود ازدرخت جداشده باشند هردوطرف طلاکنوده دردیگ گلی نهند وسرش بگیرند وگرنه دفنیکه خشک شود ودرپاچکد شتی نهاده آتش قوی بهند چون سرشود برآرند وهرروزسه اصبح ازان بآب شبانه خورند وازترشی شیرینی ماهی وغیره پرهیزند حب تنجبیل فلفلین وارهلد جواکهار شیطرج تنبیل برابرآب نبات المصبر قدرنخودشتی چوب بسته صبحی جوی بهند محلل صلابت حب تنکار بریان ونیم درم قندسیاه پنجدرم چهارده جوب بسته جوی بهند حب تنجبیل انگزه تنکار بریان نمک سنگ برابرآب سیخته قدرنخود چوب بسته صبح شامی بهند حب تنکار بریان صبر هریک شش درم نقدسیاه چهارده جب بسته هرروز جوی وقت شب بعید یکساعت ازغذا وبهند دبالایش عرق بادیان یاگلاب نوشند اگرمتواتر خوردن نتواندیک دوروزمیان داده دهند حب اشنخار ریله زرد تنبیل شیطرج اشنخار تنکار بریان نیره سفید نمک سنگ برابرقندسیاه دوساله وچندبه چوب بندند شربتی نیم مکیدرم مرمزیه صلابت ضماد رماچوب رزبسرکه روغن گل یاروغن سداب آمیخته یابیخ حماض بسرکه کوفته یاتخم تره بسرکه گرم کرده فلفل بسرکه سائیده گرم کرده یاآش بروغن آجر آمیخته یاتخم خرفه بعسل آمیخته یازآوند طویل بسرکه سائیده یاتره بزیت آمیخته یابیخ شبدیز بسرکه سائیده یازبل بزبسرکه یاپودینه بسرکه یاخردل بسرکه یاشیطرج بسرکه فلفلمویه بسرکه یازبل زاغ بسرکه یاعنقران بسرکه ضماد دیگر آبک یک عسل سه سحق بلیغ کرده برخرقه کشیده برسبز گذارند برگ خروع بندند وقتیکه درنرده روزازخود جدا شود دیگر گذارند درسه فعه بگدازد وبس اگرطفل باشد قنبیل نیم درم عسل ودرم آمیخته دهند تااسهال شود واگرجوان باشد زیاده دهند دیگر سبز زرباه یاسبز زربطحال بندند دیگر نوشادر نیم درم آب ترب دهند وکنجد ترب برابر سائیده گرم کرده ضماد کنند دیگر حلقه ازآرد ساخته برسبز نهاده شیرعشر کنند درروزده سه بار دیگر بیخ کرنده سائیده برزمین نهند وبران خلط بهمان وقت آرام دهد دیگر ازخربروغن باشق ضماد کنند محلل صلابت دراندک عرصه دیگر باد کعب تهرسبز کرده ضماد نمایند دیگر مغزبادام تلخ سداب باشق برابربسرکه نهاد کنند اگرتحلیل نیابد متحجر شود شرارزند بادبوست وخت پلاس یاد تخم بلاس ودطل آب ۵ طل حل کرده دادن چون اسب شود آب صاف گرفته دیشته نهند وآب مذکور هرروز یانیم طل نوشند درهفته عظم نفخ سبز زبرود فائده اگرجع درسبز باشد برگ لبلاب تازه ضماد کنند وشیرشترنوشند شاخ گوزن سوخته کتیرا هریک مثقالی دهند دوا را لجامع قدرخود باب سرد دیک قاشق سرکه دهند قواجون کوروا اگربسبب ریاح باشد که دردپرشود اکوا بهند یکتیا خرایی تیکو دوا دنس یاترتیرا بهتیکو شش دانه دهند بعده معلمات یاح دهند هفته کارمنا تیوانمایند روغن کنجد سه اونس نخاع بقرآب بیخ فاشرا آب شوکران هریک اونس روغن زرد تازه نیم اونس پزند چون مائیت جذب شود استقوبولو تزریون پوست طرفا تشرکیر تخم فنجنگشت هریکده درم سائیده ضماد کنند اگرگانی نبود برموضع طحال شرارزند شترطبیکه فلعنوفی وریزش داده درونباشند فصل سوم درنفخ طحال سبب ودرم سبز زست که پخته منفجرشود واین نادرباشد چراکه درم سبز اکثرست که تحلیل شود یامتلب گردد تقدم آماس وجمع ناخس متن بول وخروج دردواجسام غریبه دربول باشد که سوی مدهٔ منفجرشود ودرد وجسم غریبه دربول برآید علاج شیرشتر یاشیرخرشیره کاسنی بادیان کشوث خیارین آمیخته دهند مایعسل نوشند واگربعد نفج صلابت باقی بود سیوس بسرکه پخته اشق آمیخته ضماد کنند وازقوابض پرهیزند فصل چهارم درضعف الطحال پس اگرقوت جاذبه ضعیف شود کدورت بیاض چشم مقوطاشتهایل لون بسیاهی دهد باشد که یرقان اسود افتد ودیگر اعراض سوداوی چون قوباد اسه الفیل وداء الیخولیا پیدام بهق وبرص اسود واگرباسکه ضعیف شود کدربیاض چشم قی اسهال سوداوی اگرباضه ضعیف کثرت اشتها اگرتوا

بمعده ریزد واگر یا معاریز دا سهال واگر بقیو دیگر ریزد و درم سودا وی پیدا کند اگر دا قعه ضعیف شود و عظم سپرز دا نچو در ضعف جاذبه گفته شد پیدا بود **علاج** اضعه مقویه بر سپرز نمند ریاضت کنند مجمله ناری گذار د بخرقه درشت سپرز دا مالند این همه اگر گفته شد تدبیر تقویت طحال است و دیگر آثار کتیف ضعف جذبه آیند حسب آن تدارک کنند اشتیفن سنبل کرناچ قرد مانا قطاع اذخر خیکبر گل سرخ مقل با بونه گاو طرفا یا آب برگ سداب سرکه ضماد کنند مقوی طحال **فصل پنجم در سده طحال** سبب او اجتماع مادهٔ غلیظه در سپرز است اسباق قبل و سپرز و عدم آثار و رم پس اگر در منفذ که سودا از جگر بسپرز میرود باشد تولد کند و دیگر امراض سودا وی و اگر در مجری که سودا از سپرز بمعده میرود باشد بطلان اشتها و رم صلب در سپرز پدید آید **علاج** اگر نچه در سده گذشت بکار بندا ما مفتحات قوی بعمل آرند بادیان نانخوا منجنب الثعلب انیسون قندوش کرده دهند والاصول نوشند سکنجبین زبوری شربت بنوری قرص کبر جب ریوند و هند مجمله بر طحال نهند دلک کنند حرکت نمایند **قول جوان گوروکین** بلیله یازده دانه نیا تا ترده امیتیکه شش دانه نهند و بعد قی تا هفته طبیخ نوشند بطباس بلیوگ زبان شاهتره استقولو قندیدیون افتیمون سنا تارتر و نوشند بعد از اشق مقرا تر و زعفران ساخته دهند حب فولادی انفع سال سنو زنوبر بم اشق آمیخته نماد کنند و برگ رو بطباس تخم هرض تخم کاسنی تازه برگ غافث تخم کنجد بیان کنند و در سه اونس سایده بخن کنجد بیان کنند و در سه اونس این دو خن سرکه عنصلیه چهار درم آمیخته لت کرده صبح شام تا دو ماه مالش کنند آب آهن تاب نوشند یا طرفا درم آب پنج کانا و جوشانده صاف کرده نمک فولاد دو درم آمیخته نوشند تا سه ماه و آب ساده دهند خردل بیول طفل فکر سائیده طلا کنند شش روز اگر گانی نبود سپرز بقدر گرم گرم سپرز نهند شش ساعت بعد در مواضع مطبخ گذارند که خشک شود مرثیه صلابت سپرز عسل البر سپرز حمار سحوق درم دهند و گفته تقیه کرده حب فولادی که در دو سوم حصه شیم سرطان آمیخته بود نهار بیست یاسی روز دهند و گفته گاهی صلابت سده سپرز از اده ترش که خوان او انشا سنجر ساز پیدا شده در نیاحب فولادی بیشتر ند کورد هند کهربا بلیون بری خوا ند برگ استقولو قندیدیون یا مایران دو درم در آب جوشانده نوشند **فصل ششم در حصات طحال** رگ اغبر یا سیاه در بول یا در خون فصد یا در خون بواسیر بر آید و خلش در سپرز پیدا باشد دیگر اعضای بول چون گرده و مثانه و اعضای دیگر که در و حصاة نیز تولد میشود چون کبد و غیره صحیح بوند **علاج** شیره کاسنی بادیان کشوث کاکنج تخم کرفس تخم بلیون تین نوشند شربت زبیری و بند قنه بکر بوند نمایند انجبه مخلل خورند انجیر سرکه بر سپرز ضماد سازند و دیگر اطلیه شربا ندیه موافقه کار بر بند

باب دوازدهم
در امراض امعا

وان جمیعست عصبانی مضاعف مرکب از عصب و شحم و آورده و شرایین و حس کثیر دارد و جمله شش اندیکی اثنا عشر دوم صائم سوم دقیق و این هر سه اعلیا خوانند چرا که بالای دیگر امعاست و دقاق نیز گویند بهر آنکه جرم اینها باریکتر است چهارم اعور پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه اسفلی گویند زیرا که پایین واقع اند و غلاظ نیز نامند چرا که جرم اینها غلیظ است **بدانکه** اثنا عشر بمعده پیوسته است و طول او دوازده اصبع مضموم باصبع صاحبش بود لهذا بدین اسم مسمی شده و وجه این که بمعده پیوسته مسمی است به بواب و همچنانکه مری برای جذبست این دوده برای دفع است و لیفات این امعا از دیگر دو با اینها نسبت دهن

این امعا نمیکشاید تا که دافعهٔ معده بعد هضم غذا بحرکت نیاید و تبعداً و صائمست و صائم ازان گویند که اکثر خالی میماند و خلو آنرا دو سبب هست یکی آنکه ماساریقا
درین کثیر اند و نزدیکتر بکبدست هر چیه در وی آید صفوت آن بزودی سوی جگر منجذب میگردد و دوم آنکه منفذ نهره درین گشاده تر هست و صفرا کز نهره برای
غسل امعا از ثفل آید اول بر صائم آید و از انکه هنوز تیز و غالص هست در طوبات مخلوط نگشته انچه در وی باشد زودتر بشوید و این معا در وقت مرض
تنگتر شود و بتعداد و دقیق هست و این از جملهٔ معا باریکتر هست و در از و لفائف و پیچ کثیر دارد و نفخ و رازمی و اعوجاج او آنست که ثفل در وی بماند و بدان سبب
صفوتی که در وی باشد ماساریقا بکشد بالاستقصا و طبع زود زود محتاج باکل غذا نشود و تبعداً و اعورست و اعورازان گویند که از یک منفذ بیش ندارد و
انچه در و از دین منفذ آید باز همین منفذ باز پس میگردد و معا نکورانند که بیشه هست و بجانب راست بیشتر میل دارد و بسوی پشت کمتر و قفع اعوریت آنست که
کم فزونی ثفل را خزانه باشد و بدان سبب انسان را هر ساعت حاجت بدفع باز نشود و نسبت این معده بر دوهای غلاظ همچون نسبت معده هست با معای دقاق
زیرا که هر چه در معده تمام نگوارید باشد و ریحانی هضم یابد بحرارت دیگر اینجا جانب راست مائلتر هست تا از حرارت کبد انچه در و لیست نیکو پخته شود و در مرض مفرق
اکثر همین معا و از نشین فرو دی آید و تبعداً و قولنج اکثر و همین افتد و این معا غلیظ تر هست و اول لبست میل کرده پس بچپ باز آمده و نفر و سوائل گشته و بسبب
به پیوله ران چپ سیده باز بسوی راست باز گشته و با برجمرهٔ قطن شده فرو سو آمده بمستقیم پیوسته و آنجا که بسوی چپ میگذرد نزدیک بسپر زنگ میشود و
فراهم می آید زانست که در و مرض سپر ثفل بدو باز همی باز مانی فی برآید و حاجت می افتد که عند اخراج او پهلوی چپ ابدست بمالند تا در برآمدن یاری دهد
و منفعت او همانست که در اعور گفته شد و تبعداً و مستقیم هست و مستقیم ازان گویند که از راه قولون تا دبر راست قامست بغیر اعوجاج و این آخر همه معاست و بر همه
قطن اعتماد کرده و فراخی او نزدیک بفراخی معده هست و ثفل لیفات و جاذبه دارد و مانع جاذبه دار آنست که از دیگر معا جذب ثفل نماید و همیشه خود را پاک
دارد و خصوص قولون را و نفع فراخی او آنست که مخزن باشد و ثفل کثیر در وی جمع شدن تواند و ظاهر است که ثفل کثیر دفع کردن آسانتر از دفع ثفل اندک
چرا که چیزی بسیار بالطبع متثاقل باشد بسبب کثرت جرم خلاف شی قلیل که خود فرو نیاید تا دافعه دفع ننماید بلکه بسیار باشد که از دافعه غیر منفعل نگردد و بتعاقب متقدم
و اشتغال بالطبیعة عن فعله **انتباه** حافظ صحت معا را لازم که گاهی شربت از نبات و تخم شربتی و تخم انگور و تخم ریحان و سپرغول ساخته نوشد تا خراش در
صعود پیدا نشود و کمون مقوی معاست نهایت **بدانکه** ثفل در اعور و قولون نیاید خصوصت نیگیرد در محل تولد کدو دانه اعورست **قول جوان**
کورروو سعا او عیه ایست غشای طویل مدور مجوف و از دهن پائین معده شروع شده آخر شود تا بمقعد و برای وصول کیلوس بکبد و اخراج ثفل
بکار آیند و در آغشیه که تیز نهاده اند تا دل و دماغ از فضلهٔ دنیت نیابند و پیچ در پیچ اند تا غذا بکار گی مستخرج نگردد و بدو غشا مرکبست تا قوت زیاده دارد
برای فشردن فضله و محافظت تا کی از غشا اگر یکی نگذد غشای دومی سالم ماند و این آغشیه از غشای معدی اصلب و کمی از دو امعا که تیز است هست تا حدهٔ
فضله حساس کمتر شود و معا ماده لزج مثل بلغم پیدا نشود تا بدفع حدت صفرا نیاید و مانع فرسائش معا گردد و هر دو غشا مرکب از لیفات منکسه پیدا شده
فضله که در و آید و در پیدا زیرو تا سمی هر اقی در امعا آیند در دقاق بسیار و در غلاظ کم و شریان از شاخ مانکنا و عصب از جفت شمی در امعا رسند
و امعا شش انداد اند اثنا عشر که از معده پیدا شود و بزیر تا فقار رسد دوم صائم و درین و در پیدا قی بسیار اند که جذب کیلوس کنند و موضع این
و ضلع غانست سوم دقاق و درین و در پیدا قی کثیر و بزرگ اند و موضع این زیر انست و این هر سه ادقاق گویند چهارم اعور و این هم احد دارد

و بعضی گویند که دو دهن دارد ولیکن چندان قریب نیست که گویند معنی این سوی است قریب بایستین است و این عرض و یک وجب طول است پنجم قولون و این از قریب لاتینیه است تا کلیه است رسیده زیر معده و کلیه چپ گذرد و از انجا تا ورک رسد و درین فصل قدر قوت این می آید ششم مستقیم راکه همیشه راست بماند از قولون پیدا شده تا مقعد آخر شده و این هر سه را غلاظ گویند **فائده** امعا عضوی اشرف از جمیع است لهذا اورا باده امعا سوی جمع تجویز شده و در امراض و معالجات نکنند که چون مریض شود علاج دیر پذیرد و مزاجش مانند مزاج معده است و هر چه بقوی معده بود و بقوی امعا **انتباه** علاج اسهال بقابضات و غلظات کرده میشود و لیکن بسا است که محتاج بمغریات شوند و گاهی علاج کرده میشود بحدرات و موسعات مسام و مقیات که تحریک باده سوی خلاف مینمایند و تعلیم انفع الاشیاست و حمام مدک که توسیع مسام کند و وضع محاجم شکم مدت چهار ساعت حاجب اسهالست و گاهی بعد اسهال باسهال کنند و قتیکه سبب و انصباب باده بمعده و امعا نباشد چنان بدانند که قروح امعا عفن میشود بهمان اصل حقنه کنند مکرر تا از روی پاک شود پس آب نمک حقنه نمایند بعده بهمت اندمال گل مختوم با آب بارنگ گیخته حقنه کنند و شانه که برای تولیخ سازند یا کدو در طول بقدر شش اصبع مضموم مریض بود تا در مستقیم یا بستگاه فرا رسد و انرا و بقولون که محل قولنجست سرایت کند غلاف و دیگر شیافات که برای وجع ورک و عرق النسا وغیره سازند و شیافات گرم بسیار استعمال نکنند که مضرت بوارسیرست و بعد استعمال شانه بروغن گل و صفرت بیض یا روغن بادام یا بسکه تهین سبز یا زرقه از آفت محفوظ باشد و برای رفع قبض شانه از خردل صرف سازند اگر کافی نبود شکر سرخ قوام کنند و عند عقد قدری نمک آمیخته شانه سازند اگر اینهم کفایت نکند زبل انسان افزایند و تا که کار از دوای لین کشاید بلقوی نپردازند و آنچه که بیوست در امعا غالب بود و قتیل نپذیرایس آید مسکه بربوره مخمر کرده شانه کنند و در شانه های گرم بهت باده یعنی قوی ترین مما بوانست ترشیده بردارند و اضافه دارا و اشتقه و سهل و هر آتش معقود کردن قوی العمل و قلیل الحدت میگرده و شانه مخدر را یک طرف رشته محکم بندند و سر رشته بیرون آرند تا بعد حصول مطلب بیرون توان کشید چه اگر یکدو ساعت ماندن تمام میدهد و نیز سانچه پنبه و نیز سانچه و استعمال مخدرات تا که ضرورت قوی نبود ننمایند خاصه در مزاج ضعیف و شرب مخدرات آن وقت رواست که حمول او سود دهد و حمول در آنجا که جالب حدت و کراهت طعام و التکمیل و جع ننماید **فصل اول در زلق الامعا** مرضیست که طعام در امعا نماند زود بیرون آید **قول بقراط** کسی را که زلق امعا بود پس چشمهای او غایص میشود پدید آید نیکست و گفته قی درین مرض بد باشد و بخور سطیر و رونی معا سبب اکثرت درد و صفراست بعد غلبه عطش لمعی دهن یبوست زبان لذع مقعد وقت خروج براز احساس سوزش و وجع در ساعتی تکمین آن ساعتی از شرب آب سرد و خروج غذا غیر منهضم یا اندکی منهضم و هر چونک باشد بازرداب قیی آید و وقت مرور بر روده احداث وجع نماید **علاج** قصه کنند تقیه نفرا نمایند تقته بدهند اگر باده کثیر بود قی آسان آید تی کنند کشک شیر برنج کشک عدس و عنبر بادام آمیخته و بهند صمغ عربی نشاسته کثیر الاعاب بهدانه الاعاب اسپغول شربت بنفشه خاش شربت مورد و شربت نارمفوف طباشیر و هند گل سرخ طباشیر تخم حماض هر یک درم سائیده با آب نار یا بدوغ آهن یا سنگ تاب هند مفوف طین بنیم پیاله دوغ بزو هند و از ترشی خاص پرهیز تا حرقت نیفزاید جاورس مقشر بریان مرغ پا بچه بسماق و آب نار خورند طلب آرد جو گلنار گل سرخ سندل پوست نار با آب سیب ترش آب مورد در شکم ضماد کنند موم بدهن و رودهن لوز گداخته مالند **مفوف طباشیر** طباشیر انار دانه بوداده صمغ عربی کثیرا اصطکی مورد گل سرخ گل ارمنی بربر شربت شقاقل یا شربت سیب ترش یا به برای اسهال مفید **مفوف طین** گل ارمنی گل مختوم طباشیر کهربا گل سرخ بربر شربت شقاقل **تقته میر** قوته

تخم برنج پوست نشخاش تخم خطمی تخم مرو جوشانده صاف کرده و روغن گل صمغ عربی نشاسته آمیخته حقنه کنند و بتوسط سطح بیرونی امعا لذع و دفدفه در احشا
وجع مختلف یعنی گاهی فوق ناف و گاهی تحت ناف و گاهی در پهلو خروج غذا غیر منهضم غیر صدیدی مع وجع **علاج** فصد کنند طباشیر یا شیره کاسنی شیره
خرفه اعناب بهدانه آب لف گریم دهند مزوره آب غوره تریش کرده خورند طلب تراشه کدو آب برگ بید برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ الهی الهی
آرد جو پرهیز ضماد نمایند سندل گل سرخ آب سیب آب به طلا سازند - در اجتماع رطوبت فاسده در معا خروج رطوبت با طعام غیر منهضم و قلت لبث غذا
در امعا و این از ضعف ماسکه اکثر افتد **علاج** قی کنند و چب صبر ایارج فیقرا تنقیه نمایند و بعد تنقیه سفوف حب الزمان قرص گلنار دهند و انچه در اسهال
رطوبی معدی گذشت بکار برند معجون سنگدان دهند با قلابسر که جوشانده نوشند جوع کشند و عطش صبر نمایند کباب مرغ عصافیر کبک صفرت بیض
بدار چینی کمون سماق زرک خورند اگر حمی بود تخم ندهند اگر اسهال قوی بود حابوس ازن مقشر پیه بز غذا کنند - در سودمزاج رطب ماده ما کله بدنسب جیرو
سست و قوت ماسکه ضعیف شود آثار این مثل رطوبت فاسده اما دیرین با طعام هیچ رطوبت نمی برآید **علاج** قرص طباشیر قرص مورد و دیگر سفوف قابضه
سفشفه دهند اسوقه و دیگر غذیه دانقه که یابس باشد خورانند روغن گل گرفتن و با امعا مالند **قرص مورد** مورد سماق کنار نارنج گل ارمنی نشاسته بریان
بلوط هر یک ده پوست انار عفص هر یک پنج مقل یک قرص سازند شربتی دو درم با آب سیب یا آب به کابلی اسهال حرقی - در انصباب صفرا بر امعا از یک
اعضا - حدوث لذع و مقعد وقت باز و خروج صفراوی زرد گاهی مایل بکبودی دیر گی همراه باز **علاج** قی کنند تنقیه بهلیله زرد نمایند و بعد تنقیه قرص طباشیر
قابض قرص گلنار با رب پیه دهند جاورس ازن مقشر پیه بز گرده بز بیا بچه گوسفند مرغ بسماق خورند تا قیا کنار نارنج پوست انار پوست بیرون بسته عفص بریان
با آب برشکم ضماد کنند برنج نقف داده موزیج تخم کوفته خورند اگر حمی بود تخم و پیه ندهند - در استرخای عصب که در امعا آمده هست - سبب یا استلای بلغم در
نفس عصب یا وقوع سقطه مضره بر مبدای این عصبت آثار و علاج این همانست که در فالج گفته شد - و بلغمی صفراوی - صفرت باز و خروج بلغم در و قرا قر
گاه باشد که عشی شود و این اکثر از اکل نواکل افتد **علاج** اهلیله زرد حب الرشاد مورد سماق کنار نارنج هر یک سیم غیر حب الرشاد همه را سائیده و در رم دهند با تنگ
دو درم انیسون دو درم پوست انار درم الاخوین هر یک نیم درم سائیده نصفی بشربت لیمو یا آب دهند با نا قبل از غذا خورند دو سهلی تقدم آن **علاج** چهار تخم
لف داده بروغن گل چرب کرده سه درم با آب سرد دو هند اگر خواهند سفوف طین هم آمیزند حب الرشاد دو درم بدوغ جوشانند تا بسته شود قدری روغن گل
آمیخته دهند اگر پیش شود تدبیر صحیح نمایند درم الاخوین مثقالی در هن بقرزند درم گلاب یک پیاله آمیخته قدری پیه بز افزوده دو بار حقنه کنند **فائده** در بیجارا
از خروج غذا منهضم نه آنست که دانه ناگوارید و بر آید چرا که معده سالم است مگر آنکه در امعا تغیر منهضمی افتد پس سبب بطلان نیفتصان هضم معائی حسب دیرینه
کیموسی بعید القوام معتدل می برآید **قول جوان کوروو** حسب ماده و شرکت تدبیر کنند اخراج ماده موجب نمایند کین تدبیر نفع اگر حمی بود فصد دست کنند
مقشی دهند اهلیله دو نیم درم آب سه کاناوه جوشانده مدام نوشند مغزان بهی بوینه دار چینی مورد خرمطیبه بر معده ذوانب ضماد کنند شخصی بسبب اسهال بهتات
ضعیف شد لذت خوب قلیل المقدار بتوقف چهار چهار ساعت داوند کاناوه قهوی گرم گرم بفاصله چهار چهار ساعت بر معده و شکم نهاوند صحت شد اگر تدبیر
کافی نبود یا گیرد زیره سه درم اهلیله زرد نیم اونس عرق بارتنگ کاناوه روزی بجای گرم تر داشته آب صاف بگیرند و دو یه را خشک سازند و آب مذکور را
جوش دهند که بمیزان اونس ماند و جوش اخیر او دو یه که خشک نموده بود نداز ند و هشت ساعت تر دارند پس صاف کرده و پنج اونس این شربت در و

یک نیم اونس آمیخته دهند بدستور سه چهار روز لیکن بهتر دیگر بعد تنقیه مقویات و قابضات استعمال کنند یخ بطا فلن اونس یک بارتنگ مشتی هود و سماق نیم مشت انار هر یک یکنیم درم کوفته در یک کاناه آب جوشانده صاف نموده و شش اونس این کنند ده درم صفرت بیض عدد آمیخته تقنه کنند سه چهار روز روغن هوفا ریقون سه اونس عسل گلابی پیمانه بزموم هر یک یکنیم اونس برآتش نرم نهند چون گداز د فرو گیرند دختی کر قریب انعقاد رسد بار آتش نهند بدستور چهار بار پس عمل نمایند صفرت بیض یخته سبز گلابی حل کرده نهار دهند سه چهار روز اگر کافی نبود پیه نان سنجد نگین ترکرده خورند دو سه روز پوست درونی بلوط لیتر پت سنجد جب ساخته دهند یخ سلق بری دو اسکرو پلو در موم آمیخته نهار تا پنج روز دهند دو انواع اسهال مفید بعد تنقیه دهند قطعه حجم بقر بیخ در ظرفی تر کرده دار چینی سحوق دیا رو ما تیکو یا شیده بر معده بندند اگر بند نشود ضماد قابض بر معده و شکم گذارند برگ کرنب سبز خوب سائیده نمک شتی صابون دوا و نس آمیخته برگ یا ضماد کنند. اگر از کید بود سبب اکثرت صفرا و حدت ماده هست ادویه مقویه قابضه ندهند ضماد بر سر و برگ بید گذارند اگر بند نشود دو سه دفعه زنند که برای اسهال صفراوی و دموی نهار امراض کبد بشوند نفع اگر کافی نبود شیر خر نوشانند. اگر بسبب سوء مزاج حار باشد آبزن آب شیرین کنند. شخصی از ناه اسهال داشت قی کنانید ند تا چهار ساعت در آب سمندر نشانید ند صحت شد حب بزینتیکائیس دهند بعد تنقیه تین تورا بسه دوازده یا بیست قطره بیرق مرغ آمیخته دهند بر معده و شکم الذ فائده آبزن آب شیرین و تیکه حمی بود و اعضای رئیسه ضعیف ناده خام نباشد کنند الا ضرر دارد و بر سر آب کاهو یا روغن گل او نفاسیون ریزند اگر از آب بسبب حرارت دماغ بود آبزن بهمین نسازند بلکه نفیته گل سرخ خطمی خشخاش کاهو چوشانده بوما دران شبت انیسون و غیره آمیخته بر سر ریزند و در اقسام اسهال لازمست که بعد تنقیه اضمده مقویه بر معده گذارند فستقین تازه پلو به سبز سائیده یا عصاره بهی و مغز تخم قدری تریاق با کنا آمیخته ضماد کنند روغن بید روغن مورد روغن انیسون و غیره بر معده بشکم مالش نمایند که بسبب هیئت ملین اندود قطعه حجم بقر بسه گل ارمنی گل مختوم و غیره با شیده بر معده نگذارند که ترشیکند دگر از خوردن قول ابن سرافیون قی در اسهال مزمن نیکوست قول تمیم هندی در اسهال یعنی زنجبیل بشیر گاو شیاز دزی تر کرده بدهن بقدر بیان نموده سائیده قند بورنش آمیخته دو یا چهار درم دهند قول یسقویدوس در اسهال یعنی جوارش کندر مفید قول الارزوریه فاوزن آب سوده یا با لعقه دهند کبین مفید پلیله صندل سرخ کنا نور بابر سائیده دهند نارجیل بحری با آب لیمو سوده یک پیاله خرد دهند برای اسهال یعنی دموی نفع ابوت نیم درم بهق و داج دهند شش روز مزمن یا اسهال دو درم درج کلنبه با آب لیمو یا آب ساده نوه دهند و بشکم طلا کنند و اسپرتو تو تیای سبز بهق بارتنگ دهند لقمه اگر اسهال بعد آبستن افتد از دن افیونی نکند. یا کم زیاده مصطکی نیم اسکرو پلو نخجبیل نیم درم آمیخته دهند پوست انار یخ مثقال مصطکی نیم درم وا فیونی نیم اسکرو پلو بسابه نیم اسکرو پلو ضماد کنند و لقمه نفع عفص دهند حابس اسهال بائست که بعد اسهال یعنی اسهالی موی شود و لقمه نفع عفص عفص سحوق چهار و نیم اسکرو پلو آب گرم یک پوند چهار پاس تر داشته بیزند شربتی یک تا یکنیم اونس دواحب پوست انار ترش عفص هر سائیده بسرکه انگوری جوشانند که منعقد شود قدر فلفل حبوب بندند شربتی ده یا بیست حب آب بارد حب سبوس نانخواه هشت افیون یک آب حبوب بندند هر روز یکدرم یا کتر دهند کچری مغز خورند حابس اسهال مزمن و نخیر حب گل قوفل هلیله سیاه هر یک دوازده افیون یک آب لیمو قدر نخود حبوب بسته حمی دهند حب سنگبصری بیست کیار دانگر سرخ کرده بجغرات گاوی سرد نموده افیون هر یک سه درم مغز خسته انبه نه درم جوز بویه سه عدد سائیده آب حبوب بندند شربتی یک سرخ تا هفته دهند حب افیون بعدرم قند یدرم خرما عدد و آب شصت دسه حبوب بندند حب مونج

هفت عدد خسته انبه کمنه عدد افیون نیم اسکرو پلوهفت حب بسته هر روز جبی بهر حب دیگر عنصل کزنا نیم حب هر یک و افیون یک صمغ عربی ربع قدر فلفل حب
بندد و بطفل یک بچوان ستاده حب دهند حابس اسهال کبدی باگش آتشه اول در گلاب پس در جغرات بلعده در آب لیموس در آب
برگ انار ده ده بار سرد کنند پس سحق بلیغ کرده هموزنش ببابسه آمیزند و ربع درم آب دهند و بتدریج تا درم رسانند و عقب دی چند قطره مرغ خورند تا هفته پس
دو سه روز بر طبع گذارند اگر حاجت باشد انا تا هفته دهند مزیله اسهال مزمن و ذرب **سفوف** دافلفل قند هر یک سه درم سائیده هفت حصه کرده در
هفته دهند مزیله اسهال مزمنه مقوی معده **سفوف** مغز بیل موچس مغز خسته انبه کمنه هر یک پنجدرم جوزبویه عدد افیون قدر نخود سائیده یک کف دهند
سفوف خسته انبه کمنه بادیان برابر سائیده شکر آمیزند دو نیمدرم دهند **سفوف** زیره سفید سائیده بشکر آمیخته دهند یا بیان کرده بجغرات دهند
مزیله چیش ملغوبی اسهال دموی **سفوف** مغز بیل نیم موچس گلنار مدر دل هر یک بیع سائیده یک نیم درم دهند و بالایش بهدانه درم بیع خطمی تغالی آب
نیم طل جوشانده صاف کرده قند قدری آمیخته نوشند کپچه طی مایل و بیع خورند **سفوف** خسته جاسن سه درم شکر پانزده درم سائیده صبح شام تا سه روز
دهند **سفوف** ریوند کشنیز طباشیر هر یک یک زیره نیم سائیده نیم تا یکدرم بعرق مناسبه دهند **سفوف** هلیله سیاه یک کوکنار نیم روغن زرد بیان
کرده سائیده شکر آمیزند و بیع یا یک نیمدرم دهند **سفوف** افیون و جوزبویه پرکرده بخمیر گرفته بریگ گرم نهند چون بریان شود برآرند پس جوزبویه
مذکور مع افیون یک هلیله سیاه هشت بسایند شربتی دو اسکرو پلو آب صبح شام دهند مزیله اسهال ضعف المضم **سفوف** نانخواه هلیله زیره سفید برابر جداجدا
بریان کرده بسایند و هر روز پنجدرم بماست چکیده دهند مزیله اسهال چیش کبد و اندرو ربع بجغرات خورند و آب گرم سرد کرده نوشند **سفوف** هلیله
سیاه خرد بروغن چرب کرده در ظرف آهنی بریان نموده که سوخته نشوند پس سائیده هموزنش شکر آمیزند یکنیم درم با آب دهند ربع بجغرات خورند مزیله چیش نابادم
و افیه دم **سفوف** اسپغول بریان مسلم دو گل ارمنی سوخته یک صمغ عربی بریان سعوته نیم آمیخته بروغن گل چرب کند پس سه نیمدرم با آب سرد دهند اگر حمی نباشد
بدوغ گاو آهن یا ینگ آب دهند **سفوف قنب** برای اسهال عجیب صمغ عربی بریان یک انگ مصطگی انار دانه بریان کشنیز بریان هر یک چهار دانگ
قنب بریان بچهیل بریان هر یک نیم مثقال کوکنار بود اده یک ربع مثقال بسایند شربتی دو درم با آب بارد **دیگر** جبار اصبع زیزانوی راست طرف وحشی
داغ دهند و مدتی سائل دارند حابس اسهال مایوس العلاج **دیگر** تخم سرپهوکه درم بغجرات دهند در حال بند کند **دیگر** پوست درونی درخت انبه شش درم
آبگ نیم اسکرو پلوه دوغ نیم طل لت کرده نوش دارند **دیگر** سعد دو درم عسل دو نیمدرم آمیخته دهند بسوتر یا هفته مزیله بیع تمکم هم **دیگر** برگ گوبهی آب سائیده نه
دو بیع بروغن خورند **دیگر** بیع خروع بشیر گاو سائیده دهند تا هفته **دیگر** انار نیام و گل گرفته زیر ریا گرم نهند چون پخته شود گل دور کرده آبش فشرده نوشند
دیگر سمیغ عربی سه درم در آردگندم نان پخته بدهن بقدر چرب کرده خورانند **دیگر** دملا الاخوین نیمدرم بصفرت بیضین پخته دهند حابس شکم مزیله بیع **دیگر** زمرد
سه قیراط دهند مزیله اسهال صفاوی و کبدی **دیگر** بائین ربع درم آب یا قرنفلیدرم بماست یا نشاع گاو سوخته مثقالی اشتراب یا مرتیدرم هر بهیئه پخته یا
پوست سنگدان آب سرد یا زرد دو درم با آب یا برگ گوارلیک مثقال باب یادوا الجامع لبطیخ مورد یا تریاق کبیر نیمدرم آب سماق آب بیدانجیر نیم
نیم طل لبن البقر یا گوسفند جهیل برابر باب غسالهٔ بیع یا تخم ترب بریان یکنیم درم همچند عسل یا گل سرشوی ملعاب بهدانه یا حلبه سعوته پنجدرم مربی گل جغرات
یا خون ایل پرسته مثقالی بابیع بادورد یکدرم یا تخم کلابن یکدرم یا عظم قمر غه گوسفند سوخته یا حجر البقر آب سعوده یا حضض یا شه گل ارمنی نیم یا شه سائیده

یا کتیرا فیون قرنفل برابر سائیده با قند سیاه در کوکنار پژکرده سوخته سائیده نیم درم با پوست انار سحق یا بزرده حبه یا عفص سحوق ده بیست حبه یا عرق گوگرد و چهار سرخ نانخواه سه درم آمیخته با عرق گوگرد یا شیر گاو نوزائیده آمیخته با جوارش بخبیل یا جوارش طباشیر یا جوارش صندلین و هندو دیگر برگ انجیر و شتی درم ماند بنفشه سحق کرده با آب شنبلیه حل نموده صاف کرده نوشند حابس سعال صفراوی و غیره و دیگر خسته تمر هندی بریان ربع درم بجغرات چکده هندفر فلیه اسعال بلغمی و دیگر گل سرخ عفص هر یک شش دانه یا دو عدد چینی یک گلقند سی آمیزند و یکدرم دهند و دیگر مقرح بیخ عشر و هندفر فلیقی و بیخش و مگو خوزلوبه بیخ سوده یک پیاله خرد نوشند فر فلیه اسعال تهی و دموی و دیگر بیخ درخت بره تازه سائیده با آب غساله بیخ وقند آمیخته دهند حابس اسعال الدم هم و دیگر بادیان بجوان دو درم لطفل دو اسکر و پابیل بجوان اسکر دو پابو لطفل نیم اسکر دو پلوگلقند اونس سائیده بدو اونس آب آمیخته دهند فر فلیه اسعال ضعف المعده و دیگر پیه خون ارنب دهند فر فلیه انواع اسعال و دو سنطاریا و دیگر زبل اسب با آب حل کرده نوشند و دیگر جغرات درخه قبة آمیزند که بآب بکچند پس در آفتاب خشک کرده سائیده یکنیم مایه درم با آب بارد دهند چند روز دو بیخ بدال خورند حابس انواع اسعال و دیگر فضه شش درم مرغ بارد دهند چند روز بیخ بارد آبهن هفتد رم نار دانش تقشه دو درطل گلاب سه کوکنار پس هر روز دو دانه دو درم نوشند و دیگر کرم قز بیله که پخته خورند و دیگر انیون قدر گرسنه دهند محلل کنند و دیگر کوکنار سائیده نیم درم صبح شام دهند و دیگر طبیخ بهول نوشند و دیگر تخم خواجه نیم مثقال نیلوفر مثقالی دهند و دیگر خربزه محرق درم عسل دو درم نمک سنگ قدری دهند و بالایش بیخ بجغرات خورند و دیگر موجیس مرطوبیلی برابر سائیده بطفل یک یا دو ماشه بسکه آمیخته دهند بیخ بملائی و جغرات خورند و دیگر لفاح یک یا دو درم مدوغ دهند با انواع اسعال حتی که اسعال الدم و دواسیر انافع معجون قابض در اسعال قوی یکبار آید تخم خرفه بریان با شیر گلنار گل مختوم تخم حاضض هر یک چهار شاذنج مغسول مورد هر یک دو کندر یک فیون نیم بهمون عسل آمیزند اگر قوی ترخواهند صمغ عربی اقاقیا حضض بهمد هر یک یک عصاره بیخ انبیس کهربا دو درم محرق هر یک دو قاقیا رمان تر قطعا بریان تخم ریحان بریان تخم ورد بریان بارتنگ بریان ریوند فضه رسب یا الفضه هر یک اله هر یک سه آب برگ بارتنگ بیست معجون عسل برابر دو یه انوفرا یند شربتی نیم تا دو نیم درم و هنیا یا چک فر فلیه اسعال صفراوی یا تهی و دموی و پیچش شکم و باسی نیز توان داد کشنیز سعد زنجبیل بنفشه بالا مقرر نیل هر یک شش درم کوفته سه حصه کرده یک حصه انبسجی در دو طل آب پنج چهار ماند صاف کرده نوشند و قفل را باز وقت شام جوشانده دهند و بیخ تنها یا با دال عدس و دال مونگ خورند اگر حمی نبود جغرات نیز گاه گاه همراه تناول دهند اگر سه روز کافی نبود سه روز دیگر دهند اگر اسعال قوی و نرمن باشد و بلکه سه هفته دهند اگر حرارت حمی بود یا اسعال الدم باشد زنجبیل موقوف کنند و برای حمی گلو نوزائیده جهت اسعال الدم و با سیر عوض زنجبیل گل داده و دسان العصافیر کنند و دیگر پوست درخت انبه سائیده زیر ناف ضماد کنند فر فلیه انواع اسعال و دیگر پیه بزگداخته و نان گذارند نوش شود و دیگر آبله بآبکامه یا بدوغ ترش سائیده گرد ناف حلقه مانند نهاده کنار باشد و اندرون حلقه آرد گرد کنند بعد ساعتی تبدیل نمایند حابس اسعال مفرط نوشاو و دیگر کرنس سوده جمول کنند قول بقراط کسانیکه شکم آسان و جوانی نرم بود در کبرسن خشک میشود و گفته کسیکه شکم او در جوانی نرم بود زود صحت یابد از کسیکه شکم او یابس باشد و در کبرسن صاحب شکم نرم بعید میباشد از برد و گفته که اختلاف اسود اعسر است و گفته اگر اسعال مثل آب بود بعد شود چون مرهم بدست و اگر باشد بائی رفیق پس شود عسالی است و گفته اسعال سیاه چنان باشد دردی بدست مگر که باشد در امراض سوداوی و گفته کسی را که مرض بلغمی باشد و آنرا اختلاف افتد خلاص یابد و گفته کسی را که اسعال کهنه باسعال باشد بنیشود و اگر گردد سرد و پای او ضربان پدید آید بگردد و کسی را که ضربان شدید در ساقها باشد و آنرا اختلاف افتد ضربان ساکن گردد

دوگفته کسی که بول او بسیار شود و پیش از اختلاف نضجات یابد و گفته اسهال که از آغاز سیاه باشد آثار انفجار و رم سرطانی و قرب موت بود و اسهال سیاه در آخر مرض عاده آثار مرگ بود اگر چه با سعال و قوت باقی باشد خاصه که بویش ترش بود و زمین بجوشد و مگس گرد وی نگردد و اگر زمین بجوشد دفع فضله سود او امید شفا بود و گفته اسهال پس از استسقا بد باشد خاصه استسقا که از ورم کبد بود و گفته اسهال که ناگاه پس از مرض پدید آید آثار قرب مرگ بود **قول صاحب کامل الصناعة** اسهال که عقب دواسی سهل فتد تسلم و اسرع الیر ست و اگر بعد مرض حاده متطاول فتد قاتل باشد و اکثر **قول یهودی** اگر ببطون فوق افتد بد است و بصاحب خیر قاتل و گفته اگر اسهال بسبب ضعف ناسکه کبد باشد مثل ما اللحم می بود و اختلاف کبدی نباشد که یکدیه روز بند شود تا کیلوس جمع آید باز اختلاف شود **فایده** شخصی را اسهال شد و بعد او صحت نیافت و مرض ضعیف ساخت و دو درم زرنباد با آب سوده خورد شفا یافت **فصل دوم در اسهال دموی و سحج** دراین دو نوعست **نوع اول در اسهال دموی که از افتتاح دهن عروق معا باشد** دراین را ذو سنطاریا سعو گویند - اگر سبب او افتتاح دهن عروق غلاظ باشد در هر قیام اول براز مختلط با خون بر آید بعد به غایط فقط آید و آثار بواسیر هیچ نباشد چون مکه و ثقل و جع مقعد و خروج خون بزق و تقاطر قبل یا بعد براز و غیر مختلط با غایط - و اگر سبب او افتتاح دهن عروق معاعی فاق باشد - در هر قیام اول براز فقط بر آید بعد مختلط بخون و آثار سحج چون وجع مقعد و خراشه هیچ نباشد و نیز از آثار قیام کبدی چون خروج خون با دوار متابعه و بودن خون غسالی یا خون محض و غیره که از بوانم اوست و در ذو سنطاریای کبدی گفته شد هیچ پیدا نبود فرق در ذو سنطاریای کبدی معوی در اسهال کبدی گفته شد **علاج** اگر خون کثیر و قوت مساعد باشد با سلیق نزنند بعده رب سیب رب به قرص طباشیر قابض قرص کهربا شربت مورد شربت انجبار سفوف مقلیا یا هندبا سفوف مقلیا یا هندبا پوست انار کنار نیز گل ارمنی برابر دو درم هندبا گل ارمنی نیم درم شربت مورد هندبا زغذا یک بلکه سه روز منع نمایند و بر بالا للهم صفرت بیض لحم کبک تناعت کنند اگر نتوانند یا بچه گوسفند صغیر باشیده لحم تیهو بریان رب انار ترش سماق هندبا نفحه رب اندرانی شروع کرده تا نیم درم رسانند مجلبه ناسی پز نگم نند و چهار ساعت نهاده دارند اگر سبب در معاعی غلاظ باشد گلنار گل سرخ بلوط هر یکدو درم هاورس مقشر کشک شعیر هر یک هفتدرم جوشانده گل ارمنی دو الاخوین هر یک دو درم دهن درد هفتدرم صفرت بیض دو عدد آمیخته یا گل ارمنی دو الاخوین دهن درد صفرت بیض آب با تنگ آمیخته حقنه کنند و دوای خند چون افیون استعمال نکنند که خطر دارد خصوصه کسی را که نبض ضعیف بود و اگر ضرور شود بسهیل شیاف بکار برند و اگر بدین کار نبرآید و شربت حاجت افتد تا کید بسند و غعفران نیامیزند **مقلیا** اسپغول تخم خیر و تخم و تخم گل تخم خاص تخم خرفه تخم بروف تخم کتان هر یکدو گل ارمنی طباشیر نشاسته صمغ عربی هر یک چهار کدر با یک تخمها را بریان کنند سوی اسپغول و مرو و تخم وف همه را سائیده بهم آمیزند شربتی سه درم شربت مورد **نوع دوم در سحج** یعنی سطح معاء خراشیده شود و اسهال مر آید **فایده** اگر سحج از معای علیا باشد وجع بالای ناف کرب غلبه عطش خروج خون و لزوجات شدید لاختلاط براز و قلت ابت دوا و امعا خوفت شدت اعراض حسب قرب و بعد مکان سحج است از معده - و اگر از معای سفلی باشد - وجع زیناف و خروج خون و خراطه قبل از براز و اگر براز مختلط بر آید شدید لاختلاط بود و گاه بود که اول براز صرف بعده خون و خراطه بر آید مختلط یا مختلط براز و تقدم خون و خراطه و تاخر آن اختلاط و عدم اختلاط و براز بحسب وقوع سحجست در مواضع علو یا سفل اجزای امعا - آثار خاصه سحج مستقیم آنست که با خون و خراطه دسمه تمیز یا باشد و آثار سحج قولون و اعور آنست که با خون و خراطه رطوبت لزج یا بود بغیر دسمه **بدانکه** سحج امعای علیا مع شدید میباشد و خراطه و قشا بیک مثل نخاله بوند و این سحج بد رست خاصه اگر در صائم بود زیرا که کثیر العروق و نزدیک

بکبد است واگر صحیح در سفلی بود و صحیح بشدت نباشد و قشور غلیظ کبار باشد و این اکثر است **قول جالینوس** اگر بعد وجع برازبحدت آید علت بحران یابد واگر برآرد بش قریب العهد بود و غلاظ و گفته اگر برازغیر مخلوط بخراط بود علت در معای قریبه مقعد باشد واگر برازمخلوط الوسط بود بخراط علت در غلاظ بود واگر شدید الاختلاط بود مرض در دقاق باشد **امتیاه** اسهال صفراوی در کیفیت منضج صحیح میشود و در کثرت از دو هفته متوقع میسازد آن را و گاه باشد که آن غائر شود در معاء سوء مزاج کند و قتل از راه سوء مزاج و تخم شود و باشد که از کثرت باجتماع عظم خارش مانند استقاء و تخم پدید آید و این اکثر مهلک بود و در تخم چنین شبیه بدرو خمز از معا دلیل هلاک بود و اسهال بلغمی در عرضه یکماه اصدق قرضه میکند و اسهال سوداوی در عرضه چهل روز یا زیاده موجب قرضه میگردد **قول جالینوس** اگر معا منخرق شود بمیرد **قول محمد** اگر و اختلاف مریض قطعه لحم از معا برآید و قبل از اختلاف ثقل و تمدد در بطن باشد بدانند که معا منخرق شد **قول بقراط** اگر قرح در معای اعتقاء بود که غذا بعد مرور از معده بدو میرسد و اختلاف شبیه بخراج علامت سوء است **فائده** اگر سبب اسهال صفرا بود - نقدم اسهال صفراوی و دیگر آنکه صفرا و وجع رود و که رب عطش و اول صفرا بخراط مخلوط برآید پس از خون خراطه و ملذوذات **علاج** اگر سبب صفرا و انصباب بود اول بپای انقطاع او آب غوره آب انگور آب انار آب سیب ترش آب بترش هندبصر یخورند و اگر آزرده و اعضای رئیسه باشد تنقیه آن مقدم دارند باشیای مناسبه و تقویت آن عضو بشیر کوشند حسب مزاج و بپای انقطاع سبب بود زیاد و لعابدار بریان کرده و اشیای مغری و هندوقه غالبه نمایند پس اگر صحیح در اسهای علیا بود مشروبات و اگر در سفلی باشد حقنه سریع الاثر باشد پس اگر در اسهای علیا بود و وجع در معده باشد تنقیه کنند اگر ضعف بود برای تقویت و ماغ مشک عنبر صندل یا و بنگ و غیره بویند و برای تقویت طلی شربت سیب بشربت صندل قابض یا قوی هندبقا قوت کبد هندنمایند اگر در معده غلظی باشد آزاریق و اسهال دفع نمایند بسبب است که سبب شفا ترک دوا بود و خاصه در مرض حفظ قوت عضو است خصوص قوت معده و اسهای باغذیه کثیر القوت چون باللحم و صفرف بیفزایند پخته و نیمپخته و نیمه و باید که دویه قابضه چون گلنار خرنوب مورد کزمانج و غیره کوفته سرد بسته آب سیب یا آب به یا آب ساده جوشانند و بعاب بهدانه لعاب اسپغول آمیخته انگ اندک نوشند و آواز خوش و سایلاگم و حکایات دلفریب و نظر در بساتین و جوابر و صور نهای خوش اسمع الناشیرست و اگر سبب صحیح مائی باشد اول باشیای خفیفه چون مغز خایسن آب کاسنی آب عنب الثعلب حل کرده انگبی زعفران و هلیله زرد آمیخته تنقیه کنند بعده ب بشربت لیمو مقوی عقلیا و هندگاو زبان و بنفشه که افزیج نطاهر شود و چهار درم صمغ عربی ساییده آب بارد ولت کنند که بقوام عسل آید خورند نفع کلی بخشد اگر صحیح اشد و اما معا بود چهار تخم هریک درم آب گردلت کرده و عرق گل مثقالی آمیخته نوشند یا دو نیم درم آب بارتنگ یا آب سیب ترش یا دوغ آبرش یا هندبیه ست اگر عطش شدید بود شیر و خرفه و هندمقوی طین یا شیر آهن تاب انفع اگر حمی باشد گل ارمنی صمغ عربی عا الشعیر یا طباشیر ریب بیهندوا گر ممکن باشد دو بلکه چهار روز غذا ندهند بعده شیر تازه سنگ تاب یا آهن تاب در هندبس خبز آب آبار ترش تر کرده خوانند بوده قدری مرق کهم و دجاج و بط بریه میش طیار کرده و هندو مرق آزرمیده و اگر حمی نباشد کارع و دست بقلة الحمض کرنب سلوق نافع و کوهم مضر اند و سیج و اسهال موحی پس اگر شیر و بود کهم طیور سک و پایچه بزغاله کبوتر غوره آب لیمو ترش کرده و باشد خورند و دراج عصافیر کهم بزماده سبز کرده پخته هندبیضه بسرکه پخته نشاسته بریان بشیر جریره ساخته مفید و از خواکه پرهیز نیکو اگر تواند سفرجل تفاح کثری مان عاض عنب کشنه مع عجم نبق یا لبس هندآب باران آب چشمه آب معدن اگر حمی حرارت نبود خمر قابض ممزوج آب و هندا گر صحیح در معای سفلی باشد شیر مقشر بیخ هریک درم مویز بیدانه کاسه جوشانند نصفی نماند سفید اج کاغذ سوخته هریک درم و عن گل دو درم صمغ بیض عدد آمیخته حقنه کنند اگر حرارت کثیر بود مرد خشخاش هریک دو درم

سائیده بلعاب بارتنگ لعاب اسپغول آمیخته حقنه کنند مجاد رس مقشر بیه گرده بر سماق زرک لیموخبز آب غوره مرغ خورند برنج شعیر مقشر هریک سی درم بیه
گرده بر تمک ده بیست درم گل سرخ ده درم آب سه طل بزند که شعیر هر اشوند صاف کرده یک طل حقنه کنند اگر صیب باشد دهن ورد نیم وقیه افزایند
خزالکلب ابیض بشیر حل کرده یک نصفی مادحقنه کنند شیر آبی که دو برنج پخته باشد آمیخته بزند چون آب برود صمغ آمیخته حقنه کنند دهم خورند اسفیج بطبیخ موز
بلوط عفص تر کرده بر مقعد کما وکنند تا برحس حقنه قوت دهد اگر سبب الصاق بلغم بالم بود قی بسطوخا مایا شد چون جدا شود دمگی نرو جات و ده را بکشد
و آن را منحرق سازد تقدم سهال بلغمی کثرت میاه قرا قرخروج براز باخراطه دخون جمع تقیل لازم غیر متقل و اکثر بعد زاد ذکام افتد علاج تنقیه بشربت بنودری
هلیله سیاه منقر فلوس کنند بعده تخم ریحان بارتنگ تخم بادروج دهند شربت مورد مفید اگر قرا قر باشد قرص گلنار دهند کمون کرد یا کشنیز بلوط همه بسر که بکشیب
تر کرده بریان نموده شقاقل بلعاب اسپغول دهند مجاد رس مقشر برنج بلوط جوشانده صفرت بیض دو عدد در دخن گل دو نیم درم گل ارمنی انیسون کاکنج خشخاش
دم الاخوین هریک درم آمیخته حقنه کنند اگر موجع تیج قوی بود افیون قدیم نخود و قدری پیه بزا فزایند اگر سبب او سودای محترق لذاعه باشد پیچش دمی شدت
کرب خروج سودا با خون مخراطه دبرازو رنگ این زیاده بشبیه بدرد و خراب باشد و درین گاه غشی افتد از شدت وجع واین سودا چون بر زمین رسد زمین
بجوش آید و مملکت علاج بعد قطع سبب و منع انصباب تقویت سپر کنند بدانچه در ضعف سپر گذشت و از مولدات سودا پرهیز بعده سفوف طین و نبذ
مدینه مناسبه دهند افیون قدری بشربت مورد یا وقرص طباشیر بگلاب یا برب به دهند صمغ عربی گل ارمنی طباشیر اسپغول مقلوکه با شیره خرنوب قدری
دهن ورد مفید مرغ برنج جاورس مقشر سماق خورند تقلیل غذا نماید و از ترشی منع کنند نشاسته صمغ عربی کتیرا گل ارمنی دم الاخوین سایه بطبیخ ازو صفرت
بیض آمیخته حقنه کنند. اگر سبب ثقل غلیظ خشن باشد. تقدم قبض شکم و اکل شاهی قابضه خروج ثقل بابس مختلط بخون علاج تلیین شکم بلعاب بهدانه لعا
اسپغول شیره خیاربن لعاب خطمی شربت بنفشه مغز فلوس کنند اما مسهل قوی ندهند تا که معاذ ثقل مذکور بالتمام پاک نشود قابضات ندهند که مضرت بلکه مهلک
لیکن اگر معا بالکل از ثقل بابس پاک شود و خون مخراطه دمی آید قابضات استعمال توان کرد. اگر سبب او اکل او دیه چون برنج نوشادر گچ وغیره باشد تقدم اکل
آن علاج قی کرده شیر تازه نوشند دسوزانشاسته و مانند آن ساخته دهند. اگر سبب اکل او دیه سهلست و در اکثر از چهار روز متجاوز نکند
اگر سود تدبیر نرود علاج سفوف طین سفوف مقلیا دهند شیر آهن تاب دفع ترش آهن تاب نوشانیدن یا برنج خورند که انفع دواست فائده جلیله اسپغول تخم مرو
تخم ریحان تخم خرفه بیه بریان صمغ عربی گل ارمنی برابر بسه درم شربت بنفشه دهند اسپغول تخم خرفه تخم مرو بزالورد بارتنگ تخم خاص تخم خطمی هریک یک طباشیر
نشاسته صمغ عربی هریکه دو گل ارمنی هفت همه ابریشان کرده پنج درم آب بارتنگ یا آب خرفه دهند اگر قوی تر خواهند قدری نبر البیخ یا افیون فزایند اگر گرمی باشد
قرص طباشیر مسک با آب جو سرد آب تفاح دهند و وقت شب اسپغول دو درم با گل ارمنی و هم رود بنفشه قرص کهربا طبیخ برنج خطمی برابری صمغ و قرصه انفع بود
سفید برنج مغسول نشاسته بریان بنفشه اوزغه مقشر کوفته سویق شعیر در آب قدری شیر و خشخاش پخته خورند این سب برای سوخ النفس مضمض قشه افیون کنند
زعفران را با بعضی از بین قدر نخود و جوب بندند شربتی سه تا پنج سب قول رازی نیکست انا سهال الدم مثل مردمی ملتن که در روی زند باشد و
مرار حادکه از سودا حمو سفیده لیکن سودا باو نباشد چرا که چیزی که مثل دوست غلیظ و بد بو می بود و سودا رقیق میباشد و منتن نمی بود پس آن خو
که در کبد از حرارت و یبوست آن سوخته تیره دود اکثر و ابدان حار لاغر که تعب بسیار کشند و در صیف و در کسی که احتمال بسیار کند علیل بر عطش بدید

می آید باید که میرودات تویه بدام بر کبد ضماد کنند آب بیخ صعتر نوشند و دام ما- اشعیر شربت خشخاش و هندبا و کاک خفیف نمایند یدین را از بغل و جلبین را از پیغوله ران بندند که هر دو جگر و مقعل حدت کبابند قول لارزو ربیر اسهال دموی از حدت اخلاط میباشد باید که مروارید ربع درم سپغول درم آب هندباستیلا روشود درم شربت سنجد اونس عرق خرفه که در وکتیر انیم اسکر و بلوط جوش بوده آمیخته و هندقضیب اسپ دیانی درم بطبیخ کتیرا و هندقضیب گوزن نیم درم بطبیخ گل لاله صبحی و وقت شب قبل از غذا و هندچهار روز منیک یا ابوت بعرق بارتنگ سوده و هند روغن مصطکی بشکم مالند و گفته باستیلا کوتر اس تین تورا تیر یولوتین تورا گلابی تیغ روی او تیغ تورا هیمالی تیس حب دیستر نیتی حب اناسیداس سقوف و دیستر نیتی سقوف کوتر آلبور تو سقوف دیستر نیتی تیکیو دیاباتی قابض شربت بلیله شربت بارسیلو شربت ۲ و مانس از یدا شربت مورد شربت لبسد شربت ۲ دیوراتیس شربت روزلس سیکاس عرق تخم عصاره نوریتلا عصاره افیون قرص ۲ یا ۲ دو قرص طباشیر قرص کهربا کرو کوا و دیستر نیتی تلیخ سملی بلیخ و نیتر یا طبیخ برانکو جالبا دی کورنی دیاد و مجین تیکیا مالعسل مرکب نمک بسد نمک ساتورنو یا قوتی جیسنت و هندابن هم مفید اند سبب ابکار بر بند و گفته در اسهال دموی کبدی گل ارمنی گل قبرسی گل مختوم سقوف طین قرص طباشیر و هند و گفته گاهی تن گدازش گیرد و اسهال شل زرد با آید و در کبد آفتی نباشد قرص طباشیر قرص کافور و هند صندل گلاب بر کبد نهند تدبیر دق نمایند و گفته و سیج و اسهال الدم- سفرجل از درون خالی کرده در و ورق شمع بپیچیده پخته و داد گرم نیز پس اوراق دور نموده مغز جل را خورند از گر و شکم بیچ حمام و رقها پر کرده کباب کرده تناول نمایند و هم جوزا بویه بسد هریک نیم درم سائیده نصفی صبح نصفی شام همراه بیضه یخته و هند در نسخه جای جوزا بویه و بسد جوز نمک بریان نوشته روغن مصطکی روغن مرزنجوش بشکم مالیده برگ مورد و پوست انار گلنار را بسهل کنند مصطکی گل ارمنی گل مختوم هر کدام باشد سائیده پاشند گل ارمنی درم کندر نیم اونس مصطکی درم الاخوین مومیائی هریک دو درم به بیاض بیض سرشته زیر ناف ضماد کنند تبخیر عنکبوت سه اونس به بیاض بیض سرشته زیر ناف ضماد کردن و عسل خون التحام قروح او قلویت و گفته اگر با بیخ حرارت شدید بود خرقه با شیر آهن تاب ترکرده بر شکم نهند بلوس سر کرده یخته گذارند خرقه بشیر آهن تاب نمایند- و گفته اگر یکسی دو به بنشود- زیره یخ درم تخم مورد آمیخته بشکم نهند که برای بیخ مرض النفست روغن بلسان چند قطره داوند و بنفشه تازه بزیادم حمام حقنه کردن عجیب جب حمر و قرص تر و سفید و گفته اگر جرب بسبب سودا باشد بدست اول برای تنقیه تمرهندی نیم اونس بلیله دو درم هر دو را آب جوشانده صاف کرده یونند یکنیم درم صندل زرد نیم اسکر و بلوط انداخته جوشی داده صاف نموده شربت ورد اونس آمیخته دهند یا تنبل ده درم بلیله چند درم سپ بیدانه دو اونس آب بیست چهار اونس جوشانند سومی بر دو صاف نموده قند دو درم آمیخته موافق طبع دهند و گاهی ایکی تیکو خفیفه لکابر بند و باشربت مناسبه چه صفرت بیض دو عدد آمیخته حقنه کنند و برای یکردن خم پیه زاونس بشیر آهن یا سنگ تاب آمیخته حقنه کنند یا بیخ شانه بشیر جوشانده حقنه کنند که مصفی زخم سکن جیست اگر قیقتین آفرایند بتر یا ما الشعیر ده اونس بیاض بیض لت کرده عدد صمغ عربی پیه زبر هریک نیم اونس بهن دو اونس گل ارمنی کتیرا هریک درم آمیخته حقنه کنند و برای بیس اقاقیا درم الاخوین سنگ جراحت گل ارمنی گل مختوم قرص کهربا هر یک دو درم در آب آمیخته حقنه کنند تیر یا شیر گاو نوشند اگر گرمی نباشد شیر با آهن تاب سه اونس برگ بارتنگ گلقند هریک اونس آمیخته و هند آرد جو مصفی به بیاض بیض سرشته در تنور پزانده بریده بشیر تر نموده هر روز پنج قاشق و هند ما- الشعیر بشکر و هند که این همه مصفی و مبرد اند پوست نارنج سیزده عدد آب هشت لیبر جوشانده نوشند و قتیکه شکم اندکی بند شود برای تقویت معده شربت نوبنج شربت مرزنجوش و هند بسکوت سه بار بسرکه تر و خشک کرده از وی حریره پخته خورند گل ارمنی کهربا تخم آمیخته یا دام الاخوین دو نیم درم بصفرت بیض

آمیخته دهند حب احمر افیون پنج شنگرف دو نیم نکار بریان یکنیم قدر ماش حبوب بندند اگر سهال شب زیاده شود بسهل و اگر بر وقت زیاده شود آب لیمو دهند
شربتی یک تا پهار حب آب کوکنار مزبایه بواسیر و کثرت طمث و بدوغ مزبایه سهال الدم فوه سفرطایا و هیچ اگر پاید منقطع باشد قرص نبوره مورد انیسون بابان
ناخواه تخم کرفس نیرالبیض دو قوه هر یک ده افیون شش تخم ریحانی قرص سازند و بعد نشستاه استعمال کنند شربتی نیدرم بمایات مناسبه برای سهال و قروح معا
و قیام دم و مغص شدید و حیر و ریاح بواسیر و خون بواسیر و کثرت طمث متواتر و بیوقت و عدم هضم غذا در معده نافع قول حکیم علی گیلانی طفلی از اهل دلی
بسبب اکل اردو بسهله سهال دموی اشد پدید آمد بزیلو فرنفشه خمیره بنفشه عناب لعاب بزور ارابعه علاج کردم و گاهی که قابض میدادم آن و ذرمرض اشتداد
میکرد آخر بلعاب بزور اکتفا کردم و در آخر بزور را بریان کرده بلعاب میدادم غذا دوغ بقدری بیخ بود شفا یافت و گفته افیونی را چون سهال عارض شود
اطبا از معالجه او عاجز میشوند من چند علاج برای این تجویز کرده ام چنانچه زمنی هر روز زیاده از پنجدرم افیون میخورد آن اسهال الدم پیدا شد و قبل ازان پنجاه
سال تریاق کبیر بسیار بسبب خطای طبیب خورده بود چون تفحص حال کردم حدت و لذع اخلاط در تن یافتم شیره تخم خیارین با سپغول دادم در روز دوسه دفعه
صحت یافت مردی هر روز زیاده از ده درم افیون میخورد آنرا سهال الدم پیدا آمد چندی بران بگذشت و ضعیف شد سوزش عطش عسر بول اشتهاء شیره
تخم خیارین و اسپغول دو نوبت دادم تخفیف شد نوبت سوم قرص کافور درم افزودم و در نوبت دیگر قرص مذکور دو درم کردم بر گردید و روز اول علاج شش افیون
معتاد کم کردم و بدو شش باقی امر بای خوردن دادم و بعد هفته فرمودم که بدستور سابق بخورد و افیونی که افیون هندی بخورد و آنرا سهال پدید آید بافیون
مصری تدارک کنند و گفته مردمی افیونی را سهال مع درم مقدر بود و درم نزد انفجار رسیده وقت فصد نبود و احتباس ثقل هم بود و ضعف و عطش کاذب
داشت گاو زبان با دو نخجوبه بنفشه پوست خطمی عناب جوشانده خمیره بنفشه قرص کافور بگلاب حل کرده بطبیخ مذکور دادم اگرچه چند قطعه معا انشاء عشر جدا شده
ریخته بود اما عوارض رفع شدند و جراحت پاک گردید و صحت یافت و گفته که اهلیله کابلی در مادگرم هندستان بریان شود پوست او هفت مثقال گرفته شب در
آب تر کنند و صباح دوسه جوش سبک دهند بس اهلیله معاء کرده نوشند رفع سهال است کرد و ماده مختلف و خون فاسد باشد و گفته اگر بهمان
دو نیم درم بریان کرده لعاب برآورده تخم ریحان صندل هر یک مثقالی در وی انداخته دهند عابس اسهال معائیست غریض درین دو جمع اسهال آنست
که ملاحظه کنند که حدت و لذع و اخلاط است یا نه اگر باشد شیر خیارین عجیب النفع بود الا معجون قابض و مسفوف قابض دهند قول ثابت بن قره
بعضے اطبا گل ارمنی یک طل در سیکر و زمیخوران انداندک اندک منفعت مید هد و گفته شخصی اخوان جاری شد و هیچ علاج فائده نکرده دوائی که رد و منع سدد
جاوشیر بود دادم غذا محیض کردم صحت یافت قول رازی گاهی در قرصا معا اگاله و قروح عفنه می افتد و قیح دره می برآید سبب او حرارت مفرطه است در و
و ضرورست دیخا از ادویه حاره محرقه که تجفیف کنند و قائم مقام کی باشد و گفته تقنه از تایخ نمایند الا وقت ضرور و طول مرض قول جالینوس
اگر قروح در غلاظ بود حاجت زیاده بجقنه نمیباشد اگر در دقاق بود احتیاج باو دیه می افتد لوجهین بسبب بعد آن از فم مقعد و گفته در هیچ غذا اندک نهند
و خبز کرآرد او آب و سکر خمیر بود و بهیئه سلوق بآب و دغل و سماق خورند و گفته درین مرض حقنه باشیای لاذعه کنند و چون وجع پدید آید شحم مغز پیه لطوگ
بادام حقنه کنند و گفته شخصی در قروح امعا خبز بصل میخورانید و آب دران و ذرکتره میداد و بعد تکثیر غذا مینمود و روز دیگر حقنه بهمان آب نیمگرم میکرد پس ازان
بدهای قوی لذاعه حقنه نمیساخت پس کسی که احتمال آن میکرد صحت مییافت و کسی که احتمال نمیداشت غش کرده میمرد قول میمونی نبود که ابتدای

قروح امعاء دهند باید که آب بارد و دهند **قول شاهر** حقنه زنبق نماید مگر بعد از انکه تمام خون قطع باشد و اختلاف مده باشد **قول ابن سرافیون** لائق نیست که بعلاج قروح مشغول شوند و از تدبیر اختلاف غافل باشند چرا که خطاست بلکه لازم که سوی هر دو متوجه بیوند **قول رازی** در سعال الدم مزمن امتناع از طعام بهست و اگر مع حمی باشد بدتر **قول جوان کوروو** سیج اگر بسبب صفرا بود و کهن تلیینها کوبانند کنند اگر بسبب بلغم بود و نقوع خاقیه و بابلیه شربت دوا و انس آمیخته دهند اگر بسبب سودا باشد نقوع بابلیه و مثانه شربت دوا و انس آمیخته دهند و حقنه تمام برای تصفیه صحیح اگر دواهای علیا باشد مالا شعیر تنها یا مع اصل السوس آمیخته باشیر بزگرم کرده دهند و اگر تصفیه طبیخ کتیرا یا طبیخ شاهتره گوزن مدام نوشند سیو مدقوق روزی بسر کرنند تر کرده بکنیم یا دو اسکر و بلوط دهند سه چهار روز که حابس ست از ناه اگسته تا ستبر اهوار انتکار کرده انشیم یا در آورده خشک کرده سائیده بکنند سه چهار روز خون خرگوش بدبر درم درم با برق مرغ یا طبیخ کتیرا دو پنج نخش دفعه آسیلم دست است دو سه قمه زنند ضماد میوه پنجیلی کبد گذارند دو سه روز اند دو سه اردو با قاقلا و بلوط خورند بقیه نیچوت عدد کنند ذکر پوست بلوط هر یک نیم درم آمیخته دهند دو سه بار دو سه روز که وک او بستر نیتی دو درم طبیخ کتیرا آمیخته مدام نوشند خوشه انگور یا پوست بلوط سائیده دهند و اگر در معای سفلی بود طبیخ شعیر با قشر خل عسل گلابی کنسیم او نس شکر سفید دو او نس صفرت بیض دو عدد آمیخته حقنه کنند چند بار یا دو طبیخ شعیر و سبوس و غافث و بارتنگ شکر و صفرت بیض آمیخته حقنه کنند اگر اراده مرطوبی و عاده باشد صفرت بیض و عدد و شکر سفید دو او نس بهار اصل آمیخته حقنه کنند اگر صحیح باشد آب بارتنگ شکر هر یک دو او نس صفرت بیض دو عدد و شیر کاو یا شیر کوسفند آمیخته حقنه کنند و بعد نصف شیر بریان کتیرا جوشانده صاف کرده و م الاخوین نیم درم صفرت بیض عدد آمیخته حقنه کنند اگر اراده یعنی باشد نیم بریان جوشانده صاف کرده ۵ ث یکی کنند و جزو هر یکدرم شکر سفید شتی آمیخته حقنه کنند ساق بر کتم جوشانده انکباب بمقعد دهند طالبین بسر کرم کرده بخور بمقعد رسانند و عن مصطکی کرده و قرنفل بود بر شکم مالند حی العالم سائیده بر کف پا و ضلع کبد بضاد کنند شخصی و صحیح شکم و پشت تریاق یکدانگ شیر خاکستر گرم نهاد و خرقه کتان نرم بشیر بزه بجیند یکجو آورده گذاشتند و یک غلوله آرد گندم در پیه گوزن بریان کرده خورانیدند حقنه از بیاض بیض و عرق بارتنگ و شیر زن نمودند صحت شد اگر کافی نبود مالبجین هندی یا مالبجین هندی دو آب آهک یک آمیخته در روز دو بار حقنه نمایند عرق دو تیتر یکاس سه او نس مالبجین بنیم تا شش او نس آمیخته حقنه کنند آب برگ بارتنگ و مغ و شکر سفید آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود حب دو تیتر یا چهار اسکرو بلوط دهنده روز آخر آبزن آب بارد در وقت سرد کنند اگر بعد حقنه حرارت و حدت اسعا معلوم شود شیر خشخیف داده دهند اگر کافی نبود مغز سیل الرمان انبوبی دهند و بعد حقنه پرپه تخم بنفشه و خرطیه تر کرده بروصه لدین انبوبی مسحوق باشیره بر معده گذارند بهی سائیده پودینه فهنتین بسکوت بخم طلیه تر کرده دار چینی مسحوق دیارو ماتیکون روزاده آمیخته بر معده گذارند خرقه کتان بخم طلیه کرده دو گل سرخ مورد پودینه فهنتین پوست انار جوز سرو جوش بود آلوده گرم گرم بر معده و شکم نهند چون سرد شود تبدیل نمایند سه روزه و یا بند سعال الدم دانک خورند و بعد ساعتی از غذا آب نوشانند ک و در حقنه نمک و روغن بنفشه دانک دهند **قول جالینوس** اگر دا سعال دموی یا قی الدم دفعة اطراف سر شوند و لون جهره زرد و شکم نفخ کند و نبض ساقط شود بدانند که چنین خون در شکم منعقد شده باید که تدبیر اذکند و گفته اسعال الدم اکثر صفرا میباشد چرا که مرور اوده اسعا اکثر ست پس سیج سکنجه آزا **قرص** نرمایند انواع سعال الدم گل سرخ شاهتره گاو زبان گل ارمنی سماق صمغ عربی انیون برابر بعاب کتیرا گلاب قرص سازند **قرص** کشنیز طباشیر تخم خرفه تخم خاکشی گل سرخ صندل سفید زرک بیدانه شاهتره گوزن سوخته دوغ سوخته مرجان کهربا برابر آب قرص سازند شربتی یک

تا دوازده درم **قرص** بسبد را یعنی نیم بسیخ عربی هریک یک گندم گلنار را قاقیا هریک چهار به بیاض بیض قرص سازند شربتی درهم فزید اسهال الدم قوذف الدم
قرص حماض بسیخ عربی نشاسته طباشیر هریک دو گل سرخ تخم حماض هریک پنج بلعاب بهدانه قرص سازند شربتی شقالی فزید اسهال الدم **قرص انجبار**
پنج انجبار چهار گل سرخ بسیخ عربی کهربا تخم خرفه هریک سه گلنار گل ارمنی بسبد نشاسته طباشیر رب سوس هریک دو اقاقیا یک نیم آب مورد قرص سازند
شربتی شقالی فزید اسهال الدم وقی الدم حیض **حب** حابس اسهال الدم افیون عفص کنار زج برابر آب صمغ جوب بندند شربتی دو دانگ **سفوف گل ارمنی**
گل مختوم هریک یک صمغ عربی کتیرا هریک دو مغره سماق تخم حماض تخم خرفه هریک سه گلنار گل سرخ گل بنفشه هریک چهار مغز تخم خیار مغز تخم کدو خشخاش هریک
پنج شربتی درم دو **اگل** طلائی قرقصا سائیده نیم درم آب هندبا **دیگر** موچس مرو رسیلی برابر سائیده بطفل ریع یا نیم درم سبکا آمیخته دهند بیخ بعلائی دو خرات
خورند **دیگر** قرص نشاسته زج دهند **دیگر** شاخ گوزن سوخته کتیرا برابر سائیده دو نیم درم دهند **دیگر** خون ایل برشته شقالی خورند **دیگر** سنگجراحت درم موضع
گاو دهند **دیگر** حضض درم خورند **دیگر** بیخ گولر آب سوده نوشند **دیگر** تیس سعدیتر بالا زنجبیل کشنیز مقرنبل تیاج برابر کوفته سه درم در ده رطل
آب پنج بند بعد طل بلندصاف کرده نوشند **دیگر** بیوند نیم یا یکدرم دران قدر آب که در همه روز نوشند جوشانند دو نوشند **دیگر** اسفیدیک تا یکنیم درم
بخورات دهند ریه اسهال الدم وبواسیر وحیض **دیگر** اذخر بنجر جوشانند چون دو حصه خشک شود نوشند **دیگر** شیر تازه اینجا بسکر جوشانده یک پیاله خرد
نوشند **دیگر** بیخ بادول آب سائیده طلا وبه بسته در خمیر گرفته در آتش نرم پزند آبش فشرده بعسل یا قند آمیخته دهند حابس اسهال دموی **حب** حابس انواع
اسهال دموی باشد یا غیر دموی ست پوست بیرون پسته ست مغز پیل ست حب الآس ست هیل ست پونه طباشیر هریک دو گل ارمنی درم الاخوین
ست طبق هریک یکنیم ست عفص ست انار خام ست پیلی بول هریک یک آب کوکنار خام صمغ تخم خیاره حل کرده حبوب قدر باش بندند شربتی و وجب شخصی اسهال
مزمن پنج پیت نیمه سعده و سوماق آمارد لفاح وتمر بزار عارض شد زنجبیل دوازده دانه فلفل شش فلفل کوکنار هریک دو آب انبره برآورده بآتش منعقد ساخته ربع
درم دو اندر دیگر وزنفه کروزنی اسهال دشت وامید حیات منقطع بود وزنی دیگر از چهار یاده اسهال الدم قدمی دشت دو اسود نهی کرد افیون طباشیر سفید
گلنار را بیخ خرد اقاقیا گل سرخ مورد سماق آب صمغ قدر نبق وشتی جب بسته کید وجب داد صحت شد **دیگر** عظم حوت نساوآن ماهیست که نیمه اندام او ماهی ونیمه بصورت انسان ست آویزند حابس اسهال الدم واگر قدری سوده دهند زود بند کند **دیگر** نوبه یا بیخ بعض هریک عدولت کرده دهند بیخ
بخورات خورند مزمن اسهال دموی بطفل اندک دهند **دیگر** بیاض کبنیم مثقال با آب سماق آب به دهند **دیگر** نیم درم بهفته نیم دشت دهند **دیگر** پوست انار
یا بس یک نیم درم آب گرم دهند **دیگر** آله قند برابر سائیده هر روز چند درم آب گرم دهند **دیگر** پلیه یربان انگبر سائیده نیم درم دهند مزمن **دیگر** زنجبیل بادیان کوکنار را بنیم بریان کرده سائیده یکدرم بقند سیاه ورق آمیخته دهند مزمن **دیگر** زنجبیل دموی **دیگر** بیخطمی سه درم بهدانه دو نیم درم لحاب
برآورده دهن لوز بیخ درم آمیخته نوشند مزمن **دیگر** کشنیز زیره سفید بادیان هریک دو نیم درم آب سائیده با شب تر کرده صبح سائیده خیسانده نوشند
مزمن اسهال دموی وچیش **دیگر** اقاقیا نیم بادیان دو درم بهدانه خایند وضماد کنند مزمن صبح واسهال الدم **دیگر** شمع بدهن ورد گداخته نوشند یا حقنه
مدل پیش رود **فصل سوم در اسهال الدمه** سبب دیا درم صباست که خیسه سر کند یا صبح مباست که قرحه کرده و اکثر دواسهای غلاظ افتد
واین اسهل بامشد دو اسهای قابض کمتر افتد واگر افتد مهلک بود خصوص در صائم تقدم ورم یا وجود صبح دیگر آثار مختصه آنها ذخیره ریم بیاز **علاج** اول

برای جلا سماق انرز پوست انار عدس شعیر نکیوفه جوشانده صاف نموده اندکی آهک مطفی آمیخته حقنه کنند واگر مدفوعش با شدت دلالت بر تاکل توقف دارد درین صورت انرز عدس شعیر جوشانده صاف کرده قرص زرنیخ نیم درم اگر تعفن اندک باشد آمیخته حقنه کنند اگر تعفن زیاده بود دو قرص یکدرم کنند و بعد اصلاح قیء چرک صنع عربی گل ارمنی دم الاخوین عصاره بیخه اتیس کاغذ سوخته سایده بشیره با تنگ شیره خرفه آمیخته حقنه کنند اما باید که در ابتدا هرگز بکار نبرند و گاه گاه اگر اسهال دموی و صفراوی بود و با تب بعمل نیارند مگر وقتیکه ماده غلیظ و بلغم و انچه برآید چرک با شد لکار برند اگر از استعمال اولنوع شدید پدید آید بروغن گل حقنه کنند و اگر لنوع نیارد مکرر حقنه کنند و اگر مریض تحمل کردن تواند اول قدری مخدر دهند پس عمل آرند و عقب حقنه زرنیخ گل ارمنی صنع عربی بشیره خرفه آمیخته حقنه کنند

فائده شرب بالعسل و شربت نبات و ایارج فیقرا با نعناع عسل قرصه و نبات لحم مفید چند بار نوشند و دوغ و شیر آهن با تنگ تاب انفع و اگر حاجت بقدر زیاده باشد آرد جوکه با بسوس بود و شیر گوسفند با شیر بز پخته نبات آمیخته دهند یا بیمه گوسفند با صمغ عربی مفید و آنچه که سبب خروج مدة میشود با شد و هنوز سبب تمیج منقطع نگشته باید که اول انقطاع سبب کنند بدانچه در موضع او مذکور شد اجده و زقطونا مده و قرص رودوده نوشانند **قرص زرنیخ** زرنیخ زرد زرنیخ سرخ هر یک سه وقیه آهک آب نهاده نیم طل قرطاس محرق اوقیه اقاقیا چهار اوقیه عصاره بیخه اتیس دو اوقیه سایده با آب با تنگ قرص ساخته در سایه خشک کنند

رامک عنصل سنبر بوست انار شیرین زاج سیاه صنع عربی کوفته آب مورد قرص سازند **فصل چهارم در زحیر** و علت دوجانبه نیز گویند و آن حرکت مستقیم است برای دفع فضله بسبیل اضطرار که و ترک او اختیار نباشد و برنمی آید او و مگر رطوبت مخاطی قلیل المقدار و با شد که مختلط بخون آید و بیجع کیفی اگر بسبب رطوبت و دهوست شور اندا عد بر استقیم با شد نفع قرار قلت عطش سوزش مقعد و خروج رطوبت مذکور با رطوبت مخاطی **علاج** تحمیر یخان آبچغل بشربت مورد و هند سفوف جوز آب نیکرم خورند اگر تقاضا غالب بود و چیزی نیز آید و الم با شد اگر دو پیه یز کوفته بخورش بمقعد سازند و روغن گلان بر مقعد مالیده در طبیخ بالوبنفشه قیصوم گل سرخ اکلیل مزبخوش برگ کرنب شبت نشیند سداب نیسون هر یک مثقالی کوفته شتان و زآب تکرده آمیخته نوشند شافه زحیر بروارند تخم کرنب آب مورد بروغن بالوبنه یا روغن نارون آمیخته بر مقعد مالند حمام بر نهار نمایند بچه کبوتر مرغ عصافیر بریان نخود خورند **سفوف جوز** مغز جوز بریان سه مانخواه یک کندر نیم شربتی چهار درم مزبا سهال بلغمی **شافه زحیر** زعفران حنفس افیون کندر را برابر با گل ارمنی صدف محرق اقاقیا گلنار را برابر آب با تنگ یا آب خرفه شافه سازند یا کندر مزعفران تخم شبت را برابر شافه کنند **قول جوان کوروسل** گلابی نیم دانوس بطبیخ بچه مرغ دو بسوس گندم که چیا یا رشت با شد بیارا لتقبل آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود مسهل که قوی دل و مفرح با شد و هند اگر کفایت نکند سال و تیر بلو درم مرق مرغ سه اونس آمیخته دو هند حلبه کتان بیخ خطمی لوبیا مورد برگ کرنب هر یک شتی جوشانده الکیاب کنند و بهمین آبزن نمایند و اگر طفل را ضعیف بود کرشتن تواند خرقه آلوده بر مقعد گذارند اگر کافی نبود قدحه مورد بخود نما روغن بهم نقطره برق و نیلوفر آمیخته حقنه کنند بخور کندر رال مصطکی بمقعد رسانند بسوس بخر قنطوریون بسته بسر که و خمر که مساوی بود جوشانده بمقعد رسانند چون سرد شود دیگر گذارند اگر بسبب صفرا با شد سوزش مقعد و جع عطش کرب استراحت با آب سرد و خروج صفرا بخرط و خون **علاج** یکدو روز از طعام باز دارند که این علاج انواع زحیر است اشغول بهن لوز یا دهن ورد و چرب کرده بشربتی به و هندا گر حمی نبود بشیر شتر تاب دهند کشک با بشیره آرد گندم گل ارمنی یا طبا شیر با آب به با بشیره خرفه و هند اگر وجع و حرارت اشد بود گل ارمنی اسفیدج شاه بنج آب با تنگ آب خرفه صفرت بیض و قدری سرکه آمیخته حقنه کنند شافه زحیر و حمول زحیر بردارند و بطبیخ مورد عقص گلنار استنجا کنند و بطبیخ عدس سماق عنب الثعلب آبزن نمایند عدس گل سرخ بهن در و زیره ناف طلا نمایند اگر

حرقت شدید بر مقعد بود آنجا هم طلا سازند اسفیذ بروغن مورد و روغن گل آلوده تکمید مقعد کنند نگاهی سرکنه آمیزند صمغ عربی قدری بدو اوقیه آب خرفه یا لعاب بهدانه لعاب بیخ خطمی و هندوره پوست بلوط گلنار بماء الشعیر آمیخته تحقنه کنند اگر مرض صعب باشد گل ختمی افزایند کرنب مسلوق بدهن مورد و صفرت بیض آمیخته ضماد کنند خبز شعیر تازه ترکرده حسوا زارزن جاورس از ساخته مرغ بسماق خورند حمول زخیر مرتک صمغ عربی اسفیدباج بصفرت بیض و دهن مورد آمیخته خرقه آلوده بردارند قول جوان کوروه تحقنه لاواتیوس تحقنه کنند یا گلقند بشیر خرحل کرده تحقنه نمایند شخصی اوج بشدت بود صمغ ایموترش در مقعد نهاده شد اگر کافی نبود اکوا بیند یکتا سه اونس یا کمین تیلیوبیت دانه بهجار اونس مرق مرغ حل کرده دهند اگر نگیرد شربت ریوند شربت بابلیه سه چهار بار تحقنه کنند اگر مراض جوان باشد آب بارد آبزن کنند بعد فصد بشیر خر یا بشیر بز زرقه نمایند و در روز چند بار وفتیله بیاض بیض گلاب اسفیدباج آلوده در مقعد نهند اگر بسبب ورم سپرم ستقیه باشد احساس ثقل و وجع و ضربان در اسفل که موضع مستقیم ست و باشد که از شدت ورم تب و عسر بول پدید آید علاج باسلیق زنند اگر مانعی نبود زیرکه حجامت کنند قی نمایند تقلیل غذا سازند و اطفای خون با شیای مناسبه کنند بعد تسکین ریزش داده بطبیخ خطمی خبازی حلبه کتان برگ کرنب بابونه بنفشه آبزن حقنه کنند و بر مقعد تسکم فطول نمایند آب عنب الثعلب روغن گل طلا نمایند اگر حرارت باشد صندلین کافور آب کاسنی طلا کنند مردار سنگ بصفرت بیض دهن و رو آمیخته بر مقعد گذارند بنفشه نیلوفر برگ کاکنج عنب الثعلب برگ اسفیول برابر آب پخته روغن نیلوفر یا روغن گل آمیخته بر مقعد ضماد کنند اگر تحلیل نشود و رو بجمع نهد حلبه اکلیل برگ کرنب پخته بصابون سخته سائیده قدری مقل آمیخته بر مقعد نهند تا بر نضج مایری دهد پس اگر از خود شگافد فبها الاشافه منجوره بردارند چون سر تدبیر استمال الدمه نمایند از تنقیه و انداختن باقی تدبیر و رم رو داده در تولیج آید قول جوان کوروه فصد کرکند تنقیه آمیزاد و نمایند او کوا نیتو زداوه الوا آمیخته گل لاله بر مقعد گذارند پاره آهن گرم کرده بر وی سرکه تند انداخته بخارش بمقعد رسانند اگر بسبب حبس فضله یابس در معای قاق باشد ثقل شکم دوام وجع و مغص خروج ثفل یابس قلیل القدار مع خراطه چون نخورد و تقدم اکل اغذیه یابسه علاج اخراج ثفل یابس بحقنه نرم یا بشربت بنفشه شیر شتر شربت ترنجبین روغن بادام کنند و باشد که شرب آب گرم تنها از دیگیتا بیر مستغنی سازد و چون وجع ساکن شود مرغ تخود آب خورند فائده گاه باشد که بسبب خروج رطوبت و خراطه طبیب را سال پندارد و حابسات دهد پس باعث هلاک مریض گردد پس تا تحقق سبب نکند از قابضات پرهیز لازم و این قسم را زخیر کاذب گویند و باقی بر اصداق و شناخت این باین وجه ست که اسفیول دوسه درم بمریض دهند اگر برآید صادق و اگر شکم نماند و نه برآید کاذب قول لازرو بیر اول تلیین طبیخ کنند بعد دو سه روز دو قسم اسفیول بریان بروغن گل چرب کرده دهند بعس لبر که بخته بر مقعد کاوکنند مصطکی درم کند دو اسکرد بلوط برگ مورد کهنیم اونس ورق گل اونس بخور بر مقعد رسانند قول جوان کوروه روغن زرد تازه اونس یک روغن بنفشه دو اونس شربت بنفشه سه اونس بطبیخ گاوزبان آلو خطمی بخبزه آمیخته تحقنه کنند چند بار اگر بسبب وصول برودت مفرط بمقعد باشد تقدم حلوس بر سنگ سرد یا در آب یا در برف یا وصول هوای بارد و انتفاع از موانع حار و آبگرم علاج حسب ارشاد بریان تا کوفته دو درم صحی با آب گرم دهند حرف اسفیول مقلو سپول مقلو سهل مع مقله هر یک دو کمون تخم شبت تخم کرفس خشخاش تخم الخ هر یکه دو نیم افیون نیم سائیده دو درم دهند و بغلبان دو دانق کافیست دیا زارزن و سبوس گاه کندر پر آبجر گرم نشینند روغن گل و روغن بابونه روغن قسط گرم کرده مالند بطبیخ بابونه بشبت عنب الثعلب اکلیل آبزن کنند مقصص زعفران کنند دو مالخوین هر یک یک سندوس افیون هر یک نیم سائیده بصفرت بیض شافه ساخته بر نهند تنجبیل یک یا دو درم یک سکوره آب آمیخته پزند چون غلیظ شود قدری نمک افزوده جوب بسته بروغن گل چرب نموده خورند روسه روز

صحت شود و نخود بریان مقشر شکر پرک یک کف دهند بلسی با دوده سا مفید بنجبیل با دیان تقریل هر یک دو قند سه سائیده روز اول دو روز دوم سه روز سوم چهار دوم باب دهند **قول جوان کوروه** علیه بوادران پود ینه کتان دخمر نگین نیا نده خرنیق کتان پر کرده بنگرم بر معده نهند بطبیخ بوادران عود آورد آن کنند اصفح بنگرم گلبه تر کرده انیسون و فاصلاب سحوق پاشیده بر معده نهند روغن بوادران و روغن سداب و روغن خربطین با لنا اگر معده و مقعده بسبب خیر و ثقل یا بس یا بسبب بلوس بادی پر چربی سخت چنانچه در سوداوی قریت یابند و بدان سبب خیره پدید آید تقدم آن **علاج** قیروطی از موم روغن بابونه مقل ساخته مالند بروغن کنجد زیت حقنه کنند صفرت بیض بروغن گل آمیخته حمول نمایند اگر سبب اکل حمضات و خلوصی معده و امعا باشد **علاج** علاب خام صفرت بیض نیمخت صمغ بودی گل ارمنی دهند **قول جوان کوروه** اگر سبب سنگ متانه باشد آثار آن **علاج** حقنی دهند نهند دوست کنند انشیان اسپرغم بادیانی مسحوق نیم درم بنیم طل طبیخ ابهت یا طبیخ حرجیر تحری یا طبیخ کوکنار سرخ یا طبیخ بادروج بدهند چهار ساعت دهند اگر انشیان نباشد شک یکدرم بهتر و مهند اگر نیفتد سلیخه یس کوفته دهند اگر سبب بواسیر نفزوی بود بحس بصر و لمس معلوم شود **علاج** روغن گل یا بنفش مقیض اسفیدباج آمیخته قیتا آلوده در مقعد نهند برگ زیتون در مضره کنان پرکرده بشیر خر بوشانده بر مقعد نهند و بشیر خر رقه نمایند اگر سبب حرارت او عیه یا استا شود حرقت بول احساس حرارت در مقعد **علاج** نان گرم خام بر مقعد بندند حب جاذبه بنیدرم سال پرنیل با نبوده دانه بشیر بستم خیارین تغرگیلاس شربت بنفشه دهند لادن فویل سائده دهند مسکن مجع مدبول زنانیه خیر که بسبب خامیت ساده رنگ **برآید فائده** اضده و غیره بر مقعد سرد نگذارند چه اکثر سقیه عصبی عضله مقعد زوی حس نداشته متنفر شوند و زخیر لوله حقنه خرد و آب و در مقدار کم باید و از اشیای مالح و ترش پرهیز اند کی و بیخ تیز ا نگبین و مقل خوزنه **اتباه** شخصی را چیز شدید افتاد و بیچ دوا سود نکرد تا که اثر خشاش می بود آرام پیدا نمود سه ماه از نفذیه بجوب بازنه اشتند و کباب یک له خوانیدند بتدریج تا هفت له رسانیدند و انجام گذ سه اسبع می آمد هر دو اوبیدا نمود آب فاسد نیز گاه گاه صحت شد **قول الازوبیر** با تیلیا کونترا اس کا ما اس بطور یکدرم سال سفند وی گذشت دهند سوخیل قطعه کنود در ظرف گلی نو بریان کرده سائیده نیدرم بجبرات دهند حب الرشاد و نشاقی کمون سه نشاقی سائیده بسبن تبر متین آمیخته دهند بیخ با تلی و طبیخ پوست کنا نچه سه دفعه بجبرات خورند **دواء** رص بزور دهند **دیگر** مجون سرس و قلت و می باب سه دهند **دیگر** کنند با نخواه هر یک نیدرم دهند **دیگر** دم ران خوین بصفرتا بیض دهند **دیگر** عوق گوگرد و چهار سرخ موجرس نیدرم قند سیاه دو درم آمیخته دهند **دیگر** نخیل باد یان بنات هر یک دو نیدرم سائیده بشیر شتر نشاقی دهند **دیگر** آمیخته نشاقی با کیر ایده دهند در روغن بادام بیخ بلال خورند **دیگر** زیان کنند زنج بر آب سرد بسته تقرقر دهند زبان و حلق خورند **معجون** حمیره مرکب کبری حروف بیض بنجبیل بنفشه بنبات هر یک چهار کوفته نا نخم شش نشاقی انیسون تخم کرفس زنجبیل ریض هر یک هشت فیون سنه دو سودای سفوف سائیده بمعجون عسل آمیزند و بعد شش ماه استعمال کنند **فصل پنجم** در **تفتح و قراقرا معا** اگر سبب اکل تند یا فاسد یا غذایه رومی الکیفیت یا کثرت اکل باشد تقدم آن **علاج** تجدید غذا و تبدیل هتاو کنند گلقند بگلاب دهند اگر سبب بر دا معا باشد که باوجود اکل اندک بهضم و کمیت و کیفیت نیک هضم ناقص شود و نفخ آرد **علاج** تقلیل غذا کنند اغذیه لطیفه خورند کمونی فلفلی دهند تریاق کبیر دو دانگ باب زیره دهند اگر با ضعف هضم سال هم باشد جوارش خونی دهند **فصل ششم** در **مغص** یعنی وجع امعا **قول بقراط** اگر دشکم وجع بود اطراف سرد شود تب دست و گفته اگر مغص در اسفل سر دبود نرم آسان باشد و اگر در معای دقاق بود سخت و شدید باشد

قول جالینوس منفص لذع اسعار اگویند که بلاد حج بود **قول یهودی** خوب بیست که حبس ریح کنند که مورث هستقا و تولنجست و چون بطول انجامد برمیگرداند جمیع راسوی معده چنانکه بریق می آید از دهن و وجع جنین می آرد و اگر سوی سر صعود کند ظلمت بصر آرد و اگر بر مفاصل ریزد ریح تشنجی آرد و اگر سبب اعتقال ریاح غلیظه در امعا باشد - نفخ قوارتر تردد بدفع ثقل بدشکم حبس از فاصله تین تا سه روز بطلان شهوتها و بخروج باد نفع یابد و سبب بادیا غلظ طعام یا ضعف حرارت غریزی یا اکل اغذیه دفوا که بارده بابست **علاج** تقیه بحب یارج حب سکبینج جوارش شهریاران کنند و برای کسر و تحلیل ریاح شونیز خواجان و چینی زراوند طویل هر یک نیم صنعت قرنفل قاقله هر یک یک گرو یا دو مثقال سایده و دو درم دهند انیسون حب بلسان هر یک یک تخم کرفس نانخواه زرنباد هر یک دو سائیده منقالی بعسل دهند انیسون تخم کرفس بادیان حب بلسان عود بلسان حب الغار زراوند برابر سائیده مثقالی الشیرت مورد بابل هندبا پودینه کوهی سکبینج هندبا زنجبیل هر نمزج بعرق بادیان نوشند انیسون حب البلسان عود حب الغار بادیان حب بلسان عود حب الغار زراوند قنطوریون سفر دیا مرکب بسل هندبا حب الغار زراوند مضغ نمایند آرش بلیخ کنند و تفلش بر سره ضماد سازند ثوم ریب خورند عرق صرف نوشند بالسل طلاح چون تقیوم آید تفلش دو درم صره بسته اندازند و قوام جلاب کرده خورند نانخواه کون کاشم کرو یا سعد شونیز هر یک کفی آب سه رطل پزند می ماند سماعت کرده در دواء قیاریح هم خوب سه درم مکنیته دهند مرفع ادویه زنبور گرسنه دارند بر آنکه این مرض بعد اکل پدیدان نماید اگرچه ساکن شده باشد اگر نتواند ماء الحم مطبوخ بتوابل انک دهند یا خبز منقوع بعسل هر دو بیضه هر دو نیچ لقمه دهند و از آب بارد پرهیزند و ماء ورد و جاورس و ارزن نکمید نمایند و از بزن نشانند مجمر نار می بر موضع وجع نهند دلک کنند چون سرخ شود جدید نهند درم مر و عنب سداب وغیره حل کرده تدهین نمایند اگر وجع باشد بود بقدری فلو نیا دهند - اگر تولد ریاح از ضعف معده باشد کمونی معجون حب الغار و معده تقه کاسر النفخ نمایند خود ان مقشه کمون صعتر اسفیدباج تواابل قلایا بر کرآبا مرغ تیهو باج اجنطیور یکبوان و بهن لوزه بهن بلقرخر ناد آب نوشند اگر باجه دوساعت از شیامی یا داگیرند قرنفله دهند و از آب بارد پرهیزند و ماء ورد و جاورس و ارزن نکمید نمایند و از بزن نشانند مجمر نار می بر موضع وجع نهند دلک کنند چون سرخ شود جدید نهند درم مر و عنب سداب وغیره حل کرده تدهین نمایند اگر وجع باشد بود بقدری فلو نیا دهند - اگر تولد ریاح از ضعف معده باشد کمونی معجون حب الغار و معده تقه کاسر النفخ نمایند خود ان مقشه کمون صعتر اسفیدباج تواابل قلایا بر کرآبا مرغ تیهو باج اجنطیور یکبوان و بهن لوزه بهن بلقرخر ناد آب نوشند اگر باجه دوساعت از شیامی یا داگیرند قرنفله

معجون حب الغار رساب پنج سکبینج چهار یا شونیز سه نانخواه کون کاشم شونیز صعتر کرده یا فنر اسالیون بقر نار یا مرکب فلفلین وج اپودینه زوفا حب الغار جنبه هر یک دو صبر حل کرده یا دو آبیخته در عسل آبیخته مشروبی تا دو مثقال برای استقصای طبیعی و قوابج یحی مفص و تحدر شکم و امراض سیکی کرنبه حرارت باشند نفیه اگر بسبب رود صفرا باشد - وجع لذع عطش صعرت باز در حرقت معده قلت ثقل در امعا **علاج** برای تنکین و سکنجبین آب گرم دهند و برای تنقیه صفرا سقمونیا یک دانق جلاب یا آب آلو آبیخته تا مغز فلوس پنجدرم آب جنب الثعلب آب کاسنی حل کرده دهند اگر شیر خشت افزایند بهتر باشد سپغول دو درم مرد سنج چب کنوده آب بارد یا آب نارسیخ هندآب خیار معصور بره عنب گل وخمه گلوری مزمج آب غلیظ اگر قبض بود آب تاشیرین تبقیه و قاری و عنب یا دام هندبا شعیر بره عنب گل آبیخته یا طباشیر شربت نرگس شیره مرغ یا گل ارمنی طباشیر شربت به هندسا ملیه اجاصیه صعرت بنفشه طبیعت بخل خسکشنیز مان خوش قثاء خیوش انزروت اب خیار مغز یا دام تخم شربت اجاص منقوع گلاب خورند اگر وجع کثیر باشد تخم بسماق نرگ انار دهند و از آب بارد پرهیزند اگر غلظ و درم باطن نباشد نمکند بعده مغز فلوس آب کاسنی شربت بنفشه هندبا سفناج بره عنب یا دام خورند تقنه لینه نمایند با آلو بیست عدد انجیره عدد دو سه عدد منقی پنجدرم جوشانده مسامات کرده مغز فلوس آبیخته روغن بادام تر فرو داده نوشند اگر بطبیخ مسهله هندبا سفید یا جات مرغ نمکزده روغن بادام تر و اشیای حامضه قابضه غلیظه پرهیزند اگر بسبب سودم وجع گرم ساده امعا باشد شدت لذع و التهاب عطش عدم ثقل و عدم صفرت باز **علاج** اسپغول گلاب لت کرده روغن گل آب انار آبیخته دهند و انچه در صفرا وی گفته شد در تقیه بکار برند - اگر بسبب رود بلغم بود تی مالح بر امعا باشد خروج بلغم پدید لذع مقعد عند خروج کثرت ثقل

خلت عطش **علاج** سنا پنجدرم منفخه بفلاج بادیان کاسنی عنب الثعلب هریک سه درم مجموعه را نیم پستان بآب انار ترید و دو درم مغز خربوزه یا پوده و دو درم تخم خربوزه و سه درم شکر سرخ نه درم طبیخ کرده منفخه کنند اگر منفخه نکند دهمین طبیخ نوشانند شیر خشت آب انار بین فصد یا جاب یا ایج هندوانه روغن گل گردنان مالند اگر بسبب التصاق بلغم غلیظ دراعا باشد کثرت نقل لزوم موجع دریکجا خروج بلغم لزج و بر از احیانا بر دلس سوخته **علاج** اگر اده و اعای علیا بود بطبیخ شبت عسل و غیره قی کنند و اگر در معای سفلی بود حقنه نمایند و مسهل ملین در هر دو صورت سفید جاب ایج بطبیخ انیسون بادیان هندبه بعد تصفیه کوفی فلافلی شیر خشت مناسب افادیه تریاق کبیر هندبه سنا بکی انیسون بادیان عود بگلقند خورند اشتهاء دو درم سیب بآب گرم پخته آب گرم صرف تومی مالیل بزرت بطبیخ انیسون قرص ماشاء اشتهاء نوشند کل سرخ منفخه بدیان ایج یا چینی مغز خربوزه یا چینی خلفل قرنفل کمون انیسون بخواب یا چینی کمون نعنع سلیخه انیسون ناچیل تخم خیار بادیان خورند هاز سم الفیره پنج درم شکر سرخ بقدر کل قرص یا چینی خلفلین نام مشک هریک یک مثقال دو مثقال قرص نیم مثقال نیم مثقال **اقاویه** سنا مکی سه درم بنفشه سی درم شاهتره بیست درم بادیان بیست درم عناب بیست عدد سپستان بیست عدد بآب گرم نیم شبانه روز خیسانیده بمالند و بیالایند و بنوشند مسهل ملین بعد نهار اگر نیم مثقال مهندبه مثقال دو مثقال بدو درم شیرخشت بیاید دو درم شیرخشت بیاید نوشته مسهل نفخ مشتی هاضم قوی مقوی معده تلیین طبع آرد شاهتره مجموعه مالند خیسانیده و بنوشند که سپستان غلط غلیظ لزج پدید آید اگر سپستان صبر ثقل بابس بادیان تارد و در تلخ بیفزایند **علاج** حقنه کنند مسهل مهندبه بعد از تلخ بیفزایند اقاویه دهند اگر سپستان نباشد آثار و علاج او از باب تلخ ظاهر شود اگر بسبب حیات بود آثار و علاج او از فصل دیدن خیزد اگر بسبب شرب آب سرد بسیار بود **علاج** آب گرم نوشانند تا بالا آید یا بقی کند قی کنند اگر بسبب امتلاء شده اما بسبب صحت مواد باقی بود بعد مهندبه دهند روغن گل بالغ گاو بابسته کرده داشتن مسهل تعل کنند و حقنه کنند و بعد از تلخ بیفزایند صورت از فصد چاره نباشد **دواء** روغن آجره در شیر خربزه هندبه یا کاسنی یا دوم آب گرم مهندبه سکنجبین حقنه تعل سیم **دیگر** بیضه تلخ سوخته با آب گرم مایه زنند مم بیضه سفید سخت دهند **دیگر** مویک یا دو درم مهندبه منفخ سه درم **دیگر** اگر خون بیاید دهم **دیگر** اگر خون نیاید آب گرم نوشانند تا بالا آید یا قی کنند حقنه کنند تا صاف آید **دیگر** نوشادنر انیسون خورند و الند حب علین با نیم مثقال ریباس سنا مکی بخیبل قرنفل نام مشک فلفلین هریکه سه درم بنفشه سی درم شاهتره بیست درم مهندبه سی درم بآب گرم یک شبانه روز خیسانیده بمالند و بیالایند و بنوشند مسهل ملین بعد نهار

فصل هفتم در حصر یعنی قبض شکم را و دباسیر و بواسیر و **علاج** و طبیخ شاهتره خطمی تخم کتان حلیله بادران آلو بخیره روغن کدو بن سکنجبین حقنه کنند اگر قبض از ابام کثیر بود در هر ماده دو سه دفعه یک رطل روغن بادام حقنه کنند آلو قند و آب بنفشه یک ساعت قبل از غذا و هندوانه و خیار و انار خورند اوشن تازه دو درم حقنه کنند آنچه در هندبه شیرخشت بمرزنگوش مرغ آنچه نهار نوشند روغن بادام شیرخشت هریک دو شب هم آنچه نیم ساعت قبل از غذا و هندوانه طبیخ کاسنی یا طبیخ جاودان نوشند شربت ورد شیرخشت هریک دو شب قند قدری آنچه نیم ساعت قبل از غذا و هندوانه طبیخ تخم گاو مرارد یا بیلیته آبزن کنند انجیر بنفشه اصل سوسن بیدمشک جوشانده صاف کرده مغز خربوزه روغن بادام افزوده و هندوانه هفته اول بامی نفع گل سرخ گل گاوزبان تخم خطمی هریک یکنیم درم شبت عنب الثعلب هریکیدرم مویز عناب هریک شش دانه انجیر شیرخشت بگیرند هریک نه درم قند شش درم منقوع کرده و هندوانه بعد نفیع قرص نیم و دانگ یک نیم درم همراه شش درم شربت عناب یا شربت ورد و هندوانه بالایش عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب نوشند قلیه خشکه یا کچری یا شوربا و یا نخود اب خورند فردو درم عرق کاسنی و ازده درم عرق گاوزبان و اوش گلاب قند هریک نه درم لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو هریک درم لعاب بنفشه خطمی نیم درم شب هلیله زرد منقوع گلاب یا گلقند خورند فردا بستور مسهل دهند اما قرص دو درم سازند دو مسهل سوم قرص دو نیم درم کنند عرق گاوزبان شب اوش تازه انجیر سه عدد اوش تازه جلاپ نیم درم مروارید کرده نوشند مسهل بی اذیت و خوش طعم معجون سرس قدر ما بلا بطلای کنند ممزج و هندشربت انجیر

شربت بنفشه بین شربت ریوند لعوق انجیر نافع شخصی را نه روز اجابت نفع نفع شکم وغیره دهشت وبدو انفع نشد علی الصباح خوشه عنب پخته دنان آرد جاورس
واز ان خورد طبع اجابت کرد چون مداومت نمود قبض رفع گردید شخصی در آب گرم یکساعت نشست طبع اجابت کرد شخصی را شماره صبح شماره بست یا
دانه آلو خورد قبض رفع گردید **قول جوان کور و** شنیدم که در روزیکه دو بار طبع او اجابت کند بصحت ماند والا امراض کثیر چون صداع قلت اشتها اقتر قرحه
ریح جشا نفس مغم وار مفاصل وغیره پدید آرد اگر بسبب اکل عذیه مجفقه باشد اغذیه مطب شیر برنج هندا گر بسبب کثرت حرارت کبد و اشیا باشد تقدم مری
شدید اکل اشیای حار شرب خمر ریاضت مفرط حباس مانی از دا تش حقنه ملین سرد کنند و وقت شب دو بار تیز انا دهند شیر بز کبد الند خطمی اسفناج گاو زبان
وغیره بقول ابنه خورند اگر بسبب قلت صفرا بود که سوی معا نمیزد نه هر مرغ یا بره بقر اوس در حقن ملین مبرد آمیخته حقنه کنند اگر بسبب شیرینی باشد
باشد که مدت سفر را زائل کند کریمو تار تروسه در مرتبه که تند و اوس در حقنه افزایند عصاره برگ کرنب عصاره سلق برمی نمک سنگ قند حل
صحرائی تلخ زیقون بابونج طفل آمیخته حقنه کنند اگر بسبب حرارت معا شود چنانچه در تولیخ و هیضه بالسبب فلغونی و موج شانه و رحم فصد کنند و بتبرید خطمی
بنفشه و غیره حقنه نمایند اگر بسبب بستر خاص عضله نوازالیدن باشد و در مرق سرو بنه که در و کما فیطوس برگ ریحان پخته باشند گل گوگرد و رم بالسمو کوپی
یک قطره آمیخته حقنه کنند اگر بسبب برد معا باشد و در حقنه که در استرخای عضلات گذشت عوض بالسمو کوپی عرق اذکر نانیم اوس آمیخته حقنه کنند
اگر بسبب یبس باشد چنانچه در مراق و قولیخ ریحی در مرق مرغ پخته کبد و بادروج انیسون پودینه بنوش بود ابوت نیمدرم آمیخته حقنه کنند اگر بسبب کثرت
رطوبت باشد کیفیات معا را مستر خی سازد در مرق و لیخ کبد و عنصب چوبچینی هر یک دو درم بنوش بود حقنه کنند و نوشند اگر مریض جوان و مرطوب بود دو درم
دو اوا یاج فقیم احقنه کنند و یکدرم بهر دزه به بنفشه بخت آمیخته حب بسته خوانند اگر بسبب فالج و غیره بود تبریش کنند اگر بسبب کج شدن از جا رفتن
معا باشد طبع بزیق نوشانند آن را است کند بجا آرد **فائده** صاحب اعتقال اگر کبوتار تر دو درم بگل مرق مرغ کدو خطمی اخیر پخته باشند با پنج درم
دل مالیده آمیخته و بهند نها یا زده روز مقرر آن کرده بگیرد باشد مسکه گاو و شربت بنفشه یا روغن قند چرب کرده و بهند تا بیت روز او کوا و تیوا و طیار و غن
بادام مزبور یا بط و بهن بقر آمیخته بشکم گذارند روغن بیم اوس مسل گلابی دو اوس آمیخته حقنه کنند یخ شب متواتر مصر نمک سنگ نیم درم بقر آمیخته فتیله
آلوده در قعد نصب یخ قتا را یا مالیخ خطمی انجیر نر مرغ مفید پا زده بشکم ضماد کنند ترش مقشه شستی و ظرف سبی نهاده شیر بر و بریزند یکدیگر ذرا تش تر مر دهند
یوان همه شیر جذب شود مسل علوا یا ساخته بر شکم نهند سه چهار روز بر گ خطمی انجیره نشاسته بادروج هر یک شستی کتان صدیخ خطمی هر یک دو اوس آب شش طل
بزند تیون یک طل مانده صاف کرده روغن بادام روغن گنجد خوب چرب کرده روغن گنجد و روغن بادام ان کوا و تیو اعضا هر یک پنج درم اوس او کوا و تیو کریا سیب بیان
هر یک سه اوس پنه نفر فلوس هر یک دو اوس مهم کریا پا اوس سفت بیضه سه عدد مسل کرده بشکم ضماد کنند روز دو بار تان مع سبوس پخته خورند
قول پیدرو مرچه نان بروغن گنجد خوب چرب کرده نیار خورند پنج شش روز اتباعس بر نجاب گرم ساعتی دارند که نرم شوند دیس صبح دوپهر شام
بیست چهار عدد خورند زانگه یا بگرد شکم و هند گاو زبان یا زده برگ آب تر کرده مدام نوشند کو کیزه را یک اوس نهاده هند بعد هفته
شخصی را بیست روز اعتقال داشت هر چند ادویه نموده کرده تلیین نشد گاف پالیش خرد شده بر غرش آمیخته ساعتی مشی کنانیدند و کاف پا شخصی خرد شده
و آب سه دو داشتند طبع اجابت کرد **فائده** منضج را بهمان مید هند تا وقت مسهل داده باسانی برآید و خون متاثر نشیخ نیست لهذا وحی و موی و زاول

فصد میکنند اما وقتیکه فساد خون بسبب اختلاط مادّه دیگر باشد باید که حسب غلط منضج داده فصد کنند تا آن مادّه همراه خون تمام بیرون آید و صفراوی خالص در سه روز و غیر خالص در پنج روز زیاده و بلغم در پنج یا نه روز سودا در یازده روز نضج می یابد لازم که منضجات را گرم کرده نوشند دیگر که شربه و نقیع بزرگ صفراوی و هندبا و صعیف سرد و دشنا قدری گرم کرده و هندبا **منضجه دوم** عناب بنفشه کاسنی خیارین آلو تمر هندی نیلوفر زرک عرق بید شکر **منضجه صفرا** خیچ کاسنی نیلوفر سنبل آلو اصل سوس خطمی بنفشه عناب تمر هندی کاسنی بهدانه کشوث بستان افروز اسپغول شربت ناریخ شربت بنفشه شربت توت **منضجه بلغم** بادیان خیاربادیان و اجینی مویز زنجبیل انیسون گاوزبان اصل سوس عود صلیب کتان تخم کرفس تخم اذخر فستقین عنفران **عنب الثعلب** و فواد یا سالگدنه قرطاس بادآورد صمغ عربی سپستان انجیر کبابین عنصلی مارالعسل شربت اسطوخودوس **منضجه سودا** بادرنجبویه گاوزبان بسفایج قرنفل چیکاسنی بیخ بادیان شاهتره اصل سوس انجیر شربت اسطوخودوس افتیمون لعاب مرزنگوش برگ خطمی شربت بنفشه **مسهله صفرا** فستقین مبرخرنوب سودنقونیا تخم غلغل غاریقون حصاره قشاالحمار ریوند یاسا ماهوزه قنطوریون اهلیله بسفایج آب انار آب نبق حلوا رالجبن آب کدو آب ترنج نعنع فلوس ترنجبین شیرخشت **آلو** بنفشه گاوزبان بریاسا و شاهتره گشنیز گل سرخ اسپغول قند تمر هندی - **مسهله بلغم** سیه سائله عاقرقرحا قاقیا الحمار بخور مریم تل توبال نحاس خروع تربد غاریقون سورنجان فرفیون بکینی ماهیزهج نعنع تخم قرطم زنجبیل انزروت قطف حب السمنه ایرسا تخم غلغل حب النیل جرجل بسفایج شونیز انگذ و بصل ابیض انجره حلیله نیا و دشیر ریوند عشبه **مسهله سودا** اماشاء اجود دستر تخم غلغل بسفایج اسطوخودوس کشوث اهلیله غافث فلفل ابیض توت مرق مرغ قرطم عشبه افتیمون **سنا** فودنج تره مرمکین مرمکی هندی ملح اندرانی مرمکی هندی ملح نفطی نمک سیاه **مسهله عامه اخلاط** سه حب لینس قنطوریون خربق اسود خربق بسفید ترمس بابونه مازریون شاهتره ملح هندی مغز بندق هندی **انذریه دموی** زرک تمر هندی اجاص انار اسفیدباج زیرباج **انذریه صفراوی** مرق ماش اسفیدباج آش جوگشنیز مغز سفاخ باد راورد آب لیمو زرک **انذریه بلغمی** بحرمرغ قیمه تخود با سماق شیره بنفشه قرطم **انذریه سوداوی** زیرباج تخود آب قرطم مرق مرغ صفرت بیض سفایج مرق گوسفند مرق مرغ مجمر مجر پاشنی مار **شربت مسهل** بهترین مسهلات در این امراض سودا و می بارده دماغی دسعی انفح گل سرخ شاهتره یک مثقال بنفشه بیست مثقال تربد فستقین غاریقون هر یک پنج مثقال صعتر کشوث اسطوخودوس هر یک سه مثقال سنبل و مثقال سپستان عناب هر یک سی عدد آب پنجر طل تر کرده پزند چهار یک صاف کرده شکر ترنجبین هر یک طل آمیخته قوام کنند شربتی پخته داده مثقال **شربت انار مسهل** آب انارین هر یک طل تربد طوق دواقیه صمره بسته جوشانند تا قوت او برآید بیس صمره برآرند یک من قوام کرده ستمونیا پنجدرم صمره بسته اندازند و همه را المنداهمه مسحق شود بیس صمره زعفران مطیب سازند شربتی یک تا دو اقیه **شربت ترنجبین مسهل** ترنجبین منقی چهار ده درم آب گرم حل کرده با تش نرم قوام نموده سقونیا قیطی آمیخته دهند **سکنجبین مسهل** عسل سرکه تربد هر یک طل قوام کرده سقمونیا پنجدرم صمره بسته انداخته مالند و چهار ساعت قبل ز غذا چهار مثقال لیسند سهال صفرا کند اگر جای سقونیا منغر قرطمه درم سازند دهد چیزی نوشند اسهال بلغم نماید اگر عوض قرطم آمیختن کنند سودا برآرد **شربت سنا** بهترین مسهلات معتدل مزاجان و وحمی نزدیک مسهل صفرا و بلغم سودا و برای امراض دماغی مفید و با وجود اسهال مقوی قلبست و کریه الطعم نیست سنا بیست درم گل سرخ گل بنفشه گل گاوزبان گل نیلوفر هر یک پنجدرم تخم خیارین شش درم کاسنی چهار درم عناب سی عدد آلو بازده دانه سپستان شصت دانه ترنجبین یا قند یک نیم طل شربت سازند گر عوض آب دو عرق گلاب عرق نیلوفر عرق بید مشک سازند بهتر **شربت ورد** مکرر بر برگ گل ده استار در قدح چینی کرده گلاب مکرر ده من انداخته دو روز در آفتاب نهند پس پزند چون ربع برود صاف کرده همان قدر گل دیگر

انداخته پزند چون پنج من ماند صاف کرده همانقدر گل دیگر بیخته پزند چون سه نیم من ماند صاف کرده همان قدر گل دیگر انداخته پزند چون دو من ماند صاف کرده دیگر گل همانقدر انداخته پزند چون یکمن ماند صاف کرده بکمن قند قوام کنند چون کف آرد قدری بیا بمن بعض مخلوط بآب آمیزند تا کف جمع شود صاف نموده قوام نمایند شربتی یکاسه وقیه بگلاب سرد بهر **شربت ورد ملیلجی** برای مراض حمیات صفراوی بعد دو اسبوع دهند وجهت مفاصل حاره مجرب مثل این شربت مسهل کثیر النفع نیست پوست ملیله زرد چنبر درم گلاب بطل در ظرف چینی کرده سرش بپارچه صفیق بسته سه روز در آفتاب نهند پس ملیله صاف نموده همانقدر ملیله دیگر انداز ند بعد پنج بار پس صاف نموده شربت ورد مکرر یک ربع طل آمیخته قوام کنند شربتی و تا یازده درم آب بارد یا آب برف **شربت ورد سنائی** سنا سی درم آب یک نیم طل پزند سومی ماند صاف کرده شربت ورد مکرر یک نیم طل آمیخته قوام کنند شربتی تا دو اوقیه آب سرد هر بار که آب سرد نوشند یک مجلس اجابت شود مسهل بخایه مره صفرا و مره سوداوی بلغم مخلوط بصفراری قیء **شربت ورد یا بس** ملین طبع گل سرخ خشک بطل آب چهار طل در دیگ سر بسته پزند که بخار نبرآید چون یک طل ماند صاف کرده بیک طل قند قوام کنند شربتی چهار باشش اوقیه بآب بارد هر بار که آب سرد نوشند مجلس آرد **شربت تربد** بنهایت لطیف و مسهل بلغم تر به صد درم گلاب که یک اسبوع بالا آمده انداخته در شیشه نموده در آفتاب نهند و بعد سه روز آب صاف برآرند و دیگر آب همان قدر انداخته بدستور کنند تا که در تربد هیچ طعم نماند پس در طل قند آمیخته قوام کنند شربتی دو تا سه اوقیه آب گرم خواهند که اخراج بلغم غلیظ خوب تر کند بنجبین ممزوج بیست درم وقت ترکردن اندازند و اگر قوی المزاج خواهند قدری سقمونیا وقت حاجت آمیخته دهند **شربت تربد** تربد طل گلاب شش طل پزند سومی ماند صاف کرده قند چهار طل آمیخته قوام نموده سقمونیا دو درم نرم آمیزند شربتی دو تا سه اوقیه **شربت ملیله** ملین طبع مزمن حمیات حاره و وجع مفاصل ملیله زرد کلان صد عدد با آب شسته کوفته آب کرده واصبح بالا آمده انداخته سه روز در آفتاب نهند پس آب صاف گرفته آب دیگر انداخته بدستور کنند تا که در ملیله هیچ طعم نماند پس بنجبین صد و پنجاه مثقال با بهای مذکور آمیخته قوام نموده سقمونیا شقالی آمیزند اگر حاجت نباشد سقمونیا موقوف سازند **شربت اجاص** آلوی سیاه صد عدد تر هندی یک چهارک تربد گل بنفشه هر یک بیست درم تربد را کوفته سه روز بسته همه را در پنج من آب بزند یک من ماند صاف کرده بیک من بنجبین قوام نموده سقمونیا دو درم نرم آمیزند شربتی دو اوقیه **شربت ملیله** ملین طبع مزمن حمیات حاره و وجع مفاصل ملیله زرد کلان صد عدد با آب شسته کوفته آب کرده واصبح بالا آمده انداخته سه روز در آفتاب نهند پس آب صاف گرفته آب دیگر انداخته بدستور کنند تا که در ملیله هیچ طعم نماند پس بنجبین صد و پنجاه مثقال با بهای مذکور آمیخته قوام نموده سقمونیا شقالی آمیزند اگر حاجت نباشد سقمونیا موقوف سازند **شربت اجاص** آلوی سیاه صد عدد تر هندی یک چهارک تربد گل بنفشه هر یک بیست درم تربد را کوفته سه روز بسته همه را در پنج من آب بزند یک من ماند صاف کرده بیک من بنجبین قوام نموده سقمونیا هفت مثقال آمیزند **معجون مسهل** مخرج اخلاط حاره محرقه و مادّه بدانم و حمیات مزمنه عطش آلود تب هندی هر یک نیم طل عناب پستان بویه منقی هر یک چهار درم انیسون ملیله زرد تخم کشوث فستین بنفشه هر یک پانزده مثقال گل سرخ ده مثقال تخم خطمی تخم خنبازی بادیان صندل زرد هر یک پنجدرم جوشانده صاف کرده ترنجبین چهار و نیم اوقیه قند یک ربع طل آمیخته قوام کرده طباشیر صمغ عربی کتیرا سقمونیا نشاسته هر یک پنج مثقال سائیده آمیزند اگر قوی خواهند ترنجبین دو چند ادویه و سقمونیا هفت مثقال کنند **معجون مسهل** مسهل سطوبات از مفاصل و بلغم از معده منقی اعضا از اخلاط یابس فیقرا الیتمون هر یک ده غاریقون پنج تخم تنطل یکدرم بعسل منزوع الرغوه آمیزند شربتی دو درم بآب گرم **معجون مسهل** مسهل بلغم و صفرا مزمنه تولیخ شکر سفید ترنجبین منقی منقلوس هر یک پنجاه بنفشه لب لوز مقشر هر یک ده سپستک ب سوس هر یک پنج تربد بیست بدستور طبا کنند شربتی چهار تا ده درم **معجون طبیب الراکم** وغیره که در بیان طعم تربد به کنجد تقشر شکر سلیمانی را بعسل آمیزند شربتی چند درم **معجون عسایات بخش** مخرج صفرا و بلغم دریاه محرقه و مشتهی مزمنه تولیخ و مویج شکم قرنفل هیل زرنباد هر یک پنجدرم سنبل ده درم سنا چهل درم عسل حل آمیزند شربتی سه درم با یکدرم زیاده بآب گرم وقت خواب **رائب مسهل** مسهل برای محرورین که اراده یسهلی کنند تنفر باشد سقمونیا مشوی و اگلی آب بقدر دو اوقیه حل کرده نوشند **لبن مسهل** شیر خر یا شیر ماده ۹۱ قیه

سقمونیا بربع درم حل کرده نوشند مسهل صفرا و اگر بجای سقمونیا قرطم کنند مسهل بلغم **لعوق انجیر** انجیر زرد در آب جوشانیده صاف کرده بقدر سی مثقال قوام نموده عسل خیارشنبر افزوده بکار برند بلین طبع منضج محلل و درم **طبیخ مسهل** لقاح قطعه کرده دو عدد و دارچینی و درم سناشش درم آب یکمیتر حل جوشانیده دارند وصباح صاف نموده نوشند **طبیخ** سنا یک یا دو مثقال بگلاب جوشانده و هندسهل بلین اگر گلاب نباشد گل سرخ اندازند **طبیخ** پوست هلیله کابلی پانزده درم هلیله حدود آب یک نیم رطل پزند چهار مثقال صاف کرده نوشند مسهل بلین مزیله و جمع و قابض **شکم طبیخ** سنا چهل درم سپغاج دو درم تمار هندی بربع درم عرق کاسنی عرق گاوزبان هر یک ربع رطل شب تر کرده جوشانده صاف نموده شربت اورید و نیم اونس غرغره و بلعیدن دانه آمیخته اول قرص فیروزه وانت دو درم افتیمون نرم خورند پس این را نوشند **نقیع** سنا سه درم زنجبیل نیم درم آبگرم چهار اونس چهار ساعت تر داشته بپزند شربتی دو تا سه اونس **نقیع** کریمو تارتر نیم درم آب پنج رطل حل کرده سنا چهار درم کشنیز درم انداخته دهن بسته کرده دارند بعد یک گهڑی بپزند شربتی بگیرند سه اونس **نقیع** مغز تمر هندی اونس سنا درم کشنیز نیم درم مغز قرطم نیم اونس آب گرم هشت اونس در ظرف گلی نو دو ساعت تر داشته بپزند شربتی دو تا چهار اونس مسهل مزیله غشی و حرقت بدن **طبیخ** سنا بشیر یا بگلاب تر کرده صبح جوشانده دهند برای صبیان اقع اگر قند شیرین کنند بهتر **سفوف مسهل** سنا پنج تر هلیله زرد زنجبیل از فلفل هر یک سه نمک سنگ یک شربتی دو درم **سفوف سنا** سنا زنجبیل هلیله زرد نمک سیاه برابر شربتی دو یا سه درم آب گرم مخرج اخلاط ثلثه مزیله و حبس شکم و تولیع قاتل حیات **سفوف** سنا پنج درم انیسون مغز بادام شکر هر یک دو درم سه شربتیست وقت خواب دهند **سفوف** جلاپا یک کریمو تارتر دو دو شربتی یک نیم درم **سفوف** انگزه بریان یک نمک سیاه دو زنجبیل چهار هلیله زرد شصت بسایند شربتی یک تا دو درم ملین مزیله قولنج و دفع شکم **فعل مسهل** خل پنج رطل سقمونیا سحوقه پنج درم صره بسته اندازند پنج روز بدارند پس یک ملعقه که چهار مثقال است قبل طعام نوشند اخراج صفرا کند و اگر بجای سقمونیا هلیله زرد و درم نمایند اخراج بلغم سازد و اگر عوض هلیله آفتیمون سی درم کنند اسهال سودا سازد **سفوف سنا** سنا و بادیان نیم قند دو نیم شربتی مثقالی بگلاب **حب** مزیله قبض سنا بقشه هر یک دو انگی محمودة ربع دانگ حب بسته بدهند درم شربت بنفشه دهند **سفوف مصطکی** در غلوی معده و استطلاق خورند **حب** تلئین قوی معده و محلله فضلات تنست مصطکی یک شکر دو شربتی سه تا چهار درم اگر سه روز متوالی خورند جمیع فضلات تن را پاک سازد **حب** موینق مغز بادام پوست هلیله زرد سنا هر یک دو درم هفت حب بسته بکبیب و کندر بقدر نارد سه روز صبح شام خورد بدستور در بهار سه روز **مقوی** هضم درنده قبض از معده و امعا **حب حیات** مزیله قبض حماما جوارمصطکی کبابه جوز بویه قرنفل تربد شیر خشت عود سنا غاریقون هر یک سه یوند بیست صبر بشربت ورد مکرر قدر نخود حبوب بندند و حب صبح دو و شام دو هند **حب مسهل** سنبل نیم اسکرو بلیله اهل سوس انیسون بادیان هر یک درم ریوند دو درم تربد پنج درم سناشش درم بلعاب کتیرا حبوب بندند شربتی یک تا دو درم مخرج بلغم سینه و استسقا **حب مسهل** کرمی صفراوی هند گل سرخ طباشیر هر یک دو عصاره زرک چهار سقمونیا مشوی صندل هر یک نیم ربع کافور قدری بآب کاسنی حب بندند شربتی دو درم **حب مسهل** کرمی سودی صفراوی هند گل سرخ ده کتیرا ربب سوس نشاسته هر یک دو تربد بیست صندل سفید پنج سقمونیا مشوی یکنیم کافور یک نیم حب حرارت شربتی درم **حب** عصاره جلاپا بیست حبه کالومبل چهارده حبه آب صبح حب بندند دو شربتیست **حب** مغز هندبه سرکه تشنه آب صبح قدر فلفل حبوب بندند شربتی تا هفت **حب** مسهل بی اذیت و بی غص **حب** مغز حب الملوک درد و نیم نخته صاف کرده زیره کوکرد و نمکزار بریان فلفل برابر اول سه یک کوکرد و سائیده پس دیگر

او و یه آمیخته با آب بهمنگره قدر نخود جوب بندند شربتی جهی حب سنا اونس قرنفل سنبل سلیخه سل قند هر یکدرم سل سه اجها حب بسته دهند حب الملوک مصفی پنجدرم آمله بیست درم آب بیموسی دیکعد دکهرل کرده قدر نخود جوب بندند شربتی یک تاسه حب دیگر ریزینا جلابا ربع درم گلقند ورد یا گلقند گل شقا تو درم آمیخته دهند و دیگر ریوند نیمدرم گلقند درم آمیخته بشربت ورد دهند دیگر سقمونیا پانزده حبه مغز بادام شش عدد قدچهار و نیم اسکرو پلوسایده بدو اونس آب آمیزند شربتی نیم تاک نیم اونس اگر باز حاجت شود بعد یک گهری سقمونیا یک کالوسیل نیم سایده یک اسکرو پلو یازیاده دهند دیگر ریوند ملین بخیطر است حتی که حامله و اطفال میدهند کسی اکله سهال و در معده خلل باشد ازین نفع میشود و امعاقوت می یابند شربتی از سفوف این رساسکرو پلو است دیگر عصاره ریوند بضعیف شش و به قوی دوازده دانه قند درم آمیخته با آب گرم دهند مخرج صفرا و بلغم و اگر بلغم در سینه باشد بقی برآرد دیگر شیر خشت مغز فلوس هر یک اونس شکر آمیخته دهند دیگر روغن حب الملوک دوسه قطره بشربت قند دهند سه چهار مجلس بفراغت آرد دیگر حب بلوک و نیم درم و تفل جوز بویه هر یک چهار اسکرو پلوسایده در یخ لیمو پکنند چون خشک شود بجوان قدر نخود و بطفل برانی ات الریه قدر خردل دهند دیگر گز کبین سهل کار تر آید مثانا که چهار یا پنج حبه دهند ضماد سلویه اگر بر معده نهند قی و اگر بر ناف گذارند اسهال و اگر بر عانه چسپانند بول حبس آرد و بر تنگ کابلی مقشر عصاره قثاء الحمار هر یک سه خرنوب بهفن مرواریدسنگ شمع بهفن پیه یا زیت هر یک چهار زیت هشت شمع پیه گداخته او و یه آمیزند و بر کاغذ کشیده گذارند ضماد از وهن خروع و موم زرد و دردی زیت و وسوخ خانه گنس عسل موم روغن ساخته عصاره قثاء الحمار یا شیر شیر مایسقمونیا یا شحم حنظل یا زهره گاو هر یکی یا دو از ینها آمیخته ضماد کنند و رکناش نوشته اگر مجوم را طبع خشک باشد یا شکم درم سخت بود و بدان نصب شود روغن تازه با آب نیمگرم کرده به آهستگی و ناف و شکم و پهلو با ان تطبیع بکشاید ضماد زبل حمار بس آمیخته بر ناف ضماد کنند سهال آرد چون و کنند بند شود ضماد زبل بقدر گرم کرده چند بار بشکم ضماد کنند ضماد و سخ حنظل بیول گاو و زر سایده ضماد کنند ضماد و ادیان زبل الفار را بر آب نیمگرم زیر ناف ضماد کرده بر گ ترب یا برگ منبول بندند تا کینه پایس دارند مخرج همه خلاط کرده شکم باشد طلا زبل آب ساگون سایده بر ناف مالند سهال آرد شافه عسل اونس نیازده صبر درم آمیخته شافه کرده بردارند شافه زبل الفار روغن شافه کنند مخرج قبض شافه مغز تخم دوده شش عدد آب سایده شافه ساخته و مقعد نهند اگر چه قبض کند و اگر نه بکشاید شافه صابون بگلاب یا آب حل کرده پنبه آلوده در مقعد نهند فصل هشتم در قولنج مرضیست معوی فی الم مع عسر طبع و باشد که مخرج برآید و اکثر قولنج افتد و آنکه در سعای علیا افتد آزا ایلاوس نامند قول جالینوس هر مخرج که در بطن افتد اگر سوی خارج باشد اخف و اربهست از غار و گفته قی متواتر عرق سرد صعوبت مخرج برد اطراف وال لون و به نا کشودن قولنج تولد فواق و گزاز و اختلاط عقل آنرا قرب موت بود و گفته ظهور نشان شور قدر یا قلا برابر و ریش شدن او آثار آنست که در روز بماند اگر در اول علت سبات بسیار بود هلاک شود اگر چه تنفس باعتدال باشد اعتماد بران نبود فرق در قولنج بلغمی و منفس آنست که مخرج قولنج ثقیل باشد و طبع قبض بود و تقدم مخرجه در زوال اشتها دا کل بقول و غیره گواه باشد خلاف منفس که در و مخرج قبض نبود بلکه نرم باشد و بعد ساعتی از شرب آب گرم مخرج ساکن شود و مخرج لذاع باشد فرق در قولنج مخرج کلیه آنست که مخرج گرده از موضع خود تجاوز نکند و قدری میل بپشت ارد و لختی مستکین یابد و قلت یا بس بول و خروج ریگ دربول گواه باشد و احساس کند که در قطن جوال دوزی مرکوز است خلاف مخرج قولنج که ممتد و منبسط باشد گاهی بفوق گاهی بجوانب گاهی تا محاذی نقرت قطن و اکثر از اسفل سمین منجنیق زیرا که ابتدای قولنج از زمین جاست و بشدت می باشد حتی که نقشی و عرق

سرد مومی سگرده و باطلاق میل تسکین می یابد **فرق** در وجع قولنج و وجع حم آنست که وجع حم بسفل مایل بسوی عانه می بود و حبس حیض و خیره گواه باشد و وجع قولنج اکثر ما بین خاصره و سره و عانه باشد **فرق** در وجع قولنج و وجع کبد و معده و طحال و دیدان از مواضع و دیگر اعراض آن ظاهر است بدانکه سقوط اشتها وقتی قولنج و وجع ساقین از علامات خاصه قولنجست **فائده** بسا باشد که قولنج بدگیره امراض چون فالج و وجع مفاصل و وجع ظهر لوا سیر الخ لیاصع استسقا منتقل گردد و بعضی گویند که قولنج از شخصی بشخصی انتقال کند مانند وبا **فرا دویه که اکل آن با خاصیت انواع قولنج اسهوذ دارد مرق هندبه** حم هندبه خرطین را خشک کرده مریان شاخ گوزن سوخته است خرا بیض فیب بشراب یا ماء العسل آمیخته لیسیان عظم کرنب ذبیب بآید دیوست انار یا در پوست گوزان یاد پوست توج کرگرگ آن را دریده باشد کرده در گلو آویزند یاد کرنب ذکر لیکن باید که بر اسعا باشد نفع عجیب دهد **انتیاه** قولنج ذاتی و عرضی میباشد **فائده در قولنج ذاتی** اگر بسبب بلغم غلیظ باشد که بثقل محتاط گشته در اعور و قولون بسته گردد وجع اشد پدید آید و اسافل قبل شود و قولنج سقوط اشته تاه تخم و اکل اطعمه غلیظه و خروج بلغم ثقل و قلت براز پیدا شده باشد نفع بطن کثرت باد میل باشیای شور و ترش و باشد که از شدت وجع جگر گرم شود عطش پدید آید و بول سرخ شود و مظنه شود که از حرارت پس باید که نظر بر بول و عطش نکنند و عوارض دیگر جویند تا مغالطه نفتد **علاج** اول تلیین بشافه و حقنه کنند و تا که کالا زشانه برآید حقنه نپردازند تا که طبخ کشوده نشود مسهل ندهند و گذاشتن ضماد کادبکار بنزدکه خطر دارد و چون زشانه طبخ بکشاید جوارش سفرجلی جوارش شهدایران که مقدوی ستمونیا تخم خطمی خاریقون بوده دهند **حب مسهله بلغم** شبرم سکبینج زابز عفران مصطکی هر یک قدری سکبینج را با گرم حل کرده او دویه آمیخته حبوب بندند شربتی نیم تا یکدرم و بطفل دو دانگ اگر قی کند حب او دیگر باید دهند تا که قبول کند **حب** شبرم تخم خطمی هر یک یک سکبینج یکسنج بخیل چند فلفل مقل هر یک نیم حب بندند شربتی دو درم **حب** اقوی از هر دو شبرم صبر هر یکه بمقل یک سقمونیا دو نیم برابر دو تخم خطمی سه حب بندند شربتی یک تا دو درم **حب** شبرم تخم خطمی سکبینج هر یکه بمقل سقمونیا سه ثلث حب بندند شربتی قوی **حب** صبر جپل و بیخ مقل سقمونیا هر یک نه دانه گل سرخ نمک هر یک هفت حب بندند شربتی یک یا دو درم سقمونیا دانگی بگلاب حل کرده نوشند معجون تمر هندی معجون اسحاق جوارش هفت بخیل یا مفید و قنیکه قولنج منحل شود یک شبانروز بلکه زیاده اگر تواند غذا ندهند که قائم مقام ستفراغست و بلغم را که بعد تنقیه باقی مانده تحلیل نماید مرق تخود یک که از مرغ پیر کبک عصافیر بحم گوسفند جوان بدار چینی زیره تنبل پودینه خردل اسفناج ساخته باشند خورند و بعد غذا اجزیه آبکامه نوشند و شیره سبوس کدو مرق تخم کرویا شنونیز با شد بدهند و غن گاو الفع و تحلیل غذا الازم و بعد غذا حرکت و سواری معتدل نماید و بجای آب یا العسل ماء عوق یا دیان گلاب نوشند شنونیز مویز یا شنونیز حب الغار ترمس برابر بزیره گاو و بزناف ضماد کنند چون غسل کنند بردارند تخم خطمی خیدرم سقمونیا یک چندرم آب کرات بشکم طلا کنند تخم کرفس تخم خواه حلبه جاورس گرم کرده صره بسته بزناف نهند قدری جندبادستر فیون بروغن بنفشه روغن خردل آمیخته بشکم مالند تا که وجع ثقل نشود بحمام نروند اگر ضرورت شود بطبخ گرکنب بنفشه افتیون قیصوم بنفشه بزجاسف سداب آبزن کنند اگر وجع اشد و بیم هلاک بود فلونیا نیوم هند بعد سکون وجع او دویه مسهله بکار برند **قول ابن سرابیون** تا که ضرورت قوی نشود دوای مخدر ندهند که مخلط اده مزید مرض است و بعد دادن ازتدارک آن غافل نباشند و اگر گرم در سوی گلی که زیر او ثقب بود پر کرده بشکم نهند تا هم آب بیرون رود یا اگر گرم در مثانه نیز کرده تکمید نمایند چون سرد شود دیگر گذارند گفته در قولنج بارد او دویه قوی تجارب ندهند بلکه او دیه ملطفه که بسیار گرم نبود چون بهن خروع مالا اصول دهند چرا که او دیه قوی الحرارت چون بر طوبت آمیزند احداث ریاح نمایند و بیج آرد و گفته

ورق لیخ غیور می انیسون تخم کرفس هریک دو خرالذیب سه ترنجبد چهار سائیده دو درم دهند که نفعست **قول جالینوس** بسیار کس اویدم که در تولیخ غیر خرالذیب خورد ند صحت یافتند و با عود نکرد و گفته معای گرگ خشک کرده سائیده دهند عجیب گفته اگر یسمان صوف قدر با جلاد رقی تر کنند و نی راد عروه بسیار ند که از ان دی وال بگذرد بس آن اباد بر موضع وجع بندند شبانه روز عجیب بینند **قول رازی** نطرون دو ثلث او قیه آب ذریت آمیخته حقنه کنند که برای ایلاوس و اخراج بلغم غلیظ و قفل یابس عجیب است **قول لارنز و بیر** اگر یعنی یا یکی باشد همان دز بطیخ مخطل حقنه کنند سه چهار بار یا دهان بر شکم مالند معای گوسفند بجز تر کرده خشک نموده سائیده در دم نخجر دهند در حال بگشاید یا نخواه در دم نخجر آمیخته دهند قدر متین و او نس فلفل و مرالاخوین هریک در دم آمیخته بر شکم ضماد کنند مجربه بسیره دهند طبیخ حبوبیات پنج شش روز نوشانند **قول جوان کورو و** خربزی تیکو دادونس یا اکوا بیند کیتا سه اونس یا کین تیلیه بیست دانه سپستان قاشق مرق مرغ فصل کرده دهند اگر کافی نبود دسر دنبه سداب پودینه کاهو بو مادران اکلیل جوشانده صاف کرده ایارج فیقرا یا دیافینی سالو اونس عسل یکمیلو اونس آمیخته حقنه کنند بستور سابق اگر آرام نشود مرق مرغ نیم طل افسنتین یک دو زیا جوشانده صاف نموده صفرت بیض خام دو عدد قنه اونس ایارج فیقرا شش درم آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود شکنجبین اسکیلیتیک سه اسکرپ طبیخ افسنتین نیم طل آمیخته نوشانند اگر صحت نشود تربنتین درم صفرت بیض نیم نیمبو آمیخته دهند اگر کافی نبود ماکیان پیر ابدوانند تا مانده شود پس شکم او شگافته پاک کرده بسفایج یک اونس نمک سنگ و نیم درم وفا تخم شبت تبد هریک دو درم و نلوفر سفالی سه ماکیان بزنند چون مرا شود و آب قدر تشرب ماند صاف نموده دهند اگر وجع با قیماند دو تعدیه مرق دیافینی سالو نوشانند و درم افزایند اگر کافی نبود و اغ آتشی و کرک پا و دهند اگر تاب و اغ نیاورد و آب بسیار گرم تا یک ساعت یا بها نند اگر تیم کافی نبود عصاره الکا مفیس نیم درم الدان افیونی سه دانه آمیخته دهند **فائده** اگر ازاد یه یا کوله صحت نشود یا هر چه دهند قی کند شخم حنظل تخم نیجره لب قرطم هریک کفی سه طل نیز بنصفی ماند صاف کرده بورق دهند چون خروع هریک سه درم آمیخته حقنه کنند چون بند نیابد با تخته سنگ اندرانی پنجدرم آمیخته حقنه کنند زاج بورق مقلو سیل معقود آمیخته شاید ساز ند تا که بدین بر آید حقنه کرده باشند و کسی را که اینمرض تعاهد کند با دیان بنیما یا دیان تخم کرفس تخم کرفس بنخواه خولنجان بنجبیل کروبا کمون هریک کفی در آب نیز چون آب رخ شود صاف کرده هر روز سه او قیه این دو بهن خروع او دیا بها درم آمیخته دهند یا آب لب قرطم سه او قیه آمیخته دهند و درم دهن خروع سه درم آمیخته دهند مکرر کنند مزوج باب کمون یا عسل نوشند یا آمیخته کبین آب چهار من پنج سوسی ماند جوز بویه نیم درم مصطکی درم دراج صینی یک نیم درم کوفته صبر تهیه اندازند و جوشانی داده سه کرده هر روز یک طل بدو دفعه نوشند جوز نوشق انجیر فندق فانید مرق مرغ بشبت سداب البلاب تخم یا سخته خورند اگر کافی نبود مالنخم تحویل و پرچه نان بنجبر تر کرده دا سفید با جات چرب کرده دا نجیر کشش بود و قلایا و طنجات خورند قتیکه مان یابد بتدریج انبساط و غذا نمایند شبی کنند و هر روز ده پانزده عدد قرص منقوع بمالعسل سه ساعت قبل از غذا و هند اگر ضعیف شود شیر خر یا شیر شتر و هند **حب عجیب** مایعین بطین مسکن وجع ریوند مایعین زرد لب اوز متشر هریک چهار مثقال زروت و زعفران یک حب بندند شربت قدر قوت **فلونیا** فلفل نا نخواه سداب فتیخ کمون فند حب لغار افیون بیرجی بزر البنج هریک سه **سقمونیا** عسل برابر همه بتی شقالی مایعین بطین مسکن وجع مفتش ریاح جالب **نوم معجون مرمی** مرمنی لب اوز سداب هریک شصت درم تخم بسیل فلفل ابیض هریک بیست درم سقمونیا ده درم عسل رطل تریاک بابزوار سر که تر کرده کوفته او دیه سائیده آمیزند شربتی بسته چهار درم مزاج توانج **معجون احت** فلفلین زنجبیل سداب کمون خولنجان قرفه هریک دو سقمونیا بنفشا عسل یکصد و چهل شربتی بسته

مفتح تولیخ و ساعت **جوارش شهریاران** قرنفل قرفه دارچینی زنجبیل سلیخه سنبل جوزبویه یک قاقلیدس جب بلسان زعفران هر یک نیم مثقال و سقمونیا شش ترنجبین الفیل هر یک شانزده مثقال بر همه بعسل آمیزند شربتی چنان تا هفت درم با آب گرم بر دارند بدهند و تولیخ و مسهل مفید **آبکامه** سیدهٔ شیر یا حنظه سی مثل آب سرشته نان ساخته در تنور پخته نفع مسحوق سی مثل آمیخته کوبند پس نمک بیست درم مادیان مثل آمیزند دو گرما بیست روز در آفتاب نهند و صبح شام حرکت دهند باشد هر روز قدری آب برویاشد زیون سیاه شود آب حل کرده و ظرفی نهند تا ده هفته هر دو وقت حرکت دهند و قتیکه جوش نزند حرکت ندهند چون جوش فرو نشیند آب صاف در ظرف دیگر گیرند دو تفل آب دیگر چندان که هفته در آفتاب نهند صبح شام حرکت دهند و آب صاف جدا کرده با دل آمیزند و باز دیگر آب انداخته تا هفته در آفتاب دارند صبح شام حرکت دهند پس صاف نموده هر سه آمیخته بکار برند مسخن معده و کبد نباشد تنها معده قاطع از وجات مانع اجتماع بلغم غلیظ در معده و امعا مطفی نذیه غلیظ شستهی ملین طیب نکهت شراب و با لک چند روز معدل حقنه او فربیه قرحه امعا و موج و رک نطول او رافع قرحه خبیثه وسع کلب کلب غرغره او جمت و درم لهات و لوزتین و جذب بلغم دماغی دفع نقصان ذائقه موثر قطور او دشیم مانع بروز آبله و اگر بروز کرده منزل آن شراب او رافع وجع الورک و عرق النسا لیکن مجفف مبارح مطش مضر سینه زنی خشونت و بواسیر و اصحاب خانه ست مصلی الصبه شجره شیر خیا **شافه** مفتح تولیخ مسکن وجع ظهر جاوشیر نور ه اثر رونه فعل اصابون زنجبیل نمک هندی سداب حرمل سقمونیا برابر قدر چهار اصبع شافه سازند **شافه** تخم خطمی یک مثقال سپستان بنفشه سنا هر یک سه مثقال شافه سازند **شافه** تخم کرفس تخم گشنیز شاهتره جیر شاهتره تخم خطمی مغ سوده برابر شافه سازند **شافه خیاشنبر** شنبلیله تخم کاسنی هر یک بنفشه دو مثقال سپستان مغز فلوس شکر هر یک سه مثقال شافه سازند مفتح تولیخ ملین مسیح و در حمی نیز بکار آید دستور الاشربه **شافه فلیخ** مفتح تولیخ [illegible] تخم خطمی مقل سکبینج هر یک پنج شکر ۹ بوره او منی ده شافه سازند **شافه بنفشه** مفتح تولیخ بنفشج سقمونیا نمک منهی هر یک دو بوره او منی ترمه هر یک سه فانید شش و نیم شافه سازند **شافه زبل** ملین مسیح زبل الفار مغ عصفر شکر سرخ برابر آتش نرم معقود کرده شافه ساخته بروغن کنجد چرب کرده بردارند **شافه جندبلدین** شکر مقل اصفر ابلغم سقمونیا یک تخم خطمی بوره نمک سیاه جندبادستر هر یک کینچ سکبینج جاوشیر مقل تربد شش یوشلجان انگبین هر یک شافه سازند **شافه صابون** مخرج بلغم سقمونیا نیم زنجبیل مقل تخم خطمی جندبادستر هر یک یک شونیز و صابون بوره هر یک شافه سازند اگر تیز خواهند قدری تربد افزایند **حقنه** کنفع دارد کون کتان حاقه طرفه هر یک پنج مثقال سداب سنا بسفایج هر یک شش مثقال بر سه گل خیر و خبازی کف هر یک چهار مثقال بادیان تخم شبت هر یک و مثقال انجیره عدد سپستان عنبل هر یک سی عدد برگ سلق دسته سبوس گندم کفی آب دنیم کاسه بزند نصفی بماند صاف کرده چند ربع مثقال جاوشیر نیم مثقال نمک هندی و مثقال شیرخشت با زنجبین بیست مثقال دهن لوز دو نیم مثقال دهن بقر چهار و نیم مثقال آبکامه یک قاشق آمیخته بگیرد **حقنه** کنند چند بار هر بار هفت مثقال **حقنه** که تولیخ یعنی دریچی را فوائد دهد بوره یا نمک پنج مثقال روغن گاو هفت مثقال **آب سداب** یا **آب سلق** آب کرنب آمیخته بگیرد حقنه کنند اگر یک قاشق آبکامه افزایند بهتر **حقنه مسهله لینه** انجیر پنج عدد سبوس گندم کل خطمی هر یک کفی و خربق بسته برگ سلق ده عدد آب دو رطل بزند نصفی بماند صاف کرده بوره مثقال روغن کنجد او یا آمیخته حقنه کنند **حقنه لینه** مفتح تولیخ نصف عناب بیست عدد سپستان چهل عدد انجیر خیجد و تخم خطمی سبوس گندم هر یک کفی خسک شعیر با بونه بنفشه هر یک ده درم جوشانده صاف کرده بوره او منی نیم درم شکر سرخ او قیه روغن کنجد

یک نیم اوقیه آمیخته سه میگرم تقطیر کنند **حقنه** برای قولنج بغی و وجع ظهور ریاح غلیظه مفید جلبه بزرگ بابونه قنطوریون خسک گل خطمی هریک کفی سبوس برگ سلق برگ کرنب برگ سداب برگ شبت هریک دسته انجیر پستان عناب هریکی عدد مقل کینج جاوشیر هریک سه درم اب قرطم بیست درم جوشانده صاف کرده نمک هندی دو درم بوره ارمنی شحم حنظل جندبیدستر هریک نیم درم آبکامه شکر سرخ هریک بیست درم آمیخته حقنه کنند **حقنه ملینه** که باوجود تحمی و برسام توان کرد بوره ارمنی درم و روغن بنفشه اوقیه آب سلق یک سکرجه آمیخته حقنه کنند **حقنه لینه** سرسام و جمیع امراض ماغی و حمیات مفید عناب سپستان شیر مقشر گل بنفشه سبوس گندم خطمی اکلیل هریک کفی انجیر پنج عدد آب سه طل پزند سوی ماند صاف کرده شکر سرخ آبکامه هریک پنجدرم روغن بنفشه بادام روغن کنجد هریک ۵ درم آمیخته سه میگرم حقنه کنند دو بار اگر قوی خواهند نعنفر فلوس هفت درم افزایند **حقنه کاسر النفخ** سنا پنج مثقال قنطوریون بابونه بادیان شبت تخم کرفس سداب هریک سه مثقال تخم قرطم عنب الثعلب خبازی گل خیری و هریک چار مثقال عناب سپستان هریک بیست عدد انجیر ده عدد آب دو کاسه جوشانده صاف کرده شیر خشت پخته ده مثقال نعنفر فلوس ۵ مثقال جاوشیر مقالی جندبیدستر مثقال روغن بادام یا زیت سه مثقال روغن گاو پنج مثقال آمیخته حقنه کنند هر بار هفت قاشق میگرم اگر سبب اعتباس باد غلیظ و طبقات معا باشد تقدم کل اغذیه نفاخه شدید ابر و دوا که باد و شرب آب سرد انتقال وجع و زیادتی آروغ بفراغت نفخ قراقر و جوشیدن دست یا چیزی گرم بشکم نشند وجع زیاده شود و بعد زمانی تسکین پذیرد و گاه باشد که محل احتقان باد مرتفع شود جنبیکه مرئی شود و گاه باشد که برازنده آید و منقطع باشد مانند زیل بقر و چون در آب اندازند طافی ماند و راسب نشود و آنکه باد قرا و انتقال بود اسهال باشد **علاج** تلیین طبع بشاذنه و حقنه گاسر النفخ کنند بعده جوارش نارمشک جوارش هندی جوارش جوزهریان و هند کموني سنجبیناتیاون کبیر معجون حب افاقیا جوارش کند مفید کون کروپا انیسون بخیسل بادیان تخم کرفس گل سرخ عنب الثعلب سه مثقال جوشانده صاف کرده دهن لوز دو درم آمیخته نوشند اگر پوست بیخکرفس پوست بیخ بادیان افزایند بهتر حمام کنند سداب کون نانخواه بوره برابر سایده عسل آمیخته فتیله آلوده رشته دخترقه بسته بردارند و بعد بخطه خرقه برآرند و ضماد کرده بلغمی گذشت بکار برند مجوزاری نهند که مسکن وجست اگر غشی باشد حب افاویه معجون حب هندبوره مقل جاوشیر تخم سداب جندبیدستر سرخ مقوم آمیخته شانه ساخته بردارند حقنه باد شکن نمایند اگر شانه حقنه باد بلغم برآید و وجع باقی بود بدانند که بر دو امعا افتاده حقنه مسخن کنند و فرمایند که دوا زمانی طویل در امعا دارد اگر وجع اشد بود فلونیا قدر نخود و هند حقنه شانه مسکن مخدر بکار برند طبیخ انیسون کون صعتر شبت مرزنجوش جندبیدستر بابونه آبزن کنند یا در شانه گاو پز کرده برنبات نهند بگاو رس نمک کما دکفند قرفیون و روغن بنفشه دو درم روغن سداب یا روغن شبت یا هندبه آمیخته یا غالیه برنا مانند تقلیل غذا کنند عوض آب بالعسل عرق بادیان گلاب نوشند مرق مرغ پیرانیسون و اجینی بادیان شبت فلفل کروپا نوشم نمک پخته یا اللحم بقدری خیرباس خورند خمیر رقیق کنند قدری بر سنبار نوشند **حقنه باد شکن** بابونه سداب تمام قیصوم مرزنجوش تخم کرفس بادیان انجیر نانخواه جوشانده عسل آمیخته نیکو هم حقنه کنند **حقنه مسخن** بابونه اکلیل بر نجاسف سداب نانخواه خونیز جوشانده زیت قدری جند آمیخته حقنه کنند **حقنه مسکن وجع** سداب پنج مثقال بزر البیخ دو مثقال انیسون سرخ مثقال مرهن بقدر سی مثقال جوشانده صاف کرده حقنه کنند **شافه مسکن وجع منوم** کرده را در یکدرم نفیخ دهند جندبیدستر کینج نعنفر را انیسون برابر شافه سازند **حب** انگزه یکمیثقال فلفل هریک دو نمک سیاه چار زنجبیل هشت آب لیمو بجوب بندند شربتی اسکر و پلوه **قول جوان کوروه** حقنه کار مینا تیوا کنند دو سه دفعه اگر کافی نبود روغن جوز خرمز بین آمیخته حقنه نمایند طبیخ پودینه شش اونس نوشانند مرق مرغ جیا

اونس آبپیتر بهوزه دوازده قطره یا بسمه لفیشور فری آمیخته دهند اگر مرطوبات خیره و اونس نگاه داشت دانه بلوط کنیدند مرآمیخته دهند مرغ بیه یا مالکیان
که در یک شب برگ بادمرجوش بود و رطل و عنن بوادران دو اونس عسل کف گرفته کنیدم اونس و عنن بهوزه اونس صفرت بیدن خام عدد کبیر تازه
درم نمک سنگ لم تخته تقته کنند مرتبه موجوکوب کرده و چهار کاه آب بزنند چهار مانعنر تخم قرطم نیم اونس کمون درم انجیر دوازده عدد کشمش شسته انداخته
نیم ساعت جوشانده صاف کرده دنیم رطل بن عسل گلابی اونس اکوا بیندیکتا دو درم روغن خورد روغن بنفشه هر یک دو اونس آمیخته چهار به قطعه تقته کنند
بل انغار درم عرق گل تازه یا خیر دو اونس حل کرده دهند بل اگر نفع نه بل بنه شک کرده سایند دو درم بهوزه دهند برگ شاهتوت بسیار خشک کرده
سائیده نیم درم دهند اگر کافی نبود خرپزی تیکه دو اونس اکوا بیندیکتا سه اونس دهند اگر این هم کافی نبود بنیز خشت سه اونس روغن بادام بی آتش چهار اونس دهند
اگر اینهم کفایت نکند و مریض پیر بود یا شیامی بار دیجی خورده باشد خرتند یک قاشق دهند کنید یک درم خرپزی قاشق آمیخته دهند طبیخ چایی نوشند
برگ مذاکور بریان کرده مالند طبیخ بوادران چهار اونس قرص منقال سی انترکرده صاف نموده بنیز خشت سه عدد بادام بی آتش هر یک دو اونس دانه بیدمشک
آمیخته دهند مجموعهٔ ارسی وسیع انعم بناف نهند ضرقه کنان طبیخ کارمینا تواترکرده هر شکم گذارند بادرج بنجر نهیدنا نه سایده روغن عصر بل بقرانه کوا
نیتو اکریبا آمیخته ضماد کنند دیه تنبه گرم گرم شکم بندند غالیه قدسی درنان گذارند و شکم بالند روغن گوگرد دوازده قطره هر یک آمیخته دهند اگر بسبب انصباب
سودا باشد باشی چشا انتفاخ یکبارگی بتغیر جمع شدید علاج تنقیه بلغم فتیلهٔ بلغم کنا طبیخ کریا کون نوشند بوریه بعده سباب صعتر ب السوداء البکر
پخته کماد کنند اسفیدباجات دسمه خوشخته بابل خورند حقنه شافه تدهین کرده رجی گفته شد بکار برند ضماد کما د معاجین اندیکه در بلغمی ذکر رفت بعمل آرند
قول رازی تجویز بسود اوین باکثر اوقات چه بلغم ایشان مرا مرا پس میباشد و تبه آن در وقت صحت هر چه بشتر بیرنج حمام نمیر تعریف است و هر چه
ترطیب کنند و در مرطوبی فقط بسبب نفخ پدیدی آید و تبه آن ترک بقول و خواکه است و در عصفر و بین بسبب پس شل می افتد بسبب شدت حرارت و بنیر
نفع میباشد و تبه بیرین تبرید و ترطیب و قلت تغذیت آمد در دموی مزاج نادرست که قولنج افتد اگر بسبب درم دموی معا باشد حمی حاد عطش یا بمگی عروق
احساس ثقل وجع و حمران در موضع درم و حدوث قولنج بتدریج و باشد که وجع عظیم بود و منفذ بول تنگ شود و بول بند شود **علاج** با سلیق یا بگل
زنند از دست است و خون اندک اندک بدفعات برآرند اگر بول بند بود صاف هم نشد **قول ثابت** این ابسیار مرتبعل آرد و مدار بول کرد و طبیع
نمود و هر روز برای انزلاق قشل آب آلو بخر فلوس شیر خشت تر بنفشه یا آب عنب یا شعلب آب کاسنی آب کاکنج آب نار خر فلوس روغن بادام یا شیر
روغن بادام بخر فلوس و بهند یک بلکه دو هفته اگر حاجت تقته شود با بوزه حلبه کتان جوشانده یا لعاب اسپغول آب عنب یا شعلب آب بخر فلوس آمیخته تبگرم تقته کنند و اگر با وجع
حرارت شدید بود و لدفع حکه باشد عناب دو دانه سپستان بیست دانه تخم خطمی سه درم جوشانده صاف کرده و آب خیار آب کدو آب خیارین لعاب اسپغول شیر خشت
هر یک پانزده درم روغن بنفشه یا روغن بادام دو درم آمیخته تبگرم تقته کنند اگر حاجت بشانه بود یا بنفشه مقوی یا شانه ساز نند سیوم تخم کرفس گل سرخ هر یک
منقالی بنفشه دو نیم درم جوشانده صاف کرده قند آمیخته نوشند اگر قبض زود شیر خشت پانزده منقال سقمونیا پنج منقال فرایند تا کاه بگفته برآید
بمسهل نیرو از زند و در ابتدا خرقه بگلاب سرکه آلوده بر موضع وجع بندند یا سندلین بگلاب سوده یا گل سرخ پیچ فوفل دو دانه جوبیت ضماد کنند چون بسیار
ساکن شود و یا مرتند گذرد و بنفشه نطفی آرد جوابا بونه سوم روغن بابونه لعاب کتان آمیخته تبگرم ضماد کنند اگر خواهند بجای روغن بابونه روغن بادام یا روغن

یا روغن گاو آمیزند روغن بنفشه روغن بابونه نیمگرم کرده مالند بطبیخ او ویه مجلله ملینه نطول کنند مرق مرغ تخود آب خورند **فائده** در علاج و رنگ نماینده
که منجر بالیوس میگردد اگر بسبب نرم مفرداوی ما معا باشد اندوه سوزش شدت عطش قی مرارتی تلخی دهن وجع لذاع **علاج** سوای فصد انچه در دوسوی گذ
بکار بند شربت بزوری شربت بنفشه شربت دوبکر آب تمرهندی تفند گلاب گلقند عرق بادیان مفید تخم خطمی تخم خبازی بهدانه دو آب جوشانده صاف کرده
ورسانه و قبل این قانیدن روغن بنفشه هریک اوقیه آمیخته حقنه کنند اگر خبر الذیب نیدرم افزایند بهتر سقمونیا قدری آب کاسنی خیارشنبر آمیخته دهند **قول بوعلی**
ورورم عارض شیر مغز فلوس روغن بادام حقنه کنند و کسی که معتاد بدین مرض باشد باید که چون ازین علت برآید تا که صحت تمام نشود با ندیه متاده رجوع نماید تخم
باب شکر دهن لوز تر کرده خورد الو و آب شکر تر کرده هر بروزده یا بیست عدد دو ساعت قبل ازطعام خورد انجیر سفید سی عدد دو مویز منقی بیست درم بنفشه بدرم
آب چهار رطل نیانده صاف کرده در چهار اوقیه این مغز فلوس سه درم دهن لوز چهار درم آمیخته دهند یک بکره هفته **قول لازرور** حقنه ملینه مزبوره
حدت نماید آرد جو روغن کتان روغن بوما دران برسره ضماد کنند آب گوبهی آب کاسنی هریک نیم رطل سکر گلابی آب کاهو هریک دو اونس آمیخته گرم کرده
خرقه آلوده بر کپه نهند چون خفت شود مسهل دهند اگر فراغ نشود سه چهار بار بطبیخ نیگرم او ویه ملینه آبزن کنند روزده م حقنه که روغن شیر روغن گل روغن بنفشه
مغز فلوس با شند نمایند روغن بوما دران روغن بنفشه سکر بشکر مالند و اگر اوقات دوغ نوشانند و قدری خون نیرون آرند اگر تدابیر مذکور صحت نشود زبل
اسپ اونس کتیرا دو اونس در آب خشخاش تر کرده خمره آمیخته قدری نشره سه حصه نموده در سه وقت نوشانند و بر قدرت خدا توکل نمایند تا
عنصص برای تقویت اعضا مالش روغن کنند تا از فالج محفوظ ماند اگر بسبب رطبی معا باشد و این ورانند دستی بدن تقل معا را بطبی سدر نمک و عنبر
و لسیب **علاج** حقنه منقیه ملینه نمایند معجون ترید دهند انچیر پانزده عدد دو مویز سی عدد تخم خطمی انیسون تخم کرفس هریک مثقالی ادویان و خیدرم مغز بنفشه منبت لعاب
هریک سه مثقال قند پهل مثقال شربت سازند و هر روز دریک قاشق این مغز فلوس پنج مثقالی روغن بادام مثقالی آمیخته دهند تا دو هفته قیصوم چهار شربت بزوری
هریک پنج انگلیس هفت پیه بیدانجیر آمیخته ضماد کنند و از آب دو اندیه غلظه چون کدو خیار دو خوره پوشیر نباتی تدبیه قولنج بلغمی نمایند **معجون ترید جوارش**
هندی ترید شکر سرخ هریک رطل سقمونیا هشت درم قاقلیتین بچهل و رصینی قرنفل مصطکی فلفل هریک چهار درم عسل قدر حاجت
شربتی دو درم مفتح قولنج مزبله بلغم دو وجع الظهر و رنسخه ترید مثبات هریک صد سقمونیا ده باقی همه هریک پنج نوشته اگر بسبب درم سودا وی معا باشد
تقدم فساد سپرز ثقل صلابت قلت وجع و عطش **علاج** بدیه مرغ و ادویه کاسر النفخ حقنه کنند و بطبیخ مشاکش محلله ملینه آبزن نمایند طبیخ افتیمون
دهند مرق چرب نوشند و ضماد که در ورم بلغمی گذشت گذارند اگر بسبب قولنج التوای معا یعنی پیچیدن فرق باشد التواء السور اکثر اقتصد گونه است دیگر
انکه معا بیخ خورده و تعقد در و افتد دوم انکه رباط ما که معا را بپشت مربوط میدارد گسسته شود سوم انکه صفاق پاره شود و معا موضع خود گذاشته
بدان سو گراید پس اگر این صفاق قریب آبستن باشد عود در انثیین فرود آید دیگر گویند تقدم حرکت عنیف یا جستن یا ز موضع بلند افتادن یا چیزی
گران برداشتن یا زیر بسته قطع و بر اثر آن فوراً قولنج پدید آید و حال آنکه قبل ازان عادت قولنج نبود و درین وجع کمیاب و بیک حال ثابت بود خلاف ریحی و قفلی
که در ریحی وجع منتقل باشد و در قفلی بعض اوقات وجع غلبه کند و آنجا که موجب التوای فرق باشد تو مراق ز موضع و عظم کیس انثیین گواهی دهد **علاج** بعد ازا
برپشت خوابانند مستوی پس فرق شکم و خاصره آزابر وجهی مناسب مالند تا معا بجا آید اگر بسته نکند بعد ازا مالیدن شکم ساق آزا بریسمان محکم بندند و چهار کس

دست و پایش گرفته بردارند بنهیکه پشت او دو توشود و شکم در قعر افتد پس همین شکل آن اسبرا بنهند بهر جانب تا امعا بر وضع اصلی آید اگر ازین تدبیر هم بهیئت اصلی نیاید زیق زنده مغسول یک اوقیه یا دو اوقیه نوشانند و فرایند تا چند قدم گرد پس شکم او را سه دو دست سخت بگیرند بنهیکه میلان غذا از فوق بسفل باشد و درین وقت باید که مریض ایستاده بود و غذا هم کمی کنند و بتدریج غذا کرده فرود آیند تا زیق فرود افتد و معا بجای خود میل نماید و بعد خروج زیق از شکم مرق جدی و هندوانه چند روز بهمین مرق بسته کنند یا بر اللحم و اغذیه دیگر ندهند و شرط است که قبل از دادن زیق یکدو روز پشته همین مرق جو غذا سازند نه نیشکر سیاهی آب عنب الثعلب آب اسان الحمل آب خیارشنبر و هندوانه شانه تخم ترده اصبع ساخته هزاره بقر آلوده بردارند یکی بعد دیگری اگر ازین هم انشوند تا قرح بلغ کنند یا زیق مقدار و فتاح بقدر مقتدر و نفع مند و برآرند پس همان ساعت حقنه کنند **فائده** گاه باشد که زیق مشروبه بغیر بطن نیرآید و بدنسب موجع و ثقل عظیمه و بیهاره مضطر گردد و درین وقت مریض را سرنگون سازند بنهیکه پایش سوی آسمان باشد و زمانی همین وضع دارند تا که زیق تمامه از راه دهن برآید **فائده** اگر سبب او فتق باشد تدبیرش بعد بجا آوردن معا بحبل مذکوره همانست که در فتق گفته آید و بلسبتن فاده مربع بر امعا نهیکه آن را از عبور بقن نه بدهد ضرور و نهادن ادویه قابض بر محل فتق و بستن لازم روغن قسط بر فتق بشکم مالند **قول سیدرو** اول قی کنند پس شبانه اخراج ماده امعا نمایند بعده بدستور مذکور امعا را بجایش بسهولت بازگردد اگر باز گشتن عسر باشد اول بحمام برند و اگر بمکث المقدار بران نریزند پس بدستور کنند و بدست فشار ندتا بموضع خود رود بندند و بر پشت خوابانند و بالش بلند زیر سرش نهند و بالشی زیر سرین گذارند تا پشت دو تو ماند **قول لارز** ورید عوام این را سیاه شدن ناف گویند و درین گاهی آثار قولنج و گاهی علامت زحیر و مغص و گاهی قلت اشتها و گاهی سهال و خروج فضلهٔ غیر منهضمه و ضعف قوت پدیدی آید و چون اصبع بر موضع سره نهند حرکتی زیر ناف محسوس میشود باید که اول روغن سداب بر شکم بر فتق مالند بعده اگر معا از موضع خود فرود آمده باشد دست را زیر این شکم بالا فرستند و عکس عکس پس مریض را بنشانند و هر دو پایش در اگذند و فرایند که بهر دو دست هر دو پای خود نزدیک مرافق گیرد پس حکم کنند که از ناف هر دو پا زمین را ببوسه و چند بار معا بجا آید و وجع رفع شود و حبه که بسیار بار یک باشد شش اونس کتیرا انشاسته هر یک نیم اونس و دو طبیخ سداب اونس گل ارمنی گل مختوم دم الاخوین هر یک دو درم مهیا مغص بیض ده عدد با آب برگ بقدر لعقها یا شیره خرفه آمیخته بشکم ضماد کنند موی سر مریض در ستوا و دو دو نمایند چون القی بیاید در کف دست پا مالند چنانکه بار یک باشد حلقه کرده در دست دارند یا بندند ناف بجانبی که آید گشتن نهد مریض اگر قدری سیاه آمیخته یا گشتن بسهیل فائق نخواهد برابر سایند بیخ درم نقد سیاه کهنه حب بسته بروغن بنفشه موی کاغذی دو پاره کرده تخم مرا آورده قدری تنکار بریان پاشیده زمانی بر آتش نرم دم داده بکنند و ساعتین بندند و گفته در التوانی بیق دواوس در بیضه مرغ کرکه نصف درد و بیاض خالی بود انداخته در حلق مریض ریزند نهیکه او نداند **قول بقراط** کسی که قولنج باشد و روده او کشیده شوند و فوق یابی او ناب عقل پدید آید بدست **قول شمعون** اگر انسان بر بطن افتد و داخل شود مهمانی نیست او بسوی داخل پس قفل بند میگردد و بلسانی که بول هم محتبس شود و درین آن موضع منقعر میگردد و باید که اصبع در دبر او کنند و هر چه را سوی خارج دفع نمایند اگر سبب یبوست و احتباس ثقل باشد باید او را دقتل بر تنه بود که گوید یا معامی تنگ افتد و خروج ثقل مشکل بنادق و این را چند سبب **یکی اکل** الطعمة یابسة بالذات چون گاورس برنج بوط ذرت وغیره **تقدم آن علاج** طبیخ بنفشه بادیان بقدونس هندب یا رج یا شقاقل صبر بنیر یا سیل هندا گر وجع دائم لبوب تخم خطمی کتان حلبه هر یک ۵ مثقال جوشانده صاف کرده منفر فلوس هفت مثقال قند ده مثقال آمیخته نوشند و حقنه نمایند شربت بنفشه لطیع انجیر تبل را

غذا دهند آب انجیر عناب اصل سوس مغز فلوس ترنجبین شیرخشت شربت بنفشه روغن بادام قند دهند و یا دو یه ملینه مرطبه چون بنفشه انجیر عناب ترنجبین روغن بادام قند وغیره حقنه کنند نمک سنگ و شکر شاقه کنند و مرق مرغ با ماء الشعیر سفیدباج مزوره بعض قطعت لبلاب بدهن لوز خورند و در ایام صحت انجیر بیست عدد آلو سی عدد زبیب پانزده درم اصل سوس بیست درم آب سه رطل بپزند و در دو ثلث رطل این مغز فلوس هشت درم آمیخته بدهن لوز افزوده نوشند تمر زبیب حلوا از نشاسته روغن فانید پخته خورند **دوم** قلت اکل غذا **علاج** اول اخراج ثفل از امعا کنند گلقند گلاب دهند نخود آب اغذیه چرب خورند **سوم** حرارت امعا شدت عطش یا التهاب نزال مراق و قبل از حدوث قولنج ثفل یابس منتن سیاه مائل بسرخی برمی آمده باشد و اگر سبب حرارت معا حرارت زهره باشد یبوست دیگر پیدا بود و گاه گاه تب آید و باشد که یرقان روی نماید **علاج** اگر حرارت زهره سبب باشد و مانعی نبود فصد نمایند الا حقنه کنند شافه بنفشه بردارند سقمونیا مغز فلوس آب تمرهندی آب آلو آمیخته یا سقمونیا دانگی با آب کاسنی آمیخته دهند طبیخ هلیله نوشند بنفشه ده مثقال سنا پنجدرم بادیان مثقالی عنب الثعلب سه مثقال جوشانده شیرخشت هیزده مثقال مغز فلوس هفت مثقال روغن بادام یک نیم مثقال آمیخته نوشند و بعد اسهال تخم ریحان بشربت قند گلاب دهند شربت بنفشه بلعاب اسپغول و شربت بزوری مفید اگر تسکین نیابد قرص بنفشه بشربت بنفشه یا معجون خیارشنبر دهند ماش مقشر نخود آب مرق اسفناج یا بیحیه بروغن بادام و قدری شکر خورند **معجون خیارشنبر** قند عسل مغز فلوس هر یک صمغ بنفشه تربد روغن بادام یا روغن بقره هر یک چهل سقمونیا پانزده رب سوس سیزده نمک هندی هفت و نیم بادیان مصطکی انیسون هر یک پنج شربتی پنج تا ده درم مزلقه قولنج حار و یبوست امعا و امراض صفراوی **قرص بنفشه** بنفشه ده کتیرا نشاسته ترنجبین هر یک پنج سقمونیا سه شربتی دو درم **چهارم** یبوست امعا عطش نزال مراق ابطن **علاج** حقنه چرب لعابدار کنند شربت بنفشه روغن بادام دهند خمر شیرین نوشند اغذیه دسمه مرطبه خورند اگر لازم شود باشد قرص بنفشه یا سقمونیا دهند یا ایجبن دهند **پنجم** کثرت درد و ربول اقدم اکل مدرات و ظهور قولنج عقب آن **علاج** شربت بنفشه مغز فلوس طبیخ انجیر دهند … تخم ریحان مفید مرغ فربه مویز حلوا از نشاسته مسکه ساخته خورند **ششم** خروج مائیت از بدن بسبب هوای گرم و تعب و ریاضت و کثرت عرق و اسهال و غیره **علاج** اخراج ثفل کرده در مواضع سرد نشانند راحت دهند اغذیه چرب خورند قیروطی از موم سفید روغن گل روغن مورد آب به ساخته بر بدن مالند **هفتم** زوال حس امعا بسبب شرب مخدرات یا سوء مزاج بارد مفرط امعا است و باشد که در معا ناصور پیدا آید و فزایه حس او گردد و قبض طبع قلت وجع و اگر چه اشیای گرم چون بوره نمک صابون بردارند معا درک اذیت آن نکند و هر چه خورند نفخ شکم آرد **علاج** تنقیه بایارج لوغاذیا ایارج فیقرا کنند شادریطوس سنجرینیا تریاق کبیر مثرودیطوس خمر ریحانی خمر عتیق دهن خروع یا الاصول دهند حقنه نمایند روغن قسط مالند اطلیه مقویه بر شکم و خاصره نهند روغن خروع که در دوا فادیه جوش بوند بر شکم مالند و یالایش سنجرینیا اتاناسیا طلا کنند حمام نمایند مرق عصافیر و فریج حمام نوشند **ایارج لوغاذیا** سقمونیا عنصل مشوی غاریقون خربق اسود اشق اسقوردیون هر یک … شحم حنظل ده افتیمون کمادریوس مقل صبر هر یک شش حاشا هوفاریقون ساذج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود فلفل ابیض دار فلفل جاوشیر زعفران … اسفاج جند مرفطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون سنبل حماما نجبیل هر یک چهار حنطیانا اسطوخودوس هر یک سه … عسل … آمیخته … بعد شش ماه بکار برند شربتی پنجدرم با آب گرم و عسل منفعت برص و بهق و جذام و قوبا و سعفه و شهوت کلبی باقی در همه افعال مانند ایارج جالینوس **هشتم** … امعاست سفیدی براز نفخ شکم ظهور یرقان **علاج** شربت بزوری دهند خردل با اکامه نوشند و تنقیح سده بدانچه در یرقان گفته شد نمایند **نهم** حیات … ریح و غثی در نفلو باقی آثار آن **علاج** حب النیل نیم درم ورمنه ترکی درم برگ کابلی دو نیم درم تخم بادیان گوفته دهند با اکامه نهار

نوشند حقنه نمایند باقی تدبیر از دیدان جویند **قول جوان کوروو** گل هوفاریقون اسکروپلوخم ابیض دو اونس حل کرده دهند یوست شنبلیله صحرائی نیم درم طبیخ
باد آورد چهار اونس دهند سه چهار روز در زائد التوردهم ضعف قولون عدم خروج براز بحقنه مشافه **علاج** برای تقیه دهن خروع بمالاصول یا ایارج فیقرا دهند
طبیخ سلیقه دارچینی بسیاسه جوز بویه سنبل اشنه تخم انیسون بدو عنبر بادام نوشند **علاج** سخن بنیاشتر و یطوس دهند نخم قدری نوشند روغن بادرنج روغن بابونه
روغن سوسن روغن بان شکم مالند نخواب نیز یاچ مزوج تخم ریحانی خورند مداومت حمام نمایند و از اشیای ترش قابض و آب بارد پرهیزند **قول رازی** قولنج
تقلی از هر سبب که باشد اول درکشادن طبع کوشند بر ای این آبکامه روغن بادام آمیخته گرم کرده نوشند مرق مرغ فربه مجب خورند اگر حرارت یبوست در معا باشد
بنفشه کاسنی عنب الثعلب قند تخم خبیین نوشند شربت بنفشه لعاب بهدانه آب کدو شیره تخم خربزه تخم خبیین هندروغن بنفشه لعاب خطمی کتیرا شکم مالند عوض مرق
حسوهای جرب خورند و بعد شربها شیای مرقد و حصول تلیین در تقل باید که مریض بریک پا ایستاده آهسته آهسته بحمد تا تفیل بیرون آید و اگر این نکشاید پرند
کنجد شکر سرخ آبکامه مغز فلوس اطریفل برگ سلق بنفشه خطمی سپوس جو انجیر قرطم آمیخته بگیرد حقنه کنند و اگر حرارت یبوست در معا باشد بنفشه عنب الثعلب نیلوفر تخم خطمی
تخم خیارین بابونه بسوس جوهر یک بهت درم عناب ۵ دانه سپستان بیست دانه جوشانده صاف کرده نیم درم آمیخته حقنه کنند و بعد از فتاح طبع حسب هر سبب تدارک کنند **قول جوان کوروو** اگوشش کتان خلمی بنفشه خطمی گاو زبان بابونه
جوشانده صاف کرده روغن بنفشه سه اونس شربت بنفشه دو اونس آمیخته حقنه کنند و سه بار اگر انزیخ فضله نشود روغن بادام یا آش چربا دو اونس یا شیر شش اونس و اونس
مرق مرغ سه اونس دهند اگر عوض شیر خشت کنند بتر اگر کافی نبود قرص حنظل نیم درم نرمستین یک دو یا سه یا نه دانه تطرون رم مرق مرغ طبل خشک
صاف کرده و چهار اونس اریه روغن بادام یا آش دو اونس شیر خشت کنیم اونس آمیخته دهند اگر نیم کافی نبود مغز بادام مسحوق طبل با درج دقوق نیم طبل
در آب پاشده در ظرفی نهند و آب بارد آمیزند که یکدرم گردد و پس مریض را در نوشانند اگر دو یک مرتبه آرام نگردد و باز گرم کرده روغن سیاه یک کاد آمیخته نشاند اگر
کافی نبود زنبل با قرتازه پیچیده میش نر و چهار عدد صفرت بیض آمیخته بشکم نهاد کنند مغز فلوس ۵ وازده درم نمک سنگ ۵ درم آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود سر کر
شکر هر یک سه اونس آب شش اونس آمیخته حقنه کنند نمک سنگ ۵ درم مرق مالکیان مجرب طبل شیر خشت کنیم اونس آمیخته نوشانند تخم قرطم سه درم زایند صاف کرده
کریمو تار ترو چهار اسکر و پلوشیر خشت سه اونس آمیخته دهند و سه باشخصی انبسمی و انفع نشد یک پیاله مرق مالکیان پیچ کرده و بسفیدایج شش درم نمک سنگ یک درم شیر خشت
دو اونس بود نوشانیدند همان زود صحت یافت روغن تخم شلجم سه اونس شیر خشت اونس دهند اگر بسبب گرد آمدن صفرا در جوف معا باشد طریق معالجه آنست
و علاج او از مخض صفرا وی بینند **قول جوان کوروو** اگر بسبب صفرا بود قی عطش سهر تلخی دهن نفع بدهد وای باره **علاج** پیچ مرغ بنفشه خطمی آلوکا بهبوب
جوشانده صاف کرده مغز فلوس اونس شکر شربت بنفشه بابض بیض قدر حاجت آمیخته حقنه کنند اگر جمع نرود دیگر پیچ مذکور دو روز با شیر طبل چوشانده صاف
کرده دو حصه نموده در یک حصه صفرت بیض عدد آمیخته بگیرد حقنه کنند اگر آرام نگیرد حبس قی بیابد فصد ارکا کنند اگر حبس قی نیابد فصد باسلیق نمایند
اگر از فصد هم آرام نشود بداند که منفذ ای قیقسیت آب بارد حقنه کنند اگر جوان محرور ی باشد دو بار دو هم هر دو روز بکار برند خصوصی مغز کدو در
شکم ضماد کرده و شخصی نان گرم شیر بزه عصاره بیخ ترنموده ضماد نمود صحت یافت شیر خر چهل روز نوشند حقنه نمایند آب زبل بقدر مرق مرغ هر یک دو
اونس آمیخته حقنه کنند آب ساده روغن بنفشه هر یک چهار اونس اقدر نیم اونس آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود بدانند که بغیر جاصیت دوین بر ای مرآید لیکن

وجع نمیرود کرین تراپیو دهند چند کس انجمرامی تیکو علاج کردم فرزبل گرگ با معاجی ستقیمه گرگ خشک کرده سائیده یک درم دادم صحت شد پوست سنگدان
مرغ نیم درم چهار قاشق مرق با بدو اونس خمر حل کرده دهند ابوت مسحوق نیم درم دهند و گفته اگر بسبب حصات امعا باشد روغن بادام شش اونس سکنجبین
سه درم مقل دو درم [illegible] اونس آمیخته حقنه کنند و گفته شخصی قولنج شدید داشت پاش و طبیخ نیم گرم ببدینها دادند صحت شد و گفته در قولنج فالجی امراض عصبی لیفایه
طبیخ عنب الثعلب چهار اونس دهند و وجع غافث حل کلم بحری انفع و گفته در قولنج سقطه سگ زنده نزد مریض آرند تا بسبب حرارت سگ ریح تحلیل یابد و صحت شود
و گفته در اقسام قولنج از اکل غذا و شرب آب باز دارند و تا تنقیه نکنند بالش ننمایند چرا که ماده سیال گشته استسقا فالج صرع وغیره آرد مسهل قوی بهر طور که شود دهند
لادن افیونی سه دانه دهند داغ در یا می هند اگر بول سرخ باشد فصد کنند افسنتین سداب بادیان قدری نمک جوشانده حقنه نمایند انتتین اسپ که بصحت مرده
باشد درم تخم یا بمرق مرغ آمیخته دهند برگ بنج بشیر نرزانده سائیده یا زبل حمار یابس سائیده بروغن بومادران آمیخته بر شکم ضماد کنند رماد گلدم یعنی بابل یک قاشق
بمرق دهند یا زبل گرگ انفع لبلاب احمر بندند سره طفل در هوا خشک کرده بر ناف بندند **قول رازی** مرق هدهد در قولنج اطلاق می آرد و گفته بسیار کس معتادین
قولنج اوید دیدم که چون بر جلد ذیب نشستن و خفتن و سواری نمودن عادت کردند و در کمر بستند و هر سال تبدیل جا تازه نمودند شفا یافتند **قول ماسرجویه**
این حب ملین الطین هر یه قولنج و دیگر امراض است هلیله سیاه بلیله آمله هر یک چهار تخم کرفس بادیان انیسون کرویا نانخواه سعتر حرمل شیطرج سورنجان ملح نفطی اشق مصطکی
هر یک یک درم [illegible] قاقله وج سنبل زعفران سفیخه هر یک نیم سکبینج سه شحم حنظل یکنیم فانید ترید هر یک هشت صبر دوازده با آب گندنا حبوب بندند شربتی دو و نیم درم
قول الارز و ریبر اگر مستحکم بود دوازده درم نبات شند یت گرم کرده بر شکم مالند که افتتاح آن مینماید مجمه ناری بر سره نهند که برای قولنج و خلع امعا مفید است آب برنج آش
نهند چون بجوش آید ربع او دهن سمسم اندازند وقتیکه جوش خورد فلفل گرد پانزده عدد ریزند بعده دوسه فنجان گرم گرم نوشند زبل الفار فلفل مر صبر برابر
سائیده بهم روغن کنجد بزانده در شکنجه روغن کشیده بر موضع وجع مالند و برگ تنبول گرم کرده بندند که برای قولنج و وجع کلیه مفید است اگر ثفل را گرم کرده بندند بهتر
یا سمومرکب دو قطره بمرق مرغ دهند معاجی ذیب خشک کرده سائیده درم تخم یا بجلاب گرم دهند یا به گلاب سوده گرم کرده نوشند روغن کهربا اسکر و ملیو بمرق
مرغ یا بتخم دهند و طلا کنند که برای اقسام قولنج نافعست زیت آب لت کنند تا خوب مختلط گردد شبت انداخته در دیگ آهنی تر ند چون شبت مهرا شود صاف کرده
نوشند که مفتح قولنجست حتی ایلاوس را و گفته اگر قولنج شدید باشد حاجت بحقنه نمی شود چنانچه شخصی را قولنج شدید شد سی بار حقنه کردند نجات نیافت
آخر شیرخشت دو اونس روغن بادام سه اونس بمرق مرغ آمیخته حقنه کردند صحت یافت ریه میش گرم گرم بر شکم بندند و گفته اگر وجع باشد بشیر گاو شکر بیاض بیض
لعاب اسپغول یا بشیره بادام ماء الشعیر مسکه یا بیخ خطمی خبازی مغز تخم تربز تخم کتان اسپغول گل سرخ نیلوفر حقنه کنند روغن بادام روغن بنفشه بر شکم
مالند لعاب تخم کتان لعاب حلبه لعاب بهدانه بیه مرغ بیه بط بر شکم ضماد کنند طبیخ برگ خطمی و مانند آن آبزن نمایند و گفته کین کین دهند
روغن جوز بویه چهار درم با یک اونس دهند برای قولنج ریحی و ضربی نافع روغن فندق همین اثر دارد تریاق و بابیتا لوروں ربع درم افیون دو دانه بعرق بادیان
دهند شیرخشت سه اونس قرص ضیور دوانت دو درم مرق مرغ شش اونس یا شیرخشت سه اونس روغن بادام پنج اونس دهند خرقه در طلای [illegible] آغشته
بر شکم بندند عصاره افیون سی قطره دهن غرو ع یکنیم اونس آمیخته یک یا دو هم حب دهند مومیائی قیراطی با آب کمون آب کرویا یا غراطین مجفف مسحوق دو درم
با آب گرم یا عظم زبل ذیب بخم سوده یا مرق ایل بخم سوده دهند دندان یا عظم گرگ در پوست او یا در نقره گرفته یا زبل ذیب قدری با قلادر [illegible] کرده

مدام مزمان بسته دارند امین مانند تریاق کبیر قدر سند قد طبیخ بادیان کرفس عناب پیستان اصل سوس دهن خروع وهند ابوت دهند ضماد کنند مزایه ریحی سنگ ارمنی
بعرق ابوت سوده یا دو چار اونس عرق بومادران تکرر کرده نوشند زلیل مرغ بخم بار پسر کرده دهند سرطان بحری درم بخم وهند کلونیه بخم سوده نوشند قرص فیوره دوا
دهند طبیخ چای نوشند سنگ آب لیمو سوده حقنه کنند اشق دو درم آب هشت اونس حل کرده نیم یک اونس روزی سه چهار بار دهند مزایه وجع تسکر ریحی که
بسهل وغیره مخت نشود دندان آب دریائی برشکم بندند مسکن وجع بطن فضله اول طفل که بعد ولادت برآید قدری بغل انگوری دهند منفع قولنج عسر حال عرق گوارد من
بقدر یک نیم اسکرو پلو آمیخته با عرق گوارد نیم اسکرو پلو نشناش سه درم آمیخته دهند تا هفته مزایه ریحی عرق گوارد نیم اسکرو پلو تر نفل چغجد دو درم روز مزایه وجع نافی
نمک ترب ربع درم در برگ نبول نهاده دهند سره طفل بسیا نیشتک کرده بخم سوده نوشند آن را بر سره نهند یا گمین سازند یا در انگشتری انگمین او زمرد باشد نهاده
پوشند دست چپ ارنب نر زخود دار عظم سر گرگ در گلو یا کرند زنج زنج در گلو آویزند گر وجع اشد بود چند شربت موضع وجع زده قدری با دوت مالند مسکن
وجع نوزا اگر حامله را شود مقناطیس سه درم برناف بندند و گفته السین سبا نا بخی السین سبا بابا سه اسپرتو لویای سبز لطیف شیر زن بالسمکا تو لیکو جب نر یا پیکا جب
انتی کولیکا روغن نارنج روغن بادیان روغن بهروزه روغن قنه سقوف دی لوتیا سقوف کو کیتو سقوف کاربنا تو اشربت الطی خرد دکا میل عرق نانخ
عرق سلیسی فلونیا رو ما فلونیا جار لیموتی قرص ایمبک عصاره الکائیس کروکوا وری لاذن معجون انا کارونیا معجون موعین همه مفید اند حسب
حاجت دهند دو احلوای حب الخروع دهن ناعرق بلادر عرق منبول مرباهی مع سقوف سنا بر کرخا هند دهند دیگر روغن کتان جوشانده نوشند
و مالند دیگر زهره گرگ داغی بعسل دهند دیگر سر مایس سه یا ده عدد بموزن فلفل سائیده نوشند دیگر چاشا مسحوقه بماء العسل دهند دیگر آرد دو نیم درم
با آب قوم خمیر کرده نان پخته سه روز خورند واز هوا تر شی باوی پرهیزند مزایه ریحی دیگر پیه طاوس گداخته با آب سداب عسل آمیخته نوشند مزایه بادی دیگر پوند دوم
دهند دیگر سر والده قوق در آب جوشانده قدری نمک آمیخته دهند اگر چند روز مداومت کنند باعود تمام دیگر کنجاره سرشف سه درم با آب حل کرده نوشند
مزایه ریحی و نفلی دیگر کنجه در خمیر گرفته در رماد گرم نهند چون خمیر سرخ شود برآورده خمیره دور کرده مغزش برآورده بعد درم آب گرم نهند مسکن فوراً نظر کنجه
ربع درم قرنفل کوفته بعرق بادیان دهند مزایه ریحی دیگر برگ پیل دو نیم عدد سائیده بقدر دهند مسکن وجع تخم دیگر تخم کرفس انیسون بادیان ناخواه با بسایند
یک تا نک دهند مزایه وجع امعا بارد ریحی دیگر ناخواه کمون انیسون هر یک مثقالی سائیده شیر تر طل گرم کرده دهند مزایه قولنج مزمن دیگر فلفل عسل آمیخته
مزایه آرزوغ دیگر لحم هدهد با عقرب بریان خورند دیگر قرن ایل محرق مثقالی دهند مزایه وجع نوزا دیگر تخم لبلاب سائیده یا روغن کتان نیشکر گداز آمیخته آجیل
بعسل آمیخته یا نیل مرغابی درم آب ربع رطل جوشانده یا زنبل الفار بو مادران جوشانده یا دهن خروع دو درم عرق مرغ یا عرق مونگ آمیخته دهند دیگر کبابه
در سر با بخم و در گرما با آب دهند مزایه وجع مثانه هم دیگر خولنجان خورند دیگر تنگار بریان یا عرق الصفر بر بریه نبات الصبر پاشیده دهند مفتح همه سرد دیگر تنباکو
قدر نخود در برگ تنبول خائیده لعاب انداخته بلع کنند مزایه قولنج و سر فیزمن و بلغم سینه و معده و ریح مراقی و امراض یعنی دیگر اشنان در ظرف گلی نهاده آتش سه
انداخته برآتش نهند چون خشک شود ربع یا کدرم دهند دیگر تمر هندی ربع رطل قند سیاه قدری آب آمیخته نوشند مزایه قولنج دو نیم تسکر حب از فلفل
در نجبیل با پیلیا آمله برنگ کابلی بلادرج گاوی میخته مدبر بر ابر بیول گاو قدر چه چوب بندند برای اشتها یک وجعت قولنج دو درم برای تب هزار روغیره سه حب
وجعت سمیات چهار حب با آب درک دهند حب تنگار بریان انگزه بریان نمک سنگ برابر آب مسخته چوب بندند شخشیر ربع یا کدرم دو نیم تسکر

زنجبیل هست نمک نفط هست شربتی هر دو وقت قدر کنار نوشته مزلقی **دیگر** خردل بروغن شبت بر ناف و تهیگاه ضماد کنند مزلق مزمن **دیگر** بیخ عشر آب طلا نمایند
دیگر مغز حب الخروع بشیر گاو سائیده گرم کرده بندند مسکن وجع **دیگر** شاخ کرگدن در دست دارند **دیگر** هلیله زرد مقوق مثل تنبا کو کشند مزلق وجع مفتح قبض
دیگر پنبه بروغن یاسمین گرم آلوده بر شکم نهند مزلق وجع **دیگر** آرد ماش دو رطل جو القی نمک طعام هر یک نیم رطل انگزه پنج درم خمیر کرده دو نان سلخته از طرفی پخته بر
شکم نهند چون سرد شود دیگر گذارند همچنان تا که وجع فرو نشیند **دیگر** ناف العسل آلوده کتان سوخته پاشند **دیگر** برگ شبت تازه نمک سیاه گرم کرده کماد کنند
مزلق وجع ریحی و بلغمی **دیگر** توم گرم کرده بر ناف ضماد کنند **ادویه منقیه امعای قاق** زبد عسل هر یک اوقیه هر روز لعوق کنند **دیگر** حب البان مقشر دو درم یا
کرسنه درم بماء العسل یا صبر مثقالی با آب گرم یا تربد یا سه مثقال یا سقمونیا با آب گرم دهند **منقیه قولون و مستقیم** ملح اندرانی بوره ارمنی زهره گاو عصارهٔ
قثاء الحمار شحم حنظل آب کامه مطبوخ حلبه کتان برگ سداب لوز مر تخم ترب زبل الفار مفرد یا مرکب فتیله سازند **جوارش نارمشک** نارمشک اسیل قرنفه هر یک هشت
سقمونیا دو دانگ زنجبیل فلفلین هر یک شش **شش** نبات چهل شربتی یک نیم تا دو درم ملین طبع مزلق قولنج و نفخ **شربت انجیر** زرد فربه یک
من آب چهار من بجوشانند تا نصف ماند صاف کرده به نیم من قند جوشانند زنجبیل خولنجان هر یک درم کوفته صره بسته اندازند و هر ساعت مالند چون
بقوام آید صره دور کنند ملین طبع موافق پیران مزلق ریاح و قولنج **شربت** سلیخه سلیخه بیست مثقال تخم کرفس سی مثقال افسنتین پنجاه مثقال آب چهار رطل بجوشانند
سوم باند صاف کرده بدو رطل قند قوام کنند شربت ده تا پانزده درم مدحیض کاسر ریاح غلیظه مقوی معده بارد رطب مفتح قولنج **چهار عرق** نانخواه بادیان سعتر اوجم
برابر شب تر کرده کشند موافق مبرودین محلل ریاح و برای اوجاع ریحی بارد معده و قولنج سفید **چهار عرق** عرق قندی یکبار پنج استار شاه جهانی نانخواه کمون کشنیز
هر یک دو نیم استار شاهی بادیان سه استار شاهی تر کرده کشند **فائده در ذکر قولنج عرضی** یعنی شرکتی اگر بسبب ورم مثانه باشد عسر البول صلابت حمی الم در عانه
اگر بسبب ورم گرده باشد عسر البول الم در ظهر اگر بسبب ورم کبد و طحال و حجاب باشد آثار آنها اگر بسبب ورم رحم بود حبس حیض عقر **علاج** تدبیر هر یک حسب سبب از باب
آنها جویند **فائده در ذکر ایلاوس** که نوعی از قولنج است بدترین اقسام و خلاصی از و کمتر خصوص که در قی زبل آید و از بدن و از آروغ بوی بد و موضع حدوث این
امعای علیا است این مرض گاه ابتدا افتد از اسبابی که در قولنج گفته شد و گاه باشد که قولنج منتقل شود با ایلاوس وجع بالای ناف عدم خروج براز عدم نفع بحقنه از دم
نوع و قی سبب او ورم یا تحجر ثفل یا لزوجت غلیظ است که در دقاق آید و سده آرد یا التوای معا وغیره که در قولنج گفته شد **قول ابن زکریا** دیدم مردی که این
مرض داشت و حشا بد بو شد و قی زبل کرد پس صحت یافت و باز عود کرد **قول ابقراط** اگر تقطیر البول ایلاوس پدید آید روز هفتم بمیرد مگر که تب گرم آید و عرق بسیار
رود **علاج** چونکه اسباب این و قولنج واحد اند حسب سبب آنچه در آنجا گفته شد بکار برند و فصد در ابتدای این مرض نفع کلی دارد خاصةً اگر خوف ورم بود یا ورم باشد بشرطیکه
مانعی در فصد نبود و باقی تدبیر ملین تضمید وغیره برای طبیب است تا آنجا که دوا یا غذا نا ملائم سبب باشد بند و قی بگرم بروغن کنجد یا روغن بادام آمیخته نوشند و قی کنند
تا آنچه در شکم بر آید پس تلیین طبع نمایند **فائده** در ورم گرم در ابتدا اسهال و حقنه ننمایند بلکه تلیین کنند اگر مانع نبود و وقتیکه از همه تن بوی بد آید فصد واجب دانند
عنب الثعلب برگ خطمی آرد جو بابونه اکلیل روغن بادام روغن گل یا صندل با بیشا آرد جو گلاب بر موضع الم ضماد کنند کاکنج لبلاب هر یک دو نیم درم عنب الثعلب چهار
درم جوشانده مغز فلوس خیار شنبر ده درم روغن بادام مثقالی قند ده درم آمیخته نوشند باقی تدبیر قولنج ورمی در ورم سرد حب صبر حب منتن دهن الخروع ماء الاصول ایارج فیقرا
سقمونیا صبر بشیر آهن تاب دهند اگر قی بسیار افتد کمونی شربت پودینه معجون احت دهند حقنه بینه نمایند شافه بردارند مطبوخ بابونه اکلیل برگ کرنب شبت بنفشه خطمی

ایرساسبوس آبزن کنند یا بونه اکلیل تخم شبت بتسکم ضماد نمایند باقی در قولنج بینند در التواسی تدبیرش کنند **قول ابن کریا** در ایلاوس التوائی زیبق واقعه بلع کند بچرا کراین اکل نیشه تا که زامیکنیچ اول راو با بد که قبل و بعد ادمرق چرب نوشند **قول بقراط بولس** زیبق منسول همراه مسهل دهند چرا که او حرکت سیدهد رو ده را بقوت قوی و بمیگرداند آن را تشکل بشکلی **قول لارزوریر** صاحب یلاوس تا بمیت چهار ساعت غذا ندهند بعد چه مرغ یک بلکه دو هفته دهند و گفته گل خطمی او با دران شانه هر یک نیم اونس جلبکبنیم اونس آب سیاه یزد نصفی تا نصاف کرده سکنجه ۹ اونس روغن کتان چهار اونس آمیخته مقنه کنند روز دوم منضج دهند پس مسهل لکار بر دانو دو یا لیته بر شکم نهند و در طبیخ گرم او دو یا لیته نشانند روغن بادام شیرین خشخاش دهند و اگر دو معا وجع و حرقت شدید بود لعاب سپرغول اونس شیر گرم و شکر و قدری یا لیتین مخلوط بود آمیخته حقنه کنند روغن گل روغن بنفشه بود ما دران لعاب کتان لعاب بهدانه پیه مرغ زیر ناف ضماد کنند **فصل نهم در حیات** سبب او ملتم ست که در امعا جمع شود و سبب سوء هضم و اکل اندیا برده و میوه و طعام و خوم پخته و شیر و حبوبات پس عفن شود و گرم پیدا گردد و دود سر کی که مؤدی نضارهٔ سود اغالب و پیدا شوند چرا که این هر دو قاتل آنند **علامات کلی** قبض طبع بیاض یرقان قلت جوع عفنی تهوع نامت خلط امعا ضعف نبض بر دو اطراف صریر الاسنان سیلان لعاب وقت خواب یبوست لب در روز و اشتد که بسبب صعود ابخره سوی دماغ بذیان گوید و اشتد که آواز منقطع شود و گاهی غلبه نماید حتی که آب سیر نشود و باشد که از دکات مؤدیه ابخره عفنه حیات عارض و پدید آید و باشد که ابخره عفنه ایشان باعث تب شود و در صفرا ماسی ایشان کبیر و تیکی آنکه هر غذا که در رو ده کند مران بر باید و بخورد پس مرتقل از غ ضعیف گردد و جوع الکلب پدید آید لون زرد گرد و باشد که قولنج صرع خفقان آرد و صفرا یمان و قت خواب صعب باشد و بیخ در یا ضعت قوی ایشان را با سهال دفع کند **قول بقراط** خروج کرم سده و قت بطیل صحت و قت طبع بود و خروج مرده بدست و دلیل موت و خروج کرم بقی در هر حال دلست که در صعد و اخلاط ردیست و در خریف اکثر تب ضماد اطعمه پدید آید **قول حنین** و تفکیه دوا برای اخراج کرم و هند باید که بعد اکل حرکت شدید کنند پیاده یا سوار شده **قول لارزوریر** اگر دوا برای قتل حیات دهند باید که وقت شب چیزی شیرین خورانند تا در معده جمع شوند پس صبحی دوا دهند و گفته که قبل از شرب دوا سه روز هر صبح شیر نوشند روز چهارم شیر بخورند و بنوده دوا الشیرازه و سرکه انگوری آمیخته عند جوع شدید نوشند **فائده** مرقص او عام بر بند و زمانی طویل دارند چون بدان گرم شود و عطش غلبه نماید پاره پرت یا فرفیون تنگ بآب شدید الیه و بر شکم او بندند اگر حرکت و قوتها نی محسوس شود حیات و اگر زیر ناف حب القمع باشد **فائده در ذکر حیات** و این دو از یک و جب بلکه یک ذراع بوند و در امعای علیا پیدا شوند منفص ضعف نبض بر دو اطراف سرقه یا بس کسل صریر الاسنان احساس لذع در فم معده و فلور حرکت تصاعد آنها سوی معده و قت جوع و خروج آن بقی یا باز احیانا قلت براز بیس طبع سرعت جوع انتفاخ بطن غثی صفرت لون کثرت لعاب یبوست لب در روز و ترسی آن در شب تنفر از غذا عسر افتاح چشم و از حرکت آنها علامتی شبیه بصرع **علاج** سه روز متواتر شیر تازه یک رطل تقبیل نوشند و چهارم برنگ کابلی مقشر مرخس تر بقبیل هر یک پنج ترس قسط تلخ هر یک هفت شیح ده تمک هندی یک سایند سه رم نهار بشیر آمیخته و قت جوع سخن بند کرده نوشند اگر دوا نوشند حقنه کنند سماق اقاقیا گل مختوم شراب بشکم ضماد نمایند شحم حنظل یکمثقال انگ قبیل نیم درم زنبور گاو شانه ساخته بردارند اگر حقنه شانه هم کنند مغز بادام تلخ قبیل ترس کرنب بسر که یا در مسنه ترکی صبر قسط شنیز بر با بآب برگ شفتالو بنافع شکم نهند و اگر زیاده گردد آرد گرم آرد یم نذهند آب کاسنی آب خرفه آب توت آب خرنوب بسکنجبین آمیخته دهند شنیز شقالی هر روز بسکنجبین دهند سه روز آب برگ خوخ آب پوست درخت انار آب پوست درخت توت انفع بیخ انار ترش جوشانده یا سماق در آب تر کرده نوشند قاتل کرم اند و بعد استفراغ اگر کاسه چهار یاره شقال نوشیدن بر ستر صال ماده نافع

مطبخه قابله تواابل گرم دوا کاکامه ترب خردل خورند وقبل از غذا بادام تمخ مغز خورند وقدری آبکامه نوشند وازاشیای شیرین وچرب وغلیظ وپنیر وان فطیر وتخمه پرهیز نمایند دوا کاکامحرری النفع دهقنا شر آبوست درخت توت پوست درخت انار ترش روزی آب تر کرده در تنور نهند که پخته شود صاف کرده آب برگ خوخ ودو فاشش آمیخته نوشند یا حقنه کنند قول عسکری قبل ازدوا وغ وارياضت قوی کنند پس کباب خایند بعده دوا دهند پوست بیخ انار تازه چهار اونس آب سه پونده نه سیر بپزند بعده نیم گرمی دوا اونس دهند مخ بیضی دماسال عرق گوگرد ربع درم آب اوراک سکر دو لپو آمیخته دهند برگ خوخ سائیده یا شنیز بسرکه سائیده بر شکم ضماد کنند شکنطر اشیع سه درشه صبر فرنتین سداب هریک دو لبسر کرکمه وآب برگ خوخ برنانک ضماد کنند شیخ ارسنی برنگ کابلی افتیمون تربد غاریقون اصل صفر وبا مرکب بهار اصل با آبکامه دهند قرقرحا وغ دینار درم سبزه وتیه آب شیخ ارسنی مدقوق یا دهن خوخ وغ دینار درم مدوا وتیه طبیخ پوست بیخ توت یا آب الرشاد وغ دینار درم آب بقلة الحمقا یا زوفا وغ دینار درم عسل یا حاشا دوغ دینار درم بچیا یا وتیه آب نوذبح بری یا آب سداب سه اوقیه آب نصف عسل هریک اوقیه آمیخته دهند وقت شب ایارج فیقرا آب فرو برند تقوع انگرد حقنه کنند آب برگ وگل بنفشه تلوه دوا وتیه لشکر نوشند پیلی کوچ در نبات مقوم انداخته دارند چون نبات برپیلی انجمد شود برآرند وبکار دنبات جمهره را نموده در نبات باقی مانده آمیزند ویکدرم خورانند قاتل مخرج نقوع انگر واانگزده دو درم آب گرم ده اونس ترکرده صاف کنند قول لازوردیر شیر برگل هریک مشتی اصل سوس کشنیز هریک نیم اونس آب طل نیم پنه نصف اندر صاف کرده قند اونس صفت بعضی مدد آمیخته حقنه کنند تا حیات سوی اسفل رابع شود پس یونداونس صندل سرخ سکر دو لپو لوبیا دو اونس در آب تر کرده صاف کرده یوندا سکر دو لپو آمیخته دهند گر یا یارج فیقرا آمیزند بهتر سبزه درم سبزه یوندا سکر دو لپو انیسون سذاب بستد دهند مخ حیات دیا وحرق نیم بیدانه آمیخته یا آب کیمور وغن بادام آمیخته یا صبر آب حل کرده قلیلی گرانته چند بار درین برکرده دهند حنظل بروغن جوشانده یا شحم حنظل نشش درم زنبور هره گاو وقدری خمر آمیخته یا صبر زنبور هره گاو هریکدو درم روغن مرزنجوش دو اونس آمیخته بترنجبین مالند بعده حقنه مخرجه نمایند صبر چنانکه نتواند خورد اگر یکبار نتواند بتقاریق خورد کشته برآرد وحقنه طبیخ قسط زایا طبیخ شکنطر اشت آمیخته برای حیات بالای ناف وجست حب القمع غربناث طاکنند شونیز بطبیخ شحم حنظل ضماد نمایند کشته باسهال برآرد وگفته الیشبر بروبرتیا میس اقیتی بوت بیدل السوسن سهاکا مالسیس سهاا فسنتین ایسپوتوکنک یکدرم تربد میس حب بتوس وغن عیبب وغن صابون وغن اسپوتوکال افسنتین سرکه گلابی شربت کاکنج دوسی لوزتیا شربت حماض شربت لیمو طبیخ ترمی نخاله طبیخ نشاسته طبیخ سی انیسون طبیخ بیدل نوشیدن عصاره تولا دلیکو بر مکی معجون کونسبرا ساده دوسی تنک تیا علوه دوسی تی یا قوتی تسیست همه مناسب اندرم که خاهند دهند یتی سینتو کونتر ادیرمیس اوکا دانتو کونتر ادیرمیس خورد اوکوانتو کورو واوکوانتو کونتر ادیرمیس کاردن برانف زهار ضماد کنند اگر قته کنیزیق در اخراج دیدان عجیب است بسه چه استعمال سکنبن یکی انگه شکر سفید سه درم در پیاله چینی کرده چند قطره آب انداخته چون مخلوط شود زیق دوا سکو پیدرو وغن بادام نیم سکر دو لپو آمیخته قدر قوت دهند دو درم انگه زیق دوا اونس آب ولیسر وظرفی کرده دارند دانین آب خورده باشند وقتیکه صرف شود دیگر آب انداخته سه ساده نوشند سوم آنکه زیق تنکر سرخ هر یک سکر دو لپو در پیاله چینی حل کنند تا که زیق نا پدید شود دو پس چند قطره روغن بادام آمیخته دهند یا الایش پوست درخت انار چند درم آب یک نیم طل نیم پنه ربع طل نیم صاف کرده نوشند سه روز که مصلح زیق است قول شاپور فتیل در مقعده یا مبی نیم درم هر روز دهند قول عقعور هندی خرد تنه سه هفته نوشند قول بقراط سرکه بطعام مدام خورند قول غاشا شونیز شونیز مسحوق نیم درم سرکه یا نزده درم چند گاه وقت خواب خورند قول جوان کورو سبب الذبست که عفن شود یا کیلوس که سبب سده و ریدشدی

ومراقی درجگر نماند نشود ودر امعا ماند بعض گردد وگرم چهار قسم از یکی بدو رسد دراز که در دقاق پیدا شوند پس اگر سوی معده آید بقی وغیره از دهن برآیند واگر سوی مقعد روند
برازد مستحق شوند دوم خرد وپهناک در قولون پیدا شوند سوم پهناو دراز که در غلاظ تواند گردند چهارم بایک مثل شتاکه در مستقیم پیدا گردند جمیع صفت بوسی نفس مبنی
کثرت خواب وچشم واخفتن گاهی جوع کثیر گاهی عدم شهوه دیگر آثار اگر بسبب معده وریه شود مراقی باشد نزال باز کیلوسی اسهال باجوع واکل لطیفه پس اگر
در معده بود جوع خلط معده غثی وجع القواد گاهی کثرت جوع وگاهی بطلان آن وقتیکه وجع فواد غشی بود زود بمیرد واگر در دقاق بود اسهال جوع ونفخ شکم گاهی قولنج
اگر در غلاظ بود حکه مقعد رحیر وگفته کرم عرابین وسرخ وسیاه نسبت بکرم سفید خطرناک است علاج کین تلمیود وهندبا بنفشه گل شقتا لو شربت هندبا
بزالو ورد سیحوته دنرم درهن گرفته بالایش طبیخ بزرقطونا وانس نوشند وبعد شش شش ساعت یک پیاله تا صبح ودوپهر شام نوشند چهار چیز نزدیک گردن نیز اینه بدانند
که کرم میستند واگر ستند در مراق یا موضع دیگر اند که ازین نمی سد پس بیت اسکرو پیلوسبل گلابی آمیخته نوشند تا بیت گل گوگرد هر یک نیم اسکرو پیلو آمیخته دهند دیگر روز دم
پودینه مشتی زعفران اسکرو پیلو سائیده درنیم کاناوآب جوشانده صاف کرده درچهار اونس آب لیمو نیز اونس آمیخته نهار نوشند سه چهار روز ازو ترس سه اونس پودینه
مستوحه مشتی شحم حنظل مرسر یکدو درم مراره بقر دو اونس سرکه قدر حاجت آمیخته بر شکم وعانه ضماد کنند آب کرده واصل شب ترکرده باشند بر شکم
باد آورد مشتی آب نیم کاناو جوشانده صاف نموده درنیم طل این پانزده قطره عرق گوگرد آمیخته نهار نوشند سه چهار روز مرهم کالبانو بصبه آمیخته ضماد کنند برگ شفتالو نشتن
پودینه مرزنجوش سائیده چند قطره مسرکه تند آمیخته برناف وعانه ضماد کنند سه چهار روز طبیخ دوب شش اونس وغن گوگرد قدری که ترشش شود آمیخته بعد نشست
ساعت دهند سم تمر مسحوق درم پنج اونس طبیخ دوب پودینه دهند شحم حنظل م یکی زهره گاو معده وناف وعانه ضماد کنند آب نیمود اونس طبیخ پودینه اونس
زیت دو قاشق آمیخته نهار دهند مرهم اگر یاد واونس شحم حنظل سه درم تمو نیاد درم صبر یک نیم هر چهار اسکرو پلو سبکه تند سائیده ضماد کنند شش روز مرهم
نیمد رم طبیخ دوب آمیخته دهند اگر نوبه سری کورون دهند اگر نوبه سری نباشد تمر هندی چون قطور یون انتین پودینه زهره گاو دفعه کنند قدر فلفل زهره گاو دایاریقه ایارج فیقرا ایارج فلونیا
شنند اگر بسبب سده دریه شهری وند مراقی باشد تین تمر اوراق اوراد هند دانگه تا که لطف شیره نوشند وندان نیاز اوراق دینه صاب چ یرقون شحم حنظل هندبا نمد
نرم دو درهم هندبا تمام ال دو یه بلیله این مستاصل انوبتر گفته اگر گرم وحمی ذات الجنب وسناق پیدا شوند وعلاج تفکین پس بتر فایده در ذکر حب القمح این قسم اندکی
عرانیت همچو اگر سده دماغ تنه دوم ستیه این بود در قولون اخور پیدا شوند وکثیر الصدد باشد واکثر خرایط بوند بدترین اقسام اند کثرت شهتا صفرت لون سیلان لعاب بیحد تب در دنا
وتری آن در شب وخروج کرم با فضل حیاتا علاج بهدیه سی قتیل واخراج وحیات گفته شد بتر بود در هندبا نقره نیخا اثر شب دو نیه یاد وبست پنج پنج نخود بیاله نمایند
الکاسه بر نهار نوشند وقت شب کاغذ فضلی بعض ال دو نیا نقره آمیخته هندبرگ تیب برنگ کاباقیل یکدو درم بسهل آمیخته هندشیر نوشیده کمون سحوقه یک گرفته خون لطیف بوست سیب
چهار روز نوشند آب پوست درخت جامن آب پوست درخت پلاس یک پیاله سهل درم آمیخته نوشند چهار روز نگذ نقره تخم پلسانیده یا سفال سحوقه هندبا درم نقره دو هندبا درم بسهل آمیخته نوشند
دو نیمد رم بخورات چکا آمیخته یا زدل چوب مصطکه هر یک دو نیمد رم بخورات آمیخته یا صبر هر قرباق هر یکدو درم آب نارنج آمیخته دهند شب دو دانه در طل بنهند
سوی ماند صاف کرده صبر نیمد رم آمیخته صبحی نوشند روز دانه ای بهلی کوچ بطبیخ تربیخ آمیخته نوشند تخم کنب دو درم یا آشق یا دینه یا تخود خام خورند قوم سپ که شب
تر کرده نهار خورند شش ساعت گرسنه ماند در موز نیمد دهر تخم بنگ کاغی پرسوده بجوان بیست وبطلفل چهار عدد ملیح کنانند شوند تخم هندبا ب حنظل بنا
طلا نمایند دهوا نسه بیاض بعض سرکه برناف وزهار طلا کنند ازاره دهن برآیند پاس سوده سرشوند همه کرمها بیفتند سعد تخم جوشانده ده درم نوشند

نیم درم وبهند تنبیل نامنخواه فوفل کلپنی هرکیک چهار درم سائیده بجفرات آمیخته خورند اگر قی وسهل آرد نرسند وقتیکه گرم ها برآیند برنج بجفرات خورند یکبار کافیست گندم در اسقیل پرکرده بعد سه روز برآورده پانزده عدد خورند در سه روز بیقین زیره سفید زهره گاو وبتنکم ضماد کنند **فائده در فکر دیدان** بینی گرم خرد وشبیه کبریم که در سر گاو افتد واین در مستقیم پیدا شوند مکدر شدن معده وغلظ آن هرازوایل باطفال اکثر افتد وزود بشود ودیر پیر شود وعسر باشد پس در تدبیر این در نگ نکنند که اگر فرصت شود وبعسر روده علاج حقنه نفتیه آسان کنند پنبه بآب سداب مروغن خسته زرد آلو گذاخته آلوده یا پنبه بآب برگ شفتالو که صبر ومول نیز آلوده یا پنبه بروغن زیت یا بروغن خسته خوخ یا بآب برگ خوخ تر کرده حمول کنند فتیله بزهره گاو آلوده در معده نهند پنبه بآب پودینه یا شنبر یا شیخم حنظل عشته بردارند در سنه ترکی شقالی سیر نیم درم آب برگ شفتالو نیز اگر طلا کنند یا بونه کلپل در سنه برشجاسف هریک کف سداب برگ شفتالو هریک وه درم برگ سلق یک دسته جوشانده صاف کرده شحم حنظل دانگی آمیخته حقنه کنند آب پودینه آب برگ خوخ یا طبیخ شحم حنظل حقنه کنند آب بهنگره سیاه آب بهتوره سیاه آب برگ تنبول آمیخته فتیله آلوده بردارند سه روز در سه بار مخرج کرم خرد اکثر در اطفال پدید آیند لون بگاخ گاهی رد شود وبینی خارد نقل از دهن آید دندان فاسد سیاه گردند قلاع پدید آید نفث راقلاع پدید آید نفث آخر در جوان تشریح کردند کرم کثیر برآمدند وتمام معالجه نموده بودند از وقت هرگاه کرم تدبیر قلاع نجات عیشود ومعالج دیدان می پردازند تدبیر اینست که خرمره محرق قدری بکشنیز آمیخته دهند شحم حنظل روغن کنجد یا زهره گاو حل کرده بنافه دگر دادن مالند روغن عجیب بزنافه وتنکمالند وقتل واخراج کرم بعید لیل حنا تنبیل بورق برابر سائیده بمقعد مالند حمول کنند مخرج **فائده** کرم پزه مرشیه کرفس ترس کرنب مایه زیت قرظم کمون مانع تولند کرم اند وادکل اندیه غلیظه دمرق دسمه شیر وپنیر تازه وطین وتخمه متواتر مولد آنها اند واو یه که کرم معده کل مختوم بخرچ یا پوست نار سحوقه آب گرم یا خرد دان سیل یا پوست نارنج یابس بکنیم درم آب گرم یا آبی کبیر نیم مثقال بسیل یا روغن آبی یک یا دو مثقال یا جوارش انیسون هند نخود شب در سرکه تلکرده خورند دوران وپرهیزی دیگر نه هند **حب جمال گوله حب الملوک** مدبر دود تربد بدر دسنه نیز الورد هریک یک یا روغن بادام چرب کرده قدر فلفل حبوب بندند شربتی سه تا چهار حب نخود آب اگر تلمین نیاده کند قدری گلاب یا روغ گاو سرد کرده نوشند مسهل اخلاط غلیظه از اعماق تن بر کرشم

باب سیزدهم

در امراض مقعد

بدانکه امراض مقعد عسر البرء اند بچند سبب یکی آنکه مقعد ممر مست هر وقت ثقل بروی میریزد وتحریک مینماید وموجب فرد آمدن میگردد دوم آنکه شدید الحس است پس اندک چیز سبب وجع میگردد دوم وجع جاذب ماده است سوم آنکه نوع هاضل است لهذا استخوان را تفضول بر وبآسانی میشود چهارم آنکه معکوس است نافذ تحت لفوق میشکل میشود پنجم آنکه گیرا مر وقت پس منافذ فضول کثیر شدند وکثرت منافذ فضول باعث اطالت مرضست ششم آنکه زهو است وقت پس فضول که مرو گرومی آیند ستد تعفن میگردند هفتم آنکه بسبب عدم مکون این عضو طبع نفع دوا را بوجه تمام ظاهر نمی سازد **فصل اول در بواسیر** واین دو گونه است وموسومی بحری **اما دموی** وآن آنست که ذوفی بر سر عروق مقعد بسبب خون غلیظ سوداوی پدید آید واین هفت گونه است یکی آنکه سر مقعد منتفخ شود وچیزی ازو

ترشح نکند و ایذا نرساند دوم آنکه شاخ بوجیها دارد و این انجلی گویند سوم آنکه مدور و مستعرض باشد ششم آنکه مدور و شبیه باخیر و این آنینی نامند پنجم صغیر و صلب مانند عدس و نخود و آنرا ثولولی گویند ششم دراز و صلب شل خراد این اثیری خوانند هفتم دراز و نرم مانند توت و این اتوتی گویند و هر یک ازین یا عریض بود یا دامی مع ذلک یا خارج سرخ بود یا داخل پس هر کدام داخل بود صعب العلاج است زیرا آنست که ثقب ندارد و هیچ از وی نیاید و آنی که ثقب دارد و در آن خون زاری ترشح نماید و درین مرض اندک باشد و به ترین همه نخلیست پس تینی بعده و بدترین همه بلند بود و سلویل زیرا پس دارد گاهی حس بول و وجع شدید آرد به انکه قوت دفع خارج شود و آنرا خون صفراوی و غلیظ و کثیر و ثقیل و قلت الدفع آثار خون غلیظ باشد پس اگر خون سرخ آید یا سیاه بود یا سنگ خون غلیظست **قول ابن کریا** بواسیر را بانواع مختلفه دیدم عجب تر انکه مثل نفاخات که در بطون سمک پیدا شند ملاحظه کردم گفته اگر خون سیاه غلیظ برآید بیم نکند که خروج آن نیکست و اگر رقیق سرخ باشد بیم نماید که سقوط قوت و استسقا و وجع مفاصل و غیره آرد بسبب کثرت خروج **قول بقراط** اگر خون بواسیر جاری بود و معتاد باشد بیم نکند که مودی باستسقا شود مگر وقت کثرت و گفته خراجات که در جانب مقعد بود آنرا بشکافند و انتظار نضج نکنند الا سوئی اخل سیل کند و ناصیر آرد **قول لوقا** کثرت اکل و سهر و خروج بواسیر آرد **قول جالینوس** خروج این خون از کلاذات اجنب ذات الریه خون جرب تقشر جلد تو باجذام سرطان حمی ربع و بهره نملة بذیان یا تیاصع ضیق نفس وجع کلیه نفرس صلابت طحال حمی سمی امراض مراقی وغیره آن سدید پس اگر دود تنگی نبندیا دیگر دیگ نکند امراض مذکوره آرد و هلاک سازد پس ام الخراج آن تنفیه بدین کرده باشد و آدویه مانعه نزف الدم بیارانند مضغه مصریکاوه یا مخنده **قول یهودی** نزف دم بهر موضع که باشد گرمابه آید و شود غشی فواق بمیرد **قول صاحب خیره** و تنگیکه بزالوی صاحب بسور بنوشد سیاه برآید بیست روز زنده ماند **علاج** اگر غلبه مرباشد باسهل یا صافن مالیخولیا نکند یا مین و کیس حجامت کنند پس طبیخ هلیله سپند و با سلاح جگر و سپرز گوسفند و اغذیه مولده خون صالح چون سفید باج که انجم کالیان فربه سازند نخود اب مرغ کبک بره سالخ انار و صدفرت بیض تلیه گندنا بهن بقر جوز لوز مستحق فندق تا جیل حبة الخضر جشیز نیز بیض بهل شراب سیاهی شراب دوشابی خورند و از اغذیه غلیظ شوربا و اوزی چون لحم بقر اسپ آهو شتر لحم قدید ماهی شور لحوم صید با دنجان عدس کرنب خربا پنیر پخته تلوین اغذیه در اندک آب بار به پرهیز دهند و مدام طبیخ مرم از هلیله با اهلیله با املج صغیر طریفل مقل با تنگیکین خورند و اگر با سهال بود و دران وقت با استسقا حاجت باشد و بعد تنقیه و صلاح اگر وجع شدید بود برگ کرنب جوشانیده چون مهراس شود در دغن گل بیاض بیض و قدری فیوی آمیخته نما کند نرم بهم آمیخته نیم گداخته بهن بقدر پخته نیکو مرهم بقدر پخته گذارند پیه کوهان شتر انفح مالند حمول کنند صفرت بیض بهن مرد آمیخته نهند تنگیت الکیل نفخه خطمی خبازی کوفته بروغن گل و روغن بفشه آمیخته یا الکیل لملمی فیون عفران کمتان صفرت بیض پیه بط مقل سپند مغز اسفراق گاو نما کنند تو تم قشر بهن تبر بریان کرده در مقدل بهند و بروغن مرغ تخم نمایند تخم گندنا بیخ بهی شوند نیز مقل را بیخ برابر قرص ساخته بخورند اگر وجع نباشد و اندازه چیزی که آن را نشکند کنند و بریزند و بکار برند پس گل آس جوز سرو اقاقیا بابونج پوست بیخ تخم خشخاش مسلخ الیه مقل لوبیا نارزان توابع عروق الصفر عفص کندر ریتج حرمل الصل بلاد و صدف شاخ کرگدن شاخ گاو میش علق سفرد یا درک بخورند زمانی طویل زیت تیغ مالند گندم دم الاخوین سایه پاشند پوست انار حفت بلوط کندر جو بسر کوفته آب انگور جوشانده سایه صبح شام گذارند و اگر قبض ممتلی باود باشد خون بند و چیزی که دهن دوق کشاید خون برآرد بعمل آرند پس اول مرآب گرم نشانند و غنی مغز خربزه خوش مغز سایل گاه بیگاه با شیر گاو مانند تازنی پدید آید بعده پشم با پنبه آب بپسل آب بخور مریم زهره گاو آلوده بردارند مقل قنه نبل حمام محو کنند شحم حنظل سپرد مرم مغز بادام مهیار دو مرشانه سازند و

در پنج ساعت پنج شانه بردارند تا بماند و بسا باشد که یک مقعد صاف مایض خون گردد و باشد که تا سه روز فرستاج بسند کند و عاجت بفتحات نیفتد و بخایه تعلیق طبیخ افتیمون و هندوانه و قسط یک وقت بستعمال مفتحات موجع شدت کند و ترسد که بعضو دیگر خواهد کرد یا قوت ساقط خواهد شد و بیسکه موجع ضماد کنند و اگر خون نگیرد آید و سرخ صاف عقیق باشد و ضعف و تمایل بسیاست بکار برند لیکن اگر حرارت باشد بدوده نمی ضعف نباشد خون سیاه آید هرگز بند کنند پس چون امعاء مقعد برآمد یا بر سیب و حب قل مسک مجموع خبث الحدید هند شیاف کحلی بردارند طبیخ عفص پوست انار مورد نیز الورد و قاقیا نطول آبزن کنند باشد مرگ گوش نیفتگوت باب سیب یا تنگ یا آب ساده تر کرده بردارند سنگ سفیداج آلوده بر قطعه هند و بصابه بنهند اگر آید بیرند مکور دست تصال فرو فی سود هند قطع نمایند که بهتر ین علاجست و خوف هم دارد پس تا که نبوت قوی نبود بقطع نیرزند و قطع با آهنست باید دانست اگر بدو قطع خواهند باید که فلدفیون یا دو یک برد یک سایده بر نفس فرو فی نهند تا که سیاه شده بیفتد و هم صحیح ظاهر شود و اگر قطع موجع بیاران داده فرو فی بسیار داده تا که خشک و سیاه گردد پس برگ آب با بیخته سایده بدهن بقر آمیخته گذارند تا بیفتد پس هم هند تا که کند و اگر نه دو بند اول کهی را قطع کنند پس بشود و گیرانیده پستو را که کمیحد و باقی ماند پس آن را نگذارند برای خروج خون فاسد و بعد قطع مرهم سپید طبیر سرخ پنبه غافی فرسان گاو خون کوبان تشکیر اصمغ عربی ساخته گذارند اگر از ده یا حاد و مرهم پدید آید و موجب ضعف نفس دهن و رو تخته ضماد کنند یا عوق بصفر سائیده یا مغز نشتر فرو فی سائیده و نرم بتازه آمیخته گذارند اگر از سقوط فرو فی موجع شدید پدید آید سم سوخته بدین طریق معجون کرده گذارند و اگر قطع با آهن حواهند باید که اگر ظاهر باشد آزاد گرفته باحتیاط قطع کنند تا لحم صحیح که هر دو چیست هست قطع گردد که موجع و مرهم دیگر نیاز د پس یا بیکه قدمی از پنج گذشته بندد پس در واگذارند تا خود خشک شده بیفتد و بعد قطع تا که خون از خود نیاید بند کنند اگر خون ضعف و اگر خون آید باید تا زنند و اگر افراط نماید خون صالح باشد و ضعف آرد گاه تا غبار الرحی فرو کنند اگر قطع و مرهم موجع پدید آید قلم کوبان شسته و دکنند نان پاکیزه صفت بهیئت نیمیت و انگی انبون ضماد نمایند و بند بر بیخ قطع آن بر گ کرنب آبزن کنند و بعد قطع مرهم موجع مرهم سپید ماند قول ابن زکریا بعد قطع و رب پوست انار بنشانند تا زرد مرهم سپید ماند اگر ظاهر نباشد مجهد نمایند تا بیرون آید پس قطع کنند اگر نه قطع با آهن قبال نکنند باید که چیز آزمایش شود یا موی بر سیب بندند و هر روز تنگ کنند و اندک اندک تا خشک شده بیفتد و اندیر سنگ بود مجموع بند قول رازی اگر تازه نیست باید آن را آب گرفته قطع کنند اگر ظاهر بود چیز آزمایند و اگر نه قصد محتاج بداغ یا دوای ساده باشد فایده اگر بواسیر غار بود مقعد را بجهد بگیرد و اندک تا ظاهر شود پس کند و دو لاخون کهربا عفران اغبلج افیون برابر سائیده بصفت پیش شانه ساخته بدهن رود آلوده بردارند قول ابن زنیت چوب کرده اشتان نرسائیده با آهنشک شده بیفتد آنقدر که بوی که مسکل را آب دهد باشد گرفته چهار اصبع از سر دوم بریده میان را بزیت و روغک سرشته بندکه ملاشود آزین و عنق تدبیر کنند که مجلت و تعطست سود بسیار آسوده بدهن گیرند و گفته اند باشد رشته شانه ساخته بردارند سقط قول رازی چوب طرفا نیز کنند سه روز بمجلت قول حکیم علی کهیا فی راعی بجوز خون الاطفیل بر بیخ گذارند باشد بسته قطع آسوده شقالی با طرفیل مقل آمیخته و هند سه روز فواع اسهال موسی الروطا تا آبزنی کرده باشد پانزده بایله کلان چهار مثقال سیاه کنیم اصل سوسن زیرک طرفیل یک مثقال تا حل کرده چوب بند و هر روز نو می خورد تا آب بیرون سوده طلاق کند شخص بسبب نرم خون بود سه اغبا ضعیف الاشتهاء و اشتهاء نمانده بود اما بواسیر نعلی که شنیده اند زین صفت باشد نرم بشکافند و نشناسند و بدرقه سر باب لیمو تکنند چون گداز آب دو نماند خشک کرده نخود نسبه درجا بس شسته تر بندند می آب تکرده و در دیگ پر شسته نقشه ساخته سایه و موج شانه یک مثقال

خورند مداومت کنند حابس مزمنه و سیر از هیچ قسم نگاهدارند که در صحرا افتاده باشد و دایم هنگام از خوردنی میوه و آبها اگر تشنه باشد خشک کرده بماش سیاه بخورند
و گاهگاهی در مقعد درم با مجرست پدید می آید و اسهال خون می آرد باید که با بونه بنفشه اکلیل جلبه کبتان برگ خطمی گل سرخ کوفته پخته و گرم بر مقعد
روز سه بار قول الازور بیر در ابتدا فصد کنند خون کثیر دو سه بار برآرند اطراف بند بجهت بلاذر بسیده و اضلاع و سر شرطاین شاذگذارند و با قیمین بسیج
ریونده تخم هندی ابلیله هندی و برآسی جس قرص که با گل مختوم و با برشربت چوب بسته سیج شام و روم هندی تخم خبازی خشک برگ بنفشه خشک عنصل بلوط و رده و صمغ بابات سرخ
یا بابات سبز کرده درسرکه تند پاینده بر مقعد نهند چون سرد شود دیگر اندازند تا سی خرگوش یا سیخ عنکبوت سوخته بیان بیضه آمیخته ضماد کنند پیش و خون
تازه که گرم باشد تر کرده بر مقعد نهند چون گرم شود تعویض نمایند کندر مصطکی صبر گل ارمنی مرداسنگ هر یک نیم اونس خشت آمله درم بیاض بیض یا آب با تنگ
آمیخته ضماد کنند کندر مصطکی صبر گل سرخ برگ مورد مزخوش هر یک نیم درم کوفته با درم سایه پخته بر مقعد نهند و گاه گاه مقعد بمسن شسته و خرد انه برگ پیلو خیسه
با آب سائیده نوشانند سرب محرق را نه و هندگاه گسبی و با نشوند خرنده را کوا فوت ترکرده بر مقعد نهند و بر کعبه و طحال هم بهمین گذارند آب آهن تاب نوشند چون خون
بند شود از شیاسی خاده پرهیزند و در هر سال سه بار خون گیرند مسهل خورند و باسی فوت و هندسه مصطکی دو اونس آب یا شیر سه اونس تر کرده ضماد کنند پیش و خون
در شیشه دارند و مدام نوشند کندر سفید مرکی هر یک نیم درم وزن هر وقت بصفر اسکوتا سیاه چهار اونس شیر پنج چهار درم بوقت ضماد با سیفول پهار اونس نصف
پیش عدد و سع دو اونس آمیخته هم کرده بر مقعد نهند و گاه گاه روغن کاندر یا سوراندر یا روغن کاندر یا سوراندر یا روغن شکر شده هفت تریاق اندرسب بشب تازه بر برگ خطمی
بر گل عنب الثعلب تب بشب گاه بنشاند اگر با سیاه نهند سرب ملمع سازند با بی بوسیر کوفته بر آن القوه گرفته بر آن تخم تمر هندی اگر نیاز مغز خرما بر سر شده
ضماد کنند کندر زرد درم و صلابت و اگر قرص شود و مغز خرما نیست گرده کهن کهنه بلوط بابونه مشت تلیتی بیشتر یا با الوریاس کوره و گذارند اگر دو روز
باشد نقی آید و نهند مقعد بر خون بر هم و هند با بونه ۱۰ بنفشه ۱۰ چهار درم جاس درسکن مرجع و از عوفه کندر گل خرا بس هر قرط نهاده بهند و نجوه
کنند و بین اقراص توشند و اقراص تکوتند چهار درم نهاده بسوزانند گوشت خرگوش بریان سیاه بر یک تا خطمی بر یک بیخ و آب سائیده و تخم
چغندر و خیار و خربزه و خرفه آب سنگ مرمر با یا سفیدی تخم مرغ کوفته سائیده آمیخته و مقعد با پنبه تر کرده و دنبان آب با یا غلظم عاند بند و بخورند
یا برگ سفا آب بیدسائیده ضماد نهاند و مزلیه یی هم آمیا یا شاخ گزدن بوکنند و حاقنه سازند و اصبع دست دارند تا ده درم هر روز آب خورد سه روز خون نکند پس
گاو زنده کوفته قرص ساخته بهند بسکن جمع و سوزش نیفزاید که در بار شتر یا شگرفته خشک کرده بجوکنند رفع شود از حضض شاخ ترشیده بردارند و وقت برآزند
و بعد خلاز نهند همه وقت تا هشت و نگر قرقد آرد تر سه نداز اصل رفع گردد حاقنه از دندان اسپ رایی ساخته و زنصف لیتر پوست نار و ایی سحوته کهنی
بجموات گاو آمیخته خورند و دران نرسوای جنزات پیری دیگر بهند و تمام شب بیدار دارند و روز دوم بیخ بجموات خورند پس هر چه خواهد بدهند و در سه سال بتوبه
نماند رفع گردد حضض سحوته افیون نیم به پیش آمیخته گذارند آب حل کرده دارند و بعد هر خلا بدان آب شویند مجفف مرهم کنته گذارند حضض مغرب القطن
برگ یاسمین بلیله کابلی هر یک ۱۰ افیون یک درم زاده روغن یاسمن قدر حاجت مرهم سازند هر هم کنته کرده مرهم موم اونس آمیزند و گفته پاسی آب
لیمو تفیدست سنگ آهک بطبیخ ماریان سوده نوشند و از آب ساده و شامی گرم پرهیزند نطرون را محرق زرد کنند پاستلا و شقه بیکی و نیم نفاذ اندر گذشت بهند
پنبه بروغن دلگیلو آلوده بنگرم بهند سکن و جمع بجهت نگرفته گاهی خرده پوست گرم کرده دهکا کنند گاهی شتر عوق الصفر بهند روغن کنجد هر یکی نیم مثقال ضماد کنند گرمابی بوسیر شکم الوج عفیف است

برگ نیب یا برگ بکلین سایده گرم کرده بندند یا بین بواسیر موسیت ماتوخور ببیاض بیضه نمک ۵ گفته بنظم بالای هم بن کرقطن گویند علق چسپانند هر سال
ابدا شستشو نفع کثیر دهد یقین که بواسیر موسی دستعمال چند بار بالکل رفع گردد اما ارسال علق بر قعر منعست گفته بلین خنصر بهم راست چپ بر سیلم دافع دهند که
قاطع خون بواسیر است اگر بزند اعلی دست چپ پانیخ اسپاغول شش اصبع مضموم جانب ساعد بیاویزد هم ماه روز چهارشنبه دافع دهند فرلیه بواسیر موسیت که نشود
اما سادها زماهی وترشی وغیره پرهیز ند **قول جوان گورو** وا این مرض کسی اشود که آن را بر بصر وزور کردن آید و زبان کوقت رائیدن رو میکنند و عنات
مراق ولذه دا سیه دسوداالقینه نیز پدید آید چرا که درین باخون کثیر پیدا میشود و در عروق بواسیر آمده دهن آنها کشاده می برآید و خصوصا دو یه قابض نهند و
همه روز طبیخ گل بنفشه که بروغن گوگرد ترش کرده باشند نوشند و دیگر اسباب این بسیار اند علاج اگر خون سیاه آید بند کنند فصد دست نمایند ایستی بپوپا اکوا بند یکتا
دهند که انفع تدبیرست اگر خون کثیر آید واز فصد نفع نشود شربت کوه شربت دوه عرق خرفه یا عرق بارتنگ هند سنگجراحت بسد مرالاخوین بگلقند کهنه آمیخته خورند
عسل بمقعد مالیده قضیب بقدر سعوقه پاشند اگر خون کثیر رود کندر دمرالاخوین گل رمنی موی خرگوش سوخته بابر به بیاض بیض آمیخته طلا کنند زنبیج حکیک بت
بخورنمایند اگر گانی نبود عصاره بارتنگ طل صمغ عربی بسیار اوشنج دمرالاخوین مصطکی هر یک یکمیم ودرم آتش نرم چوشانده صاف نموده شربت مورد شربت
ورد هر یک دو اونس سنگجراحت تیار بسد هر یک دودرم صبح و پهر دو دو اونس وهند بزنبیج پاپچه بقدر پاپچه دنبه کانی بزنبیج که در طبیخ کتیرا پخته باشند خورند عوض
آب طبیخ انجبار یا طبیخ بنطافلن یا طبیخ کتیرا طبیخ دنبه اخیل نوشند اگر زیش خون مفرط بود صبح که یانیم سکرو پلپ طبیخ کتیرا و هند بسد اونس مرالاخوین
بسنگجراحت هر یک دو درم سایده ی حصه کرده هر روز نیکی بهرن مرغ یا طبیخ کتیرا دهند گزدشتی و کیسه کرده تا شش ماه نزدوده از بنیخ شاهتره یا بنیخ طاکیرا
پرپشت بندند بنیخ نابوده بروز بندند شش ماه بسته دارند طبیخ اوان انفار شویت شربت انزل تازه حمار طیار کرده نوشند اول طبیخ زیتون شوند بعده
او کوا نیتو الموریا گذارند در روز دو بار اگر دون باشد فتیله الوده در سقد بنشند هشت روز آخر الامر سخونه ها می دهند یا بقدر آخرین ضماد عظم عصص دافع دهند قطعه
لحم بقدر موضعه بواسیر مالند چون خوب گرم شود بندند تا یکه عضو شود صحت گردد و گفته اگر دون باشد دوا شرکند برگ زیتون برگ خطمی گل سرخ نمک هر یک مشتی
آب چشمه سه کاناد نیت رطل جوشانده انکباب کنند پنج مثقال و نگلاب شیرزن سفیدی یا بسال سفر دنا سکرو پلپ آمیخته فتیله آلوده در مقعد بنشند فایده موجع و موثر بن
بواسیر دروفی اگر کانی نبود و شیر خر یا شیر بز تحقیق کنند دگاهی بواسیر بسبب جگر یا اسهال یا صرع بیشود و درین کهن تلمیذ نفع چها شیر خر یا بقا سعله هند بروغن بنفشه از
عظم ها هی ساخته ملام درخشه دارند اگر خون مثل آب گوشت آید با نشکاده حاد قیع سخون آمیخته بریوند هلیله شربت دو تفقید کنند و فصد نمایند که بگذارد نعیف شود
واستسقا آرد اگر مسهوی الاعتدال شود و حاجت تلیین نباشد آید نفعه افویت یا صحی بیاغلوس نیم اونس کریمو تارتر و چهار اسکرو پلپ مرمق کرد و شش نخته باشند
آمیخته دو هند چهار روز گفته و فتیکه دمع وغیره افزاید شیر خر تا دو ماه نوشانند برگ خطمی برگ بنفشه خطمی برگ سایده خطمی کوکنند اگر دو اسیر بسهال خون یا تلم یا کثرت خواب باشد برگ
خطمی برگ خبازی بنفشه برگ بادروج هر یک دو شت سیوس گندم سرشت تمیر تقریر بواوان شبت نخ مازریون هر یک شش بسدانه شش درم مشیل طلیه هر یک دو اونس
سیب شیرین دو اونس دو آب چها کانا و نیم چها درم بروه آمیزن کنند چند روز قبل کاب بروغن گل یا بروغن بنفشه آخته طلا کنند و گفته اگر بواسیر سرطانی بود یا سموم نوشند
ملا کنند بروغن بنفشه یا لیتون چها اونس گل گاو دو اونس یا آمیزش زوجه شش هند مصطرت بیض نیم اونس کافور ۲ گرم و پلپ آخته طلا نمایند که برای بواسیر سرطانی
وغیره انفع است گفته اگر بواسیر منفتح و مایع نفاوی بود نیز دوسی فصد پاکنند تا از سرطان و غانغرا یا ایمن ماند و اگر افتتاح خون خواهند علق گذارند و از اشیای

گرم شیرین غصه سواری اسب تعریق برخیزند **علاج** حجامت عصعص بهترین علاجست وخون که جاری شود دوا ابتدا بند ننمایند مگر وقت افراط ونصف قوت مریض والطبا نوشته اند که داغ مابین خنصر وبنصر نافع خون بواسیر وداغ مفصل ترقوه نفیض بواسیر سرد وبعد داغ پنبه بر کرده بآب بران نهند که جاری باشد حب تخم بارسنگ نافع بواسیر بی نظیر ست تخم بارسنگها مقشر کرده که سفید رنگ می برآید یک تولا فغل گرد سه ماشه کوفته بخیته حب بندند غذا لک سه ماشه بآب سرد **دیگر** زمین کند آب جوشانده خشک کرده وو فغل یک مثقال تخم نیم سائیده یک رم بروغن وهند وتاسه درم رسانند وداوا کنند مزایج یحی هم **دیگر** تخم ریحان وینبدرم روغن زرده درم آمیخته صبحی دهند تا هفته وبرنج بی نمک پخته خورند **دیگر** زمین کند پنبه پر کرده بروغن زرد فرو برند نان گندم بی نمک بروغن خورند **دیگر** نبات تالکما نیم برگ وشاخ وبیخ خشک کرده سائیده دو درم آب چند روز خایس **دیگر** آمله سه درم جغرات نه درم آمیخته نرم نمودن گندم کهڑی مونگ غذا نمایند وزبان زاغ کلان سائیده طلا نمایند **دیگر** توتیای سبز تراش حضض یا رب آب کریا حب بسته آب سوده طلا نمایند محلل **دیگر** برگ شانه برگ عنب الثعلب سائیده شانه ساخته بردارند مزایج **دیگر** مغز تخم نیم بید حضض یا رب سائیده ضماد کنند **دیگر** برگ نیم برگ توت برگ شبنگشت برگ تمر هندی هر یک ربع طل برگ انبوس نیم طل جوشانده انگباب کنند وبآبش استنجا کنند وشغلش سائیده بندند بعد سه روز **دیگر** تل خسته خرما محرر حضض بدهن بقرآمیخته طلا کنند برای سه که بیرون آید نافع **دیگر** سم الفار یک نیخ جوز ماثل دو گف دریاشش زلال نیم هفت نمک سنگ نوزده حق کرده بعد تبرز قدر یک سرخ خشک گداز ند تا هفته واز سواری وحرکت پرهیز ند رفع شود **دیگر** عظم سر آدم وارچوبه هر یک رم سائیده هفت حصه کرده یکی بنیاز ند وباقی را در سه روز صبح شام بخورند وبعد بخور قرصی از برگ کوکرینگه ساخته برقعد نماده لنگوٹ بندند بسقط دانه در سه روز **دیگر** مرغ بوتیا زنده شکم کرده وهمه را در سائیده بخو کنند بسقط در سه روز **دیگر** شنگرف عظم فیل هر یک پنج درم سائیده هفت حصه کرده یکی بنیاز ند وباقی را در سه روز صبح شام بآرش زمل فیل انداخته در جای محفوظ از باد بریده شده بخو گیرند وبعد دو ساعت بیرون آیند مجرب **دیگر** بزاد زمل خفاش عاج ناخن شیشه تخم ترنج مقل عظم زاغ اشق اوراق سند روس شکر مقرر بخو کنند مجفف **دیگر** را بخو نمایند مزایج یحی هم **دیگر** فیون آب آمیخته چند بار بابسور طلا نمایند **دیگر** تخم خطمی آب یا گلاب سائیده بر بابسور نهاده لنگاب بندند **دیگر** پر موش مالند **دیگر** ضفدع کلان سوخته سائیده بگلاب طلا کنند مزایج یحی هم مروزج درم زاده نکود هند **دیگر** گل بادنجان بسائیده نمک کرده سائیده مالند یا مقعد را چوب کرده واقاع مذکور را بپاشند رفع کند **دیگر** سیر بن بقر مالند مجفف **دیگر** سیر آب گند نا طلا کنند چند بار مزایج **دیگر** تخم شبت آب انداخته بخیته بر مقعد بندند دو روز بعد روغن تخم نیم بالند **دیگر** اقر قلمی نرم کرده بر بابسور نهاده لنگوٹ بندند صبح تا شام وا رشام تا صبح دو هفته بابسور گداخته بیفتد **دیگر** حضض سرپیشر گاو سوده یا روغن تخم نیم بالند **دیگر** اقر قلمی نرم کرده بر بابسور نهاده لنگوٹ بندند صبح تا شام وا رشام تا صبح دو هفته بابسور گداخته بیفتد **دیگر** حضض سرپیشر گاو سوده یا روغن تخم نیم بالند **دیگر** اقر قلمی نرم کرده بر بابسور نهاده لنگوٹ بندند صبح تا شام وا رشام تا صبح دو هفته بابسور گداخته بیفتد **دیگر** خون گرم شغال نشتیند وپوست تازه او بر بابسور بندند رفع کند **دیگر** بوزینه دو درم عظم کلب مجرب سوخته دو درم آمیخته مثقل مرهم کرده خرقه کشیده بر مقعد بندند وقت باز کشاده باز پیش آورده گذارند مزایج یحی هم وبعد صحت حسب مقدور طعام لغفا خورانند **دیگر** عضو سگ موه طلا کنند مسکن مزایج اگر قوت بود در شیر گاو نیکو مرنشانند **دیگر** مرارچه طلا کنند سقط **دیگر** دو الزنل بزیت جوشانده یا دنبالهٔ بادنجان بنفشه دام آمیخته یا مثقل بقدر یک برنج آمیخته یا سگدان خشک تر بر گ مورد یا پوست سنگ پشت یا گل سیوتی نهاد کنند **دیگر** روغن ترب یا روغن گوسفند یا روغن تخم ترنج یا روغن تخم تاتوره یا روغن عقرب یا روغن خسته خوخ یا روغن بیضه یا هدیه روغن بریان کرده یا چرک

بدن آورد ماجر البقر یا جد والبکه یا بصبر طلا کنند دیگر بیخ خرمل بروغن ابر سلیون جوش دیگر روغن آبجوش کنند مفتح خون دیگر روغن آبجوش کنند مفتح خون مسقط دانه دیگر بطیخ پوست انار شنبلید
دیگر زاج بریان نیم درم توتیای سبز ربع درم سائیده بر باسور طلا کنند دیگر حب بهیر ابروغن گاو سوده بر عوق کشد مدوش مالند دیگر بندال سحق کرده دو نیم درم بر پنبه نهاده
نزد مقعد دارند تا بمانکه بیرون آید سپس باسور بیرون آیند دو هفته مفتح گشته رفع گردند اگر قدری بر باسور گذارند زود عمل کند اما وجع دو درم آرد دیگر سرگین الفار سوخته
بشیر خر جوشانند واز دودش متحزر باشد پس اول مجبره بمقعد نهند تا باسور بیرون آیند پس قدری خود از سر الفار بگذرند تا بجائی دیگر سد بندد
هر روز دانه نکو برهم نگرشته وجیش با یک دست شده بغیر اذیت درد سه هفته می افتد لیکن در استعمال این خطر است ضعیف البته تاب وحی آرد و در بن اثنا
تقویت دل و دماغ به تریاق و مفرح یاقوتی و دواالمسک غذا کرده باشند دیگر کور دوش سوخته بزل عصافیر دو نیم عدد آمیخته بر باسور طلا کنند مجفف مسقط
دیگر خطاف مذرور سازند دیگر بیخ سرپوکه سفید بخیسل برابر بخور کنند پنجاه روز مزیل بحمی ها دیگر حی العالم سائیده بکف پا بندند حابس انواع دم دیگر بیخ آناغالس
گردگل سرخ دارو در دست بندند دیگر سنگی که بهمن دم کند یا سنگ جراحت در گلو آویزند دیگر برگ وبیخ چرچره یا پوست انب بندند دیگر بیخ غیلان در نصفه
گرفته ببندند دیگر باب حقیقا بیفتیق مثلا کوبا بطبیخ نیب اما مستحاثه کنند دیگر شانه کرده ظرد و عاذر ابر دوغن به روغن گل دوغن سیلیون فرو روغن سرب چرب کنند
دیگر افیون و درم شیر انداخته پزند چون شیر جذب شود و افیون ماند برگ تنبول مصفی از نوع بیست پنجمد و در تابه گرم خشک کرده سائیده آمیخته قدر دو درم
حب بندند و بمی در چلم بجای تنبا کو نهاده در حقه بی آب کشند و دود ش فرو برند بصبح شام تا هفته دیگر برگ بنه درخت انبه بالیده در چلم نهاده کشند فریاله
یحی هم قول لازرو بیر چرب حرمین تورا دو تیر تیو لوتین تورا دی اورد و یا مارنی قابض سفوف یعنی تیکو سفوف زیستری تیو سفوف کوری کیتو تربت نیلوفر
قرص طباشیر قرص ایمیک کردکوا و ستر زنیتی معجون یکلالیت طبیخ او ستر زنیتی دی لوز تیانا همه مفید اند هینلیتی مینتو دی المو ریاس دی پولی انتالیتی مینتو
لو باسیری یعنی مینتو المو ریا رکوا نیتو المو ریا او کوا نیتو پاراالمو ریا او کوا نیتو بیر یزانتی اینه مفید اند گذارند دیگر بندال بدین بقدر که ده درون بیرون
طلا کنند دیگر توتیای سبز سوخته تیمر روغن گاو بیخ صل کرده بر قوالوں طلا کنند دیگر بصل اسپس بندال بر بسایده نما کنند دیگر دملا اخوین در هماه سه روز
خورد دیگر نوشادر یا آل سنوو سه درم روغن زرد بیست درم هر روز خورد تا دو از ده روز دیگر زیره نوک طلا کنند رفع شود دیگر بلاموت جلوس بر پوست نر
کنند اما بواسیر بادی آن بادیست غلیظ عدالتحلیل که پیدا میکند الم مثل قولنج و قراقر در شکم و استسقا کاهی تا پشت و شرسیف و جگر سپرد گاهی فرود آید
تا قضیب و انثیین و قطن و بحوالی مقعد گاهی سهل خون آرد و هیکم قبض کند گاهی سیلان سیل کند وقت شستن بر خاستن آواز از انو مفاصل آید سبب او سوداست که بر گرده
ریزد یا در پیدا شود و از حرارت گرده تحلیل یابد غلیظ گردد و بسبب غلظ تحلیل نپذیرد و در نواحی گرده و احداث اخچه گفته شد نماید اگر چه این مرض بمقعد
نسبتی ندارد زیرا که مبادی او کلیه و منصب و مساهات لیکن بمشارکت لفظی که بباسور دارد در اینجا نوشته شد گر از ام وجع از انو مفاصل عدم لذت تا مماع ثقل
اندام بعد خلوب و جماع عدم هضم طعام سیل لون زیردی یا سبزی یا رصاصی یا سیاهی مکدر بمرور تبدیلی لون آن و باشد که گوئی دود رصلب آو علاج تنقیه بسهولت مقیو
طبیخ اعتیمون کنند بعده معاصین و جوارشات کاسر یا دو یا دو بیدره آمیخته و هند تا اثر و از دو تر گیرده رسد زنبا دو در بیخ الیله سیاه شیطرج عاقرقرحا غلغل رحا غلغل تخم گندنا
مقل سه بار نوشادر قدری با آب موبرا آب گندنا جوب بندند و دو درم دو هند آب بنبت شصت درم آب گندنا سی درم عسل روغن کنجد روغن حنظل هر یک پنجم
قند بیست درم جوشانده حقنه کنند و اک سواری اسپ حمام و وام نماید و از فواکه لبن پرهیز دگاه باشد که فصد بلیق نفع تمام دهد قول جوان کرد و

اگر خون نبر آید یحی گوید کمین تلیوه دهند دو سه بار یا فصد کنند تطبیخ برگ زیتون برگ خطمی بنفشه نیم لعابیج کوکنار کم در سومی حصه شیر نیم باشد انکماب کنند برگ بیخ مشتی تخم کاهو خشخاش هر یک نیم اونس برگ بوماران دوازده عدد بشیر نیم نیاده سائیده صفرت بیض دو عدد زعفران اسکر دو لوآسیخته ضماد کنند برگ خلیق مشتی آب کاهو در ظرف گلی جوشانده شکر چهار اونس آمیخته بدین شویند بعد او کوانیتو سرما دکوانیتو گل لاله را بر ساعتی حل کرده کذارند روغن بنفشه وقت شب بالند آب که وقت کباب انجم تر یک طلا کنند روغن سپلید پس بالند اگر دم دو بیخ کشیر بود بصل دانش نخته مسکه را بر بصل صفرت بیض عدد انغیلیج اسکر دو پلوسا یه آمیخته ضماد کنند روغنه زیت بریان کرده موم قدری آمیخته طلا نمایند مرهم بیول خود شوید کلاب چهار اونس نشاسته نیم اونس نیاند چون غلیظ شود او کوانیتو سفید یک اونس عفران یک درم سیاه بیض سه عدد حل کرده در سه ساعت طلا کنند بطبیخ عنب الثعلب شبانه تنش سحوق بنفشه خولنجان یک عدد صفرت بیض آمیخته طلا کنند روغن بیخ خیار تخم خربزه طلا نمایند روغن کتان بطبیخ دو قوا آمیخته طلا کنند سپید عدد دیگلاب آمیخته شیرزن سپلید پس سپید چهار عدد سا یه نیم اونس باسمه و سفیدی طلا نمایند سرب سوخته روغن گل بابونه حل کرده طلا سازند بیخ سوسن نیاده سکنه تازه پیه مرغ زردکتان صلیه بود ضماد کنند فربه بیخ بنفشه کل بابونه حل کرده طلا نمایند بابونه در مقعد نهند آمیخته بهار دستوار ندارند بطرز بندند بعد تفیه امریتی سیتو کونیا بر کلیه و فقار کذارند زیل حمام طلا سازند مفتح بعد تفیه بعمل کذارند مزبله مرغ و حرقت که بدوانزده درداغ دریای وهند قول لازر وبیر و تفتیکه بسوزنبرگ شوند قلب مقعد را تنگ میسازند پس بیک بغیر سایه خارج شوند بسبب ضیق مجری بند نامند و الم سازند دایر ابوا سیر یادی گویند خمار سپر بال یا تالاداس دی دیناس یا مجون لاناتیو یا مجون کونیه اودی ساوه دی وهند خرقه کتان بزهر کا و آلوده بر باسور نهند و تردار ند قنیله طلاسای صبر دی آلوده مقعد نهند تولول را شسته خرقه و لیتی میتیو با سیر دی آلوده کذارند بلیتی میتیو المور یا لیتی میتیو دی پولی انیتا طلای المور یا طلای بوسیری او کوانیتو المور یا او کوانیتو مزاد و سیوی هر نفع باسور کذارند مذهب البان کهنه سه سالله برگ نیب جوشانده انکماب کنند سکن مجوز المویی مرده نمایند گل گوگرد یک یا دو سکر پاپ بدوقا تیش شیر یا بوق وهند کنند کتیرا هر یک یک شکر سه سایه یکدرم وهند دوا جوارش جالینوس وهند روغن کریله بر ای نفع کریله منقی تخم چهار اونس روغن کتان یازده اونس در سه کهل آب آفتاب دفن کنند دیگر باز زیل خوک روغن شیده را بخط خوک آمیخته طلا کنند زیلنوا صیه هم دیگر برگ کلر و نده سایه ضماد کنند دیگر تنبا کو مجرق بر کنجد آمیخته طلا نمایند دیگر آبک بر بیاض بیض آمیخته باز نان سنگ بروغن کنجد سوخته تراج ربع درم آمیخته ضماد کنند دیگر آب عنصل صبر با آمیخته یا عسل بدهن بقدر آمیخته یا کنه ناهیله تراج برابر سایه یا پته شیر عشر تر کرده یا روغن مغز بندال یا روغن پوست ترنج یا روغن شبت یا عقرب بروغن کنجد سوخته یا بابه یا بروغن سوخته بالند دیگر حنضل مرتک کته برابر آب تب یا آب برگ قبول سوده بالند سکن مجوز دیگر برگ انجیر کوفته با الله همون برگ بند منفع او بسیر کنند شاه دیگر بنی خرسه چهار با طلا کنند دیگر یا برگ کاهی تشنک کرده یا بیخ عشر یا پوست خرموش یا جلوا یا قنب تخم خطمی خسته ها یله زرد حل برابر یا حرد دل برگ نیب برگ هلیله برابر یا زنبیخ کوکرد ایر ساپج کرنس انجدان اشتان قنه انزروت کم خوک بزر الینج عظم آدم کربسیار کهنه نباشد بجوز نمایند دیگر مغز تخم کدوی تخ سایه بهول مرض یا بهول کوسالا شاه ساخته بروز نهند سه روز دیگر زرد چوب دارهلد آب توم سوده بروغ یا حالیه دمقعد نهند دیگر عظم ماهی در مقعد نهند مزبله صدا دیگر سوسنجان بروغن کهنه کوسفند آمیخته پشم آلوده دو شب بر دارند دیگر قصیب بقر ذوروکنند دیگر اول تولول را با آب گرم شسته روغن ناجیل مالند و سرخفاش اندک روزه مرده را گرم نموده کماد کنند دیگر سیماب و سس گرم کماد نمایند سکن مجوز دیگر آبگرم در خرقه پیچیده بر دنقیه دیگر پوست سه یا پوست دب یا

یا پوست بلوط بشویند و جلد شعال با خود دارند **دیگر** آب گرم شسته پوست بیضه سایده باشند در سه روز بروند **دیگر** بطوری بشویند که با سور آیند نمک مشتی گرفته مالند در دو سه روز بروند **دیگر** بطبیخ برگ خروع انکباب کنند **دیگر** ناخن فیل بندند **دیگر** بیخ کروند راشب شنبلید داده صبح بساند و بسایه خشک کرده بر سیمان هفت تار که دختر ارسیده باشد بسته در کمر بندند **دیگر** فوفل با آب سایده بر قرقه نهاده بندند ملیله با سور در یک روز **دیگر** مزایده یحیی دو موی گل خراطین خشک بعد فراغ از برازماند و اندک توقف کرده آبدست نمایند پس گل مذکور با آب سوده طلا کنند چون خشک شود باز آبدست نمایند بدستور تا هفته **دیگر** خمیر سه آتشه بیخ آتار پخته در طشتی کرده در دو شبنه بعد سه ساعت بیرون آیند و چرم کهنه بر آتش پاچیده تی انداخته بخوش تا یک گهڑی رسانند روز دوم دو آتار خمر دیگر در همون نمرول انداخته بدستور آبزن و بخور کنند بدستور تا هفته خشک شده بیفتند **دیگر** برگ چای قند هر یک بیست و نیم عفران ربع درم سایده چهار حصه کرده هر روز یکی به یک نیدرم مسکه گاو میش آمیخته خورند انبج کهڑی بریان بسکه گاو خایند مزایده انواع بواسیر مجرب **دیگر** مرض ضفدع تا بیست یکروز نوشد **دیگر** انگزه نیدرم مغلوله کرده نهار خورده سه روز **دیگر** بان گندم بخبزات خورد چند روز **دیگر** چوچ حضض لسان العصافیر تلخ حب البان با پارسیاوشان یکدرم دهندان بی نمک بروغن کنجد تا چهل روز خورند پس قدری نمک و لحم دهند **دیگر** پوست بیخ گلرفته درم فلفل نیدرم عسل پنجدرم با آب سایده بخیه نوشند تا هفته **دیگر** فلفل صبر هر یک دو درم نمک سنگ درم آب چهار طل بزند چهارم ماند صاف کرده سه بار در روز با پنجه روز نوشند و در نسخه جای صبر بوست **دیگر** جوارش اسقف جوارش بسباسه فیلذ **دیگر** عسل دهن بقدر چند روز خورند بعده عروق الصفر شیر نوقوم هفت بار تر دو خشک کرده با آب سوده طلا کنند چند روز خشک شده بیفتد **دیگر** زهره گاو عدد دشنبه سه روز **دیگر** ملیله سیاه شاهر یک ۵ شکر بیست سائیده پنجدرم وقت شب دهند مزایده جمع وصلابت **دیگر** نفاش کلان نصفی از پر وغنه بروغن سوخته حل کرده اندک اندک خورند **دیگر** گوبهی زنده بجبزات خورند در هفته بیفتد **دیگر** قند دو درم آب هندسه بار **دیگر** برگ کلوونده بسایند شسته سوده سائیده سه درم عسل چهار درم آمیخته دهند هفت روز **دیگر** مخصل قرقوه داغ دهند محل راح بواسیر **حب** ملیله زرد آله هر یک پانزده مقل دو تا نخود سه قرن اهل محرق دو دوغ یا خرمه کلان محرق هر یک یک حب بست یکدرم وقت شب دهند و در نسخه مقل بیست بیخ و عوض شاخ وغیره بسد است - **حب** ملیله سیاه با آب گندنا قدر نخود جوب بسته سه حب صبح و دو بشام دهند طبع پوست مغیلان نوشند **حب** مغز تخم خیب با آب ترب جل کرده قدر نخود صحرائی جوب بسته صبح شام چهل تا بیست روز و از ترشی نمک پرهیز دهند **حب** مزایده دموی یحیی درون باشد یا یرون حضض خیدرم آب گلوونده چهار طل زنجبیل غلیظ شود قدر کنا صحرائی جوب بسته صبح شام یکیک دهند **حب** حضض آبیخ ترب سفید قدر نخود جوب بسته صبح شام یکیک دهند **اطریفل مقل ملین** ملیله کابلی ملیله سیاه ملیله آمله هر یک پنج درم اطریفل هفت درم هر یکه سه درم لعاب سایده بدرستی بکوبند و بسرشت نخود حب کنند تا مل شود و بسایه خشک کنند **عرق چشمیز** چشمیز پانزده سیر سعد دوسیر آب دو من سایند و چوشانند نصفی بماند خمر کرده قند سیاه کهنه پانزده سیر انداخته دو من کنند بعد نه روز که بسد قرنفل بسیار بخته هر یک بیست و دو نخلبان و نیدرم عود چندیدرم انداخته کشند کاسنی ریاح و برانی اسپرغم صعتر معجون **مقل** ملیله کابلی ملیله آمله حل تخم گندنا تخم ریحان هر یک پنج مقل نخاله آب گندنا حل کرده بدو چند مسل آمیخته قوام کرده او دیه آمیخته برای بواسیر و درم مقعد و کسر ریاح و خون بواسیر مفید **فصل دوم در نواصیر** قرطیت غار عسل الزنبور که متصل بمقعد و تخم شود و مدد بگیرد زود آید و نافذ و غیر نافذ میباشد شناخت نافذ آنست که باد و بزاز ان برآید و ایضاً چون میل در قرحه اصبع در دهند بگذرد و بر ملاقات شود اما اگر منفذ در تنگ باشد و میل نتواند رفت و از ضیق مسلک بلز نیز دین جانب نتواند برآید پس در نافذ غیر نافذ شبهه می افتد پس باید که پنبه بقدر

ورمقعد مریض نهند تا برآمدن هوا را مدخل نباشد پس فرماید که حبس نفس کرده قوت بقفل کنند چنانچه برای خروج از نیکنند و اصبع بر قرحه از پس اگر خروج ریح یا صبح محسوس شود نافذ باشد الا ایا انگر قمع بر دهن قرحه نهند و ظرف سفالی قمع چینی سوزنده بنوعی که دود در قمع اندر شود پس اگر دود بیرون باطن خود حرارت آن دود دریابد نافذ باشد الا غیر نافذ **قول ابن زکریا** انگه قریب مقعد بود کنتر و آنکه بعید باشد خطیر زیرا که منقطع میشود و ازان عفصلیس ممکن نمیباشد صاحب اورا صبر حادث **قول جالینوس** نوعی دیگر هست که سائل شود و ازان طوبت اکل بگیرد **علاج** اگر نافذ باشد دست از علاج بدارند چه اکثر اوقات تداوی می مبدل بدو رنج بیدرمان میشود و خطر هست بوجع عشر صعب زیرا که ان بخل صحیح کرده نخطر اقبل رسی آمیخته فتیله آلوده نهند یا از جاوشیر فتیله رشیده بروغن زیبل چرب کرده نهند و بالایش مرهم از آرد باقلا یا آب وغن یا جبل ساخته گذارند و صبح شام که یاوه صد نیوزند تا خشک شود یا با هن یاوه ای عاد قطع کرده طرائم تحمل اعمال آرند سرب محرق یا شد **قول اسکندر علی گیلانی** اول بهم شیاف هر چی کرده دوای چینی گذارند زود بر سازو اگر غیر نافذ باشد اول قرصه انشره از زراب پاک کرده بدینکه میل بیرون دوا یا اگر زود شیاف غرب باب سوده در قطره پکانند صبح شام و وقت قطور بیمار را بر پشت خوابانند زیر سرین تکیه نهند تا از هشته نشود بدو بجهین میت بدارند تا کروه خشک شود و اگر میل توانند فت باید که میل باریکتر از ثقب ناصور گرفته تا بدان آمیش قطور بیمار را بر پشت خوابانند زیر سرین تکیه نهند تا از هشته نشود بدو بجهین میت بدارند تا کروه خشک شود و اگر میل توانند فت باید که میل باریکتر از ثقب ناصور گرفته تا بدان آمیش پنبه چپید و آب صبح تر نموده بصبح شیاف مذکور آلوده در قرحه نهند یا اودیه شیاف مذکور بروغن بنفشه آمیخته مثل مرهم کرده گذارند وقتیکه پاک شود بمرهم علاج نمایند و بطبیخ برگ مورد معدلوست انار یا وطواط وغیره آبزن کنند و از انند خلیطه پرهیزند **قول ابن زکریا** خرقه بمیل چپیده فوربند و بجای تا خون برآید بگذارند دوم بستر کنند تا سه روز اگر گرسنه باشد زیاده دارسه سوزپس صبر قشور کنند مرارت روت یا سرآو کرسنه یا بوشیر و مالایخین سایده نفوع کنند ملتحم شود **قول الرازی** سبب این خون غلیظ سودا ویست که در افواه عروق بوسیده داخل شود لیکن انفتاح آن تواند بدان سبب نمی کثیر رسد و اکثر اوقات بی عرض نماید و این عرض خطیر نیست لیکن اکثر اوقات میگردد علاج نمی پذیرد پس باید که برای بازداشتن خون بر هر دو گوش مجمره نهند پس برساتین گذارند و مسهل ندهند پس از علامت نرم دارند و بزیتی تین برگ کاهو گاوزبان برگ نرم نظمی هر یکی شش سوس تمر هندی شش عدد هر یک نیم اوقیه آب لیمو نیم اوقیه چون هشت اوقیه بماند صاف کرده نفر خلوص سه درم شربت ورد اوقیه آمیخته هر روز سه درم و وقت دهند و غن بابونه یا غن بنفشه یا روغن خسخاش یا روغن مغز تخم خربزه بموضع وجع مالند صفت بیضی مهن زرد آمیخته پنبه آلوده نهند گرم جمع شده بود پنبه با فیون آلوده گذارند بقدر مکرل سرمایی حل کنند که سیاه شود مالند آب خرفه مسهل یا کرده نهند یا غن بنفش بشیر زن لت کرده گذارند نه بعرق گلرد آلوده نهند که مزید وجع و ورم نگردد صفت بیضی آمیخته همان کنند بر گل نرگس نهند مسهل ابهیل در ماءالکرم پخته مسکه آمیخته ضماد نمایند دنبل سخت ثقب کرده مخرش بآورده دهن مدور بساخته برادگرم نهند چون گرم شود بر موضع مدور نهند ریحان گرم نهند حب ثقل دهند و غن جوز مفید میرا اقتضا بود اسپرز موضع اوعلق گذارند یا خرقه بآب بصل و قدری صبر آلوده سره ساخته بر موضع مالند تحکم کنند یا آرش بل فتر اندخته نخور گیرند صبح شام تا هفته بکعب آهو سوخته مالند پنبه خرس طلاکنند برگ ره برگ بهنگر بلیغ بمین سایند قدری ساخته بر دهن خم بمنند سه روز رفع کند اگرچه خارج باشد و گفته اگر مزمن بود اول موضع را بروغن چرب کرده عظم سپینه سفید صحرائی بمسطکی بآب سوده طلا کنند یا بصبح اهلیله بلیله آمله آمیخته چکانند یا رجز دکه شیده گذارند بالایش برگ آلو در آب جوشانده و فتره قرصی ساخته نهاده لنگوت بند بعظم ران وی شتر یا آب سوده طلا کنند در هفته بسازد عظم آدم یا آب صبر طلا نمایند مزیله مرض خراطین بخون خرسانه یا خراطین خشک مسحوق بهم بهم نسبت آمیخته گذارند عظم خوک بروغن کنجد سوده نهند آلوده نهند و غن زرد و مفسول آب صد بار در دال یک تو تیای سبز هم آمیخته گذارند

شاخ نورسته قروح و رتب نهند و گفته‌اند سکبینج و مقل [illegible] قرص صفی آمیخته ضماد کنند اگر ناصور شود و ریم آید عظم گربه عظم خوک با آب سوده قدری سرنج و دهن بقر آمیخته
مثل مرهم کرده فتیله آلوده نهند و بالایش برگ بهنگره با آب سائیده قرص ساخته بندند نسج عنکبوت به مخاط بینی آلوده بر ناصور نهند عظم گربه در پوست همون گربه پیچیده
در دیگ [illegible] کرده دهن بند نموده بر آتش نهند چون خاکستر گردد بروغن کنجد آمیخته گذارند سنور اسود ذبح کرده سرش در زمین دفن کنند تا گوشت پوست برود پس
عظمش با آب سوده گذارند و به گردد **قول ڈاکٹر** اگر دهن متعدد باشند باید که یک دهن برای خروج ماده بگذارند و باقی را مندمل سازند روغن کنجد موم هر یک
یکتیم گداخته پیه خوک زرشش رال [illegible] لایق سه انداز ند چون پخته شود فرو گرفته بول گاو نازاد منشته گذارند سار موش کور هر یک عدد زبل خوک بیست یکدرم
پیه خوک شش درم حقه کهنه نارل دو عدد روغن کنجد دو رطل سوخته روغن صاف گرفته قطور کنند و گفته قسمیست که اول عقدی بر سرین پدید آید پس رطوبت دهد
باید که چار پاره کرده ماده برآورده روغن کنجد و دواش موم یک تید درم گداخته راتینج گل ارمنی مردار سنگ توتیای سبز هر یک سه درم سائیده آمیخته با آتش نرم
قوام کرده گذارند و گفته قسمیست که آن را بهگندر گویند و این بر نشتین پدید آید مع وجع و ورم و حمی بطبیخ برگ نیب برگ بکاین برگ بنا برگ کاوی برگ جیت انکساب
کرده [illegible] باید چون نرم شود به نشتر شگافته برگ نیب نمک بندند بعده دهن بقر بیست یک موم سفید شش گداخته سرنج شش زیره سفید شنگرف سنگ جراحت
زنج [illegible] کته سفید نوفل کهنه هر یک سه توتیای سبز ربع سائیده آمیخته قوام مرهم کرده گذارند **دوا** عروق [illegible] نوشند **دیگر** زنجبیل فلفل مغز کرنجوه حب الملوک
[illegible] فلفل [illegible] یک تا ده حب [illegible] ناصور [illegible] **دیگر** تخم تمر هندی با آب سوده یا [illegible] با آب سوده یا فلوس
[illegible] نموده یا روغن سندروس طلا کنند **دیگر** سمندر سوخته عظم سر گربه با آب سوده فتیله آلوده با زاج زرد با لعسل
آمیخته فتیله آلوده یا تخم [illegible] روغن کتان [illegible] فتیله آلوده [illegible] سوخته دوازده توتیای سبز یک العسل آمیخته فتیله آلوده نهند **دیگر** زبان [illegible] سوخته سائیده با توتیا
سبز سائیده یا عظم پوسیده [illegible] **دیگر** تخم آدم یا تخم [illegible] بندند مندمل **دیگر** دم حربا قدر دو اصبع بریده بخونش تر کرده نهند **دیگر** سنگ بصری [illegible]
با آتش [illegible] روغن [illegible] هشت [illegible] مثل مرهم [illegible] کشیده بچسبانند چون از خود بیفتد دیگر گذارند **دیگر** شمع ابیض وج محرق هر یک روغن کنجد چهار درم
کرده گذارند اگر وج غیر محرق آمیزند برای زخم کهنه مفید بود **دیگر** دهن خروع چهار درم گرم کرده صابون رقیق نموده یک انداز ند چون آمیزد فرو گرفته بکار برند برای
ناصور [illegible] **دیگر** برگ نیل [illegible] چرب کرده [illegible] بر خرقه نهاده بندند چند روز **دیگر** آب برگ خارداژگونه چکانند **دیگر** مقل [illegible]
[illegible] مقل [illegible] گداخته و [illegible] آمیخته بارچه سفت تر کرده خشک نموده قدر حاجت بریده با آب تر کرده
بچسبانند [illegible] ناصور [illegible] **دیگر** مردار سنگ گلنار زرد چوب دم الاخوین زاج اثمد شاخ گوزن سوخته شمع ابیض هر یک یک زیست
[illegible] **دیگر** زرد چوب مردار سنگ هر یکده موم بیست دهن روغن بنج آب قدری که ادویه را بپوشد آمیخته با آتش نرم
[illegible] مثل مرهم شود [illegible] ناصور [illegible] ضربانی و غیر ضربانی **دیگر** گوگرد آمله سار ایقر کسیس زاج برابر بعرق کشیده پنبه آلوده نهند و فتیله زخم شود توتیای
محرق [illegible] شمع برابر روغن [illegible] آمیخته گذارند مرهم [illegible] ناصور و برص سرطان **فصل سوم در ورم مقعد** در سار و این اکثر افتد و این یا ابتدا
پیدا آید یا عقب [illegible] استعمال ادویه حاره یا بعد حکه شقاق قروح قطع بواسیر عارض شود وجع التهاب تقطیر بول و تقدم اسباب مذکوره و ابتدا کمتر افتد **علاج** در ابتدا
[illegible] بعض حجامت کنند نقوع آلو عناب قند نوشند تخم ریحان اسپغول با شربت بارد دهند اغذیه مناسبه خورند مرهم سفیداج گذارند بیاض بیض

روغن گل و سماق و سعدی صلایه کرده بر ورم گذارند اگر چه ورم شدید بود و قدری افیون در ایند و قی النفع آگاه و تنقیه و ادعات مع نشود و در تجویع آرد نرودی آب گاو ند و اطفال نفع کنند
کرده عائر نشود و فاصور گردد و وقتیکه حرارت ساکن شود اما مع باقی بود و تقعدیه بران آمده باشد برگ سقوسائیده بدین بقدر پخته آرد حقنه نمایند کند نمایند و برای صلب شدید
اکلیل الملک خطمی قدید هر یک نیم مثقال بنشه عنب الثعلب بابونه از هر یک یک مثقال بیخ خطمی و بیخ گل سرخ هر یک پنج مثقال صفرت بیضه من روغن گل آمیخته ضماد کنند مدرک
گل سرخ بابونه عنب الثعلب هر یک یک مثقال روغن گل نیم مثقال بابونه بیخ خطمی هر یک پنج مثقال صفرت بیضه من روغن گل آمیخته ضماد کنند مدرک
برای تلیین و تحلیل پیه بط یا مرغ صفرت بیضه من ورد و نرگس طلا کنند اگر سرینه بود قسط افزایند بطبیخ او دویه مطلا آبزن کنند مرهم اخلیون مرهم سهلیقون صفرت
بیضه من مرداقفه مرهم اخلیون تخم خطمی اسپغول کتان هلیله تخم هر یک پنج مثقال هر شب یک بار کرده مسیح اعاب غلیظ گیرند مرد ارسنگ سخته بیت درم
زیت عتیق سی یا چهل درم اگر تنگی زهم نهند و حرکت نباشد تا مدار سنگ بسته نگردد و وقتیکه سیاه شود آرائش فرو گرفته اعاب ان ندارند و پرند چون غلیظ شود فرو گیرند
مرهم زنند تا بقوام آید و اگر قوی الاثر خواهند نفت ۱۰ چوب زرد هر یک سه درم صندل احمر یک درم آمیخته بدهند جهت انفتاح و رم و خروج و تکمین او جاع مادر ام حاره فتیل
تنازیر و صلایات و سلعه و تقعد و صعب رایح تخمه بفیدمرهم سهلیقون شحم اهلیله و زفت رانیج هر یک یک بیت عتیق دوازده درم مرهم سازند اگر پیه خوک کهنه دو
افزایند سازند قوتی الجلیل شود جهت انبات لحم و مقروح خارد و التحام جراحات رطبه بتحلیل و رم بارد و صلب مفید قول عسکری خرقه گرفته هر قدر در بقدر تنند
اگر از خرقه سر دراحت یابد و رم گرمست و عکس آن سرد پس در ورم گرم بعد فصد و قی مفص اسپرز کند مرا شود و قدری بهن و رو روغن بهی رو روغن بید آمیخته ضماد کنند
قدید تیب بطبیخ مورد عفص گلنار بیدست انار بابونه از هر یک سه درم گل سرخ سماق هر یک دو درم آمیخته بدهند مفص قاقیا سفیدیاج مرکبه بر ورم سائیده فرو کنند آنجا
یابد سر و نماند قدری در ورم سر و مقعد را بخمر تند کرده بعد ووع محرق فتور کنند اقلیمیا مرداسنگ نشاسته صاص سماق هر یک یک مثقال سرکه یک مثقال و نیم روغن گل نیم
مفصول اغنیه یج مرتک بصفرت بیضه من و بهن و روغن گل هر یک سه درم شقاق و وجع مقعد نافع است قول الازور بیر درم سیب بود آب
بود یا بغیر بود سیر یا یک بابونه اکلیل تخم خطمی کتان هلیله پرند چون مرهم شود افیون مثل آن آب حل کرده آمیزند بعد صفرت بیضه من بهن و روغن گل هر یک نیم مثقال
صفرت بیضه من ورد بابرسا کرده گذارند اگر ورم اندرون باشد بپردازند اگر وجع اشد بود قدری افیون افزایند لعاب اسپغول قاقیا سفیدیاج مرکبه بر ورم سائیده فرو کنند آنجا
سر بی حل کنند که سیاه شود و بپردازند برگ خرفه کوفته ضماد کنند و اجزا تفته نمازادانه بر و یک عدد صفرت بیضه تنقیه تنقیه کنند مرهبه وجع و درست تخمزان تنقیه گاو
یا تنقیه تنقیه گذارند قدری بهن و رو صفرت بیضه عنبران افیون افزوده ضماد کنند اگر ورم بیرون باشد و بتدابیر نفع نشود ضماد مذکور کرد روی بابونه اکلیل فنجه را راست
گذارند و انتظار نفع تا نکنند و بشرشگاه فدیس سرابهم پردازند و اوار و غن بیضه اندسکن و جع و ضربان و یگر طی سهاب خوشانده آتش نوشند و کلیو
کنند و یگر اصل السوس بریان کرده بصفرت بیضه یا تر بآمیخته گذارند مزیده وجع و ورم و یگر اسفیدیاج مرداسنگ بر بهن و رو آمیخته الند و یگر صاص
بهن و یا بغن هر دو سوده الند و یگر مضفص سوده طلا نمایند و یگر عرق گاو یگر یکه شیر گاه و یگر بهن تازه قاقیا یا زبل بقر یا برگ
وخت و رو یا لاون بپیه خوک پیگاه و یا تنبل سوخته بشیره ریسمان سرشته ضماد کنند و یگر مغز سر خایی یا روغن بنفشه روس طلا نمایند و یگر بطبیخ برسیاوشان
خطمی آبزن کنند و یگر موی سر سوخته فرو رنمایند و یگر تیاج بخور سازند و یگر زعفران حمول نمایند و یگر آب آهن تاب نوشند و یگر دم حرما مجون قاقیا هند
فصل چهارم در قروح مقعد انچه قوی التجفیف باشد چون سرب سوخته مرکی اطراف درخت سماق اطراف آس سائیده فرو کنند مرهم اسود نفع

اگر وجع بشدت بود و افیون باندیاتی تدبیر همانست که در قروح مطلق گفته آید **فصل پنجم در شقاق مقعد** بوستی است که در سر مقعد افتد مانند شقاق که در اطراف پدید آید اگر بسبب ورم گرم باشد وجع حرقت **علاج** با سلیق زنند صافی بابض کشایند قطن حمامات کنند اگر التهاب و حرارت باشد هم اضماد مرهم اسفیداج مرهم کافوری نهند اگر حرارت و التهاب نباشد مرهم مقل گذارند آرد جو بعنبر سای گاو نهاده کنند شمع مرخ برده عن سمن یا شحم بط یا به پیه مرغ گداخته کتیرا سحوقه آمیخته گذارند روغن خیری و روغن خسته خوبه بمقل گداخته مالند اگر وجع اشد باشد بطبیخ بابونه اکلیل آبزن کنند بقدر شمع هر یکدرم در دهن دارد چهلدرم گداخته رفت پنجدرم اسفیداج مرتک هر یک بهفتدرم آمیخته گذارند اگر سر دهد برگ کرنب کوفته بپیه گاو مفل آمیخته دو دو کنند اگر طبیع قبض باشد بشربت بنفشه نفر فلوس تلخین نمایند مرخ صفرت بینی خورند اگر کهنه باشد اول بخارند تا خون کثیر رود پس مرهم مقل شمع هر یکدرم دهن سمسم پیه بط مغز ساق گاو روغن کوهان شتر غیر مطبوخ مقل بابا بعاب کتان حل کرده باقی ادویه را گداخته آمیزند **قول لازوربیر** حفص طلا کنند تبر بمقر حل کرده گذارند بخنگشت نمایند سکن وجع مافی شقاق وجع دیدار حمام طلا سازند منبت لحم شقاق رماد سرطان بحر طلا کنند گل بنفشه ضماد خایند روغن خطمی مالند زهره ویش طلا کنند مخ عظم خشک مالند سکن وجع و شقاق افیون مخ ساق گوسالهٔ بهل کبیر الثعلب مرکب مصطکی پیه بط پیه مرغ روغن بید اص محرق مرتک اسفیداج بزنبور دهن دره تنها یا بموم انفع اندرای شقاق و وجع اگر بسبب حرارت و یبوست که بمقعد پدید آید باشد و این اکثر افتد **علاج** مرهم اسفیداج نهند و قرطی از روغن گل اسفیداج مروارید سنگ قلمیای قشره نشاسته غبار الرحی کتیرا لعاب خطمی لعاب اسپغول لعاب بهدانه پیه بط موم سفید ساخته گذارند مرهق سبب اگر سبب یبوست حرارت باشد سوزش و حرارت مقعد و دیگر آثار آن پدید آید **علاج** تنقیه بطبیخ بابونه بنفشه خیار شنبر کنند شربت بنفشه شربت نیلوفر گلاب شیره خرفه قند تخم اسپغول دهند هم قرطی مذکور گذارند اگر سبب خروج ثفل یا بس باشد تقدم آن **علاج** بر ای اخراج ثفل شربت بنفشه گلقند عرق عنب الثعلب و غیره دهند اغذیه ملینه خورند مرهم مناسب گذارند اگر سبب بواسیر و استلای عروق مقعد از وی و کثرت اسهال باشد تقدم آن **علاج** اول قطع سبب کنند از روغن گل مفر ساق گاو رفت اسفیداج مروارید سنگ مرهم ساخته گذارند مرهم مقل مرهم کافوری نهند روغن خسته خوبه مالند اگر خون جاری باشد از شقاق و فصد کرده باشد بحبس دم حاجت آید و قراص تابنده دهند بطبیخ عفص مورد گلنار پوست انار گل سماق جوز سرو سرطر فا آبزن کنند صدف سوخته نشاکند غبار الرحی اشنه سائیده در کنند **فایده** صاحب شقاق را از آب شدید البرد و اشیای قبض و تقبض طبیع احتراز لازم و هر چیز شربت بنفشه بطباشیر نوشد و اغذیه ملینه خورد **دوا** اهلیله سیاه بشیر بریان سوده طلا کنند بر پشت بدن آدم یا پوست سلحفات ضماد نماید **فصل ششم در اسفرخای مقعد** خروج ثفل و بادی اراده اگر سبب یبوست و مسهل بردوت و رطوبت بعضله مقعد باشد و این از ندک اندک پدید آید در اول در وقت براز کردن بعلوف مادر طب یا شراب سرد یا فراط اراده غیر آن **علاج** برای اخراج ماده اشیه در رفع آید گذشت اکثار بر روغن قسط بجهت روغن آمیخته مالند بر مقعد و مهره های زیرین بابت و بطبیخ سنبل سنط مغز خوبزالسرو و غیره آبزن کنند نخود اب خورند اگر سبب معول ضعف بر مقعد باشد بر مقعد و حفضه یا قطع بواسیر باشد قعد مر آن و دقیقه پدید آید و این هر دو العلاج اند اگر سبب ورم مقعد باشد آثار ورم و علاج ورم گفته شد **قول عسکری** سبب واسفرخای منسلخ ثفل مقعد است و در اطفال و مشایخ و خصیان پدید آید و وقت تخم یا سعال یا آواز بلند پدید آید یا در سی تراویح دهند آبزن کنند او هان گرم مالند اطعمهٔ لطیفه بخورد اول فاضل کهان خورند اطریفل بابت اعدیه دهند از قول سمک لبان حبوب فواکه طبیه پهیزند اگر اسی تدبیر سود ندهد داغ بشکل سه نقطه مثلث بر بندپیرین

وهندا طرفل خبث الحدید بلیله زرد بلیله آمله شیطرج تخم کرفس نانخواه صعتر سعد هر یک وه سنبل حماما هیل مرج هر یک سه چینی چها فلفل و فلفل ناشکنه ملح هندی هر یک پنج خرمل پانزده نوشادر نیم مثقال آهن ربا بقدر جمیع کرده بسبل مقدم آمیزند **فصل هفتم در خروج مقعد** اگر بسبب مرم باشد مقدم آن **علاج** تدبیر مرم حسب سبب کنند اگر بسبب ورم مرون زده بطبیخ بنفشه خطمی بابونه برگ کرنب شلجم کتان آبزن کنند و تیر وطی از روغن شبت روغن بابونه مرهم ساخته بمقعد مالند تا مرم شود و اندر رود یا بطبیخ بنفشه بابونه گل خیر و نطول کنند شمع بروغن بابونه روغن کنجد گداخته اندر و قابضات پاشند و چون اندر رود بطبیخ بلوط برگ مورد عفص نیز الورد رگلنار ستجا کنند و تفلش سایده ضماد نموده بندند یا عدس گل خطمی عنب الثعلب جاوشیر جوشانده کباب کنند بطبیخ دانه عفص نرم اشد اقاقیا برابر سایده اول بروغن گل چرب کرده بردارند اگر مرده باشد و اگر نه روغن بلوط مزنجوش عفص کوبیده یک شب تر کرده یا جوشانده صاف کرده مرطوب آرد و فشانند و روغن خسته خوی مالند اگر بسبب یبوست باشد خارا خال یا اندر رود از آسانی بیرون آید **علاج غیر** گل بمقعد مالند و سفیداج عفص گلنار شبت سرو پوست انار صندل سوخته اقاقیا حبه الخضرا سایده پاشند و فاده نماده و بعصابه یا حکم بندند و بطبیخ قابضات که در وی گذشت آبزن کنند جند فرمون بروغن قسط روغن بابونه آمیخته مالند و قطنه کنند یا بطبیخ جزمه و اقاقیا عفص بلوط آبزن کنند آب مورد آب بارتنگ طلا نموده روغن قسط مالیده سفیداج مورد کلون افرنتل کند سایده پاشند عفص قشور کند صندل سوخته سایده بدبع آمیخته مالند تخم ریحان و مشقال اسفیدباج مثقال آمیخته لطوخ کنند و از حمام و لبنیات پرهیز ند اگر مقعد بیرون آمده جراحت شده باشد زالو دمور سرنگ سماق هر یک دو درم مکی و سایده بخم شست پاشند بنجاش بروده بندند روغن خسته خوی مالند **قول عسکری** کزنانج عفص گل سرخ فوفل هر یکدو اهل هیا را فوذنیک مرکی سماق هر یک نیم درآب جوشانده انتجاد آبزن کنند بعده اسفیدباج اشد هر یک سه درم اهل سه درم عفص پنج مشقال راج نیم مشقال سایده یاسم نپوخته کنند گلنار بلوط کاسه عفص کاغذ سوخته راج سوخته ذر و کنند **قول الارزو بیر** خرته بخم ایستی تیلگرم ترکرده بمقعد بندند مقعد را بسکرم کرده اندرون رسانده او کوانیتو حابسه گذارند بفوتنیا سانوا و میتر زنجی شسته اسفیدباج عفص اشد راج برابر سایده پاشند و فوتنیا سانوا و میتر زنجی ساعتی نشانده بعده وقته عسل مایده عفص سنگ سماق و مکی هر یک برابر سایده پاشند و قوت قابضه و هند پاچهار درم درد بر مقعد نهند مقعد را بآب سیل موده یا بطبیخ کاسه جوز سرخ جنجا کنند عظم آدم درد و سایده پاشته یا سایده یا سنگ گچ اشد گلنار بلوط جوز سرو پوست انار برابر سایده یا پوست آهو سوخته سایده پاشند و لنگوت بندند دندان مرده بخورسانند تا مسوک نماید تطبیق پوست انار یا بطبیخ پوست بیول یا بطبیخ دو دو آبزن کنند پوست ملفات تخم گل مندی یا گل بابت یا قاقیا یا عفص نهانماند یا در سرنگ پوسیده و پنبه چیپیده در مقعد نهند پستان بز روغن کنجد سوخته یا لوته بروغن سوخته یا گداخته بعد فراغ از غائط استنجا بسول کند پس آب نیم گرم آبسته شوید تا فی الحکم خشک شود آنگاه نرم از دور گرم کرده انبشت بر مقعد گذارند صفت بیض تنها یا مصطکی بپرچه پند نماده در مقعد نهند حجامت بند برین کمر و ناف مابین خصیه دست چپ نشیند **قول جوان کوروو** در مقعد عضله پست سمی سه فین تیر برای حفظ فضلات از زیر اراده بیرون نیاید و عضله دیگر اندیشه بقعد سمی بر تیر اسفیتس بستقیمه از موضع خود بیرون نیاید پس اگر ستار در سه فین تیر شود باز بفرا اراده برآید اگر در تیر اسفیتس شود مقعد بیرون آید سبب و بلوس سرنگ سرد یا در آب سرد یا استعمال ضمده سرد یا ماده بارد طبیعت کرده اعصاب مقعد ریزد یا ورم یا وسول ضربه یا قطع **علاج** اگر سبب نه باشد لا علاجست اگر بسبب ورم بود تدبیر ورم کنند اگر بسبب ماده بارد طبیعت غیره بود فولاد پوست انار جوز سرو سماق مورد و مغز نگین

جوشانده آنرا بزن کنند چون میل بسردی کند بیرون آیند و بخرقه نشف کرده گلنار خشک خرما مورد کندر سائیده باشند و لنگوت بندند و چند روز بستر غلطیده مانند
کنه مسحوق در هم سنگین آمیخته و مقعد را شویند و بالایش خسته تر مسحوق باشند اگر آل پوست انار کندر گلنار بخور کنند آخر الامر خیر عظیم عبرت قریب ضعف منظم مخصص شاهنای
بمالی کشند بیار چه چاودر مرده مقعد را درون رسانند بآخرین فقار هر دو پهلو داغ دهند بعرق مورد یا عرق بارتنگ یا عرق مورد که بروغن بید تریدو ترش کرده باشند شوند بچوبشت
عدد روغن بصطکی چهار دانگ چوشانده طلا کنند قدری مسحوق باشند **فصل هشتم در حکه مقعد** اگر بسبب تولد بود مستقیم باشد آثار و علاج او گفته شد
قول الارزیر آب برگ تنبا کو سبز روغن بر ابر روغن ساخته مالند اگر درون باشد پنبه آلوده بروارند اگر تنبا کو تر بسم نرسد خشک او آب جوشانده طیا
کنند اگر بسبب اضطراب خون سودا وی لاوغ بر مقعد باشد داین مقدمه بود بیرون بود سوزش مقعد همراس **قول مقعد** آماده دیدان **علاج** بطیق زنند باین درکین
حجامت کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند **غذیه** بارد رطب تفه خورند و از طعمه سودا وی پرهیزند **قول** مقعد بروغن خسته خوخ آمیخته مالند آب انارش نعسل یا صبر با آب
باران طلا سازند زوفا مزاج پیه بط شاخه ساخته بروارند اگر بسبب خلط مراری بود قی باشد خروج ماده مذکور بر ابر مزمن تر حر **علاج** اگر از عضوی بمقعد سیر زند بتنقیه
بدن و آن عضو کوشند و اگر در نفس مقعد متحقن بود تنقیه نفس کنند چنانچه در حرقه گفته شد قی انفع شانه مفید و باشد که بحجامت قطر حاجت آید **بدانکه** مقعد با خط
بر عصص نهاد می سر کرد روغن گل مالیدن و حب الریان بروغن خسته خوخ آمیخته صبر آمیخته موم بروغن گل گداخته طلا نمودن مفید اند **قول جون کورو**
حکه مقعد قضیب و انثیین اگر بسبب بثور باشد اکوا بیند یکتا سه اونس یا کبن تیلیو پانزده دانه سه بهار روز تبقاوت دهند بعده فصد کنند عرق بارتنگ عرق با
کلاب هر یکی دو اونس شیاف بیضی افیونی در مزاج محرق اسکرو پلوسنگبسری طیا زیمدرم آمیخته دریک اونس این بیاض بیضی لت کرده پانزده قطره افزایند
دو روز دو سه دفعه ازین شویند و خرقه آلوده نهند برای بثور جرب و خراش مقعد و قضیب و صفن و فرج انفع اگر صحت نشود او کوا نیتو سنور نوگذارند اگر بسبب
ماده بثور باشد اکوا بیند یکتا دو اونس یا کبن تیلیو دهند دو روز اگر خون بصفرا یا ماده بثور آمیخته باشد نزدودی فصد کنند شربت سیب شربت گاوزبان بارالشعیر
آمیخته دهند تنقیه ماده بادویه قویه چند بار نمایند بطبیخ تنقیه دهند و بعد تنقیه او کوا نیتو سنور نوایا نیتکا دی چو نبوطلا سازند بطبیخ عنب الثعلب یا بطبیخ ارسه یا کبه بطبیخ
قنب الفیل آمیخته مازاریون سوخته نشش دانه بطبیخ بارتنگ که در و برگ زیتون یکشت جوش بود آمیخته شویند در روز دو بار بیاض بیض دو عدد زاج خام یک خامه آمیخته طلا کنند
بطبیخ تیگرم سبوس شسته او کوا نیتو سکبو طلا نمایند بطبیخ سرمق که شاخ سرخ دارد انکباب کنند با یکدانه جلد حیوانات می شویند شویند اول بطبیخ منطی گل سرخ سبوس
شسته برنج یعنی پتیل مسحوقه باشند نصف بثور عرق نان خامر ماده نوشند عرق بارتنگ شش اونس گز یتون شش عدد کوفته ترکنند بعده سکبو نیم اسکبو لو آمیخته در
خرقه نشانی چو بنند نفعی مازارین شویند و خرقه کتان آلوده نهند تین تو انفته نهاد چند روز دهند اگر کافی نبود مازا یکمین نزدی دانزده اونس دهند و بعد
هشت روز نشاد و نیمدرم دواچینی اسکبو لو بمازا یکمین تر نموده دهند و بعد تنقیه تا سه ماه شیر خریک طل دهند اگر کافی نبود بطبیخ خطمی سبوس برگ بلوط شویند بعده
لعیتی سفیدوی جلوب یوتنا کنند تا یک ماه و با بگرم آنرین کنند بشتاد بار و آب چاه که مدام سرد ماند برای غسل انفع انتیمونیو یا نتیکوسی دانه مازا الشعیر کرا شعیر مع بوست
سازند چهار اونس دهند تا سه ماه برگ بادآور چهار اونس آب دو گانه و ظرف گلی جوشانند چهارم بود صاف کرده شربت سازند تا سه روز شنبه دارند بعده سه اونس صبح شام نوشند شدی
چهل روز اگر شربت ندکور آب برگ تازه او طیار کنند و برق مرغ و مازا للهم دهند انفع مزمن جرب و ثور و غیره هر تن اگر در حکه مقعد حمرت قوا سوزش و غیره ظاهر شود آب
ایموطا صعنه لیمو سائیده کافور سفیداج خشک آمیخته ازین شویند برای کشاده شدن دهن مقعد که از ما نظر آید نیز انفع و عرق بارتنگ که در روغن ترکرده باشند نیز مفید

اگر سبب سنگ مثانه باشد کمین تلیو بیست دانه بدو اونس خمر یا سه چهار اونس آب چشمه تر کرده سه چهار دفعه دهند مفتت اگر سبب جمره باشد دو هکه وقت شب و دیگر عوارض آن کمین تلیو دو سه دفعه دهند و بعد تقیه مکرر یو دو سی پنج شش بار تفاوت همراه دو اونس شربت مازریون ال کالیکو چهار اونس طبیخ کوریال دهند پس زیاتیقه مونیو دیا فرتیکو اسکرد پلو همراه چهار پنج اونس طبیخ عشبه دهند تا یک ساعت شوند بعد هفت وزر سکپور سحوقه دو اونس آب چشمه یک کاناد در ظرف سفالی کرده نیم ساعت جوش دهند پس فروگیرند و قتیکه سرد شود آب صاف برآرند درین آب آبک مصفی چهار اونس آمیزند و ازین آب شوند برای تو رکه عفنه القع و سکپور کاماندیکد رم لوبک اونس لوکوانیتو الطیا آمیخته مالند اگر ازین صحت نشود مرق فهی یک پیاله نوشیده در بسته عرق گیرند بعد یل اگر افعی نباشد ازمار دیگر طیار کنند و مار چند انکه بزرگ بود بهتر مرکوریو سبلیما دو انقع اگر سبب جماع یا حائض و غیره باشد بسفایج یکمینم اونس قرطم اونس خبیق سه درم سناشش درم بنفشه شتی نیسون اسکرد پلو آلو بیست چهار عدد آب چشمه سه طل و غن دو تریو او درم شش ساعت تر ده گذاشته پس جوشی داده صاف نموده دهند تفاوت و بعد تقیه تین تورابسد یاتین تورا روزاده دو دهند سال سفورنو کسبی او کوانیتو آمیخته برکب نماد سازند انتباه کلیوی چند درم سیب کاناد در ظرف گلی جوشانده نوشند تا سه روز سرب مسئول بروغن زرد خام آمیخته غرقه کنان آلوده نمند فصد سبل بکرنیانه کاهو خام و پخته خورند نمک افعی پخیانه یا لحم افعی نیم اسکرد پلو سبرق مرغ کبر مرا باشد آمیخته هند چهار دو انکباب کنند اول چند بار بعرق لائقه شوند بعده قرطاس محرق یا ثبت سوخته قشر خلفوزه سوخته یا چراحت سائیده چسپانند زاج خام قدری بیاض بیض آمیخته طلا کنند از اشیای حار الیح ترش شیرین بریحم روغن فلفل خمر و غیره پرهیز ندهند مام دارند قی قرص در نقل کنند اگر چکه چند بار بکس کنند و فصد و غیره کرده باشند اما به نشود درین وقت فقط آمال مراهم کافیست و در مرق چکه فاریدن منع است زیرا که

اگر باده اندک بود آرام شود و اگر کثیر و غلیظ باشد مرض افزاید

باب چهاردهم

در امراض کلیه

گرده دو انیکی سوی است و یکی سوی چپ و هیکی بر باطن بر موضع خود که زیر پشت است استوار گشته و مرکبست از لحم و شحم و عروق و شرائین و مذاقین جنس مذاق اما غشائی که بر ولیست کثیر الحس است و هر گرده بجگر از تباط دارد و بواسطه رگی گرده سی آن عنق الکلیه گویند و نزد بعضی این ورگ که بر یک میان جگر و گرده واقع است مسمی است بطالعین گرده اول این رگ را از اجزای گرده پنداشته اند و گویند که از گرده برآمده و بجگر رفته گرده ثانی گویند که این هر دو رگ از ان رگ بزرگ که از صدر بکبد رسته است ناشی شده اند و بگرده پیوسته بهر تقدیر آب که باخون آمیخته از جگر بیرون آید بگرده از همین رگ آید و آنچه از گردن آب از خون همین دو رگست و همچنانکه در گرده جاذبه است جهت جذب آب درین عروق نیز جاذبه است که از رگ بزرگ جگر آب را میکشند و بکلیه میفرستند همچنین از هر دو گرده رگی رسته است

و بمثانه پیوسته و این عروق را ابراج گویند یعنی مورها **بدانکه** شکل گرده چون نیم دایره است و پشت او محدب و لحم او سخت و آگنده است تا حرارت عروق درو
اثر نتواند کرد **فایده** بسا باشد که در امراض گرده بوی دهن ناخوش شود و باشد که مرض گرده با امراض دل و ریه و آلات تنفس همراهی گردد و کل ذلک بمشارکت عنق الکلیه
بالکبد **قول جوان کور** دو کلیه دو اند بقطن پیوسته هر یک بجانبی جسمش لحمی صلب است مرکب از ورید اول و دوم شاخ پنجم از ورید کاوا و از اول ضلع
آمده و از شریان ماکنا دیس و نیتی که قریب فقار است و از عصب جفت ششمی موضع اینها زیر جگر و پرده منتکسه قریب میان فقار و گرده راست پایین تر است
چرا که جگر که بالای اوست اعضای بزرگ است و گرده چپ بالاتر است چرا که در پهلوی سپرز است و سپرز نسبت بکبد خرد است و بورید کاوا بسبب ورید امولژنتی و
بقطن و معده بوسیله پیوتوژیو و بمثانه بوسیله اورتیرا بدماغ بوسیله اعصاب و بدل بواسطه شرائین و بکبد بوسیله اورده تعلق دارد و برای اینکار آیند تا خون که درین گذرد همراه بول
و عرق اخراج نیابد و دو برای آن هستند که اگر یکی بودی برای اخراج ماده رطوبی که کثیر است کافی نشدی فعل اینها جذب خونست از غلط رطوبی بورید امولژنتی و
فضله کثیر که همراه رطوبت درینجا آید از راه اورتیرا در مثانه اندازد پس اگر کلیه ضعیف بود یا ماده کثیر الغلظ باشد که در کلیه و اورتیرا چسپید بعسر اخراج یابد و باعث
امراض گردد مثلا اگر ماده خون بود فلغمونی و اگر شور باشد بثور لادغ و سوزاک و اگر سوداوی بود بسبب حرارت یا بخاصیت حجریت سنگ و ریگ تولد کند و اگر
ماده در اورتیرا منتشر شده باشد وجع کلیه آرد **فصل اول در سوء مزاج کلیه** در حار ساذج سبب او ریاضت مفرط و اکل اغذیه و اشربه گرم است سرعت نبض
کثرت عطش و با حمرت یا صفرت بول مع حرقت و نتن احساس حرارت در موضع کلیه سرعت حاجت بول و عدم قدرت بر حفظ آن و ظهور هنیت بالای بول
و باشد که تب پدید آید و چون حرارت مفرط بود ذوبیابیطس آرد **علاج** شربت انار شربت زرک شربت خشخاش شربت صندل شربت نیلوفر لعاب اسپغول
لعاب بهدانه شیره تخم خرفه شیره کاهو آب … آب بارد دهند کافور نفع … اکل فراط کنند که مقطع باه است اقاقیا عصاره حی العالم صندل گلنار
باب عصا الراعی گرم یا آب برگ مورد آمیخته یا صندل بگلاب سائیده یا آرد جو اسپغول با آب گشنیز و قدری سرکه و روغن گل آمیخته بر کبد ضماد کنند یا آب حی العالم آب خرفه آب
عنب الثعلب و روغن گل حقنه کنند سفناخ عدس غوره ماش کشکاب خورند و از اشیای حار پرهیز ند شربت غوره قرص طباشیر ملین نافع **قول** … شیره تخم خیار
اسپغول با … بگلاب و روغن کاهو حقنه کنند در حار دموی ثقل و وجع در گرده و دیگر آثار غلبه خون و باشد که در نواحی پشت در موضع گرده حمرت پدید آید **علاج** … سلیق
زنند و آنچه در ساذج گذشت بکار برند و در حار صفراوی سوزش و حرقت بول عطش و دیگر آثار صفرا **علاج** برای تنقیه مغز فلوس شیرخشت شربت بنفشه آب انار
… و آنچه در حار ساذج گذشت بکار برند و در … مزاج بارد تقدم شرب آب کثیر ناشتا یا بعد ریاضت اکل اغذیه و اشربه بارده وصول هوای سرد بیاض بول و وجع
بر موضع گرده ضعف باه عدم عطش ثقل و ضعف اخثاء پشت **علاج** گلقند عسلی عرق بادیان گاوزبان گمونی آب گرم دهند فندق فستق حبة الخضرا بادام نارجیل بقند خورند روغن فستق
روغن … روغن جوز روغن قسط روغن ناردین روغن … روغن بادام تلخ روغن قرطم بر گرده مالند و هم بدینها حقنه نمایند و بمرق پاچه و کبوتر بچه حقنه کردن
سفید … روغن یاسمین آمیخته مالند … مسک مفید … عصافیر کبک تیهو حمام نخود آب فلفل دارچینی توابل گرم خورند و از حموضات و فواکه بارده پرهیزند
اگر … مقعد … توقایا دهند حقنه که در قولنج بلغمی گذشت نمایند باقی تدابیر مذکوره بعمل آرند **قول** … شحم … روغن جوز روغن
… آمیخته گرم حقنه کنند **فصل دوم در هزال کلیه** سبب او سوء مزاج حار کلیه یا جماع مفرط یا استفراغ
مفرط یا … یا اسهال … ذبول نحافت بدن ضعف باه لزوم وجع ملائم در پشت … استدلال بر نوعیت سبب با تقدم آن سبب … کرده

علاج اول زوال سبب کنند بعده اغذیه مسمنه مغز بادام مغز پسته مغز فندق نارجیل خشخاش بقند خورند بو قورنان گندم به پیه بط بیضه مرغ نیم پخته گرم گرم خورند زنجبیل بادیان وقدری کشنیز خولنجان بگرده گوسفند و پیه مرغ و پیه بط پخته و پاچه و بیضه نیمبرشت وحلوا از خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیار پخته خورند کله پیش گندم نخود باقلا لوبیا پخته صاف کرده روغن لب قرطم روغن حبة الخضرا روغن کنجد مغز ساق میش مغز ساق گاو آمیخته نیم گرم حقنه کنند یا مرق پاچه حمام روغن ونیم پیه گرده حقنه سازند و دواء الترنجبین دهند **فصل سوم در ضعف کلیه** سبب او یا سوء مزاج کلیه یا هزال کلیه یا سستی جرم گرده و وسعت مجری او سبب کثرت استعمال مدرات و افراط جماع و ضربه که بر کلیه رسد و کثرت مستی و رکوب اسپ و کثرت نشستن و برخاستن وغیره که ماندگی و تعب آرد گاه گاه کمرگاه درد کند مخصوص وقت انحنا و از پهلو گشتن و باه و حاجت بول کمتر باشد و بول غسالی آید و اگر زمانی دارند رسوب کنند و بر سر بول کف پدید آید **علاج** اگر سوء مزاج سبب باشد حسب حرارت برودت بتعدیل کوشند و در مادی تنقیه مقدم بر دفع ماده و نیکوترین منقیات فصد باسلیق است و قی خلاف مسهل و مدر که ضرر دارد اما اگر تنقیه کرده باشند و قدری ماده در نفس عضو باقی بود و شیاف ... نفع تام دهد و کذا مسهل تا ضرورت نباشد ندهند پس اگر ضعف با حرارت بود دم الاخوین گلنار گل ارمنی عصاره لحیة التیس صمغ عربی سائیده بشیره بارتنگ دهند شربت لیمو شربت سیب شربت به قرص کهربا قرص گلنار دهند سرکه روغن گل بر پشت و کمر مالند صندل گل سرخ اقاقیا رامک آس سک با آب مورد ضماد کنند گل سرخ صندل سفید خرنوب گلو موده هر یک سه پوست انار بلوط آرد جو شبت هر یک چهار آب مورد تر یا رب به آمیخته بجوش کشیده بر گرده نهند بطبیخ جوز سرو پوست انار گل سرخ آب سیب آبزن کنند اگر ضعف از برودت باشد اشیای گرم دهند چنانچه در سوء مزاج گفته شد اما در تسخین افراط نکنند که مزید ضعف است مگر باعتدال و اگر سبب او هزال کلیه باشد تدبیرش گذشت و اگر ضعیفی جرم و اتساع مجری سبب بود اول منع سبب پردازند بعده اغذیه مغریه قابضه خورند سیب زعرور سنجد تفکه کنند حقنه که در هزال گفته شد نمایند معجون لبوب انفع دهند چیزی بهتر از شیر میش و شیر شتر نیست خاصة اگر گل ارمنی با وی آمیخته دهند و فلونیا بشیر شتر انفع اطراف درخت انگور را ببرند و آبیکه از وی برآید گرفته قدری نمک انداخته نه روز دهند همه امراض کلیه ابهر در مانیه که بدانه موثر ساخته باشند کله پاچه برشتی پخته شیر برنج و سویق از شعیر حنطه ساخته خورند کباب تیهو گوسفند جوان صفرت بیض نخود آب عدس غوره سماق مفید و از جماع حمام ... اشیای شور تلخ پرهیز لازم و اگر مزمن شود و ورم در اطراف پدید آید تدبیر استسقای لحمی کنند **فصل چهارم در ریح الکلیه** یا دیست غلیظ که در نواحی گرده تولد شود از باد غلیظ وجع تمدد و حرارت کمرگاه بغیر ثقل و بغیر آثار سنگ گرده و در خلوی شکم و وقت جوع وجع تمدد کمتر شود **علاج** آنچه مدر و محلل ماده باد بود بنوشند بعد التسخین نباشد بنوشند و بدان حقنه کنند کمون شبت تخم سداب بابونه بر گرده ضماد نمایند روغن قسط روغن زنبق روغن خیری روغن سداب بمالند نمک سبوس را تکمید کنند طبیخ بادیان سداب گل سرخ انیسون پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر قند یا عسل نوشند شربت بزوری مفید **فصل پنجم در وجع کلیه** سبب او یا سوء مزاج کلیه یا باد کلیه یا ورم کلیه یا حصاة کلیه یا قروح کلیه است و آثار و علاج هر واحد در محل و مذکور است اما هر چه ملین و مسکن وجع بود نفع دارد انفع اشیا بهر این کار آبزن است خاصة که از طبیخ بابونه شبت خطمی برگ کرنب سازند **قول الارز** و ریسیر وجع گرده گاهی تا جگر و گاهی تا انثیین رسد و ورم در رجلین پدید آید و پا پیاسر مانند عسر بول و حاجت بول پدید آید بول رقیق مائی گردد چنانچه فلغمونی معلوم شود چون تدبیر فلغمونی نمایند هیچ افزاید و فلغمونی با حمی باشد و اکثر از وجع اسهال و اجرای بول شود باید که روغن گل و روغن بادام و روغن کتان بمالید و شعیر حلبه کتان ... روغن گل بشیر پخته ضماد کنند و فصد انفع مسهل اندکی فائده دارد مدر هیچ نه مگر بعد از دیا د بملائمت کنند و گفته ... حب صرعی ... روغن بادام روغن ... روغن بهروزه شربت النطی مرکب عرق ...

سبب بسیار خرقه بروغن بابونه تکمیل آلوده بنشاد آگوا تقطیر المورسیا طلاکنند طبیخ سلسل اوزان الفار آب لیمو دهند که برای حصات شانه اقطیوا و ماهی چسب نیز مفید
طبیخ البوت شش اونس بقند و شش شش ساعت دهند و نوشانند و کلیه علوق گذشته مجرکه دهند و گفته و مبیخ کلیه بابونی یا لبنی یا اسپرک دهند و برگرده مشاند آب گرم
آبزن سازند شش گرم با سبوس تنک یا پنبه کرده کماد سازند تا تنگوا نیمه رم اصل سوس پر سیاوشان هر یک نیم درم اد یان سه درم فوشش درم صحیح شانده
دهند و روغن لوبان با لنظر فی وسیع قطنی دار برآتش نهاده حق بید شک اندازند چون گرم شود و خرقه آلوده بر کلیه بندند چون سرد شود تبدیل نمایند تا گرم و صبر از نمن
افیون بنجیل سایه گرم کرده کماد کنند جوا که اگر درم هق الاقه دهند و روغن تخم خربزه و مانند روغن بادام تلخ مالند سنبل آب سرد یا لوز مجرد نوشند مذرسیحی تخم خربزه بکنجین
یا مرزنجوش بریشه بیخت یا تنگدان کلنگ دود رم بطبیخ تخم دو درم یا آبجوش سرمس دهند روغن بادام نرم شنده دو اصلیل چکاندند روغن سداب با لنظر فی الحاک
نوشند فادزهر صدفی بکلیه بندند **قول جوان کورو** وغشی و گاهی بول بر طبع و گاهی قیح نگرین انذک گاهی غلیظ بگذار گاهی قطره قطره بوجع و صرصان
گاهی لیف مبیخ با سه و مبیخ از شیت شرح کرده شکم منتفخ گرده و گاهی تا پای آید و گاهی تا انثیین و اخروج سنگ و ریگ آرام نیابد **علاج** اخراج ماده و تعدیل
حرارت کنند خطمی نفشه بابونه و مبیخ گشنیز آبدوس هر یک مشتی کلیه بقدر پانصد مبیخ عدد و شانه و حساسه کرده بنشر فلوس و دانوش و روغن بنفشه شش اونس شکر
اونس صمغ عربی بیضه عدد آمیخته سه فنجه نقه سازند مبیخ خطمی و دانوش بادروج انیسون بومادران هر یک مشتی بوینه نیم مد دجوشانده صاف نموده نیمه
کرده و یکی اکوا بنید یکی آدوانس روغن بادام و دانوش آمیخته نقه گذشته اگر کافی نبود در یار کافی نبود کمیتی بطیبوست دانه مرق مبیخ چهار اونس آمیخته قبض
اگر کافی نبود روغن بادام بی آتش پنج اونس شیر خشت دو اونس آمیخته گرم کرده به هند اگر گفایت نکند روغن بادام تازه بیش هر یک سه اونس الستر قرقحه تخم خربزه شش قطره آب
لیمو عدد آمیخته بنیاسله چهار ساعت دهند و نوشانند بادام شیر طبل سائیده بطبیخ بادروج آمیخته آبزن سازند که دوی سیزده اونس عدد و گرفته پوست سیزده بر شیشه
ولیست مذکور اکونه آبش فشند آب عنب الثعلب آب خرفه سرکه بابونه هر یک را برابر همه روغن گل آمیخته بر آتش نرم لایت خشک سازند بعد سال سود
دانوش سوده قدر حاجت آمیخته بر ضعه کلیه مالند برای حرقت بول و ذیابیطس و حبس نیز نفع شناخت جذب شدن مایت آنست که یک قطره بر آتش اندازند
آواز نکند و شعله گیرد اگر کافی نبود سنگ باسفیج خطمی بیخ طرفا هر یک چهار درم نفشه برگ خطمی خاشا هر یک مشتی کلیه بقدر عدد و جوشانده
صاف کرده و شش اونس این روغن بنفشه شکر هر یک سه اونس روغن عقرب چهار درم روغن بره نه اونس آمیخته نقه گذشته مخلوط شش درم مغز خشت مخوض چهار درم
روغن بره نه درم زنبل موش نیم درم طب سلخته بتفاوت دو روز به هند اگر کافی نبود مغز خشت شقتا لو دو درم مرزنجوش شش درم خمر اپیش چهار اونس هشت ساعت
آبزن کرده گرم بر نوشانند و گفته دانوش آگرده مقی الفع و ادرار روغن زرده و میغ بره تره و ماهی و غیره پرهیز لازم شکر آب گرم آمیخته یک پیاله نهار نوشانند تا سه پیاله اگر
کلیه سنگ الفع اگر کافی نبود آب خیرین آبزن کنند ساعتی در نشینند اگر قوی باشد یکنیم ساعت برگ عافث سه درم آب چهار پیاله کاهو نشانده صاف کرده روغن
و تیر ویا دو درم آمیخته دو هند سنگ اربعه دو ساعت در آب کرده نوشانند بدوال مزلق مبیخ کلیه و گفته نقه که برای مبیخ کلیه قوانیخ و استقا و در حامل بکار برند باید که آب یک
پاسش دو سیر یا جوش کنیم تا هفت پاسش بماند مرتبه آید **قول بقراط** اگر صاحب مبیخ کلیه انوین بوسیر جاری شود صحت یابد گفته کسی که مبیخ کلیه باشد و آن را
مبیخ صلب ظهر یان خارج ظاهر شود و الات مجمع مفصل دراز و منع دارد و اگر نشان درد اسفل نبود و الات بخارج و اسفل نماید و گفته خلع گرده و ضمانه عصه الکبد آلات
قضیب و کعول و نزدیک سی کرانجا و بنده باشد و ضمانه باشد و ضمانه یافت از مرض گرده و گفته او جاعی که عارض شود در قطن با حمی اگر آن با دو مرتفع شود

سوی فوق در ناحیه حجاب حاد شاید شود از اختلاط دهن پس اگر با او یکی آثار سوی باشد شدید شود اگر بول بسیار بیرنگ باشد اگر بول بسیار بیرنگ باشد دلالت

کند بر غلبه حرارت کلیه که شحم آن را سیگدازد و گفته بول زیتی گنا گاه برآید دلالت بر قیام مرض حرارت کلیه و مرض مارکلیه دارد و گفته باب و بول دلالت بر درد

گرده و طول مرض دارد **فصل ششم در ورم کلیه** ورم کلیه تب لازم ثقل تمدد موج درگرده و اذیت از کل اشیایی شود و درش تیز پس اگر ورم در گرده کدام یک از

موج جانب است و بر پهلوی است نفس آسان باشد و اگر در آسیر باشد و موج جانب پشت بود و عامه خفته و آید اگر خوابیده باشد آثار سر دیب پیدا و اگر بر گرده و بود به

اندک باشد و اگر غشاخانه تنزه معالیق کلیه بود و موج اشد بود و پشت است کردن مرفین و عطسه و دون آن تواند بتفاضل نفس آسان بود و اگر ناحیه که جانب معالجات

باشد موج خالی بود و باشد که قولنج آرد و طلع قبض نماید و اگر بیضی که باین گرده و مثانه است باشد عسر بول آرد **مائده** گاه باشد که ورم بزرگ شود و موج شدید آرد

و اذیت او بلیغ رسد و اختلاط عقل پدید آید در ابول بول سفید بود با این زرد ناهی بیدرنج گردد و اگر ماده سفید مائد آثار آن بود که ورم صلب خواهد شد یا ریم

خواهد کرد و بول سفید غلیظ در بین مرض بدست آید اگر سوب نیک باشد آثار صلاحت بود و تدریج مرض و یابد که چیزی گران در شکم و گرده و مثانه حس شود و

آثار آن بود که بیضه شود و تغیر کند و بول سفید غلیظ سوب نیک سیاه آثار آن باشد و تا نیک بیرنگ شود و تدریج یابد که بیضه شود آثار انفجار باشد

قول بقراط ورم کلیه اگر با شخصی سازد و افتد بعسر اکل شود اگر مع موج نظر دهی باشد از بخره سوی بالا آید و تغیر عقل آرد بدید باشد و گفته ورم صلب گردد اگر بول

سیاه و زود آید آثار غلبه حرارت و گداختن پیه است و گفته سنگ و ریگ و گرده زود پیدا میشود و خاسته که ورم گرم باشد و زود گرم گردد خون است و زود سی خلاص

نباشد و بدان گداخته شود و گاه گاه صحت شود و باز پدید آید یا که صحا کند گفته فرد سنا باز دانشیای تیز پرهیز ند و گفته او دیه گرم تیز زود ورم گردد و مثانه

نیز بند که قرحه شود و صحت افزاید و گفته اگر در گرده و مثانه دمل شود و بول کثیر و سفید و غلیظ و سوب نا هموار باشد نیکست زود بشود و اگر بول همچنان صبان

ماند نا علت مزمن شود و باشد که بیمگردد و اصلا بشود و گفته اگر بیمار مثانه صلب شود و موج اشد باشد مدار ست خواب دلالت بود ورم کند و گفته و نیست که

ورم کند اگر سوی مثانه نگردد و ریم سفید بسیار باشد و گفته نبود امید سلامت و اگر ریم خون آمیخته بود بدست و اگر سوی امعا دفع گردد بود باشد و گاه باشد

که ریم سوی مثانه نگردد و دفع کند و این بدست و شکافتن حاجت آید و گاه باشد که نخته شود و سر کند و بانفجار حاجت آید اینهم بدست اختلاط ذهن و ترب که بتبع این آماس بود بدست صحت

اگر نا بدید باشد و گفته اگر بول قیه باشد آثار مرض گرده و دردی مرض باشد **قول جالینوس** گرده احساس ورم نکند که مائل باشد تسلیح درد و

عصب نیست و گفته تحجر زود در گرده بیشود و ناسته اگر ورم گرم باشد **قول ابن سرین** ورم گرده چون کهنه و صلب گردد دفع نشود **قول ابن سرافیون**

ورم گرده که بنشود و طول کشد و بدان لاغر گردد چون بار جال رسد بهرود ک بار یک شود نه خرما نا بگذارد یا بد که اضمده و حقنهای نرم بسیار تعمال کند تا بالستگی

او دا نکند و گفته که علاج کلیه و مثانه باد و یه لذاعه کند که زود لاغری می آرد و زود **قول ابن ماسویه** صاحب ورم گرده و مثانه بسیار مرزود مگر بعد از تنقیح

مائده **قول ابن زکریا** دا مراض گرده و در تبر بنیفتد که مزید دم و مولد صلابت و گفته وقت باشد تا موج ورم لاغر گردد و مثانه دا مخدرات جائز است

که نفع سید به تبکین منی و من علاج کرده و در بین حال با فوج غلیان پس خواید و موج رفع گردد **فائده** ورم امراض گرده و مثانه اول با سلیق مفرده باب قرحه

تعدیل کوشند و قی در بین مفید است و در بول ادویه حجامت کعب النفع و اشنای تناول نقل الشرب آب باز نه حدوث نگست و حبس بول باعث حدوث کست حقب جماع

بول کردن حدیث سلس البول بول فی الفراش است جماع طویل و بی ازال سورت قات مجاری بلست تشرب آب چشمه معدن آهنی یا آب آهن تاب مقوی مثانه است کذا

اکل غذیه که در دیگ آهنی پزند و خصوصات مقرشانه اند **نکته** اگر در بول لزوجت و غلوبت باشد از خصات یمن باشد بول سیاه که بغیر وجع و مرض باشد دلیل تولد سنگ بود خصوص در پیران و تیز امراض گرده مثل بول غلیظ که در روسوب کثیر بود و میگردد و دیباست که از بستن هیاهی وجع گرده پیدا شود **فائده** اگر در مرد موی باشد وجع ثقل و ظهر حسی طبقه عسر بول و براز عطش **علاج** با سلیق یا صافن نمند اگر در سینه بود با بلص کشایند شربت بنفشه شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه دهند مغز تخم خیار مغز تخم خربزه کاسنی تخم خرفه خشخاش برابر چند برابر همه سائیده بهر سبع دو نیمدرم و بهند و بالایش شربت بنفشه آب سرد نوشند جلاب از عناب کاسنی عنب الثعلب نبات ساخته یا شربت بنفشه شربت خشخاش اجاب بمدانه لعاب اسپغول لعاب خطمی بهند با الشعیه کرد و عناب سپستان خشخاش باشد خورند اگر قابض بود حقنه نمایند یا مغز فالوس و غیره تلیین کنند و در ابتدا صندل با مینا آرد جو یا صندل مغاث کاسنی آب عنب الثعلب ضماد کنند آب کاسنی آب کشنیز و عنب نبفشه روغن گرد و موم قیروطی کرده طلا نمایند چون هفته گذرد و تحلیل نگردد و ثقل و وجع افزاید بول رقیق باشد بدانند که ماده جمع شده پخته میگردد باید که برای مدو نضج لعاب کتان لعاب حلبه نوشند اگلیل خطمی حلبه کتان آرد جو آب گرم و روغن کنجد آمیخته یا آرد گندم حلبه بگ کنجد برگ خطمی ریسا شربت بابونه نرم روغن کنجد و عسل نیگرم ضماد کنند آب گرم یا طبیخ بنفشه خطمی اگلیل تخم شبد حلبه کتان اطول کنند و چون وجع و حمی ساکن شود و ثقل باقی ماند بدانند که پخته گردید پس اگر خود نگذاشد بهتر الا نزیل حمام آرد کرسنه غبار اجی باب بصل آمیخته ضماد کنند و اجاد تصفید تحریک بند قطن را چنانچه بوست محیطه بتنگاند پس چون منفجر گردد و مده و بول آید شیره تخم خیارین تخم خربزه تخم کدو بادیان بنفشه شربت بنفشه شیر شیره مذکور آمیخته نوشند پس قلیه که بول صاف شود و ثقل برود آثار صفا و خروج مده تمام باشد گل ارمنی کتان بریان کاکنج خشخاش نشاسته قرص کاکنج و بهند اگر قدری ثقل محسوس شود بهند اگر ثقل از مجموعه هست و اگر خروج مده ستاوی شود مغز چهار تخم بارد کلان هر یک ده درم خشخاش نشاسته صمغ عربی کتیرا تخم خیارین هر یک دو درم کاکنج پنجاه عدد سائیده سه درصد درم شربت خشخاش و بهند آش سماق عدس خورند اگر قابض نباشد و هنوز زاده مستحیل پزیم گشته **قول عسکری** سلیق نمند اگر مزمن بود یا بطی متعفن باشد با بلص صافن کشایند یا سلیق نمساخورند اگر جمع شود و قیح نماید چنانچه در قرصه آید بکار برند اگر مده بسول آید و بول کمتر از عادت بود باید که مدرات دهند الا اخوف بستقا دارد **قول ارزوبر** در درم کلیه و مثانه در ابتدا مسهل نه دهند اگر در اخطاط از شیر خشت مغز فالوس تمر هندی ریوند تلیین کنند و در فصد چند نکته تعجیل نمایند بهتر سر کرده و غن گل بهفیه مرغالت کرده خرفه آلوده نهند یا صندل افزوده طلا کنند تخم خطمی کتان حلبه آب برگ خرفه ضماد نمایند شربت نیلوفر شربت کاهو اجاب اسپغول و بهند آب گوهی آب کاهو آب برگ خرفه هر یک چهار اوقیه شربت نیلوفر اونس آمیخته سه حصه کرده سه بار در یک روز دهند مرخب صندل مغز بادام هر یک اونس تخم کاهو تخم خرفه خشخاش هر یک سه درم با شیر دوره طل سائیده بخته شربت نیلوفر اونس آمیخته سه حصه کرده سه بار در یک روز دهند و جع اشد بود قدری افیون افزایند بحسب حرارت اندکی کافور هم داخل کنند و در هم این سه دوا را دار اغافل نباشند اگر بول بند شود یا سلیق یا صافن نمند و کرین سافلین جامست نمایند اگر در هم زائل نشود آرد جو با تلماش سیاه طین مرغوب کرده آمیخته پارنده ضماد کنند تا تحلیل کند یا جمع نموده بنشتر باز ده در صفر اوی تخته مخرقه شدت عطش قلت ثقل صفرت بول و در آخر خلیط و رسوب مثل سبوس **علاج** با سلیق تلیین بطبیخ بلیله یا شربت بنفشه شربت عناب نیلوفر فالوس و عنب با دام کنند با الشعیر آب انار شیره خیارین دهند حقنه ادویه ضمده و خیره که در دموی گذشت بکار برند در معنی احساس ثقل تحمل و کلیه و کمر عدم التهاب خفت و جع بطوی نبض بزد منی بیاض اول تهیج وجه و چشم جمعی نرم و باشد که در رو و جه بدن خصوص بگاه تر بل پدید آید مریض است ایستادن نتواند و از جواد آب گرم راحت یابد **علاج** فی کنند جلاب از اصل سوس کاسنی بادیان قند دهند و بعد نضج تفته لگلقند عسلی شربت انجیر نیلوفر فالوس عسل کنند تخم کرفس خشک انیسون پرسیاوشان

بلیون جوشانده گلقند عسل آمیخته دهند بطبیخ بابونه اکلیل شیخ شبت سداب اطراف کنیب حلبه خسک تخم آبزن کنند دو درهم بزر خیار تخم کدو بوره آمیخته تقطیر کنند
اگر بول غلیظ بود چند شب وقت خواب یا یارج فیقرا درم دهند و عقب او آب گرم چهار قاشق نوشند اگر گاهی نبود ناخواه کمون هر یک نیم درم مصطکی درم بزر دو درم
بگلاب حب بسته دهند که صفتی قرابه سوب ماده درم مرست و دو تنقیه بابونه تمام برگ غارمرزنجوش یا آب گرم بابونه شبت هر یک چهار طبله کتان هر یک پنج تخم خطمی
تخم خیارین هر یک ده آب بادیان ضماد کنند بزر خطمی بابونه روغن خسک روغن بابونه روغن خسک برگرده مالند بزر خطمی بابونه بپوشند تا گرمی بخوابد بپوشند گرمی کمون
خورند **قول لازر وربیر** یا بالاصول که در وصی خسک نفر تخم خربزه پرسیاوشان جوش بود دهند بطبیخ بابونه اکلیل آبزن ثمانیه آب بابونه شبت ضماد سازند
و بسپوس نمک کل سرخ کنند بروغن قسط دلک نمایند سه سالیسیزده درم مرهم پنبه یا قیر مرغ پنبه مغابنی هر یک بیست درم مرهم سنگفی ده درم روغن بنفشه دو درم
برآتش گداخته ساعات کرده بزر قرطه کشیده گذارند که مرهم میشود ربع اونس هر سه یک پنج درم روغن چهار اونس موم سنگفی دو نیم درم
دهن بقصد کنیم درم نوشته در سودا وی واین اکثر عقب درم گرم و درم یعنی بسبب خطای طبیب پدید آید باشد که ابتدا بافته شدت شغل کود و قت بول تخلت
وجع ظهر رندر و تقوین و رکین ضعف ساقین و اکثر باستسقا انجامد رئیست نماند درست کردن توانند باشد که در آرد واین عسر العلاجست **علاج** اگر بافته
نبود بابلیق زنند تنقیه بطبیخ افتیمون شربت بنفشه مقرفلوس کنند حقنه نمایند و اگر قوت ضعیف بود مالالجبن بسکنجبین فتیونی دهند اطریفل کبیر خورند بابونه کالیل کنان جلبه
خطمی عقل اشق پیه خرس مغز سای گاو آمیخته بقطن و کرگاه ضماد کنند روغن بابونه روغن قرطم روغن غارمالند و بروغن قسط روغن شبت آبگرم کمید نمایند و بطبیخ بابونه
خسک کنان بنفشه اسفاناج انجیر جلبه قطول و آبزن کنند برگ خطمی بدهن و روپنجه ضماد سازند هر صباح تخم خطمی کنان جلبه سایده بشیر خشت تخم خیارین شیر تخم خربزه تخم
قرس کالنج بشربت بنفشه مفید مالرئیسه شربت خشخاش نافع شیره بنوس بدهن لوزه تخواب و قلیه اسفناخ و سکه عسل حسب کثرت و قلت حرارت غذا سازند

فصل هفتم در قرحه کلیه

سبب او یا مرو غلظ مرارست که جراحت آرد یا انفجار درم سپلگرنه خشن که خراش کند **قول ابن باسویه** درد گرده منع میکند
از هضم طعام **قول ابن سرافیون** خروج ریم مفید بی قن دلیل صحت پس اگر گرده از راه مثانه دفع شود امر آسانست و اگر ریم جانب معاد و اضع عالی بود
عسر باشد و مرض مزمن گردد و اگر ریم در گرده ماند و بیرون نیاید باشد و سکاری کنند و قرحه کلیه بمرور ایام بهبود پذیرد که مادام طبیعت بدان میرسد اگر به گردد
کمیست بایستی که زودی بهشدی و قرحه مثانه نیز عسر البرءست چه گاه مثانه عصبیست **قول جالینوس** اگر درم گرده و مثانه ریم کند تحلیل کنند که زودی
پاک گردد اگر مزمن شود بعسر و دیر المحصل نوشند مدرات خورند چون ریم اندک شود بزودی منبات عمر چون کنیرا صع نشاسته وغیره دهند **قول ابن کریا**
زرقه اسفیدج کحل بالعبه و راند مال دخل عظیم دارد **قول اهرن** هر چیز نفع میکند و عمل گرده را نفعست علی الخصوص بیدمشک بابونه بزور نفع دهد گرده را
وجع ظهر بکلیه خروج ریم و خون و پوست بول گاه بود که پوست سخت و انگنده بقطعه کبر آید پس اگر دشتای گرده بود وجع اشد و حرقت کثیر باشد و اگر در رحم گرده
باشد وجع کمتر و سوزش اندک بود و اگر نزدیک مثانه گرده باشد گرده سخت باشد وجع تا کتفین برآید و عطش غالب باشد و اگر پوست مجری که میان گرده و مثانه
است باشد وجع تا زانو گرایدو اگر قرحه در اسفل بود وجع همانجا باشد و دمه قبل از بول برآید **فرق** و قرحه گرده مثانه قرحه گرده وجع از تن بسخاوز نکند و بخاصره نمیرسد
و مسلس البول و خروج پوست سرخ و بدون بول شدید الا اختلاط بدنه و قلت متن بول و عدم عسر بول نیز از نواص اوست خلاف قرحه مثانه که عسر بول و تقطیر
تشور و وجع عانه و متن بول از لوازم اینست و ایضا مدفوع بول که مختلط بود و وجع بشدت باشد **فرق** در انکه چیک از اعضای علیا پدید آید یا از گرده ظاهر است از

آفت عضو یا بجمله هرچند که ریما عضو بعید آید کثیرالاختلاط باشد بقول **علاج** اول باشربه و اغذیه تعدیل اخلاط نمایند اگر بالغی نبود با سلیق از جانب الم زنند اگر در هر دو بود هر دو کشایند و اگر در مجری باشد صافن زنند قی الفور مسهل قوی مضرا اگر تسکین خفیف هند شاید و بعد تنقیه و تعدیل مدرات دهند تا قرحه را پاک کند پس اگر حرارت نباشد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان اذخر بادیان جوشانده بعسل و هند و اگر حرارت باشد شیره تخم خربزه تخم خیارین تخم خربزه و غیره بعسل یا بقند هند شیر شکر نافع و اگر قبل از پاک شدن چرک بسته شود بطبیخ خشک با بزه پر سیاوشان خبازی سبوس آنرین کنند و با گرم بر کرده بطول نمایند تخم کرفس بادیان انیسون زوفا هر یک دو کند چهار سائیده دو درم بر بسیل دهند اگر دیر اشد بود قدری بزر الیخ افیون اضافه و در خوف اندرایند و کوکنار در آبزن زیاده سازند و مغز گل برگرده مالند و قتیکه قرحه پاک شود و م الاخرین گل ارمنی کاغذ سوخته کنند زنشاسته کثیرا صمغ عربی تخم خیارین تخم خربزه کاسنی بادیان آمیخته دهند قرص کهربا قرص کافج هر هیچ مثقالی بدو مثقال شربت بنفشه یا شربت خشخاش دهند بنوشانند مغز بادام کبک تیهو عصافیر خورند از اطعمه مرغ لطیفه ماکول و شیرین و جماع و تعب پرهیز نند اگر طبع قبض باشد غب الثعلب لبلاب هر یک پنج بنفشه چهار تخم خربزه دو مغز فلوس مانیژه دو درم هند گز نرم ساب نشاسته چهار کثیرا صمغ عربی کتان هر یک دو گل ارمنی یک سائیده یک یا دو درم شربت خشخاش دهند اگر استفراغ حاجت شود قی کنند حقنه شافه بکار برند شیر خر شیر اسپ تنها یا با دو یا سه دهند که مسکن و مصفی قرحه است اگر مدت کثیر بود و مالعسل دهند تنها یا یکدرم سه اگر حاجت تصفیه باشد شیر خر یا شیر بز یا شیر زن چهار یا نه اوقیه با شیاهی مدلله چون کثیرا صمغ عربی کهربا بسیار داود یه مدره گرم آمیخته دهند و بعد آن تا که شیر از معده نگذرد غذا نخورند **قول بوعلی** شیر اسپ درین مرض عجیب است اول برای اتمدیه یرقان یا جلاب پخته دهند و زرقه کنند **قول صاحب ذخیره** گاه باشد که قرحه گرده مسترشود و حاجت بشکافتن آید و گفته که نفع شیر درین مرض عجیب است پس در ابتدا برای تنقیه قرصشیر خرد و در وسط مرض شیر بز صباح چهار اوقیه بسفوف و قرص مناسبه دهند و در آخر علت شیر گاو شکر یا عسل دهند و اگر مرض بسیار لاغر و اندام صحیح گرم گشته باشد شیر زن نوشانند **سفوف** مغز تخم خیار خشخاش کثیرا هر یک یک نشاسته دو شربتی چندرم شیر **قرص کثیرا** معرب الصنوبر کل سرخ هر یک چهار نشاسته زعفران یک خشخاش هشت قرص سازند شربتی مثقالی بشیر بز **قرص کافج** کاشش مغز تخم بادرنگ ده گل ارمنی کنند صمغ عربی کثیرا هر یک دو نیم خشخاش مغز بادام شیرین مغز بادام تلخ رب سوس نشاسته تخم کرفس کثیرا هر یک دو افیون یک بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی سه درم با سی بول ادرار و قروح کلیه دشانه دسوزش مثانه مفید **قول ارزانی** در علاج این قرحه جهد بلیغ نمایند زیرا که اندمال او سرعت بعید سبب بگی آنگاه گرده در سرعت اثر دوا بالتمام نرساند رسید دوم آنکه بحرمی بلاست دوا دوری دهنده اند نه سوم آنکه فضلات گرم که موجب قرحه اند بتوسط بول بیرون نیاید چهارم آنکه بحرگرده خشونت و به چیزش صلب بود جراحت او دیر به شود پنجم آنکه گرده همیشه بکار خود مشغول است و سکون ندارد و اندمال اسکان لازم هفتم آنکه خشونت ناشی از عفونت است باسانی زایل نگردد ششم بلکه و سبب دیگر دارد یکی آنکه شانه مدار بول بر یک بابست دوم آنکه عصبانیست و قرحه عصبانی بالذات بقیه بقایای دیرینه مندمل نمیشود **قول ارزروه میر** در قرحه گرده و شانه ادرار برای تنقیه مسهل خفیفه چون مغز فلوس شیرخشت شیر بز با بالشعیر کرده با مالعسل دهند بعد از هضم مسهل قوی بدهند و در رفع تشنگی دهند که مسکن و مصفی است بطن منقی نخم مرسنگ است و برای تنقیه قرحه دفع نوشادر شیرازه با بالشعیر کرده با مالعسل دهند بعد از هضم مسهل قوی بدهند که مصفی و مدمل و مسکن است چون خلط پاک شود در سیاوشان آید گل ارمنی گل مختوم بسبد هر یک سه صمغ عربی کثیرا هر یک دو آب حماض قرص ساخته حسب شانه دو درم دهند یا گل ارمنی دو درم لبن الحمیر دو اوقیه دهند که مصفی و مدمل است اگر قرحه درین ماند آب زراوند گرده البقند آمیخته یا بیخ شیرازه آمیخته دهند شیر بز که مرکب کنند یا با نه حلب هر یک سکر و بلوما الشعیر کنند و بیرون آرند

صاف نموده روغن بادام دو اونس عسل گلابی اونس آمیخته حقنه کنند و خرقه آلوده بموضع مرض نهند و گفته در سوزاک اول بارمی تخته و قصبه خطمی آب خرفه یا بطبیخ برگ نورسته خطمی یا تخم هندی دهند پنج شانه اونس برگ خطمی شیر مرقشر نیلوفر هر یک شتی آب یکنیم لیتر بزنند چون یک لیتر باند صاف کرده نمفلوس دهن و زهر کنند اونس آمیخته حقنه کنند سال پرونیلا درم همراه عرق خرفه یا گلاب و قند یاسه درم شیره تخم خیارین دهند پنج شانه اونس برگ خطمی شتی اصل سوس نیم اونس بهدانه درم در عرق ساوه جوشانده نوشند چند روز دو نوع بزر دهند اگر حمی نباشد شیر بز یا شیر خر نوشند که مصفی و مکن جهت پرآبگینه بدست شمالی انداخته بگوش شقیقه یسار حتی که حرارت بتقصیب محسوس شود بستر سه چهار بار شربت بنفشه آب خطمی آمیخته و هندبا آنش بمیش عدد در گلاب حل کرده نیم آبگینه نوشند و تا غرغره در داخل چکانند مرباهی گل خطمی اونس صبحی خورند و بالایش آب خطمی نوشند و همین قدر شام گل ختمی نشاسته هر یک بیع درم مزاج بریان قلعی گشته هر یک نیم اسکرو پله آمیخته دهند تنقین تیار آب ترب اصل سوس هر یک چهار درم سنگجراحت دو درم جوب بسته دهند که مزمله کیست گل ارمنی درم گلاب شیرینش هر یک پله اونس آمیخته تنقیه دهند تا هفته و دو نسخه جای گلاب شیره بار تنگ است و شیرینش سه اونس نوشته کولونیا اونس مرکور یدو سی و دو درم روغن بلسان سه درم شربت لطی جوب ساخته یک اسکرو پله و دقت شب دهند که مزمله سوزاک مزمن بالیوس العلاج ست کافور دو دانه گل ارمنی یک ربع اسکرو پله طباشیر نیم اسکرو پله تنگ سه یکدانه آمیخته دهند یک شربتیست زاج سوخته مصطکی هر یک دو نیم اسکرو پله گل ارمنی نشاسته هر یک یکنیم درم شربت بنفشه خشاش حب بندند شربتیست گل آرمنی گل ختم هر یک درم سنگجراحت دو درم عرق بار تنگ ریلیر آمیخته و شیشه کنند و بعد سه ساعت حرکت داده عوق مذکوره درم شربت نیلوفر درم آمیخته لاتحرکوا کجو پودینه تخم خیارین کشت تخم خلاب هر یک هندبا درم مزج بنفشه مشکطرا شیع روغن بلسان هر یک شت و درم شکر دو نیم لیتر آب بیست چهار طل عرق کشت پنج طل در وقت دهند روغن بلسان هشت قطره بعرق مرغ یا پنبه یا لقند دهند و بعرق بار تنگ یا گلاب آمیخته زده کنند و اگر قرصه در اهلیل باشد لعاب اسپغول ان اسپغول لعاب خطمی شیره تخم خیارین شربت خشخاش شربت بنفشه روغن گل دهند بالتغیر اسفناج حریره از نشاسته روغن بادام شکر خورند و از حرکت و تعب پرهیز نمایند و گفته اند حال لبوده فصد نمایند و گفته اند ایوب پیر زال حب تا سیر سس تبهای سرد سب ریگ را کند و مورتوحب گل ارمنی سقمونیا گل ارمنی سقمونیا سوزاکی سوخته پنج نخود کوبیده دیاباری قابض شربت لطی شربت آلتی نوزادی لورتیا قابض طبیخ کولونیا عرق کولونیا یا بریوا عرق کولونیا یا چاراج قرص زرک قرص طباشیر قرص کهربا قرص گلنار کولونیا نمک پرونیلا تمیمه مفید اند سب یا حاجت دهند و گفته مصطکی یا کندر به یا خ بیض آمیخته بعد تصفیه مدهند و گفته سنا بالجمین نبی ترکرده دهند سنا نمک خیدروم لیمون چهار دانه تارتر و نیم درم عرق گاو زبان چهار اونس جوشانده صاف کرده سال پرونیلا یک نیم درم شربت او ریدو اونس آمیخته دهند شربت در هر بیست و چهار ساعت دو بار مسهل دهند اگر یک شود تفته کرده شیر خر یا شیر بز یک طل سه یا چهار بار نوشند و درین اثنا مسهل هم تبا بار یک دهند باشند اگر سب شیر قراقرید آید و طع بفراغت جابت نکند ترک شیر کنند و پنج خطمی اصل سوس هر یک چهار درم خطمی مع برگ بغیره بنفشه هر یک شتی تخم خطمی خشخاش بهدانه هر یک دو درم مرباهای بنفشه اونس و مرغ پرکرده بسه طل آب جوشانده تخته درین شه بت یا در شیر نیم درم سب یا دو درم اولیو کنجیز و بلوآ مخته و هندنا ماجمن بزی مفید اگر دو جع باشد لیچ خطمی برگ سدر آبزن کرده مرهم اطی طلا نمایند و گفته اگر جرای سی ابود سب گوید یا یاب انتا سید انیم اسکرو پله همراه عرق کولونیا دهند و در ابقای طوبت سال سنور لونیکدانه نمک زاج دو دانه قلعی گشته دوازده دانه بسد نیم اسکرو پله عرق دهند که مزمله حرقت کند هست سیدیکا بیتوزادرم بطبیخ بار تنگ آمیخته یا کبته یا ناسی کافور اعرق بار تنگ لعاب اسپغول آمیخته یا تنقین درم عرق

هر یک نیم اونس آمیخته با نیم سیری نیم درم شیر خر یا شیر بز آمیخته یا سال سنور نود و دانگ با دو اونس آمیخته با توتیای سبز قند سه یک درم با کبین بزی پنج اونس آمیخته با آرد سوخته سنگ جراحت توتیای سبز هر یک نیم درم با آب آمیخته یا شیاف انزروتی سه درم کافور اسکوزیلوعوق دوازده اونس حل کرده یا زبان سگ سوخته سنگ جراحت نیل توتیای سبز هر یک دو نیم اسکو پلو مضض سه درم سایده لعاب آبغول مطل آمیخته با بزر قطونا یا کونوریا با بزر قطونا یا بعرق منیتوا در روز چهار بار زرقه کنند بلعقه و با بتدا شیر خر یا شیر بز زرقه کنند بعده بخفیفات چون پیدا میدیکا منیتوا از زرقه سازند نگل سرخ برگ مورد و جوز سرو پوست انار هر یک نیم درم آب اونس جوشانند نصف ماند صاف کرده با مخ دماغ درم الاخوین هر یک نیم درم آمیخته در شیشه نهند در روز چهار بار بزرقه نمایند آسفیدلج افیون هر یک نیم مثقال زیره سفید ثقالی توتیای سبز قدر نخود شب تر کرده صبح قبل از بول زرقه کنند بعده بول نمایند نمل بزی قدری با آب حل کرده زرقه کنند در سه روز رفع کند قلعی گشته از زدوت صمغ عربی نشاسته افیون درم الاخوین برابر شیاف سازند بشیر زن یا آب سوده در حلیل چکانند واگر آفت دوشانه بود زرقه سازند و در نسخه حاجی قلعی کند بهت مضض آسفیدلج هر یک شش درم آب یکنیم رطل شب تر کرده صبح مالیده صاف کرده زرقه کنند توتیای سبز نیم اسکوپلو مصطکی نیم درم آب اونس آمیخته با بلیله بلیا آمله هر یک پنج درم آب شش رطل شب تر کرده صبح صاف نموده مخ نیم درم توتیای سبز بریع درم آمیخته مضض شش درم آب اونس شب تر کرده صبح صاف نموده یا مضض آسفیدلج کته طباشیر رال سفره لعاب آبغول هر یک درم مخ بریع درم سایده بشیر بز آمیخته زرقه کنند در روز چهار بار و بر پنج شیر خورند توتیای سبز درم مخ دو درم آب ده رطل پز ند چهار یک برده صاف کرده در شیشه نهند در زرقه نمایند اگر زین وجع پدید آید و خون برآید شیر زن زرقه کنند چون وجع رفع شود باز زرقه نمایند بلعاب اسپغول زرقه کنند تخم کاهو تخم خربزه تخم خیار هر یک سه درم سوخته صاف نموده فتیله لیسمان چهار اصبع آلوده در حلیل نهند بعد یک دو روز فتیله شسته اصبع سازند در هفته سه شود و گفته آجر مغز نیل خرد هر یک پنج درم سایده بگلاب کهل کرده خشک نموده شش سرخ هر روز دهند پنج بخورات گاو می خورند مجرب است سکبور دهند مجرب است گفته اول سه روز و ظرف گلی پر آب قضیب نهاده بول کنند روز چهارم البقر اسپل زیره سفید ریوند بریا سایده مثقالی آب یا بشیر بگلاب دهند سه روز چون پشته ها شتوان کند هم بریع رطل روغن کنیز خورند تا دو ماشود بعده قلعی گشته اسکوپلو با شیر بز یک لیه آمیخته دهند سه روز دوا ل پنج نان گندم خورند نه روز رفع گردد خمر مکرر بریع رطل لیموچهار عدد وقت نکنیم اونس البقر بری آب سایده آب لیمو مذکور خمر آمیخته نوشند بهتر سه روز فریدمن و گفته اگر بسبب غلبه سودا کار بر تشنین دل پدید آید وقت بول وجع دهر باین شود باید که برگ انار برگ گنجشک برگ بکاین در آب پخته انکباب کنند چون آب سه شود اسفیدلج سه درم روغن گنجد که در برگ نیم سوخته باشند شش درم قوام هم کرده برگرده کشیده بر دل گذارند و با لایش برگهای مذکور گرم گرم بخرقه چهار تو نهاده بندند اگر قابل خروج باشد برآرد والا حلیل سازد و گفته اگر تشنین در مثانه علی سبب پانزده خون برآرد برگ گنجشک دو خرقه پیچیده گرم کرده بندند و گفته نعنع فلوس شش درم ریوند بلیله سیاه برگ منیلان تخم خرفه آب مرتب هر یک سه درم هم سه درم سایده جنبته تا هفته دهند و گفته شخص قرحه شانه داشت چهار روز بول او بند ماند جدوا رسوده بر شانه طلا کرده بندند قدری در حلیل چکانند زخم روان شده صحت یافت **قول جالینوس** با دویه قرحه آلات بول او دویه مدره آمیخته میده تمام با شانه رسانند و تلفونکند و گفته در سال مدره انکلیه جهد تمام باید کرد چه اگر مزمن گردد علاج پذیر شود و این بخورانیدن و بمن لون در گرم کردن آن عیشود و انفع با منفعه پنج درم چنجه گرده و حکه و رشانه پدید آید پس این وقت او دویه مدره و ملا ین مسهل و هند در التمام قرحه و زنگ نمایند و گفته چون برآید خون بعد یکدم دلالت بر تاکل قرحه دارد **قول جوان کوروو** بیخ ذنب الخیل سایده نوشانند و بخورش رسانند **دوا** ایچهیی سایده نوشند و پخته خورند **دیگر** خسک کتان هر یک دو نیم

مثقال تخم کشوث یک نیدرم آب دو درطل بپزند نصفی بماند صاف کرده عسل ۵ مثقال آمیخته یا طبیخ برگ اردو سه یا آلو یا آلوبالو برگ گوندنی در آب برآورده یا برگ سداب گاهی پنج درم شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده یا گل گرمل ۵ درم اگر خشک باشد ۲ درم گل لاله یکنیدرم اگر خشک بود نیدرم وقت شب تر کرده صبح لعاب نموده قند آمیخته تا سه وزن آبها پنج مویز بیست پنج فالسه تخم خبازی اصل سوس هریک ۵ درم سوای اصل سوس همه سائیده واز اصل سوس لعاب برآورده صبحی تا هفته یا هر سه صندل هریک دو سرخ کاسنی کافور هریک پنج سرخ قند خشخاش ۵ درم با آب سائیده آمیخته یا اصل سوس مرضوض ۲ درم آب نیم طل در ظرف گلی کرده خرقه بر دهن ظرف بسته دشبنم نهند صبحی مالیده صاف کرده تا سه وزن آبها طبیخ اصل سوس یا برگ نوسنده مقیلان دو درم با آب سائیده یا برگ فراشش دو درم آب سائیده شکر آمیخته دو هفته یا برگ سن آب سائیده یا کبابه سیحوقه دو نیدرم آب خشخاش آمیخته ۵ درم هر سه یا چند روز یا تخم خیارالبقر هریک دو نیدرم تخم ساگون دو عدد آب سائیده دو روز یا پوست درخت انبه نیدرم شب در ظرف گلی تر کرده صبح شخار سه دانه آمیخته مدت کرده یا شعیر پنج هریک هشت کشنیز تر دو درم تر کرده صبح شکر آمیخته یا آب بیخ نیلوفر یا سائیده گندم شتی آب یک پیاله حل کرده گذارند چون آب شود نشانند نموده یا برگ مرتب جوشانده نوشت چند روز اندر آشپای گرم بر پهلو دیگر برگ خارو انگونه سپنبول هریک سه درم جدا جدا شب در آب تر کرده اول برگها را سائیده نوشت بعده سپنبول غدانان گندم کچری دال ماش سبز دیگر روغن زیت یک قاش نوشته تا هفته مزه لیموترش دیگر تخم تاج خروس دو درم کندر درم قند سه درم سائیده با آب سرد خورد دیگر انیسون درم و نیمر طل حنظل گاو آمیخته خورده دو بالایش نیمر طل حنظل دیگر نوشه وقت آشتمانی بیخ پخته به نیمر طل حنظل خورد تا هفته دیگر سنکها هولی دو نیدرم فلفل چهار عدد سائیده بیخته نوشند چند روز مزه لیمو ترش دو بیخ قنصب دیگر آمله خام کشنیز شب تر کرده صبح بیخته شکر آمیخته نوشند گرینه دانه انزرد بهتر دیگر تخم بیخ انبه شکر هریک پنج درم آب سه انیار نیم سکر دو پلو تر کرده بعضی نوشند گرو آب آب تا بیخ دیگر کشنیز نارپایان هریک دو نیدرم کوکنار نیم مثقال شب در ظرف گلی تر کرده صبح صاف نموده دو نوشند تا هفته پرهیز بیخ مزه لیمو ترش نمی دهد دیگر انیسون کبابه سیاه هریک سه درم گلوی مرالا خوین هیل خشک بسداده زیره سفید صندل سفید هریک شش کتیرا چهار کافور دو قند برابر همه بسایند شربتی سازند صبحانه آبکیه وقت شب بیخ ساطی در تر کرده باشند غدانان گندم دال مونگ بقدری سنگ مسنگ و روغن حب مغز تخم کابلین مغز تخم کدو انطن هریک سه درم سائیده بشیره خرما طبرزد تر کرده بمیست کیب بندند شربتی صبحی مزه لیمو ترش دیگر گل فوفل یک گاب چهار حل کنند که به ق بندب شود و شل سه مرتبه گرده و پلو سه درچشم کشند دیگر گلنار به یاض ضیف فتیله کرده در اصلیس نهند دیگر معجون سپنبول دهند دیگر بهوپلی دو درم شکر یا برگ سنکها هولی دو نیدرم شکر یا برگ نورسته تر با بیا خشک کرده شکر خام برابر آمیخته بلسی شیرگاو صبحی تا هفته یا آجر صد سال سائیده بلسی شیرگاو یا تمغ عربی یک دو درم یا کف دریا محرق اسکر و پلو و گلقند آمیخته یا کبابه یکنیدرم گل ارمنی یک و برابر درم کافور نیدرم سائیده بدوغ آب آبج سوخته درم بدو طل طبخ بیخ خطمی یا قلوک شسته طباشیر کبابه هریک سه درم تا قاقله سه عدد سائیده دیگر فقط نیمزه دانه یا آب سیل سلونس شیر عرق مناسب آمیخته یا آبج سوخته نبات برابر سائیده نیدرم بپسی شیر یا پوند تخم خرفه برابر سائیده مقابل نقوع خشک یا برگ خطمی شیرگاو جوشانده یا برگ بادروج کبابه هریک درم سائیده بدوغ یا پرچه قرطاس ۵ درم آب یک کاسه شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده تا ده هفته یا تخمیل درم شیر نیمر طل آمیخته یا مغز فلوس پکمان بید ابله زرده هما سه سفید مسل هریک مقابل آب طل بپزند چهارم مانده آمیخته یا مومیای قدرطی مدبن بنبو یا شیر خرما صاف بر آتش نهند چون گداخته و گوگرد مسحوق دانه انگ انگ اندازه و بدسته آهنی حرکت ده باشند تا که بهه خاکستر گردد سه دانه و بهند دیگر مغزه دال خوبه پوست پنجدرم

آب نارون شب تر کرده صبح سائیده بیخته نوشند و وقت عطش لسی شیر گاو دهند سه وز **دیگر** زاج سه مغزه ۹ بقر دوازده سائیده صبحی یک کف دهند اگر وقت بول وجع شود برگ نیب در آب انجره آب دار نخوده گلی کرده قضیب را روغن داده بول کنند بیخ دوغ خورند سه وز به شود **دیگر** عرق گوگرد بیز در دم نیشکر گشت در دم آمیخته دهند **دیگر** گندم ربع رطل تال مکمانه ده درم شب در الفدر آب کدو شبانه وز صرف شود ترکنند و وقت عطش همین آب نوشند چند وز مزیل مزمن **سفوف** کشنیز گل ارمنی نشاسته طباشیر یونه هر یک یک مثقال تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک نیم شرتی دو نیم درم **سفوف** کشنیز طباشیر تخم خرفه تخم حاض گل ارمنی صندل سفید زرک هر یک یک قلمی گشته مغز تخم خیارین خسک سنگماره تال مکمانه هر یک سه شرتی مثقالی بشیره خیارین **سفوف** ریوند گل ارمنی کشنیز نشاسته تخم خرفه طباشیر هر یک یک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک دو شرتی دو درم بشیره خرفه **قند سفوف** طباشیر سنگجراحت هر یک دو دانه خسک سلاجت کشنیز هر یک نه درم الاخوین گلنار زرد ورد هر یک شش کتیرا یج صمغ عربی چار گل ارمنی هیل هر یک سه قند بیت چار شرتی یکنیم درم همراه شیره خیارین مثقالی مغز تخم کدو در می شربت بنفشه دو درم **قرص دم** گل ارمنی گل مختوم طین فارسی صمغ عربی نشاسته بیان طباشیر سماق منقی گل سرخ صندل سفید هر یک یک نیم گلنار تخم خرفه بیان آرد بلوط اقاقیا هر یک دو قرص سازند شرتی مثقالی آب برگ بارتنگ ورب بیه بیرین **حب** سمندر پیل آب لیمو قدر کنار صحرائی حب است صبح شام یک یک خورد و بالایش لسی شیر گاو کشیر یک آب دوا بشوشند غذا خشک و پختی مونگ کنند باین وجه که صبح پزند و بشام خورند و شام پزند صبح خورند و هفته بشود **حب** فاکتر حب لبان ۵ درم آمله موچس هر یک نیم درم بقند سیاه حب بندق اگر حرقت باشد بدو چند شکر حب سازند شرتی دو نیم و نیم درم حب نرو چوب آمله عسل هر یک پنج درم چهار حب بندق دو یکی میزند و باقی را در روغن خورند **حب** عاقرقرحا خسک مقل قرنفل کافور افیون قند سیاه هر یک دو نیم اسکرو پلو بیست نه حب بندق یکی دو کنند و باقی را در چهارده روز بعرق لاکقه خورند و آب نوشند نان گندم نفیر تمک بروغن کنجد نما نماید **دیگر** در طبیخ تیمگرم یاسمین بیفتاد نیم ساعت قضیب را شسته هموجا بول کنند تکرار سه بار و در گرد و خیار و تربز تراشیده قضیب بچماند و بول کردن بعید **دیگر** ریوند شش مثقال طلوع آفتاب برگ کنار دو نیم عدد گرفته بر انار بندند **دیگر** برگ کرفتی ده درم سائیده دو هندوانه چند ساعت لسی شیر گاو نوشند **دیگر** خیر بچوبات آمیخته دهند و جذابات خورند **دیگر** بهدانه او قیه قند دو او قیه سائیده ده درم دو هندوانه بالایش برگ سپستان تازه ده درم دو شیر طل آب لیه بیخته نوشند و از ترشی پرهیزی و اغذیه گرم پرهیزند **دیگر** برگ بول بسایه خشک کرده سائیده همو زن شکر آمیخته یک کف با آب دو هندوانه بالایش وزاک و سیلان منی در سه وز **دیگر** ابقر قاقله هر یک شش درم سائیده شش مصفا کرده صبح شام در سه وز با آب دو هندوانه وز چهارم هر بیخ مرغ با نزده درم با آب ترکرده نوشند سه وز سه وز **دیگر** غذا بی نمک و ترشی خورند **دیگر** قلمی گشته یک کبابه پنج قند شش سائیده دو درم مربه دو درم جغرات صحیح هندزا ترشی بادی پرهیزند مزیل مزمن

فصل هشتم در حب الکلیه سبب او

بثور صغار است که در گرده پیدا شود و منجر گردد و اقدم کل اشایی تخمه دم یا مولده صفرا و اهم شوراحساس وجع و حکه و نمش در گرده بر دو اطراف خروج پوست باریک باندک ریم و خون بول اگر بثور بر نطاهر گرده بود وجع شدید دائم و اگر در باطن بود در مجری بول وقت خروج بول وجع و سوزش زیاده شود و دیر ساکن گردد و اگر در مجری قضیب باشد مکدر در اصل قضیب و انثیین و بن ران پدید آید اگر در علاج تعجیل کنند بزودی بشود الا بالعکس **علاج** با سلیق صابون زنند بر حوشه کلیه حجامت نمایند بطبیخ شاهتره آلوبستان تخم بادرنجبویه کنند حقنه نرم نمایند تی بعد هر سه روز کرده باشند و بعد حقنه بناوق بزور شربت خشخاش شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت گلاب نوشند خطمی بقله یمانیه سفرف کشنیز ماش مقشر خود آب چوب بسماق غوره خورند آب آهن تاب نوشند در آب شور

آیند و قدری نوشند شیاف ابهیل بروغن بادام سوده در انعلیل چکانند **قول ابو الحسن تبریزی** مردمی بدین علت سخت گرمتار بود آنرا بوزآب گوگرد و نشستن
وخوردن فرمود مرده روز شفا یافت اگر آب گوگرد نباشد گوگرد مسحوقه در شراب جوشانده بکار برند و گفته طبیبی آب دوص سیاه بهست بیشه گیری این مرض
افتادا بونا هر فرمود که پنبه بآب دوص تر کرده در رحم نهد چون کرد صحت یافت **بناوق** نیروزنر مغز تخم خربزه ده منقر تخم خیار پنج مغز تخم کدو تخم خربزه نیم لیخ
ابهیل تخم خطمی مغز بادام مقشر کتیرا انشاسته رب سوس خشخاش گل ارمنی تخم کرفس هر یک دو سائیده بلعاب بهدانه یا آب بندق سازند شربتی سه درم شیر گاو بنفشه
خشخاش تمندی مغز بادرقه بول مرقصه وجرب کلیه مشانه و عسر بول **فصل نهم در فیابیطس** مرضیست که آب چنانچه نوشند همچنان براید بدان اندک
زمان برآید اما بادا ده و همین فرقست درین و در سلس البول آنگه بسبب سوء مزاج حادگرداند باشد شدت عطش و هیچ و شرب آب بول بتغیر و حرقت برآید بسیار آن
وچون مزمن شود دیگر ضعیف کند دق آرد **علاج** بایلق زنند ما الشعیر شیره خیارین شیره خرفه لعاب اسپغول اسارغون شربت انار شربت غوره شربت ایبوست
تماض قرص کافور قرص طباشیر قرص فیابیطس سفوف فیابیطس و هندب آن ترش آلو سماق مامیران دوسه دانه سندل گلنار اقاقیا گل ارمنی بست جو
آب کاهو بیرب سیب رب به برقطن و گرده ضماد کنند خرقه بگلاب سرکه تر کرده یا گلاب آلوده یا قیا آغشته نهند طباخ بعد آنکه آرد بجوشد قطن بگیرد نعناع
کنند نیلوفر گل سرخ بنفشه برگ بید سفرجل تفاح بر بستر گسترده بر و تشنگی خواهند کشت کلاب سنگ نعناع تازه سیب تخم خربزه مرزنجوش ترش کهنه سکنجبین
باشند و دیگر اغذیه بارد قابض خورند و جای آب را شعیر یا لعاب اسپغول نوشند و از تعب و جماع و اشیای حاره دوره بول حذر پیوندند **قول نعاحت ذخیره**
در آب بادرشنبند چندانکه سرما نکند و آب سرد بسیار دهند گر مرض در ابتدا بود در وقوت برجا باشد عرق آرند و دام طبیخ نرم دانه سه درم گلنار اقاقیا
کنند **قرص فیابیطس** طباشیر رب سوس هر یک ده تخم کاهو بیست تخم خرفه پانزده کشنیز گل سرخ گل ارمنی هر یک پنج اقاقیا صندل سرخ عربی گلنار
هر یک دو کافور نیم قرص سازند شربتی سه درم آب انار ترش یا گلاب **سفوف فیابیطس** صمغ عربی گل سرخ گلنار هر یک پنج نشاسته کتیرا
تخم کاهو تخم خرفه هر یک سه صندل سفید یک شربتی سه درم آب انار ترش یا گلاب یا شربت لیمو **سفوف** طباشیر چهار کشنیز سه بیخ الحدید سعوق بهنت در آب سرکه
تر کرده خشک نموده بیست و شربتی نامنقالی بپیه ساده یا آب هره **قول جالینوس** این علت کلیه را مثال نیق الاسعاست و ده را ندانین را زیرا که
نیز گویند **قول رازی** این مرض چون طول کشد بدن خشک شود و بدبول کشد حتی بموت و گفته اطبای جاهل چون بول سفیدی بیند اشیای حاره میدهند
و این خطاست زود در تبدیل میکشد **قول لاذنه و بیر** اگر مریض حرقت کثیر دیابد فصد کنند اگر قوت بیند دیگر هم نمایند و بتفاریق دو سه پاسقی بهل
اگر مرض نوباشد با آبزن فیابیطس کنند و مداومت بسفوف ریشه لیلنج و حب کوشتر افزایند گاوی یولی انتیا کنند لعاب اسپغول بدهن و رد هندکشنیز
سه درم بسکر سه درده بریان نموده بیخ صمغ عربی دو کافور نیم سائیده سه درم آب باردو هندآب غوره قرع مازالشعیر خورند قرص طباشیر سفید اگر حاجت بسهل کی
نوفرفلوس تمرهندی دو هندشربت ورد آب حرفه آمیخته نوشند گلقند جهار اونس گل ارمنی بسفوف یک اونس آمیخته شش درم دو هندشیر خرمزیش
سنگ تاب نوشند آب حماض آب پوست انار و قدری سرکه آمیخته بکلیتین گذارند صندلین بسرکه در روغن گل برگرده ضماد کنند روغ گاو ترش گل ارمنی
صمغ عربی گلنار سماق هر یک پنج نشاسته کتیرا تخم هر یک تخم خرفه هر یک نیم صندل سفید یک سائیده یک یا دو درم آب انار دو هندا سپغول بهار القرع آمیخته دو هند
دهن ورد بسکر مالند سلاجیت سه درم آب آمیخته دو هند تا هفته گلوی سحوق بشکر آمیخته هر صبح دو کلف دو هند و پا بر هنه بزمین نرود نافع بول کم یکشنبه

دگفته گاه باشد که حرارت مزاج کلیه سبب بلغم شود باید که بچقنه نرم اخراج آن کنند پس قی نماید که حرکت قی آنرا از گرده زائل میکند بعده به تبرید کوشند گفته
سبب او سوء مزاج حار و ضعف کلیه است چه کلیه سبب حرارت جذب رطوبات کند و سبب ضعف گمشدن نتواند و بزودی دفع نماید و چون حاجت آب باقی ماند باز
جذب رطوبت کند حتی که رطوبت تمام بدن را پس بدن خشک شود و منجر بدق گردد **قول جوان کوروو** سبب او ریاضت مفرط کثرت شرب تمر اکل
اشیای حار شی سواری اسپ غیره و کثرت ماده صفراوی و شور رطوبیست که مزاج کلیه امیبل سازند پس کلیه سبب کثرت حرارت رطوبت همه تن اجذب کند
وسوی خانه فوت شانه فط چندین رطوبت نتواند و سبب حدت رطوبت لحظه بلحظه حاجت بول شود و پس سبب تقلیل رطوبت عطش افزاید و هزال پدید آید و رطوبت
نداشتن جذب گردد **علاج** تنقیه ماده رطوبی و التکین حرارت کبد دکلیه و احشا و تقویت و ریه بسترخی و رفع خواص او کوشانماید قصد و دست کشند و گاهی اسهال
پشم دست است زنند و اگر مرض مزمن بود یا مریض ضعیف پیر باشد یا مرض دیگر نیز وارد کین تلیویا تارتر و ایستیکو و هند چند بار و کلیه بقدر نخشه کاهنوطی یا رتنگ خرفه
بزالبیع چوشانده صاف کرده بیاض بیض و یک اونس ب فلوس آمیخته بربرف سرد کرده حقنه کنند و تغیر مزه و حقنه نمایند اگر مقوی نگیر و مغز فلوس اونس رشش اونس
تا آنکه در و بلیله زرد درم تر کرده باشند آمیخته و هند یا ریوند درم بلیله زرد و ده اسکرو بلیو ما را بجوشانند شش اونس تر کرده شربت در دو اونس آمیخته و هند یا برج یا چغه
الف بعد حقنه کین تلیو شیر خرفی الحال و خشیده یک نیم طل مازیستر بوسد اسکرو بلیو مرقین نیم درم آمیخته و هند تا دو ماه و بعد شرب کاهو خرفه گل سرخ با رتنگ
انجره با آب شیرین جوشانده صاف کرده سرد نموده آبزن کنند تا سه ماه بعد تین تورا روزانه دو اونس بیاض بیض اونس ابریق با رتنگ آمیخته بربرف سرد نموده
نوشند رب فلوس سال سنو نو لعاب بهدانه نیز قطع کنند و کلیه و قفار ضما و کلند برگ با رتنگ برگ خیج برگ مورد در دوس نرانده بر مواضع مذکور ضماد سازند دو
با رتنگ خیج نیلوفر در گرد ایسپغول سحق کرده بر مواضع مذکور ضماد نمایند دعوت آب طبیخ کتیرا طبیخ شاخ گوزن با تیتره یوفولا قابض یا انجبار دو درم در آب جوشانده
با تیتره و تیرا یوفولا نوشانند معجون فی یا هلیلس یکدرم تا سه ماه دهند قرص فی یا هلیلس چهار اسکرو پلیو یک طل دفع پیش یا دوغ گاو دهند
گاو دنبه بسیار بیت دانه شیر خرطل آمیخته و هند چهل روز تا آنکه بول مریض طبیعی کرده بیرنگ خورانند صحت شود آب چشمه ده طل شیر مقشر اونس شاخ گوزن دو درم
بجوشانند چون دو طل بماند صاف کرده شعر بادام اونس سحق کرده آمیخته دو حصه نموده صبح شام دهند عرق با رتنگ مقطر با نبیق شیشه سله اونس سرکه مقطر در
انبیق شیشه نیم اونس بسد طیار درم لاون افیونی دو دانه شربت خرفه اونس آمیخته در سه ساعت ده قاشق دهند آب آبک کدو ماه صاف شده باشد پنج
اونس در روز ده بار دهند دو عن مصطکی تریاق ماکنا بر معده مالند آب دوس یا آبی کدو برگ با رتنگ سحق کرده باشد آبزن نمایند در روز ده بار اگر کافی نشود
سبک کوشا یا بیگاره در مزه شربت اونس طبیخ کتیرا و یک اونس شربت بید و دو یا یک طل شیر بیش تازه دهند و همین قدر وقت شب قبل از خواب پوست بلوط گلنار اقاقیا
گل رسمال سنو نو هر یک نیم اونس شربت مورد قدر حاجت آمیخته بر کلیه و پشت ضماد کنند عرق دوغ مقطر با نبیق شیشه نیم طل گلقند یک قاشق مازیستر بوسد بیست
دانه صحی هند و گفته شیر خر و آب بارد و آبزن آب سرو الف مرغین پخت پایچه دنبه بیخ گاو و تخم بیش تخم کاهو برگ خرفه خربزه صمغ کشک تخم ضفدع
مازیستر بوسد ما الشعیر با طبیخ کتیرا طیار کرده خورند خواب بسیار نمایند و با سایش باشند و از غذا یه ماکه گرم ترش بهی و دغن زرد پنیر فلفل دارچینی وغیره که گرم مطبیه
باشند و از سواری اسپ جماع خر پرهیز نمایند اگر مریض پیر یا ضعیف المعده باشد و بغیر شرب خمر نماند خمر رنگین با ندکی دهند اگر سبب سوء مزاج بارد کلیه یا همه تن باشد

واین نادر افتد تقدم وصول بردو شربت آب یا برده غیره عدم حرارت گرمطش که ذیابیطس اگر به پا برده باشد خالی از عطش نبود مگر عطش بسیار نمیرسد **علاج** مشروبات **معجون ماسک البول** فلافلی ودیگر معاجین گرم دهند گلقند مسل گلاب آب نیگرم دهند روغن قسط روغن سعد روغن جندبادستر روغن عاقرقرحا گرفته وبشت پا آنرا بآب گوگرد آبزن کنند جوز بیان بسل خوانند ودیر بقوام آبی بهمرسانند روغن طیور مطبخه قلیه خشک خورند اگر حاجت بتنقیه آید بطبیخ تخم ترنجبین یا تخم خیارین قی نمایند هفته نرم نمایند **معجون ماسک البول** کنند بلوط سعد خولنجان قرفه عود بسبل آمیزند شربتی دو نیدرم **معجون ماسک البول** افاقیا گلنار هریک سه درد ونیم مندیلین عدس تخم خرفه طباشیر تخم حاص صمغ عربی قصب الزیره هریک دکند ریگ بسبل یا شکر مقوم آمیزند شربتی پنج مثقال سیلانی واوار البول بازوار وخاصه دربیر **فصل دهم در حصاة ورمل کلیه** سبب بادی او طوبت خام لزجست که حرارت غریزی آن را بهرور یا یام تخمیر گرداند پس اگر ماده اغلظ باشد سنگ واگر بران غلظ نبود ریگ تولد کند وگاه باشد که بندرت ریگ ودون مولد سنگ شود وسبب فاعلی وحرارت قویه ست که رطوبت غلیظه را متحجر گرداند واکثر این علت مورو ثی باشد **بدانکه** سبب سنگ کیموس خام غلیظ لزجست که از اغذیه غلیظه چون لبنیات وبیضه وحبوب وپاچه وحلویات وهریسه وآب کدر وبنی غلیظ پیدا میشود پس این کیموس همراه بول سوی گرده ومثانه منحدر شود ودر اینجا رمل وسنگ صغیر متولد میشود وچون تا مان دراز گذرد واز علاج غافل شوند بعض آن بمثانه رفته سبب سنگ کبیر میشود **فائده** وقتیکه بول غلیظ رقیق شود آثار تولد سنگ باشد **قول روفس** بول سیاه که بالای آن چیزی یا نیز چیزی عرض آید حاصه در پیری آثار تولد سنگ گرده بود ودر اندک زمان واکثر در گرده مثانه پیدا شود وگاهی قولان وغیره **قول رازی** شخصی را دیدم که بول سنگین بسیار بود یکبار در برازسنگ بزرگ برآمد وگفته در حوالی عنق جائی که موضع خنازیر ست دو سه سنگ دیدام **قول بولس** شخصی در ذات الریه سنگ سبز رنگ دفعت دو در کبد اسعا منافصل نیز پیدا میشود **قول یهودی** در بول کسی که ملوحت بشیر بود سنگ ازان بشیر تولد کند **قول ابن زکریا** تجربه کرده ام باتم طلاعت بول صبیان اکثر **قول اهرن** تولد سنگ در شباب در کلیه ودر لطفولیت در مثانه اکثر باشد در ریگ مثانه سفید ورنگ گرده سرخ بود **قول البطیر** اگر صاحب حصات بول می کند دلالت میکند که سنگ نرم متفرقست وازا دویه زود متفرق خواهند شد واگر بول شدید الحمره باشد دلالت دارد که سنگ ایلیسی است **قول جالینوس** هرگاه بول طفل رقیق وشیر وصفات برآید دلالت کند که در دهن مثانه او نگست واو مستعد ست حصاة را نسبت بدیگران **قول رازی** در مثانه سنگ متعدد میباشد چنانچه از مثانه شخصی نه سنگ هریک برابر فندق واز مثانه شخصی یک سنگ قدر بیضه مرغ برآمد وگفته اگر سنگ متعدد باشد بدست واگر یکی باشد نیک **قول لارزوربیر** در حصات کلیه جمع کرد بول رقیق یا مخلوط بخون ورمل در بول میباشد وسنگ سبز گرده کبود یا سیاه همانطرف خدر میگردد وحصات کلیه اکثر بکهول پیر وفربه وحصات مثانه بطفل وجوان ولاغر بیشتر افتد وزنان اسنگ مثانه نادر پدید آید **فائده** در آثار سنگ کلیه غشی عسر بول قبض طبع ودر ابتدا بول کدر وغلیظ لبده صاف آید احساس وجع وثقل وتمدد وقطن وبشت گویا چیزی در آنجا معلقست خصوص در وقتیکه مرابض در افتد وچون اسعاز ثقل برگردد وجع کلیه فزاید بول سرخ یازرد ورمل یا مل بسرخی باشد وگاه بود که الم گرده متمد شود تا انتهین که مقابل گرده ماؤذ هست وباشد که در پای همان جانب لرم الخدر پدید آید واین مرض باطفال اکثر از مثانه شیر مرضعه افتد ودر بعضی مردم بنوائب متعینه بعد هفتها یا ماهها یا سالی یکبار عارض گردد وفرق در سنگ وریگ از شدت وخفت اعراض ظهور ریگ در بول توان کرد **علاج** اول آنکه بعده مسهل ومدر که مناسب مزاج بود وبسیار گرم نباشد دهند اگر غلبه دم باشد فصد نمایند وبعده تقیه مقتضات دهند وهرگاه که هیچ غلیظ نخون نماند

بود بسلیق زنند اگر طبع قبض بود باد و یه یعنه دسه مرخ حقنه نمایند و آب حقنه اندک با ماش و جو نیز افزایند و بطبیخ ادویه ملینه مجری و سکنه و جو چون خسک با بونه کرنب پرسیاوشان طبله قرطم بیخ کبر جلبه برگ سپستان برگ خرفه بنفشه برگ خبازین قطن این قطن را در شل این قطن معاصره و حابلین جمع کنند و مکتبه مرض و تقتیه مرض آبزن بود اسرع الاثر است و چون از آبزن برآیند روغن خیری روغن بنفشه روغن شبت و روغن خسک و روغن بابونه روغن ترب بر پشت و کمر گرده مالند سب عایه مفراق و حرارت بر بود پس اگر ریگ بود یا بود به قوه یه حاجت نیست بتدابیر مذکوره زائل میگردد و اگر سنگ بود و یا بود یه یفتته ریزه ریزه شده برآید یا خود بخود و همچنان ثابت بر اه بول خارج گردد و یا بسهلیکه جهت اخراج او مخصوصت پس مایکه چون از آبزن برآید قطن آزاباد بان مالند و فرمایند تا مشی کند سر زین را سجنبانند و بر یکپا جهد و از زینه فرود آید پس اگر بیرون آید نیکو و اگر در مجری کرمایین گرده و مثانه است بندانند باید که فرو تر از ان موضع که سنگ محتبس است مجرینند و بعنف مکنند تا سنگ آسیب بدو نرساند و فرو تر از ان بانگذارند و همچنان کس فرو نشاند که سنگ در مثانه آید و اگر درین حالت جهت راحت خاورنمی مجری بلعاب تخم خطمی کتان حابه و روغن منفر قرطم آمیخته و اما حقنه کنند و مغز فلوس طبیخ خطمی حل کرده و روغن بادام آمیخته نوشانند بهتر است و چون در مثانه آید و از خود نیرآید در مجری قضیب بندانند قضیب در آب گرم مدتی العبه و ادهان مناسبه که ذکر یافته در قضیب چنانکه مذکور شد آهسته آهسته قضیب را از دست بقدام مالند تا که برآید و اگر درین وقت وجع علمه کند فلونیای فارسی بیخ شاه هندآب ترب خطمی بیخ خطاف مفید و اگر نه مجری قضیب بیچ حیله نبرآید و از شدت وجع و حبس بول خوف هلاک بود سنگ فته برآرند **قول بولس** و قتیکه سنگ در قضیب بند ماند و اراده شکافتن کنی پس کمش جلد را سوسی کراه و بند آنجا را عقب چرا نیز برآلت بندند یکپوس شکاف موضعی اگر در آنجا سنگ باشد در زیر قضیب نفخ بست عقب سنگ است که سنگ سوی مثانه راجع نگردد و شکافتن بطول باید کرد و گفته و شکافتن صبیان را امید زیاده است بسبب نرمی اعضا و همچنان در بر از حصات و آن تا چهارده سالست **قول بقراط** امام خاص در تولد حصات صبیان از سه تا دوازده سالست و از دوازده تا سیزده سال شدید الاحتمال میباشد شکافتن را **قول رازی** اطفال صغار اکثر در شکافتن بمیرند بسبب ضعف قوت و جوانان نیز بسبب اورام جاده که تابع شقست پس اوفق کسی است که از زده سال تجاوز نکرده باشد و بیست سال نرسیده و کهول زود خلاص میابند چه اگر در اثنا از شکافتن در مرض پدید نیاید شود او اما مشایخ خلاص نمیابند بدین جهت آنها ملتحم نمیگردد و چون سنگ برآورده مجری قضیب جرح شود بسلیق زنند تا زور مرا سین ماند بعده او دینبته مجففه اکلا تطورا بکار برند **فائده جلیله** هر روز آبزن کنند آب سرد بر نهار و میان طعام گاه گاه نوشند منع تولد حصات کند و بستر کتان و ابریشمی خوابند حمام معتدل نماید و وقت خلوه یاضت کنند تقویت معده تجدید هضم نماید و اغذیه لطیفه چون لحم کبک تیهو بیخه مرغ بزغاله بطور سپیدباج بیخته و صفرت بیض بیخت نان خشکار نخود آب اسفناج کدو خیار آبکامه عنب سفید خربزه شیرین خورند و از متاولا اکل وقت شب و اطعمه غلیظه چون لبنیات و لحم شتر و گاو و میش و ماش فطیر و جواری و هریسه و سیب شقاقلو و زردآلو و غیره و تعب و جماع مفرط پرهیز نمایند **ادویه مسهله که در ینجا بکار آیند** سپستان انجیر اصل سوس خطمی مغز فلوس بیخ بین **ادویه مدره** گرم تخم کرفس بادیان انیسون معتر شوتیز بادیان برسیاوشان و فاکیا به نا نخواه سداب و بیخ سیخه دار چینی حب بلسان کتان عنصل فستین کرویا تخم شلم فودنج نهری سرو تخم خیارین خسک سهلیانه تخم کدو کاسنی تخم تربز تخم خربزه مالطبخ مالقرع سکنجبین معتدل پرسیاوشان فوه تخم خربزه یا بارد و حار بهم نم کنند عدلت بسهل و دوام بکار برند که ضرر ادر مثانه گاه **ادویه مفتته** خسک پودینه انیسون بیخ بیلسون بیخ غاریق کاسنی بابونه سداب برسی تخم خیار چنبر شنبلید پرسیاوشان گل سرخ از هر یک مسفوف یا قرص یا معجون ساخته و هند سکنجبین عسلی یا سرکه یا دو عقرب یا مادر نه یا کلیه سمور قوتی مثل غبار نفع اذ هر چونکه دانند خورانند و معجون حجر الیهود و بشیر و تخم خیارین تخم خربزه مفید **قول ابن سرافیون**

اگر سنگ در یک موضع ممکن بود وجمع در یکجا باشد پس اضمره و مراهم گذارند و با شیاف گرم مترکم کنند تا استرخا کند و اگر سنگ متنقل بود و جمع کاهی شدت کند و گاهی ساکن شود نیز ضماد مقوی محلل چون روغن سداب با بونه گذارند و گفته تبدیل ضماد کرده باشند تا موضع راسر و نسازد و با موم اگر مرکرده باز گذارند و بر موضع وجع مجاهم نهند کذا زائل میکند حجر را بسرعت و گفته اگر شکم قبض بود جعفه یا بادویسه نیم کنند قول جالینوس صاحب فصلت ایابد کر خاتم حدیث و را نگاشت وارد موزه کرد و مسامه آهنی باشد در پا پوشد تا کاین آهسته آهسته سنگ را می شکند و بمی آرد و بعد آن تناول نفیشه و گفته حجر دود و ای نافست سنگ گردد راقول لازر و بیر از گز مستلای عروق بود با سلیق تنند و برای تلکین وجع روغن بادام روغن شبت روغن سداب دفن یکدرم سن پیه خوک ترتیب کنند روغن خر الین مساویه مرغ روغن بادام روغن سداب بر آمیخته مالند و برای تفتت یکنین عنصلی یک یاسه درم هندبا نخ شانه در دو لیتر بزند نصف بماند تنند جها او اوس آمیخته با بیخ شانه یک نیم اوس تخم خیر منتشر کافی اهل سوس شند درم آب دو لیتر بزند نصفی بماند سرد کرده بجای آب نشانند تا آب بهتر عرق مرغ خود سیاه روغن نرد برگ نطلی برگ شانه بروغن بنفشه خورند آب لیمو کی خرانگوری دو آمیخته نوشند کر مسکن وجع در شده سنگست پوست سنگدان مرغ زیل سفید اکیان کر نگ ماکیان هم سفید باشد هر یک نیم اوس غشای اندرونی بیضه مرغ دو نیم اوس دو دهی خرد و اجمینی هر یک سه درم دو فسنه هر یک چهار اسکر و بلوط نیسون بادیان هر یک اوس سفوف سازند شربتی دو درم صبح فتر شربتی محرق مسعوط اوس یا قته اوس ریزند درم آب دهی گل خطمی مرهای گل شانه و هندبا بقیقه برگ کرنب برگ شبت بر نجاسف فتیح مغز قرطم زیل حمام آبزن کنند بعده روغن عقرب مالند و فضل بر شانه مضاد کنند سنگدان مرغ پیغال خشک کرده سائیده بخم و هندبا هم بدن صندل مالیده درسب باد نشیند یا باد کش کنند سنگ برآید و گفته تریق دو درم در اهلیل چکانند و در میاد کرده نوشند و همین طور دو ساعت بماند ریزه شده برآید و گفته آرنب بری مع موسوخته رباد و دو درم و هندسفت و عن کم یا بعرق کرفس و هندبا تفقد برآمد و هندبا و دو تخم خیر اهلیل و هندبا بیخ و برگ شانه بیخ خربق هر یک اوس کمتان جلبه هر یک نیم اوس آب نیم لیتر بجوشانده صاف کرده مغز فلوس شش درم آمیخته شربت کنند و گفته اگر مریض قوی باشد قدری خون از باسلیق برآرند برای رفع مرض و عن سداب اوس و عن بادام دو اوس و عن بومادران نیم طل آمیخته شربت کنند بفصل مرقوم پیه خوک یا بر و عن بادام یا بر و عن شبت آمیخته بر موضع وجع ضماد کنند و عن عقرب دو اوس سکبه پیه مرغ و عن نبق و عن بادام هر یک اوس آمیخته بر موضع وجع گذارند اگر حاجت بمسهل شود مغز فلوس روغن بادام هر یک اوس و هندبا و اسپیتک و خفیف مفید و برای افتتاح مجاری از سنگ و درد وجع سنگ بیخ شاخ اوس آب دو لیتر جوشانده تنند نیم لیتر آمیخته شربت ساخته و هندبیخ شانه شیر اصل سوس کر گفته شد جوشانده عوض آب نوشند کتیرا و هن بقدر قدری نمک بقبع تخم دو کابلی گل خطمی بیخ شانه آمیخته و هندبا گر مرض اشد باشد با آب بارد آبزن کنند و برای تفتت خرانگوری آب لیمو هر یک دو اوس تنند نیم اوس آمیخته نوشند تا قی الدم آب کرفس و هندبا گفته بزراد رخانه بپرورش کنند و علف و برگ شانه بپزند و بعد یکماه وجع کرده از تخم او عرق چکانیده و هندبا خوانند گر نیز تشنگ کرده نیم پاکیزه رم و هندبا چند روز مفت اگر بعد وجع فوراً شانه او برآورده همانوقت خون نکو بیرون آمیخته نوشند و امعای او گرم گرم کلیه تین تکمیل بعد ندرفع شود و درین وقت روغن عقرب برگرده و شانه مالند عرق سرو یک یا دو اوس و هندبا ترب تنند دو اوس گوفته چهار اوس خربق ساعت تر کرده شده نوشند هر روز دو بار و گفته کسیکه بدین معتاد باشد بنیاد بوی آن راد رهر ماه مسهل و هندبا و تر تنق و سوی آب پتهر پهوڑی نیم اوس بقبند آمیخته خورند تر نیتن نیم اوس مغز فلوس پنج درم اصل سوس دو درم آمیخته و هندبا عرق یا آب تنبا کو ربع قاشق نوشند مسکه بقبند آمیخته و هندبا کر ملین و تعفنی مجری بولست نهار آب گرم

هشت اونس نوشند دو یا سه تا یک ماه دهند اگر حرارت در کلیه باشد عرق کاهو عرق نیلوفر گلاب هر یک سه اونس سرکه گلابی دو اونس آمیخته نیکو گرم کرده خرقه آلوده بر کلیه نهند یا قطه بر سرب بندند زبل دراج دو درم آب بالسی صحی و هندسه و زرنیگ سوده همراه بول برآید نمک ترش شش دانه و هندوبه نیاف نهند خسک سحوقه در بول که تصفی خالی ماند پر کرده عرق کشیده و هندبه عشا فلفل سود فلفل ابیض بزرالبنج ابیض هر یک بیست انیسون ده عنفران پنج سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک یک عسل سه چند طیار کرده در شیشه یا ده دفن کرده بکار بندشربتی یک تا نیم درم برای کام و نزله و ظلمت بصر و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات و سهری و نسیان و مالیخولیا و وسواس و قطر و دشت سودا دی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای لثه و نخچر و سیلان لعاب و نزف الدم و قولنج و نفس و وجع جگر و کبد و ضعف و سدده جگر و اتسام استسقا و نزال و کثرت عرق و منع عرق و کسل و استرخا و اتسام عیا و ضعف دل و خفقان و تقویت باه و اذابت بلغم و تفتت حصات و دوار بول محتبس و احدار رمل و تعدیل سودا مزاج سدده دول و تجویف هضم و انبعاث شهوات و تسکین آلام اخلی و خارجی و منع قطی و شاب و سرعت انزال مفید ادمان او بعد انزال امن هند از مضار آن و در قلع حیات عتیقه و نفس الاتصاب بسال بارد و سل مفید فاوزهر جمیع سموم **فلونیای فارسی** فلفل بیض بزرالبنج هر یک بیست انیسون عاقرقرحا فرفیون هر یکه نه عنفران پنج زنجبیل دو نخ مشک مروارید هر یک نیم جند یک بعسل کف گرفته آمیزند شربتی قدر نخود برای وجع کلیه و قولنج و کثرت جیض و سیلان طوبت رحم مفید **طبیخ خطاف** خطاف مصفی از پر و خیر به پر و غن بادام پخته آب کبر فس انداخته کشیده را جنی خولنجان آمیخته نوشند تقیه

باب پانزدهم

در امراض مثانه

وآن کیسه ایست بلوطی شکل یعنی هر دو سر تیز و میان پهن فراخ و دو طبقه است طبقه باطنی عصبیت جهت احساس تمزی بول تا واقعه بحرکت آید و طبقه خارجی صفاقیست برای حفظ آن طبقه باطنه بسبب استلا و تر نجیدگی یا دیده نگردد و مثانه را گردنست سوی قبل که مخرج خروج بول است و این عنق در مردان سه خم دارد و در زنان یک خم را گردنه سوی مثانه و رگ که آن را برابنج گویند فرود آمده برای نزول آب نگردده مثانه و چنان نیست که این ورگ بجز و پوستین مثانه است اندرونی کشاده باشد بلکه دو منفذ میان هر دو طبقه کشاده ست تا واردی مثانه آماده نزدیک بمنفذ مثانه که مخرج آنست یکی شده اندر طبقه اندرونی کشاده ست و آب بازگردده در مثانه بدین طریق داخل شود و منفذ مثانه چون بولست دو فی اوده فصل اول در ورم مثانه بنا که نامی بول بر باشد خاصه اگر ورم در سیله شود اگر ورم در بول رسد نیک پدید آید مبدا ورم بود از آثار و سیله این مانند سیله گرده ست اگر و سیله در هفته کشاده نشود دیا آثار نفخ پدید نیاید در هفته بهبود **فائده** در حاد موحی این ابتدا از انتدای بسبب خراش از سنگ یا بسبب نقطه ضربه پدید آید احساس وجع اشد و تحمل و ثقل و انتفاخ در عانه حمی محرقه عطش بر و اطراف بدیان سیاهی بیان حمرت و صه و چشم و بول بعسرت تا بحا آید یا مطلق بنگردد و بجسب عظم ورم و این عسر حبس بنگام قیام تمام تنفیس میاید جهت سعت مجری و باشد که بولانیه بند گردد اگر ورم مرتفع نگردد و نقطع معا نماید و نگردد و حمرت بر عانه دلیل آنست که ورم مثانه مائل بقدمست **علاج** با سلیق نرنده خون قدر قوت برآرند اگر ورم را بتدا نگند و مابقی بند

وبین نصف مغز فلوس آب عنب الثعلب دهند وحقنه نرم نمایند وجلاب از بنفشه کاسنی عناب شکر تربخبین ساخته وکشکاب بشیرهٔ بنفشه شیرهٔ تخم خربزه خیارین شربت
بنفشه وماالشعیر مغز فلوس قبل وبعد فصد بکار برند ودر ابتدا مدرات قویه ندهند واگر یرقان نباشد شیره وبهتر تخم مرزنجوش رم نفذه ده درم وبهتران سپیدکنند شربت شیره خربزه بنفشه خاکشی
ودر ابتدا الطبیخ بنفشه نباتی خطمی کوکنار نطول آبزن کنند شلجم برگ کنب بابونه نسکن صماد سازند وجوشانده بنفشه خطمی آب عنب الثعلب خاکشی آب عنب الثعلب بعابرین صماد وبنفشه بابونه
آمیخته سرعانه تدهین کنند تارفع کثافت برود صماد نمایند وچون هفته گذرد ودو مرض باخطاط افتد بابونه کنان شبت آرد باقلا بمغیتج سرشته صماد نمایند اگر تقلیل دهد
فبها اگر وجع آرد تدبیر نضج وانفجار وتنقیه عده واندمال بنحویکه در دوم گزوده گذشت بعمل آرند وتقطیر دوا در اجلیل بسبب قرب موضع نفع تمام دهد شیرزن بابونه مناسبه
آمیخته چکانند اگر وجع شدید بود کاهو کوفته بدانگی افیون ودینانگ زعفران وروغن بادام آمیخته صماد سازند چون وجع ساکن شود ودوی بردارند وباشد که
نطول بتیر تسکین المکن دواعات صرف صماد نمایند خصوص در دموی تا ماده راستحقن گرداند **تنبیه** صوف بروغن بنفشه گرم آلوده نهند یا گرم کاه کنند بابونه گل خیرو
بنفشه آرد آب عنب الثعلب ضماد کنند وبعد هفته شلجم پزانده یازده فاجند بموم وروغن آمیخته ضماد کنند وبطبیخ حلبه کنان بابونه اذخر سنبل سعد نطول آبزن
کنند وتفل برعانه ضماد نمایند بجلاب آبغول در اجلیل چکانند برگ کنجد تریاکی بتیر سائیده ضماد نمایند مرغ ماش مقشر اصفاخ بادام خورند در سفر دوی شدت
وجع عطش حمی تمخی دهند **علاج** حقنه لین کنند ودر ابتدا آب عنب الثعلب آب حی العالم آب برگ کاسنی تراشه کدو صندلین بنفشه کاکنج آب بستان افروز ضماد کنند
وبعد ابتدا بابونه اکلیل وغیره افزایند باقی هریه در دموی گذشت حسب حاجت بکار برند وبلعمی ثقل مثانه عسر بول ضعف ساقین **علاج** قی کنند حقنه صاد نمایند
بطبیخ مرزنجوش تمام بابونه برگ خارا بزن کنند شربت بزوری ومدرات گرم بماالعسل ومغز فلوس دهند اگر بول بعسر آید تخم کرفس مغز تخم خربزه ریسوس قند
سائیده هر روز شقالی دهند وعقب او سکنجبین یا شربت بنفشه آب گرم نوشند ودر اجلیل روغن داده دیگر چکانند مرغ بریان کباب بزغاله خورند وسودا وی
صلب این بتدا کمتر افتد اگر عقب او مگرم یا سقط ضربه پدید آید عسر بول وبرازو تقدم سباب بوجه وقتیکه بزرگ شود محسوس گردد **علاج** جلاب از تخم
خیارین بلیون انیسون پرسیاوشان مغز فلوس وروغن بادام ساخته دهند وحقنه نرم نمایند ودر ادرار مبالغه نکنند بلکه مع ادرار رعایت نضج وتلیین لازمه دانند مثلاً
آب کرنب آب نخود نوشانند بطبیخ بابونه خطمی کنان حلبه تخم خسک پرسیاوشان نطول آبزن کنند وروغن خار وروغن بنفشه یا کیان پیه بطریرعانه مالند بابونه کنان
اشق مقل بمغز ساق گاو وروغن قسط روغن بابونه آمیخته ضماد کنند اگر مانع نبود یا استعمال محلله یابسه تلیین دهند ورم راه یافته یا ساییق تنند مالیدن مغز
فلوس برای تلیین الف تخم خیارین تخم قرصونه تخم خبازی به پیه مرغ ضماد سازند **فصل دوم در قرحهٔ شانه** سبب یا خلط مراری آگالست که شانه
رنجوریا سنگریزه خشن که فرایش آرد یا در مرکه منفجر شود **قول بقراط** کسی اگر بول تیز باشد ودمی ماند قرحه شانه آرد وکسی اکه شانه سوراخ شود ودر اکثر حالها بهبود
مگر که سوراخ بیضه یکجی افتد باز روید **قول ابن سرافیون** در هر گرم وقرحه شانه اکثر دغلمان وجوانان وقت بروز دموی ناپدید آید وبهترین تدبیر در قرحهٔ شانه
خوردن شیر است **قول لازر** وبیرا گر قرحه در شانه افتد عسر است واگر دطحی بول باشد اسلم وگفته در ابتدا اگر وجع در عانه باشد یا در بول قشور سفید آرند آثار
طحول مرض باشد دفع دقراقر عانه بدست **فائده** شدت وجع در عانه عسر حرقت ممتنع بول وظهور صفائح وسبوس در بول خروج چرک خون غیر مختلط به بول
علاج اول تعدیل وتنقیه ماده بدانچه در قرحه گرده گذشت نمایند بعده برای تنقیه چرک شانه ماء العسل ماء السکنجبین وغیره ومنقیات قرحه که گذشت دهند وبعد
تصفیه قرحه قرص کهربا قرص کاکنج شربت خشخاش هندگرو وجع شدت کند شیاف بابونین بشیرزن سوده در اجلیل چکانند اگر وجع شدید نباشد گل رمانی شانه گذرند

شارنج کند رساهیدج بشیرزن آمیخته در مجری تقصیب چکانند که برای التحام انفع است و اگر چرک کثیر باشد مالعسل فقط در اهلیل چکانند که جهت جلاء تقیه مفید است اگر سیم کثیرتر باشد رماچوب با شیر یا ماء و طبطیا را مدورمه در آب آمیخته یک شبانروز دارند پس آب صاف او ده قطره در اهلیل چکانند اگر سوزش شود شیرزن و عن بادام و کنجد اعاب اسپغول شیرخرشیر چکانند اگر قبض زائد بود شربت مورد و هندا گر قبض باشد لبلاب و غیره و هند آب غوره ما الشعیر مالا مخورند اگر غوره بلاخون آید در قرص صمغ بابونه بیست افزوده دو درم بیکبار و تیه شربت خشخاش و هند اگر با این نحو و انتفاع و انتین شود آب باقلا زبل اسپ سرشش آب غیر کرده برخرقه کشیده بر نشین چیها و چون کبر بردارند اول روغن بنفشه بگیرم بر دریزند تا نرم شود پس بردارند و اگر در شانه ملتهب باشد شحم بط بر عانه ضماد کنند مغز تخم خیار شنبر زن جلکرده بیاض بیضه بهم در دماغ سفید ضماد و قدری افسنتین حسب تقاضای حال آمیخته در اهلیل چکانند **قول ڈاکٹر** اگر سوزاک بسبب احتلام باشد کتان شش درم آب رطل شب تر کرده صبح صاف نموده شکر نیم سه درم آمیخته نوشند چند روز اگر بسبب جماع زن مریضه این مرض باشد و وقت وخول و یا بعد تقصیب در ریاد گرمست اگر دانست همان وقت جدا شود والا بدین مرض گرفتار گردد پس اول برای ادرار کبابه با بقرراج خربزه سفید هیل بر برسائیده یک نیمدرم مسی کثیر گاو دو رطل آب بهشت رطل باشد و هند و بعد هر بول لسی نوشند بدین صرف شود و بیخ نان گندم دال مونگ مقشر خورند روز دیگر منڈی تخم خیار خشک هر یک یکنیمدرم شب تر کرده صبح نوشند غذا بدستور بعد ده کثیر تخم تال مکھانا بر برسائیده با کثیر گاو دو هند اگر یمائل سرخی باشد کباب بگل سرخ دار چینی سنگجراحت موسلی سفید سنگ بدا برسائیده سه درم نیم طل شیر دو هند پانزده روز اگر بسبب مباشرت حائض باشد نهند نه دنیم هکر و پلو شب تر کرده صبح صاف کرده شیر گاو دو نیم طل آمیخته سنگ جراحت نیمدرم سبوس اسپغول یک نیمدرم سردار و کرده نوشند حبس شش ساعت تا ان بدال مونگ خورند و **دیگر** اگر سوداک اکثرت بوس و کنار باشد که منی در مجری تقصیب مانده تخم کدو تو شای سبز خربزه زردخیل و لای مغزه بر برسائیده نیمدرم آب رطل آمیخته در شیشه کرده حرکت کنیده داده سه روز کنند ما در زرقه دو نیم رائیکی انگلیه اهلیل کشاد و میگرید و دو نیم انگلیه گاهی آب زرقه سوی انثین فرقه تیلا مائی می آرد مناسب کبکار تر در ادویه که در جماع بزن مریضه این مرض گفته شد کار بر ند اگر از جماع طوائف خصوص که مرضعه باشد بود و سبب این دو اند یکی آنکه زنان بعد زائیدن اشیای گرم کثیر مخورند دوم آنکه شیر بطفل می نوشانند و کسب خود هم نمایند پس اکثر جسم حرارت شیر و اشیای حاره مالوفه بهر ضرر میرساند لذا تا وقتیکه زن شیر نوشاند و بعد زائیدان کمدتا حل نفاس نشود و الائمن صحت نباشد الاضرآورد **علاج** تخم بالنگو بهدانه خیار بن تخم خربزه کاسنی بادیان قند هر یک یک نیمدرم سایده هر روز صبح شام یک یک درم بر تیر گاو دو هند اگر نفع نشود شل بیچه گاو دو پاو بکپه پیچیده فتیله ساخته در چراغ گلی نو نهاده روغن خسخاش کرده روشن کنند و دود ش در سر پوش گلی خام گیرند صبح شام در انتینم کشند و از ترشی و غیره پرهیز نمایند **فصل سوم در حب شانه** سوزش و تن بول سوبس مع اشد حکه شانه نزال تن گاه بگاه و کله خون بول آید اگر چنور قبل از تضیج تنفیج شود یا بتورم التاکل باشد و خروج طوبت مدیه یا صدیه بسبیل تقاطر **قول جالینوس** دیدم که در بول چیزی شبیه بشعر طویل یک وجب و زیاده از ان برآمد سبب او کثرت از دجت ماده بود که منعقد میگردد و دران از حرارت **علاج** در اصلاح و تعدیل کوشند لعاب بهدانه لعاب اسپغول همراه نشاسته صمغ عربی کثیرا و هند ما الشعیر شیر شیرزن روغن بادام مرقب خورند لعاب بهدانه شیرزن روغن بادام در قصب چکانند و بدین زرقه نمایند یا بچه مرغ تخم دار آب چربیه بیضه بیخ بنفشه شکر کشک گندم روغن بادام خورند آب آهن تاب نوشند شیاف ابیض روغن نیلوفر شیر در اهلیل چکانند ما الاصل ما الشعیر تر خرقه شربت بنفشه شربت خشخاش شیره خیار بن دهند با سویق زنند حجامت بر قطن کنند قی اسهال حسب حاجت نمایند اماقی فصد اسهال و ریخ چندان سود

ندارد خلاف جرب کلیه که در وی بغایت مؤثر است پس تا کار باصلاح و تعدیل برآید به تنقیه نپردازند **فصل چهارم در جمود الدم فی المثانه** و این عقب بول الدم یا عقب ضربه بقطه پدید آید خشی کرب ضعف و سقوط نبض ضعف نفس بر دو اطراف عرق سرد احساس ثقل تمدد و آلات بول عسر بول و باشد که گرزه در بدن افتد و این وقتیست که سردی بر اعضای ظاهری بهتیلا نماید **علاج** سکنجبین عسلی تنها یا بقدری ماء الجوب و نشت انجیر یا گلوکر آمیخته دهند و اگر برنجاست تخم کرفس تخم تره سداب بزری و لب جوشانده سکنجبین مذکور آمیخته دهند زود و اتر کند الفواریب و انگی آب ماء الجوب انگور حل کرده خورند و بر مثانه ریزند و دواحلیل چکاند بطبیخ حاشا الکلیل ذخر اقحوان ما بونه پودینه سداب آبزن کنند تفلش ضماد نمایند یا نانی طویل در حمام نشینند و طبیخ مذکور بر مثانه ریزند و روغن مایونه روغن ترب روغن شبت مالند فائده دارد اگر بیتدابیر نگذارد مدرات قویه و منقیات حصات دهند جگر خشک کرده و زهر ملحفات خوردن مذیب خونست طبیخ تخود سیاه سداب نوشند و آب کدو و روباه ماء الجوب انجیر تر کرده باشند و احلیل چکانند اگر هیچ تدبیر سود ندهد و خوف هلاک باشد بطریق حصات شگافته خون سنجده را بر آرند مرق مرغ پخته خورند **انتباه** مرکی کروپا قرمانا هر که باشد و شقالی با آب کرفس دهند جهت بلسان و دور مزاج سرد و تر آبزن گرم یا سکنجبین بزوری دهند و عوض آب سکنجبین بزوری با آب آمیخته نوشند طبیخ بودینه ترب آبزن کنند لطفا راطیب و دورم ازاره و نیا خارقیون شقالی یا سکبیج یا قدیا جاوشیر نیم شقال با یکدرم دهند طبیخ لب قرطم رطبا آبزن کنند قرو مانا مرقوحه اسهل اشق حلتیت برابر اشق بسرکه حل کرده او دیه آمیخته بنادق سازند و در روزی چهار بار بطبیخ بزور دهند اقاقیا گاتر سماق برگرده ضماد کنند روغن یاسمین روغن سوسن روغن مرزنجوش بر مثانه مالند طبیخ تخم گرم سداب نطول کنند شیرازه نوشند جگر بره طان و هندبه روغن آبزن نوشند طبیخ جوب انجیر با آب ماء الجوب رزد و احلیل چکانند بابونه منقر تخم خربزه حب بلسان هر یک درم لطفا راطیب و دورم جوشانده صاف کرده روغن بابونه آمیخته نوشند **فصل پنجم در وجع مثانه** اگر بسبب سوء مزاج حار مثانه باشد و این اکثر اکثرت اکل مدرات و اشیای گرم پدید آید عطش وجع و حرقت مثانه صفرت و حرقت بول **علاج** شربت بنفشه شربت خشخاش شربت تخم خربزه تخم خیارین تخم کدو تخم کاهو کاسنی آمیخته با بنادق بزور بارد سکنجبین آب کدو و هندصندل و فلفل آرد جو آب کاسنی آب عنب الثعلب ضماد کنند روغن نیلوفر روغن منفر تخم کدو روغن بنفشه مالند و دواحلیل چکانند بطبیخ بنفشه نیلوفر تخم خطمی عنب الثعلب آبزن کنند قلیه اسفناج خیار صفرت بیض مرغ با آب اما خورند و اغذیه گرم بر پنیرند — اگر بسبب سوء مزاج بارد مثانه باشد و این از اکل اغذیه و اشربه بارده و عقب او دیه شدید البرد چون کافور و غیره و عقب ضرب پدید آید مفید می بول — **علاج** تخم کرفس بادیان انیسون تخم گزر بودینه سداب جوشانده شربت دینار آمیخته یا انیسون ناشخواه اصل سوسن جوشانده گلقند عسل آمیخته نوشند اطریفل صغیر تریاق کبیر مویز انجیر نافع روغن قسط روغن فرفیون روغن سوسن روغن نرگس بر عانه مالند و دواحلیل چکانند آب گرم نطول کنند طبیخ بابونه قیصوم مرزنجوش بنفشه اکلیل آبزن کنند سداب بر نجاست شبت بودینه بقدری چند و حلتیت ضماد نمایند نخود آب پخته بر شیره تفرطم بخیلیل و اسپینی کمون فلفل خورند اگر بسبب هیچ باشد وجع تمدد و ثقل تقدم اکل اغذیه یابد اک **علاج** سکنجبین بزوری مالالاصول هر خروع و هندفرفیون هندبه هر خروع آمیخته بر عانه مالند و دواحلیل چکانند سداب بودینه شبت خبازی ضماد نمایند نمک کهنه نوشند کبوتر گوشفند خورند اگر بسبب بحران باشد وقوع وجع روز بحران و ظهور اداره بول **علاج** بمدرات یاری دهند طبیخ فرنیون نوشانند تفل و ضماد کنند اگر بسبب ورم یا قرحه یا جرب مثانه باشد آثار علاج او گفته شد سبب او تجویز نمایند اگر بسبب حصات باشد انچه در حصات آید بکار برند **قول** الاسنروربیر وجع مثانه در سرما و وقت وزیدن باد شمالی اکثر پدید آید شاخ گوزن

سوخته کیترا بریسائیده دونیم درم مایوسیائی طسوجی بشکر وشیره وهندطبیخ چای نوشند انشین مُزبنو میکه در ربوگذشت هندگل ڈاک گرم کرده بندند وعن گل بر
زها بالمند ودر اجلیل چکانند انشین فارآویخته سرواله سائیده ربع درم بشکر وهندانشین یاقصب خوک نیمدرم مرق مرغ وهندمرثیه وجع کلیه سم حریرهٔ قرعه خورد
چندروزگردن ومنگدان مرغ خشک کرده سائیده وهندخرج حصات هم **فصل ششم در خلع مثانه** یعنی جداشدن مثانه سبب وضربه قطعاست که بنظر رسد
پس اگر عضله متمدد شود حبس بول پدید آید واگر استرخاء در عضله پدید آید سلس البول **علاج** انشین مارب محرق تخم ریحانی آمیخته یا تخم خروس سوخته یا خرچهٔ ارنب
سوخته باب گرم وهندغالیه طلا نمایند واگر تمدد در عضله بود ومانع نباشد صافن زنند واگر باخلط درمامادیگر مرض مثانه باشد اول مبادله مرض پس تدبیر خلط پردازند
فصل هفتم در انتفاخ مثانه هرچند درم نیست لیکن بمثابه درم میباشد سبب وبالا کل اغذیه بادانگیز است ودرین انتفاخ منتقل بود وعدم ثقل مایتولد
رطوبت درمثانه ودرین تمدد ع ثقل باشد ونفخ منتقل نبود **علاج** مادالاصول تنها یا بقدری وعن خروع وهندچندروزبیده روغن خروع ودنبدرم سپستیل
دوام خورند روغن زعفران مالند وخورند شکنگذ وهندغالیه بروغن سوسن وعن نرگس روغن بان وعن بابونه آمیخته برناف وعانه مالند وروغنهای
مذکور در اجلیل چکانند سداب پودینه شبت حرمل جندضماد کنند واز اشیای بادانگیز وضعف اعصاب پرهیز نگاه گیرند بول بعسر آید پوست خربزه خشک سائیده
بقند وهندود آبزن آنند اگر بسبب غلبهٔ طوبت باشد قی متواتر کنند ترياق اربعه تخم بنیا مثرود یطوس وهندانجیر خورند **فصل هشتم در حصات مثانه**
سبب وهمانست که در حصات کلیه گفته شد **قول رازی** هرچه پیشکند سنگ گردد راشکسته بنیاید سنگ مثانه را **قول ارزانی** سنگ مثانه در زنان نادر تر
چراکه عنق مثانه ایشان فراخ تر است وازیک نخم بیش ندارد لهذا ماده در وکمتر تکون نماید بیاض ورقت بول رسوب رادی یا سفید وجع عانه غلبه نفخ تواتر تعسیب
بیکباره گی وهمچنان بازدفعهٔ سست شدن مکیج نقصیب عسر خروج بول وبعد زمانی ازبول بازتقاضای بول پدید آمدن ناحیس عسر بول ووجع مثانه ازگاه
پدید آید که سنگ در دهن مثانه افتد ودفعتیکه وجع در گرده وپیخوالدان بود پس ساکن گردد واثر فرود آمدن سنگ در مثانه باشد فرق در حصات کلیه ومثانه آنست
که رسوب کلیوی زرد یا سرخ ورسوب مثانوی رادی سفید باشد وخاصه سنگ مثانه آنست که چون مریض ازپشت خوابانده هردو پایش بردارند وآب
گرم بر مثانه ریزند بول بفراغت بسبب زوال سنگ از دهن مثانه **علاج** هرچه در حصات کلیه گذشت بکار برند هرچه تیزتر باشد آبزن کردهٔ وعن عقرب وعن
خسک روغن بابونه بمانه مالند ودر اجلیل چکانند ودر مقعد بردارند ترياق مثرود یطوس سنجد بنیا معجون حجرالیهود دیدالسد دهند عقرب ظرف آهنی کرده در تنور
که بسیار گرم نباشد بعد شش ساعت برآورده نیمدانگ همراه آب که سه درم پرسیاوشان وجوش بود دهندزاج محرق دودانگ یانخواهان شونیز
هریک درم همراه آب ترب یاعسل یاآب گرم دهندزاج محرق نیل حمام کندش برابر یکدرم آب ترب ودهندزبل حمام یک نیمدرم کندش دودرم ذراریح نیمدانق
سائیده نیمدرم یاکتم تخم دهندگرده ومثانه غالب بود بروغن نارد ین یابروغن بلسان لیدروغن عقرب آب بادیان آب سلق یاآب سداب سقنقه کنند طبیخ تخم
کرفس بادیان پرسیاوشان قند نوشند حجرالیهود باب بادیان آب ترب آب کرفس آب خسک آب پودینه بزمی آب تخم سیاه ودهندحب صفت خود اگر سنگ
درمجری قصیب نایستد وبخلد آب گرم مطول کنند حتی که سرخ شود پس روغن گرم بچکانند وسوی خارج دلک کنند وحس نمایند که منزلق شده می برآید واگر کلان
باشد شق کنند قصب او تحت وبرآرند ودر شق احتیاط کنند که بحرم مثانه نرسد بدانکه عصبی بالیست التیام آن عسر باشد اگر عنق آزاد شگافته برآرند که عیست
وبآسانی اندمال می پذیرد **قول صاحب مشارک** سرودی، مغز تخم خربزه کون مانخواه سعد تخم کدو تخم کرفس تخم ترب مغز بادام تلخ برابر سائیده درهم بطبیخ پرسیاوشان دهند

قول رازی اگر سنگ در گرده و مثانه باشد جوارش شقاقلی رائب بقر طل آمیخته دهند غدا قیه شود با نمایند تا سه روز و چهارم و پنجم دهند و دقیق اقرطیل و دراصل فتیله از زبادهند **قول بوعلی** زبل حمام یا زبل مرغ دهند یا زبل حمام که علف و تخم کتان باشد تنگ طبرزد با برگ مرو آب مرو دهند و بطفل نیم درم یا زبل حمام فلفل نمک برابر یکدرم بطبیخ شکطه اشیع دهند چند روز **قول محمد زکریا** ارگ گندن وجع ساکن شود و سنگ باسانی بیرون آید **قول جالینوس** در طبیخ کرنب بنشانند و هر بار یک وقیه تخم خربزه کوفته دهند و گفته فلفل هفتاد عدد کوفته هفت قرص سازند و در هفته خورند سنگ پاک کند بورهٔ ارمنی نیم درم بصل آمیخته آب ترب هندبه سه روز پاک سازد **قول ابن سرافیون** عصفور انیه با مثل بسوادکه بر جبهٔ او موی زرد یا باشند و وقت ادائم حرکت دهند و در صحرا ما وادار و دو آن اصفر اغون گویند بحکم آنرا نمک داده خشک کرده سائیده بشراب خورند کرده تفتت حصات ببخشد

قول ابن زین علاج حصات باشیای گرم نمایند که آن را بگداز د لیکن با شیای شدید الحرارت پرهیز کند سخت میکند آرد **قول وفس** آب شیر گوگرد مفتت حصاتست **قول لازوبر** سیر میلی پدیس سحوقه یک یا چهار سکه دهلیوخرما وفس لقوح نخود ده اونس آمیخته دو ساعت قبل از غذا دهند ذراطین آس مسحوقه بخم دهند تخم ترب عقرب محرق هر یک درم ترکس سحوق ربع درم قند یا عرق بهدزیا روغن بهروزه آمیخته همراه طبیخ سیل یا طبیخ فوه یا طبیخ نخود سیاه یا آب ترب دهند روغن عقرب خورند و مالند فولاد کشته دهند سنگ مثانه بتدریج آویزند قصب اسپ دریائی سائیده درم بعرق لاکته دهند جوابه مهره ماشه آب لیمو یا خم نیم درم دهند در ترب ثقب نموده تخم شلجم چهار درم پر کرده بخمیر گرفته زیر آتش پخته بعسل خورند پستور سه روز کرفس مع برگ وشلغ وغیره دو اونس قطقطه کرده آب پشه یک کاناوچوشانند سوی بر دو صاف کرده حب تا سید چهار درم پوست دروئی فندق دو درم سال زبل دو اسکوبلیو آمیخته نوشند بیست یاسی روز فاوتر بهر معدنی یکلیه نهند مفتت آب لیمود طبیخ چالی آمیخته نوشند و گفته حمام تمیس با بیخ کرده خوانش بر عانه زیرند که حصات منفتت شود ذراطین مهری در دیگ کرده سوخته دو درم تنها یا بشراب یا بطلاء دهند مثانه بکبش محرق ببطلاء دهند تمع آویزند و شراب دهند و دوای مفتته کرده دهند حمام یا آب آن دهند و وقت غلبه مرض وغن خیری بر عانه خاصه و پشت مالش کنند طبیخ کرنب وغیره آبزن نمایند خرا لیمود چهار درم آب انبه عفته یا آب گرم دهند زبل الفار کند ترب یک نیم درم نخم بادیشه خیارین کاسنی خربزه هندبا سپرتو توتیای سبز آب ترب هندبه عرق گوگرد بطبیخ اصل السوس هندبه چلپوزه مکس سوخته هندبه خراطین بریان کرده بنان خورند و گفته اسپرتو شوره اسپرتو نمک اسپرتو زاج تین تورا نیفری تیکا حب بهروزه حب بهروزه ریفوریا دوحب بیفوریا دوحب بیفوریا دوحب بلیله زلو مدبر وغن بصابون وغن بادام تخم سفوف مفتته خمر لبو کاتیو و شربت خافث عرق پیدا زمایستر اال عرق نوشادر خمیر اسپیرال الاون انیفی لادانم معجون کونیز اوی مادی هر یک نیم درم دهند **وده آب** زبل تازه اسپ یا آب زبل تازه خرما سعد یا بقل یا یونه کدیم درم با بیخ هندبه درم با سوی آدم سوخته با طبیخ کلیل با طبیخ گل جای جوئی یا حجر البقر یا حجر المسر یا حجر الحیه یا حجر الحوت یا حجر الحوت یا حجر لبنی یا روغن بلسان یا روغن آجر دو نیم درم با تنبیض یا مل بطل با بیخ سیفیه دو درم با آب ترب سوخته بر مثقال یا سنگ سنگدان مرغ یا پوست خربزه خشک دو درم با دیوار سائیده یا دوای بلیله یا جوارش جالینوس یا تینا در بطوس یا معجون نخواه یا معجون مصح القلوب دهند **دیگر** آب بیخ ترب ده درم سکنجبین یا کباب دو دانگ سکنجبین یا سیع انگور سنجد با تیل دولونس بچپاد و نس آب ترب با شکنبهٔ بعرق نعناسیه یا دو تشریفیض بخم نیم خیار یا شیر بز یا بیخ و دخت پیل بشیر گوسفند یا بدهن بقر با مغز گردکان دو مثقال با دو نس آب لیمو آب با نیم هریک در هر بار نوش آب ترب با نیم ملیون بعسل و روغن بکسان یا نمک آب یا زنجبل لفاء بهار بعسل یا حجر الضبع دو دانگ بشراب یا خون غابی با آب یا مغز مرغ بریان آب جزیره یا آب جرم آب

کرفس یا تخم کرفس یا [illegible] با آب پیاوشان یا قیر و زنده عسل یا زعفران [illegible] یا تخم ابیض یا دواء الحجامة با آب سداب یا آب ترب یا تریاق کبیر چهار دانگ بطبیخ کرفس
یا باد عقرب [illegible] حجر الیهود و حجر [illegible] هر یک دو دانگ تخم ریا یا عسل یا عقرب سوخته نیم درم بطبیخ بحیاویان یا [illegible] نیم درم با آب سرد یا خون شغال یا سی درم تخم
ابیض یا خون [illegible] با آب نمک یا گل داودی خشک سائیده دو درم با آب گرم یا با شاخ و برگ انگور [illegible] با آب برگ ترب یا با آب گرم دهند دیگر [illegible] بکنید درم با آب
یا [illegible] خشک یا [illegible] سائیده یا توم [illegible] عدد جوشانده یا تخم حماض تخم جوشانده یا شکر سرخ رطل آب سه رطل گداخته صاف کرده یا گل داود
[illegible] یا جوشانده یا حناده مثقال ترکرده یا برگ خطمی آب دو رطل جوشانده شکر [illegible] آمیخته نوشند دیگر با گل ترب مداومت کنند تخم
[illegible] با آب خطاطف خورند دیگر روغن [illegible] شکر هر یک چهار درم خورند طبیخ سنبل نوشند دیگر برگ نیم سه درم سائیده روغن سیاه شش درم
آمیخته نوشند دیگر پوست بیرونی فندق باریک کوفته در آب جوشانند که آب غلیظ شود و بدارند در یک فنجان صبح خورند مجرب دیگر زبل حمام سه درم دارچینی
دو درم دهند دیگر در مویز بجای تخم فلفل نهاده خورند و مداومت نمایند دیگر جواکهار روغن سیاه هر یک دو درم بریان کرده بشیر پیش دهند و بالایش دوغ
نوشند و سه روز ریگ شده برود دیگر قیر با تخم کوفته [illegible] سیزده درم نوشند و پوست او بر عانه بندد دیگر گل و برگ و شاخ بوئی که آنرا بحر رستی
نیز گویند با آب سائیده همراه یک درم حجر الیهود دهند یا آب بوئی هر روز ده درم تا ده روز نوشند اگر تازه بهم نرسد خشک او ده درم شب در آب ترکرده
صبح مالیده نوشند دیگر دانه توت کلان پنج عدد در آب یک نیم رطل بپزند تا نیم رطل ماند صاف کرده نوشند ده روز دیگر آبا نبه های بوسیده در شیشه کرده بیست روز
[illegible] یک پیاله [illegible] نوشند [illegible] خاصیت عجیب دیگر [illegible] سه درم بادیان ده درم کوفته در چهار پیاله آب بپزند چهار
ماند صاف کرده نمک سنگ درم روغن ده درم آمیخته نوشند دیگر حباحب [illegible] خشک نموده همراه دوازده مثقال [illegible] دهند
[illegible] حجر الیهود حجر الیهود و [illegible] مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین [illegible] هر یک پنج سائیده بعسل آمیزند شربتی [illegible] روغن عقرب [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] عقرب زنده ده عدد انداخته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شربت بلوین
[illegible]
[illegible]
[illegible] حجر الیهود [illegible] مغز تخم خیارین هر یک پنج [illegible] تخم خرفه
[illegible] اطریفل [illegible] اسفیداج [illegible]
[illegible] پیاوشان [illegible] روغن [illegible]
[illegible] آتش [illegible]

مرتبه چهارم بازکشاده برآرند هر دو آمیخته و سوست کرده با آب یا زوست جدا نموده در شیشی دارند خرنوبی دو درم بسایند سرفه کهنه و فوه ریاح غلیظه ها و تقطیر
بول و قرحه مثانه و هیجا شدن رحم مفید منعظ مدر بول و رمل مثانه محلله خون که در معده از تخم منجمد شود **فصل نهم در حرقت بول** اگر بسبب حرارت کبد
و غلبه صفرا باشد تقدم اکل ادویه و اغذیه گرم صنع بول سوزش و حرقت بول **علاج** اعاب بزرگ آمیخته شده تخم خربزه کاهو شربت بنفشه تخم خیار
شنبر شربت بنفشه بنادق بنور بار الشیر شیره تخم خیارین روغن بادام و هندوانه و قت خواب آمیخته روغن گل هر یکی دو درم با آب این دو تخم مفرح کرده و مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزه مغز بادام مقشر کتیرا انشاسته آب سوس گل ارمنی بنشاش با بسایند روغن بنفشه هندوانه گرم بقدر کفایت بود قدری انیسون اذخر بنفشه
نیمچه اسفناج مرغ نخود آب فاوده انشاسته بنشاش روغن بادام روغن تخم کدو ساخته خورند دارو شناسا بهترش شربت بنفشه بالطاوت جاع پرهیز هندوانه
ابهیل بشیرزن سوده روغن گل روغن بادام آمیخته در اهیل چکانند در علاج درنگ نکند که خبر بقرحه مثانه رسد خشیب بیگرد و با گلاب قدیل کفایت نکند
قی کنند تلیین نمایند با سلیق زنند مجامعت پرهیزت نمایند **قول جوان کوره و کبن** تلیله سه چهار بار بقوت یکدو زرد هندگرسنه نور باشد
هشت اونس بیوند درم دیا پرنیس سه درم ترکرده صاف نموده مقرقلوس چهار درم شربت بنفشه اونس آمیخته دهند شش دفعه لبرق کبن تلیله تخم خیارین
مغز خیارین تازه هر یک درم تخم کاهو دو درم اسکر پانزده درم طبیخ اصل سوس اصل سپاس خیرو پرورده شربت گل لادنی شربت بنفشه هر اونس آمیخته دهند بعد تلیله دهند بعد مغز تلیله خورند
طبیخ اصل سوس نیم طل آمیخته صبحی دهند پانزده روز شربت بنفشه و یک عدد بیاض مغز پشمیش لادن آمیخته دهند بعد تلیله دهند بعد مغز تلیله خورند
اگر بسبب فقدان طوبت که برای تعدیل بول بقدر ضروری در مجاری بول متفقست باشد سبب شربت مدرات قویه یا کثرت جماع و خوردست اند بسبب
بدن عدم آمادگی حرارت و قروح **علاج** بعد تنقیه سبب شیاف اهلیله شیرین اهلیله چکانند دافعه مفرحات گفته شد تناول نمایند **قول جوان کوره و** این طوبت کثرت جماع یا سوء مزاج حاری یا استعمال ادویه حاره مزمنه یا مرض مزمن کلیه یا مثانه یا مرض مزمن کلیه یا مثانه
آشامیدنی دهند یا تنقیه کادی چنین بول **قول** اگر بسبب استعمال ادویه حاره یا مرض مزمن کلیه یا مثانه
اشاعت شده در مجاری بول **قول** عسکری آب پیچ خود و در آبگرم بول کردن صفت سال پیش این مرض بیشه خیارین
بروغ کاو سود مند اگر بدن شود زیره بادیانه کلنجبین شربت تخم بنفشه و آب اندخته سرد یک آب هندوانه کوبیده بخورند چون شش پانزده روز
شربت **قول** الاذره بیرنج راغ بادیان ازدرج سه درم سفیدان خربزه تخم بنفشه بول دهند شاهترا بگلاب سودمند است در سایه خشک
آمیخته نوشند که سنگ حرقت کلیه خیر دست گوشی چهار درم فلفل شش عدد شب تکرده هر یک یکدرم فلفل شش عدد شب تکرده هر یک سایند جمله نوشند تا هفته که زیره یکه
حرقت همه نست کرفس سه قطعه قطعه کرده در یک لیتر آب نیم نصفی تا صاف نموده خنک چهار تخم هم بادکلان شش درم لب لوز شش چهار عدد سایده آمیخته
آشامند نیم درم سال پرنیل تخم سکه و پلیه شربت بنفشه اونس آمیخته صبحی دهند بیست روز که زیر قدرت طلا سکنه یا دکوا بیتوند تلیین کلیه گذارند تا نیکه دهند **قول جوان کوره و** اگر بسبب تولد بشود در دهن یا مجری مثانه باشد ظهور رسوب در بول کبن تلیله پانزده دانه یا تار تروی تلیله شش دانه بهند دو روز متواتر
دو روز دیگر بقیه اصله یکروزه هند بعده مرکوره بیست و نهم شربت بادرنجبویه اصله یکروزه هند بعده استعمال این ماه کلین تربی نشه شربت بادرنجبویه

تا چهار روز بعد چیزی از شروع این مقرفلوس هفت درم در همین آمیخته دو هندجون که از مغز خیاب اصل سوس مسحوق ساخته باشند چهار درم دو سه ساعت قبل از طعام وقت شام دو هندگر کافی نبود قدغه معمول آب خطمی که سفید گردد و یکدرم صفرت بیضه تازه دو عدد و مرغ یک پیاله آمیخته صبحی دو هند مغتنین مصفی بکنیم اونس کریمور تارتر شش درم ریوند اصل سوس هر یک دو درم خرطین مسحوق دو نیدرم حب بسته دو مثقال صبحی دو هند مغسول سه بار بعرق بارتنگ نیدرم شربت اونس آمیخته دو هند برای قرقه کلیه و شانه که کسی دوا نرود انفع تخم هو فاریقون بگلقند آمیخته دو هند برای قرقه کلیه و شانه مفید تر مغتنین مغسول آب خطمی دو اونس فلوس سه اونس اصل سوس دو درم آمیخته بفاصله یکروز دو هند برای قرقه شانه که مدام سر سوئیل بود انفع مروارید سکر دو پلو اصل سوس بیست دانه بشیر خرتانه آمیخته دو هند سه چاپاله قرص کاکنج بعرق بارتنگ دو هند طبیخ اصل سوس نوشند دنان هم درین ترکرده خورند کلیه بیچه بزنر مصفی از شحم چهار عدد پرچه پرچه کرده در عرق کاکنج یا عرق مامیران سه روز تر دامنده هر روز تبدیل عرق نمایند پس بر آتش نرم خشک سازند شانه بزیاده مصفی از حجم دو سه عدد در عرق مذکور بسته روز تر کرده بر آتش نرم خشک ساخته هر دو را جدا جدا سایند کلیه مسحوق چهار درم شانه مسحوق سه درم قرص کاکنج درم ذنب الثعلب چهار سکر دو پلو گل یعنی که رسانیده هر یک دو سکر دو پلو لب بزور ابعبه بارد کلان هر یک یکنیم درم دو الاخوین کند زکر صمغ آلو بالو هر یک سکر دو پلو سائیده تقنا آمیخته حب بندند شربتی یک نیم تا دو درم برای قرقه کلیه و شانه انفع اگر کاکنج نبود سیماب قائم انار سکر دو پلو گل سرخ چهار درم اصل سوس بیست دانه آمیخته تا یک ماه استعمال کنند اگر بکسی دو صحت نشده باشد بر گردد و قت استعمال این سوای شیره بادام کر طبیخ اصل سوس طیار کرده باشند آب بگرنوشند اگر کسی وجه پرنشود ماء الجبن هشت اونس آب یک کره دیک ماه صاف شده با دو اونس آمیخته دو هند تا یک ماه مجفف بخور شانه اگر بسبب سنگ بود که باعث جرح شود خروج ریگ رسوب در بول لکین تلیو یا بزده دانه یا دو اکو بیند یکتا دو اونس دو هند دو روز پس اگر باده کثیر بود دو سه دفعه مسهل ریوندی دو هند اگر کافی نبود بهر وزه چهار سکر دو پلو کو پو پلیما دو یک اسکر دو پلو آمیخته دو هند پنج شش دفعه بفاصله یک روز بعد تقیه بیخ کرفس با بی خیاوان بیخکا سنی بیخکا برگ بادرنج برگ یا میران هر یک چهار درم کوفته در سه طل خمر بیفس ترکرده صاف نموده چهار اونس نهار دو هند با درنج یا میران زبل بقر تازه هر یک مشتی روغن زرد تازه دو درم موغن عقرب درم سائیده بر ضلع شانه تقطیب ضماد سازند تقشر خوابانی مسحوق دو سکر دو پلو تقشر خوابانی سه عدد سائیده به نیم طل طبیخ اصل سوس دو هند آب بامپ تو تیا کحلوتر ش کرده نوشند اگر بسبب حرقت جگر و کلیه دو هر تن باشند سبزش بیگر وغیره که کمین تلیو بیست دانه دو هند دو روز بعد فصد دست نمایند و رگ ضیق زنند سی سه روز فصد از پشت کف دست است نمایند بعد دو روز شش عدد جلق بر موضع فصد چسپانند بعد دو روز بر گ خطمی هفت هر یک مشتی آب سه رطل جوشانند چون دو طل باند صاف کرده در پنج اونس این شربت هفته اونس تخم تره تیزی دو درم آمیخته هفت روز دو هند پس برای اخراج ماده مقرفلوس اونس اصل سوس اسکر دو پلو دو پاپر دمیس درم آمیخته همراه طبیخ سر کنگبین دو هند ضماد سبز بر کبد و کلیه گذارند ماکستر لیو بلو بیست دانه بمقدار اشعیر که در پنج کلم بحری برگ نافت جوش بود آمیخته بشربت بنفشه یا شربت خشخاش شیرین کرده دو هند سی یا چهل روز دو آب شیرین دو یا یا بطبیخ نباتات باده نود یا صد بار آبزن کنند دو بعد آبزن تین تو را روز اول یک طل نوشانند اگر بسبب فلغموني و ریه باشد حرمت کلی سی عدد خلل دیگر دو شکم فصد دست کنند در آب گرم نشانند شیر بتوقت چهار ساعت بر پشت مالند شیر دو مغز خسته کیلاس دو هند اگر بسبب سنگ گرده و شانه باند خروج بیخ سوسن سنبلان بر سیاسف مسحوق مرغ یا چهار اونس خمر دو هند شش روز بطبیخ بر نجاسف تقطیب و غیره داشوند یا بوست مسحوقه نیدرم نیم طل مرق دو هند اگر بسبب باغم شد لاذن وغیره دشتوه کر از دماغ یا اعضای دیگر در او ریتر ایزد بول سفید مع رسوب کین تلیو یکرد و هند پس برای سهال غالیقون دو اسکر دو

دیافینی سانوسه درم بکار لجبن خرمی ترکرده صاف نموده شربت بنفشه دو نیم اونس آمیخته دهند تا بیست روز قدره درم مغز فلوس چهار درم آمیخته دهند اگر بسبب بلغم شور ماده شدید شود سورش بول اصل سوس دو درم آب چشمه شش رطل در ظرف گلی جوشانده صاف نموده مغز بادام تخم خیارین هر یک چهل عدد سائیده شیر برآورده شربت بنفشه دو اونس بسه دو درم آمیخته دهند و آب دیگر نوشند اگر کافی نبود برباز و داع دهند اگر سببی نباشد و فقط سورش بود پای از دراریج داغ دهند و برای تبرید شیره تخم خیارین یا بزر خیار بنفشه آمیخته نوشانند اگر بسبب عدم هضم جدا شده باشد طبخ معده باشد که همچنان رعشای زمین بزر خرفه یا دکه شیر غلیظ مانند شیر و آرد همراه بول کین تیلیه بشت مرات بهند بتفاوت بعده حب معده تالیف یا دوری سانت دو دینک یکدرم دهند اگر بسبب ضرب یا قوا یا بشور باشد که دشانه پیدا شود خارش قضیب سورش بول رسوب مانند بسوس کین تیلیه سه چهار باره دهند پس اگر مریض قوی بود برگ ارکا دست چهارش با کشانه بعده شیر خیاشیره خیار یا بادام مزدو درم مغز خیارین در آبیکه در بیخ دنب النخل چهار درم جوشش بود برآورده دو بسه چهار راه برای شور کلیه و مثانه و ریه انفع اگر نگیرد و چنین تیدرم در آب جوشانند چون یک پیاله ماند صاف کرده شیرین نموده گرم گرم نهار و هندسه چهار یا شش گفته شاهتره و قدری بیخ طرخا جوشانده صاف کرده که سرد مسوقه سکر و پلو آمیخته دهند اگر نمیخورد زیاده بود قضیب و رشیر نگیرد مرغ چند بار و با آب شیرین آبزن کنند کلم بحری نیم اونس آب سه کلما جوشانده دائم نوشند خفاش در آب پزانده سائیده بر قضیب و غشای قضیب و غیره طلا کنند برای سوزاک و سورش بول انفع **فصل دهم در عسر و اسر بول** اگر بیمس مفرط بود بجای یکه هیچ نیاید اسر گویند الاعسر **قول لارنز وربیر** اگر درین مرض بیخ یا فواق پدید آید درد دست و اگر از دهن یا بینی مریض بوی بول آید لاعلاج باشد. **قول جوان کوروا** اگر بول تا هفت یا هشت روز بند ماند کشد اگرچه روز نهم آید نیز یکه درین عصه ضرور ست که بخون آمیزد و فساد آرد و گفته جمس بول اگر بسیار وجع بود بد نیست و اگر بغیر وجع باشد بد ست و جمس بول که بسبب گرده باشد در هفته میکشد چه اکثر ماده بول بخون آمیخته سوی قلب میرود و جمس بول از سبب مثانه بود تا ده روز ممکن نیست بسبب عدم اختلاط ماده بخون اگر بسبب دم گرده یا دم مثانه باشد آثار و علاج آن را سابقا گفته شد **قول جوان کوروا** اگر دم بسبب شانه بود کثرت وجع و حرارت در مثانه غلبه عظیم قشعریره اگر بسبب دم گرده باشد کثرت مبعی عطش بمقیاس حرارت و قطع خصوص و موضع بطریق بول که بقطیره پیاده بول علاج در هر دو فصد دست مکرر کنند اگر ثقل معده یا تخمی در بن باشد کین تیلیه و بزر ده دانه یا اکوا میند یکتاسه اونس دهند پس در مثانه بطبیخ خطمی نشسته خیاری کاهو خربق سفید حقنه کنند و در کلیه حقنه آمیزاده نمایند اگر بسبب حصات باشد آثار و علاج آنرا سابقا گفته شد **قول جوان کوروا** آثار آن پیدا بود **علاج** اوا کید تیلیه چند بار دهند بعده فصد نمایند پس اد و هفته مدره دهند برگ شاهتوت بسایه خشک کرده پوست اندرونی فندق هر یک چهار درم با یک سائیده یک سکره پلو بیه تیمر هل طبخ با درج دهند برگ شاهتوت صحرائی سبز در آفتاب خشک کرده سائیده همراه طبخ مامیران دهند سنگ نیقرس یکاکه سبز رنگ باشد بکلیه یا عانه بند مرتبه سنگ راست بزمین نهند ذرا فوی چپ بالا دارد بول بآسانی برآید و سنگ نیز سنگ سرد و میاسا و ریا چو لیو گرفته نیم درم دهند مفتت مدر قضیب اسپرک و ریالی برای قلت و مشک برای اخراج حصات انفع لادن مفید بسبب تکین وجع در کلیه و تیر لیو و ریانکو دو اسکر و پلو و یا تر و اسی تیکو شش دانه آب یا برف بیخ جمس کرده دهند دو م تا دو درو شش فصد نمایند بعده تا چهار روز عرق انیتی در تیکاد دهند و بعد تفتیا م سپرم تیر نتین بیست قطره بمرق مرغ که در و برگ مامیران یک نشه نیم جمس باقی اونس طبخ بود آمیخته دهند مشک ۲ درم شش اونس آب که در بیخ هلیون بری نیم اونس طبخ بود آمیخته دهند خون خرگوش خون زنبور طیار انفع راه و جیا آبیکه در دو درم مامیران جوشش بود دهند نمک رضی بلور بر ابر در انبیق سوخته دو اسکر و پلو طبخ مامیران دهند مفتح بول مفتت سنگ اگر کافی نبود در آبزن نشانده

آب لیمو و اونس خمر بیض چهار اونس آمیخته دهند اگر عوض خمر عرق مقطر زبل بقدر سه اونس کنند بهتر کرب یا سعوق یا چشم سرطان اسکر و پلو بطیخ مامیران دهند بیخ جرجیر سعتری نیم اونس کوفته یک کاد آب جوشانند چون سه رطل بماند صاف نموده در چهار اونس این جرجیر سعتری سعوقه اسکر و پلو آمیخته دهند بیخ بطیخ بلیون بیخ نرگس باغی هر یک اونس کوفته خمر بیض نیم کاد انداخته بر ریگ گرم دو ساعت داشته صاف نموده در چهار اونس این جرجیر سعوقه تمیدرم آمیخته دهند اگر کافی نبود یا آب این کنند دو وقت جلوس در وارنب سوخته مقطر زبل سعوق هر یک نیدرم حب الغار شش دانه سایده همراه چهار اونس عرق مقطر زبل بقرد و اونس خمر بیض یک اونس آب لیمو آمیخته چند بار بدهند بوزه نرم کرده شش ساعت دوقوتر کرده باشند استعمال نمایند خمر مرکب در دو دوازده بار بلور سر کرده باشند نوشتن مقرر خسته کیلاس بخرم سائیده دهند بعد مقشی و فصد آبزن آب کبریتی نمایند و نوشند امیران مشتی الکوالود و اونس جوشانده مدام نوشند در هر هفته تاریخ شش مع تخم یک عدد خورند بطیخ برگ فانافش و مازیسته بلور مدام استعمال نمایند **قول لارز و بیر** مریض را بریشت خوابانده هر دو پایش بردا شته حرکت دهند حرکت قوی اگر بول کند بهتر الا سیل داخل کرده سنگ را از دهن مثانه دفع کنند اگر بسبب جمود خون بوده در مثانه باشد آثار و تدبیر آن نیز گذشت **قول جوان کوره و** خروج خون یا مادهٔ غلیظ ببول **علاج** برگ کرفس برگ مرزنجوش جوشانده صاف کرده شکر بریکه هر یک قاشق آمیخته دهند روغن کنان بیخ اونس نوشند در کاسه سیکنجبین بطیخ پر سیاوشان یا بطیخ بلیون بری آمیخته نازیسته نوکر با یک اسکر و پلو افزوده دهند **قول لارز و بیر** بوست خربزهٔ یابس سعوق دو درم دهند یا آب گوگرد آبزن کنند **قول ابن سرافیون** حبس بول که سبب آن حمار دیم و خون باشد خلاص نمیشود مگر دیدم کی را که خلاص یافت در آن نبات بحر زاد بحری بول داین اگر عقب آن مدار فرحه بحری بول پدید آید دگاه باشد که بدون قرحه بحر زاد خود بخود در بحری پدید آید اگر بحری گرده باین گرده بهت باید منفذ کسیان گردد گرده است باشد قلیل کم خلوی مثانه از بول گواهی دهد و اگر در بحر ای قضیب بود ثقل و صلابت مثانه مع عانه تمدد پدید آید و اکثر آنست که این بحر زاد بدان مرتبه نرسد که بول را تمام منع کند **بدانکه** بحر زاد که خود بخود در بدن پدید آید گاه تنها نبات است که در بحری قضیب بود بقا نا ظیر توان دانست که بال تراشه مثانه باشد معلوم نمیگردد مگر بعد از انتفاع از علاج دیگر **بدانند** بحری که از قضیب تا مثانه بهت آن را بحری بول گویند حقیقه و بحری که از مثانه تا جگر بهت آن را نیز بحری بول خوانند مجازا **علاج** ازاله آن بحر ممکن نیست پس اگر در بحری قضیب بود باید که براهی خروج بول قنا ظیر کنند اما اگر در مثانه بود قنا ظیر بکار نبرند که مرد بالم خواهد گردید و درین وقت عنداحتیاج تا بحر زاد خون هلاک بامین نشین در مقعد بنگاهند چنانچه برای نزع حصات در دین شنگان نبوده گذارند تا بول زین راه برآمده باشد و مریض از هلاک ایمن ماند **قول جوان کوره و** گوا میدیکیتا دهند بطیخ ابرت یا بادیان المعه نرقه نمایند **قول لارز و بیر** انبوبه بانفضه سازند که دو اصیل تواند وقت دو درین انبوبه پیلی که سر او قیه مثل سر نشتر باشد نهند پس انبوبه را در اصیل آهسته که بحر زاید سد پس میل مذکور را بیرون آرند انبوبه بگذارند تا بحر زاد داخل شود پس میل را حرکت دهند تا بحر بریده شود و وقت بیرون آوردن اول میل پس انبوبه برآرند و اگر خون نشد و باشد انبوبه بجا گذارند و غن بسمان بر عانه مالند **طریق قنا ظیر** از سرب یا نفضه آلتی مجوف حسب طول قضیب جلیل و سعت و ضیق اصیل سازند و در یک سر او ثقبها کنند تا اگر یکی از ان از خون یا مادهٔ غلیظ بند گردد دیگری مفتوح ماند برای خروج بول پس بگیرند صوف منظم مخیط و در وسط او رشته ابریشم قوی محکم بندند پس این صوف را در صوف انبوبه دارند و بدیگر احکام صناعی مسدود گردانند نهیکه هوا داخل نماند پس انبوبه را از نظر فیکه شقوبست در اصیل درآرند و قنا طول قضیب سانند بعده رشته ابریشم را که کلید اصوف بسته و سر دیگر بیرونست دفعهٔ بقوت تمام کشند تا حت ضرورت فلا بحر خروج صوف بول بیرون آید و باید که قبل از

قاطر آبزن کنند تا تلطیف حاصل شود و اگر چیزی مانند مجمر بر سر وجود گذارند و بقوت مکند باشد که بول بیرون آید و این از اول سهلست **فائده** اگر نبات مانوف مثانه باشد هیچ حیله دیگر سود ندارد مگر طبیخ منقشه بابونه خطمی خبک برگ کنب کتان پرسیاوشان زمانی طویل نشاسته چون آبزن برگذارند صابه بنفشه خبازی بابونه کلیل آب کنب روغن خبک پیه مرغ پیه بط سرشته آمنشانا تا کب ضماد سازند یا شحم عجل روغن گل قلقل شمع نعناع کنند تا باشد که بسبب رخاوتیکه مجری سعت پذیرد اگر تسبب استرخای عضله عاصر عنق مثانه باشد چون دست بر مثانه نهند و غمز کنند بول بآسانی برآید باید رانه تقاطر و رشح و حرکت اراده که بر دفع بول محسوس میشود درست باطل گردد و حبس و دفع بول هیچ مقدور نباشد **علاج** مثروویطوس تریاق کبیر بیجون فلاسفه ستجر بنیاد دهند سعد مسهل سلیقه قرنفل سبابه دارچینی برابر بسبل آنیسون خورند و او و مذیه مذکور و آب جوشانده قدری نوشند و بر مثانه نطول کنند روغن نارون روغن قطر روغن سداب روغن سوسن روغن بید بخیر بر مثانه مالند اگر اندکی جندقونیون آمیزند بهتر

مثروویطوس مرزعفران غاریقون زنجبیل دارچینی کتیرا علک البطم هریک ۵ سنبل کندر دارصینی عود بلسان اسطوخودوس افخر قسط شیرین سیسالیوس کما فیطوس قنه راتیج دارفلفل جندبیدستر عصاره لحیه التیس جاوشیر سافج سیمه سائله هریک شست سلیخه لفلفین مورسخان جبده قوم بری دوقو اکلیل ناخب بلسان روغن بلسان قرص قونیون مقل ازرق هریک هفت تخم سداب شش اشق نارون صمغ عربی فطر اسالیون قردمانا فیون بادیان گل سرخ بنفشه مشکطر مشبع هریک پنج اقاقیا نانخواه مقشور هوفاریقون هریک چهار دنیم انیسون مرج خوب سکبینج اسارون هریک سه صمغ بمر کیا بخمر کرده تر کرده او دیه سائیده بسه چند عسل آمیزند و بعد شش ماه بکار برند شربتی تا یک مثقال برای جذام و برص و استرخا و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و سم معتدل بمقدار الاصول تا نیم مثقال هر روز سعوط کنند تا چهل روز و طلا هم نمایند و برای اختناق رحم و جنین مرده قدر یا قلا طبیخ سداب شبت طرشیح دهند برای لسع بخمر و برای سم افیون فرفیون و فوارج تا مثقالی بده و هم سر که برای لسع کلب و کلب و حیه مثقالی هم و برای لسع عقرب نیمدرهم جهت لسع زنبور نیم مثقال بسر که دهند و بسر که نعناع کنند و برای سم موضع سینه و پهلو یک ترسه لعبل و برای نفخ معده و امعا تودو انگ آب کمون و برای جمع کلیه قدر سه دو همراه خرمز مرج آب و برای ارزه حمیات بارده تا نیم مثقال با گبرم و جهت مثانه بقدری مقل ازرق و برای قولنج قدر سه دو طبیخ بابونه اصل سرو عناب پستان و بهن خروع و برای استسقا و امراض کبد یک یا دو دانگ با دو تیغ مقصوصه و برای نفث الدم تا چهار دانگ بروغن گاو و آب و برای قرحه امعا و اسهال نیم مثقال با آب سماق آب به و برای حصات تا چهار دانگ بطبیخ کرفس و برای ادرار مبا طنی دو سر بول تا نیم مثقال اسکنجبین عنصلی و برای تحبس بول حب قدر یا قلا طبیخ اسطخدوس و برای سپرز قدر یا قلا اسکنجبین و برای کرم معده تا نیم مثقال اصل و برای امراض بارده با دو تیغ مقصوصه آبی هند و جهت تحلیل سدد و اورام صلبه بحرکیب ۵ عدد **قرص قونیون** مغز عفران یک قلیه دو دانگ صمغ عربی نقل سلیقه اظفار اطیب بار دین اکیل سعد کوب اغار هر یک سه میوز منقی چهار تصب المرير ده مرکی او نزده ملک البطم چهارده صمغ بمر کیا تر کرده او دیه بیکوفته قرص سازند اگر بسبب سده کز استاق مادهٔ لزج و مجری کز از شانه بقضیب می آید باید هسا س نقل در عانه خروج بلغم عام و بول تقدم کل شایی از جه و رائحه و سکون **علاج** قی نماید حقنه کند سکنجبین عنصلی شربت بنوری دهند انیسون تخم کرفس تخم کرچک تخم بهمن سرخ دو دو سائیده بطبیخ شبت نوشند پشت سنگدان مرغ خانگی کرده شقالی نمک هندی درمی سائیده با آب گرم دهند انگزه دو دانگ بشیر خر نوشند آب کرفس آب تب بروغن بادام یا زیت انیسون کرفس نانخواه اشنهندی بر اندک سه دم هر روز دهند زبل حمام یا زبل فاریخیده م بطبیخ شبت نوشند بطبیخ برگ خام برگ غار مرزنجوش بابونه کلیل شبت حلبه کرفس حرمل آبزن کنند روغن خبک روغن شبت روغن عقرب بر عانه مالند و در اکلیل چرکانند بروغن بابونه روغن خیری تدهین قطن کنند زبل انار یا زبل حمام صحرائی یا موسیائی بطبیخ شبت با بول طفل

سوده در اطلیل چکانند وضماد کنند وجمود دوم گذشت گذارند وشرب مدرات در آبزن تقطیر اوبان در اطلیل متصل برآمدن از آبزن سریع الاثرست اگر سبب انصباب ماده حاد وصفرا بر مثانه باشد کاز حدت خود وطوبت مثانه ومجری بول آبزده شود وازانکه مرور بول باعث زیاد الم میشود طبع انحدوث الم رفع وانگاه آید بول العسل آید و این باسر سنی انجاد حرمت بول حرقت مجری تقصیب تقدم تاید اکل اشیای گرم وخاصه لعنیت که اگر مریض برجوع صبر کند بول بفراغت آید چراکه در بیجا مانع خروج بولست بجز مالتفاتی دانفه چیز نیست علاج لعاب بهدانه لعاب اسپغول شربت بنفشه شربت عناب وعن بادام روغن تخم کدو ماء الشعیر شیره خیارین بقند دهند والاشیای نرم دونی ادار پرهیز لعاب اسپغول لعاب صمغ عربی یا شیاف ابیض بشیرین قدری وعن بادام یا روغن کدو آمیخته در اطلیل چکانند کاز بآب سائیده در ناف مثند بنوشانند اسفناج بروغن بادام حریره ترسبوس نبات وعن بادام ساخته خورند اگر باده کثیر بود تنقیه مقدم دارند اگر سبب دیرماندن بول در مثانه بهجت لزوم باشد تامل ویگر باید که بدان سبب دفعه از کار نخود باز نماند علاج شربت بنوری دمدار تخم خیر قوید دهند در طبیخ کتان حلبه قرطم رگ کرنب خطمی نشاسته مثانه را بدست منعم کنند تا بول برآید روغن قسط روغن بلسان بر عانه مالند اضمده ملینه گذارند خربزه شیرین تخم خربزه مغز تلخک خورند شیره سه تخم نوشند اگر نزله قاطع کنند وانجاس کابره مرجیه مانع بول باشد منع کنند قول جوان کور وو موضع مثانه را برفق ازدست مالند مشک بلاور وغن بادام تخم تمر کرده نهند اگر نیز آید یاد وجع بود یا دوران اطلیل کتان خطمی خبازی برابر دخمر بیض جوشانده اکباب بهند نطول کنند وتفل دهند دبعد بول ادویه قابضه مقویه ضماد نمایند تشقیات مثانه مستدعی نگردند اگر سبب بثور یا قرحه مجری بول باشد تقدم آن واگر مریض برالم صبر کند بول بفراغت آید علاج انچه در قرحه مثانه گذشت بکار برند وبرحسب تمدید زوال الم تعیین نمایند الیغ وغیره وبرای تقریح وتلطیع لعاب اسپغول وصمغ عربی در اطلیل چکانیدن انفع اگر سبب از صول ضربه یا ظهر مثانه باشد که باعث ورم مثانه وبیاض وتحلیل لیفات گردد علاج اگر مودی بورم شود تدبیر ورم مثانه کنند واگر منجر بتشنج بالقضیه تهلیل شود بایلیق زنند روغن گل مالند شود بطبیخ بنفشه بابونه بنفشه بابونه دینه اکلیل شیح بسوس گندم آبزن کنند باب گرم نطول نمایند برگ خطمی بر مثانه نهاده کنند ودر جمله حیله استفراغ بول ضرور یست بقاثا طبیخ بزور دهند بطبیخ بابونه بنفشه بابونه دینه اکلیل شیح برگ گندم آبزن کنند باب گرم نطول نمایند برگ خطمی بر مثانه نهاده کنند ودر جمله حیله استفراغ بول ضروریست بقاثا طبیخ بزور یا بتبدیر دیگر آنکه از سستی شدن بافت لیفات مثانه باشد مخلصی از وی کمتر بود اگر سبب قبض دشکی مجری بول باشد از حرارت شدید چنانچه در حمیات محترقه وامراض قوی پدید آید حدت الملتاب بول منفع انمرطبات اگر بول اندک بود نیز آید واگر بسیار بود باسانی خارج گردد علاج لعاب اسپغول لعاب بهدانه تخم بنفشه روغن گل دهند مارالشعیر اسفناج کدو منقوا بادام خورند روغن کدو روغن بنفشه بر مثانه مالند بطبیخ بنفشه خیر دابونه نطول وآبزن کنند اگر سبب تشنج مثانه باشد از انصباب بلغم یا عصاب آن تشنج پدید آید وگاهی اگر بول اندک برآید بسهل زرق آید نه بادرار خلاف است تدبیر تشنج کنند واگر سبب خلع مثانه باشد تدبیر خلع مثانه کنند واگر سبب زوال فقره محاذی مثانه باشد تدبیرش دهلیس البول بنهند اگر سبب ورم معاویه ورم رحم یا ورم مقعد یا ورم مزمن یا انحراف رحم یا خروج رحم یا شد آثار دعلاج این اعضو مانوت جویند اگر سبب ارتفاع انتین باشد تدبیرش کنند قول لار وربیر بطبیخ خطمی کتان آبزن کنند ودرج ابهام مخالفت نافع دهند که انتین را بجای آرد ورفع وجع مینماید اگر سبب ضعف حس مثانه باشد مانع وحرقت بول احساس نکنند وچون بول نماید کثیر المقدار وسفید باشد علاج اگر در تحلل استلاء باقی مانده باشد بقی فرمایند مالالصول بدهند سخر مینیا تریاق کبیر فلاسفه شود دیاطوس خورند سرطان سوخته دوورم مسهل دهند مغز تخم خربزه شکر طبرزد بیست درم دهند یا دو مثانه کبش آب بابان دهند روغن یاسمین روغن نرگس روغن عنفران روغن بلسان بمشک جند آمیخته مالند دوورم اطلیل چکانند برگ سیب بوید نه بابونه سوسن اکلیل شیح برگ شبت ضماد کنند بطبیخ افتحوان کرنب مزنجوش بنفشه بابونه نمام زنبل حمام آبزن کنند تفل دهند وبرعانه ضماد سازند

اگر امعه شود در آب نمک ترقه کند اگر زیره بول الدم بایده پدید آید آب ماء وجوب بخیز رقه سازند **روغن سوسن گل** سوسن صعفی از هر وزنی سی عدد نیخه حب بلسان قسط هر یک ۵ درم قرنفل قرفه مصطکی هر یک پنجدرم زعفران ۵ درم روغن کنجد کنیم رطل کوفته در شیشه کرده نیزده آفتاب در سایه تا چهارده روز دارند بکار برند سخن کلیه و مثانه و درای بردو انتفاخ رحم مفید **روغن زعفران** زعفران یازده درم قرطماشش درم قصب الزیره پنجدرم مرده درم روغن کنجد سه رطل یک هفته تکرده هر روز بهزند پس آب یکرطل اندخته پزند چون روغن اندصاف نمایند منفی قروح رحم و مهره فساد لون و بد سلابت و اوجاع رحم و معده **روغن خروع** منفرخروع بریان کرده سائیده **در آب** جوشانند و کف و ظرفی همیگیرند تا که همه کفها بر آیند و آب زده بماند پس کفها را جوشانند تا روغن صاف بر آید یا در شکنجه کشند برای اعلال بارده دماغی و درم اسفل و انقلاب رحم و حبس بول و قولنج بلغمی و ریحی مفید مستعمل لازم مخرج حب القیع منفی اعصاب از رطوبات از نجه شتر بی تا پنجدرم اگر سبب مایع غلیظه باشد انتفاع مثانه **علاج** مدرات دهند و چ سلیخه سعد دا یعنی حب بلسان اسن کتان بلادر خرنوب پودینه فستقین انیسون تخم کرفس کرویا تا نخواه تخم گزر تخم تلبج خود سیاه بر ابر عسل سه پنجدیخته دو درم دهند و هر خ خروع بماء الاصول عنید باقی یا ضعف مثانه گفته شد بکار برند خود آب که در وی شلبج گزر بصل باشد خورانند **قول جوان کورووا** گر حبس بول بسبب مثانه بود و درم صلابت و حاجت بجول و چوانا قه مشک بلاد هند بول برآید اگر سبب کلیه باشد ثقل و ج در پهلو با موضع کلیه و از خاندانا قه مشک بلاد بول کند **فائده** در دکر **مثانی** اگر سبب تصدیع عضد باشد که از نطق و عظم عجز پیدا شده و فعل او جذب دفعه بولست و نفخه بول بشدو دامه بیض بپیوندیا ده و در پی باشد این همه مانع یا فالج یا دل در و باشد که بدین سبب حبس بول تولد کند و **علاج** کین تیلیویا کوا بیند یکتا و هند نتیلیا یا ج نیقر او نگ سنگ آلوده را علیل نسخه تقویه نامیده ترک آرند بقصب و عظم عجز تدمین کنند اگر سبب بر و باشد یا یکسی اشیای سمی و حاجت بول شود دگر نیز آید تقدم کرت بلوس در آب یا بر سنگ **علاج** سال و تیر لوا لوم و هند و در وزیعده دیافنیس سالتو و درم ریوند نیدرم آمیخته دهند یا بلاپا دو درم و هند این نفوع کند از بهر النفعست بیخ انجره شتی آب نیمه کاناد جوشانند نصفی ماند صاف کرده در چهار اونس این ناد رم تر کنند و بعد چهار ساعت صاف نموده شربت رسی سه اونس کوا بیند یکتا دو درم آمیخته دهند و بعد تقیه روغن عقرب یا روغن زیت که در وباد و ج شربت ترب جوش بود بزنات و مثانه و پشت بالند اگر کافی نبود کاتا پلا نازبل بقدر شما دکنند خرقه بعرق ماد آلوده گرم گرم قصب پیوسته و ضماد مثانه سازند حب الغار نیدرم خمیر بیض سه اونس آمیخته دهند سیلیپ پس بهی کوشش عدد سائیده بخیز بیخ دهند اگر نکشاید باد و ج حب الغار ترب هر یک چهار اونس در آب کثیر جوشانده آبزان کنند و وقت بلوس در آبزن تخم خرف نوه هر یک سه درم آب یک کاناد در ظرف گلی جوشانده صاف نموده در خیر طل این روغن بهر وزه ۵ درم مایه روغن کد یا بیست قطر آمیخته دهند اگر کافی نبود بچهار مرغ عدد بیخ بلیون ترتی اونس سمغ چلغوزه نیم اونس آب دو کاناد جوشانند چون یک رطل ماند صاف نموده دو دفعه کرده دهند مدر بول نفتت حصات و وقت استعمال این تنکیفس بیخ آس ترتی بیخ بلیون ترتی بیخ خطمی هر یک اونس برگ برگ باد رنج هر یک شش باد یان شبت قرطم زیتون هر یک ۵ درم کوفته خمیر بیض یکدرم کاناد انداخته جوشانند سوی بر و صاف نموده روشن اونس این مسکه دو اونس عسل گلابی روغن کتان هر یک اونس اکوا بیند یکتا شش درم روغن بهر وزه نیم اونس صفرت بیض عدد آمیخته در روز دو بار حقنه کنند اگر سبب کثرت بلغم شیرین بود که مانع حدت بول گردد و دفع کند **علاج** سال و تیر لوا چند تربه دهند کاتا پلا نازبل بقدر عانه گذارند خرقه در عرق ماد و تر کرده بر قصب عانه و عیه گذارند اگر سبب انتفاخ لوا سیه بود که مجری مثانه را منضغط سازد **علاج** کین تیلیه دهند فصد دست کنند اگر سبب حبس برازبا شد که از انضغاط مجری مثانه نماید **علاج** هنوز نک

و روغن بنفشه حقنه کنند اگر بسبب میلان رحم سوی زیر باشد که ضغط مجری مثانه کند **علاج مقعی** دهند و پشم بر رحم نهند تا سوی بالا میل سازد و بول برآید —
فائده کسی که بحبس بول یا بحصات معتاد باید که مدام ماکیان یا دنبه همراه نخود و پنیر خورد و آب لیمو نوشد و از پنیر و روغن زرد کثرت خلاف رعایت وغیره پرهیز دو برنشت نخوابد و نه پوشاک پوشیده که مولد حصات اند بیچ مرغ عدد خطی یا دروج کشش قدر حاجت زعفران سکره پلو کمون تمیدم جوشانده صاف کرده و رشش اونس این روغن بنفشه چهار اونس آمیخته نیمگرم حقنه کنند روغن عقرب چند قطره با کونیتو الطیا آمیخته در دست گرفته آتش گرم نموده از اثر حقنه تا قضیب مالش کنند **فائده دوم** اگر بسبب برد بود که کلیه و ریدا یمیو انتیتی او نیت یابند و از جذب یابانند بول خام رقیق عدد عطش عدد قی و حرارت و بول دفعة بند گردد و اگر تدریج و مرض پیرانه یا سوء مزاج بارد **علاج** کمین تیلیو یا توتیو لو برانکو یا تارتر و ایکی تیکو دهند روز دوم عرق انتی در تریکا سل اونس نوشانند اگر نکشاید ترب مع برگ بیست چهار عدد با دو درج رطل پرچه پرچه کرده و چهار سبوی آب جوشانده آبزن کنند و وقت تجلوس در خسته شقالو کهربا هر یک نیم درم بخم بیض آمیخته دهند اگر نکشاید باز آبزن نمایند و وقت آبزن مغز بادام تخم خواه اونس پوست ترب پنج لیمون بی برگ با دو درج هر یک اونس سائیده خمر بیض یک کانا داخته بعد یکروز صاف نموده در چهار اونس این شکر خواه اونس اسپرتو تینتین اسکوردیلو آب لیمو عدد آمیخته دو بار در روز دهند اگر کافی نبود اصل سوس مرضوض دو توله بونه یا دیان هر یک چهار درم تخم کدس پنج لیمون بی کریموتار تر دو هر یک یکنیم اونس آب چشمه دو کانا جوشانند چون شش رسل بماند صاف کرده و رشش اونس این آب لیمو اونس شکر قدری آمیخته صبحی دهند و وقت شام نیز وقت استعمال این تیلیو نشستی و روغن کنجد چهار اونس با این کرده روغن عقرب سه اونس آمیخته گرم گرم بر جانه و ناف و قضیب مالند اگر کافی نبود زجامانه اسکم شکافته پر آرند پس شکم بخیه کنند و بر آرند بول که از نو برآید نوشانند بفصل بعد و سائیده روغن عقرب سه اونس روغن زرد تازه نیم اونس زعفران دو سه عدد صعوت بیض سائیده آمیخته خمار کنند اگر کافی نبود در ترکاب که شوره نمک پر کرده یک شبانه روز دارند پس برآرند آبش فشرده نیم قدر تنقین پخته سه اونس خمیر این آمیخته نوشانند تا نفخ بابت شکم شکافته تنگ شکم نفخ شکافته بر کلیه نهند سنگ که از زهر چغندر یا از زهر بچه بوتیمار برآید سائیده دهند نفوع نزیل اسپ چهار اونس بفاصله پنج پنج ساعت دهند اگر بسبب نقابه باشد **بول عدم** آسان مجیع و عدد دهند بول شروع **اعلاج** و تیر لیو یا برانکو یا تارتر و ایمی تیکو دهند آبزن آب بگیرید کنند نوشند روز دوم شش فصد نمایند اگر ضعیف پایه باشد در سه فصد شش فصد کنند روز چهارم اگر بسبب انتی در تریکا دهند خرقه کتان بدرق مادر تر کرده بر نفخ کلیه و مثانه نهند سنگ ارابه بر نفخ بند نهند ریق زیر زبان را لذاگ آب اندیان تیمطرا آب چشمه شصت کانا و در ظرف گلی نشند و انجوب جنبانند بعد هشت روز آب صاف گرفته روزانه دو بار آب آمیخته جوشانند و مدام نوشند برای شوکلیه و مثانه دریا فع مالیخین در آب اک آمیخته زرقه کنند برای قرحه مثانه فسخته خوخ و رباه و زیر سیر گرفته دهند **فائده** تا کتفیه فصد نایابد کرده باشند نقاهت مدات دهند **قول البصر** اطمه صرت و فصد و میکند اسپ بول العینی اگر باشد از بغم طبعی و شیره دانه در رحم و میکند آب آن را نصف **قول حالینوس** عالج عام آسان عام کما هست **قول ابن زکریا** اگر نقطع بول بسبب رحم بول پدید آید نیکین و حج و درم مشغول شوند و گفته اگر بول بند باشد و مثانه فارغ بود پس آن اگر درد یا حمای بول باشد پس چند مرتبه دید عم که نفع کرد آن ضربت بر قطع اگر درم دران نباشد گفته اگر درم شدید باشد و مشرب بر هلاک بود و موجود نباشد یا بسبب درم عظیم بر جانه و ناف تواند کرد پس باید که در ناحیه تحت شق صغیر کنند و انبوبه دران نهند تا ازان بول برآید علیل از هلاک برهد گفته بسیار از امتا دیدم که برآمد بول از دهن گران نبود نفع نمودن در رو و دست قرار دیرون برشانه **قول صاحب منهاج** نانخواه شقالی آب سداب دهند که مدر بول است

قول لارزو ربیمیر در احتباس بول پوست قاقله با آب ترب سائیده بر عانه ضماد کنند قلت چهار درم با آب سائیده یا ریوند درم با آب ترب یا قشر بیض مرغ
سوخته نیم درم با آب دهند و گفته ارنب ابدعانند چون مانده شود ذبح کرده زهره او برآورده بچیزی آمیخته دهند که فوراً ادرار بول است و گفته باسلیق صافن زنند و گاهی
حاجت میشود که در روزی چهار یا پنج مرتبه فصد نمایند و گفته مثانه را سوخته خشک کرده سائیده سه درم با آب گرم دهند شربت ترب سه اونس نوشند اصل سوس
تر بنفشین آمیخته یا مغز حلغوزه تخم آمیخته دهند قشر بیض سوخته در آب بارد تر کرده یکشب بر باد گرم نهند پس نوشند دغن عقرب بر مثانه مالند زبل بقر تازه بر ناف
یا تخم ترب زبل عصافیر تخم خولانی برابر شکم با آید و ذرت بدوغ پخته بر مثانه ضماد کنند و گفته شخصی را از شرب کثرت خمر بول بند گردید کرسیتان دادند نفع نکرد چون
سرکه نوشانند بکشاد و گفته شخصی را اسهال داشت طبیبی آن زاد دوائی که در وافیون بود خورانید حبس بول پیدا آمد بد ادات دادند فایده نکرد آب در کراد مفتیله زباد آغشته
در احلیل نهادم و اشد و گفته اگر بسبب حبس قریب مرگ به احلیل عدد علق بیشتر گذارند و زود و هم بسته [illegible] قوت مثانه گوسفند سوخته سائیده با تخم شیرین دهند
و بچه حمام ذبح کرده خونش [illegible] گرم [illegible] ترب [illegible] داده [illegible] سال [illegible] حجر [illegible] اسکر و بلوک یا
بیست عدد سائیده با آب ترب یا بطلیخ [illegible] تخم خربزه [illegible] یک [illegible] درم [illegible] سیاه و شان [illegible] رم آب طلع [illegible] صاف کرده سال [illegible]
نیم درم آمیخته نوشند کاسنی [illegible] نیم درم تخم خربزه اسکر و بلوک [illegible] رم آب [illegible] صاف کرده شربت [illegible] آمیخته نوشند آب ترب [illegible] نمک سنگ نیم درم [illegible]
ربع درم آمیخته دهند سنگ ربعه دو ساعت در آب تر کرده نوشند و بران بندند روغن بهروزه ده یا پنجاه قطره دهند بعرق مرزنجوش [illegible] یا ترياق [illegible]
نیم مثقال سکنجبین عنصلی دهند [illegible] اسکر و بلوچ بسته دهند و گفته کسی که عادی با بیمرض باشد باید که سه روز متواتر [illegible] در ربع رطل جعرات [illegible] آمیخته خورد [illegible]
خارات نماید باز شود و گفته [illegible] شاخ گوزن [illegible]
[illegible]
سائیده یا حناء ده مثقال با آب تر کرده یا کاه [illegible] پنج [illegible] چهار درم آب [illegible] رطل نصف خشک کرده قند آمیخته یا بادیان تخم کرفس [illegible] یک و نیم درم [illegible] صاف کرده
مغز تخم خربزه پنج مثقال در بین شیره بر آورده قند آمیخته یا دهن خروع [illegible] درم با آب گرم آمیخته یا کاه کوه دان سوخته با آب آمیخته یا [illegible] رم با آب آمیخته یا آب [illegible] درم
بشیر گاو آمیخته یا آب برگ ترب بیست [illegible] درم [illegible] آمیخته یا آب [illegible] تازه [illegible] آب انگور سفید یا شیر [illegible] خطمی [illegible] خشک
یا طبیخ [illegible] سیاه و شان یا طبیخ مرزنجوش یا آب [illegible] نیم رطل یا روغن بادام نوشند دیگر سفید تیل جوز بوا خورند دیگر القرده درم با آب آمیخته دهند بعد ساعتی اگر حاجت
بود باز دهند دیگر تخم ساگون عدد با آب [illegible] دهند [illegible] ساعت بکشاید دیگر ریوند [illegible] سائیده دو حصه [illegible]
بهدانه دهند دیگر ریوند القرحا هر یک [illegible] رم سائیده [illegible] دهند [illegible] خورند دیگر کندش [illegible] نیم اسکر و بلوبر و غن بادام آمیخته دهند
و بالایش دوغ نوشند دیگر عرق گوگرد چهار [illegible] دهن خروع [illegible] آمیخته نهاد دهند دیگر [illegible] آمیخته یا [illegible] درم دهن [illegible] درم آمیخته یا ورق
طلا [illegible] تخم کدو آمیخته یا القرد دو درم [illegible] آمیخته یا [illegible] درم [illegible] روغن [illegible] شربت [illegible]
دهند دیگر [illegible] خورند [illegible] قبل حقنه کنند دیگر [illegible] دیگر [illegible] نیلوفر [illegible] دهن خروع بر مثانه مالند دیگر حجر الفسر نوشند [illegible]
آویزند دیگر لیموی [illegible] تخم او برآرند و القرد در وی پر کنند و بر آتش [illegible] جوش [illegible] و گرد آن کماد کنند و اگر دو سرخ خورند مخرج سنگ مثانه دیگر [illegible]

نیمدرم در اهلیله گذارند نوشند یکشبانه‌روز بگذرد دیگر زهره کبی و رم نباشد و دیگر زهره کبی و رم نباشد و دیگر مگس محرق در اهلیله نفوخ کنند و دیگر گوزه
روغن بابونج یا کافور یا تل زرده در اهلیله سخت و دیگر نمک حمول کنند جزادر زیرزن بخور نمایند و دیگر سداب بزیت پخته یا فرفیون با آب پخته
بزیت آمیخته یا طبیخ خرفه یا آب آب دیده سه ساعت گرم کرده بمعانه کمادکنند و دیگر مصطکی سکپور هر یک دو درهم بقدر دوازده سائیده فتیله آلوده در اهلیله نشسته
و دیگر بطبیخ قلقطار فلوس کنند دیگر گل پابه چهار طل تربد عدد برگ خطمی پنج خطمی هر یک دو طل آب هشت طل پزنده روغن کنجد چهار
طل آمیخته یا بزل نامه در آب جوشانده یا روغن کنجد نیم طل طبیخ گل پابه ده طل آمیخته آبزن کنند و ساعتی در و نشینند و دیگر جرگ گوش گاو پیش زنان شسته
و دیگر گل ترباک پخته یا برگ کلم برگ سلق بسکر چرب کرده یا گل پابه گل مصطکی گرم کرده یا بصل بیض پخته بنافه معانه بندند و دیگر خلبکره با آب سائیده
زیر ناف یا شاخ دنبه سطالیون بر شانه یا بزل گاو پیش پزند یا بیغزه بره بزل خرپزه یا بزل قازبزل خفاش بزل حمام یا وجغان پزنده بشکم معانه یا گل کرده
پر یاض بیضه بر شانه یا فلفوس بر شکم معانه ضماد کنند و دیگر بیخ بارسنجان با آب سوده یا تخم فرفیون سائیده یا بصل کرنجوه سائیده گرد ناف یا فلفل انجیل آب
سوده بر معانه ضماد کنند یا روغن خروع در اهلیله چکانند و دیگر بصل بره روغن بریان کرده بپزند دیگر بقر بمعانه نهاده آب بر و یا شند مارالبقر و نیسوان
بادیان تخم کرفس بیخ بادیان کرویا کمون تخم کشوث تا نخواه هر یک شش درم خوه سنبل سنبل سوس هر یک سه درم صمغ بیدمشک بیخ عدد آب سه
پیمانه بقصفی بماند صاف کرده سه روز پیاپی درم خروع چهار درم آمیخته نوشند مدرا خلاط غلیظه و بلغمی عسر بول که بسبب اجتماع مادهٔ غلیظ در مثانه باشد نافع
مدوض تخم مورد روغن آب هر یک نیم مقشر کبی فرفیون عاقرقرحا هر یک ثلث فلفل سداب هر یک ربع روغن زیت قدر مثل همه پزند چون ثلث رسد صاف کرده
دارند در کل اول بامداد نقطه خصب دو درج که در صدد بدو باسه نقطه بول و تحریه چه موجب اعاده باه مایوسین میکنند اگر در سر ماستعمال کنند محتاج بتازگردند
فصل یازدهم در نقطه بول یعنی قطع قطره آمدن بول قول بقراط دشخیکه در طرف پدر یا در رحم درد پیدا شود دیر تا بوست نقطه بول همچنان
نقطه گردد و گفته کسی که نقطه بول باشد تابع او بود و قولنج پس صعبست در نهفته یکشد اگر تابع این نباشد جهی دهد شود بول اگر بسبب خلط حاده باشد وقت
صحت بول و بعضی بیماری تابع او کرات کثرت جماع و اکل نمذیه و ادویه گرمه و تعب ریاضت در زمان گرم و محرور سی و جوان پدید می آید در علاج در نگ مکنند
که بقرب مثانه بول جمع میکند علاج فصد کنند بقیفال و تخم خربق سفید و تخم خربق سیاه و تخم کرفس و تخم شاهتره و تخم کاهو و تخم خرفه و تخم ترب و شربت بنفشه شربت
خشخاش شربت بنفشه شربت بول اذویه بزودی دهند طبیعی بجانب بول مایل شود اما بسبب اخلاط غلیظه و بلغمی عسر بول بود بعد از انضاج و تلطیف
و تنقیه بمسهل مناسب مزاج بیمار و بعد از استفراغ اخلاط بمسهل مناسب مزاج بیمار و بعد از استفراغ اخلاط بمسهل مناسب مزاج بیمار و بعد از استفراغ اخلاط بمسهل مناسب مزاج بیمار
و بعد از آن بدارو شیر مفتاح بزرگ قرع بنوشاش فروج مرغ با آب انار ترش سماق خورند و نرم شیاسی با آب حریف ماض پزند اگر بسبب ضعف بود نرم و نیرو فزاینده
ضعف قوت ماسکه باشد یا نفوذ بول عدد و دقت و عطش و تقدد تدیه مبرده و گاهی بول بغیر اختیار بیرون آید اگر بسبب ضعف باشد علاج بشه و بیطوس اطریفل کبیر
بوزیدن کنند بیخ بنیا بلوط حب الآس آمیخته دهند اطریفل صغیر سه درم بخیر بنیا نیم درم آمیخته خورند و هر شب حب محلب و نیم درم مایساب سحوقه مثقالی یا کند
مثقالی یا دو چندین نیم مثقال یا کمتر اهل سعد ناخواه رب سوس هر یک یک درج و بصل آمیخته قدر بندقه یا حلبه نیسوان خشک کرده سائیده بصل آمیخته دو درم
وقت خواب خورند عوض آب آبی دوشنده خمر عتیق دهند و هر روز مرور کنند گوین برابر سائیده دو درم یا شونیز سعد قند برابر سائیده مثقالی یا قاقله سائیده
مثقالی یا سعد کنند سداب ترشاوخروبل هر یک پنج مغز جوزه سائیده بصل آمیخته مثقالی دهند دهن خروع بما البقر یا خمر صرف با آب بادیان نوشند سداب

بزیت پخته یا چند قرقیون بروغن آمیخته یا روغن خرزهره یا روغن بلسان بر مثانه مالند موسیائی بدهن نبق یا بدهن لوز آمیخته در اطلیل چکانند و در دیر بر دارند نخواب آسپیدباج یا دویگرم قلیا یا مطبخ شیره قرطم نخم بصل انگزدا نجیر مویز تمرخورند و از خصومات وغیره پرهیزند **قول جوان** کوروه و تهیئن و مرهم زنیا جلابا یا هشت دانه آمیخته دهند تفاوت نکرد زیرا گر بسبب ورم یا جصات یا رطوبت لزجه یا جوده و مرا قروح یا جرب یا وباب حس مثانه وغیره که در عنه بول گفته شد باشد آثار و علاج او از عسر بول جویند **قول** الازر و بیر مثانه خوک کوهی نیدرم بمرق مرغ و بهندبیت روز در ترب یا در طبخ قفاش قضیب مهند روغن بهمطک یا پیه بز گرم کرده در ذات پر کنند و از بهمن گاوی بر ذات نخکها لمند زبل خر آب پخته منماد کنند بخورد و سی چشی دهند و اندیده در مرهم آنیس آمیخته نوشند که رپای سفید خورند و تو اسکرو پلو مغرفت بیض عدد شیر یزیا مار بجین بهی هشت دانس و بهند شیر خریا شیر گوسفند نوشند آنگاه وعود خورند مغرم گرده باب جریره بهند و ریز بجای تخم فلفل نهاده خورند و مداومت نماید **قول جوان** کوروه کین تیلیود بهند اگر کافی نبود سهل ایندی و بهند اگر کفایت نکند قته مغسول بطبخ خطمی دانس کریمور تار تروسه درم سورنجان سفید دونیدرم دیا کریه سوله عدد دو بیخ اسکرو پلو آمیخته هر روز دو درم دهند اگر باقی ماند بطبخ برگ و بیخ ترب کی بزنن کنند و وقت آبزن کردستال تار تروچشم سرطان مغز خسته خوبانی هر کدیرم شربت بنفشه و ماوانس آمیخته چهار حصه کرده یکحصه بچهار دانس خمر بیض که دو درب تر بود بیاشامانس طبخ آنچه و بهند طبخ برگ خطمی شربت بنفشه الم شند مثانه خوک کوهی یا مثانه بزه و سه عدد بهوای آتش خشک کرده سائیده بعد تفتیه تام کیدرم همراه چهار دانس طبخ مثانه بقدر دهند زبان بلبلو تخم خرفه خشک کرده سائیده دهند قضیب خوک کوهی سائیده کیدرم دهند شش روز برگ قیصوم با پرگ سداب و آب پخته انجر ترکرده بیست روز دهند تهین خوک کوهی نیدرم بمرق مرغ و بهند آب تفتیح زبل نوشند اگر تیلیر باقی ماند بدانند که ماده آنگشیست ماده بول انظر کنند اگر ماش سیماب نماید اگر بسبب استعمال ذراریح باشد شیر گرفته نوشانند شیره تخم کاهو یا لعاب بهدانه لعاب خبازی اعرق خبزه یا آورده شربت بنفشه آمیخته دهند بیاض بیض دو عدد بشیر خر آمیخته حقنه کنند شربت بنفشه آب گرم آمیخته دهند مرق مرغ که در وغطی بنفشه خشخاش سبوس جوش بود نیز طل بیاض بیض سه عدد شکر قاشق آمیخته حقنه کنند طبخ خطمی بیاله یا بیاض بیض عدد شکر قاشق آمیخته نهار دهند بر بنجاسف نفط بیاض بیض بشیر خر آمیخته نرقه کنند بالسمکونی چهار قطره بطبخ اصل سوس آمیخته نوشانند چند ماه آب چشمه معدن آهنی آب دوس نوشند **فائده** صاحب این مرض از اشیای صفرا انگیزه شور و روغن زرد و بیز و خمر و جماع پرهیز لازم و صاحب حرقت بول را باید که قضیب پوشیده دارد تا بر دبدو نرسد که مضرست **فصل دوازدهم در سلس البول** یعنی بی اراده آید **فائده** درین مرض ورم و ازالهٔ خود بنان و معالجه خاصه مالند **قول** الازر و بیر سبب این ضعف مثانه است پس اگر در بیداری شود عسر البر نسبت بانکه در خواب باشد اگر شیشه شود و اعلاج دهند همین عسر البول بهست نیز مانع آیند و اگر جوان باشد فرش پاکیزه گسترند تا در ملاحظه فرش بول نکند و گفته اگر دو امراض مزمن پدید آید دلیل سقوط قوت باشد اگر بسبب آسفای مثانه یا عضله محیطه مثانه یا زفر طبرده و بلوست باشد بیاض بول عدد حرقت و دیگر آثار سوء مزاج بارد و دین و در آخر امراض بارد پدید آید علاج هر صباح جوارش کمند یا طریفل کبیر شقالی یا طریفل صغیر یا مسک البول یا معجون لبوب بهند کنند سعد خولنجان هر کدیه عسل نوا آمیخته دو مثقال خورند خرفه شلت نوشند و تا که ممکن باشد آب بارده نوشند جزبه اضطرار و موزیکه تخم قثاء تخم خربزه تخم کدو تخم قثاء تخم خیار تخم بطیخ نوشند کنند بوط سعد بلیله سیاه بقدر سفوف نمایند بروغن بنفشه و روغن بابونه روغن بنفشه مخلوط آمیخته بر مثانه مالند تخم ریاض و قلیا یا متوسل خورند اگر مزمن باشد معجون کاکنج دهند جوزه سرو ورد و عضفص گلنار برگرده منماد کنند آب گوارنده آبزن کنند بر مثانه نیم یا یک ماشه خورند خوبست سیاه وقت خواب خورند و مداومت نماید عضفص سه درم

آب سائیده دهند کف سیاه ده ماشه یا پنج هر شب وقت خواب بخورند **معجون لبوب معتدل** مغز فندق مغز فستق مغز بادام مغز چلغوزه کنجد بقشر مغز مخ خرنیه خشخاش هر یک درم مغز تخم خیارین دو درم لوزیدان و اچینی بمین لسان العصافیر خولنجان هر یک درم قند پنج استار عسل خیرطل آمیزند شربتی پنج درم مزبوره با سکنجه کلیه **قول جوان کورو** و اگر بسبب استرخای عضلات سفنیه که فعل وانبساط وانقباض دهن شانه است باشد اکثرت بلغم واین اکثر در کهول واطفال پدید آید برای تنقیح بلغم عسل گلابی وانس صبح شام و هند و بعد تنقیح سهل بلغم کرد و سنا و درقرص غاریقون چهار سکر و بلوط یا کینی سالوس انس بود و هندیا و تیر بلوط را نکو درم بچهار اونس آب حل کرده دهند و بعد تنقیه تمام کنند ذکر سه دانه صبح دهند بلوط مقشر سه کرده تر کرده سائیده دو درم کنند در مصطکی دا چینی اسپل اسبغول هر یک درم سائیده بعسل آمیخته وقت شب دهند اگر کافی نبود جوز سرو موم پرا برجب بستیکدرم دهند بست روز فوتنج سعوده اسکر ملیح مرنیم اسکر و بلوط خرنگین دوا و انس آمیخته وقت شب دهند هشت روز اگر بسبب آرخای باید و شانه یا فالج عام باشد کهن ملیه یا تیر بلوط دهند اگر نگیرد سیسو دو درم دیا فنی سالوچهار درم همراه طبیخ لاثقه دهند اگر بسبب طوبت دماغ باشد حب ملیفیا زیا دهند معرقات چون عشر چوچینی نوشانند و بازبزه دماغ دهند دو دماغ آخرین نقره فقاشت نمایند آبزن آب کبریتی کنند مصطکی دو سه درم بطبیخ قیصوم آمیخته تا سه ماه مداومت کنند بروغن گرم تهرین تقیب و گروآن نمایند روغن آجو یا روغن مورد که در فرنیون یا جند چوبش بود الندم مرهم کونا بسیار تقیب و قطن گذارند کنند موسیائی هر یکه و اسکر و بلوط روغن سوسن بروغن جند هر یک اونس و طبیخ بوادران قنطوریون ریحان برگ سرو آمیخته حقنه کنند مرباری پنج اسپل و هندتاج یا طقوم مرغ یا شانه نیز یکدرم مرغ خرنگین و هند تقیب خوک و درم بمرغ یا بیدانه اونس خمر مرغ هندشش و نیم گوشش در تنور خشک کرده دو درم و هند هشت روز برای سه قرص یا اقنع آبخورند خرنگین قدری نوشند انه خواکه بپزند آب خشت تاب نوشند تین تورا فولا و قابض و آب آمیخته نوشند انجیار دو درم آب سکاناوجوشانده مدام نوشند مورد پوست انار سماق تیرا الشیا میا و اسی و تیر بلوط در دوص جوشانده آبزن کنند پنج اسپل بوید ینه خاشا اسپاغول هوجوز سرو بزر دوص و خرنگین جوشانده اسفیج آلوده بر شانه نهند اگر کافی نبود قرص جابسه درم پنج اونس مرغ خشک کرده بمرق یا آب و هند **قول لازوربیر** برای تنقیه ریوند شربت ورد یا ایارجات و هند و برای تقلیل طوبت جوز سرو مورد بریان عاج محرق اسفند کهربا بازبر بنج یک یک قطال غذا دهند و در نسخه جابی عاج خولنجان است و مخ سداب و مغز سر لنب و ظرف گلی کرده موخته سائیده یا سرطان سوخته سائیده یا فندق بریان یا خته خرما مسحوق و هند تقیض محرق نیدرم بشیر خیارین نوشند پوست سنگدان مرغ یا گردن مرغ یا گردن مرغ بر آتش بریان کرده یا دماغ مرغ همراه آب خشت تا آبخورند و آب بنگ تاب نوشند و غذا هم در بن آب پزند مخ سر تمام مینه پخته شوند و از شیای طبیه پزند قصب الزیره دوچ فوتنج مرزنجوش جوز سرو بلوط گل انار بدوص جوشانده آبزن کنند خرقه آغشته سند ابریشم سوخته بعسل نیدرم عسل نیدرم آمیخته دهند هفت دز پس ابریشم نیدرم عسل رم کنند و باز بعد هفته ابریشم دو نیم سکره بلیله عسل پنج سکره بلیله نمایند آرد گندم مرده دو درم آب بصل تمیر کرده دهان پخته بغیر روغن خورند فوراً صحت شود نمکین خوک سائیده نیدرم مرق مرغ دهند دو هفته کلیه رنب خشک کرده تخم شبت هر یک یک عاقرقرحا تخم کرفس هر یک نیم سائیده دو نیدرم آب سرو دهند و گفته جب کبینی حب یونسی مفیدگفته مطبوخ دانیونی و شیه بارد لعاب بزقطونا بزقمونی هند و طبیخ بالعرق و غیره طرف یگیر بجوش نمایند جوز سرو قفص برگ مورد و گلنار بگرده شانه ضماد سازند دماغ بط آب بلدیان جوشانده بریق نوشند شعر شتر بران چپ بندند زیل از نب نیم یا یک درم و هند تخم خوک سوخته یا روغن بسان یا طبیخ تشنار و هند

سعد درم دهند کنجد سیاه نانخواه برابر بقند آمیخته دو نیم درم دهند قشر بیض بروغن گاو بریان کرده سائیده یکدرم دهند بسپاسه خولنجان بیخته نشین گوشفند بریان نهار خورند سنگ‌ساره نبات برابر سه درم آب دهند سفوف بلوط بلوط بنجاه کندر سی کشنیز گل ارمنی صمغ عربی هر یک ۵ سائیده صبح شام سه درم دهند برگ نرم پستان چند عدد شکر سرخ آمیخته خورند مفرده سلس البول که بسبب ضعف کلیه باشد دو سه روز اگر بسبب وال فقار که برابر سینه است باشد بسبب ضربه سقطه **علاج** اگر زوال سوی خارج باشد و رباط سینه قطع گردد آثار و نوع فقارست این لاعلاجست اما اگر رباط گسسته نگردد لیکن بسبب تردد ازبطه که لانه زوال فقارست متمادی شود عضله عاصر سینه تدبیرش و فقارست واگر زوال فقار سوی داخل بود تدبیر او جذب آنست بعض معالجه باتشنید قیدیت وگاه باشد که زوال فقار باعث سلس البول شود اگر بسبب سوء مزاج گرم سینه باشد حرارت مزاج صفی بول و ضرر از اشیای حاره **علاج** قرص طباشیر و صندل کشنیز یکه تکرده بریان نموده بلوط کهربا عدس مقشر هر یکدرم چند مثقال سفوف سازند آب برگ کاسنی نیم طل بقند شیرین کرده دهند و هر چهار روز قابض بود و در انجیر در قرنبا بیطس گرم گذشت بکار برند **قول جوان کوروه** فصد ارکاز دست است کنند پس سه بار سیلمه سنه تیرا سینه او دهند صفا و مرد کبد گذارند

معجون کهربا کهربا دو درم هلیله کابلی هلیله سیاه کتیرا معسول هر یکدو درم مثقال بلوط قشر اکلیل هر یک پنج مثقال سایده مومیائی منقی هفتاد و پنج مثقال در گلاب جوشانده صاف نموده بدبست مثقال عسل قوام کرده او دو درم سلس البول و ضعف دل و دماغ و گرده و فرو رمنی و مذی و دودی مردان و زنان نافع اگر بسبب انتشار مجری گردیده باشد بول زود زود آید و تقطیر یابد و بدان خفته لاغر نشود خصوص که بول خون آید **علاج** ادویه قابضه چون کشری به عدس ماش پنج درم دهند صمغ عربی گل ارمنی خورد و جو سفر جل قسب برقطونا خاکشند و دو آخر امر لبن تفاح دهند کم بقدر پنج مثقال دو خورند و از حرکت تعب مدرات جماع پرهیز نماید اگر بسبب خلع سینه باشد تدبیر او کنند اگر بسبب رعشه و جاه چون حمرات وغیره یا بسبب اجتماع ثفل کثیر و امعا باشد که امعا انضغاط سینه نماید و از همین قبیلست که زنان اوقات حمل پدید آید گردد زوال آید پدید آید گردد زوال آید پدید آید گردد **قول جوان کوروه** اگر بسبب درم و انتفاخ بواسیر یا معای مستقیم باشد فصد کنند مقعی دهند اگر بسبب حمل باشد تدبیرش نکنند که بعد نوید نفس اکمل میشود اگر بسبب استعمال مدرات چون خمر و خربزه وغیره باشد **علاج** ترک سبب کنند اگر باقی ماند باشیای مواد تعدیل نماید **قول ابن زکریا** چون زبان بیان کرده خود و جوان را نگاه میدارد **فصل سیزدهم در بول فی الفراش** سبب او استخوانهای عضو ابسته است باطفال از آنست و بسبب رطوبت مزاج ایشان **علاج** از خواب بیدار کرده بول کنانند گلقند عسلی دهند کمون مورد کنند هر یک یک عسل هشت آمیخته دو درم دهند فرو دوا دهند حب الرشاد هر یک سه کنند یک سائیده بعسل آمیخته قطا دهند مازو عنق و یک ناشتا آب گرم خورانند فیل بعضا نوبیخ سه درم تخم ریحانی دهند یا تخم سداب یا گندنا و عفران دهند خود مسطکی خرفه تیغ عنقد قمی لیسا یاره توبر بنشانه و قنصب طلا سازند مشک و قدری زعفران بروغن سوسن و روغن بان و روغن نارویین آمیخته بر عانه و قطن مالند و از کل شب آب او دوا شیای یاد داده باز دارند قلیه خشک مطبخه خورند و گاه باشد که بدو زود و چون بلوغ رسد خود بخود زائل گردد و اگر از حرارت باشد حمرت بول حرقت جلیل **علاج** بلوط گل سرخ گلنار باطرفیل صغیر آمیخته با آب بدوه دهند سفوف بلوط سفید **قول لازور** بیخ خرفه را با سفوفه سائیده یک یا دو دانگ با آب بیگرم دهند بول را بندد و دو مثقال مصطکی هر یک نیم اسکرو بلوط قند دو اسکرو بلوط برق بازتنگ یا در بیضه دهند لحم تقدد مملح لحم ارنب خورد تکه بسیاه نه درم هر روز دهند مغز گوسفند خرخوره تند سه درم دو درم بعسل دهند موی شتر بریان چپ طفل بندند و گفته دماغ عظم کتا بین مهرهای پشت دانه چهار بندگویند نفع و گفته روشنه دوشنبه اول ماه گندم

بول مریض غمیر کرده نان بی نمک پخته بسگ خوراند به گردد **فصل چهاردهم در بول الدم** اگر بسبب انفتاح عرق گرده باشد نمک اندک و اگر بسبب انشقاق بود خون کثیر دفعتهً برآید خون از مثانه یعنی آید چه اگر در عروق نیست که شق شود و نه خون در وسطی قدر غذای او میرود و اگر بسبب انفتاح رگ گرده باشد خروج خون صاف بغیر وجع و بی تقدم و صول ضربه و اکل اغذیه و ادویه تیز دفعی بسمیت و گاه باشد که بادوار آید چون خون بواسیر و هنگام حبس جهت امتلای عروق گرده وجع بجانب قطن محسوس شود و بعد از آنکه خون از گردد وجع کم شود تا که باز عروق پر شوند **علاج** با سلیق صاف نمودن قرص کهربا قرص نفث الدم قرص بول الدم قرص کاکنج شربت عناب شربت خشخاش و هندگل ارمنی معجون عربی هریک متقالی شربت سیب یا شاخ گوزن سوخته کتیرا برابر دو مثقال آب مورد یا آب بارد و هندبیخ اشجار کهربا مورد و بابونه و درم آب و هندخرنگ درو می خیسانده بسکر کتر ابود نوشند شربت خشخاش گل ارمنی مرا قاقیا بسکر گلاب طلا نمایند گل ارمنی گل مختوم صمغ عربی کتیرا گلنار گل سرخ شاخ گوزن سوخته اقاقیا عسارا به کتیه التیس آب بارتنگ برگرده نما کنند طبیخ مورد تخم گلنار عفص پوست انار آبزن کنند قی نمایند آب مورد گلاب لعاب اسپغول یا شاخ گاو سوخته شاخ گوزن سوخته بنیشه تخم خرفه گلنار آمیخته در اهلیله چکانند مجامعت بر عانه و خاصره کنند از اشیای حار مالح صرف شیرین ترش حمام مکرکات عنیفه جماع مشی سواری اسپ پرهیز نمایند بهوا مش فرح کباب های تازه بیضه پخته بکتیرا گلنا بزر شک بزر بلهن فالوده پروض بادام شکر خبز بلهن شکر کرده زبد تازه مغسول مغز بادام پریان سماق خورند اگر حدت دم سبب باشد آب سرد برشانه ریزند گل ارمنی اقاقیا گل سرخ حی العالم نما کنند و هر چه در دیا بطیس گرم گذشت بکار برند **فائده** اگر خون از عضا بالای مثانه آید تقدم الم و سوزش و دغدغه دران عضو باید که بالا تر از عضو منصبه بجهة بغیر شرط نشاند اضعده قابضه گذارند **قول جوان کوروه** فصد دست کنند عرق بارتنگ نمیر طل شربت ورد اولس پاستیلا روشود درم دهند درم کوندیسا دم الاخوین نمک سرب بیاض بیض آمیخته بکلیه خما کنند و گفته اگر بسبب حرارت و کثرت مشی سواری اسپ ریاضت باشد رگ ارکا دست راست زنند کتیرا دو درم درمرق خرفه یا دطبیخ خرنیل که گل سفید دارد پز کرده دهند مانیذکاوی چنیزبر قطن و ضلع کلیه یا اندام اگر بسبب حدت و شوریت ماده باشد که در کلیه مثانه او رتبر الذع کند سوزش بول مانع جفرا بی کیتی تلیه دهند پس مسهل سبز دیکا بر بعده چنین خما بیخ اصل سوسن یک چهار درم آب چشمه کاناد و ظرف گلی جوشانده صاف کرده و شش اونس این بکند و درم شربت بنفشه قاشق آمیخته صحی دهند بیست و چهار ساعت آب چشمه یک کاناد گرم کرده ملام نوشند شهد مویز بکلیه کسب گذارند مانیذکاوی چنیزه دو درم بیزم گلابی درسم صندلین آمیخته خما دهند آب تگرگ منقار یا صدف را بزن کنند آب بسوس کنج انس گلاب و اونس یا خ بیضه آمیخته وقت شب تفته کنند **قول صاحب ذخیره** ماهی سفید گل مختوم بیرمائیده یکدرم بیا نیده درم شربت عود یا بیخته بمحراب هندجیب نوشاد کبیبه گل مختوم درم هندبه دهان و زبند شود **قول لازوربیر** اول یکروز گوابند یکیتا دهند بعده تا بیست روز بجبن کبر یوند درم زبل الفار سکر دو لعاب اسپغول چهار اونس آمیخته باشند دهند اگر غایه درم باشد مانع نبود با لوقت با سلیق زنند و قدری قوی توان بزنند و وک بدن کنند اگر حدت اخلاط سبب بود یوند نیم بریان درم بسه تیم سکر دو لعاب درج بزسه اونس آمیخته دهند یا مغز فلوس تیم اونس تم دهند شش درم گل ارمنی تیم سکر دو لعاب قند بجوش کرده دهند و برای حبس و عصاره با تگ چهار اونس قند قدری آمیخته نوشند گل ارمنی درم شربت شش اونس آمیخته دهند پنیر افشی و خطاب بین دوا باز مانند سبد سنگ جراحت گل ارمنی گل مختوم گلنار یا آب بارتنگ آمیخته دهند دو حصی از سرب سلخته بکلیتین بندند و گفته پوست سنگدان مرغ یابس و عدد انشین موش مغسول یابس شش عدد گل سرخ عصاره

خافت هر یک شش درم مرواید سبد هر یک چهار درم گلنار نیلوفر هر یک سه درم نمک سرب ۱ درم آمیخته نیم تا یک درم دهند که برای بول البقر مفید است هم صندلین بر کلیه مناسب کند سنگ ریه بعرق بادرنگ سوده نوشند قول ابوسهل مجنه بیشه شتر مرغ ساخته خورند و حقنه و شراب قابض نوشند طبیب گفت بسیار بران خورانند بگرده و اگر بسبب ضعف کلیه کبد باشد بول غسالی پس در رکبدی مائل بسرخی در قوت دور کلیه مائل بیاض و غلظت باشد علاج آنچه بضعف گرده و یکی گذشت بکار برند قول جوان کوروه تقویت گرده و کبد کنند و گفته اگر بسبب سنگ خاصی در دیده یکلیه باشد خون با اندک علامتی بغیر وجع بول مخلوط برآید کمین تیلیو مکرر دهند قصد دست نمایند تین تورا روز اول و نیم مثقال صبحی دهند و وقت شب حریره ضعیف و کاچی بی نمک نوشند اگر کافی نبود نیم مثقال دیگر بر آن افزایند یکنیم مثقال آمیخته دهند سال سفوف نور درم هم کوند بسیا آمیخته بقطن ضماد سازند کولونجر گوش درم شربت بنفشه دو درم آمیخته دهند چهار روز اگر کافی نبود حب کوتر اول بیکی درم بجهار اونس طبیخ اصل سوس دهند هر دو وقت اگر بسبب اکل عروق عضاهی بول بود تا اکل عروق نشود دیگر بعد جراحت این اعضا در بن خون مخلوط بر یم و سنتن اندک اندک بقدایق برآید علاج تدبیر قرحه کلیه نشانه کنند گل ارمنی طباشیر کندر قرص کاکنج قرص طباشیر مسک هند قول جوان کوروه اگر بسبب تخمه باشد کثرت وجع و حرقت در پشت قریب کلیه غش ضرابان تقضیب عند بول خروج خون کثیر بول فصد دست کنند کمین تیلیو یا تار تروایی تیکو دهند حقنه ببرد نانیشیر کرده رویند کدرم تربود بر کلیه طلا سازند اگر کافی نبود رویند بهل سوس هر یک سه درم تخم خطمی هر یک سه درم بنفشه یکنیم درم حب بسته دهند کشر تیتست ده روز گیرند بلیخ جوی العالم نوع خرده نوشند تین تورا هموار یقین دهند نبات البیخ مسحوق نیم درم صمغ عربی کتیرا هر یک درم بسنگ خراست چهار درم سائیده دو درم هم چهار درم شربت ورد دو درم قرص کاکنج دو اسکرویلو همراه شربت خرنیل که گل سفید دارد دهند صندل سفید چوبینی کمیتهم آب سه کاناوجو شانده دهند اگر بسبب غور شانه یا استفیته باشد خون اندک بغیر اختلاط بول با وجع و سوزش برآید و نخمر شود و زیر بول نشیند قصد باسلیق تین تیلیو اکوا مینه کیکتا تار تروایی تیکو دهند پس زراوند گرد صبر هر یک اونس ترمنتین دو اونس حب بسته پنج یا هفت باشد دهند تا یکماه قرص که بانیم درم شیر خر با آب تنگ حل کرده زرقه کنند عسل گلابی چهار درم بمار الشعیر آمیخته یا آب یک شیر نیم هر یک دو اونس آمیخته زرقه کنند در روز دو سه بار آب سداب آبهتی آب دهن شوند طبیخ ذنب الفیل نوشند شهاب قائم الثلاثه یکدرم هر یک اونس گلقند کهنه آمیخته تا یکماه دهند اگر بسبب خرم اورتیر باشد خروج خون قلیل دیرتر باشد اگر بسبب ناسالمیت کبد و دیگر اعضا دو درم تربود دهند و گفته اگر بسبب اکل وحصات باشد که جرم آن در نفس در پهلو و خروج ریگ در بول کمین تیلیو بعرق خطمی سه روز متواتر دهند بعد یکماه سنگ طبایر و مار الجبن و واز و اونس آمیخته دهند چهار روز در بول نکنیم درم مغز فلوس چهار درم شربت رمی نکنیم اونس آمیخته دهند بعد از نیم ماه ریسه دو اسکرویلو ق باسنگ پنجدرم درم دهند و با آب بیگرم آزبن کنند ماریسه لوکهرا دهند ذیب خون طالا بول شتی گوفته یک کاناوا آب جوشانند و صاف کرده درچهار اونس این آب نیم یک اونس آمیخته دهند پنج شش روز برای وجع کلیه هم نافع قول لازور بیر اگر بسبب حصات بود اصل سوس تخم خربزه هر یک نیم درم کهربا یک درم هر یک اسکرویلو قند بیرا برهمه سائیده بهمراه لعاب بهدانه کرده طبیخ خطمی برآورده باشند دهند خیارین نبات هر یک سه درم خسک تخم خطمی هر یک یکنیم درم شیره بزاورده پیدرا کنانور بیو درم آمیخته دهند قول جوان کوروه اگر بسبب کثرت جماع باشد خروج خون بغیر وجع و نا مختلط بول تعدیل حرارت کنند شیر خرد و ماه دهند و از نیم مثقال شروع کرده هر چند پنج تا یکمثقال رسانند کبیرا خود پنج درق خرفه جوشانده نوشند اگر بعد جماع خون آید سرکه تدبیک پیاله خرد دهند و تقضیب و آب باروند سفرت بیض پایچ بسماق انار خورند از مدرات پرهیز و گفته اگر بسبب استعمال ذرایح باشد شیر دو روز چند بار نوشند

بیاض بیضی بروغن گل و نفاسیولت کرده یا گل ارمنی بدوعدد و بیاض بیضی لت کرده نوشانند مغز فلوس و رقنه آمیزد و آمیخته حقنه کنند و گفته اگر بسبب حبس خون بواسیر و حیض باشد فصد باشنق فرنه نمایند و فصد دست کنند علق گذارند و تدبیر آنها کنند **قول الازور** بیر و بول الدم و بول بره و سودش مزمن علق بالای نهار و زیر ناف گذارند خون کثیر برآرند صافن زنند **قول جوان کوروا** اگر بسبب قرحه در رحم باشد احتیاط نمایند تا خون منجمد نگردد و دوا و قی مرقفه دهند و گفته از روغن زرد و اشیای چرب و سواری اسپ و بستر پشمین پرهیز نمایند پیچه کالنجی بیخ عدس و هر چه بارد قابض بود نخورند مانیتکا دی چونبو مرهم کوندیسا بیاض بیضی برابر بر پکلیه ضماد کنند دیاکو دیون و رم بشربت گل لاله مایلادن افیونی دو دانه دهند مشک بلاوزرقه نمایند مفتح دهن شانه مکرر بو دیا فرنتکا فیشو استعمال کنند **قول بقرا** اگر بول خون گاه گاه آید و تب نباشد خط نیست شخصی شش سال ماند پس خلاص یابد **قرص بول الدم** کتیرا نشاسته مقرر تخم خیار هر یک پنج گلنار دو شب نیم قرص سازند شربتی سه درم آب بارتنگ و رنسخه جای شب سک یک نوشته **قرص بول الدم** کتیرا هر یک دو زراج دو مل الاخوین گلنار صمغ عربی هر یک یک آب خرفه قرص سازند **قرص صمغ** مقرر تخم خربزه مقرر تخم کدو هر یک بیست گل ارمنی کتیرا صمغ عربی دو مل الاخوین هر یک ده افیون سه تخم کرفس دو قرص سازند شربتی دو درم بیک وقیه شربت خشخاش برای بول الدم و بول غلیظه گوسفند نافع **قرص گل** ارمنی گل قبرسی گلنار بسد هر یک سه کهربا کمینیم مغز تخم خیار تخم خرفه کتیرا نشاسته هر یک چهار آب خرفه قرص بسته آب بارتنگ دهند **قرص شب** زراج دیاموخ گل ارمنی کتیرا گلنار تخم خرفه برابر آب خرفه قرص سازند مزیله بول الدم و بواسیر **ووا** تخم سرمالی سه درم لبن بقر مطل شود در قرقاده مسیح نوشند سه روز **دیگر** برگ فرید بوتی پنجدرم آب پانیده یا آب پنج گلاب هر یک پنجدرم آمیخته یا پوست درخت سپنبل آب سائیده یا آب پنج شانه به نبات شیرین کرده یا شیر پیش نوشند تا یکماه **دیگر** برگ سداسها گن چند عدد در یک پیاله آب مالیده صاف کرده نوشند فوراً به شود - **دیگر** ریوند دو درم آب جب بسته پنج کند و بالایش نبات سه دانگ شربت کرده نوشد بستور سه روز یا روز یکی ریوند ربع درم شربت نبات دهد هر روز بقدر افزاید تا بدو درم رسد پس تا هفته دیگر همین اکتفا نماید و پنج مثقال گلنار و دو غن زرد خورد و مزیله سوداک هم **دیگر** جغرات گاوی و خرقه بند چون آب بچکد کباب دو درم آمیخته خود از ترشی بادی پرهیز و مزیله سوداک هم - **دیگر** خربزه سیس بهروزه برابر آمیخته ربع یا نیم درم دهد **دیگر** قرص دم دهند **دیگر** حجامت کعب نماید **دیگر** برگ ترب به پیه چرب کرده بر زها بسته دهند یا هم پخته خورند

باب شانزدهم
در امراض مخصوصه بمردان

قضیب بمکسب از اعصاب شبیه برابطات که بر خط نهار سته و مجوف است تا وقت خواهش ممتلی شود و انه نخره غلیظه و در اصل قضیب غده است که منی مائی یعنی زائد الاطوبت زوری متولد شود و این غیر منیست مگر دو قتیکه از بن منی بکلیه بلغ گردد منی پیدا گردد و نفع منی مائی آنست که مدام لذک انزک در مجری قضیب

ریزد و آنرا بهیئت خود تهیین نماید تا وقت مرور منی و بول از حدت آنها متضرر نگردد و از نیست که سبب فقدان منی مائی جمیعکه کثرت و جماع کنند بایشان حرقت البول حادث میگردد و مرتفع تقصیب خروج بول و وصول منی بحرست بدانکه از کبد و قلب و دماغ مجاری تهیین رسیده اند پس از کبد بخونیکه کیموس تامیه نموده است بانشین میرسد پس انشین از قلب و دماغ کسب حس و حرکت نموده آن خون را سفیه نشل منی سازند پس بوقت تحریک لذت منی دران موضع گرد شده موجب لذع آن میگردد و در اثنوقت عروق که بآن موضع اتصال دارند جذب خون کثیر از کبد و جذب روح حیوانی از قلب مینمایند و بدان سبب تقصیب مرتفع میشود و محتقن برای مخول میگردد تا ماده که موجب لذع گشته دفع کند آنگاه بسبب احتکاک و حرکت حرارت غریزی که در قلبست مشتعل میگردد و تمام بدن را گرم میکند و ازین حرکت سطوبات که در جسد اند از موضع خود بحرکت می آیند و طوعی که در جوهر اعضای تشابه الاجزا چون عظام و اعصاب و لحم و شحم و غدد و غیره موجود است جذب نماید آنگاه ماده منی که در دماغ جمع شده ازاده عروق که در خلف اذنین واقع اند نزول کند و بنخاع آید و از انجا بکلیتین رسد پس در انشین ریزد و از تقصیب بیرون آید و درین وقت لذتی عظیم محسوس شود و حرارت نائره بدن فرو نشیند و این لذت باعث بر مباشرت گشته تا کنون بایدانان حیوان بدانند که مجری بول غیر مجری منیست و درین خلقت زنان خلاف مردان باشند چه ثقب بول ایشان در ظاهر فرج بالای ثقب مجامعت بود و این موضع را باصطلاح عرب خندب نامند و آن جرمی زائدیست که در عرب آن را خاتنه میکنند پس بصورت ناودان باشد که بول از سر آن میریزد لهذا اکثر میبینند چه از عدم وی اگر بول بریزد تمام سطح فرج را آلوده کند پس آنگاه خندب در زنان عرب دراز بود بلکه اکثر اناث فحول تقصیب شود لهذا خاتنه در انجا معمولست اما مجری منی زنان در رحم ایشان بوده آن موضع را دو ثقبست بالائی بشکل ثقب خرطوم فیل و این ثقب منی میریزد و اینچه زیرست رحم زنان ثقب قبول نطفه گردد بخود کشد چه وقت وقوع تواقع آنرا لبن هر دو منی در جوف فرج جمع میگردد و از ثقب زیرین در رحم قرار گیرد و بعد قبول نطفه ثقب مذکور بند گردد و مجری منی وا باشد و ازین ظاهر است که زنان در وقت حمل بوقت جماع منزل میشوند بطوریکه قبل از حمل منزل میگشتند بلکه در دو ماه اول حمل شهوت ایشان بسیجان باشد و بسبب فرط لذت بیشتر منزل شوند اما مردان در ثقب درین وقت تقصیب واقع گشته بالای مجری بول ست و راهی بکلیتین دارد زیرین مجری منیست و راهی تهیین دارد

فائده فعل خاصه تقصیب آنست که هرگاه حیوان تخیل قربت کند ماده یحیی دفعتاً بحرکت آید و از مجری عروق که درینجا بین تقصیبست و ذکر نزول کند و در اعصاب او آید و آن را مرتفع سازد و بر جماع قادر گردند پس قوت انعاظ از قلبست چه اگر روح حیوانی از قلب بسیار بر سد منی از دماغ و شهوت از کبد پس و بعضی که ماده یحیی غالبست و رطوبت اندک در انها باد چون دفوظ دفع منی نشود و در انها که ماده یحیی اندک و رطوبت غالبست در انها بتغیر دفوظ دفع منی گردد و در انها که هر دو اندکست نه دفوظ باشد نه خروج منی بدانکه تقصیب مرکبست از اعصاب و آورده و شرائین و عضلات و غشل آن از رحم پیداست و اصل او در باطست گاه از عظم عانه رسته و اندرین رباط تجاویف بسیارست و در تقصیب سه مجرا یست یکی مجری بول دوم مجری منی سوم مجری ذوذی و این هر سه مجاری را اصل واحد تمایز دارند و بعده همین یک مجرا یست که تا حشفه آمده است و دفوظ از انست که تجاویف باطنی هیچ مضلی شود و شرائین او بروح و او رده او بخون و قوت برقان و منی از دو یست و حس انعصاب نخاعی و اصل آن از دماغ است و غذا از جگر آید و شهوت مباشرت بشارکت جگر و گرده ظهور نماید و اصل همه دلست و مشفقه کثیر الحس است تا آدمی از جماع لذت تمام یابد و فائده او یعنی تقصیب ظهرست که بی او تولد صورت نبندد و بدانکه مثنین مرکب از نه گم سفید غدی دودی و مناقذ کثیر الدم از آورده و شرائین و اعصاب بدو متصلست و غشائی بر وی کشیده و منی در وجمع میشود و نضج می یابد و بواسطه بیاض چوهر انثنین بسفیدی

میگردد چنانکه خون حیض و رشحی بسیار میگردد و ان بزرگ ظاهر و مستدیر بود و انثیین زنان صغیر و پیر هر دو طرف فرج پنهان باشد و منافذها که مانند موی از انثیین برخاسته تلخی فراتر شده است و تلخی تنگر گشته و دیگر باره فراخ تر شده چنانکه تخمی تجویف پدید آمده و تنگتر شده است این منافذ را او عیه منی گویند و این او عیه از نزدیک انثیین برآمده بسوی عنق مثانه میل کرده و بقضیب اندر آمده است و مجری بول بالای اینست **فائده** اگر مزاج انثیین گرم باشد کثیر الجماع کبیر الانثیین و القضیب باشد و موی بر ایشان بسیار بود و فرزند نرینه بیشتر آید و منی بسیار و سوزان و ملس گرم باشد اگر سرد بود بعکس این اگر تر باشد کثرت منی ضعف نطفه را گر خشک باشد منی غلیظ بود و نطفه در شود لیکن وقتیکه شود قوی بود اگر گرم و خشک باشد قلت و صفرت و غلظت منی و زود بالغ شود و در جماع حریص بود و فرزند بسیار باشد و موی بر ایشان بسیار بود لیکن زود از کار بازماند اگر بخود اعتماد کند سخت زیان آرد اگر گرم و تر باشد کثرت و رقت منی کثیر الجماع و از جماع کمتر مرد سرد و موی بر ایشان باندازه باشد اگر سرد و تر بود دیر بالغ شود و در جماع حریص نباشد منی رقیق بود زیرا از موخالی باشد پسر کم و دختر بسیار آید اگر سرد و خشک باشد قلت و غلظت منی و دیگر آثار خشک بدانکه صاحب بدان بارد و رطب از جماع مضرتر زاید یا بند باه کم بود و لون آنها مائل بسفیدی یا خضرت یا رصاصی بود و عدد نرم و عروق ضیق و خون قلیل غلیظ و منی رقیق باشد صاحب بدان بارد و یابس بود جلد و لحم نرم مفاصل نحف مهر باریک عروق قلیل الدم لون نحیفی یا لحمی منی بسیار رقیق شهوت جماع اندک باشد صاحب بدان حار رطب لون آنها سفید مائل سرخ لحم قوی عروق وسیع خون و منی بغایت حرارت غریزی معتدل بود شهوت بحسب کثرت و قلت شعر باشد و از جماع کثیر نیابند و از ترک آن تاذی گردند و احتمال جماع تغیر دران کسان بود که در اسافل بدن آنها از خانه فتحه دوی کثیر بود و این دلالت بر مزاج انثیین و قضیب بینایی صاحب بدان حار یابس لون آنها مائل بحمرت بود عروق وسیع و کثیر الدم باشند منی کثیر و اندکی غلیظ بود و مفاصل و اعصاب اوتار آنها غلیظ باشند کثیر الشهوت نرود و نعوظ بوند پس ضرر جماع در سنها بقدر وسعت عروق و کثرت دم و لحم آنهاست **انتباه** جماع استفراغ طبیعیست خاصه که وقت حاجت و بر شهوت صادق اتفاق افتد فصله تن از روی دفع شود و بسکی باید و مستعد قبول غذا گردد و قوت افزاید نیکی چشم و صداع و دیدار و الیخولیا و وجع کلیه و آماس و شور و رشی قضیب انثیین و ران و وجع ظهر و امراض بلغمی و اختناق رحم همه که بسبب امتلاء منی باشد برود **قول جالینوس** دیدم کسانی را که کثیر المنی بودند و بسبب متعاقب جماع با نماندن پس سر دشدن بدن آنها و سرگردیدن حرکات بآنها و واقع شدن خراب حالی بی سبب عارض شد از عارض مالیخولیا قلیل قلیل تا بهشتاد و هفتم گفته دیدم شخصی را که ترک جماع کرده بعد جماعهای کثیره متواتره پس کم شد شهوتها حتی که اگر چیزی قلیل بخورد و بعد از معده میگذشت و اگر کثیر بخورد در ساعت قی مینمود و لازم شد او را اعراض جنون چون باز جماع کرد بحالت اصلی عود نمود و گفت اگر از جماع گوفت قوی بود منی میکند امراض یعنی را گفته کسی را که دیدن او افاده بود جماع نفس را چه تحلیل ابخره دماغی مینماید از نیست که جماع عمده دفع انحلاط میکند و منی مینماید آن را از خفقان گفته دیدم بالتحقیق که تکاثف منی و اجماع آن و تخونت و مرت شد خفقان و ربو و ضیق نفس **قول بولس** دیدم زنی را که چون مفقود شد از ان جماع بر انگیخته شد بآن اختناق الرحم **قول رازی** بعضی کتاب از جماع میکنند و میخورند و هیچ خوب نمیشود پس چنین نیست که نافع در جماع اسحاب کثیر المنی را میباشد که رداءت آنها قوی باشد و جذب آنها را نیست بدانکه بالفعل در جماع خطی حرارت غریزی ضعیف افعال قوی طبیعیه و حرکات و معده و کبد و اعضاء و اعصاب را صلبیه سقط قوت و نشاط مفسد خوان صاحب **قول بقراط** مبالغه در جماع پیری ذبول و صلع و رعشه و سنگ مریگ گردد و مثانه و وجع مفاصل و وجع ورک و وجع پهلو

وتقلیح یبس آرد حرارت اعضا در رفق بشره و نور بصره و بصد و ریضرر رساند **قول جالینوس** حالات سابقه در ابدان نحیفه و امزجه ضعیفه عارض سه اکثر پدید آیند و کسانیکه بدن ایشان مدام گرم و مانده و عروق وسیع پرخون دارند از افراط جماع کمتر متضرر شوند بکاهیدن و ترک آن ضرر یابند و دوا بتقلیل و ترک آن اصلح قطن قلت باضعه اعضا و مدام قضیب و رحم تخین فرسیوس بهرساند **قول رازی** از افراط جماع احتراز کنند زیرا که اکثر پیران را دهشتگ کند و جوانان را پیر سازد و فربه را لاغر و لاغر را فانی سازد پس بفیر شیق و فرط شهوت بعمل نیاید **قول ارسطاطالیس** جماع که بدن ایشان بلغمی و مبتدی و اطراف مدام نرم و غدد عینین و ضعف باشد و سینه تنگ و عروق ضیق بوند و خفقان یا دوار یا ضیق نفس دارند از اجماع واجب و اگر ضرورتی بود بقدر فراغ برود و تقویت بدن و تولید منی کشد و اگر اهتمال نمایند اکثر دق کشند پس تا که حالت شیق و ند بدترک این امر نشوند ما هرگاه که بر غبت صادق جماع کنند بیرون آرد فضول ضاره را پس هرگاه که بسبب ضرر و افراط این عمل بظهور آید باید که بعد آن بدن را گرم بپوشند و اندکی بخسپند پس برخیزند و قدری انگور شیرین و ماء اللحم و کباب مرغ و ماهی و صفرت بیض نیمبرشت بتوابل حاره خورند و باز بخوابند بخواب طویل **قول الرازی** بهر کسی که لذت از جماع نیابد و آخر او اعی کند بسوی کثی متواتر که علاج آن نباشد و گفته که مشایخ و صاحب ابدان نحیفه و ضعیف الاعصاب و موجع مفاصل و غیره را احتراز از جماع لازم و اگر شهوت بنیته بود اشیای مقلله آن دهند و گفته کسی که کثرت در جماع کند باید که از کثرت خارج خون و تعب تعلیق در حمام بر هیزد و تدابیر نحفه مرطبه کند بدن را کار دارد چه جماع بهر مجفف تضعف متحلل بدنست پس لازم که در غذا و شراب و ملزم و مسکون و راحت افزاید و طیبات ادویان اکحال بکار دارد و هر چیزی که عارض شود یا مستعد بآن باشد قبل از وقوع باصلاح آن کوشد **قول صاحب تیسیر** افراط جماع مضر تر است چرا که غذا ضام کلیه و جگر و معده تلف کند بدانسبب اول سده و دوم کمد پس یرقان و استسقا آرد و صداع و طنین و دوار و صرع و سکته و نسیان و فالج و رعشه و حمی محرقه و لقوه و ضعف اعصاب و خفقان و ضیق نفس و سرفه ترسل و ذات الجنب سده دوم طحال و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا تولد کند و قوت حاسه و ساقین تضعیف سازد و وجع ظهر و انوع گردد و مثانه آرد و اگر در آن غلط بدباشد و حمال جماع فراشاد نشیند یا بدو بوی ناخوش از اندام آید کسی که بعد جماع سر ما پدید آید و نفس تنگ گردد و خفقان شود و چشم گبرود و دشتها بدو آرد جماع نشاید کرد و افراط جماع در هزول بدق و سل و دوستین بامراض مذکوره سابقا دلالت کند **قول بقراط** کسانیکه بسیار نشسته میباشند کثیر الجماع می بوند بسبب قلت تعب و گفته کثرت باه ناقص شعر جالینوس و شعر اعین است زیاده میکند لحیه و شعر سایر بدن را **قول جالینوس** کسی که از جماع لذت کثیر یابد بدان امر میشود بحدیکه فرموی نشنید ضرارت غریزی بسبب افراط تحلیل از شدت لذت و گفته مرد مفرط شهوت یا دهکم است و قادر بر کثرت جماع نمی باشد کسی که زیاده دارد در قوت بر جماع بیشتر ندارد و حصول ترک جماع موجب فراموشی نفس از جماعست چه لاکه احوال اعضای تناسل مختلف می شود راست که اگر طلب کند شیر کشیر آید و اگر ترک نماید گرد و تجمید یعنی نگاه گیرد و تجمید یعنی نگاه گیرد خوشت ظاهر معین بر باه است و بر وظیر منفش آن و حبس منی عند از اقوی موجب ارخای مثین است و گفته که باه در بلاد و فصول بارد و زیاده میشود و حال زنان ضد اینست چه شهوت ایشان در اهویه و فصول حاره اشتداد میکند.

فائده بهترین اوقات برای جماع آنست که از اثر هضم مخدر شده و هضم اول و ثانی باکمال پذیرفته و با واسطه هضم ثالثه رسیده باشد و اقل مدت آن بعد سه ساعت از غذا است پس وقتیکه شهوت صادق و داعیه منی مستلذ و قوتهای نفس قوی سالم باشد و آلات انتشار تمام پذیرفته بیحرکت باشی چون خیال جماع و رویت و ملاعبه و لمس و غیره جماع نماید در وقت هوای معتدل و بهترین اشکال جماع آنست که زن بر بستر نرم بپشت خفته باشد و مرد بالای او بود و سرین

اد چنانکه سرادبالش بلند بود و بردارد تا هم نطفه بجایگاه خود رسد و هم لذت بیشتر بود و درین صورت اگرچه قضیب کوتاه بود بر جرم میرسد و ظاهرست که تا سر آلت بر جرم نرسد و سر آن را نکوبد زن را تسکین و انزال نمیشود و بدین اشکال خلاف نیست چه خروج منی عسر است و بقای آن قریه شانه و اطیل آرد و باشد که مدتی در مجری ماند یا آب زن را طیل رفته عفن شود و فعل آرد و حبس منی مدت خروج نماند که قتیله و فساد و ورم می آرد و جماع بیکی از سپاه موجب غرق الفساد و جمع کلیه است و ایستاده جماع کردن مولد فتق و مضعف ساقینست خصوص بزن طویل القامت و نشسته جماع نکند که منی بصری بر آید و پیدا میکند و جمع گردد و قطن قضیب پس معاشر را باید که شبهای مطیبه بر تن مالد و جامه پاک عطر اک پوشد و منزل بروایح طیب و ازبا معطر سازد و شمع کافوری افروزد و محبوبه را بیاید که خود را آراسته نزد مرآید و مردوی را در پهلوی خود نشاند و دست دگر دن او اندازد و حکایات محبت آمیز و روایات شهوت انگیز آغاز کند و دست بسینه و ران فرود آرد و در کنار گیرد و جای شهوت بوسد و گزد و مالد و ناخن زند تا شهوت زن بحرکت آید و از مباشرت لذت یابد و از دایره شرم بیرون و دو سنی او زود فرو آید و چشم او بسرخی گراید و باشد که نفس عظیم زند و چشم او منقلب شود و مرد را در پای خود سخت گیرد و با کمال چون شهوت زن بجوش آید پس سر قضیب را بر دهانه فرج مالد و بجنبد بسیار حرکت دهد و زبان ن در دهن خود کشد پس قضیب را زیر زبر و بر دست بسرعت و شدت و بتدریج و ملائمت بیرون آرد و دفعتیکه در منی جنبش افتد زن را در هم کشد و آب دهد و جماع که چنین واقع شود موجب صحت و جود و ابقای نطفه و ظهور مولود باشد بدانکه عقب تخمه ناگواری طعام و راستاد و جوع و عطش و عقب تعب و سرخ و نوم اندیشه و استفراغات قوی و مستی خمر و خواب دراز و ریاضت حمام و عقب اول قی و دو صیف و خریف و امراض بارده و رمد جماع نکند که مرد را دو یابس المزاج را در گرما و سرد و سی را در سرما پنج روز از جماع لازم و همه کس را در حالت که تن گرم شده یا بافته پیش از نهیب و اگر اتفاق افتد پس گرم شدن یا سلامت توان باشد که پس از سرما یافتن و جماع عقب تعب بر خلاف طبیعی را که تر مرد را در نسبت به یابس المزاج بدانکه پس از جماع آب سرد و شربت سرد نباید نوشید که سر تخاوع عشه آرد و جگر را سرد کند و باستسقا کشد و ایضا آب سرد نشاید کرد و از سرما و هوای سرد محفوظ باید ماند زیرا که اگر سر را بسام اندر شود حرارت غریزی را سرد کند و قوت ضعیف سازد **فائده** سه تقلیل کمی موجب تضعیف زیاده از نصف صدور مرخوص است که بنصف وقع شود و لهذا بعضی در سالی یکبار و بعضی بعد شش ماه و بعضی بعد سه ماه تعلق بعضی بعد سه روز لکن نموده که یکبار جماع نماید و زیاده برین جایز نشمرده اند چرا که انفصال مادهٔ منی از عروق بعد غذا بهفتاد و دو ساعت میشود و این مدت شبانه روز است چه خون تحلیل میشود و بعد سه روز لیکن حال همه کس درین باب یکسان نیست بعضی باشد که یکبار خود را بازتوانند داشت و مع ذلک ضعیف پدید نمی آید بلکه راحت و قوت می یابند پس اعتماد بر شهوت و استلای منی باید کرد پس کسی که بین کار مریض بود باید که ناظر حال خود باشد و تفکیه تبدیل فصل و سستی اندام و قوای تولد کند و تنفس از حال طبیعی بگیرد و در انزال پدید شود خود را بازدارد و آسایش جوید الا در امراض مهلکه **فائده** انتباه هر جماع که با لجاج و حرکت بسیار کرده شود مضرست آخر ضعف پا می آرد و بچند کس جماع ممنوعست که باعث ضعف میشود بزن پیر بسبب قلت لذت و از دیاد بودت و رطوبت فرج و رحم بزن صغیر نابالغ بجهت صدور اضطراب و حرکات نامناسبه و سیلان دم که موجب تنفرست و تنفر باعث ضعف باد آبا لغه باکره که گاه گاه بهم رسد چکم کسیر و ادبزن حائض بسبب نجاست و ناپاکی و بساهت که قریه فاسده و حرقت بول و جره آرد بزن بیمار بجهت مرض حاریا یابد و بزنی که امراض متعدیه دارد چون جذام برص جره و غیره بزن بدهیت بسبب تنفر طبع قبلی کنیزان از یکسال بجماع آن گذشته باشد و بسبب مدت فضول فاسده در رحم جمع شده باید که اول بحمولات منقیه و فع رطوبت کرده فرجه قضیب مطیبه بردارد

بزن عاقر و سبب آن ظاهر است **قول** وفس جماع باغلمان مضعف قوی است زیرا که موافق نیست در وحلرات و طوبت بقبل فرج وتعب بسیار میکشند در خروج انزال مگر انیکه فاعل اشوق بسیار بود منزل سیشود بسهولت **قول صاحب** موجز بر آنست که بنوعیکه خود ولوطات بثبتیه کنند ایمن نباشد از انکه فرزندی نیاید آید فائده اگر از کثرت جماع ضعف پدید آید از ان باز ایستند و تنجین و ترطیب و تفریح کوشند شیر گاو شیرین نوشند مضرت بیض نمیرسد و حلوا و سفیدی مبهیه خورند اگر عشه پدید آید تقویت دماغ بمشک عنبر و طیوبات حاره او بان سنا سبه نمایند و دهن بادام و دهن سعد و غیره بدان مالند و شیر تخم بادکنه مم با آب مرزنجوش هم چند روز اگر کافی نبود و کثرت رطوبت دریافت شود تنقیه اعصاب بتخم حنظل قثاء الحمار بنطلوبیون تخم انجره کنند و بانی در تدبیر عشه نمایند و مضرت جماع در مردم ضعیف الاعصاب بثبتیه میشود و اگر ضعف در بیضه پدید آید تین دماغ کنند و دهن بنفشه و دهن بادام و دهن تخم کدو و دهن گل و بعضی چکانند آب شیرین حمام کنند چشم و آب شیرین کشایند گلاب و شیر خر چکانند بسیه کالا بیچ نور نبوات یاده تا نماید و تا رفع ضعف از جماع پرهیز نمایند بعضی باشند که بعد جماع بسبب صعود ابخره سوی سر آنها را صداع التهاب مخدر شدان عین پدید آید و این کسی باشند که در خمار یا شرب خمر صرف جماع عنیف نمایند یا کراتین منع نمایند و خمر ممزوج آب نوشانند و برای تقویت سر عرق گلاب و دهن گل و قدری سرکه انگوری است کرده بویانند و گذارند غذا رحامض قابض چون حمص سماق حمل بکشنیز و هندبه ورد سعوط کنند کافور بویند و اگر بعد جماع ماندگی پدید آید باید که بعد فراغ خمر نوشند و بخوابند چون بیدار شوند مالالله بصفرت بیض بشکر خورند فانجوتا و گریابه و حمام نمایند و بعضی باشند که اگر ترک جماع کنند اعراض مذکوره پدید آیند و اگر افراط در جماع نمایند چشم بغور روند و سقوط قوت و بطلان اشتهاء خفقان و اعراض دیده ظاهر گردد پس لازمست آنها را که جماع باعتدال کنند و مقالات مبنی خورند فائده هر کی بعد از جماع چند لقمه چرب شیرین خورد ان مقاء و سازد از جماع مضرت نیاید و شرب شیر گاو گرم گرم و اکل صفرت بیض انفع اگر بعد جماع مسطکی نیم عدد بکینم تخم بادنجان تلخ سائیده قدر نخود حب بسته مدحب خورد یا تخم گندنا و دود رم سهل آمیخته خورد یا قند سیاه چهار درم خورد یا قدری دهن بابونه کافی بحمام و غسل خورد بقوت اصلی باید و باید که بعد جماع آب گرم غسل کند و اندام را نیک بمالد تا فضلات از مسامات دفع شود و مفاصل قوت گیرد و نشاط پدید آید و روغن خوشبو وقت خواب مدام بر بدن بمالد ساق و کف پا بدست مم مالش کنند نصف ایمن باز **قول رازی** سودا ایمن آنست که گرمی و تری فراز نماید لحم بره کباب بزنجبیل دارچینی وغیره و شیر بز مقدار نصف دهند خیار شنبر ترکرده و شیر عسل تلخ کنند و از غذیه شورش پرهیز دارند گرم گرم خورند و بعد نصف ساعت دهن بنفشه روغن بادام یا سمن روغن خیری مالند در حمام آسایش کامل مرابای گرم مرابای زنجبیل مرابای اسپرغم مالالله صفرت بیض دوالمسک و هندبا بقدر ملطفین اکتساب قلیه خشک تواابل مالالله مزه دوالطوس دوالمسک مرابای زنجبیل و هندوبای آب مالالعسل خمر کهنه نوشانند صفرا بین اقرع اعضاء مالش متوسط شیر دماغ تازه بره مرغ فربه صفرت بیض بسک تازه انگور تخم منقوع بشیر شیر بشکر دهند و آب نیمگرم نشانند دهن بنفشه روغن بهمین مالند ریاضت تعب سهل غذا گرم پرهیز دهند مضمین را مقالات سنی و هندگر انجوا بدرای تقویت دماغ دوالمسک هندبا غذیه دواشه بمعتدل خوانند اگر دل و دماغ گرم بود دواطریفل کبیر مفرح معتدل دهند صندل گلاب بپوینده گفته کسی که بعد جماع بدانش سر و شود و آب گرم و کسی که بدانش گرم شود آب سرد حمام کند و گفته بعد جماع آب بارد نوشد و کذا تمر تا که سرد نشود و گفته اگر بعد از زال مقابول کند تا مستی عروق قضیب و دیگر امراض پدید نشوند بدانکه اگر مرد و زن در توافق انزال موافق بوند فرزند پدید آید و الفت ماندوالا عکس می باشد که نشانه ضعیف بود و منی بقوت نباید پس فرزند نشود و زن هم چنانکه باید دانم و لذت نماید و اطاعت کند مزاج مرد گرم و مرتوب و دهن گرد و دهن بنفشه

را غب پس مرد از وی جدا شود و شهوت و لذت او تمام ماند یا آلت مرد موافق آلت زن نباشد بدین سبب از یکدیگر لذت نیابند خواهند که مفارقت کنند پس تدبیر حصول لذت و تفاوت نزدیک و تدبیر آلت نر و بیست و آلت مرد شش یا نه و دوازده اصبع مضموم میباشد و اخته شش اصبع کوتاه بود حکم عنین دارد و آلت زن نیز بستور از دهن فرج تا زنان میباشد **انتباه** جای شهوت زن پانزده روز جانب چپ و پانزده روز جانب راست میباشد اما جانب چپ هر دو در عضوی اول ماه و در اصبع بزرگ پا دوم ماه و در کعب پا سوم کعب چهارم آینه زانو پنجم ران ششم ناف هفتم سینه هشتم ثدی نهم نغل دهم گردن یازدهم حنجره دوازدهم لب زیرین سیزدهم چشم چهاردهم موی پیش سر پانزدهم ماه و در تارک اما جانب راست هر دو در عضوی شانزدهم ماه و در تارک هفدهم موی پیش سر هیجدهم چشم نوزدهم لب زیرین بیستم حنجره بیست و یکم گردن بیست و دوم نغل بیست سوم ثدی بیست چهارم سینه بیست پنجم ناف بیست ششم سرین بیست هفتم آینه زانو بیست هشتم کعب بیست نهم کف پا سی ام ماه و در اصبع بزرگ پا **بدانکه** اگر وقت عشرت شهوت در اصبع بزرگ پا یا کف پا یا کعب پا یا زانو یا سرین یا نغل یا سینه یا ناف بود آهسته اعضای مذکور را ناخن زند و اگر ثدی باشد سخت گیرند و مالند و گزند و اگر لب و رخساره بود بوسه و هند و بدندان گیرند و اگر چشم بود بوسند و اگر دهن سر و تارک باشد بوی آنجا گزند آهسته آهسته کشند تا شهوت زن بحرکت آید **فائدة** تنگی دهن آثار فراخی غلظ آب آثار فراخی کناره آبکی آب دلیل لاغری کنار پشتی لب آثار گرمی خشکی سفیدی لب آثار سردی و تری فرجست و لب بالا یکناره راست و لب زیرین یکناره چپ خبر دهد حرارت طمس ضیق دهن سلامت ثدی آثار بعضی جماع وضیع و حرارت فرج باشد کثرت مو بر پشت لب آثار کثرت موی هار بود و سوست زبان آثار خشکی فرج باشد بلندی مینی آثار عمق فرج بود چشم سیاه گویا که سرکه شسته آثار تنگی فرجست و آثار دوازدهی آثار زود انزال و کثیر الماء بودن عکس بر تنگی نوک ثدی آثار سرعت انزال باشد **قول** رسطو بزرگی و فراخی لب آثار غلظ فرج بود کثرت محرر پشت دست و پا آثار مطیری فرج باشد گردن مدور و عظیم دوش و هوا ی پشت آثار شهوت مرد و جماع وی بود عظم و صلابت ساعد و ساق زن آثار کثرت شهوت بود و رقت لب آثار قلت جماع باشد بزرگی لب و نوشنگی لثه آثار بعضی جماع بود **بدانکه** زن چهار قسمست **اول مینی** و آن بلند بالا زیبا قد و اندام خوشخرام گردن دراز موی سیاه چشم و غایت سفیدی در نهایت شیرینی سخن پسته دهن نرم آواز غنچه دهان خوشخرام خوشبو عرق او خوشبو نابستان باریک میان سرین پاکیزه و این پاکدامن بود و غذا خوب و اندک خورد میوه و برگ تنبول و شیرینی بسیار و جامه پاک و عطر پاک دوست دارد و در دو وقت عشرت با در گرم مرد لاغر لاف ساز و صاحبثرت او بمصرفت بود و بعضی گویند که مینی سفید پوست شهوت دوست بغایت مهربان و پاکدامن پسته شاد و خوشدل و زیبنده زینت مائل باریک لب شیرین گفتار و دندان چون در آنار آگر شود هر دو سفرد و نگین باشد دهن او چون غنچه تر و عضو نهانی چون گل نیلوفر باشد و از قضب و ران رنج و از نکوتا راحت یابد و عرق فرج او چهار اصبع او بود **دوم چترنی** و آن میانه بالا بلند بینی دراز مو گرد و پسته ابرو غنچه دهن سیمین فرق خوشخرام شیرین کلام خوش گفتار نیک کردار در رفتار ناظر چپ و راست و بد ایست جماع جای شهوت او بانگ رطوبت نماید و در آخر بخشکی گراید موی بر اندام مرد دوست ندارد و بعضی گویند که چترنی سفید پوست بزرگ لب ساعد و زنظر باز و در فرهی و لاغری میانه تنگ تنگم کشاده سینه بزرگ پستان خرد و دندان باشد غذا اندک خورد و جامه نگین و پیرایه جماع و سرد و گفتن و بوسه دادن و سرد و گفتن و شدی مالیدن و بر جای شهوت ناخن زدن دوست دارد اندام نهانی او گرم نرم بود و عرق فرج او خوش اصبع باشد **سوم سنکهنی** فربه کوتاه قد بدخو بیمر کینه و اسخنی در رفتار فراخ گوش بزرگ سر پیوسته جنگ با شوهر دهن او گرم نرم بسیار خشم بی شرم ساق او فربه و موی تاک بی باک بود و بعضی گویند

که سنگینی لاغر بلند قد و هن کلان بزرگ دندان کوتاه گردن دراز پستان پهن کمر پریشان دل روز و شب بمباشرت مائل باشد و لیکن گرید و بسیار خنده و عمق فرج او ناصح او باشد **چهارم مستی** بغایت فربه کوتاه قد و گردن بزرگ سر و پستان گنده و هن و میان درشت مو بدو بوی شرم و تمنی و تلمنی دوست دارد و مرد را بیازارد و مدام سر و سینه برهنه دارد و از مباشرت سیر نگردد و بیگانه را طالب و راغب بود اعتماد و اطمینان نباید نمود و جز بآلت دراز لذت نیابد عمق فرج او دوازده اصبع آن باشد **فائده** زنی که نرم آواز گرد و پیوسته ابرو در لاغری و فربهی میانه دست و پا کوچک بود دجای مخصوص او گرم و نرم لذت و شهوت او قوی باشد جماع با و مورث خفقان و ضعف کبد بود زنی که دراز بالا کشیده رو کشاده ابرو جعد و باریک میانی فراخ پیشانی سفید فام فراخ کام خرد لب دندان باریک میان بود بسیار حریص و تیز شهوت جای او نرم بود و زود فرفیته گردد مباشرت با و مورث ضعف کبد و بواسیر و صفرت رحمارست زنی که کوتاه بالا گرد رو کشاده ابرو کوتاه گردن نرم اندام سرخ فام بزرگ دندان کلان سرین بود بغایت حریص و پارسا باشد جماع با و مورث ضعف دلست زنی که بینی فراخ پیشانی کوچک چشم پیوسته ابرو گنده لب خرد و دندان کوچک ذقن پارسان نرم اندام باریک میان بود جای او نرم و گرم باشد و از جماع سیر نگردد مباشرت با و مورث صفرا و بواسیر و بیاض و دبقه زنی که خوش قد تنگ چشم کشاده رو سیاه چشم باریک مو باشد باعفت و پارسا بود جماع با و بی مضرتست زنی که فربه و کوتاه قد سیاه چشم گرد و بزرگ ابرو باریک لب سیاه و محرر دندان سبک دن نار پستان باشد جای او گرم و نرم بود و صحبت او بیضرتست زنی که سرخ و سفید و دراز بالا پیوسته ابرو سیاه چشم باریک لب فراخ سینه خرد پستان باشد باعفت بود جای او گرم و بالذت باشد جماع با و بیضرت زنی که دراز بالا بغایت فربه گردن باریک لب فراخ سینه خرد پستان نرم اندام باشد جای او گرم و خشک بود صحبت با و بیضرت زنی که بغایت سفید بود موضع او سرد باشد جماع با و مورث عنت الساق زنی که میانه بالا دراز و سیاه چشم خوش قد زنی پیوسته ابرو خوش آواز نرم اندام سرخ و سفید نار پستان گرد ساق باریک میان بود جای او گرم و نرم و با حلاوت باشد صحبت با و بیضرت بود

فصل دوم در ضعف

باه استکمال این فصل مشروط ببعضت اعضای تکیسه ست **بدانکه** سلاب ازمن کمون کروپا حرمل فتح شهد انیخ مزنجوش جاوشس عدس کاهو بقلة الحمقا تربد بنفشه گلرنج تخم اسپغول قرع قثوه هندبا سرنج عنب الثعلب نیلوفر حمونیات آب بارد مدرات اول مدرات عرق اینمنه نقص باه اند و کذا تخته و جماع بزن حائض و پیر و غیره و کثرت حمام و رکس اسپ و تعب و پاپرهنه رفتن و برسنگ نشستن و فصد کردن فرج زنان مدیدن و بوس و کنار کثیر کردن و همراه زن حائض خفتن اینمنه مضعف باه اند و جلق زدن و احلام نمودن مرد را عنی میسازد **بدانکه** تخم خیارة انیسون بزنجبیل بوزیدان زعفران قسط شیرین حرف لسان العصافیر کلا یقنقور فلفل دارفلفل تودیمن سنبل سورنجان خولنجان خاکشی عاقرقرحا انگمز دنا لنخواه شقاقل این همه نافعه باه اند **قول رازی** اصل سلیم جزیره کرات نعنع جزر حمص ملبون سرشفر حلبه لوبیا حنظه لوز جوز فستق فندق حب صنوبر حب الزلم حب القلقل نارجیل حبة الخضرا کندان سمسم حب القطن شکر عسل ترنجبین عنب شیرین انجیر میویز تمر خرمای شیرین لبن حلتیت دهن بقر لحم فربه رئوس هر سه بریخ صفرت بیض بفیه عصافیر ماهی و بیان لبن محض انشین و چاج انشین عسل انشین حمار انشین اسد کباب کرده یا شوی نموده یا پخته خورند ایمنه مولده منی اند قضیب یوزور وقت هیجان او گرفته خشک کرده سایده قدری بدیه نیم شربت خورند عجیب **قول جالینوس** لبستن ظهر بمناطق نرم و گرم و غوطی آرد الیته اگر بدو مت کنند **بدانکه** دماغ دیه و ادویه با بهیه سه خصلت باید اول کثیر الغذا دوم مولد راح غلیظ سوم مولد بلغم حلال مباطیع منی شاکلت او شته باشد پس اگر صفات مذکوره در فرد واحد نیافته شوند او لی و بهتر کیب و گر حاجت نیست الا بدو سه چیز دیگر ترکیب دهند تا او صاف ثلثه پدید آرد و چیزی که در وهر سه صفات باشند تخم و صفرت بیض لوبیا تلبم گرد و مثل آنست و در این باب اعتماد زیاده بر بغداد کنند نسبت با دویه

پس نخود آب ترکرده هر صبح یک مشت خورند سپر روی بقدری زنجبیل داگر بخم ترکنند قوی بود و اگر مدام بخم عصا فیخورند و جای آب شیر نوشند بپوست قوت
یابند **قول عسکری** اگر حس حرکت قضیب بر حال طبیعی بود و انتشار باطل نشده لیکن چنانکه باید نبود و میداند که نفخ بخاری که انتشار قضیب مینماید کم شده
یا منی قلت پذیرفته پس اگر منی بر حال خود بود بسیار برآید والا کثرت و اگر سبب قلت نفخ باشد بعد اکل اغذیه منفخه و استلای بطن از ریاح انتشار شود -
قول رازی ضعف باه اگر از قلت منی بود و انتشار قوی باشد مگر منی اندک برآید و اگر سبب برودت و جمود منی باشد شهوت باطل شود و منی قلیل و غلیظ
بعسر برآید و اگر از حرارت بود منی اندک و بآسانی برآید و گفته اگر قضیب سترخی بود و انتشار عسر بود و حس حرکت برود و هزال در پی و علت
بود از نوع فالج پس اگر خلقی بود یا مزمن باشد در قضیب لاغر گردد و لا علاج باشد و این کسان هر چند که قصد کنند مانع وظ نشود و اینها را عنی گویند -
بدانکه ضعف باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت جماع ضعیف شود دوم آنکه قضیب سترخی گردد **نوع اول که از ضعف شهوت جماع باشد**
اگر سبب دماغ و هزال و ضعف بدن باشد از قلت غذا خافت تن ضعف قوت صفرت لون قلت غذا **علاج** اغذیه نیک کثیر خورند و خواب بسیار ننمایند لهو
و سرود و شغول دارند و چندی ترک جماع نمایند و معجون لبوب لنفع شربت سیب شربت گاو زبان بگلاب عرق بیدمشک و بهندمشک خمر ریحانی نوشند حمام
معتدل و ریاضت باعتدال نمایند صفرت بیض نخود لب کباب گوسفند جوان مرغ کبک قلیه گوشت بصبل داده و بگرم خورند اگر سبب از قلت منی باشد
قلت خروج منی پس اگر سبب پوست و هزال آلات منی بود غلظ منی و از تمام مرطب و استکثار اغذیه مرطبه و جلوس در آب نفاخ و بطوی از زال و اگر سبب
برد آلات منی باشد شدت غلظ جمود و برد منی و خروج او بسیر و حرکات بسیار و انتفاع از جوع و حرکات معتدله داده و بهوای گرم از قبیل قبلیت که بعضی کسان را
بعد وظ زوال منی استکمال میگیرد و سبب حرارت موضع و حرکات اگر سبب حرارت آلات منی باشد غلظت و صفرت منی و سهولت خروج و انتفاع ببرد و تشنین عظم
و در گاهای قضیب برآمدگی پیدا بود اگر سبب یبوست آلات منی باشد غلظ بول و غلظ بول ستر خاصی قضیب و آب مانند آن ضرر یافتن و بخفیفات متفق
شدن عمل اگر سبب یبوست آلات منی باشد و بالایش شهوتی تازه بریان بصبل خورند و مداومت بحمام نمایند و بسر و مصروف دارند و روغن بنفشه و روغن
بادام و روغن مغز تخم کدو و روغن گل بسر گذاشته بر قطن و قضیب مالند مرغ بریان صفرت بیض نخود با قبع اسفناج خورند و انگبین بسیار بپزند و اگر سبب برودت باشد
مرغابی زنجبیل مرغابی شقاقل مرغابی گز انگبین بیان بوب دوا بصبل دوا الدارچینی الوشد دوا و دوا الملیت و هندبه زهر گاو و عسل آمیخته و یا بوبصل آمیخته
بر قضیب طلا کنند و پشم بر بن نهاده روغن نبق بیست شش شمع بیخ گذاشته عاقرقرحا شش فرنجوش چهار مشک نیم آمیخته مالند جندبادلفل انگم زد بوره مفرد با سبب
بدوغ آمیخته و خاصه و قطن بر کشان بر قضیب و انگبین مالند انگم زد بیخ بید صفرت بیض نخود آمیخته خورند قلیه بادچینی انیسون کرویا عنفران کباب لبلاب
کبوتر بچه مرغ مسافر گوسفند شکم با قا بصبل خورند خرقدری نوشند اگر سبب حرارت باشد شربت صندل شربت لیمو شربت صندل شیره خرفه روغ گاو شیر اسپ شیر گاو
شیره بنفشه شیره خیار شنبر شیره تخم خیار شنبر شیره تخم خربزه تخم خیار شنبر مرغابی شقاقل و هندبه روغن بنفشه روغن بادام مرغابی انگبین مالند مرغ گوسفند زنانه مغز
مرغ بزرگ لبوب دوا بصبل دوا اسفناج خورند اگر سبب طوبت باشد اطریفل کبیر دوا المسک و هندبه زهر روغ زنجبیل
انگبین مالند مرغ گوسفند مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز تخم خیار شنبر مغز تخم خیار شنبر مغز تخم خربزه مغز تخم خیار شنبر مغز تخم خربزه مغز تخم خیار شنبر
مالند بوره و شقاقل سائیده بشکر آمیخته شب بگذارند و صباح بسایه خشک کرده بزهر گاو و عسل آمیخته بر قضیب و حوالی آن مالند طلایی بزهر مرغ عقاب

وراج بادچینی خورند شیر نوشند و از مرطبات پرهیزند و گفته اند که مداومت باکل عصافیر کنند و عوض آب شیر نوشند منی آورد یعنی غلظ تمام آرد اگر بسبب ترکب برد و یبوست یا برد و طوبت یا حرارت یبوست باشد آثار و علاج آن ترکب بسبب اخلاط ظاهر است **دوا الکبنجبین** ترنجبین مصفی سی درم شیر تازه دور طل پزند تا بقوام عسل آید شربتی ده درم براهی ضعف باه کربسبب حرارت بود مفید **مرباهی بنجبیل** بنجبیل زیر ریگ نهند و هر روز آب برد و پاشند بعد بیست روز برآورده شسته با آب وعسل بزند کبقوام آید مزید باه مدر بول و براهی حمی یعنی و معده و گرده و مثانه بارد مفید شناخت او کرا ترست یا از خشک باید کرد تدریجی از مضغ کنند اگر حدت دهد لذیذ و شیرین بود از تر و اگر حدت او ائل تحمی بود از خشک باشد **قول اهرن** اذا کان مع نقصان ذلک من الدماغ واذا کان انتشار ضعیفا فذلک من القلب واذا کان شهوته ضعیفا فذلک من الکبد والکلیة پس فاعل را باید کرد برای تقویت دماغ روغن بادام مرعوط کنند و لبوبات او مغه خورد و برای تقویت قلب شرد و دیطوس دوا المسک مفرحات بکار برد و برای تقویت کبد دوا الکرکم و سیاونشار و دهل آرد و برای تقویت کلیه لبوبات بکار برد **دوا الحلتیت** اگر دعسل برابر آمیزند شربتی مثقالی بیک وقیه خرد **دوا البصل** آب بصل یک عسل و تولم کنند شربتی ده درم وقت خواب غلظ و ملین منی مقوی باه و بمیرودین مناسب **دوا البصل** آب بصل فانیذ هر یک یک لیمن بقدر دو پزند که غلیظ شود اعدل از اول شربتی ده درم **دوا المدارینی** دارچینی مسحوق ده درم لبن بقر تازه رطل انداخته دارند بدین ساعتی نوشند بدفعات تا نهایت منعظ و بارد مفید **معجون لبوب** لب اولوز مغز فندق مغز صنوبر بادام جیل مقشر مغز خرب تلقل حب الرمان حب الخضرا هر یک سه درنجبیل و افلفل نارمشک هر یک یک قند و چند همه شربتی پنجدرم مزید منی **مرباهی گزر** گرگلان مصفی از عظم و پوست ریزه کرده در آب عسل پزند چون مرا شود برآرند و در جوشی داده فروگیرند مقوی باه مصفی صوت منقی مانع نوازل و سرفه **مرباهی شقاقل** شقاقل تازه شبانروزی در آب تر کرده تبدیل آب کنند سه بار پس مقشر کرده چوشانند چون نیخیت شود در آب عسل انجیر خشک با آنش نرم بزنند کبقوام آید بعد چیلدر نبکار برند مقوی باه منعظ و برای مثانه مفید **دوا المسک** مسک سحوقه در آب خشک تر شان بر در آفتاب پرورند چند سه چند آب جذب شود پس خشک کرده هشت عاقرقرحا نجبیل هر یک یک قندده آمیزند شربتی سه درم شیر تازه اگر محرور ی باشد بنجبیل عاقرقرحا نیذ آن مقوی باه و اگر بسبب سکون منی نارا دراج کت منی باشد یعنی از ذات الریه و ذات الجنب خفقه گردد و این اکثر بسبی که افیون قنب کوکنار و غیره خورد و این منی کثیر المقدار غلیظ افسرده برآید و نعوظ تمام نشود و انزال بعسر شود **علاج** زرعونی معجون لبوب معجون بزور مرباهی بنجبیل و هندسک بنجبیل بوشانده شیر تازه روغن جوز آمیخته حقنه کنند یا حقنه گرم نمایند مغرب القطن عاقرقرحا نیم کوفته پیه شیر و روغن بادام جیل آمیخته خرد آلوده در مقعده نهند اندیه گرم با بیه خورند **زرعونی** تخم کرفس تخم گزر تخم شبت تخم شلجم با دیان نانخواه مغز تخم تربزه مغز تخم بادرنگ بیخکر فس مغز خرب القطن مغز خرب الرمان مغز بادام جیل تازه مغز چلغوزه هر یک و بسایسه و تفل فلفلیه کبابه عاقرقرحا نجبیل تخم جرجیر تخم پیاز تخم شاهی تخم شاهسپرم تخم خربزه تخم گندنا جوز بویه خولنجان گل قرنفل دارفلفل هر یک چهار و نیم قرنفل عنبر ان کندر مصطکی عود هر یک شش تخم بلیون بوزیدان بهمنین تودری شاقل اسان العصافیر هر یک هشت منصل شوی ثعلب تیهو گاو و مغز سر عصافیر خشک خرما خشک مدبر هر یک بیست عنبر چهار مشک یک قند بارد همه مثل مجموع شربتی بجوری و نیمدرم هزار تیم مثل شیر تازه دو هدرم شکر و بمیر و دی پنجدرم هزار تیم یک کاسه بادام جیل مزید منی مقوی باه ظهر و کلیه دوا مرباهی عجیب **زرعونی** تخم بلیون شاقل تودری نانخواه تقشور اسان العصافیر هر یک یک تخم انجره دو نجبیل تخم شلجم تخم گزر تخم تربزه تیرک تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا جوز بویه خولنجان دارچینی دافلفل بوزیدان هر یک سه قند مقوم آمیزند شربتی یک تا دو مثقال

اگر مقصود بهم نرسد عوض او دو سه پند ثعلب قدری خرد کنند مقوی باه و عضای میسه و گرده و کرو آلات بول **معجون زنبوری** تخم کرفس تخم بصل تخم شلیم تخم ترب تخم لیمون تخم اسپست تخم خربزه بقدر اعظم بنفرجب بصنوبر مغز جب الزلم بنوبدان قسط شیرین بنجبیل قرفه تودیین لسان العصافیر شقاقل بهمین دارفلفل تخم خرف انگزه یا بصل آمیزند شربتی سه درم یک وقیه شیر تازه یا خمر نوشیرین و تقویت باه بی نظیر **حقنه گرم** انجیره عدد روغن کنجد روغن حبه الخضرا آب گندنا تخم ترب حلبه کتان هر یک پنج مثقال تخم بنشت سه مثقال بادیان دو مثقال جوشانده روغنهای مذکور و عسل نه مثقال آمیخته سه یا چهار حقنه کنند اگر سبب او ترک جماع مدتی طویل باشد که بدنهب طبع از تولید منی باز ایستد عدم لذت از جماع و اهتمام کم شدن **علاج** کتابها الفیه و حکایات که در ان باب نوشته اند مطالعه نمایند و رویت تساقد حیوانات و صور جمیله انفع و اندیه بارده چون صفرت بیض شیر شکر کبوتر حلوان کله پاچه پاهای تازه کبک بیضه مرغ قلایا جوز بصل خورند روغن خیری روغن موسن بموم روغن بره گاو آمیخته یا عاقرقرحا روغن حب القطن آمیخته بر قضیب و انثیین و عانه تهدین کنند اگر سبب او تشنام مفعوله یا کبر سیت او باشد یا قبل از جماع خیال کند که بر آن قادر نخواهم شد یا وهم کند که کسی بسته است پس دین صورت با وجود کثرت منی و صحت آلات طبع رغبت بر جماع نکند **علاج** جمله های مناسب دفع سبب کنند و تقویت دل و دماغ و بدن کوشند مفرح یاقوتی الونشادر دو دانگ مسک سرخ گاو زبان هر یک شش تخم خرفه چهار دنیم ثعلب شقاقل بهمین خولنجان تخم خربزه تخم شلیم تخم بنفرجب خربزه هر یک پانزده درم عسل چهار طل آمیزند شربتی سه درم خولنجان ثعلب هر یک یک مثقال و آمیخته هر شب مثقالی دهند او هان اطلیه ذکر کرده مانند کباب مرغ گوسفند یا دویه یا هیه خورند **مفرح یاقوتی** مشک یک قرنفل زعفران ورق طلا ورق نقره هر یک دو لپوست بیرون پسته درونج صندلین زرنباد هر یک سه وارید لعل اسپد هر یک چهار بهمین کبابه سافوج واچینی گل سرخ آمله هر یک شش خولنجان ثعلب هر یک شصت درم قند سفید هر یکدو نیم طل شربتی یک تا دو مثقال **فعل حکیم علی گیلانی** چوب چینی چهار زعفران فلفل قرنفل یاقوت سرخ بسد کهربا بنجبیل مصطکی هر یک یک بصل کف گرفته آمیزند شربتی بر رای طبیب از تری بادی پرهیز ند مقوی باه **قاعده** گاه بود که قاضی کسان را باوجود فراوانی جماع بشصتی معین چون بدیگری اتفاق افتد شهوت نشود خاصه اگر باکره بود زیرا که هیبت بکارت در جوانان کار آزموده بحدیست که از خوف زوال آن شهوت اصلی کم کنند پس اگر بتقاضای طبع شهوت نشود یا واقعای کار فرو گرد و با باکره جهت تدافع پایداری ننماید با یکه در دل اندیشه کنند و خجالت کشند که مبادا سبب اندیکه دل را تسلی دهند که کار طبع همه وقت بر یک تیره نمیباشد اگر سبب ضعف قلب باشد از تعب کثیر یا مرض طویل یا جوع مفرط وغیره لین و ضعف نبض و بدرخت شدن قضیب و قلت خواهش جماع و عدم لذت از و ظهور حالتی شبیه بغشی بعد جماع و آنچه از حرارت جوف ظهور عطش خفقان نیز لازم این صورت و خاصه صاحب دست که از شرم و اندیشه ازین کار باز ماند **علاج** حسب سبب تعدیل و تقویت دل کوشند مفرحات یاقوتیه دار السک شربت سیب عرق گاوزبان شربت صندل شربت حماض شربت لیمو عرق گلاب خمر هندا غذیه لطیفه خورند و بسر دو و تفه مشغول دارند و بصحبت جمیله همآغوش سازند اگر سبب ضعف دماغ باشد کمتر حواس لبطوی حرکات قلت آرزوی جماع و عدم لذت از و استرخای قضیب پس دربارد و عدم قدرت جماع در هوای سرد و تصور اندام شهای بارد و در طرب غلبه رطوبت و عدم قدرت جماع و در حار عدم قدرت جماع در هوای گرم و تصور اندام شهای حار و در یابس سهو بیوست چشم و بینی و تعذر از جماع و فتور از مرطبات **علاج** به تبدیل مزاج بدانچه سبب بود کوشند اگر غلبه دم بود قصد کنند و اگر غلبه صفرا باشد تلیین نمایند و هندوانه خورند اگر غلبه بلغم بود حب قوقایا با ایارج فیقرا و نبذ و جلابها تقویت دماغ معاجین مقویه و شهوات و اطلیه و غیره حسب حرارت و برودت بکار برند اگر سبب ضعف معده یا ضعف کبد باشد که بدان سبب خون صالح

که تولید منی را میشاید یکتر پیدا گردد و قلت آرزوی طعام و وجاع ضعف هضم و دیگر آثار ضعف سوء مزاج آن عضو **علاج** و تقویت و اصلاح مزاج عضو یاد و حسب سبب کوشند اگر سبب ضعف یا آفت دیگر کلیه باشد آثار و علاج او در انجا بینند **نوع دوم در ضعف که بسبب استرخای قضیب باشد** اگر سبب ضعف و لاغری بدن باشد آثار و علاج او همانست که در نوع اول گفته شد **علاج** تودین همراه شربت قند عرق گاوزبان گلاب و بهندنخود و آب کبک تیهو همسایه پرده باطحلوای قند نشاسته خورند اگر سبب ترک جماع زمانی طویل باشد و بدانسبب تقلص و انزال و قضیب افتد و هویداست که سائر اعضا علی و ریاضتی که مخصوص بدان عضو است قوت می یابند و ازترک آن ضعیف میگردند **علاج** اول آب گرم قضیب ریزند بعده شیر تازه گاو و آب او مالند پس دفت گذارند و فریون عاقرقرحا طلا کنند اگر سبب قلت تولد نفخ و ریح در اسفل بدن باشد سبب برد یا حرارت یا یبوست مفرط سلامتی اعضا قوت بدن عدم نفخ و ازالهٔ نفاخه عند تحمد نفخ یافتن و منی کثیر آمدن و این کس را انتشار بالکل زایل نگردد و بانگار نگ و ضعیف میباشد پس اگر از قلت حرارت و تقلص بطوبت باشد اجدا کل و شرب خاصه که ماکول کثیر الحرارت نباشد انتشار قوت پذیرد و اگر عدم حرارت مانع نفخ بود و این اگر افتد قوت جوع و خلو معده و حرکات منخه و استعمال ادویه داخلیه منخه انتشار قوت پذیرد **علاج** اگر سبب فقدان طوبت باشد استحمام و تمریخ و غیره بکار برند با طا حمس شیر تازه بقدر رحی اچینی خورند و ازادویه با آنچه هرچه بسیار گرم نبود بعمل آرند و شدید الحرارت ندهند که یبوست آرد و یبوست مانع تولد نفخت و انچه از عدم حرارت باشد معاجین گرم و ادهان و غیره هرچه مناسب بود استعمال کنند معجون فلاسفه و دارچینی و هند صفرت بیض ما طا شیخم گز بعسل تخود و جیر جیر عنب انیسون فرنق لحم مرغابی تیهو حمام خورند اگر سبب انصباب باره بلغمی و اعصاب قضیب یا بسبب ایستادن در آب سرد زمانی طویل یا جلوس در برف و غیره باشد و این از جنس فالج نباشد و در قلت منی و سهولت خروج او بغیر انتشار و ضعف حس حرکت قضیب روز بروز ضعیف و لاغر گردد و بوصول آب سرد تقلص و منجمد گردد و مانند شود و حسب الفتان و ابطالان حس پس اگر مرض قدیمی و مزمن بود و ضعف و نهزال در قضیب بسیار گشته اتفاق علاج نباشد و این اعنی گویند اگر حدیث بود و بسبب قوی نباشد و بوصول آب باز منقبض و منجمد گردد و بسیار باریک بود دوا نپذیرد باشد **علاج** انچه در فالج گفته شد بکار برند اما در اینجا حقنه و حمولات و مسوغات سخنه اثر تمام دارد و فریون جند بیدستر طرخ فلفل باوبان حاده آمیخته مالند اگر سلوبت غالب بود و قضیب بارد سرد مزاج باشد اهل سعد دار فلفل و زنجبیل باشد اهل حار فلفل و زنجبیل و تخم خربزه و خشخاش سفید و تخم خیار مالند تخم خربزه و خشخاش سفید و تخم خیار مالند **قول دوم** اگر سبب جماع باشد که موجب استرخای اعصاب عروق شود برادهٔ عاج برادهٔ دندان ماهی هریک سه درم تخم فلفل دو درم جوز بویه دو عدد پیاز تخم نرگس عدد سائیده دو درم بسته در بیخ طل شیشه اندازند آتش تند چون گرم شود بیرون آرند و قضیب را مالند تا گرم شود بیشتر بندند گرد و دیگ تنبول گرم نموده بندند و آب نرساند و صبح شام معجون چلغوزه خورند تا چهل روز اگر نفع نشود و بیخ کنیز سفید جوز بویا انیسون سهل فلفل مویه هریک یکدرم سائیده روغن کنجد سه درم انداخته حل کنند که مثل مرهم شود مضاد کرده برگ تنبول گرم نموده بندند و معجون مذکور خورند اگر چنان هم باشد موصلی سفید انگشت شاه دانه نخود بریان زنجبیل تخم کنجد تخم گزنال کماله گل پسته با برشکر یا برهم سائیده سه درم تخم طل شیکاکا و هندبه معجون چلغوزه نرخ چلغوزه خشخاش موصلین خولنجان قرنفل بسباسه ثعلب بهمن پهلی ستاور تال کماله بیخ بندبه ترنجبین هریک دو درم کاکنج دو درم سائیده بقدر طل مذکور معجون آمیزند مقوم آمیزند مقوی درم اگر سبب اغلام باشد و ازین حرکت لائق صحبت زنان نمیباشد سعال اغلام مضر دانند کنند سه سیاه شیر مشرم هریک یکدرم بقدر می آب سیاه نخود نموده برگ تنبول گرم کرده بندند چون آبدار در دهن گاه مضغول باشد اگر نخود نداشته باشد تنها هم مفید است و اما در قرحات حادثین هم سبب جوان خولنجان هریک سه درم کوفته

در شیشه روغن کشیده یک قطره طلا کرده برگ تنبول گرم نموده بندد تا چهار و نیز جماع پرهیز واگر سبب آن نباشد که ظرفیت بین مبتلا گشته اول برعانه وقضیب وران نما کماذکره در حلقی گذشت نماید بعده آرد نخود و تخم بیست یکدرم میده گندم روغن گاو هریک واونس بریان کرده مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز خوبانی مغز تارجیل هریک بیزده درم شلب سه درم عنبر بهمین دارچینی هریک دو تیم اسکر و پلپو شقاقل کمیتدرم زعفران عوده هریک نیمدرم سائیده قند گلاب هریک چهار اونس عسل عوق گیرده هریک را ان قدر آمیزند وشش درم دهند اگر سبب صداع هوای سرد وقت نغوط بقضیب باشد نغرثات بالصبر آرد مونگ هریک چهار اونس جدا جدا بقدری روغن زرد بریان کرده بغرثات بیزده درم سائیده شکر سفید مقدوم نیم طل آمیزند شش درم دهند عاقرقرحا پوست خیکنیز سفید مالکنگنی وشنیا شنگرف وغن خیدز نیخ خربیق سفید تخم ترب تخم بیهی تخم پیهی کبابه پیه شیر هریک سه درم زنگار عدد کوفته آمیخته در شیشه روغن کشند و یک قطره طلا کرده برگ تنبول گرم نموده بندند بیست یکروز اگر نافع نشود عاقرقرحا فصل خرا طین چندزیق هریک سه درم پیهی مروارید سنگ شنگرف مغز خربزه هریک چهار درم تهره ماهی سوهچهار عدد پیه گاو نر نه درم موده خام شش درم حل کنند که مثل مرهم شود وقت شب قدری ازین گرم کرده طلا نموده برگ تنبول گرم ساخته بندند وآب نرسانند پوست بیخ تا توته پوست بیخ کنیز سفید پوست بیخ عنصر عاقرقرحا بیهی شنگرف هریک سه درم سائیده آمیخته روغن کنجد شش درم انداخته آتش نرم جوش دهند چون سوخته صاف کرده طلا نمایند برگ تنبول گرم نموده بندند وآب نرسانند واگر سبب سوختر کیب جماع باشد یعنی استاده بایستاده چون کند فرد بادام بازده عدد آب سائیده عسل شش درم آمیخته نوشانند بیست یکروز کنجشک زیصفی چهل عدد بروغن زرد بریان کرده عسل مقدور قدر حاجت انداخته دارو وقت شب یکعدد صفصف مع قدری عسل روده عدد بادام مغز دو تخمه خام دو اونس آب نیم طل شب تر کرده صبح آب صداع گرفته عسل شش درم آمیخته نوشانند وقت شب کنار نیمه خام نیمه بریان نیم طل سائیده همه روز نوشش شکر خام آمیخته سه درم نیم طل شیر خود و تا چهار و نیز پرهیز و پوست بیخ کنیز سفید مالکنگنی سه یک نیمدرم آمیخته بسبل انصاف عاقرقرحا حل هریک چهار درم کوفته روغن کنجد چهار اونس انداخته سوخته صاف کرده طلا نموده برگ تنبول گرم ساخته بندند اگر سبب قبض باشد نخجیر باد کرده وچند روز اگر سبب کثرت جماع باشد خوابانیدن بالکل بیک شش جوز بویه مسطلی سوخته صاف کرده طلا نموده برگ تنبول گرم ساخته بندند نخجیر باد کرده وچند روز اگر سبب کثرت جماع باشد خوابانیدن بالکل بیک شش جوز بویه مسطلی واچینی فرنفل عدد نموده هریک سه شنگرف مقدور چند حبه سائیده آمیزند کمیتدرم دهند عاقرقرحا فرنفل پیهی حبه واحد طین هریک سه درم روغن کنجد نیم طل ریزه ظرف گلی کرده دهن بسته دو روز میان گیاه خاکی قدری نگاهدارند وبخاکستر پوشند بران تا هفته آتش فرو نشته باز بعده بر آورده یک قطعه برقضیب طلا کرده برگ تنبول گرم نموده بندند اگر سبب قبض باشد تا لکمانه یعنی هریک سیزده درم میان ثابت وشیشه پنبه کرده سایه خشک نموده در هیل عدد روغن خرما منقی اخسته پر ساخته شیشه گاو دوه بیل انداخته چوشانند چون شیره قدری ماند فرو گرفته وازو صبح یک خرما مع ادویه خورند وبالایش نان نخورند دهند وقت دوپهر وشام تماشا چیخورند گفته شد یعنی امروز سه گونه نست یکی آنکه قضیب بالکل نباشد وموضع سطح بود دوم آنکه قضیب اندکی نمایان باشد سوم آنکه قضیب اندکی نمایان باشد این هر سه را ابادی نامند این قسم را اندکی باید دانست لاعلاج میشود سوم آنکه قضیب باشد لیکن حرکت ولا علاجست مگر بعضی این قسم را وقت بول چیزی حرکت شیشه اگر تدبیرش کنند شاید که درست گردد پس باید که پیش خراطین سنگدانه چه پرند چه دیگر بخورند بریان هریک یک نیم درم سائیده بروغن گل چپ کرده دو سه روز بسته در ظرفی نموده بر آتش نرم چون گرم شود عاقرقرحا بیهی شنگرف هریک سه درم سائیده آمیزند کمیتدرم دهند عاقرقرحا فرنفل بیست عدد سه درم گردن گوسفند نر چهار اونس آمیخته این کبابی بسنگل ومقدار قضیب ساخته تنگانه قضیب رو نهند بندند

و آب نرسانند پنیر مالکنگنی عاقرقرحا یه پشتی نخجیبن بسابسه اذاراقی سلیخه حسن ابه قرنفل زرنباد تلیسه زیبق زنجبیل مغز بندق برادره عاج گوگرد آمله سرخ گل مغز خربزه سفید خرانطین جوز بویه پوست بیخ کنیز سفید برزالبنج ناخواه تخم پازهر مل سم الفار مغز خروع قرطاس هر یک سه درم صفرت بنفش بیخ سفید و کوفته آمیخته و شیشه روغن کنند و هر روز یک قطره طلاکند بگنبول گرمرده بندق آبی سائه مغز بادام سفید مغز خرب القطن سفید گنه گنه روغن زرد هر یکی دو طل جدا جدا بروغن بریان کرده شکر مقوم دو طل آمیخته خسک سیزده درم مغز خلیفونه سه درم مغز پسته مغز خربزه مغز بادام جیل هر یک نیم طل سائیده آمیخته مثل حلوا ساخته هر روز دو اونس خورند و تا چهل روز از مباشرت پرهیزند **قول جوان کوره** شخصی از ضعف باه عاجز بود در روزی برای غوغ شدن بر دیار فت و آن شخص را دید که آلتش کار راست نمی کرد دهن بکشاد و آن شخص در دهن او بول کرد ماهی بدر رفت و آن شخص بکار دیگر مشغول گردید پیر مرد عجائز گفته میشود که اگر تخم دندان مرده با عضای تناسل و هند باه آرد **حلوای بیضه** صفرت بنفش چهار عدد زعفران موچیس هر یک نیم مشک روغن بقدر دو اونس صفرت شکر روغن آمیخته بر آتش نرم نرم هند و اگر خواهی حرکت دهند چون منعقد شود دو بیضه سائیده آمیزند و تنگیکه روغن بر آید فرو گرفته سرد کنند بقدر تا نهصد **حلوای بیضه** صفرت بنفش بیست دو عدد دو اونس بقدر هر یک طل مشک ربع درم زعفران نیم درم گلاب ۵ درم صفرت الت کرده قند آمیزند و بر آتش انگشت نهند و حرکت ده باشد و تنگیکه روغن ظاهر شود دو اول زعفران پس مشک گلاب آمیخته فرو گیرند سوم لذوذ صلاح مزیدنی سقوی قابض بدن نعیف **حلوای بیضه** شیر و طل پزند چون سوخته شود قند ربع طل اندازند دقیقی یقوام حریره صفرت بیضه شکر هر یک نیم درم گلاب شش درم لت کرده اندازند چون بقوام کوبه رسد در پیاله گلی کرده پیاله را در دیگی نهاده بر آتش انگرند و بر دهن دیگ چیزی مسدود نهاده یا لا پیش آتش گذارند چون پخته شود دستی پدید آید بر آرند پنج چهار تا شش درم سقوی باه دکلیه **حلوای نخود** آرد نخود بریان ده طل دهن بقدر سه طل بریان کرده شکر شش طل آمیزند پس مغز خلیفونه دو طل مغز فستق طل سائیده آمیخته فروگذاشته دانچینی عاقرقرحا قرنفل هر یک یازده درم آمیزند شش سه درم سقوی باه **حلوای گزگز** شیرین سیاه صمغی و طل سه کرده بلعیز بقدر نیم بوره بر آورده بروغن سه بریان نموده نبات طل آمیخته دارچینی قرنفل تخم گزگز عاقرقرحا زنجبیل هر یک شش درم زعفران سه درم آمیزند شش قهوه دوازده درم وعصاب وشیر کدو سی تخم خوش بو بقدر شیرین کرده نوشند سقوی باه وظهر دکلیه مزیدنی مصاب **حلوای گزگز** شیرین سرخ نصف دو طل تخم خربزه مغز فستق طل بشیر گاو پزند چون مغز شود بر آورده دانه دانه چوبی کوبند کرد یک گرد و سه آرد نخود بریان هر یک پانزده درم بقدر سی روغن زرد بریان کرده قند دو طل عسل طل با ب حل کرده اندازند چون بقوام آید گزگز تراشیده دو سه جوش داده فرو گرفته مغز سر عصافیر بزنبیل عدد اندازند دو اونس لب فستق مغز خلیفونه مغز فندق تا جیل مقشر هر یک ده درم خسخاش خسک مدبر بطلب ارچینی زنجبیل خولنجان هر یک سه درم زعفران مشک هر یکدرم آمیزند شیرینی ده درم به نیم طل شیر گاو سقوی باه **حلوای فرنی** آرد ماش قند هر یکطل شیر گاو ده طل آرد بشیر پزند چون پخته شود قند آمیخته قوام نموده در ظرف چینی کشند خورند سقوی باه **حلوای زنجبیل** زنجبیل سحوقه دو طل دهن گاو نیم طل بریان کرده سحق نموده روغن جدا ساخته فرو گرفته عسل گرم کرده چهار طل انداخته حل کنند بعد ازعفران درم عنبر مشک هر یک ربع درم آمیزند شربتی هشت درم هر دو وقت مزیدنی شهوتی **حلوای سوهن** میده گندم پنج طل سنگ نارنج شیر گاو بیش چهل طل روغن سه چهار طل شکر سی دو طل مغز بادام مغز پسته هر یک نیم طل گلاب ده قند هر یک دو طل جوزبویه چهار عدد دارچین عسلک انداک اندک شیر حل کنند تا عقده نبند دو پس میده بدستور انداخته حل کنند و بر آتش نهند و آهسته آهسته حرکت دهند و تنگیکه میده

سمنک پاره شود شکر بیست چهار رطل انداخته آتش نرم توام نمایند وقتیکه بصلابت آرد شکر باقی در طباق گسترده چاشنی نذکور در و انداز بچون میل کنند
آرد بدست خوب مالش نمایند تا هم میگیرد و بدین بوزبه وغیره انداخته قرص سازند حلوای سوهن سمنک یک ربع آثار شیر بیست و چهار آثار سمنک
صره بسته در قدری شیر شیره کشند بعد میده نه آثار شیر باقی انداخته خوب دم آمیزند و پنجون غلیظ شود شکر ده آثار انداخته کفچه زنند چون مانند
حلوا گردد روغن زرد پنج یا شش آثار انداز ند و کمچه زنند چون غلیظ تر شود نصفی آنرا در ظرفی پهن انداخته هموزنش شکر انداز ند و قدری گلاب پاشند و بدست
محق سازند تا خوب آمیخته گردد پس میوه انداخته قرص سازند و اینقدر نرم و نفیست نصفی را اندکی آتش زیاده داده بدستور میوه و گلاب آمیخته قرص سازند
و این قسم چهارشیست حلوای سوهن سمنک یکنیم پاو میده گندم روغن زرد هر یک دو نیم آثار شیر سی و دو آثار شکر شیاز ده آثار اول شیر میده و سمنک
در روغن چهار آثار شکر پکرده بزند که مثل کهربه شود آتش فرو گرفته شکر باقی آمیزند که یکسیم شود پس میوه آمیخته قرص سازند حلوای سوهن پرپی سمنک
رطل و آب تر کرده شیره برآورده میده گندم دو نیم رطل اندک اندک آمیزند تا عقد نبندد پس بر آتش نهند و مدرکت ده باشند تا غلیظ گشته باز رقیق گردد و چوچی دیگر
ده فوگیرند و یک شب دارند صبح بر آتش نهند شکر مقوم هشت رطل انداز ند و حرکت ده باشند و روغن زرد اندک اندک سیخته باشند تا که هشت رطل جذب شود
و تنکیکه نمایند و لاتی انجاد گردد فوگرفته منجمد سازند حلوای سوهن پرپی سمنک یک آثار آب شیرین ده آثار بدستور شیره برآورده میده چهار ربع آثار
آب ده آثار آمیخته آتش دهند و کفچه زنند و قدر یک آثار روغن هم شامل نمایند تا مثل حریره شود شکر ده آثار انداز ند و بآتش نرم نرم پنجون غلیظ تر شود و لیمو
کاغذی یک نیم پاو گرفته آب آنها انداز ند و اندکی آتش داده فرود آرند و چوچی حصه آن را گرفته برادو جاغ گذارند و آتش بسیار نرم دهند و کفچه بزنند و روز دو زند
و بعد سختی آرد روغن گاو یک آثار انداخته کفچه زده باشند چون روغن جذب شود باز یک آثار انداز ند بدستور کنند چون اینهم جذب شود هم یک آثار انداخته آتش
بایل بندکنند و کفچه زده باشند تا که سفید و سخت گردد آنوقت قدری برداشته فتیله کرده ببینند اگر فوراً از دو سول هوا سخت و شکننده شود آنوقت کسی ظرف
گل راه جاغ گذارند تا حرارت آتش کمتر گردد بعد ده دوسی میوه و گلاب حل کرده قرص سازند و دوین آتش نهند هر گز نهند و باتیانه را بستور طیار کنند
حلوا یا مغز بادام مقشر رطل مغز شناش میده گندم هر یکدو رطل مغز پسته نیم رطل از همه شیره برآورده روغن گاو غیر رطل قند رطل قوام کرده بطور حلوا پزند چون طیار شود
مشک و درم عنبر آن یک نیمدرم گلاب حل کرده آمیخته در ظرف چینی دارند شرحش پنج مثقال مقوی باه و دماغ حلوا روغن گاو قند مصنع عربی هر یک
شش رطل بنجبیل نیم رطل صنع بهمن بریان کرده نیکوفته قند را قوام نموده او دویه سایده آمیزند اگر خواهند مغز بادام حب الصنوبر مغز جوز وغیره افزایند شرحش ربع رطل
یا کمر زیاده همراه نان مرغن مقوی باه شتمی مزاید سرفه دائمی اگر یک پاه خورند شش ماه قوت باشد حلوا میده گندم رطل روغن زرد دو رطل بریان کرده عنبر آن
درم گلاب یا دقیه آب سه رطل حل کرده عسل سه رطل انداخته زنند چون روغن باز دهند شناش کنی مغز پسته تا بجیل مقشر هر یک بیست درم سایده آمیخته در ظرف چینی گسترده
قدری قند بر و پاشند مولد منی محرک باه مقوی کلیه حلوا نیم رطل تا مکمانه مغز بات الصنوبر شکر خام میده گندم لبن بقر هر یک دو رطل روغن زرد مغز بادام
مقشر مغز پسته حب الصنوبر تا بجیل مقشر هر یک سیع عربی هر یک سیع رطل دارچینی سه درم حلوا سازند حلوا خشته تر هندی سحوق دهن بقر شکر سفید خام صنع عربی هر یک
رطل تا مکمانه سیع بند هر یک سیع رطل سند روغن سوداکه ده درم حلوا سازند و از تبشیر باه و هی شیرینی پز هندی مقوی حلوا خشته تر هندی صنع پاس نشاسته هر یک درم
نبات نه درم دو غن زرد دوازده درم حلوا ساخته نوشند یکشیشه تیست پنجروزه دهند مغلظ سنی مقوی ظرز یله وجع کلیه و کمر حلوا مغز پسته مغز چلغوزه شقاقل

تخم گزر یا برروغن عسل قدر حاجت حلوا ساخته خورند منضج مقوی باه **حلوا** امیده گندم هشت درم روغن نرد نیم رطل بریان کرده صفرت بیض هفتاد عدد اندازند چون پخته شود شکر چهل درم قوام کرده ریزند جوزبویه قرنفل عاقرقرحا موچرس حرمل تخم کونچه تخم تره هر یک سه درم مشک دو درم عنبر نیم درم سائیده آمیزند چون مثل حلوا شود فرو گیرند هفت شربتیت مقوی باه ازترشی بادی پرهیزند **عجه** مقوی باه بسمن بیضه مرغ ده عدد دهن بقربیت و درم قندسی درم دارچینی نیم درم نیم پخت کرده خورند اگر مبرودی باشد بدل شکر عسل کنند **حریره** مقوی باه مغز بادام مقشر مغز فندق هر یک بیست عدد نشاسته شش نیم درم دراب شیر برآورده با تش نرم پزانده قند قدر حاجت مسکه قدری وقت پختن اندازند وقبل از فرو گرفتن لعاب نشاسته بهمن بیضه هر یک نیم درم آمیزند یا زهر سه شیره برآورده همراه شیر یا پزند **پیندی** مقوی باه وبرای وجع مفاصل در موسم سرما خورند میده گندم روغن زرد هر یک نیم درم رطل بریان کرده مغز بادام مقشر پسته هر یک ربع رطل نا جیل مقشر نیم رطل کوفته درروغن بریان کرده شکر چینی اسپاغول بزرقونیا گل بنفشه گاذربان صمغ ٹاک موچرس پاکهان بیدمشک مائین گل سپاری تودری بین هر یکدرم قرنفل سین سنین کاکرسنگی نوشادر مفصفر فوفل هر یک نیم درم قاقله چهار درم سائیده شکر قدر نه وآمیخته پنڈی پیمایند نشتی وه تا پانزده درم **مربای سلیجم** سلیجم مقشر کرده درآب نمک سه روز درآب گندم سه روز نگذارند پس اندکی جوش داده خشک کرده درقند مقوم اندازند —

مربای عصافیر تخم کرفس هرنگ کابلی بنجبیل قرنفل بهمن فلفلین عاقرقرحا عود دارچینی فلفلیه کبابه برگ صندل هلیله زرد بسابسه جوزبویه زرالبنج سلیمین تخم بصل تخم تربغ عنفران ست گیان هیل اسگند تالیسپتر هر یک دو درم ثعلب چوبچینی تنگ رف فلفلی کشته هر یک چهار درم جدوار موسیائی هر یکدرم سائیده عصافیر مصفی پرکرده بروغن زرد بریان نموده دران قدر عسل که پوشیده گردد انداخته بهیت یکروز درجای گرم نگذارند عسل خشک شود دیگر انداز نشتی کنند تا دم **مربای عصافیر** جوزبویه عصافیر هر یک بیست یکعدد در هر جوزبویه یا فیون سه دانه نهاده بندکرده در تخم عصافیر یک یک جوزبویه گذاشته دوخته در یک رطل روغن گاو بریان کنند چون سرخ شود برآورده دعسل قدر ضرور اندازند وبعد هفته هر صبح یک عصفور نگذارند اگرچه عینی باشد مرد گرد **کباب** مقوی باهی که اگر هفت روز خور تاب نماند بچه مرغ نگرکنانته که بانگ نکرده باشد هفت عدد جدا جدا بند کرده هر روز یک یک سانڈه خورانند تا هفته دوم هشت پاس یکبار آب نوشانند سوای ازین دیگر خوردن ندهند روز هفتم یک بچه مرغ انبخ کرده بدیگر بچها خوراند بهستور پنج بچه پاس هر دو بچه باقی را نبخ کرده بروغن زرد قرصها ساخته بریان کنند و بدارند و هر روز یک قرص خورند اگر دعزیمه هفته کسی ازان بانگ نماید همان وقت آزار نبخ کرده بدیگران خوراند بعده سانڈه مابقی را بخورانند بعده اتمام ایام کباب طیار کرده خورند **کهوه** مجهل ابیض کوفته بشیر تازه درروغن بریزند چون غلیظ شود وقت خواب قدر جوز خورند و بالایش نهند زبیب یا خمیر دوا وقیه نوشند تا هفته **قلیه** زیبق شش درم آب نبات اصبر شت وزنکهرل کنند پس از سیاه صحرائی دو عدد دو دیگ گلی گلمکتی نهاده سرپوش گذاشته بند کرده بر اخگر نهند که خاکستر شوند بعد سرد شدن ماوند کور برآرند زیبق انداخته حل کنند که نادیده گردد پس هموزنش آرد گندم آمیخته بروغن زرد خمیر کرده سرخ جوان که کلنگ باشد خوراند و هر بدت که خورد بعد اتمام دو اصحی فربح کرده بروغن زرد بریان نموده قدر قوت وهضم هر روز خورند از ترشی و بادی عسل جماع پرهیزند مقوی مجید **بیضه** زیبق سه درم در بیضه مرغ ثقب کرده پر نموده با رد ماش بند ساخته در آب پخته پوست دور کرده زیبق برآرند و بیضه را همراه یکدرم تقنیب گاو یا قنیب آهو سوهان کرده خورند بهستور چهل روز بعد هر عشره تبدیل زیبق نمایند اگر تقنیب نباشد تنها کافیست باید که در سلر مربی خورد **بیضه** صفرت بیض ده عدد دهن بقربیت و درم شکری درم دارچینی نیم درم نیم پخت کرده خورند **بیضه** بچه مرغ که بهوائی نزدیک باشند دو عدد اگر نه بند ا

دارند زیبق درم و آرد آمیخته هر دو را خوانند چهل و زپس هر دو را یکجا بند کنند تا جفت شوند و بیضه آرند آن بیضه ها را آهچنان خام نشتابع کنند هیچ باه ـ

بیضه بیضه مرغ نیم بشت پخمه و فلفل دارچینی تخم ترب تخم خرف هر یک نیدرم آمیخته خورند **بیضه** صفت بیض مسلوق هفت عدد بصل بریان شش عدد نخود بریان عسل وهن بقدر هر یک دانگی آمیخته خورند تا هفته عنی را نافع **قلیه** زیبق دو نیدرم آب و نخود بریان و نبات العصر غلوله کرده بهفت ساندهٔ خورا تا هفته بعده هفت مرغ را ساندهٔ عدد زیبق دو نیدرم در آرد نخود و غلوله کرده خورانند تا هفته پس یک مرغ را ذبح کرده بریغامی و گیر خورانند تا که یک مرغ ماند پس آن را تخمه کشته پاک کرده خشک نموده بسایند و هر روز دو نیدرم خورند یا پاک کرده قلیه پخته قدری قدری خورند **قلیه** زیبق ربع درم در حلق بیخه مرغ انداخته عوق پخنگبشت ریزند و بپوشند که بر نخیزد صبحی ذبح کرده بمصالح پخته خورند بدستور تا هفته بسی **قلیه** انشین گوزن بروغن بریان کرده خورند **قلیه** زیبق ربعدرم وقت شام حمام صحرائی را خورانند و مصالح ذبح کرده قلیه پخته خورند تا هفته **قلیه** گل عباسی لحم پخته خورند **قلیه** زنبیخ چهار سر گوسفند سایده بآرد سرشته بحمام صحرائی خورانند روز دوم همین قدر حمام و دوی را خورانند روز سوم همین قدر حمام سومی را و چند پس و زچهارم حمام دلین را ذبح کرده پخته خورند روز پنجم حمام دومی روز ششم حمام سومی را خورند بی نظیر **روغن** خراطین مصفی نازه رطل روغن گاو دو رطل بریان کرده صاف نموده بصل رطل انداخته بریان کنند بعده در حلوا یا نان نخودی هر روزه پانزده درم خورند چند روز انکار رفته بحال آید **مربا** افیون چهار درم بهبیست پنجدرم عصاره در خوراندن ذبح کرده بدو طل روغن گاو بریان کرده همراه دو رطل عسل نپزانده دارند هر روزه درم درم خورند ممسک هم **شیر** صبحی روغن زرد با طریفل خورند وقت شب زیبق دو نیدرم بچهار رطل لبن بقدر جوشانند چهار ماند نوشند زیبق چند بار بکار می آید **بیضه** صفت بیض سه عدد ثعلب قضیب گاو هر یک نیدرم آمیخته برآتش نرم نهند چون نیمپخت شود خورند **شیر** بوست اشترغار کوفته پنجدرم خرما چهار عدد شیر گاو یک یا دو رطل آب و یا چهار رطل جوشانند چون آب بردو صاف کرده نوشند معقوی سهی **شیر** قضیب گاو سیاه یا گوزن یا گاو میش سایده درم درم شیر گاو وقتدیا بیضه نیمپخت خورند **شیر** زیبق چهار درم نخه قه صفت سره بسته در دو رطل شیر بپزند یکصد سره میان شیر ماند آویخته خوب جوشانند پس فرو گرفته سره نموده نوشند چهل و زوهر روز تجدید زیبق نمایند **شیر** شیر گاو دو رطل قنبیخ مثقال صفرت بیض دو عدد دبسباسه نیدرم آمیخته جوشانده وقت خواب خورند و بالایش برگ تنبول خورند و از ترشی بادی جماع پرهیز **معجون** برای کسی که از ازالهٔ بکارت عاجز بود زنجبیل دارچینی ثعلب شقاقل لسان العصافیر جوز بویه زعفران مصطکی تخم نیلوفر افغل گل سرخ بوزیدان بهمین تخم گزر هر یک دو نیم مشک عنبر هر یک یک و ربع حب قلقل سه قسب بیست پنج عسل صد **معجون** بهمین تودری سرخ خولنجان مصطکی دارچینی عاقرقرحا قرنفل حسن لبه هر یک پنجدرم لسان العصافیر قضیب گاو ثعلب شقاقل هر یک ده درم اب لوز هفت اونس عسل دو رطل **معجون** چوبچینی دواونس زعفران عود بهمین انیسون سنبل مصطکی دارچینی هشت نه مرسور سنجان سانج قرنفل قاقله فلفلین بوزیدان شیطرج چند زنجبیل گل سرخ کمون جوز بویه خولنجان هر یک دو نیمدرم مشک نیم مثقال قند نیم رطل عسل سفید دو رطل شیر بیتی ده درم مقوی باه و بصر صفی دماغ مزلیه جمع کرده **معجون** هر سه مثقال هر یکه دو عود مروارید قرنفل دارچینی بسباسه هر یکه و نیم جوز بویه عنصل نیم جرمل افیون برگ تنبول هر یک یکمثقیم زعفران مشک عنبر هر یک نیم قند دو صد گلاب قدر حاجت مقوی ممسک **معجون** مروارید بدستور سابق ساخته هر یک هفت برسه صندل بهمین هر یک چهار مثقال پنج عنبر دو قند سه پنجه گلاب و صد شربتی تا مثقالی مقوی مزید منی **معجون** محرک نعوظ و شبق مستحکم قضیب اگر نیدرم بصفرت بیض و آب پیازسه روز متواتر خورند با پنجوی آرد که صبر نباشد و اگر قدری از و بچهار دانگ مصطکی

یا کندر آمیخته وقت شب مضمضه کنند و بعد ساعتی بخوابند و پانزمین نگذارند و پنبه درین وقت در گوش کنند و عطایت بوینده هم در آن شب نفوظ غریزه بسیار کند
واگر چهار مثقال بزن خواهند التجا بجماع نماید مجربست عاقرقرحا تخم انجره تخم بصل تخم گندنای وی مغز چلغوزه روغن بادام روغن بطم خشخاش ابیض هریک
هفتدرم فلفل ابیض روغن خسته زرد الوشیطرج گندنا مویز منقی هریک ده درم اهلیله انیسون زنجبیل قرنفل هریک بیست هفتدرم جرمل ابیض کمون دهن هریک
دو درم قرفه زراوند طویل هریک سه درم روغن گاو جبة الخضرا هریک پنجاه و چهار درم فلفل شش درم دارفلفل چهار و نیمدرم سنبل جاب البان هریک شش
مثقال مصطکی روغن کنجد هریک سیزده و نیمدرم مغز جلغوزه بقدر مغز اسالیون و قور و غن بازجیل هریک شش و نیم مثقال خروغ نیم مثقال فرفیون و مثقال روغن
جاب البان چهار درم و در نسخه جای جرمل خردل ابیض نوشته و در نسخه سنبل و مثقال زراوند بیست درم نوشته اند بان ابیک طلی عسل و در دیگ سنگی بآتش نرم
قوام کرده او دیه سحوقه آمیخته بهم نرم نرم شربتی و دونیمدرم **معجون قرص افعی** جهت توالد و تناسل مجرب و بغایت مهیج و مقوی مواقع پیر و دین و پیران حافظ صحت
ایشان و جهت امراض عصابی و رقت منی و تحسین لون و جه و تقویت باضمه و رفع خشت سوداوی مفید بقلب ارچینی بزنجبیل هریک شش کبابه دارفلفل قرنفل
ابریشم آشته انجدان بنه بایه شتر اعرابی تخم کرفس تخم بوینجه الهیون تخم گندنا تخم شبلم تخم خیارشنبر قسط تخم جرجیر لوزیدان جدوار جب صنوبر کبار جب صنوبر صغار تخم ترب خولنجان
قرنفه تودری بهمنین تخم گزر مغز حبة الخضر اجب القلقل لسان العصافیر مغز مقشر شاهتره مغز مقشر خشک مربی عاقرقرحا دول ورق طلا هریک یک مغز بادام مغز پسته آنجیل مقشر
مغز فندق عنبر شک ورق نقره هریک دو گرم زعفران ده قرص افعی عشر اد و عسل کف گرفته ده چند همه **معجون چوبچینی** مقوی باه و قوت نفسانی و طبیعی و شهتا
وبای اورام و جع مفاصل نافع چوبچینی ورق کرده سی و شش مثقال صیرفی تیشه نجاری ریزه کرده هفت و نیم مثقال صیرفی گل گاو زبان اسفیدج
بادرنجبویه هریک پنج مثقال صیرفی مویز منقی پنجاه مثقال صیرفی آب دهن تر یزد و یک بزرگ کرده دهن بطبق سفالی و خمیر بندنموده گل حکمت ساخته سنگ
بزرگ برسرش نهاده همه قلم بار یک دهن تر یزد اندک اندک سوزند تا تمام سوخته شوند فرو گرفته وصاف کرده قند عسل هریک نیم من تر یزه آمیخته قوام کرده چوبچینی
هفتده مثقال عنبر شک مثقالی دارچینی بهمنین شقاقل خولنجان هیل سورنجان هریک پنج مثقال اهلیله کابلی هفت و نیم مثقال آویزند صبح شام دو دو مثقال بآبجوه
دهند چوبچینی دو مثقال آب یک من بدستور مذکور یک من میماند کوبیخ نموده نصفی صبح نصفی شام دهند بایست یکروز **معجون عشره** برای باه بی نظیر دارچینی عشر
فلفل دارفلفل دارچینی کبابه قرفه مصطکی زنجبیل قرنفل یارعسل سه چندشربتی دونیمدرم صبح شام **معجون منشط** مقوی باه دول مغز دارچینی بادرنجبویه هریک
شش خولنجان و اقلیتین اوست تریخ لسان العصافیر گاوزبان هریک چهار قرنفل فرنجمشک جوزبوا بهمنین سانج زنجبیل دارفلفل سعد بسابسه هریکدو نیم زعفران
نارجیل مقشر هریک ده گل سرخ پنج لب انور مقشر بیدمشک روغن قنب بنجاه قند بانصد شربتی نیم تا یکدرم **معجون منشط** گل نیلوفر هیل حب القطن صندل سفید
پوست تریخ هریک یکنیم قرنفل لسان العصافیر هریک یک زرنباد دارفلفل زعفران هریک نیم موصلین تخم کوبیخ پنج قرصعه هریک و نیم مغز بادام مغز پسته هریک سه
فلفل ربع روغن قنب پنجاه قند سه صد شربتی تا یک نیم درم **معجون منشط** مغز پسته مغز بادام هریک ده دانه هیل سه درم پنج قرصعه دو دانه دسکره دار
زعفران بهار سکره دار پلپک شنبر دو درم مشک نیم سکره دار پلپک روغن قنب پنج خیار اونس قند شش **معجون منشط** هیل دو درم زعفران بهمنین قیمت و مین مثقال لسان العصافیر هریک
دو نیمدرم قرنفل گل سرخ هریک یکنیم عنبر نیم درم ورق طلا سکره دار پلپک نیم سکره دار پلپک تعلب شش درم کشنیز پنج درم مغز بادام دو دانه مغز جوز مغز پسته مغز چلغوزه هریک
اونس روغن قنب پنج اونس گلاب یک رطل قند دو رطل **معجون منشط** زعفران هیل قرنفل بسابسه هریک دو نیم سکره دار پلپک دو نیم تا پنج سانج دارچینی

فرنجمشک هریک یکنیم درم انوزبونیم درم تخم کرفس تخم کوکنار تخم کوکنچه تودرنین هریک سه درم موسلی سفید تغلب لسان العصافیر هریک دو درم مغز بادام شش درم عنبر اسکر دیلو مشک ربع درم قند چهار چند همه روغن قرنفل افزایند خوش مزه گردد **معجون منشط موسم سرما** کافور نیم عفران دو مشک دو نیم بسباسه سه جوزبویه شش مغز بادام روغن قنب هریک سی قند یکصد ویست **معجون منشط موسم سرما** جوزبویه ده درم بسباسه چند درم مشک نیم اونس بیخ لفاح زعفران هریک سه درم قرنفل یک نیم درم کافور اسکر دیلو مغز بادام شش اونس روغن قنب دو نیم اونس قند طل **سفوف خراطین** خراطین چهار قرنفل همین قدر تودرنین کندر دارچینی تخم گزر زنجبیل هریک یکنیم کند تشریک فایند برابر همه شربتی سه تا پنج درم نیم طل شیر گاو شخصی چهل لیتر درشبانروز چهل بار بول میکرد و بدا نسبب شهوت باه نداشت و بدوا نشد سفوف مذکور بشیر تازه استعمال کرد به شد رسایین **گوگرد** گوگرد سه روی مسحوق وظرف آهنی بدهن بقر کاوا پوشد گداخته از خرقه که بر کاسه پلین بقر بسته باشند صاف نمایند تا مصفایش داخل شیر گشته منعقد گردد پس خشک کرده سائیده هر روز دوانگی همراه یک وقیه پلین بقر صبحی دهند در مدا مت بیست روز جریب بهق قوبا قروح رفع شوند در دو ماه تعدیل حفظ صحت بحدی نماید که هرگز مزاج تغیر نگردد و مرض ظاهر نشود و در سه ماه صحت و تقویت قوی و حواس و ذکا بحد اقصی رساند در یکسال ضعف بنیه و پیری زایل کند و اگر هر روز دوانگی بیکدرم ملیلجات سائیده بروغن تخم بادنجان چرب نموده صبحی خورند و بعد چهار ساعت غذای لطیف و تا شش ماه مداومت نمایند موی سفید سیاه شوند و جذام فالج تشنج سل سرفه مزمن بواسیر رفع گردد و حدت بصر و سمع و حواس تقویت شوند اما در استعمال سایین شرط است که اول تنقیه کنند و در ایام استعمال از حموضات ولبنیات و انچه در و حرارت غالب بود و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی وغیره پرهیز نمایند والا باعث هلاک و امراض صعبه و مهلکه میگردد **دوا** نقیب آهو مصطکی هریک نیدرم ورق طلا دو عدد ورق نقره پنجعدد عسل نشدرم آمیخته نهار همراه شیر تازه خورند **دیگر** جوزبویه قرنفل دارچینی عاقرقرحا طباشیر سبل ثقب انیون هریک نیدرم تا لکمانه شش درم سائیده و ناچیل ثقب نموده پر کرده شیر و خت پخته تازه پر سازند و سه روز بدا نند روز چهارم اگر چیزی شیر جذب شود دیگر انداز نده بار دگندم غلاف نموده بخمر قرمیچیده و رده رطل شیر گاو با آتش نرم پزند چون نصفی ماند برآرند و غلاف آرد جدا کرده بشیر آمیخته کهوه ساخته شکل آمیخته در چهار چوب قوت خورند و ناچیل رمع ادویه سائیده حبوب بندند شربتی دو هر بر گ تنبول دارشتی و بادی بپزند **دیگر** در وسط ناچیل مقشر ثقب نموده گوگرد زیق هریک ده درم سائیده پر کرده بند ساخته در سه بوشیر گاو پزند نصفی ماند برآورده پارچه کرده اجزای ورونی را دور سازند و ناچیل را سایه خشک نموده هر روز یکنیم درم خورند بغیر زن تاب ندارد **دیگر** تخم گزر نیدرم صفت بیخ ژوده و عدد آمیخته خورند تا هفته **دیگر** بیخ ژاک برآتش گرم کرده کوفته شیره اوسه درم دهن بقدرش درم آمیخته نوشند و بالایش برگ تنبول خورند یا شیر نوشند تا هفته ازکار رفته بحال شود **دیگر** گرم پاتال بدیرگ تنبول و قدری فرنفل سائیده شش حب بسته هر روز جمعی خورند شهوت رفته باز آید و از سر نو جوان گردد و پاتال یدآنست که وقت کندن چاه وغیره علوله گردد یا بند و میان آن کرم میباشد **دیگر** برگ گل مهندی سرخ نیازده خورند **دیگر** تخود مقشر صبره بسته در شیشه کنجد بریان آمیزند پس خشک کرده دارند و قتیکه تنبول خورند دو سه تخود خورند و اگر سائیده در فرج زن مالند فیق **دیگر** تخود مقشر بدو چند تخم ترکرده دهند **دیگر** تخود و قدری نمک در نجبیل تخم ترکرده دارند و شش تخود خورند **دیگر** گزر بیان خورند مزه لیموی کرهم **دیگر** تخم عصافیر دو تولچه هیمان گرفته یکنیدرم دارچینی قرنفل هریکه دو نیم اسکر دیلو آمیخته خورند بعد ساعت قوت عجیب آرد **دیگر** مسک مکمانه قند هریک سه درم بهن بقر چهار رطل گرم کرده بعد جماع خورند **دیگر** جوز پیتی تر اشیده بلبن بقر تازه بسا یه خشک کرده بعسل حلوا ساخته

خورند **دیگر** دارفلفل شکر هریک دو درطل جوزبویه چهار درخم نشناش نه درم لبن بقدر بست طل کهربا ساخته عسل برآمیخته هفت درم شیر گاو خورند
شافه منعظ تخم اسد بقدر یاسمن بان تخم حمار یا تخم مالکیان مغز خب القطن عاقرقرحا هریک پنجدرم شافه ساخته بدارند **دیگر** بیخ بهت بگین پنجدرم بنیدو
رطل جوشاند نصفی بماند صاف کرده نوشند تا هفته مقوی **فایده** اگر کسی اشیر موافق نیاید این معجون بکار برد موافق گردد و قوه بساه را چینی قرنفل
جوزبویه هیل سافج زعفران نارمشک هریک پنج مثقال هریک پنجاه شکر طبرزد یکبار همه پنجدرم یک طل شیر پس تدبیر شیر هر قدر که خواهند اقراص سازند
دیگر کتان بآب سائیده بنیشه نوشند دو هفته **دیگر** بیخ کبوتر که تمام کلی برآورده باشد گرفته زیره کبوتر هفت اندرون هر روز پنجدرم افزایند تا پنج پس بکاهند تا یک
دیگ کرده حلق و مقعد دوخته در آب جوشانند و قتیکه کلیها جدا شوند کلی ها را در شیشه پر کرده چوبه چکانند و یک قطره در هر برگ تنبول خورند عجیب **دیگر** دل طاوس
بخم درند مزید یاه **دیگر** نشتین گرگ بریان کرده خورند **دیگر** در موسم سرما بره بهمی عدد در هفته بپزند و فروبرند تا هفته دو سه سال اگر چه پیر شود قوت
بحال ماند **دیگر** لسان العصافیر شبانروز با آب گرم تر کرده مقشر نموده در عسل کف گرفته بیست روز دانه دانه هر روز یکدرم خورند **دست لوبان** لوبان
کوزه یزه ریزه کرده در ظرف گلی نموده دهن بپیاله مسی یا برنجی بگردانش بسته تیز ظرف آتش نرم نرم بپزند بپیاله دیگر آب سرد پر نمایند
وقتیکه آب گرم گردد تبدیل آب کنند هفت بار هر تبه هشتم پیاله دیگر جدا کرده روغن که بته پیاله چسپیده باشد گرفته در ظرف چینی یا شیشه اندوده وقت
حاجت طلا نموده برگ تنبول بند عجیب اگر قدیر بنج یا شش دانه در برگ تنبول خورند انفع مجرب طبیب عرق مزایه موج شکر سرخه و در گذشته نوشته که در دیگ
گلی کرده سر بویش تکه دار گرفته بتکه او ریسمان آونگ مانند بسته در آونگ پیاله چینی بندند و بر دهن دیگ نهاده آبدیا گل بند نموده زیر او فتیله بقدر مایه
و دو اصبع روشن کرده بنهند و فتیله چنان باید که در همه شب نیم طل روغن سوزد صبحی سر بویش جدا کرده روغن از پیاله برآرند مزایه کثرت عرق و ضعف با
شهوتی ربعدرم در برگ تنبول بشر طیکه محرورمزاج نباشد و موسم سرما بود الا صرف طلا می و کافیست **دیگر** تخم نموده دیگ شیشه گاوه بر آتش بالا پاکاپشتی مثل اخوند
بسیار غلیظ کرده صبح شام نیم نیم دام بشکر خورند **دیگر** انتشین بر قیه کرده در ده رطل شیر گاو جوشانند نصف بماند کنجد تر دران
خوب وجه تر کرده بسایه خشک نموده هر روز شش شش درم کنجد صبح خورند مزید منی و باه **دیگر** سکه کبر بقدر نخود بر ابر
زانند سه روز ماند بدو روز دوا نخورند **دیگر** کندش بعدرم بروغن بریان کرده بآب یا شیر خورند منی **دیگر** عاقرقرحا تخم انجره فلفل هر یک پنج انگر دو
نیم دو قدا چینی بنجبیل هر یک به بسل آمیزند شربتی سه درم **دیگر** تخم انجره بنجر دهند **دیگر** تخم چیره یکدرم کوفته خورند در شب اول باه افزاید **دیگر** تخم گرس
قند بابر یک نیمدرم دهند **دیگر** اگر کسی اباه منقطع شده باشد چند شب متواتر دسیل و قنطب بهنبی نظر کند باز آید **دیگر** مذاق است مسلح یا خود دانه یا بر
مازوی راست بند و حجر الدیبان سرخ بند **قول یار سیلسی** اصل خصیة الثعلب و عدد از بوست بالائی صاف نموده در ماهون سنگی یا نان آهو کوبند
کرده و شیشه گلخکی انداخته فرو کنند که بالا آید زنند و شیشه دیگر بدهنش چسپانده بند کرده چهل روز در ماه گرم نهند پس در شکنجه نشرده صاف نموده باز در شیشه
کرده تا دو ماه در ماه گرم دارند پس آب سرخ صاف بنهیکه دُردی نیاید و در ظرف چینی برآرند قدری مرواریده در حل کنند و اندکی از روغن واچینی و عنبر
جوزبویه روغن بسایه روغن قرنفل و چند عدد ورق طلا آمیزند شربتی یک تا سه سکر و یا در شراب عنبری یا بیدمشک یا عسلی مقوی مزید موج فربهی و لفسانی
و طبیعی و منی مزایه مضرت جماع **دیگر** عرق گوگرد بعدرم عسل دو درم آمیخته یا قرنفل نیدرم شیرازه یا تخم انجره تخم کرنس شیر گوسفند یا نفخه بقدر نخود یا تخم دوان نیدرم

بخم دهند و دیگر شربت گل عباسی با عرق گل عباسی دهند و دیگر سکنجبین که در درمنشین آید دهند و هفته سه بار مدتی محمولون مقوی حافظه و دیگر کتان بقدری فلفل و عسل خورند سه بار و دیگر چوبه پنج اشقر تازه ربع درم در برگ تنبول خورند سه بار و دیگر قضیب البل سوخته بخم دهند نائب مناسب مقوی و دیگر در هر سال چند روز زیبق قدر حبه تا یکدانگ نوشند تدبیر و عقب او مرق نوشند حافظ صحت مقوی باه و باضعه و بنیه و دیگر فاوانیا بیست پنجید کوفته بنیم طل خمر بانیزده روز تر کرده وقت شام ربع درم نوشند و دیگر کتکنی خرمتر هر یک نیم طل تر کرده بسایه خشک نموده بسته رسایا پس بعد رم او در برگ تنبول خورند و دیگر دارفلفل یک لبن بقر دو باتش نرم جذب شیر کرده بسایه خشک نموده سائیده هر روز یکدرم نبات دهند و دیگر نخود و آب تر کرده نخود و آب تر کرده صبحی خورند قدری عسل و درین آب آمیخته نوشند سه بار و دیگر تخم شیر تر کرده خورند و عقب او شیر نوشند و دیگر عرق گل سنبل بیست دو درم نوشند و دیگر پنج سنبل که در خشت نو خرد بود و گل نرسیده باشد پر چیده کرده بسایه خشک نموده سائیده شکر هموزنش آمیخته هر روز چهار درم صبح شام خورند و شیر تازه غذا نماید و از ترشی پرهیز دهند اگر زعفران شک فزایند بهتر مسمن مقوی بهید و دیگر گل سنبل اشگفته در ظرفی کرده بروغن گل کهنه چهل روز دارند پس هر روز یکدرم خورند و دیگر قضیب سلحفات قدر دانق دهند منعظ بهید و دیگر اراده فولاد در ظرف چینی نهاده آب لیمو که بالا آید انداخته دارند و کفها که آیند در ظرف دیگر گیرند و دیگر آب ریزند و کف باگرفته باشند حتی که فولاد بالتمام کف گشته برآید پس کفها را در ظرفی کرده در کمینیم طل با کچشتی نهاده آتش دهند و بعد سرد شدن برآرند اگر سفید بود فبها الا باز در همین قدر یا کچد شتی گذاشته آتش دهند شرتی یک برنج باشش داده در برگ تنبول عیب و دیگر جوارش چینین جوارش خسرمی جوارش چینی جوارش هنر جوارش جالینوس لولو تر یاق الذهب سقوف هندی شربت قرنفل شربت لیمون عرق مسکر معجون سعد معجون نفع معجون تومر معجون ناخواه معجون بقاط معجون ثوم معجون قطن معجون تجمیل انوشدارو لولو فی حب عود حب تنبا کو مرباری تنبول همه مفید اند هر کدام خواهند دهند و دیگر لبسن سبا افرودیزیکا السبن سباعنبری بالسموا پلیتیکا حب سبی دیاساتریون دیاوادی لیمیری دیاکاکنا میاتیس دیاتر بوپنتی دیاکوری سقوف کولفوز اتیوا تالاداس کارویائیس تاناداس دیوسی فیکاتی معجون اسپتاد رانس معجون مبی معجون مقوی معجون پسفیکا معجون مقویه معجون همیشه معجون نشطه معجون تالیسپ نیکو معجون لیمیری دوعرق کردیون هی باتیا تاجالیا دی کوری و یاد و اقفع هر کدام مناسب داند هند روغن فصه مقوی باه برادره فصه مکنیدم شیر درخت بڑه شیر عشر آب برگ کنائی آب برگ تانوره هر یک سیزده درم آب لیمو یازده عدد آب برگ حنا شش درم نشادر یکدرم هر یک نیم درم اول برادره را شیر بڑه پس شیر عشر آب برگ کنائی آب برگ تانوره هر یک سیزده درم آب لیمو یازده عدد آب برگ حنا شش درم نشادر یکدرم هر یک نیم درم اول برادره را شیر بڑه پس شیر عشر آب برگ کنائی بعده آب برگ تانوره نوشادر یکدرم آمیخته پس آب برگ حنا کهرل کرده جوب بسته دو چهار طل با کچد شتی چوبه کشند شیر تی دو سیخ سه برگ تنبول روغن فهب با قوی ازو برادره با شیر زقوم پهلی را شیر زقوم تمام ها عرق کرده شیر پش سیاه هر یک سیزده درم آب لیمو یازده عدد نوشادر یکدرم هر یک نیم درم سگ دو پلو اول برادره را شیر زقوم پهلی را پس شیر زقوم تمام ها را بعده آب لیمو نوشادر یکدرم آمیخته پس بعرق کرداننا آمیخته بعده بشیر مرش نرم الیخ آمیخته کهرل نموده حب بسته در چهار دنیر طل با کچد شتی چوبه کشند روغن زیبق قوی ازهر دو زیبق سه درم شیر انجیر شش گل یا پین بعده بشیر عشر آب برگ تانوره هر یک سیزده درم آب لیمو یازده عدد آب برگ تنبول سی عدد نوشادر یکدرم هر یک یک نیم درم اول سه بول را شیر انجیر پس بشیر گل یا پین بعده بشیر عشر پس آب تانوره نوشادر آمیخته بعده آب لیمو پس آب برگ تنبول نگاه را بقدر آمیخته کهرل کرده جوب بسته دو چهار دنیر طل با کچد شتی چوبه کشند روغن مصطگی روغن باه بعد تقویت باه بعد مثل اگر عسل صحاجین با بهید طبخ دهند منافع آنرا تجدید توان کرد اگر شیر خرنج دهن او کشند

در امراض بارده بغایت مؤثر بود نخود نخود نکوفته در قدح مطین کرده بطور چوبه چکانند **عرق تنبول** قلیل الحرارت مقوی با محمر لوشتی برگ تنبول پخته یکصد و بیست درم دو زنجه صد عدد نوشته دارچینی سی درم میهن یعنی بیست درم سهیل جوز بوه تودری هر یک دوازده درم آب باران چهل رطل دو زنجه چهارده طل نوشته کرده قرب بیست طل کشند **عرق چوبچینی** مقوی باه دهمه اعضا مشتهی استعمال دو درم با بهتر قند سیاه بیست رطل آب گذشت رطل چوبچینی رطل گلاب پنجبر طل قرنفل عود دو درم زنباد زرنب بسباسه میهن قاقل قرفه بوزیدان خولنجان نارمشک سعد هر یک هفتد رم صندل سفید پنج نشته هر یک هفت و نیم درم کوفته آب قدر حاجت انداخته شب تر کرده صبح مشک عنبر زعفران هر یک سه درم صره بسته در دهن خمره آویخته عرق کشند شربتی دو تا چهار اونس بقدر **عرق چوبچینی** قوی تر زادوار میل قرنفل زنباد سافج سنبل اشنه عصلک بسباسه جوز بوه تخم خرفه صندل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین بوزیدان ثعلب سعد اسارون نارمشک سلیخه خولنجان کباب هر یک هفتد رم چوبچینی گلقند هر یک دو طل قند هشت رطل چوبچینی رطل آشیده دو برابر کوفته آب قدر حاجت انداخته دو خم نهند تا کچوشش خورده لاهن شود عرق گاوذبان یا عرق گلاب دوشیشه انداخته مشک زعفران عنبر هر یک دو درم صره بسته آویخته عرق کشند شربتی چند درم بعد دو ماه از تشی باوی پرهیزند **عرق چوبچینی** مقوی باه و برای وجع مفاصل و باد آشک و برودت مزاج نافع عرق قندی یک آشیه سه پو چوبچینی یک سیر قرنفل سیر سهیل ثعلب هر یک دو سیر خولنجان سعد بسباسه نارمشک هر یک نیم سیر همه بعد چار روز سه سیر انداخته بعد بیست روز مکرر نمایند اگر خواهند عنبر زعفران مشک صره بسته آویزند **عرق گل بید انجبر** اگر پنجدرم نوشند مسهل جید مسک منی گل بید انجبر نخاعه درم بید انجبر تخم کونچ تخم تب تخم گزر حلبه ناخواه تخم کرفس هر یک دو درم بادیان تخم شبت هر یک دو مثقال پنج سنبل دو سیر نیمکوفته شب تر کرده قدر ده سه کشند شربتی بیست پنجدرم **عرق مرزه** مرزه پاره پاره کرده دو من قند سیاه کهنه کمین قرنفل یک سیر پلیله کابلی دو سیر گل دو باو پنج سیر خلفله یا نیجبیل تلفکی کوفته بر قرنفل بر نگ کابلی مقشر هر یک سه سیر نیمکوفته بغیر آب در بیل دفن کنند پس کشند **عرق مرزه** بنشاط روح مرزه را تر شسته اندکی خالی کرده قند سیاه یا نبات پر کنند چند چند مرزه بجوش آمده فرو نشیند تخم حاصل شود عاقر قرحا خولنجان نارمشک هر یک قدر حاجت انداخته عرق کشند **عرق قرنفل** مقوی دل دماغ و باه مفرح منقطا نافع مرطوبات سوداوی قند سیاه کهنه کمین پوست بادام دو سیر آب پنج من دو روز کنند بعد دو روز کم سه کشند قرنفل بیست سیر شاهی خولنجان دو سیر انداخته بعد یکسال باز دو بار کنند عقران نیم سیر شاهی بگلاب سوده دسته بسته نهند **عرق عنبر** مقوی باه اگر پیوسته خورده مداومت نماید قوت جوانی ارگهو سعد هر یک بیست درم سلیخه دو مثقال سافج زرنباد سنبل اصطکی بسباسه جوز بوه تودری گاوزبان بادرنجبویه یاسمون فرنشک مشک طراشیع اسارون نارمشک خولنجان کباب هر یک طل قاقله صندلین بوزیدان یاسمین هر یک نیم طل گل سرخ قرنفل هر یک هفت اونس دارچینی هفت و نیم طل چوبچینی گلقند هر یک پانزده رطل مشک دو اونس قند سفید یک من گلاب هشت شیشه چوبچینی را زده کرده دو دیه کوفته درخم نموده آب انداز مچون لاهن تیار شود گلاب مذکور انداخته عنبرش و نیم درم مشک و زعفران هر کدیو اونس صره بسته آویخته با آتش نرم عرق کشند شربتی سه تا نه اونس بعد دو سه ماه بکار برند **عرق گل** سرخ تر خوابانک فرنجمشک بسفایج تخمچه در تخم شربتی هر یک ربع طل گلهای بهار دیای آملہ دیای انناس عناب شاهتره هر یک طل گل مویا گل موسیری گل گاوزبان گل بنفشه گاوزبان هر یک نیم طل لعوی شیرین نانیشیرین هر یک چهار طل گل نیلوفر سفید هشت عدد گل نسرین هشتاد عدد گل بنفشه هفتاد عدد تودرین صندلین بابشم هر یک چهل درم دارچینی نیم من بادرنجبویه خولنجان دو سر هر یک بیست درم مغز بیدمشک بیست عدد مغز فالوذه هشت عدد تمو صد و بیست عدد

قدر صد و شصت عدد تخم مرا پزانده صاف کرده او دیه کوفته شب ترنموده صبحی عرق کشند **عرق گزر** مفرح منشط مقوی باه جزر سیده مصفی اعظم
نه من تبریز در آب بزند که مهر شود مالیده قند سیاه شش من تبریز پوست بول بکنیم من بلیله کابلی صد مثقال درهم کرده در زیل فن کنند چون برسد صندل سفید
دار چینی گل سرخ گاو زبان پوست ترنج هر یک بیست و پنج مثقال انداخته کشند بعده سعد سافج چوبچینی هر یک سی هفت مثقال تعمیل کنند هر یک نوزده
مثقال انداخته بکمر کنند مشک نه عفران هر یک مثقالی عنبر دو نیم مثقال در نیچه بندند **عرق جزر** همون نفعدار دو جزر مصفی ورق کرده سه من آب شش من
بزند چون مهر شود مالیده صاف کرده جوشاند چون سه من ماند درخم نموده قند سیاه کهنه یک من گل دا ده سنبل هر یک سیر انداخته دفن کنند بعد هفته صاف
نموده خولنجان جوزبویه فلفلویه تنبیل هر یک ده درم قرنفل سعد هر یک شش درم انداخته بعد یکشبانروز کشند **عرق گزر**
آب جزر بیست من قند سیاه پنج من گل دا ده پنج سیر پوست بول ده سیر طبار کرده کشند **عرق نعنع** سرکه علی دو سیر نعنع دو دام بسته عرق کشند
عرق مهوه آب ده من درخم کنند پس مهوه پنج من انداخته پوست بول ریزه کرده انداز ند و از قند چاشنی دهند چون برسد کشند **عرق خرم** مقوی باه
و اعضای رئیسه دار چینی آملا یا شتر اعرابی گل سرخ گاو زبان عفران تودری هر یک هفتدرم صندلین عود کاسنی هر یک چهار ده درم مثقال قاقلیتین جوزبویه
قرنفل غلب بهمین خسک بسباسه تخم خرفه هر یک سه دنیمدرم مشک کینمدرم کشش دو طل خمر مکرر یک من ترکرده کشند اگر خواهند لحم بنفاله ده طل مکرر کرده
وقت کشیدن اندازند **عرق خرم** مقوی باه دردل با نهم خوش کیف بی خمار قند سیاه کهن یوست بول شانزده طل درخم کرده آب اندازند چون لاهن
طبار شود هشتاد طل کشند قرنفل سه درم سعد عود صندل سفید هر یکدرم گاو زبان نیم طل دار چینی پنجدرم کوفته سه روز ترکرده مشک عنبر هر یک بعدرم صره
بسته آویخته سی یا چهل طل کشند پس قند کنیم طل انداخته دارند **عرق جاودانی** جوزبویه قرنفل قاقله سنبل آملا گل دا ده هر یک بعر طل دار چینی نیم طل یوست
بول دو طل قند هشت طل درخم کرده آب انداخته لاهن طبار کرده کشند **عرق قندی** خوش مزه خوشبوی خمار فرد شهوت مقوی دل دماغ و همه اعضا مطیب
عرق قند سیاه یک من یوست بول شانزده طل آب قدر ضرور لاهن طبار کرده سی آثار کشند بعده قرنفل پنج مثقال صندل سفید پنجدرم دار چینی گاو زبان
هر یکده درم عود سه درم قند دو طل انداخته سه روز دارند روز چهارم صندل سفید شش دنیمدرم عنبر دو درم مشک بعدرم صره بسته آویخته ده یا چهارده آثار کشند
پس اگر موسم گل باشد ورد مصفی پنج آثار در پارچه گسترده بروی خمر مکرر که گرم باشد دو سه فته انداز ند پس چند روز بدارند تا محدث شود **عرق قندی**
معتدل قند سیاه یک من نبات نیم من یوست بول پانزده سیر آب چهار مشک نرم کرده دهن بند کنند در گرما هفت و در سرما ده روز بدارند چون رسیده
شده دو سه چهار روز دیگر گذارند پس بکمر کنند یا زده کشیده صندلین هر یک سی درم دار چینی زعفران هر یکده درم عود گاو زبان بسباسه مهین مویز مغز بادام
هر یک بیست درم طباشیر کاسنی اشنه هر یک پانزده درم خرچنگ چوبچینی نیم سیر قرنفل شش مثقال گلاب شش من عرق بید مشک سه مثقال
انداخته بعد یکشبانروز مکرر کنند عنبر ده درم نیکوفته مصره بسته انداز ند اگر خواهند بنفاله یا برده جوان یک اس مرغ فربه پنج قطعه زنظم و پیه پاک کرده مع ادویه مذکوره
وقت مکرر کردن انداز ند مقوی تر شود **عرق قندی** قند سیاه یک من لبر سلیله هر یک پنج سیر پوست بول چهار سیر آب قدر ضرور طبار
کرده کشند گل سرخ دو سیر برگ خرچنگ گل گاو زبان هر یک نیم سیر ابریشم خام باد سیر دار چینی نهمین طباشیر مثقال خولنجان غلب هر یک هفتده درم
انداخته مکرر کنند عنبر سه درم مشک نیم دانگ **عرق قندی** بهترین عرقها منشط حافظ صحت قند سیاه پنج من نبات شش سیر پوست بول سی و شش سیر آب قدر ضرور طبار کرده نیم

من کشیده صندل سفید بگلاب سوده یک سیر دارچینی پاوسیر قرنفل پنج پنج سیر شاهی انداخته بعد پنج روز بکار کنند عنبر سه درم قند نیم سیر سایده آمیزند
عرق بی بو عرق قندی دو آتشه عرق قندی یک آتشه هر یک نیم من نانخواه دو سیر شب تر داشته کشند **عرق بی بو** عرق قندی شیر گاو بر آمیخته
کشند **عرق حنطه** مقوی منشط فرید ریاح و تهیج موافق هر مزوین گندم پاک کمین شاهجانی کوفته دو چهار من آب پزند پس صاف کرده قند سیاه کهنه ده سیر
شاهجانی انداخته دفن کنند چون برسد صاف نموده قرنفل چهار درم جوز بویه خولنجان قنب هر یک پنجدرم سنبل نوفل هر یک ده درم مرگ تنبوان بیست
پنج عدد انداخته بعد یکشبانروز بکشند مشک نیدرم صره بسته آویزند صبح شام دو دو اونس نوشند **عرق حیدری** قند سیاه کهنه سه سیر قرنفل
بسابسه زرالبیج کشنیز هر یک یک سیر جوز بویه دارچینی هر یک دو سیر حب الغراب پاوسیر کبک پنج عدد حرمل صندل سفید هر یک نیم سیر آب قدر ضرور طیار
کرده کشند عنبر مشک هر یک چهار سرکرد پلو صره بسته آویزند **عرق دوب** دوب شسته خشک کرده یزده نمود نیم من قند سیاه کهنه کمین
بدستور لاهن طیار کرده کشند بیوست و قرنفل این نیز پوست و قبض پوست ببول کستر ست **عرق کوکنار** کوکنار بیست و دو دام جوز بویه قرنفل
هر یک پنجدام بسابسه نانخواه بادیان هر یک سه دام دارچینی دو دام بدستور کشند **عرق شاهانه** عرق قندی یک آتشه ده من آب گز پنج من مویز منقی ده
سیر تر کرده مالند که مضمحل شوند قرفه دارچینی نارمشک سعد بهمازانج هر یک دو سیر قرنفل میل صندل سفید سنبل هر یک یک سیر گل سرخ بیوست
نانخ آتشه هر یک یک سیر انداخته هفت روز در زیل دفن داشته کشند و وقت تقطیر صندل سفید سوده بیوست پنج تازه بیوست نانخ تازه هر یک مثقال قرنفل عنبر
مشک عود هر یک مثقال دارچینی زعفران هر یک سه مثقال صره بسته اندازند **عرق خمر** مقوی منبع باه قند سیاه یکصد و شصت رطل مویز منقی چهل رطل
بیوست ببول بیست چهار رطل بیوست شترغار بیوست کنار صحرائی هر یک چهار رطل در خم کنند بعد جوش عصفور زنجاه عدد تیهو دراج هر یک سی عدد دجیه
مرغ بیست عدد افزوده کشند بعده چوچه بیچینی نیم آنار صندل سفید گل سرخ گل گاوزبان هر یک نیم پاو دارچینی سعد نیلوفر هر یک دو از ده درم بشیر خام چهل
اونس قرنفل بادرنجبویه هر یک شش درم قاقله درونج هر یک نه درم تخم خربزه هر یک بیزده درم مثقال ثعلب هر یک بیست یکدرم لوزیدان
سورنجان هر یک دو اونس طباشیر اونس عود دسه درم عنبر مشک هر یک نیم درم گلاب بیست رطل آب جزر تازه چهارده رطل انداخته مکرر کشند
عرق خمر قسم اول قند سیاه یک من بیوست ببول بیست رطل آب گز یا آب ساده حسب ضرور لاهن طیار کرده کشند بعده دو مصفی هفت هشت
رطل صندل بیست درم انداخته عنبر نیم درم مشک یکنیم درم صره آویخته مکرر کشند **عرق خمر** چهار باره هشت رطل آب برگ گل سه رطل انداخته کشند
مرتبه دوم با آب برگ گل سه رطل انداخته کشند مرتبه سوم برگ ورد مصفی یکرطل انداخته عنبر عطر دارچینی هر یک یکنیم درم مشک دو جو صره بسته آویخته کشند
و بعد چند روز هشت تا بیست قطره خمر بایرق آمیخته دهند **عرق خمر** قند سیاه یکمن نبات بیست آنار بیوست ببول پانزده آنار آب قدر ضرور لاهن طیار
کرده انیسون نیم رطل لوز مدقوق سنبل هر یک رطل جوز بویه بسابسه نولنجان دارچینی قرنفل صندل کاسنی آلله تخم بصل تخم گز تخم ترب ستاوگاوزبان
خسک شونیز هر یک چهار رطل کوفته انداخته روزی داشته کشند بعده تخم بنفاله فربه مصفی اعظم بیه عدد مغز مصفی اعظم بیه دو عدد مدهن البقر
بریان کرده گل سرخ دو رطل گل بیدمشک ده رطل انداخته عنبر مشک زعفران هر یک دو درم صره آویخته مکرر کشند بهشتی **عرق خمر** قند سیاه یکمن
بیوست درخت مولسری بیوست درخت سپستان بیوست درخت انار بیوست ببول هر یک پنج رطل آب قدر ضرور لاهن طیار کرده کمین کشند ثعلب مثقال

زرنباد بهمین بادیان گاوزبان لسان العصافیر سعد گل سرخ اشنه صندل سفید سنبل خیرچیبی خس بیخ بنفشه سیلیخه دارچینی عاقرقرحا قرنفل جوزبویه بسباسه
هیل هریک ده درم خولنجان یازده درم سافیج شش طل شب ترکرده صبح خمیرگاو چهار رطل نبات نیم رطل انداخته مشک نیمدرم سته آویخته نهنده آثار
کشند **عرق خمر قاقله** صندل هریک یع مثقال کشنیز قرنفل هریک ده درم دارچینی پنجدرم خمیرمایه آثار ترکرده مشک بسباسه هریک نیمدرم زعفران گاوزبان
هریک ربعدرم صره آویخته کشند **عرق خمر گل** گاوزبان بادرنجبویه نیلوفر اسطوخودوس بنفشه بادیان صندل هریک شانزده درم دارچینی ده درم
زعفران پنجدرم عنبر مشک هریک بعدرم خمرمایه هفت آثار **عرق خمر** مقوی باه تهی پودینه بابونه اسطوخودوس بادیان نیره سفیده پوست نارنج پوست
بیخ بیدمشک هریک ده درم بیدمشک هریک ده درم خمرمایه بیست بیخ آثار روزی ترکرده کشند **عرق خمر گل** سرخ چهلدرم
گاوزبان بنفشه نیلوفر خشخاش دارچینی بادیان بیخ بابونه عروق بابونه بستنبویه هریک ده درم سنبل زرنباد اخرسا روزن هریک شصتدرم قرنفل چهارده درم
خمرمایه من ترکرده زعفران نیمدرم مشک عنبر هریک یع درم صندلین هریک بیست درم صره آویخته کشند **عرق خمر** مقوی باه بهمی ملذ مسکن مشتهی
محمولات قندسیاه بیست دوآثار پوست بلیله ده طل جغرات دونیم من کشمش چهار رطل گل بادآورده رطل بادآورده آهن ناودنس لاهن طیار کرده سی آثار کشند
بعده رستن جوت قرنفل هیل دارچینی بسباسه سافیج گل سرخ صندل سفید هریک یع رطل جوزبویه زعفران هریک بیست درم مغز بادام یع رطل گوفته سته رود
تردداشته شیرگاو دسه رطل انداخته مشک دو درم صره آویخته رطل کشند شصت ربعر طل **عرق خمر** مقوی دل ودماغ نافی خمار وبرای صداع انفع قندسیاه
یک من پوست بهل هفت آثار بلیله خس گل سرخ هریک آثار آمله رطل اصل سوس یع رطل شیرگاو دوآثار عنبر درم **عرق خمر** مقوی باه مهیج مفرح خفقان
قندسیاه یکمن پوست بهول دوازده آثار آب چیکی لاهن طیار کرده سی آثار کشند درنیخ هیل بوزیدان هریکده درم سنبل شقاقل خولنجان دارچینی
هریک ادویس نبات شش ادویس ابریشم خام یکمنیم پاو گل گاوزبان گل سرخ هریک رطل گزرانیده رطل انداخته تکرکینند **عرق خمر** مقوی وبرای
امراض بلغمی سفید دارچینی هیل هریک یکمنیم رطل صندل زرنباد برنگ کابلی هریک نادویس تخم تاج خروس تخم انجره سعد هریک چهاردنیم ادویس خبزبن
سه درترکرده عنبر یک درم مشک یکدرم صره آویخته کشند **عرق خمر** برگ ورد مصفی ده آثار خمیری آثار ده پانزده آثار کشند **عرق خمر**
جوزبویه پوست بیخ بیدمشک هریک یکدرم خمرمایه یکمنیم دارچینی یکمنیم قرنفل نیمدرم سنبل دادویس تخم کرفس دوازده آثار ترکشند **عرق خمر گرم** بکن قندده رطل پوست بیخ بان ووطل
لاهن سیاه کرده کهنه **عرق خمر گل** گاوزبان کشنیز تخم بیخ سنبل هریک نیم درم گل بنفشه صندلین دارچینی بهمین هریک یکمنیم گل نیلوفر خشخاش درم تخم خاکسی
تخم خیارین یکمنیم دو درم عنبر نیمدرم نبات بیست درم سنبل رطل خرمایه آثار کشند **عرق خمر گل** گاوزبان کشنیز بیخ سیاه دتان پوست نارنج هریک ده درم گل سرخ یکمنیم بنفشه
صندلین بهمین تودرین هریک یکمنیم گل نیلوفر خشخاش درم تخم خاکسی تخم خیارین هریک یکمنیم رطل نبات بیست درم خمرمشت آثار ترکرده زعفران نیمدرم عنبر بعدرم آویخته نصف
کشند **عرق خمر** صندلین تودرین بهمین گل سرخ هریک شصتدرم بیل اصل سوس ترنجبوش قصب الزریره اسطوخودوس پوست نارنج پوست تخم جوزبویه قرنفل شقاقل هریک دو درم گل
گاوزبان گل بنفشه نیلوفر بادیان تخم کرفس هریک یکمنیم درم خمرمشت آثار روزی ترکرده زعفران یکمنیم عنبر نیمدرم مشک بعدرم آویخته نصف کشند پس باقی سرخ دوازده درم آمیزند گاهی
تادوماچ تیموک یکده عدد بهم بعلاوه دورطل شکب بدرم قوت کشیدن افزاینده بعده درخ هبه دو درم رستن قصه دوازده درم عرق کلاب آمیزند مقوی **عرق خمر** صندلسفید گل نیلوفر بیل ساده
گل سرخ هریک یکمنیم ادویس گل گاوزبان بنفشه صندل سرخ گاوزبان خس مصطکی بادیان کبابه بوبونه مقوم کرده هریک شصت درم مشک تخم کاهو هریک دو درم مشک تخم خیارین هریک یکده درم بیخ بیدمشک ده رطل

نبات نیم مثقال مویز آنار ریشهٔ تمرهندی هر یک نیم مثقال تخم کشنیز عرق خمر گلاب هر یک پنج مثقال عنبر یک نیم درم آمیخته چند روز در آفتاب نهند عرق بهی
سنبل گاوزبان سازج هر یک نیم طل قاقله غلب هر یک یک طل مهین شقاقل زرنباد هیل صندلین هر یکه شقال مغز بی گل دانه یکه وطل زعفران سه درم شکر سه شقال
کشند عرق بیخ ساوه صندل زرد عود بهر یک بیست درم بساسه سعد لسنه زرنباد زرنب سازج هر یک چند درم سنبل دارچینی سلیخه هر یک ده درم قرنفل
سیزده درم جوزبویه نار مشک کوفته بیخ بنفشه هر یک پنج درم اهل سوگند کولار هر یک چهار درم سکر دو پیمانه عسل سفید نیم طل کوفته و آب تر کرده زعفران پنج درم
عنبر یک نیم درم مشک کافور یک یک درم صره آدینه تکشند عرق مسکه قند سیاه یک من پوست بیول دوازده آثار آب دو مشک لاهن طبایر کرده
بیست آثار کشند گل گاوزبان نیم آثار مهین شقاقل خولنجان دارچینی هر یک سیزده شقال بارسیر خام بیخ آثار دو بیخ میل بونیدان هر یک شش دیم درم
ثعلب بیست و شش شقال گل سرخ یک آثار انداخته مکرر کنند عنبر سه درم بردهن نیچه بندند مقوی باه مزینا نفقان عرق خمر عرق بیخ بوده هر یکه دو طل نصف
کشند قرمز نیم درم نبات نیم طل انداخته در آفتاب نهند تا رنگ برآید ماء اللحم مقوی باه و بدن نافعیس امراض گرم بره و فربه نیم من تر بزمیغ جوان و قطعه
دراج چهار قطعه تیهو هفت قطعه اغظم دو پیمانه پاک کرده ورق نموده گل سرخ کشنیز طباشیر مرکب مربی شقاقل سه من سرخ دارچینی صندل سرخ سازج هر یک شقاقل
گل گاوزبان سه شقال کوفته پاشیده یکشب دارند صباح آب حداد ان گلاب عرق بیدمشک آب گلزار آب سیب شیرین آب انار شیرین آب انبه زرد هر یک چهار کیلو
تبرید انداخته در قرع انبیق کشند مشک عنبر هر یک دانگی زعفران هر یک دانگی بدهن نیچه بندند هر صباح سه پیاله قهوه خوری نوشند ماء اللحم مقوی بدن ارواح و دماغ
غشی خولی دمی یوم استفراغی نافع لحم بیست بره شش ماهه فربه مصفی اغظم دو پیمانه آب سیب شیرین آب انار شیرین گلاب انداخته کشند ماء اللحم مقوی باه جلوان
یک قطعه مرغ جوان دراج هر یک دو قطعه عصافیر هشت قطعه سنبل سازج بلمهین میل دارچینی عود شقاقل بونیدان خولنجان خشک هر یک سیزده
درم قرنفل هفت درم گاوزبان اشنه هر یک بیست درم نخود سیاه عنبر مشک خرما هر یک دو درم سیب شیرین سی عدد جوزبویه بیست رطل ماء اللحم مرغ نیم
هر یک بیست چهار رطل لحم کبوتر لحم عصافیر هر یک رطل لحم آهو خرما هر یک دو رطل دارچینی شقاقل لب هر یک دوازده انیس مهین بیخ جوزبویه بساسه هر یک دوازده
درم عنبر مشک هر یک یکنیم درم ماء اللحم مقوی باه قضیب و معده بارد لحم دراج لحم مرغ هر یک طل لحم آهو دو طل ورق کرده آب پالیز عرق مناسبه بهم آمیخته
قرنفل پوست بیدرون بسته خولنجان بونیدان جوزبویه بساسه گل سرخ قرفه طباشیر مرکب مشک گل گاوزبان آمله بادرنجبویه درونج هر یک سه درم دارچینی خشک میل
پوست بیخ کشنیز تمشک مهین صندل سفید تخم خرفه گاوزبان بهمن تودری بلیله کابلی مصطکی لسان العصافیر هر یک شش درم عود زعفران هر یک پنج درم مشک عنبر
هر یک نیم درم آب سیب آب به هر یک طل عرق بادرنجبویه گلاب هر یک چهار طل آب گزنه بیست طل آب ساده قدر ضرور ماء اللحم عظیم النفع مفرح منشط مقوی
باه محسن محرمون و برای اوجاع مفاصل مزمن نافع قند سیاه یا موزیا خرما بیست آثار شاهجهانی پوست بیول پنج سیر آب قدر ضرور لاهل طبایر کرده عرق گلاب
هفده سیر عرق بید مشک گاوزبان هر یک پنج سیر دو دیگ کرده لحم بره یا لحم بزغاله شیرست ده سیر مرغ فربه هفت قطعه کبوتر پیر و اگر آمده پنج قطعه اغظم
دو پیمانه پاک نموده ورق کرده کباب نیمه پخت ساخته عرق کشند بعد ده چهچهینی هفت مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک نیم مثقال دارچینی سنبل
جوزبویه بساسه قاقلتین صندلین بادیان ختائی بونیدان کباب عود صلیب اشنه شقاقل زرنب برگ فرنجمشک هر یک ده مثقال انداخته بعد یکشبانروز
کشند مشک عنبر هر یک چهار مثقال صره آویزند صبح شام قبل از طعام سه پیاله قهوه خوری نوشند ماء اللحم بونیدان خولنجان بادرنجبویه کاکنج بیخ انجبار

نقیع پوست تربیخ شیطی سداب برگ فرنجمشک تخم خیارین قرطم شاهتره عناب براده چوب شیشم براده چوب آبنوس گل غافث سنبل اشنه سعد سانج تخم پاتخم شاهتره تخم گزر بادیان منقع ذاک کشنیز مویلی سفید نقرتخم خربزه فلفل هر یک ربع طل پوست بیدانسار دن عاقرقرحا اقاقیا بابونه اکلیل فنجنکشت گلنار ریوند پارسیاوشان مقرنص سطوخودوس موسلی سیاه بنفشه نخواه بزرالبنج بسفایج بلیله زرد هر یک دوازده درم نیمدرم منڈی رطل موسنبل فلفلوسیه هر یک نیم رطل خسک نیم رطل بحر طل انیسون سه درم مرو رنج گل رمنی قسط مر کی وارفلفل هر یک شش درم نیمدرم تخم تهیوخ حمام دشتی تخم عصافیر هر یک دو درم تخم قطعه تخم ورد یک ربع قطعه تخم بزینه مست پنج رطل تخم آهو تخم مرغ نارجیل هر یک دو نیم رطل بدستور معروف طیار کرده عرق گشنیز نیلوفر کاسنی خیارین هر یک پنجدرم صندل سفید تخم کاهو تخم خرفه هر یک سه درم گل سرخ معتدل تخم کدو مغز تخم تربز تخم خاص خس هر یک یکنیمدرم قند نیم رطل خمر شش رطل ترکرده شیر یک رطل نادخته کشند عرق خمر گل نیلوفر گل سرخ ستاد سهیل هر یک دو ازده درم صندلین خسک تخم خیارین تخم فنجنکشت هر یک سه درم بادیان مغز تخم کدو بنفشه خس بود ینه هر یک شش درم تخم تمکاهو پوست تربیخ هر یکه دوم انیسون تخم خاص هر یک سه درم گشنیز شش درم بست آثار عرق خمر مندل سفید گل نیلوفر ستاد بهمین اقودین گل سرخ هر یک دو ازده درخم گل دربان پوست نارنج پوست تربیخ هر یک شش درم مصطکی شقاقل هر یک سه درم مویلکین هر یک پنجدرم خسک بست درم سانج سهیل هر یکه درم کشنیز قاقله هر یک رطل خمر بست آثار عرق خمر مقوی باه مشتهی محسن لون آیه منقی بادیان مقشر هر یک ده رطل سانج دو مرطل شکر سفید چهل رطل لاهن طیار کرده حسن البصری چهار رطل پاشیده نصفی کشند شربتی دو درم عرق خمر موسم بستکال دو سر ماکون ده درم خمر چهار رطل ترکرده شیر رطل آمیخته نصفی کشیده قند دوازده درآمیزند مقوی باه هاضم فربه سانج اگر خواهند ماکون انیسون کنند مقوی باه هاضم نمایند مقوی مشتهی دل دماغ ومعده عرق خمر موسم ریباج دوچ کلیه عرق خمر پوست تربیخ پنجدرم شکر رطل خمر یک رطل آمیخته سه زرد آفتاب داشته نیز نبا هاضم مشتهی مقوی دل دماغ ومعده عرق خمر موسم گرانمایه دوازده درم خمر چهار رطل دو درم ترکرده شیر رطل آمیخته نصفی کشند دوازده بابهیزه درم آمیزند عرق خمر صندل سفید دو درم گشنیز پنجدرم خمر چهار رطل دو روز ترکرده بیشتر رطل آمیخته نصفی کشیده نیزده درم آمیزند عرق خمر فربه سانج دو من شکم قرنفل عود گاوزبان هر یک دوازده درم صندل سفید بلگلاب ده درم خمر چهار رطل دو روز ترکرده پوست تربیخ طباشیر هر یک شش درم گاوزبان دو درم خمر بست آثار ترکرده مشک تربیخ ده آمیخته هشت چهارده آثار کشند عرق خمر قند سیاه یک من پوست کنار هشت آثار آب دو من ترکرده ابجو چهار روز تخم حلوان بسی آثار تخم مرغ ده آثار انار نادبعد خمیر شدن کمین کشند بادیان رطل دارچینی گل سرخ صندل سرخ هر یک نیم رطل جزیره یبسایسه نرفل هر یک بست درم مویل سانج اقودین صندل سفید هر یک سه درم عنبر یکنیمدرم مصطکی سه آمیخته چهارده آثار کشند عرق خمر قند سیاه دو من آب سه من پوست کنار هشت آثار گل دهاره هماسه بلیله آمله بربند منڈی خسک ستاور منڈی نرگندی تخم بنجره بهنگره کٹائی هر یکدو رطل زنجبیل زرد چوب اذرک هر یک

هر یک نیم رطل نانخواه رطل ترکرده کشند بعد ده قدر بیست عدد دراج تیهو هر یکه عدد تخم حلوان ده آثار قرنفل دارچینی سیل مصطکی سورنجان نشاقل تخم طباشیر هر یکه درم ترکرده نبات شش آثار شیرگاو هفت آثار انداخته عنفران مشک هر یک یکمیدرم عنبر نیمدرم سه آویخته پانزده آثار کشند ورق طلا سه درم ورق نقره دوازده درم آمیزند شربتی بیست درم **عرق خمر** قند سیاه یک من بیخ کنا بیست رطل خسک مویز هر یک چهار رطل هر دو مغز خس هر یک دو رطل نفشه چوبچینی سنبل گاوزبان سعد سائله پانکمان بید هشت برگ هر یک نیم رطل موصلین تخم گز عاقرقرحا سندروس کوکنار یاوران سعد هر یک شش درم عرق کشند بعد ده دانه صندل سفید هر یک نیم رطل طباشیر سیل هر یک ربع رطل بسباره جوز بویه عود مصطکی قرنفل هر یک شش درم کشنیز بیست درم گلاب ده رطل قند چهار رطل انداخته کافور دو نیم اسکوپلو عنبر سه درم مشک شش درم عنفران یکمیدرم مر سه آویخته هشت یا شانزده آثار کشند شربتی چهار درم **عرق خمر** قند سیاه بیست آثار انگله کشش هر یک ده آثار گل دو ده یک آثار عسل رطل آب یکمن طباشیر کنند **عرق خمر انگوری** ترنجبین بیدانه هر یک نیم رطل خمر یکپاره ده دور رطل ترکرده بعد بیست روز ماليده صاف نموده دشیشه کنند **عرق خمر انگوری** کشمش مویز آب دو دیر پیه پوست بهول درخم کنند چون بجوش آید الیده صاف کرده بکار برند **عرق خمر انگوری** مویز ده رطل خمر یکپاره ده رطل در ظرف چینی کرده دارند و بعد چهار روز مالند و بگذارند بعد هر چهار روز مالیده باشند تا سه بعد هفته مالند چون در ماه سوم یا چهارم جوش خورد و بوی مست آید صاف کرده در ظرف دیگر کنند و دو روز در آفتاب دارند پس بهاستگی در ظرف دیگر ریزند تا دردنیا **عرق خمر انگوری** مویز سه نیم رطل خمر یکپاره ده رطل بیست یکروز ترکرده صاف نموده دشیشه کنند **عرق خمر انگوری** خرمای تازه آثار گرفته عرق قریب یکمن کشند مویز منقی پانزده آثار انداخته بگذارند بعد بیست روز مالند و دارند و هر ماه و هوا حرکت دهند چون چهار ماه گذرند و حلویت در خم پدید آید صاف کرده بگذارند تا دُرد راسب شود صاف او بگیرند و آفتاب نشفل این خمره در رطل انداخته شش رطل کشنیز خمر انگوری سفید گویند **عرق خمر انگوری** کشمش سرخ پنج رطل خمر یکمن دشیشه باظرف چینی کرده چهل روز در آفتاب نشفل در آتش گرفته آتش ده انداخته دهن بندکرده چهار روز دارند پس صاف نمایند **عرق خمر انگوری** مویز یکمنیم رطل آب چهار رطل انداخته دارند بعد چهار روز مالیده بگذارند پس بعد هفته مالیده باشند پس بعد ا بعین صاف نموده دارند بعد دو روز آب صاف بگیرند در شیشه کرده روح خمر ربع رطل انداخته دهند و دو روز در آفتاب دارند پس بکار برند **فائده** اگر بخمیل مائیض وقت مکرر کردن انداخته تند برآید **بدانکه** اگر از داون سوخته لاهن بجوش نیاید پوست کنار صحرائی یک آثار در یک من لاهن انداخته بجوش آید اگر در یکمن لاهن نیم رطل داشتیان انداخته کشند هر که نوشد بجر و شرب پیاله دوم برانکند **ترکیب جدا کردن آب از خمر** راج سوده قدری انداخته بمد آب انبچند پس صاف کنند کاغذ بسته اسفنج از همه بهتر شب در خمر انداخته بگذارند و نه نشیند خالص است اگر بالا یا بستد آب ممزوج **طریق** رنگ خمر اگر نیز خواهند برگ شاه توشی بسایه خشک کرده پاره پاره وقت کشیدن در نیچه آویزند یا از قصب سبز پوسته خرد شیده بدستور کنند یا آب اسفناج آمیزند یا آبرده صندل سفید سه ونس آب برگ لیمو ونس ترکرده بسایه خشک نموده آب برگ گلاب آب برگ سیم هر یک ونس انداخته خشک کرده دارند کمین خمر را کافیست یا رنگ بانات سبز یا پرنیان سبز بقدری بخیا قطع کرده آمیزند دانهای انار همه بهتر است اگر سرخ یا زرد می خواهند قدری انار صندل سرخ مدقوق بریان کرده صره بسته نهند یا شنگرف کنند که بسوختن سد پس نخ آمیزند یا رنگ آمیزند برآورده آمیزند اگر زرد یا نارنجی خواهند عنفران انداخته گرداورده خواهند گذرنیخته شیرین مائل بسیاهی آب بشسته قشر انار گرفته قدری خمر انداخته جوشانده آویزند سوختی زمین هر قسم رنگ ابریشم یا بانات وقت کشیدن در نیچه آویزند همان رنگ شود **ادویه زود دست کنده** زعفران یا آهسته یا جوبویه بریان یا گل

چراغ بخم آمیخته یا بادرهٔ سوخته و زرقد بسته و خرما مانند یا کنه گوش ساک یا شاه یا شحم جوشانند هر کدام نوشند زود مست شود اگر خواستند که بهوش آید بشبت یا بادیان جوشانده دهند یا سرکه کهنه یا گلاب یا آب آمیخته یا روغ گاو بر برف سرد کرده دهند اگر حساب اعراب بخم آمیخته دهند مجنون گردد و تفتیکه تب خورانند بهوش آید اگر قمر طرف نقطه نوشند زود مست سازد اگر زهره اعراب بخم آمیخته دهند بیهوش شود چون سرکه دهند بهوش آید **ادویه دیرمست کننده و مانع مستی** لوز مرچیده قبل از شرب خورند سه عدد بخم آمیخته دهند روغن سیاه قبل از شرب نوشند شرب خمر و ظرف خمر بانع مستیست اگر موی گرگ در گوش نهند هرگز مست نشوند گرگ غار بطوری که ذکر نمودیم مست نشود بند همه بوده باخود داشتن همین اثر دارد **ادویه مزیله مستی و خمار** سپه مرغ بره و مالند مزیله مستی بول شتر است نوشند مزیله بیهوشی شتر است آب لیمو آب ترنج آب انار مزیله خمار است شتر آب مورد قبل از شرب خمر مانع خمار و بوسیدن رُند **ادویه مزیله یوی خمر** خمر خشخش سعد زرنباد بادیان مضغ کنند **ادویه متنفره از خمر** ان خمر مان و بغل داشته سائیده یا دل گاو دشک کرده سائیده یا گل گندم را بسا یه خشک کرده سائیده یا آب در تنور خشک کرده سائیده یا آب انگور بوسیده یا خون زاغ یا بیضه بوم بخم آمیخته دهند آب ناشپاتی بوسیده یک یا دو اونس بخم آمیخته یا جوع اسد را نگی بخم آمیخته یا آب یاس را نگی بخم آمیخته دهند آن چهار روز در خمر تر داشته نوشانند وقت جوع چند روز نان بخم آغشته خورند **عطر ارگجه** صندلین هر یک چهار نیم ستار سنبل او پشیر نیم سیر عود یک بهلولی زعفران جوزبو عنبر هر یک تولا لادن مشک عطر گلاب هر یک دو تولا عرق گلاب چهار بسته ستار بعد از کشیدن عرق عطر حاصل کنند **اکسیر** یا عطر است سنبل شش نیخ هفته هر یک نیم سیر بوست تاج صندل سفید عود هر یک نیم پاو بهار تاج دو ستار گلاب چهار سیر صندل عود پنج هفته را بگلاب سوده باقی ادویه سائیده آمیخته اقراص سازند **فائده در اطلیه مجلوق و معونیه** اثر مجلوق آنست که در قضیب دوسه ساعت حاضر پدید آید واز جائی لاغر واز جائی فربه گردد وقت جماع دوتا شود و زود انزال گردد و دول تأخیر شهوت نشود و بسیار کشیده شهوت کرد و زود فرو شود **ضماد** و برای مجلوق بر بهمی عاقرقرحا حبه سفیده هر یک دو درم پیه تیلیه نیم تخم تندصل کنند که شل مرهم شود و دخت و حشفه گذاشته ضماد نموده بر گ تنبول بندند پیه با گاو میش خوب تازه یا گوسفند **دیگر** چوک گوش آدم پنج تخم تندو صندصل کنند که شل مرهم شود و در ظرف چینی نهند و حشفه گذاشته طلا کنند سست شده را بحال سازد **دیگر** قسط زنج صنج کنار زهر سیلقه هر یک نیم درم بعرق یاسمین قرص بسته روغن کنجد تازه چهل درگرمی کرده یکپاس بپزند تشنج نرسند چون سوخته شود صاف کرده حشفه گذاشته طلا کنند و برگ تنبول بندند سه روز مزیله مستی و مجلوق **دیگر** پنیه عصفور بسکه آمیخته بر هر دو لب پایانند مقوی باه **دیگر** زیق یک شنبه چهار دهن بقدر دو درم ساخته و حمام مالند و ساعتی توقف کرده غسل کنند باه آرد **دیگر** بیخ کنیر سفید تخم بادنجان تخم شنبلیله تخم خربزه تخم خیار تخم کدو تخم تره تخم خرفه تخم بالنگو تخم کاهو تخم خسک تخم بارتنگ پوست انار پوست بیخ سیتبل هر یک یک درم سه روز بعرق کنجد صد بیان کنند نصفی ماند صاف کرده طلا کنند سه هفته مجلوق را مفید **دیگر** خرنقه بلعان بیخ سپ را بسان تر کرده دارند وقت حاجت بلعاب بهمن ترمود بر قضیب پنج دقیقه بعد جماع کنند عجیب **دیگر** پنیه بنگ را شب بعسل آغشته طلا کنند نعظ **دیگر** کوکنار شب را آب کرده پنبه بخیکنیر سفید پنج دقیقه بابک گوسپند طلا کنند بسی جماع کنند **دیگر** زنجبیل زرنباد گاو طلا کنند قوی و طول **دیگر** زعفران بیخ کافور روغن گاو جول خر سائیده طلا کرده برگ تنبول بندند **دیگر** زنبل حمام صحرائی و اچینی پیه بهمی قرنفل هر یک دو درم عسل سه اونس خمر نیم رطل در ظرف مسی بدسته کفلوس بر و نصب بود صل کنند دقیقه حرون و رشوند ضماد کنند **دیگر** گل رمنی اسکروبلیه نمند و در لعاب آبه دو رطل نیند که شل کموبه شود ضماد کنند سه روز **دیگر** پیاز کرس ۶ عدد در روغن کنجد بیست درم سویزج عاقرقرحا هر یک دو اسکروبلیه

بریان کرده مشک شش دانه فرفیون رمآمیخته طلا کنند برای مجلوق مفلوج سفید و دیگر پوست بیخ دو درهم تخم انجره مغز تنگبوت زیره گل کتانی عاقرقرحا فرفیون

مویز بیخ جندقرفیون بخمیر تذهب بالعسل ده ضماد کرده برگ تنبول بندند برای مجلوق سفید و دیگر مویز بیخ پوست بیخ کبر سفید پیاز نرگس عاقرقرحا مغز بطم

هر یک یک نیم خرالطین هر یک نیم درهمی تخم ترب حب سفید ریگ ماهی دست هر یک یک ورق تخم ناتوره فرفیون بیش تمک نمک رمنی حرمل پیشیر روغن کنجد هر یک یک

افیون و اچینی قرنفل جند اگر ذریح سرخ هر یک نیم روغن مال کنگنی سه کنگاه میتساج هر یک دانزده دو روز حل کرده طلا کنند و دیگر موسیائی بروغن خرالطین

سحق کرده بقدری مشک خوشبو ساخته طلا کنند مقوی معظم و دیگر تدهین قنیب و انتین بدین ملیان کنند و دیگر هر گاو پیاز نرگس عاقرقرحا برابر سائیده وقت حاجت

طلا کنند و دیگر پوره مشک هر یک نیدرم بعسل و روغن بلیان حل نموده بر قنیب و عانه انتین و مقعد مالند و دیگر نیم برگ کهل سه شرف هر یکه دو درم دوساعت بخمیر کرده

بر خرقه کشیده بر قنیب بندند پس و پیش برابر ساز و دیگر شکم حرباتنگ فته پاک کرده بر قنیب بندند و دیگر کنجد سیاه سائیده ضماد کرده برگ تنبول نهاده بر

خرقه که بشیر عشتر و خشک نموده باشند بندند و بالایش خرقه ساده پیچند تا هفته مرد سازد و دیگر اوزنب حمار دو وقتی که باده جسته باشد سطلاق گیه بذر بادرنج

هر کدبندند در حال نفوظ آرد و دیگر زعفران مرتخ گوش آدم عطر تنب هر یک یک پیه گربه خوک سه ماسی دو پاس حل کرده طلا نموده برگ تنبول بندند مقوی

مسک و دیگر فلفل گوگرد زرد برابر بعسل طلا کنند مهی مصلب و دیگر مرارالغار مرتخ طبقی گوگرد آمد سا بحنوک تیله هر یک یکدرم گکاتیله نیدرم سائیده به

صفرت بیش حل کرده قدر نخود حبوب بندند حبی بروغن کنجد سوده دو ساعت و شفته گذاشته طلا نموده برگ تنبول بندند و بعد چهار پاس بالگرم شوند از قبل

باده پرهیز بندند غذا مرغن خورند اگر آبله شود روغن زرد مالند برای مجلوق انفع و دیگر عاقرقرحا دار صینی بورد قرنفل قسط جوز بویه سه سفید بسابسته تیله سه

هر یک یک پیه گربه یا پیه خوک سی تا دو پاس حل کرده در ظرف پهنی نهند و بکار برند خرلیه سرخای قنیب و دیگر بیخ مویه آب شکر سوده طلا نموده بعد ساعتی

جای نماید و دیگر فرفیون قلقل یکی یکه تخم شبت فلفل هر یک یک عاقرقرحا سه درم بیخ مویه از هر یک دو درم سفید بسابسته بدست تخم

کوچه یکدرم فلفل کنید درم عاقرقرحا دو درم روغن سوسن یا دیگر کهنه دو درم قدری حلکده بر قنیب بندند و دیگر بیخ زرنیخ سرخ تخم ترنجبین گاگو گوگرد انغام

مصطکی هر یک سه درهم پنجاه مایه دو پیه آورده قیماسا زند روشن کرده معجونی آویزند ریق دسته طوق نهاده بر قنیب مالند تا روغن می پکیده پس حل کرده ضماد کنند اگر تشنه شود روغن بام طلا

و دیگر پیاز نرگس عنصل قنیه هر یک دو درم زیت چهار اوقیه آب قدری پزند چون مرا شود و آب بسوده صاف کرده زهره حنظل مانیه عاقرقرحا تخم انجره هر یک

شقاقل عنبر نیم مثقال آمیخته بر قنیب عانه و انتین مالند عنصلی اسفید و دیگر افیون قرنفل عاقرقرحا جوز بویه پیه کبک نطرون آهنی حل کرده طلا

کنند عنصلی سفید و دیگر خون مرغ سیاه بول خر جوان برابر آمیخته راست غلیظ بر قنیب مالند و هموکنند چون خشک شود باز مالند سه مجلوق و انگذرت

را بحال سازد و دیگر پوست بیخ کبر سفید عاقرقرحا پیاز نرگس برابر سائیده طلا کنند و نیک بود و دیگر پوست بیخ کبر سفید عنخه کنیز هر یکه گاو فرفیون هر یک یکدرم

تخم جوز مائل سنگند هر یک سه آب گیاهی خرد حب بسته آب سوده مالند مجلوق و سترخی انافع و دیگر تخم خربزه سفید دو درم نبل حمام صحرائی یاس سفید بسابسته بیرق

چهار آب بصل بیض دو پاس کهل کرده ضماد نموده برگ تنبول بندند و بعد شش ساعت و رنماید بدین تا هفت مجلوق و عنی را نافع و دیگر تخم ترنج تخم

یک پوته هر یک ربعدرم جند شش دانه نیم پوته حل کرده ضماد کنند مجلوق و سترخی و اجتماع عروق را نافع و دیگر قرنفل جوز بویه ریگ ماهی عاقرقرحا

پوست بیخ عشر هر یک نیم مصطکی یک دهن بقدر چهار ظرف آهنی حق بابیخ کرده ضماد کنند بیست یکروز آب نرساند عنصلی سفید حتی که زاله بکارت هم

توانگر کرده دیگر دو مثقال سنبل سریع رسیل گرم کنند علق نه عدد دیگ یک اندازند دو دوش مصفوظ مانند چون سوخته شود تخم کوشنیز نیل خطاف هر یکدرم مصطکی صبر سرخ هر یک شش درم آمیخته حل کرده مالند هفت شب نرمه پستی دیگر گل کنیر سفید یک سیر روغن گاو نیم سیر بریان کرده هر روز یک وقت بر گنبل خورند و طلا هم نمایند دیگر عاقرقرحا دار هلدفیون پوست بیخ کنیر سفید بابر سایده بجول خرچوان دوازده پاس حل کرده شقفه گذاشته ضماد نموده بر گنج بندند و آب نرسانند از کار رفته بحال شود دیگر خرقه بافته سفید در شیر عشر کرده یک صبح بالا آید سه روز تر کرده خشک نموده سه روز در آب کنیر کرده نصفی از آب عشر بود دو روز در آب جاس کرده نصفی از آب کنیر بود تر و خشک نموده دارند و وقت ضرورت درین خرقه در روغن کنجد هفت روز تر کرده بر قضیب پیچیده بعد ساعتی دور کرده جماع نمایند اگر چه مجامع باشد بلذت آید بکارت قاد شود دیگر شنگ نیم فرفیون جند هر یک یک عاقرقرحا روغن زنبق یا روغن سوسن یا روغن بلسان بیست حل کرده بر پشت و زیر ناف و قضیب و انثیین مالند دیگر حیه سفیده درم شیرمش چهار طل سه روز حل کرده چون شیر غلیظ شود بیضهٔ مرغ ناخوب مالش کنند مجلوق را سحال آرد دیگر خون تاج مرغ یا روغن خاو زیاده قرد یا خون خفاش یا روغن بلسان یا بیضهٔ نر آبزول سه روز بر عانه و اینها خوب مالش کنند مجلوق را سحال آرد دیگر خون تاج مرغ یا روغن خاو زیاده قرد یا خون خفاش یا روغن بلسان یا بیضهٔ نر آبزول بر روغن طلا کنند دیگر تخم کنجد بغسل پر قضیب و بن ان نهاد نمایند دیگر و نبالال سوخته بشراب بر عانه و قضیب و بن ان طلا کنند دیگر زهره عصفور عاقرقرحا روغن بنفشه بر قضیب و عانه و بن ان و انثیین طلا کنند مغط دیگر بیخ کندر دی خشک کرده طلا کنند دیگر کافور یکار هر یک ربعدرم قرنفل دوازده عدد فلفل شانزده عدد دو آب حب بسته خشک کرد یکساعت قبل از حاجت بآب سوده طلا کنند که خشک شود محکم قضیب دیگر جوز بویه بیسابسه فرفیون فلفل عاقرقرحا هر یک یک وخ خرطلین هفت سائیده طلا کنند دیگر اوراق قرنفل و زنجبل هر یک عاقرقرحا بیش یکنیم هفت روز بمجر تدهل کرده پیاله افزوده بچرند و دیگر حل سوده ضماد کنند مزیله کج و کاه و مجامعت محکم قضیب دیگر مظم زنبق نیم درم آب قرصنه خرد و دوازده درم حل کنند چون غلیظ شود خرقه بافته کهنه قدر پنبه آلوده بروغن گاو چرب نموده گرم کرده برگ تنبول نهاده بندند بستور هفته وارتر شی بادی جماع پرهیز دیگر جوز بویه بیسابسه آرتشه چرگ گوش آدم هر یک نیم پیاله انثیین خوک شش قمر مکرر صدل کنند چون غلیظ شود ضماد نمایند مجلوق را نافع دیگر بیخ کنیر سفید چندرم نخرجه سفید عاقرقرحا تخمیل بهی هر یک دو نیدرم شیه گاو وده بطل جوشانند جفرات ساخته روغن برآورده سر طلان خرا طلین در روغن مذکور سوخته طلا کنند از کار رفته بحال شود دیگر انگبه نمک سنی برابر بغسل آمیخته بر قضیب و نواحی ذکر قدم مالند منغط دیگر سوپه سرخ هفتاد عدد در روغن زنبق و شیشه کرده در دهن بندند و کمتب و زنبل گوسفند دفن داشته ساخته نموده مانوق اصیل مالند مقوی مظم دیگر دارچینی عنفران قرنفل خمر مکرر برابر ضماد کنند دیگر بیخ عصفور بغیر برادر خانگ نبو رسند تا نیش مانند پس بروغن زنبق در دیگ سرسته بریان کرده افشره فرفیون سابع در دم آمیخته وقت عشرت انقبه بکف یا النده هر چند جماع کنند آلت از کار نیاید و بیخه چند لیب هم همین آثار دارد دیگر زنبق دو درم مغسل چهار درم ملطف آهن آبدهن حل کرده بخرقه نهاده بر قضیب پیچیده تفکیه نموطا شود دو گرد جماع نمایند دیگر مرمای دو درم علق علقا و نیدرم کافور قدری سائیده طلا کنند تا خشک شود دیگر بیخ کنیر سفید بابر سایده مالیده بر قضیب و عانه مالند منغط دیگر لسان العصافیر چهار درم لعین بقدر خیدرم پرانده ضماد کنند پنج ساعت بعد عنین را نافع دیگر صفت بیخ بن بقدر وغن سرشف لت کرده بر قضیب مروه نمایند دیگر مغز عصفور مالند دیگر پیه فاخته وقت جماع مالند دیگر مغز دندیه کوهر معمول هر یک دو نیدرم مغز تندیم طل حل کرده طلا نموده بر گ تنبول چون آبا آمده بر کرده بر عانه مالند دیگر پیه بزی مجلوق و مسترخی و معوق نافع دیگر عنفران آب یا مغز سوده یا بیه بهی بروغن بریان کرده یا بیه بز کباب بغسل آمیخته مالند دیگر مغز سر خفاش بگف یا لعنه

دیگر بیخ نرگس سه عدد یکشب بشیر تر کرده سائیده مادون ششه ضماد کنند یعنی رقاء قائم کنند **دیگر** فصل چند مرم روغن کنجد یا روغن نرگس یا روغن زنبق بیست درم بریان کرده صاف نموده هفت شب متواتر بر کلف یا مالند و یا نرمین نرسانند عجیب حتی که اعاده باه یابد **مرکب** **باب معظم** صلب مرغ را ستر جا برگ منجنگشت برگ نیم برگ بکاین برگ هر نابن جوشانده مرکب باب هند و قضیب الماییده باشد تا که رطوبت سنتی برآید و قتیکه قطیعی سر شود پاره پوشیده غلطند و یکدو ساعت هوا نرسانند بستو چهار روز چنان شود که گفتن نیاید **دیگر** قطعه نرگ زرنباد هر کرمانشین بندند اعاده باه مایوسین کند **دیگر** سریش کفتا با خود در نرمد مرد شود **دیگر** چشم تمساح بر بای دست یا قضیب ثعلب اسود با بس بر ران یا قضیب سگ خشک کرده بر ران بندند قوی **دیگر** زهره دب بر ران است بندند هر چند که جماع کند مضرت نیابند **دیگر** شکم خفاش خرد کرده قضیب در روغنها دو بندند ساعتی قائم سازند **دیگر** روغن کنجد نشاسته یا الجا لوگرنه چله ساخته دو انگشت نهند من بعد زبق سه درم خورنا تا که چله در دست باشد زبق از شکم بیرون رود و چون چله برآمد فوراً از شکم برآید و تا کزبق در شکم باشد باه آید **دیگر** زهره خروس جوان با لند قوی منعظ **دیگر** مغز سر خروس جوان هشت درم روغن کنجد بریان کرده شیر هر سه یکجا هر یک چهار درم آمیخته دو روز پاس حل کرده بکار برند اگر بیش دو سه اقرار اند قوی شود برای عنین مجلوق انفع **دیگر** دندان راست تمساح در بازوی راست بندند **دیگر** مه کشت حرودن که تریب گرده او بود بر کمر آویزند **دیگر** سر شش پنجدرم زبق دو نیمدرم سائیده قرص ساخته بریان فوج بندند بعد یکدو ساعت دور کرده جماع نماید عجیب **دیگر** نیل گورستان صد عدد زیت پنجدرم در شیشه کرده روغن کشند دسه هفته دار ند پس طلا کنند منعظ مقوی عصب **دیگر** حب القطن بیست درم دنظر فی کرده با نقدر روغن که بالا آید اندا خته با تش نرم بر آرند وقت شب بر کلف یا قضیب یا لند مقوی هر گاه که خواهند دور کنند **دیگر** لسان العصافیر بقدری بسیاسه سائیده طلا کنند منعظ **دیگر** برای محلوق آنکه سر و بیخ سطبر از میان باریک گردد باید که اول دو علق بر سطبری سر قضیب حشه گذاشته در هر دو پهلو نهند دو سه علق بر سطبری بیخ قضیب دو هر پهلو دو یک بالای بیخ گذارند و بعد یکروز دیده مالکنگی قرفه بسیاسه جزیره قرنفل را چینی هر یک رابع درم دار چینه نیم اسکروپلور وغن گاو سیده گندم هر یک پنجدرم شکر دو نیمدرم حلوا ساخته بندند و بخرقه پیچند بهتر تا هفته ضماد کنند یکسان گردد **دیگر** شیر میش خم قندی عرق نانخواه هر یکدو رطل جوشانده **مرکب** باب هند و صبح بعرق بادیان شوید مقوی **دیگر** حبه سفید آب سوده طلا کنند و خرقه پیچند بعد ساعتی نعوظ آرد **دیگر** خایه نیمبرشل سرمه سائیده سه یا شش دانه بعسل آمیخته طلا کنند و در ساعتی توت و اسماک و سطبری آرد **دیگر** فرفل زیت پزانده طلا کند **دیگر** سه الفاشنگرف عاقرقرحا بر برداده پاس بخم حل کرده جیوب بندند و وقت حاجت سوده طلا نموده برگ تنبول بندد اگر شور شود روغن زرد مالد **دیگر** مشک بیخ مرغ آمیخته طلا کند سه روز آب نرساند عنین را بحال سازد **دیگر** زبق دو نیم مثقال آب لوف آب اوک هر یک یه درم کهرل کرده خرقه قدر پشی آلوده بر قضیب بپیچند **دیگر** دارچینی کبابه قسط عاقرقرحا بوست تخم نیز هر یک پنجدرم آب دو رطل شبان روز تر کرده بزنند چهار مرم نصاف نموده روغن کنجد ربع رطل آمیخته روغن سازند تا هفته الذ نشیب و فراز بر ساز دو از کار رفته بحال گردد **دیگر** پیاز نرگس عدد بچوب دق درق کرده بشیر میش حل ساخته معناث زراوند گرد مرج خراطین هر یک دو نیم مثقال آمیخته حل کنند که مثل مرهم شود موسیائی درم روغن با سمین شش درم آمیخته نماد کنند مقوی مصلب **دیگر** چند مصطکی هر یک یک قسط یکنیم تخم ترب سه نیم بیست بیخ سائیده ضماد کنند **دیگر** تیجبل دافلفل فلفلویه هر یک نیم مغز حبه سفید عاقرقرحا هر یک بیش دو مغز کدوی تلخ چهار سائیده سه زبرغن گل کرده قدر دو مرغ طلا نموده بر گ تنبول بندند مقوی مجلوق **دیگر** شیخ اسپغ نیم

روغن نرگس یا نزده گداخته قرفیون قسمه هر یکدو بسابسه یک عاقرقرحا دو نیم دانق فاضل جند تخم جرجیر هر یک یکنیم سائیده آمیخته سحق بلیغ نموده با دون خشته طلا کرده برگ تنبول بندند مقوی مجلوق دیگر گل کنیر پنج درم دارچینی زعفران جوزبویه هر یک سه درم قرنفل هشت عدد روغن کنجد نیم طل چهل پاس حل کرده به خرقه کشیده بندند مقوی دیگر مغز ده عاقرقرحا چرک گوش آدمی هر یک یکنیم درم سائیده قرصی بسته در دوازده درم روغن کتان انداخته برآتش نهند و قبتکی قرص بادامی شود فرو گرفته روغن بگیرند دو یک یا دو سرخ طلا نموده برگ تنبول بندند یک یا دو هفته واز قرص کما دکنند راهی مجلوق هم انفع دیگر بزر و رابر طل بصل نرگس ۵ عدد مغز دند پنجدرم قرفیون چهار درم روغن برآتش سرخ کرده بصل سائیده قرص بسته انداز ند چون از درون و برون سرخ مائل بسیاهی شود دور سازند زدو ند انداز ند چون نیم سوخته شود دور نموده روغن را از آتش فرو گرفته قرفیون سائیده آمیزند و وقت شب دو سرخ طلا کرده برگ تنبول بندند دیگر اگر سیر انکسار قضیب بمفات صبر اقاقیا یا بیاض بیض سرشته ضماد کنند چون آست شود حضض گلنار عفص بریان جوز سرو پوست انار برابر بلعاب اسپغول ضماد سازند اگر قدری شیر بیش افزایند بهتر دیگر شحم استه تمایا بر روغن گاو وقدری شک آمیخته یا تخم خبز آمیخته برعانه قضیب مالند دیگر حرمل افیون حبه سفید تنگنگ برابر شیر بیش سائیده ضماد کنند در هفته بشوده دیگر حبه سفید مال کنگنی تخم انجرچ کنیر سفید پیچ خوک خراطین مسئول مخز خشک کرده هر یکده درم روغن کنجد پنجدرم کوفته آمیخته یا سبه سفید حسن لبه بوکهرمول پیه شیر هر یک شش درم کوفته آمیخته یا زهر مهره اوارائی حبه سفید جب ملوک بیرهٔ هلیله کابله هر یکده درم شیر گاو سائیده قدر نخود جوب بسته بدهن تجربه نموده با زنجبیل سرخ زرنیخ زرد گوگرد سقمونیا کاسنی افاقیا هر یکده درم صفت بیش ده عدد سائیده آمیخته یا دارچینی شش قرنفل جوزبویه بسابسه بعسل عاقرقرحا حبه قبتکی اوارائی مال کنگنی بیش سیاه افیون پوست پیچ کنیر سفید تخم کرفس هر یک سه کوفته بشیر بیش ترکرده یا اوارائی حبه سفید مثله بیرهٔ بیش ترکرده یا قرنفل دارچینی گوگرد برابر آمیخته یا حبه سفید تخم تاتوره سیاه یا پوست پیچ کنیر سفید حب الغراب بزرالبنج برابر کوفته بروغن کنجد آمیخته چوبک شند حبه سفید حب مال کنگنی سم الفار عاقرقرحا گوگرد پیچ کنیر سفید تخم تاتوره سیاه هنگ سیاه هر یک وازده درم کوفته چوبک شند و طلا نموده برگ تنبول بندند سه روز چوبه سرطان چهار عدد خراطین پنجکنیر سفید حبه سفید هر یک درم جوزبویه عاقرقرحا بسابسه هر یک پنجدرم کوفته در خمره که بالا آید ترکرده بعد سه روز برآمده خمیر دیگر اندازند بستور سه بار پس همه را در یک تورت کرده روغن کشد و طلا نموده برگ تنبول بندند مغنی مجلوق رانافع چوبه مال کنگنی اوارائی پوست پیچ کنیر سفید کنه خراطین ناخن فیل سرطان بیرهٔ هر یک پنجدرم حوبک شده طلا کنند بهفت روز چوبه حبه سفید پوست پیچ کنیر سفید انگزا فیون مال کنگنی تخم تاتوره جوزبویه زعفران عاقرقرحا بیرهٔ خراطین هر یک چهار درم اوارائی نهر قیله هر یک دو درم روغن کنجد پنجدرم کوفته روزی ترکرده چوبک شند و شفه گداشته طلا نموده برگ تنبول بندند چوبه سم الفار سه درم تخم خوک صحرائی حوب بسته چوبک شیده بر برگ تنبول طلا نموده بندند چند روز گرسوزش آرد کما فوهیل بدهن بقدر مسئول آمیخته طلا کنند چوبه حبه سفید انخواه خراسانی مال کنگنی تخم تاتوره سیاه یا سمه یا برابر چوبک شیده یک قطره بر برگ تنبول طلا کرده بندند چهار ده روز پس و پیش برابر کنند و مصلب چوبه خفاش کلان سانده هر یک عدد قضیب گاو خراطین بیرهٔ مال کنگنی اوارائی حبه سفید مقل تخم تاتوره مال کنگنی سم پیچ کنیر سفید پیچ یاسمین اشیشعان جزبویه بیل حام حنظل بیرهٔ شیر پیه خوک هر یک شش درم حوبک شیده طلا نموده برگ تنبول بندند تا هفته چوبه پیه خوک مغز حب الغراب سازنجبیل سفید عنکبوت سم خراطین مصطفی دارچینی عاج هر یک شش درم کنجد مال کنگنی مغز بادام هر دو پیه شیر بیش عاقرقرحا بسابسه قرنفل شحم گلان مایه شتر اعرابی رفت کبابه زعفران حبه سرخ حبه سفید هر یک سه درم مغز دند سه دنبه صافی نرست لوبان هر یک یک نیم درم ریگ ماهی دو عدد روغن سانده عدد جوزبویه سه عدد روغن بفتیله ده عدد گنبد دو درم

بهمونهلی دونیمدرم انیسون هدرم سایده او بان آمیخته حبوب بسته چوبه کشند دو دسنیک طلا نموده برگ تنبول گرم کرده بندند هفت بلکه چهارده عنی وملجوق لامفید
چوبه دارچینی خراطین سرطان علق سهوزه آبی بیربهتی تخم ترب پوست بیخ کبیر سفید سم اسپ حبه سفید چرک گوش آدم هریک چهارده رم میش ده رم آب برگ یاسمین
آب بیخ کدر صبحی گرفته ادویه راسه بار تر و خشک کرده چوبه کشند و بعد چهارده زقد قلفل طلا نمایند اگر بجوشد آرد روغن زرد مغسول مالند چوبه خراطین ۵ درم بیخ
کبیر تازه چوبه سفید تخم خاکوره ریگ ماهی هریکی ده درم مرتبلیه عاقرقرحا خولنجان حوزبویه زبل حمام تخم ترب تخم شلجم هریکی ده درم بسابه قرنفل هریک نیم درم بیخ تمر تند
ترکره چوبه کشند منطف مصلب چوبه مرشیشا عاقرقرحا بیش فلفل بویه سم الفار قرنفل پوست بیخ انار پوست بیخ کبیر سفید زرالبیخ زاج سبز سفید زرنیخ سرخ جوزبویه
زنبق هریک ده درم تخم خروع شسته درم آب نبات الصبر سه ونیم ترکرده چوبه کشند و بعد شاه اسپرم کاه قدری گرفته بر برگ زیر قضیب خطی کشیده برگ خروع
نهاده برسته خامه بندند تا پخته برای عنی الفع چوبه دارچینی بسابه زهر تلیه عاقرقرحا قرنفل زعفران جندادراقی تخم قرصعنه کنجد سیاه شونیز
حب القطن دارهلد عاج بزرالبیخ هریک بیخ کبیر سفید شش مالکنگنی بیخ تاتوره سیاه دوازده چوبه کشند برای عنی سفید چوبه بیربهتی سم الفار بیش فرنیخ زنبق جند
پوست بیخ کبیر سفید عاقرقرحا مغز تند شنگرف دارچوبه چرک گوش آدم جوزبویه بسابه دارچینی تخم ترب تخم شلجم تخم خروع حبه سفید زفت قرنفل زعفران زبل حمام
صحرائی زبل عصافیر تخم هندوره تخم بادنجان هریک ده درم خراطین علق کنجد سیاه جوسن لبه هریک شش درم مالکنگنی روغن موچه خوان انیسون حسیاه هریک
سیزده درم تیمدرم مشک نیمدرم صفرت بیض بخپده آب کتائی خردشیر زقوم شیرشیر درخت بڑه برادره عاج هریک بیست درم پیه شیر پیه خوک پیه ضفدع مغز عصافیر
مغز سرقوچ پیه قورباغه مغز خرس روغن چوب شیشم پیه سرسانڈه هریک دوازده درم مرکب چڑی ده عدد تم آب آدم جوان ده درم خرمتند طل شیر بیش یک سیر طل حبوب بسته
کشند و قدری برگ تنبول طلا نموده بندند عجیب چوبه خراطین تازه پنجر طل نمک سیاه طل اندخته روزده یم شسته و ظرفی نهاده دهن بندکرده آتش دهند
و روغن کهربرآید مالند نرتشی بادی پرهیزند درد و هفته عنی مرد شود چوبه مغز دو تخم تند و قدری مشک شب ترکرده صبح روغن کشیده پرشفه طلا کنند و قت
جماع منطف چوبه مغز نارجیل کهنه شنگرف هریکده او تم یک پوستبیست تخم آنچه گفتیم رل کرده نارجیل بپزند و حبوب بسته چوبه کشند برابر ضعف
باه یک سیر همراه برگ تنبول خورند طلا نمایند و بهست عشره فالج مالند چوبه ریگ ماهی هندی سه عدد بیخ کبیر سفید سنبل عقرب سیاه هریک دوازده درم بهمه
زنبیل عاقرقرحا هریک شش درم روغن سرشف آب چاه هریک نیم طل کوفته جوشانند چون پخته شود سایده چوبه کشند و طلا نموده برگ تنبول بندند مرتبه ثانی
چوبه سم خرسانه وس حسن لبه پنجدرم دوازده ساعت بخم تند حل کرده چوبه کشیده طلا نموده برگ تنبول بندند مرتبه بسته رخا چوبه مالکنگنی حب سرخ تخم خاکوره سیاه
عاقرقرحا هریک شش درم روغن سرشف بگیرند درم شیرمیش اونس کوفته چوبه کشند دو یک دو حبه در برگ تنبول خورند و طلا نموده برگ تنبول بندند تا هفته —
چوبه اذاراقی سبز کرنم هریک شش درطل چوب جوار که بدهن سم ترکرده باشند تا پخته شود پوست بگیرند سفیده دو درم خراطین بارنگ دو کوفته چوبه کشند و قدر باش و بر برگ تنبول خورند
و قدر نخود طلا نمایند مقوی مصلب چوبه برگ تنبول صد عدد خمیر اندکی یک بوتل شیر درخت بڑ و نیم طل پیه شیر شش درم زنبیل طبقی گوگرد سبز هریک دو نیمدرم
بیش بیربهتی عاقرقرحا مالکنگنی بزرالبیخ حب القطن قسط حبه سفید اسکندنا گوری زنبیل سرخ جوزبویه هریک نه درم سانڈه گلان خشک عدد تخم خوزنامثل طل
او دویه را جدا جدا سایده اول در آب برگ تنبول بعده در خمیرس در شیر بڑه تر دو در سایه خشک کرده بیرآمیخته در پنجر طل زبل بز چوبه کشند اول تین برآید جدا
دارند که اقویست طلا کنند **فصل دوم در معظمات و صلبات و مضعفات قضیب و ملذوذه و منزله کسنا** اگر سن نموده باشد کمتر کند قضیب دراز مشود

واگر سن نموده گذشته غلظ واگندگی تواند شد که دراز می دلق موسی عامه میهج باه و مخلط قضیب است چه اگر که غذای شعر بعد حلق متصرف بغذای اعضا میگردد و حلق خون مرطوبت را جذب میکند و تدابیر که موجب دراز می دستطیر می قضیب اند باعث سستی و نقصان باه هستند **فائده دوا دویه معظمه** اول قضیب را باب گرم شسته تخته درشت چندان مالند که سرخ شود پس بروغن مورد چه مذهبن کنند تا سه سامر نماید و نگذارد که خون تجذبه تحلیل یابد و بعقب آن نرفت طلا کنند تا انعقاد خون نماید و این عمل را بسازند تا عظم تمام آرد دلق و در ناجیل تر اندازند قدری شیر و در زیند و در جای محفوظ گذارند تا که همه شیر دلق خشک گردد پس دلق را برآورده سائیده بعد مالش احمر قضیب طلا کنند اول قضیب را مالند چون سرخ شود شیر میش که عفن و نتن شده باشد طلا کنند و بگذارند که خشک شود بعد ساعتی مالیده دور کنند بدستور صبح شام نماید اول قضیب را مالند که سرخ شود پس آبگرم بریزند بعده موم و روغن بالند در روز چند بار اول قضیب را مالند چون سرخ شود خراطین بروغن کنجد سائیده ضماد کنند بعد شش ساعت بشیر یا آبگرم شویند بدستور سه روز مصلب سمن قضیب را ساعتی در روغن سرشف نهند بعده دو ساعت در آب قرصعنه خرد و اندر مصلب دافلفل حرمل نمکر بعسل ضماد کرده بشیر تازه بزشویند طول سمن مغز سرخ ریزه بهن سمسم جوشانده طلا کنند سمن مصلب قرنفل افیون تخم تاتوره سیاه عاقرقرحا تخم کونه بیش خردل بروغن زرد حل کرده ضماد نمایند سمن مصلب کافور زنجبیل تکار فلفلین برابر سائیده مالند طول مصلب علق یاابس هر بهن سمسم سائیده یا مغز حب القطن بروغن آمیخته مالند سرطان بیت عدد روغن کنجد رطل یازنده مالند مصلب قیمه بزبر چوبی پیچیده بریسمان بسته بریان کنند چون مصلب شود تر اشیده خراطین یابس سوخته بگیرم قضیب بندند و بعد هشت پاس دور کرده دیگر بندند سه روز پیوسته موش هو رکرده تا بگیرم نرند روغنی که برآید طلا کنند طول روغن یهمین روغن زنبق برابر روشنیشه کرده چند روز در آفتاب داشته وقت حاجت بر قضیب و زیار و انثیین مالند مصلب منعظ علق بخفاش چسپانند و دو خوش رفاد باتر کرده و ارند و هر صباح قضیب را لیده رفاده را تازه پیش تر کرده بندند شب بدارند و صباح کشاده بشیر میش شویند تا هفته اول بخرقه درشت مالند بعده برگ بادروج کوفته تادیر مالش کنند و شب بگذارند بر سه تنبه غلیظ و سطبر سازند که زبان را دو پل عجز آرد تخم خربق بعسل یا زیل تمام بروغن یهمین ضماد کنند اول بخرقه درشت مالند که سرخ شود پس پوست گوسفند تازه گرم پیچند در روزی دو بار عظم یارانه گاو گوسفند انار بروغن سرشف و آب پزنده متواتر مالند قضیب را کوتاه سازد **فائده دوا دویه ملذه** عاقرقرحا سنبل بعسل یا کابه دارچینی زنجبیل بعسل یا چسپیده کنار بعسل یا پیه آبه بعسل یا پیه چمار مرزنجوش تمام نمک سنگ برابر بعسل یا فلفل دافلفل خولنجان دارچینی سنبل نمک برابر بعسل زنجبیل مرابا تمر هندی بعسل زنجبیل مربی یاقضیب گرگ بطباشیر بهن عسل یا گل نرگس یک نبات چهار بعسل یا گل نرگس یک نبات چهار بعسل زنجبیل مربی آمیخته طلا نموده جماع کنند ملذ و افشین سنبوسود بهن یاسمین یا زهره بهن زنجبیل مربی یاقضیب گرگ بطباشیر بهن عسل یا گل نرگس یک نبات چهار بعسل زنجبیل مربی آمیخته طلا نموده جماع کنند ملذ و افشین سنبوسود بهن یاسمین یا زهره بهن پیه بزخشک کرده بروغن یاسمین یا زهره زناخ بروغن گل یا موسی سرنن کنار شانه ریزند سوخته سائیده بعسل یا فلفلین کبابه عاقرقرحا دارچینی خشک بادیان سوخته برابر بعسل مقوم یاخون خرسفید بعسل یا زهره کارب تمساح یا برنک دعسل یا زهره یاخون مرغ سفید بعسل مقوم آمیخته یا زهره گاو سیاه یا زهره گوسفند سیاه یا زهره بهه خشک کرده یا پیه نفذ یا خون زناخ طلا کرده جماع کنند ملذ و حیدحتی که زن جزوی دیگری را نخواهد بوسی دیگر بروقادر نگردد و سرشف عسل بر یک سه درم گوگرد زرد دو درم آمیخته قدری بر بهره و اجهار ما هی طلا نموده جماع نماید یا نده نگردد و ملذ و انگبزه یک روغن زنبق ده حل کرده بعد چهار روز طلا نموده جماع کنند ملذ و زنجبیل قرنفل بر یک یکه عاقرقرحا نیم آب سوده طلا کند چون خشک شود جماع نماید ملذ و عاقرقرحا قدری مشک بخون ارنب آمیخته یا خون ثعلبین بری بر اهلیل طلا نموده جماع کنند طلیق گردد و دیگری بروقادر نشود زهره مرغ بر مرغ یا به پیه مرغ طلا کرده جماع کند ما منزل نگردد و دیگری بروقادر نشود کافور و اهلیل ملذ و افشین

گرگ بدهن سیاه در آفتاب داشته یا زهرهٔ گرگ دور روغن نرگس شش آمیخته طلا کرده جماع کند مطیع گردد و تا که از آب سرد نشوید نفوظ فرو نگردد و عاقر قرحا
مونج دارچینی برابر بعسل قدر نخود حبوب بتیه جوی دهن دارد و آب او بر قضیب یا در فرج مالیده جماع کند لذت کباب ناخواه دارچینی برابر بعسل جب بسته در دهن
دارد و لعاب طلا کرده جماع نماید نقص بآب سعوده طلا کند چون خشک شود جماع نماید با دستمال در بغل گرفته پوست دور کرده آبش نشرده دانفلفل چند عدد
بکشبان ذرتر کرده سایهٔ عسل آمیخته قدری بر سر قضیب مالیده جماع کند بر پشهٔ خراطین یا بس سایهٔ قبل از جماع در فرج مالد پس جماع کند دیگری بخواند
فریق کافور بلعاب دهن یا بول خر سایهٔ مالد و قدری در اعلیل نماده برگ خروع بند دو از دسخت کند که سرد و بیهوش شوند سکبینج مثل بعود و بعسل
زاج سوخته شبیح بادیان کعب نشتر محرق برابر آب بادیان طلا کرده بدقیقه جماع کند در سر راه یکبار بکار دارد لذت زن مقوی جماع **فائده دادیه**
منزله نشنا کربیک و گرد آطر بلال بیاشد و در برگ تنبول نهاده یا شیره دو دهی آهک در برگ تنبول نهاده یا کافور یک آب و در برگ تنبول نهاده خورانند بیچ کافور تکار بهر یک
یک بعسل آمیخته یا تخم هندی قند آمیخته یا زیل حمام نمک سنگ عسل آمیخته یا زهرهٔ عصافیر عسل آمیخته یا کافور تکار تخم تاتوره برابر بعسل آمیخته یا لوده تخم تاتوره
فلفل برابر بعسل آمیخته یا عسل روغن زد آب برگ تنبول آمیخته یا حمل بعسل آمیخته **فائده در ذکر ادویهٔ مسکه سفوف** کوکنار تیهٔ طلا
در آب یکشبان روز تر کرده مالیده صاف نموده تخم گز نیز طلا در آب مذکور تر کنند و تیکه بر آب جذب شود بسایه خشک کرده سایهٔ هموزنش شکر آمیزند یک
کف صبحی بشیر گاو دهند اگر گرما باشد بلسی مقوی مسک **دیگر** قند آب هر یک هشت رطل آب لیمو چهار عدد گل گاو یک رطل جوشانده بیخته دارچینی بیخ فلفل
هر یک بیست درم کوفته اندازند و در شیشه که سوی خالی ماند پر کرده در گرما نهند چون صاف شود بنوشند **دیگر** چوزلوبه عدد در چراغ سوزند که مکث گردو سه حصه
کرده یکی از ان سه گهڑی قبل از جماع خورند مسک سبهی **دیگر** لیموی کاغذی بریده تخم دور نموده افیون قدر انداخته چراغ گرم نموده وقت حاجت بنوشند **دیگر** افیون بعضدان
در جوزلوبه پخته بر سیمان بسته در یک طل شیر زنانه بر آرند قدر نخود دهند **دیگر** کمارهٔ شکر سرخ هر یک سه درم شیر گرم دهند مسک و ساعت **دیگر** بطریق
سه درم شیر گاو دهند **دیگر** شاپرم درخت بڑ شش درم شیر گاو هفت درم شکر ده روز خورند مسک لفظ منی **دیگر** عرق گرگ و بیخ و تخم حسل و تخم آهنگ آهنگ
دیگر تخم اسن یک عدد بیخ کنند **دیگر** دارفلفل در بادنجان خلانیده گل حکمت کرده در آتش ساعتی نهاده برآورده فلفل مذکور دارچینی هر یک نیم درم زن
ربع درم بعسل ده جب بندند دو وقت جماع با آب هن سوده بر قضیب طلا نمایند و بعد ساعتی جماع کنند مسک **منزله نشنا** **دیگر** روغن عین الدیک بر کف پا مالیده
ساعتی نرم آتش دارند مسک **دیگر** حنظل رطب دو یاره کرده بهر دو کف پا مالند چندانکه مرارت او بدهن رسد پس جماع کنند با تشک و آب سائب بهر
قضیب طلا نمایند **دیگر** روغن تخم خوزا مثل بطور چوبک شیده بهر دو کف پا مالند چندانکه در عابد نفوذ کند پس جماع نمایند **دیگر** ضعد تر ا مقعد دو نخود بیخ
نوشانند و دهن هم بدوند پس بر قضیب بسته قصب استاده دفن کنند تا که موسم برشکال بر گذرد و پس روغن بکشند بکار برند **دیگر** روغن جب طل روغن
گوسفند بر قضیب مالند مسک و قتیکه شویند زائل شود **دیگر** خراطین بر روغن قرطم جوشانده بر کف پا مالند **دیگر** خون عصافیر تر با روغن بادام آمیخته بر کف
پا مالند یا جب بسته دارند و وقت حاجت بر روغن یاسمن سوده بر کف پا ضماد کنند چون خشک شود جماع نمایند تا که پا بر زمین نرساند منزل نشود **دیگر**
بیخ پهڑی درم روغن کنجد چهار درم بریان کرده بر کف پا مالند و بعد ساعتی جماع نمایند **دیگر** افیون مثقل شیر انجیر دشتی سرشته بنافه گردان طلا کنند
دیگر بیخ کنیر سفید بسایه خشک کرده سایهٔ کونا که افیون ازان نگرفته باشند آب تر کرده مالیده بیخ مذکور آمیخته قدر کنار جوب بندند و وقت حاجت

با آب سوده خشفه گدر شته طلا کنند چون خشک شود جماع نماید مسک **دیگر** روز یکشنبه اول ماه زیره دخت بڈه رفته سه بار بدست راست بگرد و پس بدست چپ پای برهنه یکبار گردیده سه چوب از ان درخت بدست خود بریده بجهت پاپوشیده بخانه آید و پنبه از خانه پنبه فروش بطلبد بطور یکه از پنبه سر دست ران هر سه چوب سه پایه ساخته در چراغ نو گلی روغن گل پر کرده ازان پنبه فتیله ساخته روغن پنبه بر سه پایه مذکور نهد و روبروی خود دارد اینهمه در همان روز نماید تا که چراغ را گل نکند منزل نشود **دیگر** درخت قنب مع بیخ و برگ و تخم سایه خشک کرده سایه بشکر سرخ آمیخته اندکی خورد **دیگر** شونیز زیره انیسون هر یک سه مثقال دو قدر نخود چوب بند و شربتی یک تا دو حب **دیگر** ضفدع کلان گرفته مقعد شرا و مخته بزیق یک سیر شاهی خوراند و مهشش و مخته شاه دراید ما آویخته دارند زیق منعقد خواهد شد برآورده در دهن دارند مانع انزال **دیگر** قطعه شاخ جیفید روز یکشنبه بریده و چراغ افروزد و چشم بر چراغ دارد تا که سر گو منزل نگردد **دیگر** زیق بپنبه آمیخته فتیله کرده روشن کند **دیگر** پیر پشمبل سایه خشک کرده شش عدد و پنبه سیمبل برابر برابر نهاده فتیله سازد و چراغ گلی بروغن کنان افروزند و نظر بر چراغ دارند منزل نشود و تفکیک نظر بر چراغ نکنند بعد دیر منزل گردند **دیگر** پیر پشمبل گنجائی در پارچه فتیله کرده بدهن بقدر روشن کرده بر سه پایه چوبه نهد و چار پائی نهند تا که روشن ماند منزل نشود **دیگر** روز یکشنبه قبل از طلوع آفتاب کنار باغ کرده خطات را دیخ کرده پای است او تا زانو بریده وارند و وقت حاجت در کمر بندند تا که در کمر باشد منزل نشود **دیگر** زیق شش دانه برگ نیب یا برگ لبلاب هفت عدد در دست گرفته چهار بند ان بالند کرده زیق و عرق برگها جذب کرد و پس اجماع نمایند تا که دست با تش گرم نکنند منزل نگردد **دیگر** زهره راغ خشک کرده بر ران چپ بسته جماع کند تا که جدا نماید منزل نشود **دیگر** روز یکشنبه اول ماه کور موش را لذ دست چپ بیک ضرب کشته انثین او بر آورده و تعویذ نقره کرده در کمر بندد و تا که در کمر باشد از زال نشود یا شب یکشنبه انثین کور موش گرفته انثین راست بخرقه صوف پیچیده و چرم سرخ بسته در کمر جانب راست بندند و انثین چپ بخرقه و چرم سبز بسته در کمر جانب چپ بندد و مسک **دیگر** قضیب گرگ در کمر بندد **دیگر** روز یکشنبه بیخ عشر شفید گرفته در کمر بندد و مسک و اگر بر بازو بندد مرد لیه سحر و آسیب **دیگر** موی از دم آهو موی از دم خرگرفته در خسته کنار که روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب و صحرا از زبل شغال بدندان برآورده باشد ثقب کرده مفته در کمر بندد تا که پس نشست باشد از زال نشود و چون سوی نان آید منزل گردد **دیگر** انثین قاز و چرم او گرفته بر کمر بندد تا که بر کمر باشد منزل نشود و چون سوی شکم آید منزل گردد **دیگر** روز یکشنبه نیم بیان بوم گرفته بیخ کدوی تلخ در کسوف گرفته بکسی نگوید تمام وقت کار بر کمر بندد منزل نشود و چون سوی شکم آید منزل گردد **دیگر** روز اول ماه بیخ کنیر سفید را بشمال رسته استاده باشد کنده در کمر بندد **دیگر** انثین ارنب در کمر بندد **دیگر** دم سگ وقتیکه جفت بود بریده چهار زر وزن دارند تا بوسیده عظم ما نند عظم مذکور بر رشته بسته در حجره حفوه محتاج چند روز و تماشا بینند **دیگر** روز یکشنبه اول ماه بیخ شیر عقرب بدست چپ بریده در فوطل ثقب کرده نهند و وقتیکه از بالا به لگ بندد سازند وقت جماع در دهن گیرند تا که در دهن باشد از زال نشود **دیگر** روز یکشنبه بیخ عنب الثعلب و نیش عقرب گرفته در شمع نهاده غلوله کرده وقت جماع در دهن نهند **دیگر** خولنجان یا بیخ راسن بسفید در دهن گیرد **دیگر** بیخ کونچه قدر بندا صبح بر بیده در دهن گیرد تا که نه براده منزل نشود **قول لارز** ور بیرتین تورا پا الیکا بیخ رطل همراه خمر یک گهڑی قبل از جماع بخورد و جماع نماید عیب حب مسکه حب مینوی نصب عود و هند مرکی کاکنو هر یک یک فیون نیم حب بسته یکدرم و ساعت قبل جماع بشیر و هند و بالایش اغذیه چرب خورند و ثمر تا توده بخود پر کرده دهن بند نموده در ریاست یکروز و در گزاده روز وفن داشته برآرند پس معتاد این را و وزن یکمثقال دراید یک نخود و هندو بیضه ثقب کرده حمل سموق تکین درم انداخته خورند تجربه شده

مسک مزید منی اسپغول پنجدرم لبن بقر رطل جوشانده دهند زعفران نیم درم در سرشیر آمیخته دو ساعت قبل از جماع خورند در خیسه ثقب کرده حرمل پنجاه و یک دانه سهیل سیزده عدد وافیون قدر دو نخود بر کرده بآرد بندند نموده در گل یا آرد گیرند وده در آتش نهند چون پخته شود و بیضه برآورده چهار حصه کرده یک حصه بعد از طعام دهند و بالایش برگ تنبول خورند و از شرب آب باز مانند سه ساعت اسماک آرد اگر تمام خورند دوازده ساعت اسماک نمایند افیون درم و بصل برکرده گل حکمت نموده در آتش پخته افیون برآرند و قدر قوت از این افیون وقت حاجت خورند و بالایش شیر تازه شتر بغیر اکل نمک سنگ منزل نگرد در روغن بادام نیم مثقال لقد بست خورد تا هفته دوغ و ظرف گلی کرده دهن محکم بندند نموده دوازده پاس آتش دهند پس یک سرخ خورند مزید بر هر قسم عرعر تا زوال و ضیق نفس حبّ الغار بیخ سرو ده مغز سرخفاش آمیخته بر کف پا و ملتان اندسک مغز مصطکی نیم مزیج کلیندرم روغن زرد چهار درم آمیخته للاکنند مسک **ترکیب اسماک** قبل از انکه حاجت برازشود بول کنند و قتیکه احتیاج برازبمرتبه کمال رسد بیت الخلا روند و از خضر و بصر و وسطی پنج قضیب الیطرف عانه چسپانیده همین طور نگاه دارند تا که از براز فارغ گردند بعد بگذارند اول چند روز بعد گذاشتن پنج قضیب چند قطره بول خواهند آمد و بعد عمل چند روز قطره آمدن موقوف خواهد گردید و حاجت گرفتن پنج نخواهد شد و قتیکه برین قادر شوند بعد فراغ از بیت الخلا مقدار ببزو اندرون کشیده باشند هر قدر که درین عمل کثرت کنند بهتر چنانچه گفته که پنجهزار مرتبه در روز این عمل باید کرد بهزار چون این عمل بآن مرتبه رسد قادر است بر نزال شدن و نشدن در ترکیب اینست که در جماع شروع کنند و چون انزال آب منی می برآید بعد از بزور درون کشند و قضیب را بزور قائم دارد و ساکن باشد تا لمحه چون بیند که حرکت خروج منی ساکن شد و منی بمکان خود رفت باز شروع نماید مجرب بی تخلف.

فصل چهارم در کثرت در و منی و مذی و ودی

مذی رطوبتیست که هنگام نفوظ بر سر قضیب آید و مجری او بالاتر از مجری منی است و هرچند که خروج این شر بیشتر باشد کمتر آید و در نفوظ فتور افتد پس تدارک او درین حال واجب آمد ودی رطوبتیست لزج شبیه منی که همراه بول می برآید و گاه باشد که بعد بول برآید و مجری منی و ودی واحد است و موضع این سر دو غده هست که نزدیک عنق مثانه موضوعست اگر بسبب کثرت اکل مولدات منی ترک جماع باشد کثرت خروج منی عند جماع و با وجود آن عدم ظهور ضعف امّا آنچه که بدن در اصل خلقت ضعیف او بود و اعضای منی قوی باشد البته ضعف در بدن پیدا آید **علاج** جماع کنند اگر بدن قوی بود بقلیل غذا نیز نماید با سلیق تر نند شربت غرغره شربت درک و هند عدس بسیر کرفره و هریک مثقال نیم مفصل نیم باشد سب بروت و حرارت مزاج بکار بندند اگر بسبب حدت منی باشد معرفت منی و حرقت آن عند خروج و باشد که حرقت بول آرد و تقدم و یا گر اسباب حرارت تا فرا **علاج** شربت بنفشه شربت عناب شربت عرعر و هند گلنار تخم کاهو تخم خرفه تخم کاسنی اسپغول نیلوفر مفید آب بارزنج شنبلید عدس مقشر خورند اگر بسبب استرخای اعضای منی از برودت و رطوبت باشد قوت منی و خروج او بنیز نفوظ و دیگر آثار بر ودت **علاج** تخم خبّازی سعد بوی دینه گلنار زیره تخم سداب شاهدانج سیعه یا بسه شونیز هند کوفی بهمین قدر مفید غلیظ گرم خورند اگر بسبب تشنج اعضای منی باشد خروج منی بنفوظ و سرعت و تواتر قضیب **علاج** هرچه در تشنج گذشت بکار برند روغن بادام خانه و تخمین مانند اگر بسبب ضعف کلیه یا بشد که پیاده از شدت حرارت شهوت یا کثرت جماع گداخته سیلان کند و این منی نیست مگر شبیه منی می آید بعد جماع چون بول کنند چیزی غلیظ سفید کثیر نزدیک برآید و عند انزال نیز منی کثیر ظاهر شود و همه انچه در ضعف و سوء مزاج کلیه گذشت پیدا باشد و این بدترین انواعست و در بدت قلیل ضعیف میسازد **علاج** هرچه برای ضعف و سوء مزاج کلیه گفته شد بکار برند معجون لبوب مفید شربت لیمو شربت به دو مثقال یا گل ارمنی گلنار هر یک سه درم و هند گل سرخ گلنار هر یک یک انیسون و سائیده سه درم آب بارود و هند غوره سماق زرک بسبب آنار ترش خورند اگر بسبب استماع سخن جماع یا کثرت

فکر در جماع باشد که بدانسبب اعضای منی بحرکت آیند پس اگر حرکت ضعیف بود منی و اگر قوی باشد منی سائل گردد و این بسبب کثرت منی یا ضعف اسکه آن منی یا حدت منی میباشد **علاج** استعمال سعوط فکر در جماع منع کنند اگر محرر باشد سائل گردانند و اگر منی کثیر بود جماع مفرط ننمایند مقللات منی دهند اگر باسکه ضعیف بود ادویه مقویهٔ آن دهند روغن فرفیون وغیره بر عانه و قضیب مالند اگر حدت منی بود تدبیر او کوشند **فائده** گاه باشد که سیلان منی نمازنا باسباب مذکوره پدید آید و گاهی بسبب استرخای رحم باید که حسب سبب چنانچه گذشت تدبیرش کنند اگر بسبب استرخای رحم باشد در آبزنهای قابضه نشانند مقویات نوشانند گاه گاه قی کنانند **قول ارکاغانس** حجامت کاهل و قطن و دلک موضع حجامت بعد فراغ برای سیلان منی مفید است و گفته فرقنا دو درم کوفته بسرکه دهند و بجوز تخم خنجشک رسانند **قول لارزوربیر** بودینه تخم خنجشک هر یک نیدرم جوشانده صاف کرده چوبچینی سحوقه نیدرم بلوط اسکه و بلوط آمیخته دهند کندر سحوقه دو درم شیر گاو دو درم بهمان روز بر بندند بودینه تخم کاهو قلعی کشته بسد بلوط هر یک درم تخم خنجشک تخم سداب پایه سرا هر یک اسکه بلوط نبات سه درم بهمون قرفر مصوب ساخته یکدرم دهند بسد مراید طلق کشته صندل سرخ هر یک چهار درم صندل سفید چهار و نیدرم فولاد قابض سه درم ورق طلا مرق نقره هر یک ربع درم عنبر نیدرم قند دوازده اونس گلاب شش اونس معجون ساخته یک یا دو درم دهند روغن بلسان نیم مثقال بقند حب ساخته خورند تا هفته بچوبچینی نیدرم بلوط اسکه و بلوط بطبخ بنفشه دهند آب لیمو اونس بهرق مرغ دهند تا هفته و گفته سیتوار احابسه سفوف کشنیز نی سفوف کونترا و فلوشو سفوف دی یه بیبر اسفوف دی آتالیا سفوف مرجانی هر چه ازین مناسب انند دهند **سفوف** حابس و دی تخم سداب تخم خنجشک گلنار بابر سایه دو درم بسکنجبین دهند **سفوف** گوندی خسته تمرهندی مقشر هر یک یک شکر دو سائیده پنج یا ده درم دهند **سفوف** گوندی پستان برگ بول هر یک یک شکر سه شربتی پنج نا ده درم پسی **سفوف** پوست ڈاک پوست مولسری پوست انجیر دشتی صمغ مینهل صمغ ڈاک صمغ انجیر دشتی صمغ بول تخم دربران پابر شربتی دو درم **سفوف** فولیین هر دو مائین سلیخه چوب میده مال کنگنی مویرس گل پسته صمغ بلاس هر یک یک شکره شربتی پنج درم **سفوف** پوست دوبار و برگ گل و صمغ بول بسایه خشک کرده سائیده هر یک یک شکر پنج درم دهند **دیگر** نافع سیلان منی و غلظ آن چنی گوندبون پهلی مساوی سائیده یکتوله با شیر گاو تا چهل روز بخورند

فصل پنجم در منی الدم سبب اوضعف اعضاء تناسلیه **علاج** در تقویت کلیه و تنقیت دروغن مصطکی کوشند اگر بابعث ضعف حرارت نبود ضعف کند تدبیرش ضروریست اگر بسبب استعمال بدن و کثرت دوم منی باشد حرمت اوان قوت تن قلت ضعف با وجود خروج منی با ستلام و جماع **علاج** نصف کندمسهل دهند تقلیل غذا کنند شربت لیمو شربت فرشرت نارنج تخم خرفه تخم کاهو خوره سماق زرک تخم خرفه صندل طباشیر شربت انیسون بزرالبنج کشنیز بلوط گلنار عدس قشر گل سرخ کافور هر چه بارد و مقل منی بود دهند اما قیا گل رمنی طراشیت گلنار آب مورد یا ملحب کشنیز تر برگ بید پاشیت گرده خصا نماند و بر بستر کستان برگ بید برگ نیلوفر گسترده بر پشت خوابند قطعه سرب بر گرده گاه بندند اگر بسبب حدت و حرارت منی باشد حرقت بول سرعت انزال و هنگام خروج منی لذع و حرقت پدید آید و بعد خروج ضعف نظاهر شود **علاج** کدو خرفه کاهو شیر برنج خورند و دوغ ترش نوشند شربت نیلوفر شربت عناب شیره خرفه کوکنار قند و آب سرد آشامند و نهره و غیره که اول گفته شد کار بندد اگر بسبب کثرت رطوبت باشد رقت و بیاض منی کثرت نفخ و با وجود ضعف بدن و قلت دم شهوت غالب باشد **علاج** شونیز تخم خنجشک تخم خرفه تخم خشخاش هر چهار را پسین سداب هندکوفی مفید دو داج تیموکیک خورند اگر بسبب اوقوت اعضای منی و سلاستی بدن باشد اما عضوی از اعضای آن

ضعیف بود و پس از کثرت جماع آن عضو متضرر شود و وجود ضعف در عضوی از اعضای سه‌گانه رقوت در اعضای سه‌گانه پس اگر ضعف در دماغ باشد کلال حواس فساد فکر وغیره پیدا بود و گذارد دیگر آثار که بضعف مخصوص هست **علاج** اگر با قوت اعضای متنی بر دوی و نفخی نباشد نیلوفر آب کاهو خما و کنند تا بنیلوفر طول نماند و در تقدیر اعضای متنی کوشند و دو میخفضد بارده و یابسه آنچه دهند اگر بسبب تو شدن یا مقروح یا کله و عیه متنی باشد چون جماع کنند شهوت افزاید و انزال بسرعت و لذت تمام شود اگرچه انزال شود اما شهوت قائم باشد چون تو رستمع شونظر الم عقب انزال و خروج تشور دیم و ابوال **علاج** فصد کنند و بطبیخ بابونه تنقیه نمایند شیره خرفه شیره کاهو شیره شنجاش لعاب اسپغول بشربت بنفشه دهند و قصیب در آب شدید البرد دهند اگر بسبب کثرت نفخ و ریاح باشد چنانچه در اصحاب مرا قیا شدت نعوظ تقدم اکل اشیای نفاخه **علاج** اگر بسبب نفخ قوت حرارت باشد شیره خرفه شیره کاهو سکنجبین صفراوی آب ترنجبر به دهند اگر بسبب اکثرت رطوبت باشد سنجبین صفراوی ایارج سه‌چه محلل ریاح باشد و هند اگر بسبب اکثرت سوداوی باشد با سلیق زنند طبیخ افتیمون دهند **قول جالینوس** خوردن نیلوفر تمرهندی بروغن و قاطع هاست **قول رازی** غشی که فرشش شقال خود در عصه کمتر از یازده روز نباید بالکل منقطع گردید و شهوت طعام باقی بود مگر اضعه نماند **قول رازی** بیمار ان سیچ یا تیمار مصحی شربت نبات هندی کاهو دو درم آب خرفه نوشند کنار سیچ تخم سداب سه تخم خرفه دو حایه دو درم آب خرفه دهند در دخت مورد کاوا ک کرده فوفل نهند و بعد دو هفته بزاده بزن دهند شهوت او برود **فصل مفتم در کثرت احتلام** کثرت احتلام ضعف کثیر است بسبب کثرت جماع آثار و علاج این همانست که در رو متنی گذشت **علاج** قطعه سرب بر پشت محاذی کلیه بندند و بر فرش کتان برگ بید گل سرخ و برگ بنفشه بر پهلوی است خوابند از بندند پشم شتر دام و پاسچا دانه زند و وقت خواب قرنفل سه عدد بلک کنند پرچه نان زیر پا این گذارند سنگ سنگدان مرغ نر خود دارند و دکنیشنبه بیخ بهمنگره کرد قریا شد گرفته بر خود بندند دنان تا بی آدم با خود دارند و زیر سر زنند یکسیچوب فنجنگشت زیر فرش تهند شب زیر جامه خواب گذارند مفوف سنگدان مرغ نر خود دارند و زیر فرش حریر دابریشم نخوابند و کذا بر پشت که موجب حرارت کلیه و مثانه این میگردد **فایده** گاه باشد که شخصی بطی الانزال ضعیف الشهوت مختلم بسیار شود بسبب آنکه منی او جاد باشد و عضو نعوظ مرخو شود و قتیکه منی گرم شود و فی الوقت طبع لازم آید بسبب از دیاد حجم الذع او باید که ادویه طاهان مسخنه و مبهیه کار بندد تا حجم او باز دارد **قول جالینوس** خفتن بر پهلوی راست تقلیل احتلام کند و بر جانب دیگر زیاده میکند آن را خصوص مستلقی بر فرش گرم **فصل هشتم در فرسیموس** اسم بعبتی ست قائم الذکر که اهل روم در عهد وسی بدو لعب کنند لهذا این مرض که مدام قضیب بر دو قائم بود و بدین اسم مسمی شده و این گاهی با زدوی جماع و گاهی بغیر آن زدوی باشد گاه باشد که قضیب بر دو دور طول و عظم افزاید گرد و تدارک نکنند و مرض پدید کند و بسبب شرکت دل و دماغ موجب هلاک گردد اگر بسبب یاس غلیظ بود که در مجری قضیب آید و بسبب غلظ تحلیل نشود پس اگر ریح در نفس قضیب بود نعوظ مع الاختلاج بود و اگر در عروق و مجاری باشد نعوظ بغیر اختلاج بود **علاج** مقیات بلغم و هند تخم سداب کمون تخم کرفس صعتر جمله بالعسل دو درم با عسل و هند در دغن سداب دغن سوسن و غن یاسمین بقضیب بالند و بر پشت و ناف نیز و اگر ادویه یابد چون گل سرخ و کشنیز بزر البنج گلنار عدس تخم کاهو تخم خرفه کاسنی دهند منع تولد ریاح کند روغن گل آب کاسنی آب کاهو آب کشنیز سندل کافور انیون بر قضیب طلا کنند و افراط نماید که موجب نقص حس و حرکت او دیگر دمرغ با آب غوره تاریخ سماق خورد اگر بسبب باده غلیظ بود **علاج** تنقیه بهی کرده روغن خیرو بر قضیب بالند بطبیخ بنفشه نیلوفر خیرو شنبد و از اغذیه مولده بلغم پرهیز دا اگر بسبب کثرت منی دارد عیه باشد از ترک جماع **علاج** با سلیق زنند دا الشعیر شیره خرفه آب انار این آب با تنگ آب خیار سکنجبین شربت بنفشه دهند دا الشعیر شیره خرفه آب نیلوفر روغن بنفشه کافور رقه نمایند بنفشه بر پشت نهند و کنند برگ خرفه برگ کاهو عدس تخم کشنیز

یا دام سرکه آب پخته ضماد سازند و انچه در کثرت شهوت گذشت حسب سبب بکار برند **قول جالینوس** جوانی را این مرض پدید آمد فصد کردم مرا مرطوبی
ازموم سفید روغن گل آب سرد ساخته طلا کردیم بر گردید دیگری افصد کردم پنج نیلوفر تخم خفتک کشت دوم بابونه ضماد کردم صحت شد و در آخر علت سداب
وتخم او نافع بود و گفته مسهل درین مرض نهند که مزید رطوبت بسبب نزول ماده سوی اسفل **قول رازی** درین مرض استفراغ باسهال اولی
نکنند مگر بفصد و قی **فصل نهم در رابع** علت مشایخ نیز گویند مرضیست که جماع کنانیدن در دبر آرزو شود و بنیروی خال چربی در دبر تشکین پیدا شود بسبب
اویا انکه زعفران بمصاحبت خیزان مبالغای این گردد و عادت شود یا انکه در بعضی مزاج انوثی غالب آید و بدانسبب آلت تناسل سیل باطن نماید و دلیل میلان آله
بباطن آنست که بغایت صغیر القضیب و الانثیین باشد یا انکه در سعاسی تقیم بسبب حصول لغم شور حلقه عظیم پدید آید و این اکثر پیران را شود و بسبب غلبه طوبت
علاج انچه که بسهیل عادت و غلبه مزاج انوثی باشد بضرب وحبس و استمانت وغیره ازین فصل بازدارند و بغموم و افکار مبتلا سازند تا باشد که زنگار بازماند
انچه از حصول بلغم و لمعا باشد تقیه باده کنند و بالعبه بنا سبه روغن بنفشه وغیره حقنت کنند **قول لارزوریه** بر جلد کفار نشینند جدا و ر سبه کرد بسیار
تدبیر باشد سوده مینه آلوده حمول کنند تخم خشخاش بجم آویزند صبر کنیه یا دو مثقال وقت خواب با آب بلع کنند شربت ورد بکنیدم دم بهند گل نیلوفر دو کشنیز دو تخم خرفه
کاسنی هر یک سه گل سرخ پنج سائیده بسپنول ده آمیزند دو سه درم همراه پنجدرم سرکه ممزوج با آب هند تخم ارنگوسی حقنه کنند **قول رازی** بزمین مرده
سرد و چون کستان برگ گل برگ بید خوابند و بر پارچه که با آب تخم سرد کرده باشند خوابیدن و صفه سبک سرب بر کرگاه بستن سود دارد و گفته مرزی بود و چون بر جای
خواب خفتی این شهوت جنبیدی آنرا فرمود م که تخم شاهتره شیده بر دارد و چون شب سیاه خفت و آدویه بقلقه یعنی بسقطه شهوت شدید تسکین یابد و چون گذاشته
آلوده بر دارد دو دانه تلوم بزیت جوشانده مفید بلذیذ بیگاه کفتا سوخته بزیت طلا کنند یا حمول نماید **فصل دهم در غدیوط** مرضیست که چون جماع کنند وقت
انزال باز نگیرد بغیر اراده برآید و مقعد حفظ او نتواند و اکثر کسانی را افتد که از جماع لذت تمام یابند و منی ایشان در غایت رقت و حدت بود و خون تیق و اعصاب
سست دارد و اندک بعضلات ضعیف و طبع کثیف و لذت بحسوسات لمسی بیشتر باشد و گاه باشد که زن را پیدا شود **علاج** بتقویت دل و مانع اعضا
کوشند و وقت جماع اول بیت الخلا روند تا روده پاک شود و تکم خالی گردد پس صحبت کنند و قلیا یا کمون کشنیز کبک تیهو برنج بریان اندکی وغن بنیچه نوشند
افاقیا را مک گلنار صمغ عربی کندر شاذنه عند جماع بردارند و روغن بنفشه و روغن اهل وغن گاو روغن مرغ قابض بر مقعد مالند و هم قابض بر مقعد گذارند جماع
با مرغوبه یابد الموضع مفید تخدیر نافع **فصل یازدهم در ورم انثیین و قضیب** اگر جاری بود سبب دخون یا صفرا بست یا حبس منی عند جماع حرمت و ورم
وجع حرارت مس پس رد موی عظیم تخم ورم ثقل و در صفراوی شدت التهاب اگر ورم در پوست انثیین باشد قلت اعراض مس معلوم گردد و اگر در نفس انثیین بود
شدت اعراض مع تب و عطش جهت اتصال و بدل **علاج** با سلیق یا صافی نشاگر یا ان بود و بساق و پشت شرط زنند محجمه نهند قی نمایند آلو تمرهندی بگیرند
عدد تخمین قند هر یک ده درم طبرزد کرده و بهند یا تلخین بشاشه کنند یا شربت بنفشه مغز فلوس تخمین و بهند خرفه سبز کرده گلاب لعاب اسپغول آب کشنیز تر آب برگ
عنب الثعلب آب برگ کاسنی آب کدو تر کرده در انثیین نهند آرد جو عدس اقاقیا آب کشنیز تر آب عنب ضماد نمایند اگر ورم ضربان باشد با شد برگ کاهو برگ کشنیز
یا عدس گلنار برگ گل پوست انار دهن درد ضماد سازند و بعد ایستادن آرد جو با قلا نخود اندکی زعفران در راه دعات افزایند و بعد انتها بابونه اکلیل زیره صعتر
بیضین زن ورد لعاب کتان حلبه برگ کرنب بمازالمسل و شلث ضماد کنند یا بابونه اکلیل تخم شبت به بیاض بیضین گذارند شیر بز عناش لب لوز خورند انگم

پنیر بندد اگر درم در یک نشین بود فصد و حجامت از هما نجانب نمایند و اگر درهر دو باشد از هر دو جانب اگر بسبب کثرت بلغم باشد بیاض لون درم رقت زیاد نرمی ملس **علاج** بطبیخ تخم ترب شبت اصل سوس نمک فی کنند مکرر و طبیخ اصل سوس با دیان گفته نوشند تفتیح بحب قوقیا نمایند نخود آب خورند آرد گندم اکلیل کمون با بونه حلبه بقل درم روغن خیر و صفرت بیض شلث یا آرد با قلا بخمر کهنه یا بعسل آمیخته بمینه نرا نده صفرت بیض آرد گندم آمیخته یا اکلیل مویز بنفشه کمون آرد با قلا بعسل و دهن بسمسم آمیخته یا کمون کندر آرد با قلا زیت آمیخته یا با بونه اکلیل خطمی خسته خرمازه روغن با بونه ضماد کنند مشک بروغن خروع یا بروغن بنفشه حل کرده و اصلیل چکانند اگر باد غلیظ بود نفع نماید نرم زنجوش در آب پخته تطول کنند و تفضل و ضماد نمایند ذرهٔ بقدر عسل آمیخته طلا سازند و تکمیل افراط ماده سبب نگردد و پس ادویه بروغن کنجد یا بصفرت بیض مرسشته گذارند **مشلث** آب انگور جوشانند که ثلث ماند یا شیره انگور سه رطل آب یک رطل نرم که ثلث ماند و این شراب مغسول نیز گویند اگر بسبب سودا باشد صلابت و کمودت و رم عدم وجع **علاج** مقیات سودا و هن بطبیخ با دیان اصل سوس با لنگ با نبیلی نوشند تقل با بونه اکلیل برگ کرنب مغز ساق گاو پیه مرغ پیه اطراشق میعه حلبه شلث همه یا بعضے ضماد کنند سبوس گندم سائیده اشق با سکنجبین حل کرده آمیخته گرم نموده ضماد کنند و مرهم شود و گر گذار د آرد با قلا آرد نخود هر یک ده تخم خبه کشت پنج مویز منقی یازده شحم اجل شحم حنظل شحم بط هر یک بیست شحم گاو خته او دو یه سائیده بموزید تو ق آمیخته قدری روغن سوسن افزوده ضماد کنند یا قلا حلبه با بونه سائیده بمینه تخم آمیخته یا تخم شبت نخود اکلیل با بونه آب کرنب ضماد کنند پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو زیت مقل بهم گداخته مالند و بعد حصول تامین بطبیخ فیتمون یا حب الفیتمون تنقیه نمایند بحقنه سلخات با بک نشیر سوده طلا کنند فریقه سلابت آرد نخود ضماد نمایند محلل درم اگر بسبب سرد باشد انتفاع عضو بغیر حرارت و مثل و بغیر حرارت و صلابت **علاج** کمونی دهند بگاو رس سبوس نمک کما ل کنند اگر مائل نشود قی نمایند و انچه دافع قی گذشته بکار برند **انتباه** گاه باشد که باد و درم گرم در نشین پیدا شود حال سوی مبدء انتقال کند و گاه باشد که پوست نشین انجور دو ساقط سازد و نشین بر سه نماید و پوست دیگر سخت تر از اول پیدا شود **فائده** اگر درم در نشین است باشد رگ پشت بهم دوخت چپ گوش چپ سوراخ فراخ کنند یا بر اسیلم دست چپ داغ دهند و اگر در نشین چپ باشد عکس آن و اگر بر هر دو باشد هر دو طرف زنند و در هر دو گوش ثقب کنند یا بر هر دو اسیلم داغ دهند **فائده** قریب بند دست از طرف ابهام بمچانی ورم و دران نشین است داغ کنند و رشته بعسل بلاد آلوده بر ساق پای مخالف همچنین و رشته دیگر در وسط بازوی مخالف بندند چون عسل بقوت جسید رشته بردارند و آبها که بر دو پاشند چون حکه دران محل شود از نا چیل خرما شیده روغن نا چیل مالند تا حکه رفع شود محلل و رم صلابت در ساعت **قول جالینوس** اگر درم سفید باشد بروغن بنفشه و شانه بچکانند و اگر سرخ بود تو تیا بسرکه طلا سازند **قول رازی** مرا درم در نشین ایمن شدم مداوت بقی کردم رفع گردید پس هیچ چیز بهتر از قی نیست درین **قول لارز و بیر** از سبب قدر نشین متورم بوته سازند و در و نشن بمسکه چرب نمایند و نشین درد نهاده دارند مجرب و گفته بیخ ابهام مخالف و رم داغ دهند مسکن و موجع شدید هم گفته آنک در آب حل کرده گذارند چون آب شود و قشر می بر آب بنده و قشر نکو گرفته بر درم گذارند رفع شود و گفته دارو در انور یغور ما دو طبیخ محلل طبیخ ریزد بستو انفع حسب سبب دهند آنرا بن آبزن ریزد لیموکرده کاتا پلاسا مسکنه یا کاتا پلا زا یا کاتا پلا زا مهلبا یا کاتا پلا زا دی آتا لا یا لیتی متوفلی یا او کو انیتو پلیس دی اسکیتیاس یا آب پیلاستر و یا کیلا انوگذارند و گفته اول مقیی دهند بعده ریوند چوب میده مصطکی بیخ ساطی بشیر زا نده ضماد کنند و گفته اگر بسبب سوداک باشد برگ شانه برگ بنگ ده ریوند عنب الثعلب برگ سائیده ضماد کنند **دوا در آب** قتب نشین نهند **دیگر** برگ بعسل یا برگ خطمی جوشانده آبزن کنند و همون برگ بندند **دیگر** گل بنفشه گل بید شنبوند و قشل او بند

ویگر برگ کدو مگرم کرده یا آنرا بقدر نخود مرهم سرخ **ویگر** یا شش تنگ پخته بنشند **ویگر** برگ بانه بروغن گاو چرب کرده گرم نموده بندند **محلل ویگر** نمک کوفته ساعتی کما کرده بندند **ویگر** شیره آنار جوشانند چون غلیظ شود کما کرده بندند **ویگر** گل حاتو سیاه بندند **محلل ویگر** برگ سپیدار گرم کرده بندند **ویگر** زبل آهو با آب ضماد کنند **مزیل ورم ویگر** برگ انگور برگ قنبیط بکشت بروغن گاو سائیده یا پوست بیخ سوسن اشکر آمیخته یا برگ درسه آرد گندم مخمر ساخته یا آرد جو بسرکه پخته یا پوست درونی میخه سائیده یا زیره با زیره بزیت و عسل آمیخته یا زیره آرد با قلا بسموم ورد و روغن آمیخته یا بیخ عروق الصفر پخته ضماد کنند و برگ تنبول بندند **ویگر** زنجبیل نارجیل بحری برابر با آب سائیده گرم کرده یا اشق بسرکه حل کرده طلا کنند **ویگر** خطمی آرد خسته خرابسرکه ضماد کنند **مزیله ورم** نشئین کز تدبیرش عاجز بوند **ویگر** روغن میخه یا لعینج و مامیثی زیره روغن گاو آمیخته و مرهم کرده مالند **ویگر** زنجبیل مغز خیه قطن کنجد سیاه مغره برابر بول گاو پخته نیکو گرم ضماد کنند درسه وزیره **ویگر** مغز خیه خروع آب سائیده ظرف نشه گرم نموده ضماد کنند در روز چهار بار **مزیله ورم** ریحی **ویگر** برگ خطمی پخته بسرکه ضماد کنند **مزیله ورم** گرم **ویگر** آرد جو با قلا عدس مقشر آرد باش سیاه مغره برابر سائیده بدهن ورد چرب کرده با سرکه و آب سرشته پخته برخرقه کشیده بر ورم نشئین یا هر جا که باشد پیاپی زوده تحلیل کند **ویگر** بلیله کابلی هر یکه دو نیم مثقال برگ خطمی برگ عناب الثعلب هر یک پنج مثقال الکلیل یکمیثه رم شیر پز طل جوشانده انکباب کنند بعده گل ارمنی جده وا هلیله زرد کند هر یک ربع درم سائیده ضماد کنند **مزیله ورم** نشئین و غیره **ویگر** برگ خطمی سائیده مثل نان ساخته از طرفی پخته از طوف خام برا نشئین بندند **مزیله ورم** و درد و جع **ویگر** موی زن چسپانده منجرب القطن بندند **مزیله ورم** و جع **ویگر** تخم ریسان برقصیب و عانه ضماد کنند **ویگر** صبر را چوبه بآب سیب آخته گرم کرده ضماد کنند و برگ خروع بندند یا سی کرم در یا ده مثقال نشئین مفید زعفران را فیون طلا کردن بهمان از دارد **ویگر** تخم خروع با لبن بقر پخته ضماد کنند **مزیله ورم** با دبلغمی ریحی **ویگر** اصل سوس طبا شیر بروغن سائیده طلا کنند **مزیله ورم** قنبیط که بسبب حرقت البول باشد **ویگر** متغرشته انکبه که آب سوده گرم کرده طلا کنند چون خشک شود دیگر گذارند **مزیله ورم** حرقت **ویگر** برگ انار قابض الدم **ویگر** گنجائی زنجبیل هر یک درم پوست بیخ خروع ده درم سائیده بآب پخته ضماد کنند اگر حرقت پدید آید باب شسته روغن گنجد مالند **مزیله ورم** درد یکه بود **ویگر** یا بلا گل خطمی یا پودینه موز یا زیر سنجوش بزر البنج یا تنگ سنگ جو زائل یا خبه یا برگ مورد ضماد کنند **ویگر** زیره زرد هر نشئین و عانه طفل دو شنده **مزیله ورم** و جع دو درم **ویگر** زیره کشنیز یا نیوه در گلاب آویزند **ویگر** سنگ پهار در هم شیر گاو دو طل جوشانده نوشند دو هفته **محلل ورم**

فصل دوازدهم در عظم نشئین

بسهیل سمن نه بطریق ورم وارین عظم نیطه قرین ماند **علاج** پنج افیون شوکران لفاح کوکنار بکلا که حجر السن آب کشنیز ضماد کنند اگر گل ارمنی سرکه آمیزند بهتر و حکما که سرب حکاکه حجر الرحی النفع دارگرد وده مذکور بردی نوشند گذارند زرد چوبه باقی آنچه ذمع بزرگ شدن ندهد باقی آنچه ذمع بزرگ شدن دهد

فصل سیزدهم در عاقوقیا

آبکار بندند **دوا** انفخل نمال اغار را برابر بول آدم سائیده ضماد کنند و هفته دا قلفل سوسمی سیاه برابر سائیده هر روز یک کف خورند

فصل چهاردهم در رحم نشئین و قضیب

اگر بسبب سوء مزاج گرم باشد حرارت التهاب **علاج** آب کشنیز آب کاهو آب عنب الثعلب طلا کنند اگر وجع شدید و خوف عفونی

۱۲۷۶ ۱۲۷۶

و تشنج باشد افیون افزایند و اگر حرقت اشد بود کافور نیز زیاده کنند و اشربه و اغذیه بارده دهند اگر بسبب سوء مزاج سرد باشد وجع خفیف بود **علاج** پنبه بیه مرغ در روغن خروع بخیسانند و فرفیون آمیخته مانند زنجبیل و دارچینی بگلقند دهند و نخود آب خورند اگر بسبب باد باشد انتقال وجع و تمدد بغیر ثقل **علاج** بابونه اکلیل الملک دیگر سداب ضماد کنند جند بیدستر و روغن یاسمین و روغن سداب آمیخته طلا کنند اگر بسبب ضربه سقطه باشد **علاج** فصد کنند بنفشه کدو نیلوفر برگ خطمی عنب الثعلب و غیره ضماد کنند اگر بسبب ورم باشد تدبیرش گذشت **دوا** روغن گل روغن بابونه مالند مرکی مقل کندر برابر در آب سائیده طلا کنند برگ عشر گرم نموده بروغن زرد چرب نموده بندند

فصل پانزدهم در ارتفاع و صغر انثیین ارتفاع آنکه بیضه از کیسه خود سوی عانه بر آید و باشد که از غایت ارتفاع میل بمراق نماید و از ظاهر تمامه غائب گردد و در بعضی صورت عسر و تقطیر بول و شدت وجع عند خروج بول عارض میگردد و اکثر حرکات متعذر میشود و خفت درین اعراض بحسب قلت ارتفاع است سببا و غلبه برد بر انثیین و ضعف در وهست و باشد که در آخر امراض حاده پدید آید و این آثار قرب موت بود و علاج نپذیرد و صغر آنست که مجتمع شود در نفس خود و خرد گردد بغیر آنکه میل ببالا نماید و این نیز از برودت افتد **علاج** برای ارخا و تسخین مداومت حمام کنند بطبیخ بابونه اکلیل کتان و بجوش آبزن سازند و هر گاه و تا گرم مرزنجوش حلبه اکلیل بابونه روغن فرفیون با العسل طلا نمایند و ادویه باهیه در غذا اندازند و اگر بعد حمام محجمه بزرگ بر آنجا نهند و بآهستگی مکند انثیین را فرود آرد و صغر انثیین را ارخا و تسخین کافیست **فائده** گاه باشد که قضیب مرتفع شود و از ظاهر بالکل مفقود گردد و اسباب و علاج او بدستور ارتفاع انثیین است **قول عسکری** اگر انثیین بغایت مرتفع گردد و مریض را هفت روز متواتر در آب گرم نشانند پس در احلیل انبوبه فضه داخل کرده بدهن نفخ کنند نفخ شدید تا که حالبان منتفخ گردد تا انثیین نزول نماید

فصل شانزدهم در دوالی و صلابت صفن دوالی آنست که عروق کثیر ملتوی دوالی مانند بر کیس انثیین پدید آید و صلابت آنست که سختی و درشتی فقط در کیس انثیین ظاهر شود و این هر دو در انثیین چپ اکثر افتد **علاج** برای دوالی هر چه در دوالی یا گفته آید بکار برند و برای صلابت هر چه در ورم صلب انثیین گذشت بعمل آرند و رق و تضمید ادویه محلله ملینه در هر دو نافع **قول صاحب فیروزه** عروق مذکوره را از بالا و پائین سخت بسته از میانه قطع نموده مانند زخم مثل جراحت علاج کنند مرهم شنگرف نافع **فائده** گاه باشد که در صفن باد غلیظ بند شود و اختلاج و تواتر آرد و گاه باشد که این تواتر و اختلاج در جرم انثیین افتد و مشی متعذر گردد

فصل هفتدهم در استرخای صفن یعنی پوست انثیین فرو هشته شود و بیضه بحال خود ماند و گاهی بدرجه رسد که وقت برخاستن زیر پا آید **علاج** عفص آس گل سرخ عدس گلنار کزمازج بلوط قسط ضماد کنند و آب آن نطول نمایند **دوا** بادنجان کلان خالی کرده زرچوب سوخته روغن کنجد هر یک ده درم پر کرده بر آتش نهند چون جوش شد فرو گرفته انثیین را تمام روز در وی دارند مریکه کسر انثیین و قضیب گرینگرد و فروتی را بدفع کنند و بر بند

فصل هیزدهم در قروح قضیب و انثیین و نواحی آن ریش این موضع رد لیست و بزودی عفن و ساعی میگردد و لهذا اهتمام در تدبیر او اشد المنوعات است **قول جالینوس** قروح خبیثه قضیب و دبر شدید تر میباشد زیرا که بزودی عفن میشود از حرارت و رطوبت آن موضع چه آنجا مجاری فضول اند **علاج** اگر قرحه تازه بود صبر مردار سنگ اقلیمیا مغسول بخم توتیا مروارید کدو سوخته نحاس سوخته شادنج گلنار ضماداً مرهماً ذروراً بکار برند و اگر مزمن بود کندر قرطاس محرق پوست درخت سرو سوخته مر سوخته بعمل آرند کندر مر دم الاخوین شمع هر یک دو درم مردار سنگ صبر انزروت هر یک نیم درم دهن ورد پانزده درم مرهم ساخته گذارند اگر ازین تکله باشد فلد فیون یا موی آدم سوخته صبر مر کندر دم الاخوین انزروت سائیده پاشند تا آنچه عفن باشد زائل گردد پس مراهم منبت گذارند اگر قرحه در درون قضیب باشد با سوزش و عسر بول و خروج خون و پوست ببول آنچه در قرحه تازه گفته شد هر چه ملائم تر بود از فتیله رسانند و باقی تدبیر از قرحه مثانه جویند انزروت دم الاخوین

هر یک یک اسفیدباج و دو مرد ارسنگ تیم روغن بنفشه یا دام بیخ مو م سفید قدر حاجت مرهم سازند و بعد سرد شدن سفیدی بیضه آمیخته بکار برند **قول یهودی** قروح این موضع را ارشاد نه صبر قرع محرق ترتاک و غیره علاج باید کرد **قول رازی** اگر قرصه در فرج و قضیب و دبر باشد بغیر و مرهم اشیای مخفف چون قرطاس محرق شب محرق قرع محرق علاج کنند و گفته شخصی را تمام جلد بیضه فاقد و بر هنه شد و چیزی باقی نماند بصندل گل سرخ کافور حجر لاسن محلول اب عنب التعلب علاج کرد و صحت یافت و فشارید **قول لارز و بیر** یول آورد که وقت شب نوم خورد و صبحی گرفته دارند چند روز پس قروح انثیین ابا بین بول شوند رده بشود و گفته یا ناسی بعرق بارتنگ آمیخته شوند مرکو یو بر هم مناسبه آمیخته گذارند آمیخی نیتوری بولی انیا نهند بعرق قروحی عرق زنگاری عرق بارتنگی شوند **دوا** فرتک نگیجراحت هر کدیم کنه دو دوم توتیای نیم سوخته دو نخود فوفل سوخته دو عدد سایده بر وغن گاو مغسول آمیخته بکار برند **دیگر** زنگار و مرارمرغ قرقفه خشته **دیگر** قلیل بدهن سم آمیخته طلا کنند **دیگر** دار سنگ دو درم دهن بقرنه درم سیوب نیب حل کنند چون سیاه شود طلا کنند **دیگر** روغن گل بشیر آن آمیخته در قضیب چکانند مزیل حرقت کنه **دیگر** تخم شبت سوخته یا سنگ بصری سایده در و رکنند **فایده** اگر سبب خفته پوست خشفه زیاده بریده شود خون بند کرده ناخن گیر گرم کرده داغ دهند بگذرد دو اگر تمام پوست خشفه بریده باشد تخم کتان سایده برگرده کشیده چسپانند بگذرد **فصل نوزدهم در حکه قضیب و انثیین** سبب او ماده حادست که در بیخ آید **علاج** با سلیق زنند و بر زالو و ساقین حجامت کنند بطبیخ هلیله شاهتره تلخین نمایند ساق خوره کمیوز غذا کنند و از الحمه گرم شور پرهیز دهند گرکه روغن گل بقدر ی میا آب گرفته آمیخته طلا کنند آب گرم شوید بعد و یاض بعض طلا نماید و اگر اده خلیط بود و تدابیر مذکور شود دبر باطن ران تزویج حجامت کنند و بر قضیب یا انثیین علق گذارند دا طلیه که در جرب آید بکار برند **قول رازی** اگر و انثیین حکه مترشح باشد اقاقیا شیاف یا میثا به کاپ چند روز نوشا نده بر یک دانق زعفران نیم دانق شنان بابر هم سایده روغن یا سین آمیخته طلا کنند **فصل بیستم در شقاق قضیب** و این را زیر بست انند **علاج** آنچه در شقاق مقعد گذشت بکار برند حنا کتیرا مرد ارسنگ توتیا شمع روغن گل صفرت بیض مرهم ساخته گذارند **فصل بیست و یکم در اعوجاج قضیب** سبب او ماده غلیظست که در عضله قضیب ملتصق شود و آزا منجذب سازد یا در عضله قضیب افتد یا تشنج یا لین یا استلاء که در عصب قضیب افتد پس اگر تشنج و العصب بود کذا زشنانه آمده میباشد معوج بیالا و اگر و العصب بود کذا زقطن آمده میباشد معوج زیر و هر چونکه باشد ضرر تعلق آنست که تقضیب تقابل نر حم نباشد و شی بقعر حم منفذ نشود **علاج** بعد زوال سبب بر ای تلیین موضع روغن سوسن و روغن نرگس پیه بط پیه مرغ ساق گاو سوم قضیب مالند و بطبیخ بیگرو با بونه نفشه اکلیل قضیب نمند و مکرر شوند و بعد حصول نرمی بدست اصلاح دهند تا راست شود **فصل بیست و دوم در سدمجری قضیب** اگر بسبب باشد حرقت و سه اول **علاج** با سلیق زنند مثرت بنفشه لعاب اسفرزه تخم خربزه شیره تخم خیارین با شربت بنفشه تا شیر تخم خربزه دهند آنچه اول بروغن بنفشه بادام قضیب نماکنند چون منفجر شود شیاف بیضین شیرین و روغن گل یا بادام کرده اکلیل چکانند اگر تنگی و مجلوب باشد شیاف انیسون فوفل بکار برند اگر بسبب التصاق غلظ غلیظ الخ و مجری قضیب باشد عسر بول از خروج خلط الخ بول عدم حرقت **علاج** انیسون تخم کدو تخم کرفس تخم خربزه تخم بلیون نامند آن سه چیز مدبوه دهند و برای تلطیف آنچه صفت و شت و کمون بزیت و شیره قرطم نوشند بطبیخ بابونه اکلیل مزبوش پودینه صعتر انجوه بر قضیب نطول نمایند و بدر دی روغن بنفشه یا بابونه در همین بسیج آمیخته تر نه نمایند سپنج مینا گلنند گلاب دهند اگر سبب نباشد مجری قضیب باشد عسر خروج بول عدم حرقت صعتر خروج بلغم و بول اگر زیک بکاچ بود محسوس بود **علاج** او صعتر اسفیدباج بروغن گل حل کرده چکانند اگر وجع قوی بود صافین زنند اگر نباشد حجامت نمایند **فصل بیست و سوم در اسیلیل قضیب**

و نواحی آن بوره سوخته ریاد خشب ریا شونیز سرکه به پیه مرغ طلا کنند اگر بنشود قطع کرده براسی جس و مزاج رنگ ریا پشند و هر چه دشایل آید بکار برند —

باب هفتدهم

در امراض صفاق و ثرب و مراق

پوشیده نماند که پوشش شکم دو چیست و غشای خارجی که آنرا مراق گویند و عضله یا دو غشای دیگر یکی از این دو غشا داخلیست و مماس معده و روده و این غشا را ثرب گویند و ایلیس خوانند غشای دومی خارجیست و این غشا اصفاق نامند و باربطون خوانند جهت مستدبودن او و مراد عبیه جوف اوایل غشا تا تهیگاه و پیغوله ران آمده است و در اینجا دو منفذ پیدا شده شدار زهر سو یکی و فرود آمده است تا نزدیک هر دو انثیین و اینجا کشاده شده باز یکدیگر پیوسته گردد بگرد دهر دو انثیین یک خیطه گشته حال پوشش شکم اینست که گفته شد **فصل اول در فتق و قیل** یعنی سگافته شدن غشا یا صفاق یا التساع مجوفی یا که بالای انثیین اند پس چون ازان نفوذ کند و قدوس انثیین آید یا در میانه بند شود و سبب او سبتن یا صیحه قوی یا حمل بار گران یا جماع بسیار یا قی عنیف یا احتباس شحل و ریح محدود و غیره است که باعث شقاق باربطون گردد و پس اگر محل نافذ یا برتر باشد فرود تر ازان یا دیده شود و او پوست شکم بالا بود و پس شرب امعا که سخت است و پوست درین شق آید و از پوست شکم آنجا پوست حجم خود بلند سازد و این افتق مراق البطن گویند و اگر آن در منفذ که در آخر باربطون پیدا آمده است یکی ازان یا هر دو کشاده شود و یا باربطون از بیخ انبگاه فرو چیزی از فوق دکیس انثیین فرود آید آنرا علی الاطلاق قیل گویند و این مخصوص بمرد است پس اگر نازل شرب باشد قیله شرب گویند و اگر ریح بود قیله ریحی و اگر آب باشد قیله مائی نامند و قیل را دوره و قرد نیز گویند و اگر ماده غلیظ با انثیین فرود آید و غلظ و صلابت آرد قرد اللحمی گویند **بدانکه** فتق در اصطلاح اطبا عبارتست از التساع آن دو مجری که بالای انثیین است و نزول تجویفی دکیس یا سگافتن باربطون از هر جا که باشد پس اگر خوالی نافذ بنگاهد فتق مراقی البطن و اگر فرو چیزی ازان کشاید و چیزی از بالا همین جا بند شود و با انثیین نگراید فتق اربیه و اگر با انثیین فرود آید قیل نیز خوانند پس قیل مسی باشد از فتق و فتق اربیه فتق مراق البطن بزبان بشیتر افتد و فتق اطفال را بسبب کثرت رطوبت مزاج و کثرت حرکات آنها و ضعف غشیه اکثر پدید آید **قول جالینوس** قیله شرب قیله مرض قوی و حبست اگرچه حجم آن کم باشد گفته بیضه یمینی قوی تر است از بیضه یسری و قیله اکثر دریسری شود و دو یعنی گفته و گاهی اتفاقا بیضه یسری قوی تر از یمینی در خلقت بوده گفته اگر مسالک سنی کند و در جماع و صعود کند بسار بر رجال پیدا میکند و دره را **قول بقراط** فتق که در مراق افتد اگر اندکی بالا تر از سره واقع شود مؤلست **فائده در ذکر قیله امعا** و این اندک اندک پدید آید و با گشتن آن بعسر باشد و قتیکه مریض برپشت تکیه کند و آن را بدست بالا کند بعسرت بموضع خود رود و هنگام جوع قراقر کند و قتیکه غذای باد انگیز بدگوارد خور و یا پیاده رفتن اتفاق افتد امعا د انثیین فرود آید و انثیین سخت نماید و درین وقت اگر مایز بند بشقت و تصدیع تمام باز گردد و باشد که عند عظم سبب و جسی مثل قولنج پدید آید و این اگر بهلاکت نکشد جهت عدم انحلال تولنج **بدانکه** ثرب که طاقی مسماست نیز همراه معاقر فرود می آید یکدیگر و قتیکه ثرب نیز شگافته گردد و آنوقت روده فقط نزول می نماید بعدم حیلوله الثرب **علاج** مریض را برپشت خوابانند و دست

برنج و آهستگی بازگرداند اگر باز نگردد در آب گرم نشانند بعد غلبهٔ سکم و روغن بابونه گرم کرده بمالند بشدت پخته ضماد کنند تا انتشین نرم شوند پس از دست بنجایش
برنند و مصطکی از روت کنند را قاقیا م و م الاخوین صبر جوز سرو برگ سرو گلنار ابهل برگ گز حضض کزنانج بلوط پوست انار سومر و حضض برگ گل اشرس همه یا
بعضے آب سومر و یا برشم ماهی که در آب عنب الثعلب گداخته باشد آمیخته ضماد کنند یا پرخرقه کشیده گذارند و بر فاده هموار محکم بندند و قاسه و زبسته دارند و باید که
مریض مستلقی خفته ماند و بر اغذیه نرم قناعت کند و بعد سه روز فرمایند تا آهستگی برخیزد و بتدریج بخشی گراید و از اطعمه و فواکه با دانگیز چون باقلا لوبیا عدس ام مرود
سیب خیارین لبنیات حمومنات بقولات و از جماع و نعره زدن و حبس بر استای معده و خشی و سواری اسپ تند و حرکات عنیفه و محرکات سرفه پرهیزند و مدام
طبع نرم دارند کوفی معجون کنند و دهند قلایا سوداء ملطفه خورند و دوا آن موضع را بمجام که مخصوص باین کار است بسته دارند خصوص وقت حرکت و جماع و از شرب خمر باز
دارند **ضماد** که برای تبیله معاد و تفتق مراق البطن و فتق اریه خصیه ست الشق کند صبر هر یک درم کوفته روغنی بسر که تر کرده سحق نموده قدری ابهل سحوقه آمیخته
گرداند پنبه پالیز مطل آب دو سه حل جوشانده انکباب کنند و دیگر ضماد نهاند مزیلهٔ وجع و قبیله معاد در سه روز **فائده در قبیله ثرب** آثار این همانست که در سه
گفته شد اما تفاوت کند **علاج** اشپه و قبیله معاد گذشت لکن بر نده و آنجا که ثرب تنها نازل شود چندان خوف ندارد و انشین بسیار سخت نمیگیرد و قولنج نمی افتد **تنبیه** آنجا که
سبب قبیله تفتق و انساع مجری باشد زود تر اصلاح می پذیرد و علامت آنکه انشقاق بصفاق موجب شود که التحام بمتعذر است اثر اضمده بشکل زین
نیست که شق را منقبض و منضم سازد **فائده در قیله** ریح و این بآسانی بجای خود رود مریض مستقی بود یا غیر مستقی و قوارشید دارد **علاج** ان موضع را
مدام بسته دارند کوفی معجون حب الغار معجون فلاسفه سنجبر دنیا دهند تخم کرفس انیسون حرمل مصطکی زعفران هر یک دو بلیله کابلی بلیلهٔ آمله هر یک سه بلیلهٔ بسپد
هر یک یکمیثم نعنع قسط زرنباد در روغن اسارون هر یک یک جب ساخته هر صبح مقتالی دهند کباب حمام صحرائی عصافیر کبوتر نخواه دارچینی خورد انیسون دیان
تخم کرفس بگلقند دهند سداب فیخنکشت پودینه مرزنجوش شیح نانخواه ضماد کنند روغن قسط روغن نبق روغن بادرنج روغن شبت روغن بابونه روغن خیری
مالند روغن زنبق هشت شک جند هر یک نیم آمیخته هر روز چند قطره در اهلیله چکانند و هر چه در استسقای طبلی گذشت بکار برند و اگر شیاهای با دانگیز و ثرب آب
بارد خصوص از اشتاء و حرکات قویه پرهیزند و مهما امکن از جماع باز مانند و عند ضرورت تا که شکم از تند اخالی نگردد ترکب نمی نشوند و هنگام جماع و حرکت اول بندی محکم تر بندند پس
مشغول شوند **قول ابن زکریا** قیصوم یک قبضه آب یکمیثم رطل در دیگ کرده در هن بندند و بزند یکرطل ماند صبحی نوشند و تا سه ساعت طعام نخورند سه بار
پس این تنگ میکند رقیق دارد و عنصل عنصر نوشند زنجبیل جلبه دوازده درم تخم شبت نه درم آب شانزده رطل بزنند و دو رطل ماند صاف کرده نوشند و هفته
متصطکی و مر تند و در سایه صبح استاده با آب خورند و پرهیز نمایند افیون بقدری آب سایده برخرقه کشیده چسپانند روز سوم در کرده دیگر نهند **قول** مزیلهٔ
یحیی **قول** ذاکره شفته گاهی برای سوزاک زرده گیرد و چون پرشت شد آب زرقه سوی عانه رفته تمام گیرد و بسبب حدت او به صفاق آنجا بتشنگا دهد گاهی
بعد اکل شرب نوره کنند باید دود و بدانسب صفاق بشگافد و معاد و انشین نزول نماید لاعلاجست باید که لنگوت یا کرهٔ انگیزی بسته دارند **قول صاحب**
فیریر تبیه این شل او نیما کنند **قول اکثر** دریچی فصد کنند مسهل دهند بعد تنقیه برگ شبت تخم شبت برگ یاسمن برگ ترمس هندی برگ عنب الثعلب شاتره
هر یک شش درم در آب جوشانده انکباب کنند بعد بقیه سلفات چهار عدد باد یان نانخواه عنب الثعلب بل انفار هر یک سه درم آب سایده گرم کرده ضماد کنند
گل مهوه برگ فیخنکشت هر یک شش درم در آب جوشانده انکباب کرده ضماد مذکور گذارند گفته که در معائی و ثرب اول معالجه بشکاف بزنند پس آن موضع را

بنجر جاذب بشسته بخرقه پاک نموده پوست گوسفند نهاده رفاده مثلث بر گوشه ران گذاشته بسیار بگنجند تا شب جاب بندگرده و مرتبین ایرسا بنجرم تا وقتیکه الیتام مایند تسلقی دارند پس آبستگی برخیزد و از سواری آب حمل بارگران جماع و غیره پرهیز دوایین تدبیر قدری سود دمد که ثقب تنگ بود و مرتبین شاشد واگر ثقب فراخ و مرتبین باشد الیتام آب بتدریج اما نماند واگر خواهند که بالکل صحت شود باید که گوشت را بگاه تعجیل نخورد و مدت دیرجیات کمند کباب خورند طبیخ بادیان کشنیز خرفه نگوری نوشند **فایده در قیاسی** عدم قرار قرو پوست انتین و تنگ نماید و دوا نماند مدت بسیار بزرگ گردد و دوران بجنبانند حرکت آب سوع شود و جون درد ست گیرد تنگین نماید و اگر خواهند نازل را باز گردانند بهیچ وجه نتوانند بلکه تنگ تنگ بدفعات بیاید **علاج** اگر سبب قوی نبود و آب بسیار جمع نگشته برای نشف رطوبت هر چهار دست متساوی نیم گذشت بکار برند تقلیل و شرب آب نافع جون کمند و جندان بدان بگلقند خورند یونیا نیسون و هندباد چوب کرنب مادیوب بلوط بیخ آبینه یاسمد آر جوگل ارمنی کمون برگ مورد بزل گوسفند که بر آب بود و دو گرفته یاسمد آر جوزبل گاو آبینه یاحب الغار فلفل بره کمون بزیت یا جوز بوا گرآبینه یا جوز بوا و پوست بلوط نمس پوست نارباد زیت آبینه یا مقل ازرق بین صائم سایند و ضماد کنند رباوند را گلو نه بندند کلک دو در م آب شست رطل جوشانده آبزن کنند برگ تنبا کو جون هر یک دو مساید برگ نهاده بندند فریاد جوجه و اگر سبب قوی باشد آب کشیر سواری نزل مراع نفقه شده طبیخ **تنبل** بصنع مذکور کمیر از یکین یا بل بزرگ گاو نر بگذارند و بر گردانند پس آب بیرون آرند یا زنبور نهاده بلطوه یکدآب استعمالی قی می برآرند پس آب کثیر لود یکبار گی نیز آرند تا عشی نیفتد مگر اندک مدت و سدد فریاد بقطوه جی کوشند و چون آب بالتمام برآید دواع دهند و بگذرند نیز دو سه روز بعد انتین بزل بیاغ اگر چه پندی فرصت سید اما باز مرض عائد دیگر دو **طریق** دواع جون آب بالتمام برآید بیشتین را تقدر کرتوانند دور تر بندد پس آلا آهنی دقیق سفت که باین کار مخصوصت در آتش گرم کرده در موضع بزل آرند و میان کمیس گرد آنند تا کمیس و با بطوان متاذی شده موضع فوق تشنج و تشنگ گردد و دیگر آب جمع نشود و وقت دواع تمام نماند آلا دواع بجرعه نیفتد و بدواع تبدیل شنیده ایمان **قول صاحب فبر** بزنند و ترنیکه در ست تقا بکار آید باین نزدیکه باین انتین ست دور تر جائیکه دقیق باشد بست بآهستگی فرو برده دنبال سوراخ را بسیمن و بسار بگردانیده باشند تا آب برآید پس بتدریج بیرون آرند **قول** واگر سبب مانی گشت شرب آب نمی ست باب نوشیده دو بدن باید که نشسته زده آب بالتمام آورده چیزی در دهن جمع نهند تا مسدل نگردد بعد فتح هم مند مدل سازند و برای منع نزول آب کنند و جمه و عنوان فندق هندی اسل سوس هر یک بندرم تخم خطمی کتان هر یک نیم درم سایده هر بیخ یکدرم در هند و با لایش عسل سه سر آب زده دوازده در دو آبسته نوشند **فایده در قروالکلی** سبب اده ملیط و دوا نویست که باتنین فرو آید صلابت و غلظ و تمدد انتین فرق دین در درم سب گشت کاده و درم و جرم عضو نفوذ نیکند خواه در انتین خواه در نفس انتین فلان دوا بیاید یاد کرد جوت کیس ست **علاج** تقیه بطبخ فقیمون کمند جون کمند جون فلاسفه مداومت کمند فرفیون جند بروغن یا سمین روغن با بونه آبخته مالند و در اطیل چکانند گلنار یک مرد بعضی سهر کمند بموز سر و قت مقل اسود هر یک نیم درم آبخته ضماد نمایند و انچه در وسم سلب انتین گذشت بکار برند مخرب القطع سایده گرم کرده بندند مزیفتین دو درم انتین قطوه و قتیکه طبخ جند بار بسر کرطا کمند و زیفه و محلله فتق لحمی **معجون کمند** کندگلنار بلوط شونیز کشنیز هر یک ده کمون کرویا نا خواه هر یک پنج بلیله سیاه و بلیله زرد بلیله آمله هر یک سه مسل سه چند شتر بی دو نیم درم صبح شام با بی تقطیر بول و سرعت انزال مفید **قول صاحب فبر** بیرا ستا طاکول مشروب نماید مسهل و ضماد کنه ردل نمی

آنچه بکار برند گرفته ندهد رهم را باستره تا بیضه بریده ملاحظه کنند اگر انثیین سالم باشند از اطراف انثیین هم هفته یک کوزه تلخین ایجابش نشانده تا مانده و تسلی نرم علاج کنند و اگر انثیین عفن و سخت باشد باید که از جانب عقب جایگاه انثیین مربوط است از انجا انثیین را تا جایگاه عفن است به پهنه و زده داغ کرده به پیاض بیضی مثل جراحت علاج کنند زیادتر تهویه و تسکین مریض خود همه آش خود همه مخاطره قبول کند بعمل آرند الا بحیله پردازند و این را اصلاحیت خصیه نیز گویند **فائده در فتق مراق البطن و فتق انیه**

این اگرچه بهیشه دلیکن برای منع از دیاد و تدبیر شش ضرور **علاج** آن موضع را مام محکم بسته دارند و فاده حسب محل مربع سازند یا شلث و هر چه در معائی دریچی گذشت بکار دارند و جمیع اقسام فتق بعد اکل طعام بر پشت خوابند ملکه در حالت استلقا خورند و هنگام نشستن و برخاستن فتق مسدود الفتق باشد و خرد مسحوقه به پیاض بیضی آمیخته بر خرقه کشیده گذارند و تا از خود نیفتد دور ننمایند و یکدرم حرف و هندجوز السرو بسرکه بیاض بیضی آمیخته با برگ و شاخ سرو جوشانده سایه، ضماد کنند یا پشته یا جایگاه میان انثیین و مقعدست محکم کرده نشینند و برین مداومت نمایند جانور از دوده برآورده مانند بیضه بر پشته سایه بخچه آمیخته قوم دور طرف سبی نهاده گرم کنند و دوست که برآید بر انثیین طلا کنند و تا یازده روز حرکت ننماید متنقل کلان دو عدد پاره کرده و هن سیسم آب هر یک رطل با تش نرم نرم پزند چون ربع بماند صاف کرده هر روز چهار یا پنج بار مالند مرایه فتق را نباید و از چوبه حلبه با بونه تخم شبت حرف برنگ کابلی با می کهنه با دیان سایه کرده قدری آرد جو آمیخته با آب پخته تیمار م زیر نام ضماد کنند بطبیخ ابوت چند بار شویند و خرقه آلوده نهند پیه بز چوب میده کنجد سیاه سائیده ضماد کنند سه روز ضماد نمایند زبل و خوان و دال سالم برس بقدری مشک و اهیل چکانند و در طبیخ سالم برس نشینند ذنب اهیل نوشند چند روز سنگ ربعه زناف بندند و غوص آب دهند و سه چهار بار بدین نمونه و تمک فواید و نیم مکرر و بلوط برگ بچه مرغ که در وی خ کاسنی و نس جوش بوه هشت اونس و هندتا چهل درم زاینک فلاده دو رطل آب هشت رطل جوشانده و هندرایه سیج و فتق مراق البطن گفته در روز سی دو بار آبزن بآبزن پا بهنه یا نموده از خرقه یا پنبه گرم کرده مالش کنند گفته اسپ چوتمک رسی مرسال اسپرچه روغنی آرد یونه اکوا نمونه در سیال حب لاجورد حب بادسیال حب منتقل حب هیدروپیکا حب سعولیه و حب سی جالینوس حب اشقی مقصوف کوری کیتوه قرب خافث قرب صیب همه سفید اندحسب صیب و هندکه بیت فتقی ضماد نمایند گفته اول بدهن ورد قدهین کنند آنچه نرم شود پس با هستگی جسم را کند را بسایش برده برگ فرنجشت با گل یاس جوشانده انگباب نموده بر گهای مذکور نانده رفاده جا رتو گذاشته بعصابه بندند تخم کرفس انیسون هر یکدرم خرنیم رطل جوشانده نوشند و غوص آبدار الند گفته که برگ سنبر تنها گو که بقیه با قی نهند تخم ماده بقی **فائده جلیله در فکر داغ**

دلیل ایر پشت نوا بانیده بر محل فتق نشان کنند پس نازل را بتدبیر یکه گذشت بالا برند بعد ه بران نشان بالا آهنی حسب فتق داغ دهند تا که داغ نه گردد حرکت نمایند و اگر پشت خوابیده مانند و تعینی عوض داغ آن موضع را میخ گاه فند و حجاب مقوته او دخته بر هم بر میاز ند تا که نیشتر و سوای مرهم چیزی دیگر نهند دهند و از حرکت مانع میدارند و تعینی گفته اگر دو ابتدا الصبح هر دو پا را از جانب بالا بدار از سیخ گرم نوشت داغ دهند مرض نتواند و بعضی گویند بلغ هر وه پا حاجت نیست چه آن از زیست بچه کفایت میکند بعضی گویند که در سیخ اسهام سیده هست بالای نا قبضه تا که کنند از چه پیت است از آب بچه پا ایشه ابتدا و آنجا که پا بدیگی صفاق انگ باشد نوداره و چون مرض شود و پا بدیگی سیاه تبدیل خیالات پیچ چیزیست خیالات بتغیر گفاقت پیچ شکم صورت نمی بندد و گفاقت آن خالی از خطر نیست لیکن تا که ضرورت قوی نه دد ترکیب این نشنید اما داغ اصلاح پا و رک دست و ابتدا کنند اگر نفع کرده فیها الا ضرورت هم ندارد —

فصل دوم در تتوالسره اگر ازیوم ولادت بسبب عدم تدبیر کرنبات سر بدر آید **علاج** در همان ایام ربط فاید و ماند آن اصلاح و هند و چون نکرد اصلاح تپذیر و اگر سبب او انشقاق صفاق این موضع باشد که از ان شرب ما بر آید پس ناف بلند گردد و لون ناف شبیه بلون بدن باشد نرم بود و بیوجع و عند فتق بر داخل باز گردد و دار استعمال قرار دیدو اگر شرب نیز نرفته و فقط معاونزول کرده باد وجع باشد خصوص بر مثلاً چون باز گرداند قرار کند **علاج** انچه در فتوق مرق البطن گذشت بکار برند اگر سبب او اجتماع ریح در ناف باشد نرمی ملمس و انتفاع از اشیای باد بگیرنده و بیوجع و ریاضت و سفر از اشیای باد بگیرنده **علاج** جمیع قبیله یکی کنند اگر سبب او اجتماع رطوبت در ناف باشد عدم وجع و ورلمس نرم مانند گی الغ باشد اگر جز باد بود اما بر قیت و صفاقیت و نسبت باشد وجع حال باز گردد و سبب او استلاء و اجتماع رطوبت گنجایش جلد در ترقی و تزاید باشد **علاج** انچه در قبیله مالی گذشت بکار برند اگر سبب او انبات بحز مدیر پوست بلای ناف باشد واین سخت تر بود و کمی تپذیر و تدبیر ش کمتر لا یحتاج الی القطع و فیه خطر اگر سبب او انفتاح رگ متصله ناف باشد که چون زور آید زیر پوست مجاذی ناف جمع گردد و لون تو تیا نقصی یا سیاه بود **علاج** بار سال علق خون از ان موضع بر آرند بعده او دیه قابضه سده فوات عرق بکار برند جوز سه و چهار عدد آب نیم مثل جوشانده صاف کرده بنوشند و بیست پنجم روز سایه آمیخته بخرقه کشیده در ناف بندند پانزده روز مایه تو سه و شقاق

باب سیزدهم

در امراض رحم

عضویست مولف از لیفه ای عصبانی بر شکل رشته گوشت سفید و نرم و جیس است نازل شکل جنین را تا وقت ولادت لازم خلقت جنین بهست رنجیده نشود و دو طبقه است و طبقه در و نی عروق کثیر دارد و خاکها دارد و شبا چیل معده برای استمساک جنین و این طبقه دو تجویف دارد یکی او یاد و یکیه بهست اما گردن او حدیث اندازد و بچه یک تنگ صورت می بندد اما رحم دیگر حیوانات را تجاویف رحم معده و پستانها باشد اگر بچه بران عدوانند چون سگ گربه و غیره و این طبقه در بعضی از زنهای جاذب باسکه و دو دفعه یافته است اما طبقه بیرونی بمنزله غلافست و طبقه در و نی را حجت محافظت و این را یک جوفست موضع رحم زنشانه بالای مقعدست دو ارزی وی از زدنات تا منتفذ فرجست و درازی منتفذ ارشش انبع کم و زیاده و تیاشد الا اصلاح صاحبش و سبب کثرت جماع تیز و از گرد و عنق رحم بچون عضلیه است تو بتو بهم نهاده قادر از توانند شد و رحم بالطبع بجذب منی شوق دارد از انست که وقت مجامعت مایل میشود بجانب فرج و رحم تمام بر شکل انثیین قضیب است که بدرون منقلب گشته گردن او بجای قلفست و مثال کیس انثیین که انثیین را چون نشیمن و مادر است لیکن بعضه مرو بنر گرتر گرد دست و انمکن میل بدرازی دارد و هر دو در یک کیسه است و بعضه زن کوچکتر گردیده پستانی میل دارد و هر دو در فرج مرئیست خارج از رحم و هر یک بر شبیه غشای جلد است و از یکدیگر منفصل اند همچنان که در مردان میان انثیین قضیب بنسبت شکل موی و لوزه آنرا و غیره منفصل گوشه نشان همچنان نیست لیکن از ان مردان را قضیب بالا برده است و گردن مثانه میل کرده و دو رحم گرفته بجری قضیب فرود آمده است و اندر زنان این همه از بضه سوی تنگنا میل کرده است تا منی از دی بر حم زود تر آید و نفع دیگر بضه زنان انست که وقت جماع سخت شود و گردن رحم ثابت و راسخ تر

در و منزرق شود **بدانکه** رحم زن نارسیده و دوشیزه کوچکتر باشد و تا رسیده نشود و تجویف او تمام نگردد و پس از زائیدن وسیع تر شود و رحم در حالت علوق منضم میباشد و در حالت ولادت فراختر میگردد و در فضای طبعی در هنگام حمل غذای جنین میشود و در وقت رضاع مستحیل بشیر میگردد و **انتیاه** غشای تنگ کردیمیان فرج تنیده شده انحروق سخت و دوشیزگی عبارت از دست دادن بکارت مراد از خرق آنست و عصبی از دماغ بر رحم آمیخته است و بواسطه او رحم شرکت بدماغ دارد و امشارکت قوی ندارد چرا که عصب نکور در وسی بشتر نیست **تنبیه** حیض معتدل آنست که هر ماه یکبار افتد و آنکه کمتر یا بیشتر زین باشد طبیعی و باعث امراض بود **قول ثابت بن قره** وقت آمدن حیض ازده تا چهارده سال و ایستادن آن نسی و پنج تا شصت سال باشد و ایام آن از دو تا هفت روز بود و مدت حیض طبعی پس از چهارده سالگی باشد **قول جوان کوروو** رحم بمنزلت غشائی مجسم صاف که عریض و منبسط شود و قوت حمل و بارداری جنین اشکل و مانند مشاج حجامت و وی حس سخت بسبب اعصاب و در و لیقات مفروش اندرای جذب منی و نگاه داشتن جنین و بر بالغ ترین او وقت ولادت و رحم بزیرون صافست و از درون چین دار نامنی که در رود و آنرا نگاه دارد موضع او زیر تکم در سیبوکاستر لیکا میان مثانه و معاء مستقیم تا از صلابت عظم تصدیع نیابد و پیش او عظم عانه است و پس او عظم قطن فعل او جذب منی و ساختن جنین است بسبب حرارت خود خمیر کرده منی او حفظ جنین تا وقت ولادت و رحم بکمک بوساطت دریده بدماغ و نخاع بوسیله اعصاب بدل بوساطت شرائین و بشانه و مستقیمه بوسیله رباط و بعظم عجز و عانه بسبب غشا که از پیریتونیوم آمده است شرکت دارد لهذا در امراض رحم صداع و دوار صرع تشنج قلت اشتها و جع ظهر غشی بر دو اطراف خفقان اعراض مرافق مانیا و غیره پدید می آیند **فصل اول در عقر** گاه باشد که در اصل خلقت منی مرد یا زن قابل انعقاد نباشد و از اسباب دیگر نیافتن حمل هیچ نباشد و عقر حقیقی همینست و تدبیر این نیست اما اندیشه که بالخاصیت در آبستن سود و اندیشه باشد که بسبب مشیت الهی سود مند آید استحکام عقر کار مرد ست یا از زن باید که منی مرد و اجداجدا و رآب انداز د هر گاه آب طافی مانند و اسب نشود عقر از وباشد یا بول یکی جدا جدا هیچ و خت کاهو یا گده همی اندازند پس بول هر کدام آن و خت خشک کند عقر از و باشد یا گندم شعیر یا قلا هر یک هفت عدد گرفته و ظرف سفالی نهاده بران بول کرده باشند تا هفته ظروف هر دو جدا جدا بایدیپ جو ب ظرف هر کدام زدینه عقر از و باشد و این مخصوص همین قدرست که دو منی تا سنیت عدم تولید در رحم آفریده افتاده باشند و دیگر عقور **دیگر** علیه صره بسته اول حیض حمول کند و بعد سه روز آب دیگر دانه نوکره عقیقه نیست الا اعاقر و **دیگر** بعد بول نخور تا دون رسانند اگر همان قسته باز بول آید قابل حمل الا **بدانکه** منی مولود سفید ابیج براق باشد و مگس بر وی ننشیند و بوی او مانند طلع و یاسمین بود **فائده** منی ستان شراب نخور بسبب غلبه طوبت بروی و منی بران بسبب ضعف قوتی و منی طفل که بحد بلوغ نرسیده باشد و منی شیخ که کثیر الجماع بوده بسبب غیر نضج مولد نیست و این اکثریست نه کلی و اگر حیاتی متولد شود و دلیل ضعیف میباشد و گفته اند که تولد مرد بعد هفتاد سالگی و مادون حمل زن پنجاه سالگی منقطع میگردد و بعد ازین قلیلست و اگر باشد ولد در نهایت ضعف بود و یا تمام نباشد گرده **فائده** تا که مرد و زن را گوهر از ال بیکدیگر متحرک شده در صدد جمع آغوش نگردد مراد آید آبدار موجود نشود پس اگر منی مرد بر منی زن غالب آید پسر تولد گردد و عکس این دختر و بدستاوی ضعیفی و اگر منی مرد بسیار غالب بود و مگر اندکی پس فرزند که تولد شود در مردی تمام نباشد و کار زنانه نماید و طبع زنان پیدا کند چنین اگر منی زن بسیار غالب بود و مگر قدری پس دختر که تولد شود در انوثیت تمام نباشد ازینست که بعضی زنان هستند که کار و طبع مردان دارند **بدانکه** تولد فرزند از آب مادر و پدر است لیکن بنیاد اندام فرزند بیشتر از آب پدر است و قوت تغیر و صورت بیشتر در آب پدر پس شمال آب پدر

همچون شیر و شال آب بدهمچون انفحه بود یعنی هرگاه که قدری انفحه در شیر اندازند شیر بسته جزئات گردد همچنین و تقیکه هر دو منی بهم آمیزد اندام و صورت پدید آمدن گیرد
قول جالینوس اگر بزد یا بگوسفند شیر ایاسر کشته باشد کودکان از ان حیوان بچه متولد نشود و گفته اگر منقطع نبزرگ شود و بعضه ایمن از عقاب و گفته
پس متولد نشود و گوید اسیر انوث و گفته اولاد و شمائل و خلقان اکثر انوث بود و اولاد شباب کور و گفته نکور متولد نشود و از منی غلیظ
قول وقس همچنین گردد حائض شود و دلالت کند که مزاج او گرمست و متولد نشود و گوید و گفته اگر قبل طرفیه چپ بستر جماع کند نکور متولد شود **قول اهرن** ربی
تحمل زیته علاج کند مرد و زن را بچیزی که تسخین نماید و جماع نکند در ین مدت و آب کثیر نوشد بلکه نوشد خم اندک اندک چه اگر زیاده نوشد ترفیق نمی نماید و مست
سازد و خمر نوشیدهٔ بر استلاء بر جوع بجای نکند و گفته مسخنه و مرطوبات بکار دارد در هر دو **قول رازی** اگر بیند که منی ترقیت باده تغلیظ آن کند پس جماع
نماید و گفته در وقتیکه زن راشهوت باشد اگر جماع واقع شود البته حمل گیرد **قول حارث** اگر خواهند که زن زود حامله شود آزمایند تا تمایل بر مقاربت
در صحن خانه چند قدم راه رود تا رحم فرود آید و رجوع به پشت نماید آنگاه منی را در وجوف فرج ریزد **قول بعضی** در دو روزهای طاق چون گیشنبه یکشنبه دوشنبه
پنجشنبه و شهای آن جماع کند یقینست که بپسر حامله شود همچنین اگر بعد طهر انزال اول تا پنجم جماع کند حامله بپسر گردد و بعد از پنجم تا هشتم دختر و بعد از هشتم تا
یازدهم پسر و بعد آن دختر **قول گریوی** چون زن از حیض پاک شده غسل کند در وی هر که بیند یا حامله تا زادن هر سه روز شخص امید دیده باشد
یا وقت انزال هر شکلی آدم که بخیال آرد فرزند بهمان شکل و مشابهت پیدا شود **فائده دشناخت باکره** که یا سحوقه نهاده دهند اگر بول کند باکره
نیست و اگر نکند باکره باشد یا نظر دن صدف برابر سایه و بینی و دختر سوط کنند اگر عطسه آید و باکره یا شد لایا ثار سیمانی بگردن آویخته هر دو جانب آن تا بتحمین
آرند پس سیمان مذکور را عقب سر بر دو جانب جبهه برابر کنند اگر بپسر بود کر آید یا ثار بکارت و اگر فرا آید یا ثار عدم آنست و سختی و بلندی شدی آثار بکارت بود
فائده اگر سبب عقر سوء مزاج بارد رحم باشد که باعث برودتی و خون گردد خون چیش بدیر و اندک آید و سرخ رقیق باشد و چون آید اگر چه اندک بود اما بزمان
طویل منقطع شود و وقت جماع بدرد رحم سر دنماید و موید عانه کمتر باشد اگر سوء مزاج در تمام بدن عارض باشد یا بدن بول بر بلس و دیگر آثار آن گاه هم دهد **علاج** اگر
ساده باشد دوا المسک سنجد بنیاتیان اربعه شرو بطوس و دیگر نعاجین گرم و هند عفران حما سبل الکلیل هر یک سه سانج قرنفل یک مثقال
بیض پیر مرغ با پیه بط با پیه هر یک دو درغن نارین نیم آمیخته خرقه کلبوط آلوده بعد طهر سه روز بدارند هر روز شب تازه نمایند بعده جماع کنند و حتی تقطر غن نیم گرم
روغن نارین بر قطن و عانه المالند زنج سرخ جوز سرو حب الغار مرسیه قسه بخمر حل کرده او دیه آمیخته بنحو رحم رسانند فرزجه مناسب بردارند بطبیخ شبث مقطر ملائم فرج
را شویند مجمره ناری بر رحم گذارند شخو آب قلایا سوله بحم طبیعه بسرعت بیفن بدارچینی تخم انجره وادویه گرم خورند اگر مادی بود اول هر دی نضج بطبیخ ادویان کلقند
عسل وغیره نوشند پس بکسب صبر وایارجات تنقیه نمایند و حقنه تنقیه بدیر نکو بکار برند فرزجه مهیئه حمل بعده سائله جاوشیر مرقط
قسه هر یک درم مشک عنبر هر یک ربع درم مخر فرزجه ساخته بردارند زهره شیر زهره گرگ یازهره خرگوش ربع درم هم روغن نارین آمیخته یا قطعه ریسمانی
بزیت کهنه آمیخته بعد حیض بردارند **قول عسکری** بدهن خروع مالد الاصول حب سکبینج تنقیه کنند و البلیعه صفت تا نخواهد اصل کاشم عود شبت بابونه نطف
حلیه سداب وغن کنجد حقنه نمایند شونیز مقل حرمل عاقر قرحا نطاسا قضین کنند حب سکبینج زرا وند فود نیج جوز بویه قاقله قرنفل انانخواه انجبیل تخم
کرفس هر یک دو کمون مدبر بیان پیاز جندبیدستر خطل تربد قسطرویون سکبینج هر یک پنج حب بندند شربتی دو تا سه درم اگر سبب سوء مزاج حار رحم باشد

کمنی اسوزد و فاسد سازد حرارت و غلظ و صفرت یا سودا و حیض کثرت موجبانه و مرد وقت جماع فرج رحم اگر گرم و یابد پس اگر حرارت در رحم تن باشد بنزال صفرت لون پیدا بود **علاج** شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت سیب شربت خشخاش شربت لیمو شربت صندل سکنجبین بزر تخم خرفه و هندبا صفرت بنفش پیه مرغ پیه بط بزر بنفشه فرزجه سازند پیه بط پیه مرغابی پیه کیان گذشته تمغ البطم آمیخته بدارند تخود آب زیر باج بزغاله مرغ او سفند که دو اسفناج خورند اگر صفرا غالب باشد تقیه او مقدم دارند **قول عسکری** صافن زنند مار اشعیر اسفوول عنب الثعلب و هندبا سم اسفیداج حمول نمایند گفته قند خرقه کبه و خوبانی برابر کوفته قدر خسته مرغانه فا سازند صبح شام یک یک بردارند تا هفته بعده بسیاسه مایین خرد کوفته در خرقه باریک بسته بردارند چون خالص شود دو هما کشنیز شب در آب تر کرده صبحی خورد تا سه روز محرمیت اگر بسبب سوء مزاج یا پس رحم باشد که تجفیف بنی سازد و قلت خروج حیض سخافت بدن یبوست فرج و وقت جماع مرد فرم رحم انخشک دریابد **علاج** شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت خشخاش بعرق گلاب شیر تازه و هندبا مرغ بزغاله او ده اسفیداج و سمه اسفناخ خورند حمام نمایند و روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن نغر تخم کدو روغن بادام پیه بط پیه مرغ برشانه و در فرج مالند مغز سرال یا مغز سر آهو یا مغز سر مرغ بشیر زن و لعاب بهدانه آمیخته خرقه آلوده فرجه سازند اگر بسبب سوء مزاج رطب رحم باشد که قوت ماسکه استیف سازد و منی و رطوبات دیگر سیلان سلوبت رحم و مرد وقت جماع تری در رحم یابد و اگر حمل گرد ساقط شود پیش از سه ماه قرار نگیرد **علاج** تی کنند یا رجات تقیه نمایند و قلا یا بازیر گرم خورند و بطبایخ صعتر گلسرخ انفار الطیب سنبل سک سلیخه تقنه رحم کمند تخم انزروت تخم شبت سماق مزعفران عود سائیده بعسل آمیخته سوف آلوده یا میعه یابسه زعفران سائیده در دین آمیخته فرجه سازند و بعد فراغ از جماع زنان اباید که زمانی بر همان هیئت بماند تا منی در رحم قرار گیرد و در اینها سم فشرده دارد **قول عسکری** دهن خروع بها را الاصول و هندبا کند کرسک تا قیا عفص حمول کنند بطبیخ سعد بنبل قسط نا نخواه آبزن سازند غالیه مشک طیوبات گرم بر دارند اگر بسبب انصباب بلغم یا صفرا یا سودا بر رحم باشد پس خروج رطوبت دفع نمی شفید در صفراوی زرد و در سوداوی سیاه **علاج** حسب خلط تنقیه بدان کنند و برای تنقیه رحم قرنفه نمایند پس برای تقویت رحم شیافات و نهادات طیبه قابضه کار برند **قول بقراط** رحم مانست بجاهای خوش و دوست دارد آنرا و تند و اردانیه جاهای بد و دشمن اوست اگر بسبب سمن مفرط باشد ارتفاع و کثرت تنگ ضیق نفس وقت حرکت و بانگ باد و برازکه در شکم گرد آید متاذی شود و فرج تنگ باشد و اگر حمل گیرد وقت کجنین بسبب ضیق مکان ساقط گردد **علاج** فصد کنند قی نمایند مسهل دهند قنقه حاده کنند تقلیل غذا سازند مداومت باطریفل صغیر کوفتی دوا املاک کنند و باید که زن مفرط السمن هیئت راکج جماع نمایند **قول بقراط** زن مفرط السمن عاقله نشود بسبب بند شدن فم رحم اشحم و علاج آن الا گر دانست اگر بسبب بنزال مفرط باشد **علاج** اغذیه و ادویه سمنه خورند وقت سکون ورزند باقی تدبیر در بنزال بنید اگر بسبب اعتباس حیض یا ورم گرم رحم یا بواسیر رحم و صلابت باقیه دیه رحم باشد آثار و علاج این در رانجا بنید اگر بسبب تولد باد غلیظ و در رحم باشد مابین ناف و فرج نفخ دارد رحم مانند رانها شیاهی باد انگیزد ضرر یابد و اگر حمل گیرد قبل از انکه بزرگ شود ساقط گردد و وقت جماع آواز باد از فرج آید **علاج** مانند الاصول بدهن خروع و هندبا گلقند بگلاب عرق مادیان خورند رنباد در روغ خوزنبو یه قاقلیقی قرنفل نانخواه تخم گرفس تخم بنجیل هر یک دو گرم مدبر بخ قند و چند تخم مجون ساخته شقالی با آب گرم و هندبا نفنه ریاح خورند و انواع شیاهی با آنگیزه بهنر بندو اطلیه و ادهان و معاجین گرم و مجففه ناری تجویز نمایند که در سوء مزاج بارد رحم گفته شد بکار برند و در هیچ خروع عمارا الاصول وقتی دهند که حمل نباشد اگر بسبب تایل رحم باشد که موجب سده رحم و مانع وصول منی بر حم گردد **علاج** اگر مکرر بود ادالله سبب کنند الا فرو گذارند چه که تدبیر این باهن یا باد دیه حاده اکاله است و فیما خطر اگر بسبب انحراف فم رحم از مقابل فرج باشد

وجع رحم وقت جماع وچون قابلها صبح تفحص کند دریابد که کدام جهت مائلست و باشد که زخیر افتد و بول برازنبد گردد و سبب او در رحم صلب یا تکاثف و تقبض است که در یک شق رحم افتد یا امتلاء که در عروق یک شق وی پدید آید یا تمدد که در اربطه و لیفات یک طرف شود و بسبب انسباب او دو خایفه مایل بر گردن یابد تن یافرع وغیره **علاج** اگر سبب او امتلاء و امتداد عروق باشد صافن از محاذی شق مائله زنند و بساقین حجامت کنند اگر حاجت آید کحل نمایند بعده حسب بکنجبین و نمایند و اگر تکاثف و تقبض صرف نباشد روغن کنجد بطبیخ بابونه مثبت اکلیل مزنجوش انجیر حلبه قرطم کتان آمیخته در رحم چکانند روغن بابونه پیه بیدمشک مغز تخم برگ کرنب پخته بروغن کنجد و پیه سگیان آمیخته صوف آلوده مموس نمایند حمام مرطب و آبزن کنند و اگر انسباب سلوبت باعث باشد سبب او یارج وغیره قرقیه کنند و وقتیکه سبب زائل شود و میلان باقی بود قابله صبح خود بقیه وطی یا شحوم آلوده آزار است کند تا دهن رحم قابل فرج آید **قول عسکری** اگر سبب ورم یا هیجا شدن رحم باشد خبث الحدید بسیار کهنه سحق بلیغ کرده قدری در خرقه صره بسته بردارد و اگر سبب او سرعت برخاستن زن بعد انزال آهسته حرکت عنیف و ضربه چیستن باشد که باسبب بنی فرانگیزد یا بسبب الم نفسانی چون غضب شیء یاندیده خوف یا سبب الم مبدئی چون تب جوع مفرط استفراغ غلط که سبب او رود او بعد او در رحم تضعف پدید آید یا سبب کثرت جماع و حمام و دل حرارت پذیرد و چنین بحرکت آید و بیفتد **علاج** از اسباب سقوطه و مانعه استقرار نطفه پرهیز دهد قبل از جماع گل سرخ صندل عنبر وغیره بخورکنند که باعث حمل اند **فائده** اگر باعث عدم حمل رداوت مزاج منی مرد باشد پس در حرارت منی صفرت و قلت منی فسوزش عند خروج و دیگر آثار حرارت و در برودت منی بیاض مرقت منی و دیگر آثار برد **علاج** تعدیل مزاج باغذیه و ادویه موافقه کنند اگر سبب کوتاهی باط گرفته باشد که بدان سبب منی برحم نرسد بالا یا زیر رحم ریزد و سر قضیب سوی اثفین خم باشد و بول راست نفرزق نشود بلکه مائل باسفل برآید **علاج** شحوم والعبه او بان مالند تا زمی پذیرد پس کشند و راست کنند و بر چیزی مستقیم بهیئت مستقیم بندند تا که استقامت راسخ شود و اگر سود ندارد از جانب مقوسه قطع کنند و بر چیزی مستوی گذاشته بندند و چنان دارند تا که حراحت بشود اگر سبب بر اثفین یا سبب انقطاع عروق عقب گوش باشد و این را اعلا جند **فائده** دراد ویه که بالخاصیت بر قبول حمل یاری دهند فاوزهر حیوانی بدوغ خورند معین بر حمل سپر دیگر بحم ارنب خورند و ماه و رحم او خشک کرده بردارند و انفحه یا اثفین او بخورند سوده کنو اگر از نر باشد پسر اگر از ماده بود دختر تولد شود **دیگر** انفحه ارنب بر بزند بعد طهر بردارند پس قربت کنند **دیگر** قحف آدم کهنه کوفته باشد سایده دو درم بلبن بقر سه روز پس از حیض و هند بعد جماع کنند **دیگر** منی مرد بعد حیض سه روز نوشانند پسر و اگر منی زن و هند دختر شود **دیگر** سمند پهل عسد دو قدح سیاه دانه ها ده بلع کند در هفته حامله گردد **دیگر** پیچ کنائی درم سایده بشیر گاو دهد **دیگر** نشئین او زیربان کرده خورد و همان وقت نزدیک شوهر رود **دیگر** تخم تربد بشیر گاو تر کرده سایده نما بشیر گاو دهد سه روز **دیگر** زهره دب نر قدر باقلای مصری بحیض و پس سه روز اگر زهره ماده دهد حامله شود **دیگر** نشئین مرغ قبل از حیض سه روز و هند **دیگر** شیر اسپ نوشانند نیکبخت زاید پس جماع کنند **دیگر** ناخن هدهد سوخته بمغز آمیخته دهند **دیگر** گویل فیل قبل یا بعد جماع دهند نیکبخت زاید **دیگر** اگر زن حمل نگیرد یا حامله شود و اسقاط گردد یا بچه اش از رحم باده بمیرد باید که صندل سرخ خشخاش قاقلیتین هر یک یک کیا فلفل هر یک پنج اصل سوس یکنیم برگ کوه کن پوست درخت کنجال پوست درخت انار برگ حنا هر یک دو اوقیه خشک اکوفته بخته و تر ده ارطال یک سایده بکجا کرده بآب قدر آمله حبوب بندند و بعد طهر تا سه روز صبح و شام یک یک حب هند و درین سه روز نان گندم با خود بی نمک خورند بر بز خصی گاو یا گاو نر بعد سه روز خوردن حب بر بز مقوی سازند تا بازده روز بعد بازده روز باز حب مع پرهیز بدستور خورند سه روز باز مقوی سازند بدستور چند بار تا حمل آرند البته حامله شود و برای سرخباد جهی مرضعه خورد و قدر نخود بطفل دهد **دیگر** خشک

بدهن بقرآ آمیخته بطلا سه روز دهند و بیخ بلبن بقرکه بچه او زنیه بود خورند و بعد فراغ جماع نمایند مجمل بپیوندد **دیگر** اسگند یک یا دو درم قبل از شروع حیض دهند و بیخ شیرین خورند و بعد طلا جماع نمایند **دیگر** بیخ آروسه آب سوده دهن بقرآ آمیخته بعد فراغ حیض دهند پس از شوهر رود **دیگر** مشک نیم درم زعفران یک نیم درم جوزبویه آمیخته دو درم بسباسه دو نیم درم قند سیاه کهنه یک نیم درم فوفل گجراتی سه عدد قرنفل چهار عدد سائیده قدر کنار چوب بسته بعد تصفیه حیض اول روز شروع کنند و تا سه روز نخورند **دیگر** اشنین قاز خشک کرده سائیده دهند و همان وقت قربت کنند **دیگر** سداب سه حوقه بشمع گداخته آمیخته بر ارنب آلوده بخور کنند **دیگر** جوزبویه کرنانج ناج بریان پوست انار هر یک مثقالی سائیده بآب شاهتره ساخته بعد طهر بردارند **دیگر** مریزه را یا چهار بیل رنب دو فتیله ساخته بردارد **دیگر** افعوا رنب عنبر زاج قند هر یک سه دانگ چینی سه نیم بگلاب فتیله ساخته بعد حیض سه روز بردارد پس نزد شوهر رود **دیگر** بلیله بلیله آمله صمغ عربی نهره گاو آمیخته پنبه آلوده بردارد و بعد چندی قربت کند **دیگر** تخم تره تخم ترب بادیان بخبیل رنبادر نگ کابلی دارچینی هر یک ده درم کوفته سه حصه کرده وقت صبح یکی را بدو طل آب و ظرف گلی باکش نرم زند چون یک طل ماند قند سیاه کهنه بیزه مثقال آمیخته صاف کرده دهن بقرچند درم انداخته نوشند و روغل آب یک طل ریخته زند چون یک طل ماند قند سیاه کهنه شش مثقال دهن بقرد و نیم درم آمیخته وقت شام نوشند بدستور سه روز شروع این وقتی کنند که اتمام دوا بروز طهر اتفاق افتد مثلاً کسی را که شش روز حیض آید بعد سه روز آغاز شروع کند و آن را که سه روز آید از روز اول شروع نماید و قس علی هذا تا که عامله نشود از شرمی بادی پرهیز و **دیگر** انگزده بهن سمسم بحیض بردارد سه روز **دیگر** بیخ اسپاسه چند روز حمول کند و قدری بخر نوشد **دیگر** اسپاسه جوزبویه صندل مائین خرد عفص سنبل رعفران هر یک بعد مرسائیده شب دو درم روغل آب ندیده نهاده بر آتش نهند چون گداز دافیون ربعد درم بردنند چون آنهم بگداز داده دو سه حوقه آمیخته شاف فرستد برداره و نزد شوهر رود **دیگر** بیخ چشم ناکشوده سگ باب مهر اکرده گندم نو دو مثقال انداخته بدجون آب جذب شود و خشک کرده مرغ سیاه یکساله را در جای تاریک بآن گندم تعلیف کنانند بعد تمام گندم ذبح کرده کباب نموده عاقر اخورانند و دیگر غذا ندهند بدستور سه مرغ در سه روز دهند **دیگر** بیخ خرسب بلسان یا عصو بلسان یا دهن بلسان بسحق رسانند و مرارهٔ ذیب یا مرارهٔ ارنب قدر دو دانق بدهن نارزین حمول نمایند و علک لانباط بشم بزگداخته بفرج رحم وعانه طلا نمایند و بعد طول زمان ملاعبه بسیار و شدت شهوت جماع کنند باین وجه که وکیل انسار ا بلند سازند و سر نشیب نمایند و چون بینند که در حشفه سر چهره زن آشکار نزدیک پیدا آمد پس تقدم کند تا نزدیک خود یا نزدیک زن حامله شود **دیگر** بیخ لالا مثقالی قاقله بسباسه هر یک درمی زعفران نیم درم مشک سه قیراط سائیده سه حصه کرده یکی بشیر اسپ آمیخته پنبه آلوده بردارد و سه ساعت دارد بدستور سه روز **دیگر** تخم زعفران نیم مکی هر یک نیم درم مشک قیراطی بشیر آمیخته پنبه آلوده بردارد **دیگر** لسان العصافیر زعفران بعسل آمیخته پشم بر سر ساق شتر آمیخته سه روز یا انثی اول سه روز بعد طرحمول کنند **دیگر** بیخ زعفران بشیر اسپ یا خبعسل یا مغز سر عصفور بشیر اسپ یا دم قنبر بشیر اسپ یا مشک یا زهره ارنب یا بیل یا زیره دهن بلسان یا بیل رنب یا بیخ سوسن یا کهی یا دارشیشان یا نیشکین فیل یا فوفل بین یکجا حمول کنند **دیگر** دندان فیل که دول انتد بزین نسد و رفقه گرفته بانود وا رد **دیگر** طبیخ حمول هر روز دو وا سه قیراط نوشند زنی که از حمل یازنانده باشد حامله شود **دیگر** [illegible] نوشد فرج ارنب بچه خورد **دیگر** زیره سفید ناخن فیل سائیده بهن سرشفته شاذ ساخته بعد حیض بردارد و نزد شوهر رود **دیگر** از شروع روز حیض تا سی روز تمک کندر شیر بز خورد و بعد غسل زیره سفید سه درم گوز آلمه سه درم زنجبیل درم سائیده سه حصه کرده هر روز نهار بلبن بقر خورد و نزد شوهر رود **دیگر** مرقبن کنند یم

بمالد العسل نهار بعد حیض تا ۹ روز متواتر تخم ورد پس نزد شوهر رود و یا مرتین و نیم در ماه تا ۹ روز بعد طهر بردارد پس نزد شوهر رود **دیگر** اگر زن حمل نگیرد و یا اگر حامله شود و اسقاط گردد و بچه اش از سر خیاده بمیرند یا بدیکه صندل سرخ چشمیز ج قاقلیون هر یک یک کبا فلفل هر یک ربع مصل سوس کمتیرنگ کوره و بگل پوست درخت کچنال پوست درخت انار برگ حنا هر یک دو اد و نیخشک را کوفته بیخته و تر را با ریک سائیده یکجا کرده بآب آملج جوب بند و بعد طهر سه روز صبح شام یک سب هندو درین سه روز نان گندم یا نخود بی نمک خورند بروغن گاو یا کلتی بشیر گاو خورند بعد سه روز خوردن جب پرهیز موقوف سازند تا پانزده روز بعد پانزده روز باز جب مع پرهیز بدستور خورند سه روز و باز موقوف سازند و بدستور چند بار بعمل آرند البته حامله شود و برای نشاندن جنین مضعر خورد و قدر نخود بطفل دهد **دیگر** مشک نیم سکه و مل پوست سکه گاو آمیخته بعد طهر بردارد سه روز سه چهار طمر حامله گردد **دیگر** سیاه مصل آمیخته بعد طهر فرزجه کنند **دیگر** گز نجوه بشیر زن سوده حمول نماید **دیگر** هره عصافیر زهره گ سیاه زهره روباه نرشاذنه کندس جماع نماید **دیگر** زهره کلنگ بشنگ زعفران آمیخته فرزجه سازد **دیگر** تلخ دانه که در حنظل میروید سائیده صره بسته حمول کند که منتفی رحمت پس مجلات بکار برد **دیگر** دوا حمل زهره خرس قدر باقلا بخیر نهند حمل پسر و اگر زهره ماده نهند دختر شود **دیگر** پوست توری تلخ تازه دور کرده بآب سائیده بعد حیض سه روز در فرج مالد و شوید و صحبت کند دختر شود **دیگر** قضیب بکلب خشک کرده بران بندد **دیگر** زبان هدهد بران چپ بسته نزد شوهر رود حامله پسر شود **دیگر** مجلد ذکر چون یک ماه جیل گذرد و بماه دوم رسیده باشد تا سه روز عصاره او پهریه نوشد عجیب ست همچنانست خوردن کافور **دیگر** برای زنیکه از زادن مانده باشد فوه تخم شبت بارد سائیده بشکر و روغن حلوا پخته تا هشت روز خورد پس قربت کند و از اشیای ترش و تند پرهیز د **قول ابن سرافیون** هر روز دو درم بشاره عاج خورد اگر چه عاقر بود حامله گردد **قول رازی** مرسنبل بخور کنند و مسوع که در وحرارت قوی نبود چون مقل و مانند آن بردارد و چند بر تری خورد اعانت بر حمل نماید و اگر بود قوی بود در تابان خورد **قول الاردوبیر** سنگ مشن مریم هر یک بیست روز لادن اوش قنطاریس دو درم سعه با بیضه حامله غالیه هر یک نیم درم به قنه آمیخته پسره چسپانند و اصبح تا شام تشنه ماند پس نزد شوهر رود حامله گردد و نگفته تریاق الذهب بشیراز سپ حمل کرده صوف آلوده بعد طهر بردارد و نگفته لبسانه و نیم اسکرو ملپوبا دران درم هوز نیه عدد و سائیده سه حصه کرده یا نزن پیش عدد و بعد پاره روغن کنجد یا نیم گرم کنند چون بسته شود فرو آورده یک حصه آمیخته در خرقه تا ریک صره بسته سوی سر زن چسپیده دهن صره بشته [illegible] روز بعد سه [illegible] تا سه روز روز چهارم غسل کرده قدری افیون بقدر حمص چسپانند نزد شوهر رود گیرد اگر نگیرد بدستور دیگر ماه نماید یقین کند دران سوم حامله گردد و اگر یکبار زن مریضه نباشد لابد بیرفع مرض کرده پس بعمل آرند و نگفته اول برای تصفیه رحم سنگ شور سنگ هندی سوس سنگ کابلی هر یک نیم درم جوکا کمار و درم نعنع تخم کدو تلخ دواهی کهنه دو عدد سائیده شافه بطول دو اصبع شش سنج باریک برای نامکان و سطبر برای قوی از جان ساخته بردارند جوز سرو پنجدرم پوست انار ده درم قند سیاه پانزده درم هر سنگ کابلی درم گل بابونه دو اچینی بوبادران هر یک دو درم لپوبادیان دو درم زنجبیل طب سه درم جوشانده نوشادر یا عنصران یک نیم درم اسبل پوست جوز هر یک نیم طل گل بابونه دو اچینی سه یک پنجدرم بوبادران بادیان هر یک ده درم جوشانده نوشادر و بعده برای اصلاح رحم افیون تلخ درم زاج نیم درم زعفران نیم سکه و مل پوست سیاه شش دانه صره بسته بردارد یا کلون بای کهنه سنگ کابلی افیون فرزجه سازد و دو روز یا سه مست برای حمل پوست درخت کهور بار دار پانزده درم بآب تر کرده صبح جوشانده صاف نموده شکر آمیخته سه روز نوشند پس برای حمل گل پسته پنج عدد هر گ تنبول عدد

سایه بردار و یا جوز بویه تخم تا توده هر یک دو عدد افیون و تیم سکو پلو فرزجه سازد **فائده در علامات حمل** ضیق و بیوست فرج انتهام فرج حم
ظهور و هیج خفیف میان ناف و فرج و بعد جماع تیزگی بول ترشی جستا عدم خروج منی بعد جماع و تنفر الم از جماع خاصه که حمل پیر بود انقطاع حیض کمودت بیاض تهیج پستانها
الوان کلات سواد سرخی غثی کرب ثقل بدن صداع دوار خفقان عرق جبهه شوت فاسده قلت اشتها کثرت عطش تغیر دهن بعد جماع و بعضی علامات چنان باشد
که فی الوقت مردوزن دریابند مثلا بعد جماع قضیب خشک برآید و منی بیرون نیاید و زن لذت کثیر یابد و از جماع کاره شود و بعضی چنان بوند که حکیم واند مثلا
بول زن آدق باشد و میان او مانند قطن منقوش رسوب بود و بعضی چنان بوند که همه خلائی مانند چون احتباس طمث و غیره اعراض **قول صاحب فوائد سکیه**
زن وقت قربت از شدت لذت احساس لرزه در تمام جسم نماید و دریابد که رحم کسی چیز را جذب میکند پس بزودی تنفر طبع و غثی و قی و اشتهای فاسد و صداع
و دوار و غیره عارض شود و گاهی غور عینین و تری الجفان و سبزی و ریدهای زیر زبان ظاهر گردد و در بعضی حرقت گلو و سردی مقارن کشیدگی آورده و آن را
گلو مسکی و سیاهی و ریدهای سینه و صلابت و امتلاء و هیج تمایل و حمرت لون و حالة الشدی پدید آید و همگاه که چیزی ابرد یا احتراز نوشد احساس بود ت
یا حرارت و برودتی در سینه نماید و نیز هنگام شرب دریافت صدمه کند ترشی جستا مون طبع یعنی با دانی سبب خش و ناخوش گردد و هیج قرب سر ثقل کمیتین علامه
و همه جسم کسل حرکت قوت اشتها و در ابتدا نبض قوی بعلب و در نائه قصیر و نرم باشد **قول رودریکو** بر آثار مذکوره اعتماد کلی ندارند چه اکثر هگاه که تا دو سه
ماه اخراج طمث نشود و شدی می فرایند لبن بجوش می آید چون خون جاری میشود همه آثار زائل میگردند و این علت بزنان حادث میشود که از چهل سال خانه داری
میشوند و باشند رتق را تا چهار ماه جبس میماند و آثار مذکوره ظاهر شدند آخر دو ماه خنجر اخراج طمث شده و اعراض رفع گشتند زنی پنجاه و دو ساله را تسکم و شدی فرایش یافتند
و دیگر آثار مذکوره حمل ظاهر شدند آخر حمل کاذب شده و بعلاج زائل گردید **قول بعضی** بول حامله را زعفران میباشد و در بعضی دانها **قول بوعلی** بول
حامله که مانند خم ناقص رجوشیده و طبخ نخود میباشد **قول بعضی** آثار مذکوره در بول دیگران هم یافته میشوند مثلا بول بعضی صاف و بول بعضی کدر و باغمام
و وزلات و دانها که گاهی بالا شده و گاهی زیر میباشد **قول جالینوس** بول سفید و زیادتی حمی آثار سبک از حمل میدهد **قول اسبو** بول حامله
گرم و باد هیج می برآید **قول کاسار** از بول دارای جگر داورده و مجری بول بدریافت نیرسند چه اگر از جزای مذکوره می برآید یکی می یافت نقص
و حمل میشود و نه بول حامله کدر میباشد **فائده در شناخت** که حامله هست یا نه اگر در حمل شک افتد باید که عسل چند مثقال با آب سرد آمیخته تنها یابد
خواب نوشند و بعد او حرکت نکنند اگر مغص و چیزی در ناف افتد حامله باشد الا **قول جالینوس** شیر زن بسر که آمیخته دهند اگر هیج و شکم پدید آید حامله باشد
و گفته بسیاق یا چماست کنند اگر بیوش شود حامله باشد **قول بقراط** از پهلوی راست زن دوسه قطره خون برآورده در آب چشمه اندازند اگر خون آب
شود حامله باشد الا و گفته زن برسته و از شده بهر دو دست را بهم دو جانب بر شکم نهند اگر احساس حرکت مثال حرکت عنکبوت نمایند حامله باشد الا
اگر حمل اندک و نرم باشد احساس حرکت سبک خواهد بود **قول بقراط** ابعد نایند تا روزه دارد و وقت شام قبل از افطار عود یا سنبل یا مشک یا کندر و
ظرفی مخلوط کرده بیش آید و مذوق ظرف را کونصب کرده پس از بیوش زن بینی و باید تا شب الا و گفته روزه دارد و انوقت حمول نماید پس اگر بیوش از
باطن خود و باید حامله باشد الا و گفته زراوند کوفته بعسل آمیخته صوف بجود الوده نما برد دارد و تا شش ساعت هیچ نخورد پس اگر دهن طعمی در باید حامله باشد
اگر طعم شیرین بود حمل پسر و اگر تلخ باشد دختر و اگر احساس طعم نشود حامله نباشد و گفته زراوند گرد و زهر گاه و بعد طرح حمول کند پس اگر صبح طعم او در باید حامله

گردد الاعقل را بی باشد **فائده در علامات حمل ذکور** خوبی وصفای لون کثرت نشاط صفح بول و اکثر و رغبت باکل اشیای لطیفه که بدی است
حرکت جلد الذی قوت حرکت جنین در ماه سوم و احساس حرکت او جانب است قوتی تمکم خفت حرکت زن و نحیف دست است مستلی متواتر باشد و هرگاه که دست او
شود و حرکت کردن خواهد اول پای است بردارد و هرگاه که بخیزد یا بنشیند اعتماد بر دست است نماید و حرکت چشم راست تر و زود بود و حمل اناث عکس این
فائده در آثار حمل اناث کدورت و زوال و ثقل لون بطوی حرکت عدم خوشی شکم بارض بول و اکثر و احساس حرکت جنین در ماه چهارم سوی چپ کبر
مذی اسیر سواد حمل الذی و رغبت باشیای رویه **فائده** اگر موجع از کمر خیزد پس در شکم آید پسر و اگر موجع از ناف و فرج خیزد دختر پیدا شود و اگر گفدست حامله
سرخ اطس صاف بود نر پسر و اگر مائل بسبزی باشد دختر بود و شیر حامله نام زن گرفته در آب اندازند اگر راسب شود پسر و اگر طافی ماند دختر بود و عنکبوتی و رمی کرده بدست
حامله دهند اگر عنکبوت سرخ و کبود گردد پسر و شود و دختر بود و اگر زن حامله بجماع حریص بود دختر الا پسر باشد خرقه بعروق اصفر تر نگ کرده قدری شیر حامله بر و
اندازند اگر رنگ خرقه سرخ نماید پسر الا دختر **قول رازی** اگر عروق پای حامله سرخ بود پسر و اگر سیاه باشد دختر بود و گفته حامله را فرمایند تا استاده بول کند اگر
پای است او تر شود پسر و اگر چپ تر گردد دختر بود و بحب **قول بقراط** اگر احساس ثقل عظیم در جانب است حرکت جنین بلند تر تیب معده نماید ذکر باشد بدانکه سبب
کثرت قوت بآسانی بالای جزای رحم رسیدن میتواند و عکس این انثی بود چرا که سبب کثرت ضعف و عمق رحم میماند و احساس ثقل در شانه و دستیه میگردد و همین
سبب کثرت بول و زحیر پدید آید و گفته ذکر جانب است رحم میباشد و چون جذب حرارت از کبد سبب قرب می نماید لهذا مزاج احمر بود و انثی طرف چپ رحم میباشد
قول جالینوس و ذکر ماده تمنی از اشتهی است و در اجزای راست رحم سبب کثرت حرارت جمع میگردد و در انثی عکس این **قول** سعد ره اگر زن حامله لیمو
بود و سبق بر رخسار ندارد و لبن غلیظ باشد پسر زاید و عکس این دختر و گفته قطره لبن بر آئینه آهنی اندازند اگر گرما نشند بدانند ساعتی اگر مثال مروارید بنظر شود ذکر و اگر
پهنا و گسترده گردد انثی بود و گفته کرفس بر سر حامله افشانند نجنبد اوندانند اگر برتبا ول بر دو سخن آید پسر و اگر بزبان در تبا بود و گفته وقت خواب قدری نمک سنگ
برجلد الذی طلا کنند اگر صحیح خشک یابند ذکر و اگر رطب باشد دختر بود **قول اسیر** و گفته مرد شیر و مواضع جدا جدا کشته بر بول حامله نهاده باشند و پشیده
دارند اگر اول گندم روید ذکر و اگر شعیر انثی باشد و گفته وقت جماع انثیین چپ ایرشته بسته منزل شود حامله پسر گردد و عکس این انثی و گفته اگر زن وقت جماع پای
راست خود را از فخاشا یا سنبوته سفید رجل بسته کند حامله پسر شود و اگر پای چپ را با سنبوته سیاه بندد دختر گفته اگر سر نه رجل از جماع فرج خود بشوید بلافاصله وقت چپ او حامله
پسر گردد **فائده در تدبیر حبلی** وقتیکه زن باگیر و بابد کار نشستن و دویدن و باربردن و شمن بسیجه و حرکت مفرطه و نهضه استلاء و غضب و خوف و غم و فرح مفرط
خصوص در ماه اول و آخر و اشیای مدره طمث بول و چیزهای حریف و تلخ جماع تعب طویل الزمان شعر الحنه تیه و اکل فجل و اشیای شدید الحمر و الیه و دوشرب آب سرد
و گرم بسیار و حمام بر خود حرام دارد و امانزد و قرب لاذت که در این وقت برای تسهیل ولادت افضست و تدهین هوی سر کنند نماید که موجب نزلهست و زاید الدسعال و قرقره
سعال سقط جنین پس باید که دو میقوی و مانع چون ترنجبین اسطوخودوس و غیره بر و غن جوشانده گاه گاه تدهین سر کنند و اغذیه لطیفه چون کشمش هندی دراج مرغ خوراک
اندک در روز چند بار و یکبار شکم سیر نخورد و در خواب و سکون اقلیدو ساعت شراسیف بخرقه نرم پوشیده دارد که اصابت برد بشکم حامله خوب نیست و بفصد و مسهل و قی
نپردازد خصوص قبل از ماه چهارم و بعد ماه هفتم اگر بمسهل ضرورت شود برای تلیین بر تمر فلوس وغیره قناعت نماید و اگر اخراج دم لازم شود پس اگر مجامعت تسکین شود
بهتر الا فصد کرده اندک اندک خون بدفعات برآرند و حامله را فصد و مجامعت سهمال قی هر چند در جمیع ایام منعست اما قبل از شروع ماه چهارم و بعد از ماه هفتم

شدید المنع باشد خصوص در شهر اول و قاعده بیست و خصوص در هفته اول و قاعده و زیاده علوق هر چه زودتر مرغوب و بهتر و جنین باشد حامله را ارتکاب و حرکت بهر آنکه غالبا بسرعت مینماید در اکثر اماکنی از قصد بنا بر آنست که وی ضعف اعضای نئیسه و موهن قوی او مزاجست این معنی لاجل اینکه باعث حرکت جنین میشود در اکثر خصوص در ایامیکه تعلق او برحم قوی تر نباشد و ایام مذکور از اول تکوّن تا سه ماه است و بعد هفتم وقت وضع حمل که تعلق جنین برحم مشابه بتعلق میوه است از شاخ پس چنانکه میوه را از ابتدا تا وسط زمان استکمال تعلق کمتر میباشد حمل انیزو وقتیکه میوه بکمال میگیرد و تعلق او از شاخ کمتر میگردد و درین وقت بادنی حرکت از شاخ جدا شده می افتد همچنین حمل بعد از ماه هفتم که زمان استکمال اوست تعلقیکه گرفته بود میگذارد و پس درین وقت احتیاط واجب تر باشد خاصه در ابتدا و ماه هشتم چه در ابتدا بغایت ضعیف التعلق می بود و در ماه هشتم بهر آنکه متولد در وی سلامت نمی ماند بهر آنکه جنین در ماه هفتم بسبب آنکه خلقت او تمام گشته بجهت طلب خروج بحرکت می آید پس اگر صحیح المزاج و قوی الحاس باشد خرق غشیه کرده می برآید و اگر بدان قوت نیست خرق تواند کرد لیکن ازین حرکت و ضغط رنجیده و متالم میگردد پس اگر نهایت ضعیف و رنجور است و تحکم می میرد و اگر مهلت یافت و بماه نهم رسید خستگی او زایل میشود و قت میگیرد و بغایت بجودی می آید و اگر بسببی از سایر ماه ها در ماه هشتم حرکت کند و برآید خستگی این حرکت علاوه خستگی سابق میگردد و بهوای خارج نسبت با و بسیار غریب می باشد پس البته در وی هلاک میشود و بسرعت و ایلولی هلاک سب قرب و بعد خروج و بیست از زمان حرکت که در ماه هفتم او بود و پس اگر در آن ماه هشتم زنده می تواند که بسبب زوال خستگی و الم و آنچه عوارض میگویند که اگر یک روز هم باقی باشد و نزاید یا ین مسموع نباشد اما بعد هشتم نیز بسبب استعمال محرکات جنین که خلاف مقتضای طبع او بود خیر مستحسن لیکن از آنکه جنین بمرادرسیده است اگر بمحرکات مستخرج شود مضرت کثیره ندارد و انتهاء بسا باشد که حامله را بقصد حاجت شود پس اگر غرض از قصد ضرورت حامله بود و ضرورت قوی باشد چون خناق و مانند آن بلا مهمل فصد باید کرد که حفظ حامله نسبت بحفظ جنین بیشتر مطلوب است لیکن احسن آنکه خون اندک و بتفاریق گیرند تا نفع حامل و مع حفظ جنین حاصل آید و اگر ضرورت قوی نباشد بتدابیر دیگر اصلاح خون کنند پس آنچه از توقف در قصد ضرری متوجه حامل بدنظر نباشد و ایام متوسط که از ماه چهارم تا ماه هفتم است جنین را بر حم درین ایام تعلق مستحکم اجازت بقصد میدهد اما ماهر چونکه باشد باخراج خون کثیر خصوصت نیست اما هرگاه غرض از قصد اصلاح حال جنین باشد و با وجود آن نفع سر بحرب نبود فصد نیز مجوز نیست و این فصد اگر در ماه چهارم بر حم اتفاق افتد بهتر تا تکوّن اوازدم صالح تر می شود و نفع مترصده بحصول انجامد - و قس علی هذا که در ایام حمل آثار فساد خون در وی بروز میکرد و بعد وضع فرزند ماوقت ذبح بود و احمد البدن می بود و در کنار آن کسال فوت میگردید پیچها فرزندش همین سان هلاک شدند آخر در ماه ششم فصد وی کردند و خون قلیل المقدار گرفتند و با صلاح غذا و تصفیه دم پرداختند فرزندش صحیح و سالم ماند و بقا یافت بعده دو فرزند دیگر او همه شدند و در حال حمل بماه چهارم فصد میکردند اما نهایت بحیات یافتند و اگر آید بقصد حاجت افتاد باید که قبل از چهار ماه و بعد هفت ماه نمایند و در وسط این نیز باحتیاط کنند اما آنچه از حجامت بدانست که وی خون اسوی جلد میکشند و تقاضای طبع را رسال خون است جانب جنین بجهت تغذیه و هر امر که بر وفق طبع بود امن و دران نبود و اینقدر بسا باشد که بضعف محاجم از شدت الم شرط نباشد تا تقاص و عنف غشی و غش حامله را بدست و اگر کثیر بالا فتد کشد و گاه اگر دم حجامت خون کثیر برآورده شود در نزد شانه فصد باشد بالجمله بی مس حاجت از کتاب آن نشاید خصوص در ایام ممنوعه **تنبیه** حجامت اگرچه حامله را مضرت لیکن ضرر او در اکثر مزمنه عضلاً و تجربتاً نسبت بفصد خیلی کمتر است امّا استقسن آنکه اگر تقلیل دم حامله اگر اخراج خون آنها ضروریست بحجامت تمکن باشد فصد نباید برداخت و حکم خون زلو نیز مانند خون فصد نیست لیکن گهی آنکه مصابرت بالم شرط نبود و الم استقاص نزلو از اندام را رسال علق بهتر است و گرنه حجامت افضل بهر آنکه خون زلو بسا باشد که بعد

قلع - وان گردد و افراط کند و این در حبلی ممنوعست خلاف حجامت که این خوف دران کمتر است اما محاجم را سی که در غیر مواضع مخوفه وضع یابد و بوی ایذا نباشد و هیچ حال باک ندارد و مواضع مخوفه که وضع محاجم را شایسته نیست گاه و تحت الثدیین و زیر ناف و بالای معده و باطن فخذین قریب بار بیه و تارک سرست اما حجامت اذ مسهل بهتر است که رحم را با معاشارکت و مجاورتست و از کثرت استفراغ و شدت تزحر که لازمه مسهلات قویست ضعف در رحم نیز می افتد و دران خوفست که استمساک جنین تواند کرد و ایضاً هیچ دوای قوی الاسهال بی بیست نیست و هر چه دوی بیست هست حاملہ را مباشرت آن منع باشد لیکن اگر طبیع قبض بود استعمال ملین و اوکیتار النفع است - زنی بود که بعد تولد دو فرزند چنان اتفاق افتاد که چون بماه ششم حمل او میرسید طبیع قبض میشد و بجاه هفتم اسقاط میکرد و همینسان سه حمل او افتاد پس در حمل چهارم بحجر در شروع ماه ششم منضج داده بمغز فلوس و دهن لوز تلیین کرد و ندیکرد و زنه چهار بار باجابت شد بعد هفته دوبار دیگر داد و قبض رفع شد و ماه هفتم سلامت گذشت و در ماه نهم بر وفق متعاد زاید پس باید که طبیع حاملہ دائم ملیین باشد پس اگر با سفید باجابت دسمه و دیگر غدیه مناسبه حاصل آید فبها الا بشیرشت و دیگر اده یه مناسب کنند و مغز فلوس نیز مجوز بره و غن بادام تازه گرفته تنها یا مشارکت مشارکه محتاج بزیادت شیرینی آن نباشد چه بعضی مردم را تدبیر چنین نمیکند و مغز فلوس چنین مینماید اگرچه دهن لوز کثیر آمیخته باشد باجمله رعایت مزاج و عادت در هر امر واجب و دیگر ملینات که سبک و هضم تر بدیشان نزدیکتر باشد مع گلنگبین و ترنجبین مع گلاب و نیکوترین اشیا که در اکثر مزاجها تر میکند و در خوردن نیز مناسب و آسان باشد آنست که در مصطفی تر تر سه درم یا زیاده شب در قدری گلاب تر کرده صبحی آب باریک بسایند تا حاجت صاف کردن نباشد پس به نبات شیرین کرده دهند که دو سه اجابت بقدر عادت بلا اذیت می آرد و مع ذلک حافظ جنین و قوی و اعضای باطنیست اگر گل تازه بهمرسد قوی باشد اما از ملینات هر چه بیحامانه توان و اگل نفشه و بنفشه و خیار آن هر چه ضعف قلب و معده و مزلق جنین باشد اما بنفشه از ان منع تست که وسیع البل خوب نیست و در بعضی مزکب می آرد لهذا در تشرب آن خوفست اسقاط است و خطمی از ان منع تست که وسیع رحمست و هر منضج افواه رحم و مجنین بود بهمت اسقاط میشود در اکثر خصوص بمتعلقان و ضعیف فزاجان **قول جوان کوروه** اگر باده قتال بود و بینند که چنین یا حامله را بلاک خواهد کرد اگر چه اول یا وسط یا آخر حمل باشد مسهل دهند - زنی حامله سه ماهه را حمی ربع مع رعشه پدید آمد هشت بار فصد کردند در هر فصد کمی شسته تلخی دهن افزود و ظاهر شد که غلبه صفراست اکوا بینه یکتا داوند صحت یافت و بآسانی زائید - زنی حامله چهار ماهه را یرقان و حمی ربع پدید آمد از اکوا بینه یکتا صحت شد و بآسانی زائید **مسهل که بحامله دهند** بسفایج مرضوض پنجدرم سونیز منقی چهار درم آب چشمه نیم کاسه و ظرف گلی جوشانند نصفی بماند بهلیله زرد درم نیسون بیست دانه سنا و دو درم انداخته دراند بعد شش ساعت صاف کرده نیم مثل دهند روز دوم باهمین قدر دهند اما سنی از قی بهر آنست که قی را زلزله الیدان گویند و همه تن ابحرکت می آرد پس خوفست که چنین ادویه بلفظ ما عند ذکر و تقیات مناسبه ملائم توان برداخت و قی که حامله را از خود می آید اگر آسان و بغیر ایذا باشد بند نکنند که طبیع ماده فاسد را دفع میکند مگر آنجا که افراط نماید یا خوف اسقاط باشد زود بند باید کرد با شربتهای مناسبه و از غدیه برخیر نفی و هلیله بابلج و زیر ابلج و مانند آن که میل بقبض نداشته باشند اقتصار رود از کثرت اکل و تخمه بر اسان باشد تا مبادا هیضه آرد که حامله را هیچ چیز بدتر از هیضه نیست و آن را که معتاد بخمر یا بود خمر یحانی رقیق عتیق مناسب باشد **فایده** حامله را باید که ریاضت و مشی معتدل کرده باشد تا فضول تحلیل و ندما افراط در ریاضت نکند که مسقط هست و از اشیای باد انگیز چون لوبیا نخورد که برمس کند کرفس و غیره پرهیز دهد برای حفظ جنین با ادویه قلبیه چون مفرحات یاقوتیه و وارالمسک و جوارش لولو در وقت زرنباد حسب حرارت و برودت مزاج و هند و گاه گاه اضمده قابضه مسخنه

عطسه بر شکم نهند و اغذیه سبک و تفاح مزوبه حلوا نار و میوه خورند اما آنچه که رطوبت مزلقه کثیر بود و هوا اکثر لازم است که از مرق و اسفیدباج و فواکه و استحمام پرهیز نمایند و قبض طبع خوب نیست چه استلقای معالجات رحم جنین را دیر سازد پس اگر طبع قبض بود با شیاف سنا سه تلتین کنند و برای دفع رطوبت مزلقه زیاد تعلیق حقنه اسهال مفید اما آنکه کار از تعلیق برآید و باد و زهر اندک اندک از حقنه نرم کنند شاید مسهل بکار ندارند و هر گاه ماه نهم شروع شود هر روز بهار سه رم روغن بادام و هندوانه شیاف ترش و تر ابزید و خلیفه پرهیز نمایند بیرمت زیاده و اگر دیر یا دیر و زشیر گاو حسب تحمل و هندوانه بن انژدار و هر گاه که ایام ولادت قریب رسد استحمام کنند و بطیخ گزنب حلبه بشت کتان آبزن نمایند و بر شکم و پشت و فخذ روغن بابونه روغن کنجد با اندک حلوای قند بروغن بادام و اغذیه چرب خورند تا اسهال نیاید **قول بقراط** حامله را از چهار تا هفت ماه علاج باسانی توان کرد و در ماه دون آن علاج آنها عسرت و گفته اگر در رحم حامله خلط سرخ برآید بمیرد

فایده در تدبیر عوارض که بحامله پدید آیند **تدبیر قی و غثی** که مفرط بود و چهار ماه گذشته باشد بند نکنند چه آن ماده طبیعت که دفع میشود اما قی که از ضعف شود یا از کثرت تموع یم الرجنین باشد یا ماه چهارم گذشته تسکین باید و لازم بدانچه برای قی و غثی گفته شد و اگر غثی بیخ دهد بتخم ترب تخم شبت قی کنند و مادوست ریاضت معتدل چون مشی و سواری اندک و مالش اطراف نمایند اضعده عقویه معده بر معده نهند حب الرمان مع ورق نعنع در دهن گیرند گل ارمنی بمیعه آمیخته لیسند سکنات قی چون شربت انار نعنع شربت لیمو که بصل خردل و هندقر نفل قسط جوزبویه مصطکی عود مشک قاقله را بر قدر حمصه سائیده یک یا دو مثقال با آب بیا با آب سیب ترش و هندوانه گرفتی بعد غذا شود پس از طعام شیای مطیبه قابضه چون سفرجل مشوی که عند تشویه عود در وی خلانیده باشند و هندبه شوت فایده چون گل و غیره و دحل انتی کثیر شود و اگر اندک باشد بگذارند که خود بسبب کثیر شدن دفع میگردد و در اکثر تدبیر او دار امراض معده گذشت **تدبیر سهال** حقنهای قابضه نمایند **تدبیر خفقان** سبب باد باده است که در سر معده آمده چسپد و بتحرک او دل لاذیت رساند و بتپد گلاب گرم یا آب گرم تنها یا گلاب و زبان و قدری دارچینی در وی بخورد یا جرعه جرعه دهند یا ریاضت معتدل کنند شراسیف اصبوب نرم بپوشند اگر سودند هند با سفیده و خفقان گذشت بکار برند **تدبیر باد که در معده و امعا گردد و تقلیل غذا** نمایند حرکت معتدل کنند و بالای طعام قدری کمونی و هندکون با دیان و انیسون شیره برآورده گرده یا سفوف نموده بالای طعام دهند **تدبیر ورم پشت یا دهن** در سر کرباس سرکه یا مضمض آب برگ کرنب یا صبر معتدل فوفل آب عنب الثعلب یا طین قیموليا نمک سرکه طلا کنند برگ کرنب پخته غذا و نمایند **تدبیر سقوط اشتها** شی معتدل نمایند خمیر بیخانی اندکی نوشند ترا و نقبل و بعد غذا خورند کندر مصطکی نمایند سفرجل انار ترنج خورند و از اغذیه روی پرهیز نند معدل اندکی دهند آب نوشم روغن کنجد با بره روغن سانخته زنم معده و رحم مالند سفرجل قشب الزریره سنبل و غیره مقویات معده بخمیر بیخانی بر معده خناد کنند شیای تشتی کرده وی قبض مع حرارت خفیفه باشد خورانند و از شیای شدید الدسومت و حلاوت پرهیز نند **تدبیر حکه و جوشش در دهان و بروون فرج** گل سرشوی لعاب خطمی طلا کنند گل سرشوی بدوغ و شیره عنب الثعلب و آب ترنج و آب کاسنی هر که باشد حل کرده در دهن شینند در دهان و بیرون فرج طلا نمایند اگر زنده از باطن آن جا جرما یعلق قدری خون برآرند لیکن باسهال منع بهست سرب آب کاسنی سوده نیلوفر تخم کاهو آمیخته قدری گلاب فرو ده در فرج طلا کنند **تدبیر علات پشت و شکم** که بسبب انجره و نقل جنین متمکن و کشیده شوند و اعیا و ماندگی در اینها پدید آید بدانکه روغن گل مالند دبل تر آورد جو سرشته نان پخته در باد چغر گرفته تکمید کنند بتدریج و تلطیف غذا نمایند عضلات کتف و باز و پشت و گردن محکم بندند **تدبیر جوان**

حیض بطبیخ عدس پوست ناگلنار اسفیدباج مبایعه عنصل سرکه آنبان کندش ثفل سایده عرعر نسا نمایند اگر خون کثیر آید قرص کهربا دهند و بدبر کثرت حیض نامیند گاماهاه نشاسته صمغ عربی کتیرا هر یک یک شکر چهار سائیده یک کف دهند **فصل دوم در کثرت اسقاط** رنج اسقاط بیش از اون باشد چرا که تا طبیعی است اکثر در ماه اول یا سوم باشد و انچه درین ماه افتد اگر بسبب گرد آمدن باد در رحم بود و انچه در دیگر افتد بسبب اسوء مزاج بارد و کثرت رطوبت و رقم رحم باشد **فائده و آثار اسقاط** شیر تراود و چشم و روی سرخ گردد ثقل سر و سرمازدگی بی سبب وجع در رون چشم پدید آید خاصه اگر این آثار در تب پدید آیند و تب سخت بلرزاند و اسقاط گردد اول حیض آید پس پیچیدگی **قول بقراط** اگر هر هفتی عامله هفته تمام زاید گردند آثار سقوط حمل باشد و گفته اگر توامان حامله بود و یک هفتی او خورد شود و یک ولد او ساقط گردد پس اگر هفتی این خورد شود فکر اگر اسیر آنهفتی ساقط شود و گفته اگر شیر از هفتی حامله سیلان کند باشیر قبل از وقت ظهور در اول آبستن ظاهر شود دلیل ضعف ولد باشد و گفته اگر جاری شود دو ششم پس ممکن نیست که صحیح باشد ولد او وده دلیل نضوت او بود و همچنین حرکت نکردن بچه در شکم بوقت معتاد آثار ضعیفی ست و گفته اگر واقع شود جهل را عارضه جاده علامت موتست و گفته زن لاغر اگر حامله شود و پیش از وقت فربه گردد ساقط شود بطن او و گفته زنی که متوسط اللحم بود و اسقاط شود او را در دو سه ماه بغیر علت معروف پس رحم او بطوبت مخاطی ممتلی باشد و گفته اگر حامله از حیز خوف اسقاط ست و گفته گاهی جهل بر حبل بسبب نیکو نبستن فم رحم واقع شود اگر خون اندک اندک نمایان شود پس اول صورت نپذیرد و عضو نشود و اگر خون بسیار آید اگر بیک بار نگفته شود یا او همرو تبع در وی عارض و یا بتقطیر یکی از ان هر دو **قول رازی** هفتی جهل بانفشار ندر ماه اول اگر بتیر آید بچه او ضعیف شود و اگر بفشردن بر آید ضعیف تر باشد و گفته جهل اخر از کندار اسقاط او ماه تمام نزدیک منجر است دران ماه اسقاط **قول ابن سرافیون** اگر رحم او سبب باشد جنین تمام بود و اگر ضیق او قاس **قول جالینوس** اسقاط عارض شود از وجع شدید و تخمه عظیمه کثرت جریان خون و شرب مسهل و غیره **فائده** اگر بسبب ضربه سقطه یا بسبب اعراض نفسانی چون غم غضب مفرط حزن مفرط طول مکث در حمام قرط حرارت بر بودت هوا شم ما نحه مالکولات که دل بدان مائل شود و خورد و منع میسر نیامده باشد که فرج مفرط بر سبیل ندرت یا بسقاط انجامد یا بسبب اعراض بدنیه چون امراض مفرط استرخا و تخمه مفرط خلط خواه از جوع خواه از استفراغ مفرط جماع یا بسبب سوء مزاج حار یابد در حمام افتاد حال جنین مثلا جنین ضعیف باشد یا میرد پس ملیخ آزار دفع نماید و آثار سقوط جنین کثرت استفراغات و جریان حیض در روز شیر در اول حمل و از خلاص آبستن آثار ضعف است که جنین حرکت نکند و اگر کند ضعیف تر بود حمل شد تا چهار ماه حرکت جنین چنانچه بادی یافت بعده بی عارضه ظاهری خود بخود جنین از حرکت باز ماند و متمکن یا لیدگی فرو نشست بلکه از نشود نمانیکه درین چهار ماه پیدا کرده بود روی باتخفاف نهاد چهین حالت هشت ماه تمام شد ماه نهم بود که دفعة وجع در شکم پدید آمد بشدت و جنین بتپانیدن پیچیده بیرون آمد چون غشا او متخرق گردد بچه زنان بزودی در خلقت بود و جمیع اعضا چنانچه باید طفل را که بماه نهم زاید بکمال رسیده مگر موی سر که در روی فتور راه یافته بود و تمام سر شیده بود گویا عظم ندارد و در صفحه روی بجز دهن و دو ثقب خرد بینی چیزی دیگر نمی نماید خشم و اقصای انف و خز آن هر دو گوش در بیخ جمع بسته بود و گردن بغایت اگنده بود و جایگاه نتایا سخت و پیش مانند سر بر کرده گویا ذنب است و چون بر آید نفس نمی تواند و درین مدت حمل را در هیچ علتی نداشت **علاج** بزودی حسب سبب باز الله سبب کوشند باشیاهی موافقه آن اگر سبب حبس حیض باشد که از مدت حمل است و این چنان باشد که خون نگهدارد زیاده از غذای جنین باشد و آنرا متراق سازد **علاج** خارج رحم کنند و مدرات مناسب دهند اگر سبب کثرت هزال باشد و اعضائی که گرسنه بود چنانچه از غذای او بقیه نماند جهت حصول طمث که غذای جنین است پس جنین ضعیف شود و بسقط **علاج** اغذیه مسمنه چون هریسه و عصیده و دهن بقر شکر و دهند و روغن بنفشه و روغن بادام مبرد

وبعد غذا حمام معتدل کند باقی تدبیر مثل آن نماید اگر سبب استرخای رحم از کثرت رطوبت باشد تهیج اجفان کثرت براق سیلان طوبت رحم **علاج** مالاصول شربت بزوری و سپند بقی عادت نمایند قلایا ستوبه پنج مرعفر یا چینی خورند اگر حاجت آید بجوبه یا رجات تنقیه نمایند دوا المسک سنجد نیا سفید غالیه بزعفران روغن بنفشه آمیخته حقنهٔ رحم نمایند اشه سنبل هر یک نیم درنبا دو درنج هر یک دو مرواريد کهربا عود هر یک سه درنسخه از زرنبا تا عود هر یک یک نوشته شده

بسه چند عسل آمیزند شربتی مثقالی **جوارش لولو** مروارید عاقرقرحا هر یک یک درنبا دو درنج تخم کرفس شیطرج مرج قاقله چوبه بسباسه قرفه هر یک دو بهمین فلفلین هر یک سه بنجبیل مصطکی هر یک چهار دارچینی پنج نبات برابر همه تیا کنند شربتی یک مثقال تخم مروج مداومت کنند برای کسی که جنین ضعیف همیشه دود بعد ولادت نمیرد یا کسی که کثیر الاسقاط باشد و برای حبل مفید بشرطیکه حرارت و مزاج غالب نبود اگر سبب تمکن باد غلیظ در رحم باشد انتفاخ عانه و حده و قراقر سوده مضروم متادی شدن از اغذیه نفاخه **علاج** مالاصول دهند طبیخ بادیان یا فسون تخم کرفس گلگلین نوشند تخم کبک تیهو خواب شیره قرطم خورند روغن بنفشه روغن شیری روغن نارد بن بر قطن وعانه فرج مالند زرنبا دو درنج انگزه چند طباشیر عفص هر یک یک بنجبیل نیم مشک ربع سائیده بسبل آمیزند شربتی مثقالی تخم کرفس کمون مدبر شکر هر یک دو فانخواه بنجبیل هر یک چهار سائیده بسبل آمیزند و بعد ماه سوم از حمل هر روز مثقالی آب فاتر دهند یا جبل شکر خورند

فائده موجبات اسقاط در اکثر همانست که در عقد ذکر شد پس در تحصیل باقی مقاصد که تعلق باسقاط ما شد بقدر جمع نمایند **قول جوان کوره و** کثرت وجع شکم و گاهی رجوع وجع تا عظم عجز و عانه ثقل ظهر کثرت سیلان کسل ظهور برد و تشعریه در روز چند بار صداع تا آخر طنین آثار اسقاط است شکم کبلند بود و فرو نشیند و بار بتیر آخر شود یا بدی که فربه و صلب باشد و فتحهٔ رحم بر دستر تی گردد یا لبن سیلان نماید یا خون صاف یا طوبت از رحم آید آثار سقاط باشد و ظهور خفقان و غشی و مرض سر و آثار موت جنین بود و شناخت حی و میت آنست که اگر مرده باشد شکم سرد بود و تا عانه منتفخ باشد و از وضع دست اذیت نماید و وجع بشدت بود و وقت انتقال از پهلو بپهلو احساس نماید که چیزی ثقیل از زمین سوی آنسو افتاد و اگر شکم گرم بود و از زمین بلند باشد و از وضع دست اذیت نماید و وقت نقل از پهلو بپهلو احساس ثقل نکند یا بلند که زنده هست و گفته اگر بسبب ضربه سقطه یا اعراض نفسانی مانند فریاد یا سواری اسپ یا ریاضت مفرط یا حمل بار گران یا کثرت جماع یا کثرت حمام یا فرط حرارت و برودت یا سیلان طوبت رحم یا کثرت استفراغات یا استعمال مسهل یا قلت غذا و صوم و غیره باشد باید که ترک و ذول سبب کنند و مطابق آن تدبیر پیش نمایند و اگر سبب کثرت دم باشد فصد مکرر کنند و اغذیه مقلله دهند اگر سبب بادها و صفراوی بود تنقیه برونه طبیعت سزد و در نماید بعده شیر خر چند روز نوشانند لیموی شیرین سیب ملدخورند آبزن با آب شیرین نمایند اگر سبب کثرت بلغم بود که موجب استرخای رابطه شود بغاریقون و ثلم شربت رئی حب بارج حب غاریقون تنقیه کنند غاریقون ایرسا پیه گردهٔ گوزن انجره قرص مقطل شافه ساخته بردارند و برای تعلیق عشره چوبچینی انتیمون یبوه یا فرتیکون دهند که باسی ابهل چوبچینی جوزبیوه چوبه ساخته بخورانند آخر آبزن کنند اغذیه بریان خورند اگر سبب صعف رحم باشد روغن بادام روغن سوسن روغن خوک بر ضلع رحم از ابتدای نبات تا عانه مالش کنند چنباه تا رحم وسیع شود و گفته اگر عادی اسقاط باشد در هر هفته سه مرتبه سفوف بسد درم بهر تخم یا بهر دراج یا تخم نیلوفر دهند یوست تفاح سوخته درم بهر دراج یا تخم نیلوفر دهند جب مزبله اسکر و بله صبح شام دهند شکم راحت کند ذکر هر یک نیم قرص مصطکی لادن هر یک ونس حسن لبه سه درم سماق دو درم صبح چغندوه چند انگله دوشه شوند حل کرده بر خرقه کتان کشیده بر شکم و عانه گذارند بتعاوت یک روز انجا کر کشته کنند هر یک دو درم جوزسرو صندل طرا ثیث بسد کهربا هر یک درم لادن مصطکی هر یک چهار درم سائیده روغن مصطکی

سوم مهروزه قدر حاجت آمیخته مثل مرهم کرده بر شکم گذارند مجرب است یا بر کلیه بندند چوب بیگری و گلو آویزند سنگ که در شکم و رحم آید و خیره یا بند در گلو بندند از جلد اسب دریائی یا از جلد گرگ رشته ساخته بر شکم و عانه بندند حقیق سبز با سنگ ربعه یا نیمروز نگین و گلو آویزند که بر شکم نماند آبی میان کشود آب شیرین یا مرق مرغ یا مرق دراج در ماهی دو بار دهند که نیم اسکر و یا بتبلیغ کثیر او نبطا فلغ هندتین تورا کهربا انفعه زنی معتاد با سقاط بود چون دو ماه بگذشت قلت بول پدید آمدی چون احتباس بول گشتی شکم متنفخ شدی مزاحم ماندن جنین گشتی آخر اسقاط گشتی دراعضای زیرین شرطزوم ماده بر آمدا یا مرمعتاد و سیدالصبت زائیده زنی حامله شست ماهه چندان متوجع و متقی بود که تنفس نمتوانست و تا یا وه ولادت سیدن محال مینمود بر ساعتین شرطزوم رطوبت کثیر سیلان کرد در سبب چما ساعت همه ماده تبخ بر آمد و بعد چند روز طفل بصحت زائید **قول لازم وبیر** یعنی زمان راعادت بود که در اول یا دوم یا سوم ماه اسقاط شود واین بسبب جمره باشد باید که در وقتیکه حمل نباشد باسلیق هر دو دست زنند مالش دهند زیل حمام آب برنج نوشند اگر در پنجم یا ششم ماه اسقاط شود سبب او رطوبت غلیظ است باید که شافه نافعه بکار برند اگر در هفتم یا نهم ماه اسقاط شود باید بدانند که سبب او نفخ است مفید است تمشیت مزینه زمان کرده نان نکو خورانند وجماع نماید اسقاط نشود و گفته اند بان زاغ سیاه مقطع زبانی که نر نزدیش نمرده تمام نخورانند مثل دل و گفته سنگ ربعه بر بازوی چپ بندند یا قوت کبود و گلو آویزند که بر شکم باشد مجرب است هر تمام شکم بدام تا ماه هفتم بسته دارند یوست ضبع ماده تدریک جب کرده بندند اگر چه عادی بود بدین ماند بسیمان بسیده بکار تا ترک تا ناخ پای حامله بیموده نه تمام کرده در وهفت قطعه بیخ تا توته سیاه بسته در کمر بندد حافظ هفت قطعه بیخ چغندر بسیمان جداجدا بسته یا گنجوه بسیمان سرخ بسته یا بسد یا که مانند گلو آویزد که بر شکم باشد هفته از چرم اسپ دبای کرده بر شکم بندد که نر از چرم نر فریب ساخته آید طول درض ع ثقب نموده بر سیمان که حامله رسیده باشد سفته درخت که بندد عقرب در طاق عقرب گرفته بیاره بسته در کمر آویزد **مارالله** برای حامله انفع مرغ جوان عدد تدر و چهار عدد ورد و دعدد گاو زبان و اجینی و تفل میل صندل سفید کنند نقشر پوست ترنج برگ ترنج پوست بیدانجیر یا بشیم مقرض درض ع خیر مصطکی هر یک درم غلاب ربع درم گلاب عرق گاو زبان هر یک رطل **فصل سوم در عسر ولادت و اخراج شیمه و جنین میت و تدبیر اسقاط و احتباس نفاس و غیره** اگر قبل از ولادت مجع در عانه و بطن پدید آید آثار آسانی زائیدن باشد واگر مجع در صلب پدید آید دلالت بعسر ولادت دارد و دامان شرم بوهای خوش عسر ولادت جی آرد **قول بقراط** اگر بیفتد زن را مجع رحم و عسر ولادت پس عارض شود او را عطاس نیکست و گفته هر زنی را که قبل از خرون ولد خون جاری شود مخوف بود و گفته که ثبت جماع بسهلی عارض میکند عسر ولادت و گفته جز تند پدید رشد پدید عسر ولادت می آرد و گفته اگر عملین شود زن از استماع خبر عسر پیشوز زائیدن بر وی گفته زن کلان سال را ولادت عسر بود بسبب ضعف قوت و گفته کثرت شرب آب بیخ و آب شوره و جلوس بر اماکن بارد عسر ولادت آرد بیه سخت میکند بدن را **قول جوان کورمه** اگر طفل از طرف سر تولد شود و چشم وی پشت مادر باشد خوبست و بآسانی زاید و اگر از طرف پا یا از پهلو یا اول دست یا پا بر آید بدست یه بسبب عسر خروج و شدت اوزیره و حامله را بهم میکشد و گفته جنین در رحم بر می وقوط بول و عرق میکند یکی انکه آب کثیر جمع گشته غشار اکه در جنین نهاده است مخرق سازد و در جنین نهاده است مخرق سازد و در آنکه مجری نرم و کشاده گردد تا طفل بآسانی از ذکر محنت حامله بر آید **فائده** اگر بسبب فربهی زن یا صغر رحم یا ضیق مسلک یا ضعف و افعه باشد پس آثار ضعف در رحم جنین بود و آثار ضیق مسلک علامت قصر فرج چنانچه باید و آثار ضعف و افعه عدم احساس حرکت خروج چنانچه باید باشد **علاج** تلیخ مشکطه شیع پرسیاوشان بقند و هندبا تلیخ با بونه شبت فرنجوشن اکلیل سلق آبزن کنند روغن بنفشه و روغن نبق روغن زیت پیه مرغ پیه بط مغز ساق گاو بر شکم و پشت الند و بشونیز و جندبیدستر آنند و چون عطسه آید دسن و بینی

بند کند تا وقت وضع دوران او قرار باخراج جنین مدد دهد سم اسپ سم خرسم است سم گاو مانند مرق مرغ فربه نوشند **قول صاحب ذخیره** زن را بروده خوانند بسبب
شکم بارش نهند و زالو بها و رانها فرو نهند تا بیخ بگیرد دو سر او برابر رحم آید پس فرو رحم را بروغن چرب کنند داده بمعطسه بوياند تا بقوت عطسه بیرون آید و گفته اگر
بسبب صفر ضیق یابوست رحم باشد دوم باشد زن پیرزن را بروغن شبت مالند آنگاه کنند عطسه آرند **قول جوان کوروا** اگر کثرت فربهی باشد زن قوی سوی
بود فصد پا کنند پاک نگیرد آنرا زن نماید و اگر سبب ضیق مجری باشد او به ستخنیه و نرم کننده و کشاینده دهند روغن بادام که در وسنگ ربعه ترکرده باشند تا بحال اول
نوشند دو روز و سه اعادت و خروج دهند بعد از روغن بادام سکنجبین بروغن بادام سکنجبین هوای سرد با برودت باشد که موجب انکاش
فرج گردد و تقدم آن **علاج** بحمام گرم بندد آب نیگرم نشاندا بان سخته مالند و بعسل فربه سازند **قول جوان کوروه** طبیخ بقل دنا پرشاد و بوران
حب الغار ساعتی نشانند اگر سبب حرارت هوا یا فراخ باشد تقدم آن **علاج** روغن بنفشه صندلین گلاب سکنجبین مالند آب انار بین بخیمین دهند در مواضع معتدل
دارند و درین صورت تدابیر مسخنه مرغ اند اگر سبب بطری مشیمه باشد دران پرده است که در رحم گیرد جنین در تکون بیند بجهت حفظ آن همچو کیسه که دوا نها صاف
و پهن تر از ان است وقتیکه جنین بحرکت خروج کند و قوی باشد این پرده بشگافد جنین بیرون آید بعد ازین گویند که بطرو بود و شگافته نشود و بمردی تدبیر شش
کنند تا مجنین یا عقب بحرکت خروج و عدم حصول آن هلاک گردد **علاج** قابله را باید که مشیمه را بدست چپ بگیرد و بدست راست بپاکی تیز آزمایه کند یا بحتیاط
آنچنین که مادر آفت و ضرر نرسد **قول صاحب ذخیره** قابله را باید که مشیمه را بدست چپ بگیرد و بدست راست بپاکی تیز آزمایه کند یا بحتیاط
بناخن دست است یا آهن آن را بشگافد جنین را بدست راست بگیرد و بشگافد و طریقت مشیمه را بدست بگیرد و ماده رطوبت بگیرد و ماده رطوبت نماند و تدبیر این تنگی حست اگر سبب
ضعف و مرض حامله باشد برای تقویت مادر اللهم مرق مرغ فربه صفرت بیض هند و غنها مالند **قول جوان کوروه** صفرت بیض مخلات کرده دب بچلات
یا مرق دراج و صفرت بیض آمیخته تخم بریان بخمیر غشته نان بمرق مرغ خمیر ترکرده دهند اگر سبب ضعف طفل باشد تا مدت مکث بحبوس حامله قلت مشی مقعولات دهند
تا طفل قوت گیرد مرق مرغ بچرب نوشانند تا ادخای مجری کند و طفل بانگ برآید **قول صاحب ذخیره** اگر سبب بیماری زادن باشد یا می تر سد
یا اهل تعهد تارک بود روغنها مالند سم خرسم اسپ بخور کنند تا بآسانی بفیه مخرج باید اگر سبب آفت مرد و مرده باشد تدبیر مرده کنند تدبیر کلی نماید اگر سبب رحم شانه
و ستقیه باشد تدبیر آن کنند روغن والعبه بخیره بکار برند اگر سبب جبل ولد یا بوست طبل باشد بحقنه نرم کشاینده مرق مرغ که در و تخم شبت مصفر بلیلج بلوط
دهند برای ادرار روغن شبت بزنهار مالند و دیده مدرده دهند اگر سبب کبر فربهی جنین باشد و همان حمیه زنان و غیره بکار برند **قول جوان کوروه** اگر سبب
شحم طبیات باشد تنقیات بوياند اگر سبب غم بود دفع غم کنند اگر سبب صلابت عظم عانه باشد تدبیر کنند اگر سبب کثرت سیلان طوبت باشد روغن کدو یا سی
قطر و بهار اوش آب کدو و خیدرم دار چینی طبیخ بود آنچنانه و هند دار چینی اسکو و بیدانجیر عظران ده دانه خرنوبین طبیخ فوده هر یک دو اوش آنچنانه دهند انگور ریده
دو اوش مرد آب جوشانده انگبار برجمه دهند و بهار سر تبه شیر سگ عسل خرما بین بر آنچنانه و هند دار چینی پوست خیار شنبر فوده یک درم اگر خواهند عوض قاقلی
خرول کنند سایه بنیر تل خرما بین و هند طبیخ دو نا پرشاد و نوشانند تخرج مشیمه هم بگیرد نفی سایه دهند سه اوش خرما بین با مرق مرغ و هند انفع **فائده** قابله
یا مرضع نزدیک رسند بهر روز حمام رود و ساعتی در آب نشیند و تریخ بطن فاکند و علوا از شکر و دهن اوز ساخته خورد و قبل از چند روز بمرق چرب قناعت
نماید تقلیل غذا کند و بسکوت و مداومت آب سرد و اشیای بارده و ترش پرهیز دهد چون ایام ولادت قریب رسد دران وقت

زیره نانخواه ظفر گران سیگرده و پنجولهای ران مجع میکنند و سرین سست میگردند پس باید که قبل زدوج خود را از بول و براز نمای کند اگر قبض باشد بقنه نرم کشاید
پس بحمام گرم رود و آب گرم بقدر کفیر سر بریزد و در آبزن نشیند و بر دغن خیری و دغن بنفشه گرم تخ بطن و عانه و پهلوها بجان نماید و در دغنهای مذکور حمول نماید و بملایمت
آهسته کند پس بنشیند و پاها دراز نماید و جده بسرعت برخیزد و بر قدمها نشیند و دفعة از جای بجهد و چند بار کند پس قابله بکنان بدهن لوزیا بر دغن بنفشه
یا به پیه بدا آمیخته و رحم را مالد و رحم بکاند و چون مجع مشعت کند صبر کند و آواز ندهد و دم فرو کند و بیازورد هد تا میل زور بباطن قدیم قابله بمالد تا رحم را و منگر کند پهلوها
و مراق آزاسوی اسفل اگر بطول کشد مراق چپ کند از فراز ران شحم و جاق فربیه بطاسته بکشند و نوازند و قدری شیر یخانی دهند و اگر امر دشوارتر شود و مخوف قدری زنجبیل
لوز بطبیخ خسته تمر آمیخته دو سه مرتبه دهند بعده آب سداب قرص مردهند اگر امر شدیدتر بود حلتیت یا جاوشیر دوه درم بشیر یخانی مع قدری غالیه صل کرده دهند و بسمالله
و خمر مطلبه تقویت نمایند و اعنی اهل فضل هر یک یک عسل آمیخته وقت حاجت با آب گرم یا بمالهل عسل بشیر کمنه حل کرده دهند **قول جوان کوروه** وقتیکه طفل مستعد خروج شود و بر آمدن تواند حامله را استاده کنند و بر چار پائی غلطانند و زنی دیگر قوتی شکم او مالد و حامله نفس خود فرو کشد و بزیر بد و نماید
چنانچه برای خروج براز میکنند و مراق یاخمر کرده در وصفرت بیضی حمل بود و دهند تا قوت دهد و مدد نماید **فائده** در ذکر ده و سیمه ولادت **قول شیخ الرئیس** کسیکه
با اصول آهستگی بکند و ران بندد و ساعت بار بندد قفاطیس دست چپ دارند یا ربندی چپ مالند چنگل طاوس بندند یا زیره دامن بشیر کرده بندند
قول علی بن زین برگ نخلی کوفته بزند و قدری سمن و عسل آمیخته بخورانند و ضماد از همین سازند تسهیل و لادت را بشیر که **قول ثابت** آب حلبه با آب
کتان زرقه کنند بعده بدهن در رحم تزریق نمایند **قول رازی** انگزه خیدم و درم سداب سه درم سائیده بضحی بیک وقیه آب بهل دهند و همین قدر شاهترج بسه
تسهیل ولادت را قویست و گفته تریاق اربعه نیز مخرج جنین و میشه بسه گفته که اگر ولادت عسر شود زن را بر تفاخوانند و زیر رحم او چیزی بلند نهند تا رحم وسیع و نصف طول
آب ساب یا طبیخ افسنتین یا طبیخ اهل یا دغن خیری حب حاجت زرقه نمایند و انبوبه زرقه طویل قدر طول حمل و باریک اس بود **قول جوان کوروه**
سنگ ربعه بدهن فرج نهند یا بران چپ بندند چون طفل و میشه برآید و بکشاید خانه کبوتر چین که در سنگهای مرمایسا زند در آب جوشانده یک شبانه روز نرد ارند
پس بشکر قوام نموده دو وقایق دهند عصاره برگ ریحان بقدری نمک آمیخته بنگرم نوشانند و جماع کنند مجرب است بران چپ بندند برگ سبز بالغ شش عدد
سائیده بزبان بندند بلیغ احمد بحانه نهند یا بان بندند بجهة بلغ بدیم المتعین آب که بصحت مرده باشد در تنور خشک کرده دو درم بدهند و اونس خمر بیض یا بچه را اونس طبیخ
قوه دهند مخرج میشه هم دوا نیز شاد و خمر آمیخته گرم گرم بشکم بندند بلیغ بریق سله اونس یا نیم طل نوشانند فوراً زاید شنا کوکه در وقدری فرنیون
محلوط بود بوبند نشیمه یا بس دا چینی هر یک درم زعفران نیم مثقال بیض آمیخته دهند زهره مالکیان سیاه بزناف و شکم مالند نک سنگ در رحم نهند
تا اخراج رطوبت و استرخای مجری کند و طفل بآسانی برآید **قول لارنز و بیر** زعفران دو درم بصفرت بیضی دهند در ساعت بزاید دغن کهربا شست قطره
بعرق مرزنجوش دهند مخرج عدد سائیده بقدر سیاه فرزجه ساخته بردارند فاتر و بخمر سوده یا کلونیه بخمر سوده یا البوت در آب جوشانده یا گس تنا
بخمر آمیخته یا بنگل گس بخمر آمیخته یا برگ مرزنجوش نیدرم یک پیاله خمر آمیخته فتنسفوف پرده کاتیرو یا سفوف دا چینی یا عرق شاخ کوزن دهند سنگ ربعه بر دغن کنجد
هشتی ساعت سوده گرم گرم نوشند اگر نشود گردناف و هم بشکم طلا کنند و سنگ مکور بر بای چپ بندند و بعد تولد بچه فوراً دغن را بشکم و رکنند و سنگ را از بای
بگشایند لکلاب ارنی تمکا بفرج دهند بخور پرده بلوکاری بقبل رسانند شاخ گاو تر بخور نمایند تیشه یا بلور بران بندند و مخ آهو بزند بخور مریم بقلیس کنند آبدار آب

[illegible]

تر نمایند چون بشگفد بر آید و گفته اگر عسر ولادت بسبب فرود آمدن طفل بر وضع غیر طبیعی باشد قابله را باید که دستکاری کند یعنی بچه را بدست باز پس گرداند و پشت بالا
و شکم زیر کند تا بر شکل طبیعی آید و گفته اگر هر دو پا بر آید یا مانع بیرون نشوند و اگر یک پا یا یک دست بیرون آید بد باشد باز پس گردانند و گفته اگر پاها بیرون آمده باشند باز
درون برند و ساقهای او بر افرازند و حامله را بر روی خوابانند بطوریکه در قریبی گفته شد تا سر بچه فرو گراید اگر ممکن نباشد قطع کرده بر آرند **دوا** پوست خیارشنبر نیم درم
سائیده بشربت بنفشه یا به نخوداب یا بشکر و زعفران آمیخته بگلاب دهند مخرج جنین و مشیمه فوراً و اگر جوشانده آنش دهند همین عمل کند **دیگر** سلیخه درم دهند مخرج حی
و میت **دیگر** انگزد چند آمیخته دهند **دیگر** زباد نیم درم زعفران قدری بمرق مرغ فربه یا پوست قنفذ یابس دو نیم مثقال یا زعفران مثقالی دهند **دیگر** عسل شش درم
لیسانند تکرار **دیگر** زوفای محرق سحوقه بخور دهند **دیگر** زهره خفاش در فرج مالد **دیگر** فاوزن لطبیخ مشکطرامشیع دهند **دیگر** کرنجوه در پوست کرده بر پای چپ یا زبد البحر
بر ران راست یا زبرجد بر ران یا دندان ثنایای مردم زنده بر بازوی چپ یا حجر النار در خرقه بسته بر ران یا نمک سنگ بخرقه سرخ بسته بطرف چپ یا سر خمه بندند
دیگر شاخ ابقر یا شاخ گوزن آویزند **دیگر** پنیر زیر پا نهند **دیگر** بیخ سرسهوک سفید در کمر بندند **دیگر** شاخ کرگدن در دست گیرند **دیگر** چشم خطاف بروغن زنبق
سوده بر ناف یا زهره خفاش بر فرج طلا کنند **دیگر** زبل سنور اسود خشک کرده یا حنظل با عسل مرکی برابر قرص ساخته یا زبل بقر یا موی رخمه یا سم اسپ یا
گوگرد بخور کنند **دیگر** بطبیخ حلبه آبزن و نطول نماید **دیگر** عود اسود سوده بپارچه پشم بردارند **فائده در تدبیر اخراج مشیمه** اگر بعد تولد بچه مشیمه بر آید و علاقه او
که ریسمان مانند میان او و طفل است گسسته گردد در اخراجش تعجیل کنند تا موجب هلاک حامله نگردد پس قابله را باید که آنرا بدست گرفته نگاه دارد تا باز پس نرود که
خفقان و اختناق الرحم می آرد و بد بو گشته [illegible] انقلاب [illegible] دارد و تدبیرش [illegible] دستور اخراج بچه مرده است زعفران با آب سوده بردارد حبه سفید دو پاره کرده یکی را
در کاغذ پیچیده در فرج نهد [illegible] در فرج نهد مخرج قاوزن لطبیخ مشکطرامشیع دهد **قول صاحب ذخیره** عطسه آرند تا بر آید و اگر گره شود و در رحم بماند قابله را
باید که با صبع گرفته بنرمی بر آرد و تدابیر مناسبه بچه در عسر ولادت گفته شد نماید **قول جوان کوروود** و عشا که بعد تولد طفل می بر آید آن را مشیمه میگویند طفل در
میان اوست اگر نه آید برای اخراجش [illegible] اگر دو طفل تولد شوند و مشیمه یک بر آید تدبیر اخراج او باید کرد چرا که مشیمه هم دو خواهد بود **فائده در تدبیر**
اخراج جنین میت هرگاه که علامات یعنی وجع زه تا چهار روز پیوسته ماند بدانند که جنین هلاک گردیده زود تدارک کنند تا موجب هلاک حامله نگردد و آثار
موت جنین آنست که حرکت جنین در شکم محسوس نشود و اطراف سرد و نفس متواتر گردد و وقت نقل از پهلو بپهلو دریابد که سنگی بهمان جانب آن جانب افتاد و ناف
و ثدی لاغر و بیاض چشم تیره و سر بینی و گوشها سفید گردد و آب از رحم بر آید باید که ادویه ترمس بر آید و دو درم مشکطرامشیع اصل رسیاوشان هر یک سه درم جوشانده
قند سفید دو درم آمیخته دهند [illegible] چون عطسه آید دهن و بینی بند کنند تا قوت [illegible] در اخراج مدد دهد مر جاوشیر سکنجبین برابر حب ساخته سه درم
دهند و [illegible] جاوشیر [illegible] جند جاوشیر قند زهره گاو برابر آمیخته یک درم با آب گرم [illegible] عطسه آرند شحم حنظل قسط سداب ابهر نمک
سه درم [illegible] زهره گاو آمیخته [illegible] گذارند [illegible] جاوشیر جند کبریت زهره گاو قرص ساخته یا سلیخ الحیة بل حمام بخور کنند قطران عود سداب شحم
حنظل [illegible] ساخته [illegible] قابله دست اندر کند بیرون کشد بحیلیکه عضو دیگر آسیب نرسد اگر هیچ حیله سود ندهد جنین را پاره پاره کرده
بر آرند [illegible] **قول جوان کوروود** [illegible] **قول لارزو ربیع** [illegible] فلیکمایر کا در قبل
تا بیند [illegible] رحم [illegible] عفن سحوقه پاشیده بیان کرده خورند زبل البقر دره

درم آب آمیخته هندوانه مدت برآورد اگر تخم گزر اوانیز بهتر ابقدر نیم درم نباشد و هندوانه حال بنفشه کمتر سه آب سایده بر سیمان فتیله ساخته خشک کرده
بردارد چون عمل کند آرد الاضر دارد و تخم کرفس با بادیان بسته بردارد تخم کرفس یا بادیان یا نعناع آب سایده فتیله ساخته بردارد و تخم خربزه
یا تخم خراسانی قدر شش اصبع ته اشیه یا تخم خربزه باهم خوب آلوده در دهن حمام بندد یا دو شعر آدم گلاب آمیخته بر عانه گذارد و بطبیخ تخم یا بطبیخ تخم هندی آن زبان
کند زبل بقدر ۱۱ اهل دفت طحال سپ تخم گزر شاخ گاو زراوند جفت ماهی شود زبل سنبل سود موی دم خر آب پاره بخور سازد **فائده در تدبیر استقاط جنین**
اگر ضرورت قوی نشود و تحریک باید ارنشود و وقت مقرر بر سر چیزها خارج شیشه و جنین بیت گذشت بکار برند **انتباه** اول بهمه بندد و غیر کنجد باید غیر خروع بر سر کنند
مرق جیب نوشانند و از قابضات منع کنند بعد مسقطات هند تا مطلب بآسانی برآید بعد اسقاط مقوی رحم و فاخر بل سعتر خردل سرکه باشد بخورکنند تا دم سائل شود
و غلیظ نگردد **مسقط فتیله کاغذ بره گاو یا آب حنظل** آلوده و در دم حمام بندد در حال بفتیله آب برگ حنظل حقنه حمام کنند یا پاره پشم آلوده بر ندد بر بخور مریم یا بندد عصاره
او بر شکم طلا کنند یا پنبه آلوده بردارند و غیر آن حموال نمایند توتیا سنگ حموال کنند برگ سداب لفلف سایده حموال کنند بول گوسفند کهنه نوشانند تخم حنظل با
نافت نخاله ساز نداشنج آب گداخته سه درم آمیخته شاذ و در ازتر از خشت خرما ساخته در دهن حمام تمام شب نهند و رها همه شب بر بالش فرو گذاشته دارند
سقمونیا آب سداب تر کرده در تغیب طلا نموده جای نمایند قطران یا سداب یا تخم حنظل بردارند نشان سوخته سه درم یا انگبین سه درم سداب سه درم سایده
همراه طبیخ اهل هند صبح شام اهل هر روز سه درم خورند تا ده روز دوار اکملیت سفید کتخدا بدتوق بیست درم شب در آب ترکرده صبح صاف نموده نوشند قدری نگذرد
نمک سنگ بسرکه هندی گرم کرده نشاسته هند در حال بفتیله تخم سوسمار خشک کرده سایده یک درم مهره نوشادر بفتیله قفص عدد سایده هند اهل سند و نیشادر
هر یک بیست دو ما نا شکطراشیع هر یکه بعسل آمیزند و صبح شام قدر بیضه هند چند روز حقنه اگر ماه اول یا بعد آن کنند ساقط سازد حنظل تازه خالی کرده بروغن
روغن سوس پر نموده یک شبانروز بگذارند پس ماده گرم هند تا روغن بجوش آید پس سرد کرده صاف نموده در قبل حقنه کنند عجیب **فائده در تدبیر احتباس نفاس**
مدت او دو ذکر یا زده یا سی روز و در آشامی سی پنج تا چهل روز میباشد اگر بیش ازین دیده نیاید اما ضی که از احتباس طمث میشود پدید آرد **قول بقراط**
اگر بعد زائیدن پنج نخون جاسی نشود خوف ماکست باید که تخم کرفس یا بادیان پرسیاوشان شکطراشیع هر یکه سه درم چوشانده قدوده در درم آمیخته هند خرمنقل زوفا
حریل علک البطم در دل تخرگند و هر چه در احتباس طمث آید بکار برند گفته اگر نیاید و وجع شدید آرد صاف نرسند که تسکین وجع نماید و دگاه باشد که زن ضعیف و
لاغر بود و مدتها در دکه پس از ولادت بآید و این نزکته دارد و محتاج تدبیر نیست **قول جوان کوره** و اگر نفاس بند بود عسل یک قاشق آبگرم آمیخته لوشند
طبیخ شاهپاوشن دهند **فائده در تدبیر کثرت نفاس** اگر خون نفاس بسیار رود و باعث ضعف گردد حابسات که در کثرت طمث آیند دهند و
ازار اللحم و شراب و بلوطهای خوش قوت نمایند **فائده در تدبیر درم رحم که بعد ولادت پدید آید** لعاب خطمی لعاب خبازی و برگ بیدمشک و بیه
آنرا دوجه دهند و هر که مناسب افتد بکار برند خوب کردن مفید **تدبیر انقلاب رحم که بعد ولادت بسبب ورکردن حامله پدید آید**
آنرا دوجه دهند و ظرف جوالی آن وجع زیاده و قت استاده شدن ثقل محسوس شود و اول بند گرد و پیچیدن مانده سنگ یا پیچه دان ماده گرگ خشک کرده
سائیده هر روزه دهند و غیر خروع مالند باقی تدبیر از تقوم رحم چنین **تدبیر غظم البطن که بعد ولادت پدید آید** غلظمیه دارد قلقل شیطرج سنبل سعد زنجبیل
برنگ کابلی دیودار هلیله بلیله بادیان آمله لسان العصافیر هر یک شش حصص سه قند سیاه کهنه برابر همه شربتی دو نیمدرم چهار ده روزه هند اندرین آب سوده بگیرم

طلا کنند چند بار بیخ جائی جوئی تیدرم بدوغ گاو خوانند **تدبیر ترب که بعد زائیدن پدید آید** فلفلویه یثقالی آن بیست مثقال جوشانند نصف ملایند شب بدارند صبح صاف نموده نوشند و همان قدر آرد یگر انداخته تا شام دارند پس صاف نموده نوشند روز دوم فلفلویه دیگر بدستور اول تا سه روز رفع شود کاستی نکنیم اسکر و بلپوزه هفت عدد دو هندفریله جمی که بعد آبستن شود **قول رازی** اگر ایام نفاس جمی وجع رحم پدید آید آفتر تر شانند با شیر تره تکیشه نوشانند که سه روز قوت و تطیب بدن میکند و منع ادرار خون نمی نماید **تدبیر برودت مزاج که بعد زائیدن پدید آید** جوهر لوبان مشک هر یک دو سنج در یک قدح دهند پرسوت را نفع دارد **تدبیر استطلاق بطن که بعد ولادت شود** اولا ان انیسون فنیدیان یا کم زیاده مصطکی خیر اسکر و بلپوز بخیسانیده دم آمیخته و هفت پوست انار چهل مثقال مصطکی نیدرم دارچینی اسکر و بلپوز با سنه دم اسکر و بلپوز شکم نماد کنند **قول علی بن بن** هلیله سیاه ده عدد بقدر مغز کرده خورد چند روز اگر دموی بود و اسهال مع تهی پدید آید فصد کنند **حریره که بعد زائیدن** دهند سمیده گندم و مغز نرد هر یک رطل بریان کرده نبات یا قند سیاه یکمنیم طل با آب حل کرده اندازند بقاشق حرکت دهند چون بقوام حریره آید فرو گرفته فلفلویه دار فلفل رنجبیل نانخواه هر یک ده درم آمیزند **فائده** ورایام سلعت بعد زائیدن مسهل منع کرده اند درین ولا زنی زاد ورایام حمل بسبب اکحل تهیای بدهی و درم سوء القنیه پدید آید و لون متغیر گردد و ایام نفاس زائیدن نزدیک رسیده باشد و اطبا قصد بتجویز کرده اند بسبب مذکور بسیار خطر ناک است ارسال علق نمودند بسیاری خون آب برآید و بیسر تمام زائیدن بعد زائیدن مسهل داده ماده بد باسانی برآید و صحت یافت زنی را بعد دوازده روز از زائیدن ورم زبان و اطراف پیدا شد مسهل داده صحت یافت **فصل چهارم در وجع رحم** اگر وجع بعد ولادت پدید آید **علاج** مارا الاصول مار الشعیر عرق کبک دهند سم استرسم خرشعر آدم کوبند طبیخ او خرنوشند طبیخ خبازی حقنه رحم کنند و هم نوشند بطبیخ شبت آبزن نمایند روغن شبت تشمع آمیخته فرزجه سازند **قول لازر وریه** روغن عنصران مالند سقوطونی لوزتا با طبیخ مسکنه و هم نوشند لوز هم با روغن بگداز آمیخته فوشند با طبیخ کتان یا شیر خرحقنه کنند وفرج را شوینده سکن لذع طبیخ سکینه نوشند وحقنه نمایند سکن وجع که بعد ولادت قبل از حیض پدید آید آب کوکنار قدری کوفته مسکن فوراً الا آنکه بدواسی دیگر کار آید هند کما ول تسکین وجع سکند بعده بسبب حبس نفاس وجع قوی تر از اول می آرد و تا ع بط با آب زانیانه جوشانده بر بوند روغن نیرین مالند و بدارند خاصه اگر اسهال پت نیز در رحم باشد **فائده** وجع که قبل از حیض و عند جماع پدید آید بستور مذکور علاج کنند برگ نیم بارگ بکلاب یخ نظر نشاده گرم کرده بنشند وجع حیض یا عند نفاس یا عند جماع پدید آید ریوند قند بار بکلیم درم در وز قبل شروع حیض تا سه روز دهند زلیه وجع کرد ایام حیض شود و تپنه بتنگ یا بعنصل سوخته آلوده قبل از جماع در رحم دهند مسکن وجع که عند جماع شود و مانع حمل تر بدر دهند و بطبیخ او حقنه کنند زلیه وجع که قبل از حیض پدید آید صبر بار بعد رم بقند سیاه آمیخته دهند زلیه وجع که در حیض شود گل سرخ بنجر جوشانده فطول کنند **قول لازر وریه** هر روز دو سه بار در آبزن ریزو لیتوا نشاند روغن کهربا بر سینه و شکم مالند **فائده دو ادویه وجع رحم** اول آدم روغن حنا آمیخته حقنه کنند برگ پیل گرم کرده بر بغانه بندند زلیه وجع و درم رحم پنیه خوک یا زنوفای رطب با برگ گل رهر بروغن گل و پنبه تازه صناد کنند طبیخ وج یا با شنه یا اوشنه یا قصب الزیره آبزن نمایند **دیگر** یا روغن بابسان یا روغن یا غالیه مول کنند پنبه بدو یا یا روغن بابلا یا روغن شبت الندج بیخته نمایند غالیه یا چغر با بونه جرجیر اوی آویزند و هم دم بپنبه نیم شب یا حاشا سخته بابا بسل یا بندق بنهند یکمنیم و هند روغن کهربا دو قطره بشکر یا بسفت قطره ابهرا با بیخ بنپه یا گل نارنج و هند برگ قرطم و شتی و تخم و البقدر رقی فلفل سائیده بخرقه گلوری دهند زلیه وجع رحم گرم کنند و مقل تنه هر یک دو زعفران جاوشیر اشق هر یک یک مصطکی هندبر روغن سوسن بروغن بابونه پنبه بقطره یک سه صبوح بسه کرده حل کرده

روغن شحم گداخته او ویه سائیده آمیخته بشیر آلوده بردارند مرثیه وجع وورم رحم ولواسیر بپرلطا موذر دافیون بابونه زیر پشم بردارند مفعل یک شیه خربا شیرزن وآمیخته برآتش نرم نهند تا شیر بتدریج جذب شود پس صوف یا پنبه آلوده بردارند منقی قرحه رحم وبرای وجع ومصلابت فرم رحم واخراج نفاس وطوبت مفید رنگ کابلی یا مغز یا هرکدام قنیا دبن یکسنگ هرکدوم سائیده سه ره بسته در رحم نهند سکن وجع که بسبب آب عفصه نابنیوجع آنهم بادیان انیسون تخم کرفس برگ سداب بصعتر هرکیک درعسل بیجا درم قدر خسته خرما شافه ساخته یا پنبه کهنه آلوده حمول کنند محلله باد خلوق مقوی دل ملین عصب وبرای وجع ومصلابت وانتفاخ رحم نافع نعفران سه ترفل قرفه هرکیک یک قصب الزریره پنج اشنه دوسائیده بگلاب وذهن دوسرشته بکار برند مارالله برای ضعف بدن قلب وعسر ولادت ودرم ورجع رحم کرد قت حیض شود نافع تخم نرگاله فربه یک من ویک چهارک من تبریزمغز جوان فربه دراج سنگوار هرکیک پنج نطفه اظهم وبیه پاک نموده ورق کرده درد یگ نقره کباب نیم خام نموده طباشیر کنیز خشک هرکیک دونیم مثقال گل سرخ گاوزبان هرکیک ۵ مثقال ۱ یعنی سیل هرکیک ۵ مثقالی دودوانگ کوفته اندا خته عرق گاوزبان عرق بیدمشک عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب عرق خیارشنبر آب انگور هرکیک دورطل آب قدرضرورانموده ۵ عرق کشند عنب الثعلب گل بنفشه هرکیک بیست پنج مثقال سندل سفید هفت ونیم مثقال گاوزبان پنجاه مثقال وردتازه دورطل گل سپیطی ۱ طل انداخته مکررکنند عنبر مشک عنفران هرکیک ۵ مثقالی صره آویزند فائده اگرجمع جمع ازاد شود ویا بعد ولادت چیزی درحمام باند وبدان بسبب تکم بزرگ گردد مغز بادام مغز خوبانی مغز خیلغوزه حب السنمه مویز کشمش خرما مغز خسته تفتا لوهمه کهنه نبات هرکیک دودرم جوزبویه بسباسه قرنفل واچینی زعفران مصطکی نارمشک انزروت هرکیک درم کندر چهاردرم برگ تنبول مع حصاص بیست عدد سائیده پشم میش آمیخته کوبند کمکیم شود وبطول شش اصبع شافه ساخته بردارند وقت برازبرآورده بگیرند هفت روز ناماده غلیظه برآرو بعده قرنفل اهل واچینی سعتر کندر نک سنگ هرکیک درم سائیده عسل چهاردرم روغن زرد دودرم برآتش گرم کرده پنبه آلوده او ویه سحوقه پنبه پاشیده فرحه ساخته بردارند درروزی دوبار پنبه تقیه مجففات چون جوزبویه بسباسه عفص کزبا نج زرد ودرهرکیک درم صنع پلاس دودرم سائیده ۵ره بسته بردارند فائده بعد ولادت برای تصفیه شیع مومیه هرکیک نیم رطل ۵ روغن کنجد قدرضرورمغرغب قطن مغز خسته آرد هرکیک ربع رطل عسل ۱ طل مغز بادام مغز خیا هرکدام هفت ونیم مثقال زرنباد ما بی کهنه برنگ کابلی بخمیل هرکیک پنج اونس جوا کهار دو اونس حمول کنند دیگر برای تصفیه جوزبویه بسباسه برنگ کابلی ماهی کهنه ماهی سرخی برگ جماؤ مغز بادام کهنه مغز خیل سائیده بهسل آمیخته پنبه انداخته کوفته قرحه ساخته بردارند تصفیه برای تخفیف لوده گل خوشبو چیز گوتر مرورد پاوه ورانا تربیت که خالی کرده باشند پرنموده گلمکت کرده درآتش سخته برآورده بعرق گلاب سائیده خرقه باریک آلوده خشک کرده حمول کنند فصل پنجم در تدبیر مانع حمل کلیه درین آنست که مرد زن اوقت جماع تنگ درکشند ولرسای ادابند تبرد ازه وهنگام نزال چنانکه تواند تصبیب ابیرون کشیده کرد وچیدکند تانزال ادابنزال زن اتفاق نیفتد وپس ازنزال زود جدا شود ولبفرمایدکه بسرعت برخیزد وبعد ساعت بنابر پس پیش برجهد وعلت آنست تامنی ازرحم فرو نرافتد یا بقضیب راه بهم نسپرد چپ کرده جماع نماید تامنی راطبغراند دورحم آویخته نه بهتر بهترین وآسان ترین حیل آنست که عندانزال خرقه باریک برسر قضیب پیچیده بحمول کند بعد فراغ بیرون کشند تامنی درمیان خرقه بیرون افتد قول حرث بن کلده اگرخوا هدکه حمل نشود خشفه چپ کرده جماع کند قول رازی عصاره اصل بر قضیب طلا نموده جماع کند حمل نگیرد واگر بردارد انحدا جنین نماید بقوت قوی وگفته اگرخورد زن ورا ثق ورق فلفل سیاه حمل نگیرد قول ابهرن بل فیل برالبیغ گوفته بشیراسپ سحق کرده درجلد اپل نهاده بزن آویزند حمل نگیرد واگرزنان شیاف ساخته بردارد قوی تر بود وگفته سقمونیا شم خرطل خبث الحدید

فاشقر اگر نب بزرگ نب برابر بقطران آمیخته بردارد و بازگیرد **دوا** مرد ارسنگ در مرد نخلوله آرد نهاده فرو برد تا چند سال بازنگیرد **دیگر** پول شتر بدوص آمیخته با آب گوسفند نوشند **دیگر** زبل فیل خشک کرده بسل آمیخته بدود بر دارد **دیگر** زبد بره دود رحم سایده دو بار یام حیض دهد **دیگر** قیر مزبل عتیق تا هفته نوشد **دیگر** شحم قدری در بره گاو بنوشانند گاهی حمل نگیرد **دیگر** زبل حمام صحرائی مع دود رحم بشکل آمیخته ده بسه روز **دیگر** زبل ارنب سه یا چند درم بدهد تا هفته **دیگر** بعد حیض چند دانه فوم بلع کند **دیگر** مغز فوم یا تخم حماض با آب بنفشه بعد طهر بلع کند بشمار اعداد همان قدر سال حمل نگیرد **دیگر** برگ چغنه بروز یکشنبه سایده نوشد بشمار بگاه همانقدر سال حمل نگیرد و حائض نگردد **دیگر** دانه کاکنج هفت عدد بعد حیض بلع کند تا چهل روز حمل نگیرد **دیگر** دل اشتر بریان کرده بخورد **دیگر** زبل ورم تقند سه حب بندد و بعد فراغ حیض سه روز بخورد **دیگر** چون سرخ ورم با آب نوشد **دیگر** زبل بازو دوانق تمر در دهر گرفته بازنگیرد **دیگر** گل کدم با آب سائیده بعد طهر بخورد بدهد **دیگر** جان سحوته بلع ورم بشیر بتی قابض آمیخته بعد حیض کند **دیگر** بادروج دود ورم تقند شش ورم چوشانده نوشد **دیگر** درخت منیلان تازه خشک کرده و حمل اسود یک سائیده چهار سکرو بپلوبد بقسی سه یا هفت روز با آب بدهد گرفته بازنگیرد **دیگر** شحم زرد کوه میان دو استخوان دارد بیاشامد کوفته تراج سحوته آمیخته با شافه ساخته قبل و بعد جماع حمول کند **دیگر** فنفل با آب سداب بعد جماع بلع منع حمل کند **دیگر** زبل الفا بسل فرزنبه سازد **دیگر** بر سر هان کیبار زهره گرگ مثقالی با روغن نارد بن آمیخته بشیم آلوده بر دارد **دیگر** نفط آرنب نیم مثقال بعد طهر حمول کند سه روز **دیگر** عرق استر بیه حمول نماید **دیگر** خون حیض با مورد بدیا اندر بره حمول کند **دیگر** خون انفاس که از فرزند اول باشد در تمام بدن مالد **دیگر** حنظل نابخته آمیخته در کف دست خفاه کند **دیگر** تخم پلپه سایده بسل آمیخته و فرج مالیده جماع کند **دیگر** نمک سنگ و روغن کنجد با قطران بعد جماع حمول کند یا مر و بر قضیب طلا کرده جماع نماید **دیگر** بسبیل عاقرقرحا بابسل مقوم آمیخته طلا کرده جماع کند ملذ نهم **دیگر** پوست یا چرک گوش استر حمول کند **دیگر** زبل خفاش حمول کند **دیگر** بول گرگ بول کند **دیگر** کبد راسوزنده برآورده در گلو بندد **دیگر** چرک گوش آدم قدر با قلاد بشیمه سیاه بسته در گردن آویزد **دیگر** زهره ثعلب زرکم آویزد **دیگر** زدان طفل که اول افتد در زمین نرسد رفضه گرفته با خود دارد **دیگر** پوست حربا با خود دارد **دیگر** عقرب زنده در خرقه بسته بموم گرفته در تنور تعویذ نقره کرده در گلو بندد **دیگر** استقولقند ریون با حجر التمر آویزد

فصل ششم در رجا

وضعیت که حالتی شبیه بحمل روی نماید از احتباس حیض و تغیر لون و سقوط اشتهای غذا و جماع و انضمام فم رحم و انتفاخ ثدی و مباشکه کشکم برگ شود و پیوان جلبه و حرکت مانند حرکت جنین محسوس شود چون دست بر گذارند بسیار بدست چپ پیل نماید گاه باشد که بعلاج نرود تا آخر عمر مانده گاه باشد که باستسقا منجر شود و گاه باشد که بعد انقضای نه ماه چیزی مانند ورج زائیدن پدید آید و پاره لحم یا رطوبات و فضلات جدا شود و یا با کثیره آید یا هیچ ظاهر نشود و لهما باشد که ماده رجا بسبب ادرار عرق زائد شود و اجیکه زنده استعداد قبول نفس حیوانی تواند شد در وی پدید آید و قبول نفس نماید پس آن ماده بصورت حیوانی در آید چنانچه مشاهده کرده اند که نفس بصورت سلیق مقاطع و آن چند ساعت حس و حرکت کرده زنی بر شکل مرغ رانیده که دو جناح و اشت با جمله اکثر آنست که آن ماده متعفنه اکتساب صورت انسانی از نفس مخلقه میکند و قوت حرکتی در آن رجا که در رجا بشکم صلب و اطراف سست باشد و حرکت مانند حرکت جنین نبود بلکه چون دست بر شکم نهند از موضع بموضع انتقال کند بخلاف آنکه بجا خود حرکت نماید و زمان دفع دیر گذرد و چهار چند سال ماند بلکه تا آخر عمر فرق از استسقا ظاهر است از حیث صلابت که مخصوص بر جاست و عدم آن از استسقا **قول صاحب فونسیکه** رجا حمل ناقص است که ماده زبون عفنه در رحم جمع میشود و مادر خراطیر فنجره پیدا میگردد **قول جالینوس** هرگاه که کمی مرد و زن ضعیف بود و یا خون طمث در رحم بند گردد و رجا پیدا شود اندک وقت حیض و چند روز پیش از ان جماع منع است زیرا که در ان وقت افراط خون در رحم میباشد بدین سبب فعل در یا سمینال که لغزنده

بیضه است بخوبی تمام میشود پس بآسانی منی محتبس گشته باعث رجا میگردد **قول البعضی** بدون فعل ذکور رجا پیدا نمیشود **و بقراط** سبب رجا از دو شی مقرر کرده یکی کمی و مرض منی ذکور دوم افراط خون طمث که هر دو با هم آمیخته در رحم بند شوند پس از قوت صوء خود شروع در ترکیب جسم مینماید بسبب کثرت ریزش خون اذان باز میماند حمل ناقص گشته حیوان جدید یا لحم زبون پیدا میگردد **قول گروهی** در بهائم بدون فعل هر دو حمل نمیشود و خلاف طیور که بفعل نر بیضه خاکی سید هند **بدانکه** هرگاه ماده سیمنال مرد و زن با هم آمیخته در رحم بماند اگرچه یکی از انها ضعیف و ناقص بود لیکن حیوان زنده پیدا میشود و خلاف رجا که گاهی ماده سیمنال ذکوری میشود و چه ماده سیمنال نسائی بغیر ماده سیمنال ذکوری پیدا نمود ازین جنین نمیتواند **قول البعضی** ماده سیمنال نسائی هم خواص مولده دارد بدین وجه که بیضه بسببی از اسباب از انثیین بیرون آید و از مجری خود بر رحم رسد و چون در بیضه قوت مولده میباشد بسبب حرارت رحم گرم می پذیرفته رجا پیدا مینماید و چون بغیر ماده سیمنال انفراده می آید مثال پاره لحم بی حیات می باشد **قول پلینیو** بغیر فعل ذکور رجا پیدا میشود **فائده** در حالة هم رجا پیدا میشود و اکثر مرئی شده **که بعد از ایدن** آنهم پیدا شده **در حالة** بسبب انضمام نر رحم ماده سیمنال ذکوری بر رحم رسیدن نمیتواند بر سطح بالای رحم بماند و منی زن تنها موجب جا نگردد و مثال **حائفه که** دران نیز ماده سیمنال ذکوری بقعر رحم جمع شدن نمیتواند پس صرف منی نساء در قعر رحم رفته رجا پیدا میکند و هر گاه که با وجود فعل ذکور رجا پدید آید بدانکه ماده سیمنال ذکوری در قعر رحم جمع نشده یا رحم جذب آن نکرده یا سببی دیگر لاحق گشته که بدان سبب در قعر رحم رسیده **قول تشر حان جدید** رجای جاند بسبب رسیدن منی ذکور هست **چه ماده** مذکور مشترک از روح و خواص اغراز نده بیضه میباشد لهذا اقوی ذی حیات می بود و تولد رجای مرده ممتنع از منی نساست که اشتراک روح ندارد پس بالضرور ضعیف و مرده می باشد **تنبیه** زنی حامله را در ماه پنجم خون مقطع بسبب جا خارج شد طبیبی او را معالجه برای اخراج رجا بطوا آخر ابعد خروج رجا خون بند نشد و بمرتبه زنی لاده رسید همراه رجا چند طفلان زنده برآمدند و بعد آب تنبر یم مرند و چون رجا بالکل خارج گردید فوراً خون بند شد و ضعف شدید تا چند روز ماند **فائده** اگر سبب در رم صلب فم یا رحم باشد که بدان سبب حیض باز ایستد و رجا آزار آماس علاج در رم صلب رحم میدهد اگر سبب انصباب ماده کثیر شدید الحرارت بر رحم باشد طبیب تحلیل رده کثیف باقی نماند تقدم سوء مزاج گرم در رحم و عقب او ظهور رجا و احساس حرارت در نواحی رحم **علاج** اگر امتلای دم باشد با سلیق و صافن زنند و بعد از انکه حرارت رفع گردد یا ماده دیگر بوده باشد برای تنقیح ماده هر روز ما الاصول بر بدن خود تنقیه دهند طبیخ ابوبان کاسنی انیسون تخم کشوث گلقند نوشند و بعد تنقیح بجلاب یا ماج حب سکبینج تنقیه کنند مکرر و بعد تنقیه دوا الکرکم تریاق اربعه قرص مر بطبیخ ترمس اهلیلج مشک طرامشیع وغیره دهند قنه مرجا و شیر برابر دو درم با آب کرفس یا آب بادیان و هندآب تنقیح سم نوشند فلفل طبیخ لوبیا و هندباقلا دو درم با هفته وزیر باج و نخود آب متوالیا خورند مرجا و شیر خربق برابر بزهر گاو شانه سازند کمون بابونه صعتر جاوشیر قرد ما با آب کرفس بر شکم ضماد کنند عرق یاسمین و عرق خیری و عرق سداب مالند نمک را داغ کرده کما کذند باقی تدبیر احتباس طمث کذند اگر سبب جس با غلیظ در رحم باشد انتفاخ تمدد و دیگر آثار استسقای طبلیه **علاج** شربت بزوری ما الاصول و هندکا سرات ریح ضماداً حقناً شافاً معجوناً بکار برند باقی تدبیر استسقای طبلی و قولنج ریحی نماینده تخم کرفس و کمون مدرته ناشخواه و بنجمل انیسون هریک چهار قند برابر همه سایده دو یا سه درم دهند مرغ کبوتر نخود اب تبوابل گرم خورند **قول لازوربیه** طبیخ پرو بوکا تیو دهند طبیخ آبلوت نوشند قضیب ثعلب خشک کرده بر رحم بندند بسد و بگلو آویزند **شانه** زاج در سفال کرده برآتش نهند چون جوشد زنبار دسحوقه اندازند و آمیزند پس از آتش فرو گرفته شانه قدر طول خنصر و دو بجم بار یکتر ساخته در رحم نهند چنانچه حصه در رحم و یکحصه بیرون رحم باشد تا سه روز نماده دارند

والم وجع که شود خوف نمایند روز سوم هر چه در رحم باشد برآید **فصل هفتم در کثرت طمث** از کثرت خروج ناگواری طعام تغیر لون وصوت تبع اطراف استسقا حمیات صفراوی سقوط اشتها وهیج ظر وغیره پدیدی آید **قول بقراط** اگر بازیف صفر نفس بود مدباشد **فائده** اگر سبب کثرت دم باشد استدای عرق حرت لون وباوجود کثرت خروج ضعف پدید نیاید ودتغیر در لون نیفتد بلکه قوت ونضارت افزاید واگر کسی را که در تنعم بود شود باید که بند نکنند مگر وقتیکه ضعف وتغیر لون پدید آید **علاج** برای تقلیل وازاله یا سلیق یا صافن زنند وخون حسب قوت یک یا دو دفعه برآرند ئین ممکن بندند والند مجمر ناری بزرگ زیر ندی نهند قرص کهربا گل ارمنی هر یک مثقالی بده مثقال رب به وهند شاذنه مسکه در رحم نهند چون حل شود دیگر گذارند پستم بطبیخ عفص ترکده باتخم سسحوقه آلوده بروارند اقاقیا کنند دم الاخوین عفص کاغذ سوخته کرنانج برابر آب مورد آمیخته صوف آلوده محمول سازند عدس سماق وغوره خورند **شافه مسکه** اشد گفته زاج ترکار کنند عفص اقاقیا برابر شافه سازند طویل ویر دارند **قول جوان کوروو** فصد دست ضیق زنند چند بار وخون اندک گیرند اگر نبشود وشاخ حجامت بسینه وضلع کبد شدند اگر بسبب قوت وحدت دم باشد بسبب وغلبه صفر است ضعف نهال تبع علتش صفرت لون اسیب خبث نفس سرعت خروج مع تقل حدت وسرقت **علاج** تنقیه بمنفر بطبیخ هلیله شاهتره کنند بگذارند شتره خرفه آب ترک آب سیب آب آلبالو باشیر گل ارمنی وهند اگر نکنین نبابه قرص کهربا شیرت انار یا ریب وهند بطبیخ گلنار پوست انار مورد گل سرخ عفص آبزن کنند وخوشند صندل اقاقیا گل سرخ سماق پوست انار مورد وبرابر جمله ضماد کنند گل ارمنی اقاقیا حنفص عصاره بقلیس دم الاخوین شاهتره آب باتنگ آمیخته حقنه رحم کنند گل ارمنی صمغ عربی هر یک مثقالی بشربت سیب وهند عدس شخوداب مرغ کبک بحوم صید کبتنیز سماق ترک خورده خورند اگر ضعف باشد صفرت بیض بسرکه جوشانده انار ترش به وهند **قول عسکری** اگر آثار حرارت باشد با سلیق زنند بزر البنج دو یاسه الق بمهوزن شکر پرورده وهند بزرف تخم سرخوقه آب مورد مفید صوت آب مورد مرکرده بکحل گلنار مرکار مسحوق آلوده دائم حمول انیدن پشیز چهل کرده صوف آلوده بردارند پشم بانشاسته بر جمانه وظر ضماد سازند اگر آرام دشوار شود حقنه که برای اسهال موی مفید ست در رحم نمایند **قول جالینوس** زنی را نزف رحم بود دیکسی علاج شفا نمی یافت بابار تنگ حقنه کرد منعت شد **قول ثابت بن قره** زنی دو سه روز دو سه ستار که با خورد بند گردید **قول جوان کوروو** برای تنقیه شربت ورد وانس بطبیخ هلیله زرد بنوشند آمیخته وهند کهین تلیله چند مر تبر وهند بعده عرق خرفه شش انس سنگجرا حت طباشیر سکر پلوو هند هر کدام یک درم مالند بطبیخ مرغ ذنب الخیل اسفیدزیره نیم درم مورد حقنه رحم کنند وبر شکم فطول سازند عصاره بار تنگ زرقه نمایند جوز سرو موم هر یک نیم انس حب ساخته هشت سوزند پوست درونی بلوط نیم درم مرغ نگلند سه انس آمیخته وهند زیل بمسحوق درم آب چشمه یا آب خرفه وهند طبیخ کته وانجبار نوشند زیل خرنازه دو انس بعصاره بار تنگ آمیخته شافه ساخته در رحم نهند موی خرگوش انس دم الاخوین گل ارمنی گل سرخ هر یک نیم انس کندر ذکر مصطکی صبر هر یک نیم درم خوشه انگور هر یک ربع انس کوفته بر غن مورد جوشاند وموم حسب قدر آمیزند چون مثل مرهم شود بر شکم وعانه مالند اگر کافی نبود فلونیای فارسی دو اسکرو پلوو عرق خرفه یا عرق بای کلاب نیم طل هند لاذن افیونی دو دانه وهند اگر کافی نبود فتر عظم بای ماده در گلوبند سنگ حالبه دم کهربا گلوبند صمغ عربی یا شد در گلوبند صفدع سبز که در صحرا پیدا شود در آفتاب خشک کرده در گلوبند پر چه نان بخون حیض آلوده یا ماده خوک یا ماده سگ بچه دار خورانند سنگجراحت دست چپ بندند سر به برگ بر گ یا ضما کنند رحم مرغ ماده خشک کرده در رحم سندی العالم سائیده بر گ یا ضما کنند آناغاس کل سرخ وارد در دست مالند قرص حالبه دم هند وگفته وارند بندکنند نگردتنکیه افراط نماید وبعد تنقیه عام بای تعدیل حرارت کبد تمین تورا روزاده وهند ضماد سیر وبر کبد گذارند پوست ترنج باتخم مومیا یا قوت بزر البنج انجبار یا ذنب الخیل در آب جوشانده نوشند

وازخصه وگریه وریاضت پرهیز نداگر بسبب انقطاع عسق باشد تقدم حرکت عنیف یا حمل بارگران یا ضربه یا اکل اشیای شور خروج خون کثیر باندک وجع **علاج** قرص گلنار صنع عربی بریان گل ارمنی برب سیب وهند مصطکی زروت کنند هرسه یک سه درم الاخیرین گل ارمنی هریک یک سائیده بآب مورد آمیخته حمول کنند **قول جوان** **کورووو** فصد دست کنند اغذیه سنجاره خون چون برنج پخته همراه پاچه دنبه خورند سبی یارب به یا سنجد وهند بطبیخ کیرا که درموجع انجبار جوش بود نوشند سبد اسکوبلو بشربت مورد وشربت ورد یابس وهند سنگجراحت اسکوبلو بعرق خرفه آمیخته وهند عرق خرفه یک کاتا دو بیاض بیض چهار عدد وریع ساعت بکفچه چوبی لت کرده صاف نموده بجای آب نوشند اگر بسبب غلبه یبوست مانی باشد که افاعروق استرخی سازد و بیاض ورقت دم کثرت بزاق قلت عطش کسل تهیج وجه واجفان **علاج** حق مکرر کفند بطبیخ اصل سوس بادیان قند نوشند بجاب یارج تنقیه نماید نخود آب کبک تیهو بکبوتر دوار چینی خورند وبعد تنقیه اطلیه وادویه وشافه مجففه مناسبه بکار برند اگر بسبب غلبه سودای حاد باشد که افتتاح افواه عروق نماید خافت بدن یبوست زبان سواد دم وباشد که سبز بالیکه برآید **علاج** شربت گاوزبان بالنگو بطبیخ اصل سوس گاوزبان قند وهند وبعد تنقیه بطبیخ افتیمون کنند معجون سنجاج وهند اگر مانعی نباشد باسلیق زنند واغذیه وادویه وشیافات مذکوره بکار برند **فائده** بنیه تازه برآتش گرم کرده شب بردارند صبح برآورده بسایه خشک کنند پس اگر لون بنیه سفید بود دلالت بلغمی واگر سیاه باکمی سایه باشد سودا وی واگر زرد بود صفراویست حساب وتدارک کنند اگر بسبب بواسیر الرحم باشد خون قطره قطره آید ومع الصداع باشد تدبیر او رد بواسیر الرحم بنید اگر بسبب قرحه رحم باشد خون یا ریم وزرداب برآید ومنتن وبالم وحرقت باشد تدبیر قرحه رحم کنند اگر بسبب عسر ولادت باشد که بدالنسبب رحم ضعیف وعروق او پاره وشعاع او گسسته شود انچه در قرحه وشقاق رحم آید یکبار بند اگر بسبب زوال بکارت باشد که بسبب عظم قضیب رنج برحم رسد وعروق او خرق گردد **علاج** هم قابض بطبیخ قابض آبزن کنند بطبیخ ورد گلنار عفص بولا استنجا کنند وبروغن گل هرخطه چوب زرد چوبه رقه نهاده رفاده مانند برفرج بندند فاذهر چه حیوانی بدوغ سوده وهند وشقاق را بدانچه در شقاق آید تدارک کنند **قول لارزوریه** تتبع بزور آوردن حیض ابازدارد وگفته زاد عدد کنند مصطکی هریک نیم اونس مرواید بسد هریک ده شعیر آرد جودرم بیاض بیض چهار عدد وآب خیرمنوده دو قرص ساخته بتابه نهند که نیخته شود دو سوخته نگردد وگفته بعرق بزآمیخته وهند واسفیذ بخل جوشانده درفرج بندند وگفته فاخته فرج کرده ازپرو معا پاک نموده بشراب شویند پس انگلاب بعدد مصطکی اونس درشکم پرنموده بدوزند وبروغنگل چرب سازند وکباب کنند وروغن کهکیدو ظرف چینی گیرند پس فاخته را در دیگ مطین نموده وتنور نهند که خشک گردد پس سائیده دودرم بآب بکره گل دهند وروغن مذکور بر موضع کلیه مالند وگفته بچه آهو یا بزرا بزنج کنند وشیر که در حوصله او باشد گیرند وبوزن دو جود هند ورق گل کوفته بصفرت بیض آمیخته بتاب آهن تاب دهند چندروز بنوشت نامزنج خورد در آب شیرین بزند که دو ثلث برود هشت اونس ازان آب جوشند سرکه بتابه آهنی گرم باشند وبخارش رسانند سرشم بآب حل کرده آردباقلا نشاسته آمیخته بر پشت نهاده کنند اشنه مع حمول کنند شمر چوبک بسایه خشک کرده سائیده بموزنش شکر آمیخته یک کف دهند ابریشم مزج مقرض سمل لوده هریک شش آمیخته ودو مثقال دهند روغن بلسان هشت قطره بمرغ یا بیضه یا به نبات دهند روغن کهربا بآب فهتمین مفید وگفته کون کرم یا حمول کنند زاد قرطاس زماد یا چکدشتی هریک یک شکر دو آمیخته دودرم بغبار بزنج دهند چهرم زرین کفش کنند سوخته هموزن شکر آمیخته هردوزه دودرم بآب دهند زاج آفیون هریک نیم انگ بزر البنج وانگ حمول سازند وگفته پستیلا

روشنطور یکدرم آنرا خشک الدم گذشت و هنگامیکه میخواهند یارزه زیاد تر نمایند و گفته اند تین تور الور و تین تور اسپانیائی تیس سفوف صمغ عربی شربت سپستان ادویه الطیبا
سنجد هر یکالیب همه مفید اند و هند شانه شانه دخانی شانه حامله بردارند و کوانیتو ایستی سیکولوز تیانا مفید دوا اصمغ جیتی ده مائین خروبخ شنگرف تمغه هر یک
بیست سائیده یک کف همراه یک پیاله شیر گاو دوهند سه روز دیگر گوگرد آمله سارو درم شیر گاو دوهند تا هفته دیگر بیخ چوندلای یک یا یکنیم درم بعقرات یا کاه و اله
سوخته شش شنگرف آمیخته چهار درم آب یا قند حریض محرق درم آب یا تنگ بصری دو درم مجر یا گوگرد مثقالی گل ارمنی نیم درم آبخ خویا یا آسپاغ یا تا الکمانه خته خرالوه و آب
یکنیم درم شنگرف آمیخته آب بیخ یا کاغذ سوخته راه و پا چکد شنی ماش سوخته بهموزن شنگرف آمیخته آب شسته بیخ یا مرتیم درم بعینه نیمبرشت یا آسپاغ سوخته آب
سرد یا رقت دو درم بصفرت بیض نیمبرشت یا شاه بنجر یا زرده دو درم آب یا طباشیر کرد یا بصفرت بیض یا جرم رک نیم مثقال بصفرت بیض دهند دیگر سر بهو گنجود
بریان هر یک دو لوده سه شنگرف هفت سائیده دو نیمدرم یا زنبل حمام شنگرف یا آمیخته یا یاد قرطاس درم قند بقر بیخ درم آمیخته یا موچس یا تنبوخچه کهنه سوخته بعضی شنگرف
آمیخته یک کف یا شاخ گوزن سوخته کهته ابرا برد و مثقال یا عظم قرعه گوسفند سوخته یا حجر لبنی یا حجر هندی یکدانگ یا مضض نیدرم یا موی اترب سوخته با بیخ شنگلاخ
دو مثقال دهند دیگر بوست درخت سپنبل آب سائیده با برگ سداسها گن چند عدد دو آب لیده صاف کرده دهند دیگر بوست جوز هندی سحوق هر روز درم
نخل مفروج دهند تا سه روز دیگر زنبل انفار نیدرم مدبوغ آمیخته دهند بجمله اوند اند دیگر انجر نوکه بسیار پخته نباشد و زرد بود کوفته و ظرف گلی نو نهاده آب انداخته
است کرده در شبنم نهند صبحی آب صاف گرفته و چند بار نوشند بدستور بیخ نشش روز دیگر سمندر سوکه صمغ پلاس مغز زنبل لوده هر یک با نزده شنگرف بیست بیخ سائیده
بروغن گاو چرب کوده دو بدرم دهند و بالایش نان گندم مرغ خورند دیگر طباشیر سه کنول گنده قند دوازده سائیده دو درم دهند اگر کنه افزاید بهتر فریه سهال الدم
که درحمل شود دیگر نوفل دو عدد با نیم قیر یک چهار درم سائیده دو درم آب سرد دهند تا هفته دیگر دوغ آهن تاب نوشند دیگر قرنفل بعسل دهند تا هفته دیگر کبابه
سلفحات خورند دیگر سرمایی سوخته یک کف دهند تا هفته دیگر سمندر پیل عدد بجعرات دهند چند روز دیگر قرص بزود قرص شاخ بز مفید دیگر مغز خوب مرغ
بخم آبچر یک بدن آدم مایه عفران الحدید یا آتمد یا موی سر سوخته یا زنبل زیبا بس کند یا آبخ زرد و آب گندنا یا بیخ حنفاش یا کون زیت یا اسفیدباج یا حنضر
یا زنبل حمام یا بس سحوق تخرته بسته حمول کنند دیگر زنبل بقر گرم گرم ضماد نمایند دیگر حنظل یا بخار یک دست ضماد کنند دیگر زنبل نبرد ظرف گلی سوخته با آب
در رحم نفوخ کنند دیگر خاتم شاخ بز پوشند دیگر عقیق که نگرش مثل آب گوشت بود خاتم ساخته پوشند دیگر زهر آویزند و خورند دیگر جگر سفو رهن آویزند

فصل هشتم در قرحه و جراحت رحم

حابس سبب او داخلی یا خارجیست داخلی چون عسر ولادت شدت طلق جذب شیشه بعنین میت کبخرق و نفخ عورق
واغشیه اسمجاد یا انفجار بتور رحم یا باده حادة مادری که جذامی آنرا متاکل سازد و خارجی چون ضربه بسقطه لزوم وجع خروج خون در یعم تنها تنها یا آمیخته پس اگر خون
خالص آید دلیل سلگافتن رگ باشد و هنوز جراحت ریخته نکرده و اگر خون سیاه متعفن برآید یا وجع شدید دلیل تاکل باشد اگر شبیه آب گوشت آید بانذک وجع دلیل تقن
قرحه و دهان رحم خم باشد و اگر چه بر آبکه کثیر المقدار و شبیه بدرد خمر باشد دلیل آن باشد که در مرگرم رحم قبل از استعمال نضج متقیح گشته و اگر رده سفید غلیظ
قلیل التدار آید دلیل آن باشد که قرحه از چرک پاک شود **علاج** اگر از ضربه بسقطه یا عسر ولادت یا شدت طلق یا جذب شیشه و جنین میت باشد و خون صرف آید آب
قسقم آبچن در تنجاب کنند فرجه حابسه بردارند کندر انزروت دوم الاخوین فرور کنند و در ضربی اگر مانعی نبود و فصد باسلیق مقدم دارند و اگر جراحت در قعر رحم
بود گل ارمنی افاقیا زنگ عفص آب قسقم آمیخته حقنه رحم کنند و قرص کهربا با آب بارتنگ حابس دهند و حقنه و فرجه در اینجا بنسبت بمشروبات سریع الاثر بود

واینهمه تدبیر وقتیست که جراحت متقیح نشده باشد وقتیکه متقیح شود اول تصفیه قرحه کنند بحقنه مناسبه وغیره پس باندمال کوشند شکر با آب آمیخته روغن گل افزوده حقنه کردن برای تصفیه مفید اگر بسبب انفجار ورم گرم یا بثور باشد برای تسکین لذع ووجع ونقای قرحه روغن بنفشه روغن گل آب شکر آمیخته حقنه کنند چون پاک گردد مرهم باسلیقون بروغن گل آمیخته حقنه نمایند باقی تدبیر از قرحه گرده ومثانه برگیرند شمع روغن زیت روغن زعفران صفرت بیض آمیخته حمول کنند یا بین بقر حقنه سازند اگر مده منتن یا شبیه بغساله لحم آید روغن گل بطبیخ ارز عدس پوست انار گلنار مورد کزمازج بلوط آمیخته حقنه رحم کنند تا قرحه را از عفونت و جرم رحم را از ذوبان باز دارد وبعده باندمال کوشند **فائده** گاه باشد که مده رحم سوی مثانه میل کند وبه بول برآید وگاهی سوی امعا رود وبه براز برآید پس وقتیکه میل او سوی مثانه بینند دران کوشند که در مثانه نماند وآن را متقیح نسازد باید که مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو خشخاش هر یک چهار صمغ عربی نشاسته کتیرا رب السوس هر یک یک سائیده سه درم بشربت خشخاش وقدری قیروطی که از موم سفید وروغن گل ساخته باشند دهند واگر سوی امعا میل کرده درین صورت بردع او کوشند تا سوی رحم باز گردد وبامعا نریزد چرا که جرم رحم اصلب وبرلذع مده نسبت از امعا صابرتر است پس باید که عدس پوست انار جوشانده صاف کرده گل ارمنی دم الاخوین صمغ عربی روغن گل صفرت بیض مسلوق مخل آمیخته حقنه امعا کنند تا آن را قوت دهد واگر در رحم آکال افتاده باشد ومده سبز یا سیاه یا وردی یا صدیدی آید باید که در تنقیه مبالغه کنند تا اجزای فاسده تمامه دور شود برای اینکار ماء الشعیر وعسل یا آب صابون و طبیخ اصل السوس حقنه رحم کنند عسل بشیر پخته صوف یا پنبه آلوده بردارند بعد نقا حقنه مدمله که اول گفته شد نمایند **فائده** اگر وجع اشد پدید آید زعفران و قدری افیون بشیر زن حل کرده بردارند اگر قرحه غائر بود بهمین حقنه نمایند واگر خطمی تازه وبقلة یمانیه بجوشانند وبعسل وروغن گل بالای رحم ضماد کنند مسکن وجع است ودیگر مسکنات درد وجع رحم گفته شد **فرزجه حابسه** کندر انزروت دم الاخوین مرکی زاج پوست انار جوز سرو سائیده بآب مورد یا آب بارتنگ یا آب عصی الراعی آمیخته صوف آلوده فرزجه کنند **قول شیخ نجم الدین** دم الاخوین کندر بآب مورد سوده پشم یا پنبه آلوده فرزجه کنند **قول رازی** کندر پوست انار عفص بریان زیره سفید را بآب مورد سائیده پشم یا پنبه آلوده فرزجه کنند **قول عسکری** اگر با سیلان مده وجع شدید بود وورم صلب محسوس شود سرطان متقرح باشد باید که از ادویه حاره پرهیزند وتدبیر سرطان کنند

فصل نهم در شقاق رحم اسباب او بسیار اند اما از یبوست اکثر افتد و باشد که از کثرت جماع پدید آید لزوم وجع وازدیاد آن وقت جماع ونهادن اصبع بر رحم وبرآمدن قضیب خون آلوده خصوصا که شقاق در عنق رحم بود ودرین حالت بلمس اصبع هم محسوس میشود اما اگر در جوف باشد دهن رحم چندانکه توانند کشایند ونظر کنند اگر منظور نشود بعد افتتاح فم آئینه کلان مقابل فرج نهند تا عکس رحم در آئینه منعکس شود ومحسوس گردد که شقاق در کدام محل است **علاج** مرهم باسلیقون بقدری پیه مرغ پیه بط روغن بنفشه مغز ساق گاو روغن سوسن آمیخته بالند وبردارند روغن سوسن بعلک الانباط زفت آمیخته بردارند باقی هرچه در شقاق مقعد گذشت بکار برند وتدبیر شقاق فرج نیز همین است **فائده** گاه باشد که وقت ولادت یا ازاله بکارت قبل نضج بشکافد که در دبر حجاب نماند باید که مغز ساق گاو شمع ابیض پیه گرده بز برابر گداخته صاف کرده قدری سنگ جراحت مردار سنگ آمیخته تا یک ماه بر شقاق نهند واز جماع وحرکات عنیفه باز دارند

فصل دهم در حکه رحم سبب او خلط بلغم بورقی یا سوداوی آکال یا حدت منی است شناخت خلط غالب به پنبه کنند چنانکه در کثرت رطوبت گذشت وعدم استفراغ منی مدتی طویل دلیل قویست بر حدت منی وگاه باشد که حکه بر حد غالب شود که قوت ساقط گردد وخاصه اینست که از جماع سیری نشود وهرچند که جماع بیشتر کنند شره او زیاده گردد **علاج** اکحل بساقین زنند وحسب ماده

مسهل دهند پس در جمله صندل ماءالشعیر آب کشنیز آب کاهو آب برگ خرفه طلا کنند و روغن بنفشه المذیوه بنه پوست انار عدس مقشر بنجمار بسر کرچه شانده نموف آلوده بردارند مخصوص مغز تخم تربچه بخورند و اگر حدت منی سبب باشد هر چه در کرشت شهوت مردان گذشت بکار برند و تدبیر جمله همچنین **فصل یازدهم در بواسیر الرحم** چنانچه در مقعده میشود عنق رحم نیز پیدا می آید بسبب سودا و این مرض عسر العلاجست پس اگر فزونی در ظاهر رحم بود آسان مرئی شود و اگر در باطن بود و غائر و قتیکه دهن رحم را کشایند بنظر آید خامه آرائیه مقابل فرج نهند پس اگر هنگام هیجان و امتلا و احتباس خون باشد مستلی صرخ و با الم بوند و اگر وقت سکون باشد رطوبت شبیه بدردی سیاه لون برآید و فزونیهای رد و بار یک بی الم بوند **علاج** با سلیق تزنند حجامت بر اینها و چهار بند و رکین و سینه نمایند تنقیه بطبیخ فقیمون کنند رحم را بزغاله اقدیه مرطبه خورند قرص کبر با حب مقل دهند و روغن گل و روغن سوسن و قلیه یا مرار سنگ زرد چوب هر یک سه موم سفید یخ روغن خسته شقتا لو میبه مرهم ساخته بکار برند باقی هر چه در بواسیر مقصد گذشت بکار برند اگر فزونیها ظاهر بوند و عریض نباشد و اگر غائر یا عریض بوند دست قطع باز دارند و اورده حنفه که ذمی حدت نباشد بکار برند **طریق قطع** فزونی را آلتی که مخصوص باینکار ست گرفته آنرا بمقراض قطع کنند تا هیچ نماند بعده گل رسنی کهربا شاخ گاو کوهی سوخته کاغذ سوخته پاشند آنرا فزونی را با ریشم تافته محکم بسته گذارند پس خرقه بروغن بادام آلوده بر و گذارند بعده لعاب کتان و روغن بادام نرم عنفران متماد نمایند تا که ساقط شوند و بواسیر مقصد را نیز همین وجه برند **فصل دوازدهم در بثور رحم** سبب او خون دمی یا صفرا فخامه یا بدست دادکرد فرم حمره پیدا شود پس اصبع محسوس شود و چون فرج کشایند و فرم رحم را ملاحظه کنند نظر آید و باشد که آلمه کند **علاج** با سلیق تزنند و برای تسکین صفرا شربت نارنج سکنجبین بنیره خرفه فارالتغیر دهند آش خورده سماق وغیره خورند پس اگر بخور نظر آید مرهم سفیدایمه مرهم اسفیدایمه موم سفید و روغن گل ساخته گذارند اگر ظاهر نبود او دو به ندکور یا روغن گل شیر زن آمیخته حقنه رحم کنند **فصل سیزدهم در ثالیل رحم** شناخت او بمقدور بثورست **علاج** بطبیخ افتیمون یا سجب یا بیخ تنقیه کنند روغن سوسن روغن خسته نوخ مدام المذ بطبیخ بالوبه اکلیل کتان علیه آنرا و استنجا نمایند رحم را بزغاله خورند و از اغذیه مولده بقنط بدیه پرهیزند **فصل چهاردهم در ناصور رحم** فقیکه مدتی بر قرحه گذرد ناصور گوینداز مدوجع و سیلان صدید دائم **علاج** او دو به مفتحه حقنه که در قرحه رحم گذشت انچه که قوی تر بود بکار برند و بمجدیه نیز دارند کنند با بکار برد و اختلاط عقل و خشی گیرد و اگر دهن باز بود تنگ بود فصد مسهل حسب حاجت بکار برند تا تنقیه یابد **فصل پانزدهم در سیلان رحم** یعنی مدام رطوبت از رحم برآید سبب او اجتماع ماده در رحمست و شناخت خلط بدینه کنند چنانچه در کرشت طمث گفته شد و صاحب این مرض سقوط الشهوت متغیر اللون متهیج الاعین باشد **علاج** اول حسب ماده تنقیه بفصد مسهل قی نموده برای تنقیه رحم با یارج فیقرا بطبیخ ایرسا اذخر اصل هوس نخود سیاه آمیخته حقنه رحم کنند بقیه طبیکه حرارت باشد اگر حرارت بود شیر بز بورد مرده و هند و بدان حقنه کنند و بعد تنقیه بدن و رحم فرزجه حقنه صابه که در کرشت طمث گذشت بکار برند **قول الارزیر** آبوت اسکدیلوبا بکه در وجوب شتیم عدم طبخ بود و هند عرق کاسنی چهار و نیم اونس بلیله زرد بلیله کابلی هر یک پنج درم شربت کاسنی مرکب اونس معجون تربخ دو درم آمیخته و هند و گفته خرقه یا نان بر طوبت آمیخته بماده خوک یا ماده سگ بچه داخوانند یا بجای مطبخ آویزند و قتیکه خشک شود صحت گردد و گفته بزاده کوچ حنفه زیره کاکنج هر یک دو درم آب پنج کاکنا دجوشانند چون یک کاکنا دبرود صاف کرده حب انتی سیده پهار درم آمیخته نوشند سه ساه آب سادده نوشند و قتیکه صرف شود دیگر بار یک زاده کوچ بجیات دو درم آب پنج کاکنا دبدستور جوشانده حب مذکور آمیخته تا پهار ده نوشند دو آب ساده نوشند یا زده **علاج** دو درم آب کاکنا دجوشانده حب مذکور پهار درم آمیخته نوشند شش ماه و گفته تین ورا کلابی حب کوتر اکوتا کوزال حب دمی یا تالا یا سفوف فولادی سفوف خون سیاوشانی

سقوف دمی موردی شربت زبل حمار حب جاوشیر مفید اند سب سبب هندشانه رحمی بردارند طلای کافوری گذارند **قول جوان کوروو** طوبت مذکور در رحم پیدا میشود یا از اعضای دیگر دردی می آید دگاهی طوبت مذکور حادی بود و آبله می اندازد و اثر در زنان بالغه و غیر حامله پدیدی آید مدور و تیزه دنی باشد وگاهی در دختران دوسه سالگی نیز پدیدی آید در بعضی زنان ام و در بعضی طوبت سیلان می کند سبب او سوء مزاج باردیا استرخای رحمست که سبب گرفتن آبستن یا ضعف ریا دل ضعیف گردد و داده را که آید نضج دادن نتواند پس طوبت سائل شود یا بسبب هوای باردرطب یا بسبب عدم قلت یا ضعف استعمال نوا که پدیدی آید پس اگر سبب سوء مزاج رحم باشد سلامتی دیگر اعضای بدن دا گر بینی کبد معده دماغ دیدبا شد آفت دران عضو گواهی دهد **علاج** اگر سبب گرمی خون باشد و جگر گرم بود فصد یا کنند کمین تلیفه بیست دانه بدو قاشق آب یا نیم مثقال مرغ دهند دو روز غاریقون سنا یونه هلیله جوشانده صاف کرده شربت ورده و دو اوقیه آمیخته و هند پنج روز اگر کافی نبود جلابا قرص غاریقون موم هریک درهم حب ساخته چهار اسکر و بلیو هند اگر سیم کفایت نکند مسطکی قرص غاریقون هریکدو درهم هلیله کابلی دو اسکر و بلیو عسل گلابی حب ساخته یکدرهم و هند چند بار تفاوت چهار روز و بعد تقیه فوذنج خرد نه مرزنجوش بار نجبویه هریک دو شت پنج انجبار چهار اونس زاج شش اونس کوفته بآب جوشانده آبزن کنند ده دوازده روز شام صبح اگر کافی نبود پوست درونی بلوط اونس کهربا طباشیر چهار درهم موم آمیخته حب ساخته چهار اسکر و بلیو هند اگر کفایت نکند انجبر دو مشت کوفته روغن جوز دو قاشق انداخته برآتش نرم بریان نموده آرد انند هم قدری که مثل مرهم شود آمیخته گرم گرم بر ضلع رحم ضماد کنند در روز دو بار تا هفته و بعد تقیه مغز بادام پانزده عدد تخم کاهو درهم خسته تمر مرقین هریک نیم درهم سائیده بدوس آمیخته و هند اگر بسبب بلغم و طوبت باشد چو بچینی دو درهم جوشانده صاف کرده و هند آبزن آب معدن گوگرد نمایند اگر بسبب صفرا و سودا باشد چو بچینی عشر شقه مقشر برگ سمجنه هر شانده صاف کرده و هند اگر صحت نشود در یا داغ نمایند اگر بسی وجه نرود دیه گردد گوزن غاریقون ایرسا انجره بر ابر سائیده در صرعه کنان یا ده تخم که قدر یک اصبع باشد پر نموده بردارند اگر کفایت نکند زهره بقدر حوصله انجره هریک اونس اسارون غاریقون دا چینی هریک نیم مثقال قدری جوش سبک داده در صرعه پر کرده بردارند بسد مر کنند جوز سه وگلنار مسطکی کهربا سنبل غالیه کشنیز مدبر هریکدو درهم سائیده روغن مسطکی روغن سداب روغن مورد سوم قدر حاجت مرهم ساخته بر ضلع رحم گذارند زبل خرطا لایمون یا کندر مسطکی خوزبو بیخ خور رحم کنند یا آب سرکه بچمر انداخته دودش بر جم رسانند اگر کافی نبود انجبار سه درم عود صلیب چهار درم برگ بابونه دو درم کون اسکر و بلیو دو شش حل جوشانده چهار اونس سپیج و هند زده بشود عسل اثر شانه تا عظم عجز انداند و بالا ترین مسطکی کمون بسیاسه کندر انجبار سعوط تا پیشه بخرقه بندند بستور پانزده بیست روز زبل حمار تازه دوازده عدد عرق بارتنگ نیم کاناوه روغن بنفشه کرده صاف نموده شکر آمیخته شربت سازند هر روز پنج شش قاشق دهنده دوازده روز مرغ آهن طلا کنند پوست جلغوزه بسرکه تند جوشانده انکباب نمایند زبل خر یا موی زهار بخور کنند دودش بتوسط قمع رسانند بخور یا انکباب ریحان نمایند یا بیست روز نوا دشتج که در اکوا فورت طیار کرده باشند دانه تین تورا لسد یک قاشق آمیخته و هند خرقه کتان بخم قرابین که در روز اج خبث الحدید حل کرده باشند تر کرده بر شکم هند روز تی انیازده سال سیلان طوبت سفید و هشت و حادثه نشئه ارد و طوبت تخم خربزه خمیر کرده بلباگ ماه بچه اخراج نماید صحت شد طبیخ مقل نوشانند کواخ گوش دو اسکر و بلیو طبیخ بلوط حل کرده دهند بیول تازه طفل زرقه نماید اگر بخور باشد بوال طفل نهاز نیم طل تا یکماه نوشانند آلوت مسحوقه اسکر و بلیو شربت ورد یا بس اونس آمیخته تا یکماه **فائده** اغذیه بریان مجففه خوراند بتقلیل شرب آب نمایند عشر پنج انجبار هریک دو درم آب شش چهار کاناوه نیم ساعت جوشانده صاف کرده حب تا سید اچهار درم آمیخته جای آب نوشند اگر بعد تدبیر

یا استقاط حمل پدید آید جوز بویہ بریان چہار درم یا انیسون یا خم خوک پیر سائیدہ دہند **دوا** موسلی سفید نیدرم بسبل آمیختہ یا کف پا بیندرم شیر تازہ درم آمیختہ دہند ہفت روز حابس آب سفید **دیگر** بار سفیدان بی تخم شکر برابر سائیدہ سہ درم شیر گاو یا شیر بز دہند یا بد چند شیر پختہ قلوہ ساختہ خورند **دیگر** اسگند چوب سیدہ بکردہ سنگ مازو تازہ سائیدہ دو یا چہار درم بیک رطل شیر گاو دہند فریہ حرقت ہم **دیگر** صمغ پلاس سنگھاڑہ نبات برابر سائیدہ بکنند یا کلیندرم ہندبان گندم خورند **دیگر** گل سپستہ تراج سیاہ لودہ ہر یکی دو مثقال سائیدہ دو مثقال آب تازہ دہند صبح شام **دیگر** معجون کہ بالا مفید **دیگر** زرد ہر دو مائین عنصل کہ در آرد پیچیدہ زیر آتش پختہ باشند ہر یک ربع درم جوز بویہ قدر نخود سائیدہ یا آقاقیا بلوط سائیدہ فربہ نمایند **دیگر** نمک سنگ پنجدرم بسبل آمیختہ پنبہ کہنہ آلودہ در دہن رحم دارند و بعد ہفت پاس تبدیل کنند سہ دنخ ماہ عفتہ رحم **دیگر** تخم کرفس برنگ کابلی قدیا بس ہر یک دو تخم شبت نمک سنگ ہر یک بسبل آمیختہ پنبہ کہنہ آلودہ بردارند جاذب آب عفن سکن بنزبان ہم **سیاری پاک** شیر گاو دہ رطل جوشانند فوفل سرخ مسحوق نیم طلا نمایند چون خمیر پختہ شود شکر طل آمیزند چون بقوام آید فرو گرفتہ ہر دو مائین ہر یک ہفت ونیدرم گل سیاری گل دہاوہ صمغ پلاس ہر یک ربع رطل وقت سرد شدن آمیزند قدر حاجت ہند **سیاری پاک** فوفل نیم طل فوہ ربع رطل شیر گاو بست رطل نرینہ صمغ عربی نیم طل نشاستہ رطل وغن زرد دو رطل بریان کردہ مغز بادام رطل شکر مقوم شش طل آمیختہ ثعلب دارچینی قرنفل ہیل بخبیل ہر یک چہار درم جوز بویہ شش درم بسابسہ پوست درخت کچنال پوست درخت ہول ہر یک دہ درم گل پستہ گل سیاری ہر یک پنجدرم صمغ پلاس نارجیل ہر یک نیم طل نسک طل سائیدہ آمیختہ عنفران دوازدہ درم مشک یکنیدرم آمیزند شربتی دو درم صبح شام **سفوف فوفل** برای سیلان رطوبت عم وفج وکرتہ مذی دودنی ومنی مانع گل انبگل فوفل گل پستہ صمغ ڈاک برابر شکر برابر ہمہ شربتی شش درم بشیر گاو اگر گل پستہ نباشد پوست بیدتر بستہ کنند **بتیسہ منافع** تال کہا ما تخم انجدہ چیبندسہ مالی جوز بویہ تخم کوچ بسابسہ ہمون پیلی قاقلہ تیجپل سنبل سانچ زرنباد سلیخین ہر دو مائین گل سیاری گل پستہ گل دہاوہ رندی نرکنڈی گل ہول گل خرزہرہ پوست درخت ہول پوست درخت مواسری سپاری بہ چہار الیہ لسان العصافیر شیرین بخبیل فلفل فلفل سمندر سوکہ عنفس جوز سرو صمغ پلاس سنگھاڑہ ثعلب صمغ سعبہ صمغ سیندبل سوملہ سنبل سعفران مقدار جیل جلپوزہ ستاوہ زخم بادافارک مغز جوز مقدار ادام حب السمنع صمغ بہ وا کیلی کیلا اسگند نسک قرفہ **فصل شانزدہم در سیلان منی** فرق درمنی در رطوبت آنست کہ منی سفید وغلیظ وبی عفونت باشد خلاف رطوبت فضلیہ آثار وعلاج او بدستور مرد است بیرہنی بدہن بقدر سائیدہ دہند تخم شبت دو درم قرد نادرم دہند تخم خبنگ شت بخور کنند **فصل ہفتدہم در غدیوط وائبہ وعوقونا** اینہا بتنان نادر افتد تدبیرش بدستور مردانست **فصل نیزدہم در احتباس حیض** اوائل خناق الرحم درم رحم واحتباس سوء بضم سقوط اشتہا غشی عطش لذع معدہ صرع صداع مالیخولیا فالج سعال ضیق نفس استسقا مع ظہر وعنق حمیات محرقہ مع گوشت مینی پدید آید **قول جالینوس** ہر زن کہ بطبع مردان باشد اپس حیض او باری نشود چہ شبیہ بود بمردان از وسعت عروق وقلت دم **قول اہرن** اگر زن اعتماد شود خون فتق از بواسیر یا سیاہ عاف پس خون نیست اگر ضبع وطمث یکبار آید **قول اقراط** اگر طمث بسیار متغیر الدون فوج وبریک حال نیاید دلالت کند بر آن کہ مزاجست بتنفیہ وگفتہ اگر زن اقی الدم بود چون خون او جاری شود قی الدم رفع گردد وگفتہ نجم بر طمث ضبع میکند ودر السبوی اخراج الدما نعست احتباس را خصوص اگر صداع بود نافعتہ وگفتہ ہر زن کہ حاملہ بود ونہ مرضعہ دور ندی او نیز باشد دلالت کند کہ طمث او منقطع گردد **قول ثابت** او دیہ در کیفیت مجلف منی او در اکثر **قول بولس** گاہی منقطع میشود طمث بسبب ضعف کبد یا آنست کہ بعض اعضا وعلاج آن

علاج آنعضوست **قول ابن سرافیون** اگر احتباس طمث از سده بود کرا فتاده باشد از فروج رحم علاج آن صعبست و بساست که نزوده علاج آن بضماد نتست
قول جالینوس فرفیون شافه ساخته بردارند همان وقت او را رکند و اسقاط گوید که نزوف دم باشد گفته خریق اسود بیخ سنبل آب شاهترج اول علوبت
پس خون می آرد **فائده** اگر بسبب قلت دم باشد نخافت و ضعف بدن صفرت لون تقدم جوع مفرط و تعب و امراض مجاله و استفراغات خصوص استفراغ خون
علاج تقویت قلب و کبد بر بوبات و مفرحات کنند غذ کیتر الغذا و مولده دم چون صفرت بیش نباشد مرق مرغ فربه بگم گوسفند جوان شیر شتر یخی خورند نواب
و راحت و حمام مرطب نمایند ترک ریاضت کنند اگر بسبب غلظ دم از بره و یا مخالطت خلط غلیظ باشد که تشیق مجری کند **علاج** تقیه بالایین فیقرا کنند قرص مر
دو هند شربت بنوری یا بطبیخ بادیان تخم کرفس انیسون نفع مشکطر اشیع بعسل تقند نوشند مرکی مثقالی بطبیخ اهل فهنتین آمیخته یا جند بیدم سیاه و نیم درم عسل تا
درم آب نفع دو قاشق آمیخته بدو دفعه دهند جاوشیر نفستین سلیخه برابر مثقالی با آب فوذنج نهری یا با آب فوه دهند جند بیدم آب نفع دهند دواو قیه و بهت
ایر سا دو درم مار العسل سه اوقیه دهند بطبیخ شبت مزنجوش نفع بابونه سداب اکلیل صعتر اهل آزن کنند سُبل بسبا سه قرنفل قسط جوز بوا (حصیص)
اذخر لبسر که برنان وعانه طلا کنند دار چینی سنبل سلیخه جوز بوا قیط عود لبان حب بلسان برابر کوفته بر شانه و در حمام کرده برمانه و نان کما دنمایند بخور کردوسیه
نکو ربحم سایند بهند مرشک شانه کنند شکطر اشیع قسط ریوند حما ما اسارون جمله حمل هر یکیست درم مادیان تخم کرفس انیسون هر یک دو درم سایند مشک
دو سرخ بروغن بنفش گداخته او دیه آمیخته صوت آلوده بردارند و بعد حصول ترقیق در دخون صافی مالیش نمایند حجامت ساقین کنند و دو آب گرم نشانند باید که دو
روز قبل از نوبت حیض فصد حجامت کنند و این فصد حجامت در حق کسی که گرمانی باشد بغایت سود دارد و اگر صاحب لاتق داند قبل از ترقیق نیز کار دارد
محاجم بلا شرط بر میانه نهند **فائده** زنی از هفت سال حایض حیض هشت مرتفع هر یک چهار اهل هفت سداب هر یک نیز سایده بزهره گاو شافه ساخته
بردارند چند روز بکشاد **قرص مرکی** انگوزه سکبینج جاوشیر برگ سداب برگ نفع مشکطر اشیع قرد مانفوه هر یکه دو مرسه ترمس پنج آب سداب قرص ساخته
تا دو درم بطبیخ اهل اگر ترمس نباشد چینی اندازند حیض سهل ولادت مداومت و سقط جنین اگر بسبب انضمام دم عروق رحم باشد از حرارت التهاب بفالت رحم
علاج تنیه بخرفه دهند خیر شست سماق قند مغز تخم کدو تخم خیارین بادیان سایده بعسل و صفرت بیش نرنجه ساخته بردارند چند روز بالی تدبیر زاله حرارت
از عقر جویند اگر انضمام عروق از برد کثیف باشد بیاض لون نبض تفاوت بر دو عروق **علاج** برای تخمین رحم او دیه گرم کرده بر عقر گذشت و هند قرص مر انفع
اگر انضمام بسبب یبوست باشد بوست فرج و رحم نزال خلای عروق **علاج** مرطبات که در عقر گذشت و هند اگر بسبب ورم رحم باشد آثار و علاج او در ورم
رحم بنهند اگر بسبب قرحه رحم باشد که مندمل شده و دهن عروق را بند کرده اگرچه زاله این ممکن نیست مگر برای اکثر مدت ایمن باشد تدبیر بیش کنند **علاج** فصد کنند
مسهل دهند و هان محاله بالند ریاضت نمایند اگر بسبب تق باشد تدبیر ترق کنند و اگرچه زاله این ممکن نبود لیکن برای ایمنی از آفات هرچه تواند مال قرحی گذشت
بکار دارند اگر بسبب انخراف رحم باشد یعنی نم رحم از مقابل فرج یکسو گردد تدبیر انخراف در عقر گفته شد در انجا بینند اگر بسبب افراط سمن باشد که سد سداک کنند
علاج فصد کنند و بتعدیل کوشند و چون نوبت قریب رسد صافی بالین نمایند حجامت ساقین نمایند یک و روز دیگر بر دو یم ساقین و مین سالک بنشانند
بند بعصا به ریاضت کنند مکعبین انشره بدره و هند و حرکت قبل غذا و حمام بر نهار بفید و باطریفل صغیر کموني مداومت کنند انیسون بگلقند دهند خیفل
یا زنجبیل عاقرقرحا میعه یا بسه جاوشیر عجوا نظفار الطیب کندر بخور کنند روغن قطران در رحم چکانند و اگر حرارت باشد سخنات بکار نبرند بخود آب بغوره و سماق خوند

قول لازوبیر سیر ربع درم بوزیدان نیم درم بوزیدان نیم درم شربت ورد حب بسته بطبیخ عود و هندسه سوزگلقند بقشاوس دارچینی دو درم زعفران چهار شعیر خرد و اوس آمیخته و هندکبیر تیت مردم کنجد ده شعیره بآب مرزنجوش حب بسته و هندکبیر تیت نوه قند سفید هر یک اونس سائیده سه حصه نموده یک حصه و هند و تعویق تمام اگر شاید بتا الاسه روزه هند مردم تخم کرفس چند دارچینی هر یک بیست شعیره مشک ده شعیره بآب کرفس بیست حب بندند صبح شام یک یک هند خمیر آن قدر بجوزد و همان قدر نبات آمیخته ناشتا خورند سه روز بیگانه قوس نوه هر یک دو اونس نخود سرخ یالوبیای سرخ دو کف آب سه طل پزند نصفی ماند صاف کرده دارچینی و زعفران قند مرام فرو ده بعسل قوام نمایند شربتی یک تا سه اونس بچیزی قبل از تمام و هند و در ایام تعرض هم و هند مقطع مربی در فصل بهار بقدر پاره پاره کرده و ظرف چینی یا کاسنی شند دارچینی اونس تر فصل نیم اونس زعفران دو نیم درم کوفته اندازند و تمام گرمی یا ساده آنقدر که بالا آید بریزند و دهن بندکرده دهنت بآب آتش و هند کنجته گردد پس خرصاف بازندشربتی پنج اونس بچیزی قبل از تمام و هند خون بسوخته آب مناسبه هند تا سه بیست دو شعیره بعرق مرزنجوش یا آب شاهتره یا آب سنا و هند قوه زرا وند گرده آب سه مرغ خایقون دارچینی هر یکدرم زعفران بیست شعیره آب مرزنجوش چوب ساخته یکدرم آب گرم و هند شربت مرزنجوش نوشند نمک مرزنجوش نمک بادیان نمک فوه عنصر یا مرکب و هند مربی دارچینی دو اونس کافور دو درم زعفران نیم درم کوفته ظرف چینی کرده نگرکه سه اصبع بالا آید اندخته تریاق ابیر اونس افزوده بر یا دگرم هند چون جوش خورد صاف کرده دارند و ثلث اونس این بقدری نمک مرزنجوش یا نمک بادیان آمیخته و هند کندر کندش سیه یا سیه جاوشیر عود مفرد یا مرکب نخور کندنا فر سوده و هند روغن کم یا بیست قطره آب مرزنجوش یا آب اسهل یا عرق بادرنجبویه و هند حنظ قوابا پند کلونه نیم درم آب جوشانند چهار اونس ماند نهار ناشتا نوشند هشت روز عصاره الکاکایس شمش یا هشت روز گرفته تا یک ماه بطبیخ عاقت قوه مدا ومت کنند و گفته الکاکا نوده بلیکا دوا بلیشیر بروبه تیامیس انتیمونیوم یا فر تکلیسیر بروخوش آب تر کنجبین یا سکوکا نوا یکتین آب تر اروی ماتیس تین آب را سپاریری تیا تار تردوسولوتیل تارتروتیه یوکلاده وحب یا فاریه یا مشیارا وسانکی حب یا راسوری سانو دوس نیز پس حب دی مینور بیراحب دی جوان بروین حب کارلوسوسیا نوحب وی فونیکا حب عرق حب آب آریاس یونیسوحب سورنجان کلان حب سترکا کوحب ستی سیبو حب اناسیدس حب برتوس حب بابسیال سفوف کاپیتکا یه مفرد سفوف سنا فرص حنظ معجون اپیری انتی مرکلریتا دوی نوتیا ناعصاره فولاد عرق لوتکزیا کره کوماتیس امپیری انتی کرد کوسولفه راتوس فلور نمک برنی نیکو مرکی نمک کاپتیکو هند فیلبند هند روغن صابلون درهم الند دو اسعد فوه اسارون سلیخه دارچینی مشکطر اشیح حصی البان انسنتین فرفیون چند شونیز فرفیون مرج ابرسا نقاط انجزار شق سکبینه مفرد یا مرکب و مثقال آب فوه حب بهند دیگر آب نخود سیاه بزیت یا شونیز بعسل و هند دیگر لوسیا سن نیم درم جایه یک درم فوه چهار درم آب یک پاله یا نصف پاله بگذارند دو ساعت بگذرد و هند دیگر کنار زعفران بابرگ بدرم صبحی و هند سه روز دیگر شونیز دو مثقال سیاه و چوشانده هند سه روز دیگر روغن زیتون مرآب سداب و هند دیگر یا مرج سیاه یک یک نیم درم آب سه رطل پزند سوی ماند صاف کرده ثلث رطل بگیرم نوشند دیگر تخم خربزه تخم خیار تخم کدو تخم کاهو تخم خرفه تخم بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم شاهتره تخم ریحان تخم مرزنجوش تخم ترب دو درم آب شربت سلیخه بالا الله و هند دیگر تخم اهل هر یکدرم شونیز سلیخه هر یکدو نیم عسل کف گرفته نیم پخته آمیخته صبحی و مثقال نیم طراعق بادیان نیم مثقال دیگر دیسقوریدس مرارة جمع حرم و نکر کرفس قبل از خیص شود تخم کرفس مثقالی بادیان نیمسون ناخواه تخم شبت فوه هر یکدو مثقال تخم خیارین چهار مثقال حلبه هفت مثقال قند نصف مثقال شربت ساخته در پخته نوشند دیگر شربت القطونا جوشانده نوشند سه روز دیگر تشربت دخت نیب قند سیاه کهنه هر یک پنج مثقال زنجبیل درم جوشانده نوشند دیگر تخم ترب دو درم آب سه رطل نیز چهار ماند بخته گلاب ده درم آمیخته نوشند اگر دیگر روز اثر نکند سه روز دیگر بدهند

دیگر قرطم گاو زبان تخم خربزه بادیان برابر کوفته هفت درم آب کنیر طل تر کرده صبحی جوشانند سوی باند صاف کرده شکر آمیخته نوشند دیگر شاهتره بطیوس خورند دیگر زراوند طویل بیروفلفل خورند مقشر نقاس هم مقشر بچه مرده نیز دیگر عرق گوگرد بیضه مرغ خود هند چهل روز مداوم شسل کنند دیگر انگوزه درم بماء العسل مالیده بیضه کوهی دود رحم مقشر مزج هند بعد حمام دیگر مغز فلوس پنجدرم صبر شصت درم صفرت بیض عدد شانه کرده بردارند مفتح دیگر شیر انبیه موم و صفرت بیض حمول کنند دیگر لادن با غالیه یا روغن آجر یا لاجورد یا آهن حمول کنند دیگر تخم بلیون نوشته بردارند دیگر لفتین آهو نیت سوده بتیم آلوده یا بنیسون قدما یا بورق ما نخواه نرم آورده نفوذ بخ سائیده بروغن نارون آمیخته صوف آلوده یا دارچینی بخیر انگوری سوده خرقه آلوده حمول کنند دیگر فتاق هندی با آب سوده نیایه آلوده بردارند مخرج بچه مرده هم دیگر شقاقل کوفته شیان سازند دیگر فرفیون سه سبه یا بروم حمول کنند اگر سوزش آرد روغن گل مالند دیگر شاخ گوزن بریان و شدی طلا نمایند دیگر بیضه یا بونه یا بیضه باد نجبویه آبزن کنند دیگر تخم حنظل یا حاجیر یا بیکیچه یا دود آبا یا انگبه نوشانند و حال بکشاید **فصل** آلوده رحم **رتق** یعنی چیزی نماند الا قسم عضله یا شامی صفاق صلب قرم رحم یا بین فرج قرم رحم یا قرم فرج پدید آید پس اگر قرم فرج بدرجه اول قریب کبت تمام گردد بین فرج باشد بحس مجس ظاهر گردد اگر قرم بدرجه دوم بود منع دخول نکند امام محل مخرج طمث لیکن عدیم المنفذ باشد گاه باشد که در حین جماع انتشار نماید اندمال نخراند بدید آید سد جزئی نماید گاه باشد که اصل خلقت منفذ پدید نباشد **علاج** دستکاری کنند اگر مقدور باشد پس اگر سبب دالتهام قرحه بود طول شق کنند باقی کاری بسیار قرحه را نیایند بمنفع عرضه کشل سیل نمان باشد اگر سبب دانبات گوشت باشد زیاد بصفاره گرفته بمقبض بزنند بالجمله بعد قطع قالب نمودن و ثاب مذکور چنانچه پیش گفته ایم الاهتمام در نگذارند تا بدیع جراحت به شود چون نیک گردد قالب موقوف کنند و منع مجوف است که خروج فضلات دیرسی را مسلک باشد **فاده** گاه باشد که بعد از افتادن که در هر وطرف فربست بزرگ شود و سخت گردد چنانچه مانع جماع آید و گاهی چنان گردد که بدین فزونی زبان نگیرد جماع نماید و این زبان ابتدائی نطفی گویند **فصل بیستم در ترتوالرحم** یعنی خروج رحم و این دو گونه است یکی آنکه بهمان هیئت که هست فرو آید دوم آنکه از اصل خلقت منقلب گشته برگردند چنانچه باطن او بتمامه ظاهر شود و تقبیه عنق او نماید گردد و این قسم را انقلاب الرحم نیز گویند **قول رازی** رحم تمام بیرون آید لیکن دیده نشود چه امکان ندارد که اگر تمام برآید باز بجای خود رود سبب او یا کشیدن مثانه چنین میت بی ترتیب است یا افتادن از موضع بلند بجز نایل بار گران بر سر یا بهیدن یا فرج شدید یا طوبت بلغمی که در اربطه رحم گرد آید و آن راستر حی سازد و این قسم اخیر زنان پیر کثیر الطوبت را اکثر افتد و معهذا شد و مقعد و عانه و فخذ و قطن گران خشته تنس بلا سبب سیلان فرج چیزی زرم فرو آمده پس اگر سبب طوبت بود سیلان طوبت گواهی دهد و فرق از مثانه که مثانه تنگ جسم و بارنگ بود و رحم نماند **علاج** اگر سبب طوبت باشد اول تنقیه باید سعاتقه نرم کنند و تصفیه مثانه بمدرات نمایند و اگر طوبت سبب نباشد بجبایر که مقوی بر تهدید باشد تنقیه سازند و در جلا و تقویه محاوله مثانه و غون زنبق و روغن گل و قدری روغن مخلوق داند کی غالیه آمیخته تیکرو مهند قطره در رحم چکانند و اگر رحم منقلب شده باشد بالتمام پس تدبیر رد رحم چنین نمایند باین وجه که مریضه را بر پشت خوابانند و زنمایند که را نها برداشته و کشاده دارد پس تا بله بوساطت فرزجه که گفته شود رد رحم کند تا بجای خود قرار گیرد و فرزجه را چهار انگشت اندر چند توخرقه فاده مانند یا پنبه در فرج گذارد و با بالایش لنگوت بندد تا دو روز بر همین منوال مستلقی دارد و بعد بست لنگوت ضماد قابض بر عانه و نواحی فرج گذارد و بر پهلو غلطانیده در گرگاه فرو سوی ناف مجمد بلا شرط نهاده مکرد اگر زیر شدی نهند بهتر و درین وقت اشیای مطبوعه بوبانند و از چیزهای نفتن و عطسه و حرکت فخیده پرهیز نمایند و اگر غذا باز ماند بهتر الا چیزی سبک چون صفرت بیض و غیره دهند روز سوم کشاده فرزجه بر آرند و از پشم دیگر گرده ساخته بشرابی که در وی برگ مورد

گل سرخ اقاقیا پوست انار جوش بود آلوده بگیرم فرزجه سازند وقت برد اشتن فرزجه همان شکل گرفته شد نخواهد بود پشم دیگر همین شراب تر کرده برفرج و زهار
نهند و فرایند تا استمرار استقیم کرده بر پهلو آید و بر کرگاه مجمره نهند و تا دیر بدارد بعده در طبخ خمر که در داد و یه قابضه جوش بوند اشانده بعد آبن ضماد قابض عالج
و فرج نهاده لنگوت بند و ضماد مدام نهاده دارد و بعد هر دو روز تجدید تدبیر همی کنند تا هفته تمام شود و درین اثنا از مشی و غیره که گفته شد پرهیز ندوگاه گاه
تکیه زده بنشیند و اکثر مستلقی باشند و لنگوت نکشایند مگر بحاجت ضروریه **قول عسکری** مدام برپشت خفته ماندو رکین بلند دارد و مجمره مرتبین نهند باسلیق
زند **قول لارنز و بیر** اگر بسبب نزد که وقت زائیدن کرده پدید آید رحم کلب باده خشک کرده سائیده هر روز دو هند زیل بقدر نخود کنند برگ انجیر یا
زیل بقدر گردم ضماد نمایند زبان آهو بریان کرده تخم سماق تیمه خام تیمه بریان برابر سائیده بآب سرشته اول فرج و رحم را بهمی مالیا روغن کنجد چرب کرده نهاده
و بجایش ببرند بدستور تا یکماه و گفته بعد تقیه بحقنه مشت یا ده دانه حنظل و پشم مروزن بخور رحم دهند یکه دو بیرون نیاید و بطوری نشاند که سر پرده عانه بیالا
باشد پس رحم از دست بیالا رساند مجامعت بند کرده هفته چند بازنماید **دیگر** صفت بیض مرغ سیاه پنبه آلوده بروغن سیاه چرب کرده شانه کند **دیگر** قند روغن
کنجی جوشانده پنبه آلوده یا عظم سلعفات سوخته بسکه گاو آمیخته حمول کند **دیگر** گوش یک و غن کنجد بهشت مهرگیره روغن گرفته مالند **دیگر** بیخ گریاب آب
سوده بردارند و بر ناف طلا کنند **دیگر** سنگ گران بهر دو دست گرفته از بالا بسر پشت انداز ند **دیگر** عظم سرسنگ سوخته قدری کتیرا آمیخته بدهن قبر حمل
نموده پشم آلوده فتیله کرده در رحم کنند در روز دو بار **فرزجه که رد رحم بدان کنند** رقط طراثیث عفص خرنوب برابر در آب و قدری خمر جوشانده صاف
کرده اقاقیا سک امک آمیخته پارچه پشم نرم آلوده فرزجه سازند **فرزجه** گلنار شب طراثیث هاگ یا ورگ سائیده در خرقه بسته بعد تقیه فرزجه کنند و مداومت نمایند

فصل بیست یکم در میلان رحم آنرا در علاج او در عقب گذشت **فائده** گاه باشد که چون رحم سخون شود ز حیر افتد پس طبیب لازم که در مرض و
عرض نیک تامل نماید تا در تشخیص فقد و نشان انحراف رحم سهو واقع نشان میدانند حاجت بتصریح نیست اینچه حیری که زنان را افتد بعد وقوع اسباب گذشته
انحراف اند چون حمل بارگران و جهیدن و غیره لازم است که اول تفحص کند که انحراف در رحم است یا نه اگر نباشد بتدبیر رحم الا بتدبیر انحراف پردازد **فصل**

بیست دوم در ورم رحم ورم معروفی ست سقوط شهتا صدایع ورم عرق اطراف اصلاع و ساقین و مفاصل حمل خطر دین زنان در بالنسل تن
عسر بوالتقیض طبع صعود اتوا تر و منعقد نگشتن تب نافض سوادریان عرق اطراف و باشد که آواز منقطع شود و بفشی و تشنج ادر اید و ورم فم رحم نسبت بقعر اسهل
باشد **فائده و رحم گرم** سبب او یا تر بسقطست که در رحم سد یا حیض و نفاس یا سقوط جنین و عسر ولادت یا کثرت جماع دالا لکبارت یا انصباب خون
یا غلظ است بر رحم حمرت و حرارت و رحم همی ماده سواد بیان بدیان و جمع نان و قطن و حنا نه و یا فوج و قتی باشد که ورم در مقدم رحم
بود و جمع ظهر و قطن قوی بود که ورم مؤخر رحم باشد و جمع قوی تر بود که ورم مؤخر باشد که جمع بدین نان و قطن بود و انجا سوی ان سرین فرو آید و شدید آید
قوی که قابلیت عسر گردد و اکثر جمع نان و جمع قطن بر سرین گراید و عسر بول و قتیکه ورم در مقدم رحم مائل بیالا باشد و عسر براز و قتیکه ورم در مؤخر رحم مائل
بسفل بود پدید آید و شدت و خفت عسر بول و براز موافق کثرت و قلت ورم پیدا شود تواتر نبض و نفس مساعد و دماغ نیز دیده می آید **علاج** اول قی کنند
اگر ممکن بود بعده باسلیق یا صافونز نند آب انار خوش شیره خربزه لعاب بهدانه لعاب اسپغول شربت بنفشه و هند و چند انگه تواند از غذا باز دارند غذا بتقلیل
نمایند مالا نبغیه مرهم بول و قند و غاش شیر و شکاش خورند و از آب سرد متع نمایند اگر طبع قبض بود عناب بیست عدد آلو سپستان بر یک سی عدد و نفشه دو

نیم درم چوشانده صاف کرده مغز فلوس نه درم روغن بادام تقالی آمیخته و هندبا مغز فلوس فقط آب کاسنی آب عنب الثعلب و هندبا و ورد آرد وجه با قلا نرم و بنفشه آب کشیر و آب کاسنی آمیخته قدری کافور افزوده بر یغاله و زناف ضماد نمایند لعاب اسپغول آب بارتنگ آب جی العالم روغن بنفشه آمیخته حقنه رحم کنند اگر حرارت غالب بود قدری کافور افزایند صندلین با بیشاطلب گلاب بر شانه و زناف و قطن دنبه چون بانتهار سد بطبیخ گرم خطمی با بونه عنب الثعلب اکلیل آبنوس کنند و بر یغاله و قطن نفول کنند و تفلش ضماد سازند تا ماده تحلیل نشود و اعراض مدوجع تهدید نماند بدانند که رحم نهاده در این وقت لعاب چلبه لعاب کتان لعاب خیر و بیگرم و در رحم حقنه کنند با بونه حلبه کتان خطمی بنفشه آرد با قلا بطبیخ انجیر سرشته یا انجیر فانید و قدری بزل حمام بر یغاله کتان بر کمر بند بقدر کفایت پیه بسیار کتان حمول کنند تا بر نضج یا رسی نهند و چون نضج یافته سر کشد بمالد العسل با لعاب کتان و عسل حقنه رحم کنند و مدرات خفیفه مثل طبیخ تخم خربزه تخم خیار این کاسنی یا شیره سه تخم به نبات و نهند و چون گاه بقدر برای تصفیه سیم مفید است و باید که همین تدابیر ملازم باشند تا قرحه پاک گردد و بعد التقا باندمال پیدا آید چنانچه در قرحه رحم گفته اگر بعد التقا باده سوی مثانه یا امعا گراید بتدبیر یکه در قرحه رحم گفته شد سوی رحم باز گرداند و اگر بعد نضج سر نکند و بیله گردد تدبیر و بیله رحم نماید اگر سبب بلغم بابت نقل و جوع نواحی عانه علاج اول می کنند و هر چه در ورم مثانه می گذشت بکار برند اگر ورم صلب سودا وی باشد و این را از عقب ورم گرم افتد و باشد که از بتدا پدید آید و بسرطان منجر میشود اگر ورم علاج در نگ کنند باستسقا اوا نکد احساس ثقل و صلابت در موضع رحم و وقت مشی در حرکت ساق با اضطراب افتد اگر ورم در یک جانب رحم بود اضطراب در ساق همان جانب باشد و اگر ورم در هر دو جانب رحم بود در هر دو ساق و اگر باده غلیظ باشد و جع اندک بود و اگر بسیار غلیظ بود و جع شدید باشد و میلان رحم بجانبی پس اگر ورم نزدیک بود رحم جانب مخالف میل کند مثلاً اگر ورم در جانب یمین بود رحم بطرف یسر میل نماید و بالعکس و اگر ورم در قدام باشد بطرف خلف میل کند و بالعکس و اگر ورم بطرف اسفل بود سوی فوق مائل شود و بالعکس و اگر ورم صغیر بود هر طرف که بود همان جهت مائل میگردد علاج چون ورمی با سلیق زنند طبیخ بادیان اصل سوس گاو زبان گلقند قند نوشند بمار الجبن طبیخ افتیمون بر یغ دو دفعات تنقیه کنند روغن شبت و روغن قسط روغن زنبق روغن خروع بر قطن عانه مالند و بدین تلیین ورم مرهم بابلیقون مقل شحم مغز بار و روغن سوسن روغن بابونه روغن نرگس روغن گل زرد قاحمولاً فرهما بکار برند مقل میعه اشق حلبه بابونه برگ کنب لعاب اسپغول لعاب تره تخم موم ضماد سازند و بطبیخ شبت اکلیل خطمی بنفشه بابونه مرزنجوش آبنوس کنند در زرد و با نخواب خورند مرهم هم بای ورم و صلابت رحم مجرب موم سفید بیگرده تر روغن گل هر یک سه درم صفرت بیض عدد زعفران بابونه کنند بر یک ده ضماد دیگر ورم و صلابت رحم کتان حلبه ریوند رنگ کابلی هر یک دو مغز خرب خروع چهار مغز تخم موه سه بای کمند زرنباد عنب الثعلب اکلیل بابونه هر یک یکی نیم مغز خشخاش دیگر مزیله ورم برگ جهاو برنگ کابلی بای کمند بای سری زرنباد سائیده بصفرت بیض آمیخته پنبه آغوده حمول کنند دیگر برگ جهاو بای کمند بای سری رنگ کابلی بابونه ولایتی شمع صفرت بیض سائیده سرشته با آب کلوی سیر دو دان خیچه گرم گرده رنگ کابلی برگ جهاو بای سر بای کمند صبر مغز خیار شنبر کتان طرخچه چوبه سپیدیه شمع آب عنب الثعلب سائیده گرم کرده ضماد کنند مزیله ورم و صلابت دیگر زنجبیل سگدنبر تکار مغز فلوس آب عنب الثعلب سائیده گرم کرده ضماد کنند سگمند برنگ کابلی نمک طعام سائیده صمغ بسته حمول سازند دیگر بادیان برنگ کابلی هر یک یکدیم عنب الثعلب سه سائیده بعسل آمیخته حمول کنند مزیله ورم بابونه دیگر برنگ کابلی عنب الثعلب هر یکدو نیم اسکو پلو سائیده صفرت بیض عدد مغز ساق گاو سه درم آمیخته حمول کنند مزیله صلابت دیگر مزیله ورم صلب رحم بشیر شتر تخم بنفشه زنجبیل دهن خروع هر یکه دو مثقال بر آتش نهند چون منعقد شود زنجبیل نانخواه هر یک دو نیم مثقال سائیده آمیخته زیر نان ضماد کنند دیگر گل پنیر زده بر عانه

دنان بندند و دیگر مغز ساق شتر از بیرون ضماد نمایند و دیگر اکلیل بصفت بیض آمیخته یا اکلیل بمیخته پخته یا پیلو بروغن کنجد پخته یا آب سیاه پخته یا آب دوگندم یا کتان ضماد کنند و دیگر سپغول کتان سائیده بعسل آمیخته بردارند و دیگر زفت بموم ضماد و حمول نمایند در ناحیه صلابت و دیگر سکبه برف سرد نموده شافه نماند در ناحیه ورم صلب رحم و دیگر بطیخ با بونه نطول کنند در ناحیه صلابت در باج و حکه و دیگر بطیخ فنجکشت آزین نمایند و دیگر غالیه حمول کنند در ناحیه ورم صلب بلغمی و دیگر الهم وهندو و دیگر برای ورم و بیجا شدن رحم مفید خبث الحدید کهنه مسوخته در خرقه یک بسته حمول کنند و دیگر بطیخ با بونه آبزن کنند در ناحیه صلابت و انقلاب و دیگر زبن خروع پیشم بردارند در ناحیه انقلاب و انضمام و دیگر بطیخ خطمی آبزن کنند و قتل بخور یا حمول نمایند در ناحیه انضمام و دیگر آب مزنجوش نوشند در ناحیه انضمام و دیگر بطیخ قرفه نوشند در ناحیه کنع رحم و دیگر او کوانیتو هستر یکا یا او کوانیتو دی صابون بقرح چسپانند بطیخ آبوت نوشند اگر بعد ولادت شود روغن کهر با بر سینه و شکم الدبانی تدریز عصه ولادت بنند **فصل بیست سوم در سرطان رحم** اگر غب ورم گرم سبب عدم تحلیل و عدم انفجار پدید آید **قول بقراط** هر خراج سرطانی را علاج نکنند چه اگر علاج کنند زود بمیرد و اگر علاج نمایند باقی ماند مدتی صلابت حرارت وجع خربان تا محاجب سینه دباشد که مدو صداع و شقیقه و ضعف نهرال شنوصوص ساقین پدید آید و رم پشت پا و شکم مثل سقنقه گردد و باشد که باستسقا انجامد و رم سرطانی ظاهر میباشد و عروق برآمده و رنگ او مائل بکبودی و رصاصی میباشد و باشد که مع جراحت بود و درین وقت وجع اشد در عانه و کشش ران و زیر ناف و پشت پدید آید و باشد که رطوبت منتن مائل به بیاض یا حمرت یا سواد یا حضرت سیلان کند اما بسواد اکثر و به بیاض نادر باشد **علاج** ساده بود یا مع جراحت لا علاج است اما حضرا و بآفت دیگر منجا مد اصلاح همیکوشند تلافی وقت شدت حرارت و حضران مرهمات سکنه و العبه یا رده بکار برند و بر هم هفیدیج یا اجاب چنین که کهرل سرمی حل کنند که سیاه شود حقنه رحم کنند در وقت سکون حرارت و قلت وجع اشیای ملینه محللهٔ چون مرهم دخلیون بقل روغن با بونه پیه بطیخ حلبه با بونه کتان برگ کرنب بنفشه بنفشه برگ گرنب کنند و گاه گاه بحث تقلیل سوداوی تفیه بدن با سلیق زنند مسهل سوداوی بهند و اعانت تبرطیب لازم دانند و اگر مع جراحت باشد بطیخ برگ خطمی بنفشه برگ گرنب کتان آبزن کنند و برای تسکین وجع شیاف ابیض افیونی و اندکی زعفران شیرین حل کرده حقنه رحم نمایند سرب آب کشنیز تر آب برگ کاهو سوده مالند و حقنه رحم کنند مرهم رسل مفید فتخاش کشنیز تعب الثعلب بیاض بیض دهن ورد سرب صلایه کرده ضماد سازند آب با بونگ کشنیز روغن گل حقنه رحم نمایند اگر خون کثیر رود دوا سفیدیج گل ارمنی با آب بنگ آب بیخ التیس آمیخته حقنه کنند اسفناخ مرغ بسماق خورند و انار نیذیه سوداوی سوداپرهیزند مرهم رسل و مرهم حواریون شمع ابیض ترمینج هر یک چهارده اشق هفت مرد ارسنگ چهارده نیم قتل ازرق چهار زراوند طویل کنند هر یک سه اشق زنگار قدمه مکی هر یک دو زیت صد اگر موسم سرما باشد اگر موسم گرما باشد روغن سر با بو زیت یکصد و پنجاه کنند قتل بسر که حل کرده باقی صموغ زیت گداخته او دیه سائیده آمیزند دو درنسخه روغن کنجد دو رطل اشق هفت درم جاوشیر پانزده درم مر مقل هر یک چهار اونس بسر که حل کرده در ظرف آهنی نیازده موم قنه هر یک پانزده درم انداز ند چون گداخته زنند کندر مرقشیثا نوبهی هر یک شش درم جاوشیر زنگار هر یکه دو درم آمیزند و در نسخه موم بهروزه رال جاوشیر هر یک چهارده درم مقل زراوند طویل کندر مکی به یک شش درم مرتک نه درم اشق زنگار هر یک دو درم روغن کنجد دو رطل سر که قدر حل صموغ و در نسخه موم ترمینج مقل هر یک چهار درم جاوشیر زنگار قدمه هر یکه دو درم اشق زراوند طویل لبان گز هر یک سه درم مرتک چهار و نیم درم بیکینج مقتالی سر که قدر حل صموغ زیت رطل نوشته برای تحلیل اورام جاسه انشتین و خنازیر طولانی و سرطانات و تفتیح جراحت الحمر فاسد و اساخ مفید بنت الحمامه مزلیه شقاق و آثار و حکه و جیب سفعه و نواصیر و باسیر **قول لازر و بریس** سنگدان

حمام سائیده ضماد وحمول کنند فربیون طیار درم بشربت مزنجوش تا یانزده روز دهند برگ خطمی برگ شاهتره فاسرنجوش هریک مشتی بوغ کنجد طل رونن خسخاش

بر رحم مالند فربه یکم زائد **فصل بیست چهارم در وسیله رحم** وقتیکه ورم گرم رحم پخته شود وسر نکند آنرا بوسیله گویند دوا آنرا ورم گفته شد **علاج** اگر ورم رحم

باشد تبنگاند تا یرحم برآید واگر ورم رحم بود بجهت انفجار تخم خیارین کاسنی خشک بکوبند شانه چند روز دهند کتان حلبه بابونه اکلیل خطمی آرد جو اقاقیا تخم

بیخ خطمی آب انجیر وآب گرم ورعن کنجد ضماد کنند وبهمین تدبیر ملازم باشند تا که تبنگاند اگر نه میکشاند وخوف تا کل بود انجیر دل جو شانده قسنه کنند وقبل این

برعانه نمایند وچون تبنگاند بتقیه واندمال کوشند چنانچه ورم رحم گفته شد **فصل بیست پنجم در انخناق الرحم** وضعیت پخته یعنی

علامات صرع چون دوا تشنج منقطع وهم علامات غشی چون بود اطراف صفرت لون صفرخ نفس بدبدی آید اگرچه مبدای این علت حرست اما از انکه بیان

حرم ورم داغ ودوال بسیار کثست آنت حرم مبداغ ودوال نیز بسیار دوا آنست که ضیق نفس غشی وصرع بنفقان بدبدی آید ودوی سبب وعلامات یکیست

از عدم انتفراغ یا احتباس خون بیض ومرض مذکور خوبت می افتد وعند کثرت ماده هر روز بدبدی آید وانکه هر روز افتد وقریب النوائب باشد قاتلست وتفکیک توت

او نزدیک رسد اختلال فهم فکر فاسد صداع تاریکی چشم صفرت بول کسل اعضا رطوبت در هر دو چشم ظاهر شود وضعف در ساقین بدید آید چون قوت نزدیک

رسد دریابد چیزی از نواحی خانه سوی قلب متنع میگردد ودر دهان وبینی حرکات مضطربه غیر ارادیه مشاهده نماید پس فهم مختلط شده وبیهوش افتد جس باطل

وآواز منقطع گردد فرق از صرع آنست که درین مرض عقل بالکل مفقود نمی شود واکثر اوقات راست که چون صاحب وبوش آید انچه گذشته باشد بکایت

نماید وایضا عدم سیلان کف از دهن وعدم وقوع اضطراب در بدن انسان انیست خلاف صرع که بطور کف اضطراب فهم زوال عقل لازم اوست فرق دیگر

آنست که در غشی حرکت نبض محسوس نمیشود وعرق سرد ولون وحه مانند مرده میباشد واز بوی عنبر مشک مطلبات بهوش می آید ودرین حرکت نبض بود اما خفی و

عرق سرد نباشد ولون وجه بحال بود واز مطلبات ضرر یابد **قول جالینوس** عارضه انخناق چون عارضه سکته هست الا اینکه نمیباشد الا بخطیط چنانچه پیدا

باسکته وسکوت راحس نمیباشد ودرین حس بجا میباشد چنانچه هر چه در استحالت تنفیذه باشد یابد وارد گفته که انخناق الرحم شدت غشیست چه صاحب غشی مبتلا

وصاحب این مرض نمی شنود وگفته فقد النفس یعنی انخناق الرحم گاهی مردا نیز بندت عارض میگردد واز اجتماع یعنی **علاج** وقت فوت از سبب که باشد

اطراف محکم ببندد وکف پانبک وخردل بقوت مالند وآب گرم یا بطیخ بابونه یا شویه نمایند مختبرین گیرند آب باد یا گلاب بر روز نند بجنبانند واشیای منتن

چون جنگ کندش جاوشیر نفط قطران قنه نوشم اسپل انگزه بوبانند یعنی تنباکو پر یگال وبینی تنفوع کنند برسنگ گرم میسوس باشیه وبخارش سانند مقبل

گوگرد یا اشیم پیش بینی سوزند اشیای طلیه چون مشک عنبر وغیره سوزند بخورش در رحم رسانند مشک عنبر روغن یاسمین آمیخته بر رحم مالند وحقنه کنند وصوف آلوده

بردارند مجمره باری بزرگ زیر ناف وبر ساقین وزانو فخذین بر ان نهند ودر گوش صبیحه بزرگ کنند وناخش بآب زیلگیر تند نام رنجبیل فلفل بروغن بنفشه آمیخته

حمول نمایند وقابله را فرمایند که سبع بدهن بنفشه یا روغن بان یا روغن بادام یا روغن گل کرده وعنبر مشک حل بود آلوده فرج رحم را مالد ودر غدغه کنند واین همه بهر

آنست که نمی بسته وطوبت بیرون آید وافاقت دهی نماید ودرین وقت اگر جماع میسر آید نفع تمام دهد آنرا که حبس طمث سبب باشد فربیون فلفل حمول کردن

نفع تمام دهد وبعد افاقت حسب سبب تدبیرش کنند **قول بقراط** عطاس میکشاید انخناق رحم را **قول رازی** چون بینند انسان را که بیفتد بغیر التوا

فقد شود نفس او پس اوست همان علت بفرمایند او را جماع **قول مسیحی** سنجد پنیا قدر بندق بدهن موسن بردارد وگرد درین مرض افتست **قول ثابت**

فصد کنند و در این مرض از ساعد اگرچه واجب باشد که آن بدست جمیع علل رحام را **قول ابن ماسویه** درین مرض حجامت برشیت نافست و موضع مجبه بسافل سره
مجبب چه جذب میکند حجم را بسافل اگر بتدبیر نکورنا فاقت ننماید پس نوشتند در حلق او پروتی آرند **فائده** اگر بحیرارت باشد بسبب بادة غلیظ ثقل حرکات
کسل کثرت خواب نسیان **علاج** هر روز بطبیخ بادیان اصل سوس گلقند و هند تخم آب بشیرة قرطم کبک تیهو دراج عصافیر مکیون را چینی خورند بعد ة تقیه کنند
اصطخیقون جاپارج جب منتق ایارج لوغاذیا یا استاد شکر کنند بعده دحمر خاشتر و لیطوس بطبیخ انیسون بنفشه هندبا هفته یکبار ایارجات دهند و یکروز میان
معجون نجاح بکار دارند بعد تقیه کوبنی دوار اگر کم افوشدار و دهند حمام نمایند آب گوگرد آبزن کنند عاریقون درم یا دو الملک سنیدرم بعسل آمیخته دهند
دهج خروع روغن کنجد یا دام الاصول نوشند روغن بزرگس برنامانند و از قبول داشیای باده پرهیزند اگر با حرارت باشد حمرة حبه دوا غشی و گاهی تب احساس
صعود حرارت از جرم سوی سر **علاج** با سلیق زنند پرساق متمرز نند بطبیخ افتیمون تقیه نمایند و بترنجبین سپری طبیخ شبت نوشند قی نمایند اشیای مقلانی دهند
شهوت چون شربت نیلوفر شربة خرفه دهند و وقت نوبت کافور صندل نیلوفر بیابند اضافت کند و مالش مقشر بتخم خرزه اگر از عدم جماع باشد و ممکن بود جماع
کنانند و اگر بکر باشد تزویج سازند یا قابله را نامزد کنند که با صبع خود فرج رحم آن را بخار قاطوطیت از دبرا بد و برین مداومت سازند مقل حرمل علک الانباط
تدخین کنند بسرکه عنصل غرغره نمایند و حمر شمشقالی با آب فتنبکشت دهند و معجون نجاح بعد تقیه سفید اگر احتمال فصد دارد صافن زنند حجامت بر پاشنه نمایند
بعده ایارج روفس خورند اگر بسبب حبس حیض باشد تقدم آن **علاج** صافن زنند مدرات حیض دهند اگر حامله بود فصد مسهل مناسب نبود پس اگر ایام منتظر
بود توقف کنند که بعد زایدن از خود رفع میکرد و اگر عصر بعید باشد بطبیخ عاقرقرحا کنند و بان مانع رعایت حرارت و برودت مزاج و وقت نوبت به شد اطراف و شمومات
و غیره که مضر جنین نباشد قناعت ورزند و گلقند در حالت افاقت انفع که حافظ جنین و هم دافع علتست و اگر غلبه خون باشد و نوبت و ورد کنند فصد کنند مسهل
خفیف دهند خاصة اگر ماه سوم گذشته و بهشتم نرسیده **قول لازر بیر** باد رنجبه پیشتی آب سه کاسا جوش سبک داده صاف کرده حب انتاسیدا
پنجدرم آمیخته نوشند تریاق کبیر یا قلابطیخ سداب شکلط اشیه دهند قضیب ثعلب خشک و برشکم بندند روغن کهربا سعوط کنند روغن آبزجوسل سازند و روغن
سنبل الند آبزشیم سعوط یا رالیتکا کرده در بینی نمند شربت شکوفه قطن بیست درم نوشند بطبیخ قطن آبزان کنند خردل سعوط نمایند روغن اوه الند سداب سعل
نماک کنند فاوانیا فرزجه سازند فالیه حمول نمایند لطفار الطیب نیش عقرب بکبیخ موی شتر زوائدی کاگرد سم و زانوی اسب باشد مفرداً بخور کنند و
گفته اند یوفرا کوالیتشبر سترکیو الیتشیر کافوری السبن سبا کهربا السبن سبا نخی السبن سبا جند السبن سبا بسابسه بالسمو کهربا بالسمو سدابی تین تورا عفران یا
دیا یا لوبون حب کوتراکسید تیس حب مستر یکاز دوی آبس حب کوتر اسوفیسی کاسوئیس روغن کهربا روغن قنه روغن آبزه مقوف بای لیکا در بخی مقوف
زرد وی آبیس خمیر دوکاسیل عناصر ة عفران عرق بهته یکاعرق تنکرون طبیخ عشه طبیخ بروکا میوه تمک و دبال هر مفید اند حسب حاجت دهند **قول جان کورو**
سبب او خوان ظلمت یا منی یا باده دیگر است که در رحم مدتی ماند و عفونت پذیرد و خواص سمی گیرد پس رحم از وی گریزد و تشنج نماید و از خود اخراج آن نماید پس سبب
تشنج رحم و قصاعد ابخره از ان باده عضلات شکم یا معاحرکت تشنجی نمایند تا معده و کبد و سپرز و دیافراغما و انکیز یا تیلور سند و آنها تا تنگ کنند بطوری که ریه
نیز از حرکت و انبساط چنانچه باید و برای جذب هوا نتواند و بسبب عدم جذب هوا و عدم وصول سروی تقلب تنفس کم گردد و اختناق پدید آید.
علاج در خالص چیرم تعتت و زه که مماس رحم است بخور کنند که در بینی رسد یا تنبا کو بطور تنقه کشیده دود ش در بینی و دهن و بهنه پروراج پیراسپ تشیم

قرطاس بخورند کنند مقل انگزد و دیگر منتنات بوید مشک دارچینی هر یک دوازده دانه قرنفل سه دانه عرق گلنار پنج سه اوقیه حل کرده در حال نوشانند اگر کافی نبود دماغ النخل خیر طل نوشانند مجرب وقت استعمال دو یه مالش بابی کنند و بر ثدیین مچمچه ساری نهند و یک مجمره قریب خانه گذارند سن ابه بسر گداخته بر ناف نهند روغن سوسن که در وچند قطره جوزبوی و حسن ابه گداخته باشند بر همه شکم مالند کافور قدر نخودی با آب حل کرده نوشانند برگ کشوث شتی در مرق مرغ جوشانده صاف کرده تریاق ماکنا چهار درم آمیخته حقنه رحم کنند برای تعفن متی مفید اگر مرتفعه حامله نباشد زاد چینی عنبر مشک غالیه هر سه درم نافه ساخته بردارند و اگر حامله باشد حقنه بخار النخل نمایند مخصوص که جوان و قوی باشد اگر کافی نبود کمین تیلیوه دهند یا سال و تیر بیلو درم عرق مادر نجبویه دو اونس آمیخته دهند اگر قبض نگند حب مقیدم دهند تفاوت یکروز اگر کافی نبود سنا گلماهی مفرح هر یک اونس سیبو برگ مادر نجبویه مرزنجوش هر یک چهار درم خارشتر دو درم خرسر طل روغن بنفشه صاف نموده تنها چهار اونس دهند و روزی که مسهل نباشد آن روز برگ عفص دو مثقال پیه دو اونس بریان کرده روغن بنفشه یکدرم با شیره تمر هندی آمیخته پنبه بدان آغشته در رحم کنند دو تا پنج شبانه روز مادران فوج بادرنجبویه انیسون دو قوه هر یک مثقال تخم خبازی یک مثقال پیه هر یک نیم مثقال آب دوازده کاناجوشانده آبزن کنند و ساعتی در توقف نمایند پس بخرقه نشف رطوبت کرده پیه روغن کنجد هر یک چهار درم سپرتیه بلیل دو درم و مقدری آمیخته بشکم مالند عرق تنگ تین نوشانند اگر دو قوه هر یک اسکرو بلو آمیخته دهند هیزده بار وجب مزعفر استنقاع الرحم النفع تنبا کو فرفیون بوایانند و بینی نمونیخ اروسه جدوار کو یا چهار درم بلو تیار مشک هر یک دو درم سایند یکدرم بچهار اونس عرق مادر نجبویه وقت شروع عوارض هندگل گوگرد بلو تیار هر یک دو درم بسا سه هکرو بلو سائیده یکدرم بچهار اونس عرق ستاد یا عرق بادرنجبویه دهند قضیب گوزن که دیاه گستوگرفته باشد یا قضیب بقر که دیاه چوپگرفته باشد بسیرت دانه بیرا چهار اونس عرق بادرنجبویه دهند گرم گرگ در تو خشک کرده سائیده تا بیست روز دهند فائده در غیر حائض اگر بسبب قلت حیض بود جوان دموی باشد فصد یا کنند چند بار اگر کافی نبود جماع نمایند اگر قدحا نشده باشد او به عقاربینی چون تخم کاهو تخم خبازی بادرنجبویه سداب کافور و غیره دهند فصد انفع اگر قدحا باشد جست اخراج سیبو غاریقون صبر دیاگرید دهند بعد پنج سیاه بادرنجبویه مرزنجوش پوست کچوشانده صاف کرده پنج شش روز دهند دب پانچیو انفع و اجد تقیه پنج مرغ عدد آب چشمه یک کاناده ظرف گلی جوشانند نصفی ماند بیخ هلیون بری پنج دوب بیخ دیان هر یک دو درم تخم خبازی چهل و هشت عدد انار زند جون نیم طل ماند برگ بادرنجبویه دوازده عدد برگ مرزنجوش چهار عدد زعفران قدری انداخته جوشی داده فرو گرفته صاف نموده کریمو تار تروود و اسکرو بلو آمیخته دهند بدستور بست روز پس ازین دیاشک نیم مکرو بلو عرق بادرنجبویه سه اونس دهند یا نزده روز بیخ فاشرا مسحوقه ده دانه جندبیدسته دانه بشربت مرزنجوش حب ساخته دهند پانزده بست و نوزدهم مرغ عدد همراه انجره پانزده جوشانده صاف کرده در غیر طل این دیاکا تولیکه شش درم روغن بومادران دو اونس تخم کاهو چهار اونس آمیخته حقنه کنند روغن زعفران وقت شب بر شکم مالند خمر مکرر طل دارچینی قرنفل انیسون جدوار هر یک درم دو قوه دو درم کوفته سه شبانه روز تر کرده صاف نموده شکر حب قدر آمیخته شربت سازند و قدری مشک برای خوشبو آمیخته بکار برند بیخ خولنجان طیب ترددرم و قوه دو درم اسکرو بلو آب ده طل جوشانند و بر هر کاناداین طبیخ کریاتیار دو اسکرو بلو آمیخته دهند و قدری مشک برای خوشبو آمیخته بکار برند بیخ خولنجان طیب ترددرم و قوه دو درم اسکرو بلو آب ده طل جوشانند و بر هر کاناداین طبیخ کریاتیار دو اسکرو بلو آمیخته دهند و قدری کهربا نیم یا یکدرم دهند حامله را مرض بندگو پیدا شد بنجبویه پردراج موتنا کوشیم داوند مالش پانمونه نوشانند خاکشید سنگ سپین عرق بادرنجبویه کافوری حب سی داوند آرام مشاخر فصد یا پانزده بست بار کردند صحت گردید اگر تبرین پرشود او دو یه مقابله طوبت چون حب فولاد یا دیگر مرسایل دهند و این مرض گاهی بسبب رجا و کرم بشکم پیدا میشود و اغلب بسبب آمیخته بر شکم ناف نفخ مانند کانود پلدکاده دهند

فصل بیست و ششم در اجتماع آب در رحم بازیستادن

حیض قرار قرشکم هنگام حرکت وحالتی شبیه باستسقای قی داشته که گاه گاه رطوبت از رحم تراوه علاج مدرات حیض دهند در تنقیه تن ورحم کوشند اضعده که در استسقای قی گذشت گذارند قی نمایند جوع کشند ریاضت کنند خربق ابیض بردارند دهر چه برای سوء القنیه واستسقای قی وسیلان رحم مفید است بکار برند **فصل بیست هفتم در نفخه رحم** سبب ضعف قوای رحمست وسبب ضعف سوء مزاج بارد یابسر ما بست یا عسر ولادت که رحم را سرد کند پس بسبب ضعف هر غذا که دیر هضم شود یا ریح گردد در نفخ آرد نفخ مع الوجع در عانه باشد که تا کش ران رفتم معده وحجاب متاذی شود وجع او وچون دست زنند آواز طبل دهد و باشد که وجع منتقل بود و قرار قرار ضربان کند و باشد که تا آخر عمر ماند و دوا نپذیرد علاج تنقیه بایارجات کنند وجهت تسخین رحم کلسر یاح کمونی سنجبین یا مالاصول دهند یا لوبه شبت مرزنجوش نعنع سداب تخم کرفس نانخواه بادیان کمون حقنا فرجا تکمید آبزنا شماد اشنار بکار برند بزمن سداب روغن بنفشه روغن شبت زیر ناف وبر پشت وزیر عانه در استسقای طبلی گذشت مفید **فصل بیست هشتم ورم رحم** سبب ورم یا سوء مزاج حار یابس یا سوء مزاج بارد یابس یا سوء مزاج بارد یا رطب یا عسر ولادت یا ضیقه فرج زهره خر یا نار جیل یا آب سوده یا قرنفل عنصل خام شک سائیده یا تخم کدوی تلخ لوده با آب سوده یا هلیله بلیله گل آمله پوست درخت جامن بسل آمیخته یا دوده دوار بلد زیره گل نیلوفر سائیده یا عود زعفران مشک سائیده یا قرنفل بشیر اب سوده خرقه چند بار تر نموده یا با دستمال شوی کرده مثقل غلبا سائیده یا نیلوفر مرمخ شاخ وغیره بشیر گاو حب بسته یا عنصل برشته مائین خرد صمغ بلاس دارچینی بسابسه قرنفل پوست انار کسیس برابر سائیده یا عنصل قرنفل تخم خربق سفید شاه یا نیلوفر مرمخ شاخ وغیره بشیر گاو حب بسته یا عنصل برشته مائین خرد صمغ بلاس دارچینی بسابسه قرنفل پوست انار کسیس برابر سائیده یا عنصل قرنفل تخم خربق سفید شاه خرقه تر کرده یا تخم حاض سائیده یا عظم ساق حمام سوخته سائیده یا زرد رو سائیده یا عنصل سنبل ثقب پوست انار قرنفل سائیده بخمیر رشته پشم آلوده یا صمغ سوس مثل غبار سائیده یا پوست درخت تریج عنصل دارچینی برابر سائیده یا پوست درخت نیب سائیده یا کتان شوی کرده سائیده یا زاج فول سفید گل ماه پوست بیخ کنار صحرائی برابر سائیده حمول کند **دیگر** بیخ بیدمشک بدمین بقدر بادبوغ یا آب سائیده یا عنصل زعفران کافور مشک مسل برابر سائیده یا دارچینی بخمیر عسل شاه یا مائین کوکنار سائیده یا غبار گل کاهی یا عنصل کافور عسل سائیده یا خست تره هندی سائیده یا عنصل چهار زاج سوخته یک بخم آمیخته یا خانه زنبور کرکه گل میسازند بادبوغ یا بروغن گاو سوده یا خرطین یاس بروغن گاو سائیده یا کرگ بار دو پوست انار بروغن سرشف پزانده یا کف دریا مغز خسته هلیله برابر سائیده مالند **دیگر** پوست درخت انار پوست درخت گولر هر یک طل عنصل سنبل ریح سنبل مغز خسته جامن مغز مرطل کسیس مصطکی درم کوفته بیخش چند خرد و دیگ خاصی تقلیی جوشانند زیبا بماند صاف کرده خرقه باریک تر نموده دارند و ساعتی قبل از جماع قدری از ین خرقه برداشته **دیگر** پوست درخت گولر خشک کرده سائیده نرمه بسته دو ساعت قبل از کار بردارند ملند **دیگر** خرقه بشیره ڈاک تر کرده پانزده روز بردارند **دیگر** زاج سوخته مصطکی زنبق توتیای سبز آب باران سائیده مالند آب باران شویند **دیگر** عاقرقرحا صاد و دلخیه التیس برابر دو بیخ من خم قابض جوشانده صاف کرده در وشنند که آب اگر باشد **دیگر** زاج آب جل کرده خرقه تر نموده بسایند عنصل مسحوقه آلوده دو ساعت قبل از جماع بردارند مضیق و مولد خواهش جماع **دیگر** زردی گلنار بسایه خشک نموده مشک کهربا برابر سائیده پنبه بلعاب هن تر کرده آلوده شافه کند و بعد ساعتی بآرد **دیگر** مغز بهدانه بقصب طلا کرده جماع کند **دیگر** پوست انار فقط یا همو زن زاج سائیده بخرقه باریک نرمه بسته در فرج نهند و بعد ساعتی بآرد مضیق چیزی که خون آرد **دیگر** پوست انار گل آمله بلوب آب هلیله سائیده خرقه چند بار تر وخشک نموده در فرج نهند و بعد دو ساعت بآرد مضیق بیحرکتی که خون آرد **دیگر** هلیله بلیله آمله پوست انار سائیده نرمه بسته دو ساعت در فرج نهند **دیگر** پوست انار کوفته بخرقه کهنه و آب جوشانند تا آب برود و خرقه رنگین گردد در فرج ساخته ساعتی قبل از جماع بردارند عجیب **دیگر** کتانی سفید سائیده وقت جماع در نماف سند مضیق و رعین صاف **دیگر** پوست انار پوست نیب بیخ کتم آب سائیده

خرقه ترکرده فرزجه ساخته اول استنجا کنند بعده شانه از خرقه ساده بردارند پس فرزجه مذکور بردارند و صبح دور نمایند بدستور تا هفته **دیگر** خرقه سفید نیم کهنه بشیر اسپ کدو اول زائیده باشد تر و خشک نموده وقت ضرورت بردارند وقتیکه خرقه تر گردد و برآورده جماع کنند **دیگر** پوست مغیلان بده چند آب دو روز و شب ترکرده جوشانند نصفے ماند مالیده صاف کرده در شیشه نهند و دو ایام حیض بعد بول استنجا بهمین آب کنند بهتر و در هر حیض ملا مثل یکبار باشد **دیگر** اسفیج دو سه گهڑی قبل انجماع بردارد و ضیق طین سخن مجفف **دیگر** عفص زاج سعد قلقاح افخر زهر مالاخوین مر برگ سوس آزاد سک اسک هر یکدرم سنبل قرنفل پوست انار هر یک هشت دانگ مشک دو دانگ صمغ عربی شش دانگ سایده شانه ساخته بردارند و صبح تا شب تا صبح دارند ضیق بحدیکه در بکر فرق نتوان کرد **دیگر** پنبه بخون خر و خشک نموده در فرج مالد **دیگر** پنج کنار نیم طل آب دو طل جوشانند چهارم ماند خرقه باریک کهنه مکرر تر و خشک نموده وقت حاجت قدری در فرج نهند و بعد ساعتی برآورده جماع کنند **دیگر** برد سنبل عود بر ابر سایده اصبح وسطے بگلاب تر نموده بدوا آلوده در دهان فرستد و پیچ داده کشد ضیق مطیب **دیگر** زعفران سعد عود قرنفل آمله هر یکدرم قلقاح افخر زرود هر یک پنجدرم عفص عدد عنبر دو دانگ مشک دانگے سایده بگلاب آمیخته خرقه ابریشمی آلوده در فرجه سازد مطیب ضیق **دیگر** کتیرا سفید آمله فوفل مصطکے برنگ کابلی زاج عاقرقرحا کسیس دارچینی پهلی هر یک کونار فین پوست انار خام مغز خسته آنبه مغز خسته جاسن حنا اسپغول برابر سایده بخمر آمیخته خرقه آلوده در فرجه ساخته ساعتی قبل انجماع بردارد **دیگر** خشتی راکه از آلکار کاشده باشد بدین حیله کرده نماید اسعای باریک حمام بخونش پر کرده زاج عفص سنبل سعد مشک هر یکدرم قرنفل نیم درم سائیده اسعار آلوده در فرج پنهان نماید **مضیقه** صوف بخمر قابض تر کرده بر اسک آویزد یا سنبل سعد سعوط آلوده بردارد **دیگر** قرنفل نرم سک نرم مشک قیراطی بخمر آمیخته خرقه آلوده بردارد **مسخنه** زنجبی بردارد **مجففه** کحل سعوط یا ملح اندرانی شب سعوط جیدی بردارد **دیگر** عفص گلنار پوست فستق صنوبر شب سعد بخمر آمیخته بردارد **دیگر** مشک کافور عفران اظفار الطیب سه سائیده صندل عود قسط سائیده محمول یا بخور کنند **مطیبه** لک بخور کنند چند بار و مشک وغیره که نوشته شد محمول یا بخور نماید **دیگر** بخم معموله خشک کرده سائیده بعسل آمیخته در فرج مالد مرد و فریفته گردد **دیگر** پوست بیخ سرو سه کوکه قدری در پیاله برگ تنبول یکساعت قبل از صحبت خورد ضیق — **دیگر** شاخ نوشته برگ ورد نماید ده ڈاک بسایه خشک کرده سائیده نبات برابر آمیخته روزے یا چندروز و هفته بشل یکبار گردد **دیگر** عود درم نشر بیست مغز آمیخته نوشته سه روز **دیگر** گل مولسری بسایه خشک کرده بسائیده هر روز کفی خورد **فائده** دهن در وعسل بدو درم نمک سنگ آمیخته در فرج مالد گرچه یکهفته سالها باشد فرشش کشاده شود بکران بآسانی زائل گردد **فصل بیست نهم در امراض شدی** هنگام بلوغ در شدی تعقد پدید می آید پس در مردان بواسطه بسیاری حرارت که لازمه مزاج ایشانست تحلیل میرود و در زنان بسبب کثرت مادهٔ طمثیه و ضعف حرارت که خاصهٔ ایشانست و زیر و بم تنفس تا مسدد رزق ضعاف باشد و بسکر حرارت سینه از ازدواج بدانکه شیر و منی خون هر چند بصورت مخالفت نمایند اما اسباب تولد هر سه یکسانست زیرا که فی الحقیقت شیر و منی خونست که درین مکمن تحلیل بدین نمود میگردد و در مزاج شیر اطبا را اختلافست بعضے گرم و تر و بعضے سرد و تر و بعضے معتدل میدانند **نوع اول در قلت لبن** اگر بسبب کمی خون باشد تقدم استفراغ خون تا تفریغ چون فصد حیض نفاس وغیره یا قلت غذا یا اکل غذیکه خون کم پیدا کند یا عوارض منیه و نفسیه یا سوء مزاج وغیره **علاج** در منع سبب کوشند و اما غذیه هر چه مولد خون صالح باشد خورانند و شیر بخون افزا نوشانند مع رعایت مزاج و سبب تا کار بغذا برآید بدوا نپردازند شیر گاو و شیر بز بادیان و قدری شبت و هر تخم کرفس بوزیدان نانخواه تخم شبت انیسون بادیان سفرد یا مرکب بعسل و هند و هر یک سه

هست مزید لبن است نخود آب کشک شعیر آرد نخود آرد گندم حلبه بشیر پزانیده مرغ ماهی صغار بعض نیمبخت شلجم گزر و حریره از آرد جو شیر مغز تخم خیارین تخم خرفه
خشخاش کنجد قند ساخته خورند اگر بسبب کثرت دم باشد و فساد دیگر در تن نبود و لیکن طبع بسبب کثرت دم قادر بر هضم او نبود و آثار غلبه خون ظاهر است **علاج** فصد
کنند و هر چه مقلل دم و مولد شیر و مقوی طبع باشد دهند و از مفسدات دم پرهیزند تا آفت دیگر ننجامد و بسا باشد که خوف شدید یا قلت شفقت بر ولد یا سببی دیگر
که طبع را از اهتمام تولید شیر باز دارد باعث قلت شیر گردد با وجود آنکه خون در بدن موافق و صالح باشد باید که منع سبب کنند و مفرحات و مقویات دهند تا طبع بتولید
شیر متوجه گردد و اگر بسبب فساد خون باشد و موجب فساد یا اختلاط اخلاط است بد و یا سوء مزاج ساده همه بدن یا ثدی پس اگر بسبب اختلاط صفرا باشد رقت و صفرت
و حرقت و حدت طعم و بوی شیر است **علاج** تنقیه بخیار شربت کنند سکنجبین لیمو نارنج شیره خرفه آب انارین ماء عنب غوره دهند ماء الشعیر لحم بره بزغاله آلو وغیره خورند اگر
اختلاط بلغم باشد شدت بیاض شیر طعم او تفه مائل بحموضت و مائیت قوام او **علاج** تنقیه سکنجبین بزوری کنند و بعد اکل اغذیه آب شبت و عسل قی نمایند
نخود آب بدارچینی و آبکامه و سویق آرد گندم و اندکی حلبه روغن کنجد و عسل و زیرباج که در و تخم گزر بادیان باشد خورند اگر بسبب اختلاط سودا باشد شدید الغلظ
و قلیل المقدار بود و بیاض او مائل بکمودت باشد و گاه باشد که از فرط یبوست غلیظ تر شود و مانند رشته بر آید **علاج** تنقیه سودا کنند اغذیه و اشربه رطبه مائل بحرارت
دهند مرق بحیره و گوسفند گوشت مرغ ثدی بیش شیردار مرقه گندم نخود جو انجیر روغن بادام خورند اگر شیر مانند رشته برآید بنفشه خطمی کشک جو آب پخته بر سینه و
ثدی ضماد کنند و بطبیخ او نطول نمایند و اغذیه مرطبه دهند و اگر بسبب فساد خون سوء مزاج ساده باشد آثارش ظاهر است **علاج** تعدیل مزاج باغذیه و اشربه که در
مادهی گذشت نمایند و ازاله سوء مزاج ثدی بادویه موضعیه توان کرد **ادویه مزید لبن** صفراوی را شیره مغز تخم خیارین شیره مغز تخم کدو بجلاب دهند مغز سر بره شیر
بز و شیر گاو و شکر ماهی تازه صعتر اسفناج خورند بلغمی و سوداوی را شیر و حسو از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه دهند **ادویه** تودریین همنین تخم گزر تخم ترب ندا
نانخواه تخم شبت بادیان تخم گزر تخم گندنا حلبه تخم خیار تخم قثا تخم بطیخ دماغ و ضرع والبان شونیز بادروج خشخاش سفید ماء الشعیر **دیگر** آرد کنجد تخم انگور تر کرده
مالیده صاف کرده نوشند و ثفل او بر سینه و ثدی ضماد نمایند **دیگر** تخم گزر تخم پیاز تخم شبت تخم شلجم بادیان برابر نخود بریان برابر همه سائیده هر صباح پنج درم پنج
استار شیر تازه دهند و اگر نخود سفید شب در شیر تر کرده دارند و صباح آن شیر با شکر نوشانند شیر زیاده کند **دیگر** یک مثقال با شکر دهند خیار تر کاهو ترب خورند
دیگر زیره سفید آرد برنج تخم شبت هر یک دو درم بلبن البقر پخته خورند **دیگر** گاوی بشیر گاو جوشانده دهن البقر آمیخته یا برگ شما جوشانده نوشند **دیگر** تخم شلجم تخم
تخم شبت تخم ترب تخم گندنا تخم الفصل تخم جرجیر بادیان آرد نخود برابر سائیده سه درم صبح شام بشیر دهند و عقب او نخود بشیر تر کرده خورند و شیر نوشند **دیگر** زیره
سفید لوده برنج ساٹھی هر یک دو درم بشیر پخته خورند **دیگر** نمک سنگ زیره سفید دارفلفل بادیان هر یک درم دو تا گاو شیرین یک کاسه آمیخته صبحی خورند تا هفت
دیگر بادیان سبز بشیر پخته شکر آمیخته دهند چند روز **دیگر** طبیخ شعیر گاو تا هفته نوشند یا پچه بقر خورند طحال خشک کرده بر ثدی بندند یا ضماد نمایند
دیگر اشق با آب حل کرده طلا کنند در خشک شدن شیر نافع **دیگر** آرد باقلا ده درم تخم بادروج پنج درم آب بادروج سائیده یا بادروج تنها ضماد کنند **قول**
لازوردیه لابور تیار اسکرو ملبوو حریره آرد ارزن که با آب بادیان پخته باشند آمیخته دهند و خراطین مغسول تخم خشک کرده سائیده با بادیان گشنیز
شکر برابر آمیخته بمرق یا پچه بقر دهند بیست روز بلور یک دانگ خورند سفوف بلور دهند شیر گاو نوشند بلور با آب سوده طلا کنند زبل موش با آرد جو آمیخته
ضماد نمایند **نوع دوم در کثرت و درور لبن** کثرت شیر چند وجه مضر است یکی آنکه کثرت خروج او منفعت بدنست دوم باشد که از کثرت در ثدی

بند شود و از وصول بروخارجی فاسد یا ترش گردد سوم آنکه شیر بسبب کثرت حرارت غریزی ندهی را در پوشت پس حرارت انقصف کردن وی باز نماند و بآفات اسنجاد مبتلا گردد چهارم آنکه از غایت تندرکه در ندهی افتد و مرض یا مرض دیگر تولد کند پس دقتیکه از مقدار زیاده برآید تدارک وی لازم گردد آنجا که ضعف آفت دیگر نیاید و چرا که بعضی باشد که بسیار خورند پس خون کثیر متولد شود و بدان سبب شیر زیاده گردد و باد جود آن هیچ آفتی پدید نیاید پس چنین نان اعتلالات شیر ندهند و اگر دانند که آفتی خواهد آورد بقلت اکل در تقلیل شیر کوشند نه بتناول مجففات و اسباب کثرت ضد اسباب قلت است **علاج** به رطوبت ضعیف و منشف رطوبات و محلل باشد و تقلیل منی کند متقلل شیر است و چیزیکه ادرار حیض کند مفید بسبب دفع خون سوی رحم خاصة اگر حیض طمث سبب کثرت شیر بود اگر بسبب کثرت اکل باشد تقلیل غذا کنند یا بیخه عدس کاهو بسرکه لیمو خورده سماق خورند سداب بخنگشت کوان هند فصد کنند اعاب اسپغول یا اشق بشراب یا سرطان بحری بریان بگلاب یا آرد باقلا حلبه برده دغن گل و گلاب یا که بوسبل و سرکه یا اناک مروا سنگ برده دغن گل و سرکه یا گل ارمنی عدس بسرکه و گلاب طلا کنند برگ اسپغول یا برگ سداب یا عدس باقلا زعفران جوز جندم آب ضماد کنند تخم کرفس در روز دو بار ضماد کنند تا هفته آرد بیخ آب شونیز با پخته بندند کار بسرکه آمیخته خرقه آلوده بندند زعفران بسبل بر نظه و صدر ضماد نمایند سلق کوفته قدری شونیز آمیخته پاره ضماد کنند **فائده** اول شیر اندهی دوشیده برآرند پس او دیه گذارند لاشیر منجمد شده و رم و قرحه آرد **قول لازر وبیر** روغن اولیو یا اسیکا لیتی گرم کرده بر سینه مالند و بر کرفس سخوته یا شیده کاغذ گرم نموده بندند روز دو بار تا هفته اول نان یا پر باش گرم کرده بندند بعده طلای دی آلو یا گذارند طلای حابسه نهاده برگ کاهو بندند تا هفته لیتیوع حابسه برخرقه کشیده گذارند و پارچه ولیتی و زیر بال ترکرده بندند خرقه در پیدا میدیکا منیتوا را بکرده در روز سه بار بندند و گفته پنیر خورند نوراً فشک سازد - **قول جوان کوروو** اگر زنی بسبب ضعف یا تولنگری شیر نوشاند تجفیف او خواهد پس لازم که اول اخراج مادهٔ نفاس سازند و قصد مکرر نمایند پس تدبیر عبس شیر کنند چوب کرفس باغی و کاسنی سائیده بمثل نان کرده بندند **قول جالینوس** ادارا طمث قطع لبن کند **قول وفس** اکل بادروج قاطع لبنست - **قول ابن ماسویه** اگر ندهی از شیر خلود تقلیل شود چنانچه اید از رنج بقدر رنج عجلین کوفته ضماد کرده بندند چند روز گفته خراطین کوفته یا سمسم کوفته بندند یا مر آب فود نج بری یا انیسون پرسیاوشان یا فاشخم کرفس قافله آب سلق مسلوق یا کند کبر بمرارة یوز بهار السلق ضماد کنند که ندهی را نانچه دروباشد پاک بسازد **قول رازی** باقلا تخم بادروج ضماد کنند در قطع لبن عجیب و گفته اگر شیر یا منی غلیظ شود مثل پنیر یا یه برآید پس تدهین یا تمشیع آب گرم طلا کنند و در آب گرم نشانند لفعست **قول سمعون** گاهی در ندهی شیر بغیر حمل میاشد و اکثر بسبب انقطاع طمث بود و در ین خوف نیست اما اگر در شباب بود باید که ادرار حیض نماید که منجر بقروح میشود و گفته اگر حامله در ندهی پدید آید نخیر بسر کر جوشانده شوند بعده بطبیخ نمکرم کرفس شوند و جماعت کاهل نماید و گفته اگر شقاق در ندهی و بطن و نخنی پدید شود و نمیولیا کند بر ابر سایه بروغن گل آمیخته طلا سازند **قول صاحب فونسیکه** اگر به در زنان حامله نزدیک قرب ولادت شیر در ندهی یافته میشود لیکن در زنان دوشیزه و غیره و نیز در دزکوران میباشد **قول بقراط** مرضعه حامله نمیشود بسبب کمی حیض چه خون تکوین بندین رفته مبدل بلبن میگردد **قول باربارى** در دوشیزه بسبب حبس طمث لبن در ندهی پدید میگردد پس گمان برتباهی او نبرند **قول اندرى** در دوشیزه طفلی نزو خود مید اشت و اکثر اوقات بر ندهی خود می چسپانید لبن پدید شد و طفل بر ورش یافت **بدانکه** ندهی بسبب غده و باسه در نخی خواهد مولده لبن دارند چه اگر بعد ولادت دایه ندهی طفل ابطور یکه دیگر او عیه ما را صاف میکنند فشرده اخراج لبن مینماید چنانچه بسبب سهو ندهی طفل نخشرد

بعد یکماه ندمین طفل متورم شدند زنی پسر دختری داشت دختر صبیه زائیده هلاک شدند زن پسر صبیه را از لبن خود پرورش کرد وقتی بر سر پرورش طفله ندمی خود در دهن او میداشت لبن بآمد و طفل پرورش یافت پس تولد شیر در دکو غیر طبیعی نیست چرا که پیدایش مردو زن یک وتیره است و هر دو خون طمث را غذا میکنند و اجزای هر دو مطبخ و قوت و فعل قوی می باشند **اطفال** اکثر نمانند که ریش برآرند و مزاج ذکوری دارند و طمث از انها خارج نشود و اکثر ذکور اند که ریش بروت ندارند و در سه ماه اخراج خون از انها شود و جز اسیر و ذخیره **قول گروهی** در برازیل ذکوران هستند که ندمی مثل انسا دارند و اطفال را شیر نوشانده پرورش میکنند و زنان ندمی مثل ندمی ذکوران دارند **نوع سوم ورورم و تمدد ندمی** همچنانکه ورم گرم یا ورم سرد در هر عضو می افتد در ندمی نیز پیدا می آید **بدانکه** اگر ورم گرم بود حمرت و ورم حرارت لمس **علاج** هر چه در ورم گرم اعضای دیگر مفید باشد بکار برند سرکه با آب گرم آمیخته و رشانه پر نموده گرم کرده بر ورم نهند آرد باقلا با سکنجبین در روغن گاو سرشته نهاد کنند یک عنب الثعلب کوفته در دهن ورده آمیخته گذارند بعد روز سوم ضمده که در ورم انجا لبنی آیند کار بر ندکنیل بسکنجبین و آب پزانده بالت کرده ضماد کنند و اگر ورم باد باشد بیاض مرغ بر ورم باد و دیگر اعضا آید کار بر ندکمون کرنس آب سائیده یا با بونه آب بادیان ضماد کنند اگر بسبب انجا دیا تعفن شیر باشد پس اگر انجما از حرارت مزاج بود انتفاخ صلابت موضع حمرت لون تمددی **علاج** سرکه با آب آمیخته نرم آلوده بیکدرم بر ندمی نهند آب بیکدرم نطول کنند روغن بفشته مدام مالند اگر حرارت اشتد بود آرد باقلا آرد جو نهاف بصدرت بیض و آب کشنیز تر و آب خرفه طلا کنند سرکه روغن گل لت کرده گرم نموده خرقه آلوده بر ندمی نهند برگ عنب الثعلب برگ کاهو کوفته ضماد کنند روغن بفشته خون بادام موم گداخته مالند طراثیث بابونه کوفته بر ندنافع است **آب عنب الثعلب** و دهن ورد طلا نمایند چون بانتهار سد و حرارت ساکن شود کتان بابونه کلیل تخم سائیده طلا کنند قیروطی از موم و روغن گل ساخته مانند کتان بسه کرده ضماد کنند اگر بر بیج آرد و تحلیل نگردد حلبه کتان خطمی ضماد کنند انجیر کوفته نهند نیج بادیان حلبه کتان آمیخته بطبیخ انجیر ضماد کنند و اگر نپخته شود و نرکند بشگافند پس مسکه روغن مرهم اسفیداج بکار برند اگر صلب گردد آرد باقلا کلیل بروغن گل روغن کنجد آب آمیخته ضماد کنند آب یاصین حارّه نطول نمایند اگر انجما بسبب برد مزاج باشد **علاج** طبیخ بابونه تخم موم و روغن خیری روغن سوسن روغن قسط روغن گرس ساخته مانند اگر پودینه اقاقیا بدینه حلبه مانیه و بهر که در روغن بفشته آمیخته گذارند کمون آب کرنس یا بادیان سپند آرد باقلا حلبه کتان آب برگ کرنب گل تخم طلا کنند خراطین ضماد کنند **بدانکه** ندمی که در ندمی نخهد شود گاه باشد که ورم آرد و گاه باشد که نه آرد و فیه و بر ورم ماند گاه باشد که نه آرد و فیه و بر ورم ماند اما انجما دکه از اندازه متزاید بود در اکثر بود و انجما بخلاف انکه از سبب مزاج و ضعف استحصاص طفل شده و اگر انجما بسبب ضعف استحصاص طفل باشد **علاج** امر کنند آنکسی دیگر شیر او را بگیرد و نطول کنند تا بهنگی شیر آید و این را کنج افتد **فائده** اگر ندمی بغیر ورم بسبب جمود لبن پیدا آید طبیخ سعتر کرب مویز نطول کنند یا روغن طبیخ کتان با بونه بفشته خطمی حلبه آمیخته نطول نمایند **فائده** اگر شیر در ندمی بسته عفن گردد سلق پزند چون مرا شود کوفته مغزان آرد باقلا روغن کنجد آمیخته ضماد کنند آرد و روغن گاو مسل آرد باقلا اناغ بنشکاه آمیخته با کتان حلبه بابونه تخم خطمی برگ کاهو کوفته پزانده ضماد کنند باید که در روز سه بار ضماد کنند تازه و پخته گرم دو آب گرم تکمید لازم دارند اگر ورم افتد انچه در ورم گذشت حسب حاجت بکار برند و اگر ندمی بسته شود و ورم نکند کتان یا حلبه بماء العسل یا کنجد بمسل ضماد کنند و مص می تکمید با آب گرم نمایند **فائده** اگر بین و سینه ندمی منعقد گردد بطبیخ کتان نطول کنند آرد باقلا مسل ضماد نمایند بسه کرده کتان بسه آمیخته گذارند و طفل از ندمیدن باز دارند **قول جهان کوروا** اگر پخته نشود باز شود پیاز نیم پخته با بونه بگلون هر یک درهم خرد

سداوس آمیخته نوشند اگر کافی نبود میلید پس در هم بهق مغ نهار و هندسه روز پیه بکلیه ارنب یا بز بهق یا مسکر جوشانند نصفی ماند مالند موم خام و غن کنجد کمون آمیخته یا سداب بسر که سائیده یا کرفس سائیده یا رشاد سائیده ضماد کنند و گفته اگر صفعه و موی بود سبب گفت لبن در هم موضعه پیه آب تقلیل غذا کنند اگر کافی نبود خمر رنگین نیز طل سر که تندر و غن گل او نفا سیوم یک سداوس آب رطل در ظرف مسی کرده بآتش نرم گرم نمودن گذارند تا نصف آید صبح شام عدس آب شور جوشانده استفیخ آلوده گذارند و عدس سائیده ضماد کنند اگر صبح و نطفوس با شبح یا دو عدد استفیخ گل سرخ هر یک یا شش در هم مرو داوا وس آب قدری آمیخته ضماد کنند اگر از مکیدن طفل شیر کم گردد و زاج چهار اوس سپنوا کشنیز یک یک پنیم اوس خرفه مشتی و غن گل او نفا سیوم سه کله آمیخته ضماد کنند مدر محفف لبن محلل در هم اگر کافی نبود در کرفس پودینه یک مشتی مغزان عدد سائیده به پیه تازه یک مرغان و عسل آمیخته گرم کرده گذارند پنج شش روز مزیله در هم و جع عصاره کرفس یا دو یه مناسبه ضماد کنند شیر آبدر مرشته حب بسته و موضع طبخ آویزند و تنکه خشک شود شیر تازه گردد و گفته گاهی تعقد در حلقه الدشی پدید می آید و قت مکیدن طفل و جع کند سبب یبوست یا حدت ماده است کشیر آبزه دیا یبوست همه آن آماخشکی یبوست و زال تن عدم تولد شیر دارد جی دق آرد گفته شش اوس ریوند خیر بل انگره چهار پنج شش روز هندروسل شیر نوشانند گاه زبان لیموی تخم بچه گاو بچه بز کاهو و غیره افتد یه بار در طبخ زند و غن بیضه طلیخ معای و تیه طلا سازند در بالایش تشریف مسحوق پاشند اگر کافی نبود پیه یکلیه بز تازه داوا وس گذاشته دیا ر بگلاب شویند مرتبه نهم در همان گلاب دارند سنگبری دو در هم در کرد اس بن سیاه پیه مذکوره سحق کرده طلا کنند محلل قول ابا رزه ب مغزان خشک کرده سائیده آرد جوهلیه خطمی هر یک یک نعفران نیم بصفت بیضه آمیخته ضماد کنند مسکه پیه خطمی هر یا سائیده بند محلل صلابت و گفته آرد عدس آرد ماش سیاه مغره برابر سائیده بدین در وجب کرده سر که آب سیاه تخمه چرخ قدر کشیده گذارند گیاهیست در هند که آب آن گیاه با گوینده برای ورم نهدی عجیب حتی سرطان را و گفته اگر ورم جمع شود و کتان حلبه کنجار کنجد ایرسا میه سائیده زبل حمام زبل زنطرون آمیخته برابر بهم و غن قدر حاجت مرهم ساخته گذارند و گفته تو تیای سنبزال هر یک پنجدر هم سپند سداوس در ظرف آهنی حل کرده ده بار آب شویند پس یکدر هم زاج سفید نارا صورمسنگ تگیست و گفته اگر جراحت باشد صوف بهم زرد آلوده و غن حل کرده مرهم گذارند و بالایش گرده مرهم گذارند و بهمان زخم آورد باقلا تخم کشنیز ضماد کنند و گفته حب صبری دهندر و غن کنجد اوس و غن باد سات نیم در هم تخمه مالند و بالایش برگ تنبول بندند و گفته فاوانیا گلاب سوده آرد پنج تخمه ضماد کنند مزیله در هم و گفته کاتا پلانا مدره کاتا پلانا محلله لیتی تخمه محلله اکوانیتو محلله اکوانیتو مخدره نفع گذارند دوا آرد جوکتان پزانده یا سعد پیشر بزر سائیده یا شبح ابیض بروغن کنجد گداخته یا شبح کلم بود یه با قلا برابر سائیده یا تخم کوچه پشیر تخمه یا برگ خطمی بآتش پخته کوفته یا چوب سیده بدست و خشک دین بدست چیخ مخروع حلبه سائیده یا سنبوس گندم تخم خربزه پخته یا آبدوج سائیده یا سبه سائیده ضماد کنند و دیگر زهره عقاب مالند محلل لبن منعقده و دیگر برگ بابونج بهار العسل ضماد نمایند محلل صلابت و دیگر جدوار سوخته مالند و دیگر قرشیا بدهن در آمیخته یا سیر پوکه دود در هم فلفل پنج حبه دو آب سائیده یا خون خوک طلا کنند و دیگر برگ عباسی گرم کرده بندند مزیله و جع و در هم و دیگر بیصل در ماه گرم پخته بندند و دیگر برگ سرس آب سائیده ضماد کنند مزیله تخم سرطان هم پیزان و در هم شبدی پدید آمد منفجر گردید یکسی دو فائده نداشت ازین صحت یافت و دیگر نخاع بخم انگوری دو سر که پخته ضماد کنند سکن و جع محلل لبن و دیگر نفته زیت ضماد کنند مزیله ورم انجماد یعنی و دیگر بطین برگ سیسون با زیت گرم نطول کنند و دیگر پوده پنه بخم انگوری دو سر که پخته ضماد نمایند اگر خوا بند آرد جوآرد باقلا آرد بزر ضربه ورم انجماد

دیگر نعنع یابس سائیده با آب پخته و غن قسط آمیخته ضماد کنند مکمل شیر که بسبب برودت و یبوست منجمد شود **دیگر** بابونه اکلیل خطمی بنفشه هر یک پنج آرد جو آرد تخم
هر یکی ده آب کاسنی گلاب ضماد کنند مزیله رمد شدی عالمه **دیگر** بزرالبنج بخر ضماد کنند مزیله رمد عقب فنا سی **دیگر** حب خروع تنها یا بسرکه یا برگ خروع ضماد کنند
مزیله رمد گرم که قبل و بعد نفاس شود **دیگر** صفرت و بیاض بیض بدهن ورد آمیخته طلا کنند مزیله رمد گرم که بسبب صفرا شیره باشد **دیگر** شنگرف مسحوق بسکه
بقدر آمیخته بیست یکبار شسته بکار برند برای سرطان شدی انفع **دیگر** کرخیارک و ورم شدی را منفجره سازد و منفجره را مندمل سازد توتیای سبز نیم حرف زرنیخ
زال هر یک یک مثقل دو قند سیاه یازده سائیده آمیخته نیکو مرهم ضماد کنند **دیگر** مزیله قروح بادیه رمد ناصور و تهلیله که بر شدی میشود تنگار زاج توتیای سبز شسته
سرنج آملہ قبیل حنا سنگجراحت کنه مر از سنگ هر یک چند مرهم فعل گرد عدد ورد چوب یک گره سائیده در ظرف آهنی چوب نیم عمل کرده بکار برند **نوع چهارم**
در صلابت و غدد که در شدی پدید آید روغن بنفشه صفرت بیض طلا کنند موم بره روغن زیت گداخته بهره گاو آمیخته طلا نمایند دردی سرکه روغن
گنجد بوره سداب مفید برگ عفص کوفته یا برگ سداب برگ شقاقل ضماد کنند ورم طبابت و شحولت مفید زیرا زین تعقد جنگام بلوغ اکثر پدید آید **نوع پنجم در دیسه شدی**
کستان کنجد یا سیاسیه سائله زبل حمام نطرون زنجبیل بارپر بروغن کنجد بفروسای گاو آمیخته ضماد کنند باقی تدبیر از دیسه جویند اگر حاجت بنگاه فتن شود با هن بنگاه فتند و
مداخلت ایخار ا بدانچه در جراحت دهن و زبان گذشت تدبیر نمایند **نوع ششم در رض شدی** اگر ورم خفیف باشد دانه مویز خواش سائیده با آب برگ سرو آب
آس ضماد کنند و چون اثر بته گذد هر چه در خور وقت باشد بکار برند اگر ورم کرده تدبیر ورم کنند **نوع هفتم در تدبیر صلب کردن و خرد داشتن**
شدی وغیره **قول بولس** گاهی شدی مذکور در وقت اصلام نفخ میکند و بساست که باقی ماند و بساست که افزاید مثل شدی زنان تدبیرش آنست که چاک کرده
برآرند چنانچه سعه پس بدوزند و اندمال نمایند **ادویه صلبه و مانعه کبر** افیون نیم شوکران بکنیم اسفیدا ج گل سرشو هر یکه واقاقیا عدس محرق هر یک سا آب
پنج یا آب بازتنگ ضماد کنند چند روز و سینه بندبسته دارند **دیگر** دم ضفوع در روزی دو بار مالند سه روز بعد آرند و دور و زترک کنند تا بلوغ بعمل آرند قائم و
کوچک مانند تا ولادت **دیگر** زبل فیل تازه و خرقه باریک نهاده وقت شب بر شدیین بندند و صبح آب گرم شویند تا هفته **مصلب دیگر** خرقه بطبیخ عفص که
برف سرد نموده باشند تر کرده بندند از افتادن باز دارد و اقاقیا نرم سازد و کموں آب یا بسرکه سه وزن ضماد کردن همین عمل دارد و بعد ضماد خرقه آب سرکه
تر کرده بندند تا سه روز نگشایند و در هر ماه سه بار ضماد کنند **دیگر** زاج دهن ورد برابر هر روز آمیخته مالند **دیگر** ودع محرق آرد جو برابر بسرکه ضماد کنند سه روز بحال
خود ماند و بزرگ نشوند **دیگر** باد بخان شگافته بسایه خشک کرده بشیم بقر سائیده بر شدی دختر طلا کنند بزرگ نشوند و آمیخته نگردند **دیگر** صندل کافور لگاب سائیده
یا عفص نرم چون بروغن نرگس و عسل آمیخته یا گل کهربه بیاض بیض سرشته یا گل ارمنی عفص برابر بعسل پزانده یا آنجیر مویز زیره سفید برابر بسرکه پخته یا مغز نیل
با تنگ بسرکه پزانند یا با در نجبویه ضماد کنند **دیگر** پوست انار بروغن آب در ظرف آهنی جوشانده با زاج روغن زیتون در ظرف سربی سحق نموده یا خون حیض اول
باره مالند **دیگر** کاردونه که آب جهر مسن تیز میکنند انجا زدوده آیه گرفته مالند **دیگر** صندل اقاقیا صمغ هر یک وقت شب طلا کنند و صبح آبگرم شویند و سه بند بندند
دیگر نیل بر گ خرنوب ضماد کنند مجفف شیر هم **دیگر** آرد جو پوست انار کزمازاج سائیده بشیر آمیخته در سه راه بعد حیض سه روز ضماد کنند و شانزده سه بار **دیگر** برگ
خرنوب سائیده ضماد کنند کرمصلب **دیگر** سنگ نیل گاومیش زاج هر یکه دو درم آب سائیده طلا کرده خرقه بندند تا هفته و آبگرم شویند **دیگر** نیلیله عفص برابر
چهار درم شیر گاو دو هند و بیخ پنج ماشی بندند **دیگر** بیخ بجا لوبیخ بگندد در روزی سه بار طلا کنند افتاده را قائم سازد **قول الازوربیر** رنصطاکی عفص کنند

هریک دوا ونس بسرکه زیانده بیاض بیض چهار عدد آمیخته وقت شب ضماد کنند کاتا پلاسما قابضه لیتی منیتو قابضه گذارند **مطولة شدی** آنگند سلیخه دارفلفل بادیان برابر بسکه گاو میش سائیده نیکو مم متواتر مالند مصلب مطول **دیگر** یا خه گنجائی بسکه گاو سوده یا سوخته مالند غائب شوند چون بر ظهر یا شانه مقابل شدی کلک زده یا پشتی بسکه گاو تازه سائیده ضماد کنند غائب شده برآیند یا پیه پیل پیه گاو پیه گاو میش برابر گداخته هر روز نیکو مم بدین مالند غائب شده برآیند و بزرگ شوند

باب نوزدهم

در امراض ظهر واطراف

چون حدبه ریاح افرسه وجع مفاصل وغیره **قول رازی** سبب این امراض ضعف مفاصل وانصباب ماده است و ماده اینها خون یا صفرا یا بلغم است و از سودا کتر باشد و مرکب از اینها نیز میشود و نقرس از بلغم و سودا بغیر امتزاج صفرا که بدرقه آن شود کتر واقع گردد و از انست که کودکان و خواجه سرایان از زمان ا که حیض ایشان منقطع شده باشد پیدا نمی شود چه مره صفرا در بدنها کم میباشد و جماع قویترین اسباب این مرضست فاصله برامتلا **قول جالینوس** نقرس بمشایخ نمیشود و اگر شود خلاص نمیشود از گفته که جماع را در تولید نقرس قوت عظیمست و شناخته میشود از ین که خصیان و اطفال از ان مندند **قول شیخ الرئیس و جالینوس** اسباب عرق النسا و نقرس و مفاصل وحدبه و وجع الورک احدیست دمی نامند باسم مختلف بحسب اختلاف مواضع **قول جالینوس** کسی که در تن او اخلاط خام بود و بول او غلیظ باشد ازین مرض خلاص نشود چه ماده بحول می برآید **فصل اول در حدبه و ریاح افرسه** حدبه بول فقارست پیش یا پیش یا بیکی از دو پهلو پس اگر زوال سوی قدام بود تقبع حدبة المقدم گویند و اگر سوی خلف باشد حدبة المؤخر نامند حقیقی همین است اگر بیکی از پهلو باشد التوا خوانند و اگر سبب زوال فقار باد غلیظ بود ریاح افرسه گویند اگر سبب در هم گرهی عضله متصله فقار باشد تقدم وجع در صلب مع حمی ماده و عظم نبض و تقدم حرارت شدید در هر گاه که ماده مده شود و در هم خارج گردد وحمی ساکن شود و مریض وجع تمدد می در پشت احساس نماید و تشنج از فزاید **علاج** در ابتدای درهم باید لیق زنند لعاب حلبه لعاب کتان پیه یا کیان مغز سماق گاو بقشته خطمی بر درهم ضماد کنند روغن قسط روغن بابونه روغن سوسن مالند و نطول کنند و در ین ادویان پنج قطعه کتان چو شانده شکسته نده و مقرقلوس نه درهم روغن بادام درهم آمیخته دهند اگر بسبب ریاح غلیظ باشد که زیر فقار محتبس شده آنرا از موضع بلغزاند و این ریاح افرسه گویند و این عقب وجع ظهر پدید آید و با این نقل وحمی نباشد و گاهی وجع فزاید و در آخر نقصان گیرد **علاج** دهن خروس مشقالی مارالاصول هفت مثقال آمیخته دهند مصطکی انیسون لگلقد خورند اگر بسبب نفخ پدید آید بهتر الاجب سورنجان حب سنتی حب سکبینج تنقیه کنند مدیعه یا بسه قسط قصب الزیره اهیل فرفیون یعنی عسل آب بادیان آب سداب روغن بابونه روغن نارد ین آمیخته ضماد کنند بطبیخ مرزنجوش سداب قیصوم نمام بابونه اذخر بر موضع الم نطول نمایند مجمنه نابی بر موضع که منقطع بود سوی محل گذارند وجع نارد ین وارجینی اسارون هر یک پنج مرکی ده زرنباد دروغن هر یک سه تخم ارنس حرمل هر یکدو عسل سه چند آمیخته یکدرم آب گرم دهند لحم بریان تورند **حب سورنجان** سورنجان بلیله زرد هر یک پنج صبر ده تا بحب بالشعلب

حب بندق شربتی دو نخود مرارا برای وجع مفاصل و تقرس و عرق النسا مفید در ابتدا دهند اگر سبب او رطوبت مائی باشد که در جرم باطات آید و آنرا مستسقی کند بیاض
لون برد ملس قلت وجع و تقدم تدابیر مرطبه چون روغن مالند بدیر جذب شود **علاج** عفص با وبط کنند را قاقیا جوز سرو شنه گلنار گل سرخ ضماد کنند روغن
سداب روغن عاقرقرحا روغن نوشادر مالند حب شیطرج حب سورنجان و هر چه خروع مارا لاصول دهند سعیه چند فرفیون بدهن زنجبل آنچه مالند بطبیخ فودنج مزنجوش
نطول کنند نخود آب بدهن جوزبو توابل خورند و اغذیه غلیظه پرهیز دهند هر چه در رسمی گذشت لکن اگر سبب تشنج رباط فقار باشد از رطوبت غلیظ لزج که در نخاع
حاصل آید یا بواسطه یبوست دایم کمتر افتد خطیه بود و عسر العلاج **علاج** روغن سداب روغن عاقرقرحا مالند دماغی تدبیر در تشنج بندد اگر سبب سقطه ضربه باشد
علاج اگر زوال سوی خارج یا بجانبی باشد فقار را بسیج بندد و اگر زوال سوی داخل یا بجهتی بود آن را بهمان مجاجم یا بوضع مجمه ناری بیرون کشند
بعده برای جذب رفت مقل بقدری عاقرقرحا ضماد کنند و چون بموضع خود قرار گیرد وضیده قابضه گذارند گل سرخ برگ مورد مناسب روغن گل ضماد نمایند

فصل دوم در وجع الظهر

اگر سبب سوء مزاج بارد ساذج باشد وجع بغیر ثقل احساس بردو نفع با شیای گرم و حرکت مشی و مکان این اندک اندک
پدید آید **علاج** مارا لاصول گلقند عسلی سنجبینیا تریاق اربعه مثروديطوس دهن خروع دهند روغن قسط روغن سداب روغن فرفیون روغن بابونه مالند
مقل اشق علیه جب الغار بابونه بلباب تخم کتان و روغن خروع آنچه ضماد کنند نخود اب لحم طیور بتوابل خورند اگر سبب او بلغم خام باشد که در عضلات و فقرات ظهر
متولد گردد یا بلغم که در بدان ساکن بود بسبب غضب و تعب و حرارت بحرکت آید در عضلات در باطات پشت ریزد یا باو غلیظ که درین فصول ساکن مجتمع بود عند حرکت
آن خلط هیجان نماید و در عضلات و در باطات ظهر در آید پس در تولد بلغم خام تقدم تناول اشیای بلغم فزا ظهور وجع و ثقل در پشت و روز بروز اندک اندک افزودن
حس تولد باده دور رود بلغم ساکنه وجع ثقیل لازم بر یک دیسره بود و عقب تعب یا غضب یا جماع متعب پدید آید در فصول باردثقل وجع تمدد می و
منتقل باشد **علاج** اگر از تولد بلغم بود قی کنند نضج ماده بسیار الاصول و دهن خروع نمایند و نخود آب که در روج کمون عسل بود نیز منضج ماده و مذلقه وجع است در هفته
دو بار نضج ماده چون سداب با بهیزج برابر شافه ساخته بردار ندر و روغن قسط روغن سداب روغن بابونه روغن فرفیون مالند و از سموم پرهیز دهند اگر ضعف بطبع بود
بند زرنباد قسط سداب با بهیزج برابر شافه ساخته بردار ندر و روغن قسط روغن سداب روغن بابونه روغن فرفیون مالند و از سموم پرهیز دهند اگر ضعف بطبع بود
تخم آبگوره ترب دهند تقلیل غذا نفع اگر از تولد بلغم متحد کیریج باشد حمام کنند استراحت دهند و روغن خیری روغن بنفشه آمیخته مالند بطبیخ شنانیز مزنجوش مجلله
نطول نمایند گلقند کموني دهند روغن شبت روغن سداب روغن فرفیون روغن بابونه مالند غذیه لطیفه خورند اگر بدین مداوا نشود بحب سکبینج مارا لاصول هر خروع مجوزه
تنقیه کنند اگر سبب کثرت جماع باشد **علاج** ترک جماع کنند مارا للحم و مفرحات بیض خورند تدهین کنند و تحلیل و تلیین و ترطیب نمایند بدانچه در بلغم محرر گفته شد
فائده مبادا باشد که تعب جماع و پشت خم کرده نشستن موجب عضلات و رباط ماندگی آرد و وجع پدید آید بدون آنکه بلغم یا بود در ان دخل نماید و این حالت در پشت
زود می دفع گردد اگر سبب ضعف یا دیگر آفت کلیه باشد و وجود آفت در کلیه و وجع قطن و ضعف پا گواه اوست **علاج** هر صدر امراض گرده ذکر یافته بحسب
سبب ضعف بود یا خیر آن تدارکش نماید اگر سبب او استلای عرق بزرگ که بطول نظم موضوعست از دم باشد وجع و تقدم وجع ضربان و حرارت از ابتدای تفقرات
پشت تا آخر تفقرات قطن رسیده بود دیگر آثار گواهی دهد و وقت حرکت وجع بر شتاد کند **علاج** در ابتدا با سلیق زنند یا بعض صاحن کشانند آب انار بن شربت
لیمو شیره خرفه شیره تخم خیار بن بنفشه و هندبا آب سرو آیند صندل گلاب و غن گل و قدری سرکه آمیخته مالند و در مواضع سرد و هوای معتدل مسکن سازند

اغذیه یا دوا مثل بعوضه خورند اگر بسبب شرکت رحم باشد و این بعضی زنان را نوزدهم زمان حیض بسبب باز آمدنش چنانچه باید عارض میشود **علاج** مدرات حیض و هند روغن گل بر پشت مالند تخم کرفس و رم با دیان انیسون نانخواه تخم شبت فوه هر یکدو درم تخم خیارین چهار درم غلبه هفت درم جوشانده صاف کرده مشعشت درم آمیخته قوام نموده در شش روز دهند **قول حکیم شرف الدین** زنبل بزه و جزبسر که سائیده پزانده اشنه نیکجز آمیخته ضماد کنند مزلیه درم مزاج نهم **قول لارزور بیک** کافور پنج مثقال خرمهار پاره شصت مثقال گداخته مالند مزلیه یکی حرمل ربعدرم دهند دانه درم رسانند و گفته شخصی وجع مذکور را هشت عشبه داد نداد بان حاره مالیدند صحت نشد چون پیه خوک مالیدند شفا یافت **دوا** شاخ آهو در آوندگلی نو نهاده گل محکمت کرده در آتش نهند که دود نه برآید سوخته گرد و سائیده ربع یا نیم درم بدهن بقدر یک نبات یا با گرم دهند **دیگر** شنگرف دار فلفل هر یکده درم افیون پنجدرم سائیده با آب ورک شرشت نیلگرم ضماد کنند **دیگر** پیه چارالوش بروغن قسط آمیخته مالند **دیگر** زنجبیل انگوزه نمک سنگ برابر بسبل آمیخته یا عرق گوگرد چهار سرخ زنجبیل کشنیز هر یکدرم آمیخته دهند **دیگر** زنجبیل نعنع خرب خرع هر یک شش درم عرق کنجد دوازده درم بریان کرده یکدرم لبن بقدر نخته نبات دوازده درم آمیخته حسب قوت دهند **دیگر** بودینه نوشم خورند **دیگر** اسفناخ خورند برای موی سفید **دیگر** پوست آزاد درخت نیم درم آب پخته خورند تا هفته **دیگر** حسن البه خورند با آب سوده طلا نمایند **دیگر** کنجد کوفته گرم کرده با برگ سجده گرم کرده با برگ فنجنگشت گرم کرده بندند **دیگر** افیون دودرم شنگرف قسط مغ صبر هر یک درم با آب سائیده طلا کرده در آفتاب یا نزد آتش نشینند چون خشک شود در روز سه بار طلا کند تا سه روز مزلیه وجع را نوزدهم **دیگر** بیخ کنیر سفید مغز حبه سفید ده هتوره سیاه هر یکده درم کوفته قرص بسته در ربع طل روغن کنجد سوخته قرص گیرند و بر پشت مالیده در آفتاب نشینند **دیگر** شیطرج با آب سائیده بر کاغذ طلا نموده بر موضع وجع گذاشته در آفتاب نشینند که خشک شود آنگه کرده بزودی رفع وجع نماید اگر آب نبا شد اول کاغذ بر موضع وجع نهند بعد شیطرج با آب سائیده قرص ساخته بندند مسکن وجع لیکن با دل مزلیه وجع کم زند نو **فصل سوم در وجع عصعص** سبب علاج او مانند وجع ظهر است **علاج** اگر تحکم شود و بتدابیر دفع نگردد سه داغ مدور بشکل سه نقطه مثلث بر کمر دهند اگر سبب حمل بارگران و جستن باشد روغن گل روغن بابونه مالند صفرت بیضه نیم شب خورند اگر سبب قلع نقره باشد بستکاری بجایش بر بندد حجامت بر بندگر کنند یا سنگ گران و تنها ربه دوست برده اشته ایستاده پس پشت بزمین اندازند **فصل چهارم در وجع خاصره** اسباب این همانست که در وجع ظهر گذشت و اکثر بلغمی و بیخی باشد **علاج** هر چه در وجع ظهر گذارشد بکار برند علاج سب اگر تحکم کرفس نانخواه زنجبیل دارچینی هر یک یکسکنجبین شش سکنجبین آب گرم حل کرده او دویه آمیخته شافه ساخته بردارند حب الرشاد مغسول سه درم تنها سائیده نافع کنند اگر خود هند بورق خود سکنجبین افزایند مزلیه عرق النساهم **فصل پنجم در وجع مفاصل** هر وجع که در بندگاه افتد آنرا مفاصل گویند و این گاهی بغیر و رم چنانچه در سایر جا و گاه مع و رم باشد چنانچه در مادی اما با صطلاح اطبا چنان اجرا یافته که آنچه در مفصل دست و پا باشد آن را وجع مفاصل گویند و آنچه در مفصل ورک بود آن را وجع الورک گویند و آنکه در مفصل ورک خیزد و بجانب پا نازل شود آن را عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل کعب پا مفصل ابهام پا بود آن را نقرس گویند **بدانکه** وجع بندگاه اکثر از ماده افتد و ماده مذکور اکثر دران محم بود که گرداگرد مفاصل است و باشد که جانب باطنات نیز افتد شود اما با عصاب و اوتار در بنا یاز است که این مرض بغیر تشنج بود و خاصه در مرض مذکور است که نچه نمیشود و نمیکند مثل ادرام دیگر **انتباه** سبب کلی وجع مفاصل ضعف بندگاه و اجتماع و انصباب ماده در و است و باعث ضعف آن یا سوء مزاج مستحکم یا تعب مفرط یا فربهی است و موجب اجتماع و انصباب ماده یا ترک ریاضت معتاده است یا ضعف

هضم معده یا سوء ترتیب در اکل شرب یا کلام زائد مضر یا حبس استفراغات معتاده یا حرکات بدنیه و نفسانیه یا تقریح که معالجه و کند و امعاقرت یابد و ماده باطراف
منصرف شود **تنبیه** این مرض از بلغم خون اکثر افتد و از سیج کمتر و از صفرا قلیل و از سودا نادر و به یک زمان ماده یا تنها سبب این مرض گردد یا ماده دیگر مرکب شده
اما مرکب بلغم یا سودا بغایت نادر الوقوعست لیکن بصفرا بلغم مشترک شده محدث این میگردد **بدانکه** اگرچه در وجیع بندگاه و سبب علامت و علاج یکسانست اما از
بعض معالجات مخصوص بعضی است جدا جدا گفته شد **فائده** وجع مفاصل اگر بسبب سوء مزاج گرم ساده باشد حرارت ملس و مزاج عدم ثقل و درم **علاج** تبدیل
مزاج بادویه بارده کنند شربت لیمو یکنبین یرمانی دهند و میتوانند که فصد کنند و قدری خون برآرند و تنقیه صفرا کنند و تنقیه صفرا کنند و تنقیه سینجار برای آن گفته شد تا ماده که مستعد بسبب
باشد منقطع گردد و بدانسبب موضع از ریزش ماده محفوظ ماند **سکنجبین یرمانی** آب انار سه هر یک طل سرکه آب زرک هر یک ربع طل قند دو طل قوام کنند سکن
عطش وحمی محرقه و برای معده و کبد حار مفید اگر بسبب سوء مزاج بارد و سائج باشد ثقل برد وجع مؤلم بغیر ورم **علاج** تبدیل مزاج بادویه و اعمال مسخنه کنند اگر تحقنه
یا مسهل خفیف قدری اخراج بلغم کنند شاید زیرا که چون بلغم کم شود صفرا غلبه نماید و حرارت غالب آید و احوط در سیجا ترک استفراغست **قول ڈاکٹر** اگر شخصی وحمی
پاشویه کنند و بسبب عدم احتیاط وجع پدید آید از نشست برفاست عاجز شود باید که صفرت بیض سلوق چهل عدد عاقرقرحا دارچینی ماکنگنی ترنفل دانشیشعان
هر یک سه درم بهمدیگر کما ربع درم سائیده آمیخته و در آوندگلی که زیر او ثقب باشد نهاده روغن کنجد تشش درم انداخته بذکر ده بطور پتال جنته روغن کشیده
مالند و از هوا نگهدارند اما اگر حمی موجود بود روغن مالند که درم آرد مگر وقتی که حمی رفع شود و فقط درد باقی بود مالش کنند برگ خیارشنبر برگ بیول برگ سمجنه
همه خشک هر یک شش درم تخم شبت بزالبغ سورنجان مغره نمک سنگ هر یک یکنیم درم سائیده یا پرچه بیز نموده مالش کنند و اگر بسبب سوء مزاج یا بس باشد
و این کمتر افتد آثار یوست پیدا بود **علاج** تبطیب کوشند اغذیه مطبوخ چون شیر گاو دغوره خورند روغن بادام روغن تخم کدو روغن گل و قیروطی کازیه مرغ سپید بطه
مغز ساق گاو موم ساخته باشند مالند و سوء مزاج رطب باعث وجع نمیشود اگر بسبب کثرت خون باشد حرمت موضع عظم و انتفاع وجع تمدد و حرارت ملس اما
بحرارت صفرا وحمی نرسد و مریض محرور می نجیم سن شباب فصل ربیع و تقدم اکل اغذیه و اشربه مولده دم **علاج** باسلیق از دست مخالف زنند و اگر درم هر دو باشد
باشد زهره و دست کشانیدن اگر مرض در یدین بود اکحل و اگر در رجلین باشد باسلیق زنند و خون حسب طاقت یکبار گی یا بدفعات برآرند و اگر از فصد ناید
بود فورا تازه موضع وجع حجامت کنند تا هم استفراغ دم و هم اما یا ده جانب مخالف شود و بعد اخراج خون چون دو روز گذرند تاب برگ خیار اگر بدیکنبین تر
کنند مار اشعیر آب انار یرمانی دهند اگر حرارت التهاب شدید باشد روغن بادام آب ترنجبین دهند و اگر بسهل حاجت آید ادویه طبیخ تفتقب التغلب
گاو زبان عناب پستان خطمی کاسنی بقدد هند سه روز بعده هلیله زرد سنا هر یک پنج درم ترنجبین سه درم سورنجان سه درم شاهترہ کاسنی بادیان
انیسون تخم کرفس گل سرخ هر یک یکنیم درم جوشانده صاف کرده شیرشت بیزده درم آنچه دهند یا سنا هفت درم گل سرخ پنج درم بنفشه عنب الثعلب
نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی کاسنی هر یک ده درم سورنجان دو درم هلیله سیاه هلیله زرد هر یک شش درم نقرقلوس یازده درم ترنجبین ده درم طبیخ ساخته
دهند و اگر طبیخ نکرده دارد مقوی نیایند ربع درم سورنجان نیم درم صبر درم کاسنی بادیان تخم کرفس هر یک نیم دانگ گل سرخ دانگی حب بسته هندیک شربتیست و
احتیاط دارند که شرب مسهل روز بحران اتفاق نیفتد و بحران فاضل چهاردهم ست و بعد اسهال آب کاسنی شیر خرفه شیر خیار یکنبین دهند اگر ضعیف
باشد و احتمال کثرت اسهال دارند شیرشت بیست درم گلاب چهار قاشق حل کرده دهند و بالایش آب ترنجبین آب گلوهر یک بیست چهقال

نوشند بنوشاش نخود آب بسماق غوره تمرهندی شیره منقر بادام خورند اگر مریض ضعیف شود گوشت بره یا مرغ و بهند اگر تب باشد مار ماهیه بیناب خورند و از گوشت بره یا مرغ پرهیز نمایند و در ابتدای طلای راوع که در وقبض باشد گذارند اگر وجع اشد بود قدری افیون در طلا افزایند یا طلای سکنه گذارند و چون مرض از ابتدا گذرد و وجع تسکین یابد در راوعه ادویه محلل چون اکلیل با بونه آب کرنب آرد جو بنفشه خیر و لوبیا آمیخته جوشانده طلا کنند **طلای راوع** گل سرخ هفت ماشه سه صندلین گل ارمنی هر یکدو فوفل اسفیدلج بوش در بندی هر یک یک آب کاهو یا بلعاب اسپغول قرص ساز ند و بسر که گلاب سوده طلا کنند **طلا** صندل لعاب اسپغول گلاب سرکه آب کاسنی پوست نشتاش طلا کنند **طلای سکنه** نشتاش اسوج نفاح افیون عنقران برگ کاهو طلا کنند **طلای سکنه** افیون زعفران برابر شیر گاو روغن گل آمیخته طلا کنند **ضماد** کاهو کوفته ضماد کنند **ضماد محلل** کبر بقیه مفاصل حادرا مفید است آرد جو حلبه لعاب کتان روغن بابونه موم زرد آمیخته ضماد کنند **فائده** اگر باده کثیر و قوی الحرکت بود بزودی در استفراغ کوشند و انتظار نضج نکنند و ایضاً در این حال راد عات قویه نگذارند برای دو چیز یکی آنکه چون ماده قوی الحرکت بود از راد ع از حرکت باز نماند و وجع افزاید دوم آنکه چون باده قوی بود شاید که باز گشته باعضای رئیسه تو به نماید از زینت که قبل از قصد ترک طلایه باده لازم دانسته اند خاصه که ماده قوی الحرکت بود و این خوف زیاده منظور بیشتر است بنسبت بانکه از دم صرف شود و اگر احیاناً خطا شود و مدبر السبب وجع افزاید و خون سیل ماده باعضای رئیسه بود و آن از وقوع تغیر در اعضای رئیسه توان یافت پس درین وقت باید که آب نیمگرم یا طبیخ بابونه بنفشه بر مفصل مالوف ریزند تا ماده بهمین سه بار گردد و با عضای رئیسه مائل نشود و ایضاً مفرحات یاقوتیه برای تقویت دهند تا اعضای رئیسه از اثر ذوی منفصل نگردند اگر سبب صفراوی یا از صفراوی محض باشد از صفراوی محض کمتر افتد صفرت لون شدت وجع و التهاب سرعت نبض نار یت بول قلت انضاج و ثقل و تشنه و عطش حرارت ملمس که دست را سوزد و سیل وجع بفضا هر جلد و اگر بسیکه بدنش ضعیف و مزاج صفراوی باشد پدید آید وجع اکحی بود اگر طبیب نادان تقویت عضو ملاحظه نکرده ماده را بر دو اوجع دفع نماید باعث هلاک گردد و سبب توبه باده بقلب **علاج** اگر خون صفراوی بود فصد کنند و بعد ظهور نضج کاسنی عناب بنفشه قند آب انار ترنجبین آب ترنجبین کرده باشند بقرص بنفشه تلخین نمایند یا کاسنی یکنیم مثقال عنب الثعلب دو مثقال گل سرخ تخم خیر هر یک مثقالی جوشانده صاف کرده منفر فلوس هفت مثقال روغن بادام نیم مثقال آمیخته دهند یا حقنه لین نمایند و بسکبینین و انگرم قی کنند پس رشربت ورد کبر اسمال نمایند چون باده نضج تمام یابد سهل قوی دهند و اگر در ابتدا طبع زم بود ماده را حرکت ندهند و بر منضج اقتصار ورزند و بعد اسهال کاسنی خیار ین تنها یا بسکبینین دهند آب جو یا خطمی عدس بنفشه نیلوفر گوگنا نضاد کنند و اسپاسی بارد بی قبض چون اسپغول بسر که ریوست کدو آب خیار آب کاهو آب حی العالم گاو زبان تنها و الطولا بکار برند چون وجع ساکن شود و حرارت ملمس باقی باشد آرد جو با قلا بنفشه خطمی اکلیل صندل نضاد کنند اگر وجع غلبه کند و خون غشی باشد تبریز انیون اسپغول اقاقیا مغاث شیر گاو طلا سازند طول آب بار بفهید اسپغول آب بار دلت کنند چون منقطع شود دهن در دمبر د آمیخته طلا کنند که ساکن و جعبت عدس مقشر و خطمی محرق سورنجان هر یک یک سائیده هر بار دو دمی بگاهد یا بسکبینین نیز دسی دهند که ساکن و جعبت بسکبینین قلیل الجوهنت آب انار ین شیره خرفه خیار ین یا شربت بنفشه شربت آلو بقدری گلاب دهند تا دفع ضرر سورنجان از معده کند اگر قبض باشد شربت ترهندی و اگر لین بود شربت زرک و هندعدس مقشر ترهندی آب انار ین و قدری روغن بادام خورند اگر نمی خورد مرغ دهند و انچه زود هضمی گذشت غلیز نصد کار بر بند **شربت تمرهندی** تمرهندی مصفی دو رطل آب هشت رطل نیز بند چهارم ماند صاف کرده بسه رطل قند

قوام کنند سپس مطفی قاطع صفرا سکنج عطش ملین طبع **فائده** سورنجان در مفاصل و نقرس عجیب است لیکن بسیده ضرت باید که برای نفع ضرر کون تجویل فلفل وجهت تقویت اسهال وزود گذشتن او از معده صبر ستمونیا آمیزند و در وقت استعمال ادویه مرکبه دهن پیه بطریه مرغ بر مفصل و عضلات مالند تا از ضرر ایمن ماند **قول لارنوربیه** در صفراوی طلای مفاصلی کاتاپلاز نامفاصلی لیسی منیتو مفاصلی گذارند حب القطن سایده ضماد کنند و در دکه مار الخل دهند طلای کوتوز اطلای مخدره کاتاپلاز نامفاصلی گذارند اگر بسبب بلغم باشد کثرت ثقل عدم حرارت والتهاب وجع متوسط و رم اندک و نرم منبسط ولون با وهمرنگ بدن یا مائل برصاحبیت بود و علامات وجع در عرض دقیق نبض بطی و متفاوت بول غلیظ و سفید باشد و سن و هوا و مزاج و دیگر تدابیر بلغم فزا گواهی دهد باشیای گرم راحت باید **قول ڈاکر** اگر شخصی در سفر وقت غلبه عطش و حرارت آب سرد شسل کند و نوشد بدان سبب وجع و رم اطراف پدید آید باید که برگ خروع بزالبیج تخم شبت گل ٹیسو برنگ کافی هریک سه درم نمک سنگ نمک شور هریک یکمثقال درم آب جوشانده انکباب کنند اگر درم باقی بعد انکباب هر دو مائین آرد مونگ بریان هریک شش درم قدری مازیره نمک زنجبیل دارشیشعان نانخواه هریک درم سایده یا رچیز کرده مالش کنند **علاج** اول یطیخ شبت اصل سوس عسل قی کنند بشرطیکه یا منی نبود و بسا باشد که چون بلغم کثیر برآید حاجت بتدابیر دیگر نیفتد الا اول یا چهار روز یطبخ با دیان اصل سوس انیسون عنب الثعلب گل سرخ ایرسا گلقند مسلی دهند نخواب بدهن بقدر نوشند بعده چهار روز مار الاصول بدهن خروع دهند سه روز من بعد مار الاصول تنها دهند چون اثر نضج ظاهر شود تربد یا رج هریک مثقالی العسل آمیخته دهند و بعد نضج تمام بعد سورنجان حب منتن حب شیطرج تنقیه کنند و بعد اسهال مار الاصول یا مار العسل یا تریاق اربعه با آب کرفس آب بادیان دهند و اسهال بفصل نمایند و فیما بین هر سه اسهال باستعمال منضج قانع باشند تا که ماده تمام تنضج گردد و وقتیکه قلیل در عروق باقی ماند مدرات سخته چون بادیان تخم خربزه و مانند آن بکار دارند تا ماده را از عروق بیرون کند مرق مرغ نخواب بادیان یعنی زعفران شبت نفع تجویل فلفل خورند اگر ضرورت شود کباب عصافیر دهند و از آب بارد فواکه جماع استمای شب پرهیزند مغرجب خروع سایده نصفی آن هر سه بقدر یا عسل آمیخته ضماد کنند اگر زیبل بقدر سرکه فزایند بهتر جب لغار جنطیانا زآوند گرد هر کدیه اشق صبر کون هریک پنج گوفته ضماد سازند با بونه شبت خطمی بسیده مرصبر جند فرفیون لعاب حلبه لعاب کتان ضماد کنند جند فرفیون با هین ورد یا بردهن یا هین یا بروغن قسط یا روغن ناردین یا بروغن خروع آمیخته مالند افعی راسر و دم کنیز بریده بزیت جوشانده صاف کرده یا شمع بدهن یا بونه گداخته مالند و بطبیخ یا بونه شبت اکلیل سداب نعنع مرزنجوش پوست بیخ کبر شیر مقشر طول کنند اگر مرض تسکین نپذیرد و بقیا مائل نباشد با بونه برگ خار خرمل بسرکه آب گرم ضماد کنند شمع بدهن گداخته فرفیون عاقرقرحا آمیخته مالند و آب گرم شوند و آبی که گذشته سیر تنگ نوشته بیوست یا ثعلب یا حمار وحشی مع شبت و نمک جوش بود نشینند در روز سه بار تا سه روز و حمام گرم شود کرنه و دریا نخست معتدل قبل از غذا نماید اگر سختی صفرا بلغم مرکب بود مسهلات و مدرات سخته بکار نبرند و طریقه آعتدال نگاه دارند و دوا بحسب هر ترکب ساده مرکب کرده دهند تا از ضرر ایمن ماند **حب شیطرج** عاقرقرحا فلفلین هریک یک خردل ابهل بنج سیل شطرج ملح هندی وج هریک دو فانید چهار تربد دو فانید صبر بیست آب کلم سبد بقدر شیرینی تا سه درم آب گرم جهت فاتح و ملقوه و وجع مفاصل و عصب و احتباس طمث بخورند **قول لارنوربیه** در بلغمی حب الغار زاج کندر کبریت آب باید دادن جوشانده خرقه آلوده گرم گرم نهند اگر حرمت پدید آید سر دکرده گذارند مرزنجوش بوبل جوشانده شوینده دوازده روز کرته قهوی عصب ضعیف است پاستیلا کوتاه دهند نیمدرم برق مرغ در عروج قوی بهتر حب سرمز فولادی در چهار دانگ آب شب ترکرده صبح نوشند حب انتی سیبونیدرم لادن افیونی یکنیم دانه آمیخته دهند و گفته

تین تولالدن جب صرعی جب وینیر سائیس جب سورنجان کلان جب سورنجان اوزر تیاناروغن بابونہ سانف مقوی کوری کتہ مقوی شاخ گوزن مسقوف
سورنجان مسقوف سہ لی ایس باتیانا مسقوف فارلی ٹیکولوزتیانا مسقوف چوبچات شربت سینی شربت چنفل عرق آسپارن فینیال عرق بلیسی عرق انیسون
وینیز بابونج کواوی کال عرق بینہ یکتا مرکب عرق مفاصلی عصارۃ الکائس خمیر بردکا مبل الادن ادوہ یکوعجون انا کاردیا معجون تارتر معجون مادری
پیکولو معجون چوبینی طبیخ پور کاتیوہ ہیرہ مفیدا ند حسب حاجت وہند خرقہ در بالسموالند ویتو یا بالسمو کا تولیکو ترکردہ نہند اپسی تیاوی صابون بالسمو انتی پودر ٹیکو
روغن خراطین روغن مصطکی روغن اندرونیوس روغن بہروزہ روغن بومہ روغن صابون مالند لیتی سنیتو مفاصلی کاتابلار ناکہ توزاکاتابلار ناسکہ ضماد
کنند اوکو انیتو کوتوزالاوکو انیتو رمولی انتی متوکوانیتو اولوکو انیتو زراوہ میوسوس اپیلاستروانتی پودر اٹیکو گذارینقتہ کارمیناتیو انقتہ کوتوزاعمل کنند روغن بلسان
گرم کردہ مالند وبند اگر بسبب سودا باشد قلت وجع وحمۃ و صلابت وکمودت ورم تشف جامد بسیل کنیز نفیذا ودیگر آثار سودا واستفاغ ازاشیای مولد سخن
علاج طبیخ بادیان اصل سوس گاوزبان قند وہند اجد نضیج تام بطبیخ افتیمون جب سورنجان وغیرہ تنقیہ کنند اگر وجع غالب بود فصد نمایند وتنقیہ تخریجہ
سودا کنند واجد تنقیہ کوئی جوارش عود شربت انار منضج وہند بطبیخ بابونہ اکلیل مرزنجوش گل سرخ آبزن وپاشویہ نمایند سک غالیہ سانج بروغن نرگس آمیختہ
مالند قیروطی از روغن سوسن روغن قسط روغن خروع روغن بابونہ موم سپید گیرہ نرپیہ پاکیان پیہ بطر روغن یاسمین ساختہ تہ بین کنند لعاب حلبہ لعاب کتان
روغن کنجد آمیختہ مالند یا بونہ آرد حلبہ آرد کتان مقل جاوشیر اتیخ پیہ نیز روغن گاو روغن زیت منہاد کنند بطبیخ بابونہ مرزنجوش پودینہ حاشا زو فاحلبہ نطول و
ابزن کنند حمام معتدل ریاضت معتدل قبل ازغذا نمایند قبض شکم رواندارند واز ترطیب بدن غافل نباشند واز افراط در تحلیل نہ کنند
وہرچہ مخلل وملین باشد استعمال نمایند بحکم گوسفند مرغ خورند واز اکثرت اکل شرب وحمومات ومولدات سودا پرہیزند **فائدہ** فصد وقتی کنند کہ خروج
سودا متوقع باشد یعنی بغایت غلیظ نبود پس اگر در فصد دوم سیاہ کدر غلیظ برآید برآمدن دہند کہ سودا ست واگر خون سرخ وصاف معتدل القوام بود بداند کہ
سودا بغایت غلیظ نیست وبرنی آید در حال بند سازند الا موجب ازدیاد تحجر گردد ودر جمیع امراض سودادی فصد وسیع ورگ بزرگ چون باسلیق وہفت انام
حسب حال زنند وہرگاہ کہ در اعاصل سودادی حاجت بفصد شود وعند فصد خون صاف آید سودا نرآید باید کہ اول تنضیج وتلطیف واخراج سودا توجہ
شود پس بفصد پردازند کہ بسبب نضیج وتنقیہ مرد الطبیعت خواہد شد ودر فصد مستفرغ خواہد گردید بلکہ احوط آنست کہ در جمیع امراض غیر موسمی چون بفصد حاجت
آید اول تنضیج آن خلط کوشند پس فصد کنند وآنگہ گفتہ اند کہ در اخراج دم انتظار نضج نکنند مقصود ازان مرض موسمی صرفست اگر بسبب ریح باشد تمدد وشدید التفاتل
وجع **علاج** گلقند شربت بنوشی عرق بادیان گلاب وہند روغن گل وغیرہ مالند واز تنقیہ بلیغ غافل نباشند وگاہ باشد کہ مادہ ریحی در غایت حدت وحرارت فی
بمرتبہ کہ در عظم نفوذ کند واز تفاسد سازد واین را بسبب اشوگویند تدبیر این را خراج دم وصفراست کہ این در ہند روغن بہروزہ مالند اگر بسبب ترکیب بلغم وصفراست
قلت انتفاع بمعالجہ جارو بارد تنہا واختلاف اوقات یعنی گاہی نفع از دواد گاہی از ہمون دوا ضرر بواسطہ اختلاف مادہ واگر بسبب کہ مزاج صفراوی دارد شود و
از استعمال تدابیر سرد ومرطب مولدہ بلغم پدید آید **علاج** تدبیر مرکب کنند وہر خلط کہ غالب بود دوای مخصوصہ آن نیز بدہند تا غالب کنند وتا کہ نضج تمام پدید
نیاید بفصد وسہل نپردازند وبر اضدہ اعلیہ روغن وغیرہ نیز ہمین رعایت ملحوظ دارند واگر بسبب کثرت امتلا احتیاج باخراج مادہ شود حقنہ ملینہ کنند مسہل خفیفہ دہند
طبیخ سورنجان نوشند ومسہل شدید الحرارت مضر دانند باقی تدبیر از صفراوی وبلغمی مرکب کردہ بعمل آرند حضض صبر صندل مانیتا غرقان ہریک دو درم گل ارمنی

و درم کزبن سوخته چهار درم سائیده با آب عنب الثعلب آب کاسنی خما دکنند اگر وجع باشد بود و زعفران مفیون بر بشیر سائیده شمع روغن گل یا روغن کنجد آمیخته
طلا کنند یا با آب پخته کوفته خما دکنند که تحلل باده دسکر. خمیدت طبیخ سورنجان سورنجان و زنجبیل کاسنی هر یکدو درم تربد سه درم با دیان چند درم
هیلهٔ زرد هر درم آب دو رطل پزند چهار م باند صاف کرده نوشند اگر تربد بین سی درم افزایند بهتر قول حکیم علی گیلانی زرد چوب گل زرد چوب خطمی
حنا شنبلید قنب هر یک ده بزر الینج تخم تا توده هر یک هفت کافور دو بار یک سائیده بندند برای وجع مفاصل بود و زانو که اشد بود دافع اگر بسبب او افتادن باشد
آن باشد اول خون با سال علق کنند و بعد ده روز همین دوا بندند که آبله کرده مادهٔ کثیر بزاید و دو سه روز همه در رفع کند قول دکتر اگر بسبب ضربه باشد
که بشه و بعد دو سه سال بسبب بد پرهیزی یا هوای بارد باز وجع پدید آید و اطراف از حرکت باز ماند هر روز مغرب بخور انند مالکنگنی
شش درم و اشیشان کمون فتیلهٔ جوز بویه عاقرقرحا فلفل زرد چوب سمندکهار اذاراقی مقرر ادام مغز کرنج فلفلیه خولنجان آب برگ دهموده آب برگ عشر
آب پوست درخت سجنه آب پوست درخت تمرهندی آب برگ گوده آب برگ عنب الثعلب آب برگ بهنگده هر یک سه درم روغن سرشف روغن کنجد هر یک ده
اوش روغن خروع دواوش روغن ساخته صادن کرده مالش کنند اگر نفع ندهد روغن کنجد تیز طل گرم کرده موم غیر مقیه بقدر هر یک سه درم مالکنگنی شش درم الفلفل
یکمیثقال مرادانجه جوشی خفیف داده فرو گرفته سحق بین نموده مالش نمایند مالش مقشر قلیه نان گندم مفرند قول شیخ الرئیس سفوف سورنجان الف
و مجرب است سفوف سورنجان سورنجان دوازده فلفل کمون هر یک چهار پودینه نهری سه سفوف سازند شربتی درم بها را لعسل قول
لازروریب بادام تلخ مغز خطمی مسهل قصد کنند بطبیخ شعیر چون بپزد بیرون آرند وقت تعلیق گل ارمنی تیرهای آمیخته دهند مانع غلبهٔ
اخلاط باطنی کنند و بعد تعلیق شیر بز گاو میش بز مغزان بشیر بز خیر بز تخمه قدری زعفران و صفرت بیضه آمیخته یا مغزان بشیر بز خیر بز مغز فلوس سه درم
آمیخته یا صفرت بیضه دو درم روغن بنفشه دو درم سکنجبین بلپوآمیخته طلا نمایند خما و سبد و نیا برای مفاصل و نقرس نافع نفت روغن
یک پیه گاو مغز ساق آهو موم کافور هر یکدو پیه بز یک رال هر یک پنج طیار کرده بکار برند خما و کدا وجاع مفاصل و زانو کتف و کلیه ابرد الساعلت
اگر بسبب ساقط باده آویخته سالمه دو پیه بز پیه گاو پیه غالی هر یک پنج موم شمع گیری دو نیم روغن گاو یکنیم روغن گل سی دو گداخته صاف کرده موم
آمیخته بخورند شیره برده گذارند خما و موم زرد و روغن کنجد سه گداخته لعاب اسپغول یک آمیخته خما دکنند خما و اسپغول فایدهٔ موم
جار مفاصل و فتح گنج ران و قضیب سائر عضا کوکنا سحوق بقدری آب پزند چون مهر شود اسپغول سحوق برابر کوکنار هن در دو برابر موم دو آمیخته
گذارند اگر شکلین حرارت بیشتر مطلوب بود اسپغول نا کوفته اندازند اگر التیام طلوب باشد کوفته خما و فایدهٔ موضع بریحی کلیه و مفاصل و موضع پای
صعب بریق و نفوذ سعی کرده هر آتش بهمند و قدری آب زرد چوب بپزند آمیخته بدسته سبی یا پنبه حل کنند آتش مرهم شود خما دکرده بر برگ
قنبول نماده بخرقه بندند در سه روز برود خما و سنگ تند یاد را با آب پخته خما دکرده در آفتاب نشینند یا آتش خشک سازند فایدهٔ موضع بریحی
خما و مثل چند مرهم روغن کنجد بر آتش نرم پخته فرو گرفته سحق کرده خما دکنند خما و موم آب سائیده خما دکرده با آتش
تکمیل کنند خما و موضع بریحی پخته قدری جوشانیده آمیخته یا عاقرقرحا بپیه گرفته عسل آمیخته یا خروال سه اوش عسل یا دو اوش خمر اوش سنگ
دو درم سرکه قدری نمک آمیخته یا دو اوش مغزان سورنجان بیخ قنب سائیده یا چوب سیده بیخ دو درم بشیر سائیده یا مغز بادام الصبر بوست بیخ بنفشه

پوست سیجنه و قدری زعفران سائیده با آسداب بعسل آمیخته یا آب مع پیچ و برگ سائیده یا زبل بقدر گرم کرده یا مغز خب خروع یا برگ خروع یا برگ بکلین یا برگ سورنجان کهی ضماد کنند **ضماد** آب قند سیاه ضماد نمایند مزلیه نقرس هم **ضماد** برگ هبول یا برگ کنا یا برگ عنب الثعلب یا برگ انگور سائیده ضماد نمایند مزلیه ورم حار حرقت **یا ضماد** آلمه حنا ضماد کنند مزلیه حرقت اطراف **ضماد** فودنج با پیه ضماد کنند مزلیه صلابت **یا ضماد** سبوس گندم با سبل ضماد نمایند محلل ورم مزلیه ورم حار **دیگر** برگ انار زرد و جب سائیده گرم کرده بر غشه و ستر م بندند چند روز **دیگر** برگ سیو یا برگ تریخ بروغن زرد و جب کرده بندند مزلیه ورم حار **دیگر** برگ تا توره گرم نموده بندند **دیگر** مزلیه باعظم فرمنج آمد پیچ خروع پیچ معصفر بریا برد روغن کنجد انداخته جوشانند که روغن ماند صاف کرده مالند **دیگر** سورنجان بروغن سوده مالند مزلیه ورم **دیگر** شرط زوفه تیغ عشر مالند مزلیه ورم حار ریحی **دیگر** روغن تریخ یا پیه سگ گرم کرده مالند **دیگر** پیه روباه مالند مزلیه ورم حار پای که از رضه یا سقطه باشد و از نشست بر خاست عاجز بود و ماده کمتر ریحی **دیگر** پیه جوان اژدر را بی سفوف نمک هندی روغن گاو یا روغن خلاش روغن مهرگان مالند **دیگر** تخم شبت باب جوشانده انکباب کنند مزلیه تقدد و مفاصل **دیگر** مرزنجوش بول طفل جوشانده نطول کنند مشوی عصب شعیف بعد ورم دوازده روز مهمل آرند **دیگر** مزلیه ورم حار ریحی صابون یک صبر نیم آب اوکی سائیده نیکو گرم کرده ضماد کنند **دیگر** مغز فلوس ده گل ختمی با بونه هر یک پنج فیون نیم سورنجان تلخ یکمیز آب سائیده نیکو ضماد کنند و برگ خروع گرم کرده بندند **دیگر** بزر الیج نمک شور تخم شبت هر یک پنجدرم گل بلاس ده درم آب چهار رطل جوشانده انکباب کنند و ابین آب شوید **دیگر** هر پنج نمک سه شت و آب جوشانده رطلین در و نهند مزلیه ورم حار **یا دیگر** زاج دواونس آب هفت رطل جوشانده یا بهاده و نهند مزلیه تشن **دیگر** بطیخ تنب شوید مزلیه حرقت **دیگر** نفع مرزنجوش کمون جوشانده اسفیج ترکرده بندند **دیگر** بیوس نمک سه بسته گرم کرده کما کنند و بر نشکنند گرم نموده بندند و دیگر کما ذ بسبل نموده فلفل سوده مانند **دیگر** صابون روغن تلخ بظرف آهنی آمیخته اندر مزلیه عقد اطراف **دیگر** دست و پای سنگ نشنده تابیج سیر زرد با ماه تراشیده اگر ورم حار پای است بود پای دست و اگر ورم حار پای چپ بود پای چپ و همین وجه دست بر دستها بندند **دیگر** سقناطیس نرم بخورد دارند **فصل ششم در تقرس** و آن از اجتماع مواد است در مفاصل کنده گاهی منقلب بمفصل قدم یا زپهلوهای قدم خیزد پس تمام قدم را درگیرد و گاه باشد که ورم سوی بالا برآید و برانو رسد و زانو نیز ورم نماید و باشد که تا ساق نیز صعود نماید بعضی گویند که اگر در بند دست و اصابع او پدید آید نیز نقرس گویند بالجمله ورم نقرس اشد و صعب میباشد خاصه اگر در ابهام پا افتد و هم اکثر زیرا که بند انگشت تنگست پس ماده که در و آید تحلیل نپذیرد و تشدد شدید می آرد و بسبب کثرت اعصاب جس او قویست و بواسطه صلابت اینچه بدو ریزد بآسانی نگذرد و پس بالضرورة اگر چه سبب اندک بود اما ذو بیت او کثیر باشد و نقرس از پدر بفرزند تعدی میکند بارث و بسا باشد که از شربه و اطلیه بارده علاج کنند و در سردی افزاید و مرض صفراوی باشد پس فضله که بمفصل می آید بانگرد و بدل و دماغ تو به نماید و هلاک کند اگر چنین خطا شود جذب باده بمفصل مألوف نمایند بتحلیل طبیخ حشایش مرخیه جاذبه پناسچه در وجع مفاصل گفته شد و اسباب و علامات و علاج این بعینه همانست که در وجع مفاصل گذشت **قول جالینوس** بعض اصحاب نقرس را هر دو انثیین دراز میشوند **قول ثابت بن قره** نقرس که بجانب ایمن شود نسبت بایسر نکبت **قول شیخ الرئیس** اگر بول رقیق و قلیل بود حادث میشود در مفاصل آنها و اگر کلیتین او را هاضم کنند و او دیه قطعه چون جعده تخم سداب بزری زرد و نگرد و جنطیانا و هندبا و گفته کسی که ورم با شد و اعضای او ضعیف بوده باید که ترک حمام و شراب و غضب نماید چه آسانی بسهولت انصباب مفصل سوی آنها مینماید و در مزید میشود **قول جالینوس** تریاق فاروق قطع نقرس میکند زیرا که هر روز متواتر بعد بضم نقد اخوزند و در ضعیف غیر متوالی و گفته انچه منع کند سیلان ماده را سوی او انست که در ابتدا بطبیخ ملوط نطول کنند و اسفیج بدو تر کرده کما ساذ ند

و گفته که دو ایام راحت اقاقیا عصاره بیخه السّیس مایثا حضض طلا کنند تا عضو قوت یابد بسرعت قبول ماده نماید و گفته رادیان عرس بسرکه بر نقرس طلا کنند عجیب و گفته متقدمین ادویه که منع انصباب ماده سوی قدم کنند نخورند چه این ماده برگردد و دماغ آرد لیکن لازم کند در اوّل تریاق کبیر که خلاص شده است خلق بسیار و گفته متقدمین را حمام یاس و آب حمات نفع دارد **قول رؤفس** اصحاب مجّ اگر فی کنند و تب شدید نماید و تمدد و عضلات آنها افتد این البتّه او میکند بسوی نقرس **قول یهودی** هیچ چیز انفع در نقرس از روغن کاکلان نیست سه درم روغن بادام آمیخته دهند و گفته روغن ندکور در وجع مفاصل و در کین و عرق النسا نیز مفید است **قول عسکری** نقرس حار اگر دیرپا باشد با سلیق محاذی علت نرندد اگر دست بود با سلیق مخالف و برای تلیین آب آلو بگنجبین دهند اگر اجابت نکند سقمونیا بشربت ورد یا بتنجبین محلول بگلاب یا آب آلو آمیخته دهند و در آخر سورنجان افزایند اگر آثار صفرا باشد اول تلیین پس فصد کنند تبدیل مزاج بما الشعیر میدهد نماید اگر التهاب شدید باشد جلاب بمرود دهند آلوعناب تربنجبین بگنجبین لعاب اسپغول لعاب بهدانه بجلاب و هن بنفشه و هن او رحسب حال دهند اگر مرض در پا باشد قی کنند بعد غذا بآب سیاق بگنجبین و در ابتدا گل ارمنی با آب عنب الثعلب طلا نماید خرقه بگلاب و کافور تر کرده بر و نهند چون گرم شود تبدیل نماید طحاب بسرکه میدهند و ضماد سازند از گرد عضو تشنج و یبوست پدید آید از روغن بنفشه موم آب کاسنی آب عنب الثعلب قیروطی ساخته گذارند حقنه لینه نماید و گفته اگر بادباشد ابتدا بقی کنند بعد اکل غذا آب ترب بگنجبین پس حب سورنجان کبیر حب شیطرج و دهند حقنه حاده نماید داده و پیه لبه مزاج چون تریاق مترود یاطوس قباد الملک خورانند مغاث زعفران سعتر نفرت بیض ضماد کنند سعید سالمه جند فرفیون صبر اقاقیا با روغن شراب قوی طلا کنند و در اسخطاط و رق غار با بونه حرمل کلیل مقل ضماد نمایند **قول ابن سینا** نوشم با یک سایده بر نقرس کز یاده غلیظ باشد ضماد کنند و بگذارند تا که دانها برآرد پس بگشایند و آب نمک شویند که نیکوست و گفته هر چه تغلیظ دهد کند نقرس انا نفست و گفته در نقرس حار و قتیکه وجع اسهال نماید که وجع می افزاید مگر تبدیل مزاج بما الشعیر و بقول و سویق و شکر نماید چون حرارت ساکن شود وجع زائل گردد البته پس شروع کند در استفراغ پس اگر دیر قدم بود و وجع حار باشد فصد و دست محاذی کنند و اگر بارد باشد قی نمایند و گفته تقصع اصابع در نقرس اکثر در امرحه شدید بحرارت نادر اطراف پس اگر دیر قدم بود و وجع حار باشد فصد و دست محاذی کنند و اگر بارد باشد قی نمایند و گفته تقصع اصابع در نقرس اکثر در امرحه شدید بحرارت نادر اطراف میشود باید که تسخین بکنند و تدبیر باعتدال نمایند و گفته وقت خواب در وقتیکه وجع سورنجان مصطکی نکرد با برسه درم آب گرم دهند اگر میه ودی باشد کموں تخم سپرغل افزایند و گفته اقاها دو یه مدره قلع ماده نقرس در مفاصل بدن مینماید قلع تمام الادرار و گفته استعمال نکنند اسهال و اوجاع اسافل بدن الا بعد فی که نفع نکند بلکه ضرر و گفته اقاها کند در نقرس بارد با ضمادهٔ ملینه محلله چون اشق مقل لبنی بسرکه حل کرده کتان حلبه آمیخته ضماد کنند و تدبیر بدن سوسن نماید و انکباب کند و افراط ننماید ضماد و نپیخته باکه در انها قبض و یبوست باشد زیرا که این نوع تشنج میگیرد و گفته که از غضب و جماع و شراب و حلویات و بقول و حوامض غلیظ پرهیزد و گفته که نفع میکند نقرس را پاره هندرفتن و صیف **قول ابن سرافیون** ادویه قوی التعفین و تدبیر باستعمال نکنند مگر بعد تنقیه چه سخت ورق ماده و به وجه تجفید و امتصان آن میکنند و گفته اگر کسی خواهد که از نقرس ایمن ماند غذیه لطیفه خورد و از غلیظه پرهیزد و گفته کسی که بر هم دو قدم خود نمک و آب ریزد یا نمک طلا کند از نقرس ایمن شود **قول ابن ماسویه** در نقرس اسهال یا بای فیقرا و دهن خروج کنند **قول ثابت بن قره** در نقرس ادویه شدید القبض چون آب رمان آب حصرم و مثل آن ترک کنند که عضو را جمع میکند و می فشارد و وجع می افزاید و نیز ادویه کثیر التحلیل چون کلیل مزبجوش و مثل آن ترک نمایند که تخلیه دارند و تا کل و فساد می آرند و گفته اقاقیا را در تربیت بخته صاف کرده عضو علیله را در و نهند نقرس رفع شود و باز عود نماید الا

بسوده بتدبیر قوی **قول رازی** نقرس حار را مدرّه بول کز تخمین نماید نفع دارد چون نیم درم بزر البنج نیم دانگ سورنجان سفید هر یک سه فیون یک تنگره شربتی چهار درم و گفته وقت هیجان علت یک فیون عفران بسا را بشیر ده دهن و روغنه نما کنند و گفته ساحب نقرس را طلای او دیه که جالینوس در ایام راحت فرموده مفید ست و قتیکه ماده قلیل و بدن پاک بود و خوف جمع ماده نباشد الا ضرر دارد پس درین صورت باو دیه قویه مسهله تنقیه بلغم کنند چه اگر ده دانگ قلیل الاقوت دهند بلغم اگر هم کند و برنیارد پس ضرر افزاید **حب ماهتابی** سکبینج اشق جاوشیر هر یک شصت شیطرج تربد افتیمون شبرم مقل فوفل مقمونیا هر یک چهار جندقر فیون مصطکی هر یکدو عفران سنبل ملح هندی دارچینی هر یک یکنیم صمغ آب حل کرده او دیه آنچه حبوب بتدریج سه درم **حب** کز نقرس او در ساعت تسکین دهد انیسون کمون هر یک فلفل بزر خب قطونا هر یکدو سلیخه یک زنجبیل قرفیون هر یک چهار مصطکی شش سورنجان بیست آب یا دیان حبوب سازند شربتی دو درم با آب کمون **قباد الملک** بزر سداب برّی تخم تربی فوه انیون کما فیطوس جاوشیر حنظل یا اسطوخودوس قرنفل ماسیعه سائله هر یک پنج مزعفران قسط تلخ فلفل بیخ سنبل اذخر قرفیون پوست بیخ افغان اشق فوه نارنج دو قرنفل سرخ حب بلسان هر یک سه داذنج بیست سلیخه عصاره غافث صمغ نوشادر هر یک چهار بزر البنج افیون هر یک شش صمغ بشراب حل کرده او دیه سائیده آمیخته بعسل معجون کنند **معجون سورنجان** تخم کرفس یا دیان فلفل بیخ صعتر نمک هندی حنا زبد البحر هر یک یکنیم بوزیدان یا مهیه تره هر یک شطیره یکمون هر یک دو گل سرخ زنجبیل سقمونیا هر یک سه سورنجان شش بلیله زرد هفت تربد یا زنده روغن بادام سرشته عسل یکصد و پنجاه شربتی برای دوام سه وجبت تنقیه شش و نیم درم برای نقرس مفاصل و عرق النسا بلغمی و صفراوی انفع **معجون** بساسه دو قاقله کشنیز طرخ زرا وند گرده هر یک چهار فلفل یکنیم زنجبیل دارچینی بلیله یا دیان هر یک پنج مغز فندق مغز چلغوزه هر یک شش سورنجان هفت بلیله هشت آمله ده غلب پانزده مویز چهل عسل سرشته چند شقال یک تا دو شقال برای نقرس مفاصل و عرق النسا و وجع ظهر نفید **قول لازوربیه** اسپرغوک و هندنک سنگ بشمع مذاب آمیخته یا قصه کبند زنجبر زنده یا صابون دارچوب بنجمر آمیخته یا بیخ قثاء الحمار بسرکه آمیخته یا افیون با نصف بزر بنج سرشته یا خلنجبین آمیخته یا با فلابه پیه خوک آمیخته یا عفران به پیه زوسه کرکه آمیخته یا جاوشیر سپوزه آمیخته یا برگ قطن برغن گل آمیخته ضماد کنند و گرم گرم یا خربه یا سدف یا خردل ضماد نمایند و پیه یوزخوان را سه تولی آدم جوشانده مانند مهیای ظهر بروغن بادام کنند خرقه حیض آلوده بر موضع مرض بندند کتان اسپغول ضماد کنند سکن وجع مفاصل و عرق النسا هم **دوا** اجوارش جالینوس حب برد الساعت حب عشر نافع **دیگر** عظم ساق کرکس بر پای منقرسین راست بر بست چپ بچپ بندند **دیگر** دار فلفل دو درم بنیم طل شیر گاو دو هفته چند روز **دیگر** چاو نزا زوج بر آورده طلا کنند **دیگر** خفاش بروغن کنجد بریان کرده مالند فرید عرق النسا هم **دیگر** عظم دنبه گرگ بگرد وجع بندند **دیگر** عظم آدم مرده بر پا بندند **دیگر** زبل گرگ تعویذ کرده با دم خرس با خود دارند **دیگر** بر جلد یوز یا جلد اسد نشینند **دیگر** بسد بر پا آویزند **فصل نهم در وجع الورک** اگر بسبب مرض حرمت مقدار سه اصبع بران پدید آید یا حکه شدید و وجع ساکن گردد و بتشویش غیبت کند روز بست پنجم یا بعد چهل و نیا شصت و پنجم و بست و دو وجع الورک و عرق النسا گویند چه بپا افتد بدست و آنچه از بلغم و مزاج بلغمی و بلد بارد و کسان فربه پدید آید عسر تر باشد **فائده** تا که در سه ین ماند وجع الورک گویند چون تجاوز نموده سوی بالا آید عرق النسا نامند و چون در پا ماند اگر عرق النسا منتقل گردد اسباب و علامات این همانست که در وجع مفاصل ذکر یافته اما مفاصل در ک غائر و عمیق و خفی در لحم هست نشان او بر آنموضع چندان پدید نمی آید مگر آنجا که ماده کثیر بود و استلا شدید و مفصل ان قدر کز ین صورت لون موضع نیز گواهی میدهد بر نوعیت

خلط حاصل و سهب خاصل و جلوس بر شیای صلب و امان سواری اب **علاج** اگر آماده دم نبود و مانع نباشد بایلیق از دست مقابل ورک معلوله زنند و ادویات و قابضات درین و نیز در عرق النسا نگذارند چه ماده در مفصل عیقت آزا محتبس خواهد کرد و مانع تحلیل خواهد شد باشد که مفصل را خلع مهیا سازد و اگر خطا شود و خوف خلع مفصل رو نماید بجام یگرم بندد بطیخ یگرم حشایش مرخیه حاره نطول کنند و بیشتر تازه یگرم آبزن نمایند پس در ابتدا بایکه برای تسکین وجع اشیای مرخی که شدید الحرارت نبود چون کتان بابونه روغن بنفشه و غیره ضماد سازند و باقی تدبیر همانست که در مفاصل دموی گذشت اگر علامات بلغم باشد اول بطبیخ تخم ترب تخم شبت عسل قی کنند و بعد بمنتن حب شیطرج تنقیه نمایند بعد ینضج ماده و حقنه گرم و شافه که در وجع اظهر گذشت بکار برند روغن فرفیون و روغن حنبد مالند اشیای محلل ضماد و نطول سازند اگر بعد تنقیه بقی و سهل بدرات حاجت آید کما ذیوس حنظا ما هر یکدو اوقیه را روغن گرد او قیه تخم سداب یکدرهم بعد ازهل بعد ادی سایده سه درم سه درم شکر آمیخته بعرق بادیان دهند و بهترین تدابیر تقلیل غذاست و ترک الریاضت ایاضت کردن مجا بعد تنقیه تا حرکت ریاضت باعث مزید سبب نگردد و اگر بدین تدابیر نفع نشود مجمه نارسی نهند تا جذب ماده از عمق بظاهر نماید و در آب گوگرد نشینند چنگاه قرحه فرا رسیع زبل حمام عسل بلا ورضاد کنند تا منقطع و منقرح شود سن بعد مندمل شدن ندهند تا ماده بتدریج بیرون آید و خفت در وجع پدید آید اگر مجمه یکبار گذارند و خون کثیر از ان کشند ماده را از عمق بیرون آرد و از دیگر تصدیعات ایمن سازد و اگر هیچ تدبیر سود ندهد و مرض مزمن شود و خوف انخلاع بود داغ دهند و عیکه در آخر کتاب در ذیل کی گفته آید **فائده** اول تنقیه بفصد سهل قی حقنه کنند بعده داغ دهند و بعد مقرحه و جاذبه بکار برند تا که ضرورت قوی نشود بایشان نپردازند **قول ابن زکریا** اول ورک را سوی مکان او رد تا نماید تا مستوی شود پس داغ کنند الا بعد داغ رد آن عسر باشد و گفته وجع ورک اشرف بفن شروع بایارج و آب خشک تا هفته نافعست و گفته ورک بعسل بلا ورطلا کنند تا آبله شود و آب سائل گردد پس مدتی اندمال ننماید که این از داغ بهترست و گفته تخمیص بر ورک افتاده در م و وجع کردپس مرزعفران صبر بستند خلاص یابد **قول لارز وبیر** فصد دو سه بار کنند اسهال بقرص فیروزه انست نماید بعده کافور بهم بهوره آمیخته بر گرده کشیده تنها یا بروآبوت سحوقه پاشیده چسپانند و بر برگ عباسی یا برگ خروع یا برگ سجنه یا برگ تنبول یا برگ گل گرم منوده بندند و بر بنبه گرم کرا و نمایند طلیه شونیز با نخواه تخم حرف برابر صبحی قدر مکو در سرکه اصبع آمیخته خورند مرخیه وجع رکبه هم از تروت سورنجان یکدو مثقال سایده روغن جوز طبیخ شبت هر یک با وقیه آمیخته نوشند مرخیه وجع ورک سهل بی اذیت طبیخ فوه بعسل نوشند روغن حنبد هر روز سه درم نوشند تا هفته اشق بعسل و هند مرخیه وجع کمر و تیگاه و عرق النسا هم چنین و ند و حب برنه اساعت سفیه فقط سیاه مالند برای بعضی انفع **فصل هشتم در عرق النسا** وهیست که از مفصل ورک خیزد و از جانب وحشی سوی ان نزول نماید و باشد که از جانب انسی فرود آید و این نادرست بالجمله بسا باشد که وجع مذکور چون فجذ فرود آید همانجا بایستد و گاه باشد که تا زانو متمدد گردد و باشد که تا شتالنگ و اصبع خود پای فرود آید در تدبیر این مسائل نگویند که گرد یرا مانده قوی گردد پا زانو بسبب لم لنگ شود و باشد که پا زانو بگردد و اسباب و علامات و علاج این همانست که در وجع الورک گذشت - **قول بقراط** اگر بصاحب عرق النسا وجع سرین را اسهال الدم وجع افتد از مرض خلاصی یابد **علاج قول جالینوس** در دموی بعد فصد بایلیق عرق النسا زند و سافون عرق النسا و مایلیق از مضافیق النفع بایجله گرد وجع از جانب انسی فرود آید صافن فخذیست و فصد در حالت خلو انفع لهذا باید که دو روز روزه دارند و بعد از ان فصد نمایند و ایضا مابین استفراغات فصل بسیار ندهند که ماده وی زود وی عود نکند خلاف سائر اوجاع بند گاه که ماده آنها تا

عود مینماید و مجرب ترین حیل در موی آنست که در حمام با آب گرم غسل کنند غذای مرطب خورند پیه بط یا پیه مرغ و مانند آن تا هفته مالند بعده عرق النسا از میان منحصر و نصرانیها مقابل کشانیدن با سلیق زنند و آنجا که وجع شدید بود روغن شبت و روغن گل روغن کنجد گرم کرده مالند اگر به نشود بعد تقیه داغ دهند و طریق داغ در باب کی گفته شود و در بلغمی هر روز طبیخ انیسون تخم کرفس اصل سوس گلقند عسلی دهند و بعد نضج تمام مجب صبر حب سورنجان تقیه کنند و بعد تقیه با بونه مفرح پخش اکلیل برگ غار هر یکه درم حل مقل هر یک پنج درم مقل با آب گندنا گداخته او دیسا سائیده آمیخته ضماد کنند و لبتی مداومت نمایند و از معالجه این ملول نشوند و مکرر تقیه کنند روغن قسط روغن نارد ین مالند اگر تمادی شود داغ دهند **قول بقراط** بعد تقیه تمام عرق النسا را زنند یا زیر ساق حجامت نمایند و بیش سود سوده بره مالند و سه داغ مثلث مثل نقطه مثلث بر بند سر زن کنند و یکدیگر داغ بدو زیر ساق چهار اصبع مابین بندها نمایند و تدبیر با کول مشروب و حرکت سکون و غیره مانند وجع الورک کنند **قول صاحب صناعت** اگر مزمن شود بعد تقیه مداومت جدوار بچوب چینی کنند **قول شاپور** را گر با وجود تقیه و تدابیر مرض محکم شود اشیای مقرحه نهند تا زخم شود و ماده از نفس عضو برآید و چند روز سائل دارند پس با شیای مدلیه پردازند **قول شخصی** الزام قی در هفته دو بار و فصد البطی و رسالی چهار با جمیع امراض باسی را نافع الاشیاست **قول عسکری** در حار حرت لون حرارت ملس و شواهد سن و فصل و مزاج و غیره اول با سلیق محاذی وجع زنند پس عرق النسا کشانیده بعده قی کنند پس طبیخ سورنجان یا حب سورنجان دهند ترطیب مزاج بحمام و اغذیه مرطبه نمایند برگ درخت بڑ با برگ دلب غجل ضماد کنند در بارد و یابس لون برد ملس و شواهد سن و فصل و مزاج و غیره اول قی کنند پس حب سورنجان کبیر تقیم الزمنی دهند بعده هفته نمایند پس ضماد گذارند **قول جوان کوروه** در موی ضربان مریض فربه رنگین و دیگر آثار دم فصد دست طرف پای معلوله نمایند اگر حبس خون بوا سیر طرف باشد فصد پای مخالف کنند و اگر بعد فصد کثرت خون نماید هشت عدد علق بر مقعد گذارند اگر با هم کثرت خون معلوم شود بعد دو روز دوم تربه فصد پای معلوله را نشاید پس عرق النسا در روز چند باز زنند تا خون که در دردی پرست برآید در صفرا وی شدت وجع و ضربان جمی عظش حرارت ملس مع ضعف مرض تابی و هیچ خیر کی تبلیغ مکرر دهند اگر فصد مسهل کافی نبود طبیخ کورد یال دهند ضماد حضر تازه کنج گذارند برگ خطمی بنفشه برگ کاهو برگ بیخ هر یک مشتی کوکنار دوازده عدد شیره بزرگ پزانده نیگرو ضماد کنند دلال کماو نموده و اغذیه مبرد و دهنده نوشند و اخر وجماع پرهیز دهند بلغمی تقدم کثرت اکل و آسایش ترک یا نعت تقیه تبدیل دهد کثرت خواب کسل قلت وجع و غلبه آن وقت شب و دیگر آثار بلغم فطریون قیقب حلبه کتان اکلیل مرزنجوش هر یک پنج مرغ عدد قرص خطمی دو درم آب شش طل جوشانند نصفی ماند صاف کرده در هشت اونس این کواجیده یکتا شند عسل گلابی دو اونس آمیخته عسل گلابی دو اونس با آب سیاه آمیخته تنقیه کنند بعد یک یرز ماجیده و پنج خطمی پنج خبازی بر نجاسف قطر یون قیقب تخم شبت برگ رشاد هر یک پنج مرغ کتان حلبه کوکنار هر یک پنج اونس تخم سداب خارقیون اسارون هر یک نیم اونس در آب جوشانند چون دو طل ماند صاف کرده در هفت اونس این قیه خمر هر یک پنج اونس روغن سداب روغن شبت هر یک یکنیم اونس کواجیده یکتا شند هم آمیخته هفته نمایند و دو وقت هفته سکنجبین دو اونس طبیخ حاشا چهار اونس آمیخته دهند پنج شش بار بعده سال و تیه پنج لوچها سکر و بلوخم دو اونس دهند بنفشه آب گیرد اگر مقصی نگیرد سپستو نیدرم مکرر بمیوتار تر دود اسکر و بلوط یا کرمیدسولفو او دشش دانه حب بسته دهند و حب سورنجان چهار اسکر و بلوط در هفته دو بار دهند معجون کارلو کوستینو دو درم مرزنجوش مسحوقه اسکر و بلوط آمیخته دهند عصاره خرنوب اسود بمرق مرغ حل کرده دو هند چند بار تفاوت ایام و بعد تقیه تمام نصیب خوک بریان کنند و رطوبتی که برآید بر موضع وجع طلا کرده کمون مسحوقه پاشند مرهم زال و گوگرد مالند صمغ چلغوزه رطل حسن ابه یکنیم اونس مصطکی یک اونس

مرهم ساخته بکار برند زیبق فرفیون درم مرهم ضفدع آمیخته الکذاب بصل مالیده بر فلفل مسحوقه پاشند و بالایش اسفیذاج بخمر کرده و پودینه کمون جوش بود
ترکرده گذارند بعد از دو ماه دان لحیة الثیس اذان الفار کما فیطوس مزنجوش حب الغار فوذنج رشش کاه آب جوشانند سومی برود گوگرد نیم طل نمک سنگ دو
اونس انداخته بجوشد و هند و خرقه کتان ترنموده بر موضع وجع نهند چون سرد شود تبدیل کنند تا چهار گاه می بعد بخرقه گرم نشف رطوبت کرده مرهم مار سیاتا
مرهم اکریاد مرهم ارکانو مالند بدستور دهشت روزگار کافی نبود او کوانیتو ضفدع ایمپلاستر دیاکیلا نوگوگرد مسحوق هر یک اونس ال سیاه دو اونس قنه روغن
خرطین روغن رو باه حسب حاجت مرهم ساخته گذارند ایمپلاستر دیاپالما چهار اونس موم خام یک خام هر یکه و اونس خرطین مسحوقه یکنیم اونس مصطکی کندر
هر یک ده درم مورد گاز کافیطوس مزنجوش گل هوفاریقون هر یک چهار درم صموغ بخمر ابیض برآتش نرم گداخته او ویه سائیده آمیزند پس قنه حسب قدر
افزوده مرهم ساخته بکار برند پیه رو باه شش اونس روغن سنبل اونس سرکه سه درم مرهم سازند اگر کافی نبود عسل مصفی سه طل
آب دو طل و ظرف گلی کرده بآتش نرم جوشانند و مکاه دور کنند پنج اسپل مسحوقه یکطل انداز ند و حرکت ده باشند و یکساعت جوش داده فرو گرفت
دا چینی مسحوقه اونس آمیخته در ظرف شیشه یا سفالی دارند و تا بیست روز صبح شام دهند اگر کافی نبود بر دو رک شرط زنند و مجذاری انفع اگر از منهج صحت نشود
لاعلاج باشد اگر مریض تاب شرط و محاجمه ندارد و آبزن خوشه عنب کبریتی اگر نیم نباشد آبزن معرقه از خشبه چوبیات مزنجوش سازند
و حوض شرط و محجمه نهاده در پی کانتی بر خرقه کشیده بر درک گذارند کاوستیکو زاریح نهند دو ماه سائل دارند اگر کاوستیکو زاریح نتوانند کرد حرقت بابل
می آرد و کاوستیکو صابون بکار برند نظم مفصل درک و نبه زنده برآورده بر موضع وجع نهند هشت روز اگر عرق النسا پیر شود بسبب بلغم و بر داز روغن
ذهب خط بر و کشند عشر تیموا و نس شاه دو درم تربد سورنجان جلاپا هر یک نیدرم رمانیسون بیست دانه و اچینی بسباسه هر یک چهار سرخ خرطین طل
یک شبانه روز تر کرده نصاب الصبی دو چند حصه نموده پنج روز بتفاوت و هند بعد تنقیه اول موضع مذکور را بانجره مالند که سرخ شود بعده روغن بنفشه اش سفید
روغن نیرالیتج فشرده هر یکدرم روغن بو باد و ان لادن هر یک یکنیدرم درم هم گل لاله مرهم الصبا هر یک اونس افیون شش دانه کافور چهار دانه از عصاره
چهار سرخ آمیخته ضماد کنند در یکدو روز نفع دهد سگ زنده نزد با های معلول نهند مرض در سگ انتقال کند اگر وجع در دست بود دست را گرد پا
باشد با های سلعات و رتاقص الثور قطع کرده بر موضع مرض مفاصلی نهند بهانوقت آرام شود نشاسته روغن گل هر یکه و قاشق بغنه خوک خام آمیخته
حل کرده بیکدرم مالند مزایه وجع مفاصل ذنب الخیل بخر سوده بر نقار گذارند مزایه وجع آن و طبیخ افتیمون افنع و گفته فصد قیفال از دست چپ با های وجع عضله کدو دست
است باشد الفتیلیخ بگ سیان یا طبیخ خسک یا طبیخ بیخ اسپل استعمال کنند ابتدا تنقیه تعنیکیم و مرخوره باشند تفاوت ایام تا چند روز بخرچ مادو مفاصلی با مهال
داوا دهاشاد مرسکنجبین سداونس آمیخته و هند تا یکماه و از بیداری و ریاضت قوی مجاع و فواکه و نباتات و ماهی و غیره مبردات و خپر پرهیز هند و گفته امراض مفاصلی
تنقیه کبرات نمایند و برای تنقیه نقیع طبیخ ندهند مگر جوب تاره بعده دیر ماند و اثر و بجل مقصود سد و اگر یابغی باشد و مسهل شیامی مخرجه صفرا نمایند که ضرر ندارد
و نیز ادویه مسهوله نافع گذارند که ضرر ایشان صاحب این مرض ابادیکه در روز زده و سه اجابت شده باشد پس بایدکه قبل از غذا یک توشه انگور پخته مدام خورد و

طریق آبزن عنب اول تنقیه بمسهل و غیره کنند پس در آبزن عنب آیند اگر ضعیف باشد اول چاو باریک کنان چند پس در آبزن آیند دو روز یکبار
آبزن نماینده اگر قوی بود بر نه شده در آبزن آید و در روز دو بار نماید و چون از آبزن بر آیند بخرقه گرم نشف آب کرده در بستر گرم بپوشیده شوند تا یکساعت

وعرق کرده بخرقه گرم منشف کرده باشند و در مواضع گرم نشیمنند اگر گرمابه بود یک غرفه کشایند و بتدریج بیرون آیند و بخور سطوخودوس گیرند و در آبزن فقط آب عنب بود دیگر آب نباشد و بعد دو روز تبدیل آب نموده باشند و سواي اعضاي مأكوفه در آبزن نهند و اگر مریض میرودي بود آب انگور شیرین پخته گیرند و بیست مرتبه آبزن سازند و آبزن گرم باید و اگر یابس المزاج بود آب انگور شیرین کم پخته شده گیرند و اگر مرض مزمن بود آبزن عنب بکار نبرند که موجب اعضاست پس ماده منصبه سوي اعضاي دیگر ریزد و هلاک کند **قول لازوردیه** عصاره اکلیس بیست دانه دهند پنج شش دفعه بفاصله بروایتی آدم خرغن کنجد برابر روغن ساخته مالند اگر کافی نبود فاشراد و طل بیخ سنجبه نیم طل کما فیطوس مرنجوش هر یکدو هشت بودینه بوها دران کلیل جوشانده آبزن کنند پس تشف رطوبت کرده زال چهار اونس گوگرد سه اونس مصطکی دو اونس قرنفل یک درم مرهم ساخته گذارند اسپرتو نمک دهند حرمل غیر مدقوق یکنیم مثقال هر روز بتدریج جلاب بلیغ کنند تا چهل روز یا هر شب با آب گرم فرو برند تا پانزده روز عصاره خربق اسود و برق مرغ دهند خون فصد نوشند مسکن مفاصل و نقرس هم سرکه عنصل نوشند بشیر خر تا شش ماه مداومت نمایند حاشا لیست چو بخم ضما و سازند افیون چهار درم زعفران دو درم شیر زیاینیگا و سایده مقرنان آمیخته تیمگرم طلا نموده برگ کاهو بندند و گفته شاخهاي مع شرطه موضع وجع نهند و مجمه نارسی گذارند و گفته سرابا باسم صاحب غرق النساصید کرده رگ فخذ او را باسم صاحب مرض قطع نمایند بشود و گفته داغ از ذراع یا زصابون یک آنک دو بسل آمیخته بر موضع وجع دهند و گفته ذال خرقه بلیغ دوتا پرشاد ترکرده کما کند بعده فلفل گرد مسحوق باشند پس فلفل بخم انگوري سرخ سوده مالند برگ دوتا پرشاد یابس مسحوق نیم درم بسل لعق کنند فربه وجع ورک و مفاصل هم وگفته حب سورنجان جب محلل معجون کاربو کوستیه بطیخ نیتی کود اگر کبود انفع و بهند روغن کاچو ریس روغن قنا الحمار سیر سفید یه رو روغن خراطین روغن اندرونیوس کاتا پلار نا الوتا کاتا پلار نا مفاصل لیتی مفیتود بغیه کانتی نماد کنند **قول صاحب فبریه** فصد کنند قی نمایند مسهل دهند بعده بلیله زنجبیل تربد مقل پوست بیخ دند برابر قند برابر همه سایده بچند درم دهند شیره برگ بکاین نوشند گوگرد دو درم بدو رطل لبن بقدر دهند اگر به نشود در سیر دواغ دهند یا جانب بیرون خطی از دوک گرم مقدر چهار اصبع بعرض کشیده انگز دسکه طلا کنند اگر داغ ریم کند آثار صحت بود اگر مریض اقبال داغ کند بالاي خنصر و بنصر از دوک گرم خطی کشند که بعصب هر دو اصبع رسد اگر اینهم نتواند بر سر بن که جاي او ست توتیاي سبز نوشادر اسفندان مرکبی آب لیمو سایده طلا کنند و شرز نند برگ ماده کوفته بندند پخته شود پس شیگافند اگر رفع نشود میان ساق شگافته رگ را بصناره کشیده برند و داغ کنند **دوا خراطین** با پس سوخته تخم دیریان برابر بسل قدر کنار دشتی حبوب بسته هر روز سی خورد **دیگر** بیوست درخت بکاین دوازده درم آب سایده بخیسانیده مگرم کرده نوشد تا هفته **دیگر** عظم آدم محرق شکر برابر دو مثقال دهند سه روز مسکن **دیگر** روغن آجر مثقالی یا تخم سداب دو درم یا طبیخ فوه بعسل یا حب برد الساعت یا حب ندوهند **دیگر** بر محل وجع شرز نند بعده نوشادر زهر تلیه موميائی توتیاي سبز هر یک درم آب لیمو سوخی کرده طلا کنند و صبح کشایند تمام در رفع شود **دیگر** روغن تریج یا روغن باشه روغن عقرب روغن مبارک مالند **دیگر** حنظل سبز طلا کنند **دیگر** بیوه بینه بخم پخته یا دبل بقر گرم کرده یا سقمونیا بعسل آمیخته یا صابون حنا برابر آب گرم آمیخته یا برگ سمجه سایده یا خرد ل سایده یا برگ مازریون سایده نما کنند **دیگر** تخم بسل سوخته با نزده بزیق یک سحق کنند کنجد گرد و پس هر روز دو سه بار قدري مالند **عرق شاهنشاهی** جوز بویه قرنفل دارچینی پوست تریج هر یک ده درم گل سرخ برگ چاي بنفشه رنبا هر یک دوازده درم زوفا حب الغار سطوخودوس هر یک دو نیم درم آب شش رطل تا هفته تر داشته کشند شش یک فاشق بشکر برای

عرق النسا و صداع بارد و وجع السن و فالج و وجع شکم اطفال تسهیل حمل دادر حیض مفید **سفوف سورنجان** برای عرق النسا انفع زعفران درم شیطرج چهار درم سورنجان ده درم سنا دوازده درم شکر برابر همه شش شربتیست **طبیخ سورنجان** هلیله بیست درم نفتهٔ گل سرخ هر یک هفت درم کاسنی تخم کنجد هر یک یک درم آب دو رطل بزند چون دو ثلث رطل ماند صاف کرده شکر ده درم آمیخته نوشند **حقنهٔ** ایرسا کوفته دو اوقیه آب رطل بزند سوم ماند صاف کرده عسل یکمثقال اوقیه آمیخته صبحی حقنه نمایند **حب سورنجان** صبر سورنجان هر یکدرم تخم خیار ربع درم گل سرخ دانق کاسنی بادیان تخم کرفس هر یک نیم درم حب بندند یک شربتیست **حب سورنجان کبیر تیمم منی** ایارج فیقرا تربد هر یک ده شحم حنظل قنطوریون سورنجان بوزیدان ماهیزهج هر یک پنج فرفیون بزجمیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر هر یک یک حب سازند شصت و شانزده درم **حب** که عرق النسا را در ساعت قلع کند و مجرب پنج شش بار اطلاق میناید هلیله زرد صبر سورنجان برابر حب بندند شربتی سه درم **روغن حنا** برای عرق النسا و مفاصل نافع سود و برگ حنا سی عدد حنظل آب دو رطل بزند پس صاف کرده روغن کنجد یکرطل آمیخته روغن سازند اگر برگ تازه بهم سند کوفته فشرده نصفی آب روغن آمیخته روغن سازند قوی باشد **روغن خفاش** قنطلیث نیلوج هر یک درم مزرآوند چهار درم عصارهٔ مزبخوش نیت هر یک رطل خفاش نیلوج دوازده عدد جوشانند که روغن بماند مزیلهٔ عرق النسا و نقرس و مفاصل **فصل نهم در وجع ساقین** کوکنار سه قوق چهار عدد و بابونه قدری سه بسته بزیرگاو جوشانند چون گرم شود بصرع کمادکنند و بشیر شوینداو فیون مغره حب الغرب بروغن آمیخته گرم نموده طلا کنند و برگ بره بندند **دیگر** زبل سفید ده مثقال سرکه یک سایه گرم کرده مالند مزیلهٔ وجع زانو **دیگر** آب برگ ترهبندی یک پیاز نوشند مزیلهٔ وجع رکبه **دیگر** فلفل اسود سه عدد با یک سفیده بیضه بیامیزند مزیلهٔ وجع زانو **فصل دهم در وجع العقب** سبب و مایخرجه بسقطه است که برپاشنه رسد یا ضربه تنگ که بدان نسبب پاشنه سقط شود اگر ورم یا التصاب باده حار یا بارد برود **علاج** اگر بسبب ضربه ورم بود هم مناسب گذارند اگر از ضربه بسقطه بود ما سیاه گل جدا جدا با آب یا گلاب سل کرده مالند آب شدید البرد بریزند و باشد که بحجامت حاجت آید اگر بسبب التصاب خون باشد فصد کنند روغن گل مالند اگر بقیصاب ماده بارد بود قی کنند مسهل سودا بلغم دهند روغن بابونه روغن قسطا روغن فرفیون مالند اگر ریم کند آهن یا ابادیه یا کالکه کشایند و دهن جراحت وسیع کنند تا ریم تمامه برآید پس حنا حفض سبر کضماد سازند اگر بسبب کثافت جلد زود نچسبد قشور قطعه قطعه نموده تازه بندند تا پخته نشود اگر بسبب تعطیل انفجار جمود و لفتری ماده بود آهن گرم کرده دانع عمیق دهند **فائده** اگر وجع کف پا بشدت بوده وضع پا عسر باشد عدس سبز کرده ضماد سازند اگر خون غالب بود فصد کنند **فائده** اگر سبب حرقت نقرس و پا سوم مزاج کبدست با یکدانه شیه گاو زبان بدهن ورد آمیخته طلا کنند شیه گاو بهمالند خاصیت دماغ دارند **بدانکه** سبب حرقت نقرس و پا سوم مزاج کبدست با یکدانه شیه گاو زبان بدهن ورد آمیخته طلا کنند شیه گاو بهمالند خاصیت دماغ دارند **فصل یازدهم در دوالی** ماهیت که عروق ساق بزرگ و سطبر گره گره شوند و سبز نمایند و اکثر فتوق هندی باب لیده کافور بن و مر آمیخته مالند **فصل یازدهم در دوالی** ماهیت که عروق ساق بزرگ و سطبر گره گره شوند و سبز نمایند و اکثر بلکی که اندیه تخلیط مولده سودا خورد و کسانیکه بسیار ایستاده مانند دجمالان و کماران و پیاده روان پدید آید سبب او خون سوداویست که در عروق ساق ریزه ماگر آن خون بلغمی بود رنگ عروق سبز نباشد و گاهی عقب امراض حاده پیدا شود و گاهی بسبب حرارت مزاجی یا عارضی جراحت گردد و بسبب آنکه دیر ماند عسر العلاج گردد **علاج** باسلیق ترنجبین مسهل سودا یا بلغم حسب سبب و هندقی نمایند و هر هفته ایارج فیقرا القدری گل ارمنی آمیخته نوشانند مالیخولیا نوشانند و دیدنقیه تمام عروق برآمده را فصد کنند و قدر حاجت خون برآرند و ساق را بدست مالیده باشند آدم غلیظ بسبب تحریک بتمامه برآید

واز حرکت وانغذیه غلیظه سوداییه بپرهیزند وبعد تنقیه ساق را بعصا بسته دارند تا منع انصباب باده کند وبا یکه معتدل بندند نه سخت وبهنگام بستن ابتدا ازکف پا کنند وتا زانو بندند اگر پیاده رفتن ضرور شود اول تدبیری که در دار الفیل آرند بعل آرند پس بتدریج مشی نمایند **فائده** بعد تنقیه اگر زیرجه زیل بنرجله تخم ترب بزیت یا ترس زنده ضماد کنند آب گل خیر وبضمیمه مرغ لذت کرده مالند **قول جالینوس** وقتی که قطع میکنند دوالی یا اغلب شود وعضو پر منفقود میشود طریق غذا **فصل دوازدهم در دار الفیل** در شیست کیساق وقدم از غایت غلظ پای فیل ماند ماده اینهم در عروق وهم در عضلات واغشیه ساق وکف باشد خلاف دوالی که ماده او محصور در عروق می باشد وآن بعرض وتفتیکه منفجر شود ولا علاجست واگر دیر تا بیه کنند بگردد یا از دیاد یابد یا نماند **قول جالینوس** دار الفیل نمیرد وزیرا که مرطانیست مگذشته کسی که اطمال امور دی بود ومتلی از دم سوداوی بعد از گذشت شش عارض میشود یا دوالی ودار الفیل **فائده** اگر بسبب انصباب دم غلیظ سوداوی محترق پیدا باشد مسلابت در دم گرمی طلس دلون ودوا بتدا مع نبود واپس بکبودی ومنتهی گردد و باشد که شقاق خفیف در انجا پدید آید وگاه بود که شقاق قرحه گردد ماده زو تراود وخاصه دلیست که چون قرحه گردد حس یا باطل کند بسبب انسداد مجری روح **علاج** بزودی باید لیق از جانب باسی مالوف زنند وبطلیخ تنقیه فتیلون مار الجبن تنقیه نمایند پس مدهنات وشیاف حار قوی الاسهال هرگز نکار نبرند که مزید سبب اند وبعد تنقیه تن ومنع انصباب باده بجهت تنقیه نفس عضو مالبق کنند زیرا که مجاست ساق کنند پس برای تقویت عضو وقایه از تراکم عصاره جیته التیس طلا نمایند وانمولدات سوداوی پیاده روی وانهج بحرب انصباب باده بر پا باشد پرهیزند ماده را پر پا باشد نهاده دارند وحرکت ندهند واگر بر نخاستن ورفتن و سوار شدن ضرورت بود اول عضل تا قیا کنانچ مع مومی بر ساق وقدم طلا نمایند واز قدم تا ساق بعصا بسته بندند معتدل پس بتدریج حرکت کنند اگر نباشی بود عصا بست گیرد ودر بران عصا بدهد بهمین تدبیر مشغول باشد تا که خاطر جمع از انصباب باده گردد و بعضه وقت تمام پدید آید اگر بسبب بلغم غلیظ باشد لیمن ورم برد ملس غلظ ساق وقدم **علاج** در هفته یک یا ده یا زده کنند وبجب مورنجان کبیر تنقیه نمایند مکرر به مسهاج اطریفل صغیره دودرم مکرند زنجبیل به یک نیمدرم آمیخته دهند وجوع کشند وبعد تنقیه تمام برای تقویت عضو پیه مرغ قیا جوزه وتخم طلا سازند یا آب بیگ سه مثقال آب جیته التیس بسرکه کهنه آمیخته بندند وجعصا تکمیل نمایند وادویه واغذیه مجفظه بکار برند وعند حرکت اشیه اول گذشت بعل آرند وبین دوا بعد از طلا کنند که کلس باده هست تخم کرنب ترس نطرون بل بزنبیه ماه جوب زیرا برابر طلا نمایند ویک دو روز بگذارند وانهر چه بلغم افزا ومحرک پا باشد پرهیزند **فائده** دار الفیل فوجی اگر پدید آید زیرا که بحال وبگذرند اگر جراحت شود وبیم آکله باشد تدبیر برا بر قطع نیست ومکنست که اگر مسهل بلغم وسوداوی قوی وقصد سابقه کنند این مرض رفع شود **قول جالینوس** برای دار الفیل مار الجبن نیکوست باده وسهال کنند زیرا که آنها تا مسهل بدوای جانکنند دوا بوست بلیله زرد عدد بدهن خروع بریان کرده بمول وسائیده ودهند چند روز بعد تنقیه بدبا اخرق اسود برابر هر روز دو یا چهار درم بشیر گاو دهند.

باب بیستم

در حمیات

تپ مرضیست کثیر الوقوع متوافر الاصناف و تدبیر اکثر انواع او با هم متباعد تمام دارند پس در معالجه وی تنقیح و عدم تساهل واجب تر از سائر علل باشد و تا که طبیب بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحارین و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات که بدان تعلق دارد از اجتناب شرب مسهل روز بحران خصوص در شش و امثال آن واقف نباشد وی را بعلاج حمی قیام نمودن اکبر کبائرست **بدانکه** حمی حرارت غریبه ست که در دل افروزد یا در عضوی دیگر افروخته از آنجا بدل آید و مر خونیکه باشد از دل بتوسط روح و خون و شرائین در همه تن منتشر شود و آن را گرم سازد و سائر افعال طبیعی یا بعض آن را ضرر رساند حسب تپ و ضعف سبب و افعال طبیعی تنها ای طعام و آب و نشستن و برخاستن و رفتن و خفتن و سخن کردن و جماع نمودن مانند آنست و را بنا که حرارت غضب و تعب و غم و غیره سبب حمی نیست مگر وقتیکه بدان حد رسد که بافعال طبیعی ضرر رساند و بروح یا اخلاط یا بدن آویزد و سبب حمی میگردد و باحداث حرارت غریبه الا حرارت امور نفسانی غریزیست نه غریبی **فائده** حرارت سه اند غریزی اسطقسی غریبی اما حرارت غریزی عبارت از حرارت ناریه عنصریه است که استفاده شود از مزاج و قوام بدان داله ببرودت و حرارت عارضی انه حاصل آید تا زمان حیات در بدن بماند و برین تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبه بالماهیت نیست تفاوت بینهما از انست که غریزیه جزء مرکب و مصلح بدن است و غریبه ضد او اما حرارت اسطقسی جزئیست از غریزی که حکم آخر پیدا کرده است و او تا بقای شخص باقیست چه در حیات و چه بعد او از انست که میت سیاه و متعفن میگردد اگر چه او را در برف دفن کنند اما حرارت غریبه حرارت ناطبیعی است که حادث شود و مرکب حمی انسان همین است ایذای بدن **بدانکه** مایه ترکیب تن آدم سه جنس است یکی اندام اصلی که بنای تن است و حاویست رطوبات و ارواح را که در وست چون عظام و عروق و غیره دوم اخلاط و دیگر رطوبات که در تجاویف تن است چون مغز استخوان و منی و غیره سوم ارواح و ابخره که در تن مانند هوا پراگنده است و حرارت حمی بر سه جنس اگر گرم بسازد پس اگر حرارت غریبه اول با عضای اصلی آویزد پس با ارواح و اخلاط آن را حمی دق گویند و اگر حرارت غریبه اول با اخلاط او دیگر رطوبات آویزد پس با ارواح و اعضا رسد آن را حمی خلطی گویند و این بسیط بود یا مرکب بسیط حسب اخلاط چهارست و مرکب بسیار و اگر حرارت غریبه اول با ارواح و ابخره آویزد پس با اعضا و اخلاط آن را حمی یومی نامند **بدانند** که اسباب حمی بیرونیست یا درونی اما بیرونی هفت اند یکی عفونت هوا دوم ابخره که بهوا آمیزد سیوم کثرت جلوس در حمام و غیره چهارم نوشیدن و نشستن در آبهای بد چون آب معدن زاک و گوگرد و غیره پنجم جلوس در آب بی هنگام ششم وقوع حرکت یا ریاضت قوی غیر عادت هفتم [illegible] اندیشه اندوه و غیره اما درونی نیز هفت اند یکی عفونت اخلاط دوم غلبه خون یا صفرا سوم [illegible] چهارم [illegible] قوت [illegible] چنانکه کسی ترسد که هلاک شود [illegible] پنجم ایستادن استفراغ عادیه ششم اکل غذا غیر لایقه مزاج هفتم [illegible] **فائده** [illegible] رعایت بحران [illegible] مفید است [illegible] واجب ترجیح [illegible] مشاهده شد که مسهل روز بحران واقع گردد باعث هلاکت شد [illegible] روز غیر بحران نوبت می آید و روز بحران ایام راحت میباشد پس در صورت بعضی ایام که روز بحران قوی نیست [illegible] مثل [illegible] و غیره مسهل [illegible] نوبت [illegible] که خطرست بدین وجه که مسهل وقت [illegible] تپ باقی ماند [illegible] وقت [illegible] مسهل منقطع گردد [illegible]

طبیب از طبع مریض ماهر بودن ضرورست چه اگر بعضی ابعد دو ساعت و بعضی را بدیر عمل میکند و اولی آنکه بعد گذشتن اسبوع سهل دهند دگر آنکه ماده مهیا بود و موجب صدوث آفت عظیمه باشد که درین وقت روز بحران قبل از سابوع سهم داده پیشوا گر خلط در معده بود وقتی بوالگرد را معا بود سهل دهند و در ابتدا نوبت خواب موقوف خاصه بگه تشعریره و نافض محسوس شود و در احشا و رم باشد زیرا که مانع حرکت ماده سوی خارجست اما نزد انحطاط نافع و وقت انتهای تب کم شتر بدهد و آب سرد و حمی شدید الحرارت مخصوص بمقاوین و قوی المزاج مفید و بآنانکه ضعیف الاحشا بوند یا ماده غلیظ و خام باشد ضرر **انتیاه** و در بعضی امراض چون حمی محترقه و چهارم بحران سالم شود پس بگاه دانند که سالم خواهد شد یا شویه نمایند الا عند ضرورت و نیز بعد یا شویه جلبین اورچاد رپوشند چه اگر بعد یا شویه بحمد الله تعالی کنند البته هوا خواهد رسید **قول بقراط** اطبا یه در حمیات ندهند که نرکبد میرساند و دستطریا می آرد اگر بدانش ضرورت شود بمقویات معده و کبد و دهند و در حمیات گرم تر جبین ندهند اگر حاجت بود با آب آلو تر هندی دهند اگر در احشا و رم بود بکجبین ندهند و در مزاج صفراوی اشربه شیرین ندهند که خون استحاله آن بصفراست خلاف شربت خیلو فکه این خون ندارد و بخاصیته فیه و اختلاط آب کشه در شربت مانع استحاله آن بصفراست و شیره ها و ترنجبین نیز مستعد استحاله بصفرا اند بکجبین و سائر حلوصات مصلح آنند ترنجبین در حمیه محدث آفاتست زنهار ندهند اگر بضرورت باشد روغن در حمیات باعث ازدیاد قوت و روش بادام نرم البدل و در تیم تقلیل اولی اکل عدس بعد زوال حمیات مانع عکس ست و در حمی نوبی جهد کنند که نوبت در خلوی معده گذرد **قول لارزبیر** در حمیات او دویه طیبه چون خمیره سندل گلاب ندهند که ماده را سوی قلب میرساند و گفته و قتیکه در حمی ضعف و غشی پدید آید عرق مشک و هند و گفته اگر بعد انقطاع حمی یا اسهال ضعف پدید آید کف شیر خوانند که در سرعت قوت می آرد و گفته اگر مجموم بحیاض حمی وقوع گردد **فائده** صاحب حمی یوم اگر حال و واجب کند که غذا و هند و طبیب غلط کند و ندهد در حال بگردد و جنس دیگر شود پس اگر تن لاغر و خشک و مزاج گرم باشد بدق و اگر مزاج صفراوی بود و بغب یا مجتمره و اگر فریه و کثیر الدم باشد بمطبقه گردد و تا شش که خون گرم شود و تب عفونی گردد **انتیاه** و قتیکه حمی یومی گسارده و عرق نکند یا کند اما شرب در تن و عروق باقی بود و مدت انحطاط تب دراز باشد و بعسر گسارده شود و مصلح اعراض اکل نگردد بدانند که جنس دیگر شده پس اگر تب گرم بود باقی حرارت در تهه تن همچو در آهسته باشد و بعد اکل غذا حرارت تب ظاهر تر گردد و نبض سقوطی و بانظاهر بود اما بعد و مهابت اکل باشد تا انتقال او بدق باشد و اگر چشم و رمی و عروق ضلی و میخاسته شود و خسارا فروخته و نبض عظیم باشد تا ثر نقل او بسوداوی شود و اگر فراشا پدید آید مزج مختلف و صفیه شود و اندرون بسوزش دهن گردد و در یخ افزاید تا ثر نقل او بحمی عفنه باشد **بدانکه** در حمی خلطی روز نوبت راست همی آید پس اگر تشنگی نکند چه حرکت ماده زیاده شود و ضرر رساند اگر ضرور باشد وقت گذرد نمایند و اگر تب لازم باشد و قتیکه آهسته شود کند پس اگر قوت قوی بود دیگبا را مزج نمایند و اگر ضعیف بود اول با شربت یا رد مزاج را باعتدال آرند و قوت همدرس استفراغ نمایند و اگر با بین قوت و ضعف بود تبفاریق کنند و در فصد انتظار نضج نمایند چنانکه در وقایع خواهد آمد لیکن اگر دانند که خلط دیگر حرکت خواهد کرد و هم در آغاز مرض که بنهز قوت برجا باشد استفراغ کنند اگر چه خلط فاعده بدهند و وقت نضج انتهای هیچ خلط را حرکت نشاید داد تا که نضج ظاهر نشود و اکثر باشد که وقتیکه طبع نضج تمام کرد و خلط را دفع کردن آغاز نماید پس اگر طبع کاذب بود و اگر بکار طبع قصور بیند بچند طریق لطیف مدد دهند و اگر طبع هیچ دفع نمیکند استفراغ نمایند **فائده** اگر مریض کثیر الخلط و تن آبادان باشد استفراغ کنند و اگر خشک و لاغر بود بتعدیل مزاج پردازند و اگر در بدن ماده کثیره نبود و از موضع بموضع گردد و مریض بیقرار باشد و ترسند که کثرت خلط قوت را بلهلت نضج دهد باید ترسند که سر سامی یا دیگر عضوی دهم

تولد کند اگرچه آنرا نضج پدید نباشد استفراغ باید کرد و پس اگر سهل ماده سوی معده بود بقی و اگر سوی امعا باشد بمسهل و اگر سوی مجاری بول و از مقعد کبد باشد با سهال و اگر سوی امعای زیرین بود بحقنه و شافه اخراج سازند **انتیا** ه درحمی عفنی اگر ماده گرم و رقیق بود یا غلیظ باشد اما نضج یافته و تن پر گوشت و حرارت غریزی تمام و قوت قوی باشد و شرب آب سرد عادی بود از شربه باک نیست بلکه نفع میدهد و اگر ماده خام و غلیظ بود و در معده و جگر ضعف باشد یا در عضو درونی ورم بود یا در عضوی وجع باشد یا حرارت غریزی ضعیف بود یا لاغر باشد آب سرد نباید داد و در تهای عفونی نزدیک نوبت و وقت غلبه نوبت چیزی که ابتدا نماند ندهند لیکن اگر دیرش عادی باکل غذای که شیرینی دارد یکبار باز نگیرند نه در وقت ابتدای نوبت نه بوقت تزاید نوبت نه بوقت انتهای نوبت نه در امراض عاده نه در کسیکه قوت ضعیف باشد که خطاست و اگر طبع مریض آرزوی چیزی کند که سود مند باشد غنیمت داند و اگر غیر آن کند نیز دادن روا است لیکن اگر وقت انحطاط یا وقت گسار یدن تب وقت عادت غذای بیمار باشد نیک باشد و هند و اگر تب گردان و نوبت بی نظام بود غذا وقت عادت دهند یا هر وقت که آزو کند و در فصل تابستان قبل از انکه روز گرم شود دهند تبقاریق کنیز و در زمستان وقت دوپهر باندازه دهند و اگر مریض طفل یا پیر باشد از غذا باز نگیرند لیکن بسیار هم ندهند و یکبار هم ندهند و حال مردم جوان و کهل و میان سال پیر و کودک باشد و اگر زیاده فضله غذائی باید تا کمتر آید غذا دهند **فائده** اگر در حمی عاده وقت بول ثقل سرخ یا شد یا ثقل سرخ شدید تر فراز روشنی پدید آید آثار صحت و سلامت و اگر گوید دماغ و رم کند روز چهارم یا هفتم پدید آید و اگر زین گذرد خلاص یابد **فصل اول در حمی یومی** و این اکثر در یک بابزه ز منقضی گردد و بتر طبیکه جنس دیگر متصل نشود و گاهی بندرت سه روز بماند پس اگر این مقدار تجاوز کند دلیل انتقال بود و بعضی بر آنند که تا شش روز نیز بماند سبب او بدنی یا نفسانی یا خارجیست اما بدنی چون اکل و شرب و استفراغات و اوجاع و ادوار مسدده و عطش و جوع و تخمه و شرب خمر و اکل اغذیه و ادویه حاره و اکام مزاله و خوابهای گران و اما خارجی چون مکث در حمام و آفتاب و وضعهای گرم و سرد و دخول در آب بارد و ترک حمام و کثافت بشره و غسل باب بارد و گرد و غیره و اما نفسانی چون غم و هم و فکر و غضه و خوف و غیره **بدانکه** حمی یومی را مزاجی سبب که باشد متعلق بروح دارد و در دو سه ساعت پس بر آنند که متعلق شود از اجسام نامی موسوم کنند حمی یومی طبیعی و یومی نفسانی و یومی جدائی پس اگر تعلق اول بروح طبیعی بود تقدم تخمه و سوء استمراء تناول اغذیه و اشربه و ادویه گرم گواه باشد و اگر بروح حیوانی تعلق گیرد تقدم غم و فرح و حرارت حمام و غیره شاهد بود و اگر بروح نفسانی متعلق بود تقدم هم و فکر و هیجانی غیبه گواهی دهد **فائده در ذکر آثار و علاج بر سبیل کلی** و علامات او علی الاطلاق نه است یکی آنکه در نافض نبود و گاه باشد که فراشاید آید و نادر باشد که لرز ندارد دیگر آنکه اطراف سرد نشوند سوم آنکه در مقدمه او کسل و تکسر و غنودن کمتر باشد و صاحب او چون بحمام رود و فراشنا بد و اگر باید بداند که حمی عفنه است چهارم آنکه نبض او بر نظم و تواتر بود و در وضعف و اختلاف نباشد و اگر اختلاف بود با نظام باشد مگر آنکه قبل از تب چیزی او قوع آید که عدم انتظام را زدی بود چون تعب و سوء نفس احشا و بسیاری باشد که از شدت برد هوا یا از اسباب یبوست فراز انبضی صلب شود همکنست که حرکت اندک باسط سریع تر و حرکت انقباض بطی تر بود و اگر حال نضج بدریافت شود در حال تنفس نگاه کنند پنجم آنکه حرارت او تیز و سوزان نباشد بلکه مستوی بود مثال حرارتی که در ریاضت معتدل پدید آید و در مرد مست از شرب شش آنکه از نضج در بول روز اول پدید آید هفتم آنکه رنگ و بر قرار بود و گاه آنرا که سبب او چیزی و عرضه باشد هشتم آنکه ابتدای او نرم و آهسته باشد و روز گار تزاید او در ساعت زیاده نبود و از اعراض چون خفقان [illegible]

است هیچ نباشد واگر صداع یا درد با او یا بود بحجر و گسار یدن تب زایل گردد و خاصه حمی یومی است که بعرق پاکیزه باندازه بگسارد و پس اگر عرق منقطع بود آن یومی را که بعد از آن میآید بهتر باشد و اگر نه بهم آمیزد و یکی شود و بسبب آن شدت تب بیفزاید و بعضی علاج صاحب این مرض آنرا نقدان دانند لکن آن را که سبب تب تخمه باشد دیرین تب غذای لطیف سریع الهضم دهند و آنرا که صفراوی مزاج بود و یا آغاز تب فرا شایافته باشد اگر چه بیمار آغاز جیده لقمه نان بگلاب یا آب انار دهند یا انار ترش بمزج آب ترکرده خوانند بهتر باشد اگر سبب او ریاضت و تعب بوده باشد بآسایش و استطعام توجه نمایند اگر آسوده و بیگی مسامه و کثافت بشره باشد ریاضت معتدل کنند بخرقه درشت و دستمای مختلف الدبس و حمام بندند و غذا وقت الخطاط تب دهند و چون تشنه شود آب سرد بیمار ندهند مگر انکه دلیل ضعف بود و تب از نوبت باشد که در نوبت آخر تر باید داد و در حمی یومی هیچ یکی از استفراغ نباید کرد مگر سه کس اول آنکه تب او از شدت امتلا بود دوم آنکه تب او از کثافت بشره و بیگی مسامه باشد و سوم آنکه تب او از تخمه باشد بدانند که در آخر حمی یومی حمام بسیار تعدیت خاصه که سبب او بیگی مسامه و کثافت بشره بود و اما خداوند کلام را نشاید مگر از انگاه که تب خفت گیرد و نزدیک نضج باید و ایضا صاحب تخمه آنا که طعام حمام نشود حمام و انباشته باشد و در هملجه صاحب حمی یومی را باید که در هوای حمام نایستد لیکن در آب چندانکه تواند ماند بغیر تعب و اما باشد مگر کسی را که تب او از کثافت بشره باشد آنرا در هوای حمام بسیار ماندن و عرق آوردن نفع تمام دارد **فائده** اگر حمی یومی بسبب غم باشد تقدم غم غور عینین صفرت و یبوست وجه یا سفیدی آن ضعف و ضعف نبض نارنج بول و حدت و قت برآمدن بول **علاج** بحکایات خنده آور و بازیهای عجائب و الحان مطرب و اوایل مراض خوش سازند شربت صندل سترت حماض گلاب یا مغرحات بارده چهار عرق و هند صندل گلاب لعاب اسپغول آب برگ خرفه بقدری کافور بسینه طلا کنند عطریات بارد و طیب نخلهای بارده مطبوعه بویانند بدن مالند و اجتهکین حمی بحمام معتدل الهوا شیرین تنگیرم برند غسل کنند و آبزن نمایند و بعد حمام و آبزن و غن بنفشه و غن نیلوفر و غن منفر حکم کرده باستگی و بدن مالند و بجای معتدل دارند و یاسین مناسب حاضر دارند و اجماع منع نمایند و بدین تدابیر ملازم باشند تا که بحال آید و اما انتقال حمی محفوظ ماند و استفراغ باش تقشر کرد و تلک شعیر و خیض نیشوت بجرم خ خیار ماهی تازه خورد و دوغ تازه فالوده بدفعات اندک اندک خورند و قدری خمر نوشند اگر سبب هم باشد آثار او مثل غم ما دین نبض اینجا نیست قوی بود **علاج** انچه در غمی گذشت بکار برند اما در غمی باعانت دل میکوشند درین باعانت دماغ متوجه گردند بدین وجه که عطریات و ریاحین تازه مطیبه بویانند شربت بنفشه بجای عرق و هند و هر چه مزیل اندیشه باشد بکار دارند فرق در غم و هم آنست که مطلوب صاحب غم فوت شده و حصول او ممکن نباشد یا صاحب مطلب از وصول آن عاجز بود و مطلوب صاحب هم فوت نمیگردد و از حصول آن عاجز نیست مگر بدو گمان میشود اگر سبب فزع باشد آثار او مثل غمی اما اختلاف نبض بیشتر از غمی باشد **علاج** از آنرس کنند شربت سیب شربت صندل ابرق بید مشک و هند قدری خمر نوشند و انچه در غمی دهی گذشت بکار برند اگر سبب فکر باشد آثارش مانند غمی **علاج** هر چه در هی گذشت بکار برند اگر سبب غضب باشد حرت عین برآمدگی و سرخی و چه عظم نبض حرت بول و باشد که دست و دیگر اندام بلرزد و نبض شاهق متواتر مستعلی بود اگر خشم مع خوف بود رنگ روی زرد بود **علاج** ابرق و مدارا و سخنان ملایم تسکین خشم کنند و بحکایات خنده افزا و غیره مشغول سازند گلاب کافور صندل بنفشه نیلوفر بویانند و بسینه طلا نمایند گلاب بر سر و صدر ریزند شربت سیب شربت ترنج شربت صندل شربت انار این شربت لیمو شربت نارنج و هند و حمام شیرین معتدل الهوا بر بندو در آبزن نشانند و اغذیه بارد و طیب مانند شیر خورند و خواب کثیر نمایند و از حرکت عنیف و جماع و خمر و اغذیه گرم پرهیزند اگر سبب فرح مفرط بود آثارش مثل غضبی اما تواتر نبض کمتر بود و هیئت چشم محکم و هیئت

چشم غضبی باشد **علاج** سوای سرور و فرحت هر چه در غضبی گذشت بکار دارند اگر بسبب سهر مفرط باشد غور عیون تبهیج پشت چشم و وجه تبهیج بدن تری بول صفرت لون و وجه صفر و ضعف نبض نگر و اعیا اندام **علاج** حیله کنند که خواب آید روغن بنفشه روغن کدو و بینی مالند بطبیخ بابونه بنفشه نیلوفر کنگ شعیر کوکنار ریسر نطول کنند و نیز دابر سر پوشیده بچارین طبیخ قدری روغن بنفشه آمیخته بدماغ رسانند اطراف مالند شربت بنفشه مارالشعیر کرد و خشخاش طبخ بود گلاب کبخم ممزوج بود و بهند اوهان مرطب مالند بنفشه نرگس بوی بنفشه گلاب بید مشک بقند و بهند و چون تب باسخطاط افتد در حمام روند آب شیرین کثیر تیز گرم بر سر ریزند بتکرار رود و آبزن نشینند و از حمام زود بر آیند تا عرق نیاید و بعد حمام اغذیه لطیفه چون بچه مرغ اسفناج کدو شعیر بروغن بادام خورند خمیر مزوج نوشند و اجتماع و اشیای بیوست افزاید نیز اگر بسبب خواب طویل یا ترک حمام و ریاضت معتاد بیاشد تقدم آن استلاء بطنه و اختلاف نبض و غلظ بول **علاج** بحمام برند و عرق آرند آب نیگرم بر بدن ریزند ریاضت معتدل نمایند تقلیل و اکل شرب کنند دلک بدن کنند و اگر بیوس گندم تخم خربزه و قدری تخم بادکیک ساخته بر بدن مالند بهتر شربت از کاسنی اصل سوس قند بهند غذای لطیف کدو بهضم قلیل المقدار خورند و منع از خواب بسیار و خمر کنند اگر بسبب تعب باشد تقدم آن بیوست بشره صعتر نبض مائل بصلابت و مفصل ثبت بدیگر عضا گر تر نماید مظهر اعیا و باشد که مرفه باس و صنع بول پدید آید **علاج** باستراحت و خواب کوشند شربت لیمو آب نارین چهار عرق بهند چون تب تسکین یابد آب شیر نیگرم حمام کنند و بدن با هنگ مالند و بعد حمام نشاسته آب کرده روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن گل بر نفق مالند بعده مرغ پایه صفرت بیش نمیرشت بقول مارده خورند تند بکلاب آمیخته نوشند یا نبشته نوشند کیاد طب خورند اگر شراب خورد و طلب یابد مزج آب بهند اجتماع و اشیای بیوست افزایند و احتیاط دارند تا عرق نیاید چه در حمام چه در خواب آن اگر بسبب استفراغ مفرط باشد تقدم آن **علاج** اگر بسبب ادوی سهال باشد و سبب او بود بحبس او کوشند از انچه در خور او باشد و در بخ تی و اسهال ذکر یافته و پشم بر بوغن مصطکی یا روغن سنبل تر کرده گرم گرم بر معده نهند اگر حمی سخت گرم و عطش بود صندل گل سرخ اقاقیا بگلاب و آب مورد بر کبد و قلب ضماد کنند برنج بزرگ سماق خورند اگر بسبب قبض قاتی اسهال ضعف تمام بود و ما اللحم خم رقیق و بهند اگر بسبب ادویه آبدن خون بفصد عاف و غیره باشد برای تسکین صفرا اشیای مبرد مرطب بکار برند **فائده** گاه باشد که فصد کنند و دوم از مقدار یکه باید که گیرند بدانسب بجرم ساکنه و اخلاط بحرکت آید و تشخین روح کرده تب آرند باید که بزودی فصد کنند و خون کثیر گیرند تا وی بعفنه انتقال ننماید اگر بسبب شدت وجع باشد تقدم وجع در سر یا چشم یا گوش مایوذ ان و غیره **علاج** باز ده آن مرض عضو ما توف و تسکین وجع کوشند و تقیکه سبب زائل گردد عرض نیز رفع شود و اگر بعد رفع وجع وی باقی بود هر چه در تبعی گذشت لگا بر تد اگر بسبب غشی باشد بعد غشی پدید آید عقود قوت و ضعف نبض پدید آید عقود قوت و ضعف نبض پدید آید بعض بحسب حرارت و برودت مختلف میباشد و تقیکه سودی غالب آید باطل گردد و چون حرارت فزود سریع شود و دوم اگر زوال صلب دودوی بود **علاج** هر چه در غشی گذشت بکار برند و ما اللحم بر نفق تخت و چه زود گوارا بود و خورند و اگر ما اللحم بشراب و سهند بهتر که خوراقوت بکمال آرد و از تب باند شیقه نکنند و بعد زوال غشی اگر تب باقی بود باستعمال شربه و اغذیه یاد شده طب کند و نبی عطرت بوند تلطیف و ارت کوشند مفرح یاقوتی شربت معتدل شربت حوامض شربت سیب شربت بعرق گاذبان گلاب و بهند اگر بسبب جوع مفرط باشد ضعف و صعف نبض و باشد که مائل بصلابت بود **علاج** کشک شعیر کدو اسفناج بروغن بادام مالند کذا خورانند چون هضم شود دیگر اغذیه سر دو تر نهند و بحمام برند و آبزن نشانند بعد آن روغن بنفشه روغن بادام روغن کدو مالند اگر بسبب عطش مفرط بود **علاج** باب یاد شده مضمضه و غرغر کنند سر انگذک اندک

نوشند شیر بخر فد آب تمر هندی آب آلو آب انار این آب خیار ترش سکنجبین بروف سرکرده دهند و بعد تسکین حمی و آب سرد آیند اگر چه انوش بود و مغتر نر آب تیز مغز بادرنگ دهند بخواب و آسایش کوشند اغذیه باردطب خورند اگر بسبب سده عروق باریک که در همه تن منتشر اند باشد سبب سده یا ماده غلیظ از جهت یا امتلای دم و شناخت این عسر است زیرا که حمی عفنه مشابهت تمام دارد و باشد که مانند حمیات خلطی بگسارد و باز گیرد و مدت بقایای این حسب قلت و کثت سده است اگر سده بسیار بود سه ملکه شش روز ماند و اگر کثیر بود نزدیک و تدبیر خطا نرود و چه گاه در یومی فرشاوزه آید دلیل نقل او بعفنه باشد عدم اسباب اصلیه و نوبت این طویل بود و دیر تا خیر عرق نکند و نبض صغیر بود پس اگر بدن متقبض و متعود او روده برآمده و روی سرخ باشد بسبب امتلا بود الا از خلط غلیظ —

علاج در استلای اول فصد کنند اگر بعد فصد وجع در جانب چپ پدید آید باز فصد نمایند اگر امتلای مفرط بود چیزی ملائم تسهیل کنند و بعد فصد تسهیل بر ای تفتیح سده سکنجبین بزوری معتدل شربت دینار مارالشعیر دهند تا گفتند عرق کاسنی عرق بادیان گلاب نوشند قبل از تقیه زنهار با فتاح تکوشند که ضرر دارد و چون تب با نحطاط افتد حمام بند زمانی طویل در آبزن نشانند آرد جو آرد باقلا سبوس گندم تخم خربزه سائیده بر بدن مالند و غسل نمایند اگر معاودت کند و نوبت همی آید باید که چهار ساعت قبل از نوبت در حمام بر بدن و در آبزن نشانند بعده در بستر چیزی پوشیده خوابند تا عرق آید باشد که بدین تدبیر نیاید نخود آب ماش مقشر خورند اگر حرارت کثیر بود کشک جو تمر هندی دهند و تدبیر استلا بعینه مثل سوء نوش است پس اگر سال و عمر و سنه و قوت و فصل و عادت مریض موافق باشد چندان خون گیرند که خوف غشی شود و در انواع حمی یوم نوشت که بدیق بازگرد و خلاف این نوع اگر سده بسبب ضد غلیظ باشد تدبیر همانست که در استلای ذکر یافت مگر فصد که بدان حاجت نباشد بالفرض اگر بسبب حاجت فصد کرده شود انما نوش کثیر هرگز نباید شربت انفسنین سکنجبین بزوری گرم طبیخ بادیان پوست خیارشنبر بیخ کرفس دهه چه ملطف بود و دهند دانک کثیر و حمام نمایند کشک جو بقدری بادیان پخته و آب پوست بره و غن بادام خورند اگر بسبب درشتی و کثافت بشره و انسداد مسام باشد سبب ترک حمام غسل یا وصول گرد و غبار در سفر یا سرمای شدید یا حرارت آفتاب یا غسل با آبهای قابضه چون آب نراج و آب شب و آب شیرین که شدید البرد باشد آثار دانست که عقب اسباب مذکوره پدید آید و پوست بدن ملمس و درشت نماید و در شم و روی قدری انتفاخ ظاهر بود و نبض سریع و بول زرد بود و باشد که سفید بود و چون دست بر جلد نهند حرارت تب چندان محسوس نشود و چون ساعتی نهاده دارند گرمی او زیاده تر نماید **علاج** بخانگرم نشانند و بسپانند و بدن آنرا بآب سرد بجامه نرم و گرم در پوشند تا عرق کند پس هرگاه که تب با نحطاط افتد حمام بند و زمانی طویل دارند و سبوس و غیره که در سدی گذشت مالند تا عرق آید و آب بکار نبرند اگر کسی را که ترک حمام کرده باشد را مالیخ نقشه با بونه اکلیل بر بدن سخت صواب باشد در همه صورت و باید که عرق کرده آید آن را نشف کرده باشند روغن بابونه یا غن قسط روغن سوسن بر بدن مالند و باز جامه پوشند و بیرون آورده ساعتی در مسلخ دارند اگر خواب آید خفتن دهند بعده تیمو دراج بریان یا گوشفند بنخود پخته دهند تا مزنجوش بوایند پس اگر آثار سنگی مسام مانع بود تعریق کفایت کند و تا که مسام بالتمام نگشاید شراب ندهند اگر بسبب تخمه باشد و این اکثر کسی را که بر استلای معده یا بر سوء مضمی حرکت در یاضت کند یا دیر آفتاب بسیار نشیند پدید آید فساد غذا در معده جشای دو دناک و اعراض مطبقه چون حمرت چشم و روی سرعت و عظم نبض و شدت حرارت تب بیاض بول در اکثر و گاهی صبغ آن دو قتیکه بوی جشا بگردد و چون بحالت آید آثار زوال تب بود و باشد که تب مذکور چهار یا هفت نوبت بگسارد و باز آید و یومی باشد بجنس دیگر **علاج** اگر یقین داسهال غذای فاسد بر آید بند نکنند بلکه هر زمان جریده جریده

آب گرم دهند تا معده پاک گردد و پس از انحطاط بگذارند و بر آرند بعده برای تقویت معده گلقند سکنجبین سفرجل میبا وه هندآب بترش آب شیرین سرکه روغن گل یک آمیخته با آتش نرم روغن ساخته پاره پشم یا صوف آلوده فشند تا روغن از وی بر آید پس آن پشم را گرم کرده بر نهم معده بندند روغن بنفشه یک روغن گل بر معده مالند و اگر باستفراغ غلط دیگر نیز آید و قوت ضعیف باشد حمام کنند و برای حبس طبع سفوف حب الریان شربت لیمو شربت غوره شربت انار هندی حصرم سیب رمانیه سماقیه زرشک خورند و اگر طبع قبض بود بکار عه باشد باید که بتنقیه معده و امعا کوشند مثلا اگر تهوع و غشی باشد و غذا در معده قی فرمایند و اگر در امعای علوی یا فم معده بود طبیخ مسهله بدهند و اگر در معای سفلی باشد شافه خقنه بکار برند و بعد تنقیه حمام کنند ضماد مقوی بر معده گذارند و جوع و خواب صفیه و بعد سفاریق حمی غذای خفیف دهند و هر چه بر معده گذارند بسیار گرم بالفعل باشد زیرا که بگرم ضعف معده هست اگر بسبب برد ضعف اعضای ظاهری چون بران و بغل پس گوش یا بدا دل و رم پس لب پدید آید و دوی سرع منتفخ باشد نبض سریع عظیم مائل بامتلا بود و بول سفید بود علاج اگر ورم دبر ان بود با سلیق و اگر در بغل باشد اکحل اگر پس گوش بود قیفال زنند پس تلیین طبع با دویه مناسب کنند و تقلیل غذا و ترک اغذیه خون افزا نمایند و در ابتدا اضماده سرد و قوی گذارند و عند استعمال اسفیدباج شربت سیب شربت انار شربت لیمو شربت نارنج دهند عطریات بویا ندادل و دماغ و فم معده قوت یابد و اگر نخه کذا استعمال ادویات بخنه ندهند بنا بگذرند و افراط در تصفید مبردات ننمایند تا ماده خام نماند و کشکاب اسپغول بشکر و تلطیف ابخره و تقویت قلب سپ و چون حرارت ساکن شود اما ورم باقی باشد تحلیلات تنضجات گذارند و از خمر پرهیز نند اگر بسبب حرارت آفتاب و گرما به و آتش باشد تقدم آنها میل نفس بهنه و سرعت و تنفر از شعاع حسن چشم کثرت حرارت و التهاب و در پس اگر از گرمی آفتاب بود ظاهر تر گرمتر از باطن نماید و عطش بسیار نباشد و نفس بسیار بود اگر از گرمی آتش و حمام باشد شدت عطش عظیم نفس پیدا باشد علاج روغن گل یک سر که نیم گلاب دو برابر روغن سرد کرده بر سر پرنیان از صندل گلاب کافور آب کشنیز غلفه سازند و خرقه آلوده بر سینه و سر گذارند و مواضع بارد و اند صندل نفس گلاب بوینند شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت نارنج شربت سیب شربت غوره شربت شربت لیمو آب انار بن آمیخته سرد کرده یا شربت انار هندی نبات سکنجبین گلاب ساخته نوشند و بطبیخ بابونه بنفشه افسنتین نیلوفر شنگوفه بید شاهسفرم انیسون کمند و دیگر تدابیر مبرده بکار دارند و چون تب با انحطاط افتد حمام کنند اگر چه بکام و زلاله باشد و آب کشنیز شیرین نیلوفر روغن نیلوفر روغن بنفشه و روغن کدو و آب سرد آمیخته بر سینه و سر مالند بشرطیکه بکام نباشد و تلیین طبع آب تمر هندی کنند مالشعیره کرده بشکر و بسیت شعیره بشکر اسفناخ کاهو خیار ترنج اجاص انار مزخورند اگر بسبب اکل اغذیه حاد و یا گرم باشد تقدم آن شدت عطش بیوست دهن و زبان منخرین حرمت چشم درد و بول زرد یا حرارت جانب کبد عسرت نبض و اگر از اصطراع بود علاج سکنجبین یا شربت غوره بشربه تخم خربزه تخم خرفه شیره خیارین تیره تخم خربزه آمیخته و هند بعده بشربت آب تمر هندی آب انار بن تلیین نمایند آب لیمو آب سندل گلاب بر کب طلا کنند و با صلایه جگر گوشند و بدان تلیین حمی آشوبی غوره سماق لیمو ناخ خورند اگر بسبب شرب نمازباشد علاج آب انار شربت غوره آب لیمو بنفشه تخم خرفه شیره خیارین سرد کرده و هند و زمستان سرد دارند اطراف مالند اگر سرد ندید و صداع باشد آب شدید الورد جرعه جرعه دهند باب سندل آب آلو تلیین نمایند و فصد جامت قی هر گه مناسب اند بعمل آرند و چون با انحطاط افتد حمام بند آب تیغ گرم بر سر پرنیند بچمن مرغ دراج تیهو آب غوره ترک انار دانه نرگس کرده خورند اگر بسبب بکام و زلاله باشد تقدم وجود زلاله و کام ضعف دماغ علاج فصد کنند اگر مانعی بود جامت بر نقره نمایند بعده سهل خفیف دهند و اگر نه بود شب بنفشه شربت نیلوفر شربت عناب و هند ما هشیر خورند اگر قبض باشد شربت خمین یا بنفشه قی تلیین کنند و از خم و شراب باز دارند و تبدکیمن حمی

بحمام مرند و در علاج اهمال ننمایند تا منجر بسرسام نگردد و اگر بسبب زحیر یا خلفه باشد **علاج** بتسکین زحیر و اسهال خلفه کوشند و تبدیل حمی حمامه نمایند **دوا** اموی اسد بخور کنند مرغابی حمی یومی **فصل دوم در حمی خلطی** حدوث حمی از اخلاط بدو گونه است یکی آنکه بسببی عفونت پذیرد و تب آید دوم آنکه عفن نشود اما گرم شده و جوش زده تب آرد این نیشود مگر بقطط در خون چرا که دیگر اخلاط بسبب بروز اجابت یا قلت مقدار از حرارت غریزیه خود را نیابد احداث حمی نتوانند کرد و خلاف خون گر کثیر المقدار و گرمست هرگاه گرمتر شود و جوشد تمام اخلاط و ارواح و اعضا را گرم میسازد و تب می آرد و تعفن اخلاط از دو حال بیرون نیست یا داخل عروق بود یا خارج از عروق در دماغ یا معده یا امعا یا ماساریقا یا کبد یا طحال یا سینه یا ریه و مانند آن پس اگر در عروق و عفن شود تب لازم و دائم باشد اگر خارج عروق گنده شود تب بنوبت و ادوار آید اگر خلط مورم که او اگرچه در خارج عروق عفن شود تب لازم و دائم باشد و تعفن خون در خارج عروق صورت نبندد مگر در اورام عظیمه خانه که در باطن بود **بدانکه** عفونت عبارت از فساد است که در جسم طب فقدان اعتدال غریزیه و آن جسم را استعداد خاصیت خود برآید اما نوعیت و باقی باشد یعنی با سکیکه قبل از حدوث فساد سمی بود بعد وقوع تعفن نیز همان اسم سمی باشد و قبول تعفن ارطوبت بالفعل در کار است اگرچه بالقوه خشک بود چون صفرا و سودا و هر خلطی که بیرون عروق عفن شود سمی گردد چون در عضای درونی که بخار عفونت او بدل رسد تب او بنوبت می آید و میگسارد مگر تب بلغمی اگرچه بگسارد اما قدری مخفی باقی ماند آنچه درون عروق عفن شود هر خلط که باشد تب او لازم بود لیکن گاهی آهسته تر و گاهی گرمتر گردد اما اگر عفونت درون همه عروق یا در گاهای قریب دل باشد تب لازم بیکبار تیره باشد کم و زیاده نگردد **فائده** ماده که بیرون عروق عفن شود اگر وجود او در تن بسیار باشد چون بلغم تب او هر روز آید اگر کثیر چون سودا تب او دو روز میان یا زیاده بر آن آید اگر میان این و آن باشد چون صفرا تب او یکروز میان آید مگر آنکه صفرا بلغم مرکب شود و غیر آن که درین صورت مانند مواظبه هر روز گیرد **بدانکه** ماده که در خارج عروق بود دو عفن شود بدون آنکه در مرارت تب او باو دارمی آید چرا که ماده همه در یک موضع نیست بلکه اندک از موضعی که منظم خلط عفن در و بسیست گردمی آید و بعلامات خلط عفن اندک اندک مستحیل بعفونت گردد تا که آنقدر جمع آید که بتبار او بدل دارا بتجاربرسد و تب سخت گرم شود پس حرارت غریزیه نیز بسبب حرارت تب مشتعل شود و تحلیل ماده و حرارت غریبه دمی نهد تا که همه نتواند یا بزودی نهد و چون بدانموضع رسد که منظم خلط در وست آنرا بسبب بسیاری یا بسبب غلظی و لزجی نتواند تحلیل کردن لیکن از آن که آنچه از انموضع برآمده بود سپری شده تب گسسته گردد تا که باز همان قدر ماده گرد آید اما هرگاه که ماده اصلی که مایه فساد است سپری شود و نهایتی تب منقطع گردد و سرعت و بطو انقطاع حسب قلت و کثرت ماده است یا بحسب رقت و غلظت آن و سبب باشد که ماده رقیق بود و از سوء تدبیر غلیظ گردد و بالعکس یا جمله بسبب درازی نوبت تب یا از غلظی و لزجی ماده است یا از کثرت او و یا از ضعف قوت حرارت غریزی یا از تنگی مسام و عدم تحلیل و سبب کوتاهی نوبت همین باشد **فائده** سبب عفونت یا غذائی روحی الجوهر باشد چون قدید یا غذائی باشد که مستحیل بمصلح نشود چون ماست و خیار یا غذائی باشد که آنچه از و حاصل شود مستعد قبول عفونت بود چون نواکه یا عفونت بسبب کثرت غلظ و لزوجت آن حاصل میشود **نوع اول در حمی مطبقه** اگر در مطبقه سبات پدید آید یکی ماوگیر در مریض منضبط باشد و از اجابت طبع آسایش نیابد و بر تن او حکه و بهق پدید آید تا مرگ باشد ظهور نبات سیاه و سبز بر بدن و سیلان موی باشد **بدانکه** مطبقه تبیست که از تعفن خون پدید آید و سبب عفونت دو کثرت رطوبت است از اکل میوه ها و این و گونه است یکی آنکه خون خارج عروق عفن شود و این در اورام موی پدید آید و این از جمله تبهای عرضیست که منبع و مرم پدید آید و تدبیر او تدبیر عضو متورم است چنانچه

و ادرام گفته شود دوم آنکه در عروق عفن شود و مطبقهٔ حقیقی همینست پس اگر اول صعب تر بود و بعده اندک اندک آهسته تر شود و نا قصه و منحط گویند و اعراض این سه سلسله تر است و دلالت کند بر آنکه اجزای خون آنچه تحلیل میرود کمتر از آن عفن میگردد و اگر هر ساعت قوت تب دراز دیاد و صعوبت باشد اکثر و مفهم بحران کند و این بدست و عسر العلاج و این را زیادتی الصعوبت خوانند و دلالت کند بر آنکه اجزای خون بیشتر از آنکه تحلیل میرود عفن میشود و اگر از اول تا آخر یک درجه باشد و حال او در صعوبت و سهولت میان این و آن باشد و بسا باشد که تا یک هفته یک درجه و یک طور بماند و این را واقف و متساویه نامند و دلالت کند بر آنکه اجزای خون هر قدر که تحلیل میرود همان قدر عفن میگردد و تمامی خون بدن عفن نمیشود مگر آنکه موت بر آن مترتب شدی کند تب مذکور گرمتر از سونوخس باشد و اعراض قوی تر بود و با قلق و کرب باشد و نبض سخت مختلف و بول کدر و بد بو باشد و باشد که لرزه افتد و صعبی و نزدیکی اعراض حسب درجات ثلثه است که یاد کرده شد و هر چونکه بالا ذکر یافته و هر چونکه بالا ذکر یافته شد از سونوخس شدید تر بود **علاج** اول روز تا سوم کحل یا اسلیق نمند و اخراج دم قدر قوت و احتیاج کنند اگر چه بدفعات باشد و اگر قوت و سن مناسب بود خون کثیر برارند حتی که بغشی رسد اگر نه اعلی بود مابین کثیر و متوسط حجامت کنند یا رگ جبهه زنند اگر طفل بود علق گذارند و روز بحران فصد نکنند و روز دوم اگر قوت باقی و امتلای دم ظاهر بود فصد کنند بعده شربت مناسبه دهند و قوت فصد در خون نظر کنند اگر قیق مائی یا صفراوی بود شربت آب انار دهند و اگر غلیظ باشد سکنجبین بطبیخ خیکا سنی اهل سوس دهند و بعد فصد مهلاج قوام خون آب انار سیب آب ترنج شیرخشت جهت تلطیف خون کثیر برارند و تسکین طبع انفع و آب شنبلید و اطفای حرارت و دفع عفونت و تغلیظ خون قیئ مفید و روز اول تا بستان محرومی ا نشره بندکور بپرون سرکرده دهند و قرص کافور و اطفای حرارت شدید مخصوص بست و خذا تا دو روز فقط ماء الشعیر دهند اگر ممکن بود ان ذوره ماش نقشه برنج کدو اسفناخ شیرهٔ بادام و محموضات مناسب دهند اگر مرض نخست بود مرق مغز خربزه و برهٔ با آب انار و دیگر جموضات دهند و غذا حسب حال یک یا دو نوبت خورند و آن را که خون غلیظ بود از محموضات و متعفنات پرهیز فرمایند **فائده** بعد فصد آسایش دهند شیر شتر با آب نارین یا بهمان شربت دهند تا تلیین کنند زرم تمایند یا شافانیون حقنه صبر شکر ساخته بردانند اگر مرض جاه بود دو انجیر مگذارند شربت عناب شربت نیلوفر دهند اگر قوت ضعیف و مرض از هضم تجاوز نکرده اول صبحی آب انار بقند دهند بعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم قند ده درم دهند و پس از چهار ساعت سکنجبین پانزده درم آب دو دانگ سپستان دهند اگر مریض معتاد و بقذای کثیر بود اول غذا ماء الشعیر قند دهند دو بار اگر بدین تسکین نشود در آخر روز قدری نان خیسی با شربت و آب سرد دهند اگر تا چهار دهم یا بیستم کشد سکنجبین بنوبری شربت لیمو شربت نارنج دهند تا تسکین عدت و عفونت کند اگر بعد انضج حاجت بعمل شود طبیخ بلیله زرد طبیخ شاهترهٔ مغز خربزه و دهند یا بعد اخراج دم بریز طباب نیلوفر عناب کاسنی قند یا تمر هندی قند دهند ماء الشعیر خورند اگر سرفه نبود شربت لیمو دهند و طبخ مجتبس نگذارند و چون سرفه بنشیند سکنجبین مغفول تلیین کنند بسکنگبین و بعد از هضم مسهل دهند لعاب بهدانه بزبان مالند و چون زبان پاک شود لعاب بزبان مالند اگر سرفه باشد جلاب با بنفشه نیلوفر عناب سپستان قند نوشند **فائده** افراط تبرید در مرتبه که بغیر امتزاج صفرا باشد منع است که العیاذ بالله آورد اما اگر عفونت صفرا خون مرکب بود و مبالغه در تبرید خون قذ دیس چنین صورت خون کثیر برارند که ضرر دارد و مبالغه در تبرید بشیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ تخم خیارین ماء القرع آب ترب آب انارین ماء الشعیر سکنجبین کنند اگر نفوذ بود و قیئ کافور دهند سرفه آب عنب الثعلب آب کاسنی صندل و قدری کافور آلوده بر معده و کبد گذارند اگر گرما بود و سکون باید الاعتدال سازند عدس آب

انار بن خورند طبا شیر نمیدهم بلعاب سپنجول مسکن حرارت و عطش شدید است اگر قبض بود تلطیف آب تمرهندی شیر خشت کنند اگر واخشاورم بود نعناع فلوس آب کاسنی با طبیخ عناب آلو صل کرده تخمین آمیخته و هندوبهگاه که بعد بحران قدری ماده تب در عروق ماند آب برگ کاسنی بیت و دم چوشانده کف دو کرده سکنجبین بایزده دم آمیخته نوشند سه بلکه پنج روز تا ما بقی ماده را از عروق پاک کند چون نبحت شود مرغ تیهو خورند و از غذیه و اشربه گرم و تعب پرهیزند تا نگس نخند **بدانکه** در مطبقه فصد و آب سرد دیگر تدابیر سقنی میسازد **قول جالینوس** درین فصد کنم و آب سرد هم اگر واخشا آفت باشد که آسان بود هم یافت یا سفرجل کوفته ضرب تب باشد علاج آب سرد کنم پس اگر قوت بود با فتاح سده تقلیل هیلا مشغول شوم و برای کشادن سده وغیره ادویه سرد بکار دارم **قول رازی** بسیار باشد که وحمی حاده آب سرد دهند و حال ساکن شود لیکن بعد از ان تب آهسته باز آید و باشد که تا چهارده یا بیست و چهار ساعت بگذارند یا عرق نکنند زائل نگردد و پس تامل کند اگر آثار بحران بیند تاخیر و آب سرد نماید الا بدین که خطر و آب سرد در رنجی مرض هست و در ندادن آب خطر نیز گست اگر مرغ تخمه بود بعد هضم طعام فصد باید کرد و اگر در فصد تاخیر شود بیست که مغاجا بمیرد یا سرسام یا تب عفونی گردد و پس اگر چه هفت یا ده روز گذشته باشد و استلای دم و قوت و فصل و عمر موافق بود فصد باید کرد **قول لازوربی** در وحمی موذی فصد مکنند تبلیغ نمایند و بعضی **عکس** این گفته مغز بادام شیرخشت کرده گلاب خمیره جو آمیخته دو سه بار دهند غرقه بگلاب صندل آهسته بر سینه نهند اگر زود سهل خفیف دهند از تمرهندی شیر خشت شربت ورد و حب صندل نافع و قبل طلوع آفتاب قرص کافور تخم انگوری و شیره تخم خرفه دهند و وقت چاشت غذا خورند در سه روز بر دو **حب صندل کافور** یک مثقال کسل و تعدد در بدن و عدم نافض و تشویه و این تب لازم باشد و عرق نکند مگر روز بحران و گرمی او کمتر از حرقه و غب خالصه باشد و چون دست بر اندام نهند گرمی وی همچون گرمی اندام ذی استسقا نماید و بحران این اکثر روز هفتم باشد **علاج فی الحال** فصد کنند نوعی که در مطبقه گفته شد و در فصد اسقی نفع کنند اما اگر تخمه یا بود تا زوال تخمه فصد نباید کرد و فصد درین بهترین علاجست اگر چه پس از هفت یا ده روز باشد خاصه اگر آثار استلا بر جا و قوت مساعد باشد لیکن فصد کبد درین ایام اتفاق افتد در روز سوم گذشته و مریض چیزی خورده و اخراج خون افراط نباید کرد و بدو سه فعه باید گرفت و کذا اگر زمان ابتدا بود و قوت ضعیف و باقی همه اخچه در مطبقه گفته شد بکار برند **نوع سوم در غب** اعم سبب او تعفن صفراست در تمامی عروق بدن آثار این همانست که در غب خالصه و محرقه گفته شود لیکن اعراض این بنسبت اغب خالص هیئتی و نسبت بمحرقه تکتر بود و نافض نباشد مگر بسبیل بحران و عرق بخند گرد آخر یا روز بحران و اگر یاد کرد این صفرای خالص بود و خطا در علاج فرو و از هفته تجاوز نکند و شدت و خفت اعراض حسب خلوص و عدم خلوص صفراست و فرق درین دو محرقه از وجوه هست یکی آنکه حرارت و لذع در محرقه اشد باشد دوم آنکه قرات در غب اعظم باشد سوم آنکه بدن در غب اعم لاغر بود و در محرقه اکثر باشد چهارم آنکه بدن در غب اعم لاغر بود **علاج** هر چه در غب خالص و اگفته آید بکار برند و نضج هیئتی کوشند و با شیای سرد اوان جندان دلیری نکنند و تا اثر نضج پدید نیاید استفراغ ننمایند و در ابتدا نیز مجتنبه

نرم و آب خواکه دگلها و شربت بنفشه طبع را سنجیده اند و احتمام بازدارند شربت لیمو شربت نارنج شیره کاسنی آب آلو عرق گاوزبان تنها یا بقند
دهند **نوع چهارم و غب خالص** و اگر سبب و صفراوی صرف است که خارج عروق عفن شود و خاصه اینست که یکروز میان آید مگر وقتیکه دو غب مرکب
شوند هر روز میگیرد و اگر سه غب مرکب گردند هر روز می آید اما روزی زیاده و روزی کم و نوبت این تب اگر سود تدبیر نرود از هفت بیش نباشد و مجموع آن
از یوم اخذ تا یوم ترک چهارده روز میشود و آثار این چند انکی آنکه چون آغاز خواهد کرد سرما و رشت پدید آید پس لرزه قوی و چنان محسوس شود که گویا سوزنها
میخلانند و لرزه نرود تا گرم شود و گرمی او سوزان تر از سائر حمیات بود غیر محرقه و چون دست بر بدن نهند دست را بسوزد و
واگر زبانی دست نهاده دارند گرمی آنجا که تر گردد دستم آنکه بول نارسی بدو رقیق بود یا اندک قوام دارد و بسیار باشد که. وزاول یا سوم اثر نضج در بول
پدید آید چهارم آنکه در ابتدای نوبت نبض صغیر ضعیف متفاوت بود و در اندک زمان بگردد و عظیم سریع مختلف گردد چنانچه مدت اخذ نوبت و تا وقت
گساردن بیشتر از دوازده ساعت و کمتر از چهار ساعت نباشد و این علامت خاصه ترین علامات است اگر چنان نبود غب خالص نباشد ششم آنکه عدد
نوبت بیش از هفت نبود بیشتر طبیعی خطا نرفته و دو باشد که سه بار نوبت در گذرد و باشد که در یک نوبت سه نقطه گردد و بسبب ادرار عرق یا بول باقی یا اسهال
صفراوی هفتم آنکه چون تب فرو شود عرق کثیر آرد و چون تر ب آب نوشیده شود تری بر پوست پدید آید گویا عرق خواهد آمد هشتم آنکه بجوابی و کرب و
عطش مفرط و غشی و قی و اسهال صفراوی و صداع و بعض کلام و غضب و جزآن بسیار باشد اما بالتبع و اعراض غب لازمه نرسد نهم آنکه بصداع ثقل و سر نبود
و اگر بود بغایت اندک و زبان و دهن خشک باشد و مرتفع بود و نوبت اول و دوم و سوم لرزه قوی تر بود و هر چند روز گار برآید آهسته تر گردد و
ناگزیر در سن شباب و هوای گرم و صفرا غلبه کرده باشد شدید تر شود روزه طویل دارند و اطعمه و اشربه جاریا بس خورند پدید آید **علاج** هر صباح سکنجبین شربت
غوره شربت آلوشیره خرفه دهند و بهترین اشیا آب انار مزه است که بشیم فشرده قدری شکر آمیخته دهند که هم سکین حرارت و هم تلیین طبع نماید و اگر چه اصلاح
مزاج و اطفای حرارت غریزیه و بیخ مهمترین مهمات است امامع ذلک از تدبیر تقلیل ماده نیز غافل نباشند و استفراغ بعد از نضج فرمایند و اگر دانند که طبع از خود دفع ماده نمیاید
هر روز یکدو مجلس بفراغت سکینه تدبیر کشادن طبع حاجت نباشد و الا ضرور یست چنانچه گفته اند اگر قوت مساعدت کند تا که نخست طبع را نرم نکنند کشاب بهیچ
انجامد غد ابود نه هند و اگر صداع و کرب یار بود تلیین طبع بگفته نرم بهتر و استفراغ حسب میل ماده چنانست که اگر غشی بود وقتی نمایند بشرطیکه مانع نبود و
قی آسان باشد و اگر دو اصلا نفرفو قرار تو بود مهمل دهند و اگر اقتضای بول همیشه دو ادرار تمام بخشند مدرات دهند و اگر بر پوست تری پیدا آید و عرق تمام نخشد تعجب
کوشند و اگر آثار میل ماده بهیچ جانب نباشد و استفراغ مغلوب بود اسهال موافق دانند و اصل درین آنست که در نوبت هر چه بعد ماند سهند و بشیره
خرفه بسکنجبین آب ترنج هندی شکر آب تربز اقتصار نمایند و اگر حرارت قوی بود قدری طباشیر سوده افزایند و هرگاه که سرما و لرزه آغاز کند سکنجبین با گبر آمیخته
دهند تا باشد که بقی صفرا برآید و اگر قی نیاید بقوت تمام عیا بتب بگذارد و تسکین لرزه زود پدید آید و چون تب فرو شود پادآورگرم نهند و سالند تا بقیه حرارت جذب گردد
و سکنجبین درین وقت نیز موافقت سکنجبین که بروز نوبت پنجم و ششم و هفتم بزوری باید و آب سرد بعد رفع لرزه و سرما توان داد که سود دارد خاصه که مانعی نبود
از دشواری بعد فرو شدن تب کشک بناسب از پس و هفتم در شروع تب حمام و است اگر چه آثار نضج پدید نیامده باشد خاصه آنرا که معتاد بحمام بود **بدانکه**
در ابتدای مرض اخراط به تبدیشاید مگر که حرارت مفرطه بود و ترسند که محرقه گردد و اگر ممکن باشد روز نوبت معده را از طعام خالی دارند اگر وقت نوبت پس از

نظر بود باید که صبحی قدری کشکاب قیق دهند و اگر مریض حریص مطلق یا طفل بود و از غذا باز ماندن نتواند مزوره و اودن چاره نباشد اما چندانکه از وقت نوبت پیشتر افتد بهتر و انفع اندیکه کشکاب و مزوره از تمرهندی آلوا نازکه و کشنیز تر تاش مقشر آرد اسفناخ فقی غوره و بغیره هست اما اگر نبه یا کلاب با شد چون وقت ندهند و بعد نوبت پنجم غذا کمتر و سبکه تر دهند و پس نوبت شستم کریوه آسایش و سیزدهم نوست و دین روز بکشکاب یا آب انار قناعت سازند و دیگر غذا ندهند تا نوبت هفتم بحران تمام کند و بگذرد **فائده** روز نوبت و هیچ تب سهل ندهند و تبهای گرم تا کار از آب میوه بر آید اشیای دیگر نشاید و مفرح فلوس یا تمرهندی با آب کاسنی آمیخته انفع اگر قدری روغن بادام یا روغن گل افزایند بهتر و بنجبین و حمیات گرم ندهند که در معده گرمی تحلیل بصفرا میگزود اگر زرشک و بیخه آب تمرهندی و آب لوز هندی را قوت سازد بود بلیله زرد مقشر سه درم در آبگرم بکیشان و نرگرده صاف نموده شیر شست بیست درم آمیخته و نوازش صبحی هندو هرگاه که بعد بحران چنین حرارت باقی ماند بکنجبین بنفشه کاسنی یا بشیره خیارین هندو پرهیز دارند تا که حرارت بالتمام رفع شود بعده تا سه روز دیگر ملاحظه نمایند بهمان بهتر پس تدریج بغذا آهسته آهسته نرمایند و بتدریج آرند و تدبیر از خشکی دهن و عطش و غیره در محرقه ذکر یابد **فائده** سه ساعت قبل از نوبت مارالشعیر هندو با بکنجبین آب سرد نوشند صندل آرد جو آب کشنیز وقت نافض بسیه ضما و کفند اگر غلبه عطش بود بکنجبین بنفشه تخم خرفه هندو مارالشعیر نوشند مارالفرع و آب برگ خرفه و لعاب اسپغول شکر سکنجبین عطش است و دو آخر یا بقوه کنند و روز نوبت سکنجبین بنفشه کاسنی شیره خیارین هندو بعده دو ساعت مارالشعیر نوشند و پس از چهار ساعت باز بکنجبین هندو بعد ساعتی مانش مقشر کده و اسفناخ آب نارنج آب لیمو آب تمرهندی شیره بادام خورند و دو ابتدا غذا مائل بلغط چون کشک شعیر دوغ و آخر مرض غذای لطیف دهند و اگر طبع قبض بود در ابتدا تلخین کنند سپغول دو درم شربت آلو با شربت تمرهندی و هندبا نافرفلوس پنجدرم آب تمرهندی آمیخته یا شربت ورد مکرر دوازده درم آب نیخ آمیخته یا بکنجبین ده درم آب انارین آمیخته یا شربت بنفشه هندبا گر زبان خشک باشد قبل از کشک شعیر و غذا آب آلو و هندبا گر دهن تر بود و لعاب آید قبل از کشک و غذا بکنجبین هندبا گر دهن تلخ بود بکنجبین آبگرم قی کنند بعده شربت لیمو و هندبا گر نضج ظاهر شود و حاجت بمسهل نباشد مسهل صفرا و هندبا گر عفنی شود قدری تمر هندی با آب سیب و هندبا گر حرارت زائده باشد بود استفراغ کنند قرص کافور سبحی و هندبا **فائده** هر روز جلاب از بنفشه کاسنی نیلوفر قند و هندبا و آب انارین به ترنجبین و قند نوشند و برای تسکین دشنه ایهم گل سرخ سنا هریک پنجدرم بنفشه نیلوفر کاسنی تخم خربزه هریک درم آلوچه سپستان هریک بیست عدد عناب ده عدد شیر شست بنجبین هریک دو اوقیه درم طبرزد کرده و هندبا و بعد تفتیه مارالفرع مارالخیار مارالشعیر چ شربت خاص شربت لیمو شربت صندل بکنجبین و هندبا **قول صاحب ذخیره** روز نوبت سوم بکنجبین شیره خرفه آب تمرهندی آب غوره آب انارین آب ترشک چیزی دیگر ندهند و چون وقت بحران آید و ماده پخته باشد و طبع آن را دفع کند فبها الا تدبیر دفع او نماید **قول الرازی** بعد مسهل قصب الزریره اونس آب گرم دوازده اونس ساعت ترکرده پخته در روز سه بار یک یک اونس دهند و دو ساعت قبل از لرزه کاتا بلا نانتی فیبریل بر نضج مالند و نیم ساعت قبل از لرزه یا بعد سه ساعت از لرزه یا آبگرم گذارند حنطیانا و یا بطیا یک اسکرو پلوبک استفنه سه اند دهند و وقت شروع لرزه با سموکوپی پنج شش قطره بر ق مرغ و هندبا سه بار برای حمی مادی مجرب گفته خراطین مسحوق در م دهند کاوتیه آب لیمو سوده یا نافرنامی گرگدن آب سوده یا جوا هر مهره برق درم معرق تنکاعی یا معرق بوما دان هندو گفته سال پرویلا به تبریدی نا سه بانواع حمی مفیده است کبین و انواع حمی نافع و مسکن حرارت صفراست مگر دردق و محرقه هندبس و حمی حار بشیره خیارین و در بار دیعرق شاهتره و عصاره غافث و استقین هندبا

وگفته عجب انتاسید امرباهی کدو مرباهی سیب مرباهی بیفزاید فرقی که بجای شیرخشه مغز تخم کدو باشد و حریره که از نان پاو و بسکوت سازند خورند عظم خوک
در گلوبند قبل از نوبت روغن گرباعبرق شکاعی که مزیله جمی لرزه هست دهند کاسنی سه درم خبه دو نیم درم نیلوفر یکنیمدرم قند پنجدرم آب نه اونس شب ترکرده صبح
جوشانده صاف نموده اول باناسی نیم اسکرپلو خورده نوشند انیقرر بعدرم دیتا سه نهاده وقت شروع لرزه دهند وگفته سرکه گلاب قند هریک اونس
قبل از وقت دهند گلوی سنا هریکدرم قصب الزیره نیمدرم مادیان سه نیمدرم آب شش جوشانده بخته و یا دو نیم اسکرپلو پخته دهند اگر صفراوی باشد کاسنی
درم افزایند وگفته اسپرتو کنیز تریاق دیا میتا لوبودن حب حماق حب کبیر کینی حب ی کینا کودیال بزوار تیکا حب غبی حب کوروا تا لایاحب لاجورد و سقوط
انتی نیمریل مانیستران سقوط کینا کینا سقوط بیخیات سقوط حماق عرق فیمبری فوکا مانیستران عرق انتی نیمریل لوبی حرب سیلیسیته فلوسنگیرات
فلورنگ مرکوریو دایفرنیکوژو دیال مجون بکمیخ نمک دیوریتیکو تقوع حماق هریکدرم تازه در شیشه بپری یک صبح گرفته بالاش
گل چندبرگ تخم معتدل بطباخی یا خشت نهاده گذارند تا خوب پخته شود پس خمیر وگل دور کرده در زیر قرص قلب کرده بدست فشرند تا آب صاف برآید پس
پنجاه یا نود مثقال تنها یا بقند یا آب انار یا آب ترنجبین یا بشیر خشت یا مغز فلوس یا گلقند یا تبرهندی یا سکنجبین یا هلیلجات هرکه مناسب بود آمیخته دهند و
در خمار بیخ بحموضات دهند تحلیل اصفرا نگردد اگر بسبب سرد دادن حموضات مناسب نبود بخیه می کرد لطافت قوام و غلیظ سازد و چون سوعق شیر آمیخته دهند
برای حمی صفراوی و دموی ودق و اخلاط محرقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع مارالسندیا برگ کاسنی تبرهندی تراژگرد پاک نموده کوفته الک
فشرند و چنان مالوده تا نیم طل همراه اشنای مناسب دهند برای حمی صفراوی و دموی و تفتیح سده کبد و عروق و تقویه سالک از ماده نافع پس برای افتتاح سده
بسکنجبین ساده یا بزوری و برای ملین بیشتر خشت و ترنجبین و برای اسهال صفرا هلیلجات و برای تلطیف حرارت بشربت نیلوفر و شیر یا و برای ورم کبد و دیرقاق سده
بمغز فلوس دهند و ترویح آب کاسنی پرچهار وجه هست یکی آنکه آب فشرده را شب بگذارند تا جزای غلیظ متمایز شوند پس رقیق را گرفته نوشند دوم آنکه
آتش در ظرفی کرده بر آتش خفیف نهند و کف پر از ند چون آب پاره شود بخرقه صوف صاف کرده نوشند سوم آنکه همان وقت کوفته فشرده بخرقه صوف صاف
کنند چهارم آنکه بخرقه معین صاف نمایند پس اگر رارت قوی بود و غیر مطبوع والا مطبوع بهتر است مطبوع او گلقند برای ربع صفراوی و سکنجبین جهت حمیات کهنه
و تقویت معده و نقض رطوبات مفید و اگر بقدری یا دوای مخم کشوث جوشانند و تفتیح و اسهال اقوی باشد اگر برگ تازه بهم سنجد یخ تازه او ریزه ریزه کرده
بیست چندبرگ یکدرم کوفته و بخرقه صوف صاف کرده با شیرینی مذکوره دهند مارالشاهترج شاهتره تازه کوفته آب صاف و گر نه پس برای حمی دموی بشربت عناب برای
سودا وی و حرب بسکنجبین افتیمونی و برای افتتاح سده و تلطیف خون سکنجبین بزوری ساده و برای تلیین ماده محرقه ترنجبین و شیر خشت و مغز فلوس گلقند و مرباهای نفشه
و هندبا و برای رفع طرب سیر نگبین بقدری هلیله زرد دو تا شسته روز دیگر صاف او قدری نا شسته روز دیگر صاف و چنبقال دهند شربت لیمو سرد و راول و معتدل در
برودت و رطوبت قاطع صفرا و برای جمیع حمیات خصوص ثائره و دفع اخلاط محرقه و سوداویه و انچه و مضرت سوم و کدورت صوت و ام رض اطفال و قلاع و قلع اخلاط
از معده سینه و تدقیق مبارله و انچه دفع و اگر قبل از دوای سهل خورده میاشد بدن را برای قبول دوا و بعد از ان غسل میدهد انرا انچه باقی مانده از دوای سهل مداومت او
نائب مناب تریاق کبیر بقی اخلاط ثلثه کاسه حدت خون شکر سفید در قدح چینی کرده آب بشکیکا یا آب باران قدریکه تر شود و انشانند و سرش پوشیده پنج روز در آفتاب
نهند بعده شکر را بشیشه زده که عشر شکر باشد حل کرده بر آتش نهند و قبل از انکه بجوش آید عشر وزن شکر آب باران آمیزند و آتش تند کنند و کف که آید بگیرند چون بقوام آمد

آب لیمو کز خورد و انگ انگ تسقیه کنند و با تش نرم نپزند تا که در هر طل تنکه یک و قیه آب لیمو جذب شود **دوا** شاخ ایل بخمر سوده یا عقل در قند سیاه نهاده یا
آج دو سرخ در تباشه نهاده یا نقوع عفص دهند **دیگر** کسیغول تم هندی شکر سرخ هر یکه در م تم هندی با آب لیه شکر آبخیت بساف کرده آنهنوا بقدر
آب دیگر آبخته نوشند و بعد نیم ساعت شربت مذکور دهند و بسنج با نان شربت تم هندی یا بدال مونگ خورند بدستور سه وزم مزایچی لرزه صفراوی **دیگر**
شاهتره دو درم گلوی درم قصب الزیره اسکر و یلو آب پنج اونس جوشانند نصفی ماند صاف کرده دهند مزایه غب بلغمی **دیگر** نیلوفر دو نیم درم کاسنی بفشه
هر یک سه درم آب رطل جوشانده صاف کرده قند اونس آبخته دهند مزایچی صفراوی **دیگر** کاسنی با دیان کشنیز زیره هر یکدرم شب ترکرده صبح سائیده
دهند **دیگر** دارفلفل دو عدد هیل چهار عدد قصب الزیره ربع درم گلوی با دیان هر یکدرم آب رطل نیم نصفی ماند صاف کرده دهند مزایه غب بلغمی
دیگر تنگر نخجوه عدد دارفلفل پنجعدد شاهتره گلوی هر یک یکدرم قصب الزیره درم روزی ترکرده جوشانده دهند **دیگر** برگ گل اشرفی سائیده دهند **دیگر**
برگ کریا برگ هیل فلفل گرد برابر با هر یک بیست عدد قدفلفل حبوب بسته یک یا دو حب دهند سه روز مزایه حمی لرزه **دیگر** دارفلفل دو عدد سائیده
با نیم طل شیره آبخته نوشانند مزایچی لرزه مزمنه **دیگر** گلوی کشنیز صندل سرخ سنغر کنول گنه پوست درونی درخت نیم هر یک چهار اسکر و یلو کونه دیگیم طل
آب جوشانند نیم پا و ماند صاف کرده دهند تا هفته مزایه حمی گرم **دیگر** پوست نیم گلوی هر یک سه اونس خربق اسود دوازده درم قصب الزیره چهار درم
سنغر کرنجوه چهار اونس سائیده چهار اونس گرفت نوشا و دارفلفل نمک نیم نمک قصب الزیره هر یک سه درم ست گلوی نمک جمیره هر یک شش درم
آبخته حبوب بندند شربتی تیم اسکر و یلو صبح شام مزایه غب **دیگر** برگ کرنجوه دارفلفل هر یکه درم زیره سفید برگ نیلوان هر یک تیدرم آب قدر کفالسه حبوب
بندند و صبح شام یک یک دهند سه روز مزایه غب **دیگر** گل دیگدان قدری در قند سیاه نهاده خوانند و کیب بغیر گل ساخته از وی وسوی بشت اندازند
و روز نوبت طعام دهند **دیگر** برگ نیم دو نیم عدد باید کاز هر برگ نصف نصف درطول گرفت در قند سیاه نهاده دهند **دیگر** تخکا تیله قدری
یا تخم کرفس در قند سیاه نهاده دو ساعت قبل از وقت دهند **دیگر** برگ فلفل سرخ دو نیم عدد در قند سیاه جب بسته ساعتی قبل از نوبت دهند **دیگر** قل
بدهن بقرجب کرده بخرقه بسته وقت شروع بخور بینی دهند **دیگر** زیل گربه بروغن گل روز نوبت بطلا نمایند **دیگر** شپهای سرطان آویزند **دیگر** بیخ
تاتوره سفید روز یکشنبه کنده در دست بندند **دیگر** قطعه بیخ پنواد در رشته بست یا مشکبوت در جوزنهاده یا در غنه در فتیله بسته یا کرم ملایی که در خار مغیلان
می باشد شب شنبه نوید داده صبح آورده بخرقه پیچیده یا تهال شانه را شب شنبه نوید داده صبح آورده پرسیمان که دختر ناسپیده رسیده باشد هفت تار
از اسبع یا ناسر مریض گرفته بست یا هفت عدد سنگریزه بخرقه بسته بر جنازه میت که در رگیکشنبه میرد آویخته بدفن آورده بگور عدد در گلو بندد **دیگر** روز چهارشنبه
بول سگ سیاه مع خاک گرفته رنی نهاده در گلو بندد **دیگر** کافور بخرقه پیچیده در بازو گلو بندد فایده همی لرزه دریع و غب با لرزه **نوع پنجم در غب**
غیر خالص و اثر سبب او صفرا منحط بر طوبت اختلاط کثیر حتی که امتیاز مینها نماند و این گاهی باشد شما نماند اگر چه تدبیر صواب کرده شود و غلبه طحال و صبح
دستی پدید آید قول جالینوس جوانی را تا شش ماند علامات این چنین دیگی آمدن سر ماوازه هوازه ارتفاع خالصه باشد گاه بود که لرزه شدت دارد
در غایت حدت نبود دوم آنکه وقت نوبت بلا انظام بود و مدت نوبت زیاده از دوازده ساعت باشد و باشد که تا بیست چهار سی ساعت بیمار در تب بلند
و روزگار آسایش نیز دراز بوده باشد که چهل و هشت ساعت آسوده ماند بدانسبب گمان شود که ربعست سوم آنکه عدد نوبت او را حد معین نباشد اما اهفت

نوبت افزون باشد اگر چه تدبیر صواب کرده شود چهارم آنکه نضج دیر تر پیدا آید و عرق کمتر از خالصه آرد و سرگران بود و سحنه گداخته نگردد و کرب و کسل و بیخوابی غیر مفرط و ضعف معده و سیری دهن یا رباشد پنجم آنکه بول غلیظ رنگین بود و باشد که بسبب ثقل سر و آبدان ها ده بداغ کمرنگ یا سفید بود و نبض در آغاز نوبت ضعیف صغیر متفاوت و در آخر مختلف گردد و بعظم وقوت چندان نباشد که در خالصه پس اگر صفرا غالب بود آثار او قریب بآثار غلبه خالصه باشد از تقدم نوبت و شدت نافض و کثرت عرق و صفرت بول و براز و حرارت و یبوست دهن و غلبه عطش و هیجونکه بود شدت اعراض این بنخالصه بود و اگر رطوبت غالب بود آثار او بآثار تب بلغمی قریب بود و اگر هر دو برابر بوند علامات نیز میان این و آن باشد علاج اگر صفرا غالب بود تدبیر ش قریب بغلبه خالصه و اگر بلغم غالب بود تدبیر او نزدیک بتدابیر بلغمی تمناسند اگر بول غلیظ و رنگین بود اول فصد کنند که چون فصد کرده شود بتلیین حاجت نیفتد اگر آنقصد مانع بود و آنتلیین چاره نباشد و تا که اثر نضج ظاهر نشود مسهل قوی ندهند بلکه اگر رطوبت غالب بود مسهل خفیف نیز مناسب نیست تا که نضج پدید نیاید مگر آنکه ماده منتقل باشد و قلق آرد که درین حال از اسهال چاره نباشد و درین باشره واغذیه باردچندان دلیری نکنند و در نضج و اسهال و ادرار و قی و تفتیح مسامات و تعریق بیشتر کوشند خاصه که رطوبت غالب بود یا ربا شد و نیکوترین تدابیر در هر حال آنست که پس از دو سه روز خصوص وقت آغاز نوبت قی کنند و رعایت حرارت و اعانت نضج و تهیئه مسهل حسب حاجت کنند مثلا اگر تسکین مطلوب بود هر چه در خالصه گذشت مفید باشد بقدر بایست کار فرمایند سکنجبین ساده سکنجبین نیلوفری یا ورد مفید و اگر حاجت بتلطیف و نضج طوبت باشد شکر شیر خشت و بر ابر بقدری بادیان و فانیذ و یه بنفشل کشکاب ساخته و هندبا سکنجبین نیلوفری معتدل سکنجبین نیلوفری جائز شمرند گلقند عسلی لعوق بادیان جوشنداده برای نضج مخصوص نیز کار آید اگر طوبت غالب بود دادن گلقند بادیان سرکه سکنجبین ساخته و هندبا چون اثر نضج پدید آید و طبع قبض شود مسهل برفق و آهستگی دهند و اتفاقا مسهل دیرینها گاهند سکنجبین بنفشه فلوس است اگر خواهند قدری تربد نیز فزایند و قرص بنفشه نافع باشد مسحوقه تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تخم خیار شنبر دو مکرر یا بگلقند آمیخته دهند که مسهل لطیف و سکبست یا تربد بغار یقون هر یک نیم درم تقریبا و انگبی سکنجبین و گلاب آمیخته دهند بهتر عمل کند اگر قوی تر خواهند معجون خیار شنبر دهند تا که چهار ده روز نگذرد مسهل قوی ندهند و بعد تفتیه قرص گل النفعه انتباه وقت لزوم آب گرم زیر جامه نهند و اطراف [illegible] و حمام بعد نضج مناسب ما قبل النضج ضرر دارد و خمار بیض رقیق و رغب خالصه و غیر خالصه طالبان آن را سود دارد بشرط یکه عطش و درد سر چشم یا زیاده نبود الا شرد اده خاصه که در خالصه دادن گاه ماده مائل بجذب کبد بود و در سر عظم هیلوی راست ثقل پیدا باشد و درین صورت استعمال مدرات صواب باید کرد از کاسنی یا دیان تخم خیار تخم خربزه شیره برآورده سکنجبین نیلوفری آمیخته دهند و دیگر تدابیر از امساک غذا روز نوبت و ندادن مسهل روز نوبت و جذب بنخوه انسر و اختیار اغذیه و غیره همانست که در خالصه ذکر یافت و هر چونکه انتهاز دیک تر رسد غذا لطیف تر دهند و روز آسایش زیباج خورده انار تیمور اج بچه مرغ و هندبا حرکت یا نشست نکنند و اگر گمان بود در روز نوبت هیچ غذا ندهند و سکنجبین قناعت نمایند اگر نتواند در آخر تب کشکاب بنشکر یا سیوس آب بر دهن بادام و شکر یا قدری بیدگنم یا سر دو شکر یا پرچه نان خمیری بشیرینات دهند فائده اگر صفرا غالب بود شیرینات لیمو شیرینات نارنج سکنجبین دهند اگر رطوبت غالب باشد سکنجبین مسهل وقتی و در ابتدای نوبت و غیر نوبت اگر دهن تلخ و غشی باشد مفید از اغذیه غلیظ پرهیز دهند و بتقویت معده کوشند سکنجبین نیلوفری حاذق نیز سقیق ده رطل آب بیست رطل پوست بنجبا و یان پوست بنفشه هر یک پانزده قیه یک شبانروز تر کرده پزند چون سدس برود فرو گرفته مالیده صاف کرده نیمو زن آب قند آمیخته قوام کنند و کف برداز اگر عسل خواهند عسل یکجزو بقیاس مذکور و نیم جزو آمیخته قوام کنند برای حمیات بلغمی و عطش بلغم شور و سده کبد بطحال

وزدودن بلغم از معده و قطع صفرا و ادرار بواسطه قرص ورد و مثل یک نخود شیر و سرب سوس عمارة غافث هر یک چهار گل سرخ شش بنفشج قرص سازند شربتی تا سه درم برای دفع معده و حیات معی مفید **منفعج** آب انگور جوشانیده بدون ثلث بدوده و یا گلرعایل افزایند **نوع ششم دقی محرقه** وقتیکه یا ده ماده درون عروق عفن شود و بدیکه بیشتر در عروق افتد حمی دق و معده و جگر را باشد بعرف خواند یا دق و یا غیر است یا بلغم شور و عاست که صفرا عرض شود یا بلغمی مائی مرکب باشد و بلغم شور ترکم صفرا ست و آن تمییز شدید قوی الاعراض اکثر بصبیان و شبان افتد و شایع تر اکثر عارض گردد و اگر شود بهلاک سازد لقوت اسبب و علامت این چند هستند یکی آنکه تب لازم بود و باطن بسوزان تر از ظاهر باشد و بدان سبب عطش عظیم بود دوم آنکه در ابتدا فراشا ولرزه و عرق هیچ نباشد بلکه در نوبه ران و روز بحران هم اندر آغاز فراشا کند و هم اندر آخر عرق آرد سوم آنکه باشد که سرفه قلیل و تشعریه پیدا بود بتقاطر گفته اگر و محرقه سرفه پدید آید عطش برود چهارم آنکه حرارت او زیاده تر از غب لازمه باشد پنجم آنکه زبان یاده یا ازیر و دیا درشت بود اما سیاهی بدو در نیاید و نشود اسلم سهل و زردی متوسط باشد ششم آنکه اعراض دیگر چون سهر اختلاط عقل قلق صداع غوغیون رعاف سقوط اشتها افراط حرارت سینه پدید آید و این اعراض آنجا پدید آید که صفرای خالص سبب باشد و غلیان بی حد آثار بدن ماده در حوالی معده هست و بحران او یا بقی یا اسهال و عاف یا عرق یا دنگس درین کمتر شود و اگر شود و بسکر آرد گیرا باشد بشرطیکه سوء تدبیر نرود و فرق از طبقه آنست که محرقه بنوبت غب قوی تر شود و رنگ رو و چشم بدان سرخی و گرمای بدن بیشی نباشد که در طبقه و ایضاً تمدد بدن ضیق نفس در بود در محرقه نبود **فائده** محرقه در اطفال سهل باشد زیرا که مزاج لینان سهل تر ی دارد و باشد که بطفل و محرقه سبات پدید آید یا حالی مثل سبات طفل شیر خوار درین تب شیر تخوار دا و اگر شیر خوار دا و اگر شیر مزدود معده او ترش گردد **قول بقراط** مرا ین اکرده محرقه عشه پدید آید اگر بدیان شود و مرض برود **قول رازی** اگر این تب در آخر مرا کند و بلرزاند خلاص یابد و اگر مرا نکند و قوت قوی باشد خطر دارد و اگر قوت ضعیف بود بمیرد **علاج** اگر حرارت بر ماده غالب بود اول تسکین حرارت کوشند و درین تسکین حرارت بیشتر از غب خالصه طلوع و افراط دور تبریه ضرور تا مدیق نینجا مدیس برای تسکین حرارت شربت آلو شربت تمر هندی تسکین شربت نارنج شربت حماض ترنج شربت صندل ترش لعاب اسپغول مارا شیر شربت خرفه دهند خرفه بصندل گلاب و قدری کافور آلوده بر سینه نهند مکرر و قرص کافور نفع دارد و اگر احتشا آفتی قوی نبود شرب آب بسیار و نفع دارد اگر آفتی بود جرعه جرعه دهند و بعد تسکین حرارت دفع ماده مسهل دهند و اگر ماده در حرارت غالب بود اول نضج کوشند باشیایی مناسب بعد از آن مسهل دهند و در آخر تسکین حرارت جوع آرند و در ابتدا مسهل قوی ندهند و برای تسکین آب آلو آب تمر هندی شربت بنفشه شربت دینار کمتر نافع حقنه نرم صفید و اگر طبیعه نرم بود آب انار کریم شود نافع و قرص طباشیر مسک عنبر مغذا بر حبه موافق بود و در ابتدا بفصل باشد بدین رعایت قبض اخلاط صبح دهند اگر بیم سقوط قوت باشد هر چند که تب بمعتبر بود و میل غذا نباشد غذا دهند و قصد و نصرفه موجود است بشرط یکه بول غلیظ و سرخ بود الا نشاید و چون تب در انحطاط افتد گرما بخار مرطوب و غسل آب نیمگرم و کمه مائل بسردی بود روا است و اگر ماده در حوالی فم معده باشد و غشی و کرب قوی بود پس اگر قی نفر اغت آید آمدن دهند که ماده دفع میگردد و اگر نفراغت نیاید بگذارند آب نیمگرم دهند تا مدد و دهد اگر ماده غلیظ بود و یا در طبقات معده فرو رفته باشد چون مهیا باج نضج یابد دهند و بعد تنقیه برای رفع حرارت ایارج آب نارین نوشانند اگر باز جوع و تنقیه قی باقی بود و افراط نماید و ضعف آرد بجلسی دمی کوشند و اگر بحران بتعویق یا رعاف کند و افراط نماید و جلسی را دخواهند باید که جامه سکبتر کنند و هوای خانه خوش نمایند و عرق پاک نسازند لعاب اسپغول لعاب بهدانه آب کیه

در وصف حل بود طلا کردن اطراف در برف و یخ نهادن عرق مفرط را باز دارد و اگر رعاف افراط کند و حبس او خواهند یخ بر سر و جبهه گذارند اطراف بندند
آب زبل خرند قطره چکانند یا پنبه آلوده در بینی نهند اگر هیچ تدبیر نایستد از همان مست فصد کرده بیست درم خون برآرند و اگر محرقه سبات پدید آید بسبب تصاعد
ابخره و غافل گردد باید که بیدار کند و باواز بلند سخن کند و پیها از بن ران تا قدم بهند بستنی سوزم و اگر یافع نبود بشاقه نرم طبع بکشایند و بر مهره عنق و مابین کتفین
حجامت کنند اگر از طلب آب غافل بود هر ساعت جرعه آب در دهن ریزند تا حلق نخشک نگردد و اگر حاجت شود لعاب اسپغول قریق بجلاب خام یا آب انار
و نهند و قطعه تمر هندی در دهن نهادن مرطب دهن سکون عطش است **بدانکه** ابخره که در محرقه بداغ برآیند یا صفراوی باشند یا طوبی فرق آنست که بخار صفرا
تلخ بود و بینی خشک باشد و بخار تر بینی تر دارد و سرگران و سبات و غفلت آرد پس اگر ابخره محرقه تر بود شیر بر سر دو شیدن و روغن گل روغن نیلوفر سر
کرده بر سر نهادن که بتلطیف حرارت مخصوصست نشاید که بیمه سرسام دارد اما اگر ابخره صفرا بود شیر و غیره گذاشتن همه مفید اند و هر گاه که بخار تر باشد و سر خی در رو
و بینی فاحش شود باید که رعاف آرند یا ماده جانب پاکشند تا دماغ آماده نرساند و اگر محرقه بسبب تشنج نایاس که در اعصاب و عضلات افتد ضیق نفس پدید آید مرهم روغن
که از روغن بنفشه ساخته باشند بر سینه و گردن مالند تراشته کدو برگ خرفه کوفته روغن گل آمیخته بر سینه و عنق ضماد کنند گاهی درین شدت کلمی پدید آید
پس حلوا که از تخم جبین تخم کدو مغز تخم خیار روغن بادام ساخته باشند نوش آند و اگر عطسه متواتر آید و بدانسبب استلا در دماغ و ضعف در قوت روغا چشم و
بینی و جبهه مالند و بدماند تا بتکلف آروغ آرد و گردن و اطراف بروغن بنفشه بقوت مالند و چند قطره روغن بنفشه نیم گرم در گوش چکانند و خرقه تر گرم کرده
بر پس گردن نهند و اگر درد و ورم دارند و بداند که وقت آبستن شدن تب غشی افتد بسبب انصباب صفرا بر فم معده و مستاذی شدن قلب و حال آب سرد بر رو
سینه زنند گلاب کافور صندل بوایند و باز کشند شکنجبین مالند اطراف بندند تا ماده فرو رود اگر سود نکند بینی و دهن مریض مانی بند کنند تا حرارت اندرون باز گردد
و قوت را بانگیزاند اگر شکنجبین با گلاب آبستن حاصل نیاید مادره زده را از فم معده زده را بسهال یا بقی دفع کنند اگر ممکن نباشد خمیر سیاهی با آب سرکه آمیخته و حلق
ریزند که فوراً بهوش آید و چون بهوش آید پاسبت جوانا رده و نهند و اگر مریض بدین عادی بود باید که قبل از وقت گرم شدن تب چند لقمه نان در آب غوره یا آب لیمو
یا آب انار تر کرده خورانند تا از غشی ایمن ماند اگر چه بست دهن بشدت بود هر صباح روغن بادام در دهن گیرد و ساعتی دارد پس بریزد و زبان را بچیزی درشت
پاکیزه مالد تا درشتی و غیره زائل گردد پس اسپغول در سرکه بسته در دهن نهند و بدان زبان را مالد یا آلوده در دهن دارد و مریض را از خفتن بازپشت منع کنند که سهلتر دهن را
خشک میکند اگر سر باشد شربت خشخاش بکشکاب آمیخته دهند اگر در سر قمقل باشد طلیخ بابونه بنفشه کباب سر کنند و بار و گذارند و تدبیر مسکن و نفرش نوعیکه در وقت
آید کنند **فائده** اگر حرارت قوی بود نبهی قرص کافور شکنجبین بزوری بارد و بهند و بعد ساعت مالالشعیر یا آب نارین دهند و در روز هر ساعت آب تر تازه آب
با روغ آب کدو هر که باشد بقدری قند دهند و بعد تمکین حرارت یا تشنج قشه قرع کشک شیر پشیزه بادام و آب غوره و بهند و اگر عطش صفرا بود و مانعی از سر فرو
رفتن نباشد اشربه و اغذیه حامضه دهند اگر سر فرو بود شربت بنفشه شربت خشخاش و بهند شمومات بارد دهند چون مفارقت کند شربت لیمو شربت صندل
خمیره هندی حامض کافوری دهند سب کافور سفید فرو رفته تمر هندی انار دانه آلوچا سیخ خورند و در ابتدا اغذیه بطیخه خورند و در انحطاط تا مدبر نافه تمامی دهند
و هم در دوا **قول رازی** حرکاه آب آلو و بادام و کشکاب و وقت خیار آب تر بزه و وقت خلاب لعاب اسپغول و بهند اگر غذا نخواهد بدیا مانعی بود
در روز دو با کشکاب و بهند و روزی که تب صعبتر بود کشکاب آب آلو بهند و وقت تب سعد را خالی ندارند تا بیم سقوط قوت نباشد اگر شتاب نبود

بنگر ندا گر در فم معده خلطی بود آن ابقی پاک کنند و اگر معده ضعیف بود تقویت آن بچیزی کند لائق مزاج باشد نمایند و اطعمه مطیبه بدنبه اشته تهاجون مرغ بریان وغیره پیش او آرند **قول الازور بیر** وحمی محرقه و حاده آلوتم هندی زرک تخم خرفه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم تربز عناب ع ق گاو سنے عرق گاوزبان شربت نیلوفر شربت گاوزبان دهند و برای تلیین ترنجبین دوازده یا نیزده درم و شربت بنفشه دهند اگر سرسام پدید آید بطبیخ خطمی بنفشه نیلوفر اسفناخ مفرکده وسبوس گندم نمک پاشویه کنند و سه بار و نان بلین بقدر تر کرده بر سر نهند صندل کافور گلاب خیار بر قلب و کبد و اطراف گذارند تشنیر بینی چکانند و برای تنقیه آلو عناب هر یک ده عدد و ترنجبین دو اونس بلیله زرد سه درم عرق گاوسنے عرق نیلوفر قدر ضرورت شربت ورد قدری دهند بعد شربت بنوری بار دیگر ترنجبین بزوری بار و شربت مروارید قرص بلین قرص کافور دهند خیارین کاسنے هر یک درم لعاب بهدانه یکدرم گلاب چهار درم شربت نیلوفر شربت دم سایه یخته دهند مزیله حمی صفراوی سکر که سه عسل دو آب هشت جوشانند شربتی نیز طل مزیله حمی و گفته اند یا رند بلیله زرد چهار یک چهار م بادیان یا دار چینے دو هکر و پلو بهی دو اونس گلقند سه اونس آب یکنیم رطل نیز ند سوم ماند و هند اگر حمی باشد بادیان الا دار چینی اندازند بلین خوش طعم صفی درم مزیله حمی صفراوی و سوداوی و گفته اگر حرقت یا یبوست یا عطش کثیر بود میاض بهین هشت عدد شیر نیز شیره بادام مر یک چهار درم شکر شش درم گلاب قدری در کهرل حل کرده دهند و گفته اگر ضعف معده باشد حتی که چیزی خوردن نتواند مجم سنیا کیان یا مجم مرخ خصی یا مجم بچه مرغ نیز اند فایده وغیره صاف کرده کهرل کنند مغز بادام چهار یک شش عدد قند قدری آمیخته بمرق مرغ کبر مرغن نباشد آمیخته دهند و گفته اند جوارهنده سرد درم طبرزد سنا و یا گل لاله یا عرق گاوزبان شش اونس وقت فرو شدن دهند اگر ضعیف بود بدو قاشق خمیر سرخ دهند شیر مقشر دو اونس آب پنج گانا و در ظرف گلی نیز سوم بر بود صاف کرده حب انتاسید چهار درم سال بزیل نیدرم آمیخته نوشند چون صرف شود دیگر طبا شیر کنند بشت یا ده روز صحت شود نیلوفر نگلی نصف الزیره دانه درم آب طل جوشانده دهند کاسنے چهار درم نمک هر دو مثقالی شیره برآورده نوشند و گفته اسپرتو شوره اسپرتو نمک تین تورا گلابی تین تورا بنفشه شربت خاص شربت لیمو قرص درک قرص طباشیر حاضی قرص طباشیر بلغور ماو دنگ بره دنبلا نمک بره اج نمک سالنور نوشادر نمک کوبا کولاتی نیتر و فیتر او دنیتر و پیرو لاد و هنبل اندهند خرفه دراپی تیما فرونیا لیش ترکرده بر جبهه هندزه دغن پلیو بیشکو مانیکا وی چونه بمالند **جوارش طباشیر** طباشیر گل سرخ مورد هر یک ده تخم خاص صمغ عربی هر یک هفت گلنار سماق عصاره بیخته اتلیس هر یک شش افیون زعفران هر یک دو شربت سیب جسب قدر شربتی سه درم مزیله حمی و اسهال سفراوی **سکنجبین بزوری بار و یوست** بیخکاسنے هفت درم تخم خربزه تخم خیار تخم با دنگ هر یک پنج درم سرکه نیم رطل آب قدر ضرورت ترکرده جوشانده صاف نموده قند دو رطل آمیخته قوام کنند مفتح سدد کبد و طحال مدر بول مسکن عطش مزیله حمیات و استسقای حار **سکنجبین بزوری معتدل** کاسنی تخم کرفس بادیان هر یک دو درم تخم خیار تخم خربزه تخم با دنگ هر یک پنج درم یوست بیخکاسنی یوست بیخ بادیان هر یک هفت درم سرکه بیست درم آب سه رطل وزنی تر کرده جوشانده بیخته قند دو رطل آمیخته قوام کنند مفتح سدد کبد و طحال مدر بول مزیله حمی مرکب **مارا الشعیه لورتیانا** شیه مقشره دو اونس آب هشت رطل جوشی داده آب دو کنند و همان قدر آب یگیر انداخته نیز ند چون شش رطل ماند صاف کرده در هر شربتی سه درم منک هکر و پلو بیخته دهند مزیله حمی عطش **عرق کافور** برای سوء مزاج حار و حمی محرقه ورد نافع گل نیلوفر کرفس وحشی تازه با قلا تازه هر یک دو قیه برگ بید برگ کاسنی تازه برگ کاهو بیخته مقشر تخم خرفه مقشره هر یک نیم من صندل سفید هشت اوقیه گل سرخ گلاب هر یک دو من طباشیر گرته ا هر یک ده مثقال عرق بید مشک عرق نیلوفر عرق بید یک

یکمن شکند و وقت تنقیه کافور سوده بیست مثقال و بهیکدانند **قرص طباشیر مسهل** مسکن حرارت مقوی معده فرمایه حمیات صفراویه طباشیر و مرزنگوش
منقی یک نیم درم عقرقیحا گل سرخ هر یک دانگی آب کاسنی سبز قرص سازند یک شربتیست **قرص میر و** برای علل کبد و حمیات اتفه طباشیر و گل سرخ تخم
کاهو کاسنی تخم خرفه صندل سفید هر یک دو کافور نیم طباشیر بعوق بلغم سینهوں قرص سازند **دیگر** بعوق طباشیر قرص لعین سفید **نوع هفتم در حمی غشی** تعریفست که
چون ابتدا کند غشی افتد بسبب وصفراوی قیئ عفصت که مبدل سمیه نماید و عند حرکت ماده از حرارت حمی قوی زان دو سمی مبدل برزد و غشی آرد و اگر شود و غیب آید و قرن دو دام
گردد و در مدت قصیر چنان شود که بیمار سالها بود و صفراوین اگر افتد در یک دو نوبت قوت و نبض ساقط گردد و حمای غشیه که از صفراوی قیقه سمیه پدید
آید قوت ساقط کند روحی و مسالک بست خصوص اگر در معده و کبد و مرمار باشد و آنکه سبب غم و هم و بیخوابی و استفراغ نکنیر واقع شود اسلم بود یا ملتم خاست
که در بدان افزاید و عفن شود و تب آرد و چون تب آید ماده حرکت کند و قدری مبدل و حوالی آن ریزد و روح را سرد کند و غشی آرد و گاه باشد که بسبب ضعف هم
معده غشی وی نماید و حمی منتفی از ضعف معده که تهی باشد و اگر هم ضعف معده بود و هم ماده بر دل ریزد سخت قوی بود **فائده** اگر بسبب صفرا باشد عطش
کرب التهاب و غیره **علاج** هر لحظه ماء الشعیر آب انار بن هندبه شربه خرفه تخم خیارین شربت بنفشه شربت سیب بریان سرکه آب ترمس هندی بنبات
آمیخته نوشند اگر طبع قبض بود تقوع فواکه ملطف کنند بماء الشعیر و آب کدو سرکه و قنه نماید صندل افاقیا کافور گلاب سینه ضماد نایند برگ بید گلاب پاشیده
در فرش اندازند یا صین طبیه بیب بویند سکن بروح خلیبه آرایند و در استفراغ ماده مبالغه نکنند بلکه بتدریج دفع سازند تا بسبب ضعف غشی نیفزاید و چون
نوبت قریب رسد نان جاورش یا آب انارش یا آب لیمو ترکرده چند لقمه نخورانند تا منع انصباب صفرا بر معده کند و چون غشی افتد نان آبهای مذکور ترکرده قرص نموده
در حلق ریزند و اگر نان نیابند مرزنگوش بآب و گلاب باشد تر کرده ریزند و دفع دهند و اگر تب شدید الحرارت بود قرص کافور بدو دفع گاه و هندبه هر چه در محقق گذشت
بکار برند و از هوای گرم و تعب و بیخوابی پرهیز فرمایند اگر در معده و کبد و مرمار باشد حسب الوقت بیرون نمایند تا باشد که تقدیر شفا ملاقی آید اگر بسبب بلغم اند بدان تهیج صحو
و بدو رمعنی آید و نگ و بریک تمام نماند اکثر صاحبی بود و گاهی مائل بکبودی و سیاهی گاهی سبز باشد و وقت بیحیان تب شیشه تره شود و
بته رود و لبها مثل لب کسی که توت خورده گردد و دندانها سیاه و سرخ لثه پدید آید و اگر قی آید ترش بود گاه باشد که صفراوی غلیظ بلغم آمیزد و حمی غشی آرد و دین نیز
مانند حمی منتفی بود اما سوزش احشا دیگر آثار ترکب صفرا گواهی دهد و معالجه این هر سه نوع خاصه که اگر در اعضای صوفی و مرطوب که درین صورت علاج را مدخل نباشد
و بیصوبت علاج نیست که اگر طبع گذارد و از ندا و دوا باز ندانند او دوا باز ندانند که ماده خام کثیر است قوت طبع با وجود فقدان غذا دفع آن نتواند و قوت تمامه بایا
گرد و اگر غذا دهند یک ضمه نشود و مدد ماده تب گردد و اگر خواهند که ماده را بر فق کمتر کنند چون کیاده کثیر و خاست بدوای ضعیف اهمل مطلب برنیاید و باشد که
ماده بحرکت آید و برنیاید و مسافت نفس و روح را بند سازد و خفقه شود و اگر استفراغ قوی کنند قوت کفایت نماید و غشی افتد از حرکت ماده نه زیرا که تا ماده نضج
نیابد استفراغ نیفتد **علاج** از شروع تب تا سه روز سوای ماء العسل ساده چیزی دیگر ندهند اگر قوت ضعیف بود و اگر نه شکاب جو و نخود چاره نباشد اگر قوی تر
بود مطبوخ نان بجلاب یا عسل تر کرده دهند دو وقت ضعف نان بمثلث و بانجمر دادن دفع غشی میکنند و اگر طبع تر بود بدین نکنند تا کفوت سقوط قوت نشود
و اگر طبع قبض بود اول اسعاط بقنه نرفیل سحت چون آب سلق که در وقدری نمک عسل باشد پاک کنند و از شربه و اغذیه هر چه ملطف و قلیل الحدت باشد
دهند و مالش بدن بدستمالی درشت مختلف ملطف مادهست بی آفت و اگر مالش نپذیرد و دغن خیری و دغن کنجد تازه و دغن زیت و دغن گل

روغن قسطمان پس اول ساقین از سر تا نوا اسفل قدم بعده قفیز از انبا بلند پس بدین از دوش تکلف بعد خلوه و سد از فوق تحت بشستی بلند باز جوع از جلبین کنند
بترکیه جلد سرخ شود و بیم باشد که مریض بیهوش گردد و چنانکه نبیه و رو بالش و نبیه رخلاب و دو و سکنجبین در گرمی سردی معتدل سازند اگر هوا سرد و مایل بگرمی کنند و خلاب معتدل نماند
و افزایند آن ضرر دارد و آب سرد منع نمایند اگر تواند سکنجبین در گرما با آب گرم آمیخته دهند و حمام معتدل اصفید و اگر قی آسان باشد قی کنانند که نفعست کرفس
و سکنجبین عسلی باز و فادرم عسل العسل هر صباح دهند که مفید دست اگر ضعف سخت گرم باشد و وقت شتی گلاب بر زنند تکم رخت اند اطراف بندند سکنجبین با آب گرم دهند تا باشد
که قی کند بدانکه اگر ورم در اعضای درونی باشد بشست و مخرقی خصت ندهند بلکه لین هم نمایند چه آلامیدنجات عقوبت لیکن دست زعلل کشیدن بعضی اوقات امید سلامتست
پس باید که چون بورم لین و خشی موفق باشد تو کلا علی الله استعمال نمود و باشد و در عایت قوت سیکوشند باشوشه برگ کنا سیوس خطه هر یک دو شت نمک چند مرم آب چهار طل بپزند
چهارم باز صاف کرده باشوشه بزنند و سوس گنند و نمک آب از گلاب بهوس گنند و شاه باشوشه کنند و دیگر ترنجبین بقدر علل النوع ثلثم درخواه نافیه بزنند و گویند زیرا که بزرنیخ نوبت اردمب
بلغمست کبریزد اوی عفن شود و آثار این چنداند یکی آنکه بول سفید رقیق مثل آب باشد اما در اوائل تهاسر نیره شود و دوم آنکه نبض صفیر مختلف بود و دود آخر تا شدید الاختلاف
گردد سوم آنکه عطش زیاده گردد بلغم شور باشد اما بهم بعطش صفرا نرسد چهارم آنکه اشتهای طعام زیاده گردد اما بهم بضعف معدهٔ خالی نوشیم آنکه یوس ترش صاف و تهیج
در وجه قبول در بدن پیدا گردد و باشد که بهلو بافتد کند و سپر زرگرد و ششم آنکه دهن تیره باز زهم آید فی الحال نخمه مقطم آنکه عرق نیاید اگر آید نا هموار باشد اما گاه گاه بسیار آید بر
پوست ظاهر شود گویا عرق خواهد آمد و چون از بدن گذرد و اد و پخته لطیف گردد عرق کمتر آید هشتم آنکه حرارت و حرارت صفرا وی کمتر شود مدت بیست که زیاده ساعت بود مدت آسایش شش
ساعت اگر چه بسیار دادا اثر ترب اندکی باشد اما نکه بازغلبه نماید و این تبیت من کما بهما سیماند نهم آنکه تبدیل بحرز نافض کند شدت خفت بر دو نافض حسب اصناف بلغم باشد مثلا
اگر بلغم زجاجی باشد نافض شدید بود و اگر سودائی باشد نافض ضعیف باشد و بر زمستان بود و اگر ملح باشد بتدریج کند و نافض ضعیف باشد و بر زمستان بود و اگر صفراوی باشد نافض
میچ نباشد و هر چند که بود سه روز بیش نباشد و هم آنکه چون دست بدن سند حرارت یکسان نباشد و چون دست بر موضعی نهاده دارند آن موضع گرتر بود گویا چیزی از تعرق
بظاهری آید و اکثر باطفال و زنان و خصیان و مرطبان کسی که شیابی بلغم فراوان بیشتر خورد و تقلع کم نماید و در سوداوی بارد رطب پدید آید زبان رنگ تر باشد و اکثر و باشد و پس سیاه و
سرد و ایام آن اکثر هفته زده و زیست **علاج** چون سکنجبین عسلی اکثر کاب کند و بادیان نخورد پخته باشد و العسل کهنه بود و فاچوش بود یا سکنجبین بگلقند بگلاب و بر خیف بود و بنا بهتر بود
وقت نوبت سکنجبین آب گرم تریاق آمیخته نوشند قی کنند و اگر او به غلیظ باشد سکنجبین با آب یا بطیخ تر آمیخته نوشند و قی کنند و اگر تشنه نوبت نهم معده کوشند پس انبوهی بگلقند بزند و بنا بهتر بود و به مصطکی
خایند و عنفران نرم الاون دو دم سکت دوم نصب ریزه گل سرخ هر یک نیم درم آب زنجبش تمام سایند اگر ورم کرده بر نهم معده نکنند اگر قی نخواهد آید بی تکلف باز دارند فاصله زیاده
مگردو تنکیز افزاخون ضعف یا یوست پدید آید شربت بنوشه و میوه و بسند و سکنجبین طبع در ابتدا خبز بگلقند و سکنجبین نشاید اما اگر قوت قوی و علل متحقق باشد کهنه گذشته شربت دوا الرسند
اگر علت بتفصیل ظاهر نشده هر شب که دوا الرسند بخورند صباح آن بگلقند بخورند و بر آن سکنجبین عسلی بدهند و بر آن گلاب هر روز دو بار بفراغت اجابت کرده باشند این دوا نوشند
و دیگر قانون که شرط الف ذکر شود مرعیدارند تا بیماره نرنجند سکنجبین نبود سرکهٔ خالص نباشد **فائده** گربعل غلیظ دنگین بود دو نوبت اعتدیه حسب نوع
بلغم اقتضا نماید مثلا اگر باده بلغم شور بود باد و نوبت گرم فقط ندهند بلکه باده و یا بد آمیزند چنانکه غلبه بر دارد اما چون بلغم شور حکم صفرا ست اگر بلغم شیرین بود چنین کاکه در لطافت گرمی بیشتر
باشد مجون گلقند سکنجبین آمیخته دهند و اگر بلغم ترش باشد چاجی بود شیابی گرمتر و قوتیر و لطیف کنند چون فاصل کهنگی نهند و دو سال اول در همین قانون مرعیدارند مجموع علت
نصیحت بعد انحطاط تمام نافع بعد ظهور نضج شراب اشربه مفید و غذا گر باده بلغم شور بود و هر چه غیب بکار آید فرمایند و اگر بلغم حامض لزج بود حمصیه زیاده کشکاب نخود تا شقه

بزیره گندنا سلیخه پخته خورند و اگر قوی تر خواهند کبک تیهو دراج مرغ بریان کرده با کاکامه سرکه پودینه دار چینی خورند و تا عقد ابعده تورنوبت بهتر و اگر نتواند چهار بلکه شش ساعت قبل از نوبت هندوانه آنجا که از مسهل مانعی نباشد باید که تعریق و ادرار بیشتر کوشند اما بعد از انکه باستعمال مخصصات و ملطفات تنضیج و تلطیف ۱۲ یافته باشد الا ضرر دارد اگر اماده اغلظ و دفایت سر و باشد بعد استفراغ تریاق کبیر تریاق اربعه شود و بطوس و هندبه شربت طبرزد که مریض جان فصل گرما و بلغم شور نباشد الا بهار این نشاید او و بسکنجبین زوفی گلقند قناعت باید کرد **فائده** هر روز طلاب از کاسنی اصل سوس بادیان گلقند شربت گاوزبان و هندوقی تمایند و بعدی گلقند شربت سیب شربت صندل بادیان آمیخته و هندا گر از چیلوز بگذرد و تبخیر وجه اطراف پدید آید قرص و در شربت بالا اصول و شربت بنفشه بزوری یا قرص فستین بسکنجبین بزوری یا قرص گل بامارج فیقرا و هندا گر مزاج کبد بارد بود قرص لکث شربت بنفشه بزوری سفید یو دغار یقون مرسل آمیخته و هندب یعنی کهنه را که سخت لزاند و دیگرم شود و دفع کند ناخواه سخوته بسهل آمیخته نرم و هندهمین اثر کند نخم خرفه سقاطی بسهل آمیخته و هندهمین عجیب فلفل گرد دانه فاقده قدر باسایده یک تا یکنیم درم هندب لزاده یعنی فی سازد **قول لازوردیر** زراوند هم سکر و پلوطیغ قنطوریون هیرفل قبل از وقت لزاده نهند خربق اسود دو درم بادیان شاهتره خیکاسنی هر یک یکنیم درم فلفل بنجمیل هر یک نیم سکر و پلوط دار فلفل و عدد آب نیم طل شب کرده صبح جوشانده و هندا فستین دوازده سرخ حنظل پانج سرخ قنطوریون سکر و پلوط جوشانده صاف کرده بابد بعد درم آمیخته و هندا فستین مزنجوش نصف هر یک چهار درم مصطکی دو درم مرمز بادیان طل جوشانده اهلیله کابلی بلیله آمله هر یک هشت سکر و پلوط یک درم صابی چهار درم آمیخته و هندا نفاذ نهار گندم آب سود قبل از شروع لزاده و هندا نبوت سکر و پلوط بالشیرخشت ا و نصف وقت شروع بر و هندا گر نپذیرد آورد آخر و هندا تا عرق آرد تریاق کبیر و دانگ آب گرم و هندا مزلیمیات باده خرفه خیس آلوده بخور کنند مزلیمی لزاده و گفته اند تمشی مزلیمی لزاده انواع حمی است غسل فنجان بالشعیر یک لیبر حل کرده و نظر فی نموده در مواضع مورچها دار ندا دفن کنند تا مور چه جمع شوند پس عرق کشیده قدر قوت و هندا **دوا** گوگرد آمله سازسوخ دوم بیانج بیض آمیخته و هندا **دیگر** مویز منقی ساده دنسه آب جوشانده صاف کرده نوشند مزلیمی باده طین طبع **دیگر** فلفل دانفلفل هر یک بعدر طل ست گلوی نهاد م مسهل دو درم مثقال و هندا مزلیمی نبقی **دیگر** فلفل ده عدد دانفلفل و عدد شب ترکرده صبح سائیده نوشند **دیگر** بسکبیه دو درم آب بیت درم سائیده پخته دو ساعت قبل از نوبت دنبله مزلیمی نبقی **دیگر** فلفل علی ناخواه بیم سائیده نوشند و هر روز فلفل عدد ناخواه چهار سرخ انار بتابیکدرم سداب مزلیمی نبقی کهنه **دیگر** کاسنی بوهوار ان هر یکدو نیم کرده صبح سائیده پخته و هندا مزلیمی نبقی **دیگر** ارمی ارمی **دیگر** عرق کاسنی سیمی درم شربت بنفشه بزوری چهار درم سادر خربکنیم درم اصل سوس نیم درم بلطف چنبسالا و هندا مزلیمی درم نخم کرفس **دیگر** اگر کسی را تب لزاده بود کند بعد چند روز باید که شنیز قند سیاه هر یکه درم آمیخته و هندا چند روز با خود نماید **دیگر** تخم اسوخته تشنه اندا فلفل و عدد و هندا مزلیمی نبقی و نخم خربق سیمیات الفغ عنبر زعفران نیم حب بند شربتی سه حب قبل از دو عرق سکنجبین فصل تشنه **دیگر** مزلیمی انواع حمی نافع و قت نوبت و دانه مصلح هندا و مزاج ثالث و درم اگر مریض تعدیب باشد سدس درم آب کاسنی کهنیم و قیه نمک فستین نیم درم یک شربت **دیگر** کبابه درم مصلح مزلیمی بادکه هر روز آید **دیگر** مزاج بیان نبات برابر سائیده دو سکر و پلوط و هندا مزلیمی لزاده **دیگر** مشتی شش چهار درم اندو هدرم سائیده و هندا مزلیمی لزاده **دیگر** حب یک حقه ربع گل بنوال نهاده و هندا مزلیمی لزاده **دیگر** وقت شروع باد برسر گرفته تخم خرمل دو درم بادیان و هیله انام را نند مزلیمی لزاده **دیگر** مویز سی سرد و کنند **دیگر** برگ لهلهن بست است بیرون سا مدار و بنج نهاده قطه نرخت گذاشته بخرقه بندند قبل از شروع لزاده مزلیمی لزاده **دوا الترید** بنجمیل مصطکی هر یک پنج تر بده قند بیست بسایند شربتی مقشاله برای حمیات بلغمی نبید **قرص فستین** نمکس انیسون اسارون اسلوخ دیرا بابچ قرص سازند شربتی در سی برای حمی بلغمی بر دکبد و معده و سده کبد و معده و طحال عسر بول نبید **قرص انیسون** نفخ سدد مصلح حال کبد

ملین طبع مزلیہ حمیات کہنہ و تب کہ در آخر مرض بہم رسد انیسون غافث ہر یک نہ نخود تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل سادج مصطکی تخم شبت ہر یک یک مثقال سعتر و نیم آب انیسون تازہ قرص بندہ شربتی و نیم لیسکبین اطریفل تربدی ملین طبع مسقی معدہ از صفرا و ملغم مزیل حمیات ملغمی و عن بادام ہلیلہ کابلی ہلیلہ زرد بلیلہ آملہ تازہ ہر یک شش گل سرخ اصل سوس ہر یک نہ نخبیل و وقرفہ فاقد دارچینی جوزبویہ ہر یک یکمثقال مربہ بربروغن بادام چرب کردہ چہار درم گاؤزبان چہار درم آب گرم سوی ماندصاف کردہ وقت حاجت سی درم گرم کردہ نوشند شربت لمون برای ریاح و قولنج و حمیات خریفی نافع گلون پنج استار سرکہ یک من نگلاب نیم من شب ترکردہ پزند نصفی ماند صاف کردہ بیک من قند نوش کنند شربتی یک طبقہ شربت مرزنجوش در حمیات ملغمی قیکہ لرزہ قوی باشد بکار برند مرزنجوش از خرابہ گوشہ ہر یک پنجدرم مویز منقی سی عدد آب دو رطل پزند سوی ماند صاف کردہ یکساعت قبل از نوبت سی درم گرم کردہ نوشند حب الشفا تخم تاتورہ نیخبیل ہر یک یک ریوند دو قدر کنا جوب بستہ جبی ہندمزلیہ حمی ملغمی حب آشنہ بیرون یعنی مجلوالاصل برای حمیات عفنہ بارہ مجرب و در حمیات موی صفراوی دق پیوستہ ازین لازم لیکن حمی کہ ترکیب صفراو ملغم باشد و غلبہ ملغم را بود و نیز در حکم ملغمیست بیش مدبر فلفل دارفلفل تنگار شنگرف برابر بساعت باب لیموں کردہ قدر دو جو بندند و صبح شام یکیک بشکر و ہند اگر قبض باشد بعد سہل استعمال سازند بدانکہ اینچنین ادویہ تا کہ تب الاقل سہ روز نشدہ باشد ندہند و بیش باید کہ برہمن یا تیلیہ باشد و برہمن از درون و برون سفید و تیلیہ از درون سیاہ و از برون سفید میباشد حب جرانکس در ہنای مانند نخود بیرون ہست یک حق مسقی گوگرد فتوال تخم تاتورہ ہلیلہ زرد بلیلہ آملہ نخبیل دارفلفل خشک زنجبیل طبقی برابر بآب بہنگرہ دو روز دل کردہ قدر فلفل خوب بندند شربتی جبی مایاہ جسب مزاج پس برای حمی اشربت شکر جہت چیت و آمال نسل حب ابراہیم برای تب لرزہ بارد شبانہ تیز خدست سم الفار یک نخود مصری و مروارید مغسول کردہ بآب گ گردہ دو روز دل نمودہ قدر ماش خوب بندند پیر و مرطوبی ایکہ دو سہ اجابت شکم و ہند اگر دراول مرض مائل شد فہا الا دو روز دیگر و ہند اغلب کہ روز سوم آید حب گیرہی حب مسکین نو از ہلیلہ بلیلہ آملہ شنبلیلہ تنگار فلفل دارفلفل ریوند عاقرقرحا نخبیل مشک از زنجبیل سعد مساوی ہر یک یک نخود مصفی گوگرد مسہل ہر یک یک مثقال ہشت سہ زراب بہنگرہ حل کردہ قدر فلفل ماش خوب بندند پیر برای حمی بسفوف تر اغل نشنیز برای حمی عین البقر اسہلیلہ زرد حمی صفراوی تخم خیارین تخم خربزہ سپیدہ شان خسک بابونہ و برای ہر سہ ہمراہ طبیخ رہنا و برای اہمال شکر و آب گرم ہند بعد مجلس قدری آب گرم نوشند پوخ اہنکہ تکم بند آب سہ دو نوشند و بیخ ہمراہ جنبر ہگچور ند شخصی نوبت اشت و پیچ و چند نیشند سہ روز حب مذکور بقدری ہمین اقرار دہند ہر روز زیادہ از مقدار دیگر بعد تخفیف یافت مرض رفع شد جرانکس دوم محرق تو تیای سہ زہر ہر یک چہار درم زنجبیر اسفناج حل کردہ یا پانزدہ درم آب لیموں حل کردہ دیگ و گلی نہادہ در دہ بیضوی یا گچ شتی آتش ہند صبحی آبدہ جرانکس دوم سوختہ زنجبیر یک درم گوگرد دو درم تو تیای زہر زنجبیر باب نبات الصبر سہ ساعت حل کردہ پس ہمراہ دو آمینہ آتش ہند شربتی سہ انہ در باقیہ نہادہ و ساعت قبل لرزہ دہند غذا کچڑی و دلیخوند مرزنجوشی کہم میست و لرزہ۔

کہور سانک فلفل دارفلفل شاہترہ نخبیل نمک سنگ ہلیلہ زرد گلوی تمر ہندی مہکرمول سعد زرنباد بوست ہرو دکٹائی نتی بتول تیر برابر بسایند شربتی نیم یکدرم در سہ باب گرم دو

گرما آب سرد مزیلهٔ حمی بلغم و لرزه و غیره **نوع نهم در حمی لثقه** سبب این بلغمست که داخل عروق عفن شود و دو گونه است یکی آنکه بلغم شور در عروق نواحی معده و کبد و دل عفونت
پذیرد و این را محرقه نیز گویند و محرقه ذکر یافت دوم آنکه چنین نباشد و مقصود درینجا همینست حمی لازمه و دیگر آثار که در نائبه گفته شد اما درین در ابتدا لرزه نباشد مگر گاهی برد و قشعریره بود
گسار دان این سخت پوشیده باشد و عرق نکنند مگر آن روز که رها کند بتمامه این تب مشابهت بدق دارد زیرا که حرارت و ترم لازم میباشد و چون دست بر بدن گذارند حرارت احساس
نمیشود مگر آنکه مدتی دست نهاده دارند لهذا اطبای جاهل آنرا دق پندارند و زمان اشتداد او هیزده ساعت بود و پس تخفیف شود و عطش و سرعت نبض و غلظ و کدورت بول و فرق از دق
آنست که لثقه بعد اکل غذا اشتداد میشود و وجه ممتلی و منتفخ میباشد و نبض لین صغیر بود و مزاولت اشتداد نماید و نیز سن و بلاد و وقت و تدابیر بلغم افزا چون کثرت اکل و شرب و عدم استفراغ
و حمام برآن گواهی میدهد بخلاف دق که نبض در و ممتد و صلب باشد و وجه روز بروز بگدازد و بعد اکل غذا حرارت مشتد شود و آثار امتلا هیچ نباشد **علاج** آنچه در نائبه گفته شد بکار برند
و اگر امتلا دموی ظاهر باشد فصد کنند و در استعمال منضجات و ملطفات چندان تیزی ننمایند چنانکه در نائبه چرا که در تزاید همیست که ماده لطیف گشته بدماغ آید و سرسام آرد خاصة اگر
صداع یا ضعف دماغ بوده باشد و سکنجبین بگلقند آمیخته یا سکنجبین که در و قدری بنج بادیان جوش بود یا جلاب که در و آب کرفس تخته باشند دهند که برای تقویت معده ضعیف مفید اند و اگر
دماغ ضعیف بود سکنجبین بگلقند دهند و بگلقند و قصار کنند تنها یا بعرق بادیان و غیره و مغز فلوس تلیین نمایند و اگر دماغ قوی بود و صداع نباشد و تب مم بود بهتر است که در و تخم حنظل بود تنقیه کنند
ماء الاصول دهند و اسهال دارا بعد نضج شاید و قرص غافت مفید بعد تنقیه قرص ورد نافع و اگر در سینه خشونت بود طبیخ سپستان بنفشه سیاوشان دهند و حمام بعد نضج تمام
انفع بشرطیکه صداع و ضعف دماغ نباشد و بسا است که این تب در آخر باستسقا منجر گردد پس وقتیکه آثار او پدید آیند تدبیرش کنند **نوع دهم در حمی لیفوریا و انقیالوس** لیفوریا تبیست
که در باطن حرارت عظیم محسوس شود و ظاهر بدن سرد باشد پس اگر سبب بلغم بود که در قعر تن عفن شود و گرم گردد و بساعت تسدید مسام یا رجوع حرارت غریزی بباطن یا بسببی دیگر بخار او بظاهر
تن کمتر رسد پس ظاهر سرد و باطن گرم باشد و درین بول خام و نبض بطی و متفاوت بود و بد در نائبه آید و اگر سبب صفرا بود که در باطن عروق عفن شود و بدانجهت تحلیل پذیرد و بخار او
بظاهر تن کمتر رسد و عطش و اضطراب عظیم و تب لازم بود و غب اشتداد نماید انقیالوس تبیست که در باطن برد عظیم محسوس شود و بیرون گرم باشد سبب او بلغم زجاجی کثیر است که در باطن جمع شود و عفن گردد
و ابخره او بظاهر تن منتشر شوند پس بسبب برد ماده که در باطنست برد در باطن و بسبب ارتفاع ابخره گرم بظاهر حرارت بظاهر محسوس شود و درین بسبب عطش بود **علاج** انقیالوس و لیفوریای
بلغمی اول مرتفع تا هفت بطبیخ تخم … سکنجبین کنند و بعد … گلقند مقدار … سکنجبین … شوند و اگر … قوی بود گلقند عسلی سکنجبین عسلی ماء العسل آرند … ماء الاصول
شربت بزوری تنقیه نمایند حقنه حاده کنند و اندام بالند … انیسون … که در حمیات بلغمی برای تقویت معده نفع تمام دارد و در استعمال مسهل و اغذیه غیره همان علاج که در لثقه گفته شد
ذکر یافت مرعی دارند و اگر … شود و دست علاج … ماء الاصول دهند اگر … باشد … تریاق کبیر مفید … لیفوریا که از …
تدبیر مرکب … فایده لیفوریا جلاب از نیلوفر اصل السوس بادیان گلقند دهند بعد نضج بطبیخ خیار شنبر تنقیه سازند و بعد تنقیه
انیسون گلقند دهند و در انقیالوس جلاب از تخم کرفس بادیان گلقند دهند و نخود آب شیره تخم خرفه … بعد نضج … صبر … غاریقون … آب بادیان … دهند و بعد روز
در دستنا … سکنجبین … **بدانکه** گاه باشد که بلغم زجاجی کثیر در قعر تن متولد شود و عفن نگردد پس باطن … محسوس شود و فقط ظاهر تن بحال خود باشد و گاه بود که بلغم مذکور در تن منتشر
گردد و بغیر عفونت درین تب حرارت هیچ نباشد الا لرزه فقط باد و افتد باید که تدبیر تلطیف نمایند و تنقیه بلغم بقی سازند و … و تعریق بحمام و ریاضت و احتراز از اسهالست و نوعیست
از بلغمی که در و حرارت … محسوس شود و بظاهر باطن سبب بلغم عفونت کثیر بخار که ظاهر و باطن گرم کند و درین نبض بطی و متفاوت و بول خام بود و هر روز شدت و قوت یابد و باشد
سبب غلظ ماده منجر بربع گردد و آن زمان هم بلغمی خارج نمیشود و مدت نوبت او از نهار تا بیست ساعت بود و تدبیرش مثل لیفوریا و انقیالوس است **نوع یازدهم در حمی لیلی و نهاری**

لیلی آنکه وقت شب آید و بروز ناکند نهاری آنکه در روز نوبت کند و شب نیاکند شبانه روزی آنکه در شبانه روز دو نوبت کند و هر دو نوبت که بدو آن بعلاج تخفیف یابد و بمنتهی رسد خیاشیه تقیه نماید و دو نهاری عدد آن وقت شمرند اما بتحلیل نخواهند بگریخانی مناسب لیلی غلبه و خونروان کنند که نوبت بدو خلود گذرد ولی چون بعلامت گذشت یکبار بر قرار باشد که لیلی نهاری را بلغم منتشر شود و عفونت کمتر و امید آید یا بکه تلطیف تدبیر نماید و آن اشیا بلغم فرا پیش آرد که تخیر اتقیه بدو نماید و بدان اشارت تخیر خیاشیر شرت بود و نیز بعد نوبت بحمام نماید و اگر بیاشد عفیف اگر یابد شود و دوار الحلمیت قبل از راغ هند و بجایه بوتند و بخواب و ناگفتنی نخورند و غ قسطا الدبر بخیاراب کرده از ناتوانی آمیدن لیمو ترش کرده زنه و تب کاهش گردد **دوار الحلمیت** سبب فضل اگنوز برابر عسل آمیزند شربتی قدر جوز بایی می ریع دلس عقرب یعنی عقوبت یا تباع ایل گلو آویزند تا حین بارست قفل بخورانند **نوع دوازدهم در حمی ربع** و اسبب او موسوست که خارج عروق عفن شود در دور میان اده آید و باشد که در فزاید و یکروز رها کند و این ربع مکوث کم یابد این تب اکثر عقب گیرد حمیات عفنه پدید آید و گاه باشد که ابتدا عارض شود اگر کم خلطست مکوث کم بود و چون بر این امر منوع داده چون صرع انجیلی تشنج هائی باید و اگر علاج چنانچه باید بقوت نیاید یا خطا شود یا ماده غلیظ و خام باشد که در بطی کشد و باشد که دوازده سال مانده اینچه اگر کشد اکثر باستسقا انجامد علامات کلی او آنست که نوبت نخستین زیاده تر باشد و هر نوبت از او یا قریب بانتها و پس از انتها همچنان تدریج کمتر شود و خاصه سه ای این تبست که باور و عظیم تر و بسر بود و نیک بلرزاند حتی دندانها بهم در پس لرزیدن گیرد شود و مدت نوبت او بیست چهار ساعت مدت آسایش پنج شش ساعت باشد و جمیع انواع ربع اول بول غفید رقیق خام مائل بسفرت میباشد بلکه تنها سیاه غلیظ میگردد اندا گفته اند که کمتر شدن او زیاده و سیاهی بول حمیات سوداویه آیا نضج ماده ست یا شد که تا بستان غب بود چون خزان مثلوث و سخت تر بع گردد و اکثر دوها ی اصیل و نه و باشد اما علامات جنبیش اگر از عفونت سودا ملی طبیعی یا شد سلامت و صحت نهض تقدم کل اشیا بی سود او اگر از صفرا بود و حرارت و حرکت و تشنگی و درس اکول و حرارت اکثر اعضا سبب و اغیر طبیعی و پس در احتراق خون غلیظ خون حرث غلظ بول شریانی بهم تقابل ان کثرت عرق قلت سر مطبوع اکثر جوانان تن آبادان کثیر الکل و گاه پدید آید و سبب طبیعی و اگر از اثر اعضا باشد تقرب کثرت عطش تلخی دهن سرعت و تواتر نبض التهاب غضب کثرت عرق و ابتدا بتشعریح و بر و گوش کند و اکثر در مرد م جوان و صفرا وین کل و اغذیه و ادویه حارا یابس و عقب حمیات صفراویه پدید آید اگر و از احتراق بلغم باشد غلظ در یاض بول بر و بس لین بطوی نبض کسل قلت عطش کثرت خواب اجابت بهن و اکثر بر طول عقب حمیات بلغمیه افتد نوبت این دراز باشد اگر از احتراق سوداوی افتد فکر فاسد و سواس خواب پریشان حرکت بدن مائل بکبودی لاغری تن کثرت اشتها سور خلق کدورت بول و دیگر هر چه در عفونت سوداوی طبیعی گفته شد پدید آید **علاج** تدبیر مشترک در جمیع اصناف آنست که در نوبت از کل شراب بازدارند حقنا از آب سرد اگر در نوبت روزه دارد بهتر وقتی در شروع نوبت نفید و هر چه حارا یابس یا بادا گیزد سریع التعفن بود ضرر دارد چون میوه تر شیرین خربزه و غیره و کذا حرکت عنیفه و اندیشه و خشم و غم و غیره خصوص در نوبت مضر و ابتدا تلطیف تدبیر و استفراغ قوی منعت ا یابس از نضج استفراغ قوی ضرور ست و در ابتدا اگر مسهل خفیف و بهتدا قدری ماده کم شود بهتر حقنه نرم نفع و بهترین غذا در آسایش مرق کم طبوخ و تیوه و بیخ مغ و غیره هر چه در گرمی و تری معتدل بود و اینچه سرد و تر باشد کم مضرت اما بایکه سردی او باندازه باشد تا ماده خام نسازد و نضج دیر انگند و در ابتدا هر چه در او رقوی کند مدهند که باعث دیر نضج میگردد و قبل از غذا در آب گرم نشستن و هر روز بحمام معتدل که عرق نیارد و دل را گرم نکند رفتن و زود بر آمدن نفع تمام دارد و فصد در همه اصناف توان کرد مگر آنجا که خون صاف و صحیح آید که درین حالت البته ضرر دارد **فائده** در دموی اول با سلیق یا کحل چپ زنند فراخ اگر خون سیاه و غلیظ بود قدر حاجت گیرد و اگر سرخ و صاف بود در حال بند کنند اگر دانند که ماده از شدت غلظ نمی برآید پس اول آن را بحمام و دیگر تدابیر ملطفه باصلاح آرند پس فصد نمایند

وجهت تقیی و دمار الکهین بمقوی بافتیمون نوشانند وکذا هر چه مخرج سودا بود و شدید الحرارت نباشد چون بنفشه شاهتره هلیله کابلی بسفایج منقه فلوس
ترنجبین طبخ کرده دهند و برای او در اسکنجبین یا راشیه دهند و اگر حرارت قوی بود ماده نضج نیافته باشد سکنجبین با آب بادیان تر انفع و اگر التهاب و حرارت کثیر بود
سکنجبین آب کاسنی بنفشه و آب ترنج دهند و اگر ماده غلیظ بود و زمان طویل شده باید که در روز آسایش گلقند بنیم مثقال سکنجبین آمیخته با آب گرم دهند
و چون بیست روز از مرض گذرد طبخ شاهتره طبخ هلیله دهند و سکنجبین افتیمون یا افتیمون با سکنجبین اخراج سودا بغیر عنف مینماید و اورا بعد اسهال بهتر عمل کنند و اگر
پس نوبت بحمام معتدل برند تا که تری گرما به در عروق واندام نرکند. دارند و بنهند که عرق نیامده باشد بیرون آرند بدین تدبیر غلظت مرتفع شود و ابتدای مرض
عنایت بیگار و سپرز باید کرد تا صلابت در بها نیفتد و بعد فصد محکم گویند چون تب موزع که در مرق آنها ناشی مقشر نخورده پخته باشند با کاسه آب هندی
آب انارین دهند صفرت بیض خورند و در تصفراوی اول به تبرید و ترطیب سبالکنند مارالشعیر شیرخشت تخم خرفه خیار تخم خیار سکنجبین و هندوردا بتدا بری تلیین مفشه
آلوبستان بوی اصل سوس کاسنی منفسج دهند و کذا شربت ورد و کذا شربت بنفشه شربت بسفایج دمار الکهین و بعد از تقضای مبیت و زان مرض
طبخ هلیله نافع و حمام بعد نضج نمایند ماش پرنج آب غوره خورند و در راحت اگر قوت ضعیف بود لحم طیور دهند و آنجا که نوبت آخر روز باشد و بیمار ضعیف باز غذا
باز ماندن تواند اول روز چیزی سبک دهند و فصد و رین قسم هر چند دیر تر کنند بهتر و اگر مانع نباشد در آغاز نوبت قی کردن انفع بود و تا که قوت نگذرد و دماغ
فرو نرود نگذارند قوت ضعیف بود و بعد اربعین لحم تیهو بلحم بز خالی از دنبه دهند شربت بسفایج چهار ده و آب گرم روزی تر کرده با آتش نرم جوشانیده
صاف نموده قند طل آمیخته قوام کنند و عسل یک و نیم قرابه یکم و آنچه اخلاط را مصلح باشد مثل سکنجبین و هندوردا معا باشد مارالشعیر شیرخشت مقشر طل آب شیرین دو اردم
رطل در دیگ سنگین نهند و کف بر گیرند تا که خوب پخته شود و آثار چربی شیر ظاهر گردد طبخ منتفخ و منعقد گردد آب می سرخ باید و قرابه شیر نیز آثار جودت دارد
پس اگر تلطیف غذا مطلوب بود آب صاف نوشند و اگر تکثیر غذا مقصود باشد معه کشک نوشند و هرگاه که تب حاد بود و تلطیف تدبیر حاجت باشد ترنجبین
شکر و اورا بروان میتوان مطلوب بود باید که شعیر را مقشر نسازند و اول در آب انداخته برآتش نهند چون آب گرم شود دور کنند و دیگر آب انداز ند و زنده مرده نموده
شکر آمیخته دهند بدانکه هر چه مارالشعیر در معده جمع شود نفع او باطل سازد و سبب انتظار گردد و بدترین اشیا مارالشعیر در معده سکنجبین است چرا که مارالشعیر
تا به میکند و نا منضم از معده بیرون می آرد پس باید که در ساعت قبل از دی سکنجبین دهند تا مادهٔ لطیف کند و مستعد دفع نماید و معده را درست سازد و بعد
مارالشعیر دهند تا معده آنرا نیک قبول کند و زود بپزد و بفرستد و خلطی که سکنجبین آنرا لطیف کرده بود مارالشعیر دفع شود و مجاری و عروق پاک گردد
و بعد چهار ساعت از مارالشعیر با سکنجبین دهند تا هر چه مارالشعیر آنرا معتدل نموده هر نضج داده هر نرم نموده دفع کند و دانه مارالشعیر شده به تبدرق
سکنجبین بمعده رسد و حمیات حاده هیچ غذا که دوائیت نیز داشته باشد و منافع کثیره موصوف بود چون مارالشعیر نیست زیرا که سرد و تر و منضج اخلاط حاده
و مستفرغ مادهٔ حمویه و منعقد مدهل النفوذ در بدن و لذیذ و معتدل الغذا و مسکن عطش و حدت دم و مولد دم صحیح است برای جگر جارو سل و دق و قرحه ریه و امعاء و سعال اعم یا خاص
نافع و با وجود اینهمه میجاب اخلاط فاسده نمی نماید و در معده نفخی آرد و قوت را کاسانت و قوی نمی نماید و در خلاف اغذیه دیگر اگر بسیب بغیر باشد هر صباح گلقند
عسلیده و در مآب بادیان یا نزده و در مآب کرفس و رم و دوسه جوش داده صاف کرده دهند و وقت آغاز نوبت بطبیخ تخم ترب شربت سکنجبین قی نمایند بعد قی
برای تقویت معده گلقند خورانند و در ابتدا استفراغ قوی نکنند اما اگر تکیین مطلوب باشد مغز قرطم چند مثقال شکر ده درم سایده نیم من آب لسلاب و اون انفع اگر لسلاب

نباشد بلیله سیاه مغز قرطم یک سپند یک درم سائیده در موز آب کرده دهند و اگر بعد یکبار دیگر بگیرند چهار انگ بسفایج بدهند سائیده بدوده گلقند علی الصباح دهند نفع تمام دهد اگر مریض محرور و نحیف و موسم گرما باشد بماء الجبن و شکر بایستی نرم تلیین کند و همچنین بزوری برای تلطیف و تقطیع نخیدور یا مالیدن بدن برفق برای تفتیح مسام و تعدیل خلط نافع غذا مرتع کبک سازند اگر تلیین خواهند سفناخ افزایند و چون نضج پدید آید مسهل قوی دهند چون تلخیص افتیمون جلنجبین دهند بعد تنقیه قرص زرک برای تقویت جگر و قرص غافث جهت تقویت سپرز دهند اگر گرما باشد یا بوطبیخ گرمابا بونفشه خیرو گل سرخ نرم مریض نهند و فرمایند که دو بار سرگین تازه بیرون زده و زمانی شایسته دارند و گرتب پدیدار نشده و موسم گرما بود و دوا بر اعتلیت فلانی دهند و اگر نشاید واجب کند فصد توان کرد **قرص غافث** عصاره غافث بیست مثقال وه طباشیر چهار باب قرص سازند شربتی مشتمل بر تفتیح سدد و زایل یرقان و مرتع کمرسپرز و حمی ربع و تب کهنه اگر بسبب سوداء بود و خواه بسبب اوعفونت سودای طبیعی باشد خواه احتراق سوداء تدبیر او قرب بتلخیص دسته نارنج قوی قبل از نضج نشاید و بعد ظهور نضج و مگشدن لزوجه مسهل قوی و فصد و مدرات و دلک هم جائز است و مسهل درین نوع بدفعات دهند مع رعایت قوت خیلمین مسهلات نرگاه ماده سوداء زود بر نمی آید و پس از استفراغ نضج ماده کنند تا هم قوت ماند و هم ماده مستاصل گردد و در ابتداء القوت جگر و سپرز بسکنجبین و دوسط بقرص زرک و قرص غافث لازم داند و هیچ استفراغ و زنوبت جائز نیست مگر قی و در مسهل این قسم افتیمون بسفایج لاجور و خربق اسود و غیره باید کرد **قول جالینوس** بیار بار علاج ربع سوداوی بدین طور کردم کس از نضج مسهل ندادم و بعد مسهل چند روز شربت نستین خوراندم بعده تریاق کبیر سود کرد و خمار بفیق صاف انفع دیدم چه گرم تر بود انفع بشرط یکه سریعا هضوت نباشد **فائده** سرماه اسیلم زدن و قد رسی خون گرفتن در جمیع اقسام سوداء در روز نوبت سپرز را مالیدن مجمد بالشرط بران نهاده بزور یکیدن مجرب مجمد ناری انفع و در ابتداء تقلیل ماده باب لبلاب و قند کنند و نضج بگلقند سکنجبین بزوری نمایند و بعد نضج بالیق چینه قند نبات نمایند تنقیه ماده قوی نمایند نخود آب زیرباخورند اگر قوت ضعیف بود مرغ کبک تیهو صفرت بیض نیمخت دهند **نخود اب** بیچه مرغ که بانگ نکرده باشد نیم کرده صاف نموده عدد نخود کابلی مقشر ده درم بادیان نیم مثقال بصل نوم هر یک قدری آب سه طل پزند چون نیم طل ماند بیچه گداز کرده و مالیده صاف کرده بگهار رقوم با میل داده نوشند **قول رازی** اگر قوت نوبت کمتر مثقال و دار العلیتیه خورد و خود را بپوشد تا عرق کند انفع باشد و اگر بهر هفته مشروبه دیطه یا تریاق کبیر قدر دو دانگ خورد و موافق بود و باید که طبیخ محبس نگذارند اگر قبض بود به شانکر سرخ تر بجبین آلو بقشه و مویز تلیین کنند یا بالجمله سکنجبین و هندبا و سرق مرغ بیزه که در و اندکی بسفایج باشد نوشند و رایج که در تابستان شود زود زائل گردد و آنکه در زمستان پدید آید مدت دراز کشد **قول شاپور** وقت شروع نوبت چند برگ جوز نارسیده بیوشی شود و تب رفع گردد **قول لازوریه** برگ سداب تازه نیم درم در برگ تنبول نهاده بمضی هند سه روز تسبیح عنکبوت در خرقه بسته بر صدیغ راست بندند تب مسحوق بعسل آمیخته ساعت قبل از نوبت دهند و دیگر بیخ هندبا نار جیل بحری مقشر مقفل بهمان دانه جنطیانا تا چهار انه حب بسته سه ساعت قبل از نوبت دهند جواهره ربع درم بخمیر هندبا کلونه باب لبمیوسوده نوشند کبین بفید عصاره الکلاس شش هفت مرتبه دهند اگر کافی نبود کبین بفید شش عدد فوه وزن کهربا بقطره بعرق شتر غاقبل از شروع دهند و گفته اسپرتیو تیای سبز آلسبن سایا حمائی تریج حمائی تین تورا اسهولی تین تین تورا اسفوری تارتر و تیر بولا دوحب حنظل حب تارتاریاس بونیو حب حمائی حب بیرا حب بی بیرا قرص فیوروه انت دوعین پوست تریج سفوف انتی فیبریل مازیترال سفوف ریوندی سفوف فیبری نوکولینوانتی شربت سیب عرق کورودوسی لونریتا نافلوزنمک امنیے مرکوریو دالسی نیکو

زردی آل بخوان ابیر پری انتی نمک و دارچین نمک و بالولانتی هم مفید اند بهر که مناسب افتند دهند گفته یکساعت قبل از نوبت بلیتی نیچه جمالی بهره و ساعت گذارند بلیتی نیچه جمالی بهره و ساعت گذارند بلیتی نیچه جمالی بهره و نوبت بنجبل ما اندود و روز گرسنه ماند کاتا پلا بانانتی فیمیرل و ساعت قبل از نوبت بنرنجبل ضما دکنند و تا سه روز گرسنه ماند و وا برگ کرنجوه ده عدد فلفل شش عدد و افلفل سه عدد و سائیده دهند مدت زلیخه غب هم و دیگر منقر کرنجوه برابر آب قدر فلفل جا بسته هر روز جبی دهند و دیگر نوشادر سرخ فلفل دو عدد و سائیده دهند و یکبار رفع گردد و دیگر آبک درم باب حل کرده آب لیمو عدد اندازند چون صاف شود وقت شروع نوشند اگر کافی نبود دیگر روز دیگر دهند و دیگر قبل عدد و ریا قاقیا دهند و یا تسبیح عنکبوت و قند سیاه چیپیده یا سائس نده بقت عدد و دراگو نماده یا تلبند سیاه چیپیده بلع کنند و دیگر خربق اسود یکمیثم و مم سائیده درم قصب الزیره اسکره بلوگلوی درم دارفلفل چهار عدد آب طل شب تر کرده صبح جوشانده دهند و دیگر آب برگ خوخ پنجدرم نوشند مزلیخه حبی الهی خاص و دیگر حب شفا و دیا سه سرخ دو ساعت قبل از نوبت بلع کنند مزلیخه حبی سودا دی بالرزه و بی لرزه و دیگر کشنیز گل پلاس هر یک پنجدرم سه مثقال نخود ده درم سائیده سه حصه کرده صبح آب بلع کنند و دیگر کوکنار قدر مزاج بیده عدد فلفل کوفته جوشانده دهند و دیگر بیخ بادآورد درم دهند مزلیخه حبی ملیخی و سودا دی و دیگر صدف زنبیخ سرخ برابر آب بادرو چل کرده در بوته نماده گل حکمت ساخته چهار پاس آتش داده برآرند و قدر دو سرخ دهند و بعد ساعت تحول گندم بشکر و شیر خورند از ترشی بادی پرهیزند و دیگر در کرنجوه ثقب نموده سم الفار سحوقه پر کرده با بابک و کته بند ساخته گلحکمت نموده آتش دهند پس سم الفار برآورده با آب برگ قتبول قدر بیخ جوب بسته حبی دهند بیخ بیشه خورد و اشیه یعنی پرهیزند مزلیخه حبی لرزه نبود کهنه و دیگر سند سفید بنجبل هر یک تا ر کوفته آب کینه یا پو جوشانند چهار ماشه عسل سفید مثقالی قند مثقالین آمیخته دهند و دیگر انگذ و نمک هر یک نیدرم آب دو رطل جوشانند نیمشب ماند دو روز نرفع شود و دیگر حب اسکندری سفوف منصف شربت شفا قرص فوه تفع جالینوس و حرتا دوا را لمسک هر یک مفید اند و دیگر شاخهای درخت کنج خشک کرده توشه راه وش بقند سیاه آمیخته در کنار جوب بسته روز نوبت حبی دهند و دو بار بوده و دیگر یرا رنب خشک کنج پیم بنبذ دهند و دیگر صبح آبنوس کمیخ و قند سیاه نهاده دو ساعت قبل از نوبت دهند و دیگر هم الفار بشعیر سحق کرده قدر عدس لدیک جوب بسته روز نوبت حبی دهند و بالایش هر روز ماست نوشند و دیگر بیخ سیاه کوهی بریان کرده دو ساعت قبل از نوبت خورند و دیگر انفحه ارنب قدر باقلا بخته دهند و دیگر بیندال عدد با آب بیدمشک تر کرده صبح مالیده نوشند مزلیخه انواع حبی و دیگر برگ مرزنجوش دو نخود و درقند سیاه دو جب بسته یکی بیندازد و کیجب وقت شروع نوبت دهد و دیگر عظم آدم نوشانند بنجبل و اندازند و دیگر زبل طفل شقالی شراب و عسل دهند و دیگر اشتر غار شقالی دهند مزلیخه حبی و دیگر ریاب پنیدرم قند سیاه یا تهره گرگ دانگی عسل یا انفحه ارنب بنجبل و اندازند و دیگر زبل طفل شقالی شراب و عسل دهند و دیگر اشتر غار شقالی دهند مزلیخه حبی و دیگر ریاب پنیدرم قند سیاه یا تهره گرگ دانگی عسل یا انفحه ارنب تیپ ط بنجر یا چیده وارد و دانگ بلاب گرم دهند و دیگر برگ نرم زیب عدد و قند سیاه چیپیده دهند مزلیخه حبی لرزه و دیگر برگ جوز مائل ببرگ گنگرن فلفل هر یکدیم عدد قدر فلفل حبوب بسته صبح شام یک دو آب گرم سه روز هیچ نه و دیگر دانگ کبوتر بیچه بپوره و سداب یا تبل چند هم سرد یا تبل سنور بریغن اندوده آمیخته بر تل محمد مالیده شود و دیگر روغن تربخ یا پیه تسلا مالند و دیگر کشنیز دو ساعت و آب تر کرده پس هموزنش حرمل آمیخته سائیده بر جب بلع کنند مزلیخه حبی حدیث العدد و دیگر بول گاو بول آدم بر صابع مسح کنند و دیگر خرچاپه مالند و دیگر شوکه طرطیز یر دامن تدهین کنند هفت بار و دیگر راتیج بخور نمایند مزلیخه حبی مزمنه و دیگر زائمی که گردم و انوی آب باشد از جای او باین قصد که حبی رفع شود دبه اکنند و دیگر روز نوبت و دخت عشر را بر کنار گرفته بزبان هندی گوید که تن بسر و عده رسید ما تو رسیدی رفع شود و دیگر عظم خوک و گاو بندند و دیگر پرهدهد و خرقه کرده با خود دارد و دیگر دندان ما یادل افعی بندند و دیگر بیخ عنکبوت

در پوست کرده بر بازوی است یا بنا چپ بطرف بازوی راست یا آذر آبه و نسیج عنکبوت یا وسلخ انجیه ماده یا غطه بهم مرده در خرقه بسته یا بر دوشیم فرس در خرقه سفید بسته یا مهر بر گردن بندند مزلیه غب هم دیگر تیلای سیاه در خرقه سیاه چیده یک ساعت قبل از نوبت بر بازو بندند مزلیه حمی ائمه دیگر ناب حیه زنده کنده یا جگر خشک کرده یا تخمیه زکوحی یا ضفدع بندند دیگر یا عنکبوت در گلوی لب بالای موش کور با دل باز یا بر دوشیم در خرقه بسته یا در پنجه در خرقه بسته یا دل حمرو دن بخرقه سیاه بسته یا دم بار بشم سرخ بسته یا آنکه گوش چپ کلب آویزند دیگر پوست نیل آویزند مزلیه نا هم دیگر یا ناخن دست راست قنفذ زیره آهن بندند دیگر عنکبوت عدد در خرقه بسته بر بازو بندند و بخورکنند نوع سیزدهم در ربع دائم سبب وسوداست که داخل عروق عفص شود لزوم حمی و نوبت غب شدت شدن هر چهارم ربع دائگر شت پیدا بودن مگر زده و عرق کرده دائم باشد علاج باسلیق زنند و براسی نفیع گلقند وجبت ادرار سکنجبین مخیره بر یه معتدل در گرمی و سردی باشد هندبا و جوان تلخین مطلوب شود حب افتیمون طبخ افتیمون دهند در ابتدا حقنه نرم کنند و بعد نضج تمام مسهل قوی دهند و در نوبت سکنجبین و آب گرم قی کنند و بعد قی گلقند شربت سیب و هندحام شیرین و دلک ملائم نمایند و دیگر تدبیر همانست که در دائگر گذشت حسب حرارت و هضم و قوت بر گزینند و گاه باشد که بفصد صافن حاجت آید قول الازوریر اگر در ربع دائی تجمر در مراق یا جائی دیگر پدید آید و تقدیم یعنی عفنه شود و وسواس قی گردد اول تقیه برفق کرده کبین در مرض شیخ زیره اهل هندبا نیزده بیست روز بعد دو ساعت غاغوره نوع چهاردهم در خمس و سدس و غیره اگر سه روز میان آید خمس گویند زیرا که یوم اتضج یوم مرگ پست اگر چهار روز در میان آید سدس نامند بهمین سبع و ثمن و تسع و عشر را قیاس نمایند و زیاده بر بن کمتر افتد زیادة و اینها ماده ربع هست لیکن از رقیقتر و کمتر و از سودا می غلیظتر و غلیظتر و بدتر بن همیست چه گاه بود که مقدمه قی و سل باشد گاه باشد که تبع آن پدید آید علاج بمقدار ربع هست بدین کنند مگر تلطیف و تنکر کوشند که ماده این غلیظ میا باشد و اشیای بسیار گرم مسهل قوی ندهند الا گاه که قوی تبع آبادان میسازد خوا باشد اخراج بلغم کنند و اگر خفیف باشد اخراج سودا می سوخته نمایند و قبل از نضج تنقیه کنند تقدیه اشربه حسب حرارت و برودت مزاج و هندو در نوبت قی لازم دانند و مراعات معده و جگر و سپرز واجب شناسند گلقند سکنجبین قلیل الحموضت انفع قول جالینوس غلامی داشت دوا می تبع آمد و مزاجش گرم بود روز دیگر نوبت سکنجبین بشیر خرفه دادم و بعد چند ساعت اشکاب و در روز های دیگر گلقند سکنجبین نهاده دادم نهندام رق برده بخود و نشست فردوم و در روز قبل از نوبت نخواب دادم و روز نوبت سوکی سکنجبین دیگر روز دوم آنهم نارک ممزوج با آب وانجبون آنچه حمی ساخته قدره و دوم و روز دیگر بدان نوبت سوم دادم و دادن دو نوبت صحت یافت نوع پانزدهم در حمیات مرکبه و اقسام مرکبات بسیار است گاه باشد که دو تب اگر نیکبین گر یکدیگر را منع کنند و مرتب باشد مرکب شود چون ربع با عفونی دگاه دو تب نزدیک جنس مرکب گردد و چون عفونی با عفونی خواه متحد النوع باشد و چون غب با غب و ربع با ربع و چون خواه متغایر النوع باشد چون غب با ربع یا مطبقه و جز آن و این ترکب گاه بر سبیل انتظام بود مثلا دو غب مرکب شود بدین نوبت که اول طبقی هر روز می آید و کذا سه ربع که با هم مرکب شود و هم بر همین مثال نائبه هر روز نوبت میدارد بدانکه ترکب حمیات یا بطریق مداخله باشد یا بسبیل مساوله یا بطریق شارکت اگر ترکب مداخله آنست که یکی تب بدان باشد که تب دیگر داخل شود پس یا بصدور اعراض مشتد گردد و ترکب مساوله آنست که بعد گسار یدن یکی دیگری در گیرد خواه بهجر و مفارقت خواه بعد زمانی و ترکب شارکه آنست که هر دو تب معاً در گیرند خواه ترکب آنها معاً بود یا نه باجمله در سعرفت این تبها مهارت تمام درکار است تا مغالطه نفتد خصوص شناخت ترکب عفونی باد وق سخت عسر است لذا گفته اند که بر نوبتهای تب اعتماد نشاید زیرا که عند ترکب اعتبار نوبت ساقط میگردد و پس در پنجا باید که بدیگر عوارض که بهر واحد مختصست

استدلال کنند **فائده** وقتیکه تب اول بلرزاند و لازم گردد و هیچ عرق نکند یا در میان تب هر وقت لرزه و برد معاودت کند و بعد دو سه روز یکبار عرق کند حکم باید کرد که تب مرکبست و هر گاه در مطبقه لرزه قوی بود و مدت او و مدت سرد ماندن طراف دراز باشد مرکب باشد و هر گاه نوبت تبها کوتاه شود و بزود و معاودت کند و لیل قوت سبب وکثرت وحدت داده باشد و از حمی مرکبه آنچه باسمی مخصوصست نظر الغب ست و غب خالصه **علاج** بتامل تمام چگونگی ترکیب دریافته حسب آن هر چه در بسائط و مذکور ست مرکب نموده بکار برند مع رعایت وقت و حال و هر کدام تب که قوی تر بود دوا زاله دهی نسبت بدیگر اهم دانند و الوان ترحمیات مرکبه وحمی خمس و سدس آنست که استفراغ کم کنند تا اخلاط کتر نگردد و حرارت در اعضای اصلیه نیاویزد و بدق نکند و قوا قوت بر جا بود از ورزی مرض نیندیشند و آنجا که بسبب احتراق اخلاط بود گاه گاه استفراغ کنند و بیشتر در سکبین کوشند و اغذیه دانشریه لطیفه دهند تا اخلاط محترق نگردد و در جمله تقویت جگر و سپرز لازم دانند و همه قوانین که بالاذکر یافته در اینجا نیز مرعی دارند **نوع شانزدهم در تشطر الغب** تبیست مرکب از صفرا و بلغم اما محل تعفن هر دو احد جدا باشد و مختلف للاعراض چرا که گاهی غب از بلغمی و اتم آمیزد و گاهی غب اتم بلغمی و از آمیزد و گاهی غب و اتم بلغمی و دائر آمیزد و باشد و جود آن گاه باشد که صفرا غالب بود یا بلغم یا هر دو برابر باشند یا بمقابله ظاهرترین و خاصترین علامت او آنست که یکروز نوبت تب دارد تر و آهسته تر بود دیگر روز سکته دار تر و آشفته تر باشد و این بر تقدیریست که هر دو ماده برابر باشند زیرا که بلغمی از خود هر روز می آید صفراوی دائر یکروز میان پس روز یکه هر دو جمع خواهند نیز مشتد خواهند گردید پس روزی اعراض بلغمی فقط بود روزی اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی خواهند بود و بسا باشد که در یک نوبت دو یا سه بار فراشاید یدآید بهر آنکه هنوز نوبت یک تب نگذشته که تب دیگر شروع کند یا نوبت تب هر دو ماده بهم باز کوشند و دیگر آثار حسب تب باید جست از اعراض لاذعه و اوکه ذکر شده مثلا اگر بلغم غالب بود نوبت دارتر و لرزه ضعیف باشد و حرارت و عطش اندک بود و اطراف بدیر گرم گردد و اگر صفرا غالب بود سرعت نبض قلق عطش سقط صبغ بول و مدت نوبت کوتاه بود و اطراف زود گرم گردد و سرما لرزه قوی باشد و زود در گذرد و عرق تمام کند و اگر هر دو برابر بوند اعراض نیز برابر باشند و اگر ترکیب بلغمی و اتم و غب و اتم بلغمی و اتم و خفت در یکروز لرزه و حدوث لرزه و حرارت احساس شکم بر و اطراف اگر ترکیب بلغمی و اتم و غب و اتم باشد لرزه تشعریه اندوه هر سه اندک باشند اگر ترکیب غب نائب باشد لرزه قوی و در دو ضعیف و تشعریه در بدو شدید و اطراف و اگر ترکیب غب و اتم و بلغمی اتم باشد لرزه و تشعریه نبود **بدانکه** شطر الغب گاه باشد که مدت زیاده یا بیشتر بماند و باشد که زمان گردد یا بدق منجر شود و این بر سه حالت از معالجه و اهمال نشوند و مسهلات قویه ندهند چرا که صفرای قیمی زود بستفراغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند **علاج** طریقه دوا و غذا همانست که در غب خالصه ذکر یافت و در مراعات اوقات و حسب غلبه خلاط امادر استفراغ ماده بیشتر اعانت نماید نسبت بمطبقه و عکس استفراغ ماده اکثر باسهال یا بقی یا بادرار یا بتعریق باشد اما استفراغ بمسهل نشاید مگر آنکه نضج پدید نیاید یا اگر طبع قبض بود ملینات توان داد و هر چند نضج ظهور نکرده باشد و باسمی تلیین طبع آب البلاب لفح پس اگر بلغم غالب بود همراه گلقند عسلی و اگر صفرا غالب باشد همراه تخم بین یا شیر خشت دهند و اگر هر دو برابر بوند مغز فلوس و آب تمر هندی و قدری بنفشه همراه گلقند عسلی و اگر سودا غالب بود همراه گلقند و آب کاسنی و اگر بلغم غالب بود **فائده** اگر صفرا غالب بود هر روز جلاب با کاسنی حل سوس تلیو و هر یک سه درم آورده عدد قدده در هر هفت روز اگر بلغم غالب بود از بادیان حل سوس گلقند و اگر هر دو مساوی بوند شربت بنفشه و خیار تخم بادرنجبویه بنفشه گل خیری و بارند یا آب گرم زیرا من گیرند تا عرق آید و در ابتدا مسهل خفیف از آب تمر هندی و آب انجبین و مغز فلوس گلقند آب نارین شیر خشت آب بادیان تازه دهند و بعد نضج مسهل قوی و در نوبت قی کنند و

ابتدا حقنه نرم نمایند و روز نوبت باش مقشر نخود اسفناج با آب انار خورند اگر مدت طویل گردد اهتمام نمایند تا قوت قوی گردد با غذیه و اشربه و دوغ غیر نوبت بعد
پانزدهم مرق و لحم مرغ با بادیان صعتر آبکامه خورند فستقین مسحوق بشربت بنوری دهند و بعد ظهور نضج مقلو نیاریه و پسته مغز مالیخ فیقرا و مرجانیه
دهند که مخرج هر دو اخلاط است و قرص فستقین قرص غافث قرص ورد مفید اگر زمان دراز کشد و تهیج و وجه پدید آید قرص فستقین و بنفشه و بنده و لقوت احتیاط نمایند
و در ابتدا تا پانزدهم سر باش مقشر نخود که شیره بادام خیسانده باشد قناعت کنند بعده در روز غیر نوبت مرغ خیسانده باش مقشر نخود آبکامه نارده هند احت نمایند و بعد لین
تب بحمام برند مرغ گوسفند بتدریج دهند تا غذا فاسد نگردد و نکس نیارد و در علاج جانب مساوی الاحظه کنند و چیزی که گرم یا سرد بود و خورند مگسبین شربت لیمو
شربت بنوری دهند **نوع هفتدهم در حمی که به تهیج و ورم شود** و اگر به تهیج و ورم ظاهر بود سبب او زخم ضربه نقطه یا جمعی مم
و کثرت و بدی و تیت ماده باشد پس اول در اعضای ظاهر چون بن ران بغل و پس گردش و ورم ظاهر شود به تهیج او سبب پدید آید **علاج** تدبیر این قسم
در حمی یوم و رمی گفته شد و در طاعون و غیره نیز گفته آید اگر به تهیج و ورم اعضای باطنی پدید آید و این عضوی باشد و دعوت و حوالت تب حسب بعد و قرب عضو تدبیر
باشد از دل و دماغ و ریه باطنه بعضی نام خاص دارند و بعضی نه اما آنچه نام دارند سرسام پرسام و خناق و ذات الجنب و شوصه و ذات الریه و ذات الصدر ذات الریه
است و آنکه نام ندارد بسیار چون رم جگر و ورم مری و ورم سپرز و ورم معده و ورم روده و ورم مقعده و ورم مثانه و ورم رحم و آثار و علاج این همانست
که در باب هر یک از عضو تودیه ذکر یافته **بدانکه** در این همه رخصت در آب سرد دادن و در آبزن نشستن و بگرمابه رفتن هیچ نیست و آنجا که ورم صفوی یا
صفراوی بود و خرقه آب خرفه آب کاهو آب کشنیز تر که بقدری آرد جو سرشته باشند آلوده سرکرده بر عضو عضو تودیه رسانند و روا باشد **نوع هیزدهم**
در حمی خلطی حسب قول جالنوس و اگر حمی و صیف پدید آید بدانند که صفراویست اگر در ربیع دموی و اگر در خشتا بلغمی و اگر در خریف
سوداوی باشد **علاج** کلین تیلیوه دانه پانزده دانه سیاه دنس آب چشمه و اگر مریض قوی بود بدو اونس خمیر دهند و روز تفاوت اگر کافی نبود بعد بافته و با زنگبیل
و هند اگر حمی غب از کلین تیلیوه رفع نشود کلین کلین مسحوق درم و نیم اونس خمیر فرانسا یا خمیر بیگلا ملاکه که مسمی بخمیر انیفور کاوست آمیخته و هند شش و زتفاوت در روز
دو بار در ابتدای لرزه و بعد زوال حمی اگر مریض خمر نتوشد با آب دیگر دهند اگر کافی نبود عرق ایکلا تر اکه از کلین کلین خالص طیار شده با شیاء رق کورده
دهی لوزتیانا دهند اگر کافی نبود دو دانزده دوازده روز آرام دهند و بر مراق و شکم که صلب مسدد بود ضماد طبیه منضجه نهاده گذارند چون باده نضج یابد بدرستی تنقیه
تارتاریوس میلانا کوکس دهند دو سه مرتبه تفاوت بعده کلین کلین مسحوق بعرق ایکلا تیرا دهند هفت بار مضر لیاقراح حمی بقدر اسهال قی و عرق و بول و غیره
اگر کافی نبود مدر بول دهند مدام و آب ساده دهند تا که حمی ماند و اگر حمی عاده یا محرقه باشد سواری را شیر کبر بوخن و تیر لوترش کرده باشد نوشند اگر
کافی نبود حب فولادی بیست یا سی در دهند اگر مقتضی مسهل مدرجب مذکور کافی نبود حب انتی فیبریل چهار درم آب و وکانا و آمیخته دهند اگر کافی نبود
کاتاپلاسما انتی فیبریل دو ساعت قبل نزدیک بموضع نضج گذارند بعد رسیدن و ترتیل کرده و دیگر نشد تا سه بار اگر اینهم در غب و ربع کافی نبود نبات کرفس
جبلی سائیده بر جنبهای دست ضماد کنند و بیست چهار ساعت آب بند کرده اجرای آب نموده حمی مزمنه را که قصد و نهیه رفع نشده باشد زائل کند عنکبوت در جوز
نهاده و در گلو بندند تا چیکه مریض نداند تا که حمی نرود نکشاید دو غنه زنده در بنی نهاده و در گلو بندند تا رفع حمی نکشاید تنقیل نیم ساعت نزدیک نخ بندند
همچنین نیم ساعت بعد لرزه نشند و قت نوبت بول مریض گرفته آرد سرشته بسگ نر اگر مرد باشد و بسگ ماده اگر زن بود خوراند مزمل غب و ربع برگ

کرفس بدوازده عدد نسیج عنکبوت دیک قاشق سرکه تند سائیده وقت شروع حمی بر بضعها مالند نهار و تار و روم هیچ نخورند مظم مرده و گلو بندند مزمل کنند شب
وربع **بدانکه** کمین کمین برای ربع وغب وحمی لرزه وحمی دائمه سمی وحمی مراقی وصفراوی الفعست **قول متقدمین** وقت استعمال کمین کمین وقطوریدن وغیره
که مغذا ترشی شیرینی پرهیز ندتا چهل روز اگر کسی عادی باکل اینها باشد قدری که رفع طعم تلخی کمین کمین کنند و بهند شخصی کمین کمین خورد شیرینی نیز مرض نکس کرد
متقدمین برای غب فصد وسهل معمل می آورند بافعل کمین تلیموو روغن کبریت بمالالشعیر میدهند وحالا کمین کمین عرق کورووسی لونیتا استعمال شده نفع کثیر
میدهد **قول بعضی** وصفراوی این بشروع حمی چیزی باید خوراند چه اگر ندهند صفراسیال ترشود واحتراق یابد وحمی طول کشد پس باید که مرق یا جگر دهند که انفع است
قول بقراط اگر بسبب طول مرض سهر و فاشیتو و موج باشد ولاغر بود و موسم گرما قبل شروع حمی غذا دهند لیکن اگر حمی وقت کم گیرد یا مزین قوی باشد
تا که حمی فرو نشود غذا ندهند و آثار فرو شدن حمی آنست که حرارت بسیار سرد از اعضای بالائی کم گردد و گاه که بشروع حمی بضعیف غذا داده و بهند چه درین وقت
همه حرارت در باده پرست پس اگر غذا دهند زیاده تر شود و حمی تا دیر ماند چرا که حرارت کثیر مزاحم نضج غذا خواهد شد پس خامیت ساده خواهد افزود و حمی تزاید خواهد کرد
و گاه عسر واگفته حمی کهنه وخام وغیره عسر العلاج اند چرا که بنیاد اینها در عمق اعضای درونی بهست مخصوص مراق وامثالها باده و بقیفه مستحرج نمیشود دیگر بقوی چون
انتیمونیوم کورمایئس و تیتریولا دوده وغیره **قول ولاندو** ایستی بیو دهند **قول جالینوس** اگر صبی یا پیر باشد یا مانی دیگر بود فصد نکنند بلکه مین تلیمو خارج
ماده نماید **قول یوتیر** لیکن تلیمو نه حمی است و بهر مرض که بشرکت معده یا مراق بود برای او انفع **قول حکما** فصد باعل مرض بهتر است اما مزین مرا نمی
دیده است لیکن تلیمو مخرج ماده معدی و وصف ایمیتل است و در فصد دیدم که صاحب حمی محترقه هلاک شدند پس حمی غب حمی که اکثر بت اکل شود فصد نکنند
اگر وا بیند یکبار سه اونس یا بار تر وایمی تیکوشش دانه دهند چرا که از فصد قصور و نضج افتد و ماده عفونت پذیرد و هلاک سازد و حمی وغیره امراض که باده و یا لائقه
رفع نشود بدانند که سبب آن سده معده و پیرزو جگر شکم و مراقست و نیز درین موانع و رم صلابت و غیره ظاهر باشند پس تا که افتتاح سده و رفع صلابت آنها
نکنند او و یه ندهند **قول جان کورو** سبب حمی لیفوریا صفراوی غلیظ یا بلغم نمکدار یست که در عمق جسم عفن شود و انچه گرم غلیظ از و تصاعد کنند
و بسبب غلظ سوی بیرون بسطح جسم نافذ شدن نتوانند لذا در و ن گرم و بیرون سرد مینماید ضعف نبض کثرت قلق بیوست و خشونت بان اعراق سرد غشی ضعف
قوت و اکثر در دسه روز هلاک کنند باید که اکوا بیند یکبار اگر مقوی نگیرد مسهل دهند زود زود **قول کاستر و** او و یه مخرجه صفرا چون شربت سنی طبیخ کودیال
که در و ریوند درم تر بود آمیخته دهند بشرطیکه در معده فلغمونی و بلغم نباشد و اگر باشد از وجع و ثقل و صلابت معده ظاهر گردد پس از دال فصد ارکا کنند
و در روز چند بار همه بدن را بخرقه خشن بالمندبعده با نخره تا جذب حرارت سوی بیرون نماید و حقنه سردی بخشنده نماید طبیخ کودیال بزر اتیکو و اشیای سرد
پرنیخ مذکور کرده دهند چاودر گرم تر کرده بر جسم نهند و ساعت بساعت یک قاشق خورد دهند **قول طبای عرب** اگر بسبب بلغم یا صفراوی است شود بال و تیتریولو یا
یا تیتریولو برانگا نیدم بدو اونس خم ابیض بابه تیم پایه مرق مرغ آمیخته دهند **بدانکه** کثیر گویند درین حمی میباشد گاهی از شدت روح نفسانی و قلت حرارت و گاهی
عکس آن و گاهی از قلت گردش خون که غلیظ گردد و نیز میشود پس اگر بسبب قلت روح باشد اغذیه باز آمده و مولد روح چون صفرت بین نمیشود مرق
مرغ باده مرق دراج عرق تقطیر ال گوسفند صفرت بیضه بخرات کرده شکر عنبه دار چینی آمیخته بخته دهند و بنان گرم گرم مشک و امبر بینی پاشیده دلو بنیاد
دو خرگرم که در و ریحان اسطوخودوس سنبل جوش لوبیا یا گاؤ زبان شنبلید و ستها و نسترن هم زین شنبلید و اگر بسبب عدم گردش خون باشد او یه مرتفه گردش خون

خون دهند اگر سبب استلای م باشد که حرارت را بند سازد و بیرون نافذ شدن ندهد امتلا کمبودی عروق پیدا باشد و مریض موسی بود باید که فصد مکرر کنند و اگر سبب خواص سمی بود قلق کثیر بغیر ظهور مرض پیدا باشد طبیخ کورد یال بزوار تیکو و دیافنتیکو دهند شخصی حمی سمی داشت بدنش مثال مرده بود خرقه خشن پنجم در وعن ماتیولوتر که ده مالش سیم نمودم چون حرارت بخار میل کرد و چهار عدد محجمه مع شرط بر پشت نهاده بالای جراحت شربت دوکا و تیکو برابر گذاشتم صحت شد اگر سبب حرارت احشا اندرونی شود که جذب حرارت بیرونی نماید کثرت عطش حرقت خشونت زبان بروکشیدن در حلقین یا همه تن پیدا باشد فصد مکرر کنند پنجم قرقشن مالش همه تن نمایند دو روز و سه ساعت شاخها کشند دیفا صله شش شش ساعت حقنه آبزیدا نمایند اگر موسم گرما بود ملحظه بر برف نهاده عمل کنند سال پنجم سکنجه نیم سکه دو پلو انتیمونیه دیافنتیکو مکرر نخیدرم در تیزابا که برنج سرد کرده باشند آمیخته دهند **بدانکه** آب برف در بدن مزاج انفع شخصی احمی مع حرقت درونی کثیر پدید آمد روز دوم همه بدن از بیرون مثل یخ سرد شد بر سی جذب حرارت سوی بیرون فصد و مالش بخرقه خشن و اگر مسحوقه و شاخها و غیره و بکار برد م اگر حرارت بظاهر میل نکرد و بر گ رسید آب برف کثیر نوشاندم و حقنه برف سرد کرده نمودم صحت یافت شخصی حمی مرتقه و بنیان و لین نبض و اسهال داشت خوش سیاه محرق مانند خبث الحدید بود و انچه میخورد بر نگ سیاه قی میکرد و کرم مانند کال اندخت آب برف مطبوخ کورد یال بزوار تیکو داد م صحت یافت پس آب برف در حمی سمی محرقه وحیدری و غیره انفع است **فصل سوم در حمی سمی** سبب اخواص او کوا تا سمی است که در اخلاط آمیزد و آنرا گرد شش در هر حمی آرد پس اگر آمیخته عفونت نپذیرد حمی مانی و اگر عفونت پذیرد خلط سمی رنج سمی سوانوس سمی پیدا کنند بعضی سیزده بعضی صحت یابند خواص مذکور در هیژده مانی آمیز د لیکن اگر بخون آمیز د بزودی عفونت پذیرد حمیر اگر گرمتر و قیتر و اشرف زهر اخلاط است ملائم ترست برای عفن شدن و نیز سبب اوسده است که مان گردش ماده شود پس ماده عفونت پذیرد و خواص سمی پیدا کند و اگر کثرت بروت و حرارت و یبوست و طبعت نیز شیوه و آزار کل غذیه بجنون لحم عفن یا لحم حیوان که بمرض مرده باشد یا مرض بود و غله که در فصل غیر اعتدال یا در زمین بد روئیده باشد یا اگرچه خلط خوب بود اما در مواضع عفن و رطب انجزه نهاده باشند یا بند کرده و ارند نیز سبب میگردد و نیز سبب اوصبس استقراغ مستاد است چون خون بود بیشتر اسهال عرق بثور کمنه و جاع و غیره که در جسم مانده عفونت پذیرند و امراض سمی مهلک آرند و علامات حمی سمی کثیر اند یکی آنکه بیمار ضال شد بود نه چون عشی بدیان سهو فواق عطش تنفر از غذا عرق سرد تشنج تشنج تقلق و غیره و با وجود این حمی کمتر بود دوم قوت بیمار ش سمی خواه تغیه کرده باشد خواه استلای خون بود پس اگر سبب استلای خون بود فصد کنند و اگر سبب تغیه بود انغذیه قوی سریع الهضم دهند سوم در ابتدا بول در ضیع دلوان و خوام بر طبع خود باشد با وجود این مریض مضطرب بود و وقتیکه خواص او کوا تا سمی کثرت پذیرد در حال نبض تغیر شود و بول زیاده و غلیظ گردد و گاهی قیء مانی آید سبب ضعف طبع یا کثرت ماده خام و گاهی سیار سرخ و گاهی بر نگ بود چهارم نفس سریع و قصیر نود پنجم صداع سفر باشد ششم تنفر از غذا اگرچه آن چیز در صحت مرغوب باشد اگر خورد فوراً قی کند وقتیکه تنفر باین حد رسد آثار مرگ باشد هفتم مریض هراسان نا امید باشد و بر کسی جانب نمیدید نخواند و اگر سبب هراس پرسند جواب ندهد اگر چه در هوش بود هشتم کثرت عفونت فضله نهم کثرت عطش قلت حمی و گاهی عکس این دهم قطع و تشاوب در روز چند بار افتد یازدهم کثرت ثقل بدن گویا که هر چه بسیده دوازدهم ظهور دانع و آبله در پشت و سینه **بدانکه** دانع و غیره در جسم کسی که سم خورده نیز پدیدی آیند امادر سم مالوله بول الدم سهال وجع معده غشی عرق سرد سواد نظر مریض دودی غور عیون کدورت بصر فواق دائم کجی الف سوزش گلو تنفر از هوا و غذا دکلم بیاشد روز دیم یا دوز سمی این اعراض نمیباشند

وتروه نمی میرد **فائده** حمی در هر ایام بدست آماد رشتا بد بسبب انسداد مسام پس تدبیر انفتاح مسام و تعریق ضرور **بدانکه** اگر نبض ضعیف قصیر ناهموار متقدت باشد بدست وعکس این نیک وعشه مدین ودریان بدست گرشدن گوش در ابتدا بدست واگر عقب بنیان یا نفشی وغیره شود نیک چه اگر طبع قوت یافته ماده را باعضای کم رسیده انداخت بر واطراف بهست وخشونت زبان بدست جامه در بدن واز بستر تستن وفواق وصر یلا استان غور وتکدر عیون کشاده شدن اعضای شرم اینده آثار مرگ باشد بنیان **ائم** بدست مگر عقب خواب یا عرق نیک بود نفس که مدام بر طبع باشد نیکست بر آمدن خواص صاف ومسرح بدست چه اگر خواص مذکور در عروق قلبی سرایت کرده خونی را که از نصف هم بر بی آمدی بر آرد پس هر قدر که خواهد بر آمد طبع ضعیف خواهد گردید چه این خون مشابه بدست ونیکیخته نشدن خون آثار بدست سبب واکثرت جوش یا عفونت که در خون آمیخته مانع انجماد گشته باید که برای تغلیظ خون او دیسنجمد چون طبیخ کورد یال بنوشانیکو یا روغن لوبیست قطره برق مرغ یا تیتر آنرا با آب آمیخته دهند هر دفعه لیکن روغن مذکور یا روغن گاو گرد یا آب لبیو سر کهندان نیا نیذ که آب بسیار درش گردد چه حرصت کثیر محمد خون مانع گردد مشل دست پس سکته آرد اما حموضت باعتدال باید تا حفظ عفونت کند واز هیاهوی مرائی سی که تنفس میرست محفوظ دارد شفقی در سوم وبا نهار یک قطعه نان بسرکه سنبل الطیب تر کرده خورد آرام ندهد ومحفوظ ماند اگر خون منجمد شود وانگه آبله در شت بیخ دیگر پدید آیند او ویه جانب مرتفق گردش دهنده خون دهند لیکن در استلای تن از ماده ندهند که ضرر دارد حبس اسهال عرق بول در ابتدا وتزائد حمی نیکست چه اگر ماده چندان نیست که طبع آنرا قبل از نضج دفع نماید لیکن عقب آن حبس اسهال باید باشد چه اگر بطی ضعیف بست یا ماده چندان غلیظ که بر آمدن نتواند نیکست بر رفته غشی بنیان وغیره آرد بول سیاه یا مثل سرب وحمی سوی دو یگر امراض حاده مع دیگر آرد بمالک بست خروج بول کثیر بغیر خفت مرض بدست بول سیاه وحمی ربع واضطراب خون بواسیر وطمث ورسنگ مثانه وقلعنوانی ومده طحال یا آنکه مریض بسبب اعتمال تخلیس کرده مهلک بست اگر بول کدر یا سیاه سرخ بود ودفعه صاف وبیرنگ شود بدانند که ماده بدماغ صعود کرده بنیان سرسام خواهد آورد لیکن بر آثار بول اعتماد کلی نیست چه گاهی همه آثار نیک بوند وبمیرد گاهی همه بد باشند وصحت یابد اسهال در شروع حمی سوی گاهی صحت دهد گاهی بالک سازد اسهال در ابتدا بدست لیکن اگر ماده بسیار بد سوی وعفن بود نیک چه طبع دفع او بیند یا اسهال سیاه ونرم ونیوبت مهلک بود دوغ آبا له اگر سیاه وقتیبی بوند مهلک اگر سرخ باشند نیکست اگر دراغ وغیره در تپا چیز وزیره نیک واگر در ده روز بروز کمتر بد چه اگر یا ماده غلیظ یا جلد بسلبست **قول بقراط** اگر دود اول یا دوم روز بر آیند سبب واکثرت بولی ماده یا کثرت حفقه طبع بست همچنین در جدری حصبه بطاعون انشته شود **قول اطبا** اگر دراغ وغیره کثیر بزرگ بر آیند نسبت بقلیل وخرد نیک بوند چه ماده سوی کثیر بر آید ودور بدکه ضرر یا **قول بعضی** بر دوراغ وغیره قلیل وخرد بهتر چه آنا قلیه سمیست **قول سیکه دیو** اگر دراغ وغیره مع عوارض بر آیند بهتر واگر بعد نزو عوارض بوند خطرناک ماده کثیر در وریدهاست که قوت طبع بر دفع آن کافی نگردید واگر که وخرد بر دکمتر ومریض بصحت ماند نیکست چه ماده سوی اندک بود دو اگر اندک وخرد بر آید ومریض مضبط بود بدست چه طبع ماده قدر ضرور نه کرده **بدانکه** همه آثار مذکور نیز ور نبوند بلکه دو سه کافی اند نیک بوند یا بد وحمی سوی ودبائی بغیر ظهور آبله تیز میباشد **امتیاه** اگر خون صاف وخوش رنگ وبول بر حال طبعی بود وحمی عطش کمتر باشد یا چون این آثار نیک ومریض مضبط بود واز بیلو بهلو گردد یا حمی اندک وعطش کثیر بود یا عکس این یا زبان خشک وعطش نبود وعطش نبود وفاسیتو اردو گاهی عشه دست پدید آید بقصد وسهل حقنه وغیره نفع نشود بدانند که بسبب خواص او که واتا سمیست واگر خون صفر سیاه وبول غلیظ کدر سرخ وزبان خشک خشخاشی وحرارت بدن وحمی کثیر وعطش بالنده بقصد وسهل حقنه وغیره

نفع یابد بدانند که بسبب عفونت اخلاط است **علاج** اگر بسبب عفونت خون باشد فصد باید کرد اگر عفونت اخلاط دیگر بود مسهل آنها دهند اگر بسبب خواص ادویه باشد
حمی بود طبیخ کوریال بنیوار تیکو دهند دوغ با سایده برگ پاضمه دهند اگر بسبب باده باشد که بسطح جسم رسیده انسداد مسام کند قلت عرق کمی تنفس پیدا
باشد اورده و یا فرنتیکو یا بنیوار تیکو یا اورو پتا و یل یا استی بیوه یا فرنتیکو بعرق اشتر غار آمیخته دهند اگر باده در معده بوده بغتی تلخی دهن ثقل معده گواه بود اگر
بینی یکتا یا کین تیلیو بیست دانه آب چهار اونس آمیخته دهند اگر قبض نگیرد قرص فیوروانت دو درم شربت اوریوا اونس مرق مرغ چهار فاشق آمیخته دهند
بدانکه در ابتدا تا کباده نضج نیابد مسهل و بنیوار تیکو و یا فرنتیکو و غیره ندهند چه باده بغیر نضج مستقر نمیشود و اگر ضرور باشد انتظار نضج نبرند در ابتدا طبیخ کوریال
بنیوار تیکو سولوبیته دهند که بلیمن در نصف ماده معده هست مسهل ندهند که ضرر دارد و بزودی تقیه نسازد چه قوت ضعیف شود و باده همی قوت یابد پس باید
که مرق مرغ یا جگر مرغ دهند روغن دیتریلیو در آب آمیخته همه وقت نوشند اگر روغن نباشد آب لیموآب انار ترش آب ترنج بسیار مکرر
باشد و دهند که مشتهی و مانع عفونت باده اند اگر جوشش باده کثیر بود و قوا هر گز دو کدا زجوشش باده پانکریا تیکو هست هم وضعات ندهند که زیاد کند و اگر تنفر غذا بود
چیزی که رغبت کند بخورانند مگر اندک و فصد درحمی همی ضرور هست پس اگر قوات بجذب خلاق وغیره بود فصد دست کنند الا فصد پا نمایند نبض متفاوت مدام
بذیست شخصی او حمی نبض مذکور پدید آمد معلوم شد که بیست اکوا پور کی آپین سه قاشق داوند سخت یافت در شروع حمی و بعد طعام خوب نکنند و اگر در
حمی همی آبها بر آینه خواب باعتدال نماید و در خانه که هوا دخل باید دادند و بسیار نخپوشند و اگر هوای بارد بود پوشیده دارند که مسد و مسام مرست **فائده**
در حمی همی بنیوار تیکو در مسهل نفوع شربت دمرست پایی گل شرب آمیخته دهند که بآسانی نفرض میناید اگر در حمی همی وغیره وجع قلب پدید آید کین کین میکشت درم
طبیخ کوریال بنیوار تیکو یک کانا دا آمیخته دهند اگرچه حمی غب لرزه در شروع نباشد و فقط بر اطراف بدن شخصی حمی همی داشت در شروع آن لرزه وغیره نبود
کین کین اعرق ایکلایتر را آمیخته دو سه پیاله بدا دوم روز دوم هفت پیاله صحت یافت پدید اکوریال مرکب برای حمی همی وجدری غیر الفع کوریال بنیوار تیکو
درحمی همی قبل از انکه خواص همی بقلب سد در روح حیوانی رتاباه سازد دهند بعضی گویند که اول تقیه نفرستد مسهل وغیره نمایند پس طبیخ کوریال بنیوار تیکو بکار برند
که در استلاهی تن ضرر دارد و لیکن اگر باده همی اندک بود در بن وقت اگر اول تنقیه کنند بکار برند مضایقه نیست و اگر قبض و حرارت کثیر باشد دهند که
اثر همی بقلب سیده در بن وقت انتظار تنقیه کردن غلط بیست بلکه زود زود طبیخ کوریال مذکور باید دادا و فقط بر طبیخ مذکور قناعت نماید کرد و یکبار دیگر او دو پیاله تمام
بدو باید آمیخت و کوریال در مقدار کثیر طیار باید کرد تا در هر دفعه نیم رطل داده شود و چه اگر کم دهند همی قلق وغیره رفع نمیشود و پس بن وقت به سازند که آب شیشه یکنیم
کانا و در ظرف گلی نو همراه ادویه مناسب هر مرض چنانچه پیش برای همی تخم تربچ ستاور و برای دات بیخ گل لاله وغیره و برای همی جدری حصبه انجیر زرد و برای
اسهال شاخ گوزن کثیر آسحوق جوشانده صمات نوده یا قوتی جسینت یا با قوتی قرمز یا بنیوار تیکو مرکب سه درم آمیخته افاصله شش شش ساعت تمام رطل
دهند و زر دیگر بدستور طیار کرده بکار برند تا یا قوتی وغیره زیاده در استعمال آید چه اندکی اثر نخواهد کرد و در همه حمی همی یک بنیوار تیکو کافی نمیباشد گرد و بعضی
عرق پور کی آپین و در بعضی منک و در بعضی یا قوتی قرمز یا قوتی جسینت و در بعضی روغن دیتریلیو و در بعضی سیب تمر هندی و در بعضی تخم تربچ و مقوی اشتر غار
قول میکارو و کوریال حسب مرض باید شلا اگر مرض حار یابس بود کوریال آب باید مشلج هست و اگر رطب بود کوریال او یابس باید و اگر سرد است
کوریال او گرم شاید **فائده** بنیوار تیکو گرم چون اکوا پور کی آپین و منک و روغن دیتریلیو و تخم تربچ و اشتر غار درحمی همی که قلیل الحرقت بود و هند و اگر زیاده گشته

دورم صلب و گلو باشد ندهند که ضرر دارد در اینجا بنیوار تیکو سرد چون ب تمر هندی یا نیشتر بو مروارید یکمو متی تازه تین تورا روزاده و دهند لیکن و قتیکه سمیت کمتر شد بنیوار تیکو گرم گرچه گرمند انفع چنانچه در حمی دق تجربتی کرده معالجه آن بارد و طب باید لیکن نفع نمیدهد و از مرتبه عشه صحت میگردد اگرچه چار یاس ست چه اگر خواص او کولنا ضد خواص دکولنا جزء ضد یار چنین ثابت کرده اند که چار یاس و تیکو بسیار سرد و تر و بخار گرم مکرر صحت میشود و از آب بارد در حمی غب عرق اینکلا تیرا سفوف کمین کمین کرگرمند نفع میدهند **انتباه** اگرچه حمی بمرور ضعیف شود یا بسبب خواص شیء ضعیف سازد بهر روز دو قاشق خمر خوب دهند **بدانکه** کار خمر استروا در روح و کار بنیوار تیکو سوم است پس اول بنیوار تیکو ضد سوم چون اکوا پور کی آپین منک و غیره دهند و وقتیکه روح حیوانی کم شود و قوت زائل و مرض ضعیف گردد خمر دهند **قول لهانو** و قتیکه در حمی سیمیه نجات از دیگر ادویه نباشد خمر هندی پس اگر حرارت بسیار می کشد بمزج آب اگر حرارت معتدل باشد صرف دهند **فائده** اگر در حمی سیمی یا بر دم صحیح خون از بینی یا از اعضائی گیرد بسبب خواص او کولنا تا بائی یا بسبب سمیت نمک و دلائیل تنفس جذب میگردد و روان شود باید که روغن تیر بو لوبا روغن کبریت چند قطره بمرق یا آب یا به کوردیال که بسیار ترش نگردد و آمیخته دهند شخصی حمی سیمی داشت در عرصه پنجروز سعد و تنکمر انفع کرد تا گلوز سید واز نگاه باز ماند شخصی بسبب حمی سیمی و بائی تشنج هذیان عشه داشت حیات زنده از دهن انداخت شخصی حمی سیمی هذیان عشه ضعف نبض بر اطراف طنین داشت شخصی حمی سیمی فواق عشه دانع سیاه داشت شخصی حمی سیمی و بائی سهر هذیان کمدورت بصر کمنت زبان ضعف قوت نبض غیر منتظم داشت این همه آثار ذکوره مهلک بود تطبیق کوردیال بنیوار تیکو سولوتیو بفاصله چهار ساعت دادم صحت یافت شخصی بسبب حمی سیمی فواق عشه تشنج هذیان کمنت زبان کدورت بصر عرق غشی داشت طبق کوردیال بنیوار تیکو ساده بفاصله چهار ساعت دادم صحت شد **بدانکه** کوردیال بنیوار تیکو آنرا گویند که در وسنه خواص باشد اول آنکه قوی روح حیوانی و نفسانی باشد دوم آنکه ضد سوم بود سوم آنکه ضد هم بود پس در هر کدام این خواص باشد اقسام حمی سیمی امراض هیستی زائل سازد و این اقسام در سرنگ اسپینج سنگ مومیا ساوکنا نور و زبان سانت پاد لوو ترمایق میتریداد و یا قوی قرنفل یا قوی جینسنگ مانجیل بحری جواهر مهره فادزهر وچ منک و پنج مقبا کوو آبوت در آوند و براده ناخن کرگدن وغیره و بنیوار تیکو بستند **فائده** سال پریلا میدیکن حرارت حمی ست دهند گم حامزه نشگافته گیرد پانی محموم بعد چهار چهار ساعت بندند تا جذب بخیره نماید و از حمی و صداع و هذیان رهائی شود **انتباه** در حوالیکه ترنهاا مذک بوند هموا داخل شود و صاحب حمی سیمی را بسرد سل سکونت دارند و لحاف بهمان اندازند زنند که این مرض تعالی اند همراه نفس نفوذ خواهند کرد **قول لارنوریب** در حمی سیمی التشیه بر دیتیا میل انتقیو نیوا و سوال آسپرتیو تیامی بنیوار آسپرتیو رخمی تین تورا پرتا آمرتو تیر بولا و دوب انتی فبریل سی نیاس سفوف ستاوروسفوف می لانتی ع بنیوار تیکو کوردیال عرق سیلیستی عرق شاخ گوزن عصاره فیوان عصاره الکائیس قرص و نیوراس خمور و کاسیل نمک سبد نمک و دلائیل همه مفید اند بسبب حاجت دهند **فصل چهارم در حمی بائی** معنی بائی فساد و هلاست و آن بسبب که در ایام مرطوبه باید یا آید چرا که هوای عفن مزاج روح لفاسد و طوبات عفن میاورد و در فصل گذشته یا زده و دیگذرد **فائده** همچنانکه آب بسبب یا ماندن در موضعی یا بسبب اختلاط چیزی گنده شود هوا نیز بسبب یا ماندن سیمان شجار و مغاکها از اختلاط دخان بدو ابخره متعفن گردد و هر دو اکه در وی طوبت کثیر و قبول عفونت زود تر نماید بسبب رطوبی خشک اندام و تابستان که هوا گرم و خشک بود و بالکته شود **بدانکه** اثر هوا و ابدان وارواح اسرعست پس وقتیکه هوا عفن شود اخلاط را زود گنده سازد خاصه اخلاط نواحی دل و دماغ هوا اگر کسی اثر کند که کثیر اجمالی و ضعیف القوی و منفوق المسام و بدنش متلی از اخلاط رویه باشد **قول جون کوروو** سب وبا یا بدی و تبدیلی

خواص هوا ست بشرکت بعض خواص دکولتا یا بسبب بخره ارضی یا بسبب بخره آب پس اگر بسبب هوا بود مردم صحیح چون از خانه برآید فوراً بمیرد و طیور
از خانه نگریزند و بجرد وصول هوا بمیرند و اگر بحر یانان تازه درهوا آویزند فوراً عفن شود و اشجار و نباتات دفعةً پژمرده و خشک گردند و اگر بسبب بخره ارضی
باشد خرابین زغنه وغیره حشرات که در زمین میباشند بیرون آیند و بمیرند و بگریزند و اگر بسبب بخره آب باشد ماهیان بمیرند و اگر گل آنجا در آب یگدازد زنبوران
آنجا هم هلاک گردند **بدانکه** یکبار ابتدای هوا چنین پیدا شد که چون یکی بدیگری نظر کرد او هم هلاک گردید و یکبار از بدی هوا در شهر آتش افتاد **وانتهاء**
وباکه در زمین طب پدید آید نسبت باکه در زمین یابس شود و وباکه در گرما پدید آید نسبت باکه در سرما شود و وباکه در سرما طب متسلی ماده خام پدید آید نسبت
باکه در بردن خشک غیر متسلی افتد بدرجه **بدانکه** اگر در وبا نواق اول سیاه سهال صفراوی عرق سرد تشنج نبض متفاوت غشی وغیره عوارض بهم
خلیط ست لیکن اگر شدید نباشد امید حیات اگر از لیل یا دوم اول روز قبل از گرفتن حمی در اعضای بعید از قلب پدید آید اما وقت طبع وقلت بدمی مرض ست
واگر بعد گرفتن حمی در اعضای قریب چون زیر بغل و گردن و عقب گوش پیدا گردد بدرجه دوم و مرد بائی کثیر نسبت بقلیل وصغیر نسبت بکبیر و بالائی
نسبت بزیرین وصلب نسبت بلین و سیاه نسبت بسرخ بدرجه ثالیل و طاعون که بزودی همراه جدری پیدا شود و سوزانتر و باجکه بزودی و مرد نمایند ممالک
واگر طوبت در وظاهر شود و حرارت قلیل باشد کم مهلک بود **انتهاء** سگ بطور یکه غذای کثیر بخورند همچنین مردم غالبا هر چه میسر می آید بخورند بدین ماده
بدو را نها پیدا میگردد و هوای وبائی بآسانی در آنها سرایت میکند و ازان بدیگران پس می میرند و بائی فزاید و رو نیز یا تا هفت سال و در ایتالیا سی سال
و بائی پس تبدیل ازان شهر ضرور ست چه اگر نه از آتش و نه از هوا پاک میگردد **آثار حدوث وبا بعده** فصول سال بر طبع خود کثرت ظهور ستارهای دنباله دار
نمناکی هوا و روزی غبار دار و روزی بی غبار کثرت حشرات در زمین قلت باران و دوام ابر باگرمی روز و خنکی شب گریختن بوش کثرت بروز جدری یا وقتی مخالف
تکدر ستارها ظهور و مرض دفعةً عقب گوش یا بغل یا ریه وغیره ظهور دا غها و رتن مرده و مردن کلب باین همه آثار حدوث وبا ست و اگر آخر تابستان و
خزان واقع شود و حیات مملکه آرد **علامات وبائی** آنکه ظاهر تن سخت گرم نباشد اما در باطن اندوه و کرب و حرارت قوی بود و دوم نفس از حال طبعی
گردد و در بعضی ضیق در بعضی تواتر در بعضی بلند و در بعضی سنتن بود اما سنتن دلیل هلاک باشد سوم نبض صغیر متواتر بود و بول سیاهی ندیرازنرم کفناک گندیده بد
بود و باشد که عرق نگیرنده آید چهارم سیر بزرگ شود یا حالتی شبیه استسقا پدید آید چه غشی رنج دهد و قی صفراوی یا سوداوی لاحق گردد و شهرهای طعام نباشد
سر عده بجانب دل در و کند سر فه یاس پدید آید ششم عطش شدید بیهوشی بان و دهان لازم باشد دین و دماغ و دران و بین مردم نماید و خطاب نیاید عقل
منحط گردد اندام سست قوت ساقط شود و غشی افتد هفتم تشنج سرخ ربدن ظاهر شود و با پنهان گردد و باشد که طاعون برآید هشتم وقت شب تب اشتداد کند
گاهی همه آثار در یک شخص ظاهر شوند گاه بعضی حسب کثرت وقلت یا دو گاه باشد که از ابتدای تب امراض مذکور ظاهر شوند از آخر اطراف سرد شود و غشی افتد
و باشد که بیسر عرق شود و بگذارد و تشنج ادا نماید گاه باشد که حرارت تب در باطن و ظاهر سخت ظاهر نباشد و بول از حال طبعی بسی دور نبود و بیمار زود بصحت رود و بدترین نسبت
کردطاعون یا ربو داگر مریض اشعور نبود و قوت ساقط گردد و چیزی نخورد و غشی متواتر افتد دلیل موت باشد **تحفظ از وبا** در ایام وبا اصحاء را لازم ست که
اگر باده فروش و سبدان باشد تفتیه او نماید ما بغیر حاجت نگریزند بهتر از تحریک بی حاجت بسبب ثوران اخلاط ساکنه و احداث مضره و طبع قوت
انجماد و بهره منفع مسام بود و چون یا نست و کثرت جماع و حمام وغیره از رو پرهیز و غذا نسبت بعادت کمتر خورد تا استیلا نیفتد و محرم سماع نرگ خورد انا بدانه که نخبته

خورد و اگر تخم خورد بهتر باشد و به بوهای طیبه خانه آراید عود و عنبر بشکند کندر گلاب به سیب بوید انگزه و بگلاب و سرکه حل کرده در خانه باشد و در روز چند بار عود و عنبر
قرابا تبخیر کنند مصطکی به سندروس انگزه و انحفران اسپل فرفیون افسنتین به سرو جوب گز بخور کندر منزل مر و دارو و تدابیر باقل تبخیف هر چه
بکار دارد و مرهم تمو کبک حمام زنخاله کجموضات خرد و انجم طیور و بهائم بقول وجوب که در انسال روئیده باشد و خرمو جوع و عطش و تعب و بوهای بد
به پهیزد و آب انها جوشیده نوشند و از آب چاه و آب باران پرهیزند و دایم و باشتر و دیطوس و تریاق و انگزه خوردن نفعها دارد و بعضی گویند که صبر هر
نحفران بر برسانیده و جو همراه یک پیاله خمر ممزوج با یکدرم قنا یا عسل هر روز خورند فساد هوا اثر نکند اما با استعمال این چیزها وقتی خیست که هوا سرد
بود خورنده بلغمی باشد الا ضرر دارد و اگر نه فساد هوا عام بود هوای خانه بهتر از صحرا باشد والا هر جا که فساد نبود بهتر چه خانه و چه صحرا و روغن گاو با بوفر خورد ن
و بریدن مالیدن در این ایام مقدار دو گل رشتی سبز کوهرن سفید و در بلدی که وبا بود دراسنجا نروند **قول جوان کوروی** و دل از تحاب خدا دعای
خیر طلبند و توبه کنند و روی را از آلایش گناه پاک سازند پس جامهها و تالابها و مکانات را پاک سازند تا از بخره بد تصاعد نکنند و در هوای نیک مانند و غمها ی
شمالی کشاده دارند و جائیکه باد و زد تبدیل انجا نکسال نمانند و گندم کهنه در مواضع نیک روئیده باشد آرد کرده با آب نیسون اصبنی خمیر نموده نان بخته
خورند و در موسم سرما خزان آتش افروزند که مصنف هوست لیکن در گرمانباید بلکه سرکه گلابی شویند و باشند و در سرما خانه را سرکه گلابی و غیره مطیب دارند
سنبل سطوخودوس حسن البنج کندر و مجوز با رد و برای تصفیه هوا عجیب و از سن لیسه مشک عنبر بسته در دست دارند و دایم بویند سداب مزنجوش بپوست
نارنج تخم کندر و غن وارد صینی یا سرکه گلابی روغن مازو یا نوا آمیخته بر آتشین و نحل و مواضع نبضها و صدغ و انف تمام روز مالیده باشند عود و ارصینی مدام در دهن دارند
و اج حمام فاخته بریان نان سبوس هر چه پاس باشد خورند و عوض آب آب که در و برگ آطر بلال یا بنج انجا ریاستاوجوش سبک داده باشند نوشند و اگر بوی
سرما بود ارصینی اندازند و هفته جوب و فود هند که طیبن و حافظ از عفونت و وبا و در هر هفته دو بار تریاق ماکنا نیمه رم بچار اونس طبیخ اشته غار
و هند یا نصف معتدل نمایند رسکبوا و نس و خرقه سرخ کرده بر قلب آویزند که حافظ از وبا ست اگر بعد تعلیق او دانسنجا آید بر آید روغن گاو تازه مغسول
طلا کرده برگ بار تنگ گذارند کهر با و گلاو ده ضع نبض بندند و سر کرگلابی بدن را بشویند **قول مومازدو** روغن گو گرد روغن تیر بحوله سر کرآب لیمو
آب غوره و اکل شرب آبینه دو نها از خانه نبرآیند تا که آفتاب نبرآید غرغها بندد ارند و این انجا باید که زمین آنجا صلب و محوله مرض باشد آذر گرمی آفتاب
سمیت هوا صاف گردد لیکن اگر زمین خوب نبود وقت صبح غرغها کشاده دارند چرا که هوای آن وقت خانه و سم را صاف میکند خصوص در سرد صاف
یعنی بی غبار و اگر به وغصه و جای پرهیز ندارند خیر شانزده مثقال جوب سداب سبز چهار مثقال سنگ سنگ یک درکهرل سنگی سائیده بقند مقعم آمیخته هر روز یک
قاشق دهند و بالایش اگر سوسه سرما بود خمار بیض و اگر ریا باشد طبیخ ستاو یا طبیخ گاو زبان نوشند حافظ از وبا و فونت دادن برای حفظ از وبا نافع
بهر که دهند از و با نیرد و جائیکه اسطوخودوس فوتنج ریحان مورد اسقدونیوس افسنتین باور شجوبه گندنا حاشا روید و جائیکه آب و دان باشد و موضعی که
مردمان آنجا پرشوند و دخت با سانی پیدا شوند و مدتی ماند آن زمین خوب باشد شخصی به پرسید جیا بروبا و زیدلیکن در وا تر نکرد چون پرسیدند گفت
که بجوب اسطوخودوس سنبل سرو بسته فیوه و بستر و غیر آن سیدهم **علاج** زود ی حسب باده بدان از خط فرو نی پاک کنند و انتظار نفتاک شدن دکانو نشفته
نیاورد برگ بید سیب لیمو ی با شیرین خانه را آراید هر ساعت قدری سرکه گلاب آمیخته در خانه پاشند و محافظت کنند تا بوی خارجی نیاید و اگر حاجت

بتر ریح شود بمرصد جنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هر چند که از زمین برتر بود بهتر و آنجا که اسباب راضی موجب و باشد هر صباح قرص کافور شربت بانیخ شربت لیمو شربت غوره شربت نرگ شربت حاصل اترج شربت بنفشه شربت صندل آب انار یکی بیاشامند یا آنکه گلاب آب آمیخته بریخ سرد کرده همراه قرص مذکور دهند شربت از تمرهندی قند گلاب آب بارد سانته نوشند آب شدید الرد یکبار شکم سیر دهند بعده جرعه جرعه بر لحظه نوشانند و صبر بر عطش و موجع سخت ضرور دارد و اگر بیشتر طعام نباشد اما القصه چندان غذا باید داد و اغذیه که سریع الهضم و مانع عفونت و مقوی قوت بود چون سماقیه اجاصیه حصیه دهند اگر قوت ضعیف باشد هر سه چهار ساعت یک تیهو صلاح کرده و دهند صندل کافور پوست انار برگ بید برگ مورد جو سب گرفته کوبند صندل کافور سر که گلاب بر سینه سر و گلو مالند و هر گاه که شکم طرخیده شود و اطراف سر و گردد و هنگام تنفس سینه بلند شود و خواب نیاید و اختلال عقل و دیوانگی پیدا شود باید که ضمده بارد از سینه دور کنند و بجای آن پوشند تا حرارت میل بخارج نماید و اهم ترین مهمات درین مرض تقویت دل و دماغ و ازالهٔ عفونت و ازانکه عفونت در جسم کثیر الطوبت زود اثر کند و جهت آنکه اغذیه رطبه و هوای رطوبت ناک پرهیز ند لهذا تجنب عطریات در خانه بسبیل دوام نفع تمام دارد که هم مصلح هوا و هم مجفف او و هم مقوی دل و دماغ و هم مزیلهٔ عفونت اخلاط و هم مجفف رطوبات اما باید که مجمر دور باشد و بخور باعتدال بود تا مرض را ازان مضرتی نرسد و نفس خفگی ننماید و غذا عدس سلق شیرهٔ بادام آب غوره سماق و اگر قبض بود آب ترهٔ خورد اگر قوت ضعیف باشد بیخ مرغ صفرت بیض خرامیض مخرج بچایا عرق دهند و اغذیه بعاده و ماهی و شیر بزی و غیره پرهیز ند اگر تطیب تبرید تمکین موافق نیفتد استفراغ نخط که ورتن باشد نماید اما تمکین بهر حال بهتر از تحریک است **قول جالینوس** و دو باهر منیت انتقای **قول رانذیبیوس** و اجمای عفنیت **علاماتش** شدت حرارت و قلب و سپرز و ریه و معده عطش مفرط بر دو اطراف ریه ورم و حرارت در دون **علاج قول بقراط** فصد کنند **قول آنبرزیوس** اثر و با بقلب بیفزود قوت حیوانی را تباه میسازد پس وقتیکه قوت مذکور ضعیف شود اخراج خون غلیظ است **قول اطبا** اگر در و باد و سبب بود لازمست که فصد کنند یکی آنکه خون کثیر باشد دوم آنکه عفونت گیرد سوم آنکه در ین هر دو صورت و با را قوت کثیر پیدا شد **قول ماسارما** فصد ماده سبعی را که طبع آن را بعرق آباده و غیره بیرون می کند مانع برآمدن خواهد شد پس فصد نباید کرد لیکن غالب گفته اند که فصد ماده سبعی که کثیر بود آنرا بآسانی اخراج خواهد کرد چنانچه در جدری چند بار فصد کرده شد و بعد فصد جدری بآسانی برون نمود مگر فصد حسب قوت باید کرد تکثیر دران نباید نمود **قول جالینوس مرکوریال** وقت ضرور فصد باعتدال باید نمود **فایده** اگر دیا صرف اخراج او کوشانا شود بسبب خون و دیگر ماده نباشد فصد نکنند و صرف بیزار تیکو و دیا نترتیکو بکار برند **قول کارلو** وبائی را از فصد مسهل هلاک شدند چرا که دران وقت بالا خراج او کوشانا بود مگر وقتیکه خواص وبائی در خون شود فصد باید کرد **انتباه** اگر وجع یا ورم در سر یا گلو باشد قیفال زنند و اگر از گردن تا بریه سیاه زنند هر جا که باشد اصل کشانیده و اگر از ریه تا قدم جا که بود صافن زنند و وجع هر جانب که بود فصد همان جانب باید کرد تا ماده سبعی باعضای صحیح نرسد لیکن اگر در کسی عضو وجع و ورم ظاهر نبود فصد باید نمود چرا که دفع ماده باعضای غیر رئیسه لازم لیکن اگر مریض ضعیف و ماده بدرون معده یا روده مراق باشد درین وقت فصد نباید کرد بلکه مسهل متواتر دهند بغیر انتظار نضج **قول مرکوریال** وقتیکه یا ماده سبعی بود انتظار نضج نه باید کرد و مسهل اخراج سازد پس مسهل چرب و خوب باید نمود تنقیه غلیظ شربت رئی دهند اگر قبض باشد کمین تیلیه بعرق اشترغار یا بطبیخ اطریلال و غیره دهند این علامتیست بچند دلیل یکی آنکه با اشتراک دهند ماده سیگر دد و دیگر تیلیه نیز دهند بطلاء شربت کرده آزار دفع نماید چرا که معتدل است در حرارت برودت رطوبت یبوست دوم آنکه باد چرب مجمل اندرونی نفوذ بیشتر

پس چنان او دیه باید که تا رسیدن آنجا اثرش ضعیف نشود و این را بناتی نمیشود غیر عدنی پس کمین تلیو بسبب قوت وحی خود در همه اجزا بغیه تبدیلی نفوذ می کند سوم آنکه دیابسبب کثرت عفونت خود جسم را تباه میسازد و کمین تلیو نه احراض عفونت و اخراج میکند چنانچه پایه تیفا و آنکه دیابه ضد یکدیگر میباشند که همه نفس درون رفته روح و ماده را تباه میسازد و کمین تلیو ضد عفونت و اندرون همه جسم سرود و آن را دفع میسازد **قول مارتین وریو بیو** اکوا بید یکتا و کمین تلیو و رفع دیابی مثل **قول جالینوس** او دیه چنین باید که دیابقی را سال دفع کند و این خواص کمین تلیو است **فائده** بعدقی و مسهل که بسب قوت معجل آورده باشند کاوستیکو و پاسیها و دستاگزاند **قول جالینوس و آلپینو** ایمالیا که او ده باطراف بیرونی آگیزه رئیسه باونکا و ستیکو نمند **قول سیمانو** کاوستیکو برای رفع دیابو در قرانس بر چند مرد مرگذشتم نفع یافتم **انتباه** در ایام دیابا او دیه مقرره مفتضه چون خطر همه عظیم گردس بی آتش لیا کرده اسکرد مچه او طبیخ تخم تربنج یا طبیخ اطریلال یا طبیخ اشنه خار یا سپرانج و اوشنج و ق ستاد ریا عرق گل لاله و هندوره چند بار بنج تا ذیلون و ریاه اگوستو کنده بسیاه خشک کرده و هندوره کشوث رسیده بسیاه خشک نموده سائیده نیدرم طبیخ اشنه خار یا طبیخ اطریلال و هندرب تخم تربنج یا طبیخ سداب آمیخته و هندگل سیون بسیاه خشک کرده و هندوره کرگاه از گل زیتون سازند انفع ما تریستو کو که با بسداوس خمر خوب آمیخته و هندرا بمی نان حامله زائیده انفع شیر پیدا دو دورم بچه با اوس سرکه قوی آمیخته و هند **قول بقاط** عرق که بعد نضج ماده از خود آید بتدریج آنکه باد و یه آزند اندازه و از تیکو از روز اول دادن مفید که مدد بر عرق نماید و نیز ضد حمی سمی و دیائیست **قول کرتیکو ریو** زمرد سحوقه خوراندن عنبر و عرق نرگیز با مفید اگر کسی این انگیر و تنگ فیثه و عنب اسکر یا طبیخ تمر حنا یا طبیخ ستاد یا طبیخ بنفسا فلن بهار اوس آمیخته و هند تخم تربنج اشنه خار گل ارمنی برابر سائیده نیدرم بمرق یا بعرق مناسب بدهند و ق طلا میت عدد آب لیمو چهار درم شب ترکرده صبحی نهار نوشند حافظ از و بالا دن میده عود کمر یا عنبر مشک سائیده گلوله بسته در گلو بندند فرحم از و باد و دارا مدو با نهار از خانه بیرون آیند بلکه یک قطعه نان بسرکه آب ترکرده روز دوز دیگر تریاق ماکنا نیدرم طبیخ سداب یا طبیخ اطریلال یا طبیخ ستاد و هندروز دیگر شنبیز سحوق یک قاشق و هند روز دیگر خربیض یک قاشق یا نیز واتیکو نیدرم و هند همین و جه تبدیل او دیه کرده باشند و وقت شب و ساعت قبل از طعام صاحب سه کرت تر کرده بخورند که حافظ از و باشد **انتباه** و بائی را باید که غذا قلیل المقدار کثیر الغذا او هند تا حفظ قوت نماید و مقدار غذا حسب قوت و صحت و عمر شبانا اگر کثیر الاکل و قوی باشد آنرا غذا کثیر و هند نسبت کسی که ضعیف و قلیل الاکل بود و اگر موسم سا بود غذا کثیر و آب قلیل باید و در گرما عکس این و اگر مریض جوان باشد غذا کثیر و هند نسبت به کهول اگر مریض عنفوانی باشد نهاندا زند و آب کثیر و هند و برای تغذیه نان گندم صاف و مرغ و اج کبوتر و بره عنب سفید و دیگر میوه که مائل بحموضت بود و کاستی گوبهی حاص گاو بان قناعت کنند و از لحم خوک و رنب و ماهی طیور آبی تیز پرهیز کنند و آلو شاهتوت میوه ترسیلق کرنب فصل و غیره پرهیز دهند و قولنج پیدا کند اگر زیادی بود دفع کنند و اگر مریض شب نخوابد یا آن قدر که باید نخسپد آن را خواب روز بدهند تا عقد و ران باز دارند و نیز واتیکو و معدقات بسیار روز بکار آیند لیکن مداومت نکنند که طبیعت با دلالت گیرد پس از مالوف نکرده بیشه و تنفی کو شند و حسب اقتدار تبدیل ماده نمایند اگر دو مرض سمی باید با کسی حکه فاصل شده قوی با لواسیه و غیره و دفع تدبیر آسانتر نمایند و چاره سمی بسبب شرکت خواص دیابی دو ران سرایت کرده بلاک خواهد ساخت چنین اگر فوت آکشاند ممالک است و دیابه را بجام تر و نکه بسبب افتتاح مسامه موی بنفوذ کرده بقلب رسیده بلاک سازد و تعلیق زندان سپ و دیابی برای دفع هوای سمی انفع و بستن ناخن پای چپ گرگدن و بازو یا گلو مانع اثر هوای سمیست **بدانکه دم**

صحیح را از وبائی گرفتن ضرور خصوص اطفال و پیران و زنان حامله و سرداران را چه اگر تا اب این مرض ندانند و نگیرند کسی که ضعیف بود و مرض بدار و چرا که بسبب منعف و بدی مرض و یاور و انتقال خواهد کرد و در ایام وبا مریض اگر قدری نفض اردیا مزده با شیر و بته در زمین میریق و فن کنند و نشوانند که دو و ترس بای دیگری آرد و بعد دفع وبا چون شش ماه گذرند در خانه آیند و سگ ها تا مدت کثیر در انجا دارند تا از حرارت نفس آنها هوای آنجا صاف گردد و وقتیکه در مرض وبائی و سی طاعون اورام مخابن تالیل آید زهری ظاهر شوند برای برود و نفیج و انفجار آنها اشیه و اسنجا گفته شود و بکار برند **قول لازم و بیر** روغن کهر با نشش قطره بعرق نشکافی یا اسکرو یلو بعرق شتر غاز و بهند و در بینی مالند صبح شام سداب سحوقه مزبخوش هر یک چهار اونس تریاق کبیر اونس کافور دو درم تخم انگوری آمیخته در شیشه دار زده هر روز یک پیاله قهوه خوری نوشند سه روز خرقه آلوده لویند با دیان سنا نگاوی هر یک یکنیم درم شاهتره کاسنی هر یک دو نیم درم اسکرو یلو آب نیم طل شب تر کرده صبح بپزند چهار اونس ماند صاف کرده نوشند بتعجیل طب پوست تازه درخت نیب هر یک سه درم بتعجیل لمیو هر یک عدد شکر چهار درم سایده و هندبای و باد اسمال وقی که بکبی و ازرو دانفع ساگ چولائی خوانند را یا مرباها مل کرنجوه ماد و مست کنند اسپرک گلابی بویند و بر صدغ مالند و نوشند لادن اونس عنبر چهار درم مشک دو درم غالیه دو مثقال سرخ صندل عود اریسا سه ریاسه اگر و یلو سبز کرنه خته غالیه کنند عوق گوگرد و چهار سرخ زیره سفید دو مثقال سرخ دو درم نه خته و سبد و گفته ایشیر بروپر یائیس اسپرتیو توتیای سبز اسپرتیو شوره اسپرتیو نمک امنیتو خولنجان وسواک مین تورا پرتا دیا مرکریتا نوبارد و دی لوتیانا دیا مرکریتا نوبارد مازیترس سقوف دی لوتیا ناعاق توسی شربت مروارید شربت کاسنی کرکوکوا و رسی نیتر کوکوال نمک دو لاتیل بین همه مفید اند حسب جلبت دهند و حقنه انتی فیبریل حقنه انیز و ادا نمایند و کوانیتو نفیبریژ نتی گذارند و دیگر فتیل سرخ کحل عشر سرخ عشر آب عروق اصفر آب برگ قبول قدر باش حبوب بسته دهند

فصل پنجم در حمی جدری حصبه سبب وغلیان دم مرا بائل بر طوبت بسبیل عفونت چون شیر عنب که پنج کف بود بسه رود و انچه ثقیل باشد اسب گردد و انچه صافی در سیده بود در میان ماند چنان خون جوشد و اخلاط بدکه لازم دم حیض تولد کرده و انجره بدکه بعد ولادت با دامیخته جدا گردد و اگر شود بهار و ربیع جوشد یا بسبب هوای متعفن یا بسبب جلوس در مکان مجدور یا بسبب وصول هوای بخره جراحت مجدور یا بسبب اکل اغذیه حار رطب غلیظ جوشن نمد **بدانکه غلیان خون خواه بسبیل تصرف طبع باشد چنانچه در سن طفولیت پدید آید بسبب پختن خون خام که خون اطفال خام تر بود و کما نیست چیزی که پخته و از حال بحال گردد بغیر انکه جوشد اکثر آنست که بر جلد بثور ظاهر نماید و کثرت که خون جوشد و پخته شود و بر ظاهر چیزی از ثور پدید نیاید کما ینبغی بعض الاطفال خواه غلیان او بر وجه اطبیعی باشد چنانچه بروز مینماید را بدان سنده بثوران اخلاط باسباب خارجیه یا داخلیه و این هر دو از جمله امراض هائیست یعنی هرگاه در شهری ظاهر شود در ان فصل خلق کثیر بدان مبتلا گردد **نوع اول در جدری** مادهٔ او خونیست گرم کثیر المقدار مائل برطوبت و آن بثور اندک قدر عدس یا کلان تر از و و ازبدن بر دو شته و در جمیع بدن باشد یا در بعض آن و در ابتدا سرخ باشد و عند تقیح سفیدی گراید و زود ریم کند و بهترین او آنست که بثور خرد و گرد و قدر عدس باشد و اندکی حمرت دارد و زود سر بدو پوست جدا شود یا هم از ابتدا سفیدی بر آید قلیل المقدار و پراگنده باشد و بآسانی بغیر کرب دانده یا بدکی حمی ظاهر شود و زود تر پخته شود و بعد اینها سرخست و از آثار نیکو آنست که تب بروز سوم تسکین یابد نبض و شعور بحال و میل بغذا و آب برقرار بود و بدترین او آنست که آبله بهلو دار دیا در هم پیوسته و کثیر المقدار بود و یا رنگ و سیاه و بنفش و کبود و صفیر و صلب و سرخ در غایت تیزگی بود و آنکه تمام بدن را گیرد و در و نقطه سیاه باشد و آنکه بطی الابر و زیا النفیض باشد و زود که متصل یعنی بعض بود و در سینه و شکم بسیار بر آید و آنکه زا بله خون تر اید یا آنکه دل آبله بر آید پس تب گیرد

یا انکه بعد بروز تب فرو نیاید و انکه آبله مضاعف بود یعنی در جوف آبله تره دیگر باشد پس انهمه بداند اگر چه سفید و بزرگ بوند و کذا انچه بعد بروز دفعة غائب گردد و بعد ۷ عشی افتد روی باشد **قول صاحب ذخیره** اگر آبله خرد بود و بسر و دیر بر آید دلیل غلظ ماده و دیری نضج باشد و اگر زود بر آید و آبله بر آید دلیل کثرت ماده و زود دی نضج باشد و اگر روز سوم بر آید میانه باشد و اگر بیست بر آید بدیر نضج یابد و اگر دیر بر آید و قوت ضعیف بود و عضو سبز یا سیاه گردد و بد باشد و اگر آبله پهن شود و با هم پیوندد و سیاه یا بسیار و شکم باد گیرد و قرب مرگ باشد اگر آبله خرد بی آب بود و بتر قدد بدیان گوید قرب مرگ باشد و اگر نفس و آواز بگردد و آثار ورم حجاب یا سقوط قوت باشد و اگر بااین حال عطش و کرب مفرط شود و وجه سرد گردد و آبله سبز آثار قرب مرگ بود و اگر آبله بر رو و سینه و شکم زیاده و بر دست و پا کمتر بود آثار غلظ ماده باشد اگر بول بزودی خون شود پس سیاه گردد و بیهوشی خاصة اگر قوت ضعیف باشد و اسهال خونی یا غسالی یا گردد **بدانکه** گاه در تابستان باران بسیار آید و باد های جنوبی بسیار باشد و هر گاه که زمستان خوش گذرد و سرما بر عادت نباشد و تابستان گرم خشک و خریف نیز گرم خشک بود در آخر خریف حصبه بسیار باشد **علامات جدری** وجع ظهر حکة یعنی حرقت عیون سیلان اشک صداع ثقل سر بدن سرخ نقوش حلق وجع گلو بحت الصوت انتظار بر جستن و ترسیدن و خواب سوزش و خلش دائم در جلد در بند ها و سینه عطش استلای عروق چون پشت بازگردد و پای او بگیرد و لزوم تب مثل مطبقه شیرینی دهن غلظ لعاب **علاج** چون تب ظاهر گردد قبل از بروز یا وقت ظهور او تا سه روز بالیق یا اکحل یا قیفال زنند اگر خون غالب تر بود و مانعی نباشد چندان بر آرند که بعد غشی سد اگر قصداً نباشد و بعد خروج خون بر غلیان انظر کنند که قوی است یا ضعیف اگر قوی الغلیان باشد چیزی که مغلظ بود مثل سکنجبین بدو دهند تا غشی حوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی نباشد حاجت بتغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی نضج حال بدینها خصت نداده اند اگر چه بتغلیظ و تبرید ظهور نکرده باشد چرا که چون خون جوشد و طبع بدفع او کوشد و درین وقت غلظ و سبردهند و طبع از دفع او باز نماند همچنین بود مبالغه در تبرید و تغلیظ نشاید خاصة اگر تقیه و اتقاق نیفتد و مترادل است که درین تب تلیین طبع نکنند لیکن اگر بدن مثلی نماید و رنگ بشره سخت سرخ نباشد و تب گران بود سخت فرو زان نباشد و نبض مجوج بس درین حالت تلیین چاره نباشد بلکه بفصد حاجت کمتر بود و با سهمال مشیت و انچه از قصد و تغلیظ و تبرید خون و تلیین طبع گفته شد تا همان وقتست که آبله ظهور نکرده و چون ظهور کند احتراز ازین همه واجب که مخالف اراده طبع اند مگر آنجا که خون بغایت غالب بود و سن سال و عادت و حال تقاضا کند درین صورت با وجود ظهور بثور قدری خون بر آوردن روا باشد تا مبادا بعض سبک ماده کتره گردد و چون بثور نمودار گردد تن مریض بجامه نرم و گرم بپوشند و هوای خانه معتدل سازند تا مسام بگشاید و عرق بخفیف آید و وقت بروز بثور بسهولت بر آید و وقت بروز عناب سی عدد سپستان چهل عدد دنبه و مغز شقالی بادیان نیم درم قند سی مثقال شربت ساخته یک قاشق در سه اوقات قاشق آب گرم و در گرما آب سرد و هندگر حاجت بسهیل بود بیله زر و جوشانده قند آبخته و هندو در ابتدای بروز تحریک تلیین نکنند شربت عناب شربت نیلوفر و هندم ریض اگر گرم دارند آب سرد و هند و چون تمام بر آید حاجت گرم داشتن نباشد بلکه استنشاق بر ای ترویح سفید و بعد فصد انچه سکن غلیان ما بود چون عدس کشک شعیر عناب سپستان بخته و هند و بعد بروز کدو تخمگ بند سکنجبین مائی و هندگر قبض بود آب ترنجبین آب انار دهم و هند و اگر ابتدا آب ترنجبین گلاب شربت خشت و هند تا ماده کم گردد و اگر آبله ظاهر شود و بسبب غلظ ماده و انسداد مسام بدیر میشود و بر آید و آثار غلظ ماده آنست که ثور بر سینه و نواحی او بیشتر بر آید و در دیگر مواضع کمتر و چهار روز گذشته باشد که هنوز تمام بر وز نکرده و علامت بشگی مسام خشونت جلد و قلت عرقست باید که تلطیف ماده و تغلیظ و تفتیح مسام کوشند پس اگر نفس

ونبض بر حال خود بود وغش وحرارت واندوه در باطن بسیار نباشد وزبان سیاه نبود باید که هوای خانه مائل بگرمی نباشد وآب سرد دهند وچیزی سرد بویانند وعند حاجت آب تازه میداده باشند دگاه گاه آب گرم نوشانند وآب بادیان تر آب کرفس تر آب عنب الثعلب تقند آمیخته یا عنفران قدری با آب انجیر آمیخته یا اک مغسول چهار درم عدس قشر نقند هر کدام سه درم کل سرخ بادیان هر یک دو درم انجیر هفت عدد یک رطل آب بجوشانند نصفی بماند صاف کرده دهند وبجامه پوشند وآب گرم زیر دامن مریض نگذارند تا بخارش تمام بدن رساند اگر نبض نفس متغیر باشد وغش مفرط وسیاهی زبان پیدا بود وحرارت کثیر باشد چیزی گرم ندهند بلکه بجامه نرم بپوشند وهوای خانه معتدل سازند وآب سرد جرعه جرعه دهند صندل گلاب کافور قدری سرکه بویانند واگر آب گرم تبهی که گفته یعنی زیر دامن مریض نهند عرق آمده وا باشد ما بطوری باید که کرب وخفگی نیفزاید وهر گاه که حرارت مفرط بود وبپوشیدن جامه ضعف یا غشی شود هوای خنک کنند مطیبات بارد بویانند اما تن پوشیده دارند تا هر دو مطلب برآید یعنی باستنشاق هوای بارد وسرد ات حرارت باطن تسکین یابد ودل گرم نشود وبپوشیدن تن بجامه گرم سام بسته نگردد واگر با وجود اصلاح هوا شم رائح بارد تهویح نیابد گاه گاه جامه از جایگاه دیگر نرم ودل سبک کنند واحتیاط نمایند تا خنکی هوا جز بدان موضع نرسد وهر گاه که آبله بروز کرده وکرب وتب حرارت اندرون کم نشود وزبان سیاه باشد با این همه حال تن گرم داشتن خطاست وهر گاه که غشی افتد جز بمعالجات دل تدبیر عیشی مشغول نشوند اگر آبله بروز کرده باز گردد بدست باید که طبع را بامی دهند تا ماده درون نه گرداند اگر انجیر دروی پرپشدن گفته شد بکار برند واگر در آخر شکم نرم شود شربت صندل شربت ورد قرص طباشیر قابض صمغ عربی گل ارمنی سیب پخته دهند اگر اسهال دموی بود شربت انجبار دهند اگر خون ناب برآید مسهل خلاص نباشد واگر قابضات دهند درم شود وزود بمیرد واگر عاف آید بدنکند یا عند ضعف فتیله ابریشمی تر کرده بگرد آسیا آمیخته یا فتیله پنبه بسرکه تر کرده بسیخ عنصل نیم سوخته آغشته وبینی نهند طراق وانشیز نهند اگر خلاف یابد آخر مرض شر خفقان وغیره دهند اگر قبض طبیعت مفرط بود شربت خشخاش وغیره دهند اگر قبض نبود شربت بنفشه وشربت عناب دهند وبپشت سر چادر سر پشت شیعه چادر سر پشت آب انار ترش آب غوره سماق خورند واگر طبع قبض بود دود در سینه وحلق درشتی باشد وحرارت سخت عظیم بود بجلاب دهند واز شربه ترش منع نمایند واگر طبع نرم وحرارت عظیم در سینه وحلق درشتی باشد پست را دیگر باره بریان کرده بقرص طباشیر قابض وهند واگر درشتی حلق وسر باشد پست بریان وتخم خشخاش وهند وهر گاه که تب زائل شود وبثور بروند منع خورند **قول لازم** زیرا که تقیه آغاز کند بلیله بلیله آمله کشنیز بار در سبوی نو با آب چاه تر کرده دارند وهمین آب نوشانند زود صحت شود وگفته اند ابتدا جواهر مهره وعرق بادیان عرق گاوزبان عرق گل لاله عرق گل لاله سرخ شتر غار هر یک نیم اسکرو پلو در آب گرم رنگ برآورده در قدری این آب بنیوار تیکو سه دانه آمیخته وهند چند بار وعرق ستاور نوشانند وگفته اگر بوزکرده دفعه فرو نشیند نگاه کنیم در هم چهار باره ده قطره عسل کرده بنات پنج مثقال آب چهار اونس گداخته آمیخته بفاصله یک یک ساعت بکنیم اونس وهند نگاه نیز هم مغز بادام ودو نیم مثقال آب نه اونس آمیخته بدستور دهند اگر طفل دو ساله باشد کنگنی سیخ یا نیم درم قرنفل عدد آب سه یا چهار درم نیز چون چهار اسکرو پلو ماند نوشانند واگر هفت ساله بود کنگنی چهار اسکرو پلو یا یکنیم درم قرنفل چهار یا پنج عدد کنند وغن تخم شلغم دو یا چهار درم هند مربوز رسفند وجفت ودزم سم وعفوصه ماده مزبله سرخ زده قلع سفوف اینها وبیکوس نیم درم یا زیاده قبل از بوزدهند بر بوز مدد بر بوز رگفته تا جیل یکجوی آب سوده دهند وعظم شغال اگر مرد باشد در پای است واگر زن بود در پای چپ بندند وگفته عناب پنجاه عدد در آب تر کرده برامی تلخین وانطفای غلیان تا آخر مرض دهند وزردهان پرهیز نند حتی که در چراغ هم نسوزانند شمع روشن دارند ودماش پرنج کم نمک خورند ودقیقه یاده نضج یابد ودود حمل یا چوب گزدهند تازود خشک شود واگر حکه باشد اشنه با بهوج تر

بخورند و اگر آبلگ شیر را کشید و لقمه قدری بهودی شوند کافور قدری بر روغن دیو وارحل کرده استعمال کنند اگر چه از سر تا پا عفن شده باشد بهبود یافته
قسمیت که مسور یا گویند چون پخته شود و ببینند که بدن عفن میشود کمین استعمال نمایند صحت دهد یافته اگر از خطا در بین حمی تبرید پدید آید معلوم شود
که حمی حدیدیست باید که عنقران یکدانه نیم درم بعرق بادیان دهند و لقمه اگر بعد رفع حدیدی حرارت باقی ماند پدید اکنا نور دهند قرص مروارید خبیث
مفید و لقمه انتیمونیوا سوال اسپرتوشاخ گوزن آسپرتو رغنی کرمکواوری طبیخ واری اولادی بیرابطیخ عدسی نمک و دلتیل هر یک مفید اند دهند و لقمه
اکمل زده چند قطره خون برآورده برد پنبه نم آب حدیدی که بوجه احسن برآمده باشد چسپانند دو سه روز صداع و حمی اگر نمی خواهد ماند چند دانه برد بخواهند کرد
و شفا خواهد یافت و لقمه قبل از بروز علق و نمودن نبز آید و اگر نبز آید آلندک مرآید نا سفته چهل عدد بلع کنند کم آید هجده تیر چهار درم در آب
مهرکرده خورد اگر صبی باشد موافق او د هد هر چه برآمده همان ماند و دیگر نبز آید و اگر نصف دانه آب سوده قبل از غذا و حمی دهند نبز آید و اگر برآید کمتر و اگر برآید باشد
نیفزاید و مریض باسلامت ماند و تخم ساگوان همین اثر دارد کسوندی حضض فلفل برگ نیب برابر سائیده قدر ده دانه از بروز تا صحت دهد کم برآید بصحت ماند
شیر آب قدری بطفل دهد دران سال نبز آید اگر برآید اندک گل لاله سفید قدری قبل از بروز بطفل دهند مانع بروز و دیگر ریه تیز خشک کرده سائیده بضعف
حصبه دهند نفع کند و دیگر چون آثار حدیدی ظاهر شوند حنا بر دست و پای طفل ضماد کنند و لقوع برگ حنا کشنیز یک یا دو هفته نوشانند نبز آید و اگر برآید کمتر

قول جوان کوروا اگر بعد ظهور آبله آثار نیک چون سکون حمی و عطش و قلق و غیره پدید آیند باید که فصد سهل و غیره بکار نبرند زیرا که طبیخ خود بر دفع ماده بد
مائمست از استعمال اینها ضعیف خواهد گردید اما اگر بعد بروز حمی عطش مفرط قلق کثیر ظاهر شود فصد کنند یا سهل دهند یا شاهتره کشند مسجع و رتا ماده
بیرون آید مثلا اگر بعد بروز حمی عطش قلق و غیره زائل نشوند بدو دی فصد نمایند اگر کیبلا کافی نبود چند بار تا طبع از ثقل ماده که در وریدیه است و برفع او قادر
نیست خالی شود و قادر بر اخراج گردد و نیز اگر آبله در مواضع قلیل برآیند و مریض بیقرار بود برای مدد طبیخ فصد سهل و غیره نشاخ حسب حاجت بکار برند و
اگر حدیری خوب برنزکند یا پژمرده باشد یا قصر در خود دارد یا بسبب سهال یا حرکت دیگر یا برون گردد باید که بیخ اشجار دو دو کانه و نظرن
و بدستور بفاصله شش شش ساعت داده باشند طفلے شش سالہ حدیری سمی و هشت یازده روز شد که بروز نکرد و قدر خروج منبود و اسهال و قوات صریر الاسنان
پدید آمد عطش و شت چند بار طبیخ تخم شنبلید داد و اسهال بند شد حدیری بروز کرد و صحت یافت تخم شنبلید مم همراه بیست قطر و روح شاخ گوزن لطیف دهند که برای
رد اسهال و بروز حدیری انفع اگر حدیری در شتم یا نهم روز شل سر سوزن ظاهر شود یا حصبه بود و هی اندک باشد و یا فرنتکو نبز و اتیکو یا اسپرتو شاخ گوزن لطیف
یا انتیمونیو دیا فرنتکو مکرر یا نبز و اتیکو همراه طبیخ که در وشش عدد انبه یا یک شت تخم شنبلید جوش بود یا همراه نقیع زبل اسپ آمیخته دهند که حدیر بروز مانع صعود
انبخره است و اگر حمی زیاده باشد و حدیری خوب و زود بیرون نکند دیا فرنتکو نهند که ماده جوش زیاده خود و ضرر نرسد مگر کورد یال مارده سکنه جوش ها چون
عرق گاو زبان عرق حماض عرق کاسنی اکوا کنا نور درین روغن تیر بولو الفقد کر زیاده ترش نکرد و آمیخته دهند و لقمه اگر بروز حدیری حصبه بلقوت سرعت
بهبود این آثار جوش است باید که اول کوردیال نهند بلکه فصد کنند تا روح تسکین جوش نماید بعد طبیخ کوردیال تازه کنند پنج اونس بفاصله شش شش ساعت
دهند تا که صحت شود و اگر بروز حدیری بآهستگی بود و این بسبب غلظ ماده یا ضعف طبع یا بردایام یا صلابت جلد بود طبیخ کوردیال نیز و اتیکو نیز طل بفاصله

شش شش ساعت دهند زود صحت شود نیز آنتیکو کوردیا نوافع و در جدری محصبه یا چیچک سرخ و شستینو شانند که مضرت اگر عرق آید و لباس تر گردد و لباس دیگر دور و زود دیگر کسی پوشیده باشد پوشانند و بستر نیز بدستور اگر مریض پوشیده دیگر شخص بپوشند لباس را دود اسطوخودوس سنبل داده و بدستا مالیده پوشانند و گفته در جدری طبع مجیب نماید پس درین طبیخ کوردیال بنیوز آنتیکو ساده باید داد طفلی پنجساله جدری همی مع آسمال قلق صرر الاسنان همی اشد فواق دشت و ضعیف بود و جدری اندکی بر وزکرده و درون گفته بود و قصور دشت و نمی خفت و آثار مهلک بود محمد طفلی انواع سیاه در جدری برآمده بودند طبیخ کوردیال بنیوز آنتیکو یک کاناد و دام در پنجوز صحت یافتند انجیر شش عدد آب یک کاناد در ظرف گلی نو جوشانند سه طل باند صاف کرده بنیوز آنتیکو دم آمیخته بهند و آب ساده بدهند برای جدری نافع زبل اسپ که وقت بازکردن عقب همه برآید پنج شش عدد آب یک کاناد در ظرف گلی نهند و بعد شش ساعت صاف کرده بنیوز آنتیکو سه دم آمیخته و بهند برای جدری مفید بنیوز آنتیکو سه دم سال پولیکو سیموانس طبیخ شود و تخم خاص چهار طل آمیخته و بهند **بدانکه** تعیین ابجد بروز جدری و هنگام خشکی آن فصد نیکرو ند حالا رائج شد و نفع کنید مید هد درین وقت قبل از بروز جدری بروی برای تلیین شیر خشت مغز فلوس شرب ادریو وغیره مید هند نفع مید هد چه اگر ماده باسهال مستخرج میگردد پس طبع بآسانی دفع ماده بجلد نماید و بریه و قلب و غیره آفتی نرسد **انتباه** و تنکیه جدری خشک شود یا وقت خشک شدن بازهمی پدید آید یا از انکه بود افزاید یا ذات الجنب یا وجع گلو و خناق پدید آید و بلغ عسر شود فصد باید کرد و چنین اگر جدری خشک شدن یا بحبت گشتن قلق وغیره عوارض پدید آیند و معلوم شود که ماده درتن باقیست مسهل ملین دهند تا ماده بدباغ و قلب و ریه ایذا رسانده هلاک نسازد اگر جدری سفید بود و آثار نیک دارد منجر نگردد لیکن اگر آثار بد دارد و ماده او سیاه و لانع باشد و تنکیه نضج باید بسوزن طلا یا بچوب حاشا منفجر سازند تا ماده برآید و مواضع را خراب نسازد **تدبیر** تا ازین محفوظ مانند و اگر برآید کمتر باید که چون آثار ظهور این در فصل سال پدید آیند جوانان چهارده ساله اگر آبله برنیاورده باشند فصد نمایند و آنانرا که کم از دوازده سال یا زیاده سال باشند مجامعت کنند یا سال علوج مانند و هرچه را حفظ و دوا نگفته شد العمل آن رند شربت بخار شربت کدو کنجبین لعاب اسپغول بشکر سفوف طباشیر قرص کافور و هند غذیه بارد بالقوه خورند آب سرد غسل و آبزن نمایند و انشیر و شیرینی و خرما و خربزه و عسل و انجیر و انگور و تعب و ریاضت و جماع و حرارت آفتاب و آتش و غبار و شرب آبهای استاده پرهیز دهند و قبض و اندرانند و گاه گاه آب فواکه تلیین طبع نمایند **ادویه** برای تلیین انفع دیقول بارد و حموضات مفید و تخم بقیر تلیین تر شی تخور ند و این تدابیر کسی را باید که آن را برو زنکرده **شربت کدر** چوب کدر خرمای هندی بادیان عناب صندلین هر یک ۵ مثقال سنبل گل سرخ هر یک ۲ مثقال تخم خربزه و تخم طل تکرده پنج دم آب شیرین و تخم طل تکرده پنج دم ماند صاف کرده آب نارین سرکه کهنه هر یک ۱ طل قند دو طل آمیخته قولنجان سوده کافور عنبر ان هر یک سه درم آمیزند و در ظرف آبگینه دارند شربتی قهاهت مثقال برای شخص ساده و با دو خرما نافع **تدبیر** حفظ چشم مانع بگلاب تر کرده صاف نموده قدری کافور آمیخته یا آب کشنیز تر آب انار ترش عصل بگلاب سوده و در شبان روز چند بار بچکانند مضمض سپرشیان ماه یتاقیا هر یک ۱ درم زعفران نیم دانگ با آب کشنیز یا روغن شپش طلا نمایند از بروز آبله گمدارد و اگر آبله برآمده باشد کافور بگلاب آمیخته هر نیمه بچکانند اگر سود مند و چشم سرخ باشد و بر سیاهی چشم نبرآمده سه له صفانی کافور بگلاب آمیخته هر نیمه بچکانند شیاف ابیض شیرین سوده قطور کنند پیستان باب سوده بچکانند دانه جدری که در چشم باشد زود فرا آبد و اگر دانسته شود که امتلای هم چشم آبله میشود بعد قطور او و یه مذکور نموده بر پشت چشم گذارند و تخته سرب باندازه چشم بالای فاده نهاده بعصابه بندند گاه گاه کشایند و باز بندند **دیگر** در ایام استاد یکف پایند و چشم کم برآید **قول جوان کوردو**

شخصی نوشم فایده در روز چند دفعه بچشم و مدسماق سحوق نیم درم زعفران یک فیروزه ورق طلا عدد دیعرق بای گلاب آمیخته در چشم چکانند مانع بروز گفته قشه آبله سماق طفل بدندان خرسانیده گشنیز مرتبه بیاض کرده بعد جدری شود **تدبیر حفظ بینی** سرکه گلاب آمیخته هر خطه چند قطره چکانند و روغن گل یا روغن مورد قدری کافور آمیخته در بینی مالند و چکانند صندل مانیثا آب غوره شیاف ساخته بگلاب سوده نشوق کنند **حفظ حلق** با یدکه بچیزی ظهور آبله در بدن بلکه از وقت تحقق حمی جدری و حصبه ام کنند که نار دانه بخایند و آبش هر ساعت بلع کنند سماق گل سرخ عدس مقشر بگلاب جوشانده صاف کرده یا گلاب آب بارد آمیخته غرغره کنند رب انار رب شاهتوت انفع **قول جوان کوروو** در ابتدای بروز دروغن بابونه لوبر کیف یا مالند و شکم حمام زنده شکافته بر کیف بایندند و در چهار چهار ساعت تبدیل کنند تا جذب ماده باسفل نماید **حفظ ریه** چون آبله در بدن ظاهر شوند و سینه و آواز درشت شود و حرارت قوی نباشد روطبع نرم بود سکنجبین آمیخته لیسانند و اگر حرارت قوی بود لعاب بهدانه بقند و روغن بادام آمیخته سر بعد سر بعد جرعه جرعه دهند بادام کوفته در دهن دارند مغز تخم کدو مغز بادام مقشر کتیرا هر یک درم قند سه درم لعاب اسپغول آمیخته لعق کنند اگر طبع نرم بود صمغ عربی مغز بادام بریان مغز تخم خیارین بریان نشاسته بریان لعاب اسپغول بریان آمیخته لعق کنند **حفظ امعا** شربت سوره قرص طباشیر ربه داده باشند هر وقت خاصة وقتیکه آبله در اسخطا طافته زیرا که چون آبله ظاهر شد دیکهی نهند باشد که بقیه ماده با معاء رنیزه پس درین وقت رعایت آن نه روا ست **قول لارزور بیر** فشر آبله همان طفل سه یا هفت عدد و آب سایده دهند بامایس اسهال عقب جدری **حفظ مفاصل** صندل مانیثا گل سرخ گل بنفشه کوفته اندکی سرکه آمیخته بر بند گاه طلا کنند اگر بر بند گاه خراج بزرگ برآید زود بشگافند تا ریم برآید بعده تدبیر جراحت کنند **تدبیر نضج آبله** وقتیکه آبله برآید و تب کم گردد و نبض نفس بحال طبیعی آمده باشد بداند که آبله دیر خواهد پخت تدبیر پزاندن آن کنند اگر با وجود ظهور آبله حرارت و کرب کمتر گردد و نبض نفس بحال طبیعی نیاید باشد یک نبود و پزاندن مشغول نگردند بلکه طبیعی با بودنا کامل نفقه و خطی سوس هر کدام باشد در وظیفه کرده زیرا من و جامه بیمار پیش و پس نمند تا آبله آبناک و پخته گردد بعده تدبیر خشک ریشه کنند **بدانکه** لسا باشد که چون آبله برآید خود بخود نغز شود و حاجت بپزاندن و خشک کردن و خشک ریشه دور نهودن نیفتد **تدبیر تخفیف** چون آبله تمام برآید و هفت روز گذرد و تمام پخته شود پس آن را که بزرگ باشد بسوزن مس یا طلا بشگافند آب او بسترقه نرم پاک بچینند پس اگر موسم گرما باشد گل سرخ صندل مورد و اگر سرما بود برگ سوسن چوب گزنیز دمن بخور کنند و اگر موسم نباشد گل سرخ صبر کنند زنهار دست و لم لاخوین فرو نرود کنند و اگر آبله بزرگ و کثیر الرطوبت بود برگ گل یا بس سحوق یا آرد جو یا آرد گاوس یا آرد زرن بر فرش گسترند و بران خوابانند و گربر بزرگ گرم خوابانند و ریگ نفع دهد و اگر پوست خراشیده شود برگ سوسن تنها بخوابانند و برگ گل برگ مورد یا بس فرو نرود کنند و اگر ریخشک شود نمک آب پاشند تا آنجا که پوست خراشیده آبله بشگافته بود رسانند تا که تمام پخته نگردد نمک دور دارند و صواب آنست که نمک بطبیخ عدس گل سرخ چوب گز آمیخته بپنبه آلوده بر آبله بنهند و اگر حرارت قوی بود قدری کافور صندل و طبیخ افزایند برگ بید سفیداج مروارسنگ فرو کنند و اگر آبله ریش گردد مرهم کافوری نهند و چون خشک شود تدبیر خشک ریشه سازند.

تدبیر ازالهٔ خشک ریشه خشک ریشه پوستی را گویند که بر ریشها پدید آید پس وقتیکه آبله خشک شود و خشک ریشه ماند پس اگر بارک خشک بود زیرا و تری نباشد روغن نرسق مالند تا نرود بقعر و روغن آخر نفع اما بر و نگذارند که از روغن کبند نشان آبله در روی میماند و اگر سطبر و تر باشد زیرا و رطوبت بود آن را باسنگ یا شیر روغن بر داشته رطوبت تحت او دور پنبه بچینند پس اگر عمیق نبود بپوست برابر باشد زاج نمک فرو رکنند چون دیگر خشک ریشه آرد باز بردارند

وبگذارند اگر زیر وی هیجان رطوبت بود بدستور کنند و اگر رطوبت نباشد حاجت تدبیر نیست چون دیگر خشکریشه آرد بروغن چرب کنند تا بیفتد و اگر عمیق بود صبر
مرعوق الصفر مرداسنگ اسفیداج سرنج ذرور کنند **تدبیر ازالهٔ آثار آبله** وقتیکه آبله خشک شود و آثار باقی ماند بیخ نی خشک آرد باقلا برنج مغز تخم خربزه
مغز بادام آرد جو نبات سائیده به بیاض بیض آمیخته یا مرتک بدهن ورد آمیخته یا عظم محرق یا بوسیده زبل گوسفند کهنه سقال نو تخم خربزه نشاسته
برنج مغسول آرد نخود هر یکیده حب البان ترمس قسط زراوند طویل هر یک پنج بیخ نی یا این بیست با آب خربزه یا آب باقلا یا بماء الشعیر آمیخته شب مالند و صبح
بطبیخ بنفشه شویند مزیل آثار محسن وجه پوست انار بعسل آمیخته یا عظم بوسیده بماء الشعیر آمیخته گذارند اگر غائر بوند بفربهی مائل گردند و اگر آثار آبله شبیه
دشنه بود پیه بط مرهم داخلیون گذارند **قول لازروبیر** سماق هشتی در آب جوشانند نصفی باند صاف کرده چهره را شویند قبل و بعد
مانع بروز بر چهره پیه آدم بخور شوی آمیخته یا عظم آدم با آب سوده یا عرق دهی لوز تیا ناطلا کنند و بطبیخ مصفی شویند **قول جوان کورو** و کف دریا با
بعسل آمیخته یا ترمس بزهره بز آمیخته طلا کنند مغز سر ارنب نیم پخته ده دوازده روز مالند نمک سرب درم عرق گل باقلا نیم کاناد آمیخته در روز چند بار
بر چهره طلا کنند تا یک ماه عرق زبل بقر مقطر چهار اونس روغن خردل فشرده یک قاشق آمیخته وقت خواب طلا کنند تا هفته نمک بیخ کلم کهنه زجاج
محرق مسحوق بعرق خصیة الثعلب آمیخته طلا کنند عرق گل باقلا هشت عرق اونکر یا یک آمیخته طلا کنند مزیل داغ و گفته شیر گاو قبل از بروز در روز چند بار
بر چهره مالند و یکساعت وا رند عصارهٔ مرکی که در وی خمر آورده باشند چند بار در روز بر چهره مالند مانع بروز بر چهره **فائده** اگر اثر آبله در چشم ماند یا آفتی دیگر
چون حول وغیره پدید آید تدبیر آن در امراض چشم بینند **نوع دوم در حصبه** ماده او خون فاسد صفراوی است و این مهلک بود چرا که از دم تباه تر پدید میشود
و آن بثور خرد سرخ قدر جاورس ملتصق بپوست بوند بر داشته نباشند و ریم نکنند و چون خشک شوند خشکریشه همچون سبوس آرند و در ابتدا همچون لسع برا غشت
بر بدن ظاهر میشود بعده دانه پدید می آید اما سر دانه درون سو بود و اول حمی میشود پس ظاهر میگردد و تب این گرمتر و تاسه ناک تر از جدری بود و وجع ظهر کمتر باشد
و قلق و غشی بیجه و اکثر دفعةً بیرون آید و جدری در سه یا هفت روز و صداع و وجع زانو و اضطراب و یبوست دهن پیدا باشد بهترین او آنست که سفید
زرد سرخ متفرق و کم باشد و نفس و نبض و شعور و میل غذا و آب بر قرار بود و بدترین آنست که صلب سیاه کبود و بنفش باشد و اگر دیر بر آید دیر نضج یابد و نفس متواتر
ماند و غشی متواتر قاتل بود و آنچه دفعةً غائب شود پس غشی افتد ردی باشد **علاج** اگر تب سخت گرم و تلخی دهن و زردی چشم و بول ناری بود و طبع قبض
اول قدری صفرا بملینات کم کنند شیرخشت بیست سه درم گلاب پنج قاشق آمیخته دهند و عقب او تمر هندی ده درم آلو سی عدد ترکرده صاف نموده
نوشند آب انار پن شیرخشت دهند تا سوم و بعد تلیین بتسکین مشغول گردند فصد نمایند تا سوم اگر مانع بود حجامت کنند شربت نارنج تا سوم النفع و بعد سوم
عناب بیست عدد بادیان نیم درم نیلوفر مثقالی کاسنی دو نیم درم جوشانده دهند اگر بدیر بروز کند و عرق نیاید در همین انجیر ده عدد سپستان سی عدد قند
سی مثقال افزوده شربت ساخته هر روز یک پیاله دهند تا دوازدهم پانزدهم بعده بازه شربت نارنج شربت لیموشیره کاسنی اب انار چهار عرق دهند
اگر در آخر سهر پدید آید شربت خشخاش دهند اگر سرفه کثیر بود عناب سپستان تخم خطمی بهدانه جوشانده بقند دهند و اگر بلغم غالب بود ایرسا پرسیاوشان انجیر
افزایند اگر صفراوی صرف بود مبالغه در تبرید کنند آب تربز لعاب اسپغول دهند و بعد بروز از فصد و تبرید باز مانند بلکه طبع را با شیای مذکوره یاری دهند تا
ماده را بظاهر جلد آرد و چون تمام بر آید اشربه بارد حسب حرارت دهند و اسهال در آخر حصبه خطیر است اگر دم ظاهر شود طبیخ عناب انجیر شربت انجبار دهند

اگر دم نباشد شربت مورد و گل ارمنی دهند و اگر حرارت کثیر بود چهار تخم شیره خرفه دهند اگر عاف شود تا که خون صاف نیاید و موجب ضعف نگردد
بند نمایند و در آب شرب اگر آواز گرفته بود لعاب بهدانه لعاب اسپغول آمیزند و در حصه قطعاً تحریک طبع نکنند و اگر قبض غالب بود شربت بنفشه شربت
نیلوفر آب گرم دهند سپستان بنفشه نیلوفر ورد ارالشعیر انداز ند و پیش ازین تصرف نکنند و در تبرید و تلطیف دم کوشند و اگر سرفه نباشد شربت غوره شربت
لیمو شربت کادی هفید غذا ماش مقشر عدس کشک شیر کدو اسفناج آب غوره آب انار ترش خورند و اگر طبع نرم بود شیر اب لوز جاورس بریان خورند و
باقی تدبیر همانست که در جدری گذشت و چون حمی سه روز مفارقت کند مرق دقدری لحم مرغ خورند بعده بحمام روند و چون اثر قوت ظاهر شود ملاحظه
دارند تا نکس نشود که از اصل بدتر است چرا که قوت ندارد ذا مرض دوم کشد بدین سبب در علاج شتاب نکنند تا که حالت وقوت بود حمی تحقیق نماید
و آنا نکس دوازده اند اول ضعف قوت دوم عدم میل بغذا سوم سدد چهارم ضعف هضم پنجم تخمه و نفخ سر دنا له پهلو و تهیج وجه و پشت چشم پنجم زمه حوالی البد
و طحال ششم سهر هفتم شدت عطش هشتم تن قبول غذا نخدد و بروی پدید نماید نهم هجران بخراج و شکل آن کرده باشد و باز باندرون گردیده دهم اعراض و قت
انتها تو یر گردند یازدهم نبض هنوز سریع و متواتر بود و دوازدهم بول زحال خود تغیر نکرده باشد و بسا اعراض اندکی نکس کنند چون حمیات دق صرع و صداع
و شقیقه و وارو وجع کبد و طحال و کلیه نزله و ضیق نفس و ربو ماآنکس جدری حصبه بلاخطه مانند که در اکثر مهلک است **بدانکه** تبخیر بنفشه و آب لسان
و حصبه ندهند که مضر اند **نوع سوم در حمیقا** آبد بزرگ سفید تفرقه است که از قلت اعداد توان شمرد و خاصه است که بغیر حمی باشد و عقل و نفس قوی
بود و اسلم از هر دو است و از خود از ال دیگر دو محتاج تدبیر نیست اگر حاجت شود و انچه در جدری گذشت سکبر ان بکار برند **قول جزمی** حصبه حدری خصلیت
جلدی عام و کسی شخص و کسی شهر ازین خالی نیست مگر بعض بعض نظر برین همه اطباء سبب عام این مرض خون طشت کهنین در رحم غذای آن مینماید بقدر نحوه
پس لاجرم که مبدء نشست این خون ناقص عفنه بالطبع بجران بسطح جلد دفع مینماید برای تنقیه بدن و حصبه از خون قیح و جدری از خون غلیظ پیدا میگردد و
حصبه نزدیست خردسرخ که بر بدن آن مرئی نمیشود مگر از نکس لمس به صرف سرخ مثل لسع قمل ظاهر میگردد و چونکه از خون قیح تر پیدا میشود در دو سه یا
چهار روز پیدا شود و دفع گردد **و جدری** آبله ایست که از خون غلیظ پیدا شود و مع حمی لازم که طبع آن البطریق بحران سوی جلد دفع مینماید و حصبه و جلدی
که عدیم حس است ظاهر نشود و جدری در جلد دو وکه ملتصق بلحم و عصب است پدید می آید لهذا در ین حکم وجع بنسبت حصبه زیاده میباشد **علامات**
اول صداع ثقل سر کدورت بصر بسبب صعود ابخره حار از جوش خون و مادهٔ فاسده سوی سر دوم کثرت خواب و خازه و خمیازه و معه بسبب صعود ابخره
ناکوه سوم وجع ظهر و عانه بسبب حدت خون که بوساطت اورده در فقرات ظهر گذرد و چهارم خفقان بسبب صعود ابخره سوی دل پنجم سرفه تضیق نفس بسبب
انصباب مادهٔ و ماغی از شدت حرارت سوی صدر ششم عشه همه تن بسبب نفوذ و مادهٔ عفنه در اعضای حاسهٔ اندرونی پس اعضای ناکوه برای دفع
مادهٔ بدبو سوی ظاهر جلد میکوشند و عشه پدید می آید هفتم بیان تشنج مع بسبب صعود ابخرهٔ غلیظ و خانی سوی دماغ از دفع طبع هشتم حرقت کبد و دست
اول بسبب گرفتن مادهٔ و گاهی بول مانند اسحابو و تفتیک طبع برا خراج مادهٔ سوی جلد غالب باشد نهم علامت صحیح تر و مقدم حمی لازم است که مع عشه باشد
و این همه علامات قبل از بروز نظا هر پیگردند اما سهال کبدی و سوی که بعد بروز پدید آید و دیست چرا که دفع مادهٔ سوی جلد لازم بود و آن سوی مادهٔ اسحا
دفع شد پس مادهٔ ناکوه بقلب نرسد و اسباب سبب قرب اعضای مذکوره و در اکثر خطیر و مهلک است **بدانکه** اگر مادهٔ کثیر بود آبله بزرگ و غائر و با فاطر آید

واگر ماده کم باشد آبله خرد و سطح و اندک برآیند و بعضه جلد و بعضه جلد و بعضی بیرون نیاید همچنان بعضی بیرون آیند و سوای ظاهر بدن و اعضای باطنی خالی گلو حنجره ریه رحم و غیره اعضا نیز بروز میکند و خروج آنها و اعضای باطنی از کثرت و قلت حمی مرتفع شده ضیق و وجع معده و امعاء سهال و بواغ نضج ثابت نیگردد **فائده** قسمیست از جدری که سفید بود و ثورات او با همه تفاوت بروز نمایند و در ابتدا سرخ بود و بعد نضج سفید گردد و از نو و شق شده خشک گردد بغیر عوارض شدید و ایذا مریض سبب او خون طمث صالح قلیل المقدار است که طبع آن را بالتمام بظاهر آن دفع میکند و در باطن هیچ باقی نمی ماند و قسمیست سیاه و این نسبت باول مضرت لیکن اگر ماده بالتمام بیاید مهلک نبود اگرچه سیاهست سبب او خون طمث سوخته است مگر دیگر خواص بولن نمیداند لهذا عوارض شدید پدید می آیند سوای سوداولون و نیز طبع آنرا بالتمام بظاهر آن دفع ننماید و مهلک نیست و قسمیست که در ابتدای بروز انواع سیاه مائل بسبز مثل لسع قمل پدید می آیند سبب او خون فاسد عفن غیر نضجست که طبع در ابتدا باخراج و نضج او غالب نگردید پس اخراج طبیعه و تحلیل نپذیرفتند و خلیط فاسد باقی مانند و این مهلکست و قسمیست که ثورات با هم آمیزند و سطح گردند و این دو سی ترو مهلکست بدو دلیل یکی آنکه خون طمث زبون روسی است یا ماده دیگر که در آن آمیزد و سی و غیر نضجست دوم آنکه طبع ضعیف است بر نضج و اخراج ماده که خلیط و فاسد است غالب شدن نمیتواند پس آن ماده در باطن ماند و باخر هلاک سازد و قسمیست که ثورات آن در جلد عمیق بوند این هم رد یست چه اگر طبع در شروع بروز قصد اخراج آن کرد اما غالب نشد و ماده فاسد در باطن ماند پس متوجه قلب گشته هلاک کند **انتباه** اطبا این مرض را تائب هامیگویند پس اگر بروز آن هم در اطفال و هم در جوانان باشد و بسیار میرند و بابی باشد **نکته** در سالی که دو وجب طلوع نماید در آن سال چیچک افراط بروز میکند و مترتب خصوص در اقالیم گرم سیر **بدانکه** در اقالیم روسیه بسبب انسداد مسام عدم اخراج ماده بعرق تمام سال جدری بروز مینماید و در اقالیم گرم سیر بسبب افتتاح مسام و خروج ماده بعرق کمتر می برآید و در وقت مقرری و سبب اصلی این که خون طمث گفته شد اما سبب سابقه آن یا تاثیر بالفعل هوا ست یا تاثیر بالقوه کواکبها که در هوا می آیند یا انقلاب فصول — **بدانند که** وجع و بند شدن گلو آثار توجه ماده سوی گلو است بروز چیچک و جوانان بنسبت باطفال مضرتر است زیرا که در جوانان ماده کثیر و بدو در اطفال اندک و صلاح بیماران اسهال در ابتدای بروز مضر و در آخر نیکست اگر حمی و دیگر عوارض کم شده باز بشدت ظهور نمایند آثار بقای ماده در بدنست که طبع دفع آن نتوانست و روی بود اگر سیل به بروز کرده دفعتاً از بروز باز ماند سیل بباطن نماید مهلک بود اگر وقت بروز دفعتاً از بروز باز ماند و خشک گردد از ضعف طبع باشد و گاهی در یکروز هلاک سازد اسهال بعد نضج ماده مهلکست **بدانکه** بعضی این را ملکی گویند چرا که یکبار در همه کس می آید و کسی که قسم سفید آید احتمال دارد که شاید قسم دیگر هم در اینجا بروز کند خصوص که مزاج آنها گرم باشد و باعث تکرار بروز ایشان ماده است که طبع بالتمام اخراج آن نتوانست یا کل اندیه مغلی خون ماده که باقیمانده بود **فائده** اگر اخراجی خون طمث صرف جوش نخندد و بدانسبب جدری بروز نماید اسلم بود و اگر اخراجی خون بنکرد و جوش خورند و همراه آن همه خون بجوش آید و بدانسبب بروز جدری شود وی باشد **بدانکه** در بروز جدری دو وقت مقرر اند یکی آنکه در خون غلیان شود و دوم غلیان سه روز اندر روز اول شروع غلیان روز دوم تمامی آن روز سوم چنانکه غلیان کردن بود کم و پس روز چهارم دانه بروز نماید دوم وقت دوم در سه روز اندیکی از روز چهارم که بروز کرد تا روز هشتم ایام بروز اندر دین ایام همی برآید دوم بعد بروز از روز نهم تمام سه روز ایام پرشدن باشند و در این همه دانه پرسیگردند سوم از روز چهار دهم تمام نیز همه که ایام خطاط اندر دین روز خشک شدن می نهند **فائده** مقدم در این تدبیر حفظ صحت تا بروز

نکند اگر بدرد کرده پس جوانان تقیه نماید تا ماده باقی نماند و حمی که قابل تقیه نباشد تبدیل مکان سازند **علاج تدبیر این** بسیار دو جهت **اول** تقیه ماده پس بهای تقیه بحجر وظهور عوارض فصد دست دوسه بار بکر و رگ سوگند تا بسبب خلای عروق از ماده طبع بنضج و اخراج آن غالب شود **قول جالینوس** در حمیات عفنه مقدم دارند که بسبب کمی کیفیت طبع آسایش خواهد یافت و بسهولت نضج و اخراج ماده خواهد کرد **قول بعضی** اگر عروق خالی بودند فصد نکنند چه اگر بسبب اخراج خون طبع ضعیف خواهد گردید برا خراج ماده قادر نخواهد شد تا بگفته آن اطبا اعتماد نباید چه اگر در سه حالت این مرض عروق ممتلی میباشد ندرآ ثار پری عروق از حمی و هذیان و غیره عوارض ظاهر پس فصد کردن فربه و لیکن اگر طبع بالکل اخراج ماده نطلبد ظاهر کند و حمی قلت پذیرد و دیگر عوارض بدنباشد فصد نباید کرد و اما اگر بعد بروز حمی اگر هذیان و کرب اندوه و رطوبت غلیظ باشد این همه آثار استلای ماده در عروق اند درین صورت فصد تکرار باید کرد تا عوارض رفع شوند و طبع بصحت آید و متقدمین قبل از عمر سیاه سالگی فصد منع کرده و ارسال علق مجامت جائز داشته اما بالفعل فصد جائز شده و بعضی گفته که فصد کنند که ماده بسبب قرب بآسانی و خوبی نضج خواهد شد و بعضی گفته که فصد باید نمود تا ماده شود و سوی اندرون رجوع ننماید و بعضی گفته که اول فصد دست پس فصد باکنند و بعضی مکس بین اما اگر چهره سرخ بدید و جوانی را که بدری بروز کرد یا چهره یا بهره دموی یا صفرا بود فصد دست مگر کرده عوارض فیه رفع گردند اگر عروق مستعد باشند فصد باید نمود اگر نه هفتم یا نهم بعد نضج و بروز بدری و رفع عوارض مذکوره باز حمی و عوارض پدید آیند سبب آن بود که آن که سبب کثرت خون خود فصد اول ماده کرده نتوانست دوم آنکه ماده کطبع اخراج آن نتوانست و در عروق باقی بود غلیان کرد پس درین صورت فصد تکرار کنند تا طرق قطع نشود بعد انکه چهل حالت بدری که از ابتدای جوش خون تا پیدا شدن بدری است سهل جانند بسبب یکی انکه درین وقت طبع متوجه پکردن و بند نمودن ماده بهت نضج و اخراج بظاهر بدن میباشد بسهل عکس ماده را متوجه باطن نماید پس سهل مناسب نباشد دوم انکه در حالات بدری آمال بهت لیکن اگر بسبب حبس فضله صعود بحجره سوی دماغ باشد شانه نپیایند اگر حبس باشد نمک یا زاج بروغن سیاه سوده در بنا گوش شانه نمایند و اگر طفل نوزائیده بود بال مرغ نمک و روغن آلوده شانه سازند یکی اگر بعد شانه کردن بری نفع قبض حاجت آید حقنه کنند یا ماده رقیقه سبک تلیین سازند اما چندانکه طول شد بهتر **سوم** آنکه حالت طبع تا غالب شود و بالکل اخراج آن نماید پس باید که عوارض معتدل دارند و بسیار رقیقه منع پوشند باعتدال و ناهمای سرد و گرم ضرارت حفاظت نمایند تا بسبب آن تیز و اسهال و تب نگردند و وقتیکه بروز سوم یا چهارم بخوبی بروز نماید طفل باشد یا جوان در روشنی دو بار از علی بدان تا اسفل یعنی کتف ساعد تا بنا گوش عادتا یا بخرقه نقش مع بقوته طلاء تا اوقات آسمان خوب باده شود و در ابتدا تزل فاخره یا جوق گل لاله یا بعرق شاه تره و بهند مخرج ماده و تریاق ماکنا و طبع اشیر نافع تریاق اگر چه این اصیت ماده و تخم جدیست اما اگر سیاه و اجزاء آنرا بدهند اخراج ماده شود استعمال آن مناسب نیست پس اگر حمی سفرطویه و چست نبوده باشد و بیمه معتدله و هند کوفس بادیان یا ماده ان قیه و آب جوشانند چهار روز صبوحا صائم کرده بغسل همه بدن کنند و شربت لک هندی تمر هندی طبع نماید باخراج اما در شروع عرق هندبه بعد بروز نکار برند **شربت لک** انجیه هفت درم عدس لک هر یک سه درم کتیرا باده بدان هر یک دو درم آب کنیر طل پزند سوی برده صاف کرده شکر آمیخته شربت سازند اگر عفران نیم کوفته بلو کشش چند دم افزایند بسیار سوم خاذیه و قیه و دافع سموم هندیس فاوزهر طبی یا مرکب یا شتری در آنها بدهند بعرق گل لاله و انتها بعرق شاه تره و در

استخط بعرق گاو زبان و هندبا که مفرح مادهٔ سمی بعرقست شربتی قادزهر در جوان از شش تا دوازده درم بعد از چهار تا هشت ساعت از شربتی مرض تا سه روز
است عرق پیدا بعرق کی اپیدن پیدا کلا سیا انتقو نیو دهند حالات جدری الف پرکه فراحم سمیت ماده و مجزیه آن بعرق اندخانی الوانیه و بعرق تاسی
مذکوره معوده و هندمفرح مادهٔ سمی بظاهر تن فتح مسام آن طبیعیست که در سراد شاخی مثلث مثل بال بازو سیاشد ها بعد حوالش که قبل از بعد بدید
پدید آید تدبیرش کنند پس اگر قبل پیدا بسبب صعود بخره بدماغ صداع ثقل عیون ضعف بصر سبات وسعه مغیره پیدا آید باید که بال الوانیه شاخ انیه
تا ساعتین کشند واز سرین تا کعب پا مالش نمایند و بعد ساعتین بند ند و اگر وقت بروز بسبب صعود بخره بدماغ هذیان سرع تشنج پیدا آید شاخ های خلال کشند
و مالش و ربط پا پیهابزور نمایند فادزهر بعرقیات مذکوره دهند تا اماله ماده و رفع سمیت شود اگر بسبب استلای عود تو جوانه کلا پیدا آید مصدیکه پیدا آید
اگر خفقان شود طفل باشد یا جوان اماله ماده بطبخ مذکوره نمایند فادزهر با تریاق دهند و بخمیر نگیرم نواحی قلب شسته و قت شب و مرهم تا آید لطلا کنند
جوانگاه اند اگر بسبب پرش ماده از سر یا بوق سر فضیق پدید آید شربت بنفشه یا شربت گل لاله یا شربت پرسیاوشان با دنس بعرق گل لاله آمیخته یا
طبیخ تخم خشخاش گلهای مفرح اصل سوس چهار دانس شربت مذکور دانس آمیخته بنگیرم روز دو سه بار دهند اگر آسمال سمی پیدا شود طبیخ
بعد بروز ماده تفکیر و بخشکی نهند پدید آید دوین دوی و سیست بزودی صفرت بعض شکر شیر جوشیده آمیخته حقنه کنند شعیر گل سرخ برگ بنگ مرد آب
جوشانده شکر صفرت بعض آمیخته حقنه کنند قابض طبیخ شعیر عدس گل سرخ شش دانس صفرت بعض و عدد کلیه نرم و عن بر هر یک دانس گل سرخ
درم آمیخته نیگرم صفرت نایند مزبله ذو مظر یا قابض اسهال کرد جدری شود طبیخ بارتنگ گل سرخ جاورس سه دانس شیر جوشیده بار طبیخ صفرت
بعض عدد گل ارمنی دو درم آمیخته حقنه کنند شعیر گل سرخ هر یک قاشق و آب جوشانده صاف کرده شربت و روپیه گرده بزهر یک چهار درم شکر سیب قند
آمیخته حقنه کنند عابس بلعین انبغ گل سرخ گلنار هر یک سه درم سرخ سولد ا دانس و آب جوشانند یکمثل مانده صاف کرده شربت و روشربت بر هر یک دانس
و مالخولیا یک نیدرم آمیخته حقنه کنند انسب قول پرتلیوشیه جوشیده بمار شعیر و صفرت بعض شکر آمیخته حقنه کنند و سعی از زمین گیرند هندقفیل
عروق پیدا بطبیخ گل سرخ برگ بارتنگ نمایند بعد بدین گلاب بیاض بعض شیر زن آمیخته طلا کنند عابس اسهال سکس حرارت مانع کیست قول اکوت و قفیل
حرقت و اسهال سمی یا کلیه ی شروع کنند فوراً شیر طبیخ سه دانس طبیخ بارتنگ گل سرخ جاورس دو دانس گل ارمنی دو درم آمیخته گرم اگر مرتفکنند
درسرع وقت گل ارمنی رشیر جوشیده آمیخته بتدریج بعد سه روز دهند که مقوی امعاست شربت ورد دو دانس گل ارمنی دو درم طبیخ گل سرخ آنها
یکمثل طل آمیخته حقنه کنند اگر قلعنوفی ظاهر شود صفرت بعض شکر طبیخ شعیر و مرغ آمیخته یا طبیخ بارتنگ گل سرخ شیر آمیخته حقنه کنند
ربنیو دنبه گرم گرم بر سده نهند اگر گرم بر سد بر وغن بادام یا بر وغن بنفشه یا بر وغن گل چرب کرده درمیان دو کاغذ نهند و بر جای که بیچ
بخورد نهند چون گرم شود برآورده بر سده نهند از این نفع نشود و قصد پای نمایند یا رسال علق کنند مکرر حسب ضرورت فایده
و بعد بروز جدری با نما ظاهر نرسد بدانکه جدری اکثر از تاثیر هوای وبائی و کوکب پاید یدی آید و امراض سمی مثل جدری و غیره
است که فادزهر و دیگر ادویه دافعه سم دهند و ماله ماده از موضع مجامع ربط اعضاء و مالش نمایند تا از ضرر محفوظ مانند حفظ چهره چون حکه
منع از خاریدن کنند و اگر مبتلی بود صرفه خرقه کتانی در دست او بندند اگر حکه شود شیر و دانس گلاب با دنس مرکی درم آمیخته مالند و طلا کنند کرمان

تسدید بحاست که از بروز باشد اگر وجع بود بطبیخ خطمی بخیر شعیر شیر گاو طلا نمایند **حفظ علینین** از اعضای مبیه اند حفظ آنها ضرور تا بسبب نزول ماده
و بروز تعدی ضعف بصر باید نظفه و مرمکیک وغیره نیاشند پس قبل از بروز عرق باید کلاب عرق بارتنگ هر یک اونس عصاره سماق چهار درم عقران
و نیم درم انیسون طلا نمایند علاوه ازاں طوری دیگر چشم طلا کنند بیاض بیضه لت کرده بر بال کبوتر در چشم طلا نمایند اگر آبله در چشم بروز کرده و این کافی نبود گلاب
اونس شیاف بابونه مقدار عدس حل کرده از بال کبوتر در چشم طلا کنند اگر کافی نبود کتان حلبه بادیان بوماد ران خطمی در آب جوشانده صره بار چه کتانی
که در وی سداب سبوس گندم بوماد ران تر بود در بن طبیخ تر کرده گرم گرم بر چشم کماد کنند و ببندند کحل درم بالائی و دروی چشم است که بسبب بروز باشد
اگر آبله بروز کرده شق گردد و بیاض نظفره آرد و بزودی خون بال کبوتر گرم گرم قطور کنند تا ماده تحلیل پذیرد و برای دفع نظفره و بیاض نبات سائیده در و کنند
و کشند و برای وجع شیرزن گرم گرم بچکانند **حفظ گلو و دهن** اکثر دیده شد که قبل و بعد بروز بسبب کثرت ماده یا کثرت بروز خناق پدید آمد و هلاک کشند
پس لازم که قبل از بروز وقت ظهور آثار او ویه را دفع کنند یا بردیا بس و مقوی گلو باشند یکبار ببندد و بعد بروز مخدره و محلله پس قبل از بروز سال پنیل و درم
علینین شعیر برگ بارتنگ گل سرخ هشت اونس آمیخته بگرم مرغ غرغره کنند اگر طفل بود خرقه کتان تر کرده بر دهن او شویند و تا حلق رسانند آب نارتر شرع ق بار
آمیخته غرغره کنند اگر صبی باشد خرقه تر کرده دهن او شویند و تا حلق رسانند تا خورا نند که راوع اند و بعد بروز نگلقند شربت انار یا شربت ورد بطبیخ شعیر آلو
گلهای مفرح آمیخته دهند اگر خشونت حلق باشد شربت بنفشه یا شربت پرسیاوشان بطبیخ مذکوره دهند بگرم تا طبع بآسانی اخراج ماده از سینه کند
حفظ گوش اول راوع چنانچه در حفظ چشم گذشت چکانند اگر چکه وجع پدید آید خرقه بطبیخ کتان حلبه تر کرده بتکرار کماد کنند اگر وجع اشد بود شیر زن
تنها اگر گرم یا بروغن گل یا بگلاب آمیخته چکانند که مزیل درم و ظلمتی است **حفظ انف** وقتیکه بسبب نزول ماده حکه و حرقت پدید آید سرکه یک گلاب و دو آمیخته
بوی دهند اگر وجع باشد یا بسبب شدت ماده یا بروز آبله تنفس عسر بود روغن بادام یا روغن بنفشه یا مسکه طلا کنند اگر گرم باشد و بتوز نبود و هم گلابی گذارند اگر خشم
ابو یابند اگر وجع باشد یا بسبب شدت ماده یا بروز آبله تنفس عسر بود روغن بادام یا روغن بنفشه یا مسکه طلا کنند اگر گرم باشد و بتوز نبود و هم گلابی گذارند اگر خشم
بود نرم و قشیشا نمایند **حفظ سینه و ریه و حنجره** و حنجره سوای هوا شی دیگر دخل نمی یابد لذا علاج آن عسر ست اگر بسبب سیلان ماده از سر یا وق سرفه
نمیل و غیره پدید آید شربت بنفشه شربت عناب شربت کوکنار دیا تراکاکا تا دهند اگر خناق شود شوشاخانهای خالی کشند نصف حجامت حسب قوت عمل آرند لعاب
اسپغول روغن بادام تازه هر یک یکنیم اونس شکر حسب قدر شربت یا لعوق ساخته گرم گرم بعد هر ساعت یک قاشق دهند لعوق خشخاش یا شربت بنفشه آمیخته
عناب گلقند ساخته گرم گرم دهند **تدبیر شگاف آبله** وقتیکه بتوز با هم آمیخته دل پدید آیند و قریب نضج بوند و حکه سوزش زیاده باشد باید یکزر سوزن طلا
یا فته شگاف کنند تا ماده رقیه خود بخود آنجا باد نسازد و باعث هلاک نگردد و لیکن اگر ماده نضج چیده باید و حکه حرقت نبود یا اندک باشد شگاف ندهند زیرا که ماده صلابت
و طبع از خود آن النضج خواهد یافت پس خشک خواهد ساخت و قرب نضج بعد ساخت **تدبیر شگاف ثانیه** وقتیکه بتوز نضج یابند و آبله نباشد بطبیخ عدس شویند که سکن وجع و حابس
ماده است چون خشک شود روغن بادام تازه یا روغن بیضه روز دوسه بار طلا کنند تا بتوز خشک شوند و قشر جدا گردد و پس روغن گلاب
آمیخته تا آنکه نضج پذیرد **تدبیر صفای داغ** بعد تخفیف بتوز ات بطبیخ پانیز اگر وقت ولادت طفل یا نبود طلا کنند مزیل داغ مدمل لحم و روغن بیضه
تا آنکه کامل داغ بسته شود و دست مرهم زرد وقت شب طلا کنند و صبح بطبیخ سبوس شویند بعد ملته قرحه اگر زرا و ندگر دافزایند قوی تر شود و هم
شفیه کاکنوی گذارند شربت بنفشه و اونس مرقشیشا عسل گلابی هر یک اونس مغسول سرکه مقطر مکی هر یک چهار درم مصفرت بیض سبع عدد

و عن گل سه اونس موم قدر حاجت مرهم ساخته تیگرم وقت شب گذارند صبح بطلایخ سبوس شویند زاو ندگرد به پیچ گرده نربا بنفر قلم نر آمیخته طلا کنند مرقشیثا
مفسول سا ه قصب آهنی و آدویج مغز تخم تربز برابر بلعاب حلبه لعاب کتان عسل آمیخته وقت شب طلا کنند صبح بطلایخ سبوس شویند کف دست را بعسل یا بنبات
آمیخته تمام روز برداغها طلا کنند پیه کلاغ و الند بطلایخ با قلا ترمس شعیر اصل قصب برگ مازیران بزاسف شویند مصفی داغ ولون وجه **تدبیر غذا** احداث
تازه و معتدل که فقط مسکن حرارت نبود بلکه دافع غلیان خون ماده هم باشد دهند پس قبل از بروز کاستن قرع دهند و بعد بروز فروج مرغ خصی یا کبان خورند
بفیت سلوق النفع انار سفید عدس دهند چرا که خواص پوست او از سوی به یرون مخلل مسکن و مبرد حابس از سوی درون قابض و مقرآن نیز قابض است
لیکن مانند پوست نیست لهذا مع پوست میدهند و عدس فقط خواص غذائی ندارد بلکه کیفیت دوائی هم فقط در جدری مستحمل نیست مگر در امراض دیگر نیز میدهند
پس تا که ماده جدری قیحی نبود و پخته نبود و هنوز دهند و قتیکه ماده غلیظ شود کمتر افزایند تا بسبب قبض حبس مدد طبیعی کرده بآسانی اخراج ماده بظاهر کند بیگاه و اسعای بقر
پخته دهند که بعد بروز خشک شدن الفین از دنبه و تبریت و دراج نافع و از غدیه چرب مالح و ترش و غلیظ پرهیزند **تدبیر شرب** ماء الشعیر که دران
تخم تربز بوده و آبکه در وطلا طلایخ بوده نوشانند و از خمر و غیره پرهیزانند **فصل ششم در حمی ق** بیت که حرارت غریبه باعضای اصلی خصوص دل
آویزد و افعای طوبت طبیعه بدن نماید **بدانکه** در تن مردم سه نوع رطوبت است اگر یکی از ان خارج شود دق پدید آید پس از ان اول رطوبتی که مثال شیم و رطوبت
صغار و اندامهای اصلی نفتر است و وقت فقدان غذا بدل ما یتحلل میگردد دوایع طوبت را بروغنی که در چراغدان بود تشبیه داده اند پس و قتیکه رطوبت
مذکور از تن خصوص از لواحی دل کم گردد چنان باشد که روغن در چراغ بود خرج شود در کار بدان سه که روغنی که اند فتیله خورده است خرج خواهد شد اول و ین
در رتبه اول دق است و زود علاج پذیرد اما شناخت سه نوع است که درین وقت بحمی لقه ماند دوم رطوبتی که با عضا آمیخته و بدان مانند گشته تا اهنوز انهم
تمام نیافته و این ابروغنی که اند فتیله باشد تشبیه داده اند پس و قتیکه از وصول حرارت قویه بریاضت مفرط تحلیل رود چنان باشد که روغن در فتیله بگو
خرج شود و درین وقت ذبول گویند و این در رتبه دوم بود درین حال شناخت آسان باشد و این در رتبه سه مراتب دارد اول میانه آخر پس اینچه بمرتبه آخر رسد علاج
پذیرد و اینچه در مرتبه ثانی و اول باشد بعسر پذیرد و سوم رطوبتی که اندامهای اصلی بدو مستر شده و پیوستگی همه تن از انست و این ابروغنی که در جرم
پنبه بود تشبیه داده اند پس و قتیکه این رطوبت خرج شدن گیرد چنان باشد که روغن که اجزای فتیله بدان پیوستگی دارد نیست شود و پیوستگی بدو اعضا
باطل گردد و درین وقت نهضت و خشت گویند و هیچ وجه علاج پذیر نباشد **بدانکه** سبب او یا اسباب سابقه است چون حمی محرقه که طول کشد و حرارت
او در رطوبت دل و رطوبت اعضای اصلیه چون غلظم غضروف مصاب باطوبت عفنه شاذ رین او رده تاثیر کند دوم گرم سینه و شطر الغب و قتیکه دائم شود
حمی لیق و حمی مرمی و حمی دائم و حمی عفنه و اسهال و حرارت معده و کبد و ریه و غیره که حرارت بدل باز دهد یا طبیب باز وی انتظار عند ضعف قوت و غشی
عام اللهم ما خیر اید و ار السک دهد بدانسب قلب گرم شود و مرض بدق انجامد یا اسباب بادیه است چون غم هم و سهر مفرط و غضب و تعب و جوع مفرط خصوص
در وقت کشاب و صفرا ین سوای این هر چه دل الغایت گرم کند زیرا که مبدای دق دلست اگر از انقالی نیز پیدا شد و گاهی مفرد بود و گاهی بحمی عفنه مرکب
گردد و بدترین ترکب وی با خمس سدس و سبع است **علامات مفرد** یعنی غیر مرکب نبض صلب متواتر ضعیف و بر یک حال ثابت بود تب آهسته
لازم باشد و م بیض از تب سخت آگاه نبود و چون دست بر بدن گذارند سخت گرم نبود و چون دست نامی نهاده دارند گرمتر نماید و در بول اگر تخصص بیفتد

بهبودیت محسوس شود و این تب مدام بر یک حال ماند لیکن و قتیکه غذا خورند تب ظاهر تر و نبض قوی تر گردد و اندکی میل بعظم نماید پس غذا در حق مدقوق نیز
روغن باشد که چون در چراغ اندازند فروغ زاید و بهبود یابد باشد که طبیب جاهل نظر بآنکه تب از غذا ظاهر میشود منع از غذا نماید و زود بهلاک ساند و اگرچه در
حمیات دیگر نیز تغییر در احوال بعد غذا رو نماید لیکن در دیگر حمیات بعد غذا فراشاد و درازی تب و تکسر و ثقل اعضا و برد اطراف و اختلاف نبض زیاده میشود
و در دق سواد ی ظهور حمی هیچ نمیباشد بلکه حمی دیگر مرکب نبود و آثار یک دوام تب با وی هست و بجنوب عفنه مشتمل گشتن و از قشعریره یا فاصله خالی نبود
اگر ماده عفنه خارج از عروق بود و همچنان با هر کرب شود از اعراض خاصه سی توان دانست و وقتیکه از در جه اول گذرد و بدوم رسد چشم و صدغ
بتر و ندور مص خشک آید پوست جبهه کشیده شود و در رونق و تازگی جلد بر دود بدان مانند که غبار افتاده است و اثر دود گران و چشم بخشم غلیظ آلوده مانند و سر
بینی و گردن با یک گرد و گوش تنگ و خرد شود و صخره و عظم سینه برآید و بلند نماید و در بول دهنیت ظاهر تر گردد و مومی دارد شود و قلق و رو افتد و
کتفها بر افراز د و نهوکت تن و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر تر گردد و پس تا که در بول در در جه اولست آثار مذکوره نیز کمتر بوند تا که بمرتبه دوم رسد و چون از
مرتبه دوم متجاوز گردد به مرتبه سوم رسد مو رخیتن گیرد و اظفار کج گردد و بجز پوست و عظم هیچ نماند و طبع نرم گردد و این آثار قرب موت باشد پس تا که
بقیه از رحم دوم و قلق و قت باقی بود و عظم لحم پوشیده باشد امید صلاح نیز فتن بود **فائده** هرگاه که حمی یوم از سه شبانروز بگذرد و آثار گسار دن تب
ظاهر نگردد و حرارت زیاده نشود اما پوست تن متغیر از ان شود که آن تب را باید و صفت در وجه نماید باید دانست که بدق بازگشت **قول جالینوس**
در بول دیده ام که سبب او در رم قولون بود که مدت دراز گشت و در بول او اگر دوده دیده ام که سبب او در رم مری و مثانه بود و پس هرگاه که بعد
ذبق الاسماء و دارسی مات آن تب آهسته پدید آید و معلوم شود و پیدا بی سبب ها خشکی کرد نواحی دل حکم باید کرد که دق است **علاج** چون دق محقق شود که
بزودی بهتر بود و تر طبیب کوشد پس اگر موسم گرما بود در مکان سرد و اگر سکن باید در مهب شمال دارند گرد و اندر آب جاری آب جاری بود سه پر بر روی آب نهند و بیمار را بر
در زورق بستر جامه اگنان نرم ساخته و بهترین بستر حصیر تر است که بر یکتان بود و بعد هر هفته کتان تازه بایکره یا همان اندک دوبا که باید تا زه باشد و بیمار را بر
خرقه جهنل گلاب یا گلاب با برگ خیری آب برگ حنا و آب حی العالم و روغن گل و روغن بنفشه آلوده به بینه و کتانها نهند چون گرم شود بگذارند تا مدتیکه غذا فرهم شده نباشد
باید نماد و در شبانروز یا دو بار سه بار نهاد گذاشت چرا که فرط تبرید بر اعضای تنفس تنفس می آورد آواز میگرداند اگر آواز استعمال خرقه مبرده تن بیمار بلرزد
خرقه بمبردات آلوده نگذارد تا بیمار بسبب بعضلات گلاب پوشاند سکن زند آب و آن سازند و منع انطباع را بیاجین و فوتکه طبیه یا دوغ معطر سازند و بر گیاه
برگ کدو بنفشه نهاده باشند دست کاغذ گلاب پیش بیمار نهند و تمدین پاشند نات و کاب پا بکف دست و بینی و گوش مقعد بروغن بنفشه و روغن نفر تحکم و در روغن بادام تلخ
اگر موسم سرما بود حمامی خانه معتدل سازند و بستر از کرپاس ها ساخته و نرم مخشو بنهند و بیمار را بشیر و شکر دهند و بعد دو ساعت حمام بروده در آبزن
کدو آب و خرفه و بنفشه و برگ کدو برگ کاهو برگ آلو بخارا بود و آب خنک بود نشاند باید که آب بگیرد مایود و گرمی ملائم آنند باید که دل اگر فکند و عرق نیاید و بهین قدر در آبزن حمام
دارد که پوست نرم شود و مرتری پدید آید پس از آبزن در آب سرد تا بگردن نشاند و بلا فاصله بیرون آرند و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن نفر تحکم که در آب
آمیخته سر بمالند و آب بر کسی نرشانند که هنوز مفتی بحم در تن او بود و بعد تدهین جسم تعیه یا دوغ تازه یا اسفرت بیخ خرفه و هندوآبزن سر اگرته باید و سر را

گاه دارند تا زکام نازله نشود **فائده** شیر دوغ نافع است اما در استعمال شیر چند شرط است اول آنکه از گوسفندی گیرند که بچه اش مرده باشد یا گرگ بچه اش را خورده باشد دوم آنکه گوسفند پیر نباشد سوم آنکه بچه دار نباشد چهارم آنکه بره اش را شیر نداده باشد پنجم آنکه بعد از شب شیر بچه نداده باشد ششم آنکه بعد شب شیر چیزی که شیر را در معده بندد از ان باز دارد و بهترین شیر شیر زنان است پس شیر بز پس شیر گوسفند و شرط شیر خر چند شرط است یکی آنکه از اول او چهار ماه گذشته باشد تندرست و جوان و قوی اما نه بسیار جوان و آثار جودت ها در آنست که زبل او سخت گنده نباشد و در خشکی و تری معتدل بود دوم آنکه علف او کاه و شیر خر قه باد تنگ نفخ خیار باد رنگ کند باشد اما طبیعی دادن آنست که بهار بالا بچه بیاورد بقدر ظرفی بر از آب گرم نشانده نزد او بچه شیر دهد فوراً نوشاند و هر شبانه روز یک رطل بدهند اول یازده مثقال و بهندیس هر روز پنج مثقال افزایند تا بیست و هفت مثقال و بهندیس هر روز پنج مثقال کم سازند تا یازده مثقال ماند و قدری که شیر دهند بعد ساعتی جهت هضم شیر اگر قوی شد و بنظر میل کرد شیر خاست نگذارند یک ساعت هضم شده اگر ضعیف و تلف نگردد دلیل تباه شدن شیر بود و پس دادن شیر توقف کنند تا چنان اگر در اثنای تشریب شیر حرارت و آماسی محسوس شود از شیر منع باید کرد و عوض آن آب خیار آب تربز شیره تخم خرفه قرص کافور باید داد اگر آزاد دادن شیر عفونت تولد کند شب آلو شب بقشه آب میوه آب ترنجبین آب تربز شیر بلیمن طبع کمند و احتیاط منع انجماد شیر در معده آنست که آنقدر که خواهند دادن تفاریق دهند و قدری نمک و عسل آمیزند و شکر بهتر از جلست و آنجا که طبع نرم بود نمک نباید آمیخت شکر نیز قدری باید آمیخت و روزیکه دهند از ترشی ها باز دارند و بعضی گویند که شیر را با آب باران دوشیده نیز دهند نصف یا ثلث آنرا پخته دهند که نفع بیشتر است و اگر از شیر طبع نرم شود و ضعف آرد عوض شیر دوغ تازه آهن تاب همراه طباشیر دهند اگر نه قرص فربا شد یکدرم شیر یکمثقال آمیخته دهند نصف درهم نشاسته طریق دادن دوغ آنست دوغ را سکه پاک کرده نیز بار بندند تا آب که بر سر آمده آید بعد از آن دوغ بیان سوخته درم دوغ سی درم ترکرده دهند روز دوم هم دوغ چند مرد افزایند نان کیرم کا بند بسته تا که نان بیرون شود پس هر روز دوغ چند درم کاهند نان کیرم افزایند تا که بهتاد روز سد یعنی دوغ سی درم نان ده درم و اگر خواهند که سبب دوغ آب بالتمام پیدا کند دوغ را بقرص طباشیر دهند **قرص طباشیر** طباشیر یک مثقال سرخ شش تخم خرفه تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدو تخم گل ارمنی کهربا هر یک سه درم آب بادرنگ یا لیمو سه چندان ترنجبین سازند شربتی مثقالی **فائده** هر صباح قرص کافور بشربت خشخاش یا آب انار یا آب ترنجبین یا آب کدو یا آب خیار یا بجلاب یا شیره تخم خرفه عوض گاو زبان شربت نارنج دهند و وقت طلوع آفتاب یا الشعیر سرطانی یا آب انار شیرین یا الشعیر سی درم قند چند آنچه خواهند دهند بعد چهار ساعت شربت خشخاش بیست درم آب سرد آمیخته نوشند و وقت خواب لعاب اسپغول یا لعاب تخم خرفه و مغز تخم خیار یا شیره تخم خرفه دهند و اما اگر معده ضعیف باشد سوای آب نارنج شیرین هیچ ندهند اگر شهوت کم و معده ضعیف شود اول تقویت معده باید داد چنانکه پیش قرص عنبر و دارالمسک معتدل الوشنداد و یاقوتیها می قوی باید داد اگر از تخم جاوان و مغز دوایج و سیب بپزند نفع دارد و خیار و برگ نیلوفر برابر هر یک شمیده هر روز سی درم نوشند قوت معده و هضم غذای بدن گردد و اختصاص شیر زن و شیر خر در هر سه درصه نفع دارد غضب و اندوه جوع و عطش و حرکت قوی و حزن و جماع و عوارض نفسانی و اشیای حار یابس پرهیز باید و بر احت و آواز خوش و ساز و الحان و نغمات ایشان پرداز ند و در تنعیم کوشند اگر سرد بود شربت کاهو شربت خشخاش دهند مار الشعیر که در خشخاش عناب و عن باد ام بود دوغ گاو تره و بقول بارده هضم شیره کاسنی شیره خیارین شیره تخم خربزه شیره تخم کدو نوشند **فائده** وقتیکه اشربه کشکاب شیر دوغ خیره هضم گردد و غذا دهند مدک اندک تفاریق اگر قوی

نیارد و حرارت نیفزاید باید که ماش مقشر بکاهو کدو اسفناخ مغز بادام سخته قلیه کند و قلیه اسفناخ قلیه خیارنان با آب گرم تر کرده آب دوغ نموده با بیخ آلوه خورند کشک شعیر بعدس کدو و ساو و کاهو شیر مغز بادام سخته هندبا اگر قوت ضعیف بود تهیو دراج کبک بچه مرغ ماهی تازه که چک بچه بیضه بخت نا سیب شیرین ترنج عناب تر و حلوا از خشخاش تر و مغز بادام تنکر ساخته و هندبا آب شدید البرد مضر بود و احتیاط دارند تا طبع نرم نشود اگر نرم شود غلیظ نیفزاید مغز بلوط دهند قرص خشخاش نافع و مارالشعیر کرده چند قطعه به وقتی مورد سخته باشند صمغ عربی گل ارمنی آمیخته خورند و وقت شب گل ارمنی نیم مثقال آب پنوان یا مثقالی صمغ عربی نیدرم سرطان درم سرب به یا برب سیب داده باشند تا شکم قبض شود بدانکه تا در مرتبهٔ اول بود حاجت به تبرید و تطیب قوی نیست مگر وقتیکه بمرتبهٔ ثانی رسد بمبردات و مرطبات مذکوره حسب حاجت بکار برند شیر بدن دوشند اگر قوت ضعیف بود آب سرو سه خربک آمیخته دهند و وقتیکه بسبب ضعف بنشی سد مارالشعیر دهند و وقتیکه بدرجهٔ سوم رسد حفظ قوت نمایند تا چندی زنده ماند باین وجه که مرغ کبک تیهو بریان کرده یا کوفته برو خر یا آب سیب یا آب به یا شیده یا در مرق آنها نان ترکرده خورند و منع از غذا تا که اشتها دار دنمایند غذا اندک اندک چند بار دهند اگر فی نیارد قول جوان کوروی می نویسد سلسل خود بمعده اکثر اوقات دیر پس باید که منقیات معده دهند عسل و داونس آب چشمه سه کاذا جوشانده روغن و تیرخه لود رم آمیخته نوشند و لیز انار بیچه مرغ بادو غبا پزانده خورند دور وز بعده از آرد جو دو شکر ساخته دهند تخم سلیخات انفع مارالشعیر سرطانی سرطان ماده که در آب شیرین روان باشد گرفته زنا و شاخ صاف نموده خاکستر نمک مالیده چند بار شویند پس همراه کشک شعیر بندو آثار مادگی از دست که بخلانیدن سوزن رطوبت مانند شیر برآید و اگر سرطان نر بود عوض او خشخاش عناب کنند در وغن بادام آمیخته دهند قرص خشخاش خشخاش سفید نفر تخم کدو مغز تخم خیار این مغز بهدانه تخم خرفه هریک سه گل سرخ دو نیم صمغ عربی طباشیر تخم خاطین قبر سی هریک یک نیم نشاسته یک کافور نیم زرد وصمغ بریان کرده سائیده قرص سازند شربتی دو درم سرب سیب یا برب به قرص مروارید مروارید عصاره تخمهٔ التیس بانگ هریک دو طباشیر یک گل سرخ هریک شش گل ارمنی چهار کهربا نفر تخم کدو و مغز تخم خیار تخم خرفه هریک سه صندل سفید یک آب مورد قرص سازند شربتی کنیم مثقال شربت خشخاش مزاجهین دائمی مورق و اسهال و بواسیر و در بعضی امراض شیر الاغ دهند و در بعضی سرطان با ده محرق سه فزایند و در ورق کافور یک عنقران نیم زیاده کنند — قرص مبارک مغز چهار تخم بارکلان مغز تخم خربزه مغز تخم دینه فاوذنج هر طباشیر تخم کاهو کاسنی هریک دو هر سه صندل هریک سه مروارید کهربا سه رب سوس بادیان ست گلو سلاجیت دانهٔ میل گل سرخ گاذبان گل گاوزبان صمغ عربی شب کافور عود تخم خرفه ابریشم نقرض هریک یک بلعاب بهدانه یا بلعاب اسپغول قرص سازند یک درم آب سائیده نبات آمیخته خبه دو نیم اسکر دیلو پاشیده نوشند فربهی حاره و محرقه دوق و خفقان حب کافور کافور نیم مثقال طباشیر مروارید صندل سفید کشنیز هریک دو نیدرم مغز بهدانه مغز تخم کدو و هریک پنجدرم گل ارمنی زنهره هریک مثقالی صمغ عربی دو دانگ صمغ بعوق صندل حل کرده او و یه آمیخته قدری تخم دو جیوب بندند شربتی مثقالی برای امراض شدید الحر و حمیات حاده و دوق با اسهال مفید روغن کافور روغن بنفشه تخم کدو سی گرم کرده فرو گرفته کافور سه درگرفته آمیخته در شیشه کنند برای دوق و حرقت کف دست و پا و صداع احتراقی تدهین کنند قول لارزو ربیر صبحی عرق کاسنی عرق بادیان عرق شاهتره عرق نعنع هریک سیزده درم شربت بنفشه شربت نیلوفر هریک پنج مثقال هندبا دو وقت چاشت فقط عرق کاسنی عرق شاهتره هریک ده مثقال نوشند و وقت شام عرق کاسنی عرق بادیان عرق شاهتره هریک ده مثقال کشنیز

آمیخته دهند یا شیره تخم خیارین هر یک یکدرم شیره کاسنی پنج مثقال شیره شربت صندل پس شربت تا هفته نوشند آمیخته پنج مثقال شربت دو یا پنج برآورده شیر پنجدرم خیارین تخم وزبعد چهارده بسند پنج مثقال
تا هفته بعده تخم کاهو سه درم تخم خرفه درم شیر برآورده شربت صندل مثقال آمیخته دهند کهچری مونگ متقشر که برنج و دال یک باشد با دال خشکه خورند بعد ایام مسطور چون اشتها پدید آید
پرهیز اندک کم کنند و گفته شربت طیب کوشند و از هوای نگهدارند و مرغ لحم گوساله لحم حلوان و دراج و تیهو و صفرت بیض شیره کاهو که دگوبی برنج مغز بادام باورتک قند خورند بسد یا نانسی هر یک
نیم اسکر ویلو جوا مهره سه دانه کافور سیم سیسنی قدر خردل شربت نیلوفر عرق شاهتره هر یک سه درم عرق نیلوفر شش درم گلاب یکنیم درم آمیخته دهند مرق
بچه مرغ که بمار الشعیر پخته باشند نیم رطل دو بار کرده دهند بعده اندک اندک افزایند و گفته کتیرا دو دوا و نس صمغ عربی هفت مثقال نشاسته نیم اونس اصل السوس
مغز چهار تخم بارد کلان هر یکدو درم کافور نیم اسکر ویلو صندل سرخ نیم لیبر سائیده یکدرم با یک اونس شکر مقوم آمیخته دهند شخصی از سلال دق وانیست
سال سرفه داشت و وقت سرفه غشی میشد از ین در پنجاه روز صحت یافت جواهر مهره ربع درم بعرق کافور دهند و گفته صندل سفید خس تخم حماض هر یک
چهار کاسنی طباشیر بسد هر یک شش اصل السوس سه نیلوفر صندل سرخ هر یک دو گل سرخ گل بنفشه هر یک یک کافور نیم سائیده حسب حاجت دهند که مزمن حمی
کهنه دق است و گفته این عرق برای دق وسعال مفید است زبیب بیدانه مویز منقی گل سرخ گل بنفشه گل خطمی گل خبازی نیلوفر تخم خرفه بیدانه عنب الثعلب
هر یک پنجدرم عناب بیست درم زوفا کاسنی تخم کاسنی هر یک ده و نیمدرم صمغ عربی کتیرا کشنیز باریک خشک مصطکی بالنگو هر یک سه درم تخم کاهو مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو صندلین هر یک ده درم زعفران اهلیل عود اصل السوس هر یک یکنیم درم کدو عدد عرق کشند یا مغز تخم کدو کشنیز تخم خرفه کاسنی گل سرخ بنفشه نیلوفر هر یک پنجدرم
تخم خیارین صندل سفید هر یک ده درم کافور درم برگ گل خیر و عرق گلاب هر یک نیم رطل برگ کدو ربع رطل کدو عدد برگ کاهو دو دسته آب چهارده رطل
ترکرده کشند و گفته عرق مزوره برای دق انفع است دهند سفوف سی هالی سفوف انتی ایتیکو طبیخ حمائی و طبیخ فیبری تیتو و نمک ودیال و حب یونانی قیرنیب
فیوره وانت مفید حسب حاجت دهند **عرق مزوره** لحم کدوی سبز کاسنی هر یک بیست درم کسیره گل بید نیلوفر هر یک ربع رطل عنب الثعلب گاو زبان
خیارین تخم کاهو مغز تخم کدو هر یک هفت درم صندلین کشنیز هر یک چهارده درم گل گاوزبان پنجدرم گل نیلوفر هندی هفده درم تخم خرفه ده درم طباشیر
زهر مهره ختائی هر یک سه و نیمدرم مزوره عدد عرق عنب الثعلب عرق شاهتره هر یکدو رطل گلاب چهار رطل شیر بز پنج رطل عرق کشند و گفته در مراطف
در دق میشود مگر وقتیکه اسهال شدت کند و مرگ قریب بود **دوا** شربت ترنجبین عرق کافور قرص شادنج خمیره صندل کافوری شربت صندل
حماض مفید **حب دق** آنچه هشت کافور یک قدر کتارا دشتی حب بندند شربتی پنج حب هر حب بفرق سه ساعت دهند **سفوف** هلیله بلیله نبات سنگ
هر یک یک قصب الذریره دارچینی هر یک نیم سائیده صبح شام نیم نیم درم با آب تازه دهند مزمن حمی که در عظیم باشد **دیگر** طبیخ برگ اروسه یا زیره سفید فلفل
با آب شبانه سوده یا پوست درخت خشخاش با آب سائیده یا عرق بانسه دوازده درم قند شش درم آمیخته نوشند **دیگر** زیره سفید سائیده تا سه هفته دهد **دیگر** پیوند
مدقوق دو دو درم صره بسته در یک کاسه عرق کاسنی انداخته دارند و صبح شام دو دو اونس دهند **دیگر** پست گلوی زنجبیل شاهتره هر یک ده درم آب رطل
پزند چهار درم باند صاف کرده نوشند سه روز **دیگر** دارفلفل قدری سائیده با شیر گوسفند تا بیست یا روز دهند **دیگر** برگ زرد پخته اروسه که ده روزه
که بجاه بیابا شد عسل هر یک دو و نیم مثقال گلنار شگفته پنج عدد و آب چهل درم سائیده بچینه عسل آمیخته نوشند تا چهل روز **فصل هفتم در دق**
شیخوخه دق الهرم این مرض هر چند که از جنس حمیات نیست اما چون مریض بصورت مدقوق بنماید در روزگار پیری نارسیده با حوال پیران سنگ آید

اند اتصل دق نوشته شد و پیران را بیشتر از جوانان و جوانان را بیشتر از طفلان پدید می آید و آن استیلای یبوست بر مزاج بغیر تب و حرارت بسبب کثرت برودت یا ضعف بدنست چنانچه در آخر عمر عارض میشود یا آنکه آب بارد در غیر وقت نوشند چنانچه عقب یا ضعف قوی جماع و حمام که هنوز مسام مفتوح بود و طبخ بحال نیامده باشد و حمی عفنی که هنوز ماده خام بود زیرا که شرب آب سرد در چنین محل مبطل قوت و مضعف حرارت غریزیست یا آنچه با کثرت بلغم یابات فاسده سوداوی آن را سرد کنند یا بسبب یا بسبب جزآن که مذیب طوبات و محلل مادهٔ حرارت غریزیست سرد و خشکی غلبه نماید یا استفراغ تام بی اتفاق افتد و ماده حرارت غریزی را خرج نماید یا دوام امراض حاره مبرزات مفرطا استعمال نموده و بدانسبب مزاج بگردد و در دماغ الب آید و قلبا باشد که افراط آب کثیر الیرود حمیات حاره و دق سودی باین میگردد و وقتیکه مستحکم شود دیرپا و لکن نبود دیرپا و ملبس بماضین و رقت بلوغ عدم حرارت و التهاب صعوبه بطوء و تفاوت نبض و باقی آثار ذبول و محال مانند پیران علاج تبدیل مزاج کوشند اگر مرض مستحکم نگردد و اگر مستحکم گشته تدبیر نایستند و تدبیر کلی آنست که مزاج را بگردانند معتدل باز آرند بانیوخه که مرهم مزاجی نرم مزاجی تعدیل مرا بانی شقاقل مرا بانی سیب مرا بانی بسیب و هندبه و بعد ساعتی صفت بنین چند عدد بنیاد به خورند و عقب آن خرنگوری چیل و دو نوشند و بعد دو ساعت حمام و آنچنان نمانید و بعد ساعتی از حمام مرق مرغ و کبوتر کرده و دوا چنین تعدیل خواهند آن بود و بهند و بعد تغذا بنوشند و عسل اندک اندک داده باشند و انجاح به تعدیل طوبات باشد پرهیز دهند که نوشته شود سه روز تا تعدیل آید و پرهیز روزگار دراز بر بعضی بسته چند بار و به بار بعد حقنه روغن نرگس و روغن سوسن و روغن خیری با عضا مالند و چون بهبود و قوت پدید آید دوا الاسک مقرد یطوس ترسایی کبیر و هندوغن قسط مالند عجه هو و بخورانند حقنه سر و اطراف بره پاک کرده کوفته کشک تغیر کشک حنظه نخود هر یک مشتی شبت ده درم بابونه هفت درم خشک بشت درم انیسون غوغ آب ده رطل نیم سوی ماند صاف کرده و شصت درم این روغن گاو و روغن کنجد تازه هر یک ده درم روغن بان پنجدرم شمع ابیض و درم گداخته آمیخته حقنه کنند

باب بیست و یکم

در اورام و بثور و امراض ظاهر جلد

مشتمل بر چند فصل **فصل اول در اورام** و ورم انتفاخ و غلظت که بسبب انصباب باده و عضوی ظاهر شود و این باده با خلاط اربعه باشد یا مائیت یا ریاح پس اگر باده او ورم باشد بلغمی و اگر صفرا بود حمره و اگر سرد و مرکب بود حمره بلغموی یا بلغموی خمره نامند و آن را که غالب بود مقدم دارند تا در رطبی پس اگر ریاح باشد عضو ملتهب بود نخفه نامند بدانکه گرد عضو را بنظر باید شناخت بسیاری و اندکی و آنش آنست که اگر گرد عضو بود عضو متحیر باشد حمی مثقل منتهی و اگر گرد عضو نبود حمی مع وجع و نبان دورم در هر عضو که باشد در فصل وقت بنفضه آفتی افتد و اگر بلغمی بود گرانی عضو بغیر وجع و دیگر آثار بلغم و اگر سودا باشد

صلابت و دیگر آثار سودا و اگر در عضو عصبانی بود وجع اشد حمی حاده و باشد که تشنج و اختلاط ذهن آرد و اگر در احشا بود کم عضلات شکم فرو گذارد و پوست شکم لاغر گردد و قتیکه در مرض بین گیرد استداد وجع حمی و تشنج زبان سهر کثرت ثقل در ورم پدید آید و باشد که من زود لاغر شود و چشمها دفعة در درون شود و چون پخته شود دریم کند حمی و وجع و ضربان ساکن گردد و بجای وجع حکه پدید آید و لمس ترم گردد و ثقل افزاید و وقت انفجار تب لرزه گیرد و نبض ضعیف نفیس صفیه بطی مختلف گردد و شوت ساقط شود و باشد که اطراف سرد گردد و چون سرکند ماده بطریق نزدیک تر دفع شود و نفث یا بیول یا براز و بهتر آن باشد که بعد سرکردن تب سرد و نفس آسان گردد و قوت آید و ماده بطریق نزدیک دفع شود و باشد که ماده از عضوی بعضو دیگر رنده آید اگر از عضو شریف بعضو خسیس رود حال نیک شود چنانچه ماده دماغی پس گوش ماده ورم کبد بدن اگر از عضو خسیس بشریف آید حال بدتر شود چنانچه از ذات الجنب بذات الریه گردد و ماده ذات الریه بنخاع آید و منتقل ماده آنست که اگر سوی بالا نقل کند تحقیق عسر نفس سوزش حوالی سینه ثقل چنبر گردن صداع پدید آید و باشد که دیوانه و ساعد لم افتد اگر ماده بدماغ رود خفیه و اگر پس گوش آید امید خلاص و امید ارتفاع عاف و درین حال در همه آماس اشتیاق باشد و اگر سوی زیر فرود آید ثقل و تمدد و تشر اسفیه پدید شود **قول جوان کوروی** ورم که دفعة بر همه تن یا کسی جاشود بسبب دیا اکل سم یا ماده یا رکیست که جمع شده ورم آرد یا بسبب هوای بارد یا قات یا ضعف یا ملاقات و تشنج مسام سرد وغیره بیرون آمدن نتوانند و باعث ورم شوند **علاج** اگر بسبب خاصیت معده یا لغم باشد کدین تنقیه یا تاثر تروایی تکیو یا کلوا بنید یکتا و هندگر تقشی گیر و قرص فیروزه انت ده درم بچهار دانگ مرق پخته مرغ یا مرق بالکیان حل کرده دهند اگر نیم گیر و حب یا جیما کو نیدرم دهند ابوت مسحوقه نیم درم بمرق دراج دهند برای سپرچی انفع اگر نمونشد ابوت مسحوقه بخم مکرر طلا کنند محلل ریح و ورم مسکن وجع و ماء الکنکز یا ماطبیخ حب الغار بوبادران افتیمون کمون ایرسا کردیا فوذنج مرزنجوش وغیره دهند برای ورم ریحی و بلغمی انفع زیرا بقدر تازه خیر طل کمون بوبادران کوگرد انیسون هر یک نیم اونس نمک سه درم سائیده گرم کرده ضماد کنند سه روز محلل و رم ریحی آرد گندم بریشت یک علوا کمون نمک هر یک دو درم آمیخته و آتش پخته دو پاره نموده بروغن سداب و غن حب الغار چرب کرده کار کنند اگر بسبب انسداد و سام باشد تفتیح مسام نایند روغن بوادام روغن بوبادران سادی بقدر اونس روغن گداخته مالند و روز چند باز آرد با قدایه چند آب و سرکه تازه ضماد کنند سه روز برای ورم منقین النفع برگ خروع و آتش پخته با نشتین و نصفاق متورم بندند دو ماه اگر ورم نباوجع باشد رگ را کار کنند **نوع اول در غدی** و بیست دو می کثیر الانتفاخ غلیظ حرارت و کثرت انتفاخ عضو وجع ضربان تمدد حرکت در هم عظم نبض سریع بول وچون دست نهند از شدت ضربان دست را دفع نماید و عضو متورم چنانکه کثیر الشرایین باشد وجع و ضربان اشد بود **علاج** از طرف مخالف فصد کنند و در ابتدا برای تقویت عضو و رفع ماده را دع ضماد کنند و بر نفس عضو متورم و قتی که وجع اشتد نبود و بعد نهادن مشتد گردد و دفع ماده از اعضای شریفه نباشد الا بالاتر از محل متورم نهند تا ماده را بگیرد الا آمدن نبدید آمده دافع نشاند و اینهم بعد تنقیه تمام باید تا بی ضرت بود و زود دیگر نه بگذارد زالست بارد ع قدری و در ورم خفیه نیز آنرا نه باید اندکی محلله خفیه و چون بانتها رسد و را فرودن بایسته و خربات محلله گذارند و بعضی گفته که را دعات و مرخیات محلله بالتماس صفه آمیخته و در انتهای استعمال بایکرد و سرگاه که باشد اطلاق اندا دو یه محلله فقط بکار برند **ادویه محلله** صندلین فوفل گل ارمنی ماستی اقاقیا گل سرخ کاسنی **ادویه مرخیه** آرد بیخ خطمی بابونه اکلیل الملک خبازی وغیره **محلله مرخیه** بابونه اکلیل شبت و غیره **مرکبات محلله** آرد با قلا تخم خبازی بابونه وغیره **محلله بابونه** اکلیل کنان جلبه غیره هر بانگه وجیع اورام را حوال اربعه غافل نباشند یعنی در ابتدا دع و در تمامی میان دا دع و مرخی و در انتها محلل صرف بکار برند هر گاه که

مادہ و در تحلیل زود رود و بجمع نہند شیاف منضج نہند و چون پختہ شود و اخذ شود بنگاذ فہما الا اذ و بہ تنقیہ گذارند یا بہ آہن تیز بگاذند یا بہ فصد اگر تبلین حاجت آید یا بالکوه
و طلیخ بلیلہ و ہند **منضجہ** کنوچہ کتان انجیر و غیرہ **تفجوہ** نزل حمام اشق و غیرہ **فائدہ** اگر بسبب اسباب غریبہ چون ضربہ سقطہ و رم مدید آید پس اگر رم کہنہ بود و تن
ممتلی از خون نباشد او یہ مزینہ ملایمہ روغنہای نیکرم گذارند و با گرم منطول کنند اگر بہ زائل نشود و نبض رم شرط نزند و خون برآرند و اگر بدن ممتلی باشد
فصد مقدم دارند و گر رم مراد عات گذارند **قول لازوردی** ابتدا خرقہ بسرکہ و آب یا او یہ مرکب آلودہ نہند بعد ہ مرہم جالینوسی گذارند اگر ورج و حرقت
اشد بہ آب گل خطمی یا آب برگ خرفہ یا آب برگ کاہو یا آب برگ حماض آب برگ کنار بکار برند و در زائد خرقہ بدہن و رو آلودہ نہند برگ خطمی شستہ در آب
مہرا کردہ کوفتہ گل سرخ آرد جو ہر یک اونس آمیختہ قدری ہن ورد افزودہ ضماد نمایند و در آنتہا مغزان عدد و در آب نیگرم ساعتی داشتہ بعد ہ برگ خطمی یم شت
گل سرخ و رشت پزانده آمیختہ حل کردہ یا برگ خطمی مغزان ہن مرد پزانده ضماد نمایند و در آنتہا خطاط یک خطمی کشنیز مغزان و قدری عسل آمیختہ ضماد کنند چون رو
بہ تحسن آرد برای تقویت عضو گل سرخ پختہ ضماد سازند **او یہ راوع** گل سرخی بیاض بیض ہن در روغن بنفشہ کاہو غب الشعلب با اخلب شیر ہر ہم
راوع عاقل اسنی گل مختوم ہر الاخوین ہر یک یک ہن مرد دہ شمع نیم سرکہ قدر ضرورہ ہم ساختہ و کرل سرپی حل کردہ بکار برند **قول صاحب فہرست** اگر از
کثرت رم صلابہ شود فلغموني صادق نامند و اگر کیفیت خون با شد یعنی از اختلاط خلط و یگر افزوده فاسد گردد فلغموني کاذب گویند و بہر خلطیکہ مرکب شود ہمان
خلط مسمی گردد و ا تقناع و رم حرقت حرت لون الم انفس سرخی چشم و وجہ و زبان ضربان حکہ میتی شیرینی دہن **علاج** اگر ورم مزبور سرایعنق باشد اکحل زنند اگر
ذکر یہ راوع و قیفال ہا سانجانب کشایند اگر ورم بر دست بود او دست مخالف اکحل زنند و اگر اخراج دم کثیر مطلوب بود او دست ہمان دست بعد تقیہ کہ ورم وفق یابد آنرا
فصد کنند و اگر پایین عنق باشد از ہمان جانب باسلیق زنند و اگر دور رس بود صافن زنند و اگر از کثرت وجع و ماده بود رو خوف خطیر باشد برای وع و تقلیل ماده
یا سلیق ہمان جانب زنند **قول جالینوس** در مرض سبی احتیاط کنند ماده یعنی بقلب نماید در مرض سر فصد پا کنند سب قوت اگر مریض ضعیف باشد
باشد فاده رو د اک سبادت کنند و محاجمہ بشرط بر ندرسانق نہند **فائدہ** تقیہ عضو قریب نمایند مثلاً ماده خنک اسوی عنی کشنده و گاہی از ہمانجا تقیکنیاده
قیق و اندک بود بر راوع سوسنی و نوع دل کہ نکو خوابند شود و ضماد محلل و منضجہ بکار برند و کلک سبک زنند چون نضج یابد بشگافند تا ماده بر آید پس ملزم ہم منتا
نہند **قول بوعلی** و فلغموني خاص سہل بعل نیار زند و خاص کہ ری افتدس و تقیکنیا عفوت و خون ظاہر شود ملین سرد سی نخبشنده چون شربت ورد شربت
کاسنی شربت گاوزبان عرق گاوزبان عرق کاسنی نوفلوس تمرہندی شربت بنفشہ و ہند تا ہر روز کہ د و ملین شده باشد و مریض بآرام ماند و غذای لطیف
سبک معتدل چون کاہو کاسنی گاوزبان آلو بیخہ مرغ حلوان و ہند و در ابتدا او یہ ساده و ہم جالینوسی بکار برند و اگر حرقت و وجع کثیر بود راوع خاص بعل آنرا
و اگر در ابتدا ورم اندک بود راوع کہ بعل آرند و محافظ گذارند فرق در راوع و محافظ آنست کہ در راوع بر وجع و محافظ گرد آن می نہند **قول جالینوس**
وقت شدت او او یہ ملینہ مائل بر و بکار برند **او یہ ملینہ** آرد جاورشہ گاو بیخہ مفت خبیث بعل ب آب نعناع قدر حاجت آمیختہ بگذارند بعد ساعتی تبدیل
کنند چہ وقتیکہ خشک شود وجع افزاید **ملینہ** صفت بیاض بیض بشیر زبان لت کرده یا مغز فلوس باب برگ خطمی یا بشیر حل نموده خرقہ آلوده بر ورم نہند ضماد
بنفشہ گذارند اگر لفح نشود و طلای محافظ نمایند و در آنرا خرقہ بر روغن گل تر کرده نہند یا راوع دو محلل یک بایز چہ گل سرخ بو ماد ران در آب پزانده خرقہ آلوده
گذارند یا بہ روباسانیده آرد جو صفت بیض ہن و روغن بنفشہ آمیختہ ضماد کنند در روزی دو بار یا گل سرخ آرد جو ہر یک اونس برگ خطمی شستہ

در آب جوشانده بروغن گل حل کرده ضماد نمایند و در آنتها مغز نان و غیره که در قول لازم و پیرگفته شد ضماد کنند یا ادویه محلل پاپ یا بین مرچه گل سرخ بسنجاسف اکلیل برگ خطمی در آب پزانده مغز نان و بهن را در روغن بنسجاسف آمیخته ضماد کنند یا مغز نان بطبیخ شاه سایده خرقه آلوده نهند یا اکلیل بسنجاسف سایده صفت بیض روغن گل و روغن بنسجاسف آمیخته ضماد کنند و در آنخطاط محلل فقط باین چه بوها دران کلیل کتان حلبه بطبیخ خطمی نپزانده ضماد کنند روغن بابهم روغن بصل بیض طلا نمایند تخم شبت بوها دران بصل سوس و آب نپزانده سایده قدری عسل آمیخته یا برگ خطمی شرش مغز نان گندم یعسل آمیخته ضماد کنند اگر ازین یا ضماد تحلیل نگردد و کثرت اورم و صلابت بضمان باشد در هم ماتر نیویا اضمده منضجه گذارند اگر تحلیل صلب و حبسی باشد و نضج نیابد بچ شانه برگ خطمی کتان حلبه در آب جوشانده انگباب بنه چون تیلگرم شود او دیه برآورده ضماد سازند و تفتیکه نضج یابد بنشتر شگافته مثل ماسبل علاج نمایند **نوع دوم** در **شقاقلوس** در سبب غیبت عظیمه که از دوم غلیظ پیدا شود و بسبب **عظم** غلظ عروق و شرائین آنجا را منضغط سازد و بس بواسطه انسداد و مداخل نسیم و منع ترویح حرارت غریزی آنعضو فرو میرود و خون و عفونت پذیرد و آنعضو را باطل و سیاه سازد و فساد آن بجوالی او سرایت کند و مقدمه این را علاج گویند **علاج** دابتدا آنکه حرارت غریزی اهل نگشته و عضو گنده و سیاه نشده بر رم شقاقلوس زنند تا که بموضع ماده فاسده رسد و بعد خروج خون اشیای مانعه عفونت و قاطعه رطوبت گنده چون آرد کرسنه بسکنجبین آمیخته یا عصف گل رسنی را بعسل آمیخته ضماد کنند و اگر گلون و رم کمتر گردد بآب گرم کما کرده عدس مطبوخ کوفته بعسل آمیخته ضماد کنند اگر ورم آرد بای نضج محللات مرخیه بهند و بزودی نپخته شگافته پخته اگر صلب گردد کتر علاج پذیرد و اگر سیل اصلابت کرده گاهی ماین گاهی محلل گذارند تا باشد که صلب تزنشود و باعث ابطال عضو گردد و در هرگاه که عضو سیاه شود در حال قطع کنند تا فساد بدیگر اعضا سرایت نکند چه اگر بدین وقت بحر قطع علاجی نیست و بعد قطع بمالیات پردازند و اگر قطع ممکن نباشد خولی آزادان و بهند تا فساد او را واگذارند بازماند **قول صاحب فیر** اگر محل رم کمک یا با دنجانی شود و الم ضربان هر روز افزاید و تنزل نکند غانغرا یا گویند و وقتیکه سیاه و نرم عضو گردد شقاقلوس نامند درین وقت آن عضو و محل بمیت اردو اگر موزن فرو برند الم محسوس نگردد بسبب تولد آن سانیکی آنکه روح حیوانی از قلب بعضوی میل کند در آن عضو بسبب فراوان بردن قبول روح نماید و این نوع کمتری که در سر ماه و برف سفر کنند و برودت در اطراف و منی اثر نماید پدید آید و این نوع را غانغرا یا بردی گویند و تغیر بسبب و رم ترگ که از دماغ فرطبران گذارند و بسبب برد در سلک روح بند گردد و در روح آنعضو نه بسبب انسداد مسالک خارج شدن نتواند پدید می آید پس آنعضو فاسد و غش گشته سیاه و بی حس گردد دوم آنکه روح حیوانی و حرارت غریزی در عضوی مختنق شود و بسبب اتصال حرارت چنانکه در آماس بزرگ مرقوم شده و عضو را سیاه و بحس گرداند یا بسبب احتباس و امتلای عروق و شرائین روح مختنق شود یا بسبب لسع حیوان سمی مخدر شیر کار زهر آلوده حرارت غریزی و روح حیوانی کردان عضو بست فرو رفته و عضو را متورم و متقطن و بحس گرداند و سوم بسبب سخت بستن عضو کسور که بر افتاده یا چوب باریک پیچیده باشد روح حیوانی از نفوذ دران عضو باز ماند و عضوی که از محل بستن پایین بود سیاه و متعفن و بحس گردد یا بسبب وصول گولی تفنگ یا بسبب افتادن ساق پا شکسته و عروق و شرائین قطع شود و روح از نفوذ باز ماند و عضو پایین بحس و سیاه گردد **علاج** اگر بسبب وصول برد باشد بروغن خراطین و روغن عناب و روغن بابونه و روغن نرگس و روغن نرفیون و روغن و باه تر هین کنند و بخرقه گرم بگیرند تا سینه مرغ یا کبوتر یا بچه سگ شگافته گرم گرم گذارند بخرقه کتان غیر فسول گرم کرده بقوت مالش نمایند معاجم بغیر شرط گذارند تا تسخین و اعاده روح و خون و حرارت غریزی شود اگر سود ند هد قطع کرده به تفنه یا با هن داغ داده مثل جراحت علاج نمایند و عضو را گرم دارند و شرط نزنند زیرا که از خروج خون برد غلبه کرده عضو را فاسد سازد اگر بسبب سخت بستن عضو باشد بدستور مذکور تدبیرش کنند و اگر شرائین و مسلک روح قطع شده علاج نپذیرد و اگر بسبب و رم زمرگ باشد فصد مکرر حسب کمیت و کیفیت

خون کنند بعده برای سال دیگاکو تو کیکو تو فلوس قندوق بهار دهند و بورم و گرد او شرط عمیق زنند تا دم استره بلحم صحیح رسد و خون برآید بعده بآب نمک یا سرکه گرم کرده بشویند تا خون مجتمع منقشر گردد و موضع صحیح تر شود پس مرهم ازیسیا کو یا مرهم تنها کو گذارند تا پوست جدا شده بیفتد اگر عضویست و عفن شود تمام لحم فاسد را قطع کرده داغ دهند و توتیای بنبرخرق و مقوف جالینوسی یا بشیه بصوف پر کنند و بالایش را بع عهند و گرد آن بفاصله یک اصبع محافظ گذارند و ترا ید و چنانکه مقوف ندکور بر جراحت باشد تکلف نشکند بشیه و مسدد نوبهات شرائین و عروق و مسند لست و و قتیکه خشکریشه جدا گردد مثل جراحت علاج کنند اگر با وجود این عضو میت و عفن شود و قطع کنند باید که قوت باقی بر لحم صحیح سه اصبع بلکه زیاده از لحم فاسد باقی گذارند چون اینست که چون بکشاند پوست آمده لحم مقطوع را بپوشد و خون و ان نگردد و نیز بعد التیام عظم بپوشیده ماند پس بعد شد بسرعت از استره آبدار گردا گرد عظم تا لحم صحیح صاف کنند و بسوهن باریک سطح عظم صاف نماید بعده داغ کنند و تدابیر مذکوره نمایند و چون خشکریشه بیفتد و خون روان شود و فوهات عروق مسدود باشد بعلاج مناسب پرداز ند و اگر بعد افتادن خشکریشه لحم فاسد ظاهر شود و مرهم ازیسیا کو گذارند اگر پاک نشود باز داغ دهند اگر خرم کدر باشد بدو زیست علاج کنند چون پاک شود صوف خشک مرهم توتیا و مرهم سفید مصفوف پوست بیکار بندد و موضع جراحت را بر وضعی دارند که الم نرسد و اخون خلط ایمن باشد و تقلیل غذا کنند تا خون کثیر تولد نکند و نیز مریض ضعیف نگردد و هر روز گاهی تنها یا بگل امنی آمیخته دهند و عدس مقشر حریره نشاسته کباب بچه مرغ یا بچه گوسفند خشکه نان خشکار و هر چه مغلظ دم و مانع غلیان خون بود خورند و دوص نوشند و دستکاری و قتیکه مریض قوی باشد و دانند که از قطع عضو صحت خواهد شد نمایند **نوع سوم در ماشری** و دیست سرخ که در روی پدید آید و گاه بود که بسر آید اما آغاز او بینی بود ماده او دم جا مخلوط بصفراست حرقت و وجع در روی تفاخ و ضربان سر و گوش و بینی و جبهه و وجه **علاج** قیفال تر نند و خون چندان برآرند که بغشی سد گریا لغی بود بر ساعدین و سرین حجامت کنند رگ جبهه و شقیقه و درون بینی و زیر زبان زنند اگر از یک فصد مقصود میسر آید استلا باقی بود بر روز دوم یا سوم باز فصد کنند و بعد فصد آب نوا کتیمین نمایند و عند استعمال طینات صندلین یا مثل گل ارمنی با آب کشنیز یا با آب برگ خرفه یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب بر حلق و سینه ضماد کنند تا ماده در ینجا نریزد و بعد تلکین قدری کافور گلاب بر روی مالند عناب سی عدد جوشانده بگنجبین آمیخته نوشند آب انار شیرخرفه شربت نرگس قرص طباشیر و بهند عدس ماش مقشر اشک شعیر اضماغ کدو خورند **نوع چهارم در حمره** یعنی سرخ باده و دیست صفراوی که در پوست پدید آید و متصل بود و وجع کمتر دارد پس اگر باده او صفرای صرف بود و رم و خشان و سوزان و شدید الحرکت و الالتهاب تا سع الحمرت باشد و وجع کمتر کنند و چون اصبع بران بقوت نهند سرخی متفرق شود و سفید نماید و چون اصبع بردارند باز بسرخی گراید و ساعی باشد و این حمره خالص گویند و اگر باده او صفرای مرکب بخون رقیق بود آثار اجتماعیست که گفته شد نگریدن ساعی نباشد و حمرت او بفشردن اصبع کمتر متفرق گردد و لون و رم سرخ مائل بغلظت باشد و بول سرخ غلیظ و نبض سریع مائل بعظم باشد و این را حمره غیر خالص نامند **علاج** در خالص تنقیه بطبیخ اهلیله تر هندی مغز فلوس کنند شربت عناب شربت بنفشه شربت لیمو شربت ترنج و هندبا و بعد تنقیه تر اشه کدو آب برگ خرفه آب برگ کاهو آب برگ عنب الثعلب آب کشنیز تر صندلین فوفل سرکه ضماد کنند و در ینجا نباید ضماد کرد که حاجت نیست للطافت بافته و کمی و انتفاع بروغن بادام خورند و غیر خالص اول فصد کنند بعده مسهل دهند و در ابتدا رادع و در تزائد و انتها محللات بنیز ضماد نمایند بر قدر حاجت چنانچه در خلقونی گذشت **قول جوان کور و** سبب او کثرت و جوش صفرا ست تقدم ایام گرما و یا خلت مفرط و فصد و بیماری مفرط و شربت خمیر مفرط و کمال تفی یگر و اگر از اعضای صرف شود و حمره خالص اگر از ترکب خلط دیگر بود غیر خالص گویند **علاج** در غیر خالص بزودی فصد کنند و در خالص مسهل مفرط

کنند و دهند اگر نگیرد طبیخ سهلیه نوشانند در بقر فلوس اونس انیسون چهار سیر کرمیو تا تر تر دو درم آمیخته وقت نیم شب دهند و بعد شش ساعت مرق مرغ یک رطل نوشانند
کهن تیلیو یا پزده دانه آب چشیرا اونس حل کرده یا اکوا بینه یکتا سه اونس دهند برای خالص انفع و بعد تنقیه کور دیال با تیزاناک مسکن سفر منفع سهام فلیسیت باشد دهند طبیخ کوردیال بزوار تیکو کوردیا انفع اگر نگیرد آب زیتون نیم کاناد آب گل لالا یک کاناد آب تمرهندی شش درم شربت بنفشه اونس آمیخته درشش ساعت
نیم رطل نوشانند خرقه بروح خمر کافوری تر کرده بر آتش نیگرم نموده منهند و ساعت بساعت تبدیل کنند مقصی احمره از بتین تا همپا بود و حرقت کثیره دهند یا اشت
و قریب مرگ رسیده تا شش روز زمال علق کردند حقنه آمیزاده و نمودند تیزانا دشنبم نهاده آب لیمو و شکر آمیخته داده و در چهار روز تفاوت شد خرقه بخر کافوری تر کرده
ساعت بساعت نهادند صحت شد اگر خمر نگو نگذارد و در وا بیض گل زیتون هر یک ملتئے تر تشیشای ذهبی انهیدراج هر یک دو اونس کنند مصطکی هر یک دو درم
خمر بیض سر کرده هر یک دو رطل آب چشمه رطل در ظرف گلی جوشانند چهارم بوده صاف کرده خرقه آلوده نیگرم نهند در روز چند بار و خشک شدن ندهند اگر کافی نبود طبیخ
انا غالس کرگلهای سرخ دارد خرقه آغشته نیگرم گذارند در روز چند بار مانیه یکاوی چو نیو طلا سازند روغن گل آب عنب الثعلب هر یک بیست و نس لت کرده
جوشانند زیتون روغن مانده را سنگ آهنیدراج هر یک نیم رطل آمیخته طلا سازند خرقه کتان نو بخون طشت یا بخون ارنب تر کرده ابسا یه خشک نموده دارند وقت حاجت
و طبیخ منبوس که در روز چند قطره سرکه گلابی باشد شش دفعه شویند پس خرقه دیگر درین تر کرده نیگرم نموده نهند در روز چند بار خرقه بخمر بیض که در وصابون نیدرم صل باشد
تر کرده نیگرم نموده گذارند در چهار ساعت رب تمر زیتون و اونس سال سفر نوده و درم آمیخته طلا نمایند زنگ حمام بروغن گل حل نموده طلا نمایند سلعفات
زنده در دست دارند و نظر سوی او دارند میلی مجوف از نقره ساخته زیبق پر نموده در گلو بندند احمره این مانند تا شش ماه در هر ماه چهار روز دوا یا تا قس النور ناخن
که در و گل زیتون جوش بود یکرطل نوشند احمره این مانند در ده سال کسی روز دیوال خود عسل آمیخته نوشند احمره این مانند در ده ماه دو سه روز آب گل سرس
و داوانس روغن کهر باشش یا هشت قطره آمیخته نوشند این مانند بقول خود شویند او کو انیتو حمره طلا نمایند **فائده** اگر ماده کثیر بود بزودی سب ماده فصد
یا مسهل بکار برند و اگر ماده اندک بود حاجت تنقیه نیست دویه دیگر که ذکر شد بکار دارند تا طبع مدیو نافته دفع ماده نماید و مدام اندام و مریض بوشیده دارند و یا آب گرم نهند
تا مسام بکشاید و ماده برآید و اطلیه بعد شش روز بعمل آرند و انچه گذارند نیگرم باید و آن را مدام تر دارند و خشک شدن ندهند و اشیای بارونه گذارند که ماده باز
گردد و هلاک کند اگر مرض دریک پا باشد فصد پای کنند و اگر در هر دو پای بود بزودی ارسال علق نمایند چند بار و اگر در همه بدن بود مهلک باشد رگها بشفار لیق
زده ایارج پاچیو یک نیدرم دهند و درین مرض حقنه آمیزاده و کمند و اغذیه یاد دهند چون مرغ آلو گاو زبان کاهو خرفه خاص خوشه دار زعفران مرق مرغ اشیای حاشیرین با ادن
و غیره و جماع پرهیزند تقلیل خواب نمایند بر موضع مرض شانها کشند و دک نمایند اگر حمره بالا نرفع و سوزان بود آبزن بشیر کرده و طبیخ سبوس و نرم البق همواره آمیخته بود
کنند اگر وجع بود برگ بیخ نیزاند سایده برهم گل لالا آمیخته نما کنند اگر کسی خواهد که احمره این مانند باید که از مالش اشیای بارد قابض و سرد پرهیزد اگر کسی
در دست یا پا داغ داده باشد و حمره معلوم شود بزودی نخود از میان داغ که برای منع اندمال میدارند برآرند و مندمل سازند حمره نشود و اگر بر کعبه داغ و هند
حمره نشود و اگر زیر کعبه دهند پدید آید **قول بعضی** خرقه در آب خطمی یا در آب سبوس یا در شیر یا در روح خمر کافوری یا در خمر بیض که در وصابون کافور حل
بود تر کرده هر گز نگذارند مگر درین عرق گل سرس خمر بیض هر یک طل کندر مکی هر یکه و درم جوشانده عفران کافور هر یک نیدرم آمیخته خرقه آلوده نهند اگر حمره
دریا باشد فصد دست نمایند که ماده سوی اعلی رجوع خواهد کرد علق گذارند حقنه نمایند و همه شب تیزانا بشکر و آب لیمو دهند اگر بتوشند علق قریب نگذارند

تا دفع ماده نماید **قول صاحب فیر** اگر از صفرای صرف شود حمره صادق گویند و اگر از صفرای غیر طبیعی پدید آید حمره کاذب نامند و نمله نیز خوانند و حمره صادق اکثر تحلیل رود **قول بقراط** اگر چه از خارج باطن رجوع کند بد است و عکس آن نیک و اگر چه کم رساند و عفن شود بد بود و اگر ورم جراحت که عظم بپوشیده نباشد بپوشد و بهست چرا که از بلوش عظم فاسد گردد و هرت مائل بزردی می شود حرقت موضع گویا مملو از نار است **لم** الالتهاب باقی آثار مذکوره صدر **علاج** در ابتدا آب بر زمین موضع سکن او پاشند گل سرخ گل بنفشه پیش نظر دارند ظرفی پر آب پیش مریض گذارند هوای خانه سرد کنند کدو خرفه حاضض انار سیب آلوسیب ناشپاتی مشوی مار الشعیر بیخ مرغ حلوان کاهوی سبز آب سرد شسته بسر کرخور ند و سمل بشیر بکار برند و فصد عند ضرور **قول جالینوس** تقیه کرده ادویه بارد چون شربت کاسنی شربت انار شربت بنفشه شربت حماض لعبرق کاسنی عرق حماض هندوعوض آب آب بنوشند ناریخ آب شسته قند یا شیده خورند لین دهند و الم بود عرق کاسنی عرق حماض تنها نوشند و اگر الم التهاب کثیر بود فاتر بهر سه گندم لعبرق کاسنی دهند برگ خطمی گل بنفشه شعیر مقشر آلوحلبه جوشانده صاف کرده روغن بنفشه قدری سفید بهر یک دو اونس نطرفلوس سه درم آمیخته حقنه کنند اگر خواهند مرهم فلوس یا کاذ لیکو کنند و ادعات بکار برند مگر در نوان سوای آب خیر و دو سپوس تعمل نیارند و اگر حمره بر روی باشد راوع بکار نبرند **قول لازر بیه** حمره محض مجلد میباشد قابض نمیدهد و در همه بلد منتشر میگردد **علاج** در ابتدا برای رفع ماده آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ کاهو آب برگ کاسنی بام هم جالینوس گذارند یا آب برگ بارتنگ مرشیشای مغسول بگلاب هر یک دو اونس اسفیداج مغسول سه درم شیرزن یا دیگنیم او نس دهن دو دسله اونس مرکبات سرکی حل کنند چون سیاه شود ضماد نموده برگ حاضر یا برگ کاهو یا برگ خطمی ببندند و قتیکه لون و رم کبودی زند عنب الثعلب آب کشنیز و ضماد افزایند یا آرد جو آرد حلبه بعسل ضماد سازند اگر از کبودی باز بسرخی گراید شرط نکنند و با آب نمک شویند بعده آرد جو بسرکه ضماد سازند اگر چه راحت شود مرهم سفیدیا مرهم قرنشیا با هم مرهم گذارند اگر دیر و سهلب گردد اول روغن مالند بعده جاوشیر بسرکه حل کرده گذارند و گفته اولیه کرکم طیلسان دود بطبل دهند و بطبخ عنب الثعلب صندل آب غسل کنند پیدا کنا نور الجعد رم دهند خون خروس مالند و مهر وزده عدد فلفل بر ضعه خورانند گل بول حنفص صندل سرخ بر برقدر نخود حب بسته بطفل شیرخوار دهند و سه روز تا قص الدویه یک حب دیگر دهند **معجون معصفر** برای فساد خون و بلغم و سوداء جوشش سر و بدن و حمره انفع هر سه هلیله کشنیز گل معصفر بر بذری حنا صندل سرخ هما هر یک یک آمله شاهتره گلوی زیره سفید هر یک دو عسل سفید دو چند کشش همه ادویه **دوا** برگ بانسه زرد جوشانده عسل آمیخته یا هلیله سیاه سحوقه بشیره بهنگ دفع تر و خشک کرده بعسل آمیخته یا با آب انیسون گاو سایه یا بیخ گل کسوندی جوشانده یا آب سا جوشانده یا آب کوکو گل سرخ دارو با آب سایه دهند تا هفته هر بخ سا تنگ نگ خورند شیر نخورند **دیگر** صبه آب کشنیز و سرکه یا آب بسر کرده یا زرد باب کشنیز یا تخم جرادی با آب کشنیز یا زبل طفل علما کفند برگ انار سرکه یا آفتابا برگ قصب تازه ضماد نمایند **دیگر** سپنول بسرکه داب جوشانده الند سکن لیسب **نوع پنجم در طاعون** بثور صغیر الجثه بسیار همچون باقلا یا خرد تر از ان باشد گاهی در مرکز

مشابه چون بازیگر تر از ان بود و چونکه باشد اسیب سوزش شدید لازم وارد و چنان پندارد که آتش نهاده است و گرد او سیاه یا سبز نا گهان پدید اید سرخ حسب کشت و قلت سیت ماده بود سیاه بد تر و انچه بعد از ست سیت در و کمتر باشد اندازه دو سرخ را سلم می شمرند و هر چند که سهی تر بود و قی و خفقان و غشی شدید تر باشد و اکثر در کم غذا دهی فی حس چون سینه و بن زبان و انتهین یا تحیس چون مخابن پدید اید اما انچه و نبض و پس گوش اندک بد تر باشد جهت قرب ال و دماغ خاصه که در سیت افزون تر بود و در و با اکثر ی افتد

علاج و تبدیر و تقویت دل بسالغه کنند باین وجه که شربت انا شربت سیب شربت به شربت حماض اترج شربت نانخ شربت لیمو قرص طباشیر قرص کافور و هند و هر خته صندل نیلوفر کافور گلاب بر سیته طلا نمایند بغشه نیلوفر گل سرخ صندل گلاب سیب به کافور تر بیخ بو یانند مدس مرغ تیمو لبر که آب انار تر شی حماض اترج انغوزه لب حماض خورند و هوای خانه چنانچه در و با گذشت ایند و هر چیه در سوء مزاج گرم دل و حمی و با بی گذشت بکار دارند و ادعات هرگز نگذارند بلکه گرد او اشیای بارد طلا کنند تا ماده سمی باطن بازگردد و بنفس و مم شرط عمیق زنند و بعد شرط در آنگرم گذارند یا بطبیخ بابونه شبت شونیز و نطول کنند تا خون زود بند گرد و زمانی سائل ماند مخصوص تنفیف نمایند تا خون قلیل برآید اگر ممکن بود با هن تگافته برآرند و اگر نخفقان غشی غلبه کند طبیخ بابونه شبت بدو رم رینه زمانی طویل تا ماده از جانب دل بموضع علت بازآید بتقلیل و چنین هر گاه بیمار را دو خانه گسترده شانند و گرد او جهت تبدیر ف گذارند و جهت کبر بورم خطی بابونه پرسیاوشان ضماد سازند و بطبیخ بابونه شبت کماد نمایند تا ماده هوا بان محل نرسد اما اگاهته اند که اگر بعد شرط اخون نفیر غت تبرید هن برانجا نهاده اند که اندک اندک مکند تا که بدین صورت تصفه برآید اب گرم نریزند زیرا که اب اگر یه با فعل گرست ما با قوه در مودت خالی نیست مگر انگه مروح باشد بقوای او دیه ساده **قول بعضی** در طاعون فصد نکنند چنانکه مسوع را نیز که از فصد سوم دهم تن منتشر میگردد **قول بعضی** فصد کنند و خون و فو گیرند چنانچه در بسع عقرب جزاره چرا که حامی عفونت بسیت رطوبت خاصه دم پس هر چند که رطوبت کم شود قوت کم نگردد و طبع غالب تر شود و حفظ اعضای کیسه خویه نماید بجمله اگر استلای دم بود مانع نباشد فصد کنند و خون و افو گیرند و وقت فصد رعایت چند چیز ضرور دانند اول بطاعون شرط نند تا ماده سمیه بر آید خوف انتشار سوم در تن عند فصد کم باشد دوم قبل از فصد گرد و دم سیاه یا رد قا بض چون حضض یا بتنا گل ارمنی طلا ساز ند تا ماده را باطن باگشتن نرود سوم برای حفظ اعضای کیسه طبیعی با ده بر سینه و دل نهند و بو یانند و گلاب آب سرکه آمیخته جرعه جرعه دهند تا که دم برآید و بعد از ان نیتا که ماده متحرک بیاید اینها بقیاس تیست که ماده کثیر السم باشد الا حاجت نیست با اخراف فصد کنند و اگر باید بود قات سیت عند فصد بعضی ضماد طاعونی دارند بهتر اگر بعد فصد یا خیر نیست خفقان غشی شدید شود آنرا توجه باید و بدل باشد بزودی طبیخ بابونه شبت یا آب گرم بورم رینه زند چنانچه بالا گفته شد و اگر تصداع و هذیان غلبه نماید آنرا بسل ماده دماغ بود و با شوعه کنند مجمره بزرگ بقدر شربت ساقین گذارند و بزود کنند تا دیر نماند تا که ابخره زدماغ باسفل گرایند **قول حکمای هند** و غیر کنجد در بن مرض منه تر ست بحدیکه در چراغ هم نسوزد شیر بز تازه بخته بورم بندند شکر سفید عسل آمیخته بر ورم گذارند گر جاذب و محلل ماده هست شیر گاو بز نخورند **قول بلیناس** بعد تفیه گل ارمنی ششدرم بگلاب حل کرده نوشند صبح شام چند روز از دیاد طاعون بمن ماند گل احمر قند سیاه عروق الصفر را بر غلوله ساخته بدان طاعون محکم بندند در سه روز تحلیل کند ماهی درست بر بر چیا دیوار خانه آویزند جمله از جزیره رویه را جلب نماید **قول صاحب تذکره** در خانه اگر کبوتر با شد طاعون اثر نکند و نا جیل دریائی وجود او جوا هر مهره ها نخاصیت نفع دارند **قول عسکری** سبب طاعون عفونت هوا ست که خون را بجوشد و بسوزد و در رقیق کند تقویت قلب و موقع حرارت غریزیه نماید و دوا ز غذا ز سکانا و گفته در هوائی که ظهور طاعون بود با صلاح هوای خانه کوشند برگ سداب در خانه دارند صندلین سداب کوفته بسرکه تر کرده در خرقه بسته مدام بویند **قول لازوربیه** سبب طاعون

خون سودا و یست که در انجا بند شود و آن عضو را فاسد سازد از درون و زخم کند و بالای زخم قشر سیاه و گرد نو کدار پدید آید پدید آید سوزش کثیر و نواحی لحم خصوص وقت شام تب خفقان ضعف قلب قی تنفر از غذا پدید آید باید که اغذیه بارد رطب دهند اگر خون غالب بود در عضو رئیسه نباشد فصد کنند و برای رفع تسمماد لسان الحمل با عناب تا بر و رم گذارند بعد به شرطه زده بآب شور نیکو رم شویند و بالای شرط او کوانیتو زیب سیاکو هند یا صفت بیض سداب تخم بنفشه هر یک هشتی انجیر دو نیدرم شیر زنان ترش و نش خلفل درم سایده آمیخته ضماد کنند که مرفایده کند عصفه در دو روز هست یا بر شرط فاذهر سایده گذارند یا تخم بنفشه سایده بدهن بقدر آمیخته ضماد کنند و ساعتی دارند بعد به توتیای سبز مقشر شیا آمیخته گذارند و گرد ول مقرسیب بدهن در و سایده بقا صله سه اصبح هند یا گل ارمنی با آب جوب بسته دو نیدرم بعد تفیه سه روز دهند از طاعون این ماند **قول جوان کوروو** درم یا ملست که عقب گوش پدید آید اکثر وحی یا مرض سمی دگاهی در مرض حاد که در وی بسیار روز غشی یا صداع شدید یا هذیان ماند پدیدی آید و این مرض خطیر ست خصوص در مرض ضعیف که تاب علاج سخت ندارد و نه طاقت که از خود آن را تحلیل کند یا فضج دهد **بدا نکه** اگر بر وز کرده یا باز گرد و یا بعد بر وز تفرا پدید یا اگر چیا فزاید یا ماحی و دیگر عوارض تلخت نپذیرند بدا ست و نیز اگر طاعون بعوارض اشد بر وز کند و بسبب درم حلق بند گرد د بدست بلکه ممکن لیکن اگر وقت ظهور تزاند آن قوت در مرض و خفت و وحی و عوارض پدید آید نیک ست و امید حیات **علاج** و تفتیکه ظاهر شود و نظر کنند اگر در عضه کثیر اند کی افزاید برای مدبهر روز روغن بادام روغن بو با دوان گرم کرده در روز دو سه بار بالند و بشمراب پوشند و اگر در عضه قلیل بسیار افزاید و عوارض اشد بود حتی که حلق بند گرد د فصد دست همان جانب کنند و خون اندک گیرند بدنجات زود زود تا قوت بحال ماند و ماده دفع شود و خناق نگردد **فائده** و تفتیکه بر وز کند برای نضج روغن گرم معتدله جاذب ملینه مالند اگر کافی نبود مرهم سفیره عامه دواولس صفرت بیض عدد روغن کنان روغن بو با دوان هر یک چهار درم عنفران سهکره بلیله هر هم ساخته گذارند اگر آنیمه کافی نبود التینی سیمود در روز سه بار گرم کرده حسب برداشت گذارند که در دو روز منفجر میسازد اگر نضج باید واز خود منفجر نشود بآله ذهبی منفجر سازند و انتظار نضج همه نبند بلکه هر قدر که نضج یافته باشد آنرا منفجر سازند زیرا که ماده سمیت اگر بدتی ماند در بدباغ و قلب سازند و هلاک نماید **قول میر کاروو** اگر طاعون بعوارض اشد انذار میدهی که حلق بند کند یا روحی تر بود که در نبض تاوقت نضج او خواهد مرد لازم که بآرتلائی منفجر سازند **انتباه** اگر آرام نشود و نه افزاید و نه نضج یابد بدواغ آتشی دهند در شش روز بگرد و اگر بر و نکرده چند بار بر آن موضع مالش کنند تا جای خالی شدن یابد هم با کمی تیکوا سیکال گذارند و تفتیکه در مرض وبائی سمی طاعون اورام مخابن تالیل آبله بهری و غیره ظاهر شوند برای بر وز و نضج و انفجار آنها بصل بریان برگ آطریلال بریان سائیده یا برگ آطریلال خمیر عنفران انجیر سائیده یا قطعی ریشه قطعی بصل پزانده زعنفران خمیر آمیخته یا بیخ سوسن بفشید برگ بارتنگ نفشه پزانده سائیده یا بیخ سوسن برگ آطریلال صفرت بیض خام عنفران زجاج سحوقه آمیخته ضماد کنند تا منفجر شود **قول اهلیوتی** اگر ورم باطاعون تالیل اورام مخابن پدید آید بالایش ضمادی خشک کرده

سائیده بندند **قول انبروزیو** مرغ پرورده کرده نهند تا که جذب سم کرده بمیرد و گفته در ورم و بائی اگر مریض ضعیف بود و بدانند که تا تنفیخ خواهد مرد نزدیک بنگاهند تا ماده اعضا را خراب نسازد **قول مونارو** وه هنگامیکه دل کلانتر بود و بایش لائق برداشت آن نبود بزدودی بسوزن طلائی بنگاهند گر تنفیخ نیافته باشد و شرط عمیق باید زد **قول زلبسو** بعد شرط شاخ گذارند تا ماده سمی از عمق برآید بعد موضع شرط را بطبیخ آطریلال یا طبیخ اسقوردیون شست بدو تنبا کو یا بس سائیده بندند یا او کوانیو تا زیب سیاکو یا تریاق زمزدی گذاشته از خمیر آرد بندند **فائده** اگر خرده بود شاخهای خالی کشند تا سم بروان آید و اگر بزرگ بود آثار تنفیخ نباشد بزدودی برای تنفیخ و انفجار سداب سبز انجیر خمیر بصل بریان پزانده سائیده پیه توکل شق آهک آب ندیده صابون و از یک بقدر تریاق با کنار آمیخته ضماد کنند **قول جالینوس** رفع طاعون لازم نیست چه ماده باعضای شریفه باز گردد و ضرر آرد **قول بقراط** اگر دیده شد که بعد تنفیخ هلاک شد نه چرا که ماده خام در وریدیر بود مگر طاعون که ماده او تنفیخ خوب یا بنکیست لیکن اکثر است که ماده طاعون پخته شود در وریدیا ماده خام ماند و اکثر ماده سینه از طاعون تحلیل پذیرد چنانچه از دل بغل و ابتیین مرئیت **قول صاحب فبریطاعون** و آبله زهری هر دو در رم اند که از ماده سمی پدید آیند و هرگاه که طاعون در علاج و غیر علاج ضائع گردد آبله زهری نامند و حدوث طاعون بدو گونه هست یکی قرمز نجود و این از خون غلیظ که تنفیخ جید نرسیده و از رقیق متینگردیده پیلگرد دوم البرعت بروز آبله که از حرق الناس شود و این از خون غلیظ که اندکی رقیق حاد بود و آمیزه پدید آید و آبله زهری از خون کثیر فاسد که بخون سمی محفوظ گردد ظاهر شود **آثار طاعون** صلابت دوم کثرت الم و حرقت و ثقل جدری بثرت برآینده گردد و سنه بود و از حکه خالی نباشد و بسرعت بزرگ گردد و چون منفجر شود خشکر شیه آرد خفقان غشی دوار قی صفراوی پس اگر عوارض سبک باشند دلیل صحت و اگر قوتی بوند عسر باشد خاتمه اگر دد موسم شکال پدید آید - **آثار آبله زهری** بثور بسیار و ثقیل و عروق اطراف کبود تب شدید قی غشی و چونکه سمیت خطیر بلکه در اکثر مهلک است خصوص که بر اعضای رئیسه یا قریب آن باشد **علاج** اگر طاعون برکتف بود از همان دست و اگر بر شکم باشد از پای همان جانب فصد کنند اگر مریض پیر یا ضعیف یا مانعی دیگر بود محاجم بر همان طرف گذارند مثلاً اگر ورم بر سر باشد محجمه بر گردن نهند و محجمه بین الکتفین تمام سینه را و محجمه یا قین تمام بطن را پاک کنند و تا سه روز شربت حماض شربت کاسنی شربت بنفشه شربت گاوزبان سکنجبین شربت لیمو و غیره بجرعه حماض عرق گاوزبان عرق کاسنی دهند پس برای اخراج ماده مابقی سملهند بعده اصمده و لطائف جمله منقوی عضو و راوح چون صنما و انار صنما دلسان اکل لکبار بندند و مرهم تابا کو انفع ضمادیست که گذاشته گردد و محافظ سنند یا مرهم گل ارمنی گذارند تا قبول ماده نازله نکند و وقتیکه خشکر شیه جدا گردد شل و یگر زخمها علاج کنند اگر زماده سمی بود قبل از تنفیخ اگر چه مریض ضعیف باشد شرط عمیق زنند و گرداو شرط سبک زده بسرکه و آب نمک شسته شیه برنج بالای او بندند یا مرهم از نیب سیاکو یا توتیای سبز خام یا تریاس اشخار سائیده بسکنجبین آمیخته گذارند و گرداو مرهم نباکو نهند بچه مرغ یا بچه حمام سینه شکافته گرم گرم متواتر سه چهار بار بر ورم بندند که جاذب سمیت است اگر مرغ زنده گرفته مقعد او بر ورم نهند همین عمل کنند و اسهال علق نیز انسب و اگر آبله زهری باشد در ابتدا ندا بیرند که ورم نماید و در رعایت و تقویت و حفظ اعضای رئیسه ضرور و در طاعون هم تا سم سرایت نکند پس بادیگه شاخ خالی کشند فاذرهر چهار درم بگلاب سوده یا دیا مرکریتا نو بار دمازیستر ایس یا یاقوتی حبیبت ریفور ماد و یا یاقوتی قرمز ریفور ماد و صبح شام بگلاب یا بعرق گاوزبان دهند تمر هندی او نس با آب حماض حل کرده نوشانند صندل یا دیا مرکریتا نو بعرق کاسنی عرق بهار عرق حماض آمیخته خرقه آلوده متواتر بر قلب نهند و مسکن سرد و معطر بحسب ایش بادیه تازه دارند و در ابتدا مارالشعیر عدس کاسنی بچه مرغ غذا سازند پس ماکیان گوسفند دهند فتق آب لیمو آب نارنج آب

انار ترش سازند و درهم ادویه زیره تیز کنند که فاذزهر است مرهای گاو زبان مرهای کاهو مرهای ستاو گلقند انفع زبل طاوس زبل اگرس ضماد سازند

نوع ششم ز اورام مغابن دارای زجبن طاعون نیست سبب او یا آنکه اعضای رئیسه دفع ماده نماید چنانکه بغل منصب دل و پس گوش منصب دماغ و دین آن منصب و مدفع کبد است یا آنکه قرصه در بیخی برساق و قدمه یا ران پدید آید و طبع بسهیل حمایت روی بموضع اذیت آرد و به تبع او دم و روح نیز بدین جانب میل کند پس قدری از ماده در بن ران بماند بسبب تشاغل و فراخی موضع و ورم آرد و ازین جمله است ورم که از قرصه دست در بغل و از قرصه سر و پس گوش پدید آید و گاه باشد که در بحران ماده بمغابن منصرف شود بغیر آنکه اعضای رئیسه دفع کرده باشند و گاه باشد که بسبب استلای دم و دیگر خلاط ورم پدید آید چنانچه در دیگر مواضع میشود **علاج** اول تنقیه بقصد و استهال کنند و تلطیف بدیه و تقلیل غذا سازند و بعد تنقیه هم در ابتدا ادویه مرخیه چون خطمی بنفشه تخم مرو بهمن بنفشه و تخم خبازی آمیخته ضماد کنند و استعمال ادویه دین منوعت خاصه اگر ماده در بدن کثیر بود و تنقیه نکرده باشند و در ترائید نیز مرخیات بکار برند و در انتهای محللات داخل تمایند پس اگر تحلیل رود فبها و اگر نرود بجمع نهند تنضیج و تنجیر کوشند **دوا** سین بشیر خرسایه گرم کرده دو سه دفعه طلا کنند بعد مقل بیول طفل سوده گرم نموده بر خرقه پهن کرده بر ورم طلا کنند و ورم را بپوشند اگر نرفته چسپانند در یک روز به شود **دیگر** چون ورم کنج ران ظاهر شود اول طرف پائین ورم علق چسپانند و دو روز بگذارند بعد آب سوده گرم کرده بر خرقه طلا کرده چسپانند یک نهایت سه بار **دیگر** برگ توت سایه هضاد کنند چون تنضیج یابد برگ شاه آب سایه گذارند منفجر شود پس زنبار آب سوده گرم کرده بر خرقه طلا کرده چسپانند یک نهایت سه بار **دیگر** آجر پخته سائیده بدهن جوع سرشته صبح شام ببندند سه روز پخته چون پخته شود نشسته نشنند پس بهم مندمل کنند **فائده** اگر سبب ورم قرحه عضو فرتربود باشد که چون منجر آن عضو بایستد ورم نکرده بغیر دوا زائل گردد و اگر استعمال ادویه حاد اتفاق شود لازم که تقویت دل و دماغ و قوم معده کوشند تا ماده باعضای رئیسه بازنگردد و باجمله مبالغه در استعمال ادویه منهیست خصوص در ورم که از دفع اعضای رئیسه بود و در خبات نیز قبل از تنقیه مجوز نیست و نطول نیابد و ابتدا اگر سبت که شفاده **انتباه** در ابتدا که هنوز ماده تمام نرسیده باشد مبردات در ادویه چون صندل قاقیا توفیل گل رمنی گلاب آب کشنیز آب کاهو ضماد کنند و گذارند در استعمال ادویه و بعد چهار روز که ماده بمرز محللات چون بابونه عنب الثعلب خطمی حلبه کلیل بر ادویه ضم کنند و چون ماده نرسیده باشد محللات فقط بکار برند اگر ماده جمع شود آثار او شتاد و جمع است منضجات چون برگ حلبه خبیث خبیث مرو شک محللات آمیخته و چون تنضیج یابد آثار سکون و جمع لین و مست باده و یا آهن منجر سازند چون از ماده پاک شود مرهم مدمل بکار برند اما اگر ورم نزد اعضای رئیسه یا بسبب قطه ضربه باشد بعد فصد و تنقیه مرخیات چون مومر و روغن یا محللات استعمال کنند و قطعا مبردات و ادویه حاد بکار نبرند **قول لازر بیر** در ابتدا گرده ورم چهره گزاردن و بالایش برگ نیب در آتش پخته بندند مقوف و ادرام مغابن و بهند او گوا نیتوم قرشیشائی یا مرهم سیاه سوپاری تیس گذارند قحف آدم آب لیمو یا آب کاهو سه روز طلا کنند تا پختن سه قشر از نظر فی نگرفته فقط یا آهک آب ندیده دو نیمه رم بر موز مالیده بندند مکرر منضج منجر **قول داکر** اگر در بغل شود برگ نیب برگ بکلین برگ فنجنگاشت نمک برابر جوشانده انگباب بهند و بگماشند تا چون نرم شود مغزان و دانش بشیر بزر کرده نشوره سائیده دو لاکنون عصاره ان اندوت فیون هر یک یکمیزه رم صفت بیش سه عدد آمیخته بر خرقه کشیده گذارند یا ضماد سیده نهند اگر نفع نشود عظم یا شوخ نشود بیشتر تگافته برگ نیب عسل زاج نمک آمیخته بندند بعد دو کولا سوخته سه درم توتیای بیز سوخته دو درم هر دو را بلو سائیده بعسل آمیخته ضماد نمایند اگر نفع نشود عظم یا شوخ نشود عظم یا شوخ نمک محرق هر یک سه درم پیه خوک شش درم حل کرده گذارند اگر خشک نگردد عظم یا شوخ نمک سوخته سائیده بر نمایند و گفته بعضی بعد عدمی بودن یکی از ان پخته منفجر شود و هنوز بنشکند گفته دو درم نضج یافته

منفجر میکرده بتوتیا منفجر میکرده و گفته‌اند که در وقت ابتدا آبک آب ندیده سدم یا ضماد بعض عدد آمیخته تا آبک سحق بپیچاند خرتوکشنیز گذارند تا آبی سایده یا گاه سفید قرنفل تنبیل صمغ عربی برابر آب سایده ضماد کنند اگر تحلیل نشود ضماد میده نهند تا نضج یابد اگر خود نشگافد نشتر زنند و بعد زدن نشته اگر خام باشد برگ نیم برگ برنا برگ جیت برگ مکوی برگ انگلیان جوشانده انکباب کرده برگماشتند هفت روز تا نرم شود و ماده برآید بعده روغن گاو و بیخ طل موم سفید نشسته را گفته را بیست یکدرم اندازند چون آمیزند و بیک پیاله آب شسته آب بهنگره دوازده درم آمیزند و بکار برند **ضماد** که دراید تحلیل کند و نضج یافته را بشگافد و تیم خام نگاه را نضج دهد حرف حلبه کتان هر یک سه صبر صابون مقل ریوند شخار هر یک یکمیم سایده گرم کرده گذارند و برگ تنبول بندند و در ضرب خوض شخار نگ سنگ کنند و در کسر عظم وارجه بافزایند **دو** احلبه کتان برابر سایده بآب ضماد کنند اگر نضج مطلوب بود گرم کرده قدری زرد چوب آمیخته گذارند برای اورام و خیارک یعنی ورم ارمینه نافع **دیگر** بادنجان دو پاره کرده و ریک پاره مغاک نموده توتیای سبز مدقوق سه درم پر کرده گرم نموده بندند **دیگر** نگ تمر هندی در آب پخته سایده با پخ بسکبیه بهول آدم سایده گرم کرده یا برگ نیب تنها یا بقدری نمک و بهول آدم بزاینده ضماد کنند **دیگر** صابون جزاقی مقل سایده بخرقه کشیده گذارند زود و بشگافد **دیگر** نگ موز گرم کرده هفت تا نموده بندند **دیگر** قرفه اسپغول حلبه سیر را برجا جا سائیده وزن کرده آب کف مالی کنند که خمیر گردد ضماد کرده آتش پاچکند شتی خشک کنند **دیگر** سریش تنکار دانه بسهل برابر بهم یاض آمیخته طلا نموده برگ تنبول بندند **دیگر** قطعه نبات البصر اندرطرفی خرشینه زرد چوب نوشادر مسحوقه پاستیده از طرف دو می گرم کرده بندند سه روز **دیگر** مقل آرد نخود آمیخته ضماد کنند و برگ نیب بندند **دیگر** صابون بقدر نیم دبول آدم پخته ضماد نمایند صبح و شام چند روز بنیه تصدیع منفجر کند پس مرهم گذارند **دیگر** پوست درخت پنبه نمک کوفته بندند **دیگر** بهل تخته بندند مرایه بفلک **دیگر** فلفل زرد چوب مردارسنگ هر یک پنجدرم مهت حب بسته یکی بنیاز ند و باقی را در سه روز خورند **دیگر** تخم شلجم آمیزند و از شاخ مورد تر حلقه ساخته در خیص پوشند مسکن وجع **نوع هفتم در دیل** شرته بزرگ سخرست که بهم در ابتدا وجع اشد آرد شکل او اکثر صفر بی بود و گاه بستدیر یا مفرطح باشد ماده او خون حادمختلط بر طوبت غلیظ فاسد است **قول لازر و ربیر** یا بسبب انصباب ماده از عضوی سوی عضو ضعیف یا بسبب اجتماع ماده در موضعی ضد طبع پدیدی آید **قول رازی** در علاج دمامیل تغافل نکنند چه نسبت که همه اینها در یک موضع جمع شوند و خراج عظیم گردد **قول بقراط** خراجیکه بتدریج شکل بود و سرا و بار یک و اسفل او مدور باشد اسلم است از انکه منبسط بود و گفته خراجیکه سوی حوالی او افتد آن قروح خبیثه است و گفته اگر ظاهر شود خراج سرخ و نمایان گردد و در خارج پس منقلب شود و در داخل بود پس ظاهر شود سوی خارج نیک گفته خراج باطن قویست بر بدن صحیح و خراج ظاهر قویست بر بدن سقیم و گفته خراجیکه گرد او حمرت بود تا که حمرت رفع نشود بشگیرد و اگر حمرت باقی ماند زود هضم شود و گفته اگر خراج در سر بود در چهارم یا هفتم یا نزدهم یا بیست و یکم ظهور شرش تب کند بدست **علاج** تقلیل و مر نفصد یا حجامت کنند مسهل دهند اگر در اطراف بود قی النفع از مسهل دهند و تقلیل غذا و ترک حلویات و حموم نمایند و جهت تسکین حدت دم قرص طوبت غلیظ اسکنجبین دهند و از ادویه تا سه درکه زمان ابتدا ست ادویه چون فوفل صندل برگ گرفته اسپغول بگلاب سائیده طلا نمایند و بعد سوم اسپغول به یاض بیض طلا سازند تا تسکین حدت کند و ماده را بسرعت جمع گرداند و چون ماده جمع گردد منضجات گذارند تا پخته شود و بعد نضج اگر از خود نشگافد نیمها الاباده به یا آهن سرد هند و بعد خروج ریم و تصفیه قرحه باندمال کوشند و اگر قرحه تر و پرچرک بود مرهم عنصل گلنار زرد چوب ذرور کنند تازود پاک و خشک گردد پس مراهم مدمله گذارند و اگر صلب باشد زود دیر پخته شود دل عرقیه بدان عضو پیوسته باشد از وی مر آنرا

یا شربت دل سرده مجرب گذارند و خون غلیظ بیرون آرند **بدانکه** دل صنوبری شکل است اهل الانفجار است و از همان طرف که سر برآورده سر میکشند و دل مستدیر و مقطوع
بسبب غلظ مایه خود نمی شکافد و محتاج بتفجیر است دگاه بود که در سه موضع یا زیاده سر کند **انتباه** اول و نکه دل ظهور کند اگر بک بروغن کنجد یا بیاض بیض
سرشته طلا کنند هرگز نیفزاید و ماده او همانجا سوخته گردد و دیگر آنکه هر سال دل برآید تنقیه تن هر سال لازم داند تا از مرطان و آکله وغیره ایمن ماند **قول**
لازم و بیر در تحویل حمل تا هفته مسهل هند و بعد ده روز فی کنند پس از تنقیه فصد کنند و میان خانه مجامعت ننایند و دو کم شیر برآرند مغز فلوس سه درم با یلیه دو درم
جوشانده مصبی بخورند و چند روز هند کچری یا دل بزنجبه خورند و از شیر گرم شیرینی پرهیز نند بدستور هر سال از دل یمن ماند تفلل بسر کرطلا سازند بصل بدهن بقدر نخته ضماد کنند
در روزی چند بار زده غائب گرده و اگر تفتیح مطلوب باشد او دو میتضجه نهند چون نخته شود شربت زده سه حصه یمر برآرند و قلیه به بیاض بیض آورده نهند و صوف بصفرت
بیض و روغن سیاه آلوده بر و گذاشته بصابه بندند و بستور دو سه روز نموده بهم برداشند و گفته حب صبی الیو کامرق مارو غن ایشیلنے طبخ و نیز لوعتی دهی
لوز تیا نا و هند عصاره ریوند مقوم نیا هر یک ده و انه زیره نیا جلاپا هشت دانه آنچنه و هند کمر نزدیل و تخم حرت کا تا پلار نا محلبه کا تا پلار نا مغیره او کو انیتو شانه
او کو انیتو بیز یو ایمپلاستر و کا یه جبین ایمپلاستر و اوام فوکیت ایمپلاستر و دی دیا کیلا نو ایمپلاستر و اوشی کرو شونیکو لاد و ایمپلاستر و دی الیو کا ایمپلاستر و
دی موسی لاجورد ایمپلاستر و مازریونی ایمپلاستر و کانکلیاس گذارند و گفته لیتی نیتو مغیره بر نخته کشیده سیکپور بقدر عدس بر وه نهاده بر دل گذارند بعد از دوازده
دوازده ساعت تبدیل کنند تا پخته بغیر آهن منفجر سازد و بعد به بغیر سیکپور نهند و هشت و قبل از شروع تا اتمام علاج طبخ فاشرانوشند کباب طیور و لحم شتر
و گاو خورند و از قلیه و مرق دماهی پرهیز ند و گفته و تیکه و مرو شور پدیا آیکشنیز ترخما و کنند و بعد روزی خما دو در کروه بینند اگر اصلابت و دو هم درج او باشد دست
پس لیتی نیت مذکور و سیکپور گذارند و گفته روغن بوها دران و روغن نارد بین هر یک یکینیم اونس افسنتین بوها دران دل نر بهر یک شش درهم الطی اونس عنفران اسکوله
آب چشمه طل زیاده دو هم ساخته گذار بخ شانه نیمه طل بخ خطی مشت آب جوشانده الهایش گرفته مغزان خیری طل آنچنه ضماد کنند بخ شانه جوشانده کوتیه
زنبل حمام به یک نیم طل روغن کتان عسل هر یک ربع طل آنچنه ضماد کنند خرنان بقدری نیز نخته و هن بقدر یاد هر سه سم یا سکه آنچنه ضماد کنند منفجع برگ نیب یا
بکاین سائیده گرم کرده بندند منضج و گفته و ابتدا را سال علق کرده خون آن موضع برآرند نافع نضج است و گفته بطبخ برگ نیب برگ انگاین برگ غنچه شکست برگ انار
انگبار نخوده مرهم بهوده گذارند و بالای مرهم برگهای مذکور بندند مجلل سنگ ربعه آب سوده نوشند تا شش ماه و گفته موم گرم کرده بپری ساخته دایره انگیر کرده بندند
رفع گردد و مرهم سیاه سوپاری تیس یفیه مثقل نمک هر یک بیست درم شمع ربع طل آنچنه قرصی ساخته بندند مجلل دل وغیره مانعی و گفته روز سیه وقت طلوع آفتاب
بعد هیزده گهڑی روز که ساعت مریخ است بلد بدست بسته با روی کسی که اولاد دل بسیار برآید بندند باز شوند و نضج نماده سیده انفع و گفته قسمیت از دل گذارند
دو کتیا گویند دو مقدار مثل بیضه کبوتر لوبیا و بلند نوکدار سرخ باد جمع باشد خصوص و قتیکه میل بمده کند و چون منفجر شود و دو دهن بنماید و اکثر در مواضع کمی پدید آید
و دگونه است یکی بخود این خطیرت دوم صلب چه در دین خطیر و خصوص که مریض ضعیف باشد اگر گردن و رم سیاه و زرد گردد بدست باید که حنظله مضمع کرده
بندند یا خمیر آرد گذارند رم هم زود نافع پیه مرغ یا سپلا ستر و دیا کیلا نو آنچنه گذارند اگر دوم صلب و زرد و سبز باشد از آن یک پیه گاو و دو شمع و دو نیم قدح پیه خوک بهم
چهار طیار کرده ضماد و نیا نیچ سنگده و سن چهار اونس برگ خطمی نفشه هر یک شتی زیاده سائیده آرد حنظله آرد شعیر هر یک یک اونس پیه خوک و روغن گاو هر یک دو اونس
صفرت بیض دو عدد آنچنه نخته گذارند چون منفجر شود علاج جراحت نمایند و گفته عفص رسیده ثقب از بر کم بندند از خروج دل امان دهد گفته و قتیکه دل از

شود و بغمز اصبع ماده منتشر گردد بدانند که نضج یافت پس درین وقت اول برائی تسکین وجع او بان گرم و طبیخ بیخ شانه بکار برند بعده آرد گندم با آب و دهن ورد یا زنده صفرت بیض و قدری عفران آمیخته ضماد کنند و او دویه منضجه گرم و تر و معتدل قدری چسپیده باید تا سد سام کرده درون حرارت نموده او را نضج دهد چنانچه آرد گندم و روغن و گلقند اگر دمل از خود نشگافد آثار قوت طبع و رقت ماده بود و عکس این دلیل ضعف قوت و غلظ و برد ماده باشد اگر دمل مبنی بود یا در مواضع نرم زیرین تشکم باشد یا خرد بود نباید کشاد و اگر بالای پوست بود و تا لحم نرسیده اضمده و مراهم برای انفجار کافیست و حد الفقد و بادویه منفجر انسازند چه اگر این ثقب خرد میباشد و از موضع مقصود دنبگشاید و مواضع مذکور شعیف تر دیگر دد و اگر دمل در مواضع زیرین یا در موضع عصب عروق بود کاه تنگ گذارند و اگر کاه تنگ گذارند کاه فراخ و آن را دمع گذارند یا کاه بسبکه آمیخته مالند و گفته که زبل حمام و داونس گندم مدقوق نیم انس خمیر گندم سه انس حلبه سه درم سائیده گذارند برای انفجار انفع توتیای سبز کنیم درم آب قلی شش انس صابون قدری نپاینده نسند که برای انفجار دمل و فوت نفیدست و در دش انفجار دمل بادویه زین مطبوخ کرا دل برهمه دمل گرده کسی مرهم چسپنده گذارند و از هر جا که کشادن خواهند در انجا دگرده ثقب کنند و در ثقب او دیه تا کاه نهند و بالایش گرده مرهم نهند و ساعتی دارند وقتیکه پوست بسوزد و بگلاب شویند و مسکه مالند بعده مرهم مصفی و به کنند گذارند و جائیکه اعصاب و عروق کثیر نوبشیر کشایند و کشادن با تیش از همه اولی جائیکه دهن وسیع کردن و مدتی سائل داشتن منظور بود و وقت کشادن عروق و اعصاب زیرین دمل گاه استه منفجر سازند و یم کمیا بر گی تبریج و گاهی با انفجار دمل نا پخته حاجت می افتد چنانچه دمل سینه تشکم تا حجاب روئی تاریم درون نرود و ضرر نیارد و آنجا شق باید که فتیله به بیاض آلوده گذارند اگر مریض نازک باشد صفرت و بیاض بیض بدهن مروارید کرده نهند پس برای علاج زخم قته صفرت بیض آمیخته طلا کنند بعده اول او دویه مصفیه پس منبت کم بعد ازان مجففه گذارند و گفته اگر دمل حرارت اندک بود و مواضع عروق و اعصاب باشد دهن کم نشتر کشادن انفع و اگر دمل در گردن و صدغ و سر و چشم و مفاصل باشد باحتیاط کشایند تا بعضلات آسیب نرسد و در مواضع عضلی شق بطول باید کرد و دمل که بر بندگاه یا بر اعضای ئیسه یا بر عظام باشد اگر نضج نیافته نشگافند که بزودی صحت میگردد و گفته سبب دمل عقد یا باده حادست که در عضله یا عروق یا اعصاب جمع شود و لحم انجا را خورده عمیق سازد پس جمع و سوزش زیاده میگردد و تدبیرش مانند و مائیل دیگر ست ما بدیر به گردد و ادویه کاه تنگ و بدیر انفع و گفته اگر دمل کبیر و به نگردد برگ شبت تازه پخته ضماد کنند یا روغن شبت مالند و برگ شانه سیر که پخته سائیده بیاض بیض آمیخته ضماد کنند فریه و جع دمل و اگر دمل در موضع شرم باشد شلغم خالی کرده مرهم گلابی پر نموده خرقه چسپیده بگل گرفته در بار گرم دفن کنند چون خوب پخته گردد ضماد نمایند و دو سه بار صحت گردد و گفته برائی تامین دمل عفران بخمر یا با آب سائیده یا عنب الثعلب با آب سائیده ضماد کنند و برائی تصفیه بسد حرق تکسبی مرهم آمیخته گذارند و گفته آرد جوقته زال بل حمام سائیده ضماد کنند اگر صلب باشد دال ماش سیاه پخته مسل آمیخته گذارند یا مغزان گرم گرم بندند اگر عفن باشد فربیون با پنده ضماد نمایند بیخ نرگس مع شانه نپاینده گذارند جوخوردانند و پوست او پنده ضماد کنند و اگر ظفل او پوست سائیده ضماد نمایند اگر دمل رطوبت باشد مدام بول آدم شویند و گفته اگر دمل خرد خرد و لبند و گاه گاه فلفاشهر شوند زال گوگرد سبوس خنطه سائیده پنده ضماد نمایند و گفته زرآن یا تنکار سائیده کسبی مرهم آمیخته گذارند که مصفی مدلست و اگر در خم بحم زائد باشد آنرا سوخته زدو کنند و گفته عسل مصفی و به کنند و مانع عفونت بود مادران بسرکه یا بحم پخته سائیده ضماد کنند اگر بحم پوست نیاید برگ حماض پخته با نمش پخوک آمیخته مالند و گفته دیا د سوخته یا با آب سوخته خورانند که مصفی و مدلست **قول ویسقوریدوس** نمک بعسل ذریت ضماد کنند منضج محلل و مائیل و اگر بچو دینه کوهی ذخیره خارا تنها

منضج او ملین خصوص در مرمن گوش و در نسخه جای خمیر روغن گاو و در نسخه عسل ست حرف باب و نمک ضماد کنند منضج و مفجر **قول لقراط** اخراجات که در موضع خطر او باید که با آهن نشگافند مگر او دو به **قول جالینوس** این دو او از نبات تخم عجیب است حتی که اگر عظم برهنه شده باشد برآنم گوشت می آرد و قاق کند و ریسا آرد گر سنه زاد مدطویل حار اصل جاو شیر و بساست که داخل کنند در بن قلیایی مغسول **قول رازی** این دو الی القیام سپید نو صیر او مه و باید بحمدوان انزروت ده شاق دو کند بنزالو در نگار هر یک سحق کرده بکار بند تجربه رسیده **قول عسکری** اگر دل عظیم عسر النضج باشد برگ خطمی شش درم نیشته سایده در شش درم سرکه الا زرو بیزد خنازیر نوشته و در دی خرد ل کف دریا و غیره است آنیخته گرم گرم بندکند در سرعت نضج اسرع و کار یکماه در سه روز سکند **قول جوان کوروی** برگ سنبل بابونه بردل بندند سه چهار ماه مرق مارنو شاند بیخ سوسن دیاره کرده بالای دل گردانند که آب برآید پس در موضع دو و تنو نرمند که خشک گردد سخت شود دست مرده بردل گردانند چون مرده دفن شود دل نیز تحلیل یابد از ناخن مرده دل راخر اشند که خون برآید پس خرقه بخون آلوده همراه مرده دفن کنند فوراً صحت شود **قول صاحب فیریدوس** دل وقات ربعه دارد اول ابتدا یعنی شروع نزول ماده بسی جا در بن وقت عمل طبع تحلیل میباشد و آثار تحلیل آنست که در مرمن ضربان الم کظ بحظ سکین باید و حرارت میل بسردی کند و مرآئینه تی هر خظه در بن وقت عمل طبع بر نضج بود و آثار نضج آنست که ضربان و الم و حرارت نفرایند سوم انتهایعنی ماده بالتمام مستقر شود دو دل از بزرگ شدن باز ماند در بن وقت عمل طبع بر تصلب میباشد و آثار تصلب آنست که در مرمن صلب و متحجر گردد چهارم انحطاط یعنی در مرم الم دفع شود یا منفجر گردد و در بن وقت عمل طبع بر تعفن میباشد و آثار تعفن آنست که در مرم سیاه و عروق اطراف سبز گردند و گاهی چنان شود که چهار نتاخی نشود و اوقات ربعه بسهولت گذارند تا تحلیل آنهمه بهتر که باعث قوتست و بدترین همه تعفن که موجب ضعف قوت غریزیست **بدانکه** از استعمال رادع اگر در تحلیل شود و عارضه بد ظاهر نگردد نیک و اگر از عدم آن عوارض بد پدید گردد بخطیه بود و تدبیر کلی درین باب استفراغست زیرا که مرض امتلائیست پس ملاحظه بر کمیت و کیفیت ماده و مزاج عضو نموده معالجه کنند زیرا که تدبیر دل بزرگ دیگر و تدبیر دل خرد دیگرست همچنین در دل عضب عضایه و عین گلو و الطریق مخصوصه هر یک تدبیر باید کرد **علاج** اول تنقیه ماده کنند پس تدبیر دل پردازند خفیف تنقیه مسبب نماند سبب از نو دفع میگردد و اگر احیاناً ماده بگیرد ان عضو زیاده شود تدبیر دفع شود و ابتدا باد و یه رادع و محلل علاج پذیرد زیرا که ماده رقیق تر از تنقیه بداخل نماید و غلیظ تحلیل رود اما در بن تدابیر یک گونه صلابت از ماده غلیظ باقی میماند پس قتیکه ماده قرار یافته جمع گردید تدبیری بهتر از تنگافتن نبود چرا که ماده رقیق و غلیظ هر دو دفع میگردند اما دل حار باد و یه رادع و محلل زود اصلاح می یابد زیرا که رادع سرد خشکست بسبب برودتش نزول ماده مینماید و بحبست قبض مسلک ماده و عروق را تنگ میسازد تا ماده از ان نفوذ نیابد و عضو را قوت میدهد تا ماده نازله را قبول نکند و از نو بهمان راهی که نزول کرده دخل بدن سازد لیکن این عمل در ماده رقیق باید نه غلیظ **بدانکه** در ماده صفراوی رادع سرد و تر و در دموی سرد و خشک و در سوداوی گرم و تر و در بلغمی رادع گرم و خشک بکار برند و رادع سه گونه است خاص قوی ضعیف **قول کوئیدو** در بن ده نوع دل کند که میشوند استعمال رادع مضر بملکه همک است و در سه نوع اول رادع ضعیف باشد یا قوی مطلقاً جائز نیست اما در نوع ثالث وقت ضرور استعمال رادع قوی جائز ست اول دلی کرد او عیه یعنی باشد چرا که طبع دائم ماده باعضای سکیه را ازین ممر فوع مینماید پس از استعمال رادع ماده باعضای سکیه باز گردد و هلاک سازد دوم دل سمی چه دفع این ماده در قعر تبع موجب هلاک ست سوم دل بحرانی زیرا که طبع دفع ماده مرض کرده رادع آن خطیه ست چهارم دلی که از ماده غلیظ باشد پس از رادع ماده رقیق بر گردد و غلیظ منجر گشته حرارت

غرنیی را سرد سازد و آن عضو بیجان شده سیاه و عفن گردد پنجم دلی که ماده او با عضا منجذب شده یکی گردد و چرا که مجال را دع نیست که از اعضا جدا سازد
ششم دلی که از مضرجه پدید آید زیرا که از وصول بر حرارت غرنیی منقطع شود و عضو ضعیف گردد هفتم در دل استلائی چه اگر بدن متحل بود قبول ما دهٔ نیکو کند لیکن
اگر گرشت ریزش ماده بسبب حرارت عضو را عفن گرداند اول فصد تکرار نموده پس را دع بعمل آرد هشتم دلی که در بدن ضعیف باشد زیرا که طبع ضعیف مدد
ماده مرجوحه تواند پس وصول ماده بعضو رئیس مهلکست نهم دلی که قریب عضو رئیس باشد چه رو ع آن بطرف اعضای رئیسه مهلک بود دهم دلی تمام که در بدن هم
رو ع ماده ضرر دارد پس تسکین الم ماده و یه نرم و محلل کنند و گرد آن محافظ گذارند **بدانکه** در ابتدا را دع و محلل بکار برند تا زود صحت شود و در آخر ادویه دو جزو محلل
یک جزو در انتهاء را دع و محلل برابر بود در اخطاط محلل صرف بکار برند و اگر در تحلیل رود و صلابت یا ورم باقی دارد او دویه را دع قوی تر بکار گذارند **قول جوانس** محلل آنست که ماده غلیظ را بحرارتی خفیف قی کرده تلطیف تمام نموده دفع کند پس معتدل مائل بتبریدی و رقیق الجوهر باید **بدانکه** محلل
خاص گرم و خشک است بدرجهٔ سوم عمل این وقتی نماید که تحلیل قوی مطلوب باشد و نوعی محلل معتدل است لیکن در اورام خارج عمل کنند گرد ماده حاده و قیح که زیر
جلد در هم باشد روغن با ورام طبیخ برگ خطمی حلبه ازان الفار و غیره بر ورم گذارند و خطوط لیخ کشایند چرا که چون ادویه ملازم عضو ما شد عمل خود با وجه احسن سرانجام
ادویه محلله برنجاسف اکلیل بابونه شبت کرفس تخم فصل هلیون خودوس حاشا ازان الفار استین و غیره **بزور محلله** بادیان حلتیت نیلوفر زیره
تخم خطمی و غیره **اصول محلله** بیخ کاوزبان بیخ شانه دشتی بیخ سایج خاتم شلجم و غیره **آرد محلله** آرد جاورسا باقلا آرد گندم آرد ترمس سبوس گندم مغز نان فندق
و غیره **صموغ محلله** لاوند قنه مومیا و فارطب اشق جاوشیر مقل و غیره **روغن محلله** روغن ابوام روغن بزنجاسف روغن شبت روغن خربق روغن
مرزنجوش روغن نارون روغن سداب روغن بهروزه روغن گنه ناو غیره **مراهم محلله** مرهم سلیخه طرمهم شنگرف مرهم دیاکیلا نه مرهم اوشی کرشو
و غیره و قطعه اسرب نیز محلل و رم قوی عضو لرزنده حرارت غریزیست **شحوم ملینه** پیه بط پیه مرغابی پیه کیان پیه کلیگو پیه گاو پیه گاو نر پیه گاو ماده پیه گوسفند پیه بز پیه گاو
و غیره **قول جالینوس** مالیش بر فرموده طبیب باندیشه بدل نگردد و چه تحلیل بدیر میشود او دویه باید که گرم و تر و معتدل و چسبنده بود تا سدد ساکن کند و حرارت
غریزی در وح که در ان عضوست بجانب راه نیابد و طبیخ تنقیح ماده کرده دفع سازد پس مدد حرارت غریزی را خراج بدن برای تنقیح لازم زیرا که در بسیاری سبب حرارت
که در هوا ممزوجست از خراج باعث استمداد حرارت غریزی شده خلط را بزودی اصلاح دهد خلاف دستان که بدو جوهر هوا تنقیح دارد و مدد حرارت
غریزی هست پس انچه پختنی است سر آن را پوشند و انچه تحلیل کردنیست سر آن وا دارند که بجانب خراج دفع میشده باشد **ادویه منضجه** برگ خطمی بیخ شانه
حلبه آرد گندم مغز نان انجیر بصل بریان خمیر ترش صفت بیض عنقران برگ کرنب بیخ کدو پیه خوک دال جاوشیر و غیره **بفرد یا مرکب** بکار برند و آرد گندم با
زعفران و روغن آب پزانده گذارند **بدانکه** قوت طبخ حسب حاجت خلط قوت ادویه را معطل کرده عمل خود میکند یعنی اگر طبخ مطلوب باشد ادویه محلله بطبخ منضجه
و اگر تحلیل در کار بود ادویه منضجه تحلیل نماید فرق در او دویه یلینه و منضجه آنست که یلینه گرمتر و در بها اول اند و از جهت ادرار بدن شحوم و مقطرات منضجه
قلیل الحرارت اند و لزوجت دارند چون بر ورم خطمی بیخ شانه کتان **آثار حدوث ریح** نفس عضو لرزه تب با لرز بیان قرا شاصلابت تودهٔ دل و جوانح بهم
گره دود رهم عوارض خفت پدید آید و دل سفید و نرم گردد و بغیر منفذ شود و سبب حدوث ریح وقت تحلیل آنست که سبب تحلیل بیان ماده و تحلیل ماده
شرایین بقلب رسند و آن را گرم سازند پس بجمیع اعضا منتشر شده تب آرند و موجب ظهور لرزه گشت که سبب تحلیل بیان ماده و تحلیل ماده تنقیه خشست الم مانع

در حجاب واوتار آن عضو بیمرسد و از انکه ذی حس اند و بعصب اتصال دارند با عصاب و عضلات نیز میرسد پس طبع جهت دفع شی موذی بحرکت آید
و باعث لرزه گردد **فائده** و تفکیر ریم طیار شود و بنگاند بغیر در تنگ چه از توقف لحم و عصب و عضله و مظم آن عضو اعضن سازد یا آنچه ریم مستعرث
باعث غشی گردد یا عضو ضعیف شود و بسبب ضعف قبول فضله بعضای قریبه نماید چنانچه طبع خون را برای غذای آن عضو فرستد چون دران رسد
بسبب ضعیفی آن غذا نگردد و تحیل بریم شود پس عضو ضعیف و الاغرماند مگر توقف ریم در دل خرد قریبه جلد چندان خطر ندارد **انتها** همین که دل قدری ریم کند
بنگاند فندرد دل بحرانی و دملی که بر بندگاه یا بر جابی که متوسی بعظم است یا بعصب یا بر سینه و معده و مجری بول و میان انثیین و مقعد حادث شود پیش از نضج
اگر ضرور باشد بنگاند فند و نیز در دل بزرگ و در دل قویکه قوت مریض ضعیف بود و بدانند که فرصت نضج نخواهد داد و احتمال فساد عضو بسبب جوش داده باشد بنگاند
و احتراز نضج نبرند و در شق دل هفت شرط است اول آن موضعی را که در وریم جمع و مستقر است بنگاند فند و ده طرف پائین شق کنند سوم در مواضع عضلی طول
بنگاند فند چهارم حد المقدور مراعات عروق عصب نمایند چنم در دل بزرگ دفعة همه ریم نبرند ششم در هر موضعی که الم کمتر باشد بنگاند فند هفتم بعد بنگاند علاج
مثل جراحت نمایند **بدانکه** اگر دل قریب جلد بعصب بود و از داده حاد باشد و نضج یافته بیشتر بنگاند فند و اگر آبا داده سرد یا عضن بود یا دانند که خون کثیر
خواهد رفت یا کشاده و دشتن و دهن جرح چند روز برای تنقیه داده مطلوب باشد یا داده غلیظ یا سی قوی آهن گرم بنگاند فند و اگر دانند که این همه بجهت ردیت علیلت
و داده هم قرار واقعی مستحضر نخواهد شد بسبب نضج منفذ یا دملیکه بشود و ان زمان رضا نمیدهد آن وقت با سنده نخبه بنگاند فند اگر آن رضا و بنگاند فند آن موضع سیاه گردد
بنشته شق کنند و برای دفع حرقت سرب کشته به یا ض بیضه آمیخته گذارند و افتاح دل بقوت طبع بهتر از کشادن با آبست چه اگر کشادن با آله حدید بدی آنند
و خطیر قطع عصب و عروق و شرایین باشد و از کشادن دمل خامر اده باقی که حاد ست آن موضع را خطر بسیار دیا حسب عاکشاده نشود پس ریم حسب الطلوب
نزاید و نه دوا بانتهار سد تا که جرح از همه طرف پاک نگردد و ریم که در گوجمع است بالتمام نزاید و آن گوشه جمع ریم نگردد و التیام جرح ممکن نیست **فائده**
در دمل یعنی دمعه دی وجع که تزه و در دموی و صفراوی در دمیشتر سیاشد و باعث الم دو چیز ست یکی تفرق اتصال که یفته گوشت عضو الم شود دوم سوء مزاج
یعنی الم آنست که معلوم کنند چیزی که منشا وجع است و نیز از الحاق شی منفذ که باعث تبدیل مزاج عضو گردد و از اینجا شد با زبود **بدانکه** اگر دمل از کثرت
خون و قلت مخرج باشد تا پس قوی و مستد بود و عکس آن وجع و حرقت و تب قوی باشد و کسی را که بسال دمل پدید آیند سهل ندانند که سنجه بفسا دمیگرد
فائده چون دمل آغاز کنند زود سوب بروغن کنجد سوده گذارند تا زود مخرج شود دل آب سا نیده بندند تا قبل از کنجد سوده یا سایه ضماد کنند تا نضج یافته بنگاند
گرم با سبوس و شیر گرده خرقه نیک تنگ آلوده سنده و برگ نیب پخته بندند فراهم آید اگر تواند صابون یا نوم بندند و چون سر کند عسل متواتر چکانند پس زیر غلم
بندند تا پاک شود بعد ازیب بروغن گاو پنبه بندند که مندمل است و ضماد حلل ضماد نضج مرهم خیر حسب حاجت بکار برند و گفته اگر دمل سخی باشد که ریاح غلیظ در
پوست یا عضله پر شود و بدان سبب انتفاخ مثل دمل پدید آید و گاهی در معده و امعا افتد کبر و براقی در معده اساس سخ بفنزاصبع غلظ و ضربان پس بسبب بان
دانند که زیست و چون بنگاند صدا ماند و تیدن باد بگوش رسد و گاهی الم سخت و هذیان **علاج** فصد کنند و تنقیه مثل دنوپا خانید تقند کاسر سخ چون کون دیابان
بادیان خطافی گرمیا خته شبت بوماد ران هلیله و آب نخته صاف کرده روغن سداب و روغن شبت عسل هر یک و اوشن روغن منی و نیوه چهار درم آمیخته تقنه کنند
و بجوب دارند تقنه سرمچ و یا تقنه روماتیکه مزاد دمل کنند و ضع بادیان انفع اگر الم باشد بروغن گل روغن بنفشه و روغن شبت پنه مرغ تدهین کنند مغز نان و

درد خمیر زنده قدری روغن بوما دران روغن شبت آمیخته بکار برند و قنیکه الم تسکین یابد روغن بوما دران بدردی خمر آمیخته خرقه آلوده نهند اول مرزنجوش کمون برسنجاسف نمک اکلیل زیتون بیخ سایده صمغ بابسته بردل بندند بعده خمر ابیض انگوری آب صابون قطونا یون وتیق حلبه بادیان کرویا باسطوخودوس تخم شبت بوما دران سپوس گندم عسل زنده انکباب کنند زنبل بزیجهار اونس زنبل حمام آرد عدس آرد ذرت هر یک دو اونس بوما دران اکلیل تخم شبت هر یک اونس سایده باب اشنان و خمر زنده روغن شبت آمیخته ضماد کنند اگر محلل زیاده منظور باشد کمون بادیان کرویا افزایند خمیر محلل زنبل بزیجهار اونس بوما دران اونس سپوس گندم سه اونس بطبیخ شاه مزنجوش بوما دران بزنده ضماد کنند محلل انیسون بادیان برگ گودر یا نشتین کمون دراب اشنان خمر پخته منضج یا خرقه آلوده بروی گذارند خرقه بآب اشنان تر کرده انکباب نموده بروغن خمر یا بروغن سداب یا بروغن سوسن یا بروغن قسط یا بروغن سنبل تهرین کنند ذرت نمک هر یک محل مزنجوش حلبه کمون هر یک اونس گلنار برگ گودر هر یک مشتی سایده بر سفال بریان کرده دو حصه بسته خرگرم پاشیده بروی نهند چون سرد شود دیگر گذارند و در نسخه جای برگ گودر انشتین وجای ذرت آرد جو نوشته زنبل بقمر زنبل بزنبل حمام کمون سداب بادیان گلنار سایده بخمر زنده ضماد کنند اگر الم مفرط باشد اول تسکین الم کرده روغن بهوزه یا روغن سنبل یا روغن خطمی یا روغن منفرتان بروغن منفطل آمیخته نیکو ضماد کنند اگر دو درم مرزنجوش وسوخ دیوار حمام یا دو ثلیخ آهک آمیخته ضماد کنند اگر الم زود دور دست باشد و تنقل بود اول از بن انجیر پیده بنشتر نگاه فندیا آهن داغ دهند و گل منتی بدین دو آمیخته طلا کنند و فتیله آلوده گذارند و گفته شد که تسمیت از دل که دعنه تنجاوز پدید آید و در ابتدا در نشکل سفعات شود بعده وجع و حرقت آرد و شکبه با شل سفنج ظاهر گردد نیفال زند ضماد مغز فلوس نیکو مرکب دو گذارند و قتیکه شکل و رم مسدل شود بر شکبه با ضماد مان نهند اگر ورم فاسد گردد قطع کنند تا که سرخ ظاهر شود پس رم هم رتن جوت گذارند دال ماش مقشران گندم مغز بادام مطبوخ نوشند و دل جبه و صمغ خطمی نیت منفجر شده بپذیرد و اگر نشتر نگاه فته بنشتر نگاه فته بر هم سندل سازند **ضماد مغز فلوس** مغز فلوس شش سعد نبل هر یک سه لوذ ریونداشق هر یک یکنیم آب عنب الثعلب بسایند **ضماد مان** مغزمان و اونس بشبر نیز کرده شده چل نموده و مرالاخوین زعفران انزروت انبون هر یک یکنیم عسل دوازده درم صفرت بیض سه عدد آمیخته بر خرقه کشیده گذارند **مرهم رتن جوت** روغن گل نیم طل گرم کرده رتن جوت شش درم اندازند چون روغن سرخ گردد موم شش درم ریزند بعده تو تیای سبز یک سرخ روغن بیان سه درم آمیزند و گفته اگر دل بزنخ پدید آید هم رتن گاه یا هم رتن منفعی نهند چون اده بر آید مرهم سیاه گذارند اگر صلابت بود اول برگ نیب برگ جیت نمک سائیده بند ند انضج یا دیس پلاهم مکور گذارند **مرهم سیاه** روغن سرخ ربع رطل سرنج دوازده درم در کڑاهی کرده بر آتش نهند پیچ نیب حرکت دهند تا قدام آید و گفته تسمیت از دل که سه چهار اصبع بالا تر از سینه پدید آید و در ابتدا سشال داغ بود پس افزوده مثل کوزه گردد باید که چون پخته شود سنگاه برگ نیب بندند بعده مرهم صابون نهند اگر ریم سفید آید زود به گردد و اگر سفید بائل بسرخی آید در مرهم مذکور سفیداج مروارسنگ هر یک درم افزایند **بدانکه** اگر دل مذکور بائل بپیچ باشد محللات نگذارند که خط دارد **مرهم صابون** صابون لایتی ربعد رم رال سفیدشش درم تو تیای سبز یک سرخ روغن گاو دو اونس سائیده آمیخته چند بار بآب شویند **مرهم رنگار** زنگار یک عسل سرکه هر یک دو درم زنگار دو عسل سه سرکه مفتست بر آتش قوام نرم کنند و گفته تسمیت از دل که روندی پدید آید در ابتدا داغ نزد قدر عدس ظاهر شود و زیاده عقدی قدر نخود بود پس در پر ضعیف در عرصه هفت هشت ماه و در جوان قوی در یکدو سال قدر نیفه گردد و چون بدین عدد رسد

موج و رم می آرد یا بیکه برگ نیب برگ بنفشه ش برگ مهوه چوشانده انکباب و مهند و برگها بندا گر تحلیل نشود بطبیخ برگ شبت انکباب نموده بر گها بند اگر نیم نفع ندهد ضماد اشق گرم نموده بندو تنیکه اندکی نفع پدید آید فصد کنند مسهل دهند اگر نفع نشود ضماد خبه نهند مرد ارسنگ سورنجان تخم عنب الثعلب گل ارمنی برابر سائیده ضماد نمایند اگر سود ندهد بر جائیکه نرم باشد بر گ جیت برگ نیب نمک سائیده بندو دگر دش ضماد مذکور نهند اگر تشنگا ذفها الاگر دد قدر دل از ضماد پاره پریده گذارند چون منفجر شود بر گ جیت نمک وغیره بندند اگر صلابت باقیماند مرهم ناسه بنهند اگر هم فاسد پدید آید مرهم زنگار گذارند تا صاف سازد بندا نکه اگر نخم سرخ و ریم غلیظ مائل بزردی باشد نیکست و عکس آن بضماد اشق اشق کتان نبفشه سورنجان تخم هریک نیم تخم خطمی تخم بنه ازی گل خطمی هریک یک مغز فلوس گرد و بسایند ضماد خبه خبیچ سورنجان کنند هریک یک آب کاسنی بسایند ضماد پارچه زنبیچ سرخ صنع عربی صابون لایتی مقل برابر آب سائیده بر خرقه کهنه شسته خشک کرده دارند برای خنازیر و دل انفع و گفته اگر دشدی مرضعه باشد ضماد نان یا نماسیده گذارند اگر منفجر شود فبها الا مرهم توتیای هارونی نهند اگر نشگافد بنشتر نشگافند لیکن تا نکه از خود منفجر گردد بهتر اگر از خود منفجر نشود و یا دهن بالا باشد در یم بسر بر آید یا بیکه از زیر پنه شگافند یا داده بندند تا ماده بالتمام آید و نوشانیدن شیر سوقوت نسازند و تنیکه بسیار گردد مرهم فوفل گذارند و دل که بر سینه بابر غصه وقت تنجی سود دل که بالا تر از نان پدید آید بر شش بستور تدبیر دل ثمدی کنند و در دل غضروف خنجری اگر فتیله موی زیر رود بدست و دل حانه زنبر بدستور دل ثمدی نضج و انفجار و تصفیه کرده روغن کنجد بر گ نیب هریک دو رطل و ظرف مسی سوخته بر گها دور نموده اک زرد چوب هریک بوطل انداز ندنوین قریب ابوختن بسندروغن صاف گرفته طلا کنند اگر دین سواد پدید آید بنگرد بمرهم فوفل دهن بقریت یک مغز دسه گرفته فوفل سوخته کنند نیم سنگ روغن کنجد بر آتش نهند چون سرگرد و زنبق یکنیم آتیمه دو گفته اگر دل بر گفت و عضد پدید آید باد و یه یا بالا گشا گفته مرهم توتیای هارونی گذارند تا که از خود منفجر شود بهتر ایس اگر جرح بشود و ثقبتی ماند باز شگافته مرهم مذکور گذارند چون بصلاح آید مرهم منفجف نهند برای دل آبچ سرهم مرتشیشا مفید مرهم مرتشیشا روغن کنجد رطل موم شش مرگد انته آب برگ خروع دوازده درم انداخته چون خشک شود مرد ارسنگ یکنیم درم توتیای سبز نیم اسکو بلو مرهم خروع روغن کنجد رطل موم شش مرگد انته آب برگ خروع دوازده درم انداخته چون خشک شود مرد ارسنگ یکنیم درم توتیای سبز نیم اسکو بلو

آمیخته توام کنند وگفته اگر دمل بر بندگاه شانه بر آید پس اگر از خود و بشگافد بهتر الا به نشتر شگافته مرهم زیره سفید گذارند **مرهم زیره سفید** روغن گاو بست یک
موم سفید شش گداخته سرنج شش شنگرف سنگ جراحت زیره سفید کته سفید فلفل زاج فوفل کهنه هر یک سه توتیای سبز ربع سائیده آمیخته توام کنند وگفته اگر دمل
در پشت پدید آید بدستور دمل سینه تدبیرش کنند ضماد کوکنار گذارند **ضماد کوکنار** کوکنار سوخته سه درم توتیای سبز سوخته دو و نیم اکر ویلو بعسل آمیزند و
گفته اگر دمل بر سرین پدید آید مرهم سرنج نهند یا آل سفید سحوق سه درم روغن کنجد دوازده درم آمیخته بآب دریا شویند چون خوب سفید گردد کته سفید
درم توتیای سبز نیم درم سکبو دو نیم اکر و بلو آمیخته بکار برند **مرهم سرنج** روغن کنجد ده اونس گرم کرده صابون لاهیتی نه درم اسفیداج سرنج هر یک
شش درم آمیخته توام کنند وگفته اگر دمل پیش یا پس ران پدید آید آن را گمبیر گویند اول عقده پدید آید و بعد هفت ماه ظاهر شود باید که شق کرده لحم فاسد را
قطع نماید که قدر چهار اصبع عمیق گردد پس نمک شکر سفید زاج برگ نیب بندند تا هفته بعده رال سفید شش درم توتیای سبز یک سرنج روغن گاو هیزده درم
آمیخته صابون پنج درم آمیزند پس بآب دریا یا آب باران یا آب برف شویند و بکار برند وگفته قسمیست از دمل که در بندگاه زانو پدید آید و در ابتدا بثور
زرد ظاهر شود چون منفجر شود رطوبت و هر جا که رسد زخم آرد و آخر ناسور گردد باید که دهن جراحت به نیزاب فراخ کرده نخودی که در ان باشد بر آورده در عمق مرهم رتن جوت
گذارند اگر نفع نشود زیبق یکینیم کنند سه روغن کنجد شش در کڑاهی حل کنند که مثل مرهم گردد بکار برند اگر سود ندهد دست از علاج بدارند که کشته میگردد وگفته اگر دمل
در ساق و پشت پا پدید آید با سلیق زنند مغز فلوس شش بابونه گل خطمی عنب الثعلب گل رمنی هر یک سه درم سورنجان هر یک یکنیم جدوار یک افیون نیم یک
سائیده ضماد نموده برگ خروع بندند اگر تحلیل نشود و لیسر نحی گراید ضمادات گذارند چون بشگافد و زیره دهن نرم باشد به نشتر شگافند و اگر صلب بود نرم کرده نشتر زنند
بعده مرهم که در گمبیر گذشت گذارند وقسمیست که مانند آبله بساق پدید آید و زیر آبله قدر دو اصبع ماده باشد پس وقتیکه آبله منفجر شود و ماده بر آید یا بنشتر دن دیده
شگافته برگ نیب نمک بندند بعده مرهم شلجم گذارند **مرهم شلجم** روغن کنجد نیم رطل گرم کرده شلجم سفید برگ نیب سائیده قرص بسته هر یک شش درم بلادر افزاری
هر یک دو عدد دانا انداختن چون بسوزند دور کرده سرنج ده اونس انداخته بآتش نرم توام کنند وقسمیست که شش اصبع فروتر از ساق پدید آید و دو عرصه نضج یابد بیکدو
سال منفجر گردد مرهم زیره سفید نهند ضماد پارچه گذارند اگر پخته شود قشر دو اونس صابون یک نیم درم آمیخته زنگار توتیای سبز زنگار خام دارچوبه هر یکدو نیم اکر ولو
سائیده آمیخته بآب شسته بکار برند و دمل کعب و کف پا را بهمین وجه علاج کنند اما در تدبیر دمل کعب درنگ نکنند الا عظم از زخم برآید و در سالها به گردد
ذکر چند اضمده که برای دمل مفید اند برگ گل سرخ بگلاب سائیده گرم کرده ضماد کنند و برگ تنبول گرم نموده بندند چون پخته شود شگافته
مندمل سازند صمغ عربی اذاراقی قنبیل با سائیده پخته ضماد کرده و برگ تنبول بندند تخم ملیله کتان خردل برابر سائیده ضماد نمایند یا برگ کلم سبز بعسل
سائیده یا حلبه کتان خطمی خبازی عنب الثعلب گل خطمی اکلیل الملک گاو چنج بشیر گاو پخته یا زبل حمام یا بروغن آمیخته یا مغز حب قرطم با آب پخته یا عنب الثعلب تنها یا مع
مغز نان سائیده یا رال انجدان زرد چوب قرفه ببول گاو پخته یا شیلم برکتان آمیخته یا اسپغول با آب آمیخته یا بودینه با آب آمیخته یا نمک تخم گندم آمیخته
یا دار هلد یا قنه یا برگ ببول یا برگ ابکاین یا گل ابکاین یا زبل گاو سفند یا برگ خطمی یا برگ مورد ضماد کنند **دیگر** برگ کنار سائیده بندند مرهم ریم **دیگر** بصل نرگس
دو پاره کرده بر تابه گرم نموده یا حب الغراب گرم کرده یا بهوج پتر بندند **دیگر** ضفدع خرد بندند و در رفع شود **دیگر** بیاض بیض بر برگ پان طلا کرده گرم
نموده بندند **دیگر** پوست نبات الصبر تراشیده عروق الصبر پاشیده بندند اگر نگار افزاید بهتر **دیگر** پیته کاجی بآب سوده یا ریگو ندیه که سوده یا پنج

چوبلانی سوده یا تخم خبه با آب سوده یا پلاس پاره یا آهنک طلا کنند **دیگر** با طلا حالیه بسبل ضماد کنند محلل **دیگر** سرطان بحری بسرکه طلا نمایند محلل **دیگر** برگ نرم انار بقدری نمک کوفته گرم کرده یا چوب توتم گرم نموده کماد نمایند مزلیه صلابت **دیگر** برگ پنبه نرمه گرم نموده بندند مزلیه ورم هم **دیگر** باد بخان تراشیده گرم کرده اندکی نمک نرم بران بیفزایند محلل آمیخته بندند محلل صلابت و ورم بعضی و دمل **دیگر** آب دوده هی شوینده مزلیه وجع **دیگر** تخم کلوندزه تخم ترب سایده ضماد کنند سه روز مزلیه وجع **دیگر** کولیسر زرد چوب قرمانانک هر هر سایده کماد کنند مزلیه ورم و دمل بلغمی و ریحی **دیگر** تخم بیاره سوده طلا کنند برای موی نافع **دیگر** نفت الخموع بشیر گاو یا بشیر تر پخته جوشانیده آمیخته ضماد کنند مزلیه ورم و صلابت **دیگر** اول بعنب الثعلب گاو کرده بکبکه ضماد کنند مزلیه ورم هر ده **دیگر** کولیسر کمون هر یک یک درهم بسبل تیمار بل پرشش بسبل و سرکه ضماد کرده برگ خرنوع بندند مزلیه ورم و وجع مفاصل و صلابت ریحی **دیگر** از بصل کماد کرده بافیون فقط یا افیون ثوم بابر ضماد کنند مزلیه صلابت هر جا **دیگر** باش زنده با دویه محللهٔ آمیخته ضماد کنند و برگ ثرده یا برگ دهاک بندند مزلیه ورم و صلابت **دیگر** مغره قرمانا ضماد کنند مزلیه ورم گلو اگر خواهند بکبکه و اقرا نیده **دیگر** انگذر زرد یکشنبه طلا کنند همه مرد مل نشود **دیگر** صدوار دو نمک از منی یک بسرکه طلا کنند محلله صلابت و غدد **دیگر** نانخواه بسبل یا تخم انجره یا کنجد یا شلم تخته ضماد کنند محلل ورم **دیگر** مغز خروع ضماد کنند مزلیه ورم بلغمی **دیگر** روغن خروع مالند محلل صلابت **دیگر** سپندان بروغن گل و سرکه ضماد کنند محلل ورم صلب **دیگر** کتان ضماد کنند محلل ورم صلب **دیگر** برگ انار بسرکه گرم کرده بندند مزلیه ورم **دیگر** برگ پیلو کوفته ببول گاو و روغن گلی جوشانیده طلا نموده سه ساعت در آفتاب نشینند بستور سه روز مزلیه ورم همه اندام **دیگر** پیاسد بنجر کنند **دیگر** بطبیخ خبه تنکشت انکباب کنند **دیگر** که بارانو دوانه اندازد اندام ایمن مانند **دیگر** غنچه انار بهفت عدد از درخت بدین جدا کرده بلغ کنند تا یکسال زدول ایمن مانند **دیگر** مغز درخت زرت چهار عدد سفرجل تفضح سه دانه فضل دوازده عدد آرد گندم او نیم بیضه مرغ عدد سرکشته حب بسته بر بادنجانه شش حصه نموده یک حصه صبحی تبغاریق یکروز شروع ماه دهند **دیگر** کولیسر دو مثقال قرمانا و دو درم فضل درم ترکیب کرده صبحی نوشند چهارده روز غذا اول بغیر نمک **دیگر** تخم شبت بروغن بریان کرده خورند مزلیه باد **دیگر** قصب الزریره بتحلیل سایده بروغن ضماد کنند **دیگر** قرطل صابون سایده گداز محلل یا منضج **دیگر** لسان العصافیر آب برگ کفتیره طلا کنند محلل ورم صلب **دیگر** رباند قوزلانده و انتها و بعد انقطاع بهند آب باریک سوده مثل مرهم کرده دو اند چون آب خشک شود دیگر آب تر نمایند و همچنین که در آب تر مانند نزاید و همچنین طلا نموده باشند **دیگر** قرطل صبر او چوبه سایده آب لیموآمیخته بر آتش نرم مثل سرشیم کرده طلا سازند محلل ورم **دیگر** نانخواه سوخته آب لیمو پخته تیمار کرده ورم گذارند محلل **دیگر** پندان نیم طل آب طل جوشانند نان کی نوشند و باقی را بر اندام مالند **نوع هشتم در وسیله** وسیله بزرگتر از دلوشش هم رنگ جاه و وجع نکند مگر بسبب عفونت یا از استعمال ادویه ذی حدت و در اکثر تب بر یاشد و بغیر صریح نیک متغیر گردد و بسبب غلظ مادهٔ ماده که از وی آید مختلف الالوان القوام میباشد چون گل سیاه و وردی زیت فرنگال و رنجی گوگ و ریزه نانخواه موی مریزه سفال و سنگ در رنگ و وجب مانند آن باشد **قول معنی** وسیله یابی تنفس و عماست که در ظاهر تن باشد یا در باطن آن و بعضی گویند که وسیله دو گیسه دارد یکی محلول زیر اب و دیگری بهاده نمیه مانند که **قول علت** وسیله باد و رم و بلا و رم میباشد اگر بلا و رم بود بسبب دیا ضعف هضم یا کثرت اکل یا اکل غذیه غلیظه یا ضعف معده جگر یا غیر هم و اگر طبیعت که فرم معده تضعیف و سرمیباشد پس رطوبت غلیظ لزج و عضوی جمع میشود و باعث این میگردد **قول رازی** باید که در علاج وسیله عنایت قوت کنی که از ان تخته میشود و مامون میباشد از غشی و گفتگو شخص وسیله غلیظه داشت علاج کردم سه لطوه نهادم بر وی اشیای تخوجه چون بوق و مانند آن صحت یافت **علاج** بعد تخته یا ده

و تلطیف تدبیر برای نضج و تلیین ماده دهن و دره و غرغره تیتون پیاز پیه بقدر مناسب گندنا اگر لعاب حلبه لعاب کتان اذا پزند بهتر و مرهم و انجلیون مقید و بعد حصول نضج و تلیین بشگافند و ماده بدفعات برآرند چه اگر یکبار برآرند غشی آرد و بعد خروج ماده پنبه کهنه در پر کنند تا چرک ما بقی را بکشد پس بمراهم مندمله مندمل سازند **بدانکه** نوعیست از دبیله که آن را علکوسه گویند و ماده او در عمق عضو جمع میشود و از جلد دورتر میشود و اثر نضج ظاهر نگردد و چون بشگافند غیر از خون هیچ نمی برآید و اگر بشگاف عمیق کنند که تا عظم رسد آن وقت ماده مذکوره می برآید و این را کثر قاتل میباشد تدبیرش همانست که گفته شد گرد و نضج و تلیین افزایند زیرا که ماده شدید الغور است و پس از حصول یقین نضج بیشتر تا بعظم بشگافند تا ماده که در غور است برآید **فائده** دبیله که در اعضای باطنه افتد بسبب کیفیت در محل آن که دریافت و اگر دیر تدبیر کلی تحلیل و تلطیف است و هر چه دافع باشد چون شیر و بیضه مرغ و روغن بنفشه و روغن بادام و سپستان و سیب و خیارین و خربزه و شیر خشت و شیر خر و هندوانه و اگر خواهند که زود بشگافند صبر و دانگ زعفران دانگی هر روز بگلاب یا بشراب دهند و چون بشگافند اول در تنقیه کوشند بعد راست یا علیت و بعد تنقیه مذال و پرانچنانچه در دبیله سده و کبد گفته شد **قول صاحب قبر** سبب او ظاهری و باطنیست ظاهری آنست که ورم گرم شده یخ کند و از خفلت بشگافتن یخ محکم لواحی را تباه سازد و دو کیسه افگند در یکی زرداب دود و می ماده خربیه اگر نزدیک اعضای نبیله بود باید **علاج** بشگافند اگر مثل پیه برآید پنبه کهنه هر روز بکشند اگر مثل عسل برآید پنبه بسرکه تر کرده گذارند و اگر فقط مثل روغن برآید پنبه بآب نمک آلوده نهند بگرد و باطنی آنست که رطوبتی در موضعی جمع شود و از آنک حرارت عفن گرفته متقیح شود در یم خالص نمی آید مگر شل و شاب ماده خربیه **علاج** آنچه در پوست بیرون پدید آید بشگافته همه را بر آرند اگر بدسکاری نبود آید و چون بشخاراک زنگار سائیده پنبه کهنه آلوده نهند اگر عسل از پنبه بتر و فتیله اگر نم عفنه پاک شود تا سه روز نیب خام سائیده بندند بعد روغن گاو گذارند پس نیب پخته بندند و هر روز تغلوس بآب حل کرده نهار دهند روغن خروع سه روز بآب حل نموده نوشند ایرسا پزنده خورند مرهم ذیل نوشند اگر درون سر کند مرکی گل ارمنی هر یکدره و مرهم صبر عربی کبیر از شاسته تقدیم خرد مرهم سه درم سائیده اسپغول پنج درم آمیخته سه درم باب نیمگرم داند کی روغن گل صبح شام دهند اگر درم دارد مثل لعاب حلبه لعاب کتان کتیرا ضعف صفرت بیضی دهن و در آمیخته محقنه نمایند و تدبیر فروج مشانه و امعاء معده نمایند **نوع نهم در خراج** عبارت از هر دمیست که ریم گرد و نرم ورم گرست که رفع جمع نهند و نزدیک نهایت از ورم گرم نرگ جمع است که در داخل او موضعی باشد ماده در وی ریزد و ریم گردد **بدانکه** حدوث خراج از مادهٔ غلیظ است که طبع بعضو می دفع کند و آن بسبب غلظ در پوست و گوشت نماند گردد و بجوان در فضای عضو بماند و پنبه در لواحی او نهاده آن را عفن سازد چون پخته شود پوست را تا کل سانده نجر گرد و پس قتیکه جمع استداد کند و تمدد پدید آید تا جمع مدره بود چون جمع ساکن شود و ورم گرد و دلیل نضج مده باشد **قول جالینوس** اگر خراج عظیم بود و فربان شدید توقع ندارند که فرو نشیند مگر جمع شود پس باید که ترک استعمال مبرد بات کنند و منضجات گذارند و چون جمع و التهاب ساکن شود مطلقات که تسخین نماید بکار برند و اگر غفلت رود در ین خوف هست که عضو سیاه گردد یا ورم عفن شود **علاج** دابتا فصد کنند مسهل دهند و آنجا که در اطراف بود دوا قی مانعی نباشد قی بهتر از مسهل بود و چون ماده میل بجمع نماید هفته خطی کتان اندیخه علک خربق یا به ضماد کنند و بعد نضج اگر از خود نشگافد بر عت بشگافند تا ماده برآید و تر اعصاب عضلات از فساد این ماند **طریق بشگافتن خراج و دیگر ابوام**

تا گه ورم نیک پخته شود تنگافند و بهترین محل تنگاف آنجاست که نرمتر و بلندتر و پائین تر باشد و تنگاف موضع نرم از ورم آنست که تنگاف اینجا آسان تر بود و الم کمتر و بهتر زود التیام پذیرد و فائده بلندتر آنست که بلندی موضع ورم آثار آن باشد که طبع ماده را ازین محل دفع کردن بخواهد و ملاک امر جمیع امور موافقت بلیست و سهولت پائین تر آنکه مده بنفشه بخیر مالد و فشرد تمام بیرون آید پس بایکه شق و طول بدن کنند تا لیفات بریده نگردند خلاف البطه و ابریسم و مانی الباس که ورم این محل الشق و طول بدن کنند بلکه بتیغ اسره در عرض بدن نمایند خلاف جبهه که اگرچه ذی اسره است با تنگاف آن بتیغ اسره نباید کرد و بطول بدن باید کرد و هرگاه ورم بگشاید و ماده که ثخین بود بچندد فعه برآرند تا ضعف نیفتد و بعد اخراج ریم تمام به پنبه کهنه پاک کنند تا هیچ چرک نماند پس بالمدال کوشند و مرهم که از اسفیدباج توتیا گلنار عفص دم الاخوین انزروت سازند سریع الاندمال است **نوع دهم در اورام ریحیه** و بیست نرم سفید بی موج و بغیر حرارت مانوی متانت و تقل میاشد و بغیر اصبع منغمر نشود و اثر غمز تا دیر بماند و گاهی موج خفیف نیز پدید بود سبب او فساد مزاج یا غلبه بلغم است **علاج** اگر سبب فساد مزاج بود اول اصلاح مزاج نمایند بعده روغن گل یا روغن کنجد نمک سرکه مالند و اگر بعد سکون حیات طبیعیه یا در ابتدا پیدا شود بورق قدری خل خمر و دهن مورد و گلاب آب بورد آمیخته خرقه یا منفخ آلوده نهند و بعصابه بندند خفیف یا گل ارمنی بسرکه طلا نمایند تا لطیف تدبیر کنند و از تخمه و اکثار آب پرهیزند و وضع عضو در آب مایع و آب گرم تی و آب بورق و آب شبی انفع اگر بسبب غلبه بلغم باشد بیاض بول و دیگر آثار بلغم پیدا باشد اول منفخ دهند پس بحب ایارج یا بحب یوفدر و غیره تنقیه نمایند گلقند کبابین علی الکعبین بنوشی با آب کاسنی آب باریان یا الاصول سفید کبک عصافیر بخورند و از سبزوات و لبنیات و حمضات پرهیزند نمک نیت بورم مالند خرقه آب رمان خشخاش رز ورد بابونه آلوده نهند نظرون با آب رمان و جوانگور و قدری سرکه یا ماء جبن انگور زنبل بقدر لزوج سعد نمک برابر بسرکه طلا کنند یا بیرا قاقیا سعد مینا زعفران گل ارمنی حضض برابر بسرکه و آب کرنب قرص ساخته بدارند و بگلاب یا با آب کاسنی و قدری سرکه سوده طلا کنند **قول لازوربیه** در ابتدا براسی روغ سرکه و آب بهم آمیخته اسفیج آلوده بورم نهاده از پائین سخت و از فوق قدری سست بندند اگر اسفیج کهنه باشد اول آن را آب فخار بقدر بعده بسرکه و آب گرم بندند یا دهن مورد سرکه برابر به نمک قدری آمیخته طلا کنند اگر کافی نبود قدری زاج افزایند و اسفیج آلوده گذارند یا نمک شوره خار سرکه آمیخته اسفیج یا خرقه آلوده گذارند یا خرقه بسرکه گرم کرده نهند چون سرد شود تبدیل نمایند گاهی نمایند گاهی هم بدل است یا زبل بقدر سرکه پخته ضماد کنند یا گل سرخ جوز سرو زاج نمک کوفته و در سرکه آب قلی نپاشند چون یک حصه بود اسفیج تر کرده بندند یا عنفران آل سیاه رال سفید بهودنه تهرو زه خشک جاوشیر مرکی کندر مصطکی سوم بسرکه آمیخته نماده کنند که محل ست یا گل ارمنی بسرکه و آب قلی حل کرده ضماد نمایند اگر بسبب مرض دیگر باشد چنانچه استسقا بسرکه و دهن ورد آمیخته گذارند **قول صاحب قبریه** و بیست نرم که بمس دست سرد نیاید و لون جلد بحال بود به تغیر متغیر گردد و اکثر تقلیل شود و اگر صلب گردد اسفیج او ممکن نبود مگر وقتیکه خلط حار یابس شود و بطی التحلل و بعد النضج میاشد و چون اسفیج گیرد در یم نیک نکند بزیرا که ماده او سرد و رقیق است و تب مطلق نبود و اوقات ربعه دارد **علاج** اشیای حار یابس لکابر بندد و هوای خانه گرم مائل به یبوست دارند مرغ گوسفند تیهو کباب باهی صغیر نان گندم خورند طبیخ یا دیان طبیخ یا دیان طبیخ یا دیان نوشند اما افراط نکنند و از طیور آبی لحوم دبق تولات پرهیزند خوب کثیر نکنند حرکت کثیر نمایند و اکثر مسهل دیگاهی فصد بکار برند و برای نضج ماده شربت بزوفج شربت گوهی عسل گلابی بعرق یا دیان و هندبا تقیه بدیا کاتو تلیکه قرص غاریقون شربت ورد کنند اگر ورم با هل باشد با گبرم روغن کنجد تخم ترب قی کنند و در ابتدای ورم اسفیج یا خرقه دو تو بسرکه با گبرم مرما یا آب شور یا آب آهن تاب کرده نهند روغن گل سرکه گلابی هر یکی دو اونس گوگرد نمک هر یکی درم سائیده آمیخته بر اسفیج یا خرقه کشیده نهند چون

و رم سخط شود روغن مرزنجوش و روغن سوسن و روغن خار سر کر گلابی گرم نموده اسفنج یا خرقه آلوده نمند روغن گل سر کر گلابی هر یک یک اونس مرکی راج تنک شود هر یک و رم آسیخته خرقه یا اسفنج آلوده گذارند آب کرنب آرد عدس تر مس نخود آسیخته ضماد کنند که محلل و حابس است نبل لقر نبل بزبسر کر آسیخته بخارش رسانند یا اسفنج یا خرقه آلوده گذارند و بخطه ملبخطه گرم کنند آرد نخود دشش اونس نبل حمام گوگرد عسل هر یک چهار اونس آب کرنب قدر حاجت سائیده ضماد کنند آرد باقلا عدس هر یک دو اونس برگ مورد بر بنجاسف اکلیل مرزنجوش جوز سرو حاشا بادیان خطائی هر یک اونس کوفته تخم تخته تنک چهار درم مخلوط عسل چهار اونس آسیخته ضماد کنند اگر خواهند عوض خمر دوص کنند **بدانکه** شروع شد عصاب را بپائین کرده دو پیچ محکم دهند پس هر پیچ سست دهند و پیچ آخر بالای و رم تمام نمایند اگر تحلیل نشود و بریم سیل نماید دو پیچ چون بخشایند کتان انجیر اصل السوس پزانده خمیر زمان پیچوک آسیخته ضماد کنند چون نضج یابد با آهن شگافته دیریستیده مرهم زیب سیاکو عسل گلابی عصارهٔ کرفس عصارهٔ کرنب پزانده فتیله آلوده نمند و بالای فتیله ضماد مدایم رهم بازلیکو گذارند اگر صلب باشد تپیر سقیوس نمایند و روغن خاشفید **نوع یازدهم ورم ریحی** دو گونه است یکی آنکه ریح در جوهر عضو در آید و بمثابه تنفج نماید و ورم ریحی همین است دوم آنکه در جوهر عضو نباید بگرد جوف عضو باید فضای عضو گرد آید پس اگر عضو لین الجرم بود انتفاخ دران پدید آید و این قسم را نفخه گویند **بدانکه** محل اجماع ریح و بدان یا عضو مجوف باشد لین معده امعاء مانند آن یا فضای ما بین عضوین بود چون فضای که ما بین غشیه مجلله و عضو محاط است و ریحی که در عظام ما فیها بین وی جمع آید عسر التحلیل است سبکی و رم عدم ثقل و همچون مشک پر باد بود و بلمس فرو نشیند و زود رجوع نماید **علاج** از آشامیای باد انگیز پرهیز نمایند تا مدت تدبیر نمایند تا مادهٔ گسسته گرد و پس برای تحلیل ریح مجتمعه آبجوش با رس از نرکاه کنند ماء الشعیر زیبا و طرفا یا دار اهل آب مورد سرشته طلا نمایند گلقند گلاب شربت بنفشه جلاب عرق بادیان دهند **نوع دوازدهم ورم سلعه** و ریست غلیظ که بلغم ملتصق نبود و چون ریح بپوست بهر جانب که گردانند همیگردد و غلظ او اندک تا خیر زده باشد و آن را یکیه مشتمل بود بر جمیع اورام و مادهٔ او بلغم غلیظ است پس اگر صلب بود و عضو غیر فرو نشود و اندکی موج کند و لون قوام او بشیم ماند شحمیه گویند و اگر عضو غیر فرو شود و صبر عضو باز گردد و لون و قوام او بسبل ماند عسلیه خوانند و اگر مائل بسیاهی بود و قوام مادهٔ او همچون سوی غلیظ بود او را دهالیه نامند و اگر مادهٔ او سفید و غلیظ بود شیرازیه گویند و هر قسم اخیر ورم تحلیل اکس میباشد **علاج** اول آنکه بلغم غلیظ نمایند بسبب قوتها جب غار یقون تا زدیاد نگیرد دوم ابتدا دام ضد محلله چون مرهم داخلیون غیره گذارند تا باشد که بسبب قلت مادهٔ و قلت صلابت تحلیل دهد و چون از ابتداء در گذرد و غلیظ تر گردد و تحلل نپذیرد و نضج سودند هاده یعنی گذارند چنانچه در دمل گذشت تا عفن ساخته سر بدهد و ضماد کنند از شق یا دیچ کرنب صابون آبک زنجبیل روغن گل سازند بدین کار نخود پوست تاشق کرده برآرند تخمیه قابل تحلیل آنچنین نیست پرهیز اخراج بشق تدابیری ندارد **دیگر** زاج زرد با آب کشنیز طلا کنند **دیگر** سبکینه نماد نمایند **دیگر** زنجبیل در دوغ پخته صبح شام بنوشند تا نضج یابد بیده مرهم زنگار گذارند تا مادهٔ بر آید **دیگر** جاورس تنکو نه بابول گاو پخته بندند پیلو زیبده انزروت عسل بکار دارند تا مادهٔ را قطع نماید پس علاج قرحه کنند **دیگر** سرشنگرف یک آبک آب ندیده دو سائیده آسیخته با آب جل کرده طلا کنند سلعه مطلق را نافع **دیگر** صبر با آب پیلو و ظرمی علکوده بخطه ملبخطه طلا کنند **دیگر** سرب بسرکه کرده حل کرده ضماد کنند و بالایش صفحه تنک سرب بندند **طریق شق** پوست بالای آن ابصاره کشند و تنگ چنانچه بکیس سلعه آسیب نرسد پس با آهنگی تمامی پوست را بالای سلعه جدا کنند و اورا بر آرند و احتیاط کنند که چیزی از این کیسه یعنی غشاء پوست باقی نماند چیزی که باقی ماند سلعه بعسر بیرون آید و بیضاء و مرهم عود نماید **قول عسکری** تا که غیر لبود اشق بسر که حل کرده ضماد کنند یا اصول کرنب بزیت و زفت آسیخته گذارند هم

باسلیقون مفیده و قتیکه عظیم شود تدبیر ش غیر شق نیست گفته سلعه که در مقدم عنق بود آن را کلهه خوانند و بسبب فساد سیاه بعضی باد و تولد گردد قلفل را قلفل فلفله و فلفل ابیض را چینی قرنفل خوانند نوشادر تنقا شی بری نفع هر یک یک سائیده شکوه آمیخته بکشش مد قوق سرشته بادق سازند صبح سر را مائل مخلف دارند و یک بادق در دهن گیرند و آبش آهسته آهسته بلع کنند و بس کنند که چند بادق بکار آید که سلعه گردن را میگذارد و گفته اند و قرطاس فرنگی ما د اسفنج هر یک اونس خیار نگوری و یک سر مل کرده یک شام نوشند و روغن آجر الند نفع شود و تنی نه هفت سال سلعه در مقدم گردن بود به گاه با د نجان عدس میخورد سه ماه میگذرد که نفس بر و عسر میگیرد و بدو زبان از دهن بیرون می آید و روی آماس میگیرد در هفته شفا یافت و چرم بلغار در گلو بستن عظیم النفع است —

قول صاحب فیر هر یک نک سوخته سوخته هر یک پنج تولم ده سائیده گذارند شبگاه بدانکی کشاده هم الفار آب سوده طلا کنند بعد سه روز شفا یابند برآید صابون نوشاد شخار شنگرف سائیده بروغن کنجد خمیر کرده نهند زنگار کافور سوخته هر یک مرا بع و مسک اسیابون یعنی یکی یک شخار و تر کرده بالمثل هر یک نیم عسل شست دوم فرفیون شش مرا زنده گذارند قلع ثالیل دو سایر مرهم صاص مفید نوشادر زراوند گرد هر یک یکمثقال شقال فلفل و افلفل هر یکدو مثقال غدگردون گوسفند چهل و دو سایه چوب بنه ده وقت شب مثقالی دو هند **نوع سیزدهم در غدد** و جسیمت صلب که در نظاهر بدن پدید آید ماده او سودای غلیظ و اگر بلغم غلیظ باشد فرق از سلعه آنست که غدد سخت بود و زیاده نشود و کمیه ندارد و اگر یاده دیگر یزد غدد دیگر و جنب او پدید آید **علاج** مرهم انجلیون نهند قلعه سرب تقیل بالایش محکم بندند اگر تحلیل رود فبها و اگر نرم و تنگ گردد اضمده محلله که در سلعه گذشت گذارند و گاه باشد که بثره و خرد غدد می بود باید کرد آن را تنگافته بلغم غلیظ افتاده قطعه سرب کنهاده بندند تا باز عود ننماید **قول عسکری** بغم شدید زیر که قطعه سرب بر تیر بندند محکم تا سه روز و انگاه بندند اگر رفع نشود و باز عود کند با آهن باز آرند **قول لازه ویر** قسمیست از غدد که اگر در مواضع نرم چون بندگاه و انو و زیر زبان پدید می آید بسبب دخون فاسد مرکب بصفرای سوخته است یا سده سپرز و بولی جگر است که خون مذکور که در عروق برگشته آزار منفع میسازد و فصد کنند سهل و هند تقویت سپرز و کبد نمایند پس اگر خرم بزالو بانشد و بالایش غدد بود زالو را بالا بندند و بر غدد و خمر اسیتیقه طلا کنند تا بسبب بستن باده او آمدن باز نماند آخر خشک گردد و اگر از بستن چیزی نفع نشود قدری قدری بالا بسته روز بروز شانه نیم طل بوبادران مزبوش هر یک شتی عسل شش اونس و آب پخته اصفیغ یا نیم قرنفوده بر غدد بندند و بعد از چند روز بالایش را نیم طل روغن بوبادران مسکه پیه مرغ هر یک نیم اونس سوم قدری آبخته نهاده کنند اگر پیه گاو نیابند بهتر **نوع چهاردهم در عقد** دو گونه است یکی آنکه در عضوی که معرا از لحمست چون پشت دست و پشت پا جبهه شبیه بغدق و جوز و مثل آن پدید آید و چون غمز کنند غائب و متفرق گردد و چون دست بردارند باز بهیئت خود آید پس اگر مادهٔ او مالیخولیا بود بالم و وجع باشد و اگر خام و غلیظ بود وجع نباشد **علاج** آن را کبدی وجع بود و مالند و چوب کوبند تا مقطع و متفرق شود و بعد از قطع تفحص سر رشته های ضمار کنند و بالایش قطع تقیل سرب نهاده محکم بندند و آنرا که با وجع بود اول قیروطی از مغز ساق روغن گل شمع ساخته مالند تا الم برود پس برای تحلیل طبیخ ایرسا پنج خطمی و فاکلیل کتان با بونه و طرم نطول کنند و دوم آنکه در عضوی پدید آید و صلب باشد و بغمز متفرق نشود **علاج** اگر در لحم بود بریده برآرند و اگر در غیر لحم باشد ضمه نرم سازند و قطع نمایند که خوف قطع و برید و ترد عصب و شریان دارد **بدانکه** گاه باشد که عصب بسبب رخت و الم که بدو رسد منعقد گردد و این را نتوان انغم چون سلعه باشد و فرق آنست که سلعه بهر جانب بگردد و این اکثر نیشود و بگیرد ستا و چیا **علاج** چند روز مدام مرهم و غنا و قیه و طیها که از مغز ساق گاو و غیره ساخته باشند مالند چون نرمی در ان پدید آید بحمام مرند بعد حصول نرمی فرا عضا فرمایند که نسایند آرد و خود را مستمد و سازند و دو بست آن را مالند تا عقد

بگشاید و گاه باشد که در اعضا صلابت و عقد عنده بشدن شق باشد یک که بعصب سیده باشد پدید آید و بسا باشد که در اعضا صلابت و شدید بعد انجبار تفرق که در ان عضو افتاده پدید آید **علاج** اورهان و شوم و مغز ها المذ تازی پدید آید پس اگر تحلیل سرفت فبها الا تگاه نخم زمادر از تحت و شدید بالا آهنی بر آتش یا بوضع مرهم اکاله و در نماید پس با حتیاط مندمل سازند **قول عسکری** عقد که آزا بهندگلهٔ گویند علاج او بریدن است با آهن یا عسل بلادر پس علاج بهم رهم **نوع پانزدهم در فوجیا** او رسیت که در اعضای غدوی چون عقب گوش غیره پدید آید و از جنس طاعون نباشد **علاج** انچه در اورام مزمن گذشت بکار برند ماحلزون با پیه کهنه بی نمک آمیخته یا روغن سوسن بشیم گذاشته یا دابن عرس آمیخته نهاده کنند **نوع شانزدهم درخنازیر** او رسیت غدوی صلب که زجای نجنبد و پیش پس نرود و گاهی در ابتدا بحمات همگرد و بتحریک وسلعه نیز همچنین بود و گر پیش پس رود و سلعه ابدست توان گرفت و خنازیر انه خنازیر بسیار بوند و گاهی یکی پس بسیار گردد و رنگ او هم رنگ بدن باشد و اکثر در لحم خوخصوص در گردن و ذبل پدید آید و در مردم کوتاه گردن بشتر افتد و اکثر خرد باشد و بندرت بزرگ گردد و خنازیر ازان گویند که خوک را بیشتر افتاده او رطوبت غلیظ است که بسبب تخمه و سوء هضم در بدن جمع شود و با عضای خو خصوص در گردن و ذبل ریزد **علاج** برای تنقیه بلغم غلیظ و سوداء مقیات و سهلات و تلطیف و تقلیل غذا و آب کوشند ریاضت برخلوتی کم لازم دارند و خصومات و اغذیه غلیظه و اکل شب و اکثرت کلام و آواز بلند و خشم پرهیزند و بالیدن بلند دارند و بعد حصول تنقیه مرهم و خلیون و ضمده محلل گذارند اگر تحلیل رود فبها الا ضمده منضجه غبره گذارند پس با بدال کوشند و ملینات چون مخ و شوم و مکار برند **ضماد محلل** تخم انچره خردل زرنباد شاخ زیت بقدر شمع هیل آمیخته یا رقت قلل عسل بگیرند پس سبر کرکم و عسل و زیت آمیخته ضماد کنند یا سبر مرهم خلیون آمیخته گذارند **ضماد منضج و مفجر** دو چوار گندم زیت بوره صبی آمیخته یا کتان حلبه تخم مروا یر سا بخم پخته زبل حمام قدر حاجت آمیخته ضماد کنند و دیگر ا ضمده منضجه غبره و دروبل گفته شد و چون منفجر شود فلغیون نهند تا ماده فاسده تمامه پاک گردد بعده روغن بالند تا هر چه از فلغیون قطع شده بیفتد و بعد تصفیه مرهم زنگار نهند پس مندمل سازند **اطریفل غدد** و برای تصفیه حب خنیران حب اصلی نفید **فائده** نوعیست از خنازیر که در جلد بسط باشد و بسیار بلند نبود و زود و متقرح گردد بسبب خباثت ماده و این بتدریج و چون منفجر شود و چنان نماید که گویا انجیر خام شکافته است باید که آبکه آهن قطع کنند چنانچه هیچ اثر از ماده او باقی نماند پس داغ کنند تا باگر دنیاید و در قطع احتیاط نمایند تا عروق و اعصاب قریبه بریده نگردند پس صوت آنکه از انجانب که اسلم و از اعصاب خالی باشد بشگافند و باقی را بمرهم زنگار و مثل آن پاک نمایند تا قطع بمضرت حاصل آید دو نوعیست که ماده او ماده سرطان باشد درین اداویه گرم مکه بکار برند بدهن و روا آمیزند و اگر روی حرارت باشد آرد گندم را با آب کشنیز ضماد سازند مخصوص دو مرکی یک با آب کشنیز طلا نمایند **فائده** میانه شاخ نرسوخته هر صبح دو درم تا هفته دهند در همه قسم انفع **اطریفل غدد** بلیله سیاه پانزده اقتیمون ده بلیله آمله تربد هر یک هفت بسفایج اسطوخودوس غدد خشک گردن گوسفند هر یک پنج سنا چهار غاریقون نرنباد بطریق نوشار هر یک سه نیسون قرفه سنبل قرنفل جوزبویه هیل مصطکی هر یک دو بعسل آمیزند شربتی چند درم برای خنازیر انفع **حب خنیران** تربد چهارده انزروت اشت ایاج فیقرا شش غاریقون پنج نوشادر چهار شحم حنظل سه جاوشیر سقمونیا هر یکی دو میم با آب گندنا حبوب بندند شربتی درم برای خنازیر غدد و سلعه نافع **حب اصلی** سنبل سلیخه حب بلسان عود بلسان هارون مصطکی دارچینی زعفران هر یک یک نمک هندی دو سقمونیا چهار شحم حنظل اسطوخودوس هر یک پنج تربد هفت صبر شانزده حبوب بندند شربتی چهار درم همون اثر دارد **قول رفس** در ابتدا بعد تفتیه کشنیز با بس با آب سائیده طلا نمایند و مداومت

کنند **قول جالینوس** بعد تنقیه عظیم یوز آب سوده طلا کنند و مداومت نمایند مجلل **قول تمیم هندی** تخم سلطان الاشجار یعنی سرو مقشر کرده سائیده قدر نیم انگ جوب سازند و بعد تنقیه صبح شام چهی خورند زرنیخ آب سوده طلا نمایند و مداومت کنند زمانه سم سپ نربت آمیخته ضماد سازند شیر درخت یا آب برگ جمیز طلا نمایند **قول بلیناس** تخم و گل و برگ وبیخ سرس لسا یخشک نموده برابر سائیده آب برگ وبیخ و گل مذکور قدر نخود جوب بنبذ و آب درخت مذکور سوده سعوط کنند برای خنازیر و لسع مار و عقرب و سم ماکولی انفع **قول ثابت** بعد تنقیه بول شتر کهنه بیچیر و تر کرده درون فرمیندند عجیب **قول ابن سرین** سرشاخ اهل سوخته هر روز دو درم خورند تا یک ماه نفع گردد **قول شیخ الرئیس** اصل لسان العمل بر عنق بندند جذر حما سائیده ضماد کنند بعد نرطلا نمایند کلیه بقدر گردن آویزند پای سرطان بقدری کافور و عنبر بر مفتیله نهم تقدر شربزی بندکه سوخته گردد و گذارند **قول الارزور بیر** جب خنازیر معجون کونسیر وادی ساوی دهند روغن ماندو روغن گرم کرده مالند طلای غاری او کوانیتو سیلوا و کوانیتو خنازیری او کوانیتو کیبنچی ایسپلاستر و نکریا ایسپلاستر کالکلیاس گذارند تخم موش خشک کرده سائیده بطفل نیم وبده ساله یک وبا نزده ساله دو وبسی ساله سه وبهندیها موش مورآورده خشک کرده سائیده در اطریفل آمیخته خورانند نفع بلیغ دهد بیچه موش چلپاسه هر یک پنجمد روغن کنجد تیطل در شیشه کرده چهل روز در آفتاب نهند که مهرا شود بخرقه کشیده بر خنازیر منفجره چسپانند صاحبان باب سوده طلا نمایند برای خنازیر منفجره عجیب و غن آجر انفع بیاض بیض سه کرانگوری رنگ لرل سوده حل کنند که غلیظ شود و طلا کنند رفت به پیه گاو آمیخته ضماد نمایند و گفته خرذل کهنه زیاز آورند طویل تخم انجر لوگرده هر یک یک مثقال سوم اشق هر یک یک درمت عتیق و ازده درهم ساخته گذارند و گفته خنازیر بد و گونه ست یکی آنکه در عروق نافذ باشد و این کم ظاهر بود و دوم آنکه در عروق جدا بود و این ظاهر باشد گذارسوزش و ضع وصلابت نباشد نیکست و عکس آن بد و آنکه تازه و نرم باشد سهل الپزیرد اگر نرم و صلب بود عسر الپزیرد باشد پس اگر نرم و خرد باشد جاوشیر سه کرکه ضماد سازند یا ند و در یا صبر مالند تا نرم شود و پس بقیطه حاج فرو کنند تا غائب گردد بعد صفیه سرب بندند و بعد نه روز کشاده اشق ضماد نمایند روغن کنجد که هشت تنه ایسا هر یک چهار مرشیشا سه تنه بروغن گداخته او و یا آمیخته بزفت کهنه گذارند اگر نرم و صلب باشد روغن کنجد مرشیشا هر یک دوازده ال شش تنه ایسا هر یک سه هم ساخته گذارند ایسپلاستر و یا کیلا نوا و کوانیتو الطیا انفع بیخ سکندرسن در ماگرم بخته آبش فشرده تخم خیارزی روغن گاو آمیخته ضماد کنند اگر نفع مطلوب باشد خیشانه سه اونس کوفته آبش گیرند نرم در ماگرم بخته سه اونس سپرلط بکنند اونس آرد کتان قدری آمیخته ضماد کنند اگر نرم بود نفع نیابند و مبرو اضح خطرناک نباشد شق کرده برآرند و اگر قدری نسج او باقی ماند کوانیتو ازیب سیاکو گذارند یا بزاج قطع نمایند یا گوانه را بریسمان بسته بیرون کشند و چون غدد برآیند برای تسکین وجع صوف بروغن گل و بیاض بیض آلوده گذارند اگر صلب و در عروق پیوسته باشد دافع کنند یا بسوزن دران تقبها کرده بمواظبت پکنند و گوآن برای تسکین یا لم صوف بدهن ورد بیاض بیض آغشته گذارند و چون از ثقب شمال تنگ برآید برای تصفیه او کوانیتو ازیب سیاکو گذارند و گفته میل گرم کرده در غده فرو برند با لایش دزیسیتو نهند پس او دیه صفیه یابند گذارند و گفته از شتر تنگانه خیر آورده پکنند و گرد و آن را دافع گذارند اگر بیخ آن باریک بود ریسمان تا نته باب سوم انفار سه بار تر و خشک نموده از این رشته بیخ آن را بسته آهسته آهسته مدام کشند و دو سه روز بسته دارند تا که قطع شود و اگر یک بیخ مانده باشد و خشک شده آنرا نه نشود و رکنند بعده روغن گل مسکه گاو بیاض بیض آمیخته خرقه آلوده گذارند لا او کوانیتو ازیب سیاکو گذارند و گفته اگر نخواهند که شکافته بیخ آن را پکنند باید که اول شکافته او کوانیتو ازیب سیاکو گذارند بیخ آنها را بسوزند و پس بدوزند و یک مجری برای نهادن فتیله گذارند و بالایش مهیا دارند

نهند یا خرقه بدهن ورد یا ض بیض آلوده گذارند و اگر مواضع عروق بود دو قطع ملاحظه باشد یا دو یه حاد قطع نمایند و دو ثقب سه دو جانب از ندبلکه ثقب تا سیم آبسانی برآید یا آهن داغ دهند که دافع هر اخلاط است و بالای داغ سم الفار سحوقه یا شد یا سوا الغار سحق یا بر سایند و بیاض بیض آمیخته خشک کرده سائیده باشند و گرد شش گل رمنی بهبیاض بیض یا بسر که طلا نمایند اگر خود بزرگ بود سه چهار ثقب کرده او کولنیا تیز سیاکوه پکنند که همه اصول رامی برآرد **قول اکثر قی** کنند فصد نمایند بعده خیه بیخ کنند و سرنجان تمخ هر یک یک آب برگ کاسنی سائیده ضماد کرده برگ کاسنی بندند اگر نفع ندهد عوض آب کاسنی آب برگ شبت کنند و برگ شبت بندند اگر نیم سوزند هم الاخوین گل رمنی گل سرخ حب الآس عنب الثعلب گلنار بر بر به بیاض بیض حل کرده قرص بسته بسایه خشک نموده بسر کانگوری سوده طلا کنند اگر تحلیل نشود و تقیح یابد موزیکشنبه یا شنبه چرباعده بلاد و برگ عشر یک هفت عدد روغن سرشف ربع رطل یرآتش نهند چون سوزند حل کرده ضماد کنند و گفته اگر زخم تا سینه رسیده ثقب کرده نهتن دهد هر صباح یک دریا مسحوق سه درم لطیخ برگ جامن و هندوبر و یکشنبه یا شنبه چرباعده گرفته روغن کنجد ربع رطل و کرکاهی کرده سوخته بیجوب نیب که بروغن مسمی نصب بود حل کنند که نصف فلوس هم سوده گرد و طلا کنند اول چهار روز بیخ بشیر خورا تند بعده هر دو یکشنبه یا شنبه بوش کور و آتش یا یکدشتی نیم سوخت کرده در برگ تنبول نهاده خوا تند که او نداند گفته اگر گرد زخم سیاه باشد یا آب از زخم آید بدهست و اگر هم افتد بر نگردد **قول چوان کور** بیخ بارتنگ تازه در گلو بندند و بعد هفته تبدیل نمایند محلل خنازیر و ضد درد روغن گندم مالند مزیله خنازیر اگر زیبق را بمالش یا بخوردن بکار برند تحلیل صلابات و تحبر عضد وغیره که از سوداباشد کند **قول صاحب قبر** هر خنازیر درسه محل افتد یکی زیر اذنین دوم زیر بغل سوم زانکش ان تا انتین **علاج** در ابتدا لیناست چون پیه مرغ پیه ابطا پیه چوک گذارند بعده محللات چون مرهم دخیلیون مرهم سل بکار برند اگر منفجر شد ان سد شگافته مرهم زنگاری پاک کرده مرهم مندیله نهند اما بطرف شکم نگاه دارند تا مضرت بعصب و غیره نرسد شخصی از قطع شعبه عصب فوراً آواز بند گردید پس اگر مریض بالغ وقوی باشد تقیه حب داده کرده رومال در گردن انداخته تاب دهند تا رگ ظاهر گردد صداره زیر رگ زده ببکشند و بقدر ده نخی پوست ابریده آهن گرم نهند تا بسوزد بعده چکتی دنبه تازه بی نمک گرم کرده بندند و از هوای سرد پرهیز بعد چهار روز چون چکتی عفن شود و گرده مرهم خراش خته نهند چون پاک شود مرهم کافوری گذارند و از خیزات محکم لقه و هایی بیضه و روغن کنجد پرهیز سرد یا بسته ندارند اگر آزاده سرطانی باشد دام مینی را بر و غن خسته قطاع چرب دارند و چکانند عدد گردن گوسفند قبیل هر یک نیم درم بقدری نبات آمیخته هر روز نخود نارد ظرف گلی سوخته بسر که عسل آمیخته لطوخ کنند استخاروع سفید شنگرف هر یک سه درم زنگ کاهلی قدر ما فلفل هر یک دوازده درم کنته دواوش سایه آب اوک هشت اوش حل کرده حب سازند و آب سوخه طلا کنند مزیله دامه و دلست اشتان زنگار هر یک دو دع نیم مهول یا وه گاو حل کرده ضماد کنند و گرد او گل ارمنی کافور با آب شنیز طلا نمایند مزیله خنازیر ست زراوند هر یک یک اشق دو بسل آمیخته محلل خنازیر اشق جاوشیر قل بسر که کهنه حل کرده طلا کنند کشنیز توتیا در کافور با بسه برگ زیب صابون مقل اشق ناج خروس شیر عشر یا وه شفا هر یک یک وغن گاو قنه هر یک بیست گرم کرده آمیخته ضماد کنند مزیله خنازیر و دمل وقوع و دشقال وغن کتان بیست درم سوزانند و عدد را کلک زده بکار برند مرتک دهد مرکنته رقنه هر یک پنج درم صبح هلک سه درم چهار و نیم شقال سه وغن کنجد بیست شقال مهم ساخته گذارند مزیله خنازیر بیخ ترقوم شحم حنظل کنجد آب سائیده ضماد نمایند مهم انبوس انفع وه امنذی بیخ یا وه درم آب تکرده صبح مالیده صاف کرده نوشند

دیگر فلفل پوست سفید و مغز کچنار برابر سائیده دو درم دهند تا هفته **دیگر** تربد بنجبیل شکر برابر سائیده دو درم دهند **دیگر** تخم سرس سحق یک عسل و آمیخته و ظرف گل کرده دهن بآرد ماش بندود و هفته در آفتاب نهند پس هر روز نیم مثقال خورند از تخم بادی و غیره پرهیز کنند در هفته صحت شود **دیگر** مرتجه بریخته بیخت دهند **دیگر** زعفران نیدرم صبر حنظل ببسابه مرباورس هر یکدیرم کنند شش دو درم کافور زهره قنفد بحری هر یک یک نیدانگ سیاه یکدانگ بآب پنبه دانه سعوط کنند سه روز پیش ترک کرده بعد چند روز باز سعوط نماید **دیگر** عصاره گلو دینه یکدانگ بروغن گل سعوط کنند سه بار **دیگر** موش شکافته بندند **دیگر** بیل بزکنه ابره کرده عسل آمیخته یا قحف آدم سائیده یا کتان سائیده یا تخم تره مغز بادام تلخ سائیده یا کتیرا بیخ صبر یک مانجواده بآب کشنیز سائیده یا برگ نرم سرو بیخ بخته سائیده یا سداب سائیده تنها یا بعسل آمیخته یا پوست درخت سرس فلفل کدوی تلخ قرطمانا برابر سائیده یا تمر هندی سائیده یا عدس بسرکه بخته سائیده یا اشق بخل خرمل کرده عسل آمیخته یا برگ فلی مرکرده سائیده یا پاچکه شتی خطمی سائیده یا تخم قنفذ کوفته یا زبل حمام سرمه بروغن سرکه آمیخته یا مغز سر خربزیت آمیخته یا اسپغول بسرکه ودهن ورد آمیخته یا خون اسد بنگ وعسل آمیخته یا زهره اسد بعسل آمیخته یا کعب گاومیش سوخته زیت آمیخته یا سمر اسپ سوخته زیت آمیخته یا زبل بقر بسرکه آمیخته یا بندق هندی بسرکه سائیده یا آبنوس بخر بخته یا پر سیاوشان بدهن بخته یا آرد سا بخته یا بیخ زقوم تخم حنظل کنجد سیاه بآب یا خردل پیه خوک سائیده یا حلبه کتان برابر بآب مرکرده زبل حمام آمیخته یا زبل تازه شتر یا آبن میل یا قمه یا پوست سلحفات یا رماعظم ذئب یا بیخ ضماد کنند **دیگر** زبل کرنه خوک بسرکه وعسل آمیخته یا آسارون بخر بخته ضماد کنند **دیگر** محلل و **دیگر** موجه مقابر بسرکه سائیده یا بیخ بهمانگی بآب خمال ربخ سوده یا تخم خشک کرده بآب سوده یا حبه سرخ بول یا سوده یا بیخ کریل بسرکه سود دهد یا عظم شتر بآب سوده یا زبل کرنه خوک بول طفل سائیده یا سکنج الحیه بول کنند محلل قوی **دیگر** برگ ارک بول شتر سائیده ضماد کرده برگ تنبول بندند محلل نفیر **دیگر** حرمل مقشر از جنب و اطراف ده عدد در ظرف گلی کرده بقلیه یا گل جنته پیچیده بزغر طلا کنند فرد آید **دیگر** فلفل بخر بسیار سوده بر سائیده گرم کرده یا دوما ما فلفل مغز فلوس آب جنب الثعلب یا آب گرم آمیخته ضماد کنند **دیگر** شیلم کتان ضماد کنند محلل اورام هم **دیگر** سرمه بخر بیخ سوخته گذارند محلل **دیگر** اورام بروغن چرب کرده اطراف ایال سائیده یا شانه **دیگر** بیخ حماض یا کلیه بقر یا پی سرطان بقدر سی گافور وعنبر در گلو بندند **دیگر** گوش سیاه در گلو بندند **دیگر** سر شنبه بخیشانه در انوبه داده بگلو آویزند **دیگر** شپش شنبه نمال چیده بانوبه داده صحیح گرفته هفت قطعه کرده بریسمان سرخ بسته در گردن بندند **نوع هفتدهم در تغیر** وهیئت سطح اگر بسبب مره سودا باشد گشت صلابت کمودت اون بر ملمس عدم موج وحس گاهی با موج وحس بود اما انچه عدیم الحس بود نیکوتر بود واگر بسبب بلغم باشد لون ورم سرخ رنگ جلد بر ملمس قلت صلابت واکثر عقب رم گرم کرده بر اطلیه قابضه بارده گذارند دیر آید واگر بسبب ترکب سودا بلغم باشد آمازم دیر پیدا باشد **علاج** در سودا وبق تقیه سودا کنند واز معدلات سودا پرهیز دهند کذا و بلغمی تقیه بلغم نمایند و اگر مرکب بود تقیه هر دو سازند بعد تقیه مرهم مخلل اشق فعل سیعه پیه بط پیه مرغ مغز سام گاو پیه بط پیه مرغ پیه خوک گذارند انچه گفته ضماد کنند **بدانکه** عدیم الحس علاج پذیر دو قلیل الحس کمتر به شود اما اگر گندیدگی یابد نبود و باحس باشد و متلاشی گردد تدارک کنند **قول الرازی** در تغیر بسهل کرده محللات بلینه گذارند و منضجات بکار نبرند که تبدیل صورت و سطان دارد **ادویه محللات بلینه** موشان گاو پیه بط پیه مرغ پیه خوک پیه اسد ثعلب شانه ثعلب حلبه ثعلب خطمی خرفه بنفشه بروغن گل جاوشیر فعل سیاه

هر که خواهند بخور و شیر بخته مذکر نه آلوده بند ند زنبل بزضماد نمایند آرد جو بما انعسل آمیخته یا بیخ شانه بپیه مرغ آمیخته گذارند و گفته اگر مرهم چسبنده باشد تا کاه نخورد
جدا نشود و بدست دور نکنند و جا و شیر مقل سعیه سا ئله سبر که تر کرده خشک نموده مرهم ساخته گذارند مرهم ضفدع یک نیم سیر و آمیخته نمنده که ذکر یک مثقال نیم است
روغن سکمد سن حلبه برگ شانه پزانده ضماد کنند برای مزمن انفع قدیمه سر که تندیخته ضماد نمایند محلل و اگر در مواضع بند گاه و اعصاب یا در دیگر مواضع نبوده سن
باشد بیخ شانه تخم حلبه کتان هر یکی دو اونس برگ خطمی و مشت کوفته و رآب بخته لعاب برآورده خرقه تر کرده نهند بعده مرتفیشا با آتش تفته سا بوسر که تند نرفته
خرقه چهار لو بدین آلوده نیکو گرم گذارند و گفته اگر مزمن تر بود و اعصاب نبود ترگشته اول اعصاب و غیره را بالعیه قوت دهند بعده سر که مذکور گذارند و اگر بسیار
صلب و ارمن بود لاعلاجست **مرهم ضفدع** ضفدع صفی از احشا بخیه آب چند بار شسته و آب جوشانده چون مهار شود بخرقه افشرده موم اندکی مرهم سازند
برای خنازیر و صلابت و جع مفاصل تقیه بد و انفع **مرهم ضفدع** به ینفع یکنیم و قیه روغن گاو مرهم اگر بیا هر یک اونس روغن بومادران یعنی ثلث
روغن قسط روغن قوتیای سبز فرفیون رال هر یک دو اونس و نیم موم نصف یک و قیه بدستور طیا کنند **قول صاحب فیر** یرصادق
دکاذب میباشد صادق از سودای طبیعی و کاذب از غیر طبیعی متولد شود باید که در تکثیر حرارت در طوبت تن کم شود و اغذیه جیده مولده خون نیک چون نان
خمیری شیر بیخ مرغ حلوان بره گوسفند دراج صفرت بیض نیمبرشت اسفناج برگ کاسنی برگ هندوخار بیض ممزوج با آب نوشند خوب لیل و نهار انفع
و اگر از استلای تن ابود فصد سمل منفید بدل اول شربت گاوزبان بعرق گاوزبان و هندبعده دیاکاتولیکه جوهان هاسیک جا کریتوس ب فیتوس و هندو
مسهل مار یعنی انفع اگر از احتراق بلغم یا خلط دیگر باشد مسهل آن دهند اول بطیخ بیخ شانه مهدانه حلبه کتان خار خطمی انکباب نموده اضمده محلله بلیه مذکر تحلیل
شود و اگر حیا نا یم کند بیخ شانه ایرسا بیخ کدر انجیر در آب بخته سایده آرد گندم کتان حلبه بپیه بخوک سکنجه آمیخته ضماد کنند اگر حرکت نه نماید و ریم را اصلح محسوس شود
بشگافند مرهم خمیر مرهم محلل انفع **نوع بیست و دهم در سرطان** و میست سودا وی که از احتراق صفرا یا احتراق بلغم کرا ندکی صفرا نیه یا او سوخته شود پیدا آید
اما سودا ی طبیعی محدث این درد نشود و جهت خالی بودن از حدت **بدانکه** چون ظاهر شود اول مانند ابله یا خرد تر از ان باشد پس هر روز افزاید و چون یکه
زیاده شود عروق سبز و سرخ چون پای سرطان پدید آیند و اصل او چون شکم سرطان و بدان فرو رفته و تنگ شده باشد همین تشبیه بدین نام خوانند و قصه
اوست که شدید الصلابت کد اللون مستدیر الشکل بود و اگر سودا وی صفراوی بود زاکثر تقرح بلغم قدری صفرا از احتراق بلغم تقرح نیابند و
بعضی شدید الوجع و بعضی وجع بود و متقرح او اسود القرحه غلیظ الشفت بود و بنجاح تقلب باشد سخن دیا بنه در ریم تقلب نیابد و ایرهم خالی دارد است که بوکین
مقصود انه معالجه آنست که نضج از دیاد کند و حفظ از تقرح نماید و اگر متقرح شده مندمل گردد و باشد که در ابتدا بدایه صلابه گردد چون متقرح شود لاعلاجست و
بزنان در سینه و رحم و مبران در پا و احشا و اجلیل و روی پدید آید گاهی در مواضع نقرس و باد افتد امام ملک بود و اگر سیمیا بسیار گاهی فائده نهد **قول جالینوس**
سرطان باطن بنیشود **قول بولس** زنان بیشتر افتد بسبب غلاظت ابدان آنها و قبول فضول و مزنان سیاه بسیار بود علاج باسی تقیه سودا اصل
یا بایا سلیق زنند و تقیه سودا بطیخ افتیمون مار ابجبن بکر نمایند به تکیین حرارت کبد کوشند و اغذیه موافقه بولد کوخان قیچ چون آشک شعیر مرق مرغ مرق
بزغاله شیره تخم خربزه شیر خیارین و هندچه اکه دم مرقیع بعید الاحتراقست و از مولدات سودا پرهیزند و ابتدا در علاجات چون حکما گفته سرب و روغن گل آب کشند آب عنب الثعلب
طلا کنند تا منع از دیاد نماید مرهم اسفیداج یا اسفیداج گل ارمنی زیت آب کاهو آمیخته گذارند تا از تقرح محفوظ ماند و اشیای حاد بکار نبرند که دم را بحرکت آرد زندو اگر

ترقح باشد مدلات و سکنات وجع ولذع و نافع از دیاد استماع قرصچون اسفیدباج توتیای منسول گل ارمنی مرزنگوش هر یک یک نشاسته منسول آب بابونگ
هر یک یک و نشاسته صمغ عربی هر یک سه سائیده شمع و دهن مرد و مرزنگوش تخته یا توتیای منسول گل ارمنی ورق گل را بر پیه بز و روغن گاو آمیخته یا ورم سرطان بدین مرهم
آمیخته گذارند و گر داد گل ارمنی با آب عنب الثعلب یا آب غنچه طلا کنند و بعد تنقیه محلات و مرهم خلیون گذارند و اگر صلب بود او و یه افتیمای مطبع از دی
بردارند اگر زبان باشد بادام طرشت کوشتند اگر در باطن بود علاج نکنند مگر با صلاح غذا و اشربه کوشتند شربت بنفشه شربت نیلوفر کرده و بقله یمانیه با هی کوچک
و بیدمشک کوشتند که متقرح نشود و چرا که چون متقرحه شود علاج نپذیرد و کذا سرطان که میان و شانه افتد و اکثر مهلک باشد بجز قطع دوا نگیرد و
قول علامه انفحه ارنب بجگیر بر ابر سائیده با آب پخته ضماد کنند رفع شقیقه **قول یهودی** نشاسته اسفیدباج کندر صبر گل ارمنی سائیده ذرور کنند اگر رطب
بود و اگر یابس باشد بروغن گل مرهم کرده گذارند **قول بقراط** اسهال نمایند که تا ده مرتبه پیاپی دو یه طلا کنند **قول رازی** تحمد افاعی سائر تدابیر
جذامرین را نافعست **قول** ڈ اکثر سرطان ملیست که را بین ریشت افتد و تکلش بسرطان ماند باید که بطول چهار پاره کنند و برگ نیلوفر
مجمین عسل گذارند که صاف شود بعده هتمان آهک توتیای سبز سابون خرزهره تنکار شیر عشه هر یک یک بن القوه دوازده اول روغن گرم کرده صابون آمیزند پس گیرند
او دیه آمیخته قوم نموده بکار برند اگر وی چپ و مرشود فوراً با سلیق راست زده وه اونس خون برآرند اگر خون کم آید باسه ورزبا سلیق چپ زنند اگر بعد از مال
ورم شود پس سجق دست از علاج کشند و گفته قسیست از سرطان که با مین دوشانه شود و آن را خنجر یک گویند و ابتدا و ورم و صلابت باشد چون منفجر شود و بحم
فاسد گردد و دو اعصاب هر دو جانب انبکل را سوما نند و گفته شود و باید که اول تقیه افصد تی کنند پس برای قطع لحم فاسد او کوانیته آنیب سیاکو گذارند تا لحم فاسد
سینه نوشادر آنیج سوخته تنکار خام مرد چوب سوخته شنجار سرخ سائیده ذرور کنند پدر اکا و ستیکا انیفرال گذارند و گردش تیندو سی خنائی زهر مهره سوده کنار
گل سرخ و مرا لاخوین را بر آب عنب الثعلب ضماد کنند و بعد رفع لحم فاسد بر هم مناسب مندمل سازند و آبله قطع نکنند که زخم میگردد **قول لارنو بیر**
اول آبله شود پس سیاه گردد و در زیر پوست بیرون فاسد بحم پوست عفص گردد و باید که خرقه دو باسه سوکا تو لکیه یا باسه ستو رنو یا ه و تکه یا کرده روز دو سه باز بندند و در زمان
چند اپوقت تشنج پیدا شود و طلا نمایند و کوانیته آل لیتیوا ل کوانیته سرب گذارند بسبب بخم سائیده با پاوست بول سه درم روغن گنجد یک نیم اونس آمیخته نما
کنند و گوپیر پیسی پیاده سرخ نفیدب لاجور و دهند و گفته سرطان دست سیاه کبود و رصاصی و گردش عروق منتفخ و در ابتدا قرار با قلا بجده مقدار
بیضه گردد صلب تا هوا یا دو سرخ و سوزش و ضربان و گاهی بیحس بود و گاهی دو نماید و نقطه در جلد نمیباشد بلکه بحم و اعصاب نیز سرایت میکنند
و اگر دیر ست کند جراحت گردد و بسبب جس طشت نیز پدید می آید پس اگر خورد و فربه باشد جلد بود و نرم گردد و اگر عضو سخت و غلیظ الشفت و سیاه گردد امید
بود به العلاج باشد باید که اول شرط نمایند پس با آب شور شویند و اکوانیته آنیب سیا کو گذارند اگر فاسد تا بود قلی نک بسر که آمیخته شویند و قدری سم الفار
بحم فاسد آنیب سیا کو آمیخته بر شرط گذارند بدستور کنند تا که همه بحم فاسد دور شود اگر دانند که بنحوا هد شد و چنان فاسد گردد که احساس صحیح هم نشود همه بحم فاسد را
قطع نمایند و قبل از قطع صحیح را هما صبح از بالا فریبند بعد قطع تدبیر حبس و مرهم نمایند اگر خون بند گردد داغ دهند اگر تا عظم رسد صوف بر نهاده بالا
صوف دیگر به بیاض بیضه و موی خرگوش سوخته و گل ارمنی مرسکه تند آلوده نهاده بندند و گر نه مرهم دو یه مجلد طلا نموده بندهای اول را که قبل از قطع بسته بودند
[illegible] اگر صوف ملتصق باشد

خرقه سبر که و گلاب تر کرده نهند چون صوف جدا شود آهسته آهسته بردارند پس مانند دیگر جراحت علاج نمایند و طلا کردن آب که وقت سوختن نجوب زر برآید انفع و گفته اگر در شدی زن باشد بسبب وجه تدبیر کنند یکی آنکه ادویه را دعه گذارند تا ماده دیگر نیابد دوم آنکه ماده محصله را تحلیل نمایند سوم آنکه خلط دافع ندهند و آن عضو را قوت رسانند بدین وجه که اول سهل دهند بعده ضماد معتدل در ضعف قوت چنانچه عنب الثعلب یا مرهم دیا یالیا گذارند و اگر مرد صفرا سبب بسته دارند آرد جو و روغن کنجد هر یک ونس و آفتاب بکهل سربی حل کرده که سیاه شود و اضافه مرتشیثا هر یک ونس آمیخته ضماد کنند یا برگ عنب الثعلب با گل آبنگ هر یک مشتی سائیده آب انار آمیخته گمونکه مع خاسی عدد سائیده آمیخته ضماد کنند اگر وجع بسبب آمیخته نماند قدری مهن و ده مالیده دابسته دارند بضعف آب گوبهی آب کرفس سرکه آمیخته ضماد کنند که مزید وجع و حرارت است یا ضفدع زنده سه عدد در روغن عنب الثعلب تر کنند آب برگ خرفه آب برگ شنبلیله تر قدری دهن بقدر آمیخته ضماد کنند یا دهن ورد چهار ونس خشخاش ابیض ونس صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم موم قدری آمیخته ضماد کنند اگر بسبب ابخره دردی باشد دهن ورد بکهل سربی حل کرده قدری توتیا آب تربگل سنی گل مختوم آمیخته طلا نمایند اگر باد و یه مذکور صحت نشود از آهن با سنگ قطع کرده از لحم و رسانند و دو سوزن مع رشته از دل گذرانیده بردارند اگر لحم جدا نشده باشد باز قطع کرده بردارند تا که جدا گردد و پس صبر کنند به بیاض بیضه آمیخته تا نمایند و گفته اگر ضفدع زنده بدرم بندند و به گردد و اگر بزرگ باشد شق کرده بندند و این مرهم مفید است تو تیای سبز مغسول سرب محرق مغسول اسفیداج مغسول مرتشیثا از هر یک نیم ونس روغن ضفدع یا روغن بیضه نیم طل لعاب بهدانه هر یک سه ونس آب عنب الثعلب آب گوبهی هر یکی دو ونس و کهل سربی ملکرده بکار برند اگر چند روز بل بوم صحرائی با آب ضماد کنند به گردد اگر روغن گوگرد در روغن تارتر و هر یکی دو درم کلوافورت ده درم مرتشیثا سه درم بزخم طلا کنند در بهنه سرطان متقرحه و طاعون و دیگر جراحت را مندمل و خشک سازد و گفته دار بلد با آب سوده پنبه آلوده صبح شام در جراحت نهند و از یم با کرده یا ست شد تا که خشک شود اگر بعد اندمال صلابت ماند با سرطان نهری بر روغن کتان آمیخته چند بار طلا کنند تا پیدا شود و در ابتدا بعد تقیه تمام تخم آهم با آب سوده طلا کنند چون خشک شود باز طلا نمایند مسکن الم **قول لازوردیر** سرطان جراحتی رخمیت گردد که در نواحی آن عروق و اعصاب صلب و پر از خون سوداوی بود و اگر در شدی باشد و علاج نکنند در دن سیل کند و از دی یم نشتن کریه المنظر پدید آید و اکثر از زخم کهنه که بنشود پدید می آید **علاج** اگر استحکام و مزمن بود و مریض قوی باشد موضع مرض ابسته با آهن قطع کنند و خون معتمد را از عروق نواحی او برآرند و اگر خون روان شود و بند نشود کاوی بکار برند یا صبر کنند به بیاض بیضه آمیخته نهند اگر تاب آهن ندارد رسم الفار قطع نمایند و گل رمنی گرد او طلا سازند و قتیکه لحم فاسد دفع شود و صحیح برآید و دیه سکنه وجع و خفقه بکار برند اگر اقبال قطع نه با آهن نه با دویه نماید دویه بار دیا بس بکار برند چنانچه در صفحه سرطب ثقب کرده اول آب رتنجوت آب سوج یکی مرهم سرب مرهم توتیا ضماد کرده بندند سرب محرق مغسول توتیا کندر مرتشیثا هر یک نیم ونس آب رتنجوت دو ونس پیچوک ونس بیاض بیضه یک دانه ضماد کنند یا اسفیداج مغسول بگلاب سرب محرق مغسول لبن لبسا هر یک ونس توتیا تا نیم ونس مرتشیثا سه درم عسل گلابی چهار ونس آمیخته ضماد کنند اگر شیر نباشد شیره خشخاش بگلاب برآورده دو ونس عوض او کنند و مرهم جالینوسی سفید و گفته اگر تقرح باشد علق محرق مرتشیثا با آب عنب الثعلب در کهل سرب حل کرده طلا کنند برگ خطمی توتیای سبز مزاج و سه عدد فوفل در چهار چند آب پخته چهار رم ماند صاف کرده زخم را شویند **قول صاحب فبر** یراول تنقیه کنند اگر خرد بود و غائر و بر اعضای رئیسه نباشد و کثیر الاصول نبود چار پاره کرده از اندرون ملاطه

کرده اگر دو همه بیرند که اشربی نماندیس بقیت تمام نشرند تا دم سوداوی بالتمام برآید و آلة داغ نگیرم بآهستگی نهند تا رحم غور نکند و زود خشک نشود بعد
و عضو مقطوعه را ز داغ قوت یابد الا برای حبس خون این ضماد کفایست لوتیای سبز سفته سفوف جالینوسی به بیاض بیض آمیخته ضماد یا سوف مقرض آلوده بر رحم
ملتصق سازند نهجکه گرده اند و بر وصوف نهند و بر وصوف خرقه به بیاض بیض و سفوف جالینوسی یا گل ارمنی آغشته نهاده بعصابه محکم بندند و تا سه روز
نگشایند اگر احیانا خون جاری شود محافظ گذارند بعد ه گشاده بینند اگر خیره اول ملتصق بود دور نکنند و بر وخرقه به بیاض بیض آلوده نهند و محافظ گذارند چون مه
کنه بهمین نوع علاج نمایند تا که خیره اول از خود بیفتد و خون جاری گردد پس مثل دیگر خونها علاج کنند و گفته اند دستکاری نباید کرد تا خود بیفتد که خطره دارد و با دو نیش نباسب
پردازند تا شدت نکند و اگر الم با تب شدت کند فصد کنند و قصده جانبه محلیه گذارند و عن گل کهل سرهی حل کرده بکار برند **قول صاحب فیریه** سرطان
زنی مدور و مهیب و کدیه باشد و لبهای خم سطبر و برگشته و عروق بر خاسته و ملوز خون سوداوی عفن می ابود و حدوث این از نمه طان و میت نیز
اگر جراحت سوء تدبیر پذیرد و منجر به سرطان نمی گردد **علاج** بآله آهنی داغ دهند و اصول آنرا زاین برآرند و اگر جدید و خرد و بروی بود و در عضو چیوسته باشد
تقیه بفصد و مسهل و غیره بود تا تمر نموده به روی اب جراحت و تخم فاسد را باسترهٔ تراشند تا خون جاری شود پس زود کاو سنگ پاشیده کاغذ موافق جراحت
گذاشته بعصابه بندند و هم محافظ گذارند و گاو گذاز بیرون کاغذ بپاشند که کاغذ خود میکند و دور نکنند تا که از خود بیفتد اگر خشک ریشه بسیار پیدا شود مسکه بر خرقه کشیده اندک اندک
برای نرم کردن چیپانند و فصد برای تسکین الم نمایند چون کاغذ یا خشک ریشه بیفتد و جای تخم فاسد باقی ماند زود کاو سنگ پاشیده و سوف بر هم مصفی آلوده
بر زخم نهند و هم سرطانی بر خرقه گذشته بر زخم گذارند و بهمین نهج علاج کنند تا که تمدل نشود و گفته اگر بزرگ و معیب یا گاه بالا عضای حساسه پیوسته یا
و مرض قدیمی بود و سه تکاری داده باشد بکار نبرند مصنایت دم دهند و از مولات سوداوی پرهیز نمایند اگر در رحم الم شدید و ثقل و سدن باشد مسهل که در تقویم گذشت یا مسهل سرطانی دهند اگر قدیم خواهند شربت ورد یک یا دوا دوس بمرق مرغ حل کرده دهند اگر مفیل قدیمی باشد کستر و هند یا مرباهای آلوه هر صبح
یک قاشیق و هند و هم عید و هم تموتا هر یک دوس و کمال سرهی حل کرده آب عنب الثعلب آب یا تنگ انداز ند چون سیاه شود اول صوف خشک نهند
و بالایش خرقه بدین آلوده گذارند اگر چه چرک باشد مگر یوسی پیاده و سرخ و دو رم مرهم توتیا و دوس آمیخته صوف آلوده نهند و بالایش مرهم مذکور
گذارند اگر چه عفن باشد بطبیخ با تنگ یا بطبیخ عنب الثعلب یا بهار اشعیه گاه گاه تزیق و حل بود شوید و هیزه پیاده اصلاح پذیرد نباشد دا دست از تزیق یک
نبرد اند و هم سرطانی و هم نارنجی الفع بود مادان آرد عدس آرد شعیر کندان شانه تخم خطمی برابر باب عنب الثعلب یا بیخ گاو حل کرده ضماد کنند که مزیله
سرطان و حل قدیمست **هر هم سرطان** مثل سرطان و اورام حلیه در هفته دو بار انجزه گوگرد زرنباد طویل ازبار البر انتق مقل برابر دغرغ چون کمند مثل
جو بیخ مورد سرخ ربع وغن طیا کنند **دوا** در ابتدا نوگذارند سه سبوکه تازه بیخ یا دو هر م آب سایده نوشند و سه روز که نتیجه بندد **دیگر** آبله نقی بزل گاو نازاد
تکرر و بصبر سایده ضماد کنند و بالایش برگ نیب گرم نموده بندند **دیگر** بادرنبو برابر سایده قدری توتیای سبز آمیخته بر خرقه کشیده گذارند اگر گرداو
بثور شود غلبه نکند و سایده گردش حلقه مانند کرده و روی خرقه مذکور نهند و سه خرقه فی گردد **دیگر** اذاراق بعسل سوده یا شاخ گوزن محرق مغسول بشیر
آمیخته یا زبل عتاب زبل حمام سائیده یا شمع بهمین وجه آمیخته یا گندم بظرف آهنی کوفته شسته و یا عسل یا خون اسد یا چلوانی طلا کنند **دیگر** آرد نخود سیاه
یا سرطان محرق یا خبه یا بیوست سلحفات یا برگ گردو دن یا انقوزه رب یا مومیز بخبز ضماد کنند **قول جوان کوروه** دلب وبنی و قصب و رحم و مقعد

پدیدمی آید چرا که کم اینها انضجیت بآسانی قبول ماده از اعضای مجاوره مینماید بسبب وصفرای غیر طبیعی سیاه سوزانست که در عروق رود و بسبب غلظ گردش کردن نتواند و فاسد شده سرطان آرد یا بسبب حبس خون بواسیر و حیض پدید آید و دو گونه است یکی آماده کولتگونیده و این آماده صمامیب پیاشود و دوم را اسپی اوده نامند و این آماده حاد پدید آید و تقرح میگردد و عسر المبرء است **علاج** اگر در زنان بسبب حبس حیض یا در مردان از احتباس خون بواسیر بود فصد یا اگنش هشت یا رابده ارسال علق نمایند اگر نفع نشود فصد دست کنند بعده دو بار تجاوت علق گذارند و بعد فصد باچ گاو زبان برگ گاو زبان کاسنی هر دو هفتم اسقولوقندریون هر یک قدر ضرور یک چهارم غ عدد و ظرف گلی جوشانده صاف کرده گریموتارتر و یکدرم آمیخته نوشند بعده شربت بنفشه خیر بوی یا مارالجبن نیم مثقال بیخ مرغ نیم مثقال آمیخته نوشند و بعد هر شش یا هر هشت روز یا هفته و بعد اخراج سودا بادویه ملینه چند بار نمایند و هنتا یا نوبار آبزن کنند و داغ و هند اگر بسبب ماده سودا و محرقه باشد تغیر فی الحال دوشیده طل مروارید یا اسپیداج چشم سرطان نیدرم آمیخته صبحی و هشت پنج شش ماده بیکه مغ مالیدن بر سلیقات بقره غیره پخته خورند و انه اشیای حاره و روغن زرد خمر لقولات ماهی لحم خوک و اشیای تقه ماده حامض عصفه و ریاضت و غیره پرهیز طبیخ برگ جبه دوه کاکنا و بسد یا چشم سرطان آمیخته نوشند تا وقتیکه متقرح شود و دویه ملینه قبل آن دهند و از دویه حاده متقرحه پرهیز نمایند اگر کوا نیته تعفن طلا کنند سرب محرق آبشده دفعه یعرق با تنگ شسته باشد کنند روی هر یک پنج اونس انیسون مسحوقه اونس روغن گل شش اونس شمع یکنیم اونس آب عنب الثعلب قدر ضرور در کهل سربی دوساعت حل کرده بکار برند اگر این نفع نشود تخم بنگ مرم شسته روغن کهربت طلا کنند روغن هوا فاربقیون و روغن بنفشه هر یک اونس گل گوگرد مسحوق دو درم مرتدچها درم و زوفای تر دو اونس با دو هم ساعت چنانند پس بر آتش نرم نهند که خمیر شود در روغن مالند فوراً گفته کافور هر یک دو یا چهار آمیخته طلا کنند اگر این هم نفع خواهند در یک اونس این مرهم یکنیم اونس آل دو درم مرکی یکنیم در سایه آمیزند و با سمومر طانی انفع بعد تفتیه تامه که تجربه شده سود مند است و با انتیمون که در روسنا را قتیمون تربود یا بعجون ها میک کرده باشند بقیه بلعاب بهن تر کرده بر وسم القار سحوقه پاشیده نهند تا زخم برآفکند اگر این وجع پدید آید خوف نکند و گرد آن روغن گل مالند پر اکه بقیه وجع قلع نماید و برگ مازیران برگ تنبا کو هر یک مشتی سایده روغن کنجد نیم کاسه انداخته در سایه چند روز اندیس طلا نمایند برای حمل و ناصور هم نفع عرق نرمل آدرم مالند روغن تخم شلجم فشرده چهار اونس گل گوگرد دو درم حل کرده در یک پوت نهاده در حمام آب گذاشته سه ساعت زیر آواتش دهند که رنگش سرخ گردد پس فرو گیرند و بعد شش ساعت که شیشه سرد شود روغن برآرند نیز خوبیکه گوگرد نهاند پس مرهم اونس روغن اندخته بر آتش نرم گداخته زال سیاه نه درم مسحوقه چهار درم آمیزند چون سرد شود بکار برند برای سرطان و بواسیر متقرحه نفع کافور درم بروغن بنفشه در کهل سربی حل کنند چون سیاه شود طلا نمایند مرهم که روغن مرکور یو طلا کنند مرهم که روغن سرمه مالند مرهم کافوری در کهل سربی حل کرده ضماد کنند روغن سم الفار بعرق تارتک آمیخته مالند روغن کنجد دو درم لطیخ برگ شونیز آمیخته نوشانند برای وجع دحدت و غیره روغن بنفشه نبات بنیاسا خت بسیار نیشک کرده سایده یک رطانه بصفرت بیض مرهم ورد حل کرده در روزی دو بار بر سرطان متقرحه طلا کنند روغن گندم مالند **نوع نوزدهم در اکله** یعنی تاکل و قحفن که در اعضا افتد اول دوم یا قرصه یا غرنه خبیثه پدید آید پس بسرعت فرا خور گردد و خوردن گیرد و در هر عضو که افتد قدر فلوس خیار شنبر از شب تا صبح حل کرده آن عضو را بخورد و به تدریج خوردن و زود و بکشد **علاج** گرد آن با آهن داغ دهند تا بدیگر اعضا تعدی نکند و گل ارمنی بسرکه گرداو طلا نمایند تا مانع انصباب طوبت فاسد گردد و تفتیه بدن با سهال و اخراج دم کثیر نمایند سرکه با آب آمیخته جراحت را شویند تا ازاله عفونت و قطع رطوبت نمایند کزب پخته کوفته بدهن در آمیخته نهند تا اگنیه سیاه فاسد سست شده

و آب سه روه با **نوع بیست و دوم ورجذام** مرنیست در غایت روانت که مزاج و هیئت اعضا را فاسد میسازد و در بدن تشنج و تقدم غیر الاشکال پیدا مینماید و در آخر گاه بود که سبب فلج یا موت اعضا گردد و بیرون زد و اب نمتن از جراحت بر آید چنانچه از تن مرده می برآید و چون مستحکم شود بزرگ ممکن نیست و بعد از استحکام تاکل و تساقط در اعضا بیشتر افتد و خاصه اینست که ابتدا از اطراف اعضا میکند و آخر با عضای رئیسه میرسد سبب او انتقاد سوداوی ها طبیعی و بدانست و تولد فرزندان با طرشت و مصاحبت مجذوم نیز از اسباب اوست و سوداوی متولده جذام دوگونه است یکی آنکه از دو می مرتب باشد و آثار و غلظ و کثافت اعضا و بطلان حس با او لازم باشد چه آنکه ماده او غلیظ است و بعد از استحکام و اطالت ایام متوانند که تقرح تاکل گردد و ضیق نفس و سپس شدن بینی و بحت صوت و گرد شدن حدقه و رنجیدن هوا از آثار اوست و این نوع را دوا نیز گویند سبب آنکه ماده سودی او یا بواسطه کثرت وقوع او باشد و این اگر در ابتدا بود و زود علاج پذیرد و سودا که از صفرا حاصل شود و این نوع بیچ جان از تاکل و تساقط اعضا خالی نمیباشد بسبب حدت ماده و بعسر علاج پذیرد و بعضی گفته که نسبت با دل زود علاج پذیرد و زیرا که خاصیت قلب دوست و عجب نیست که در ابتدا قبول جراحت چنین بلیغ اما بعد جراحت الاخلاف فی علاجه **قول اهران** همیشه مجذوم فاسد میگردد حتی که نطفه او گر مولود شود سالم نباشد **جذام آثار** ابتدای جذام حمرت عین و وجه و مآل بسواد و ضیق نفس و خشونت صوت کدورت بیاض چشم و معده کثرت غلظ بینی و عرق و سینه و سر بسی طلق ساقوب پیرامون جبهة الصوت بار یکی و انقطاع و شقاق و سواد نطفا غلظ الب قبح صورت ظهور غدد و بثور در اعضا این همه از مقدمات جذام است و وقتیکه فاصل جراحت گردنده و بینی متاکل شود امید برء منقطع **علاج** در ابتدا قیفال است زنند و بعد چند روز اکحل چپ کشایند پس اگر حاجت بود عرق جلین چپ عقب گوش زنند اگر بحث صعبت ظاهر شود و اوجاعان کرد و گر دلست کشایند و آنقدر خون بر آنکه قریب غشی رسد و هر روز حجامات زیلوفر کاسی بالنگه هر یک سه درم نباشد تا چهل درم و هند نخود جوشانند اعضای بشیه با دام خورند و بعد فتح الطبیخ هلیله سیاه قیموان تقیه نمایند و بعد هفته از تقیه بما الجبن ملوسا سازند و بعد تقیه یکروز فیما بین فسنه اهل بحام آیند و بعد الحمام طبیخ مالوه نقطه کابلی شهتره تاکل خطمی نیلوفر اطول کنند و بعد طول روغن بادام سکنگا بنیشر زان آمیخته بدان مالند و دشنی چکانند یا روغن بنفشه روغن بادام روغن نرگس مرده بنفشه جلاب بیضه یک مرغ شاهی گاو و الا زوق اگر آبادانی آیند تخم مرغ شهد خرزهل ایشان مخلوط نمایند و بعد قی بسهل روغن بادام یا روغن گنجد و نیلوفر و نیلوفر یا چاه عرق چاه و در آمیخته دهند و هر روز ماه چوب انجیر بوده در آب کشیده تر که غسل کنند آرد با هلا بوره و اشنان حلیه برابر و حمام طلا کرده با طبیخ حلبه قدری سابون آمیخته بشویند و هر روز حمام معتدل آیند بعد از هفت روز سه کیلو شکر شیر گاو و روغن بادام ساخته و نان جو بخورند آب مرغ گوسفند بزغاله یا بچه ماهی زنده خصوصا بیض تیهو خورند و اگر قصار بشیر گاو و گوسفند و نان گندم کنند بهتر و اخلط صفرا عدس کنجد جماع هوای بارد و یابس پرهیزند و ریاضت قبل از غذا نمایند و بعد از استفراغ رطب و سرکه اجتناب کنند و گاهی قی کنیز و تریاق رابعه خورند اگر مرض مستحکم بود بفصد و سهال مداومت کنند و در هر هفته دو نوبت قی نمایند و اطلیه فاغه گذارند و آثار بر آن باشد که سوده از تن جدا شود **بدانند** که در نوع اول حکم فی مودگر جاجین انفع و درمانی اگر چه بعود کند تو تیا است لیکن برای آنکه فساد تاکل قلت پذیرد و مدت حیات اطالت گیرد دست از تلطیف و تنقیه و تطیب و تنقیه باز ندارند و در این نوع ماء الجبن بسفوف سودا انفع باشد **قول عسکری** سبب جذام غلظ خلط سوداوی و نتن و فساد خون در رگ و مست بدیکه صلاحیت غذا در و نماند و قطع آن السبب رداست و سوء الغذای ضعیف فرق کردن نتواند پس آن در بدن

منتشر گردد و جذام آرد باید که اکحل زنند و رگ عقب گوش و غیره کشایند خمر رقیق نوشند هر روز صبحی بحمام روند و بعد چند روز فصد دست چپ کنند و چهار روز راحت دهند و حمام و غیره بکار دارند چنین طبیخ افتیمون چند مرتبه توقف دهند ما اهبن شکر سمنات بکار دارند اگر تکمکشود و تحم انعی یا بزر جلی و بسد و گاهی مجذوم را در همه بدن او مثل یافوخ و شیون الرسغ و مقدم و مؤخر و اصل جبهه و صدغین و قفا و مفاصل بدن و رجلین فطر و بطن و صدر داغ میکنند **قول جالینوس** هر مرض که محتاج بقطع باشد یا بدارو یا بداغ باشد پس باید که اول تنقیه کنند پس بعمل آرند و گفته حکمرده و انعی افتد و سپرز و معدا گر دو نوع شنبد بنحیکه دانند در هم کنند و جلد بنفیت خلاص باید **قول اهرن** مجذوم را نقل کردن بشهر گرمسیر نکوست **قول ثابت** باید که مجذوم صحابر بود و در علان چه در اکثر اول نفع ظاهر میشود و در آخر نفع عظیم و میناید **قول ابن سین** بلیله کابلی پنج افتیمون هفت سانیده بزبیب نقی آمیزند و هر روز ناشتا چند روز خورند تا دو نیم ماه صحت شود **قول رازی** جوانی را روی گرد شد و مورچگان آغاز کرد اول فصد نمود و حب طبیخ افتیمون بجوب بحره سودا دادوم و بحمام رفت آبزن و اندیه مرطبه و راحت مداومت کنانیدم و بعد چند روز باز اعاده سهل کرد و هم چنین چهل مرتبه و چند ماه پس و پیش آغاز کرد و رنگ روی خوشتر میگشت و صحت تمام یافت باید که بعد صحت تدابیر مذکور چندی دیگر بعمل آرند و گفته تجربه کردم کی را در جذام نفع بلیغ دیدم و گفته هم تفقد نفع عظیم دارد و گفته مجذوم را سرود کردن و آواز بلند نمودن الفع برای بنیه الصوت و گفته خصیان را جذام نمیشود و اند اخصی نمودن علاج نیست چرا که این مزاج را رطب میماند بعدی که نمیکند دیگر تدابیر **قول صاحب ذخیره** اول اکحلین و وداجین ورگ عقب گوش زنند خون و افر گیرند و در خریف و ربیع مسهل قوی دهند و در بهار ملائین طبع بمسهل معتدل و حب شاهتره و غیره نمایند و از محللات بکلوت غرنیزی پرهیز دهند و هر صبح یا قیت معتدل کنند و عرق کرآیا تشف کرده روغن سوسن و روغن گل مالند و دماغ و سعوطات تنقیه دماغ نمایند و گاهی جهت تبدیل طبیب و غیر تنقیه کرده تخم کرفس و تخم تربد و تخم خربق سفید و تخم بیخ چیکانند و بعد تنقیه مقوی مناسبه و چوبچینی بکار برند و تمام بعد تنقیه مفید و قی در هفته یکبار و دو بار نافع **قول صاحب فخیره** گر خون مجذوم بدو اصبح بهم مالند رنگ بس ظاهر شود و گفته شرب محرق در بول اندازند اگر طبقی ماند بهتر است و اگر راسب گردد دلالت سبب و ماده شود ترش الاجست — **علاج** ریاحی تنقیه کرده بلیله و هندی تا چهل و زمار اهبن دوازده اوقیه آب شاهتره دو اوقیه آمیخته نوشانند اگر نگیرد و آب غسل مرده شوی و تا چهل روز تمام بیاشامد و داغ نمیکند و هندی اگر زرد و طبیخ یا کلم اعنی هندی اگر با بوس العلاج بود و تخم قفد یا تخم سلخفات تا یک سال خورانند تخم مار و عدد شعیه قشر بسل آب آنش کلان و بیاسا ساعت پرانده سایند بچه های مرغ خورانند تا که همه پاره ریخته پرهای نو آیند پس بچه های مذکوره مجذوم را تا شش ماه خورانند و بدین علاج کلم تجربه ها نموده اند و شفا یافته اند و نوشند تا یک سال چند شخص را مار اهبن تریاق داده فصد و علق و غیره بکار برند گر صحت نقد اند از استعمال طبیخ مذکور صحت شود خون فصد مجذوم در پوست بیضه مرکزه در بهار گرم چندی داشته پس بقدری تخم خیشه بگ خورانند اگر مجذوم باشد بگ نرده اگر زن بود بگ ماده صحت شود و مرض بگ نقل نماید هشتاد بار تابگرم آبزن کنند و هر بار تا نیم ساعت در و نشینند تا مسام بکشاید و مریض از محنت و شهای تلخ و شیرین و ترش و چرب پرهیز کنند و گفته اگر غمد و غیره در دست و جلد مع حکه بدید آیند چنانچه در مجذوم باید که آبزن بطبیخ تخم و معای چرب تنها یا زوفا و بیدست و ترنجبین مجرب **قول الرزوبر** جاهر مهره انتیمونیه و یافرمتکه مکرر بهر یک بیست چهار دانه آمیخته همراه نیم طل طبیخ گل فیلبزج یا بیرق مناسبه تا چهار روز دهند نه تنها بلکه تا ده ماه روغن قوتیای سبز سه قطره خورند و گفته تین یا توادی انتیمونیه چوب فوما یا شرب افتیمون شرب شاهتره مرکب عرق کاکالعرق بیدمکیا تا مرکب عرق دی فرنیکا دق

مار همه مفید اند دهند آسپرتو کنیر هم مناسبه آمیخته یا روغن غوک یا عرق کوا و یردی مالند او گوا نیتو بهر وزنی گذارند و گفته اگر در ابتدا باشد هر روز
حب شاهتره دهند تا طبع یک دو بار براند و در ماه یکبد و سهل قوی دهند و تقیه و مالغ بفراغ و سعوط نمایند و هر صبح ابعد فراغ از برز ریاضت کنند و
بدن را مالند تا عرق آید نشف کرده روغن مصطکی روغن قسط مالند اگر حرارت کند لبن نساد یرج و ضمنا آمیخته در بینی چکانند اگر غشی شود در حمام برند
بعده او بان مذکوره مالند و بعد ساعتی قی کنند و بعد قی شربت افسنتین دهند و دو تنکه در آواز تغیر افتد شیر تازه قدر هضم یا سفید باج بره دهند و دو تنکه
خون باصلاح آید باز دارند و از غم و غصه و فکر و سهر و اشیای رطوبت افزا و مطلات رطوبت غریزی پرهیز نمایند اگر مرض محکم کهنه و عرق اعلی یا بیشی
دهند و اگر نرخ کشته یک برنج تا چهار درم دهند و شیر برنج خورند رفع گردد و گفته روغن و تیره لوبو چهار یا هفت قطره عرق شاهتره دو اونس شربت بنفشه
پنجمثقال دهند نصف دم سال سورنوشش گندم بعرق شاهتره دهند آسپرتو نمک سفید و گفته ماء وست بتریاق الذهب نمایند بشرطیکه اطراف فاسد
نشده باشد و در خمسه باشد حب سنا و نمک الفی دهند و گفته اگر متقرحه بود رگ جبهه زنند و بعد هفته اکحل است کشایند و بس از هفته دیگر
اکحل چپ و بعد هفته صافن چپ و بعد هفته صافن است زنند و بعد فصد باستی نیب یعنی آبیکه از درخت نیب میچکد چهار درم نوشند اگر بسبب مرارت
نوشد آب مذکور حضض برابر قدر تخود جوب بسته هر روز دو جب دهند تا هفته دنان گندم و نخود و مرغن کم نمک خورند و نمک سنگ و غذا انار ند فیلیه
خدر هم و گفته اکحلین زده بعد روزی عرق جبهه کشایند و بعد روزی هر دو صافن زنند و بعد سه روز جب النیل مسحوق یک کف دهند نخود آب بی نمک
خورند و بعد اسهال تا پنجاه روز جب سم الفار دهند اگر خواهند نان نخودی یا اگر ابی نمک خوند اگر نتوانند قدری نمک انار ند گفته اکحلین زده شاهتره هلیله
سیاه قصب الزیره هر یک یلیم در شب در طبیخ جوب بسیوس تر کرده صبح صاف نموده عسل آمیخته نوشند نان مسینی بغیر نمک بروغن خورند گفته بادام
قدر یک برنج در برگ تنبول دهند و بتدریج تا سه دانه رسانند بدهن بقدر فول آمیخته بجوج مالند بشود و گفته پوست درخت گل یاسمین غیر بسیار خشک کرده
سایه دو مثقال بشربت بنفشه هر یک پنج تخم شاهتره دهند اگر موسم سرما باشد چهار مثقال بتوده دهند تا بیست یکروز بخورانند بنفشه بغیر نمک بروغن
خورند و بعد دو اتا سه روز دیگر نیز همین غذا سازند بعده نان گندم شیری خشکه بی نمک خورند و بعد چهل روز روغن و نمک مصالح سبز و گرم وغیره
بکار دارند و گفته اگر بیماری لاعلاج یعنی اقتادن اعضا نرسیده باشد برگ حنا با بس و درم آب بیست او قیه تر کرده نیم ساعت بماند صاف نموده شکر
سفید یک او قیه آمیخته نوشند تا چهل روز رفع گردد اگر نزدوده قابل علاج نباشد **سفوف سوداالاجوده** تخم بالنگوسه چهار رسی مغسول هر سه هلیله
هر یک چهار سنگل بنفشه هر یک پنج تخم شاهتره شش اسفیدج افتیمون بدهن لوز جب کرده هر یک هفت شکر پاره همه غیر از هلیلجات همه را سائیده
بیزند تخم بالنگو نا کوفته آمیزند شربتی چهار تا هفت درم برای ملیخولیا و وسواس و بهق اسود و غلام و امراض داورام سوداوی و جب و مکدر و قوبا نافع —
اطریفل افتیمونی هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده سنا تر بد افتیمون هر یک پنج شطیطرج سه نمک هندی انیسون هر یک دو بسفایج یک عسل سه چند مثقال
یک تا چهار مثقال حافظ سیاهی مو و برای جذام و امراض سوداوی نافع **بیشی و بدر جلی** بلیله سیاه شطیطرج هر کدام دو افتیمون پنج بیش ابیض و نیم سائیده
بدهن تقر جب کرده عسل آمیزند شربتی یک تا دو درم بعد تقیه و احوط آنکه نجندد و ا لمسک آمیخته دهند تا بحضرت باشد چه اکثر او قات در بهبش است بلسی
جذام قائم مقام کلی است **عرق افعی** افعی جبلی از نوعی که بظاهر سین ملوحت و شوره نباشد گرفته سر و دم آن بکلیا بریزند شکم پاک کرده تاب شسته

در دیگ کنند و نمک و شبت بقدری خولنجان اندازند آب قدر حاجت و قدری زیت افزوده بپزند چون مهرا شود قدری مرق و پاره گوشت خوراند پس اگر سدهٔ شاه و بیفتاد فبها الا دیگر خوراند تا کم کم بقدر معلوم عادتش شود و اتفاق درستن پدید آید و دریابند که مریض چند روز بیش خواهد زیست بسیاری از پرستاران و از هرجا که گرم زمستان دارد خواهد کشید که تخم فاسد و رشده صحیح خواهد برآمد بعد تنقیه بعمل آرند **عرق** نرینهٔ فساد خون و باد پوست نیم چهار انگشت بقدر سی گرم دوازده آنار آب جاه یک من در ظرفی کرده سه هفته دفن داشته برآورده صاف کرده مقدار طبخ نوشیده باشند **طبیخ افعی** را هی جلد تر سیر و مغز تخم خشخاش سفید افعی سر و دم بریده از پوست استخوان مارا پاک کرده با آب نمک شسته آب شیرین شویند پس بقدری نمک و نخود و گندنا و اندکی تلم در آب کثیر پزند چون مهرا شود اعضا جدا کرده نان پاکیزه در وتر کرده خورند و مرق نوشند اگر قدری گرم هم خورند بهتر لفت این بعد چند روز ظاهر میشود و باشد که در ابتدا عقل زائل شود پس شفا یابد و وقت باز ایستادن از شرب طبیخ زیانیست که صاحب علت و رعقل زائل شود پس پوست جدا کرده و صحت شده **طبیخ مار** ماسی کلان مصفی از سر و دم و غیره بسرکه و نمک شسته با آب دوسه بار شویند پس همراه یک مرغ خرد و اندازده رطل آب سه ساعت پزانده صحیحی یک رطل دهند و در بستر پوشند تا عرق آید گاهی بهول خواهد آمد **نمک افعی** مار سیاه از سر و دم پاک کرده شسته و نرمی نهاده تخم شبت نمک سنگ زیتون هر یک یکنیم طبخ عسل فت اوقیه اندافته دهن بندنموده و آتش نهند چون سوخته شود برآرند شربتی تشنگ کنند هر ای جذام و سکته و فالج و امراض مزمنه جلدی انفع **مرهم جذام** حرا را سنبل قرنفل سلیخه قسط خاکستر قرحا مثل هر یک سه مثقال موم سفید سه برابر جمله روغن کنجد یک رطل گرد سعد اکلیل قرنفل ایر سا نیت کنند هر یک اوقیه روغن نیم اوقیه لادن بیست مثقال ملک البطم شمع هر یک سه مثقال روغن بار دو من هر جزو هم سازند برای جذام و قروح سوداوی داورام مابرده انفع **ضمادی** قرص قلفل تو تیای سپید هر یک دو مرا سنگ پیاز سفید یک عدد سفیده هر یک سه مثقال سرسه سحق کنند مدل جراحت جوه بجفت رطوبت جمع جذام **حب سنا** سنا هر سه مثلیله مویز منقی را برسایده بروغن بادام جمع کرده حب سازند مقدار سه درم صبح شام با آب برای جذام و بهق و برص و جنون و لقوه و فالج و دفع قبض انفع **حب سم الفار** سم الفار ربعد سه کشته سفیده دو درم نخاله دو درم حب بندند شربتی دو حب **حب سم الفار** قلفل سم الفار را برابر قدر دو ثلث حبوب بسته هر روز جبی دهند و روغن کنجد روغن خرمایند هر سه **حب سم الفار** که نفعست سم الفار زیبق هر یک دو صنع عربی چهار ریوند شش کنند دوازده زیبق را با آب جامش کشته او دیه سائیده آمیخته برا ره ضمان خمیر کرده بقدر نخود حب بندند شربتی جبی صبح شام **کشته زنبخ** زنبخ زرد تو تیای سپید را بقدر هر یک هفت اوقیه جدا جدا سائیده سه آمیزند یک بوته در کوره کاسه یان نهند و بزنبخ دست چون بوته سرخ شود از تماشا خ آهنی قدری ازین ادویه در بوته اندازند چون از اشعال بماند قدری دیگر ریزند بدستور تا که همه ریخته شود سه کمند و هفت اوقیه بقدر دیگر بران افزوده سائیده بدستور کنند تا نه مرتبه مرتبه دهم بقدر هفت اوقیه بدستور آمیخته سائیده یکبارگی بوته ریزند و بکلنجه آهنی حرکت دهد باشند تا که قیه گرد و شربتی سه گندم **دوا** ریوند سنتوقه دو درم شب در آب ترکرده صبح قدری حرکت داده صاف نموده نوشند بدستور هفت روز بعد هفته ریوند سه درم کنند تا هفت روز بعد هفته ریوند چهار درم سازند در دو ماه رفع شود و بهرص در شش ماه از تشی با بی شیرینی دو نوبت ماهی پرهیز ندارد گر بعد اکل دوا لبن دهند و بعده شود چند لقمه نان مرغن خورند و در غذا نمک سنگ اندکی اندازند **دیگر** کندش عسل هر یکدو نیم طل بتجاه حب بسته هر روز جبی خورند نان گندم بغیر روغن و نمک غذا سازند **دیگر** زنبخ یک فلفل نه بسیت یکروز صلایه کرده دارند شربتی یک سنج غذا نان گندم بی نمک و روغن **دیگر** زغذا سر و دم بریده و شیر بریخ پنجه خطمی

دور نموده خوانند اول قی دهمال پس صحت شود **دیگر** شکم ماهی را روغن بکلان تنگ‌دانه تخم خواچه شش درم هر یکی دوخته تا سه روز در شیر بیاورده بدهند بقی
بریان نموده برآرند دو حصه کرده یک حصه صبح یک دوپهر و یک شام خورند تا هفته **دیگر** غوث باقلی تا شش ماشه خورند **دیگر** برگ خیار تنبر مثل قنب سایده نوشند
شش ماه **دیگر** فلفل دودرم با آب سایده صبحی نوشند بعد به بوال خرد و دو درم مرتشر بنمایند پس قنب الزیره شاهتره سرپیچه هر یکی عسل چهار درم سایده
نوشند بدستور سه روز **دیگر** عنبر گرگ بسایه خشک کرده ربع درم بفلفل خورند هر روز قدری افزایند تا چهل روز بگیرد **دیگر** زنی را بندام شد بلیخ گرد بیوزیا آمیخته
خورد چند روز شفا یافت **دیگر** بوست نیب تمرکان شاهتره هلیله سیاه هر یک دو نیمدرم آب جاه یک و ربع رطل جوشانند چون بقدر رطل بماند صاف کرده نوشند تا چهل روز اثر
مولدات سود ا بر هیزد **دیگر** سلخ اسخیه قند سیاه کهنه هر یک سه نیمدرم تمامه ساعت کوفته پانزده حب بندد و هر صبح چهی هیزد خبکیه او ندانند در چهل روز صحت
شود مزبله برص وغازیر هم **دیگر** مخ طاوس مخ گنجشک دری خورند **دیگر** براده عاج درم آب نیمدرده درم مرد و هیزد تا هفته نافع آزموده **دیگر** انگزنیدرم بسهل
و دهن بقرآ میخته دهند سر شب پیوسته یا انگزده قیراط بسرکه تیز شراب دهند **دیگر** سلخیات بنام مذکور سه گفته سایده بنگرنه دهند **دیگر** مغز حب خروع
ده یا بیست عدد خورند اگر چهل روز هر روز دو درم بر بنها خورند خلاصی یابند **دیگر** کندش پنج درم آب جاه یک قدر نخود حب بسته دهند **دیگر** کبیتره او نیمدرم خورند
دیگر تخم شب رطل روغن زرد شکر آمیخته تا هفته دهند نان گندم بی نمک بروغن کبیتره خورند مفرحه هیزد **دیگر** قنب الزیره هلیله سیاه هر یکی دو درم آب نیم رطل
سایده بخته نوشند اگر دو ماه سه درم افزایند بهتر مصفی دو درم یا لینوا یا وچنام **دیگر** دق صفرع آب زیت بخته نوشند **دیگر** مرد
هفت و پنج نسا سه دهند تا هفته **دیگر** بوال خرشا زده مثقال نوشانند و بالایش نان گندم دهند تا چهل روز هر روز بوال تازه شتری یا دهی بپرهیز بند
دیگر تریاق کبیر یک بندقه یک مثقال با تنقیه دهند چهل روز **دیگر** طبیخ برگ رسه یا لیخ برگ طرفا نوشند **دیگر** آب زبل خرده در درم آب نیم رطل
آمیخته دهند چهار ده یا بیست یکروز و شیر هر پنج خورند **دیگر** تخم بکاین چهار رطل آب هشت رطل بیست یکروز دفن داشته هر روز نیم رطل تا شش ماه نوشند
نرینه بس هم **دیگر** شب بلیخ برگ رنج بنال مداومت کنند **دیگر** هر دو نیمدرم از سه تخم دوازده عدد مصطگی دو درم آمیخته دهند **دیگر** حجر ارمنی یا دو حجر
نوشند **دیگر** سیاه دانه در سکنجبین دهند تا چهل روز **دیگر** شب چوچینی عرق بالا هر وقت نافع **دیگر** بال هدهد گردن مبند دهند دادم
باوهی بود این ماند **دیگر** غسل هر روز نیم مثقال بابا بهسل نوشند دانی را تا استان کنند و نگاه دارند چون شب شود بقدری آن را نمک کرده بروغن
غاسیانی مالند بوست دور سند شفا یابد **دیگر** باقی پنجه در آب سی درم تر کرده دهند نافع **دیگر** ابریشم مانند نیم درم **دیگر** گرگ تنها
غظیمه آمیخته بدهن بقدر آمیخته کنند **دیگر** برگ حنظل با خون بگ یا خون مرغ مالند **دیگر** بوست شاخ حنظل یک پاره و **دیگر** حنظل یک پاره و **دیگر** تخم
دیگر زهره دادام بهمون آب کرنس آمیخته دهند زیره کبابه سه کنند مالی آبیاره **دیگر** زهره دادام بهمون آب کرنس آمیخته دهند زیره کبابه سه کنند مالی آبیاره **دیگر** تخم
ایمن ماند و بعد تولد زائیکند **دیگر** چشم بستان زنده بآورده تا زنده بگذارد **فصل** دوم در نوع اول در عروق مدنی اول شود بسبب
نفخ کند و آبله نماند تقب گردد و از میان آب چرکین باریک شبیه بگ برون آید اگر بسیار باشد بطول اوا گر تمام برآید یک شبر باز زیاده باشد و باشد که
زیر پوست حرکت مثل کرم کند و بلا دمار یا بس چون چاز نوعیه اگر افتد اندام بدین نام سبب شود بسبب فضول ردی است که از دم گرم سودا وی بالغم
سوخته در عروق حاصل شود و بسبب رداءت غذا خشک گشته و در عروق منعقد گردد و از طبیعت رگ باشد و اکثر زیر نام تا قدم رافتد و اکل شیر منع

و ناهضم شدن غذا و کثرت تعب محدث این مرض است خصوص کسی که معتاد نبود **علاج** در ابتدای ظهور با ملیق و صافی از جانب مخالف کند و بعد فصد برموضع الم و اگذارند و بطبیخ فتیلون طبخ هلیله جب تو قایاطرنبل صغیر کرده دو ساعت تا نرم شده باشد تطریف نمایند تر طریف مزاج با غذیه مرطبه و حمام تدهین مرطبه نمایند و از کثرت اکل محکم و فواکه پرهیز فرمایند چه گاستریت گاستریت آپ گاستریت صفرا صفرا صفرا کلی آپتیه طلاکنند و بدهن مزه چرب کرده اسپغول بسرکه و گلاب جوشانده ضماد نمایند صندلین کافور اسپغول بگلاب و شیر ضماد کنند که سکون التهابست صبر نیمه رم آب برگ کاسنی شب تر کرده صبح صاف نموده دو ساعت مسه درم روز سوم بکنیم درم کنند اگر بقبض شیرین سازند مجاز نیست پس اگر بدین تدابیر خون رفع نشد فصها و اگر رشته سر بکر و با بلیه که پاره سرب تر در و گرفته رشته را بپنجه تا بحالت سرب آمدگی اندک برآید و درین وقت گرد و رم روغن گل مالند و اگر بهمه درشانه نیاشانه گاه و بگرد تکمید نمایند یا تطیل با آب گرم کنند یا اسپغول با روغن بادام ضماد نمایند تا عضو نرم شود و با سانی برآید و احتیاط کنند که گسسته نگردد چه اگر منقطع شود درون باز گردد و دود و روغنه دو قمه در یه آرد و اگر گسیخته بدین سیلیه باید که در طول حسب مسلک ماده شکافند تا ماده فاسد بالتمام برآید هر قدر که جمع بود و بهدشق پنبه کهنه بروغن آلوده در و گذارند تا ماده باقی را پاک کند و بدین تقنیه جراحت باندمال و انبات بحکم کوشند **اطریفل** که سهل و قالع ماده عرق مدنیست و اگر ده روز متواتر تخورند اکثر سالم مانند و ماده مرض پاک گردد هلیله کابلی بلیله آمله تر بار بنجبل تنبل برابر سائیده بدهن او چرب کرده بعسل آمیزند شربتی سه درم **قول الارنوربیه** تنکار زنید مرا قدری قند سیاه آمیخته یا مثقل صبح شام نیم نیم مثقال و هند چند روز زهره من یک یاده دانه بقند سیاه جب بسته دهند و سه نهایت نه روز به گرد و حریل دیده هر روز فرو بندند روغن گل سگ نفت عدد و جدا جدا در قند سیاه چپیده دارند هر روز یکی بلع کنند تنگار فوسته برده دهن بثور نهاده گرد و مرکب چنین دیگر و بالایش برگ عشر یا برگ تا توره گرم کرده بندند یا اول برده دهن بثور انگزه نهند و بالایش صابون تنکار آب سائیده ضماد نمایند تبقیه اجرق گوگرد آلوده نهند بالتمام برآید روغن اشیلیتی مالند و خرقه آلوده نهند سرخ برده دهن بثور نهند برآید **دوازدهم** حمام قند سیاه برابر جب بسته هر روز یکدرم دهند **دیگر** بهمین عدد و قند سیاه نهاده بلع کنند تا هفته درست برآید **دیگر** شیر بروغن آمیخته صبحی نهشند چند روز با سانی برآید **دیگر** فلوس یرقان ماس هر روز عدد مقرض کرده بقند سیاه آمیخته دهند سه روز **دیگر** آبک آب دیده پنجدرم مجارت دو طل آمیخته دهند **دیگر** طین قیولیا سه درم جوشانده آب بکی آمیخته دهند چند روز **دیگر** روغن خروع که چراغ نماند مالیده برگ تا توره گرم کرده بندند **دیگر** وقت بروز گل مهوه گل سیخته خروال قند سیاه برابر سائیده بندند سه روز **دیگر** پنبه بسکه سوده دهند تا هفته رفع شود **دیگر** پاپ در قند سیاه نهاده دهند سه روز **دیگر** گل آتشک با روحیه دهند رفع شود **دیگر** چوب سوده کوفته و مالند تا هفته **دیگر** بیخ امیه در قند سیاه آمیخته دهند **دیگر** خراطین در قند سیاه چپیده دهند سه روز **دیگر** گل سپاره کرده در قند سیاه نهاده دهند رفع شود و بهمین موضع مرض نبات مسوقه باشد و انکافند یمان چپیده دارد **دیگر** گرم بر از آمده پنبه بروغن نهاده فورا بلع کنند **دیگر** بیخ شمر تخود در قند سیاه نهاده دو هفته سه روز **دیگر** تخم اسن سه عدد در قند سیاه نهاده بلع کنند تا هفته **دیگر** فلفل قند سیاه برابر سائیده نهاده کاکی تا هفته **دیگر** نبات الصفیر ابیض هم کرده بندد **دیگر** قطعه جگر بز بندد و بهد سه روز بکشاید **دیگر** بیل کلب بال و مر سائیده طلا کنند **دیگر** برا سپغول خاکستر ماشین دهن سم چهل آمیخته بر برگ تنبول طلا کرده بندد صبح شام تا سه روز **دیگر** چلیه سائیده بندد و وقت شب صبح همچنین شده بغیر قصد برآید **دیگر** انبون دو مثقال قرص سانسته گرم کرده بندد و صبح شام همون اگرم کرده تا سه بار بشنود و چهره زرد برگردد **دیگر** کرته در مرزنجوش نیدرم بکذات کرده بدهن رشته نهند در دوازده ساعت برآید

دیگر مثل آب حل کرده مالند مخرج مسکن وجع مرئیه و ام **دیگر** ریخ چولائی ضماد کنند **دیگر** نوشادر یک پیه تیقه شکر ده زبل حمام آمیخته گرم کرده ضماد کنند چند بار **دیگر** حب ملوک آب سوده طلا نمایند **دیگر** اول روغن زرد بر دم مالند پس برگ عشر سیاب گرم کرده کما دکنند بعد ده آرد اش سیاه بیست و سم انگزد تاک سائیده بقدری آب سرشته ضماد کنند مجرب **دیگر** زند مقشر عدد بر روی عرق مدنی نهاده بالایش قیه تخم زبند **دیگر** سرطان کوفته بندند تمام را آبد **دیگر** اوراق بیش چیه سرخ سائیده یا پوست بیخ بسکه پز جبیل را بر آب سائیده گرم کرده یا تلبه کوفته بدهن بقدر آمیخته یا نوشم انگزد سائیده یا نخواه بلادر انوشم آب خروع سائیده یا زبل مرغ بهول آدم زنده یا صابون بروغن کنجد مرهم کرده یا آنیون نیم صابون چهار روغن نیم چهار روغن کنجد شش مرهم ساخته یا دارچه یا فیون یک یک صابون چهار روغن کنجد بیست مرهم ساخته یا قصب سوخته مرد ارسنگ هر یک دوازده آبک سه دنیم بهن ورد و شمع آمیخته یا شونیز بروغن ضماد کنند درسه روز برآید **دیگر** نیش عقرب غلاند درست برآید **دیگر** صابون بصل افیون روغن کنجد صابون و بصل را تراشیده بروغن جوشانده افیون آمیخته اول بخار بموضع مرض داده بندند **دیگر** آبک کندر ربار سائیده بندند مزیله کرم که در بشوز افتند **دیگر** برگ تاتوره انگزد آبک تفل ضماد نمایند قاتل کرم **دیگر** قطع تلخ سائیده برکاغذ نهاده بقدری برگ نیب یا بس بر بشوز ب یا بند کرم افتادن ندهد و شونیز همین اثر دارد **نوع دوم در جرب و حکه**

اما جرب بشوز خرد سرخ یا جکه اشد سبب و گاهی تعقیب شود و گاهی نه و اکثر و بدین واصابع و فخذین پدید آید و گاهی در همه تن و این مرض بدیگران منتقل میشود سبب او فساد دست سبب احتلاط صفراوی سوخته یا سودای سوخته یا بلغم شور یا بسبب کل اویه و اشربه حاره و شیر و ادویه و اغذیه گرم و شیر و شیرینی و فربه و تخم مرغ و گوشت یکی یا بس کرشکر شیره گرد دو دوم تر کرده بر هم وزر و آب برآید و گاه بود که دم سیاه سائل شود و گاهی دران کرم شبیه بحبه سرخ پیدا گردد و شوز بشوز است کثرت و قلت و حدت ماده مختلف الصور دارد اگر صفرا غالب بود بشوز ریز سرخ و باجع و حکه شود اگر سودا غالب بود بشوز سیاه نماید و وجع کمتر باشد و این دیر پا و بطی البرء است و اگر بلغم غالب بود بشوز سفید منبسط آبناک باشد اما جرب یابس زیاده خلیظ و یابس میشود **علاج** اگر تر بود فصد کنند و بعد فصد اگر صفرا غالب بود طبیخ هلیله زرد سنا شاهتره مامیران آمیخته و هند جب بفشه طبیخ خیارشنبر شنبلید صبر در مر آب کاسنی یا آب تخم هندی شبانروز تر کرده مجبی و هند سه روز پس سه روز سنگ نمایند یا زسه روز و هند بدستور تا نه روز مصبر زده روز خورده شود و این جرب کهنه را مستاصل میسازد اگر سبح آرد روغن بادام خوراند گرا سهال زیاده شود کشک شعیر آب حامض و هند اسفناخ کدو و مرق مغز تخم هندی خوراند آب بارزند و ازیاد و نجان و کوم صید و نکسود و جماع و اغذیه ادویه گرم پرهیزند مصاره شاهتره بشکر و هند چند روز قرص رکبل سفید و بعد تقیه آب ساق آب خبازی آب لیسوسیر گندم سر کرده تر کرده آرد با قلاد حمام مالند بعد عرق آمدن اگر قوی خواهند آب کرنس سر کرده دهن مرد مالند و اگر سود اغالب بود بعد فصد طبیخ شاهتره تقیه کنند صبر مار الجبن مفید و بعد تقیه کنند شربت بنفشه یا بنفشه با شکر و زرد چوب سه زر آوند چهار تولیه سای فضه خفت بسر کرده دهن ورد آمیخته در آفتاب یا نزد آتش مالند اگر سودا قوی نباشد قرص کشنیز کنند و تسکین نیابد هر روز سوس گندم آب جوشانده شهره او اکنند و هند غدا اسماق لیسو نایرین دوغ ترش خورند اگر بلغم غالب بود حب اثرت بدستور یاقوت شمع حنظل ساخته هند و بعد تقیه برگ حنا مرد ارسنگ شمع حنظل تولیه سای فضه آرد عدس مقشر زبیق مقتول بسر کرده دهن ورد آمیخته طلا نمایند گل سرخ عدس بسر کرده دهن ورد یا طبیخ حلیه شمع حنظل طلا کنند و ادویه گرم زنهار نگذارند که مضرست **فائده** فصد کنند و هر روز جلاب از عناب سپستان بنفشه کاسنی اصل سوس قند و هند نخود و جوانش خورند و بعد نضج تمام برای تقیه صبر تربد بطبیخ هلیله و هند آب شاهتره هلیله زرد مار الجبن

با فتیلهٔ منفیه و بعد تنقیه ادویهٔ مخففه طلا کنند اگر متقیح باشد مرهم پوست انار قاقلیه و بره و روغن گل یا برگ مورد شفا یابد بیت متقابل سه کاسه دوهن ورد طلا کنند برگ فلی یکشبانه روز بر سر که ترکرده پخته صاف نموده هم روغن و روغن کنجد آمیخته روغن ساخته طلا نمایند دوا الی گودرنگ باشد بر سینه و معده گذارند **قول ابن زین** خبث الحدید کندش زراوند طویل مورد وقی سماق محرق زیت مقابل ایشان قصاریون خرنوب الکلب یا بیه مشک دوده طبیخ زنجبین کهربت زرد قشر زنگار اسفیداج حب لبان با برسایده هر روغن گل زیت طلا کنند برای جرب لب پایی نظیر قی که قابل نگاه دارند **قول ثابت** تخم جرب دشت روغن کنجد بسکنجبین هر روز یکبار طلا خورد تاسه روز شفا یافت **قول رازی** زرنیخ لطیف را شیره فوشت مدرق نمود و گذاشت تا خشک شود بعد تعذیب دهم و آن را غذیه میشود و گفته اگر ناقه را جرب شود بقدر مآن را عام خیار گرم و گفته تیر سیاه را دوده یا دوده کرباس گرم کرده روغن **قول سکری** سرب زرنیخ هر یک آتش آمیخته فروگرفته توتیا مدراسنگ افزوده بسرکه و روغن گل سحق کرده طلا کنند کرمهای جرب را بکشد **قول ابن الفتح** اسفیداج جرب شدید دشت و جلد دشت شد اطبا از علاج عاجز شد نارزین طلا خارش رفع شده جلد مقشر شده افتاد شفا یافت **قول لازوربیر** اول فصد کرده سهل دهند بعده گل گوگرد خیم اونس سکه دو اونس آمیخته گرم کرده وقت شب مالند چهار ده روز گوگرد سه اونس آب لیمو قدر حاجت تا نقد نمها کرده مالند گوگرد آمد سار دو مرسکا آب لیمو یا آب نانخ هر یک دو درم زال سه درم روغن گل چهار درم مرهم قدر حاجت مرهم ساخته کار بندروغن زال مالند **قول سهم** ایقر گذارند و گفته گل گوگرد اسکر و یله شب شاهتره چند و هند تا بافته دانیتو چهار سیال آهن توتیا دمی نیتو یه شب شاهتره شب سیب مرقش مارمرقش دمی نوشکر مرقش جبلی مالاوسخ مخلوق یاسمین بامشک مرکب و یا نیلوفر دمی آبی هم مفید اند دمی نیتو یه دمی نیتو دمی نیتو دمی حلوب و نیتو دمی مثقبه حکه طلای قوبانی مانیتو دمی چوبه دو کو انیتو دمی تاباکو دو کو انیتو دمی فرنسه کاو کو انیتو پارا یمپیدایس روغن تمثال اجمار دمی نوتیا نا روغن سیمیه روغن کهربتی روغن تا باکو مالند تعرق سار ناشویند و کرتیه پری پیاده شد یکسی هم آمیخته طلا کنند **قول ابو ملحم** خرنقه مالند رفع شود **قول براسا دول** بدو فصد سهل روغن گل گوگرد مالند گرد **قول جوان کور** دو شقه جرب مثل بناعه اشت هر روز دو سه عدد قشا بالحما خلط سه قطره در کرا آمیخته نور جیزی و صحت شد اجد دو بر روز دو دوازده عدد سیب خام طبیعی شیرین خورد شفا یافت **فائده** اگر جرب یابس باشد آب گرم شیرین حمام کنند و لک زایل افتد بدو اشه بر طریقه هند آرد نخود و آب سلجی آمیخته بدان مالند پس آب گرم غسل نمایند و از هیچ چیز پرهیز نباید و بعد حصول تطیب و تعدیل سهل مخرجه بلاده و هند تا سه مال بیرون آرد و شربت شاهتره شفید اگر دانند فصد کنند و تنقیه بطبخ هلیله کرات نمایند و پیاز سهلات از تطیب غافل نباشند و بعد تنقیه تا مزاج تنگ تنگ قطع کنند شر بگیرد و معده سالمه هشت بروغن آمیخته مالند و بعد دو ساعت تا بگرم غسل کنند مزاج را بسرکه سحق کرده یک هفته در آفتاب نهند پس طلا کنند کافور بدهن در دیا گوگرد بعسل طلا سازند هر روز حمام کنند روغن بنفشه روغن مفرح کرده مالند **اما حکایت** نادر شیست که با دو بثور نجد سبب و بحری ریا خلط غ یا اکل تنکسه و دیا هی گنده معلوم پذیرفته و غیره هست و انیضا بکسی که بعد جماع تنگ و غسل تاب گرم نماید آید **علاج** فصد کنند مار الشعیر مار الجبن و هند اخذیه مطلبه مولده خلط شیرین خورند حمام نمایند و بعد حصول تطیب و تعدیل سهل مخرجه بلاده و هند روغن گل سرکه قدری آب گرفس مرانگ بوده روغام مالند گل ارمنی سه درهم کافور زعفران هر یک نیم درهم عسل و آب مصفر طبیخ خرنوب روغن بلاده و روغن گل آمیخته یکروز حمام طلا کنند حفض بعسل آمیخته آرد مهل

مغره بگل و دهن ورد آمیخته یا اوزالم غض سبز بگل خمر سائیده و در آفتاب نهند چون خمر شود طلا کنند و از جماع پرهیزند **فائده** گاهی حکه پران السبب ضعف جلده و حرارت غریزی و قوت طبیعی پدید آید و عسر البرء است باید که اصلاح غذا نمایند حمام مدوک نمایند روغن گل سرکه در حمام مالند و هر چه مقوی حرارت غریزی و فزاینده رطوبت فضله باشد سفید اگر در اصلاح باشد روغن گل سرکه آب کرفس مالند و در طبیخ مسلق نهند و اگر در بدن یا وقتی باشد تخم خطمی خیار مغز خربزه سرخ دو درم سنا یا نشاسته چند درم بهوره درم سرکه و دهن ورد آمیخته مالند و اگر دقیق و در باشد زاج بریان قطران برابر سائیده نیم درم با لعسل آمیخته خرقه آلوده نهند و بردارند و مالند حلبه کتان حبهل و آب جوشانده خرقه آلوده بردارند و مالند و اگر دانشین باشد اقاقیا یا میثا هر یکه و سبز مینوشا و ربع نشاسته برابر همه سرکه آمیخته مالند و اگر دبیلی و مقعد و رحم و دماغ و غیره افتد تدبیر آنها در آنجا گفته شد **انتباه** جرب و حکه و شری که با طفال افتد اگر یکباله باشد حجامت کنند یا علق گذارند و بعد اخراج دم ملطیخ گل سرخ بنفشه نیلوفر شیر تقر شسته غسل کنند و روغن نرسانند و مرضعه را طبیخ هلیله شربت شاهتره سکنجبین و هندوانه غذا دهند و جماع باز دارند و اگر دوازده ساله باشد فصد کنند طبیخ هلیله طبیخ خیارشنبر و هندآب بادیان شیره خرفه نفید **شربت شاهتره** هلیله زرد تمر هندی هر یک سی درم هلیله کابلی هلیله سیاه گاو زبان سنا بسفایج آمل سوس پرسیاوشان هر یک بیست درم گل بنفشه هفت درم مرزنگوش زرد و هر یک پنجه درم تخم کشوث سه درم انیسون عدد و عناب پستان هر یک پنجاه عدد نیلوفر تازه مقشر سی زهره آب شاهتره ده رطل یک شبانه روز تر کرده پزند چون ثلث برود صاف کرده دارند شربتی هفت تا بیست درم بمار انجبار هلیله طبیخ مخیج ملغم و سودا سی سوخته مزایده جرب و حکه و جذام سکن اخلاط و علبه مرار **اطریفل شاهتره** گلسنج شش سنا ده هلیله آمله هر یک بیست هلیله کابلی سی هلیله زرد چهل کتاره پنجاه بهمنین مدقوق آمیزند شربتی دو تا چهار درم طبیخ عناب مزایده حکه و جرب بعضه و ابزه فرنگ **حب شاهتره** سقمونیا دو نیم هلیله سیاه هلیله زرد هر یک پنج صبر نیم آب شاهتره ده رطل یک شبانه روز تر کرده بپزند تا دو درم آب شاهتره بر شته بتا خشک نمایند چهار با یک حب سازند قوی تر باشد برای جرب قوا و معده نافع **سفوف شاهتره** شاهتره هلیله کابلی هر یک سه هلیله زرد چهار ریوند پنج گل سرخ شش هلیله سیاه آمله هر یکه هلیله چوب گز هر یک یازده سنا بیست نبات هشتاد دو سه شربتی بچند درم صبحی آب گرم طبیخ جرب و معده و حمره و سوزاک و اقسام آبله بعد تغیه دهند **عرق شاهتره** شاهتره سه برابر هلیله سیاه هر یک سه اوقیه گل بنفشه سنا کاسنی هر یک دو اوقیه گل سرخ گاو زبان قصب الزریره هیل نعنع هر یک یک و ربع اوقیه صندل سائی هر یک اوقیه عناب پنجاه و شش عدد آب شانزده رطل شب تر کرده صبح نصف کشند شربتی ربع رطل شربت بنفشه و گلاب مزایده سوداء خون و حمره و خفقان و نفخ ملین طبیخ شاهتره و مسلی سفید ستاور بهوه پیل کنتی ثعلب گل ببول حنا شاهتره سه برابر کهنه حنا نصف گل نیلوفر نیلوفر کاسنی افتیمون هلیله سیاه هلیله زرد هر یک یک و ربع اوقیه چشیر پنج اوقیه آلو چهل عدد براده چوب بهمیسار هر یک طل عسل نیم رطل عرق کشنیز تازه حمره همراه **روغن گوگرد** گوگرد آمله سار روغن بیلسان هر یک نیم تند و روغن گل چهار پنج تند کره روغن بماند **روغن گوگرد** گوگرد زرد ده سائیده و روغن کنجد هفتاد و پنج آمیخته نیم تند و حرکت ده باشد تا رسوب نشود چون گداز دسر کرده در شیشه کنند مزایده جرب و حکه و قوباء **مرهم ابقر** قنبیل فلفل سیتی هر یک نیم نگار توتیای سبز زاج شنگرف نوشادر ابقر هر یک یک بلاد و پنج روغن سه شف بیست پنج یا کم زیاده داده بسائیده روغن آمیخته سه ساعت بچوب نیزه نرم بهم زنند آهنی عمل کرده بکار برند مزایده جرب بثله زخمها و ناگل گوگرد اسکو و پلو هلیله زرد آمله هلیله به یک نیم درم سائیده و هندتا هفته **دیگر** داروچوبه شکر روغن زرد هر یک بیست درم بیاران کوفته تا هفته خورد **دیگر** آب شاهتره نیم طل شکره درم آمیخته یا شنیز درم فلفل شست مد و آب سائیده و بیخته یا و همه حنا هلیله سیاه هر

چهار درم فلفل ده عدد ترکرده صبح سائیده بخته بنوشند دیگر دو ماسه چهار درم فلفل دوازده عدد ترکرده صبح سائیده بخته نوشند نان گندم بقند سیاه
خورد مزلیه حکه و حمرت اطراف که از فساد کبد باشد دیگر شاهتره سرپوکه صندل سرخ هر یک دو حفص برگ نیب برگ ایکاین ده ماسه برنده جنا قصب الذریره
فلفل حشیش نیل کنٹهی هر یک یک درزنباد نیم شرقی پنجدرم دیگر برگ حنا شاهتره گل بلاس بستان افروز جوشانده دهند دیگر آبنوس یا بجیسار دو مثقال
در یک پیاله آب شب ترکرده صبح شکر آمیخته دهند قائم مقام چوبچینی مسکن جوشش مرض و مفارت بول دیگر پوست درخت نیم پوست بیخ کتائی پوست درخت
کچنال بیخ حنظل هیلی بول قند سیاه برابر بیست درم گرفته جوشانده دهند مزلیه حمره هم دیگر عناب چهل عدد زرک سماق بستان افروز شاهتره آلو مغز تخم کدو
مغز تخم خیارین شعیر مقشر آلو عنب الثعلب هر یکدرم ریوند خشخاش اتیرکا سنی هر یک پنج کافور یکنیم سرکه هفت و نیم قند سه چند همه شربت سازند شربتی هفت درم
مصلح خون و طحال و کبد دیگر تخم سہا یره رطل سائیده و نان پخته خورند واز دوغ پرهیزند مزلیه جرب در یک روز دیگر افتیمون جوشانده نوشند و غسل کنند
دیگر گوگرد دارچوبه بابچی برابر سه درم ترکرده صبح مالیده نوشند و ثفلش بروغن آمیخته در آفتاب نشسته مالند پس سرگین مالیده غسل کنند تا سه روز
دیگر گوگرد یکنیم درم قند سیاه آرد گندم هر یک ده درم روغن کنجد ربع رطل حلوا پخته در خرقه نهاده فشرند و روغن که بر آید مالند و حلوا خورند دیگر روغن
زرد ده درم گرم کرده بیضه مرغ عدد اندازند پس گوگرد سحوق مثقالی ریزند چون پخته شود بیضه را خورند و روغن بر بدن مالند بدستور سه روز مزلیه جرب
کهنه دیگر گوگرد یکنیم درم در آرد سرشته نان پخته بروغن کنجد خورند تا سه روز دیگر حب کبریت دهند دیگر فلفل زاج گوگرد شونیز بابچی هر یکدرم
شب ترکرده صبح نوشند و ثفلش بروغن آمیخته مالند دیگر طبیخ سرپوکه غسل کنند یا عضو را که حکه دارد در وی نهند دیگر روغن گاو دوازده مثقال
صد و یکبار بآب شسته زیبق توتیای سبز هر یک نیم مثقال سائیده آمیخته مالند دیگر موی آدم بول طفل سائیده گذارند دیگر عظم گاو سوخته بروغن
گل طلا کنند دیگر مردار سنگ زیبق بخته توتیای سبز هر یک یکنیم درم رال نیم درم روغن سرشف نه درم ادویه سائیده در تهالی پهول بروغن
یکجا کرده کف مال کنند بعده چند قطره آب انداخته باز مالش دهند که کف آرد پس بکار برند مزلیه جرب رطب دیگر اشق بسرکه یا زاج زرد با آب کشنیز
یا بآب ترنج یا سفال تنور بسرکه یا روغن فاوزنیا یا آب برگ سرس طلا کنند دیگر طبیخ کدوی تلخ یا نهند که تلخی بزبان رسد دیگر زرنیخ سرخ درم
چهار درم گرم کرده در آب اندازند و روغن که بالا آید گرفته مالند دیگر آمله سوخته یا نانخواه سوخته بدهن ورد یا بدهن سرشف آمیخته یا آب لیمو روغن
یاسمین آمیخته یا روغن زرد و شیر عشر آمیخته جوشانده یا اثمد محرق بدهن بقر مغسول صد بار آمیخته یا گوگرد بروغن کنجد آمیخته یا مغز حب خروع بجفت
آمیخته یا نمک سنگ آرد جو قسط برابر عسل مرانده یا بابچی چهار درم توتیای سبز درم گوگرد نیم درم زیبق ربع درم بدهن بقر آمیخته یا تخم پنواڑ بآب و دهن بقر آمیخته
یا زرد چوب نانخواه بروغن کنجد سائیده یا زبل بز بروغن کنجد جوشانده یا مغز بادام مردار سنگ سنا هر یک سه کنجد سه و نیم بسرکه و روغن گل آمیخته یا حنا فیل
مردار سنگ بروغن زرد مغسول چهل بار آمیخته یا شمع پانزده درم اسفیداج زاج هر یک بیست درم نمک سنگ سی درم قند چهل درم روغن گل دو رطل سرکه
قدر حاجت آمیخته یا خربق اسود کندر قطران بهم آمیخته یا مامیران بسرکه آمیخته یا بقر گوگرد هر یک دو درم حسن لبه کافور هر یکدرم شمع اصفر هیزده درم
تخم پنواڑ ده درم روغن سرشف هشت درم بر آتش گداخته آب لیمو انداخته آمیخته یا برگ قنب بیست پنجدرم بول گاو پنج رطل مرانده در آفتاب نشسته
یا فلفل ده عدد چهار بآب سوده یا زبل بز بروغن جوشانده یا زیبق بآب لیمو آب ترب مسکه سائیده سه روز در آفتاب نشسته مالند روغن کرنه یا روغن

نشسته نیم تا سه روز مالند **دیگر** فلفل اسکرو پلیو سرنج سه درم روغن کنجد یک پیمانه درم روغن گرم کرده فلفل سائیده اندازند جوشانده وقتیکه لوزان سرنج سیاه شود بدل کنند در آب اندازند در روغن از بالا گرفته مالند فرایند طلا هم **دیگر** تنکار توتیای سبز سرنج سرنج گوگرد مردارسنگ بیخ آمله هر یک دو فلفل چهار دارچینی شانزده روغن زرد آمیخته شب مالند صبح آب با غسل کنند **دیگر** حنا تنکار سنگ سیاه **دیگر** چوبه پاچند تنکار تیاب طلا کنند **دیگر** سکه مغسول سی مثقال سگپور دوازده روغن بید مرد آمیخته مالند فرایند هم **دیگر** پلیله سیاه پنجدرم سه روز آب تنکار ده کنه دو درم توتیای سبز داستیعان صدف سوخته هر یک سه درهم بسته بروغن زرد مغسول هفت بار سوده مالند فرایند جیب وجراحت لوز کهنه وناصور وجبره **دیگر** اگر متقرح باشد بسرکه شویند **دیگر** قشر روغن هر یک پنج لوگرد هشت مرهم ساخته مالند فرایند بنور وغیره هم **دیگر** تنکار توتیای سبز گوگرد زرنیخ سرنج زیبق مردارسنگ آمله برابر سائیده بروغن زرد آمیخته شب مالند وصبح آب بارد غسل کنند **دیگر** توتیای سبز دنیم گوگرد پنج کافور بیست سائیده سه حصه کرده هر روز یکی بپنجدرم مرروغن گاو آمیخته مالند دو ساعت آفتاب نشیند پس گلاب آرند نخود مالیده غسل کنند فرایند **دیگر** صابون آب سه ده طلا نامه غسل کنند **دیگر** طبیخ تنا کوشویند **دیگر** تنکار بریان روغن پهل آمیخته مالند بعد دوازده ساعت **دیگر** مرگ وفلی بروغن تخم بریان کرده مالند وبعد ساعتی حمام روند **دیگر** گوگرد توتیای سبز قنطیل مردارسنگ هر یک دو نیم مثقال سائیده سه حصه کرده یکی در دوازده مثقال روغن زرد آمیخته مالند دیگر دو ساعت در آفتاب نشینند بعده حنا آرد نخود مالیده غسل کنند بدستور سه روز محو وسوری را گرما این عمل مناسب نیست **دیگر** آب برگ گز مالند **دیگر** روغن ناجیل نیم طل زنگار کافور گوگرد البقر مومیا هر یک سه درم روغن ساخته مالند **دیگر** گوگرد روغن کهنه هر یک پیمانه سه مثقال کرده مالند **دیگر** زیبل زیبر روغن تازه جوشانده طلا کنند **دیگر** افیون بروغن گل یا کنجد سوخته مالند **دیگر** کافور یک روغن یاسمین دو هم کرده وقت خواب مالند وبعد سه روز غسل کنند **دیگر** گوگرد دو بزالبیض پنج پوست پلیله زرد چهار زیبق یکمثقال سائیده بروغن تل آمیخته مالند چون روغن فرو برد **دیگر** کافور دو درم توتیای سبز و نیم درم گوگرد پنجدرم سائیده سه حصه کرده یکی در پنج درم مرروغن گاو آمیخته مالند دو ساعت در آفتاب نشیند بعده مالیده غسل کنند سه روز **نوع سوم در نشتری** بتوان اندیشه بعضی تخرد بعضی زرگ باحکه کرب اکثر

انتیمون و مازریون مرکور یو دیافرنیکون شربت سیب عرق بنفشه کیتا مرکب همه بنفشه اندو هندا گوکو انیتو و دی فونیه کا آ گوکو انیتو سفید سیب آ گوکو انیتو سفید
کافوری مالند مشک باب سوده طلا کنند **دوا** گندم بریان تا هفته خورند و چیزی دیگر نخورند و وقت عطش ساعتی صبر کرده آب نوشند **دیگر** خربزه
اسپغول هر یک سه درم همراه شربت دهند **دیگر** کیا به نبات برابر سائیده چهار درم آب بارد دهند **دیگر** کیا به نیم مثقال با دو قیه یکنخبین دهند ذریره
یعنی **دیگر** کشنیز آب ترکرده بعد هی با بش شکر آمیخته یا عسل نچند درم آب سی درم آمیخته یا روغن زرد پنج یا ده درم فلفل یک یا دو اسکر و بلوگر مکرده یا دیم
باب سوده یا خمر مکرر یا دوغ گاو نوشند **دیگر** فلفل یک نیم درم زیره سفید نیم درم برگ انار پنج درم آب بیست پنج درم سائیده بنفشه دهند **دیگر** روغن
زرد شکر هر یک را طل آمیخته خورند **دیگر** کوکنار دهدرم آب ترکرده مالیده نمک شور پنج درم آمیخته یا برنج آب آمیخته یا صبر آب کشنیز و سرکه آمیخته یا
زنجبل گوسفند بسرکه آمیخته یا حب السمنه خرفه برابر سائیده یا قدری نمک فلفل روغن زرد آمیخته یا فلفل سعفران آمیخته یا انجوه با روغن گل آمیخته یا تخار شود
یا آب گ تنبول یا تخم کرفس یا دوغ گاو مالند **دیگر** تخم خیار شنبر یا طبرزد دوغ ترش گاوی سائیده مالند سه روز **دیگر** آب آمیخته خورده یا توت خام بسرکه یا افسنتین با برگ
سورد یا برگ نیتون نخاد کنند **دیگر** جوب کنار یا جوب جاه و سنجد کنند **دیگر** نارجیل کنجد حب السنه نخاد کنند مزبل دباغ سرین الوان **دیگر** انجون نیم درم نمک شتی
آب لیمو یا ساده قدری سائیده طلا کنند یا نمک نیندازند بیژه خورند مزبله مکه صابون **دیگر** بر جایه پانی بان بر همه شده غلطه داز بالاخر قه بغود اندازد و بسر بروی
دارد و زیر جایه پانی شمع دود کند که بهتر شود مجرب **نوع چهارم در ضعف** بتوسط خردسن شبیه بدرت و جاوس مع ملاشد چلد پدیدنیوش
چنان نماید که گوئیا خار نیلد و در گرما و شهرهای گرم مردابان که عرق بسیار کنند دکتر شوند اگر افتاد خاسته و تفکه هوای گرم را بیرون رسده تو میست که بر
پوست خفوت خفیف با سکه و موج اندک ظاهر شود و بغیر شتر **علاج** فصد کنند و بطبیخ بیله شاهتره تنقیه صفرا کنند و بعد تنقیه بطبیخ بابونه اکلیل سپوش غسل کنند
و بعد غسل سر که روغنگل آمیخته یا خانک بسر که آمیخته یا آرد جو بروغن گل آمیخته یا تخم خربزه بقدری سر که آمیخته یا آرد عدس کافور با آب کشنیز آمیخته یا کینه بگلاب
سر که روغن گل آمیخته طلا کنند عصفر زرد چوب برروغن گل و گلاب و سر که آمیخته و حمام مالند و بعد ساعتی آب بارد و سوپ غسل کنند اغذیه بارد رطب نوشند
در سکن بارد سکون نمایند آب بارد غسل کنند **فایده** حاجت بفصد و سهل در تبست که بدن ممتلی بود الا فقط تزکیه جلد کافیست **قول لازر و بیر**
مرق مازریون شاهتره در هند عرق سوپ انوعرق بارتنا مازیستر اگوکو انیتو مارتیا اگوکو انیتو دی فونیه کا مالند مکرر یو پرسی پتا دو سفید یا تیکا بدی
چونیو سفید غسل بطبیخ سه پیکه انفع چیزیست آب سوده یا مرو ارسنگ بروغن زرد و مغسول هفت بار آبسته طلا کنند خاسندل سرخ طلا نموده بعد
یک گلابی آب گرم شدید خشف گل رسنی گل سرخ خطمی مرو ارسنگ کافور نمایند برای سوزش و شورغیره **نوع پنجم و نخامه** گاهی یک تبره باشد
و گاهی تبهای خرد بیکدیگر زند یک دو روز همچو پیوسته بوده حرقت شدید و خارش لازم دارد بسوزش اوشل لسع مور چه باشد و ملس گرم بود
و حوالی بثور نیز آماسیده باشد و ساعی بود پس اگر از سفر اهی صرف بود نخامه سانچ گویند و این ساعی نباشد بگرد و ظاهر جلد فقط شدت حرقت صفرا بدان
نشان لازم نیست **علاج** تنقیه تبرید ی نعفر ملوس طبیخ بیله کنند و بعد تنقیه مانیتا مضغض اقاقیا آب کاسنی طلا نباتی مرغ بغود خورد اگر سبب قبض
فتحط بود مرهاد مترق بود نخامه تماکله نامند خرفت لون سرعت تقرح زیرا که تا دیر میرسد و پوست و گوشت را متماکل میسازد **علاج** بطبیخ بیله تبرید ی تنقیه کنند
و گرد بثور طلاهای نرد گذارند و بعد اسهال اگر حاجت بود فصد نمایند و ادویه قوی التخفیف چون قرص اندر خون و غیره بکار برند و تدارک جراحت بوا سیر

اسفیداج کنند اغذیہ بارده خورند و از حریفہ پرہیزند **طلای نرد** و صندلین یا مثقال گل رمنی حمض سفیداج بوش در بندی طلا شیہ کافور آب کشنیز تر یا آب برگ کاسنی یا آب عنب الثعلب مانند و ساز ند و وقت حاجت با آبہای مذکورہ سودہ طلا کنند سبز و سکن رجع و برای درم و اخلی گوش نافع بعد فصد بکار برند **قرص اندروخون** قنطاریس یک مزاج ہر یک چہار کند عفص ہر یک بیست زر آوند گرد و دوازدہ بگلاب قرص سازند جہت بقایای جرہ ذار فارسی و قروح مزمنہ عجیب بعد چہل روز و عقب تنقیہ بدین دو مثقال اقتاسہ و زبکار برند و عند استعمال از حموضات و نمک پرہیزند و بعضے آرد گندم مشت زیرہ سہ افیون مشک عنبر ہر یک نیم می افزایند **قول لازوبر** صندل زرد دو درم آب سرکانادہ رجوش یک آنا خشک کردہ حبا تا سیدا سہ نیم درم آمیختہ نوشند بست روز و آب سادہ نوشند فرقہ بطبیخ ابوت ترکردہ نہند و خشک شدن ندہند نمک سودہ یا کلونہ با آب لیمو سودہ طلا کنند حجر الیقہ آب کشنیز تر یا سفرہ بسرکہ یا صبر طلا کنند گل خشخاش با آب کشنیز تر سایہ یا عدس بہ بیاض بیض آمیختہ یا سبوس گندم بسرکہ پختہ یا برگ پلہ یا برگ زیتون یا برگ عریض یا برگ مورد ضماد کنند **قول جوان کورو** نشتہ بروح خمر کافوری یا بعرق اوتکزیا یا تمر مکر تر کردہ نہند شش روز رغن گندم یا لبدبرگ زیتون بسبیل الکلاب سایدہ یا سرطان سایدہ ضماد کنند **قول صاحب فبریر** دو سافج شربت دو شربت بنفشہ شربت کاسنی شربت گوبھی بعرق گوبھی ہند و تنقیہ بمغز فلوس دیا کاتولیکو دیا بہ پیس معجون وزادہ و نمایند و در متاکلہ شربت عناب شاہترہ و عنصر و گلاب ہند تنقیہ بمغز فلوس شربت و زد شربت گاؤزبان معجون ہا سیک نمایند و بعد تنقیہ قبل از قرح با رتنگ اشق لوبیا شعیر آب خطمی ضماد کنند اگر آبلہ شود بر سر بید مجنون ہم بلوط گلنار قشر زد سماق آب آنہا نشتر یا عمل کنند و قت بارتنگ گلاب آمیختہ قرحہ آلودہ نہند برگ بید برگ بارتنگ در آب پختہ آرد جو آمیختہ ضماد کنند و در ابتدا ضماد انار گلنار زد و تر انداد و یا طلا بر سم فرا زیند و در انبطاط ادویہ سابقہ طلا بکار برند ہم شوخین نفع کند بر سر کہ سایدہ ضماد کنند شاہ انگور روز ند و آبکیہ بر آید طلا کنند صلح عفوصت و بر اسی اندمال ضماد کنس انضماد بارتنگ یا مرہم توتیا یا مرہم سفید بر برگ بارتنگ نہادہ گلنار گل رمنی بسرکہ طلا کنند مرہم گلنار سفید **نوع ششم در جاورسیہ** بثور قدر جاورس است کہ سرا و سفید و بیخ او سرخ باشد و در بدن متفرق بر آید و گاہ بود کہ با ورم و لوع اشد یار باشد و در رو آب ازان بر آید سبب او صفرای مختلط بقدر سی بلغم باشد و بعضی جاورسیہ را قسم نمایند **علاج** فصد کنند و برای تنقیہ بلیلہ زرد تمر ہندی عنب الثعلب تخم کشوث کاسنی قدر حاجت گرفتہ جوشانندہ صاف کردہ بہ بین تر بہ تقریبا آمیختہ و بند عفص کنند مزاج پوست انار گل رمنی صندل بگلاب قدری سرکہ طلا نمایند و اگر رطوبت بلغمی زیادہ بود قلت لوع شاید باشد مجففات قویہ چون قنطاریس گوگرد و مانند آن طلا کنند **قول صاحب فبریر** شربت دو سنج شربت شاہترہ شربت ورد سرخ گاؤزبان عرق شاہترہ و ہند بجب غاریقون شربت ورد مجعون با مسکہ تنقیہ نمایند و یہ جا بسہ چون عفص گلنار گل رمنی بگلاب سودہ از یہ مرہم طلا نمایند شونکین بر سفال نہادہ در تنور گذارند کہ بریان شود پس بگلاب سودہ از یہ مرہم طلا کنند اگر بلہ شود باز مسہل دہند اگر قرحہ گردد علاج آن کنند رغن گل رغن مورد نافع **نوع ہفتم در بثور صغار** از مادہ رد یہ میشود و نام ندارد پس اگر مادہ حادبود بثرہ تیز سر بار شود اگر مادہ بارد رطب بود بثرہ فراخ و منبسط باشد **علاج** اگر مادہ حادبود اخراج توان بفصد و حجامت کنند بطبیخ بلیلہ تلکین نمایند و اگر مادہ رطوبت غلیظہ بود تنقیہ بحب ایارج سازند و اگر رطوبت رقیق باشد تنقیہ بطبیخ بلیلہ کہ مقوی تر بود باشد نمایند مرہم چونکہ باشد بعد تنقیہ خرقہ بآب گرم تر کردہ تکمید کنند مرہم فلی سداب بسرکہ طلا نمایند و در ابتدا رغن گل آب کشنیز تر سرکہ رغن گل طلا سازند **قول لازوبر** یعنی منیتو بثوری ضماد کنند طلای بثوری گذارند و از ضمر و اشیای گرم پرہیزند سقوف سرطان گرم کردہ بند ند بر علیہ بثور

سفراوی **دیگر** شنان بوند آب سوده طلا کنند که مروارسنگ توتیای سبز را بر آب سوده چند روز بستوه تر طلا کنند آرد گندم و روغن زرد جفارت علوا ساخته بندد مزبله بثور کند که او رنگ زیبی گوید **دیگر** تخم خایا جل کرنجوه ضما کنند مزبله بثور مار مانند **دیگر** برگ سرس یا برگ عباسی گرم کرده بندند مزبله پیلوری **قول جوان گورو** برگ رنجبیل الکلب آب سرو تیمه ترکرده بر بثور عفنه ربع ساعت نهند بعده در مواضع نمناک دفن کنند صحت شود تقصیب گاه خشک کرده سائیده بر بثور بندند رفع شود **قول ڈاکٹر** متمی از بثورست که شمال دانه خشخاش بر یا فوج پدید آید و گرداو قدر کف دست سیاه بود و سوادش ساعی باشد حتی که همه تن سیاه گردد و در عرصه شبانه روز قریب بهلاک رساند **علاج** قیفال زده نیم طل خون بر آرند بعده سرکه چهار اونس شکر سرخ شش درم حوزانند یک نیم درم آب چهار طل جوشانند نصفی بماند صاف کرده دو سه بار دهند تا فی شود و بر موضع مرض تیز اب یا پلاستر گذارند چون آبله شود روزده درم صبح بعد قی بدهند بعده مرهم توتیای هارونی نهند تا زخم مندمل نگردد و ماده خارج شود و قتیکه حمرت ظاهر گردد مرهم عظم آدم گذارند اگر ورم مابقد ضما دسورنجان بگیرم کرده نهند و بعد دو سه روز اگر از رم آب آید مرهم منجراحت گذارند نان گندم بمرق خوانند اگر دو ابتدا مثال آبله بود تنگانته دو سه روز برگ نیب بندند پس مرهم دم الاخوین نهند **فائده** اگر آمدن آب بند نشود یا ماده از عمق فرو تر تجاوز نماید دست از علاج کشند **مرهم توتیای هارونی** نگارنگا توتیای هارونی نلخ دار چوبه هر یک سه زنج یکمنیم قه دوازده سائیده آمیخته دهن بقرشش اندک اندک آمیزند دهل کنند پس بلیکره بندیا بخرا نند چند بار شویند مخرج ماده مانع اندمال **مرهم عظم آدم** عظم سر آدم برگ نیب هر یک شش درم روغن کنجد نیم طل سوخته دور کرده موم شش درم انداخته چون گداز دهند از اسفیداج سرخ هر یک یک نیم درم سائیده آمیزند و آتش نرم دهند چون بقوام آید فیلون یکنیم درم آمیخته فرو گیرند **مرهم منجراحت** روغن گل سی و شش درم موم زرد شش درم گداخته منجراحت سرخ رسکپور مر دار سنگ هر یک نیم درم تتر بیض محرق دو نیم درم سکر و پلو توتیای سبز سوخته نیم درم سکر و پلو سائیده آمیخته قوام کنند **مرهم دم الاخوین** روغن گل سی و سه درم آب برگ نیب آب برگ لیکاین آب برگ نبق باغی آب برگ حنا آب آمله هر یک سه درم آتش نهند چون مائیت جذب شود موم زرد شش درم موم سفید نه درم انداز ند بس دم الاخوین مر دار سنگ هر یک درم اسفیداج سه درم توتیای سبز سوخته نیم درم سکر و پلو آمیخته قوام کنند **ضما دسورنجان** سورنجان تلخ یکمنیم افیون نیم کایل یا بونه هر یک سه مغز فلوس شش آب عنب الثعلب بسایند **نوع هشتم در بثور لبنیه** بثور سفید مانند نقطه شیر ست که یرالف و جهه پدید آید و چون فشرند چیزی شبیه بسکه برآید **علاج** تنقیه تر و دماغ بسعوط یا رج و غیره کنند و بعد تنقیه تجلیات چون آرد کرسنه آرد باقلا قشر بیض عظم حرق روی شویند اگر ازین به نشود خریق ابیض دوا یر سا یک بسرکه یا کستان شونیز گل سرخ ابسرکه ضما د کنند اگر قوی تر خواهند ماء خشب را بسرکه گذارند **قول لارنر و بب** در تبثر تقب کرده قدری خالی نموده اندکی برنج دوال عدس انداخته سه روز گذارند پس برنج عدس برآورده بسایند خشک کنند و قدری سائیده بآب آمیخته مالند صفرت بیض بدهن یا مین آمیخته طلا نمایند تقرب القطن و نیدهم مرا ید عدد و آب سائیده مالند و صبح شویند تا سه روز متوال ما جاب آبنوعول سوده طلا کنند چون خشک شود آب شویند آرد نخود و عدس نشاسته انزروت مصطکی بوره ارمنی برابر سائیده وقت شب مالند صبح شویند مصفی آرد جو عدس زرنباد کتیرا بوست نارنج صدف سوخته هر یک یک ٹاٹ سوخته مغز بادام مقشر مغز تخم کدو هر یک دو نبات سه گنجد مقشر زرد چوب آرد باقلا هر یک چهار سائیده قدری در آب آمیخته بر چهره مالند چون خشک شود آبگرم شویند دو اخسته خرابلیلن بقر سوده یا آبوست کنار صحرائی آب سوده یا تخم سنگ بنبریش یا برو روغن زرد سوده یا زرنباد آب سوده یا ادرجوبه آب سوده یا از زرنباد

باب لیموده یا تخم خبیث سفید بروغن کنجد سوده یا کهربا سنگ مغز خبیث سفید را با آب سوده یا ریوند با آب سوده یا صندل سرخ با آب سوده وقت شب طلا
کنند و صبح شویند **دیگر** بطلیموس با نشه روشویند **دیگر** برگ نیب پوست سرس را با سائیده مثل او بتله مالند **دیگر** شویند سر که شب ضماد کنند صبح با گلرغن شویند
دیگر تخم خواروا را چوبه زرنباد را با آب گرم سه بریان داد چوبه مالند **نوع نهم در بنات اللبیل** بثور خرد اندکه در وقت سرما و هنگام شب برآیند
با حکه و خشونت چون بخارند حکه دانی بایستد بعده دمع پدید آید و پونکه در شب بگیرافتد بین آسم می شده **علاج** تنقیه بفصد و مسهل کنند بعد از تمام
و تربیح و دلک در توتیه و افتیمون بسائم کوشند و انچه در هنگ گذشت بکار برند آب کرنس و ترمس سرکه مالند قاقله درم با آب بار و نوشند **نوع دهم**
در بظم بثور سیاه قدر حب البظم است که در ساق پدید آید منتقش شود و زرد آب سیاه برآید و بدیه گردد و دارد او سودای سوخته است که از تمام تن
بساقین ریزد **علاج** باسلیق زنند قی بدهنات نمایند پس برای تنقیه نفس عضو را سال عاق و دوغ مجاهم کنند تا خون کثیر برآید پس بثور را نگافته
ماده برآورده رها و چوب گز با میران رماد قیصوم مزراق و ند طویل پوست بیخ کبر خناسوخته بسر که قدری زیت آمیخته طلا کنند باقی هر چه در شقاقلوس گذشت
بکار برند **قول لازوربی** ظاهر نوع بائی گذارد شش روز بعده عرق او نگرند یا عرق خمر مالند نیک با آب طلا کنند لیتی سفید تولیا و کوا نیفسفید
رسیس اکوا منیو سفید کافوری گذارند پید کلاه سنگ کلاب حل کرده مالند سکفجات زنده در دست دارند دهن در وسه که هر یک چند مرد اشنگ نیم آمیخته طلا کنند
که فایده تمام خواهد بظم هست و گفته مرد ان کوفته یا گرکه بریان کرده بندند بطبخ خانه مورچه های سرخ شویند کندش بسر که مقطر سوده یا ریوند با آب لیمو
سوده سه روز طلا کنند تنگ سرخ قاقله را با سائیده را با چکیدشتی خراشیده طلا نمایند موهی زمان مغرب خروع هر یک یک کنجد دو سائیده یا ترتب
از درون خالی کرده صابون پخته بنده ساخته دانش پخته جوال بچه گاو سائیده ضماد کنند کته سنگ کوفته بندند تمر هندی مغز فلوس بارا به گلاب آمیخته
خرقه آلوده نهند و تر دارند بیخ جامس بسر که سوده یا تخم مصنه سائیده یا قنبیل و همامه تنباکو سوخته با بهن مسهم آمیخته طلا کنند **نوع یازدهم در ثوته**
بثور سقته حبه است که در عمق جلد فرسا پدید آید اکثر وگاهی در قصد و فرج شود سبب او ماده غلیظ حادست **علاج** هم هم زنگار او دویه حاده نهند تا قاقی شود
و لحم نبیه بر آید یا نخر اشند و بعد فناء بهتیصال اگر آنجا حرارت بود هم هم احمر و اگر حرارت نباشد هم هم اسود و مندل سازند **هم هم احمر** روغن زیتون
حل نمر بیک ده درم مروارسنگ یک درم او قیه زنند چون سر که نهذب شود نحاس محرق او قیه زنگار هشت درم آمیزند تا که غلیظ شود برای قروح
و بنات هم هم انفع **هم هم اسود** زیت ثلث رطل مروارسنگ او قیه زنند چون سیاه شود کندر انزروت دم الاخوین هر یک دو درم آمیزند و بعینه بسیه
مرهم کبیر دو درم افزوده مصل ریش بنت هم **نوع دوازدهم در ثالیل** بثور شدید الصلابت مستدیر الشکل است و چندگونه بود یکی معلوم معین بهم رسته
و بهم متشق بزرگ و مستدیر سوده مانند سر سیخ بزرگ و چون او باریک و دور بدن فرو رفته و این اسماری گویند چهارم مدور از رنج و این را قرحه نامند
پنجم تلخ که یکدم زهر آید این اطم بسوس نامند سبب او ماده غلیظ و خشک ملیست که در عروق خورد تثلیل یافته خشک گردیده یا ماده سودا وی با مرکب
از سودا و بلغم که طی بلغم بشره دفع کرده **علاج** اگر بسیار بود خون غالب باشد فصد کنند پس برای نضج ماده ما بالاصول و بهن خروع یا روغن بابونج فرد
و بعد نضج بطبخ افتیمون و غیره تنقیه نمایند و با مفتیه مطبوخ ترتیب تراج کنند زیل نرسه کر طلا سازند و برای اسقاط آن شویند بسر که با نمک بسر که مالند
شویند بوال طفل سائیده ضماد کنند شیر انجیر گرد ثالیل مالند و مدام بر وغن گل سپید مرهم پیدا با چوب دارنیا آن را ببرند یا ماده و یه حاد چون زنبع آهک فلیفیه

ذراریح شجار و غیره قطع کنند مگر حد الامکان و بآهن تیز از زند و نوعیست که آنرا عدسیه و حنظلیه گویند و بر جبهه و روی میشود و عدسیه زرد و بین بیضا باشد و حنظلیه دوا
مائل بحمرت شکل حنظل بود **علاج** تنقیه بدن کنند صنع ابطم صنع آلوه مویز بشیطرج بموم و روغن قیر و طی بساخته گذارند کنند تا گوشت بر کرده بلکه طلا کنند چند بار تا کار بنج برآید **قول عسکری** ثالیل دو نوعست یکی نرم سبب او بلغم غلیظ هست دوم صلب که زاده سودا شود و این اسامیر گویند
علاج ببینند که مادهٔ آنها منقطع شده یا نه اگر از آمدن منقطع نشده اول تنقیه تن از بلغم و سودا کنند پس برگ مورد تر یا برگ شنبلید و لک نمایند اغذیه لطیفه خورند
اگر صلب باشد زنبخ زرد و بازبیب طلا کنند عسل بلادر گذارند که قلع میکند **دوا** ایم بقر و آب شب تر کرده دارند صبح خوب مالیده آبش برسنا ریا لند و روز
چند بار رفع شود **قول حکیم علی گیلانی** بادام دو پاره کرده مالند پس برگ تنبول یا برگ نیب بندند و بر سایر نمک سنگ برگ نرم خروع بار یک سائیده بندند
قول ابن زین جعل با آب سائیده یا خون سگ یا بول سگ طلا کنند **قول لازوربی** روغن کاغذ در روزی سه بار طلا کنند تقتیله بنیه
کهنه دافع دهند تفسست صفدع بهوا خشک کرده آب گرم تر نموده بند نیلم سوده مالند خون بچه مرغ سیاه طلا نمایند ذرته آب قشر انار تر کرده نهند و گفته اند
ازموبسته آبگ تخار طلا کنند یا بلیله آماله کوفته صرفه بسته در آب نهند و ساعت بساعت مالند گوگرد زنبخ شنفیز ماز و عقرب برابر بسرکه طلا کنند فرانیالیل و نمال
اشنخ مقل هریکدو از ده درم کوفته یکشبان روز بسرکه تر کرده حل کنند بعده گل خطمی چهار درم تخم مرکتان بابونه بنفشه هریک یک ربع درم آمیخته بگیرم ضماد نهند
زاج عفص تخم جیر نبره گاه و طلا نمایند چند بار با آب نجان سوخته بسرکه آمیخته طلا کنند چند بار روغن بلادر یا روغن بابونجان یا نبل طاوس یا خون مدش
یا بول سگ سیاه یا مثقل یا نبل شتر یا آب جمن صامغ نبل عصفور یا عسل طلا کنند تخم بطم با تمر هندی سوخته بسرکه یا خردل بسرکه یا فودنج بسرکه یا زیبل
بقر بسرکه یا کتان بوره نماکته یا بسرکه خروع ضماد کنند گل دو پاره گل عشر بوره بسانه شک کرده مسلی شیر گاو یا عسل و چند حبه جوب بندند شرقی ربعد رم شیر
گاو مضمحل شده بچشد **قول جهان کوه** و یاقوت کبود گرد ثالیل دسته مالند جذب هم کند و شل دهد روغن بید یا زد نیم ساعت زمرد سحوق بنا لیل آماله
زهری مالند جذب سم مثال شاخ نماید خون تاج مرغ سیاه بر سه و آبله زهری تا نیم ساعت مالند و بالایش خرقه بطبیخ پوست انار ترش تر کرده نهند چون خشک
شود دیگر گذارند سیب دو پاره کرده بر ثالول گردانند چون گرم شود هر دو آمیخته در جای دو دهند و تقتیله سیب خشک شود ثالیل هم خشک گردد اگر نرفته شود
بر ثالیل داغ آتشی دهند در پنج شش روز برود **دیگر** شرنبه تر زاج سحوق مالند بدستور سه روز **دیگر** حریه سفید نمک سنگ آب لیمو سوده بعد شرط بر ثالیل
و تعقد طلا کنند **محل نوع سیزدهم رنفاطات** خوزیست شبیه بآبله آتش دا کثر و روی آب رقیق بعده و گاهی دوم قیق و گاهی بخار یا هیچ نباشد
واین را نفاخات گویند **علاج** فصد کنند و بر ای تعلیل دا و تلطیف دم شربت خناب شربت انار و هندبا عدس مقشر بسرکه تخم خرفه و اگر دین خناب
افزایند بهتر آبله را بسوزن زر نثقب کرده بر ای تبرید دم و تجفیف قرحه آمنیلیون مرتک بگلاب و آب مورد طلا کنند و اطلیه که در نار فارسی آیند بکار نه
نوع چهاردهم در ثور غریبه جوششیست خرد سفید بیخ او صلب مرش نرم و قلیل الالم عسر النضج و از سر ثور اندک اندک بیم آبله گاه بود که مانند
بزرگ گردد **علاج** اگر التهابی نبود فصد کنند تنقیه بطبیخ فتیتون نمایند و بر ثالیب مذکوره دارند و اسپغول هندی تا ماده جمع شود بعده بر ای نضج تخم مرو
اسپغول اطراف کاسنی سلق بروغن بنفشه ضماد کنند اطراف کاسنی سلق پخته گذارند و بعد نضج بآهن تیز کاوند یا شق بصفت بیض گذارند و لولوبت
خردصلب سرخ هیوج و مثقل یعنی دریک موضع پدید آید و باز از انجا پنهان گردد و بموضع دیگر برآید و زمانی طویل بایستد **علاج** اگر خون در شریان دوی گذشت

بکار بنوع پانزدهم در شلیم بثور صلبست که در وجه پدید آید گرد او قدری سرخ گردد و اگر تدبیر در رنگ نماید بثور عمیق شوند و تمام روی را مشتمل گردند و مادهٔ او فاسد حاد و ردیست علاج فصد کنند مسهل دهند و بعد تنقیه بنگاشته مادهٔ او برآید و گاهی بعد شق و دم منعقد برآید پس بعد اخراج مادهٔ مرهم اسفیداج مرهم داخل گذارند نوع شانزدهم در بثور الاصداغ بثور بزرگ شبیه بدمل خردست که بر صدغ برآید و پخته نگردد و اگر پخته و باریک و سر نشود و اگر پخته نگردد غیر از دم غلیظ چیزی دیگر نرآید و اکثر سودی بنا صور رشود علاج قیفال زنند تنقیه سرنمایند آرد باقلا آرد ترمس آرد جو آرد گندم تخم مرو بسرکه بر آب بادیان ضماد کنند تا تحلیل روده برای تسکین لنوع و تلیین صلابت مومروغن مالند نوع هفدهم در بثور القفا بثور شبیه به بثور الاصداغست که در پس سر گردن پدید آید با وجع اشد و کثیر العدد باشد و نجات از و کمتر بود علاج فصد کنند مسهل دهند برگ سپغول برگ بارتنگ کوفته بلعاب اسپغول آمیخته ضماد کنند روغن بنفشه شیرزن در بینی چکانند و بر سر مالند نوع نوزدهم در بلخیه بثوریست که در بلغم اکثر شود و از وی زرد آب رود و قرحه گردد و خشکر بثیه آرد و اکثر باخفقان و غشی و حمی حاده باشد و خاصه اوست که گاه او خورده شود و بسعفه روی ماند مادهٔ او سودای محترقه ست و بسا باشد که از بسع پشه در تیاید پدید آید علاج فصد کنند مسهل صفرا دهند اصلاح مزاج آب انار بین نمایند تقلیل غذا سازند مالا شعیر غذیه بارده خورند صندل گلاب بقدری کافور بر سینه نهند مرهم کافوری مرهم اسفیداج یا گل ارمنی بسرکه ملایم جراحت طلا کنند تا خشک شود و پوست بیفتد اگر قوی ترخواهند زراوند گرد زنگار اشق خردل نمک مقل زاج روغن گندم سرکه و قدری عسل مرهم ساخته گذارند یا حک کنند تا خم فاسد برود و چون کم صحیح برآید و مالاخیرین کند مروارسنگ اسفیداج شمع روغن مرهم ساخته نهند که مندمل شود قول عسکری قرص بنفشه دوست که عمق کثیر دارد و چون تنقیح یابد وجع بهم رساند و از خون حاد فاسد پدید آید مروارسنگ بروغن گل طلا سازند برگ سرس آب سائیده ضماد نمایند نوع نوزدهم در سعفه قروحست که در سر و روی پدید آید و گاهی در همه بدن ظهور کند و ابتدا بثور مستحکم خفیف متفرق باشد پس متقرح شود و سرخ نماید و خشکر شیرآره و کوزه گویند بر سه یکی یا پس که قشور سفید از وی جدا شوند سبب او سوداست که بر طوبت شور آمیخته سوی جلد دفع شود علاج تنقیه سودا اطبیخ افتیمون هلیله سنا بهتر و کنند ترطیب مزاج بانفیه و حمام تواند و چون آن نماید آبگرم لعاب تخم خطمی لعاب کتان نطول کنند و بموم روغن بید بطا بید مرغ روغن کدو روغن بادام روغن بنفشه روغن نیلوفر چرب دارند و بر روغن بامی مذکور سعوط نمایند و اگر غلیظ و صلب باشد اول با آهن یا چیزی دیگر خراشند تا خون آلوده گردد و بعده سرکه نمک یا آب صابون مالند و اگر سال علق نماید بهتر و بعد خراشیدن یا رسال علق مروارسنگ زرد چوب بسرکه و زیت آمیخته یا لیخ نمک به یک یک گوگرد زیبق مقتول عنصر عروق اصفر راقد مروارسنگ به یکدیگر بسرکه و دهن ورد طلا کنند و دم رطب که از نور دو آب برآید و این را شیخ نخجه گویند و این ملیفال اکثر شود سبب و فضلات عفنه و رطوبات فاسده ست علاج قیفال زنند اگر حاجت باشد رگ جبهه زنند اگر رگ گوش کشاده خونش بسعفه مالنفع باشد و اگر از فصد مانع بود حجامت نقره کنند یا علق گذارند و بعد اخراج دم اطبیخ هلیله شاهتره تلیین نمایند که وهن نماند و اشفای روی صفا عرق بید صفرت بنفش خورند و از اشیای مولده دم غلیظ و منعقده خون چون کم تقیح حبیب آمده تدبیر اصل نمایند و بعد تنقیه و اصلاح خون عروق اصفر
بادام تلخ گلنار اقاقیا قبیل هر چهار سماق بسر کهر و روغن گل آمیخته طلا کنند زرچوب مروارسنگ حنا پوست انار سائیده بسرکه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و توتیست از رطب که از شهد می گویند و او آنست که در جلد سر اجابی مرض ثقب باریک پدید آید و در تقبها چرک بود

و پوست را فاسد سازد و فرق از شیرینجه آنست که شدتی مکشوف الراس نبود و در ثقب ریمش ظاهر شود و خلاف شیرینجه که بر سر قرحه پوست کشیده باشد چنانکه گاهی بمقدار چهار اصبع یک قطعه بود و زیاده باشد **علاج** اول آب صابون یا سرکه و نمک شوینده و بزنبه کهنه از درون پاک نمایند پس نگار مسحوقه بر کنند تا کل اجزای عفنه و تجفیف زلعوبات نماید بعده پوست خربزه بسل ضماد سازند و توعیست که آن را رئوس الاثر گویند و او آنست که درین موضع یعنی در مسام ثقبها باریک تر از ثقب شدتی ظاهر شوند و ازان طوبت شبیه آب گوشت پالاید و مسام متورم گردند و موهای آن موضع استاده شوند و درشت گردند گویا که موزن است **علاج** فصد کنند مسهل دهند و بعد تنقیه موی آنجا بموجبه بر کنند و محجمه بغیر شرط نهاده کنند تا ازوی چیزی مانند روغن کرماده علمت بیاید پس سرکه شوینده چندانکه بن موها سفید شدی زند و رطوبت مثل آب گوشت زائل گردد بعد آن تیا مرداسنگ قلیا بیا برد روغن گل که سرکه در و پخته باشند که روغن مانده آمیخته طلا کنند و توعیست که آن را عجر گویند یعنی عقد و این شبیه بدمل شود و از بدا اسلب بود و دریم کنند **علاج** تلطیف غذا کنند و تا توانند گرسنه دارند و بطبیخ بابونه بر نجاسف اکلیل فطوط نمایند و اتنقیه ضروری و تلیین عقد غافل نباشند و توعیست که آن را تینی گویند و آن قرحه مستدیر است که لابی آن سخ تو بود و حواشی چیزی شبیه باشد و توعیست که سرخ شبیه بشوره دارند چنان نماید گویا سر شدیست و از وی طوبت شبیه بمائیت دمر آید و این هر دو در سبب و علاج قریب بشیخوخیت اند و توعیست که آنرا سفعه حمرا گویند و آن آنست که چون سر تو اشند بوست سرخ شود و بسرخی قدری سیاهی زند و مس در دکند و چون متقرح شود دوا نپذیرد **علاج** قیفال زنند تنقیه بطبیخ شاهتره افتیمون نمایند بعده چهار رگ قطع کنند و عرق جبهه کشایند یا بناصیه اگر مناسب دانند شرط زنند و شمع اهین بر روغن بنفشه گداخته آب خلاف آب خطمی آب خیارزی چند بار شسته قدری کتیرا صدف سوخته بیاض بیضه آمیخته گذارند **فایده** گاه بود که سفعه مادر روی پدید آید قیفال و عرق جبهه و رگ سر زنی زنند بر قره و ساقین حجامت نمایند علق گذارند حمام نمایند آب گرم انکباب سازند و بعد فصد و اسهال در سر بود یا در روی بنگ و سرکه شوینده مرهم سرخ گذارند صابون طلا سازند پس آبگرم شویند و مداومت نمایند دوا دویه قویه که در شیرینجه گذشت گذارند **قول عسکری** بعد تنقیه سر را بروغن چوچ چرب کرده برگ سوسن یا عود بلسان سائیده پاشند بقل بسرکه حل کرده یا مدس بروغن گل و سرکه آمیخته طلا کنند اگر مرض غلیظ بود آهن حک کنند تا خون سائل گردد و پس داهی حاد یا شنه تا پخ او کند شود پس مرهم سبز علاج نمایند **قول جالینوس** قرطاس محرق بر آمیخته بر سفعه رطب گذارند به شود **قول رازی** خرف تنور و ملح یک بسرکه طلا کنند برای سفعه هر جا که باشد و قروح ردیه و حب عجیب **قول ذاکر** باب صاف ریه سرشسته شنیز و فلفل یک بدهن بقر سوخته سائیده یا فلفل قبیل بگل آلمه برگ نیب تو تیای بنه هر یک یکمیدرم روغن سرشف دواونس و کرکاهی کرده برآتش سوخته سحق کرده گذارند حرف محرق بروغن سرشف سائیده دو پاس در آفتاب داشته گذارند و گفته اگر بشور کشیر در سر بود و ازان طوبت مثل آب صفن برآید و هر جا که رسد بشوراند نمک باب گرم آمیخته شویند پس قبیل یکدرم فلفل شنگرف هر یک نیدرم سائیده روغن گاو و بعد طلا آمیخته شب دشنبم نهند و صبح بر شور گذارند تا هفته اگر بشود بزالبیض زیبق قبیل هر یک یکمیدرم فلفل شنگرف هر یک نیدرم برگ قنبول مع مصلح چهار عدد سائیده روغن گاو و غسول بعد طلا آمیخته گذارند و سه روز نقیع گل سرخ گل نفشه موزعنب الثعلب فندداده تنقیه بگلقند و حصاره زنند نماید **قول لازوربیر** بطبیخ قنا کو شوینده آسفیدلج دو اونس زاج یکمیدرم اونس سکبور مرداسنگ هر یک اونس ابقر نوشادر هر یک دو درم زیبق یکمیدرم سرکه انگوری یک لیبر عرق بارتنگ گلاب هر یک چهار اونس سائیده آمیخته برآتش نهند و حرکت ده باشند چون جوشد فرو گیرند

و بعد سرد شدن تخته طلا کنند فریلیه سفده و اقسام حرب قوبا مایه که ناخن نرساند که آن راسیاه میسازد صدف کوفته بروغن گاو سوخته حل کرده مالند سرخ جات بروغن
سرشف در ظرف آهنی سوخته حل کرده مالند کنه را بقدر سه که یا پنجم ضماد نمایند توتیای سبز یک آرد نخود دو جزات هشت آمیخته طلا کنند شخار سوده باشند زنبور سفید
خرد با هم که بر سر برآیند و بدان نصب وجع و غیره تارو دی و غیره رسد **قول فونیکه** سفعه علکه است با بثور رطوبی و خشک که از وی طوبت بیرون آید حاد
و منتن برآید سبب و ماده شود حاد ستاکلمه است که بسرآید و گاهی از یکی بدیگری نقل کند **علامت** کثرت لذع بر وز بثور با رطوبت عفنه و چون پوست دو کفند
سم مشک ظاهر شود و چون موبر کنند بیخ او ملموس رطوبت غلیظ باشد و چون مستحکم شود بسر سه برگردد و بعد به شدن مونی برآید و اگر نبود و رطوبت زیر برآید بزودی
بگردد و اگر کهنه و خشک و سیاه باشد لاعلاج بود و گفته بحرقه مالند اگر جلد صلب بود و سرخ نگردد و لاعلاج باشد و اگر جلد نرم بود و سرخ شود علاج پذیر باشد
علاج هر هم رال و جاپک و صمغ گذارند تا قشر جدا شود و اگر مزمن بود اول تنقیه بفصد و مسهل کنند بعد داده به بکار برند و بعد جدا شدن قشر ما وجب انجیر
سرکه بطبیخ ریشه خطمی ایسا آمیخته بسر انکبا کنند شست و زبعد انکبا جنه گرم مرهم بخور مالیا بعرق اذکنیا تر نموده بر سر نهند و بالایش برگ سلق یا برگ کرنب گرم نموده
بر وغن گاو یا بروغن خوک چرب نموده بندند و بطبیخ برگ جوز زیتون سلق شاهتره بوماران بنفشه شونیز پس نشست آب کرده روغن زرد خام یا بروغن جوز یا
روغن بوماران یا روغن بادام مالند اقلیمیا ئی فهبی اخیلیج عنفص سنگبصری یا برسر کرموم و روغن کنه در هم ساخته یا آب شاهتره آب کرنب آب اسن
هر یک دو اونس اقلیمیا ئی فهبی نه درم مروغن خوک موم قدر حاجت مرهم ساخته گذارند اگر استعمال انکبا نه درم مرهم تخم بید انشود کبریت دو درم خردل موبزخ خاشا
هر یک درم سرکه قوی اونس قسه چهار درم روغن خرس یا روغن خوک قدر حاجت مرهم ساخته گذارند یا حریف بروغن خوک بریان کرده ضماد کنند و میست
چهار ساعت فشور جدا شوند و دو چند روز بگردد و چون سرا قشر پاک گردد و ال سحوقه برخرقه افشانده در بدر ماه بر سر بندد در نه روز پاک شود بعد ده دو یه
معتدله نهند تا مسام کشاید و ماده باقی را برآرد اگر چهار درم گوگرد و در مبارا هل اونس سه روغن خوک قدری بگیرد آب بلی حل کرده بکار برند و برای اخراج
ماده مابقی شربته بروغن سرب یا مویز یا آب بصل آلوده گذارند کبریت پیه مرغ آب لیمو آمیخته مالند در روز سه بار خون صاف شود تا پنج روز چیزی نگذارند بعد
بطبیخ خطمی شویند زنبل مرغ زنبل حمام زنبل بید و ظرف گل کرده بروغن کنه خوک برآتش آمیخته مالند روز دو درم مرهم تخم تمام مالند بستو چند روز تا برگرد و روغن
گل گرم کرده مالیده رما وجب زرشک بند بطبیخ تمبا کو سوده پاشند لیکن ایذا مدید و بعد به شدن ادویه نهفته کوبکار برند **دوا** قوب اگرم
کرده بروغن زرد آمیخته یا خردل بسل یا جاست آمیخته یا ذرق یاس پاره زیره سفید بروغن کنجد سوخته سایده یا حجم زبیر کنش کنه سوخته بروغن کنجد سوخته
یا خردل بریان بروغن کنجد آمیخته یا فلفل بروغن سوخته یا ذرق یاس پاره زیره سفید بروغن کنجد سوخته سایده یا حجم زبیر کنش کنه سوخته بروغن کنجد سوخته
آمیخته یا برگ کاکرینه بروغن کنجد سوخته یا تخم کرچ بجزات یا بدبن بقر آمیخته یا برگ درخت بڑه سوخته بروغن کنان آمیخته یا برآب تربخ آمیخته یا ماذ تنها کوبند
سرشف آمیخته یا سنگال تنها بر سر که آمیخته یا نوشادر بسل آمیخته یا ذرق بسر که آمیخته یا خانه زنبور بروغن تخم سوخته یا ال مرداسنگ برآب سلیخه یا تخم کرچ
دو درم مسل کرده یا رسن جوت سوخته بروغن کنجد آمیخته یا قوم شیطره برگ نیب هر یک یک وغن کنجد چهار حصه شانده صاف کرده یا پوست درخت ترمنه
شاخ درخت اره بآب سوده یا قوب نا نخواه سایه بر جوال طفل چهار سالیه زیاده یا روغن ایا یا نبه یا روغن قلت یا ماده طرفا یا روغن گوگرد یا روغن شونیز
یا پیه مرغ طلا کنند و یا گیرک نرمرغ سایه خشک آمیخته ضماد کنند و یکعدس ظرف گل سوخته بشیر میش سایده صبح طلا کنند و وقت شام شیر شوند در سه چهار روز

یا به بیست دانه نمک افعی دهند اگر معده قوی باشد شیر دو سه رطل دهند و اگر مرض صعب باشد تا شش ماه دو رطل دهند و وقت چاشت سوای نان که بشیر
ترکرده باشند نه‌دهند و وقت شب ماکیان خورند برای وجع مفاصل و نمله وغیره که از شوریت و حدت خون و حرارت احشا بود نافع **مرق فروج**
شیرین و معتدل کننده گاوزبان و تخم کاسنی هریک دو درم برگ مامیران شعیر مقشر هریک مثقال گلهای مفرح شش درم در فروج پرکرده به بست رطل آب
پزند تصفیه مانند صاف کرده صبحی همراه بیست دانه نمک افعی یا نیم درم سفوف جاذبه که مرکب از ابهل و لیوکر نکیر مروارید بلور باشد دهند تا سه ساعت
هیچ نخورند و تا سه ماه مداومت نمایند و آب دریای شیرین یا آب نیم گرم آبزن کنند سه ماه اگر کافی نبود مرق افعی دهند **مرق افعی** افعی کلان
از سر و دم و جلد و امعا پاک کرده بسرکه و نمک چند بار شویند پس دو سه بار بآب شسته همراه یک فروج در ظرف گلی نو بدوازده رطل آب بپزند بند کرده بپزند بعده سه ساعت صاف
کرده در ظرف سفالی دارند و صبحی یک رطل نوشند و در بستر پوشیده شوند تا عرق آید برای جذام و جمره و دمل و فالج و صرع و مفاصل و حکه و قوباء
بثور کهنه که از بدی خون شوند و دیگر امراض جلدی که بسبب شوریت و حدت ماده بوند انفع اگر کافی نبود در پا پیها داغ دهند اگر با وجود استعمال ادویه تا چند ماه
بسبب بقای ماده بثورات خشک نگردند بفصد و مسهل تنقیه کرده مرهمات بکار برند روغن سرب یا مرهم اقلیمیای ذهبی مالند اگر در یک اونس مرهم ده دانه [illegible]
یا اسفیداج یا زاج سوخته آمیزند بهتر بود و روغن خوک فرنگیه امراض هر است فروج مرغ خصی بچه بز دنبه بیضه نرم ماهی جوی کاهو برگ کاسنی برگ خرفه آلو
شفتالو خورند و از لحم خوک ماهی دریای شور و اشیای حار شور لذاعه مطیبه پرهیزند و عوض آب طبیخ تخم کاسنی یا طبیخ مامیران نوشند و باید که فراریج و مرغ
ماداول لحم افعی دو ده یا برد شعیر و لبن آمیخته خورانند پس خورند چون تا شش طبخ مدام ضرورست لهذا بطبیخی که در لحم افعی در روغن بنفشه باشد حقنه کنند
مرهم اقلیمیا اقلیمیای ذهبی روغن گل هریک اونس زاج اسکروبلو اسفیداج مغسول بگلاب نیم درم دود و تتو کاغذ سوخته هریک دو اسکروبلو
روغن بنفشه چهار درم بکهرل سرب حل کنند **مرهم اقلیمیا** اقلیمیای ذهبی روغن گل یا روغن سداب هریک اونس اسفیداج نیم درم مردار سنگ
صبر هریک یک نیم درم بکهرل سرب حل کنند **مرهم اقلیمیا** اقلیمیای ذهبی چهار درم اسفیداج دو درم نمک سرب زاج هریک اسکروبلو سنگ بصری
طباشیر دو اسکروبلو روغن گل قدر حاجت بکهرل سرب حل کنند **مرهم اقلیمیا** اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی اسفیداج زاج سوخته برابر روغن
بنفشه و موم آمیزند **مرهم اقلیمیا** طباشیر اقلیمیای ذهبی هریک دو درم سنگ بصری طباشیر [illegible] هریک درم روغن [illegible] مغسول بگلاب
قدر حاجت حل کنند **مرهم اقلیمیا** روغن گل دوازده اونس اقلیمیای ذهبی اونس گل مختوم نیم درم بالسم دو درم موم چهار اونس مرهم سازند
مرهم آب مامیران آب سلق هریک اونس روغن خوک دو اونس کبریت درم اسفیداج نیم درم آمیزند **مرهم** کبریت چهار درم در ظرف گلی گداخته در کهرل کرده
بالایش روغن گاو و روغن خوک هریک اونس انداخته حل کنند بعده زیبق بلعاب دهن کشته درم توتیای هندی اسکروبلو آمیخته بکار برند **نوع بیست یکم**
آبله فرنگ قسمی از بثور غریبه است درد موی ثقل سر و خانه چشم و اعضا امتلاء و انتفاخ عروق ضربان شرائین شیرینی دهن حمرت به صبح بندگاه [illegible]
مائل بحمرت و تهدانها سرخ خشونت حلق عظم نبض حمرت و غلظ بول **علاج** باسلیق زنند پس قیفال یا صافن کشایند و فصد بدفعات نمایند اگر حبلی
یا حامله باشد حجامت مابین شانه یا بر ساقین کنند اگر جوش [illegible] بود عرق جبهه زنند و بعد فصد چند روز آسایش دهند و آب انار [illegible]
شربت لیمو شربت ترک مداومت کنند و مطبوخ سنا انفع و تا ممکن باشد به تنقیه کوشند و دوا بر آبله ننهند و اگر جراحت بروجه شود و به [illegible]

نماید بر هم شاده و فرو انزوت به سازند معجون شاهتره سه مثقال بطبیخ عناب هر صباح و هند تا بیست یکروز کاده را خشک بسازد اگر بهره و فرو خشک گردد
زاوند طویل زیج مقتول هر یک دو کندش یک مغز زرد آلو یخ دوازده سائیده بسکنجه کرده بروغن گل آمیخته و حمام الند **طبیخ سنا** عناب بیدستان هر یک
پانزده عدد و پوست بیخکر دم گل سرخ عنب الثعلب کاسنی تخم خطمی هر یک یکمثقال و در شاهتره هلیله زرد هر یک سه درم سنا چهار درم تمر هندی بیست درم جوشانده
صاف کرده شیر خشت بیست درم آمیخته نوشند **مرهم شاده** شاده مدسی انزوت کندر هر یک دو نیم درم شمع اهیض سه درم روغن گل بیست چهار
درم مومیا سازند **فرورا نزروت** انزوت شاده اقاقیا گلنار کندر مرداسنج نرماند سرسه سحق کنند **معجون شاهتره** ریوند کلنبه سنا سه
گل سرخ چهار هلیله زرد بیخ شاهتره هفت آمله هشت مویز منقی یازده مقوم صد شاهتره مثقال شربت عناب شربت بنفشه هلیله زرد و سفرجلی صفت هلیله زرد و
وتن تلخی دهن عطش سهر بوست بهن و بینی و زبان سرعت نبض حمرت بواسیر غضب خیالات زرد پیش چشم لون شور مائل بزردی باحرقت و خروج زرداب کثیر
علاج برای تعدیل صفرا شربت نارنج شربت لیمو بکنجبین آب انار بن آب تمر هندی دهند فصد کنند اگر ألمی بود و حجامت نمایند و بطبیخ سنا تفیه نمایند مقوم **طبیخ**
دانگ آب تمر هندی مکرر دهند که اخلاط صفراوی سوخته میکند به پنجیکه در جوب گذشت نوشند شاهتره مفید و اگر بهر شش درم مروی پدید آید کاغذ ابیض
زعفران نیم درم گل ارمنی دو درم گل مختوم دو درم مرداسنگ نیم درم بگلاب سرشته طلا کنند و برای تخفیف حرارت بحمام روند و حرارت راغب شوند پس فرورا ربعه یا شش عدد
فرورا ربعه انزوت مرکندر دو مرداسنج نرماند سرسه سحق جایز و هر حرارت رعاف در نیفتد عفصه مربع نیم درم بلیله زرد بلیله کابلی بلیله آمله هر یک سه درم
وبینی خواب مفرط ثقل سر و چشم لون رانه مائل به بیاض گردد حرارت سفید و شوره خاک سیلان زرد و آب آذوقی بهوا و اشیای باروده عدد **اطریفل** بهمین
اصطخیقون حب قوتا یا تنقیه کنند و در هر هفته یکبار تنقیه کنند و برای عاقر قرحا بکنجبین و آبکامه آمیخته غرغره کنند عدس گل سرخ تخم خطمی صلیه آب جوشانده آب
کرفس آمیخته و حمام الند و اپیه بسطغرساق گاو روغن گل روغن بابونه شمع قیروطی ساخته عاقر قرحا سحق آمیخته مفاصل مالش و اگر حرارت شده در صبه
کند انزوت درم الاخوین مرداسنگ برابر قدر و کند و انجم اقرحا و اشیای بلغم افزا پرهیز دهند سکنجبین بوست و چه هر تیغ لون و چه و بدن بول
بول بوست چشم و بینی بطوه باریکی نبض فکر و خیال فاسد لون شور مائل بسواد غلبه یبوست برحرارت این بدیر پذیرد شود علاج بطبیخ اهلیلجین طبیخ شاهتره معجون شاهتره
شاهتره تنقیه کنند هلیله مربا آمله مربا دهند یا خیارشنبر بکنجبین عسلی بطبیخ بوست بیخکر آمیخته غرغره کنند کندش اطریفل سایی فضه مرداسنگ فرنفل
گرد هر یکدو مثقال سفال تنور کهنه سه مثقال عرق الصفر گرد هر یکدرم مرهم کبد روغن گل آمیخته درحمام الند مرداسنگ کند گل سرشوئی سرخ
انزوت فرو کنند **فائده** تا ممکن دوای قوی نماند و در تنقیه دقت کوشند اگر جامه یا صبی بود و اکل دوا توانند بدین معجون مداوت نمایند که در
بیست یکروز باده آن راساکن میسازد هلیله کابلی بلیله آمله تر هر یک پنج تنقیل شاهتره هر یک پنج تنقیل سه فانیذ صد بیست یا زبیب بیدانه و چند
همه معجون سازند شربتی تا دو نیم درم **بدانکه** اگر از اخلاط مرکب شود حسب تنقیه کنند اشربه و اغذیه موافقه دهند و فصد در هفته دم اگر یابس نباشد انفع
مربای هلیله هلیله بزرگ تر باشد یا خشک صد عدد در ظرف سبز نهند و آب که آن را پوشاند از ندیده رها تا کی پنجاه درم بروبا شسته و ده روز
بگذارند و بعد هر سه روز تبدیل آب دهند بعد ده هلیله برآرند و بنمی شویند تا پوست جدا نشود پس در دیگ نهند و آبه را آن را پوشاند اندازند یک
کف شیره تمر مرضوض تیز بزنند و بپزند تا که شیره تنگ گردد پس برآرند و بازشویند و در قرقه نشف رطوبت کنند هیکه پوست بحال پس در پهلو بگذارند تا که شیره

جوال دوزنده و آنرا در سبز نهند و عسل صاف آنقدر که او را بپوشاند اندازند و بیست روز بگذارند و سر هر هفت تغییر عسل نمایند و هرگاه تغیر و هند چنین نخفیف
امیدوار و ماره هی چیع مائیت نماند پس انشف کرده عسل صاف اندازند آن قدر که بپوشاند پس مظروف سبز نهند و بیست چهار روز بگذارند اگر سیاهی عسل قند مقوم کند
قلیل الحرارت باشد و حمیات نافض بود و اگر نه هی افاده نخواهند داد چینی نرنجبل قرنفل جوزبوا هیل عود مصطکی هر یک وقیه مشک نیم دانگ سایده اقراص
زنجلی سازند و بوا سیر هی مفتح سدد بلغمی مقوی حواس ابصر معده و کبد بلغمی طبع و اگر هر روز یک عدد تا یک سال بخورند و از مصوصات و مجامع پرهیز ندهند سفید گردد
و اشپه از هلیله بنوشاسازند نسبت بخشک نافع بود و فرق بدان کنند که خشته و هی بشکنند اگر درون خشته از جهت سیاه ظاهر شود و از تر باشد لالا نخشک و مرابا هلیله
خوش طعم و بغیر فوصت می بوده هر چند که کهنه شود بهتر است مادام که از غایت کهنگی بو سیدگی او نیاید و جهت تنقیه فضول معده هیچ چیز بدین نمیرسد زیرا که هر چه
منقیست همکلیست خلاف این که مقوی و منقلیست لذا بعد تنقیه از قبول ماده نیاز میدارد معده را هر چیز که ترتیب کند نفعی که قبل از ترتیب بود بعد آن
نیز باقی میباشد لیکن مع الضعف و بعضی مضرت که دران چیزیست بعد ترتیب آنرا میگیرد و لذا لدوست استعمال این جائز نشد خلاف غیر مربی که مداومت و منعت
و کذا و ابتدای حمیات استعمال هلیله منعست خلاف مربا و کذا استعمال هلیله بغیر تدابیر مستحسن نیست خاصته در حمیات خلاف مربا هی و **مربای آمله** منافع و ترتیب او
مانند هلیله است **نوع بلیت دوم و جمهه** شود انار خرد سوزان گویا که انگر نهاده است و با جمله سعب پوست را بسوزانند و بگیرم فرو برده دو تنگی وی و سیاه نماید
مانند موضع داغ و اندک و پراگنده باشد و در بزرگی مانند نخود و ماده او ریم میگردد بلکه چنان پیشرو و خشکریزه شده پوست فرو دمی آید و ماده او مائل بسوده میباشد
و گاه بود که یزه ننماید و موضع او بجای آید و سرخ و سوزان نماید پس برصاصی ریاوی گراید و باشد که حمی صعب پدید آید و هلاک کند و بعضی گفته شود چنین بغایت
سرخ باد و قیه و الم فرط اند و ماده او صفراوی غلیظ مخلوط بدم قیست **علاج** اگر غلبه خون بود و مانع نباشد فصد کنند و دیدان خون بر آرند که بیشتر شی رسد و بعد از
عبیت زنند یا علق گذارند تا خون خاصته بر آید اندیه بارد رطب دهند و دیگر تدابیر حسب غلبه خون یا صفرا مرعیدارند گل ارمنی و روی سرکه یا گل سرشوی قی
کافور طلا کنند از ترش شکافته بدکه پخته سایده بر ترقوه کشیده بر خود چسپانند در روز دوبار و در شب یکبار و این طلیه را ابتدا تا انتها بکار برند و در انحطاط
نگذارند و اشپه در نماله گذشت بکار برند اگر بر اب تفتیب و آشنین بوده او جمهه چون بوده یک طلیه فقد پس هر یک چهار باب سوده طلا کنند و در ابتدا
عنب الثعلب خفض عسل معتدل اطا قیا یا گلپنی یا آب عنب الثعلب طلا کنند اگر متقرح باشد تدابیر آن نماید **قول محمود** بعد تنقیه تمام اگر قروح بشود باقی را
بحب هلیله یا بمغوف سیماب یا بخور سیماب مداومت کنند و برای اندمال قرحه مرهم سیماب بکار برند **قول صاحب فونسیکه** در طبیخ افعی که در نار
فارسی گفته شد عشر چینی چوبچینی هر یک وقیه و نیم نوشادر اگر کافی بود بدین استعمال نماید بخورد دن مالیدن **قول جزبی** وقتیکه آثار تقرح متوالی
نگذارند بوده و موضع مفاصل و خروج بشود چرب ها نظاهر شود باید که او را بدو یه حاره استعمال کنند و شراب و عرق دارچینی دهند و بفرمایند که ریاضت کند تا عرق آید
و باده حرکت نماید و در اعماق تن نماند اگر بهتر تا یک سال کنند بهتر و شما را بامر بصحت مسلم خفیف دهند و در اکثر امراض معجون دافع بکار نیست مگر
چوبچینی بطوریکه سابق تنجیز استعمال کنند و بر بینه و غیره و تخفیف عرض چوبچینی هنگند اگر نمی سیدهند **قول لازوریب** سبب جمره فساد صفرا
و بلغم خون و بادست پس وقتیکه بلغم غلیظ در مجاری بین جا بایست و بدان حرکت طبیعی نتواند کرد و بدان سبب بهر مزاج و تفرق اتصال
و اعضا بهر سد و مدام حبس تا کار بادران کاران گوید اگر صفرا غلبه کند و خون مدت کثیر بهر سد و بر ظاهر جلد سخته و انهای محرقه آرد و تشنگی

و دانه فرنگ نامند و آتشک برای آن گویند که مانند آتش سوزان میباشد و دانه فرنگ جهت آن گویند که در دیار اهل فرنگ یعنی نصاری اکثر میشود و گفته اند که
عفونت منیست چنانچه هرگاه مدتی انسان در یکجا بول کند بسبب عفونت دراسخاعضرب پیدا میگردند همچنین وقتیکه زن یا مرد آن کثیر زنا نمایند بسبب عفونت که
مزاج کلی از دیگر یست حرارت در انجا پیدا میگردد و موجب احتراق میشود و نیز انسان که بوقت جماع ملذذ میشود حرارت تن رجوع سوی آن لذت میکند و ماده تن که
دران فصل مجموع بود مستعد میل بآن حرارت عفونت ده میشود و موجب آفت میگردد و آبله در تن خصوص و قضیب پدیدی آیند اگر بسبب عفونت خون بود بتدریج صفا
و تمام بدن برآیند و دهن شیرین و حکه باشد و اگر بسبب احتراق صفرا بود آبله بر آب برآیند چرا که ماده صفرا وی است و اگر بسبب احتراق سوداوی آبله سیاه بود همچنین خون
که در جلد منجمد شود پدید آیند و گاهی اورام مغایر نمیشود و گاهی طوبت سیاه از قضیب برآید و این قسم طول میکشد و گفته اهل فرنگ بعد تنقیه تن و استعمال مسلات
صالح رفع این بادان چنین میکنند و اهل هند نیز چون قوت مسهلات و مطبوخات با عماق تن نمیرسد برای دفع این حب سم الفار تجویز نموده چه سم الفار بسرعت
بلغم و بادرا زائل کرده صفرا را کمتر بحلیل ست بنده دی دفع مینماید و وقت استعمال این حب از باد و شیر و انجیر غلیظه و مولده باد و بلغم و صفرا
پرهیز و حموضات اصلا نخورند که ضد سم الفار است و نان گندم مروغن گاو غذا نماید و اگر غبت بلحم باشد گوسفند کبک دراج تیهو خورند و تقلیل غذا نمایند و گفته
اطبای هند تنگرف زیبق سکپور و غیره رسیده اند عجیب می بینند اما میست و تن باقی میماند چرا که مزاج او دویه یابس است و باده مرض هم یابس پس ماده
بلغم و صفرا و سودا از بینها رفع میگردد اما بس دفع نمیشود لهذا اکثر بعد رفع چرب تشنج جذام شقاق اطراف و اطفا سرطان بالیدن یا وغیره پدیدی آیند پس بهترین علاج
آنست که منضج و مسهل خاطو و هند و خون برآرند ما بقی نماند و دیگر اده و تیغ چون شاهتره حنا قصب الزیره فیلبه سیاه عنبر الثعلب
صندل سرخ را بر شب و آب تر کرده صبح و هند چند روز گفته اند بعد ربع یا نیم درم فلفل هفت یا پانزده عدد با آب سائیده بخته نوشند سه یا هفت روز الوقت
بطبیخ پوست درخت کنا صحرائی و پوست بول سوده طلا کنند عجیب فرور خمسه یا شش درهم البته گذارند که تر سکپور هر یکدو فلفل قرنفل کانور هر یک
یک به یا بیض بیخ چب بسته دانه دو وقت خاجت بشیر سوده طلا کنند مجفف نا شخواه دو مثقال آب بر سنگ بسایند چون غلیظ شود قابل حب
بستن گردد زیبق سه مثقال انداخته حل کرده قدری آب بزند تا که زیبق ناپدید گردد و پس چهل حب بندند و هر روز حبی دگاهی دو حب و هند در دو هفته نفع
شود اگر قضیب و گروآن جراحت بود مرهم جهت بر وی گذارند و گفته اگر بر کام ثقب شود و بینی فرود آید زاج کشنیز هر یک یکنیم درم گل سرخ شه رم پوست انار دو درم
آبیکنیم رطل نیم بسوی ماند صاف کرده غرغره نمایند یا دیان بعر طل گل سرخ بیست درم زراوند گرد کرده و درم آب طل جوشانده صاف نموده غرغره کنند
و عسل بین آب آمیخته پنبه آلوده بر کام نهند یا دو ضفدع پاشند سر بکلب زنده بریده در تغار بریان کرده مغزش برآورده سائیده با شندیا از فی دو
فوراً بشود شخصی را قدر خلوص جراحت در کام بود و مجری مینی و حلق یکی گشته ازین بر گردید فندق هندی نیم طل اطفا الطیب هفت عدد هر روز شب در
آب تر کنند چون نرم شوند در شیشه مطبن چپ کیشند و هر دو وقت بر ثقب طلا کنند سنا شاخزه شقال تربد سوسنجان هر یکدو مثقال افتیمون بسفایج هر یک دو
نیم مثقال انیسون زیره دیا مرتکی کنند بسطل هر یک یکنیم درم چوبچینی دو نیم انس قند سه چند عسل برابر ادویه مجموع ساخته و هند رسکپور خرتند اخته بخمر آتش تر هند کرده
سوخته شود بدستور بیست یکیا پس سکپور بنجاه دانه صبر درم نان سوخته پنج درم سائیده بخمری حب بندند و حبی و هند مجموع عشیه بفیه بعرق موزی یا بعرق تمر
یا بعرق نکنگبی یا بعرق تیزابی شویند کاویل چهار و نیم اسکر و پلو آب یک ناونس آمیخته سویند رسکپور دو کانو آب شش ونس حل کرده شویند قاطع عضو مزمن یا

یا طبیخ چوبچینی ضعیف العمل دهند یا مالالشعیر بعرق کاسنی یا بعرق حماض طیار کرده بقند دهند و با سی تقویت معده پنبه بدهن در و یا بروغن بنه آلوده یا یان بنجر و گلاب حل کرده صندل پاشیده یا خمر و صندل ترکرده بر معده نهند اگر ضعف کثیر باشد شکم بچه مرغ یا شکم حمام شق کرده گرم گرم بر معده نهند اگر استعمال اینها ضعف بهضم و سقوط اشتها پدید آید و غشی افتد چنانچه اکثر بعد بیت روز بسبب تقلیل غذا میشود باید که بعد چند روز اجار میوهای تازه و ماهی نعم دهند و غذا افزایند و صبح دو ساعت قبل از تعریق صفرت بیض مسلوق دو عدد و پرچه نان عدد بنجر تراکرده دهند و همین قدر وقت شام اگر وقت تعریق ضعیف شود چند مرتبه وقفه دهند یا در روزی یکبار عرق گیرند و مرق قوی دهند و بسکینان محمرش بریان کافیست بلا تکه بعد عرق سه روز ضعف و درین تدبیر غشی نماید یا زحمت ماده در بین ماء الاصل ساده و لبن شربت سپرنج یا شربت شاهتره یا طبیخ اوویه مصفی و مقیل ماده سوداوی چون انیسون بادیان سنبل طرفا اسطوخودوس گندنا و غیره دهند تا اخراج ماده از حد شود و ماده رقیق از سام برآید یا فساد و صلابت جلد زائده سوداوی و درین بنجور فتیله دهند یا بر آجر تفته خمر پاشیده بکف پا چسپانند یا انکباب طبیخ کلیل بوادران برگ لیموب الغار یا در بنجبویه نوشیخ اسطوخودوس کرات بهمه تن رسانند طریق بنجور کرسی که از زیر همه بندباشد تا دود بیرون نیاید در وسط او ثقب کنند و مریض ابروی نشانده تا گردن بپوشند و چشم بندد از دور کرسی ظرفی پر از اخگر نهاده صفوف بر و باشند اگر دود زیاده بود سر پوش ثقب دار نهند تا دود از مک اندک برآید اگر تاب بنجور ندارد دریچه ثقب نمایند تا دود بیرون رود و از وی تکلم کنند اگر آواز با یک برآید و غشی افتد باید که قبل از غشی در بستر گرم بپوشند صفرت بیض بقدر خمر آمیخته یا مرق قوی در دهن ریزند و چون عرق خوب آید لباس و بستر تبدیل کنند و بعد ساعتی غذا دهند اگر مریض ضعیف باشد ساعتی قبل از بنجور صفرت بیض یا یان بنجر یا مرق دهند و در قوی یک دو ضعیف ربع یا نیم گرمی بنجور دهند و احتیاط دارند که لباس سوخته نگردد اگر قوی باشد استاده الا برکرسی نشسته بنجور گیرد و باید که اول تنقیه کنند پس سه قابل آرند و خبر داری عوارض و پرهیز نیز چنانکه در مالش مرهم سیمابی آید دارند طریق دیگر مریض ابر بهنه کرده در لباس پوشند و سر و اندرون دو جلیل او در مصند وق که در وظرف اخگر و سفوف نهاده باشند و اندیک ساعت بنجور بهمه تن رسد و عرق خوب آید پس لحظه عرق کرده تبدیل لباس نموده در بستر گرم نشانند تا باز عرق آید طریق دیگر مریض را بر اخگر نزدیک پلنگ طرف جلین کج نهند و بر و لحاف چندانکه بر زمین رسد انداخته بپوشند تا همه بستر گرم گردد و عرق جاری شود آن وقت باز برا اخگر با سفوف باشیده پوشند که در و بیرون نیاید و عمل این گاهی بعرق یا ملعاب بهن یا بماسهال و گاهی بهمه شود در استعمال بنجور حسب قوت عوارض که مانع خروج شوند نماید تا که همه ماده از تن برآید و باقی نماند و مریض ضعیف شود و استعمال بنجور نه یازده روز کنند صبح شام یا صبحی کافیست گاهی اول روز گاهی بدیر اجرای احباب میگردد پس از سه طبیب موقوف بهتر احتیاط مرول الانفع تا دو و با آنها نرسد که ضرر دارد طریق مالش مرهم سیمابی باید که طرفی پر از اخگر نزدیک پلنگ داند و مرهم در دست گرفته از دور گرم کرده اول بر شانگ پس بر همه بازو زانو و شانه و ساعد و مفاصل و راصابع و کف دست و دستها مالند پس اخگر دور کنند تا بخار بدماغ نرسد و در بستر بپوشند و سر و اندرون عرق آید تبدیل لباس نمایند و اگر عرق نیاید مضائقه ندارد و اگر مریض بدست خود مالش نماید بهتر و اعضای نیکه نمالند چرا که از مالش سر سکته صرع شیاع و از مالش سینه غشی خفقان ضیق نفس پدید می آید و باشد که بمرگ رسد و دو دست مرهم همه اعضا را کافیست و اگر مرهم قوی بود مرهم ساده نیم آمیزند و بکار برند و هر مریض را سه یا شش مالش کافیست لیکن بملاست

بیشتر چه اگاه کاهی قوی مزاج را بایدک مالش نکهود عوارض چون سیلان لعاب و جع و رم لثه عشی وغیره پدید آید لهذا دوازده یازده یا سی بار نماید و ابد خروج آنقا
اگر ابقای ماده ظاهر شود هشت یا ده یا بیست روز قدر چهار یا شش اونس اجرای اعاب دارند اگر قوی آنهم را و شش هفت مالش اجرای اعاب نشود هم
قوی بعمل آرند و تا که تنقیه تام نشود مستعمل باشند و احتیاط حسب طور دارند و باید که مرهم کهنه نبود کز یق اسپیگرد و وقت استعمال مرهم سیماقونیا گذارد
سیماب دارد موسم بهار صبحی هست اگر وقت شام هم بالند باید که بعد هفت ساعت از غذا قبل اخذ اول حقنه کنند ابد بعمل آرند الا یک بار وقت صبح
ضرور است و اگر مریض ضعیف باشد اول صفرت بیض یا مرق مرغ و هندبا مالش نمایند **بدانکه** وقت مالش فلغونی خفقان خناق و زمان وجه
وجع دهن پژ الفم و لثه سهر کرب ضیق نفس اسهال الدم اسهال ساده وجع معده مغص پدید آیند و گاهی یک یا دو روز آن قدر اجرای لعاب نشود که تعفیف
گردد بلکه بغشی افتد و وقت ظهور اسهال و نفث الدم زیبق درتن میماند احتیاط این نماید چنانچه اگر اجرای لعاب یکدو روز شود پس مانع گردند **تدبیر** فلغونی
که در دهن و گلو و دیده ظاهر شود پدید آید پس اگر حمی نبود مالش جلدین سوی زیر کنند شاخهای خالی گشتند تا پهلو گلقند با السعیر آمیخته یا بعرق بارتنگ یا
رب به یا رب توت غرغره کنند اگر حمی بود فصد کنند و غرارهٔ مذکور نمایند یا سرکه یک دوس چهار آمیخته غرغره کنند اگر کافی نبود بنگ و خاکستر غسل و هند
و نشف آب کرده لباس دیگر پوشانند اگر فصد نفع نشود سناد و در مرق یخنی مرغ یا بعرق کاسنی جوشانده صاف کرده شربت و در چهار اونس
آمیخته دهند اگر حمی حاده باشد سهل ندهند مگر فصد کنند و مجهه مع شرط گذارند اگر خناق پدید آید فصد زیر زبان نمایند اگر وجع دهن شود و بهار الشعیر مضمضه
کنند اگر ثقل دهن بود و شیرفا تر مضمضه نمایند اگر کافی نبود سکه در دهن بالند و به جهه دهن و رد یاره و غن بنفشه گذارند و شاخها بر گردن و شانه کشند آنرا لا
کحل زنند اگر تغیر زبان و لثه پدید آید پس اگر شقاق نگردد علاج ضرور نبود و اگر شق شود بهار الشعیر و گلقند یا بهار الحبن مضمضه کنند و برای اخراج زیبق که در
تن ماند ذهب در دهن دارند چنان سفید شود و برآرنده با آتش تفته سرکرده بازدهن هندو بخور ادراج و ضع کبابه گیرند اگر این نفع نشود هم تن مرض
شسته صاف کرده فصد نمایند اگر ضرور بود سهل و هند و مهوز نگارند طبیخ عدس یا بارتنگ شعیر آمیخته دهن استوخدوس تو تیای سه تنها یا بعرق بارتنگ آمیخته
غرغره سازند اگر ضرور شود گل سرخ برگ زیتون صعع ساق بارتنگ هر یک شش دوس چهار رطل بزند نصف یا مضاف کرده شربت در دب توت هر یکه
اونس ژاج چهار درم آمیخته غرغره کنند و اگر تقیه ضرور باشد غرغره مذکور بکار برند و اگر حابس بحالت و نیز در کثرت لعاب قابضات بکار برند گر
سهل و ملین چون مغز فلوس شیرخشت شربت ورد نفع سنا اگر تقیه آرام شود و اجرای لعاب تا یکهفته ماند درین وقت غرغره قابضه ضرور اندیس گل
سرخ جزء صمغ عربی سه درم گلقند یا سکنجبین یا شعیر یا قلابارتنگ مورد گل سرخ پنجبرابر جوشانده در هر رطل طبیخ عسل یا شربت ورد اونس آمیخته
مضمضه کنند اگر دندان غلیظ و سیاه گردند روغن گلو گرد تنها یا بعرق بارتنگ آمیخته مضمضه کنند و بعد تقیه پوست انار جزء السرو سماق خبث الحدید
هر یک اونس برگ زیتون گل سرخ پای کلاب هر یک مشتی خمر بیض دوس هر یک چهار رطل بزند چهارم بر و د صاف کرده مضمضه سازند مصطکی چهار
صمغ عربی سه درم لاخوین چوب سیده هر یکه و سائیده سنون سازند اگر دندان کج گردند اول راست کرده بطبیخ شبت بوادران بود مضمضه کنند

اگر متحرک بوندنان گرم بر پچه پچه کرده در دو رطل خمر طیبه تر نموده اسطوخودوس برگ خار هر یک سه شت عسل شش اونس عرق کشیده مضمضه نمایند یکجهین ساده یا بسرکه عنصلی تنها یا بطبیخ نعنع کندر مصطکی آمیخته مضمضه سازند قرنفل سنبل عود بسباسه دارچینی هر یک دو درم سنگ بیخ اسکروتیه صبر هفت اونس لگلاب حبوب بسته یک اونس وقت شب دو هندا گرگون وجه مستغیر شود صمغ عربی روغن گل پیه خرس برابر روغن بلسان یک قطره آمیخته بروجه مالند اگر بعد این رنگ زبون اندعوض پیه خرس پیه اسپ یا پیه خوک و بدل روغن بلسان بالسموکوپی یا بالسموبازیل کنند **قول ذاکر** اول سه روز گل سرخ دو نیم اسکرو پلوموز هفت عدد بادیان غب التغلب هر یک یکنیم درم سنا نیدرم آب نیم رطل جوشی داده گلقندیه درم آمیخته نوشند کچر تمری خورند صبحی روز چهارم حب دندریع درم آب گرم دهند دو وقت شام کچر تمری مرغن بجغرات خورند و بعد غذا آب سرد نوشند روز پنجم لعاب بهدانه نیدرم لعاب بنج خطمی درم قدسه درم آمیخته همراه یکنیم درم اسپغول دهند بدستور سه مهل دهند بعد فراغ اسهال حب انجوره ربع درم دهند نان ملمجم خورند روغن گاو منزول سه درم شنگرف ربعدرم عاقرقرحا نیم درم مروارسنگ حضض اسفیدباج هر یکدو نیم اسکرو پلوپتاه آمیخته بزرخمکدارند تا هفته اگر نفع نگرد حب سکپور دهند واز ترشی بادی پرهیزند اگر طاقت مسهل نیابند حب هلیله صبح شام دهند اگر نفع نشود فلفل در ملائی بیچیده خورند اگر قی آید اندیشه نکنند واز دال مونگ وکدوی شیرین پرهیزند **حب دند** مغز دند تمکار نظام موز برابر جمله نیم شیرهی ربعدرم **حب نخواه** انجوه هیل بزرالبنج عاقرقرحا هر یکدو نیم درم بلاد هفت عدد کندسیاه شش درم بق یکنیم درم قند سیاه کهنه سه درم سه درم زنجبیل کوفته حبوب بندند شیرهی ربعدرم **حب سکپور** سکپور دو نیم درم قرنفل بیست دیکهه دبزرالبنج ربعدرم شیرینش غلکزه نیم بندند شیرهی یکجب **حب هلیله** هلیله سیاه چهار دو نیم درم تیاسه سه درم اسکرو پلوکوته شسته دو درم آب لیمو چهار رطل حلکزه قدر کنار دشتی حبوب بندند شیرهی حبی **حب فلفل** فلفل دو اسکرو پلوبزرالبنج سه نیم درم کندسیاه سه درم اسکرو پلوکندسیاه کهنه سه درم سه زنجبیل کوفته قدر کنار دشتی حبوب بندند شیرهی حبی گفته اگر زیاده مسهل باید سه درم جراحت شود و طوبت بیفتن عفیف مائل بسفیدی و بوی سائل بود دو هیل بزرالبنج صابون تیای سفید مروارسنگ هر یک یکنیم درم مسکه بعد طل آمیخته بر جراحت گذارند سیاه کنه سفید برگ سبز اد و مرچ سیاه سه درم زنگار سنگ یکنیم تند سیاه کهنه چهار و نیم درم هفت حب بسته هر روز صبحی خورد واز ترشی و بادی پرهیزد اگر صحت نشود سلاجیت فلفل هلیله زرد آمله تیاسه سکپور حبه سفید کتهٔ گل بنفشه برابر روغن گل حل کرده قدر نخود حبوب بندند صبح شام یک یک حب در اچار انبه چیپ خورند واز دال عدس و فلفل سنگ پرهیزند باقی همه خورند **فائده** اگر بعد چند سال سبب دال قوت چیزی فساد ظاهر شود و زخم تازه گردد بدستور تدبیرش کنند یا توتیای هموار سنگ اسفیدباج کتهٔ انار برابر آب لیمو در کاسهٔ مسی آبنی چوب نیم خشک حل کرده قدر نخود حبوب بسته صبح شام یک یک هندوارتر شی بادی پرهیزند اگر نفع نشود دو آبنوس آورد و بیخ و گل ارمنی نرم نشت بزرالبنج صابون برگ بزنابرگ توت برابر جوشانده به بدن نکساب سازند شیرینش شیرگاو هر یک دو درم روغن گل ملائی افیون هر یک دو نیم اسکرو پلوروغن گل بعد طل آمیخته گرم کرده بر بدن مالند و برای حبس لعاب پوست درخت کچنال پوست درخت موه پوست درخت گوندی هر یک شانزده درم برگ یا سمین شیر سلم اسپغول هر یک سه درم کته ربعدرم جوشانده مضمضه کنند اگر نفع نشود بنگر دو گفته اگر سمیت ثور خر و مثال همدی گردند شنگرف دو نیم اسکرو پلوکته مامیران هر یک دو درم سکپور یکنیم درم آب برگ نبول قدر نخود حبوب بسته صبحی چهار حب تا سمیت یکروزه سوای نان سبزی مرغن چیزی و مگیرند اگر نفع نشود سکپور قرنفل شنگرف تمکار هر یک دو درم سایده هفت حصه کرده صبحی یکی ملائی

نهاده خورند و نان بشیر یا شیر برنج نخورند و گفته اگر دانهای سیاه یا سرخ در بدن شوند با هم جسم کبود گردد اول سه وزکچری خورند روز چهارم حب الفیل دو مثقال نیم پخت کرده سائیده هموزنش شکر خام آمیخته سه حصه کرده صبحی یکی با آب گرم دهند و وقت شام کچری با چار خورانند و گفته اگر دو شب شوند یا نصفه لمات بوسیده گردد بستور بالا تدبیرش کنند و وقتیکه قدری نفع شود سه وز کچری زهر یا پاوو قلیه خورند پس مغز پسته با دام مغز چلغوزه نارجیل کهنه خرما کهنه کشش کهنه مغز خدنگ برابر آب قدر کنار صحرائی بجوب بندند و صبحی یکجیب و ملائی نهاده آب گرم دهند و وقت شام غذای نکوره بالا خورند روز پنجم لعاب بهدانه تیمدرم لعاب بیخ خطمی یکمثقال تیمدرم قندسیه درم آمیخته نوشند بعد سهل سوم اوویه ندکوره تمدرهندیا مرد سنگ و تیم سکر و پلپو گل ارمنی چهار و تیم درم قند سیاه هفت سالقدر کنار دشته بجوب بسته صبحی و ملائی نهاده خورند و گفته اگر بسبب استعمال کثرت تشنگی و رین رش همه تن فاسد گردد و خرق بسود سه خیارین خسته انبه هر یک شش مغز خدنگ قند هر یک نه قند سیاه کهنه قدر اوویه دوازده پاس کوفته قدر کنار دشتی بجوب بسته صبحی دهند و آب تازه نوشند اگر سود ندهد با دیان عنب الثعلب تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم هفت دوازده عدد گلقند شش درم شب ترکرده صبح جوشانده نوشند کچری خورد سه روز روز چهارم گل سرخ تخم قرطم سنا هر یک شش تخم خطمی صبر آلوه سپیداج بلیله کابلی هر یک سه غاریقون تربد زنجبیل سقمونیا هر یک پنج مغز جب خروع نه با آب قدر کنار دشتی جوب بسته صبحی دهد وقت دوپهر بموناگ نوشد و شام کچری خورد بستور سه سهل و با دکنفه شد فیها الا با دیان عنب الثعلب سنا بلیله زرد بلیله سیاه برنگ کابلی شاهتره قصب الزریره بدماگ سرپوکه برمنڈی کندش پوست خیارشنبر صندل سرخ برگ حنا هر یک نیمطل فرفل کمنه آمله شبت تخم بکاین تخم جامن پهلی ببول منڈی پوست درخت کچنال هر یک بطل کوفته با آب دریا دوازده پاس تر نهتهر عرق کشد وصبحی در دو اونس این عرق سه درم آمیخته نوشد چهار روز اگرچه سود ندهد آخر منفیع کلان عدد تخم تیمدرم طل پخته نوازند اگر نبی جره باشد و ازان صحت یافته عالمه گردد و در وقت حمل با مرض عود نماید با یکدرم دوا برنگ سه نخود بریان شش قند سیاه دوازده سال قدر اوویه کوفته قدر کنار دشتی بجوب بسته صبحی در ملائی نهاده دهند تا هفته اگر تپ ری حرارت آرد تیم حب هندا گر بنگرد و برگ شانه چهار اونس شکر فت دو تیم اسکر و پلپو ای هیزده درم هوزن دو تیم اسکر و پلپو جوشانده بستور سهی و چلم بجای تنبا کو نهاده حقه تازه کرده نوشانند بار دیگر نیچه را آب تر سازند لیکن تبدیل آب حقه نمایند بستور هفت روز دهر پنج خوراننده گردد و پس وقتیکه زاید سهل داده بازده دوا می مذکور هندوا گر طفل هم مبتلا بدین مرض پیدا شود از شرب شیر مادرش که دوا میخورد بگرداند و گل کثائی بنگ کابلی هر یک نیمدرم زنجبیل بیدانه دو تیم اسکر و پلپو آب طل جوشانده چون شش درم ماند صاف کرده دارند و بوزن یک سرخ بشیر او رش آمیخته نوشانند و بهر ضعه همان دوا دهند یا هر چه مناسب باشد

تلبینج معرق چوبچینی چوبچینی سوهان کرده نیم طل آب دوازده طل سرد و تری کرده با آتش نرم نرم پزند نصفه ماند صاف نموده آب یکدرم همان قدر انداخته پزند سومی ماند بنوشند و بهر دو را جدا جدا دارند پس طفل دوازده ساله چهار یا شش اونس و جوان هشت یا ده اونس صبحی دهند و وقت شب کمتر دهد و بعد شرب تلبینج بطبینج بوما دران گلیل برگ لیموجب اخبار با دنجبویه گزت فوفل سطوخودوس آبزن کلند و بپوشند تا سه روز دارند چون عرق آید تبدیل لباس و بستر نمایند تکرار و ساعتی در بستر بپوشیده مانند و بعد چهل و تلبینج مذکور همچنی یکبار دهند و دوا و غذا بغیر قرین نیز صبح شام تا یک ماه بعمل آرند ما تعریق بهتر آید اگر مزاج ماده از نیه برد و ساست مشاگر خمر ماده مرق یا در ما الجبن طبینج طیار کنند بهتر

تلبینج معرق عشبه عشبه یک یا دو اونس آب دوازده طل ترکرده پزند سومی ماند صاف کرده آب یکدیست طل اندازند چون شانزده

رطل ماند صاف نموده هر دو آمیخته تمام روز عوض آب نوشند شربتی دمراعات بدستور طبیخ چوبچینی **طبیخ معرق چوبچینی** چوبچینی سوهان کرده یک یا یکنیم اونس آب دوازده یا شانزده رطل روزی تر کرده با آتش نرم نیم نصفی ماند صاف نموده بدستور استعمال کنند اگر خواهی گرمایی محوری باشد سوی حصه خشک نمایند و مدت استعمال این دوازده یا بیست یا چهل روز است طیاری غذا و تقنه و مسهل و غسل و جه و استحمام ازین طبیخ سازند و دست بخمیر یا طبیخ دومی شویند و آب ساده بکار نبرند **طبیخ معرق** عشبه نیم مایک اونس چوبچینی نیم اونس آب بیست رطل ترکرده پزند نیمی خشک شود صاف کرده تمام روز نوشند که مؤثر است **بخور سیماب** زیبق و نیدرم در مغرقه آهنی انداخته بر آتش نهند و زیر دامن گیرند و دودش تمام تن رساند باحتیاط تا بچشم نرسد که ضرر دارد و پرهیز و غذا بدستور سفوف سیماب **بخور** گوگرد بزر البیخ هر یک و نیم مثقال شنگرف زاج سکاهر یک مثقالی سائیده چهارده حصه کرده یکی بر مجمر انداخته بر دودش زخم را دارند **بخور شنگرف** و دو کندر یک سائیده قدر دو نیم درم گرفته بخور گیرند **انکباب** برگ خطمی برگ عنب الثعلب آب جوشانده انکباب کنند اگر صلابت باشد کتان بیخ خطمی افزایند **دیگر** طبیخ امله انکباب گرفته چون آب نیکوم شود قضیب در و نهند و قتیکه سرد شود بول کرده برآرند **دیگر** طبیخ پوست درخت کینال پوست بول شوند **دیگر** آب اشنغار خم تذهر یک دو اوقیه زنگار سنگ بصری هر یک نیم اونس کافور نیم سکه ملپوجوشانده شویند در روز دو بار **دیگر** زنگار بدوغ آمیخته بر قضیب طلا نموده جماع نمایند اگرچه زن جمره داشته باشد ضرر نکند **دیگر** روغن کدو از سوختن در چراغ باقی مانده اگر جماع نماید **فصل سوم در قروبا و کلف و غیره** در چند نوع **نوع اول در قروبا** نشونتیست سرخ یا سیاه یا مکه و بیوجع که بر جلد پدید آید و اکثر شدید باشد و گاهی ساعی و گاهی واقف بود و گاه زود گذرد و گاه مزمن شود و گاهی از مزمن تشور ماند پوست ها می ریزد و گاهی زرداب ترشح کند و سرخ بغایت غلیظ نمیباشد و سهل العلاجست و سیاه سطبر بده و سه العلاج سبب او دم محرق است که مستحیل بسودا میشود **قول جوان کوروی** بثورهاست که بتدریج در جلد ساعی شود مع حکه سبب او مادهٔ شور رقیق طوبیست که بباده سودا وی آمیخته سوی جلد رجوع نماید و تولد این ماده از اکل اغذیه شور لزج شیرین شب خم کثرت جماع و محنت و غیره باشد **علاج** اگر نو پیدا بود و در سرایت نکرده مرتبه اول گویند در نوبت اطلاق خفیفه چون دخن گندم یا جو یک و ندان صائم با آب هن صائم یا مورد بسر کرده یا بسر که یا سیب مزبیه بطیخ یا موم شمع گداخته کتیرا یا صمغ آمیخته یا حنفس بسر که بلیله بسر که طلا نمایند و اگر چه ری تا تیز در هم کرده مرتبه دوم گویند درین وقت علق گذارند و الطیه قوی تر از اول چون با شق بسر که یا اشق کندش زرد و چوب با آب یا قرطا ما بسر که و هن ورد یا عفص سوخته و صمغ بسر که یا تخم تره بسر که یا سیده سائد بسر که یا عروق الصفه با ماض اترج طلا سازند اگر ورم غایت شدت و غلظت بود و در هم اثر تمام نموده مرتبه سوم خوانند درین وقت نهند کنند و بطبیخ افتیمون یا مار اهین تنقیه کنند تمام نماند **تنقیه** بق بر و گذارند یا بپنجیری خشخاش خیسانیده او دیه قوی چون زرآوند زنجبیل مقل خرما ل زاج بروغن گندم و موم کرده آمیخته یا کبریت زرد با سیج بسر که یا قلقند کند بسر که یا زراسیج بسمن یا ماء خلاف بسر که و روغن بادام طلا کنند و از مولدات سودا پرهیز نمایند و اگر به دوا نگردد و شرط نرفتن اگر ممکن بود و شق نماید جدد و دوای حاد گذارند تا اکل لحم زائد نماید پس بمرهم اسفیدلج و غیره مندمل سازند و اگر دوا متین باشد اسفیدلج چهار گو گرد یک موزج نیم درم کنند و اگر بطفل شود آب هن صائم و هر چه در مرتبه اول گذشت بکار دارند.

فائده اگر ماده کثیره درتن باشد اگرچه در مرتبه اول بود فصد و اسهال بر اطبا مقدم دارند تا مواد سی بآنت نگردد و بعد زوال قوا دویه رابعه

گذارند تا باز خود نکند و دیگر که بر تو با گذارند اول آنرا بساچقلدشتی یا پنجه‌ئی دیگر خراشیده طلا کنند **قول جوان کرو** و اگر سبک بود و خوشبو نیست و حکیم باشد اغذیه بارد رطب چون گوشت بز بچه مرغ بچه گاو نان کاهو کدو خرفه وغیره خورند بیخ طرفا سائیده به پنیر خوک آمیخته تا هفته طلا کنند بیخ بنفشه در روز سی شش بار طلا نمایند یاسمین سائیده ضماد کنند نه روز روغن بیضه بهم زده آمیخته طلا سازند او کوانیتو زرادونه درم درم کوبیده بین کنیم و درم آمیخته گذارند عرق قوبائی و رشش شش ساعت طلا نمایند سکه سفیداج آب لیمو هر یک سه گوگرد یک حل کرده طلا کنند او کوانیتو زرادونه او کوانیتو استرنی بریخته ضماد کنند او کوانیتو سرپی با آب شاهتره یا با آب آطریلال حل کرده طلا نمایند بیاض بیض پخته دو عدد سائیده گرمیو تارتره پنجدرم آمیخته وقت شب در هوای سرد وارند در روز دو مرتبه طلا کنند آب آهک مصفی نیم طل سال سانور نوشادر یوسولیما دو سه درم در ظرف سفالی جوشانند چون آمیزند صاف کرده در روز چند بار طلا سازند روغن تارتره موم برابر آمیخته طلا نمایند لیتی ویرزینال و کوانیتو زرادو برابر آمیخته طلا کنند اگر از تنها صحت نیابد و مزمن و بسیار خشن باشد فصد ارکا چهار یا شش دفعه نماید اگر بسبب قلت طمث یا خون بواسیر یا کثرت طمث یا حدت یا ورام مخابن وغیره باشد فصد باسلیق کنند و بعد فصد ها برای تنقیه مغز فلوس شش درم کرمیو تارتره چهار اسکرو یلو آمیخته دو هندسه چهار یاره و بعد دو روز شعیر تقشره دو اونس جوب طرفا دو درم آب چهار کاناد جوشانند نصفی ماند قدر طرم شش درم فینوس بیست دانه اندازند چون یک کاناد ماند سنا چهار درم ریوند درم اندازند جوشانی داده فرو گرفته صاف کرده و پنج اونس این شربت شاهتره دو اونس آمیخته دهند و بعد تنقیه تام آبزن با گرم هشتا دبا نماید و برای اخراج خون بواسیر شافه از نصف برزه بقدر ساخته در ابتدای ماه بردارند و چهار علق چسپانند تا اخراج ماده سودا وی گندا لرکافی نبوده شیر خر یک یک رطل نوشند و مداومت کنند خون کنه گوش سگ یا زمانده شش و زرو غن تارتره و شش اونس بیوق دوا اونس حل کرده در شیشه نموده بر آتش نرم بگذارند و روغن که بر آید طلا کنند روغن یاره چه کنان صبح شام تا پنج روز طلا کنند اگر کافی نشود کوانیتو جربی گذارند **قول جالینوس** اگر چه بدبود روغن گندم نخل آمیخته طلا کنند کافیست **قول رازی** خوبا را بادهن دشمنیست پس باید در خانه که صاحب قوبا بود دهن نباشد **قول لازروربیر** گوگرد بدهن با سان آمیخته ضماد کنند مرض مارق وی فونیسکا معجون چوبچینی دهند طلای قوبائی عرق عسلیک عرق سولیمانو مالند خرقه بعرق قوبائی یا بعرق یاراسینا مازیستراال ترکرده در روز سه بار گذارند خاوز با آب لیمو سوده طلا سازند او کوانیتو ازوکی سفرد او کوانیتو دی تاباکو او کوانیتو قوبائی او کوانیتو جربی او کوانیتو دون کاسته او کوانیتو الی لیمو اسپلاستر و دی سانور نوگذارند مرکریو یا ید سفید روغن کاغذ روغن عود و روغن خرد الند افیون با آب ورک طلا کنند گوگرد اگر پرخساره بود آرد جو عسل سفید برابر آمیخته یا دراچینی عسل هر یک دو درم کنند زنجدرم شیر زرد درم آمیخته طلا نمایند و گفته شده است که نزاییدن پس یعنی او کوته گویند جوخرد مرهم سوزش و صلابت اندکه متقرح و منتشر گردند و اکثر دریا شود دو گونه است یکی جوخرد مانند خشاش که بالای پوست پدید آید دوم در پوست در درونی شود و ساعی باشد سبب او صفرای حاد و مزوج بسیار غم قیقست **علاج** تنقیه تر کنند بعد تصفیه و اتباع مرض نمایند پس تبرید نشرم کنند چنانچه اول برگ کرفس ضماد سازند یا ضماد اسان الجمل یا ضماد انا یا گل ارمنی بگلاب یا هم سفیداج یا هم تو تیا گذارند که این همه صفی مراجع اند بعد به بازی پکردن مرقشیثا یا پوست انار هر یک شش شعیر نیز سوخته سه سفیداج هشت شمع دوازده با بیخته نماکنند اگر ازین نیشود تدبیری سر الفی درم هم سفیداج آمیخته گذارند و گرد آن مرهم گل ارمنی نهند یا خرقه بسرکه و آب تر کرده گذارند اگر حرقت کثیر بود آب برگ کاهو آب برگ کاسنی آب گوبی مدر

سرکه آمیخته فرقه آلوده نهند یا اول مرهم سفید یا مرهم سرب برخرقه کشیده گذارند بعده آب با تنگ گلاب آمیخته طلا نمایند و گفته اول طریق خوانسا بقیه
گلنار پوست انار هر یک اونس زرو چوب چهار اونس پوست انار سایده بخمره خشک نموده او دیه دیگر آمیخته ضماد کنند و تنکیه آب زوی تراوش کند
گل ارمنی و زرنباید بعده موی زیر گلوی میش سوخته درهم عفص مرقشیثا هر یک شش درم سایده دهن سه اونس شمع نیم اونس گداخته او دیه آمیخته
گذارند بیخ خبخنگشت بسرکه پخته ضماد نمایند صابون پخته رم لبن بقدر ربع رطل زیانده گردان گذارند **قول عسکری** مثل سرکه یا حنا تنبیل هر یکدو فلس
تنکار تنبیل سه درم هر یک یک اسپرک یا بغن بنفشه عود آب روغن گل از تخم نیلوفر تخم خربزه تخم کاهو تخم خیار تخم ترنجبین گیند یا بابچی سوخته و بغن سرشت آمیخته یا تیم آب بغن مشک طلا کرده بر اکوته
طلا کنند بر گل تنبل بر بغن نرگس و بر بنفشه ساس سه عدد والند صابون پخته یکدرم گرد کته آهنیدا بیخ سرنجاح مردار سنگ برابر بسرکه یا آب لیمو حل کرده قدری عسل
وزیت آمیخته مالند صبح سحر تا شب در آب لیمو ترکرده صبح بیا چکد شتی خرد شیده مالند صابون آهک آمیخته گذارند تو تیای سبز کته نخود مهره عروق اصفر
تنکار همه سوخته آب لیمو حل کرده بر اکوته گذارند کنجد سیاه کنجد سفید دو یا هر دو را سایده با آب سرشته قطعه ضخیم ساخته نهند از صبح تا شام و از شام تا
صبح سه روز ضخیم بران بندند تا خشک گردد آنگه کته فاضل بره بغن نرد سایده طلا کنند ضماد پنیر پخته هم سهمیدی سایده چند روز ضماد کنند اذا راقی محرق
هفت و نیم زاج سه ضخیم بدهن بقدر همه کرده گذارند برگ سرخس سایده بندند پوست تمر هندی با آب سایده طلا کنند تنکا کوحرق مسحوق بخبزات آمیخته گذارند
تنکار بریان تنکار خام هر یک یک نفر فلوس دو آب لیمو طلا کنند سه روز رفع شود **مرهم توتیا** تو تیا چند بار در گلاب سرد کرده سایده شمع هر یک بیست و پنج
پنجاه مرهم سازند **روغن گندم** گندم صافی رطل و شیشه گلکیته پرنموده دهن بابیضه خرما خمیر کرده پیچیده گذارند برای قوا بوقروح خبیثه انفع —

روغن قشر نارجیل پوست سخت نارجیل دو رطل ریزه ریزه کرده تو تیای سبز نوشادر هر یک سه درم سایده در دیگچی نموده بطور دول جبنه عوق
کشیده طلا کنند برای قوا بالانفع **روغن گوگرد** گوگرد صاف شفاف یا یک سایده در قدح طلین کرده بر آفتاب نهند و بشیشه آبزه تسقیه نموده یا یک
آب گوگرد جذب گردد پس در کفچه آهنی لوله دار کرده بر افروزند و اندکی کج دارند تا روغن از لوله کفچه اصل ظرف دیگر شده و بدان افروخته کفچه بر روی شعله زنند
تا سیاه یکدست و لمعه و جاب برده و حلقه و چرب و قوابا **روغن زعفران** آب لیمو یا بیخ گل بگلی آب لیمو یا فیون صندل سرخ یکی را بر آب لیمو یا آبریق گوگرد یک
یک نوشل دو آب یا نوشل دو آمله چیا تخم خربزه تخم ترنجبین آب یا نبات گوگرد صمغ را بر آب یا پوست بیخ پیلو آب یا نوشادر آب یا عفص بسرکه یا بیخ خطمی بسرکه
یا خرفه اسود بسرکه یا خرفه ابیض بسرکه یا بندال بسرکه یا مرزنجوش بسرکه یا بزر دل بسرکه یا بزر بندق بسرکه یا تخم تمر هندی آب لیمو یا بید دار آب یا انگوزه بسرکه یا آبریق بسرکه یا
تنکار گوگرد تو تیای سبز را بر آب لیمو یا تنکار بریان بنجبیل آب لیمو یا آهک آب لیمو یا قشر نارجیل بروغن قسط البزریده یا مغز خربزه یا تخم خربزه بسرکه سوده طلا
کنند **دیگر** تخم خربزه را گرته آمله گوگرد برابر آب سایده طلا کنند و در سنجه جای کته تنکار ست **دیگر** زرچوب هیزده آب لیمو بیست سایده یا تخم خربزه یک جزء
فوطه سایده طلا کنند **دیگر** حب ملوک آب سوده طلا نمایند اگر وجع آرد صندل سرخ بجزات سوده گذارند **دیگر** نارجیل صبحی خایده مالند **دیگر** روغن تب
روغن بادام تخ روغن چوب چمیلر روغن تخم خربزه روغن چوز روغن کتان روغن گاو روغن سندروس آب لیمو شیر عنتر شتر تخم خربزه تخم تنبل خفاش یا خاتش
سنگ ماهی برگ سیر تخم شوخته شقایق سرخش مغز اطلا نمایند **دیگر** خرفه بیخ عنتر سه بار کرده در ظرف آهنی بروغن سوخته و بوداده آمیخته یا سفید بابهن
خروج جوشاند مالند **دیگر** یونوم بقدر سیاه کوفته یا تخم خرف بعسل آمیخته یا قدیمه بنیا بعسل آمیخته یا گندش عسل آمیخته یا برگ خمازه کوفته یا داروجه یا ادار یا شرم ضماد کنند **دیگر** سرشب

روغن گل ما الند و بطبیخ شونیز مضمض یا بطبیخ برگ مورد و دیگر عصف غبیرا شقوب بچند رم فتیل خیز بول گاو سه رم پکیا چون نرم شود سائیده وضماد کنند و دیگر گوزن سوخته بغیر مرش آمیخته با اندرایه حلاب هم و دیگر خرنه چیده تر دارند تا چهار شبان روز و دیگر گوگرد تخاعصف برابر سه کرده یا با آب لیمو جوشانیده وقت حاجت سوده طلا کنند فرایه چوب هم و در نسخه خناهم نوشته و دیگر بلاس پاره توتیای سنه کتبه برابر آب لیمو جوشانیده سوده طلا کرده در آفتاب نشیند تا نمانده فرایه بهق هم و دیگر زاج گوگرد ریال زنگار برابر آب لیمو جوشانیده سوده طلا کنند و دیگر زنجبیل زنگار زاج نوشادر کتیرا آهک برابر آب لیمو جوشانیده طلا کنند و دیگر زنجبیل گوگرد زنگار برابر آب لیمو پنج ساعت حل کرده جوشانیده آب لیمو سوده طلا کنند و دیگر عصفر دو عدد صندل برابر عصفر گوگرد مشقاق آب سوده طلا کنند فرایه بهق هم و دیگر تراب فاروق مالند و دیگر آب برگ خیار شنبر در روز چهار بار مالند و دیگر نانخواه دال نخود برابر سائیده نهاده کندو برگ خرنع بندند در چهار پنج روز خشک کنند باید که تا گیاه بعمل آرند و دیگر تخم بلیه دو عدد افیون دو سرخ آب لیمو سوده طلا کنند در روز یکبار آبکرده صحت دهد و دیگر گندم بشیر عشر تر و خشک نموده بریان کنند که سوخته شود سائیده بروغن گاو آمیخته طلا کنند و دیگر نوشادر یک قدحی طلا کنند در دو دفعه بروده و دیگر تخم بلوط در نبات الصبر کرده در زمین نمناک دفن کنند بعد سه روز برآورده سائیده بخیرات یا بملائی یا بسکه آمیخته طلا کنند بآبرو ده مع نبات الصبر سائیده چوب بند ده با آب لیمو سوده طلا کنند و دیگر آرد گندم بشیر عشر شسته نان با آتش نرم پخته با آب سوده بعد خرما شش طلا کنند و دیگر تخم بلوط سوخته قیچو هر یک بیست مثقال بادیان دو مثقال خیرات گاو می دو طل سائیده آمیخته روزی در آفتاب اشته مالند و دو سه روز و دیگر اگر مزن بود حب الغار با فیون با آب لیمو طلا کنند و دیگر شاهتره و حنا یک زاج بریان ریع سائیده نیم درم و چند درم خیرات ترش آمیخته طلا کنند بعد سه ساعت با آب نیلگرم شسته باز طلا نمایند در روز سه بار و دیگر آله تخم بلوط را بر حدا حدا سائیده آمیخته با آب عمل کرده طلا کنند چون خشک شود دوا را بدست مرده کرده باز طلا نمایند بدستور سه بار پس با آب شویند همین طور سه روز و دیگر برگ خیار شنبر سائیده نوشته شش ماه و دیگر شمال و نیشه مستیغ تا نوره کنده پوست او دو نیم سکر و پلو با آب برگ تنبول خورند تا مام عمر تو بانشود **نوع دوم در کلف و نمش و برش** کلف عمل بسوادست که آثار کبود یا سرخ در روی پدید آیند و اکثر در روی اناث و فرق از بهق اسود آنست که کلف صاف بود و بهق زمخ شونت باشد سبب با و اخراق اخلاط سودا نمش قطعه ستاره سیاه یا سیاه مائل بسرخیست که در جلد تن پدید آید و اکثر در روی اناث و گاهی مانند نقطه و گاهی دراز مانند کلف بود و باشد که بقدر کف دست بهم گردد برش نقطه خرد سیاه یا کبود یا سرخست که اکثر در روی اناث و بعضی بر آنند که اگر لون نقطه مائل بحمرت بود نمش و اگر سیاهی زند برش و اگر چند نقطه بهم پیوسته و یکسان گشته کلف مانند **علاج** در همه فصد کردن تنقیه سودا نمایند و بعد تنقیه طلا یه گذارند پس اگر مزاج با خشکی و سیلان گراید باسلیق راست زنند و بطبیخ افتیمون حب غاریقون حب ایارج مارا بجن تنقیه نمایند شربت عناب شربت تمرهندی شربت آلو دهند بعد تنقیه اول تکمید با آب گرم کنند بعده یخ فی تخم ترب تخم جرجیر هر یک یک کندش سه سر کرده طلا کنند یا بورد فلفل تخم خربزه تخم تربه تخم تره تیزک ترمس خردل حب صلب با لبسان نعناع یا مرتبع ایرسا کندش قسط دارچینی سائیده بشیر انجیر آمیخته یا انجیر خشک با آب مرکز ده صاف نموده آب نارکیون جوشانند چون غلیظ شود ادویه مذکور آمیخته نهاده کنند و باید که در ابتدا بعضی قوابض چون آب مورد گلاب آرد عدس نیز باد و یه مذکور آمیزند چنانکه در ادویه مذکور آمده افتتاح نمود و بعد قابضه گذارند تا مرض نرود

ریوند بعسل ضماد کنند تخم ترب با آب با قلا یا بخون ارنب آمیخته یا آب مصفر زنند چون غلیظ شود قسط دار چینی آمیخته یا زنجبیل آب کشنیز تر سوده یا مغز تخم خربزه بمغز تخم کدو و تخم ترب بزرد آب مصفر یا شیر آمیخته طلا کنند و اطلیه بعد حمام یا انکباب یا تمکید بآب گرم گذارند و احتیاط دارند که راحت نشود و اگر حرقت آرد دور کنند مالند **بدانکه** علت دو گونه است یکی آنکه سودا در معده جمع شود و ابخره ازوی بجلد روی برآیند و درین لون کلف مائل بخضرت و صفرت بود و فساد معده گواه و در تنقیه و تقویت معده کنند فصد نمایند دوم آنکه میان جلد و لحم مزاج تولید سودا تباه شود و ابخره ازوی ابقا بر جلد برود کنند و بیفرض آنکه بسی که حمی ربع بدید کشید و بزبان حاملهٔ آنانکه حیض ایشان بسته شود پدید می آید و درین لون کلف سیاه یا سرخ مائل بسواد باشد تنقیه همه تن کنند مصفیات دم و متحرجات سودا دهند

قول رازی زبق دو درم لوز مقشر سه درم سحق کند کزبیق تا پدید گردد و پس بتخم بطیخ بکوبند و طلا کنند و تا یک هفته شویند و تجدید طلا هر ساعت نمایند که در رفع عجیب است **قول عسکری** تشریض محرق اُشنان کف دریا کند ریوست عدس آرد با قلا میران فوفل آب بطیخ بر بآب ترب سحق بلیغ کرده طلا کنند و اگر بیضه موراً فرایند قوی گردد مزیل کلف پوست بیضه شتر مرغ بسرکه طلا کنند و گفته شش دو گونه است یکی بادنجانی سنبل و اندخ اجای مرّه سوداست سوی سطح جلد وین لاعلاجست دوم مائل بسرخی که گاهی کم و گاهی زیاده شود قیفال زنند تنقیه سودا نمایند بدلوست بمالند بعد تنقیه تکمید بآب گرم کرده لوز مقشر یورق تخم ترب بلعاب حلبه طلا کنند صابون ضماد نمایند اگر لزع آرد شویند روغن بادام مالند بدار ضا دکنند اشتق بسرکه یا مقل بلعاب حلبه طلا نمایند **قول لازرور بی** کمون یا توم مازیغفران خایسه بچره دمند اگر تبدیل لون شود غیر طبیعی الاطبیعی باشد و گفته ذهب تفته و خرّ تندر نموده تارتر و آمیخته مالند مزیلهٔ دواغ و جذام و بثور و حرقت بینی و گفته کهربا زیغفران بسرکه دو دهن ورد سوده یا میران بسرکه سوده یا مرقشیثا بسرکه سوده یا روغن خردل یا عظم طاوس سوخته سوده یا صابون حنا بر آمیخته طلا کنند و گفته طلای حسنه طلای کبریتی عرق گلنی عرق مصطکی عرق محسنی عرق سم الفارسی عرق کبریتی عرق تارتاری عرق کلالی عرق مرکبی عرق سرکنی عرق کافوری عرق خردلی عرق سبوسی عرق صندلی عرق سفید عرق با قلا عرق حماضی عرق گلابی لیتی مینتو برصی لیتی ویرزینال لیکر دینک سانور نو طلا نمایند و گفته اگر بجای ماء افتد ناف همان طفل که بزند مالند فوراً رفع شود **عرق سفید** مصطکی سه اونس سرکه انگوری سفید شش اونس حل کرده خرقه چار تو آلوده آویزند و انچه از خرقه چکد گیرند و آب ساده شش اونس نمک سنگ و قیه آمیخته در شیشه جدا دارند و انک انک شیه گاو در سر دو انداز ند و جنبانند که سفید گردد پس وقت ضرورت سر دو انک انک گرفته آمیخته طلا کنند و خرقه آلوده نهند **عرق با قلا** گل با قلا سه شت زبل حمام اونس سرکه سه اونس خمر جهار اونس دم ارنب با بر بمه آمیخته طلا کنند یا عرق پیکانده مالند مزیلهٔ کلف و داغ جدری **عرق حماضی** شیره با تنگ شیره گل سرخ شیره خرفه شیره حماض هر یک شش اونس بیاویزند بیضه عدد آرد جو نیم طل خشخاش نیم اونس آمیخته در شیشه کرده در بانوار یا چکانند **عرق گلابی** گلاب شش اونس بیاویزند بیضه عدد سه الفا بسیت دانه حل کنند مزیلهٔ ماسه هم و با اخته خر با بلبن بقر سوده یا تخم ترب بشیر تازه سائیده یا مغز نان بشیر نرم حل کرده یا سرب بشیر نرسوده یا پوست خربق ابیض بآب سوده یا گل یا برگ یا پوست درخت چنبر یا آب لبلاب سوده یا پوست فاسله آب سوده یا زبوند بسرکه سوده یا مغز بادام عدس برابر بطیخ انجیر آمیخته یا عاج سحوقه بعسل آمیخته یا شونیز بصابون آمیخته یا سلخ اسپ بروغن خروع جوشانده یا اشق بسرکه سوده یا زبل بوتیمار بسرکه آمیخته یا زبل اسب بسرکه سوده یا سرب بسرکه آمیخته یا تخم شاه تره بآب لبلاب سائیده یا دم تازه ارنب یا خون مرغ یا زبل فیل یا زبل عصافیر یا شیر خر یا شیر انجیر بابنج فلفل یا بیضه دو دون ملح یا مغز تخم خربزه یا با قلا

یا جوز بویه یا دارچینی یا زنجبل یا شاه زنجبل لبط یا زنجبل فاخته یا زنجبل کبک یا ترشی تربچه یا پیه گوزخر یا زهره گرگ یا خون بلنگ یا روغن شونیز طلا کنند **دیگر** نزدروت دو کتیرا یک بشیر طلا کنند در روز چند بار **دیگر** برگ توت سائیده بعسل آمیخته یا تهمن نمک تلخ بعسل آمیخته یا انجیر کنتان بو به مایده یا نفر خروع یا گل سیوتی ضماد کنند **دیگر** از در بطیخ زنی پر کرده بعد هفته بر آورده سائیده طلا کنند **دیگر** روغن بادام تلخ دو درم حیض اول ماده با آب آس علاج طلا نمایند **دیگر** روز سه شنبه تیر و کمان گرفته جهی از خانه بر آید اول نظر بهر زنی که افتد خاکستر پای چپ او گرفته مالد **دیگر** سریشم کاغذ بریده زره چوب ریزه نموده پر کرده باز سر بریده بر و نهاده تا هفته در جای محفوظ نهند پس بر آورده بپیچ فی کمنه سائیده شب طلا کنند صبح با آب گرم شویند **دیگر** نمک سنگ وقت شب با آب طلا کنند صبح با آب گرم شویند **دیگر** سرخ چهار سرخ انیون زعفران هر یک یک سرخ آب لیمو عدد حلکره حب بسته بروغن یاسمین سوده طلا نماید **دیگر** پیچ و شاخ چوبلائی سوخته با آب طلا نموده ساعتی در آفتاب نشسته شوید بدستور سه روز

نوع سوم در سیلان نقطه سیاه یا سرخ یا کمتر است که بر بدن پدید آید و دمی مجوف و از جلد اندکی برجسته باشد و گاه مولود می بود و گاه حادث شود و گوید اعلاج نگفته و همچنان خال که خال خال باشد یا لون او سرخ محض شبه بلون توت شاه یعنی و متقرر بیان نگردند زیرا که دلالت دارد بر انکه در اطراف شریان واقع شده پس باستعمال حدید داویه اکالا آفت بشریان رسد و ترف دم آرد و آنچه گفته بود محتاج بود باینست سبب او سود اید مع تحرق است که از عروق بیرون آید و در انجا بماند شود مانند صنع که از درخت برآید و بکوتاهی او سپید **علاج** فصد کنند سهل دهند ادویه مجلبه که در کلف گذشت طلا نمایند و اگر بسبب غلظ ماده از ادویه جالبه منقیه نشود بسوزن کاوندوم بسته را با هستگ بر آرند پس بسر که شویند تا خون بسته تمام بیرون شود و دمل نشود و دمن حروق بسوزد تا دیگر نزید بعد او مومیا روغن بکار برند **قول عسکری** فوتنج جبلی در هاون صاف سحل سوده طلا کنند تشتر فرع بحل ضماد نمایند اگر نزدود نزدیک زرد و کند شریک یک باب طلا کنند عقب حمام با نطول آب گرم **نوع چهارم در خضت** یعنی موضعی از جلد بسر نما یسب و نه بر بقطه است که بر عضو افتده بدان سبب گرفتن که در انجا نزدیک بیاست گاه نمود و سر برآمده منجمد گردد یا از خارج جراحتی در پوست و رگ فتد و بسبب تشنج جراحت و ضعف عضو نیاید و بر پوست جمع شود چنانچه بعد قصد تشنج مشهود و دیگر دد **علاج** برای آنرا دویه تحلیل برگ کرنب یا برگ ترب یا بلغ یا زنجبل اشق یا ظرون بکار برند تا ضماد کنند اگر کافی نبود نظر کنند که در منجمد شده یا نه اگر منجمد نشده بسوزنها کاوند تا دم بر آید و پاک کرده باشند تا که بمد بر آید و اگر منجمد گشته قدری دمل نباشد باید که از یکجانب پوست را بشفرع تشکاف و بردارند تا دم بسته بنظر آید پس بسر سوزن بآهستگی بسته بردارند بدانه نمک سنگ سوخته مالند دن بکار ایشم ضماد نمایند **انتباه** نشرت که در بعضی بر پدید آید چون بوجع و حرارت باقی نبود باید گذاشت تا بعمل نیاید تا که الم ساکن نشود بعد از آن ضماد کنند **نوع پنجم در دوم** آنست که بسوزن میکاوند بعد از آنچه یا سیاهی و غیره دران پر میکنند تا آن عضو کبود یا سیاه نماید و اگر در هند برای زینت می سازند **علاج** اگر آخر الذکر باشد از آن آلت سازند اول بنطرون بعد از گرم مالند بعد از آن ملک البطم بعسل ضماد نمایند و سه روز بدار بندند پس در آورده با آب گرم و نمک شویند و باز ضماد نمایند همچنان تا که تمامه زائل گردد و عسل بلا دمالند و بسوزنها کاوند تا اثر بلا در بوطه تمام فرو تر رود و بعد تقرح قرنا کل پوست بضعفه بهم مندمل سازند تا بوست لوبه دید

نوع ششم در برص بیاض غلیظ است که در بعض اعضا در جلد پدید آید و گاهی در سه هر تن پس آنکه عام باشد آن ابرص نشتر گویند و این مرض عسر العلاج است خاصه چون آنکه متمکن بود و در زیاده باشد و آنکه نا لیدن سرخ شود و با نشونت بود و مو که در انجا بر دیده شود بیاض شده

وبنجلانیدن سوزن خون یا رطوبت مائل بحمرت برآید دوا نپذیرد باشد فرسوزن که برای امتحان خلانند باید که پوست آن موضع بابهام دست به بالا کشند تا از لحم جدا گردد وپس سوزن درین پوست برداشته زنند تا بمحم نرسد وفرق از بهق ابیض آنست که برص براق بود وهرچند کم زمن شود در پوست دهم عرض کند بخلاف بهق که اعظم سرایت کند وموکه در انجا رویدمائل به بیاض بود وآخر محض سفید گردد در پوست آن موضع نرم وسست تر از سایر تن باشد ودر آخر عضله استحکام ونجلانیدن سوزن طوبت سفید برآید هرچند که مانند سرخ نگردد خلاف بهق که بیاض او رقیق بود ودغائس نباشد ودر اکثر ستدیر الهیئت افتد ودفعتهً ظاهر شود ودر استعمال ادویه جالینوس وذرائل گردد وموکه در انجا رویدسیاه یا اشقر باشد وهرگز سفید نبود اگرچه درمن گردد وبنجلانیدن سوزن خون برآید هرچند که مستحکم بود بسبب ضعف قوت منفیره وغلبه بلغم وسوء مزاج بارد بران عضو است **قول اهرن** سوزن عمیق خلانند اگر خون برآید علاج پذیرد واگر طوبت سفید برآید لاعلاج **قول یحیی بن ماسویه** علاج برص در ابتدا سهل ودر آخر صعب وگفته موضع برص مالانند گردد درسرخ شود نوره اگر درسرخ شود کهنه است واگر سرخ نشود لاعلاج باشد **قول شمعون** اگر در دست ویا باشد بدر او عسر است وعسر تر برصی است که واقع شود در موضعی که در روی مو نباشد **علاج** هر روز جلاب از بادیان آمیسون تخم کرفس گلنگبین وهندبا نخود اب تبول تخم مرغ دراج بریان خورند وبعد نضج تغلیه بلغم بحسا یارج وغیره بدفعات کنند وقی کبابت نمایند وما بین استفراغات براسی تبدیل مزاج کلکلنج قرص بزکی شنگرف بلیطوس بلادری تریاق اطریفل کبیر دهند گلنگبین مربای بلیله وسائر ایارج خورند تخم افعی سفید یا تخت نمایند خرکهنه نوشند واز المنیات وبقول باده وماهی تر اب واغذیه شبیهه بولده بلغم وجماع پرهیزند وتقلیل غذا نمایند واغذیه گرم ومشک خورند جب عظیقون دهن خروع وشیاف ریطوس اطریفل سطوخودوس سفید وبعضی فصد کردن ودم کشیدن گفته نیز تجویز کرده ومجب نیست که سفید افته بالجمله بعد تنقیه وتعدیل مزاج الطلیه بکار برند واطلیه این سه گونه اند یکی شدید الحرارت ومحرق وجاذب دوم چون رفت لفظ سفید خردل خربق ابیض خربق اسود مویج کنند اگاریقون زنجبر زنجفر دهنی ورق عنصل شیطرج عاقرقرحا شونیز گوگرد پوست بیخ کبر مفر دیا مرکب طلا کنند در حمام یا در آفتاب یا نزد آتش وآب یا بسرکه شونیز وخون ماسیاه طلا کردن مجرب دو هفته وهفته وهفت روز این مقدار بکار برند که برص انمک وجراحت آن محل نخیزد باشد چون خواهند که عمل نمایند اول حمام تخم ترب مازریون فربیون تارب وغیره بنجلانند اینها جراحت افتد وبحم برص زیاده بهم بدله به سائند دوم علوفه برص تا دو هفته بگذارند چون شب بقوه مثل وسمه دهند خرطیطرج نیشته بسرکه چندبار طلا کنند باید که اول باب عفص شویند پس طلا کنند چون خشک گردد وباب زاج شویند ولون این سه نسبت نهایت یکی یا دو نمایند **بدانکه** اگر مثل انمک ودر موضعی که داغ توان کرد باشد باهن داغ کنند واین وقتیست که باده وبه مقرحه نگردد **فایده** گاه بود که محل جراحت یا دانه بعد اندمال برص پدید آید باید که فوه شیطرج باب بقم طلا کنند یا مدار سنگ فوه بسه که گذارند **قول ثابت** در علاج برص اوویه مسهله بلغم وصفرا حسب مزاج وقوت دهند پس اگر سهل قوی اگرچه ماده مولده این مرض امی برآرد لیکن خون ومرح را نیز کم میسازد ودرین علت معلول بتوفیر آن به وده نیز ضعیف میکند قوی اگر ماده منضج شود **قول شمعون** اعتماد من در علاج برص بر اورد است نهایت ومنع قی کم لنفی وا قبل بلادرا که برص می آرند وگفته تخم تیس گرم گرم بر برص مالیدن سفید وطلا کردن کبریت زرد وکبریت سفید زیت فل عسل نافع **قول بلیناس** اره فیل طلا کرده سه روز نگذارند نفع کند وگفته حضر جار طلا نمایند نفع شود اگر چه عتیق بود وهر وقرن بقر احمر سوخته طلا کرده در آفتاب نشیند وگفته اگر مهره

پا برهنه بر زمین رود آنجا که محل قدم او بود گاه نزوید **قول رازی** مادزیون بورق خرایق اسود فلفل و ران قدر سرکه که بالا آید نمذ چون مهر شود در اریج تاج براده حدید نطرون زید البحر اندازند چون غلیظ شود فرو گیرند پس اول موضع برص را بنطرون شویند بعده او و یه مذکور طلا سازند پس اگر آبله شود و آب تراود بگذارند چون خشک شود باز طلا نمایند و گفته اول عسل بلادر طلا سازند تا که قرصه شود و هم برص انجیر دنبس او و یه بنبته نخم گذارند **قول رازی** مرق ماریا عرق بلادر دهند و در ابتدا هر روز تخم شقایق درم آب بادرخبو ندر و غن بادر و غن خوک و غن خرد ول و غن ال کنگنی که در بول زن بکر کرده کشیده باشند مالند لیکوریهقی قرص محسنه زاد مار طلا کنند لیتی منیتو بصی گذارند خرنه در عرق بهقی ترکرده نهند جند بیم فریون عاقرقرحا گوگرد هر یک یک ابقر یکنیم نمک دو روغن کنجد هشت قیر انزده قیر بروغن انداخته بر آتش نهند چون آمیزاده دیگر انداخته حل کنند که مانند الیشه گردد پس ضماد نمایند و گفته بول طفلی که به بیست سال نرسیده باشد نوشانند **قول جوان کورو** و سبب این بندام واحد هست ما جذام هم و لحم و هم در جلد و برص فقط در جلد میباشد **علاج** شاهتره نه شت آطرلیال گاو زبان حماض فستین کشنیز شعیر مقشر هر یک شش بادنجبویه غافث هر یک نیم شت بیخ خطمی بیخ بان هر یک نیم اونس بزور ربعه بار دکلان وتر دو هر یک نیم درم سنا فتیمون بسفایج هر یک اونس خربق سود و اسکر و بلوط سوس طرفا هر یکه و درم آلو و انزده عدد مار الحبین دو کاه دو شانند چون سه رطل مانده مالیده صاف نموده هر سه هلیله هر یک درم قرص غاریقون قرص بیوند هر یک نیم درم فوخر بنجبین هر یک نیم هر یکه و بلوه ترکرده صاف نموده صبح شام شش شش اونس و نهند بیست روز بعد تنقیه تمام نتیجه خواهد یافت تکویند درم همراه چهار اونس طبخ گل لایابنیج تنقیه عضلات و نهند چهل روز که حرق و صفحه خواست و وقت استعمال این روغن تخم شلم با آب آمیخته مالند روغن تارتر و دو اونس روغن بادام تلخ اونس آمیخته مالند تخم خطمی چهار درم روغ گل با قلوسه که جوشانده دو اعضا را شویند بر از نازه انسان تمام شب ضماد کنند شکر روغن خرد ول با آب آمیخته مالند برای کلف برق و غیر آنچه انواع تخم خربق مالند زبل بوتیمار بسرکه طلا نمایند روغن تارتر و یک قطره بعرق زبل بقر آمیخته مالند گندم نهار مضغ کرده قدری صابون آمیخته ضماد کنند گل گوگرد دو درم زیبق دو اسکر پلپه بقدر بسی گلاب حل کرده شش روز طلا کنند پس لگلاب شویند خون حیض بکر باب گرم آمیخته زمین آب شویند شش روز دانه سپل یکنیم اونس مداد گوگرد زراج هر یک نیم اونس بسرکه دو شبانه روز آمیزند که شل ضماد شود بر داغ گذارند تارتر و سفید طل سوخته کندر کرکم یکنیم اونس کافور سه درم بیاض بیض شش عدد عرق بلادر نهار انار البحرین که در و گل گوگرد تر بوند و بسیار ترش باشد شویند چند روز و گفته گلنگ و اغ خربا برگ و برهاسته یا برا بلد و پر سیو اینجیر مو و فقط ربلد یا دخم بلوت کرده بمولو دی میباشد داغ که فقط بر جلد بود و برهاسته باشد و اصلاح نیابد پس گیرند داغ سیاه اسرپی بود او به یه ساذ گذارند مگر خون خفاش اسپرتو نمک اسنی روغن هلیله طلا نمایند بعرق قرنفلیه شویند سال و لایل نهار خورانند شخم که در ظرف سفالی یافته شود مالند در روز چند بار دست مرده بر موضع داغ نهند تا که آن موضع سرد گردد برای حل و عدد فیر انفع بجوشانند و نهند مرغابی داغ سفید مولودی **قرص مکی** هلیله کابلی برنگ کابلی بلیله آملهر یک یک تربد و وقند مقوم شش آمیخته قرص سازند شربتی سه درم برای سه آتشک داغ و یا میت درم برای جرب هم نفع **اطریفل یا مان** هلیله کابلی میت تربد پانزده بلیله آملا فتیمون برنگ کابلی هفتاد هر یک ده اسطوخودوس بسفایج هر یک هفت غاریقون پنج نارمشک فلفلین هر یک پنجبیل زوفا هر یک شش شیطرج سازج مصطکی انیسون تمر نفل حاشا هر یکدو بعسل آمیزند شربتی بعد تنقیه بیست دو اسم سه درم دهند و برای سهال زیاده حافظ سیاهی مو و برای برص و بهق و امراض بلغمی انفع **معجون وج**

وج ۱ رفلفل هلیله مصطکی زراوند کندر جاوشیر بابونج بسبل آنیسون شونیز هر یک دو درم برای برص انفع **معجون** سنگ تن از رطوبات و برای فالج و بهق و برص و همه امراض که زیاده از رطوبات باشند الف فلفل قرنفل سلیخه سعد بربنگ کابلی تقشر خوزنه هر یک یک حب النیل شش ترنجبین شکر طبرزد هر یک بیست عسل قدر حاجت شربتی برای فالج سقطالی آب گرم و برای تنقیه رطوبات پنج تا هفت درم **عرق بلاد** بلاد یکمن کلاه دور کرده دو شش من شیر تازه نرم پزند چون شیر خشک شود فرو گرفته خشک نموده بخورات شویند پس شیر چهار من قند سیاه کهنه دو از ده من گل دهاوه دو آب آب چاه قدر حاجت درخم چوب کهنه کرده دفن کنند و بعد جوش قرنفل جوزبوا چوبچینی کبابه بسباسه سیل مغفران سائیده انداخته نوشند اگر خواهند مقطر کنند برای برص و جذام و جوزه و قولنج و استسقا و ضیق نفس و وجع مفاصل انفع **روغن مار** مار سیاه کشته عدد در روغن بزسیاه نیم طل آب چهل طل در سبوی خزه نموده دهن بند کرده گل حکمت ساخته در حفری با طبله کشتی میت آب نهاده آتش دهند چون سرد شود برآرند و دهن سبو با حتیاط کشایند و روغن که بالای آب باشد از قاشق بردارند و در شیشه نهند و بنه برچوبی چیپیده از روغن مذکور آلوده با حتیاط بموضع داغ طلا نمایند تا جای دیگر نرسد که ضرر دارد یا مار سیاه را قیمه نموده روغن مذکور آمیخته بطور ذوالی جنتر روغن کشیده بکار برند در سه روز رفع شود **ماء مار** مار سیاه عدد جفرات یکنیم آثار در دیگ کرده سرپوش نهاده بند ساخته آتش دهند که انگشت گردد فرو گیرند و بر برص طلا نمایند **تیزاب فاروق** زاج سیاه کولوش مائل بزردی سبزی و بعضی بسرخی میباشد دو اثقر یک کشند مزابله کنند زائد و بهق و برص و جرب منقطع دو اثمار جلد صل کنند و نقره و اتیمون نیز **تیزاب** اثقر چهار زاج سفید دوازده زاج زرد میست چهار کشند اول زبل یابس بقدر ماند که سرخ شود پس آنرا طلا کنند و در شیشه زاج سفید دوازده زاج زرد چهارده اثقر چهل و چهار است **تیزاب** مزابله برص اسود دوازده زنجبر زرد اثقر چهار یک نه خبث الحدید یا توتیای هندی شش کشند و بدستور استعمال کنند چون پوست بر دور دهن شربت گرم نموده مالند **عرق** مزابله برص ابیض و اسود و قوابه جرب زمین پوست سخت نابجیل صد مثقال آمله تخم نیوژ هر یک ده مثقال شاه طرح پنج مثقال تخم هندی دو نیم مثقال زهر کینه نیم مثقال پوست نابجیل اقدر همه را کرده دو چیز دیگر را دو نیم کوفته در دیگ گلی انداخته بقدر آب دو عرق کشند چون هفت با آب سپوش مایل شود برآرند به پنج طل نمایند و اگر دهن دار نقره قوی تر شود و بعضی وقت کشیدن عرق برآرند خشک اکثل سکنند در روغن برآرند تنها و ابتدا نافع **دوا** گل رنی تا یک سال خورند **دیگر** پوست درخت انجیر وشمی تخم الله بابر سایه یک گف آب دهند چهل روز دو گوار هر قدر که توانند خورند صبحی نماند مرغ سیل نماند دو وقت شب هر یک سیر شود خورند مزابله برص من **دیگر** زنند در خم چینه عظم دور نموده محکم اصلاح داده کرده خود را نشانند یا کچهری و شیر برنج پخته دهند تنها که اوغاند **دیگر** پوست بیخ انجیر و شتر چند در آب برگ بابچی سبز جوشانند که آب نیلی شود در سایه خشک نموده سائیده بابچی سحق نیمدرم آمیخته بشربت بنفشه یا درم آب سیر چهل روز دهند دوا رشتی و نمک پرند بدا آلوده قی برص نماید و بعضی بغیر آبله شفا دهد **دیگر** تخم کرفس نیم طل مغزه را بعد طل شل سیر مانده هر روز نیم مثقال آب دهند و نان دهن بغیر نمک خورند **دیگر** پوست درخت نیب زرد چوب خارقند سیاه هر یک من همه را در خم کرده آب انداخته زیل آب فن کنند بعد دو هفته برآورده صبح شاه ربع ربع طل نوشند و از ترشی بادی لبنیات نمک پرهیز و اگر پرهیز نکند سفید شده باشد و مداومت چند ماه بحال اصلی آید **دیگر** تخم کرفس نیم طل شیر گاو سیاه تا نه ده طل سر شب بتکرار تر کرده صباح بسایه خشک نمایند پس هر روز چند درم دهند تا شانزده روز اگر مگسی باشد دو مثقال

تا سی روز دهند **دیگر** تخم حرف ده درم بشیر پرده دهند ده روز **دیگر** تریاق کبیر قدر بندقه یا یک مثقال دهند چهل روز و طلا هم کنند **دیگر** یونا بطور یکه ذ
جذام گذشت هشت شاه مداومت کنند **دیگر** سفوف بابچی هشت شاه خورند **دیگر** برگ خیارشنبر سائیده هشت شاه نوشند **دیگر** حنظل یا بیخ حنظ
بسایه خشک کرده بسبل جب بسته هر صبح سه درم دهند چاه روز نان جو یا مونگ بی نمک خورند **دیگر** بیخ بسبل خرنق اسود نفتل ابیض ابا بیخ قیا
برابر قدنه محلول بخم رب بسته سه درم دهند و شیطرج اشد ملس عظیم ماهی سوخته زاج سرخ قرص ساخته بسرکه سوده طلا کنند **دیگر** بابچی طلا نمک کینر حنظل سائیده یک گ
خورده باشند و سوای نان نخورچیزی دیگر نخورند و بابچی نیم طل نمک طل سائیده دوغ گاو ترکرده هر روز مالند **دیگر** مندی تیر سند سوکه بریع طل سائیده
یک نیم یا دو مثقال برده غن زرد آمیخته دهند و انشیر و شیر چنی بر هنر بند و کتوان شیطرج برابر آب لیمو جوب بسته آب لیمو طلا کنند **دیگر** قسط تلخ شیطرج زنجبی سرخ فلفل زنگا
برابر ده نظر صبی سائیده تا هفته گذارند بعده مالند و در آفتاب نشینند فربه بهتر بهش هم **دیگر** فاوانیا آب طلال سوده یا فیون سرخ آب سائیده یا فوه شطرج
نگار بسرکه سائیده یا حرف بنجون تازه خطاف آمیخته بایشاغ گوزن سوخته بسرکه آمیخته یا آجر و بسرکه یا پوست کدو سوخته بسرکه یا کف دریا سوخته بنجون
حمام کمی یا شونیز بنجون افعی یا بنجون خفاش یا بیخ انجیر وشتی بسرکه یا صندل سرخ زاج آب لیمو یا شیطرج کمیکی سونیز نظرون زراوند طویل بطیخ فوه
شیطرج فوه تخم ترب قسط کندش زنگار برابر بسرکه یا زاج آب لیمو یا خون فاخته بنجون کبوتر آمیخته یا القر شیطرج نیل زاج برابر آب یا خرنق ابیض بسرکه
یا پوست ترنج سوخته بنجر یا ذراریح بسرکه یا مورچه سقا بر بسرکه یا زنبور نمک بسبل یا تخم حرون بسرکه یا آب بیخ بسرکه یا مرقشیشا بسرکه یا مونشاد بسبل یا جدوار بسرکه یا
کندش بسبل یا روغن تخم شلیم آب آمیخته یا عاج بسبل یا شیر قوم یا خون حیض یا حجر ابیض یا تو تیای سبز جدوار یا شحار یا روغن تخم مرس یا سگ مونا یا زنبل
مرغ یا زنبل تدرو یا روغن شونیز یا روغن زنبل خوک یا سم خر سوده طلا کنند **دیگر** زنجبی طبقی یک بابچی دو آب دوازده ساعت حل کرده حب بسته آب
سوده طلا نماید **دیگر** باد سنجان که منهوز بزرگ نشده باشد در آتش پخته آبش بریت پزند تا بن روغن ماند طلا کنند برص را بآسانی همرنگ بدن آرد **دیگر** نوشادر
بدهن در دیا روغن بنفشه آمیخته در روز هفت بار مالند **دیگر** اوارا قی بابچی خسته تمر هندی برابر بسرکه کنند سوده در روز چهار بار طلا کنند **دیگر** گل یاسمین رد
با تخم بابچ ارنی سائیده یا عقب سیاه خشک کرده سائیده یا بیخ حنظل بابچی کلان هر یکدرم جوز بویه زعفران هر یک نیم سگ و پلو سائیده یا آبک انشخار هر یک
دو نیم نوشادر یک سائیده یا تخم بنواچ دار اشکنه چهار زعفران یک سم الفار دو سائیده یا تو تیای سبز جدوار سائیده یا خردل تخم بنواز رنگ کونچ سائیده
زنبل بقر اسود خشک کرده سائیده طلا کنند **دیگر** ولکه خرد خرد بریده در پتال جنتر روغن کشیده طلا کنند قدری خورد **دیگر** مروارید سوخته با آب ترنج آمیخته
در خم کرده آمیخته بیست چهار روز در زنبل پزد فن ازندیس برآورده طلا کنند **دیگر** ساهو زغه با آب آمیخته ضماد کرده در آفتاب نشیند بعده غسل کند **دیگر**
زنبل حمام آرد قطران با آب آمیخته خرتة آلوده هند و سه روز بگذارد و بکار برند **دیگر** شیطرج تخم کرفس فلفل کاکرا سینگ با آب سائیده وقت شب طلا کنند سه روز
دیگر بیضه چند بیضه در ساد سائیده یا عنظم شقان مورق طلا نماید **دیگر** زنجبی سم هندی سم الفار یکدرم مابنه مذکور سحق کند وقتیکه تمام بنبه شود گرد و بدارد
در ظرف چینی دارد و بر داغها مالیده باشد در چهل روز رفع شود **دیگر** کبیچ آرد شیطرج زنجبی زراوند آب آب ندیده قلی برابر سائیده بپوال صبی یا بکه
آمیخته در آفتاب چهار روز نهند پس طلا نماید و بپوال صبی یا بهسه که شوید **دیگر** شکم مار تنگاشته پاک کرده شاهتره پرنموده دو خته بالا نگشت کباب کنند
بچون پخته شود شاهتره برآورده سائیده طلا کند در دور روز برود **دیگر** شهدی تخم ترب با نگاهه در تناقص النور طلا نماید در سه روز برود **دیگر** تنگار در لیمو

باسرشیده در ظرف آهنی گرم کرده کماد کنند **دیگر** بعد تنقیه روغن خردل ابیض با شنگرف آمیخته مالند **دیگر** آب لیمو نمک آمیخته مالند پس آب بشویند **دیگر** عقعق با آب
جوشانده شوید سیاه گردد بعده باب برنج شوید صاف گردد **دیگر** کندر با آب لیمو از چوب نیب حل کرده طلا نموده در آفتاب نشیند **دیگر** بادبه عقاب
طلا کنند **دیگر** مورچه سرخ به روغن کتان سوخته سائیده طلا کنند مزیل داغ سفید و سیاه **دیگر** صفرت بیض هفت عدد و توتیای سبز درم در ظرف گلی
سوخته طلا نماید **دیگر** گوگرد یک قیراط مانا مغره بابچی هریک دو با آب ادرک سه روز حل کرده حب بسته با آب ادرک سوده در روز سه بار طلا کنند **دیگر**
دال نخود محرق معه پوست شیطرج هریک دانگی اثمد حنا جبسین هریک دو دانگ سائیده در شیشه کرده روغن کنجد پنج مثقال سرکه تند ده مثقال آمیخته
در آفتاب نهند و مکرر بهم زنند و امتحان لون او بناخن کنند هرگاه که قدری تغیر دهد صاف کرده جوشانند که روغن بماند برای برص آن قدر در آفتاب گذارند
که ناخن را بسیار رنگین کند برای حمره منکره و برص ناخن و بهق و برص سفید و سود و کبودی چشم **دیگر** عرق گوگرد طلا کنند دو سه دفعه و از نمک و ترشی
پرهیزند **دیگر** نطرون ببول آدم آمیخته شویند **دیگر** دج یا ثوم نوشادر یا سلیخ الحیه نوشادر ضماد کنند **دیگر** برگ تازه کبیکج ضماد سازند آبله کرده قلع سازند

نوع هفتم در برص اسود و آن فی الحقیقت بهق سوداست که با حکه و خشونت شدید باشد و از وی قشور مدور مانند فلوس ماهی جدا گردند و
این را قوبای منقشر نیز گویند و این مقدمه جذام است **علاج** آنچه در بهق اسود گفته شود بکار برند معه قوت فی الاسهال و کثرت فی ترطیب المزاج

نوع هشتم در بهق ابیض سبب او احتباس بلغم فاسد در سطح جلد است علامات او در برص گفته شد و اکثر مدور میباشد و اگر علاج نکنند
مؤدی به برص گردد **علاج** آنچه در برص ابیض گفته شد خفیف تر از آن بکار برند و هر روز جلاب با بالنگو بادیان گلقند دهند و بعد نضج تنقیه
با یارجات کنند یا هلیله کابلی دو تربد یک عسل قدر ضرور آمیخته تا سه درم دهند یا تربد شحم حنظل یا تربد زنجبیل دهند و در هر ماه دو بار قی نمایند و برای تجوید هضم یا اطریفل
و گلشکر گلنگبین مداومت نمایند و در حمام عرق آرند و بعد تنقیه صابون یا ترمس یا فوه یا بنجنکشت با سرکه یا شیطرج تخم ترب عاقرقرحا کندش خردل فوه برابر با سرکه
طلا کرده در آفتاب یا نزد آتش نشینند چون خشک شود بدست مالند تا دواء دور شود و از سمک و لبن و بطیخ و مولدات بلغم پرهیزند **فائده** گاه باشد که
ماده در تن کمتر بود و با طلاء بغیر تنقیه نفع تام شود **دوا** عاقرقرحا اطریلال پوست بیخ کبر شیطرج برابر سائیده با سرکه و عسل آمیخته مثقالی خورند و ساعتی در
آفتاب نشینند تا عرق آید پس همان روز یا روز دیگر بهر جا که مرض است آبله خواهد شد و زرد آب برآمده صحت خواهد گردید **نوع نهم در بهق اسود**
لون جلد مائل بسیاهی شود و چون بمالند قشر مانند سبوس جدا شوند و بعد مالیدن سرخ نماید و در شعاب کثافت سبب او احتباس سودا در جلد است
علاج اکحل زنند و ماء الجبن با طبیخ افتیمون غاریقون و هلیله سیاه بسفایج تنقیه نمایند یا هلیله سیاه و هلیله کابلی افتیمون برابر با ترنجبین آمیخته سه مثقال دهند و با
تطلیب حمام کنند و اغذیه مولده دم رطب چون صفرت بیض لحم گوسفند خورند و خمر رقیق نوشند و روغن بالند و از مولدات سودا پرهیزند و بعد تنقیه طلی
اسود با سرکه یا شیخ یا گوگرد یا تخم ترب قسط اندش تخم جرجیر یا مرداسنگ زاج هریک یک شیطرج فوه هر یک دو آب چهار با سرکه کنند و آهن گرم کرده
با شنا با سرکه سیاه شود و منبته طلا کنند و بعد تنقیه بعد نفس عضو و وضع طلیه باید کرد **دوا** اتکار ریان تخم ترب با سرکه یا تخم ترب یا بیخ آن با آب لیمو یا آب بصل عنصل با سرکه
یا آخر با سرکه یا بادزهر با تیخ یا خربق ابیض با سرکه یا اشق با سرکه یا فربیون با سرکه یا اشنان گوزن سوخته با سرکه یا قیشیشا با سرکه یا خون آدم یا خون حیض یا مرق ماهی مالش
یا آب لیمو یا زبل خطاف یا خون خطاف یا زهره گرگ یا خون پلنگ یا خون ارنب یا حجر البقر یا مقل یا روغن شونیز طلا کنند **دیگر** خردل در آب لیمو منقع از تخم ترب کرده سر بوشیده

نهاده چندگرده دارند تا آنکه خشک شود نزول نکوید آب لیموده طلا کنند و لعاب ساعتی شویند **دیگر** کاغذ نرم کتاب کنند و گوگرد سحوقه بروپاشند و رطوبت که زور آید مالند فوراً ببرود **دیگر** بورق ارمنی انجیر مرخ با تخم اصل خطمی کنند **نوع دهم در بادشنام** حرکت مائل بکبد و زشت که در وجه واطراف ظاهر شود و قامت و ایام سرما گاهی رفع القرحه باشد **علاج** فصد کنند بعده تطبیخ بلیله تنقیه نمایند پس برای تنقیه نفس فصوص مجاهم و دارسال علق کنند پس اگر ممکن باشد و اهل بود آن موضع را بچیزی خشن خراشند تا دم کثیر آید که نفع و مانع تأکل و تقرحست و بعد تنقیه عام و خاص تمک طلا کنند تا خون باقی نماند یا گذارده و اگر ترش و قرصه باشد مرهم احمر مرهم مفرح گذارند و نافع استیلای خنازیر ملقی صابون هست که طلا سازند و بگذارند که خشک گردد پس آب گرم شویند و بعد زمانی باز طلا نمایند و همچنان کنند تا که ماده بالتمام برآید و جلد پاک نماید **نوع یازدهم در فساد و تغیر لون** اگر بسبب نوع طبع خلط فاسد را سوی جلد باشد **علاج** ادویه جالبه چون آرد جو تخم خرفه کرسنه باقلا تخم تربد تخم خربزه مغز بادام مقشر بسا نشاسته کتیرا بوره سایده بشیه آبخته طلا کنند چون خشک شود تا بگرم شویند و مدافعات گذارند تا که بر یک اصلی آید اگر بسبب ماده کثیره بدن باشد کبادم آمیزد پس جلد بلون خلط غالب متلون گردد **علاج** تنقیه بفصد و اسهال حسب خلط غالب نموده ادویه جالبه طلا کنند اگر بسبب آفت کبد یا طحال یا معده باشد بوجود آفت و عضوی و ضعف افعال آن عضو **علاج** انچه در امراض آن عضو گذشت بکار برند اگر بسبب وزنانی طویل بر مبنی ماندن عضو در آفتاب باشد چه اکه بمرارت حرارت آفتاب خلط میگدازند و سوی پوست میگرایند پس اگر عضا پوشیده باشد خلط ندکور بعرق و تجاری برآید و اگر برهنه باشد بملاقات حرارت آفتاب مروی میسوزند و بر سام مجتمس میماند عضو سیاه میگردد و ازین قبیل بست انچه از مصادمت باد سموم و باد گرم پدید آید و باعث فساد لون در هوا و زمان باردست که حرارت غریزی از قوت برود خارجی بباطن میگردد و حرارت ناری بظاهر استیلا مینماید و پوست را سوخته سیاه میسازد و می تواند که سبب باد انجماد و ورم پوست باشد بسبب کثافت جلد **علاج** حمام کنند و آب گرم اکثر با نمایند و بعد غسل آلتین در جلد ادویه جالبه بکار برند **غازه** یعنی روشوار دباقلا عدس قشر خیار شنبلید اجزاء برابر ده علاج بادام تلخ عظم بوسیده نشاسته بشیه یا آب تربد طلا کنند آب لیمو باقلا کثیرا بجای آلتین طلا نمایند و صبحی شویند **اُبْطِنه** آرد عدس کرسنه تخم خربز بیخ هر یک یکنیم مثقال نشاسته مثقال نصف ازان نوه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار یاسمه سعد زرنباد سب السمنه هر یکه ده درم صندل سرخ شیطرج تخم تربد تخم جیر مغز بادام هر یک دوازده درم مزاج کنند بعسل که هر یک شش درم نوه مثقال نصف گل بعضه هر یک بقدر مثقال طلا کنند و اگر سبب اکثرت اکل و شم اشیای مغیر اللون چون ناشتوه زیره و کثرت شرب آب اکدو سرکه و اکل طین وغیره باشد **علاج** تبدیل غذا و ترک سبب کنند و هر چه مصلح آن چیز بود بمنه نخود آب بیضه بخت شیر خورند خمیر بمانی نوشند اگر سبب اول مرض و فقدان غذا و هیجان غم و کثرت جماع و شت و ضیاع و حرارت بود باشد **علاج** در تقاسات مرض بتقویت کوشند و در فقدان غذا و غذا افزایند و اندیشه بود و قمیع کثیر چند چون ما را الهم بیشتر بسر شت نخود و انبه و شل آن خورند و هیجان غم تمزج و ازالهٔ غم کوشند و در کثرت جماع ترک جماع کنند و انچه در فقدان غذا گذشت بکار برند و در شدت وجع تسکین الم نمایند و در حرارت بتبرید نمایند چنانچه در حمیات گذشت **بدانکه** غضب معتدل و شادمی و ریاضت معتدل و کشتی گرفتن و سط بودن و جامه پاک پوشیدن و بنظر فاضل نشستن و نظاره بازی کردن و تبسم بصل کراث کرنب لبست شیر مادیان خوردن لون وجه برافروزد **فائده** انچه خون را از فضول نگاه دارد پاک کند

اطریفل و بلیله مربی است و آنچه خون را منتشر و منبسط سازد مثل سعد قرنفل زعفران روغنها است باید که در غذا و هندوانه آنچه خون را بطلاکردن ازاین
ابطا ظاهر گشاد خردل زنجبیت که بلبن بقر آمیخته مالند یا کند مصطکی که آب عنصل طلا نمایند **بدانکه** آردها قلا ترمس کرسنه نخود عدس بیخ نشاسته
کندر مصطکی مقل بیخ بنفشه قشر بیض محم صدف مروارید سنگ اسفیداج عظم لوبیه فوه براده عاج صلب لوز تخم خربزه تخم خیار تخم گز تخم ترب تخم جرجیر
کتیرا سلق طبیخ حلبه طبیخ اکلیل بماش بیض این همه محسن لون اند **دیگر** خسک عروق الصفر سرشف زعفران سعد گل معصفر صندل زرد کافور یک
یک حب السنه روغن سرشف هر یک نه شعیر بریان هشت اوبثه سازند و بعد ساعتی آب گرم شویند **دیگر** شیطرج بسر کرتند دوسه جوش داده فرو گرفته
خرقه آلوده چند بار متواتر بر روی زنند فوراً سرخ سازد **دیگر** صندل سرخ مدقوق در ظرفی کرده بالایش سرکه تند کک سه اصبع برآید انداخته قدری آنچنانچه
برود مالند محمر **دیگر** عدس بقشر کتیرا نخود زعفران نشاسته هر یک یک تخم خربزه دو مالیده صبر طبیخ بنفشه شویند **دیگر** خسک
عروق الصفر نخیل سعد سرشف زعفران کافور آرد گندم صندل سرخ گل معصفر حب السنه روغن سیاه مثل اوبثه مالند **دیگر** مغز بادام کتیرا نشاسته
مغز قلم گاو آب عصفر سائیده یا اسپغول در آب بطبیخ هندی تا هفته ترکرده در سایه خشک نموده سائیده مالند **دیگر** زعفران چهار سعد سه بسایه نرنجاد
هر یک و مشک یک تنگرف یک نیم ورق بگلاب قرص بسته بسایه خشک نموده بگلاب سوده بر رو مالند **دیگر** سیاه بن بیض آب صمغ آمیخته مالند مرایه نضحت
گرما و سرما **دیگر** اهیل مالند مرایه سیاهی **دیگر** کرسنه بسرکه غسل مالند مرایه اثر ضربه محلی **دیگر** پیه چمار پا اثر زخم مالند **دیگر** زنبق زرد براثر ضربه مالند
دیگر زرد فاوزعفران سه نبات سیزده سائیده هر روز دو درم دهند محمر لون **فصل چهارم** در شقوق اطراف و غیره **نوع اول شقاق**
اگر بسبب خارجی چون حرارت مجفف مبرد مکثف غسل آب قابض چون شبه وزاجیه و مانند آن باشد **علاج** ملینات جلد چون موم روغن گل
بادام روغن کنجد پیه بط پیه مرغ مالند اگر بسبب داخلی چون سوء مزاج یابس باشد **علاج** در سانج ترطیب به تشرب البان دهان مرطبه کنند و در مادی تنقیه بمسهل مرطب
نمایند و بعد تبدیل و ترطیب اشیای مرطب و مغری طلا نمایند چنانچه برای هر عضو گفته شود **قول عسکری** روغن کنجد بیست درم نوشادر تا هفته پس
طبیخ اقیمون هندبا تا هفته روغن نوشادر ترطیب تن با غذیه مرطبه و حمام شیرین و تبریخ با دهان مرطبه نمایند در طبیخ سبوس نهند **فائده** اگر شقاق
در وجه باشد شمع زده فای طب پیه بط نشاسته کتیرا آرد نخود لعاب بهدانه روغن گل مرهم ساخته طلا کنند آب گرم شویند و اگر در لب باشد
روغن گل روغن جنا پیه بز ماده پیه بط علک البطم شاخ گوزن سوخته آمیخته نهند و بالایش لوبیا پخته چسپانند تا دو بار خشک گردد و
اگر پوست تنها چسپانند شقاق موذی را دفع سازد عنصل همین اثر دارد پیه بط روغن زیتون مفید اگر درد است باشد کنجد بنفشه بروغن و پیه بط
آمیخته طلا سازند و اگر درد پا باشد بلاد نشت عدس در روغن کنجد دو طل بر آتش نهند چون بلا در سوخته شود دور کرده موم بیست درم آمیخته بکار برند
شاخ گوزن سوخته بروغن گاو آمیخته مالند زفت طب گذارند علک بزیت حل کرده غسل آمیخته نهند اگر در عقب باشد عنصل کتیرا پیه بز گداخته
آمیخته یا مغز ساق کاو روغن بنفشه شمع گداخته قدری مردار سنگ آمیخته یا روغن سندروس یا قنه بروغن اکلیل آمیخته با سه طان محرق زیت آمیخته
مالند صابون لاهوری آب سوده وقت شب پکنند و صبح آب گرم شویند اگر شقاق در لحم سابت کرده مردار سنگ بزیت پزند کلفیظ گردد پس
ازین چند قطره چکانند و باید که شقاق را اول در آب گرم یا طبیخ بلچم یا طبیخ مسلق نهند تا نرم شود پس صاف کرده او دویه گذارند مردار سنگ طل زیت

پرند چون غلیظ شود بهروزه ده درم کتیرا بخیسد درم آمیخته گذارند نخود سائیده بتر با آمیخته یا حنا بطبیخ خرمل آمیخته بسایند کنند و موافق شقاق را از غبار و خاک و هوا و آب باز محفوظ دارند کفایت کند **قول رازی** اگر عشره را خرفه دو یاسه تخم چیند و بران بول کنند چند مرتبه تشنج اجلاج دیگر نشود **قول لازور بیر** شمع رال برابر پنده مالند زاج دهن ورد برابر عسل قدر راحت پزند که مثل مرهم شود گذارند نمک سنگ آرد جو قسط یک درد درطبل آمیخته مالند که برای شقاق اصلاح و لب انفع موم روغن مالیدن مفید **موم و روغن** زاج کافور هر یک نیم اسکره پلو شمع دو نیمه روغن یاسمین ده درم طیار سازند **دوا** پوست بول پوست درخت انبه هر یک پنج آثار در دیگ کرده آب انداخته دهن محکم بندند و جوشانند دهان پخته بخارش گیرند تنکه نگیرم مالند اطراف شوند پس مسکه گاو مالند **دیگر** رال قند سیاه هر یک ده شمع نه هن انبه بیخ ده گداخته مر آرال سه روغن گنجد ده گداخته قدری آب انداخته لت کرده پاکند ریه پیاز آمیخته یاسمن روس بر بن روغن بادام یا روغن کتان جوشانده بقوام آورده مالند **دیگر** سریش پنبه در روغن زیاده بر شقاق فرمن مالند **دیگر** باد نجان بدهن نرگس جوشانده موم زرد آمیخته بر شقاق کف دست یا مالند **دیگر** شیر خالی کرده موم روغن پخته بر ما و گرم نهاده بر شقاق اطراف مالند **دیگر** پوست نبه درم کدوی تلخ عدد آب هشت رطل نیم رطل نیم گل سرخ تیم رطل تنگبین چهار اونس سائیده ریخته کرده یکجا در ظرف سنگی نهاده آب کدو اصبع بالا آید انداخته بجوشانند پس تفتیکه نگرم مالند اطراف در و گذارند و مالند و تا یک پاس دارند بدستور سه روز **دیگر** آب برگ ریحان در دفع چهاجن بعد یل **دیگر** دهن ورد زاج برابر بسبل سخته ضماد کنند فرمائید شقاق اصبع کبسبب و نجوه باشد **دیگر** زرد چوبه محرق آهک برابر سائیده بر روغن نیگرم حل نموده خرقه آلوده نهند فرمائید رحم شقاق که در برگان بسبب طوبت شود **دیگر** توت خام بسر که یا منفر سرخر ضماد کنند **فائده** گاه باشد که زیر قدم خصوص در عقب جمعی پدید آید و صاحب وتد در بزمین نهادن نتواند بسبب باد غلط گرم رقیقست که از بدن بر قدم ریزد فی کنند روغن گل مالند اگر و رم کند و ریم شود با هن یا دیه کشایند دهن بسته باید تا ریم بالتمام برآید پس بگیاه حنا مفصل بسر که آمیخته بندند اگر بسبب کثافت جلد زده پخته نشود تدبیرش در وجع العقب بنمایند **نوع دوم در تشقق و تقشر جلد** گاه باشد که در جلد قند و از دمی قشور بهمچون پوست ماهی درشت و ناهموار جدا شود **علاج** بطبیخ افتیمون و ماء الجلبن تفتیکه کنند و برای ترطیب مزاج گرم جانوران شیر خوار کدو و غیره دهند شیر نوشند مداومت بحمام نمایند دهان بارد رطب مالند آسایش و زند اگر در تدهین بود بسبب ملاقات اشیای خشنه باید که حنا بلوط گلنار پوست انار جوز سرو بسر که جوشانده سائیده ضماد کنند نظر دون بهوا آدم آمیخته شوند گاه باشد که از جبهه قشور بار یک بدر شود بقدری که باید که تفتیکه مانع بایار حات و غیر آن کرده باب گرم شوند تا نرم شود پس موم روغن یا قیر طی مالند آرد عدس گل سرخ یا آرد باقلا کرده شده باب زده فاضماد کنند **نوع سوم در تسجج جلد** سبب وبا یا رو داشتن چیزی درشت یا ملاقات اشیای خشن مانند سیاسی آب یا فشرده شدن از مرزه تنگ یا بستن ریسمان درشت یا کشیدن کفش تنگ است **علاج** اگر تسجج جلد بسیار بود و خوف قروح باشد فصد کنند و خرقه سر کرده گرد و سجق گذارند بشرطیکه

در اطراف عضل نباشد بدان اگر چه در عضل باشد و خرقه سر گذارند اگر تشنج آرد و بعد وضع خرقه سرده مرهم سنگ بلگاب یا گل ارمنی بلگاب طلا کنند و اگر بادبن ورم چرب کرده گل سر سوده و پاشند انضح و از مرهم سنگ سفیداج عروق الصفر شمع ارمنی مرتبی و بیاض بیض مرهم ساخته گذارند که نرم و مسکن و جذب باشد اگر بادبن ورم چرب کرده رماد چرم کهنه کفش که ماس انیست باشد همین اثر دارد و اگر بسبب موزه باشد بادبن ورم چرب کرده رماد چرم تحت کفش یا رماد دشش زیار ماد دشش گوسفند و عضل پاشند اقاقیا بسر که طلا کنند که وسوخته زود نماید و اگر بسبب موزه آبله شود حضض یا عضل یا اقاقیا با آب طلا کنند آب بصل با پیه مرغ آمیخته یا کنند پنج پنجه بجوزت آمیخته نعناع کنند در ساعت آرام بدهد و بهتر آب آبله سخت آب مبر و یا گلاب که عضل در و سوده باشند کافی گلنار سوخته باشد اگر ورم کند یه تازه بزنند اگر بسبب لسعان باشد العسه پنج سر کرده و نعنع یا دام یا روغن بنفشه و قدری کافور آمیخته گذارند نمک یا شند اگر بسبب سواری باشد ترک سواری کنند و مرهم سرد دارند یا خرقه گلاب تر کرده نهند مرد سنگ بگلاب طلا کنند مرهم سفیداج گذارند اگر بسبب صول آب شود ریا بدن مجروح شود و نمک یا کته دم الاخوین یا کته گل ارمنی سایه شسته

فائده اگر چه و شقاق در عانه و عالیین بود تنقیه تر با زیاده عاده نماید بعده روغن حنا مومگداخته اندکی رماد حنا و قبیل آمیخته گذارند تا کاه که مرهم سفیداج مرد سنگ و روغن حنا قیروطی ساخته نهند مرهم کنند دم الاخوین مرد سنگ برابر در مرکنند **فائده** گاه باشد که از اثرت استقلا یا عصب کار بدانش شستگاه پر شود پس خراشیده گردد و در بنگاند و تقرح شده و در بیار نا توان اگر شود در ابتدا که سنج بود ترک استقلا کنند اگر مکن بود بتقلیل حضض اقاقیا گل ارمنی عضض گلنار طلا نمایند و بگلاب و خل میرد و شیر نزدارند و اگر ترک استقلا ممکن نباشد سبب نشست باید که پهلو گردانند در روز چند بار و شستگاه را بهوا گشاده دارند برگ بید با ورس یک نرم زیر او گسته نهند و فرشش سخت در سازند اگر نرم شده شود و قرحه آرد

فصل پنجم در تشنج

برهم اسفیدج و دیگر مخففات بسازند **علاج** ترک استفراغات کنند و روغن بنفشه و روغن کدو مصارع کاه و عصاره کدو شیر زن بر سر مالند و دهنی چکانند و روز چند بار آب گرم و شیر بر سر ریزند و سر بخار آب گرم دهند و متاز چنان بندند که تشنج درست گردد و تا با شد که سبب تشنج بیوست نبود بلکه سخت بستن ناشتا باشد از سن طفلیت و تدارک این عسر ست **فائده** گاه باشد که در جبه تشنج مرحکه و حمرت جلد پدید آید و در سرما اکثر افتد سبب او استعمال مقدم و غلط رقیق باید که تنقیه ملائم کنند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شمع نعناع نمایند

فصل ششم در تعظیم الراس

سبب این دو اند یکی آنکه رطوبت و ریاح غلیظه زیر کاسه سر جمع شود و در زیر سنتفیه تنگ شته گردد و با لضرورت در بعض اجزای سر بزرگی پدید آید **علاج** جانکه عظم بود اشیای مخلله رطوبات و ریاح چون حب الرشاد با آب لت کرده و عروق الصفر و روغن بادام تلخ آمیخته نعناع کنند سبب کنند شن عفران با آب مزبجوش در بینی چکانند دوم آنکه میان پوست سر و صفاق که بالای عضلت یا میان صفاق و عضلت رطوبت گرد آید و بدنسب آنجا متورم شود و بلس نرم و بیضوی و بعضی تنگ باشد **علاج** در ابتدا نشنده معالجه گذارند پوست تا رجوع سر بسر کنند نعناع کنند اگر سوده نرسد پوست آنجا شگافته رطوبت را بر آرند و شستگاه عقب سر در سوزن کنند و بعد اخراج رطوبت بمرهم مندمل سازند **فائده** اگر مائیت بالای صفاق بود شستگاه غنیست و اگر زیر صفاق باشد شستگاه عمیق کنند تا صفاق شگافته گردد و هر چیکه

باشد اگر مایعیت اندک بود یک شق عارض کنند و اگر بسیار باشد دو شق متقاطع سازند و اگر کثیر تر بود سه شق متقاطع کنند **بدانکه** اگر رطوبت درون کاسه سر بود علاج واگر بیرون پوست بروی کاسه باشد علاج پذیرست **قول صاحب فونسیکه** اول براهی تقیه ریزینا جلایا پانزده دانه یا کمتر یا بیشتر یا بسلیوه دوازده دانه آمیخته یا تعمداره لوند پانزده دانه مکرو یوشیرین بهشت دانه یا سپستو توتیای سبز آمیخته آدیاکر یدش دانه مکرو یوشیرین بیست دانه آمیخته یا شیر خشت یا عسل دواونس آب چغسوس سه اونس آمیخته دهند و تدروزی که مسهل نباشد بوال طفل و بلیخ برگ سجنه و قدری فرا سیون و شحم حنظل و شکر یک اونس اگر اهند یکسا آمیخته حقنه کنند و بعد تقیه ادویه مدره دهند و تعرق نمایند اگر ماده از مجری بول و سام مهای جلد شود پس سر ابطبیخ ادویه محلله مرهم مفرحه جوانب خطی خمیازی اکلیل کسان شویند بعد دوغن غار دوغن بومادران دوغن شبت و دوغن سوسن و دوغن سداب مالند زبل حمام زبل مرغ زبل بقر زبل بز بگوگرد دوغن عسل قدر حاجت عرق او نکز یا قدری مرهم ساخته یا آب دانجیر در آب کهربتی ترکرده کنند رنیسون گرد آمیخته یا حب الغار قشار الحمار زبل حمام هر یک اونس آب خیمر اونس عسل قدر حاجت آمیخته یا مرهم مزنجوش فوذنج اسطوخودوس قشار الحمار زبل بز ده عدد مرهم بنجوش دو اونس پاریشاد هر یک مشتی کافور سکر و پلیو نعقران خیمر مرهم دوغن بومادران قدر حاجت مرهم ساخته یا بیخ قشار الحمار خاسجه هر یک دو اونس دوغن گبر چار نشان یان کرده بیخته زبل بقر زبل بز پوال حمام گل حمام مادران هر یک چهار درم دوغن مذکور قدر حاجت آمیخته مرهم ساخته اول سر انجبر قوه کجوکه بعرق انگلیتر ابود والیده مرهم مذکور گذارند یا آب که در وه اسطوخودوس مرزنجوش و غیره تر بوند شویند یا سپستو توتیه چهار چیز عرق اسکابیوز آمیخته شویند یا بسپستو توتیا و اسطوخودوس سپستو توتیا هوفار یقون آمیخته شویند و اکثاب بحمر کرده و انیسون بومادران عود حلتیت گذارند آب کبریتی بشند نمایند بعد مرهم مذکور یا این همگذارند و شویند سجنه دوغن بومادران هر یک دو اونس قشار الحمار یا سپاکند و سحوقه هر یک سه درم مرهم قدر حاجت مرهم سازند اگر کافی نبود درد مرهم دواغ دهند تا رطوبت برآید اگر آنهم کافی نباشد شق سازند تا آنجا که رطوبت باشد باحتیاط تا آسیب بشریان نرسد و آب ایجد و فعه برآرند و از شیا که در ساقسا اجتماب آن واجبست پرهیز نمایند **ادویه مدره** اسپستو توتیا سپستو توتیا تر توده دوازده قطره یا نمک با قاقیا پانزده بست دانه و شش اونس طبیخ نسل شاهتره کرفس بلیون کاکنج آمیخته دهند آنچون کبریتی نمایند **ادویه مفرحه** عشبه چوبچیات یا سرمه سرب یا قاذیه هر یک اشتر غاز دهند آنچون توکل لاله انفع دماغ

قول جوان کوروا اگر جلد بالائی جمع شود عدم مرجع نرمی سر و اگر در تقعف و جلد بالائی جمع گردد دوجع پیدا شد و اگر دو تقعف و غشا یا غشائی دماغ بود دوجع مفرط باشد و سبب تولد او آنست که وقت تولد قابله سر طفل را فشار دو او عیه طولی سر بگاه فرو ماده از ان آمده جمع گردد یا حامله مشی کثیر نموده و اغذیه رطوبت انزا خورده بدانسبب ماده در سر طفل زیاده گردد **علاج** همه شب دوغن بومادران گرم کرده بر سر مالند و بر مورد تقعف پاشند انگشتین بومادران اکلیل بر ابر سایده بر دوغن بومادران و موم آمیخته یا حنا شا کنند روز دیگر بر ابر سایده بعسل آمیخته بر سر نهاد کنند خمر که در وگل سرخ اسطوخودوس اکلیل ریحان کتم جوش بود بر سر مالند خمر که در چهار عرق اطریال یک آمیخته یا اندر آب شکنطر اشیع بزبوکا مالند اشیع آب آمیخته ترکرده یا در خمر که در وگل گوگرد دنگ سنگ جراحت برگ خنجک شت جوش بود ترکرده گرم نموده بر سر نهند اگر مرقیا لائق مسهل باشد قرص حنظل در روناس خمر یا بیخ اونس آب ترکرده دهند اگر بسبب تلخی نگیرد سفوف کورنا جیبو دو اسکر پلیو و هند مرکو یوشیرین بیفیدیجه انه شش درتبقاوت دهند اگر کافی نبود استعمال عشبه چوبچیات نمایند کندر دوغ ریحان سایده ضماد کنند بیخ مرغ بلیون بزمی اس بزمی بلیون طرفا فطر اسالیون ملیران

جوشانده صاف کرده تار تروتیر خولادو یک سکر و پلو سیر تر نمک چند قطره کرتش شود آمیخته دهند مخرج ماده بحول کاوستیکون ذاریح برسر نهند

قول صاحب فیر برین قیاس از دو مل مایست سبب او غلبه رطوبت که بدم آمیخته از عروق متقرح گردد و بکاهی جمع شود و در سر و دیگر مواضع نرم کاز قلب دور بوند پدید آید **علاج** رعایت شیوه تدریس کنند تنقیه و تعدیل و پرهیز و تغذیه بمثل اودنیا نمایند سفیج و راوشیر و ذیوترکرده نهند بعده برای تحلیل زبل بزگهونگه بعسل تنها و سازند خرقدیا سفیج بخم آلوده یا بطبیخ کمون کرده یا بترکرده گذارند تخم شبت کمون سرو خن گل زنانده نهند تخم کوشنیز خردل گوگرد زاج زراوند اشق هریک دو درم سرو خن کمنه موم قدر حاجت مرهم ساخته گذارند زبل بزکمون کرده یا آرد باقلا حریش گندم هریک دو دانگ سکنجبین عسلی سه اونس در آب دوغ تازه حل کرده یا حب الغار فلفل هریک دو درم سرو خن غار سه اونس موم قدر حاجت آمیخته ضماد کنند چوچینی یا شبه استعمال نمایند اگر بنشود داغ بآهن گرم شکافته مثل زخم منفجره علاج کنند ریگ یا داگرم در خریطه کرده بندند کنند مصطکی مرکی بعسل آمیخته گذارند دو گفته اگر بسر اطفال پدید آید سبب او عدم احتیاط قابله یا وصول سرطفل وقت تولد بزمین ست که باضرب عرقی بترقد و مخلط مایست ترشح شده بسر و یا ورم جمع گردد یا ورم پدید آید و گاهی ریح و رطوبت غلیظ بهم آمیخته زیر قحف جمع شود و سر بر هم نهاد و چشم ترسی عین و بغل اصبع آب بباطن جمع کند

علاجت علاج اگر باده اندک باین بلد و گرم باشد شکافته روغن زیت خر انگوری آمیخته گذارند بعد سه روز کشاده بمرهم مناسب پردازند و اگر باده قلیل تر بود ضماد محلله گذارند اگر عطش مفرط باشد مرضعه را اشکاب نوشانند اگر سهاب باشد سویق شعیر دهند وصبی را طباشیر خرفه بریان شیر خشت دهند و مرضعه را از تمام منع نمایند و اورام نهند و نطول **قول بابولو** اگر اجتماع آب در پی قحف باشد و رم صلب و الم دار گردد و گرم در پی قحف بود و رم عدم الم تدبیر متقوره طوکنند و بر و خن بر نجاسف تهیه کرده گوگرد و سحوقه باشند سکه و خن بوبا و دران و خن شبت هریک دو اونس مرزنجوش اکلیل بوبا دران هریک چهار درم موم آمیخته گذارند و مع سایده کنند آمیخته یا ماشا سه اونس نمک چهار درم بعسل بر آتش آمیخته ضماد کنند اگر تحلیل نشود حاشا بوبا دران شبت خوابسته گل سرخ سبوس گندم خاکستر سایده آب ماء جوب یا زوآب انشخار یا نخمیر سرخ پزانده انکباب نموده انتهی مذکور گذارند اگر به نگردد شکافته مثل مل علاج کنند بر طفلی دو نیم ساله درم بحدی بود که تمام سر و چشم او متهی گشته تا بینی رسیده شکافته تا سه روز آب برآورد م قریب چهار رطل بود و در توام مثل یا بض بعض پس فتیله بزیت و صفرت بیضل آلوده گذاشتم و با الاهم نهاد و چند روز صحت شد

فصل هفتم در کثرت عرق وغیره **نوع اول در کثرت عرق** اگر سبب او کثرت اکل و امتلای بدن انغذا باشد تقدم آن و بعد قوم آید نفیه سبب دیگر **علاج** تقلیل غذا کنند جوع کشند یا ضت نمایند اگر سبب امتلای تن از اخلاط باشد تقدم امتلای من اخلاط و باد بود تخلیه میعده و عدم کثرت اکل عرق آید **علاج** تنقیه سبک باده نمایند اگر سبب ضعف باسکه و افتتاح مسام باشد نظر بقوت و قوت و ظهور ضعف و بدن و زبر و رقت اگر باده صالح تر خرج شود **علاج** حابسات چون بیخ سماق کشنیز عدس عناب آب ترکرده یا جوشانده آب صاف او بدقات نوشند شربت بنفشه خاکش و بهند عفص اسفیدان بدهن ورد آمیخته مالند گل ختمی مرداسنگ انگلاب یا موردگل سیخ گلنار قاقیا حنفص کندر بدهن رو یا انگلاب طلا کنند روغن به مالند و آب شاخ نرم انگور آب خوره لعاب بهدانه لعاب اسپغول صندل کافور مالیدن مفید و قیه وطی کاندر و خن نفشه بادام و غبار آسیا و موم مفید و منفر ساق گاو و پیه بط و پیه مرغ سازند دفع عرق مینماید و هر آینه کم بقوه قدید و غیره انغذ غلیظ غرند اگر سبب کثرت ریاضت و ملاقات حرارت

هوا و غیره باشد **علاج** قطع سبب کنند اگر سبب بحران و دفع طبیعی باشد وجود همی مظهر عرق روز بحران همین این و نیست مگر عند خوف ضعف **فائده** از جمله حیل مانع عرق آنست که بسیار نپوشند و بهوای خوش نشینند و عرق پاک نکنند چه هر چند پاک کنند بیشتر آید و اگر بگذارند و پاک نکنند زود گردد برگ مورد کهربا بگلنار سائیده یا آرد نخود و مقشر قلت مغره سائیده یا پوست انار مورد و سرپش سائیده یا مونگ بریان سائیده یا سنگ سائیده یا سنبل سائیده یا گوگرد سائیده مالند زود کنند بطبیخ مورد و پوست انار غسل نمایند و این دخن حابس عرق مقوی تن مانع عفنی است که در زمان گرم پدید آید آب سیب آب گلاب دخن گل یا روغن کنجد برابر روغن ساخته مالند رماد پر طاوس معسل آمیخته یا پوست لوبان و هند یا آرد مونگ بریان سهر دو دست مالند حابس عرق دست **قول تیم هندی** کاغذ سوخته قلب نخود بریان برابر سائیده مالند خون خفاش صغیر طلا کنند اگر فقط در کف دست و پا باشد آب آبک آب نه دیده ریزند در بیخا و دارند در روزی سه بار با دستمان تر شسته به آب نمک جوشانند چون آب سرخ شود اطراف شویند زاج آب جل کرده مالند و برگ تم برگ طرفا دلک کنند مزیل عرق یا **قول لارز و بیر** بیاض بیض سرکه طلا بی مورد آمخته مالند صندل زرده رم روزی ترکرده جوشانده نوشند تریاق اربعه سکر و بلیله سهدنیم سکر و بلیله آمیخته دهند کمین کمین سکر و بلیله تریان نیم سکر و بلیله آمیخته خورند کمین کمین دم عرق لااقله دهند میتوزا مرده صبح شام دهند عفوف حابسه عفوف جلا باب حابسه عصاره تورتیلا حب مرسندری نافع حب **امرسندری** نیش مدبر گوگرد مصفی فولاد کشته زیبق فلفلین زنجبیل فلفلونیه شیطرج سعد ناردمشک قرفه سافج عاقرقرحا هیل هلیله بلیله آملهتخم بنفشه کشت بریا بر آب ادرک قدر حبوب بندیا بدو چند قند سیاه قدر کنار حب سازند مترتبی جهی مزیل مرض بارده **قول جوان کوروو** اگر سبب لزوجت و رقت داده باشد برای اسهال جلا پا کریمو تارتر و هر یکدرم آمیخته دهند اگر کافی نبود برای رفع او سوی بول سال پرنیل نیم سکر و بلیله مقشر بیض محرق و درم همراه آب کریک مشت مامیران در وجوش لوبده دهند اگر نیم کافی نبود آب خرفه یک کاناه کتیرا نیم درم شربت مورد چهار اونس روغن و تیر یو او درم آمیخته دهند دو وقت استعمال این تا سه روز روزی چهار بار با آب بار و تر نمایند طبیخ مورد پوست انار بید هر همه تن مالند اخر مورد گل رمنی به بیاض بیض سرکه گلاب آمیخته بر همه تن مالند اگر سبب ضعف خون و غلط غذائی بر آید و مرض قریب دق رسد و سر فه بابس مزمن دارد و موسم سرما بود او به مذکور بکار نبرند و تا نه روز کمین کمین سحوقه درم عرق خرفه شش اونس آمیخته دهند رای اده و خون در وج که از همه بدن بعرق آید و منجر بسوء القنیه و استسقا شده بهلاک رساند نفع اگر کافی نبود او انتیکو پوتیر یو دو اسکر و بلیله سال سفوف نو اسکر و بلیله لادن افیونی نشش دانه در بالسم پرو و یا نو آمیخته حبوب بلبته چهار شب بعد چهار ساعت از طعام شب دهند صندل زرد سوهان کرده سه درم در ظرف گلی یک شبانه روز ترکرده در حمام مالیا جوشانده صاف نموده نوشند یا نزده بیست روز و آب دیگر ندهند مورد سحوقه بر همه تن مالند **نوع دوم در عرق الدم و عرق الدموی** عرق الدم آنست که بجای عرق خون صرف آید عرق دموی آنکه عرق مخلط بخون آید سبب او حدت و رقت و دست بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه **علاج** فصد کنند مسهل حسب احتمال قوت و هر چه سکین خون و کاسر حدت او باشد چون نقوع زرک کاسنی شنبر عناب قوت زرد الو ترش دانه انار شربت الو شربت انار شربت عناب شربت سماق نوشانند و بعد حصول تنقیه و تلطیفه پوست انار مورد برگ طرفا جوز السرو بلوط با آب طلا سازند تا مسام احکم سازد و اغذیه مغلظه برده خورند **نوع سوم در تدبیر عرق** از خارج حمام و آفتاب و ریاضت و انکباب به آبه گرد و شمل آن آب کرفس گلاب و قدری سرکه

دهن ورد آمیخته بر بدن مالیدن وغسل بابونه تنها یا نمک ارمنی یا بقطفل آمیخته تدهین کردن و نمک بپیه گاو آمیخته یازراوند بروغن شبت یا بروغن غار
یا بروغن بان یا زوفن یاسمن یا بروغن سوسن یا با آب ترب آمیخته یا سلیخه دا چینی قصب الزیره بروغن ترب یا بروغن سوسن آمیخته یا بعافه قرحا
بروغن کنجد جوشانیده یا آب شکر یا لبدن معرست و باید که بعد مالیدن چیزی پوشند تا عرق آید یا آب گرم در ظرفی کرده پس لبث نشنده و را
بپوشند یا پاشویه کنند و چون عرق آید تا کی آرد و نشف مقصود بود نشف کرده باشند و چون حبس او خواهند نشف نکنند و بارچه که پوشیده باشند
دور نمایند و آرام نشیند شربت سکنجبین ساده یا سکنجبین زنبوری تنها یا با آب کاسنی هست و کذا شربت ورد شربت بنفشه و بنفشه و بنفشه آب قلیه گزر بنفشه و ورد تابستان
شرب آب کشیلا و معرست و دغن بهروزه ده یا پنجاه قطره و هند معرق **فصل هشتم در حرق النار وغیره** اگر اعضا با آتش سوزد و ضعیف باشد
و آبلها کرده علاج چنان کند که موضع حرق را بگلاب آلوده ببرف سرد کرده نهند چون گرم شود تبدیل کنند گل ارمنی با آب سرکه حل کرده بادبا و آب سوده یا آب
بیض یا جغرات یا شیر طلا کنند بیاض بیض بدهن ورد آمیخته بنبه آلوده نهند عدس تقشر گل سرخ سرکرده آرد جو بیاض بیض و دغن گل آمیخته هما نوقت
که سوزد طلا نماید برگ خطمی برگ خبازی تاب بنفشه کوفته اسفیداج آب برگ کشنیز آمیخته برخرقه کشیده گذارند و اگر احراق اشد باشد و اعضا منقطع
گردد و بدن محتمل و قوت قوی بود فصد از جانب مخالف نمایند تدبیر کنند تا ماده دیگر در اشخاص نریزد و مرهم اسفیداج گذارند اگر بدین مرهم جمع
ساکن نگردد مرهم بنفشه نهند اگر آزار و غن سوزد و بیاض بیض بقدری زیت و اسفیداج آمیخته در شیشه کرده جنبانند که کیفیات شود طلا نمایند و مرهم نگذارند
گذارند آب گرم سوزد تا کی آبلها کرده باد در آب اندازند چون آب صاف شود آب صاف گیرند و باد دیگر ریزند بدستور سه یا پنج بار پس آب صاف
گرفته بر آن عصفر ریزند و طلا کنند و خرقه آلوده سرکرده گذارند و انچه در حرق نار گذشت بکار برند و بعد تقطر مرهم فوره گذارند و انفع ادویه نیست
کرباد شعیر بصفرت بیضه آمیخته گذارند اگر از برق سوزد انچه در حرق النار گذشت بکار برند اگر از آفتاب سوزد گاه باشد که شخص نرم بپوست در
آفتاب گرم سیر کند بدانسبب پوست ابسوخته گردد باید که مرهم خل مرهم کافوری گذارند اگر از عسل بلا در سوزد در موضع حرق تر نشنند حاجت نماند
تا ماده بر آید پس مرهم خل مرهم کافوری گذارند تا بزودی خشک گردد و آب خیار آب کدو سکنجبین در هند کدو اسفناخ اغذیه حامضه خورند اگر زبان از
آبلها سوزد بلعاب اسپغول و غیره مضمضه کنند روغن بادام روغن نارجیل مالند و مغرا بینا خایند و تا که بنگرد یا ان بخور مسکه روغن گاو و لبنیات
و از مقوی اشیای سخت و اکل چیزهای تیز و شور پرهیز مرهم فوره آب سفید در ظرفی کرده آنقدر آب که او را بپوشاند گذارند بعد دو ساعت آب
دور سازند و آبلها بسایند و دیگر آب اندازند بدستور هفت کرت پس خشک کرده روغن گل خام یا روغن کنجد آمیخته مالند یا پنبه کنند آلوده نهند و اگر
عین قیوطیا انوزند و قرحهای حرق النار وغیره که بودی تقرح شود انفع **قول لارنز و بیرو** روغن کنجد بآب آبلها آمیخته لت کرده یا روغن خوک
سه بار با آب گلاب شسته بیاض بیض آمیخته طلا کنند بعد تسکین مرهم نوزده گذارند سرب آب آبلها روغن کتان آمیخته یا نون فصد
یا خمر بند طلا کنند با بیگه فرج شسته شوینده و گفته طلای قوبائی طلا زرده او کوانیتو سفید رسیس او کوانیتو سفید کافوری او کوانیتو کافیلو
او کوانیتو سندوری او کوانیتو میس مانیتو کادی چوبنو همه مفید اند گذارند او کوانیتو پاکیما در ابرخرقه کشیده چسپانند اشتم آمیخته طلا
کنند زوده برگردد و گفته اگر جمع است بود دهن ورد مالند بعده مرد ارسنگ دوده مطبوخ بلوط حنا بارد زور کنند تو اگر سوزد بخم تند شوند

بگردد دوا صدف ذر کنند دیگر شکر سفید با شند مرایه سوزش دیگر آنوس به بیاض بیض یا گل دباوه بروغن تلخ یا انگزه با آب سرد طلا کنند
دیگر اقاقیا یا حنا جوشانده بزیت سائیده نضاد کنند دیگر اگر چند روز گذشته کنج با آب سائیده قدری آهک مغسول آنجا طلا کنند دیگر روغن
گربه یا پیاز سدمالند دیگر ریاد بگ سرو زر کنند دیگر در حال روغن گرم نموده با آب برگ خروع یا به بیاض بیض آنجا طلا کنند اگر ریش گردد
روغن کتان یا سنگبصری با آب سوده یا آملک سوخته بدهن ورد آمیخته مالند دیگر آب بصل بریان بروغن جوز آمیخته یا برگ کنار با آب سائیده یا انگزه
با آب حل کرده یا تیل به یزموم با ریا آمیخته یا اسفیدج کافور مرداسنگ بسرکه وروغن گل آمیخته یا پوست پیل با آب سوده یا برگ جامن با آب سائیده
یا بصل نرگس بصل سائیده یا شعر آرد موم سوخته بروغن گل آمیخته یا شنگرف بموم وروغن آمیخته یا صبغ عربی به بیاض بیض آمیخته یا مازو بی بروغن کتان آمیخته
یا گل ارمنی بدوغ ترش آمیخته یا مازو پوست درخت تمرهندی بروغن کنجد آمیخته یا آرد گندم با آب آمیخته یا مرداسنگ یک وغن گاو سه بجوب نیم هم
یا صفرت بیض سائیده یا کتیرا سائیده مالند دیگر نمک ارمنی با آب آمیخته متواتر پاشند دیگر اسفیدج بسرکه تر نموده نهند دیگر برگ انار سائیده بندند
دیگر آب بصل بجوز بارمت مالند دیگر کاه پیه کرده بروغن سرشف آمیخته طلا کنند مسکن موجع منتنه موی آنجا دیگر شاخ سپستان در گلو بندند ملیم
کرم که در بشود افتد فصل نهم در علل اظفار سفید است که ناخن ظاهر شود بسبب طوبت غلیظ که زیر ناخن
آید علاج اگر حاجت شود تنقیه سابق رفت طلای عاک الانباط بهیچ نحو نماید کنند ترمس جوز السرو بسرکه بیامیزند طلا کنند کتان بصل یا گوگرد بصل
یا ذرایح بسرکه یا آهک آب دیده به پیه تر یا مازیران بسرکه طلا کنند کتان با شیر و بصل آمیخته یا زنجبر زرد با بصل یا حلبه صمغ بلوط به پیه بطلا ضماد سازند
نوع دوم در صفرت اظفار سبب وقلت خون مخلیه بمفراست علاج تنقیه کرده تخم جرجیر سرکه و بول گاو یا زاج بشحم بط گداخته آمیخته
طلا کنند نوع سوم در وجع اظفار یعنی در ناخن علاج برگ مورد برگ سرو کوفته بندند انار خام تخم بخته ضماد نمایند مرامم و شحم غزال
وزبل بقر آمیخته گذارند نوع چهارم در جذام و تعقف اظفار یعنی ناخن غلیظ و متجمع شود خاصه بیخ او و چون خراشند از غایت یبوست
همچون عظم بسیده ریزه ریزه شود سبب وسعوذای حادست که از احتراق حاصل شود علاج فصد کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند و با غذیه
لطیفه اصلاح خون سازند و بان ملینه متفرق گاو سوم وروغن نهند مرهم از خلیون گذارند و بسا باشد که بسبعی ناخن بیفتد ثانیاً چون برآید حفاظت
او نمایند از ملاقات اشیای صلب وغیره بالقه و تعقف و نقطه و ان پدید آید باید که براسی تلیین ناخن پیه بطلیه مرغ مالند چون نرم شود نائره را بکار
ببرند تا شکل طبعی آید مسکه مالند بعده و وجوب عشر دهند مرایه در شتی و ناهمواری ناخن نوع پنجم در تشقق اظفار و آن راسنان الفار نیز گویند
سبب او غلبه یبوست و اجتماع سوداست در تن علاج تر طیب بدن نمایند بمار ماهین و غیره تنقیه کنند پیه بطلیه مرغ یا شحم لعاب حلبه یا مریش سرکه
یا نمک سرخش در وی سرکه یا شونیز حل یا غسل وغن کنج یا مصطکی نمک یا خرف نمک سرکه ضماد کنند و دائم نمک در سرکه شویند دوا اخنا یا ناخن
یا کتان حرف با بلی بصل ضماد کنند دیگر حنا و هدهد م آب آمیخته شب دارند صبح نوشند ناخن گنده و پوسیده بازوال برآید دیگر جاپچه شاه مالند تشنج باز زده دیگر مرغ خسته
بریش ناخن پاشند دیگر قرو مانا انجیر بسرکه سخته ضماد کنند ناخن آفت یافته و سیاه شده را بیندازد دیگر مصطکی سه نمک و بروغن حل کرده طلا
کنند مرایه پوستها که براطراف ناخن بیرون میشود اجاوش قاقله سه درم عسل قدر ضرورت بزنند که مانند مرهم شود بکار برند برای شقاق ناخن و کلب

واگر ناخن رفته باشد نوبرآرد **نوع ششم در تقلع اظفار** سبب او یا آستر خای سر اصابعست از کثرت رطوبت که بدان سبب ناخن از بیخ جدا گردد و درین وجع نباشد **علاج** تنقیه بلیغ کنند ضمده حار ایس گذارند و هر چه نرمایه ستر باشد بکار دارند مدت این موضع است که اصول و منابت بآن فاسد سازد و چنانچه درد احس و درین وجع اشد متعلق میباشد **علاج** اگر در ناخن دست بود صافن نمند و بر ساق حجامت نمایند و اگر در ناخن پا باشد با سلیق زنند بعده براهی تسکین حدت دم شربت عناب و هندا ضمده بارده یا بسه گذارند **نوع هفتم در رض اظفار** یعنی کوفته شدن ناخن **علاج** در ابتدا برگ مورد برگ انار ضماد کنند و بعد تسکین وجع آرد گندم زیت یا پیه زوقدری کرنب ضماد سازند **فایده** جراحت که بابن اصابع پدید آید پارچه کبود بران بندند و بر و بول کنند دبسته دار ندمر کنند را نرود ذرور نمایند **نوع هشتم در تدبیر قلع ناخن** اگر ناخن بسبب جراحت و غیره فاسد شود و قلع آن خواهند باید که اول مرهم اطلیون گذارند بعده زنجبار جاوشیر روغن بادام تلخ یا فت گوگرد زنجبار زیت یا مرجاوشیر زیت یا زنجبار سرخ زنجبار زرد مر صبع البطم روغن بادام برابر برزانده ضماد کنند و تا سه روز بگذارند یا قرما کنجد سیاه شونیز خرد ان نخواه تخم جیر هر یک و بطبوان ذراریح ده سائیده بسرکه ضماد کنند و بعد قلع محافظت دارند تا کج نروید **نوع نهم در طلقیه** مرضیست که ناخن همچون طلق سفید و براق و سهل الانکسار گردد سبب او قلت دم و تحجر طوبا لست **علاج** برای تلطیف و تقطیع رطوبات نارالاصول گلقند سکنجبین بدهن لوزه هند دبعد طهور نصف بطیخ تلخ تقیو تنقیه نمایند غذا مرطبه دهند زوفای رطب جب محلب مغز بادام پیه تازه ضماد سازند **نوع دهم در موت الدم تحت ظفر** سبب او انفتاح شعبه رگی یا نفث بسبب وصول خمه بر ناخن یا بسبب دیگر **علاج** آرد نفث آمیخته یا سرطان نهری پخته زنجبار سرخ یا قطران بسفیدی آمیخته ضماد کنند و در روز چنین بهشت شونیز دگاه گاه تخم جیر هر کدام نمایند و متصاص ناخن بدهن ساعت بعد ساعت انفع **نوع یازدهم در اعوجاج اظفار** یعنی کج شدن ناخن **علاج** شبه ضماد کنند و بعد سه روز بگشایند اگر نرم شود حرکت داده راست کنند الا بار شبه بندند **نوع دوازدهم در انتفاخ و حکه اظافیر** آب دریا یا بطیخ عدس کرسنه شونیز نفت انجیر مفرد یا مرکب ضماد سازند **نوع سیزدهم در پرسانس** روغن زرد که دایم مرهما در ناخن رسد و دست پخته گردد **علاج** حکاکند بالبطیخ تصل صابون لایتی یا سنگ قلمیاه یا بر آب سائیده بمثل مرهم کرده بر زخم گذارند اگر نه نشود صابون قلمیاه سیده گذارند مرهما بر آب سائیده بر گرده شسیده و هندبه برگ تنبول گرم نموده بندند کاد کند اگر خمه نشود اما آب نایستد تاب گوگرد یک قطره گذارند پس مرهم **تراب گوگرد** گوگرد توتیای سنگ زرنوشادر هر یک شش درخ عبرت ابطل آمیخته دارو ندگی کرده مثل چوبه چکانند **تراب قلع** مرآب آهن سیر چهار نگاه توتیای سنگ هر یک یک آمیخته پهلدرو آفتاب نهند پس بکار برند **نوع چهاردهم در انتفاخ حکه** باشد که دایم مرطوب خریف وقت صبح و شام اصابع بخارند و دمیده گردند سبب او احتباس فضلات دران بصد ورین اکثر افتد **علاج** برای انفتاح مسلم و تحلیل ماده آب یا بی شوبا بهک آب یا بطیخ سلق یا بطیخ تلخ یا بطیخ انجیر کرنب یا بطیخ عدس مقشر کرسنه کرنب ترس شونیز و زمانی اصبح در و نماده دارند و روغن بان تمخ نمایند انجیر یا بصل پخته ضماد کنند اگر زمین بنشود آب پخته ریزند **فایده** حکه اطراف اگر دشتا یا سبب غسل با آب بارد باشد بلکه یک کف در آب که بسیار گرم باشد آمیخته در و نهند قرنفل انجه بهر یک شش مثقال قطع قصب الذریره هر یک ۵ مثقال فرفیون چند درم کوفته در یک آبدار آب مهرا کرده مالیده صاف نموده روغن کنجد سه آبا آمیخته روغن سا نخته مالند **فصل دهم در امراض شعر** یعنی موقول جالینوس تولد شعر از بخارست که مرتفع میشود از فضول غلیظ

پس تا که این بخار گرم و چرب و غلیظ است اینچنین زود متحلل شود و قوی و سیاه بود و چون اینچنین نگردد سرد باشد و اینچنین زود پیدا شود و ضعیف و سفید بود و وقتیکه اینچنین نگردد مستدام گردد و صلع پدید آید **قول صاحب فونسیکه** پیدایش مود در بعض جایها برای زینت و در بعض جایها برای حفاظت است لذا طویل و قصیر مخلوق شده چنانچه در سر برای خوبصورتی و حفظ سر از صدمه بیرونی و مستر آن طویل خلق گشته و در چشم و ابرو قصیر برای زینت و حفظ چشم چه اگر طویل یا خمدار بود هی اذیت بچشم رسیدی و در ریش طویل و در بروت قصیر آنرا پدید برای زینت و به و در همه جسم برای انتفاع مسامات تا تنفس نامسموس بخوبی شود و پیدایش مود از فضلهٔ مفرز مدیت دقیقیکه بسام جلد پیرست تشکل پیگیرد و بنسبب مداومت صول متمادی از میگردد از اخلاط جسم نیست چرا که بعد حلق یا زنی آید بخلاف اجزای جسم که اگر قطع کنند باز نروید **قول وهبیه** قلت و کثرت موب قوت و ضعف قوت دافعه است اگر قوت مذکور قوی است اخراج فضله بخوبی خواهد کرد و مو زیاده خواهد روید و اگر ضعیف است عکس آن **قول انتیموس** چون مادهٔ او تراشیده شوند و ران از زیاده بسبب قوت مولی نشوند مگر در مرض ملیکا پولونیکا که سلب و تجرید میگردند بعد کندن موخوان ازان روان میگردد

نوع اول در داء الثعلب و داء الحیه مرضیست که موبرینده و فساد در جلد پدید آید و اکثر در موی سر و ریش دابر و افتد سبب او مادهٔ ردیست که ردیوست و منابت موتغیر کرده موبرا فاسد سازد و مادهٔ داء الحیه بنسبت بداء الثعلب ردیست لهذا از داء الثعلب عسر العلاجست فرق در هر دو آنست که گر با جمود تقرح جلد و سقوط صولیوست باریک ماند پوست باز از انجا جدا گردد در داء الحیه گویند و اگر پوست متسلخ نشود در داء الثعلب خوانند و داء الثعلب باسمی آن گویند که بثعلب اکثر افتد **قول بقراط** اگر صاحب داء الثعلب او والی پدید آید موبرویده گفته اگر با لیدن سرخ شود علاج پذیرد و اگر مطلق سرخ نگردد لاعلاج **فائده** اگر بسبب بلغم سوخته باشد بیاض لین موضع و تقدم تکثیر اکل غذیه یابرد رطب و حاد و ثور و غیره مولدات بلغم شود **علاج** اول منضج بلغم و بعد نضج تنقیه بحب صبر حب قوقایا طبیخ تربد یا رقیون نمایند تخم ترب تخم شبت هر یک پنجدرم ایرسا مثقال قرنفل پنج عدد مصطگی دو درم آمیخته نوشند و قی کنند و بعد تنقیه مرهم برای تنقیه سرخ دل پوست بنجکه جوشانده صاف کرده و ایارج یا کنجبین آمیخته غرغره سازند مازالاصول گلقند نورند و بعد تنقیه راول آن موضع را بحرقه درشت یا بفصل یا بثور مالند که سرخ شود و اگر بسبب کثافت جلد و قلت مادهٔ سرخ نگردد یا سته کاک زنند بعد وضع سداب خردل یا ثوم یا زفیون عاقرقرحا بزهره گاو یا حبهٔ الخضرا پوست قندق هفته عنصل یا دام تلخ حب الیان طلا کنند اگر از اطلیه حاده جراحت شود به میرخ به بطیا مرهم اسفیداج مکرر طلا کنند و از دهن مرد شمع بلوط آب یک موسی صفرت بیش مرهم ساخته شند چون تسکین یابد باز همان ادویه گذارند تا که مو برآید پس موبا تبکرا تراشند تا قوی گردد و گرد جا لیدن سرخ نشود یا به میرخ شود و نمک و انجیر با لند یا خرا شند پس سلق بخم پخته یا انجیر سوخته بخم آمیخته طلا کنند اگر بسبب صفرای حاد باشد صفرت و حرارت بدان تلخی دهن عطش تقدم اکل اشیای صفرا انگیز پوست جلد و موش مرض جنان نماید که گویا پوست طائری است که موی او جیده باشند علاج تنقیه بطبخ هلیله حب هلیله کنند تربد کوشند شربت لیمو شربت سیب هندمرغ ماش مقشر کرده انفاخ خورند و بعد تنقیه بسرکه گرم کلاب نعنا به و برای تراکم صفرت سرکه و دهن گل مالند پس برای جلا و قلع مادهٔ مویه تکند و منع تساقط گوگرد زنیت آمیخته با فندق مع پوست سوخته بسرکه کهنه آمیخته با زفت سوخته بسرکه کهنه آمیخته بطلا سازند اگر مو برآید فبها الا شط ازاله دهن و چون کنجد آمیخته با شیر سوخته کف دست یا حفش سوخته و دهن بید با روغن

مورد و آمیخته با لبلاب و بطیخ بسوس گل خطمی برگ بید شونیز یا بطیخ مسلق بسوخته بخرقه مالند چون سرخ شود تو تم کوفته بسرکه طلا سازند اگر بسبب سودای محترقه باشد بیوست و کمودت و سواد موضع و تقدم اکل مولدات سودا و مزاج سودا وی **علاج** تبطیف و نضج ماده کوشند و در ترطیب مبالغه نمایند بعده بطیخ افتیمون سطوخودوس تفتیه اول شوم و عنصل مالند و بهپایسد پیچ خرس پیه بط جوف ارتمیض سداب فرفیون خرد لبخ نی سم زبسوخته رمادیه بروج الصنم آب ترب و زیت کهنه بعد حک موضع طلا کنند و بطیخ حلبه کتان شونیز روغن نارد روغن لاذن مالند اگر بسبب خون غلیظ فاسد باشد حجمت موضع غلظ بول سرعت عظم نبض **علاج** فصد کنند حجامت نمایند علوق گذارند و مالند خون کوشند شربت عناب آب انارین دهند بعده بخرقه درشت یا نبو فای طب یا بنفسج و خرد مالند پس سرخ سداب فرفیون طلا کنند و هر چه در صفر وی گذشت بکار برند **حب هلیله** هلیله زرد صبر هر یک هفت مقمونیا گل سرخ هر یک دو آب حب سازند شربتی دو مثقال مزبله حب دمک و غیره **قول عسکری** در دموی اول قیفال زنند پس بطیخ خیار شنبر دهند بعده ایارج فیقرا خوانند در صفراوی اول بطیخ هلیله بعده ایارج فیقرا و در سوداوی اول بطیخ افتیمون پس ایارج فیقرا و در بلغمی اول حب سقطن بعده ایارج فیقرا دهند و اغذیه لطیفه سریع الهضم خورند از غذای غلیظ و اشتای طعام و شراب و کثرت ریاضت و تعب پرهیز دهند پس موضع علت را بتوره حلق کنند و بعد حلق بخرقه دلک نمایند تا گرمی آید پس بطیخ مزبور شوند و حفض طلا کرده یک یا نیم روز بگذارند بعد آب مورد طب شویند قشور کنند سوخته بطیخ مسلق یا بشحم دب یا بشحم خنزیب و سل آمیخته طلا کنند و تهرین بدهن شروع مفید دلک بمبل نموده بروغنی که در وی بابونه قیصوم ریساوشان فوذنج پخته باشند بدهن کنند **قول جالینوس** درین مرض اکل ادویه حاره نزاوا نیست که جلد را صلابت صلب میساند و گفته ادویه قویه گرمیساز گرم سوزنده بابونه طلا تمامی بدن را که جلد سوخته شود و موی نبر آید **قول اهرن** جالینوس درین مرض ایارج فیقرا تجویز داده که همه اقسام را صحت میدهد پس اگر از صفراوی اخلاط باشد مقدم ایارج فیقرا دهند و اگر از سودا باشد خرق افتیمون و اگر از بلغم بود شحم حنظل یا ایارج فیقرا منحل کنند در همه انواع یا ایارج فوغه کنند گرفته در موضع مرض شرط زدن بعده بشوم مرض سخت تر نک شدید نمایند مجرب **قول ثابت** بن سنان نود مرض سیصد مرض را صحت داده و گفته بر موضع مرض شحم حنظل را بفطر علاج کردم و قی فرمودم اولا در پنج روز دو نوبت با ایارج روفس در نوبت اول بیماری بسیار شقاق دوازده پیچ شقاق و قبل ازان دو اخراجه بود دم سیر مقمونیا هر یک دو عصاره انتیتی شحم حنظل هر یک یک بحث یافت **قول رازی** اصل درین مرض زدن گیره را یعنی میباید دید بوس اقرلیست و گفته سه صاحب علت سلام بوشیده دارند تا عرق کند کف کشیرا رد و گفته چیزها و نبات و نطرون شیشه مثل پرسیاوشان نیست و غسول فعل کنند اما کهنه نباشد تازه و گفته برای نبات صاحب فندق بریان بروغن بابونه طلا کنند **قول ابارد** هر بیمار که غسل درین مرض عجیب افتد سوخته بغسل آمیخته یا زنبور سیاه یعنی بهونه بروغن کنجد سوخته مسان کرده یا روغن خسته اکول بطرنیان شتر آبزو دیا عوق که مایه زیتون که مایه صمغ پابه جوک یا آب گل گرمابل طلا کنند کنجشک سیاه کرده با نیگو گذیر بروغن کنجد سوخته اند و روغن بیضه آب آمله هر یک یک مکس یا بس یک بروغن ساخته در روز دو سه بار طلا کنند زاغ مکس بغسل بسیار سوخته در روز سه بار مالند نبت مورد یک ماه پیه کلیه آدم طلا کنند منبته مورد یک یا سه روز گفته ابرص کنا

شوید و وقت شب بیختی نیتو بنبت ضماد کنند و صبح شسته روغن بنفشه مالند اگر مگس افزایند بهتر **ادویه مرهم مواد اول** بیاچکد شتی مالن کرسنج شود و آب تربوست ظاهر گردد و پس شیر شتر طلا نمایند و رم خواهد کرد تر سمند و بلای شیر گل سرشو و آب جوشانده اول آب صابون او مالند و بالش گل گذارند و بعصابه بندند روز دوم کشاده گل دور نموده و دیگر گذارند بدستور سه بار پس آبگرم شسته باشد اگر چه مانند محلی باشد مومیا آید و بعد بر آمدن مو دو سه بار حجامت کنند انبوه گردند **دیگر** سرطرزه روغن آمله مالند **دیگر** تشریح بیض محرق بپیه ثعلب آبگینه یا غراب محرق نیت آبگینه یا حنزل اسم سیاه محرق سرگس کنش عاج رماد گرم کلا تیشر فند ق هندی سوخته برابر روغن حنا آبگینه یا مغز حب سلاطین مومیا بیش سوده یا اسپل سبز که سوده یا سبز و قدری حضض با آب سوده یا سرموش سوخته بعسل یا سبز که آبگینه یا تخم تب باب برگ تب آبگینه یا موی اسب سوخته بشیر اسپ یا روغن کنجد آبگینه باز بد البحر بروغن خروع آبگینه یا سم سوخته سلیمانی آبگینه یا زاج سفید یا سنباده اسپل آبگینه یا زاج الحیه بهن مرمع چقه چقب نیت بشته یا زاج نیت جوشانده یا علق بروغن کنجد سوخته یا کاو قیصوم زید البحر نیت کند آبگینه یا سم زرسوخته سرگس مفرد یا مرکب نیت آبگینه یا صفرت بیض بروغن زرد لت کرده یا تخم بوست و خت قنب سوخته بروغن یاسمین آبگینه یا سم استر سبز که آبگینه یا عاج سوخته تنها یا بهمو زن حضض بشیر آبگینه یا گل جاسن بمول ماده گاو سیاه و اسپل آبگینه یا پیه خرس سبز که آبگینه یا زاج شفاف مسحوق نیت آبگینه یا حب الغار اسپل و نیت آبگینه یا کندر بروغن ترب آبگینه یا روغن خروع شحم دب سبز که حل کرده یا سم اسپ سوخته بسک گاو یا روغن کنجد یا زیتل مگس براده عاج یا بروغن بیضه آبگینه یا روغن جوز یا آهن بهر و حنش انبغل یا میش سوخته بدود چراغ آبگینه یا روغن شونیز آبگینه یا پیه گرگ یا پیه سنجد یا پیه نسیج یا روغن تسبیح یا مغفر سر و ماه یا آهن بهر و ماه یا مغفر ارنب آبگینه یا سفر و ماه طلا کنند **دیگر** باب آهک شسته نوشادر سوخته بسک لت کرده مالند تا هفته **دیگر** هم استر سوخته بروغن مورد آبگینه مالند **دیگر** خطاف دیج گرده خونش طلا کنند و بحش مصفی انظم در روغن سرشت اندا خته بر آتش نهند چون سوخته و درگرده اول بر اصبع چرم بسته بروغن آلوده طلا کنند **دیگر** عاج سوخته حضض برابر بروغن کنجد بایه اول بیاچکد شتی خرد سائیده طلا کنند در دو هفته مو بر آید **دیگر** کستان سوخته بروغن کنجد آبگینه جوشش کرده مالند مطول نبت **دیگر** براده عاج بروغن مورد آبگینه مالند نبت **دیگر** زاج اسود در سرکه کرده در تربال اسب نهند آفتاب شده کرمها افتد پس هر کرم که سیاه بود در آفتاب خشک کرده بروغن کنجد سائیده هر جا که خواهند گذارند نبت **دیگر** کرم خار و فیلان حضض عاج برابر آب حب بسته آب سوده طلا کنند **دیگر** نطرون بمول آدم آبگینه شنبند **دیگر** بن سوخته یا تخم اسپل یا میش یا کبد بقر سوخته اسپرک یا قمقمه سوخته یا پیه سیاه دشان بروغن بیخته یا مرد ارزال نیت بخ ضماد کنند **دیگر** زیل کلب یا آهن یا عرق اسپ چند روز طلا کنند **دیگر** بخور لوبست قنفذ بری دبند **دیگر** پوست قنفذ بری سوخته بزفت رطب آبگینه طلا کنند مزیل ثآلیل و کلی **دیگر** خلفل بزهر خوک و اسپل آبگینه بر سر قرح طلا کنند **دیگر** ذراریح سر و یا خیره دور کرده بسایه خشک نموده سائیده بروغن بان یا روغن زیت یا روغن بیضه ده آبگینه بر اخگر نهند و حرکت ده باشند چون غلیظ شود فرود آرند و بر اورش بمالند اول آبله پس مو بر آید و اگر قدری مشک عنبر افزایند بهتر **دیگر** آمله عاج برابر سوخته سائیده بروغن بنفشه آبگینه مالند نبت مطول **دیگر** شونیز آب سائیه طلا کنند بعده روغن لادن بمالند یا سائیده بزیت آبگینه برابر و مالند **دیگر** گندش بروغن بیضه آبگینه ضماد کنند نبت موی در نبت دست

دیگر روغن اذخر بریش مالند دیگر مغز خشت ترموخته بروغن مورد آمیخته برابر بورش مالند دیگر مغز سر اسپ بروغن یاسمین آمیخته یا مغز قلم آهو یا مگس عسل خاکستر تخم سن بروغن سام ابرص آمیخته هر جا که خواهند مالند موبر آید دیگر قشر تره محرق زیت آمیخته بر سر گذارند منبت مجدد مزید صلعه روغن بهنگره روغن ناجیل یک شیره بهنگره سیاه چهار روغن ساخته مالند منبت موکه بسبب مرض یا احتراق بروند حب سفید یک طلا کردن همین اثر دارد دیگر حرف خربق ابهیل بورق احمر تخم خربق جیر برگ سداب بری عروق قصب زراوند اشنان کبریت برگ حنظل موبیج رفت لوزمر کتان مرقلفل سفر دیا مرکب نخل یاد هن خروع بکار برند روغن سام ابرص سام ابرص که نبر باشد بروغن کنجد سوخته و شیشه کرده بیست یکروز در آفتاب دارند پس بکار برند نوع دوم در انتشار و تساقط اشعار یعنی انچنین و باشد مع اگر بسبب نقصان غذا باشد چنانچه در ناقهین که امراض حاد کشیده و دق وسل تقدم آن کرده بوست نهال بدن علاج توسیع در غذا کنند مع گوشت صغرت بیض خورند نرم تر بهتر خوب آسایش و استحمام نمایند بنفشه نیلوفر بیدمشک بویند آب خطمی اسپغول برگ بید شوینده هر دو وقت در روغن بنفشه روغن نیلوفر مالند اگر بسبب تخلخل جلد و اتساع مسام باشد لیکن بوست باریکی موسرعت انتشار علاج بروغن آمله چرب دارند هلیله کابلی عنصل اقاقیا بروغن مورد آمیخته طلا کنند لادن تجمر با بروغن مورد حل کرده مالند اگر بسبب ضیق مسام از بیرون کثافت جلد باشد بپوشند مزاج حبوب و غلظ سوداوی شعر وجین مورد اشند زود برآید بآسانی علاج بترطیب مزاج و اخلاط خارجا گوشند بروغن بابونه روغن گل چرب دارند شیح ارمنی بادام تلخ قیصوم سوخته زیت آمیخته مالند اگر بسبب ضیق مسام از رطوبت باشد باریکی موعدم آثار یبوست علاج حمام معرق کنند شیح قیصوم بادام تلخ در حمام مالند و بطرون برده نهره گاه شوینده مجهار چینی و فلفل خورند و درین نوع روغن نمالند که مزید رطوبت و حابس مسامست بسبب لزوجت اگر بسبب اجتماع مادهٔ خبیثه تحت جلد باشد چنانچه در وارم الصلب گفته شد علاج حب مادهٔ تنقیه کرده اطلیه بکار برند اگر بسبب سهلیای رطوبت بر جلد باشد که آنرا ترهل سازند زنی جلد و حال مزاج و رنگ جلد کیفیت مادهٔ موجبه تکیف بودن علاج تنقیه مادهٔ کنند و تقویت مسام نمایند مدانچه در وارم الصلب ذکر یافت اگر بسبب سعفه و قرحه باشد علاج برای تحلیل مادهٔ و سهولت نفوذ موشحایی محلله ملینه چون خطمی خبازی العبا و هان مراهم قرحه قیاسا مناسبه گذارند و این علاج و قتیست که از سعفه و قرحه جلد اصلا منقطع نشده باشد و بعد اندمال بستگی در سام راه نیافته زیرا که اگر سام فاسد شده و جلد اصلی منقطع گشته علاج نپذیرد و نوعیست که آنرا علت لغامه گویند بهت کثرت وقوع او مرغام را و موی آنست که با وجود انتشار و یبوست مدارز موی ملمس چنان نماید که گویا پوست طائریست که موی او کنده باشند و موها چنان نرم شوند که گویا ابریشم است و رنگ بشره زرد گردد و اکثر عقب امراض حاده پدید آید علاج موی سرزده تراشند روغن مورد روغن آمله روغن چ الغار روغن لادن مدام مالند روغن صوره آب مورد سه نیت یک پز ند که روغن ماند پس قدری لادن انداز ند چون گداز د فرو گیرند منبته و مانع ریختن موروغن آمله آمله مقشر برگ مورد پوست بیخ صنوبر برابر کوفته با آب پز ند چون مهر شود صاف کرده همچندش روغن کنجد آمیخته روغن ساز ند قوی و سود مو روغن چ الغار چ الغار و آب انداز کی جوشانند پس برآورده کوفته قدری آب بر و باشند و در شکنجه کشند یا بروغن کنجد جوشانده کوفته بفشرند قول صاحب فولنیکه اگر ساقط در اجزای پیشین اس ابوصلع واگر در تمام سر باشد قرع نامند سبب او کمی غذا یا بدی ماده باید

مسام جلد است و گفته در زنان بسبب گرمی محیط و گرمی مسام کم شاده میگردند بدین سبب زیاده غذائی اجزای شور و حاد بخوبی خمیر نمیگردد پس خون در زنان پیدا میشود و مرض مورسیده باعث اسقاط آن میگردد **علاج** اگر بسبب قلت غذا باشد اغذیه صالحه دهند اگر از بدی ماده بود فصد کنند سپس دهند و بعد تنقیه شیر خر و مرق فرخ جیکده در نارفارسی گفته شده استعمال کنند اگر بسبب چرب یا غلیظ باشد تدبیر آنها نماید اگر بسبب قلت جلد و انفتاح مسام باشد روغن گل روغن مورد روغن بید روغن نسترن مدس بکار برند بطبیخ گل سرخ اسطوخودوس بوست انار عدس برگ زیتون شوند و گفته براهی انبات چند بار خرفه خشک بالند و دو دیگ پیلا یا در خمر یا در آب جوشانده شوند بعد یا در نبود خانه هر کدام عسل سه روغن بادام قدر حاجت آمیخته یا در قصب ماده جلد بر سیاه شان روغن خرسک این صنع نیز آمیخته یا میموش سوخته نرد کتان سوخته نرد نان سپ سوخته شاخ گوزن روغن خوک عسل هر کدام حاجت آمیخته یا قصب سوخته موش خانگی سوخته بهر گاو بقدری روغن خار آمیخته یا بالجمله جریره روغن خار آمیخته یا مویج و قشر قصب کندر روغن بادام روغن خرسک آمیخته یا فرفیون روغن خار هر کدام یک مثقال آمیخته یا گربه کف دریا بالجمله حرف بزهره گاو و اندکی روغن خار آمیخته یا مازو قشر جوز مازو قشر انار مورد مرکی هر کدام یک درم مازو جزو مع قشر غیره و نیم سگ دریا و پلو مازو زنبور خانه دو هکر پلو دو غار عسل هر یک یکنیم درم هم را سیاه روغن خوک روغن خرسک هر یک دو نس روغن جوز چهار درم روغن کبابه روغن بهروزه هر کدام دو درم قرفیون یکنیم درم آمیخته یا روغن خار موم هر کدام دو نس عسل دو نس روغن خرسک هر یک دو نس جلد خرس سوخته یا قفد سوخته درم درم مازو جوز درم آمیخته یا مازو خانه زنبور مگس نیل موش قصب سوخته روغن بادام آمیخته یا مازو خانه زنبور مازو ضفدع بزهره بقدر آمیخته گذارند بعد آن شوند و روغن سر دریا و روغن اسطوخودوس یا روغن خرسک یا روغن بهروزه یا روغن خار تر و یا روغن کاغذ یا روغن کبر بت یا روغن سر پلان گاو اگر شحم ندارد در آب پخته کف گیرند پس اول خرقه بعرق او نکنیا تر کرده جلد را مالند بعد ده کف مذکور گذارند بهتر و چند بار در روز

نوع سوم در صلع مخفی نیست که موی عالی سر رویند فقط بدون موی صلع نیست اگر مولودی باشد یا شیخوخت شود لاعلاج بود و اگر طفل شود سهل العلاج باشد **قول بوعلی** صلع زنان خصیان نمیشود بسبب کثرت رطوبت مزاج اینها و عدم تحلیل رطوبت و راستا **علاج** تدبیر این همانست که در ثعلبه گذشت مع عمایت سبب و اگر سبب محل شیاعی گران باشد ترک آن نمایند **قول صاحب خلاصة التجارب** مرضیست که موی پیش سر برود و دو پوست سر خ و هموار و براق باشد و گاهی از و سطسر چنین شود سبب وفور مادهٔ بوست سر است اندر پیرانه اگر فقد و درتی مزاج این مرض نباشد الا وقتی که داغ بسبب تخلف فرو نرنشیند و بد سبب مع نیکو غذا نیابد این قسم نچه از پیش مضبوط بود و آنکه ممکن و ثابت شده باشد بمعرفت و بهتر بینی مردان پدید و آنچه بسبب تخلیل سابق ضیق افتد و هنوز ابتدای ظهور آن بود علاج آن ممکن باشد علاج ماده را بملینات و شد ساقا با سباق مبدد مضبوط و مالیدن شراب کف پا بها و امثال آن زده داغ باسافل مالش سازنده آنچه براهی انبات موصوف قسط آن گفته شد بکار برند **قول بقراط** اگر صلع را دوالی پدید آید موی سر آید و اگر صاحب دوالی را صلع شود دوالی برود پس این قول است بر آنکه صلع سبب رسیدن ماده بجلد سر که اختصاص جلد و فساد موکند پدید می آید اگر چه اندک و بدیر واقع گردد و هرگاه که آن ماده باسافل بازگردد جلد سر اصلاح پذیرد و موی آید و نیز دلست بر سبوء مزاج آن عضو تمام بدن **بدانکه** مردم شش صلع را صلع نشود چرا که داغ شان تر است و بد بسبب غذای موی ایشان منقطع نگردد و مردم هیشه فرنگ را یز صلع گم شود زیرا که پوست سر ایشان سیاه تنگ اند و موی ایشان دراز نگردد و داغ شان دشوار آید **نوع چهارم در تشقق اشعار** رضت و انت که موی را بالید گی باز نماند و میرنق نماید و باشد که با نشاء سبب او غلیظ بوست **علاج** اگر بوست نازک بود تشقق در بعض باشد و عضو یا دام و عضو نفته در اعاب خطی لعاب کتان لعاب اسفیدا آب برگ گنجد یا الند روغن آب لک کره طلا نمایند مداومت بجمام سازند و اگر بوست ضخیم فرط دزدی ماده باشد فصد کنند و بطبیخ فقیمون

تلیین نمایند بعد ادویه وضعیفه بکار برند و مبالغه در تطیب نمایند خارجاه داخلاً اگر چوست ساده بود زنار نفیه نمایند و تطیب کوشند و این کتر افتد **قول صاحب فونیکه** سبب ماده رقیق حادثه است کرد طول کشاده میکند و هر قدر که میفزاید همان قدر شدت میگردد **علاج** حلقه مرکوده زهره کسی بنور نالند یا شانه آلوده نمایند بعد بطبیخ پیاوشان یا بطبیخ بیخ قصب یا بطبیخ بوادران و خت کتان خطمی بنفشه شاهتره گاوزبان شوند شانه بمالانت کنند مرغن بادام سرکه آمیخته یا تخم بیدانجیر روغن بادام یا مکینه مرهم خمر درم آمیخته مالند اگر کافی نبوند تفه بقصد و مسهل کرده شیر خر و مرق فوج و ادویه جاذبه شیرین کنند و عیکه و نارفاسی گذشت سه مثال کنند **نوع پنجم در اثر اشخاری** گاهی زیاده میگردد حتی که جهت زوال حاجت باد و بی میافتد سبب دکثرت سبت و حاست **قول صاحب فونیکه** هر هم مال یا هم مصطکی چیا نه تا آبیخ بر کنند فاشرا بخیر توم بآب جوشانده یا آنچره بآب برگ کنجد جوشانده یا بطبیخ برنج یا قلا نخود یا بطبیخ آب یا آب یا بوجوب زنیکر مالیده سوخته بطبیخ فاشرا آمیخته یا بگل تخم گرفته سوخته بطبیخ فاشرا آمیخته شوند خون خفاش یا خون سلحفات یا بیضه ضفدع یا علق سوخته یا افیون آب برنج الیخ سرکه سایده مالند خون خفاش آب بیضه گرفته خلکه وه گذارند نقطه ای کهک سرکه جوشانده انکباب کنند آهک و نس زنیخ ده درم بیاض بیض عدد بقدع یا سرمه دل گرده بکار برند خون آدمی خفاش مغز فلوس بیضه سرپیشی اسود برنج سایده یا تار و بسل آمیخته یا بیضه مورچه خون عوک خبث الحدید بلعاب هن حل کرده یا زاد قصب یا شیر انجیر آمیخته یا آهک پیاز و نس زنیخ یکدرم یا سیاه دانه کبریت زرد چهار درم قطع یا قلا دو طل نمایند بضماد کنند قفقد برغن سیاه پلنده بیضه مورچه آمیخته یا آهک و نس زنیخ دو درم سرمه گلابی آمیخته یا کون خون خفاش سرکه آب زیاد چند دو اونس شک ابع درم سرمه ساخته اول بطبیخ زاد و جوب زنشسته مالند زنیخ بیضه مورچه صمغ عربی مرکب چهار درم طبیخ دیر ساد و نس بطبیخ تمر الهند یا خون خفاش آمیخته گذارند اگر زاحت شود مرهم سفید سازند یا بطبیخ کرنب یا بطبیخ برزالیخ شوند طلا گرم کرده داغ دهند موی آدم کهول که بغیر عرض مرده باشد کنده بیرحمانه زبل گربه یا پس بسر که آمیخته مالند که اسهه قالع و مانع انبات شعرند **تدبیر حلق شعر** آهک آب نبذیده زنیخ برابر آمیخته اول آن موضع را برغن جرب کرده ضماد کنند اگر آهک اندکی افزایند و عمل کنند بعضی بیاض بیض قدری برای عدم حرقت می افزایند اگر زاحت شود گلاب پنج عرق بابنگ و نیم شکر شش آمیخته طلا کنند و مرازا حک موی عانه ازین مقتل شهوست و در نسخه آهک و زنیخ یکست و نوشته که پزانند ضماد کنند شخاریک زنیخ آهک هر یک دو درآب بالا آمد تر کرده روز دارند پس آب صاف برآرند و اجزای مذکور همان قدر ریا زاد اخته سه روز گذارند پس آب برغ اندازند اگر پزند وی صاف گردد و بهتر آب صاف گرفته روغن گنجد آمیخته روغن سازند و این روغن را موها مالند زوده حلق کند و بعد حلق بزودی شویند تا احراق ننماید و بعضی دون روغن فقط آب بکار میبرند یا شخار آهک هر یک یک زنیخ دو آب که چهار اصبع بالا آمیاد اخته بعد یکشبان روز صاف کرده اجزای مذکور دیگر انداخته بهتر سه یا نوبه روغن سازند زنیخ سرخ صد مثقال آهک آب نبذیده صد پنجاه مثقال شخار شصت مثقال کوفته و صد کرده آب هر شبانه چی شانند و وقت جوش کلیجه انداز ند چون یکصد شصت مثقال آب نو بحصه دیگر برنند بهتر تا که آب نشاز ند و اوده انداخته شود آنگاه پیرمرغ استخوان کنند تا بحض ما قات موی ایستر آب صاف کرده ربع او روغن کنجد آمیخته روغن سازند **بدانکه حلق موی عانه** باسته ر بطری قضیب افزونی شهوت انفع است **تدبیر منع انبات شعر** مورا بموجینه کنده یا بنوره حلق نوده افیون نوشادر ان پنج رکبه یا اسفیدج قمیو لیا زاج آب پنج یا اسپغول سرکه یا جند بسل یا نوشادر زنیخ یا خون ضفدع یا خون سلحفات یا زهره تنفذ آبیضه چوبه یا روغن کبیره یا بوا موش یا خون موش مالند **تدبیر** باهک آمیخته هر جاکه سنه موبر آید اگر بعد حلق شعر باسته گذارند منع عمل کند **قول جالینوس** هر عضو که بسیار سر شود در سوزنی میریزند **قول رازی** زنی را که موی شرمگاه بر آید باید که دراو اطبث کوشند و فصد باید نمایند مزاج از سرد کنند و بعد قلع موی سفیدج قلقند افیون طباب سپغول طلا سازند **قول الاز هر** تدبیر

بنوره حک کرده نبل گرید بسر کرمنماد کنند کرر اگر قدری کافور افیون افزایند قویتر گردد شیر سگ ماده که قریب الهمد بولادت باشد سه اشال نوره مین بزده اگر بعد قطع مالند منع انبات نماید علق در شیشه نهند و تنکه خشک شود سائیده بعد تف موطلا کنند عرق آب خانه و ابط طفل طلا کنند چند بار **نوع ششم در شکستن مع** اکثر و بموکر مهای خرد که مرئی نشوند پیدا میگردند و موها می تراشند سبب قولد آنها ماده رطوبی فضلی ست که جهت تغذیه موی سر و بفعل حرارت اس مبدل گردم میگردد و چنانچه بزوم و پیدا گوه وغیره **قول صاحب فوینسکه** آنها دونا هستوی افتادن موی ها و گاهی بیلی لون آنها **علاج** بفصد و سهل حسب ماده تنقیه کرده پنجر خرمرق فوج نخیکه و نارفارسی گذشت بکار برند بعده زیستامر اشیده اونس مرکی دودرم سرکه دو اونس جوشانده مورد شوند برگ سالوا دوازده عدد برگ مو و مشتی روغن گنجد بطل جوشانده مالند قوم چهار عدد قنطوریون مشتی در آب سرکه مساوی پزانده و با انچه بسر کرجوشانده با پودینه انهنتین گل شقاقل اوز نجوش در سرکه جوشانده یا انچه عنصل قطوریون بسرکه جوشانده شوند **نوع هفتم در نمومت** یعنی سرخ یب نماید گویا که مورد بروغن چرب کرده اند و چون کلاه پوشند چرب گردد سبب دوسوت و کثرت غذای شعرت **علاج** تنقیه معده و دماغ بایار جات و اطریفلات کنند و گاهی باشیای محلی و مزیله و سنع دمه چون نوشادر سبوس تخم خطمی بادم تخم گاهی بقابض مسام مانع خروج انچه چون طبیعی مورد بلوط جوز السرو سرشوند آب غوره نبیت آمیخته مالند **نوع هشتم در حفظ شعر** تا بحال طبیعی مانند باید که روغن لادن یا روغن بنفشه روغن بر سیاوشان و غن شقاقل روغن سنبل و غن سعد و غن مصطکی روغن آمله و غن تخم سلق روغن کرفس و غن اقاقیا روغن خفص مالند و بطبیخ هلیله سیاه ترس سلق شویند اگر پوست سخت صنوبر سوخته بر بغشانی نکوتر آمیزند لفه باشند **روغن لادن** لادن و شقال و غن مورد یک پیاله شیرازی زرتی کرده مانند روغن مصطکی طبا کنند و ترکیب روغن شیاچی یگر نیست که اگر تازه باشد آب دیگر یزند اگر خشک بود در آب شانده ساف کرده و غن کنجد آمیخته روغن بسازند **نوع نهم در تطویل** **شعر** هر چه در حفظ شعر گذشت بدان ملازم باشند تا از آفت انتثار مصون بود و جهت درازی موگل سرخ مورد برگ آمله دو خت مرآمله پرسیاوشان هر چه بهمرسد سائیده بعد تر کردن سرنقیع آمله در سر اندازند برگ کنجد برگ گردو و جمیع اوهان که در وقیض و گرمی بود خفیف اول مهار اب سلق قدری دال آمیخته شویند پس اوپه مذکور بکار برند شیر مقشر سی درم آمله چند درم آب مرکز ده صاف نموده بقصی آن و غن بنفشه آمیخته روغن سازند یا لادن سه درم آب گل خطمی آب گل سمسم آب گل گردو هر یکه ده درم آمیخته روغن ساخته بدین و غن با سرخ یب دارند **قول رازی** در صیف و غن مورد و دوشتاب روغن نارویین تهیه کنند و گفته او دهان و طلیه قوی البرد پرهیز و خصوص کنی نگاهداشته باشند **قول لازوریر** معروف کرنبایس در سر اندازند و آب گرم شوید تهر و خربزیت آمیخته در سر اندازند سه روغن مصطکی مویت هلیله مورد هر یکه ده درم آمله سی درم کوفته در شت رطل خمر تر کرده نیز سه رطل ماند صاف نموده بعد کندر مصطکی هر یک چند درم حلبه کتان مقلو پرسیاوشان هر یکه بیاده درم انداخته سه روز داشته پزند چون رطل ماند صاف کرده بهمو زنش و غن کنجد آمیخته روغن سازند طول مسود موانع تسقط اشعار توشق جوزات چهار رطل آب انبه خام کمنیم رطل برگ نم سرو برگ نرم قصب برگ نیل و غن سرشف هر یک بیطل سائیده آمیخته در سبو کرده در زمین فن کنند بعد سی روز بر آورده حل کرده قدر کفایت صحرائی جوب بندند پس حبی بدهن سرشف سوخته وقت شب در سر اندازند و صبح یکنیاه کنجد شوید آمله چهار ماش سیاه دو گنجد یا چی مغز خربزه قطن برگ کنار یا بس هر یک یک صنع یکنیم سائیده با آب سرشته قرصی بسته دارند که خشک شود وقت حاجت آب سوده در موی سر اندازند بعد سه ساعت شویند و در نسخه نوشته که آمله صنع لاکوچی مغز خربزه قطن ماش سیاه مقشر برگ نرم کنار را برابر سائیده بره و غن کنجد آمیخته وقت شب در سر اندازند صبحی شویند **روغن** مطول مو سیاوشان طل آب آمله آب بنج مو هر یک رطل حب الاس سنبل سعد عود هر یکه بیطل گل لاله آمله هر یک نیم رطل هلیله سیاه هلیله زرد بلیله مشک خنا اشنه عطر عنبر هر یک بیست درم کتان شاذ زده درم

شیر بز چهار رطل مصطکی اقاقیا هر یک شش درم عنبر دو درم مشک مثقالی روغن یاسمین هشت رطل عطر موتیه سی درم باب بهیزه و در مرتا قصب چهار ده درم طباشیر
کنند و دیگر آب پیچ مویز شیر بز برابر آبگینه یا نفر فلوس آب کهو آبگینه یا صفرت بیضه هم سم آبگینه آب ابهل آب بیموسایده یا آب زبل فرس روغن آبگینه یا پنج کنجد سیاه
نارمشک نیلوفر آب سایده یا شونیز مرق آب سایده یا برگ نبسایده وقت شب بالند ستوار و صبح شوند دیگر مرد قوت کوفته در آب پخته هر هفته آن آب موتوشند
دیگر هر روز سترشوند و برگ کنجد مالند و بر روغن بادام مایند روغن آماده چرب کنند **دیگر** شونیز روغن کنجد یا بر روغن خروع طلا کنند مطول نبت یا نقشقی **دیگر** زرنباد بیخ
هر یک پنج نخود پنج چهار حرمل بیست و سایده آب برگ سلق آبگینه اول مورد آب طبیخ خطمی شب بالند و صبح شویند مطول قوی **دیگر** سیر آب موب آبگینه و حاطا طلا کنند
و بدساعتی شویند **نوع دهم در تجعید شعر** یعنی نهوه دهم کردن مو بابید که عنصل سه مرمرار سنگ آماده جلیر گ سه روکزنا پنج غوره ملح غوره یا لند غوره ملح عبارت از نمک تمکست
که در نواحی میاربر زمین نمکین جمع شود **نوع یازدهم در ترقیق شعر** یا چوب پنبوه آبگینه غلوله سازند و آنرا بر هر محل که خواهند زمانی معتدل هیگردانند دیگر باز ندکه
پوست اسو اند بس باکشته آرد جو با قلا تخم خربزه مالند **نوع دوازدهم تبسیط شعر** یعنی موراست ماندن و درهم نشوند باید که روغن آب گرم مالند و بعد
زمانی آب گرم شویند و روغن بنبت انفع **نوع سیزدهم در شقر شعر** خفرت انگبست میان سرخی و زردی باید که با پنج خانه بار دوی خمر آبگینه یا زاج عنفر آن آبگینه و ماء
کنند **نوع چهاردهم در تحمیر شعر** باید که بطبیخ سعد کنند شویند القصه مکی پنج ترمس دو آب ماهیچ نارمشک آبگینه مالند **نوع پانزدهم در**
تبیض شعر اول مورد اخور گوگرد دو هند بعده بزل خطاف کوکنار لفاح کافور تخم ترب گوگرد سایده بزهره گاو در سرکه آبگینه طلا کنند و باش سایده بسرکه آبگینه
ضماد نمایند گلاب با یکا گوریا گوگرد چخر کهنه آبگینه یا زبل خطاف بزهره گاو آبگینه بر مو مالند نور اسفید شوند **نوع شانزدهم در تسوید شعر و شیب** یعنی
سفید شدن مو بغیر قوت سبب ضعف حرارغریزی کثرت طوبت **فائده** ماکنون چرب غلیظ قوی دلزجست سیاه بوند و وقتیکه بمایت گرایده سفید گردند اگر دوسن
مانوق شباب امتداد اله آن ممکن نیست اگر جوانی بسبب مایت خون بدید آید تدبیرش کنند **علاج** مدرآتم بقیه تن و ماء ارزاغ مایع فقیه آکه متقوی شعر خم خطل یا لیقون باشد نمایند در
هفته یکبار فی کنند نوعره سازند و معجون فلاسفه شرح دیطوس اطریفل کبار اطریفل صغیر بلیله مربی هندقیه خشک کباب دا صبی خرال فلفل کمون خوزند بطبیخ شونیز یا بطبیخ حنظل
غسل کنند بروغنی که در وی سنبل فقاح اذخر سلیخه قرنفل قصب الزریره عود جوشن بسبع وچرد اروند و اکثرت نصف مجموع ادویه جوضات فولاکمات خمر گلاب کافور روغن
معجون فلاسفه زنجبیل فلفل دارچینی آله بلیله
بنفشه نسرین یاسمین و طیبات یاد و آب دو بیخ و کثرت جمام غم هم بر بهند **قول رازی** غسل موبا آب سرد و سود موهست **معجون فلاسفه** زنجبیل فلفل دارچینی آله بلیله
شیطرج زراوند گر دانغلب بغر طیغون بیخ ها بونه تار جبیل هر یکه تخم بابونه بیخ موبز بیخ تی غسل و یا سه چند بعده وزنی بکار برند شهری دو تا چهار مثقال سایر امراض وزه و با
چون فالج تشنج اسپاس البول صرع ضعف مفاصل ضعف مغدو کبد قولنج بلغمی ریح استسقا حصاة تقطیر بول و دیگر امراض مشابه **نقل** بان نافع مقوی دماغ حفظ
دندان و تقویت باه مزید عقل و ذکی شدن قطع بلغم صلب تن بنشط مفرح دل محسن لون مطیب دهن مشد دندان مضمار نه آرنده جسنا موافق مشایخ و مبرودین مضر حرورین
مصلح شیرازه سکنجبین **معجون** بلیله سیاه و ده بلیله کندر کهربا شیر یک پنج صندل سفید کاسنی هر یک پنج فلفل و نیم زنجبیل و چ گل سرخ هر یک یکمیم عسل سه چند شهری دو
مو اسفید شده ان بر و تازه قت شده را سیاه سازد **تسوید شعر** اول آب گرم بابطبیخ آله شسته شسته کند ده او خیضا گذارند و ار سنگ آب مطفی گل سرشو برا سایده باب آبگینه برو گذارند
و بدگ خروع سها و نخود بخکم بندند بعد سه ساعت با گرم شویند پس روغن آمله یا دیگر مالند و بعد چند ساعتی آب تبه یده مرار سنگ یک یک گل سرشو سه کنند **دیگر** عفص بلوط گرم کند نخود در میان
سکنند از هر چون سخته سیاه شوند چهار سنگ اسفرغ دو نخود شاد یک پنج نیم ظرف آهنی مبسته آهن بطبیخ آماسه سحق بلیغ کنند پس اول مورد الطبیخ آماسه و او دو پنج مالند و بعد غاسی بطبیخ

آملہ شستہ بآب گرم شوند رنگ ریطا وغیرہ نماید باشد و جلد اسیاہ نمیکند و حاجت بستن ہم ندارد و دیگر سمہ چہل چنانچ سائیدہ بہ من و جہ کرد و بآب گرم آمیختہ وقت شب مالند و برگ خروع بند صبح بآب گرم شویند و دیگر شیرۂ بیشکردہ طل بوست انار ہلیلہ سیاہ پنج نیلوفر اراقلفل ہنگرہ ہر یکرطل در ظرف آہنی آمیختہ بہن بند کردہ یکماہ زیر زمین دفن دارند پس برآرند اول بر نج و دہن گیرند بعد شیرۂ مذکور مالند تفتیکہ بر نج سیاہ گردند شویند اگر دیر کنند ہمہ تن سیاہ گردد و دیگر شقاقل انعنان سطل شب صبح ہر یک بآب قدری شیشہ کردہ دہن بند نمود و زیر زمین دفن کنند تا کہ آب از وجد شود و مرد مان عجیب و دیگر بوست انار ترش پنج نیلوفر اراقلفل ہر یک یازدہ درم تنکبی سہ درم بوست بیخ ہرا جو کوب کنند و در اقلفل ہمچنان ثابت دانند و شکر را قوام کردہ ہر دو یرا نداختہ و ظرف مسی نہاد و سر بوش آہنی گذاشتہ بند ساختہ چہل روز زیر زمین بقبر دفن کنند پس آبرا در خفقان نمایند اول قدری بر نج و دہن گیرند تفتیکہ بر نج سیاہ شوند نیز دوم دیگر طلب شویند و دیگر ہلیلہ سیاہ خبث الحدید آملہ زاج زرد عفص سہ برابر سر کہ یکماہ تر داشتہ جوشاند چون غلیظ شود حب بستہ دارند و بآب سودہ مالند و دیگر توتیای سبز نوشادر سہ یک درہم مرارۂ بز میست چہار درم قرنفل حل عفص سہ یک درم بآب آملہ حب بستہ دارند و بآب آملہ سودہ طلا کنند و دیگر توتیای سبز عفص برادہ آہن ہر یک سہ درم سنگ راسخ ششدرم ہلیلہ سیاہ یکمثقال مرتوشادر درم عفص را بریان کردہ ہمہ را بآب آملہ حل کردہ شب بند پس ریش را بآب آملہ شسشہ حب سودہ طلا کنند و دیگر عفص سبز دو درم مرتک بن کنجد بریان کنند کہ برنگ جامون شود با حتیاط کہ سوختہ نگردد و نہ خام بماند پس بر طاق مالند تا دہنیت نماند بعد سنگ راسخ ششدرم ہلیلہ سیاہ قرنفل قدری نوشادر زاج ہر یک درم آمیختہ بآبکہ در ہلیلہ زرد و ازدہ درم مر و ظرف گلی شب ترکردہ باشند آمیختہ حبوب بندد و بسایہ خشک کنند و بآب آملہ سودہ مالند و دیگر مرد ار سنگ آہک در شش چند آب ترکردہ و آفتاب نہند سہ روز پس شیر سفید الازند اگر سیاہ گردد فبہا الا باز صاف کردہ مردار سنگ آہک دیگر ہمانقدر ریزند و بدارند تا کہ باستحان رسد پس صاف کردہ حناوہ جزو سہ یک جزو قرنفل قدری بآب مذکور سہ شستہ قرص بستہ استعمال کنند و دیگر سمہ دو رطل برگ حنا مسحوق ربع رطل ہلیلہ سیاہ بعنص سبز ہر یکدو اونس سائیدہ دارند و بآب آملہ سرشتہ ضماد کنند و بعد دو ساعت شویند و دیگر بلادر عنص ہلیلہ آملہ بیخ موز بیخ فنجنگشت حنا بہ یک درہم کوفتہ درشیشہ کردہ دہن بسمہ دو رطل انداختہ آمیختہ در زبل اسپ دفن کنند و بعد چہل روز برآوردہ صاف کردہ مالند و دیگر تیر بیتی کہ اگر در حمام سر کہ در دہن گرفتہ انتیکن را در و گذارند موی سر و ریش سیاہ گردد و اگر سر کہ در دہن نگہ ندارند ان نیز سیاہ شود و اثر آن تا دہ سال باقی میماند بخاصیہ سیاہ کہ کستر از یک ماہ باشد بر روی کاہ فرش کردہ خولنجن بر کاہ گذارند چون منعقد شود از کاہ جدا کردہ و مثقال زاج سیاہ و سنجد ہر یک پنج مثقال ملبا ندانی و مثقال سائیدہ نخود مذکور آمیختہ در شیشہ کردہ دہن بستہ شیشہ را در سر کہ کہنہ کرتا گلو ماند گذارند تا چہل روز و اگر خواہند کہ زود طیار شود سہ روز در سہ کہ دہ روز در زبل اسپ نہند و دیگر کنوری فولاد و آتش چوب کنار گرم کردہ در آب بہلی چہل سر کنند صد بار پس در کنوری مذکور روغن انداختہ حل کردہ طلا کنند و دیگر مغز خشتہ انبا آملہ مغز فندق ہندی کونتہ روغن کنجد و مالند و دیگر کہ در پیری موہی سیاہ دہ بندسہ کہ انگوری لبن بقر ازہ یک چہار دہ نیم طل جوشانند چون قریب عقد رسد فرو گیرند و تفتیکہ سرد شود آملہ مقشر لبوست انار ہلیلہ سیاہ ہر یک سی مثقال سائیدہ آمیختہ در شیشہ یا ظرف آہنی کردہ سیاہ در زبل اسپ نہند پس برآرند و مرارا بآب لیمو شستہ خضاب کنند و دیگر تا یک ماہ اثرا و میماند برگ مدعفص آمدہ سہ خبث الحدید خستہ خرما سوختہ زاج سیاہ بوست انار

روغن بنج و نوشادر هلیله سیاه هر یک پنج مثقال سرکه زیت هر یک رطل بپزند که روغن هم نصفی ماند صاف کرده مالند و دیگر هفت سال اثر دمیماند کلاه
بادبنجان ده درم ریشه درخت انار پنجدرم تو بال نحاس عفص سبز هر یک سه درم هلیله سیاه و درم تخم خودسیاه مع پوست هفت درم سائیده بسه
قاشق سرکه و روغن کنجد سیاه و ظرف آهنی کرده چهل روز زیر آب دفن کنند پس استعمال نمایند روغن نارجیل سود مواثر و تاشش ماه بماند
نارجیل گرفته سرش ببرند و مغزش با آله آهنی برآرند پس مغز مذکور را میزده در هم برداده آهن آله هر یک ده درم نمک رنی نیم درم سبم سائیده در نارجیل
پر نموده سرش بخمیر محکم بند ساخته گل حکمت کرده در آتش نهند و بعد یکساعت نخودی برآرند و روغن که از روی برآید مالند دیگر عفص بریان یازده ماشه
تو تیای سبز یازده درخ نمکسنگ هفت درخ سائیده طلا کنند و بعد چهار گهڑی شویند دیگر برگ نیل دو درم حنا دو درم آب جغرات خمیر کرده ضماد نمایند دیگر
انبه خام دوازده عدد پوست بالای خرا شیده چاک نموده خسته دور کرده در یک طرف برداده آهن و در طرف دو عفص سحوقه پر کرده
هر دو را وصل نموده بریشته خام بسته در درخت بموز جدا جدا نهاده تا بیست روز دراندیس برآورده وقت حاجت یک انبه را سائیده شب
خضاب کنند صبح با آب شویند دیگر کنجد سیاه کیری انبه خام که بسیار خرد باشد هر یک پنج مثقال هلیله سیاه و دو نیم مثقال ریوند چین این
روغن یک مثقال برداده آهن پاوه مثقال در ظرف آهنی تا سه ساعت حل کرده در شیشه دارند و حرکت داده بمو ها مالند دیگر سرمثقال نارنج سبز بریده
قدری خالی نموده زیره پکنند و قدری افیون بر ثقب نهاده سرش گذاشته در نمد پیچیده در جای گرم نهند چون انار بوسیده شود و
ظرف آهنی با آهن حل کرده بروغن خوشبو یا بروغن کنجد آمیخته مالند دیگر پنج درخت کادی خالی کرده برداده آهن پر نموده سرش بهمان پاره
بند کرده بیست یکروز دراندیس آهن برآرند و دو پنج دیگر نهاده بدستور سه بار کنند اگر زیاده نماید بهتر پس آهن مذکور ببروغن خوشبو سوده مالند
دیگر ریاد خاطیون برگ انجیر سیاه سائیده بدهن آمیخته مالند و بندند دیگر برداده آهن نیم رطل فوه روغن کنجد هر یک دو رطل آمله هشت
رطل سائیده بطبق روغن کشیده مالند و بخرقه بندند و صباح بشویند دیگر ملاس پاره کندش مصطکی هر یک ده درم حسن انجبار
چوبک شیده ده درم مو مالند اگر یاز سفیدی ظاهر شود در پنج آهنها مالند و اگر سر ماقد یکسرخ و برگ تنبول خم زده برگ تنبول طلا نمایند انفع دیگر خون خطا
زهره خطاف هر یک ده مثقال نوشادر دانگی آمیخته موی سفید را کنده ضماد کنند سیاه برآید دیگر زهره سنور اسود زهره غراب اسود زهره
مرغابی اسود برابر هر سه آمیخته در سر و ریش مالند دیگر پنج چرچره با آب سوده موی سفید را کنده مالند سیاه برآید دیگر برداده آهن بسرکه
که سه اصبع بالا آید سه ساعت نگرکرده یا عفص سوخته بسرکه و آب آمیخته مو ها را شویند و دیگر آب سلق یا جوز سر و بسرکه و خمیر زده مالند دیگر
کنجد سیاه پنج قوم همپاره با برنج و نشک خرده روغن کشیده یا تخم جغری بروغن گل یا بروغن سوسن چرب کرده روغن کشیده مالند
دیگر مرداسنگ بسرکه و آب لیمو نیم ساعت جوشانده مو ها را تر کنند و دیگر عفص بروغن بریان کرده بقدری نوشادر کوفته بسرکه در پوست
لوت سیاه جوش بدهد اندازند و سرکه زبر موی ابرو مالند و تمام شب دارند دیگر شیر سگ بر ریش مالند هرگز سفید نشود و دیگر زهره خطاف
خطاف کبود بروغن کنجد آمیخته اول شیر دو دهن گیرند بعده سعوط نمایند لاوندان هم سیاه گردند و دیگر زهره زاغ سیاه قبل از ظهور سفیدی مو هر دو
گوش بگیرند سفید نشوند و دیگر گندم در زهره شغال پرکرده در جائیکه مگس نیفتد آویزند بعد چهل روز بیازند یا بیست عدد خورانند سود مند

دیگر شکوفه نسرین خشک کرده سائیده نیم مثقال دهند چنبه و زنانع سرعت بیاض دیگر مغز ارنب و حب لبن بقرده درم آمیخته نوشند مانع بیاض
دیگر بیخ دند باب لیموده در سه ماه هفت روز بعد تفت موطلا کنند سیاه برآیند دیگر بلاذر دو رطل طین هشت رطل وغن کرده آب بر وی باشند
تا که همه مانند گل گردد بعده حلبه ربع رطل دو طین مذکور غرس نمایند و آب داده باشند که برگ آن دو پس ازین برگ بیست درهم خاصه با آنچه
خورند قول لارز و بیر روغن لادن یا عرق عسل گرم کرده مالند طلای مسعود شعری گذارند بعرق یا آتیر زاوکا بلیه ترکنند عرق عسل
عسل خالص در ظرف چینی کرده آنبیق گذاشته بندند نموده در ظرف بر ریگ نهاده کشند اول عرق که برآید دور کنند و عرق سیاه که آید گیرند
دیگر البقر زاج هر یک نیم لیر توتیای سبز کهربا هر یک بعد طل مروارید سنگ و بیخ هر یک هفتدرم سایده در ریوت کرده کشند بعد نفتد نیم
مثقال انداخته یکماه دارند پس سه درم این گلاب دوازده درم آمیخته سه بار تر کنند دیگر زاج سیاه توتیای سبز البقر هر یک طل کوفته آب ربع طل
انداخته کشند بعده ورق نضه سیزده درم ورق سرب بیست درم انداخته دو یکشبان در گلاب آمیزند و بعد دو هفته استعمال نمایند دیگر
البقر زاج هر یک سی درم کهربا سنگ هر یکده درم توتیای سبز سه درم کشیده بدستور طیار کنند دیگر البقر سه درم زاج کهربا توتیای سبز
هر یک دوازده درم عرق کشند و در شیشه هم بسا وی اندود دیگر توتیای سبز البقر زاج هر یک نیم طل در ریوت کرده با آتش کشند پس ورق
نقره ده درم انداز ندوه مثقال گذارند عرق مذکور بیست درم گلاب دو رطل آمیزند روزی در آفتاب دارند من بعد سواک بدین آلوده بهر سوئے
سفید مالند چون خشک شود باز مالند سه بار سود و مونوع هفتدرم در خراز وابر بنیز گویند حسیت صغیر یا ریک شبیه بسبوس که از جلد سر
بغیر جراحت فرود آید و گاهی مع جراحت سبب اوماده حادبوری یا دم سودا وی یا انچه حار یا بس است قول صاحب فونسیکه فقط و نیشتر
بلکه در دیگر مواضع هم سبب اوماده شور و هنیست که از تغذیه موباقی مانده اجزای لطیف رقیق او از مسامها تحلیل رود و غلیظ باقی ماند و سد
تخلخل گردد و اکثر دماغ پیدا شود علاج اگر خفیف و نبود روغن بنفشه روغن کدو مالند بوره بآب سلق آمیخته یا آرد نخود خطمی بسر که آمیخته یا آرد
گرسنه ترسس بلعاب بهدانه آمیخته یا بارد با قلا سبوس تخم خربزه سرا شویند اگر قوی و مزمن باشد اول تنقیه غلط غالب کنند پس حلق سکرده آرد نخود
حلبه بوره خرد اموم بیخ آبگینه سفید بسر که آمیخته مالند و بعد زمانی شویند روغن بنفشه خطمی کتیرا العبه طلا کنند و بچیان کنند تا که همه بود و تطلیف
فدا نمایند و شیره انگور بوره روغن بارد آمیخته نوشند که مواد خون غلیظ بسر که یا بیاض بیض یا روغن غار یا روغن حلبه طلا کنند و تطلیف
با تطلیف سبوس شویند و تطلیف حلبه یا آب فجل نطول کنند آنهمه بسر که جوشانده در سر اندازند چند روز و بتطلیف یا تقوع کنند شویند بعول شعر ابجوا
گاه شویت بسر که که در و نخود ترکرده باشند یک عسل تمام آمیخته مالند و بعد نیم ساعت شویند قول عسکری تنقیه بقصد و مسهل کرده
تطلیف خیار زمی سلق حمص با قلا اصل سوس بوره شویند و دائم سلق سرکنند و وقت شب تدهین نمایند و صبح بتطلیف مذکور شویند اگر باقی ماند
هر شب سرکه روغن مالند و مدام طبیخ نرم دارند سفال تور بسر که طلا کنند و بآب نقیع شاهتره شویند قول لارز و بیر تنقیه کرده بر جایک
گردن شرط زنند سر موش سوخته بعسل آمیخته مالند نخود بسر که تر کرده طلا کنند و بعد سه ساعت بآب گرم شویند قول صاحب
قولنیکه اگر طفل بود مرضعه صالح اللبن مقرر کنند اگر نتوانند تنقیه مرضعه بقصد و مسهل نمایند شیر خر یا شیر زن نوشانند تا لبن صالح پیدا شود و اما شیاف

حار پرهیز انند و اگر جوان بود پس اگر جلد را برکند و اذیت آرد فصد مکرر کنند بعد سهل دهند پس ماء الجبن تربی نوشانند آبزن با آب جوی نمایند ادویه شیرین کننده دم دهند خروج مرق افعی نوشانند اگر کافی نبوند در پیاپی داغ دهند آبزن کبریتی نمایند و بعد تفتیه نام علق موکرده او دیه جاوشیر انند البقر قدری بطبیخ بوما دران جلد آمیخته یا کرگدن بطبیخ نخود سیاه خطمی لوزمد قوق آمیخته یا سرکه قدری بطبیخ قطورون سلق آمیخته یا زهره تیز بطبیخ جلد آمیخته یا زبل گربه سرکه آمیخته یا زبل خر البقر قطورون اسپرک آمیخته یا اقلا نخود ترمس سلق جوشانده یاسبوس هشت اونس آب یکنیم طل جوشانده یا خطمی آب دریا جوشانده یا بطبیخ برگ کنجد یا بطبیخ سلق یا بطبیخ نخود یا بطبیخ خطمی شونیز پنج خطمی برگ سلق هریک شستی شحم حنظل چهار درم البقر دو درم دم آب کنه از هفت بنجه صاف کرده خمر کبریت طل آمیخته شونیز بعده قطورون کنیدرم البقر کبریت هریک دو درم روغن گل دو اونس موم قدری مرهم ساخته گذارند بعد بیان بآب ترکرده پزند چون غلیظ شود قدری سرکه آمیخته یاسبوس پنج نخود ترمس برگ سلق کرنب سمایده یا اسطوخودوس بخم سایده ضماد کنند سالوا قرنفل زنجبیل جوزبویه دارچینی بدد چند خمر تر کرده عرق کشیده بکار برند زوفا زبل بطهریک چهار درم شحم حنظل روغن کوپوز دو هریک دو اونس مرهم ساخته بکار برند و با کل فروج مرغ خصی بچه بقر پزند و بیضه نرماهی جوی شیرین خرفه کاهو گاوزبان کاسنی کدو شقاقل آلو سیب ترخیز ره ماهیان اکشف کنند و از هم خوک و حیوانات کوهی و ماهی دریائی پرهیز ند **نوع هیزدهم در قمل وصیبان** قمل سپس است صیبان بضیه سپس بدانکه مادهٔ تولد قمل فضول عظیمه ردیست که طبع آنرا بالطبع دفع کند و بواسطه غلظ از مسام نه آید و در عمق جلد محتبس ماند و در انجا عفن شود و قمل متحمل گردد و از مسام سر برند و این علت اکثر کسی را افتد که غسل کمتر نماید و چرک در تن جمع ماند و در غسل جنابت و حیض تاخیر نماید از خیر خورد آبهای مختلف نوشد **قول ثابت** تولد قمل و حکه و جرب و جسف و سعفه از رطوبات حاده غلیظه است و هر چه نفع میکند یکی را دیگری انفع دارد. **قول رازی** صاحب قمل را عارض میشود صفرت و به قلت اشتها زوال ضعف قوت **قول صاحب فونیکه** اگر در سر بوند و حرکت کنند قمل گویند و سرخ سفید زرد و سیاه حسب لون مادهٔ مولده میباشند و اگر بیض و در جسم ملتصق باشند صیبان مانند و سوای سر و بغل و ریش و ابرو و غیره نیز پیدا میشوند و پر دارهم میباشند **قول ارسطاطالیس** پیدایش قمل از جسم قریب جلد است بسبب رطوبت و در جسم عفنه و جسم مرده پیدا میشوند خلاف دیگر جرها **قول بوعلی** تولد قمل از ماده است که بسبب حرارت و رطوبت عفن شود و بعضی از خون عفن و بعضی از بلغم غلیظ لزج و بعضی از فضلهٔ هضم سوی هر جسم مقرر نموده **قول صاحب فونیکه** از حرارت و رطوبت و عفونت و تباهی مادها و حکم پیدایش دیگر جرها ملا شک است اما قمل ازین متولد نمیگردد بلکه مادهٔ که قمل از و پیدا میشود خواص سمیناک دارد که بسبب حرارت تعفنه ماده مولده اینها میگردد **قول سمیز تو** هر بنائی که تباه میگردد گرمی که بدان مخصوصست پیدا میشود لهذا از ماده که قمل پیدا میشود گرمائی دیگر پیدا نمیشوند **قول همبر کوریو** قمل از منی و روح که انعقادی افزایند پیدا میشود **بدانکه** سبب بیرونی تولد قمل ناصفائی جسم و لباس و اکل اشیای متعفنه و لباس چرم دنبه و غیره متولد اینهاست **فائده** این مرض بغایت متاذیست و افراط تولد آن مهلک و در اطفال اکثر از تولد قمل حکه و بثور در سر پیدا میشود و رطوبت ازان می برآید و بعد ازان دیگر دوبا بدکه شانه در مونکنند تا قمل که جاذب رطوبت اند جدا نگردند چه اگر جدا شوند بسبب عدم جذب آن رطوبت امراض سر و چشم و گلو پدید آیند **قول ارسطاطالیس** در راس شخصی که قمل باشند از امراض سر و چشم و گلو ایمن باشد

علاج اگر کثیر و در همه تن باشد اکحل زنند مسهل دهند و اگر در سر نبود قیفال کشایند پس برای تنقیه جلد آب بثور غسل کنند صبر پوره طلا نمایند و بعد ساعتی بطبیخ ورد و مورد برگ صنوبر شویند زراوند قسط زنجبیل بسکر و زهرهٔ گاو طلا نمایند و بطبیخ سلق پودینه کوهی برگ سرو ترشی غسل کنند تجدید لباس نو و زود کنند بار چه حریر و کتانی پوشند و از اغذیه و غیظیه انچه ریح نهند بعد الغضب نوشانند و بسکر که مانند که قاتل صیبانست و نوعیست که قتام گویند و آن در سام ملتصق بود و چنان نماید که گویا بیخ موست که ورم کرده و چون حرارت آتش یا آفتاب یا آبگرم بدو رسد بگندد تدبیر قتل کنند و بطبیخ اشنه دقلی پوست انار فلفل اسفیس میعه شویند مبالغه **قول لازرور بیر** زیبق برگ تنبول سایده برخرقه نهاده گذارند همه قتل آلوده برآیند زیبق آب برگ رز یا آب برگ حنا یا آب برگ لیمو یا آب ترب یا بلعاب بهن سایده رشته چند بار تر و خشک نموده در گردن و کمر بندند همه بیفتند و از زیبق برباد یا چکد شتی دو بهن سم آمیخته یا نمک لعبل یا آب آمیخته یا آبنیخ مرخ زیبت آمیخته یا بیخ نرگس بروغن آمیخته یا شکر یا آب لیمو آمیخته آصبره بروغن هوز آمیخته یا خون صفدع بروغن آمیخته یا زرک بروغن جوز آمیخته یا شب یا آب آمیخته یا برگ بکاین بروغن آمیخته یا برگ فلی بروغن گل آمیخته مالند و بطبیخ شاهتره یا طبیخ بیخ نرگس شویند **دیگر** بیخ بسکر پز آب سوده یا زبل فیل آب سایده در سایه اندازند **دیگر** در مهتاب شبانه کنند **دیگر** تنقیه مسهل کنند قاتل قتل کرده بابونه دیگر کندش یا برگ بکاین بخورند **دیگر** طبیخ ترسن دانه بزنند مزه کنه و جرب **قول صاحب قونیکه** اگر فلفل شیطره انزاروط بابونه هر دو را بطبیخ برگ شفتالو بوزید قطوریون غسل دهند و آب افسنتین آمیخته مالند اگر و چون باشد فصد و مسهل حسب ضرر بکار دارند بعد و مویز سوق افسنتین سداب برگ خوخ مزرنجوش قطوریون اسقولوقندریون فاخر ازاره مندطویل ترسن انجره شحم حنظل خربق اسود و کبریت هر دو گاو زهرهٔ نر صابون هر که بهم سوده شویند و مالند بطبیخ ترسن مویز شسته ازروغن خوک آب افسنتین ترسن مویز روغن سیاه کهنه مرهم ساخته یا روغن سیاه مویز هر یک ۱ وزن یک بلعاب بهن کشته دم آمیخته مالند مویز افسنتین هر یک چهار بقدر هشت سر روغن خوک روغن خارجه حاجت مرهم ساخته یا آرد ترسن مویز هر یک چهار زهرهٔ گاو هشت روغن خوک روغن افسنتین قدر حاجت مرهم ساخته گذارند روغن آبرمالند داغ کنند بزی سرکه آمیخته یا بطبیخ خطمی البقر سرکه شویند مویز حب الغار زیبق کشته اکلوا رنیتی آمیخته شویند و بنیز زیبق هم کافیست ناجیل سایده مالند قاتل قتل تنبا کو ناجیل بآب تنبا کو و روغن خوک مرهم ساخته گذارند اما استعمال تنبا کو بسر متعست که بعسری آرد **فایده** استعمال زیبق منعست که ضعف باه می آرد خصوصه قوی بکل حکه داشت برای رفع او بآبی که در و زیبق بود غسل کرده باید منتقل گردید پس لازم که در بثور را رفع نماید هم مرهم سیماب بکار نبرند که از راه زیاده بثورات ناخوشتر تا حمی لرزه تشنجی قی فواق غشی صداع نمله در چهره و راس عطش اکثر اعضا تقشر پیدا کنند سوای زین رشته آغشته بزیبق که می بندند آنهم منعست **فصل یازدهم در صنان** سبب و عفونت اخلاط و حرکت آن سوی ملتهبه است بعد جماع و حرکات مشوشه بوی او زیاده میشود تاخیر در غسل جنابت و اکل اشیا که با خاصیت باده را بظاهر تن حرکت دهد چون صلبه لعوم حوت دل انگزد و غیره مولد اینست و اکثر در ابطا و اربیه و زیر انثیین پیدا آید و باشد که در همه تن ظاهر شود و سبب عفونت بول و برازو عرق نیز عفونت اخلاط است **علاج** فصد کنند مسهل دهند و باشربهٔ باده و سکنجبین صحت اخلاط و تبدیل مزاج نمایند **قانون** طیف چون قرایح بسکر که نچته خورند و بعد تنقیه بآبگرم غسل کنند مورد و نارج برگ سوسن صندل بآب سیب یا گلاب یا بآب ساده طلا نمایند اشق صندل سفید سعد پوست ترنج آشنه

حار پرهیز کنند و اگر جوان بود پس اگر جلد را برکنند و اذیت آرد فصد کرکنند بعد مسهل دهند پس مار ماهین زبی نوشانند آبزن با آب جوی نمایند او دیه شیرین کنند ده درم دهند خروج مرق افعی نوشانند اگر کافی نبود در پیاله داغ دهند آبزن کبریتی نمایند و بعد تنقیه تمام ملق موکرده او دیه جاذبه انگیزند البقر قدری بطبیخ بوماد وران جلد آمیخته یا کرفس قدری بطبیخ نخود سیاه خطمی لوزمد قوق آمیخته یا سرکه قدری بطبیخ قطورون سلق آمیخته یا زهره بز بطبیخ حلبه آمیخته یا زبل گربه بسرکه آمیخته یا زبل خر با بقر قطورون بسرکه آمیخته یا با قلا تخود ترمس سلق جوشانده یا سبوس هشت اونس آب کنیم طل جوشانده یا خطمی با آب یا جوشانده یا بطبیخ برگ کنجد یا بطبیخ سلق یا بطبیخ نخود یا بطبیخ خطمی شوینند بیخ خطمی برگ سلق هر یک شستی شحم حنظل چهار درم البقر دو درم زراوند کبیر الثقا پخته صاف کرده خمیر طل آمیخته شوینند بعده قنطوریون بکنیدرم البقر کبریت هر یک دو درم روغن گل دو اونس موم قدری مرهم ساخته گذارند بعد بیان با آب تر کرده بپزند چون غلیظ شود قدری سرکه آمیخته یا سبوس پنج نخود ترمس برگ سلق کرنب سایه یا اسطوخودوس بخم سایه ضماد کنند سالوا تر نفل زنجبیل جوزبویه دا چینی بدو چند شحم تر کرده عرق کشیده بکار برند زوفا زبل بط هر یک چهار درم شحم حنظل روغن کوپوز و هر یک دو اونس مرهم ساخته بکار برند و با کل فروج مرغ خصی بچه بقر پزند و نیم بیضه نرماهی جوی شیرین خرفه کاهو گاوزبان کاسنی کدو شقاقل آلو سیب ترنجبین زده مرهم اکتفا کنند و از سم خوک و حیوانات کوهی و ماهی دریائی پرهیز **نوع هیزدهم در قمل وصیبان** قمل سپس است صیبان جثه سپس **مدانکه** مادهٔ تولد قمل فضول عظیم بردست که طبع آنرا بطبا هر جلد دفع کند و بواسطه غلظ از مسام نتواند و در عرق جلد محتبس ماند و در انجا عفن شود و قابل تحلیل گردد و از مسام سر بزند و این علت اکثر کسی را افتد که غسل کمتر نماید و چرک در تن جمع ماند و در غسل جنابت و حیض تاخیر نماید از خیر خورد آبهای مختلف نوشند **قول ثابت** تولد قمل و حکه و جرب و خصوصت و سعفه از رطوبات حاده غلیظه است و هر چه نفع میکند یکی را دیگری انفع دارد- **قول رازی** صاحب قمل اعارض میشود صفرت و حدت اشتا نزل ضعف قوت **قول صاحب فونسیکه** اگر در سر بنوند و حرکت کنند قمل گویند و سرخ سفید زرد و سیاه حسب لون مادهٔ مولده میباشند و اگر بیض و در لحم ملتصق باشند صیبان نامند و سوای سر و بغل و ریش دابر و وغیره نیز پیدا میشوند و پدید اهم میباشند **قول ارسطاطالیس** پیدایش قمل از لحم قریب جلد است بسبب رطوبت و در لحم عفنه و جسم مرده پیدا میشوند خلاف دیگر مها **قول بوعلی** تولد قمل از مادهٔ است که بسبب حرارت و رطوبت عفن شود و بعضی از خون عفن و بعضی از بلغم غلیظ نزه و بعضی از فضلهٔ عظم سوی هر جسم مقرر نموده **قول صاحب فونسیکه** از حرارت و رطوبت و عفونت و تباهی مادها و لحم پیدایش دیگر مها بلا شک است اما قمل ازین متولد نمیگردد بلکه مادهٔ که قمل از و پیدا میشود خواص سیمنال دارد که بسبب حرارت متعفنه مادهٔ مولد اینها میگردد **قول سیمنیتو** هر نباتی که تباه میگردد و گری که بدان مخصوصست پیدا میشود دلذا زاده که قمل پیدا میشود دگر مهائی دیگر پیدا نمیشوند **قول هیرکوریوس** قمل از سنی و روح که از غذا می افزایند پیدا میشود **بدانکه** سبب بیرونی تولد قمل ناصافی جسم و لباس و اکل اشیای متعفنست و لباس چرم و نبه وغیره متولد اینهاست **فائده** این مرض بغایت متاذیست و افراط تولد آن مهلک و در اطفال اکثر از تولد قمل حلمه و بثور در سر پیدا میشود و رطوبت ازان می برآید و بعد زائل میگردد و باید که شانه در مو نکنند تا قمل که جاذب رطوبت اند جدا نگردند چه اگر جدا شوند بسبب عدم جذب آن رطوبت امراض سر و چشم و گلو پدید آیند **قول ارسطاطالیس** در راس شخصی که قمل باشد ازاما مراض سر و چشم و گلو دران ما

علاج اگر گیرد و در همه تن باشند اکحل زنند مسهل دهند و اگر در سر بوند قیفال کشایند پس برای تنقیه جلد آب بثور غسل کنند صبر پوره طلا نمایند و بعد ساعتی بطبیخ ورد و مورد برگ صنوبر بشویند زراوند قسط زنجبیل بسکر و زهره گاو طلا نمایند و بطبیخ سلق پودینه کوهی برگ غسل کنند تجدید لباس و وزو دکنند بارچه حریر و کتانی پوشند و از غذیه دقیقه انچه زیاده نباشد بعد الضب نوشاد بسکر که مالند که قاتل صیبانست و نوعیست که قمقام گویند و آن در سام ملتصق بود و چنان نماید که گویا بیخ موست کرده و چون حرارت آتش یا آفتاب یا آبگرم بدو رسد بجنبند تدبیر قتل کنند و بطبیخ اشنه دفلی پوست انار فلفل ابهل میعه شویند مبالغه **قول لارز و بیرزبیق** برگ تنبول سایده برخرقه نهاده گذارند همه قتل آلوده برآنند زیبق با آب برگ رز یا با آب برگ حنا یا با آب برگ لیمو یا با آب ترب یا بلعاب بهن سایده رشته چند بار تر و خشک نموده در گردن و کمر بندند همه بیفتند **دوا** زیبق بهاد یا چکد شتی دو دهن مسهم آمیخته با نمک لعبل یا با آب آمیخته یا زنجبیل سرخ بزیت آمیخته یا بیخ نرگس بروغن آمیخته یا شکر با آب لیمو آمیخته یا صبر بروغن خوز آمیخته یا انجدان ضفدع بروغن آمیخته یا زرک بروغن خوز آمیخته یا سنب با آب آمیخته یا برگ بکاین بروغن آمیخته یا برگ دفلی بروغن گل آمیخته مالند و بطبیخ شاهتره یا بطبیخ بیخ نرگس شویند و یکدیگر بیخ بسکر یا بآب سوده یا زبل فیل با آب سایده در مهتابی نگذارند دیگر دمهتابی نگذارند و زرو یکدیگر فقط فسق تعین کنند قاتل قمل قمل کزه جاید بوند و یکدیگر کنند یا ترس یا برگ بکاین قسط بابونج دهند و یکدیگر بطبیخ ترسن دانه ریزند فریکه کنه وجرب **قول صاحب فونیکم** اگر بلغم شیره خوار اما فراط بوند هر روز بطبیخ برگ شفالو تمر هندی قطور یون غسل هند و روغن بزه آب نفتین آمیخته مالند اگر چون باشد فصد سهل حسب ضرورت کنند و بعد موعد زیبق سلق نفتین سداب برگ خوخ مزرعنجش قطور یون اسقولوقندریون فاخر ازراوند طویل ترسن انجره تخم خطمی خربق اسود کبریت هر و گاو زهره بز صابون هر که بهر سه جوشانده شویند و مالند بطبیخ ترسن موزیبق شسته از روغن خوک آب نفتین ترسن موزیبق روغن سیاه کهنه مرهم ساخته یا روغن سیاه موزیبق هر یک ۱ ونس زیبق بلعاب بهن کشته درم آمیخته مالند موزیبق نفتین هر یک چهار بقر دو زهره بقر شست روغن خوک روغن خارقدد حاجت مرهم ساخته یا از درتس موزیبق هر یک چهار زهره گاو هشت روغن خوک روغن نفتین قدر حاجت مرهم ساخته گذارند روغن آجر یا لعابات بهی که آمیخته یا بطبیخ خطمی بقر سر کرده شویند موزیبق حب الغار زیبق کشته اکوا ردنیتی آمیخته شویند و بغیر زیبق هم کافیست نا جیل سایده نماند قاتل قمل تمنا کونا جیل با آب تمنا کو روغن خوک مرهم ساخته گذارند اما استعمال تمنا زیبق منعست که ضعف باه می آرد شخصی قوی هیکل حکد اشت برای رفع او بنائی که در زیبق بود غسل کرد و باه منقطع گردید پس لازم که در بثور را روغن خیری هم مرهم ساخته یا بکار نبرند که شراوزاه ثبورات نافذ گشته حمی لرزه خفقی قی فواق غشی صداع غلبه در چهره واس عطش کشرت لعاب تشنج فلج پیدا میکنند سوای این رشته آغشته بزیبق که می بندند آنهم منعست **فصل یازدهم در صنان** سبب وعفونت اخلاط و حرکت آنست که بعد جماع و حرکات مشوشه بوی او زیاده میشود تاخیر در غسل جنابت و اکل اشیاکه بانها خاصیت ماده را بظاهر تن حرکت دهد چون حلبه لوبیا مخدل انگزه وغیره مولد انیست و اگر در اطراف واربیه و زیر انثیین پدید آید باشد که در همه تن ظاهر شود و سبب عفونت بول و براز و عرق نیز عفونت اخلاط است **علاج** فصد کنند مسهل دهند و باشربت بادیه و سکنجبین تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج نمایند آنگاه لطیف چون قرابیج اسپرک پخته خورند و بعد تنقیه با بگرم غسل کنند مورد و لبلاب برگ سوسن صندل با آب سیب یا بگلاب یا با آب ساده طلا نمایند اشق صندل سفید سعد بوست ترنج آشنه

مرزنجوش شاهسفرم گل سرخ سک سنبل زاج برابر سائیده زیر غربال مالند مروارسنگ بآب سوده طلا نمایند زرد آلو نوشادر و خورند دوا تو تیا مروارسنگ
کافور باب سائیده یا مر بآب ثبت سوده یا حنا بسر که روغن آمیخته یا عاقرقرحا بزیت آمیخته یا صندل عود بآب سوده طلا کنند دیگر مشک یک
سرخ سعد زاج قدری بگلاب آمیخته مالند دیگر روغن سرخ یا روغن یاسمین طلا کنند دیگر اشنه زرور نمایند دیگر مشک آرد جوصندل
مانند او بمثنه مالند و آب گرم غسل کنند دیگر انگزه قدر خود آب گرم نوشد دیگر برگ سوسن برگ طرفا مالند فرلیه بوی عرق وعرق اطراف
دیگر برگ خوخ مالند فرلیه بوی نوره **فائده** گاه باشد که در مغابن و اصابع یا زیر قدم و زیر ثدی عفونت افتد بسبب سمن و عرق شور باید که
فصد کنند مسهل دهند تبهزل کوشند و از حرکت در هوای گرم پرهیزند و بدستفیه بآب گرم شویند تا دفع چرک شود پس آب بارد نیز تا مانع
تشنج عرق و فضل دل عفنه گرد بر گ سوسن تو تیا مروارسنگ گلنار گل ارمنی گل سرخ حنا سوخته پوست انار برابر کافور قدری بسر که سائیده خشک
کرده ذرور کنند اگر بسبب حدت عرق ماده جراحت شود بسر که شسته مرهم خل مرهم اسفیداج گذارند **انتباه** گاه باشد که در پوست سر تن و عفونت
افتد بسبب غلط دسم که در انجا گرد آید و عفن گردد و بمشائخ و اطفال اکثر شود بسبب کثرت رطوبت و ضعف حرارت غریزیه تنفیه کنند بعده کب

سوسن پوست درخت صنوبر مروارسنگ تو تیا بزر سرخ دستفاق کندر بسر که طلا کنند و از غذیه که در بولوم بصل بورد پرهیزند **فصل دوازدهم در نزلات**
باید که بزودی در تسمین کوشند چرا که آفات در مهزول کثیر الورود بیشتر از سبب امری و حرکتی نفسانی و بدنی و خارجی چون غم و هم و حمام و مسهر و
جماع و حرکت و ملاقات اشیای صلب و هوای گرم و سرد و امثال آن و ایضاً مهزول مستعد میباشد بحدوث حمیات عفنیه بسبب غلبهٔ صفرا
و احتباس خون در رگها سبب دیگر اقلت اکل غذاست که بدان سبب بدل تحلل نرسد و تن بکاهد یا اکل اغذیه لطیفه است که از غایت لطافت
زود و بیشتر تحلیل یابد و ببدن بهره نرسد یا اکل اغذیه فاسد و نامطبوع که خون فاسد از و پیدا گردد و بجهت فساد طبع آن را جز و بدن
نسازد و یا سوء مزاج اعضا که بدان سبب غذا کمتر جذب کند یا آفت احتشا چنانکه در کبد یا ماساریقا شده افتد و بدان سبب غذا چنانچه باید باعضا
نرسد یا عظم طحال که بدان سبب سوداء را از کبد جذب نکند پس قوت کبد ضعیف و مزاج او فاسد گردد و در توزیع غذا خور روی نماید و اعضا را
چنانچه باید بهره نرسد یا گرم معده و امعا که هر چه خورد و نجود جذب نمایند و بدان سبب اعضا نصیبی تمام نرسد یا تحلیل کثیر بسبب غم
و هم و کثرت و سرعت ریاضت **علاج** اول ازاله سبب مهزوله نمایند بدانچه در محل هر یک مذکور شد و بعد زوال سبب اشربه و اغذیه و
ادویه سمنه حسب حاجت بکار برند و جهت جذب غذا باطراف و ظاهر بدن بحمام روند و با گرم بدن شویند و بعد حمام اندکی ادهان طبیعی
مالند پس قدری گلیر او جلد او مستر خی میسا ذو جامهای نرم پوشند و آرام و سرور و سکون کوشند عطریات بویند و بمعشوقه یکی خوابند بشرط قلت
جماع و از تعب مفرط و جوع و اشیای شور و ترش و دیری در حمام و غیره پرهیزند **سمنه** باقلای مقشر مغز تخم کدو سائیده بروغن بادام
و مایه الشعیر و آب انار شیرین پخته خورند **سمنه** نخود سفید بشیر پز کنند چون شیر جذب شود خشک کرده بیست درم بیخ کشک شیر شک حنطه
هر یک دو درم نان سپیده پانصد درم شیر مانند حریره پخته قند آمیخته خورند چند روز **سمنه** مغز بادام خشخاش فندق جب صنوبر جب الخضر اب السنه
سائیده بدهن بقدر تنگ تخم آمیخته صبح شام قدر قوت خورند **سمنه** عجیب الاثر تودرین خشخاش هر یک پنج درم جب محلب نخبیل قرفه دارصینی قرنفل

هر یک سه درم حب السمنه بوزیدان حب القلقل جوز جندم هر یک درم زعفران ۵ درم آرد با قلا نخود نا چیل هر یک شصت و پنج درم عسل کف گرفته چهار رطل مغز بادام آرد بیخ شکر سفید فانید هر یک دو رطل مغز فندق کتیرا روغن کنجد هر یک رطل فانید بعسل آمیخته بر آتش نهند چون آمیزد فرود آورده ادویه سائیده آمیزند بگلاب جلکرده شکر آمیخته بر آتش نرم نهند و روغن اندک اندک اندازند و جنبانند که مانند حلوا گردد پس هر دو آمیزند و هر روز پنج درم خورند و بعد زمانی در حمام روند و در حمام رنگ نکنند و دیگر حلویات و شیر بیخ سفید و حلیم و کله پاچه و لحم طیور سمنه چون بطماکیان کبک کباب کرده و نان سیده و شیر گاو و خربزه و انگور و لوز و فستق و جوز و فندق بشکر بست شعیر لحم بزغاله بیض نیم برشت و اغذیه شیرین کثیر الغذا خورند آنقدر که معده کوفت نیاید و قصور در هضم نیفتد و در رعایت معده ضروری دانند و استفراغ کمتر کنند سمنه مغرب خروع بلبن بقر سائیده قدری سیده گندم آمیخته نان پخته هر روز یک وقیه بشیر و شکر خورند سمنه کتیرا مغز بادام شکر برابر سائیده قدر حاجت خورند و عقب او شیر که در و ناچیل جوشش بود نوشند سمنه نان سیده یا بس کشک شعیر نخود سفید بشیر گاو جوشانده خشک کرده هر یک ۵ درم بشیر گاو پخته قدری کمتر و شکر آمیخته بعد دلک و هند اگر خشخاش پنج درم لب لوز نقشر ده درم افزایند بهتر حلوای بیخ مسمن مقوی فربه ضعف معده آرد بیخ سفید رطل و آب پزند چون مهر شود قند رطل عرق گاو زبان عرق بید مشک گلاب هر یکه شقال حل کرده روغن گاو نیم رطل انداخته پزند که حلوا گردد مغز بادام مغز پسته هر یکه مثقال داخل کرده زعفران مثقالی بگلاب سوده انداخته پزند چون شروع به پس دادن روغن کند داچینی ۵ درم جوز بویه دو عدد افزوده فرو گیرند قول لازوربیه پیه مساج نمک شور کمون آرد گندم چوب بسته به پنجه ای مرغ خورا نیدن فربه شود خورند بمثمین بوزیدان بشیر تازه دهند روغن خشخاش نوشند شیر تازه آب هر یک ۵ رطل پزند چون آب سوزد و دهن لوز چهار درم مکه گاو فانید هر یک ۵ درم آمیخته صبحی خورند انخحه سه مثقال شیر رطل با آتش نرم نصفی خشک کرده درم آمیخته نوشند چند روز اسگند نخود سیاه شکر برابر ادرک قدری آمیخته ۵ درم دهند کنجد خشخاش شکر هر یک ۵ درم مغز بادام پنج درم بیخ بیض درم آمیخته ۵ درم دهند اسگند مومیائین برابر شیر ۵ درم چند پزند چون شیر جذب شود بسایه خشک کرده سائیده شکر برابر آمیخته هفت درم شیر گاو ۵ دهند مسمن ناصحن قول جالینوس کسی که اراده فربهی دارد باید که اشربه غلیظه و اغذیه مولده دم خورد و ریاضت بطی نماید و دلک معتدل کند و طلا نماید و هر چهار روز نرفت و گفته کسی بدن او بسیار خشک شده باشد باید که انتقل کند بسوی بلاد رطب و هوای بارد و کسیکه فربه باشد انتقل نماید بسوی بلاد یابس و هوای حار و گفته اگر لاغر شود یک عضو پس طلا کند نرفت که مزید بر صحت بسبب جذب خون بسوی او و گفته مردم تنگ هر گاه اراده کنند که عضو را فربه کنند بیکی دست بالیس سبع راه و چپ بیکنند آن را بابزک روغن و میز نند ازان آنقدر که سرخ شود و انتفاخ معتدل گیرد پس می نهند بران نرفت و گفته هر عضو که اراده فربهی داری دلک کن آنرا و بریز بر او آب گرم و بزن آنرا بضرب معتدل طلا کن نرفت و چون انتفاخ شود ترک آن کن الا تحلیل پیرو چیزی که جذب شده باشد پس نفع نکند بلکه ضرر دارد و دیدم زنگی غلام ناقص الا ربیه یعنی لحم بران او کم بود علاج کرد بابن تدبیر چند روز پس قائم شد لحم بران او در چند روز و گفته اگر عضوی بسیار سرد شود پس آن عضو در یکدیگر زند بلک سرخ نخواهد شد و سرعت و بطء مزید لحم بقدر سرعت و بطء اسمرار اوست پس این چنین عضو ابعد دلک نرفت و زیت و مقل و عاقرقرحا و کبریت طلا کنند و گفته کسی که بدن او لاغر بود بسبب ضعف حرارت

غریزی آن را غضب و خشم نافعست **قول حنین** کسی که اراده قی دارد و ازین اغذیه و ادویه تب کند باید که آن را سویق زمان هند تا جوع کند بسوی او شهوت و گفته کسی که از سفر و تعب و جوع لاغر شود باید که اغذیه غلیظه خورد و مگر کسی که ناقه باشد آن را نشاید **قول ابن ماسویه** باز دو بلین عمل کرده تقدیم کنند مهزول نا قدر او گفته آرد کرسنه بیان بسیل آنچه نفع میکند هزال را **فصل سیزدهم در سمن مفرط** فربهی مفرط خطر کثیر دارد چنانچه ضیق النفس قاتل بسبب امتلای عروق و تجاویف یا غشی یا سکته بسبب امتلا او انصباب ماده بقضاهای کل او دماغ یا خفقان و صرع روی بسبب انضغاط عروق و عدم نفوذ هوای مروحه و بدانسبب مزاج روح فاسد شود و عفونت آرد یا عقر امانی رجل فلقلته نضج المنی و الشریان رطوبته و لان اللحم یاخذ اصل القضیب فیقصر و لا یصل الی فم الرحم اما فی المرأت فلقلت المنی ایضا و لم لحمت الشرایین بفم الرحم فلا ینزل و الیه منی الرجل و ان نزل و علقت یسقط الجنین بضغط الشرب یا فالج یاذب بسبب کثرت رطوبات یا شق عرق بزرگ که رقیق الجرم بود و چون شکافد التحام نگیرد و خون بتمامه نزف برآید و ایضا امراض که بمرور مفقد زود یابد نشوند تا که مستحکم گردند همچنان اثر اده و یه عند حاجت باعضای اله نتواند رسید بهت ضیق مسالک و منافذ ازینست که امراض فربهان بشدت باشند و علاج عسر پذیرند و کذا فربه در هر کار عاجز و محتاج باشد و بر جوع و عطش صابر نبود **قول رفس** سمن بود تعب و جوع ندارند و امراض اینها قوی بوند و مستعد صرع بر ص فالج ضیق نفس غشی حیات محرقه و مانند آن باشند و گفته بساست که میکشد آنها را ادویه سهله و اگر گشته نشود پس شیب میشود زیرا که خون در انها کم میباشد و بلغم بسیار و گفته زن فربه اگر حمل گیرد و ساقط میشود و حمل و اگر ساقط نشود عسر میشود و ولادت آن **قول جالینوس** کسیکه در اول عمر بسیار فربه شود پس موت او اسرع باشد نسبت بکسی که مهزول بود و گفته افراط هزال بهتر از افراط سمن بست و گفته لحم که لائق کم کردنست آنست که بر صاحب او راه رفتن بمسرت و مشقت بود و قادر بر استحباب باشد **علاج** برای تخفیف سمل و مدر و هند تقلیل غذا و نوم نمایند و بر نهار حمام یابس کنند و عرق آرند تعب کثیر نمایند و غن شبث و غن قسط مالند باطریفلات کمونی بلاد رسی فلافلی سنجبنیا و دواالملک مدرات مداومت کنند و بر زمین سخت خوابند ریاضت قویی قبل از طعام نمایند در آفتاب و مواضع گرم نشینند و هیچ دو تسمین گذشت خلاف آن بعمل آرند و اکل لحوم و نمک افعی انفع جهاد رس فرست از زن شیر بسر که و اجار بفصل دلوم و بیز و ماهی شور خورند خرنه کسنه نوشند و عطش کشند **سقوف مهزل** تا نخواه بادیان سداب کمون هر یک چهار چوب لک یا لک مغسول دو درم زنجبش لوبره ارمنی هر یک یک سایده هر روز مثقالی دهند **قول لازوربیه** لک مغسول درم سبز کیا سند روس دو سرخ سکنجبین یا بگاو صبحی چند روز دهند شب زراوند جنطیانا تخم کرنس مضر و یا مرکب دهند **قول جالینوس** دلک تن کنند که سرخ شود پس با آب سوار شده گردانند و او اند مسن بعد بروغنی که در او ادویه محلله چون بیخ قثار بیخ خطمی جنطیانا زراوند تقطیع نمود حشیش جاوشیر پخته باشند تمرخ کنند یا بعد حمام تمریخ نمایند و ساعتی نخوابند بلکه بخوابانند و آب مغلی نوشانند یا آب حمامات یا در حمامی آب پز کنند و نمک بسیار در و بریزند و بگذارند که ذات آفتاب در و رسد این آب نوشانند که ناقص لحم اند و گفته اگر ازین تدابیر آید اندیشه کنند که نافع است پس چون تب آید ترک این تدابیر نمایند و بعد زوال تب باز بعمل آرند **قوارص فرس** شرب آب گرم و در تعریق قی

ولوم طویل وحمام و خوردن در روز یکبار نهزال می آرد **قول ابن ماسویه** او مان دقیق کرسنه و مزبخوش مهرست **قول** ازمی زاج زرد داغ می سازد لیکن در وخطرست **فصل چهار دهم در جراحت** تفرق اتصالست که در لحم افتد و بجنور یم کرده و و تقیکه ریزکند قرحه خوانند بسبب ادوار دات خارجی بود چون زخم تشتیر وغیره یا خوا تک بدنی چون انفجار خراج وغیر آن و انقسام جراحت کثیر اند چون صغیر و کبیر و بسیط و مستوی الشفت و غائر و منفصل المضغه و مرکب و نافذ و غیر نافذ جراحت راس و جراحت بطن و جراحت عصب و جراحت عرق **صغیر و کبیر** معروفست **بسیط** آنکه از عوارض دیگر چون جمع مفرد او انصباب ماده و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد **مستوی الشفت** آنکه چون جراحت را جمع کند کنارها بهم پیوندد و منفصل نباشد **منفصل المضغه** آنکه غائر بود و پاره لحم از وی ساقط گردد و لب جراحت بهم نپیوندد و در فضائیکه میان آنست چرک جمع آید **مرکب** آنکه سوء مزاج یا استلای تن یا ورم یا وجع اشد باو یار بود یا عظم شکسته یا رگی یا عصبی بریده یا لحم فاسد گشته **غائر و نافذ و غیر نافذ** نیز معروفست بدانکه اگر دل مجروح شود و مهلت ندهد و آثار او موجود نباشد و دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و آنکه جراحت او اختلال عقلست و کلیه دماغ حکم دماغ دارد و خروج بول بجراحت مثانه و خروج براز بجراحت امعا دلالت کند جراحت کبد مخوفست اما امید سلامت هم دارد جراحت عصب و طرف عضله مخوفست آثار او تغیر لون سقوط قوت غشی اختلال عقل تشنج است جراحت الوگه در پیش بود مخوفست خلاصی زو کمتر باشد جراحت شکم که بباطن نافذ بود مخوفست تهوع یا قوای یا اسهال لازم وارد جراحت سینه و فضای صدر که نافذ بود مخوفست آثار خروج هوا ست جراحت حجاب مخوفست ضیق نفس خاصه اوست جراحت معده مخوفست و خروج غذا لازم ویست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد **قول صاحب فهرست** و جراحی سه قاعده یاد دارند اول معرفت محل جرح که بر عضو مفرد ست یا بر اعضای مرکب دوم معرفت نوع زخم که بسیط ست یا مرکب بسیط آنکه لحم کمتر بریده شود و خون کمتر رود و بجز دبستن بغیر دو ختن التیام پذیرد مرکب آنکه لحم سخت شود و خون کثیر رود و عظم یا عرق قطع گردد و الم زیاده کند و بسبب صول هوا و رم آرد سوم معرفت هیئت زخم که کلانست یا خرد یا هموار یا غیر هموار یا عمیق یا غیر عمیق یا مستوی یا مستحرف یا تمام قطع شده یا پاره جدا گشته و پاره متصل مانده تا از دریافت این در تدبیر خطا نکند و گفته بعضے زخم مهلک بود و بعضی در منطقه و بعضے کم خطر و وی آنست که در کم باشد و صغیر بود و در عروق کمتر قطع گردد پس جراح حاذق باید تا معالجه فهمیده کند و مجروح نیز در حکم جراح باشد و سوء فراجی در بدن او نبود رجا غالب که علاج پذیر گردد و در عکس این امید بر نا ممکن **قول لازرور بیه** زخم سر و دل و کبد و معده و امعاء و شرائین و دیگر جراحات که دو خلق آنها ضرورست خطیر اند و نیز زخم سر بند باء عظم خطیر بود و زخم سر عضله و پائین عضله با خطر ست چرا که سر و پائین عضلات بیخ اعصاب ست **نوع اول در جراحت صغیر بسیط مستوی الشفت** نظر کنند اگر تازه و خون آلوده بود فوراً بهم چسپانند و دور فاده شانه بهر دو جانب او ضماد برباط ذوی رباسین بندند معتدل چرا که اگر سست بندند لب جراحت نیک نپیوندد و اگر سخت بندند خوف تورم باشد و احتیاط دارند تا در جراحت روغن یا موی و غیره اجسام غریبه نیفتد و اگر افتاده باشد اول آن را بر آرند پس بندند چه اگر چیزی در و بماند مانع التصاق و التحام گردد و اگر تازه نباشد و دو سه روز گذشته اما ریم نکرده باید که اول بخشن عارض باطن جراحت را بخراشند تا خون آلوده گردد پس بطور مذکوره بندند فانها یبرء الی ثلثة ایام من غیر احتیاج الی استعمال الدواء اگر زخم بابل باشد فوراً تا برابر شیم تا نکه زنند

پس نخست تندشسته صوف جامه کهنه بنجم تر نموده بر زخم نهند و رفاده از جامه باریک موافق جرح ساخته بنجم تر نموده بالای صوف نهاده عضا
بندند و بنجم تر دارند روز چهارم کشاده صاف نموده مرهم گذارند اگر نکمید زخم طول میکشد و لحم فاسد میگردد **قول صاحب فبر** پر زخم عضو
کهی عاجل الالتیام باشد و زخم اطفال هر جا که بود سریع الالتیام باشد و در جوانان از اطفال دیر تر و در کهولان از جوانان بطی تر بود و
پیران از کهول دیر تر الالتیام پذیرد و الا قطوعه که هنوز چسپیدگی داشته باشد مدمد و زمند مدل گردد زخم کلیه و منب در بیست روز زخم
عضله و ساق و بازو در چهل روز زخم گوش در پنجاه روز زخم عظم سر و سی و پنج روز صورت صحت حاصل مینماید و گفته اول جزای شست
زخم را جامع کند و از ریزه عظم دوم منجد و حلقه زده و گولی تفنگ و پنبه و غیره بصوف پاک نماید و بنجم نمکرم با بیول آدم با آبکیه نمک در وجوب
بود شوید پس لبهای زخم را با بهاما و سبابه توصل داده بدو زد و هوا نرساند که مخرب زخمست و بالایش خرقه مغسول مروانه بطلا رفع آلوده
نهند و بر و محافظ گذارد و آنا بنز زخم عصابی محافظ نهند و بر و خرقه نرم چهار تو کرده مانند تکیه نهد و بعصابه قدر اعتدال در اربخا و تند و بند و گرد
زخم بر و غن گل چرب نماید و معتدل بکار برد و اگر الم شود سبب او جوید پس اگر بسبب دوختن باشد قطع تانکه کند و اگر از بستن و دوختن عضو
باشد با سلیقی بند و باندام ملایم حضور انگهارد و اگر بسبب باده باشد باید که باده را بقدر و مجم و غیره باطراف میل دهد و اگر از جرای خون بود بند دوی
بندنکند بلکه برآمدن دهد تا زخم از حدوث دمل و جوشش در امن شود و اگر خون اندک رفته باشد فصد کند هم در روز اول اگر فرو اول
بیست شود روز دوم تا سوم جایز است تا خون میل بزخم نماید اگر فصد ممکن نباشد با دویه بارده چون گلقند شربت ورد تغلیظ دم نمایند هفت روز
و اگر بدن بسبب خروج خون یا در اصل خلقت ضعیف باشد عدس حسوی نان آلوده با شیر پخته غذا کنند تا بزودی تحلیل گردد و اخلاط
فاسد بسبب تقلیل غذا خرج شود و فضلکه تولد کند و طوبت زخم کم گردد و آب سرد مناسب است چرا که بدن بسبب زخم گرم شده حرارت
پیدا مینماید آب بارد آن را باعتدال آرد و اگر زخم از تفنگ یا شاخ گاو رسیده باز بر یا بگران آمده فشرده و پاشیده شده باشد قنه نگرم بفتیله
یا روغن اپرسیو نگرم در زخم رسانند و خرقه بنجم سفید نگوری زده نهند و یا رچه برادع آلوده گذارند و بر و خرقه بحافظ آهسته نهند و گرد
او بدهن و رو چرب دارند روز دوم فتیله یا صوف بزیر سیتو آلوده نهند **قول مصنف** معتدل بکار برد م نقصان کرده چرا که عین
اپرسیو گذاشتم پس روغن اپرسیو انفع و افضلست و استعمال قنه جائیکه لحم پاره پاره شده باشد بلکه بهر جا نفع کلی دارد زخم را
عفن شدن نمیدهد و بیاض بعض درین زخم نیندازند که تبدیل عفن میگردد و از انعقن او زخم تعفن میگردد **فائده** در طریق دوختن
دوختن برای آنست که لبهای زخم را بستن التصاق نمایند بدین بر سه نوع است اول و یا نزده لحم باید که هر دو لب زخم را توصل داده بقا
یک اصبع خرد از کناره زخم تانکه دهد و در تانکه اول دو پیچ و در دو م یک پیچ معتدل دهد و در باقین جای فتیله گذارد و اگر زخم گرد وی باشد
احتیاج فتیله نیست و فتیله زخم ملتصق گردد قطع تانک بقدر یک اندوخته قطع نماید که مبادا از کشاده شدن زخم عارضه دیگر پدید آید پس در
ایام شتا و سه روز در موسم بهار در یکروز زخم التیام میابد اگر بعد دو سه روز لبهای زخم توصل نیابند صوف برادع آلوده نهند اگر اینهم التیام
نپذیرد دشناب جاذب بکار برند جائیکه زخم ساده باشد و مجرح تابه و نخست نظر باید که دو خرقه بر زخم در عرض یک یا دو اصبع گرفته بیاد

بیض کندر زدم الاخوین آلوده بهر دو لب زخم بطوری چسپانند که چون خشک شود و پارچه ابدوز ندلبهای خم وصل یابند و درمیان پانچه فاصله یک اصبع ماند برای گذاشتن دوا و این را تانکه ابریشمی گویند دوم جالبس دم رو ده را تیجی کنند سوم صحیح دارند لبهای خم تقنیکه لحم پاره پاره شود و فشاره و پاره لحم افتاده باشد هر دو لب زخم را وصل کرده سوزن ابعیق برده لبهای خم را کشیده مانند نجیه تانکه دهند و این قسم تانکه در زخم زانو و کف خوبست و زودی پیکند و آثار اندمال زخم فقدان الم و عدم ریم و استرخای تانکه ست باید که وقت قطع تانکه میل بزیر تانکه انداخته بمقراض بهر بند فائده شد عصابه نیز بسه گونه اول بنبته لحم در زخم فرو نازه و تازه دادن عصابه ادویه میباشد و آن از هر دو طرف چاک کنند و میانه عصابه را برابر زخم باقی گذارند و یک سر بالا و یکسر پائین را بگشند و یک سر جانب زخم را زیاده کشند و سر جانب دوم معتدل کشند و چون بسته گردد سر عصابه را بدور نداز ین وجه لبهای زخم بوجه احسن التصاق می پذیرد و دل نشود و دوم دافعه ماده در زخم عمیق و گنده و کهنه چون خیارک و زخم بینی و ساق پای و غیره که قیح را از عمق میکشد و منع نزول ماده مینماید طریقش آنکه از پائین زخم ابتدا کنند و پیچیده بالا آرند و چون بالا روند قدری سست کرده بهمین نسق دو سه پیچ داده بندند سوم حافظ زخم بر گردن یا شکم یا پدر مالیکه با الم باشد بکار برند طریقش آنکه دو خرقه هر دو طرف عصابه پیچیده باشد و میانه عریض بود پس بر زخم هر دو سر را کشیده بطوری چسپانند که بر زخم نرسد و طرف پائین گره زنند و دیگر عصابه بپنج یا چهار پا پیمایند و عرض عصابه در زخم بازو سه اصبع و در زخم کتف پنج و در زخم ساق چهار و در زخم اصابع یک و در زخم سینه هشت اصبع باید و طول قدر حاجت **قول لارنه و ربیر** اول نخم شسته صفرت بیض بروغن یاسمین آمیخته مقابل یا زیتته آلوده نهند و دو روز بعد بیضه در خاکستر تخته صفرت او بدهن ورده مرکبی آمیخته گذارند یا بیضه در آب پخته بیاض او گرفته بروغن کتان و مرزانده بیخته خرقه تر کرده بر زخم نهند اگر قابل دوختن بود اول بدوزند پس چند روز بکار برند اگر جراحت یا دل و جوش بود برگ خروع در آب جوشانده خرقه آلوده نهند لب لوز سه مغز تان ده نبات یک سائیده قدری نمک کرمزه دار شود انداخته بلگاب یا عرق دیگر طبیب کرده خورانند و گفته خرقه حیض آلوده در کوزه گل حکمتی سوخته پاشند مدل نخم ست خون با سلیق خشک کرده پاشند یا خرقه بنخون زخمی تر کرده بندند و بجای معتدل دارند در کبد و زبه گردد و مرهم بهوره انفع و گفته با اسپرما ریتا و با اسموه دولنی را زیو با اسموه با تیا نا ما رسیان با اسپوسنبر با اسموه کاکائی با اسموه لوکا نبل با اسموه کالتو لیکو مالند یا خرقه آلوده گذارند روغن ایپری آدو روغن طلا روغن کانور روغن ضفدع مالند از دم پاک کرده خرقه بروغن اشپلیتی تر کرده نهند و مالند شربت تابکو نهند خرقه دراپی تما کو سولیدانتی یا عرق دا سپراویل یا عرق حالبسه یا خمر و رو کامبل تر کرده نهند خمر اسپیریال عرق دونبزار بادی ماتیا نا سفید یروغن کبریت نافتا سفوف مندلیه بر اضافه حیض آمیخته گذارند او کوانیتو برگ تنبول او کوانیتو سیوا او کوانیتو مندلا او کوانیتو با یلکلی ایمپلاستر و دی دیا پالما ایمپلاستر و دی موسی لاجورد گذارند دم الاخوین شمع هر یک پنج صبر یکنیم مر دو نیم قنه پانزده روغن کنجد پنجاه مرهم ساخته گذارند که مدل قروح و بثور ست و گفته اول کافور بخم آمیخته گرم کرده بر زخم راشویند روغن بلسان را پر مرغ در زخم رسانند اگر حاجت دوختن باشد بدوزند و بالایش روغن بلسان مالند صوف بخم مذکور تر کرده بر زخم نهند و رفاده آلوده نهاده بعصابه بخم بندند روز دوم بدستور کنند روز سوم اول بخم مذکور شسته صوف بزیر ستیو آلوده گذارند روز چهارم نیز و قتیکه ریم شود مرهم بکار برند و اگر خم اندک باشد بخم

برگ فنجنگشت یا بطبیخ برگ شانه مشویند و صوف بخمر مذکور آلوده بدستور گذارند اگر گرد زهرسم و رم باشد برگ فنجنگشت گرم کرده بر زخم نهند و
گفته شخصی از زخم گولی رسید و از هر دو بازو گذشته بود و قتی خون میکرد زخم را بخمر شسته فتیله بخمر تر کرده بهم رسانیده بالایش نهاد دم و بالایش هم گذاشتم و الوت خوراندم خون سیاه در برازیر آمد و بتدریج صحت یافت و گفته خمر مکرر خمر یک یاره هر یک لیبر صبر مر کندر لال هر یک درم کافور
نیم درم آمیخته بر ریا و گرم شبانه بدارند و صباح صاف کرده زخم را بدین شویند و چکانند و خرقه آلوده نهند که مدمل زخم تازه و فرلیه جست و گفته اگر
زخم تازه باشد بالسمو مرکب گردد زخم مالند و بر دهن زخم خرقه باریک نهند و خرقه تر یک آلوده بالسمو نگذارند که زود اثر میکند و درون جرح بالسمو مکوب
از سانند که ضرر دارد و گفته اگر جراحت تازه بود بدهن یا عسل آلوده صمغ بلوط هلیله کابلی ذرور کنند و اگر عسر الاندمال باشد فتیله پنبه بدین ادویه
کهنه سی سال یکدر زیاده ازین آلوده نهند در سه روز به گردد و گفته عروق الصفر برگ نیب جدوار حضض عود هر یک دور و غن کنجد بپزند گفته
بر آتش نهند چون بسوزد و صاف کرده بکار برند برای زخم انفع زخم تر آورند گردصبر بابر کوفته جوشانده باب اوزخم را شویند و گفته هلیله بلیله آمله توتیا
سبز عفص کتد هر یک دو درم پوست انار چهار درم مزاج یکنیم و رم سرکه رطل آب دریا دو رطل نیز نصفی بماند صاف کنند برای زخم عفنه انفع
زرقه کنند سرکه انگوری رطل عسل سرخ سه رطل انزروت یکنیم رطل دوسه جوش داده دارند برای زخم تازه شسته و غیره انفع و گفته صبر مر زخم شسته
جوشانده بخیته بکار برند قاتل کرم جراحت و گفته مرمکی مر هم تمام باکور هم سپیدار پس مر هم سبز و غن بلسان عملی و غن اسراش نفید و گفته در علاج زخم بسیط
چهار قاعده ضرور اند اول تصفیه زخم زخم را بمبول یا آب نمک گرم تا از خون منجمده و موعظم و گولی وغیره پاک گردد و گفته اینها مانع التیام اند
دوم وصل زخم بستن یا بدوختن یا بهم نهادن نگذارد دوختن باید که زخم را دو دو اصبع از هر دو جانب بگیرد و بهر دو لب بخوب بصبر وصل کند
از بالا تا نگه دهند بتفاوت یک یک اصبع و سوی یا مین ثقب گذارند برای گذاشتن فتیله و خروج ریم سوم قوت سانیدن تعضد را بدین وجه که فتیله
به بیاض بیض آلوده در ثقب زیرین نهند و بالایش خرقه دوتا کرده به بیاض بیض آلوده گذارند چهارم محافظت زخم تا گردد و حمرت پدید نیاید اگر
پدید آید گردان ضماد را دوا گذارند اگر بحارضه دیگر پدید آید تدبیرش کنند و در ایام سرما بسیار بخپند و در گرما کم و بعد فراغ گردن زخم بیاض بیض طلا
نمایند و گفته اگر در زخم وجع و حرقت پدید نیاید و خون روان نگردد و پس ۳ ایام سرما در سه روز و در بهار در یک یا دو روز وصل میاید پس
باید که بعد سه روز صوف از بالای زخم برداشته بینند اگر وصل نگشته باز خرقه در بیاض بیض آلوده گذارند اگر تا چهارم هم وصل نپذیرد
خرقه بخمر الیستی تیکو آلوده گذارند اگر دهن زخم بالا نیز شود دران هم نهند و وقتیکه وصل یابد و تانگه مستر خی گردد میل زیر تانگه کرده هر روز یک تانگه
قطع سازند و رشته در زخم نگذارند و بیرون آرند و اگر یکبار قطع کنند باشد که جراحت باز گردد و گفته که بعد دوختن زخم تا هیچ عارضه درون
یا بیرون پدید نیاید سه قاعده دیگر نگاه دارند اول تصفیه دوم انبات لحم سوم انبات پوست پس اگر بیاض بیض برای انبات کافی نبود کندر
دوا دانش و الاخیرین درم ببیاض بیض آمیخته خرقه آلوده نهند چند روز اگر از نیفتم وصل نیابد خرقه بخمر الیستی تیکو و فتیله به بیاض بیض آلوده
گذارند **قول جالینوس** زخمی که از بستن بنگرد و یا مواضع بستن نباشد چون نرمه گوش و بینی و جبه و کله و پلک چشم و لب و عنق و
شکم زخم عضله که منحرف باشد پس دوختن آنها ضرور است **فائده** زخم تیر زهر آلوده که قطع از وی جدا گشته و خیکه در باران و برف سدند زنده اگر مجروح را احتیاط

مواضع گرم که دخل هوا نباشد و داشتن مقدار بود بدو زندالا از بستن کار کنند تا که باران و ابر زائل گردد و نیز جراحت اگر بسبب نس یا اسبغ طب کلب یا زخمی که در وعظم مرئی شود یا عظم شکسته باشد یا زخم تا بعظم رسیده یا زخم که در وعضله مجوف قطع گشته یا زخم که در وعصاب کثیر قطع شوند هرگز ندوزند **بدانکه** وصل زخم از مرهم بدین وجه است که از خرقه باریک سه گرده سازند و کنار مصطکی چوب سیده و مرالاخوین آل از روت سائیده به بیاض بیض آمیخته گرده آلوده دو گرده بر هر دو لب زخم گذارند و قتیکه قدری خشک شوند دو سر گرده بسوزن تا نکه دهند و گرده سوم بالا گذارند ازین بگذرد و خیط بلجم و جلد و صل می باید **فائده بدانکه** وصل زخم از بستن بدین وجه است که اگر زخم ساده یا عظم شکسته باشد از بالای زخم عصا بسته بالا رونده بلجه بزیر بسته آیند و قتیکه بر زخم رسند قدری کشیده بندند و در ورم باید و زخم کهنه و فاسد چنانچه در ام مغابن و چه از بالا سخت و از زیر قدری سست بندند و چون با زبسوی بالا روند باز قدری محکم بندند بهمین دستور چهار پیچ دهند و اگر زخم بر گردن یا نکشد یا وسع مفرط در زخم بود عصا به اموافق زخم از میان عریض دارند و هر دو سر عصا به باریک سازند پس از جای عریض بر زخم گذارند از هر دو سر او گشیده بندند بطوریکه از پیچ و زخم اندکی فرق ماند و در بستن چهار چیز نگهدارند اول خرقه کهنه و صاف و سفید و نرم باشد و سیمان و رزیده نبود و خشک باشند دوم بسیار سخت و بسیار نرم نه بندند مگر معتدل سوم اگر موسم سرما بود جرح را گرم دارند یعنی خرقه بسیار بندند و اگر موسم گرما بود خرقه یک تا که کافیست چهارم اگر زخم چنین باشد که دو خرقه آن نشود و آنرا از یک خرقه چیند از بالا بزیر بود زند تا زخم درست ماند و عرض عصا به موافق زخم باید این سر تا آن سر پس در زخم دوش و عضله پنج انگشت و در زخم پیچاره و در زخم صعب یک انگشت در عرض باید گرفت **بدانکه** وصل زخم از دو خمس بسه وجه است اول شسته بلجم واین در بهند زخم ضرور است و جائیکه لجم کثیر بود واز بستن وصل نشود بکار آید پس باید که اول تا نکه در وسط زخم دهند هر دو لب وصل کرده بعده بتفاوت یک یک اصبع تا نک دهند و اگر زخم بر روی نباشد در تا نکه زیرین جا برای نهادن فتیله گذارند دوم بند کننده خون واین در زخم معاد زخم لوبست و هر جا که خون اندک باشد بکار آید باید که مانند بخیه تا نکه باد هند سوم بین بست بگیر تا نکه با اندکی زیاده لبهای زخم وصل کرده دو زند اگر خون از لجم روان بود یک رشته در در زخم نهند بعده دو زند تا خوب وصل گردد و دو برای دوختن سوزن نقرئی سه پهلو و رشته سرخ ابریشمی باید اگر شبه گردد که در زخم ریزه عظم و خیره مانده باید که قدری تا نکه با راست سازند و فتیله بزودی دور نمایند تا که در زخم هیچ نماند صاف گردد پس بتدریج فتیله کم سازند **قول** و اگر اگر شیر بر بستر اعظم سر اعظم شکسته گردد پس اگر ریزه خرد بود بدرون آمدالا عظم را بهیئت اصلی فراهم آورده آب گوسفند گذارند پس تا نکه زده چوب میده و ارچوبه کنجد سیاه شکر سفید سیده گندم روغن زرد مثل حلوا پخته کما دکنند و همین بندند اگر زخم مرتب افتد و کاسه سر جا گردد و عظم را فراهم بر وه بسته نگاه دارند و احتیاط دارند که سیاهی نیفتد **مرهم عاقرقرحا** حضض عاقرقرحا اسقیدلج مرداسنگ سنگپور هر یک سه نگرف یک روغن گاو دو ازده آمیخته با آب دریا شویند و اگر بعمق رسد زخم کبر بود از خون پاک کرده تا نکه زنند و حلوا پخته فقط دارچوبه آمیخته کما دکنند بعده مرهم مرقشیا نا گذارند و قتیکه ریم غلیظ سفید مائل بزردی برآید مرهم عاقرقرحا نهند و اگر بر دوش رسد و دست آویخته گردد تا نکه زده مرهم عاقرقرحا نهند و از چوب ساخته بر دوش بندند و اگر بر گردن تا مرسد پس باشد یا پیش و زخم عمیق بود بدستور تدبیرش کنند و هر دو وقت خبر گیرند و اگر قطعه شده و جا گشته و مدل و کبد و کلیه آسیبی نرسیده

بزودی هر دو قطع یکجا نموده تانکه زده حنه قه کتانی کهنه یا سوت ولایتی بروغن اصفر و دستفی ترنموده گذارند و بندش بوجه احسن بسازند و غذا ندهند فقط برگ کوسه پخته خورانند و عرق عنب الثعلب نوشانند و در جائیکه آواز کسی نرسد دارند و احتیاط دارند تا زخم سیاه و پیچ مثل آب نگردد و گفته اگر دست بریده جدا گردد و یا که ملتصق باشد تا گرم بوده تدبیرش کنند و چون عرصه گذرد و سر و گردد سلوی داغ عرق تدبیرش نیست و زخم اصابع و سرین را بدستور تدبیر کنند و اگر زخم بر انثیین رسد و تا بیضه زخم شود باید که هر دو قطعه بیضه فراهم کرده بزوده بوست کیسه بالائی را تانکه زنند و نبچی بندش کنند که زخم درونی بیضه ملتصق ماند پس روغن اصفر و دستفی گذارند **نوع دوم و جراحت کبیر و غائره** چنانچه اگر آزا جمع کنند هر چند که کناره ها بهم رسیده اما در قعر وی کاوائی ماند **علاج** ضرور ملتحم باشند و جهت منع انصباب ماده گرداوطلای نرد یا صندلین با آب برگ کاسنی یا با آب برگ کشنیز گذارند صندل مسحوقه بر زخم ساده پاشیده بندند تا بحیکه مانع خروج خون نگردد و اگر در تن خون کثیر باشد مزاج بسیار نزار آید و مانعی نباشد فصد کنند و از نکثرات دم بپرهیزند و اگر جراحت دم کثیر رود و غشی و سقوط قوت آرد حبس دم نمایند و فصد جائز ندارند اگر قبض بود حقنه نرم یا مسهل خفیفه بکار برند مارا للحم مرق مرغ خورند و از استلقا منع نمایند و اگر کناره جراحت از بستن جمع نشوند باید که رشته ابریشمی بدو زند و به پرنیچه گرهی زنند چنانچه معروف است و بالایش ضرور ملتحم باشند و اگر جراحت و رم کند نار تریش نبچه پخته کوفته ضماد کنند تا ورم و جع تسکین یابد و جراحت که در عرض بدن افتد اکثر لبهایش بهم نیایند **ضرور ملتحم** از روت نیم سیر مرکند و هر یک یک دم لاخوین بکنیم **قول ڈاکٹر** اگر زخم تیر رسد و تیر در زخم ماند آثارش آنکه بعد هر دو سه روز خون دهد باید که از هر چهار طرف فشرده یا دهن جرح کشاده برآورده مرهم بارو غن مناسب بگذارند اگر تیر برون فتد هر دو جانب جرح مرهم نهند و در میانش فاده بندند و اگر بسینه یا ناف رسد تا بگرداورده روغن هنگره چکانند **روغن هنگره** آب هنگره آب کوسه آب برگ نیب هر یک شش درم گل ارمنی افیون هر یک سه درم روغن کنجد نیم رطل بکجا کرده چهل روز در آفتاب داشته صاف کنند برای انواع جراحت نافع و اگر بعانه رسد و درون ماند عسرت چرا که موضع نگافتن و تراب نهادن نیست باید که مقناطیس نهند تا جذب کرده برآرد و پس روغن هنگره چکانند و اگر بران یا لنورسه و هنجا نماند به نشتر نگافته برآورده بینند اگر عظم شکسته ریزه هایش برآورده روغن و غیره بکار برند و گفته اگر زخم گولی تفنگ بر سر یا عنق برسد و درون بماند و در مجروح طاقت باشد برآورده مرهم زنگار گذارند تا لحم سوخته بالتمام برآید پس بیاض بیض دو عدد زخم تند و زوده و رم آمیخته بکار برند و زخم سر کاد کته سازند و اگر بسینه رسد هر طرفی که مجروح مائل شود همان سو گولی هم گردد و جراحت معوج شود و بعضی گولی در یار چه پوشیده میباشد پس گولی بیرون میرود اما یار چه در زخم میماند و از باعث یار چه ریم رقیق مائل بسیاهی می برآید باید که اول اخراج یار چه و گولی و تلفیه لحم سوخته کرده روغن و مرا هم بکار برند و اگر بانثیین یا ران خیره رسد اخراج گولی کرده بینند اگر عظم بشکست ریزه های خرد برآرند و بزرگ را فراهم کرده بهم چسپانده سوت ولایتی خشک پر کنند و مرهم گذاشته محکم بندند و بعد سه روز کشایند اگر عظم ملتصق شد فبها الا آنرا هم برآورده بیاض بیض دو عدد زخم تند و زوده در مرهم صل کرده مقرنانی بین ترنموده گذارند و احتیاط دارند تا در زخم سفیدی یا سیاهی یا نمی یا ریم رقیق نگردد **نوع سوم و جراحت منفصل المضغه** هر چه مجفف رطوبت و مجلی و سخ باشد چون مرکندر صبر زرآوند ایرسا قلیمیا نفشه

توتیا در کنند پس بر باط بندند و در بستن ابتدا از غور کنند و از نجا محکم بندند و نزدیک بهم بندند و عضو مجروح را نیکی دارند که بهم جمع قرار گیرد بالاتر باشد تا چرک بالطبع سیلان کند و نفع سخت بستن غور آنست که اطراف جراحت در قعر ما اکمن پیوندد و دوای ملتئم ثابت ماند و اگر چرک زیاده نیک منتشر شده گرد و دیبا لاگراید و نفع سست بستن و هن آنکه چرک بفراغت آید و بدیگر نوبه کرده تنها با روغن کهنه آلوده در جراحت نهند و تجدید میکنند تا چرک خشک کند و بعد تصفیه جرح مرا هم و در رهم بکار بر بند و بعد رویدن لحم او دو یه مدمله چون مرد ارسنگ شیخ سوخته برگ سوسن با لیه عفص گلنار صعتر زرد چوب لبکار دارند تا استکمال انبات از مصادمت و دیگر آفات محافظت نمایند **فائده** در جراحت کودکان و زنان او دو یه مدمله یسیر التجفیف چون مرد ارسنگ و غیره و در جراحت ابدان صلبه او دو یه قوی التجفیف چون عفص گلنار صبر و غیره بکار بر بند **نوع چهارم در جراحت مرکب** اول از اله امراض طاقه و اعراض حاده نماید بدانچه مناسب او بود پس تدارک جراحت چنانچه گفته شد قصد نمایند شربت تمر هندی دهند پس در سور مزاج تبدیل مزاج و ادرار سلاتقیه مسهل نمایند و در ورم مارتر شرش بنجر پخته ضماد سازند گرد او آب برگ شنیز آب برگ عنب الثعلب سرکه طلا نمایند و در ورم مفرط بیخ لفاح افیون ضماد سازند نار شیرین بنجر پخته گذارند و در لحم فاسد اطراف کاسنی اطراف عنب الثعلب اطراف خطمی کوفته بروغن بنفشه روغن گاو آمیخته ضماد کنند تا اهل لحم فاسد نماید و از اجزای مسوده پاک سازد و ایم هم زنگار گذارند و در کسر عظم ورگ دلی بریده انچه در محل هر یک آمد بکار برند و ضماد جبر گذارند **قول صاحب فهرست** اگر عظم زند در زخم شکسته بشود باید که بعد اخراج ریزه ها زخم را دوخته با چیره چوب خشک یا نی که تنگ و سبک تراشیده باشند حسب المدعا جهت معاونت عظم باندجبران بندند که عظم مجبور شود و گفته اند اگر جرح و ورم بود اول رفع آن کنند پس دوزند و اگر بعد دو فتن پدید آید قطع نمایند که کرده خرقه در مار الحل و قدری دهن مورد تر کرده نهند و گفته اند بهتر زخم مرکب بر چهار وجه است اول بریم آوردن او دو به ریم کنند حسب نفع مواضع جرح باید تا گر زخم در مواضع نمی بود و یریسیتوه نهند و اگر در مواضع قلیل اللحم باشد چون مواضع بند گاه و عروق و اعصاب ضماد بهروزه گذارند و اگر در مواضع نازک بود تنه با آب یا بگلاب چهار بار بشسته دهن ورد صفرت بیض آمیخته نهند و آثار نضج زخم آنست که ریم نرم سفید صاف صبح شام کمتر برآید و اگر روزی کم و روزی زیاده یا روزی سفید و روزی مائل بسرخی باشد بدست و اگر سفید و خلیظ بود نیک دود بر بالای این اول عسل گلابی اندازند و بالایش مرهم مازیلیکا نهند اگر کافی نبود عسل نیم اوتس آرد جو قدری آمیخته ضماد کنند یا نمک نهند و اگر در مواضع عروق و اعصاب بود عسل گلابی سه اونس قند یا بس مغسول اوتس آرد جو قدری آمیخته گذارند که برای تصفیه زخم نیز نفع هست و اگر برای تصفیه دمل مفجره بکار برند باید که جامی دنه صفرت بیض اندازند و بر آسی تصفیه عظم را و ندایر سام کی صبر حاو شیر اج سوخته را بر بعسل آمیخته گذارند و اگر مواضع لحمی باشد مرکور یو پریسی پیتا و سرخ یا و کوانیتو از یب سیا کویا و کوانیتو اپو سنو لورون نهند و بالایش مرهم سفیده یا مسکاگا و مانند او دو یه سرد نی خشنده طلا سازند اگر آزمینا لحم فاسد رفع نه گردد آهن گرم داغ دهند و او کوانیتو ازیلیکا گذارند و اگر از او دو یه مصفیه طبوت زیاده و زخم ظاهر نشود بدانند که او دو یه حدت ندارد و کذا اگر زخم عمیق نشود و لبهای او سرخ و گرم گردد نیز آثار حدت او دو یه باشد درین صورت او دو یه مذکوره کم کنند و او دو یه ملائم گذارند و آثار تصفیه زخم آنست که زخم سرخ گردد و در تری خشکی معتدل بود سوم بریدن لحم لحم صلب نرم

اگر زخم رسیده خوب نیست پس لازم که برای اعتدال این سفوف جوانس بعسل گلابی آمیخته گذارند یا سازاره مذکور بعسل گلابی آمیخته گذارند یا بعسل گلابی آمیخته نهند و زود کند بعسل گلابی مفید و وقتیکه لحم بشود و برابر آید و سرخ باشد تا بپوست آورد کند چهار شنبه کرد و پوست آوردن باید که زود منبت پوست باشد برادهٔ آهن یا خبث النحاس سوخته مغسول یا مرتشیثا مغسول یا گلنار سوخته زود کند و مس سوخته و زرخم روی ابکار نیز اگر برای تخفیف زخم وجه خواهند زود ببندد باشد و هن و رد مسکه با این بیض لت کرده گذارند و لاخوین اسفیداج گل ارمنی گل مختوم جلد محرق از هر یک یا دو گرفته مانند مرهم کرده گذارند **قول** لازر وزیر اگر در جرح ریزهٔ عظم باشد زرا و فگذر و ضمادها کنند تا برآید پس بالتحام کوشند و اگر در جرح عظم پوسیده باشد ضماد و تریل لحم آنجا گوا هی دهد باید که لحم فاسد را بادویه یا با آهن دور کنند چون عظم ظاهر شود بمبر و نیز با بسوهن خراشند تا که صحیح برآید و اگر تمام بپوسیده بود باره باره یا بر مه تجیکه در قروح آید بر بریده برآرند و بجایش قطع شاخ حیوان مقدار مخرجه مرتب کرده گذارند **نوع پنجم در جراحت سر و نواحی عشای دماغ** اگر عظم شکسته باشد در وقت التیام پشت صوف بزیت آلوده نهند و سه روز بگذارند تا ورم ایمن ماند بعده در وغن بعسل آرند و اگر عظم شکسته باشد اول پاره های عظم برآرند پس بهم در وغن بسایند **قول کوئید** و شخصی را زخم شش پاره بالای ابرو تا گوش رسید و عظم تا حجاب صلب بریده شد شش تا نکه زده علاج کردم صحت یافت پس اگر جراحت باطراف تخت رسد و سقف دماغ سالم باشد بدوزند و گفته اگر تخت قطع گشته بیفتد و حجاب صلب و عروق ظاهر باشد روغن گل چکانده خرقه بارنگ و دلنه زیری بطوری نهند که اطراف خرقه زیر قف باشد تا حجاب از خلش عظم ایمن بود زیرا که دماغ دائم در حرکت است و حجاب بعظم رسد و کرانه عظم دران خلد و باعث اذیت گردد و بالای خرقه روغن نا کو را نداخته بمالیده بورو پرواز ند و گفته اگر جراحت از تخت گذشته بحجاب صلب رسد باید که شیر زن گرم گرم دوشند و بر روغن و رادع و محافظ وغیره بپردازند و اگر در حجاب دمل پدید آید طبیخ شاه یا خون بل کبوتر فصد کرده گرم گرم ریزند و بالایش ضماد خطمی نهند و اگر از حجابین گوهر دماغ بیرون آید شیر زن بر بخن گل آمیخته و عسل و دیگر چیزها وغیره بکار برند تا که جوهر دماغ خارج شده خود بخود منقطع شود بصوف چسپیده یا وقت صاف کردن بصوف خام یا آهستگی پاک کنند که آسیبی بجوهر نرسد اگر بعض جوهر دماغ از راه ثقب تخت بیرون آید از چند سبب است یا ورم حجاب ثخین و جوهر دماغ بسبب برمه یا کسر تخت زنی را از زخم خلل جوهر دماغ برآمده بود امید حیات منقطع شد لحم برآورده ثقب مسدود گردید و عظم بکسور حادث شده افتاد و محل زخم برابر گردید و چند سال زیست اما ضعف دماغ دائمی داشت و رنگ و سبال اصلی نیابد طفلی را چنین لحم فزونی برآمد آنرا سه بار قطع کرده بذور بلید علاج کرده مرد و زور گرشد و باقی نماند **قول جوانس** چون لبهای زخم خشک شوند برگ خطمی نپزانده بمالیده آرد گندم زعفران افزوده ضماد کنند **قول الکذار و شیخ** چون چرک فرو رود و در جراح ظاهر گردد آن وقت عسل گلابی یا مرهم از یک سیاکو یا مرکور یو پرسیی بپیا و سرخ بعسل آرد و گرد از استعمال عسل سیاه دور نشود تا موت نباشد مرهم مخرج عظم مکسور و مرهم مضعف ابکار بند **نوع ششم در جراحت شکم** اگر جراحت بشکم رسد و امعا و شرب برآید باید که فوراً امعا را باز گردانده جامهٔ شکم بدوزند اگر گردانیدن میسر نیاید و از ملاقات هوا دیگر گردد و اندرون زود بخمیر گرم شویند یا اسفنج تر کرده تکمید کنند تا که تنفخ او برود و باب کشیز و صندل گرد او سرد سازند پس بدین در علیین او گرفته بردارند چنانچه پشت خم شود و امعا اندرون رود و اگر

خود بخود نرود اعانت بدست نماید برفق واگر بدین حیله نرود باید که قدری وهن جراحت کشاده کنند تا معاً بگردد ولیس جلد را بدوزند اگر زخم بر پهلوی شکم باشد وقت برداشتن طرف مجروح نسبت بطرف سالم برداشته دارند واگر شرب برآید نیز بدوی اندکی تا تفیه در وسی را دنیابد واگر زود گردانیدن میسر نیاید و زمانی طویل در هوا ماند و سنبزی یا سیاهی در وپدید آید باید که اول هر گی از خربان یا اورده که دران باشد آن را برشته بار یک بر پشمی از اسنجا که متغیر گشته سخت بندند پس اجزای متغیره را ببرند و بجایش گذارند و بدوزند و رشته که از پوست شکم بدوزند در صلابت دلین معتدل باید زیرا که شدید الصلابت پوست را پاره کند و شدید اللین می تواند گسسته گردد **قول صاحب فبر** بر از زیر عظم سینه که ابتدای فم معده است تا عظم زهار حد شکم باشد و وی کبد معده کلیه یشانه سپرز زهره نهاده است پس تفکیک در بخار خرم رسد تفتیش نمایند که گذرست یا نه واگر حجاب شرب وامعاء برآیند احتیاج علامت نیست پس اگر زخم بمعده رسد کیلوس برآید و در قی خون آید و غشی و برد اطراف فواق و ضعف نبض و الم در معده پیدا باشد و زخم معده مهلک است بسبب کثرت اعصاب و عدم التیام را ما زخم قعر معده علاج نپذیرست بسبب لحم دار گریه کبد رسد خون کثیر کفناک برآید سرفه یابس پیدا باشد و زخم جگر مهلک بود اما اگر بگوشه نگیرد رسد احتمال صحت دارد و اگر سپرز را رسد صفرا از زخم برآید و اگر بطحال رسد خون از زخم آید و زخم این مهلک نیست چرا که از اعضای ئیسه نیست و اگر بکلیه رسد خون آبناک آید و وجع مفرط بود و مهلک است و اگر بثانه رسد بول برآید و خون مائی خروج کند مهلک است اما اگر بر عنق مثانه رسد امید صحت چرا که لحمیست و اگر با معاء برسد براز برآید زخم در دقاق علاج پذیر نیست چرا که عصابی نیست و زخم غلاظ علاج پذیر بود اما اگر بیرون آید و بسبب صول هوا ورم نماید آن وقت مراجعت آن بمحل او متعذر باشد **علاج** اگر زخم کم ذانبود مثل زخم ساده علاج کنند و اگر ذا باشد و خون در باطن جمع شود برای اخراج و تذویب خون عرق جوز بیست درم شربت ورد بیست درم مومیائی نیم درم سه حصه کرده بعد سه ساعت دهند یا آب سیب شیرین بیست درم نوشانند چهارم کم شود آب ساده پنج درم انداخته جوشانیده او ده دو بار بنا صله سه ساعت دهند یا روغن موسیائی هر یک نیم درم گل مختوم ربع درم عرق سنبل یا زرده درم حل کرده گرم نمود ده دهند یک نوبت و اگر زخم با بعار سد ا با بیرون نیاید باید که زخم رفو زند و امعاء را همچنان گذارند که طبع از خود آن را بجا باز کرده و اگر بیرون آیند بنجر گرم شسته دوخته درون کرده دو زند و هر دو رشته بیرون زخم دارند پس وقتیکه زخم بیرونی رو بصحت آرد بدانند که زخم درونی معاً هم بگردیده پس کمیر شته بریده بآهستگی بیرون کشند و زخم را معالجه کنند و اگر زخم یک هفته بهیگرد و حفظ اعضای درونی در جب تا حرارت و سرفه و حمی پدید نیاید و اگر اما سبب صول هوا ورم نماید اسفنج و زخم خوشانده فشرده بندند نیگرم یا با دیان مزنجوش در زخم سنجه خرقه تر کرده یا سینه مرغ یا سینه کبوتر یا بیخ سنگ سنگافته گرم گرم نهند و کما دکنند چون نرم شود خرقه باریک برا صابع پیچیده بآهستگی بجایش بندگر زود زناف گذاشته دهن زخم فراخ کنند چون بجای خود روند دو زند بدین وجه که از طرفی سوزن از لحم و پوست گذرانند و بحجاب نرسانند و از طرف لب دیگر از لحم و پوست و حجاب گذرانده گره زنند و دو تا نگه دومی از طرف لب دومی سوزن در لحم و پوست و حجاب فرو برند و از طرف اول فقط در پوست لحم و تا نگه دو بند بستور بعده خرقه پاینبه بیاغش مصل آلوده گذارند و گاهی بنجر تر کرده نمسند یا روغن ترمتین گرم کرده خرقه آلوده گذارند یا دم الاخوین نیم کند یک سائیده نهند که حافظ تا نگه ست و گرد

زخم برای حفظ دهن وره یا روغن سداب یا روغن سکمه در سن مالند و تقویت دل نمایند چنانچه تخم کتان سائیده و تخم پخته و خربطه پر کرده گرم گرم بر زخم نهند و اگر ثقب بیرون آید بندوی بمرکی و کافور آلوده اندرون رسانند و مدوز نداگر بسبب صول هوا عفن یا سیاه و غیره گردد باید که تا محکم موم زده تا جائی که سیاه است بسته بیرند و باقته داغ کنند و باقی صالح را اندرون رسانند و رشته از ثقب بیرون گذارند و وقتیکه طبع جدا کند بیرون آید و آنگاه رشته را جنبانیده از زخم برآورده زخم را بدوزند و اگر معا بریده شود و لب معا بهم گرفته دهن مورچه گذارند تا نیک بگیرد پس فتق گردن مورچه جدا کنند یا بر رشته موم زده یا بتار روده خشک بسوزن طلا تعبیه کنند و اندرون نیندند و رشته را بیرون گذارند و پوست را دوخته بپرداوند و غیره بپردازند و بعد هفته که معا التیام یابد تار را بآهستگی کشیده برآرند و از ثقب آواز ندهد و حرکت قوی و اشیای نفاخ تیز و قابض و آب سرد و کثرت غذا پرهیزند اگر پیه بیرون بسیار نگذارد و لونش سیاه گردد و لبهایش قطع کرده برشته موم زده دوزند و اگر خون در شکم رود و گل مختوم بسرکه نخیته قطر یون کبیر هر یکدرم هر صباح دهند و از موسیائی و فاوانیا و غیره پرهیزند و اگر از زخم خون کثیر رود بینند که ریدیست یا شریانی اگر شریانی باشد را بتمام در حفظ قوت و احداث خون صالح بدل آن نمایند تا زخم صلاح گیرد بعده فاذزهر حیوانی بموضع سائیده دهند که جامع النفع است و موسیائی هر روز خورانند **قول جالینوس** اگر خون در روز اول بند نکنند از مار حایت قوت مجروح ملحوظ دارند لیکن این قول در زخم اعضای غیر شکم است و در عضو شکم و امعاء چرا که در اینجا خون اندک میباشد لهذا استعمال قبضه در اینجا ضرر دارد تا که محرز زخم نرود به فصد در زخم شکم لازم نیست مگر آنگاه احتیاج افتد اجابت است و فاده سه گوشه بر زخم نهاده بچسبانند و مجروح حرکت نکند و تکیه بجانب صحیح نماید و زخم را بالا دارد یعنی اگر زخم چپ بود بر پهلوی تکیه کند و عکس آن تا که ریم پیدا شود پس تکیه بطرف زخم نماید تا ریم بآسانی برآید **فائده** اگر زخم کذا شود و نقص باعضائی رئیسی نرسد غذای قیق از عدس تا دو روز دهند بعده مرق مغزان گنجشکی که آلوده و طبخ باشد و مرق بیضه مرغ یا نخود و نخلوفته و ماکیان کنند و اگر نقص باعضای رئیسی رسیده باشد مرق ماکیان در آب یا در دوغ طبخ نموده و اشیای منبته گوشت زخم نرویانند **قول الکزاردیگ** گل انجدر مصطکی داده در روی آب باران جوشانده یا ماء الشعیر دهند **قول جالینوس** مسهل در زخم معا و ریه و عنق مثانه مضرت چرا که میل ماده بطرف زخم شود و قی لازم نیست که بسبب قی عضله شکم متألم و الم پیدا کنند و زخم فرانگرد و بلکه اگر عادی قی بود آنرا بحیله دفع نمایند و برای تقویت معده و مغز مصطکی یا روغن بالنده بالایش گل سرخ مصطکی مسحوقه یا شنه ضماد مقوی معده بر خرقه کشیده گذارند و برای تنقیه قیح و تسکین الم و بهر سائیدن جوز کرمی بیضه مرغ یا مرق مرغ یا مرق گوسفند گرفته و روغنیه یا روغن بنفشه یا زیاده صاف کرده شربت زیاده و روا و انوس صفرت بیض عدد قند سفید و انوس آمیخته نیکو مرهم حقنه کنند بعده گل سرخ گلنار شیعه خمیر را ب زیاده صاف نموده نیکو مرهم حقنه نمایند لیکن این تدبیر در زخم غلاظ کنند و در زخم رقاق شربت و روغن گاو بی نوشانند و غذا و تدابیر نگوره سازند و ضماد و تدبیر نمایند تا از صدوث دمل و غیره ایمن ماند و اگر قضاء عارضه پدید آید ضماد ممدوحه غیره حسب عارضه بکار برند و اگر قیح باقی ماند طبیخ آن ادویه خواهد کرد چنانچه شخصی پیرار را ربیه جانب است و رم پیدا شد نزد و آمده شکایت ضربان نمود انستم که ریست بنیشتر چاک کرده مدد و در ریم برآمد پس غلطی عفن بدرنگ بعده فضله غذائی برآمد و زخم چسبید سلب معلوم گردید چون آن را برآورد رم عظیم خون بود

پرسیدم که پاپچه خوک خورده بود وی گفت مدتی شد که پاپچه خورده بودم بسبب عدم دندان لحم و خطم بلع کرده غرغره کنانیدم شش عدد خطم خورد و ازان خرم برآمد بمرور و استعمال علاج کردم تا که خرم فراهم شد اما نقبی باریک با تیماند و ازان رطوبت قیحی عفن می آمد مرهم دیاکیلانو میفرمود گذاشته رخصت دادم و دانستم که ناصور شد بعد دو ماه ملاقی شد و گفت که منفذ خرم بسته شد پس تفتیش گشت که هر گاه طبخ جسم سلب البقوت و ده پاره پاره کرده و حجاب را کبره و دها گسترده نور دیده و لحم مرهم پوست اربیه احمق ساخته وضع نمود و پس خرم را التیام داده چگونه خون منجمده و ریم را در شکم خواهد گذاشت - شخصی را در جنگ تیری در شکم شکست چراحان برآوردن نتوانستند بعد چهار روز تقیحاً پاره چوب تیر پاره پاره برآمد و آن شخص نجات یافت گنه ووده ا

نوع هفتم و جراحت عصب و عضله باید که چند روز ملتحم شدن ندهند تا از حدوث درم محفوظ ماند و احتیاط دارند که آب و هوا و روغن باردو آب گرم و روغن گل بسیار گرم باشد بدان عضو سد که مولد درم اند و در تورم عصب خوف تشنج دماغ و هلاک باشد پس در ابتدا بحر تبکین و جع تبرازند بدین وجه که زیت یا روغن گل یا روغن کنجد بگیرم کرده خرقه آلوده بر زخم گذارند و همه بدن چرب دارند و چون سه و گذرند دارو رم ایمن گردند مرهم نافعه نهند و از زیت الاتفاق یا روغن مورد و روغن گل شمع موم مرهم ساخته بر زخم گذارند و اگر تجویع یابس المزاج و صلب اللحم بود قدری قرفیون افزایند و در مزمنه شدید الرطوبت چون نان و طفلان علک البطم سائیده بقدری زیت آمیخته نهند و اگر عصب و رم نماید آرد باقلا نخود کرسنه شعیر ترمس بسکنجبین کبیا بترش نیز و دانه خته شاه کنند و اگر حرارت شدید بود کندر بهشت تو بال نحاس و قلقدس یک را چ نیم زیت سی مرکه مدلل کرده شمع سی قنیچ آمیخته مرهم ساخته گذارند و بالایش خرقه بسرکه و زیت آلوده نهند و از عضو نت نگاه دارند تا عضو فاسد نگردد و اگر سر جراحت تنگ بود دهن آن بگشایند تا چرک در وی نماند و موجب عفونت نگردد و جراحت عصب را در شبانروز دو بار بکشایند خاصة اگر وجع و لذع بیش دهد و اگر تشنج و عصب افتد باید که عصب متشنج را بزدوی قطع نمایند و بر روغن دواغ دهند تا دماغ از تشنج و مرض زهاک ایمن ماند و بعد قطع آنجا و گرداگرد آن بر روغن بنفشه تکمید کنند و پیه بط سه مرغ روغن بنفشه بر فقرات ظهر و عنق و سر لند و جراحت عصب اگر دراز طول بود اسلمست **قول صاحب فبریولا** زخم عصب سه گونه است یا بسبب هول یا بسبب قطع یا بسبب سقطه و تمامی زخم عصب خطیر اند چرا که کثیر الالم میباشند و بسبب شرکت دماغ مستعد تشنج میگردد اما زخم هول مذموم تر است چرا که بسبب ضیق فم از ریم پاک نمیگردد پس ریم لذع عصب مینماید و ضرر بدماغ میرسد و تشنج پدیدی آید و موجب هلاک میگردد و در زخم عصبی شدت الم و حرقت موضع و تشنج مهیان میباشد **فائده** اگر زخم هول باشد و آن دو گونه است یکی ظاهر که زخم فراخ و عصب نمودار باشد دوم اعور که دهن خرد تنگ باشد و عصب را زیر لحم رشمی دو آهیخته سوزن مخروطه باید کرد اول بادویه گرم معتدله یا بتسکین الم کنند و احتیاط نمایند تا ورم نشود و ماده یا بقوت جاذبه بتجاویف کشند و تا که ماده بالتمام برآید دهن جرح کشاده دارند و مندمل شدن ندهند پس برای تسکین الم روغن گل قنه آمیخته طلا کنند و گرداورده روغن خرطین مالند یا برای تسکین وجع مغزنان بشیر گاو ترکرده قدری بر دهن و در وغفران آمیخته ضماد کنند یا ضماد سکن الم گذارند اگر وجع اشد بود و ساکن نگردد مغزنان بشیر خشخاش پزانده نیم گرم ضماد کنند و برای تسکین حرقت آرد جو عدس با قلا ضماد سازند برای جذب ماده اگر طفل یا نازک باشد قنه چابک روغن خرطین آمیخته بچکانند و اگر قوی المزاج بود مرهم بالینوسی گذارند و پنبه بر روغن کنجد

نیکرم ترکرده نهند و غن فرفیون نمفرد بچکانند اگر عمیق باشد ضماد جاذب خارنهند لک انشق بسرکه حل کرده هر یک اونس قنه چهار درم آمیخته بکار برند اگر وجع و ریم رفع نگردد و عصب پنهان بود بنشتر تجاریاره کرده عصب اظاهر سازند و طلای معتدله تا دو روز نهند پس وزیر سیتو گذارند **قول الکذار** باید آهنی یا طلائی دافع دهند تا ریم برآید و مریض خلاصی یابد و زیر سیتو گذارند ما دخراطین بروغن کنجد ضماد کنند فرفیون یک روغن کنجد دو موم سه مرهم ساخته گذارند و بجای مادهٔ سر و ضماد مدنهند **بدانکه** ضماد رقیق محلل و ضماد غلیظ منضجست و آدویه چربش محلل و مصلح و ادویهٔ باریک منضج اند و استعمال روغن در ظاهر عصب منع است اگر حاجت افتد در هن مرد یا روغن خراطین گرم نهاند که مسکن و ملین است و اگر عصب پنهان بود در روغن مورد یا دو روغن بلسان آمیخته بکار برند تا اثر نیکو بعصب نفوذ کند و استعمال سرکه نیز در ظاهر عصب منفعت مگیند نرم و ماده یا آمیخته بکار برند تا اثر آن بحل مقصود رساند اما در اجزای خون همه جا مستعمل **فائده** اگر بسبب قطع عصب باشد اگر نصفی بریده شود و نصفی سالم مانده است چرا که جانب قطع وجع مفرط و طرف سالم وجع اندک باشد و بسبب شرکت دماغ فالج نشنج آرد و اگر عصب در طول قطع شود کم خطرست بسبب قلت وجع و ریم که همه پاک کرده شود پس اگر زخم دریابانه باشد و عصب بادویه قطع شود باید باهم و سایه لبهای زخم را توصل داده تا ربشمی موم زده باحتیاط دوزند تا سوزن بعصب نرسد گرد زخم کهنه زیرانه زدیک او باشد سوزن زده دوزند پس بعلاج جوال پردازند مرهم ملینه مالند اسپلاستر و دیاکیلا نوگذارند و اگر بدین تدبیر صحت نشود و عوارض پدید آیند باید که عصب را بالتمامه قطع کرده هر دو سر را وصل نموده ضماد بهروزه یا ضماد خراطین گذارند اگر زخم سرد باشد سینه مرغ یا کبوتر تنگانه گرم گرم نهند تا حرارت در زخم پدید آید بعد از دو خته قنه گذارند و طلای محافظ برو نهند و در ابتدای جریان خون قنه مناسب نیست مگر اورده یا بشنین النسب **قول الکذار** قنه در روغن بلو در توصل زخم عصب عجیب است اول زخم را تشراب شویند پس بکار برند اگر خواهند که تشنج نشود بر مهرهٔ گردن و زیر بغل و فقرات ظهر و سر بندها می کتفین و کشکران و غن بومادران و روغن بصل بیض روغن خراطین پیه مرغ آمیخته ایفربون جند بروغنهای مذکور یا بروغن کنجد آمیخته مالند و بهتر ازین نیست که هر دو سر مقطوعه را با آهن داغ داده روغن اهبل بچکانند **قول جالینوس** بجای روغن اهبل مدام روغن خراطین یا بهروزه بعمل آورده م و اگر تشنج ظاهر شود سبب او جویند اگر یاس باشد بر انام نکوه روغن بنفشه یا دام یا روغن بادام یا روغن گنان یا روغن کنجد و مسکه بموم گداخته مالند اگر چه جست کثیر بود با آب گرم شویند اگر امتلائی بود پس در امتلای دم فصد کنند و اگر امتلای ماده دیگر بود حسب غلبه مسهل دهند روغن جوز روغن غار مالند و مجمه بغیر شرط و حقنه برای دفع ماده عاجل النفع است بسنجاف یا کلیل در آب جوشانده با تا زمه ساق در وگذارند اگر زخم زیر ناف باشد و اگر بالا از ناف بود دوست تا باز و نهند و هوای خانه معتدل دارند و نشست بسیار مهم از هوا احتیاط کنند و مریض حرکت نکند و با رام باشد و محل جراحت را بیک قرار دارد اگر عصب و عرض بریده شود یا نیمه قطع گردد باید که همانوقت بالتمام قطع گردد و نیز سیتو گذارند **قول جوان** تا هفته مغز مان بار اشعیر نخته خورانند تا نیمه دل درمان ماند بعد بچیر مرغ و ماکیان پس بگوسفند دهند **قول کوید** و چون درم شود و معدوم گردد یقین دانند که تشنج خواهد شد و تشنج مهلک است **قول جالینوس** تشنج یا بس مهلک است. امتلائی چندان خطر ندارد **بدانکه** اگر عصب بالتمام قطع شود کم خطرست چرا که شرکت بدماغ ندارد و ماده بهم نرساند اگر

رسد بآسانی بیرون توان کرد باید که بدوزند بطوریکه سوزن و عصب نرسد و رحم زیرین او آید و عصب پوشیده گردد پس او دیه یا لیه غیر الاوعیه
چون بنگبسری بروغن گل حل کرده ضماد کنند یا پیلاستر دیاالما بروغن گل زده کرده بگذارند گل رسنی پیاض بیض آمیخته و حبس خون سائل انفع
قول جالینوس و روغن کنجد گرم کرده گرفتخیر باید **قول بقراط** جراحت عصب او دیگر مگذارند که بر وحدت تشنج و مسدود سازند عصب بگذرد قیکه عارضه از جراحت لاحق
نشود او دیه که بالطبع سرد و مقوی باشد بعمل آرند **قول الکندر** چون زخم را دوا سرد بکار برند و آب سرد و ضماد کنند مفتدد ملینه باشد نهایت بعضی **فائده** اگر سبب بر نقطه
باشد خرقه بسیار بیض و دهن ورد آلوده نهند بعد پنبه بر وغن سداب یا وغن یاسمین آغشته نهند و اگر وست یا پاخلع شده باشد بجایش ببرده خرقه
کتان بسیار بیاض بیض و دهن ورد و گل سرخ آلوده پیچند و بعد سه روز کشاده آرد جوشکنجبین عسلی آمیخته ضماد کنند و گر دآن انواع وگل ارمنی و انج طلا نامند
تا هفته بعده کند گل سرخ بعسل مقوم آمیخته ضماد کنند و قاسه و زبسته دارند اگر از مدد بعده نخجیر نگیرد ترکرده دور نموده بنهند اگر عقد و صلابت باقی بود ضماد
خربا گذارند **نوع هشتم در جراحت عروق** رسیده بود یا شریان و خون روان گردد و بایکه حبس دم کنند و حبس دم شریان و رسیدن گ سر باشد
و از شریان و رسیدن خون سر شریان سر آسان بود و آثار دم شریانی آنست که قیق اغوانی بود و بدفق برآید و قلیل او ضعف کثیر آرد و خون او ریغ غیر جهنده
غلیظ القوام باشد **علاج** خرقه بگلاب و سرکه آلوده اندر گ مجروحه آرند و بالاتر از زخم گره دوا و او دیه قوی الرد گذارند تا منع انصباب و مرگ و دهن عروق
بند شود و انچه در وست غلظت پذیرد بعضی محرف در ظل خمر سرد کرده سائیده در ور کنند اگر ممکن بود بالاتر از محل مجروح بعصا بندند معتدل تا صحا
بهم پیوندد و بستن سخت و جع آرد و ماده را از بالا جذب کند و بستن سست حبس نتواند کرد و اگر بدان مهتمی بود و مانع نباشد باید که اول دم را بجانب خلاف
کشاند بقصد و حجامت تازود بایستد و خاک سوخته که از تون بیوزان همان زمان برآورده باشند سائیده یا از تیغ سائیده باشند که بحبس دم نفع عظیم
آرد کرسنه دم الاخوین بضم فتح سوخته بسر که سرد کرده غبار سا جبسین سائیده به بیاض بعضی آمیخته و بر اریب آلوده در جرح نهند نسیج
عنکبوت فقط و در جرح نهادن انفع صمغ عربی صبر کنند و دم الاخوین از ذرت آب صمغ طا کنند **یدانکا** اگر چه در بشریان بود و دا بر و نهاده بندند باید که
تا هفته بلکه به روز نکشایند و عضو را بآسایش دارند تا که لحم بروید یا اگر بدین ادویه خون بند نگردد آنگاه آب ندیده یا ناچ سائیده در جرح نهند که حکم دوا دارد
اگر اینهم کافی نبود باید که لحم بیست بالائی عرق مجروح بالا آهنی جدا کنند پس رگ را بضاد بریدار مدد بر بسته ابریشم بر وده طرف رگ بند و از انجا که
مجروحست از هم قطع کرده آنگاه آب ندیده زاج سائیده بر کرده بند و نگشایند تا که لحم بروید و بر وده طرف جراحت منطبق گردد و اگر قطع ممکن نباشد
ذهب با آتش سرخ کرده داغ عمیق دهند که بعمق جراحت رسد چه اگر داغ بعمق جراحت نرسد خشکریشه ضعیف آرد و بادی سبب ساقط گردد در آفت قویه
از اول مبتلا سازد **فائده** سر که با وجود تبرید و قبض نفع دیگر دارد و آن اینست که غواص ست بعمق می در آید در استعمال او در جراحت مقاومت عضلات
امذا قطع دم از هر موضع که باشد بنماید **قول صاحب فیریه** حبس خون به سه وجه است اول آنکه خون را بحجامت و غیره سوی مخالف گردانند مثلا اگر
زخم بسر باشد فصد پا کنند یا عصا با زخم بیاورند زخم چیپه تا دور بر وند و مالش روغن ها نمایند دوم آنکه تغلیظ قوام دم نمایند پس عدس پیچ هر سه
پا بچه گلقند شربت ورد و گل سرخ مورد خرفه گل ارمنی و دیگر اشیای مبرد خورند و بروف و بیخ از زخم نهند سوم آنکه حبس دم سهم دهند مجروح نمایند در این
پیچ طور ست اولی بدو نتن و قتیکه زخم رسد اما لحم و پوست قطع شده جدا نگشته باشد باید که خون منجمد بخجر پاک کرده تا که لایه ریشمی عمیق زنند یا ض

بیض بخم آمیخته خرقه آلوده یا صوف حالینوسی به بیاض بیض آمیخته بپنبه آلوده نهند مگر اگر زخم در مواضع صلب بود وزن صبر و اگر در مواضع نرم باشد وزن کندر را فزاینده و بالایش خرقه بطلای محافظ آغشته نهاده بعصابه ببندند و عضو را درست دارند و آرمیده دارند و حرکت ندهند تا که زخم التیام یابد صوف زیستری سودیا صوف ریزیستیکو یا سفوف بوعلی سینا در و کنند در سفوف بوعلی عوض افیون موی خرگوش سوخته نموده به بیاض بیض آمیخته خرقه آلوده نهند و گرداو مالند ثانی بفتیله نهادن باید که صوف یا فتیله پنبه یا فتیله موی خرگوش نهند و بر و محافظ گذاشته بعصابه ببندند اگر زخم قطع گشته باشد اول صوف بوعلی عوض افیون در و کنند و فتیله خشک گذارند و ببندند اگر ریشتر سوف ریزیستیکو به بیاض بیض آمیخته موی خرگوش یا پنبه آلوده فتیله کرده گذارند و ببندند و گاهی اشفیج آب سرد تر نموده ببندند ثالث بهر دین پرس فتیله که زخم رسد و عرق نصفی قطع گردد باید که رگ را بیرون کشیده قطع نمایند هر دو سه را توصل داده دوخته در زخم پنهان کرده زخم را بدوزند و بدستور ثانی علاج کنند رابع ببستن و فتیله بشریان قطع شود و عضو مجروحه بزرگ باشد و شریان پوشیده بود باید که چهار اصبع بالاتر از زخم بعصابه بمحکم ببندند و از هر شریان که خون روان بود آن را بریشته ابریشمی سوم زده ببندند و در زخم فتیله یا صوف یا سفوف حالینوسی آلوده پر کنند و اگر شریان یافته نشود و از جانبی که خون روان بود با صابع گرفته ببندند بعضا بگشایند و چون لخم پیشود رشته قطع کرده برآرند و تبریز زخم نمایند یا از شریان که خون روان بود زخم را از نجا بشکافته و شریه جدا کرده بریشته بسته بدستور علاج کنند اما بر هنه کردن شریان و بستن آن خالی از خطر نیست باشد که بهلاکت انجامد و تا این از حرکت او دریافت کنند خامس بداغ دادن و تنگه یکسی و به خون بند نه گردد و تو تیای سبز سم الفار مرقشیشا مغزه برابر ساخته در و کنند و بالایش خرد بیاض بیض طلا نمایند یا دو دانگ مذکوره به بیاض بیض آمیخته بهند اگر خون نبرود و تو تیای سبز سوخته گذارند اگر نه گردد زخم را صاف کرده آهن گرم عرق را داغ دهند سه بار دل کم دوم زیاده سوم زیاده ترسیس سفوف حالینوسی به بیاض بیض آمیخته صوف آلوده گذارند و بعد سه روز بکشایند مگر تشریا حرکت ندهند تا که ضرورت قوی نبود داغ آهنی نهند چه تشریا کردن میخدیشود و زود جدا میگردد دوگاهی با خون سائل میشود دو اکشنیز بریان سه درم آب آهنگ سی درم آمیخته و یگر اسفیج بربت آلوده نهند و یگر تشریا بیض محرق یا آهکا محرق یا گچی جیوان خشک کرده سوخته یا جگر ماهی خشک کرده یا زمرد در و کنند و یگر قنب بریان سحق کرده در خریطه باریک پر نموده بر جرح ببندند و یگر دم بقر ریزند و یگر نسیج عنکبوت نهاده بر و آهک پاشند و یگر برگ تنبول خایده یا زبل اسب تازه ببندند و یگر زبل اسب سوخته یا خشک کرده سائیده یا زبل خر سوخته بسرکه نما و کنند و یگر روغن بزه گرم کرده مالند و یگر اسفیلج و خرقه بسته بزخم آویزند و یگر تخم مرغ نگاه تا سیع بریزه او رده نهند و یگر زاج یک سیکول و کوفته بندند طاس مقصد و یگر یا قلا نیمه او بر موضع نیش علی بندند پسگاه و یگران بر جرح عضو پیاندند قول جوان کوروه آورده یا یک شش اونس کندر دم الاخوین صبر گل سه شه هر یک نیم اونس گل مختوم ذنب الفیل یک یک درم سائیده در و کنند آنچون بیمار دانه دار کواتیتو السیپ یکو آمیخته بر جراحت گذارند خرقه کتان بروغن اسپیو تر کرده سوخته با وش بیخ قطه روغن بذکور آمیخته فتیله ساخته در زخم نهند اگر خون از دست اصبع یا از دو اصبع که قطع گردد روان گردد سینه فوج یا ماکیان شکافته اعضای قطوعه را در و نهند و اگر شریان قطع شود و خون روان گردد تو تیای سبز و عرق لیستیکو بکار برند بزرگ مامیران بر جرح فصد گذارند تا گردد خون و یدا گاز دم قوی اسپیم برآورده در ظرف گلی نموده در آفتاب خشک کرده خرقه خون مجروح آلوده خون مذکور خفیف بر خرقه پاشیده

در جای معتدل دارند و خرقه دیگر بر زخم نهند یکروز پس برآورده خون مذکور بر پاشند و در جای مذبور دارند مدل و حابس قوی لازم و بهتر هیچ
سرب برعرق مقطوعه بندند آل یا کندر یا تضمیخ یا بس یا سوخته سائیده در و رکنند تم الاخیر مخصوص جوز السرو و مزاج سنگ گلنار
صبر مر مصطکی کندر پوست انار عفص هر یک پنج تو تیای سبز سرخ کوفته شب ترکره صبح عرق کشند و خرقه آلوده گذارند صبه مرکندر آرد ماش بکوبند
کثیر انزروت مرد ارسنگ سنگ مغربی مرد لاخوین هر یک یکنیم سائیده در و رکنند اگر موی خرگوش سوخته دوازده انوار نده قوی تر گردد و گفته بتدریج قوی
تر بهم لاروشویند و خرقه آلوده نهند مسقوف کوتر افلوشوری سائکی باشند یا به بیاض بیضه آمیخته چسبانند مسقوف حابسه در و رکنند خرقه در
پیدا میدیکا منیتو از کرده در روزی سه بار بنهند و گفته روغن کنجد رطل شمع سه اونس سنگ صبر هی گل ارمنی هر یکدو اونس مرد ارسنگ اسفیدا ج
هر یک ده مثقال کافور نیم درم مر بهم ساخته گذارند حابس دم و گفته آبنوس سائیده در و رکنند حابس دم زخم تازه را وجوب رز بهول آدم صماد
کنند موی آدم سوخته پاشند برگ یکباین ج و رکنند فاوانیا سائیده پاشند و بندند حابس دم زخم و عرق مقطوعه نوع مهم در جراحت سینه بقسم
جراحت سینه دو اعی او با خطا نه چنانکه بوجه احسن صاف نمیگردند ناصور میماند و ریه را جراحت میسازد و هوای بیرونی در درون میرسد پس اگر
زخم گذر اباشد خروج هوا و قت تنفس از سینه شدت سیلان خون و الم مفرط ضیق نفس ثقل پشت باید که شمع روشن نزدیک زخم نهند اگر گل کرد و
یا شعله از اعتدال زیاده متحرک شود گذر اباشد یا بینبوذه بر زخم نهند اگر بقدر گذر اباشد و بفرستادن هم دریافت میماند درین احتیاط کثیر باید چیزا که
گاهی از فرستادن بزود گذر اسیگردد یا مجروح را طرف زخم تکیه داده اصبع خرد در زخم انداخته تحقیق کنند و اگر زخم بدل رسد خون بسرخ قیق
با فراط برآید رنگ و جه زرد گردد فوراً و اطراف سرد و عرق سرد و سنتی آید دو این مهلک و لاعلاجست و اگر زخم بقصبه ریه رسد تو ان تنفس
سر فرو برد سینه ضربان خلده کرب حمی عطش مفرط تشنجیه تشنج زخم الم فقرات ظهر و وقت سرفه آواز از سینه برآید اینهم مهلک است بسبب حرکت و
انبساطی و انقباضی تنفس و اگر زخم بلغم آن رسد احتمال صحت باشد و موضع این زخم بپهلو باشد و اگر زخم بریه رسد سیلان خون کفناک سرفه متواتر
ضیق تنفس و جانب زخم نکیه کردن نتواند و اگر سینه را بجنباند آواز مثل صدای مشک که قدری آب باشد دهد و لون وجه مائل بسیاض گردد
و چون خون مستحیل بر بهم گردد تشنجیه و حمی مفرط و بوی بد از دهن آید و چشم و خشان و متحیر گردد و موضع این زخم جانب است زیر بغل است و اکثر
مهلک باشد و گاهی خلاصی یابد بدانکه زخمی که از پشت وارد شود و نسبت بزخم طرف سینه خطیرست بسبب شرایین و اوردهٔ که متصل میسازد
فقرات ظهر را و عصب که در ثقبهای اوست و زخم پشت بزودی از جهک پاک میگردد و اما بالکل مندمل نمیگردد و گاهی بخیر سیل ناصور میشود و چرا که
آن زود ا نهایت زخم بریه سد خلاف زخم سینه و اگر خفقان و ضیق و سعال نباشد و همه افعال طبیعی بحال اصلی بود امید نجات و عکس این مهلک
فائده اگر زخم جانب است رسد و گذر اباشد بدانند که در شش رسیده و اگر زخم تنها بود دتب و کرب باشد بدانند که خون در وی منجمد گردید
علاج دو سه روز زخم را بدوزند بعد سه روز اگر مریض بآرام باشد و ریم ظاهر نشود و تبه ر اندمال کنند و اگر ریم ظاهر شود فتیله نهند تا که صاف
شود شخصی را بطرف راست زیر ثدی زخم رسید جراح همان روز دوخت بسبب درون شدن خون ضیق نفس پدید آمد جراح دیگر آن را کشاد
برای تصفیه یا ر الشعیر عسل گلابی قند آبخته نرم قدر کرد در دو سه روز به گردید در سینه شخصی زخم رسید عسر نفس حرارت نبود برای فتیله گذاشت

و بالایش ایمپلاستر و دیاپالما نها و بگردید **فائده** اگر زخم کذ زانا باشد بطوریکه گذشت و عصا به پنبه محکم نبندند و شروع بستن از جانب مخالف نمایند بعد بزخم و رده او ریب سازند پس زبان بر کتف گذارنده بچپ و بدوزند تا زخم مستور و محفوظ ماند و دیگر عصا بگیرند شروع بستن از جانب مخالف کنند و سر عصا به بر باز و اندازند بسینه و کتف ما بچپ تا زخم کشیده شود و اگر زخم کذ زانا باشد و عروق باطن صدمه قطع یا سسته گردد و خون مجتمع شود سر کآب تیخته گرم کرده سه بار توقف سه سه ساعت نوشانند تا خون منجمد برآید مجروح را بطرف جراحت خوابانند و مالش اطراف زخم نمایند و سرفه کنانند و شیشه خالی بدست مجروح دهند و بفرمایند تا بسختی و رود مدکه خون برآید و اگر اندکی ماند طبیع آن را بامسهال یا ادرار یا تنخیع یا بحدوث عرق تمام دفع نمایند پس زخم را بدوزند و بر وقته نرم کرده گذارند و بالایش مقوی و راوع نهاده عصا به بندند گر زخم روغن گل مالند گر تسکین الم تا دو سیم و تحلیل ورم کنند همینسان تا هفت یا نه یا یازده روز تدبیر کنند پس بهم مناسبه پرداز ند پس اگر علیل باستراحت باشد باعث خیر مثبت و اگر روز هفتم یا بعد آن ثقل و الم جانب پهلو محسوس شود بدانند که خون باقی مانده و طبیع بر دفع او قادر نمیست و آن خون ریم شده پس قطع نمائکه کرده سر فتیله محبوف که ذکر خواهد شد بر شته بسته و بمعدله آلوده گذارند و احتیاط دارند که هوا نرسد چون ریم شود اندکی فتیله را کوتاه سازند تا ریم برآید بعده دزیستیو و مونده نیفکانتی و مرهم مازلیکو گذارند اگر ریم در رقه سینه باشد بمار الصل نرقه کنند و سینه ایسخبانند تا بوطبیعی بشسته شود تا دو روز بعده بمار الشعیر عسل گلابی یا شربت و روزرقه کنند تا سینه صاف شود و چیک روز بروز کم شدن گیرد و درون زخم عسل گلابی یا شربت ورواندا خته باشند و بطبیخ مصفی زرقه کنند **قول الکناری** اگر زخم طرف بالا باشد بطوری خوابند که سر نشیب زخم بلند شود و دیگر بطرف زخم نمایند تا ریم بآسانی برآید اگر ریم کثیر بود و دهن زخم تنگ باشد و بلند نه پشیر تنگ فاند تا ریم برآید و اگر بمار قوی بود قبرغه سوم یا چهارم راطرف پائین تفاوت هشت اصبع از قصرات ظهر کشانیده اگر موم طرف پشت باشد آب گرم شسته بآهن گرم بکشانید قدری روغن چراکا لیفات عضلات درمیان قبرغها خواهد رفت و ثقب از درون و بیرون کشاده میباید **فائده** آنکه برای اخراج ریم سازند بایک کفچه شیرین و مدور و مجوف باشد و سیخ چوب پرا دهند که چون اندرون فرستند و گردانک بایچ دهند هر دو سر اگر کشانیده ریم بآسانی برآید و این کفچه برای آنست که زخم میان قبرغها باشد اگر این تدبیر نکنند پس بعد از شق هر دو عظم وصل گردد و ریم بیرون آید لیکن در استعمال این تدبیر از دو شان او اجازت گیرند چرا که خطیر است و چون سینه پاک شود آن را زالون قبیح و رائحت نمایند یعنی سفید بود و عفن نباشد پس گل سرخ گلنار برگ سمجه برگ گوارپاید زرصنع بآب باران جوشانند سومی بر دو صاف کرده عسل گلابی آمیخته رقه کنند و بعد رقه مریض بطرف زخم خمیده در شیشه خالی و مدتا آب رقه برآید عسل گلابی را اندا صفیه نهند که جذب ریم نماید پس اگر آب رقه بهمان لون خود برآید تدبیر بنسبته پوست مقوی نماید و اگر ریم بود شبیه بآبی که در رویوال طفل جوش بود یا شبیه بآب زرقه کنند در روز پس لبهای زخم را باستر قه کشیده دوزند و مثل زخم عالج کنند اگر بعد سی یا چهل و زاز دهن مریض ریم بسهولت برآید خفت در یابد که صحت اگر بدین تدبیر بنگردد و بمنجر بسعال و سل نشود علاج بحکیم حاذق فرمایند و حین استعمال ضمده از هوا احتیاط دارند که مضعف علیل و معفن زخم و ذیلا روح ثلثه و حرارت غریزی است و مسکن حیا و رگرما معتدل دارند از هوای سرد احتراز کنند و در سر ملجوی خانه گرم معتدل کنند و خرقه نیکرم بر زخم نهند و چون از ضمده فارغ شوند

هوای خانه مائل بسردی کنند تا روح و قلب فرحت یابد و اگر وقت مقتضی بود باسلیق زنند مجمره بساق مانند و شرط و حقنه نیز انچه برای صداع آید کنند و در جراحت ریه سرکه و آب ندهند که باعث زیادی زخم و سرفه گردد و اگر در ابتدای زخم خون بافراط رود و بسرعت زخم را دهد و زنده اگر ضعف غالب باشد خمر انگوری شیرین یک قاشق دهند یا دو به سرد مغلظ را مع چون گلقند یا شربت ورد یا شربت خرفه یا شربت مورد یا شربت بانگ دهند عدس مقشر حسوفان آش چو که آلو نه عدد در وجوشش بود غذا کنند تا هفته بعده بجه مرغ و ماکیان فربه خورند و در ابتدا آب چاه یا آب باران که کمتر اورد و طبخ بود نوشند و چون نفث آمدن گیرد طبیخ کشمش یا سپستان یا زوفا یا اصل سوس یا بنفشه یا دیان شکر تشرب کنند **قول الکزار** یار الشعیر تا چهار روز دهند و دو به مغلظ مثل دیا تراکاکانتا سه دو لعوق دیا یا دو برین یا این شربت و دهند زوفا عناب مویز در آب جوشانده صاف کرده شکر یا عسل قوام کنند شربت پنج بیخ و ملین انفع **قول کوئید** و بعد چهار روز اصول زخم جهت عسر نفس و تصفیه بسیم و نزلاین شربت دهند شعیر مقشر عناب بیخ گاوزبان اصل سوس هر یک اونس مقشر تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تخم تربزه مغز تخم خیارین هر یک دو درم در آب باران جوشانده صاف کرده شکر یا دو اونس آمیخته قوام کنند و گاهی برای تلیین عسل بنفشه شربت سپستان بعرق گاوزبان حل کرده تا سه روز نوشانند ملینی از مغز فلوس بنفشه آمیخته یا شربت بنیوفال یا دیاکاکولیکو دهند و اگر زخم بزرگ یا خم جهت بهر یا زخم نیزه بافت و هیچ عوارض ظاهر نبود تا نکه هر دو لب بانضباط دارد و گسیخته تنگ دود دهند و طرف پائین تا نکه ابریشمی اندکی سست زنند تا اگر ضرر شود باز کشاده گردد و اگر زخم بسیار خرد باشد و بدانند که خون کثیر منجمد شده قدری زخم را کشایند تا ریم بآید و صاف گردد و برای نهادن فتیله جای شود لیکن اگر درسه روز همی یا کمتر یا حرارت ظاهر شود از قنه شمع عسل مسطکی صبر مر کندر انزروت زعفران برابر بنما و ساخته گذارند و برای انبات محقنه کنند مسطکی و مر لاخوین آمیخته نهند یا روغن بابونه گذارند باید که اول نجم ایستی تیکو شویند پس گذارند و اگر همی یا حرارت معلوم شود تدبیر سرفه آور کنند و انچه بسرفه آید از دهن اندازند و وقت سرفه سوی زخم تکیه کنند و رسیمان بفتیله بسته بصفرت بیض قنه زعفران کنند آغشته در زخم نهند و گرد زخم را مع گذارند و وقت کشادن و بستن از نهادن احتراز کنند و اگر در سینه خون منجمد شده باشد یا عسل یا یا الخل نمگیرم دهند و یا الشعیر که در واصل سر جوش بود بقدری عسل یا نبات آمیخته زرقه کنند اگر موسم گرما باشد در یا الشعیر گل سرخ جوشانده عسل گلابی آمیخته زرقه سازند اگر عفونت کثیر بود و بوی بد آید قدری اوکو انیتو از نیم یا کوآمیخته زرقه کنند و قبل از زرقه حبس نفس نمایند و دهن و بینی بندکنند و بطرف سالم خوابند و بعد زرقه سوی زخم غلطند تا آب زرقه و مادهٔ زخم برآید وقتیکه آب زرقه صاف برآید بدانند که زخم صاف گردید پس مجمره ناری سبک بزخم گذارند و مریض را نوعی غلطانند که مجمره آویخته ماند گر در سینه منجمد بود پوست بیخ خبازی سداونس پیه بط پیه مرغابی هر یک نیم اونس سکه روغن بادام هر یک یکنیم اونس عنصران قدری آمیخته گذارند و اگر خون جمع شده باشد باید که زیر آن موضع ثقب کنند و فرمایند که سوی زخم قدری مائل شود تا خون برآید و فتیلهٔ ریسمان به بیاض بیض آلوده گذارند و خرقه دوتا لو آلوده نهند و سوی زخم بسپارند تا خون که در وباشد همه برآید و فتیلهٔ زخم سینه خرد گاه دو مه تو کدار سازند و رشته بسته گذارند تا در زخم نماند و هر وقت که خواهند برآرند و بالین بلند دارند تا خون فرو نماند و بطرفی دیگر نروید پس قتیکه همه خون برآید برای تصفیه عسل بطبیخ اصل سوس آمیخته زرقه کنند دو سه بار تا که خوب صاف گردد و اگر همی نباشد قدری خمر افزایند و اگر همی بود قدری نبات بطبیخ عدس شعیر گل سرخ آمیخته زرقه کنند بعده فتیله بصفرت بیض

وقتنا آلوده نهند روغن خر اطین بشمع آمیخته بزخم گذارند اگر جع باشد پیه بط پیه مرغ هر یک پنجدرم مسکه دهن لوز هر یک ونیم روغن عنفران درم آمیخته ضمادکنند که فزیله درم وسلامتست اگر یم سفید آید عسل گلابی بگلاب آمیخته زرقه کنند اگر زخم رطوبت نماید زرقه باوده مخففه نمایند ودرین وقت فتیله بدهن ورد آلوده نهند وخرقه هم تکرده گذارند زخم را آنقدر شویند که آب زرقه بیرنگ خود برآید پس برای انبات لحم وتقویت عضو گل سرخ گلنار برگ سمجه آب حماض درآب جوشانده صاف کرده عسل گلابی آمیخته زرقه کنند وفتیله هم آلوده نهند وبالایش گرده ایسپلاستر ودیاپالما ایسپلاستر ودیاپالما اوشکیر وسوگذارند اگر آرزنیم بنگرد وورنگ مریض زرد گردد وبوی بد از دهن آید سه چهار پهلوان بالاشکافند وریم آرند ما از نشش ملاحظه کرده سگافند دیده درونی هم کشایند ومجروح الطرفین زخم تکیه کنانند تا همه ریم برآید وهمه ریم یکدفعه برآرند بعده بیاض بیض گل ارمنی سرخ روغن گل آمیخته فتیله آلوده نهند وبالامی زخم دیفین بموگذارند وبعد سه روز زراوند طویل ایرسا وقدری زعفران سائیده بعسل گلابی آمیخته بزخم گذارند فتیله هم آلوده نهند وبروگرده ایسپلاستر ودیاپالما گذارند **قول اندری** شخصی قوی هیکل از زخم شغله از نشش گذشته زیر بغل نزدیک دست چپ برآمده بود دو پنج سال دریں گرفتار بود ومدام دهن زخم وا بود دوازده سال غلط عفن از دهن می انداخت والم یکشبه هر روز مرق مرغ وصفرت بیض نیمپخت دوروز آب قدری خمر انگوری انداخته واشربه مناسبه وطبیخ چوبچینی تمام روز میداد وهم فتیله می نهاد وهم چون دیدم که حرارت می افزاید ترک آن کردم اما پرهیز داشتم تا که ریم خشک شده فتیله برآمد وزخم فراهم شد اما سعال داشت روانه کردم بعد شش ماه باز آمد عسر نفس ونفخ تکلم داشت روز دوم یک مجلس طبیخ اجابات کرد ریم فقط بود از خرد وجش خفتی یافت بعد هشت روز بطریق بول ریم برآمد وراحت یافت شخصے دیگر بود که زخم نیز از بیست سال بران داشت واز زمه ساق آبله می برآمد وا وینشگافت ومثل داغ کشاده میداشت وچرک سائل میماند وآن شخص بصحت بود پس ظاهر شد که اگر طبیع قوی باشد زخم شغله را وا دارند **نوع دهم در زخم عمیق وغائر** یعنی دهن زخم تنگ باشد وانتها عمیق وکج — **علاج** تنقیه بفصد ومسهل حسب حاله کنند واز اشیای مصرحه پیش عسل گلابی بطبیخ گل سرخ گلنار عدس آمیخته زرقه کنند اگر زخم گرم باشد وچرک مانند آب گوشت برآید واگر سرد باشد وماده مثل مار لچین وغلیظ مانند بلغم پاره پاره برآید شراب وعسل یکبار بریند مزنجوش مرکی درآب بپزانده زرقه نمایند وفتیله نهاده دهن زخم نبریده ازته ریم برآید وچون پاک شود برای اندمال مار اشعیر طرطخم خربق اورنس عسل گلابی سه اونس کنند انزروت هریکدرم جوشانند سومی برود صاف کرده زرقه کنند انزروت عسل مصفی آمیخته فتیلا آلوده نهند اگر چرک باشد آب نمک یا آب اشخار یا سکنجبین بطبیخ ترمس آمیخته یا او کوامیتوا زیب سیاکو بهار اشعیر یا بطبیخ مزنجوش آمیخته زرقه کنند اگر نفع نشود از جای چرک شگافند اگر از خواب یا زخم ثانی مسافت بسیار نباشد وشرائین وعروق وعصب حائل نبود هر دو را یکی کنند تا زخم بی پرده گردد بعده صوف برابع آلوده گذارند اگر جاک کردن نتواند بعد العقد ورفائع دارند وزرقه کرده فتیله نهند ومرهم بازلیکو مرهم دیاکیلانو مرهم کپوبین مرهم سیاه مرهم شمع مرهم زرچوب مرهم اجلیسیام مرهم منفی مرهم سرخ مرهم مجفف مرهم گل ارمنی مرهم نوله ان ومرهم مثل مرهم سنته مرهم ازرق مرهم عسل ومرهم موجوه مرهم سرطان مرهم ال مرهم مانی مرهم عجاز مرهم مفید انه حسب حاجت بکار برند **مرهم رال** کافور قیصوری شمع رال کنته هریک چهار درم روغن گاو تازه شانزده درم شمع روغن در رال گداخته رال سحوقه ریزند بعد دو سه جوش کنته مسحوقه اندازند دو سه جوش دیگر داده کافور انداخته فروگیرند ودر قرصه فرمند تاسه

روز بقدری فوفل سوخته بکار برند پس تنها منبته کم صحیح و اکل فاسد صلح عضو ضعیف وجهت جراحت مزمنه عسل البر و قوح جمره و ناصور انفع —

مرهم اعجاز که سرخ لال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یکیده ناج تو تیای سبز هر یکیده نیم اول آب و روغن را در ظرف کالنی کف مال کنند تا مانند دوغ گردد پس اخراجی دیگر آمیزند و سه بلکه شش ساعت کف مال سازند تا که همه یکجسم گردد پس در ظرف چینی نگاه دارند و بکار برند —

روغن بلسان عملی قنه رطل کنجد اونس سه طلک کباعجوه خولنجان دارچینی هر یک دو درم طبع انجبر هفت درم خرچهار رطل سائیده چهار روز بر گیاگرم داشته بدستور کشند و جدا جدا دارند **روغن بلسان عملی** قنه رطل مرداچینی قرنفل صبر کبابنا جیل حب الغار روغن بادام هر یک نیم چهار اونس چند جدوار سعطلک عجوه خولنجان انجدان هر یک ده اسکدیلوکندر اونس مایه ران از زوت هر یک دو اونس حرم دو رطل سائیده و شیشه کرده چهار روز بر ما گرم داشته در ریوت کرده بدستور کشند برای بهق و برص و جرب و دل مالند و برای ازدیاد بصر کشند و برای قوت حافظه بر پس سر مالند و برای صفای سینه و لسع جانور سمی سه قطره بعرق بودینه یا تخم بهدانه برای طنین سه قطره بکلند و برای زخم سر و جوع مفاصل دو بار در روز مالند **روغن بلسان عملی** روغن بلک روغن اشق اسطوخودوس هر یک لیبر کندر لادان عنبر هر یک سه اونس جاوشیر شش درم مر صبر جند بیوست خرمای خشک میعه سائله میعه یابسه هر یک اونس خرچهار لیبر در قرع انبیق مقطر کنند و جاع جراحات و امراض بارده عصبانی را نافع **روغن اسارش** روغن کنان دو لیبر سرخ ربع طل سرخش نیم طل در مرتبان کرده در آفتاب دارند تا که همه یکجسم گردد بکار برند مرملیه ناصور بنبت و مدمل زخم و قتیکه روغن کم شود دیگر اندازند قدری در ناصور چکانند و صوف آلوده بر کنند و بالایش گرده مرهم سیاه نهاده محکم بندند **روغن موم** کافوری راه هیزیم هر یک سه ونیم اونس قنه ده ونیم اونس قرنفل پانزده درم جوز بویه بیست درم قنه موم گداخته دو پیمانه آمیخته در ریوت کرده کشند برای زخم تازه تفنگ و شمشیر و جراحت کهنه و مجلوق النفع **دوا** آرد گندم بقدری هن هن روغن زرد صفرت بیض دو چند روغن کنجد آمیخته گذارند مفتح جراحات منقی چرک **دیگر** اسپرم تیتر نمک بر جراحت تازه مالند در یکروز مندمل سازد —

دیگر بیاض بیض سه عدد کندر اسحوقه بروغن موس آمیخته نهند مدمل **دیگر** برگ گیاتوری سائیده بندند مدمل **دیگر** بیخ ناوه سائیده بندند مدمل **دیگر** جوب کنکیرن باب سوده طلا کنند و زخم را بکدیگر محکم بندند مدمل **طبنیم مرکی** مرکی نیم خرچهار باره هفت تا هفته تر داشته بندند زخم را شویند مرملیه چرک مخ عظم پوسیده مجفف جراحت **دیگر** صدف سوخته کنند مصلح جراحت **دیگر** بیونه زرد نماید مصلح چرک مدمل زخم کهنه **دیگر** بال ناغ سوخته عظم ضفدع سوخته عظم ابهم سوخته عظم حرک سوخته پوست خوک سوخته پوست بیخ انار سائیده گلنار سائیده بیخ هار نگار برگ فغنگشت سائیده نفره اذر و کنند مدمل **دیگر** بال ناغ یا بال فاخته یا بال عصافیر سوخته بروغن کنجد آمیخته طلا کنند مدمل **دیگر** زهره ما سیاه باره خمیر نموده دانه دانه در و کنند و برگ تنبول بندند زود فراهم آید **دیگر** پوست درخت نیب یا پوست درخت سرس یا پوست درخت کنار با آب جوشانده شویند مدمل **دیگر** برگ تازه چوب سیده بندند **دیگر** زال آمیخته طلا کنند **دیگر** ابریشم سوخته کبوتران شسته آمیخته بر زخم نهند مرملیه جراحت که بکسی دانرود **دیگر** مغز نارجیل سوخته در و نماید مصفی مدمل زخم بد **دیگر** بنفوع که شویند مرملیه جراحت رطب **دیگر** گزد در آب پخته مانند حلوا کرده گرم گرم بندند مرملیه عفونت زخم **دیگر** زکاافر و کنند مرملیه زخم عفن **دیگر** قند سیاه بر زخم بندند مسکن وجع و اگر دهن جرح بندد و منفتح آن و مخرج ریم و اگرچه مزمن بود در سه روز به کند **دیگر** عظم سر آدم

سوخته توتیای سفید را بر سایده قدری بر دهن زخم تر و تفنگ بندند در سه روز فراهم آرد اگرچه مزمن بود **دیگر** زاج سوخته ذرور کنند مزیله لحم زائد جراحت مجفف **دیگر** بنیک آب سوده طلا نمایند یا سایده پاشند دمال آرد هر چنانچه روغن کوچیله **دیگر** زرد رسی قولنجان فع **دیگر** ابوت سوده بندند مدمل زخم تازه **دیگر** آب دهن صائم چکانند حابس دم مدمل **دیگر** برگ انار هر ضماد کنند مدمل جراحت تازه و قروح خبیثه و ساعیه **دیگر** تیر وخت ارند گلگی در دست گرفته مالند چون کف آرد بر زخم تازه شمشیر وغیره طلا کنند چون خشک شود دیگر گذارند در سه چهار روز مندمل و خشک سازد **دیگر** بحر اسو یا بس بخم حل نموده بر جراحت خطرناک نهند باصلاح آرد **دیگر** شهد اپخ یا نزده قاقله شش بعسل پزنده بندند مدمل زخم لب دا صبع وناخن بریده **دیگر** برگ نیب بنمک ضماد کنند روز دو م سر هر یک نیدرم گل ارمنی اسکر و پلوز عفران نیم اسکر و پلو ضماد نمایند روز سوم مروارسنگ اسکر و پلو افزایند مدمل جرح ناخن بریده **دیگر** کته مروارسنگ مرصع لیله بلیله مورد برابر سایده پاشند یا بر خرقه نهاده بندند بعد سه روز بکشایند مزیله جراحت خبیثه **دیگر** بیخ دو صعول جرح عظم که در زمین و فن بود برآورده بروبند و هفت نوبت زخم فراهم آید یا هفت بار بر زخم گردانیده همانجا دفن کنند و عقب نبینند **دیگر** بیخ دو صعول جرح روغن کنجد دهند محتاج بدوای دیگر نگردند **دیگر** آجر پخته سایده در شیر بز بخورند سه هفته مدمل **دیگر** اگر خون در شکم مانده آب مزوبه یک پیاله جوا کهار در م آمیخته دهند تا هفته **نوع یازدهم در اخراج پیکان و خار وغیره** اگر پیکان وغیره سنجد باید که با نبور سر بار یک بکشند بعده مرکند رسایده پر کنند تا التیام نپذیرد و اگر پیکان عظم در آمده وبخ گشته باید که راست کرده با نبور بکشند و اگر شکسته نشود و مقناطیس بر و گذارند تا جذب آن نماید و اگر بسبب ضیق جرح و برون نابودن پیکان با نبور پیکان را گرفتن نتواند دهن زخم کشاده کنند اگر خار و عظم و آبگینه وغیره خلد با نبور کشند و اگر اندک بود بسوزن کاویده برآرند اگر بدین حیل نیز آسیب نیارزد اشق پخ ثانی بعسل ضماد سازند تا زخم کشاده گردد و باسانی برآید و اگر بعد تأمین و اتساع جرح اشیای جاذبه چون زفت راتینج علک البطم زراوند ضماد نمایند زود برآید **دوا** برگ گل سوسن مکی کوفته وقت سه پهر بر زخم بندند صبح پیکان برآید **دیگر** موی سر ماهی سر و میان سایده بر دهن زخم بندند پیکان برآید در دو هفته بگردد **دیگر** موش شگافته یا برگ گیاه تورتی سایده بندند **دیگر** پوست و اطراف ضفدع دور کرده بر زخم تر بندند دیگ شبان روز گذارند نمایان کند و قلع پیکان اعظم نماید **دیگر** زهره میش بندند یا چکانند **دیگر** زهره مادهٔ گاو بر روغن گاو دا آمیخته چکانند **دیگر** بیل بقر بر روغن گاو جوشانده بندند **دیگر** آب چوله لای پیچوا صل آمیخته طلا کنند **دیگر** زنبور خیر سایده یا کرم دیمک بعسل آمیخته یا بیخ شبت بعسل آمیخته یا خر اطین بعسل آمیخته ضماد کنند مخرج پیکان وغیره **روغن** برای برکردن زخم و اخراج گولی و حلقها می زره و پارچه و پنبه و عظم شکسته که در زخم ماند اگرچه نیم گز باشد بر گ فنجنگشت برگ فراش برگ تاتوره برگ یاسمین هر یک پنجدرم روغن کنجد رطل سایده روغن انداخته بر آتش نهند و حرکت دهند تا که همه سوخته بته نشیند فرو گرفته حل کنند که یک جسم گردد بدارند چون سرد شود روغن صاف بگیرند و بکار برند **دوا** مسکر برای اخراج پیکان یا شق یا دیگر که در وقت هوش تاب آن ندارد بکار آید افیون پنجدرم شنخاش اسوده دو درم تخم کاهو بیست درم آب سه رطل پزند سومی ماند حنظل نیم رطل اندازند و جوش دهند تا که همه آب جذب گردد و پس حنظل اخشک کرده سایده مثقالی دهند بیهوش گردد و چون خواهد که بهوش آید کندش با آب سوده نوشاند **دیگر** افیون چرس بزر البنج پوست بیخ لفاح تخم دهتوره تخم کاهو هر یک نیدرم جدا جدا کوفته

شب بآب ترکند صباح جوشانده صاف نموده اجزای مسطور دیگر در همین آب کند بدستور سه بار بس صاف کرده گندم چهار اونس انداخته دار تا که آب جذب و گندم خشک شود بعده گندم را سائیده دار دو وقت ضرور یک ماشه آب حل کرده نوشانند بیهوش شود و قتیکه چند فرمول بنجبیل برابر سائیده قدری در بینی و مدیا اد و یه مذکور بسر کرا آمیخته و شیشی کرده بو باند بیهوش آید و دیگر لحم گوسفند مصفی از پیه شرحه کرده به زبان الفنج مسحوقه آلوده در کوزه سفالی نهاده در زبل اسپ دفن کنند تا کرم افتد بس کرمها را در شیشه کرده گذارند که خشک شوند پس وقت حاجت دو جزو او بیک جزو افیون سائیده دانگی در بینی و مند بیهوش شود و قتیکه چند قطره سرکه در بینی چکانند یابند و قرفیون بنجبیل برابر سائیده نفوخ نمایند یا بسرکه آمیخته چکانند که عطسه آید بهوش آید **دوای مسکر** خشخاش اسود تمکاهو هر یک پنجدرم بزر البنج دو نیمدرم جوشانده صاف کرده بهمین قدر قوام کنند شربتی مثقالی **فصل پانزدهم در قروح** قرحه جراحت تنقیه را گویند بسبب جراحت و انفجار خلط بهم میرسد چیزی که از قرح آید اگر رقیق بود صدید و اگر غلیظ باشد وسخ گویند **علاج** اگر وسخ وقیح کثیر باشد حسب غلظ و قوت تلیین کنند و از کثرت اکل و اطعمه مرطبه پرهیز دهند و قوه مجففه چون مروارسنگ عروق الصفر بوست انار مرتکی عفص قرو را مرهما بکار برند و اگر دهن تنگ باشد بفتیله رسانند **بدانکه** قرحه چند گونه است **یکی بسیط** که خالی از عوارض مانعه اندمال باشد پس اگر رطوبت اندک قرحه خشه بود برای جلا و تجفیف بخمیر سرکه مالند اصل شوند بعده پنبه کهنه پرسازند و قدری پنبه بدهن ورد یا بر و عن کنجد آلوده بالای او نهند تا بسبب دهنیت و دهن جرم بسته نگردد تا که از درون فراهم نیاید و هر روز قدری از پنبه پر کرده قدری کهنه کنند تازه فراهم آید و در چنین قرحه خفیف ادویه قوی التجفیف بکار نبرند که خوف افنای رطوبت اصلیست و ایضاً مانع اندمال میماند و اگر قرحه بزرگ و پرچرک باشد و در ابدان نرم بود مروارسنگ زرد و چوبه هر دو بسر کرده زیت مرهم کرده بکار برند و هیچ یکی را تنها بکار نبرند که ضرر دارد و اگر در ابدان صلبه باشد ادویه قوی التجفیف چون عفص گلنار زاج اقلیمیا برگ سوسن و اندکی زنگار افزایند و مرارت از ابدان صلبه کسی هست که کثیر التعب بود چون زرگر و آهنگر وغیره و اگر قرحه غائر بود در تجفیف مبالغه کنند تا رطوبت که در غور ست خشک گردد پس در دوا و مرهم ملتحمه بکار برند و احتیاط دارند که مبادا دهن قرحه بسته شود و غور همچنان ماند پس تا که قعر آن پر نگردد و بسطح جلد برابر نشود پنبه مدهنه بدهن ورد بر دهن جراحت مدام نهاده دارند و اگر دهن قرحه تنگ بود مرهم بفتیله اندر کنند و اگر بسبب شدت غور و کثرت رطوبت بجفافت اثر نکنند باید که در اسفل عضو آنجا که غور ست شق کنند تا ماده برآید و دوا نیک عمل کند مرهم ملتحمه و ذرور ملتحمه بکار برند **مرهم ملتحمه** مروارسنگ بسه چند زیت پزند چون غلیظ شود دو گرفته قدری انزروت دم الاخوین قند کندر زنت انداخته حل کنند که بگیرد **دوم مرکب** که عوارض دیگر چون ورم و سوداوی و انصباب ماده از عضوی بر قرحه و سوء ترکیب و جز آن یار بود باید که اول بدفع عوارض چنانچه در جراحت مرکب گذشت کوشند و بعد زوال عوارض بمعالجه قرحه پردازند **سوم عسر الاندمال** سبابش این کثیر اند یا آنکه خون در رتق قلت پذیرد و بدان سبب عضو رفته وجود نگیرد و چرا که باعث التیام قرحه کون عضا خون ست از انست که در اعضای غیر لحمیه و ابدان مشائخ قرحه بدیر مندمل میگردد و آثار قلت خون هزال صفرت تن قرحه و حوالی قرحه خشک و بی ورم و قلیل الحرکت بود باید که گرد قرحه بدست آهسته آهسته مالند خرقه آب گرم تر کرده کاد کنند و قتیکه حمرت و انتفاخ پدید آید کمید موقوف نمایند و اغذیه مولده دم خون رانند و مرهم اسود گذارند یا آنکه خون فاسد

شود و بدانسبب بحکم آن متولد نشود و اگر چنین قصد عضو متقرح شود در بیم و چرک استحالہ نماید پس اگر موجب فساد دم تغییر مزاج کبد بود لون تن سفید ارزیزی مایل بزرد حسب برودت و حرارت مزاج کبد باشد و اگر باعث فساد تغییر مزاج طحال بود لون مائل بسیاهی بود و نبض پدید آید باید که اول فصد کنند تا دم فاسد برآید پس باصلاح کبد و طحال کوشند نوعی که در اینجا گفته شد یا آنکه سوء مزاج گرم و ترش و عضو متقرحه افتد و قوت او ضعیف سازد و بدان سبب غذائی که بدو رسد قوت عضو دران بوجه کمل تصرف نتواند کرد و تحیل بدم نتواند ساخت آثار حمرت و حرقت قرحه و شدت وجع است باید که فصد کنند و خون حسب حاجت برآرند و تدابیر مبرده و مطفیه بعمل آرند و مرهم سفیداج و مرهم که از سه کرمداء الثعلب و عروق الصفر ساخته باشند بکار برند و گرد قرحه طلای نرد گذارند و بالای آن فاده که بر قرحه نهند صندل سحوق گذاشته بنذ یا آنکه سوء مزاج سرد باعث ضعف قوت عضو ماوف گردد آثار او کمودت لون و عدم آثار حرارت است باید که بر ای تسخین مزاج اغذیه گرم چون بادام و مویز و انجیر خورند و باب گرم تکمید عضو نمایند و مرهم اسود بکار برند یا آنکه سوء مزاج تر ضعف قوت عضو شود آثار او لین لحم قرحه کثرت رطوبت و زردابست باید که تنقیه به بلیله و ترمد کنند لحم بریان خورند و مرهم قوی التجفیف بکار برند یا آنکه سوء مزاج خشک ضعف قوت عضو شود آثار او یبوست تن و قرحه و قلت چرکست باید که باب نیکرم و روغن بنفشه یا مسکه گرد قرحه تکمید کنند حریره مرق چرب بضیه تمر هندی خورند و ادویه قلیل التجفیف چون آرد جو آرد کرسنه بیه مرغ پیه بط به قرحه گذارند یا آنکه بر کناره قرحه یا درون آن لحم صلب باشد و بدانسبب هر دو طرف قرحه سم نه پیوندد و پس اگر لحم برده هن یا قریب قرحه باشد بنظر آید و اگر دور غور قرحه بود بسهل معلوم گردد که گویا بر چیزی صلب میرسد پس اگر ممکن بود بسر میل بخراشند تا بزوایدا گر غلیظ تر بود با آله آهنی قطع کنند و اگر دور غور باشد و با آله آهنی بریدن نتوانند باده یه حاد چون فلفیون و دیگر ادویه که فانی نمایند و بعد فنا بمرهم ملتحمه پردازند یا آنکه در قرحه عظم فاسد بود و بدان سبب بیم دائم برآید و منع اندمال کند و درین گاهی قرحه در ظاهر نیک شود و بعد از چند روز باز معاودت نماید و بیم آرد و مصدیه رقیق متنن روان گردد و چون میل اندر کنند تا بعظم رسد بسبب ترهل و بستر خاکی لحم و باشد که آواز و صول میل بعظم مسموع شود و این وقتیست که غشای محیط عظم فاسد گشته جدا شود و عظم عریان ماند باید که آن موضع را تا عظم بتیغ فصد دا دویه حاد گذارند تا لحم مرده را فانی سازند و وقتیکه ازادویه حاد خشک پشه پدید آید روغن نیمگرم بران نهند تا لحم عفنه و خشک شده زائل گردد و بالجمله چون گوشت فاسد بریده و عظم پدید آید آن قدر که فاسد باشد بچیزی تیز یا سوهن خرد شده دور کنند و اگر تمام فاسد باشد بالتمام قطع کرده برآرند و بجای او شاخ حیوانی مثل او ساخته گذارند پس فرو ملتحمه یابند **طریق قطع عظم** بدو وجه است یا آنکه باره باریک مانند آره آهنی گرداگرد عظم بر سه ثقب نمایند متصل متصل پس آهن تیز روابط ها را که فیمابین ثقبها اند جدا کنند و در قطع احتیاط نمایند تا سر بر سه آره بلحم سالم و دیگر اعضای صحیح نرسد و طریق احتیاط در کسر عظم آنست یا آنکه قرحه صفته و خبیثه بود و بدانسبب بم کرمه بنصیبه آن عضو رسد نیز فاسد شود و مستحیل بیم گردد آثار او سواد قرحه ست و فساد و عفونت او زود با عضای مجاوره سرایت نماید باید که تنقیه تن حسب ما ده کنند شاذا گر قرحه لذع و حرارت بود و گر داود زرد باشد و رطوبت زرد سائل بود مسهل صفه او گر حوالی قرحه سیاه و صلب قلیل الحرارت بود مسهل سود او گر سائل بسفیدی بود و زبد سفید سائل با نقیع مسهل بلغم دهند و اگر یابوجع و حمرت بود فصد کنند و فصد در همه حال سود دارد زیرا که از تنقیه او تنقیه هر خلط

میشود و بعد تنقیه بتعدیل مزاج کوشند بدانچه مناسب غلظ رودی باشد و برای سقوط لحم فاسد اطراف کاسنی برگ نطولی برگ عنب الثعلب کوفته قدری مسکه در روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و بعد سقوط لحم مترهل مرهم زنگار و مسکه بکار برند تا باقی اجزای فاسد و مرشد و لحم صحیح برآید پس بمراهم منبته بسازند یا آنکه قرحه در عضوی افتد که لحم آنجا مترهل و نرم و ردی باشد چنین ابدان مستعد پس بسبب کثرت رطوبت و ضعف تنقیه که موجب اند مالست بحصول نرسد باید که ادویه حاد و مسکه نهند تا لحم مترهل برود و صحیح ظاهر گردد پس بمدملات پردازند یا آنکه در قرحه عمیق بزرگ باشد که دهانه قرحه را تردارد باید که فصد کنند تلیین بطبیخ افتیمون نمایند تعدیل غذا سازند و بعد فصد و اسهال عوتی که در قرحه هست نیز نمایند یا آنکه مرهم و ادویه مستعمله بمزاج قرحه موافق نیفتد مثلاً افراط در گرمی کنند و بدان سبب باوه کثیر ردی بعضو آرد و قوت عضو در وی تصرف کردن نتواند آثار و آنست که باستعمال ادویه گرم حرت و التهاب در ورم زیاده شود باید که ترک ادویه مستعمله کنند مرهم اسفیداج و دیگر مراهم سرد بکار برند یا افراط در سردی کنند و بدان سبب قوت عضو ضعیف شود و جذب غذا نماید و مستصرف بدان نگردد آثار و آنکه قرحه مائل بکبودی یا سیاهی شده باید که مرهم اسود گذارند یا قصور در جلا نماید آثار و قرحه پرچرک بود و لحم ردی نرم مترهل در وی آویخته باشد باید که مرهم خضر گذارند تا خالی سازد یا قصور در تخفیف نماید و درین قرحه رطب مترهل کثیر التصدید باشد باید که مرهم مدمله قوی القبض که ازگل عفص کنند دهم الاخوین ساخته باشند گذارند یا چیزی که بلذع و حدت جلا لحم را گداخته فانی سازد و بستن نهد و این لحم گداخته را زرداب پندآشته در جلا افزایند و مرهم زیاده گردد و فرق از زرداب و لحم مذاب آنست که اگر رقیق و سرخ و باوجع و لذع باشد لحم مذاب است و درین وجع و ورم و حرارت بیشتر بود و هر دو قرحه صحیح گردد و اگر زرد و بچرک غلیظ مختلط باشد زرداب بود باید که ترک ادویه مستعمله نمایند و مراهم نرم که در وحدت و لذع نباشد بکار برند یا آنکه بدان مسئله باشد و بدانچه یاد کرده برقرحه همی رسد و مندمل شدن نهد و آثار و اعتلای بدن بکثرت رطوبت در قرحه و سیلان او باید که اول تنقیه بطبیخ بلیله کنند یا لطیف غذا نمایند و بعد تنقیه بمعالجه قرحه پردازند باد و یه قوی التجفیف **مرهم خضر** زنگار عسل برابر آمیزند اکحل لحم فاسد **مرهم خضر** زنگار یک اشق انزروت هر یک نیم سیر که حل کرده بعسل آمیزند مصلح نوشادر اگر خواهد گوشش باشد صعتر قرحه و سنه اکحل لحم فاسد **چهارم ساعیه** و آن مجتمع نبود و خشکریشه بزرگ نیارد و رطوبت زرد اب دائم متزشح باشد و این سطوبت چون بر جلد و لحم صحیح رسد آزار نیز فاسد سازد و تب آرد از شدت عفونت و باشد که خفقان پدید آید فصد کنند مسهل صفرا دهند و برای تعدیل آب آنارین آب ترنجبندی نوشند بعده در دی خرنیه بار طلا سازند تا حدت او ساکن شود و فساد بجوانب سرایت ننماید پس تو تیا مرداسنگ کاغذ سوخته قلیمیای قضه ترا ب بوته سخاس میران سیر که مایخم زنگار بر بندا سفناخ مرغ بر غاله اسماق زرک غوره خوشه **پنجم متاکله** فصد کنند مسهل صفرا دهند تعدیل بسکنجبین یا بآب انار نمایند و گرد قرحه علق گذارند و عضو را در آب بارد نشینند یا خرقه بگلاب آلوده بر آن سرد نمودن گذارند نخم مرزنجوش بسرکه مفید عدس مقشر پوست انار ترش زرور د برگ مورد برگ حماض گل ارمنی بسرکه سایده ضماد سازند برگ حماض مخمر پخته گذارند اگر بدینها نه نشود بجدید یا باد یه حاده قطع عضو متقرحه کنند تا فساد بعضو دیگر نرسد **ششم فروح** که از دم سوخته سودا دی که طبع بظاهر تن دفع کرده پدید آید اول بثور بزرگ ظاهر شود پس سرد هاو ریم کند بعد خشکریشه سیاه یا مادی آرد همچون خشکریشه داغ و وجع اندک باشد اکثر در روی افتد فصد کنند تنقیه بطبیخ افتیمون سفوف سوداماریجن نمایند بعد فصد و تنقیه علق گذارند تا دم سوخته را از نفس عضو کشاند پس

۱۴

مرهم احمر گذارند **فائده** گاه باشد که در جلد سر اول بثور سرخ ظاهر شود پس قرحه گردد و دوالم اشد آرد سبب او انجره غلیظه و مویه محترقه است که زیر حجاب که بر تجف است ممکن گردد و از غلبهٔ ناریت حجاب البسوزد و بیرون آرد باید که جهت اخراج انجره غلیظه مستکنه اشیای ملینه چون اطراف کاسنی کوفته بدهن سمسم جوشانده ضماد کنند اگر قدری آرد جو و خطمی افزایند بهتر بعده برای تسکین وجع دانه مال قرحه مرهم کافوری گذارند مردار سنگ نوتیا حنا قنبیل بدهن بقر آمیخته بکار برند و جهت تحلیل انجره غلیظه و سرعت و سهولت اخراج ادهمام و تکمید طب نمایند **دوا** گلکوا که گلهای سرخ دار د سائیده باشند عصب گاو یا بس مسحوق بندند مدمل قروح **دیگر** شیر زاب برابر زاج قدری آمیخته شویند بعده نانای یا صوف ریسمان پر کرده بر و مرهم گذارند مدمل قرحه **دیگر** رسکپور چهار درم اسفیداج دو درم در یک پیاله کریل سائیده آب دهن سمسم یک نیم پیاله گرفته در ظرف چینی لت کرده در گرما هفت روز نهند پس خرقه آلوده گذارند آب گرم شویند دو سه روز به گردد **دیگر** روغن گاو یا زده مردار سنگ پنج جوشانده یا کته بهدن بقر آمیخته مالند **دیگر** بیل گوتر خبیثه نهند از عفونت باز دارد **دیگر** انزروت بسمل ضماد کنند نبته لحم **دیگر** اشد ذرور کنند مصفی قرحه سنبت **دیگر** زیل بسوخته بر قرحه رویه باشند **دیگر** مورد پنجم جوشانده بر قرحه کعب و قدم نهند **دیگر** بیخ گوگرد توتیای سنبر هر یک یک دهن بقر به آمیخته اول عفور الطبیخ برگ شب شسته طلا کنند برای قرحه خبیثه و غیره انفع **دیگر** حنا آله سوخته بدهن بقر منسول آمیخته طلا کنند مزیل خوره که گرد قرحه شوند **دیگر** زاج سوخته یا برگ شاه سائیده باشند مزیل لحم عفنه **مرهم آبی** مقل زیت هر یک یک حضض مقل حضض آب سائیده زیت آمیزند چون یکجهم شود بر خرقه کشیده نهند برای اقسام قروح و جروح نافع حتی که ناصور را باصلاح آرد **قول الارزوربیر** طبیخ موند یقی کانتی دهند مرهم مرقشیتا اونس سال سنور نو اسکر دلیو آمیخته نهند بعرق آلومینوزا فالیو بعرق الومینوزا کوبند و شویند خرقه بروغن ایشیلیه انتی ترکرده نهند او گوانیتو آب او گوانیتو از یب سیاکو او گوانیتو سینو آو گوانیتو توتیای او گوانیتو دو لفین سیبو دوی بولو آو گوانیتو ایلو ستولورون اسپیلا ستر و بابلیکا گذارند و گفته اگر زهری باشد دراین اکثر از صفرا و اخلاط حاده میشود و موضع را قطا سیاز دو زیخورد و میفرماید منقیه صفرا کنند تعدیل مزاج با غذیه مناسبه نمایند و برای تبرید و تجفیف و رد ع مادده و تقویت عضو مرقشیتا سرخ خته اشهد بکار برند یا مرقشیتا سم الفار توتیا مس کشته عاج سوخته سائیده بدهن سمسم آمیخته گذارند بعده بگلاب یا آب بارتنگ یا آب زاج شویند و گل ارمنی گرد آن طلا سازند و بالای نخم گرده مرهم سفیده یا مرهم توتیا یا مرهم دیاپالما گذارند اگر موسم گرما بود خرقه بدهن و رد آلوده نهند یا اینست انار زاج نخم جوشانده خرقه تر کرده نهند اگر وجع کثیر بود مرهم سرب دو اونس با آب بارتنگ یا آب قاع ورد آمیخته گذارند بعده گل ارمنی دهن و رد هر کلید و گل مختوم یک شمع چهار مرهم مرهم ساخته نهند یا سفیده سرب در آب زاج سه و نیم تر دار ند پس قدری پنبه بر د مالیده بر زخم نهند و اگر دیدن نگذارد دو دهم انواع را بخورد و افزاید مرکور یو پر پسی پیتاد و سرخ باشند و بالایش گرده بهم شنگرف آلوده گذارند و گردش گل ارمنی با آب بارتنگ طلا کنند یا خرقه بهار انخل تر کرده نهند اگر از پنبه نباشد سم الفار را بهم سفیده آمیخته گذارند و قتیکه قشر از زخم دور شود مرهم آبی یک مرهم توتیا را برابر آمیخته نهند **مرهم آبک** آبک مغسول خشک کرده بدهن ورد آمیخته در ظرف سرب حل کنند چون سیاه شود بکار برند اگر زخم نفع نشود و اع دهند اگر کافی نبود و مریض حیات خود خواهد آن موضع را قطع سازند و گفته اگر خم کهنه و متن بلشت از این زخمون فاسد و در گرما کثرت

آید و همه بدن را شراب میسازد اول تنقیه بدن کنند بتبدیل مزاج باغذیه مناسبه تمایند بعده برای تصفیه زخم بها. اهسل یا عسل گلابی شوند یا بر هم اپستو
لورون شوند یا با آب مزبخوش عسل گلابی مرکی آرد با قلا آمیخته شوند اگر زخم عفن باشد آب شور شسته او که انتیوان زیب سیاکوگذارند اگر زخم عفن
باشد صوف فرقه کنند بعسل آرد جوخمر آلوده پر کنند و گرد وش گل رمنی ربیاض بیض بگلاب طلا کنند تا صدت دوا بلغم صاف نرسد و بالایش فرقه بمالند
آغشته نهند اگر بدین عفونت نزد و با آب قلی شویند مزاج سوخته مرکور یو پرسیی پیتا و سرخ بر آمیخته گذارند اسم الفاره ونس درم الاخوین سنه درم بگلاب آمیخته
نهند یا قرص کنند و وقتیکه زخم اندکی سیاهی نماید و قشره دور شدن گیرد و لحم تازه بنظر آید بدانند که عفونت رفع گردیده آن وقت مرهم نایلیکون بقدری مرهم
از زیب سیاکو آمیخته گذارند و گفته اگر زخم کهنه و ناسور زنده باشد و لهما صاحب لحم بلند و لونش نا بخی باشد و این اکثر از خون سودا پیدا میشود و بیاید که تا هفت روز
دست بعلاج نکنند و تدبیر برش آنست که راسی قطع لحم بسم الفار در زور کنند و بالایش گرده مرهم گل رمنی گذارند و گردش نیز نهند اگر وجع پدید آید دهن مرد
را ونس بیفوک را ونس بیاض بیض بکوبند و مسوده قرص در مرهم ساخته گذارند چون وجع برود و لحم فاسد زائل گردد او دویه ناخنه بکار
برند و گفته اگر زخم عمیق باشد اگر زخم خرد میبود باید کرد از میل سنگ یا میل سرب یا میل آهن یا میل حدید یا میل موم عمق آن دریابند و گاهی است
و گاهی که دو سه عمق میبود بسبب آنست که زخم خوب نگردد و کسی ماده در وی مانده باشد پدید آید پس اگر ریم شل غساله گوشت آید بدانند که بسبب
حرارتست و اگر سفید و رقیق بود بدانند که بسبب برودت و درین سه تدابیر باید کرد اول تصفیه پس اگر در زخم حرارت باشد بعسل زرقه کنند
و اگر حرارت نباشد و ریم سفید و غلیظ بعسل و خمر شویند اگر زخم منتن باشد بسرکه و عسل یا عسل گلابی و آب قلی و عسل زرقه کنند یا آب مم
انیب سیاکو با طبیخ گل سرخ یا با آب شور یا با عسل آمیخته زرقه سازند مرکور یو پرسیی پیتا و سرخ بر و غن کنجد یا کسی آب آمیخته فتیله آلوده گذارند اگر
زخم سوزش باشد بطبیخ گلنار شیر شویند فتیله سرب نهند دوم انبات پس باید که در زور کنند و بر دهن ورد آمیخته بفتیله گذارند یا طبیخ شعیر طبل عسل
گلابی سه ونس انزروت کنند و مرکی هر کدیرم خمر نیم طل کوفته جوشانند چهار رم بر دو رم هم و با پالما آمیخته زرقه کنند و بالایش هم با مالا دو رم و پوگذارند فتیله
بعسل گلابی آلوده نهند سوم تجفیف پس اسفیج نخم ایستی تیکو ترکرده نهند اگر کمبسی و جه صاف نگردد زخم را کشایند اگر موضع عصب و عروق نباشد از دهن
زخم و اگر موضع اعصاب بود برابر زخم را نیز بکشایند و خرقه بسیل قضی یا سرپی چیپده در زخم برده صاف کنند پس بعسل گلابی شویند و تدبیر تجفیف کنند
و گفته اگر زخم کهنه باشد و فساد تا عظم رسد و این در ناصوره و سرطان اکثر میشود و داده او حاد میباشد و آثار عفونت عظم آنست که لحم آنجا زرد منقلب
دارد و منتن شود و چون میل اندر کنند بعظم رسد اگر این چنین زخم تا یک سال کشد بدانند که بعظم نقص رسیده باید که لحم را قطع کنند تا عظم ظاهر گردد و همانا لحم
بسوهن آن قدر که فاسد باشد دور کنند تا که صاف برآید بعده کاوستیکو گذارند اگر کافی نبود با آتش نرم داغ دهند پس تا سه روز دهن زخم را بیاض بیض
آمیخته فرقه یا صوف آلوده نهند و بالایش فرقه بمالند اخل تکرده گذارند بعد سه روز دیگر بیستو نهند پس مسکه عسل گلابی آمیخته ضماد کنند بعده
ادویه مصفیه پس منبته گذارند اگر زخم عمیق بود و فساد عظم در میان نباشد داغ ندهند چرا که داغ عظم سر و بند گاه و صدر و پهلو و فقرات ظهر بست و دریجا
زوال عفونت عظم از مرهم دون کافیست و عفونت آتش مرهم از زیب سیاکو محلول بخم بس است و در فرسودن عظم شرط است آنقدر بساید که سفید برآید
و از سودن هیچ آواز نکند و رطوبت ماند غساله برآید پس بعد تصفیه عظم برای تجفیف زرا و ندایر ساز آمیخته فرنیون توتیای سبز مرکور یو پرسیی پیتا

و دو سرخ ازین دو یا سه دو یه گرفته غاریقون نمک مرهم از یک سیاکوا آمیخته گذارند و بالایش غاریقون نمک بسبل آمیخته نهند یا زاه و نزاج سوخته بیخ سکمدر سن مرنجبوه النحاس برابر سائیده گذارند اگر کندر افزایند بهتر و بعرق او سبر اویل شویند **عرق** مصفی زخم مرکی یا بنده درم زاوند گرد چهارده درم کوفته خمر چهار لیبر انداخته چهل روز در آفتاب داشته بکار برند **عرق** مجفف و مزیل تشنج زاج سه درم گلاب و آزده درم خمر ربع طل جوشانده سرد کرده شویند **عرق** اکوا کمال دهی لیبری هشت رطل سم الفار سه گندم آمیخته بر زخم گذارند برای زخم کهنه و ناصور انفع **عرق** مزیل تشنج و قروح خبیثه نوشادر سه اسفیدباج القرزاج گل ارمنی هر یکه و سائیده در شیشه کرده سر کرا انداخته در آفتاب نهند پس صاف کنند **روغن** مصفی مدمل و بیدار و اربلد اصل سوس هر یک شش مثقال دهماسه دوازده مثقال کوفته بدو رطل آب تر کرده روغن کنجد یک لیبر انداخته روغن سازند —

روغن برگ فراش برگ نیلوفر ال سرخ شنگرف کوفته قرص بسته بدهن سمسم جوشانده بکار برند **فصل شانزدهم در ناصور** قرحه کهنه عسر الاندمال است که منجر شود دو ازیوم القیا چون چهل روز گذرند ناصور گویند و عمیق الغور ضیق الفم وسیع القعر میباشد از هر جانب او در باطن لحم صلب و سفید بوده رطوبت او کم برآید و وجع کمتر دهد و گاه باشد که از سیلان باز ایستد و خشک گردد و گاه بود که دهن فراهم آید و باز سر کند و سیلان نماید و چون او گاهی است و گاهی کج میباشد چنانچه سیل داخل نگردد و گاه باشد که خلط سریت کند آنرا ش آنست که چون سیل اندک کند صلابت در یابند و طوبت رقیق لطیف مائل بسفیدت باشد گاهی بعصب سد و چون سیل اندر آرند وجع اشد آید و رطوبت رقیق لطیف مائل ببیاض برآید گاهی بر باط رسد و چون سیل اندر آرند وجع و صلابت هیچ محسوس نشود و رطوبت رقیق سفید سائل بود و گاهی بورید رسد و خون غلیظ کثیر برآید گاهی بشریان رسد و خون گرم رقیق انفجار برآید و گاهی در لحم باشد و رطوبت غلیظ لزج کدر سرخ رنگ برآید و گاهی یک ناصور را دهن متعدد بود پس اگر از امتزاج رطوبت متفق اللون برآید بدانند که ناصور واحد است و اگر مختلف اللون بود بدانند که هر واحد جدا است **علاج** اول برای تجفیف رطوبت و تنقیه چرک بگلاب مخلوطه بماء جوب زر شویند و اگر قوی تر خواهند آب دریای شور یا آب صابون که در وقدری نوشادر و زنجبار مخلوط بود شویند بعد پنبه کهنه عجمه کرده بذر ورسفر آلوده در قرحه نهند و همچنان کنند تا که بگردد و اگر بدین تدبیر نشود و تنگافته لحم فاسد نواحی آن را آهن یا بادویه جاده بزوایند تا که لحم سرخ ظاهر گردد پس مدمات بکار برند و داغ انفع بدانکه تنگافتن ناصور اصعبست خاصه که قریب عصب یا عضو شریف باشد **فدرور اصفر** صبر زرنبات مر کندر دم الاخوین عفران افیون بسایند **قول صاحب فبر** یتنقیه بفصد و مسهل حسب اده کنند و دهن داوارند ماده برآید اگر لحم باشد همه لحم عفن را قطع کرده مکرر یوبیسی بیاید و سرخ باشد تا پاک شود پس مرهم مناسب پردازند و اگر قریب اعضای رئیسه یا عصب یا عروق باشد یا مریض ضعیف بود بحیله پردازند اگر یم دائم تر او و فتیله بسم الفار سحوق آلوده نهند تا لحم را بخورد و بعد داشق مثقالی در روغن کنجد انداخته برآتش نهند و قتیکه سوخته سیاه شود بیفته سلحفات دال الزرد ت سفید هر یک مثقالی آمیخته صبح شام بر زخم گذارند اگر سیاهی از جانبی سته باشد قند سحوق چند بار بایشند سرو مرحریا که صلب بار یک کوبه باشد عوض آلوده نهند اگر مریض استعمال قنب کند سود و بد بطبیخ بار تنگ یا بطبیخ عنب الثعلب یا بهار اشعیه که در وگلقند حل بود شویند تا عضو فاسد نگردد و روغن ناصور مرهم ناصور مرهم سنگبصری مرهم سبز مرهم سیاه مرهم سرخ مرهم گلابی انفع **فائده** شخصی از مدت ناصور در دست داشت و بنه شد چون برگ پستان گرم کرده بست در شبی وزصحت یافت

قول الارز و بیر سفوف مندیله سفوف زرنیخ با شند روح بهروزه گرم کرده اندرون رسانند زود به گردد و خرقه در عرق فارد می تیکا یا عرق اکوا دیردی ترکرده نهند و بچکانند او کوا میتو دی لوز تیا ناگذارند کافور زاج گل ارمنی سنگ مرجان سنگ صیر نگار بهر یکه نیم مثقال خمر بیست مثقال آب چهار لیبر در شیشه کرده چهل روز در آفتاب داشته بکار برند برای ناصور و جراحت عفنه انفع فتیله بروغن سرشف آلوده بر باد برگ فراش آغشته نهند اگر چه خارپوده و مرهم زود به گردد و گفته اول از فتیله صلب ناصور را صاف کرده و دندان خوک یا عظم آدم محرق مسحوق در نی کاغذ پر کرده در ناصور نهاده دمند و نی مذکور بر آرند و سه چهار روز بگردد و مسل سرخ خرد تند هر یک شش پرنده مرکی انزروت سبز هر یک یک آمیخته گذارند مرهلیه ناصور روز مرهم کهنه و مل سوی خوک سوخته بر ناصور ده ساله بندند بگردد و زهره افعی عدد انزروت میده گندم او دو خانی برابر عسل قدری خمیر کرده چوب قدر حبه بسته دار ند و وقت حاجت مالیده بر دهن ناصور نهند و بالایش پنبه بدهن بقدر کرده گذارند برای غرب نیز انفع فتیله سیاه ناخن فیل مرد ار سنگ برابر آب سایده فتیله آلوده نهند مرهم فاخته بدهن بقدر بریان کرده مالند مثنگ با آب سوده از فتیله رسانند مجفف توتیای سبز سوخته نگار سوخته فوفل سوخته عظم سر آدم در آتش چوب کنار سوخته کته برابر سایده تفوق کنند و روغن بسندروس مرهم فاخر بهر مرهم زرد مرهم زنگار مرهم انگذوم مرهم خوع مرهم خوز مرهم لسان الکلب عروق عسل همه مفید اند و گفته برگ انار کوفته سه قرص سازند یک یک در روغن کنجد سوزند چون سرخ شوند برآرند فیس مصفی ازدم و پا عدد انداز ند چون سوزد صاف کرده بکار برند برای ناصور و جراحت مفید مرد ار سنگ تو تیای سبز گل ارمنی کافور هر یک پنج درم آب چهار رطل خمر رطل و نظرف مسی کرده چند روز در آفتاب نهند و حرکت ده باشند بعده صاف کرده در شیشه کنند و زرقه نمایند برای ناصور و جراحت نوو کت انفع فتیله بشیشه عشر آلوده نهند بعد دو روز بهم فرا هم آرند و گفته در تدبیر ناصور چهار قاعده اند **اول** توسیع دهن اگر خرد باشد پس بابیکه شمع قنه هر یک یا ونس با تش نرم گداخته زود طویل کنیم و نس سم الفار درم آمیخته قطع اسفیذاج آلوده اسفیذاج را شکنجه نشتر و اسفیذاج نشتر فتیله ساخته در قنه نهند تا دو از ده ساعت دارند **دوم** قطع لحم صلب پس اگر زمن باشد او کوا نیتو از یب سیاکو مکرر یو پر سیی پیتا و سرخ زاج سوخته سم الفار صفر دیا مه کرب با آب بار تنگ آمیخته در لحم رسانند و قدری بر دهن نهند و بالایش کرده کسی مرهم گذارند اگر عمیق تر باشد مرهم از یب سیاکو با آب جلی آمیخته زرقه کنند اگر زمن زیاده عمیق بود مرهم از یب سیاکو نیم ونس سم الفار درم زنجبار یا مرقیشیا نیم درم آب قلی آب بار تنگ یا طبیخ اقاقیا در دو هر یک چهار ونس گلاب و ونس آمیخته تر بند سوی بر و زرقه کنند و دهن بهوم بندسازند و گردش گل ارمنی طلا سازند اگر ثقب متعدد بود درون بابیرون بابیکه بالای ثقب صوف یا خرقه بروغن آلوده نهند و گرد آن مرهم گل ارمنی گذارند تا آن وقت بکار برند که لحم فاسد قطع شود و صاحب مرئی گردد و اگر چیزی باقی ماند کاوستیکو گذارند یا نیم قطع نموده ادویه مصفیه بکار برند **سوم** تصفیه پس عسل بخم آمیخته شوند یا قته مسول بخم چهار ونس آب گرنس ثلث رطل عسل گلابی یکنیم ونس زراوند طویل دو درم قنه عسل بر نه نصف ماند او دو یه مذکور آمیز ند پس مرکی انزروت بیخ سکمد رسن هر یک قدری فرود ه فتیله آلوده نهند نصف مثقب مجفف مقوی یا قته عسل گلابی آب گل سوسن آمیخته ضماد کنند **چهارم** پر کردن لحم و بر آمدن پوست پس خمر سه ونس عسل گلابی ونس مرکی انزروت صبر هر یک یکینیم درم با تش نرم پنده بچکانند **روغن سندروس** سندروس بنجدرم توتیای سبز قدر نخود سایده دهن بسمگر بوطل آمیخته چوشانند چون سیاه گردد با هن حل کرده بکار برند **مرهم فاخر** بهر پوست ار سیاه کرباز دو هر یک دو درم قحف آدم درم مرکی فاخر هر گاوی هر یک پنج درم لاجورد

سه درم سوم سفیده درم مهم سوم مایه بیضه یک عدد سوم شمع بدهن گداخته فرو گرفته بدستور مرهم ساخته بیاض بیض و عدد آمیزند برائی صور و جراحت
کهنه مفید مرهم زرد و شمع سه مثقال سوم هر یک بیزده عروق الصفر نرمه مصفی مدل ناصور مرهم زنگار شمع دهن سوم قدر هر یک بیزده گداخته
فرو گرفته زنگار سه آمیزند کحل یک مثقال مرهم مرهم انگذ و کندر صبر هر یکدرم انگذ دنیم اونس عسل شش اونس جوشانده او دیه آمیخته قوام نموده نه ساعت حل کرده
بکار برند برائی ناصور و تقصیده زخم انفع مرهم مرهم خرد و عروق دهن سوم تیرطل برگ خروع تازه ده عدد بریان کرده صاف نموده شمع ابیض چهار اونس آمیخته فرو گرفته
کتیرا مر وارسنگ هر یک سه درم کافور یکمثقال مرهم توتیای سبز دوازده درم آمیزند پس صفرت بیض صد عدد افزایند برائی ناصور و نو صیر انفع مرهم مرهم
برائی ناصور مجرب مغز جوز دال موم مفید روغن کنجد مرهم لسان الکلب برائی ناصور انفع زبان سگ ظرف سفالی سوخته عدد کنه توفل سوخته
هر یکدو درم خرمهره زرد سوخته چهار درم مر روغن گاو کهنه دو سوم مفید مرهم سازند عروق عسل یکپنج چهار ده مثقال تمدیت شش مثقال عسل مفید نیم ابیر سیاه آمیخته
ریتوت کرده کشند مرهم دهن زرد صد انفر ساق گاوده شمع سه مر وارسنگ یکنیم اهفیدا ج انزروت دو مم الاخوین هر یک یک کندر مر هر یک نیم مرهم
ساخته گذارند مرهم مر وارسنگ کتیرا روغن زرد هر یک سی و شش زیبق توتیای سبز هر یک بیزده توفل برگ نیب هر یک چهار شنگرف روغن ایکمصد
و یکبار آب شسته او دیه سائیده آمیزند دو روزی سه بابعبل آرند مرهم گوگرد آمله سا مر وارسنگ برابر روغن گاو مثل مر هم کرده فتیله آلوده نهند
و تا زخمی تازه بهر قدر که تواند نوشد هیست یکدر و وا زبل بزنشک بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند مجفف رطوبت فاسد دیگر خون گوش سگ
یا عظم الذنبی آدم سائیده در فتیله پیچیده در ناصور نهند دیگر زبل آدمی خشک کرده سوخته بچند عدد فلفل حل کرده اندازند سریع الاندمال
دیگر ریاد هزار پایه نفع کنند دیگر فندق هندی بآب سوده فتیله آلوده نهند مدل دیگر پیاید گذارند دیگر مغز کرچنبوه بسحوق روغن آمیخته فتیله آلوده نهند
دیگر زبل بز بآب سائیده یا پیاوبای بآب سوده یابیخ سرکنگبین سوده طلا کنند دیگر نسیج عنکبوت بمنی تر کرده نهند تا هفته دیگر مغز کدوی تلخ خشک
یک مثقال در بول گاو خمیر کرده روغن کنجد و وطل انداخته روغن ساخته اول بصابون مالند که سرخ شود بعده روغن مذکور گذارند مزیله ناصور کهنه
دور مگلو دود مل دیگر روغن تلخ بود بار برگ نیب پزانده شمع آمیخته یا شیر درخت مقل بآب سوده مر وارسنگ شنگرف آمیخته یا سلخ الحیه افیون
هر یکدو توتیای سبز یک سوخته بدهن بقر آمیخته مالند دیگر عقرب شش بروغن بریان کرده صاف نموده طلا کنند دیگر حبه بول بچه گاو دهنه
زبال یا زبل رسانند یا تنها سائیده از فتیله رسانند دیگر کندر عنب الثعلب سائیده ضماد کنند مزیله ناصور و زخم عرق مدنی دیگر تخم
سپیندل بدهن خروع آلوده بندند دیگر زعفران عظم طاوس سوده فتیله آلوده یا رباد سمندر سوگ بلعاب بهن تر کرده فتیله آلوده یا توتیای سبز
ریچه گاو کنار محرق سحوق تلخ بل آمیخته فتیله آلوده نهند دیگر آب گن چکانند بمون گ بندند مصفی جراحت ناصور و سرطان و برای تصفیه نمک آمیزند دیگر از
مرقه بابله فتیله ساخته بشیر انجیر و شتی آلوده نهند مزیله ناصور سی ساله دیگر گنگیر فی یا بهجوری خشک پنجدرم آب دو وطل بزیند نصفی ماند روغن زرد
چهل درم گرده آمیخته چکانند مزیله ناصور و جراحت و عرق مدنی دیگر سم اسپ یاسم گاو سوخته جرم تحت کفش سوخته برابر روغن عدد هر سه ابر روغن
تلخ سوخته بچوبی سحق کرده چکانند در روز چند بار دیگر تخم قرصعنه سوخته یا زبان آهو سوخته پر کنند دیگر روغن کتان مالیده رباد سم اسپ یا شتر گاو دو
بوده فتیله رسانند یا بجز بات آمیخته نهند دیگر مسهل داده و لیده گندم پخته بندند در روزی دو بار دیگر دم فرغه موافق ناصور تراشیده نهند

وقتیکه التیام یافته بیرون آید تراشیده باشند دیگر برگ شانه ضماد کنند دیگر جلوس بر جلد ضیع نماید و بر جلد شغال بستور دیگر سلحفات خشک یا رباط خوک یا دیک پر دیک باشند دیگر منیه بشیر دخت بڑا آلوده را مایلج الحیه در وسطش که مقابل ثقب مانده گذاشته شده و بعد سه روز زائل بگردد دیگر روغن تخم کوشنج کشیده گذارند چکانند دیگر حرباعد در روغن کنجد شش درم سوخته صاف کرده شنگرف بثقالی آمیخته چکانند در پنجاه و سه مندل سازد دیگر برگ نورسته خروع با آب سائیده طلا کنند بر گردد دیگر عظم گربه بعرق گوگرد سوده گذارند دیگر فلفل در زهره ماهی روهو پر کرده خشک نموده طلا سازند دیگر خون زاغ خشک کرده در روغن کنند با صلاح آید دیگر بصل مطبوخ بشبرچ گذارند بسازد دیگر فتیله بروغن شرشف تمام آلوده بر یاد جوب فراش آغشته نهند چنانکه کرمک باشد بیرون شود دیگر پوست خرس یا ناخن فیل با خود دارند دیگر ناخن فیل سه درجو بخ کنند دیگر جلد سگ نشینند دیگر عرق بلادر هند هر سه مثقال یک تولچای سبز بریع سائیده بدهن سرشف مثل مرهم کرده با آب چند بار شسته گذارند عجیب -

فصل هفتاد و هم در سقطه ضربه و کسر و قطع وغیره نوع اول در سقطه ضربه اگر بغیر ورم و حمی و تفرق اتصال و نزف دم باشد علاج معالجات ماش مقشر سرخ پسار گل ارمنی دوا قایا برگ سه و هر یک یک آب مورد ضماد کنند و اگر فوراً آنجا حجامت مع شرط کنند بهتر و اگر ورم حمی یا بود فصد کنند یا حجامت نمایند گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی یا مثانه مندل فوفل ضماد سازند زیره سبز صبر با آب برگ مورد یا رلوند زرد چوب شنگرف مغاث آهک با زرد چوب حب الرشا ضماد کنند برای ضرب دلکدر با آب نیز مفید باش مقشر بصفرت بیض ضماد سازند و بحسب حرارت حمی مبردات و هندی اگر قبض باشد آب کاسنی آب خرفه آب عنب الثعلب آب کاکنج همراه پنجاه درم مغز فاس سی درم صبر قدری زعفران و هندی اگر حرارت اشد بود آب عنب الثعلب و خرفه و خلوس اگر قبض نباشد باش مقشر سرخ نخود عدس سلق کدو اسفناخ بروغن بادام خورند و بعد زوال حمی برای تقویت عضو ریوند یک فوه لک سفتی گل مختوم هر یک نیم سائیده دو یا چهار درم مرهم بیضه نخود و هندو مومیائی نیدرم بهم بیامیزند با آب گرم خورند و ضماد کنند و ذخیره درم گذشت گذارند اگر ریه را قوت دهند اتصال یابد کحل زنند بعد دو هفته وطبیخ فواکه تلین نمایند گلاب بهمدروانیدن سر کرده آمیخته بر سر مالند برگ مورد گلنار ریوست انار آب وقدری سرکه جوشانده اندکی عود آمیخته طلا سازند سک قشب الزریره بخم گنجشکه ضماد نمایند چون سه روز دوقوع ضربه گذرند مضرس مرهم خوراندن روغن گل نیگم مرهم مالند و ریزند عظم شرشف شده و مصالح ظاهر گشته رانافع اگر بر سینه دشکم افتد و بدان سبب گی از درون ایستگاه و نزف دم و آروگل ارمنی گلنار کهربا دم الاخوین لک بر با سائیده دو درم با آب خرفه یا قبض سماق دهند اگر ضرورت شود افیون قدر نیم نخود دوانیدن یا تنها دهند در حال صعب دم کند و اگر متلاشی در تن باشد فصد قیفال بر دو مقدم دارند قرص کهربا قرص گلنار ریب به دهند اگر بر معده افتد و رگی شق شود تقیه آن کنند بسد کهربا بگلقند آمیخته دهند مصطکی گل سرخ اقاقیا بیوند سنبل هر یک پنج زعفران صبر جوز سرو هر یک یک آب با تنگ ضماد کنند سیب بخورند کوفته بر معده نهند اگر بر کبد افتد ریوند فوه هر یک پنج لک مغسول ملبا شیر هر یک سه سائیده مثقالی بگداب یا عبرق کاسنی یا کنجبین دهند صندل سفید گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج زعفران یک گاؤزبان یک گلاب دو درم ضماد کنند اگر حرارت بود گل سرخ پنج مصطکی دار چینی سنبل لادن هر یک دو مورد سه لادن بدهن در دیا بروغن خیری حل کرده او دیه آمیخته ضماد کنند یا گل ارمنی مغاث مورد برابر ضماد نمایند ریوند مشک مقوم دهند اگر بر عضله افتد و آن را منفسخ سازد ادویه مذکور ضماد کنند و پس از انکه خون از انصباب بایستد بطبیخ بابونه اکلیل دفاکتان نعنع مرزنجوش شبت برگ خطمی بطول کنند و تقل او ضماد نمایند یا آرد جوز و فاسی رطب

پودینه کوهی ضماد کنند اگر بعصب افتد و بعضی اجزای او از بعضی دیگر متباعد شود اول مسکنات و جن گذارند آرد ماش و مه گل ارمنی سه و نیم صبر عفران سک هریک یکمیثقال آب باران و گلاب و قدری دهن در دیار و روغن سوسن آمیخته طلا سازند و بعد از آنکه اده از انصباب بعصب باشد خطی نقشه اکلیل ضماد سازند روغن نرگس روغن انجوان روغن بنفشه روغن نارین روغن نارد بن مالند اگر التواء و صلابت در عصب پدید آید مهم و خلیلون گذارند یا مقل با آب گداخته یا تخم مرو بیخ خطمی نیفتح سرشته یا شق قنه فرفیون بدردی زیت آمیخته هریک از این حسب قوت و ضعف صلابت بکار برند اگر بر مفاصل افتد و آن راست کند و احداث ورم نماید روغن گل مالیده مورد سحوقه یا شند و بعد صابه بندند معتدل و دنبه و خمیر آکوفته بندند **فائده** اگر بعضو رئیس یا شریف افتد و مانعی نباشد فصد کنند اما اده بلین و حقنه و جذب جانب مخالف کنند پس تقویت عضو نمایند و اگر بعضو غیر رئیس و غیر شریف افتد بهمان عضو جراحت مع شرط کنند اگر ورم عظیم بود قصد مقدم دارند اگر سودی نبخشد بعلاج دوی پردازند و اگر صدمه منقضی به نزف دم گردد بعد تنقیه و اماله بحبس دوی کوشند **قول لازر و بیر** مرقدری بقند سیاه چیپیده بلع کنند چند روز رقته صفون با بیخ و بعسل آمیخته دهند یا بسومر کب با لند بیلیخه مر هریک یکمیثقال چوب سیده سه بنج یا به یاض بیض آمیخته ضماد سازند مزلیه ضربه و کسر کند مر مصطکی هریکه هم صبر بیست درم صابون دار چینی هریک پنج درم خمر تند نیم رطل نرانده ضماد کنند برای ضربه که از اسپ افتد نافع و گفته اگر کسی از بالا بیفتد گل ارمنی گل مختوم سائیده همراه کسی آب پنج شش روز دهند و سه تدبیر نمایند اول فصد کنند تا از دیاد نگیرد دوم گل ارمنی گل مختوم سومیائی هریک سکه و بلوگا دهند سه روز تا تغلیظ دم کند سوم اگر اندرون ماده غلیظ بود برای ترقیق او بخر قه گرم پوشند تا عرق آید و گفته سفوف ضربه سفوف سقطه سفوف دوی اتالیا سفوف ریوندی سفوف دوی فونیکا سفوف گل مختوم سفوف کونتراکا مولا شالتو دهند روغن یاسمین خورند و مالند روغن خر اطین روغن بانی یا زموده یکو مالند روغن بابان بصفرت بیض آمیخته یا بآسومر کب با لند بیتی تو ضربه بیتی تو سقطه بیتی تو کسری گذارند کف دریا اسفیداج هریک شش صابون سیاه قدر حاجت آمیخته گذارند مزلیه داغ سیاه چهره وغیره کرده از ضربه باشد سر که آرد و نس خمر بیض دو و نس مقل طبیخ دو مرتا هشت روز دهند و گفته چون ضرب بر سر رسد دریافت چهار چیز ضرور است اول آنکه ضرب بچه طور رسیده دوم آنکه بدام ضرب رسیده سوم آنکه بدن چه قدر تحمل ضرب دریافت کند که خرد کدام جاست و در دریافت این فوائد کثیر اند و گفته اگر غشی و سدر یافتی زرد پدید آید بانند که تخلخل است یا ضرب نفرسیده یا غشی و شکست و خرم و ضرب یافوخ و صدغ و گوش خطیر است چرا که در سر این سه مواضع نازک اند و گفته اگر ضرب سر نغیر خرم باشد اول موی آنجا تراشند بعد از صفرت دریافتن بیض دهن و در گل سرخ آمیخته ضماد کنند یا روغن اپرسیوم الند تا بیست چهار ساعت بسته دارند و اگر ضرب شدید بود و بدل سبب حلق نتوانند مغزان بخر که در دوی گل سرخ بطبخ بود تر کرده ضماد نمایند یا بعد حلق موکوون سحوقه بتشمع آمیخته مثل نان ساخته بر موضع ضرب بندند بعده برای تقویت عضو گل سرخ مرهره و قدری نمک بخم پخته خرقه تر کرده گذارند یا فقط در خمر تر کرده نهند اگر موضع ضرب نرم گردد و زیاد ریم باشد بلشتر نگاشته ریم برآرند و تدبیر اندمال زخم نمایند اگر خواهند که بغیر شگافتن برگردد خمر اپیتی تیکو ایسپلا ستر داد شکیره سوگذارند و بعد حلق شعر گل سرخ به یاض بیض ضماد نمایند یا بسابه مورد سپوس گندم آرد جو آرد باقلا برگ سجنه جوز السرو هریک یا دنس کوفته پزنده روغن برگ سجنه یکمیثقال دنس آمیخته ضماد کنند اگر فرصت نشود مرهره زعفران بدهن رو آمیخته گذارند اگر کسی وجه بنگرد و بداند که زیاد ریست شق کرده برآرند و گفته اگر ضربه سر مع زخم باشد

پس تدبیر تفتیح و ریم کردن باید چه اگر در زخم مواضع ضربی اگر زده شتاب نشود بزودی صحت یابد تا گریز نیفتد بنگرد و پس باید که تدبیر ریم آوردن کنند بعد صاف کرده تدبیر انبات نمایند بدین تدبیر و جرح و حرقت کم گیرد و زخم صاف شده بزودی لحم بگیرد و اگر قدری وجع باقی ماند روغن گل سرخ آمیخته گرم کرده بپشم نرم آلوده گذارند یا گل سرخ عسل آب ضماد نمایند و گفته اگر زخم سر بر سر دو بیا فوخ رسیده باشد نرود و از بستن دیگر تدابیر حاجه نمایند و گفته اگر غشی شود دیانند که ضرب در مغز رسیده باید که در مواضع گرم محفوظ از هوا دارند گل سرخ آرد با قلابرگ سرخ آرد با قلابرگ سعنه برگ مرزنجوش برابر سائیده به بیاض بیض و دهن ورد و روغن برگ سعنه آمیخته مانند مرهم کرده گذارند کی خمر آمیخته ضماد کنند اگر سوزش آرد روغن گل رد روغن مرزنجوش برابر آرد جو آرد با قلابرگ سعنه سائیده آمیخته بزاده بیاض بیض آمیخته ضماد کنند اگر تعفن بجا باشد شمع سه اونس عسل دو اونس زاج برگ مرزنجوش کمون هر یک سه درم نمک سنگ اونس سبوس گندم شتی سائیده خمر چهار اونس بزاده عظم ابجایش برده ضماد کنند و بعد سه روز بگشایند یا مصطکی صمغ عربی قنه آب کرفس هر یکی پنج درم زاج پنج درم مازو شیر درم مخر بزاینند سومی بر دو روغن مصطکی مرهم آمیخته ضماد کنند و بعد دو روز تبدیل نمایند و گفته اگر زخم تا تعفن رسد تدبیر کلی آنست که فتیله نهند تا بانتهای زخم رسد اول زخم را شوینده پخورنطرون کنند اگر زخم در پهلو تعفن یا موب باشد بناکهای منبته بدوزند و اگر در طول سر باشد بناکها سوی بدوزند و اگر قعر تعفن شکسته باشد زیره عظم برآورده ثانگر دهند اگر زخم بالا باشد خود برآیند اگر زخم تا صدغ رسد بزودی ریزه عظم برآرند چرا که گاهی این عظم وصل میگردد بلعظم سر کوریدوس پس باید که استخوان بسته بدوزند و در طاقها جایی برای نهادن فتیله گذارند پس فتیله بقنه یا روغن بلسان یا روغن اپیسیو آلوده گذارند و گفته اگر ظاهر شود که تعفن شکست پس بعد سه روز کشاده بنیند کذا ذکر دام جا شکست لیکن اگر ضرب بر اعصاب یا رگ نباشد نباید کشاد اما از زیر باید کشاد و چون بینند که در زخم ریزه عظم یا خون منجمد است باید که همه را برآرند و مریض را فرمایند که حبس نفس کند آنوقت پر چه دارائی بدهن ورد آلوده در روز زخم را گیرند چنانچه خوب وصل شود پس بالایش صوف خرقه کهنه بقنه و صفرت بیض و قدری مر هم منضجه آمیخته گذارند بعد ازین روغن کنجی خمر آمیخته گرم کرده خرقه آلوده بر وی نهند تا زخم حرارت این رسد بعد ساعتی خرقه دور نمایند و این تدبیر بعد سه روز از ضرب کنند بدستور تا چهار روز و بعد هفته گل سوس یا زراوند کنند در روغن نمایند و بالایش مر هم منبته گذارند اگر زخم درم بود دوال عدس سائیده ضماد کنند اگر لحم زائد بود زاج سوخته زرور سازند و گفته اگر بیهوشی و غشی و سدر پدید آید بدانند که بسبب ضرب بر مغز نبیش افتاد یا کسی عرق یا حجاب بشکست و وقتیکه مریض لنگ گردد و در مغز تشنج افتد علامت مرگ باشد باید که برای تقویت دماغ و تخفیف رطوبت آرد جو گل سرخ برگ سعنه بومادران اسطوخودوس سائیده به بیاض بیاض دهن ورد و روغن بومادران روغن سعنه آمیخته خمر فرو ده بعد حلق شعر ضماد کنند روغن اپیسیو یا خون بیض گل سرخ آمیخته بر قطرات ظهر مالند اگر دغن بومادران دهن ورد پیه مرغ و قدری روغن بیضه افزایند بهتر و گفته ضرب سر دو گونه است یکی آنکه زخم قعر فرو نشیند دوم آنکه از بالا فرو نشیند و از زیر دست باشد پس اگر زخم سر متورم بود زخم نباشد اول فصد کنند اگر ضرب ورباشد و حقنه نمایند بعده گل سرخ بومادران زعفران صفرت بیض دهن ورد آمیخته ضماد کنند پس حلق موکرده مجمه ناری گذارند و دفعه بغیر اطلاع مریض قطع کنند بعده قنه و خمر آمیخته نهند یا عوض مجمه عسل طل نمک اونس روغن بومادران آمیخته ضماد سازند اگر زخم سر متورم نباشد مجمه بغیر آرش گذارند یا هر

صبح جراح چند بار بدهن خود آنجا را مکرر بشوش یا هفت و زقحف نشسته برابر آید و گفته اگر خم نیز باشد اول فصد کنند اگر خون از موضع ضرب
نیز آید سر و به شنند و مجمعه گذارند تا که مجمعه ملتصق ماند بدان و بهر دو بغل را مالش کنند از بالا بسوی زیر و هر دو بازو را سانیدند تا ماده صعود بالا نماید
و دفعه مجمعه بردارند بعد چند روغن بومادران هر کیا دو نس عسل نیم اونس گل سرخ سه اونس گل بومادران اسطوخودوس هر یک شستی کوفته و نیز بزنند
چون جذب شود و فرو گرفته بیاض بیض دو عدد آمیخته ضماد کنند و گفته و قتیکه بضرب بر سر سد و از تکلم بازماند رقی خشی افتد بداند که کاسه سر بشکست
و وجع شدید و حکه سر و بدی لون چهره و تشنج و هذیان و خواب آثار شکافتن دورا ما بترست و گفته مریض را فرماید که دندان خود بر بندد کنند پس اگر
شکسته باشد وجع افزاید و آواز کرک از قحف آید و اگر مریض دهن و بینی بندد کنند از موضع بکسور خلط خون آلوده برآید اگر دریده دماغ خم سد چه جهت
انتفاخ عینین غشی صرع خروج خون از بینی و دهن و گوش پدید می آید و اگر خم در دماغ سد حواس درست نباشد و اگر ثقب سه گز محل حافظه است سد
خلل در حافظه افتد و اگر ازین آثار کسی ظاهر نشود بدانند که قحف سلامت ما بسبب شدت ضرب کسی عرق پرده بشکست اگر ظاهر گردد که قحف
بشکست آنجا را باصبع بفشارند اگر نرم بود شکافته بینند که چه قدر شکست اگر اندکی بود که ریسمان تواند برآمد باید که از بره یا ماهن گیرند ری یا وه کنند و ریسمان
برآرند تا پرده دروغی را عضن نسازد بعد کنند و صوف گذارند و بالایش بیاض بیض نهند و آنرا ببره و قتی ثقب کنند که قحف صلب و درخور باشد
و اگر عظم نرم بود چنانچه در جوانی و در درازباشد از ماخن گیرند قدر عدس ثقب نمایند و زیاده ازین نکنند تا هوا دران دخل نماید و با حتیاط ثقب نمایند
تا آنکه بحجاب نرسد و وقت ببره بر سه پنبه در گوش گذارند تا آواز ببره بمریض مسموع نشود و تجرقه لبهای خم پوشیده دارند و اگر خون دران باشد بالحیل
بیرون شوید و وقت ثقب کردن آنرا بدهن در چرب کنند و بزخم دهن در دا لند و چون ثقب تا حجاب سد خون و ریم و غیره که میان قحف و حجاب باشد
برآرند بدین وجه که مریض بگیرند و امکنند که نفس بالا کشد تا ریم از خم برآید بعده دارائی بار یک بدهن در و آلوده در ثقب در درون نهند و بالایش
صوف خشک گذارند و بزخم دیر پیوندند و گرد و روغن گل مالند و بعد هفته عسل گلابی دو دهن در و آمیخته دارائی مذکور را تر کنند و مدام
عسل افزایند و روغن کم سازند تا که فقط عسل ماند آن وقت صوف خشک در ثقب کنند و بالایش پنج سکمدرس سحوقه یا شنبایج سکمدرس
کنند و قشار کنند زراوند گرد و در و ساز نده و بالایش مرهم مخفقه چون مرهم اودیلوگذارند اگر حجاب درونی بدرنگ شده باشد برای تصفیه او پنج
سکمدرس قنه عسل گلابی خم آمیخته دارائی آلوده در درون نهند اگر مریض ضعیف باشد کسی گیرد و دیزم گذارند و اگر حجاب چیزی مثال کف دریا
باشد زاج سوخته بپاشند و ازاج سوخته نیم درم با فیه دو درم یک پیاله خمر یا آب نخاله شکر یا ماکلکنی نیم درم همراه لوزد هند و دیگر پوست
قصب خرما شیده صبر قند سیاه برابر قدر کنار بدهن بقدر دهند شال بر میانی اشکنند و دیگر اثلت مسحوقه نیم درم بطبیخ حاجی یا بطبیخ قسوه یا بطبیخ
انجبار دهند دو سه کرت ضماد نمایند و دیگر بچیار پنج درم کوفته در بیست پنج درم آب ترکره صبح جوشانده یا بغیر جوش صاف کرده نوشند نیز مجموع
ضربه زمن و دیگر اگر ضربه اشد باشد تمام اعضا متالم شود بچه مرغ زنده مع پر کوفته آش فشرده گرم گرم نوشانند مجرب و دیگر بلاذر آرد جو سائیده یا بو
زن بظفر آهنی از قصب سائیده یا بالون چوب سیده سائیده یا زرد چوب بهت چوب سیده شش نعناع پنج سائیده بدهن سه درم بیخته بیاشامند گرم
ضماد کنند و دیگر ماش سیاه پخته مالیده دو سر دبسته کماد کنند چند بار پس همان ماش برآورده گرم گرم بندند چون سرد شوند از نو بگذارند

کشایند دیگر پنبه بآب سرد تر کرده بندند دیگر زبل گاو میش بروغن زرد آمیخته بر خرقه کشیده چسپانند محلل و رم مسکن وجع دیگر مهره یا بس قند سیاه کهنه هر یک نیم طل گندم بریان بنجبیل هر یک ربع رطل سائیده حبوب بندند شربتی بنجد رم تا که صحت شود خورد و برای کسر هم انفع دیگر چوب میده پهکر مول وج حرف زرد چوبه بلوده شخار بار بر چوب بندند و بآب سوده گرم کرده ضماد کنند دورمی بآب گرم خورند دیگر بخم زیا بخم گاو قیمه کرده کمون مسحوقه آمیخته بر پارچه ضماد نموده بر موضع ضرب گذاشته بندند دیگر مال کنگنی پیش بروغن زرد بریان کرده مالند مزیله وجع ضربه کهنه دیگر سپکر مول قرفه زرد چوب دار چوب تخم مصطکی چوب میده مالکنگنی حرف قند سیاه کهنه سائیده قدری بیاض بیض آمیخته چوب بسته بآب سوده طلا کنند برای ضربه سقطه و ضرب تفنگ انفع دیگر روغن اصفر مالند دیگر صبر مر مصطکی کندر هر یک دو مقل دار چینی صابلون هر یک یک خمر تند سائیده پزانده ضماد کنند سه روز در کنسکه صبر جهار خم بیست نوشته و باقی بستور دیگر بطبیخ شاخ کوکنار نطول کنند مسکن وجع مزمن ضربه دیگر مغز خرب الخروع کنجد سیاه جدا جدا سائیده بروغن آمیخته مالند مزیله ضربه سقطه و بهبیت آرنده عضو خشک شده دیگر کتیرا کنجد بآب پنانده بر خرقه گذاشته بچنبد مزیله ضربه وموج و کهی عظم مزمن دیگر صابلون بآب سوده عروق الصفر آمیخته گرم کرده مالند مسکن وجع کهنه از ضربه در لحم و پی و عظم باشد و عضو با و گرفته را نافع دیگر مغز خیار چنبل کهنه چهار عروق الصفر یک سائیده صره بسته گرم کرده ساعتی گذارده نیم گرم بندند بدستور سه روز محلل و رم و عقد که بسبب ضربه باشد دیگر سلیخه چوب میده دار چوبه مغز خروع مغره هر یک سه مغرب القطر شش صبر نیم رشبه میش سائیده گرم کرده طلا کنند در روز سه بار دیگر عروق الصفر آب ندیده بسر که سرشته ضماد کنند مزیله وجع و ورم وقلع دیگر بادبخان بکار زده نمک سه و رم افیون و رم پر کرده برتابه آهنی گرم نموده کماد کنند در روز دو سه بار مزیله ورم و وجع و موج دیگر اول بیاض بیض طلا کرده زبل خر یا بس سائیده باشند و بآتش کماد کرده بندند در دو سه روز نفع شود دیگر برگ تنبول مع مصالح کوفته کماد کرده بندند دیگر چوب میده بصفت بیض آمیخته خرقه آلوده چسپانند برای ضرب و وجع عظم نافع دیگر اگر بسبب ضربه عظم کسور گردد نا جیل کهنه دار چوبه چوب میده کنجد سیاه موم سفید برابر ستکه ضماد کنند قول صاحب فیریز نظر کنند که در زند کالنست یا خرد و عمیق است یا غیر عمیق و نقص بسجوه دماغ رسیده یا نرسیده و کرانه عظم در وی کج شده صحاب بسلب را ندا میرساند یا پارچه تخت قطع گشته چنانچه در جراحت بزرگ قطع شدن تخت بخوط میگردد اگر خرد بود بسر سیل بحسوس شود و اگر اندک قطع گشته دریافت او بسیل نیز عسر باشد چرا که از سیل در موضعی نشیب و فراز معلوم گردد و آن نشیب و فراز در وزباشد پس بخوب چطلاظه کنند تا خطا نشود و گاهی بسبب ضربه عظم از درون بشکند و بدرون زخم نباشد و گاهی طرفی ضربه رسد و طرف دیگر بشکند قول نیکولاو بر صدع راست شخصیه ضربه رسید چون کشادم عظم صحیح بود بعد بیست روز ترتب پیدا شد و صدع چپ نرم گشت و بدو برای امتحان موضع نرم را کشادم عظم شکسته بود مثل ظرف گلی و شیشه چرا که صدع بدرازی یک عظمست و در زی ندارد که مانع ضربه شود قول یاولو و گوئید و حق تعالی تخت را از یک عظم خلق نکرد مگر اعظام چرا که اگر یکی را نقصان رسد دیگران صحیح و سالم باشند بلکه عظم تخت شکسته نشیند و چرا که صلب و پر از مغز است بگرمی ترقد و گاهی بسبب ضربه عرقیکه در میان حجابست می شگافد و از ان خون مرتشح شده جمع میگردد و قوت دماغ بدفع آن قاصر میباشد پس عفن شده ریم گشته دماغ را عفن میسازد و بلاک مینماید دماغ مجروح چاک کرده دیده شد چرا که مابین حجاب محتبس بود و عظم سالم آثار ریم حتی تشعریه اختلاط عقل فالج کبودی تحت حساس

ثقل و گاهی ریم از دهن و بینی و گوش برآید باید که در تدبیر درنگ ننماید تا سوی درون نشریت نکند و لاعلاج نگردد و یعنی چون قحف سیاه گردد و بتراشند اگر بعد تراشیدن باز سیاهی جمع نشود و بداند که سیاهی دوا است اگر باز جمع گردد و بداند که ریم زیر قحف است **قول بقراط** هر جا دماغ از شکافتن عرق یا حجاب قیق و رابتدا معلوم نمیشود چنانچه از مضمون حجاب صلب ظاهر میشود اما چون عارضه پوشیده است آثار زیاده وی پیدا نمیماند لهذا هر کس که بدین گرفتار شد بمرد و اجتماع ریم عضو در قحف مهلک است چرا که بیرون نمی آید و میل سوی دماغ دارد و خلاف دیگر اعظام که از امتها خارج میگردد و باعث هلاک نمیشود **آثار رضیه** عدم تکلم و تصور و سمع و تغیر لون همیوشی **آثار کسر قحف** از ضربه که بیرون جراحت نباشد عدم قدرت بر تکلم و تبصر حرکت چشم مثل قطعه لحم و مرور دو تاریکی ساعت ساعت و اگر یک برگ کاه یا تار ابریشم زیر دندان نهند نتواند گفت پس برای امتحان یک فندق یا بادام دهند که بدندان بشکند پس در وقت شکستن بر موضعی که درد کند بدانند که همان موضع شکسته لیکن بر این اعتماد کلی ندارند چرا که قحف شخصی شکست جراحی بادام داده مریض بدندان شکست پس لازم که بر یک علامت اکتفا نکنند بلکه حال ماضی جویند مرهم شیخ الرئیس بر سر چسپانند روز دوم در کنند جامی کسر خشک خواهد ماند پس وقتیکه کسر ظاهر شود حجاب بالای قحف را چاریاره کنند و بنقاش بردارند تا قحف ظاهر گردد به بینند که چه قدر شکست بعده پنبه بمقدار آلوده نهند و بر وخرقه براوع آغشته گذارند و بعصابه ببندند در دوم یا سوم بر مکنند برای وصول دوا و خروج ریم و وقت بر مه پنبه در گوش نهند و خرقه بشیر زن آلوده چنین گذارند تا سوی رساند و ثقب بر مه زیاده از عدس نباید و احتیاط دارند تا بر مه بحجاب نرسد اگر خون برآید دست بردارند و روز دوم ببینند که خون از همان است یا از طبقه دوم زیر قحف که معلوم از عرق وقت و اوقات بر مه کردن در بهار پیش از هفت روز و در زمستان قبل از ده روز است و چون از این ایام گذرد نفع ندارد **آثار فرو رفتن قحف** که در ظاهر صحیح باشد اشتداد الم بذیان ثقل دماغ خدر بسبب عدم وصول روح و روپس وقتیکه این آثار ظاهر گردند بزودی جرح کرده عظم مکسور را بآلتی که مخصوص باین کار است بردارند تا دوا رسد و ریم بآسانی برآید اگر قحف فرو رفته باشد و چیزی خلش نبود و دوا بسر ریم خارج میگردد و باید که بتدبیر تصفیه و اندمال پردازند **آثار زخم حجاب صلب** شدت الم قی غشی و ارتعاش اعضا موافق چرا که بسبب وصول خم و وجع دماغ را ضعیف ساخته حرکت روح را مسدود می سازد و تشنج از اعضاب مخالف بسبب عدم وصول روح چرا که از فلیدن عظم نقصان بحجاب صلب میرسد و بواسطه قرب دماغ حجاب قیق نیز ضایع میگردد و بسبب ضایع شدن حجاب قیق جوهر دماغ هم ضایع میشود لهذا هر چه ضد دماغ است دافع میرسد دماغ آن شی موذی را از خود دفع مینماید و باعضای دیگر میفرستد **قول بقراط** و کوئید و اگر در زبسیار باریک باشد بر مه نکنند چرا که از ان ریم نتوان گذشت پس هر دو لب باصابع مقراضی توصل داده معالجه کنند و اگر در کلان باشد اول با بر مه کلان پس بر مه خرد و باریک ثقب کنند و اگر بناخن گیرتر باشند اول بر در ناز سیاهی نشان کرده تیز باشند و بصوف پاک کرده باشند تا قدری نشان سیاهی ماند و ست کشند اگر از سیاهی نشان نماند بدانند که تا اینجا در نرسیده اما از در اصلی که بندگاه قحف است هوشیار باشند که ترسیده نگردد و چرا که در روز بالطبع ضعیف و شریانین دعروق از ینجا میگذرد و باعصاب و ماغی دارنوک بر مه ریزه قحف که بر حجاب صلب ریزد و باعث آزار مجروح و گاهی موجب انفکاک حجاب میگردد و لهذا بر مه کردن و ترسیدن بنهمت و اگر جراحت باوریب باشد از هر دو طرف

ثقب کنند بشرطیکه بر درز نباشد واگر عظم بامین مخت و اطراف او شکسته باشد و طبقه ظاهر گردد و عظم مذکور بلحم ملتصق بود باید که بتدبیر و رفق جدا کنند
و بدوزند واگر تحت بالا شکند و بلحم چسبیدگی دارد و جدا نکنند چرا که از جدا کردن شجاب برهنه گردد و از هوا اذیت رسد لهذا بدوزند و بدون باتین
فتیله نهند و بعلاج پردازند چرا که طبع باذن خالقها عظم مذکور را بعظم صحیح الدیا مبدل سازد اگر بیم ادراک کند بقوت طبع دفع خواهد شد و اگر بسیار کند قطع
تا نکه نمایند آثار تیک و بدو درزخم سر اگر مجروح را روز پنجم تا هفتم و در بهار و در زمستان تا هفت هم تب آید و عارضه دیگر هم آثار حدوث ریست
واز جاهای بکسور ریم سائل بود پس تا که عظم بکسور بیرون نیاید مندمل نسازند قول لقراط اگر پوست سر اندک بریده شود آن را هم سهل ندانند
خصوص شخصی را که در بدن او مادهٔ سمی باشد چرا که اندک زخم هم بسبب سمیت افزوده فساد عظیم می آرد پس لازم که محافظت کنید و ارتدزیرا که در ابتدا
عارضه ظاهر نگردد و چون ظاهر شد کار بعسر انجامد قول الکثار لرزه و زخم خواه عظم بکسور باشد یا نباشد و لیل مگرست بسبب شرکت عصبی لیکن
گاهی از حدوث تب میشود چنانچه در حمی سوداوی لرزه ساعت بساعت و مثل سوزان در پوست و عضل خلد و اگر تمامی بدن احساس شود
از مادهٔ بلغمی لیکن هر چند مادهٔ سودا باشد بسبب حدت بعفونت میکند چنانچه بلغم شور و عشه از اخلاط اربعه هست لرزه حرکتیست غیر ارادی که شی سودا
بر دل میریزد و بسبب اذیت دل بحرکت می آید جهت دفع او قول کاریو جراحت سر عمیق باشد یا غیر عمیق اما نقصان بحجاب نرسد خطر ندارد
لیکن در علاج خطا نکنند اگر پرده دماغ ظاهر و با عفونت باشد علامت مرگ بود اما دست از علاج نکشند چرا که گاهی قبول علاج مینماید و اگر خشک و تقی
عارض شود و حون از دماغ و دهن گوش جاری باشد آثار مرگ بود و سبات و سهر و عرق سرد نیز آثار مرگ هست و اگر تب لرزه روز دهم یا چهاردهم
آید و در هم بیرون خم باشد و حرمت بر کنارهٔ زخم خطر ندارد و اگر نقبهٔ لرزه بکرات و بیوست لبهای جراحت و شقتین لحظ ملحوظ افزاید آثار موت بود و
وضرب بالا تر جبهه مهلک هست چرا که عظم اندک دارد و جای نازکست حدوث ورم و دمل در پنجا آثار عجز قوت طبع باشد حرمت چشم و برآمدگی پشت
چشم بسبب شرکت عصبی که از دماغ نازل شده هست و سیاهی بان و اسهال صفراوی چرا که عصب از انجا نازل شده بمعده پیوسته است
واز پنجا باعضای دیگر گذشته لهذا در جمیع امراض سر استفراغ لازم و گاهی قولنج و الم امعا و ضعف قلب و سوء هضم و سرفه و قلق پدید آید و
اینهمه مهلک اند و غالب نفرمایند و گاهی امید صحت باشد فائده کثرت غذا مولد تخمه و از پنجره سوی دماغ و امراض گوناگونست پس باید که غذا اندک و
سبک کثیر الغذا زود هضم معتدل مائل بمرد و هند تا غلیان دم را فرو نشاند چون حریره مغزان و ماء الشعیر و کاهو و سیب و تاشیاتی بریان و بهی آلو
و عدس مقشر بعده پچه مرغ و گوسفند و بز و خلوان و کبک و دراج و تیهو دهند و بعد غذا سفوف کشنیز خورند که منع صعود ابخره نماید و از غذای قی آور
پرهیز نمایند و اگر عادی قی بود از قی مانع آیند و مقویات معده خورانند مرهم مصطکی بمعده گزارند یا روغن بید و روغن مرزنجوش بر معده مالند و مصطکی محوقه پاشند
مرهم مقوی بمعده گذارند و گرسنه ندارند که ماهیت ضعیف شود و ابخره گرم سوی دماغ صعود کنند و ضعف طبع آرند و بعد غذا بنوعی نخوابند و در روز
مطلق نخسپند اگر عادی بود اند کی بخوابد و از مجروح تکلم باواز بلند و هولناک ننمایند و بسیار تبر بلکه بکلام نرم و اشاره دائم حصول مطلب نمایند
واز خنده و الحان و تکلم بسیار و غم و غصه و حرکت بازدارند که محرک اخلاط و مضعف بدن اند و سر استلقی نگذارند و مسکن مجروح خلوت باشد
و هوای خانه گرم معتدل دارند چرا که سردی عارضی موذیست و اگر حدوث لرزه و سرسام و حمی و دمل از سوء مزاجی هوا بسبب شهر گرم یا مسکن گرم

یا بعصابه سخت بپیچند یا باستعمال ادویه گرم میشود و تصور جماع مهلک است پس بجماع چه رسد **قول الکذار** حائض را از تقرب مجروح منع کنند بلکه لباس ملبوسه نان نزدیک نیارند که مخرب جراحت است و خرقه ملوثه ماده زخم برمیزند نمناک نیندازند که باعث طوبت زخم میگردد و اگر مجروح زن مرضعه باشد باید که تا چهارده روز شیر نخوشاند چه بسبب مکیدن طفل بدن مرضعه گرم شود و فضلات عروق منفتح گردد و خون را کشد و باعث ضعف گردد و مریض را باید که امید صحت من جانب الله دارد و اعتقاد درست بر حذاقت طبیب نیز داشته که اکثر مریضان باعتقاد درست صحت یافته و دوا اثر بخشیده **قول کارپو شیخ و فلورینیا** مسهل مطلقاً در کار نیست اما اگر ضعف ندارد و خون کثیر رفته فصد کنند و روز دوم نیز مجمعه یا شرط اگر حاجت افتد مجهر روز بغیر شرط گذارند بر زمه ساق و شانه و نقره گردن و بین الکتفین و مالش از زانو تا کعب سیاه نشوند عصابه بندند که بسبب استفراغ میل خون بجرح نکرده و مصئون از دمل شود و برای منع حدت خون و تغلیظ او صبحی گلقند شربت ورد و بعرق کاسنی دهند و جهت رفع قبض حقنه عادی نمایند هرگاه که از حدوث دمل خاطر جمع گردد حقنه نرم کنند و برای میل ماده باسفل از ان اندفاع برگ نی لوما دران بنفشه و آب جوشانده پاشویه کنند گاه گاه داگر بعد این تدابیر در مزاج مجروح سمیتی معلوم گردد و قبض باشد مغز فلوس مغز تربهندی قند آمیخته دهند یا بعرق کاسنی حل کرده نوشانند یا روغن عرق کاسنی شب تر کرده صبح شربت ورد آمیخته دهند جب غاریقون مغیره مفید لیکن بعد هفت روز بقدر قوت دهند اگر ندهند بهتر مبادا که قی احداث نماید و قی درین بد است **قول جالینوس** روغن گل در زخم سر جلیل القدر است چرا که رافع اخلاط نازله و مانع حدوث دمل و مسکن الم و محلل ورم و محافظ و سر دارگرم و گرم دارسرد کند لهذا از روز اول تا سوم بعمل آرند پس ادویه جاذبه بکار برند و چون زخم طالب خشکی باشد تا هفت روز بچیزی یا کرده و جهت مصلحت گردد زخم آهسته گی و رفق مالند و روغن مذکور گرم باعتدال باشد اگر زیتونی بود بهتر الا ساده **قول کارپو** در زخم سر از تقرب سر که محترز باشند که مضر است اما برای ایصال قوت دوا آمیزند **قول جالینوس** سر که بر حجاب صلب جهت انتشار و احداق خون مجتمعه اندازند و نیز عمل سر که ممزوج باب حابس خون است **قول بوعلی** بیاض بیض قوت سیه عضو را در دع ماده مینماید و صفرت بیض محلل اخلاط است و قدری اثر تفتیح دارد و سهره ممزوج معتدل و ملکن اندهنذا تمام اینها را دع و محلل و معتدل نهاده شد و شراب جاذب و مرهم او شی کرد و شود و نیز سیتوسا ده و روغن ارسیوا نفع حسب حاجت بکار برند **قول کوید** و اگر ضربه سر فشرده شود و زخم رسد مگر عظم سالم باشد و لبطرف پائین جراحت بود تجر گرم شسته و دخته فتیله گذارند تا جمع زود ی التیام یابد اگر بدن صحیح و زناده پاک باشد و چون ریم کند مریض را بر فرش نرم خلطا نیطرف جراحت تکیه نمایند تا ریم باسانی برآید و اگر خروج ریم عسر شود و قطع نامگذ کرده بصوف علاج کنند و اگر جانب بالا باشد جراحت اکشاده دارند یعنی هر دو لب جمع را وصیل داده بصوف لوک علاج کنند تا ریم بآسانی برآید و بشکل جراحت درست ماند **قول سوچیو** اگر بسر چوبی یا سنگی رسیدا از موضع مرتفع افتد و سر فشرده گردد و بیرون جراحت نباشد باید که حلق موکرده دهن ورو بیاض بیض گل سرخ طلا کنند روز دوم کشاده مغز نان و غیره که لازم و مقرر نوشته گذارند برگ انجیر و شی نمک نخم خربزه خرقه آلوده نهند تا موضع ماوف قوت یابد **قول جوانس** شخصی از اسب افتاد و حس و حرکت باز نماند و خون از گوش و غیره جاری گردید ضماد محلل نماد مقوی گذاشتم در روز مجمعه موضع مذکور نهاده و مالش و حقنه و غیره تدابیر مذکوره بعمل آوردم و

بفصد و محاجم اخراج خون نمود م چرا که از ضعف اندیشیدم صحت یافت اما بیست روز تکلم نکرد و غذای او دو نیم اونس مرق مرغ بود **قول ابو علی** چون سر بصر بر نشوده شود و بیرون جراحت نباشد اول تسکین الم مورد اخلاط واجب داند بتدابیر مذکوره و مرهم بر موضع الم نهند **قول کوئید و** اخلاط را برابع سفری سازند بجدهٔ خرم جاذب نهند و قتیکه باصلاح آید بروغن گل روغن مورد طلا کرده گل سرخ یا مورد سحوقه یا شند و بالایش خرقه براوع آلوده تا هفت روز پس ضماد فعل گذارند یا اسفنج بخم جاذب که بنمک و آب مخلوط بود ترکرده بر ورم نهند اگر تحلیل نگیرد و بدانند که بیست شق کرده بدستور دمل و اورام علاج کنند اما مادهٔ ثم جهت مصروف بر تحلیل دارند **قول نیکولاو** برگ انگور سائیده بخم شسته بندند تحت مکسور راست کنند شخصی از دیوار جسته از کار انتفاع او نمی شیر بلکه زیاده بود افتاد و علاج او براوع و محافظ و مراهم و ضوء مذکوره کرد و صحت یافت لیکن بعد یوم شانزدهم نطق کشاده و عقل باز آمد **تدبیر ضربه اطفال** اگر تحت السبب ضربه فرود و دو جراحت نشود بدانند که لیست تحت الطفان بتوسط و صول مدک نظر به فرو سر و و پس اگر قابل فصد باشد فصد کنند و الا بادویه قوی و براوع و محافظ تسلی کرده بجمجمه یاری بر موضع فرو رفته گذاشته زود و دور کنند و بمالش اصابع سعی نمایند تا عظم شسته بوضع اصلی برآید و وقت مجمجمه اول بندبالای زانو بندند تا میل ماده اسفل سوی سر نشود و حقنه کنند تا نرم و دمل ایمن گردد بعد به روغن گل روغن مورد روغن بر نسا سب سه یک سداونس بیاض و صفرت بیضه مذکوره در آب جوارد با قلا مورد سحوقه در آب بزاندهٔ آمیخته بر سر نهند و شبانروز یکبار تا چهار روز بعد ضماد بر دارند **فائده** اگر خم نشوده شود باید که خم مذکور را ریسمان ساخته بزودی ازان موضع پاک کنند و پوست رویانند اگر بشود والی دارد روغن گل سرکه آمیخته گرم کرده بپنبه آلوده گذارند یا گل سرخ عسل آب پخته ضماد کنند **قول کوئید و** اگر جراحت کذا باشد بجای صلب سدر روغن گل چکانده بر خم خرقه گسترده اسفنج نهند تا جذب رطوبت کند بدستور چهار روز بعد عسل گلابی خیصه بروغن آمیخته چکانند روز هفتم عسل و روغن مساوی روز نهم عسل تنها کار برند اگر ایام بهار باشد جای عسل شربت ورد بهل آرند و بالایش معتدله نهند تا روز پانزدهم یا زیاده نسج مرهم او بیوایم مرهم سرد بکار برند اگر روز هفتم دیگ و بدرنگی بر کنار زخم ظاهر شود و مرطوبی باشد تا هفته دیگر بیست و ساده گذارند در ایام سرما و اگر یابس المزاج بود دیگر بیست و بهر روزه بکار برند و قتیکه زخم پخته شود و بصوت علاج کنند **بدانکه** اول وشنه مخلوق شده قائم مقام عضو میشود لهذا لازم است که خم را تا سعی پنجم زمندل شدن ندهند و بعد از انکه ریزه یا بعظم برآید و طبع عظم مکسور را بعد ساخته برآورد آن وقت تدبیر منبته لحم و پوست کنند بدر ورم و فرو رایر سا اگر خاسته اسائیده بر زخم نهند عظم مکسور را برآرد **نوع دوم در تدبیر مسیوط** یعنی کسی که او را بچوب یا بتازیانه زده باشد و بسبب تفرق لحم الم شدید پدید آید بابد که مرفین را نمکنند و پوست بدن آزا لند مالیدن مضلت تا لحم متفرق جمع شود پس خرقه سرد کرده چیپ چون گرم شود تبدیل نمایند مرهم اسفیداج طلا سازند روند بنجبیل هر یکه رم درهم و بهترین تدبیر آنست که بعد اجماع متفرق پوست گوسفند که هما نوقت برآورده باشند گرم گرم بپیچند و تا که خشک شود و دارند و در سه یا شبانروز بر گرمابهٔ شقه کرده سیاه کاهو خوند اگر نیز پوست خون جمع آید مغزان تر ب کوفته نیکو گرم ضماد کنند **قول جوان کوروو** لحم بقر تازه گرم گرم بر بندند سه روز یا کاندسطه **باب** در هن صائم تر نموده بندند **نوع سوم در کسر** یعنی شکستن عظم اگر تفرق در اجزای او زیاده گردد مرئی شود که شکسته است و اگر کمتر باشد و اجزای عظم از یکدیگر قدری جدا گشته پس قتیکه دست بر وی نهند و مالند بدلیل ارتفاع و انخفاض محسوس شود **علاج** اول عضو را برفق کشند

تا هر دو سر عظم برابر آیند و آزار است کنند و هر چزوی را بجایش برند و قتیکه بهیئت اصلی آید بعصابه بندند معتدل درنرمی و سختی و اگر بعضی ازان بکشیدن معتدل است نگروند بچنان بگذارند و در کشیدن مبالغه ننمایند که خطر عظیم دارد **طریق ربط عصابه** عصابه طویل حسب عضو بکسور گیرند و اول از انجا که تکسته است پیچند سه کرت پس طرف بالا پیچان روند و عصابه دیگر گرفته باز برنفس کسر پیچند چهار کرت بعده بطرف پائین آیند اگر عظم بزرگ بود عصابه سوم نیز بندند بدین وجه که از بالای عضو که انتهای عصابه اولست پیچیدن شروع کنند و تا اسفل عضو که نهایت عصابه ثانیست فرود آیند و باید که عصابه برنفس عضو محکم تر پیچند و بر بازو و ساعد تا غذا باز ندارد و عصابه همواره باید بعضی بلند بعضی پست نشاید و عرض و پهنای عصابه بقدر عضو بکسور باید مثلاً عصابه سینه و پهلو بعرض یک و نیم وجب یا کم و زیاده و عصابه ساعد و ساق قدر چهار اصبع و علی هذا القیاس و بعد ربط عصابه هر جا که دلاک و بست بود رفاده ها گذارند بنوعیکه تمام عضو مستوی شود و هیچ جا نشیب و فراز نماند و عصابه بر رفاده نرم و پاکیزه باید تا عضو را آسیب نرسد و بعد وضع رفاده تخته ها بر بندند و این تخته ها را جبائر گویند و جبیره فرداوست و تخته از چوب نرم چون چوب انار و بید و غیره سازند همواره تا نیک بلتزم گردد و اگر از انجا که بر نفس کسر واقع میشود قدری غلیظ و پردازند بهتر و تخته از هر جبار طرف باید نهاد تا محافظت بکسور کند و چون از بستن جبائر فارغ شوند جهت امنی از ورم و ضد کنند اگر گمان نفی نبود و بمسهل خفیف تلیین نمایند تلطیف تدبیر سازند مرق بیچه مرغ خورند اکل یک مثقال گل ارمنی بشکر مقوم برای استقامت عضو بکسور انفع و موصایی اصح **فائده** جبائر را قبل از دو سه روز نکشایند لیکن اگر وجع مفرط بود و مادون الرباط سرخ گردد یا حکه اشد و در هر صورت کشادن لازم هر وقت که باشد کشایند و زمانی در هوا دارند تا که بیمار راحت یابد اگر حکه سرخ دهد بآب گرم که مفرط الحرارت نبود و لطول کنند تا طوبت از اعضا تحلیل رود و حدت ساکن گردد و بعد استراحت عصابه ها را بگلاب سرکه دهن دوترکرده باز بندند و نفع گلاب و غیره آنست که عضو را توت و بهذا فضلات اندامه کاکه را باز دارد و گاه بود که لون بلد و حکم متغیر گردد و بدو پوستها برخیزد و بدان سبب حاجت آید که بندها بکشایند در چنین حال تخته نه بندند و ربط عصابه و رفاده کفایت کنند اگر هفت روز گذرند ورجع و غیره عوارض پدید نیایند و حرارت و عضو نبود باید که در بستن عصابها سختی کنند یعنی بنسبت سابق سخت تر بندند و درین صورت جبائر نکشایند مگر بعد چهار چهار روز و اضمده جبر بکار برند و تغلیظ تدبیر نمایند یعنی اغذیه لطیفه گذاشته اغذیه غلیظه لزجه برای استواری بکسور چون کله پاچه و بطون و برنج و صفت بنین خورند **ضماد جبر** عدس مغات گل ارمنی اقاقیا آب سرو یا صبر اقاقیا گل ارمنی خطمی سفیدبه بیاض بیض سرشته گذارند اگر حاجت زیادتی سخونت شود مرزنجوش اکلیل برگ سرو افزایند و دیگر **ضماد** کندر صمغ عربی انزروت کهربا صبر مقل تخم تمر هندی مغز تخم کرنجوه حبه سفید حسن لبه قرفه چوب بیده دارچوبه بزرنباد کتکار بریان نیم سرخ انیسون هر یک پنج درم سایده بآب لت کرده بیاض بیض دو عدد روغن گل سیاه قدری آمیخته ضماد کنند **دیگر** اشق روغن زرد و نوه چوب بیده دارچوبه سفیدک هر یک پنج درم افیون و نیم اسکرز پوست سائیده ضماد کنند **دیگر** اول روغن کنجد گرم کرده مالند و نظم بکسور راورست کرده سیده گندم بریخته زرد چوب هر یک پنج درم با آب سرشته سه روز بسته در روغن کنجد گرم کرده نگاه دارند پس موی آدم بصابون شسته خشک نموده ریزه ریزه کرده بروغن گسترده بر موضع شکسته بندند بالائین شکنجه ف مسحوقه پاشیده خرقه دیگر پیچیده گرداگرد آن کسپاچی نصب بندند و بعد چهار روز روغن بنفشه و بعد بیست یکم روز عصابه بکشاید درست شود **انتباه** در آخر مرض که هنگام انعقاد و شد بندست عصابه بسمت بندند و در هر بار که

بندد دست ترکند چرا که رطوبت سخت و شدید را منضغط میسازد و تمکن شدن نمیدهد آثار انعقاد و شدت آنست که بر عصابه و رفاده نمودار شود خواه این حوالت بنرمی آید خواه بتریج و تا که در شدت سخت نگردد عضو را حرکت قوی ندهند و نیز بر یک وتیره نهاده ندارند که اعصاب و عضلات خشک شده همانسان مانند و عضو از حرکت عصیان نماید بلکه بعد ظهور استحکام مدرک اندک حرکت دهند تا که صحت کلی روی نماید و گذاردن برداشتن تخته شتاب نکنند اگرچه چنان فتد که عظم بسته شده چه ممکنست که نشده باشد و بهر سبب عضو کوژ گردد و از نابستن جبائر که او را قائم میداشت و بسا باشد که ده یا بیست روز جبائر بسته دارند و هیچ مضرتی نرسد اما اصوب آنست که در هر چند روز میکشاده باشند تا اگر در لون جلد و حال لحم تغیر یابند بتدارک آن پردازند **بدانکه عظم مکسور** باز بهم نمیرسد مگر در سن طفولیت پس در غیر اطفال چنین ممکن نیست اگر در مکسور غلافی از غضروف روید همچون دشنه و آن مکسور را محکم دارد پس لابد مگر هر چه چون را لطیف و ماده و شنه اتحلیل سازند چون حرکات قویه و جماع متعبه و خشم و هواهای گرم وغیره ازان پرهیزند **فائده** اگر با کسر مرطب باید بوطائی بعضی عصارات سوده یا صندل باب کاسنی آب کشنیز سوده طلا کنند و همچنان نابسته دارند تا که ورم برود و اگر نباید بغایت نرم باید بست و بهر روز یا بلکه دو روزی دو بار باید کشاد تا که ورم برود پس تدابیر مذکوره بکار برند و اگر با کسر محکم کوفته شده باشد باید که بر محل مشوفته شرطز نند و خون برآرند تا التفاف و تآکل محفوظ ماند و اگر کسر مع الجراحت باشد رفاده و تخته از موضع جرح دور دارند یعنی جرح را برهنه گذارند و گرد او رفاده و جبائر گذاشته بندند بنحوی که موافق باشد و عصابه و جبیره سخت نبایند تا ازو جع محفوظ ماند و بر دهن جرح پنبه کهنه دارند تا جذب باده نماید و همواره ورم و اصابت هوا پیدا نشود و جبائر و رفاده هر روز یا یکروز میان همیکشایند حسب حاجت و جرح را بهم فرو دارند بعد که گذشت تدارک کنند و اگر تخوف صدمت ورم شود رفاده را بگلاب و سرکه تر کرده سرد نموده گرد جرح نهند تا ورم بازدارد و در این حالت مرهم زجیر دور دارند خاصه و گر یا تا بیم عفونت نباشد و اگر جرح بزرگ بود یا در محلی باشد که گذشتن جبائر بالایش ضروری بود باید که هر دو طرف جرح رفاده نهند و بالایش جبائر گذارند بنحوی که آسیب بجراحت نرسد و هم دران توان نهاد و ریسمان توان برآورد پس عصابه بر تخته چسپ تا مگس و هوای سرد و گرم نرخنه نرسد و اگر از عضو مکسور جرح دور میان کند مرهم کند و مدام الاخوین فرو رکنند و اگر بدن پرخون باشد از طرف مخالف رگ زنند یا بربط و مانند آن بطرف مخالف عامل سازند تا اثر دوا اسرع باشد و اگر عظم شکند و شاخها از وی برخیزد اما پوست را شکافته بیرون نیامده باشد و زیر پوست بود آثار او آنست که چون دست بر وگذارند آواز کوکنی آید بشتر بلکه عظم ریزه ریزه شده باشد الا احساس پستی و بلندی اجزای عضو شاهد وی است باید که اول بر فق و تدریج تنظیای مذکور بجایش نشانند از دست پس تم بر بندند تا جمع اشد نیارد و اگر پارهٔ از عظم بخرند و جمع اشد آرد و با صلاح دست بجای نشیند آن موضع را بشگافند پس اگر شاخ از عظم جدا شده کشیده برآرند و اگر پیوسته باشد قطع کنند و اگر عظم ریزه ریزه شده باشد تمام ریزها برآرند و بعد اصلاح او بتدبیر جرح و کسر پردازند **طریق قطع عظم مکسور** و رسند ثقب کنند بانداز هٔ شظیه و گذارند تا شظیه از ثقب نمد بیرون آید پس بوستی هم بران شکل بالای نمد گذارند و شظیه را نیز ازین بیرون آرند و دست نهاده برفق فرو نشانند چنانچه منشار با صل شظیه رسد و آنرا از اصل ببرد منشار باریک و تنیز و بطیف ازاره شانه سازان باید و بعضی از ریزه ثقب کرده قطع مینمایند چنانچه در فروج گذشت و این خالی از خطر نباشد زیرا که ممکنست که سر ریزه از عظم بگندد و بعضه سالم را شریف تر ریب و بود و اذیت رساند و احتیاط آنست که صفحه نرم زیر عظم دارند تا سر ریزه بمقدار اندازه بیرون نرود و این نیز خالی از خطر نبود و الجمله تا که قطع بنشار

میسر آید بر بمه کار نظر نماید **بدانکه** چون هر عضو مکسور را معتاد است چنانچه مبنی در وه روز عظم سهلو و بیست روز عظم ساعد و انچه بدان ماند در سی یا چهل روز عظم ران در پنجاه روز و باشد که در سه ماه بسته گردد و وقتیکه معتاد انجبار در گذرد و عظم بسته نگردد دوازده حال خالی نباشد یا آنکه ماده فاسد در انجا بود که منع انعقاد و شد نماید و تدبیرش آنست که آن موضع را بناخن بخارند بتدریج و بکف دست بمالند تا آن محل گرم گردد و ماده بدود م فاسد ضعیف که در انجاست تحلیل پذیرد و دوم صالح قوی بدانجا آید و انعقاد و شد نماید یا آنکه علی بوقوع آید که در انجبار نیفتاد چنانچه آب کثیر بر عضو مکسور ریختن و بند زود زود کشادن و عضو را قبل از استحکام حرکت دادن در فائده و عصائب کثیر و تقلیل یا سخت بستن و اغذیه لطیفه مولده دم لطیف که قابل انعقاد و شد نباشد خوردن و تقلیل غذا نیز ازین جمله است و پاره‌ای عظم در زخم ماندن این همه از سباب دیر انجبار است باید که ترک سبب کنند و اگر قلت یا لطافت غذا سبب بود اغذیه مغلظ و بهند و برای جذب غذا بعضو مکسور کالو نمایند **فائده** اگر عظم مکسور بسته شود و تعقد و صلابت آنچنانی باقی ماند و باشد که آید اد بهد و از حرکت و اکثر اعمال منع نماید خاصة اگر قریب مفاصل بود و اگر اندک بود لیکن از انکه قبح هیئت لازم و بیست نیز از الوا ضرر بست پس اگر متحجر نشده و قریب العهد بانقعاد بود قطعهٔ اسرب یا اودیه قابض و عاصر بران گذارند و برباط قوی محکم ببندند تا کم تحلیل یابد و اگر متحجر گشته و بعید العهد بانقعاد بود و شحوم و مغزها و دهان و مرارهم گذارند تا کم نرم شود و بآب گرم مفتول کنند و روغنی مثقل هر یک یک لبنی جاوشیر اشق تنه هر یک نیم سیر بپزند چون نیم سیر بماند صل کرده اندک اندک کوبند پس همه آمیخته نماد کنند و برای لطیف طبعان بعضی سیاه لبنی هر یک نیم شمع اصفر یک روغن بان شش آمیخته ضماد کنند **انتباه** اگر عظم کوزبسته شود یا بعد ربط کوزگر دو باید که اول ماده دیه ملینه که در تعقد گذشت نرم کنند و نیم درمی زیت مالیدن و در آبزن نشستن و نیم گداخته مغرب القطن مغزها و مغز بیضه مغرب الخروع ضماد کردن و تلیین بشب و تعقد اسرع اند و چون و شنبه نرم شود عضو را حرکت دهند و عظم را شکسته راست کرده بندند و اگر جبر است شود رعایت آن نمایند چنانچه گذشت و بسا باشد که چون عضو را نرم کنند چنانچه باید و بکف بندند خود بخود بجای آید بتدبیر آنکه بگشایند و این اسلم باشد تا که بتدریج طریق استوا عظم پیدا آید زنهار دیر کنند و چون شکسته بندند احتیاط نمایند که باز کوز نگردد **دوا** اگر کهنه سعوته قدری بشیر برنج نیخته خورند تا سه هفته **دیگر** کهربا نیم مثقال بگلاب یا موسیایی گل مختوم تخم قابض دهند **دیگر** زوفای رطب یا روغن بیضه با گل ارمنی تنها یا با قاقیا آمیخته با کهربا بآب طلا کنند **دیگر** میده گندم آمده اذا قی عروق الصفر حلبه تخم حرف برابر به بیاض بیض آمیخته ضماد کنند **دیگر** زراوند طویل تخم گوسفند پزانده جرم قه کشیده بر موضع جرح و کسر گذارند **دیگر** قنطاریون عضو مکسور آویزند **نوع چهارم در خلع** یعنی عظم در حفره که دران بمیانجی مفصل مرکبست تمام بیرون آید آرایش آنست که شکل عضو متغیر گردد و در مفصل مخالف ظاهر شود و حرکت بندگاه باطل گردد و چون عضو مخلوع عنه را بعضو دیگر که شبیه او بود قیاس کنند تفاوت نماید در طول و قصر و استقامت و اعوجاج تخلع کامل اگر خلع در بازو دران بود معرفت آن عسر ست جهت عدم ظهور تفاوت بین **علاج** تدبیر مشترک همه آنست که چون عضوی متخلع شود و مانع نباشد و ترسند که ماده جانب عضو متخلع خواهد ریخت اول عوقیکه متصل آن عضو بود زنند کل ارمنی مثقالی بقند مقوم بگلاب و هند بمغز فلوس تمر هندی بنجبین آب بابا تلیین نمایند مزوره بهمن لوز مغز تازه حمی و درم محفوظ ماند پس نظر کنند که خلع بسیط ست یا مرکب بجرح و ورم و قرحه اگر مرکب بود اول تدبیر قرحه و جرح و ورم نمایند بعده تدبیر خلع کنند خصوص که خلع در

بندگاه بزرگ باشد و اگر در عضوی بود که بآسانی بجای باز نشود بی موضع بجایش برند و بوریم و جراحت بلتفت نگردند و تدبیر بجای برون آمدن آن عضو را بآهنگ انک انک جنبانند راستا و چپا پس بتدریج کشند تا بجای خود نشیند و بسا باشد که چون بجای خود نشیند آوازی کند که از آن معلوم کنند که بحل خود قرار گرفت و چون بموضع خود رود و بند نتوان باز نیز آید و اگر از ربط وضع اشد آرد کشانید و همچنان باحتیاط وارند و باید که بخرقه خشک بندند زیرا که بحمیت گرم شود و ورم آرد پس اولی آنکه مغاک گل رسنی باب برگ مورد آنخته خرقه آلوده سرد کرده بندند آرد و جو با آب مورد نیز ضماد نیکست تخم تمر هندی بدست و عصاره سخت نه بندند و از سه چهار کرت زیاده نه بیچند **فائده** اگر دنبه و خلع لحم و پوست نیز جدا شود باید که آن لحم و پوست باز نشده را ببرند و آنجا را بزیت گرم داغ دهند تا عظم را فاسد نسازد و مروی را بر دوش سنگی افتاد و پوست و گوشت از وی باز شد و عظم باز و بر هنه گشت و ته قوه از جای خود چرا جای عظم را بجایش برد و پوست و گوشت را بجایش نهاده و بهبت پس آن لحم فاسد شد و بدان سبب عظم هم تباه و سبز گردید و آفت تو بتر از اول آورد **التیاه** اگر نک خلع شود و دهن کشاده ماند و دندان برابر یکدیگر نخواند باید که یکی را فرمایند که سر او بگیرد و اگر چه دهن باز است لیکن بیشتر کشاید و فک اسست دارد پس طبیب فک را گرفته بآهنگ جنباند و بچپ و راست برد و بجای بنشاند و اگر پس پشت متموج نشسته فک او را سوی خود کشد و بالا آرد و بجای نشاند بهتر و اولی آنکه اول بجام برند و روغن بنفشه روغن بادام مالند آب گرم ریزند تا عضو نرم شود پس بجایش برند و اگر تر قوه خلع شود دست بسر نرسد و مغاک ظاهر گردد باید که بدست است کرده بجایش برده بند و اگر سنگب خلع شود و بآمدن و بجائی رفتن این آسان باشد اگر بدست تفحص کنند در بغل بلندی مستدیر دریابند و سر دوش کج بود و بخلاف دوش دیگر نماید و مرفق آن دست از پهلو دور ایستد و بهیچ حال پهلو نرسد بگر سختی و وجع اشد و دست ببالا بردن نتواند و حرکت بسر کند باید که دست و بازوی او بگیرند و اصبع بابین از دیگر دست در بغل انگشند و مهرهای عظم بازو را بدان بردارند بقوت تا بجای خود رود و اگر مریض همانوقت که بند جدا شود قوت کند دست در بغل خود آرد و مهره در حال بجای خود نشیند و اگر چند روز گذرند و مفصل سخت شود باید که بحمام برند و روغن آب گرم ریزند تا نرم شود پس فرمایند که بر پشت خسپد و کره مهراز پوست یا شیم یا پنبه که سخت نبود در بغل نهند پس طبیب پاشنه خود بر کره آید نهاده دست او را سوی خود کشد تا که بجای رود و اگر مرفق خلع شود و این بغیر آسیب قوی جای خود نگذارد و بلند خلع بعسر بجای خود نشیند و بصر و لمس ظاهر بود باید که مریض را فرمایند تا کف دست کشاده دارد و ساعد او بگیرند و نگهدارند و خلاف کشیدن آن کشند تا بیمار کشیده نگردد و او بجای خود نشیند و چون بجای خود دست برد و دست برد و ش رسد باعتدال بندند و اگر بند گاه ساعد او اصبع دست خلع شود برفق کشند تا نسکل دست گردد و عظم بجای رود پس بندند و اگر مهرهای ظهر و عنق خلع شوند و این مهلک است چرا که نخاع را میفشرد باید که او را بهر دو زانو بردارند و برفق دست در دو الندیا بگیرند تخته باندازه بالا و پهنای علیل یا چوبتره بدان بانند سازند و بالایش بستر نرم اندازند و مریض را بجام مریض ایجام و نرم شوند پس برآرند و فرمایند که بر شکم بگیرد و دستاری یا فوطه محکم دو بار بر سینه او پیچد و کناره آنرا از زیر بغل برون آرند و میان کتف بندند و دستار دیگر بگیرند و هر دو پای مریض را زانو بندند و آنجا که بن ران است بند نمایند و کناره دستار بچوبی که بر شکل دسته هاون بود هر دو کناره را محکم سازند و بفشارند تا بقوت سوی خود کشد و هر دو کف دست بران مهره نهند و قوت کند تا بجای خود رود و طریق استرداد مهره عنق

آنست که مریض را برقفا خوابانند و سر او کشند و مهره را بمالند تا بجای خود رود و ماش گل ارمنی صبر مغاث زعفران گلاب و صفرت بیض ضماد کنند اگر مفصل و کف خلع شود پس اگر خلع سوی درون باشد پای ماوف بسبت بپای دیگر دراز تر گردد و زانو مفصل بن ران و دنبلشود و پیغوله ران برآمده و آماسیده نماید زیرا که عظم پیغوله ران آمده و اگر خلع سوی بیرون باشد پای ماوف کوتاه گردد و پیغوله ران درخاک رود و هم برآماسیده نماید زیرا که سر عظم ران از انجانب آمده باشد باید که پای ماوف را بکشند و راست و چپا بینبانند تا سر عظم بجای آید پس گماشتگان او نهند و ضماد گذارند و ببندند و بگیرند نوارسی نرم کهمیم نوار همچون کیسی سازند و پای دران کیسه کنند و آن نوار بر بیخ ساق و ران بندند و سر دیگر بر دوش او نهند و سوی پشت و زیر بغل او آرند و بند کنند تا پای نتواند کشید و مهره بازار جای برنیاید و اگر رکب خلع شود مریض را برکرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارد و شخصی دیگر دست در بغل او افگند و آن را نگاه دارد و شخصی عظم ساق او گرفته بکشد و آن دو مرد او را نگاه دارند و بیالا کشند و طبیب دست بر بند گاه دارد تا چون عظم را برجای خود آید و بجای نشیند در حال بند و ضماد گذارد و اگر کعب خلع شود بکشند تا بجای خود رود و اگر تمام بیرون آید و زود بجای نرود باید که بیمار بر زمین فرو بندند محکم و مریض را برقفا خوابانند بطوری که چوب میان هر دو ران او باشد و خرقه بران چوب پیچند تا چون پای کشند بر ران چوب بایستد و ران از چوب ازیت نیابد پس قدم او گرفته بزور کشند و یک مرد پای دیگر کشیده دارد تا که بجای آید پس ضماد نهاده بندند و بندند چنان باید که بکعب پا فرود آید و بر بالای شتالنگ بندکنند اگر بند گاه اصابع پا خلع شود کبشیدن بجای رود بند اصابع بدین بسته دهر گاه که بند با جای رود اما سختی و ناهمواری ماند پا و بدانکه درورم صلب گذشت تدارک کنند **نوع پنجم دروقی** یعنی عظم از مفصل برآید اما نه بتمام زیرا که اگر تمام برآید خلع خوانند و دروقی مفصل کاوالی پدید آید دانجانب نگر تو محسوس شود و بعضی حرکات ممکن بود و بتعذر **علاج** اگر کمتر برآمده باشد روغن گل مالند و برگ مورد سائیده بایستند و باعتدال بندند مغاث خطمی بصفر بیض طلا کنند و اگر بیشتر برآمده باشد برگ تل برگ سرو برگ بید سنگ گل سرخ گل ارمنی اقاقیا خطمی ماش انگلیل صندل سرخ ضماد کنند اگر ورم و بود ماش گلنار اقاقیا فوفل مغاث بیاض بیض طلا سازند **نوع ششم دروهن و وهی** یعنی هر دو واحد اند و آن آنست که بعظم و باندیچه مجیط او ست از محرر باط جلد و غیره وجع و کوفت لاحق شود بغیر آنکه عظم از جای بلغزد و آماش آنست که وجع و کوفتگی پیدا بود و جمیع حرکات ممکن بود بهر جانب لیکن بعضی بعسر **علاج** بطبیخ نیگره عروق اصفر لطول کنند گل ارمنی بیاض بیض طلا کرده بنزد آتش دارند که خشک شود ماش سفید زعفران و کندر آمیخته ضماد کنند و اندیچه را دولی خفیف گذشت بکار برند اگر دروقی و وهن بود ورم شود بزودی فصد کنند پس بتدبیر او پردازند **فائده** در زمین بطول یک گز و بعرض که در و باگنجد مغاک کنند و آتش گرم نموده آتش آنرا و آب افشانند و گرد ساق و کعب برگ عشر پیچند و پاچامه لوشیده پای تا زانو در و گذارند بدستور سه کرت یا پنج مرتبه آب بایله بایله آمد تر از سه ربع زانو بسته دارند و خشک شدن ندهند و بعد سه روز گشاده عروق اصفر نگ سنگ بدهن بقدر آمیخته مانند روغن بهونه طلا کنند میده گنه نگ سنگ عروق اصفر بیضه مرغ ضماد کنند نرمایه موج و ورم **بدانکه** گاهی بمفصل حالتی افتد که از مقدار طبیعی دراز تر گردد بسبب انصباب طوبت کثیر و استرخای عصاب و روابط و ازینچنین عضو زود خلع شود آثار استرخای مفاصل آنست که عضو آویزان نماید و چون آن را از دست بردارند یا مریض خود آن را بر چیزی قائم کند بقدر طبیعی باز گردد بغیر تکلیف و چون بگذارند باز بقدر عارضی رجوع نماید و

ایضاً در مفصل کواک پدید آید و باشد که این کواک بتنها بود که اصبع دران تواند در آمد باید که عضو مستخرجی را درون سوگرد انند تا بستقر خود نشیند و بهمان هیئت دارند و اشیای مقوی قابض مشد و چون عنصر گلنار اقاقیا و غیره با دوغیه مخلوط چون قسط آشنه و قدری چند آمیخته ضماد کنند و عضو را بهمان هیئت دارند بسته یا ابسته انچه بهتر دانند تا که سترخا زائل شود و مفصل قوت گیرد و درین باب سرد و بهل مغیره که در فتق گذشت ضماد کردن انفع باشد۔

باب بیست دوم

در معالجه سموم

لازم نیست که اشیای مجهول الکیفیت در دهن گیرند یا بوبند یا مالند و همچنین از اطعمه و اشربه که بغیر سر پوش و در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند پرهیز لازم نزد و مواضع و آشیانه هوام بغیر بخور رشتاگاو کوهی و مانند آن نخوابند و حموضات که مدتی در ظروف بقلیعی مانده باشد و لحم نیمه گرم نپزند و نپوشند که بخار زهر آید و آنقدر نماند که سر گرد و نخورند و در سفر شاخ گاو کوهی فادزهر سعدانی فادزهر چوبانی مارمهره فاجیل دریایی یکی از نیسایا خود داشتن واجب **فائده** در محلیکه توهم خصومت باشد خود را از ان نجبت و ورد ارند و از اشربه و اغذیه که بسیار ترش و شور و شیرین و تیز بوند پرهیز ند زیرا که طعم سم درین اشیا کمتر محسوس گردد و اگر در انجا رفته اکل غذا ضرور بود باید که غذا خورده رود نه بجا تا تیر سم بعد اکل غذا کمتر اثر میکند بلکه بقبل و بعد غذا دوا دافعه مضرت سم چون شرود یطوس تریاق گل مختوم و مانند آن خورند تا اگر چیزی سم خورده شود عمل وضعیف باشد و سداب بانبرات و غیر شراب مفید **تریاق گل مختوم** گل مختوم ایرسا صاحب الغار برابر سائیده بدهن بقرص کرده بسه چند عسل آمیخته شربتی قدر فندق و در نسخه آریسا نیست برای سموم نافع خاصه اوست که چون سموم را دهند تا که سم یک نگردد قی نیاید و اگر بدهند قی نیاید دلیل آن باشد که سم نخورده **بدانکه** اگر طعام مخلوط سم را برانگیزد صدای بخیزد و بوی ناخوش دهد و از رنگی مانند پر طاؤس سبز و سبز پدید شود و چون طعام سطور را طاوس بینند فرا پذیرند و بال بگشایند و موی در بر خود راست پندارند و دم خود بجانب سر آرند و رقص نمایند **امتیاز** چون در یابند که شخصی سم خورده فوراً قی کنانند قبل از انکه قوت سم در تن منتشر شود و آب گرم در دهن سم سم یا مسکه کثیر نوشانند تا قی بسهولت کند اگر قی بفراغت نیاید نمک بطبیخ شبت آمیخته روغن کثیر افزوده دهند تا قی تمام آید یا بجمله هر چه برای قی دهند زیاده دهند تا قی بفراغت آرد و اگر نیارد قوت سم را خواهد شکست و چون قی حسب المعاش شیر گاو تازه هر قدر که تواند خورد دهند زیرا که شیر در ابطال قوت سم اثر تمام دارد و اگر از شیر نیز قی آنیکست و مسکه در دهن بقدر گردانیده حکم شیر دارند لعاب کتان بیه بط گداخته تخم شبرین انفع تریاق اربعه مثروبطیوس و مانند آن اسهال دهند و اگر تریاق گل مختوم فی الحال دهند معده را از سم پاک کند اگر آنرا معاجین گرم حرارت پدید آید سپیخ و دهن لوز دهند و قی کنانند و قطعاً مسموم و مار گزیده را خفتن ندهند اگر خفتن خواهد غذای لایق شکم سیر خورانند تا کثرت غذا بر سم غلبه کند و باید که قی آسان آید و این همه تدابیر شتر کار است برای جمیع انواع سموم و وقتیکه سم تحقق یابد حسب اوتدارک کنند اگر تحقق نگردد موجب اتلاف معالجه نماید **فائده** استدلال بر انکه کدام سم خورده چند نمایند یکی انکه دهن بویند دگر شست که هر چه خورده باشد بوی او از دهن می آید

دوم آنکه نظر کند بر قی را غلبست که اسپنج فرو برده باشد و مقی نگذاشته بقی برآید و یا محمد قی نیز نتوان داد یافت سوم آنکه نظر بر اعراض نماید مثلاً حدت وقت و مغص و تقلیع و کال و بعض مواضع بطلان دلیل بر سم حار و اکال باشد چون زنجبیل و مقتول و مانند آن باید که مسکه تازه بهمن لوز نوشانند تا الوذجات قیقه بروغن بادام و هند و ظهور التهاب عطش حمرت و حبه بخور دهن صفرت عین کرب عرق دلیل بر سم حار چون فرفیون و مانند آن باشد باید که آب برف سویق شعیر آب برف گلاب سیر و دوهن ورد قرص کافور آب سیب آب بارانشیره تخم خربزه شربت انار و هندبا فرفیون خیارین خورند خربزه بصندل گلاب کافور آلوده گرد و اعضای رئیسه گذارند اگر حاجت بفصد و اسهال شود نمایند و دفع عبود و قطع سبات ثقل اطراف گرانی زبان دلیل بر سم بارد یا چون افیون بیخ وغیره باید که خمر عتیق نوشند و نوشورند دوا الحلیت مرکب و هند آخواب منع نمایند عطش تسکین کنند بدن مالند تکمید سازند باب گرم و غسل یا تطبیخ شبت و تلک قی کنند پرسیاوشان سایه خورند و تحدد و قی غشی مفرط سقوط قوت دلوع لسان عرق سرد سقوط و تواتر نفس دلیل بر سم قتال مضاده مزاج باشد باید که تریاق کبیر شود و بطوس دوا اسک هند و بمار الهم خمر طیبات تقویت نمایند **بدانکه** تاثیر سم بدل که منبع روح حیوانیست رسد باعث هلاک نگردد دلیل در جمیع سموم مشروبه ملذوعه مراعات دل کنند در حار با ضده بارده طیبه و در بارد با ضده حاره معطره و علی هذا القیاس **قول چون کور و واگر** گله تصدیع یا در بدن سوزش یا کثرت عطش باشد بدانند که سم حارست باید که مرواریدرا در مرتبشیر خربا با آب کنانور آمیخته نوشند و هند و اگر برودتی و کثرت خواب سلس البول تقل لسان باشد بدانند که سم بارد است باید که عصاره یا تطبیخ برگ اشنان یا عرق پورکی سپیون یا منیک و هند بیزوار تیکو جمی سی دود مر مرو یک کاناد تطبیخ زرا وند گرد جل کرده و هند و گفته اگر در معده باشد تقدم وجع وغیره در معده باید که کمین تیلیو و هند تا بقی برآید و اگر در امعا رفته وجع و ضربان در شکم باشد باید که بیزوار تیکو در مرتبشیر گاو یا بشیر بز آمیخته بقدر نیم کند و بمغز فلوس خارپشت خارج نمایند و اگر در کلیه رسیده کثرت و سوزش بول باید که لعاب بیخ خطمی یک قاشق بشیره تخم خربزه یا بین شیره تخم کدو آمیخته و هند و قتیکه بسم مغشی افتد و حدقه منقلب گردد و سیاهی چشم بزرگ بود و امید خلاص نباشد و گذارد قتیکه عینین سرخ شود و زبان برآید و نبض ساقط و عرق سرد جاری گردد آثار بدست تا که بدین مرتبه رسد غنیمت داند بتدبیر پردازند که امید نجات بیشتر است پس لازم آنست که نظر کنند تا تاثیر و تعلق سم بکدام عضو است پس حسب و تقویت آن عضو بتدبیر کوشند تا از اذیت سالم ماند مثلاً اگر اضطراب و قلق باشد بنا فه یا چقنه نرم تلیین کنند و اگر معده بدست مسهل خفیف و هند و اگر اذیت بکلیه رساند بزرقان آرد مدلات و هند یه و اشرج مخصوص کبد بکار برند و اگر بدل ضرر کرده غشی خفقان سقوط قوت عرق سرد آرد و گشتن سیاهی چشم بدید آید تقویت دل نمایند فم معده را بقوت تمام مالند باد و دهن و مند اود و یه قلبیه مکرر بر سینه گذارند و انچه و غشی گذشت بکار برند اگر بدانجا نرسانده بزنجبیل آرد تقویت دماغ و اذالة تشنج کنند و اگر در موضعی از مواضع تن لسیب و حمرت آرد صندل طلب سرد کرده گذارند تا خدر گردد و قتیکه از اعضای رئیسه دور تر بود و اگر نزدیک عضو رئیس باشد نهاد ضماد بارد نگذارند و استعمال راد حات قبل از قی منعست اگر در اعضای دور تسخین کنند اگر حرارت شدت گیرد و دهن هم دیر آمیخته نوشند قی کنند و اگر زیل مرغ خورند و اسم را بقی دفع نماید **بدانکه** ابن عرس بری مصفی جوشانده خشک کرده یک یا دو درم تنها یا بخمر و هند در دفع سم اقویست تخم تربز مقشر دو مثقال بخمر یا آب گرم و هند برای سموم حیوانی

نباتی معدنی انفع معجون رسس و ثلث درمی با آب جنطیانا دهند فادزهر نموده نوشانند **فائده** اگر طفل از رضاع والدت قبل از انکه سم قدر حبه چرکه در قعر تحت چشم گاو کوهی مجمد میشود بر کام مالند تا حیات از سموم مشوش بر بلغم متنفر نگردد و کذا ران وقت اگر فادزهر معدنی بر کامش مالند و سه روز متواتر قدر برنج بشیر دهند تا مین ماثر دارد اگر تا جیل بحری قدر برنج بگلاب سوده و در پاره دوا یا فادزهر معدنی قدر قیراط یا دانگ و در پاره دوسه بار نوشند از جمیع سموم محفوظ ماند **تنبیه** مجرالایل نیمانگ نوشند سه درهم حیوانی اثر کنند **قول دوم** انتونیو سم آنست که اجزای نرم و صلب از احتمال طبیعی مبدل گردانده دو دگونه است یکی درونی چنانچه درحمی سمی و وبائی دوم بیرونی چون حیوانی معدنی نباتی که بامتلاط آمیخته هلاک سازد **بدانکه** اثر سم در دون سرایت کرده آن را تباه میسازد و آن خون خون و میگیرد بحدی که تمامی ماساهی و موی سوخته میگردد و تمامی خون جسم سم میشود **فائده** بجذب سم گذرنده ی باشند و بهر اجزای نرم مایصلب که اثر آن رسد آنرا بگدازش رسانده فعل خود کنند و بعضی منجمده اند و اثر سم بیرونی بسبب گوشت خون بماساهی و موی و قلب میرسد **بدانکه** حدوث ماده سمی در جسم بغیر دخل سم بدین گونه است که هرگاه بغیر ضرورت یا جائیکه منع باشد فصد کنند پس بسبب کمی خون ترکیب اجزای جسم از حالت طبیعی برگردد و خلوص سم پیدا کند همچنین است مال قبلی سرمی و مسهل بغیر ضرور و نیز بسبب خطای طبیب مریض در حمی لیتی و سمی میگردد و دوا و غیره دخل سم بسبب دخل هوا میباشد **فائده** سم شی ایست زبون که اگر چه اندک باشد اما بسبب قوت فعل خود اجزای نرم و صلب را تباه کرده هلاک سازد بعضی قوی هستند که زود کشند و بعضی ضعیف که بتدریج کار خود کنند بعضی ماده را گداخته و ضمیر زبون نموده چون سم افعی عقرب و غیره و بعضی باجزای صلب اخشار سیده چون سم افعا زنبور مقتول وغیره و بعضی خلط را سیالات کرده چون سم شوکران بنج وغیره کار خود مینمایند **بدانکه** سم بسرعت زود سرایت میکند چه اگر بخون آمیخته منتشر شده بماساهی و موی داخل میگردد و پس بایکه بسرعت تمام سداب وغیره بسه کرسه ضماد کنند و اگر کسی سم خورده باشد فوراً شیر گرم و روغن سیاه نوشانند تا خارج آن کند و وقتیکه اثر سم تا خون سرایت کند بسرعت خارج گردد و در یونت صرف ادویه جاذبه طبیعه و اعانیه افراط گذارش داده اگر اثر سم شده باشد بخوبی دفع میکند و در همه سموم مشروحه تا کرد نکم بود در ورید شعری و ماساهی موی رسیده مفتی مسهل آمیخته بکار برند و هرگاه که ماساهی موی را اجزای صلب سرایت کند و سم منجمده باشد اورید سرده و مرقئه و مسبدنیتی و محلله بکار برند و از مفتی و مسهل پرهیز نمایند و اگر سم گذارنده باشد ادویه جاذبه منجمده و حابسه بعمل آرند که هر یک خواص خود سم میدارند **فصل اول** در سموم حیوانی **نوع اول** در عقرب اگر گزنده عقرب نگزند چرا که در حال بیرون آمدن ماکل مقتول و مصعد او وحی شکم مفصل شده در مرتع نقل لسان و معده صبر بقل آرد **علاج** جامع المسهل و تنک قی کنند حقنه هم بدین نمایند مرکبی سه درهم با عسل چند بار دهند بعده شیره و اعناب تخم ها و هم و مرتوشانند تقویت دل با دویه و اغذیه مناسب کنند هر چه در مرد ار سنگ آید بکار برند و اگر گزنده او در گوشت رود و تشنج و وجع اشد و اختلاط عقل و ثقل قوی از جانب آرد و باشد که بسکته و صرع انجامد باید که سیل رصاص در گوش کنند تا زیبق بدو چسپد پس بیرون آرند **دوم** اما نخواه تند سیاه هر یک نیم طل در قرد به کنند چون گداز د یک پیاله نوشند زود هفته بقول برآید و شرب جوانسه حوق باب همین عمل دارد و عنب الثعلب نیز همین اثر کند اگر تخور و دا میل در بدن پدید آید آب برگ شاه تیک آنخوره نوشند بعمل برآید نقوع حب القطن نوشند بخرج برگ کاری چند درم برگ بادروج رو نیدرم شیره برآورده صبحی نوشند **نوع دوم** در سکپیون تمیح زبان تنگی گلوآرد **علاج** بلوطیا ریا نمک تا ترد درم تخم کدو شیره تخم خیارین دهند **نوع سوم** در مرد ار سنگ و بزاده رصاص اکل و درم

تن وغد محکم در بدن وقولنج وبوست دهن ثقل لسان ومعده وامعا وگاهی اطلاق مفرط آرد حتی که منجر بسیج وقرحه امعا گردد **علاج** بطبیخ انجیر شبت نمک قی کنند چند بار وبخوارش مسهل وحقنه قوی تلیین نمایند خمر شیر گاو زنجبیل مربا مفید سنبل دو درم مرسه درم بعسل یا بخمر بهمان نوبت دهند تعریق بحمام یا بادویه وادرار بول نمایند فربیون درم فلفل نیدرم بخمر دهند معرق تخم کرفس مرانستین برابر دو مثقال آب کرفس یا بخمر دهند مدر بول وتخم آب ولحم مرغ خورند **نوع چهارم در اسفیداج** اکل وبیاض زبان سرفه فواق خشونت وبوست حلق وزبان وجع معده و اختلاط عقل آرد **علاج** بطبیخ انجیر وعسل قی کنند وبرای تلیین سقمونیا ربعدرم بعاء العسل دهند حقنه جاده نمایند بشربت انستین ادرار بول کنند مسکه خمر خورند وازنواب منع نمایند **نوع پنجم در سم الفار** اکل او قولنج وجع تشکم وامعا سهال الدم ثقل زبان بیوست دهن آرد **علاج** بطبیخ شبت وترب قدری بوره وعسل آمیخته نوشند بعده قی کنند خمر کهنه ماء العسل نهایی لعابیه آب خطمی ترشیه سبوس دهند وانچه در اسفیداج گذشت بکار برند اگر سیج آرد تدبیر سیج کنند **قول** الارز وبیر بیر طیار دده اسکر وپلو وهمراه بطبیخ لائقه دهند بیزوار تیکو میزال سولار تریاق دیامیتا الورون خمر ورد کاهیل مفید بی کرده وارجینی مسحوقه دو درم با آب جوشانده نوشند فلفل مسحوقه تیک یا کینیم مثقال دهن بقره یا بیت درم گرم کرده دهند زیره سفید بریان کشنیز آمله هریک درم قند شش درم سائیده ویخ اونس جغرات آمیخته خوانند برگ سداسهاگن سائیده دهند **دیگر** برگ نیب با آب سائیده صاف کرده نوشانند **دیگر** البقر شند درم با آب حل کرده نوشاند **دیگر** فوراً دخت باد نجان مع برگ وبار وبیخ کوفته آبش یک طل گرفته نوشانند اگرچه چند درم خورده باشد صحت شود **نوع ششم در شنگرف وشنگ** اعراض هردو مثل زیبق مقتول اند لکن از زیبا اسهال می افتد **علاج** مرقت چرب دهند وهرچه در زیبق گذشت بکار برند **نوع هفتم در زنگار** اکل او حمی محرقه وحرقت حلق جرح معده قی آرد - **علاج** هرچه در زنج آید بکار برند **نوع هشتم در برادهٔ وحبث حدید** اکل او صداع بوست دهن وجع شکم آرد **علاج** شیر تازه بسیار نوشانند تا اسهال کند بعده روغن گاو دسکه دهند روغن گل روغن بنفشه بسرکه آمیخته بر سر نهند ومقناطیس خوانند ماهریه منتشر باشد جمع آید پس تدبیر اسهال کنند باشد که بدان حاجت آید که بروز یکدرم مقناطیس باید داد وپس آن مرق چرب بروغن گاو باید خورانید اسهال کند تا کاهن در معده باشد قی نافع **نوع نهم در آهک وزرنیخ** اکل هردو سیج وجرح امعا وجع بطن اشد بوست دهن اسهال دموی عسر بول سرفه برد اطراف ودیگر اعراض مانند زیبق مقتول آب صابون وزنگار اعانت کند ودر آمدن غبار آهک در حلق قائم مقام اکل اوست **علاج** بطبیخ کتان جبهه خطمی خبازی مدر بی مسهل آمیخته نوشند قی کنند یا آب گرم شکر بهمن لوز دسکه گاو آمیخته چند بار دهند تا قی آید بعده کشک شعیر کشک حنطه برنج وقدری کتان مسهل خورانند آب خبازی مسهل نوشند شیر تازه مسکه العجم مرق چرب دهند اگر آزا کل آهک دهن سوزد وقرنفل بانگبنجه فایند **قول** لاوزر وبیر انگرخ بریان نهند اگر حرقت احساس نشود هم باقی بالبنده گلقند روغن تخم شلجم دو درم بمرق دهند مزیا انواع سموم فلوس مسی زنجبیل جغرات سوده نوشانند وقی کنانند بعده مثک نیدرم سوده بسه اونس روغن زرد آمیخته دهند قلفل یا گوگرد خورند بیج بسکه سوده نوشند باقی دفع شود بیج گلوره یا بیخ باب سوده یا آب پودینه ازیرداب مصطفر نوشند توتیای سبز بلیمن اقرحه دهند **نوع دهم در زاج وشب یمانی** اکل هردو سه ندارد مباشد که مخرج سل گردد **علاج** مسکه لبند دهند شربت بنفشه ماء الشعیر بدهن لوز نوشند صفرت بنفشه نیشکر مرق مرغ بهفتاخ

خورند **نوع یازدهم در الماس** خون شاس نوشانند مذاب کرده برآرد اگر خون تازه بهم نرسد بنیه بخونش ترکرده خشک نموده دارند دوقت حاجت تر ساخته فشرده نوشانند فوراً ازیر باب فرو برد **نوع دوازدهم در آب سر** و شرب او بر نهار و بعد حمام و جماع استسقا وسودا القلیه آرد **علاج** دوا را لاکر کم دوا را لاک شربت دینار تخم کرنبه دهند **فصل دوم در سموم نباتی نوع اول در بیش** جاد و کشنده است اکل او در لب و زبان تواتر نفس غشی دوا رصرع سقوط قوت آرد اگر زودی فصاد یا بد بدق وسل مبتلا گردد **علاج** بتخم شنبلید قی کنند شراب و روغن کشیر دهند و بکلیات قی نمایند تا نفع حاصل آید و یک درم دوا را لمسک با نیدانگ مشک بطبیخ بلوط آمیخته دهند شرو دیطوس و فاذزهر حیوانی مجرب پوست تیغ بز بن بقر نابخیل بحری مفید **قول** الازوریه فلوس سی بجرات سوده داده قی کرده منک بطوسی گزنیخ گذشت دهند جدوار مسحوقه درم لبن بقر دور ظل آمیخته دهند جدوار نیم مثقال بخم انگوری صلایه کرده یا فاذزهر سوده نوشانند **نوع دوم در قرون اسپنبل** اکل او سواد زبان بول الدم امراض سرسام آرد **علاج** بپالایند بشعیر یا بهمن و روغن بنفشه قی کنند و بعد تقیه کافور با گلاب یا قرص کافور بدوغ گاو یا آب خیار اماب بهدانه لعاب اسپغول آب انار شیرینه نرفه آب ترنج آب عنب الثعلب و غنگل روغن بادام تهه سرد کرده دهند صندل کافور گل ارمنی گلاب بر صدر و کبد گذارند **نوع سوم در فرفیون** اکل او کرب اشد لذع بطن حرقت استرخای فواق اسهال مفرط آرد **علاج** قی کنند شیر مسکه بهن بقر دهند و جهت دفع اسهال جیره کبوتر هر سه مرکرده خورند در آب سرد آینده گلاب آب انار جبه جره عدس نشاسته خرد نه تریاق کبیر یا مک مثقال یک اوقیه سکر کرده دهند و انچه در قرون اسپنبل گذشت بکار برند **نوع چهارم در بیخ** چون شرم ملاغیه اکل زیاده از مقدار او عسر بول اندوه لذع اسهال مفرط آرد **علاج** شیر تازه مسکه روغن گاو دوغ گاو پوست سیب بیدانجیر قابض قلیه اسهال دهند آب شیرین بگیرم حمام کنند **نوع پنجم در سقمونیا** اکل زیاده از مقدار او اسهال مفرط خطر ضعف کبد آرد **علاج** دوغ ترب پوست سیب گاو شیر بز دهند **نوع ششم در بلاذر** اکل او التهاب حرقت قم معده لذع امعا بثور آبله دوین وحلق ولب آنده امراض جلده و وسواس فساد اعضا از دو مثقال او کشنده باشد اگر خلاص نشود و سواس نماند **علاج** بدهن سمسم و آب گرم قی کنند اجده مار شعیر بروغن بادام خورند آب مار تر شیر شقاقل دراب سرد نشینند اشیای بارد رطب روغن کدو مرق چرب دهند و مقرر جوز فاذزهر اوست **بدانکه** مضرت بلاذر در بعضی پدید نیاید در شهر عظیم آرد حتی که عسل او بلکه دود او اگر رسد ورم وحکه و آفت قوی آرد و باشد که پوست بینگاه فاذو ها لاک سازد و باید که بدوغ ترش شوند و مغز بلاذر نا جیل حب الحسنه کنجد سیاه سائیده ضماد کنند و بعد چهار ساعت بدوغ ترش شویند و بعد زمانی باز ضماد تازه نهند اگر مغز نا جیل با آب صابون نیم گرم سوده طلا کنند مروارید سنگ سائیده مالند در حال حرقت زائل کند صندلین طلا نمایند زبل گاو میش نارنیده همان وقت که از شکم برآید مالند چون خشک شود بدوغ شویند کنجد سیاه سائیده بمسکه گاو آمیخته مالند و قدری خورند جب السمنه کنجد بز یگاو میش سائیده خورده روغن کنجد همانوقت مالند قلیه ورم آب برگ ترب بروغن زرد آمیخته مالند فربه بتوند اگر بدن مستعد عفونت باشد و ورم قوی بود و بتدابیر نرود فصد کنند مسهل دهند تا از گزیدن محفوظ ماند فصد در همه حال انفع **نوع هفتم در مومیز** آثار و علاج او مانند ذاریاست **نوع هشتم در سداب** اکل او حرقت و لذع و دق آرد **علاج** بعد حقنه وقی تریاق دهند **نوع نهم در ثافسیا و دفلی** اکل او سوزش حلق و معده و حرقت و اعتباس بول و براز و رم زبان

قرا قروح لفح شکم ضیق نفس غشی آرد **علاج** قی کنند بعده بشیر تازه غرغره نمایند کشک شعیر بدهن ورد نوشند جند بسرکه وعسل شنید تخم سداب نافع شیر سکه بهتر شخصی روغن دفلی خورد بیهوش گردد بیخ بادسنجان دوا اوس خورانیدند اطلاق کرده شفا یافت **نوع دهم** در خربق ابیض اکل او اسهال خناق خفقان مغص حرقت بول بادشکم آرد **علاج** شیر سکه روغن بنیر تازه بعسل وهندمرق مرغ چرب خورند ازین گرم کرده شکم نمایند خمر مزوج نوشند دفع اسهال بلوب قابض کنند **نوع یازدهم** در جند اکل سیاه او سرسام آرد **علاج** بطبیخ ثبت پستان قی کنند وبعد قی شربت لیمو دوغ ترش آب سیب آب بشیر خرحماض اترج آب لیمو فاذزهر وهندبه **نوع دوازدهم** در عنصل اکل او وجع اندرون وسینه واسهال الدم آرد **علاج** شیره خرفه شیر آهن تاب لعاب بهدانه بیضه تمخت دهند **نوع سیزدهم** در قشر برنج اکل او درد زبان وجع معده واسعال آرد **علاج** انچه در ذاریح آید بکار برند **نوع چهاردهم** در ریوند چینی گاه بود که اکل او اسهال مفرط قی آرد **علاج** شیر تازه سکه دهند رب سیب رب بنفشه رب انار غسل کنند وبر سر ریزند فاذزهر دهند **نوع پانزدهم** در مغروادهان اکل مغز آهنا باشد که غشی غشی حرارت آرد **علاج** شیر تازه دهند وقی کنند شربت لیمو شیره خرفه نوشند **نوع شانزدهم** در خمر شرب او بر بهار صداع اندوه خفقان اختلاط عقل آرد او باشد که تشنج شود **علاج** فصد کنند قی تلیین طبع نمایند تبرید مزاج بقرص کافور دوغ ترش سازند تریاق دهند افشره وشربت ترش نوشند حلق موی راس کرده آب بارد ریزند صندل گلاب کافور بویند وبر جبهه طلا کنند خرقه بگلاب یا آب بارد آلوده مکرر بر سر قلب نهند خل عتیق بگلاب یا بدوغ گاو آغشته مکرر کرده نوشانند نور اسهوش آید **نوع هفدهم** در کندش و آب قثاء الحمار و غاریقون سیاه و تربد زرد و هرگاه که در استعمال اینها افراط کنند غشی قی اسهال خناق غشی عرق سرد آرد **علاج** حقنه عاده کنند و انچه در هیضه بکار آید استعمال نمایند تریاق دفاذزهر و آب گرم و شیر دهند و اگر زمان اکل قریب باشد و هنوز در معده بود قی نمایند **نوع هیجدهم** در افیون اکل او سبات گرفتگی زبان خدر غور و تاریکی عینین چکاکیدن عرق سرد نواخ ضیق نفس صداع کزاز دوار صفر نبض آرد و بوی افیون از دهن آید و دو درم او مهلک **علاج** بطبیخ ثبت ترب عسل قی نمایند حقنه عاده کنند تریاق اربعه متروبطوس دهند اگر دیر باشد انگزد بمار العسل یا نمک کهنه کرده در دوا چیزی باشد و هند جند عاقرقرحا سفید جند فلفل انگزد ابهل برابر سائیده دو مثقال بخیر یحانی دهند جند بوزیدروغن قسط بر مقرن مالند بدانکه اکل افیون بروغن لاذ دست **قول لازوردی** آب لیمو یا سرکه مقطر وقاشق بقدری آب آمیخته بفاصله چار یا چار ساعت دهند و مدام سیر تو نمک را مضی بویند و دبینی مالند چهره آب بارد شویند اگر نفع نشود مسهل مقیی دهند یا قوی چسبنت خورند تا حیل بحری قراطی سوده دهند تا که قی کند داده باشند تریاق کبیر یا یکمثقال بیکیا و قیه سرکه دهند شخصی افیون بروغن خورد مقیی دادند اگرچه قی شد اما افیون نه برآمد سه چهار بار بفاذزهر دادند قی شد و افیون برآمد بعده کلونجه نیدرم با بیه دادند درستی اندک افیون در روغن برآمد و کبار طبع اجابت کرد و در باز هم افیون در روغن بو داز کلونجه نیدرم دادند چند بار قی و اسهال شده و افاقت روی نمود **دوا** تخم بنفشه مع قشر خوانند **دیگر** آب برگ بابنج خروع یک پیاله قهوه خوری یا آب بنج خیولائی یا طبیخ خیولائی یا برگ نیل دو تیمه دو آب سائیده یا برگ کتانی سائیده یا دهن بقدر گرده فلفل مسحوق دو یا چار درم با شیره یا جوب دهند یکدرم آب سوده یا تخم بهمن آب سر و سائیده نوشانند **دیگر** فلفل مسحوق نیم یا دو درم عسل سه درم آمیخته دهند **دیگر** پوست بیخ خروع چند درم آب سائیده یا برگ نرم خروع

سه درم فلفل دو نیم سکه و بپلو آب شیره برآورده نوشد و یگر گوارنخوانند دیگر نخیل تخم ترب برابر بسر که سائیده دهند فوراً نفع دهد و یگر آب بطیخ رطب گرم کرده نوشانند بهوش آید و اقاطع عادت افیون پوست بیخ تاتوره چهار گل عشر بیخ کنای خرد پوست بیخ خاوشک کنای بزالبیخ حب الغراب بیخ بادنجان هر یک یک بعسل ابرشند و هر روز اندکی از افیون کم کنند و آن قدر ازین دوا آزایند و بعد اتمام افیون تا هفته هر روز و بعد هفته یکروز میان داده خورند و پس از هفته ترک نمایند و یگر جوز بویا یکمیخ بزرگ نرم شروع دو جز سحق کرده بمقدار موازنه افیون جوب بست عوض افیون خورانند **نوع نوزدهم در جوز ماثل** اکل وسبات دوا حمرت تیرگی چشم عرق سرد آرد و چون غالب شود اختلاط عقل پیدا کند و یک شقاق الرأس کشنده **علاج** بروغن کنجد آب گرم بوره قی کنند بعده خمر ریحانی نوشند و روغن زیت وغن آدمی بر بدن مالند صرف چوب هندباد بجان در ماء گرم پخته نشوره آبش نوشند و هر چه در افیون گذشت لکار برند اگر سبی یا گل یا برگ یا بیخ یا تخم جوز ماثل خرد مطابق آن گل یا بیخ یا برگ یا تخم قطن خورانند بره گرد و نعنع خسته انیه چهار درم با آب سائیده بخته دهند مزیله سم قی دهد و مارهم **نوع بیستم در بیر و بج** اکل و سرسام باید دوا کرسی حکه سبات اشد و دیگر اعراض جوز ماثل آرد **علاج** تنقیه بقی وحقنه کنند دهن در دو گلاب و قدری سرکه بر سر گذارند بلیخ انستین بعقد نوشند تریاق وشیره دهند **نوع بیست و یکم در بیخ** اکل و استرخای زبان کف دهان ذوات عقل بدیان حکه آرد **علاج** قی کنند بعده شیر بلیخ انجیر دهن آبون سکه شراب دوغ خنک تریاق سنجبین یا هر کدام سد دهند **نوع بیست و دوم در قنب** اول قی کنند بعده دوغ یا خبزات جکده دهند باد بجان خام خورانند شیر بروغن زرد آمیخته نوشانند بر سر آب باردر ریزند تخته کاغذ آب تر کرده نوشانند ادرک بریان دهند **نوع بیست و سوم در کشنیز** اکل کثیر او دوار سدر تخته الصوت سبات آرد و اندکی همه تن لوبی کشنیز آبدهه پلدرم جرم یا آب او قانکست **علاج** بطبیخ شبت نمک و روغن زیت یا روغن سوسن آمیخته دهند و قی کنانند بعده صفرت بیضه نیم پخته بفلفل نمک لحم مرغ بفلفل و دارچینی خورند خمر شلت نوشند **فائده** اگر کشنیز تر بقول دیگر یا کنند صفرت کمند و اگر باز هر باشد حکم همان سم دارد **نوع بیست و چهارم در سنبول** اکل کوفته او نعم کرب ضیق نفس سقوط قوت و نبض خدر تمدد غشی آرد و تمام بدن بمرگ شود **علاج** آب گرم و عسل یا بطبیخ شبت و نمک قی کنند خمر تریاق جدوار صفرت بقی دهند چهار تخم ریشه خرفه نوشند **نوع بیست و پنجم در عنب الثعلب** نسی که گل او سیاه و برگش مانند برگ جوجیر باشد اکل و بیوست زبان فواق قی الدم اسهال مغاطی که منجر بسیج بود آرد **علاج** قی کنند بعده شیر عسل یا نیسون دهند مغز بادام تلخ خورند **نوع بیست و ششم در فطر سیاه** ولکبود وطاوسی او و آنکه گرد ثقب هوام مایز دا شیار که کیفیت قویه دارند باشد بدهست اکل وخناق قولنج ضیق نفس عرق سرد نفخ معده وشکم مغص فواق غشی آرد **علاج** آب ترب با بطبیخ ترب نمک یا سنجبین و نمک قی کنند بعده خمر صرف یا آبکامه یا دارچوب انجیر یا دارچوب انگور آب گرم و نمک و قدری سرکه یا تریاق اربعه سنجبین یا کموني نخم یا آب سداب هر کدام سد دهند صندل گلاب بر معده طلا کنند مقشه فاد نمایند جدوار دهند **نوع بیست و هفتم در عشر و زقوم** شرب سه درم شیر عشر قاتلست دناور که خلاصی یابد **علاج** در ابتدا شیر مسکه روغن نوشند بعده قرص کهربا قرص طباشیر برب بر رب سیب دهند اگر بسبب شیر او حکه و حمرت و ورم بر بدن پدید آید سر شیف در سفال نو بریان کرده آب شبانه سائیده طلا کنند شیر گاو با آب آمیخته در روزی سه بار شویند **نوع بیست و هشتم در حب ملوک** دوغ ترش گاومیش دهند

فصل سوم در سموم حیوانی نوع اول در ذراریح گرم و تیز است اکل او سوزش دهن و شانه مفصل اشد حرقت بول و رم قضیب حمی اختلاط عقل غشی آرد **علاج** بابگرم و روغن بنفشه بطبیخ انیسون شبت نمک قی کنند چند بار و جهت شانه باسلیق زنند شیر تازه العبه نوشانند بماء الشعیر طبیخ حلبه برنج بیدمغ پیه بط حقنه کنند مرق چرب نوشند روغن بادام و خورند انجیر بنفشه روغن سکه صفرت بیض مغیث بیاض بیض بدهن رود آنیخته دراطیل چکانند آروجوه بسل خما و کنند تریاق کبیر یک مثقال بیک وقیه سکر دهند **نوع دوم در وزغه** حربا بحم دزغه کشنده است اگر در خرما فتد بدرود اکل او قی وجع اشد در سر معده آرد لحم حربا همین اثر دارد و بیضه او قاتل **علاج** برای وزغه تدبیر ذراریح کنند و جهت حربا تجدید خریوب قند برابر بدهن بقر دهند شیر تازه نوشند روغن مالند و بحمام روند و برای بیضه حربا فی کنند روغن بر پیاز مالند تمک گرم بر سر گذارند سکه جنطیانا خورانند **نوع سوم در سالامندر** اکل او وجع اشد معده و رم زبان و شکم مانند استسقا احتباس بول زوال عقل آرد و بعضی مواضع بدن سیاه و عفن گردد **علاج** بقی و حقنه حاد تعفیه تمکم کنند شود لیطوس علک البطم یا تباین میعه عسل حب صنوبر روغن زیتون نافع **نوع چهارم در ضفدع** اکل او در رم تن کمودت و صفرت لون غشی انتشار سود در دندان زوال اشتهای غذا آرد **علاج** باب گرم فی کنند مسهل دهند خمر کنیر نوشند ریاضت کنند بحمام روند عرق آرند آبزن نمایند روغن مالند دوار السک دوار الکرکم مفید سعد بیخ فی قدر دو مثقال بخمر دهند **نوع پنجم در زهره سگ آبی** اکل قدر عدس او کشند بعد هفت روز **علاج** روغن دشیر تازه یا خیطیانا و ارچیبنی انفحه ارنب دهند روغن بادام بآن مالند تلطیف تدبیر نمایند **نوع ششم در زهره یوز** اکل او قی زرد و کبود تلخی دهن صفرت چشم آرد **علاج** باب گرم و روغن قی کنند گل ختوم حب الغار سداب هر یک یک مثقال عسل آمیخته مرغالی دهند تدبیر بیضه نمایند انفحه ارنب مفید **نوع هفتم در زهره افعی** اکل او غشی متواتر آرد دواخلاصی از دو عسر **علاج** مسکه گرم کرده و روغن کنجد دهند و عقب او آب گرم نوشانند قی کنند فادزهر دواء المسک مشرودیطوس دهند مشک اندکی بمرق مرغ آنیخته نوشند ماء اللحم خورند **نوع هشتم در عرق دواب** اکل او کرب اشد صفرت حبه ورم خناق سیلان عرق متتن آرد **علاج** قی کنند تریاق گل مختوم دهند زراوند نمک اندرانی هر یک نیم درم با آب گرم دهند **نوع نهم در شیر گاه** بود که در معده فاسد و ترش شود غشی دوا پیچش سر معده آرد و باشد که بیضه کند و بکشد **علاج** بماء العسل قی کنند خمر صرف فلافلی خورند دهن نار دین دهن لوز روغن مصطکی بر معده مالند گلقند گلاب دهند و گاه باشد که در معده منجمد شود و نافض و غیره که در لنجاوم و لبن در معده گذشت آرد و انچه در اسنجا گفته شد بعمل آرند **فلافلی** هر سه فلفل هر یک بیست عود بلسان ده سنبل جمامار هر یک چهار زنجبیل تمکرس سیالیوس سلیخه اسارون هر یک یک عسل سه چند شهری درم با بگرم برای وجع معده بارد و برد کبد و کثرت بلغم و رطوبت و جشا و حمی ربع و حمی بلغمی و شهوت کلبی و خراز نافع مدر بول مجلل باد غلیظ **نوع دهم درخون** هر گاه که در معده یا سینه یا مرمایا شانه بسته شود خناق سقوط قوت غشی سستی اعضا بر و اطراف ضعف نبض آرد **علاج** رباد چوب انیخ مغز خرگوش بخمر دهند و انچه در معده گذشت بکار برند پس اگر جمهور در سینه و معده باشد قی کنند اگر در امعا بود حقنه نمایند اگر در شانه بود او دویه حصاة شانه دهند **نوع یازدهم در ماهی شب مانده** اکل او کرب و هیضه آرد و باشد که بکشد **علاج** قی کنند بیه خم بعصاره به دهند گل مختوم مفید -

نوع دوازدهم درحمم بریان که گرم بندکنند وبخار آن بزایل اوعشی فقدان عقل بیضه آرد **علاج** اول تنقیهٔ معده یعنی کنند بعده ببیه خمر با آب سیب آب به گل مختوم دهند دوا المسک وهرچه درمیضه گذشت بکار برند واحمام وخواب منع نمایند **نوع سیزدهم درارنب بحری** اکل او نفث الدم ربو عرق مغث وجع معده وسینه آرد **علاج** باب گرم نی کنند بعده طبیخ خطمی خبازی دهند کنجین نوشند حمام نمایند اگر وجع سینه قدری باقی ماند باسلیق زنند شربت خشخاش شربت عناب دهند **نوع چهاردهم درگاگولهی** کسی که طرف مراخورد وجع امعا آرد **علاج** باب گرم وروغن قی کنند سقنقل فندق انجیر خورند وبعد قی فیلزهرج نیم درم سقنقور دهند شربت وطیوس سفید آش گرم بغیر ادویه حارخورند ذکر ادویه **مفیده برای انواع سموم** پنج دانه کوفته بشیر جوشانده خورند مغز خوز سی برگ سداب نمک هریک پنج مغز تخم کدو پنج درم انچیر ده انچیر بند تق آنقدر که ادویه سرشته شوند شربتی تا وه مثقال برای سموم شروه ملذوعه مفیده **قول لازر** زهر ریته یولو گیاه دهند آب تره تیزخ نمک سقوف کونترا ویزهر وغن صابون فلوسرمه سرخ نمک دوا التین مفید اند دهند زیل طحلب مثقالی بشراب وآب دهند زلیه سم هوا وادویه قتاله سوی آدم سوخته دهند مزیله سموم قتاله بیخ باد آورد درم دهند الکیت باب ضماد کنند خرا طین فلفل ابرقد فلفل حب بیخ جی دهند برای انواع سموم ملذوعه دمتروبه انفع **فصل چهارم در سموم ملذوعه نوع اول ورمار** انواع مار کثیر اند بعضی را علاج نیست چون مار ک مار ان که تاج برسر داره دوخزان پانچه خزمطولات مشروحا مگر قوست اما درینجا بقاعده جامع که در دفع سموم بکار آید اکتفا نمود **بدانکه** طریق دفع سم بچند وجه است یا آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را بافزود واحشا را قوت دهد وبدالنسب طبع قوت گیرد ودفع سم نماید چون تریاق کبیر لعبت بربری وغیره یا آنکه رطوبات بدن بیرون آرد تا سم ترکب نیابد که منجذب او در بدن پراگنده شود وباعضا مالیسه رساند وطریق تقلیل رطوبت فی بعده مفسده اسهال دادرا ماقی درجمیع سموم نافع خلاف فصد که همه جا بکار نتوان بست یا آنکه فاذزهر آموده وتریاقی که با نخاصیت بدن سم مخصوص باشد دهند چون لحم متساح برای لسع متساح ولحم افعی جهت لسع افعی یا آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن حیوان باشد چون انگزد که ضد مزاج عقرب است ومانند آن یا آنکه دوائی وعملی کنند که اخلاط را بحرکت آرد پس طبع سم را بسبیل تمتع سوی پوست افگند ودفع نماید چون بتعریق یا دویه معرقه یا بدویدن وجز آن لیکن این تدبیر خالی از خوف نیست چه گاه بود که حرکت اخلاط یاری دهد بر سرایت سم باعضای رئیسه یا آنکه تدبیری کنند که منع انتشار سم نماید واین چنان باشد که بحر دلسع عضو ملذوعه را قطع کنند اگر ممکن باشد پس داغ دهند یا بالاتر از لسع عضو را سخت بندند وبر موضع لسع ادویه متحدره گذارند تا سم تجاوز نکند یا بران محل حجامت مع الشرط یا بلا شرط یا شرط فقط موضع حجامت کنند یا علق گذارند تا سم بدین طریق برآید بسجانب تن نگراید ولکیدن عضو ملذوعه بدین جهت جذب سم طریقه مفید وآسانست لیکن بکنده را باید تکمیل بود دهن نشوید وبخم مضمضه کند وقدری نوشد ودهن بدهن دره یا بروغن بنفشه چرب سازد ووقدری تریاق خورد پس کمد وبهر نمان که دهن برداره وآب دهن بیندازد تا از آفت محفوظ ماند **بدانکه** افعی نیز بدست وانسوی موضع لسع او خون آید وبعد چند روز صدید وموضع لسع متورم وسبز گردد ویوست دهن التهاب عرق سرد تواتر نفس غشی رعشه فواق عسر بول پدید آید **علاج** سرجراحت بنیشتر فراخ کنند ومجرد بران نهاده محص نمایند بمبالغه بعده ادویه جاذبه چون تخم بصل بورهٔ اسفی زفت جاوشیر فرفیون گذارند واگر عضو قابل قطع بود چون اصبع وغیره

قطع نمایند تریاق کبیر مثرودلیطوس دهند بصل نوم کرات حرمل بنجر کمنه خورند وعن کمنه بنجم را سوشور کرده خشک نموده مقدار سه درم
وسرطان بریان کرده مفید وقطعاً بنجوب نرونداگر بهمرتن متاذی شود تریاقات استعمال کنند واگر موضع لسع خاص متاذی شده باشد
اطلیه واضمده بکار برند **قول جوان کورو** واگر انفعی گزیده بزودی شرط زنند خون کثیر برآرند اگر عضو لائق شرط نباشد ساعت بساعت
کبوتر یا بچه مرغ یا بچه سگ بر موضع لسع نهند یا لبن بنجر گذارند وبر همه بدن گل ارمنی یا گل مختوم طلا سازند بیزوار تیکو درم بطبیخ برگ
لسان الحمل افعی دهند نمک افعی انفع شخصی را عرق سرد آمد وبر همه تن و اعضا شد ند وخون منجمد گردید وبکسی دوا نفع نشد چون نمک افعی دهند
صحت یافت آب برگ لسان الحمل افعی دوا ونس نوشند عقرب محرق بنجر دهند اگر کافی نبود داغ آتشی بر موضع لسع نهند یا قطع نمایند
واگر مار گزد گشرت وجع حبس بول وبراز پدید آید باید که تریاق ماکنا یا بیزوار تیکو دهند وگفته مارلیت که کاسکاویل گویند از لسع او خون از همه سوراخ
روان میگردد وعلاج نمی پذیرد لیکن اگر شاخ ایتا مسحوقه درم یا ستا و مسحوقه دهند واگر نباشد برازآدم که بعد همه برآید نوشانند صحت گردد
ذکر ادویه مفرده مرکبه ماکوله که لسع جانوران سمی را سود دارد شیر لاغیه برای لسع افعی مفید قصب شتر بریان کرده نورا
دو مثقال دهند برای لسع افعی نافع خمر کرد وافعی افتد وبمیرد برای لسع جانوران سمی مفید است تخم تنج یا تخم تنج یا تخم کمون دو مثقال ضد سموم
جانوران سمیست خاصه سم کلب کلب تخم فنجنگشت وبیخ انجدان فاوزهره سموست زهر طیار ربع مثقال فربه تخم حیوانی وناتیست
متفرسر مرغ خوردن مزیل انواع سمست حب بلسان وعن بلسان بادام بنجر فندق حنظل یا نرا وند طویل جاوشیر جلغوزه پسته شکوفه خرزهره
برگ خرزهره دارچینی کمون جیرجیر راسن قرطاما قیصوم غاریقون تخم شلجم همه مفید اند دهند تمر درخت چنار تازه بطبیخ اسوزنده بطبیخ موش
دشتی زنده بنجم بطبیخ سرطان نهری خون سلحفات قنه بطون ومعده اسو پاک کرده بکنند بریان نموده خشک ساخته عیب بل بزنجبیل
خوردن وضماد کردن برای لسع افعی نافع کماذریوس تخم بادآورد حرف نوم بصل فلفل بنترا ب یا پونه کوهی خوردن وضماد کردن مفید
تریاق عام النفع حرمل شونیز کمون هر یک دو زرا وند گرد یکنیم حنظل یا نیک فلفل بیض مرهر یک نیم بعسل آمیزند شربتی قدر باقلا روز
بنجم برای سموم مشروبه ولذوعه انفع **تریاق بلبنج النفع** انیسون ده فلفل سه زرا وند گرد دهند هر یک یکنیم بسفیدج آمیزند شربتی قدر حوزه
در لسع افعی را بر تریاق کبیر **تریاق ثمانیه** زرا وند طویل ریوند بوست بیخ کبر جب الغار مر مستلج حنظل یا ناعروق الصفر را بعسل آمیزند
شربتی مثقالی در منافع بیشتر از تریاق اربعه **قول لازر وبیر** آب لیمو بر لسع اندازند اگر آبله برآید مار گزیده باشد باید که حجر الحیه بیابند
چون بفته در گلاب یا در شیر شسته با نگذارند واگر نخم لسع معلوم نباشد یکدشترازده پیسا نند جوا هر مهره ربع درم بطبیخ اشتر غار یا
بطبیخ بستاور دهند وطلا کنند تا جبل بحری قیراطی سوده دهند تا که قی کند داده باشند آنوقت یای سبز بیست چهار ساعت سحق کرده
دارند وقت حاجت قدر دو دوحبه در منخرین نفوخ کنند سم اثر نکند واگر چه بیهوش باشد بهوش آید وگفته تریاق دیا میتا لورون دهند
انگشت گرم بر لسع نهند یا باروت بر انجا نهاده آتش دهند وگفته بر شکم بالای ناف شرط زنند شجیکه پوست خراشد اما خون نبرآید پس
حب الملوک با آب سوده مالند وهمینسان کنند تا که قی شروع کند چون قی کثیر آید افاقت کرد وگفته باروت دو نیمدرم با آب جل کرده نوشانند

زنبل آدم در خرقه بسته فشرده آبش دشیشی دارند و چهار قطره در حلق چکانند بگردد اگر صبیه بهبوش باشد و گفته شود بگوید نمونه روغن ملسان گذارند و گفته شود تنکار اگر در شب گذرد سه درم و اگر در روز گذرد یک نیمدرم باب سائیده دهند فلفل مسحوق پنجدرم بیک سیر روغن گاو آمیخته فوراً دهند حب الملوک سه عدد خورانند تا قی واسهال شود و گفته شود از موضع لسع چهار اصبع بالاتر محکم بندند و برگ سرپهن که گفته شد بر لسع گذارند و قدری خورانند اگر سم اشکرده باشد برگ اهل کوفته در بینی دمند و اندکی در دهن اندازند و گفته شود محاجم نهند پس آهن تفته نزدیک موضع لسع نهند تا حرارت آهن رسد و رنگ آهن سبز گردد تمام زهر برآید و گفته آب بیخ مرزنجوش دهند و طلا کنند بیخ کنوئی مع شش عدد سعد باب سوده نوشانند بعضا مغز دند هر یک دو تولچه یای سبز یک باب سائیده بسه دو گهڑی در چشم کشند مجرب و گفته اگر موضع لسع باد و یه یا از خود و حرارت شود غنیمت دانند و ملتحم شدن ندهند تا سم چنانچه باید یالاید **فائده** اگر لسع در عضوی باشد که قطع در او ممکن نبود یا تدابیر گذشته سود ندهد باید که گرد او باسته گیرند تا عظم پاکیزه برآید پس معالجه کنند بالطلیه که طبع سم گرداند و بغیر اندیشه برود و غیره هر چه مناسب بدان سم باشد یا آهن تفته داغ دهند یا رفت زیت جوشانده داغ نمایند **بدانکه** ملسوع چیزها خوابیدن ندهند و آواز آسیا بگوشش نرسانند و فوراً انگر گرم بر لسع نهند حرارتش محسوس نخواهد شد و چون حرارت محسوس شود بدانند که نفع کرد **دوا** مغز خسته انبه پنجدرم فلفل بیست یکعدد با آب شیره برآورده یا فلفل پنجدرم سائیده بروغن گاو آمیخته یا نوم سائیده بروغن گاو آمیخته یا کسوندی سائیده بروغن زرد آمیخته یا صعتر بغنگا یا تیگا و هر قدر که ممکن باشد نوشانند شراب انگور کنجد یا روغن سرشف مجرب **دیگر** آب برگ کریه در دهن اندازند یا خود موضع کرده آبش بلیق کند **دیگر** تماکو کشیدنی دو نیمدرم آب حل کرده نوشند **دیگر** فلفل هفت عدد اصل فلی ابیض ربع درم شیره برآورده نوشند **دیگر** وقتیکه آفتاب بجوزا آید هر روز پوست بیخ درخت سرس کنده پوست او سیاه شده باشد سه درم سائیده با آب شسته بیخ ساتهی خورد و همه سال از سم مار و دیگر گزندگان ایمن ماند **دیگر** جامه حیض روز یکشنبه آورده با آب شسته و بدان آب بیخ ساتهی تر کرده جیوب قدر یکدرم بندد و پس یکجیب در بازوی راست بندد و مار و کژدم را تنگند و اگر دو خرقه کرده در خانه آویزد مار کژدم نیایند و بگریزند **دیگر** برگ کاسنی سبز زرد سفید سائل شود و صحت یابد **دیگر** برگ نرم پلاس نطفا فل شیره برآورده نوشانند **دیگر** بیخ لیموی کاغذی یا بیخ عشر یا بیخ اهل یا بیخ بیل با آب سوده یا بیخ کنجده درم سائیده یا بیخ قطن بیست درم سائیده یا بیخ اندها هولی درم با آب سوده یا بیخ کنول پنجدرم با آب سوده یا چوب دهودرم با آب سوده یا برگ کنار با آب سائیده یا تخته کاغذ بیک کاسه آب حل کرده یا الفهٔ ارنب نیم مثقال بسرکه یا جد وارنیم مثقال تخم یاد وارا لجامع قدر حمص سیاه کلمتیت یا تریاق کبیره مثقال بشراب یا معجون سرس و فلفل درمی با آب تر بخیبن یا زهره ماهی رو هو فلفل برابر دو درم با شربت مرو اربد یا شربت زرک دهند **دیگر** پوست درخت جامن فلفل سائیده دهند **دیگر** جوب خنبه سفید با آب سوده در چشم کشند و بر لسع طلا کنند **دیگر** سمندر اهل با آب سوده در چشم کشند **دیگر** زهره حدات خشک کرده وقت حاجت با آب سوده سه میل در چشم کشند اگر لسع جانب راست بود در چشم چپ و اگر در چپ باشد در راست کشند **دیگر** بگر بخوک خورند مزایه سم لسع مار و عقرب و زنبور **دیگر** زمرد یا یاقوت دهند **دیگر** برگ سداب برگ انجیر برگ جوز کوفته بروغن بادام چرب کرده دهند بعد ساعت بمرتفع باشد **دیگر** پوست گاو کوهی بندند **دیگر** تخم تیندو مع پوست خورانند **دیگر** پوست بیخ پلاس نیم طل آب چهار طل نیم نصف ماند چند دفعه دهند —

دیگر برگ پلاس جوشانده یا آب کاه کتان یا سرکهٔ انگوری نیم پاوه در رطل نوشانند **دیگر** زاج چهار ماشه آب آمیخته در حیا را بنوشند اگر فلفل افزایند بهتر **دیگر** روغن کنجد نیم رطل دهند در حال بیاسازد **دیگر** کتب القطن کوفته قند سیاه هر یک دو مثقال آمیخته خورند **دیگر** جگر خوک سایده بشراب دهند اگر تازه باشد کباب سازند **دیگر** آب دوب رطل یا طبیخ حنظل نوشند **دیگر** فندق هندی با آب سوده نوشند و در چشم کشند **دیگر** بیخ خبه را شب شنبه تویه گرفته داده برنج یا فوفل زیر آن گذاشته بیایند و صبحی دو نیکشنبه رفته برکنند و کیمیا و آب سودا نوشانند اگر کچور در شراب قی آید بهیر و دا اگر بعد ساعتی نشود صحت یابد **دیگر** بیخ دونه مرده قدری دهند و طلا کنند **دیگر** چوبلانی مع بیخ کوفته شیره او کشیده نوشانند **دیگر** آب بصل نوشند و فضل او بندند **دیگر** آب بصل نوشند و فضل او بندند **دوا و یا طلیه و ضماده** بموضع لسع چند کلک زده عرق گوگرد همچون آب آمیخته مالند **دیگر** انگبد یا چرک گوش آدم یا پیه اسو یا زهره مرغ یا شیر عشر یا زهره همان مار یا طبیخ حنظل با زبل خر طلا کنند **دیگر** تومه تخیه یا خام مهین بقر یا جند با آب پودینه یا گوگرد و بیول یا نمک بسرکه یا زیره گاو یا ماهوجب انجیر را ماهوجب انگور بسرکه یا آب صابون بخمیر با برگ خطمی نیز بیازارند طویل بخمیر بکرسنه بخمیر با مشک طراشیع بنگ ضما دسازند **دیگر** سکبینج انگبد زبل حمام زبل بط پودینه نهری ضماد کنند جاذب سم **دیگر** سینه مرغ سفید زنده یا سینه بچه کبوتر یا موش کور شکافته بندند چون سرد شود دیگر بگذارند **دیگر** شترزده چهچند رسوخته با شند **دیگر** زبر بموضع لسع بول کنند اثر نماید **نوع دوم در لسع عقرب** ورم و حمرت و صلابت موضع وجع اشد بر و اطراف عرق سرخ فقان دگاهی حرارت و گاهی برودت و اگر نیش بر شریان رسد غشی و اگر بر عصب سد صمع و صداع آرد **علاج** فوراً بالاتر از موضع لسع بندند و بدهن یا بحاجم مکند و با آب گرم بالطبیخ بابونه بر بخار سازند سپس شوینده فندق هندی خایده سایده طلا کنند نفع آرد و جو آب سداب با گوگرد و کتان علک البطم نمک یا جند یا ثوم نیت ضما و کنند عقرب کوفته گذارند فاذر هر جیوانی یا جدوار بعرق گاو زبان سوده طلا کنند و شش فرفیون و عن نبق مالند ثوم انگزد عاقرقرحا بخمر دهند و طلا کنند انگزد مثقالی بیک اوقیه خمر دهند ترایق اربعه نیم مثقال لبلج کنند و قدری برلسع نهند سخبر مینا مفید موش یا ضفدع زنده شکافته برلسع نهند تعریق و حمام نمایند اگر تدبیری کنند که همان عضو عرق کند بهتر و بعد حمام خمر انفع و تدهین بزیت گرم در تسکین وجع اسرع اکل قدری نمک طعام مجرب و خوردن ترب و بادروج مانع ضرر لسع اوست و قسمیست که آنرا جراره گویند و این خرد باشد و وقت رفتن دم خود بر زمین کشد و آن بزرگ گزد وجع نکند در روز دوم و سوم وجع غلبه نماید و زبان را مسد و بجای بول خون آید و کرب اشد غشی خفقان یرقان قبض شکم آرد و باشد که هلاک کند باید که اول بحجامت کند و داغ دهند پس فصد نماید اگر دفع نکند باید فرفیون جند برلسع نهند و گرداو گل ارمنی بسرکه طلا سازند شیر تازه رب بره رب سیب شیره کاهو شیره کاسنی شیره کدو شیره خیار بن با الشیر آب بنفشه و بنفشه و بید سیب با برو قرص کافور دهند کافور نیم مثقال آب سیب ترش مفید اگر وجع اشد بود دوغ ترش شربت سیب دهند اگر شکم نفخ کند حقنه نمایند اگر زبان آماسد رگ زیر زبان زنند و آب کاسنی سکنجبین غرغره نمایند اگر موضع لسع جرح شود تدبیر قرح کنند **فایده** سیم عقرب جراره چون بحاجم مکند باید که در مجمه پنبه نرم زده پر کنند و اگر چنین نکنند مکنده بمیرد پس بکیدن و بدهن نشاید مگر شبه رابط که در ابتدا گفته شد **انتباه** از نخبه مفتح مسام و مسالک بود چون تحمکرض و غیره ازان پرهیزند **قول رازی** بیخ حنظل کبد رم دهند و ضماد هم کنند مسکن فوراً

تخم قرطم دشتی در دهن گیرند مسکن وجع وچون برآرند باز وجع شود **قول لارز** زور سیر سنگ ماهیا بطبیخ تا نحوه ظول کنند و دران نمک زنبل الفار با آب طلا نمایند پنبه بعرق گوگرد آلوده سوخته دهن طلا کنند و اگر تازه دهن طلا کنند و اگر تازه نباشد بیخ او گیرند **قول جوان کوه** تریاق ماکنا یا بیزوار تیکوحی سمی بطبیخ اشتر غار دهند عقرب یا مغز خوزیا زنبل حمام یا برگ سبز زیتون سائیده ضماد کنند روغن عقرب مالند برپشت برهنه خر سوار شوند مقعد طفل بر موضع لسع نهند اگر بلندوع عقرب دروازه مرده کشایند مضرت لدغ رفع گردد **ادویه ماکوله** خراطین با آب سائیده یا فلفل با آب سائیده یا بیخ خطمی خشک دو مثقال آب گرم یا موسیائی نیدانگ تخم یا جدوار دو دانگ تخم یا آدوار اجماع قدر حمص بهار کلیت یا تریاق کبیر نیدرم شراب یا جوانهر مهره بطبیخ اشتر غار یا تخم سماب دو درم با تخم هندی یکدانگ یا تخم خطمی دهند دیگر آب تودم بر لسع طلا کنند مسکن دیگر نمک یا بیخ چرچره مضغ کنند مسکن فوراً دیگر پنبه نعامه خورند و طلا کنند مسکن وجع دیگر زنبل گوسفند کوهی بر لسع نهند دیگر تخم مهوه بشیر گاو آمیخته بر لسع نهند دیگر عرق گوگرد بهموزن آب درک آمیخته خورند سه روز دیگر بیخ قرصنه صغیر با آب سوده دهند و طلا کنند دیگر آل درم دهند و طلا سازند **ادویه منوضعه** بصل کوفته یا دهن بقر سائیده یا سرطان کوفته یا بیخ او نمک با آب سائیده یا گس سائیده یا تخم ستیانا سی سائیده یا گل مهوه با آب سائیده یا تودم انگزبر ابر کوفته یا برگ تنبول کوفته یا گوگرد بقدر آمیخته یا حنا سائیده یا عنصل کوفته یا تخم تیغ سائیده یا زراوند طویل سائیده یا سقمونیا سائیده یا ذاریح بسرکه یا مرزنجوش بسرکه یا برگ سنه بنجر یا بصل انجیر کوفته یا گلستان نمک سنگ سائیده ضماد کنند دیگر ضماد فرسطالیون گذارند دیگر تخم ترسی سائیده بترقه کشیده چسپانند دیگر کلونه با آب سوده یا آب سوده یا آب برگ عشر گرم کرده فشرده یا خون آدمی آمیخته یا آهک بعسل آمیخته یا آب دهن سائیده یا بطبیخ حنظل یا روغن آجر یا بیخ قسب یا آب یا دوج یا روغن دار چینی یا روغن فندق یا روغن گاو یا زنبل رخمه یا نار جیل بحری یا پیه یا سوطلا کنند دیگر برگ انگور یا برگ ترب ضماد نمایند مزیله وجع فوراً دیگر افلغنه بزیت طلا کنند مسکن فوراً دیگر شکم بچه گربه تر یا عقرب یا سرطان سنگ افته بندند دیگر بیخ مایرگ چرچره خایند دیگر بیخ زیتون یا بیخ صابر یا آویزند دیگر بیخ نازبو در بازو بندند فرود آید و اگر در گلو بندند بالا رود دیگر روناس تیز بیخ او نکه گرفته در بازو بندند اثر نکند دیگر مسلوع در گلو خرگوید که فرعون غرق شد یا گوید که عقرب گزید یا بروی معکوس سوار شود و چرک گوش او مالد مسکن وجع فوراً دیگر از بیست تا یکی شمار کند زهر فرود آید و اگر از یک تا بیست شمار زیاده گردد **دیگر** آب برگ نیب یا نمک با آب حل کرده در گوش مخالف چکاند و بعد لحظه برآرد و دیگر اندازه بدست سه چهار بار و بر لسع هم مالد **دیگر** آهک آب ندیده نمک رسنی یا نکار را بر سائیده در هر دو دست مالیده بلو یانده بار دیگر شمد انیج بموم آمیخته یا موم تنها بخورد **دیگر** فلوس مرطاوس یا عروق اصفر یا موم در حقنه بی آب جاتی تنبا کو ساده کشد **نوع سوم در لسع زنبور** درم سرخ وجع کمتر آرد و نوعیست که سر او بزرگ و سیاه بود و در تن او دوائر یا هاشد لسع او الم شدید آرد و باشد که کشد **علاج** در حال سرکه کف کشنیز خورانند که مسکن وجعست آب خیازی آب خطمی آب خرفه آب کاکنج آب عنب الثعلب طلا کنند خرقه بسرکه آلوده بر برش سر کرده نهند گل خیر و بسرکه یا کافور بسرکه

یا طحلب بسرکه یا جدوار بسرکه یا حجرالتیس آب ریحان یا ناجیل بحری آب بادرنج یا آردج بسرکه یا کنجد بسرکه یا آب کشنیز بسرکه واندکی کافور طلا نمایند اسفناخ یا بصل انجیر ضماد کنند تریاق کبیر نیم مثقال بسرکه دهند و بسرکه ضماد کنند سکنجبین ب سیب ب بآب انار ترش آب خیارآب کاسنی آب کاهو کشنیز قند آب بارد دهند اگر زنبور کلان باشد یا تن مسلی بود فصد کنند گل خانه زنبور بسرکه طلا نمایند **نوع چهارم در لسع مگس** عسل نیش او بهمانجا میماند **علاج** انچه در زنبور گذشت بکار برند مالیدن مگس سکن وجع است بادیان آب سوده روغن زرد آمیخته یا غلغل آب در هن اژدها سوده طلا کنند **نوع پنجم در لسع نمل** انچه در لسع زنبور گذشت بکار برند **بدانکه** در بیابان اندلس مورچها ند شبیه گرگ که چون آدم را بینند هلاک کنند **نوع ششم در لسع رتیلا** حیوانیست شبیه عنکبوت و انواع او بسیار است و بدترین مصر است که شبیه بپروانه باشد و از لسع او درم و اندکی حمرت و کمودت و خضرت ظاهر شود در اکثر و هر نوع از اعراضی خاص است چنانچه از احوال وجع اندک و حکه و از سیاه وجع اشد بر دن رعشه و از سفید وجع اندک و حکه اختلاف شکم و از کوکبیه که بر پشت او خطوط براق بود ضد سستی بدن و از زرد که موی ناک باشد وجع اشد رعشه انتفاخ بطن عرق پدید آید و گاهی هلاک سازد **علاج** در همه اول بدهن یا مجه بکندپس در آبگرم گذارند نمک آب طلا نمایند بحدیکه در تکمین وجع النفع است و هر لحظه در آب گرم نهند و چوب انجیر آبک نمک آب گرم طلا نمایند مرنمک ضماد نمایند تریاق ارابیه سنجد خیارخوزند شنیز دودرم یا تخم کرفس سائیده یا انگزد با آب گرم حل کرده یا تخم سداب دو درم دهند با دو نخود بیخ یاده درم شراب دهند و ضماد نمایند آب هن صائم یا روغن فندق مالند **قول جوان کوروو** بنیوار تیکو دو اسکرو پلوتو بقاوت چهار چهار ساعت دهند مگس مشتی سائیده ضماد نمایند او کرانیتو روزاده عصاره بیخ بیاض بیض و قدری عسل و برگ کشنیز سبز و چند قطره سرکه سائیده ضماد نمایند سرکه تندسه پیاله خرد نوشانند سنگ ماربر موضع لسع چسپانند چون بیفتد و بشیر زن اندازند چون سم از وی برآید بازگذارند برای لسع رتیلا و غیره انفع اگر بر موضع لسع جراحت نبود شرطزده گذارند **نوع هفتم در لسع عنکبوت** برو اطراف قشعریره اقتشار تقبیض تمدد انتفاخ بطن آرد **علاج** سداب سعد شنیز بزنجم و هندحمام معرق نمایند تریاق مفید و لوعیست که سیاه بود و پیاها کوتاه دارد لسع او جمیع طبقه وحکه آرد موضع سیاه گردد و سم او گرمست خلاف سائر عنکبوت **علاج** فصد مکرر نمایند تلیین بطبیخ فواکه کنند تخم فاسد دور کرده تدبیر قرحه دریسازند و لوعیست معروف بفهد و او برمگس پیهد و او اسپگیو و الهذا فهد گویند بمشابهت اسپید و پیاهی او خرد و سفید و نقطه وی مائل بسیاهی از لسع او حکاک عرق سرد پدید آید **علاج** حفض دهن و رو سر که که در وی خاکرفس جوش بود و طلا کنند و لوعیست از فهد که دست و پایش دراز بود از لسع او وجع معده قی عسر بول و براز پدید آید و این بدو کشنده باشد **علاج** انچه در تریلا گذشت بکار برند **قول جوان کوروو** لوعیست که در هند و پیر پدید میشود و آن را عنکبوت دمی پیر میگویند بسیار بزرگ و سمی قی باشد و بهر که گزد فوراً نکبد شیر برگ انجیر در روز شش بار طلا کنند برگ ریحان بر لسع بندند **دو** ناجیل سوده یا آبجور سوده یا بیخ قنصب سوده یا منڈو اسکیده یا بصل بدهن بقدر سوده طلا کنند **دیگر** زرچوبه کهلی سائیده مالند مزنبله درم و بخور کردن از مالش عنکبوت شود **دیگر** افیون بروغن آمیخته یا مگس مشتی سائیده یا خرطین سائیده یا سرمچ بخبزات آمیخته ضماد کنند **دیگر** پنبه یا خرقه بدهن سم آلوده چراغ گرم کرده گذارند **نوع هشتم در لسع سام ابرص** که کرپاسه گویند قلوق حمی سیلان طوبت فاسد وجع دائم زیاده که دندانش در انجا میمانند **علاج** برای اخراج دندان خاکستر روغن آمیخته

مانند یا بریشم بران مالند و بکشند پس خاکستر بره بر سر شیشه گذارند اگر موی دائم بود بدین زائل گردد و بدهن نکند و طبیخ سبوس برنج تازه تریاق بلا
دهند اگر قدری ابریشم بکار دهند و بر اسنا و چاپاریس پیش کشند دندان زود برآیند صوف با سیفنول آمیخته با آب صمغ عربی
آلوده گذارند و بعد زمانی بر فتیله دارند دندان زود برآیند و آثار برآمدن دندان آنست که حمی مفارقت کند و کبودی موضع برود و سیلان صدید بازماند
تریاق تیلا شونیز ده وقه کمون هر یک پنج اهل جوز سرو هر یک سه سنبل جب الغار جب بلسان زراوند گرد دارچینی حنظلیا تخم حنظل تو تیا
تخم کرنس هر یک دو بسبل آمیزند شربتی قدر جوزه بخورند **نوع نهم در لسع سالامندر** اجانور است شبیه گرگ با سه و چهار پا دارد و دم کوتاه سر
و پیش سیاه گردنش باریک لون مایل بزرد و سیاه و بزرگتر و پهن تر از گربه باشد در کوهان نوشادر بسیار بود در آتش بسوزد و سنگ کار
نشود از سموم قتالست وجع اشد و حرارتی بهمچون آتش در باطن آرد و در مرگرم لرزه اعضا مدهوش تشنگی یا تشنگی زبان دهانش که عفن شده بنفشه
علاج انشمین سلخات دهند بلیخ نفندق نوشند و ضماد کنند و هر چه در زیر گذشت بکار برند **نوع دهم در لسع آدم** اگر آدمی گزنده گزندهای
بدارد **علاج** شمع زیت گداخته یا مادجوب انگور بسرکه آمیخته یا پوست خیار یا دیان بسبل یا ریسا بسرکه یا آرد باقلا با آب و سرکه دهن کرده دیا بصل نمک بسبل
یا ریهما سوده ضماد کنند اگر وروشود مردار سنگ طلا نمایند تخم نشست سوخته یا ریا مادکرنب بسرکه قدری زیت یا روغن کنجد آمیخته گذارند **بدانکه** آدم را
کلب کلب گزد او هم دیوانه میگردد و آدمی پرهیزند که از لسع او عوارض لسع کلب کلب پدید می آید و تدارش
عسر می باشد باید که بدستور لسع کلب کلب تدبیرش کنند **نوع یازدهم در لسع کلب** هیچ در لسع آدم گرگ بکار
برند بصل نطرون نمک عسل بسرکه یا سداب نمک بصل بادام تلخ باقلا بصل ضماد کنند بسرکه بریزند یا صوف آلوده نمایند اگر قدری من در افزایند
بهتر نطرون قدری بسرکه آمیخته گذارند و ببندند و بعد هر روز تازه کنند خاصیتی اگر تریاق سگ دیوانه بود **نوع دوازدهم در لسع سمک**
آبی و متاح و ماهی اول سمر اکشند بعده جالیات نمک بیه یا نطرون بصل گذارند پیه یا بطیخ مرغ دهن درد مسکه سفید آرد جو بر گوش گل
آمیخته گرم کرده بر لسع ماهی گذارند **نوع سیزدهم در لسع پلنگ و شیر و یوز** دندان و چنگال اینها خالی از سم نباشد **علاج** اول رجوع
مجارح نمایند تا ماده سم برآید پس زراوند یا ریسا بسبل ضماد کنند بعده بسرکه و نمک شویند و بر هم اسود پراکنند و باقی تدبیر قرصه نمایند طبیخ زرگ
چای زنگبر شیر را شویند معاً به کنند و آزاله سم نماید **نوع چهاردهم در لسع اسود** وجع لسع لرزه در بدن پراگنده شود **علاج** نخم یا بصل یا آنچه
خام یا آرد کرسنه ضماد کنند بحر اسود بندند نفوذ استکین وجع کند **بدانکه** گاهی اسود دیوانه گردد و هر گز اگر دوا هم دیوانه شود اینچه در لسع کلب گفته
آید بکار برند **نوع پانزدهم در لسع سنور** رجوع اشد صلابت و سبزی موضع لسع **علاج** برهن یا بیجا مجر کهنه بصل نفع ضماد نمایند و نیکو اینچه باب سابقه
گذارند بودینه خورند باقی تدبیر عالم حسب حاجت نمایند **نوع شانزدهم در لسع گرگ و میمون** هر چه در لسع پلنگ گذشت بکار برند بصل نمک
بر لسع میمون ضماد کنند تنها گوماند اگر سیم کند عروق اصفر گذارند **نوع هفدهم در لسع ورل** دابه ایست مانند سوسمار چون بگزد جراحت
پدید آید **علاج** تدبیر قرصه دریه کنند **نوع هیزدهم در لسع گوهیره و گوه** برگ مرزنجوش وده درم سایده بنجته نوشند مزمله سم گوه آب برگ
کنجد پانج سر بهوکه سفید دو مثقال با آب سایده نوشانند مزمله سم لسع گوهیره اگرچه تا سه روز رجوع سخن نکند و مثل گنگ باشد بگرد و اگر برگ کنجد

در دست دارند گوهیره نزدیک نیاید بدانکه در بحر و بر حیوانات کثیر اند که از لسع آنها اعراض مهیبه پدیدی آیند و تدبیر همه آنست که جذب سم نمایند و تا وقت صحت جرح را مندمل شمن نمایند و تریاقات و فادزهر وجدوار و مسکنات سم مدام دهند و دواغذیه و اشربه مزاعات نمایند و اگر کسی را حشری گزیده اند که آن حشر که بود باید که موضع بالای لسع محکم ببندند و محل ورم را بجامه یکبار اگر جرح اشد بود حجامت کنند از سال علق نمایند زیر بل بازیر بل حمام گوگرد یا دو سه رطل سرکه و بول طلا کنند تریاق کبیر تریاق اربعه دهند **نوع نوزدهم در تتمه الفسه** جانوریست مانند مورچه بزرگتر و از لسع او خون از جمیع مجاری روان شود حتی از چشم و گوش و دهان **علاج** فادزهر آب کاهو صندل سرخ خرفه طلاب طلا کنند انگزدشیر گاو یا شیر بز گل مختوم اسپغول آب خیار آب کدو دهند و هر چیسکن سم باشد چون تریاقات و غیره بکار برند **نوع بیستم در لسع ضفدع بحری** جانوری بدهیت لونش سرخ و سم او بد باشد و هر جانور را که بیند قصد کند و از در و بر و جهد و اگر گزیدن نتواند سوی او دم زند و دمیدن او سم بدهیت و رم بزرگ آرد و زود بکشد **علاج** تریاق کبیر دهند و هر چه در تیلا گذشت بکار برند تخم سرخ شیره ز قوم سایده طلا کنند برگ نارنج کوفته ضماد نمایند و از لسع ضفدع بری و نهری و رم زهم پدیدی آید باید که تدبیر سموم بار دنمایند برگ ریحان بندند **نوع بیست یکم در لسع دو والاربعه والاربعین** که بگوش خزه معروفست و چهل و چهار پا دارد از هر بیست دو هم از پیش تواند رفت و اکثر قدر یک اصبع باشد و پنجه بزرگ بود بقدر وجب وجع اشد و حالتی شبیه بوسواس ضیق نفس و خواهش غذای شیرین آرد **علاج** همون را کوفته ضماد کنند زراوند طویل حنظیانا پوست پنج کبر آرد کرسنه برابر پنجبار بالعسل دهند تریاق اربعه سنجر بنیاد وال المسک مفید نماک سرکه طلا کنند روغن کهنه سوختن و چراغ اندازند **نوع بیست دوم در لسع موش** دندان بعضی موش سمی بوند وجع در هم جرح آرند و محل لسع کبود یا سیاه گردد باشد که فاسد شود و فساد او درون سرایت نماید و دیگر اعضا را فاسد سازد همچون ناصور **علاج** سم را بامتصاص کشند و تدبیری کنند که در دفع سم اکلا ضماد مفید باشد و اگر آنجا تراوزه خون برآرند بهتر اگر دیر کشد و بفساد نرسد تقلیل رطوبت بفصد و اسهال و قی و ادرار کنند و فادزهر سیده باشند **نوع بیست سوم در لسع موش کور** رنگ آبگون آمیخته شوند خرقه بول آدم تر کرده بندند اگر متقرح گردد مرهم ابیض گذارند **نوع بیست چهارم در لسع کلب** کلب بر ضربت مانند خدام که بسگ و گرگ و شیر و شغال و اسود و روباه و شتر و کفتار و میمون و اسب و خرو گربه پدید آید و آنها را دیوانه سازد پس هر کرا که گزند او هم دیوانه گردد اگر تدارک نکند و از آنکه اکثر بسگ شود لهذا بدین اسم مسمی شده و بدیگران کمتر شود **فائده** وقتیکه سگ دیوانه شود همه حال و بگردد و چیزی کم خورد و چون آب بیند بترسد و بلرزد و آب ننوشد و تشنه ماند و چشم او سرخ بود و زبان از دهن آویخته دارد و لعاب کفناک ریزد و از بینی ترشی آبگونه و گوش افکنده بود و سر پیش نگون کرده و پشت برآورده و دم میان پاکشیده دارد و در فتار او مانند شتر بود و چند قدم رود و بس بر آید و بر دیوار و درخت و غیره هر که بیند برو حمله آرد و او آواز او همچون آواز گلوگرفته باشد و سگان از وی بگریزند **انتباه** مغز خوز سایده بر جراحت نهند و بعد ساعتی پیش مرغان اندازند پس اگر مرغ آن را بخورد و بمیرد سگ دیوانه گزیده یا بر چه نان بر بطوبت جرح آلوده پیش سگان گذارند اگر سگ بخورند یا نخورده بمیرند سگ دیوانه گزیده یا آب بار دبر بدن ملسوع ریزند اگر عقب آن بدن گرم شود سگ دیوانه گزیده و این علامت غیر مخصوص است پس وقتیکه سگ گزنده ری امتحان کنند تا اگر دیوانه باشد فوراً تدارک کرده شود **قول جوان کور** و سوم این حاریا بس است لهذا از لسع

این صفرا و خون گرم شده بمادهٔ سمی مبدل میگردد و سم اریا متقالیست فقط اسم او نه بلکه جوهری هم او سرایت مینماید شخصی از سگ شیرکه با سگ دیوانه راکشته بودی زده و سم در او اثر کرد و دیوانه گردید زنی خرقه که سگ دیوانه در دهن گرفته بود و بدوخت سم در وی سرایت نمود و علامات فتکه سگ یا دیگر جانور دیوانه گزده چند روز گذرد و تدارکش نشود حالتی فاسد غیر طبیعی پدید آید چون وسواس افکار فاسد اندوه اختلاط عقل خشم و هیجان دهن و زبان عطش فواق تشنج اصابع حرمت و جه هرب از مردم و مواضع روشن و خواب آشفته بیند و تنهائی دوست دارد و در آخر گریستن آغاز و از آب بترسد حتی که از آواز آب تنفر نماید و چون آب بیند خیال سگ در وی او هم کند و ازان بترسد و بگریزد و فریاد کند و غرق سرد و غشی افتد و هلاک گردد و باشد که قبل از ظهور این حالات بمیرد و باشد که از آواز سگ کند یا آواز او منقطع گردد و از بول او حیوانی یا سگی کوچک برآید بول قیق و گاهی سیاه بود و گاهی زرد و طبع خشک شود و برسم مردم حریص گردد و بر گاه که روی خود در آئینه بیند نشناسد و صورت سگ در وی مشاهده کند و بدانسبب از آئینه نیز بترسد و باشد که تنی روان گردد و اگر نه بعد هفته تغیر و احوال پدید آید و در بعضی بعد چهل روز و در بعضی بعد شصت روز و در بعضی بعد هفت سال ظهور کند فواجعان کوه اگر زخم شبانان رسد فواق و حرکت تشنجی آن عضو پدید آید بزودی از سم قلب رسد و اگر خم بر وریده عصب رسد بدانکه سم بدیر اثر رسد بدانکه سم گلب گلب که تغیر در وی پدید آمده باشد اگر کسی را گزد یا کسی پس خورده او خورد او نیز دیوانه گردد فائده هر که را سگ دیوانه گزد و خون کثیر از آن موضع از خود برآید اسلم باشد و بعلاج پذیرفتن اقرب بهبودن اگر آنرا دوا نه تریاقیه دهند بول کند از ترسیدن آب ایمن شود و فتیکه سم بموضع از آب ترسد علاج و بول نکند علاج چون سگ دیوانه گزد سم را بدو اندیشه یا دوا سوار تا عرق کند و جرح را اقل مدت تا چهل روز مندمل شدن ندهند و مجدد سر جرح ننهاده باحتیاطی که در اول باب گذشت کنند تا سم بر آید و اگر جرح را فراخ تر سازند بهتر باشد و طوبت کثیر پالا یدو بتبع او سم زیر آید و اگر زودتر خطا جرح دست گزد از آنجا بتگاند و دوئیه مقرصه چون لوشم جاوشیر خرد ول نمک سبز که تیز و بول آدم یا لوشم بصل نمک جوز بصل یا دوا چوب زرنبصل جز پیر هر که یا انگذد باب سلق ضماد کنند اگر قوی تر خواهند فلفل نیز گذارند و اخ و هند و بعد جرح و هن تقبر استعمال کنند تا اخلاط فاسده را دور نماید و هم از ابتدا سیت کند و این تدابیر در ابتدا کنند و فتیکه هفته گذرد و تغیر ظهور نماید بطبخ افتیمون طبخ هلیله تفتیه نیز بسیار نافع و افتیمون جام الجمین نیز مفید است کم مرغ کبک دراج فربه و اغذیه چرب خورند شیر خر کهنه آب آهن تاب نوشند و مدام تریاق اربعه و دوا المسک طبخ هندی جگر جان سگ بریان کرده خورانند جنبلیا نافع و هر صبح دوا الذریح و دو دانگ باب خیگرم و همام بریند و دو آبزن نشانند و فرمایند که در آبزن بول کنند و اثنای تناول این مرق مرغ فربه دهند خرشیرین نوشانند و از بودت پرهیز ندهند و اگر این وجع مشابه پدید آید عدس بدهن او زیاده دهن بقدر یا مسکه آمیخته دهند گل مختوم ده سرطان نهری جنبلیا نا هر یک پنج کندر نفع هر یک سه سائیده دو درم دهند و شربه از پوست کفتار سازند یا قدح چوبی پوست کفتار درون و بیرون درگیرند یا از پوست سگ دیوانه سازند و آن را بپوست کفتار بپوشند و مدام همین آب خورده باشند که مفید است و از ترسیدن آب باز نماید دارد فائده و فتیکه از آب ترسد و خورد و بجمله آب دهند تا بسبب عطش هلاک نگردد و باین وجه که نازده دراز گرفته یک سر او در شربه بر سر نگیرد در حلق کنند و آب دهند تا آب را نه بیند و شیره والعب بارد و اقراص اغذیه سرد و مسکه عطش دهند و تبرید طبیب و تبرید کوشند تا سبب پوست و عطش زود هلاک نگردد و اگر همان وقت که گزد قدری خون آن سگ با آب آمیخته دهند یا جگر همون سگ کباب کرده خوراند سم اثر کند لیکن باین بسنده نموده از اصل

علاج کرد گذشت باز نمانند و اگر تا شش ماه شک یک ماشه خورانند نفع باشد و باید که تا سه ماه زخم را فراهم شدن ندهند و گفته اند که تا عظم آن سگ
باب ترشود زهر اثر نکند لهذا باید که چون گزیده آزار کشته و در ظرف گلی لوکرده در زمین عمیق دفن کنند و بخاک پوشند تا آب بدو نرسد **قول جوان**
کوروو بجهد و سلسع بزخم و گردآن شرط زنند مجمه نهند و ادویه مزبوره ضماد نمایند و زخم را تا پنجاه روز بلکه چهار ماه یا یکسال کشاده دارند تا تمام
سم برآید شخصی اورا چهل و زدهن جرح مندمل شد سم عود کرد و هلاک ساخت شخصی را بعد نه ماه و شخصی را بعد هفت سال شخصی ابعد هفتده سال سم عود کرد و مؤثر
اگر موضع لسع قابل شرط نباشد علق چسپانند مرهم آنرا اکیتو گذارند اگر سرخ برلسع نهند بعده مسکه صفرت بیض تعفران آمیخته گذارند و وقتیکه از
آب ترسد بزودی سرمه مدبر و هند اگر حمی پدید آید فصد کنند مسهل دهند بعد به طبیخ خربق یکم مداومت نمایند سرطان خشک مسحوق پنجدرم حنظل یا تلخیم
درم کندر درم سایده یک درم سرخ مرغ دهند برگ سداب برگ ریحان برگ بادرنگ برگ اسفندان بودینه مرزنجوش باد رنجبویه برگ
کتم هوفاریقون برگ قنطوریون بابرد ماه جولیه و دارام بدرگرفته اسباب خشک نموده دارند و وقت ضرور سایده تیدرم سرخ مرغ یا بخم یا بنیرینی
دهند و هرروز دو قدح افزایند تا بدو درم رسد و نیز سکبین آمیخته خمر اشویند موی همان سگ برلسع بندند نمک از همان سگ طیار کرده همراه چهار اونس
عرق تریاکال یا عرق اشتر نارتا چهار روز دهند گفته اگر همان لسع تنگ کوفراخ سازند و همه روز تا دو ماه کسی محافظت نموده و آب و نان و امر آن
نمایند و اگر تالاب باشد سلسوع را دور انداز ند اگرچه شناور می ندانچه اگر که در وی افتاده آب خواهد نوشید اگر شخصی عصبی فالج وغیره پدید آید و یا یوس
العلاج گردد مرارید خیدرم طبیخ عود صلیب البشیر و هند و کبوتر تنگ گفته چند دفعه نهند و گفته اگر مزاج سلسوع بارد یابس باشد بزودی سم اثر کند و اگر حار تر
بود بعد از مان اثر نماید **قول جالینوس** باهن داغ دهند تا زود سندل نگردد و دبالای داغ بصل بریان کرده سایده ضماد نمایند یا گوگرد
بلعاب هن یا بول یا بخمر یا بقبه یا بصل آمیخته ضماد کنند که جاذب سمست و چون بدانند که همه سم برآمد ضماد کرفس نهند پس علاج زخم نمایند
قول لازر بیر سفوف کونتر اویه و هند سرطان نهری سوخته دو کند ریک سایده دو درم سمی و همین قدر شام باب بارد و نهند چندد
پیه تر بمرق آمیخته قی نشاند و قی کنند بدستور سه بار در پی پیدا ان اگرچه دیوانه شده و بمرگ رسیده صحت یابد و گفته سلسوع را هیچ تکه نخورانند
باشد ربهنه کرده عسل سرشیه مالیده گذارند و خانه زنبور زده بگزند تا که همه زنبور پدید سلسوع را گزند پس وقتیکه سم بردارد خود خواهد رفت بنا
پس بهمالجه پردازند و گفته بهانوقت زیل الفار بندند بدوست تازه پستان بخمر م آب سایده نوشند اگرچه دیوانه بود به گردد و گفته مضمض کل هرروز
و مرهم دهند تا چهل روز آب نترشد و گفته درلسع مار و سگ و گلب گلب وغیره ادویه جاذبه پخته یا بند و اگر جانور سمی نباشد فقط جاذب کافی انچنان
بصل بقدم در ماء پخته بخمر آمیخته یا نمک قند بر دهن آمیخته ضماد کنند و گفته آثار لسع گلب گلب آنست که ورم اشتد بود و لون زخم گاهی زرد و گاهی سرخ
و گرم نباشد و گاهی کبود یا سیاه شود تا حدی که فاسد گردد و کرب خدر سوزش و گاهی این آثار در لسع دیگر جانوران سمی نیز پدید آیند باید که اگر جانور سمی
باشد اول بالا تر از لسع بخرقه محکم بندند تا سم سرایت نکند بعده شخصی دیگر بخم مضمضه کرده بر موضع لسع خمر بریزد و از خون صاف نمود قوی دهن در دهن
گرفته فرو دهد اگر جانور سمیست یا بر موضع لسع شرط زده تر مقتین گذارند بعده بخمر شسته بصل عدد و دو نیم عدد برگ فراسیون خمیر گندم
هر یک دو اونس آمیخته ضماد کنند اگر تریاق نیم اونس افزایند بهتر یا دو درم در ماده پخته خرچوز انجیر بر ابر سایده عسل آمیخته ضماد کنند اگر خواهند قدری تمیاق

افرابند دواء السرطان سرطان محرق ده کندر جنطیانا هر یک پنج سائیده بعسل آمیزند روز اول مثقالی آب سرد و روغن گاو دهند روز دوم زیاده تا بچهار مثقال رسد دواء الذاریح ذاریح مصفی از سر و اطراف عدس مقشر هر یک شش زعفران سنبل قرنفل دارصینی فلفل هر یک یک آب سائیده قرص بندند و ذاریح را مثل غالیه حق کنند شربتی دو دانگ دواء انگ اروسه دو نیم یا پنج درم فلفل هفت عدد و آب شیره برآورده نوشانند سگ بچه باقی مهمل بول دفع شوند دیگر امر مجرب ده درم آب جوشانده پنج فلفل نوشانند دیگر پنج خطمی دو درم فلفل هفت عدد و آب شیره برآورده دهند دو هفته دیگر شیر درخت مورکا دیده پنج آن را تر اشند و زیرا و آنجوره گلی نهند تا آب پنج تقاطر کرده در وجع شود لیس ربع طل یا قدری زیاده گرفته آب و نیم سکنجبین آمیخته یک گهرمی دارمندیس آب صاف گرفته دهند بدستور هفت روز دیگر برگ شانه یازده عدد فلفل بیست یکعدد و آب شیره برآورده دهند مزایه سم بقی مهمل بول دیگر برگ نرم خروع شش درم فلفل بیست یکعدد و آب شیره برآورده دهند هفت روز اگر سم در بدن اثر کرده بقی مهمل دفع شود و اگر اثر نکرده قی نخواهد شد دیگر پنج گلوفنده با آب سوده دهند اثر نکند و عود ننماید دیگر حضض همار قیراط دهند چهل روز دیگر زبان سگ سوخته بر موضع زخم بایستند مندمل کند و سم اثر ننماید دیگر مرتک تلخ سه درم کوفته در یک قدح آب جوشانند چون آب یکدانگ ماند صاف کرده دهند دیگر زبان سگ بلسوع بندند دیگر آب بید و سنه نهری یا آب بصل صد مثقال در روز بسه بار نوشند سه چهار روز دستر آب بسیل نیم یا یک طل مجرب دیگر سماق را کباب کرده بالتمام بخورند قدری از هر طرح ننمایند دیگر اذاراقی دو روز در زمین دفن داشته قدر نخود دهند تا هشت ده دیگر بید سپیدی یا بس یک یا دو سرخ بقند سیاه آمیخته دهند دیگر گل عشر دو سه عدد با شیر او با آب آمیخته وقت دیوانگی دهند نوگر نفع دهد دیگر دندان گفتار با آب سوده نوشانند نرمایه سم اگر بسگ نوشانند سگ هم بگردد دیگر یابات سرخ قدر دو اصبع گرفته قطعه قطعه باریک نموده بقند سیاه آمیخته دهند دیگر دقیقکی بندال زرد مار آرد همه درخت او گرفته با آب سائیده نوشند و بالایش روغن تلخ رطل تشرب نمایند یا بلعاب هن سوده بزخم طلا کنند برای سم حیه و عقرب و شمال دیوانه نیز مفید دیگر برگ سیب بیست درم با آب سائیده نوشند و ضماد کنند دیگر جانور پرنده که بر نگ سبز فرو زیرد و زخت قوری میباشد خشک کرده دهند دیگر فلوس ماهی سوهان کرده هر صبح نیمدانگ تا بیست یکروز دهند دیگر تریاق کبیر مثقالی با دو سرطان بحری دهند دیگر روغن بادام نوشند دیگر ذاذهر با برگ بادرنجبویه پنج یازده درم شراب یا ذاریح سوخته عدد بهمراه تخم تمر هندی سه درم با معجون مسرس و ثلث دو می شیره و بیوارد هند دیگر شیر بز دو درم با آبجیم هم دهند سه روز دیگر بیدیا شان خورند دیگر بیوت با آب ده نوشند ضماد کنند دیگر سیر دشتی با روغن سائیده خورند ضماد کنند دیگر تخم سرخ فلفل هر یکده و نیم عدد با آب سائیده دهند و بر لسع طلا کنند سه روز دیگر خون قنفذ طلا نماید دیگر مادخرقه بیض آلوده بر لسع بندند دیگر همان وقت شیر عشر مالند گندم خایده گذارند حجامت کنند دیگر سیر اب برگ فنجنگشت چرک گوش آدم برگ بادرنجبویه حلزون پر سیاوشان بزل سرخ مفرد اضماد کنند دیگر انجیر بسل برگ انجیر بنک پودینه بنک جاوشیر زیت کرسنه بخمر موی آدم بصل نمک رسنی بیه پیخوک پیخس ضماد نمایند دیگر پنج با وبا بسل گذارند دیگر خون حیض شیر انجیر عاقرقرحا فرفیون انگذ و مفرداً طلا سازند نظرون بول آدم آمیخته شویند دیگر موی آدم سر کرده نهند - دیگر با قلا بندند جاذب سم **فصل پنجم در تدبیر زخم حربه سمی** تدبیر این بستور سموم ملدوعه ست و ذرریه سقناطیس عجیب الاصل درین ضماد جاذب سم گذاشتن به نکردن خست تا که سم بالکل رفع گردد و فاذهر و تریاق دهند آب ماد جوب انجیر و نمک مکرر شویند مجامت کنند شکم ماهی تازه شکافته

وهم سلفات بندند **قول** اکثر اول بعد عفنه را قطع کنند اگر خون بایستد و به جایش مرگذارند در مدت دو روز مزاج مقروح برگ نیب بنمک بندند و این مرهم گذارند دهن بقدر نیم رطل سوم سه درم گداخته قنبیل را ل سفیدتر ن جوت هر یک سه درم آمیخته مجوش خفیف داده سرونموده گذارند اگر بعد تخفیف پیچه عظم ظاهر شود تیزاب تو تیم یک قطره گذارند تا کشاده شود پس عظم برآورده گردد مرهم نهند و گفته فرق در زخم حربه سمی و زهر باد آنست که در زهر باد آب کمتر از جراحت آید و زخم سریع اندمال یابد و در سمی عفن شود و کرب روز بروز افزاید و مریض زود بمیرد و در زخم حربه سمی آب بایل بسرعتی از جراحت آید و زخم دیر اندمال یابد و عضو عفن شود و کرب بر یک حال ماند کم زیاده نگردد و مریض بدیر هلاک گردد **فصل شصتم در تدبیر سم موی شیر** آنرا ش مج شکم غند نشستن و اگر بیرگ شروع بول کند برگ پاره پاره گردد **علاج** جگر جلوان خام بریده کرده خورند بعد یک ساعت خربق سحوقه دو درم با گبر مونه تا قی شود اگر قی نیاید شاخ شروع در حلق انداخته قی کنند و جگر برآید هاج و بیان چیلا رعد دبلغ کنند هر جا که در معده یا امعا باشد بهای چیده روز دوم یا سوم همراه برازبرآید انتین ارنب خام دو عدد بلغ کنند تا درین خلیده برآید تا که صحت شود هر روز بلغ نمایند تخم سرس سارون هر یک سه درم با آب سایده دهند بقی یا سهال برآید شیره برگ گوجه با آب کسوندی یک جام نوشند تا سه روز آب شده برآید **فصل هفتم در طرد هوام وغیره** باید که در مسکن بقلق طاوس ربط قنفذ گوزن اسود وارند و گرد خانه شیخ انگزند بقع خربق دمنه پاشند و رسیمانی بقطران و انگدا آلوده در خانه دارند تا مع خروج حشرات کند و از دو وجوب انار یا سه وقدسم موجب انار مقل انگزد افیون شونیز شاخ بزکوهی گوگرد و هم حشرات بگریزند بلادر حب القطن برنگ کابلی هلیله بلیله آمله مهاور گل عشر گیجا کرده بجوز کردن همین انار و آب برگ خنا یا شند و وقت شب شمع دور دارند تا هوام انجا نتوانند شود تعزایت بحث که مالند جانوران موذی نزدیک نیایند **اسد لحم طاوس** نزدیک خود دارند از آفت اسد لحم مالند اسد از آتش سوزان میگریزند و اگر کسی از اسد آسان خواهد و مانند حیه از دو و شاخ گوزن هم برابر سابرگ سرو عاقرقرحا فی گوگرد سم اسپ عظم قنفذ عظم سلحفات پیچیا الوحش بگریزد و خروس آنرا بکشد و اگر بر راه گذارد نهند کنار ه کند اگر بنزدیک یا نوشاد ر آب حل کرده در خانه مارا نداز ند جای خود بگذارد و آب بهم صایم در دهن مارا نداز ند بمیرد و خامه اگر بوشاد ر دهن باشد مارا زآواز فاخته میگریزد پیچه شتر در خانه نهند یا حدات در خانه آویزند مار بگریزد طبیخ خسک در موضعی که باشند نزک آن مکان نماید و از دانه زمر دافعی گریزانست و چون چشم او بر زمر دافتد همان ساعت از صدقه برآید دل خفاش در خانه نهند بگریزد بیخ سماله و بیخ تر کلیه گرفته بر بازو بندند مار نگزد گل دونه در سبد با مار انداز ند در حال بمیرد **قول بلیناس** کزبره در خانه بخور کنند حیه و عقرب بگریزند کفتار ر هر که حنظل در دست دارد از و بگریزد **عقرب** سیمه نیل گوسفند زنبیخ پیه زاینچه نزدیک ثقب او دود کنند برآید و از بخور عقرب عقرب بگریزد بیخ چرچره با خود دارند عقرب نزدیک نیاید **براغیث** یعنی کیک حنظل با آب ترکرده با طبیخ پستان خروس یا طبیخ شونیز در خانه پاشند بمیرند گوگرد برگ خرزهره کوکنار ریوست انار بیخ نیل نیل یا علق یا بس دود کنند آب سداب آب خسک پاشند و دان شته آویزند اگر پیه قنفذ در خانه نهند پاپه گا و بکنده مالیده در زمین گیرند همه کیک که در انجا باشند بر و جمع شوند **بق** یعنی پشه شق قلقدیس یا برگ مرد برگ سرو یا مقل گوگرد و شاخ گوزن نیل بقر نیل فیل علق خربق حرمل شونیز دود کنند طبیخ نشستیل آب

تخم ترس شونیز خرمل باشند برگ سرو جوب سرو در فرش نهند موی اسد در خانه دارند جلد اسد نزد خود دارند نزدیک نیایند زهره گوسفند کوهی زیت آمیخته بر دیوار آلایند پیشه در انخانه نیایند بدن ابروغن تب لیر وغن مخلوط آب لیمو الندا او نرسد **ارضه** یعنی چوبخوار برگ چنار یا عظم هدهد دود نمایند هدهد سوخته در خانه ارضه اندازند همه بمیرند عظم شتر در جائیکه ارضه باشد نهند در خانه که هدهد بود ارضه نماند **ذباب** زنبور کند شش خربق برگ کدو چنگال بوم دود کنند زنبور نشیر یا آب آمیخته گذارند دباب در وا فتاده بمیرند طبیخ خربق اسود همین اثر دارد بوی عنصل کشنده اوست کافور زیت بدستور **سهو** از بوی شداب بگریزد در خانه که شراب باشد نیاید **موش** از بوی زاج بگریزد بلول لوز یا شندر ماه بلوط و ثقب ریزند همه بگریزند بیضه گاو پشم شتر سم استر موی استر زبل شتر سم اسپ زبل کلب زبل گرگ مقرا دود کنند بگریزند عنصل قاتل اوست در ساعت مرد ارسنگ خربق سنگ خبث الحدید زالبیخ زعفران بارد آمیخته غلوله کرده در ثقب و تمام کنج خانه اندازند از کال همه بمیرند سم الفار آرد همین اثر دارد بیضه طیلک آب آنها را میسر لنتو دیشم وخون انتم در آستانه خانه دفن کنند بگریزند اگر یکی را ازان بدست بیاورند کشند یا قصی کرده یا دم و گوشش بریده یا زبل و بول گوسفند و آب بصل آمیخته یا زبل و مغز سنور بر موش طلا نموده گذارند همه موشان بگریزند بوست موش بکاه پر کرده در خانه آویزند یا موش آکشته در خانه دفن کنند همه بگریزند **مور** بیضه طیطوی بر ثقب نهند گوگرد مور بیضه بخور کنند زهره گاو انگزد در ثقب باشند یا بخور کنند زر ناد بخور نمایند همه گریزند عود نکنند و نمل را سکه کمون بگریزد **زنبور** تخم سرو گوگرد دود کنند آب خطمی آب خیار بی زیت بر بدن مالند گزیده نیایند **سوس** یعنی کرمیکه در جامه و کتاب افتد انفتین نفع شونیز بیوست تربخ در صندوق و پارچه اندازند همه بمیرند **سالس** علق موم سیاه چوب صفر موی تنگی بخور کنند زیق سه درم زهره بز بعد دسحق کرده جائیکه سالس باشد مالند پنبه تر عشر قتیل کرده روشن کنند یا بخور نمایند برگ خرزهره در سر بینند یا طبیخ او یا شندا و خرد رپنبه پیچیده فتیله کرده و چراغ افروزند لوبیا را بخور مقل داده بر چاپایی بندند یا بچی تر نهند زهره گاو بسر کرتیز آمیخته یا صابون بیضه گاو آمیخته مالند کل بعصفر یا گل نازبو یا برگ نازبو یا چاپایی دارند **گرگ** جائیکه عنصل باشد نیایند و از سر بر نهند بگریزد **وزغه و حربا و سام ابرص** جائیکه زعفران باشد نیایند **ادویه قاتله** یعنی دوا **خربق و تخم خروع** سگ و گرگ را کشد در چیزی دهند **اذاراقی** یگ و گرگ و نوک را کشد در چیزی دهند **خانق النمر** پلنگ را کشد **خانق الذیب** گرگ و شغال را کشد **لوز مر** روباه را کشد **خرزهره و برگ آزاد و درخت اکثر** بهائم را کشد ❊

مقالهٔ دوم

در تدبیر و معالجهٔ اطفال

باب اول

در تدبیر اطفال از هنگام ولادت تا وقت نهوض یعنی راست ایستادن

قول صاحب فونسیکه بعد تولد اگر بود طفل سرخ باشد آثار قوت مزاجست بعده لون مائل بسفیدی خواهد گردید و اگر سفید بود آثار ضعف و برودت مزاج و طبع نسائی است و بعد اندک زمان سفیدی رفع خواهد گردید و گفته اگر بعد تولد بقوت و صفائی آواز گریه اشتر قوت و خوبی اجزای صوت و کثرت روح در سینه است و عکس او عکس و گفته اگر در ذکور صفن کشیده و منقبض باشد آثار صحت و اگر مترخی و پستان او عکس او **قول بقراط** اگر طفل پیدا شود و منفع نشود بمرد او عطسه نکند یا حرکت ننماید آن مولود **قول صاحب تذکره داودی** کسی که اطفالش زنده نماند از بهشت خانه آرد بدین قوله بگیرد یک مشت و در دامن خود حرکت کند و باز و دامن خود بند و پس بکشاید و از ان خمیر در تنور نان پزد و بخورد هر بچه که آن باده سگ خورد هرگز نمیرد و بچه زن سلامت ماند **فائده** و قتیکه طفل تولد شود دهن او را از خنکی هوا حفاظت نمایند پس اول شیمه را دور کنند و خون از بن ناف باقی را بالتمام برآرند چه اگر چیزی باقی ماند شکم رفته متحجر شده بکشد و بعد اخراج خون و ناف را که بشیمه اتصال دارد با بهام و سبابه گرفته از طرف شکم سوی شیمه آهسته آهسته المدتا باد و اخلاط که در و باشد بیرون و دهد اگر بخوب وجه پاک نکنند و از تشنیع و زهار طفل باد تولد شود و دور مثانه یا معده یا رحم علت پدید آید پس بریسمان صوف که نرم تافته باشد و هیچ در شتی در نبود و بر دو غن چرب کرده از دو جایگی از نزدناف و دوم بفاصله یک شبر بندند مستقل و اسخیه نزدناف بند بند بسیار محکم نه بند بقه ربط شدید مولد وجع و خفیف موجب سلامتی خولست پس زیاده را با آهن تیز یا بمقراض از ماوای ربط ثانی قدر دو سه اصبع گذاشته قطع کنند و دو عوام مرجست که بفاصله چهار اصبع مضروم از ناف بگیرند قطع میکنند چه اگر زیاده از یک شبر گذاشت بر مقوت یا مسکه مثانه قوی باشد و بول در جامه کمتر کند و بعضی گفته که اول زیاده را بند بعده بند دادن هم خوب نیست بر تقدیر اگر چنین کنند بزودی بند تا هوای خارجی از ان راه در شکم نرود و اید از نرساند و بعد قطع آلایش انجر قه کنان سفید پاک کرده خرقه بزیت آلوده بر آن نهند تا او را گرم دارد و سخت کند و از اصابت برد خارجی و قایت باشد و عروق بصفر و مم لاخوین افتاده

انزروت کمون برابر سایده گاه گاه پاشند تا تجفیف الزاق زود حاصل گردد و پاشیدن این قبیل از غسل نیز روا هست یا بعد پاک کردن آلایش و ملاحظه
گل یعنی باید تر نزدت زیره سایده بریخ پاشند و گرد آن خرقه بروغن آلوده نهند و بالایش ناف را بجای بلند شکم نهاده گرد آن پشم یا دوع یا خرقه
کهنه دوسوخته پاشند **فائده** بعد قطع رسن نافی آب نیگرم غسل دهند اصوب و غسل آنکه که اول نمک بر همه بدن طفل پاشند و بخطه بچیده
دارند تا تن او نمک خورده شود و بعضو نمایند بعده ظرفی وسیع اول بنمک آب بعده با آب شیرین نیگرم غسل دهند و احتیاط دارند
که آب نمک در دهن و گوش و بینی و چشم نرسد چه باعث شیدا بخا و غایت نزاکت و رقت اندام احتمال قویست که زیاده نمک تقشر گردند و نفع اجتناب
از وقوع آب در گوش از هر گونه که باشد ظاهر است و اگر در آب نمک قدری شاذنج سعتر قسط سماق حلبه نیز چوشانند بهتر است که تحلیل فضول و تجفیف
رطوبات و تصلب جلد و تقویت بشره مینماید **قول لومیس** از مالیدن نمک بسبب حدت و جلد تباه میگردد **قول لوریکو** بعد غسل بر تمامی جسم
مالش روغن کنند تا قوت گیرد لیکن مناسب نیست چرا که روغن مستر خیست نه مقوی **فائده** اگر طفل ضعیف و ملوث بفضله طبعی پیدا شود آنرا بنجگرم
غسل دهند تا چهار ماه وقت شب مالش روغن کنجد نمایند و بپوشیده دارند و اگر ضعیف باشد و امید حیات نبود باید که دو شیره بادام خوشنگ کهی
معتدل الحرارت همراه خود در بستر گرفته گرم دارد و اگر بسبب مرض ملوث آنقدر ضعیف پیدا شود که سوای تنفس حرکت دیگر نکند باید که شکم و سینه نگاه دارند طفل را
در دهند تا کسب حرارت نموده بقوت آید و زن آبستنی را باید که خمر در دهن گرفته قدری در دهن طفل اندازد و خرقه بخمر آلوده پیش بینی کند و خرقه دوم
بخمر آلوده بر سینه و معده و شکم طفل گذارد **فائده** وقت غسل اطراف و اعضا را از فضله پاک کنند و رطوبت از دهن و گلو و چشم و انف دور نمایند و اگر
زبان بر باطن مربوط بود آن را باطراف شند و وقت غسل اول قابله با انگشت خنصر در طفل منفتح سازد تا باز مجتمعه برآید چه طفل در شکم مادر تبرز نمیکند
لهذا مخرج او مسدود میباشد اما بول مینماید در شیره و وقت غسل قابله طفل را بر ذراع الیسر خود نهد بطور یکه سینه طفل بر ذراع قابله بود و شکم او جدا باشد
و بدست راست غسل و دلک همیکند و بای دست آن اهمیکشد بحیات مختلفه مثلاً بدین را یکبار سوی ظهر بر چپ انکه هر دو دست نهایت کرسانند
و یکبار بدین را بوضع ر سانند و رجلین را یکبار بفخذ رسانند بدین نهج که هر دو ساق را بچ داده قدما را بسه رجح اصل سازد و یکبار هر دو رجل را راست کرده
بگشاند و این همه در غایت رفق و تانی باید تا آسیبی نرسد و داشتن سینه طفل بر ذراع قابله و شکم جدا داشتن بهر آنست که چون سینه سخت است بختی
ذراع متضرر نخواهد شد خلاف شکم که بنابرین محل خوف ضرر دارد و اگر چه ظاهر استوار تر از سینه است لیکن ظاهر است که اگر طفل را از طرف ظهر بر ذراع نهند چون
هر دو طرف که سرین و سرست ثخانت دارد اغلب که ظهر منعطف شود و بدان سبب فقرات بدست گردند و موجب آفت باشد پس تا که صلابت در
اعضای طفل پدید آید همین وجه وقت غسل دارند و بعد غسل بخرقه نرم نشف کرده اول بشکم بعده بر ظهر غلطانند و مدلک پیوسته دلک و غمز
مناسب که بصلح اشکال اعضا باشد همیکنند و بخرقه نرم سپید دو چشم زیت الافاق بگذارند تا تنقیه چشم طبقات نماید و بعد غسل بخرقه نرم چیند
و گرمی بدن او قریب بگرمی رحم دارند و تدریجاً بهوای بیرونی محتاج سازند چون در بغل گیرند بغایت تنگ نکنند چه سینه بهیئت ضیق پیدا میشود
و شیر اندافتن شروع مینماید و گاهی چنان عادی بشیر انداختن میشود که علاج پذیرد و بستر تا چهار ماه برای حفظ سر و منع انصباب نزله بر دو عین و عینین
ایستو تا گرم از بیاض بیض دارند و موی سر هر گز نتراشند تا از هوا ایذا نرسد و چون طفل ابر دست یا بستر غلطانند بر پشت غلطانند تا قفار بهیئت

وکج نگردند و وقت غلطانیدن سر بلند دارند تا فضله دماغی از الف و دهن بخوبی برآید و در مواضع معتدل الحرارت دارند گرما بود یا سرما و آتش افروخته دارند و در گرما باد نمایند و در روز بمواضع کم روشن و غیر شفاف دارند و مقابل عینین روشنی آفتاب یا آتش نه دارند تا بهر استی بدان نظر نکند چه اگر زیاده نظر نماید عضلات چشم بدان مائل گشته تحول آرند و سکن راازرد و غبار پاک دارند و هوشیاری دارند تا دهشت نخورد که مولد صرع است و نیز در حالت بیداری و خواب غافل نباشند تا کسی جانور سمی ایذا نرساند **قول میکاردو** اکثر مرئی شد که عقرب یا افعی یا وزغه وغیره بسبب بوی خیار در دهن طفل در شکم رفتند **فائده** مدام منخرین را از اصبع مقلة الاظفار پاک دارند تا بسبب احتباس مخاط مجری بینی تنگ نگردد چه ضیق او باعث ضیق النفس میگردد و دوس که احتیاط را باشد حلق را خشک میسازد و تخصیص پاک کردن باصبع جهت نرمی اصبع است و نفع اقلام اظفار آنکه اگر ناخن نگرفته باشد خوف که بینی انخراش و عینین را بچیزی که نهایت نرم لوبهی مالند تا مس بلا اذیت دفع کند و در روز می دو سه بار تغییر شانه برنج میکرده باشند تا بول تهامه نمی برآید چه قوت دافعه درین وقت ضعیف و مجاری در غایت نرمی میباشد و بسبب علای شانه با سفلش منطبق می بود و از انکه ببول طفل قلیل الحدت ست احساس مدان نیز کمتر ست پس اگر اعانت بغتر نشود باشد که بول در شانه بند ماند و ضرر رساند و ایضاً خروج بول محتاج ست بکشادن عضله شانه و این بغیر قوت اراوی صورت نمیگیرد و چونکه قوت مذکور در اطفال ضعیف ست غمر سیدا و را مدد رسید بد **فائده** چون دوده ناف بعد سه چهار یا هفت هشت روز خشک شده افتد اشیای محفظه چون ماوصدف یا رصاص محرق بخم قابض سائیده خشک کرده یا مورد مسحوق یا روغن گوسال یا ماوغسب که در ساج اوست پاشند و از فاده پوشیده دارند تا برآمده و بسبب گریه شگافته نگردد **فائده** تا که زمی در اعضا غالب بود بقماط بستن لازم دانند و میعاد متوسط وی سه چهار ماه ست پس مختار اند دفع تقمیط محافظت اشکال اعضا ست تا در برد اشتن و جنبانیدن بعضوی آسیبی نرسد و بدهیئت مخ نگردد و عند تقمیط باید که اول اعضا را برفق بهیگیرند آنگاه معیناً علی هیئت ذلک العضو یعنی اگر عضو مستقیم ست چون چبه و اذان و مصدر آن را بهمانسان باید گرفت و اگر مستدیر ست چون یدین و رجلین و الف آن را بهمان وجه اخذ باید نمود تا هر عضو بر احسن شکل خود آید و این همه اصلاح بمراتب متوالیه کنند تا مقصود حاصل آید و بتدریج نمایند تا اندازه سدیس یدین طفل بگیرند و بگذارند و هر دو ذراع را بهر دو ذراع ملتصق سازند و رجلین را نیز با هم برابر دارند و عمامه سبک بر سر چپ پس بقماط در گیرند بطریقیکه معروفست قماط بسیار محکم نه بندند تا اعضا در رنج نه دهد و شکم اناث نسبت ببطن ذکور سست بندند چه کبر بطن در اناث مطلوب ست برای حمل و اگر قماط بر شکم چست بندند مانع که میگردد و باید که بعد پنج یا شش ساعت کشایند و ساعتی گذارند تا اطراف زند پس بالتقماط در گیرند و وقت بستن و کشادن قبل از افتادن دوده ناف احتیاط کنند تا دوده نیفتد چون عند از بول آلوده گردد زود بگشایند و دست بار اخشک کنند تا اعضای طفل از حدت بول نسوزند و موضعه را لازم ست که طفل را از بول و براز پاک دارد تا از حکه و بثور و غیره محفوظ ماند و از شب شیره و خواب باز ماند و البسه طفل و رقم نیز از نور قمر و شبنم محفوظ دارند چه طبع طفل ملائم مطلوب و ضعیف می باشد از تاثیر قمر بآسانی متاذی می خواهد شد چه اگر مضر دماغ مولد صرع و تشنج وغیره است لیکن اجرامان خرقه را که بکار جرمی آرند در نور قمر نمی اندازند **فائده** طفل را در خانه معتدل الضوء مائل بظلمت دارند چه شعاع قوی سلب روح باصره مینماید خاصة که ضعیف باشد و از اصولات قوه و مانند آن که موجب التواء و انزعاج اعضا و سوء خلق باشد باز دارند و تا سنی چهل و زهر روز یکبار غسل داده باشند که در بالیدن و حفظ تن اسرعست

و در گرما باشد که در روزی دو سه بار غسل دادن لازم آید بجهت ازالهٔ عرق و وسخ و در سرما و طفل ضعیف باشد که یک بار و سه روز یا زیاده بر آن غسل دادن مناسب بود و بعد چهل روز هر هفته غسل دهند و اگر در هفته دو بار واقع شود خصوص در صیف بهتر و در گرما با آب فاتر و در سرما با بائل بحرارت غریزیه لازم غسل دهند و غسل در حمام معتدل یا در جائیکه اصلا باد نرسد دهند و زیاده از آنکه حرمت و برآمدگی نروی پدید آید ندارند چه زیاده بران و شستن مفصل رطوبات و صالح ترین اوقات برای غسل آنست که بعد نوم طویل و کمال هضم باشد و چون نوم طویل اکثر شب باشد و پس برای غسل اول روز بهتر و اگر در آب اشیای نافعه چون حنا و حلبه وغیره جوشانند اولی بود **قول سینیر تو** تا هفت ماه طفل را هر روز غسل دهند بعد ده تا حالت ضاعت در هفته یکبار لازم دانند و بعد غسل و نشفت تن تدهین نمایند و بعد سقوط رودهٔ ناف خشک نشود روغن بنفشه نرسانند و بعد تدهین لقماط دگیرند و این تدهین زود و دیر تا چهار و دختر را تا دو ماه مناسب بود بعد ده پس چهار یا هفت روز تدهین کنند و بهترین روغن برای پسر روغن گاو و دنبه و بهترین دختر روغن بادام و روغن بنفشه است و وقت تدهین اعصاب و عضلات را که هر دو طرف سر های ظهر اند تا عنق چرب کرده با بهام دست برفق مالند تا کوفت و ماندگی و گرفتگی که بسبب برافتاده ماندن در قماط پدید حاصل شده رفع گردد و بسا دیده شد که اطفال از شدت لکاء قریب گشتی رسیده بودند و بهیچ حیله ساکن نمیشدند چون این تدبیر کردند فوراً بخواب رفتند و آرام یافتند **فائده** چون سر و ازالوت کند تدهین طفل را در مهد نهند و بجنبش ترغیب کنند که اطفال از صوت ملائم ذوق تمام و از غیر ملائم نفرت می باشد و وقت جنبانیدن مهد جهت تنویم عنف نکنند تا کلال نیاید چه این حرکت ریاضتی تمام است مر ایشان را خاصه عقب صناع و تحریک مهد بعنف مخصوص لبن است **قول صاحب فونیکه** طفل را در مهد خسپانیده حرکت دهد باشند که مانع گریه و باعث نومیست اگر شیهای سرطان در مهد آویزند طفل که دران جنبانیده شود خوش ماند **قول سینیر تو** اکثر دیده شد که طفل گریسته بدون تحریک بخواب نمی آید و خواب طویل معاون هضم و بیداری کثیر مزاحم و حست پس وقت خواب احتیاط کنند تا بی سبب بیدار نگردد **انتباه** چه در مهد و چه غیر آن طفل را چنان خوابانند که سر او بلند باشد تا از ورود فضلات بدنی سرش مصئون باشد **فائده** قبل از دادن شیر اول کام طفل بردارند بدین وجه که اسبع شهادت بشیرینی آلوده بکام او نیک مالند پس شیر دهند و بهر چیزی که کام بردارد تا حیات ازان چیز مضرت نیابد و اگر باید گرفت چنانچه بعضی اطفال العبقرب سوده نبات آمیخته کام برد اشتند عقرب که آنها را نیش نیز دارد نمیکزد **فائده** طفل را از هنگام ولادت تا هماناوقت که هشت پاس شیر ندهند تا که حرکت و گریه نکند و خود طالب صادق نماید حلق و معده او بجنبد و وسعت پذیرد و اگر تا این وقت باز داشتن ممکن نبود هر چند که از وقت تولید بعید تر دهند بهتر **قول صاحب فونیکه** بعد مضی شش یا دوازده ساعت از تولد شیر دهند چه اگر زود دهند جذب غذای بازای تمام خواهد کرد و تا وقتیکه خوب نگرید شیر ندهند و چون گرید و بغل گرفته شیر دهند آنقدر که معده از امتلا نگردد و چون خواهند که شیر دهند اول قدری عسل لیسانند تا تنفیه و جلای معده کند و سپس بهضم شیر سازد **قول صاحب فونیکه** قبل از دادن شیر چیزی که معده و امعا را از فضله سیاه که از تغذای جنین باقی مانده تا حالت تولد بند سپس باقی نماند بقی نماید چه اهمال پاک سازد و دهند چه ندادن آن محدث صرع و مرقانست پس برای این عسل انسب که معده و امعا را پاک میکند روغن بادام بی آتش تنها یا بشکر دهند سه روز و درین حالت شیر ندهند **قول ودریکو** عسل صرف یا عسل و روغن زرد تازه هر بار یک یا بیشتر مرد دهند مفید و اگرچه جسم جنین نرم بود لیکن تیاق دهند

بلکه عوض او روغن بادام یا شیرخشت یا شربت کاسنی بریزند و دهند **قول انتونیو** داود جسل یا مرجان سوده یا شکر بروغن بادام مخرج فضله و دافع صرع است و شکم را بروغن زرد خام چرب کنند **فائده** شیر از ابتدا اندک دهند و بتدریج افزایند و وقت شیر دادن هر نوبت آن بود که خود طلب کند و بگرید چه اگر پیش قبل از شیر سود دارد و هنگام نوشاندن مرضعه سینه خود را بدست فشرد تا طفل بغیر اذیت نوشد و تا هفت در تمام روز زیاده از دو سه بار شیر ندهند و قطعاً معده را پر نسازند که تند و نافع نود و اگر آفات آرد و هرگاه چنین شود از شیر باز دارند و به تنویم اعانت برهضم نمایند و و قتیکه سیکی بر معده ظاهر شود و انرا استلا نماند و شیر بخواهد آن وقت دهند و وقت صبح چون شیر دهند اول دوسه لب شیر خود بدوشند پس مذهی در دهن طفل دهند خاصة اگر در شیر عیبی بود **قول میر کارد** و طفل را تا دو ماه بعد شش شش ساعت شیر دهند تا بسبب تباهی لبن موجب صرع و هلاک نگردد **قول انتیوپیر** اولا بعد دو و سه ساعت شیر دهند و بعد سه چهار ماه در شش شش ساعت و در انتهای ماه تمام روز دو یا سه دفعه **قول سینبر توهرگا** طفل طلب شیر کند همان وقت دهند اگر قی و اسهال نداشته باشد و اگر اکثر شیر شرب شیر قی کند باید که اندک اندک بتفاوت دهند تا قی نکند و اگر چه بعضی بعد چهار ماه حریره آرد و بلبن یا با آب طیار کرده سپید هند یا مرضعه کسی شیر مضغ نموده سپید هر سنا سب نیست چه حریره ضرری آرد و اگر مرضعه کسی مرض داشته باشد از آن همراه شیء ممضوغه در شکم سرایت کرده قبض می آرد پس لازم که تا یک سال و نیم لبن چیزی دیگر ندهند **فائده** بهترین شیر شیر مادر است بسبب مناسبت مزاج که در رحم تغذیه ازان میکرد نسبت بشیر مرضعه دیگر که اختلاف مزاج دارد **قول بعضی** زنی شیر دهد طفل خود را از شیر خوک و زنی بشیر بقر و زنی بشیر سگ و زنی بشیر خرس پرورش نمود طبع و مزاج آنها مانند آن حیوانات گردید **قول فرانکو** شرب شیر مادر انسب چه بسبب اختلاف شیر طبع مبدل میگردد و اگر مادر ش مریض باشد بمرضعه دیگر که دو بار زائیده باشد و هر روز زنده بود و دائم الخمر نباشد و جره و صرع و دق و جذام و حکه و غیره نداشته باشد و با و صاف دیگر که ذکر خواهند شد متصف بود و باید و مرضعه باید که بادویه مقویه و حافظه صحت معتاد بود تا مزاج طفل از همین وقت قوت مطلوب شود و شیر اگر چه از مادر باشد از یوم ولادت بهفته نه دهند که درین ایام فاسد میباشد و بعضی گفته احسن آنکه اول شیر مادر دهند تا اجزای اصلیه ابدان شیر خوار نیک فربه شود چه این شیر در حق طفل شبیه بمایه ست پس احوط آنکه این شیر زیاده از یکبار ندهند و باز تا هفته شیر مرضعه دیگر دهند و بعد ازان مادرش فرمایند که شیر خود بدوشد و بریزد یا از شخصی دیگر مکاند پس بعد هفته شیر مادرش را بیاشامند که بر اوان و قوام خود آمده باشد اگر آمد شروع بنوشانیدن کنند الا تا ظهور اصلاح انتظار برند تا که شیر از معده نه گذشته باشد شیر دیگر ندهند که اجماع لبنین مخالفین خوب نیست و هرگاه شیر بسبب کثرت از ثدی روان شود باید که ثدی بدست گرفته در دهن طفل دهند و باندک زمان جدا نمایند و باز دهند تا شیر بسبب اجتماع در دهن بجلق آمده سوی منفذ بینی نجهد که این معنی باعث تاعب عظیم میگردد و باید که تا یکسال بلکه زیاده چون طفل را شیر دهند انطباع طفل لازم دارند مثلاً گاهی از جانب چپ او دهند تا وضع مساوی باشد **فائده** اگر طفل متوجه بشرب شیر نشود عسل بر حلمة الثدی مالیده بنوشانند یا زمادرش بر سند که وقت حمل خواهش طبع بر کدام چیز ماند و میسر نشود و لذا چنین گردید پس آن شی را بر لبهای طفل مالند چه تجربه رسیده که تا اشیای خواهشه مادر بدهن طفل نرسید شیر نوشید **فائده** مرضعه را باید که وقت شیر دادن طفل او زغبل گیرند و بدست دیگر ثدی را فشرده نوشاند و وقت دادن شیر اول از ثدی راست بعده از ثدی چپ نوشاند

وچون هشت روز از تولد گذرند بآب تیز موکند اگر ضعیف بود یا در خانه بآب تیز موشده باشد پس تا کیا درش از نفاس پاک نگردد و طفل قوت نگیرد و اگر نیز نبرد **فائده** طفل را بعد شرب شیر فوراً گریستن ندهند که باعث سوء هضمی لبن در معده تان فزاید فوق است مگر گریه معتدل جهت جمع رطوبات دماغی از چشم و دهانش نبودن سینه و دشت وغیره مفید است چه از نا گریستن ضیق اجزای سینه میشود و وقتیکه طفل از گریه بشرب شیر خاموش شود بدانند که سبب گریه جوع بوده اگر خاموش نشود یا شیر نوشد بدانند که درتن او المی یا در مزاج او خشتی افتاده پس تحقیق سبب کرده زود تدارک کنند تا بسبب کثرت گریه زیاد سبب نگردد و بسا دیده شده که بعضی از فرط بکا و عدم تدارک غشی افتاده یا صرع و بعضے رافتق و نوسره عارض گشته زیرا که نیارا رجع الاذی اکثر میشود و موجب بکا میگردد و لیس اگر سبب نگریستن باشد از فکلاین غافل نبوند **قول صاحب فونسیکه** اگر طفل بسیار گرید وازنوشاندن شیر آرام نگیرد و تبدیل لباس کنند که طبع او نفیس میباشد و اگر از تحریک وغیره هم قرار نگیرد و موسیقا نوازند اگر اسنیم خوش نیاید مرضه در دخیل گرفته سر و کنند اگر سبب جوع نگردد یا خراطین باشند تدبیر شش در کثرت بکا بینند **فائده** وقتیکه طفل اقبل از نظام خوراک کل غذا بایدش باید کرد غذیه مناسبه ملائمه قدری چون نان که مادرش خائیده و بدهد پس نان بآب عسل یا بخمر یا بشربت یا بشربت کرده و بدهد **قول صاحب فونسیکه** بعد انقضای یک سال طفل را مائل برغذا سازند که بسبب قوت طبع و حرکات متواتره بخوبی هضم میشود و بسبب لهو لعب و شرب شیر هم کمتر میل مائی فتاد پس مغز نان بآب یا شیر یا شیر گاو صفرت بیضه و قدری فیسون پخته خورانند و اغذیه نرم لطیف جید الکیموس چون مرق فروج مرق مرغ مرق بره مرق تهم بچه بقدر حاجت بیضه نان و غیره دهند و تا که شیر در معده باشد اشیای ترش حاد ندهند و اگر برای قطع سیات بدادن پودینه حاجت شود بعد سه ساعت از شرب شیر دهند و آرد اغذیه غلیظه و صلب و بطی الهضم چون کوفته و غیره پرهیز نمایند و چیزها بدون مضغ کفته و احتیاط بزاق که مدد هضم است نفضح نمی یابند و چون طفل بخوبی مضغ نمیکند هضم تمام نمیگردد و سوء هضم و سده و خراطین میشوند و چون شنایا برآمدن گیرد و بتدریج در غذای قوی تر رخصت دهند و چیزی که در مضغ صلب بود ندهند که موجب بطوء بروز دندان میگردد و بسبب تحلیل ماده او بضغ صلب برای تسهیل بروز دندان اشیای نرم چون مواغ ارنب پخته پیر مرغ پیه یا مسکه شمع بروغن بادام گداخته شیر شتر شیر سگ مغز سر میش نعسل آمیخته مغز ساقان و مغز گاو و خون و ام مرغ تازه بعسل بدهن بقدر بیان کرده بر موضع بروز مالند و سر و عنق و بناگوش حریب دار تر و روغن بادام و روغن گل دو سه قطره بمگم در گوش چکانند و چون دندان نمودار شوند قطعه اصل سوسمار تازه را گر نباشد خشک او با آب ترکرده بدست طفل دهند تا اصبع را نخاید و هم اصلاح حال دهن نماید و از قلاع و اوجاع لثه محفوظ دارد و اگر قطعه بلور یا دندی گیلاس بدست طفل دهند تا کمتر دندان بآسانی برآیند و گاه گاه نمک در دهن مالند تا از قلاع ایمن ماند روز یکشنبه دندان اسپ نر زنده گرفته یا صدف پاره پاره کرده یا دندان اسد یا دندان ثعلب یا دندان دراز سگ که عقب دندان پیشین میرویند در گلو آویزند تیز خرس وقت بروز برابله مالند دندان نیش دب و در شیر انداز ند و آن شیر طفل نوشانند زبان کلب در عنق بندند اگر وجع اشد بود و طفل اضطراب نماید آب عنب الثعلب بدهن ورد آمیخته نمگم کرده اصبع آلوده هر زمان مالند اگر وقت بروز اسهال یابد یا حکه گوش یابد رم لثه عمو یا دم گلو پدید آید تدبیر آنها کنند **فائده** وقتیکه طفل غذای صلب خورد و حرکت و ریاضت معتدل آن لازم لیکن قوی نباید که جلبین کج میگردند و چون غذا دادن گیرند آب نیز قدری دهند خاصة اگر گرما بود و طفل آب میل همیکند و گاه گاه آب ممزوج بقدری شیر دهند.

قول صاحب نفیسکه بعضی دادن آب منع کرده اند ما دادن آب مناسب **قول انتیمولیر** اگر فضله طفل متین بود در روزی دو بار قبل از شیر شیر آب نوشانند تا حرارت فضله رفع گردد و معاون بهضم لبن و معتدل است و احتیاج دادن آب از صلابت فضله و حمرت لون مه توان دانست و اصلا تغیر در طعام و آب نکنند تا باعث استلا نگردد و اگر استلا شود آثار او انتفاخ لبطن بیان بولست باید که هیچ ندهند و به تنویم کوشند تا که گرانی رفع شود و هر چونکه زمان فطام قریب رسد در شیر تقلیل و در غذا تکثیر کنند و شبها از خواب بیدار کرده شیر دهند تا باعث تنفر گردد و روزانه غذا دو نوع خورانند تا حاجت بشیر کمتر شود و بدی ندهی نزد ایشان نماید اگر تا وقت فطام مدعا بلا تعب پدید آید و بعد فطام اشیای خفیفه چون شیر برنج هر سه یکدم نان میده و مانند آن دهند و برای اشتعال از شتر و نان بلوطها ساخته یگان یگان بدست او دهند و تعب و شغل وغیره هر چه موجب فراموشی از لبن باشد بکار برند اگر طفل بیاوندی اضطرار کند اشیای تلخ غیر مضر بر بدی طلا کرده در دهن او دهند تا از لبنی او تنفر نماید **فائده** بهترین ایام برای فطام بهار است و هندوستان در آخر سرما و آخر گرما نیز مجوز اما در غلبه صیف و شتا نشاید چه در صیف خوفست که عطش و اسهال آرد و در شتا سوء هضم آرد سوای این بسبب درازی شب بی غذا خواهد ماند و اذیت خواهد رسید و اگر بسبب ضرورت دگر ما اتفاق افتد باید که آشپاسی سکن عطش کرمائل بقبض باشد سرد کرده هر ساعت دهند قدری چون روغ شیرین شیره خرفه بوداده و مانند آن و بلاوشک و نان و مانند آن خورانند و از اشیای چرب پرهیز کنند و بریانوغ روزی میان داده حنابسته باشند و وقت شب حنا در اطراف بیخ ندند و میانه روز در دوغ گاو سرد کرده نشانند و بدان شویند نشاسته بسر کوفته گلاب بریانوغ طلا کنند برای عطش نافع اما استعمال بسر که بسر اطفال مضرست تا ضرورت قوی نبود بکار نبرند و اگر ناچار بضرورت در سرما اتفاق افتد باید که غذیه حار بالفعل خورانند و از آب سخت سرد منع کنند و بدن را گرم دارند **قول صاحب نفیسکه** جهت فطام وقت مقرر نیست بسبب ضعف و قوت طبع و اختلاف انبات دندان لهذا بعد یکسال یا دو سال باید داشتن از شیر لازم و اگر قوی بود و بجنبانی غذا کند و دندان برآورده باشد قبل ازین باید داشت و اگر ضعیف و نرم بود و دندان نیاورده از اوقات مذکوره چند ماه زیاده نوشانند تا بسبب شیر وسیم آن قدر قوت رسد که خوبی آن تمام عمر مرئی گردد **قول میر کارد** و باید داشتن از شیر در تاریخهای اولین ماه بهتر و بعد بدر مضر پس وقتیکه نطاق مناسب دانند اول طفل را با غذیه یا لعاب سازند بعد به تدریج از شیر باز دارند چه اگر دفعة باز دارند معده که عادی شیرست از هضم و نضج غذا قاصر خواهد ماند و موجب اذیت خواهد گردید و بهست تنفر از شرب شیر عصاره استخدین یا بوینه یا کسی مراره یا مرایسه که تند بسل آمیخته بر جلد الشدی مالند تا از بو و طعم آن متنفر شود و بعد فطام غذای کثیر لطیف در روز چهار بار دهند تا بسبب حرارت و ریاضت کثیر و حرکات سکنات متواتره جسمی در قوت و افزایش جسم تصور نتوانند **فائده** چون طفل قادر بر نشستن و جنبیدن شود باید که بر فرش پاکیزه و صاف نشانند تا از خشونت ارض ایذا نیابد و از دار غذا از بلندی مضر و هر چیز که تیز و لوکدار بود دور دارند تا که خود میل بسوی نکند بکلیت بدان نگذارند که مضرست و در وقت رفتار سرش از کلاه خرقه گنان پنبه دار پوشیده دارند تا از وصول ضربه که اکثر بسبب افتادن میشود محفوظ ماند دائم در تهذیب اخلاق کوشند و بلطف و رفق رضا جوئی باشند تا پیوسته خوش باشد که بهترین اشیا طفل را غم و غصه ست و نزد او فحش نگویند و غیر از کلمات نیک تلقین نسازند چه هر چه درین وقت عادت شود زوال او عسرست **فائده** وقتیکه طفل بسخن آمدن چیز زبان او را باصبع مالیده باشند که معین بر فصاحت است

وقتیکه اقتدار بر دویدن یابد بزمین نرم خصوصاً هندکه بدو و باعتدال و بلعب کودجاز دهند که لعب طفل را ریاضت تن و نفس است پس باید که چون طفل از خواب برخیزد بحمام هندی یا بآب گرم غسل دهند پس بگذارند تا لعب کند بشرط آنکه بمضرت حال و نباشد باسمر ان امثال خود نماید بسیاعت و بازمی یاخزد تر باز گردد از خود مناسب نیست و بعد یکساعت قدری طعام دهند تا تحلیل و باعث تنمیه شود پس از ان اگر بازی خواهد مانع نشوند و اگر خواهد بخواب بعد خواب بدستور کنند و چون چهار ساله شود تادیب تعلیم نمایند بتدریج و چون شش هفت ساله گردد بمکتب و معلم خوش خلق سپارند و تعلیم قدر لائق باید که حفظ تواند کرد و باعث ملال و نشود و گاه گاه بلعب لائق امر دهند و چون ۷ ساله شود اهتمام کم در ریاضت و تعلیم بتدریج افزایند تا چهارده سال و چون پانزده ساله گردد ریاضت لازم سازند و در تادیب و تهذیب زیاده کوشند اگر تساهل کنند ضرر نماید **قول صاحب فونسیکه** ریاضت جسمی چون دویدن و غیره انفع چیزاز ریاضت هر چیه خورده بخوبی هضم خواهد گردید و اگر در ریاضت کمی شود بسبب بند ماندن حرارت طبعی اذیت خواهد رسید **قول جالینوس** از ریاضت قوت مفاصل تولید حرارت طبعی بالیدگی جسم جذب باده بامیگردد **قول سلیو** ریاضت معتدل جهت افزایش حرارت طبعی و بالیدگی جسم درکار است لیکن قوی نه که ضعف می آرد **فائده** مرضعه را باید که ریاضت کوچک و روغیره بروجه طلاق و از اغذیه ترش شونده نیز لیمو چون جرجیر پنیر سرکه خردل بادرنجبویه و اشیای کثیر الحرو البرد و اغذیه دیر هضم و غیره و جلوس در آفتاب و مهتاب و از مفسدات لبن غم هم و غضب و جماع و خمر و غیره پرهیزد و جماع از همه بدست چه از دمی دم حیض بحرکت می آید و افساد را شیر لبن و تقلیل او میفماید و اگر حیل آرد مضرتر بهر دو ده ست برای توزیع غذا هر دو احد بدیگری قبل از دادن شیر سه بلکه هفت روز اغذیه مناسب چون گندم خندروس برنج بیضه لحم مرغ لحم بزاج لحم بره لحم بغاله و نبات های که بی عفونت و بی صلابت باشد و از بقول کاهو و از فواکه لوز فندق و هر چیه حس الکیموس بود و هندتا وقت شیر دادن لبن او نیک باشد و ریاضت معتدل و حمام ملائم و دلک و گاه گاه غضب خفیف خاصه که بسرور باشد مفید **قول صاحب فونسیکه** خوبی طفل از لبن و خوبی لبن از خون و خوبی خون از غذا تعلق دارد پس مرضعه لازم که اغذیه لطیف سریع الهضم قلیل الکیموس خورد **قول جالینوس** در ماده اول سوای مرق و نبه بیضه برنج پنیر و دیگر ندهند اگر میسر نیاید هر چیه میسر شود خورد و پرهیز نماید اگر طفل تندرست بود الا پرهیز لازم و مرضعه را لازم که از شرب آب کثیر پرهیز د چه افراط آن مولد لبن خام است و خواب آرام ضرور اگر شب تنخسید غوض او در روز خواب کند جسم را پاک و طبع را نرم دارد اگر حاجت بمطبخ ماده شود مسهل گیرد و تا که فارغ نشود خیر نخورد شاند از هوای بسیار گرم و سرد و غضب و دهشت غیر پرهیز د زنی بسبب کثرت لبن بچه سگ یا شیر تغتقا اما از بچه سگ در دل دهشت دهشت ناگاه طفل را صرع افتاد و بعد صحت یافت **قول صاحب فونسیکه** اگر مرضعه حامله یا حائض شود و یا بهم این در لبن کمی نقصد بلکه از اخراج ماده خون صفائی پذیرفته مبدل لبن گردد و بخوبی تغذیه طفل سد لیکن تا هم طفل را ازان شیر باز دارند بسبب آمیزش ماده بخواص سمی پیدا میکند و گاهی موجب هلاک طفل میگردد و اگر شیر و تبدیلی لون و کمی فرحت دق و اسهال سوء هضم و صرع و غیره پدید می آرد و سبب حائض نشدن مرضعه آنست که خون مذکور سوی ثدی رفته مبدل بشیر میگردد مگر وقتیکه خون بافراط بود بحیض هم می آید **قول احیا** اجزه خون مذکور نباتات را تباه میکند شفائی شیشه کدری سازد بطفل اذیت میرساند و خرقه ملوث حیض مخرب جرح است و اگرچه بعضی میگویند که در ایام حیض تبدیلی مرضعه نمایند لیکن این اذیت از اذیت هر ساعت و هر روز مناسب است سوای این از جوشیدن و گرم شدن طبعت اثر بدی او مشترک

بالبن شده احداث جدری حصبه وغیره مینماید **قول صاحب فونسیکه** اگرچه لبن صالح باشد مگر طفل بوجه احسن غذا نکند و توانا نباشد تبدیل معده لازم میشود باوجود خوبی لبن لاغر میماند چون تبدیل معده نمودند اندک مدت قوی و فربه گردید و گفته طبع طفل دائم زمام دادند چه اعتماش فضله تولید حیات ضعف معده صداع دوار وغیره پیدا میگردد **قول سپیدرو** چون معده ببلغ شرکت دارد هرگاه طبع قبض شود بسبب تقباعد بخروج امراض کثیر چون جمع عضلات گاهی هیچ وگاهی بغیر حمی پیدا خواهد گردید پس حاجت باو دیسه سهله خواهد افتاد **قول صاحب فونسیکه** چون طبع دائم ضرورست پس باید که بتکمل طفل روغن زرد خام یا روغن بیاد یا روغن بادام مالند یا در شانه کرده تکمید نمایند یا مرهم کریپا یا مرهم طیلیا یا این هم گذارند مرهم کریپه روغن بادام هریک چهار صبر نیم آمیخته بکار برند لبن تنکم قاطع حیات یا مرهم کریپه روغن بادام هریک اونس مرارهٔ بقر نیم اونس صبر یکنیم درم آمیخته بکار برند یا روغن زرد خام وقشر خوز پرکرده بزنان نهند اگر طفل بزرگ باشد بتر اگر طفل خرد بود و ازین اخراج نشود شاذ اگر مسل کف گرفته نمایند و از لبن بقر و شکر یا از مرق مرغ و یا کرید حقنه سازند و گفته اگر طفل را اسهال شود و برازش رماد گرم نهند که مدت دهج و حرقت وغیره مقدمست و گفته اگر پدر طفل صرع داشته باشد پس جهت حفظ طفل از صرع قبل از شیر دادن سی چیلر و زاین شربت دهند آلوبا لو سیاه بیست و ده عدد بیخ عود صلیب دو درم برگ سا لوا دوازده عدد کافیطوس کتم هریک مشتی آبجو طل عسل سه اونس نپزند یکطل ماند آب دو چهار اونس اندازند و دو اتهاگوجس عسل سیلی تیکو دو اونس تریاق زمروی دو درم اندازند و یک قاشق بخر هند و گفته اگر پدرش هم بوده دارین شربت تا سیکاه هر روز دو قاشق دهند عشبه چهار درم چوب چینی سه درم آب سه طل نپزند سومی بود صاف کرده عصاره و روبیخ اونس عسل قدر ضرور آمیخته توام کنند و هر صبا آب نیگرم عسل دهند و بجز قدر کتان گرم نپوشند بطور یکه حرکت در یاضت کردن نتواند **قول سپیدرو** بجهت حفظ طفلی که خدام موحکه داشته باشد یا تابستانی از سردی یا گرمی بود او را تا سه یا پنج انهستین غسل دادن پس بخر قه مذکور پوشیدن مناسب **فائده** در ذکر شیر وغیره **بدانکه** لبن جمیست سفید هرگاه که خون طمث در رحم غذای جنین میشود بعد تولد از گردش خود هر قدر که بتدین میرسد بسبب حرارت طبیعی غدد های ثدی کز خلب تعلق دارد مبدل لبن میگردد و نزد ارسطاطالیس کبود و نزد بوعلی سفید بهترست **قول صاحب فونسیکه** حفظ لبن کیا از ثدی جدا شود و نیز حفظ خون فصد و شیره خون طمث که اول بار از دو شیزه برآید ضرورست چه در لبن و ثدی دوران فصد در خونیکه در رحم بست و در شیره آبستنی و در خون طمث و حائض اتحاد و تجاذب می باشد مثلاً اگر لبن اکر ثدی برآمده باشد در تو خشک کنند شیر در ثدی خشک میگردد و نیز اگر کسی حیوان لبس آن کند یا بخورد موجب اذیت مرضعه میگردد همین سبب است که شجر نیز بسبب سوختن بعضی شاخ سبز خشک میگردد و همچنین بسبب وصول سهاب که در خون موجب اذیت مریض میگردد همچنین سبب اکل کسی حیوان و وصول هوا و شعاع آفتاب بمثیمه باعث ایذا آبستنی میگردد همچنین در خون طمث چنانچه نمی یک قطره خمر در خون طمث انداخت بجوشاند اخلاط خونی که در رحم بود انقدر بجوش آمد که اگر یک پیاله خمر نوشیدی چندان جوش نخوردی پس حفظا اینها ضروریست چرا که در طبع خواص سیمیاتیکا وغیره پوشیده می باشند و اگر بعضی گویند که شیر بقر وغیره را بر روغن جوش کرده میخورند لیکن شیر در ثدی آنها خشک میگردد بر این اعتماد نکنند **بدانکه** شیر صالح از خون صالح تواند شود و لون و قوام او معتدل باشد و طعم و بوی خوش دهد و ناپسندیده از خون صفراوی یا خون بلغمی یا خون سوداوی پیدا گردد پس اگر

زرد رقیق گرم بود و طعم و بوی او تیز باشد و گاهی سفید آبناک بود پس اگر در بلغم گرمی باشد طعم او شور بود و اگر سردی در او طعم و بوی او تیزی گراید و سودا وی غلیظ دانگ باشد و گاه بود که بسبب یبوست پیچون رشته برآید **فایده** در مرضعه چند شرایط باید **اول** آنکه جوان بود یعنی از بیست و پنج سال کم و از سی و پنج سال زیاده نباشد بلکه مابین این دو سن بود و باید که در این سن قوت مستکمل باشد شیر نیز محمود باشد سوای این در این وقت خون کثیر میباشد و بسبب قوت حرارت از خون جذب ماده فضلیه گردیده بسرعت لبن خالص طیار میگردد و هرگه کم یا زیاده از این عمر بود شیر او زبون باشد **دوم** آنکه معتدل الشحمه و در رحم نباشد و شحمانیت متوسط بود که این همه دلیل جودت مزاجست چه در فربه خون کثیر در تغذیه اجزایش صرف شود پس لبن کم پیدا گردد و در لاغر بسبب یبوست و قلت رطوبت غذائیت پیدایش لبن عسر باشد **سوم** آنکه حسن اللون و وجیه بود چه خوبی تابع اعتدال مزاجست **چهارم** آنکه قوی العنق و واسع المصدر باشد چه این امر دلیل قوت دماغ و دلیست بر اعضائی باشد که این دلیل و فور حرارت غریزیست **ششم** آنکه صلب اللحم بود که این آثار قلت رطوبت فضلی است **هفتم** آنکه باخلاق محمود باشد و خندان و قوی مزاج بود و از انفعالات نفسانیه چون غضب غم مانند آن زود متفعل نگردد که اینها دلیل اعتدال مزاج اند **هشتم** آنکه صالح الشذی بود یعنی شذی او مجتمع و متوسط العظم و معتدل در صلابت و لین باشد و ثقب آن نه عریض و نه ضیق باشد زیرا که این دلیل اعتدال مزاجست اگر صلب بود نه اذی طفل رساند و عنق به هیئت گردد و اگر ثقب عریض باشد وقت شرب شیر شیر کثیر برآید و باعث عسر بلع و سرفه گردد و اگر ثقب ضیق بود نه بس قوی برآید و دهن و کام طفل ایذا یابد و مرضعه هم و نیز باید که سر حلمه اش دقیق و راست بود چه اگر کلان باشد دهن پر نشود و زبان برای مص حرکت کردن نتواند و اگر سوی زیر کج باشد شیر راست برآمدن طفل کمین نتواند و اگر سوی بالا کج باشد شیر او معتدل المقدار و قوام او بین و باکره بود و تشابه الاجزا و قلیل الرغوه و شیرین مزه باشد اگرچنین نبود نهند اگرچه دیگر شرائط داشته باشد زیرا که عمده همین هست اگر این شرط موجود بود دو دیگر شرائط اختیار توان کرد و معتدل المقدار برای آنکه قلت او دلیل بس مزاج و ضعف قوت فاعله او ست و کثرت او دلیل فرط رطوبت و فرط رطوبت باعث سرعت قبول عفونت و فساد ست پس متوسط بینهما یعنی معتدل القوام دلیل کمال نضج و تعادل جبنیت و مائیت ست آنچه انش آنکه قطره شیر بر ناخن نهند اگر سیلان کرد رقیق و اگر نکرد غلیظ و اگر مائل بسیلان شده ماند معتدلست یا موی در شیر انداخته بنهند اگر بر مو کمیسان چسبید بهتر الا یا بر آنگینه انداخته بزیر مائل کنند اگر بفشد رقیق اگر ملتصق ماند غلیظ و اگر بدر یافت متوسط **قول میکارد** و شیر در ظرف آبگینه گرفته در و انفخه انداز ند و بعد انجاه بنهند اگر مائل بر قت بود کثرت مائیت و اگر میل بغلظ دارد کثرت جبنیت و اگر در هر دو متوسط ست بهتر و گفته اگر طفل بول کمتر کند یا بز اصلب بود و دیر دیر نماید بدانند که شیر غلیظ ست و اگر طفل الاغر بود و بز ادبول زرد کند و سوء هضم و تبور در همه تن باشد بدانند که شیر رقیقست و سفید دلیل کمال احاله ندی نخواهد اما این سفیدی بسبب غلظ اجزایش مثال آب شفافیت ندارد و کدر الصوت دیده شود و هر چه غیر بیاض ست نیک نباشد چه کدر لین و دو سواد خضر دلیل کثرت سودا باشد و غیر قوی چه جمود قوی سوداست و اصفر دلیل صفرا و احمر دلیل عجز ندی ست که قادر نیست بر انکه خون را سفید کند و مراد از احمر سفید مائل بسرخیست اگر قوت در غایت عجز بود خون سرخ جاسی شیری آید و طبیب لائحه برای آنکه گوید و عفن الرائحه دلیل بر دست و حلو الطعم برای آنکه این دلیل جودت و عدم استیلا غلط دیگر باشد و مائل بمرارت از غلبه صفرا و مائل بحلاوت از اختلاط صفرا بلغم و مائل بحموضت از بلغم یا سودا سی حامضین بود و مشابهة الاجزا برای آنکه وی دلیل تشابه فعل فاعل باشد در سینه و قلیل الرغوه برای آنکه کثرت رغوه دلیل کثرت ریاح باشد **دهم** آنکه وضع حمل در مدت طبیعی

بود یعنی دریاه نخم زائیده باشد یا ورمدی که بدان معتاد بود و فرزندان مدت بی گزند بوده باشند زیرا که این دلیل صحت و حیض و صلاح حال رحمست چه دم حیض مادهٔ لبن هست فساد او باعث فساد لبن باشد و رحم شرکت تمدی دارد و فساد او نیز موجب فساد لبن میگردد لهذا شیر کیرا از اسقاط بود یا زنی که معتاد باسقاط باشد شیرش نمیدهند **یازدهم** پسر زائیده باشد یا کثر عادت او زائیدن پسر بود اگرچه بالفعل دختر زائیده باشد زیرا که اعتماد اکثر است و اعتماد بر ولادت ذکور دلیل صحت دم و وفور حرارت غریزیست زیرا که تکون ذکور نمیباشد مگر از دم صحیح قوی و بعضی گفته که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر بهتر لتعادل المزاج **دوازدهم** آنکه از یوم ولادت تا دادن شیر مدت متوسط گذشته باشد و آن اکثر بیست چهل روز است ماضی تا هفت ماه چرا که در قریب العهد شیر تنیی می باشد و مزاج صاحب شیر ضعیف و در بعید العهد بنا بر کبر طفل و استغنا او از لبن طبع در تولید شیر توجه نمی نماید و شیر قلیل **سیزدهم** آنکه مویش سرخ نباشد و بر رخسار داغ و بر سر قوبا یا بثور و دندان سیاه و عفن و بخر و غیره نبود و پدر مرضعه هم از جذام و دق و ضیق نفس و جره و مفاصل و صرع و غیره امراض انتقالی معرا بود **فائده** در تدبیر شیر غیر صالح **بدانکه** اگر شیر غلیظ و کریه المزاج بود باید که در ظرفی دوشیده زمانی نشایسته در هوا گذارند بعده دهند و مرضعه را کنجبین بزوری که بملطفات چون بود دهند زوفا صعتر حاشا بخته باشد و هندا غذیه ملطف و مولده دم خورانند و اگر مانع نبود خمر شیرین یا عقید عنب نوشانند و قدری فجل در غذا اندازند تا شیر کثیر نماید و سه چهار روز میان او و کنجبین و آب گرم خورده قی نموده باشند یا ضت معتدل و غسل بدن مفید اگر لبن گرم و مزاج مرضعه حار باشد تعدیل مزاج کنند و قبل از اکل غذا شیر دهند که در هنگام حرارت مشتعل میباشد و کنجبین مع شراب قیق مفید و اگر فساد در بلوا و یه اغذیه سخنه دهند و اگر شیر رقیق باشد اغذیه غلیظ چون هریسه گوشت گوساله و بره بیخ یان گندم بشیر بخته و شراب شیرین دهند **قول صاحب فونسکه** لبن غلیظ بهم مضم میشود و بسبب احتباس طبیع صرع تشنج دوار مرم یلغمی و غیره امراض صعب می آرد و سبب غلظ یا اکل اغذیه غلیظه یا کثرت حرارت و یبوست مزاج تدبین است پس اگر بسبب اغذیه غلیظه باشد فروج مرغ خصی و نیم بخور ندر یاضت معتدل نمایند و از پنیر لحم خوک لحم گاو و پنیر بز و اگر بسبب کثرت حرارت تدبی باشد خرقه در طبیخ خطمی بنفشه نیلوفر بادرشیر که در وخطمی جوشیده بود ترکرده بندند اگر بسبب افراط اخلاط بلغمی و خون باشد هر صبح نمک لطیف کهربا نمک شاخ گوزن نمک نمک رمنی پنج شش قطره بسپارا دوس طبیخ بادیان سنبوهندا گر بسبب حرارت تدبی یا استعمال حموضات و غیره باشد مسل نمک نعنفران مریکی بادیان زیره کرفس نمکانی فنجنگشت ترب حاشا خطمی پودینه چای هر که بهر سه طبیخ او نیم طل نیگرم صبح شام پنج شش روز همراه یکدرم الفحه ارنب یا شش قطره اسپرتو فولاد یا نمک لطیف کهربا یا نمک شاخ گوزن یا نمک نمک رمنی و هندبادیان دوس انیسون چهار درم تخم کرفس فنجنگشت هر یکدرم شاخ گوزن طباشیر آتش چهار اسکوبلیو شکر دو چندهمه سائیده یکدرم بطبیخ سالوا صبح شام و هندبودینه مسحوقه درم بطبیخ نسکانی یا طبیخ بادیان و هندبرگ سلق پودینه برگ کشنیز هر یکدرم روغن شبت او نس موم قدر ضرورا آمیخته یا سبوس بسر کرده یا برگ کرنب پودینه بسر کرده سائیده یا برگ کرنب مرزعفران بسر کرده سائیده یا آفتیمون تنها یا مرو زعفران آمیخته یا کرفس بسر کرده سائیده یا بودینه بروغن بزسائیده یا روغن پودینه روغن بومادران روغن شبت هر یک چهار زیره دو موم قدر ضرورمثل مرهم کرده یا برگ کرفس عنب الثعلب مرا ریسا گل سرخ زعفران بقدری سرکه و روغن سداب آمیخته یا کستان حلیه هر یک مشتی پزانده سائیده پیه مرغ روغن گل آمیخته یا برگ کرنب پودینه سبوس هر یک مشتی بسرکه تند بخته پودینه

ضماد کنند بیخ با آب پخته گرم گرم بندند عصاره کرفس حلبه انفحهٔ رنب بروغن گل سرکه با بیخ پخته نعنع زعفران آمیخته خرقه آلوده گرم گرم بندند برگ سلق بروغن پزانده یا آرد گندم حلبه هر یک چهار روغن ثبت روغن کنجد روغن کتان هر یک هشت پیه مرغ یک آب و عسل مساوی سائیده خرقه آلوده گذارند عسل چهار پیه سائله سه روغن بومادران مرکی کند هر یک هشت زهره گاو دو سائیده آمیخته یک ساعت قبل از طعام گذارند که مزیل غلظ و انجماد لبن است حقنی حلبه سلق بومادران ثبت بادیان در آب یا روغن سیاه پخته انکبار بهند خرقه آلوده گرم گرم بر پینه نهند **قول صاحب فونیکه** رقت و مائیت لبن منحصر بر قت و مائیت غذست و از لبن بقر قیق بتر و دهن انواع اسهال نزال وغیره پیدا میگردد پس باید که لحم بنخ نان خورد اگر کافی نبود بریوند جلابا دیا گرید تنقیه مرضعه نمایند و از ریاضت و کثرت خواب و تره رطوبت افزا پرهیز ند اگر بسبب حرارت غلظ شود و سوء مزاجی حادث نشود یا در احشا شود اول تنقیه کنند پس تعدیل مزاج لبن بقر لبن بز لبن حمار نمایند اگر در طعم و لون و رائحه لبن تبدیل یابند بعلاج آن پردازند اگر رائحه ناخوش باشد خمر ریحانی نوشانند زردالو خوانند و هر چه بوی دهن و عرق را خوش سازد نافع **قول سینبز توسب** حدت و شوریت لبن یا استعمال غذیه مطبوخه جاوشور یا بودن مرضعه غصه دار و کم خوابست چه اینها نه اصلاح زبونی در خون مینمایند و شناخت نقص لبن از لون بدینوجه است که خرقه کتان در لبن تر کرده بسایه خشک کنند اگر لونش کبریتی گردد صرف سوء مزاج حار لبن بهت اگر سیاه گردد سبب نقص سوداست و اگر زرد صفرا و اگر سفید بلغم سوای این سبب ضعف قوت مولده نیز زبونی در لبن می افتد پس هر سبب که باشد اذیت بطفل میرسد حتی که سبب حدت و لذاعت و اسهال خونی و سنطاریا سهر شور فم وغیره پیدا میشود و باعث هلاک میگردد پس باید که مادهٔ سهلهٔ موافقه عمر و طبع مادهٔ زبون را جسم مرضعه بدر کنند **فائده** قلت لبن اگر از حرارت بود تامل کنند که حرارت در تمام بدنست یا فقط در ثدی پس اگر در همه بدن باشد حسب سبب تعدیل و تنقیه کنند و اگر فقط در ثدی بود لمس ثدی نسبت بدیگر اعضا گرم نماید تضمید مبردات و شرب مبردات خفیفه کافیست کشک شیر اسفناخ خورند و اگر از برد یا از سده یا از ضعف قوت غاذیه ثدی باشد تکثیر غذا نمایند و هر چه لطیف مائل بحرارت بود و هضم اکل گردد و تخم گزر مفید و وضع محاجم نار ی بالاعف تحت ثدی نافع اگر بسبب قلت غذا باشد تدبیر در غذا کنند حسو شعیر جریره سبوس خورند تخم ثبت شنیز بادیان بنجادیان در غذا کنند **قول صاحب فونیکه** کثرت و قلت لبن بسبب کمی و زیادتی خون در ثدیست **قول میکارد** قلت و صول خون بثدی یا بسبب اجرای طمث یا تنقیه احابی و غیره یا غم یا غصه یا محنت می باشد **قول جانیوس** لوبیا دجاج خصی دنبه بیخ بقر خورند و از حیوانات کوهی پرهیز ند بیضهٔ نرم کاهو تومرتب پودینه بصل خطمی اسفناخ چلغوزه بادام کشمش مزید لبن اند جریره از لبن بقر شیرینش آرد گندم کنجد شکر یا از لبن بصفرت بیض شکر یا از بیخ لبن عسل بیخ پخته خورند آب نخود سیاه یا تخم سفید شیرین یا طبیخ انیسون یا طبیخ بادیان خورند آن گرم و روغن زرد و شکر یا گز عسل بیخ پخته یا آن گندم با انیسون بادیان بیخ پخته خورند کنجد بادام عسل آمیخته یا کتان بادام خوز انیسون عسل آمیخته هند بلوط نیمدرم بنیم طل طبیخ شجر بادیان صبح شام هند ثدی بقر خشک کرده در تنور بریان نموده بخم یا طبیخ بادیان سبز هند خرا طین محرق بادیان برق دنبه یا برق گاو یا مرق مرغ دهند بادیان سبز شعیر زیانه شکر آمیخته خورند خرا طین بخم یا آب بادیان شسته سوخته ثدی بقر شیر دوا پر چه کرده در تنور بریان نموده سائیده آمیخته یکدرم بخم دهند یا سفوف مذکور چهار بادیان دو انیسون یک شکر هفت آمیخته دو درم دهند یا ثدی بقر در تنور خشک کرده شش زیره دو بادیان انیسون هر یک یک شکر چهار آمیخته دو درم دهند یا بادیان انیسون کمون برابر یکدرم تخم رجبض یا طبیخ بادیان سبز دهند

بلوط یا خراطین سحوقه هر یک در شکر چهار آمیخته هشت اسکر و بلوط و هندخه اطین سحوقه درم بطبیخ شعیر و هندوانه روغن خرفه در طبیخ کرفس بوبینه یا دیان ترکرده برشدی نهند یا ضماد کنند آرد جوخمیر کرده یا آرد جو چهار سیعه سا کله دو شونیز یک و غن سوسن شانزده مثل مرهم ساخته ضماد کنند خرفه گرم کرده با سیر تیو خمر یا بعرق او نکز یا ترکرده برشدی مالند و برشدی شاخها کشند باحتیاط تمام که ایذا نرسد و اگر آب گرم یا طبیخ یا دیان نوشانند انجره برشدی مالند که مزیده لبن است چنانچه شبان میکنند که آن را برشدی بزمالیده شیر میدوشند و بازیمالند و میدوشند چند بار و اگر بر سینه ماکیان مالند به بیضه دادن آید شدی شیر دارمیش یا بزنجه خورند باد نجان در آب نیجه جوت او یک وقیه تخم آمیخته یا سبوس و نخل تخم جوشانده یا دهن اقر او قیه تخم آمیخته نوشند تخم شبت سه تخم طبه حلبه هر یک دو تخم گندنا تخم خند قوق هر یک یک سائیده با آب بادیان سکنجبل آمیخته قدر حاجت دهند و مالیدن شدی و تکشیر لبن نافع و اسرع فائده اگر فساد شیر بسبب کثرت او بود که متراکم شده و کثیف گشته بتبرش تنقیص و یست تقلیل غذا و اکل اغذیه قلیل الغذا و تضمید کمون نخل یا عدس مطبوخ بخل بر سینه و شدی مفید دهن و رو آرد گندم آرد با قلا کرسنه ضماد کنند مروارید سنگ بدهن ورد طلا نمایند اگر سخت محرور باشد بلعاب اسپغول طلا کنند نکته باید که اول شدی را شیر خالی کرده ضماد گذارند تا شیر در و بسته نگردد و ورش نشود

باب دوم

در تدبیر چشم زخم

یعنی نظر قول سینیر تو اگرچه این مرض در جوانان و پیران نیز میشود لیکن در اطفال بسبب نرمی و ضعف مزاج اکثر پیدا می آید پس آن طفل لاغر خشک میگردد قول انبر وز یو این مرض در جسم انسان بسبب دیدن کسی شخص که از غصه و حسد نظر کند سرایت مینماید و بعضی گویند که از آب از وحه روف میکند بدانکه اسباب این مرض یزش ماده سمیت که در چشم کسی شخص بود و پس هرگاه که آن شخص از راه غصه و حسد بغور تمام سوی جسم دیگری نظر کند یزش بود ه مذکور شدت تمام از نظر آن شخص شده بجسم دیگری بجمله کلان سرایت نماید مثلاً شخصی که پسر نداشته باشد چون سوی کسی طفل خوبصورت بحسد نگاه کند در ان طفل مرض مذکور پیدا گردد چنانچه در زنان حائضه بسبب نگریستن بغور تمام در آئینه و اخماد چهره می افتند قول ارسطاطالیس این مرض اکثر از مشائخان بسبب بودن ماده مذکور بکثرت در ینها بجسم دیگری سرایت مینماید وقتیکه از حسد بغور تمام نظر کنند بدانکه یزش ماده سمی یا از هر عکسی یوشیده یا بخواص طبعی یا بخواص عارضی میباشد بر عکسی آنست که سیان اسپ و شتر و گربه و موش و غیره حیوانات میباشد در جنس بود و یا د غیر جنس یا مشترک بهر دو جنسی آنکه انسان انسان دیگر را و افعی افعی را و سم کلب کلب سگ دیگر را اذیت و هلاک چنانچه شخصی بر شخصی نظر کرد فوراً بر زمین افتاد و بمرد و غیر جنسی آنکه لعاب افعی انسان و لعاب انسان افعی را هلاک کند چنانچه شخصی

سوی شجر نظر کرد و فوراً خشک شد زنی سوی طیور دید همان وقت بر و مشترک آنکه در هر دو سرایت نماید مثلاً شخصی سوی شخصی دید هلاک شد و چون سوی مرغ و بطر نظر کرد آنهم مردند اما بطبیعی آنکه از ابتدای پیدایش بود و حدوث این از غوارض عناصر و تاثیر سیارات است که ماده سمی از آنها در جسم کسی شخص دیگر را پس از نظر کردن آن شخص بالطفال اذیت رسد **فائده** شخصی را آن قدر بصارت داشت که سه دور روی جسم اطفال را با وجود پوشیدن از پارچه مثال مشبک سفید و شخصی در شب تاریک بغیر روشنی کتاب و غیره خواند اما رضی آنکه بعد قول بسببی از اسباب باده سمی در جسم شخصی سرایت کند و موجب این مرض گردد چنانچه اگر از مرضعه که با لفت تمام در جسم طفل بتکلف نگاه میکند چشم خرد بدان میرسد بسبب همین انجذاب سمی از ماده بدو مشترک شدن بجسم طفل **علامات** طفل یا شیر خوار جوان فوراً سست و ضعیف بوده و در قی گاهی باده و بخشود و گاهی نه و تشنج سریع لون و چهره صاحبی یا سیه بی باشد و سرد و سنگین و چشم کشاده و شیر نوشیدن نتواند و از همه اشیا ناخوش گردد و تنگی قلب و جمیع اندام متفرط غشی صداع گریه بی سبب ظاهری آمدن عرق گاهی سرد گاهی گرم مالیدن دستها ابهام پنهان کرده نظر آمدن الوان مختلفه و اکثر تبع مرض مشابه شخصی که گریه کند نماید سوای این مریض بر بستر افتاده باشد پهلای چپ نسبت براست خرد بود و چه از خواص این مرض است که در طرف چپ قلت سرایت میکند و در عضلات اجزای بسیاری انقباض می افتد و صلابت چپ نیز خرد میگردند **بدانکه** علاج این بسبب نفوذ خواص سمی دفعه و حدوث امراض کثیر اشکلست و در سوی مضطروی مزاج بسبب کثرت ظهور سامها که از آنها بخوبی سرایت بنماید اشکلتر **فائده** خرقه کتان صاف در بول مریض آلوده بریزش نهند اگر بعد خشک شدن در خرقه نقشها پدید آیند بلا شبهه چشم زخم رسیده الا **علاج** بزودی تمام شجر با تخم موافق یا جزو ادویه بخور کنند اگر بهم نرسد سعد یا مزبخوش یا عود یا کندر یا دارچینی یا اسطوخودوس بخور کنند و بلباس نیز بخور دهند پس در بستر نرم خوشبودار غلطانند و در مسکن هموار دیده مذکور سوخته باشند تا مدام بر بعضی بخورش رسد و بهجت و نشاط و نفرت و غشی و قی باگیرد و شکایات و اعراض دیگر از او دایل و دایا رج و دایا برمق مسغ یا با کوابند یکتا و شکر یا با آب سیوس یا از خیر شک شکر حقنه کنند اگر حقنه کردن نتوانند ایارج دو درم در نمک سنگ نیمدرم شافته کنند اگر کافی نبود بیشتر خشت یا بیشتر و ریو باید دیگر سهل اخراج نماید و در کودکان متقی بهتر است اکوابند یکتا سه دانس یا خیر ایکی تیکوه دو دانس یا تار تروایکی تیکوشش دانه کهن تیکوه نیم اسکوبلیو دهند و بطفل یکسالگی اکوابند یکتا دو دانس و بپنج شش ماهیک فاشق صبح شام دهند اگر درین مرض قی پدید آید قصد کنند صبر و اسکوبلیو آب و شکر دهند چون مریض رو بهبود نهند تریاق زمردی بشیر مرضعه حل کرده دهند بعده فاذزهر یا جوا هر مهره شست دانه یا یاقوتی بینت یا قوتی زرد مرغ یک اسکوبلیو یا مرکریا نوبار دیا نیم دارچینی یا تیکو کوروه یا دیا مشک همراه عرق یا طبیخ پوست ترنج یا طبیخ شبت یا طبیخ بادرنجبویه یا طبیخ ستاوره دهند **مانع طبیخ** از عرق اتولیست یا تریاق همراه طبیخ مذکور یا مرق مرغ یا عرق گلنار یا نیج و عرق جوز دهند یا سفوف دمی نوشکا ضربی یک اسکوبلیو همراه عرق یا طبیخ بادرنجبویه دهند در سه روز سه بار لوز با آب مانوکر یعنی لولوی بوسیق طلا آبخته و هند کبر آمتوا در مم العرق گل نارنج و رشش شش ساعت هندبی نظیر یک شربتی کاشیت اگر حمی با شد همراه کورو یا میس هندو بر قلب و زیر عضد ین و بر بضه مارو عضو با تیولو مالند اگر حمی با شد بر قلب آب کاسنی آب سیر الاهر یک سه اونس آب بادرنجبویه دو اونس مم یا مرکر تیانو دو درم آمیخته ضماد کنند **قول ازیویده** آب بصل یعنی فضله کلب که نظر خورده باشد شکر یا بر سایه یک اونس بطفل دهند تا قی و اسهال آرد **قول ستاپو** بول مریض اگر گرم باشد روغن شیرین سرشته که با تلخین سپ بسته خصی کرده باشند دگله

بندند و از موی آن شخص که نظر او رسیده باشد بدهن و مقعد مریض بسوزند و بهند یا خون یا مغز قرقه لباس همان شخص که نظرش رسیده و بر تن او باشد گرفته بسوزند و بعد بطبیخ سکاعی حاشا هو فاریقون آبزن کنند طبیخ سداب نوشانند قطعه ریه تر خشک کرده در عنق طفل بندند از چشم بد ایمن باند و مغز زرد خایه با ندکی زعفران بر کف پا و دست و شانه مالند و چون طفلی را گرفتار این مرض بینند گویند که خدا حافظ است و حجر جزادی برگلو و عضد و سر چسپانند و در دهن مریض از شخصی که چشم زخم رسیده تف کنانند و در خانه روبا مینو آویزند و جلد جبهنا که جانور یست مانند گرگ با خود دارند و نبات تاکید ایا ایلا بر عضد بندند و ثوم در گلو آویزند و چون مرض نظریست آنچنین اشیای منتج مفید تا اثر مرض ندکور بفعل نرسد بسد بر گلو و عضد بندند زبرجد مروارید نیلم الماس با خود دارند بالخاصیت قاطع سم اند عنبر نیز مفید دست را بخود در گلو بستن و اسم سنت تریز در گوش مریض گفتن یا بر گلویش نوشتن نافع

باب سوم

در معالجه اطفال

مزاج اطفال در غایت نزاکت میباشد پس در علاج ایشان احتیاط تمام واجب از هر چه قوی الاثر و بطیع ایشان تکلیف آرد مهما امکن احتراز مناسب و آسایش و اشیای شدید الحر و البرد چون اعراض نفسانی وغیره دور دارند که شدیدا لقبول اند برای تاثیر هر عارضی پس معالج را باید که هر وقت تامل نماید که کدام خواهش و بکه را اهمیت دارد پس اگر انچه خواهش دارند مضر حال شان نباشد زود آنها بر دو اگر مضر بینداز ان باز دارد بتحیل و کاتور و هر چه شدید الحرارت یا شد یا البروت بود قطعا ندهند و تا وقت تشرب لبن از حموضات منع نماید و ما بعد فطام کمکنجبین قلیل الحموضت مجوز است و چون مزاج ایشان رطب مائل بحرارت است و حفظ صحت بشاشل پس هر چه دهند باید که رطب بود و میل بحرارت داشته باشد و اصلا چیزی گرم و خشک ندهند مگر بضرورت و چون که اعضای ایشان در نشو و نما است اگر چه مزاج بمفرحات یاقوتیه تقویت کوشند نیکست و گاه گاه خواکهات مناسب همه هند پس بایشان تقویت آید و برای تقویت معده و دل یکشری برای تنقیه کاپه شانه تخم خربزه تخم خیارین و هند و بادیان مسحوقه بشکل آمیخته گاه گاه خوراند و در معالجه شیر خوار بالاخطه حال معده بتنبیه کنند که طفل بعلاج بعلاج مرضه متقرر گشته و تجربه رسیده که اکثر امراض ایشان بمعالجه مرضعه اصلاح و لبن زوال میگیرد چه هر فساد که هست اکثر از غذا عارض میگردد و دوا از که غذا هم بخوبی دنیز بتدبیر مرضعه اصلاح غذا کافی بود و احتیاج دادن دوا بطفل نباشد چرا که طبع طفل بنا بر ضعف عدم قوت عاجز می آید از انکه دوا را تحمل میاورد و قوت او مستحیل نمیشود بفعل آرد و هر گاه دوا بهمرضعه شیر او تکلیف باثر او میشود و فائده مطلوبه بغایت دقت حاصل آید و این دو گونه است یکی آنکه بدن بکیفیت آنچ دوا تکلیف شود و بدان سبب شیر نیز همان اثر تکلیف گردد و ظاهر است که چون بدن گرم شود خون و شیر که در بدن است نیز گرم خواهد گردید دوم آنکه دوای مذکور ذی غذائیت بود و خون که ازو می پیدا شود حار یابارد و دوا خون مذکور شیر نیز همان سان

پیگرد و لیکن اینچنین بکیف بعد دیری بحصول میرسد چرا که از غذای روائی خون پیدا شدن و از خون شیر بوجود آمدن مهلتی میخواهد خلاف اول که در دی
بکیف بسرعت پیدا شد حتی که بحجر دور رود چیزی در معده افتاد و در همه تن سرایت میکند و چون مرضعه را اسهال جاری یا فراط افتد بالطبع یا بضعف بایه که آن نور
شیر وی ندهند چرا که اخلاط بدالنسب حرکت مینمایند و شیر که دران وقت پیدا میشود ناقص الاستحالة میباشد و اینضا آنچه که باستعمال اغذیه بوده باشد قوت لم
نیز در شیر حاصل شده طفل را هم اسهال وقی می آرد و استفراغ بی حاصل ظاهر میشود مادامیکه تبدیر مرضعه کفایت نکند از انچه در علاج بزرگان مذکور است
هر چه ملائم تر و بحال ایشان مناسب تر بود اختیار نمایند لیکن در اینجا چند امراض که اکثر باطفال میشوند مرقوم میگردند حسب که اطفال ابجای خود ایشان
بصحت تمام بمانند مغز تخم مزوبه چهار کته و دانیون یک قدر ماش حبوب بسته جمی هندبرای چرب نمودن مرضعه

فصل اول در بیان اسبیان و ام الصبیان

مرضیست که دفعتهٔ می افتد و طفل بیهوش میگردد و لون و چهره میشود و اطراف می پیچد و کف در دهن می آرد و نفس بتواتر بتندی چشم میگردد
و چون بهوش آید پس اگر ماده قوی باشد گرید و شیر نگیرد و اضطراب نماید و اگر اندک بود بحالت اصلی ماند یا قدری کلال آرد و اگر بسبب باد غلیظ که
در سر جمع شده تحف را مستمد و ساز دید می آید و نیز اگر بسبب صعود ابخره فضول لئیه محتبسه در دماغ ظاهر گردد پس اگر دوا در دهن او بتدریج
بریزند شفا یابد والا هلاک گردد و تشنج که زود زود متواتر افتد مهلک است **علاج** وقت دره و اطراف بگیرند و کفها بسینهٔ خشن بمالند و نگذارند که خط آب
کند و فضلهٔ در هر دو باز و محکم بندند پس اگر بدوی افاقت شد نباها و اگر اطالت کشید مامتواتر گردید نظر کنند که آیا از کدام خلط غالبست پس حسب تدبیر تمام
مثلاً اگر آبا صفرا پیدا بوند و حمی محرقه و تلس و نفس گرم و بیوست لب باشد به تبرید و تلیین کوشند شتر گاو سعوطاً ضاد اعلی الراس بابرمی چه که شیاده بر
یا فوخ دوشند و خرقه یا پنبه آلوده بشیر خرمنهند تا شیر کشیده بر مرضعه گذارند و مرضعه را شربت لیمو بهند و برای اصلاح شیر مرضعه شربت تاج ریحانی کنند
و اگر طبع نرم بود شیر خرفه و بهند اگر سیل باب کثیر بود کشنیز الصابا شیر و آب انداز ند و مرضعه را شربت لیمو بهند و برای اصلاح شیر مرضعه شربت تاج ریحانی کنند
هر یک دو قاشق تخم ریحان مثقالی قنده مثقال بهند و برای دفع تشنج روغن گل یا مسکه آب بگرم آمیخته بر بدن مالند وقت مرتبه هم بعد او گر آبا بلغم
ظاهر بوند و ابلغم اکر افتد باید که معتبر بند کون برابر با معتبر بند کون مزبور خوش عود و صلیب برابر سائیده قدر سه نخود شیر حل کرده در حلق ریزند که فوراً نفع
میدهد و اندکی شیر حل کرده در گوش و بینی چکانند و جند عود و صلیب قدری مشک بشیر یا آب سائیده گرد کرده بر صدغ و منخرین و اطفار مالند و اندک
خورانند و بمشروبات مخرجهٔ بلغم رقیق و بشافه حاد تلیین طبع کنند **ادویهٔ نافعه در هر دو** حجر التین شیر پابدونیم سوده قدری دهند اطراف بندند مجمه
برسالقین گذارند جند درون گوش و نقره بینی و کفهای پدین و تلبینه مالند ترتاب نرم یا خردل مسحوقه برکف پا مالند جدوار شیر سوده قدری دهند
جاوشیر خرنده بروغن گل و گلاب بشکم مالند تریاق اربعه قدر نخود بشیر دهند و بهر مرضعه نیم مثقال خورانند سداب مسحوق سره بسته پیش بینی دارند عود صلیب
در گلاب آویزند نفوذ آب نیم یا کیلو انگ با آب حل کرده دهند بعده شیر دهند و هم بعد شیر دهند که آنرا خمیر میسازند و بتجربه رسیده که چند طفل را از سه جها
با تجاوز کرده بود و قت مرض قطعه سپند با آتش سرخ کرده مابین دو لب او داغ دادند فوراً افاقت افتاد و باز عود نکرد و بعضی بزبل گوسفند و جزان نیز داغ
میدهند اما اگر دو سه روز بهمین منوال مانده باشد و حمرت شیر کم گذشته و توقع منقطع بود درین وقت تعذیب بداغ مناسب نیست و بسا باشد که ایشان بس
بغیر علاج خود بخود زائل گردد بشرطیکه سوء تدبیر دیگر نرود و لهذا گفته اند که سرع شیر خواره را علاج نکنند بشرطیکه زود زود و هیگذرد و متواتر نیفتد چه بسا است که

ماده سبک بود و زود گذر و بسبب سوء تدبیر عسر گردد لیکن تدبیر مرضعه هر خال موجب طفل را از محرکات این مرض چون سماع قوی و دویدن اشیای
براق و روان و برآوردن بر بلندی و داشتن در معرض باد و برق و عدد هوای بسیار گرم و سرد و بکار و غصه و دوار و ایام گرما یا سخانه معتدل الهوا
و دور ساهم باعتدال دارند و اصلاح شیر مرضعه نمایند و از لحم بقر و لحم اسب کرفس جماع و غیره پرهیز انند اگر طبع قبض بود زیرا که اسهال همچنان قلت
شیاف کنند که بزودی عمل میکند **قول جالینوس** فندق خوشانده بشکر دهند که مرغیه صرع و فساد لبن است و گفته شقیقه خرول مدقوق سرکه آمیخته
براتش تفته میریخت و بخار او بر وی طفل میرسانید شفا می یافت و قند بدیعه و بشیر مرضعه دهند سبز غفران بویانته تا عدد آمیوس گندم نمک گرم
کرده بر سر بندند آل زکه طیور معروف است بر سر فیج کرده خواش گرم گرم بر سر مالند یا انگه در ابتدای ماه این مرض را قوت و حرکت بیشتر می باشد سبب
طفلی را که این مرض مکرر شود و هنوز رفع آن متحقق نشده باشد باید که احتیاط و تدبیرش بنموده باشند و اوائل ماه چند بار یا تدبیر مهدولیاس و تعلیق تمائم
و همگی همت در محافظت کنند و قبض طبع روا ندارند **فائده** این مرض اگر بصبیان نابالغ بسبب تغییر رطوبت دماغ در اهل خلقت عارض میگردد
و قاعده این رطوبت است که گاهی در وقت بودن جنین در رحم در گاه بعد ولادت بقروح و اورام سرایک میگردد و اگر تنقیه وی نه در رحم نه بعد ولادت
بخروج قرحه ورم اتفاق افتد ضرورست که این مرض پدید آید **قول لازر بیر** ورق طلا یک جو شربت حماض ثقالی آمیخته بسایند بدهند و بعد
دل و دماغ مانه صفرا و سرعت سقوط با پی لیپ تیکو و معجون فونسیکا مفید و گفته هر دو یا می طفل گرفته و انگلون آویزند و بزودی سیل طلا و آتش
تفته بر تارک داغ دهند باز نیاید **قول صاحب فونسیکا** طفل را در خانه روشن دارند و وقت شب شمع روشن نزدیک عینین نهند و سر بلند دارند
دودر دهن همچو چوبی یا کره بهم جلد یا ریچه کتان پر از سداب چند عاقرقرحا نهند تا عضلات دهن متشنج نگردند و دندان بهم نچسپند و دهن کشاده ماند
و آسیب بزبان نرسد **قول جالینوس** چیچه که در دهن دارند محلول آب سداب یا سرکه سدابی باید تر یاق با آب سداب یا جند بسر کرد سدابی آمیخته
بر دندان و کام مالند نمک در دهن دارند نمک سداب نمک عود صلیب انفع از یرباق سائل بود و دهن بوجبی دارند که بیرون افتد و در نشکند زود
و دست بروغن سداب یا روغن خار یا روغن هوفا یقون یا روغن بوماوران چرب کرده عضلاتی تشنج طفل را راست کنند و روغن خرطلیه بر عضو
ایسا سموما لند و نوکار ا بر فرق مالش دهند و بر سر روغن کهربا یا روغن سداب یا لذر و غن کهربا روغن سداب یا روغن بقطر مزنجوش و روغن بنو به
روغن قرنفل روغن دارچینی اسپر تیو نمک رسنی نمک شاخ گوزن هر که باشد در بینی چکانند اگر هم نرسد سداب بسر کرته تند سائیده چکانند یا عنبر
بخور کنند که مرغیه عوارض شدیده بهت عاقرقرحا خربق اسود سعوط کنند اگر کافی نبود کم تشویکار برند و تنها کلیعمل نیارند که مخدر است نمک بسر کرته آمیخته
بر کف پا بقوت مالند اگر عوارض طول کشند عرق ابو یلیقا یا عرق آوا یا بو یک قاشق دهند سفوف کونتیار بو یر تیو یک اسکر پلو یا سفوف پا پی لیپ
تیکو دهند عرق بیند کیتا یا عرق عود صلیب یک قاشق همراه سه قطره روغن کهربا یا روغن تو تیای سبز دهند عرق عود صلیب عرق بیند کیتا قرنفل
مزنجوش عرق سالوا هر یک چهار درم تریاق کهنه نیم درم یا قوتی قرنیا قوتی جیسنت هر یک اسکر پلو آمیخته دهند اگر سبب معده باشد تقیئی
دهند و حقنه مشانه حاد نمایند و هم تریاق و سفوف عود صلیب یا تخم و بیخ عود صلیب سداب سائیده بر قلب ضماد کنند **قول الیشاند** علاج
صرع شیخوخ نمایند به تنکیه حرارت طبیعیه خواهد افزود و رطوبت سرا زخود زائل خواهد گردید و صحت خواهد شد **قول سینیز تو** طفل تا وقت شباب

بعلاج داشتن عسرت اگر بسبب طوبت راس نباشد و بسبب دیگر مثلاً از معده یا حیات بود پس لازم که بزودی تدارک کنند و چون طفل پیدا شود
بسده دانهٔ بشیر مرضعه دهند تا حیات از رضع ایمن ماند یا عود صلیب سیاه که در برگرفته باشند یک اسکرو پلو بسه نیم اسکرو پلو در ق طلا نیم عدد
بشیر یا در شیر مرضعه دهند یا سفوف کونیا یک اسکرو پلو یا شربت صلیفات دهند و مرضعه را از جماع و خمر و اشیای مضره پرهیز دهند **قول متقدمین** تنقیهٔ مرضعه
کنند تا اثر دوا در لبن سرایت کند لیکن خوب نیست اگر مسهل به مرضعه دهند بدین جهت باید داد شربت ادریو یک قاشق یا شربت ریوند یا شربت کاسنی
یا شربت رسی یا شربت ناشپاتی یا نقوع گلقند دهند سنا و انیسون هر کدام پلو نار یقون ۴ گرش هر یک چهار درم مرزنج عود صلیب سه درم و آب شاهتره
جیتهٔ شکر آمیخته قوام کرده دهند و بشیر خواره سه چهار قاشق تفاوت دهند مرکور یو شیر بز شش اونه یا کبد یا راسیلیو بهار دانه همراه این دهند غاریقون چهار
درم آب نیم طل وقت شب بجای گرم ترکرده صبحی بنوشند کشش در وقت کبر و جوشاندهٔ کرایبعوام مسهل آید بکار برند اگر از شرکت معده باشد
عرق بید یکتا رد لاندو یا خراسی تیکو یا کین تیلیو یخر امیفس ترکرده دهند و بعد تنقیه سبح شامسفوف پایی لیپ تیکو نیم اسکرو پلو برق آلو بالو یا عرق صلیب
دهند و بهر مرضعه سفوف مذکور نیم درم دهند و برای تقویت دماغ کمر با سفید درم مروارید بوزنیدرم گل عود صلیب سنبل هر یک هشتی سائیده هر روز اکلیلی باشند
چند وقت **قول دانیال** روح خمر کرمونج عود صلیب و قدری خندتر بود و غسل کنانند دماغ و کاستیکو نفع اگر بسبب انجماد لبن بود عسل بمک آمیخته دهند
یا ماء العسل لطیخ زوفا آمیخته یا انفحهٔ ارنب شش ماشه لطیخ قرعه یا لطیخ بادیان یا لطیخ فوذنج دهند برگ کرفس لوبینه کلم سائیده بنیایه در سر آمیخته
بر معده نهاده نمایند **قول جان کورو** اگر بسبب انجماد لبن مرضعه یا بسبب غلظ لبن باشد باید که تبدیل مرضعه کنند و طریق باشد نمایند بر کف طی
انسنتین احیون هر یک هشتی زانده سائیده بقدری وغن خوک بی نمک آمیخته بر معده گذارند تا سه روز تازه دارند تا تفریق شیر کند پس طلیخ زوفا
یا ماء العسل دهند تا اخراج آن نمایند یونیکه کرب کرفس سائیده دقیقه بقدری پیه زیر و چند قطره سرکه آمیخته بر سینه گذارند و گفته و قتیکه طفل تولد شود و عورت
سرع ظاهر گردند باید او را شرع باک گشته باشد باید که قبل از شیر دادن لابد باید دو مرارهٔ سلحفات یک قاشق و هند و شیر یا در شیر نوشانند و مرضعه
دیگر مقرر سازند **فصل دوم در علاج ستوا** اگر بسبب ورم گرم نواحی دماغ باشد آثار ورم زحمی و حرارت پیدا بوند **علاج** تبرید دماغ باطلیه یا دزه
نمایند آب کده و یا آب کشنیز یا آب عنب الثعلب بر موضع نفشه یا روغن گل دانه آمیخته بر طاق سر کنند اگر بسبب دعوی برد بسر باشد تقدم آن و عدم آثار ورم
علاج با در وج مسحوق در بینی دمند زردالی که از نگلیه گوسفند وقت کباب کردن چکد چند قطره بچکانند زعفران قند سائیده
قدری بخور کنند و بینی بران دارند اگر بسبب سدهٔ باشد کشیدن بخور فرق نمایند زعفران زیر الورد سائیده بر طاق الندی طلا نموده در دهن بطفل دهند تا لعاب
بر آید و زبان طفل بدست گرفته خشک مالند و یا قدری دهند اگر تو و ایارج فیقرا متواتر چند روز بر معده دهند **فصل سوم در عطاش** چون عطش
مفرط لازم او ست بدین نام خوانند و چون مانع فروی نشیند زوال الیافوخ نیز مانند و در بیست گرم کردن و خشانیدن دماغ افتد و یافوخ فرو نشیند و
هر چند که آب نوشد سیر نگردد و بیوست سر و دهن بمرتبه میرسد که هیچ طعم نمی ماند و در چهار روز بگذشت اگر گذشت خلاصی یابد و باشد که وجع او اکثر تا حلق و خشم رسد
دلون و چهره تن زرد گردد از قوت و رده غلبهٔ سفرا و بسا باشد که قبل از حدوث او تغور در سر ظهور نماید **علاج** برای تبرید و ترطیب دماغ تراشهٔ خیار را با آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ کشنیز روغن گل و قدری سرکه کرده بر یافوخ مبتدی بیاض مضی دهن و دیا نشاسته

بقدری سرکه و دهن ورد یا عناب المثلث تر هم دهن ورد یا بنفشه تر کوفته یا برگ خرفه کوفته تنها یا برد و عنن گل بر یا فوخ نهند و هر چه گذارند خشک شان نهند و بدل همکنند و بدوغ گاو تازه یا آب تر بریا بطبیخ انستر خارتر او شوید الطاف در آب سرد گذارند حنا بر کف دست و پا بندند شیره خرفه تنها یا بقدری عصارهٔ بطباشیر طفل و نهند و غذای طفل و رضعه همه بر دوم طب نمایند از شعیر انشف و دیگر تدابیر مناسبه که در سرسام زرگان مقرر است بکار برند - **بدانکه** اسهال دیرین بدو استانی گرد یا اسهال بود طباشیر و تخم خرفه را بریان کرده بطفل دهند هلیله در دست و آب جوشانند چون نرم شود برآورده سائیده بر یا فوخ ضماد نمایند و خرقه روبند و مکرر بکار برند یا آملهٔ آب کده و دهن ورد صفرت بعض بر یا فوخ گذارند یا رضع سکه آبنوس نهند صفرت بعض هزمان بر یا فوخ گذارند یا در تنگ مغز کده و کاهو شیره خرفه عرق بید شک و مهند طباشیر کبریت را در آب شرب اندازند و بدن بموم و روغن گاو زرد باشد چرب کنند یا چنانچه بعض سرد کرده خرقه کتان آلوده بر سر نهند چون گرم شود تبدیل نمایند طباشیر زنجبه زرد و هر یک و سرخ دهند و عقب او شیره خرفه بود داده شیره تخم کاهو برق با تنگ برآورده شربت انار شیرین رب سیب آبخته نوشانند و مرضعه را آب سویق شیر و هر چیز دوی قبض بود خورانند و از تخمه باز دارند بلکه تقلیل غذا کنند که این معنی باعث حبس اسهال طفلست **قول صاحب فونیکه** این مرض اخمره گوید فصد کنند اگر چه شش ماهه باشد نهار البدن کشانیدیا علق بسیاری فصد و عقب گوشت چسپانند بتکرار چرا که بغیر اخراج دم صحت نمیشود آب کاهو یا آب نیلوفر تر تشبیه نیم گرم یا میز آبخته خرقه آلوده بر سر نهند آب کده و آب برگ عنب الثعلب آب برگ خروع آبخته خرقه آغشته نهند مغز کدو مغز خیار بر سر گذارند صفرت بعض عدد روغن گل و اوشن آبخته یا روغن گل چهار درم رهم بوبولیا یونیز خشخاش بگلاب برآورده هر یک دو درم سیاه بعض عدد آبخته بر سر طلا کنند یا شویه نمایند و آبخته در سر بزرگان گذشت بکار برند و بعد اعتدال حرارت که آثار قلت و رست او دیده بر ده مرقه ملائمه جهت رفع مادهٔ مابقی طلا کنند چنانچه بوبادران کلیل زیتون در شیر خوشانده خرقه آلوده نیم گرم بر سر نهند صفرت بعض عدد روغن بوبادران دواوشن آبخته بر سر طلا کنند **دواصبر** حنفش صندل سرخ کتیرا گل بوبول هر یک دو درم سکر و بلیو برگ نیب دو درم عدد حب بسته و هند پوست نیب مروارید سنگ طلا کنند **دیگر** برگ خنارگ نیب فلفل یا رجب بسته و هند و فلفل بوبل طفل سوده طلا نمایند **دیگر** صندل سرخ تخم شاهتره سبز مغز تخم نیب تخم نیب صمغ نیب شاهتره هر چهار نیلکنتی بم ڈنڈی گل نیب اهل سوس هر یک شش هلیله سیاه ده پوست درخت کچنال سه قدر نخود حبوب بسته صبح شام یک یک هند و از روغن وغیره پرهیز **دیگر** همه حنفش برگ نیب صندل سرخ هر یک درم کشنیز زرنباد چشیمرج هر یک دو درم سکر و بلیو زیره سفید مروارید سنگ طلا شیر هر یک پنج درم با دوبان سه درم گلنار دانه هیل هر یک دو عدد کبابه بیست یک عدد هلیله زرد دو عدد آملهٔ یک درم آب حنا قدر نخود حبوب بندند و هر روز یک یا سه حب دهند **فصل چهارم در اجتماع المادی الراس** مرضیست که رطوبات مایعه در سر خارج تحف یا بالای غشای سطب جمع شود و بصبیان اکثر افتد بسبب رطوبت دماغ ایشان پس اگر خارج تحف جمع آید عروض او اکثر بسبب خطای قابله میباشد که سر را بزور فشار کنند و بدان سبب افواه عروق موضعی بکشایند و خون مائی سیلان کرده تحت تحف جمع آید و جلد برآمده نماید و لون سحال اصلی باشد و چون باصبع فشار کنند متغیر شود و رجوع نماید و اگر التفتاح افواه عروق سبب بود بگاه و سهر لازم میباشد خصوص در اوائل فرق درین دو درم سهر آنست که تغیر آن محل و تخالف است و احساس لمع و رجوع فائمه در سهر است و فقدان این آثار دو جدان آثار سابقه لازمه اجتماع رطوبت **علاج** اگر رطوبت کثیر باشد حصول

باشد و بداخل مندفع نمی‌شود بمعالجه پردازند که ضرر دارد و اگر قلیل و مجهور و متمسک در محل باشد تحلیلات خفیفه ضمادکنند و با ادویهٔ قطعه سرد بندند یا شق کنند تا رطوبت برآید پس بندند تا سه روز خوب است بران همین بسنده کنند اگر فرصت آمده باشد بهتر الا بسر هم و علاج کنند باشیاف کارفرمایند حسب حاجت و اگر در نبات محجوبه تنفس افتد و منه ورت دانند باید که قدری محمآنجا خراشند تا خون آلوده نگردد که بدین تبریز و فراهم آید شق هم فتح مجمع الرطوبت نمایند چه اگر صغیر الحجم بود یک شق و عرض کافیست و اگر کبیر الحجم و کثیر الرطوبت باشد دو یا سه شق متقاطع نمایند تا ماده بتمامه بیرون آید تا کار باضمده کشاد شق نمایند اگر کبیر است بریده برآتش گرم کرده قدری نمک و زرد چوب فشانند و از جانب قطع در روز سی و سه بار تکمید کنند و چند روز تحلیل نمایند لیکن اصابت بر منتصب بر طفل خوب نیست اگر باضمده دیگر کار برآید بدین نپردازند و اگر آب در داخل تجویف بالای غشای صلب که ماس تخصت جمع آید تغمیض عین متعسر بلکه غیر ممکن باشد و چشم دائم تر و مفتوح بود و اشک همیشه رود در سر طفل باید با یکدو دانه نمایند و بطبع گذارند که عند استکمال مزاج و تقلیل رطوبت که لازمهٔ قرب سن بلوغ است خود بخود زائل میگردد و اگر مانع از دواجهت آنکه مانع اینها کثیر الرطوبت و سهل القبول است و این راه استعمال منقیات قویه دماغ در بینها غیر ممکن و تدبیر موضعه غیر کافی **قول عسکری** اگر در دن تجویف باشد لاعلاج و اگر بیرون تجویف بود علاج او چاک کردنست در عقب سر بعرض یعنی از یک گوش بسوی گوش دیگر و ماده را یکبارگی نباید آورد بلکه بتدریج پس بهم علاج نمایند **قول صاحب فولسیکه** سه گونه هست یکی آنکه آب میان جلد و تجویف پر شود و درین ورم ظاهر نبود و مع نباشد و جلد نرم بود و چنان که بر سیدن و نشنی آب در دی می‌گزد دوم آنکه آب بین تجویف و دماغ باشد و درین مع باشد و نبض بر و ورم حبیه و ضعف و سبات و تشنج پیدا بود و کمتر ترم باشد سوم آنکه آب بین دماغ و بطن او باشد و درین آثار مذکورین نباشند و سر متورم بود **بدانکه** ماده این خواه بظاهر بود یا بداخل اکثر عسر البرء بلکه لاعلاجست و اکثر سبات و سکته منجر میگردد خصوص که ماده ما بین دماغ و بطن او باشد و سبب او ماده یعنی طوبیست که در اجزای دماغ بندد تجمد گردد و بسبب عدم گردش یا از انسداد مجری یا از ترشی زبون **قول متقدمین** اگرچه در اوعیهٔ یعنی گردش بلغم در همه اجزای جسم شمال گردش خون که در اوعیه خود میکند میشود اما محدث این مرض نمیتواند شد **قول ارسبو** در طفلی که بعسر پیدا شود بسبب سوء مزاج است بر اس پیدا می آید **علامات** یعنی ورم در میان اثر غمز و اگر بسبب ریاح باشد با وجود سبکی ورم نهانبود و از اصبع فشرده نگردد **علاج** مرضعه را از اشیای منافیه پرهیز فرمایند مرغ و بنه حمام مرتب طیور کوهی خوراند تلیخ نخوبحیات نوشانند و طفل را بطبیخ فاشرا ریسا بارگ زیتون که مساوی او بوس جمل او بس کوا بیند یکتا نیم اونس آمیخته حقنه کنند روغن خرفه تنها یا بمورد مسحوق آمیخته یا روغن بومادران و روغن شبت و روغن خمار و روغن گل بارونی سیون مقطر بالسمو کبریتی روغن پرو یا بالسمو برونه آمیخته بر سر مالند انسنتین بومادران کلیل هر یک دو روغن زرد نام روغن بومادران هر یک چهار موم قدر حاجت مرهم ساخته یا عسل شش اونس حاشا یک شت نمک نیم اونس زعفران چندانه تخم سبز دو قاشق مرهم ساخته بر سر گذارند **فصل پنجم فی الورم خارجة من القحف** گاه باشد که در غشای محیل قحف یا در جلد سر ورم حادث یا بارد پدید آید و احساس لم ضاغط القحف خاصهٔ جمیع اقسام ورست **علاج** بر لوازم حار بارد از نوعیت و رم استدلال کرده حسب سبب باضده مناسبه پردازند و تدبیر شرش هر حال القحف از سر سام کنند و در ورم حاد اگر مریض قابل حجامت بود اخراج دم هم بوضع محاجم نمایند **فصل ششم در تشنج** اگر بایس باشد عقب حمیات و استفراغات پدید آید و خاصهٔ اوست که اندک اندک پیدا شود **علاج** غسل گل

روغن بنفشه روغن بادام تخم گرم فقط یا بشمع گداخته بر سر فقار ظهر هموار مالند و همه‌تن خصوص مفاصل و رجلین چرب و ارند و در جائیکه هوا مائل بگرمی و تری بود دارند و مرضعه را اشیای گرم و تر نخورانند و طفل را نیز اگر خورنده باشد اگر هنوز حمی یا استفراغ باقی بود بهر چه مناسب وقت باشد تدارک کنند و تشنج کلا حمی افتد و حمی باقی بود و مهلک است اگر بسبب قبض طبع و سهر و گریه مفرط باشد **علاج** بشافه نرم تلیین کنند و جهت تنویم و بکا هر چه در سهر و لکا آید بکار برند و با حمی رفع تشنج ادهان گذشته مالند اگر بسبب غلبهٔ رطوبت باشد تقدم باید و جود اسباب مرطبه و ظهور آثار رطوبت **علاج** برای تنجیف مزاج طفل شافه گرم مکرر و عسل آرند و روغن زیت و روغن قسط و روغن خروع مرکب مالند و مرضعه را جای آب با السل نوشانند نان العسل یا نخود آب پر مصالح و بیچ مرغ خورانند اگر بسبب وجع و ورم کعنده بود راسنان و منبت او شود و باشد بنا بر قرب دماغ بدان وجود سبب **علاج** تدارک ورم بدانچه در ورم لثه آید کفته و تسهیل انبات دندان کوشند و جهت رفع تشنج ادهان مذکوره یا روغن ایرسا و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری مالند و این نوع استمالتی مبتلا نباشد و باشد که سببی بود بشنیدنیکه اسهال مفرط یا حمیات محرقه عارض باشد اگر بسبب ضعف و فساد هضم بود و ظاهر است که درین صورت بلغم زیاده میشود و اعضا سرد بسبب ضعف آنرا قبول میکنند و این طفلے را که تن آبادان باشد اکثر نشود لکثرة فضول و ضعف اعضا به **علاج** تجدید غذای مرضعه و طفل نمایند جوارش کمونیه دهند و روغن ایرسا و روغن سوسن و روغن خیری و روغن حنا مالند و همه چیز در رطوبتی گذشت بکار برند اگر بسبب انطلاب و حرکت عنیف یا بسبب سقط کوفتی و التوائی و عصب افتد تشنج سلامتی مبدا روی کند دماغ و نخاعست آثار او حدوث تشنج متصل بسبب **علاج** باصلاح عضو ماؤن کوشند با ضمده مرطبه مقویه و دلک و نطول **قول صاحب فونسیکه** اگر این مرضعه غلیظ و مزاجش بلغمی لون طفل سفید و جمی باشد بدانند که سبب بلغم است و اگر این قیی و خوب قوام و مرضعه محرور بود و لون طفل سرخ و لاغر باشد بدانند که از حرارت پس تبدیل مرضعه کنند این خوب بود و محرور نبود و امراض حار و قوا و جیب و نمایند و غیره نداشته باشد نمایند و اگر مزاج طفل و موی بود اگرچه اندک ماهه باشد فصد عضد کنند یا بجای فصد علق گذارند و اگر تشنج از انحصار اجزای اس مادا از اجزای قریه او بود که بالنسبه از اجزای تشنجیه خون گردش کردن نتواند و دران منجمد شده و مهلک است باید که بر اعضای متشنجه روغن بنفشه یا روغن زرد خام یا بیه آورده یا بیه داخل مالند و بطبیخ یا بیه داخل مالند و بطبیخ یا بیه داخل مالند که مصرف در روغن یا در روغن و آب بخته باشند و در جوش اخیر برگ خروع تخته باشند در روز دو سه بار آبزن کنند و انگمباب نمایند یا آب روان حمام نمایند و در آب نیکوم نشینند که مزیلهٔ تشنج است اگرچه خرد ساله باشد و اگر زیاده سرد و بلغمی بود و در طفل پنج شش ماهه اخراج ماده برزیلها باد و با کریدیا سلیمه کنند و بطبیخ سکنجبین مزعجوش قطورین یا با بابونج یا بیه بیند یکتا حقنه نمایند و بیه نارپایه روباه مرهم لطف روغن بنفشه روغن خارا مالند تمام گرتی نمایند لیکن اگر نازک بود بکار نبرند **قول جوان کرو** و بر صدغ و منخرین و مواضع نبض تریاق بسرکه آمیخته مالند و بر ناف پودینه و انسنتین بسرکه سائیده مرکی و دود تنور آمیخته گذارند مخرجه حیات که باعث تشنج شود **فصل هفتم در گزاز** یعنی تشنجیکه ابتدا کند از عضلات ترقوه و متصل سازوآن راسوی قدام یا خلف یا یمین یا یسار و بعضی اطلاق مینمایند بهر تقدیر **علاج** حسب سبب تدبیر تشنج جویند **قول بقراط** اگر مستکم نبود روغن بنفشه مالند و از هوای سردی نگاهدارند و مرضعه را از اغذیهٔ ثقیل قابض پرهیز دهند **فصل هشتم در استرخا** سبب و فصول و رطب است بسبب اکل مرضعه اغذیه رویه **علاج** سلیخا بوزن چهار دهند زهره گرکی سه درم روغن خیری بیست درم روغن ساخته بر تخریج مقعد مالند و مرضعه اغذیه گرم و هضم و اصلاح شیر نمایند **فصل نهم در کثرت بکا و سهر** اگر بسبب وجع اذن یا وجع امعا

یا وجع رحم وغیره باشد از وضع مدبران عضو تسکین باید یا زود یاد کند **علاج** تدبیر عضو ماوف کنند چنانچه بیاید اگر بسبب ورم یا غ بود تدبیر آن گویند اگر بسبب فساد لبن در معده باشد قی وجوع نفع دهد و شیر که در قی آید فاسد بود و سبب بگیرد پیدا نباشد **علاج** اصلاح شیر کنند و بعد تقیه تقویت کوشند اگر بسبب الم وکوفت و سخت بستن غندق باشد **علاج** تدبین بدن کنند و بتدریج مالند و بطبیخ نیمگرم عروق الصفر غسل دهند اگر بسبب سوء مزاج دماغ و فساد روح نفسانی باشد و این مقدمه صرعست و در اوائل ماه اکثر افتد **علاج** جند بو یانند و قدری خورانند و دیگر تدبیر از ریح الصبیان بیاید سبب بگیرند **قول بقراط** بعضی زنان برای تنویم مخدرات بطفل میدهند پرهیز ازان لازم اما قدری افیون دهند که مقلل طبع است **فائده** طفل را در مهد جنبانند و بلعب مشغول دارند و ترسانند تا مرتسانیدن اشتباه نیابد تا آفت دیگر بار دا گر کافی نیوند تخم کاهو خشخاش شهدانج بریان کرده سره بسته مدام بو یانند و نرد بالین دارند روغن خشخاش روغن کاهو بر صدغ و یافوخ و مهره ظهر الذ اگر قوی تر خواهند قدری وراب تر کرده در نقوعش اندکی قند آمیخته بر صفحه دهند و بطفل هم مجوز د شیر خشخاش در غذا خورانیدن سنوست افیون بو یانند شیر مرطبان مع الخار و شرقه پیچیده بر طفل بر خوکنیز الیکا بند شیر خر نوشانند پوست دب بریان دهند **قول صاحب فونیکه** اگر بکا بسبب وجع شکم باشد تلیین طبع کنند یا روغن بنوشادران یا مرهم اگریپیوتر بر شکم گذارند و بالایش برگ کلم گرم کرده ببندند اگر وجع بسبب خرطین بود عبر آمیزند و حقنه از مرق مرغ شکر و یا کا تو لیکو نمایند سنبل بو یادران مرغ پزند و بمرغش حقنه سازند اگر بسبب وجع حرارت باشد و طفل قوی خوب تنگ و مرغ هم قوی باشد درین وقت شکر صفرت بیض بشیر آمیخته حقنه کنند اگر وجع ساکن نگردد و لادن افیونی و دوانه افزایند و بجای حقنه شانه اعسل مقوم با تنگ بشکنند اگر شانه قوی در کار بود صبر تمیدرم و با کریدچهار دانه بعسل آمیخته شانه کنند **قول صاحب فونیکه** اگر طفل اسهر باشد مرهم محرر یعنی بود تبدیل مرهم نمایند اگر تب نباشد اصلاح مزاج او کنند تخم مرغ کاهو بیخ دنبه کدو بیچه گاو بیضه دهند اگر قوی المعده باشد تخم گاو خوراند و از اغذیه حار تر و مطبوبه پرهیز انند و بطبیخ کاهو برگ خطمی برگ بید بنفشه کشنیز سبز نرالبیخ خشخاش ثبت یا شویه کنند و در روز دو سه بار و اگر جای آب شیر از ند انفع و یا بها تا رکنیم ساعت دهاده از ند سفرساق گوزن بر کف پا الذ نرم بلبن آلوده بر جبه نهند کوکنار برگ کشنیز برگ بزرالبیخ شیر جوشانده خرقه آلوده نهند آب کاهو شیر جوشانده یا برگ کشنیز بزرالبیخ بشیر خیسانیده خرقه آلوده نهند برگ بید برگ خشخاش سبز نیز بالبن نهند برگ بزرالبیخ در کلاه نهاده بپوشانند آب کاهو برگ نیلوفر آمیخته سعوط کنند برگ نیلوفر برگ کشنیز بزرالبیخ کاهو لبر کرده بر کوتحضد و بر اتیلو پای ضماد کنند اگر طفل بسیار گرید تبدیل لباس و بستر کنند چه اکثر آزین آرام یافته اند برگ کاهو چهار عدد کوکنار شش عدد نیلوفر دو مشت بزرالبیخ سه درم آب کاهو گلاب سایده بر خرقه کتان و تو نهاده بر جبه و صدغ نهند اگر قدری سرکه افزایند بهتر لیکن زیاده نباشد که سهری آرد و اکثر و سبات تسعیط آن نافع خواب دیگر دو دقه تقدمین بطور یکه افیون و اخذ و سنوم سپید انند سرکه راهم فریخ خواب دانسته اند اگر طفل دو ماهه باشد قدری شربت خشخاش سفید شیره تخم های بارد کلان شیره خشخاش و هندبا بشکنند عصیر و لبن حقنه نمایند یا برق فروج کرده در خطمی بنفشه برگ کاهو شعیر جوشش بو و بیاض بیض در عدد روغن بنفشه شکر سه یک اونس آمیخته حقنه کنند اشنه تخم جوشانده بطفل دهند **فصل هم در سبات** مرهم را از خمر و پکلات وغیره که منفر دماغ اند و جانوران آبی پرهیز انند مرغ و بطیور کوهی خوانند اگر طفل همی بدید آید سوای مرغ و فروج شی دیگر ندهند و اگر همی نبود در روزی دو بار یک پیاله چای یا قهوه نوشانند و بطفل هم یک قاشق دهند

وداک اطراف ودوضع محاجم وادویه کاوستیکو دعضدین وجلین بفهید وحقنه حاده وشافه نمایند خمرایی تیکو دواونس یاکوابیند یکتاسه اونس حقنه کنند شحم حنظل درم صره لبسته دربول طفل یاطبیخ سلق سفید یاطبیخ قطوریون جوشانده کوابیند یکتاینم اونس آمیخته حقنه کنند نمک سنگ بسبل مقوم آمیخته یا شحم حنظل نمک سنگ نیم درم بسبل مقوم آمیخته شافه کنند اگرطفل زیاده ازشش ماهه باشد ریزینا جلاپاشش دانه دیاکریدیارا سیلسوسه دانه بشیره تخم بزدونه سداب بسرکه پخته لوبانند یاداتهن گرم انداخته بمغارش بدماغ رسانند سداب جندشونیز سوزند ودودش ازانبوبه بدماغ رسانند بالسوا پولیتیکو برکام مالند ودوروز دوسه بار یک قاشق چایی یاقهوه همراه سه قطره روغن کهربا یانمک لطیف شاخ گوزن یاسپرتوفولادوبهند اگرکافی نبودبرکتف ونوکا شرط زنند وبعقب گوش یاصدغین علق چسپانند **فصل یازدهم در فزع فی النوم** یعنی طفل خواب های هولناک بیند وبدانسبب ترسیده بیدارگردد سبب اویاآنکه دربیداری ترسند وآنصورت درخیال قرارگیرد پس چون بخواب رود وعقل مستور شود همان صورت خیالی جلوه کند وباعث فزع گردد **علاج** بهرحیله که شود دفع خوف کنند وبران شی مخوف دلیرسازند وبلهو ولعب وحیله خیال فراموش گرداند ودرابتدا اگربرنیج پاکیزه بریان آب شسته آن آب دهند انفع رماد عظم سرطان بنبات یاکشنیز بریان بقند دهند یاخرفه بریان بقند دهند یاآنکه مقدمه جدری وحصبه باشد تدبیرش درجدری آید یاآنکه بسبب امتلاء کثرت غذا غذا درمعده فاسد شود باعث این گردد واین بدوگونه است یکی آنکه بخره غلیظه مرتفع شوند وروح نفسانی رامشوش سازند دوم آنکه چون غذا فاسد شود معده ازوی اذیت یابادوا ذیت وی ازقوت ساسه بودی گردد بقوت مصوره وتخیله پس اعلام حاکمه تمام **علاج** غذا کم دهند وبعد غذا نگذارند که بزودی بخواب رود واگرمنع ممکن نباشد یاخواب مطلوب بود مهد محکم جنبانند تامدهضم وتحلیل شود وقدری عسل لیسانند تااعانت برهضم وانحدار نماید مسطک مصوق مع قدری قند فقط باهمراه نان خورانند **فائده** گاه بود که وقت خواب طفل حالتی شبیه بکابوس پدیدآید باید که چند بوسانند وقدری خوانند وقبل ازخواب بشانه صابون تلیین نمایند وهرچه دارم لصبیان گذشت حسب حاجت قدری برگیرند **اندیشه** گاه بود که عقل دربیداری تیز شود بسبب ضعف نفوس وقلب هم دربیداری بتصور آن منفزع شود وحال آنکه معده ازاستلاء وفساد سالم باشد تدبیرش همانست که اول گذشت اگربسبب فاسد شدن معده پدیدآید به چه حیلی کنند **قول صاحب فونتیکه** کابوس مرضیست که طفل درخواب گاهی خشونت دوگاه سنگینی گریه دگاهی ترسیده وبیدارگردد وبسبب اوتساعد بخواب ازمعده بدماغست که تکدر روح حیوانی نماید وباعث این مرض شود وزیاده تر اطفال که لبن کثیف نوشند پدیدآید چه لبن بسبب سوء هضم تباه گشته فم معده را اذیت رساند واحداث این مرض کند **علاج** اگرشیر مرضعه مریضه یالبن دایه ناقص باشد تبدیل او نمایند اگرتوانند اندیه لطیفه بمرضعه دهند وبطفل شیرندک نوشانند تاثقل نیاز دوبعد شب شیرفوراً نخورانند تاآنچه معدود نکنند وعسل گلابی سولوتیو یاشربت اورنج یک قاشق بطبیخ آلوبخارا یق دهند اگرطفل ششماهه باشد مرکوبه شیرین شش دانه دیاکریدیه سولفور دوچهار دانه یاسیپو دهند بروغن بادام قی کنانند اگوابیند یکتاقوی نیم اونس دهند اگرخوشحقنه نمایند که درامراض اطفال انفعست وبعد تنقیه تام جهت تقویت معده روغن فستقین بروغن سداب وروغن سنبل وروغن به بمعده مالند وبالایش دیارود الوناویا آروماتیکو گلابی یاصندل سرخ گل سرخ یاشنیز یاانیسونی مالند یاقوتی قرمزندکی بلبن دهند وبرای منع انبخره که مولده صرع اند ادویه مزبله یکسره چون خف آدم زمرد بورشنگ سرسبی دندان اسپ دریائی اظفار الطیب سبد شاخ گوزن طباشیر همراه عرق عود صلیب یاعرق پودینه یاعرق

بادیان وهندو در گلوسپید یا کهربا سفید یا مرجان گرگ بندند **فصل دوازدهم در زکام و نزله** در طفولیت بسبب توفیر رطوبت وضعف دماغ اکثر افتد خاصةً عند ملاقات برد خارجی بسر **علاج** مرضعه را از لبن وبحم وشیرینی وغیره پرهیز انند و سر طفل گرم دارند و اندکی عسل دهند و سعی کنند تا بی شود باقی تدبیر که در سعال آید بکار دارند **فصل سیزدهم در انتفاخ عین** یعنی برآمدن چشم واین غیر دردست واکثر بسبب ندبه یا قطع یا وجع صعب باکثرت رطوبت ورياح پديد آيد ووجع كند باشد **علاج** حضض بشير حل كرده طلا كنند بعد ده بطبيخ بابونه آب باد وج شویند ومقویات معده بطفل دهم بمرضعه دهند واز غذای نفاخ وملینهم افزایر پهیز انند واکثر چشم را بسته دارند **فصل چهاردهم در رمد و ورم** ورمد را بتازه آگویند وورم ديرينه وميست كه درمان پديد آيد وجفن برگردد ودوخون زرد رنگ آيد **علاج** تا سه روز دوا بچشم نرسانند ومرضعهٔ طفل را اگر خورنده باشد كلابچه شيرينه دهند واز انچه چرب باشد پرهيز انند اگر چشم بسيار ملتهب بود پنبه بشير زن تركرده نهند وشير دختر بهتر از شير پسر بود پنبه كهنه دو دگز بادو دزيل خرد اره گرم گرم برپشت چشم دارند كه وجع صعب وورم اجفان زائل شود چون گرم شستن سفيد وبعد سه روز كمون نغرچه برابر باب دهن وركف دست مالند كه مثل مرهم شود پر پنبه نهاده شير برو دوشيده برپشت چشم نهند شب ودروز كه وجع وورم والتصاق زائل شود خاصةً درسرما ودر بيمارى ريه پرهيز بيش كه گرم باشند برچشم نهند سكن وجع ودرم ودرد پيخ اگر بعد تسكين وجع ثقل جفن باقى ماند خرقه باب گرم آلوده كمديد چشم نمايد اگر بدين تدبير زائل نگردد حسب غلظ تفتيه كنند ودر دموى ودرد پيخ بتوتيا وبنا گوش علق گذارند وقدرى خون برآرند وار سال علق بر جبهه مفيد حضض بشير سوده درون دبرون چشم طلا سازند درشبانروز سه بار وكشنيز سبز صفرت بيض وقدرى زعفران گرم كرده ضماد كنند اگر عنب الثعلب فراز بهتر وتا كه صورت قوى نباشد دواى قوى نگذارند كه چشم اينها بسيار نازك خوف آفت باشد وهرچه در وجع وصوصت ابود از چشم ايشان دور دارند وضع دوم لعوق اكحل عار على عين نفع بليغ ابورويج غسل قديمين نمايند شياف مايثا وورم انزروت سفيده درم زعفران ماميران هريكدرم در ورسازند براى ورد پيخ نافع اگر بسبب غلظ بارو غليظ وباد باشد بعد اخراج ماده غليظ بخار انگيز كمون مسحوقه بصفرت بيض آميخته گرم نموده برپشت چشم طلا كنند اگر بسبب يبوست باشد پيه شمع را تر اشيده برگف دست آب بسيار مالند وهفت بار آب شويند تا بچون برف گردد وبويش نرفته گردد بر پنبه نهاده برپشت چشم گذارند يا صمغ عربى نشاسته انزروت مدبر قند برابر سائيده بكار برند اگر رمد مزمن بود زرشك انجام باشد اگر بعد پاشيدن پنبه بر دهن آلوده بر پشت گلى بر آب نهند چون سرد شود برچشم گذارند وبرو قرصى انگل پاك كه آب سرشته باشند نهند وبعصابه ببندند زود اثر كند **فروريچ چشم** چشخام در ديل خرقدى آب انداخته بر پندس برآورد وبقشقرة مغرش ده قند ماميران هريك يك مانند سرمه سحق كنند اگر انزروت مدبر بدل ماميران كنند بهتر **قول صاحب** فولنسيكه اگر جفن مرضعه ناقص باشد تبديل مرضعه كنند ورنگ نسازند لبن در چشم چكانند چند دفعه وآب تيغرم يا بعرق ماميران شویند ودر ابتدا بعرق بابونه يا بعرق گلاب يا بعرق مويز خشك كه خيلى گرم نباشد پس اگر طفل تواناو مرض بسبب ضربه باشد اگر چه رنگ ماهيه بود فصد بايد محاذى چشم نمايند يا علق بر وريد مقصوده چسپانند اگر فلغمونى باخراط نباشد بعرق بابونيان شویند ودر ملغمى نيز بكار برند اگر كاهى نبود علق عقب گوش چسپانند بعده كاوستيكو در انجا نهند ومدتى سائل دارند ودواغ در دست محاذى چشم دهند كه مرتايد مراض سرست طفل بهشت كوشد راجت حفظ ماندن زائد خناق داده شدو مرضعه را مرغ ونبه بقر وغيره خورانند واز اشياى مطبوخه وغيره پرهيز انند وگفته رمد در اطفال نسبت بديگر امراض بسبب سيالى خون بيشتر

پیدا میشود و اکثر بیاض و وسعه و ضعف بصر بوسیلهٔ مدید می آیند **فصل نانیز دهم در مادالعین** یعنی طفل و یا بدکه ماد در چشمیست سبب او کثرت بکا و یبوست مزاج لبن است **علاج** روغن بنفشه چکانند و در غذا عصارهٔ کاهو کنند شیرهٔ خبه بر طفل مالند **فصل شانزدهم در انتشار الاشفار** یعنی ریختن موی مژه **علاج** اگر بسبب یبوست باشد لبن مرضعه یا روغن بنفشه سعوط نمایند یا بگیرم تکمید چشم کنند بدان آب فاتر شوینا اگر بسبب رطوبت باشد بطبیخ آس غسل کنند میخته یا خرعتین کحل نمایند **فصل هفدهم در بیاض الاحداق** یعنی سفید شدن سیاهی حدقه **فائده** بساهت که بسبب کثرت بکا رطوبت طبقهٔ عنبیه تحلیل رود و لون او متحلیل گردد مانند زرع و قتیکه خشک شود سفید میگردد **علاج** آب عنب الثعلب و شیاز و چند بار کشند و مهما امکن از گریه نگاه دارند صمغ سماق یک قند چهار سائیده کشند بیاض که بسبب و بکا نبود دگر دیگر امر که در مرض نبرگان مذکور است باشد زوال **فصل هیزدهم در غموض العین** اگر چشم و انکردن طول کشد منجر به بیاض میگردد و سبب و استملای سرازیر رطوبت غلیظ است **علاج** دلک سرخه چشم با و با آب گرم شویند و نیلی مالند تا عطسه آید و اصلاح لبن مرضعه کنند **بدانکه** اگر با غموض اختلاج روی پدید آید مهلکست **فصل نوزدهم در سلاق** یعنی سطبر شدن پلک اینهم از کثرت بکا میشود و گاه باشد که موبرینه و گاهی تقرح میگردد و بسبب عبور رطوبت بورقیه در وقت بکا **علاج** آب عنب الثعلب در چشم کشند و پنبه آلوده بچشم گذارند اگر بسبب بکا نباشد بعلاج توتیر محتاج بود هم صباح بول گرم شویند پس آب عنب الثعلب کشند **قول بقراط** کثرت بسبب بوسی عرق و غیره مرضعه پیدا میگردد مضغ کحل کنند پس نطر کنند اگر حار بود کافور اگر بارد باشد مشک عنبر بیامیزند **فصل بیستم در دمعه کثیره** رمد و دخول چیزی در چشم باشد سبب او ورود آب در گوش وقت غسلست و آب بزمان چشم می برآید **علاج** فتیله پنبه مشک در گوش نهند و بجانب آن گوش خوابانند آب منجذب شود و اگر دهن بر منفذ نهاده کنند نفع **قول صاحب فونسیکه** بر اطفال اگر بسبب تری سر و مغز چشم که بانسب غدد چشم جذب ماده کند توانند پدید می آید و اکثر لا علاج است بسبب کثرت رطوبت باید که آب نیگیرد یا بلیدرود در هر آب چهار رطل جوشانده یا مغز بادام رطل زاج نیم درم آمیخته چشم را شویند چه مزاج مقوی چشم و فراهم و معه است خرقه آب انجره یا آب بارتنگ تر کرده بر چشم نهند چون خشک شود ترسانند اگر گل اینی و سر کرا فزایند نفع عقب گوش و بر بنا گاه میکوبند و مدتی سائل دارند اگر کفانی نبود و نفعه یا بجانب یا اخلاق و مع و نفعه یا دنبه مرغ و دراج طیور کوهی خورانند و اناهی و خوک و شیاهی پاچی پرهیز کنند **فصل بیست یکم در حول** خاصه دوست که یک چشم زرد و زیاد حدوث او در طفل یا بعد صرع یا از اضطراب او وقت تشنج لبن بر یک پستان طویل و نگریستن بیک جانب تا مدید یا آواز بلند و شل آن یک طرف و نفعهٔ بحرکت آرد و بهمان طرف تا مدید ناظر باشد شود **علاج** بزودی تدارک کنند تا صلابت و عضلات چشم محکم نگردد و بدین وجه که گفته شد چشم که مخالف گوشه مائلست آویزند تا طفل بالطبع براهی دیدن حرکتی کند که مطلوب ایشانست چشم باید نسوه مائل سازد و یا رقعه بر روی او لیه شده و مقابل ساقه در رقعه ثقب کنند و محاذات آن شمع افروزند تا از نگریستن بتکلف چشم باصلاح آید چنانچه روی بلقو سبب نظر کردن در آئینهٔ صیقلی صلاح میگیرد و نفعه را اندکی لطیفه هند و دو حول نرعی اندیه منجره و جماع مضر دانند **قول صاحب فونسیکه** حول در نیست که عیادات چشم معیوب شوند و کسی شی را راست و یدن نتواند و وقت دیدن سیاهی یک شیشه بکل خطمی کرده و دو درم کهرا ز اخ الطفال اگر شدید آید و بعضی مواد دی بعد تولد پیدا گردد و چهار گونه است یکی آنکه شبیه نور بر بالف مائل شود دوم سوی گوش سوم جانب بالا چهارم طرف زیر **بدانکه** سبب مولدی

غلظی قوت مصوره است که عضلات چشم را که مقومی بصرست از خطوط مستوازی نامیلو گرداند بطوری که هرگاه شخصی سالم که چشم را از اصبع سومی به دیگری یا سبابه یا انگشت بعضی عضلات چشم از جانب خرد پیدا شوند پس ثقبهٔ نور در وسط چشم بالای خطوط متوازی نماند و بجانبی که خروست کشیده گردد یا آنکه مادرش در وقت حمل شخصی تشنجی یا حیوانی را که چشم او وقت مرگ گشته باشند یا اشیای درخشنده چون شمشیر و برق و روشنی و غیره بیند و بدان سبب و بالطبع حول پدید آید **بدانکه** سبب حول که بعد تولد شود آنست که طفل را مادام در یک پهلو دارد پس طفل از یکجانب مایل سوی روشنی یا شی دیگر نظر کند و بدان سبب ثقبهٔ نور بدان جهت مائل ماند یا بسبب تشنج یا فالج که در عضلات چشم پدید آید یا بسبب نقص رطوبت زجاجیه شود و چرا که چون رطوبت مذکور براستی خود نماند ثقبهٔ نور وقت نگریستن سوی بالا یا زیر یا یمین یا یسار مائل شود و حول پدید آید **فائده** اگر بعد سرع پدید آید بدانند که سبب تشنج عضلات است و اگر بسبب فالج بود حرکت چشم گم گردد و اگر بسبب فالج و تشنج نباشد بدانند که نقصان در رطوبت زجاجیه است و اگر مدام چشم یک سو ماند بدانند که از استرخای چشم است **بدانکه** اگر سبب غلظی قوت مصوره یا سبب نقصان رطوبت زجاجیه باشد لاعلاج است و اگر سبب تشنج یا فالج عضلات چشم بود و کهنه باشد اکثر لاعلاج بود و آنکه میل چشم یک جانب بود علاج پذیرست نوعیکه گفته شد تدبیر شر کنند **فصل بیست دوم در التصاق**

الجفن اگر زیاده از معهود خواب بود مقدمهٔ مد باشد **علاج** هر صباح چشم را بروغن گرم شیرهٔ سرنا صفهانی کشند تو تیای مغسول گرد چشم مالند و دو چوب گز و چشکنند تا آب از چشم و بینی بالاید و از گرد و غبار بوی مثل بوی جو نرسد بوی خربزه نگاه دارند **قول بقراط** اگر باصداع بود بکار دارد تدبیر صداع کنند و اگر از حرارت باشد تدبیر طفل و مرضعه نمایند و دیر دستخین **فصل بیست سوم در زرقه** یعنی کبودی چشم اگر مورثی نباشد تدبیرش کنند **علاج** در مدت چله هر هفته چند بار مشک زعفران را برابر سائیده ببیل یا شیر مرضعه سوده و در چشم کشند و از شمع **شیان** خرد ساخته و سحیق زعفران مشک گردانیده در چشم کشند دو بار در هفته اگر تا بعد چله زائل نگردد بگذارند که خود بخود زائل میگردد و تبا باشد که کبودی بود و چون بزرگ شود زائل گردد و باشد که اگر علاج نکنند همچنان بماند اگر بعد علاج قوی حاجت افتد یا در چله علاج نیافته باشد باید که صدف سوخته بزیت آبخته مکرر بر یا فوخ مالند عصاره عنب الثعلب عصاره پوست انار شیرین قدری کشنیز مغز مهلت و مداومت نمایند اثمد مشک زعفران بگلاب سائیده کشند سیل بنفشه تر فرو برند و برآورده از تخم و غیره پاک کرده چند بار کشند سرمهٔ اصفهانی شش دوده زیت چهار زعفران مروارید هر یکدو مشک کافور هر یک نیم کحل ساخته هر هفته چند بار کشند سرمه سه دوده زیت دو فصل اقاقیا هر یک یک مشک ربع سائیده کشند فندق سوخته زیت آبخته بر یا فوخ طلا کنند چهلدر شیر زن حبشی تا هفته نوشانند **فصل بیست چهارم در وجع گوش** اکثر از باد و رطوبت میشود آثارش آنکه بغیر سببی دیگر پدید و اضطراب نماید و اگر وجع اشد بود هر زمان دست بگوش برود و چون بدانجانب خوابانند زیاده ست برود گذارند تسکین باید و حضرت برازو چپیدن سر و گردن نیز از آثار ویست **علاج** حضض صعتر عدس مرابهل تخم خطمی ملح اندرانی هر کدام بخیر و روغن گل یا بروغن بادام یا بروغن گنجد جوشانده چند قطره در گوش چکانند صعتر اسطوخودوس فستین تخم مرزنجوش در آب جوشانده بروغن گل یا بروغن خشخاش تفتها لور و غن ساخته نیگرم چکانند زهرهٔ گاو تازه بسل آبخته یا عسل با آب برگ نیب یا با آب برگ ابکلین آبخته چکانند یا دیان خایده صره لبته در صماخ نهند روغن خروع

یا روغن گاو یا روغن گل بنفشه چکانند و بیرون گوش را لند سبر یا آب ساده یا آب کشنیز یا آب عنب الثعلب حل کرده بیرون گوش و گرد ثقب بنا گوش مالند طبیخ بابونه در ظرف لوله دار کرده در ثقب گوش نهند تا بخارش در گوش رسد **فائده** هر چه در گوش چکانند نیکو گرم باید و در هوای قوی هرگز نخسبند اگر بسبب وجع و رم گرم باشد لازم است **علاج** ملین کنند علق در پیچ گوش چسپانند شیر چکانند اگر بسبب ورود آب در گوش باشد **علاج** چنین باد یان یا جوب گز و مثل آن قدری پنبه پیچیده بروغن آلوده افروزند و طرف ثانی در گوش نهند تا آب تمام در جذب گردد

فصل بیست پنجم در حکه گوش اگر مع الوجع بود تدبیرش گذشت و اگر بغیر وجع باشد از خارید ن گوش گریه توان دانست و خاصه اوست که چون اصبع در گوش کنند یا چیزی نیگرم چکانند راحت یابد **علاج** اگر بسبب ابخرهٔ صفراباشد از لین یا تناول حلویات سرکه صدو رمان و بنفشل ده درم روغن ساخته فتیله آلوده در گوش نهند اگر بسبب ابخرهٔ ریاح غلیظه باشد ترتیب قطعه قطعه کرده در سرکه مع انموده در روغن انداخته روغن سا فتیله آلوده نهند و قطعه پشیزن جوشانند تا قوتش برآید صاف کرده نیگرم چکانند و فتیله بعسل آلوده نهند **فصل بیست ششم در سیلان رطوبت از گوش** اگر بسبب قرحه بود تقدم آثار ورم و بثور وجود وجع **علاج** در ابتدا چند روز بر آمدن و هند پس عسل پشیزن جوشانده چکانند یا فتیله آلوده نهند و در شبانروز چند بار فتیله بعسل آلوده در انزروت مسحوقه گردانیده در گوش نهند چند بار کنقی و مصلح یابست اگر بهمین نفع نشد فهما الا فتیله بعسل آلوده و مزاج با زعفران مسحوقه گردانیده گذارند مرکبی با آب حل کرده روغن گل آمیخته روغن ساخته و شبانروز چند بار چکانند قرحه را به سازد و وجع قلیلی که باقی ماند و رم نماید اگر وجع تیز باشد اسفیدا ج چهار صنع عربی دو نیم فیون کبیر ا هر یک نیم بیاض نیم شیاف ساخته بشیرزن جوشانده چکانند اگر بسبب کثرت رطوبت و ماغ باشد بغیر آنکه جرح در گوش بود **علاج** بتقلیل رطوبت کوشند قطعه صوف بعسل و تمر کنزاج یا زعفران یا قدر اندرون در و آمیخته بپاشند آلوده در گوش همی نهند و باشد که قدری زعفران بنجم عفص حل کرده صوف آلوده نهند کافی بود اگر رطوبت اندک باشد احسن آنکه متعرض نشوند که بدان اکثر آفات از دماغ باز میماند و بعد بلوغ خود بنحو زائل میگردد و اگر رطوبت کثیر بود یا خوف احداث قرحه باشد تدارک باید کرد **فصل بیست هفتم در احتباس شی فی مجری الف** بسا باشد که وقت غذا سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر اتفاق افتد و بدان سبب چیزی که در دهن باشد براه بینی بجهد بسیار باز نیاید و طفل آزار دفع تواند کرد اگر قادر بر تکلم نیست از بیان آن چیز فهم نتوان کرد پس آن چیز را بنحوی که ممکن عطسه گردد و بسخاراد و دماغ را رنج رساند و بدین سبب مدام متوحش باشد بدخوئی و بیدلی کند و بنفذ و غیره نیک میل ننماید و صفرت لون و تخافت و سهر پدید آید و باشد که از وحشت آن تب نرم لازم گیرد و نادر تنفس از ان طرف بی نزله و دست هر ساعت بدا سنجانب بردن و مالیدن گواهی دهد **علاج** بینی را اندرون و بیرون بروغن که بقدری شمع گداخته باشد چسبکنند و وقت خفتن بر پشت خوابانند و چند قطره روغن در بینی چکانند بعده و بیدارسی اشیای معطسه بویانند تا عطسه آید و آن چیز را افتد اگر بدین تدبیر نیز آید بر پشت خوابانند و دهن او بدست محکم گیرند و دهن خود بر منفذ مسدود نهاده بسخت و مسند و عقب آن بهیم و منفذ مخالف سخت تر و مسند تا بزور نفس طفل دابد و مسند انچه باشد فرود آید یا بعد تهیهٔ الف و تلیین منفذ منفذی را که مفتوح است بگیرند تا دهن بکشاید پس بر منفذ مسدود نیکو و مسند تا آن چیز براه گلو باز گردد **فائده** بسا دیده شد که اطفال تب پیدا کرده بودند و علاج تب نفع نمیکرد بعد تحقیق سبب بتدبیر مذکور پرداختند از بینی پرنیخ یا نخود یا دانه انار عفن شده برآمد و

تب نیز عنقریب زایل گردد پس در امراض اطفال ذی اکل ازین امر غافل نباشند و اگر طفل از خارج چیزی در بینی کرده باشد اگر مرئی بود در آورد و الا بدستگاری ممکن بلا تامل بر آرند الا از تدابیر مذکور هر که مناسب باشد بکار برند و اگر سبب بینی جفات خلط بود شیر بکاپند دهن مناسبه بتسعیط کنند و مدار هر بینی را هفته یک بار پاک نمایند **فصل بیست و هشتم در حکاک منخرین** در روزی دو بار دلک منخرین بسر که کنند اگر گاهی نبود قدری نوشادر افزایند **فصل بیست و نهم در انقباض الف** گاهی در آماق طفل قبض پدیدی آید و ضیق منخرین می آرد سبب وفساد مزاج دماغست **علاج** شیر تازه بر سر طفل بزنند و النفخ بانداز ند که منجذب شود و پس برگ اسپغول بندند و سر بطبیخ مختشاش شویند روغن بنفشه معوط کنند و بر ضعه بار اشیر خورانند **فصل سی ام در استفاخ الف** نظر کنند اگر در بینی غدری باشد تدبیر بدو اسیر الالف نمایند والا اصلاح غذای مرضعه کنند بزبان سوده سحوقه یک حبه بینی چکانند الف نهند **فصل سی یکم در سده الف** گاهی بینی بنوعی بند شود که تنفس عسر آید سبب او رطوبت غلیظ است بسبب غلظ لبن **علاج** آب گرم بر بینی زنند انکباب نمایند و سر را بدست یا بخرقه خشن دلک خفیف کنند اصلاح لبن مرضعه نمایند و از استعمال عطوسات و تدبین او دوری دارند **فصل سی دوم در رعاف** قدری کافور با آب قثاء تازه دخل آمیخته بینی آلوده و منخرین نهند ساعتی در روز اصلاح شیر مرضعه نمایند و خرقه بر هر دو ساق بندند **فصل سی سوم در قلاع** بخور صغار است که در غشای فم و زبان پدید و بعفونت باشد و با عفونت را اکله گویند **بدانکه** غشای دهن و زبان اینها بغایت نرم میباشد بدین سبب متحمل لمس و مس شی نمی تواند شد و معذلک بلای قلاع لبن که موجب تضعیف غشاست دائم در اعانت می باشد بدین سبب اکثر دهن اینها جوش میکنند خاصة که شیر غیر صالح باشد و اسلم قرص سفید و سرخست و زرد بینها و سیاه اکثر قاتل باشد **علاج** از لونش استدلال نمایند ضبط کرده حسب خلط بتعدیل مزاج مرضعه طفل کوشند و هر صبح و قلاع بزرگان گذشت اسپغول سبک و نرم با شد بکار برند پس ورد موسی و این اکثر شود حجامت طفل و فصد و اصلاح غذا مرضعه نمایند روغن بادام در دهن مالیده طباشیر با قلی گل سرخ گشنیز خرفه سائیده با شیر قرص ورد ابیض فرو کنند شیره برگ آطریلال الند فرو سر سه سفید ضفیعقص با آب سوده طلا کنند و بخرقه سرخ که سالو گویند پاک سازند اگر رطوبت کثیر و صدید سائل بود بطبیخ اقاقیا برگ انگور برگ سیب ترش مضمضه کنند اگر مضمضه نتواند الند عقص فوفل کته زاج پوست انار مرداسنگ با آب سابیده طلا کنند کافور قدری با آب خنا آمیخته مالند گاو زبان سوخته یا شعیر سوخته یا شاخ گوزن سوخته یا شند خرفه خایند گل سرخ ساق با تنگ هر یک دم صندل سرخ پوست انار هر یک نیم درم مورد ربع درم آب ربع رطل جوشانده صاف سوده عسل شش درم آمیخته خرقه آلوده چند بار زبان طفل را شویند گل رمنی فرو کنند بنفشه سائیده با شند اگر گل سرخ دانه کی زعفران افزایند بهتر آب کاهو آب عنب الثعلب آب فرفخ در روزی چند بار مالند اگر قوبه حواهند عروق قشور رمان گلنار ساق هر یک شش عضو چهار زاج دو سائیده با شند و در قلاع ضعیف آرد جو بریان وقت خواب با شند اگر فرو برد مکرر با شند تربین سوخته شب وقت خواب فرو نمایند اگر برد و افاده نشود علق گذارند خون حسب حاجت برآرند و بلغمی و اینهم اگر افاقت نشد مرضعه اصلاح شیر کنند ذری گوسفند در دهن طفل کرده دو شند زهره سلحفات مالند زراوند محرق سحوق بعسل آمیخته طلا نمایند گل مصطر بعسل آمیخته یا مومیای آدمی خته بعسل آمیخته یا مر عضو قشور کندر سائیده بعسل آمیخته مالند بنفشه و قدری زعفران سائیده یا قدری مامیران سعد حنا زاج فرو کنند اگر بقوی حاجت شود اصل سوس با شند و سودا وی تنقیه سودا و در صفراوی تنقیه مرضعه بطبیخ هلیله کنند **فائده** اول دهن ابهار عسل یا نمخر شوند پس محفظات

پاشند کزو دور شود اثر کند **فصل سی چهارم در لذع لثه** بسا باشد که وقت بروز دندان بسبب توجه باده گرم یا در وقت دیگر بسبب انصباب بلغم مالح از دماغ بدان لذعی پدید آید و وجع کند **علاج** بروغن وشمع یا بمرهم عفص تکمید کنند **فصل سی پنجم در ورم لثه** وقت بروز دندان در منبت آنها ورم میشود چرا که از نفوذ اوه در ان محل تفرق اتصال می افتد و بدان سبب وجع وضعف که موجب اندمر قبول ماده را که از سایر اعضا بدست پیدا میشود و محل مذکور مجاورت بدماغ دارد و دماغ ایشان کثیر الرطوبت می باشد و ازشان اوست دفع فضول بنا چیه این اعضا از اینجاست که در وقت درناحیه یحمیتین هم ورم میشود و تشنج نیز **علاج** چون ورم ظاهر شود اصبع بران نهاده برفق غمز کنند که تحلیل و تلطیف ماده نماید خلاف غمز شدید که بسبب احداث وجع از دیاد ورم کند و تدبیر بروز دندان که در باب اول گذشت بکار برند عسل بروغن بابونه آمیخته مالند طبیخ بابونه شبت بر سر زنند تا بر تلیین اعانت دهد و تحلیل مادهٔ اعضای مجاوره نماید **فائده** ادویهٔ رادعه برین ورم ننهند چه در اکثر این از دفع دماغ می باشد و عند الاستعمال رادعه خوفست که ماده واجب الدفع بازپس رود و آفت قوی آرد و ایضاً مواضع مذکور عصبی اند عصب متضرر میشود و بتبر یخصوص از بارد و بالفعل و ایضاً ادویهٔ رادعات کثیف میسازند لثه را پس مانع نفوذ سن میشود و ضرر او ظاهر است **فصل سی ششم در ضعف لسان** دلک بسیار کنند اگر بنرمی و بانگشت دماغ دهند و دماغ برفم معده مزیلهٔ نیست مگر اطفال احتمال آن ندارند **فصل سی هفتم در جفاف لسان و عطش مفرط** طباشیر با شربت بنفشه خورانند مرداسنگ بدهن در دا آمیخته بر حنک طلا کنند **فصل سی هشتم در عرض لسان** گاه باشد که طفل زبان خود را خصوص وقت انبات دندان بگزد چنانچه خون برآید **علاج** درین قسم تدبیر نزدیک آمدن دندان کردند اگر بسبب استرخای فکین باشد سبب آن گرفت رطوبت بود اندیذیه منشفه رطوبت دهند تنقیه و اصلاح مزاج مرضعه نمایند **قول ابو ماهر** اصبع سبابه بسپند سوخته آلوده دلک نمایند بهتر از همه کار آب زوبر آید **فصل سی نهم در ورم حلق** بامین مری و دهن ورم پیدا میشود و بلع خیلی عسر گردد و گاه بود که این ورم ممتد شود و سوء هضمات و مهرهای پس عنق واین ورم اکثر در سن تزغ افتد چرا که حرارت درین سن قوی میگردد و رطوبت را زود دماغ گداخته سائل میسازد و باسفل **علاج** بالیافات ملینه تلیین کنند بعد ضرب قوت شربت بنفشه لعوقاً غرغرهٔ بکار برند **فصل چهلم در ورم لوزتین** اکثر از بلغم که از دماغ فرود آید شود و یا آنکه حرارت دماغ رطوبت را بگداز د و بسیل نزله بر لوزتین ریزد و ظهور ورم و عسر مزدین و فرو بردن کثیر نماید پس اگر غلبه بلغم بود آثار او و گر از حرارت باشد نشان او پیدا بود **علاج** در بلغمی انچه در ورم حلق بزرگان گذشت بکار برند و مرضعه را از اشیای بلغم فزا پرهیز انند اصبع بعسل آلوده در قدری زاج سوده گرفته انیده بران مالند تا لعاب کثیر آید اگر ماده قوی بود بعد سه روز اصبع بروتها ده غمز کنند تا بتر قدو اخلاط دفع شود و در حرارت دماغی جلوه کند و خیار بسر که آمیخته یا برگ حنا یا برگ کاسنی یا برگ کشنیز بر گ عنب الثعلب بر یافوخ طلا کنند شیر مرضعه بکاهند و فرقه آلوده نهند چون گرم شود تبدیل نمایند تا رفع حرارت نماید و تدبیر ورم حسب حاجت بداسپه گذشت کنند **فصل چهل و یکم در استرخای لهات** و وی بدین معلوم میشود که ماده با شد که موجب سرفه گردد **علاج** بچه های اسهال آن را پرورد اند باین وجه که زاج سوخته بعسل یا بروغن آمیخته بر لهات مالند عفص بسر که یا نشاسته بسر که یا گل سر شوسوخته ابر که بر یافوخ طلا کنند بیضه مرغ پخته در طول پیاده گرم بر یافوخ بندند قرفه با آب سرایده گرد کرده بر یافوخ طلا نمایند **فصل چهل و دوم در سعال** اگر بسبب سوال دود در حلق باشد **علاج** قند شکر تر نجبین عسل سه که مناسب وقت باشد دهند و باشد که شیر مرضعه فقط کافی

بود اگر بسبب صول گرد و غبار در حلق باشد **علاج** سینه و حلق را با دنبان مناسب چرب کنند اغذیه چرب خوانند بشیر غرغره نمایند اگر بسبب بلس و خشونت قصبه باشد سرفه یابس بغیر ملاقات دود و غبار **علاج** تدهین حلق و سینه بموم روغن کنند لعاب بهدانه بقند و هند و هر چه مرطب بود دوا غذا بکار برند و اگر این یبوست صفراوی بود رشاهوت یا رب آلو با لوتیل از غذا همید هند و مرضعه را دو یه دافع صفرا خوانند اگر بسبب کثرت طوبت باشد و این اکثر افتد و بیشتر مع الزکام بود سیلان رطوبت از دهن و بینی و سایر آثار رطوبت **علاج** برای نضج ماده طبیخ عناب نخشه اهل سوس گاو زبان و فاریسیاوشان موز دو هند سه وزن پس اگر طبع قبض بود دو درهم مغز فلوس افزایند و آنجا که مغز فلوس عمل نکند یا طفل نخورد سنا و طبیخ انداز ند و سینه را بشمع و دهن لوز چرب دارند و قدری شیر نرم گوسفند بر دو وقت دیر داشته بر سینه بمالند در شبانروز دو بار و مدام پسته دارند و صبح در جای گرم دارند تا هوای سرد بلا قصبه وی نرسد و از تکلم منع نمایند جُند بیدستر و با آب سوده بر بنا گوش و شقیقه و کف دست و پا الکند عسل با آب پخته نوشانند و آب سرد اصلا ندهند اگر گاهی نبود آب تازه که بار و نباشد و هند و گاه گاه اصبع بعسل و ایارج آلوده بر بن زبان مالند تا قی آید رطوبت سینه برآید چه قی درین نفع است بشرطیکه ماده پخته باشد و قی صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه رب سوس قند جب بسته دارند و شیر عسل نموده و بمنبر لعاب تخم کتان بعسل یا بقند دهند شربت نوفا نوشانند ماش بریخ بشیره بادام و پلاو خشک نان کباب حلوای مغزی خورانند مُقرد با قلاوقت خواب و سه دفعه دهند که فربر و صبح حلوای مغز بادام یا مغز خوز خورانند که سرفه مزمن را بزودی نفع میکند آب بعسل پخته هر صبح یک قاشق و هند شکر قدری بشیر آمیخته دهند اگر گرشت بلغم باشد قرنفل نانخواه مج نمک هندی سائیده قدری بریخ هند آب آمیخته در حلق ریزند خمر تند چند قطره و هند بادیان یا نعنع بشیر پخته دهند لادن بروغن مناسب حل کرده بر یا فوخ مالند اگر سرفه بشدت بود تنکار قدری بشیر مرضعه آمیخته بر چراغ نهند چون بر سر شیر ملائی شود دور کنند بدستور سه بار پس بر هند زیره گل کتائی چهار دانه با آب سوده و هند اگر خواهند قدری نانخواه بلیله زرد افزایند پوست انار ولایتی و سرفه اطفال بی بدل موم بروغن بنفشه گداخته بر سینه ضماد کنند مذبوت و بروغن بنفشه نمایند اگر سرفه بکام و نزله یار باشد آبگرم کثیر بر سر ریزند و صبح که محل حرکت نزله است حلوای مغز بادام عسلی دهند بسر پوشیده دارند باقی تدبیر همانست که گذشت **فائده** سرفه اطفال اگرچه بلغمی باشد اشیای مفرط الحرارت والیبوست ندهند خاصه تکرمع حرارت و حمی بود و درین صورت همگی اعانت بر نضج ماده و اطفای حرارت دارند و بسا باشد که از حرارت حمی ماده بلغم تحلیل رود و حاجت بتبدیر دیگر نیفتد و بسا دیده شد که در سرفه بلغمی که حرارت بود بعضی ادویه قوی الحرارت و قوی التجفیف بکار بردند پس بنا بتجفیف رقیق و تغلیظ غلیظ ضیق نفس و بعضی را حمی محرقه و بعضی را ذات الریه پدید آمد پس احتیاط درین باب دانند و گفتن کسی در دادن ادویه ذی سمیه چون توتیای سبز و حب بلوک و جز آن جرأت نکنند و در سرفه بلغمی مع الحرارت این طبیخ و هند بهدانه اصل سوس عناب گل بنفشه گل گاو زبان قدر حاجت گرفته جوشانده و هند اگر تلین مطلوب باشد شیر خشت یا تخم بهی مغز فلوس افزایند و دیگر مسهل گرمی نه دهند **قول بقراط** گاهی در اطفال سرفه اشد پدیدی آید و شیر می اندازند و بعد قی سرفه ساکن میگردد دیگر وقت شرب لبن باز پدیدی آید سبب او غلظت و املای ریه است مرضعه را برای اصلاح لبن اغذیه صالحه چون فراریج تهیو صفرت بفیش نیمرپشت و هند اگر املای خون بود فصد کنند اگر ماده رقیق باشد بمغز فلوس بتخمین الوی شیرین وغیره تنقیه نمایند و طفل را رب فلوس عصاره مویز خانه هر یک صد درم آمیخته قلم کرده رب سوس مغز بادام طباشیر

هر یک قدری آمیخته قدر دانق یا نیم درم دهند که متقوی و منقی معده ست **فصل چهل سوم در انطباق مری** بلع شیر و آب عسر شود و گرجه جرعه جرعه سبب او استرخای عضله یا سکه نرم مری ست **علاج** اگر ممکن بود بمیخته با بهار اسفل غرغره کنند والا اندک اندک نوشانند و قابله صبح خود بران موضع مالد و بکشد و بجایش آرد **فصل چهل چهارم در ذوات الریه** یعنی در مرض شش و بنیز گویند و بطفل اکثر شود اگر تدبیر باصواب ننمایند اکثر بکشد سرفه ضیق نفس مفرط و عند نفس زیر قبر عه مخاکی آید **علاج** اگر بسبب مادهٔ گرم بود وحمی محرقه شدید لازم و سوست تلیین طبع بعناب عنب الثعلب گل بنفشه شیر شست مقشر فلوس بغیر انتظار نضج نمایند پس هر چه در سعال گذشت حسب حاجت بکار برند رب توت مفید و اغذیه برباش مقشر مانند آن اقتصار و رزند و اصلاح شیر مرضعه بهر حال لازم دانند اشیای سطفه الدم و قامع الصفرا حسب تقاضای مرض دهند و بشافیه طبع نرم دارند و وضع مجمره ناری باشد طرح پهلو مفید اگر از نزله باشد اگر نرم بر سر نطول کنند تا ماده را از اعضای باطن دور دارد اگر آماده بلغم شود تدبیر ش همانست که در سرفه بلغمی گذشت لیکن درین هر چه آب وذی خشونت باشد اصلا تا توان داد لرعایت الورم **فائده** مرضعه را از اشیای سرد و چرب پرهیز فرمایند موتهه خوانند طبیخ دافلفل نوشانند اگر سرفه باشد انجیر افزایند و طفل را قرنفل صبر هلیله زرد بکار برند باب نبات العصفر قدر نخود حب بسته جهی صبح جهی شام جهی دو پهر دهند **قول لازور بیر** قرص فیروزه وانت ربع درم بعرق بادیان دهند زنجبل حمار سه دانه آب برگ تنبول دهند سلاجیت سه دانه بول سوده در ناف مالند تا هفته مشک سه گرانه با آب دهند کندر زوفا بودینه ایرسا گل سرخ هر یک یک عسل یازده آمیخته یک یاسه درم دهند تخم خوک عدد فلفل نانخواه هر یک دو مثقال تره خشک کرده وقت حاجت دو سه عدد فلفل و چندانه نانخواه دهند صرصر لیس و سرخ بقدر دهند تکمیجه کبوتر شکافته بریان فوج بندند حب سرخ مفید **حب سرخ** توتیای هندی هر یک مغزه بیست قدر کرسنه حبوب بندند شربتی یک ساله حمی اگر خرد یازرگ باشد سه دهند **دوا زنبل حمام** چهار سرخ دار فلفل نیلانه آمیخته یا صبه قدر نخود بیخ خطمی قدری آمیخته یا چند قدر نخود بشیر خل نموده یا حجر البقر قدر خردل نانخواه سه دانه بشیر حل کرده یا تخم لبلاب با آب سوده یازنبل مغز قدر سرخ در برگ تنبول نهاده یا با دیان نیدر مز نانخواه چهار دانه برگ تنبول دو نیم عدد قرنفل نیم عدد سایده شیره برآورده یا خون ارنب یک سرخ بعرق گاوزبان آمیخته یازنبل قرو تازه نیم سرخ بشیر مرضعه آمیخته یا تخم سانڈه قدر نخود با آب سوده یا چوکله قدر نخود یا خاکموش صحرائی دهند **دیگر** رتن جوت نیدرم بول طفل پنجدرم سوده بوقت دو دوساعت دهند **دیگر** تخم قرطم ریع دوم بول طفل ده درم نیز ندریع مازصاف کرده بطفل یک ساله دهند اگر کلان باشد زیاده کنند **دیگر** ریوند معتبر نگار شیر کرده مقدار قدر نخود حب بسته صبح شام دهند کبوتر خورند **دیگر** قرنفل خراطین تخم پابر بر قدر حبه حبوب بسته جهی دهند سه روز **دیگر** زرد چوب تنگا فلفل توتیای سبز آبگ برابر با آب قدر مونگ حبوب بندند وجهی با آب سایده گرمه کرده نهار دهند **دیگر** صبر سایده ریوند هر یک یک سرخ بشیر سایده دهند و اگر کلان باشد دو زن فزاید و با آب دهند **حب مزیله همه امراض اطفال** افیون و همایه برگ نیب شاهتره هر یک یک مثقال سرخ یکمثقال زنبار با دیان هیل هر یک دو حصص سه بعرق بادیان قدر مونگ حبوب بندند شربتی یک تا دو حب **فصل چهل پنجم در سوء تنفس** یعنی نفس بمجری طبیعی نباشد اسباب این بسیارست لیکن اکثر بسبب نزول بلغم از سر بر سینه پدید می آید و این اکثر بضعیف الصدر افتد **علاج** آنچه در سعال سطوبی گذشت بکار برند بیخ او نیم وزن برنج با نرم مالند یا زیت تدهین کنند قی کنانند آب گرم در دهن بگذارند قدری تخم کتان سایده بجل آمیخته لیسانند **فائده** گاه بود که ماده بلغم از حدات

حمی یا بتدابیر مجففه در سینه و ریه خشک شود و بدانسبب نفس از مجری طبیعی بسخت متغیر گردد و باشد که در تنفس طفل دهن هم می کشاید از غایت عسر دخول هوا در مجری باید که درین وقت از ضعف و بیتابی دگریه طفل نترسند و در محل محفوظ از باد بر سینه کرده آبگرم بر سینه نطول کنند زمانی شایسته پس نشف نموده بحرقه یوشند و قیروطی مناسب مالند بدستور در روز سه چهار بار کنند اگر در آب نطول گل خطمی مانند آن افزایند بهتر **فصل چهل ششم در نفث الدم** گل ارمنی قیراطی بشیر مرضعه حل کرده وجور کنند **فصل چهل هفتم در خرخرهٔ عظیمه فی النوم** یعنی آواز بلند از سینه در خواب بدید آید بسبب وکثرت رطوبات است خصوص در حالت نوم چه در وقت خواب رطوبت در باطن جمع میشود و خروج نفس از مزاحمت بیساند خاصة طفل تا کتن آبادان باشد زیرا که مجری نفس ایشان ضعیف میباشد **علاج** ما العسل گرم قطره قطره نوشانند تخم کتان یا کمون سحوقه بعسل آمیخته قدری لیسانند اصلاح شیر نمایند و شیر شکم سیر نوشانند و غذا بدستور بعد جمع تمام میداده باشند و از هوا و آب بارد و پرهیز انند بن گوش حلق و سینه بزیت گرم چرب دارند و بحیله که گریه نکنند قی کنانند چه گریه در ابتدای این مضرت و گرفتن نبات در دهن و گاهی حلوای لوز عسلی و اوان نافع و باشد که بلعق کتان و عسل و غذا نرم و تهدین سینه و حلق رفع شود و بتدبیر دیگر حاجت نیفتد **فائده** اگر طفل وقت شب مغز موز و مانند آن چیزی چرب خورد و عقب آب بارد نوشد و در محل گرم نخوابد و بدین مبتلا گردد باید که رب توت چند روز خوراننده و باقی تدابیر گذشته بکار برند **قول بقراط** اگر از رطوبت ریه باشد برای تسخین مزاج مرضعه اندیسخته و هندادان حاره بر سینهٔ طفل مالند رب سوس قدری بشیر مرضعه حل کرده دهند و مدام بطبیخ گندم تخم سینه طفل نمایند اگر بسبب زوال عضلات حلق باشد باید که مرضعه اصبح در حلق طفل فرو برد و غرغر عضله نماید تا بجای خود آید **فائده** گاه باشد که این مقدمه صرع باشد اگر چنین بود جند بویانند و سوده بر بینی و کف دست و پا و شقیقه مالند و قدری خوراننده احتیاط غذا نمایند باقی تدابیر در بیح الصبیان بینند **فصل چهل هشتم در فواق** اگر گرتواحیانا شود محتاج بدوا نیست اگر زیاده بهتدارک کنند **علاج** جوزهندی سائیده بشکر آمیخته یا جند قدر حبه باب یا بسرکه یا بگلاب سوده یا آب نعنع بشکر آمیخته دهند در شدت از لباس طفل مرضعه گرفته بلعاب دهن خود تر کرده بر جبه چسپانند فوراً ساکن شود در اکثر اوقات که ذوی الاوجاع غفلت و تحیر از امور مخوفه و محزنه و مضرغه کثیر النفع است و انچه بسبب اکل اشیای تیز خشک شود آب العبه یا سه و فواق سیبی باطفال کم افتد و اگر افتد مهلک باشد **فصل چهل نهم در قی** اگر بسبب تکثیر شرب لبن باشد **علاج** از ان منع کنند چه هرگاه شیر زیاده از حاجت در معده جمع آید فاسد میشود و بالضرور طبع بدفع آن میکوشد تا یعنی که اقرب طریقیست جهت خروج مانی المعده و این صبیان را اکثر افتد بین در قی صبیانی بلحاظ اینچه زیرا که اول تا دفع سبب وجیه نشود هیچ تدبیر سود ندهد اگر بسبب از زیادت رطوبت باشد خروج بلغم در قی **علاج** قرنفل مسحوقه نیمدانگ تنها یا با آب سیب شیرین یا با آب به شیرین و هندگل سرخ نوفل عود هلیله و مانند آن با آب یا بشربت به برمعده ضماد کنند پوست بیرون بیسته سائیده با آب سیب یا با آب به یا با آب پودینه دشتی و شربت نعنع آنچه یا عود صندل بگلاب سوده یا پودست ناجیل با آب سوده و هندا گر بسبب انصباب صفرا بر معده باشد خروج صفرا در قی و دیگر آثار حرارت **علاج** حموضات مقویه چون سیب به برش آب غوره شربت زرشک و هندآب پودینه آب انار بن آمیخته و ظرف فضی خوشانند و قدری نبات آمیزند چون نصفی مانده آورده دارند و قدری بدهند حجر اللیس نیمدانگ گل ارمنی دو دانگ با آب سیب یا با آب به یا با آب کشری یا بدوغ مسکه گرفته یا بشربت نعنع و هندکه فریاقی و خشخاش شربت مصطکی

سکنجبین مفید **قول لازوربیر** پیه خرگوش با پیه بز هفت هشت دانه بطبیخ چای یا بطبیخ قرصعنه دهند برای قی شیر که منجمد یا غیر منجمد اندازد مفید قاقله گل ترنج نمک سنگ خسته انبه برابر سائیده بعسل دهند **بدانکه** اجتماع عموضات بالبنیات منفعت بسی گاه اجتماع ضات اتفاق شود و قتیکه معده از شیر پاک بود دهند و بعد او نیز تا که کمیساعت بلکه زیاده نگذرد شیر دهند واین ضابطه واجب الحفظ است **حب مزیلهٔ عظم البطن** برگ سمجه تازه نیم طل فلفل دودرم قدر نخود حبوب بندند و هر روز صبحی دهند پانزده روز **قول جوان کوروه** اطفال که قی شیر پاتی سبز نمایند سبب و کثرت شرب شیر است پس باید که شیر اندک اندک بتوقف نوشانند تا معده هضم کند اگر کافی نبود شیر قی کرده را بنوشند اگر بوی ترش آید یا اختلاط صفرا یا لبن معلوم شود شربت انار شربت پودینه آمیخته یک قاشق دهند مصطکی صبر کندر مرد پودینه پرچه نان همه را با آب بسائیده نیمگرم بر معده ضماد کنند اگر قی التلخ یازد بود و ترش نباشد شربت یک قاشق دهند آرد جوگل سرخ پوست انار هریک چهار درم بگلاب سائیده نیمگرم ضماد سازند برای اسهال صفراوی اطفال هم نافع و اگر اسهال با شد ادویه که برای قی سبز گذشت دهند **فصل پنجاهم در ضعف معده** اکثر بسبب فساد لبن میشود **علاج** حسب سبب اصلاح لبن کنند و برای تقویت قدری قرنفل بگلاب جوشانده بقند شیرین نموده صبح نوشانند مسوس بگلاب آمیخته یا آب مورد بر معده مالند و بروغن مصطکی تدهین کنند بتجویز هضم بستعمال اغذیه لطیفه چون لحم طیور و مانند آن ضرور دانند و از مرغیات و مضعفات چون آلوزرد آلو تر بزالعبه پرهیز لازم هم طفل و هم مرضعه را **فصل پنجاه یکم در تبخین لبن در معده** یعنی برای رفع اسهال الفته دهند و عقیب آن شیر نوشانند یا بعد شیر فوراً الفته خوراند و بدان سبب شیر در معده بفشرد و سمیت و تعفن پیدا کند تنفس تنگ نفسی ضیق نفس عرق سرد پیدا آید بسبب سمیت شیر باشد که بسبب عفونت تب آید و باشد که لرزه قوی شود بنوعیکه حرارت را از ظاهر سوی دل بازگرداند و این آثار ردیست **علاج** سکنجبین بطبیخ شبت پودینه آمیخته گرم گرم نوشانند سرکه تنها یا آب آمیخته نیز مفید انفه تنها یا آب با لنگو یا آب برنجاسف و هند و خاصه امنیت که خون دشیر سائل را بند و وبسته را بگداز د و هر طرم نیز همین اثر دارد و رما دشب الیتین در آب اندازند چون اسب شود آب صاف بگیرند و رما دو گیرانند بستوپرنج یا هفت بار پس قدری ازین آب نوشانند نفع بابس مفید چون بتدابیر مذکور نگداز دقی کنانند تا زود برآید اگر قی نیاید تلیین نمایند چرا البقای شیر خوب نیست بعده تا دیر غذا ندهند و بعد نیز شیر مرضعه شیر شتر یا شیر بز یا شیر گاو دهند چند روز و علف اینها سداب قیصوم برگ حماض کنند و اگر از شیر مرضعه ماندن نتواند مرضعه را غذیه لطیفه مقطعه خوراند و از مغلظات باز دارند گاه گاه تریاق کبیر دهند و قدری بطفل نیز و شیر بتفاریق اندک اندک نوشانند و شکم سیر ندهند گاه گاه بگردانند و شکم بپوشیده دارند و مرضعه را از هر چه مفسد و مغلظ دم بود و جماع و اکل شب پرهیز انند **بدانکه** شیر زود تر ندویب خون و شیر منجمد اقوی است حتی که خون افشرده مافی العروق را تاب میسازد پس از سازالبان بهتر خصوص که مقرون براعات علف بود **فائده** گاه بود که خون نیز از موضع مفتق بر معده ریزد و منجمد شود آثار و تدبیر او بدستور مذکور است **فصل پنجاه دوم** در هیضه یعنی قی اسهال مفرط دفعةً پدید آید و اطفال را اکثر از کثیر شرب لبن افتد و این هر چند عادو ذی خطر است لیکن از فراط اسهال و شدت ضعف و سقوط نبض و ظهور تشنج دیرین چندان مخوف نیست خصوص در صبیان پس معالج دلیر باید تا از شدت اعراض هوش گم نشاید **علاج** تا کاره در حرکت

بنکنند و هرگز از شیره و انجیر از قسم غذا بود ندهند مگر وقت ضرورت تا مقدوره تنویم کوشند تواب آید یا نیاید اگر آید بته چه درین هیچ تدبیر بهتر از آسوده ماندن نیست اگر حرارت نباشد تریاق کبیر پرضعه دهند و اندکی بطفل نیز دهند تا یکه یاده کاهی بنی برآید بدانچه درقی گذشت ده اسهال آید بند نمایند **قول ڈاکٹر علامات هیضه و بائی عثیان** مع وقفه معده و اسهاس ظهور قی متواتر و اسهال مع الوجع و کثرت عطش و حرارت بعده عرق سرد و غشی و تشنج پدید آید **بدانکه** زوال رونق وجه و کبودی ناخن و لب و تشنج اصابع و احتباس استفراغ باطنی و زوال حرارت غریزی و عدم حرکت نبض خطیر است و سرد شدن بدن از بیرون و سرخی شدن پوست زیر ناخن و بزور زبان و آمدن عرق و احتباس ادرار اثر تر از مدین مرض اند و اکثر در عرصه یک یا شش یا دوازده ساعت هلاک میسازد و سمیت این مرض شمال سم مارست همه حواس و قوی را می برد **علاج** فوراً بتدبیر تمین بدن و آوردن عرق کرم طبعی کوشند و مقویات مناسبه دهند و این حب انفع افیون نیم سرخ انگز و فلفل سرخ هریک بقدر ی قند سیاه یا آرد حب بسته دهند یکشب تمیست اگر گاه فوت نیم سرخ افزایند بهتر اگر بعد دو دانش قی شود یا غلبهٔ خلط باشد انجب ندکور دهند لیکن مرد جوان را از شش و طفل را از دو مرتبه زیاده ندهند چرا که بسبب افیون ضرر آرد و برای رفع عطش تو م چهار درام فلفل سرخ بیست عدد تند سیاه پنج عدد سحق بلیغ کرده خم خالص یکنیم رطل آمیزند و بپارچه سفت پاک کرده در شیشه کنند و ربع یا تیدرم نمک آمیزند پس ازین قریب چهار درم حسب عروطت دوا ده باشند و تکیکه غلبهٔ مرض کمی آرد شربت لیموا ند کی با آب آمیخته بعده وه لحه قریب هشت درم دهند اما غلبهٔ مرض زیاده ازین ندهند برای تسخین بدن مالش کف دست و کف پا متواتر نمایند و وقت مالش دودک عروق را سوی بالا فشرده باشند و آب گرم در شیشه پر کرده یا با آب گرم خرقه آلوده یا خشت یا رمادگرم و در خرقه پیچیده بر اطراف و معده بگذارند تا حرارت سوی بیرون میل نماید و این تدبیر در همه حالت مفید است و برای استرداد حرارت خرول با آب سحق کرده بر خرقه طلا نموده بر عنق و معده گذارند تا آبله آرد یا خرقه آب گرم تر کرده دهند اگر ازین اذیت افزاید دور کرده از باد کش هوا متواتر بر بدن سایند و مردم کثیر نزد مریض نشستن ندهند و مریض را گاه گاه استاده کنند و اگر تواند دست گرفته مشی کنانند و هرگز خوابیدن ندهند و تکیکه صحت شود وسیل غذا نماید و غذای سبک و وهنضم اندک اندک بتوقف دهند **بدانکه** این مرض بسبب زشت و ناپاکی شهر و مواضع اکثر میشود پس حافظ صحت را لازم که در هشت نیارد و کوچه و سڑکهای شهر و مواضع را از خس و خاشاک و غفونات وغیره صاف و خشک دارد و آب بند و عفن نزد و اطراف مواضع ماندن ندهند و در مواضع و دیوار ها برای گذر هوا روزنها دارند و آب بند و کرنه شند بلکه غسل هم نکنند و آب چاه و تالابهای کلان که صاف باشد بکار دارند و پرودن ٹهی یا دو آب آب را پاک و صاف یکنند و نیز مکان را پاک سفید سازند و علاوه بر سفیدی او ناظر باشند چه پاک برای رفع سمیت هوا و منع این مرض انفع اشیاست و در موسم برشکال حتی الامکان من موضع از نمی محفوظ دارند **فصل پنجاه سوم در اسهال بسبب میشود اول** بسبب ثبات انسان بین راچند سبب اند یا آنکه تبخیر که عندبرون دندان بسبب تفرق اتصال اشه پیدا میشود و غذا متصاص لبن بعده رود و بسبب فساد قبح مرشیر را اطلاق آرد و حبس این منفعت چه اگر بند کنند قبح و لبن فاسد فساد کلی آرد یا آنکه بسبب اشتغال طبع بتکوین سن قصور در هضم افتد چه قاعده طبع است که چون باری مشغول میباشد از جادهٔ هضم باز میماند پس چون قصور در هضم افتد و غذا بروفق عادت هیضور و الا محاله با سهال منجر شود و در نیم جس منفعت چه یاده کز بسبب عدم توجه طبع بر هضم او منقطع

میشود حبس او باعث ملالست مگر آنقدر منع نیست که در قبحی یا آنکه سبب جمع لثه که فاسد این وقتست فتور در قوای اعضا افتد و باضعه ضعیف گردد پس غذا گرانی آرد و باسهال دفع گردد چه لوازم و جست که منع میکنند اعضا را از خواص افعالش و حبس انیم منست مگر وقتیکه از افراط بیم مضرت باشد

علاج در همه تبیر زود بر آمدن سن کوشند و درین تقدیت هضم واجب باشیانیکه قابض باشد و قوی الحدت نبوند باین جمه که کمون انیسون زرور و تخم فنس سفرجل یا مرکب صره بسته گرم کرده بر شکم و پشت گاه تکمید کنند اگر قدری سرکه آمیزند بهتر یا جاورس بسرکه آغشته گاه گاه کنند زرور دبسه که تیگرم ضماد سازند و زود بردارند تا حدت سرکه بپوست شکم را نخورد و عود مورد کمون بکلاب و قدری سرکه سایده نیگرم طلا نمایند و انفع فتیل دراسهال موی آنکه شیره بارتنگ گرفته اندکی گرم کرده طفل را در و نشانند اگر نشاندن عسر بود بدین آبدست نمایند و خرقه آلوده بطحال نهند و وقت افراط دویه قابضه ضعیفه چون فاوزهر معدنی باب سوده یا از زیره سبز یا دیان قاقله طباشیر شیره برآورده دهند و اگر خون باشد و حرارت غالب شیره تخم خرفه یا بارتنگ و آب جوش داده تنها یا بقدری روغن بادام دهند زیره سبز برگ نرم بسول قدری نخجه انار عدد شیره برآورده غذف هفت قطعه در آتش تفته درین سرد نموده صحیح دهند پخبز زجر التیس بدوغ گاو یا آب بارتنگ یا آب سیب ترش یا آب بید یا آب کشنی سوده دهند لعاب تخم یخان لعاب اسپغول بریان سفید

بدانکه اگر در معده ضعف باشد لعبه ندهند بقبیل نبات برابر سائیده نیدرم یا کم زیاده آب دهند اگر حمی باشد هم نافع و باوجود اعتدال قبض مقوی احتباد مسهل یاحست آنچه عطش مفرط بود شیره خرفه بریان و آنچه که حمی نبود بماست چکیده دهند که اسرعست و انفع ترین تدبیر تقلیل غذاست و بهترین غذا که بهتر از صدر دو دست بلاوست که بماست تازه گاو گرم گرم خورند اما جم نخورند و بهترین لحوم دراج و تیهوست و تدر و از همه افضل اگر ازین تدابیر مدعا نیاید و طفل غیر شیر غذا هم نخورده باشد انفحه ارنب یا انفحه بزغاله یکدانگ با آب سرد دهند و آن و زشیر دهند و عوض او صفرت بیض نیم پشت یا لب خبز در آب پخته یا برنج در آب پخته و بهر چه قائم مقام شیر بود و شکم را خوب باشد دهند اگر طفل از دو اا متنفر بود و دو خوراندن حیج باشد بتکمید و تضمید قناعت نمایند اگر نشود بهره چه که احسن بود خوراندن پنیر تازه بی نمک و گل ارمنی بر سبیل تفکل و صمغ عربی بریان بصفرت بیض بیپرشت مفید دو اسهال که با حمی سرفه بود هر صبح دو بار وقت خواب شربت مورد و سماق لیسانند و از خواکه امرود خشک سیب خشک بهی نافع

دوم سبب باز داشتن از شیر پدید آید **علاج** باز شیر نوشانند و بعد یک ماه در فصل موافق باز موقوف کنند و این اکثر بهمین تدبیر نزائل میگردد و اگر با وجود اعادهٔ شیر زود هر شب خشخاش نیدرم دهند و دیگر تدابیر اسهل لقبض دو اا غذا از بکار بندد اگر بتدبیر قوی حاجت افتد انچه در اول گذشت بکار بندد

سوم سبب سده کبد یا سده ماساریقا افتد و این قسم بسبب کثرت اکل دعدم احتیاط اکثر شود و در غیر وقت بروز دندان و نظام پدید آید

علاج در تفتیح سده کوشند و از قابضات یا بسه پرهیزند تقویت کبد و معده نمایند هلیله مربی آب یا بعرق بادیان و هند انوشدارو گاه گاه مفید و عند ضرورت هر چه در اول گذشت بکار بندد

قول بقراط اگر سبب قت لبن باشد آهن تفته مکرر در ماست سرد کرده بر ضعده دهند هم تقریر کرده پخته و کباب دسوا از شیر و خشخاش ساخته خوراند شربت مورد دو هند و طفل را خشخاش بریان از زبر بریان دهند اگر سبب سوء غذا باشد و این اکثر در سن تزغ شود و اسهال قساست لفل اگر سنه دارند شیر و غذا از مک دهند و بمک زبان طفل نمایند اما خفیف و تجویز هضم کوشند اگر گاهی تخوج گلنگبین دهند اگر سبب سخت بسبن قطا باشد قطا بکشانند و چند روز رها کنند اگر موی بود دفع اخراط سبب و اخراج معالجه باشد سبب خلط حاده اگر

بسبب خراج بود کتره شود اگر بسبب غلط باشد اصلاح لبن مرضعه از غلط غالب کند کشتیز بریان درم گلنار بریان نیم درم طراشیت دو دانق سفوف کرده نیم دانق بطفل دهند در روز چند بار اگر بسبب قحه همان بود پس اگر طفل ضعیف باشد بحیله بگذارند و اگر قوی بود از آرد عدس بریان لعاب اسپغول لعاب بارتنگ دهن ورد حسو ساخته قدری بطفل دهند اگر کافی نبود وقرحه در مستقیمه باشد شمع بدهن در گداخته زرقه کنند و شیاف بکار برند **قول لازور بیر** حب انتاسیدا دو عدد به منگ سوده آمیخته با هلیله زرد قدری بشیر مرضعه سوده دهند حابس اسهال سنجوا هر مرد مفید برگ نیب عروق الصفر برابر حب بسته و مقعد نهند مرغ یا اسهال سبز خشخاش کندر مرد سعد هر یک نیم درم سائیده بشیر مرضعه دهند مرغابی اسهال بود دنبالهٔ دو دیگر همه انواع اسهال اگر بجوان شود بصفرت بیض یا بشربت مورد دهند مغز خسته انبه مغز خسته جامن هر یک نیم عدد با آب سائیده دهند گل سرخ زیره سفید آب و سرکه بر شکم ضماد نمایند حابس اسهال صمغ قطن دهند حابس حجر الحدید انفع حتی در اسهال موسی هم حب مان بود اده طباشیر کتیرا صمغ عربی بمصطکی مورد گل سرخ گل ارمنی برابر سائیده صبح شام نیم نیم مثقال بشربت سیب ترش دهند اگر طفل هفت هشت ماهه را اسهال الدم مع مغص باشد طباشیر صمغ بریان نشاسته بریان دم الاخوین با رتنگ خشخاش پوست بیخ انبار مغز تخم خیارین برابر آب قدر نخود حب بسته صبح شام یکیک بشیر مرضعه حل کرده دهند **فصل پنجاه چهارم در حبس** یعنی بهر اندک مدت محتاج تبز نشود دیر نیاید مگر قدری رطوبت لزج لهذا علت دواجبه نیز گویند و در اطفال اکثر بسبب اصابت برد باسافل الشیان میشود و گاهی بسبب صفرا بود چنانچه در اسهال عادة پدید می آید **علاج** اگر بسبب وصول برد باشد حرف کمون برابر سائیده بدهن بقدر کفایت آمیخته قدر حاجت آب بار بردهند جاورس ریا مذبل گوسفند برتابه گرم کرده صره بسته نگهدارند آنچه نوگرم کرده خرقه بر داغته طفل را بر وی نشانند و گرمی او باعتدال باید تا اذیت بطفل نرسد دانه نوم وصول کنند اگر بسبب حرارت باشد بزور بار بردهند اگر طبع قبض بود تلیین نمایند گلقند با لعبه موافق آمیخته خوراند هم مرضعه و هم طفل را صفرت بیض بدهن و ردالت کرده نیگرم نموده طفل را بر وی نشانند نوعیکه در مقعد سرایت کند بکنار درم دکونت مقعد را زائل کنند غذا هر چه در اسهال گذشت هنند اراده قبض حسب مراعات مزاج دهند **فصل پنجاه پنجم در اعتقال** گاه بود که بسبب غلبهٔ بطوبات که بضعف قوی اند یا بسبب عدم انصباب مرار با شکم قبض شود **علاج** زهره گاو بخور مریم بنات طلا کنند یا مسکه تازه با آب گرم آمیخته یا روغن زیت بر شکم مالند و دست آهسته بران کشند از طرف پهلوی سوی ناف و زهار اگر کافی نبود زنبل الفار همچنان ثابت یا صابون تراشیده شافه ساخته یا صابون شکر سرخ آمیخته شافه ساخته بر وارند اگر قوی تر خواهند نفع سحوقه یا ایر سا سحوقه یا ایر سا محرق سحوقه بعسل مقوم صلب آمیخته شافه ساخته بر وارند اگر حرمی یا رطوبت شافه سائیده شکر آمیخته شافه کرده بر وارند اگر کافی نبود گل بنفشه سه گل خطمی و دستا بیخ نمک سنگ یک شکر سرخ مغز فلوس هر یک بهفت شافه سازند مغز فلوس اگلما با نیگرم نموده بشکم ضماد نمایند و از تدهین شکم و شیافات مذکور پرهیز ندارد اگر از تدهین و شافه کار نگشاید یا در استعمال آن مانعی بود حسب حاجت بهر دو با تلیین کنند **فصل پنجاه ششم در مغص** یعنی وجع امعا خواه مع الاسهال باشد خواه مع التبض امادر بخار بدیر مع التبض گفته میشود و آنرا که طفل بگرید خود را پیچد و اگر شیر نخورد ایستاده شود بسبب ضعف معده آواز شرب شیر خاسته اگر شیر خورانند که درین صورت بیع پیدا میشود و وجع میکند بتعدد قضای امعا **علاج** زیت گرم کرده قدری نمک آمیخته در شانه گاه دنبوده بر شکم گاه کنند یا لبن بقدر تازه نیگرم پر کرده تمکید کنند یا زبل گوسفند سائیده گرم کرده بخرقه

بسته کما دساز ند تا تخم سحوقه بریاض بعض آمیخته بشکم طلا نمایند بادیان یا موج سحوق تنها یا مرکب خشک گرم کرده بشکم مالند و بشیر ببند انیسون مصطکی بشیر آمیخته دهند و اگر بشکم طفل سه بار بزبان لیسد و هر رفع آب دهن انداز و نفع کلی دهد و طفل را بشکم نخذ مرضعه خوانند تا شکم طفل مالا صق شکم مرضعه باشد پس آهسته آهسته عنبا نند و اعصاب ظهر طفل بروغن گل و مانند آن مالند که در شکمین و موج شکم انفست عنبر خورانند و بگلاب یا بروغن گل یا بنفشه حل کرده بشکم مالند و را تشکمین دهد اگر نفخ نشود بشنا نه مناسبه که در اعتقال گذشت تلیین نمایند اگر موج قوی بود قدری انیسون بروغن گل آمیخته مقعد را چرب کنند خردل یعنی جو بویه محرق برگ سرو بابس نا نخواه محرق برگ سداب تخم بلیمون انجدان محرق ماذریون همه یا هر چه بهم سد بار بدر آب کشیر بزند پیون قدری ماند صاف کرده هموزنش روغن کنجد آمیخته روغن ساخته قدری بر شکم و مقعد طفل مالند مخرج ریاح حتی که ضبط نتواند **فائده** گاه بود که بسبب منعفن مزاج حار یا ریاح گرم که زیاده گرم تولد شود باشد و هر چند تکمید کنند و سخنات دهند سود نکند باید که از تشخین باز نمانند و خرقه بآب بارد تر کرده بشکم مقعد بایخ و خرقه گرفته گذارند یا صندل سفید بگلاب سوده طلا کنند و تدبیر مرضعه و طفل از اله سوء مزاج نمایند **قول بقراط** گل ارمنی کشنیز بریان و هندبه آب گرم بشکم بطول کنند دلک خفیف نماید **فصل پنجاه و هفتم در دیدان** اکثر زیاده بلغم پیشوند و سه قسم اند یکی حیات یعنی دراز تا یک ذرع و دو معا علیا پیدا شوند دوم حب القرع یعنی شبیه تخم کدو و مستدیر نیز باشند و یکی عقب یگری پیوسته بود سلسله مانند و دراز عور و قولون پیدا شوند سوم دود یعنی شبیه بکرم که در حل افتند و در ستیتیم پیدا گردند و اکثر در نواحی مقعد میباشند و باشد که حوالی مقعد را خورند و متقرحه سازند و این قسم در صبیان اکثر شود و بعد این حیات و حب القرع کمتر افتد **علاج** در حیات شیخ رئیس بشیر آمیخته قدر حاجت دهند اگر احتیاج داند بزنگ کابلی نصف تخم شحم حنظل زنجبیل گاو بشکم منما دکنند آب برگ شفتالو بشکم مالند آب نقیع کریله نوشانند و دراده یه سهله بلاس یا پارچه لسان الصافیر داخل سازند و دود و عوق یعنی دود و عوق یعنی این هر یکدرم شکر دو درم سائیده بآب هندبه تا شیع آمیخته شافه سازند و بعد لحظه مقعد را مقابل چراغ داشته کنار ریش هیکشند و باصبع خانه بر کرم که ظاهر شود بگیرند زیت الا نفاق خورند و مالند که در اخراج سائر اقسام کرم مفید هست و مرضعه را از غذیه بلغم افزا پرهیز انند شیع بدبن ورد گداشته درون و بیرون مقعد را چرب دارند تا مانع خوردن کرم و حکه نماید نا چیل بشکر خورانند و اگر حوالی مقعد خورده باشد فرنجشه تخم بابرگ تنبرخوع سائیده یا برگ نرم خروع بدست مالیده و طلا کنند برگ بیمنگه سیاه برگ تالوره برگ تنبول کوفته شیره گرفته هر روز دو سه بار تا صبح در مقعد مالند برگ کرونده کوفته بر مقعد بندند و هم خورانند تخم شبتی و شکم و شقیقی بالا جی سبوی گلی نموده در ظرف بآب نهند و بر آهن گرم تخم قرصنه انداخته و ثقب تنگی گذارند و بر ثقب بالای طفل را بنشانند تا دود بمقعد رسد همه کرم بیفتند **قول بقراط** تنقیه مرضعه بطبیخ افتیمون کنند تا صلاح غذا نماید بعده بلیله کابلی شیخ هر یک سه قبیل بزنگ کابلی هر یکدرم و ترمس جوز مقشر هر یکده زعفران مر هر یک یک سائیده بموز منتقی مدوق آمیزند و هر روز یکدرم دهند زعفران انفق بموز دو دانق زهره گاو قیطا بشراب شافه ساخته در مقعد نهند بزگ حنا سرمیق بدبن ورد وجوشانده تدمین مقعد نمایند **فصل پنجاه و هشتم در خروج مقعد** چون اعضای طفل بسبب غلبه رطوبات ضعیف بیاشند این مرض بدینها اکثر افتد خصوص ابعد اسهال و زحیر **علاج** آس سلب پوست انار جفت بلوط گل سرخ قرن ایل محرق قرطاس محرق زاج سم بزگلنار عفص هر یا بر بآب پزند چون قوت فرو آید صاف کرده در تنگرم نشانند چرم غزالی کهنه سوخته سائیده مکرر پاشند جفت بلوط عفص مم الاخوین گل ارمنی کهر یا کته ما ریک سائیده بر خرقه نرم پاشیده بعد بر ازین فرزند

اگر طفل قوی هوش بود و بعد استعمال دوا فرمایند تا بسهیل جذب مقعد را اندرکشد الا باعانت یابد اندکنند و آنچه که بسبب دُرم وغیره او دخال او عسر یابد اول بوم روغن مناسب چرب کنند تا زود باز گردد و مغز فلوس بآب عنب الثعلب ضماد کنند که درم و خروج آسان مفید است **فائده** بسا باشد که در صغر سن این مرض پدید آید و بعد چندی بتغیر معالجه خود بخود برود **قول بقراط** بهن در چرب کرده تو تیا دوغ باشیده روآن نوده و طبیخ مفص آس پوست انار خرنوب بنشانند **فصل پنجاه نهم در حرقت بول** بسبب حرارت هوا داده یه واغذیه گرمکه مرضعه یا طفل خورد اکثر افتد **علاج** آب ترنجبین یا شیرهٔ خرفه بقند دهند و آب ترنجبین نشانند عنب الثعلب رسیده سائیده بزنهار بالنشین و قضیب طلا کنند دوغ گاو نوشند و از اغذیه گرم پرهیزند اگر حاجت قوی تر بود کشنیز آب تر کنند و بدین آب شیره تخم کاهو کشیده دهند و آنچه که حرقت در تب بود و این اکثر زاده صفرا باشد تقیه و قدیل تقیه و بمعالجت تب کوشند **فصل شصتم بول فی الفراش** سبب او بردماج و استرخای مثانه بود **علاج** کنند سدید خولنجان بلوط مورد گلنار قرفه برابر سائیده و هند مشک جندبر و روغن سوسن یا بدوغن بان آمیخته بر عانه و مثانه مالند مصطکی بلوط سعد بابونه سیاه هر یکدرم قند چهار درم سائیده و هند کمون کند مرد و هر یک پنج مثقال آمیخته کیدرم یکمرزیاده و هند جوز بویه قدری بسهیل دوا مخور تدمیر بعد رم هر صبح مخمر و هند نان کره و خمیر او قدری زیل حمام مختفی کرده باشد خورند جوز تا جبل بشکر دهند و چند بار از خواب بیدار کرده تکلیف بول کنانند و ضرب و زجر نمایند مثانه را گاه آب طعام ندهند و از هر چه بارد رطب و مدر باشد پرهیزانند گلنگبین بدام خورانند کباب قلیه یا پس غذا سازند **فائده** بسا باشد که هیچ تدبیر سود ندهد و بعد بلوغ از خود زائل گردد **فصل شصت یکم در بول الرمل** در نگ و در تدبیر نکنند که خنجر بسنگ مثانه میگردد **علاج** اصلاح شیر مرضعه کنند اندیه مصالحه و هند و از دشاه غذا و تخمه پرهیزانند تلخین طبخ بیخ بچوارش تمری جوارش شهر یاران نمایند و دمادم گلنگبین خورانند و طفل را کاکنج و حب یا تریاق کبیر یک حبه یا دو یا سه و هند و بطبیخ برگ انگور نام برگ خطمی مزنجوش بر عانه نطول نمایند **فصل شصت و دوم در بول الدم** گهر یا بوند گل ارمنی برگ مورد بمرضعه دهند گل ارمنی گل مختوم گل قرمسی قیمولیا کهربا عصاره کیته التیس عصاره بارتنگ برابر آب بارتنگ تراس ساخته یکدرم بشربت مورد بمرضعه دهند و طفل را قدحچه بشیر مرضعه خورانند گل مختوم قدری بشیر آمیخته دهند آرد عدس آرد جو برابر آب بسیب مخوش بر عانه ضماد کنند اخیر قه آلوده گذارند **فصل شصت سوم در عسر بول** اگر بسبب حصات بود و حصات مثانه بکود کان ذکور اکثر افتد و بانات ناور آثارش در امراض تبرگان گفته شد علامات حصات اکثر موتی بود **علاج** برای تلخین مجری دلتکین و مع خشک بابونه خطمی شبت کرفس کرنب پرسیاوشان قرطم حلیه برگ اسپغول خرفه بنفشه برگ کنجد برگ و بیخ خبازی بیخ شاخ و بیخ خشک هر یک بهم سد و آب جوشانده صاف کرده در نیگرم طفل را نشانند و آب تا کار باید و تا کآب سرد شود دارند پس برآورده بخرقه نشسته کنند بدینسان در روز دو سه بار نمایند و او بان مقشته چون روغن عقرب روغن خشک روغن بابونه در حصات کلیه بکرد و در حصات مثانه بر عانه مالند و دو کانی یا حلیل حکاکنج و در مثانه بمقعد حمول نمایند و بعد تنقیه شرب مدرات و هر دو نافع لیکن وقتی دهند که مریض دراز بان باشد و اگر عسر بول بسبب حصات مثانه باشد بعض بار بشب خوابانند و هر دو پایش بردارند و عانه را باد بان لینه از اسفل با عالی مالند تا سنگ که در عنق مثانه بندست در جوش افتد و مجری بگشاید بول بفراغت آید و اگر قضیب بند شود و این از غم پدید محسوس شود قضیب را در آبگرم نهند و بان العبه مناسبه در حلیل حکانند و آهسته آهسته قضیب را از دست سوی قدام مالند تا که برآید اگر درین هنگام مجع غلبه کند و مریض مضطر گردد و چیزی مخدر چون فلونیا یه شعشا تریاق کهنه دهند اگر هیچ تدبیر سود

ندهد و سنگ از مجری قضیب نبرآید و از شدت وجع و اضطراب خوف هلاک بود بجراح واثق رجوع نمایند تا قضیب را بمحل مقصود از اسنجا که معمولات
بشگافد و سنگ برآرد **فائده** از مدرات هر که مناسب دانند گاه گاه دهند چه اگر دوام او ضرر دارد و بایه که تلیین شکم نمایند و بهترین ملین اینست سپستان
اصل سوس انجیر خطمی هر یک قدر حاجت گرفته جوشانده صاف نموده مغز فلوس تر بنجبین آمیخته دهند و اگر بعد تنقیه طعام مصفی از برو بال با آب
کرفس و دهن الو نرم پزند و کشنیز خار خسک تخم خولنجان اندازند و طبیخ او دهند نافع بود و تلطیف غذا و تجدید هضم و تقویت معده نمایند و عقرب را دافع
آنچه بمثال غربال سوده یا امعه مفید هر چه دانند و دهند مجر الیهود با آب سوده فتیله کاغذ آلوده و داخل پنبه کاغذ آلوده و داخل مجون مجر الیهود بشیره تخم خربزه
و دهند اگر عسر بول بسبب رم کلیه و مثانه یا جمود دم و مده در مثانه یا سده که از خلط لزج در مجری بول افتد یا خلط حاد که بر مثانه ریزد باشد
تدبیر هر یک بدانچه در علاج بر کان گذشت نمایند و تدبیر مرضه نیز کنند **یدالله** بگیرند نرنج چهار سال و دو فصل که اول رنگ گرفتن انگور باشد و ذبح کنند
دخون اول و آخر گذاشته خون و سطرا در ظرف سفالی یا سنگی گرفته بر دو خرقه اندازند تا از غبار محفوظ ماند تا یک هفته متغیر گردد و در آفتاب نهند که خشک گردد و شربتی
مثقالی با آب کرفس کوهی یا انجره وغیره **فصل شصت چهارم در صغر قضیب** سبب او قلت طوبت غاذیه است **علاج** مدام مطبوخ سرکنند
تمر هندی قطن بوم روغن نمایند اغذیه مرطبه دهند **فصل شصت پنجم در ورم انثیین** اکثر او از امین میباشد سبب او کثرت تولد منیست در مرضعه از
عدم جماع یا غلظ لبن **علاج** آب گرم کشیر بر انثیین ریزند روغن خیری روغن سوسن روغن یاسمین با لندگر کافی نبود با بونه اکلیل نیلوفر بنفشه برگ خطمی
سفیدهٔ بیض سائیده بموم و روغن گل آمیخته ضماد کنند و بسیار استعمال نمایند که محلل جرم است و مولد تشنج است و ران و اگر تشنج پدید آید آب شیرین تر تیخ
ماغز نطول کنند **فصل شصت ششم در فتق قیل** فتق دو معنی وارد یکی آنکه دو مجری که بالای انثیین و کشش ان واقع اند متسع شوند و از انها فوق
آن چیزی و کیسهٔ انثیین نازل گردد و این صبیان را اکثر افتد کثرت رطوبت مزاجهم و ضعف اعضاء و غشیتهم و کثرت حرکاتهم العنیفة و این اقبل تر
خوانند و انچه نازل میشود یا باد یا مار یا ترب فقط یا معا و اعلمها نهایت است انرا نزول اسکا تنا نامند یعنی تا نشد مگر وقتیکه ترب بشگافد و بسبب هم نازل بدان
منسوب کنند چون فتق یحیی شربی سعائی مائی یا مائی بالطفال کثر افتد دوم آنکه صفاق بشگافد و فتق عین است پس فتق یا بدیست اگر وسطی باشد
شگافد بدو پوست شکم سالم باشد پس برب امعاء از انجا بالا گردد فتق السبتن گویند و اگر به پیغولهٔ ران افتد و انثیین نازل نگردد فتق اربیه خوانند
این دو فتق زنان را اکثر افتد و اگر در انثیین نازل شود قیل نامند چه قیل عبارتست از نزول شی در کیسهٔ انثیین و خطا بسبب اتساع مجاری مذکورین
خواه بسبب انشقاق صفاق و این مرض در اطفال زود بگردد و اگر تحمل نمود **علاج** اول نازل را از انثیین بدلک نرم بالا برند پس مصطکی
انزروت کندر جوز سرو برگ سرو دم الاخوین اقاقیا اهل گلنار مرکی صبر زرنج مقشر هر یک بهم سائیده بسریشم ماهی که آب عنب الثعلب گذاشته
باشند آمیخته بر خرقه نهاده بر موضع مقصود گذارند یا گلنار بر گ مورد عفص بهم مرکز جزو سرو رفت مقل اهل سائیده بسریشم ماهی سرشته ضماد کنند
کیسه سه گوشته باندازه کشش ان دوخته کموان یا بادیان سحوق بعنف پر کنند تا محکم شود و بر سر هر گوشه بندی آویزند کیسه بر نهاده بطور یکه الیق و چسپانتر
باشد ببندند سر شیم ضماد کنند ذیل الفار شیر سائیده بر نهار و انثیین طلا نمایند بسبیل دوام نفعد هد و در ریحی اشیای یابس مرضعه و طفل او نهند
و انچه زهای بادی پرهیز نمایند و در فتق مراق البطن و الاربیه نا نخواه مسحوقه بیاض بیض آمیخته ضماد کنند اگر قوی تر خواهند اضمدهٔ مذکوره گذارند

وکیسه پر از باد یان وکمون بندند و باشد که همین کیسه کافی نبود و در همه حرکت قوی خصوص وقت وضع دوا را کیسه باز دارند **قول عسکری** مقل بطلا یا بروغن بنفشه حل کرده طلا کنند زیب بشیم گرده بزگوفته ساده نمایند برای قبله نافع اگر معائی باشد پوست انار ده درعفص خام چند درم خم قابض پنج اوقیه پزانده اسعار اسوی داخل رد کرده بروبندند و در وه روز یکبار کشایند دوی وزیستاقی دارند و طبیخ جوز سرو نوشانند بدانکه پوشش شکم سه جزو است یکی جلد شکم که مراق گویند دوم صفاق واین غشا زیر جلد است بالای شرب بر تمام شکم محیط است دو را بین محتمع شده فرز سوا آمده و باز منبسط گشته بر انشین محتوی شده سوم شرب و آن جسمیست غلیظ شحمی که ملاصق احشاست **فصل شصت هفتم در تنوره** اگر در یوم ولادت یا قرب آن پدید آید بسبب سوء تدبیر که بناف رسد **علاج** در همان وقت اصلاح او بربط رفائد و مانند آن کنند چه اگر مستحکم شود و دانپذیرد و اگر بسبب کثرت بکا وصحه وغیره صفاق آنجا شق شود و فتوق پدید آید رنگ ناف همرنگ تن بود و در لمس نرم باشد و موج نکند و عند غمز بداخل باز گردد **علاج** قطعه تفتیل سرب یا خرزیطه پر از سرب سوهان کرده یا شمد سحوقه بر نهاده بصابه بسته دارند و هر چه در فتوق مراق اسفل گفته شد بکار برند اگر بسبب اجتماع باد باشد نرمی ملمس و انجوع و اشیای بادشکن قلت پذیرد **علاج** از اشیای باد انگیز پرهیز نمایند بادیان سحوقه و کیسه کرده بر و بندند و چیزهای بادشکن اکلا ضمادا بکار برند اگر بسبب اجتماع رطوبت بلغمی بود عدم موج لین ملمس و نرمی رطوبت باشد و اگر چه همرنگ بدن بود اما رقیت داشته باشد و صحیح حال باز نگردد **علاج** سعد آرد جوز بل بقدر آمیخته ضماد کنند اگر بسبب انبات لحم زائد زیر پوست باشد صلب بود کم نگردد و باید که متعرض او نشوند لانه یحتاج الی القطع و فیه خطر اگر بسبب اجتماع خون بود تقدم انفتاح عرق متصله دلون تو تنفسجی یا سیاه و نرم بود **علاج** بارسال علق خون برآرند بعده ادویه قابضه مسدده افواه عروق ضماد نمایند و اگر انخواه بیاض بیضه سرشته یا قیروزج ضماد کنند **فصل شصت هشتم در ورم سره** باشد که عند قطع ناف نرم پدید آید بسبب ضعف عضو **علاج** اسفیداج مروارسنگ حضض آب عنب الثعلب یا آب کشنیز سائیده گرد ناف ضماد کنند ثبت الحدید علک البطم بدین شرح طلا نمایند **فصل شصت نهم در قیح سره** گاه باشد که ناف پخته شود و ریم کند و گرداو سرخ گردد **علاج** مرداسنگ محرق سنگجراحت سرخ گل رسنی و دم الاخوین کنه سائیده یا شنبلید و قطعه مدور سرب بر نهاده بصابه بندند و گرد ناف صندل سرخ جدوار حضض با آب کشنیز طلا نمایند اگر نفع نشود و طفل از دو ماه متجاوز کرده باشد گرد ناف دوعلق منشد خون برآرند بعده او دینه کوده بر شکم سرب بدین ورد سوده بر ناف مالند و قطعه سرب بران بندند از دیگر قبایه فارغ سازند **فصل هفتادم در حمیات** انواع حمی کثیر اند چون یومی دقی خلط رامایومی دینا کثر شود و دقی بسیار کم افتد لذا بذکر خلط اقتصار کرد **نوع اول در حمی یومی** بدانکه خون گرم شده یا عفن گشته صفرا تب میکند حمی لازم امتلای عروق حمرت چشم و بدن عدم عرق تقدم اکل اندیه و فواکه خون افزا که مرضعه و طفل را اتفاق شود یا حرارت هوا محرک گشته **علاج** اگر طفل صغیر بود و مرضعه تن آبادان و دلموی مزاج باشد بلا تمهل فصد مرضعه نمایند و از اشیای گرم پرهیز انند و با شربت بنفشه الدمزوج اصلاح الحرارت تعدیل غیر کنند و اصلاح غذا واجب دانند اگر طفل از ششماهه متجاوز باشد و مرطوب بود روز سوم یا چهارم بر بناگوش شرطزده قدری خون برآرند یا همین جا علق گذارند و اگر چه اخراج دم از دیگر جا نیز سودمند است اما از نجا گرفتن نافع تر و در ازاله عفونی و ضعف اسرع تر باشد و گاه باشد که بعد شرط دم نبر آید و چون عنق و گوش مالند دم برآید چنانچه صبیه را حمی حصبه از هشت روز گذشته بود بیهوشی و سستی و ضعف و شت

سرهای بناگوش را شرط زند مدتی خون نه برآمد آخر او را نشانند و عنق و گوش مالند خون برآمد و زیادتی کرد حتی که بحیله بازدارند تا نوبت بعد بهوش آمد و طلب غذا کرد و در چند روز حمی فاتر شد و صحت یافت عناب در آب جوشانده صاف کرده سرد نموده تنها یا با خبه و رشتا نوزده چند بار را قبل از آنکه در ازالهٔ حصبه و مطبقه مفیدست اگر صداع یار بود و بشرط گوش نرد و یا در گرفتن خون نافع باشد یا شویه نمایند پس آب قصب بر سر یا مالند و بپوشند که عرق می آرد و اگر قبض بود دبشانه نرم کشایند و شموم و اطلیه مناسبه بکار برند بدانکه در حمی بسیطه دموی عرق نمی آید مگر آنروز که فرو شود و چنین حمیات باشد که بقرین سوداوی نوع دوم در حمی صفراوی بسیطه صفرت بدن و زبان شقرت بول گرمی نفس عطش بیوست لب تقدم بدایه حرارت افزاو گرمی هوا اگر ماده خالج عروق عفن شود تب روزی میان مواده آید و اگر داخل عروق عفن شود لزوم تب مع اشتداد و کردن بعد یکروزه علاج بمارالفواکه و دیگر ملینات مناسبه تقیهٔ صفرا کنند اگر مزاج مرضعه غلبهٔ خون یابند فصد کنند و برای تطفیه صفرا سکنجبین ساده و دیگر اشیای موافقه دهند و تدبیر طفل نگیرند بشرطیکه غذا خوار بود اگر طبع قبض بود دبشانه نرم کشایند اگر جنا برکف دست و پا و یافوخ ضماد نمایند مسکن حرارت تولست آب خیار بقدری شکر دهند اگر تبعریق حاجت شود عرق آرند اگر از ناشویه صداع نرد و بشموم اطلیه تدارک کنند ناشویه که در حمیات گرم بر اصلی زالهٔ صداع چندین بار بر ناصیه ست گل بنفشه گل طلی گل نیلوفر سایده فتر تر آمیخته صاف نموده ناشویه کنند فائده شانه که در گل بنفشه گل خطمی و غیره ست و در اعتدال گذشت بروغن بادام آلوده بزنند و در حمیات گرم مفید نوع سوم در حمی بلغمی بسیطه علت عطش مگر آنکه از بلغم شور بود که عطش در سن میانه تند عدم آشامیدن حمیات نکند و صحا لیست که بزودی آید و میگیارد بشرطیکه ماده خالج عروق عفن شده و اگر داخل عروق عفن گشته تب لازم میباشد و در شبانروزی یکبار راست تداوم میکنند و ایضاً از ان بت و تیج وجه و نضعف معده گواهی دهد علاج هر صبح مرضعه را طبیخ کاسنی با دیان اصل سوس گلقند دهند و قدری ابطال سم و از انچه مرخی و مضعف معده باشد پرهیز انند آب بارد کمتر دهند عطش صبر نماید و بعد مرور دو سه هفته طبیخ و مفتوح بر نجاسف بر مرضعه و طفل دهند و بعد تنقیه ماده اگر مرضعه را از تر تبد و مانند آن مسهل دهند بهتر و دیگر تدابیر داد و یه مجربه که در حمی مرکب از صفرا و بلغم آید حسب سبب بکار برند نوع چهارم در حمی سوداوی و این باینها کمتر افتد لشابهت مزاجهم بمزاج السوداء و خاصه اینست که در روز سیان می آید اگر ماده خارج عروق عفن شده باشد و گاه بود که داخل عروق عفن شود و حمی لازم باشد و بدور ربع اشتداد می کند و ربع لازم میباشد زیاد الوقوعست علاج مرضعه را برای تنقیح ماده طبیخ مویز با دیان اصل سوس سپستان گلقند دهند نخود آب خورانند و بعد منقیح چهل روز و حصول تنقیح مسهل دهند و تنقیه تعاریق کنند اگر طفل غذا خوار بود او را پرهیز کمتر نمایند لیکن فواکه رطبه سریع الفساد چون خربزه شقتا لو و خوشه انگور و امثال آن ندهند و چون کاسنی کاهو هر چه بارد و یابس بود دهند و چون اینها حمی دیرپاست مراعات تنقیح مع رعایت قوت لازم دارند و دوا را بحلیت بعد چهل روز تغییر دهند و بدستور ادویه مجربه دیگر که جهت تنقیح دهند تا گاه زدادن مرضعه کار برآید بطفل ندهند بدانکه سرچ دو گونه است یکی آنکه سوداوی طبیعی عفن شود و تب آرد و این همه که گذشت قصد تنقیح بدین آن دوم آنکه سوداوی احتراقی عفن شده حمی آرد و سوداوی احتراقی آنست که از سوداوی متعفن خلطی با اخلاط داخل شود و چه خلط که بسوزد سوداوی طبیعی میگردد که احتراقی گویند و تدبیر این مشترک بود و تدبیر سوداوی تدبیر آن خلط که سودا از و حاصل شده نوع پنجم در حمی مرکبه اقسام این کثیرند قاعده کلی در این آنکه آثار هر که غالب یابند در ترکیب دوا انرا منصوص بغالب بود مرعی دارند و انچه از مرکبات کثیر الوقوعست عنب غیر خالص منظر الغیب

است و هر دو واحد اند بانک تفاوت چنانچه در امراض بزرگان مشروحاً گذشت لیکن در اینجا چند دوا که عمدهٔ مرکب از صفرا و بلغم را نفع دهند نوشته میشود حسب غلبهٔ هر واحد هر جا مناسب افتد بکار برند و دیگر اصول تنقیه و پرهیز همانست که مالا گذشت در بسا اطفال **فایده** کحلین اصولی و قرص مر و شربت دیتا نافع اگر قبل نوبت بچند ساعت چند اسپغ عسل خورانند لرز و حمی کمتر دهد و هکذا نانخواه مسحوق بعسل آمیخته و اگر قبل از نوبت لرزه قدری مار بعسل و گلاب نوشانند نفع دهد و در ابتدای لرزه از آب باردیا زوار ندارند اگر مسطکی بسحق نان خشک آمیخته قدر نخود حبوب سازند و بعد عدد حبی طفل دهند سود بسیار کند حمی نایبه یعنی بعد مضی چند ساعت قبل از نوبت چند قدر نخود دهند نافع بود جوزبویه قدری بعسل آمیخته قبل از نوبت دهند و از آب باردادن و منع لرزه نفع لیکن یکدو دهند دو سه بار ملاک مردم حمی مرکبه تقویت معده است **فایده** طفل اگر شیر نخورد اگر از غذیه بحمیه و دهنه باز و فاتحه ممکن بود فبها الا هر چه خواهد و شدید المضرت نباشد دهند که تدبیر الیتیان خلاف بزرگانست و لاکثر امور دیده شد که حمی من بوجوه نفع نیشد و پرهیز نه پنداشت درشت چون ترک پرهیز کرده ندو پلاو جرب خورانیدند فوراً رفع شد اهند اتابعت طبع مریض خاصهٔ طفل و جب و تیلون اطعمهٔ اما کثیفه غذا اصلاً و انمیت که موجب ابتلا و دیگر آفات میگردد و **کحلین اصولی** انیسون تخم کشوث بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کاسنی هر یک پنجدرم آنیزه طبل سه گرم تندیک نیم طل شانزده روزی ترکرده بآتش نرم بپزند چون قدری آب کم شود دقت چنر طل آمیخته قوام کنند مقشعه سه گلبه وطباشیر صفرا زاینده بلغم مفیده بعده **نوع ششم در حمی حصبه و جدری** فرق در هر دو آنست که حمی حصبه گرمتر و تیزتر از جدری بود و موجع ظهر و روی کمتر و قلق بیشتر و حصبه دفعةً بروز کند و جدری اگر زود برآید در سه روز الا در هفته و حصبه بنسبت بجدری دیست و باقی آثار و نیک و بد آن در امراض بزرگان گذشته شد **علاج** چون دریابند که حمی حصبه و جدریست و هنوز اثری از بثور بر جلد بروز نکرده بوضع محاجم یا علق خون برآرند و حصبه کمتر و در جدری بیشتر و اولی و حصبه که سخت گرم بود و دهن تلخ و بول ناری و چشم زرد باشد آنکه اول قدری صفرا بلینات کم نمایند بقدر طبیعت طبع نرم نباشد بعده تکمین کنند و اخراج دهند و در این وقت مضر و بعضی در هر دو اگرچه اثری از بثور پدید نیامده باشد استعمال مبردات و مغلظات و مرخیات کرده اند و گفته که غلیان در این وقت بسبیل تصرف طبع است که مادهٔ زائد را میخواهد که از تن بیرون آرد و استعمال مغلظات آنرا از غلیان باز میدارد و این معنی مقتضی میشود خلاف تقاضای طبع و ایضاً باعث اضطراب طبع میگردد و لیکن حق آنست که اگر صفراویت غالب باشد از تسکین چاره نبود غایت آنکه مبالغه در تبرید در این حمیات نمایند اگرچه صفرا غالب بود اما آنقدر که اعضا را تسلی دهد و حرارت غریبه را قدری شکند می توانند که بنا بر تقویت طبع و حرارت غریزی مهد طبع بود در دفع فضلات و منع ذلک بدن از آفات و مصون و مراد ما هرگاه اثری از بثور بر بدن پدید آید کمتر از ملینات و مبردات و مغلظات و مجب و منزوا را نگه دارند و در این وقت اخراج و مهم نمایند و دوا دیده شد که چون در این وقت حسب حاجت خون گرفتند سبکی بتن پدید آمد و مرض بعافیت انجامید و واجبست که نزد نمودار شدن بثور تن بیمار بجامهٔ نرم گرم پوشند و هوای خانه معتدل سازند تا مسام که شاید و عرق خفیف آید و بثور بسهولت بروز نماید و آب سرد و جرعه جرعه همیشه صندل کافور بوبانند تا دل و دماغ را قوت دهد و طبع را بامخراج ماده سوی ظاهر بدارد و هرگاه معلوم نمایند که ماده غلیظ یا مسام مسدود و اند ملطیف ماده و تفتیح مسام کنند و آثار غلظ ماده آنکه بثور بر سینه و نواحی و بیشتر برآیند و دیگر جاها کمتر و روز چهارم گذشته باشد و هنوز بثور تمامه بروز نکرده و آثار تنگی مسام که جاذبش بود و عرق کمتر آید و تدبیر تلطیف و تفتیح چنان بود که نظر کنند تا حرارت او کدام

درجه است پس حسب آن تدبیر کنند مثلاً اگر نبض و نفس بر حال بود و غشی و حرارت و انده و در باطن کینه نباشد و زبان سیاه نگشته هوای خانه مائل بحرارت سازند و آب بارد دهند و اشیای بارد و نیوشانند و تشنهٔ آب تازه فرمایند و گاه گاه آب گرم یا آب بادیان تر داده باشند و کثیرا سه درم گل سرخ با دو بادیان هر یک دو درم لک نسول چهار درم عدس مقشر هفت درم انجیر هفت عدد و مویز مع تخم ده عدد هر قدر که مناسب بود گرفته در آب جوشانند نصف بماند صاف کرده دهند یا انجیر فقط در آب جوشانده قدری عنبر ان آمیخته نوشانند و ایضاً آب گرم نزد بیمار دارند و رای هفت بالاگیه ندوسه بروز دهند تا سبب ربط نرسد و کرب نیارد و جهت تبرید مزور و تفتیح مسام مفید و اگر نبض و نفس متغیر و غشی و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود هرگز اشیای حار ندهند و همان تدبیر کنند که تن بسیار گرم بوشند و آب سرد دهند و اشیای بارد بوبانند ملازم باشند و درین وقت برای تفتیح مسام غیر از تبخیر آب گرم بکار نیاید آنهم چنان که کرب نیارد بلکه هرگاه حرارت مفرط بود و پوشیدن بسیار مضعف غشی و کرب آرد هوای خانه مزاج سازند طیبات باده بوبانند و برابر الف چیزی بجنبانند تا تروتیه دهد لیکن تن باعتدال پوشیده دارند تا برد هوا بظاهر تن نرسد مگر وقتیکه اشمام روائح باده در مزاج آن کفایت نکند و شدت بود درین صورت تبرید قلیب لازم گاه گاه جامهٔ از سینه و دل بسکبر نمایند تا راحت یابد و احتیاط دارند تشنگی نبود زبان موضع نرسد و گذاره گاه گاه آبله بر آورده باشد و کرب و تب و حرارت اندرون کمتر شود و زبان سیاه بود و با سپید جا ها تان گرم بود خطاطی عظیم باشد و هر گاه غشی افتد گی تو بقه تقویت دل نماند و دیگر جوارش نفظ نکنند و وقتیکه جدری و حصبه بالتمام بر آید تره باره حسب حاجت دهند لیست و قبض طبع ملحوظ داشته و اصلا درین وقت طبع را بمسهلات حرکت ندهند و اگر زخوزه زم شود حبس الدم نکنند خاصة که از وی فرصت پیدا بود **فائدة** اسهال آخر حصبه بقطع طبع اولی است تا قابض و مقوی چون قرص طباشیر سب بوخیره کنند و ایضاً هر گاه که عاف افتد تا که خون صاف نماید بند کنند مگر وقتیکه خوف ضعف بود اگر چه سیاه باشد حبس کنند بدانسته در عاف بزرگان گذشت و بدستور هر عارضه که درین وقت طبع را عارض شود چون شهره قرشد و مانند آن تدارک هر یک بنوعیکه اصل علت را نیز موافق بود کنند و هر گاه که بثور بروز کند و از منخفس گردد و دیسل دیست درین وقت طبع را یاری دهند برابر از چنانچه گذشت شیره بادیان تخم کرفس با هم یا تنها دادن مفید **فائدة** عنبر بوبزنجبوز حفظ چشم و گوش و غیره چنانچه در امراض بزرگان گذشت نمایند و گاه باشد که چون آبله بر آید از خوبه گردد و حاجت بنفیخ و تجفیف نیفتد **انتباه** غذا در جدری هر چیز سرد مائل پس بود چون لیست شعیر لیست عدس آب انار ترش دهند اگر طبع خشک بود و در سینه و حلق و درشتی باشد و حرارت سخت عظیم نبود لیست شعیر بگلاب دهند و اگر حرارت عظیم و طبع نرم و سینه و حلق و درشت باشد لیست را مکرر بریان کنند و بقرص طباشیر آمیخته دهند و اگر طبع بسیار نرم بود با شعیر از کشک ده و انار فرشخاش که سر برابر بنسبت دهند اگر و حلق و درشتی بود انار دانه موقوف کنند و دیگر تدابیر بموقوف برای طبیب هست و وجه غذا سه دو قسم چون ماش شعیر مانند آن دهند و دیگر اشیای حموضات نیز آمیزند اگر سرفه نبود و آب تربز آب کدو و آب خربزه مفید لیکن باید که نیز ترشی ندهند و دیگر اغذیه مروجه هر چه مناسب بود بتجویز نمایند و آب لبلاب و بنفشه و ترنجبین و حصه بنفشه **فائدة** چون در فصلی ظهور جدری و حصبه شائع بود و صبیان را که کم زده سالهٔ اند بوضع حجامت یا علق خون کشند و هر چه در باب احتیاط از و با در باب امراض بزرگان گذشت بکار بندد و مرضعه را فصد کنند و سه روز هذا احتیاط نمایند و لعبن بنفشه یکنخود خرما خرد بزه انجیر عسل انگور و هر چیز گرم و خون افزا و مسیح صفرا باشد مرضعه و حفل را باز دارند و آب فواکه طبع

نیم دارند و انگشتن در آفتاب و دویدن و نزد آتش نشستن منع نمایند و بهترین اغذیه درین موسم بقول بارده و حموضات است و گاه گاه لحم که بقول
و حموضات اصلاح داده باشند و استعمال سکنجبین و شربت کدو و شربت عناب و سفوف طباشیر و قرص کافور سفید و غسل با آب بارد نافع و اگر جدری شیر آب
نوشانند و در آن سال نبر آید و اگر بر آید زیاده بر چند عدد نبود **فصل هفتاد و یکم در بثور بدن** آنچه سیاه و قرحی بوند قتال و آنچه سرخ و سفید باشند
اسلم و در اکثر خروج بثور سلیمه امن میدهد از آفات کثیر لهذا مبادرت در علاج او خاصه که در سر باشد منع است و هرگاه که زمان کثیر بگذرد و ماده باطنه
کما حقه دفع گردد تدارک لازم خلاف بثور مخوفه که قتالست مهلت ندارند و زودتر بتقویت اعضای رئیسه و اصلاح عفونت بثور کوشند حسب
حال اول تنقیه و تعدیل نمایند دوا و غذا **علاج** بثور سلیمه را بگذارند تا پخته شود و پس بمخففات لطیفه تدارک نمایند تدریجاً تا مقصود بلا ضرر حاصل آید
و بهترین تخفیف اینست گل سرخ مورد برگ درخت مصطکی برگ طرفا در آب جوشانده بدین آب هر روز یکبار غسل دهند پس نشف آب کرده روغن گل
یا روغن مورد مالند اگر بثور متقرح بود مرهم اسفیداج بکار برند اگر قیح کثیر بود و حاجت بجلا افتد قدری نطرون یا ماء العسل آمیخته شویند اگر ازین هم قوی تر
خواهند آب بوره فقط کافیست لیکن بشیر آمیخته بقرحه رسانند تا تحمل اثر بوره توانند شد و اگر احیاناً بثره ایشان منقط شود باستعمال اشیای حاده
یا خود بخود ماده حاده جذب کند و بطبیخ گل سرخ مورد و غیره که گذشت شویند اگر غلبه دم ظاهر بود اخراج خون بحجامت یا علق لازم دانند و توتیا مرداسنگ
سفال آبخورده برابر سائیده بروغن گل یا بروغن مورد آمیخته نهند عذر بخته سائیده مالند بیخ درخت نیب سوده طلا کنند **دوا** که جوشش را از تقرح باز
دارد و قرحه را اصلاح بخشد عناب بهمن بقدر سائیده توتیای مغسول آمیخته سحق کنند که یکجسم شود مالند **دیگر** آب برگ نیب آب برگ حنا آب برگ
عنب الثعلب برابر بدهن ورد آمیخته جوشانند که روغن ماند مرداسنگ اسفیداج سائیده آمیخته طلا کنند مزیل مجرب شدید **دیگر** که جوشش افرونشاند
و قرحه را باصلاح آرد روغن زبل خر سه روز مالند پس حمام نمایند و بطبیخ مذکور غسل کنند و اگر بثور دیگر باهی بر آید حنا با آب کاسنی و سرکه آمیخته طلا کنند
روغن زبل خر بتکرار مالند و چند روز بدستور کنند تا که به شود **روغن زبل خر** زبل خر نیم خشک درست بیارند و در حفره کوچک انگشت افروزند و
بالایش زبل اندازند و بالای زبل صحنک کاسنی و اگر گونه پوشند بنوعیکه بهایش از زمین برداشته بود و دودش نتواند بر آمد در اندک زمان
عرق زرد غلیظ در صحنک خواهد نشست برداشته گیرند همچنین چه از زبل بقدر سازند **فصل هفتاد و دوم در نار فارسی** قسمی از بثور است
قول صاحب فونسیکه بثور سرخ یا سفید یا سیاه اند که در سر و همه جا پیدا شوند و از بعضی مانند ریم و از بعضی مثل لبن بر آید و در بعضی ثقب مثال
خانه زنبور بوند و ماده ازو تراود و اکثر از بدی شیر پیدا میشود و تولد این از ماده مائی و حاده و شوره متاکله است پس ماده مذکور گاهی بوسیله گردش
خون سوی اعضای گراید و بثور پیدا میکند و گاهی ببلغمی آمیزد و بثور می آرد و درین صورت اکثر غددهای گلو مملو می باشند چه بلغم سمی از غدد و اوعیه ها
خود در جسم مثال خون گردش میکند و بعضی غددها را از غلبه خود بر میکنند و گاهی بسبب آمیختن بعضی ترشی منجمد گشته در غدد و اوعیه های خود محتبس میگردد
و به اجزای جلد مشترک گشته احداث بثور مینماید یا بمادرش کسی مرض چون حمره باشد که تاثیر آن در خون یا بلغم ساری گردیده آن را از طبع خود بگرداند
و احداث بثور نماید **علامت** اگر بسبب مرض مادر باشد دریافت آن عسر است و غلبه این مرض اکثر وقت شب بنسبت بروز میشود و چنانچه طفل میگرید
و بی آرام میباشد در شرب لبن پس وقتیکه دریافت این مرض شود حفاظت طفل لازم تا صرع و دیگر امراض بسبب نائیت و ترشی زبون موی حادث نگردد

اگر ماده بغایت حاده و نافذه ست بلعجف نفوذ کرده غشای ماغی را عیان خواهد ساخت **علاج** دو اند هند و بر طبع گذارند چه طبع مدبر بدست
از خود زائل خواهد ساخت و اگر دوا دهند برعکس افتد صرع وغیره امراض مهلکه آرد و بکشد طفلی بسبب ظهور بثور و بر راس و تمامی جسد و بهار روزه بر
پس تا که اخراج ماده از راه انف نشده باشد مبادرت در علاج نکنند که بغیر خروج رطوبت راسی از انف دیگر امراض پیدا خواهند شد بقدیر اگر در علاج
مشکلی پیش آید آنزمان مبادرت نمایند تا ماده مذکور بازنگردد و سوای آن زین راشعار مرض شانه نکنند و قمل ها نیفتادن و هند و نه چیسند اگر انیم کافی
نبود عقب گوش و بر راس ادویه متاکله نهند اگر کفایت نکند در بازو داغ دهند دوا و یه کاوستیکو چسپیده دارند تا اخراج ماده ازو داغ گردد و نیز تا بازده
بیست روز داغ را به شدن ندهند تا ماده بتمامه برآید و از صرع وغیره ایمن باشد و مرضعه را غذیهٔ مناسب خورانند اگر بعد یازده بیست روز طفل را بصحت
بیند و تبدیل مرضعه کنند اگر چه لبن او صالح باشد اگر نتواند فصد مرضعه نمایند مسهل دهند مانند انجبن زرد یا مانند انجبن حماری نوشانند و از غذا و شیر
مضرت افزا بازدارند و مرهم اقلیمیای ذهبی را برای تخفیف ماده حاده و شور انفع و شرب آب بطبوخه طلا مفید **قول جوبلیقیوس** و طلا بدون
شگفتن و طیار شدن تا نیز خود نکی بخشد اگر چه ورقها خورند اگر در یک اونس مرهم اقلیمیای ذهبی یک اسکروپل سال سنور نوآمیزند دفع ماده حاده و شور
انفع بود **قول لیبری** درین مرض و در قوبا و غیره امراض جلدی دوای بگیر شال روغن سرو بنست **فصل هفتاد و سوم در سفعه** یعنی قرحه که در
سر و روی افتد و گاهی در همه تن پدید آید و اقسام است و انچه باطفال شود سفعه رطبست که از ان زرد آب می تراود **علاج** تنقیه مرضعه بفصد و اسهال
کنند جب اصطخیقون ایارج و هند اصلاح غذا نمایند و ریاضت کنانند و از جماع پرهیز انند و از طفل خون بحجامت و علق برآرند تعدیل دوم باشد که
مناسبه سازند اگر پشت گوش چاک کنند یا رگ عقب گوش کشایند خون او بر سفعه مالند زود نفع دهد و بهر ضعه سفوف بابونه و انیسون و شکر چند روز دهند
قنبیل حنا و ارسنگ عفص پوست انار عروق الصفر هر برابر سائیده شمع بدهن در و یا بدهن سرسم گداخته او و یه آمیزند و سر کرا نگوری افزوده بهمزند پس
اول موی سر تراشند یا بمقراض دور کنند و اگر پوست بر قرحه باشد آنرا هم دور نمایند پس دوای مذکور نهند از نخود و شتی تو تیا بریان قدری سائیده بمقدار
ترش آمیخته کف مال کنند تا خیر شود موی سر تراشیده مالند و بعد سه ساعت شویند و یه هفته اثر تمام و بدطین خربسر که طلا نمایند اگر زرد و علق موی سر نرود کرده
بطبیخ تخم خربزه سلق بورق شسته بطبیخ خلیج برگ حنا شویند و طلای محرق بر نخجیر کهنه و دهن و طلا نمایند **قول صاحب فونیکه** پیه گربه بر منسول بگلاب و روغن سرو
نیم درم و کرمان سر بهی صل کرده مالند و بهر ضعه اغذیه بسیر و مرطب تو انند و از خمر و سمخوک و اغذیه طیب حاد شور پرهیز انند **فصل هفتاد و چهارم در عجر** شبیه
بدامیس بود لیکن نصح نیابد و مغفر نشود **علاج** هجر الفضل سائیده طلا کنند و مرضعه را پرهیز انند اگر زائل نشود شرط زنند تا خون جاری گردد پس بطبیخ تمر
تنها یا بورق آمیخته شویند **فصل هفتاد و پنجم در حصف** اکثر زهواشود **علاج** بطبیخ برگ خوخ و تخم خربزه شویند و روغن گل لند **فصل هفتاد و ششم**
در خمله گل رمنی سماق گلنار گل سرخ بلوط طلا کنند و بهر ضعه گل سرخ عنب الثعلب دهند اگر ممکن باشد بقفا مجامت کنند **قول ابن سینا** در روزی دو
سه بار مرکه ریزند صبر و حنا طلا کنند **فصل هفتاد و ششم در سرخ الفخذ و نخوها** درکش ان و نقبل و بن گوش و چین های عنق از گرما و چرک خراش پدید آید و در
کش ان اکثر تر و بسبب حدت بول **علاج** اول آن موضع را باب شور شویند بعد و سعد گل سرخ آرد جو آرد عدس گل رمنی گل سرشود دلا تخوین
کته مروارسنگ سوخته تنها یا مرکب بعضی فرو کنند اگر حاجت بهم شود مرهم مناسب بکار برند **قول بقراط** اگر تقیف در اصول را نشاید پدید آید آس

کوفته باشند فصل هفتاد و هشتم در ثولول یعنی مسه علاج بازآدم برگشت نمند و بردود شاد یرد اند و این عمل چند بار نمایند بتدریج در چند روز خشک شده بیفتد اگر آنرا بناخن بگیرند و بشیر برگ انجیر بروند و نمند و نمع کند فصل هفتاد و نهم در قوبا لعاب دهن آدم که بهار بود یا حجام باشد و از دو یر مضمضه نکرده مالند نفع دهد و بدواي حاد حاجت بنفت اگر زود در روغن گندم مالند قول بقراط اصلاح مزاج مرضعه کند حرارل سرکه طلا نمایند

مقالهٔ سوم

در احراق و غسل و اصلاح بعض ادویه و استعمال چوبچینی و غیره و تدبیر کی

و ادویهٔ متناکله و مسهله و تقیه و مدره و غیره و فصد

و حجامت و علق و تدبیر سفر و غیره

باب اول

در احراق و غسل

و اصلاح بعض ادویه فصل اول در احراق احراق یا بجهت کسر حدت چنانچه در زنجبیل و مانند آن یا برای تلطیف چنانچه در نمک و سرطان یا بجهت دفع سمیت چنانچه در افعی و عقرب و ذرایح یا برای اکتساب حدت چنانچه در سنگ و صدف کذا ز سوختن او آهک بهم میرسد یا بجهت تفتت و سخافت تا بسهولت سحق گردد چنانچه در بسد و یاقوت و غیره یا برای رفع اجزای غریبه یا بجهت شدت نفوذ یا برای اعراض دیگر بدانکه احراق و تکلیس آتش بالقوه نسبت بآتش بالفعل بسیار و اکثر مستعمل و این از تیزاب و ارواح لطیفه چون بالفارروق و مالزرین و روح ملح و روح زاج و سوق گوگرد و مقطر و صاعد انگل میشود بدانکه جسم بسیط متخلخل بسبب احراق میل ببرودت میکند و اگر احراق بحد رمادیت رساند رطوبت وی بالتمام زائل گردد و جسم کثیف غیر متخلخل بسبب احراق میل بحرارت مینماید و اکثر بدانکه مقصود از احراق انتقال طبع آنچیز است لیکن چیمیکه احراق در و غیر اعراض محسوسه او اصلا نموانند شد آن جسم را مستعمل الطبع گویند و احراق در وی نه از برای انتقال طبعست بل برای اغراض دیگر و آنجا که از احراق تبرید جسم محرق مطلوب بود باید که بعد احراق آن را بآب شوئید الا آنچنان بکار برند و احجار را مبالغه در احراق کنند خلاف نباتات و حیوانات و حریر و صموغ که در بیشتر ادوی احراق کما فیست بدانکه حد سحق فلزات جهت اکل آن مرتبه است که چون قدری از و بر آب پاشند مدتی راسب نشود فائده آب قرع خام نیم طل دهن بقدر بوطل آمیخته نوشانند

تا هفته مزایه مضرت اقسام کشته است **طریق تکلیس بی تیزاب و غیره** باده یا نکلس آن معدن اگر خواهند در شیشه یا در ظرف چینی نهند و بر دو آتش
جاده که چهار اصبع بالا آید بریزند و بر باد گرم یا در حمام یا بس گذارند که نحل گردد پس قطره قطره دهن طرطیر یا آب لیمو گرم بر وی ریزند تا محلول و آب جدا شده
راسب شود پس آب دور کرده راسب را بگیرند و تیزاب کم کم نقره کنند حل طلا نمی سازد و عکس عکس **احراق زرنیخ** باید که قدر زنجبر دو برابر گوگرد
گلحکمتی نهاده ثقب بر سر کوزه کنند تا دود برآید پس بر آتش نهند چون دود سیاه رفته سفید برآید بردارند **احراق زاج** زاج سبحوقه در کوزه نو گلحکمتی
نهاده دهن بند کرده در آتش تند گذارند که سوخته سرخ گردد یا در کاغذ پیچیده نهند تا جوشش خورده خشک گردد **احراق اقلیمیا و**
صدف و بسد و شاخ گوزن و توتیای سبز باید که قدر باقلا ریزه کرده در آوندنموده گلحکمت ساخته یکشب در تنور گذارند پس برآرند
احراق یاقوت و عقیق و یشب و احجار صلبه باید که قدر نخود ریزه کرده در بوته نهاده دهن بند نموده ثقبی برای خروج بخار ساخته در
آتش گذارند چون سرخ شود برآورده در آب اندازند و دگر همچنان کنند تا بحدیکه زود از هم ریزد یا آنها را بصفی کبریت سحق بلیغ کرده در بوته گلی یا در مفرغه
آهنی نموده سوزند **احراق سرب و رصاص** در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند چون گداز و گوگرد انداخته حرکت دهند که خاکستر گردد **احراق نمک**
شسته خشک کرده در دیگ نموده چندان آتش دهند که از نسبتش باز ایستد یا نمک نگیرفته در آتش نهند که خمیر بسوزد **احراق آهن مس و فولاد**
بلیله بلیله آماده برابر جوشانده صاف کرده بر آتش زمی نهند و صفحها آهنا که تنک بود در آتش تفته درین سرکنند بیست بیکبار و هر چه ثقل در آب شود گرفته
بکار برند و در احراق آهن بجای آب مذکور بول گاو نمایند **احراق خبث الحدید** هفت بار تفته در سرکه سرد کرده خشک نموده بسایند یا ساییده کبر
انگوری یا انجر یحانی یک یا دو هفته ترنموده بسایه خشک نموده در مغرفه آهنی بریان کنند پس بکار برند **تکلیس حدید** باده حدید گوگرد برابر تفته
کرده در بوته یا در مغرفه آهنی نموده بر آتش نهند تا دود بر بود **احراق اثمد** سایده به پیمانه آمیخته بر انگذارند تا که شعله و دود بر بود یا سرمه بر بقه سایده
در کوزه مطین نموده در آتش گذارند تا که مثل آبک سفید گردد یا سرمه را بقدر برابر بسایند در بوته کرده بر آتش نهند تا البقر ببر دپس بآب گرم حل کرده آب
دور نموده دارند و اگر بهمو زن سال پنبل سازند بهتر و این انتیمون به نکلس است **تکلیس طرطیر** ظرف سفالی کرده در قرن آجر بسی گذارند
تا که سفید گردد پس بآب گرم حل نموده آب صاف را تا شش عقد سازند و باز بآب حل کرده صاف آنرا منعقد نمایند چند بار **احراق قشر بیض**
بآب نمک مکرر شسته قشر درونی جدا نموده که کوفته در کوزه مطین نموده در آتش گذارند تا که مثل آبک سفید گردد **احراق کف دریا و لجن و مانند**
آن در کوزه گلی کرده در آتش نهند که سفید گردد **احراق پشم و ابریشم و مو** باید که مقرض کرده در ظرف سفال یا آهنی نهند بر آتش گذارند
و حرکت دهند تا که قابل سحق شود و سوخته نگردد و پشم و مو را باید که شسته شانه کرده ریزه کنند **احراق عود** سوهان کرده در ظرف گلی نهاده بر آتش
گذارند تا که کال گردد **احراق پوست کدو و خشایش و بزور** مانند ابریشم است اگر مثل ماهو خواهند آتش زیاده دهند الا بود اون کافی
احراق سایر مخففات تمکم گافته پاک کرده در ظرف گلی نهاده در تنور گذارند تا که سفید گردد **احراق خطاف و ارنب** پاک کرده در آوند گلی
نهاده در تنور گذارند تا که بسوزد **احراق عقرب** در شیشه با ظرف مسی کرده یک شب در تنور معتدل نهند **احراق حیه** مار خاکی سیاه در ظرف گلی
نموده در تنور گذارند که اعضا رطوبت نماند و قابل سحق شود **احراق سرطان** ماده آنرا از سر و اطراف خیره پاک کرده با آب ماهو شب رز

شسته بآب صاف شویند و در ظرف گلی نهاده در تنور معتدل گذارند که خاکستر گردد آنگاه چون سوزان پرنیان و خلانند رطوبت بسفید برآید اگر دقیقه آفتاب در برج اسد باشد و در ظرف مسی قلعی سوزند بهای اسبع کلب کلب مجرب بود **احراق فضه** سوهان کرده بآب نمک در ظرف آهنی با آتش تند سوزانند اگر خوب سوخته نگردد قدری گوگرد بر و پاشند و بسوزند یا سرخ کرده در آب لیمو چهار بار سرد نموده در بوته گداخته حرق دوده‌ای اندازند بنکرانکه راه گردد **احراق ذهب** قلی اهک ملح عین جدا جدا در آب تر کرده آبش گرفته بآتش منقد نموده آهک دو ملح معقود قلی معقود هر یک نیم برابر ذهب یک بهم سائیده در ظرف مرج بر روی آتش سخت کنند چون خوب گرم شده سخت یافته دود سرد و زمانی نمناک گذارند تا قدری نرم شود باز بدستور اندکی سخت نمایند و گاهی نمناک نهند بدستور سه چهار بار پس در بوته کرده آتش دهند که بوته سرخ گردد و بعد سرد شدن برآورده بسایند و آب گرم مکرر جوشانند و شویند پس خشک کرده سائیده استعمال کنند **احراق زجاج** قلی یک آب چهار حل کرده شیشه صاف او کفگیر آهنی نهاده بآتش نهند چون سرخ شود در آب ریزند مکرر تا که ریزه ریزه گردد **احراق ودع** در انگر نهند که سوخته سفید و سست شود **احراق بل** در ظرف گلی بند کرده در آتش نهند که سوخته گردد **احراق خرمهره** در ظرف گلی بند نموده در تنور نهند بعد سرد شدن برآرند اگر سخت باشد باز نهند **احراق عاج** در سبوی گلی کرده گلگلت نموده در حفر مدور یک گز آتش دهند **احراق جست** در ظرف آهنی کرده برآتش نهند و آب سرمق اندک اندک ریزند تا که مادشده نرد مائل بسفیدی گردد **کشته جست** جست شانزده درم در ظرف آهنی کرده گذارند و آب یک لیموی کاغذی اندازند چون خشک شود باز گذارند بدستور تا که آب پنجاه لیمو جذب شود سخت کنند شربتی یک سرخ در برگ تنبول صبحی مقوی یا هر دینی شسته برآید **کشته زنجار سرخ** برگ انار سائیده آتش گیرند پس آب بدین آب سرشته بوته سازند و قدری از تفل برگ مذکور درین بوته نهند و بالایش زنجار سرخ سه درم گذارند و تفل دیگر بر و نهند و بوته دیگر بر و گذاشته گل حکمت کرده در حفر هری نهند و یک ربع آثار پاچکد شتی انداخته آتش دهند بعد سرد شدن برآرند شربتی قدر بنج در برگ تنبول مزبل صبحی همه قسم که مکسی و رابه نشود و خدام با نیم مقوی یا ده از شتی بادی بر بیزند **کشته زنجار** زنجار طبقی در صفر طلق نهاده بر و طلق گیرم نهند و لبهایش بآرد ماش بند کرده بآتش پاچکد شتی گذارند و هر لحظه تر و بالا نموده باشند تا که رنگش مانند ذهب گردد از آتش بردارند **زنجار** زنجار طبقی سه درم در آبغوره گلی نهاده دهن بند نموده در حفر هری ریزه پاچکد شتی پر نموده بالایش ماده چوب قوم گستر د و بر آبغوره نهند و هر چهار طرف آبغوره خاکستر قوم انداز ند و بالایش پاچکد شتی هشت رطل نهاده آتش دهند و بعد سرد شدن برآرند شربتی نیم تا یک بنج بنیز طل دهن بقدر نخود نان بیضی بی نمک بروغن گاو و از حموضات و لبنیات پرهیز د شتی مزبل صبح مفاصل سخی قوی اصیر برس اگر کرب آرد بنج بهمین بقدر خورند **کشته مرجان** مرجان سه درم آب انار ترش یا آب غنچه یاسمین در طل انداخته آتش پاچکد شتی کشته کنند **کشته زنجفر** شنگرف یک درم در آب غنچه یاسمین یا در بیاض بیضی انداخته آتش دهند **زنجفر** در بیضه مرغ سیاه ثقب کرده بیاض صفرت برآرند شنگرف جوکوب نموده چند قدره در انداز ند و ثقب را از بیاض بیضی بند ساخته انگل ضما دکنند چون خشک شود خرقه و گاو چیند بستو هفت ته گل و هفت ته خرقه گذارند پس حفری که عمق و طول و عرض او یک وجب باشد بهوسه شمالی پر کنند و در میانش بیضه نهاده آتش دهند هفت مرتبه پس شنگرف برآرند و در سکوره گلی نهاده گلگلت کرده دو بیست رطل پاچکد شتی گذاشته آتش دهند **شنگرف** شنگرف پنجدرم در بیضه ثقب کرده نهند و بخرقه و گل بند نموده بیضه را

و آنچه گلی نهند و دهن بندند نموده و چهارده رطل باچکد شتی آتش و هند و چون بعد سرد شدن برآرند شرقی قدر بیخ و برگ تنبول مقوی باه و ازیه وجع مفاصل **شنگرف** شنگرف سه درم و بادنجان ثقب کرده نهاده گل حکمت نموده و در آتش گذارند چون بادنجان سوزد شنگرف برآرند بدستور هفت بار کنند شرقی قدر شیر مزدیسنی مقوی محس مزایه ریاح **شنگرف** برگ عنب الثعلب نیم رطل سائیده و میانش شنگرف سه درم نهاده گل حکمت کرده و در خمره همراه نیم رطل پاچکد شتی آتش و هند و بعد سرد شدن برآرند شرقی نیم سیر و برگ تنبول مزایه ریحی و وجع مفاصل و غیره مقوی باه با نصف شتی بالایش شیر کنیم رطل کرد در جوش نصفی مانده باشد نوشند و از ترشی باهی پرهیز نند **کشته طلق** در آتش تفته و آب برگ سرس سر کنند پس برآورده مانند همچون آرد گردد بپیچیل عسل صبح و هند مقوی باه **طلق** در ظرفی نهاده عرق ترب انداخته بند کرده و بیست رطل پاچکد شتی آتش و هند بدستور هفت بار و اگر صد بار و هند بهتر **طلق** سه روز در آب جل نیب تردار ند بعده ابقر دو چند زیره بالا نهاده و حفری که عمق و طول و عرض او یکدیگر باشد پاچکد شتی پر نموده و رو نهاده آتش و هند اگر گشته شد فبها الا بغیر امتزاج ابقر سایه بدو آتش و هند شتی با نصف مقوی باه مزایه نفیخ شرقی سه تا سی دانه بعسل **کشته فضه** سم الفار زرد یک درق فضه سه باب لیمو سه ساعت حل کرده و رق آمیخته غلوا بست در بوته نهاده گل حکمت کرده چهارده بار آتش هند هر بار سی پاچکد شتی **نوعدیگر** آنست که گبد از نقره خالص را در بوته که آنجا قلعی ران باشد یعنی بوته ابسفیدب قلعی آلوده باشند و مکرر بگدازند تا آب آنچه قابل سحق گردد **نوعدیگر** آنست که نقره را پاره نموده و با آب نمک در ظرف آهنی آتش تند بسوزانند و اگر خوب نسوخته نشود قدری گوگرد بر آن بپاشند و بسوزانند تا سخته گردد **تشویه اقیسون و نمک و مرطرفا و مانند آن** باید که بعسل سرشته و خرقه بسته یکساعت گرفته بکشایند و بنوعدیگر **تشویه فصل** بگیرند و قدری گوگرد تخم بالای آن چرا گذارند تا خمیر سرشته شود **تشویه سقمونیا** و حوب بلیب باد قشر هر یک گذاشته بگیرند و آبجر نهاده برآرند نهند تا خشک شود **تشویه حب بلوک** تشکر کرده پوست درونی برآورده گل سرخ کنیرا با ربقدر ربع او افزوده و در خرقه تر بسته بگیرند کار شوی کنند و از گیرند تا بسرشتنی سازد **تشویه حب بلوک** تشکر کرده پوست درونی برآورده گل سرخ کنیرا با ربقدر ربع او افزوده و در خرقه تر بسته بگیرند بدستور در آتش نهند تا خمیر سرشته گردد **تشویه انزروت** بشیر خر یا شیر زن سرشته بر شاخهای خوب گز تازه آلوده در تنور معتدل آویزند تا خشک گردد و اگر با سایه دهند بیش سرشته با چوب گز بدستور کنند و بعد با بشیر سرشته در آفتاب نهند بدستور انبار و چون خشک شود باز تکنند بدستور سه بار **تشویه چشم خرچنگ** در کیسه کرده نزدیک خرمه قدری بشیر خشک باد یان در آب جوشانند چون پخته شود برآورده مقشر کنند **تقلیه هلیله** بدستور اونیکه نخته آب جوشانند که جذب گردد و پس زیت چرب کرده بریان کنند **تقلیه عنصل و مانند آن** زیت چندان بریان کنند که شق گردد و بلوط و غیره را نقدر کردن و تقلیه باید **تخمیض زوفا و اویه** باید که ظرف گلی با سنگی را آتش گرم کرده فرو گرفته دوا را دران نموده بر هم زنند بحدیکه انگشت آن بدید آید **غسل سوم در تحویل** یعنی غسل اویه **غسل یاقوت و مروارید و شاذنه و اشمور و سخت و افلیسیاه شنگرف و مانند آن** سایه آب شیر یا انداخته با آبستگی بحدیکه انگشت آبرا بمثقال نفوذ نماید بپوشد و آب آمیز پس بسته ظرف دیگر گیرند تا کاه از ریگ متعفن گردد و پس ظرف را بپوشند چون آب شود آب دوکرده بسایند حفوظ از غبار خشک کنند **غسل لک** از چوب و غیره پاک کرده بشکنند و ریزند و اخر جا نمایند از آب او قدری فاضل لک عند سحق کرده از پر و پرون کنند و هر چه ماند بدستور با بند کو سایه چنان نمایند پس هر چه آب شود خشک کرده بکار برند **غسل شمع و زفت و دهن** گداخته چند بار در آب گرم ریزند آنچه بر روی آب ماند بردارند

غسل صبر ریوند بنبل عود بلسان قصب الزیره مصطکی اسارون حب بلسان سلیخه بسباسه فقاح اذخر جوز بویه هر یک سه درم آب دو رطل بزند نصفی بماند صاف کرده صبر رطل سائیده آمیخته بیزند آنچه اسب شود خشک کرده بکار برند یا صبر را چندان آب شوند که آب سفید برآید پس بگلاب شویند **غسل طین** در آب کرا و را پخشد ترکرده جنبانیده بیزند پس بگذارند تا راسب شود آب دور کرده خشک کنند **غسل آهک** در ظرفی کرده آب انداخته جنبانند و بگذارند تا راسب شود آب صاف بریزند بدستور هفت بار پس خشک سازند **غسل مروارسنگ** بموزن تمک بسائیده آب که چهار اصبع بالا آید انداز نهد و روزی دو سه بار جنبانند و بعد هفته تجدید آب کرده آب دیگر بریزند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل روز پس خشک سازند یا دو شنبه سفید پیچیده یا باقلا مهراگرد دو شنبه سیاه شود بدستور رفع شود یا قلا کرده دیگر تازه نموده بزند تا که مروارسنگ بجد سفیدی رسد **غسل زیبق** هر قدر که خواهند آزا آب زاد و آب نوره مکرر شویند بعده بسرکه و تمک مکرر شسته و شیشه نموده روح تمک چهار اصبع بالا آید بریزند و قتیکه خمیر سیاه گردد دور کنند و همون قدر خمیر دیگر انداخته بدستور کنند تا که کون خود تنها نگردد **غسل لاجورد** با یک سائیده آب بر وی ریزند و حرکت دهند پس آب در ظرف دیگر گیرند و باز آب دیگر انداخته حرکت داده برآرند پس بگذارند چون آب شود آب صاف بریزند و خشک کرده بسائیده بدستور کنند چند بار تا مانند غبار گردد **غسل عرق کبد** با تمک لت لت کرده با آتش نرم بجوشانند پس آب صاف کرده با آب صاف لت کثیر نموده بجوشانند و آب از وی جدا کنند **غسل سویق** آب جوشان بر وی ریخته بگذارند تا برآید پس آب سر و بر وی ریخته بارند **غسل اسفیداج موسی سوخته و سرب سوخته** در آب انداخته چند بار شویند که ترشی نماند **غسل قشر بیض** در آب شیرین انداخته در آفتاب بندوارند چون آب اسفل شود تبدیل نمایند و پوست باریک جدا نموده تکرار آب نمایند تا آب لعقن باز ماند خشک کنند **غسل زیبق** در کهرل نهند و آب برگ خروع ریزند و بحال تا سیاهی جدا شود آب دور کنند و آب عنب الثعلب انداخته تا دیر سها انداخته پس برآرند با پلپاپلیله آمله شاهنزوی با آب شیرین ترکرده بدین شویند **غسل سم الفار** در کیسه کرده برگ رواس در ظرف گلی پر کنند و آب انداز نه و چوبی بر سر دیگ نهند و کیسه بچوب بندکوند چنیکه در آب بود و بر ته دیگ نرسد آویزند و نیم ساعت آتش داده برآرند **غسل سنگ بصری** در آب کدوی تلخ بسته و سحر الفا جوشانند **غسل گوگرد** در ظرفی شیر نهند و بر دهن ظرف خرقه بندند و بر خرقه گوگرد خرد کرده گذارند و گرد دهن او قدر دو اصبع از آرد یا گل دیوار کشند و بر تابه نهند و بر تابه زکال گذارند تا گوگرد گداخته از خرقه گذشته در شیر چکد بدستور سه یا هفت بار و هر بار شیر تازه باید یا گوگرد یک دهن بقر دوگ افتاده در شیر انداز نه و برآورده بآب شویند **غسل بیش** بکیسه کرده در دیگ پر آب که میان آب ماند آویخته نیم ساعت جوشش داده برآرند یا چند رما در بول گاو ده یا نزده روز نرداشته آب شویند پس تر شسیده در خرقه بسته در دو رطل لبن بقر که میان آن ماند آویخته جوشانند چون چهارم ماند برآرند و آب گرم شسته خشک کنند **فصل چهارم در اصلاح** بعض ادویه **اصلاح سنگ بصری** را در آهکر سرخ کرده یگلاب سرد کنند بدین یکبار **اصلاح دند** در خرقه بسته در زیل تقر بندند اگر خشک بود آب اندازند تا دو ساعت آتش داده برآورده شسته مقشر نموده از میانش برگ دور سازند یا در آبکامه نیاندوده مقشر کنند یا شش کرده سر بسته در آب ربع ساعت جوشانده برآورده پرده دو رویی دور کنند **اصلاح فولاد و خبث الحدید** بسرکه تند تر کرده بسائیده خشک نمایند سه بار **اصلاح ذاریح** در کوزه کرده سر کوزه بخرقه بسته معکوس بر بخار سرکه که بر آتش جوشد دارند تا کشته پخته گردد پس بکار برند

اصلاح اذاراقی آب ترکنند و بعد چند روز کهنه شوند مقشر کرده از وسطش برگ دور نموده تراشیده خشک ساخته دارند **اصلاح بلاور** کوفته در ظرف گلی نهاده سرکه کهنه دو اصبع برآید انداخته بعد سه روز زیانده خشک کنند یا آنرا قطع کرده به تیری آهنی بسیار گرم افشرند تا عسل او جدا شود پس به روغن چوبچب کنند و بدهن بقرقوشانده بکار برند **اصلاح زیبق** بخرقه سفت مکرر گردانند تا رفع سواد گردد **اصلاح دیق** دانه او بیرون کرده در باون بقدر سی نیت مانند آن آمیخته بعده ادویه آمیزند و اصلاح جمیع ادویه شیر دار و چسپنده بهمین دستور است اگر بدوانیکه مرکب کنند مغز باد دارد بامغز باکوبند **اصلاح ماذریون** دوشبان وزبر کرکنند و سه بار تبدیل سرکه نمایند پس آب شسته در سایه خشک سازند **اصلاح شبرم** کوفته یک شبان و روز شیر ترکنند و درین عرصه سه بار تبدیل شیر نمایند پس خشک کنند اگر جهت اورام و سدد احشاء و امعاء استعمال نمایند بلغم و سودا را بکار برند بعده بر آوردن از شیر سه روز دیگر در آب کاسنی آب بادیان آب عنب الثعلب تر کرده بکار برند **اصلاح خشک** خشک خشک را در آب خشک تازه تا سه نقته تر داشته خشک کنند **اصلاح سنبل** بمقراض تراشیده کوبند **اصلاح اشنه** از چوب جدا کرده اول در خرقه نهاده مالند تا پوست سیاه جدا شود و سفید ماند **اصلاح افیون** آنرا شکسته بصفحه مس نهاده بر ماوگرا نهند تا قطعه مس گرم شود پس بسرعت بردارند تا سوخته نگردد و در آب ترنمایند که حل گردد **اصلاح مشک** از موو پوست پاک کرده سایند **اصلاح صمغ عربی و کتیرا** شکسته در آب ترکنند که گداز دو پس حل نمایند و ادویه دیگر آمیزند **فصل پنجم در حفظ** بعض ادویه **حفظ زهره** مجری او بر شته بست و عسل کهنه او را پوشانند تا دارند **حفظ پیه و مغز** در عسل چند روز انداخته پس شسته خشک کرده بخرقه کتان پیچیده در سایه آویزند و بدستور اگر در ظرف قلعی دارند بعض نگردد **بدانکه** بعض ادویه را باهم جمع کرده باید داشت اما موجبات بقای آن باشد چون کافور با فلفل مربا ده آهن و مغناطیس و سفیده بانک مسافج با زبیل و معدنی را باغیر جنس او جمع نباید کرد و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و فضه دارند و عرقها و میاه حاده را در شیشه یا در ظرف مزج دارند و برگ و پیچ و گل را از جای نمناک و آفتاب تند دور دارند و ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه مرکبه و مفرده بهتر است -

باب دوم

در طریق استعمال جوشانیده و غیره

فصل اول در فوائد و استعمال جوشانیده و آن مرکب است قوی مقوی اعضای رئیسه تناسل ماده و معده و حرارت غریزی مجفف رطوبات ردیه باطف تحلل سریع النفوذ و عمیق تر نفتح سدد تحلل مادهٔ غلیظه مدر بول و عرق منقی خون مسرع انکشاف مذوب ملین صلابات و تعقدات قاطع جمره و قروح مبرد مزمنه مستعد العلاج و اکثر بثور و اورام و قروح خبیثه و اعلال سوداویه چون جرب سکه جذام قوبا بهق سهو

سرطان و التهاب و داء الفیل و نواسیر جمیع مفاصل و حمی ربع و برسام و جنون و مالیخولیا خاصه که از احتراق بلغم شود و امراض بلغمی و داء الثعلب و دردها و حکة و جرب و اکثر امراض بلغمی و چون نیز از آنکه کام استسقاء و مانند آن و تمام مرض نوع از مرض سمن و جهت نوع از ابرا و حصبه و رفع سمیت اخلاط آن مفید و برای قطع عادت افیون و تنقیه و جهت اختلاط ذهن و انواع نواسیر و امراض مقعده و رحم و مثانه و سهال مزمن و سبج و زحیر و قرص نافع و باقوت تابعه بالذات و در علل قبض نیز مفید است و بواسیر و امراض مزمن که به دوا انقطاع نپذیرد و بدان از صحت یافتند و در امراض گرم نیز مستعمل است خاصه برسبیل لقوع و سبج ادویه مفرده و جمیع باب نفع چوبچینی نیز رسیده بهترین او سرخ مائل بسفیدی و سنگین و کم گره است و در سنگینی مفرط نباید و آنکه زیر تعفنی بود یعنی چون در آب اندازند ته نشیند و در سطح آب نیاید لیکن بقعر آب مائل تر بود و پوسیده و کرم خورده و ستلخ و بسیار کهنه نباشد و ایضا بسیار صلب که انکار در جهت بریده شود نبود و سطح ظاهر مستوی باشد و در خردی و بزرگی متوسط بود و ظاهر او مخالف باطن نباشد بلکه قدری سرخ تر بود و بطعم مائل بشیرینی و بی رائحه باشد **فائده** وقتیکه عزم شروع او کنند اول حسب حاجت تنقیه نمایند و آب ترک کنند نیز با غسال و بعرقهای مناسبه اکتفا ورزند و اولی مدت ترک آب مستقبل یک هفته است و بهترین ایام جهت استعمال او وسط ربیع یا اول خریف بود و مهما امکن در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال نکنند و تا که ضرورت نیفتد و یا از دیگر تدابیر روی ننهد مباشر او نشوند چه صعوبت پرهیز و مشقت و ما اختلط عوارض بدنی و نفسانی در ایام ممتاده کمتر متحمل باشد و محتملست که از ناپرهیزی بغیر وقت استعمال کردن مضرت کثیر رساند قطع نظر از آنکه نفع بخشد و چون شروع بشرب کنند از هوای بارد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و امتلای معده و جماع و حمام و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی و از هرچه منافی صحت باشد و از شیرینی مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیز ندو آب سرد قطعا ننوشند و عوض آب بر طبیخ چوبچینی یا بر عرق بادیان عرق گاوزبان و مانند آن اقتصار کنند اگر حرارت مستدعی شود شیره خرفه و مانند آن مع گلاب و عرق بید مشک دهند اگر در اثنای تناول زحیر و یا سبج پدید آید چهار تخم و مانند آن دهند و در اسهال خون قرص کهربا و جز آن و تا که سبج بالکل نرود لحم و شیرینی ندهند و بر باش برنج لب لوز بود و اد قناعت نمایند و تضعیف القلب سیر و ترا تخم بالنگو و بودری تخم ریحان و محرور را شربت صندل و جز آن دهند و حمام نیز حسب ضرورباک ندارد بشرط سرعت خروج و بقول نیز حسب حاجت گاه گاه رواست بشرط التقلیل لیکن از غم و حزن و حرکات متعبه و جماع پرهیز واجب اما غضب غیر مفرط احیانا باک ندارد و مسکن باید که لطیف و روشن باشد نه روشنی که مضر بصر بود بلکه خوش آینده باشد و از دخل هوا محفوظ بود و با آئینه و ابرک رنگین در بستاره باشد و از حاجت بشمع نشود و هوای خانه موافق حال آنکس معتدل یا مائل بگرمی دارند و اگر بیرون آید باید که آن وقت معتدل باشد و هوا بی حرکت بود و بدن پوشیده دارد لیکن کسی که بعلل مزمن مبتلا بود و تعریق بطبیخ او میکنند احسن آنکه از خانه مذکور بیرون نیاید تا از باد خارجی مصئون باشد و در خانه چراغ افروخته ندارند زیراکه دود او هوا را متغیر میسازد پس اولی آنکه اگر خانه تنگ بود شمع در خانه دوم نهند تا ضیای وی کفایت کند و چون از تناول او فارغ شوند همان پرهیز که عند تناول بود اقل مدت چهل روز همان نهج پرهیز نمایند پس بتدریج بعادت اول آیند و اکثر مدت پرهیز بعد فراغ شرب یکسال و متوسط شش ماه است **بدانکه** در سن صبی و سن شیخوخت که از وسط گذشته باشد استعمال این نکنند مگر حسب ضرور **طریق استعمال او بطور طبیخ و تخمیر** و این در ازاله امراض مزمنه و تحلیل ماده صلبه و ریاح غلیظه مفید است و اشد احتیاط و پرهیز در همین وجه مقرر است چوبچینی یکصد و پنجاه مثقال و شش دانگ پوست تراشیده بکارد ریزه ریزه یا ورق ورق نمایند و بیست یکحصه کنند و هر روز یکحصه در شصت رطل آب تر کرده در دیگ سفال یا سنگ یا مس قلعی دار کنند و سر پوش سفالی یا دیگ سفالی

واز گون بر دهن دیگ نهند و خمیر بند نمایند و بآتش نرم پزند باحتیاط تا بخار نبر آید و از هر جا که بر آید خمیر بند کنند و بخار این در غایت قوت میباشد باشد که سرپوشش را مدفع سازد اگر چه بار گران بر و نهاده باشند لهذا بهتر آنکه عوض سرپوش دیگ کلان سفالی یا سنگی واژگون نهند تا بخار در فضای دیگ منتشر شود و قوت بر دفع ننماید و چون آب نصفی بماند بر آرند و امتحان آب برین وجه نمایند که در سرپوش ثقب کنند و بآرد ماش بندسازند پس نصف آب ریخته چوبی باریک فرو کنند و بر آرند و هر جا که تری رسد نشان کنند پس نصفی دیگر انداخته بند کنند و پزند و امتحان همچنان کنند تا که بنشان رسد یا آنکه دهن دیگ بند نموده وزن کنند و میزان مهیا دارند و اثنای طبخ وزن همچنان سازند تا هر قدر که مطلوب باشد بماند و باید که چون یکپاس باقی ماند شروع در جوش کنند و صبح زود دیگ بسته نزد بیمار آرند و مریض را که در بیداری نشانند و بمحافظ و پوشند و لحاف و نمایند و دیگ را نیز کسی آرند و خمیر و برگرده دیگ و از دهانه تا بالا بستگی بر آیند پس تدریج کشایند و صبر کنند تا بخار بر آید و عرق تمام شود و زنهار سرپوش و قعه نبرد و از دهانه تا انسفه و پس دیگ بر آرند و آب صاف کرده یک و پیاله نوشانند پس بتدریج و ملاحظه عرق را خشک کرده از لحاف و لباس بپوشند و تغیر لباس نمایند و طبیخ مذکور در عرصه شبان روز در صرف سازند و بعضی اگر مرد بانبات و بعضی را بی نبات و هندوقدری و رطعام نپزند و قدری سرد جای آب نوشند و هر وقت که تشنه شوند همین طبیخ نوشند اگر حسب حاجت گاهی گلاب یا عرق بید مشک مانند آن در طبیخ آمیزند و است اگر از شرب زیاده بود در و نفوذ و غیره صرف کنند و اگر خرج آب کثیر بود و در مقدار آب افزایند یا چوبچینی دیگر جوشانده برای خرج مهیا دارند پس اگر مریض را قوت و تحمل باشد هر روز تعریق کنند الا هر دو روز یا هر سه روز یا هر پنجروز یکبار کافیست چه در تن نحیف تعریق کثیر باعث تحلیل قوی و ضعف بدن میگردد لیکن هر روز دیگ انزدبیمار گذاشته سر دیگ را کنند تا بخار خفیف او بسر و روی رسد و باقی ایام خود را پوشیده دارند بدستور تا بمیت یکروز و اگر علت دیگر و عفونی بود و شمال تمام تن باشد هر روز همان عضو را فقط بخار آن دارند و باید که اول جوشانده را خشک کرده دارند و آخر روز نیست یکم همه را و آب کثیر جوشانده صاف کرده در حمام میان این آب نشانند و مکرر براعضا ریزند پس آب حمام بدن را از حیث عرق شویند و در حمام مکث ننمایند و زود بیرون آیند باحتیاط تا هوا نرسد و اگر ثقل محتبعه را جوشانده یا عرق کشیده دارند و بجای آب و عرق مدتی نوشانند در امراض مستحکمه انفع بود و بهتر از گلاب و سایر عرقها باشد **طریق استعمال و بطور فهوه** و این در اکثر امراض و افرحه موافقست و در هیچ مزاج مضرت و پرهیز اشد درین مشروط نیست محتاج بعرق نباشد و تقویت بدان قوی و ارواح و حرارت غریزی میخواهد اگر صحیح المزاج میل کند نهایت نفع یابد و در امراض و اعماق تن مفاصل نباشد که محتاج تحلیل عرق بود یا آنکه مرض کهنه نشده باشد نافع همچنین در امراض کبد بسیار صعب و مادهٔ آن قوی نبود یا سوء مزاج ساذج باشد نه مادی مفید باید که تا بمیت یکروز هر روز شش مثقال چوبچینی با کمینم من آب بدستور مذکور بریزند چون نصفی بماند صاف کرده صبح شام یکرم و در سایر وقت سرد نوشند و گاهی به نبات شیرین کرده دهند و اگر در اثنای تناول آب صلا نخوشند بهتر اما لازم نیست که از طبیخ مذکور داخل غذا سازند و نمک قلیل نیز در بیماران جوان است و مدت پرهیز بعد فراغ نهایت چهل روز است سائر اغذیه و اشربه و ملاحظه پرهیز بدستور طبیخ کنند یا تا بمیت یکروز و هر روز نیم مثقال یا کمینم من آب تبریز جوشانده چون ثلث بماند صاف کرده نصفی صبح و نصفی شام بعد خلو معده یکرم گاهی به نبات و گاهی بی نبات نوشند و وسط روز آب نشند باقی تدبیر همانست که گذشت اما اگر مرض نباشد و غرض تقویت مزاج بود حاجت بپرهیز نیست **طریق استعمال و بطور سفوف**

او اگر سده و راحشا باشد جائز نیست و ضرر تمام دارد و هرگاه که در معده رطوبت غالب بود سفوف بادویه مناسبه انفع و گاهی تنها به نبات نیز مستعمل میشود و در صورت ترکب حسب ادویه که مناسب مرض بود ممزوج توان کرد و لگلاب یا عرق گاوزبان و مانند آن توان خورد و قدر شربت سفوف در ضعیف زیاده از نیم مثقال نباید و بتدریج افزوده از مثقالی تجاوز ننمایند و دوا مزمنه قوی از مثقالی شروع کرده تا دو سه مثقال رسانند و مدت اکل سفوف پانزده روز است و باشد که در کمتر ازین کفایت کند و اگر بعد پانزده روز حاجت بود باید که بدستور اول شروع از اقل کنند و بهمان ترتیب افزایند تا بمقدار اول یا کمتر از ان رسند **سفوف** که جهت وجع ظهر و ریح مفید است چوب چینی بسوهان سائیده بیست دانگ چینی وزنج مصطکی سه دانگ بادیان دو قند سی بسایند و تا پانزده روز دهند اول سه روز هر روز سه بعده سه روز هر روز سه و نیم پس سه روز هر روز چهار بعده سه روز هر روز چهار و نیم پس سه روز هر روز پنج مثقال دهند و دوا مزمنه ضعیفه شروع بکمتر کنند تا در پانزده روز چهل یا پنجاه مثقال خورده شود پس اگر همین کفایت کند فبها الا یک هفته دیگر پنجگیه مناسب حال بود دهند **سفوف** قریب النفع باول و در وجع مفاصل نیز مفید سورنجان سفید پنج دانگ چینی بادیان مصطکی قاقلیتین هر یک سه چوب چینی قند هر یک بیست شربتی و در امزمنه قوی هر روز سه و بتدریج تا پنج شش و در متوسط اول هر روز دو و بتدریج تا چهار پنج و در ضعیفه اول چند روز یک و بتدریج تا سه مثقال دهند **طریق استعمال او بطور معجون** چون اکثر معجون صلوای او اجزای حار دارد استعمال او در فصل و مزاج بارد و مختار شده و آنجا که سدهٔ احشا یا ماده در مجاری ضیقه و اقاصی بدن باشد و بضعف قوت دوا احتیاج بود باید که چوب چینی و چند انیچه در نسخه مسطور بود گرفته در آب جوشانند تا که قوت او برآید پس صاف نموده عسل یا قند که دران ترکیب بود با آب مذکور آمیخته قوام نموده اجزای دیگر سائیده آمیزند و در سائر معاجین سهله تقلیل نمک کنند و از لبنیات و حموضات و فواکه که طبیعه پرهیز کنند **معجون** که وجع مفاصل بارد و سائر اوجاع را که بعد جمره پیدا شوند نافع اما چون سهلست از زمان و اغذیه غلیظه پرهیز کنند و در ایام تناول این قدیه شوربا یا نخود خورند نمک سنجبیل هر یک یک ماهیز هر یوست پنج کبر بوزیدان شیطرج بادیان صعتر فلفل گل سرخ قرنفل قاقله هر یک دو سورنجان زعفران مصطکی دانچینی هر یک سه ملیله زرد تر بدهر یک هفت چوب چینی بیست وعن بادام دهٔ عسل سه و هشتاد او دویه سائیده بروغن چرب کرده عسل بقوام آمیزند شربتی و در امزمنه ضعیفه یک بتدریج تا دو و بمتوسط دو تا چهار و در قوی سه و بتدریج تا پنج مثقال دهند و اگر بعد هر پنج یا شش روز یکبار تبه قدر شربتی روز اول را اضافه کنند تا ماده زیاده دفع شود النفع **معجون** که در امزمنه غیر حاد تقویت قوی و حرارت غریزی نماید و در امراض مفیده و جهت وجع اعضا و رطوبت معده نافع و ملاحظه پرهیز کثیر ندارد جدوار خولنجان سافج زرنباد در وجع سنجبیل عاقرقرحا مشک هر یک دو بسبین تودری تخم ترب دانچینی مصطکی قرنفل بسباسه جوزبویه سنبل عود ثلث زعفران هر یک سه مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه مغز فندق لسان العصافیر هر یک شش مغز مستق ناجیل هر یک دو چوب چینی سی سائیده بعسل یا قند مقوم آمیزند شربتی در ضعیف یک و در متوسط دو و در قوی سه **شقال معجون** که در اکثر امراض دامزمنه بارد و در وجع مفاصل و اعضا که بسبب جمره بود نافع قرنفل بسباسه جوزبویه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد هر یک یک سنجبیل دارچینی عاقرقرحا جدوار هر یک دو دارچینی قاقله فلفل سورنجان مصطکی بوزیدان سنا لسان العصافیر هر یک پنج چوب چینی سی سائیده بعسل آمیزند شربتی مانند معجون اول و ملاحظه پرهیز کرده **طریق استعمال او بطور حریره و حلوا** چوب چینی باید که در هر شربتی زیاده از سه مثقال نبود

وجرم چوبچینی صاحب سدهٔ هشتاد مضرت پس اولی آنکه در حلاوی و معاجین ملیغ او اندازند تا نفع بمضرت پدید آید حریره که در امراض صدر و ریه و برای ضیق نفس و سرفه کهنه مفید چوبچینی هر روز نیم یا یک یا دو مثقال سائیده بسه چند قند در یک پیاله عرق بید مشک تر کرده آتش نرم پزانده خورند سه یا شش روز **حلوا** مقوی باه و برای اوجاع و مبرودین مفید چوبچینی مسحوقه نهتا دو مثقال زنجبیل مثقالی قرنفل سهیل خولنجان سورنجان زرنباد هر یکید و مثقال دارچینی چهار مثقال مغز چلغوزه نارجیل هر یکه ده مثقال قند یا عسل یکصد و پنجاه مثقال آرد گندم دهن یقدر هر یک قدر ضرور حلوا سازند **حلوا** موجع مفاصل و اوجاع را که از جره پیدا شوند مفید چوبچینی شش مثقال دارچینی چهار مثقال شکر تیغال سه مثقال سورنجان دو مثقال نبات پنج مثقال آرد گندم روغن گاو روغن بادام هر یک قدر ضرور حلوا سازند شربتی پانزده تا سی مثقال حسب قوت **طریق استعمال و بقیره نقیع** واین جهت محرورین و ناقهین و خفقان و تقویت اعضا و قوی نافع و در فصل و مزاج حار و ضعفا و اطفال مفید و باکثر امزجه مناسب و بصفرو و پرهیز و درین کتاز طور قهوه است و نزدیک بسفوف یعنی بپرهیز کثیر ضرور نیست چوبچینی سوهان کرده در عرقهای مناسبه و ادویه موافقه سه شبان روز در شیشه تر کنند و مکرر بر هم زنند پس صاف کرده تنها یا بنبات نوشند حسب حاجت اگر برای خفقان حار و امزجهٔ امراض حاره بکار برند صندل سفید کشنیز گل سرخ برابر بقدر چوبچینی در گلاب یا عرق گاو زبان نقیع سازند و علی هذا القیاس هر مرضی با دویه مناسب باید آمیخت اگر جهت مبرودین دهند به عود با دنجبویه زرنباد و مانند آن در عرق بادیان عرق بها عرق اذخر نقیع سازند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند ثقل آن را در آب یا عرق مناسب قدر ضرور تر کرده عوض آب در ایام شرب نقیع نوشند و شربتی چوبچینی در نقیع جهت اطفال یک تا چهار و در غیر اطفال از چهار تا هشت مثقالست و اقل مدت تناول شش و اکثر دوازده روز است اگر حاجت بود زیاده برین نیز مجوز **طریق استعمال اوجاع عرق** و درین از همه استعمال دلکتر است و چندان پرهیز نیست حسب حاجت رعایت کردن اولی و در بعضی علل که ماده کثیر نبود و بقدر تقیه قلیل ماده باشد جهت تحلیل مادهٔ مذکور و تقویت بدن و قوی ناقهین مفید و بادویه سنا سبز سودا مفرق و ملطف خون مصفی اخلاط و بادویه باهیه مقوی باه و علی هذا با هر اجزائیکه موافق هر مرض بود استعمال توان کرد و با آب فقط یا بعر قها که مناسب حال بود عرق کشند و بقدر مزاج و وقت دو سه فنجان یا کمتر یا بیشتر و رخلای معده یا بعد استخدار غذا یا هر دو وقت بقدر یا بغیر قند دهند **عرق** مقوی معده و دفع باضمه حرارت غریزی و باه و با فرحه که بسیار گرم نبود مفید چوبچینی نه گرده دو طل دارچینی رطل آب کرده عرق کشند اگر حرارت زیاده خواهند دارچینی همچنان یا دو چند نمایند و بقدر یا بغیر قند نوشند **عرق** که در علل سوداوی و خفقان و ضعف دل بعد تقیه نافع مقوی اعضای سئیسه معدهٔ حرارت غریزی و باضمه مفرق و ملطف خون و بعضی امزجه را بقوت باه مبدل و حرارت این کمتر از اولست چوبچینی صد مثقال گل گاو زبان دارچینی صندل سفید دو بنجبویه هر یک هشت مثقال همین سرخ سنبل هر یک پنج مثقال عرق بید مشک عرق گاو زبان آب دشنبار تر کرده عرق کشند باید که عرقها قدر ثلث آب و ثلث دو هر روز صبح و شام دو دو فنجان گاهی تنها و گاهی بقند نوشند **عرق** مقوی اعضای سئیسه و شریفه و حرارت غریزی و باضمه مزید باه چوبچینی یکصد و پنجاه مثقال گاو زبان گل گاو زبان صندل هر یک پنجاه مثقال دارچینی سی مثقال دو تیغ صندل سرخ هر یک بیست مثقال همین هر یک پانزده مثقال عود سنبل هر یکه ده مثقال عنبر دو مثقال ریحان یک دسته آب با آب سیب که بعد تقشیر و تقیه تخم گرفته باشند هر یک یک من شاهی دو شبان روز در عرق بید مشک و گلاب و آب تر کرده عنبر در سه بسته آویخته عرق کشند باید که گلاب

سدس و سید مشک ثلث آب باشد **عرق** که برای ضعف شیخوخه و نخافت تن و تقویت حواس و تفریح دل و ضعف باه و تفتیح سده و تحسین لون و مضغ غذا و قوت معده و بسط خاطر نافع دارچینی گل سرخ ریحان قند هر یک دواد و قیه سنبل سانج قرنفل زرنباد بادرنجبویه گاوزبان ابریشم خام هر یک یا وقیه یمنین صندل سفید عود اشنه هر یک نیم او قیه مشک نیم درم عنبر دو درم زعفران سه درم چوبچینی یکصد و نود و سه درم سیب شیرین پنجه مصفی از تخم و پوست پنجاه عدد و گلاب دو رطل همه را در گلاب ترکرده مشک عنبر زعفران مصطکی صره بسته آویخته بآتش نرم عرق کشند و بدستور سه چهار پیاله قهوه خوری نوشند **عرق** مقوی اعضا مبهی شهوتی با منعم مفرح دل منشط محسن لون منعظ چوبچینی دو رطل دارچینی گل سرخ ثعلب شقاقل قرنفل بسباسه جوزبویه ابریشم خام تخم خربزه هر یک ده درم زعفران صندل صفید عود عاقرقرحا بیخ شیبی بیخ لفاح هایشتر اعرابی بیخ بنفشه زرنباد لسان العصافیر سنبل اشنه بهمین هر یک پنجدرم صبد وا سیعه یابسه هر یک سه درم مصطکی دو درم عنبر درم مشک نیدرم چوبچینی را در آب صاف دو روز ترکنند روز سوم دیگر او دیه اندازند و بعد روزی عرق کشند زعفران مصطکی وغیره را صره بسته آویزند و هر روز دو پیاله نوشند **عرق** مقوی اعضا و باه و کلیه نشط مفرح مدر بول مفتت حصات مزیله استرخای اعضا نافع معده و امعاء و جیع مفاصل و قولنج و دیگر فوائد کثیر دارد چوبچینی سه صد مثقال آب صاف پنجاه رطل جوشانند چون سی رطل ماند سنبل گل سرخ زرنباد عود گاوزبان قرنجمشک مادرنجبویه لسان العصافیر اشنه سانج کبابه خسک هر یک پنج مثقال دارچینی قرنفل جوزبویه بسباسه تخم گزنبهمین شقاقل ثعلب هر یک ده مثقال سعد پوست تنج قرفه خولنجان عاقرقرحا هر یک شش مثقال صندل سفید تخم فرفلیون هر یک پنج مثقال عنبر مصطکی زعفران هر یک دو مثقال مشک مثقالی برگ تنج نافع تازه هر یک قبضه ریحان تازه دسته مویز منقی قند هر یک رطل همه را در طبیخ ندکو یک شب ترکرده مصطکی زعفران وغیره صره بسته آویخته کشند و صبح شام یکدو پیاله قهوه خوری نیمگرم نوشند دو سه قدم راه روند **طریق استعمال و بطور مضغ** واین در علل داغی سینه و ریه و حلق و مری سفید از همه و جهست و گاهی تنها و گاهی برگ تنبول مستعمل شود اولی آنکه نیک خائیده آبش بلع کنند و ثفل میندازند شربتی مطابق سقوف **طریق استعمال و بوجه مرهم و روغن مرهم** کدر جراحت جره نافع قوتیا مروارسنگ اسفیداج هر یک سه چوبچینی شمع ابیض هر یک پنج روغن بادام بیست مرهم سازند **مرهم** که نافع است شنگرف مروارسنگ هر یک دو چوبچینی کته هر یک چهار موم سفید پنج مسکه مایر شیر بیست اگر کته نصفی سوخته آمیزند بهتر **روغن** که در وجع مفاصل و اوجاع جرحی سفید چوبچینی مخلصه سداب هر یک پنج مثقال اشنه قصب الزیره سانج سنبل زراوند گرد مزنجوش هر یک سه مثقال عاقرقرحا دو مثقال قسط تلخ شش مثقال چوبچینی بیست مثقال آب یک من شاهی شبانروزی ترکرده دهن ورد روغن زیت ترکرده چهل مثقال روغن بابونه روغن شبت روغن بنفش هر یک پانزده مثقال انداخته بآتش نرم پزند چون آب برود صاف کرده ثفل را باز بیک من تبریز آب و چهل مثقال روغن کنجد پزند چون روغن بماند صاف کرده هر دو آمیخته دارند و عند حاجت مالند اگر دو چیزده مثقال روغن موسیائی مثقالی آمیزند بهتر و اگر دو چیزده مثقال روغن چند فرفیون هر یک مثقالی افزایند برای اوجاع و امراض بارده و رعشه و فالج و لقوه مفید بود **روغن** که در وجع مفاصل و ظهر و اوجاع جرحی سفید چوبچینی سیزده مثقال آب سه من تبریز پزند چون ربع ماند روغن بابونه یاروغن گل یا هر سه سی مثقال انداخته چوشانند تا روغن ماند **فصل دوم در طریق استعمال عشیه** واین در اکثر امراض که چوبچینی مفید است نفع دارد مگر در علل دماغ جبه که چوبچینی مفید و این مضرست و در بعضی امراض فوائد این

بیشتر از چوب چینی بوند چون وجع مفاصل و نقرس بلغمی و ضعف معده رطوبی چو فالج و لقوه و رعشه و استسقا و هر چیز از مادهٔ بارد بود و برای چره و بواسیر یرقی که از غلبهٔ رطوبت بود نافع و در امراض بلغمی و سوداوی سفید مگرد و در امراض موی صفراوی مضر باشد مگر آنکه تعدیل او بعرقهای بارد نمایند که درین وقت بدموی و صفراوی نیز نافع آید و دستور تنقیه و منع استعمال بیضرورت و پرهیز مگر از نمک بهمان طریقست که در چوب چینی گذشت

طریق استعمال و بطور قهوه باید که هر روز پنج مثقال عشبه بقدر جوریزه ریزه کرده بگلاب و عرق بید مشک و آب کهنه دو مثقال یکشب ترکرده بطور چوب چینی جوشانند چون ثلث رسد صاف کرده سه حصه نموده صبح وظهر و شام بقدر هی نبات نیمگرم نوشند بدستور دوازده روز و در اکثر اغذیه و اشربه و پرهیز و اجتناب از اعراض نفسانی و حرکات متعبه و حمام و اجب و غیر واجب مانند چوب چینی ست مگر در نمک که درین تجویز نموده اند و در مرض مزمن بخارا یا دیگ گرفتن تمام بدن یا بعضو یا وقت بدستور چوب چینی واجب دانند و قبل از شروع و بعد فراغ تا چهل روز درین هم پرهیز واجب شمارند یا آنکه دو چینی نیم مثقال چای مثقالی عشبه یکنیم مثقال آب یکنیم من شاهی جوشانند چون ربع ماند صاف کرده بعد استحمام غذا از معده قدره و فنجان نیمگرم گاهی بقند و گاهی تنها نوشند و درین وجه اصلا احتیاج پرهیز نیست **فائده** اگر مزاج قوی و مرض صعب باشد زیاده از ده روز توان داد و گاه بود که زیاده از بیست بلکه چهل روز حاجت افتد و از پنج شش مثقال شروع کرده بتدریج تا ده مثقال رسانند و اگر مزاج ضعیف بود از دو سه مثقال شروع نموده از چهار پنج مثقال تجاوز نکنند و گاهی از هفت هشت روز زیاده مضر و نبود و گاهی زیاده از دوازده روز احتیاج نشود و هر روز قدر قلیل بتدریج افزایند و در مزاج متوسط بین بین اختیار باید کرد و هرگاه حرارت غالب بود و دادن این ضرر نشود بعد قهای سهر و باید پخت و اگر تشخین بیشتر مطلوب باشد بعد قهای گرم باید آمیخت و جهت امراض سوداوی عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه عرق شاهتره نیکو بود و وقت شرب طبیخ او را گر آب بارد نوشند بهتر الا بقلیل کافی اگر آب عشبه جهت تشرب فانکند بسبب قلت وجود عشبه تفل آن اجوشانده بکار برند و در تسرب او نیز شرط ست که بسیار سرد نوشند اگر بگلاب آمیخته نوشند رواست **طریق استعمال و بویره سفوف و معجون** و درین صورت احتیاج پرهیز کثیر نیست و در بعض امزجه و امراض نافع **انتباه** انچه در باب چوب چینی گذشت اگر بقدر چوب چینی عشبه گرفته بهمان ادویه باوزان مقرر ترکیب کنند و بدان نهج خورند همان منافع کند و بعضی اوقات هر روز عشبه یکنیم مثقال بهموزن قند سائیده بیست روز یا کمتر زیاده حسب ضرورت با فنجانی گلاب دهند و از ترشی و لبنیات و فواکه رطبه و آب بارد در اثنای تناول و بعد فراغ تا دوازده روز پرهیز مذکور تمام کنند و گاهی عشبه سائیده بنصف نبات آمیخته در امراض ضعیفه سه روز هر روز یکنیم مثقال و سه روز هر روز دو نیم مثقال و سه روز هر روز سه مثقال و در متوسط اول سه روز هر روز دو مثقال و سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز سه و نیم مثقال و در قویه اول سه روز هر روز دو و نیم مثقال و سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز سه و نیم مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال بگلاب تا نه روز دهند مع پرهیز نفع تمام کند **معجون** برای امراض بلغمی و اوجاع و ضعف معده و قلت اشتها که بسبب رطوبت بود نافع **میلیخه** دارچینی هر یک پنج تخبیل قرنفل قاقلیتین زعفران هر یک سه عشبه پنجاه عسل مقوم و صمغ عربی هر یکنیم مثقال گلاب و بهمنه شربتی حسب ضعف و قوت دو تا چهار مثقال **فصل سوم در استعمال و شناخت فادزهر** اطبا باطلاق میکنند فادزهر را به هر دوای فولانی خاصیت که معاونت کند طبع را از مضرت سموم و مقاومت نماید با هر که مخالفت مزاج انسان باشد خواه سم جاروب خواه بارد و اقسام فادزهر کثیر اند لیکن مشهورترین و نافع ترین انواع

حجر الیتیس است بدانکه بعد تریاق کبیر هیچ مرکبی و مفردی در دفع سم مانند حجر الیتیس نیست بهترین او آنکه از حدود فارس آرند و آن مثل سنگ پیمکلک شکل و املس است که در شیراز یا اصفهان بزکوهی یا در مزاره یا در عنق او یافته شود و اکثر او طولانی مثل بلوط میباشد و موجوف و وجوب بیضوی و اسپنجه مدور باشد در وجوف او تخم مخلصه یافته میشود و خاصه حجر الیتیس است که چون بسرکه بسایند مائل بحمرت بود و نوع هندی او را سیاهی غالب بر سبزی میباشد در وجوف او پشم و سایر اخشاب یافت میشود و ضعیف ترازو ست بهترین او آنست که رنگ او زیتونی بود و بغایت شفاف و براق باشد و تو بتو طبقات در هم پیچیده مانند بصل بود و چوب در میان داشته باشد و چون بشیر بسایند شیر سبز گردد و اگر قدری آبک در کف دست مالند زرد یا سبز شود و عملی نیز شبیه دیمسازند و فرق آنست که سوزن فولاد و با آتش تفته در و فرو برند اگر مصنوعی بود لوک به آسانی فرو رود و دود و سیاه برآید و اگر اصل باشد لوک سوزن بزحمت فرو رود و دود و زر برآید و سوزن نیز زرد گردد و اگر با آب بادیان سوده برلسع مار و عقرب طلا کنند فوراً اسکمین وجع نماید شخصی را زنبور گزید موضع نیش مرهم کرد و بسبب وجع آرام نداشت قدری با آب سوده طلا کردند وجع و ورم زائل شد و رنگ بدن بحال اصلی آمد شخصی را مار گزید تریاق حاضر نبود قیراطی بخم سوده دادند خلاص یافت و گویند بهترین او آنست که گرد آفتاب گذارند عرق کند او را بخیسانند کیا بست بدانکه در معالجه ادویات سمیه و لسع عشرات و ذوات السموم هیچ چیز بحجر الیتیس نمیرسد مقوی حرارت غریزی و حواس حافظ قوی مفرح مطرب مزیله غم و اگر نزار برلسع مار گذارند بچسپد تا که بهم سم جذب نکند جدا نگردد و اگر کسیکه هر خورده همان وقت در دهن گیرد و انفع اگر چند عدد آزموده او در کاسه چینی بنهاده بالای شیر دوشند زمانی توقف کنند پس آن شیر بسموم نوشانند آن شیر را قی کرده زهر سم ایمن گردد و اگر کسی را که بسبب بلغم دوار ضعیف شده دهند مفید اگر در اول تحویل آفتاب برج حمل قدر چهار قیراط سوده بگلاب دهند تا سالی دیگر قوت و قدرت بخود مشاهده کنند اگر در سن کهول هر سال در اول فصل ربیع بلغریف بشرب این عادت کنند و از مصنوعات پرهیزند تمام عمر بقوت و نشاط گذارند و اکثر در موم را بواسطه ضعف پیری محافظت حرارت غریزی داده قوت جوانی عود کرده سرخ و فربه شدند و اکثر علل مزمن عسر البرء زوال گرفتند محلل اورام بارده و با آب گشنیز برای حاره طلا می او بگلاب جهت طاعون و فتق و بلوا سیر و بجم تنها برای لسع هوام و با آب ریحان برای لسع زنبور نافع شربتی یک تا دو وزنه قیراط گرده و آزموده و خشک و آزموده و مجرب و محرق خون مورث الکتاب و اسهال و مولست بدانکه لزوم هفت شرط بر خورنده این معجب اول آنکه سن کهولت یا شیخوخت بود دوم آنکه حرارت در مزاج غالب نباشد سوم آنکه در گرمای موسم بهاری و تابستان تناول ننماید چهارم آنکه قبل از شروع تنقیه تن از غلاظ لازم داند پنجم آنکه از حموضات و لبنیات و بقولات الطعه غلیظه و مفسدات معده و حرکات عنیفه و اعراض متعبه پرهیز واقعی نماید قل ایام پرهیز قبل از شروع ده روز و بعد فراغ بیست و دو روز ششم آنکه در روز تناول و در هر حال بقدر امکان با آسایش کوشد و لباس نرم و پاکیزه پوشد هفتم آنکه مرتبه اول و سال اول که اراده اکل او نماید از چهار قیراط زیاده نخورد پس در سال دوم قدری افزاید الا لاما طریق استعمال آنست که بعد تنقیه و مراعات شروط قدر چهار قیراط بر سنگ سماق بار یک بسایند پس در پیاله چینی کنند و گلاب با او آمیزند قلمی در دهن گرفته فرو کشند تا بدندان نرسد و بالایش شربت از قند و گلاب ساخته نوشند و بر فرش نرم از بین پهلو بآن پهلو گردند و اندک راه روند و بعد دو ساعت غذا خورند و بعضی قدر کشش قیراط در سه روز یک روز دو قیراط همینان در گلاب سائیده آمیخته در حلق میریزند که بدندان نرسد یا حب بسته فرومی برند و دیگر که انفع است و هیچ ضرر نمیکند حجر الیتیس شش قیراط

مروارید یاقوت لعل لیشب هریک سه قیراط جدا جدا بر سنگ سماق بسایند که از مومیائی خشخ محسوس نگردد پس مومیائی کافی عنبر زعفران ورق طلا هریک یک قیراط مشک قیراطی سایده آمیزند و بشیره نبات سرشته حبوب بندند و سه حصه کرده هر روز یکحصه بلع کنند و عقب او یک پیاله گلاب نیمگرم نوشند و اندکی راه روند پس شربت قند و گلاب نوشند و بآسایش باشند چون اشتهای صادق بهم رسد غذای لطیف خورند **فائده** قبل از چهل بلکه پنجاه پنج و شصت سالگی اصلا استعمال این نکنند و شروط مذکوره بعمل آرند تا مقصود حاصل آید و سعی و رنج ضائع نگردد **بدانکه** نوعیست از فاوزهر جیوانی که از جزایر بحر هند و چین یافته میشود و از اسماعی مهمون می برآرند رنگ او مائل بزردی بقبلگی و بدرازی و باریکی مائل و بضخامت این از حجر التیس بهتر میدانند و نوعی از هند دیست که از شکم حیوانات صحرائی می برآرند و این در منافع قریب بحجر التیس است و فرق توان کرد مگر بامتحان که گذشت و نوعیست که از گوزن گیرند و مسمی است بحجر الایل و اینهم قریب الاثر بحجر التیس است اگر سه روز هر روز نیم دانگ نوشند هیچ سم و حیات اثر نکند و در سایر افعال مانند فاوزهر معدنیست و نوعیست که حجر الحیه و مار مهره گویند و دو گونه است یکی حیوانی و از مار بهم رسد قدر نصف فندقی و مائل بدرازی خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط بسه خط سفید و بعضی سفید و ست باشد دوم معدنی و او مهره گویند اعتقاد قوی آنکه از معدن زیر جد بهم میرسد و جمعی بر آنند که زبرجد است بهترین او آنکه چون برلسع مار گذارند بچسپد و در حین جذب سم لون او متغیر شود پس چون بشیر اندازند شیر را منجمد سازد و بلون اصلی آید چون جذب همه سم نماید دیگر نچسپد و این جهت لسع عقرب و دیگر هوام ضعیف الاثرست لیکن برای حصات مثانه انفع شربتی تا سه قیراط تخلیص مخطط او برای صداع و لیسر غس مفید نوعیست که از اسماعی گاو و گاومیش صحرائی می برآرند در وسین و بوزن اینچ تا پانزده مثقال می باشد بسیار فراوان و کم قیمت و کم اعتبار ست از میان او نسته تر هندی یاجب الغرابی می آید و از اکل او خاصیتی متصور نیست **قول جوان کوروو** فاوزهر حیوانی برای وجع الفؤاد و دوار و ضیق نفس و حمی حادده سمی مفید بطبیخ ستاوریا بطبیخ گل لالا یا بطبیخ آلتهٔ دهند و برای اصحاب بول کلیوی اثنین اول کوا بیند یکتا و غیره و دهند روز دوم چهار دانه فصد دست کنند روز سوم و چهارم سه سه دانه فصد نمایند بعده فاوزهر بیست یا چهل دانه همراه هشت اونس آب که در و نیم اونس چیر بحری یا دو درم برگ ابهل جوش بود و دهند و برای رفع اعتقال شش و نه نهار یکرطل طبیخ گاوزبان یا طبیخ آلوکه در و یکدرم کبر تارتر مخلوط بود و دهند شربتی بیست چهار دانه **فائده** فاوزهر معدنی که حجر السم گویند پنج قسمت سفید زرد سبز اغبر منقط و بعضی مابین سفیدی و زردی و برنگ و سمه بعضی زرد مائل ببزی سفیدی و بعضی سبز نیز نگ و زرد مائل بسفیدی و سرخی و بعضی سبز تیره و زرد مائل بسیاهی امتحانش آنکه عروق اصفر آب برسنگ سایند پس فاوزهر اگر لون عروق اصفر سرخ شود خوب لا یا بعید از بیش و مانند آن داده فاوزهر دهند اگر خلاص شود خوب و این امتحان از همه اولی یا آفتاب نهند اگر عرق کند خوب و اینچنین مرئی نشده دوازده جوان مقاوم سم جیوانی معدنی نباتیست مداومت او هر روز قیراطی حافظ صحت مانع ضرر جوائی و بائی و اختلاف سیاه و اهویه داشتن او با خود مانع لسع هوام و موافق جمیع امزجه تقوی دل و اعضای رئیسه حافظ رطوبت غریزی مانع تعفن اخلاط و مزمله سمیت آن سبی مقوی اعصاب قوی و مفاصل محلل ریاح او را مبارده و حار و برای خفقان مفید و شربتی برای دفع سم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از قیراطی تا یکدانگ شرب نیم دانگ عرق او که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازالهٔ خفقان فوراً مجرب ما اینچنین فاوزهر ها را بدست شخصی مالیخولیایی مراقی داشت سالها گذشت لیکن نفع نبخشید

فصد و مسهل بار بار کرد مار الجبن بگیرات نوشند آخر این را بعسل آرود و در شبان روزی قریب درم بتفاریق خورد مرض زائل گردید و در عمل مزمنه تجدید تقیه کاملا شکلی دارد و هم با مراض بارد و هم بلیل عازنافع **فصل چهارم در طریق استعمال جدوار** خالص او یکدرم مکرر تقیه سه حصه کرده هر نوبتی یکی بگلاب سود صبحی نوشند و عقب او شربت قند بگلاب عرق گاوزبان و هند و بعد سه ساعت نخود آب بحم مرغ جوان بار چینی زعفران فلفل خرد اسفناج برنج اندکی و هند و از لبنیات و حموضات پرهیزند **فصل پنجم در طریق استعمال مار الجبن** وی مجمع نفعهای کثیره است که دیگر ادویه مسهله ندارند یکی آنکه قوت او با وجود عدم حدت کثیر بعضو مقصود میرسد بسبب رقت و لطافت قوام چه این دو صفت قائم مقام حدت و قوت دانند خلاف دیگر ادویه که این وصف در کسی نیست دوم آنکه وی جامع دو سومت حدت لطیفه است و بسبب دو سومت تلیین اخلاط حاده مینماید و بسبب حدت تقطیع ماده میکند سوم آنکه با وجود اسهال اخلاط ماده را تنضیج میدهد و فضله وی که در بدن باقی ماند او نیت نمیسازد بلکه غذای او میگردد و این عمل در غیر وی نیست **بدانکه** مار الجبن بائیست و هنیست وارومائیت مسهل و مرطب و هنیست منضج و ملین است پس اگر تنضیج و تلیین نبیند مطلوب او نیست سازندگه هنیست وی کثیر آید چنانچه گفته آید چهارم آنکه اخراج وی ماده غلیظه و کثیفه را بتدریج بست و با وجود این ترطیب تن و تنضیج ماده مینماید و با وجود اخراج جفاف در بدن نمی آرد بلکه ترطیب میدهد و غذای بدن میشود و این خاصه همین دو است **انتباه** مار الجبن گرمست و در رطوبت و جالی می لزج و غسال مسهل بر فق و مرطب و فتح و مدر و مسکن و مفصیست و جهت علل حاره سوداویه و التهاب مالیخولیا و خدام و دار الفیل و احتراقات حرقت بول و ضعف کلیه و حصات و قرحه مثانه و قروح حدیثه و قدیمه تن و شقیقه و شری و ظلمت بصر و انصباب باده سوی چشم و بلک و استسقا و حرارت کبد و نحافت تن و جرب و حکه و آثار طلا شربا مفیدو هرگاه که در قروح مستعمل بود نمک دران اندازند **طریق شرب آنست** که نیکرم نوشند بسه دفعه و در هر دفعه فاصله کم از ساعتی نباید و اگر نا صله دو ساعت دهند بهتر تا در دو ثانی بعد خلو معده از شراب اولی باشد و بر طبع ثقل نیاید و بعد از شربتی معتدل لازم دانند و مشی معتدل صد قدست و بهترین اوقات برای استعمال او زمان معتدلست که در و حرارت بر و وت مفرط نبود و مسعد لک خوفیکه در استعمال دیگر مسهلات در ایام گرماست درین نیست شربتی وی حسب مزاج ستفاوت ست اولی شربت و هفتا و درم و متوسط یکرطل بود و اگر طبع قوی باشد دو سه رطل نیز مجوز بلکه زیاده برین حسب حال و مرض شخص و هند و هر چنگه باشد اگر مار الجبن بادویه مسهله آمیخته و هند باید که کثیر نهند بهر خوف افراط عمل و بهر تقدیر شروع بتقلیل کنند و بتدریج افزایند تا بشربت مقصود رسد و چون چهار پنج ساعت از شرب گذرد غذا خورند و بهترین غذا قیه شوربا و شوله و پلاو و مانند آن و باید که بهنگ را در آب بسوس گندم ترکنند پس شسته پزند تا سده و لزوجت نیارد و آنانکه با کل نان معتاد بوند آن روی که میده او کشیده باشند و اجزای جرثیل مانند از این آردهای خمیری پخته و هند و است و حسن آنکه هر روزی که اکل مسهل مار الجبن مقصود بود آن روز دیگر و قبل از وی اگر ممکن بود به نخود آب قناعت ورزند لا غذای نرم دیگر قدری و هند و در زمان شرب از لبنیات و مغلظات مجتنبات و حلویات و حموضات اشد الحموضت پرهیزواجب شمارند و مهما امکن از جماع و ریاضات متعبه و عوارض نفسیه باز مانند و تفریح کوشند و اعانت بمایقویها و مفرحات مناسب لازم شمارند **بدانکه** ساختن مار الجبن بسه چیست یکی آنکه سکنجبین سازند باین وجه که شیر تازه در ظرف سنگی یا سفالی یا ستی قلعی از خوب جوشانند پس اگر شیر دو رطل بود سکنجبین صادق الحموضت ثلث رطل اندازند و اگر بسیار ترش خواهد سرکه انگوری یا آب لیمو فزایند تا شیر دو پاره

گردد و بعضی گفته که یازده مثقال سکنجبین و مثقالی سرکه کافیست و بعضی گفته که شیر را با آتش نرم جوشانند و بچوب جنبانیده باشند تا که جوش نزده بسرویک برآید پس فرود آرند و سه دم سرکه تند یا آب لیمو اندازند تا که پریده شود و اثنای طبخ تحریک شیر لازم دانند تا که سوخته نگردد و بهترین چوب برای تحریک چوب انجیر است که پوست دور کرده سرش کوفته باشند تا بیت عیت دلبیت که دوست نیز مستحسن شده و مارا لبجن آمیز و بسهالی اعانت دهد اگر چوب انجیر نباشد بچوب خرما تحریک نمایند اگر غرض تطیب تن باشد دو تا تین طبخ عوض چوب انجیر چوب بید برای تحریک انتقیا کنند و ایضاً سرویک را بخرقه که با آب تر بود عند طبخ مسح همیکنند تا مانع احتراق باشد بالجمله چون شیر پاره شود و دیگ فرود آرند پس اگر خواهند که اجزای دهنیه و مارا لبجن فرو تر آیند چون قریب بسرد شدن رسد و هنوز حرارت دران باشد درخرقه سفت کرده آویزند تا آب تقاطر کند و چیزی از بجن در آب نیاید و اگر خواهند که دهنیت کمتر آید شیر را بگذارند تا خوب سرد شود و دو اجزای دهنیه نیز جمود افتد و عند تصفیه همراه آب کمتر آید و اگر هوا گرم بود ظرف شیر را در آب گذارند پس اگر مقطر میطل برآید ملح اندرانی مثقالی آمیخته باز جوشش دهند و تا که کف آید کف برارند پس بطور مذکور لوشند و بعضے بی امتزاج نمک همان آب صاف میدهند و این قسم برای اخراج اخلاط محرقه و تبرید بدن و تفتیح سده کبد و طحال و یرقان و جرب و شری و کلف و جلای ظلمت بصر و امراض سوداویه مناسبت دوم آنکه از نفخه سازند باین طور که اگر شیر پوشیده دور طل بالنفخه نیدم دران حل کنند و انفخه کهنه نبایند پس بخم یا خرکش هندوانه آتش فرو گرفته گذارند که سرد شود پس سه دکرده درخرقه آویزند که آب تقاطر کند و ظرف چینی مانند آن و بغیر آنکه باز جوشانند یا نمک آمیزند و این نوع در تبرید و تطیب بغایت لعدم امتزاج بالملح خاصه اگر با شیر بموافقت دهند و در ابتدا طبخ نرم میکند و بعد تمامی ایام مالفت بدن تمامه مصروف لهذا میگردد و اسهال نمی آرد و فربه میسازد خصوص کسانی را که فاسد الدم اند دلیل فساد دوم آنکه با وجود کثرت غذا بدن فربه نشود و بعضے گفته که دور طل شیر گیرند و انفحه تازه جدی دران حل کنند و بپوشند و بگذارند تا شیر بسته شود پس آنرا بکار و طولاً عرضاً ببرند و ملح ابیض دو دانق سائیده پاشند تا آب از پنیر جدا شود پس درخرقه کرده آویزند و آب صاف گیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیخته برآتش نهند تا قریب جوش آید و حرکت همید هند پس مکرر صاف نموده یا هرچه مناسب حال بود دهند و بعضی گفته که هر دو شیر تازه پنجر طل گیرند و گرم کنند و یکدرم انفحه در و حل کنند و بگذارند که بندد پس بکار و طولاً و عرضاً ببرند و دو درم ملح اندرانی مسحوق با پنجاه چون گذارند درخرقه کرده آویزند تا آب برآید باز آب مقطر را صاف نموده در یک نیم طل سکنجبین یک اوقیه آمیخته با آتش نرم نهند و کف برارند تا کف تمام از نمائیت جدا شود پس صاف ساخته بطریق مذکور نوشند **بدانکه** چون مارا لبجن را جوشانند اجزای مختلطه مذکوره جدا میشوند و طافی میگردند سوم آنکه از لباب القطر مسازند باین وجه که لب قرطم دو اوقیه سائیده در دو رطل شیر جوشیده انداز ند و بجوش انجیر را بشاخ تر با جدا نیاشند تا شیر پاره شود پس فرود آرند چون سرد گردد درخرقه کرده آویزند تا بکیه چکد در ظرف چینی گیرند باز صاف نموده بدو درم نمک هندی جوشانند و کف برارند و با سفوف مناسب بکار برند اگر ذمم فضول بلغمیه استقا و سدد مقصود باشد مارا لبجن را از نفخه مملحه و لب قرطم سازند و سکنجبین هند

فائده برای اغراض مقصوده بهترین البان شیر زنست چرا که در وی دهنیت و مائیت بهنیت معتدلست خلاف شیر گاو که دهنیت بیشتر دارد و در شیر میش دهنیت قوی تر و در شیر شتر و در شیر خر مائیت غالب تر و جهت امراض سوداویه افراط هیچ کدام از دهنیا مناسب نیست پس اگر شیر زن بهم نرسد ضرور تا از شیر گاو توان ساخت و اگر برای سدد و استسقا و کلف و هند شیر شتر از همه بهتر اما اگر استسقا با حرارت باشد شیر زنانه **بدانکه** بجوان صحیح البدن

تا سه اللحم سرخرنگ از روی چشم باید و از زائیدنش سی یا چهل روز گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده اگر سه خرنگ پیدا نشود سیاه یا زرد یا بهر رنگی که باشد و قید احمر اللون برسبیل اولویت است نه برسبیل وجوب خلاف دیگر شرائط که ضروری اند و وقتیکه قصد شروع او کنند سه چهار روز پیشتر بتعلیفه بحسب طبع مرتکشنیز تازه یا برگ کاهو یا برگ کاسنی یا برگ بادیان یا آرد جو یا علف شعیر یا شاهتره تازه کنند و گیاهای تلخ و تیز ندهند و در داون شعیر وغیره احتیاط نمایند که تخمه نیارد و موجب فساد شیر نگردد و باید که بسته دارند و گاه گاه گذارند که حرکت کند و بگردد و از جماع باز دارند **انتباه** اگر گاو ماده را مرض سوداوی غیر عارضه مستعمل بود باید که بدیه یازده مثقال سکنجبین افتیمونی آمیخته دهند و بعد سه چهار روز بحسب سهله موافقه تنقیه کنند و اگر دو مثقال سفوف سودا هر روز همراه ماء الجبن دهند در استیصال سودا اسرع باشد و اگر افتیمون تر تهندی یا برد ماء الجبن تر کرده دو نشسته در استیصال سودا بعید تر بود اگر جهت استعمال فضول محترقه مستعمل باشد با بین سفوف هندبیله زرد سه درم هم بدهند و دانق سقمونیا یک دانق مازریون یک شعیر تیست و در امراض صفراوی سکنجبین بادرنج معتدل و اخل ماء الجبن نمایند و برای تبریه مزاج و تلطیف حرارت لشکر طبرزد و طباشیر دهند و جهت تبرید و تقویت کبد بود و بیله سه درم سقمونیا تیر اطی انیسون نمک هندی صبر هر یک دانق سائیده بماء الجبن و هند و اگر قان قلیه طحال بود و میکنید دانق نمک دانق افتیمون درمی بیله سیاه مثقالی سائیده بماء الجبن و هند و برای تفریح و جرب ماء الجبن با شاهتره آب کشوث بیله زرد صنجد و برای اخراج فضول بلغمیه ملح دو دانق ایارج فیقرا چهار دانق بماء الجبن و هند و برای مالیخولیا و امراض سوداوی حب لاجورد بماء الجبن و هند و اگر ده درم لب قرطم بماء الجبن آمیزند اسهال قوی آرد و کذا اختلاج نمک در وقت اسهال بقوت میکند **قول جوان کوروی** برای انواع جرب و قوبا و امراض جلد و مالیخولیا و مانیا و قولنج ریحی و سرد مزاجی و استسقای ریحی حادو فالج و وجع اندام و وجع مفاصل و سوء مزاج حار یابس و بول الدم و ماده سودا کی و شور گردد و مثانه و قضیب و ذیابیطس اقسم مصفی کلیه از ماده طولی و ریگ که مزاحم بول شود و مزیله حدت حمی طین شکم شیرین کننده حدت ماده شور کرادوی قولنج وقتی صفراوی و غیره پدید آید محل درم صلب و تحجر سینه زنان و غدد و غیره که در بدن پیدا شوند و از ان سرطان پدید آید **طریق شب** اول تنقیه تمام نمایند پس نهار نشوند و از وزده اونس کم ندهند بلکه در عرصه سی ساعت سه طل نوشانند و بعد چهار ساعت غذا خورند و بعد استعمال این اگر نخوابند تا الا نیم ساعت خواب کنند پس برای تازه کردن اخراج و تفتت ریگ و حصات و تصفیه گرده و مثانه از ماده طولی پانزده بیست اونس بلکه سه طل در نیم ساعت نوشانند و برای یرقان و غیره مثانه آب لیموی عدد آمیخته و هند و جهت اخراج سودا و ترش هفت اونس این کریمو تارتر دو درم فنتیون یکنیم درم سنا دو درم و برای اخراج صفرا یوند کریمو تارتر و هر یک درم و جهت اخراج بلغم قرص غاریقون کریمو تارتر و هر یک درم و برای اخراج مادهٔ عضلی و مفاصلی غاریقون دو اسکرو پلو یکا فیطوس کریمو تارتر و هر یکدرم و جهت تصفیه مثانه و غیره پنج هلیون بزمی کبیر یوست درخت طرفا به یک قدر جهت کریمو تارتر دو اسکرو پلو و برای تبرید و تصفیه کلیه تخم خیارین مغز خسته خوخ مغز بادام در ماء الجبن تر کرده و هند و جهت سرطان و غده و غیره تا سه اسهال کنند و در هر هفته برای تنقیه گلقند یخ اونس سنا یک نیم درم انیسون نیم اسکرو پلو و هند **بدانکه** اگر مریض پیر یا ضعیف یا بارد المعده باشد و موسم سرما بود ماء الجبن گرم دهند و اگر جوان بود و حرارت کبد و موسم گرما باشد سرد نوشند و شیر از جانور که گیرند باید که جوان قریب زائیده باشد و علف و کاه خوب و صاف بود **طریق ساختن شیر خر** شیر خر را یک کاناد در ظرف سفالی نموده بر آتش معتدل ببرد و دهند و آب لیمو دو عدد اندازند بگذارند تا آبست

جنبانند تا که جوشش خورده منجمد گردد و آب صاف برآید بنیوشند و ظرف راشسته باز در و انداخته بیاض هیض ریخته بچوبی لت کرده باز جوش دهند تا که آب صاف
مانده بین ریخته در قرع ابنیق شیشه یا در ریتورت پر کرده عرق کشند بعده استعمال نمایند **فصل ششم در استعمال چای** برگهای خورد مانند
برگ سماق اند اما سخت تر از ان کرد شاخ جدا کرده بآتش نرم خشک نموده و نظر فی دهن بند کرده میدارند تا اجزای لطیفه او از نهوا جدا نگردند و چای
جاپون از چای چین ضعیف الهضم و کم سبز میباشد گرم در اول و خشک در دوم و خواص او کولتا دارد مزیل خواب و کسل که بسبب بیداری شود و برای
وجع مثانه و حصاة و رمل کلیه و مثانه و صداع و زکام و نزله که سوی چشم و سینه ریزد و وجع معده و شکم نافع مزاج صعود انچه که خواب آرند و صداع و دوار
و دیگر امراض پیدا کنند و بسبب مرارت خود مقوی معده با ضم منضج ماده خام که مولد بخار و ریاح و فاسد کنند غشای دماغ اند و بسبب تجفیف رطوبت
دماغ مقوی حافظه مزیل امراض مزمنه دماغی که بکمی دوا به نشوند و سبب او کثرت اجتماع رطوبت در دماغ بود و چون غشی سکته فالج صرع طنین نزله زکام الم
وغیره و برای آروغ ترش و اخلاط ترش معده و قولنج و دود و سفطار یاد سوء هضم و فساد کیلوس و غیر انها **قول دون انتونیو** مزیله ترشی معدیست و دود غذا ے
خام و غیر منهضم نخوبی نافذ گشته گدازش و تحلیل آن میکند و نیز ترقیق ماده غلیظ و موی بسبب حدت خواص خود مینماید پس قتیکه غذا نخوبی مستحیل کیلوس شد
و چون از غلظ برقت گرایید منافع کثیره ظاهر خواهند شد **فائده** برای تحلیل انچه در دماغ رفته صداع و دوار و غیره آرند نهار نوشند و جهت تقویت
معده و هضم بعد غذا و برای رفع ریاح هر ساعت نوشند اگر کسی شب بیدار ماند و خواهد که خواب نیاید و کسل نشود بعد غذا نوشد و اگر خواهد که در روز
هم کسل معلوم نشود تا هفته مداومت نماید و وقت شب نوشند که مولد سهر است بسبب منع تصاعد انچه و در تشرب کثرت نکنند که ضرر دارد
طریق ساختن آب تنها بر آتش نهند چون خوب جوشد فرو گرفته نیم زده یا بیست عدد برگ چای انداز ند و دهن بند سازند بعد ربع ساعت
بنیخته قدری قند آمیخته گرم گرم نوشند که سرد نفع ندارد **فصل هفتم در استعمال قهوه** ثمریست لطیف مسمی بن و دو خواص مانند چای
شخصے را در ایام برد صداع میکند و آن تشرب چای مینمود انافع نیفتد از تشرب قهوه صحت یافت **طریق ساختن** اول آن ابرا بان کنند
پس بکوبند و در یک بچه قهوه آب بسیار گرم دو اونس انداخته جنبانند تا که رنگ برآید پس آب صاف او دو پیاله بقدر آمیخته مانند چای نوشند
فصل هشتم در چکلات استعمال او برای حفظ صحت مفید و چون در ترکیب خود عنبر مشک با ستیلا دارد لهذا برای حلویت کاکائو که قسمی از
ازباد است و قدری دارچینی و نبات کافیست با آب گرم طیار کرده یک پیاله از ین روز ها شند یا شب و در هر ساعت قبل و بعد طعام باید گرفت
نفع او آنست که ماده خام کثیره که در معده از هضم باقیمانده تحلیل کرده کیلوس میسازد و ماده مائی گزنبه وغیره را نیز لائق دخل ماسارد و موی ساخته
مبدل در خون و خلط حیوانی و ترش و منی و لبن و غیره میسازد و دیگر نفع کثیر دارد و چونکه مزیله بدی معده و ماسارد و مویست شرب یک پیاله او
بر نهار بنهایت نیکست **بدانکه** در چکلات چهار خواص اند یکی آنکه چون وارد معده گردد ترشیهای معدی را برای آسانی هضم غذا زیاده سازد
و انچه از اکل غذای شب باقی مانده در دخل کیلوس نشده آن را مدد و نموده بخوبی داخل کیلوس میگرداند لهذا نهار گرفتن بهتر است دوم آنکه ماسارد
و موی خلط ماده و انچه را مبدل بپالسامیکا و غذای و ترشی مینماید سوم محرک قوی گردش خون است و شرائین را دردهٔ چهارم آنکه بپرنیش اخلاط از
غدد ها است و سوای ازین منافع کثیره دارد خواهش طعام آرد قوت افزاید اخراج بر از بلول طمث و غیره کند مگر کثرت استعمال ننماید که غلیان خون و

هیجان ترشی و دیگر باده باد سوده مزاجی حرارت می آرد **فصل نهم در استعمال هلیله سیاه** در ماه جیٹھ و اساڑھ بقدر سیاه دانه دان و بهادون بعد عیدین در کوار کاتک به نبات در آگهن پوس بزنجبیل در ماه کهاگن بدار فلفل یا فلفل چیت بیسا کهه یا وان و بعضے شروع کردنش از کوار نوشته شربتی هلیله چهار ماشه وقت صباح نهار آب تازه خورند مزلگیسل تن و همه علت و ضعف قلب و وجع و همه علت شکم مصفی و روشنی کننده جسم مسود موی سفید مزید باه و حافظه و بصر عقل -

باب سوم

در ذکر افلاک و غیره و بعضی امور که حفظ آن واجب

و تدبیر کی داد و یه متاکله و مدره و مسهله و مقیه و معرقه وغیره و فصد و تدبیر سفر وغیره **فصل اول در ذکر افلاک و زمین و غیره** **فلک الافلاک** که فلک نهم ست در وی هیچ ستاره نیست و از جانب شرق بمغرب حرکت میکند و دیگر همه افلاک را باخود حرکت میدهد و در یک شبانه روز در تمام مینماید چنانچه مرئیست که هر صباح آفتاب از مشرق می برآید و بمغرب فرو میرود و شب زیر زمین سیر نموده باز صبحی از جانب مشرق طلوع میکند و باقی افلاک دیگر از جانب مغرب بشرق حرکت مینمایند و این حرکات بهر کس معلوم نمیشوند مگر حکما بنظر تدقیق رصدی معلوم کرده **قول حکما** همه ستارها غیر از هفت سیاره و در فلک هشتم جاوارند و این همه ستارها را ثابتات نامند و این فلک افلک البروج خوانند و این فلک در سی و شش هزار سال دور تمام میکند و هفت ستاره دیگر را سیارات گویند و هر یک نامی دارد و بفلکے منسوبست مثلاً زحل بر فلک هفتست و در سی سال دور تمام میکند و مشتری فلک ششم جادارد و در دوازده سال دور تمام نماید و مریخ بر فلک پنجم و در یک سال و دو ماه دور تمام کند و شمس بر فلک چهارمست و در یک سال دور تمام کند و زهره بر فلک سوم ست و در یکسال دور تمام کند عطارد بر فلک دوست و در یکسال دور تمام سازد و قمر بر فلک اولست و در یک ماه دور تمام کند و حوادثات عالم از تاثیر این گردشهاست **بدانکه** زمین سه طبقه ست طبقهٔ اول بآب و هوا آمیخته و معدنها درین طبقه پیدا شوند طبقهٔ دویم طینیه ست و درین طبقه تری یافت میشود و چنانچه وقت کندن چاه و کار زیر مرئیست طبقهٔ نمو خاک صرفست و بر کز عالم نزدیک و بگرد مرکز واقعست **بدانکه** شکل افلاک عناصر کرویست کره آنست که در میان راست و نقطه فرض توان کرد تا خطوط نسبتی که ازان نقطه کشیده شود بجانب محیط آن کره یعنی جائیکه اجزای کره از همه طرف بدو آخر شود و تمام آن خطها در مقدار برابر باشند و آن نقطه میان راست کره را مرکز کره خوانند **بدانکه** همه کره سنجیده اندازا نهانه کره افلاک و چهار کره عناصر هستند و در درون یکدیگر واقع برین وجه که کره ظاهر کره درونست ملتصق است بباطن کره که در دوست پس ازین سنجیده که آنکه برون همه و مکان دوازده کره دیگر ست فلک نهم باشد و کره که در درون کره دیگر باشد کره خاک بود پس هر چه مکان او زمین باشد نه فلک حافظ او خواهند بود مثل صندوق که نگهبان آنچیزست که در دوست **بدانکه عالم** عبارتست از مجموع

این سیزده کره افلاک عناصر پس هر چه در کرهٔ افلاک بود آنرا عالم الافلاک و عالم علوی خوانند و هر چیز که در کره عناصر باشد آنرا عالم عنصریات و عالم سفلی و عالم کون و فساد نامند و نقطه که در میان راست این سیزده کره فرض کرده شود آنرا مرکز عالم خوانند **فصل دوم در ذکر بخار و دخان** چون آفتاب بر زمین تابد بواسطه ضویش زمین گرم شود و بسبب حرارت بعض اجزای مائی لطیف و سبکتر گردد و قصد بالا نموده بهمان مقدار اجزای هوائی آمیخته مرتفع شود و این را بخار گویند و چون حرارت آفتاب بر زمین خشک تابد بسبب حرارت اندک و طوبتی که در اجزای آن زمین بود سوخته نمیست گردد و بیوست آن غالب و سبکتر شود و پس بسبب حرارت و خفت اجزای سوخته خاکی با اجزای هوائی آمیخته سوی بالا حرکت کند و این را دخان گویند و بخار و دخان دو گونه اند یکی آنکه بر روی زمین پیدا شود و از این ابر و باران و برف و دیگر اشیا پیدا آید دوم آنکه زیر زمین بند ماند و از این زلزله و چشمها و کانها پیدا گردد **بدانکه** فعل حرارت تفریق و تبسیط است یعنی چون حرارت و حسبی پیدا شود اجزا را پیش و اکشاده و پراگنده سازد مثلاً ظرفی را با آب پر کنند اما مقدری خالی دارند و زیرا و آتش کنند تا خوب گرم شود آب ظرف را پر میکند و از لبهای کوزه بیرون میگردد اما مقدارش نمیفزاید مگر حجم و فعل بر دوت تعقید و جمع است مثلاً آبی در کوزه باشد چون یخ بندد حجم او کم میگردد **فصل سوم در سبب ظهور باد** و آن چنان باشد که چون جانبی از جوانب هوا بسبب تابش آفتاب گرمتر شود و بسیط شود و منبسط گردد و مقدار آن هوا بیشتر گردد و پس بدین سبب هوا که مماس و مجاور آن بود آن را دفع کند پس حرکتی در هوا پدید آید و آن متحرکه باد باشد و دوم آنکه چون جانبی از جوانب هوا بسبب برونیک سرد شود آن هوا منقبض و منضغط گردد و اجزایش در هم کشیده شود و حجم او کمتر گردد پس هوائیکه بطرف او باشد حرکت کند تا آن قدر موضعی که از زمان هوای منقبضه خالی گشته بگیرد پس چون حرکت در هوا پیدا شود باد پدید آید و این هر دو را نسیم گویند و سبب این هر دو کیفیتی که در دو جانب هوا حادث میگردد سوم آنکه چون انجره و اد خنه از زمین برخیزند و بر هوا شوند و قتیکه بکرهٔ زمهریر رسند پس اگر بر هوای زمهریر حرارت آن بخار و دخان را زایل کند سرد و غلیظ و ثقیل گردند و بسرعت فرود آیند و بدین سبب تموجی در هوا پیدا شود و باد های عظیم پدید آید و اگر حرارت آنها از هوای زمهریر نتوانند منع کند از طبقهٔ زمهریر بگذرند و متصاعد شوند و تا کرهٔ آتش رسند و بسبب ثقل خود از انجا تجاوز کردن نتوانند و سوی سفل باز گردند و اندا احرکت در هوا پدید آید و باد روان گردد و آغاز وزیدن این باد از بالا باشد چهارم آنکه بخار تا از زمین برخیزد بسببی گرفته شد و گرمی هوا و آتش آفتاب آنرا لطیفتر و سبکتر سازد پس چون بکرهٔ زمهریر رسد سرما در و اثر کند و حرارت و یبوست او کم گردد پس انچه لطیف و دست و رحال هوا گردد و انچه غلیظ و است اگر کثیف شود و در بین هوای حادثه بماند آن را سفل باز گرداند پس بدین حرکت باد پیدا شود **فصل چهارم در ذکر ابر** ابر بخاریست که بسبب برودت هوای زمهریری غلیظ و منعقد گشته و قتیکه بخار از آب و زمین نمناک بسبب حرارت آفتاب برخیزد و بر هوا شود و اگر آن بخار اندک بود در هوا حرارت یافته شود و حرارت هوا بخار مذکور را تحلیل دهد و منتشر سازد و اگر بخار کثیر و حرارت هوا ضعیف بود و یا بخار کم و حرارت در هوا بسیار باشد آن بخار بر هوا شخو و انبطبقهٔ اول او گرد است بگذرد و بطبقهٔ دوم که مرکز زمهریریست رسد و چون زمهریریان اثر کند و آنرا ثقیل و کثیف گرداند و آن بخار فراهم آید و جمع شود و ابر پدید آید بدین تمثیل در سرما از دهن حیوانات نفس مثال دود می برآید بهمین سبب که هوای سرد فوراً بدو میرسد و آن را کثیف و غلیظ میسازد بنوعیکه میتوان دید و در گرما چون هوا گرمست و نفس نیز گرم پس غلیظ نمیشود که بنظر آید **قول بعضی** چون آفتاب در بخار تاثیر کند از وی بخار برانگیزد و

بسبب سخونت وبخار مرکب شود دانا اجزای ناری واجزای مائی پس اجزای ناری قصد مرکز خود نمایند چون هوای بالا بدید سرد متکاثف شود واز سر ما وسخت ازان باد پدید آید وباد آن را براند بمواضع که خدا خواهد آب ریزد واجزای مائی باجزای ارضی مخلط شود واز ان عصارات ورطوبات بهم آید وحرارت آفتاب آن را نضج دهد واز ان اجساد معدنی متکون شود بسبب هر موضعی چون زر وسیم نحاس صافص حدید یاقوت زبرجد زنجفر کبریت نفت وغیر وجله حشایش ونباتات واشجار از حرارت آفتاب روید ومکانی که آنجا شعاع نباشد هیچ نروید **فصل پنجم در سبب باران** وقتیکه بسبب مذکور ابر پدید آید پس اگر اثر سرما در ان کمتر نباشد تا آنرا غلیظ گرداند آن ابر بتدریج متلاشی گردد وبغیر آنکه باران بارد وا گر آن ابر بسبب حرارتی که در وما نده باشد بالا برشود یا باد آن را تحریک نماید تا بالا برشود البته سرما وهوای بالا برونرند وبقیه حرارت را که در وما نده بود دور گرداند وغلیظ تر وثقیل تر وصفت بخاری نزدیک دود شود پس از اجزای این ابر آنچه الطف بود بصفت آبی باز گردد وقطره قطره فرود آید وانچه کثیف بود در هوا متلاشی گردد وبسبب قطره قطره آمدن اینست که ابر مذکور یکبارگی بهوای زمهریر نرسد بلکه بتدریج پس بسبب برد اجزایش فرا هم می آید قطره قطره جمع شده متراکم میگردد وبثقل فرود می آید **فصل ششم در ذکر برف** چون بخار ابر گرد وبسبب ازدک حرارتی که در وباقیست ابسبب تحریک هوا بالا ترشود وبسرما آنجا بدود رسد وقبل از انکه اجزای صغیر او بهم پیوندد وقطرات آب گرد دازنشست بر وهوا منجمد شود واین برفست و اجزای ریزه ابر که بسته میشود چون از هوا فرود می آید بر یکدیگر می نشینند وبزرگتر میگردند اگر در ان وقت باد وران باشد اجزای ابر وران قت مثل مطوح ندف زده جمع شده فرود می آیند باشکال مختلف **قول العبقی** چون برد بیخار ستولی گردد آن را برف میگرداند واجزای ابر فرا هم میآید لمعه تشنجی دران پیدا میشود پس اگر گشش از جوانب یکسان بود شکل او گرد باشد واگر یکسان نبود اشکال برف مختلف باشد **مد انکه** رنگ برف سفیدیست مگر برف مرکبست از اجزای خرد شفاف یخ بسته ومیان اجزا اختلاط چنان نیست که نگی بران مترقب شده باشد بلکه در میانش اجزای هوا در آمده یا شعاعی از اجرام علویه فایض شده وان شعاع از سطوح بعض اجزای برف منعکس میشود وبعض شعاع میگردد ومشابه به بیاض بعض میباشد چنانچه مرئیست که چون آفتاب بر چیزی که در وی آب بود تابد وشعاع آفتاب بر دیواری یا چیزی که کوزانی نباشد منعکس گردد وآن شعاع برنگ سفید بنظری آید لهذا حس بصر شعاعی را که اجزای برف متراکم وجمع شده اند بسیار غلط کرده حکم مینماید که آن بیاض برنگست **فصل هفتم در ذکر تگرگ** چون بخار بر هوا شود وبرود وعمل نماید وکثیف گردد وقطره باران شود ووقت فرود آمدن اگر بر دد روز یاده بود فشرده تگرگ گردد وسبب فشرده شدن دو اند اول بخاری که بر شده قبل از ان که باران شود وسرما بدو رسد وآنرا یخ گرداند دوم بعد از انکه ابر باران شود بوقت فرود آمدن بهوای گرم رسد وحرارت هوا همه اطراف آنرا فروگیرد وبود که دران قطره باران بود از ظاهر بباطن متوجه گردد وبرد باطنی او بیشتر شود وفشرده گردد واین قسم در فصل بهار وتابستان اکثر باشد **فصل هشتم در ذکر شبنم وغیره** سبب او سه اند اول هوائیکه مماس متصل زمین است از شدت سرما منفرد گردد ومانند برف بسیار تنگ بزمین بارد واین را سرمازنی گویند واگر در سرمای خنک یا در اول یا در آخر روز که سرما بیشتر باشد پدید آید دوم چون ابخره از زمین متصاعد شود وبا او حرارت اندک باشد بسبب اندک برد که از هوا بدو رسد غلیظ تر وآب شود ومانند آنکه از دهن بر جامه میفشانند بر زمین فرود آید واین را شبنم نامند سوم هیچ بخاری از زمین متصاعد نگردد اما شدت سرما هوای صاف را غلیظ سازد وبخار گرداند واز وی وی زمین تر گردد ودر برگ نباتات قطره پاید پدید آید واین را

را اگر گویند واین قطرات از اندک حرارتی که بدو رسد بهوا بپیوندند مثلا اگر بیضهٔ مرغ را خالی کرده قطرات مذکوره پر کنند وچند قطره وغنی که لطیف بود در وچکانند ودر آفتاب نهند پریده بهوا شود وغائب گردد **فصل نهم در ذکر رعد وبرق** وقتیکه بادِ در ابر تنگ محتبس گردد وحرکت نماید ودر لطیف برابر زده شود پس از شدت حرکت باد آواز رعد پدید آید واین را سه سبب هست اول وقتیکه بخار تر وبخار خشک هر دو پیدا شوند بواسطه حرارت بهوا گردند وازطبقهٔ اول هوا در گذرند وبطبقهٔ دوم که مرکز زمهریر است رسند بخار تر بسبب برد که بدو رسد غلیظ شده ابر گردد ودر اینجا قرار گیرد واما بخار خشک که دخانست چون خفیف تر است از مرکز زمهریر قصد بر کند وخواهد که خود را بآتش رساند وبلندتر تمام سوی بالا حرکت مینماید وآن بخار آبی ایستاده را که در راه بود ببرد واز دیدنش آواز رعد پدید آید دوم بالای این ماده دخانی پایه چه با غلیظ کثیف باشد که بسبب برد ثقیل گشته سوی اسفل حرکت کند چون بدان بخار ابر شده رسد بقوت حرکت خود آن را ببرد واز آواز عظیم پدید آید سوم از زمین ابخره گرم صاعد شوند واز بالا بخار سرد شده فرود آیند ودر راه هر دو بیکدیگر رسند وبیکدیگر مقاومت ونزاحمت نمایند پس هر یک بجانبی میل کند تا از یکدیگر بگذرد وبقوت تمام بهم سایند بدین سبب آوازی عظیم پدید آید **قول بعضی** وقتیکه بخاره دخان بالا شوند وبهم آمیخته بطبقهٔ زمهریر رسند بخار منعقد شود ودخان درمیان او بند گردد واگر بیرون نیابد قصد بیرون کند واگر بتأخیر نماید وسحاب را متزلزل نماید وسحاب را بتگاخ اندازد از رعد پدید آید از غایت احتکاک بعضی بر یکدیگر واز ان برق پیدا شود واگر آواز رعد لطیف باشد واگر غلیظ بود صاعقه بر هر چه افتد آن را بسوزد ورعد وبرق در ایام شتا نباشد چه در این وقت حرارت آفتاب ضعیف بود واز ان دخان بر نخیزد لهذا در بلاد سرد سیر وایام زمستان برف بسیار بود وچرا که بر دو بخار ودخانی را که بطبقهٔ زمهریر رسند منعقد شود ودخان درمیان او بند گردد واگر بیرون نیابد واز بالا بخار سرد غلیظ شده فرود آید وخواهد از یکدیگر جدا شود بعنف اگر اتفاقا هوای آمیخته یا ماده دخانی درمیان این دو بخار بند گردد از عنف وشدت حرکت آن دو بخار این ماده محبوسه بغایت گرم شود وآتش گردد وآن ماده دخانی شعله زند وآتش در گیرد چنانچه پیشتر دیده شود ودر هوا ابری غلیظ پیدا شده باشد واز بالای آن ماده دخانی که بسبب برد غلیظ شده باشد فرود آید چون میان این غلیظ بسبب قوت حرکت وعنف آن ماده دخانی بغایت گرم گردد وآتش گیرد وشعله زند چنانچه هم آواز شنیده شود وهم شعله مرئی گردد ودر زمان حدوث رعد وبرق یکی باشد اول برق نظر آید بعده آواز رعد **اما صاعقه** چون ماده بخاری یا دخانی که بسیار بود وبسبب برد مستعد برق شدن گشته از بالای ابری غلیظ بسرعت تمام فرود آید واین برف را بفشرد وبسرعت سوی زمین بگرداند آن صاعقه بهت وگاه بود که با این صاعقه آتش باشد واین وقتیست که ماده صاعقه اجزای دخانی باشد وبسبب حرکت عنیفه حرارت بروی مستولی شود ومشتعل گردد وحدوث صاعقه باین وجه نیز بیان کرده اند وقتیکه ماده بخاری ودخانی بسبب برد غلیظ تر گردد واز علو بسفل هبوط نماید البته باد پیدا شود وچون در پائین ابری ضیق باشد آنرا بدر اند ماده دخانی بسبب شدت حرکت مشتعل گردد وفرود آید واین هم صاعقه هست **قول بوعلی** صواعق نازله گاه باشد که مثل حسام احمر رضیه مرئی شود وگاهی مثل آهن گاهی مانند سنگ پس ثابت شد که ماده صاعقه ابخره واد خنه هست که شبیه ست باجسام رضیه **بدانکه** آتشی که بصاعقه پیدا میشود واشیاء نرم مثل شیم وجامهٔ نرم نفوذ کند وبسرعت تمام بگذرد وچنانچه در اشخاص هیچ اثر ننماید واما در اشیای صلب نفوذ نتواند کرد پس آنها مصمات کند وبسوزاند **قول مسعودی** در رسالهٔ نفیسه در باده صاعقه شد وبر شتر وبار وجوال وپلاس سلامت ماند واینچه در جوال بود از سینه بگداخت

وبعض اشیای دیگر خاکستر شده وپشم وپوست شتر سلامت ماند وعظام واجزاء مفرد نیخت **قول بعضی** اگر ماده صاعقه غلیظ باشد وگاهی که فرود آید بزمین زند ودر زمین فرو شود وحرارت او مفارقت ننماید وآن ماده منعقد گردد وجوهری شود که آن را درخش گویند وبعضی نیندارند که آن الماس است **فصل دهم در ذکر کواکب منقضه وغیره** وقتیکه بخار دخانی که با او لزوجیت ودهنیت باشد از زمین مرتفع شده تا بکره آتش رسد مشتعل شود پس اگر ماده لطیف باشد همه اجزایش بسرعت مشتعل شوند وآتش صرف گردند واگر ماده مذکور اندکی غلیظ بود چون آتش در وگیرد فرود منطفی گردد وقتیکه آن ماده که آتشی اندک بر وگرفته از هوا فرود آمدن گیرد وچنان نماید که گویا ستاره از آسمان فرود همی آید وکواکب منقضه وشهب این باشد واگر این ماده را غلظ بیشتر باشد چون بعضی که مرکز نار است رسد طرف عالی مشتعل گردد واین اشتعال تا طرف آخر او برود وبر راست آن دخان شعله کشیده دیده شود واین را شهاب ثاقب گویند واگر این ماده غلیظ دخانی که از طرف عالی او تا آخر مشتعل شده چنان از طرف تحت طرف عالی او گرد مانند ستاره که آنرا ذنباله وزاویه یوذواین را کواکب ذوات الاذناب وکواکب ذوات الذوانب نامند وکی از ایشان را کواکب ذوذنب یعنی ستاره ذنباله دار وکوکب ذوذناویه یعنی ستاره گیسو دار گویند **فصل یازدهم در ذکر حمرت وغیره که در آسمان پیدا شود** گاهی ماده غلیظ دخانی چندان کثیر بود که یک جانب او بکره آتش رسیده باشد وجانب دیگر او همنوز از زمین منقطع نشده چون آنجا را که بکره آتش رسیده آتش در گیرد وآن آتش بتدریج فرود آید تا بزمین رسد وهرچه باین ماده متصل بود بسوزد پس تا آنکه آتش از ماده غلیظ دخانی نیز منع نماید وکثرت وقلت منعی حسب کمی وزیادتی وکمی زیادتی بقای سوختی حسب وقت وغلظت ماده مذکور باشد واین احمر گویند واگر این ماده دخانی اغلظ وکثیف تر بود وبوجه مذکور آتش در گیرد وچون آتش از وی مفارقت نماید البته مثل پارچه فحم وانگشت سیاه نماید وگاهی سفید بسبب تخلخل واتصال مکان که آن دخان از آنجا بر متصاعد گشته واین را موات وکوات گویند **فصل دوازدهم در ذکر شمسیات** سبب این سه اندکی آنکه نزدیک آفتاب باری کثیف متصل شفاف بود دوم آنکه این بر خود آفتاب را قبول نکرده باشد بلکه گرداگرد او منوّر شده چنانچه در کتینه کلان همرنگ وهم شکل آن چیز نماید سوم آنکه بخاری لزج که اندک دهنیت با او باشد متصاعد شود وتشکل گردد باستدارة یعنی شکل کره قبول نماید وبا این شکل صعود کرده تا بکره آتش رسد وچون آتش در وی شعله زند بشکل آفتاب نماید واین را شمسیه گویند وبا عتبار یکه در شمسیات گفته شود وگاه باشد که بسبب کثافت ماده چند روز بلکه چند ماه بماند وگاه باشد که بسبب قرب او بکره قمر که متصل بفلک هست بر تبع فلک متحرک گردد وچنان نماید که شمسیات نیز حرکت میکند بوجه استدارة دوام او دائم که متحرک بود او را طلوع وغروب باشد وقیام او مدتی وقتی هست که در اجزای جسم شمسیه انتزاحی محکم باشد وجز آتشی وهوایی که خفیف اند بر جرخاکی وآبی که ثقیل اند غالب بوند پس اگر علامت شمسیه فوق الارض باشد در روز مرئی نشود بسبب نور آفتاب ودر شب که مرئی شود بسبب شرط اول یعنی ابر کثیف متصل نزد جرم آفتاب بوده ودر وسط السماء که ظاهر گردانین علامت دیده نشود بلکه اگر در اول شب دیده شود در جانب مغرب باشد واگر در آخر شب مرئی گردد طرف مشرق بود **فصل سیزدهم در ذکر نیازک** نیازک چیزیست دراز که از طرف راست یا چپ بطول یک نیزه ظاهر گردد ودو یک جانب او سرخ وجانب دیگر سبز نماید وگاه باشد در میانه زرد هم مرئی گردد وسبب قول آنست که بر جانبی از جرم آفتاب اجزای بخاری شفاف پیدا شود ورنگ او مرکب بود مرت وضوء شمس این نیزک در نصف النهار مرئی نمیگردد

مگر وقت غروب یا طلوع آفتاب متشکل میگردد و چرا که آفتاب درین وقت اکثر تخیل سحاب رقیق مینماید **فصل چهاردهم در ذکر قوس قزح** هرگاه که هوا بسبب باران ترگردد و ابری رقیق تر منعقد شود و صدائی دزدانی بسبب باران دران ابر پیدا گردد و نوعیکه آن ابر بمنزله آئینه شود پس اگر اتفاق افتد که آفتاب قریب بافق یا جانب شرق یا مغرب باشد و پیش آفتاب کشاده بود یعنی ابر و بخار و غبار نباشد و در جانب خلاف شمس چنین ابر که گفته شد پیدا شود و عکس آفتاب برین ابر رقیق شفاف افتد بحکم تقابل چنانچه در آئینه صورت بالتقابل مرئی میگردد پس در مقابل آفتاب قوسی برنگ مختلف ظاهر شود اغلب که یک طرف این قوس سرخ و طرف دیگر زنگاری باشد و باشد که میان این دو رنگ بعضی ازین قوس زرد نماید **فصل پانزدهم در خرمن** یعنی هاله و آن دائره باشد روشن که گرد ماه نماید چنانچه ماه مرکز دائره بود و تخیل این دائره بسبب انعکاس اشعه آفتاب از ابر بحرم ماه بشرطیکه آن ابر سفید صیقلی بود و اجزای ابر خرد و باشد و بیکدیگر متصل نبوده تا قبول رنگ ماه نماید و نیز شکل او چنانچه آئینه خرد قبول لون اشیا مینماید یا شکل چیزی در و مرئی نمیشود و نیز اجزای ابر در وضع مختلف نباشد یعنی بعد ایشان از ماه برابر باشد تا خطوط لیکه از بصر برابر پیوسته همه مساوی بوند و آن خطوط منعکس گشته همه مساوی ماه باشند پس وقتیکه درهوا ابر موصوف یافته شود و بصر بیننده بدان رسد مثال ماه نماید و جه دیگر وقتیکه زیر حرم ماه ابری لطیف تنک واقع شود و شخصی سوی ماه نظر نماید بسبب ابر حرم ماه کما ینبغی مرئی نگردد و ضوء او برابر تافته باشد بدین سبب گرد ماه حلقه نماید و جه دیگر وقتیکه ابر مذکور پیدا شود و شخصی سوی ماه بیند آن مقدار ابر که درمیان چشم ناظر و حرم ماه واقع شود چنان لطیف باشد که مانع دیدن ماه نگردد و روشنی ماه که بین ابر تافته گم از روشنی ماه خواهد بود لهذا آن ابر و روشنی او دیده نمی شود و دائره ماله چنان مینماید که از ابر خالیست **فصل شانزدهم در ذکر زلزله** وقتیکه درون زمین بخار تر یا بخار خشک یا هر دو بسبب حرارت که از تابش آفتاب بر سطح زمین پیدا شده باشد متولد گردد پس اگر آن بادخنه اندک باشد بر روی زمین حرارت آنرا بشکند و فرو نشاند و بخار و ادخنه هم زیر زمین قرار گیرد و این بمنزله بخاری بود که بر روی زمین تحلیل پیدا بود اگر بخار و دخان کثیر باشد و حرارت او بر بود و زمین زیاده گردد و حرکت و قوت نماید تا بر روی زمین آید پس اگر قوت بمرتبه دارد که زمین را تواند شگافت بدر و دیوار روی زمین آید و متلاشی گردد و این بمنزله بخاری بود که بر هوا شده او برگشته متلاشی میگردد و اگر قوت بقدر دریدن زمین نداشته باشد یعنی زمین سخت باشد و مسام او بسته پس از حرکت و قوت و اضطراب آن بخار زمین بجنبد و این نیز زلزله بخاری بود که از روی بر روی زمین صاعقه و باد های مهیب حادث میگردد و اگر زلزله در کوهستانها واقع شود و در زمین شوره زار و گلستان و خاکستر زلزله نباشد و گاه بود که از زلزله مذکور زمین شگافد و از زمین آب پیدا شود **فصل هفدهم در ذکر ظهور آواز و زلزله بادو آتش از زمین** چون ماده آنچه داد خنه که در زمین محتبس گشته و در ری چسپیده بسیار و غلیظ باشد گاهی که او اجزای زمین حرکت کند از مصادمت و مقاومت بخار و دخان بیکدیگر آوازی از زیر زمین برآید و این آواز وقت پیدا شدن زلزله شنیده میشود و گاه باشد که بعد زلزله زمین شق شود و آوازی عظیم هائل پیدا گردد و این بمنزله رعد باشد بر هوا و وقتیکه ماده دخانی در زمین بند شود و آخر حرکت کند و تنگنائی و منفذی دران موضع یابد مدام ازان تنگنا بیرون آید و در حال جوهر هوا گردد و در بدخشان و ترکستان و فارس این حال و قعست گاه باشد که این دخان از

سگفاف بیرون آید و در حال جوهر هوا اگر دود مانند بخار بر هوا شود و چون ماده خاکی که در زمین بند بود و دران سوختی باشد و حرارت و بسیار بود چون حرکت نماید و بقوت تمام موضعی از زمین را بدر دود بیرون آید از شدت آن حرکت حرارت دران دخان افزاید و آتش شود و شعله ندو این بنزلهٔ برق بود در هوا و اگر این ماده دخانی لطیف بود شعله که در و پیدا شود نیک غلیظ نباشد و مانند نور در هوا شود و بسا باشد بی آنکه شعاعی در زمین پیدا شود از زمین باکه دره کاوی رسم باشد چون گرستنها و غار باکه همین روشنی بنور مانند هست برآید خاصه که در اجزای این نوع زمین ماده گوگرد و لفظ باشد و در نظر اچنان نماید که ازان موضع نوعی

فصل هیزدهم در ذکر پیدا آمدن چشمه چون بخار در زمین بند شود و بجای میل کند و بر دو اجزایش غالب گردد و او از تاثیر بر دزمین دران بخار رطوبت حاصل شود و چون از تولد بخار دیگر مدد بسیار یابد قوت نماید و موضعی را از زمین بشگافد و آب بیرون آید و این آب چشمه بود چشمه که آب او سیال و روان گردد بسه شرط پیدا میگردد اول آنکه بخار محتبسه کثیر باشد دوم آنکه چنان پر قوت بود که زمین را تواند شگافت سوم آنکه بخار دیگر که قابل آب شدن باشد برای مدد همین رسد سیس اگر شرط سوم مفقود بود چشمه که آبش جاری نباشد پدید آید و اگر شرط دوم نباشد آب چاه و آب کاریز شود و یعنی آن بخار آب شده زمین را در بن تواند دور مناقذ و مغارها و رگهای زمین آمده بایستد و چون خاک از روی زمین دور گردد منفذی و ممری نیابد و از انذک حرکت که از اینجره دیگر بدو رسد بیرون آید **بدانکه** آب در زمین از چشمه و غیره بوجه دیگر نیز پیدا میگردد چنانچه برف کوه بگدازد و فرود آید و چون زمین که در و سنگریزه بود بسر فرو رود و سوی نشیب در سماها می بین منتشر گردد و هر جا که راه یابد بیرون آید چون بیها پیدا شود و از جویها رود ها با هم جمع گشته دریا گردد و چون آفتاب بران آبها تابد بخار مرتفع گردد و برف و باران شود همچنان بود علی سبیل الدور و الابد هر

فصل نوزدهم در ذکر بعض امور واجب التحفظ اول آنکه فصل قوی الحرارت و بر دوت معتدل باشد از اسهال قوی و بطلان مقوی پرهیز دوم آنکه چون تحقق اسباب نوع امراض نموده شروع بعلاج نماید بتاخیر طبع نفع دست ازان تدبیر باز ندارد و اگر احیانا غیر مطابق تمانون کند نفع از و ظهور آید امتناض بدان ننماید و ترک لازم داند که آخر ضرر دارد سوم آنکه اثنای تداوی تبدیل دوری کرده باشد تا طبع الفت نگیرد که انفعال از مالوف کمتر میباشد چهارم آنکه اگر در تشخیص تردد باشد مالک در تفویض کار بطبع داند که مقهوریت طبع باعلت هویدا گردد که درین صورت مرض تشخیص خواهد یافت پنجم آنکه بر گاه مرض باوجع جمع شود اول تسکین وجع کوشند اگرچه تنجیه باشد لیکن حتی المقدور از خشخاش دور مانند آن که باوجود تسخدیر مالوف و مالوف هستند تجاوز ننماید ششم آنکه چون خواهند فصد کنند برای وجع عضوی از اعضای باطنی وجع دران عضو بشدت بود باید که اول تسکین وجع باضده و اطلیه سکنه نمایند پس فصد کنند اگر چنین نکنند وجع ماده را بجذب کشد لان الوجع جذاب و نسخ بکشد و فضل در طبع پدید آید و ماده مقصوده نیز آید و ضعف و غشی و می نماید هفتم آنکه تقویت قوی نفسانی و حیوانی در سائر معالجات اقوی ترین تدابیر داند و در فرح و سرور کوشد و انتقال از هوا بهوائی و از مکانی بمکانی جلیل الاثر است **بدانکه** اشخاص خشک لاغر باریک اندام را خصوص که عنق شان باریک و بلند و شانه برآمده باشد مسهل قوی حار ضرر دارد خصوص در امراض صدر و آله نفس که بخیر سبل و دق میکشد پس اصلاح ماده بتدابیر دیگر و اتقدیم مولده خوان جید طب نماید اگر فصلها تنقیه و تلیینات و مسهلات لطیفه خفیفه کنند یا معتی و مسکه ضرری درین کمتر از مسهلست و در اشخاص صافی مزاج صحی کثرت تدبیر مضر مسهل و مسخ قدر احتیاج مفید و اشخاص کهیه شحمیه را مسهل و مقی نباید و فصد و حجامت و حقنه و غیره مفید **بدانکه** غرض از معالجه تقلیل شی است از بدن بسبب استفراغ و چون آن پس بایکدیگر وقت معالجه قرار قصر النور بود **قول بطلیموس** اگر مسهل نورند و قریع مشتری باشد عمل مسهل ضعیف بود و بعضی نوشته که قریع قوت چون باشتری

باشد طبع قوی بود و پس از مؤثری غریب بسهولت منفعل نگردد و بدین سبب عمل مسهل کم شود و زهره این فعل نکند چه طبع او بر ترقیق اخلاط است و گفته شرب دوا نی مسهل و قتیکه قمر در عقرب و سرطان و حوت بود و صاحب طالع متصل بکوکب تحت الارض باشد نخوبست و اگر صاحب طالع متصل بکوکب در وسط السما باشد دوا را قی کند و دوا در شکم نماند و جه این بر ین طور مرقوم کرده اند که بودن قمر در برج آبی اقتضای حصول رطوبت کند در ابدان حیوانات تا حصول طوبا و وی مسهل را تاثیر زیاده خواهد بود پس سیلان اخلاط سهل میسگردد و در اتصال قمر بکوکبی دلیل حرکت دوا و خلط بسوی آن کوکب باشد پس اگر کوکب تحت الارض بود دوا متوجه باسفل بدن شود و اسهال کند و اگر کوکب بر وسط السما باشد دوا قصد اعلی نماید و بقی بر آید یا حکم در تناول دوای قی بعکس بود و همچنین اتصال قمر بکوکب سفلی در تناول مسهلات محمود باشد و بکواکب علوی غیر محمود و گفته سَنُسْعِفُهُ بِالْحَدِیدِ وَالتمر فی بُرْجِ ذَلِکَ الْمُضِرِّ خَطَرٌ و حکیم علی این قول را شرح تمام داده و ذکر کرده لیکن دلیل چنانچه باید نیاورده اما انچه از کتب معتبره معلوم شد این است که هر عضوی بهر جی منسوبست چنانچه سر بحمل عنق بثور سرین قیاس تمام بباید که منسوب بحوت است و در مقاله چهارم در باب اول ذکر یافته پس چون قمر در برج عضوی بود رطوبات بدن متوجه بآن باشد و اقتضای بعض مواد کند پس جراحت رسانیدن تا حصول طوبات افزونی و استعداد بعض مواد بظهر باشد و نیز گفته که چون قمر در برج منحسه باشد فصد نکنایند که موجب تکرار سیر خواهد شد **قول ارسطاطالیس** وقتیکه شخص خصوص مریض در میلاد طبیب باو رفته باشد اکثر مرضی از دست او هلاک میشوند و بعضی گفته اند نفتم وقت رفتن طبیب بر مریض اگر منحوس باشد از دست آن طبیب هرگز مریض نجواهد شد **قول بطلیموس** وقتیکه سایع وصاحبش منحوس بحسب باشند باید طبیبی را که علاج مریض میکند موقوف نماید و طبیب دیگر رجوع کنند **بدانکه** این حکم خاص است بطالع وقت سؤال از حال بیمار چه طالع آن وقت دلیل بیمار باشد و سایع و صاحبش دلیل طبیب او و چون منحوس باشد دلیل عدم انتفاع بود و بصلاح طبیب این تبدیل طبیب مصلحت باشد **قول بطلیموس** وقتیکه قمر قوس باشد مسهل نباید خورد که باعث عدم انتفاع و قلت عملست **فائده** وقتیکه قمر در حوزا بود فصد نکنایند و این مطلق نیست مگر در قصد دست و در دیگر عروق چون صافن و رگ جبهه مجوز بلکه اگر قمر در حوت بود رگ صافن و جبهه کشادن ضرر دارد **بدانکه** در ابتدای علاج چند امور ضروریست یکی انکه طالع و صاحب سعد باشد تا مقصود حاصل شود دیگر انکه هم نیز سعد باشد تا انکه مریض مطیع باشد و نشود از مریض تخلیط از طبیب غلط و سایع و صاحب آن نیز سعد باشد تا اثر علاج بزودی شود و نزایع باید که مسعود و خالی از نحس بود برای اینکه علاج بهترین وجهی تمام شود طالع از برج منقلب باشد و قمر در برج منقلب باشد تا اثر بزودی زوال علت گردد و قمر منصرف از سعد و متصل بسعد باشد تا انکه طبیب و مریض راضی از یکدیگر بوند **بدانکه** حمل میزان سرطان جدی هر چهار برج منقلبه اند ثور عقرب اسد دلو هر چهار ثابت جوزا سنبله قوس حوت هر چهار ذو جسدین اند و حمل اسد قوس را مثلثه آتشی و سنبله جدی ثور را مثلثه خاکی و جوزا میزان دلو را مثلثه هوائی و سرطان عقرب حوت را مثلثه آبی خوانند **بدانکه** در تمائد نور ترابیدان حیوانات قوی تر بود و نمو غالب باشد و اخلاط را سیل بطها هر بود و عروق ممتلی باشد و حرارت بمزاج غالب بود و در تناقص النور عکس این **قول اطبا** هر چهار که در نیمه اول از ناه بیمار شود طبع او بر مرض قادر تر از ان باشد که در نیمه آخر بیمار گردد چه در نیمه اول قمر تمائد النور است طبع را قوت دهد **بدانکه** در تمائد نور قمر موجب ابدان حیوان سریع بروید و قوی باشد که بسر توان کند و در تناقص عکس این و گویند اینکه ذکر رفت در یکروز بحسب احوال قمر مختلف باشد یعنی چون قمر فوق الارض باشد در ربع شرقی حکمش حکم تمائد النور بود و در ربع غربی تحت الارض حکمش عکس این باشد **بدانکه** در تمائد النور شیر درندی حیوانات نسبت به تناقص النور بیشتر بود **فائده** جلوس

کثیره در ماهتاب سبات کسل استرخای اعضا زکام صداع آرد واگر نحوم در ماهتاب نهند طعم ورائحه او فاسد گردد وماهی در نیمهٔ اول ماه در بحار بیشتر بود وفربه باشد در اول ماه هلال از سوراخ بیرون آیند وتا نیم سلم ایشان قوی باشد سباع در اول ماه طلب صید بیشتر کنند درخت در اول ماه بنشانند زود در روید وبزرگ شود وبار کثیر آرد وعکس آن عکس فواکه ورياحين وبقول در زائد النور بیشتر شوند معاون که در نیمهٔ اول متکون شود خوبتر وصفا تر باشد ودر نیمهٔ آخر عکس **بدانکه** چون صبح شود در ابدان حیوانات قوتی ونشاطی پدید آید وچندانکه آفتاب مرتفع میشود در حیوانات حرکت ومقوت زیاده میگردد تا آنکه بوسط السما برسد وچون آفتاب بانحطاط رجوع کند قوت حیوانات رو بنقص می نهد چندانکه آفتاب بغروب نزدیک میشود آن ضعف زیاده میگردد وچون غروب شود حیوانات باماکن خود رجوع نمایند وبامأکن قرار گیرند **فصل بیستم در اماله از عضوی بعضوی** این بر چند وجه است یکی آنکه عضو یکه برابر دست محکم بندند تا بواسطهٔ اماله ماده بدانسو باز گردد دوم آنکه بر عضوی که برابر دست مجمر گذارند یا دوپه گرم بجانب ضماد نمایند سوم آنکه اگر ماده در دست است بود بدست چپ کاری سخت کنند وبار گران بردارند شخصی نزد جالینوس چیزی گران از زاده ذوریکیست آورده بود بدانسبب دست ورم کرد فرمود که همو زن آن چیز چیزی دیگر بدست دوم گرفته دانه شود همچنان کرد بحدت یافت بفرمود دیگر چیز آرم تا اگر ماده در سر وچشم باشد باید که اول او دیه برد نهند پس پایهٔ استخت مالند یا دراب گرم گذارند یا بطنا بها از ساق تا کعب بر بندند تا ماده فرود آید همچنان هرگاه ماده بباطن روی نهد وخواهد که بر معده وسینه افتد باید که شداطراف کنند تا برگردد وقتیکه اماله ماده مطلوب گردد تحمل نکنند که اماله در ابتدا آسانست بسبب قلت ماده **بدانکه** اگر ماده اندک وقلیل الحرکت باشد اماله او بدون استفراغ کافیست وخوف ضرر ندارد واگر بدن ممتلی باشد وماده کثیر الحرکت بود اماله مع الاستفراغ کنند تا بافت دیگر نیفزاید **بدانکه** در اماله بول تجویز وعرق مفرط در اماله بول واسهال بقی وقی باسهال نا پیمانند **بدانکه** در اماله مراعات مخالف لازم خواه بجمل قریب بود خواه ببعید مثلاً کسی را که از کام یا دهن خون آید وخواهند که جانب قریب گردانند سوی الف مائل سازند واگر خواهند که دور تر بردانند دست یا پا را گرد نرنند وکذا نرنی که بواسیر دارد وخواهند که آن را بعضو قریب باز گردانند جانب حمر مائل سازند تا بحیض در آید واگر اماله دور تر خواهند برگی از نیمه بالا کشایند **فائدهٔ** چون خواهند که ماده از عضو باز دارند قانون کلی آنکه اول تسکین وجع نمایند زیرا که وجع ماده را سوی خود کشد پس چون وجع ساکن شود اما کهل وبیمار احمت باشد وبیج وده بعضو رئیس مشرف وقوی آسس وضعیف نیاورد وتا ممکن بعضو خسیس که قریب بود ودو قوی باشد وحس کثیر ندارد باید آورد ودور اخراج رعایت محاذات لازم داند مثلاً اگر ماده جانب دست است بود فصد دست چپ یا پای است کنند وبالعکس واگر جانب است مائل بفوق باشد از همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای است واگر جانب چپ مائل باعلی بود فصد از دست چپ یا پای چپ کنند همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد دست راست واگر در پای چپ باشد فصد دست چپ نمایند زیرا که خروج ماده از طرف مقابل آسان باشد همچنان برای ارجاع ماده کهیه رگ از دست چپ وبرای ارجاع ماده دل وسینه از دست است کشایند وا نگفته شد از رعایت مخالفت در اخراج ماده احتشا بقدیری است که نیمهٔ ماده در انصاب بود لیکن بعد از آنکه از قوران وانصباب باز ایستد فصد جهت ازالهٔ مرض از طرف مقابل عضو باز کنند تا ماده از تمس عضو آزرده دور شود وکذا از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از قوات عضو نمایند که در بیم وقت اماله ولا حاصل است بسکون حرکتها **فصل بیست یکم در طریق شد اطراف** برای جذب ماده که شد جلین کرده میشود وشد وجب که چون کشایند بزودی جلین در آب گرم گذارند تا انجره منجذبه بهمین سو بر آید وعود بصعود ننماید زیرا که

اگر بعد شد جلین عند کشادن آنها یا شویه میکنند انجره متجدبه دفعةً بسر رفته آفت قوی تر از اول آرند بلکه قبل از کشادن اول قدم در آبگرم نهند پس کشایند **بدانکه** بدین را از بغل و جلین را از زبن ران بستن شروع کنند تا کتف و دست و قدم فرو آیند و شروع کشادن از کف دست و قدم نمایند و بتدریج کشانند نه یکبارگی یا فقط دراصل بندند یعنی بازو را متصل بابط و ران را متصل بکپش او و باقی همه مربوط گذارند تا از دم منجذبه ممتلی شود چه در رشد بهمان ماده منجذبه را مکان نیماند آورد وی گنجد و بدان سبب زود و مستریح شده ضرر میرساند اما اگر حاجت اندک بود ربط اصل اطراف کافی دانند و اگر حاجت کثیر باشد تمام اطراف نمایند اگر مریض از اطالت زمان ربط ملول شود زود کشایند ربط دیگر بندند و باز بندند **فائده** اگر برای صداع و رعاف وغیره ربط کنند ربط عنق تویی نهند خلاف صرع سکته وغیره که دران از شدت ربط الی مدرک نمیشود هر چند قویتر بود بهتر **بدانکه** شدیدین و جلین در جذب باده که بسجانب اعضای رئیس و شریف متوجه بود قویترین تدابیر است لهذا در صرع عشی غشی وغیره فوراً نفع میدهد و ایضاً مادهٔ موذی کیفیت سمی که در اطراف بود در تصاعد شود باز میدارد چنانچه در امراض وباغی که بسبب ترکت اطراف پدید می آیند مشهود است و کذا در لسع که بر اطراف واقع شود ربط او مانع فوق آن محل مانع سریان سمیت میشود **بشرط ربط شدید** **فصل بیست دوم در یاشویه** آلام دماغی را جهت جذب ماده از اعلی با فعل نفع تمام دهد و ایضاً دارو را خاصیت جسبیات بواسطهٔ افتتاح مسام و سیلان عرق و جذب حرارت از باطن بظاهر زود تر منحط می سازد و استعمال این در عین استلذاذ می نشاید تا بسبب حرارت آب گرم نیفزاید اگر ناگزیر باشد یاشویه که گرمی آب و میل سردی کرده باشد بکار برند و در هر حال عند یاشویه ردای مابین ظرف آب و وجه مریض حائل سازند تا بخار او بدل ودماغ نرسد و اصل درین همین آب گرم ست فقط و برای تقویت جذب او دو نیز میجوشانند و برای جذب بخره اقتصار بر غسل اطراف بهتر از غرق آنهاست **طریق یاشویه** در ظرفی عمیق که جلین تا زانو غرق ماند طبیخ مصفی اندازند و بر سر پا بنشانند و یا در و گذارند و ساقین از اعلی بأسفل مالند و تا کف خوش آید و طبیخ برداشت کنند و دارند و قتیکه قدری گرمی در آب باقی باشد پای برآورده بمنشفه خشک سازند و زمانی هوا نرسانند و تکرار عمل حسب حاجت در شبان روز دو سه بار توان کرد و وضع بدین درین آب نیز جاذب بنا از دل و دماغ ست **فصل بیست سیوم در کی وکاوستیکو وادویه متاکله** نفع داغ آنست که طوبات فاسد کثیر را که در عضو مجتمع آید و گوشه آزار تباه سازد و از انواع استفراغ تنقیه آن نشود و بسبب داغ آن طوبت نیست گردد و منافذ بزرگ که مدد آن رطوبت ازان میرسید به بندد و سخت گردد **طریق داغ در دشیم کهنه که** از نزله و دماغ بود و ضیق نفس که از نزله سر باشد باید که موی میانه سر تراشند و در انجا داغ کنند چنانچه کوست سر همه بسوزد و چون پوست باز افتد قدری عظم نیز تراشند تا بجایی باده نزله بیرون آید و آنجا که نزله قوی بود دو سه داغ و بهند برجمیع داغ مدتی سائل دارند تا رطوبت ازین جانب همی بالاید پس بهم نکبته به سازند **داغ جذام** چون ترسند که جذام خوا هد شد بر سر بیخ داغ دهند یکی آنجا که حد ستن موی جبهه است دوم بر قرنیا فوق سوم پس سر آنجا که از نقره بر تر است و نقره مغاکیست پس سر متصل عنق و دو داغ دیگر پس هر دو گوش بر موضع در قشری دهند **داغ صداع وشقیقه مفرط وآنکه اورا خوف نزول باشد** باید که شتابان صنع را که بزرگست داغ کنند یا پوست صنع تنگ گرفته تشریح کنند برابر هم کرده داغ دهند تا بسوزد و سر پا اندر کشد **داغ شعر** زائد باید که پاک را بیرون سوگرد انیده موی فزونی کنده آگاه باریک یا ند سوزان گرم نموده بین موگذارند و باشد که بن هر دو مورا یکدیگر کفایت کنند اگر متصل باشند الا هر مورا داغ جدا باید کرد و زیاده از یک مو داغ نکنند چون

بشود وه دیگر داغ نمایند و بعد داغ بیاض بعض بدهن ورد آمیخته بروغ بهند **داغ غرب** باید که لحم فاسد را باسترد بردارند تا عظم برآید پس اگر عظم برآید تباه شده قدری ازان بتراشند بعده بآلتی باریک ثقب عظم را داغ دهند واول پنبه یا اسفنج بآب باردو ترکرده بچشیر گذارند تا حرارت نرسد اگر داغ یکبار کفایت نکند دوسه بار میل تفته در ثقب گذارند تا منفذ سوی مبنی کشاید وآثار کشودن آنکه دهن مبنی مریض بگیرند پس تفحص کنند که ازین ثقب نفس می برآید یا نه اگر آید کشاده شد پس پنبه بهم نرگار آلوده گذارند ویکروز پنبه تنها نهند تا که فراهم آید **داغ خراج** که از شوصه شود چون خراج نکو بزرگ گردد و بنشف پاک نشود و ریم کند باین وجه داغ دهند که زیت بسیار گرم نمایند و زر آوند در و گذارند که گرم گردد برآورده هفت جا داغ دهند یکی آنجا که سر هر دو عظم چیز گردن بهم پیوسته اول پوست آنجا بالا ترکشند پس داغ دهند دوم آنجا که قریب باد واج ذیل سوی پیش دارد دو داغ خرد و هند یکی سوی راست و یکی سوی چپ سوم میان پهلو آنجا که میل بسوی پیش دارد دو داغ بزرگ دهند چهارم میان پهلو آنجا که میل بپشت دارد دو داغ دیگر دهند پنجم بالای فم معده یکداغ دهند ششم میان دوشانه یکداغ دهند هفتم دو داغ بر دو جانب پشت فروتر از دو اغ میان دوشانه دهند واین داغها پس پشت خرد باید و بعد از داغ بمرهم اسفیداج ومرهم آبک علاج کنند **داغ خراج کبد** اگر تب وثقل و وجع جانب است بود بدانند که در سحر جگر است بعلاج پردازند بنجانچه در ورم کبد گذشت واگر وجع اشد بود و هیچ علاج سود ندهد بدانند که ماده زیر غشاست درین صورت بدین وجه داغ دهند که آله داغ گرم کنند و بر آخر جگر آنجا که نزدیک بپهلوست انگی بر تر یکداغ دهند چنانکه پوست سوخته بنغشار سد و ریم برآید و چندی فراهم آمدن ندهند تا تمامه پاک گردد و اشر به مرافقه و شونیده و هند تا پاک شود پس مندمل سازند **داغ سپرز** پوست که بالای اوست بستاره بردارند پس آلهنی دراز که سر او دو شاخ بود داغ دهند تا بیکبار دو داغ افتد و قریب یکدیگر دو داغ دیگر دو هند تا در سه بار شش داغ نزدیکدیگر شوند یا آله شش شاخه سازند تا در یکبار شش داغ شوند **داغ معده** کسی که از داغ معده نزله فرود آید و آن را ضعیف سازد و دو اسود ندهد بسه جا بر فم معده بشکل مثلث داغ دهند چنانچه یکداغ قدری فروتر از غضروف حنجری باشد و دیگر از دو جانب آن قدری فروتر تا بر شکل مثلث بود و اغما چنان باید که از سطبری پوست فرو نرود و کم از ان هم نباشد و بنشدن ندهند تا مادام رطوبت از وی برآید **داغ استسقا** دقیقه دو اسود ندهد پنج جا داغ دهند بفم معده برکبد بر سپرز بقعر معده بربالای ناف **داغ سر کتف** چون مهره عظم بازو از سر کتف بیشتر اول مهره را بجایش برند پس باین وجه داغ دهند که بیمار را بر پهلوی سالم خسپانند و پوست آن محل که مهره نقریده بود بصناره یا بمبرد اصبع بردارند تا قوت داغ باعصاب و رباطات که آنجاست نرسد پس گرد اگرد آنجا داغ دهند که سطبری پوست تمام بسوزد و اقل آن چهار دانگست بشکل مربع **داغ مفصل سرین** دقیقه وجع الورک وعرق النسا کهنه شود بسبب طوبت لزج که در بندگاه سرین گرد آید عصاب و رباطات آنجا سست گردد و مهره سر عظم ران از حقه سرین بیرون افتد و پیما بزرگ گردد باید که گرد اگرد مهره داغ بآهن آلتی سازند شبیه قدح فراخی او نیم شبر و در داخل قدح سه دایره دیگر نصب کنند و فصل هر چهار دایره مساوی بود و سطبری کناره هر یک چون سطبری خسته خرما باشد و قدح را دنباله دراز سازند پس آتش تفته برحقه ورک گذارند تا چهار داغ مستدیر دیکبار صورت بندد و وقت داغ بیمار را بر جانب صحیح تکیه زده دارند و بعد داغ مدتی دراز بنشانند تا طوبت بالا یدپس هر چهار حقه به سازند **داغ عرق النسا** باید که میخ آهنی گرم کنند و بالا تر از ستالنگ بهشت اصبع مضموم رگ مذکور را جویند و بران داغ دهند و آثار این رگ آنست که گره دار بود و بعد ربط ران یا پنجه پدید آید اگر و ساق باظاهر نشود و مابین اصبع خنصر و بنصر را بسیخ آهنی گرم خطی عریض

کشند چراکه در اینجا بحکم کثرت اکثریت که داغ نفند پولصوله با العرق واحوط آنکه هم در اینجا و هم در ساق بالا تر از کعب بهشت اصبع صاحب او داغ دهند اگر داغ سود ندید میان ساق شگافته رگ را بصناره بردارند و ببرند و داغ دهند و از جماع و ترشی پرهیزند **داغ وجع السن** کار ضوء مزاج بارد ساده یا مادی باشد و بدوا نفع نشود باید که از نبوبه پر دندان نهند و سیل فهب یا حدید با آتش تفته در انبوبه در آرند و بدندان رسانند و انجا محکم داشته بعد زمانی برآرند و تکرار نمایند تا داغ خوب شود یا گردش بحمیر گرفته زیت جوشان بمغرفه آهنی صغیر گرفته ریزند و از ین وجع فورا ساکن میگردد **داغ صورلثه** باید که یکطرف میل صوف چیده و زیت یا بدهن در و یا بروغن کنجد جوشان آلوده بر لحم فاسد گذارند تا که لحم فاسد تمامه سوخته شود و رطوبت مانع الالتیام خشک گردد **فائده** هر محل که ذی غور لبود چون اصل الف و نهم مقعد و کی دران مطلوب شود مع حفاظت حوالی او باید بطوریکه دکی ندان گذشت نماید **بدانکه** انبوبه مانع حرارت میل نخواهد شد بسبب تنگی پس باید که طلق و مغز و بسر که گداخته از خارج بر انبوبه آلوده خرقه چیده و بنمک گلاب میرد و یا بعض عصارات آلوده بکار برند **انتباه** چون داغ دهند و لحم فاسد بر و دار لحم صحیح پرهیزند و آثار صحیح آنکه داغ الم نماید و داغ او دو یقرحه جاذبه بعد تنقیه بفصد و مسهل و قی و حقنه بکار برند تا ضرورت قوی نیفتد بدان نیز دارند **قول جون کورو** اطبا برای اخراج ماده یعنی که در دماغ اعصاب و لیفات و غیره پر شود و بدانسبب اعصاب از حرکت طبعی خود باز مانند و از فصد مسهل تفته آن نشود کاستیکو تجویز نموده تا اخراج آن کرده از مرگ رهائی دهد و گفته کاستیکو یا داغ اعضای بعید از مرض چنانچه برای غشی و قلق قلبی در پایها و اعضای قریبه مرض چنانچه برای عرق النسا و کولیک و برای نزله بر پس گوش یا بر قحدوده و برای سرفه مزمن و ضیق نفس در نظر گذارند و بر هر اعضا که در ماده مرض شدید کمنه بود گفته جانیکه کاستیکو نهند باید که روح دار لبود چه اگر بر موضع میت گذارند اثر نمیکند و گفته کاستیکو ماده را از مسام و غدد جلدی و فوهات شعرانین و عمق و لیفات عصبی و مخی و اخراجی کرد و عمیق بوسیله تحلیل تهشنه و لا ذعه خود می برآرد لهذا برای همه امراض که از غلظ شور و حاد و غیره پیدا شوند بعید میست خواه در سطح جسم بود خواه در عمق مصفے خون از ماده ترش و شور و غیره که باد آمیز و لهذا برای حمی سمی و عفنه بیحلست و برای لثه اسیه و بلغم الرخ و استسقا و صداع و دوار و غشی و نزله و همه امراض چشم و منی و دهن و ریه انفع بالای فقار گلوگذارند اگر ضربه و برکتف نهند و برای صرع و سکته نیز مفید و برای رفع وجع اعضای عصبی همه امراض که از اعتبار فصد در ضلع سومی پیدا شوند و این اگر تکیه کند یا نست نماید و مسام مفتوح نشوند پدید می آیند انفع چه افتتاح مسام اخراج ماده مینماید و گفته در وجع کلیه و قطیر اول نگذارند که مضرست و در مرض صفراوی مزاج و در کسیکه خون شور کهنه بقدر غلظ مخلوط بود نگذارند زیرا که غلظ بسبب قلت مقدار خود کمتر حدت او نمیتواند پس حرارت کاستیکو بخون نکرده آمیخته از دیاد سبب نماید بلکه بکشد و گفته اگر بعد منفجر شدن آبله کدار کاستیکو پدید آید اخراج ماده نشود بدست چرا که یا طبع از مرض چندان مغلوبست که اخراج آن تواند است یا طبع سخت و ماده بیست که فراهم فعل کاستیکو گشته اگر کاستیکو دفع ندهد و از ده ساخت کار خود کند و زود اخراج ماده نماید بدانند که ماده کثیر الکمیت نیست و طبع هم سخت نیست گاهی چندان اخراج شود که مریض بمرگ رسد پس جایز باد و یه قابضه مسدده و غیره برای حبس دهن او عیه گردد و گفته تا که اول تفته نکنند نگذارند خصوص دافع ریئسه چرا که اگر بدن مستعلی بود و کاستیکو بر پس گوش برای امراض چشم یا بر گلو یا بر پشت جهت ضیق سرفه مسل گذارند باشد که ماده زیاده از انکه اخراج یابد گرد آید و ضرر دارد و گفته کاستیکو فواید در بدایان سرسامها و نیز امراض که از ماده حاده رقیق حار شوند نگذارند که مزید حدت و رقت و حرارت و شوریت گشته بلاک کند

بلکه دویا فیونی منومه تارکونیکو گذارند تا خواب آید ونیز کسیکه جراحت بر سر وتشنج و استرخا دارد ولاغر وصفراوی بود باذات الجنب باذات الریه ونزله وحمی محرقه وحمی مزمنه دارد نگذارند که مسکت **قول لانریس** کاوستیکو برای غشی و سبات النفع بخواص ذراریست که اماده لزج وناری کونیکو را رقیق کرده اخراج نماید وگفته اگر وضع کاوستیکو ذاریج برای امراض بول یابتاند ضرور بود باید که برای رفع حرارت او نا نخواه یا دیو دار آمیزند وگفته کاوستیکو ذاریج برای امراض که از ماده لزج وبطویی شود چون صرع سکته فالج غشی النفع **قول جوان کوروو** داون فونت در امراض که بسطح جلد میشوند چون قوباجب فرمن سفه ذخیره ودر شخصیکه جلد او صلب بود وبه انسبب انجره از مسامه نیز آمیزد وحدت پذیرفته باز گردند وسبب امراض چون وجع سر فضیق وجع عضله وجع مفاصل وجع معده قولنج وامراض گلو وچشم وگوش ودندان شوند النفع وگفته اگر از کاوستیکو اخراج ماده کثیر شود وبحس حاجت آید دفعة نبض نساز ند مگر بتدریج الاعسه آرد - **بدانکه** از انانک ایام پیدا نیفتاد بدست آمده که بغیر وجع میسوزاند وزخم میسازد وباوجود این حرقت بول نمی آرد وهر باکه داغ دادن منظور میشود آنجا میگذارند **قول دون انتونیو** کاوستیکو آنست که بجهة نهادن بر جلد بسبب حدت خود اخلاط را خیر کرده باوعیه اولیفات نامانده بغیر بازمیماند وآبله آرد ودواغ کردر ساعد یا ران یا دیگر اجزا دهند از وی خون یا لغم می برآید وبعد خیر شدن یکم دو را کثر امراض خواه نشده دامیه بود یا چره سوای از بن ماده زبون جسمی هرگز نمی برآید ماده مخرجه رقیق یا سفید وقلیل یا کثیر میباشد نفع او تقلیل ماده موذیه ست ودر اماض بالائی برای امالا ماده سوی زیر النفع بسبب حدت خود داغ را بحرکت می آرد وبسبب حرکتش روح حیوانی صفای یافته از اعصاب خاص سوی جسم میگراید جسم بوساطت آن حس حرکت مینماید لهذا در صرع ولیتهرغس النفع وفیزو امراض که بسبب لزش ابند چون لرزش چشم ودندان ودرین یا عقب گوش نهند وموضع استعمال این اعضا عضلتی میان ساعد ورجلین ودرین اند در امراض که از ماده حاده یا تر شی یا کاله شوند نگذارند که ضرر عظیم دارد **طریق استعمال** اول آن موضع را بتخرکه بگرد آلوده بزنی مالند تا سرخ شود پس بغیر شفت مایست او دویه کاوستیکو نهاده بندند بعد ده یا دوازده ساعت کشایند وجلد بالای آبله را از مقراض جدا سازند در جراحت مرهم یا سلیقون یا مرهم زرد یا روغن خوک بر برگ کلم یا برگ کاهو یا برگ گشوث نهاده چسپانند در روز دو بار تا هشت یا سه روز **کاوستیکو** ذاریج دو درهم یا سه درهم آمیخته چهار بار بکار برند **کاوستیکو** ذاریج دو درهم یا سه درهم الفار سکره پلوخرمی قدر حاجت آمیخته چهار بار بکار برند **مرهم ویشیکاتوریو** ذاریج دو اونس رال موم زرد قدر حاجت هر یک کینیز اونس آمیخته بکار برند **بدانکه** ادویه روبفیکانتی آن راگویند که از ادویه کاوستیکو کم نباشند چون خردال تخم بصل وغیره واگر ادویه اکاله را بغیر اکال آمیزند در افعال مانند روبفیکانتی میگردند استعمال اینها هم برای همین مدعاست که کاوستیکو وطریق استعمال هم بدستور **روبفیکانتی** خردال سحوقه چند درهم خیر اونس آمیخته بر قرقه کشیده چسپانند **قول لارز وربیه** یعنی منه توستاکله مایا سپاستر دویشیکاتوریو گذارند حب فونت بند حب **فونت** صابون تازه آهک آب ندیده برابر با آب جسته خشک سازند اگر صابون تازه نباشد صابون آهک هر یک دو قلی خیم کنند وگفته اگر دو سر نهادن ضرور شود باید که دو روز گذاشته نهند نیز اگر دل در دو اضع زیرین یا در موانع وعصاب عروق باشد نگذارند دو قت وضع کاوستیکو گرداورا ع نهند و مالیدن کافور و نسکه النفع وگفته قرص مینیه یز خم عفنه یاسفند کاه وستیکو ست وگفته تربل حمام مایز بل فاخته دواونس گندم مقوق نیم اونس خمیر گندم سه اونس جاج سه درهم سائیده گذارند که برای انتقاء اکار آید وگفته تم الفار توتیای سنبر مقشیا مغره بربر بیاض بیض آمیخته که حابس خون زخم کاوستیکو ست وگفته تم الفا

سرخ هریک نیم اونس سائیده به بیاض بیضی آمیخته خشک کرده دارند وبکار برند کاوستیکوست وبرای خنازیر انفع وگفته تو تیای سبز مکنید مرآب قلمی شش اونس صابون قدری پزانند خشک کنند که برای افتتاح دل وفوخت مفیدست **اکاله** صابون آک سائیده ضماد کنند آبله آرد حیتاول ناوینج سیلوینج مکنند را برگ تیتی مفرد اگلوفته سائیده ضماد کنند آبله آرد **فصل بیست چهارم در قی وادویه مقیه قول جالینوس** قی برای انفجار دم کار عروق آب وازکلیه ومثانه ومقعد ورحم باشد انفع وبرای قروح وحصات مثانه ومفاصل ونقرس وغشه ونقل سروفالج ومالیخولیا وجذام مفید مخنف سرمجلی بصر مسهل منفتح سدد احتقان مخرج بلغم کثیر معدی منقی معده ودیگر اعضاست **بدانکه** کثرت استعمال مقیات مضعف معده مضر دندان وگوش وچشمست وکسیکه نبض نحیف یا عنق باریک ودراز وحنجره برآمده وسینه تنگ ومعرا زکم بود یا درسینه یا سرآفتی باشد یا مستعد بسل بود یا قی بسیار آید چیزی که خوف نزف ونفث دم وجحوظ عین دارد یا عادی بقی نباشد وکسیکه از استعمال قی کثیر بدنش لاغر شود یا ورم حلق وضعف معده وسینه وسوداء دیابیطیت قریه باشد یا امراض حاده دارد یا حامله بود آن راقی نباید کرد وقی ریه صدر وعنق راضرر دارد وبساست که عرق شنگاف ونفث دم پدید آید وبعد فصد تا که سه روز نگذرد قی نشاید کرد **بدانکه** برای قی اختیاری ووقت معین نباید تا عادت نگردد بلکه بالتعین در ماهی یا بعد دو سه ماه وروز متصل قی نمایند که حافظ صحت است چه در قی اول تنقیه معده وروز ثانی تنقیه دماغ سیگردد وخلاف ضطراری که حسب صاحب وقت وست وبهترین ایام برای قی گرماء بهارست چه اخلاط رقیق ومنحل می باشند وبهترین ساعت نصف النهار ودر خریف قی نکنند که تب می آرد ودر شتا نیز نباید چه ماده منجمد میباشد اگر مقیی وهند واجذب باده کند طبع درین باب امساک نماید پس معارضه میان این هر دو موجب ضعف قوت وخوف مرضهاست ازادویه که بسهال آنکس مناسب بود قی کنانند تا که کار بدوای نیاید برآید بقوی تر وروز اول اغذیه مختلفه خورند بعده تقیی نوشند **فائده** قی بعد امتلا کنند ووقت قی سرنگون تا اندرو راست ننشینند اگر استاده قی کنند بهتر وهر دو چشم برنهاده بندند یا شخصی بهر دو دست بگیرد تا که از قی فارغ نگردد چشم نگشایند وشکم را نیز مربوط کنند پس معتدل وبعد فراغ محرورتی مضمض بسکر ممزوج باب نمایند یا عسل یا سکنجبین بگلاب آمیخته مضمضه سازند در بگلاب آب بارد وشوینده وبعد زمانی گلقند خورد وسر بروی در مرطوبی بخمر یا بعرق باد یان یا با گرم مضمضه کنند وبطبیخ زعفران یا با بگرم سر وشویند پنجبیل مر یا هلیله مر یا تریاق ودوا المسک خورد ومرطوبی غلیظ طبیخ زوفا نوشد وبعد قی تا که سه ساعت نگذرد غذا نخورد پس اغذیه لطیفه چون تیهو دراج کبوتر مرغ خورد وبالایش قدری خمر رقیق نوشد ومحوری را لازم که اول چیزی نرم چون کشکاب خورد پس قی نماید لاغر ضعیف را تقدم حمام بهتر خلاف مرطوبی وقریه که آن راقی نهار وبعد ریاضت وحمام لازم **فائده** قبل از قی حرکتی کنند تا بدن گرم واخلاط رقیق وگذ اخلاط کشاده شود اگر خلط غلیظ بود در حمام رود پس قی کند واگر ماده رقیق بود قوام او با غذیه غلیظ انجح معتدل نماید پس اطعمه مختلفه کثیر خورند تا معده پر شود وبختی بسر نماید تا ماده بتدا آمیزد پس عوض آب شیرینی که در وشیرینی وعفوصت ممارست باشد نوشند وقی کنند چه شیرینی مسیح قی وممارست مذیب اخلاط است تا قی بسهولت شود وعفوصت باغث جرم معده نماید وانضعف محفوظ دارد وکسی را که قی بسیار آید یا عادت نباشد قبل از چند روز غذای چرب وشیرین وهندوانه وانجیر وروز قی غذای مانع سیگرد وهندانا اگر قی نشود این غذا که در تن ماند نیک باشد واگر چند روز قبل از قی هر صبح روغن تازه شراب قوی هریک اوقیه آمیخته بخورد ودر حمام شود واندام بروغن بنفشه یا بروغن بادام چرب نماید صلب باشد لاغر باید که وقت قی در گرما باشد ودر آب غسل کند وبعد گرما به نهتا ده درم خرمای تر صرف نوشند واسفیدباج واطعمه چرب گوناگون خورد واما ترشی نخورد پس قی نماید واگر هوا سرد بود در حمام قی کند وبرگاه

کرانه قی فارغ شود تسکین عطش بشربت سیب نماید اگر شخصی قی زود آید باید که لوبی خوش بوید اطراف بالدسیب بمضغ کند تا وارد معده چندان قی نکند که ماده را حرکت دهد و بر آرد و آثار نفع قی آنست که در ابتدا غشی شود و فم معده قدری سوزد خاصة اگر قوتی بود اول لعاب زود بدهن بر آمدن گیرد پس بلغم کثیر آید بکرات بعده خلط رقیق و باشد که طبع اجابت کند و بعد سه چهار ساعت سوزش معده و وجع و کرب برود و خفت پدید آید و خواهش طعام زیاده شود و نبض و بول باعتدال باشد و بهمه قوتها قوتی بود اما نصرتی آنست که ماده تمام بر نیامده بعنفین بیرون خیزد و سرخ شود و عرق کثیر آید و آواز زیاده و فواق پیدا شود پس دقتیکه پدید آیند و آغاز دنیا بند زود بمیرد و قتدار کش آنست که بآب گرم یا بروغن سوسن چقنه کنند و جهد نمایند تا قی آید و اجابت خلط سیاه بعد قی آثار آن بود که ماده ناگوارنده بسوی زیر دفع شد **بدانکه** بلغم در قی بیشتر اول برآید وصفرا کمتر و بعد او سودا کمتر و بعد این در هر شخص سودا بقی نیاید مگر شخصیکه مدام خمر نوشد و جگر او گرم یا سپرز او بزرگ باشد یا زنیکه حیض او بسته باشد **بدانکه** اگر شخصی را چیزی ترش برآید و میش این عادت نبود آن روز غذا کمتر خورد و قبل از غذا گلاب گرم کرده نوشد و اگر از استعمال مقیات بروقتی در معده احساس شود کمونی یا اندکی مصطکی بگلقند خورد یا عود مصطکی هر یک دانگ گلقند نیم درم آمیخته مضغ کند و شخصی که سودا کثیر بری آید سرکه آب گرم آمیخته اسفیغ آلوده بر معده نهد **فائده** اگر بقی تند و موجع تحت ستر اصیف پدید آید یک آب گرم و تدهین بادهان ملینه نمایند مجمله ناری گذارند اگر صداع پدید آید بطبیخ بابونه انکباب کنند و اطراف در و نهند اگر لذع اشتد در معده شود و با وجود قی زائل نگردد و مرق و سمه سریع الهضم و هندبا شمع بدهن ورد و روغن خیری آمیخته بر معده مالند اگر فواق شود و اطالت کشد آب گرم بماند اندک اندک نوشانند عطسه آرند کز از دامراض بارده و سبات و کرب و عرق و انقطاع صوت شود شداطراف کنند تکمیل معده بزیت که در وسداب قتار الکمار جوش بود نمایند عسل آبگرم نوشند آنیمه بای کز از که از حدت دوا یا خلط پدید شده نافع اما اگر یبست بس باشد که از فرط استفراغ پدید آمده علاج او عصر سرکه و روغن بنفشه روغن گدو مالند اگر بس از دوای مقی خون بر آید خمر انگوری بشیر تازه آمیخته نوشند اما شیر زیاده از خمر باید اگر خواهند روغنیکه بعد قی آید با قیمانده آن از نواحی سینه و معده پاک شود سکنجبین سرکه کرده اندک اندک دهند یا آب برگ خرفه و گل ارمنی با آب آمیخته دهند اگر خناق شود باز و با بندند حقنه نمایند و بعد قی بهر حیله بخواب بر نند و ضماد قابض بر معده گذارند اگر قی بسمد افراط رسد اطراف بندند قابضات بر معده و کبد نهند اشربه قابضه دهند خواب کنند **بدانکه** اسپغ مدوبرقی کند روغنست که گرم کرده با آب گرم آمیخته خورند و لبوب بسبل یا بشکر آمیخته حسب مزاج دهند و اطراف گرم نمایند اگر قی نشود و سوزش معده و کرب عظیم پدید آید هر ساعت آبگرم بدهن دهند و حمام بر سر و پشت و روغن چرب کرده در طبق آرند تا قی آید **مقدار** سکنجبین ده مثقال آب هفتاد یا هفتاد و چهل مثقال آمیخته بیکدرم نوشند **مقدار** محرورین آب خیار سکنجبین با شکر سرخ آمیخته با تخم مرق سه درم کوفته سکنجبین آمیخته همراه آب یا بطبیخ تخم مرق دهند **مقدار** ملغم نک هندی نیم درم تخم شبت و درم تخم تربد درم بسل آمیخته دهند اگر از خود آید دهها الا آب گرم دهند **مقدار** مرطوبین تخم تربد تخم شبت تخم جرجیر یا بسائیده نیم درم سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته دهند یا یک مالیخ با خیر بند و آب نوشند جوشانده عناب و قلیه کنند سکنجبین عسلی بطبیخ تربد بیاخرزل آمیخته نوشند **مقدار** سوداوی تربد گذاشته تربد با خرو سکنجبین عسلی آب یا آمیخته نوشند و مدد کنند **مقدار** نمک دو درم آب گرم آمیخته روغن سیاه آب گرم آمیخته روغن زرد و آب گرم آمیخته تخم گیاهی روی سائیده صبح اروی طبیخ تمام که روغن تربد منفرد نوشند **قول دوم** انتونیوس قی اکثر ماده اکل و شرب که در معده باشد می برآید و گاهی از ما معاینه کرده ایم گاهی از کبد با بلغم یا هم و قتیکه از مجری

کبد و پانکریاز آمده در معده و امعا رسد از انجا بسبب بعکسی حرکت موجی امعا بتکم و مری از دهن برآید و بعکسی حرکت موجی آنست که اعضای مذکوره بسبب تمادی شدن لیفات متحرکه خود حرکت طبعی خود را کسوی زیر میکنند گذشته سوی بالا نمایند و تمادی شدن لیفات بسبب قبض طبعی از حدت و لذاعت ماده است وانرقی کرباود یا آرند بسبب ترشیست که بنیت تمام لذع میکند بدانکه از مقئی صفرا و غلط پانکریاتیکو ماده غیر منهضمه اکل شرب که در معده و امعا باشد می برآید و از مسهل ماده از اماسای موی و تمامی جسم و نیز اگرچه از مقئی اخراج ماده میشود لیکن چون اقوی میباشد ضد طبع میگردد و اگرچه حرکت مسهل در همه جسم سرایت میکند لیکن بسبب یکیت موافق طبع میبود و نیز از مقیات بماسای موی اجزای متسفله نمیرسد و از مسهل بهر جا سرایت میکند پس از مقئی اخراج ماده سوای معده و امعا از اوعیه زیرین و شرائین و اوردده و قلب و دماغ و کبد و ریه و غیره نخواهد شد اگرچه از حرکت این اجزای مذکوره برگردند و این غلطی اطباست که بهر امراض مقیات نوشته چرا که اگر بطور یکه از حرکت طبعی خود در معده و امعا تبدیلی میکنند اگر همین وجه در خون و قلب و دماغ وغیره نماید بسبب تبدیلی اجزای مذکوره گذارش در جسم افتده و هلاکت روی نماید پس در استعمال مقیات خطر عظیم است اما چون ماده لزجه و نامنهضمه وغیره که بدیوارهای شکم ملتصق میماند از مسهل مستخرج نمیگردد مگر از مقئی لهذا مقیات را از کتب محکوک ننموده و اگرچه اطبا دفاع و نزله و حمی سهال الدم و استرخا و غیره اتمام مقئی ضرور دانسته لیکن محض اد نیست احتراز ازین واجب **مقیه مفرده** سیپو نیم سکرو پلو تا نیم درم هند برگ سرو برگ تماکو برگ اسارون مقشر دانه نیم تا یکدرم در طبیخ تاسه اونس هند اسارون بیست شش دانه یا خربق بیض شش دانه و هند زنجبیل مسحوق سکرو پلو دو درم نقیع یکدرم و هند **مقیه موعه** عصاره ریوند بیست یا شش دانه تارتروایی تیکو چهار یا ده دانه مکوریو و تیاد و تا چهار دانه سال و تیریو نیم یا یک سکرو پلو شربت ایمی تیکو دو درم یا یکنیم اونس اکوا میدیکا تیک یا دو اونس خمرایی تیکو یک یا سه اونس کین تیلیو یک یا شش دانه تالاواس ایمی تیکو نیم درم و تیریو لوبی مقئی و تیریو بر انکو تربیت سنیریال سولفور دی انتیمونیو مقشر داد هند **دیگر** تارتروایی تیکو دو مرتبه شکر سفید چهار سرخ آمیخته یا تارتروایی تیکو چهار دانه انتیمونیو دیافورتیکو نیم سکرو پلو آمیخته یا سیپو بعد از نمک تارتروا سکرو پلو مکوریو دو تیاد و دانه آمیخته یا اسارون سکرو پلو تارتروایی تیکو دو دانه تارتروتیریو لوادو شش دانه آمیخته یا تارتروایی تیکو دو دانه ریزینا جلاپا ربع درم آمیخته یا تارتروایی تیکو دو دانه ریزینا جلاپا سه دانه کانو دو پلیکا دو پانزده دانه آمیخته و هند **دیگر** سیپو ربع درم گلقند درم شربت ورد قدر حاجت حب بسته یا گلقند درم جلاپا نیم سکرو پلو ریزینا سقمونیا سه دانه تارتروایی تیکو چهار دانه حب بسته یا گلقند مقشر درم مکوریو دو تیاد و دانه شربت ورد حب بسته یا گلقند درم اسارون نیم سکرو پلو شربت ورد حب بسته یا گلقند درم ریزینا جلاپا نیم سکرو پلو تارتروایی تیکو دو دانه شربت ورد حب بسته یا عصاره سکرو پلو مکوریو دو تیاد و دانه تارتروایی تیکو چهار دانه بالسین سیاه نصف حب بسته یا عصاره خربق سوده نیم سکرو پلو قرص طلا دو دانه کین تیلیو شش دانه بالشبر بر و ریتایس حب بسته یا عصاره صبر سیپو بهر یک نیم سکرو پلو و عصاره ریوند شش دانه بالشبر بر و ریتایس حب بسته **هند دیگر** تارتروایی تیکو پنج دانه عرق کاسنی سه اونس آمیخته یا آب تارتروایی تیکو پنج دانه شربت ورد و سوسن نیم اونس عرق بادیان چهار اونس آمیخته یا کین تیلیو پانزده دانه شربت بنفشه و نس عرق آمیخته یا مکوریو و تیا چهار دانه شربت سیب و نس عرق کاسنی سه اونس آمیخته یا شربت ورد و بنفشه نیم اونس عرق بادیان چهار اونس آمیخته یا اکوا میدیکا تیکو تموی کینیم و نس عرق خرنه سه اونس آمیخته و هند **بدانکه** مقیات سرمی و سپیالی و خرلقی بسبب میت مخرب طبع و مهلک اند و فعل اینها خداوند طبع میباشد و بسبب قوت نه استند نه خود مدار جز اکه میرسند آن را میتوانند استعمال اینها منع است **قول المازوربیر** تارتروایی تیکو سوسنو ویل توتیا مقئی فلور انتیمونیو سفید رنگ تیریهیریا فرو دیتیکو شربت تابا کو میستو را مقئی مفرد او هند لعاب کتان چهار اونس

آب ترب دوا دنس بہار العسل سادہ یا عصلے آمیختہ نوشند قول جوان کورو و بعد تحقیق مرض دادہ وقوت وضعف طبع قسمی بعمل آرند استعمال مقیات و گرما بہتر و گفتہ کہ کین تیلیوہ در ابتدا و چہارم وسیزدہم ماہ و ایام بہار و سرما ندہند کہ عمل کمتر میکند و وقت ضرور ہر وقت کہ باشد روا ست و بعد استعمال این دو ساعت باسایش باشند تا زود انہضم شود و خوب نماید اگر بعد ساعت از استعمال حرکت قی نشود باید کہ از پہلو بہ پہلو حرکت کنند تا می شروع گردد و بعد ہر قی یا اجابت چہار قاشق یا یک پیالہ مرق مرغ نوشند تا طبع قوت یابد و برا خراج مادہ و فعل اوقوت دہد اگر بعد شرب مرق مادہ مستفرغ نشود دو سہ ساعت گذرد و عطش غلبہ کند قدری آب سرد نوشند خواہ جوان محرور المزاج و موسم گرما خواہ پیر میرود المزاج و موسم سرما باشد چہ اکثر ست کہ بسبب حرارت عمل نکند و چون آب سرد نوشد حرارت قلت پذیرد و مادہ اخراج یابد و نیز اگر بسبب نقص عمل مسہل عوارض دیگر پدید آیند و طبع ضعیف شود آب برف دہند تا رفع حرارت و تسہیل کند مگر در مسہل کہ سقمونیا جلاپا سیپو باشد قبل از دو یاس آب ننوشند اگر چہ عطش غلبہ نماید چہ اگر نوشند موجب وجع شکم و جمع فواد میگردد و در روز استعمال کین تیلیوہ رخانہ متعادل مانند باہی و معدہ گرم دارند کہ سردی مسدد و مضرست اگر پنج ساعت گذرند و عمل نکند ایارج فیقرا شش درم مرق مرغ پنج اونس آب برگ کرنب سہ اونس آمیختہ مخلوط کنند تا اخراج نماید و بعد استعمال تا پنج ساعت نگذرد غذا نخورد و خواب ننماید **فائدہ** شخصے را کہ قی بعسر آید یا خرد سال یا ضعیف باشد آن را اول غذا خوراند یا اگر بسبب نقص عمل نتواند پس کین تیلیوہ بدہند تا قی بآسانی شود و شخصے کہ قی بآسانی ننماید و قوی الجسم فربہ جوان سینہ فراخ باشد آن را نہار بدہند تا مادہ از مواضع قلع نمودہ بزاد گاہ اول آید استعمال این در مقبل و تمنی دہن فرق نشود روز دوم نیز دہند بگذارد ضرور نشود تا چہار روز باید داد شخصے را کہ حمی غب و شطر الغب و ربع و خمسہ باشد آن را نیم ساعت قبل از نوبت دہند تا مادہ کثیر برآید و صحت شود و اگر روز غیر نوبت دہند مادہ قلیل برآید چہ روز نوبت مادہ ہیجان مینماید و در غیر نوبت ساکن مینماید و صاحب حمی لرزہ را یک گھڑی قبل از نوبت دہند شب باشد یا روز و کسی را کہ حمی لرزہ نباشد وقت ہیج بعد بیدار شدن دہند کہ از خواب بیدار کردن مضرست شربتی این حسب قوت و سن مریض ست اگر خوب طیار بود از دو تا بیست دانہ و اگر اندکی قصور باشد تا چہل دانہ دہند و بعضے تا نیم درم گفتہ ہمراہ مربا کسی چیز یا بہ بیضہ نیم برشت یا بسیب بریان دہند شخصے قوی الجسم را کہ مرض صعب دارد تا بیست چہار دانہ حب بستہ با در چہار اونس مرق مرغ یا در آب چشمہ یا در یک قاشق آب ستاد حل نمودہ دہند شخصی ضعیف الجسم را کہ مرض سبک دارد بیست دانہ بدہ و اونس خمیر مایہ در ظرف شیشہ تنگ دہن کہ بشبان روز تر کردہ بعد آب صاف دہند و دوای اسہل را دو نماند کہ چند دفعہ بکار می آید اگر مریض بسبب ضعف وغیرہ اقبال شرب ننماید بیت چہ انہ او در سر انس آب چشمہ تر کردہ مع جرم نوشانند و اگر طفل یکدو سالہ یا بسیار ضعیف باشد کہ آزار جرم یا قطع کین تیلیوہ دادن نتواند یک اونس اکوا بیند یکتا سینپلز نوش و غذا موافق قوت بہضم خورند **بدانکہ** کین تیلیوہ زنان را در ایام حیض قبل شش روز و یا بعد شش روز از حیض ندہند کہ مضرست و نیز بعد زائیدن تا کہ چلدہ نگذرد و ندہند اگر ضرور شود بعد بیست روز دہند و صاحب نقرس الدم را ندہند کہ بسبب حرکت قی رگ بشگافد و قرحہ گردد و نیز بکلوع ندہند کہ بسبب حرکت بموضع خود نخواہد رفت اگر خلع اندک بود و ضرورت باشد و ہند قیچ منظر و ضیق النفس را ندہند چہ ایشان را قی بعسر می آید **بدانکہ** کہ بسبب استعمال کین تیلیوہ مرض قی پدید آید و کسی دوا نفع نشود شیر زن یا دگیلفرق سہ ساعت چہار اونس دہند و وقت قی بفرق چہار چہار ساعت مرق مرغ نیم رطل روغن و تیر بولو چند قطرہ کہ ترش شود و اندکے نفع نشود کہ سیر تارتر و چہار اسکرو پلو بمرق دہند اگر کافی نبود ضماد کونفوز تا نیود بر معدہ

شنند اگر بسبب استعمال کین تیلیو وغیره عادی قی شود پرچه نان بیک قاشق آب انار ترش تر کرده دهند شخصی ازسهل بیک بیست اجابت دسی قی شدند
وکمبسی دوا بند نگردید چهار پرچه آب انار ترش داده چون بند نشد لادن افیونی دو دانه داده بند نگردید **ضماد کونفورتاتیو** دانستین مورد بلوطینه
پوست انار جزالسرو مرزنجوش در ربع پانیم کاما دخمر طبیه انداخته بآتش نرم نرم پزند چهار پنج پرچه نان انداخته سحق نموده چهار قاشق آب سیب یا آب
افزوده دارچینی مسحوقه دویا آرد ماشیکه گلابی آمیخته بلعوق چهار چهار ساعت بر معده گذارند یا بر خرقه کتان کشیده بروی دارچینی مصطکی مسحوقه
پاشیده بر بخار آب گرم بوده نهند چون گرم شود بر معده ذناف گذارند در روز دو بار **فصل بیست پنجم در حقنه** برای وجع کلیه ومثانه و
قولنج داورام وامراض دماغ وجذب باده از اعلی مفید وبمیکه معده او ضعیف بود واز مسهل غشی شود نافع **بدانکه** کثرت حقنه واعتیاد بان مضعف کبد
است پس تقلیل آن لازم و بعضی در استعمال حقنه صحت اعضای مَیس شرط کرده و شک نیست که این شرط در احتقان اختیاریست نه در ضروری
و وقت حقنه ارسرفه پرهیز نه چه درین حالت ازسر فه فواق پدید می آید **فائده** قبل از حقنه چیزی مقوی چون گلقند مصطکی بقدری مرق متوسط
خوراند حقنه کنند که در خلوه مضرست و اولی انکه قبل از حقنه آب ادویه بایدکه بآب گرم واوهان مناسب حقنه کنند **بدانکه** انبوبه از نقره ونحاس وغیره بلوط
هشت یا دوازده اصبع ودر سطبری بقدر سطبری خنصر سازند واحسن انکه دو ثقب وارد یکی برای دخول دوا دوم برای خروج باد از انجا انکه مفتل والبته
وسعت ومضاعفت منفذ ثانی باشد اگر بدین هیئت مهیا نباشد قطع نظر کافیست درین حقنه از قبیل جلوبه باید هیئت کیسه دوخته که طرف او بشکل گردن
باشد وسمان بست انبوبه را محکم باید کرد تا سخن در دوا سهل باشد اگر کیسه موجود نباشد شانه گاو کافی **بدانکه** استعمال حقنه در وقت معتدل کنند ودر گرما
طرف النهار اولی وپیش از استعمال نکنند ووقت حقنه شکم خمیده دارند تا دوا منتشر نگردد ودو مریض اچنان دارند که بعضو ما وف اصابت دوا سهل شود
مثلا در امراض کلیه ووجع وکیس مستقیم دارند دسر و سرین بر بالش نهند تا میان ظهر بزمین چسپد ودر قولنج ووجع ناف مانند آن مریض را بر انو خوابانده شکم
آویخته دارند دسر و سینه بر بالش نهند وبطرف وجع میل کنند ودر حیز یکه بسوی ظهر نهاده مستقیم بنشانند دسرین مرتفع دارند امراض داغی مستقیم خواهد
وزیر سر وعنق بالش نهند وعند عمل اول سر انبوبه را بروغن چرب کرده بتدریج در آرند آنقدر که مطلوب باشد وبعد حقنه انبوبه بتدریج برآرند وتعدد بصابه تبع دزد دوا
زود وفگردد واگر از دشمتی دوا کرب شود زود منفع شدن دهند مقدار آب که هر دفعه ریزند زیاده از پنجاه مثقال نباید وآب حقنه باید که در رقت وغلظت
وحرارت وبرودت معتدل بود چه غلیظ باعث قرحه سعادشانه وزحیر ورقیق موجب انتشار وفساد دوبار ومولد ریح وحرارت غشی وکرب واسهال ومقویست
اگر آب حقنه بنگرد و پس اگر برای سجع وزحیر بود دو دانه از مروی نشوبا ک ندارد واگر حقنه حاد ومسهل باشد زیاده از نیم ساعت لبث کنند باید که نصف قدر
اول دیگر ریزند اول را بگردانند وبشاشه دهند **قول بوعلی** حقنه اشرف العلاجست چه اکه در همه امراض همه اوقات دهند اشخاص هم بهمه متعمل واگر چه
او در حقنه از معای یرین تا معده نمیرسند بسبب بعد موضع واعوجاج امعا لیکن بعلل بالائی نیز نفع مید هد چه اثر ادویه بصعود مینماید وغیر اخراج فضلات را چنانچه
که بسالا صعود میکند میسازد **قول جالینوس** حقنه برای امراض عین النفع وگاهی امور به حقنه تا معده میرسند وبقی برآیند واین وقتیست که قوت جاذبه
معده بنهایت قوی باشد ووقت استعمال او صعبیست واگر بعد اکل کنند چون شش ساعت از اکل گذرند نمایند ورعب ذحمت عمل کنند تا ماه ساکنه را بارد
در روز نوبت قبل شروع نیز نمایند تا ماده که غلیان کرده برآید وتب شدت ننماید **بدانکه** وقت حقنه بر پهلوی است غلطانند که اثر دوا نافذ تر شود نسبت

بپیچ و در روز دو بار حقنه باید کرد چه اگر زیاده نماند طبع عادی او میگردد و آب حقنه یعنی طبیخ مرق وغیره زیاده از نهفت اونس نباید چه از آنچنین دوغن وشکر تا به اونس میرسد این مقدار شربتی بزرگست و در حقنه که مغز خیار شنبر یا بارنج فیقرا یا دیا کا تولیکو یا دیافینی سانو بور وغن نیامیزند که مجرب است آنها و نمک هم نمیاندازند که بسرعت اخراج مینماید واثر خوب نمیکند و در حقنه که برای حبس اسهال بکار برند روغن و نمک نیامیزند که مسهل است اجابت اند اگر حقنه فوتی یا حقنهٔ ریفیری ریزانتی عمل کنند باید کداول حقنه مسهله نمایند تا فضله بر آید چه اگر فضله معائی بحقنه‌های مذکوره آمیزد اثر آنها زائل میگردد و باید که اده حقنه انیسید نتی یکساعت و ایمولی انتی دوساعت و پور کاتیو دو زیاده ازان ولاشاتیو او قات بعضه دانود نیا سه چهار ساعت و ریفیریزانتی و کولنسولیدانتی هفت ساعت و شکم دارند بدانکه حقنه تمام یکساعت قبل از فصد کنند چه ازاین تا عرصه درازی ماند فرق یکساعت کافی و حقنه پور کاتیو یا قوی سه ساعت قبل از فصد باید کرد که از این تا دیر میماند اگر نبود وی کند ضرر دهد اگر در معده امثلا و خامیت بود حقنه پور کاتیو و قوی سه چهار ساعت قبل از فصد باید کرد و همین وجه بعد فصد اسهال باید نمود **قول پیدیر واگر عقب فصد مسهل ضرور بود بعد سه ساعت دهند اگر بعد مسهل فصد ضرور شود** بفرق شش ساعت نمایند **فایده** شخصی که در ایام صحت و پنج شش روز با جابت کردن عادی بود و در مرض نیز همان عادت باشد حقنه باید کرد و چه طبع بر عادت خود هست ممکن و قتیکه دیر کشد یا عادی نباشد باید نمود و در قولنج و وجع کلیه استسقا و امتلای معده از غذا یا سیچ و زنان حامله آب حقنه قلیل القدار باید چه اگر زیاده بود اجزای شکم زیاده کشیده شوند و ازار رسد **شخصیکه ورم خرد صلب میزیا ضیق دارد او حقنه باید کرد تا دیر شکم ندارد چه اگر آب حقنه ورم معا** پرشود و تنور البدن را فتر و واز حرکت دانبساط باز ماند زود نفس تنگی پذیرد **فصل بیست ششم در مسهل** بهترین وقت برای مسهل ربیع و خریف است و در صیف و شتا پرهیز از ولازم و وقت ضرور همه وقت رواست و بمنضج حاجت نیست و شب و اپرو باد نیز مانع نیستند **بدانکه** هر مسهل که مطبوع بود یا بقوع بالا یش آب گرم دهند که مبطل عمل است و اگر قطع عمل خواهند آبگرم زیاده از حد دهند تا دوا را از معده منحدر سازد و اگر شکر پیچ قدری قدری آب گرم نوشند و بالای دیگر مسهلات چون حبوب سفوفات و معاجین و لعوقات لازم که آب گرم دهند تا مدد کند لیکن اندک اندک تا از کثرت مقدار ده دوا را قبل از عمل منحدر نگرداند و تشرب با آب گرم در صورتیست که مقصود اخراج ماده غلیظ غیر حاده بود چه عند الاستفراغ صفرا خاصته که حاد و رقیق بود و احبیت که با آب سرد دهند تا اعانت بر هضم و بهر تعدیل قوام غلظ و تبدیل مزاج و تقویت قوی و در اثنای عمل آب بارد منست اگر چه عطش غلبه نماید گر آب تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور را که از عطش عاجز بود از آب سرد باک نیست همچنان در بعض ادویه آب سرد نوشیدن لازم تر باشد چه ادویه حار و مجففه را سفوف و حب که از تبرید و نمک ساخته باشند آب سرد بهتر چه آب گرم مبطل عمل میگردد و وجهیست که معده و قدم گرم دارند و بعد شرب در محل محفوظ ساکن نشانند تا که دوا از سر معده فرو شود پس اندک اندک حرکت نمایند تا بر نفوذ اعانت دهد و حرکت کثیر که دفعهٔ بوجود قوی باشد هرگز ننمایند که مخرج دوا بسر عت است و اگر حبوب برای اسهال بکار برند و تنقیه سر مطلوب باشد حبوب بزرگ سازند و بعد زمانی که هنوز خشک نشده باشد فقط طبع نمایند تا زود منحل نگردد و در معده دیر بماند قوت دوا بدماغ رسد و اگر تنقیه مفاصل و غیره مطلوب بود حبوب خرد سازند و هنوز که بسیار ترم بود همراه طبیخ بنوشند تا زود منحل گردد و قوت او بمحل مقصود رسد و باید که استنجا بطبیخ بنج خطمی کنند تا میرز از نفرماید و باند و آب استنجا نه سرد باید نه گرم و از نمک که ذا کل دوا شنفر باشد هرگز دوباز دست نبینی گرفته نوشند و بنفر غره دهن پاک کنند و قدری پودینه فاید او بید برگ تنبول تحمیل مفید اگر هیچ تدبیر سود ندهد و دانند که مسهل را لبقی خواهد برتافت باید که اول فصد امر فرمایند پس دوا نوشند

اغلب که بدین حیله نخواهد یافت و قی سر و قبل از مسهل کرب و غشی نیاز دارد و اگر مسهل عمل نکند منعست که بالایش مسهل دیگر در همان روز دهند مگر بضرورت که مدد کنند اما چنین مزاج چون آب آلو آب تمرهندی بقند یا بنجبین دهند تا مدد دهد و منفجر نشود و چون دانند که بطور عمل آید اندکی دیدا حس آنکه دران روز باعث بر حرکت نشوند و اگر منقص کرب سدر صداع قطی تفاوب آرد و هنوز دوا در معده باشد مار العسل گرم یا آب گرم شور کرده دهند تا خلط را رقیق کرده مدد دهد و اگر مصطکی سحوقه نکنیم و رم بقند آمیخته آب گرم دهند مدد تمام مینماید و اکل اشیای قابضه عطره چون سفرجل تفاح و مانند آن اعانت میدهد بر اجابت چه اینها بسبب قبض فم معده و ماتحت او را کم قریب او دست تعصر میسازد و دفع غشی مینماید و دوا را خلط را فوق بشغل مائل می سازد و بنابر عطریت طبع را قوت میدهد **قول جالینوس** شخصی استسقا مبتلا بود مشاهده هیچ استفراغ نکرد بعد آن دریافت که معده تنگ میشود و سیفشازد و رنگ زرد گردید فرمود تا میوه قابض مزور حال که خایند ساکن شود و تنفرغ کرد اگر بدین تدبیر هم عمل نکند زود قی نماید تا دوا که در معده محتبس است برآید و ضرر نرساند و اگر دوا از معده بامعا رفته باشد و در آنجا بنگشته باز مار العسل و آب شور دهند و بحقنه و شافه مدد نمایند و آنجا که حقنه و دیگر تدابیر سود ندهد و اعراض رديه چون تمدد بدن و حجوظ عین و مانند آن پدید آید و دوا سوی بالا حرکت کند فصد باسلیق یا اکحل نمایند تا ماده متحرکه مستحرج گردد و اعضای رئیسه از انصباب محفوظ باند و آثار خلوی معده از دوا و اسخرا و با معا آنست که در معده هیچ ثقل و اضطراب و غشی نماند و آروغ خالی از رائحه دوا آید و احوط آنکه چون مسهل دهند و عمل نکند اگر خیفه اعراض رديه پدید نیاید فصد باید کرد و اگر رديه بعید و یا سه روز بود تا مبادا ماده بعد چندی حرکت کند و باعضای رئیسه میل نماید **فائده** وقتیکه مسهل عمل تمام کند محرورین آشپنول بدهن بنفشه چرب کرده آب بارد که در وشکر حل بود و دهند و مبرودین احرون مغسول آب گرم و زیت آمیخته یا تخم مرو بشربت دهند و معتدل المزاج را تخم ریحان بروغن بادام چرب نموده بشربت قند و گلاب دهند بعد آن چون ساعتی گذرد غذای نرم خورند و بهترین اغذیه یا آشپنه ریست و بعد شرب مسهل قبل از تمام عمل اکل غذا جائز نیست مگر کسی را که ضعیف بود و یا جوع کشیده باشد یا معاد و با انصباب صفراء غلوی معده بود باید که قبل از آنکه دوا در کار آید اندکی نان بخبر انگوری تر کرده خورد تا هم قوت ماند و هم اثر دوا شکسته نشود و بعد مسهل تا سه روز از اغذیه ثقیل و بسیار ترش و شیرین و شور و سخت سرد و حرکت عنیف و شراب کثیر و تعریق و جماع و تعب پرهیز و قوا دوسه روز نگذرد سرکه و بنجبین ندهند که سجی می آرد و باسانی باسفنج و غذای نیک دانک خورند و آثار کمال سهال آنکه مسدد که باخراج خلط واحد مخصوصست شروع در اخراج خلط دیگر نماید **بدانکه** مسهل ناقص ضرر تمام دارد و چون فصد ناقص پس اگر قوت کفایت کند مسهل دهند تا ماده مقصوده بالتمام برآید و اگر قوت ضعیف بود تفرق نکرده زیاده دوا دهند تا کثرت اسهال حادث نسازد و وقتیکه مسهل اوساط کند و قبض مطلوب بود و حرارت باشد پرنج و ماست دهند اگر محرر باشد تخم ریحان بریان کرده دانیه تخم خربزه یا زنگ یا نی هندوانه که خوف هیچ نباشد گل ارمنی با آب انار مفید و شد اطراف نافع و تعریق بحمام یا تبخیر آب گرم مناسب اگر عروق مفتوح شود طبا شیر شربت سیب شربت به شربت انار دهند کلخه طبیعه بوبانند و لک و تمخین اعضا و دفع مجففه ها تحت اضلاع و بین الکتفین و قصعه معده و احشا بایست شد آب سیب آب به آب مورد طبا شیر گلنار و غیره مفید و تدهین بطن بروغن مصطکی روغن به نافع و چند لقمه نان با آب انار ترش آلوده یا سیب بقدری خشخاش سائیده خوانند اسپغول بریان گل ارمنی بریان بدهن ورد چرب کرده همراه رب سیب شربت مورد دهند اطراف در آب

گذارند غذای قابض خورند هوای خانه معتدل سازند اگر این همه تدابیر سود ندهد مخدرات وحابسات قوی دهند **بدانکه** اجماع دو مسهل در یکروز سنت یعنی بعد اکمل مسهل کامل الوزن بنا بر بعضی عمل مسهل دیگر همان باشد یا دیگر بدهند چه می تواند که هر دو بحرکت آیند و اسهال باز اخراط شود و یا ازین هم عمل نشود و شر قوی آرد پس شارب مسهل مریض مسهل خفیف باشد و از بودنش در بدن مضرتی متوقع نبود و حاجت بتحریک نیست الا از تدابیر مذکوره هر که اسهل و انفع بحال مریض و انسب بوقت باشد بکار برند **بدانکه** بعد شرب مسهل بحمام نروند چه حمام جذب ماده بخارج مینماید بدانسبب منع اسهال میکند و طبع را بنا بر جذبین مخالفین متحیر میسازد و قدمین بدن و دلک لینه از معینات اسهال است بنا بر اذابت و تهیه اخلاط او دلک قوی درشت گاه بود که منع اسهال کند **بدانکه** خوب کردن قبل از شروع عمل معین علت خصوص و رد و اسی قوی الا بطل یا ضعیف عمل بود و بعد شروع در عمل ترک نوشاندن مسهل قوی بود یا ضعیف **فائده** اگر بعد اسهال و قصد وجع کبد شود بسبب توقف ماده اندر وی عند هبوط کمانی الاسهال یا عند صعود کمانی القصد باید که آب گرم نوشانند و اگر بعد اسهال حمی پدید آید یا دیگر اعراض دمویه قصد کنند اگر نفع نشود و قوص کافور دهند اگر بعد خروج دوا از معده بوی دوا باقی بود سویق شعیر دهند اگر بعد اسهال قوانق شود اسپغول بدهن ورد و آب بارد لت کرده دهند اطراف بندند عطسه آرند اگر بعد اسهال درقت و حرارت در معده پدید آید اعاب اسپغول یا لعاب بدانه بره عن گل یا بره و عن بادام یا بره و عن کدو آمیخته دهند اگر بسبب حرقت و وجع ماده حار بود و بتدابیر مذکور زائل نگردد تی نمایند اگر بعد اسهال نقص غشی اعراض منکره پدید آید تدبیر شر تعدیل و اخراج بقی قنادیل قوابض ست **بدانکه** گاه باشد که مسهل مقوی شود بسبب ضعف معده یا تخمه یا یبوست یا ثقل یا کراهیت دوا **فائده** کسی که بدنش غلیظ بود و طعمه فواکه کثیر خورد و رطوبات کم نماید آن مسهل لائق و کسی که لین طبع مدام دارد یا اکثر امراض اسهال مبتلا شود آن مسهل ندهند خصوص قوی که خوف سبج دارد **فائده** اگر دواء المعا ثقل یا بس بود تا که اخراج او بحقنه و شافه کنند و مرق مزقه نمایند مسهل ندهند و گذاشتن را که تخمه و بدهضمی یا اخلاط لزج یا شراسیف او ستمد دیا دواحشای او التهاب سده بود مسهل ندهند تا که با غذیه لینه و استراحت و حمام و ترک محرکات بتلیینات اصلاح حالات مرقومه نگردد و منع در تخمه و تمدد و شراسیف بسبب نجاست و خلط خلط ست و دو اخلاط لزجه بنا بر تشبث و با بعضا چه خلط غلیظ لزج از قرحه و امتاشر نمی گردد و ماده صائمه بالضرورة می آید و ضرر می آرد و الالتهاب حشا بسبب آنکه این دو الست حدت ماده ضعیف حشا و نوظه ماده سوی احشا پس اگر دین بی اصلاح خلط مسهل دهند خوفست که ماده حاده حرکت نموده تمامه بر احشا آرد و ورم پیدا کند **بدانکه** ادویه مسهله کلیه مضعف فم معده اند پس لازم آید ادویه طبیه مقویه قلب باد و ضم سازند تا ضرر از فم معده باز دارد و روح حیوانی را قوت دهد و با سهال مدد نمایند و با دویه مسهله اشیای مدره کثیر نیز ندلان الا ارز یفقص الاسهال لانصراف المادة الی المثانة و دواهای مسهل بسیار شیرین نسازند که طبع بسبب حلاوت آن را عوض غذا صرف نماید و از و منفعل گردد و دواهای سریع الحمل بسیطه الحمل نیامیزند که بطیء الحمل قوت سریع الحمل را بشکند یا سریع الحمل زود فارغ شود و بطی الحمل بعد او بحرکت آید زنهار انفراد عمل در تاثیر بر واحد ضعیف افتد و مقصود حاصل نیاید **بدانکه** اجزای مختلف طبیع بود یا القیع آنچه قابل گداختن بود چون نمک و صمغ را بقدر شرعی گیرند و آنچه ثقل او بماند و قوت در طبیع آید دو چند گیرند و چون ادویه متعدده مرکب سازند وزن هر یک از وزن خاصه او که تنها دهند کمتر کنند تا از مجموع شربتی معتدل حاصل آید **قول لازم و بیر** مسهل که در فن جراحی بکار آید رستم اندرآول جاذبه چون سقمونیا غاریقون

دوم قابضه ومقویه چون هلیله وریوند سوم ملینه چون خیارشنبر شیرخشت وگفته قبل از مسهل اگر درم صفراوی بود شربت ورد شربت گوبهی شربت انار شربت حماض دوا ونس بماءالشعیر یا آب گوبهی یا آب کاسنی دهند بعده شربت ورد سه اونس ریوند یک نیم درم مغز خیارشنبر نیم درم بعرق کاسنی دهند ودر درم منقی اول عسل گلابی یا ماءالعسل دوا ونس بعرق بادیان دهند یا شربت گل کاسنی دهند بعده ریوند یک نیم درم در آب جوشانده صاف کرده یا کاتولیکون پنج اونس آمیخته دهند ودر درم سوداوی اول شربت گاوزبان شربت شاهتره دوا ونس دهند بعده اول ماءالعسل بعرق بادیان دهند ودیگر آن نزدیک بخیلی قند برابر سائیده بعسل گلابی آمیخته از یک تا سه درم دهند سه روز گفته در مسهل چراهی او دو یطیقون یا نیسون یا بادیان یا آب فتیر تربیخ باید آمیخت وگفته اگر مسهل عمل نکند یا لبقی برآید همان روز شربت ورد یا دیگر مسهل نرم دهند یا حقنه نمایند وگفته اطفال وحوامل را مسهل از خیارشنبر شیرخشت دهند اگر ضرور شود وسنا هم اندازند وگفته وقتیکه مسهل قوی دهند غذا بدیر باید داد واگر مسهل خفیف باشد بعد ساعتی غذا دهند وگفته در زخم سر شکم برای تصفیه مسهل ضرور است پس باید که بعد بخش روز جرح مسهل از خیارشنبر شیرخشت یا طبیخ هلیله دهند ودر زخم سر شکم یا وخارقیون نیندازند که ضرر دارد وحامله را تا چهار ماه فصد منعست مگر ضرورتا ودر ایام گرما مسهل ندهند وبرای صبی ان بیان اسپرکترکرده بوده بندند تا مجمه بغیر شرط بر جده گذارند واگر مسهل عمل نکند روغن بادام نوشانند واندکی حرکت نمایند واگر مسهل عمل بسیار کند هر دو بازو دو ساقین محکم بندند ومجمه باری بر شکم گذارند وگفته اگر مسهل جوب دهند باید که بعد دادن اندکی خوابانند تا که بعمل آید وبعد رشح عمل خواب ننمایند واگر مسهل مطبوخ بود خواب نباید کرد **قول بقراط** ادویه مسهله همه حار یابس اند پس محموم را بسبب حدت تب صاحبت بسهل نیست مگر بچیزی باید وطرب که ضدی باشد وبسبب ماده حاجتست پس مسهل وچنین جا آن وقت شاید که طبیب ادراک نماید که مرض از استفراغ ماده افزون از حرارتی خواهد بود که از دوا تولد شود وقوت قوی باشد وقوام ماده معتدل وگفته دوای مسهل بعد نضج باید داد وتا ماده خام باشد هنوز آغاز مرض بود ودر آغاز مسهل نشاید مگر که مرض سخت آشفته باشد وآثار او آنست که بیمار در ابتدا سخت بیقرار بود وماده مرض در حرکت وانعضوی بعضوی منتقل باشد **بدانکه** ادویه مسهله هر یک باخراج یک خلط مخصوصست اما اخراج رطوبت بیش ازان خلط مینماید چه روز اکل دوای مسهل اکثر تری در انگشت فراخ میگردد بسبب اخراج رطوبت بیش از خلط مقصود لهذا اگر بدقوی مسهل خورد بسیر دپس مردم نحیف را فصل وشهرهای گرم مسهل نباید داد مگر با جتیاط تمام واحتیاط آنست که در حال وارد وحال آن شخص وحال هوا وفصل سال وشهر نیک نگاه کند زیرا که اکثر اتفاق افتد که شخصی را دوای مسهلی سود وار بود وهمان دوا در سال دیگر بآن شخص زیان کند مثلا شخصی از مزاج گرم وتر اتفاق افتد واستفراغ بسه تمونیا وتربد داده باشند سبب آن کرده شود وو اخلاط گرم وتر بیاید پس وقتیکه ماده رطوبت کمتر شد نفع بران شخص پدید آید پس آن شخص را سال دیگر مزاج گرم وخشک باشد بسبب کم شدن رطوبت در اول سال ومزاج فصل هم گرم وخشک اتفاق افتد پس استفراغ بسقمونیا وتربد آن را زیان دارد ودر سال اما اتفاق افتد که هر که دوای مسهل خورد هلاک گردید سبب وا اینست که وبا در هوا عفونت پدید آمده ومزاج فصل گرم وخشک شده پس درین سال قوت دل وتری درتن نگاه باید داشت واشربه ومسرهای سرد باید خورد وآسایش باید جست واز گرما وعرق آوردن وکارهای بارنج دور باید بود پس اگر درین سال مسهل خورد زیان دارد بلکه مهلک بود **انتباه** اگر عمل نکردن مسهل ضیق مجاری وعرق باشد در آفرینش یا بسبب امراض چنانچه در فالج وسکته باید که اول ترقیق اخلاط و

افتتاح سدد و تبدیل مزاج نماید مادام الاصول و روغن خروع و روغن بادام تلخ درین حال موافق افتد و دارو سپس مهل تنکر فس مایع نقطی بکار باید داشت اگر حاجت استفراغ قوی تر بدهد مهل مزاج باشد پس اگر چنین کسی که هر دو کار کند بدست آید غنیمت داند چنانچه وجعی صفراوی و محرقه آب آلو که ملین و هم مسکن حرارت و حدت مهل پرویر بکار باید داشت و ادویه مسهله مزاج بهتر فائده اگر اخلاط پخته باشد مضرت مهل بزرگ بود و اگر استفراغ کنند بفایده باشد و سبب یکی انگله باده خام بجنبد و در همه تن منتشر گردد و اخلاط دیگر بخلط خام آمیزد و استحالت پذیرد و بدین سبب خلط بد و مزاج بد مستولی گردد دوم آنکه انچه لطیف است تفرغ شود و غلیظ بماند و مرض عسر گردد بدانکه استعمال مهل در سینه وه کسر منعت یکی ضعف قوت که اگر مسهل خورد ضعف افزاید دوم استلای خون که در هیچ سودندارد سوم کودک چرا که او را هنگام پروردن و بالیدن باشد نگه ماده بیرون کردن و اگر ضرور افتد از آب سیو ها و مانند آن نشاید گذشت چهارم پیر درین وقت هم قوت و هم تری و هم حرارت در تن اندک باید داشت و مسهل ضعیف هر سه پس بغیر ضرورت قوی نشاید و با احتیاط تمام تخم ریاسی سخت که درین وقت ضعف آرد و افراط کند ششم سرمای سخت که درین وقت ماده فشرده شود و اجابت بعسر گردد هفتم ضعف دل چرا که غشی آرد و هشتم ضعف معده چرا که معده قبول دوا نکند و ضعف آرد بلکه غشی تخم گوشتی عضلات تکم و این آثار ضعف احشا باشد دهم هزال مفرط چرا که بیوست افزاید و باشد که دق شود یازدهم تندرستی پیه کسی که حاجت مسهل نباشد و را استفراغ نشاید چرا که مسهل و قتیکه خلط بد بنیاید اخلاط نیک را قلع کرده بر آرد و مضرت بر سد رساند دوازدهم ضعف امعا چرا که امعا زود و اقوت انهال گیرد و بدان هیئت بماند و تدارک عسر باشد سیزدهم الشعی یعنی کسیکه بجای حروف بین با گوید سبب این ضعف زبان و اعصاب او بود و سبب او رطوبت باشد پس سبب ترسی زبان زنگاه نتواند داشت و مرسی اعصاب از تری و ماغ باشد پس وقتیکه و ماغ تر بود مدام فضله و ماغ بمعده ریزد و سبب اسهال مزمن گردد پس شخصیکه بالطبع معتاد اسهال مزمن بود دوای مسهل خورد اسهال بر دوام گردد پس عسر باشد انعست فائده اگر در مردم تندرست پیچیدن ناف و درد پشت و کمرگاه دز انوفتد بداند که او را مسهل حاجتست و اغلاط سهل نپذیرد بدانکه سه کس را دوای قوی ندهند یکی مردمان شهرهای گرم را دو شهرهای گرم بفضول بسبب گرمی هوا تحلیل خرج میشود لقوی حاجت نبود دوم مردمان خشک مزاج را چه ایشان را دو یه نرم و لنج چون مغز فلوس شیرخشت شربت آلو اسهال تمام تر آرد سوم کسی که دارو خوردن عادت دارد و سه کس را بدوای قوی حاجت بود یکی مردم شهرهای سرد و رشهر سرد چه قوت سرما قوت دوا را ضعیف کند و انکار بسیار دارد دوم مردمان را که آب ایستاده خورند چرا که اخلاط ایشان غلیظ و بسیار باشد سوم صاحب سپرز را هم بدین سبب فائده قبل دوا از اطعمه و اشربه مولده کیموس بد و هر چه معده و کبد را ضعیف کند و مضر باشد و اجتناب و هر چه قوتها را ضعیف سازد یا حال تن را بگرداند نپرهیزند و اخلاط را مهیا کرده بتدابیر بفتحه سده و منضجه اخلاط و ملینه طبع که ضعف معده نیارد پس مسهل دهند قول بقراط اول اخلاط را که اخراج او خواهی چنان گردان که عروق و مجاری بآسانی گذرد پس مسهل دهد چه اگر طبع خشک ماده غلیظ باشد و سدها کشاده نبود طبع در جهد و پیچ افتد و پیچیدن امعا و کرب و غشی و ضعف نبض و اعراض بد تولد کند و قتیکه دوا خورد باید که طعام گوارنده و معده و کبد ازان تهی گشته و هنوز نجوع نیاده و ثقل خشک از معا بیرون آمده باشد اگر حاجت آید ثقل پاپس را بقدر نرم بیرون کند انتباه اگر مردم ضعیف التراکیب و معده و محروری را بمسهل حاجت افتد یکساعت قبل از دوا کشکاب یا آب انار ترش یا ماندکی شکر یا حسوی لطیف خورد پس

دو اوگاه گاه اندک آب گرم نوشد تا دوا نیز بحرکت آید و بعد عمل تمام نیز آب گرم باید خورد تا معده و امعا را زبا قی خلط دود و اپاک شوید و بعد شرب دوا در حال حرکت نکنند بلکه ساکن باشند چندانکه طبع در دوا اثر کند و آن را گرم سازو پس دوای نرم و ضعیف چون بنفشه خیارشنبر و غیره حرکت کمتر و آهسته باید کرد تا قوت دوا بماند و کار کند و اگر دوا قوی باشد حرکت آن را قوت دهد و استفراغ تمام کند و سکون استفراغ تمام نماید و در غذای صاحب مسهل نمک بسیار نباید و کسی را که بفصد و مسهل حاجت بود اگر ماده گرم باشد اول فصد پس مسهل و اگر ماده سرد بود عکس این اما اگر مسهل گرم دهند اول فصد نمایند و باقی خون را باشربه و اغذیه سرد با عتدال آرند تا از دوا حرارت و عفونت تولد نکند **فائده** اگر چند روز قبل از دوا بحمام روند و اخلاط را لطیف ساخته قابل مسهل گردانند پس ساعتی قبل از دوا بحمام روند و بر آید و چندان صبر کند که اثر حرارت و عرق برود پس دوا خورد و بهتر و بعد اکل دوا در حمام نرود مگر در سرما اگر بخانه نخستین رود و دوا باشد **انتباه** اگر دوا بحرکت آید و باد قرا قر کند مگر اجابت نشود بسبب ضعف معده که بر دفع قادر نیست معده را بچیزی قابض چون میده شربت انار گلقند قوی کنند **بدانکه** تبئین طبع قبل از دوا اصولیست مگر ضعیف الاحشا و کسیکه بعد دوا مدتی در اسهال دهد آن را نشاید تا سبب افراط نگردد اگر برای او با دویه مسهل چیزی دواهی قی آمیزند تا قوت هر دو بیکدیگر کوشند دوا سهال افراط نکند صلوب باشد **فائده** در سرما طبیخ گرم گرم دهند خاصه آنکه مزاج مردم سرد باشد و حب نیز بجلاب گرم یا آب گرم دهند و هر چی که با طبیخ دهند باید که از نصف آن بطبیخ باشد مثلاً اگر طبیخ شاهتره حب سکمونیا مغز اطبیخ فتیمون حب سقمونیا و طبیخ سورنجان حب سقمونیا **بدانکه** اگر دوا کشنده قوت ضعیف بود و دوای قوی ندهند بلکه استفراغ بدوای سبک لطیف بدفعات نمایند و باین استفراغات اندیشه نباشد و اگر قوت قوی ماده اندک باشد یکبار گی بدو نیمانند آن خلط تقرع سازند اگر قوت قوی ماده بسیار باشد باید دوا قوی بسیار استفراغ نماید و اگر قوت ضعیف و خلط باندک باشد بدوای سبک یا شراب المنبوع استفراغ کنند **فائده** وقتیکه در فصل بهار یا دشمری بر آید و وقتیکه از آخر فصل زمستان برسر کوه برف پدید آید و هوا متغیر شود و قت مسهل گذشته باشد و هر که را در فصل غیر موافق حاجت بمسهل شود فصل سرما اولی از فصل گرما باشد و در مسهل روزی باید خورد که با جنوبت آید و هوا خوش بود و در گرما وقت شب و وقتیکه باد شمال آید یا باید خورد **بدانکه** اهل نغم و کسی را که زود استفراغ باید بعد اعی قوی یا مبطلا یا بشیات استفراغ کنند اگر کار بر آید حاجت بمسهل نباشد اول پنیر بعسل آلوده دهند پس چیزیکه طعم دهن اخذ سازد تا مزه دوا نیابد خایند پس دوا دهند بعد پوست بادام یا گل خراسانی بسکر آغشته بیاشند اگر غثی من شاء باشد دهند و سنجبل یا گل شور مکند و بیندازند و حب الیهود المکرر بالعسل پیچیده بلعق کنند یا آب یا جلاب در دهن گیرند حب در دهن انداخته یکبار فرو برند اگر نیرو کافی نبود محرور تر نمونیا لیز یا آب الوبا یا آب ترمس دی یا آب انار یا جلاب حل کرده دهند اگر خورد و بحب را غب باشد تمونیا نیک تر بخمین یا تیکر سه حب خرما خته دهند اگر شیرینی هم خورد و سقمونیا یا آب سیب ترش یا آب حل کرده حب ساخته دهند و بلغمی را ب هلیله را ب تربد ب شحم حنظل یا فتیمون طبایر کرده دهند **قول ارزی** را ب بدیفانیز شرته او عم سهال قوی کرده دوا نارا ب شحم حنظل یا فتیمون بود و گفته اند چنین بود و گفته اند برای تندرستی هر قت که خواهد علک البطم یا دو درم نوره دو یا چهار دانگ آنچه خورد با مغز تخم منصف چهار درم انیسون نیم درم مغز بادام چهار دانگ کعک نیم سهال آنچه خورد یا مصطکی نیم مثقالی شکره و قت شتال سایده و قت خواب آب خورده خلط بادا بطبع رم کند و معده را سود دارد و اگر دانه انجیر قبل طعام لمین بود و گفته بفتیر شربت یا باهی شود و گفته نا قبل از غذا خورد و طبیخ نرم کند و شراب پس از طعام همچنین بود **فائده** قی که عطش سفر پدید آید و اسهال باز ندهد واجب بود در حال بند باید کرد و نیز وقتی که دوا خلط را که بدو تعلق دارد استفراغ تمام کرد و شروع با استفراغ خلط دیگر نمود در حال باز باید داشت مثلاً دوا که برای سهال صفرا خورد و اسهال صفرا کرده باستفراغ بلغم آغاز کرد و بایست که افراط میکند چه اگر از استفراغ صفرا بلغم کا

بسود و اسهال افراط از حد گذشته باشد و هر گاه کار باستفراغ خون رسد خطرناک بود **انتباه** دواکه خورند تعلق باستفراغ خلط دارد اول آنرا بیرون کند و اگر هنوز قوت دوا مانده باشد خلط دیگر را که رقیق تر بود بجنباند و استفراغ کردن گیرد و مثلاً دواکه بسود و اتعلق دارد اول سود و اپس صفرا بعده بلغم و اگر بصفرا تعلق دارد اول صفرا پس بلغم بعد سود و اگرچه چندان از بلغم و سود و اقریق نرسد مگر و بجانه تعالی در طبیعم و م ارتیق نرسد نهاده است که خون از اندام دارد و بیرون ندهد چه حاجت بخون زیاده است و غذای رستینی و تن بدان بر پاست این قدر که قوت طبیعی ضعیف سازد و بر و قهر کند و خون از و بستاند خطیر باشد **فائده** اگر دوائی سهل یا بی افراط کنند اطراف بندند و آغاز بستن از بن بغل و بن ران کنند تریاق کبیر یا فلونیا و هند آب گرم زیر دامن سوی پشت نهند و در دائی در گیرند و سر بیرون دارند چون عرق کثیر آید طباشیر شربت انار و غیره و هند کافور صندل بو یانند و در بازو داشتن حدت دوا از معاکسکه و روغن گاو انفع شربت غوره خورند یا رتنگ بشیر جوشانده و هند قابضات خورند و بر معده ضماد کنند تقویت بشمولات و تعلیق بجمار نمایند اگر ساکن نشود حب الرشاد و بریان بدوغ و هند **قول جالینوس** شخصی استقمونیا داد و اسهال تمام کرد روز سوم و جع حرقت در امعا پدید آمد و تفل کثیر برآمد همچنین بعد هر چند روزی وجع و حرقت معاودت کردی و تفل کثیر برآمدی چون تفحص حال کردم سبب قولنج او دیر سهل بسیار خورده بود و امعا ضعیف شده و ستمونیا امعا را خراشیده پس فضلات که در تن او بود بسبب ضعف و خراش امعا و انجا و در روزهای چند جمع شدی امعا را رنجانیدی بیرون گشتی فرمودم تا غذای او چند روز از نارون بسازند که رنج کمتر شد پس از ان سماق نیز فرمودم تا امعا را قوی کند نان در شراب قابض و زیره و آبی و غیره در فرمودم در اندک مدت صحت یافت **بداند که** چون دوای سهل یا بقیه خورند و معده آید و قوت او در بدن گسترده و مثال سقناطیس بدان موضع که خلط است رسد و آنرا بکند و از خون جدا کند و ازان گذر باکه رفته بود باز بجگر آید و از جگر بدان رگ که آنرا با بنا منه بیرون آید و بعد از اثنا عشر و صائم رسد پس قوت دافعه بحرکت آید و آنرا سوی زیر دفع نماید و بعده که آید اگر آید بقی مندفع گردد **بداند که** قوت ادویه مختلف است بعضی خلط را از خون جدا کند و از عضوی بکند و بیرون آرد چون تربد بلغم را سقمونیا صفرا را حجر ارمنی سودا را و بعضی دو خلط را بجنباند چون منا صفرا و بلغم را و بعضی سه خلط را چون شحم حنظل بلغم و صفرا و سودا را و هر دوا که بیش از یک خلط بجنباند کار او را تفاوت باشد چه فارقیون بلغم را افزون از سودا و سودا را زیاده از صفرا اخراج کند و بعضی دو العضوی مخصوص تر است استفراغ از ان عضو بیشتر نماید چون شحم حنظل از دماغ و اعصاب و سورنجان از مفاصل همچنین بعض ادویه اند که بعض عضو را عاصر و از ند چنانچه سقمونیا جگر را و سورنجان معده را و شحم حنظل امعا را **فائده** در ترکیب ادویه مسهله ۹ نکته یاد دارند اول آنکه هیچ دوا و یه مسهله مضر فم معده اندیس ادویه عطریه مقویه دل بآن ضم سازند تا ضرر بازدارد دوم آنکه با دویه مسهله مدرات کثیر نیامیزند که فعل مسهل کمتر یابد و سوم آنکه دویه مسهل بسیار شیرین نسازند چهارم آنکه ادویه که آمیزند یکی سریع العمل و یکی بطی العمل باشد پس بطی العمل بسریع العمل فرو رخصت کند و قوت آن را بشکند یا سریع العمل زود از کار فارغ شود و بطی العمل بکار نیامده و چون بکار آید قوت او بتهائی ضعیف باشد پس جهد باید کرد تا مقدار وزن هر یک باندازه خود باشد و نیک آمیخته شود تا از هر دو یک مزاج و یک قوت حاصل آید پنجم آنکه بسیار دو است که آنرا بسیجیزی تیز بکار باید داشت تا آن را مدد دهد چون زنجبیل بتربد ششم آنکه دوای قابض چون هلیله که استفراغ او بعصرت بدوای لزج که کارا و بلغز اندین بود چنان ترکیب کنند که اول دوای افزننده ماده را لغزاندین گیرد پس دوای قابض عصر کند تا خلط زود دفع گردد و چنان نسازند که اول قابض عصر کند و پس آن لزج

انفراندین گیره چه قابض مجاری را تنگ کرده باشد غلطی را که انفراند باشد که وعضوی ماند و رم و سده آرد هفتم آنکه ادویه که برای اصلاح ادویه دیگر بکار دارند وزنش برای شخصی که نصف دوا تر سد چهار یک وزن آن کنند و برای شخصی که بحقیقت دانند که او را مضرتی از آن باشد پنجیک وزن آن نمایند و زن و کمتر نمایند تا فعل او باطل نگردد هشتم آنکه دوا را در طبیخ گداخته شود و چون نمک صمغ وزنش قدر شربت باید کرد و دوا را که ثقل دارد وزنش از شربت مضاعف کنند مثلاً هلیله دو درم و بهند در طبیخ چهار سا یکش درم کنند تر بدا گر و حب نیمدرم و بهند در طبیخ دو نیمدرم بسازند سنجم آنکه سه یا چهار دوا که ترکب نمایند و در هریک از وزن خاصه او که تنها دهند کمتر باید مثلاً تر بدهلیله غاریقون صبر مرکب کنند هلیله درم تر بدچهار دانگ غاریقون نیمدرم صبر چهار دانگ و دیگر ادویه هم برین قیاس تا از همه یک شربت معتدل ساخته شود **قول دوم** در انتوینو رفع غلیان هر ماده بادویه معدله نماید تا ماده معتدل معتدل شده خارج گردد و باسانی موی بحالت اصلی خود آید مثلاً برای غلبه بلغم و صفرا مسهلات دهند و برای غلبهٔ ماده لزجه ادویه مرققه و اسهیدنیتی و ملینه و برای غلبه ترشی ادویه جاذبه و باید که مسهلات نرم بعمل آرند تا چند روز مداومت کرده شود پس اگر قوی باید شربتی زیاده و هند مریض تاب نخواهد آورد و برای رفع غلیان از عضو خاص ادویه مدره بعمل نیارند چرا که اخراج همه ماده از راه بول خواهد کرد و اخراج بعضی ماده بادویه مرققه و مفتحه نیز قاعدهٔ علاج است چه بسبب غلیان بعض ماده اکثر امراض پیدا میشوند پس اخراج هر کدام غلیان ابعد دریافت آن زودتر ضرور اگرچه جسم از قوت او اندانیا بد و تا وقتیکه علامات یافته نشوند ضد او بعمل آرند نامدبر اتصدیع نیابد **بدانکه** از مسهل اخراج ماده تنکر و امعا میگردد و اما از ملینات چون شیر خشت شربت ورد و غیره ماده شکم و امعا اندک می برآید و از مسهلات قوی خروج ماده از ناسای موی و غیره میشود **فائده** وقتیکه در ضلع اولین یعنی شکم و امعا و در ضلع دوم یعنی ماسای موی و در ضلع سوم یعنی اجزای مغذیه غلبهٔ خلاط چون بلغم و غیره شود به اضمه را ناقص سازد و استعمال مسهل ضرور گردد باید سه مابعمل آرند را اگر برای حفظ جسم گیرند باید که در ربیع و خزان گیرند چه در گرما چه در سرما ماده غیر ضروری می برآید **بدانکه** فعل مسهل بسبب وغدغه که از حدت و لذاعت خود حرکت دودی اجزای نرم و صلب را میفزاید محسوس میشود و خروج ماده از اوعیه های بنیزه بدین وجه است مثلاً گویند که در همه روز یک اونس صفرا می بیرون باید تا عشر میفرستد پس وقتیکه اثر ادویه مسهله بجا رسد وغدغه کثیره کرده حرکت دودی جگر را افزاید و صفرا قدر نیم طل بخته در امعا افتد و طبقات آن را وغدغه نماید و حرکت موجی آن را افزاید و بدان سبب طبع اجابت نماید و خروج ماده بدو وجه است یکی آنکه چون ادویه مسهله خفیفه در شکم و امعا رسند از حدت خود غدد معدی لیفات معائی را خراشند و بدان سبب دهن آنها مفتوح شود و دست وغدغه بکثرت تمام ماده بنیزه یعنی جگر یا کیزا و غیره رسد و حرکت دودی اینها افزاید و بدان سبب غلط ترش یا نمکین یا تیکو دا ملیا فاکو با فراط بخته سوی امعا گرایند و در انجا بغلط لیفتی کولا روفضلهٔ آمیخته از کثرت حرکت موجی امعا بیرون افتد لیکن از همین تریق وغدغه دهای مرائی سودی در دیده شعری خارج ماده بدین وجه نیگردد و چه قوت مسهلات بماده این اعضا رسیدن نمیتواند و نیز ماده غدد ها و ورید نذکوره با معائی افتد دوم آنکه هرگاه مسهلات ماده بکیلوس رسند دران آمیخته از وی جدا کنند و نثر ائین نفذ یکنند و از انجا بوساطت شریان سیلی آگا بجگر و پانکریاس و پلینتو غدد و غدد های معائی و معدی رسند و حرکت آنها را بسبب وغدغه افزایند و بدان سبب اخلاط مذکوره با فراط بخته از کلوا کا با معا افتند و از انجا بقوت حرکت موجی امعا بیرون آیند پس اخلاط خمسهٔ مذکوره با دویه مسهله مستفرغ نیگردند سوای اینها کیلوس خام زبون و دیگر ماده که در ضلع شکم و امعا ماده

انذیزی برآیند لیکن دیگر اخلاط ما بقی که در ماسای موی انذر مسهل نمی برآیند یا دعیه مخرجه آنها با معا توصل ندارند سوای اخلاط خمسه که توصل میدارند پس از قسم اول اخراج اخلاط خمسه و از ثانی سوای اخلاط خمسه بول عرق بزاق نیز مستخرج میگردد **بدانکه** مسهل سته قسمست یکی ضعیف که بزمی فضله را نرم گردده برآرد و چون شیر خشت سناکل سرخ وغیره و دوم یک دوا کافیست دوم قوی که بدغدغه اخراج فضله نماید چون ریوند سقمونیا وغیره و برای این دو دوا کافی اند سوم اقوی که جمله کلان ماده جسم را فشرده برآرد چون شحم حنظل خربق کهن تلیوم مکور یا مین وغیره و برای این ادویه کثیر باینه **فائده** بعد استعمال مسهل مرق گوشت مرغ یا دنبه وغیره کم روغن نوشند و در بستر گرم بپوشیده تا ماده سیل شده مهیا براخراج گردد اگر عمل نکند تکرار ننمایند مگر بحقنه تحریک ماده کنند یا طبیخ مویز ترش هندی یا شیر خشت یک دوا و اولس با آب گرم گداخته و هندا تلیین نمود اخراج نمایند اگر عمل ننماید کنداد ویه مبرده دشیرین کننده و هندا بعد شرب مسهل تا سه ساعت نگذرد از اکل و شرب آب بارد و خواب باز نانند که مسهل عمل اند مگر آب سرد در حمی محرقه جائز است یک قاشق و هندا بدانکه از یک دوا اخراج همه ماده بعید است و دوا نکه مسهل هر خلط جدا مقرر نموده غلط است **فائده** تا که از ادویه ملینه اخراج ماده شود مسهل قوی ندهند و اگر امراض خاص و غیره از ادویه ملینه بآسانی زائل میگردند در اطفال و کهول و ضعفا ادویه ملینه و هندا نیز در شربت کم سازند زن زائیده و حامله از مسهل قوی نزهند و ملین اکتفا کنند و در امراض حاده سوای ملین ندهند و در خیلیان ماده دروی نیز مضر باشد صرف در اسهالی که از قصد مرض دیگر حادث شود و از حالت اول باز دیاد رسد اخراج باید خود و نیز در امراض طویل العمل مسهل قوی منعست مگر ادویه ملینه تا بآسانی بغیر آفات اخراج ماده فاسد گردد و در ثوران ماده زبون که سریع النفوذ باشد و سده اوعیه ادویه باتم و مفتحه بمسهل باید آمیخت تا اخراج ماده بآسانی شود و شیرینی کثیر در مسهل نیامیزند که مبطل اثرست بسبب زوال دغدغه آن **انتباه** در وقت ضعف قوت مسهل ندهند و ضعف قوت بدو وجه هست یکی آنکه بسبب کمی لیکور باد بحجم جسم و روح حیوانی و خلط ترش وغیره تعلق دارد و در این مسهل و مقصد منعست دوم آنکه بسبب افراط اخلاط تعلق دارد که لزج شده مزاحم حرکات و افعال روح شوند و در این مسهل خیر ندارد **بدانکه** ادویه مسهله سریعه مدره مفتحه در سن آبرقیق القوام باید تا بسبب قلت جسم سریع النفوذ و سریع العمل قوی الفعل بوند چه غلیظ القوام چون معاجین وغیره در معده و امعا تادیه ماند و از ترشی گذرنده بآسانی نگذارد بلکه قبل از گدازش اجزای صلبه آن بسبب خواص رطوبی و لزج باغشیه تکدر امعا سپیند و سبب وجع و جوشور و ریزش خون و غیره گردد و سبب لازم که از سنا و ریوند وغیره نفتح یا تین تورا سازند همینان از گیر ادویه مسهله کل باشند یا برگ یا بیخ وغیره طبیا کرده بعمل آرند تا سریع الاثر بود **فائده** ادویه مسهله نرم جوش آمیده موافق خواهش طبع باید و ادویه ملطفه نوشت طبع و طبع هر دو با هم راغب و مرغوب انند سرگاه که طبع خود نمودن نمیتواند آن وقت برای حصول مدعای مذکور ادویه مسهله سپید هندو تیز و تیکا را مساعد خود کند که حرکت موصلیت خود ان نمیتواند و تیز و تیکه جگر صفرا را سی بهتر آن وقت مسهل سپید هندا تر فعل خود قائم گردند و قت عملیات با بقی ادویه بابقی بدانکه نضج مفتح و مسهل نیست چه اماده بآکه از مسهل منتفع میگردند نضج ماسای موی هستند و مدام همراه او گردش کنند و از ان بخته میشوند و لائق اخراج اند سوای ازین ادویه مسهله بذاته تبزیده اخلاط با فراط اند **فائده** بعضی امراض مشترک اند که با مراض خاص اشتراک میدارند و مسهل زائل نمیشوند مگر از قصد چنانچه استسقا که شرکت بذات کبد بود و ذات الجنب از مسهل بهبود و مگر از قصد مسهله مفرده کلیستال تارتر و یک تاسه درم یا تارتر و تارتار زا دو یا تارتر و تیر مولاده و مانیک تارتر و یا مرکالون و پلیکا

تخم کلیتوه یا سال پولیکه یستی یا صد طبرزین تم تاکید رم یا رب تمر هندی یا رب غلوس یک اونس یا زیوند مسحوق تم تاکید رم و در طبیخ دو درم یا سنا مسحوق دو تا چهار درم و در تین تورا تا یک اونس یا غاریقون در تین تورا یک تاسه درم یا جلاب مسحوق اسکر و بلوتا درم یا زیزینا جلابا یا زیزینا سقمونیا تم تاکید رم یا سنا مسحوق دو تا یا دیاگرید بیک تا دو اسکر و بلو یا سپستوجه تا سکر و بلو تا درم یا تخم خطمی تم تاکید رم اسکر و بلو یا گم عربی تاکید رم اونس یا شیر خشت یا شیرخشت کاسنی همراه رب ونبذ یا شربت ورد سوتو تیبو یا شربت بنفشه ملین یک تا چهار اونس دهند اگر خواهند دو یه مذکور یا شربه مذکور آمیخته دهند مسهل مرلیه گلقند درم زیزینا جلابا نیم اسکر و بلو آمیخته یا گلقند گل شفتالو درم زیزینا جلابا ربع درم آمیخته یا گلقند گل گاوزبان درم جلابا نیم اسکر و بلو زیزینا جلابا پاسه دانه کریستال تارتر و هشت دانه شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته یا گلقند و درم ریوند نیم درم شربت و ورد قدر حاجت آمیخته یا گلقند درم سفوف کوریا ربع درم شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته یا گلقند درم مرکوریو دو سی شش سرخ شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته یا زیزینا جلابا پاسه دانه تارتر و تیر یولا دو شش دانه شربت ورد سونو تیبو قدر حاجت آمیخته یا مرکوریو دو سی اسکر و بلو زیزینا جلابا پاسه دانه شربت و قدر حاجت آمیخته یا عصاره ریوند نیم اسکر و بلو سقمونیا چهار دانه تارتر و تیر یولا دو هشت دانه الیشیر بر و پر یاتیس حسب قدر حب بسته دهند یک شربت یست دیگر شیر خشت سه اونس طبیخ شعیر آلو انجیر کشمش چهار اونس ترکرده صاف نموده روغن دارچینی قدری آمیخته نوشند دیگر شیر خشت سه اونس مرق مرغ و غیره پرنج اونس آمیخته بیگرم و دهند دیگر زیزینا سقمونیا شش دانه اسپرتیو آلو با لوسیاه شربت ورد و هر یک سه درم آمیخته یا زیزینا جلابا هشت دانه اسپرتیو انیسون شربت بنفشه هر یک سه درم آمیخته دهند دیگر سفوف سل سفوف مخ سفوف ملین سفوف کورنا پنبو سفوف میانا کو کوسفوف کولا کو کوسفوف سنا دیاتارتر و دیاسینی حب انتیلیکا حب انتی سیب حب اگریکا حب ایا بکاس حب کوپیا حب شاهتره حب سورنجان حب کاتولیکا حب دواولوس حب غاریقون حب یوند حب لاجورد حب تریبوس حب فتیدا حب اساری ابریت معجون ملین معجون کاتولیکو معجون ورد معجون اسدیو مینور معجون سپری مانتی معجون هامیک نقوع مخرج نقوع مسهل ایموکولیانوا یموکولیا انیتی طبیخ انتیلیکا دیاتارتر و رفیو رما دو دیا فینی سانو ایا یارج فیقرا مفرد ایا یارج فیقرا اسیس شربت ورد و بهشربت اورلیو شربت کاتولیکو شربت ایا بر بو شربت سنا شربت تریبوس شربت سیب سولوتیبو قرص ایقیون قرص حنظل قرص ابا بر بو هر که مناسب دانند دهند دیگر معجون هیدرا کیکا یک یا شش درم دهند دیگر دیاتارتر و پیدر و دو تا هشت درم دهند دیگر معجون لینتی تیو دینم تاکید اونس دهند دیگر معجون پاچیما کو کو دو اسکر و بلو تا دو درم دهند دیگر حب ایلیفانیا دو اسکر و بلو تا درم دهند دیگر دیاپرونیس مفرد و حقنه تاکید اونس بکار برند دیگر ایارج لوغازیا و حقنه یک تاسه درم بکار برند دیگر عسل اونس پنج چون سیاه شود فرو گذارند صبر درم آمیخته برتخته چوبی که آب تر بو و ریخته شانه ساخته بردارند

فصل بیست هفتم در مدرات بول

نفع او ادویه بول اگر قدر حاجت باشد نیز گوید اوجاع مفاصل و ظهر ثقل کسل و استسقا و اکثر امراض را که از تری باشد زائل کند اگر او را ضرر دارد و سیم بود که مثانه و مجری بول ریش گردد و عطش و ذیابطس و دق و گدازش تن آرد **مدرات** تخم خیار تخم خربزه تخم خود سیاه بادیان تخم کرفس شونیز تخواه کبر سداب دارچینی مرزنجوش سیر صعتر بادام تلخ هفتین پرسیاوشان زراوند طویل دو قواد خرزوفا قرطاسلیقه سنبل اسارون مشکطر اشیع فوه کبابه اهل انیسون حب بلسان دارشیشان فطر اسالیون **قول دون انتو تیو** خروج ماده از مجری بول یا بوساطت او یه مدره یا باستعمال اشیای مرطبه

با فراط چون ترنجبین خرمایی تمره وغیره است وخروج این قدر ماده بهبول از ماسامی موی بخولی کلیه است که ادعیه نیزده بولست وفعل مدرات هم
مثال مسهلاست که کلیه را بقوت تمام از مذت خود دفع مینمایند وسبب کثرت دفع مذکور حرکت دورسی گرده میفزاید وبول کثیر میگردد وچون مدرات
بول وماسامی موی مناسبت تمام دارند لهذا سوای کلیه تلاش اوعیه دیگر نمیسازند واگرچه در بول همه خلاط قدر معتدل پخته می برآیند چه بول ممزج
جمیع اخلاط است هر قدر که با فراط پخته شود همان قدر ماده دیگر هم با فراط می برآید واز مدرات خروج ماده مائی ومنی ورقیق وغلیظ اگر موجود
سوء البقنیه واستسقا ویرقان وغیره اند میشود ونیز زوال امراض مذکوره وسنگ وریگ وکلیه ومثانه میگردد وچرا که خروج بول لین وسترخی ومنفتح مذ
ومحلل صلابت این مجاریست وبهمین سبب حفظ مریض از موجع کلیه مینمایند بدانکه مدرات خفیفه فائده مذارند واکثر مریض مبتلا بامراض کثیره میگردد
ومدرات قویه در ابتدای مرض اگر ضرور شود وبهند واستعمال مدرات در سنگ مثانه اولی اما با فراط او گاهی زیونی می آرد چرا که کثرت خروج بول
سنگ را از جایش کندن نمی تواند ونه از موضعی که بسبب سنگ متاذی باشد گذر نمودن پس قباحت می آرد واگر حبس بول بسبب صلابت مایخ زائد
یا خارج مجری مثانه باشد استعمال مدرات مضرست بسبب برگشتن جلد مثانه از بول وهرگاه در بول الدم سورتر کیبی افتد دران هم استعمال مدرات مضرست
مدرات بنجکمفس ترب بیخ انجره مامیران بنجادیان بیخ الوت برگ برنجاست برگ کشوث پرسیاوشان برگ حرمل سفید برگ حرمل باغی گل بنفشه
تخم بنفشه گل کتان گل دونا پرشاد کاکنج کبابه تخم مرانفلن بادام تمغ خشخاش هریک سه درم ولائق مرض ومناسب وقت باشد وخمر ترکرده دهند
بدانکه ضبط بول مورث سنگ مثانه است حافظ صحت را اعتدال درین همه لازم پس اگر گرمتر از آب مشروبه بود مدرات خورده واگر اودار مفرط باشد باد و به
خنداب مهلب بسمت دیگر گشنیز پس اگر رقت صفرت غالب باشد بهلیله زرد ترنجبین الوات آب انارین واگر رقت کمودت غالب بهار انجبن هلیله بهندی
واگر غلظ وبیاض غالب بود باطریفل صغیر مقوی یا یارج وتر بدوفع او کند ودیگر مدرات ترب تربیخ چند قاشق نوشانند ودیگر بهروزه نیم پایک اونس
یا بالسمو پیرودیا نوهنت قطره یا بالسمو کوبی زه قطره یا قند نیم اونس تخم مرکرده یا اشق یا تخم عربی وواسکره پلو تخم ترکرده یا مثقل درهم تخم آمیخته
یا سلیمه پیرس یا ضفدع یا خراطین یا سرطان یا دوغ یا علق طیار تخم ترکرده یا نمک باقدار ربع یا یک اسکره پلو بشربت کشوث آمیخته یا سال به وخلا
نیم اسکره پلو هادرم بشربت کشوث آمیخته یا نمک ارمنی پنجدانه یا بهفت سرخ بشربت آمیخته یا سال پولیکر یستی چهار دانه یا نیم اسکره پلو بشربت کشوث
یا نیتره وانتیمونیا دو یک اسکره پلو یا نیدرم بشربت کشوث یا آب ارکانو دو پلیکا دو نیم تا یک اسکره پلو بشربت کشوث یا کریستال تارتر وانتیمونیا دو وهذا
بشربت کشوث دهند دیگر رب کبابه نیم اونس بالسمو پیرودیا نوچهار قطره سلیمه پیرس طیار درم بشربت کشوث حب قدر آمیزند دو خرتیست وتنگ گلقند
اونس تخم مرانفلن تخم دونا پرشاد هریکدو درم بشربت بنفشه قدر حاجت آمیزند ودیگر مغز تخم تربز تخم بنفشه آب زنبق آب انجره هریک سه اونس شیره برانزده
بیخ اونس این تارتر وانتیمونیا دو چهار سرخ بشربت بنفشه کنیم اونس آمیخته دهند ودیگر مغز بادام چهار درم تخم بنفشه دو درم عرق سالوا شش اونس شیره
برآورده تارتر وقار تا میزا دو یکدرم بشربت کشوث اونس آمیخته نوشند ودیگر تخم بنفشه نیم اونس تخم مرانفلن تخم دونا پرشاد هریک دو درم عرق
بنفشه قدر حاجت شیره برآورده درشش اونس این نمک دولاتیل تارتاری اسکره پلو سپرتو نمک تیم اسکره پلو قندسه درم آمیخته دهند ودیگر سالا
بیخ انجره هریک شش درم برگ برنجاست برگ کشوث هریک نیم مشت برگ بنفشه گل دونا پرشاد هریکدو مشت تارتر وسولوبری نیم اونس مرسفید

سه رطل تر کرده بخیته در روز دو سه دفعه دهند شربتی چهار اونس **فصل بیست و هشتم در معرقات** چون مردم عرق کنند سکی و راحت یابد برای حفظ صحت تعریق باید و نباید فقط حرکت ریاضت کافیست چنانکه از دوای گرم لطیف کنند تب پدید آید و عرق بسیار شود و تن لاغر خشک و پوست درشت گردد و طوبات اصلی بگداز د و تحلیل یابد اگر تن فضله بسیار باشد و میل سوی پوست دارد چون سده یعنی و خواهند که عرق آرند بهوای گرم یا به بهوای خانه که گرم باشد باید آورد و گرمی آفتاب نباید اگر فضله کثیر و غلیظ باشد انگزد یا فضل یا جاقرقحا یا بوره ارمنی بروغن بابونه در گرما به طلا کنند عرق بسیار آرد و استسقا را سود دارد و کسل و ثقل بردو گرما به خشک یعنی بغیر آب مرطوب را نافع و همین چندان مقام کنند که عرق تمام آید پس نشف عرق کرده تدبیج در هوای خوشتر بیرون آیند و در تنهای گرم مگیرم سوی پشت نهند و در دای پوشند تا عرق آید و بهر چند پاک کنند بیشتر آید و اگر نکنند بایستد و اگر نخواهند که عرق باز دارند جلبین را خشک دارند و جامه سبک پوشند آسایش طلبند و در خانه که هوای او معتدل بود بنشینند —

قول دون انتونیو عرق تخلیست که از سماهای غدد و سیلیا پس جلدی بخیته میشود و دو عرق چند اخلاط دیگر چون بلغم صفرا و غیره نیز می برآیند اندر حمیات و امراض جلدی و نملهٔ و جدری و حصبه و غیره و امراض همچنان استعمال معرقات انسب است و خروج عرق صرف از وقت عقد معرقات نیست چه اگر بسبب ریاضت و حرارت آفتاب نیز می برآید و بیرون شش عرق سه درجه دارد یکی آنکه اندکی بخیته شود و بیرون جلد نیز آید اگرچه از غدد و جلد دائم برای فعل خود که تر داشتن سطح جلد است بخیته شود دوم آنکه بسیار بخیته شود و بسبب مشی یا محنت یا جلوس در آفتاب یا قرب نار یا در وقت حمی سوم آنکه یا از بخیته شود بسبب استعمال معرقات که از قوت حادهٔ خود غدد و جلدی را دفعه نماید **بدانکه** عرق فضله مضم سوست که از مسالک ضیقه بعرق و مسخ از خرج بیرون میگرد و حافظ صحت الازم گردین فرق بیند بمعرقات بیرونی پردازد اگر افراط بیند تدبیر تقلیل او نماید **بدانکه** از سه ساعت شب باقی مانده تا سه ساعت روز برآمده استعمال معرقات بهتر چه بعد خواب جسم قوی تر میباشد و در حمی بعد فرو شدن حمی مناسب چرا که درین وقت جسم بالطبع عرق می آرد و در حمی سمی و بائی و غیره که دوران حرکت مادهٔ موذیه قوی باشد در همه اوقات لازم و چون خرقه تر گردد تبدیل نمایند و عرق را بر بدن خشک شدن ندهند و از خرقه نشف کرده باشند و تعریق بر بستر و آبزن و حمام در امراض مزمنه بلغمانی و در علل حمی الریق و در اجسام خشک قلیل الرطوبت و در ناقهان و در حالت خامی مادهٔ مضر و در آنانکه عادی بعرق نباشند و در سیمیان خون و صفرا و در آنانکه مبتلای مرض حاده باشند قبول مرض باشند استعمال معرقات قویه مضر بلکه بجای سم باشد **فائده** تعریق بمعرقات در حمی آنی و غب سمی عفنه و محرقه و مزمنه که از مادهٔ جلدی شود و زخم و دمل و جمره و غیره انفع پس تعریق در حمی از فصد مسهل و مدرات و اخراج نفث در عاف مفید تر باشد بعد تنقیه بفصد مسهل و خیره بعمل آرند اما اگر سمیت کثیر و خوف هلاک باشد انتظار تنقیه نبرند تا که کید دیگر نکرده باشند معرقات بکار نبرند چه اجزای رقیقه فضله را بسوی آخیته و بهم سطح جسم رسد و عسر آرد و معرقات قوی را بیند چه ضعیف مادهٔ را خراج او نتواند پس مرض افزاید و عسر آرد **بدانکه** تعریق یکدو مرتبه کار نیست اقل پنج شش بار چند روز بفاصلهٔ هشت هشت ساعت نمایند اگر مسام صلب بوند و عرق نیاید بخرقه پوشند تا هوا نرسد اگر کافی نبود آب گرم در مشانه گاو پر کرده بر کف پا یا زیر بغل یا ربتین نهند یا خمیر ابریسم بر آجر گرم یا شیشه زیر کف پا گذارند یا جلبین در ظرف پر آب گرم ساعتی نهند اگر وقت تعریق علش پدید آید و صبر نباشد طبیخ کورد یال شکر یا یا قوتی قرمز اسکرد و بلوبیک اونس شربت ترنج یا تین تورا

بنفشه آمیخته و هندوستان معدنی نسبت به نباتی بهتر چراکه معدنی از حرارت سعده رفع اثر نکرده فعل خود خوب مینمایند و نباتی عکس این **فائده** وقتیکه معرفات و هندوانه عشبه برای حرمه خواه شاخ گوزن طیار بطور فیلوزوفیا برای حمیات باید که خرقه نپوشند و آتش نزدیک ندارند تا عرق اندک بغیر تصدیع برآید و اگر معرفات به بنه و اتیکه و کوردیا مئیس مرکب کرده و هندوستان باید که منقوع گل فیلنج مرج آمیخته و هندوستان که مصفی خون منفتح مسام معرفات و معرفه که برای جبره و هندوستان بعد تنقیه تمام و هندوستان چه اگر باده غلیظ بود نبرآید و عسر آرد اگر دادن معرفات ضرور باشد و گر فتن نتواند این و هندوستان عرق گل لاله یا عرق انتره نارپیچ اونس و یا اسکور دیون دو اسکوردیلوم انتیمونیو دیا فرتیکو مکرر بیست دانه نمک فیشو اقعی چهار دانه آمیخته و هندوستان **معرفات** پنج شعبه بری عشبه پنج پنجینی ستاور جنطیانا پنج شکطراشیخ پنج ارسه جدوار بنج کرفس پنج حاص زرآوند گرد پنج قرلفلیه برگ و تخم انتره غار شاهتره برگ قشه ریون وقیق برگ اسقولوقندریون سداب گل خرنوع گل اشرفی گل دونا پرشاد گل لاله گل اسطوخودوس قرنفل زعفران سنبل الطیب سون اوبان دو قوزه تخم سیم چوبیت و تخم تربخ پوست نارپخ پوست لیمو چوبیات چوب و تمرکسا به جوب فیلنج هرج دارچینی حب الغار هرکه بهم سفر دیا مرکب طبیخ یا نقیع کرده پاشش اونس هندو دیگر شاخ آهو طیار یا شاخ طیار یا شاخ گوزن طیار یا دندان خوک کوهی طیار یا دندان سپ دریائی طیار یا شاخ کرگدن طیار بطور فیلوزوفیا نیم یا کیدرم یا کافور دوازده دانه یا کندر دوازده دانه یا مصیبه اسکرو پلوبا حسن البه پنج یا ده دانه یا فاذزهر نیمدرم یا جبه اسکرو پلوبا درم یا نیم درم یا نیم درم یا کیدرم بدا اونس قندیا التمر بست مناسب آمیخته و هندو دیگر نمک لطیف اقعی یا نمک لطیف شاخ گوزن یا نمک لطیف کمر یا نمک لطیف تارتره و چهار یا پانزده دانه یا سپر تره نمک ارمنی ده یا سی قطره بارخ قطره بارخ قرنفل آبه عن حاشا یا روغن اسطوخودوس یا روغن کمر یا دو تا شش قطره یا عصاره کباب یا عصاره اشترغار اسکرو پلوتا درم یا سپر تره خمر کافوری یا آسپر تره کباب به دو تا شش درم یا عرق اسکوردیون یا عرق انتره غار یا عرق بادرنجبویه یا عرق جوز یا عرق ستاور یا عرق دارچینی یا عرق تریاکال یک تا دو اونس یا نمک فستقین یا نمک قنطریون پنج یا پانزده دانه یا تین تورا انتیمونیو شش تا نیزده قطره یک دو اونس شربت انتره غار یا شربت شاهتره یا شربت ترشی ترنج یا بقند آمیخته و هندو دیگر نیتره و نتیرا دو یا نیتره و تیره یولا دو یک تا چهار اسکرو پلوبا انتیمونیو دیا فرتیکو یا بیزوار تیکو میتال یا دو یا فرتیکو انتیمونیال یا انتی اتیکو بوتیر سولفاریکو دی انتیمونیو میتال یا سنگرف کافی نیم اسکرو پلوتا نیمدرم یا سنگرف سرمئی چهار تا دوازده دانه یا فلور سرمه یا گل لوبان هشت تا ده دانه یا گل گوگرد یا بزده دانه یا تین تورا لوبان پانزده قطره یا آور دنولیمینا نیتی دو تا هشت دانه و هندو دیگر انتیمونیو دیا فرتیکو شاخ گوزن سوخته بیتره و تیره یولا دو هر یک دو اسکرو پلوبا سپر شش شربت بیت دیگر انتیمونیو دیا فرتیکو شاخ گوزن طیار بطور فیلوزوفیا تارتره و تیره یولا دو و نیتره و نتیرا دو سنگرف کافی هر یک چهار سرخ بسا نید چهار شربت بیت دیگر انتیمونیو دیا فرتیکو انتیمونیو دیا فرتیکو هر یک سه شربت بیت دیگر انتیمونیو دیا فرتیکو فاذزهر معدنی ارکانا فود و پلیکا و دو الیقه مصفی هر یک اسکرو پلوسنگرف کافی دوازده دانه و هندو بسا نید چهار شربت بیت دیگر انتیمونیو دیا فرتیکو عاج طیار نمک فستقین هر یک دو اسکرو پلوبا نید شش شربت بیت دیگر شاخ گوزن طیار انتیمونیو دیا فرتیکو هر یک دو اسکرو پلوفاذزهر معدنی ابقر مصفی به یک اسکرو پلوسنگرف سرمئی چهار سرخ بسا نید شش شربت بیت دیگر عرق اشترغار عرق ستاور سر یک سه اونس فاذزهر معدنی قند یا هر یک دو درم آمیخته و هندو یک شربت بیت دیگر انتیمونیو دیا فرتیکو عاج طیار نیتره و تیره یولا دو هر یک نیمدرم شربت ترشی ترنج نیم اونس عرق بادرنجبویه چهار اونس آمیخته و هندو دیگر چوبچینی اصل

هر یک نیم تا یک اونس آب قند حاجت جوشانده بنفشش شربت بیدست در روز دو بار صبح شام دهند دیگر گلقند با زنجبویه در رمانتیمو دیا فرنتیکه اسکوردیو نمک لطیف شاخ گوزن و دوانه شربت شاهتره حسب حاجت حب ساخته دهند **فصل بیست نهم در تدبیر اخراج مخاط** خروج او تنقیه دماغ کند و امراض دماغی که بسبب غلظ مخاط بود چون صرع سکته صداع نزله زکام ثقل سر و بدن و سهل اعضا سرفه سهل و غیره را نافع باشد و برای حفظ صحت مرطوب و برای کسیکه در دماغ ایشان رطوبت کثیر باشد مفید بداند که مخاط فضلیه بضم دماغیست که از دماغ بمنخرین منجلب شود و بیرون آید حافظ صحت را لازم که اگر در اخراجش قلت یا حبس بیند بعطسه و نفوخ و سعوط و شموم و غیره اخراجش کند اگر کباب نماید ایارج فیقرا اگر کبین عسلی آمیخته غرغره سازد اگر بدایر بدکور بعد تنقیه کنند بهتر **تدبیر اخراج مخاط** عطسه آرند سرکبجار طریخ با بونه مزنجوش بوبونه کوهی اسطوخودوس و مانند آن دارند سر و گردن بپیچانند و دود نبات گیرند گندش خربق بیض فلفل بوبند **قول دون انتونیو** خروج مخاط و ماده دماغی براه الف بسبب وخدغه نمودن او ده سعوط است و استعمال سعوط و غیره و قتیکه ماده غلیظ در الف بند بود یا صداع باشد یا زیان بصر لذات گرفتار بود یا سکته یا فواق و غیره باشد بهتر و وقت قرب ولادت مفید و در ضعف حافظه انفع چرا که مخفف رطوبت اند که باعث ضعف حافظه است و در احتباس زکام قبل از اجتماع ماده مفید چه بعد اجتماع قباحت آرد و اگر چه در صرع سکته استعمال نفوخ مینمایند لیکن وقتیکه مرض قوی بود بکار نیرند و در آبدان لاغر و خشک منعست چه مزید یبوست اند و در دوار هم منکر که منجر بسکته میسازد و در فلغموی خشیم و بواسیر الاف و نفث الدم و دیگر امراض سینه که دران ریزش خوانند دهن باشد مضر و در اطفال بسبب نرمی دماغ استعمال آنها لوث نیست و از اوراط شم تنبا کو نمیدکار خانه شامیست هر قدر که زیاده بوبند همان قدر بیست دماغ می آرد پس تا مسقد و ازان محترز باشند و بعضی دو یعوط آنقدر قوی اند که رطوبت را افزون نمیدهند **مخرجات مخاط** جلاپا سیبو خربق هر دو عاقرقرحا ریسا بارگ تنبا کو مزنجوش برگ کتم حاشا اسطوخودوس گل سوسن سنبل بنفشه گل سرخ شونیز خردال تخم خرفه تخم مزنجوش تخم فرفیون شکر توتیای سبز نمک رمنی و غن مزنجوش عرق مزنجوش نمک لطیف چند قسم سرکه تیز نمک رمنی السیس سیاه چند سب حاجت هر که خواهند بعمل آرند **دیگر** برگ تنبا کو مزنجوش حاشا هر یک نیم سنبل گل سوسن گل بابونه هر یک یک سائیده بوبند **دیگر** ریسا دو درم اسطوخودوس مزنجوش گل بنفشه بابونه هر یک پشی و غن مزنجوش هشت قطره مشک با دو هر یک دوانه شاهتره سعوط کنند **دیگر** ریسا گلنار گل سرخ هر یک دو درم سکر دیو گل بابونه گل سوسن گل تنبا کو مزنجوش هر یک درم خربق ابیض چهار سرخ روغن مزنجوش روغن کبابه هر یک چهار قطره آمیخته سعوط کنند **دیگر** فوه بادیان تنبا کو هر یک درم گل لوبان چهار سرخ روغن کبابه روغن بادیان روغن مزنجوش هر یک دو دانه اسپرتو گل سرخ دوازده قطره آمیخته سعوط کنند **دیگر** نمک لطیف نمک رمنی درم روغن مزنجوش ده قطره آمیخته بوبند **دیگر** عرق مزنجوش اونس توتیای سبز سه دانه مرتشی پرکرده بوبند **دیگر** عرق اوکذیا اونس نمک رمنی درم آمیخته بوبند **فصل سی ام در تدبیر اخراج لعاب دهن** خروجش دماغ و چشم و گوش و حلق و ثقل لسان و لقوه و فالج را سود دارد **مخرجه لعاب** عاقرقرحا مومیز وغیره او بدیه تند مضغ کنند ایارج فیقرا بسکرا گر بکار آمیخته غرغره نمایند در خانه گرم باید حمام و اگر بعد حمام کنند بهتر **قول دون انتونیو** خروج لعاب بدو وجه است یکی انکه او یه در دهن دارند یا مضغ کنند تا بوساطت او خروج لعاب زغدد یا او عیه نزاقی شود و چه حدت آنها بلعاب آمیخته

نبعد و ماشیلا و غیره رسد و بدان سبب باو فراط بخته نشود و همراه او غلط دیگر نیز از ماسای موی جدا شده می آید و چون انگاه او دیه مناسب از دو روز یا بدون استعمال کنند و بدان سبب باده مذکور غیر مصفی از ماسای موی جدا شود و نیز سبب قوت او دیه و غدغه اند و با پر و تیناد ماشیلا ریس رسد و بدان سبب زیاده بخته گردد و بر آید **بدانکه** نزاق رطوبت غلیظ است که از حلق و فم و دماغ و معده و چشم و گوش دفع شود و حافظ صحت الازم اگر دان قلت بیند مخرجات لعاب خاید اگر افراط بیند کاسنی نمک یا کون بنمک خاید و آبش بلیع کند **بدانکه** اخراج لعاب دارا مراض عبرانی بتقیه یا کاسنی دوا به نشوند و در امراض مزمنه چون حمی ربع و دق و مانیا و جذام و بثور کهنه و غیره مناسب خروج لعاب باد و یه سیمابی برین وجه است که چون ذرات سیمابی بلعاب مناسبت دارند لهذا بوساطت آن از ماسای کیلوسی بوسیله افراط حرکت دوری خود جدا شده بدان آمیخته همراه اجزای نرم که در ان ترتیب ماده جمره ممزج باشد و موجب احداث امراض است بوسیله حرکت دوری غدد او دیتاد ماشیلا ریسال گشته باو فراط بخته از جسم بیرون می افتند **فائده** خروج لعاب باو فراط از او دیه سیمابی محدث خوارض نبوده است لهذا در استعمال این احتیاط ضرور نیست لیکن اگر بر خارج جسم استعمال کنند ضرر کم نماید و در نقیه و لاغر اول او دیه سبزه مقویه بعلیل آرند پس این را بکار برد و در اطفال و پیران و زنان حامله و مریض السهال و در آنانکه بتبور در باطن در ناخراج لعاب بد است بلکه مهلک و باید که قبل از استعمال او دیه مخرجه لعاب فصد و آبزن نمایند چه فصد ضعف جسم و آبزن مانع افتتاح طوبت ماده میگردد **انتباه** طریق مالش زیبق برین وجه است که نوذ اول بر کف پا و قدم و زانو تا لند رزد دوم بدستا و آرنج و همین سان افزوده باشند و قدر مالش هم سیمابی یک اونس است و مالش او برنوکا و صدر من بود و بعد مالش در بستر گرم بپوشیده شوند تا هوا رسد که ضرر دارد اگر دو زبان و لثه و غدد و دهن فلغموني پدید آید از مالش باز مانند کا اخراج لعاب باو فراط میشود و در مرطوبی دو مالش کافیست که در همین اخراج لعاب بگیرد و از شش هفت مالش زیاده نمایند لیکن اگر ماده قوی بود مضائقه ندارد و بعد مالشها اخراج لعاب شود یا نشود و گر فتن مقیی سرسری کیمیا برای مدد خروج ضرورست اگر بعد استعمال این هم اخراج نشود و مالش ننمایند که قباحت می آرد و برای حفظ دهن و فقاردر طبیخ شعیر اصل سوس بیخ خطمی لبن و عسل گلابی آمیخته مضمضه کنند و بعد مضمضه او دیه قابضه چون گل مختوم وغیره در مضمضه افزایند و وقت کثرت لعاب مسهل خفیف دهند چه قوی مزید لعاب است اگر سهال پدید آید بلبن و مرق مرغ و صفرت بیض و ترياق و او دیا فیونی تخفه کنند و وقت خروج لعاب مرق مرغ بقدر صفرت بیض و قدری نان غذا کنند طبیخ جوبحیات و عشبا ندکی نوشند و مدت اخراج لعاب بانزده یا بیست روز ست اگر ازین خروج کم گردد و مکرر بتقیه دهند یا تکرار مالش نمایند اگر از ایام مذکوره زیاده جاری ماند مسهل خفیف دهند تا تبدیل ماده متصاعده سوی بالا نمایند اگر بعد خروج لعاب ریق در بدن ماند و مریض ازان دهشت خورد برای اخراج او مسهل خفیف دهند و طلا مدام در دهن دارند و بعد برآمدن سیماب از تن از هوای سرد و گرم اکل پرهیزند چه کثرت اکل مزید حدت و نذعست و شرب آب جوبحیات کافی مکرر یوشیرین و یا با سیابی نسبت بهم سیمابی خروج لعاب کثیر تر دهد تا نمایند **بدانکه** اگر برای اخراج لعاب مکرر یوشیرین استعمال کنند باید که مرتبه اول نیم سکروپلوس مرتبه دوم سکروپلوس مرتبه سوم نیم درهم دهند همینسان تا وقت ظهور خروج افزوده باشند و اگر با سیابی استعمال نمایند روز اول چهار سرخ روز دوم نیم سکروپلوس روز سوم یک سکروپلوس روز چهارم یک و ربع سکروپلوس روز پنجم نیم درهم و هند مگر در روز دوم مرتبه همین یک شربتی را صبح شام گویند تا که لعاب جاری شود و اگر ربیت مینیرال گیرند باید که تا

اول دو دانه رفر دوم چهار دانه و بهتر تا پانزده دانه رسانند **مخرجه لعاب بیرونی** زبیق یا مرکور یدو سی یا ربع مرکور یدو سی یا چهارمی حصه زبیق باشد هلکت یا مالند شنگرف بخورکنند **مخرجه لعاب درونی** زبیق تانیم سکروپلو و رب خورند **دیگر** مرکور یدو سی نیم اسکروپلو چهارم یا پانا سیا حصه چهار سرخ تانیمدرم یا تربیت میزال دو تا شش دانه یا گلقند نیمدرم مرکور یدو سی نیم اسکروپلو شربت ورد قدر حاجت آمیخته یا گلقند بنفشه اسکروپلو تربیت میزال سه دانه شربت گل لاله قدر حاجت آمیخته یا گلقند اسکروپلو پانا سیا سیمابی چهار سرخ شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته یا مرکور یدو سی نیم اسکروپلو منفران قدر حاجت آمیخته یا پانا سیا سیمابی چهار سرخ منفران قدر حاجت آمیخته یا سیماب نیم اسکروپلو آب اصل سوسن قدر حاجت آمیخته جمیع بستند هفت هشت روز هر روز یک نخود بی نمک چاشت و شام سی و دوم عکره مالش کنند **دیگر** زبیق بلعاب نهن کشته چهار درم قند یا بیخول قدر حاجت آمیخته مالش کنند **فائده** ادویه مضمونه مخرجه لعاب در امراض بلغمی اغمی اعلال حتیر که کبسی دوا نگردند مفید گردد تا که از دیگر ادویه کار برآید استعمال این نه نمایند و وقت استعمال مخرجات لعاب احتیاط دارند تا بافراط اخراج لعاب نشود چه اگر کثرت خروج ادویه بنیرند لعاب که در حالت صحت می نیرند نفس میگیرند **ممضوغه** عاقرقرحا یا بنجبیل یا برگ تنبا کو در دهن دارند و مضغ کنند **نسطلک** دو درم خردل عاقرقرحا هر یک نیمدرم سبل کبابه هر یک یکدرم عسل قدر حاجت سرشته در دهن دارند عاقرقرحا بنجبیل کبابه دارچینی دارفلفل برابر قند قدری حب بسته زیر زبان دارند **گلمارقرحا** شکطرا شیخ خرابق اسود ابیرسا قصب الزیره مزبخوش برگ فلفل برگ حرف خولنجان دارچینی کبابه بنجبیل فلفل دارچینی **نسطلک** عسل گلاب عسل سفید یکیک بین ترتیاق حسب حاجت هر که خواهند بکار برند **فصل سی یکم در شافه** وآن فشلهٔ ایست که وجع طرفین گلو را دفع کند و سرین و موالی آن را دفع کند و کلانی و خروسی شافه لائق خروسی و کلانی شخص باید قصبه در شافه بکار نبرند **فصل سی و دوم در مفتحات طمث** و ذکر طمث **قول صاحب قونیکه** خون طمث بحمی سطحی است که طبع آن را و رحم را از ضعف رحم اخراج میکند و طمثی برای آن گویند که در هر ماه خارج میگردد و تمیز خون مذکور را گل میگویند بدین تمثیل که قبل از ختم گل در اشجار می برآید همین سان خون مذکور پیش از حمل برآید و در گوله ران هم می برآید سبب باقی ماندن بعضی حصه از غذای آخرین جسمی که طبع آن را مثال خون طمث اخراج میکند و خروج خون مذکور در نسا بسبب ضعف حرارت که او را دفع نتواند کرد و نیز شی را که از تقدیه اعضا رهی نماند و تحلیل نماید و آنانکه با سودگی بسر برند در انها زیاده میباشد و این کثرت حرارت بسبب ضعف گشتن نمیتواند در هر ماه از مجری رحم خارج میکند بخلاف ذکوران که در انها بدین طریق نمیباشد چرا که بسبب قوت حرارت خون سطحی نمی بود و سوداوی از بین بسبب ریاضت و حرکات قوی در جسم و دل میباید علاوه این بسبب خروج خون این خیال ننمایند که در نسا نسبت بذکور خون کثیر میباشد اما در نسا مثال فلک حرارت قوی می بود از بین سبب تذیب و خرج کردن افراط خون سطحی که برای اعتدال لایق است نمی تواند چنانچه بعضی زنان بوند که بغیر مرض بسبب حرارت قوی یا آنکه مزاج ایشان ممتاز باشند و طبع مثال ذکور دارند یا بغایت فربه بوند قلت یا عدم طمث میباشد چرا که هر قدر که میرسد تبذیه جسم و خرج می آید و باقی نمی ماند که بدین سبب بعضی ذکور میباشند که بسبب ضعف حرارت و هر ماه خروج خون مثال نسا از دریدن سیری میباشد زیرا که طبع مادام از افعال خود منفع جسم میگردد و چون خون مذکور بی فائده است اخراج آن بهتر است و چنین زنان اگر به قلت طمث باشند مذرات نه بند **قول اکوتو** خون مذکور هم است اگر حائض از مضغی که ضرر و غیره خمیر کرده باشند بگذرد و خمیر آنها فاسد گردد و از وصول انجره او صفای آئینه و سفیدی عاج بگذرد

وشیر شیرده شوند و حمل ساقط گردد اگر بشکم مالندزن عاقر شود و اسقاط حمل گردد اگر سنگ خورد و دیوانه شود و اگر شخصی نوشد بسرع مانیا خذ مرآورد
اما بدانکه خون مذکور در طبع وخواص مانند خون جسم است چرا که حصه ایست که از غذای جسمی باقی ماند پس در زنان جسمی خون مذکور بی عیبست مادر حیض
زبون سوای این بعد سانتنگ لحم آنچه باقی ماند طبع آن را بسمت رحم برای سانتنگ وافزایش جنین که سبب تولید است میفرستد وجنین سبب تولید است
اشرف از همه شیاست وطبع اگر جسمی نبودی نفرستادی سوای این خون مذکور اگر پرازتر بودیها است بغیر احداث آفات تمامت دراز نگبوته در رحم مانده سوای
این شبدئین رفته لبن میگردد برای غذا طفل پس اگر زبون بودی غذای جسم طفل نشدی بلکه مهلک او بودی پس ثابت شد که خون مذکور شمال دیگر اخلاط
مصفی است مگر سبب اختلاط بعضی مادهٔ بد از وی اضمال ناقص سادر شوند رست باشد **بدانکه** خروج طمث از رحم نیشود و باوجود خروج هر قدر که برای تمیز
جنین ضرورست دران کمی نمی افتد وچون در حالت آبستنی جنین از وی غذا نموده بالیدگی می پذیرد طبع از در رحم از رود مجری میفرستد یکی از دو دیگر
رحمی که از شاخ اسپر ماتیکا برآمده در همه جسم مفروش گشته در عنق آن منتهی اند دوم از دو دیگر از شاخ نیپوکاستر میکور برآمده در مجری رحم سیده اند پس
خروج طمث از هر دو دیگر حیست که در ایام ماه از زنان صحی میگردد و دو آنکه سده یا بعضی سبب که مزاحم خروج طمث بود دوشته باشند در آنها طبع از دگیر
دیدها جوت منفعت جسم خارج مینماید چنانچه از گوشه چشم ها از اصبع خرد بین و جلبین یا از بواسیر دو دگیر دیدها **فائده** آنانکه خروج طمث از چهارده سال
و قیام آن تا پنجاه سال مقرر کرده غلط است چرا که بعضی قبل ازین و بعضی بعد ازین شروع مینماید و بعضی تا چهل سال و بعضی پنجاه سال میماند سوای ازین آنها که موسوی مزاج بوند
و لحم مرابته خاصی مجری یا دیده داشته باشند بسرعت مایل طمث میگردند و آنانکه نقیل اللحم و لاغر بوند و اسند و مجری دارند بدیر مایل طمث میشوند
قول فرانسیسکو اکثر از ظهور طمث از چهارده سالست که آن را شباب گویند بسبب تبدیلی جسم و تولید منی و افزایش ثدی و گرانی آواز و غیره
چه درین وقت حرارت طبعی شروع بافزایش مینماید پس درین وقت بسبب حرارت خوبی که از تغذیه و تمامی جسم باقی مانده و از اجزای جسم بتحلل محسوسه
بخرج نیامده از خواهش طبع که مدبر بدنست خارج میگردد و در نساز رحم و در ذکور از انالف وغیره **بدانکه** هر قدر در شروع ایام طمث اختلافست همین قدر
در قیام او تفاوت باشد و اگرچه در چهل و پنج سال منقطع میگردد لیکن در بعضی در پنجاه سال و در بعضی در شصت سال **قول بدیانوئی** نزد طمث تا ماه
بها تا هفتاد و سه سال و زنی را تا هفتاد و هشت سال ماند زنی دیدم که خانه دار نود طمث او در پنجاه سالگی منقطع گردید و باز در عرض هفتاد و سالگی تا ماه
جاری ماند و باز بند شد تا صد سال زیست **بدانکه** انقطاع طمث در چهل و پنج یا در پنجاه سال بسبب کمی حرارت جسم و کثرت برودت و رطوبتست که درین
سبب تولید خون کم میگردد و از تغذیه باقی نمیماند سوای این انسداد و مجاری و ضعف قوت دافعه و غلظ ماده میگردد و گاه دانستم که موسوی مزاج بوند جزاز
طبعی و قوت دافعه قوی و مجاری عیان باشند آمدی آید و دست و قیام طمث متحقق میشود چه در بعضی دو روز و در بعض سه چهار پنج روز میماند بسبب
این موقوف بر کثرت تولد خونست مثلاً در زنان که سرخ سفید بوند و بخوشی ابر بند کثرت تولد خون میباشد بدیر فارغ میگردند و در عکس این بسبب
عدم افراط خون بزودی فارغ میشوند **قول فرانسیسکو** خروج طمث از هفت تا چهارده روز میماند و مقدار خون که در سه ماه متنجح شود بمیت چهار
اونس میبود سوای ازین کثرت و قلت مقدار حسب کمی و زیادتی عمر و مزاجست **قول اندری** قوام خون مذکور باید که رقیق تر بود نه غلیظ تر سوا
ازین در جوانان رقیق و در عمر رسیده غلیظ میباشد همین سان بر رنگ قیاس کنند **قول رودریگو** هر چند که مزاج نسا گرتر بود لیکن نسبت نگر

هیئته در اعضای تناسلیه سرد تر خواهد بود **قول کاستر** و مزاج منسار و ترست بسبب سفیدی رنگ و نرمی جسم و کثرت موی **اس قول دون** **انتونیو** خون طمث در ساوقت شباب از رحم بعد هر سی روز ازان روز که منقطع گشته می آید و در بعضی دیر می آید و در بعضی قبل و در بعضی بعد از ایام مذکوره می آید و در بعضی کم و در بعضی زیاده حسب قوت و در بعضی سرخ و در بعضی کدری می آید و در بعض زنان قبل شروع یا وقت خروج وجع و تشکم قریب نبات و رحم و دوایر پیدا می آید دلوان وجه تبنی و هیئت جسم کشیده و پژمرده میگردد و در بعضی نفخ و صلابت بغیر وجع در سینه پیدا میگردد بطوریکه لمس آن نتواند کرد و تاب وصول پارچه ندارد و در بعضی رغبت طعام بر وده و تنفر از غذا و سهر و کرب و ضیق نفس پدید آید و این عوارض اکثر در شباب می باشد و بعد تبدل طفل زائل میگردند تا حالت مضاعت **بدانکه** خون مذکور بعد چهارده سال شروع بخروج مینماید و تا پنجاه سال می برآید و در بعضی قبل از چهارده سال ظهور مینماید لیکن هر قدر که قبل از چهارده سال شروع خواهد کرد همانقدر قبل از پنجاه سال منقطع خواهد گردید و قبول حمل نیز بعد از انقطاع طمث منقطع میگردد بهیچ از کسی خون مذکور در غدد های حمی سده می افتد و بدان سبب خمیر شدن غلط رحمی خمیری موقوف میگردد و خروج طمث در عامله نمی شود با وجود وفور اخلاط و بدستور بعد زائیدن تا وقت رضاع مستحیض نمیگردد و اگر در هنگام رضاع ظهور نماید بدانند که مانند وی حامله خواهد گردید و بعد ظهور چون ایام معتاد گذرند ظهور نکند بدانند که حامله است و بقدر ایام خروجش اکثر از چهار تا هشت و زهست **فائده** گاه باشد که خمیر حمی از غدد های طمثی که در رحم بطرز تولید مقررند بروقت سهوده غشای درونی رحم را شگافته بطور طمث برآید لیکن خروج این بغیر امراض موذی نمیگردد و چرا که خمیر مذکور لیاقت قبول حمل میدارد و برای همین مقرر است **بدانکه** خون مذکور را طمث نگفتن غلطیست چرا که خونیکه می برآید صرف خوانست و طمث که مسمی است بخمیر رحمی صنعتی طبیعیست برای تولید انسان و سوای زنان و ماده دیگر حیوانات نمی باشد و حدوث این بطور خمیر است که از غدد رحمی که غدد طمثی نیز گویند و هر ماه یک یا دو سه فقیچه میگردد و در همه جسم آغشته رحم مشترک بخون گشته گردش میکند بعده بجرم و بیضه خانه و اوعیه مخرجه و اعضای تناسلیه و غیره پرسد تا اعضای مذکور مصفی و محفوظ از رطوبت مسدوده گشته هر یک برای یا ضت افعال خود کمل گرفتن است آماده گردند اما خروج خون مذکور که برای تنقیه اعضای تناسلیه مقرر است بدین وجه است که وقت خمیر شدن خون مذکور چون خون مذبور بحد افراط میرسد جسم رحم را در هم می آرد و اجزای قریبه او را مستحیض میسازد و بدان سبب حرکت موجی رحم و اوعیه ها و اجزاء اعضای خاص تناسلی بافراط میرسد و جسم رحم که نرم و صافست جوش میخورد و خون جوشیده و خمیر شده بقوت تمام غشیه مسطحه اندرونی رحم را از هر جا شگافته میگردانند آن وقت بغیر اذیت مستخرج میگردد تا وقتیکه خمیر شدن موقوف نمیگردد خروج خون مذکور نیز کم نمیشود و خمیر شدنش بدین وجه است که خمیر حمی در غشای رحم از بعض غدد باکه در خود تجاوز خاص از لیفات بهمی همان رحم دارند مینماید بطوریکه غدد های سعده دارند و چون این خمیر خون می آمیزد مخمر میگردد **بدانکه** خون مذکور که مستحیض میگردد تمامی برای تولید بکار نمی آید و نیز برای خارج شدن مقرر نیست چرا که از خمیر حمی مخمر است مگر صرف آن قدر که بقدر اعضای تناسلی زنان بتعمیق نماید بکار می آید بدین گونه که از حرکت دوری خود نصفیه تمامی اعضای لائقه مینماید تا هر یک در ریاضت افعال خود که تولید جنین است ساعی و سرگرم گردند پس در طمث و خون مخرجه همین فرقست که طمثی خون مذکور باعث رفع ماندن طمث در رحم موجب تولیدست **فائده** خروج خون مذکور بهترست و اگر محتبس ماند زود بدا خل سائی موی گشته موافق افعال گردیده خود تمامی خون اگر دوتیاه خواهد ساخت و بدان سبب تخمه و ورم و امراض سینه و راس و همه اعضای جسم خواهد آورد و اصحاب

او بسبب صلابت و تشنج اغشیه درونی رحم میگردد و از قلت خون مذکور زن عاقر میگردد و پس خروج این مناسب ترست مثال خون پوست سیر ورعاف پس وقت اعتبار این ادویه مفتحه سدد و ادویه عیده و غدد و رحمی و مخرجه خون مذکور بعمل آرند تا از امراض مذکور ایمن ماند **بدانکه** رحم عضلات که بکار تمامی اعضائی آید اگر بسبب سده وغیره از افعال خود باز ماند ماموجب اذیت دیگر اعضا میگردد بخلاف دیگر ادویه با مثال دماغ که بسبب حرکت خود خلط حیوانی را بهمه جسم برای حس و حرکت میفرستد اگر از فعل خود باز ماند بتمامی اعضائی حساسه و متحرکه آفت میرسد مگر رحم و قتیکه بسبب سده غدد از فعل خود باز ماند سوای عقر مرضی دیگر لاحق نمیگردد **فائده** خونیکه بعد زائیدن چند روزی برآید آن را نفاس گویند و این غیر طمث است بسبب عدم خمیر و آن خونیست صرف که بسبب جراحت می برآید مثلا و قتیکه چنین از اوعیه رحمی که در اسنجا ملتصق میماند جدا شود و در اسنجا جراحت باقی افتد خون مذکور می برآید و این هم مفسد است و سوای آنستین بجا اله نمی شود چرا که طبع جذب این خون که خروج آن ضرور ست نمیکند و بعد ولادت اندک اندک خارج میگردد و هر گاه که بعد زائیدن نیفتد یا اندک برآید فصد کردن او دو یخرجه دادن ضرور ست تا امعضا امراض محفوظ ماند **مخرجات طمث** زراوند گرد دبیخ شبوگل شبوزرد چوبینی عشبه فوه بنفشا دیان بادیان تخم فاشرا بدوار خولنجان ستاوز خربق بیخ کرفس برگ گندنا برگ اهبل مرزنجوش برگ سکبینج برگ اهطوخودوس گل اهطوخودوس برگ بابونه برگ فراسیون بودینه گل سوسن گل بنفشه سنبل زعفران دوقوتحم مرباقلی تخم کرفس کرویا انیسون یا نخواه شونیز حب الغار کبابه دارچینی جوزبویه بسباسه قرنفل نخودسرخ فلیون مرکی کافور حسن لبه صبر تکا جندبیدغیره حسب حاجت تنها یا مرکب کرده دهند **دیگر** عرق هسته انگاره قطره تادرم یا عرق ابرنجبویه تیم تاکیا دنس یا آب تیونمک ارمنی یا السین سیاه یا درنجبویه یا السین سیاه سنبل یا آلیشیر حبی یا تین تورا فولاد سفرد تا سی قطره تا آب تیونمک گوزن دوازده تا چهل قطره یا نمک فولاد سکنه بلوط یا عصاره فولاد تادرم یا السین سیاه تا نوزده قطره یا تین تورا انتیمونیا گر می تا بیست قطره یا السین سیاه کار مینا تیوا یا کمینیم درم یا آلیشیر بیست تا بیس یا تین تورا تا رتردوده قطره تادرم یا گل کبریت تا بیدرم یا عصاره خربق اسود یا عصاره جندبیدستر یا عصاره دارچینی یا عصاره اهبل یا عصاره مرزنجوش یا حب فیدیا حب جند یا حب سے یا حب سکبینج یا حب فولاد سکره بلوط تادرم دهند **دیگر** کوماتیس بیدرم یا دیا عنبر دوا و سکره بلوط یا آتی دنیکو بوبیر یا تین تورا یا فرنیکو یک اسکره بلوط یا روغن اهبل یا روغن جندبیدستر یا روغن دارچینی دو قطره یا روغن قرنفل چهار قطره یا شربت دارچینی یا شربت پوست تیخ یا شربت پوست لیمو تا سه اونس یا شربت پرسیاوشان دو اونس دهند **دیگر** زراوند گرد حب الغار هر یک نیم اونس خولنجان دارچینی هر یکه دو درم هر یک مشک طراشیر مرزنجوش اهطوخودوس هر یک مشک زعفران درم خمر بقدر سه رطل تر کرده هر روز بیخ یا شش اونس دهند **دیگر** مرکی جندبیدستر نیمه یکدرم شش حصه کرده هر روز یکی دهند **دیگر** دارچینی جندبیدستر زعفران حسن لبه هر یک دو درم سپاسند هیزده شربتیست **دیگر** جوزبویه جندبیدستر یک دو درم بسایند دوازده شربتیست **دیگر** السین سیاه جندبیدستر تین تورا فولاد مفتح هر یک درم السین سیاه سنبل تین تورا آتار تردو هر یک دو درم آمیخته شش شش قطره بعد شش شش ساعت دهند **دیگر** تب فولاد درم اهبل جمی نیمدرم صبح دهند بعد به ربع بلکه نیم ساعت مشی نماید **دیگر** اهبل مشی مرنیمدرم صبر درم مرزنجوش مغل دو اسکره بلوط مجموعا نخته بتوسط نی دو درم رسانند **دیگر** مرهم اطی نیم اونس روغن گل شبوزرد پیه بط هر یکدو درم روغن اهبل شش درم مرهم ساخته بضلع رحم گذارند **دیگر** لوبان بسرکه گداخته کمینیم اونس عصاره اهبل عصاره خربق هر یکدو درم روغن قرنفل سقطر روغن سوسن هر یک

دنس بر جلد بطور نصفی حلقه کشیده بر و اندکی مشک انداخته بر ضلع ناف بنهند **فصل سی سوم در ادویه معدله و مبرده دم** در امراض دموی برای غلیان دم اگرچه فصد تقدیم آمده لیکن بعد فصد استعمال ادویه معدله و مبرده نیز رواست و آن دو قسم اند یکی خاص که بالطبع مبرد و معدل بوند و اجزای نامحسوسه شی را بسبب سکون نرم شوند بسبب تعدیل و انجماد دوم غیر خاص که بسبب عوارض بوی یعنی فعل خود بسبب حرکت نماید بدین وجه که از قوت حرکت اجزای رقیق و بار یک شی سیال گردند و طوبت و لزوجت که با هم آمیخته است بدان آمیخته فعل خود نماید پس فعل آن بسبب تفوق و سکون و اجزای نامحسوسه شیاست بانجماد چنانچه در اجزای نرم لزوجت و انجماد ماده نرم رقیق مینماید و فعل این بدیگونه است که بر اعضای صلبه چسپانند با دو عیه های مفتوحه آمیخته لیفات مستر خیه هر کدام عضا را تنگ و بند سازد بسبب قبض بدین تقلیل که شی حار حرارت و شی بارد برودت خود بدیگری میرساند بقول اطبا لیکن نزد احقر وصول اثر حار و بارد بسبب حرکت و سکون است چرا که حرارت بحرکت و برودت بسکون تعلق دارد پس ادویه مرققه و انیسه یعنی اجزای محرکه دارند چون با جزای صلبه چسپانده شوند حرکت آنها لمس با دو با نماید و بواسطه حرکت طوبت و ماده رقیق نرم میگردند همینسان ادویه منجمده و قابضه را بسبب سکون قیاس کنند **بدانکه** ادویه مرققه و انیسه یعنی ترقیق ماده بدین وجه میسازند که چون بر جلد چسپانند بحرکت دوری خود مسام جلد را کشاده در ماده نفوذ کنند و آن را رقیق سازد چنانچه آتش که بحرکت دوری خود ذی حرکت نموده آب را که در نظرت میباشد بدون فعل گرم میسازد اما ادویه منجمده قابضه بسبب سکون فعل خود میکنند مثال برف آب را که در شیشه می باشد بدون فعل و لمس سرد مینماید بدین وجه که برودت شیشه را سرد کند و از سردی شیشه آب بوسیله لمس سرد گردد همین وجه ادویه منجمده قابضه فعل خود میکنند **فائده** ادویه غیر خاص دو قسم اند یکی انکه فعل خود بکاوستیکو و احتراق نماید یعنی و قتیکه گذارند بسبب رسانیدن حرکت کثیر باجزای اول منتشا طوبت کند بعده قبض نموده صلب یا غلیظ سازند و کاوستیکو حابس قوی آتش است که چون با عضا گذارند قبض نموده چین دار سازد و طوبت آن اجزا را کم سازد و همه ادویه کاوستیکو فعل خود مثال آتش مینمایند چنانچه پیدا انیفرنال و سم الفار و تیریاب و توتیای سبز و کافور و روح خمر و همه اشیای محرقه چنانچه آهک و سنگ و توتیا و سرنج و اسفیداج وغیره دوم انکه فعل خود بلزوجت نمایند بدین وجه که هرگاه ادویه لزجه با جزا چسپانند بطوبت خود بسبب پیوستن بعضی اجزا بعضی دیگر بالضرور حبس میسازد در اندک جاده بعد حبس اجزای مذکور بلند میگردند و چون تمامی موضع که از نوشی ادویه محبوس است بلند گردد بسبب ارتفاع حبس مرکز آن میگردد و ادویه مذکور از قسم ریزیناهستند چون کیرا صمغ عربی محصطکی لک کندر مقل ازرد و مسعه قال سیاه وغیره و درین قسم حابسات جلد همه حیوانات و بیاض بیض و اجزای لحمی حیوانات می آمیزند **بدانکه** ادویه حابسه غیر خاص چون صمغ و اجزای حیوانات وغیره خواص خود بدرون نمی توانند رسانیدن نمی توانند چرا که قوی نیستند مگر بآمیزش بعضی شی زیرا چون ماده جسم آمیزند و اجزای صلبه فعل خود نمودن نمی توانند مگر بسبب قوا و حرکت ترقیق و انضاج اجزای صلب نرم جسم مینماید چرا که تمامی اشیا تمثا بالاجزای بوند بدین سبب نشان نمیشان نمیکنند مگر حابسه که فقط از بیرون چسپانند بغیر آمیزش شی دیگر فعل خود می نماید چه بسبب اتصال شی دیگر تقویت خواص خود مینمایند چون ادویه لزجه تجفیف نمی توانند اندا بحبس نمیسازند و اگر بدا ادویه کاوستیکو صمغ و حلبوه و اجزای حیوانات بسبب تجفیف حابس اند اما چون با شیای دیگر آمیزند قوت تجفیف از انها زائل میگردد پس حبس هم نمی توانند اگر بسبب اینستی دیگر حابسه گفته شوند مثال صمغ وغیره غلط است چرا که بطوری که ادویه کاوستیکو

از اجزای قیق و بارک لطیفہ و کبریتی کہ بطبع خود متحرک اند و ستوار اند یس بالضرور بسبب انیسید مینی مرتقد و مفتحہ اند بطبع خود **ادویہ منیخ مجمدہ قابضہ** منیخ انجبار ستاد و چوب سپید و بیخ گاو زبان بیخ کاہو بیخ عنصل بیخ خرفہ بیخ گیاہ مقدس یا میران بیخ مرا فلن بیخ بارتنگ بیخ کنا نوریوس بیخ نیلوفر بیخ مورد فوفل بیخ کتم بیخ برنجاسف بیخ انگور ستر بیخ لسان الحمل بیخ سرو بیخ ذنب الخیل بیخ قرصعنہ بیخ اسپغول بیخ زرشک بیخ خنگنشت بیخ عنص گل کاذ یوس مورد جوز السرو برگ خنگنشت آسقودیون حی العالم عنب الثعلب لسان الحمل افیر گل سرخ بہی ہاشپاتی تخم انار یوست انار گلنار سنبہ تخم سنجد تخم ناشپاتی اقاقیا توت بہ آب غورہ بلوط سماق بسد سرخ بسد سفید گل ارمنی گل مختوم کہ گل سرشوئیدہ گل سرخ خوگ ہی مروارید صدف مدت مروارید حقیق یاقوت نیلم فیروزہ لعل زمرد سنگ جراحت سنگ مرمر بلور سنگ ابعد نرم ہای گلنار و ہر مخدرات چون بزر البنج لفاح خشخاش شوکران افیون مدبر **منجمدہ خاص** چشم ہرطان صدف مروارید ہی بسد ہر یک دو درم سایدہ دوازدہ حصہ کردہ بدستور دہند **دیگر** بسد درم طبیخ بارتنگ شش اونس طبیخ بہی اونس آمیختہ یا چشم سرطان دو درم طبیخ خرفہ طبیخ گاو زبان ہر یک دو اونس آمیختہ یا بسد چشم سرطان صدف مروارید ہی ہر یک دو اسکرہ بلوط عرق خرفہ شش اونس آمیختہ دہند **دیگر** بیخ مورد برگ مازیران نیلوفر گلنار گل کاذ یوس ہر یک چہار درم عناب بے عدد جوز السرو دو عدد آب چغر طل جوشانیدہ بنوشند شربتی بیخ اونس **حابسہ** گل مختوم بسد سرخ بسد سفید ہر یک سہ درم سایدہ نہ حصہ کردہ یا گل ارمنی گل مختوم صدف مروارید ہی ہر یک دو درم سایدہ نہ حصہ کردہ یا جوز السرو چشم سرطان ہر یک دو درم تخم ناشپاتی سہ درم سایدہ چہار دہ حصہ کردہ بقاصلہ شش شش ساعت دہند **دیگر** عصارہ انجبار عصارہ چوب سپید عصارہ خنگنشت بسد ہر یک چہار درم چوب بندند شب تربتیت **دیگر** بسد چشم سرطان ہر یک نیم درم طبیخ بارتنگ منیخ انجبار پنج اونس آمیختہ دہند **دیگر** چوب سپید چوب بندند شب تربتیت **اکالہ** توتیای سبز قدر نخود در دہن مخم حابل الدم مشند و سخرقہ بندند **دیگر** سفیدک کندر مر کی دم الاخوین ہر یک چہار درم باہین بیض سہ عدد آمیختہ ضماد کنند **مندملہ** اسپرتو خمر طل کافور درم درم مروارید صدف مروارید ہی ہر یک اسکرہ بلوط آمیختہ خرقہ تر کردہ بنہند و در نسخہ کافور چہار درم مروارید صدف مروارید ہر یک دو درم و در نسخہ اسپرتو خمر دو اونس کافور چہار درم مروارید صدف مروارید ہر یک دو درم نوشتہ این ہمہ برای ریزش خون کہ بسبب جراحت یا قطع عضو باشد مفید اند **فصل سی چہارم در ادویہ مرققہ و انیسید مینی** یعنی حادہ را کہ از حالت طبعی خود گشتہ غلیظ و لزج شدہ باشد بحال اصلی یعنی بسیالی باز آرند و فعل خود باز تر قیق دہند و بنیانند و بواسطت اینہا اجزای مادہ غلیظ کہ در اماسای موی باشند یا در اجزای دیگر محتبس بوند رقت پذیرفتہ بگردش خود می آیند باید کہ در وقتی کہ بر دوا بکار برند و تر قیق مادہ مدام باشد و ادویہ یلینہ نکنند چرا کہ استعمال ادویہ قویہ در ابتدا بسبب تحریک قوی مادہ را زیادہ کند میباید دانست کہ ادویہ مذکور آنچنان ادویہ تخریج نیوش آینده قوی نباشد و در امراض مزمنہ استعمال ادویہ مذکور مدتی نمایند و اگر بسبب کمی فصد خون غلیظ گشتہ محتبس شود فصد کنند و در اطفال و مجرا و عیہ اکتفا بر ادویہ یا کولہ نمایند بلکہ از برون ہم از قسم مرہم و غیرہ بعمل آرند و در چنین اوقات استعمال روح ہا از برون گاہی فعل خوب و گاہی فعل نمی نماید زیرا کہ ہر قدر تر قیق زیادہ در اجزای آرند ہمان قدر مرض می افزاید و سوای ادویہ مذکورہ ریاضت و حرکت جسمی معتدل دائم برای تر قیق مادہ غلیظ مفید است لیکن افراط

تا هند که موجب قباحت عظیمست و استراح او دو بیفته تا یم قفه ضروریست تا با وجود ترقیق باده زبون را میا یا بخراج سازد **دروني** طبیخ جای طبیخ قهوه طبیخ برنجاسف طبیخ شعیر طبیخ برسیاوشان با ربخبن نمک تارتر و نمک حنظیانا نمک فسنتین نمک قنطوریون نیتر و انیتمونیا دو تارتر و تیر بولولا دو خم سرکه بالسموپیرو دیا نوبالسموکوبی بالسموسفید اسپرتیو خون آدم نمک خون آدم السین سیاکهرباتین تورادی انتیمونیو نمک لطیف شاخ گوزن نمک کهربا نمک انغی نمک گیتر اسپرتیو نمک زنمی اسپرتیو مرفین اسپرتیو شاخ گوزن هرکه خواهند دهند **دیگر** پراده چوب سا سیفراروداوانس خوچیچینی عنشه اصل سوس دارچینی پوست نارنج هریک دودرم نخم شرش ۷ طل جوشانند سوی کم شود بنیز شربتی چهار اونس **دیگر** عرق بومادران عرق پودینه هریکید واونس عرق دارچینی اونس تین تورآتارتر والسین سیاکارمینا تیوا هریک یکنیم درم شربت پوست نارنج شش درم آمیخته بقاصله دو دو ساعت دهند - **دیگر** عرق بابونه دو اونس عرق بادرنجبویه عرق بومادران هریک اونس السین سیاپوست نارنج تین تورادی انتیمونیو هریک درم اسپرتیو نمک نیم درم شربت پوست نارنج نیم اونس آمیخته بدستور دهند **دیگر** السین سیاکارمینا تیوا سه درم السین سیاپوست نارنج السین سیاداچینی هریکدرم آمیزند شربتی سی تا چهل قطره **بیروني** عرق ابوبلیکا اونس اسپرتیو نمک اینی دو درم روغن بادیان نقطه نیم درم خرقه آلوده برمراق نهند **دیگر** مرهم کالنیو مرهم تاکاماک مرهم اشق هریک نیم اونس بالسموپیرو دیا نو دو درم آمیخته برمراق گذارند **مفرده دروني وبیروني** بیخ شنبوبیخ نارجیشان کجا کرو مازریون بیخ قرنفلیه بیخ وبرگ شکنظر اشیخ حنظیانا تولنجان جدوار دربیخ بیخ وتخم وبرگ کرفس بیخ داسن بیخ وبرگ اروسه برگ بابونه بومادران برگ وتخم ماشا برگ وگل ریحان برگ وگل وتخم اسطوخودوس برگ فاشرا برگ وتخم زوفا برگ وتخم حرف برگ وتخم انیزه برگ وگل وتخم شبت برگ وتخم نیسون برگ وتخم کرویا برگ وتخم بادیان کمون برگ وتخم اشتر غار خردل دو قوچیجیات مرکی حسن البه سکبینج اشق مقل کاکنج تنگرف کهربانتگرف سرمی واچینی قرنفل قاقلیتین کبابه تصب الزیره هریک فلفل تکلیل عنفران سافج بسابه تنطاوخیار دین بنبل گل وتخم خرنجمشک تخم گل قنطوریون برگ وگل وتخم دودنا پرشاوبیخ وگل سوسن گل وبرگ اکلیل شمس گل سوسنی گل بید مشک گل سرخ برگ وگل وثمر و پوست وتخم سرس گل بنفشه برگ وتخم بنگشت ناخواه تخم خاتم بیون تخم و پوست نارنج تخم و پوست بیخ تخم خرنوع برگ وتخم کاسنی تخم کشنیز با قلا اسان الحصافیر حلبه برگ وتخم شاهتره شلم ارزن گندم شعیر عدس کتان ترمس تخم نخود خطمی تخم خبازی تخم گزبرگ وتخم بادرنجبویه حاورس شلم تخم شنبر تخم تفتا تخم تربتخم بادرنگ تخم کدو تخم خیار بادام شیرین بادام تخ فندق چلغوزه تخم و بیخ عود کلیب تربتخم برگ سداب مویز برگ وتخم سه برگ خوشبو اتخم جبر اصل سوس بیخ سیل بیخ وگل سرو توشه اوبیخ خصیه الکلب فوه عاقرقرحا عشبه عنصل بیخ ذنب الخیل بیخ وبرگ فوه برگ وبیخ انجره برگ برسیاسف برگ فسنتین برگ اسارون برگ نافت برگ صندلین زراوند گردراوند طویل برگ بادروج برگ فودنج برگ اسقولوقندریون پرسیاوشان برگ گاذ ریوس برگ مامیران برگ شوکران مورگ زیتون برگ اغتیمودن برگ وتخم کشوث برگ تاج خروس برگ هوفارا قیون برگ حب الغار برگ مزنجوش برگ قنا کوبرگ زنجبیل الکلب برگ و پوست طرفا برگ ماشا گیاه مقدس کاکنج پستان آلوکشش انجیر تیر هندی سنجد اقاقیا ضیرب سوس آب قرمز عنبر بهروزه روغن سیاه جاپاک لک ال سیاه کندر فرفیون جاوشیر صمغ عربی کتیرا صمغ کیا صمغ آلو بالو میعه سائله میعه یابسه زراوند موصیائی پیه زنبل وبلوط دخون آدم خون طشت مدان وزهره پیه وزنبل خوک مقین دندان پیه زنبل گرگ پیه وشحم وشاخ وعظم بالای قلب گوزن شاخ وناخن کرگدن خطاف فاذزهر گاوی زهر هر چند

البان خسته زهره و نخاع و روغن وخون وزبل وبول وناخن گاو زهره و نخاع و روغن وخون وزبل وبول بز زهره و نخاع و روغن وزبل میش زهره وزبل فنی نخاع و پیه و ناخن سگ نخاع وخون وزبل دسم اسپ نخاع و پیه و نبه پیه وخون وزبل بط پیه کلنگ پیه آهو پیه سگ بحری که جندبادومی برآید پیه گربه پیه وزبل خواهل پیه وخون وزبل مرغ پیه وخون اژدر و روغن بیضه خون مرغابی خون وزبل گربه ترخون ناخن وزبل خرخون مراج زبل موش زبل حرباز زبل طاؤس پیدا کنا نوزنگ جراحت لاجورد وجرار رسنی جیر جیرآدمی تنگار معدنی گوگرد زنگار هر که مناسب اند بکار برند **فصل سی پنجم در ادویه جاذبه و شیرین کننده** که ترشی خمیر کننده خون را جذب مینمایند و فعل اینها بدو وجه است یا جذب نموده حدت اجزای ترش دشی را یا قبض کرده و پریده آن را تا ماده ساکن شود و حرارت معتدل گردد **ادویه آب** چشمه آب باران عرق کاهو عرق گاوزبان عرق خرفه گل مختوم گل ارمنی چشم طرطان صدف بسرخ بسفید مروارید صدف مروارید بلور اقسام جواهرات واحجار **مسئله دیگر** پسند صدف مروارید چشم سرطان هر یکه دو درم سائیده دوازده حصه کرده و بفاصله شش شش ساعت با آب هند **دیگر** عرق کاهو عرق خرفه هر یک چهار اونس بسد بلوچشم سرطان هر یکه دو سکه و بلوه دو شربت بنیت صبح شام دهند **فصل سی ششم در ادویه بازآرنده قوت زائله** که بسبب کمی حرکات بود و عام و خاص میباشند عام آنکه در ابدان همه تن بوند و خاص مخصوص بعضوی چون معده و رحم و غیره آثارش کمی قوت آن اعضاست **ادویه چاره** سادر کچالو خولنجان جدوار مرزنجوش اذخر و بومادران گل شبت سنبل دارچینی و همه عطر چون مشک عنبر زباد وغیره عرق دارچینی عرق بادرنجبویه لیسن سیاه دارچینی نمک رمنی نمک لطیف روغنی شربت دارچینی یاقوتی جیست یاقوتی قرمز **دیگر** شربت دانه چینی عرق بومادران هر یکه دو اونس عرق دارچینی عرق سنبل هر یک شش درم لیسن سیاه عنبر لیسن سیاه دارچینی هر یک درم آمیزند و یک یک قاشق بعد دو دو ساعت دهند **دیگر** آب آلو بالو سیاه سه اونس عرق دارچینی شربت ورد هر یک یک اونس لیسن سیاه عنبر لیسن سیاه اصل سوس هر یکه درم یاقوتی قرمز کمینم درم آمیخته بدستور دهند **دیگر** گلقند بومادران اونس نخجیل مربا نیم اونس جدوار قرنفل نخجیل هر یکه دو سکه و بلوه لیسن سیاه دارچینی لیسن سیاه عنبر یک کمینم درم شربت دارچینی قدر حاجت آمیخته یک قاشق بعد دو دو ساعت دهند که مقوی معده و دیگر اعضا اند چه حرکت دوری اعضا را افزوده بحالت طبعی هر اعضا می آرند **بدانکه** اگر ضعف عضوی از اعضا بسبب یا صفت قوی باشد ادویه مقویه حار نفع کمتر میدهند و گر فتق خمر مطبیه قدر اعتدال مناسبت بنسبت انالیپ تیکو و اگر زوال قوت بسبب امراض نرمنه باشد تدبیر شرش باندیه مناسبه کنند که از ادویه بهتر اند و استعمال انالیپ تیکو مناسب و اگر ضعف کثیر بود مالیدن لیکو ها روی بر صدغین و کف دست و کف پا مفید و ظاهر است که بعضی ادویه بعضی امراض میفزایند مثلا بیان آن نکرده **ادویه بارده** استعمال بیجا خیانیان و قوت داده را باعتدال می آرد و این دو گونه است یکی آنکه حرکت لیفات بحد افراط رسد و ضعف آرد و صدوث این در اکثر امراض است لیکن مخصوص تر بحمی سوزنده است و دوم استعمال ادویه انالیپ تیکو ضرور تر و دوم آنکه مادها بحد افراط گدازش یابند بسبب حرارت بیرونی بود یا درونی و درین استعمال ادویه مذکور مناسب **ادویه** بسد بلوچشم سرطان صندلین همه جالبات و جاذبات **بدانکه** کثرت استعمال ادویه بارده مناسب نیست چه بسبب برودتیه باعث قصل خود باز میمانند **فصل سی هفتم در ادویه معدله حرکات** که بحد افراط رسیده باشند آثارش در همه امراض حرکات تشنجی یا فالجی حدوث حمی مسهر بافراط وغیره و درونی گل لاله سفید زعفران کاهو چهار تخم بارد و بادام عرق گل لاله عصاره گل لاله تین تورا گل لاله شربت گل لاله ریاسی گل لاله ادون

ایون لادن لیکید وعصاره افیون عصاره زعفران دیا اسکوردیون سفوف انتی مازمود یکوسب بنوکلوزد **دیگر** شاخ گوزن طیار بطور فیلوزد فیا
درم آنیتونیاد نیم اسکوردیلولادن افیونی یک سرخ آمیزند سه شربتیست **دیگر** کهربا سفید ابسد هریک نیم درم تیریلوسرسی دوا اسکوردیلولادن افیونی
یک سرخ آمیزند سه شربتیست **دیگر** توتیای بنج مصفی درم نیم الکنج لادن افیونی عصاره زعفران هریک یک دانه آمیزند سه شربتیست **دیگر** عرق بنفشه
عرق گل لاله هریک دو اونس تین تورا انود نیم درم شربت گل لاله نیم اونس آمیزند یک شربتیست **دیگر** شاخ گوزن طیار بطور فیلوزد وفیا اسکوردیون
فندقدر ضرور آمیخته دهند **دیگر** گلقند درم لادن افیونی ده دانه شربت گل لاله قدر ضرور آمیخته دهند **بیرونی** برگ
وگل بنج برگ وگل کستان برگ وگل بومادران گل شبت گل لاله با درنجبویه خسته شقتا لوغزنان چیار تخم کاربنا تیوار وغن بنج
روغن شبت روغن عقرب روغن خراطین مرهم بنج مرهم سیکوتا مرهم میلیلوط مرهم حب الغار تیاق **دیگر** نعنا زعفران سفید بشیر
بزپزنده صفت بیض سه عدد زعفران دو درم آمیخته ضماد کنند **دیگر** مرهم الاباستر دو درم روغن خسته شقتا لوانس آمیخته مالند **بدانکه** مینبغی
مرهم مذکور را دیگر ادویه ایموبی انتی النفع اند **فائده** ادویه که کیفیات صلب از نرم و مسترخی سازند و بالنسبه تکمین و جمع نمایند آن را ایموبی انتی
گویند و آنکه تبرید و تسخین حرکت کیفیات که بحد افراط رسیده باشد نمایند چون افیون وغیره یا نوشامند وآنکه گرفت حرکت ماده ها را با اعتدال
آرند آنها را فیشانتی و جاذبه نامند **بدانکه** استعمال انود نیود همه اوقات مناسب نیست مگر وقت شب و است ادویه افیونی بغیر ضرور بعمل
نیارند و نیز در افراط حرکات که سبب نقصان باشد استعمال افیون مناسب نیست چه بسبب بند شدن حرکات ماده در جسم خواهد ماند و زیاده خمیر خواهد شد
چنانچه در حمی شبانه روزی دیده میشود و نیز در کمی قوت افیون ضرور نیست که ضعف کثیر می آرد و گاهی هلاک میسازد و در حرکت حمی که تبرید ضرور باشد ادویه جاذبه از
افیونی بهتر اند و در امراض مفاصلی افیون اگرچه بسکن و جبست لیکن بعد زمانی باز بقوت تمام عود میکند یا بآسانی ماده را واپس آورده قباحت غلیظ تر میسازد
و نیز در امراض نقاهی مغز منه افیون مضرست چه ادویه ای رطوبی وغیره را بسهم آورده ساکن ساخته قباحت می آرد و نیز بعد استعمال ادویه عالم ادویه افیونی قطعاً
اصل نیارند و استعمال انود نیود را مراض مفاصلی بر عضو باورم احداث تخدیر نموده باعث قیام مرض تا دیر میگردد و استعمال انود نیوز ابرون برای
زوال بیخوابی انفع و باشویه وقت شب آکنه باعث تنویست لیکن در حمی حار مفید و در حمی که با سهر بود استعمال مخدرات از برون هم ممنست —

فصل سی هشتم در ادویه ایموبی انتی یعنی ملینه و تفتیکا یا ماده از حالت طبعی خود بگرداند و صلب یا منجمد گردد آنرا نرم ساخته باستعمال اصلی آرد
پس اگر سوی درون اجزا منجمد گردد با دویه ضروری تدبیرش کنند و اگر با ده سوی برون اجزا منجمد شود ادویه برونی بکار بندد و این سه گونه است یکی
آنکه تبطیب با ده صلب نماید چون آب گرم فقط دوم آنکه از رطوبت مائی خود ماده صلب انگیزد چون آبزن انکباب حقنه ضماد سوم آنکه از اجزای
روغنی خود لیفات کشیده شده را مسترخی سازند **فائده** آثار آن صلابت و تحجر و ورم عضا تقل فضله صلابت و ریست **بدانکه** ربه تقیدات
همراه ادویه ملینه ادویه محلله کاربنا تیوا آمیزند و در ورم تحجری سمی ادویه ملینه بکار نبرند که مزید تصلبست و برای تحلیل ورم ادویه برونی در برد
بکار برند اگر ملینات بر دیل استعمال کنند ریزش ماده خواهد فزود بسبب استرخای مسام در تحجر جگر و سپرز مرهم سنکونا مرهم بنج مرهم اسق گذارند
و تا دیر دارند چند مرتبه با دویه برونی نرم سازند و ادویه ملینه تا دیر نگذارند چه ریزش ماده کثیر نماید و در امراض سدد و تفتیکا ماده کثیر به

باشند استعمال او و یه ملینه درونی و بیرونی کنند چه استرخای مسام کرده ماده را سیال تر خواهند کرد او و یه ملینه درونی و بیرونی آب ارمنی
الصبه البان مسیح یخطی بیخ خبازی ایرسا برگ خطمی اذان الفار عصی الراعی فستین گل بنفشه اکلیل الملک زنجبیل الکلب تخم کتان جلاب انجیر
کشمش تمر زعفران اشق لوبان مثل عسل پر آویم پیه بط پیه سگ روغن بادام روغن بومادران روغن سوسن روغن کتان روغن زنبق
مرهم الطی مرهم دیاکیلانو مرهم مبلبوط دیگر مغز بادام چهار اونس آب دو رطل شیره برآورده جالیا شاخ گوزن چهار سرخ آمیزند شش شربتیست دیگر بیخ
سوسن سفید خطمی هر یک نیم اونس برگ خطمی مشتی بومادران بنفشه انجیر کشمش هر یک کفی آب سه رطل جوشانده بنیزند شربتی چهار اونس دیگر بیخ خطمی
بیخ سوسن سفید هر یک نیم اونس برگ خطمی اذان الفار بنفشه بومادران هر یک مشتی در آب جوشانده بخیته در ده اونس این روغن بومادران اونس صفت
بیض عدد آمیخته تفته کنند دیگر بیخ خطمی ارسا هر یک اونس اذان برگ خطمی هر یک کفی بومادران اکلیل هر یک مشتی در شیر زنده سایده کنان سیخته
اونس نخود دو اونس روغن سوسن قدر حاجت آمیخته ضماد نمایند دیگر مرهم الطی اونس مرهم الو دینو نیم اونس آمیخته گرم کرده چسبانند دیگر مرهم اطی
دو اونس روغن بادام پر آویم هر یک شش درم آمیخته چسپانند دیگر برگ خطمی اذان الفار بنفشه بومادران هر یک مشتی در آب جوشانده آبزن کنند

فصل سی نهم در او و یه مزیله ریاح تولد ریاح بدو وجه است یکی آنکه هوا همراه غذا وقت بلع از دهن داخل شکم و امعا شود و این بآسانی تمام
بغیر ایذا دفع میگردد دوم آنکه ماده ارضی وغیره از حصه‌های هوا باقی ماند و بقوت خمیر شدن در امعا اوله و در هر یک اجزای جسم داخل شود سبب
این خمیر شدن غیر صحیحست و این بیشتر تمام خارج و تحلیل میگردد و حدوث وجع از ریح بدان سبب است که کارخانه لس بسختی لس سکیند پس اگر ریح از
ماده مند غلیظ چون صفرا وغیره باشد که خمیر شود ریح حاد و لذاع پیدا شود و جائیکه لس کند وجع بشدت آرد و اگر از ماده مائی چون بلغم باشد کم خمیر شود
ریح کم حاد و وجع اندک باشد و اگر در ریح هیچ حدت نبود وجع هم نباشد **بدانکه** دخل ریح در روده و شریان و دیگر اوعیه مانیز بشمال ماده خمیری میباشد پس
اگر وجع ریحی در امعا باشد نفخ و ضلع شکم و انتقال وجع و اگر در کسی جا محتبس شود و وجع منتقل نبود و وجع تشنجی از فشردن آن موضع آرام یافتن و تولد
ریح در لاغر و در کسی که ترشی باو فراط خورد اکثر میباشد چه ترشی ماده را متناسب لاجزا و نیز بسامانی موسی آمیخته بآسانی خمیر میشود و ریح می آرد و در آنانکه شحم
باشند یا افراط رطوبت دارند میشود و چه اینها بآسانی شریک حموضات خمیر شدنی میگردند و در زنان که احتباس بانی تکیبی طمث دارند یا آبستن باشند
میشود و چرا که ماده خمیری بیرون نمی افتد و بدیگر ماده با آمیخته ریح می آرد و در زنان که تصدیع رحم دارند و بآنانکه مبتلای مراق باشند میشود چه در سنها
ماده خمیر شدنی باو فراط میباشد و در آنانکه او باسیر ریحی دارند میشود چه خون بسبب احتباس بزودی خمیر میگردد و آنانکه مبتلای خفق بوند ریح معائی دارند و در آنکه
گلو و مری عریض دارند میشود و چرا که دخل هوا همراه غذا بآسانی میگردد و در آنانکه آرام طلب بوند و به تنعم بسر برند و از قبض امتعائی بوند که ریح پیدا میگردد
بدانکه تولد ریح از غذیه غلط است چه اغذیه بالذات ریحی نمیباشند مگر آنکه غذا بآسانی هضم نشود و زبون گردد و ازان خمیر بدشود پس ریح پیدا گردد
چنانچه در بعضی لبن ریح می آرد بسبب بدی هضم و در لبض نه و در بعضی ترهها مولد ریح میگردند و در بعضی نه پس برای اخراج ریاح او و یه مزیله ریاح باشند
او و یه مفتحه مجری معده و مقیئه و ملینات و مسهلات و محللات و مزیده حرکات دوری از جزای نرم و صلب او و یه کارمینا تیوا بعمل آرند **محلله ریاح** وج
خولنجان منبطیا ناجدوا ریخ شبویخ ماذریون برگ بادرنجبویه برگ قیصوم پونه سداب برگ فستین مناگل بومادران اسطوخودوس سنبل و تخم پوست

و آب تخم شیرین کرویا یا تخواه کمون و دو قوتخم بنبت تخم سیسالیوس پوست و آب تازه شیرین چکلات چای قهوه دارچینی قرنفل بسا
جند آب لیموی شیرین شربت دارچینی شربت پوست تازه شربت پوست ترنج مربای بوه اداران مربای تخم ترنج هر که خواهند بکار برند **دیگر** آبسیا
کار بنیا توانیم تا کنیم درم با السین سیا پوست تازه اسکوملوتا درم با عرق لطیف با دنجبویه با عرق بوه اداران با عرق با دیان با عرق دارچینی
یکدرم تا اونس دهند **دیگر** برگ خطمی بنفشه برگ اذان الفار برگ انجره هریک مشتی در آب جوشانده بنجبه درده اونس این روغن بوه اداران اونس صفرت
بیض عدد نمک سنگ دو درم آمیخته تا یک خطمی بیخ شبو هریک چهار درم برگ بوه اداران برگ با دنجبویه هریک مشتی برگ تنبا کو برگ فلوریون
هریک نیم مشت جوشانده بنجبه درده اونس این اکوا بند یکتا الاشیا تیوا اونس صفرت بیض عدد آمیخته با طبیخ برگ بیخ نباتات بلینه ده اونس روغن
کنجد روغن خوک هریک اونس عسل دو اونس آمیخته حقنه کنند **دیگر** حنظل یا خولنجان ریوند بیخ شبو هریک دو درم بیخ سپیوا دیان انیسون
هریک درم برگ با دنجبویه یوونیه هریک مشتی پوست تازه بیخ پوست ترنج دارچینی هریک سه درم نمک تارتر و شش درم خمر بیض مطبوخ چهار رطل
ترکرده دو اونس نهار دهند **دیگر** ارکانود و پلیکا و دو درم شنگرف سرمئی شش سرخ نه حصه کرده نه روز دهند **دیگر** حب برنوس یکدرم و هند
دیگر روغن بوه اداران روغن سداب مرهم الطیا مرهم اکریسا برابر آمیخته مالش کنند **دیگر** پوست زرد بالای تازه پوست لیمو هریک سه اونس
حب الغار بیست عدد جندبادرم مر دو درم کنند سه درم روغن سیاه سه رطل آمیخته بیست چهار ساعت بر برگ گرم دارند این را کند **دیگر** مرهم
حب الغار اونس برخرقه کشیده بر موضع گریخ یا شند گذارند **فصل چهل و ادویه ایستوماکائیس** یعنی مقویه معده و قتیکه معده را فعل
خود که تحلیل غذاست باز ماند بواسطه آنها بحال اصلی آید و نیز بپزش خلط تلرش و دیگر اخلاط که برای هضم غذا مقرر اند باز افراط نمایند **مقویه**
معده بیخ شبو جدوار خولنجان قسط بیخ قصب الزیره برگ آنستین برگ گل بوه اداران برگ اسطوخودوس اذخر سداب گل سرخ گل مرزنجوش
قرنفل بادیان انیسون کبابه کمون خرنوب کشنیز پوست تازه پوست ترنج پوست لیمو حب الغار دارچینی بنجبیل جوز بویه زعفران بمصطکی مرکی کهربا عود صبر
بالسموپیرو دیانوا سپرتیو و تیرئیو لوا سپرتیو کبریت **فصل چهل یکم در ادویه آنودینو** یعنی مسکن وجع و آن بلینه اند که تسکین وجع بسبب
استرخا و تلیین ایقاف زیاده سهلب و جذب باده حاده مینامیند و استعمال اینها تا تسکین وجعست و بعد تسکین دانیست **برونی** برگ و گل بوه اداران
برگ خطمی برگ خبازی برگ انجره برگ با دروج بنفشه گل لاله کتان خشخاش خسته شقتا لو مغز نان شیرزن شیرگاو شیرپیش شیرزا آردبیخ صفرت بیض
زعفران سیبوس روغن خوک پیه گوزن پیه آدم روغن عقرب روغن خراطین مرهم الطیا مرهم اکریسا مرهم آنودینو مرهم میلیلوط مرهم حب الغار تریاق **دیگر** پریسا
دو اونس برگ و بیخ نباتات بلینه مشتی گل لاله گل بوه اداران هریک کفی شیرقدر حاجت پزانده سائیده کتان سحوق دو اونس روغن خراطین
چهار درم آمیخته یا مغزان قدر حاجت بشیر پزانده سائیده زعفران دو درم صفرت بیض دو عدد آمیخته ضماد کنند **دروبی** مغز بادام مغز چهار تخم
بارد کلان چهار تخم بارد خرفه خشخاش روغن بادام روغن بیضه پیه آدم لعاب اسپغول بنفر فیش **دیگر** لیسن سیا آنودینو بیخ تا بیست قطره یا تین تورا
گل لاانیم تا یکنیم درم یا شربت لاله یا میرتا بای گل لاله یکتا دو اونس یا جب بنیوکا وزوهشت تا سی آنه دهند **دیگر** بنفر فیش اسکرو پلیسن سیا
آنودینو درم شربت لاله دو اونس عرق کاهو بیخ اونس آمیزند دو شربتیست **فصل چهل دوم در ادویه نارکوتیکو** یعنی مخدره که تنویم و اقناس

اجزای جسم از خواص فیثاغورث خود که کم نمودن روح حیوانی و کار خانه حس و حرکت مینمایند و بدان سبب حرکات اجزای نرم و صلب نیز کم میگردند
و در استعمال این دو شرط اند یکی آنکه مقدار اندک شروع کنند اگر کافی نبود بتدریج و احتیاط تمام فزایند دوم آنکه همراه ادویهٔ قویه و مناسب قلب
چون یاقوتی جسینت وغیره استعمال کنند **بدانکه** استعمال آنها در موج سنه دیده و حرکات تشنجی و شدت حمیات سه روز اتم باید کرد **بیرونی**
برگ پنج برگ عنب الثعلب برگ شوکران برگ لفاح خشخاش افیون ضماد کنند **و دیگر** بزر البنج خشخاش هر یک درم آرد جو چهار درم شیره قدر حاجت
بزر اندہ سایبده ضماد کنند **و دیگر** برگ خطمی بنفشه هر یک نیم مشت برگ پنج مشتی در آب بزر اندہ سایبده روغن گل روغن خشخاش هر یک چهار درم
آمیخته یا مغز نان دو اونس افیون هشت دانه زعفران نیم اسکرو پلو شیره قدر حاجت بزر اندہ یا مرهم گل لاله اونس افیون شش دانه آمیخته یا مرهم رسیا
اونس افیون هفت دانه آمیخته یا آب برگ پنج آب برگ عنب الثعلب هر یک دو اونس افیون شش دانه مرهم رسیا تا نو مرهم گل لاله موم هر یک چهار
درم مرهم ساخته ضماد کنند **و درونی** شربت خشخاش یک تا شش درم یا فلونیا روما یا فلونیا فارسی یا فلونیا خار یا فلونیا بارد اسکرو پلو تا دو درم
یا عصارهٔ افیون یا لادن افیونی لودو دو میکو یک تا سه دانه یا لادن افیونی کهربیتا یا نو یک تا پنج دانه دهند **و دیگر** عرق کاهو عرق خرفه هر یکدو
اونس لادن افیونی دو دانه یا قوتی جسینت چهار اسکرو پلو آمیخته یا مغز بادام چهار درم کوکنار بیخ تخم عدد و عرق ستاو عرق خرفه قدر حاجت شیره
برآورده و چهار اونس این عصارهٔ افیون سه دانه یا قوتی جسینت نیم درم آمیخته یا حب سینو کلوزو دو تا سی دانه لادن افیونی سه دانه آمیخته
و هند **فصل چهل سوم در ادویه مخرجهٔ نفث** و این دو گونه اند یکی مسجده دوم مرققه و فعل آنها بدین وجه است که بمساسای موصوی رسیده
اندر رقیق میسازند و اجزای آماده از سینه بیرون میکنند **مفرده** بیخ و تخم خطمی بیخ و تخم خبازی اصل سوس ریسا بیخ و برگ و گل اروسه بیخ شبو کچالو
بیخ سه برگ بنفشا دیان بیخ گل خس مامیران عنصل عشبه برگ بنجاسف برگ کشوث برگ گل آطر لیال برگ زوفا برگ اشنی برگ مرا فلن تخم ترهٔ تیزک
برگ حرف ابیض برگ دیوداربرگ اسقوردیون پرسیاوشان گل بنفشه گل لاله گل سرس زعفران چهار تخم بارد و کلان تخم کتان حلبه خشخاش تخم سوسن
تخم اشترغار انبیر کشمش عناب پستان صنع عربی کتیرا مغز بادام مغز جلغوزه مغز چوز گلقند بانرا کاکا تائین تورانگل لاله شربت لاله شربت اصل سوس
شربت چوب میده تریاق لادن افیونی دیاکودیون عصارهٔ کشوث عصارهٔ آطر لیال عصارهٔ ریسا عصارهٔ بنجاسف ب سوس هر یکی یک تولہ
مرهم از ما تیکو شربت اروسه شربت آطر لیال شربت زوفا شربت پرسیاوشان مرهای گل زوفا انگبین عنصلی لعوق پایا از ما لعوق زعفران مر گبه بیخ
زنجبیل شامی مامیران هر یک چهار درم برگ آطر لیال برگ اروسه زوفا هر یک شش چهار حصه کرده یکی را در آب گرم انداخته جوشی داده صاف نموده
چهار درم تا اونس هر روز به نبات نوشند **و دیگر** چوبچینی اصل سوس هر یک چهار درم شب با آب تر کرده صبح جوشانند و در جوش اخیر
زوفا یک بنجاسف برگ آطر لیال هر یک نیم مشت انداخته دار ندیس صاف کرده در شیشه کنند و چهار اونس استعمال کنند برای سرفه چربی و مرمن
انفع **و دیگر** برگ بنجاسف برگ کشوث برگ اروسه هر یک مشتی در آب گرم تر کرده بطور چای نوشند **و دیگر** بیخ راسن اصل سوس ریسا مامیران
هر یک سه درم برگ آطر لیال ستاور هر یک کفی گل اروسه مشتی کوفته شب با آب گرم تر کرده بطور چای نوشند **و دیگر** برگ کشوث برگ آطر لیال برگ
بنجاسف برگ مرا فلن هر یک مشتی کوفته شب در آب گرم تر کرده بطور چای نوشند **و دیگر** ریسا گل گوگرد هر یک نیم درم قند دو درم روغن

انیسون مقطر دوازده دانه سائیده آمیزند شب بتی اسکو ویلپو در روز دوسه بار و دیگر عرق آطر لال سه اونس عرق از ناتیکو سرکه عنصلی هر یکدو درم
آمیخته چند بار بقاشق دهند و دیگر اشق درم مرطبیه دو اونس حل کرده عرق زوفا چهار اونس آمیخته بقاشق دهند و دیگر آب بنجاسف آب
اروسه هر یک دو اونس الیشیر پیکتورال اسپر تو نمک ارمنی انیز دو هر یک نیم درم شربت زوفا نیم اونس بدستور دهند و دیگر عرق اسکو رد یون عرق
آطر لال هر یک دو اونس السین سیاکه باتین تورا ریز و لتیوا هر یک درم شربت زوفا اونس آمیخته بدستور دهند و دیگر دیالبس دو درم گل گوگرد
درم قند آب گداخته قدر حاجت قرص ساخته یا آبریسا دو درم گل گوگرد رب سوس هر یک نیم درم عرق زوفا قند هر یک قدر حاجت قرص ساخته
یا رب سوس سه درم عصاره راسن درم گل لوبان نیم درم قند عرق زوفا قدر حاجت قرص ساخته در دهن دارند و دیگر مرباى گل کشوث یا بے
گل آطر لال هر یک شش درم عصاره برنجاسف عصاره مرباقلن هر یک چهار درم کهربا دو اسکو ویلپو شربت زوفا قدر حاجت معجون سازند
شش یک قاشق صغیر و دیگر گلقند کهنه مرباى گل کشوث هر یک نیم اونس سفوف هالی دو درم شربت آطر لال قدر حاجت معجون سازند شربتی بدستور
و دیگر لعوق ریه ارنب شش درم لعوق باراز ما چهار درم قرص اروسه دو درم الیشیر پوپر یتائین دو اسکو ویلپو اسپر تو نمک ارمنی انیز دو یک اسکو ویلپو
شربت عناب شربت بنفشه شربت لاله قدر حاجت لعوق سازند و دیگر شربت زوفا شربت آطر لال شربت لاله هر یک اونس الیشیر پیتورال دو درم
رب سوس عصاره راسن عصاره برنجاسف قرص اروسه دیاتراکاکانتا هر یک دو اسکو ویلپو لعوق کرده دهند و دیگر السین سیا استغفار ما کوتچ انار مر
تین تورا پیتورال هر یک دو درم السین سیاکه باتین تورا سرسه هر یکدرم تین تورا ریز و لتیوا نیم درم آمیخته چند قطره دهند **قول دون انتونیو**
ادویه مذکوره اگرچه اطبای قدیم را بسر فریا بس و سرفه رطب و ذات الجنب و ذات الریه و بثور سینه و ضیق مقرر کرده اند لیکن مناسب نیست چرا که
سینه را مبایر کثرت سیالی میکنند و آفت قوی می آرند **فصل چهارم در ذکر خروج تنفس نا محسوسه** تنفس محسوسه خروج اجزاى
باریکتر و صاف ماده است از تمامی اعضای نرم و صلب جسم که از وسیله خرکات دوری جسام یکدیگری لت شده و مخلوط گشته صدمه میرساند در
هر حالت اختلاط پس بوساطت آن بعضی اشیا صاف و باریکتر میگردند و چون از خواص حرکت مصفی و باریک ساختن است لهذا اجزاى تنفس
نا محسوسه بصفاى باریکی پذیرفته و خواص موجی گرفته و در لیفات داخل گشته از تمامی اجزاى نرم و صلب از جسم می برایند بدین دلیل مثلاً
آب گرم که در ظرف بالاى آتش بود هر قدر که از حرکت خود اجزاى خود را با هم مختلط میسازد همان قدر اجزاى نا محسوسه پریده میگردند و کثرت قلیل
پریدن برکمی و بیشی جوش نرم است پس این حرارت در پریدن اینچه از حرکت دوری آبست و یکی آنکه فضله حیوان یا شی دیگر که بجوشند یا خمیر شود بسبب
حرکت خود اولاً رقیق میگردد پس بالکل بسرعت در اینچه محسوسه نا محسوسه سیال میگردد دیگر آنکه تمامی مخلصهای هوا پر از ذرات اند بعضی از آن
کلانند که در خانه تاریک بوساطت شعاع آفتاب مرئی میگردند و بعضی خرد که بنظر نمی آیند و ذرات مذکور تحقیقاً از اجسام صلب معین و حیوانات
و نباتات صاعد میشوند و پران در هوا مرئی میگردند پس خروج ذرات مذکور مدام بلا قیام بسبب حرارت و آبی جسم است که از حرکات حادث میگردد
و نیز از خواص حرکات صاف و رقیق و سیال ساختن است و حدوث اینها بسبب اکل و شرب است زیرا که هر قدر از تنفس نا محسوسه کم میشود همان قدر از غذا
مدام باقی نمیماند چرا که باز آمدن کم شده منحصر بر غذا است **فصل چهل و پنجم در تدبیر افراط و غلظ و سیلان خون** افراط دو گونه است

یکی صفر یعنی خون ندانه صالح بود یا مادر قدر افزاید و در سطح تمامی احشاها و اوعیه پاگرد و دوم مرکب یعنی ماده غلیظ باوی آمیزد یا خود غلیظ و منجمد شود و موجب امراض گردد چون سکته ذات الجنب ذات الریه فلغمونی نمله وجع مفاصل وجع عضله وجع السن صداع دل درم خوسرطان بواسیر عاد حمی محرقه حمی سحی وغیره و ظاهر است که افراط خون مزاحم گردش خون میگردد و مثلا از بعض اسباب خون غلیان کند و از شرایین بمقدار کثیر خواهد ریزد و پس دماغ روح حیوانی را بحیثیتی نتواند و بسبب قلت و عدم وصول روح سکته پیدا آید همچنین بسبب کثرت یا انجماد گردش کردن نتواند و نباید شود سوی اجزا گردد و ذات الجنب ذات الریه فلغمونی وجع مفاصل وجع عضله صداع وجع السن آرد یا دل درم خوسرطان وجع وغیره پیدا کند چرا که بسبب کثرت خمیر شدن بتحلیل نشود و رقیق گردد و نه بتبدیل یابد همچنین و قتیکه خون کثیر در جسم زنان برگردد و آمدن طمث موقوف شود اگر چه خون باقی است اما قوت مستحیله دران نیست چرا که این قوت منحصر بر خمیر حمی است که درین وقت بسبب کثرت خون از نهایت قلت میگردد و پس افراط دم مزیله قوتهاست و افراط دم اگر چه در شخص میشود اما اکثر در کسی که بتنعم و آسودگی بسر برد و کسی که اغذیه کثیره و دهنی مزید خون خورد و جوان قوی باشد و اخراج خون نماید و محنت و ریاضت نکند پدید می آید و اگر چه از ماسای موی لیکور بعد اکل غذای مناسب خود می افزاید اما خون خاص لیکوری اکثر نیفزاید پس چنین کسان را اجتناب از اغذیه و ادویه مولده دم واجب و استعمال ادویه و اغذیه مرققه و مطفیه جوش دم لازم اگر کفافی نبود و ضرورت شود و فصد نمایند **فائده** غلظ دم نیز دو گونه است یکی آنکه خون تمامی جسم غلیظ شود دوم آنکه مخصوص بعضوی بود آثار غلظ خود را ستر خاتقل جسم صلابت غشا نبض مرتعش و ناهموار هیئت جسم گاهی منقبض و گاهی نرم استسقای اوعیه با تبدیل لون هر لحظه ظهور ضیق نفس و قت مشی وجع احشاها و فتق خروج بول و عرق و دیگر اخلاط کدورت خواب خروج خون سیاه و غلیظ و فصد بسر دلا و رسی آثار مذکور در دموی و بلغمی مزاجان خصوص در سنا نسبت بذکور زیاده یافته میشوند و سبب غلظ خون کثرت دم و آسایش و وصول برودت جسم و غم و اکل اشیای غلیظ یابس و قلت شرب و احتباس خون و بواسیر و خونریزی پس چنین کسان را استعمال اغذیه و ادویه مرققه محلله ملینه مخرجه مدره معرقه مفتحه لازم و فصد اولی **فائده** سیلان خون بسبب شگافتن اوعیه یا دموی از اسباب برونی میباشد بدرونی چنانچه وجع احت و قروح درونی نشان عادت بواسیر انفجار الدم فی الدماغ سیلان الدم سعال الدم قی الدم و غیره و بسبب ادویه بدرونی اغشیه ساتر اوعیه های شعری دموی است بسبب کثرت دم یا غلظ آن که منجمد شده بر آید و ترش بود یا بسبب حدت بعضی ماده جاریه که تریق خون نموده همراه او در آورده رسیده دفع نماید و بفساد سایر رسیده آن را تنگ ساز ند و امراض مذکوره در جوان مزاج بالغان و آنانکه افراط خون یا صفرا دارند یا عادی باخراج دم بوده از آن باز مانند اغذیه کثیر خورند خرکوشند ریاضت صنعتی بقوت جسم نمایند و غصه دار باشند پدید می آیند پس اگر بند کنند بزودی هلاک گردد و اگر هلاک نشود خنجر باستقا دسوار القهقری گردد لیکن اگر افراط دم باشد یکبار تبخیر و جوش بسیار است مگر قیاسش تا مدت دراز زبون و نیز خروج خون که گاهی از کلیه یا مثانه یا قصبه ریه یا اتفاق افتد نسبت بر عاف و بواسیر نوبه سهل است اگر خروج خون مذکور موافق مزاج عمر شود و بدان عادی بود بعد انقضای ایام معتاد تبلا بعضی امراض میگردد پس خروج خون مذکور بر طبق دستور بهتر است **فائده** برای غلیان دم فصد کنند اگر غلیان در اعضای رئیسه باشد از نزدیک فصد کنند و اگر در محل دور باشد از هر کدام عضا که خواهند فصد کنند و در وقت انجماد و احتباس دم و ادویه مرققه و گدازنده و در وقت ترفیق دم و ادویه حابسه و قابضه بکار برند **فصل چهل ششم در ذکر فصد** فصد استفراغ کلیست یعنی هر قسم ماده از تن می برآید چرا که خون مرکب بدگر اخلاط

است و در عروق همچنانکه خون میباشد صفرا سودا بلغم نیز میبود و خون آمیخته پس هرگاه که فصد کنند هر چه در عروقست بالضرورة مستفرغ میگردد مگر
آنکه خون کثیر و اخلاط دیگر قلیل می برآیند خلاف دیگر تقیه که این نفع ندارد و فصد را بهترین استفراغ برای چند چیز مقرر نموده اند یکی خود گذشت
دوم آنکه فصد اختیاریست یعنی هرگاه که رگ زنند و معلوم شود که فساد ندارد و در حال بند توان کرد خلاف مسهل که بعد شرب آن گرچه باو خیر مقصود
برآید قبل از عمل واجب نتوان نمود سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست خلاف دیگر تقیه که تقدم نضج در ان شرط است **فائده** در ذکر آثار گشت خون
حمرت وجه و چشم بریی عروق عظیم نبض سستی همه تن حکه سرور وی بدن عسر حرکت کثرت خواب در خواب اشیای سرخ دیدن ثقل سر شیرینی دهن حرارت
همراندام کثرت خنده قلت یا کثرت آرزوی طعام و هضم شدن غذا بخوبی و بادنی محنت مضطر شدن و هنگام مشی انچه بالا صعود کنند
بدانکه خون معتدل و درست برنگ و قوام معتدل بود و خوشبو باشد و خون صفراوی رقیق تر از معتدل باشد زردی زند کف بسیار کند سوخت گیرد و
تیز و باشد و دیر فشرد و تلخ بود و خون بلغمی رقیق بود و سخت گرم نباشد و زود غلیظ گردد و بوی ضعیف دهد لیکن اگر عفونت پذیرفته باشد بوی
ناخوش دهد و بعد ساعتی آب رقیق بر سر او پدید آید و بدان ماند که نشاسته با آب مصفر آمیزند و خون سوداوی غلیظ و بد بو و بوی ترش دهد و زود
فسر د و اگر قدری آب در و کنند و بجنبانند رشته رشته گردد و از و آب کبود جدا شود و هرگاه که این هر سه نوع خون سوخته شود غلیظ و بد بو باشد
و خون مردم صفراوی رقیق و سیاه و خون موی غلیظ و بسیار سرخ و خون سوداوی سیاه و تیره و خون مطوبی کم سرخ از موی باشد و غلیظ بود و
خون کودک رقیق و ضعیف رنگ و خون جوان غلیظ و سرخ و خون کهل غلیظ مائل بسیاهی خون پیر رقیق و ضعیف رنگ میباشد **فائده** در ذکر
مانعات فصد یکی تب در صفراوی که سخت سوزان باشد روز اول نوبت و میانه نوبت و روز نوبت فصد نباید کرد و چه روز نوبت وقت تب اغلاط
بحرکت باشند و بفصد حرکت آن افزاید و ضرر بزرگ باشد سوای این بختی رطوبت که در تن کار آید بوقت صفرا کوشد بفصد خرج شود و وقت سا قطع
گردد و در تب کهنه مزمن باشد اگرچه حاجت بود فصد نمایند و در حمیات که از عفونت نباشد اگر فصد کنند خون اندک گیرند و باقی نگذارند تا تاب
بوقت انحلیل پذیرفته شود و در مرقت و نازیت بول اگر رقیق و نازی بود و صفرت و چه آثار گداختن پدید آید فصد نکنند زیرا که قوام دارد و سرخ
بود و نبض عظیم و چه مریض بر حال خود باشد گذارش نکنند فصد را و باید سوم نافض سبب او بلغم خام پس خون در تن باید تا بسردی او کوشد و آن را
پراند نا قبب او صفرا بود پس فصد سبب زیادتی صفرا گردد و وقت ضعیف شود چهارم مزاج سر و پس خون در مبرودی گرم پیدا میشود و تن را بخون
حاجتمند یست پنجم شهرهای سرد و در ین شهرها خون در تن باید تا اندام بدان گرم باشد و رطوبات پخته شود ششم او جاع صلب چه صد و ده ماده را سوی
خود و فصد سوی خود کشد و بسبب مخالفت ضعیف آرد پس اول تسکین وجع بعده فصد کنند هفتم گرمابه چرا که اغلاط بگداز و موسام کشاید و تحلیل بسیار
شود پس فصد باین حال خطا باشد هشتم جماع نهم کهولت دهم سپری چرا که خون در بدن پیران کمتر تولد کند و رطوبت بیشتر لیکن وقت حاجت
چنانکه عروق فراخ و پر خون و رنگ و سرخ و عضلات آگنده بود و راست یازده هم هزال مزاج او سرد و رطوبت در تن کثیر باشد سیزدهم تازگی گرم و کشادگی مسام سبب او مثال گرمابه بود چهاردهم
صفرت و چه و قلت خون سبب او مثال هزال بود شانزدهم امراض دراز چرا که اگر مریض در ازمان باشد بر هنر و استفراغ اتفاق افتاده باشد و تولد

خون کمتر بوده اگر فصد کنند قوت ساقط گردد و هفتم تخمه و امتلای معده چرا که بدان سبب قوتها ضعیف گردند و هضم چنانکه باید نشود و اگر فصد کنند خون نیک برآید و فضله خام در عروق آید نهم هیضه و هجوع و خلای معده اگر فصد کنند سبب ضعف قوت و غلبه صفرا شود و خون نیک برآید و اخلاط دیگر در تن جمع شود و مضرت آرد دوازدهم قوت حس فم معده بیستم ضعف آن بیست و یکم تولد صفرا در معده چه فصد درین هر سه سبب غشی باشد و آثار قوت حس آنست که از نا کامل اشیای تیز سخت رنجور شود و آثار ضعف قلت آرزوی طعام و وجع و آثار تولد صفرا قی و دهن تلخی باشد **قول جالینوس** هر که تا چهل سال حاجت بفصد نشده باشد من بعد اورا فصد نباید کرد مگر بضرورت قوی بدانکه در مایگوتوپیا بی ضرور فصد کنند بدانکه هر که اعضا ضعیف و طبع شکسته و سخیف باشد و بعد فصد امراض بارد یا غشی آرد یا سن او از شصت تجاوز کرده فصد نباید کرد و اما اعتماد بر قوت نه بر سال زیرا که بسیار کس اند که بهفتاد سالگی رسیده و قوی و کثیر الدم و بدنس محتاج بفصد شنوند اما بکودکی که بچهارده سالگی نرسد جائز نیست چرا که در بالیدگی نقص می آرد و بعد از چهارده سال هم اگر لاغر و صفراوی یا مرطوب باشد منعست اما حجامت پس از شش سال بلکه در سال دوم نیز جائز داشته اند و محموم را در نوبت و در حصبه غیر استلائی قبل از سه روز و بعد از نضاج و اسهال مؤتی و هیضه و دیگر تردوات که باعث افتاح سام شوند و بخوابی فصد نباید کرد اگر ضرور بود بعد سه روز کند و حامله و حائضه را منعست مگر بضرورت بزرگ و در امتلای شکم و سبر و دی که عرق او باریک بود و سرای شدید و عند قبض طبع و وجع اشد و بعد حمام محلل و مراض در از غیر دموی و در زمستان و معزول و تونیقی فصد نباید کرد **بدانکه** خون را در تن چند منفعت اند که دیگر اخلاط ندارند یکی آنکه غذای رستنی خوشتر مدد بپرورش تن و بدل تا تحلل از دست دوم آنکه همه تن از خون حرارت طبعی یابد سوی حرارت غریزی که از دل یابد سوم آنکه مرکب حرارت غریزی و قوت حیوانی خوشست که بوساطت او همه تن رسد از نیست که اگر خون زیاده برآرند ضعف نبض سقوط قوت عشی آرد و چهارم آنکه دل معدن حرارت غریزیست و دائم در حرکت و بدانسبب تحلیل کثیر پذیرد پس حاجت بدل تا تحلل بیشتر از دیگر اندام دارد پس بوساطت رگ بزرگ که از کبد بدو پیوسته است نصیبی تمامتر در و در تر از دیگر اندام بدو رسد پنجم آنکه خون باجود آنکه قوت حیوانی را بهمه اندام رساند و گرم دارد همه اندام ترمی میدهد و نرم میدارد تا همه حرکات بآسانی حاصل آید ششم آنکه پوست را رنگین و تازه و بارونق دارد لهذا از اخراج خون بهیچ حال رخصت نیست مگر وقت ضرور که در مقدار افزاید یا کیفیت او بگردد **فائده** برآرند در بیان رخصت فصد بر کراعروق ظاهر و فراخ تر و کثرت شعر و لون تن سرخ یا سیاه بود و کثیر الشحم نباشد و کم کثیر صلب بود و آثار کثرت دم در و پدید آید فصد باید کرد و در سالهای جوانی خصوص کسی که لحم و شحم بیشتر دارد و کسی را که بسبب ناکردن فصد تن پر دم پدید آید فصد باید کرد لیکن خون کمتر گیرند و کسی که عند کثیر دم مستعد بسرعت امراض باشد و کسیکه مستعد لعرق النساء و نقرس و مفاصل موی بود و کسیکه عند تونیقی دم مستعد لصرع سکته یا فالج باشد اگر دو کسیکه مستعد باشد مر خوانیق و اورام حشا و مرارا و کسی که خون بواسیر و حیض او بسته باشد و کسی که بادی ضربه سقطه رسیده همانوقت فصد باید کرد تا از دم او کمتر رسد و کسی که در دم وارد و تر سند که قبل از نضج منفجر خواهد شد و کسیکه مبتلا بامراض موی بود فصد مده است **قول جالینوس** وقتیکه غلبه اخلاط باشد اول فصد کنند پس مسهل دهند چه از فصد عروق سست خواهند شد پس مسهل آسانی اخراج ماده خواهد نمود اما در فصد سه چیز ضرور است یکی غلبه مرض دوم قوت مریض خصوص سن و آنکه بعضی قبل از چهارده و بعد از هفتاد سال منع کرده اعتماد ندارد اگر ضرور باشد قوت قوی بود نماید اما اگر قوت حیوانی و نفسانی ضعیف باشد نکنند که ضرر دارد و آثار قوت قوت حیوانی آنست که نبض بر حال خود باشد و آثار قوت قوت طبعی آنکه مریض را اشتها بر حال و هضم

درست باشد و آثار جودت قوت نفسانی از آنکه حواس خمسه درست و مفاصل بدن سبک و خواب بر حال طبعی بود **قول بقراط** اگر بدن ممتلی و خشم و شکم با کبد باشد و خون وان بود فصد کنند یا از موضع بلند بپیچند و در سر خم سد فصد ننمایند تا ماده و دنبا جمع نگردد و اگر جمع باشد عفن گشته و مبدل نایذ و گفته اگر غلبه صفرا باشد فصد کنند که صفرا بجوش خواهد آمد و گفته اگر فصد مریض ضرور باشد و آن وقت از کسی موضع خون از خود روان شود و آن فصد که ضرور بود در آید حاجت بفصد نباشد مگر بوقت دیگر اگر ضرور بود نمایند و گفته اگر فصد ضرور بود و تشکم قبض نباشد نمایند و اگر قبض بود و یکدو روز اجابت نشود فصد کنند مگر بحقنه پردازند و گفته اگر فصد حاملگردن خواهند باید که یک دو قطعه لحم بنگرفته بره دار چینی پاشیده کباب کرده یک بکلیه یک

برناف بندند بعده فصد نمایند و اگر فصد سل سیاملیه ضرور باشد و بداند که بدون آن خواهد مرد و از فصد سل اذیت بطفل میرسد لازم که برای طفل مادرش را هلاک نسازند چه با زین طفل هلاک نمیگردد خصوص که ماه پنجم یا ششم یا هفتم باشد که درین ایام خطر نیست **قول جالینوس** اگر مرد خون افزا برای عرق النسا و نقرس و وجع اندام و رمد و صداع و غیره بسبیل احتیاط قبل از حرکت نوبت فصد کنند روا باشد اما چون حرکت کرد و اول حرکت نشاید چه اخلاط خام و بد را بجنباند و بخون آمیزد و مضرت بزرگ آرد چون وقت ابتدا گذرد و اثر نضج پدید آید اگر استلزامی و مرضوب فصد کنند الا سهل بکار برد و هر مرض که در رو بحرانها ظاهر تواند بود و مدت مرض سختی خواهد کشید خون بسیار بر آرند بلکه اگر ممکن باشد بشربت و دیگر ادویه تسکین نمایند اگر ممکن نبود اندکی خون بر آرند و باقی را نگاه دارند تا قوت ضعیف نگردد و در بحران تواند کرد اگر در سر ماحاجت بفصد شود خون اندک گیرند و سیکه در تن او خون نیک اندک و ماده بد بسیار باشد اگر فصد کنند خون نیک خرج شود و ماده بد بجای او آید و کسیکه در تن او خون نیک اندک و ماده بد بسیار باشد اگر فصد کنند خون نیک خرج شود و ماده بد بجای او آید و کسیکه در تن او خون اندک و مبدل باشد و میل بضعف

شریف دارد و خون اندک اندک بسیار کرت برآرند و اغذیه نیک و هند تا مبدل بنیک تولد شود و اگر در تن این خلط صفرا باشد اول بقی و سهل لطیف صفرا کم کنند یا تسکین نمایند پس فصد کنند و اگر ماده غلیظ باشد تبدیر ملطفه مشغول شوند و گفته تا که فضلات از ماء خانه آید و غذا میدان لیکن نگردد و فصد نکنند و اقل مدت این شش ساعتست بعضی بر مریض اول سینه مرغ بریان با یک پیاله مرق میده هند و بعد نیم ساعت فصد میکنند و بعد شش ساعت

که حمی عسری آرد اما اگر مریض ضعیف کهول حامله طفل باشد اول مرق وغیره دهند و بعد شش ساعت فصد نمایند **فائده** در مقدار خون گرفتن - **بدانکه** بگر مزاج و مولد خون و منبع قوت طبیعی و همه تن را ازان بهره میرسد پس لازم که خون آن قدر نگیرند که ضعف و غشی آرد اگر غرض دفع اورام باشد در لون خون نگاه کنند تا کهلون او برگردد و اگر غرض دفع کثرت خون بود در خروج خون نظر کنند و وقتیکه قوت خروج خون او کم گردد

بند نمایند یا ضعف پدید آید و حال بند ندا گرچه قدر حاجت بیرون نیامده باشد چرا که بعد افاقت باز توان گرفت شناخت ضعف و حال فصد آنست که طبیب دست بر نبض غیر دست مفسوده دارد و وقتیکه اثر ضعف بیند بند نماید و بتفاریق گیرد تا طبع خلط فاسد را طرف خروج خون رسید اما مقدار وزن تا صد مثقالست اما در هر کس اعتماد بر وزن نشاید کرد اولی آنکه بر لون و قوت خون اعتماد دارند **قول جالینوس** اگر در عضوی ورم گرم باشد و فصد کنند تا که لون و قوام خون برنگردد و بند ننمایند اگر برای استلزامی کیست فصد کنند آن وقت بند کنند که خون درستین کم حرکت شود و اگر برای استلزامی کیفیت فصد کنند وقتیکه تغیر در لون خون بیند بند نمایند **قول بقراط** در شوصه باسلیق زنند و نا گاه لون او برنگردد و بند ننمایند **قول صاحب ذخیره** اگر مرض اشد و مریض قوی باشد خون کثیر برارند و علی هذا القیاس در معتدل و ضعیف قدر اعتدال دانند گیرند و وقت

خروج خون نظر کنند اگر خون محض و کثیر باشد بسیار برآرند و اگر مختلط بنماده بود و آن از لونش ظاهر گردد باید که کم برآرند و سهل حسب باده و هندو کسی که بدنش صلب و لونش سرخ و سفید و عروق غلیظ باشد خون کثیر برآرند **قول لارزه و بیر** در بلدهٔ باره خون اندک تر گیرند و در چنین بلده در بار او تو بر فصد باید کرد و کسی را که غذیهٔ خوب و آزاد خون کثیر باید گرفت و در حبس خون بوسیر متعادی نیز خون کثیر برآرند و در فربه خون کثیر برآرند چه اگر خروجش به عروق و حرارت غریزی را بدو اهد کرد و گاه گاه اگر از فصد خون نبر آید آزار دهد سبب اندیاد تضیف یا کثرت حرارت پس اگر حرارت کثیر بود و اب قدری فاذهر هر بار یا تاق و هندیس فصد نمایند **قول پیدرو** در خناق و موی و عاف فرط و حمی حرقه فزاوجاع سخت و موی فصد کنند اگر قوت قوی بود و چندان خون برآرند که غشی افتد **فائده** در بیان موسم فصد و قتیکه آفتاب از نیمه برج حوت گذرد و شدت سرما نباشد اگر فتن خون مناسب و در تحویل حمل که آغاز بهار است انسب بشرطیکه شدت گرما نبود و در تحویل میزان که سرما رو به تزاید نیاورد و نیز لائق اما در اوائل شهور که ماه زائد النور باشد اخلاط کلی و خون صاف در تن آدمی می جنبد و جانب پوست میل مینماید اگر در این حال فصد کنند عروق باریک کشاده شود و خون صاف بدست آید نه اخلاط غلیظ که مقصود از اخراج اوست و در اواخر شهور که ماه ناقص النور بود خون صاف و بیاگشتن نهد و اخلاط که باخون حرکت کرده بود در پس میماند و بدان خون باگشتن نتیجه اند اگر در این وقت فصد کنند اخلاط را بر اینده خون صاف و هو المطلوب اما وقت ضرور هر وقت که باشد رواست و از روزهای سبعه روز سه شنبه اولی و دوشنبه و چهارشنبه ممنوع و باقی ایام مختار اند اما در اوائل بهار در اول روز و در آخر بهار در آخر روز مناسب ترین فصل برای فصد بهار است و کسی که مرض موی بسیار افتد در اول بهار و خزان فصد کنند برای تندرستی لیکن مطلوب در آخر بهار مناسب بود و فصد معتدل در میانه بهار و فصد محرور در اول بهار نمایند و صاحب عرق النسا را فصد باید و قتیکه آفتاب در سرطان آید کنند و محرور را در تابستان روزیکه هوای خوش باشد در ساعت اول یا دوم برکنند **بدانکه** وقت فصد صحیحست چه در این خواب تازه و خوب بیدار شدن اند کی توقف کرده فصد کنند و وقت شب فصد نیست و فصد در ابتدای مرض باید کرد نه که در انتها و انحطاط و بعضی تا سه روز و جالینوس تا هفت روز حکم کرده و اگر فصد برای جمع نمایند از جانب جمع کنند مثلاً اگر دمل یا دیگر مرض در سر و عنق باشد قیفال زنند و اگر زیر عنق بود باسلیق کشایند اگر عروق ندانند تا یافته نشوند اکحل نزنند و اگر زخم یا مرض در بازو باشد فصد دست دیگر کنند اگر بسبب افراط خون زیاده برآورد و نش ضرور بود پس اول فصد دست است بعده فصد دست چپ کنند **قول جالینوس** اگر عروق یافته نشوند در کف دست مجموعه بار سی گذارند پس آبگیرم شوند ظاهر گردند و گفته که در فصل و موسم زمستان رگ فراخ زنند و در لاغر و موسم تابستان عکس این باید که سه روز قبل از فصد از اشیای غلیظ خام مانند فاخ پرهیز نمایند و کارات و ریاح و مطعمات مناسب فراخور اند پس فصد کنند و کسی که قلیل الحرکت و ریاضت باشد از قبل فصد مانی حرکت کنانند یا در موضع گرم نشانند و در یک معتدل نمایند تا خون بحرکت آید پس فصد کنند و بهترین وقت بعد القضای دو ساعت و در ساعت سوم که غذا هضم شده و تمامیه سر کرده باشد **بدانکه** روز فصد طعام مترشح و سکنجبین صفرا نخورند و آسایش گزینند و دو روز قبل از فصد و سه روز بعد آن از رنج وقی و اسهال و جماع و کار بکه بدن را گرم کند پرهیزند و تقلیل و تلطیف غذا و تدریج بعادت رجوع نمایند و بعد فصد ساعتی بر قفا غلطند و ما خواب نمایند چرا که فصد اخلاط را بحرکت می آرد و حرکت اخلاط موجب انبعاث ابخره میگردد پس بسبب نوم ابخره مذکور در عضلات محتبس شده کسل و کرد عضا آرند و ادنی فصل

در فصد و خواب شش ساعت و نیز بعد فصد از تعب در ریاضت پرهیز ندهد فصد داده را بخوران می آرد و در ریاضت مزید ثوابست سوای ازین فصد اخلاط بعیده بحرکت می آیند و تسخین بدن مینمایند و در ریاضت نیز سخنست پس خوف حدوث حمی میباشد علاوه این تحلیل لازم بحرکتست و هرگاه که حرکت باستفراغ مجمع شود والا بحالة اضعاف شدید خواهد شد و نیز بعد فصد از حمام محللة مفرط پرهیز ندهد بسبب منع ازین همانست که در ریاضت گذشت اما بعد التحام بضع حمام رطبه و معالجه معتدل بسبب تحلیل فضول که بسبب حرکت اخلاط از فصد سوی جلد مندفع شده مفیدست تا قبل از التحام منبعث چرا که خوف انفتاح دارد و نیز بعد حمام فصد نکنند که اکثر باعث تقشر پوست و دباغ تین جلد و تهیه او مرتق بالکلیست اگر مفصود غلط شد و خون از دریس برای تلطیف و تسهیل و حمام قبل از فصد انفع التدابیرست و هر صحیح که فصد نماید باید که دو پیاله خمر بعد غذا نوشد تا معده را بضم و سرعت نفوذ اعانت دهد و تدارک منعف که از فصد شده نماید و قیء صحیح از ان کرده شد که در بعض مرض تجویز نمی توان کرد الا مرض محتاج بتقویت است پس اگر انعی نبود و تشنج قدری خمر مفید باشد و اگر بعد فصد کار یکه منعف و غشی آرد اتفاق افتد تدارک و بسمار اللحم و خمر سریانی و بوهای خوش نمایند اگر یه باشد کنیز که بلوغ نزدیک باشد در کنار گیرد و کف دست را بحالتا حرارت غریزی افروزد و قوت باز آید و رگ را زدو بکشایند باشد که دو مرآید دو بهر رگ رفاده سخت بزرگ نهند و اگر جای رگ گرم باشد رفاده را خشک شدن ندهند بلکه هر ساعت بکشایند و لگاه سر تر کرده بندند تا قرح خشک نگردد و از حمام و شدکار پرهیز ندهند و مرطبی را قبل از فصد یک یا دو ساعت نخستی یا ضعت باید کرد تا حرارت برافروزد و اخلاط بطوبات نخستی کشاده ترگردد و روزی که فصد کنند غذای غلیظ ندهند چنانچه در علوم رواج یافته که حریره و برگ تنبول بعد فصد هر کس میدهند و بعضی بعد فصد شربت می نوشانند اما خوب نیست پس اگر چه دوری بود شربت بارد و دهند تا صفرا که بعد فصد غلبه کرده فرو نشاند و اگر یه دوای خار و هند تا قوت را مدد دهد و بغیر حاجت هیچ ندهند **قول جالینوس** در فصد بیمار اعتماد بر بعد دو روز های بیماری باید کرد **قول گروهی** دورترین حد فصد را در مرض نوزده سوست و نزدیکترین بعضی چهارم اما بعد ازین دو وقت هر وقت که تب گسارنده شود روا دانسته اند و سگویند وقتیکه مرض قوی بود وقت برجا بود و از فصل سال و مزاج بیمار و سن مانعی نباشد فصد باید کرد اگر یه پس از بیست روز باشد و وقت شدت نوبت تب و استلاء ناگواری طعام فصد نکنند اما اگر بینند که از ناکردن فصد خطرست چون نبض شدید و خفقان و خناق صعب که نگاه وی در چشم بگردد و هر گاه بر نشسته باشند و سکته که لون و چهره سرخ یا سیاه گردد و خون آمدن از بینی یا از موضعی دیگر که بند نگردد و پس ازین وقت شب باشد یا روز در همه حال فصد باید کرد اگر جای مهلت بینند وقت صبح بعد ساعت دوم سوم پس از مضمضه غذا دادن اجابت طبع باید و دو وقتیکه خون سوی عضوی میل کند و خون زور و جمع نشده بزودی فصد کنند چه چون جمع شود باز گردانیدن عسر باشد **انشاء** اگر فصد رگ مخصوصه مقصود باشد و خطا شود و حاجت داعی نبود باید که تکرار جمع نمایند و در ربط و شد مبالغه نکنند و یکدو رز میان داده کشایند و اگر حاجت داعی باشد و فصد عضو مخصوصه مجروحه مطلوب بود باید که بالا از بضع سابق بندند نه اسفل از و و منع از تکرار بضع در یوم واحد بسبب خوف تورست خاصه که مقرون بشدت قوی باشد و نهی از اسفل بضع جهت انگه درین صورت مرور دم از بضع اول میشود و این معنی بنا بر ضعف محل مجروح مخوف برتورم آن محلست **بدانکه** اگر فصد کنند از همان جانب باز اخراج خون ضرور بود اول آن رگ را بدهن سمسم مالند و قدری بندند و ساعتی همان جانب خوابانند بعد دو ساعت

قدری غذا داده تا روز شام همان رگ را از نشتر حرکت داده خون برآرند اگر وقت فصد بمضع را برو غن زیت یا دیگر فربه برده بخر قه صاف نموده فصد کنند باعث قلت وجع جراحت و امکان سرعت التیام هست **انتباه** اگر مبضع شکسته درون بماند باید که سداب نیدرم تو تم عدد بروغن کنجد بریان کنند که سرخ گردد و پنبه آلوده گرد بضع گذارند **قول دوم** انتهی عروق مقصوده دو قسم اند شرائین و ورید اما فصد شرائین گاهی بروقت ضرورت و ورید هر وقت گرده پیشود و پس اگر آفت در اعضای او نبود بر سال شود از هر اعضا که خواهند فصد کنند و اگر در اعضای باریکه لاباشد از کنار که عضو باشد فصد کنند تا بسبب قرب اخراج خون از مقصود کوبخوبی گردد مثلاً اگر درد یا فراغما از سوی بالا متادی بود عروق دست و اگر جانب زیر ستام باشد عروق پائین زیرا که آورده بالای دیافراگما از ورید کاوا زیرین و شرائین بالائی از تنه شرائین ماکنا بالائی می آیند لهذا فصد دست باید کرد و اورده زیرین دیافراگما از ورید کاوا بالائی و شرائین زیرین از تنه شرائین ماکنا زیرین می آیند لهذا فصد پا باید نمود و در آفت اعضای بالائے فصد دست و در آفت اعضاے زیرین فصد پا کنند و نفع فصد استوا و حرکت زائده هست که بسبب کثرت یا غلظ زوال پذیرفته اما در اقرا هرگونه که باشد فصد ضرور است لیکن در وقت تغلیظ چنانچه در امراض مراق و در هنگام ترقیق چنانچه در عروق میباشد فصد مجوز نیست چه افراط ندارد بلکه منع است سوای این هر دو قسم غلیظ بود یا رقیق فصد باید کرد و قطع دیگر آنکه افراط خون رو یکی می آرد و بسبب کم شدن امر اضیکه بدو تعلق دارند زائل میگردند و اگر چه فصد بسیار مفید است اما بغیر حاجت و ضرورت نکنند چه از کثرت فصد غیر ضروری ضعف قوی لاحق جسیم میگردد **بدانکه** میرقه و سمی و دو غلیان و کثرت و غلظ و ریزش نم و دوار و جاع و فلغموني و ادرام فصد ضرور است باید که قبل از تدابیر دیگر فصد کنند و فصد عروق که سطحی و عیان باشند نسبت بعروق که باریک و کم ظاهر بوند اولی **انتباه** وقتیکه مرض در تزاید باشد شب بود یا روز فصد کنند اما از اوقات مقرره وقت صبح بعد دو سه ساعت از طلوع آفتاب بهتر و در حمیات دامیه همه وقت مفید و در حمیات دائر بعد زوال حمی باید کرد و پس هر گاه که تفقیه خاص منظور باشد مثلاً در حمی و دیگر امراض که محتوی جسیم بوند فصد دست کنند و در احتباس طمث و خون بواسیر و دیگر امراض منتسبه فصد پا نمایند سوای این اگر در اجزای خاص مأوف حاجت فصد شود از ورید قریبه آن خون برآرند مثلاً در ذات الجنب از دست جانب صحیح فصد کنند و در امراض اجزای دیگر مثلاً دماغ و گلو و قلب و ریه و رحم و شکم و امعا و غیره از هر جا که خواهند ورید قریبه گشایند مثلاً در مرض سر و گلو ورید از هر دست که خواهند زنند و در مرض رحم و بواسیر از هر پا که توانند گشایند **بدانکه** اگر مریض قوی و جوان خوشرنگ جسیم بود و کثرت خون بود و خون کثیر برآرند و اگر نحیف یا پیر طفل بود اندک گیرند و مقدار اگر فتن خون در شخص کلان قوی از هشت تا دوازده و در نحیف از شش تا هشت و در طفل یک تا ده سال از دو تا شش اونس هست و تعداد نمودن فصد در روز اکثر دو بار هست اما وقتیکه مرض در تزاید باشد چهار نوبت مرتبه جایز **انتباه** فصد در سبی منعست اگر افراط خون باشد بگیرند تا بسیر برآرند و در پیر هم منعست اما اگر عادی بود و افراط دم باشد روا هست و در حیلی نیز منعست مگر وقت ضرورت قوی باحتیاط باید کرد و فصد یا در حیلی نکنند که مفتح حیض هست و نیز در امراضی که فصد ضرر بلوغ دیگر اوقات و غیره بالغ باشد یا مرتعشی یا گیجون ضعف قوت و نبض و عدم نم ظهور و رید از ربط هرگز فصد نباید کرد و نیز در وقتیکه بالکل گداز خون بلغمی و دیگر خیانچه اکثر در حمی سه یافته میشود یا بند فصد نکنند و نیز در سیلان مرض از کثرت ریاضت و بیداری و حرکات قویه و اخراج نامعتدل و مداومت امراض دیگر فصد نکنند و نیز

در بیضی که بعد فصد عادی غشی باشد فصد نکنند مگر وقت ضرورت قوی و نیز در حالت عرق و اسهال و قی و وجع فواد و حمی یومی و دق و غیره و در وقت شدت حمی فصد نکنند و نیز در روز یکه مریض ادویه مسهله یا مفتحه یا مقیئه گرفته باشد تا زوال اثر آنها فصد نکنند نکته فصاد را لازم که قبل از زدن مبضع سر مریض را از منجانب برگرداند تا از مشاهدهٔ خون غشی نیفتد و قی نکند و طنین و ضعف نبض پدید نیاید و لون تبی نگردد و اگر یکی هم از نهاظ هر گردد فوراً بند کند چه مریض تاب احتمال فصد ندارد **فائده** در ذکر شناخت گوهر رگ فصاد را باید که اول اصبع بر رگ نهاده تامل کند تا گوهر رگ و نهاد آن بداند چه بسا باشد که گوهر رگ عصابی یا غشائی یا ضفاقی بود شریان یا عصب زیر رگ یا پهلوی آن باشد یا بجای رگ شریان پدید آید و این اطبا آفت فی الموضع گویند اما آثار گوهر رگ عصابی آنست که زیر اصبع همچون پوست دباغت کند باید که اول با کباب و تطویب آب گرم متمکن کنند پس فصد نمایند و آثار غشائی آنست که نرم باشد و اصبع بدو فرو نشیند باید که اول باز و بندند و رگ را با بهام فرو گیرند تا بسبب تبی از نهاد بر نگردد و بعد ه فصد کنند و آثار ضفاقی آنست که همچون پوستی دو تو باشد باید که اول رگ ایسارد دفعه بسبعه و وسطی زنند تا گرم شود و زیر تر گردد و پس فصد کنند و اگر عوض او رگ دیگر شناسند بهتر و مهربر گی که بندند و از ان مانند عدس منخود پدید آید بندد و رگ کرده موضع را با آب تنگ الیده مانند اگر باز پدید و دست از فصد آن رگ کشند و اکثر زیر اکحل و قیفال شریان پیدا شد الا با ندر نباشد پس دریافت آن ضروری فصاد تی اکحل زد خون نه ایستاد و بهمرود بسا باشد که بسبب نفخ شدید یا بواسطه ربط و انتفاخ شریان انجهیدن باز ماند فصاد در یابد اشسته زند لهذا واجب قبل از ربط تفحص شریان نماید **فائده** در تعلیم رگ زدن اول برگ کزب ایک شب نهند تا پژمرده گردد پس مبضع گرفته از جانب وسطی برگ برگ را ادو بر بندو بکشایند تا که دست راست شود و مقدار فرو بردن مبضع و کشادن رگ بداند پس دست بر رگ مرغ که زیر بال و بن ان پیدا باشد قائم کند تا بگونگی فرو بردن در آوردن مبضع بداند پس دست بر رگ بغفاله که زیر گوش ظاهر بود راست نماید و ولیکن شود بعده برگ گل چند عدد بهم دهند سعی نماید تا بهر مبضع که رسق یابد و هر قدر که خواهد بر دارد و دست بر کم و بیشی فرو بردن مبضع راست گرد و پس رگ آدم کشاید و هوش دارد که خون سطبر نجهد و باریکی پوست مبضع فرو بردن چرا که در فربه مبضع بسیار و در لاغر کمتر و در متوسط اعتدال و این میانه فرو بردن و در سر ما مبطئین مردم سمین و صاحب خون غلیظ فصد فراخ اولی و در صفرا و یبوست ضیق لهذا چون تا که فصاد دانا و کرده کار نباشد فصد نمیتوان بهتر است و مر مطوبین را زود رگ نه بندند یا بس الزاج را زود باید بست تا از ریش و کرده ایمن شود **فائده** در شناخت و آراستن و نگهداشتن مبضع مبضع قسمت یکی راست مثل آهنی نشتر دیگر باریکی زبان این قسم را اطبای فرنگ پسندکرده دو قسم مزنوری چون ناخن شیر لیکن اندکی سر شل از ناخن شیر پرستی مائل باندک نیتم جهت بوده زدن تجنیب الفصل است سوم فاسا چون تیر و سطبر و این برای کشادن رگ زیر عظم بکار آید باید که نشکیله مبضع هموار و تنگ سازند و بر لعجی که بنهایت گرم و غلیظ از گرد باشد هر دو روی مبضع بدین گرم کرده در قطعه نمد نو و پاکیزه که بآب نشسته خرما تر باشد نهند چون سرد شود باز بطور اول اندکی گرم کرده و در زیت فرو برند بدستور یکبار پس بسنگی نرم قدری ماده پرگرس ریخته مبضع را مالند تا نرم شود و بر سنگ ملائم تنگ زند و سته مبضع هر قدر که سبک سازند بهتر باید که هر روز مبضع را بعد فصد خوب خشک کرده چوب نموده دارند و خبر گیران باشند تا زنگ نگیرد و در موسم برنشکال و سرما بزیت چرب دارند و زنند تا هوای نم در اثر نکند و در شت نگردد و وقت کار نفس گرم کنند تا نرمی پذیرد و بیم شکستن نباشد **فائده** در فصد

عروق یا فوخ و آن دو رگ اند از شاخہای قیفال میان نارک سر و پہلوی این ہر دو شریانست فصد او مزلیۂ تشقیقہ و بیضہ و بثور و ریش طریق فصد اول او اول موی سر تراشند و نمک با لند و آب گرم بزنند و بر سر ہر دو پا نشینند و گلو فشارند تا رگ پدید آید پس فصد ا بعد از ملاحظہ شریان ہر دو رگ را شناختہ از بعضع مزعری از پہنا ربودہ زند و چون گلو کشایند خون با یستد **فائدہ** در فصد عرق جبہہ و آن شاخی از با سلیق ست و بعضی مردم چون از سر فرود آید جملہ در وسط سر پیدا باشد و در بعضی دو شاخ شود مائل بجانبی و در بعض سہ شاخ گردد یکی در وسط و دو در ہر جانبش از پیشانی رگ میانہ کہ بالاتر از ہر دو ابرو در موضع سجدہ گاہست باید کشاد و فصد او مزلیۂ ثقل سر و چشم و صداع کہنہ و جب و سیل و آبۂ چشم و وارالشعلب و کلف مقبل او منصب در عین و اکثر و اطفال زنند طریق فصد او گلو را بجامہ تابی نرم و ہند تا رگ نمایان گردد پس فصد ا از پیشانی یا منحرف فصد کنند و در از کشایند احتیاط دار د تا زخم بعظم نرسد و ترکہ میل بکست بریدہ نگردد چہ اگر بریدہ شود حرکت پلک بر دو اگر خطا شود دو آماس آرد و ہن ورد گلاب صندل طلا کنند **فائدہ** در فصد صح الناس کہ عرق الصدغین گویند از شاخہای قیفال دو عرق در صدغ موضع تشقیقہ از ہر دو سو آمدہ اند پس او شریان از پیش گوش پدید آید و از انجا بکام و زبان رود فصد او مزلیۂ دمعہ و تشقیقہ و صداع و رمد مزمن طریق فصد او گلو بفشارند تا عروق ظاہر شوند پس با بہام گرفتہ جانب وی کشیدہ بنا ساکشایند اگر بعد کشادن گلو خون نایستد رگ را بہ بندد و داع و ہند و احتیاط دارند تا نشتر فرو نرود کہ در می آرد اگر خطا شود صبر صندل مضغ طلا نمودہ سخت بندند **فائدہ** در فصد رگ پس سر و آن دو عرق ہر دو طرف نقرہ قفا اند فصد او مزلیۂ سدر و صداع کمن و تشقیقہ و جراحت گوش و ابتدای نزول طریق فصد او گلو بفشارند چون رگ پدید آید بمضع فرنگی کشایند **فائدہ** در فصد ماشطان و آن دو عرق اند کہ عقب گوش از ہر دو جانب آمدہ گردہ و گردہ واین گردہ در مردم سپید و لاغر ظاہر شود و در بعضی در ہر سہ سوشاخ باشد و از ہر سہ یکی ظاہر تر بود و در بعضی از ہر سوی نقرہ دو شاخ بود جای فصد او بر گوش بپوست سر رسد و در بعضی بقدر یک اصبع بالاتر و در بعضی ازین ہم بالاتر باشد فصد او مزلیۂ تشقیقہ و وجع گلو و ریش گوش و قضاد ثور کہ بر سر پدید آیند و دمعہ و بخار و بعضی گویند کہ فصد این ابطال نسل میکند اما جالینوس منکر اینست طریق فصد او گلو را تاب دہند چون عرق ظاہر شود بہ پہنا زنند یا فصاد کشایند خطری نیست **فائدہ** در فصد عرق ماق و آن دو رگ اند از شاخہای قیفال در ہر دو گوشہ چشم جانب بینی فصد او مزلیۂ طرفہ و شعر منقلب و ناصور و جب جفن و غشاوہ و دمعہ و صداع و تشقیقہ و رمد مزمن و سیل و سمرت و غیرہ امراض چشم مزید بصر طریق فصد او گلو بفشارند بعد نشتر گلو سر ابہام چپ چشم نمند و بمضع زنند و تا کہ خون آید صبر نہند چون عروق ظاہر شوند سر بمضع برگوشہ رگ فرو برند لیکن غائر نبرند کہ ناصور آرد چون خون بسیار رود گلو کشایند کہ بند گردد اگر چیزی چکیدگی دارد گمان نمک خایدہ بچکانند و ہوش دارند تا سر بمضع بجمع عضلہ کہ در گوشہ چشم ست نرسد **فائدہ** در فصد رگ سر بینی کہ از نیۂ بینہ و آن شاخیست از قیفال موضع او بر سر بینی میان و غضروف تنگانی است کہ باصبع معلوم شود و در بعضی مردم این شگاف ظاہر باشد فصد او مزلیۂ کلف و تیرگی لون و جوہ و حمرہ و رم سر و بینی و بواسیر الانف و ثور بینی لیکن گاہی از فصد این حمرت و کلف بروبہ پدید آید بسبب پیل مادہ و عدم خروج پس مضرت زیادہ از نفع آرد باید کہ اول فصد دست کنند پس این کشایند تا بیضر رباشد طریق فصد او گلو بفشارند و بالاتر نشتر گاہ میان غضروف چند انگہ دارند زبان بضعت فرو برند تا بغضروف جراحت نرسد اگر نشتر بغضروف رسد مضمض خیاف مانیتا بیاض چین آمیختہ طلا کنند

فائده در فصد رگ درون بینی از شاخهای قیفال دو رگ درون بینی هر دو طرف آمده اند فصد او مزلیه صداع و مدکنه و ورم بینی طریق فصد او گلو بفشارند در وسوی آفتاب دارند و موی بینی تراشیده فصاد در بینی نظر کند جائیکه سخت رگی پدید آید به پهلوی مبضع زند **فائده** در فصد چهار رگ داین شعبه قیفال است که دو بر لب زیر دو به بر لب بالا واقع اند و دیگر رگی زیر غبغبه بهت فصد او مزلیه لثه و دامیه و نجر و قلاع و ورم و بثور و وجع و قروح لثه و شقاق لب طریق فصد او گلو را تاب دهند و از مبضع هر چهار رگ بگشایند فصد این نخیط است **فائده** در فصد رگ زیر زبان و این دو رگ ظاهر و سطبر هر دو جانب زیر زبان اند فصد او مزلیه ورم و وجع و ثقل زبان که بسبب خون بود و دو رم لوزتین و لهات و قلاع و خناق صعب و استرخاء علق و وجع گلو و خنازیر و غب طریق فصد او سر زبان بنجر قه نرم گرفته بالا دارند و گلو بفشارند رگ چون رگ ظاهر شود و از رگ بشکایند چون خون بسیار شود و اگر چون بند نگردد بسکر که پوست انار عفص مضمضه کنند و هر دو بازو و ساقین بندند غذای لطیف و نرم خورند و فصاد نباید چه اگر که زیر این رگ بشریان پیوسته گی سیاره **فائده** در فصد رگ وداج و آن دو رگ هر دو جانب عنق از شاخهای باسلیق اند بر سر و حلق برآمده و اند شتر است فصاد او مزلیه خناق و ضیق صعب و بحه الصوت و ذوات الریه و امراض سر زده و خداوند طریق فصد او بر پای نشسته اعتماد بر سینه و پا کند و بگردن تاب دهد تا از هر دو طرف چهار رگ پدید آیند نگر سطبر تر و داج و آنکه باریکست بناط باشد فصد او بطول باید کشاد و بجنبی گویند اول رگ داج چپ و بعد هفته رگ داج راست زنند و بعضی بر قوت طبع هر دو را یکبار بسکایند پس و قتیکه خون قدر حاجت برآید گردن بگشایند تا خون بایستد گر نایستد رفاده نرم بند تر و بصندل و گلاب خنک دارند و اگر غشی افتد باک نیست چنانچه مردی السبب جذام بحه الصوت پدید آمد و بینی بست گردید و داج گشادم خون بر نگ سوسن مخلوط بمجون ریگ بیرون آمد و بغشی افتاد و بعد هفتاد و دو ساعت بهوش آمد و چند قطره زره فاصم منتن از بینی برآمد مدتی از سن غائب ماند چون باز آمد دیدم که آواز ش کشاد و بینی راست و بلند گردید **فائده** در فصد قیفال یعنی سر او بر ابر بهامست و آن دو رگ اند در هر دو دست که از مچ گر سوی بالا تا چپیر گردن برآمده دو شخ گشته و باز هر شخ بدو شاخ شده یکی بزرگتر و دیگر کوچکتر آنکه بزرگ است هر یک بجانب گردن آمده بسر سیده و بدماغ اندر آمده و زیر دماغ مانند فرش گسترده و در حجاب های دماغ منتشر گشته غذا و بهره تمام دماغ را میرساند و باز از انجا جمع شده فرود آمده در گشت و سینه منتشر گشته و بعضی مرو مر فرود آمدن موی پوشیده باشد زیرا که زیر عضله افتد و در بعضی ظاهر گردد بروی عضله یورو **قول صاحب تشریح** وداجان هر دو شاخ باسلیق و قیفال اند که از سر فرود آمده بین الاسم سبحی گشته و وداج سطبر از باسلیق و وداج باریک از قیفال است و شخ کوچک از هر دو جانب عنق بسر دو دست فرود آمده و این اقیفال ایشان گویند که بر کرانه ذراع پر ابر بهامست بعینه مانی که در پیچ قیفال تا مند فصد او مزلیه ذبحه یا مانخولیا و وسواس مسبات و سدر و ثقل سر و رئیس عنق و خناق و وجع گوش و همت و ثقل چشم و رعاف و امراض کائنه میان دو دهان و لب **قول جالینوس** در هر مرض موی که از سینه بالا باشد فصد او نفع اگر قیفال نباشد کحل نتند طریق فصد او چهار اصبع از مرتفع فصد بالاتر باعتدال بسته محرف یا به پهنا ربوده ما فوق مابض وسیع نتند چه که جمع این غلیظ است بفصد غیر وسیع کافی نبود یا احتیاط زنند تا مبضع از رگ بیرون شده بعضله و غشاء و تر و عصب نرسد و گر از نیاز داگر خطا شود و ورم پدید آید طلیه کند و در جراحت عضله و غیره گفته شوند گذارند اگر گر از آرد میان گاه عضله را از پهنا دو نیم باید کرد تا خلاصی یابد یا حرکت دست باطل میگردد اگر رگ خطا شود مرتبه ثانی نیش برین رگ تتند

ورم می آرد اگر رگ مذکور در موضع خود پیدا نباشد شعبه از او در خشی را جویند **فائده** در فصد باسلیق اعلی و آن دو رگ اند در سر دو دست بر راسطی پائین تر از کحل طریق بندگاه آنچ که از جگر رسته تا بمچ بر گردن سیده آنجا دو بخش شده و باز بخش شده و شاخ شده یکی کوچکتر و دیگر بزرگتر شاخ کوچکتر بر سر آمده بباغ فرو رفته چون فرش گسترده و باز فراهم شده از دماغ فرو آمده در سینه و کتف رسیده منتشر گشته و شاخ بزرگ بدست آمده در بغل دو بخش شده یکی را باسلیق بادیان دوم را باسلیق ابطی نامند و از هر یک شاخی بسینه دول و ریه و حوالی آن و یکی بمعده و حجاب آمده تا بساق و قدم رسیده باسلیق ازان گویند که بانداهای رئیسه پیوسته است و در یونان باسلیق بادشاه بزرگ را گویند فصد او فزلیا مراض سینه و ذات الصدر و شوصه و جمیع امراض مقعد و زهار و ساق و زانو و قدم و کلیه و جمیع فواد و بواسیر فصد دست است برای ادرام و اوجاع و غیره کبد و فصد دست چپ برای اوجاع طحال و غیره طحال سفید طریق فصد او چهار اصبع بالاتر از موضع فصد بندند چرا که زیر او شریانست و در بعضی از هر دو سوی او خرمان باشد پس واجب که هر دو جانب رگ نگاه کنند اگر هر دو طرف شریان یابند دست از فصد او بازدارند و یکی تفتیک دست را بندند و باد گیر و آن باو از باسلیق و یا از شریان بود و بهر حال دست را کشاده و بسبکی مالیده و باز بندند اگر باز باد گیر و دست از فصد شان باز دارند و باسلیق ابطی کشایند و جائیکه شریان یکطرف باشد بسلیق باست پس لازم که آنرا از موضع او یکسو برده و بمحرف یا از پهنا از زنند اگر هر دو طرف بود بطول و اگر تحت باشد بود به زنند و کشادن او در طول باد سیگیرد و در باسلیق بادیان خیز از خطر شریان خطر دیگر اند سبب عضله و عصب و غشا که زیر او دست اند از محرف باید و تا جرح با پنا نرسد اگر خطا شود بقدر یکه و جراحت اینها گفته شود نمایند **فائده** در فصد اکحل که نهر البدن و هفت اندام گویند و این را بر سیاه بست و آن دو رگ اند مانند رشته باریک میان قیفال و باسلیق بادیان در سر هر دو دست یکی و اکحل گویند مرکب از قیفال و باسلیق آنجا که هر دو از سر فرو آمده نزدیک ترقوه بیرسند از هر دو شاخی برخاسته و بهم پیوسته یک رگ شده و بدست آمده و از میان قیفال و باسلیق گذشته تاب خورده بر پشت دست اصابع رسیده و بخیط بست و در یونان چیزهای آمیخته را کاملا نامند اندا باکحل سمی بست و بعضی گویند از کثرت خون که در وی است رگش نگسلد لهذا اکحل نامند و از هر دو رگ بزرگ خون میستاند فصد او مایل استلای اخلاط از سر تا قدم و در دو سینه و قی و زراه و ریش که بر روی سینه پدید آید و علتی که از معده خیزد طریق فصد او مانوس دارا نگشایند و گاهی هر دو طرف این باریک روی رگ عصبی باریک نهاده باشد باحتیاط زنند تا مبضع بعصب نرسد و فصد زیاده بهر گرد رگ قوی و ظاهر تر باشد اگر مبضع بعصب رسد مضرت بزرگ آرد و جراحت از و دمندمل شدن ندهند و قدیمیکه و جراحت عصب آیند **فائده** در فصد باسلیق ابطی و این را بر خنصر ست و آن دو رگ اند در هر دو دست شاخی از باسلیق بائین تر از باسلیق بادیان جانب آرنج و در بعضی شاخ ظاهر گشته یکی سطبر و دو باریک سطبر را باید کشاد و عرق الاسلم نگویند یعنی رگ باسلامت نیز اگه زیر او شریان نیست و ابطی بهر آن گویند که نزد بغل ست و در تازی ابط بغل را گویند فصد او مر ریه را مراض جگر و سپرز را و اندام بالا و برای استفاغ اخلاط طریق فصد اول موضع رگ را باصبع مالند و آب گرم بر زنند پس بنده دست بند و باز و را راست دارند چنانچه زاویه بغل او قائم باشد چون رگ پدید آید فصاد باهام خود فرو گیرد و از بالا مبضع فرو برد تا خون آسان برآید **فائده** در فصد حبل الذراع رگیست که از انسی ساعد یا علی او رفته پس بیچ بیچ مثل نمودهٔ بجوده دست قریب گشته است پس هر گیکه غیر از اکحل و باسلیق بدین صفت یابند حبل الذراع بود و مابین اکحل و باسلیق خواه میان

باد سلیق و ابطے باشد و این رگ در بعضی مردم با سلیق تنهاست و در بعضی با سلیق با کحل آمیخته و حبل الذراع دو رگ اند در هر دو دست بالای زند علے نزدیک حنره دست موضع اوست نفع فصد او مانند نفع قیفال و باد سلیق بود اگر کحل نباشد این را کشایند مانزنان را نشاید که امراض اشهی آرد طریق فصد او چهار اصبع بالاتر از موضع بند دست بندند چون رگ پدید آید بمبضع کشایند اگر مبضع بمتر سجلد رود خط نگذارد اگر احیاناً در مگیرد طلای خنگ گذارند **فائده** در فصد سلیق این بر بمبضع است و آن رگ اندر هر دو دست **قول جالینوس** آنیم نبالا باد سلیق است گروهی گویند که نبالا باد سلیق ابطیست چون ابطے اعرق الاسلم گویند لهذا این را کرشاخ او است تصغیر آنیم نامند و بعضی گویند که شاخ باد سلیق یا شاخ کحل آمیخته یکی کشت و بعضے گویند که این دو شاخ سهم آمیخته نشده اما یکجا می آیند تا بموضع آنیم و بعضے گویند که باد سلیق در دست سه شاخ شده یکی در کف دست دوم در پشت دست میان اصبع وسطی و بنصر سوم میان خنصر و بنصر سوم بر پشت دست پدید می آید فصد او از دست است فرزلیه و رم و وجع کبد و از چپ فرزلیه و رم و وجع و عظم سپرز و جرب و لکه **قول قدما** فرزلیه قوات الریه و ذوات الجنب و وجع مقعد و بواسیر **طریق** فصد او بند بر بالا عد دست بسته میان خنصر و بنصر مضروب یا دار کشاده دست در آب گرم کنند و بقدر حاجت خون گرفته دست از آب بر آرند و بندند بگشایند و نمک و روغن بر جراحت بندند تا از دهان بماند و احتیاط دارند تا سر مبضع بسیار نخلد زیرا که شریان زیر است اگر خطا شود و آنچه در جراحت شریان آید بکار برند **فائده** در فصد صافن دو رگ اند در هر دو پای و جانب انسی کسب آمده رگی بزرگ ظاهر است و وی بر شتالنگ بر ابر بهام پای و قسمت موضع فصد او بر شتالنگ سوی اندرون پای و از بالا فرود می آید و تا نیمهٔ بالا باریکست و چون به نیمهٔ زیرین آید ستبر گردد و اصل او باد سلیق باد یا نست و صافن چنین می گویند که باسلامت و بی آفت باشد زیرا که زیر و پهلوی او شریان نیست فصد او منفع طلث فرزلیه و وجع ظهر و کلیه و نقرس گرم و وجع مفاصل و حکه ران و انثیین و قضیب و برای ابتدای صرع و مالیخولیا نافع **طریق** فصد او بالای شتالنگ ساق پا از فیطه بسته گامی چند بدو دو پای را نفشارد و چیزی بلند زیر پا بندند تا رگ پدید آید و آن صافن دو شاخ دیگر چپ و راست بر آمده اصلی بزرگ که در میان ست باید کشاد و دیگر شاخهای صافن از شتالنگ فرود آمده با هم فراهم گشته سطبه و ظاهر تر شده یکی تزدیک کعب درونی پدید آمده نفع او مجوصافن ست لیکن نه از بسیار منفعت تر است که خون بالا میرند و آنرا از کعب اندرون چهار اصبع بالاتر از مبضع فاسا با دریب کشایند و دیگری بر سر پاشنه پدید آمده گروهی آنرا نگشایند نفع او نیز همو نست **فائده** در فصد عرق النسا دو رگ اند در هر دو پا اصل او باد سلیق ابطیست که گفته ست همچون رشته کشیده که در و تاب داده باشند فصد او فرزلیه بالا و مخصوص ست برای عرق النسا **طریق** فصد او دستاری دراز گرفته یکسر او در کمر بندد و باقی را بران ران ساق تا شتالنگ بپیچیده فرا بندد تا چند بار نشیند و برخیزد و بر خشتی پا نهند تا قوت بر پا افتد پس فصد او بر پشت پا میان خنصر و بنصر بجوید اگر یافته شود بهتر الا و پس شتالنگ سوی بیرون جانب است صافن در پای است و بجانب چپ صافن در پای چپ بجویند تا معلوم شود و نشان او آنست که چون پدید آید بروی چند گره باشد دراز طول کشایند یکه بر دو سوی او عصبست اگر بمبضع عصب سد پای ست گردد **فائده** در فصد مابض دو رگ اند در هر دو پای نیز از نوجانب انسی ساق **قول بقراط** اصل باد سلیق است **قول جالینوس** شاخها اند نبال عروق فراهم گشته یک رگ شده و هر دو عصب که اندر زیر او ست آنها را مابضان نامند و این رگ را بسبب قرب او مابض خوانند **قول بعضی**

باطن رکبه را مابض گویند و عرقیکه در پنجا و اقعست آنرا رگ مابض نامند فصد او فتح حیض مزیلهٔ وجع حشا و پشت و مقعد و رحم و بواسیر و ربع و دوم گرده و شانه طریق فصد او آن است ساق را محکم بسته گامی چند آمد و رفت و نشست برخاست کند چون رگ پدید آید بمبضع کشاید یا چهار اصبع بالای زانو محکم بسته مفصود را برپشت مستلقی کند و پایها یش بر داشته تفتیش رگ نموده کشاید **بدانکه** فصد رگ پای در علت سودا و ماده بالاتر سخت نافع است اما اثر این عروق در تضعیف قوت بیشتر از عروق دست باشد **انتباه** سوای عروق مذکوره دو رگ در هر دو پهلوی شکم اند آن را که زیر جگر است برای استسقا و آنرا که زیر سپرز است برای علت سپرز میکشایند **بدانکه** بکشادن هر رگ خون از جگر کشیده بهمه عروق را اصل دو رگ اند که از جگر رسته و بکل و احاط در تن پیدا میآید لیکن شفای آن عضو که مرض در وست هم در آن عضو و نزدیک و چرا که مدتی بدیگر طبع خون را در تن قسمت کرده بدان عضو رساند و هرگاه که از هر عضو جهت افزونی خون رگی کشایند بجز و کمی خون شفا یابد **فائده** در ذکر فصد و تبر شرایین **شریان یافوخ** دو شریان میان تارک سر اند بر بندو بریدنش بسبب صلابت پوست سر عسر باشد تقع بریدن مزایهٔ وجع لب و جرب و شقیقه کند و بسل مصفی عصب بجوف که نور در وست مزید نور چشم و حفظ **فائده** در شریان صدغ و آن هر دو سوی شقیقه اند بر بندو داغ دهند یا فصد کنند یا داغ دهند یا تبر نمایند یا شل کنند اما فصد اسهل از داغ و داغ از تبر و تبر از شل باشد جهت نزول و دمعه و انتشار مفید **فائده** در شریان پس گوش دو شریان عقب هر دو گوش اند فصد او فریلهٔ ظلمت بصر و خشاوصداع دردو اگر مدو وجع کتفین و عنق و بن ان اما خالی از خطرست جراحت او بدیر مندمل شود پس بر بدن دواغ کردن اصوب گفته اند کاین هر دو شریان با عیبی پیوسته اند و حرارت در روح نفسانی بدو میرسانند پس هرگاه که بریده شوند نفس رجولیت در مرد بدیدی آید **قول بقراط** مردم سقلات که نیخدا باز گردند و فرزند را بعبادت وقف کنند این شریان از دمی بر ندا قوت شهوت بر دو از و ترک جوید و گویند که دعای او مستجاب بود اما جالینوس منکر از این معنی است **فائده** در شریان زیر زبان دو شریان زیر زبان پهلوی هر دو رگ مذکور نیست هر بندو داغ دهند جهت ضعف لسان و وجع زبان مفید **بدانکه** در فصد هر شش شرایین مذکوره بگردن تاب دهند تا رگ ظاهر گردد **فائده** در شریان دست چهار شریان در هر دو دست یکی بر پشت دست دیگری بر کف دست اند آنکه بر پشت دست ما بین سبابه و ابهام است بریدنش مزیلهٔ وجع کبد کهنه و حجاب جالینوس از مدتی وجع کبد و اشت و بهبود شخصی در خواب گفت که این دو شریان قطع کن چون کرد و شفا یافت آنکه بر کف دست ما بین سبابه و ابهام است در این موضع را الیه الکف گویند و این مزیلهٔ وجع پهلو و پشت است **بدانکه** طریق بریدن و داغ کردن بسیار اند اما آسان و خطیر اینست که پوست آنجا تنگ گفته رشته زیرگ کرده بردارند و بریده داغ کنند تا از داغ خون بخود بریده گردد و التحام یابد شرایین کر دو از قلب اند تفسیر ندارد و فصد آنها مخوف نیست **فائده** در ذکر جراحت شریان **علامت** وقت و شقرت خون و حرکت جستن خون بهچون حرکت نبض و اگر گوشش نزد جراحت دارند آواز خون توان شنید و در حال نبض ضعیف شدن گیرد چرا که رگی نزرگ از جگر بدل پیوسته است که خون بدل سپرز ماند و آن خون موجب قوت حیوانی میگردد و در همه شرایین بدن سپرز هست پس هرگاه که خون از شرایین بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و بمیرد باید که فی الحال رگ بگیرند تا خون نبر آید و بازوی دست دوم و پای که بر ابر این دست از بالای زانو محکم بندند و قتیکه از بستن بازو و پا رنج آید بگشایند چنانکه آسایش بدو رسد باز بندند و او یه که ذکر شوند بر جرح پاشیده بعصابا محکم

بسته دست بر بالش بلند دارند تا میل خون سوی جرح نشود و از غذای ثقیل و لبن پرهیزند و قتیکه او دینه شک شود و معلوم گردد که جرح محکم بسته شده
و کمتر اگر بند نگردد و هم خام بگذارند اگر بدین تدبیر خواهد چنان بقوت بیرون آید از دست دیگر با سلیق یا اکحل شاید اگر بدین هم ساکن نگردد فتیله پنبه بلازوردی آلوده بگذارند
محکم بندند قول جالینوس کند ربیاض نیش سرشته پشم خرگوش آغشته و جراحت نهاده طبق باریک سرب یا رصاص گذاشته بعضا
محکم بسته دارند و روز اگر چه خون باید دست دارند تا جراحت دست گردد و ناظر بر طبع بیمار باشند تا لازم نگردد و با عتدال ماند اگر بدین تدبیر نیند
نگردد و شریان را ببرند و داغ دهند یا اول بهتر جرح شسته مرهم شنگرف گذارند برانی خم شریان که از یک بلکه ده سال باشد نافع **فایده**
در تدبیر جراحت عصب عضله و غشا و قتیکه بسقط فرورد و از یا و رم دست پدید آید که همه تن و بند بارگردد اگر جرح بروغن بنفشه یا بروغن
یا بروغن یاسمین چرب کنند و بر ورم اطلیه تنک چون اسفیول آب کشنیز یا صندلین ماشا بگلاب و آب کشنیز یا کاسنی حنضض گذارند اگر ورم اندک
بود بروغن کنجد چرب کنند و آنار بسیار دانست که ورم کم شود و نشان بدی آنکه ورم سرخ و صلب تر گردد اگر اعتماد بر قوت باشد و عقل برجا بود
صافن از پای کشاید یا رگی از دست اگر پیچ کند و منفذ تنگ باشد جرح را فراخ سازند و اضمده گذارند تا ریم رفع شود اگر بعد فصد مفصود
ورم کند و ماده منصب سلیق و منور و انصباب بود باید که از نظرف مقابل رگ زنند تا ماده متوجه بدانسو متصرف گردد و اگر ماده روی نبود و جب که
همان رگ سابق زنند اگر ممکن بود الا رگ دیگر از همان عضو مستورم کشایند خواه ماده در انصباب بود یا از انصباب باستاده چرا که ماده موذی از عضو
مستورم جانب بگر کشیدن موجب فساد و هلاک ست **قول قرشی** مردم را امتلای دم میشاید و بعد فصد دست مفصود مستورم بورم سرخ میگردید اطبا
بفصد دست دوم امر میکرده ندهر که میکرد هلاک میشد پس دریں واقعه احتیاط لازم دانند و بلا تحقق ماده بفصد مخالف امر نکنند و آنجا که ماده سلیم بود و از
انصباب باز مانده نیز متقیه از همان عضو مفصود نمایند و ایضا در استعمال مرهم اسفیداج و اطلیه پرورده قیه بر عضو مفصود مستورم مجلبیه ماده نزدارت
واجب دانند زیرا که خوف آن دارد که ماده را سوی احشا و عضای شریفه عائد سازد و هلاک کند **قول رازی** اگر موضع نیش ورم کند بالا تر از دان
مبضع زنند اگر ممکن بود الا دور روز توقف کرده باز گ زنند و اگر آن موضع گرم باشد آب بارد و گلاب بارد و کادو نمایند و تا جرح مندمل نشود و ورم
و حرارت فرو ننشیند بحمام نروند و از استلای طعام و حرکت و تعب پرهیزند **فایده** در تدبیر کبودی موضع اگر فصد اورگ ضیق کشاید و موضع
بسبب انتشار خون زیر جلد کبود گردد تا که اثر آن زائل نگردد و بدان دست هیچ قوت نکنند اگر کبودت بمضرت گراید آثار سلامت عضو باشد اگر بدیگر کبودی شریا سیاه تر گردد و صافن زنند یا از دست دوم فصد کنند و با طلیه خشک مذکوره پردازند **فایده** در تدبیر غشی که از کثرت خروج خون شود
باید که غالیه بر بینی مالند گلاب بر رو پاشند قدری مشک و عنبر ان بمرق مرغ یا بمرق نخود که بقدری سرکه اصلاح داده باشند نوشانند اگر قوت شرب
نباشد در حلق ریزند و چیزی عطاس در بینی و مند کسی که بعد فصد عادی غشیان قی بود آن را قبل فصد بکشند بین و آب گرم قی کنانند بعده لقمه نان
بشربت فواکه ترش آلوده خوراند پس فصد کنند **قول جالینوس** همه تن را بروغن یاسمین چرب دارند مطیبات نزدینی بخور کنند مرغ بامضا
نزدو داغ بریان سازند اگر غشی غالب بود و بدین تدابیر نفع نشود نرد او طبل یا بوق نوازند و گرما یه بر ما آب معتدل بر بدن ریزند تا بهوش آید
و این اکثر در زنان مخصوص که ضعیف بود پدید آید و نیز مردی را که کثیر الجماع بود قبل از فصد مانع غشی ست لهذا در حال فصد پر مرغ یا چیزی مقوی

حاضر دارند چون غشی افتد فی الحال کنانند **فائده** کسی را که در معده او صفرا بسیار تولد بود و محرور لاغر باشد و کسی را که لحم و لطیف و مسام کشاده بود و کسی را که حس نرم معده قوی باشد و کسی را که فم معده او ضعیف بود در حال خروج خون غشی اکثر افتد پس بعد از بستن و مست قبل از فصد آب غوره یا شربت سیب ترش یا شربت انار ین یا چند لقمه نان برشت سیب ترش یا برب به ترش تر کرده دهند و مریض ابریشت خوابانند پس فصد نمایند و هم بران تکمل خون بیرون کنند و بعد ساعتی از فصد یا ماء الجبن یا صفرت بیضه مرغ یا صفرت بیضه گنجشک قدری دهند غشی باز دارد و تاسه روز از یوم فصد طعام لطیف و کثیر ندهند و میوه دوری اشربت پودینه یا مبه یا جلاب که در وا دو یه گرم مشک باشد یا دو المسک به جلاب یا با آب انار دهند و مرطوبات را قبل از فصد یا ضت معتدل سود دارد و وقت غشی مشک بو یانند و دوا المسک بگلاب یا با آب انار ترش حل کرده در حلق ریزند **فائده** کسی را که از فصد غشی می افتاده باشد باید که قبل از فصد شربت لیمو یا شربت انار ترش گلاب آمیخته دهند و بعد فصد چون خون آید دست بر بضع نهند تا خون بایستد و مفصود را راحت داده قدری حرکت فرموده بار دیگر گیرند بدستور دو سه قعه و قفه نموده غالب که غشی نشود **فائده** هرگاه درحی مطبقه و مبادی سکته و خوانیق و اورام عظیمه مهلکه و اوجاع شدیده فصد کنند و قبل از انکه خون قدر ضرور برآید غشی افتد تدبیر غشی کرده باز گیرند تا که بقدر مطلوب برآید اما این در صورتیست که قوت قوی بود الا بدانکه غشی اثنای خروج دم کمتر و بعد حبس اکثر افتد اما اگر خون کثیر برآرند یا انچه صفرا در بدن کثیر بود و بسبب حرکت خون انچه جانب دل روند درین صورت وقت خروج هم پدید می آید و حدوث غشی بعد حبس دم جهت آنست که طبع و روح عند خروج متحرک بتخارج می باشد جهت التمام بضع و این معنی مانع غشی است و عند خروج و چون حبس شود طبع و روح جانب قلب متوجه میگردند و روح خود بسبب انتشار و مصاحبت دم از قدر طبعی کم شده بتدبیر باطن و ظاهر نمیتواند رسید بالضرور مجتمع میگردد در قلب و تعطیل می افتد در حواس ظاهری تا که باستراحت روح دیگر متولد گردد و کفایت مهمات نماید و آن را که قبل از فصد بسبب خون غشی شود بسبب ارقت روح و ضعف قلبست و آن را که از دیدن خون خود یا بیگانه غشی افتد بغیر خوف سبب او ضعف دماغ یا خیال سود اویه

فصل چهل و هفتم در طریق محاجم

حجامت باخراج دم کمترست و عدم استقامت اعضای او مانع تر اما وجه منع ثانی آنکه شصت سال که سن شیخوخت شروع میشود و در دور مزاج غلبه میکند و غلظ در دم پدید می آید و رقت قلت می پذیرد و حجامت برنمی آرد و گر خون برقیق راپس وقوع او درین سن لامحاله مزید غلظ و عجز طبع و تعذر میس جلد میشود و اخراج دم مقصود صورت نمی بندد و خلاف فصد که تا آخر عمر بران خصلت بشرط قوت زیرا که تنقیه او عاست مردم قوی و غلیظ اما قبل از دوازده بلکه تا چهارده سال فصد جائز نیست چرا که مقصود از فصد اخراج دم کثیر ست و درین سن خروج دم مانع نوخواهد شد و ایضاً تنقیه فصد شامل است اعضای رئیس را نیز و کفایت لازمه تنقیه و محافظت این اعضا درین سن واجب تر لهذا بعد دو سال از ماضی چهارده سال قضا بر حجامت و حلق مستحسن دانسته اند و منع حجامت بعد شصت سال و فصد قبل از چهارده سال مفید بعدم ضرورست الا عند حاجت بکار تو ان بست **بدانکه** حجامت مع شرط سه فائده دارد یکی آنکه از نفس عضو استفراغ می نماید دوم آنکه با وجود اخراج دم دیگر اخلاط جوهر روح را بیرون نمی آرد و غیر از محل محجوم و بحال خود باقی میدارد سوم آنکه استفراغ او با عضای رئیسه تعرض ندارد و حجامت نقره برای ثقل حاجبین و جب عینین

وسبل وبثور ودوار وخزاز وجذام ووجع انثیین وبخر فم مفیدا مانسیان می آرد وچه موخر دماغ محل حفظ است بضعف موضع مجوم لازمه محجامت
مع الشرط المذابا یکه لذکی سیل تبغیل ننمایند تا بمیضرت باشد وحجامت کاهل برای وجع دوش وحلق وخفقان موی ووجع ودرم گلو وامراض سینه
نافع لیکن مضعف معده است پس اولی انکه قدری میل بقصد نمایند تا بمیضرت بود واگر مقصود معالجه نفث الدم وسعال وربو باشد تنزل واجب
وتصد غیر مفید پس درین وقت باشیای مقویه معده تقویت وکنند وحجامت اخذعین برای ارتعاش اس وعلل وجه ولسان واذنین وعینین و
الف وحلق مفید وگاه بود که در ضعیف الدماغ عنته سر آرد وحجامت ساق در تنقیه وادرار حیض وفساد فکر وخبث نفس وصرع وسرسام ودوار وقویا
وحکه وظلمت بصر ووجع کلیه ومثانه وعرق النساء ومایل وبثور نافع وحجامت محدوده برای امراض چشم چون حرب سیل رمد بثور سرسج وغیره
ووجع ودرم گوش مفیدا ما ذهن احضر دارد ونسیان وروایت فکری آرد ودر حق صاحب نزول الماء مضر بود وگاه باشد که ضرر ندهد وحجامت
سحت الذقن برای اسنان وجبه وحلقوم ووجع اللسن ودرم لثه وبخر وقلاع مفید ومنقی سر فنکین است وحجامت قطن برای مایل وجرب وبثور تخذ
ونقرس ولواسیر ودوار الفیل ودوالی ویرقان مثانه ورحم ومنکه ظهر وزحیر ووجع ودرم مقعد وکثرت حیض وحرارت گرده وکبد وسوزش بول و
بول الدم ودرم انثیین نافع وحجامت عصعص برای بواسیر الرحم ودوارام وضربان رحم ونزف دم وحرارت کلیه وحرقت بول نافع وحجامت اسافل کعبه
برای ضربان رکبه که زیاده عارض بود وحجامت رویه وفروع عتیقه که در ساق ورجل باشد نافع وحجامت کتفین برای احتباس طمث ونقرس وعرق النسا
مفید وحجامت فخذین از قدام برای درم انثیین وجراحت فخذین وساقین مزاحف برای اورام وجراحت انثیین مفید وحجامت بر عنق ماده از سینه
دریده کبد کشد ومعرض شیم را سبک کند ووجع بن دندان وگلو وگوش وگلو ودرم وریش بینی را سود دارد وگویند که عنق آرد وحجامت بر روی ران
حکه انثیین وریش ران احتباس طمث را نافع وبر پشت ران ودرم وجراحت نشستگاه را مفید وحجامت انوه ودرم وثقل ووجع را سود دارد وحجامت
شتالنگ صرع ما یخولیا وجرب دفع قباء تاریکی چشم ودوار وعرق النساء واحتباس طمث را نافع **قول دون انتونیو** محجامت باشرط واخراج خون
منجمد ومحتبس مفید ودر غلبه دم ضعیف وطفل وپیر ودر زنان حامله ودر آنانکه از اطالت مرض ضعیف شده یا مبتلای مرض حاده باشند ودر آنانکه از فصد
ترسند ودر عشی افتند یا از فصد مانع بود ودر حرمت جلد وتنقیه اعضای متمثله وخالفرا یا بکار آید برای لسع جانور سمی بر موضع لسع نهند تا خبث
سم نماید ونفع او مانند فصد وعلت امادر ابدان یابس ولاغر وقلیل الدم از فصد بهتر امااگر خون غلیظ باشد بکار نبرند چه خون بسبب غلظ از جبه اجتماعی
خزد برآمدن نمیتواند **قول جوان کوروو** برای صداع مزمن شدید که بدوا به نشود وبرای ضعف بصر که بسبب مدیا النصاب باده وغیره باشد
انفع بعد تنقیه تا مزه ریدجو کالا ریا بر قحف وده نهند وبرای جهر دگاه وبرای وجع گوش قریب گوش وبرای وجع اللسن شدید بر ثه زیر زنخ وبرای
قلت طمث زیر زنخ که بسبب رقت وریدجو بر ساق یا وبرای کثرت طمث زیر نیکه خون طمث از دهن اندازد بر وبر بلاس وبر بهر موضع که متورم و
منتفخ بود واغراض اشد باشد بکسی دوا پنهند نهند انفع باید که بعد تنقیه گذارند برای استسقا سیمیا یکا بر پای وشکم وصفن زنند تا مائیت
برآید وطبیعی گرم شود وصحت گردد باید که اخراج آب یکبا ره ننماید مگر بچند شش دفعه ونیز باید که مریض قوی بود وماده بد وکهنه نباشد وبرای خنازیر
درم در زبان پدید آید وبسبب درم از دهن بیرون آید وتکلم نماید واگر نه شد از دهن بیرون آید شرط بر نوکا در زبان زنند وبرای ذات الجنب

بر موضع وجع و برای سرسام بر تجدوه و برای سکته که بسبب عدم گردش خون باستلای مم باشد بدانکه دو سر برای عشه که از استلای مم باشد بر سر و برای غلغونی و ضلالت کبد که بدو بابه نگرد و بر مراق گذارند و در مرم و بائی وحمی سمی انفع بر پشت گذارند و برای خفقان و رعشه بر کتفین و برای اهمال الدم و غلغونی و صلابت و وجع کبد بر مراق راست و برای صرع و خناق و سکته قریب نوکا و برای ضیق و ثقل و برای هذیان و مانیا شدید بر سر و برای ابوالذ بر کلیه و برای وجع لثه و حمرت انف زیر زنخ و برای امراض قلب زیر ثدی چپ گذارند اما خون که نیز آرند مگر قد راعتدال **قول حکما** و تنکیه و تلفیح و غلغونی قلب معلوم شود مجمه گذارند **قول طماس** در حمی سمی مجرب مع شرط از فصد انفع اگر مریض قوی و ماده کثیر بود سه چهار دفعه در عرصه یکساعت برهمون شرط شرط دیگر زده مجمه نمند تا خون کثیر آید **قول سیدیرو** برای حمی لیفوریا و حمی محرقه و همه امراض که از غلغونی اندرونی شوند انفع و گفته اگر اخراج خون کم یابد و مریض زن باشد بر اعضای زیرین گذارند و اگر اخراج خون کثیر ضرور بود در پشت و جگر و سپرز و غیره حسب مرض که در انجا ضرور باشد گذارند و در طفل کم از چهار ساله و در شخصی که بشصت سال رسیده مجمه با شرط نباید نهاد و در خون که بر آید نظر کنند اگر خوب با بته نیک و اگر عفن و زیون بود بدید اگر که همه خون تا خون سطح زبون گردیده **قول جالینوس** اگر بدن مستلی بود و فصد ضرور شود اما باریکی رگ ضعیف مانع باشد مجمه مع شرط نهند زنی که قلت طمث دارد و از فصد مانع باشد شرط بر پای زنند اگر در کسی اعضا تصدیع یا ثقل نماید بسبب یا ضعت ضرر مانع و ماده همانجا باشد بغیر استلای دیگر اعضا بران شرط باید زد یا علق باید نهاد **بدانکه قول افلاطون** حجامت بجای فصد باید سلیق است **قول یوحنا** بجای فصد صافن و مابض باشد **قول صاحب ذخیره** چون بعضی مردم را در هر فصل از فصول سال و در هر سالی از سال عمر و در هر شهری از شهرای حاجت اخراج خون بود و فصد در همه سال و همه فصل و همه شهر نشاید کرد اند اتجویز حجامت نمود تا وقت حاجت عوض فصد کرده شود پس فضیلت کنیز ندیکی گذشت دوم آنکه خون حجامت از عروق خرد و شاخهای باریک آید بدین سبب قوی ضعیف نیسازد بخلاف فصد و بدن سبک و استلا را کم می نماید سوم آنکه هر عضوی را که حجامت کنند آن را پاک کند چهارم آنکه اگر حجامت بر بنیهٔ بالای تن نماید از فرود آمدن ماده بزیر ایمن ماند پنجم آنکه باخون حجامت از خون روح خارج نیشود بخلاف فصد شتم آنکه بر جالیکاهای که کنند از اعضای میسیج انقراغ نکند **بدانکه** حجامت نواحی پوست را پاک کند و فصد از مقر تر بر آرد و حجامت کسی را باید که خون در تن او بسیار بود چون طفال و خون حجامت بیشتر خونی باشد کتابگی بسته و گوشت گشته و بتکلیف فشار دون از هم جدا میگردد لهذا صاف تر و رقیق تر باید خلاف فصد و موضع شرط بسبب حجامت ضعیف گردد و ناگوار آثار کثرت خون پدید نیاید حجامت نباید کرد و نیز عادت حجامت هر کردن نیک نباشد **قول جالینوس** کسی را که در مرم پدید آید و دانند که نخبته سر خوار هد کرد حجامت نکنند چه خون لطیف که در مرم بدان نخبته شود بحجامت بر آید و ماده خام نماند و عسر شود **بدانکه** حجامت بنیه و منی است چه اگر قبل از حجامت غذا دهند ظاهر است که هضم کبدی مدتی در عروق درین مدت استکمال نمیتواند یافت پس وقوع حجامت درین وقت موجب جذب غذای خون تمام الهضج خواهد شد سوی معده خواهد شد و بعد حمام نیز ممنوعست مگر کسی را که ملیظ الدم بود او را حمام نکنند و ساعتی بسایا بند بعده حجامت نمایند و نیز در اول و آخر ممنوعست چه درین ایام اخلاط ساکن میباشند و بباطن راجع پس برای حجامت مسطاماه که شانزدهم و هفدهم است نیک باشد چه رطوبات و اخلاط

تن نیز حسب از دیاد نور تمر افزون میشوند و بطاهر تن میگرایند و در وسط حقیقی که بهار و هم و پانزدهم ست بکمال غلبه میرسند بتمر متوجه بباطن میگردند و از آنکه اخلاط صالح زود تر تحیل بباطن مینمایند و اخلاط فاسد بتأخیر غلظ بدان سرعت حرکت نمیکنند پس وضع محاجم اگر در شانزدهم و هفدهم شود خون فاسد فقط برآید و هو المطلوب این معنی مختص بحجامت فصد است فصد را برین قیاس نتواند چرا که فصد اخراج دم را بباطن تیز میکند خلاف حجامت پس او منعت نه فصد در بهترین وقت برای حجامت روز ست اگر گرما باشد در ساعت ثانی و اگر سرما بود در ساعت ثالث بل رابع نماید چه درین وقت خون رقت و لطافت می پذیرد و در خروج زود و اطاعت میکند و اکثر این وقت در فصد نیز مختار ست لیکن مراعات او در حجامت بشیتر بدانکه شرط زدن و قیتکه ماه در برج سرطان یا اسد یا عقرب یا قوس باشد یا لو یا حوت باشد بهتر و وقت ضرور همه وقت روست **فائده** هرگاه که ماده در عضوی گرد آید و کثیر باشد تا نکه فصد نکرده باشند تنقیه نفس عضو نیز نمایند **اما طریق وضع آنست** که اول بر محل مقصود در عضو مالند پس محجمه نهند و بعد زمانی جدا کرده شرط نزنند و باز گذارند و بعد زمانی جدا کرده از درون صاف ساخته عضو را بخرقه پاک نموده کرت ثانی نهند بهتر سه بار تا که خون قدر مطلوب برآید و گر دانند کرد کرت ثانی و ثالث دم گاه نفی نمی برآید مکرر شرط نزنند و باید که وضع اول خفیف المص سریع القلع باشد پس هر دو وضع بتدریج باید افزود در وقت امتصاص و ابطای قلع و بعد یکساعت از فراغ غذا دهند و صفراوی را بعد حجامت آب انار آب کاسنی شکر و گاهو بسر کرده دهند **بدانکه** تعمیق شرط و هیئت تا جذب از عضو نماید و هر گاه موضع التصاق محجمه ورم کند و قلع متعسر شود خرقه یا اسفنج آب نیگرم تر کرده گرداگرد مکند تا نرمی و ران محل پدید آید و باسانی جدا کرده **قول صاحب ذخیره** در کسی که آثار کثرت دم پدید بوند و در کسی که خون او غلیظ باشد شرط عمیق نزنند و در کسی که خون او رقیق بود شرط سبک و در کسی که ماده بسیار غلیظ باشد و بار و در کسی که ماده سوداوی و اغلظ بود سه بار شرط زنند و محاجم را باید که اگر عروق متملی و پوست نرم و لطیف باشد قبل از وضع شیشه روغن بکار ندارد و چه پوست نرم تر و جراحت پیش از مزدین فراختر گردد و خون کثیر آید و اگر لحم سخت و پوست غلیظ بود اول روغن مالد پس شیشه گذارد و خون قدر حاجت و قوت گیرد و افراط ننماید که ضعف معده و باه و دل پدید آید و استسقا و خفقان و صفرت وجه و بهق و برص و تاریکی چشم آرد و بعد حجامت ساعتی صبر کنند تا بخره که در اینجا مانده باشد تحلیل شود پس بشویند و بعد فراغ مرطوبی مثل روغن بنفشه و بیطوس تریاق دوا المسک خورد تا از لقوه و برص ایمن ماند و اگر خون غلیظ سوداوی بود ساعتی قبل از حجامت تریاق خورد تا خون رقیق گردد و اگر خون معتدل بود در میان یا بعد حجامت خورد تا دل را قوت دهد و بعد فراغ از اکل شیای شور تند و حرکات عنیفه پرهیز دتا از ضرب حاکه حفظ مانده که بعد حجامت کاهی بسر که خورد و بدیگر چیزها نشود **قول دون انتونیوس** اول محجمه بلا شرط گذارند پس قلع کرده موضع مذکور را مالند تا خون رقیق شود و بعد بر موضع مذکور از مبضع گرد سر بالا که دیگر شرط نزنند پس محجمه فراخ دهن چسپانند تا اخراج دم کند اگر در یک بار خون حسب مطلوب برآید فبها الا بازچسپانند اگر بسبب غلظ خون نبرآید موضع مشروطه را باسفنج که بآب گرم تر بود و کمکند و شرط حسب اعضاء سطحیت یا عمیق باید زد و تعداد محاجم آنست که اگر بگذاشتن منظور باشد یک کافیست باید که چند دفعه گذارند و اگر چند جا مطلوب بود چهار یا شش عدد چسپانند تا خون موافق یک فصد و قدر مطلوب برآید لیکن اکثر از دو زیاده نمیگذارند و اگر چسپانند نخسپانند یا چسپیده از نخوابند بیفتد باز خبر داری تمام چسپانند و تا که جذب خون کثیر نکند جدا نسازند و بعد بریدی تمام جدا کرده از خون صاف نموده باز چسپانند تا خون قدر مطلوب برآید

واگر خون کثیر از جراحت روان شود موم پیه گداخته مالند تا خون بند گردد و خروج خون در بن زرید و شرائین و اثیات قریبه اعضا میشود و موضع وضع این ساق و سرین و فخذ دکتف و ساعد هست **قول جوان کوروو** بر موضعی که شرط زدن مطلوب بود آن را ربع ساعت در آب گرم نهند تا مسامکشایند و خون سائل و موضع خدر گردد و وجع شرط کنند و دریابد بعده دو سه بار مجمه خالی کشند پس شرط زنند و اگر بران موضع موالیا شند تا آنکه بنوره حلق کنند پس شرط زنند و مجمه با شرط یا بی شرط کنند باید که از اجزای پائین تر شروع کرده تا اعضای فوق رسند و وقت قلع از بالا شروع نمود بزیر آیند و مجمه با شرط وقت فرو شدن همی نهند تا بسبب وجع همی نیفزاید دیگر آنکه از شدت همی خوف هلاک بود و روا هست و مجمه با شرط تا دیگر زنند کثیر خواهد برآمد اگر جلد صلب و کثیر اللحم باشد شرط عمیق و عکس آن شرط سطحی باید زد **اما مجمه بلا شرط** ناری باشد یا غیر ناری برای چند غرض بکار آید یکی برای جذب مادهٔ سوی مخالف چنانچه برای زنف و دم حیض برند بین وجهت رعاف بر عضله شکم زیر پهلو یا محاذی الرهنند دوم برای ابراز دم غائر تا اثر دم سول دوا و وضع او بسهولت شهود چه گاه بود که مادهٔ متورمه در غور عضو باشد و بظاهر مائل نبود و دوا که بر و نهند مؤثر نشود پس درین وقت محاجم نهند تا مادهٔ بخارج گراید سوم برای نقل دم از عضو شریف خسیس که در جوار اوست و این جذب در اول روز و دم صورت می بندد که مادهٔ بداخل جانب روی میدارد و بنا بر جذب محاجم سوی او میگردد و اما بر گاه که در دم بروز کرده نقل و متعسر یا مع متدفع زیرا که باعث ایلام در محل متورمه میگردد و تا الم او نمودی میشود و بانصباب مادهٔ کثیر مهارم برای تسخین عضو و جذب دم سوی او و تحلیل ریاح و هی مثلاً کسی که دست یا پا حرکت نماید بسبب فتن حرارت پس اول شیشه بر دوش بعده بر عضلات بازو نهند و دو سه روز صبر کرده بر ساعد نهند و بر دارند و باز هم بر ساعد نزدیک خرده نهند و پای را از ران تا ساق تا قدم فرود آیند مجم برای رد عضو سوی موضع او چنانچه برای وفقره نائمه بر فقره برای رد ما یعایا شرب نازله بانشین و بر عانه و برای رد انثین مرتفعه و قضیب مرتفعه بجایگاه اینها میگذارند و می کنند ششم برای تسکین وجع چنانچه وجع ریحی بطن و در وجع رحم که عند حرکت طمث زنان جوان را میشود و وضع محاجم بر سره مینامند و مجمه که برای تسکین وجع بکار برند باید که کلان باشد تا موضع کثیر از حوالی آن تجذب سازد **قول صاحب ذخیره** مجمه بلا شرط بر آلتی علتی که درون باشد خواهند که بیرون آرند بکار آید چنانچه اگر بواسیر درون بود شیشه نهاده بر آرند و برای نا صور که چیزی از و بالا یابد شیشه بر و نهند تا کلیا بیرون آورد پس مرهم بایقوون بدین و وصل کرده بقیه گذارند و این همه بعد تنقیه باید تا بیضرت بود و برای زنیکه رطوبت از فرج او وقت صحبت یا بالا یابد شیشه گذارند بعد دفع رطوبات فزونی از تن او تا مادهٔ از عضو درونی برآید و مجمه بغیر شرط بلا نار با متصاص میباشد چنانچه مشهور هست **قول جوان کوروو** مجمه بلا شرط برای حمیات خصوص حمی سمی لیفور یا مفید چرا که تنقیح سمام و تفس و جذب ریح و اخره مینماید مخرج مادهٔ مزلیه وجع ریحی و فلغموئی یعنی وغشی ریحی جاذب بلغم و ریزش اندرونی باز آرنده اشتها که بسبب ریاح یا مادهٔ خام زائل شده باشد بیرون آرنده اورام و طاعون که ظهور کرده باز گردانند یا همان قدر یا بنند تا بس طمث زیر سینه گذارند مزیله عوارض و فلغموئی رحم بالای ناف نهند بعد تنقیه تام جالس عانت بر مراق گذارند برای اخراج طمث و جذب اخره که بقلب صعود کرده باعث وجع و بدماغ رسیده موجب صداع و دوار و صرع گردند در چاس پاها چسپانند و برای اخراج مادهٔ وغیره دخون که در گوش بود بر اذنین گذارند و برای دخل سهل و غذا در معده که چون خورند یا نوشند بقی برآید و برای جذب ضفر اکه رغب وغشی بدهن معده رسیده باعث

وجع الفواد گردد برعمق معده قدری مائل بچپ گذارند تا بجگر آذیت نرسد و برای حمیات مادی محرقه و لیفوریا و سمی انفع بعد فرو شدن حمی گذارند اگر ضرورت باشد و قت شدت هم بکار برند و برای ابراز حصبه و جدری و آبله وغیره که بسر برآیند بر همه احاطه تن گذارند و برای تفتیح مسام و تسهیل تنفس مفید و مجربه بلاشرط تا دیر دارند بلکه تا زمانی که از خود بیفتد **قول صاحب ذخیره** مجربه ناری برای جذب ریح مؤثر است دو دو نفع دیگر دارد یکی تسکین وجع در قولنج و وجع رحم که بالغه را وقت حیض شود و دوم تخفین عضو و کسر ریاح اولاً و ثانیاً و غن بابونه یا مرزنجوش مصطکی مالند پس شیشه نهند و دو ساعت دارند **قول دون انتونیو** مجربه باید که از شیشه یا فلز بود و دهنش تنگ و شکش عریض باشد و سوای آنرا نرم و لحمی جائی نگیرند و نفع او آنست که او عیه ها می موی آنموضع را پهناور و مستر خی نموده جذب باده و اخیره مینماید **قول جوان کوروو** مجربه بزرگتر باید تا آتش که در و نهند زود سر و نگردد و کار خوب نماید نیز موسع الدهن باید و در مواضع که شیر محتوی شود زیاده نفع دهد **طریق وضع ناری** آنست که قرصی تنگ از خمیر آرد گندم ساخته بر عضو مقصود نهند و در شیشه قدری پنبه نمدناک زده نهاده روشن نموده دهن مجربه قرص گذارند تا بسبب جذب بچسپد **فصل چهل و هشتم در طریق ارسال علق** در اکثر طبائع خصوص در نسوان و صبیان که تحمل الم شرط ندارند علق تنکو خیر است و جذب خون در علق از عضو مخصوص فزونتر از جذب حجامت است از اینجاست که در اکثر بعد اسقاط سیلان دم بانی میباشد و محتاج بحبس میگردد بخلاف محجامت که تزف در و نمی باشد مگر احیاناً در صورتیکه نیش بر عرق رسد و در امراض جلدیه چون سعفه قوباو مانند آن ارسال علق نافع باید که بعد تنقیه چسپانند و شرائط که در حجامت از عدم استعمال در آخر اول ماه و اختیار اوور وسط و تعیین ساعات و مراعات اختیار و اضطرار گفته شد درین نیز مرعیست و چنانچه در حجامت یکساله رخصت نداده اند و بعد شصت سال منع نموده درین هم همین اعتبار است لیکن عند حاجت اطفال شش ماهه بل چهل روزه را اجازت بارسال دو سه علق کرده شد و نفع بلا ضرر مشهود گشت چنانچه طفلی را که از چله گذشته بود شانه نما دو دم کهربسر خباره شش روز است پدید آمد بر سر مقعد علق گذاشتند نفع شد و کذا طفل دو سه ماهه را که ناف او پخته بود و اطلیه و ذرورات مخففه سود نکرد و دو سه علق گردنا ف گذاشتند در اندک مدت خشک شد و احوط آنکه بیضرورت قوی از فوق معده خون نگیرند و اگر اتفاق افتد تقویت معده تا هفته بانوشدارو کرده باشند تا بی آفت بود و استعمال شایی حار بعد خروج دم ممنوع و استعمال مبردات بیضرورت نیز غیر مجوز و اعتدال در امرین محمود **قول دون انتونیو** خروج خون اهلیق از اوعیه خاص بدون نیش گاه فتن اوعیه ها می موی شعری یعنی او رده و شرائین و اجزای قریبه آن بخوبی تمام میشود و چون از اعضای ماوف بسبب قرب اخراج دم بوجه احسن مینماید لهذا از فصد بهتر و مفیدست چه هر جا که خواهند چسپانند خلاف فصد و نفع او و مثال فصد است بلکه بهتر ازان چه در همه اوقات و اسنان استعمال و افتتاح خون مجتمعه که در بواسیر و امراض مراق و سینه و وجع عضله و مفصل و غیره میشود مینماید پس برای امراض سر گرده و رید صدغ یا عقب گوش بر دو زراکلیلی یا بر وسط سر گذارند و برای خناق زیر زنخ و برای ذات الجنب بر موضع وجع و برای مراق و فلغموئی نیز و جهتاس بوسر آیر و بعضد احتباس حیض سیاق و ران یا بر اجزای زیرین فرج چسپانند همین وجه و هر جا که مرض باشد زیر آن موضع گذارند **قول اطبا** تبدیل خون قلبی که بنیاد ماده سمی کند مینماید **قول فیزیلیو** وقتیکه خون در موضعی پر شود که از فصد نتوان بر آورد و وجع و فلغموئی باشد بر آنجا علق گذارند یا حجامت مع شرط نمایند **قول ارزینی ریو** فقط در قوی جسمان بکار نمی آید بلکه در نازکان و ضعفا نیز **قول پلاتیریو**

برای دفع تشنج و تحیر سبز زده که واجب بفهمید **قول میر کازرونی** در شور مزاج سودا که اخراج خون ضرر بود و فصد کردن نتوانند علق بر موضع بواسیر گذارند و برای نجی سی انفع و نیز ارسال او بر مقعد برای ضیق نفس و مالیخولیا و امراض کلیه و اوجاع و مانیا و ربو و نقرس و غشی و دوار و صداع و امراض رحم انفع **قول جوان کورو** و برای امراض کبد شود و اسهال و موی بر پشت دست است بر سیلگذارند و برای امراض اشد چشم و سرسام عقب هر دو گوش شکنند و برای صداع اوی علق صنع یا عقب او نین گذارند و برای خناق گرگلو نهند و برای ذات الجنب بر تبغه [illegible] امراض دماغ بر نقرست شکنند و در هر موضع که مرض عسر باشد که از نفصد و انکباب و منخرات نفع نشود علق گذارند و کسی که ماده سودا وی نفیه و یا صفرا بود یا خلیا بواسیر و موی و قرحه باوجع بود ارسال علق بر وی نفیدست و اگر باده سودا وی اندک باشد یا خروج خون بواسیر عادت نبود و در مسند بواسیر رجوع دورم نباشد ارسال علق بر مقعد نبود و روزی که علق چسپانند حقنه کردن منعست **بدانکه** علق جانوریست دراز مدور سرش سطح دمش سر و دمش دو قلت ارسال از دهانش نیشی برآمده در جلد ناف میگیرد و دو بوساطت آن خون را قبوت تمام می مکد بهترین او دراز شقر اللون یا مایل اللون یا شبا چرا و مغیه یا مایل بنا ذنب الفار صغیر الراس ست که بر سینه او خطوط سبز و سرخ و بر شکم خطوط سبز یا شند و آنکه شکمش سرخ بود بهتر از نیست که پشت او سبز باشد و از آب روان گرفته باشند و انچه بدون اینها باشد و سرش کلان و سرخ و دو خشان و بر سینه او دو انها خفیف بوند و از آب بند گیرند ارسال را نشاید باید که یکدو روز قبل از استعمال صید کرده و از گون آویزند تا هر چه در جوف او باشد بقی دفع شود پس قدری خون بره یا غیره آن نزدا و ریزند تا اعتماد بان نمایند پس گیرند و لزوجت از وی با سفنج یا بخرقه پاک کنند تا مستعد جهت ارسال شود و تنگه ارسال مطلوب گردد آنها را در آب شیرین که نظر فی کلان باشد اندازند و قدری در آب گردیدن دهند پس هر کدام که سریع الحرکت بود بگیرند و پاک کرده و موضع ارسال را با آب نمک شسته مالند تا سرخ شود پس علق گذار ند اگر زود متعلق نگردد قدری گل سر شو یا خون مالند که ازین بر نشاط تمام متعلق میگردد و وقتیکه از دوم پر شوند و از سقاط مطلوب گردد قدری نمک یا روی یا اسفنج محرق یا سوف محرق بروی پاشند که زود ساقط میگردند و در برگ تنبول جدا کنند و بعد سقوط اصوب آنکه بمحل آن محل مختص سازند تا قدری خون دیگر بر آید و کیفیت ضاره لسعیه که در انجا باشد چیدا گردد و مجمه نارسی بود یا غیر نارسی و اگر بعد سقوط دم بارسی شود و مختص محرق یا روی یا نخرد سحوقه یا زاج زرد کنند و باید که ارسال علق بعد تفتیه نمایند **قول دوم ان انتونیو** اول آن موضع را با آب گرم شویند پس نشف کرده علق را در شاخ یا در ظرفی دیگر نهاده دهش بر موضع مقصود متوصل سازند تا بسیار اگر چسپید نزدیک رجوع خون کبوتر و گاو اب یا شکر یا عسل یا لبن الاندیعده گذارند تا آنکه خود بیفتد جدا انسازند که بعد مص خون از خود جدا میگردد و اگر کشش جدا سازند دندانش در لحم بماند و قرحه لاعلاج آرند و باشد که هلاک کنند و بعد بریدی خون اگر جدا نگردد و بمقراض بریدن یا نمک بر سرش زدن اگر اخراج خون متیسر مطلوب بود و علق از خون بر گردد باید که از وسطش یا دمش قطع کنند تا متعلق ماند و ضد خون نماید و بعد جدا شدن موضع بلسوقه ادرک آب گرم نهند تا خروج خون بمقدار یک فصد گردد و اگر گذاشتن در آب گرم نتوانند خرقه با آب گرم تر نموده بران موضع نهند و جراحت را گشاده دارند و اگر خون کثیر بر آید و بند نگردد خرقه کتان سوخته چسپانند یا گل ارمنی یا بیاض بیض آمیخته گذارند اگر چه قبل از خروج خون قدر حاجت بند گردد و شاخ گذاشته خون برآرند و اگر بر مقعد نهند باحتیاط تمام گذارند تا در مستقیمه نرود که موجب آفتست اگر رود باصبع یا بهر وجه که تواند

برآرند و تعداد ارسال او ازشش تا دوازده عدد دست زیاده ازین جائز نیست و هر علق یک اونس خون باکم زیاده جذب مینماید **قول جوان** کور و اول موضع را بگلاب شویند و بخرقه خشن مالند تا سرخ شود پس بسایند و بعد جدا شدن علق اگر مریض قوی بود و آب گرم که تاجرح رسد نشیند تا خون قدر حاجت برآید اگر آب بزودی تگرگ گردد و بربع ساعت واگر دیر رنگین شود تا یک ساعت در و ماند و اگر بسبب ضعف در آب نشستن نتواند زیرا و جادر دو تو کرده نهند و خرقه با آب گرم تر نموده برجرح گذارند قدری ساعت دارند و قتیکه خون حسب حاجت برآید خرقه کتان سوخته برجرح بندند اگر خون بند نشود آرد باقلا یا خاکستر موی کلاه سوخته بندند یا دال سوخته بریخ عنکبوت آمیخته بندند اگر کافی نرود گل تخم بندند تعداد او ازشش تا ده علق هست حسب حاجت و هم یکبار گی ننهند گرد و سه دفعه بفاصله کم و زیاد تا خون عمیقه که در اول مرتبه برآمدن متعذر گردد و دیگر خشخاش با آب سائیده نیکرم ضماد کنند مرتبه بخنگی لسع علق و دیگر بسیاسه بروغن زرد سوخته بریش علق طلا کنند مرتبه نشاد **فصل چهل نهم در تدبیر سفر** اگر در سرما قوی سفر کنند باید که قبل از شیر غذای حار از قرص بصل فلفل خورند و بوقت برآمدن آب دندو دهن و بینی و اطراف را از هوا نگاه دارند و چون بمنزل رسند دفعة در جای گرم و پیش آتش نروند اگر بتدریج و وقت خلوت سفر تنمایند چه بمقتضای فصل حرارت غریزی میل بباطن دارد پس اگر معده خالی باشد حرارت غریزی طوبات بدنی آویزد و آنرا بغذائیت صرف کند و موجب ضعف گردد و اگر بسبب سرما بجمود رسد و هنوز در هم نکرده و کبود گشته باید که در محل محفوظ آتش افروخته دارند و دلک همه تن غیر از سر نمایند و سر را بخرقه گرم تکمید کنند پس فرمایند که صاحب بدن گرم بر بهنه با او خسپد و بدن خود بسینه و شکم او مالد اگر زود فرفلفل برابر سائیده قدری بخمر آمیخته در حلق او ریزند و چند قرص بروغن یاسمین یا روغن نرگس آمیخته بر بدن او مالند و بعد افاقت چون غذا طلبد مرق مرغ حمام دهند و عسل لیسانند اگر اطراف زبر دو مرد کنند و قلیل بحس شوند اما هنوز سیاه و سبز نشده باشد باید که در طبیخ گرم گلیل یا بونه گاه گندم شلغم کرنب مرزنجوش حلبه کتان شبت تمام سبوس اطراف گذارند و شویند و آب گرم فقط نیز کافی و چون قدری گرمی در آب ماند برآورده بنشفه خشک نموده روغن سوسن و روغن بنفشه مالند و نزدیک آتش دارند تا بحال آید عدس بخم آمیخته ضماد سازند اگر بعد و رم سبز یا سیاه گردند باید که شرط عمیق زنند و در آب گرم گذارند تا خون در افواه جرح بخمد اگر دو و از سیلان با نماند و چون دم از آمدن بایستد برآرند و گل ارمنی با آب و قدری سرکه طلا کنند و بعد زمانی بخم نیکرم یا با آب و سرکه شویند تا بطلا کنند بهتر و چند بار تا اثر صلاح پدید آید و اگر بعد تسود و تخضر تین پدید آید باید که برای اسقاط سم عفنه تا فساد بمجاورت صحیح سرایت نکند برگ کرنب برگ سلق پرنده کوفته بابن بقر و مسکه آمیخته گرم کرده یا برگ کلم برگ اسفناج بدهن بقر سرخته یا برگ خطمی برگ خبازی بلبن الله خته ضماد کنند یا روغن بنفشه گرم کرده نهند و در روزی چند بار تبدیل نمایند تا سم فاسد ساقط شده صحیح ماند پس مثبتات سم گذارند و این عمل را ستعمال آبن بهترست و آنجا که اسقاط اجزای عفنه جز بجدید ممکن نبود و در عنفه نیز فساد و سیاهی سرایت کرده ناچار قطع باید کرد تا فساد با عضای دیگر تعدی نکند لیکن عند قطع احتیاط کلی نمایند تا نشطایای عصب و عروق بریده نگردند پس تدبیر قرحه و مخففات و جزآن بپردازند. **فائده** اگر شت که عضو بر مازده اصلاح نیافته بهر سال در سردی هوا و رم و وجع نماید باید که مغز زاغ سیاه مکرر در وقت عود مالند باز عود نکند اگر تمور و سپیان چشم انگشت بر بونه گاه گندم یا بونه شبت مرزنجوش مفرد یا مرکب چوشانده بخمیا کنند یا بر سنگ گرم خمر بریخته انکباب نمایند اگر چشم سرخ شود بلا تمهل قیفال زنند و شرب خمر و استکثار لحوم مفید **فائده** باید که قبل از سفر کم خورد و کم

نوشیدن کم خفتن عادت کنند و چون ایام سفر نزدیک آید و فصل گرم بود فصد و تنقیه نمایند و بعد تنقیه غذا جید الجوهر قلیل الغذا استعمال کنند تا عروق از زاده ممتلی نشوند و چون بسفر روند بر استملای معده نباشد که موجب سدد و فساد طعام و عطش میشود و غذا وقت نزول بمنزل خورند اگر نتوانند اندکی سویق شعیر بشربت فواکه یا بگلشکر خورند و اکثر اغذیه حامض از لحم بره بزغاله غوره انار ترک خورند و در عرض راه سرا از سخونت شمس محافظت نمایند و هر روز بر وغن بادام رطبه تر طیب دماغ نمایند و لعاب اسپغول صمغ محلول بیاض بیض بر وجه طلا نمایند تا از حرارت شمس محفوظ ماند و لعاب اسپغول آب برگ خرفه بر سینه گذارند و از جماع و ادویه گرم و حمام گرم و اغذیه غلیظه پرهیز و در منزل که از آب و هوا معتدل بود فرود آیند و بتدریج خود را خنک سازند و فوراً سر را برهنه نکنند و آب سرد ننوشند و بر عطش صبر نمایند پس بتدریج آب نوشند و اگر آب کتبا باشد قدری آب بنفشه آمیخته نوشند که اندک این کار آب کثیر میتواند و در اطفای عطش و اکل کاهو مصلح سیاه مختلفه هست و اگر سبکرو خورند دافع عطش شدید گردد در سفر باد سموم و زدباد که بصل تراشیده شب در وقت ترکشند قبل از دمیدن خورند خرفه نیجه خورند شاخ خرفه خام خایند و امتصاص نمایند و همراه دارند و قبل از مشیر سینه را لعاب اسپغول یا آب خرفه دهن و دماغ را مرطوب سازند و بعد از فرود آمدن منزل اگر آب نباشد روغن گل و روغن بادام و روغن کدو و در بینی چکانند و روغن بنفشه بوبند و در بینی نالند و بسفر متمکن کنند که باد سموم نوزد و در محفه نشینند و بصل کثیر همراه دارند آب باردکثیر نوشند و در گرما تا ممکن سفر وقت شب کنند یا در وقت بارد و فضه محلی در دهن دارند که مسکن عطش ست بدانکه اهل فارس چون از حرام که کهنه پنبه را مدتی در آب تازه تربیت نموده خشک کرده قدری از آن پنبه برای دفع عطش زیر زبان میدارند اگر بباد سموم گرفتار شود بصل بوید یقول بارده خورد در جای سرد نشیند اغذیه سریع الهضم خورد آب بارد بوسد و روغن گل گلاب بر سر مالد و ساعتی در آب دارد اگر عطش باشد آب سرد مضمضه کند اگر بغیر آب ماندن نتواند جرعه نوشد اگر آب نباشد شیر انفع الادویه بزفائده لعاب اسپغول لعاب بهدانه کثیر اصمغ عربی نشاسته مفرد یا مرکب بیاض بیض بر نهج مطلا کنند و چون بمنزل رسند شوید تا بشره از باد و آفتاب سیاه نگردد و شقاق نیارد و برای دفع ضرر سیاه مختلفه باید که خمیر سرکه در آب آمیزد و سر و بدن را بدان بصل ثوم مخلل خورد و اندک میل قسط سائیده صرف بسته در سبوی آب اندازد گل سولسری یا کافور یا عود و غیره بر هم بمالد و در سبوی نو دراز گون کرده بر دهند تا دود در سبو رود و پس در سبو آب بر کنند اگر کسی از پیاده روی مانده گردد باید که عضلات پای را بروغن شبت و روغن بابونه مالد و از صوصات و اغذیه غلیظه پرهیزد و اطفار هر دو پا را بزیت چرب کند و پای را تا سان در آب گرم گذارد و اگر ضعیف باشد در آب بارد سبوس گندم شونیز گرم کرده بندد و اگر کسی در دیار و غیشی قی پدید آید بند نکند تا همه بر آید چون افراط کند و ضعف آرد اشیای مقویه معده و حابسه قی دهد عدس مطبوخ بسرکه و قدری پودینه خورانده بسیب انار انفح بصل بویاند که فوراً قی را باز میدارد لیمو نا سخ انار ترش در دهن دارد و مکد دوا عرق گوگرد بر دماغ زنبیل در سر آمیخته و هر دو روغن تربیح بر کف پا مالد از شدت برودت امان دهد دیگر پیه خوک مالد مفرز سر سرما دیگر تخم سرو روغن جوشانیده مالد مفرز پیه جمود دوم عضل بزیت پخته بهستور و دیگر اطراف طفل لطیخ جزر شوید محلمه خون که زبر و منجمد شود

مقدمه رساله

در بعضی احوالات علمی

باب اول

در ذکر حدود نفع طب و احوال عناصر وغیره

فصل اول در حدود و نفع طب بدانکه بدن مردم چیزیست مرکب از اماده و صورت بدانکه ماده چیزیست فراهم آورده از اربعه عناصر که بیکدیگر مختلف اند چه و متیکدیگر جدا باشند فصل و طبع و جای هریک جدا بود و از یکدیگر ازان باشند و بیکدیگر راشاه کنند پس آن مردم بسبب ناسازی عناصر که ماده اوازان فراهم آورده اند ناچار تباه شوند بسبب آنچون جای عنصر مخالف جای دیگر گیرد آن عنصر که شده است تا از دیگر عنصر جدا گردد و بجای خویش پیوندد اما صورت قوتیست که بجمله عناصر بطبع ازیکدیگر میجهد پس بسبب آن بدانکه بطبع بود بر ایشان بسبب صورت ایشان عناصر را بر حال صلح و دوستی نگاه داشتن نمیتواند سوای ازین تن مردم را و جانوران و باب آتش و خاک صورت کاره داشتن [illegible] نمودن و شادی و غم یافتن ضرور و ازین همه اسباب مردن که حال [illegible] و در نگاه داشتن این پیوند بس اشی نیست [illegible] بدانکه این صورت [illegible] و بدانکه آن عدم طب است که حفظ ازانی داشته **قول صاحب فولنیکه** بگاه خواهش الهی که قادر مطلقست چنان گردیا که آب با هم بدایر شود و جانوران عناصر شوند **قول کریکوریو** گوید نخست زمین با تاریکی و آسمان با روشنی و آفتاب با شعاع پیدا شد سوای زمین انسان از صنعت باد با بسیا با نفس خیال خود بسان طبع خویشتن اشرف ساخت و بکمال کروی گردانید **قول کریکوریو** انسان افضل از تمامی مخلوقات خلق گردانید و پیدا کرد تمیز و عالم خرد بسبب داشتن چیزها گفته و چنانچه بگفتا عالم کبیر را سه قسم کرده یعنی اول عالم عناصر که سفلی است دوم عالم افلاک که علویست سوم عالمی که فاصل از عالم افلاک باشد و مراد ازو مجردات مثل عقول و بالاتر ازان انسان را بآن یعنی بعالم کبیر نسبت داده و جسم انسان از سه حصه منقسم ساخت یکی اس که محل قوت

مدرکه و مقوی فهم و فرزندهٔ دانش و حافظه و برانگیزندهٔ دلائل و حاکم تمامی افعال طبعیست مثال روحیکه فوق عالم افلاک تدبیر عالم میکند دوم سینه که مبدای حرکات و آفتاب تابان یعنی قلبست که از رسیدن روشنی آن تازگی تمام جسم و ازدیاد حرارت طبعی و افزایش قوت بنابر تمامی افعال طبعیه حاصل شود چنانچه در عالم کبیر از وصول نور آفتاب بزمین نشو و نمای تمامی نباتات و شگفتگی گلها و برآمدن تخم و برگها میباشد سوم شکم که دران چند اجزا سیمانند برای طیاری غذا و غیره چنانچه در عالم کبیر از کون و فساد و زیادتی و نقص و عالم عناصر عارض میگردد بدانکه بعضی اعضای انسان را از ستارها مناسبت میدهند مثلاً سر را از قمر و اعضای تناسلیه را از زهره و قلب را از آفتاب و مراره را از مریخ و ریه را از عطارد و کبد را از مشتری و طحال را از زحل و بعضی ترکب جسم را از ارباعه عناصر مشتمله و جدید و ناقص و آسمان قیاس میکنند مثلاً از آسمان و جهات از عناصر اراده باد از منبتو نقص الوان معدنی و غیره و بعضی اعضای انسان را ببروج نسبت داده مثلاً راس را از حمل و عنق را به ثور و عضدین را بجوزا و سینه را به سرطان و کلیتین را با سد و اجزای ایلیاقا کورا بسنبله و کلوئیس را به میزان و دو بربلاس بعقرب و فخذین را بقوس و ساقین را بجدی و قصبتین را بدلو و رجلین را بحوت سوای ازین ترکب انسان از دنیای خاص بسبب هیئت جسم و حرکات و فرق از حیوان مطلق در راستی قد و قامت و غیره مناسبت دارد و مادای این در انسان اس کروی و متفکره نیز بنسبت حیوان میباشد و چشم لپشیده از دو پلک خلاف بهائم و طیور مثلاً در بهائم تمام چشم سیاه می بود و از پلک بالائی پوشیده میگردد و در طیور از پلک زیرین و گوشها بحرکت خلاف حیوان که متحرک میباشند علاوه آن بسبب اعمل و ادراک که در تمامی اشیای دنیاوی فرق مینماید و نیک و بد را فراموش میسازد اشرف مخلوقات گفته شد و ترکب جسم انسان از دو صد اندک زیاده عظم و دو صد غضروف و رباطات و شرائین اکثیره و اعصاب و چهار صد اندکی زیاده عضلات و یک نفس و دیگر اعمال مقرر گشته تا از دریافت این مقدمات انکشاف اسرار الهی گردد و هر یک اعضای جسم برای کار خود مخلوق شده مثلاً عینین که در رجای بلند نهاده اند منفعت آنها بینائیست و نفع گوش شنوائیست تا انچه شنوده مطابق آن از زبان که ده عضله دارد و نفع او تکلم است جواب بهر دسه رح یکی حیوانی که در دماغ برای یافت افعال خود میماند و دماغ صدان خیال و اجزای وحی و غیره هست دوم نفسانی که در قلب از حرارت طبعی خود حفظ حیات مینماید و خونی که در آورده میگردد و تغذیه تمامی آنها میرساند سوم طبعی که در کبد هست برای افعال نمو و نوم و غم و حزن و غصه و فرح و نشاط و غیره از اعراض نفسانیست و تمیز اعضای تنفسیه و غیر تنفسیه و هی و خادم رئیسه اند که از صدر و افعال منفعل میگردند و راس مملو از دماغ و سینه از قلب متکلم اجزا سپرز کلیه مراره هست و برای تصفیه جسم خروج فضله و غیره که از هضم باقی میماند مقرر کرده بدانکه جنین از ابتدای قرار یافتن نطفه در رحای غیر صاف میان خون طمثی که در هر ماه طبع اخراج او از مجاری رحم میکند محفوظ میماند و اگرچه دیگر حیوانات از مو با پوشیده و از دست و پا و غیره چالاک و مصلح پیدا میشوند اما انسان برهنه پیدا میگردد و حیات این مثال حباب هوا و موج دریا است که مختلط با دهاست و از موج کشیده میگردد و از حرارت خشک میشود و از هوا شکافته میگردد و از غذا تنمیه می پذیرد و از غصه انجماد می یابد و از مرض آخر میشود و لهذا حیات انسان را حیات نمیگویند سوای ازین بعد تولد فوراً بگریه می در آید نه بخنده و اگرچه انسان اشرف المخلوقاتست اما بطور یکه بهائم و دیگر حیوانات در ادنی مدت قوت دویدن و فرار و غیره پیدا میکنند نمی کند مگر در مدت دراز طاقت رفتار و گفتار پیدا مینماید و خون بحرکت می آید و لاشتل بهائم از زهر چهار دست و پا متحرک میگردد و پس لسان انسان اگرچه

و وقت ظهور اندکی شعور نخنده می در آید و بگفتار میگراید لیکن این خندیدن از روی فرح خاطر نباید فهمید بلکه بجهت حیات ناپایدار خود که مثل گلها دمیده و در اندک ایام پژمرده میگردد و گریه میکنند **قول سینا** انسان مانند ظرف آبگینه است که از اندنی صدمه و پای شکسته میگردد **قول ملیقه** نویسنده نهاد و در هوا **قول دیموکریتوس** تمامی انسان مریض مینماشند برای آنکه مرکب با خلاط اند و اخلاط بخواص سمی مائل شده موجب هلاک میگردند برای که پیوسته افعال و اعمال که از تمامی اجزای جسم بر سند براستی و خوبی نمیباشند گاهی بر استی و گاهی بر نبوبی **فصل دوم در عناصر** که ارکان نیز گویند **بدانکه** تن مردم و حیوانات و غیره که زیر فلک است با آتش و هوا و آب و خاک سرشته شده و هر یک از این چهار جسمیت بسیط و جزوی از وی مخالف جزو دیگر نیست و هر جزوی از کوه و هر آری همان طبع و همان فعل دارد که دیگر جزوها و آمیزش همه اشیا از این هر چهار است و هر یک اجدائی یکی بیشی آنهاست مثلاً چیزی را که پایه آتشی در و بیشتر بود گرم و خشک اگر هوائی زیاده باشد گرمتر و اگر آبی بیشتر بود سردتر و اگر خاکی زیاده باشد سرد و خشک گویند و این هر چهار صد یکدیگر اندازه تعالی این هر چهار دشمن بر ابا هم آمیخت و میان ایشان صلحی نهاد و بسبب اختلاط طبع آنها بسیط نماند و قوت همه منکسر شد چنانچه هیچ یکی از ایشان جدا نتوان یافت **بدانکه** دو از این سبک اند یعنی آتش و هوا دو گر اند یعنی آب و زمین **اما زمین** جسمیت بسیط موضع او فرو تر همه و انجا بطبع آرام دارد و اگر پاره از وی بیرون آرند بطبع بجای خود باز شود بدین سبب گرانتر و فرو تر از همه است طبع او سرد و خشک نفع او در همه تن آنکه تن را از سستی او بایداری باشد و بران نهاد که نهند بماند **اما آب** جسمیت بسیط جایی و گرد او گرد همه روی زمین و سبکتر از زمین است و معنی سبکتر ین او چنین نیست که بالای زمین باشد و ایزد تعالی پاره زمین را از آب برهنه کرد تا آرامگاه آدمیان و دیگر جانوران باشد و بیشتری سوی شمال برهنه کرد تا این آرامگاه خوشتر و هوایش درست و صاف تر و باشندگان او تندرست تر و قویتر باشند سوای ازین باشندگان زمین از آب چاره نیست لهذا درین پاره زمین جائی آب و جائی زمین کرد و آب در و پراگنده نمود تا همه جا بماند زیرا همه جا باشندگان و دمی مین را از و بهره باشد و جائی آب در زمین کیجا کرده و گرانی و سبکی هر دو یکسان نموده که زمین از ان سبکتر نشاید تا همه دو بهم آمیخته باشند از بهر صلاح حیوانات طبع آب سرد تر و خواص او آنست که بآسانی از هم پراگنده و یکجا جمع توان کرد و هم نقش نهاد و بآسانی پذیرد لیکن نگاه ندارد و بران نهاد و نماند نفع هستی او در هر چیز آنست که مادتها تنها و بزودی و بآسانی بهر نهاد و یکه خواهند توان نهاد و فرا بذیرا باشد و ران چرا که چیزی تر اگر چه از نهاد زود بگردد و زود پذیرنده نهاد باشد چنانچه چیزی خشک اگر چه دیر نهاد پذیرد و دیر گزر نهاد و بگردد پس ایزد تعالی آب را بدین آمیخت تا خاک خشک بسبب اختلاط آب پذیرنده هر نهاد گردد و در ریزانی او بر دو پیوستگی در و پدید آید و نیز در آب بسبب اختلاط خاک تندرستی و استادگی و نماید تا چون جسمی را بر نهاد یکه نهند بران نهاد و دیر بماند **اما هوا** جسمیت بسیط موضع او بر تر از آب و فرو تر از آتش لهذا بسکتر از آب و گران تر از آتش است طبع او گرم تر نفع هستی او در هر چیز آنست که چیزهای لطیف و سبک باشد و کشادگی میان جزوها پدید آید تا چنانچه سوختن و افروختن را شاید بسبب کشادگی جزوهای افروده و بر افروزد **سوال** اگر هوا تر است چرا که چیز را که اندر هوا است تر میگرداند چنانچه از آب **جواب** تر چیزی را گویند که بآسانی پراگنده و از هم جدا گردد و بآسانی بهم آید و آمیخته گردد و انشکال نو پذیرد و نو گذارد چنانچه از حال آب معلوم است و هوا اندرین باب از آب لطیف و فرا بذیرا تر است می بینی که هوا چگونه آسان و زود از آواز سخنگوئی متحرک شود و موج کند

وتقطیع و شکل حروف پذیرد و در آب این لطافت نیست پس تری هوا افزون از آبست اما سبب ترکردن آب آنست که قوام او اغلظ از قوام هواست لهذا هر چه بدو باز آید سختی آلودگی بران چیز نماند چنانچه اگر کسی اصبع بروغن فرو برد آلودگی روغن بر اصبع او فزونتر از آب باشد چه قوام او اغلظ از آب است اما آتش جسمیست بسیط بالای همه موضع او روی فلک ماست این روی که سوی ماست و غایت سبکی اینست طبع او گرم و خشک نفع او در هر چیز آنست که هر چیز بدو لطیف و آمیخته و پخته و رسیده شود و بقوت او جزوهای هوا در همه جهتها گذر یابد و غایت سردی آب و زمین بدو بشکسته شود و از طبع بسیط بطبع مرکب گردد حکیم علیم مطلق و کائنات را چنین چهار منفعت حاجت نیست و تمامی همه کائنات بدین چهار معنی حاصلست پس ارکان جزاین چهار نیست بدانکه سردی زمین کمتر از سردی آبست و گرمی هوا کمتر از گرمی آتش و این چهار عنصر مایه اولست مر انواع مرکبات را و بدن مردم و دیگر حیوانات را مایه دوم اندام بسیطه است و اندر بعضی اندام بسیطه چون عظم و پوست و لحم مایه خاکی بیشتر و در خون و صفرا و بلغم مایه آبی و در روح مایه هوائی بیشتر است و در عظم مایه خاکی زیاده از انست که در لحم و در لحم زیاده از انکه در مغز است همچنین در دیگر اندام بسیطه هر مایه باندازه دیگرست و اعتدال و تندرستی هر اندام در دانست بدانکه آتش دشمن تمام آبست چه خشکی و گرمی ضد اوست و دشمن این است نه دشمنی تمام چه یکی گرمی تنها ضد اوست و دشمن هواست نه دشمنی تمام چه خشکی تنها ضد اوست و هوا دشمن تمام زمین است چه یکی تری ضد اوست و دشمن آتش است نه دشمنی تمام چه تیزی تنها ضد اوست و دشمن آبست نه دشمن تمام چه یکی تنها ضد اوست و گرمی و سردی هر دو فعل کننده اند و خشکی و تری هر دو از فعل ایشان پیاشده اند و تری زود تر بنا شدن از بهر آنکه گرمی در کار کردن اندر هر چیز قوی تر باشد و تری اندر پاشیدن زود پاشنده تر است و بودن و بالیدن اندام و نباتات از گرمی و تری باشد پس در هر یک از این عنصرها قوتیست فاعل و مفعول و قوتیکه گرمی در تن اثر کند خشکی و چون تری اثر نماید تری پدید آید همچنین چون خشکی اثر کند سردی پدید آید و سردی از تری زود تر از ان پدید آید که از خشکی چرا که این عناصر دشمن یکدیگر اند و یکدیگر کوشند و اثر پذیرنده و مزاج هر اندام یعنی آمیزش هر اندام از گونه دیگرست و گرمی سردی هر اندام و گرانی و سبکی و کشادگی و پیوستگی جزها و سختی و نرمی هر یک از گونه دیگرست چرا که تولد آدم از آب مادر و پدر است و هر دو آب از خون و خون از غذا و غذا از نباتات یا حیوانات و چون غذا از نبات یابد نبات از آب و زمین روید و این همه از عناصر اربعه است و هر عنصر در هر نباتی باندازه دیگرست و هر نباتی و جای طبع و مزاج آب و زمین آنجا دارد پس هر غذائی که از نباتی خیزد هر خونیکه از ان خیزد و هر آبی که از ان مرد و زن از خون ایشان خیزد و هر تنی که از ان آب خیزد هر یک بطبع و مزاج دیگر باشد بدین سبب حالها و طبعها و مزاجها تنها اندر خون مزاج مادر و پدر باشد و طبیب را دانستن اینها ضرور بدانکه همه اجسام و عناصر مرکب از زیبق و گبریت و ملح اند و اختلاف صور بحسب اختلاف ترکیبست و مراد از زیبق رطوبت سیالیست و از گبریت دهنیت و از ملح چیزیکه ثابت و غلیظ ارضی باشد پس چون اصول یعنی زیبق گبریت ملح سه اند فرع نیز سه بوند یعنی حیوانات معدنیات نباتات و فعل ملح عقد و اثبات و فعل گبریت حرکت و حیات و فتح و فعل زیبق تسییل و قبول صورتست سوای این مبدای طعوم از ملح و مبدای روائح از گبریت و مبدای الوان از زیبق باشد بدانکه اگر حرارت غریبه بر گبریت غلبه کند موجب حمیات و ادواء فلغمونیه و امراض حبریه گردد و اگر حرارت بر زیبق غلبه نماید آنقدر که آن را طبخ دهد و مصعد نماید باعث انواع لوازک و سکته و فالج و مثل آن شود پس اگر حرارت قوی باشد و صاحد باعالی امراض حاده دماغی چون قرنطیس مانیا صرع و غیره آرد و اگر از شدت حرارت

آن ریگ گلیس حاصل شود و بدر دی اخلاط کثیفه بلغمیه سوداویه آمیزد و موجب اوجاع مفاصل نقرس گردد اما امراض عارضه از ملح کثیر اند و اکثر مزمن
باشند پس اگر برطوبت منحل شود اسهال استسقا وغیره امراض سیلانیه رطوبیه آرد و اگر احتراق پذیرد حکه جرب قوبا قروح سرطان قلاع حمره داء الثعلب
وغیره آرد و اگر انعقاد یابد ثالیل صلابات عقد غدد سقیروس وغیره تولد کند و اگر ابخره از وی برخیزد نتن دهن نتن عرق نتن ابط نتن اصول اصابع وغیره آرد —
بدانکه مبداء تکون در حیوانات منیست پس حیوانات کامله از منی ابوین پیدا میشوند و تولد بعض حیوانات مثل کرم وغیره از تعفن است و تکون نباتات از
جسم کثیف لزج باشد و این جسم گاهی بذر و گاهی در اصل و گاهی در جمیع اجزای نبات می بود و برای ظهور و کمال این ثانی معین است که بحرکات افلاک و طلوع
و غروب و قرب و بعد آفتاب ظهور مینماید لیکن تکون معدنیات نه از منیست نه از ماده کثیف لزجه بلکه مبداء ایش همانست که حافظ آن باشد که بآن نضج
می یابد و شکل و لون حاصل مینماید و مبداء تکون در کره علیا نیست چرا که فلکیات کامل اند و قبول تغیر و فساد نمی نمایند لهذا محتاج بمبداء توالد
و تکوین نیستند بدانکه بعد امتزاج اجسام ثلثه یعنی زیبق کبریت ملح جسمی تشکل میگیرد و نمو می یابد و تشکل نوع خود کامل میگیرد و گاهی بعد تمام کمال نوع
خود میان دو نوع مختلف که مشابه یکدیگر بوند حاصل شود مثلا اشتر که متولد است مابین اسپ و خر و شغال که متولد است میان سگ و گرگ و گاهی متولد
میشود میانه مرغ و کبک حیوانی که بهر دو مشابه باشد همچنین در نباتات و معدنیات نیز بوقوع می آید و گاهی از یک نوع نوع دیگر پیدا میشود چنانچه
از شلجم ترب و از گندم ماش و از ریحان سیسنبر و از سیسنبر نعنع و گاهی میان اترج و تخم کتان طرخون پیدا میشود هرگاه که اترج را شق کرده در ان تخم کتان
پاشیده در زیر زمین دفن کنند و گاهی از مجموع گیاهی که مشابه هر دو باشد پیدا گردد و گاهی یک تخم بر تخم دیگر غالب شود پس مشابهت بغالب بیشتر باشد
همچنین حال معادنست چنانچه الماس از اصل رصاص و زمرد از اصل نحاس و نیلم از اصل فضه لعل از اصل حدید حسب ادوار فلکی و طبائع متولد میگردند و گاهی
از نبات حیوان پیدا میشود چنانچه در زمین اسکوسیا جانب بحر از بلاد فلنگ بحریست که در ان حیوانی مثل کرم پیدا میشود و نمو کرده مثل مرغابی میگردد
و آن را صید کرده میخورند و در ناحیه بحر قلزم در بلاد تلماق زمین مسکو نباتیست مثل خربزه که سر بیاز تخم او در ان زمین می افتد از ان چیزی بشکل بره کوچکی
میروید و بتدریج سفید میگردد و شبیه باو آنست و بیان اثر حیات ساریست مینماید و گاهی که در اطراف او باشد آن را میچرد پس اگر آنرا گرفته ذبح کنند خون مائل بسفیدی
می برآید و گوشت او هم سفید مثل گوشت سرطان میباشد پس وقتیکه گیاه حوالی خود را بچرد و چیزی باقی نماند میمیرد و خشک میشود و زائل میگردد قول لارزوریر
طبع زمین بالطبع یابس است و برودت در وی از امتزاج آب طعم زمین ترش و لونش زرد است طبع آب بالطبع سرد است تری در وی از امتزاج هوا و طعم
آب شور و لونش سرخ است طبع هوا بالطبع رطب است و گرمی در وی از امتزاج آتش و طعم هوا شیرین و لونش سبز است طبع آتش بالطبع گرم است و خشکی در ان
از امتزاج زمین و طعم آتش تلخ و لونش سیاه است پس هر چیزی که ترش بود قوت ارضی در و غالب باشد و در شور قوت آبی و در شیرین قوت هوائی و در
تلخ قوت ناری بدانکه طبقه آتش یکیست طبقه هوا دو طبقه آب یک طبقه خاک سه سوای ازین آب و خاک شایسته رنگ اند یعنی چنان مینمایند که
رنگ دارند اما در حقیقت چون بسیط اند ایشان را لون نیست و در باد و آتش هیچ شائبه رنگ نیست و اصلا رنگ ندارند چه اگر ایشان را رنگ
بودی بایستی که مانع آمدندی از دیدن ستاره ها که بالای ایشان واقع اند چه هر چه رنگ دارد چیزی را که در قفای او دارند جسم آن چیز را بی حجاب
نتوان دید و اینکه در آتش افروخته رنگی دیده میشود آنست که آتش صافی بدخان مظلم آمیخته شده و ازان رنگ و روشنی دیده میشود قول دون ابنیو

تقریر پیدایش جسم انسان وغیره از عناصر غلط است چرا که این همه اشیا مخلوقهٔ خالق اند چنانچه فرموده که شود و شنی و شد و شنی و پیدا شود انسان و پیدا شد انسان پس بودن عناصر یعنی جسم انسان صورت نمی بندد و همین وجه فرشتها و ارواح و آفتاب و قمر و ستارها و نباتات و دیگر حیوانات را قیاس باید کرد و اگر از عناصر فرض کنیم در قدرت خالق تحقیقی فرق می آید چرا که همه اشیای دنیا از قدرت و توانائی خالق تعلق دارند سوای این اگر عناصر فاصل تمامی اشیاست پس خدا یتعالی در دو وقت آفریدا نمی تواند چرا که همه اشیا یکدفعه دیگر و زآفریدسوای این وقت موت انسان عبارت از دو دو حرارت و مادهٔ خاکستری شی دیگر حاصل نمیشود پس اگر هوا را از دو دو حرارت را از آتش و مادهٔ را از آب و باد را از ارض فرض کنند اینهم باثبات نمیرسد چرا که دود و هوا نیست بلکه آتش است یا شعلهٔ سیاه و آتش را هوا گفتن نادانیست سوای این دود مرئی میشود و هوا نه و نیز وقتیکه کسی کشتی در نیمبق تقطر کنند آن مان و دسبدل باب میگردد و گاهی در ماده دیگر نه و هوا و تناسب حرارت با آتش نیز تحقق نمیگردد چرا که همگاه مارقول را ربیگو نازند احساس حرارت میشود پس این را آتش نباید فهمید سوای این از آبگینه مدب آتش می جهد و اینهم آتش نیست و اثبات آب از اغلاط نیز میگردد چرا که آب در تعداد اغلاط نیست برای آنکه جزو کلان از اغلاط نخوست غسن را آب گفتن نادانیست سوای این اگر خون را مقطر کنند و غن و نمک از دی می برآید مناسب، ما جسم سوخته بخاک نیز راست نمی آید چرا که این فی الحقیقت خاک نیست برای آنکه وقتیکه این را بر آتش اندازند باسانی نرم میگردد و همگاه که نرم گردید خاک نشد و بودن این در جسم هیچ اثبات ندارد اگر چه بعد سوختن عیان میگردد و بسبب تبدیل هیئت از افعال مصنوعی پس پیدایش حیوانات از بقیه و پیدایش نباتات از تخم است و در بقیه و تخم هیچ آثار عناصر مرئی نمیشوند و بعد سوختن حیوانات و نباتات سوای خاکستر هیچ بنظر نمی آید و چون مادر اصاف کنند نمک از وی می برآید پس حیوانات و نباتات جملگی قسم اند و نیز آتش در ترکیب داخل شدن نمیتواند بلکه آنرا تباه میسازد و هوا نیز داخل ندارد چرا که در رحم هوائی باشد تا وقتیکه طفل پیدا میگردد و نفس میگیرد همچنین بچه طیور تا که در بقیه است همچنان در ماهی چرا که در عمق آب داخل هوا نمیگردد و آب نیز داخل ندارد اگر آنرا از رطوبت فرض کنند پس رطوبت آب نیست مثلا اسپ تیز اندختی اگر چه شی رطبست اما از انواع آب بیرونست سوای وغن که رطبست لیکن مایئست ندارد و سوای این هوا را گرم تر میگویند اما هوا با لذات گرمی و تری ندارد چرا که حرارتش از حرارت آفتاب یا آتش و تری او بسبب آب محسوس میشود پس از داخل عناصر خارج شد و خاک را بارد و یابس میگویند اما با لذات نیست چرا که یبوست او از حرارت آفتاب است نه آتش که تحلیل رطوبت شده آبک میگردد و دو بر دآن بسبب اخلاط مائی پس اینهم داخل عناصر شدن نمیتواند **فصل سوم در استحالت عناصر بعنصری** هر عنصری که بعنصر دیگر مبدل شود باطل شدن اول را فساد و پیدا شدن صورت دوم را کون گویند **مثلا آتش** هوا میگردد و دو این ظاهرست چنانچه مرئیست که شعلهٔ آتش چون بلند برآید هوا میگردد و بطور یکه هیچ اثر حرارت در وی نماند **هوا** آتش میگردد چنانچه اگر بر کوره آهنگران دم نمایند و هر مری که هوا در تواند آمد بند کنند و ساعتی بقوت تمام و پیوسته بدمند هوائیکه درون کوره باشد چنان گرم گردد که هر چه بوی رسد آنرا بسوزد پس هوا آتش شده باشد زیرا که مراد از آتش همین سوزنده **آب** هوا میگردد و ظاهرست که اگر مقداری از آب که در ظرفی باشد آنرا بآتش جوشانند بتدریج از وی بخار برخیزد و بالا شود و هوا گردد چنانچه در ظرف هیچ آب نماند **هوا** آب میگردد چنانچه مرئیست که ظرف مسی یا برنجی را از یخ یا برف **یا آب سرد** در هوای گرم پر سازند

چون اندک فرصتی بگذرد و بیرون آن ظرف قطرات آبی پدید آید و اگر آن ظرف پر نباشد هم اندرون و هم بیرون قطرها پیدا شوند و سبب این آنست که بسبب گرما در هوا حرارتی پیدا میشود و لطیف میگردد و پس چون برف یا آب سرد چون آن ظرف را نیک خنک سازد هوا نیکه پیوسته آن ظرف بود نیز نیک سرد گردد و دود وی کثافتی و غلظ پدید آید و قابل آن شود که آب گردد پس صورت هوائی از وی قلع گشته آب میشود و در سرما و هوای سرد این قطرات ظاهر تر میگردند بسبب آنکه هوا نیکه مجاور آن ظرف است لطیف نیست بسبب برودت چه مقرر است که هر چیز گرمتر لطیف تر و استحالت و تغیر یافتن را قابل تر بود پس دلیل کرد در سرما آب گرم که بسیار گرم نباشد و آب سرد هر دو را بر زمین بریزند در حالی که هوا خنک بود اول آن آب که گرمست یخ بندد و پس از این در بلاد گرم سیر بعد از نماز دیگر که هنوز آفتاب بلند بود کوزهای آب را بر بلندیها مینهند تا شب برو بگذرد و پیش از آفتاب بر میدارند آب نیک سرد میشود و اگر بعد از فرو شدن آفتاب کوزها بر بالندی برابر نهند تا شب برو بگذرد آنچنان سرد نگردد و گاه آفتاب برو تافته **آب خاک** میشود بر آنچه که چون آب از شیشه برآمده بر زمین میرود و سبک میگردد و این در بلاد بدخشان و قسمت درو لایت دراز دهان که آب صافی از دامن کوه بیرون می آید و چون خطه پر میگردد می بندد و سنگ سفید میشود و آن را سنگ آبگینه میگویند خواص او آنست که اگر کسی آن خورد شهوت او بحرکت می آید چنین در نواح هرزه آب بیرون می آید و سنگ شفاف میگردد و آن را سنگ مرمر گویند و در نواح مرکستان نیز این نوع آبست که سنگ میشود **خاک آب** میگردد و چنانچه اصحاب کیمیا سنگی چند را یا بسوختن یا بگفتن یا بنوشادر چنان میسازند که آب گداخته میشود **قول مسعودی** در آخر جزو اول در بیابانی که میان بلخ و مرو است دیدم که قتیبه با لشکر چرب کرده بود و بار بشتر مانده از غایت گرما که ریگ بیابان بود از تابش آفتاب و حرکات پیوسته که آن قتیله ها را پیدا می شد از تفت شتر آتش دران قتیله ها گرفته بود و می برآمد چون از حوال بیرون آمدند شانه دود گرفت

فصل چهارم در مزاج

چه چیست که فروگرفته ماست از عناصر سرشته و هر عنصر را کیفیتی ست و کیفیت بفارسی چگونگی باشد و حکما این کیفیت را بالقوت و بطبیعت گویند و این کیفیت ها هر یک ضد یکدیگرند و گوهر همه عناصر گویا نست و هر چهار بدین کیفیت مخالف یکدیگرند و کیفیت تمامی اثر کنند و گوهر ها می اثر پذیرند و اندر گوهر یکدیگر اثر کنند و گوهر ها از کیفیت یکدیگر اثر پذیرند و هر گاه یکی دو نشد اندر یکدیگر اثر کنند یکی غلبه کند و قوی تر آید و آن را که غالب است کاتن گویند و آن را که غلبه بر دست فاسد نامند و اگر دو کیفیت با هم مانکوشند هر یک اندر گوهر یکدیگر اثر کنند و گوهر پذیرا تحال یابد و آن را استحالت نامند و بدین استحالت قوت هر دو شکسته شود و کیفیتی میانه پدید آید آن را مزاج خوانند و اگر اندر چهار کیفیت که عناصر گویند یکی گرم دوم سرد سوم تر چهارم خشک است اگر این هر چهار یکدیگر را باز کوشند دو و دو برابر آیند دو با دیگر یکی قوی و یکی ضعیف آید مزاج اندر آن دو کیفیت که برابر آیند معتدل باشد و از دو دیگر که یکی قوی و یکی ضعیف است بدان کیفیت قوی بازخوانند مثلا اگر سرد گرمی معتدل باشد خشکی بر تری غلبه کند گویند که مزاج خشکست و اگر تری بر خشکی غلبه کند گویند که تریست و اگر تری خشکی معتدل آید و گرمی بر سردی غلبه کند مزاج گرم و سردی بر گرمی غلبه نماید سرد و اینها را مزاج مفرد گویند و منفرد زیاده از چهار نباشد و هر گاه که دو کیفیت غالب شوند و دو مغلوب مزاج مرکب پدید آید یعنی گرم خشک گرم تر سرد خشک سرد تر و زیاده از این ممکن نیست چرا که اگر مزاج پنجم صورت بندد واجب کند که اندران مزاج یک کیفیت اندر یک حال هم غالب باشد و هم مغلوب و این محالست زیرا که ممکن نیست که مزاجی باشد گرم سرد یا خشک تر و ممکن است که در بعضی

جسم هر چهار کیفیت بکدیگر باز کوشند و برابر آیند تا کیفیتی راست پدید آید که آنرا معتدل گویند پس مزاج چه باشد یکی معتدل چهار صفرا چهار مرکب و مزاج معتدل که ترکب ارکان او قوت آنها برابر باشد در جهان موجود نیست و نزد اطبا معنی اعتدال تمامی بخش هر اندامیست از هر کیفیت و این چنانست که هر اندامی از اندام بسیطه چند انگه او را کار آید اگر گرمی و سردی تری و خشکی یافته باشد و مزاجیکه او را شاید پدید آمده چهر اندام را از اندامهای بسیطه مزاجی و اعتدالی خاصه ست و اگر مزاج اندامی گردد و بدان حد که مزاج اندام دیگر پذیرد اعتدال او باطل شود مثلا اگر مزاج عظم بگردد و مزاج مغز مزاج گردد اعتدال عظم باطل گردد و بدانسبب اعتدال همه تن باطل شود از بهر آنکه اعتدال تن مردم آنست که اندامهای او هر یک بر مزاج و اعتدال خود باشد چنانکه گفته شود و مزاج هر اندام راند هر تن حدیست که هر گاه بدان حد باشد معتدل بود و اگر از ان حد بگذرد اعتدال او باطل شود و این اعتدال اندامهاکه بر یکگونه ساخته شده عنایت بزرگ ایزد تعالی است یا مزاج اندام گرم و خشک چون دل یا مزاج اندام سرد تر چون دماغ باز کوشند و برابری کنند و مزاج اندام گرم تر چون کبد یا مزاج اندام سرد خشک چون عظم برابری نماید پس هر تنی را مزاجی معتدل باشد نه معتدل راستینی لیکن اعتدالیکه آن تن بدان تندرست باشد بدانگه همچنانکه هر اندامی را مزاجی صحیح هست هر تنی را مزاج و اعتدالی صحیح است از بین چندین هزار خلق که خدا آفریده دو تن بیک مزاج راست نیامده است و نباشد ذکر تولد مزاج چون عناصر جمع شده امتزاج یابند بانگه اجزای مائی با اجزای هوائی جمع شوند جهت مشارکت در رطوبت بسیار پیدا شود و اجزای ناری با اجزای هوائی تر آنرا جمع شوند جهت مشارکت در حرارت و دخان پیدا شود و از آمیختن بخار و دخان عناصر جمع شوند و صورت نوعیه هر عنصر توسط کیفیتی که حاصل هر یکیست در باره عنصر دیگر هم توسط کیفیت مخصوصه او اثر کند و هر عنصر از وجهی فاعل و منفعل و از وجهی منفعل و متاثر گردد تا بر تبه که اجزای مجتمع شبیه بکدیگر گردند و کیفیتی که از بین تفاعل و انفعال هر یک پیدا شده مزاج عبارتست از این کیفیت متوسط که در میان ایشان پیدا شد و امتزاج آب با آتش بر بنج وجهست اگر بوی اجزای آتش بمقداری حرارت در بست را که لازم اوست با اجزای آب سازد و اجزای آب آنرا قبول کرده بهمان مقدار از برودت و رطوبت که لازم اوست با اجزای آتش سازد نیز قبول نماید چنانچه در هر جزوی از اجزای آتش یا آب فرض کرده شود آن مقدار حرارت در بست و برودت و رطوبت یافت گردد که در جزوی دیگر همان مقدار باشد یا قریب بهمان مقدار بود پس مجموع اجزای آتش و آب که باهم اعتبار نموده شد یک کیفیتی داشته باشد که غیر کیفیتی بود که در حال انفراد داشته اند و بین قیاس حال هر یک عنصر با یکدیگر و مزاج عبارت بود از کیفیتی که مجموع را پیدا شود بعد امتزاج بدانکه عناصر که اصل هر کبایست چهار اند پس کلیات اجسام مرکبات نیز چهار ست آثار علوی معادن نبات حیوان آثار علوی را مرکب غیر تام الترکیب و فاسد نامیده و عقیم گویند چرا که بعد وجود نه تخم پس ساندنه قبول از نه میکند بسبب تکمیل خود و باقی هر سه را مرکبات تام الترکیب و موالید ثلثه گویند یعنی پیدا شده جهت آنکه از عناصر ایشان تولد ابد و منتقی بقا میابند و این موالید ثلثه انواع کثیر اند مانند و جمیع ازین دو فرو شاید یکدیگر نیست تند بسبب اختلاف مقادیر عناصر یعنی در فرد حی چند آتش و در فردی جز خاک زیاده هست و قس علیها بدانکه اگر گلون سرخ بود و حمی باشد خنده بسیار کند و در خواب و قت مرض خون و شهای سرخ و بستانها و اغذیه جوشش بیند بدانند که مزاجش صفراویست و اگر گلون سفید و فربه و کیل و کم علم و در سخاوت میانه بود و وقت مرض در خواب

دریا و باران و غرق شدن و برف و سرما بیند بدانند که مزاجش بلغمیست و اگر لون زرد و لاغر و غضه دار و چالاک و در سخاوت میانه بود و وقت مرض در سخوا
آتش و هشیاری زرد و گرما بیند مزاجش صفراوی باشد و اگر لون گندمی و چهره و لگیر و بهتانی و در وعده و عهد بود و وقت خنده چنان نماید که بزور آوری میخندد و وقت
مرض در خواب تیرگی و سیاهی و خاک و بدلگیری دهشت و دود و تاریکی و حزن بهمیابند مزاجش سوداوی بود و صاحب مزاج سوداوی گاهی
فربه بود بسبب آسایش لیکن اکثر لاغر باشد پس اگر الوان مذکور خلقی بوند آثار مزاج مطابق الوان مذکور و اگر لون عارضی بود آثار غلبه آن خلط باشد
بدانکه ترکب لون به بیاض و حمرت آثار مزاج معتدل سمرت و صفرت آثار حرارت و غلبه صفرا کدورت و کمودت آثار سوداوی غیر محترقه بادی و بخاری
آثار برودت و یبوست حمرتی آثار برودت و رطوبت حمرت آثار حرارت و برودت و رطوبت **فائده** دست بر اندام منهد اگر سخت گرم باشد غیر سببی
مزاجش گرم و اگر سرد و اگر معتدل صلابت لحم اندام آثار خشکی نرمی لحم اندام آثار تری اعتدال آن و در صلابت این آثار اعتدالی مزاج بود
اگر بر اندام لحم و شحم برابر باشد سرد و تر اگر شحم زیاده بود تری بر سردی غلبه دارد پس کثرت لحم آثار تری و قلت شحم آثار گرمیست و هر گاه لحم و شحم برابر باشد
باشد آثار گرمی و خشکی مزاجست و مهیی لحمی دلیل حرارت و رطوبت و مهیی شحمی دلیل برودت و رطوبت باشد فربهی لحمی صلب و شحمی نرم بود نزال لحمی آثار
برودت و یبوست و در بن لون گندم گون بود نزال شحمی آثار حرارت و یبوست و در بن لون سفید باشد وسعت عروق سینه و عظم و تمامی خلقت
دلیل حرارت و ضد آن دلیل برودت مزاج باشد اگر اعضای طبیعی کامل بوند دلیل اعتدال و اگر مشوش و مسریه باشد دلیل حرارت و اگر بطی بوند دلیل
برودت کثرت نوم دلیل رطوبت قلت نوم دلیل حرارت کثرت بیداری دلیل یبوست و جبات حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعالات
دلیل حرارت بلادت و فرط حیا و قلت کلام و البطو انفعالات دلیل برودت سرعت خوف آثار برودت و ثبات انفعالات آثار یبوست سرعت و زوال انفعالات
آثار رطوبت عظم نبض آثار غلبه حرارت وجود افعال طبیعیه باشد شدت الحه و صغر فضله دلیل حرارت و ضد آن دلیل برودت کثرت فضله دلیل
رطوبت قلت فضله دلیل یبوست اگر مو بسیار و کثیف باشد گرم و اگر مو ناک بوند سرد و اگر معتدل معتدل اگر مو مجعد و درهم و تمکته بوند نشک و اگر
راست و نا تمکته باشند تر و اگر معتدل و سرخ و بوند معتدل اگر مو سیاه باشند گرم و اگر سفید سرد و اگر نگیست تیره و گرفته سزی نیک غالبست
و هر گاه که مزاج اندامها یکدیگر را برابر باشد در سردی و گرمی و خردی و بزرگی و خوبی و زشتی یکدیگر را برابر بود سینه بهن عروق فراخ عظم نبض لاوری
عضله ظاهر لحم سخت لون مائل بسیاهی یا سرخی کثرت مو نزال این همه آثار گرمی و خشکی مزاج اند و خلاف این آثار سردی و تری و آنچه میان این و آن
باشد آثار اعتدال اعتدال لمس در صلابت لین و کیفیات ربعه اعتدال لون در بیاض و حمرت اعتدال شحمه در سمن مو نزال عروق برآمده ازحم و
فرو رفته و لحم صلب و ظاهر اعتدال مو در سیاهی و شقرت و کثرت و قلت و غلظ و خشونت و رقت و درازی و کوتاهی اعتدال خواب و بیداری متابعت
اعضاء و حرکات سلامت قوای باطنی در تخیل تذکر حفظ و غیره توسط اخلاق یعنی تهور جبن غضب و غیره صحت و جودت تمامی افعال طبیعیه و دین
خواب لذیذ مؤانست با مردم تلذذ از روائح طیبه و اصوات لذیذه اعتدال اشتهای طعام و شراب جودت انهضام غذا از معده و کبد و عروق
رفع فضول زمیاری معتاده این همه آثار اعتدال مزاج اند **فصل پنجم در ذکر نفس** نفس غیر مزاجست و آن چهار قسم است نفس فلکی که نفس
سماوی نیز گویند نفس نباتی نفس حیوانی نفس انسانی و این هر سه را نفوس ثلثه نامند و نفس مرکبات چهار باشد نفس معدنی که نفس طبیعی گویند بسبب

تولد و اجسام طبع نفس نباتی نفس حیوانی نفس انسانی بدانکه نفس هر چیز امریست که حافظ و مدبر آن جسم باشد ما نفس که نسبت با قسام مرکبات کرده اند که معادن و نبات و حیوان عبارت ازوست امریست که جامع اجزای مرکب بود که عناصر است و هم حافظ آن جسم باشد و امر یکه هم جامع اجزای جسم و هم حافظ مزاج او بود و اثر او تأثیر کواکب و گردش افلاک بران جسم میرسد بتدریج و آن نفس است و نفس حافظ مزاجست پس نفس غیر مزاج ثابت گردید دیگر آنکه مزاج یک کیفیتی است که بعد امتزاج عناصر پیدا میشود و پیدا شدن مزاج و بقای او مدتی محتاج بدو امر باشد اول چیزیکه عناصر را بهم و جمع جمع سازد تا بیکدیگر آمیزند دوم چیزیکه این جمع شده را محافظت نماید تا مزاج باقی بماند و این دو امر یعنی جامع و حافظ نفس است پس مزاج مختلف بود و نفس فقط پس وقتیکه از گردش افلاک و انجم در قوت نفس فتوراتی جمع عناصر و حفظ آن نتواند و این حالت مؤدی بعدم آن نفس است و آن جسم که نفس بدو تعلق نبود آن را مرده گویند پس مرده بجسم معدنی توان گفت بدانکه نفس انسانی را سه قوتست اول ناطقه که آن را نفس عقلی و نفس مطمئنه گویند که مبدای فکر و تمییزست و شوق نظر و حقائق دوم غضبی که آن را نفس سبعی و لوّامه نامند و آن مبدای غضب و لیه ری و اقدام بر احوال است و شوق بر تسلط و ترفع جاه سوم قوت شهوی که آن را نفس بهیمی و نفس اماره خوانند و این مبدای شهوت و طلب غذا و شوق بالتذاذ اکل و شرب و مناکحست پس وقتیکه حرکت نفس ناطقه باعتدال باشد و حین شوق باکتساب معارف یقینیه از ان حرکت علم حاصل شود و تبعیت حکمت و چون نفس سبعی باعتدال باشد و منقاد و نفس فلکی شده قناعت کند بانچه حاقانه قسط او شمرد و ازین حرکت فضیلت حلم حاصل شود و تبعیت شجاعت و چون حرکت نفس بهیمی باعتدال باشد و مطیع عاقل گشته اقتصار کند بانچه حکم عقل نصیب او شمرد و ازین حرکت فضیلت عفت حاصل شود و تبعیت سخاوت و چون این سه جنس فضیلت حاصل شود با یکدیگر تمازج و امتزاج شود از ترکب هر سه حالتی متشابه حادث گردد که آنرا کمال و فضیلت و عدالت خوانند بدانکه نفس نباتی را سه قوت لازمست اول غاذیه که هیچ نفس رضی از و خالی نیست و آن قوتیست که اجزای عناصر را بجانب جسم نباتی میکشد و مشابه جسم میگرداند تا بدل تحلیل گردد یعنی انچه از گردش افلاک شده قاعم مقام او سازد و انچه گم میگردد رطوبات که بسبب حرارت جسم گم میگردد و حکمت پیدا شدن این قوت آنست که بدون ماده هرگز چون باعتدال نزدیک میگردد نفسی بدو فائض میشود و اسبداد تأثیر فلکیات در هر چیز باعتدال و آن مرکب بیشتر بود نفسی که بدو فائض شود و پیوندد شریف تر باشد و این هم مقررست هر مزاجیکه در و اعتدالی باشد از حرارت جزئی خالی نبود و این نیز مقررست که در هر نفسی از نفوس مرکبات کیفیتی حرارتی پیدا میشود که آلهٔ افعال آن نفس میگردد و آن از حرارت غریزیه گویند پس وقتیکه این دو حرارت یعنی حرارت غریزیه و حرارت غریبه در جسمی یافت شود رطوبات آن جسم تحلیل میابد و حرارت غریبه حرارتیست که از خارج جسم میرسد مثل حرارت آفتاب وغیره پس اگر رطوبتی دیگر از خارج در ان جسم پیدا نشود که بدل تحلل گردد البته مزاج آن جسم فاسد و ترکیب او فانی گردد لهذا حکمت الهی مقتضی وجود قوت غاذیه شد دوم نامیه که نمیه بمعنی گویند و آن قوتیست که ماده را که قوت غاذیه جمع نموده بتدریج باجزای ماده جسم افزاید در طول عرض عمق بر وجهیکه مناسب لائق شخص آن نوع باشد تا زمانیکه آن شخص بحد کمال رسد سوم قوت مولده و آن قوتیست که از ماده که قوت غاذیه آنرا جمع کرده چیزی محلل نماید و بیرون آرد تا ماده تولد آن نوع جسم شود پس حکمت الهی در اجسام مرکبه که اجزای ایشان از زمین منفصل گردند مثل نباتات تنعم فرید ماده تغذیه آن جسم و در اجسام مرکبه که اجزای ایشان از زمین منفصل گردند مثل حیوانات جفت گرفتن مقرر ساخته و انطباق

هر سه قوت را قوای طبیعیه گویند که از طبع جسم ناشی میشوند **بدانکه** خادم قوت غاذیه چهار اند یعنی قوت جاذبه ماسکه هاضمه دافعه و کیفیات چهارگانه یعنی حرارت برودت رطوبت یبوست خادم این هر چهار قوت اند پس قوت غاذیه باهشت خادم خود خادم قوت منمیه است و قوت منمیه باز خادم خود خادم قوت مولده است و قوت مولده باده خادم خود خادم نفس نباتیست پس نفس نباتی را یازده خادم شمرند **بدانکه** قوت غاذیه در وجود مقدم بر قوت نامیه است و قوت نامیه مقدم بر قوت مولده **بدانکه** اول قوت نامیه معطل میگردد و چون اکه در اول حال جثه جسم خرد است قوت قادر است بر آن که رطوبات زیاده از انکه بدل ما تحلل شود و جمع سازد تا آن زائد را قوت نامیه صرف کار خود نماید و در نهایت حال چون جثه بزرگ گردد و محتاج بکثرت غذا میگردد و قوت نامیه عاجز میشود از انکه رطوبات زائد از ان جمع نماید که غذای حرارت غریزی شود بلکه انچه غاذیه تحصیل میکند مساوی ما تحلل میگردد و لهذا قوت نامیه معطل میماند یا بسبب دیگر از خارج بعد ازین قوت مولده معطل میگردد و چون قوت غاذیه بجهت طول مدت یا شی دیگر چنان شود که عاجز از جمع ساختن بدل ما تحلل گردد تا قوت مولده در چیزی که غاذیه جمع نموده تصرف تواند نمود البته قوت مولده از عمل خود باز میماند و بعد معطل شدن این دو قوت قوت غاذیه مدتی باقی میماند بر انکه از عمل خود باز میماند و چون اجل باشد در نباتات بانکه خشک گردد و در حیوانات بانکه حس و حرکت جسم دور شود **فصل ششم در ذکر عقل** یعنی عقل نور است و نور چیزی را گویند که ظهور و نمود و ظهور دیگر اشیا بدو باشد اما از نزد فلاسفه جوهریست که مجرد باشد از ماده و در ذات خود اول اما متاخرین اطلاق عقل بر نفس ناطقه انسانی مینمایند و نفس ناطقه را دو قوت است یکی فکری که بواسطه آن مطالب علمیه از مبادی فیاض کسب مینماید و این را عقل نظری و فکری گویند دوم عملی که بواسطه آن تدبیر و تصرف در بدن و معاش و معاد و وصول بمراتب و غایات کمال میکند و این را عقل عملی خوانند و این هر دو را چهار مرتبه است مرتبه اولی آنکه نفس مستعد قبول ماهیات اشیای مجرده از ماده باشد و این را عقل هیولانی گویند که در ابتدای طفولیت حاصل است که محض استعداد است لاغیر مرتبه ثانی اکتمال این قوت مستعده است بر نحویکه قریب الفعل باشد بحصول مطلوبیکه تحصیل ماهیات است و این حالت در سن تمیز اطفال میباشد طفل در این حین تمیز میکند میان بالا و پائین و راست و چپ و ماده و عیار یا عمال حواس و مادیات تا بعد ازان معقولات از محسوسات انتزاع میکند چنانچه مقرر است که معقولات حاصل نمیشوند مگر بواسطه حواس مرتبه سوم عقل بالفعل است و این قوتیست نفس را که بسبب آن صور یکه بتسبیه احاضره ساخته بعد از کسب از خزانه احضار نماید و بان اعتبار این قوت گویند از عقل مستفاد و خواه در همین کسب احضار کند و بان جهت قدرست مرتبه چهارم عقل مستفاد و آن قوتیست که مجرد میسازد ماهیات را از مواد بعد از تحصیل کسب این ماهیات یا قطع نظر از وجود خارجی از برای نفس سوای این اطلاق عقل بکمال فطرت و ذکی گردد که از قوت طبع نظر بیست مینماند بنا نچه شخصیکه متصف بصفت و ذکاوت فطانت باشد آن را عاقل و زیرک گویند و شخصی که در کمال کاردانی در تنسیق و تنظیم امور دنیوی و اخروی باشد آنرا عاقل و صاحب تدبیر گویند

باب دوم

در ذکر انسان و حیات و مرگ و اجزای صلب و رحم وغیره

فصل اول در انسان شی است مرکب از جسم و روح حی جاوید که حفظ و قیام جسم میکند جسم آلایست صنعتی مرکب از چند قسم کارخانه که خالق او خداست و در جسم ماده سیال از جست و انتباش بسه جا میشود یکی آنکه اگر جسم را مقطع کنند از همه اجزا اعظم سواری ماده مذکور بنظر نمی آید دوم آنکه در عظم جوان و بسی و پیر همون ماده یافته میشود سوم آنکه همه اجزای جسم شی لزج را غذا میکنند چنانچه گفته خواهد شد و بیان اعضا در تشریح آید -

فصل دوم در حیات و مرگ حیات قادر بودن صورتست بر ادراک محسوسات و حرکات ارادی بسبب حرارت غریزی که در دست و اصل این حرارت قوت نفسانیست **قول دون انتونیو** حیات حفاظت نمودن جسمست بمدد روح که قائم دارنده جسم انسانست چه بسبب اختلاط ارکان مائل بنقصست و باعث حفاظت بر یک وتیره ماندن افعال و حرکات جسم است **بدانکه** حیات حیوانات امریست ظاهر که از افعال مختلفه و حرکت سکنون اراده پیدا ست و حیات نباتات قوتیست که صادر میشود از ان نمو و تزائد و تغذیه و حیات معدنیات قوتیست که نگاهدارنده لون و شکل و طعم آنست پس بسبب حیات از مخصوصه هر یک ظاهر میگردد چنانچه مقناطیس جذب آهن و ذهب جذب زیبق مینماید پس تا که آثار مخصوصه هر یک از جسم او ظاهر نشود حی باشد و هرگاه که معدنیات را حیات باشد لازمست که افزایند و نمو یابند و این مشاهده شده شناز اج که اگر مقداری از معدنش برآرند آنموضع باز از زاج پر میگردد و سوای ازین در زمین بلاد صفالیه معدن طلاست اگر از انجا مقداری از طلا برآرند بعد چهار سال بمقدار اول میرسد و نیز در بلاد سیلیسا معدن آهن هست چون ازان برآرند بعد ده سال بمقدار اول میرسد **اما مرگ** ابطال قوت حیوانی و حرارت غریزیست و سبب ابطال آمتا سوء مزاج قلبست و دو گونه است طبعی و احتراقی طبعی آنکه طوبات اصلی صرف شود و بالمضرور موت واقع گردد و احتراقی آنکه اگرچه طوبات و حرارت غریزیه برحال باشد اما از اسباب خارجی چون قتل و غرق وغیره یا از اسباب اصلی چون امراض مهلکه واقع شود **فصل سوم در روح** شی است الطف حی جاوید مائل بجسم جهت قیام آن و در همه انسان احد است اگرچه جسم و مواضع مختلفه بتعلق دارد و حیست لیکن وی قیمتی تر از خون که از ساسای موی جدا میگردد و از دماغ براه اعصاب و تمامی اجزای جسم را بی حرکات و افعال آنها میرساند و آنقدر ذی الحس است که اگر یک عصب بریده شود دریابد پس روح مذکور را بسبب صنعت مصوری مصور گفتن مناسب چرا که از حس خود و قیام جسم تعلق دارد و چون برای حس حرکات تمامی اعضا از دماغ میرسد بدین سبب گفتن خلط حیوانی از روح حیوانی بهتر است و مدعا روح آنست که جسم اجتماع دارد و انسان خدا را خالق خود بشناسد **قول یونانیان** روح جمعیت بخاری که از لطافت اخلاط و دل بسبب امتزاج مخصوص متکون شده بواسطه شرائین در اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و

آن را روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم شود و چون بعضی از بدن باغ رسد کیفیت دیگر پدید آید و بواسطه محل مزاجی دیگر حاصل گردد از آن را روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قائم بود و بعضی دیگر بجگر رسد کیفیت دیگر حاصل نماید و آن را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قائم بود و از و تغذیه تنمیه و تولید حاصل گردد پس بتحقیق روح واحد است که در هر محلی از و صورتی و اثری پیدا میشود بدانکه روح بهر چه عبارت از جان حیوانی باشد که بدن آن جز بدون آن حیات متحقق نباشد و در حیوانات و نباتات تعبیر از ان بارواح و نفوس مینمایند که آن را روح حیوانی و نباتی و نفس نباتی حیوانی گویند و در عناصر تعبیر نکنند الا بکیفیات و در جماد قلیلا تعبیر از ان بروح کنند و آن چهار است **اول** طبیعی که نفس طبیعی گویند و آن قوتیست که اجزای جسم را از جهت متفرق شدن رد بدل آن نجار است که از استرخاء اخلاط اربعه پیدا شود مثلا و تفکیک اجزای لطیف غذا و کبد رسند سخیل بدم میگردند و بخار که از ان دم متولد شود و آن روح طبیعیست و قوت خادمه و قوت مخدومه از تبع روح طبیعیست **اما** قوت مخدومه دو گونه است یکی آنکه تصرف در غذا جهت بقای شخص کند و این دو نوع است غاذیه و نامیه غاذیه قوتیست که بعد از نضج غذا لطیف را کثیف جدا کند نامیه قوتیست که جسم را در اطراف و اعماق بزرگ گرداند دوم آنکه تصرف در غذا جهت بقای توالد کند که بقای نوع بآن باشد و این را مولده و مصوره گویند مولده قوتیست که اشباه جسم لطیف باشد از جمع کند تا از ان جسم حاصل سازد و آن مجموع مثل تخم در حیوانات نطفه گویند مصوره قوتیست که غذا را بهمنگ جسم گرداند **اما** خادمه چهار گونه است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه قوتیست که غذا را از ظاهر بباطن جسم کشد ماسکه قوتیست که غذا جذب کرده را نگاه دارد و هاضمه قوتیست که غذا را نضج دهد دافعه قوتیست کثیف را که لطیف جدا شده بیرون کند و این هر شش قوی را قوای ثمانیه گویند **دوم** نباتی که نفس نباتی گویند و آن قوتیست که جسم را در عرض طول عمق کشد و بزرگ گرداند و نفس طبعی خادم نفس نباتیست **سوم** حیوانی و آن لطیف اجزای بخاریست که در کبد از دم متولد گشته مثلا و تفکیک لطیف اجزای دم کبد از ما سارریقا و آورده بقلب و اجزای قلب رسد سبل بکیفیت دیگر گردد و بخاری دیگر از دم حاصل شود و آن روح حیوانیست و حیات از طبع اینست **چهارم** نفسانی پس و تفکیک این دم قلب از شرائین در یدی بدماغ و اجزای دماغ رسد بخاری دیگر از ان متولد گردد و آن را روح نفسانی گویند و حس حرکت بتبع اینست پس منبع روح نفسانی دماغست و آنرا دو قوتست مدرکه و محرکه مدرکه دو گونه است حواس ظاهری حواس باطنی محرکه نیز دو گونه است باعثه و فاعله و این همه در فصل فی گفته شود **فصل چهارم در اعضای صلب و وصول غذا بدان** اجزای صلب دو گونه است مفرد و مرکب مفرد آنکه بدیگری مرکب نباشد چون عظم غضروف عضله غدد و غشا عصب شریان و رید و عقیه یعنی و عقیه شمالی و عقیه یعنی جلد کوتیکولا لفظ شعر رطوبات چشم گلیسه در اجزای مفرد و شمرده نمیشود و برای آنکه جزو یست مشترک از تمامی اعضا که برای اتصال عضله یا عظم یا عصب مخلوق گشته و رابط هم اجزای خاص میت مگر عضله باشد که در عضو شمرده میشود و بعضی شحم و منفرغظم را در اجزای صلبه نمیشمرند غلطست چرا که نرم و منجمد اند بسبب نرمی در وقت ضرورت برای بازآوردن و هیئت خود ان که از غذای اعضا گرد آید و بکار آید مرکب دو گونه اند درون و بیرونی درونی چون دماغ قلب ریه کبد طحال تنگ معا کلیه تنین رحم زبان چشم و غیره بیرونی چون سر دست چل که از اجزای مفرد ترکب می یابند و هر یک در تشریح گفته شوند **اما** اعتدال اجزای صلب آنست که در صلابت و قوام و حرکات ضروریه چنانکه باید باشد مثلا صلابت

قدری که باید از ان کمتر یا زیاده نگردد و قوام هم بطوریکه باید باشد صلب و نرم نشود و حرکات هم قلت کثرت نپذیرد والا خارج از اعتدال بود و اما وصول غذا باجزای صلب بیگونه است که چون خون از دهن شریانین شعریه می افتد در اجزای مسدی از زواید سماهای نمر و نی داخل شده و تمام اجزای صلب مخللا میگردد و چون خون مذبب و مغذا غذا رست فعال مذکوره شنوده انند نها جدا میگردد سوای ازین چون طبع خون طبوبی لزجه و چربی بمجده یلیفاتی است بعد داخل شدن استرخ تمام در اجزای جسم صلبیه بدل میگردد و غذا شدن و باز آمدن اجزای صلبیه همین است که گفته شد.

فصل پنجم در اجزای نرم و اعتدال آن و وصول غذا و پیرایش آنها اجزای نرم بیشتر پیرایش غلاظ جسم اند که از کیلوس موافق تصرف خود غذا گیرند و بعد دخول اینها جسم بیشتر در بعضه بوسیله اجزای صلب و در ترکیب جسم و داخل تمام دارند و قیام انها بسبب قبت جمیعیت و هیئت بعضی نامی خود در صرف و انزاد و غیره خود نمیتواند و اعتدالش آنست که در مقدار و قوام و حرکت چنانچه باید باشد از مقدار شاید و هم اقل که لایق غذای عضا باید و مقدار چیزیکه برای تقلیل غذا شاید و هم اکثر که برای قوت خون و کار بود باشد و قس علیها و وقتیکه از زمین کثرت یا قلت پذیرد اعتدال نباشد از قوام مثلا دم کر قیقیت غلیظ و صفرا که آنست ترش و لبم که غلیظ است قیق و اگر قیقیت غلیظ شود و قس علیها پس وقتیکه یکی از قوام خود نبوند اعتدال نباشد از حرکت مثلا هر ماده حرکت خود چنانچه باید میسازد و پس وقتیکه ازان کم زیاده گردد و از فعل خود باز اند اعتدال نبود و وصول غذا بدین گونه است که غذا بوسیله فعل قوت حیوانی تبدیل یافته یعنی کیلوس گشته بقلب رسد و در انجا خون شده لایق غذای همه جسم گشته باجزای نماص صلب و نرم رسیده غذای همه جسم گردد و از حرکت بالذاتی خود بیدا انکه مر از پیرایش غلاظ جدا شدن ماده است با زماسای موی زاده و مراد عیه های خود بعضی برای ترکیب جسم و بعضی برای افعال خاص خود و اغلاط مذکوره دو قسم اند یکی انکه بیخته آخر میدا شوند چون لبن یعنی بول و دوم همه باقی که بیخته نیز ده که اغلاط غدد ای جسم اند مرکب باشند یا مفرد چون دماغ بگر یا کبد یا تخیه کالیه انچنین ندی کوتانیا و غیره و نیز در اجزای نامحسوسه همه اغلاط حرکت دورنی آنی مخلوقه خالق است که بسبب آن جدا جدا میگردند از اختلاط و اده خود میگیرند برای فعل خود و نفع نیز پیرایش ماده سه اند اول انکه پیرایش ماده برای قیام حیات ضرور است تا اخلاط از ماسا جدا شده کار خود نمایند که حیات متعلق بدوست دوم تنکه فعل اده عیه نیز نده کم میگردد از همان مان حیات کم میشود دوم انکه خون قسم لیکوری از ماده ها همراهی خود جدا شود و در نمود ان فعل خود که ان غذا شدن اجزای صلب است برای حفظ حیات سوم انکه بعضی از اخلاط که از جسم بیرون میشوند برای چندین عا شغلا برای تولید تناسل و حفظ اقسام غذای بیرونی و کثرت ترکیب انها جدا گردند مثال بنی و لبن و بول و غیره و اثر غدد بابرین وجه بخته میگردد که همه اده عیه نیز از مسامات خود لیکوری ها مشتمل بنیکل زوات برای گذر مرون همیسازند چه اگر اخلاط جسم باید و آماده انند و ماسای موی بطور یکه اجزای جسم حیوانات و بعضه و اجزای نباتات و تخم که از اول خلقت مخلوق شده اند برای مدعا فعل خود دان سیدن بماسات که ازان بهرگاه بابتدای غدد ها خواهد رسید آنزمان حرکت و حلقه گم کرده شناخته شده بطور یکه بنی گذشت در رحم نبات و چنانچه صفرا بهمه ماسا آمیخته و بجگر آمده بر نوی از حلقه خود انزاده غدد ها بسوی مجری دوده نیچه یکه آفتاب از افق بلبست الراس و سمت القدم و ابازنیک افق بدیگری میرود آنزمان ماسا جدا گشته بر نگ زرد و مزه تلخ ظاهر شود و در اثنا عشر برای مفود ن نگیرا فعال بماند و چنانچه دست و پا و راس حیوان که از همان یک قطره منی ظاهر شود نهایت

جسم اند و قلب میان جسم بسان تنه درخشت که بلند شود مانند عمود و تخمها بالعرق روند و با نهای شاخها برگ و گل و ثمر متشکل گردند همینسان خالق اخلاق هر شی را برای نمودن افعال خود مقرر کرد و چنانچه خلط حیوانی و نزاق و منی وغیره از غدد های پزنده خود برآمده بسبب حرکت ذاتی خود که لاحق اوشده افعال خود مینمایند و ظاهر میشوند و نیز در اجزای محسوسهٔ غدد ها که از انها ماده سپید و دوایزی آید حرکت دورنی تا ایست تا اجزای لیکور را جای گردش دهد و چون قلب خون را پزش خلاط و غذای اجزا باقی میماند از ثقب مقررهٔ خود یعنی آورده سوی قلب و ان بگیرد و دوباره فعل پزش اخلاط علی الدوام بلا قیاست تا ماسای مقدار پزخلط بگیرد فعه جدا نگیرد و مگر بسبب گردش الهی هر دفعه قدر ضرور اندک اندک جدا میشود تا ماسای موی باین وجه قلت نپذیرد **بدانکه** کیلوس جدا از غذای ماکوله یک ورزه که در خون مبدل شده همین سان در بیست و شش ساعت خلاط میگردد و اما هر لیکور اگر در یکپارچه شود ماسای موی در یک گردش بالکل تباه گردد و کیلوس نو را برای تبدیلی نونگیرد و لهذا مقرر گشته که در هر گردش یکحصه از هر لیکور پخته میگردد و صدق این قول عیانست که همه حصه های قول که از غذای متناوله در یکروز آیند بدانند که در شب آینده بدرنشده است پس اگر دو روز غذا نخورند لیکن قول چند مرتبه می آید پس نفهمند که این قول در جای نماده بود برآمد گر همین که از ماسای موی در هر گردش جدا میشود دو ماسای دیگر وه حالت فرض کنند اول انکه به قدر که غذا شده از قلب و شرائین بدر افتد همان قدر از لیکور پا پر خواهد گردید دوم انکه هر قدر که از انتهای شرائین بدر افتد غذای اجزای صلبی گردد و انچه باقیماند از انتهای وریدها داخل شده بقلب رسد **بدانکه** در پزش اخلاط چهار لازم است یکی اجزای پزنده دوم خلط بخیتی سوم حرکت دورنی اجزای پزنده چهارم حرکت دورنی خلط بخیتی **نوع اول در پزش روح حیوانی** لیکور اولین یعنی روح حیوانی خلطیست رقیق صاف که از دماغ و اعصاب پیدا میشود و برای حس حرکت تمامی عضا بکار می آید و طریق پزش اخلاط برین طور است که غدد مفرز بود یا مرکب که قرین از شرائین و اوعیهٔ مخرجه و ورید ها ست تا از شرائین خلط بخیته شدنی همراه ماسا رسد و در سطح غدد ها از مسام غدد داخل یا بد و از انجا از اوعیهٔ مخرجه بخیته بر آید و باقی همه ماسا که بدون داخل ماندن از اصول وریدها بعد غذا شدن خون قسم لیکور باجزا باد داخل شود و از حرکت دورنی خود باز نماند چه در نرم و چه در صلب پس روح مذکور از دماغ بخیته شده در شرائین همراه خون داخل شود و در اعصاب وغیره رسد و کار خود یعنی حس حرکت نماید **نوع دوم در پزش نزاق** خلطیست مائی بیزه که از غدد پاروتید او ماشیلا ریس که مرکب از غدد گنبد بخیته میشود دو اوعیهٔ مخرجه که هر یک بهلوی دهن بلنماده اند نزاق بخیته شده را در خود میگیرند اما نزاق که از غدد پاروتید ا بخیته میشود در دهن میرود و انگاه از غدد ماشیلا میگیرد و در دهن داخل یا فته زیر لوک زبان بهر دو جانب فرنلیو و دندان و در اعیتان و اضراس زیرین میماند در برای میزش و تحلیل غذا و ارسال آن در معده و برای در یافت و تقویت حس ذائقه خلق گشته و همراه ماسا و قلب میرود نفع نزاق سه اندکی تر داشتن دهان و اجزای دهن تا در تکلم فرق نیفتد و از هوای تنفس خشک نگردد دوم ترقیق غذای صلب پا بس سوم تحلیل غذا و بهمین سبب مخلط اول گویند و وقت اکل و تکلم زیاده بخرج می آید لهذا بیگاه وقات **نوع سوم در پزش خلط ترش** از غدد معدی بخیته از صدت خود در قعر شکم نفوذ کند و داد انجا ماند برای تحلیل غذا بکار آید و مرکب از اجزای حاده و نافذه بهست تا اصلابت از غذا صلب بگذارد اگرچه برای گداز غذا لیکور ها می دیگر مسلماً هم مقرر اند لیکن این لیکور در بین امر اقویست و از خواص انست که بلا قیام مدام پخته میگیرد و دو وقتیکه در شکم غذا نمی ماند غشای معدی از غشای متاخ

وموجب اشتهای طعام همین است **نوع چهارم بزرش صفرا** خلطیست زرد تلخ لطیف مشتعل رقیق القوام حاد محلل و از جگر بانتا عشر می آید برای تحلیل غذا **بدانکه** جگر اگر خندوی و اوعیه و بذاته نیزنده صفرا است و زیر جگر مراره است و آن اوعیه ایست بنا برگرفتن صفرا اگر از گنبدیچه شود و خونیکه در کبد از عروق داخل میشود بواسطت صفرا بانتهای اوعیه ها رسیده از انجا عاطف میکند آن وقت صفرا از غدد ها بخته میگردد و خون جدا شده تلاش همین دارد یا برای بازگردیدن بقلب مینماید و بخلق صفرا در جگر بسبب بودن دو نوع اوعیه موسی مثلا از شریان سیلی اگا خون رقیق و صاف قلبی می آید از نشا خهای وریدپورتا خون غلظ کدار اجزای تیکه گاهی باقی مانده می آید بدین سبب صفرا اگر از شریان نیز در رقیق و آنکه از ورید پورتا غلیظ میباشد و اوعیه مخرجه آن نیز دو قسم اند یکی صفرای رقیق را گرفته بمثانه فرستاده می غلیظ را گیرنده باوعیه شتر کنیز بسته و در آنجا هر دو آمیخته بمجری کولید و کولو و انا عشر آیند و کار صفرا فقط تبدیل غذا ست از اجزای حاده و نافذه خود و بطور غلظ ترش و محلله سویست و اسهال قوی صفراوی بسبب کثرت بزرش است و کثرت بزرش از حرکت دوری جگر میباشد **نوع پنجم بزرش خلط یانکریاتیکو** در سنه کهار و شش صد و چهل عیسوی جوان خوجه ای این مضرعه آگاه شد و آن خلطیست صاف رقیق ترش حاذ نافذ کدار نمجری پانکریاس گوآن از بسیار عروق شریان سیلی آگا چپی موضعیست بشکل زبان نیز از غدد مفرده بخته شده در اثنا عشر می افتد چونکه بالای غدد ها بعد گذشتن غلظ مذکور باقی مانده پنج اورده بورید سیلی پیکا میرود نفع این گدا خلص غذاست بمثال خلط ترش **نوع ششم بزرش خلط ایلیاکو** موضع این اوعیه نهایت معا الیون ست و اوعیه مذکور مرکب اند از مجامع غدد های کثیر گسترده و زیرینت یافته از ورید و شرایین ممتلی از دم کثیر و در هر غدد تقسیمیت کوا ران خلط مذکور بقعر الیون می افتد شفاف متصاعد از اجزای حاد و نافذ نفع این تبیین و تحلیل و تخمیر غذاست مانند خمیر ترش معدی و پانکریاتیکو حتی که اگر غذای نیم پز نیم رسیده آنرا گرفته میسازد **نوع هفتم در بزرش خلط لیتی کولار یعنی عدسی** در سطح درونی معای غلیظه در قاع غدد ها کثیر بشکل عدس نهاده شده اند همه غدد منقلب اند بلعی بخلق خلط مذکور و خلط مذکور از اوعیه خود بر آمده بقعر زیرین امعا و بقعه بالای غشای درونی امعا ملتصق میماند خلطیست سفید غلیظ بخمیر لیکن غلظ و انجماد آن قبل از بزرش که و بالسای موسی شریک بود نباید میرسید مگر بعد جدا شدن و بزرش غلیظ و چسپنده میگردد تا برای فعلیکه مقرر است صورت نشود دفع التصاق آن با معا سه اندازل آنکه معادا از وجع که بسبب حدت فضله میشود محفوظ دارد و دوم آنکه غذای گداخته رقیقه آشنجم ساخته فضله از ان دشکی و تری و غلظ و رقت جدا نماید تا وقت خروج ایذا نشود سوم آنکه اخراج فضله بآسانی کند چرا که بهرگاه خلط مذکور کم بخته میشود فضله در امعا بند میماند موجب وجع و غیره میگردد و بهرگاه که با فراط بخته میشود باعث خشونه و اسهال مفید و ذرب میگردد و بهرگاه که مسهل قوی یا زیاده در مقدار رسید بهند خلط مذکور و مجلس آخرین می آید و در صفرای زبون و اسهال دیابانیز می آید چرا که حرکت موجی امعا در نهایا فراط نمیشود و چون خلط مذکور بسیط و درونی معا ملتصق است بسبب کثرت حرکت پرچه پرچه شده بیرون می افتد و علم این قطعه معائی گویند **نوع هشتم و بلغم** فلغمیت صاف مائی رقیق که از قوام خون و اوعیه بلغمی جدا گشته و بر دیدشعری و غیره و خلل کند برای دفع غلظ و حدت خون **بدانکه** بلغم مانند خون لیکور خاص و خلط روغنیست و مثال یگیا خلاط بخشیت گیرد و چرا که اوعیه نمیدهد ندارد و قبل از آمدن ۸ سا از شریان و برآمدن از اجزای معدی در اکثر اجزا حاد شده بیامیزد و اگر چه در تمامی خلاط ما بقی بخته میگردد اما بر عدم بزرش بلغم تعجب نباید کرد چرا که با قسام جزا متعلق ست و بزرش برای هر ضد خلق گشته و اگر چه این

کلام خلقت او باید این خبر بگوید که هر صباح آفتاب از روشن و درخشان می بینیم و از تموزش مشاهده میکنیم و هم چنان یک تم لیکوپائی صفات شفاف رقیق از اجزای جسم ماست و ترکب اوعیه بدین وجه است که اکثر غدد های خرد با هم گرفته اوعیه های کلان طیار کنند برای آنکه تین بعد غدد های کلان و اوعیه های شعری و نفع آن در وصل عظم تردانش عضو غدد های خود است برای آسانی حرکت اغشیه که در غدد های کلان می آیند بنابر رقیق خون غلیظ که از اجزای معدی و اوعیه های شعری می آید و نیز رقیق سانند و سبک صاف نمودن آسانی غلیظ و ثقیل است و نیز تیلین کیلوس تا آسانی بقلب صعود کند **نوع نهم و بیزش خلط آترابیلی** آن خلط مذکور از کابسولا آترابیلی آرچیده میشود و اما بدین اسم گشته و غدد های مذکور بهره و جانب کلیه یفرق لطیع بالا تر هستند تا از شتر این آن زنا خلط مذکور چیده و نیها آمیده و بوریده یه لزیتی رسد و مابقی از وریدخاص بکبار و رود و خلط مذکور شی سیاه و نوع لطیف و سیاسای موسی آمیخته زیاده از بلغم کار و ریدا سپلینتی می آید و خون غلیظ را کاز غذای اجزا باقی میماند قبض میسازد تا بوجه احسن گردش نموده بقلب رسد سوای این غدد مذکوره در خود قعری دارند و دران اندام خلط مذکور پر میماند و آن بولست و بعد زیاده شدن از مقدار چه آمیخته بسبب ضربه انقباض خود و آمیدو و وریدا سپولز نیتی یا سپرمینیا و الموولا دخل یا بد تا بزودی آزا بیفشرد تا خون در مخرجه گذر نماید و ضرورت نفع مذکوره این خلط در حیوان آن قدر نیست که در حیوان است چرا که هیچ تر شحاتی گذرنده مذکوره ندارند برای آنکه در سکم جنین قدری بطی انهضم و خل نمی باید مگر در پیران و کابسولا آترابیلی آزا زوقت و لادت مثال دگیر اجزا نمی باشد بلکه کم میگیرد و چنانچه جنین قدر کلیه میبود و بعد تولد تا رسیدن بعمر سی سال قدر خرد تر خون میماند چرا که عمل و کم میگیرد **نوع دهم و بیزش لبن** خلط لبن خلط لطیف شیرین غلیظ رقیق که جنبه کبریتی و مائی نیز دارد و مختلف الاشکالست و از غدد ما سپاریس خوش طعم گشته در سینه قرار گیرد و برای تغذیه و تنمیه طفل بکار آید **بدانکه** غدد های ثدی که در سینه بطور کلیل انجنیه میشود و آنقدر خرد با فراد اند که بتمامی آیند هر غدد و ریدها و شرائین سمی ما سپاریس و اوعیه مخرجه خرد و بسوی کلیل نظر اند سوای این اوعیه موسی ما سپاریس بغایت نرگ هستند تا بطور اوعیه لمفیتی خون کثیر که برای تغذیه در سینه ضرورست بیابند و بهمین سبب در وقت قلت لبن اطفال بقوت مص خون می برند تحقیق راست که لبن همرو خون ما سپاری موسی می آید و بغدد ما سپاریس رسیده و پخته شده از اوعیه مخرجه بقعر مذکوره می افتد تا طفل آن را از مجاری خاص که در حلمه الثدی اند بمکد و از ما سپاریا بقوت مص برآید و خون باقیمانده از وریدما سپاریس بقلب بر گردد **فائده** چون در انسان و بهائم تر شحی ما نند ضعیف و اجزای غشائی برای تفتن و تلاش غذا لائق اخلاق برای حفظ و زندگی او لبن که غذای خوش و رقیق است پیدا کرد و بطیور و ماهی و غیره که تر شحی معدی قوی و اجزای غشائی برای تفتن و تلاش غذا لائق دارند لبن نیافرید **بدانکه** او سبحانه تعالی هر شی را که آفرید حرکت نیز قدر ضرور بآن بلا فوت تا بوساطت او چنین افعال بوجود آرد و صدور افعال منوط بحیات و ست و بودن حرکت مقرری در غدد ما سپاریس برای فعل این ضرور و چون این فعل علی الدوام نمیباشد بدین سبب در چند غدد حرکت دائمی تنها دیگر بر وقت ضرورت چنانچه تا و تتیکه طفل شیر می نوشد کم میگیرد و چون شیر شیر میگذارد شیر کم میگیرد و وقتیکه حامله میشود باز حرکت در بن خود در سینه شروع مینماید برای دادن لبن چه که بعمل آمدن ضرور نبود مادران و فوکوران تا حیات لبن کم یا زیاده در خود میدارد و چرا که همه اخلاط بخته شدنی در ما سپاری موسی موجود اند **بدانکه** غدد مذکور در مردان و دوشیزه و غیره اگرچه برای اخراج و تهیه لبن چندان مادر نیا

لبن اندک میباشد واندک زمان در قعر اکلیل قیام مینماید وچون ماه برآمدن عیان ندارد واپس همراه خون باقی میرود وسوای ازین وشیره لبن می برآرند وپرورش طفل تن نگیرد میاندوم وران نیز شیر می برآرند طفل را پرورش میدهند بحیکه شبان هرگاه گوسفندی بعد زائیدن بمیرد گوسفند دیگر شیردار باشد فوراً گوسفند زائیده را گرفته انچه برسندی او میمالند بعد زمانی اول خون بس لبن می برآید وتا مدت نوشاندن میماند در خانه احقر دو بچه گربه یکدو روزه آمدند هر چند تلاش گربه زائیده کردم نیافتم ناچار گربه دیگر را گرفته ندیمالیش بحیکه بچه ها دادم از قوت مص شیر برآمد وپرورش یافتند بدانکه طیور وماهی بغیر سینه میدهند چه اگر ندی ندارند مگر بالباس که قسمی از ماهیست وخفاش که قسمی از طیور راست بچه میدهند وشیر مینوشانند چهارگانه بدانکه میدارند نوع یازدهم در بیرش بول غلظیست شور که از چند اخلاط حادث می شود واز کلیه تصفیه نپذیرفته در اوریتر او مثانه قیام میگیرد ودر وقت حاجت می آید بدانکه تمییز نپذیرفتن بول از دگر چه همه آلهای بیزنده لیکور رقیق وکدر وارند حتی که از کلان بین مرئی شود ماده کلیتین مشترکین در بدن ما سای ایمولسیون رقیق برای ما سا در موی واوریتر اس برای خروج بول بخوبی تمام نظر می آیند سوای ازین قریب مرکز کلیه پاپولیس است بشکل نل وابتدای خروج اوریتر ازین مملو میشود وازین پاپولیس دوازده گوشه واحاطه به کلیه اخل اند برای اندختن بول دران نل تمازانجا اوریتر امتداد نمود فائده بول کرکا دواجزای تمامی اخلاط است که از ما سا جدا گشته اما حصه های کریکا دو بهم اخلاط در قدر مساوی نمیباشند مگر صرف از اخلاط مائی وترش ولزج وکلا محض برای تخلیق ما سا خلق شده تا از بیرش اجزای ترش مائی ولزج با قرار اقسام مسامات شرود اجیه ها ایذانیه بدن وبعین سبب بول سم ولون مطعم ما سا در موی ندارد وپیوسته غلبه اخلاط از ما سا بعوی خود میکشد برای همین وقتیکه غلبه صفرا در ما سای باشد بول زرد وتلخ واز غلبه ماده لزج لزج وشور واز غلبه ماده رقیق مائی واز غلبه خون سرخ واز غلبه ترشی ترش می باشد چه هر چیز که بالکل شرب آید مبدل بخون میگردد وافراط هر شی تصدیعه میدهد در همه غالب می باشد در ما سای موی پس کلیه خلق شده تا آنرا از مخرجه بول اخراج نماید سوای ازین بول اکثر قسم ماده چون طعم وآب وروغن وروح وارضیت ونمک وغیره می برآیند بدین سبب بول جسم مفرد مائی بخیال نمی آید ونیز دام بر یک شکل نمی آید گاهی لزج گاهی شفاف گاهی کدر گاهی سیاه گاهی زرد گاهی سرخ وغیره واین بسبب سیدنی لیکور ها کم یا زیاده می باشد پس بول ضرور تا کریکا دو اخلاط است نوع دوازدهم در بیرش عرق غلظیست صاف مائی که از غدد جلدی بخیته میشود برای تر داشتن جلد کوتیس تا خشک نگردد بدانکه برای بیرش عرق پنج چیز مقرر اند یکی افراط شاخهای مشربان برای آوردن با سا دو غدد های جلدی سوم اوعیه مخرجه چهارم جلد بالائی برای قبول آن خمیر مرید ها تا ما بقی را باز بقلب رسانند فائده خروج عرق بدین وجه است که راههای کثیر که از لطیفات جلدی پیدا شده اند واز انجا معطوف گشته تا عرق را از اندرون گرفته بجلد رسانند وبند گردند وخون بجلد میرسد مثال لبن که از جس اکلیل از ثقب سینه بیرون می افتد در جلد گردش نموده بیرون میگراید وهمه ما سای موی از غدد های جلدی از عرق جدا گشته میگذرد وبرآمدن عرق از صنعت از حرکت دوری غدد های جلدی است ونفع عرق نرم وتر واشتن جلد است تا از صدمه هوا که مدام میرسد خشک نگردد وبسبب نرمی ورلس شیا الیق باشد واز همین احساس چار بار دویا پس طب میشود وبرای همین مدعا غدد جلدی عرق را چندانکه لائق است در جلدی اندازند وقتیکه غدد مذکور بسبب کثرت حرکت دوری خود زیاده از ضرورت جلد تخته کنند آنوقت

از جلد بیرون می آید و نیز هر ماده زیون که غالب می باشد آن را غدد جلدی بسبب کثرت حرکت دوری خود بخیته از بدن خارج میکنند **نوع سیزدهم در بیرش منی و کیفیت تولد جنین** و ذکر جنتی و اعضای زائده و تولد و طفل و پیدا شدن مشابه پدر و ذکر غذای جنین و تغیر جنین و ماندن جنین و تولد طبیعی و سبب گریه طفل بعد تولد **بدانکه** منی خلطیست سفید اندک غلیظ که از انثیین تصفیه یافته بآلهٔ خود قیام میگیرد و منی ذکوران خلطیست از بیست شش اخلاط مرکب از ماسای موی و دو اوعیه خرد برای افعال ضروری پرسیماند و در انثیین دو شرائین اندیک بر پهلو برای جنین و آوردن منی از همراهی خون زیاده از انکه برای تغذیه انثیین ضرور است و نیز وریدهای دقیق در خود دارند برای واپس رسانیدن خون مابقی و قلب و بعد بیرش از انجا برآمده در اوعیه اگر تهی باشد فراخ میشود و تا در جسم انثیین دخل نموده با پیدیرمی یا بر استا تا که از اوعیه کنیر مانند انثیین مرکب اند قرار گیرد و چون در ینهنا زیاده از مقدار می آید بوساطت اوعیه و بغیر منتهی که در شکم و اوعیه های منی دخل اندآمده در انها پرسیماند و وقت جماع از انجا بقوت صدمه بیرون می آید و منی بعد بیرش سفید و لزج میباشد و سرایه تولد و تناسل است در انسان مثال دانه گندم که سرایه شجر است پس هر انسان از ابتدای پیدایش منی در خود دارد اما جای تولد منی در انثیین نیست مگر انثیین از جانیکه پیدا میشود جدا میکنند و در تمام عمر یکسان نمیباشند مثلاً در ابتدا و آخر عمر هرگز جدا نمیشود و چرا که هر آله برای افعال ضروری خود یکسان نمیماند چنانکه در صبی انثیین و عظم بخوبی مرتب نمیباشند و در کهول نرم و بستر خی میگردند مثال عنین و عضلات پس در همه افعال و اشکال خود سوای خدا کسی یکسان نیست **بدانکه** منی ولدیج و عرق انگروش ماسای دموی در همه وقت بخیته نمی شوند مگر وقت ضرور چنان که در خصیان و اطفال و کهول هنرش این نمیشود و سوای ازین خواهش شهوت جماع از منی نیست مگر بسبب حواس خمسه درونی و عنیان مانند دواقوی منی باشند بلکه مانند مؤنثات می بودند چرا که بیرش منی از ماسای موی موقوف میگردد و بودن قوای افعال منحصر بر انست سوای ازین خصیان بغایت فربه میشوند چرا که انثیین ندارند و بسبب عدم انثیین منی آنها جوش نمیخورد و لهذا قوت جماع نیز نمیباشد و هیچ قصد نمیمانند اما ذکوران بنسبت زنان قوی میبوند و آواز نکلان و صفاق و قصبه و حنجره و غیره قوی و صلب میباشد و موی ریش می رایند چرا که بسبب افراط منی غشیه قوت می یابند **قول جماعت فونیکه** حکما متفق اند که در همه اشیا بودن همیناریس جهت پیدایش ضرور است چنانچه نباتات مادهٔ مذکور در تخم میدارند و حیوانات از ابتدای پیدایش در خود سوای ازین تمامی انسان چه علما چه فضلا و غیره از ابتدا میدانستند که پیدایش حیوان از خون طمثی و مادهٔ منیست **قول بقراط** مولد حیوانات مادهٔ منیست و مبدای اولین پیدایش **قول جالینوس** منی صانع اولین شکل جنین است که زنان نشوه نمایند و نیز مادهٔ اولین است بسبب پیدا شدن عظم غضروف عصب غشا لیفات باطوار تناسخ سوانحی ازین تمامی اجزا از خون طمثی مشکل میگردند **قول بوعلیشو** جالینوس و دیگر متقدمین غلط میگویند چرا که پیدا شدن جنین از بیضه است که در زنان بالغه مثال بیضه طیور برای تولید مقرر اند و منی مرد جوان بنابر لغزاندن بیضه مذکور بکار می آید **قول بقراط** مادهٔ منی از دو دیگر مادهای جسم بهتر و خوبتر است **قول جالینوس** خونیست بغایت جوشیده **قول بوعلی** فضلهٔ هضم چهارمیست که بعد تغذیه تمامی اجزای جسم می برآید **قول ارسطاطالیس** فضلهٔ غذای آخرینست **قول مشرحان** غلطست مائل بطرف انثیین مرکب

از روح حار **قول پلینیو** خلطیست سفید مرکب از خون مصفی و روح **قول زینیو** روح انسانست **قول ایمان** جزوی از اجزای مائیست
قول اینکیورو از تبسم روح مشتعل میگردد **قول پلاتا** ریزش نخاعیست **قول دیورینس والیشاندر** کف خون است
قول رودریکو دیکاستر و فضله ایست نافع تر از غذای آخرین بموی **اما** بهتر آنست که اندری لورنسیو گفته که ماده منی جسمیست طحال
کفدار سفید مرکب از غذای آخرین جسمی و روح نفسانی تمام جسم که برای پیدایش حیوانات دو واعیه انثینی پخته و جوشیده میگردد و همین شرح
منظم تمامی جماعست و شک نیست که ماده منی بسبب پیدا نمودن دیگر ماده صالح نخواست چرا که از باعث رطوبت و حرارت و سفیدی کفداری
بخوبی مشکل میگردد **قول متقدمین** خونیست مصفی که باقیمانده از غذای آخرین جسمی عطف نموده از دو پدر ما تیکو دو واعیه انثینی که صالح
آن هستند پخته بدرستیده و تقیکه کثرت جماع اتفاق افتد بسبب کمی جوش ماده مذکور خون صاف می برآید **قول بقراط** ماده مذکور از دماغ
و نخاع نازل گشته بوساطت کلیتین دو واعیه انثینی مذکور و اجزای فرج نساء قیام میگیرد و چرا که از سر دو طرف راس آورده برای ساندن ماده مذکور
تا انثین آمده اند لهذا نخاع برای پیدایش ماده مذکور لایق است **قول بوعلی** ماده مذکور از دماغ و جگر و قلب میرسد و بعضی میگویند که از اجزای
صلبیه و بعضی گویند که صرف در انثین پیدا میگردد و برای آنکه اجزای مذکور خواص جسم ندارد و چنانچه ذکر شد مولد روح حیوانی و قلب مولد
روح نفسانیست **قول بلمیتو** ماده مذکور در پار استاتا که در جسم سفید و مدور بالای انثین اند برای گرفتن رطوبت جسمی تبدیل آن بمنی
پیدا میشود بدانکه ماده مذکور سبدای تولید ست **قول ارسطاطالیس** در نساء ماده جسمانی تولیدی نیست مگر صرف خون طمثست که از دو
پیدایش میشود چه وقتیکه در نساء شروع طمث میشود آنوقت حامله میگردد و سواهی ازین اناث و رهیئت جسم و آواز و غیره باطفال مشابهت دارند
لهذا گفته میشود که در نساء ماده مذکور نیست مثال اطفال **قول مشرحان** در اناث و ریدو شریان انثین اند که ماده مذکور را پیدا میکنند
پس اگر در نساء ماده مذکور نبودی اوعیه های مذکور که طبع صرف برای همین مدعا طیار کرده است سطح معلوم شدی **قول لورنسیو** سواے
ماده مذکور که بغایت پخته و تنقیه یافته ست ماده دیگر نیست **قول جالینوس** کیما بسپرمثال پدر و کیما مانند مادر پیدا میشود و اثبات این
از ماده سیمینال ذکوری و خون طمث نسائی میگردد و چرا که هر دو مبدای پیدایش اند گر گذشته است چگر صرف از خون طمث قیاس کنند باید که
همیشه پسر مانند مادر پیدا شود و اگر صرف از ماده ذکوری خیال نمایند باید که مدام مشابه پدر پدید آید پس تولد انسان از اشتراک ماده هر دو است
قول مشرحان جدید در تمامی اناث ماده بهائم و طیور در انثین آنها عوض ماده سیمینال بیضهای باشند **قول ریکیرینتو** از ماده
سیمینال ذکوری که لغزاننده است بیضه لغزنده در رحم می آید و افزایش میگیرد و دو یکسان نیبوند مگر بعضی کلان و بعضی خرد و در عدد بیست و یک
میباشند و چنانکه انثین ذکوران خواص تولید منی دارند انثین نساء خواص تولید بیضها دارند و انثین نساء اصرف بسبب پیدا کردن بیضها
بیضه خانه نمیگویند بلکه بسبب عدم مشابهت آنها با انثین ذکور **قول سپیدیرو** بالای هر بیضه چندین غشا محتوی میباشند که بعد حرکت جماعی
در آنها ماده غدد ی میفراید جهت برآوردن بیضه از پوست و گذرانیدن آن در رحم از مجری فالوپیانو که از انثین تا رحم برای همین کار مخلوقست
قول دون انتونیو هر نساء بجای منی بیضها در کالبو لایک سه پهلو بفاصله سه اصبع از عنق رحم و خود نهاده دارند و انها را بیضه خانه گویند

ومتقدمین اینها را بیضه نسامیدند و هر بیضه از یک غشا بطور خربطه کشاده دهن پوشیده هست و در عدد از دوازده کم و از بیست زیاده نمیباشند سوای ازین در مقدار یکسان نمی بوند چه اگر یکسان بودی یک سخت رو بچنگ آوردی و باعث قباحت عظیم شدی لهذا کم و زیاده اند بتدریج می افزایند جسم اینها خلطیست لزج چسپنده شفاف مثال بیضه مرغ برای قبول انجماد و گاهی بمثال خلط عنبی صلب میگردد تا مثال خون گردش نکند و در جای خود بماند و در پوست غشای خود نهاده است و بعضی ازین بیضها مائی اند و لائق تولید نیستند بدانکه بیضه دو قسم است قسمی زرده دارند و پوست آنها صلب می باشد و این قسم در طیور بود و زردی برای غذای حیوان نو مخلوق شده چراکه ماده را دلین ندارد و قسمی زرده ندارند و پوست اینها نرم میباشد و این قسم در انسان و بهائم می باشد **فاده در بیان حمل و ساختگی جنین** وقتیکه مرد و زن صحبت کنند باده سیمینال در قعر رحم بافراط آمیخته جنین دارگردد و پس رحم آنقدر بسته شود که نقبی باریک هم مرئی نگردد و ماده مذکور دران نمانند برای فعل خود **قول اندری** حمل بعد اجتماع ماده در یک هفته میشود **قول مارکو** در هفت ساعت بعد اجتماع ماده میگردد **قول قصرا** در هفته نیاید شمرد بلکه از همان روز قیاس باید کرد وقتیکه رحم یا ماده مذکور ضعیف باشد در عرصه هفته ظاهر میشود و ماده مذکور شروع بمدعای خود مینماید بطوریکه طبع در حالت مرض بروز هفتم بحران میسازد همینسان گردیدن حمل روز هفتم باید فصید پس ابتدای پیدایش تا هفته شمردن شبهه ندارد **قول منشر حان** چهار پرده رسنا بیضها برای پیدایش مقرر اند احتیاج امتزاج هر دو ماده یعنی ذکوریتی نسائی در رحم ثبت و انتشین نسائی مولد بیضها هستند مثال انتشین ذکوری که مولد منی اند ماده مذکور برای همین معاد کار ست از انهر انتشین مجری برحم حسی بفالوپیان رسیده است پس بیضه که از صدمه تقسیب بلغز دران مجری در رحم قرار یابد و بهمین سبب مجری بیضه باگفته میشود و وقتیکه از مجامعت منی ذکور در رحم میرسد اگر چه از مجری بالا شدن و بغشای غلیظا انتشین رسیدن نمی تواند اما از اثر یا سیمینال آن اجزای رقیق تر و روحی از مجری مذکور متاانتشین برای نفوذ این بیضه از صدمه خود گذرمینمایند تا در بیضه خواص لقنده پدید آید و بیضه که از غشای شفاف پوشیده است بعد اندک حرکت غیر شفاف شود و درمیان آن ماده غددی جهت فشردن تزاید نماید حتی که از غشای مذکوره از نقبی که میان غشاست بیرون افتد و هرگاه که بیضه از غشای خودی برآید از مجری مذکور در رحم برای پیدایش جنین دخل میکند اما اگر دیده شد که بیضه بر رحم نرسید در مجری مذکوره تا بیضه خانه مانده نشود و تمامی پذیره و هر چونکه در انجامی بالدار جمع بزن اویت میرسد حتی که هلاک میگردد **بدانکه** مبنی ذکور نمی رقیق بیضه و بیضه مستعد بلغزیدن است رحم قوت و مزاج حار دارد جهت نگاه داشتن ماده سیمینال و در سبب جعل عمر هم شمرده میشود مثلاً در ذکور بعد هیزده تا شصت سال و در نسا بعد چهارده تا چهل و پنج سال مقرر و قبل و بعد آن از نوادر و اگر شود زنده نماند تا بیضه بالبنین باشد **قول دانیال** با کمل طیاری جنین در چهار اوقات است که در عرصه چهل و پنجروزی باشد **قول بقراط** حالت اولی در شش هفت روز تمام میشود و درین حالت ماده سیمینال چو شسیده بخواص روح غلیظ تر و کدار میگردد و بعضی اجزاء غلیظ نشود و نمامی پذیرند مثلاً از برون غشائیکه سمی ست بشیمه و جنین در و میماند و اخرای روحی طیاری میشوند و از درون طیاری عضای درونی میگردد و لیکن چون اطبای قدیم از پیدایش جنین کما ینبغی واقف نبود ند لهذا بدین وجه بیان نمودند و این حالت را حالت اولی گفتند مگر اینچه اطبای جدید مقرر کرده

اینست که حالت اولی الغرض بیضه ایست از بیضه خانه برای بالیدگی جنین یعنی وقتیکه بیضه الغرض دررحم میرسد از ماده که طبع برای نشو و نمای نفس میفرستد بالیدگی می پذیرد و مانند تخم کنار از رطوبت می بالد و در عرصه شش هفت روز مخطط باجزا میگردد و بشر طلبکه چیزی قصور نیفتد بعد این شروع حالت دومیست حالت دوم یعنی مخطط شده اولا از غشای بضیی جذب ماده از رحم نموده میفزاید و چون جنین درین حالت نرم میباشد بدون غشا از صلابت رحم محفوظ نماندی لهذا خدای تعالی غشا را خلق نموده سوای ازین غشای بیرونی که مسمی بکوریون است از اوردده شرایین کثیره نموده دی پرمیگردد بدین وجه که از روز اول طیاری جنین در بین وریدو شرایین رحم میکشاید جهت تغذیه جنین و بغشای کوریون محتوی میشوند چون وریدو شرایین کثیره بیوند با هم مخلوط بیک اصل سطبر که وریدنافی است و دو شریان و یک مجری که مسمی است باوراجی که از دوی بوان جنین گذشته در غشای امینون میماند طیار میکنند **قول اندری** در انسان وریدنافی از وریدیا و ر باطیای بسیار پیدا نمیشود و نه کشادن بین وریدو شرایین رحمی ضرورست پس در غشای امینون از قوت مصوره افزایش حرارت شده اولا شروع طیاری جنین میشود و جهت تخطیط هریک اجزا روح از ماده بضیه پیدا میگردد و دوآتا مخطط میسازد و بعده بچندین رنگها رنگین میکند و جهت نشو و نمای دیگر اجزا از جگر وریدپورتا پیدا شده یا وریدنافی که ازان جنین غذا میکند مشترک میگردد و دو ریدکاوا بدبسیار شاخا منشعب میگردد و از قلب شرایین و ازدو مانع تجاع و اعصاب بثابت باریک و رقیق مثال ریشه عنکبوت و معده و امعا و پیرایکار و لیو و پیرتینیو و دیگر غشیه و اجزای زیرین شکم جدا جدا و ترکیب جلد که همه اورا پوشد و شکل عظم وغیره در عرصه شش یا نه روز طیار میگردد و دو ایام حالت اولی و ثانی جمله یازده یوم میشوند و بعد الاقتضای این حالات بسبب افراط خون که از وریدنافی میرسد و در قعر اجزای مخطط پر میگردد دیم پیدا میشود **قول رودریکو** حالت سوم در دوازده روز تمام میشود و این ایام با خلاط هر دو ایام سابقه بیست و هفت میشوند پس در حالت چهارم صرف اجزای در دنی صرف از خون تمیز نمیشوند بلکه عضدین در جلین نیز مثلا راس از شانه متفاوت می بود و عضد جدا از ساعد و پا پا جدا و علی هذا القیاس و این حالت در سیزده روز تمام میشود پس جمله چهل و پنج روز میشوند و درین ایام چنین بقدر مورچه گان می باشد و بقول بعضی قدر بصر و چون در چهل و پنجروز بالکل طیار میشود در دو چند ایام طیار میشود که نخود روز میشوند بحرکت می آید و در سه چند ایام حرکت که عرصه نه ماه میگردد پیدا میشود و آنکه در عرصه هفت ماه زاید نمیزید بسبب طیاری ناقص که از تعداد مذکوره در کم ایام پیدا میشود و آنکه زیاده از تعداد ایام مذکوره طیار میشوند دوازده دوازده سیزده ماه پیدا میگردند چنین خرد در مدت دراز طیار میشود چرا که مادهٔ سنی و چنین هم ضعیف میباشد **قول** بعضی در طیاری خنثی روز زیاده از طیاری پسر در کار اند و نزد کاسته و بهاره دو **قول جوان** ذکر در چهل و انثی در هشتاد روز طیار میشود **قول پاولو** هر دو در چهل روز طیار میشوند **قول ارسطاطالیس** اول قلب پس تمام اجزای جسم پیدا میگردند **قول جالینوس** اول جگر پیدا میشود **قول والینو** اول مانی پس جگر بعد قلب پیدا میشود **قول بقراط** همه اعضا یکبار خلق میشوند و جدا میگردند رئیسه بوند یا غیر رئیسه نه که یکی بعد دیگری چرا که در نشو و نما جنین قلب و جگر و غیره اعضا از فضل خود بدون روح نفسانی ریاضت نمودن نمی توانند روح مذکور اولا فقط در یک اعضا نافذ نمیشود بلکه در تمامی اجزا یکبارگی سرایت مینماید بدین دلیل که اگر روح صرف در یک اجزا سرایت کردی لازم شدی که هرگاه قلب یا جگر از جسم جدا گشتی حفاظت حیات خود نمودی -

قول هوسمان همه اجزا در پیدایش مساویت دارند **بدانکه** از اجزای اولین که در رحم جنین یافته میشوند غشاها یا که طبع برای حفظ آن پیدا کرده

قول متشرحان جدید پیدایش غشیه مذکور در اثنین همراه بیضه است که قبل از دخل شدن بیضه در رحم پیدا میشود و جهت حفظ آن

چنانچه که در بیضه مرغ تشریح بیاض برای حفظ زرده که بچه از ان طیار میشود پیدا میگردد پس غشای اولین همی صبلست مسمی بکوریون پرازویه

و شریان که از رحم آمده دران منتشر شده اند و مضبوطی اوعیه نافی وطیاری غذای جنین از ین غشاست **قول لورنیسیو** غشای مذکور سبب

بودن لحم و شریان وغیره بلاسفنجا گفته میشود وجه خون درین غشا جوشش خورده مبدل میگردد برای غذای جنین غشای دقی که دران جنین پیچیده

میماند زرقیت مسمی بامنیون و بول وعرق وغیره جنین درین غشا میماند سوای ازین هر دو غشائی دیگر هست مسمی به الانتوئید پس مگر این غشا

سوای بهائم در انسان یافته نمیشود **قول صاحب ذخیره** وقتیکه طبع چیزی را بپزاند هر چیز را مایه آن چیز کثیف تر باشد و گوهر آن را

نشاید ازوی جدا کند و آنرا از بیرون غلاف آن چیز گرداند چنانچه بادام پس تولد شیمه برین سبیل باشد چون اندمهاراست شد و حرارت کاهد

خود تمام گردد بیرون وی بقشر دوپوست تولد کند **قول ارباب فیزیک** فضله که در غشای امنیون جمع میشود آن بست که قبل از بدن

جنین بزمان میگردد و برای تعیین مجری رحم تا تسهیل ولادت نماید و ماندن فضله درین غشا برای آنست که جنین دران غرق و شنا و ماندن در جرم ولادت

نماید و چون غشای مذکور بعد برآمدن جنین از رحم می برآید لهذا اشیمه گفته میشود و در رجا و غیره صرف نقص همین غشاست لهذا القاب اشیمه

این قبل از همه مقرر کرده **بدانکه** اوعیه نافی آنرا گویند که از ناف جنین چسپیده می بوند جهت ساندن غذا و هوا و اخراج فضله و غیره **قول**

متشرحان اوعیه نافی سه اندیکی ورید و دو شریان بعضی چهار گویند باعتبار مجری بول که او را چیوست و بعضی پنج نوشته یعنی دو ورید

و دو شریان و یک او را جیو یا چهار اندیکی ورید منفذ جنین که از مجری جگر پیدا میشود از ورید پورتا و بدو شاخ شده یا دهن و ورید رحمی که از ان و به

نافی جنین جذب غذا مینماید مزوج گشته و چون دو شاخ شده است لهذا بعضی دو ورید قیاس میکنند و دو شریان انکه از شریان امبلیکالی

می آیند پیدا شده از شریان اورتا زیرین و از نهاها هوا جنین میرسد و چهار اوعیه باهم آمیخته یک مجری شده اند و مسمی است

باورا چیو زیرا که شاخه پیدا میشوند و امتزاج اینها نیز قریب بنافست و چون از امتزاج اینها در انجا یک مجری شده است لهذا فونیکولو گفته

میشود و بعد تولد جنین اوعیه مذکور مثال باط خشک میگردند و در بعضی سقطی چنانچه در زنان حامله سی یا چهل ساله دیده میشود که سر و اعضا متعفن

میباشد **قول صاحب ذخیره** وقتیکه نطفه در رحم افتد در حین رحم فرا هم آید و حرارت در نطفه کار کند و آنرا چون آفک سازد بس ازان

پخته شود و خون گردد و گوشت شود و چون گاه گاه گوشت بقوت مردن ماور پرورده شود و بهم بدان قوت در وی گذرها پدید آید و سر

بالا یعنی رحم استوار شود و از انجا غذا کشد مثال تخم که در زمین افتد میان او شگافته گردد و بیخی از وی برآید و بزمین استوار شود و از انجا غذا

کشد بعد به تن فرزند آدم مهاپدید آید مثال درخت که شاخها برآرد و ایام طیاری جنین اگر زود تر طیار شود سی و پنج روز اگر دیر تر طیار گردد

چهل و پنج روز بود پس بعد دو چند ایام طیاری بحرکت آید و بعد سه چند ایام حرکت پیدا گردد و گفته سبب حبس طمث در حامله بعد آنست

آنست که برای غذای فرزند بکار آید پس وقتیکه جنین هفت ماهه شود طبع بحکم او تعالی ازان غذا که در رحم بدو میرسد رجی بجانب ثدیین

آرد تا شیر شود پس تا وقتیکه زائد غذا برای او ساخته شده باشد و تندرستی زنان در انست که حیض بروقت باندازه رود و اخلاط بدن ایشان بالکل پاک گردد پس حمل که بعد طمث اتفاق افتد اکثر آن فرزند تندرست و خوشخو باشد و آفت آبکه بود **قول دون انتونیو** در همین بیمار رحم بیضها مانند بیضه طیور مخلوق اند وقت مولده مصوره وغیره در انها موجود پس وقتیکه بیضه پخته شد او خود میرسد و مرد و زن باهم قربت نمایند منی مرد که منعقست بیضه مذکور را از جایش بفراز نیده در قعر رحم میرساند و چون در رحم قرار میگیرد همان وقت روح حکیم خالق در آن دمیده میشود و بروز بروز افزایش میگیرد و این جمله بعد مستقر شدن در رحم بعضی اشیا از حرکت دوری می افزایند و بسبب اختلاط منی که یک شکل میباشد و فعل خود جدید شده شکل نو پیدا میکنند و بسبب تغذیه خلط دمی از لیفات غشائی خود می افزاید و وقت میگیرد و بدین نحو که خلط مذکور میان هر دو غشا کلوله وار میشود و همینکه در رونی و بیرونی انداخته شده بود میرسد و بواسطه این خلط بغیر آمیزش شی دیگر بر روز بیضه می افزاید حتی که در هفته قدر دانه زیتون کلان میگردد و بعد نه شکافته در دو جسم مختلف یعنی کیلی شفاف و رقیق گرداگرد و تعر امنیون دمی در میان مرکز متمکن و سخت تر و فربه و دران بشکل یک خط سرخ بنظری آید و این جنین میگویند که پیدا گشته است و در درازی و ابتدای جسم انسان است و مادهٔ اولین بقیه همان خلط غذائیست که از غشای بیضه ناخلف شده بود دیگر برای این ماده سیمینال نیا یخته تا بخوبی غذای جنین گردد و نیز جنین در دمی غرق میماند تا بوجه احسن طیار بتی کار خانهای جسم گردد و آن از جسم صلب نامتمکن است و چون بروز دهم میرسد دران خط سرخ شکل راس و ساعد و پا و غیره نمودار میشوند و چند که ایام زیاده گذر ند دیگر همه اعضای جسم می افزایند بوسیله همان خلط مذکوره و اغشیه که برجنین می چسپند همان کوریون و امنیون اند محتوی بیضه بود ند لیکن بالفعل بسبب وصول غذا پهنا و فربه شدند و اوعیه نافی و رسن وغیره در غشای بروتی پیدا شدند انحسوس که مرئی میگردند مگر وقتیکه فربه و کارخانه دار میشوند بدریافت میرسند سوای ازین بیضه بزودی در رحم وضل یافته بهر یک قعر رسیده برابتدای زندگی از همان رحم مجری که آمده بود ملتصق میماند و پشت بیضه که دران اجزای کلانجاقی رسن وغیره اند بدیوار رحم التصاق میکنند و ازنهانوقت ریشهای رسن وغیره بنا بر التصاق بجای مقرر می نمود ار میگردند و بدیوار رحم می چسپند **بدانکه** جدا شدن بیضه از موضع خود بطور شجاعت که چون پختگی تمام میرسد لیفاتش بدریکه میگردند همین وجه وقتیکه بیضه بپختگی میرسد لیفات بیضه باریک میگردند پس بوسیلهٔ منی مذکور از انجا میلغزد و تا وقتیکه بیضه در بیضه خانه است از غشائیکه دیوار مانند است بند میباشد چرا که او تعالی برای حفظ بیضه ها مقرر کرده برای انکه تا حالت پختگی از حرکت و سل باسهل گیر محفوظ ماند و هنگام که بعد پختگی بسبب وصل ازان غشای برآید غشای مذکور فوراً بطور سابق بند میگردد و درین حالت جسم غدی نوراً محتوی بیضه میگردد و دران دیوار بیضه خانه ملتصق میماند و چون رسن جسم غدی مذکور خلطی حاره تر شده تعلق دارد بوسیله خلط مذکور از حرکت و گردش مقرر می بیضه ثقبی دران پیدا میشود و پس ازین ثقب بیضه می برآید و در ابتدای مجری رحم قرار میگیرد و چون در رحم میرسد ثقب رحم هم بند میگردد چنانچه که سوزن دران داخل شدن نمیتواند مادر وقت زائیدن فراخ تر میگردد تا جنین بیرون آید **فائده** وقتیکه بیضه از صدمه تقیب لغزیده در رحم می آید فروتر میباشد و چون در رحم میرسد بالای مادهٔ غذائی قرار میگیرد و بواسطه مادهٔ مذکور بغیر آمیزش شی دیگر رنگ می افزاید و اغشیه اخراطه میگردند و در بیضه مذکور راس است بگردن آمیخته و گردن بسینه و عظام بعضر و فما و عضلها بعظام وغیره چسپیده و همان خلط غذائی بدین اجزا ها چسپیده است

برای تغذیه تمامی اجزا چنانچه بعظام صلب اغشیه مسطح نظیر آید ونیز اوعیه هائی مجری مانند وقطعات مجوف وخلط دونده وقلب متحرک واوعیه باشی مانند وتمامی آنها برای قوت وریاضت خود دران میباشند واین را جسم نومی نامند چرا که میتپد **فائده در ذکر وصول روح بجنین** ووصول روح نفسانی بجنین از ابتدای نموست بطوریکه روح حیوانی در بهائم وروح طبیعی در شجر پیدا میشود **قول طماس** روح نفسانی بعد سه چهار روز از قرار گرفتن حمل تفویض میگردد **قول زاچیا** روح نفسانی مخلوقه خالق است که در ابتدای نمو تفویض جنین میگردد وپس اگرچه اسقاط حمل یا بعد چهل یا پنجروز باشد باید نماز کرد **قول ارسطاطالیس** تفویض روح نفسانی در ذکر بعد چهل روز از حمل ودر انثی بعد هشتاد روز میشود اما غلط است اگر انثی از ذکر در طیاری تفاوت دوسه روز دارد اما تا هشتاد روز خیال نمی آید چه اگر در چندین مدت طیار شدی بالضرور در دو چند ایام که پنج ماه میشوند بحرکت آمدی ودر سه چند ایام حرکت که یازده ماه میگردند دیده میشود سیزده ماه پیدا گشتی **قول اثیفانوس** روح نفسانی ذکر بعد یا انثی از ابتدای نمو تفویض میشود واز قیاس نمودن تفاوت غلطی در صنعت الهی می افتد **قول فیلیوسوفوس** وبهمه حیوانات دو روح اند یعنی طبعی در جگر وحیوانی در قلب اما در انسان سوای اینها روح نفسانی در دماغ میباشد **قول دون انتونیوس** بعد تفویض این سه قوه روح از خارج بحمل تفویض میشود تا بوساطت آن زنده شده افعال ضروری چنانچه عرض کردن جانیکه در انجاست تنگ نفس گشائی بسینه خانه وبیرون آمدن از دو رفتن ودر مجرای رحم بسرعت نمایدسوای ازین از زمان مفت بوساطت تغذیه غلط منفذی می افزاید واز همان مانع افعال مختلفه وحرکات دوری ودوختی شروع میگردند تا بوساطت اینها اخلاط واجزاء غیره طیار شوند مثلاً راس جلبن صدر اوعیه باقصره باسختی غلظ وبهنائی اغشیه ودفاتی قلب وکشادن باطات گردش لیکوریا وجدا شدن صفرا رنگ زرد وبلغم رنگ سفید وقس علیهذا هریک بجای خود شکل گردند اگرچه از ابتدای فعل بسیط در رحم ظهور تمامی اجزای مذکوره میشود اما سوای غلط غذائی خلط دیگران در داخل نمیگردد وپس چون جسم از روح است چه بدون فعل روح ظهور حرکت وقلتی وتولد کم وعظم وغیره ممکن نیست پس صانع اینها سوای خدا دیگری نظر بمعنی آید **فائده در ذکر وصول غذا بجنین** بعضے وصول غذا بجنین از تمامی جسم مقرر کرده اند بسبب بودن اجزای جسم نرم ومنفعل **قول یلیوناروچوا** راه دهن میرسد چه بعد تولد فضلات از معده واسعای او مثال لیکوری که در غشای مخاطی میشود ما شدی برآید پس اگر از حرجرحی بهن تغذیه نکردی ودر معده طبخ نشدی وفضلات نکردی نیز آدمی سوای زین بعد تولد فوراً تلاش غذا از لبها مینماید **قول بقراط** زه ناف بهمه میرسد **قول** وورید **یکو** صرف از ورید نافی میرسد نه از دهن بدین دلیل که بچه سگی نپیر سر دودهن نه زنده مع چهار بچه دیگر پیدا شد چون برسن نافی آنرا قطع کردند بعد چون تنگم او شکافتند در غلاظ فضله سیاه غلیظ یافتند سوای زین چون جنین در رحم کسی او عیه یگسوای اوعیه نافی توصل ندارد ولهذا وصول غذا برای تمیز وهوا برای تبرید از دهن وورید بلا شبهه میگردد وغذای جنین خون صاف مادرست که از ورید نافی از ابتدای حمل تا وقت تولد میرسد **قول ریلیتو** غذای جنین سبعی سفید مثال لبن ست که در اوعیه پلاستیتا وغدد های آن پیدا میگردد واز ورید نافی میرسد وآن خونیست مصفی که چون در اوعیه وغدد های مذکوره میرسد سفید میگردد وهرگاه که بازسوی بالا صعود دیگند سبک بخون میشود وچون بتدمین میرسد مبدل بشیر میگردد لهذا جنین بعد تولد بآسانی مائل بشرب شیر میشود وچرا که در رحم همین ماده سفید اغذا

میگردد اگر در انجا تغذیه بخون کردی و دیگر بجا تغذیه شیر پس در خواص و قیام اختلاف شدی و بسرعت مایل شدن بگشتی **قول دوان انتونیو** حصول غذا بچنین از چند جا مقرر است مثلا در بقیه مذکور رطوبتی از مخ شال یا بعضی طیور موجود است تا وقتیکه بقیه خامست آنرا غذا نمیاید و هرگاه بمرور خود بسیار شد از شرائین که در خود دارد غذا زیاده میشکند تا قوت یابد و بعد تقویت تمام بقیه خانه را دریده در مجری فالوپیا نود افتد گشته غذا یکه در انجا پیدا میگردد و نمیاید و هرگاه که از مجری مذکور گذشته در قعر رحم قرار میگیرد و در انجا غذای خلط دیگر از راه مسام خود نمیاید پس از غشای پلاسنتا خون رحمی از قلب و شرائین باجزای مخصوصه سیر سده و در غشای امنیون گوریون چنین جدید میشود و در اغشیه مذکور رطوبتی از جست که در رحم چنین غرق میماند و بطور یکه غذا در شکم عامله رسیده کیلوس بقلب سیده خون میگردد و از شرائین بسمت متعدی میشود همین وجه رطوبتی که در انجا ست برای غذای جنین بکار می آید بدانکه در رحم غدد بنیده خلط غذائی از انها نجته موجب افزایش بقیه تغریده مند خلط رحم میگردد و بوساطت همین اولا چنین مثال خلط سرخ میگردد و بعده کارخانه دار میشود و مدام درین خلط غرق میماند و هرگاه که از زن و مری و معده و امعا لایق گرفتن غذا و مبدل بخون کیلوس میگردد چنین خلط مذکور را می نوشند و شکم و غیره کیلوس شده بقلب سیده خون میگردد و انچه که از غذا شدن باقی میماند وقت قرب ولادت از رحم جاری میگردد و این از غذای اولین مینامند و وصول غذا بچنین از سر نافی است که بوساطت و خلط منغذی میرسد و سر مذکور هر دو نهایت از میگردد و بنا بر قیام خلط غذائی و از و سیله همین خلط تمامی اجزای جسم چنین هر روز عیان تر میشوند و تقرر خلط برای غذای چنین بسبب خوش آیندگی و رقت و مائیت است و نیز بسبب نابودن شی دیگر شال این و نیز بسبب نابودن آه و دیگر که از ان شی دیگر رسد و خلط مذکور نیز برای همین بکار دیگر نمی آید لهذا بخلط منغذی بسی شده سوای این وقتیکه چنین رو بافزایش می نهد آنوقت بسبب پیدا شدن راهها و آگاه های مشترکه رسیدن خلط مذکور از دهن شروع میگردد و در معده رسیده کیلوس و بقلب سیده خون میگردد و وصول غذا از دهن بدین ثابت میگردد که در غلاظ جنین فضله سیاه بشکال مانیه میشود و ظاهر این فضله بغیر وصول غذا از دهن بکسی نوع ممکن نیست و نیز وقتیکه جنین بتولد میشود همان نمان تلاش شدی مینامیه **فائده** در ذکر متفس جنین جنین را تنفس در رحم درکار نیست فرض کردیم که حیات بغیر تنفس محالست اما تنفس آنقدر ضروریست که خیال اش می آید بدین دلیل که دهن هر دو حال جنین منضم میگردد که داخل هوا در و بکسی وجه صورت نمی نهد و سوای این اگر چه در رحم کمی هوا نیست اما جنین از راه دهن تنفس نمی تواند چه اگر چه در غشای امنیون فضله مائی غرق میماند اگر نفس گیرد داخل هوا فضله وغیره در معده شود و موجب هلاک گردد **قول اندری** اشتراک هوا بچنین از تنفس مادر است که از شریان نافی بخون روحی آمیخته سیر **قول لوریسیو** وصول هوا از شریان نافی کافی **قول راجیا** بودن چنین در رحم مادر مثال تخم شجر است که غذا بست و حیات ان تعلق بدو ست اما چون پیدایش جنین از بیضه است که قبل از فرش از دانه فلفل کلان نمیباشد و پوشیده در غشای بود لهذا داخل هوا بچنین از دهن ثابت نمیشود مگر از تنفس مادر بوسیله شریان نافی **قول دوان انتونیو** چنین در رحم نفس نمیگیرد مگر گریه میماند بدین دلیل که چون سینه بسبب حرکت عضلهای اضلاعی پهنا میگیرد الوقت بعضی حصه از آب میوه بریه و قصبه ریه داخل می یابد چون در انجا بند میماند از زمان سینه بحرکت قوی بطور سرفه آمیزا از دهن بیرون می اندازد و هنگام خروجش آواز مثال گریه وغیره

ازمری و جنجره صادر میشود پس مادهٔ این آواز از آب مند خلاست نه هوا و بهمین سبب این آواز را گرسیتن تقریر کرده اند **فائده در ذکر حرکت وهیئت قیام جنین در رحم** جنین در رحم هر دو دست بزانوها نهاده و سر فرو کرده میماند بعضی برآنند که در ماه اول سر بلند میدارد و بعد از ماه دوم تا وقت تولید سر فرو کرده میدارد **قول اندری** جنین در رحم بشکل کرد می میماند یعنی بر چلین نشسته و دین بزانوها نهاده و سر بران افگنده بوجیکه عینین و وجه بر دست ها مانند زانوها باشد اگر برداشته ماند هی پس سر تا معده دو یا فرا کما رسیدی و اذیت کمال عائد مادرش گشتی و بعد انقضای سه ماه که اعصاب و اجزا قوی میگردند در حرکت می آید و جنبش و بیدار ماندن جنین در رحم موافق قول جالینوس ست که گاهی می خسپد و گاهی بیدار می ماند **قول صاحب خیره** جنین در رحم بر پاشنه نشسته و زانوها بسینه باز نهاده و هر دو کتف بر زانو گسترده و بینی میان زانو عینین بر پشت دست نهاده و رو سوی پشت مادر کرده میباشد و بعضی گویند که نرینه را رو سوی پشت مادر باشد و مادینه را پشت سوی پشت مادر بود **بدانکه** جنین قبل از تولد سخن و گریه نمیکند چه برای هر دو وصول هوا ضرور و جنین در رحم از دهن نفس کردن نمیتواند مظهر این هر دو اشکال **فائده در ذکر تولد طبیعی** تولد اینچنین جنین کلان از مجری رحم که بغایت تنگست جای تعجب و ارد اما پیدایش جنین برین وجه ست که هرگاه از تمامی اعداد و اجزای خود رسیده شده بکلانی میرسد و در قعر رحم که از آنی تنگست گنجیدن نمی تواند و بسبب وصول حرارت مادر از زیادتی گرم شده اول غشای مینور اکه پیرایهٔ طوبت فضلیست می شگافد و اجزای طوبت مذکور میگردد برای تر طیب و استرخای مجری رحم مادر و خروج جنین عسر نشود و بعد جمله قوی حرکت کرده غشای دومی و رباطانی را که ازان ملتصق است می شگافد پس از کثرت حرکات افراط هیج آبستنی میشود و خون بقعر رحم میگردد آن وقت جنین دست و پا دراز کرده از راس تلاش ثقب رحم مینماید و رحم نیز دران وقت از حرکات ثقیله متاذی شده مائل باخراج میشود پس از نیا لاکی رحم و حمله خود بیرون می آید اگر طفلست رو سوی پشت مادر کرده و اگر دختر ست رو سوی شکم مادر نموده می برآید **قول صاحب خیره** وقتیکه جنین در رحم هفت ماهه شود طبع بحکم حق تعالی از ان غذا که در رحم مادر میرسد بعضی بطریق تدمین آن را و قتیکه زائد عذا برای او طیار شده باشد و چون جنین بزرگ شود از غذای او که در رحم میرسد سوی مذی میرود و آن را غذا میسازد تا بهر طلب غذا بر خود جنبیدن و در جنبیدن از گرما و پوند اکه بدان بهم بسته ست بگسلد و بیرون آمدن کوشد و درین کوشیدن غشا که در و باشد بدرود طریقها که در غشا بود او را بلغزاند و برگردیدن رو سوی سر باشد و زاون طبعی همینست که سر زاید و آنگه از نیا آید سبب او ضیقی باشد که برگشتن نتواند **بدانکه** سگ در چهار ماه بزو میش در پنج ماه شتر در نه ماه فیل در یک سال کمتر و بسی روز میزایند مگر انسان که بعضی در هفت بعضی در هشت بعضی در نه بعضی در ده بعضی در یازده ماه زایند پس این اختلاف از اختلاف مزاج نباشد مثلاً که مزاج زاده چهار بود و بزو سی باید چیکه جنین او در انمدت بحصول نپیوندد بهمین سبب که کرد اندمدت پیدا نمیشود و زنی که مزاج بارد و اگر عکس این میزاید پس اختلاف اوقات بستگی را که قبل از ماه یا بعد از ده ماه زاید غیر طبیعی دانند **فائده** انسان را اوقات مقرری برای آبستن ندارد مگر صحیح و مقرر بی وقت آنست که بالکل بقوت و جوت خود له برای حیات ضرورت رسیده پیدا شود زنده در ماه هفتم یا هشتم وغیره و آبستن طبیعی همین ست و اگر مدتی دراز در رحم ماند بعد ه جیده شده پیدا شود مریض ست **قول پاولو** تولد طبیعی منحصر بنه و ده ماه ست باقی غیر طبیعی

قول بوانیتور جنینی که قبل از هفت ماه پیدا شود لائق زایست نیست اگرچه زنده پیدا شود **قول انتونیو** در بعضی جزایر در سالی دو بار بچه میدهند و این گاهی میباشد نه دائم و سبب آنست که زن قوی و خوش زیست و مزاجش حار مزاج و قوتیر و قوت مصوره هم قوی مزاج جنین هم حار باشد **قول پاولو** تولد ماه هفتی غیر طبیعیست اگرچه زنده پیدا شود و اما اکثر بمیرد **قول بقراط** جنین هفت ماهه زنده میماند هشت ماهه میمیرد **قول میتولوزیا** در روم هفتی تمامی آلهای خاص جدید میگردند لهذا موافق فرموده سانت گریگوریوس ایام متبرکست و چون امر قضا جاری بعد نضج ماده روز هفتم بحران جدید میشود و بدین سبب جنینی که در ماه هفتم پیدا میشود جدید میباشد پس این را مثال بحران طبیعی باید نمید- **قول منجمان** چون ماه هفتم تعلق بقمر دارد لهذا از تاثیر رطوبت آن استرخای رحم و تسهیل ولادت میشود **لهذا** تولد هفت ماهه بسبب جودت وقوت و حرارت مرجحست **قول صاحب ذخیره** تولد هفت ماهه اگر بسیار قوی باشد نزدیک بالا بمیرد و هفت ماهه آفت بسیار است اگرچه بمیرد بچند سبب یکی آنکه حال او نباشد که سخت ناشده از خشه بیرون کنند دوم آنکه هوای بیرونی که بپوست او رسد او را غریب آید و بگریزد سوم آنکه هر جامه که بدو باز آید او را درشت تر آید چه پوست او نهایت نازک تر باشد و گاه باشد که جنین مع پوست یعنی مشیمه بیرون آید و گاهی مشیمه بدرد و جنین برآید و بعد چند روز مشیمه برآید **قول بقراط** تولد هشتی ماه اگرچه زنده و قوی باشد امابنزدیکی میمیرد و آنکه نهم ماهه بیهم ماه پیدا شود زنده میماند **قول منجمان** در ماه اول حمل تعلق بزحل و ماه دوم تعلق بمشتری و در ماه سوم تعلق بمریخ و در ماه چهارم تعلق بشمس و در ماه پنجم تعلق بزهره و در ماه ششم تعلق بعطارد و در ماه هفتم تعلق بقمرست پس اگر در تعلق قمر پیدا شود زنده ماند اگر از این تجاوز کند یازدهم ماه هشتم تعلق بزحل میگردد و علاقه آن در ماه هشتم نالائقست باین که حرارت جنین را که سرمایه حیاتست کم میکند از این باعث هلاک میگردد و همین خیال بعد هفت سال تبدیلی طبع میگردد **قول پیدرو** هرگاه که جنین موافق طبع خود جدید میگردد و ماه هفتم بود یا نهم یا دهم زنده پیدا میگردد چنانچه گندم بعضی بدیر و بعضی بزودی میرویند لیکن در ماه هشتم لیاقت جدیدی ندارد لهذا اگر در این وقت پیدا شود زنده نماند **قول بقراط** جنینی که در سی روز طیار شود و در هفتاد روز جدید گردد و در هفت ماه پیدا شود و آنکه در چهلم روز طیار شود و در هشتاد روز جدید گردد و در نه ماه کودک شود و در ماه هشتم کسی جنین بسجودت نمیرسد که زنده ماند **بدانکه** ماه نهم قابلیت اسرع از تولد طبعی و در این اکثر جنین بسجودت رسیده لائق تولد یا حیات میگردد **قول سلیمان** ماه دهم هم بر امثال طبعی سرعت **قول زاچیا** در ماه دهم و آخر آن اکثر جنین پیدا میشود **قول بقراط** تولد ماه یازدهمی نسبت بدیگری طبیعیست و گفته یکی در سیزده یکی در چهارده یکی در پانزده ماه پیدا شد بغیر درست و چشم و تابیخ ماه زیست و یکی در نیزده و یکی در بیست ماه پیدا شد زیست و یکی بعد سه سال و یکی بعد چهار سال پیدا شد و اسباب دیری تولد دو اند یکی آنکه جنین لائق خروج بدیر گردد دوم آنکه بعد لیاقت خروج تا دیر در رحم ماند و ماندن جنین در رحم بعد لیاقت بسبب ضعف پیدایش خلاص و یکی قوت قوت مصوره است چرا که بسبب ضعف پیدایش خاص قلت و ملول و سست و چون مزاج اندک خواهد رسید قوت مصوره ضعیف خواهد شد و در ساختگی جنین دیر خواهد کرد و سوای این بسبب نداشتن رحم حرارت معتدل جنین ضعیف میشود و بدیر پیدا میگردد **قول فرانسیسکو** اگر مزاج رحم بخوبی معتدلست و طیاری جنین سرعت خواهد کرد با فعال قوت مصوره و بسبب سوء مزاجی خود در تنگ خواهد نمود **قول دون**

انتونیوایمر زادن طبعی ماهنمست وابتدای کارخانه دارشدن جسم نزدیک مان که آن وزادول حلست مقررست چنانچه تحقق ساعت
ودرجه ودرقل گرفتن بخوبی نیشود همینسان درزائیدن نه ماهگی زیاد واز ان اختلاف می افتد لیکن طبعی ماهم ست وزنی که در ده یازده وزنی
ماه زاید سبب اوورنگ وسهول غذا وکارخانه دارشدن جنین ست ودرزائیدن ماه هفتم وهشتم وغیره همین خلافست بدانکه تعلق جنین
برحم از پلاسنتا ماند ناشیائی ست که بسبب پلاسنتا خود بشاخ ملتصق نمیماند وغذا مینماید وهرگاه که ضعیف میشود جدا شده می افتد پس تشنگی
جنین از پلاسنتا جدا میشود واجزای خون از شریان رحم واز جائیکه پلاسنتا ملتصق بود میشود ودر قعر رحم میگردد ودشت درجع نیز آثار جدا
شدن جنین از رحم است بسبب همین توضیح جنین باضطراب مبسبب دست وپازدن غشای امنیون که یون منخرق میگردد وآب سیلان میکند بسبب
سیالی آب اس جنین نزد انقضب هم میرسد وچون آب وبکی می آید وقت جنین افزون میگردد ودست وپا بدیوار رحم زده بخوبی بیرون می آید والغرض
وجع بسیدی میرسد که از تحریر بیرونست چراکه بدیا فراگرفتن عضلات شکم اذیت میرسد ووقت خروج ثقب رحم وفرج وعظم العوسیس از خود کشاده
میگردد وعظم العانیون از عظم عجز جدا میشود وبدین سبب خلاء حاصل می آید وجنین می برآید وتا وقتیکه این کشادگی ذغیره نشود خروج عسرست
وزائیدن زن جوان مرتبه اول وزن پیر عسر باشد واگر طفل از جانب سر وعنین سوی ظهر ادر هر دو دست اوحسم تحصل بانیه بیرون می آید
واز سینکه در رحم از بسته بود طفل میگردد وبعد آن مشیمه نیز زده وی می برآید پس تا پانزده روز خروج خون سرخ وسفید میماند وجمع جنین از
حرکت مقتضیه رحمیست که وقت حاجت جنین ایستاده واز وقت حرکتی که زنان دارند عیماید ووقتیکه قرب ولادت وجع از قطن
وسینه متروح شده تا عانه وفرج میرسد وبول سرخ بدفعات می آید وپاها ترعش میگردد وشکم از بالا فرو میگراید وبجری حرم میکشاید واجزای
خون رحمی ورطوبتی که در امنیون بود میشود وجنین حرکت سریع مینماید وجع شدید پدیدی آید فائده زنی که دو زده ماهه شود عسرست
که بصحت رسد فائده وذکر کیستن طفل بعد تولد بسبب متاذی شدن اعصاب از حرکات که وقت خروج مینماید واز موضع تنگ
می برآید گریه میکند قول ابلیمان بسبب ناپایداری حیات گریه میکند وبعضی بسبب متاذی شدن اعضای رئیسه مقرر کرده قول فیلوسوفو
لاتیم که طفل بعد تولد گریه کند که خنده طفل بعد تولد گریه کند وآخر دور چهارم از صرع هلاک شد طفل بعد سر واز تولد خندیدن بهم میرسد
چنانکه گریستن بعد تولد راست همچنان بعد تولد تا چهل روز خنده نمودن لازم فائده دوزدهم ذکر خفتن اطبا این را از قضیه طبع مقرر
کرده اند که در وقت حل ساختگی همین قوت مصوره نقصان میکند وچهار قسم ست یکی انکه نصیب جید وارد وفرج ناقص یعنی تهی شکل
فرج بود که اندک ظاهر وفی فعل باشد دوم عکس این سوم انکه هر دو جید باشند یا غیر فعل یعنی نه از قضیب منی انداخته شود ونه از فرج تولد
جنین نگردد ولیکن بعد از خروج بول کند چهارم انکه هر دو جید باشند هم شکل وهم فعل یعنی گاهی فعل از قضیب وگاهی فعل
فرج از فرج صادر شده نگارسطاطالیس ازین انکار دارد وانتیاه وتشکیاده سیمیان گوید وزن زن میرسد اورا بارده حی ماده مذکور
اگر بری فاد بیانو بقیه فاده رسیده بیضه راسیلفرانیس همراه انیدر یا سیمیان قوت مصوره انتهای اجزای جسمی که شرمگاه از او دیاگو
میگیرد بعد رسیدن در رحم بقیه بالیدگی می پذیرد پس اگر قوت مصوره مرد زیاده تر وفاعل تر است ذکر واگر خلاف اینست

انثی واگر هر دو در هم فعال مساوی انفعلی پیدا خواهد گردید **فایده در ذکر اعضای زائد وغیره** یعنی از ابتدای پیدایش جسم بعضی
اعضا و هیئت کلان بود یا خرد یا مدور صد و کم یا شد یا زیاده مثلاً شخصی مانند بهائم از دست و پا میرفت و دهن سوی زیر مانند سباع پیدا شد
شخصی اسر مانند سگ ناخن کلان و شخصی اسر مانند سپ بود شخصی اسر مانند ثور بود شخصی یک دست مانند فیل و دست دیگر مثال آدم
داشت شخصی را یکپا مانند ثور و پای دیگر مثال شیر و شکم و دمی مانند انسان بود اما دمی آنقدر طویل بود که همه جسم او پوشیده گشتی شخصی
آنقدر دراز بالا بود که دیوار و مان تا کتف او میرسید شخصی کوتاه قد مثال بوزنه بود شخصی راعین در حیه شخصی را الخصند و سینه شخصی را
گوش در متحده بود شخصی را یکدست و دو چندان دست دیگر بود شخصی را عضد در سینه بود و یک پا داشت شخصی از پای تا ناف انسان بود
واز ناف سوی بالا دو سینه و دو سر داشت هرگاه یکی می خفت دیگری بیدار میماند و گاهی هر دو بخفتند شخصی دو جسم مخلوط پیدا شد طبع
هر دو مختلف بود شخصی نمیر پیدا شد شخصی را تا آنچ دستها نبود لیکن بخورد و می نوشید و دبه تنها کوانکیسه می برآورد و میکشانید و می پوشید
و بند کرده بازی نهاد **قول تهولو** کو تولد اینچنین از مرضی خداست **قول جمان** کمی بیشی اعضای همواز آنسوف قرمیباشد **قول ثب**
زیادتی دکمی اعضا بسبب نقش کردن قهر حست که بهیئت خود طویل و قصیه میساز د **قول سنیر تو** اگر مادهٔ سیمینال اندک بود کوتاه قد واگر بسیار
بود و بلند بالا پیدا شود **قول بعضی** هرگاه که از سبب حاجت مادهٔ سیمینال کم میرسد بعضی اعضا از اعضای جسم دست بود یا پیدا نمیشود بسبب
تخلطی قوت مصوره و تولد جوزا از کثرت مادهٔ است که دو جسم تولد شوند و از کمی قوت مصوره اختلاف پذیرند **قول بعضی** هرگاه که جنین بغیر
در رحم میرسد اگر خرد ست جذب غذا کم خواهد کرد و بسبب کمی غذا کوتاه قد پیدا خواهد شد و اگر کلان است عکس آن و بعضی کمی یا زیادتی اعضا از قصور قوت
مصوره نوشته اند که از اختلاف این بعضی اعضا زیاده و بعضی کم و بعضی دو چند و غیر مناسب از جسم پیدا میشوند و بعضی اختلاف اشکال از قوت
متخیله مقرر کرده که اگر چه حامله خیال کند موافق آن پیدا گردد اما تا ماه سوم بجده نه **قول واتیال** شخصی بر سر زوجه شمشیر زد چون طفل پیدا شد
زخم مع اجزای خون بر سر داشت آخر بر د **قول پاوری** زنی در حالت آبستنی خیال سیده کرد چون طفل پیدا شد بر سر او شکل سیه بود
پس قوت مصوره نیز مانند خیال مادر فعل میکند **قول دون انتونیو** کوبشی عضو چهار کونه است یکی در مقدار بسبب آنکه اگر بفزاید در ستدا
کلانست جسم کلان و اگر خرد ست خرد پیدا میشود دوم در عدد و مثالش اصبع یا یک عین و داشته باشد پس سبب کمی آنست که مادهٔ آن عضو
بیضه کم خواهد بود و سبب زیادتی کثرت اجزای منی است که در رحمی آمیزد سوم در شکل یعنی بر مثال سگ یا پای مانند گوسفند و غیر آن سبب
این تبدیلی اجزای مادهٔ سیمینال است که در حرکت دوری خود که از دو منی شکل میگیرد نشود چهارم در رجای مثلاً دست بر سینه روید قس علیها
سبب این تبدیلی اجزای سیمینال است از جای خود و مقیم شدن بجای دیگر دیلو دون خال و سیر و غیره از هنگام ولادت و چنین بسبب
بی اعتدالی بعضی اجزای طبیعی یا سوء مزاجی آنهاست که از تبدیل غائی مقرر می تعلق دارد و گفته اند توانائی و لاغری جنین موقوف بر توانائی و
لاغری حاملهٔ و تکثیر و تقلیل غذا نیست بلکه هر قدر که اجزای مادر بکار خود قوی باشند همانقدر جنین توانا خواهد بود و عکس عکس سوء این تواند ذکر
بر جوانی مرد و پیدایش انثی بر جوانی زن موقوف نیست اما منحصر بر صنعت صانع است که هر چه خواهد کند **قول صاحب خیره** اگر رحم دراز

باشد وجنین غذا تمام باید وسیل غذا بگرمی وتری بود دراز بالا پیدا شود وعکس آن کوتاه **فائده در ذکر تولد پسر مشابه پدر** واین منحصر بر شکل اجزا نیست بلکه در شجاعت ودلاوری نیز **بدانکه** روح حار ورقیق باماده سیمینال مشترک گشته بضمیمه انفرانده در رحم سانده دخل خود نمود بمثال خود پیدا مینماید پس اگر ماده سیمینال مرد قوی بغایت جوشیده وپالوده روح کثیر ست پسر قوی ودلاور وتمامی افعال او بود ودر عکس عکس همینه ودیگر افعال اعمال قیاس باید کرد **قول هوراتیو** انسان قوی پسر قوی واز ضعیف ضعیف پیدا میشود واسباب مشابهت سه اند **قول جالینوس** اول وقسم یعنی از انسان انسان واز اسب اسب پیدا شود وقسم علیها دوم وشیشو وآن آنست که نکرومونث پیدا گردد وسوم در شکل واو آنست که پسر موافق پدر نه در قسم نه در شیشو گردد شکل چنانچه در چهره وغیره اعضای ببر دمی مشابهت داشته باشد پس تولد هر یک مشابه والدین منحصر بر قوت وحرارت اجزای ذکوری وبرودت وضعف اجزای انسائیست وبطور یکه پسر مشابه والدین در الف وچشم وغیره باشد همینان اگر نشاء در وقت جماع خیال شکلیکه نماید بهمان شکل پیدا میگردد مگر این اکثریه نیست **فائده در ذکر تولد دو طفل یا زیاده** اکثر یک وگاهی دو پیدا میشود ونادرست که سه چهار شوند وآنکه بعضی هفت وبعضی بیست ودو وغیر آن نوشته غلط است چرا که در رحم آنقدر ضیق نیست که بچها یکثیر در وگنجند سوای ازین در افراط جنین باده سیمینال هم همان قدر باید که حسب احتیاج هر یک سد **قول ارسطاطالیس** سوای یک بچه پیدا نمیشود چرا که در رحم یک قعر ست وگاهی دو بسبب بودن دو ندی **بدانکه** دو طفل که پیدا شوند پس اگر هر دو پسر یا هر دو دختر نوید بعمر طبعی میرسند الا غلب که پسر زیاده دختر بمیرد واگر زیاده تواند بود باشد چرا که پسر بسبب قوت وحرارت مزاج جذب باده غذائی زیاده مینماید **قول رودریکو** هر دو در یک شیمه چیپیده میبوند اگر چه هر یک غشای خاص خود جدا جدا دارند وتا وقتیکه هر دو پیدا نشوند شیمه نمیشکافد وجنین که اول دخل میبابد مرتبه اول پیدا میشود بسبب وصول زیادتی قوت وروحیت باده سیمینال **بدانکه** گردیدن حمل تا اخیر وقت میشود چه هر حمل تا مدت جماع کشاده میشود واقبال باده سیمینال که انفرانده بضمیمه است مینماید پس حمل چرا میگیرد **قول دون انتونیو** زنی که حامله دوسه یا نجا روز یا نجاه باشد شک نیست که از جماع بار دیگر حمل گیرد چرا که بسبب قوت جماعی بعضی اجزای انثقب رحم میکشانید واز آن باده منی دخل می یابد واگر چه مجری یکی بسبب بودن جنین اولین بسته شده اما از مجری دیگر باده منی دخل یافته در بضعه خانه میرسد وبضعه پخته را میفرماند لیکن سوای ازین اگر خواهد که بار سوم اورد یا مذکور دخل یابد نمیتواند زیرا که زیاده ازین جای ندارد تولد جنین دو تا وسه تا بر نوعیست که در زمان واحد دو سه بضعه پخته نطفه در رحم قرار گیرند وتا وقتیکه هر دو بضعه پخته رسند وفرا نرسند گیرند وغذای طبعی خود بوقت نمایند وهر دو بوقت بر آیند اغلب که زنده باشند وهر گاه که یک بضعه غذای کثیر وبنودی نماید دومی کم وبدیر پس پیدایش آنها بین دو جواهر باید بود مثلاً زنی طفل زائید وجع واخراج خون بدستور ماند وبعد شش روز دیگر زاید بطول یک اصبع ونوی حیات پس هر دو باب تیز یافتند بعده مردند زنی طفل زائید واجل طفل دیگر چاما ماند **نوع چهاردهم در بیرش خلط پیوستا تیکو** خلطیست سفید رقیق دهنی وازوده غدد که بهر یک بهر مهای چشمه رفتیه پیشانه نهاده اند ودر تحت رشتال ابرام دفرین آنتامی آمای بزیده هستند بخته میگردد ودو بعضی خریطه باکه ممزوج بغدد مذکوره اند پنهان میشود وچون خریطه مذکوره ده دوازده اند از انها بخته بوریدوموتانومی آید واز انجا به اوریتر اد خل میگردد واز انجا

بوقت ضرورت بیرون می آید لیکن مادام از انجا نمی تراود چرا که مجرای او عیه باکه بسمی التقشریست بسیار نفوذ او تردشتن و چرب بودن او در تراست برای دومدعا یکی آنکه حفظ او بر تر از حدت بول نماید دوم آنکه در وقت جماع و دیوارهای مجری او بر تر ازاحرب و ارغامی هنگام خروج بدان ملتصق نگردد و بالتمام بر جم رسد چه اگر مجری چرب نباشد منی از ان ملتصق و صول منی نقص و حمل افتد و نیز بسبب قلت ریزش خلط مذکور در غدد ها و خریطها و قشر یا در انتهای همان مجرای قریب و بر و مونتانو سوزاک پدید می آید و گاهی بسبب استرخای او عیه و غیره خلط مذکور زیاده بیرون از مجری مذکور بالتقدیر بیرون آید که حبس آن ممکن نباشد و اینهم مرض ست و خلط مذکور در زنان در فرج میماند برای چرب و تر شدن آن تا دخول قضیب بآسانی شود و از کثرت و قلت خلط مذکور در سینا نیز سوزاک و خروج ماده سفید پدید می آید **نوع پانزدهم در ذکر خلط روغنی یعنی شحم** شحم در تمام اجزای جسم شال متصقت و دران خریطهای خرد عریض در هن اند که بوساطت آسنا پیوسته است و از غشای مذکور خلط روغنی در خریطها پیه میگردد و خلط مذکور سوای دهن صاف و بالسموشی دیگر نیست و در ین خریطها مثل جسم صلب منجمد میماند چه گر نه مالند بسبب حرکت دوری خود و بعد مواضع لایق زائو نیها ماندی لیکن از صلب شال اجزای صلب جسم نفهمند دیگر از قوام لیکو صلب خیال نمایند و هر قدر که نرم بکار می آید صلب بمنجمد بکار نمی آید و خلط مذکور بسبب افعال خود دشمال دیگر از خلاط نرم خواص دارد و بساسانی موی از ابتدای کارخانه دار شدن جسم مرکب میگردد و اما خلط مذکور بخته نمیشود چرا که او عیه بتزنده ندارد تا از دیگر از خلاط جدا نماید بلکه شال خون از خود و اجزای مغذی نافذ شده قریب عشای خود رسیده در خریطها داخل میگردد و از انجا سوای ضرورت بیرون نمی آید و در خریطها بحفاظت تمام بغیر یاضت کردن و فعل نمودن نمیماند چه اگر سیال بودی قلت پذیرفتی و برای کار یکه مقرر ست و آن مدد و قائم داشتن جسم بالسمی اساسی موی از ابتدای نرسیدی مثلا اگر بسبب کمی غذا یا ریاضت جسمی یا حمی محرقه یا بسببی دیگر قلت در خون و اساسی موی افتد خلط مذکور از دهن خریطه ها شال موم گداخته در همان مجاری که می آید داخل اساسی موی میگردد و بحفظ نفس آن مینماید **نوع شانزدهم در خلط پیتو تیار پا** در ماغ غدد های پیتال بنزنده خلط بلغمی اند که بخته بطون ماغ میفرستند سوای ازین دیگر غدد ها دیگر شال سفین خلط مذکور که اجزای نرم برای آسانی حرکت آنها در جسم دماغی دارند نیز اجزای جسم دماغ بعض بلغم می آیند در ینجا از اساسی موی جدا میگردند چنانچه در جگر و سپرز و غیره جدا میشوند و از او عیه مخرجه خود در بطون ماغ می افتند و دماغ را تر میدارند و بهر سه خلاط مذکور بطون ماغی بمنجمد خلط پیتو تیار پا هستند و در ینجا بوساطت غدد پیتو تیار پا در قعر عظم اسفینوئید یس خالص گشته داخل شود پس خلط مذکور از غدد نه بور بر انده در یک ثقب عظم اسفینوئید یس که زیر خود دیگر او عیه مخرجه دارد می آید و از انجا در رید ها جو کولار داخل میگردد و برای ترقیق دم بکار می آید تا بآسانی داخل قلب شود و نیز خلط مذکور از دیگر ثقبها عظم مذکور که سوی انف و فک اند می افتد تا ماغ از افراط رطوبت خالی گردد و غشای سپلا انفی تر ماند و نیز دماغ از سکته بلغمی و استسقای سر و هذیان با نیائی محفوظ ماند **نوع هفدهم در بزرش** مخاط خالق مخاط در غشای سپلا انفی که کارخانه شانه محتوی لامینا بینی ست غدد بنزنده خلط مذکور آفریده تا بسبب این خلط که غلیظ و چسپنده ست غشای مذکور مدام تر ماند از هوای نفس خشک نگردد و موجب فساد شانه نشود و وقتیکه زیاده بخته میشود بالای غشای مذکور مرئی میگردد و گاهی از

کثرت آن و الف بسبب تنفس آوازی می آید و چون بیرون میکنند غلیظ می برآید باین سبب ثابت شد که غلیظ است گاهی طوبت مانند آب
کما نبینی می تراود آن خلط پیتو تیار پاست **نوع هیزدهم و بیزش خلط وکال** طوبتیست لزج که از زیار غدد حنجره یعنی دو
نوتین و دو غدد ترسی که یک بهر پهلو است بنجیشه میگردد و لفح این صاف و نرم و هشتن سطح قصبه حنجره است تا آواز صاف برآید و فراهم خشکی از
هوای تنفس گردد و هر گاه که زیاده بخیشت شود با ندک سرفه بیرون می افتد و وقتیکه سرشیش یا حاد میگردد و خارش و لذع غشای حنجره
مینماید **نوع نوزدهم و بیزش خلط بروبخیال** بسطح درونی غشای قصبه ریه غدد های بروبخیه مختلف الشکل مزین از و ریشه شعری
و شرائین اندو خلط مذکور از نهایات امثال خلط شحمی و رطوبی از ماسای دموی بنجیشه میگردد و در قعر بروبخیه و قصبه ریه از اوعیه مفرزه خود می افتد
و در انجا ملتصق می ماند برای نرمی و صفائی و ترسی آنها تا از هوای تنفس خشک نگردد و برای ساختن آواز بکار آید و هر گاه که زیاده بخیشت
شود غشای مذکور آنیده میرسد و موجب سرفه میگردد و به تنخع بیرون می آید **نوع بیستم و بیزش خلط مری** در مری عقب غدد ها
کثیر اند خلط مذکور از نهایات مخرج خود با وعیه اندرولی قعر مری می افتد و مری را صاف و تر میدارد تا که گذر غذا و حرکت موجی آن
باسانی شود و وقتیکه در بیزش او کمی شود در وقت بلع غذا و غیره تصدیع کمال لاحق میگردد و اگر چه در مری بعضی خلط ترشح میدهد می آید لیکن
نفع آنها مثل این در بیخا ظاهر نمیگردد **نوع بیست و یکم و بیزش اشک** اشک از ماسای موی بوساطت غدد های لاکریمال
که یک یک در مانق اکبر نهاده است در مرکب اندر بدو قسم لاکریمال و اوعیه مخرجه است صفائی و شفافی تمام بنجیشه میگردد و افشای آن در سطح
پلک بالای چشم میماند تا چشم و پلک مدام تر مانده در افعال و حرکات اینها قصور نفیذ و نیز از انجا سوی انف میگرید و در وقت رطوبت مایع
وقت گریه از بینی بهمین سبب است و وقتیکه از اسباب باطنی چون خم غصه فرح وغیره از حرکت خلط حیوانی و اعصاب تشنج در غدد های مذکور می افتد
یا بسبب محمول خلط حاد از درون یا از رسیدن دود و غبار و اجزاء حاده از بیرون غدد مذکور ایذا می یابند آنوقت بسبب کثرت
دموی آنها خلط مذکور با فراط بنجیشه میگردد و قطره قطره از چشم میچکد همینسان در وقت تی عنیف و سرفه شدید و تنفس کثیر با فراط بنجیشه میگردد
نوع بیست و دوم و بیزش خلط کوریال طوبتیست که در پیکاره پوسیمانده در چنین نیز یافته میشود و از غدد های خرد مفروکه در
بیخ قلب باهمیت اندبنجیشه و غشای پیرکار دیومی افتد و اگر چه هر دو بلا تفاوت بنجیشه میشود و لیکن زیاده از ان مقدار که برای تعلق قلب
ضرورست مرئی نمیگردد و مگر در پیران و زنان و اطفال نسبت بجوانان زیاده یافته میشود و چرا که بسبب ضعف حرکت دوری حرارت مزاج جوانان و بالغان
نمی آرد خلاف پیران و غیره و نفع این بعلق قلبست تا بآسانی حرکت جنبیدن نماید و بسبب تری از صلابت ابزای صلب محفوظ ماند
نوع بیست و سوم و بیزش خلط تیمو خلط مذکور از غدد های تیمو که مرکب در زیر عظم اولین قص نهاده اند بنجیشه میشود در قیق شیرین
خوش آینده و چون از وعیه مخرجه خود می برآید بوساطت مرد قلب برای ترقیق و خوش آیندگی و حلویت با ماسای موی میرود و خلط مذکور در جنین
نسبت بجوانان بسبب بودن غدد های مذکور در غایت طول و عرض و مقدار کثیر می برآید تا بجای کیلوس صرف شود و بعد ولادت و بکمی می آرد
چرا که بسبب محمول شیر وغیره آنقدر حاجت ندارد و در پیران غدد مذکور آنقدر خرد میگردند که مرئی نمیشوند **نوع بیست و چهارم و بیزش خلط**

غدائی خلطیست رقیق لطیف برّاق مشابه شیر و از غدد های خرد ترکه در غشای رحم اند و غیر مساطت کلان بین مرئی نمیشوند پخته در قعر رحم مقیم میماند برای غذای رحم و غذای جنین از ابتدای حمل تا وقت لاوت و در ایام حمل بافراط پخته میگردد و آن قدر میماند که جنین در وسی غرق میماند **نوع بیست پنجم و بیزش خلط رحمی** خمیر حمی خلطیست حاد تر از شدّه که از غدد های رحم اند ک اند ک چکیده و قعر رحم آید برای تولید و اخراج طمث بدانکه چون تمامی اخلاط از نا ساسای موسی بوسیله غدد های خود برای افعال پخته میشوند لهذا بودن غدد در رحم برای بیزش خلط مذکور مقرر کرده اند اما بغیر غدد نیز پخته میشود باین وجه که خلط مذکور بسبب افعال خود جذب شده جمع میگردد و در هنگام خروج عیان میشود و این را خون طمثی مقرر کرده اند و خروج این مرض نیست مگر خمیر طبیعی که بسبب فعل خود بیرون می آید و انکی خلط مذکور مرض لاحق زنان میگردد و حدوث این از خمیر شدن خونیست که در رحمت و خمیر بسبب ترشی خمیر کننده که در رحمت میگردد و چون حرکت دوری در خود دارد بدین سبب در سر ماه با تمامی خارج میگردد **بدانکه** تکوین مرکبات چه حیوانی چه نباتی از عناصر است پس وقتیکه حرارت معتدله مزاجی در اشیای مذکور از جزء ناری آنچه صفرا پیدا شود که لطف از همه رسد تعلش بالای خونست که شعله است و از جزو بادی خون تولید شود و از جزو قیام مرار و از جزو مائی بلغم پیدا شود و موضع اوّل خونست بعد از تمیز شدن و مستقل نگردیدن کیا بصره احساس آن کند و از جزو خاکی سودا متولد شود و موضع او تحت همه هاست و ثقیل مطلق **نوع بیست و ششم و بیزش خون قسم لیکوری** خلط مذکور شریف معتدل القوامست و بعد آبدان اخلاط مذکوره از ناساسای موسی می برآید و غذا اخیر ای صلب میگردد و اگر به لیکور مذکور آنقدر ظاهر نیست که بحس بصر رسد اما چون ناساسای موسی تمامی اجزای غذا را کنده میرسد بدین سبب ثابت شد که از ناساسای موسی بیشک خون قسم لیکوری جدا میگردد و غذای اخیر ای صلب میشود و سوای اخیر ای صلب بجائی نمیگردد و جسم آن نهایت شفاف و بارقست لهذا بخوبی شناخته میگردد و مقرر نمودن شفاف غیر از این سبب است که خلط غذائی حمی که غذای جنین میشود نیز شفاف میشود و نیز زیر الظفار اصابع شفافی آن ظاهر میگردد و نیز وقتیکه گرم از خلم حیوانی جدا کرده بضع غیظ کنند از ان لیکور سفید می برآید و نیز در کرمها شفافی تمام ظاهر میگردد چه اگر آنها خون ندارند و نیز طوبتیکه از رخت می برآید شفاف می باشد پس لیکور مذکور در جسم ما بدین وجه مرئی میگردد و چنانچه آب در ظرف شیشه میباشد و ضخامت آن مانع نفوذ بصر نمیگردد و سوای این نمودن بسبب روشنی و شعاع آفتابست والاّ فی الحقیقت آنقدر شفاف بارقست که نظر بران کار نمیکند **بدانکه** خون برای حیات انسان ضرورست چه از کثرت خروجش نوزاد هلاک میگردد و نیز اگر زندگی با فعال و متعلق دارد و صدور این افعال تا وقتیکه از دیگر اخلاط مختلط است نمیشود و مگر وقتیکه از انها جدا میگردد و بس **هرگاه** که کمی در خون خواه بافتاد در حرکات افعال او نیز کمی خواهد شد و زندگی که متعلق بافعال ان و ست بالضرور ناقص خواهد پذیرفت **فصل ششم در ذکر اخلاط** اربعه خلط طوبتیست و رقیق سوان و انکیلوس پیدا شود و کیلوس از غذا پیدا گردد و موضع طبعی آنها رگهاست و اندماها که میان تهی باشد چون مسدده کبد طحال مراره و غدد ها پیدا شود اوّل چون لونش سبز مظفش شیرین و بوی بدندارد و مزاجش گرم و تر است بدلیل آنکه از غذا گرم تر و سن نمود و قت حار رطب شتاد مینماید و امراض گرم و تری آرد و از اد و به بارد و یابس تسکین می پذیرد و اعیه او عروقست و گردش میکند و بهمه تن میرسد و تغذیه جسم از دست اما غیر طبعی او یا نفس خود فاسد شود

یا بسبب واردی بر تقدیرین بصفراویت یا بلغمیت یا سوداویت مائل باشد دوم صفر الونش زرد رقیق القوام لطیف مشتعله حاد محلل تلخ واز جگر یا تا عشر بای تحلیل غذای آید او وعیا او مراره است مزاجش گرم خشک بدلیل آنکه وقت مرور او در اسهال وقی لذع و لسیب در معده و حرقت در معده و تلخی دهن پدید می آید و در وقت گرم خشک واز غذیه حار یابس شتاد مینماید و امراض گرم خشک می آرد و باد و یه یا رد رطب تسکین می پذیرد و صفرا در کبد بدو قسم شود قسمی باخون در عروق رود و جهت ترقیق دم و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم و غذای بعض اعضا هم گردد و مثل ریه و قسمی بمراره ریزد جهت غسل امعاء و تنبیه بر دفع بازا ماغیر طبیعی انچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره و دموی اگر در معده محرق شود کراثی و کراثی چون محترق گردد زنگاری گویند واین بنزاسیم است و انچه بسبب واردی متغیر شده باشد اگر وارد خون بود مره صفرا اگر بلغم رقیق بود مره صفرا و اگر بلغم غلیظ باشد صفراوی محمی و اگر سوداوی باشد صفراوی سوداوی گویند سوم بلغم طبوخی است باقوام سفید بطیء مائل بشیرینی مزاجش سرد و تر بدلیل آنکه از اغذیه بارد رطب و وقت سر داشتداد مینماید و امراض بارد رطب می آرد و باد و یه گرم خشک تسکین می پذیرد و نفع او آنست که در همه تن موجود باشد و وقت ضرور مستحیل بخون شود و غذای بدن گردد و لهذا او را صفرغه نیست و باخون در جمیع عروق جاریست و نیز بخون آمیخته غذای دماغ و نخاع میشود و نیز رطیب مفاصل بنابراین ماغیر طبیعی باعتبار قوام بگنجه است اگر متفق القوام باریق بود مائی گویند و اگر غلیظ بود در رطوبتی مانده باشد زاجی نامند و اگر غلیظ بود در رطوبت و تحلیل نیفته حصی خوانند و اگر مختلف القوام بود اختلاف او محسوس باشد مخاطی گویند و اگر اختلاف محسوس نبود خام نامند و باعتبار طعم چهار است عفص مائی نقه حامض و مالح احراض است چهارم سوداوی چون بلغم است طعمش عفص مائل بحموضت و در جگر بدو قسم شود قسمی بخون در عروق رود و بدان تنبیه و غذا بعده ریزد قسمی بطحال آید و فراخش بارد و یابس است بدلیل آنکه از اغذیه سرد خشک وقت بارد یابس اشتداد کند و امراض سرد خشک آرد و باغذیه حار رطب تسکین پذیرد اما غیر طبیعی او هر خلط که محرق شود بدانکه بهتر بن اخلاط خونست پس بلغم پس صفرا پس سوداء

باب سوم

دربیان حد طب

طب صناعتیست که طبیب از و در احوال تن و صحت و مرض نظر کند تا و مردم تندرست بصنعت طب تندرستی نگاه دارد و مریض تندرست صواب دراز تندرستی آرد از استعمال اشیای سود مند و ترک چیز های زیان کار پس طبیب اشناختن اسباب و مرض و اشیای نافعه و مضره واجب و این شناختن را جزو علمی گویند و نیز بداند که تندرستی چگونه نگاه باید داشت و این را جزو علمی خوانند پس برای شناخت جزو

در یافت اشیای طبیعی و غیر طبیعی ضرور **بدانکه** اشیای طبیعی چهار گونه هست یکی از آن چیزهاست که تن مردم بدان برپاست و آن شش اند اول عناصر اربعه که تن مردم بدان فراهم آورده شده دوم اندام بسیطه و اندام مرکبه و اندام بسیطه را تشابه تهٔ الاجزا نیز گویند چون لحم وغیره که مایهٔ آن همان نام دارد همان صفت دارد که دیگر مثلاً لحم سر و لحم پای اسم و صفت واحد دارند و قس علیهما و اندام مرکبه را اعضای آلیه نیز گویند که از بسیطه مرکب اند چون دست و پا وغیره و نام و صفت و مزاج هر یک یکیست مثلاً دست که یک جزو است واصبع و جزو دوم ناخن و جزو سوم ساعدست و نام و کار هر یک یکیست سوم اخلاط چهار ارواح پنجم طبایع و مزاج ششم قوای چون قوت حس و حرکت و قوت جاذبه باسکه باضمه دافعه نامیه مولده مصوره و دوم چهار چیزست یکی حالهای تن مردم چون مزاج اصلی که بر آن اده باشند دوم حال سالهای عمر سوم حال نزدیکی چهارم عادات پنجم اشیای سوم حالهای چیزها که بیرون تن اوست و حالهای شهرها و خانها چهارم حالهای تندرستی یعنی مزاج هر اندام از اندامهای بسیطه و مزاج اخلاط و ارواح و قوت اندامها چون قوت معده و جگر وغیره چنان باشد که باید تا همه کارهای تمام و بآسانی کنند بی قنیکه یکی از این چیزها بگردد و خلاف آن شود که باید حال ناطبیعی باشد **بدانکه** هر کار را سببیست و سبب نزدیک طبایع چیزی را گویند که نخست آن چیز باشد از بودن آن در تن مردم حالی پدید آید و بعضی سببها سبب تندرستی هست خاصه و بعضی سبب مرض و بعضی هست که هرگاه که چنان باشد که باید چندان باشد که باید قوت باشد که باید موجب تندرستی بود و هرگاه که خلاف این بود باعث مرض گردد و این سبب ها شش اند از آن سبابها ستهٔ نامند اول ازان هوست دوم ماکول مشروب و داروها و سوم خواب و بیداری چهارم حرکت و سکون پنجم استفراغ و احتباس ششم اعراض نفسانی و سبابها مذکور را عامه و ستهٔ ضروری نیز نامند چرا که حاجت بآنها و حالت صحت و مرض عامست پس اگر دارد نفس شود اعراض نفسانی گویند و اگر دارد بدروست هوا ست اگر دارد اعضا شود و عوض باید است ماکول مشروب و اگر عوض بالعرض هست استفراغ و احتباس و اگر دارد بروح و عضو هر دو شود پس اگر بی شعور هست خواب و بیداری اگر با شعور هست حرکت و سکون خوانند **بدانکه** اسباب مخصه ضروری پنج اند اسنان اجناس متممات عادات دارو ات خارجی که این پنجاه را تاثیر در بدن حیوان بیشتر هست **فایده** احوال بدن انسان بمذهب جالینوس بسه حالست صحت و مرض و حالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت بر وصادق باشد و نه حد مرض زیرا که حالتیست که فعال مطلقاً سلیم نیست و نه غیر سلیم چون حال شیخ و ناقه و دسکران و اعور و عضو زائد وغیره **بدانکه** جزو علمی آنست که طبیب بداند که برای حفظ تندرستی و رفع مرض چه چیز و چه مقدار و چگونه بکار باید داشت و مطلوب از علم طب وقتی حاصل شود که طبیب این همه بداند.

فصل اول در هوا ان مردم محتاج تر بهواست چه قوام تن بسه قوتست طبیعی حیوانی نفسانی و این هر سه بهمه تن نرسند و کار خود نکنند مگر بسیاری روح و مادهٔ روح هواست که مردم آنرا نفس همیگویند و این بواسطهٔ گرمی مایه آمده است قلیل بمزاج اول روح و حرارت غریزی سخت سرد است و بگاه بر دمیدن نفس گرم بحرارت غریزی رسد روح آمیزد و رنگ گندیده گیرد و اگر زود بجگر و دل باز نرود بیماری ماند روح از اعتدال بگردد و باد سوخته شود و بگاه تنفس دیگران بوی گرم شده بیرون شود و دیگران را زیان دهد حرارت غریزی رسد روح گردد و راستی روح رساند و نگذارد که سوخته شود پس روح را زهوای منفتحی بزرگ هست این نفع از هوای تازه است اگر گرم شده همانجا ماند نفع ندارد بلکه آن هوا روح را مانند غلط فزونیست مر تن را **بدانکه** هوای صاف که متغیر نباشد حافظ و مجدد صحت و تغیرات غیر طبیعت یا طبیعی و غیر طبیعی یا مضاد هست مر طبع را یا غیر مضاد اما تغیر طبیعی تغیرات فصول اربعه هست و تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبع نباشد یا از اسباب سماوی

مثل جمع شدن کواکب ثابته یا درجه یا دقیقه که آفتاب در وسط یعنی هر گاه این کواکب سمت الراس یا قریب سمت الراس بود باعث تسخین میگردد و هر گاه بعید از رؤس باشد موجب تبرید چنین گویند سبب تبرید یا شود یا از اسباب ارضی اختلاف اماکن چنانچه مجاورت جبال و بحار یا بسبب سکنت چنانچه ساکن مرتفع مستوی سطح دشت و زمین گرمتی و آبی و جبلی یا بسبب عرض بلد و عرض بلد مقدار بعد سمت الرأس که درجات اعتدالست و خط هموار دائره ایست که حادث شود بر سطح ارض از توهم سطح دائره معدل النهار که قاطع هست عالم را بدو نصف و عرض بلد قوسی خواهد بود از دائره نصف النهار میان سمت الرأس و معدل النهار پس اقلیم ثانی و اول ثالث مفرط الحرارت از بهر آنکه سمامت آفتاب بر سکان این اقلیم زیاده است و اقلیم هشتم و هفتم شدید البرد از بهر آنکه سمامت آفتاب از نیست که اقلیم ما سمامت قریب باعتدالست بواسطه آنکه واقع شده میان دو خط متوازی یکی خط استوا و دیگر خط معدل النهار که عبارت طبیعی که عادل باشد هوای باکیست **فائده** هوای معتدل تن مرتبین آسوده دارد چه هوا که کند فاسد مرض باشد تن را بیمار گرداند و هوای گرم چنانچه هوای تابستان خاصه در ولایت های گرم تن را خشک و لاغر سازد و اختلاط بخوش آرد و بد بسبب عرق مدام تن را تقریر حرب سمام کند حواس سات آرد و سمام کشنده باشد بسبب تحلیل بسیار باشد و عرق کثیر آرد و همه قوت ها ضعیف شود و بلون تن را تغیر آید و ضعف و اسهال پدید آرد و اشتهای طعام هر دو زایل و خون تن را اگر رقیق کند اگر تن را خلط صفرا غلبه کند صفرا فزونی گیرد آماده باشد آن عضو را که صفرا بدو مایل تب گیرد و از بسیار هوای گرم تندرست آسوده دارد مگر کسی را که مزاج او گرم باشد چون فالج را که قوه تشنج طلب باشد و نیز کسی را که تن او گرم و سمام کشاده و رطوبت گرد او سوده و هوای سرد و مرتبندرست الموافق تر از گرم باشد و اکثر حال چه تن اسخت و سمام بالبسته کند و بدان سبب حرارت تن ماند و اشتهای قوی باشد و طعام خوب هضم شود و ما سها صاف کند و از مرض گرم رهائی دهد و اخلاط را غلیظ و ساکن گرداند تا از عضوی بعضوی نرود و از این سبب ورم و ریش تولد نکند و بسبب جمع تحلیل رطوبات بعرق رطوبت در تن باقی بماند و بلون بیشتر و بارکتر آید و از هوای سرد احتیاط باید کرد که زکام و نزلات پدید آرد و از زاله سرفه و درشتی حلق و سینه و سل و ذات الجنب پیدا گردد و اگر سوی اسهال آرد و سوای این از هوای سرد سمام بسته شود حرارت غریزی در تن بماند اگر رطوبت زیادتی بسیار باشد و کیفیت او بقدر تن رسد حرارت را فرو میراند و جمع اعضا را از دادن قطعه بلون و جمع حمار آرد **اما** هوای طب تری در تن نگاه دارد و ورم و امراض خشک را سود دارد و پوست را نرم و روشن و صاف سازد لیکن کسی را که در تن او گرد آید **اما** هوای خشک چند تر باشد کمتر صفرا در تن بسیار شود **هوای** غلیظ مزاج را غلیظ و حواس را کند و مردم را کسلان و افعال قوتها را سست سازد **هوای** تیره مزاج را کند دل سازد و تفس درین و در هوای غلیظ ناخوش و عسر باشد و منفرترین هوا هوای گرم و تر باشد خاصه که باد بادروی گذر ندارد چه اگر نرود عفن شود و چون آب ایستاده و حیات که در هوای گرم و تر تولد کند اسهل باشد از آنکه در هوای گرم و خشک پدید آید و در هوای گرم و تیره و در چشمه و زمینها درون و برون بسیار باشد **بدانکه** باد شمال باد یاس است ابدان اهل حوض صاف و مزاج را قوی لون را خوب سازد باد جنوب حار رطبست ابدان است ضعیف حواس را کند سازد کسل و گرانی آرد اگر باد جنوب با آب گرم گذر د آنرا سرد از دو اگر باد شمال با آب گرم گذر د آنرا همچنان بگذرد باد صبا قریب باعتدالست باد دبور مخالف باد صباست **قول دوم انتونیو**

هوا جسمیست طبعی نامحسوس مثال الهیات رقیق و شفاف از خم گیرنده و خشن و غیره و ثقیل و سیاله و نافذ و محتوی ابدان ماست اما هوا از روی خیال منقسم بدو قسمت یکی اثیر یعنی هوای قریب قمر و شمس و دیگر ستارگان دویمی عناصری و انهم دو گونه ست یکی صاف که بالاتا افلاک قمریست دویمی قریبه ارض که پر از بخار ارضی و مائی باشد که بقصاعد کرده بهوا آمیزند و آن را کدر سازند **بدانکه** جذب هوا تنفس برای اعتدال حرارت درونی و تنفسه دائم که برای تکلم مقرر ست بکار می آید تا انسان و بهائم بتنفس و تکلم قادر باشند اما ماهی بسبب آنکه تنفس نمیکند و تکلم نیست و نیز هوای مذکور برای مزاحم نشدن از زویگر اجسام بکار می آید **بدانکه** هوا مخلوقه خالق ست بخواص مرتبه تا دیگر مخلوقات را حرکت دهد بخواص سایه اخود تا از اجسام تباه گردند **بدانکه** هوا در خود خواص طبعی ندارد مگر بوساطت دیگری چنانچه از حرارت آفتاب و آتش گرم و از برودت باران سرد و از دخل بخره رطوبی رطب و هرگاه که از صلابت ملاقی مایان میشود یابس میگردد و یبس هوای احدیب و مرقق خون و سترخی کننده هیئت اجزای جسم و معرفست و هوای ابر و مجمد خون مصلب هیئت جسم مغلظ ماده حابس آلهاینده محدث امراض عسر البرء ست و هوای رطب مترهل و سترخی جسم است و بسبب ماده کثیره از اجزای بیرونی داخل شده موجب یرزش نزله وغیره میگردد و هوای یابس مزیل رطوبت مجفف جسم ست و بسبب زوال رطوبت تغیر اخلاط و خروج ماده رویفنا می نهد و امراض گوناگون پدید می آید و هوای حار رطب و مذیب اخلاط سترخی کننده اجزای جسم و مولد امراض انتقالیست و هوای اغلظ که پر از بخره غلیظه باشد مزاحم گردش خون سد و ماده ها می جست و هوای مشتر که از بخره عفنه و سمی ها جسم را بسا آنی سمی میسازد و امراض سمی پیدا مینماید و هرگاه که از سردی به ترسی یا از گرمی به ترسی یا از خشکی بگرمی وغیره مبدل شود نافذ تر گشته هیئت اجزای صلب و نرم را مبدل میسازد و امراض عسر البرء می آرد و هوای بالای خون با اجزای صلب و رطب خود انجاد خون میکند لهذا منفعت اما هوای معتدل برای صحت ابدان اولی **بدانکه** هوای ضلع بالائی قریب آفتاب سرد ست و هوای ضلع زیرین قریبه زمین گرست چراکه حمارا از بخره میباشد که گرم اند و کثرت قلت حرارت حسب قرب و بعد بالائی افق و اختلاط بخره و فورات ارضی ست همین سبب هوای ضلع بالائی سترست چراکه از بخره بعید تر ست و بسبب قلت جسم خود از شعاع آفتاب نیز بعسر گرمی می پذیرد بلکه نمی پذیرد **بدانکه** هوا بحسب قول متقدمین موجب حیات نفهمند چراکه زنده ماندن انسان بغیر وصول هوا چندان عسر نیست بدین دلیل که جنین در بچه بهائم تا که در رحم اند تنفس نمیکنند و اگر گیرند بمیرند و نیز طیور در بیضه تنفس نمی نمایند و نیز متقدمین گفته که تنفس لازم حیاتست چه از وسیله تنفس خون گردش مینماید اما حقیقت ندارد چراکه در جنین ریه که سرمایه تنفس ست هیچ عمل ندارد و خون از مجاری شرایین خود بخود گردش میکند و نیز ماهی شش ندارد و خون در وی گردش مینماید همین سبب ست که کرم خاکی و غیره بی هوا زنده مانده اند و نیز سوسمار مرده شده چراکه بالکل نمی میرند پس ثابت شد که اگرچه تنفس بند میگردد و دماغ خون از گردش باز نمیماند چراکه مجاری شرایین و غیره مقطوع میماند از اینها خون گردش می نماید و بعضی گویند که حرکت خون بسبب جوش ست و جوش آن از خمیر بغیر وصول هوا می تنفسه نمیگیرد پس تنفس گردش خون برای حیات ضرور شد هوای متنفسه نیز لازم حیات گردید بدین دلیل که اگر موش یا حیوان دیگر را در کسی چیز بندکنند و هوا از ان بوساطت کسی آرا بر آرند فورا می میرد اینهم تحقیقت ندارد چراکه خون از حرکت طبعی خود گردش میکند موقوف بر جوش نیست و از مردن حیوان بسبب برآوردن هوا بوساطت

الله سلیمی بوئیل تعجب نیست چرا که بطور یکه بالا گفته شد نفس از ذرائل میگردد و مانند مرده میگردد اما در حقیقت مرده نمیباشد **فصل دوم**
در بیان فصول وقتیکه آفتاب باول حمل سد فصل بهار یعنی ربیع باشد و این معتدل ترین فصولست در سردی گرمی تری خشکی و چون
آفتاب باول سرطان سد فصل تابستان یعنی صیف بود و این گرم و خشکست و چون آفتاب باول میزان سد فصل خزان یعنی خریف باشد
و این در سردی و گرمی معتدل باشد اما در تری خشکی معتدل نبود و چون آفتاب باول جدی رسد تا وقتیکه باز بحمل آید فصل بستان یعنی شتا
بود و این سرد و تر باشد **بدانکه** آفتاب در هر یکی از بیوت دوازده گانه تا بیست درجه بیست دوم فیریس در ثور تا بیست دوم مایوس در جوزا تا بیست دوم حزیرون در سرطان تا بیست دوم جولیوس در اسد
تا بیست دوم غستو بعده در سنبله تا بیست دوم تیرس در میزان تا بیست دوم اکتوبر بعده در عقرب تا بیست دوم نومبر پس در قوس تا بیست
دوم دیسمبر بعده باز در جدی میماند **بدانکه** هر فصلی را مزاجی و اعتدالی خاصه هست و سال معتدل سالی بود که فصول او بر مزاج و اعتدال
خود باشند و اعتدال خاصه هر فصل آنست که فصل خزان در گرمی سردی تر و یک باعتدال باشد و اندر تری خشکی از اعتدال دور بود و باران
زیاده از یک دو بار نباشد و فصل زمستان باید که بی سرما و باران نباشد و این هر دو هم از حد بیرون نبود و فصل بهار باید که معتدل باشد
و از یک یا دو باران بیش نبود و فصل تابستان باید که در هیچ باران و خنکی نباشد و گرما هم از حد زیاده نبود و باد ها خوش آید پس هر سال که بدین
گونه باشد و ران امراض اندک بود و اگر بود بسلامت و ستا لیکه فصول او مانند کیدیگر باشد شلاد هر همه فصلها باران بسیار آید یا در فصل
باران نیاید یا هیچ فصلها گرم یا سرد بود آن سال بد باشد و امراض دراز بسیار افتد و هرگاه که هوا در یکروز چند گونه بگردد سخت بد باشد و در
بسیاران بیشتر از آن کند و اگر فصل مزاج خاصه خود بگردد و هر دو سه فصل یکدیگر آید هر دو فصل با آنکه از مزاج خود گشته باشد مدت هر دو را اندازه خود گیرد
مثلا دو شتا سرما خوش نگردد باشد و از پس او بهاری سرد آید این سال بد بود از بهر آنکه تقصیر مستان را در یابد همچنان اگر زمستان خشک
بوده باشد بهار بارنده آید خشکی زمستان را باعتدال باز آرد و هر سالی که یک فصل او از مزاج خود بگردد بیماری و وبا در آن سال کم باشد از آنکه
دو یا سه فصل او بگردد **فائده** فصل بهار که بمزاج خود بود معتدل ترین فصلست طبع خون در روح دار و رنگ و سرخ کند امراض ریزه تازه گردد
اندامالیخولیا پدید آید کسی که در زمستان و طعام بیتراب افراط کرده و ریاضت نموده و اخلاط در تن گرد آمده باشد در این فصل امراض خلط
پدید آید و اگر فصل بهار دراز باشد و باعتدال گذرد امراض تابستانی کمتر باشد اما امراض بهاری چون سهال دموی حمات الیخولیا اورام
دماسیل شنگافتن عروق نفث الدم قی الدم خناق دختاق این فصل مهلک باشد و امراض مذکوره اگر در فصل دیگر کسی باشند در این فصل زیاده شوند
خصوص عمل و در مزاج طوبین بیم سکته و فالج و وجع مفاصل باشد و خم و شادی با فراط و اکل اشیای گرم در این فصل مضر بود و فصد و سهل و تقلیل
اکل و شرب نافع باشد و این فصل کودکان را از دیگر فصول موافق بود در این فصل باید که بدن از اخلاط که در شتا گرد آمده باشد پاک نمایند
قبل از آنکه حرارت بهار آنرا بجنباند و فضله در این فصل اولی از دیگر فصول بود و حرکت مباشرت کمتر باشد و اطعمه لطیف سبک خورند اشربه مرقد
ریاضت معتدل نمایند طبوبات باریده بپوشند لباس نرم و حریر و سنجاب و قاقم پوشند و از اطعمه گرم و تلخ و شور پرهیز کنند **بدانکه** فصل ربیع

یعنی بهار معتدلست و بعضی گرم و تر گفته و ابتدای نشو اشجار درین فصل بیشتر بود و اخلاط محتبسه شتائیه در و بحرکت می آیند و سائل میگردند و با عضای ضعیفه میریزند و احداث خراجات و اورام حلق وغیره مینمایند و هر مرض مادی که مادهٔ او در شتا ساکن بود درین فصل غلبه میکند و حدوث امراض درین فصل از دوازده آن نیست زیرا که هوای اصح فصول و انسب بحیوانات و صحت بلکه بنا بر انضاج و دفع طبع است که چون مزاج انسان قوی میشود ماده محتبسه استخواهد که قلع نماید و دلیل بر تناسب این فصل بمزاج روح کثرت خون و ظهور حمرت و تازگی در تن است و کذا بروز نشو و نما در نباتات

فایده فصل زمستان غذا بهتر و زود گوارد و هیچ فصل سودا را شکننده تر از زمستان نیست و امراض زمستانی اکثر از بلغم باشد و دران وقت که هوای خزانی بگذرد و زکام آغاز کند و ازان وجع گلو و سعل و ذات الجنب و ذات الریه پدید آید و درد پهلو و دشت بسیار باشد و صداع مزمن و صرع و سکته و حال پیران در زمستان بد باشد و جوانان را مفید بود و سوء ب ربول یا ده از تابستان باشد درین فصل ریاضت قوی کند تقلیه لحم بریان مطبخه کباب با بکامه زیره دار چینی خورند و از اغذیه رطوبت افزا پرهیز ند خمر صرف نگیرند با عتدال نوشند اگر با نفراغ حاجت افتد دوای مسهل بهتر از فی و فصد باشد و دوا را بسک و فرح گرم و مفرح معتدل و هلیله مرتا و زنجبیل مربا و انوشدارو و واطریفل کبیر و میبه بکار دارند و کهول پیر و مبرودی را بمثرود لیطوس و تریاق کبیر حاجت آید و طیوبات گرم بکار دارند لباس گرم و نرم و حمامها و بیوت نهاد کنند و پنبه پوشند بدانکه شتا یعنی زمستان بعد خریف می آید و سرما در وقت غالب می باشد و بلغم کثرت می پذیرد و امراض بلغمی پدید می آیند

فایده فصل تابستان یعنی صیف اخلاط را بگداز د و تحلیل کند رنگ زرد سازد و صفرا بسیار تولد کند و در آخر تابستان سودا و امراض تابستانی زود گذرد و اگر ضعیف باشد زود هلاک گردد و هر چند تابستان گرمتر و خشکتر بود و بیماریها تیز تر بود و گذرنده تر باشد و اگر گرمتر بود امراض دراز تر باشد بدین سبب امراض که در تابستان باران ناک افتد بعضی باستسقا و نزلق الامعا و پیش امعا کشد و امراض تابستانی غب محرقه مطبقه و درد گوش و درد چشم حمره رشیمها و ماننده آن باشد و اگر تابستان طبع بهار دارد تبها بدان گرمی نباشد و بحران اکثر بر عمان یا عرق شود و اگر تابستان سخت گرم باشد حصبه جدری بسیار شود و اما حصبه تابستان گرم و خشک و جدری در تابستان گرم و تر باشد و اگر تابستان همچون هرسان گذرد و اکثر امراض بکام فنزله و سل و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه و اسهال مزاجی آید و اگر تابستان سرد و خشک باشد مرطوبان و فنزانرا بهتر بود و در صفرا و یرقان در چشم آرد و حمیات گرم سودا وی امراض سودا وی پدید کند باید که در فصل تابستان اغذیه ترش و اشنر تنک خورند تقلیل در غذا و ریاضت نماید مباشرت دیر در کند آسایش نماید در خانه سرد نشیند طیوبات بارد حانوط و اندکتان و بیقی کرباس نرم شسته پوشند اگر کسی معتاد بقی بود در درین فصل کند و آسایش نماید مسهل قوی نخورد و بشربت و رد و آب بیه ها و بنفشه و هلیله زرد و خیارشنبر و شیر خشت اکتفا سازد و حال پیران و مبرودیان درین فصل بهتر باشد و این فصل بعد ربیع می آید **فایده** فصل خزان امراض کثیره و عسر و دولوا تولد کند صفرا و سودا غلبه نماید خون کمتر تولد کند و اول خزان پیران را موافق بود و آخر او مضر باشد امراض خزانی حرب قوبا سرطان و جمع مفاصل وجع ظهر وجع را نها صیات مرکبه ربع وجع سپرز تقطیر بول عسر بول زلق الامعا عرق النسا ایلاوس سکته خناق ذبحه کرم شکم باشد و صاحب دق و مسلول را مضر تر بود و بهترین خزان آن باشد که در و باران بوده بدترین عکس آن درین فصل اگر نمای نیمروز خشکی بادها دریهنند و در جای سرد

و برامتلا نخوابند و آب سرد غسل نکنند و مسافرت دیر دیر ننمایند و اخلاط بد کم سازند و بعضی را اولی آنکه اخلاط را حرکت ندهند و اغذیه گرم و تر نخورند و لباس بهاری بپوشند طبیعات معتدل بکار برند و شراب معتدل موافق و محورین را ممزوج باید داد شربت انار و لیمو و نیه و گلقند و مفرحات معتدل بکار برند و از تخم سپیدو قدید و نمکسود و میوه کثیر و اطعمه تیز و شور پرهیز نمایند **بدانکه** خریف یعنی خزان بعد صیف می آید و تغیر لون اوراق و سقوط آن در این زمان میشود و امراض سوداوی پیدا مینماید و این همه بر تقدیر نیست که فصول بر طبایع خود باشند الا بسیار بود که عند تغیر فصل و طبع او معامله برعکس شود یعنی در سرما مرض گرم و در گرما مرض سرد پدید آیند و مرض که ضد طبع فصل باشد عسر البرء می بود و بقوت آن سبب باشد که بآسانی بگذرد و لیکن ته بالفصل و بنای این بر ضعف و قوت طبع است **فائده** و تفکیک نستان جنوبی باشد یعنی گرم و بارنده و پس او بهار شمالی شود یعنی سرد و خشک اکثر زنان حامله را استقاط شود اگر زاید اکثر بیمر د و اگر زنده بیمار باشد و در دیگران در دچشم و نزله و اسهال خون و سکته و قولنج پدید آید و باشد که مفاجا بمیرد و هرگاه که پس این زمستان این بهار تابستان جنوبی باشد در خزان مرگ کودکان بسیار بود و بسیج و قرصه اصحا و حمی غب مرگ آگر زمستان خشک شمالی باشد و در بهار باران بسیار آید در تابستان حمیات گرم در دچشم و اسهال الدم بسیار باشد خاصه زنان و کودکان و مرطوبیان را و اگر زمرض بائی یا جمی ربع وجع طحال ضعف کبد استسقا افتد و پیران را موافق باشد پس اگر در تابستان وقت باران شعری باران آید و باد شمال جهد امید باشد که مرض بسلامت گذرد و در خزان مرض کمتر باشد **قول بقراط** سال خشک کم باران و در ازسالهای بارنده باشد چه اگر باران بسیار آید سهال و صرع و سکته و حمیات دراز و خناق و ذبحه آرد و اگر تابستان این سال گرم و خشک باشد خناق و جدری و حصبه و درد چشم و احتباس حیض بسیار باشد و اگر زمستان سرد و بارنده بود و سوزش بول آرد و اگر زمستان و بهار گرم و خشک باشد هوای بد شود و نباتات و غیره تباه گردند و اگر تابستان گرم خشک بود و در خزان هوا گرم باشد و باران بسیار آید در زمستان صداع و زکام و نزله و سل و غیره بسیار بود و اگر این خزان سرد و خشک باشد زنان و کودکان و مرطوبیان را سود دارد و در صفرا و مین درد چشم و حمیات تیز و سودا پدید آید و اگر تابستان گرم و بارنده و خزان گرم و خشک باشد صداع و زکام و نزله و سل بسیار شود و اگر تابستان خزان هر دو خشک و شمالی بود در دچشم و نزله و مالیخولیا پدید آید و اگر تابستان و خزان هر دو جنوبی بود در زمستان نزله و امراض عفونی بسیار باشد **قول** لاندرو بیه موافق اخلاط اربعه هر سال را چهار حصه کرده اند و در آن وقت غلبه هر خلط میشود مثلا در دیر سیر زنبیر فیر غلبه خون و در تابستان اپریل مایو غلبه صفرا و در خزنجو جولیو اگست غلبه بلغم و در ستمبر اوتوبر نومبر غلبه سودا اکثر میشود و لازم که بر بین اوقات نظر کرده معالجه نماید و در تاریخ هفتم هشتم سیزدهم چهاردهم پانزدهم بیستم بیست یکم و بیست دوم و بیست هفتم بیست هشتم و بیست نهم و سی ام فصد و مسهل و غیره دوا اصل نیارند اگر ضرور بود روا است **فائده** و در نزد فصول بر طبع منجمان در بلاد شمالی در جمیع زمان انتقال شمس است بحرکت خاصه خود از اول حمل تا آخر جوزا **خریف** زمان انتقال شمس است از اول سرطان تا آخر سنبله **شتا** زمان انتقال شمس است از اول میزان تا آخر قوس **صیف** زمان انتقال شمس است از اول جدی تا آخر حوت **بدانکه** این بر سکان حوالی خط استواست چرا که در خط استوا فصول سال بشت میشود زیرا که هر فصل دو بار عاده مینماید و در یکنیم ماه تمیز فصل می افتد بدین وجه که از اول حمل تا نصفی ثور صیف است و از نصفی

تا اول سرطان خریف و از اول سرطان تا نصف اسد شتا و از نصف اسد تا اول میزان ربیع و از اول میزان تا نصف عقرب باز صیف شروع میکند و از نصف عقرب تا اول جدی خریف و از اول جدی تا نصف دلو شتا و از نصف دلو تا اول حمل ربیع و تکرار دور فصول برای آنست که در خط استوا آفتاب دو بار بسمت الراس می آید و اعتدالین لهذا دو صیف و دو ربیع و چنین دو بار زمستان الراس و در تیسیر دور انقلابین لهذا دو شتا عارض میگردد و چون این هر دو با هم تقابل دارند هر صیف و شتا خریف و دو هر شتا و صیف ربیع لازم است پس با بضرورت هشت فصل شدند **فصل سوم در ذکر شهرها** هر شهری که در نشیب باشد گرمتر بود و هر شهری که بر دامنه کوه بود سردتر باشد چه شعاع آفتاب در نشیب جمع شود و بیشتر انعکاس کند و زیاده گرم کند و بر زمین بر دامنه شعاع جمع نشود باد باگذ نماید لهذا سخت گرم نباشد شهری که در دامن کوه بود گرمتر باشد و اگر بر کوه بود سردتر و اگر نزدیک شهر سوی شمال کوه باشد گرمتر بود و اگر کوه سوی مغرب باشد گرم بود و اگر کوه سوی مشرق باشد گرمتر بود و اگر شهری بود که گذر باد شمال و بسته و گذر باد جنوب گشاده باشد هوای او گرم بود و اگر شهر در میان دو کوه باشد و راه بادی از باد ها گشاده بود گذر باد در ان بشدت باشد و شهری که نزدیک کوه باشد و مشرق و شمال او گشاده و سوی جنوب و مغرب بسته باشد هوای او معتدل تر بود و اگر دریا سوی شمال شهری باشد هوای آن شهر سخت سرد باشد و اگر دریا سوی جنوب باشد هوای آن شهر غلیظ بود و اگر دریای سوی مشرق باشد ترشی هوا زیاده بود و اگر دریا سوی مغرب باشد ترشی هوا اندکی کمتر باشد لیکن در جمله از هر سه گانگی دریا هوا تر گردد و دو شنبه بخار دریا بدو میرسد و گذر های باد گشاده باشد در ان شهر عفونت نبود و هوا درست باشد و اگر کوهی او باد گرفته باشد هوا زود عفونت پذیرد و موافق ترین باد یکه عفونت هوا باز برد باد شمال است پس شرقی پس مغربی و بدترین باد جنوب بود و باد ها چهار اند یکی باد صبا که از ناحیت مشرق آید دوم دبور که از مغرب آید سوم جنوب که از جنوب آید چهارم شمال که از شمال آید اما باد جنوب در بیشتر شهر ها گرم و تر باشد و باد شمال سرد و خشک بود و باد مشرقی در سردی و گرمی معتدل باشد و خشکتر از باد مغربی بود و باد مغربی سردتر از مشرقی باشد و ترتی بیشتر دارد اگر چه هر دو قیاس باد جنوبی و شمالی معتدل بوند اگر باد مشرقی در آخر شب و اول روز آید سخت معتدل باشد و اگر در آخر روز و اول شب آید ضد او بود باد مغربی اگر در آخر شب و اول روز آید اندکی غلیظ تر باشد اگر در آخر روز و اول شب آید ضد این باشد اما اگر در همسائگی شهری جانب جنوب کوهی باشد که برو برف بسیار افتد بدین سبب باد جنوبی آنشهر سرد و تر باشد و باشد که باد شمال گرم و خشک شود بسبب آنکه ببیابانهای گرمگاه گذشته باشد و باد سموم همین شهر که نام کرده ایم از ریگزار بود و اگر گرگ ناک بود خشک و درشت باشد اگر بسنگ بود سرد و خشک باشد و اگر شور ناک بود گرم خشک باشد زمینی که آب از و تراود سرد و تر باشد و اگر گچ آمیخته بود و گرمی و ترتی معتدل باشد خشک بود و انچه از معدن لفظ باشد گرم و نرم بود و انچه از معدن گوگرد بر آید گرم خشک باشد و انچه از معدن زرنیخ بر آید گرم خشک تیز بود و انچه از معدن آهن آید سرد خشک باشد و معدن مس بدو نزدیک است و بدانکه هر نرم سکن که هوای آنجا سخت گرم باشد سیاه پوست جعد مو باشد و نرم پوست بود و نغذا بد گوارد و زود پیر شوند چنانکه در شهر های حبشه و سی سالگی پیر شوند و هر نرم سکن سرد قوی و دلیر بوند طعام نیک گوارد اگر سکن سرد و تر باشد فربه سفید پوست و تازه بوند و عروق بسبب فربهی باریک باشد و بند اندامها بسبب کم پیدا نبود و هر نرم سکن تر نیک تنگ نازک و نرم پوست

بوند و در کار ها زود بمانند و شوند و تابستان و زمستان معتدل باشد و اسهال و بواسیر و صرع و تپها و قلاع و ریش بن دندان و اسهال و هیضه بسیار بود و مردم مسکن خشک خشک اندام و درشت پوست خشک مزاج بود و این مسکن در تابستان گرم و در زمستان سرد باشد پای و لب بسیار شکافند مردم که در مسکن نشیب ماند هوای آنجا بد باشد و آب سرد نشود و در دچشم و ورم جگر بسیار بود و مردم که در مسکن سنگ ماند سخت اندام سخت گوشت کثیر الموی و تنگ جبا باشند و صناعت خوب کنند و کم خواب بوند و هوای این مسکن دا صیف گرم و در شتا سرد باشد و مسکن با که بر کنار دریا یا نزدیک دریا باشند گرما و سرما ی آن سخت قوی نبود اگر دریا سوی شمال و مسکن نشیب تر و بد یا نزدیک تر بود معتدل تر باشد و اگر دریا سوی جنوب باشد عکس این مردم مسکن شمالی دراز عمر باشند طعام نیک گوارند محور القلب بوند کام نرله رعاف کمتر آرند و صرع کمتر و اگر شخصی را صرع پدید آید قوی باشد و جراحت و ریشها زود به شوند و زنان بد زا و حیض پاک گردند و کمتر زایند و بعسر و شیر کمتر و غلیظ دهند و پس زادن سال دراز آرند و پسران را قبله معا افتد و چون بزرگ شوند زائل گردد و دختران را گرد و آمدن آب در شکم و رحم پدید آید و بعد بزرگی زائل گردد و در دچشم اندک باشد و اگر بود قوی مردم مسکن جنوبی ضعیف الدماغ بوند طعام نیک گوارند در دچشم بواسیر بسیار آرند و خمار شراب قوی پیران اخالج اکثر فتق وحصیات و امراض دراز و اسهال بسیار شود و تبهای تیز کمتر مردم مسکن مشرقی و مغربی حال آنها مانند باد مشرقی و مغربی بود مردم مسکن کهسیو کوه و کیسو دریا باشد تر بوند اگر زمین این مسکن خشک یا سنگ باشد زیانی بسیار نکند و اگر زمین سست و تر باشد هوا بد باشد اگر زمین در نشیب بود و دریا سوی جنوب دکوه سوی شمال بیماری بسیار باشد و هوای مین که سنگ باشد درست تر از هوائی مین تر بود و هوای بیابانی خشک و درشت باشد و هوای دریائی تر و هوای کوهی درشت و هوای زمین باخوش و نرم و هوای بیشه و جائیکه آبها بسیار بود و حشرات بسیار تولد کند عفن و زیانکار باشد **قول جوان کورو** و آب و هوائی مین که در اسنجا متولد شوند خوب چرا که موافق مزاج بود پس اگر در سرزمین دیگر رود و در اسنجا مقیم شود پدید آید باید که در زمین جای تولدش برند تا صحت یابد و اگر مرض حاریا بس بود در زمین هم حاریا بس یا عکس این یعنی هر دو بار در طب بود پس تبدیل شهر ضرور اگرچه موضع تولد باشد **بدانکه** زمین جائیکه نرم باشد و بوی خوب آید و خواب هم بخفت آید و بعد بیدار شدن بدن سبک نماید و نباتات اشجار آنجا سبز و میوه دار باشد و مردم آنجا خوب رنگ بوند و بصحت باشند و پیر شوند و گندم و میوه تره تا بسیار روز ها بماند و فاسد نشود و آب آنجا سبک و رقیق بود برای حفظ صحت بهترست **بدانکه** در مردم ساکن این مینو خندم و در مردم ایتی بوب عرق مدنی و حیات و در مردم اساس قوا باد و در مردم مور یا امراض چشم و در مردم بولو را تیل الما و اسهال دموی و در مردم زنبیرا نزله و در مردم کاسکوتا استسقا و در مردم اپولیا یرقان و در مردم روم بواسیر و در مردم میلا نبرس حصات و مفاصل و در مردم ایمبریک دانگس و در مردم دنبیر لواسیر و در مردم تریدینوس ذات الجنب و در مردم فلورانیسا مفاصل و در مردم ازیا امراض پیز و در مردم فلونیسا شیب و در مردم وینا مارکا دایابیتس و الیفانتیاسس امراض لثه اکثر پیدا شود **بدانکه** مردم مانیا بسبب بد مردم دریا که پیدایش اند و بسبب سوء مزاجی هم میرند مردم دریا بسبب زهمه قوی پیدا شوند بسبب خشکی هوا مردم قریه دریا فربه بوند بسبب بردی هوا مردم بونیکا سیاه قد باشند مردم کارتا زیناس ضعیف بوند مردم لیکو دریا قوی باشند بسبب صحرا که خواص بسیار دارد مردم کامپانیا در قوت و غیره میانه باشند مردم بریتال کم سفید و بسیار مرتضی بوند چرا که

در هوای حار یابس پیدا شوند مردم انبولی سیاه رنگ بوند و عمرشان دراز بسبب حرارت و یبوست هوا و کم عمر بوند تا چهل سال شدن زنان اولاد شیر بسیار و دهند چه هوای آنجا موافق بجوشانات است زنان لیز پوا بسیار نرم و سفید بوند بسبب تری مین و قرب بحر مردم الیانا مجسم و کدر رنگ باشند بسبب حرارت و یبوست **فائده** امراض صدر و نزله وغیره که در لیز پوا پدید آید مهلک باشد و در لیز پوا بآسانی علاج پذیرد و جراحت سر که در فلوریسا و انبولا شود مهلک بود و در لیز پوا بآسانی علاج پذیرد **بدانکه** مسکن جزیری را خانه و مسکن کلی اشهر گویند و فتیکه در شهر که هوا و نها د او بد باشد مقام کنند اگر نهاد خانه بشکل نیک سنند مضرت هوا کمتر باشد باین نحو که آستانه خانه را بلند کنند و نشست ها و خانها را رو سوی مشرق سازند و در و روشنهای خانه فراخ کنند و سوی مشرق و شمال کشایند تا باد لذوع آفتاب بر آید در نشستها و خانها تمام تابد و هوا را لطیف سازد **فائده** در ذکر اقالیم **اقلیم اول** متعلق بر جلست بلاد منسوبه آن اکثر بنادر دریای سرانديب و بعضی بلاد حبشه و سواحل دشت چون کنار بحر اد و قیانوس مدینه برسیسا و لفه جزیره دهک میمچه زبید جبل صنعان و مار خلفار حبس معبر کویم زیتون بیجا بور **اقلیم دوم** متعلق بشتریست بلاد منسوبه آن مکه مدینه جده مخا نعرب سوی اقصی اخیم اقصر لطیف حجفه طائف حیبه حجر حجرین جبرت مرو زبید عبا تلو و نمج بنارس گوالیار اکبر آباد لکنوتی گور کیور بداون جونپور اوده اجمیر مندو سارنگپور رنتهنبور بهروچ حیدرآباد تانه احمد آباد و برهانپور دولت آباد و کنبایت سورت مرشد آباد بندر هوگلی راج محل پرنبه رنگامانی عظیم آباد **اقلیم سوم** متعلق بمرکبست بلاد منسوبه آن جزائر و اکثر بلاد دکن هند و بنگاله و ایران و ترکستان است چون آمل مازکش قزوین مدینه طرابلس اقصر حمد بر کمه اسکندریه مصر و میاط بیت المقدس عمان طبریه بعلبک دمشق حلکو نه نجف اشرف بغداد کربلا مدائن باب العراق واسط بصره اهواز شوستر اصفهان نوند کان ابرقوه فیروزآباد شیراز ملتان کرمان قندهار سیاکوٹ لاہور شاہجہان آباد تهانیسر گولکنڈه **اقلیم چهارم** متعلق بشمس است بلاد منسوبه آن عراق عجم اصفهان خراسان شاہجہان آباد عرب غانه تونس برات قم رسی ساوه کشمیر همدان حلب رقه مشهد مقدس نیشاپور بسطام طالقان استراباد سبزوار بیلق قزوین بدخشان مرغنه مرو تبریز اردبیل سنجوان کاشان **اقلیم پنجم** متعلق بزهره ست بلاد منسوبه آن ماوراء النهر و بعض بلاد ترک و گرجستان و بعض بلاد عرب همه تندیکیست بخارا تبت بروع تماحی خجند ختن باب الابواب ایلاق **اقلیم ششم** متعلق بعطارد ست بلاد منسوبه آن بعض بلاد ترکستان از کاشغر و ختا و ختن واسفنجاب خوارزم و اکثر بلاد روم و شام و قسطنطنیه و روسیه و بلاد و چین و فرنگ وغیره حلقیه فینلیه بندقیه ابرده هرقله الان فارب شلیخ کاشغر قبچاق ترا قرقم خان بالغ **اقلیم هفتم** متعلق بقمرست بلاد منسوبه آن بعض جزائر متعلقه بلاد فرنگست اقحا کرمان قرقرطون حران اکله **تحت خط استوا** ساحل بحر اوقیانوس جزیره اقبلی خانه معدن ذهب بدیه و کلیم عدن مرباط سرانديب جزیره سیلان جزیره کلهٔ جموٹ شلانگ درکچی بوجی

فصل چهارم در بیان آب

حاجت بآب برای آنست که آب طعام معده آنرا دود غذا از آب قوامی گیرد و بصعب و رو عرق و مجاری باریک گذرد و باندهار رسد **بدانکه آب** خالص سرد و تر باشد و فعل آب تطیب ست و اگر گرمی یا خشکی کند بسبب اختلاط اشیای رضی باشد

فائده آب باران لطف از سایر آبها ست لیکن زود عفن شود و تری زیاده از همه آبها نماید و باران زمستانی بهتر و خالص تر از باران تابستانی باشد چه که حرارت آفتاب در سرما صاف تر و کم بخار تر بود و باران بهاری میان این دو آن باشد و باران که با رعد و برق بود لطف بود اگر نه باماد باشد

آب باران آواز دسینه را زیان دارد و آب معدن آهن احشا و معده و گرده را سود دارد و با دا فزاید سپرز نگهدارد و آب معدن مس بد و نزدیک باشد آب معدن زر از همه معدنها بهتر بود و آب معدن سیم بد و نزدیک باشد آب معدن گوگرد مضر محرورین هست و برای بهق و برص و وجع مفاصل و نقرس و وجع عصب و ثولول و فالج و جرب و قوبا و ریش سپرز و عسر بول و وجع رحم مفید خاصه که در و نشینند آب معدن نفط موافق مرطوبین مضر محرورین آب معدن زاک و شب حابس نفث الدم و حیض مجفف طبع و باشد که قولنج آرد و مانع اسقاط حمل آب معدن زنجیر بدتر بود و آب دریا فالج و رعشه و نقرس و صداع بارد و استسقا را مفید بود و دماغ را بد باشد باید که سپر در آب دریا فرو نبرند آب شور دریا را نگه کند اسهال آرد و با خرطوج را خشک سازد و امراض سر دو تر را نافع بود عظم مکسور را سخت کند نقرس و فالج و دمل و ریشها را سود دارد و اگر آب خوش را نمک شور کنند و نیز مدتی عمل کند آب شور خوردن خون را تباه کند جرب آرد و آب تلخ اسهال آرد آب تیره سده و حصات تولد کند آب گرم طعام را بسرعه آرد تشنگی بهر دو اغر کند و باشد که باستسقا یا بدق کشد آب سرد با عتدال تندرستان را سود دارد موافق محرورین بود و بقوه معده هاضم را یاری عفونت و انجره از دماغ و تباهی خون و دو امراض گرم مفید لیکن اگر نضج یافته مطلوب بود مضر آب شدید البرد عصاب و کسی را که در اندرونی ورم یا سرخ باشد مضر بود و حرارت غریزی را فرو نشاند قوت طبعی و حیوانی را ضعیف سازد زود مضرت بدماغ و عصب رساند آب که بتابش گرم کنند اگر نیکو رم بود عفنی آرد معده را ضعیف کند اگر گرم تر بود مسکن اوجاع مدر حیض مفتح قولنج شکننده سپرز و برای مالیخولیا و درد چشم و ریش بن دندان و ورم بن گوش و برزه و امراض سینه مفید باشد و آب گرم از زیرون نسبت از درون کثیر النفع است و آب سرد عکس این بود آب چاه و آب کاریز نسبت با آبهای روان صحرائی بد باشد و بدگوارد و مولد گرانی و نفخ بود آبهائی که از زمین تراوش از همه بدتر بود عظم سپرز ضعف کبد استسقا قوات الریه لق الاعضا دلوانگی بواسیر دوالی عظم مثانه رجاعی ربع محرقه آرد مضر محرورین و استاد نجوم مولد عطش باریک کننده اطراف و عنق و ریتی که پدید آید بدیر گردد آب که رنگ یا طعم یا بوئی غریب دارد بد باشد آبهائی غلیظ و آنکه کف یا چیزی دیگر بر سر او بود و آنکه در وی علق یا کرم و گیر تولد کند و آنکه نباتات بدور میان برآمده باشد بد بود بدانکه آب چشمه که از زمین پاک یا از سنگ برآید و طعم و رنگ و بوئی بد بهتر بود اما آب که از زمین پاک برآید بهتر از سنگ بود آب چشمه باید که روان باشد و بصحرا رود و آفتاب بر تابد و باد بر وزند و بقبوت رود و در وسوی شرق یا شمال دارد و از در آید و از بالا بزیر فرود آید بهتر باشد و آنکه در وسوی مغرب یا جنوب دارد بهتر نبود و بهترین آب آب سبک هست که زود سرد روزود گرم گردد یعنی در تشنا سرد تر و در صیف گرم تر از دیگر آبها باشد و هیچ طعم و بو ندارد و هر چه در و پزند و بپزند زود و بپزد آب و نیل و آب جیحون را بسنده دیده اند که بسیار هست و از دور می آید و بزمین نیک میگذرد و از جنوب سوی شمال میرود و آبهائی ایستاده که بسیار باشد اگر پوشیده بود آفتاب بر و نتابد بهتر بود باشد که آفتاب در تابد **فائده** پیمانه از آب پر کرده وزن کنند پس آب بگیرد و همون پیمانه پر نموده وزن سازند اگر سبکتر بود وزنش کم باشد یا دو خرقه یا دو قطعه پنبه که یک وزن بوند و آب جدا جدا تر کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود آن که سبک ماند آن آب سبک بود و همچنین آنکه پنبه او زود خشک شود سبکتر باشد **اصلاح آب بد** خرقه دو تو پاکیزه چند بار بآب آلوده و سر سفال نو نهند تا آب از و بتراود و یا خاک پاکیزه آنچنان بطور یکه مسکه می برآرند حرکت دهند پس صاف کنند یا بپزند و اگر معده خاک پزند بهتر و اگر خاک خاک شهر خود

بود بهتر تا قطعه های پنبه در آب انداخته بزنند و آن پنبه را فشرده آب گیرند و اگر پنبه پاکیزه در آب اندازند چون تر شود و پس فشرده آب گیرند نیز بهتر تا عرق کشند یا دو ظرفی کرده بفتیله یا پشم مقطر سازند آب شور یا تلخ را گرم کنند بخار از وی برخیزد و غرب گردد و اگر آب غلیظ باشد به پختن نیک شود و اگر نخورند ضرر کند آب شور بسر که پاکیزه بیجبین خورند اگر چیزی قابض چون مورد و غیره اندازند رفع مضرت او نماید آب زلال همراه شراب یا بیخبری که طبع را نرم دارد خورند آب تلخ با شیای حامض شیرین و آب تیره با شیر یا مید خورد و تریاق همه آبهای مختلف الاصل بسرکه پرورده است همراه آب استاده هیچ غذای گرم نخورند مگر میوه های سرد چون سیب و به کوک باید خورد و جائیکه آب اندک بود و تابستان باشد آب اندکی سرکه آمیخته نوشند که تشنگی عطش است **بدانکه** بالای طعام آب نوشند و لختی صبر کنند که غذا از سر معده فرود رود و اگر تواند آب سرد نوشد و آب سرد معده گرم را چون گوارش دل گرم ایجای هوای سرد باشد صبر بر عطش مرطوبی را سود دارد و محرورسی را زیان آب چاه و آب وا آمیخته نخورند شرب آب بر نهار و بالای ریاضت و حمام مضر بود اگر کسی را از شرب آب نهار صبر نباشد اندکی بخم آمیخته نوشد اگر زمستان بود آب گرم آمیزد شرب آب بشب مضر بود خاصه که عطش صادق نباشد لیکن محرور را گر ضرر دهد و بعد اکل غذای گرم آب سرد مضر باشد لختی صبر کرده نوشد اگر تواند آب لختی در دهن نگاه دارد پس بلع نماید و اندک اندک بطور مص نوشد و بکبتی اگر عطش غلبه کند لختی صبر نماید و بخسبد که طبع در خواب آن ماده را بپزاند و تحلیل کند و صبر بر عطش یکدو ساعت نیک بود و دگر محرور را نشاید آب سرد عطش در ساعت می نشاند اما اگر عطش کاذب بود افزاید **قول جالنوس کرو و آب** در دگر ماخوش آیند می باشد و بحرارت طبعی می آمیزد و قوی قوت دهد قابض تنقیه کننده و تشنگی سکن جوش خون سرد صفرا تازه کننده جگر فرحم حمی دریزش ماده صفراوی که در ایام گرما بمعده شود مانع صعود ابخره بدماغ حافظ از عفونت و بحران امراض حادی و صفراوی و صفراویین و آنانکه سهال صفراوی و بلغمی دارند و برای حمی محرقه و غیره انفع اگر برای حمی دهند باید که در جرعه جرعه بمقدار کثیر دهند تا تبرید و ترطیب نماید و بمرور بمرور بریزد و ضعیف المعده و بکبتی که ربا و میل بلغمی یا ریحی دارد کسی هضمای سیئه باشد یا سده و مرق دارد و نیز زنان پیر و صحیح آنانکه امراض حرم و طمث دارند ندهند که ضرر دارد و کثرت او مانع طمث و حملست مگر زنیکه حمی محرقه دارد و دهند اگر حامله را حمی محرقه شود و فصد مسهل بکار نیاید مگر آب برف دهند **بدانکه** آب برف مسخن یا صحیح المزاج و کسی را که کثیر البلغم و مرطوبی الشهوت و احمر اللون بود مفید و کسی را که ضعیف العصب هضم بود و نفس تضعیف کند یا در معده و جگر بود باشد مضر و کثرت آب بارد بعد جماع و حرکات عنیفه و حمام منع اگر مضطر باشد اندک اندک ساعت بعد ساعت نوشد **فائده** چنانکه ذوی الحیات بهوا احتیاج دارند جهت اصلاح روح چنین آب محتاج بستند برای اصلاح غذا تا رقیق و هضم پذیر شود و برای اصلاح غذا تا رقیق و بهوا بانفراده غذای روح نیشود چه اگر بسیط است و بدن مرکب مگر وقتیکه بدن قلیلی متزج گردد غذائیت را شاید کذا آب و قتیکه بالطفه غذا آمیزد غذا تواند شد و بهترین اوقات برای شرب آب وقتیست که غذا طبع ثانی در معده یافته باشد و اگر در میان غذا آب محتاج شود بطور مص اندکی نوشد تا قدری تسکین عطش گردد و چون خفتی از غلبه بر بدن ملحوظ شود و غذا از فم معده بمنتدر گردد شرب آب نماید **قول بقراط** شرب الماء علی الطعام ردی یفسد الضرس و بعد هضم الطعام یحسن علی الجد الغذاء **قول دیوسقوریدوس** شرب آب برای حیات الیق و به تبدیلی که میکند تا بهاسای موی دخل باید و ترقیق تکم و سیالی خون نماید بهترین آب آبیست شفاف سبک شیرین است که بمسر تمام بجماد پذیرد و اندکوه جاری باشد و منبع آن مرتفع بود و آب جلد منتقل است و شرب آب بارد اگرچه خوش آیند

است اما مراد نه زبون و تب پیدا میکند و گفته هر وقت که عطش ظاهر شود بعد یا قبل طعام یا میان غذا یا وقت شب یا صبح آب باید نوشید چه بطور یکه
در حالت صحت هنگام جوع معده طلب غذا میکند همچنان در وقت عطش طلب آب مینماید و گفته شرب آب سرد نیخی مردم تندرست ایمن است چه فرمایه
خواهش طعام و ضعف معده است چرا که بسبب برد خود احرارت سدد در غده معدی مینماید و بدانسبب خروج غلظ ترش معدی صورت نمی بندد پس
لازم که در ایام صحت نوشند مگر شرب او در وقت مرض ملی و شرب آب و غیره ضرور مانند فصل اسهال که بغیر ضرور بعمل آرند قباحت عظیم می آرد و شرب او
در ایام گرما بوقت صحت یا مرض بمقدار اندک مناسب نه آنقدر که بر وغلبه کند و قبض مجاری می تشدید غدد و نماید و افراط او ضعف معده و کیفیات عصبی
حابس حرارت طبعی و روح مغیر نضیج منصریه مولد قولنج و رعشه و لقوه و فالج و سکته مانع گوش خوست و استعمال او در حمی محرقه و سمی مزمنه دائمی دق و
اسهال و زحیر و ذات الجنب و ذات الریه و غلغولی در رونی و بیروانی و سوزش و یبوست و غیره مفید **فصل پنجم در حمام و آبزن و**
ولک اما حمام باید که مستحکم و قدیم البنا بود تا بوی آک از انفصال ابخره رديه از زوی منقطع شود که مضر قلب و روح مزید حدت او تجفیف است و تضعیف
بود و تا هوی کثیر در انجا باشد تا بسبب تخلل ابخره او سماخ و انفاس مختلفه زود متغیر نگردد و قلب را ضرر نرساند و خوش هوا بود و آبش شیرین و صاف
باشد و گرمی آنقدان حسب مزاج هر کس که دران آید بود و مزاج خوش هوا آنست که گرد و غبار الصفو و خالی از دخان و رائحه کریه باشد تا ذال را ضرر نرساند
و حمام را نه فی سه طوبت چون استسقا و غیره شود باید و مبرودی را آب کثیر الحرارت و محرورمی اقلیل الحرارت باید و آب بسیار گرم هم نباید
که محلل و مرخیت و فتار هم نشاید که جذب عرق نمیکند و ملاک امر از استحمام تفتیح مسام و اسالت عرقست **بدانکه** حمام سخن بهوای خود و مزاج
بهای خود پس اگر تسخین بمقتضی مطلوب بود زیاده ازان مقدار که بانصباب ما مصرف نماید در هوای حمام نشیند و اگر تبرطیب بمقتضی باید استعمال آب بمقتضی
کند و در بیت ثالث مکث کمتر نماید خلاصه اول مرطب سرد است و دوم مرطب سخن و سوم سخن مجفف و باید که این سه بیت سوائی مسلخ باید و هیچ کسی ازینها بار نخواهد
سوای بیت مسلخ که وی معدا از اثر حرارت حمام است و بیت اول که متصل بیت مسلخ است چون حرارت وی قلیل میباید دانند لا آنرا مبرد نوشته اند
نسبت به بیوت دیگر لاوی هم نسبت بمسلخ گرم است و لازمست که در هر بیت آبیکه مناسب آن خانه باشد استعمال کنند و نیز در خانه گرم آب سرد و در خانه
سرد آب بسیار گرم استعمال نماید که چه استعمال آبیکه بضد مزاج بیت بود محدث اشعار است بنا بر ادراک منافی ولازمست که چون از حمام کنند
بتدریج باشد مثلا از مسلخ چون به بیت اول روند باید که زمانی شایسته در انجا البث کنند تا بدن بسخونت کسب کند پس در بیت دوم در آیند و در انجا
نیز بهمقدار زمانی معتدبه بایستند پس در بیت سوم آیند و در وقت خروج نیز اگر درین وقت نکنند آفت عظیم آرد و از اکل شرب و حمام باز مانند
و بعد از انکه حرارت مکتسبه زائل شود نخورند و اشد الامتناع آب و طعام مخصوص بدانست که شدید البرودت یا کثیر الحرارت باشد
چه در صورت اول آب سرد در حالت گرمی بنا بر سرعت وصول او بدن انکسار بدیهیست و باشد که بدل رسد و دفعة هلاک کند یا بکبد رسد و استسقا
آرد و کذا آفات دیگر و آب گرم ذبول و دق آرد پس هر چه بسیار سرد یا بسیار گرم باشد خصوص آب منهی شدیدست اما آب که بشدید البرد
نبود بسهل استعمال قدری بنا بر عطش مفرط نوشیده شود باک ندارد بلکه محرورین را امن از احراق و هد لهذا محرورمی را باید که در حمام نرفته
تا بسبب تسخین غلظ مبتلا نگردد چه تبخیر وی را مصاحبت بر عطش مضرر است **قول** شیخ حمام هم سخن و هم مرطب و هم سرد و هم سیدی و هم نافع و هم مضرست

اما نافع او تنویم تفتیح جلا تحلیل انفتاح جذب غذا بظاهر تسمین حبس اسهال ازالهٔ اعیاست آماضرر او کثرت دروی و اگر گرم کند ضعف قلب غشی
غنی آرد ماده ساکنه را گداز د و بعضو ضعیف آرد و رم دهد و جاع تولد کند سستی جسد و مضرت عصب و اشهات
شهوت طعام و باه و انصباب فضول سوی عضای ضعیفه آرد بشرط عادت بدانکه در لاغر و مدقوق آب کشیر الحر نباید گرفتار قبل از انکه
عرق آمدن گیرد بیرون آید آب کثیر الحر مسام بگشاید پوست را سخت کند و آنچه گرمی او زیاده از فاتر بود حرارت غریزی را برافروزد و آنچه کم از فاتر
بود حرارت غریزی را بکاهد اگر بسیار بکار دارند سردی ترسی افزاید حمام نیم آب پوست افزاید مستسقی و مرطوبین را سود دارد و حمام بر بنار که گرمی
کثیر آید خشک لاغر ضعیف سازد و حمام بعد طعام فربهی آرد و بسبب جذب غذا بظاهر تن لیکن بیمار سده باشد بسبب جلب غذای غیر منضمه بظاهر
تن پس اگر مجرد رسی بکنجبین و اگر بسرد می فلافلی فود نجی خورد تا از سده ایمن ماند حمام بعد از هضم غذا قبل از جوع قوت افزاید فربه سازد پس اولی
آنکه نه بر بنار نه بسیری مفرط باشد مگر بعد از هضم انچه در معده و کبد است بود و صفراوی محرور را لازم که قبل از حمام زمان اشربت نار تین
یا بالگلاب تر کرده خورد و بسیار بگذارد و محرور مرطوب را باید که در حمام و بعد حمام شربت سرد نخورد که قوی را واعصاب را ضعیف کند آنرا خفا
و نقرس آرد و باشد که جگر ضعیف شود و استسقا آرد و شربت گرم هم نخورد که سل و دق آرد و وقت خروج تدریج در هوای سرد آید سرد تن را نپوشد
دارد و صاحب تب و جراحت و آماس از حمام نباید رفت بدانکه بعد خروج از حمام شستن جلبین لازم اگر سرد می باشد و اما متاد آب
گرم الا آب سرد تا تعدیل مزاج نماید و محرور سرد مزاج را بعد خروج مسح سر و غسل و جه آب سرد مناسب خاصه تابستان و صیف و بعد شربت شربت خیار
و شربت سیب بعرق گاو زبان و گلاب لائق بدانکه بایس المزاج درشت جلد کثیر الوسخ را قبل از غسل در حمام دلک نمایند تا مسام گشایند و منافذ
وسیع گردند و نفوذ آب در باطن کما ینبغی شود و مشحم یابس المزاج قشف اجلد قلیل الوسخ را دلک بعد غسل بهتر اما دلک نیز از جملهٔ یاضت است
و غرض از مالیدن تکثیف بدا تنخیل و تنخلخل بدنهای کثیف و لطیفین ابدان صلبه و تصلب بدنهای لینه است پس دلک باعتدال مسمن و نحت
بسبب انجذاب خون بظاهر بدن قبل ریاضت دلک ستعد او دیست که ستعد سیکند ماده فاسد را که در بدن باشد برای تحلیل پس دین و دلک
روغنهای مطیه چون روغن قسط و روغن نرگس و روغن خیار و روغن سداب و روغن فرفیون و روغن بصطکی و غیره حسب مزاج و سن و عادت بر بدن
مالند بعد ه ریاضت کنند - دلک که بعد ریاضت کنند دلک استرخا دیست که نزد وی تحلیل ماده که بسبب دلک ستعد او دی ریاضت نزدیک
جلد شده و هنوز تحلیل نیافته یکباره بسبب حبس آن زیر جلد اعیا حادث نگردد و اگر لطیفین باشد که بقیه غلط در زیر جلد نمانده و جیست نرود دلک
استرخا دی استعمال روغنهای فربه چون روغن بنفشه و روغن بنفه و روغن کدو تا تسدید مسامات کند و قوت تحلیل نرود و گاهی بسبب دلک تحلیل سا
بدن تنخلخل شود و گاهی بسبب مبالغه در دلک تکاثف در بدن حادث گردد پس اصلاح اول بدلک خشنت و اصلاح ثانی بروغنهای مجلبه حمام
معرق اما آبزن باید که متسع و عمیق باشد تا عند جلوس سوای سر همه تن در آب غرق بود و آبزن در تر طیب ابلغ است و کسی که ریاضت
کرده و عرق آمده بعد رفع ماندگی از جلوس در آبزن چاره نیست دفع اما اکثر دتابستان و صفراویین و بعد ریاضت باشد و کسی را که حرارت
آفتاب رطوبات تحلیل کرده جلوس در آب سرد مفید از شب باشد لیکن سردی باندازه باید و اطفال و مردم لاغر و شحم و پیر را و نیز بعد جماع قی

واسهال وهیضه وخواب نایافته وطعام ناگوارید ونیز صاحب کام وزکام ونیز هر که ونیز هر روزی که باد خنک باشد نشاید وغرض وحلوس آب بارد کسی است که بسبب رطوبت درتن احتراز نتواند کرد وخواهد که زیاده شود ودرتن بماند وتحلیل نرود ویوست واندام صلب گردد ولیکن سوای چون بدست قوی اندام فربه که بسبب گرم بودن نشاید وقت جلوس وآب سرد گرمتر بروزی باشد ویکبار گی درآید تا همه اندام یکبار سرد وبسیار رنگ ننماید وقبل از انکه بلب زاندیرون آید طریق آنست که اول همه اندام را مالند پس اندکی روغن مالند بعده ریاضت باعتدال بیشتر از عادت کنند وبعد ریاضت نرود در آب آید چون برآید باز بدستور تر از سخت تر از اول مالند وباز در آب آید فرود برآید وآن فرو طعام زیاده وشراب اندک باید بدستور چیز فرو کنند غرض حاصل آید بدانکه غسل آب سرد مشروط باشرائط است یکی انکه جوان محرور ی معتدل اللحمیه دوم ضعیف باشد تن فضول پاک بود دوم انکه تخمه واسهال وقی نباشد سوم انکه معده ضعیف نبود چهارم انکه طعام هضم شده باشد پنجم انکه وقوع غسل عقب جماع وبعد ریاضت مفید لاآب گرم بهر فصل ششم دزغذا وگردیدن کیلوس وخون انچه که مردم خورد ودر معده نیم پخت شود وبجگر آید ودر انجا خون شده بعروق رود وبهر اندام نصیبی رسد مانند دوشود وعوض انچه که تحلیل خرج شده بایستد وبدانسبب برقوام خود ماند ومزمی گرمی تری خشکی را از اعتدال مزاج او گرداند چنانچه نانی گوشت آزاغذا گویند وهرچه بگرداند ومانند اندام نشود چون لبلبه پنیر وغیره آنرا دوا مانند وهرچه بستر ازان گرداند وکمتر باندام مانند شود آن را غذای دوائی یا دوای غذائی خوانند یعنی غذا که بدوا ماند یا دوا که بغذا ماند چون پودینه کدو وکاهو شبت وغیره - بدانکه هرچه وارد بدن میشود که قابلیت صورت عضوی دارد خواه قابلیت قریب بود چون ماء اللحم صفرت بیض نیمبرشت خواه قابلیت بعید باشد چون نان وکوشت پس اگر مؤثرست بماده فقط آنرا غذائی مطلق گویند واگر تاثیرش بماده وکیفیت است دو صورت دارد یا ماده غالب است یا کیفیت اگر تغلب ماده راست غذای دوائی گویند چون کدو وکاهو واگر کیفیت راست دوای غذائی نامند چون بادیان زیره واگر تاثیرش بماده وصورتست غذای دوا نخاصیت خوانند چون روغن گاو واگر ماده وکیفیت وصورتست دو طرف دارد یا غذا تیش غالبست یا دوائیتش اگر غذائیت غالب بود غذای دوائی دوا نخاصیت گویند چون سیب واگر دوائیت او غالب بود دوای غذائی دوا نخاصیت نامند چون تفاح بدانکه هرچیزکه وارد بدن میشود از حرارت تن منفعل میگردد پس اگر ازان اثری در تن حاصل شود یا مانند بدن نگردد آنرا دوای مطلق گویند حاصل آنکه غذا وارد بدن بماده تاثیر مینماید ودوا بکیفیت اثر میکند پس انچه کیفیت اثر کند آنرا غذای دوائی گویند پس اگر تاثیر کیفیت غالب باشد آنرا دوای غذائی نامند چون خس واگر تاثیر ماده غالب بود غذای دوائی نامند چون ماش عدس وتاثیر چیزیکه شخص در رفع بود آن را دوا نخاصیت نامند ودوای دوستست یکی آنکه موافق مزاج انسانی ومعدحیات باشد پس اگر آن چیز مفرد است فاذ هو واگر مرکب تریاق گویند ودوم انکه هضم ومزاج ومفسد بدن باشد آنرا سم مطلق خوانند وآنکه بکیفیت وصورت تاثیر میکند آنرا دوای دوا نخاصیت گویند چون هندوانه یا انکه کیتاالبر وست تفتح سدد مینماید وبعلل باردوجگر وسر سود دارد وهرچه مؤثر باشد بماده وصورت آنرا غذای دوا نخاصیت گویند چون سمن بقر که غذا میشود باوجود آن بسبم مقاومت مینماید ودوا نیز بماده تاثیرش بماده وصورت وکیفیت باشد آنرا غذای دوائی دوا نخاصیت گویند چون تفاح که بدن را غذا میدهد وتبرید میکند وتفریح قلب مینماید بدانکه هیچ خوردنی نیست که در واز گرمی وتری بهری نباشد لیکن بسبب انکه

کیفیت هریکی دیگرست بعضی اسرع تر بعضی اسرع تر بعضی اگر مرتبعضی اگر خشک گویند و قوت باضمه از هر طعام آن مقدار که گرمی تری در و باشد می ستاند و قوت منعیه آن را بگذارند تا خوش شود و باندازه مهار سد و مانند آن گردد و باقی کیفیت منعیه آن را گذرانیدن نتواند تفصل شود و قوت دافعه آن را بیرون فرستد **بدانکه** هرگاه گوهر غذای دوائی و غذای مطلق تمام از حال خود بگردد و خون شود و بیشتر اثر آن گرمی باشد بسبب آنکه خون گشته لیکن از طبع اصلی که نهیه است اندکی دران خون که از و تولد شود مانده باشد بدین سبب اگرچه طبع خونست اما میان خون که از کدو و خونی که از ثوم تولد شود فرق کثیرست **بدانکه** هرچه اطلاق غذائیت بر آن توان کرد یا لطیف است یعنی اجزای حاره لطیفه ترکیب او غالبست و ازین خون رقیق حاصل شود یا کثیف است که اجزای غلیظ کثیفه در ترکیبش غالبست و ازین خون غلیظ حاصل شود و هریک ازین دو یا صالح الکیموس اند یا ردی الکیموس پس بر حافظ صحت لابد است که اغذیه معتدل اختیار کند و بلطیف مطلق یا بکثیف مطلق معتاد نگردد و چه اگر طبع بهضم لطیف عادی شود در حالت اضطرار از هضم کثیف عاجز آید و اگر دایم با غذیه کثیف راغب شود موجب سقام گردد و بالجمله غذائی باید که در رطوبت و حرارت معتدله باشد تا خون صالح از و متولد شود و چرا که حیات بدن بحرارت و رطوبت غریزیست و این هر دو در معرض تحلیل اند پس ناچار چیزی باید که بدل ما تحلیل سنها شود و پس سلغبین را تیهو کبک و مثال اینها مناسب چه اگر غذای معتدل در بدن صحیح سلغبین دارد شود هضم چیزی کرده دوم صالح پیدا نشود و بواسطه قصور حرارت غریزی این مزاج پس واجب که غذای او مائل بحرارت باشد تا نگاه دارد مزاج آن را و بدل ما تحلیل او گردد چون حفظ صحت بمثل ست چرا که حفظ شی ابقای او ست بهمان حالیکه او را حاصلست و بقای شی علی حالة بعود چیزی که مشاکل او بود میباشد کذا صفراویین را زشکیه حضریه مانیه مناسب بود و چرا که چون وارد بدن شوند منفعل از حرارت شده هضم گردند و چون مائل بحرارت حاصله شود صلاحیت بدل ما تحلیل پیدا کند **قول اطبا** دردو غذای معتدل علی بدن اصح الصفراوین یحترق فی اکثر الامر فسدد و همین قیاس کنند بر هر مزاج حافظ صحت را باید که باغذیه دوائی التفات نکند چه اگر جاده اند خون را سوزاند و اگر بلغمیتش غالبست خون مائی قابل عفونت پیدا کند مگر بضرورت و نیز لازم کند اغذیه غلیظ اختیار کند چه تفه مضعف اشتها و حامض مورث جفاف و پیری و مضعف اعصاب و ضد رطوبت و حرارت غریزی و مانع مولد هزال و جفاف و حلو منقص شهوت اند چرا که ضد اند بجوهر که منبت شهوتست و اکثر تحلیل بصفرا شود پس اگر روزی ضرورتاً شیرینی خورند همان روز یا روز دیگر تدارک او بترشی نمایند و دو دفعه ضرر تفه بشور تدارک کرده علی هذا القیاس **فائده** وقتیکه اشتهای صادق پدید آید غذا خورده دو دیر ننماید و منهوز که آرزو باقی ماند دست کشد و اگر سیر خورد و تفل کرد و گر سنه ماند روز دیگر بسیار خورد در خانه که هوای او معتدل بود او را گر خواب نیاید بآهستگی حرکت کنند و اندکی شراب صرف نوشند **قول اطبا** اقل ما یکون الاکل فی کل الیوم و اللیل للاصحاء مرة واحدة و الاکثر مرتین و اعدلة انیکون ثلاث المرات فی یومین و الاکل مرة الواحدة یضر بالاصحاب بدن بقیة الایام و اکل مرتین یضر باصحاب الکتلة الغلیظ الخصبة **بدانکه** اغذیه نازک لطیف اول خورند بعده غلیظ و تیز آشامی لغزنده اول نخورند مگر کسی را که طبع او بعادت خشک باشد و بعد طعام هم نخورند و پس ریاضت و رنج اشیای نازک لطیف نخورند که زود تباه شوند و بعضی بوند که باشیای مضر عادت کرده باشند پس آنها را همون غذا بهتر بود و بعضی شخص را اگرچه غذای نیک باشد زیان دارد از پرهیز ازان لازم و طعام مختلفه

در یک نوبت خوردن بدباشد و کسیکه عادی باکل در روزی دو بار باشد اگر عادت یکبار کند ضعف و کسل آرد و همچنان عادی باکل یکبار دو بار خورد ضعف آرد و کسیکه معده او گرم باشد و صفرا تولد کند آزاد اول روز چند لقمه نان بشربت غوره یا بشربت انار یا خورد و پس از حمام رود و ریاضت کند چنین مردم چون گرسنه شود و صفرا در معده گرد آید چون طعام خورد و حال در معده تباه گردد باید که فوراً التصفیه معده بآب گرم یا شراب آلو و مثل آن کند اگر کسی از استلای طعام فقد یا بسبب حرکتی طعام در معده بسوزد باید که در حال قی کند اگر نتواند بگرم نوشد و نخوابد و اگر بدین نفع نشود و در محور الطرفیل صغیر یا نخبین سهل و در مرطوب کمونی تمری دهند **بدانکه غذای لطیف تندرستی نگاه دارد لیکن قوت** کمتر دهد و غلیظ عکس این غذای غلیظ وقت حاجت باندازه خورند زیاده نخورند کثرت اکل فواکه رطب خون را آبناک کند و وقت سیدن حرارت بجوشد و بعضی میوهای تر اگرچه صفرا و رادتا بستان سود دارد لیکن خون چنان تولد کند که زود عفن گردد و لهذا از کثرت اکل میوه تر تبها پیدا شوند و این تبها بریاضت تحلیل گردند و بعرق بیرون آیند **اغذیه** خشک شتها بد رنگ و تباه کند طبع را خشک سازد **اغذیه** چرب کسل آرد و شتا بها بدا **اغذیه** شور طبع را زیان دارد **اغذیه** سرد سستی کسل آرد اکل تر شی کثیر پیری زود آرد و شور باغذای نیکست بسیار کبر نخورند نکسود و نیز تر و شیرین میوه تر نخورند نکرد و ظرف مسی رصاصی ندارند بیچ کپوتر و پیاز و فرد ول کیجا نخورند تخم نکسود نه بسرکه نه بشیر نرند تخم مرغ بحنطرات نپزند سیر و پیاز یکجا نخورند انگبین و خربزه در یک نوبت نخورند بعد میوه تر آب نخوشند تخم ریحان کرا تر نخورند آزاد اگر میوشند تشاید خورد بندق و بادام یکجا نخورند ترکه بالبنیات شراب خورد از نقرس ایمن نباشد از کثرت اکل بسبل کلف و دوار پدید آید اکل اشیای شور بعد فصد و حجامت حرب و بهق آرد فجل بهاه ماست و جبن نخورند کذا حصرمیه با سفیدبا بن بیخ وضات نخورند **قول قرشی** منع موضعات مخصص بلبن جلیتیت است زیرا که اکثر تجربه شد که لبن بعقود و بجلالات وغیره جمع کرده دندو نه زنگر دلبن بسمک نخورند که حدث مراض مزمنه چون خذام برص قولنجست ماست بلحم طیور نخورند **قول قرشی** لحم طیور بماست پزند قلیل المضرت باشد سویق بالای آن زنخورند که نفخ و قولنج آرد کذا سمکه با ماش که بلحم و روغن بزیازین حکم خارجست چه سوءت مصلح جمع نعمتست از نیجاست که سمکه با بلاو اکثر میخورند و نه زنگ میکنند عنب بالای هریسه نخورند که وجع معده و دیگر آفات آرد کذا رمان بالای هریسه اما اگر اول بیست و عقب او آرند یا اول انار و عقب او هریسه یا اول عنب و بعد او کله خورند باک ندارد و کاهو و پنیر تر و شیر با بیچ میوه جمع نسازند **بدانکه غذای لطیف** که از خون لطیف پیدا شود و برای کسانیکه قلیل الریاضت و حرکت باشند و حرارت غریزی ضعیف بود و از تولد کیموس غلیظ در معده جگر و سپرز و گرده و تولد مرار بلغمی در دماغ و سینه ایمن نباشند مناسب بوند و **اغذیه** که حدت و حرافت و حلاوت خون را لطیف سازند بهبت کسانیکه تقطیع معده و تقطیع و ترقیق بلغم محتاج بوند انسب و **اغذیه** متوسط در لطیف و غلیظ برای معتدل المزاج صحیح لائق و متعدی الازمه تا زمانیکه غذا از فم معده منحدر گردد و ساکن باند چراکه در سکون حرارت منضجه متوجه هضم بهتر میشود **قول جالینوس** بهترین وقت برای اکل فواکه رطب وقتیست که بدن بسبب تعب گرمی خشکی رسیده باشد چه درین حال معده و کبد که آله غذا اند تسخین یافته باشد از میوه و رطب نفع تمام حاصل کنند طعمه اشربه قابض اگر قبل از اکل شرب خورند قبض طبع آرند و اگر بعد طعمه خورند تلیین نمایند اگر در معده بلغم لزج گرد آید و اشتها ضعیف کند

مقطعات بلغم ومحلی معده چون خل ترب حرف اشخیر متناسب و اگر معده ضعیف و مستر خی کرده مقطعات بلغم و مصفی معده چون کبر بسر کرنشاه بسکر کرنافع و اگر صفرا در معده باشد کشوث کرفس مفید **اغذیه نیک و قوی کثیر الغذا** لحم بزغاله مرغ بچه مرغ نان گندم کم سبوس تازه که از گندم پاکیزه بی آفت پخته باشند ماهی تازه صغیر که بر سنگ ماوا دارد و در آب پاک خوش مزه باشد بیضه مرغ نیم پخت شیر بز مرغ بچه تازه شراب رقیق صاف خوشبو خوش مزه لحم گوساله جگر گوسفند شراب شیرین **اغذیه بد قلیل الغذا** نان کثیر السبوس که از گندم کهنه یا آفت رسیده باشد لحم بز لحم بقر لحم استر لحم گاو کودهی لحم پیش لحم غران آبی سپرز پیش متعرجیوانات شکنبه اسعاء ماهی تازه بزرگ ماهی نمکسود بیضه خوب پخته رشته جغرات پنیر جاودرس سیب کنتری نارسیده خیار با برنگ خربزه تره ها **اغذیه میانه هر دو** نان خشک لحم بز لحم گوسفند انگور رسیده انجیر کعک خیار **اغذیه لطیف** سه گونه هست یکی مولده خون صاف و نیک چون مغزان که از گندم مغسول سازند لحم بچه مرغ دراج تیهو ماهی تازه خرد کرده و ماش مقشر و این غذا کسی را شاید که ریاضت کم کند یا حرارت غریزی کم باشد خیانچه بعد مرض یا کسی که در تن او خلط کثیر جمع آید یا احتیاط کند که سده نیفتد و دمه مرقه و دمه چون بسبل ترب شلجم خام گز اگر اینها را بپزند لطیفی او برده و غلیظ شود اگر لطافت اینها خواهند باید که آب آنها بگذارند یا خاطر خورند و پر از آن قی کنند و سوم بلطفه خوان و مولده دم لطیف و این چند قسم اند یاشوینده و شیرین چون عسل انجیر خربزه پسته یا فرید رطوبات چون خردل اثمد گندنا صعتر کرفس پودینه سداب شبت کمون کرویا شراب زرد صاف کهن یا سیب و بلطف خون چون آبکامه ماهی شور سلق ماالبین یا لطافت او از ترشی باشد چون سرکه لیمو انار ترش اما پودینه صعتر خردل چون خشک شود اغذا بیرون گردد و دوا باشد **اغذیه غلیظ** باقلا یابس بریان عدس خرما قسب شاه بلوط لحم ارنب جگر بیضه مرغ شیر تخمه لحم بز تخم گاو شکنبه اسعاء کرنب پخته شلجم پخته نان کماک تمر غظ آرد برو غن برشته مغز قد کمات سمار و غ ماهی بزرگ پنیر یابس یا پخته زبان استان بچه کبوتر مرغابی لبلاب شراب سیاه شیرین **اغذیه متوسط و لطیف و غلیظ** امرغ بره بزغاله بال مرغابی صفرت بیضه پخت انگور کاسنی کاهو **اغذیه زود گوار** هر چه درشت و پر مزه و خشک و سخت و چرب و بسیار گرم یا بسیار سرد نباشد زود گوارد و هر چه در اغذیه لطیف گفته شد و انچه کسی اخوش آید و آزرده کند زود گوارد و جانوری که مزاج او خشک بود لحم او لطف باشد و جانور که مزاجش تر بود و بزرگ و قبول زنگ قوی گردد زود گوارتر از خرد و باشد و جوان که در مالیدن بود زود گوارتر از پیر بود و نیمه پخته چون لحم گردن و سینه و دست زود گوارتر از نیمه پسین باشد و نیمه است بهتر از نیمه چپ بود **اغذیه قلیل الفضول** سینه مرغان آبی و لطیف و آلات شکم همه جانوران و بیضه ماهی شیر خوار نخود تر باقلا تر ماهی مرغان بایچه و گردن همه جانوران جیوانات کوهی و صحرائی **اغذیه کثیر الغذا** همه انچه در اغذیه زود گوار گفته شد و اغذیه لطیف و هر چه تری یا خشکی بر و غلبه دارد **اغذیه کثیر الفضول** همه انچه در اغذیه قلیل الغذا گفته شد **اغذیه متوسط کثیر الفضول و قلیل الفضول** انچه در اغذیه متوسطه نیک و بد کثیر الغذا و قلیل الغذا گفته شد **اغذیه گرم** نخود آب زیت یا روغن تازه خاصه پخته اسفیدباج لحم عصافیر تیهو کبک خاصه که با بازیر بود تخم مویز فانید عسل گندم نخود حلجر ماکیان انگور شیرین ترب خردل تره لبسل گندنا پنیر کهنه وغیره **اغذیه خشک** اشیای بریان مطبخه با بکامه و سرکه و با بازیره مزوره با بکامه سلق زیر باج نخود آب خل زیت لفغ مدر و عصافیر

وشتی عدس کرنب کتان بریان وغیره **اغذیه** تمرخرزه ترنج خیار آلو توت اسفناخ بانقلا ترنخود ترعناب تربادام ترمرق لحم بزغاله مزوره ماش مقشر خاصته که بالکدو کوک اسفناخ روغن بادام سازند پنیر ترحلوا کرنشکه مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز بادام تر سازند جانوران اهلی **اغذیه** شعیر کدو آلو انگور ترش کاسنی خرفه شنبلیله کوک خیار سیب انار ترش امرود چینی ترنج بیار وهرچه در اغذیه ترگفته شد اما اغذیه عفص سرد وغلیظ وترش سرد ولطیف باشد وشراب عفیف عفص کم حرارت از دیگر شرابها بود پس اگر لوبا باشد سرد وغلیظ بود **بدانکه** خربزه مویز شیرین بانقلا حلبه کشکاب نخود اگر مخلل سال خورد اسلوق تودمگندنا بصل ترب خام سنجد بادام تلخ پسته جلاب عسلی شراب صاف قبل غذا خوردن این همه مفتح سده کبد وکلیه جالبی مقوی معده وامعا اند وشیر بنیا دلهنیات خرما شراب شیرین بانقلا ادمنه وجگر دل لوبا کنجد سیب کشری خام بضمه نخته واغذیه بطی الانجار وسولی نان هرچه از گندم سازند همه مولد سده کبد وحجارت وغلظ طحال اند طعام شیرین تیز شود آب عدس آب کرنب با لبجن مخلوط نمک وعسل قطعت تربز بقدیمانیه مویز توت مار العسل بسیار جوشیده مرق مرغ پیرسلق کدو اسفناخ خربزه انجیر توت شیر آبنبات جوز تر آلو کوکه وجلاب ترکنند شراب آب حلبه بعسل همه لین طبع اند سفرجل کشری خرمای قسب سنجد سماق دوغ جوشیده شیر پخته زیرباج پنیر مشک عدس حب الآس ارزن لپست شعیر شیر آهن وسنگ تاب برنج که اول بریان کنند جاودرس همه طبع را خشک کنند عدس که دوسه بار در آب جوشانند وآن آب دور کنند پس با آب نارد ان یا با آب سماق خورند قبض نماید با قلا مانع پوست بسکر مجفف طبع است بیضه مرغ بسکر که یا با آب سماق جوشیده نیز مجفف طبع است سیب ترش انار ترش اگر دو بعد ماده غلیظ باشد آن را بپزد و بیرون آرد واگر نباشد طبع را خشک کند زرد آلو توت خربزه که دو اگر دو معده دیر بماند زود تباه شود پس نهار خورند تا زود بگذرد انار شیرین در معده زود صفرا گردد نخود با قلا لوبا با آش جوسع پوست انگزد شیر شراب شیرین انگبین ناصاف انجیر تر انگور سیب کرنبی آلو انار بیخوش غوره دوغ جغرات شلیم بادنجان سلق شلیم برگ خرفه اسفناخ خلنج کنجد سکبه روغن گاو شیر عسل مغز جانوران خربزه توت زرد آلو شراب نو معده را زیان دارند **قول دوم** انچه غذا جزو بست بزرگتر از طبایت جزء که در همه اوقات یعنی صحت و مرض ضرور است پس در مرض برای استرداد صحت و قوت و در صحت جهت حفظ آن سواسی این اجزای خرد و بزرگ جسم که ریاضت میکنند بسبب آن حرکت پیدا شود و از حرکت گداختن و نقص و رنج عظم و لحم و خون و اعضا و غیره تمامی جسم پدید می آید علاوه این نفسنه ما محسوسه اسما که عائد حال جسمت پس برای بقای آن و حیات بالضروره اکل شرب لازم افتاد و غذا با اصطلاح اطباء و معنی اطلاق وارد یکی جزیی که صورت غذای بگذارد و این غذای بفعلیت مثل طوبات ثانیه دوم جسمی که در شانش این معنی دارد و این غذای بالقوه است مانند برنج و لحم **فائده** چون تغذیه مقدم شد لازم افتاد که از ان فضله هم جدا گردد و زاده عام برای تبدیل غذا در جسم دهن است که از ان وارد معده میگردد و از انجا بامعا میرود و برای هضم که مبدل شدن بکیلوس است پس از گذشتن آن فضله جدا شده سوی ستیمه می آید و از انجا بیرون می افتد و کیلوس داخل وریدتعری گشته بقلب و شرایین میرسد و از انجا بطبخ دیگر میگردد و آن تبدیل کیلوس بخون یا بمانسایی بیست که بدلی بیست شش اخلاط است و یکی از اخلاط مذکور که مسمی بخون خاص لیکوری است غذای اجزای صلب جسم میگردد و عیان است که غذای جسم بدو وجه میشود یکی باجزای نرم تا وقتیکه کیلوس دوم بجزای صلب وقتیکه خاص لیکوری میگردد و پس غذا انقدر ضرور است که کسی چه از و باز نماند نمی تواند برای انکه انچه بسبب تنفس ما محسوسه و حرکت دائمی اجزای جسم کم میگردد و باز می آید و برای تحلیل غذا چهار اجزا

لابد است یعنی دهن معده و قلب و اجزای خاص صلب سازد منعت آنها بوجه احسن مبدل بجسم گردد **بدانکه** غذا آنرا گویند که مبدل بکیلوس شود و دو گونه است نرم و صلب نازم چون شیر صفرت بسیار زود مبدل بخون شود و این باسانی در شکم رفته بسرعت هضم میگردد و مثال آنرا شیر و صفرت بسیار غذائی نیست چرکه برای طفل و بچه طیور را زود تبادل متقرر گشته اما صلب چون گوشت حیوانات وغیره که هضم کردن آنها مشکل و دیر هضم میگردد و زود غذا نمیدهد برای هضم معده است بسبب خوش طعمی و برای معده ها هی و نباتات بسبب آسانی تبدیل بکیلوس و برای قلب خلط شعیر از روغنیه بسبب مناسبت تمام بماساری موی و برای اجزای صلبه گوشت و لب طیور بسبب کثرت تولید خون خاص لیکوری و خلط حیوانی **بدانکه** برای تغذیه نان گندم از روغنیات بهتر و انجوم گوشت بقر چرا که درشتی و زمی معتدل است و فضله هم معتدل میدهد گوشت بقر در اسپین مفید و در پرتگال مضرت کم و مساله گوشت گاو گرسنه غذا خوبست اما باسانی تباه میگردد و گوشت بز هم خوب است اما بطی اهضم است گوشت گاو کیان که هی برای استرواه و شهما مفید چه معتدل و صالح الغذاست گوشت بره و گوشت قدیدا گرچه بنسبت دیگر اقسام بهتر است اما بطی اهضم بوده و مرق نسبت بلحوم تازه افضل الغذاست مرق مرغ و مرق بقر مرق گوساله اقویست شیر برای معتدل مزاجان غذای خوبست اما در معده بارد و ترش و در حامض بسیار افضل الغذاست مرق مرغ و مرق بقر مرق گوساله اقویست پنیر برای معتدل مزاجان غذای خوبست اما در معده بارد و ترش و در حامض بسیار افضل الغذاست مرق مرغ و مرق بقر مرق گوساله اقویست بدن یگرد ماهی غذا خوبست باسانی مبدل بکیلوس میشود باید که نمکسود و نخوده خشک کرده دارند تا فاسد نگردد و وقت حاجت هر روز هفته غذا نخورند و از حبوبات برنج اولتر باعتدال خورند بعده خشونت افضلیت است و تمامی تره مضر اند مگر سیر که اعلاز بانیده باشد و شارب الخمر مفید باقلا سفید بتر مگر باقلا باغی لائق غذاست هضم نخورند هر سه که مائیت کمتر دارد بهتر چرا که احتمال النقصان کم میدهد و هر سه که کثیر الرطوبت چون تربها در نگ و خیره زود تر چرا حلات حمی غب و ربع و غیره میکنند غذای نخچه بنسبت به بریان بهتر است گوشت ماهی از دیگر گوشت و تره و حبوبات میوه و بلنیات غذای بهتر است چرا که باسانی مبدل بکیلوس میگردد و خون کمتر و رقیق و خوش آینده و یعنی پدید میکنند خلاف دیگر گوشت که مولد مرطیف حار که یعنی اندیدن سبب بوست غلیان خون و امراض کثیر میگردند **بدانکه** غذا موجب اذیت بدو سبب میگردد یکی آنکه از مقدار زیاده خورند دوم سوء هضمی آرد و اگر هیچ کثیر و سوء هضمی آرد اما بخون آمیخته موجب غلیان شود دوم آنکه غذای ناقص ثقیل بطی الهضم بوده و اند که کثیر الغذا چون گوشت ماهی و نان و غیره که کمتر خورند اگرچه سوء هضم پیدا نشود و غذای جسم میرسند اما سبب توانائی جسم و خوبی هضم غلیان می آرند و دفعتا هلاک میسازند و اکل غذا در روز و بار نسبت باکل بار یا دو وقت اکل غذا مقرر نباید کرد و هر وقت که اشتها صادق پدید آید قدر اعتدال خورند چرا اگر وقت مقرر کنند و دران تبدیل افتد و در طبع هم تبدیل پدید آید ذکر اشتها و گردیدن کیلوس و غیره اشتها خواهش اکل شهیست محل این معده و فم بالای دست که سبب و خلط شش که دائم از غدد هوای و مری در معده میچکد و محل غذاست لذع و دو غد غلیظ غشای اندرونی معده می نماید و بدانسبب چسبی که مسمی بگاستریک است محسوس شود و فم این حفظ جسمست و در جوانان نسبت مشایخ و در کسی که ریاضت جسمی کند قوی میباشد و هر گاه که وقت طبیعی اشتها نخورند بخوبی هضم شود و نسبت اگر غیر غیبت نوره و شرب آب فوارا بالای طعام و چخیدن خلاف بعد طعام عادت منعست که نقص در هضم آرد اما گردیدن کیلوس و تمیز کیفیت غذای مهضوعه وارد معده در معاگرد و نضج می یابد و صاف و در آن جدا میشود پس صاف که مسمی بکیلوس است در وریدشتری داخل میباید و سرعت و بطء حصول کیلوس منحصر بغذاست هر قدر که غذا سریع الهضم باشد همانقدر بسرعت کیلوس شود و جسم کیلوس سفید یا مائل بسرخی

که در معده بوساطت اغشیه او و خلط ترش و یا نمکزنا تیکو و بضاق و خلط ایلیا کو و صفرا میگردد پس وقتیکه غذا در معده کیلوس شود بسبب حرکت و یا فراکها و حرکت موجی معده از لواب با ثنا عشر رسد و بخلط یا نمکزنا تیکو و صفرا آمیزد بجهت تسهیل مابقی که از بضاق و خلط ترش معدی نشده مثل در امیلیون او دو و هر قدر که از هر دو موضع مذکور باقی مانده بسبب آمیزش خلط ایلیا کو یا کل سهل گردد پس صافات او بور یشعری و دوازانجا بقلب داخل گردد و فضله و امعاء رود و بحرکت موجی آن بیرون افتد اما گردیدن خون تولید خون از ابتدای پیدایش چنین است بطور اجزا صلب که آنها از ابتدای پیدایش متولد میگردند و چون غذای اجزای مذکوره خواست غذای خون کیلوس مقرر شده و شدن خون از کیلوس بین خطات که چون کیلوس بقلب رسد خونی که در انجا باشد آمیخته گردد امیرود و در انجا خونی که از غذای اجزا باقیمانده آمیخته داخل بطن ایمن قلبی هر دو ساما مزوجه میگردند و در یخا هر دو با هم آمیخته باز فراط تمام یکی با دیگری از حرکت قلبی و شرایین لت گشته خون میشوند و آثار کیلوس هیچ نمی ماند بدانگه در خون گردش طبع مخلوقه خاصیت که از قلب بوساطت شرائین وغیره گردش کرده باز داخل قلب میگردد بلا قیام و در گردش خون نفع کنیزاند یکی تجنین اخلاط چرا که بغیر گردش خون بزش آنها صورت نه بندد دوم اکثر امراض لاعلاج که بسبب داوعیه شعری و غدد می مخیره تعلق دارند و اشد و ابوساطت گردش خون تا بموضع مرض میرسد زیرا که در امراض سوم از داویه سهل وغیره نیز بسیاری چهارم خون غذای اجزای صلب نگشتی چرا که بغیر گردش خون غذا از دیگر اخلاط جدا نگشتی و موجب تباهی آنها گردیدی و همه افعال مابقی که در جسم از رقت و صفای خون میشوند پدید نیامدی پس در گردش دائمی خون شکی نیست **قول دیسقوریدوس** گردیدن خون در معده و امعاء از انکه کیموس بالقوه بحی بیخ اخلاط محاله غذا است و دخل و خروج کیلوس از ورید شعری بقلب بسبب امتزاج خواص جاده و نافذه ترشی ها است و گردیدن خون بسبب بس حرکت قوی ما ساقی موی و کیلوسی است و قلب و شرائین و تغذیه اجزای صلبه از خون خاص لکیلوسیست و تولد همه جسم از منی لغزیده و بیرش اخلاط از حرکت دوری اجزا و مسام و گردش خون از حرکت خاص دوری آن و اخراج لبکید و بیرش آن از حرکت خاص دوری آنست و خروج فضله بسبب حرکت موجی امعاء و حرکت اعضا از عضلات که نزائیده و بسبب خلط حیلیست و بیرش قلب و شرائین و امعاء از وصول خلط حیوانیست بودن تنفس از انبساط و انقباض عضلات بنهر کوستائیس و یا فراکهاست قوت مدرکه و حس از روحست حرکت فاز و نشستن از عضلات انتا کونیناست بیداری از حس ظاهری و قوت فعل آنست خواب از حرکت دوری آنهاست پس حیات منحصر بریاضت افعالست که از حرکت اجزا حاصل شود **قول یونانیان** چون غذا وارد بدن میشود آنرا چهار استحاله حاصل میگردد و هر استحاله را نضج گویند و در هر یک خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز میشود خلاصه برای تغذیه محفوظ ماند و فضله بطریق اسهال یا بول یا عرق و منی دفع شود هضم اول ازان قوتست که در معضع می آید تا که در معده ظاهر گردد و شایکشک غلیظ گردد و این را کیلوس گویند و درین استحاله طعم غذا باقی نماند مثلاً وقتیکه غذا در دهن نضج شد قوت جاذبه معده آنرا جذب کند و ماسکه نگاه دارد و با ضمه هضم سازد و منیه کثیف را از لطیف جدا نماید و دافعه کثیف را سوی امعاء و لطیف را طرف ماساریقا فرستد تا کبد انرا باب الکبد بنهد کشد هضم دوم در کبد است و این عبارت را استحاله کیلوس باخلاط گویند مثلاً وقتیکه کیلوس در کبد رسد قوتی را بعه مذکوره همان فعل خود کنند و درین استحاله اخلاط اربعه که طبیعت اولیه مزاوانا نهاست بهم رسند و این نضج را کیموس گویند پس کثیف این متمیز شود قسمی

بمراره آید که صفراست وقسمی بسپرز رود که سوداست وقسمی بکلیه آید که بول ست و لطیف این بشعبهای اجوف منتشر شود و هفتم عرق و عرق است و این عبارت از استحاله اخلاط باعضاست حسب مزاج مثلاً و قسمیکه از لطیفه کیموس در شعبهای اجوف سه قوای مذکوره همان فعل خود را دریابند و در این هفتم رطوبت ثانیه متولد میشود و این رطوبت بقسم و قسمت فضلی و غیر فضلی فضلی آنکه جزو بدن نتواند شد غیر فضلی آنکه لازم داشته باشد شبیه بدن شدن را و این چهار صنفست اول رطوبتی که ملصوقست در اطراف عروق شعریه که خون را باعضا میرساند دوم رطوبتی که در اعضا منتشر شده و استعداد آن دارد که تغذیه اعضا در حال فقدان غذا کند سوم رطوبتی است قریب العهد بانقطاع و عضوی از جهت مزاج نه از جهت قوام چهارم رطوبتیست که بداخل جوهر اعضای اصلیه میرسد و بدین رطوبت اجزای عضو بیکدیگر اتصال دارند هفتم بیاید در اعضا است و آن عبارتست از استحاله رطوبات و ماده که شبیه باعضا شود باعتبار هیئت و صورت و این هر سه هفتم را کیموس گویند چنانچه لطیفه هفتم سوم هر جزو یکه لائق هر عضوی باشد بدان عضو رسد تا قوت مصوره هر جزو را برنگ همان عضو گرداند و درین حالت قوای مذکوره درین عضو باطمان فعل خود کنند و کثیف را لطیف بازنجذا نمایند پس آنچه کثیف است بدل ما یتحلل گردد و لطیف را قوت مولده بصلب کشد تا صورت منی گیرد بدانکه در هر هفتم فضله میماند اگر آن فضله دفع نشود و جمع ماند سبب فساد گردد و آنچه دفعش ضرورست فضله سه هفتم معده می کیدی و عضویست و هر یک را طریقیست که بدان دفع شود مثلاً فضلهٔ هفتم اول بینی و اسهال و فضلهٔ هفتم ثانی ببول و فضلهٔ هفتم سوم بعرق و آنچه خبز گندم سریع الهضم ست و کیلوس حاصله او بخوبی مبدل بساسای موی میگردد و بدایش فزایش خلط منغذی و خلط حیوانی و ترشی پس از هر آرد که خبز طیار کنند باید که از سبوس صاف نموده خمیر کرده پزند تا سبک و مفنجی گردد و بعد سه چهار روز از پختن بخورند و خبز نرم را از یک تا دو روز و بسیار نرم خوب نیست که بلع به آسانی نمیشود و بدان سبب بیفاق سرشته نمیگردد و پس هر قدر که صلب و خشک بود بهتر است بعد اکل غذا استعمال سکنجبین یا مثل آن در هضم خبز مفید است و کمتر خمیر پزند و قلیل العدد و بمرور کم مقدار شدند طبی هضمست و کیلوس که پیدا کند کیلوس این زیاده خلط خشن کمتر از دو بساسایت و کمتر ازین در ترشی مبدل شود خبز متوسط ازین بهتر است ترشی خمیر میگردد و سریع الهضم ست و کیلوس که پیدا کند کیلوس است خلط بالسا میکا و ترشی ما می آید خبز فرت کرده این نیز زود طی الهضم و کیلوس حاصله ضعیف می بود و ما دهٔ کم پیدا کند و بالسایت و ترشی اندک و مائیت بیش نکاهو غذای خوب است خام و پخته می خورند و باسانی مبدل بکیلوس میگردد و کیلوس آن رطبغم و دیگر اخلاط مائی و ساسای موی و غیره مبدل میشود اما در ترشی کمتر و در بالسایت زیاده الحذا در صفرا و هیجان ترشی و امراض ریشه و سیلان خون و حمی بهتر است مگر مستسقی را اذیت میدهد و احداث سدد در امراض طحال مینماید کاهو سهل الهضم ست و کیلوس کز این حاصل شود به بکیلو ترش زیاده مبدل میگردد و دو رطبغم اندک و بخلط منغذی زیاده ترپس غذای خوب و مدد و تمامی لیکوریا و ساسای مویست لهذا در حالت صحت و مرض طحل می آرند گاو زبان باسانی کیلوس جدید شده زیاده بخلط منغذی کثیف مائی و لزج مبدل میگردد و پس در حالت صحت و مرض قبض باشد یا اسهال خوردنش بهتر سلق بعد اکل بسرعت در ترشی منغذی نافذ شده بکیلوس مبدل گشته و ساسای موی حاصل میگردد و غذای خلط منغذی زیاده تر میشود و مائیت و لزوجت ازان کمتر می برآید پس در مرض و صحیح استعمال او مناسب اسفاناخ بخیش خمیرین و خوش طعم از برگست و نافذتر در ترشی و کیلوسی که ازو حاصل میشود بترشی جسم مبدل میگردد

و ما بقی در بالسامیت و غلظ منفذی مورد مائیت و لزوجت هیچ نه لهذا کسی که غلبه صفرا و یا مکزیا یکیکو و بضاق و امراض ریشه و غیره دارد یا محموم بود باید که ازین پرهیز و آنانکه سدد و ریاح از اخراج ثفل و لبن دارند استعمال این با آنها مناسب **کلم** زود هضم و کیلوس مستحصله او در تمامی لیکیو و ماسای دموی مساوی منقسم میگردد و چون خواص بارد و یابس بدین سبب در اجزای جسم همه قسمه مساوی میرساند لهذا بهمه مزاج موافقت دارد و محموم مخالفت همچو ندخرفه دیر هضم و در اسهال و امراض ریشی و سیلان دم دموی و اسهال مفید و در سده و انجماد و ماده و غلظ خون و غلبه بلغم و قلت بریش خلاط و احتباس طمث و قبض و غیره مضر و گاهی غیر منهضم و نفضلی برآید عصی **الراعی** بآسانی در ترشی منفذی نافذ میگردد و کیلوس مستحصله آن بریشی بدن مبدل میشود و مابقی بخلط منفذیه و اجزای سلبه **حماض** بآسانی در ترشی منفذی نفوذ میکند و ترشی بریشی رسیده زیاده مدد مینماید و کیلوسی که ازان حاصل میگردد و هم مبدل بتریشی و ماده خمیر شدنی میشود و برای اخلاط مالیخی چنین باقی نمیماند پس در سدد و استسقای لحمی و قلت حرکت گردشه و بند شدن بریش اخلاط چون طمث بول و غیره و تنفر طبع و امراض قابضه مفید اما در حمی و امراض ریشه و سیاله مضر **تلبجم** سریع الهضم کیلوس مستحصله او بخلط ترشی و مائی مساوی مبدل میگردد و در بالسامیت کم و در امراض سدد و حبس بریش اخلاط و احتباس طمث و بول مفید مزید شوق غذا و امراض که بسبب لیونت بوند چون حمی و اسهال و غیره مضر باید که قشر بالای او دور بکند چرا که بغایت حریف و پر از نفخ کثیر نسبت بهیچ دیگر ست **ترب** سریع الهضم تر از شلجم و کیلوس مستحصله آن زیاده در ترشی و خمیر مبدل میگردد و کم در مائیت و کثیر در بالسامیت و در لزوجت هیچ نه لهذا برای امراض سدد و حبس و احتباس و ماده منجمد و قلت بریش اخلاط چون بول طمث لبن و غیره مفید و برای حمی و اسهال و دیابیطس و قطیه بول و ریش خون و غیره مضر گر سریع الهضم کیلوس محصله آن در ترشی و ماسای موی بالسا یکو مساوی مبدل میگردد و در مائیت و لزوجت هیچ نه لهذا در سدد و احتباس بریش اخلاط و فضله و کمی بول و طمث و امراض مراق النفع و در امراض ریشه و اسهال و غیره مضر خام و پخته میخورند **ثوم** بآسانی مبدل بکیلوس میشود بهر نهذا که خورند آنرا نیز بآسانی هضم میساز د دارقوت حاده خود بالکل حفظ لیکور ترشی و خمیری مینماید در اخلاط مالیخی هیچ نه لهذا کسانیکه استعمال ثوم میکنند قویتر میباشند و در سدد و احتباس و انجماد و امراض بلغمی و خلط لزج و قطع حیات مفید در امراض بلیه و ریشه و حمی و غیره مضر **بصل** خواص و مانند ثوم ست و کذا ضرر و بآسانی در ترشی منفذی خل میاید و کیلوس مستحصله آن در ترشی محلله و خمیری مبدل میگردد و در مائیت اندک و در بالسامیت و لزوجت هیچ نه بسبب بآسانی مبدل بکیلوس میشود و فضله اندک میاید و از تمامی حبوب انفخست و کیلوس مستحصله آن زیاده نفخ مبدل میگردد و در بالسامیت کم لهذا در حالت صحت و مرض غذای خوبست و برای امراض ریشه و اسهال و سرعات و ضیق دوق و غیره مفید **نخود** از دیگر حبوبات غذای خوبست و بخوبی در ترشی منفذی نافذ میگردد و کیلوس مستحصله آن زیاده در خلط غذائی و بالسا میکو مبدل میشود و کم در ترشی لهذا بعموم در امراض ریشه که با سهال متعلق اند مفید مگر صاحب قبض و سده **لوبیا** نسبت بنخود و غلیظ تر ست کیلوس مستحصله او زیاده در ماده لزجه و اندک در بالسامیت و کثیر در ترشی مبدل میگردد **باقلا** زود هضم کیلوس مستحصله او زیاده در خلط لزج و ماسای موی مبدل میشود و باقی در بالسامیت و در ترشی و مائی هیچ نه لهذا برای امراض ریشه و ماده رقیقه و ترشی و کثیرت طبع مفید است **سیم** خشک بخورند سیم بآسانی در ترشی کینکبوا تو نافذ میگردد و کیلوس مستحصله او زیاده

در بالسامیت و کم در غلاظت و متوسط در ترشی مبدل میگردد لهذا ناقه هر امراض استعمال میکنند سبز و خشک مستعمل است کر سنه سریع الهضم و در ترشی معدی و بزودی مبدل بکیلوس میگردد و زیاده در ترشی و کم در غلاظت و متوسط بغذای جزای صلب و غلط حیوانی میرسد لهذا در ناقه و مبتلای امراض اسهال وغیره استعمال آن رائجست چراکه در ماسای موی ساوی تقسیم می یابد ترمس بآسانی مبدل بکیلوس میگردد و کیلوس مستحصله او زیاده در غلط ترش و مابقی ذر بالسامیت مبدل میگردد و سبز آن را اطفال و زنان بخوبی میخورند خربزه دو قسمت کی تابستانی که بعد پختگی فوراً میخورند و ماندن نمی تواند چرا که بسبب نرمی عفن میگردد دو دوم بهاری و تا بسر ما میماند و این بسبب صلبیت و پر پاست بعد اکل سریع الهضم بوده و بآسانی در ترشی معدی و جسم مائی نافذ میگردد و کیلوس مستحصله آن در ترشی و بلغم مبدل میگردد و در بالسامیت و ماده غلیظ اندک لهذا باجزای صلب اندک تلیین میدهد پس کسیکه مبتلای امراض اسهال و حمی و غیره باشد از این پرهیز و تربز سریع الهضم و بآسانی در ترشی کنیکو با توانا نفذ میگردد و کیلوس مستحصله آن در ترشی مبدل میگردد و مابقی به بائیت و در غلاظت هیچ نه لهذا بصاحب سدد و سوء هضم و کمی بزیش فضله طبشی و بواسیری و بول مفید و در مرض اسهال و حمی محرقه و غب و ربع و غیره مضر خیار دیر هضم کیلوس مستحصله آن اکثر غذای عصاره غلیظ همیگردد و بعضی بمائیت و ترشی و دهنیت هیچ ندارد لهذا بمجموع در امراض ریشه مفید و در امراض قابضه مضر و فتیکه زرد و رسیده گردد و خورند و خام و نارس ابکار نبرند کدو نوع تسمت یکی سفید که قرع گویند و در بهار میشود دوم را که در سرما میشود و این را مینا نامند و شیرین میباشد کیلوس مستحصله سفید زیاده و بلغم کم بهنیت در ترشی و کمتر بغلط غلیظ مبدل میشود و مزید امراض ریشه هست کیلوس مستحصله زرد زیاده تر ترشی و مابقی بلغم و بخلط دهنی و غلیظ کیسان مبدل میگردد و مزید امراض غلیظه هست باید که تخم پخته خورند بادنجان در بهنیت ضعیف المعده را پرهیز از وی لازم کیلوس مستحصله آن بخوبی غذای بلغم میگردد و لهذا کثرت وی کیلوس غلیظ پیدا میکند و دو بهنیت کم در ترشی هیچ نه ـ

فلفل غذا را خراب میسازد و باصحا هم بدست اگر زیاده خورند نقصان آرد مگر یک نفع دارد که پاره ازان با نان خورند لعاب دهن او را زائل میکند می آمیزد و بدانسبب نزدی دفع کرده تیز و کیلوس او چون زود ترش مبدل میگردد و در بهنیت غلظت و بیت هیچ نه و مولد امراض ریشی و حمی حاده است **لوز** بآسانی مبدل بکیلوس میگردد و فضله این اندک می برآید و خلط ترش و دهنی بسیار پیدا میشود و مائیت و لزوجت هیچ نه لهذا بناقهین و ضعفا و کسی که ادرار قابضه چون سدد و قلت بیزش و کمی اخراج طمث و بول و عرق اذیت یابد نفع و در حمیات و کسی که امراض سهالی و ریشی دارد مضر خورند و خواص مانند لوز مگر دهنیت کثیر دارد لهذا منفتح تر است و بآسانی در کیلوس مبدل میگردد و از کیلوس این عصاره دهنی بسیار پیدا میگردد **فندق** در خواص و تغذیه و تولید دم مثال لوز و جوزست **چلغوزه** کثیر الغذاست و در خواص مانند لوز **انگور** لطیف و افضل الغذا که بالسامیت کثیر دارد و بآسانی مبدل و کیلوس میگردد و کیلوس مستحصله آن زیاده در ماده ترش و کمتر در مائیت و متوسط بالسامیت صرف میشود و در لزوجت هیچ نه **کشمش** از انگور بهتر است و برای ناقهین امراض غذا خوبست و کسی که امراض قابضه دارد انسب و در امراض ریشی مضر **انجیر** بآسانی در ترشی مبدل میگردد و کیلوس خوش طعم پیدا میشود و در ترشی کم بالسامیکه صرف میگردد و به لاغر و کسی که تهماکم دارد مفید منفتح سدد و مزمن قبض و حبس طمث لابامراض ریشی و سیاله مضر **ناشپاتی** شیرین و ترش و مخوش میباشد زود هضم بآسانی در ترشی معدنی نافذ

میشود و کیلوس مستحصلهٔ آن در مرائیت و بالسامیت و عصاره سادومی منقسم میگردد و با صمغ و مرضلی مناسب و بمرض سیاله و ریزشی مضر و خام مخمر نمیشود که قابض است و بامراض قابضه ضرر دارد و بهی منفتح مخرج مرقق و بآسانی در ترشی معدی نافذ میگردد و کیلوس مستحصلهٔ زیاده در ترشی و اندک در بالسامیت که در مرائیت صرف میگردد و در لزوجت هیچ نه لهذا در سده و کمی اخراج بول و طمث و لبن و غیره مفید و در امراض سیاله چون سهال شکم و نزف الدم وغیره مضر **شقاالوا** آرود یرقم چون کیلوس مستحصلهٔ آن بعصاره غلیظ و اجزای مائی زیاده مبدل میگردد و در بالسامیکا و ترشی کم لهذا بسیده و قوی معده استعمال و مناسب و بصاحب سده و امراض قابضه و دموی و غیره مضر **سیب** ترش شیرین میباشد بآسانی هضم شود و کیلوس محصلهٔ شیرین در بالسامیت و کیلوس محصلهٔ ترش در حموضت صرف میشود و بکسیکه امراض سدوی و قابضه دارند مفید و در امراض ریزشی و سیاله مضر انار شیرین و ترش و میخوش میباشد بآسانی کیلوس جیده میگردد و بالتمام ترشی مبدل میشود و اندکی ببالسامیت و در مرائیت و لزوجت هیچ نه لهذا برای سوء هضم و کمی طمث و امراض سدوی و قابضه مفید و با مراض سیاله مضر **آلو** سریع الهضم کیلوس مستحصلهٔ آن همه در ترشی و بالسامیت مبدل میگردد و در مرائیت و لزوجت هیچ نه لهذا در امراض سدوی و قبض و کمی بزرش مفید و در امراض سیاله و اسهالی مضر **آلوبالو** شیرین و ترش و میخوش می باشد بعضی سیاه بعضی سرخ بعضی سفید و بعضی صلب بعضی نرم و بعضی متوسط و در صلابت و لین میبود و از شیرین بالسامیت و از ترش ترشی زیاده میگردد و در خواص مانند آلو **توت** سریع الهضم کیلوس مستحصلهٔ او زیاده در خلط بالسامیکا مبدل میگردد و در لزوجت و مائیت هیچ نه لهذا برای ناقه امراض سدوی و غیره و آنانکه بصحت گذاردقات میکنند مفیدست **نارنج** ترش و شیرین و میخوش میباشد میخوش خوش طعم میبود و استعمال ترش برای اعتدال غذاست و استعمال شیرین برای مرغوبی معده و اقسام سریع الهضم و بسرعت کیلوس میگردد و آن در بالسامیت و ترشی مبدل میگردد و در غلظت و مائیت هیچ نه لهذا در امراض سدوی و کمی بزرش مفید و با مراض ریزشی و سیاله مضر **لیمو** و **ترنج** هر دو در خواص مانند نارنج اند **زیتون** بطی الهضمست بسبب اکثرت دهنیت که در همه اجزای خود دارد لهذا قدری همراه لحم آمیخته میخورند کیلوس مستحصلهٔ آن همه در خلط بالسامیکا مبدل میگردد و در ترشی و مائیت هیچ نه لهذا بکسی که مرطوبی و ضعیف و لاغر و مستسقی بود مفیدست بله الکل قدر اعتدال از روغن است سمر که نافذ مخل مرقق مخرج مخمر مشتهی مفتح سدد و کرم است اندک بحرور و محموم و بکسی که امراض سیاله دارد مضر **روغن سیاه** هضمش سریع الاشتعالست مانند کبریت لهذا کبریت نرم میکند و کبریت را روغن مصلب میخوانند تنها نمیخورند مگر همراه طعام و همه آن مبدل در بالسامیت که بدلهای اجزای صلبه در کار است میشود و در خریطه با سیاه تا وقت ضرورت کار آید پس برای مهزول و ناقه امراض مفید و بردم فربه مضر **نمک** مرقق ماده غلیظ مفتح سدد و محلل و مخرج فضله مزید گردش و بیزرش مقوی حرکات حسی قدر اعتدال همراه غذا خورند و کثرت آن امراض سیاله آرد و دوقسمست یکی دریائی که از آب دریا سازند و همه جا مستعمل است دوم نمک سنگ و هر دو یک خواص دارند **عسل** بآسانی بکیلوس مبدل میگردد مگر ترشی کم پیدا میشود و با لسانیت زیاده و لزوجت و مائیت هیچ نه مرقق مخرج لین محلل مسهل مدر است و با مراض سیاله و حمی مضر **شکر** کیلوس مستحصله این همه ترشی مبدل میگردد و در بالسامیت اندک و در لزوجت و مائیت هیچ نه استعمال این قدری همراه طعام بهتر و کثرت آن مضر و با مراض سدوی و سوء هضم و حبس طمث و بول و غیره مفید و بجموم و مریضان امراض سیاله مضر **فائده** انسان را باید که استعمال لحم نکند چرا که خدا تعالی

برای اکل لحم در کسی ترکیب حکم نداده مگر باکل بیوه و نباتات نامرضی بدانکه لحم دواب از لحم ماهی طیور مغذی تر بجسم انسانست و کیلوس مستحصله لحم دواب زیاده در ترشی دبالسامیکا مبدل میگردد و در باده از جهه دمائی هیچ نه لحم البقر لحم ماده نسبت بلحم نر در طعم و نضج بهتر و لحم بیضه از همه اولی و هر سه غذای خوب اند چراکه کیلوس معتدله و تازه از روحی کبریتی افزون از دیگر لحوم پیدا میسازد لهذا افضل الاغذاست پس برای حفظ از امراض و هم در مرض و هم در صحت استعمال او میکنند مهراشته خورند و اکل لحم بیضه شیخوار مناسب نیست اگرچه لحم بقر را تمک سرکه کباب او رونق و غیره مالیده چند روز در دخان دارند تباهی محفوظ میماند و خواص غذای خود کم نمیکند و نه سوء هضمی می آرد و قلیه آن خوب پخته میشود لحم قوچ نر از آن لالیه و یکساله آزابته و ماده را میش گویند بره غذای خوب مانند مفرزست و در حالت صحت و مرض خورده میشود بسبب نرمی لحم آلیه خوش طعم از لحم گاو است و در غذائیت مثال آن و سریع الهضم تر از و تیکه دو ساله است در غذائیت بهتر و خصی نیز بهتر است لحم بیش اگرچه نخشت اما در غذائیت مانند لحم قوچ لحم جدی غذای خوبست مگر برای تقویت خیر اصلیه مثال لحم بقر نیست لحم بز نر پیر اگرچه از لحم ماده اجزای نرم و ترشی حادکم میگردد و بدانسبب بطعم و عسر الهضم می بود اما غذائی بون نیست لحم بز خصی خوش طعم و در تغذیه اجزای نرم و صلب بهتر لحم بز ماده بسبب صلابت لائق غذا نیست چراکه بسبب زائیدن لاغر و صلب و بطعم میگردد لحم خوک بدو وجه اشرف الاغذاست یکی آنکه بآسانی هضم میگردد بدون قیام عام که تمامی لحوم دوا دارند دوم آنکه کیلوس مستحصله این زیاده در غلظ ترشی و خمیری و بالسامیکا مبدل میگردد و اندک در غلظ غلیظ و باشتخاص کثیر الریاضت و مردمان متابل مفید چراکه مولد نیست و بمزمنه نافع بسبب زیاده کردن شیر و بحوامل مفید بسبب تولید غلظ غذائی و بامراض سدد می قبض النفس و بامراض ترشی و سیاله مضر اما این خواص در لحم خوک فربه اند رلاغر و باید که شحم هم نبود که شحم ثقیل معده می آرد لحم بیضه خوک خوش طعم فضل الاغذا سریع الهضم است و کیلوس مستحصله آن همه در ترشی مبدل میگردد و بهمین سبب کسانیکه استعمال این میتمایند و میباشند لحم اهلی چند الهضم است و در ماده ترشی زیاده و لزج یکسان تقسیم میگردد لحم ارنب بآسانی هضم میشود و در ترشی و دهنیت مبدل میگردد مغز غذای لطیف و افضل از همه اشیاست و تیکه در معده میرسد مبدل بکیلوس نمیگردد و بسبب نرمی خود بآسانی در ترشی نافذ میشود و در بالسامیت و غلظ ترش مبدل میگردد زبان غذائیست خوب خوش طعم زود هضم و کیلوس مستحصله آن در ترشی و دهنیت و غلظ اغلیظ مساوی منقسم میشود گوش و لب غذائیست خوب زود هضم و شامل عضله و غشا کیلوس ازین حاصل میگردد شکمبه را اکل شکمبه حیوانات هیچ زبونی نیست چراکه غشائیست و شی غشای لائق خوش است مثال لحم که غشائی و عضلی میباشد و شی صرف غشائی بوجه احسن در معده هضم میگردد و کیلوس مستحصله این مثال کیلوس دیگر عضلات تقسیم می یابد و همین وجه را معیار قیاس کنند کبد غذای نرم و رقیق و سریع الهضم است و کیلوس مستحصله او در ترشی و دهنیت مساوی منقسم میگردد و سپرز غذا ئیست خوب و در ترشی معده می افتد میگردد و کیلوس مستحصله این در تغذیه یا ماده ترش و دهنی و غلیظ مساوی تقسیم می یابد مری غذای خوبست قلب غذای خوبست و بخوبی طبخ می یابد و کیلوس مستحصله آن بخون مبدل میگردد کلیه مثال دماغ و صفت بیش غذای نیک اند و کیلوس مستحصله این همه در غلاظت و غلظ دهنی صرف میشود اکارع بخوبی در معده هضم میگردند و کیلوس مستحصله این در غلظ ترش و دهنی و غلیظ مبدل میگردد

خون معده و معاء ان باساریقا موصیست و بآسانی در کیلوس اصل میگردد و بترشی معدی نافذ میشود **لبن** برای تغذیه و تنمیه جسم غذای خوب است بدو دلیل یکی آنکه برای تغذیه حیوان غذای مقرریست از جانب خدا دوم آنکه جزو لبن از اجزای حیوانیست مصنوعی نیست **روغن زرد** کثرت اکل او منع است قدری همراه تره بقول وغیره خورند و چون جزو کبریتی و ترش دارد بآسانی در معده نفخ می یابد و کیلوس محصله او در اخلاط ترش و بالسامیکا منقسم میگردند و در غلاظت هیچ نه لهذا بصاحب سدد و کمی بترشه طمث و بول وغیره ولاغر مفید و در امراض بیترشی و سیال حیض **جبن** اکل بنیر فقط منع است همراه نان وغیره خورند و چون هضم او در معده و تقسیم کیلوس آن در اخلاط بخوبی تمام است از کثرت اکلش کیلوس غلیظتر حاصل میشود و خلط ترش زیاده پیدا میگردد و از کثرت ترشی امراض بسیار حادث میگردند **مائیت لبن** بسبب رقت بآسانی از ترشی معدی هضم میگردد و چون جزوی از اجزای مائی و ترشی است مشکلے مانند آب ترشی می آرد **لحم دجاج** نرم خوش آینده سریع الهضم است و کیلوس محصله آن همه در ترشی مبدل میگردد و در غلاظت اندک و در مائیت هیچ نه مرقش غذای خوبست امراض الغثیان حمی محرقه و فلغمونی درونی و دیگر امراض که در آن تنقیه خون قدر جوش او ضرور است مرق قوی از دجاج یا فروج تناول نباید کرد بدو سبب یکی آنکه مریض را افراط غذا ضرور نیست دوم آنکه ماده غذائی از ان بسیار می برآید و بدان سبب ازدیاد امراض مذکوره میگردد اما در دیگر امراض که دران ضرورت فصد نباشد و در ناقه همه امراض جائز **لحم مرغ** در طبع مثال دجاجست چراکه نر اوست **لحم فروج** در طبع و غذائیت مانند دجاجست **بیضه** سه جسم مختلف دارد و بیاض و یک صفرت یکی از بیاض که بغایت لزج و ثقیل است تخم مولده طیور است دوم که سبکتر و رقیقست برای حفظ او و تشکل شدن بچه او و ظهور افزایش قبل از کلان شدن بکار می آید چراکه غذای اولین است و صفرت غذای دوم طیور نوست که از روز اول تا ظهور روشنی مقرر گشته بدانکه صفرت سریع الهضم است و در ترشی جسم نافذ میگردد و بیاض که بعضی قوام لزج دارد بسبب آن بطی الهضم است باید که آنقدر رلت کنند که مختلط گردند پس نیمبرشت خورند تا بسرعت هضم گردد و اکل صفرت بغیر بیاض بهتر اگر مدارند سریع الهضم و اگر صلب نیز بطی الهضم باشد و کیلوس محصله این بسبب داشتن اجزای لزج و غلیظ در خون ماده غلیظ مبدل میگردد و دیگر اجزای کبریتی و دهنی در بالسامیت و رقت تبدیل می یابند و چون اجزای شیرین اندک اند بترشی کم مبدل میگردد و در بلغم وغیره اخلاط هیچ نه لهذا صفرت بیض برای ناقهین و مهزولین غذای خوبست و بمریضان سدد و کمی طمث و سوء القنیه مضر و بعد اکل همه مبدل بکیلوس میگردد و فضله هیچ نمی برآید حباری او از دجاج تفاوت ندارد و بآسانی هضم میگردد و کیلوس مستحصله این در مادهٔ دهنی و ترش مساوی منقسم میشود و در ماده غلیظ و مائی هیچ نه **قبج** در خواص جوهر مانند دجاجست و بعد هضم در مادها بالسامی موجی تغذیه اجزای صلب مساوی میرسد و در حالت صحت مرض بسبب می خوش طعمی مستعمل **مرغابی** نیز از طیور ابی شمرده میشود اگرچه اکثر اوقات در آب میماند و دیر هضم و کیلوس مستحصله این مبدل در خلط لبغایت خوش که تقسیم آن زیاده مد ماده غلیظه دیگر اجزای بالسامیکا و ترش است میشود و در مائیت هیچ نه **بط** از مرغابی تفاوت ندارد و کیلوس مستحصله این بنسبت ماده غلیظ در بالسامیت و ترشی زیاده مبدل میگردد **دراج** لحم او از طیور صحرائی نرم و سریع الهضم است کیلوس او مبدل بخلط بالسامیکا و ترش میگردد و بمائیت و غلاظت هیچ نه لهذا بناقه بمرض و صاحب سدد و کمی ترشی و سوء الهضمی غذای خوبست و کسی که غذا خوب خورند و موی مزاج باشند بسبب ازدیاد خون و خلط ترش که از ادنی هیجان آن سکته و مفاصل و فلغمونی وغیره پیدا میشود مضر بود و در طبع و خواص مانند دراج **ماهی** فقط لحم او خورده میشود

واز احشاء مغز وغیره هیچ نه نگروقت ضرور از جگر و سینه غانه میخورند واکثر لحم ماهی سفید نظر می آید مگر در ماهی که بسیار کلان بود مرغ مثال لحم ماهی معلوم میشود ماهی کلان نسبت بخرد طی الهضم است و هرچنانکه خرد بود دیر هضم شود سوای زین لحم ماهی نسبت بلحم بهائم سریع الهضم است چراکه کیلوس مستحصله آن همه در ماسای موی میگردد و ماهی تازه بهتر بود و طبخ از کباب بهتر بود و اقسام ماهی بسیار است لهذا در ذائقه و هضم تشخیص کیلوس بماسای موی تفاوت دارند و ماهی چوئی نسبت بدیگر بهتر میباشد **فصل هفتم در فکر شیر** سفید و خوشبو و خوش مزه و خوش قوام شیر اگر گوسفندی نمکیده نوشند اولی الاسهال وقت که دوشند گرم گرم نوشند وحیوانی که شیر او نوشند باید که جوان تندرست و در فربهی لاغری میانه بود و کثیر الشحم نباشد و تا چهل روز از زادن نگذرند نوشند که غلیظ میباشد شیر حیوان کثیر الریاضت لطیف و دوهنم بود شیر حیوان کوهی بهتر باشد شیر حیوان اهلی که کنجاره و سبوس خورد ثقیل و غلیظ بود شیر حیوان چرائی خوشتر باشد شیر حیوانیکه مدت آبستنی او با آبستنی مردم بهتر شیر حیوان سفید و ضعیف باشد شیر حیوان سیاه موقوی بود و بدیر از حال بگردد و شیر بهاری ترش زیاده دارد شیر تابستانی غلیظ باشد **قول جالینوس** کودکی بود که شیر مادرش بدبود همه بدن طفل ازش گردید **فائده** تا که شیر هضم گردد هیچ طعام مشراب نخورند و حرکت قوی ابهد شرب شیر نمایند و نیز بالای طعام نخورند اگر شیر را بنمک یا شکر خورند در معده بسته شود اگر در وقت جوشیدن عسل کنند خوش مزه شود آمیزند بهتر و نمک هم همین قدر **فصل هشتم در فکر شراب** مزاج و حرارت شراب انگوری تن مردم را غریب نیست بلکه مناسب حرارت غریزیست که تن مردم بدان زنده است و اگرچه بصناعت از میوه های دیگر شیره مانند کشند تا بجوشد و مسکر شود هر یک طبع میوه خود دارد و یا گرمتر یا سردتر یا غلیظ تر یا باد ناک تر از انگوری باشد و بدان بالودگی نشود و جزوار ضعیف مائی تمام جدا نگردد چنانکه از انگور میشود بدین سبب به انگوری نمیرسد **قول رونس** مزید حرارت غریزی و قوت روح هاضم طعام معتدل اخلاط مصفی خون محسن لون حافظ تندرستی مسمن مانعین مدر صفراوی مختلط بخون مذیب بلغم خام فسرده غاسل عروق از اخلاط بد مزیله بهتر کلیه وقولنج یحی مغذا زود باطراف رساند و خون را گوشت گرداند **قول جالینوس** کاسر باد معده منفتح سده فراخ کننده عروق رساننده غذا بهمه تن لطیف کننده عرق برآرنده ابخره غلیظ آرنده خواب خوش **قول بقراط** برآرنده خلط خام فسرده مفرح نفس تازه کننده روح مقوی دل و دلیر امراض و تبهای گرم نیز دهند **قول جالینوس** کورو و مقوی معده و قوی مزید حرارت طبعی مفرح قلب شهی به کننده جراحت است اگر اطراف مریض غشی و ضعیف دخم طبیب گرم نهند و پوشیده دارند ستر او روح انسانی کند اگر قدر اعتدال نوشند همین عمل کند مرغ ماتیو فایو قرمز نخم آمیخته با لندر مقوی باه مزید روح فراخ غشی دسم است و برای مرج الفواد و قی و غشی که سبب ضعف معده باشد نافع مقوی شهی قاطع بلغم خواب آرنده مدقوت و برای تخلیا نفع باید که وقت طعام قدری نوشند و کثرت نکنند و بر بنار سه استعمال نمایند **قول بوعلی** خرصالح مولد خون صاف مقوی احشا و باه برباد رنده بدن و در رق کهول مانند شیر است در حق اطفال پس اگر دو سه اونس نوشند سرب نوشند اگر کشت اونس نوشند آب آمیخته اگر آمیخته نوشند نور آنوشند مگر بعد اختلاط آب نیم تا یکساعت دار ندلیس نوشند و اگر نور آنوشند ریاح در عشه امراض عصبی آرد **قول دیسقوریدوس** برای سموم باروده چون افیون شوکران مفید و خمر قوی ملدوغ العقرب انا ذا گر کسی عادی بشرب او باشد و یگذارد سودا و اندیشه و غم بی سبب پدید آید هضم تباه گردد لاغر شود و حرارت غریزی قلت پذیرد و قوتها ضعیف گردد و اخلاط کژ از شرب او بفرق و

بول و براز فوق بیرون میشند در تن باقی مانند و انواع امراض آرند پس لازم که اندک و باندازه خورند تا نفع دهد و اگر از اندازه درگذرند حرارت غریزی ضعیف شود و وسواس اندیشه بدویوانگی کندی فهم نسیان تیرگی چشم تباهی حواس ترسیدن در خواب بیداری سکته فالج رعشه خناق بسرسام تباهی مزاج ضعف کبد سدد استقا صداع وجع الاسنان و م گرم موت فجایه بدید آید و مضرت خمر بیش از منفعت است چرا که نفع او را حدی معلوم و ضرر آنرا نهایت نه

قول جالینوس کورو وازکثرت خمر حرارت طبعی و صحت و زندگی کم میگردد و بعد طبعی نمیرسد و اگر رسد به تهیج وجه و بدی لون خفقان و سکته فالج تشنج صرع و غیره امراض مهلکه گرفتار گردد معده و دماغ و اعصاب ضعیف شوند اشتها برود خلیان خون وجع مفاصل عشه ذات الجنب غلبه کثرت طمث حکه کلوان سدد استقا و غیره امراض پدید آید و انسان قابل توالد نماند بسبب ترطیب و ترقیق منی و اگر طفل تولد شود کم عمر بود و اگر زید بامراض و علت اشتا گرفتار ماند و نیز سبب تبی میگردد و دران وقت هرکه می بیند بدبیگوید

قول فیثاغورس کثرت خمر معدن گناهها سلسله عیوب مکمد دماغ مخرب حواس و چشمه طوفان زبان مزید معصیت دوشیزه شدت نماینده امراض مخرب زندگیست

قول سانت پیدر و شیطان ملائم و سم شیرین و پدید کننده گناه و عیوبست

قول سلیمان کثرت این شمال مارست که میکشد و عمر کوتاه میسازد و منع تولید مینماید و در وجع مفاصل و تهیان مانیا و دوار و سرسام و جمله ذوات الجنب و ذوات الریه و صرع و صداع و غیره مضر

قول دون انتونیو هرکرا حفظ صحت منظور باشد شبانه خمر بجای آب نباید و نزد آب اکتفا نماید چه خدای تعالی منفعت در آب عطا کرده و طبع را بران مرغوب ساخته و اگرچه اکثر امراض از خمر ناشی شنید پس استعمال این مانند دوا به مناسب نه که هر وقت و اگرچه فریقه اکثر امراض است لیکن بعضهای کثیر چون وال ترشی معدی و کثرت عطش و تنفر طبع و حرارت احشا و قلب و صداع و غلیان دم و ریزش فزله و لقوه و صرع و سکته و وجع مفاصل و عضله و قولنج و تشنج و قلعونی در دونی و بیرونی و حمی محرقه و حمی دوق و ضیق و استسقای زقی و لحمی و تکدر حواس و زوال عقل می آرد و زیاد غصه و باه مینماید **بدانکه** مزاج خمر حار رطب ست پس کودک تا که بنیزده سالگی نرسیده خمر ندهند چه مزاج طفل هرگز ست آتش پرآتش افزاید و مزاج او از اعتدال بیرون شود و بعد بنیزده سالگی باندازه دهند اگر مزاج او حار رطب باشد ممزوج خورد و مستی نکند و طبع مرد جوان گرم و خشک باشد آنرا هم نشاید که موجب امراض صفراوی گردد و مرد کهل را مزاج سخت گرم نباشد آنرا موافق بود و اگر کهل باشد که مزاج او بسوی گرمی گراید آنرا سخت سود دارد و مرد سرد مزاج پیر را طبع باید تا باین باشد آنرا موافق ترین اشیاست اگر باندازه خورد **بدانکه** شب خمر در اول و میانه بهار سود دارد و اغلاط را که در زمستان گرد آمده لطیف کند و باد را و اجابت بیرون آرد و در آخر فصل بهار تا بستان تا آخر فصل خزان صلب نباشد خاصه شراب کهن و اگر خورد ممزوج آب سرد نوشد در مواضع سرد اندیشه ترش خورد و از مستی پرهیزد و در فصل خزان زیان کمتر کند بلکه سود دارد با یکه وال طعام موافق خورد و وقتیکه قدری گرانی کرده شود و شراب صاف خوش ممزوج آب نوشد و از سیمای بدنی و نفسانی آسوده ماند اگر مطبوعی باشد اندک اندک از آب کاهد و از خمر افزاید بتدریج و وقت شرب سخن بسیار نگوید و حرکت بسیار نکند و تا از مستی بیرون نیاید دیگر باده ننوشد و همواره مجلس شراب معتدل باید اگر اندکی بسری گراید شاید و خانه فراخ پاکیزه بغیر رنگها و صور تها باید و در صحرا و زیر آسمان نشستن مداومت نکند از آنکه در خانه فایده تشخیص آنکه معده چه باشد و طعام نگوارد و جشا آید اشتها نباشد و طعام در معده دیر ماند و چون آب نوشند شکم باد گیرد و قولنج کند آنرا نه وبیست که خمر نوشد **بدانکه** سبب نشاط و اندکی از نفس و این چنان باشد که خمر خورد را بهوشد و قوت عقل کم کند و قوت شهوت

افزاید پس چون خرد پوشیده گردد مردم در کار اندیشه نکند واز عاقبت کار غافل شود و هر چه کند باک ندارد و هر گاه که قوت شهوت قوی شود خرد را مقهور سازد و از کار او باز دارد تا بطبع بیهی رسد و از اثر هایی نشاط اول دم زدن و شعر خواندن و بازی کردن پدید آید و ناگردنی کردن گیرد تا بطبع بیهی رسد و قلت و کثرت این حال مقدار کمی و زیادتی خمر باشد و دوم زنن و این چنانست که شراب بخون آمیزد و از جگر سوی قلب شود و قلب گرم گردد و گرمی در همه تن گسترد و دوم مردم سخن گوید و دلیر تر گردد و بزیاده خندد و بیشتر حرکت کند اما سبب موت فجا آنست که خمر بسبب لطافت خود در معده و عروق گذرد و خون گردد و عروق از دی پر شوند و هوا را در عروق جای نماند و بیرون شود یا آنکه ریه پر شود تا نفس نتواند و هر گاه که نفس نتواند هوا فرو نتواند شد و بر نتواند آمد پس حال بمیرد **فصل نهم در خواب و بیداری** خواب ابطال قوتیست از فعل و حرکت و میل بسکون نمودن جهت استراحت بیداری میل قوی است بظاهر و فعل و کار ها کردن پس از خواب سکون و از بیداری حرکت ثابت گردید پس اندکی از فرط حرکت و سکون ناشی شود از نیها هم پدید آید لهذا برای حفظ صحت اعتدال اینها لازم و بهترین خواب خوابیست که غرق باشد و تقلب و دران نبود لهذا خواب شب محمود دانسته اند و بهترین وقت وقتیست که غذا هضم شده باشد و بیدار شروع نموده باشد و ماحصل از خواب معتدل هضم غذا و حصول مائیخل و تقویت حواس است در حالیکه بیدار شود و از آثار خواب طبعی است که بعد از استاده قوی الحرکت باشد و تعلی در وجنه نیاید و اگر عکس این بود غیر طبعی بود بدانکه خواب همه قوی طبعی را قوت دهد و ماندگی ببرد و استفراغ مفرط را باز دارد و تن را تری بخشد و غذا بیشتر دهد خواب معتدل مقوی قوی و بدن مکثر و دست و تدارک تحلیل که از حرکت شده نماید و پیران را سخت سود دارد و چرا که در انبعاث حرارت غریزی یاری کرده رطوبت غریبه را نه این سن امعده دور گرداند و قوت حیوانی راحت می یابد خواب بسیار مرطوب مبرد و رازیان دارد و قوی سست کند ثقل سر آرد رطوبت افزاید خواب طویل اگر بعد غذا باشد فربد حرارت غریزی دسمن بدنست و اگر بعد ریاضت یا حمام یا استفراغی باشد که قوت غذائی در تن نمانده ناقص حرارت غریزی سقط قوت ضعف بدنست اگر چه طویل نباشد و زیاده از اعتدال مفسد اخلاط موجب تورم ریشت چشم و وجه و صفرت لون ست خواب ناقص از اعتدال مولد خلط مراریست و شاید که بحد جنون رسد خواب شب غذا هضم کند و تحلیل باز دارد و ماده را بنیز اند اگر تندرستی را خواب بسیار آید بغیر سبب ظاهر چون رنج و ماندگی مقدمه مرض باشد و بیمار را مقدمه تندرستی بود خواب بامداد قبل از انکه حرکت و ریاضت کرده شود و غذای چشیده سخت زیان دارد و سستی کند تن را سرد گرداند تکسر و ماندگی آرد خشکی اندایدگردن خلط باشد خواهای شوریده نماید خواب روز امراض بلغمی و زلاله آرد و رنگ و تباه سازد سپرز بزرگ گرداند کسل آرد اشتهای غذا الضعیف نماید استرخای عصب و ضعف قوی آرد اگر عادی بود زیاده از وه ساعت نخوابد و بتدریج ترک عادت کند خواب بر جوع قوت ساقط کند نهار آن آرد حرارت غریزی را ضعیف کند خواب روز بعوض خواب شب نبایستد و کسیکه بخواب روز عادی بود دفعة ترک عادت ننماید در تابستان گرم کند و رم و روی شکم باشد خواب بیان دارد خاصة در آغاز نوبت حمی و در همه تبهای دیگر هم در آغاز نوبت ضرر دارد و در آخر نوبت سود اگر چه بعض از خواب بهتر است نباید خطیر ست **فائدة** اول ساعتی بر پهلوی راست خوابد پس بر پهلوی چپ گردد خواب بر روی طعام بهتر گوارد و بر قفا اندک راسایش بیشتر باشد و اگر بر قفا زیاده خسپد کابوس فالج سکته آرد و تا که غذا از سر معده فرو نگذرد و بادی که بجنبد تحلیل نپذیرد و خواب نکند

قول دون انتونیو سبب خواب ضعف فعل قوت حیوانی و حرکات جسمست و قوت مذکور بسبب قوتست طبعی یعنی قدر اعتدال و غیر طبعی یعنی مفرط و خواب را برگ مناسبت داده اند و فرط رطوبت مخدوم است و نفع خواب معتدل ستر داد قوت زائله است که کار خانهٔ حواس و حرکت بسبب محنت بیداری زائل و ضعیف گشته باشد و تدبیر جسم از ریاضت و آنکی که در بیداری مینماید آرام باید و زیاده قیام نپذیرد و کثرت خواب بضعف جسم و مجمد مادهاست و سد مجاری لیکن از خواب آنقدر جسم ضعیف نمیگردد که از بیداری می ناقهان و مشائمان و ضعیفان و آنانرا که شب کمتر خوابند و کسانیکه دماغ آنها بسبب کثرت نوشتن متادی شده خواب چاشت قدر ریاضت جسم ضرورست **اما بیداری** هضم و نضج بازدارد و تحلیل و استفراغ افزاید بیوست زیاده کند ضعف دماغ آورد و مردم شریف یابس المزاج را بیشتر زیان دارد و در غلبهٔ خون و امراض صفراوی بخیالی مفید بود **فائده** در حمام رفتن و آب کشیدن و خوش نیگرم سر سر بزیدن خواب زود آرد و کف کثیر و خمر ممزوج و آواز خوش و آهسته و پیوسته چون آواز آب و تاریکی و ماندگی و آسایش یافتن از زود خواب آرد و کسی که خواب نیاید در شب وقت خواب او را بگذارند که تکمیک کند و بیاساید و چشم بهم نهد و پیش او مردم کمتر بنشینند و سخن گویند و از آنچه داشته دارند تا مادّه نشود پس یکبارگی از پیش او دور شوند و خاموش باشند و چراغ بردارند و او را بخواب بازگذارند **قول دون انتونیو** بیداری قوت قوای جسمست که تقسیم کار خانه حس و حرکت مینماید بسبب فعل روح حیوانی نفع بیداری بجا آوردن شکر بجناب باریست که در دنیا بیدار گشته تا بگاه آنکه انسان بوجه احسن حس و حرکات نماید و بیداری را بزندگی نسبت داده اند اگر چه در اعتدال بیداری نفع حفظ صحت کفیل اند اما در بی اعتدالی که زیاده از اندازه باشد ایذا میرسد چه اگر اجزای صلب و ماده ها تحلیل میشوند و جسم ضعیف میگردد و افراط رطوبت باعث بیداریست **فصل دهم در حرکت و سکون** حرکت و سکون از امور ضروریه بهست دو اشیاست را چه اگر انسان را بر احاجت نباشد و نداند حاصل نشود مگر بجذب ملائم و امساک آن قدر که قوت باضعه فعل خود را دارا تمام کند و دفع فضلات آن نماید و این عین حرکت و سکونست پس حاجتمندی بشر بابقای صحت حاصله بتحلیل این دو فعلست و حرکت موجب تسخین میشود اگر بحد افراط نباشد چه افراطش باعث تحلیل است و تحلیل بالآخر ایراث برودت میکند پس این تحلیل در رطوبت غریزی وارد میشود که حافظ حرارت غریزیست پس لازم آمد تحلیل حرارت غریزی لهذا اعتدال در حرکت سبب انبعاث حرارت غریزی میشود و این مستلزمست برای تحلیل فضلات و تقویت اعضا و اعصاب و مستعد شدن بدن برای قبول غذا از اینست که اطبا بانست او در حفظ صحت کن عظیمی میدانند و میگویند حرارتی که از حرکت حاصل شود قریب الجوهرست بجوهر حرارت غریزی و اگر چیزی از حرارت غریزی تحلیل میرود و انچه عوض میدهد آن قوانند شد حارتی باشد که هم از جنس آن بود و این قسم حرارت حاصل نمیشود و مگر از حرارت اعضا و قتی و دیگر می آرد که حرکتی باعتدال کند.

قول دون انتونیو حرکت جنبش جزوی از اجزای بدنست از جای خود تبدیل یابد بانیابد و این دو گونه است اول آنکه جزوی از اجزا حرکت بالذات نماید یعنی از جای خود تبدیل نیابد و این دو نوعست یا آنکه نهایت اجزا بحرکت آید یا زو مرکز خود حرکت دوری کند بوساطت دیگری یا آنکه نهایت جزوی از نهایت اجزای دیگر متصل شده بحرکت آید دوم آنکه بوساطت یک اجزا تمامی اجزا بحرکت آیند یکی بعد دیگری این سه وجه است یا آنکه حرکت طبعی یعنی عضوی از اعضا حرکت طبعی بالذاتی نماید بنا بخاصیت قلب و شرائین و اخلاط و اخلاط بدو وجه حرکت مینمایند یکی در جانبی خود یعنی در وریدو شریان و غیره و دیگری از استخوان برده بحرکت آیند یا حرکت ارادی و او آنست که خداوند اعضا خواهش و شوق خود حرکت کند و این بر سه قسمت

یکی گردش روح دوم گردش خون سوم گردش عضلات و حرکات مادی و آلتی نیز گویند و ظهور این حرکات بدین صورت که تفتیه روح در یک حصه صحیح خلط حیوانی از ابتدای عصب داخل کند آن وقت همانقدر از دیگر اعضا داخل نماید و باخون که در جسم لیفات و جوف عضلات است آمیخته خون را رقیق سازد و بسبب رقت خون لیفات عضلات منقبض و منبسط گردیده بنحوی که ملاصق خود و بعضلات و عظام نزدیک یافته رسد و این را حرکت عشائی گویند و فعل این حرکت آنست که اجزای جسم بجانب شی لائقه و خوشآیند راجع گردند و از ناقص و زبون فرار نمایند یا حرکت مرکبه از حرکات مذکوره است که در عضلات اضلاعی و دیافراگما میشود برای تنفس و حرکت شش از قبض و بسط سینه است بدینطریق که سینه منقبض میشود شش نیز منقبض میگردد و بانبساط شش منبسط **بدانکه** حرکت ریاضت اگویند بر فتار بود یا دون آن که بدان سبب رنجه جسم محنت افتد در ریاضت جسمی فقط برای حفظ صحت مفید نیست بلکه اکثر امراض را که از ماده خام پیدا میشوند نفع مید هد حفظ گردش خون مینماید و بدان سبب بزیش اخلاط نیکو میگردد و در رطوبت و افزر تحلیل میرود و اعضا قوت میابند و قوت زائله عود مینماید و تخمیر سوء هضمی زائل میگردد و اشتهای غذا می افزاید اما قدر ریاضت برای حفظ صحت تا آن وقتست که عرق شروع نماید و وقت ریاضت از هوا پرهیزند و بعد طعام ریاضت قوی نکنند مگر بعد هضم و ریاضت مراقی را مفیدست و مشی بافراط مستسقی را ایذا میدهد بگر قدر ضرورا لقست و از کثرت ریاضت اخلاط رقیق تر میگردند و ریزش کرده موجب حمی میشوند و باجزای صلب نیز ذیت میرسانند بدین افعال آنها را بکلی می آرند لیکن بعضی اسقم ریاضت میکنند و تندرست میمانند پس این موقوف برعادت و طبع است **قول صاحب ذخیره** حرارت غریزی از دل بهمه تن میرسد از سببهای بسیار شی پدید و ضعیف می شود و اندک اندک تحلیل میگردد پس بالضرور عوض او باید رسانید و مدد باید کرد و مدد او حرارت تواند بود و هر حرارت که از بیرون یا درون بدن مردم رسد همه حرارت غریبست و اگر کلان نیست پس هر حرارتی که برای مدد او شاید هم از گوهر او باید و آن جز از حرکت اندام نخواهد بود و چنانکه مردم حرکت کنند اندام گرم شود و حرکت غریزی برافروزد و تازه گردد و مدد یابد و این حرکت را ریاضت گویند و ریاضت دو گونه است یکی حرکت همه اندام چنانچه پیاده رفتن و اسب راندن و این را ریاضت کلی گویند دوم حرکت اندامی که از او حاجت باشد و این را ریاضت جزوی نامند پس ریاضت حرارت غریزی را تازه کند غذا بهتر گوارد و اندام سخت و قوتها قوی گردد و ماده بگداز د و تحلیل یابد و وقت ریاضت معین نیست مگر وقتیکه هضم سوم تمام شود یعنی معده و کبد از غذا خالی گردد و غذا ببروق آید و باندامها رود و مانند ادشود و مردم خواب تمام نیافته و بول انگلین گردید و مشانه دامعا از فضل و بول تهی گشت و وقت ریاضت آمد و اگر وقتیکه هنوز معده و جگر از غذا خالی نگشته ریاضت کنند خلط نامنضم در تن منتشر شود و سده آرد و اگر وقتیکه اخلاط فزون باشد از آنکه ریاضت از تحلیل تواند کرد حرارت ریاضت آن خلط را بگداز و و گرم کند و باعث تب و امراض گردد و باشد که باده از جای خود جنبیده بعضو فرو آید و در مرآرد و باشد که از اخلاط بدن ممتلی بود و در ریاضت قوی اتفاق افتد و اخلاط بحرکت آید و در مجاری نفس و عروق بر شود و گذر روح بسته گردد و ضعا جا بمیرد یا غشی عظیم افتد پس صلب آنست که اول تن را از فضلها بوجه دیگر پاک کنند پس ریاضت نمایند و این همه مضرت ریاضتی است که را بمتلا کنند و اگر برجوع ریاضت کنند رطوبت اصلی بگداز د حرارت غریزی تحلیل پذیرد و سرد مزاجی تشکی تولد کند قوت برود و اگر مزاج صفراوی باشد مضرت عظیم بود **بدانکه** حد ریاضت آنست که رنگ و افروزد و عرق ممتلی شود و نفس بر حال خود باشد و چون آغاز

ماندگی پدید آید ریاضت تمام شد پس اگر صفرا زیست حد ریاضت ازین کمتر کنند و اگر بلغمیست بدین حد رسانند بلکه اندکی فزونتر و باید که اول آهسته کنند و بتدریج سخت تر نمایند تا بنیاتی که قوت ریاضت کنند، تواند و هم بتدریج و آهستگی باز ایستد اگر کسی را ریاضت قوی حاجت بود در مدت فترت نه در وقت چه در قوی خوف تفرق یا انصباب عرق باشد و قبل از ریاضت اول دست بپاپوشت او بدستهای مخالف یا بخفته و درشت مالند مالیدنی معتدل پس بروغن بادام یا روغن کنجد تازه عضلات چرب کنند و نرمی مالند تا که ترمی روغن بعضلات سپس ریاضت کنند و این کسی را باید که عضلات سخت و سمام بسته باشد و غذای غلیظ خورده الا بچندین مالیدن چرب کردن حاجت نبود و چون از ریاضت بایستند در حمام روند و بجایی میان نشینند و آب فاتر که خوش آید بکار دارند و اندکی مالش نرم و آهسته نمایند و در میانه مالیدن دست و پا و عضلات اندام را کشند و نفس را باز کشند و حتی نفس افزو گیرند تا باقی فضول که بحرکت گداخته بسام بیرون آید و تحلیل خرج شود و اگر این مالش هم بروغن باشد بهتر و این هم در کسی که عضلات او سخت و غیره بود حاجت باشد الا او در تابستان که بجای که هوای او صاف و خوش باشد و در زمستان بجای که هوایش گرم و خوش کرده و دور بود و بلوها دور نبوده باشند ریاضت باید کرد **بدانکه** ریاضت پیاده فتح و ریاضت سخت بدست کاری کردن یا سنگ و غیره انداختن یا چیزی گران از جائی بجائی نهادن و ریاضت سینه و حنجره و حلق الحان گوناگون خواندن و غیره باشد اوّل بآهستگی بعده بآواز بلند باید خواند خط بار یکبار گاه گاه دیدن ریاضت چشم و گوش باز زدودن داشتن ریاضت سمع باشد کشتی کردن و کشتی نشستن و اسب نبودن ریاضت همه تن بود تیر انداختن ریاضت دست و بازو سینه و پشت باشد چوگان زدن یا هنتی قوی بود و دست بشاخ درخت یا بچوبی یا بر سنی زده خود را معلق کردن و پا بهم جفت باندن ریاضت قوی همه تن باشد **بدانکه** سکون مفرط موجب استیلا برد مزاج و جمود حرارت غریزیست پس توسط در آن لازم و حفظ صحت هست —

قول دون انتو سکون آنست که اجزاء غشا و غیره آماده نگردد تا از حرکتی که برای امور ضروری میسازند متاذی نگردند لیکن اندازه سکون آنست که قدر حرکت بود و سکون نه در حرکتست و از کثرت و تمامی انحطاط و انجمادی نهند و افعال و بویژه آنها را باسانی موی کم میگردد و انواع امراض پدید آیند مگر بعضی را مانند آبسیاتیق و گاهی مرتیق نشوند پس این منحصر بر عادت و طبعست **فصل یازدهم در استفراغ**

و احتیاس چون اکل غذا برای حصول هاضمه جهت بقای تن از ضروریاتست و غذا نیکه بالتمام مبدل هاضمه شود و قوع غذا در جگر اگر اجزاء بی غلظ کثیف صورت ترکیب نیابد و کثافات صدمت عضوی فانی نپذیرند پس لابدست که از بهر غذا قفل در بدن بماند و جمع شدنش موجب مرضست اما سبب حبس اینچنین شدنش استفراغ نیست یا اکل اندیه یا سبب یا اکل مهول و وقت کافیه خصوص اگر دران معاجرت باشد یا حرکت مفرط که موجب حرارت معاگردد و نشف رطوبت فضلیه نماید و قوام تریسماج بهمان یا فوت قوت ماسکه یا ضعف قوت دافعه یا ضیق مجاری یا تولد مادهٔ غلیظ و لزج پس سه گانه مانع انصباب صفرا بر معاشود یا بحر آنست که یا مدّ بجهتی دیگر متصرف شده پس قفلیکه حبس معلوم شود تدارک و با غذیه مرطب و سهل چون مرق مرغ فربه که در وسلق اسفناج پخته باشند نمایند و سلق بسبب قوت جالیه و ادویه قیه ملطف و مفتحست و اگر از آخر دل سرکه خورند و در تفتیح و تلطیف کند و در اسفناج قوت غسالیه هست اگر با سلق پخته شود و معاونت تمام در تلطیف نماید و اکل عنب بعد هر غذای بریان موجب تحلیل و تلطیف هست و اکل مزبور منقوع بالعسل قبل از غذا و نیز اکل صفرت بیض قبل غذا و اکل به قدر معتدل بعد غذا و نیز اکل کلکند بعد غذا پسند دفعه عفو

معده وملین طبیعت و اکل بقلة الحمقا بخته ملین است اکل مهورم مصطکی سحوق بقند ملین طبع منقی تن از ماده است و نیز آشی کذا آلو تمر هندی کشمش نیز ملین است پس تا ممکن طبع را بغذای مطبوع مجبب باید کرد و بغذای دوائی رغبت نباید نمود و تا که مطلب بغذای دوائی برآید بدواهای غذائی نباید پرداخت تا که بدواهای ضعیف مفرد اجرای کار گردد بدواهای قوی و مرکب نیز دارند و هر چه بطبع غالب آید دواست اشیاء غذائی طبع گردد و غذا است اما سبب استفراغ آنچه از شان اعتباس است یا اکل اغذیه مرطب مرطوب یا توسیع مجاری یا فوت قوت افعه و ضعف قوت ماسکه یا کثرت ورقت ماده وغیره است پس درین صورت محتاج است بحبس آن حافظ صحت الازم که اغذیه یابس قابض چون عدس و یا سماقیه زرشک خورد و گاهی جارش بنوشت تا بجارش تفاح جارش عود سفوف عود وغیره استعمال نماید تا استفراغ غیر طبیعی ناشی نشود قول بقراط دوائی سهل و قوی و درست عشی آرد و هر باشد چه کار دوا آنست که خلطی را که بدو مخصوص است از طبع بستاند و بیرون آرد پس و قتیکه آن خلط نیاید یا خون و گوشت کوشد و چیزی از و بستاند و گفته کسی که عادی باکل اغذیه مرطب باشد او را زود اعشی افتد چه فضله بدو تر گرد آمده باشد و زود او بحرکت آید و بسخار او بدماغ و دل رسد بدانکه در همه استفراغات چهار غرض نگاه دارند اول خلطی را که تا از دوی ضرر است بیرون آرند که از اخراجش نفع بدید آید پس هر خلط که غالب بود باخراجش کوشند مثلاً در صفرا بلغم سود اسهال آن و در خون فصد و اگر خون و بلغم اخلاط همه یکسان زیاده شده باشند فصد بهتر که استفراغ کلیست و اگر خون باندازه بود و دیگر اخلاط زیاده استفراغ بدو الکنند بدانکه اگر فصد کنند یا مسهل داده شاید بدید آید یا حرارت افزاید یا تب پیدا شود یا رنجی دیگر دوم نگرند تا ماده بکدام جانب میل دارد از انجانب بیرون کنند مثلاً اگر خشی باشد بقی و اگر خیشی معاوی سهل و اگر در دماغ باشد از راه بینی بعطسه یا ازراه کام مغرغره بیرون آرند و باشد که ماده در دماغ از شانه و مالیدن او در دیگر تحلیل پذیرد و اگر باده در سینه بود بسبب السعال از راه حلق و حنجره برآرند و اگر در معقعه کبد یا دو سپرز باشد بامساک و اگر در مجاری کبد یا دو گرده شتاب بود و با دار بول برآرند و اگر در عضلات ظاهر تن باشد بمالیدن و عرق آوردن برآرند و اگر باده کثیر و تعکر کبد بود هم بامساک و هم با دار احاجت باشد سوم بنگرند تا خلط که دانند است کدام اندام است که طریق بیرون آوردن آن نزدیک تر است بود چنانکه اگر برای مرض کبد بفصد حاجت آید باسلیق کشایند و قیفال نزنند که مضرت آرد و باید که عضوی که گذر این ماده بر و خواهد بود شریف تر از عضوی که ماده در و دست نباشد و نیز این عضو که گذر ماده بر و خواهد بود گذر طبعی باشد چنانکه گرده مثانه گذر طبعی خلطیست که در حدیه کبد باشد و اما گذر طبعی خلطی که در معقر کبد بود و بسیار باشد که گذر خلط که بیرون خواهند کرد طبعی بود اما در ان عضو که گذر بر وی خواهد بود دلیلی باشد و در سنه که سبب گذر خلط الم خواهد افزود ازان راه گذر دو اند و براهی دیگر آرند و باشد که طبع نیز دو اگر دو اند چهارم آنکه بنگرند که وقت استفراغ است یا نه قول جالینوس و اما مرض دیر و انتظار نضج خلط کنند و در امراض حاد و در روکه آزار اضاد گویند نیز انتظار نضج باید کرد خاصه اگر سخت نباشد و اما اگر سخت تحرک رقیق باشد بزودی استفراغ باید کرد خاصه که در عروق باشد و در اندام دیگر منتشر نبود و اگر خلط در یک عضو باشد هیچ حال نباید صبر نمود تا که نضجه و آثار نضج ظاهر نگردد اگر ببینند که قوت مریض تا وقت نضج وفا نخواهد نمود زود تر استفراغ باید کرد و بنشر طیکه خلط بسیار نباشد و نیز در احشا سده نباشد و آثار غلظ خلط مقدم اکل طعمه غلیظه و احساس الم و کشیدگی زیر سرهای پهلو است انتباه روز حرکت مرض و روز حرکت تب استفراغ نشاید کرد و ماده را

نباید جنبانید پس اگر ضرورت بود قی اولی از فصد و مسهل باشد و آن باشد که در نوبت تب قی موافق بود و آن باشد که دوای قی اسهال آرد خاصه که معده قوی یا طبع نرم بود و یا بر جوع خورده شود یا مریض عادی بقی نباشد و آن باشد که دوای مسهل قی آرد خاصه که معده ضعیف و ممتلی بود و یا طبع یابس یا بو و طعم دوا ناخوش بود و هر استفراغ که زیاده از اعتدال بود زیان دارد اگرچه خلطی باشد که تن ازان پاک باید کرد چنانچه مستسقی را آب بسیار یکبار بیرون کنند یا از خراج بزرگ ریم کثیر یکبار برآرند قوت ساقط شود و غشی آرد و باشد که هلاک شود و در امراض صعب عسر چون صرع و وسواس و دیوانگی عرق النسا شقیقه سرطان جذام ریشهای بد بهترین استفراغ اسهال است و استفراغات کثیر چون اسهال و قی جگر را گرم کند و هر که در ماهی یکبار یا دو بار برای تنقیه تن دوای مسهل یا قی خورد ضرر او زیاده از نفع باشد چه همه احشا و قوتها ضعیف شوند **فائده** طبیب را لازم که دوای استفراغ با حتیاط دهد چه هرگاه که دوای مسهل یا قی داده شود کار از دست رفت اگر استفراغ زیاده ازان کند که باید طبیب دوا را از کار خویش باز نمیتواند داشت مگر برنج بسیار و مضرت زیاده از نفع گردد و احتیاط آنست که کمتر ازان دهد که قیاس واجب کند تا اگر حاجت افتد معاودت توان کرد و طریق استفراغ هر خلط از هر عضو خلاف یکدیگر است مثلاً اگر در معده رطوبات کثیر است استفراغ بقی موافق و اگر صفرا یا سودا سوی امعا میل دارد مسهل صواب باشد و اگر صفرا غلبه کند قی و اگر سودا مسهل اولی اگر خلط در همه تن منتشر شود چنانچه در استسقای لحمی گاهی بقی گاهی بمسهل گاهی بادرار بول گاهی بعرق استفراغ باید کرد و ماده صفرا را در یرقان هم بدینگونه استفراغ باید نمود و اگر ماده در عضوی بود که فعل آن همه تن را سودمند باشد چون معده و جگر و حاجت استفراغ افتد در ان استفراغ قوت آن عضو نگاه باید داشت و استفراغ برفق باید کرد و دوا و ادویه محلل که قوت آن را ضعیف سازد بکار نباید داشت و اندک اندک استفراغ باید کرد تا بچند کرت پاک شود و با ادویه مستفرغه ادویه مفیده آن عضو باید آمیخت تا قوت آنرا نگاه دارد و اگر ماده در تجویف عضوی باشد چون معده و امعا و آن عضو تشرب ماده نکرده یکبار مستفرغ باید کرد و اگر تشرب کرده برفق و بکرات **فائده** کسی که تدبیر و غذا پسندیده کند آنرا باسهال و قی حاجت نباشد و بگرمابه و دلک و ریاضت از همه استفراغات مستغنی گردد و اگر حاجت شود چیزی سهل و لطیف کافیست اگر وقتی در تن این شخص امتلا پدید آید این امتلا از ماده بدنی باشد پس استفراغ بفصد صواب بود

بدانکه اگر تنقیه بالفصد و استفراغ حاجت افتد اول فصد باید کرد همچنین اگر بلغم بخون آمیخته بود اول فصد بهتر اما اگر لزج و غلیظ و سرد باشد اول مسهل صواب بود و اگر اخلاط بیکدیگر برابر بود اول فصد پس مسهل و اگر یک ماده خلط کثرت گرفته اول آنرا بمسهل کم کنند پس فصد نمایند و در حمیات مسهل از قی بهتر پس اگر لاغر را حاجت بمسهل افتد در سرما صواب بود و اگر همه تن ممتلی باشد مگر در نیمه بالا فضول بیشتر بود اول باسهال امتلا کم کنند پس تدبیر قی نمایند و اگر همه تن ممتلی و فضول در نیمه زیرین بسیار باشد اول بمقیی سبک امتلا کم کنند پس تدبیر مسهل سازند و بسا باشد که تنقیه را با استفراغ حاجت افتد و سببی مانع استفراغ بود درچنین حال روزه و تقلیل غذا و مزاج را باشربه و اغذیه اندک و لطیف بصلاح آورند و تدبیر لطیف یعنی کم خوردن بجای فصد باشد چندانکه تحلیل شود بدل آن بعروق نیاید و خون کمتر تولد کند اما غذا لطیف و خشک باید چه کم خوردن خون اگر کم کند همچنین کسی را که باستفراغ بلغم حاجت آید روزه و تقلیل غذا بجای استفراغ باشد چه طبیعت بلغم را بسبب گرسنگی نضج دهد و هضم سازد و خون گرداند و تحلیل خرج کند اما غذای لطیف معتدل باید و از سرد و سیاه پرهیز کند اگر فصد کنند و خون سرخ رقیق صاف باشد در حال بندند **فائده** اگر امتلا بود و مسهل کم کنند و اگر غلبه خون غلیظ سوداوی معلوم شود

فصد دایا شد اما مسهل فاضل تر اگر غلبه غلظ خام باشد بدو امی سهل کم کنند و زود تر از انکه مرض تولد کند نفصد پرداز ند اگر غلبه غلظ خام تر گیرد
مسهل هم نشاید تدبیر مالیدن و پزانیدن ماده باشد بموافق چنانچه مشاهده واجب کند نمایند **انتبا** اگر عروق خالی بوند و در تن استبانه شد
یا از قوتهای حیوانی نفسانی طبیعی یکی ضعیف بود استفراغ نشاید و مردم نحیف نازک پوست کشاده بسیار و تخم مرض خون آور و تخم مرض
فربه مفرط را و هم کسی را که استفراغ با فتاده باشد و هم مردم نارسیده را که کم از چهارده سال بود استفراغ نشاید و در گرمای گرم و به های سرد
استفراغ نکنند و در شهرهای جنوبی که سخت گرم باشند و در شهرهای شمالی که سخت سرد بوند استفراغ عنیف نباید کرد و در شهرهای معتدل
استفراغ نباشد و سی اهم نشاید یگر که دیگر حال بر صابی او و لالت کند حمامان و خادمان حمام و غیره را حاجت استفراغ نباشد **قاعده** کلیه
که در تن خلط بد یا بسیار است صلاح بی نضج آن نتواند کرد بزود می استفراغ نباید نمود **قول جالینوس** تا ماده بخت نپخته نشود و استفراغ نشاید کرد
اما این سخن در امراض مزمنه و بلغم خام جاری نباید کرد چه خون غلظی پخته است و صفرا و سودا هر دو از سختگی و صعوبت در گذشته درین هر سه قطعا
نضج حاجت نیست **قول جالینوس** اگر زاده صفر الزده و ناقص باشد شفای او در استفراغ است اگر آبا بغم بود بسیار نباشد اول
باید پزانید پس استفراغ باید کرد و اگر بسیار بود اول اندکی کم باید نمود و باقی را باید پزانید تا شفا حاصل شود و گفته اگر غلظ بسیار نپخته و شش در
شش باشد زود استفراغ باید کرد و گفته در امراض حاده استفراغ بشراب آلوبا باید کرد و یا قدری سقمونیا با رب و گفته او به گرزود اسهال کند و در تن
بر آید در تن مستحیل نگردد و هر دو اگر غلظ گرم را با سهال بر آرد اگر چه گرم باشد آنرا سرد کننده بعرض نامند چون سقمونیا که اگر چه گرست چون
تفتیه صفرا و دفع حرارت و میکند سرد کننده بعرض باشد و او به که از ان سردی یا گرمی فزاید دارو باشد که در تن دیر بماند و اسهال دیر گیرد گفته
بارها رغبت بهلیله و سقمونیا استفراغ کردم پس آن آب معاودت نکرد و اگر ضعیف بود و گفته در امراض حاده تاخیر استفراغ انگاه باید کرد
که آثار بد بینند و اعتماد ندارد که از استفراغ راحت خواهد بود **قول بقراط** اگر مرض هنوز در ابتدا باشد و استفراغ سلوب میتی بکن و چون بانتها
رسد کسی چه مجنبان چه استفراغ که در ابتدا کرده شود ماده را کم سازد و نضج باقی بر طبع آسانتر بود و چون بانتها رسد طبیعت بار دیگر مشغول
یخته باشد و نضج باقی مشغول بود پس طبع را نکار خود باز داشتن صلوب نباشد بلکه ضرر دارد اگر دختی علامات متقابل چون انتقال الدم نضجت
جگر و سپرز و باب پهلو و گرانی سر عده و خشی و خیدن عروق و بهری انداموعدم آرزوی طعام و تیج حال در استفراغ طی که واجب کند
تاخیر نماید تی باشد یا فصد یا اسهال یا دلک یا حمام یا رنج باشد یا در ابتدا کرده شود و نضج باقی بر طبع آسانتر بود و چون بانتها رسد طبیعت بار دیگر مشغول
تولد کند استفراغ واجب اگر چیزی از گرانی و کشیدگی که از امتلا تولد شود نباشد بدلک و حمام و ریاضت فرو شود **بدانکه** اگر باسهال باقی
الوان گوناگون آید آثار تفتیه تن از اخلاط گوناگون باشد خاصه اگر سیکی یابد و ضعف نیارد و اگر باسهال بسیار خون بسیار یا چیزی گندیده یا سیاه یا
چرب بر آید آثار زیان و اخشن بود اگر باسهال باقی انچه کر طبیب قصد اخراج او بود اخشت بر آید و سبکی یابد و ضعف نیارد آثار سعود اگر باسهال قوی
از خود باشد و از و سبکی یابد هم نیک باشد خوب که بعد اسهال غلبه کند آثار تفتیه تن از غلظ و آسایش طبع دانند مانند **قول ابن ماسویه**
غلظ صاف که با سهال باقی بر آید از او رده یا قصر تن آید و غلظ غلیظ یا رقیق کتیره باشد از معده و امعا **بدانکه** استفراغ بسیار زیاده

وقویست خاصه از خلط یعنی واندامهای برین از گرده تا قدم منفی معده فزلیه شقل سر و شهوت فاسده و آماس و تهیج و صرع معدی و یرقان و عشه وفالج و ضیق نفس و نقرس و مالیخولیا و جذام و امراض مزمنه محلی بصر سمن بدن و پس قی طعام نیک گوارده و اشتهای فته باز آید خصوص که شرب بر اندازه کرده شود و افراط او معده را ضعیف کند اخلاط بمعده و کبد و سینه و آلت تنفس و هشیم و دندان و نهند دره و بر جگر از یان آرد و باشد که از قوت قی رگی در سینه بگشاید **فائده** سمن مفرط را اسهال موافق تر از قی باشد ولاغر اعکس این و ضعیف المعده را سهل از قی صلوب تر و کسی که سینه او پهن و عضلات شکم قوی و گردن دراز باشد قی سود دارد **بدانکه** از کثرت خروج خون سوء مزاج استسقا سقوط اشتها ضعف کبد دل و قوتها پدید آید و رطوبات خام گرد آید و بیم فالج و عشه و سکته باشد **فائده** اگر باخراج خون حاجت بود نه برآرند دمامیل و یشهای بزرگ آماس و مهی حمیات لازم سرسام طاعون آمدن خون از گلو سکته خناق جذام مرگ فجا پدید آید **انتبا** جماع که بر وقت و اندازه باشد سبب تندرستی الا محرض باشد چه وقتیکه اوعیه منی پر شود و طبع بدفع او محتاج گردد پس اگر آن وقت بجماع دفع نماید استفراغ طبیعی بود و اگر اتفاق نیفتد باشد که طبع خود دفع آن نماید و مردم در خود بسکی و نشاط یابد و اندیشه بد و وسواس و مالیخولیا بر رود و اگر اتفاق خروج او نیفتد در همه تن گرانی بود و باشد که منی گرم شود و گرمی او باندامها و دل برسد و تب آرد و باشد که بخار او بدماغ برآید و مالیخولیا پوسواس خفقان تاریکی چشم و اروغه آرد و **قول جالینوس** یعنی خونیست که غذای اندام اصلی شود پس کثرت جماع ضعف قوت عطش یبوست غشی آرد و ضعف که از خروج بخار هم منی شود از دو صد درم خون که در فصد برآرند شود جماع برجوع و پس ریاضت و حمام قی و اسهال تب اختلاف و حرارت غریزی اکم و چشم را تاریک سازد و ضعف خفقان و دیگر امراض استفراغی آرد و بر استلاستی اعصاب سده احتباس نفس و جع مفاصل رعشه استسقا تولد کند اگر وقت جماع سرما و زشت پدید آید و بلرزاند یا سبب لذت و اندام رنجی یابد یا بوی ناخوش زن پدید آید بدانند که در تن اخلاط بدست باید که تا هفته جماع نمایند و اندیه نیک خورند و تنقیه تن را ساده بدارند و بعد تنقیه تدبیر موافق کنند تا خلط بد پیدا شود **قول دون انتونیه** جماع در سرما و بهار مناسب بود و در صیف و خزان بد باشد اگر چه در خزان اندکی رخصت داده اند اما در صیف صلاقدور ازین باز نمانند **فائده** باز داشتن استفراغ بطریق باز گردانیدن ها بیان باشد مثلاً حیض که بسیار رود فرود آن محبوس شود و باز داشتن بطریق باز گردانیدن بعضو چنان بود که برای افراط حیض باسلیق زنند و بهر ساعت قیفال و اسهال ابقی و قی را با سهال هر دو را بعرق باز دارند و باز داشتن استفراغ باستفراغ و هم از ان راه چنان باشد که اگر معده هضم نیکو کرده باشد که عشی و قی می آرد بهمد کنند تا قی آید و ماده برآید و معده پاک گردد و چون اگر در معده و امعا غلط بود و بهر دو نرم و نغزنده گردد بدانسبب طعام در معده و ثقل در امعا درنگ نکند تنقیه بامایج فیقرا کنند و انچه بادویه سرد باز دارند چنان باشد که خلط یکه گرم و رقیق شده می پالاید ادویه داشته سرد و هند تا بتوام آرد و بند سازد و انچه بادویه مغری باز دارند چنان باشد که خلط درحرکت آمده با معا گذشته طوبت را که بر روی امعا ست زدوده حدت او با معا میرسد و ثقل زدو مند فع میشود پس او دویه مغری چون صمغ عربی و گل ارمنی و لعبه بکار دارند و انچه بادویه قابضه چون پابیچه دهند و انچه بادویه دباغ کننده باز دارند چنان باشد که در احشا یا از بیرون قرحه بود و دواهی دباغ کننده انجا رسانند تا خشک ریشه آرد و استفراغ بایستد و انچه بطریق بستن عضو باز دارند چنان باشد مثلاً فصاد باسلیق

خطا کنند و نیش بشریان سد باز دارند تا گمان فوق گیرد چنانکه تدبیر دیگر کنند **قول جالینوس** اگر مقصود از فصد اماله خلطی از جانب بجانب باشد چنین تواند بتقاریق و بدفعات برآرند مقصود تمام تر برآید سوای این قوت برجا ماند و ضعف نیاید و گفته اند فصد خون که بیرون خواهند دفعه اول بیشتر دفعه دوم کمتر کنند و اگر قوت قوی بود روز گار میان دفعه اول و دوم کمتر باید و اگر قوت ضعیف باشد روز میانه هر دو دفعه بیشتر باید و اگر مقصود از فصد اماله یا دوا از جانبی بجانب دیگر باشد کمترین یک روز باشد که در میان افتد **قول ابن ماسویه** اگر هم در روز دفعه دوم سر رگ کشایند رگ باور یب باید زد و اگر بعد یکساعت یا زود تر کشایند نهبا باید زد و اگر دیگر روز کشایند دراز باید زد و خلاف میان دفعه اول و دوم نیکو باشد چه باد باندرون باز گردد و نفعه مرتبه دوم باطل شود و سر رگ زود بسته گردد و اگر با دسلیق باو گیرد آنرا بهر دفعه نباید کشاد در فاده بگلاب قدری تر کرده نهاده باید بست و رگی دیگر از جای دیگر باید کشاد تا اماله خون از جانبی بجانب برابر چنانست که اگر بجانب سر میل کنند بر قفا دس سر هجامت نمایند و کشیدن از عضوی بعضوی برابر چنانست که اگر بدست است میل کنند رگ دست چپ زنند و عکس عکس و کشیدن سوی فوق مانند چنانست که برای عاف مجمره تحت شر سیف نهند و برای کثرت طمث مجمره بالای تدئین گذارند و کشیدن از راست عضو چنانست که اگر عاف از منخر فرا راست آید مجمره سوی راست و دو چپ سوی چپ نهند و اگر خشم راست رود کند یا خناق جانب راست باشد مجمره تحت شر اسیف راست نهند و اگر رگ زنند از دست راست زنند و در جنب چپ و اگر استلاد دگرده راست پدید آید از دست راست رگ زنند و برای علل جگر با سلیق راست و بهر سبز اسلیم چپ **بدانکه** اماله ماده را بابتدای میل کردن شاید و چون میل تمام کرده و قرار گرفت گی که بدان عضو نزدیکتر بود منسوب تر باشد باید دچنانکه برای جگر با سلیق راست و بهر سبز اسلیم چپ و برای گرده و مثانه نابض صافن و بستن و مالیدن مجمره و اودویگر مرقتیها دان و الم بعضوی که راستا عضو معلول باشد رسانیدن ماده راسوی خود کشد از عضو معلول باز گرداند **قول دون انتونیو** در استفراغ ماده ناقص از جسم تخرج میگردد و در احتباس از چه مفید جسم صحت بندد میماند پس این هر دو باعث صحت اند وقتیکه باعتدال باشند یعنی آنچه شایان استفراغ است مستفرغ شود و آنچه قابل احتباس است محتبس ماند و هرگاه که طبیعت ماده ناقص را دفع نمودن خواهد و آن محتبس ماند و ماده مفیده را حبس کرده و آن مستفرغ گردد و آن زمان موجب مرض میشود و چرا که حبس ماده ناقصه که شایان استفراغ است مانع موسی استباه میسازد و از افعال او میدارد و تقل اجزای جسم می آرد و مزاجم حرکات افعال آنها میگردد و فوراً موجب مرض میشود و نیز کثرت استفراغ ضعف جسم و محدث قوی استسقا و ماده که مستحق تخرج میشود و بند میماند عرق و بلول و صفرا و مخاط و فضله و طمث و نفاس و عاف و بواسیر و فصد که بدانها معتاد بوند و نیز عین و بضاق و غیره اند **بدانکه** عرق طبعی مناسب میرود یان ست و کمتی که عرق صحی آمده باشد واجب که زمانی طویل در بستر بسکونت گیرد و فوراً بسیار نباید که حابس عرقست و حبس او محدث امراض قوی عادی فصد و زلو و انیز بگشتن از عادت مولد اعلالست بول اگر بند نکند که موجب قولنج گردد اگر ضرورت شود زمانی محبس جائز است و حرکت معتدله جسمی اگرچه حبس بول میکند اما کثرت آن موجب آفتست و اشیای حبب و مطیب خمر خوشبو اگرچه خواهش بول می افزایند اما دوا رهم مینمایند خروج مخاط مفید صحتست و حرکت معتدله جسمی مخرج آفتست و هرگاه که رطوبت سینه و الف بند شود موجب آفت میگردد و فضله را تا دیر بند ندارند بلکه بمجرد وغذا خراج نمایند چه اگر حلب گردد و بفسد تمام حرکت قوی مستخرج شود و با سایش

گذرانیدن سده می آرد و اکثر وحشی برامتلا و در حالت ثقل میرو بست تقف از ذهن نیندازند بلکه ملیح نمایند که معاون نهضت خون طبعت است مستفرغ باید ساخت که مبدل او موجب امراض سیاه یا نهضت معتدا جسمی مخرج آنست و در وقت خروج طبعت از موضعات و اغذیه یطبی الهضم و مولد ریاح و مبرد و ثقیل پرهیز دهند که بالکل قاطع طبعت اند قول دوم ان تنقیه تنقیه اغلاط بسیار وجه مقرر کرده اند یعنی از نقیعه مسهل تجنب قطع سودای زمین و گیتی نیز میکند که مبدل می آرند و هیچ مرضی نیست که درمان بایشان حاجت نیفتد و تنقیه آنرا گویند که ماده موذی که موجب مرضست از جسم بر آرد و صحت شود و آن ده وجه گونه است اول بقصد علی شرط دوم از صنعت اخراج ماده زبون یا خون سوم مسهل چهارم قی پنجم بمشتم عرق ششم عطسه هفتم دهن آوردن هشتم بطو از بینی نهم ادرار یه یصدری دهم ماده یه تا کلمه دواع قول جوان کورد و طبیب الازم کرجس ماده معتاد نه نماید اگر نه کند احداث امراض کرده هلاک سازد شخصی این سال در پای است علی اشت ماده از وسائل مینماید جراحی آنرا به کرد ماده دیگر خروج باز ماند بعد اندک ایام پای مذکور ورم کرد و مسهل فصد چند بار یکبار مبدل نامد مرض با کمیگاه نزد من آمد پا دوست متورم لبود و دست چپ پای دیگر خشک گردیده حال و مل و بشد نشان ظاهر کرد و اسنجا دواع داد م ماده سیلان کرد و صحت یافت شخصی از بینی سائل میماند زخود و بند گردیده ماده سوی سینه رجوع کرد و ضیق پیدا شد مریض بتنگ آمد اطبا سیلان ماده بینی کردن تو انستند نزد من آمد دواع داد م ماده بالطرف رجوع کرد و صحت شد شخصی کثرت عرق داشت عرق تا چهار ماه بند شد ماده سوی سینه ریخت تنیه نفس و قات اریه و تغیر نبض پدید آمد آخر فرجر کید بلغم استفاء مسام میدانیست شخصی عرق پای داشت باد و طبیخ مزاج سماق عرق بند شد و جع سده بشدت پدید آمد باز خیند روز پای و طبیخ مفتحه تنها دند دواع درپا داد و صحت شد شخصی عرق پای داشت پای و طبیخ گلقند نما عرق بند گردید و مرض صعب پدید آمد در مواضع گرم و نشاندم و پا در جای گرم نهاد م عرق آمد و خلاص یافت شخصی از دو سال صداع داشت بزدن آمد استفسار حال کرد م گفت که اول چند روز سر داشتم اطبا گذاشتم بشد و صداع پیدا گردید ضاد بر سر گذاشتم دواع داد م و چهل روز سائل داشتم باز گردید شخصی در جای سرد نشسته بود آب سرد بر سرش ریخت بشد و بند یان بسبب انسداد مسام و عدم خروج عرق پدید آمد نتیجه موجود یافر تنکیو اسکر و طبیخ همراه تپاله و نمش طبیخ اشتغا داد م صحت شد شخصی از ده سال سرسام داشت که بر دیوار پا و در میکرد و چند روز میماند و در عرصه سه روز قریب بشتاد بار سرسام میشد تا کیسال بگذشت و فاسد شده نافذا پیدا کرده و هلاک ساخت شخصی جرب فربه می داشت از خود بگردید بعضا بعول پدید آمد و بستر شخصی که جرب داشت خوابیده بود جرب باده کرد و از حبس بول صحت یافت شخصی از بیست سال وجع مفاصل داشت گرسیل بگردید و مرض پدید آمد و غذا مسلوب میشد و از علاج صحت گردید نفسها کرد و ند دواع داد و ند تا مرض باز ماده کرد و وجع مفاصل داشت اکثر اوقات سیلان بادام قولنج سیلان باد و انگور شهاب پشت بعد از ماده اخته و بند گردید در عرصه بیست و نه روز پدید آمد هر چند چوب استعمال کرد ند که باز ماده سیلان نماید ایکاکرد آخر بمرد شخصی کبد در پشت ماده از وسائل میماند خود و بند گردید مالیخولیا پدید آمد و بعلاج صحت نشد جوان آزاکشاد ند به گردید شخصی در پای است اعنی داشت بشد شد و اندک عرصه ملتستا پدید آمد شخص اهمین سبب سکته افتاد آخر بمرد ند **فصل دوازدهم در بیان صحت** یعنی اعمال جسم باسانی شوند و آثار صحت بیت اندیکی انکه همه اجزای جسم صحیح و سالم باشند دوم آنکه نبض قوی و موافق مزاج و عمر باشد سوم آنکه نفس سریع و قصیر مگر یا به سه و باشد چهارم آنکه غذا سهولت بحسب تقدیر آنها داخل شود پنجم آنکه شوق و هضم طعام صادق و قوی باشد ششم آنکه رغبت آب قدر

لائق هفتم غذا بود و بعد هفتم زیاده نگردد و بشرطیکه سبب دیگر نباشد هفتم آنکه اخراج فضله بروقت حسب عادت باشد هشتم آنکه فضله زیاده و غلیظ نبود
نهم آنکه بول قدر شرب برآید دهم آنکه بول بی تفن و ترسبی یا رنجی نباشد حسب مزاج و عمر یازدهم آنکه عرق معتدل در کثرت و قلت و رقیق باشد و بعد تجویه هفتم شود و حادث نشود دوازدهم آنکه بینایق باعتدال حتی آنکه برای تأیید اجزای بدن و گداختن غذا فضله زیاده نباشد و روان نبود سیزدهم آنکه فضلهٔ بینی و دهن نیز بقدر اعتدال بود چهاردهم آنکه آواز صاف باشد پانزدهم آنکه خواب در کثرت و قلت معتدل بود
شانزدهم آنکه قوت تن برای جمیع افعال جسمی چنانچه باید باشد و بعد حرکت عام رنجی و الم نیابد هفدهم آنکه قوت مدرکه و غیره
بر حال مناسب بود هیجدهم آنکه حواس بر وی قوی حسب مزاج باشد نوزدهم آنکه دلاور و قوی بود بیستم آنکه اعضای تناسل صحیح و شروع
در زمان بر وقت یعنی در شباب باشد و در رسانخوان حیض ما بماه آید و حامله گردد و جنین بخیر تصدیق تا ایام ولادت بلوغ باسانی بزاید و شیر بکثرت
و قلت معتدل بود بعد آنکه غرض از علم طب دریافت صحت و عدم صحت است تا حفظ صحت حاصله و تحصیل غیر حاصله تواند کرد و حفظ صحت مقدمست
بر ازالهٔ مرض از آن از مراعات تعدیل ستهٔ ضروریه حاصل شود یعنی اعتدال کردن هوا و ماکول و مشروب و حرکت و سکون و اعراض نفسیه و خواب
بیداری و استفراغ و احتباس سوایی زیر حفظ صحت چشم و گوش و بینی و دهن و زبان و دندان و معده و امعا و قلب و کبد و طحال و غیره لازم و هر یک
در جای خود گذشت و در اینجا بیفزایند قول جوان کورنو و حافظ صحت اینچند چیز ضروریست اول آنکه غذا قدر اعتدال خورد چون قدری
خواهش ماند دست از اکل کشد تا بآسانی هضم شود و کیلوس جید پیدا گردد و اگر سیر خورد و نضج و کیلوس ناقص شود پس امراض مزمن و سدد و ریاح تولد
پیدا آیند یا قلیل کند زیرا هم نباید که باعث ضعف روح و حرارت کبد میگردد و آب نیز قدر اعتدال افزاید شرط آنکه کیلوس قیقتر و غشاشی در معده
شود و اذیت باعصاب نرساند یا قلیل کند زیرا هم نباید که بسبب تقلیل طعام از نضج و سیالی شدن و آمیختن بخلط خیر کننده معدی باز میماند و دوم آنکه تا
خالی نگردد و هشتها ظاهر نشود غذا نخورد بلکه بدین طور هشتها ساعتی توقف کند تا غدد معدی غلط خارج کننده فوی پیدا کرده نضج و تقلیل غذای دیگر
که خورند نماید و غذای نرم چون مرق و غیره در سه چهار و غذای صلب و رهت نه ساعت هضم میکرد و هشتم آنکه بعد اکل در نوشت خواند و خیال امر مهم
مشغول نگردد چه اگر روح حیوانی با تمک لطیف در معده برای هضم می آید و بسبب کثرت شغل روح مذکور نقص پذیرد و در نضج فتور افتد
چهارم آنکه غذا مختلفه نخورند و بعد غذای اشد قناعت نمایند چرا که بعضی زود و بعضی بدیر هضم شوند پس آنکه نضج یابد تا زمعده نرانند اشتها شود و
همراه او غیر منهضم نیز و کار عسر گردد و دیگر شخصیکه قوی و عادی باکل آن غذا مختلفه باشد آزار منع نباید کرد و مگر اندک اندک خورد پنجم آنکه در حین مباشرت
تا غذا رقیقتر شود و اتعاب کثیر مخلط گردد و در نضج مدد و هد و این هضم اولست و اگر در هضم مبالغه نکنند بسبب عدم اختلاط و اتعاب کثیر در هضم قصور
افتد و معده تصدیعه یابد و بسبب سوء هضمی حیات و ریاح و غیره پدید آید ششم آنکه بعد اکل غذا ریاضت و سواری اسپ و غیره ننماید بسبب کثرت
ریاضت غذا از معده قبل از هضمی کیلوس بیرون رود و دیگر بعد غذا در خانه مشی معتدل کند هفتم آنکه بعد اکل غذا تا چهار ساعت نگذرد و نخوابد
نکند و سینه بزیر نیاندازد بسبب پری معده از غذا مراره که میان معده و جگر است خیره شود و از وی صفرا آمیزد و بدهن آرد و بقلب نصر رساند
و نیز کیفیات معده بعد اکل بسبب خمیر شدن غذا عارض میشوند و روح دروی می افزاید بسبب نوشتن غذا زیاده و هضم قصور افتد هشتم آنکه اشیای

مرغن و روغن کثیر تخورند که مایهٔ ترشی غلط تخم کنند و هستند بسیار غلط نا کور بسبب بسوست از فعل خود که نضج غذاست باز میماند بتخم آنکه شخصی که ضعیف المعده بود از اغذیهٔ سرد چون ترنجبین و فواریج هزار دکه خیر کم میکنند و حرکت موجی را ضعیف میسازند و بسبب مکث کثیر معده را تباه میکنند پس اگر خورند باید که عقب آن قدری خمر طبیعه نوشند تا بهم آنکه میوه بزود ترش و نان خمیری نخورند چرا که خمیر معدی ترش بهت برغذا شهوت تمام ندارد و باز دهم آنکه در تمام دو یک ساعت یا کم یا زیادت کنند تا همه جسم بقدیه یابد و حرارت طبیعی افزاید و خون گردش کند و مسام مفتوح شود و ابخره مستخرج گردد و اعصاب قوت یابد مگر یا ضعف قوی نگذند چرا که مسام زیاده کشاید و اجزای لطیفه دم پیدا روند و جای آنها ابخرهٔ دیگر نافذ گردند و از نکردن یا ضعف حرارت طبیعی ضعیف شود و مسام بنگردند و ابخره برآید و گردش خون برود و باعث عفونت ماده و مانع لطافت و روحیت خون شود و این همه عسر از دوازدهم آنکه خواب معتدل کنند و آن شش ساعت است و درین تقلیل نکنند باید چرا که کثرت خون غلیظ پر شود و سده در دماغ افتد و روح حیوانی کم لطیف و اندک پیدا شود و بدان سبب کسل و استرخای جسم و صداع و ثقل و کندی در همه حواس پدید آید و از قلت خواب روح حیوانی کمی پذیرد و حرکات بنگردد و خون حاد لاذع شود و جوش خورد و بدان سبب امراض کثیر چون حمی و موجع مفاصل و سنگ و نزله و غیره پدید آید و تیزدهم آنکه هر روز یک فعل عبادت مثلا طرح قبض و بهقده و بازلیس و هندباد بجا آرد و دهم آنکه بهتقراغ عاده چون بواسیر و مقعدی و ثقوب و ناصور و باسور و غیره عادی بود بنگردد و کثرت تخم نپذیرد و چرا که از قلت استفراغ معتاده و کثرت آن امراض مهلک پدید آیند یازدهم آنکه غلط دندان کند و بعد اکل غذا پاک نماید و نیز بعد اکل غذای گرم یا شراب گرم گرم خورد آب بارد نخورد و میوه سرد از خر اط نخورد و همچنین بعد اکل غذای بارد آشامیدنی گرم بکار نبرد و درین امر تعیا را لحاظ دارد چه زود و دیر بودن عقب حرارت یا عکس این دندان رد کنند یا منکسر گردند و روزی دو سه مرتبه دندان پاک کند که بدین جهت آکولت خواهند ماند و اگر دندان بد نضج چنانچه باید نشود و در نضج غذا قصور افتد تمام زدهم آنکه از غصه و غم و تصدیع اگر زیاد هفدهم آنکه بعد غذا زود سی قطعا نخوابد چرا که در مادهٔ کائن در معده جانب پیت سست تنگ شود و بسبب ضیق او ماده و خون در دماغ رسد و از گردش باز ماند و موجب ثقل و سکته و فالج و غیره گردد اگر نرمی دماغی گردد و بیفتد هم آنکه آب شدید الیبوست نخورد که فعلا سیکشد و گاهی رعشه و فالج آرد و نیز در هوای بارد و عبوس نماید خصوص وقتیکه مسام مفتوح بود و نیز بعد گرم شدن شتاب رسی در آب نشود یا الدکه مسام نبندد و بواعث اسباب سده و حرکت روح زائل گردد و فالج پدید آید نوزدهم آنکه تعدیل سه نوع تخم نماید و برای علاج معالجات سخته بکار تلاش کند تا غلط نماید **فصل سیزدهم در ذکر انسان و مراتب آن سه اند اول** سن نمو و این سن گویند یکی سن طفولیت و آن از خلقت که مسام تخم و مستحق و لیفات تخم گرفته بود و طاقت رفتار ندارد و دندان هم و قتیکه از نبات دندان اندک استوار می شود هم و طاقت رفتار گفتار پدید آید و حرکات سکنات در تزئی و نکبس سریع و هضم غذا و دفع فضله قرار واقعی نشود و کثرت خواهش طعام و خواب طویل بود اما حواس بسیار قوی نباشد و از عقل و فهم بهره ندارد و سن صبی گویند و این تا هفت سال است و مدت رضاع و آن آنست که جسم عضو قوت اقویش نگیرد و دندان اولین بقیه و ثانی برآید و استوار می بهیت جسم و نبض قوی گردد و عقل بواس فهم زیاده شود و این از هفت تا بهاده سالست سوم سن وقوف و آن آنست که جسم قویتر و استوارتر و قوت کثیر و تبدیل افعال جسم و نبض قوی کثرت حرارت جسم و گرانی آواز گردد و موی ریش و عانه برآید و نعوظ و خروج منی و خواهش جماع پدید آید و در زنان امر مرض طمث شروع گردد و این از بیست و یکسال است تا بیست و پنج سال بیماند بعد

جسم در طول نمی افزاید مگر استواره تر و قوی تر میگردد و هیئت جسم کشیده و کثرت حرارت و قوت نبض و ذکا عقل و ازدیاد قوی و خواهش جماع پدید می آید
و این تا چهل و پنجاه سالست **دوم** سن کهول و درین سن در بعضی اشخاص قوت جسم و افعال و نبض و ذکا عقل یکسان میماند و این تا چهل و دو سالست
و در بعضی در افعال وغیره نقصان راه مییابد حتی که باندک ریاضت جسمانی متاذی میشوند و توالد و تناسل کمی می آرد و استرخای قضیب و شقیقه
پدید می آید و در نسا انقطاع حیض و حمل میگردد و این تا هفتاد سالست **سوم** سن شیخوخت و درین سن سرعت حرکت عضو و جسم زائل میگردد و بثور
و جراحت وغیره بدیر اندمال می پذیرد و قوت اعضا روز بروز در نقص میباشد و لاغری و چین جلد و کدورت بصر و کمی حافظه و عقل و حرارت
غریزی پدید می آید و افزایش رطوبت و سبکی خواب و سقوط دندان و میل سفیدی موی بزردی میباشد و این تا هشتاد و هفت سالست بعده در حرکات سکنات
آرام طلبی نماید و این حالت ضعف تا هشتاد و چهار سالست بعد ازین تا انتهای عمر بعضی در رفتار و گفتار و عقل مشابه اطفال میگردند و بعضی نه ــ
قول یونانیان مراتب سن چهار است **اول** سن نمو که سن حداثت گویند و این مدتیست که درو رطوبت اصلی وفا نماید بحفظ اصل
ترکیب و زیادتی نیز باقی ماند و مدت این تا سی سالست و درین سن پنج مرتبه است **اول** طفولیت و این از ابتدای طفولیت تا وقت استعداد نهوض
بود **ثانی** صبی و این بعد نهوض تا قبل مستحکم شدن اعضاست **ثالث** ترعرع و این از وقت استحکام اعضا تا نزدیک بلوغ بود **رابع** سن غلامی و این از نزدیک بلوغ
تا وقتیکه موی ظاهر شود باشد **خامس** فتی و این از وقت خط دمیدن تا آخر وقت نمو باشد **دوم** سن وقوف که سن شباب گویند درین وقت رطوبت اصلی
وافی باشد بحفظ اصل ترکیب اما نه تا بزیادتی ماند و مدت این از سی تا چهل سالست **سوم** کهولت درین وقت رطوبت اصلی بحفظ تمام اصل ترکیب
وفا نماید اما ضعفی در ترکیب ظاهر نگردد و مدت این تا شصت سال است **چهارم** شیخوخت درین وقت رطوبت اصلی برای حفظ
تمام اصل ترکیب وافی نبود و ضعف در بنیه و اصل ترکیب ظاهر گردد و این تا هفتاد و هفت نهایت تا هشتاد و چهار سال باشد **فصل چهارم**
در حواس ظاهری و باطنی و این بر دو قسمت **اول مدرکه** و اینهم دو گونه است یکی مدرک امور ظاهری و آنرا حواس خمسه ظاهری گویند
و آن پنج اند **اول** بصر محلش چشم است و آن انعکاس شعاع نوریست از سطح چشم که از اغشیه و رطوبات آن انعطاف اندنا فذگشته تا شبکیه که غیر شفافست
رسد و حصول این حرکت بسبب منعکس شدن اعصاب تنگی جسم آنهاست که روح را باعث ادراک مرئیات و محسوسات مختلف الالوان متحرک میسازد
قول یونانیان قوتیست که در عصبتین مجوفتین نابتین از مقدم دماغ که تقاطع کرده بیکدیگر آنرا تقاطع صلیبی گویند مخلوقست پس ابصار یا
بسبب اخراج شعاعست از دیده بشکل مخروطی که راس آن در مرکز دیده و قاعده او بر مرئی باشد پس بمحض اتصال این شعاع صورت مرئی شود یا بسبب
انطباع صورتست که بمحض انفتاح عین از مبدا فیاض صورتی مثل صورت مقابل مرئی در جلیدیه مخلوق میسازد و آن صورت بامر کب روح
ازان محل بحس مشترک میرسد و مرئی میگردد **دوم** سمع محل او گوش است و آن حرکتیست که هوا در غشای طبلی دخل یابد و از حرکت او جسم بقعر غشای
مذکور رسیده بوسیله حرکت موجی و استخوانی تا بغشا و اعصاب و روح رسیده باعث شنوائی گردد **قول یونانی** آن محل عصبیست که این قوت
درو ودیعت است ابطیل بسبب قلع یا قرع جسمین هوائی میان آن بمقروع مکیف بکیفیت صدائیکه از قرع و قلع حاصل شده گشته چون بآن محل رسد
ادراک کرده میشود **سوم** شامه محلش بینی است و آن آنست که ذرات ارضی صاعد گشته بوساطت هوا در انف دخل یابند و از غشای در بینی گذشته

تا بمجری عصبی شامه رسند و بسبب قوت حیوانی در مجری اعصاب شامه صفا یافته تا مبدأ اعصاب و تنگی جسم آنها رسیده روح را بحرکت آرند برای
مدد جسم ذی رائحه که شامه از آن تعلق دارد **قول یونانی** وقتیکه هوای مجاور ذی رائحه بکیفیت آن رائحه گشته بآن محل رسد ادراک کرده و این
قوت در دو پاره گوشت زائد که شبیه حلمة الثدی است مخلوقست چهارم ذائقه موضع او لسان است و آن حرکتیست که بسبب قوت حیوانی و تنگی جسم اعصاب اعصاب
زبان رسد از ریشهای نوک زبان که اجزای خاص ذائقه اند در روح مشترک شود و آن قوت روح دریافت ذائقه از حرکت مذکوره نماید **قول یونانی**
وقتیکه رطوبت لعابی ملاقی اجزای ذی طعم شود و آن اجزا بآن محل رسد ادراک کرده و این قوت در عصب واقعه فی جرم زبان مخلوقست پنجم لامسه و آن
حرکتیست مشترک است از قوت حیوانی و تنگی جسم اعصاب که بنا بر احساس حار و بارد و رطب و یابس و نرم و خشن و صلب و سبک و ثقیل وغیره روح را متحرک سازد
و تا بر ریشهای عصبی که در کف دست و اصابع بافراط اند رساند و چون زیاده پوشیده نیستند بنسبت دیگر اجزای اندرونی که زیاده ذی حس و پوشیده اند
لمس آنها عیانست و آن در جمیع اعضا غیر جگر و سپرز و گرده و عظم مخلوقست دوم مدرک امور باطنی و آنرا حواس باطنیه گویند و اینهم پنج اند اول حس مشترک
قوتیست که هر چه بحواس خمسه ظاهری مدرک میشود مودی بدو گردد و محل او مقدم بطن اول دماغست بدو سبب آنرا مشترک گویند اول آنکه چون چیزی پیش چشم
ادراک کنیم آنچیز بدو حس مشترک یکی نماید و اگر کسی را در حس مشترک خلل باشد آنکس یک چیز را دو بیند اگر بهر دو چشم بیند و اگر بیک چشم بیند یک نماید دوم آنکه در آخر حواس
ظاهر است و در اول حواس باطن و هر چیزی که از حواس ظاهر معلوم شود اول بدو رسد و بعد آن بحواس دیگر و هر چیز از باطن بظاهر خواهد آمدن اول از حواس
باطن بدو رسد بعده بحواس ظاهر دوم خیال و او خزانه حس مشترک است که هر چه یابد بدو سپارد و محل او مؤخر بطن اول دماغست تا حفظ صور محسوسه که
حس مشترک درک کرده نماید و وقت اراده حضور آنرا حاضر سازد سوم متفکره متخیله نیز گویند چرا که تصرف میکند در صور محسوسه که در خیال موجودست موضع او
ما بین موضع وهم و خیالست چهارم وهم قوتیست که ادراک معانی غیر مدرک از حواس ظاهره و خزینه میکند که بمحسوسات متعلقست قبیل صداقت صدیق
و عداوت عدو و محل او آخر بطن اوسط دماغست پنجم حافظه قوتیست که معانیکه متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده نگهدارد و این را متفکره نیز گویند و او خزانه
متخیله و متوهمه است ازینست که چون مردم بعد تمادی ایام یکدیگر را بینند قوت ذاکره آن نقش اول را که در حافظه است بآن نقش دیگر مقابله کنند تا بدانند
که این نقش همان شخص است محل او بطن مؤخر دماغست دوم محرکه اینهم دو قسمت باعثه و فاعله باعثه شهوانیست و غضبی شهوانی آنست که
باعث شود بر تحریک جهت طلب چیزی که لذیذ و نافع باشد و این منفعت عام است که فی الواقع بود یا بحسب ظن غضبی آنست که جسم دفع چیزی کند که نسبت با و
مکروه بود یا آنکه غالب شود بر چیزی که نسبت باو ضرر و آفت رساننده باشد اما فاعله قوتیست که در عصب نزول کند تا بواسطه در عضو متشنج و مسترخی
شود و بتقبض و بسط آن اعضا متحرک گردند و فاعله مطیع باعثه است **قول دون انتونیو** حواس باطنی پنج اند اول جوع محل او غشای دهنی معده
و فم بالای آنست دوم عطش محلش نیز غشای مذکور است مگر حس آن در مری زیاده محسوس میگردد سوم حس جماع محل او اعضای تناسلیه اند چهارم رافعه
فضله محل او مستقیم است پنجم حس بول محل او سفین تیر مثانه است **فصل پانزدهم در اعراض نفسانی** و آن اثر پذیرفتن و از حال گردیدن
روح نفسانیست چون شادی غم خشم لذت ترس خجل اندیشه کار و هم امید و آنچه بدین ماند بدانکه اثر اعراض نفسانی زیاده از ماکول و مشروب
و خواب و بیداری و حرکت و سکون و دیگر افعال و احوالست چه در خوردن هیچ چیز قویتر از زهر نیست پس اگر اکل و اتفاق افتد تا که در تن قرار گیرد

وحرارت وقوت جگر و دوا تنمایند مضرت او پدید نیاید و اعراض نفسانی و حال اثر کند اما در کسی که کار آزموده باشد و قوت حیوانی قوی شود اثر کمتر پدید آید و در غیر آن بیشتر و سبب مرگ فجاهین است که حادثه سخت قوی باشد و ناگاه افتد هم قوت حیوانی ضعیف بود و کار آزموده نباشد و اعراض نفسانی را در تن بدو گونه اند یکی آنکه اندام و اخلاط و روح را گرم کند و بحرکت آرد چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه کارهای مهم و دوم آنکه اندام و روح را سرد کند و از حرکت بنشاند چون اندوه و ترس و آنچه بدین ماند تخمین خشم و غضب قویتر از تخمین شادی و فرحست و ترید ترس و خوف قویتر از تریدن اندوه و نظر بدین آنکه اعراض نفسانی محرک روح اند پس حرکت یا بسبب مرکز یعنی باطن باشد و آن غم و خوفست یا بسبب محیط یعنی خارج بود و آن غضب و شادی است یا بهر دو بسبب گردانیدن اخلاط بخارست باشد و آن غضب و خوفست پس در تفکیک این حرکات بعنف شدید واقع شود و حرکت بسبب محیط باشد احتمال خلو می قلب از روح دارد و اگر بسبب مرکز باشد موجب اجتماع تواند شد و این هر دو مهلک اند مثل فزع و فرح مفرط اما سکون نفسانی سبب جلوس بهر و روح است پس اعتدال اینها حافظ صحت باشد اما اعراض مذکوره اگر تخمین تن و تحریک ارواح و اخلاط نماید غضب و فرح و هم و لذت و آنکه ببر و تن اندغم و خوفست پس اگر غضب مفرط شود و مزاج صفراوی باشد قرحات دهان و لسنک شهرت انا میخوش شربت آلو شربت تمر هندی عرق گاو زبان عرق گلاب نوشند اندیه یابد و طب چون بچه مرغ ماهی صنکیره خوره خواند بلعب و حکایات خوش مشغول شوند و اگر طبیعه بوپند صندل گلاب بر سینه و قلب گذارند حمام فاتر الماء و الهواء نیابد تا از کیفیت غضب ایمن ماند و اگر فرح مفرط شود احتمالست که روح و حرارت غریزی سوی خارج حرکت قوی کنند و قلب بچنان تنگ گفته و خالی ماند غشی پدید آید و فجا بمیرد بلکه بسجارت و بی اعتباری امور دنیاوی طبع را مائل سازد و از تدابیر سابقه که در غضب گذشت آنکه زائد استفریح نباشد بکار دارد و اگر خوف مفرط شود و حرارت غریزی بسبب باطن نماید و تضیق تمام در دل افتد روح و حرارت در دل منحبس گردد و بنجی بهر دو مفاجات خوفی قلبی پدید آید بتر از مفاجات فرحیست پس حافظ صحت از اعتدال عوارض نفسانی لازم و وقت نظر بی اعتدالی او در قلبیه یا دماغیا معتدل مفرط یا مفرط معتدل حفظ حرارت غریزی و جهت صحت حاصل آید و تقویت قوی باعضای رئیسه تصفیه روح و دفع ابخره و دخانی حسب حاجت بکار دارد و بدانکه خشم معتدل خون در تن بگستراند قوت روح و حرارت غریزی را بظاهر تن ساند خشم مفرط بسفر ابجوش آرد و در تن بگستراند رنگ و زرد سازد شادی لذت معتدل حرارت غریزی را فرو نشاند و در تن گسترد و مزاج را گرم و ترساند قوی گواند فرح کند ترس خون و حرارت غریزی را بقعر تن گرداند قوی را ضعیف سازد و خیالات حرارت و خون انگیزاند و بظاهر تن ساند و بختی رطوبات تحلیل سازد و نفع رسیدن بامید و امن شدن از کار کاری مثال شادی معتدلست و ضرر عدم حصول امید چون ضرر اندوه باشد و باشد که بیماری و علتی عسر برنده باشد ناگاه بامیدی بزرگ سدید بسبب مرض بر سبکتر گردد و خلاص یابد و باشد که از کاری ترسان باشد و آن کار ناگاه بدو رسد مرض عسر تر گردد و خالی بودن از اندیشه مهم کندی خلط بلغم و حرارت و قوی را ضعیف سازد و در وبا افزاید اندیشه کارهای مهم و هبت بدان آوردن عکس این بوده بسیار باشد که سفر با کردن و شهرها و چیزهای عجیب دیدن از امراض عسر کهن سود مند باشد **قول دون انتونیوس** اعراض نفسانی حرکت جسمیست از خارج که سبب او ماده های جسم تبدیل می پذیرند و موجب مرض میگردند چه هرگاه حرکت اعضا با فراط میرسد همان قدر ماده را متحرک میسازد حرکت از خارج بود یا از داخل مثلاً غصه که حرکت

خفیف است هر قدر که بافراط رسد همانقدر ماده را حرکت میدهد چنانچه عیانست که هنگام افراط سرعت نبض استلای اوعیه با حرارت و حرقت چشم و خشکی عین پدید می آید و مضرات بافراط در امعامی افتد و در تمامی اجزا میگردد و امراض چون صرع تشنج همی و لواسیر قولنج و جع کلیه و جع مفاصل و غیره پیدا میگردد پس هر قدر که غصه خفیف بود همانقدر فعل خود بآسانی نماید و اگر ثقیل بود زبونست چه دفعة اعتباس با ده میکند و ظهور غصه بغیر اسباب ظاهری دباطنی بدلست و بعد غصه غذا نخور مذکه آفت قوی می آرد و نوشاندن شیر مرضعه غصه اطفال ابدست و مرد غصه دار لازم که از اسباب غصه آور پرهیز و بعد غصه فوراً طبع ابدگار و کار را غب ساز و دوا زخانه برآمده بهوا خوردن رود و نگیسانیکه باعث تفریح بوند بسیر و اما دوشت عکس اینست زیرا که موجب انقباض جسمست بسبب انقباض دفعة ماده را از اجزای بیرونی باجزای درونی و میگردند و در اینجا بند گشته مجاری تشنج صرع سکته اختناق الرحم احتباس طمث فالج وغیره میگردند و گاهی امراض مهلکه بعد دوشت پدید میشود و بعد ریاضت جسمی و شرب خمر و استعمال مقویات انسب اما غم مزایه قوت مانع گردش خون مجمد ماده باست لذا احداث تجفیر مرق و احتباس طمث و بواسیر مینماید و غم دائم مضعف جسم محدث امراض سست اطالت بغیر سبب ظاهری بدین چنین کسان الازم که از خانه بیرون آیند و بجای مرغوب خمر نوشند و با حبا موهلست نمایند اما فرح اگرچه اکثر افیت میدهد اما گاهی موجب هلاک میگردد اما بیار شروع فصل خود در جسم نموده استرخامی آرد و گاهی حواس روح حیوانی مکدر میسازد و پیار معتدل اگرچه جسم را سمین فربه میسازد اما زیاده تباه پسکند اما خیال این بسبب تعمیق محرک جسم گشته احداث آفت می نماید

باب چهارم
در ترکیب علاج و پرهیز وغیره

طبیب باید که عالم و عارف بعلوم و صناعت و متصف باوصاف حسنه و آداب اخلاق و معتقد ثواب و عقاب و پیر و صاحب شریعت و خائف از عقاب و راجی برحمت و ثواب الهی عامل بمعروف تارک از منکر حریص بعبادت کاره از منهیات صابر بر مصائب اضی بما نجه واقع گردد و با وقار و متمکین باشد و بحوج و طامع نبود تا در انظر خلق مکرم باشد و قول آن را با عتقاد قبول دارند و مثل تمامی و نیز از علم فقه و حدیث و علم اخلاق و علم حکمت و علم منطق و علم طبعی و علم هندسه و علم هیئت و علم نجوم و علم حساب و علم کهانت و فراست اگر باشد و تیز این امور که ذکر میشوند آن را ضرورست یعنی وقت معالجه البته شافی داند مستعمل فیضل از و باشد و معلم خود را بستاید و شکر احسان او نماید اگر کسی سخنی نیک و امری پسندیده بیان کند یا غلطی و خطائی از و صادر شود بلا تامل در رد او نیاید و بقبیح طبیب دیگر نکند و خطای نگیران را مایه افتخار خود نشناسد بمن خلق و لطف احوال پرسی و رضی کند اگر مریض تکرار یاسور تدبیر نماید غصه نکند بلکه بمدارا مکرر سخن آن را شنود و تنفیح از سور تدبیر باز دارد

وگوید که زحمت چند روز برای صحت دائم اختیار باید کرد افشای راز و مرض مرضی نکند واگر کسی بحیره وغیره بسبب مباشرت باضحاب آن مرض مبتلا گردد آنرا تشنیع بدان ننماید بلکه بهمین خلق مداوا کند و بعد صحت بعنوان نصح منع نماید بمعالجه و تحقق امراض و ادویه حریص باشد و اگر بمطالعه کتب مواضعی که مریضان کثیر دران باشند مشغول ماند و مشوره باطبای ماهر نماید پس اگر سخن حق و دلیل صادق از انها شنود ممنون آن نماند و اگر سهوی یا غلطی صادر شود و دیگری آن را متنبه سازد ازان باز آید و مقرر غلط خود نباشد که آثار جهل ست اگر کسی سخن باطل گوید بر اطلاق نکند و از تجاهل نگردد انتهی خصوص و مجمع بلکه حد المقدور تعجیبی شایسته برای آن نماید و بنرمی گوید اینچه میفرمائید شاید قول بعضی باشد تواضع و لیکن درین محل و موقع چنین باید تحمل کرد این بهتر باشد اگر مریضی بدور رجوع آرد و قبل ازین طبیب حاذق تراز و معالج اوناشد و تدابیر او همه صائب و در بصحت آورده بلطف گوید دست از علاج او نباید داشت که او از من بهتر ست انشاء الله عنقریب صحت خواهد شد چون بیند که طبیبی معالج مرضیست و او بر خطاهست درای صائب ندارد فانیا نه بمریض یا پرستاران او گوید که او بر غلط ست بطبیب دیگر رجوع باید کرد اگر مریض رجوع آرد و طبیب اول را معتقد خود ندانده مائل بدیگری بیند آنگه سخن ناشنوده و ناپرهیز باشد بعذر گوید بطبیب دیگر رجوع کن اگر قبول نکند گوید من هم در معالجه شریک خواهم بود و بتدریج دست کشد یا بنابر مصلحت تمارض نماید چون مریضی رجوع آرد و از تدابیر بصحت نیارد عذر خواهد و گوید شفای این مقدر بست دیگری نباشد یکدو روز بر طبع گذارس بطبیب دیگر که طبع تو راغب بود و حاذق باشد رجوع نما بالجمله نباید که نماید و کار او را تباه و نساز و طبیب الازم که در هر انحراف سهلی و مرض تعفنی بقصد و سهل و تقیی متوجه نگردد و دوا بنها را عادتی طریق خود نسازد و کلی نداند و در هر وقت و هر سن و هر فصل و هر بلد اینها را بالعمل نیارد و حد المقدور تدبیر بالغذیه و ماشربه بسته ضروریه نماید اگر ازین صحت شد فبها الا استعمال ادویه شود و الا گاه ادویه فرده و ضعیفه کار بر آید بمرکبه و قویه نیرداز د و اگر محتاج بمرکبه و قویه شود پس هر چند ترکیب آن کمتر و سهل الاخذ تر و قلیل الحدت باشد بهتر یعنی بتدریج از ضعف با قوی رود و تا که ملطفات و مطفیات خون و صفرا و سکبین غلیان خون و حدت صفرا گردد و خوف خروج از نشود و تا که بعلق و یبوست مجابت آید و خوف مرض متشدد بلطوبت مزاج متوجه نگردد و اگر از امراض عامه شایعه چنان بالا بهت تاخیر دران جایز نیست شتاب باید کرد یا سرما همچنان استعمال ادویه قویه سهلات و قلیات و حقنها متوسطه جلاء و نیز یک دوا قاصر نکند که بالوف طبع شود و دوا تدریجی فعل و انفعال آن ضعیف گردد و بلکه تبدیل حسب اقتضا نموده باشد اگر دریافت مرض که حارست یا بارد و عسر باشد باید که یکدو روز دوا نیکداند که مائل بحرارت باشد استعمال کناند اگر مرض نخیزد بلکه در توقف باشد اندکی زیاده کند همچنین تا که میل بموافقت و صحت و یابد پس همان امر عیار دوا اگر از دادن حاضر نبیند بگذارد و تدابیر دوا نیز اغذیه و ادویه وغیره نما همچنین زیاده دادن باید اگر چنین امر مرض جمع شوند ابتدا بمرض اصلی که باعث مرض دیگرست کند چنانچه حمی عفنه حادثه از سده کبد اول متوجه انفتاح سده و رفع عفونت اخلاط باید شد که چون سده بکشاد و عفونت رفع شد حمی نیز زایل گردد همچنین حمیات حادثه از اورام صلبه ذات الجنبی وغیره و قرحه حادثه از اورام که اول تدبیر ورم کنند چون ورم رفع شد حمی قرحه هم زایل گردد و آنانکه کلی ازان اندیشه ندارند چنانچه یکی حاد و دیگری مزمن چون حمی محرقه و سوناحس یا خالج و یرقان هجره و استسقا جمع شود پس اول متوجه بجا دشوار باندکی عایت مریض غافل ازان مطلق نگردد همچنین اگر مرض و عرض جمع شود اول تدبیر مرض کند مگر آنکه عرض قوی باشد چون مجموع قولنج و اوجاع اکثر خراجات اورام صلبه یا دیر

تعلق دارند حمیات اند چون غب ربع خمسه سدسه ثامنه مواظبه غب مرکب ربع مرکب یومی سوفوخس محرقه صفراوی مطبقه لنقه غب انم ربع دائم عدی حصبه حمی وبائی حمی نرم حمی نکاسی حمی سلی دق جاور سه یه آنکه مجالس بیرونی تعلق دارند کمی و نقصان و ظلمت بصر طنین نقص فی الثقه وشاشه لاسیه است آنکه مجالس بیرونی تعلق دارند نقصان و بطلان حافظه انواع هذیان مانیا المخولیا وغیره است فائده چند امراض اند که مقرر و مفروض شد بشرط مذکور شدن اگر شدت مقدار متادی جسم گردد در اعضای مئیسه سیده مانع افعال آنها گردد و سکته و اختباس نزول و فلغمونی او غیره ها آرد واین برشش وجه است یکی آنکه دل و دماغ متادی گردد دوم سبب اذیت اینها زیرا نیم متادی شود سوم سبب طول او ذیاد امراض سمی ایذا رسد چهارم هذیان تشنج رعشه وغیره ظاهر شود پنجم سبب لطافت خاص خود موجب ضیق گردد ششم سبب کمی قوت در پیران ربع و نقاهت پیدا شود دوم خفیف که چندان اذیت نرساند مگر بسبب خفت خود همی یومی وغیره می آرد واز حرکت اینهم دو گونه یکی طویل که از چهل روز تجاوز کند دوم قصیر که در اندک مدت آخر گردد واز دو ستواینهم دو گونه است یکی تیک که بآسانی بگذرد دوم بدکه اگرچه بسیار نبود نمایدا ما بسبب خامی عوارض ضعف قوی آورده موجب هلاک گردد واین سه گونه است یکی سمی که بالکل تقسیم حیات نماید دوم موبائی که بسبب محیط شدن رمه اجسام باعث هلاک همه ها گردد سوم انتقالی که از یکی بدیگری نقل کند و همان اعمال رد یه ظاهر سازد واین از شئ دیگر پیدا میشود دیگر از همان ریزش کند از جسم عرض بیرون تراود و بجسم دیگری نافذ گردد واز لمس جسم صحیح جسم مریض یا وصول انچه از وواز وقت نیز دو گونه است یکی آنکه با تاذی مع باشد و اکثر اقسام امراض عسر البرء و چون اسهال عاقب وغیره حفظ جسم نماید دوم عکس این و اسبب نیز دو گونه است یکی مسافح دوم ماوی از سلسله سه گونه است یکی سرایتی که از والدین سده دوم از جسم خود بسبب دولی یا بروئی عارض گردد سوم از هنگام دخل حرم عارض شود واز فصل سال چهار وجه است یکی بهار و دوران حمی لنقه و غب دوم صیف و دوران وی یومی وغیره سوم خریف و دوران وی سنطیا یا مرض وغیره چهارم شتا و دوری سرفه فوات اکثر غب وغیره پیدا می آیند واز جاسه نوعست یکی آنکه بسبب عام باشتراک همه ها حدوث امراض در یک وقت شود دوم بسبب اشتراک محدث امراض گردد و چون لنقه دامیه وغیره سوم بسبب خاص خود حادث جسم نشود مگر بسبب امراض دیگر موجب اذیت گردد واز یکی بدیگری واز دو رد و گونه است یکی آنکه بروقت خود آید و زوال پذیرد چون غب ربع وغیره دوم آنکه دور ندارد و مدام بماند چون حمی یومی و سوء نوشس وغیره و اتس نیز دو گونه است یکی آنکه نعمه مزاج مقرر بود دوم عکس این و اهیئت یعنی ترکیبی تکیبی جسم دو گونه است یکی آنکه بسبب تادیه بازبسوی صحت آید دوم علاج پذیر نباشد واز عوارض دو گونه است یکی آنکه دو یا زیاده مرض جمع شوند دوم آنکه از یکی مرض صحت نشده که دیگر عائد گردد و بدانکه سوی امراض مذکوره دیگر اول بی ترکیبی ترکیب اجزای جسم دوم مرضی ترکیبی دهای جسم بی ترکیبی ها وده دو گونه است یکی سوء مزاجی خواص دوم سوء ترکیبی اجزای جسم واین چهار گونه است اولی دربی ترکیبی این سه چه است یکی در شکل آنی جائیکه است بایکیچ عکس این خواه در حجم حادث شود یا بعد تولد بسببی خارجی خواه در شکل اجزای درونی نقص متصور افتد خواه در اجزای درونی دوم در قدر ما یحتوی افتد بسبب استرخا یا ضیق یا قبض یافتدگی اما سبب استرخا کشادگی یا شگافتن اوعیه هاست وسبب ضیق سدد و که از ماده غلیظ یا دیگر ماده که مزاحم سیالی لیکور شود مثال سنگ و لوریتر او سبب قبض بند شدن ایفات هست بسبب سروی یا تری اجزاو بدانسبب سیالی غلظ متقنع گردد و سبب فسرگی سدد و شدن اوعیه هاست در خود بسبب ماده زبون یا جسم زبون که در آن نازل شود سوم در سطح یعنی اجزا که سطح خود صاف و سبک هموار باید خشن و ناهموار گردد مثال این

ثانی در عدد و آن زلبوی همچو بیضه باجزوی از اجزاء ست و دو وجه ست یکی زیادتی عضو چنانچه شش اصبع وغیره دوم کمی عضو چون چهار اصبع دارد مولودی بود یا بعد تولد قطع شده ثالث در کلانی دانیهم دو وجه ست یکی آنکه عضوی در طول یا عرض کلان گردد مثلاً زبان که از حد خود دراز و مانع تکلم شود دوم آنکه عضوی در طول یا عرض کم گردد رابع در ترکیب و آنهم دو گونه ست یکی آنکه اجزاء که در انجا باید از انجا بر آید چون خلع دوم آنکه اجزاء که در ان اتصال باید تفرق شود یا عکس این هر یک چند وجه ست یا از پیش یا پس یا از بالا یا زیر یا از پهلو یا کمی و زیادتی پدید آید سوای این در جسم صحیح از قروح و بثور و جراحت و کسر و خلع **بدانکه** در انحطاط مرض هلاک نگیرد مگر وقتیکه مرض بکند و دانستن این سبب باز ماندن مرض از افزایش و کثرت قوت هلاک نگیرد و مگر گاهی بسبب ضعف آماده زائد سبب افزایش و شدت عوارض هلاک میگردد

فصل سیم در ذکر امراض که بمردان و زنان شوند اما در مردان رعاف نفث الدم بواسیر دموی و اسهال دموی و نسیان هم میشوند و در خروجی قریه تصدیه علل حمی غب قرمیموس تولد منی اندک یا غیر خواص خود یا بدیر خارج شدن یا بغیر اراده بر آمدن و قلعنوی انثین و تحجر فتق وغیره **بدانکه** خروج منی بدیر یا قبل از وقت لائق تولد تناسل نیست استرخای آلهٔ تضیب و صلف آن ضعف است **اما** در زنان این در تصبیه غلیان مرقی امراض تشنج و اعشی فالج و خوف قلعنوی رحم دموی بود یا بیحی خشور رحم تورم رحم اختناق رحم حبتاس رحم شدت بولی ظلمت بولی نظلت یا سیاه یا سنتی وغیره آمدن حیض غیر موقوت و با وجع وغیره عوارض سیلان سفید اذیت رحم سرطان ندی وغیره در منکوحه نفرت از شوهر عقر رجا پدیدش زائد در حامله غشی قی سوء هضمی دشواری و قلت آن خفقان وجع الجنب ضیق نفس کسل اعضا فالج تقطیع بول اسهال وجع قطن و عانه بواسیر یبوسی مقعد رحم علیین استسقای فرج اسهال الدم تقاطر مرض جنین در قرب الولادت وجع عرق الاذیه بسبب ضعف حامله یا بسبب ضیق ثقب یا بسبب قلت حج یا بسبب کبر جنین یا بسبب غلیان خون یا بسبب سیلان اب یا بسبب بد شکلی جنین یا بسبب مرون جنین یا بسبب سطبری شیمه در وقت زائیدن کثرت یا قلت نفاس وجع بعد زائیدن مغصی تشنج مغصی تشنج سیلان بول نسگافت فرج ورم فرج قبض فضله بعد زائیدن کثرت یا قلت یا انجماد یا شوریت یا مائیت لبن حدوث حمی بسبب لبن رحم ندی حل تحجر سرطان ندی **بدانکه** در زنان اکثر امراض بسبب قلت طمث پدید گیرد و هر گاه قلت طمث ندارد عارض بود و در زنان بنسبت بمردان بزودی متادی از مرض میگردند بسبب کثرت ضعف یا بسبب بدی طمث نفاس یا بسبب حمل و در تصبیه همیشه اذیت بسبب احتباس طمث باشد بنسبت آنکه احتباس ندارند وجع که بعد بستن شود سکین آن از ایذان پونست و در مرض زنان استعمال ادویه قابضه لطیفه افیونی بدست بعد زائیدن اخراج باده رحمی بخوبی تا شدن با سانی احداث سرطان رحم تنها یا که مزاحم حمل میگردد و نشاء لبن باعث اذیت طفلست سیلان طمث بعد زائیدن موجب اذیت طفل بود از اقسام تشنج **فصل چهارم در ذکر امراض متعدیه و متوارثه** اما متعدیه جذام جرب حکه بدی حصبه جمی بانی قروح عفنه رمد بیل بین حصبه اگر بمکان عفن بود بوبی مریض با عرق البصیح همه سرد و باسیر تعدیه مینماید اگر کسی محل تر با سوری تبر نزدیکی جمه دایا لاوس نیز از ین قبیل است اما متوارثه برص نقرس سل صرع ابنه جدری بالینخولیا ذی جرب بخر بعد وقوع عفنه حصبه یا جذام بواسیر حصات و امراض متوارثه بعد هفت یا چهار ده یا بیست شش سالی ظاهر گیرند **بدانکه** هر عضو که از پدر ضعیف باشد از همه تر همان عضو در اکثر ضعیف می آید اما ضعف عضو مادر که ثبت ست که در رحم مظاهر شود خلاف امراض مکور که توارث این ندارد و لذا از بوین سبیل تساوی ست **بدانکه** مرد مغصی الفقرس و صلع نباشد زنان اینرا گرفتار تا وقت بسته شدن و انعدام نا موافق نیز ند

قول جالینوس خصی بانقرس دیر میکود ک بانقرس زود میمرد اگر باشد نادر **فصل پنجم در ذکر امراض که بمرض دیگر زائل شوند** مصروع را اگر نقرس دوالی وارم اخیل اجلع پدید آید زصرع خلاص یابد صلع دوار اخیل و موج کلیه او نقرس و مفاصل و وارم شعلب و الیخولیا و دیوانگی بدو الی آخر شوند تمامی نقرس بکری غیر زمن باسهال صفرا زائل گردند تشنج صعب زمن سیلان یرقان گوش یا بینی بهم و انواع اسهال زمن بقی مالیخولیا بهق مدی موج کبد که بسبب یرقان غلیظه باشد بحمی حاد زائل گردند و موج سرین و کلیه و حرم جنون و مالیخولیا و سرسام و نسیان بهم سیر رفع شوند نقرس بلغمی و دوالی و موج مفاصل و تشنج استلقائی بحمی حاده بهم و هکذا حرب امراض سوداوی صرع و تشنج بحمی یوم رفع شوند گزار طب بحمی فواق استلقائی بعطسه استسقا باسهال حدت بلغمی سهال صفراوی بکری سرفه کهنه بواسیر مقعدی موج سرینی بهم بلکه بقیه ورم بهم بدیه تب گرم رفع شوند امراض حاده و حیات محرقه یرقان بهم و اسهال و حمی محرقه بعطسه رفع شده اگر دو تب گوش کر شوند در عاف یا اسهال پدید یکری بهم و اگر صاحب قرحه ریه آنرا در پرهای پدید آید رفع شده برآید یا حوالی سینه متورم شده بدین گوش بشی شود آثار انتقال ماده و صحت باشد اما سبب بدی ماده اصور گردد و کسی اگر غذا در معده ترش شود و فوت اجتناب نماید **فصل ششم در ذکر آثار که بر اثر آن فلان مرض خواهد شد** وقتیکه حالها در دست که در تندرستی حاوت نباشد پدید آیند آثار پدید آمدن مرض نیز پس برای حفظ تندرستی قبل از استحکام مدفع او لوشت ندا ما انچه در سر و رنگ پدید آید هشت نیلگی اجتلاع اگر در کیف چشم و تیره دوی بسیار افتد بیم لقوه باشد اگر در همه تن بود بیم تشنج و سکته دارد دوم خدر دست یا ساله انتلاج و کندی حاسه باگر پیسته و بسیار افتد بیم جان بود سوم حمرت چشم و وجه و معده و تنفر از روشنی آفتاب بیم سرسام دارد چهارم کابوس در دوار دارد بیم صرع و سکته دارد پنجم ناخوشی دل و تپیدن عرق بیم یرقان الیخولیا دارد ششم صداع و شقیقه دائم یا دیدن خطوط سیاه و ذباب پیوسته بیم زوال دارد هفتم انتلاج همه اندام و کسل و حرکات و ثقل همه تن و کدورت حواس و هتماکی عروق آثار استلقا بود و هرگاه که پیسته گردد بیم سکته باشد هشتم کثرت نکاح و فزایه بیم سیل فوات لازم دارد اما انچه در همه تن افتد نازده انیکی آنکه علامتها در جمیع آید و این یا در ابتدا باشد یا در انتها اگر در ابتدا باشد یا بسبب استلقای باشد یا بسبب ترقیق اخلاط و بیم ضعف قوت بود اگر این عرق گنده بود زود و همی عفنه پدید آید دوم استلقای مفرط و درین بیم سکته یا بیهوشی آن خون باقی یا بسر نه باشد سوم ثقل زیاده از عادت این آثار تخمه فاگر بسی غلبه بود و پیاله یم زمن اول و این آثار بضعف جمع تنها ی عضوی باشد چهارم سقوط شهوت و تکسر لمی بهمی نظایر آثار استلاء و مقدمه مرض باشد ششم سقوط استمناء و منی و قی و تنفیخ اعضاء و جمع اطراف بیم فالج و ارد هفتم کثرت شهوت جماع آثار سه مرتبه شدن فرجه یا اجتماع رطوبت تری دور یا سقوط شهوت بی تولد یا دیر آثار گرم شدن فم غدد یا دهن نم زدوی اشیای تیز آثار ماده غلیظه در معده بود دوم آزدوی اشیای ترش آثار تولد حفره در معده باشد یا زود سوم حرقت چشم استلاء و تیرگی و تنگی نفس گرفتگی آواز کثرت تفو یا بیم جذام دارد دو اگر سرکه کثرت بلغم و ثقل و ثقل و بیاله و سلعه باشد و نیز خدر و کند شدن حاسها خراج و ران و موضع آید سیوم کثرت خدر و ترن مقدمه بیاله خلط باشد یا دم چهارم تخمین مقدمه بس باشد و تباهی کثیر و مقدمه بس بود و پانزدهم حفقان و اگر در سینه بیم مرگ فجاءه اما انچه در جگر آفت رسد سه گونه ثقل خلنده با تمدد و نیه است سنجی که بیلوهای بیشت است آثار بدون علت و محدب کبد و اگر کبد باشد دوم علت و بیاض ثقل سوم ثقل جانب است آثار سه و مقدمه یرقان باشد سوم تهیج چشم و رو همی اما انچه در مقدمه استسقا

بود چهیدن نافوه و مچ ظهر هر دو و اتم که با یکدیگر بالکلیه نهیل بود و دوای دیگر رفع نشوند بیم استسقای طبلی باشد اما اگر نه پس و اساقل افتد نشان امید یکی تقل و کشیدگی تیگاه یا تغیر بول آثار علت کلیه باشد دوم بر از زر و سوزان آثار نزول غلظ تیز و بیم سیچ رده باشد سوم سوزش بول آثار حرکت غلظ تیز و بیم ریش شانه بود چهارم حکه مقعد دائم بغیر که بر آثار بواسیر باشد پنجم سخت شدن و برآمدن ساق بیم دوالی و وارالفیل دارد

ششم سیلان ملمت در حامله خوف اسقاط دارد **فصل هفتم در ذکر آثار سلامتی و خلاصی از مرض** اول از قوت طبع جویند و پنجم باشد که نفس و نبض طبیعی بود و حواس و نشست بر جاست و حرکت آسان باشد و اگر بر پهلو نهی بر همان شکل بماند و بهنگام بیدار شدن از خواب جانب پای نگردد و از خواب آسایش یابد و مضطر نباشد و قوت بحال بود و اما بر جا بودن حواس در سرسام و امراض حاده آثار سلامت نباشد چنانکه در سل و دق و اسهال تا دم واپسین هوش بر جای باشد دوم زوال و مانع جویند و آنچنان بود که حواس و نظر و عقل و اندیشه درست بود و بیهوده نسدای نباشد و در آخر مرض عطسه آثار قوت و مانع بود سوم زوال جمی جویند بدین اگر جمی و همه تن یکسان بود و بر موضع دل معده و امثالکه باشد بهتر و ظهور تغیر در غب خالصه بر لب و بینی آثار خیر بود لرزه در جمی طبقه آثار خروج ماده از عروق بود خاصه اگر در یوم بحران باشد چهارم زوال وجه جویند آنچنان باشد که روی بحال خویش بود و تغیر لون و چه و چشم و ثقل جفن اگر بسبب تفکر و اضطراب و سهر باشد خطر نیست و در بحال آید اگر خلاف این بود بد باشد پنجم زوال بحران جویند و آنچنان باشد که روز بحران نیک عاف یا رطوبت از بینی آید و صداع بر رود یا روز بحران از مرض حاده برفان پدید آید یا روز بحران در مرض عفنه بقی یا بسهال کرمی بزرگ بیرون آید نیک است و در بالیخولیا و سرسام گرد و اسیر پدید آید آثار بحران انتقال و نیک بود و در ذات الریه و خراج نزد سینه اگر نفث پخته پدید آید آثار انتقال و امید باشد و گاهی خروج از بدی ماده بهم گردد و الماس نشیند سعال مزمن بدان زائل گردد ششم زوال اگر نفث رقیق جویند اگر نفث رقیق و سفید و نفثی با قوام و معتدل آمدن گیرد و لون و زائل بزردی بود و آسان برآید آثار نضج ماده و نیک باشد و در ذات الجنب نفث سفید که سخت نبود آثار نضج ماده بود خاصه که بعد آن حمی زائل گردد

هفتم از حال اش تا دهم جویند و آنچنان باشد که شبها پدید آید و سخت خورد و هضم گردد و قوت نظاهر شود هشتم از حال بول جویند اگر ترنجی بود نیز غمازه معلق باشد و علمای ان میل بزیر دارد آثار سلامت و ابتدای نضج قوارگفل سفید همواره بود آثار تمامی نضج باشد و رنگ نیک بول رسوب نیک و حمی و امراض حشاء و دماغ و الماس آثار نیک بود نهم آثار قوام ثقل جویند اگر ثقل معتدل و لون زرد بود نیکست اگر در روزهای بحران بسم بزرگ باسهال برآید یا در ابول شود دلیل سلامت باشد فائده اگر مریض شرط پرهیز علاج بجا نیارد و مرض بر یک حال ایستاده نباشد و منفرد پدید دلیل آنست که مرض سلیم و قوت بر جاست و علاج زود اثر کند **انتباه** کسی که بمرض صعب مبتلا بود بر جبهه او صندل طلا کنند اگر بزودی خشک گردد صحت یابد لالان **قول دون انتونیو** اگر مریض بآسانی از بستر بخیزد و بیرون آید یا و بستر نشیند و بآسانی از پهلو بپهلو و دو تا حالت طبعی و صحت غلظه یا مثلثی و یا دراز کرده غلظ نیکست اگر زبان بی صعب بحال طبعی بود نیکست اگر گران و به بحال طبعی بود نیکست تباهی و تهیج وجود جدری و حصبه نیکست عدم تبدیل هیئت جسم در امراض صعب نیکست قی طبعی و منفرد ادی هر وقت که باشد نیکست بقتر طبیکه دائم نباشد شهاب صادق نیکست طرش قوی در امراض حاده نیکست فزار بول در امراض حاده آثار صحت بود کثرت بول در استسقا وغیره نیک است اگر وحی بول غلیظ

وداننده دارو نازک باشد پس بسیار آید رقیق گردد نیک بود اگر اول بول غلیظ و کدر آید پس از خود صاف و رقیق گردد بهتر اگر بول مائل بسرخی و تری که بقدر خوب برآید و رسوب قدری دارد یا نه و بقدری غماره صاف بود آثار ظهور صحت باشد بولی که اول صاف بعده مع رسوب آید و رسوبی بهتر است بول بی رسوب بی ابر خوبست قشف سفید سبک مساوی الطعام که بآسانی بازنک سرفه بغیر مع برآید خوبست برازرم که بسیار منفتن نباشد و موافق غذای ماکوله بروقت مقرری برآید بهتر خروج فضله نرم و قتیکه مرض سلسله گیرد و بهتر اگر بعد خروج غلیظ گردد

فصل هشتم در ذکر آثار بد اول از وجه جویند اگر چشم مدور شود و فرو نشیند و بینی نیز و گوش سرد گردد و نرمه گوش باز گردد و پوست جهه کشیده شود و لون وجه سبز یا زرد یا سیاه گردد دلیلهای بد بوده پدید آید و رونق و تازگی لون بخود آنقدر که بود دوم از سر جویند اگر قوت ضعیف و مرض حاره با صداع ثقیل بود و آثار مذکور ظاهر گردد قاتل باشد سوم از حاسها جویند اگر مریض چیزی نه بیند و نشنود و از روشنی کراهیت نماید و گمان کند که صداع و رمد باشد مهلک بود اگر دست پیش روی آرد بسان آنکه گلس گیرد یا پر زه از جامه چیند یا کاه از دیوار کند روی باشد اگر این حال پیوسته گردد و قوت ضعیف شود مهلک بود چهارم از هیئت چشم جویند اگر چشم کشاید و بیاض پدید آید و عادت او در تندستی چنین نباشد آثار ضعف عضله چشم بود اگر یک چشم فرو گردد آثار بطلان قوت باشد حرکت چشم از ماده که در دماغ بود اشک از چشم بسبب ضعف ماسکه دماغ باشد به دون خاستن چشم از نزله که بود اگر چشم کشاده ماند چنانکه اگر صبی نزدا و بر ند بهم نزند قاتل بود اگر مرض خشک روی باشد اگر چشم چیزی نماند بیننده عنکبوت بکنار چشم پدید آید قرب مرگ بود چشم قوانی کردن و نهادن گفتن قاتل بود اگر لرزه بر چشم خفیف مقدار عدس پدید آید و پس از نده روز حمی آرد و مهلک بود پنجم از بینی جویند اگر مبنی پیچیده یا پس گردد آثار تشنج باشد اگر بر انفس بوی مشک یا بوی طین ترکرده و بوی من نفهمد یا دست اگر زرداب از بینی رود قرب موت باشد اگر بعد از سقطه عظیمه نیاید قرب موت بود اگر مریض بینی پاک کند بهتر است ششم از گوش جویند اگر بر سه گوش خشک شود و باز گردد و روی بود وجع گوش و حمی حاده قاتل باشد اگر پیش گردد و بیاید آید سپید بود یا کبود بسبب قوت حس قبل از آنکه ریش شود هلاک سیکرد و هفتم از دندان جویند بر هم خوردن و بر هم سودن دندان روایت آثار تشنج فک مذبوحانگی باشد اگر پس و پیاپی پدید آید قاتل بود لرزه جهت بودن دندان و سبز شدن آن و بر ساعت پاک کردن آن عادت بود در دو یست هشتم از دو چ زبان جویند بیوست و بسبب زبان و قلت آب بسبب حمی بود اگر اول زبان درشت گردد پس خشک شود از حیات پس سیاه گردد قاتل باشد کشاده ماندن زبان تقلب بود گند هر دو از امراض حاده آثار سقوط قوت باشد اگر گند کثیر بود مهلک رقیقان آب آشامیدن بیوست باشد اگر زیاد حاده بتوقد رخ خو د سیاه بزبان برآید و مریض اشیای تیز آرزو کند آثار کثرت خون در محرمی غذا و قرب موت باشد نهم از فم معده جویند خلط و امراض حاده خاصه بعد سهال روی بود دو آثار تشنج فم معده باشد حرقت حرارت معده تقیدن فم معده دوچ روی بود دهم از رحمی جویند خلق بود امراض حاده روی بود کز دن عنق چیزی کملق نا فتن بدست آب بدهن نا فتن از بینی بر آمدن بد باشد اگر رحم خلق بود و بر ظاهر تن عملق و سفیدی پدید کند بقی ریم خاید و وجع خلق ساکن گردد آثار قرب موت بود و اگر بقی ریم آید امید بهبود یازده از دهم زبان جویند تواتر نفس از حرارت عظیم باشد و در مرض حاده دوم زبان سرد و منقطع آثار آفت در عضله بود نفس گنده در مرض حاده آثار عفونت باشد و در آخر آن اگر نفس ضعیف و متواتر باشد و شکم منتفخ گردد و گاهی نفس بند گ و آواز بلند برآرد آثار قرب موت باشد

و دوازدهم از خواب و بیداری جویند خواب زود و بیداری شب بد باشد بخوابی شب زود بد بود و خون کثیر آثار ضعف باشد و چون بیدار شود وصداع یا الم در عضوی نگزیند و بیدار شدن بدرد باشد آثار مرض صعب و غیر قوت بود سیزدهم از کیفیت خفتن جویند هر شکلیکه عادت تندرستی نباشد بد بود و اگر بپهلو نسپید و بی اراده بپشت افتد و در بستر نشیب فرود آید و یا و اطراف بر نهد کند و بهر جانب اندازد خلاف عادت آثار حرارت عظیم در باطن باشد خواب نیامدن بشب نه بروز بد بود اگر مریض از خواب برخیزد و در و تولد کند علامت مرگ باشد چهاردهم از جامه جویند اگر جامه را کشند و زود و بجای نرود آثار نیستی رطوبت غریزی باشد بر خاستن بخار از پوست و دم سرزدن دلیل مرگ بود پانزدهم از پهلو و عضلات شکم جویند نخافت عضلات شکم و تقصیر هضم خاصه که اسهال با او یار بود بدست نفخ شکم و هضم بد با اسهال آثار قرب موت بود و اگر تجویف سر بن دیده رنگ برتن پدید آید و سر بپهلو طرز خمیده شود و یک جانب بر خاسته بود بدست اگر عضله شکم بر آید از جنبیدن باد با و پوست شکم خشک باشد آثار دوم صحت باشد شانزدهم از عروق جویند اگر عروق خرد گرد چشم و چهره و ساعد و بند گاه او و بازو و دست سفید شوند بد باشد هفدهم از سفید جویند اگر دهن حاده مقعد بیرون آید و سر مقعد باز گردد بی آنکه مریض زحیر بود بد باشد و آثار سقوط قوت بود هیجدهم از قضیب و انثیین جویند اگر هر دو و اورام حاده تقلص گردند یا انثیین نرم شوند یا ورم کنند رو بست احتلام در اول مرض دلیل درازی مرض باشد و در آخر مرض سفید بیرون آمدن رحم در مرض حاده بد بود نوزدهم از اطراف جویند بر دو اصابع اطراف دو روم احشا مهلک بود تشنج اطراف بس اسهال مهلک بود کبودی و سبزی یا سرخی و بنفسجی اصابع و اطفار آثار قرب مرگ بود حرقت پوست اطراف و بر دو رون آثار مرگ است کزاز با ذیان وحمی مقدمه موت است بیستم از آواز و سخن مریض جویند بذیان بسبب اختلاط عقل باشد آواز ضعیف قوت نبود بد باشد خاموشی و هیچ تا گفتن بد است و آثار وسواس یا سستی عضله یا آفت دماغ باشد گفتن از اختلاط عقل بود سخن نشناسد گفتن از حرارت آفت دماغ باشد از مرگ و ذکر مرده ترسیدن و نام مردگان گرفتن و ذیان و حرکت سر و سکون نگزیدن مهلک بود و بیست و یکم از خزع و عطش جویند بطلان شش است و در مرض مزمن بد بود و علل حاده سلیم باشد اگر در حسیات محرقه عطش ساکن شود آثار بطلان قوت طبعی و نفسانی باشد خاصه اگر زبان و دندان سیاه گردند بیست و دوم از حرکت مریض جویند کرب و اختلاط عقل آثار صعود بخار سوی دماغ باشد از بدن اطراف سه که بسبب هیجان نباشد از سستی عضلات و سقوط قوت بود و بیست و سوم از کیفیت آسودگی از بخار خلط سوخته و اختلاط عقل باشد نشستن و برخاستن هر ساعت آثار دوم آلت نفس بود اگر خفته نتواند ماند و در نتواند ایستاد هر ساعت تمطی شاوب بود آثار فضله باشد که طبع آزد دفع بیندازد بیست و سوم از آماس جویند اگر در حمی حاده در هر دو اطراف ذیل و بن ران پدید آید باشد اگر دلیل دوم بود بعده حمی آید نیز بد باشد در هر دو کس گوش اگر نیکو شنود بد باشد و اگر نیکو نشنود بد باشد اگر نیکو شود مغرور نگردند که گاهی مهلک بود و همه خوبی و اورام که بازگردند بد بود و گاه باز آیند امید بد باشد اگر سعادت قوت بهتر است از اخراجی و بنواحی یا پدید آید و نفث خام و اندک و بسیار بر آید و در بول سوب نیک نباشد دلیل آن بود که خراج کهن شود و اگر خراج بازگردد و تب لازم بود و نفث بد ستور باشد دلیل آنست که ماده بموضع نخستین باز گشت و بمیرد اگر حادث شود در روی مریض آماسی که بس کف او را ک تواند دهانده باشد دست چپ بر سینه بعد بیست روز از ابتدای مرض بمیرد و اگر بهر دو زانو اند و کلیتین و رم صلب پدید آید مع کثرت عرق ابتدا بهت

روز بسیر و اگر درم سرخ بیوچ و صلب بطول سه اسبع در ران چپ مریض پدید آید مع فواق و ناگل سبز بهمان غبت کند در پانزده روز بسیر و اگر درم سیاه صلب بچون بیضه بر تقیقه مریض پدید آید مع کثرت عطش و بول بعد سه روز بسیر و بست چهارم از ریشها جوید اگر بر تن بیمار ریش کهن گردد و رنگ او شبه و سیاه باشد مرگ قریب بود اگر یزالوی مریض دو تور سیاه قدر دانهٔ انگور بر آید و گرد او سرخ شود و زود بسیر و اگر دو جی حاده بتور قدر جاورس پدید آید بد باشد و تور سیاه قدر نخود و در جی حاده بیم دارد که در روز دوم بکشد اگر بتور چند قدر دانهٔ خروع بر عرق عنق پدید آید و بسیار چیزی شیرین یا تیز آرزو کند روز هشتم بکشد اگر در جی حار بر اصابع درم سیاه قدر دانهٔ آبی با رجع صعب پدید آید روز چهارم بکشد و اگر با آن سبات و ثقل و بس طبع باشد بسیار مننده سازد اگر بر صدغ تور سرخ و صلب بر آید و هلاک شد در عنق روز چهارم بسیر و اگر تور چند قدر عدس نر بشم پدید آید و شیرینی آرزو کند و چیزی تلخ دید و شیرین آرزو کند همان روز بسیر و اگر تور سیاه قدر کرسنه در اصابع مریض پدید آیند مع وجع اشد و ثقل جسم بهمانروز بسیر و اگر تور خشک قدر بلاله تیره رنگ بر اسهام پای چپ یا دست چپ مریض پدید آید مع وجع و استفراغ و اسهال بعد شش روز بسیر و اگر تور قدر اصابع سرکه رود طی پای راست مریض پدید آید و اشیای تیز آرزو کند بعد دو از ده روز بسیر و اگر اطراف اصابع تیره شوند و تور دو موی بدید آیند مع عطسهٔ خمیازهٔ فواق بعد پها روز بسیر و اگر در اسهام بهمین مریض حکه پدید آید و لون عنق تیره گردد مع کثرت بول بعد پنج روز بسیر و اگر بر پلک مریض سه تور تیره رنگ مع سناق پدید آید بعد بست و شش روز بسیر و اگر تور زرد بموج بر حدقهٔ مریض پدید آید و با شیای حلو رغبت کند بعد هفته بسیر و اگر تور نرم تیره بر جفن مریض پدید آید مع کثرت خواب بعد دو روز بسیر و اگر تور سفید بدرد در دست است مریض پدید آید و خون مائل بشقرت از منخر بسائل شود و بر شتها نباشد بعد سه روز بسیر و اگر تور تیره قدر نخود بر پس گوش مریض پدید آید مع وجع و بست روز بسیر و اگر تور سیاه بر پس گوش چپ مریض پدید آید و رغبت باب سرد کند بعد بست و چهار روز بسیر و اگر تور سرخ مثل آبله قدر باقلی بر پس گوش است مریض پدید آید مع کثرت قی بعد هفته بسیر و اگر تور سرخ قدر باقلا بر بیخ مریض مع کثرت خروج بلغم از دهن پدید آید بعد پنجاه و دو روز بسیر و اگر تور تیره بر مرفق دست مریض بتحقیق شدید پدید آید و رغبت بخمر نماید بعد پنج روز بسیر و اگر تور تیره بر پهلوی است مریض مع خمیازه پدید آید بعد نه روز بسیر و اگر تور تیره قدر سفرجل زیر بغل چپ مریض مع کثرت خواب حکه چشم پدید آید بعد پانزده روز بسیر و اگر تور سیاه بر پاشنه مریض مع غبت بهوای سرد پدید آید بست و هشت روز بسیر و اگر تور سفید در عنق مریض پدید آید و با نخر و شود مع کثرت میل بجماع و اعتدیه روی بعد بست و یک روز بسیر و بست پنجم از ریقان جوید و هم جاده پیش از هفتم اگر ریقان واقع شود و باشد و اگر بعد ریقان اسهال فتد بد باشد اگر اسهال کف ناک بود و زمین از و جشد بد بود اگر تن از ان اسهال پاک شود یا عرق کند نیکی بود امید بهست صلابت کبد ریقان باشد و بهستم اوا کند بست و ششم از نافض جوید اگر نافض معاودت کند نیکو بود و نوبت سیات سب بود و قوت قوی نباشد مهلک است اگر قوت بود و سبب نافض تب گسسته نشود و بد باشد اسهال با تب بود اگر یکبار نافض شود و بر او آن عرق شامل کند خفت شود نیک باشد بست و هفتم از عرق جوید کثرت عرق از یک عضو آثار

کثرت ماده و دران عضو بود و عرق کثیر در خواب بی سبب آثار آن بود که غذا زیاده ازان بخورد و که طبع او بردارد و عرق در اول مرض آثار غلط و عاجزی ازهضم باشد و بدبو و متغیر به بعد عرق بدست و آثار انتشار ماده در تن باشد عرق بارد و رحمی حاده بدبو و عرق گرم متنن نباشد و جزا بسیار گردن بود بد باشد و سرد بتر بود و آثار غشی باشد اگر با عرق سرد تب گرم قوی باشد قرب موت بود اگر عرق آغاز کند و زود گسسته شود بد باشد عرق کریه اول مرض افزاید بدبو و عرق کثیر که تب بدان منقطع نشود و مریض ازان راحت نیابد از کثرت ماده و ضعف قوت و درازی مرض باشد تب اگر بروز بحران باشد بمیرد یا مرض دراز کشد بیست و هفتم از رعاف جوید رعاف قلیل و کثیر و رعاف سیاه و پراگنده که بر سبیل تشنج آید آثار طاعون باشد و در دماغ رعاف زرد و سبز از صفرانی سوخته باشد و سوزانیدن آن بود در دماغ را و رعاف نیک آن باشد که از منخره که مرض دران جانب آید و از منخره دیگر آید بدان نیکی نبود و بحران عافی در امراض حاده نیک باشد بیست نهم از براز جوید براز سبز و سیاه گنده و چرب در امراض حاده قاتل بود براز زرد در اول مرض بد بود و آخر نیک باشد براز زرد که بر زمین پهن شود و بسیار باشد مهلک خامه تر حمی محرق و اگر کناره آن باریک بود زرداب کبد باشد اگر در براز چیزی مانند پوست ترنج آید مهلک باشد در همه امراض اگر بصاحب سهال سهال مانند پاره لحم بر آید قاتل است اعاده مرگ باشد براز سیاه و عفن عقب امراض دراز و اسهال کهن مهلک بود در مختلف الالوان بحران و زوال دو اسعه مند باشد براز قیح مثل آب سفید یا سخت زرد با کف بد بود و اگر براز مثل ریم بود بسیار باشد و بیمار ازان راحت نیابد و با و علامات بد بود و قوت ضعیف آثار مرگ باشد اگر بعد اسهال صفرا اسهال خون آید بد باشد اگر شخصی را اسهال خون قدیم باشد و شکم ها برود بد باشد اگر بعد اسهال خون بر آید دلیل ورم گرم معا باشد اگر اسهال اندک و متواتر بود بد باشد براز سیاه بی سببی ظاهر بد بود دلیل آن گرده و سحال طبعی آید بد باشد و آغاز مرض اگر یرقی یا اسهال سودا آید بد باشد و مهلک اگر مرض حسادیا مزمن باشد روز دیگر بسیر د صاحب تب محرقه را اگر طبیعی خشک شود بد باشد سیر دن آمدن باد آواز بد بود و چه اگر باختیار بود بد دلیل وجع صعب اگر بی اختیار باشد دلیل آفت دماغ باشد باز ایستادن اسهال سبز و سیاه و گنده بی آنکه ماده پاک شود و باشد سببی مرا زبول جویند گرد و امراض حاده بول گاهی قلیل و گاهی کثیر و گاهی بعسر آید بد باشد و آثار غلظ ماده و درازی مرض بود بول سفید و رقیق در امراض حاده اعسر طبع بود و آثار بازگشتن ماده از هجری بول باشد پس اگر جانب دماغ برآید سام و اگر سوی حشا میل کند آماس و اگر و اسافل و تهیا سوی ناحیه پیدا کند بول سفید رقیق که بعسر آید ضعف قوت طبع باشد اگر بول سفید قیح غلیظ تره گردد و بدین نیکی تره ماده تا تشنج و هلاک باشد اگر بول سیاه و رقیق غلیظ گردد و در امراض حاده آثار مرگ بود و اگر بول سرخ و رقیق باشد و آثار نیک بود و بزودی بحران شود و اگر آثار بد بود دلیل زودی مرگ باشد بول نگین بی رسوب آثار خنکی و خیر بود حبس بول در حمیات که با صداع بود و عرق کثیر کند آثار گداز شدن باشد تقطیر البول در حمیات آهسته آثار رعاف و ضعف طبع باشد و اگر حمی محرقه بود آفت در دماغ باشد اگر بول سیاه و رقیق غلیظ و انتهم شود و بیمار راحت نیابد دلیل علت جگر و یرقان باشد بول رقیق سرخ اندک اندک متواتر گنده خطرناک باشد و اگر بسیار باشد در رسوب بسیار کند سلامت نبود خاصه در تبهای مرکب بول خون در امراض حاده مهلک بود اگر بول سرخ و رسوب هم سرخ باشد دلیل درازی مرض بود اگر بول اکثر در تبهای حاده سفید یا سیاه شود بد باشد رسوب سیاه دلیل مرگ بود رسوب که تمام و لون او مختلف باشد بد بود رسوب سفید چون کف بد باشد رسوب

سرخ در حمیات محترقه دلیل کثرت خون و دیمی نضج باشد و اگر چهارم و پنجمان باشد دلیل ورم امعا و آثار نیک کرد بول باشد یکبار بگیرد و دو آثار بد پدید آید دلیل قرب مرگ بود اگر در حمیات حاده در بول پاره های خون فسرده بود و بد باشد خاصه اگر زبان خشک شود و اگر زبان سیاه گردد و بد تر باشد اگر بول قیح آغشته و ابتدای تهاگرد و غلیظ تیره مانند بول خر شود و بی اراده بیرون آید و سهمگین باشد دلیل شدن تقیح بود در عرق النسا که بالب بود بول خونی اندک بد باشد متن بول آثار عفونت بود اگر بالمتن غلیظ باشد بدتر بود سوپ سرخ معلق که سیل بسوی بالا دارد و بول قیح بود بد باشد اگر در سوپ سرخ همچون سبوس باشد و آثار نضج پدید نیامده باشد بد بود بول که برنگ قلوم غ خن باشد بد بود لیکن اگر دیگر آثار نیک بوند اک ندارد بول زیتی و آن نگیست که از زردی سبزی گراید اگر در آغاز مرض باشد و دیگر آثار بد بود در روز چهارم و دهم شود بیمار روز ششم یا دیگر بول طفل قیح بود بد باشد و اگر قدری قیح ماند دلیل مرگ بود اگر سر بول قیح کف باشد و در میان چون ابری زرد بود خطر ناک است بول سیاه در امراض حاده مهلک بود و اگر قوت قوی باشد و از ان احت یابد آثار دفع غلظ بد بود بول سیاه هر چه کمتر بود بدتر باشد اگر در حمی حاده بول سیاه قیح باشد در سوپ معلق بود و بهوسی تیز وارد دلیل شدن صداع دارد اگر بول سیاه بی بوبود در سوپ معلق باشد و دیر سر پهلو ها ورم بود و پهلو ها کشیده شود و عرق سرد باشد دلیل قرب موت بود سی گیرانی چونیقی که از صفرا و بلغم مختلط نبود نیک نباشد قی صفرا صرف بلغم صرف بد بود و هر قی که مخالف لون معتاد بود سفید یا زرد بلغم آمیخته و رنگ مالا الشعیر و اغبه معتاد نیست کرانی بود و بد تر از همه قی سیاه سی دوم از نفث چونیکه اگر نفث بسرفه اندک برآید و آب دهن آمیخته بود قدری زردی زرنگیست و بر آمدن نفث صرف بد بود نفث سرخ زر و کثیر و سیاه و کفناک بسرفه بسیار برآید همه بد است هر نفثی که موج سینه بدو زائل نگردد بد باشد خاصه سیاه و اگر نفث اندک بسرفه بسیار آید در سل مهلک بود و در نفس الانتصاب عدم نفث دلیل ورم آلات تنفس و ضعف قوت باشد نفث سیم در طوبت صفراوی آثار عجز طبع بود اگر نوازالاربعه در اول و چهارم و هفتم نفث سیم باشد روز چهارم مکشند و اگر آثار نیک بوند ممکن که تا هفتم یا بیستم مهلت دهد اگر قوت ضعیف باشد در روز نهم و یازدهم مکشند مرض فوت الجنب و پریسی و ذات الصدر و حمیات محترقه طوبت اصلی را بگذارد با ایستادن نفث دسل آثار ضعف قوت و قرب مرگ باشد و اگر سیم و سینه بهمان سیر الاسهوز دو فساد آن بدل بازدهد و بگشند سی سوم از انتقال مرض جوید اگر قرانطیس لیه غیس گردد بدتر است اگر با عشیه احتلاط عقل پدید آید بد باشد بدانکه رنگ چشم بر غلبه خلط دال قویست و لوانج بان هم دلالت کند لیکن از دیاد بسیار قوی نباشد چه گاهی چیزی موافق خلط و گاهی ضد آن زند و دلالت بقول هم قویست و خطاب هم دلالت بر خلط نماید خاصه که مدتی خواب بکنوع بیند و دران باب هیچ اندیشه محکم نرفته باشد **فائده** هر مرض که مخالف طبع و مزاج بیمار و مزاج عمر و سال پدید آید و هر مرضی که پرهیز کند و علاج صواب دست دهد نماید یا مرض زائل شود و باز قویتر پدید آید یا مرض زائل شود و در عضو شریف پدید آید یعنه بد باشد صداع قوی باتب با تار و رم دماغ بود و اگر آثار ضعف پدید آیند بد باشد و اگر مرض جوان بود و بستر عاف کند اگر در سر سام و صداع و ثقل سر و گرانی قی نگاری آید آثار قرب موت بود و بعد قی سه روز مهلت دهد یا در حال کشد اگر ثقل در نواحی راس و قیه همیشه ماند پس تشنج و قی نگاری پدید آید مریض همان ساعت بمیرد و اگر قوت قوی بود یکبار و دو کشد سکون مرض و مریض بغتة بی سببی ظاهر دلیل مرگ بود و باین جهت آن باشد که طبع از حیات نا امید شود و ترک تصرف نماید ذات الجنب اگر ذات الریه

گردد آثار کثرت ماده باشد و بدبود اگر در ذات الجنب جامی مرض سیاه گردد و قرب موت باشد اسهال قبل از روز هفتم در ذات الجنب و ذات الریه بد باشد در سل اسهال اختلاط عقل و صداع و سوزیدن و کثرت عرق و بیطاقتی آثار قرب موت بود و عرق بکثیر آثار گدازش و تحلیل تر بیها باشد خفقان و غشی کثیر بی سببی سقدمه موت فجا بود و استسقا جامی پس از مرض ماده بد باشد استسقا با سرفه و استسقا با اسهال صفراوی بد بود و قتی ورقوانیخ بد باشد و اگر با دشنج پدید آید آثار مرگ بود و ایلاوس با تقطیر بول در هفتم کشد اگر با تبی او را بول شود اسید سلامت باشد و صحیح بحسب احشاء و حمی گرم بد بود و مخصوص وقتی و اختلاط عقل تا هم مهلک بود اگر بقی و اسهال خلط گوناگون آید یا عرق سرد پراگنده در شبانه و لون بد اندک و دیگر باشد آثار خلط بد بود اسهال سبز و گنده و ماده بد بدست اگر تن او پاک نگردد فساد و بدل و دماغ رسد و بسیر داختلاج شتر سیدن و اضطراب حرکت چشم خاصه در تب بد است ظهور خفقان ناگاه و حمی بقبض طبع مقدمه موت باشد بر ظاهر تن و حرقت باطن و حمی لازم و غلبه عطش مهلک بود بول صفراوی که اول سفید باکف باشد و با آن خون سیاه از بینی آید بد باشد و آثار غلبه حرارت و جوش ماده و احتراق خون باشد تازه گشتن زکام در ذات الجنب و ذات الریه بد بود اگر کسی را در سینه ریم باشد و داغ کنند ریم ماند در بر آید زود بسیر و اگر عرق سرد بجبهه آید و الطفا بسته بزرد گردد و زبان آماسد و شور بر تن پدید آید آثار قرب مرگ بود شخصی را که از مرض ضعیف شده باشد اگر نفس متواتر شود و غشی افتد آثار قرب مرگ بود بعد پنج ساعت بیش نماند اگر صاحب تب حرقه ناگاه دراحت یابد بی ظهور بحران یا بتپیدن اندام یا بتپیدن ابرو یا شره و خمیازه و نوش که سریع بود آهسته شود زود دیر اگر اشتر چنین شود بد شود و فراشا پدید آید بد باشد و چون بیمار بود که بمیرد بدست راگرناگاه بسکتد افتد و تشنج پدید آید بسیر پس اگر دجال تب گرم گردد یکباره گرفتن دست و ناگاه صداع شدید پس در سکتد افتد و تنفس بخر خره باشد در هفته بسیر بد اندک اختلاف حرارت در تن مجموع که بعضی اعضا گرم و بعضی سرد بود و کثرت نزل و ضعف و برگشتن لون و جه بغیر سبب و عدم اشتها و سیاهی بول بر ابتدای اسهال و منقی نفس و دهن در امراض حاده و خروج بادی اختیاری و تقلب و فرو رفتن عینین و صعف عین و برآمدن و زرد شدن و برگشتن ذفنین و زردی یا سبزی یا سیاهی لون و جه و صعف یکی چشم و رفتن بصر و سمع و برگشتن دهن و ظهور سفیدی در چشم و سائیدن دندان و علل حاده و هرب عین از روشنی و دمعه بی اراده و حمرت سفیدی چشم و عرق سیاه تیره و عدم انفتاح عینین و حرکت چشم و برآمدن چشم و قرار نمودن بر یک پهلو و مائل شدن باستلقا و میل نظر با مثل و دهان و چسبیدن و بدست بازی کردن خصوص در مرض حاد و آماس گرم بسکم و حمی حاده و بروا طراف و سوزش مقعد و قوا تر نفس صغر و ضعف نبض و سواد اظفار و اصابع و اطراف و شقاق اطراف مع لقفن و هیچ اذنین و حمرت اصل اذنین در سرسام و تقلص انثیین و تقصیب در مرض حاده و عدم خواب در شب و اضطراب هنگام خواب و ظهور اضطراب و دیدن حال بد خواب مهلک باشد **فائده** اگر در ظهور مرض شنبه و یکشنبه بود تا سیزده روز هم ماه باشد یا روز مرض و شنبه و دشنبه و تا سیع هفتم یا روز مرض چهارشنبه و تا سیع و دوازدهم یا روز مرض پنجشنبه و تا سیع بیستم یا روز مرض جمعه تا سیع سیزدهم ماه باشد مهلک بود **قول دوم** در تنبیه در امراض حاده اگر نبض قوی مائل بضعف شود بد است نبض ضعیف همیشه بد است خصوص در ابتدای مرض مگر در انتها چندان بزیو نبض سریع متواتر ضعیف اکثر بد است نبض خریض و حبابی مدام بد است نبض عظیم از کثرت و غلیان ماده خبر دهد نبض سلب در امراض حاده که از غلیان ماده و از افراط و غلظ و حبس و احتراق ماده نیز خبر دهد نبض امهوا از ضعف همه جسم خبر دهد نبض متفاوت در غلیان دم و حمی سیع در امراض مزاق مباشد

نبض مرتعش اکثر از زوال قوت و قرب مرگ خبر دهد نفس سریع از تباهی خون یا فلغموی آله نفس یا اجزای قریبه آن خبر دهد نفس بطی اکثر آثار قرب مرگ بود نفس صفیر اکثر بدهست نفس صعب با هذیان و حمی حاده بود ضیق نفس بغیر سرفه که وقت نیم شب باید اکثر اوقات مرگ بود نفس کلان و مخه خیر و یاس هر دو عسر اند نفس صعب بزرگ آثار ضیق بود نفس با جزخره در امراض حاده آثار مرگ بود نفس که بزحمت شود و هاکپ باشد در سکته بدهست نفس گرم آثار جوش ماده یا فلغموی اجزای ریه بود نفس سرد در امراض حاده آثار مرگ هست کثرت یا قلت خواب و بیداری همیشه بدست خواب گران غیر حمی بد بود خواب بی هن کشاده آثار حرارت درون بود خواب چشم کشاده در حمی حاده بد است سهر در همه امراض بد است صفای جسم قلق اضطراب در حمی حاده بد بود غطیدن مریض بپاها افتاده بدست سوداوی زبن و قیتکه بهمین وجه وقت خواب و بیداری و اکل غذا مانند آثار مرگ بود هر گاه که مریض در بستر نشسته ماند در حمی حاده یا ذات الجنب یا ذات الریه یا ضیق بدهست و قیتکه مجموع سر ابدستها نزدیا تاش شی که نباشد نمایدیا اشیای غیر موجود از لباس چیدن یا رشته از جامه بر کندن یا در جامه بوشش چیدن یا نمایدیا رو بدیوار کردن آثار مرگ بود هر گاه که مریض در بستر نشسته مرق یا آب خیره گیرد و وقت وصول در حلق آواز و قرقر نماید اکثر آثار مرگ بود لون زبان تهنی و سیاه بدست زبان مرتعش اگر بیه سرخ و صاف بود بدست زبان سیاه و یاس خشن و تشقق بد باشد زبان سیاه و مرتعش آثار قرب مرگ بود در زبان مرتعش و حمی حاده آثار مرگ بود هر قدر که رخساره از حالت طبعی تغییر یابد بدتر جسم مریض که بسرعت سرد و بسرعت گرم شود بد بود لون جلد عفرانی آثار یرقان باشد لون جلد در امراض حاده مائل بسرخی یا اسرخی بدهست بر دو اس دیدین و جلیین و حرارت بطن صعد آثار مرض بودنست بروز اعضای درونی و حدت اعضای درونی در مرض حاده آثار مرگ بود شفافی اصابع و اظافیر و ثقل اعضای درونی آثار قرب مرگ بود و قتیکه بوی میت از جسم مریض آید آثار قرب مرگ باشد نافض متواتر در ابتدای حمی حاده بد بود نافض با عرق بدهست بعد نافض گرم گردیدن عرق سرد نشانی بد بود نافض متواتر و صحت آثار بد و شکم بود لیکن در حمی آتشی یا یرقانی حمی هست قشعریره در ابتدای تزائد غب آثار زیاد نست در امراض اس صعد بعد تشعریره سر شدن جسم و حدوث فواق بسرعت آثار مرگ بود بودن قشعریره بتوقف بد باشد مداومت قشعریره در امراض حاده بدهست احتباس بول با نافض بدهست و آثار حدوث تشنج گردد در امراض حاده بعد قشعریره جسم گرم گردد بدهست تشنج که در ابتدای مرض نظر بهر گردد بنسبت آنکه در حالت مرض خود کم عسر هست اگر حمی شدید بلا سی تشنج آید بزود می کشد بمیشان بودن تشنج بالای سر سام بدهست بودن تشنج بالای سر سام بدهست و آثار قرب مرگ مطور فواق بالای قی بد بود فواق که بالای قی و سفطاریا و اسهال آید بدهست قی اضطراری بد بود قی دموی با وجع ضلع بحکم بدهست قی سیاه در حمی حاده مهلک بود قی اندک و با اذیت در حمی حاده بدهست و وجع عنق در ابتدا و تزائد بعضی امراض بدهست وجع گوش با حمی شدید بد باشد بودن وجع نزیر قص اکثر آثار ظهر در چهره بود بودن وجع مثانه آثار ظهور مرض موی نواسیری یا طحشی باشد وجع که شروع در اعضای غیر رئیسه کند و از انجا بامعیه یا رسد مهلک باشد عشه در سر سام و مانیا مهلک هست در هم مرض کز عشه زیاده شود بدهست عشه بدین در دوا آثار سکته بود ارتعاش آواز و زبان در حمی حاده بدهست غشی در حمی حاده بغیر سبب ظاهر آثار سمیت مزبولی باشد کثرت استرخا و خدر همه جسم آثار ظهور مرض مهلک بود بودن استرخا و خدر بغیره وارد در کهولان آثار ظهور سکته هست زوال خواهش طعام در امراض مزمنه بدهست هر گاه در ابتدای مرض خواهش غذا بخوبی بود آثار درازی باشد با وجود اکل غذا بخوبی لاغر شدن

جسم منجر بدق باشد عطش بیکباره از شرب آب سیر نشود بدست عطش در مرض حاده بدو عطش مفرط بغیر سبب ظاهری آثار ردی مرض بود طبنین در مرض حاده وحمی حاده بدست در طرش کثرت رعشه وخدر وارتعاشش زبان آثار قرب مرگ بود بطلان شامه بعد زوال قوت آثار قرب مرگ باشد کسی را که بوی همه اشیا منتن نماید آثار بثور ابلف یا تباهی ریه باشد کسی که طعم ماکول ومشروب متعفن شناسد آثار ردیت معده باشد زوال حس لمس آثار ظهور امراض راس و مرگ بود ونقصان عقل در همه امراض بدست همین سان بذیان مهلک است هذیان ورشروع حمی بدست تصریر الاسنان در مرض بدست کمی حافظه وفقد بدباشد آمدن عرق کثیر بغیر سبب ظاهر کهجسم را بحس سازد بدست عرق مفرط در حمی حاده بدست دائم بود یا معتدل عرق کثیر دائم بغیر سبب ظاهری آثار مرض است ما اگر سرد باشد بدنیست نیست گرمی آمدن عرق کثیر در هر مرض با وجود کم شدن قوت بدست بودن عرق با بی مادهٔ آثار مرگست عرق منتن در مرض حاد بدست آمدن عرق در بیرسش فصاد در مرض طویل بدست آمدن عرق از همه تن یا فقط از یک جزو در امراض حاده بدست عرق در دق بدتر باشد بول رقیق مائی بغیر آلام مرض بد بود افراط بول در مردان و ابدان یابس بدست و منجر بدق احتباس بول یا نزول آن بوجع کلیه آثار حرارت کلیه است و بالکل حبس آن در اندک روز مهلک بول غلیظ و فصلی و با رسوب کثیر در استسقا بدست قلت ورقت بول در هر مرض بدست بول رقیق شفاف مانند آب بدست بول سرخ وغلیظ وکدر مثال خون منجمد آثار گاه فتن اوعیه کلیه است بول دنشان وشفاف که قدری چسپیدگی دریک پهلو شبیه دانه آثار امراض مراقی ومفاصل است بول سیاه در امراض حاده بدست بول زنجی سان مانند خمر باندکی رسوب در عمر میت پنج یا سی سال آثار ظهور بواسیر است رسوب مختلف ناهموار بدست رسوب شفاف یا سیاه بدست رسوب مختلف یا سیاه و ناهموار بدست بودن ابر بلند بسط بول مثال حلقه در امراض حاده بدست قشر شحمی یا بول آثار حرارت ودق است بول کفدار کرم حرکت پیدا نشده باشد بلکه مانند سحاب نماید آثار زاله در کامست بول غلیظ یا قشر غلیظ شحمی بغیر ظهور سرفه آثار جمره باشد بول رعنی که در ان شحم نظر آید مثال تخم عنکبوت بدست رسوب سفید غلیظ طبوی آثار ظهور ملغم است رسوب سرخ آثار کثرت گدازش اجزای غلیظ وارضی است اگر رسوب مخروطی مکلت بود آثار ظهور بثور باشد است ظهور قشر مانند شعیر در بول غلیظ آثار بثور حمی شانه وابر تیره بود در بول صاف اگر ذرات باریک راسب شود آثار مرض قلیل است بول سرخ مثال خون آثار استرخای غدد کلیه است خروج کرم در بول آثار بثور وغیره در غشا واجزای بول باشد بول شحم دار بد باشد وورد ق وضیق بدتر بول منتن در امراض حاد آثار قرب مرگ باشد بول هر قدر که وزنی باشد بدست بول کریه غیر احساس یا دخول برآید بدست خواهش جماع در حالت تاقوی آثار باز آمدن قوت زائد بدست خروج منی بغیر اراده آثار حدت یا ضعف اوعیه اوست قلت یا عدم نفث در ذات الجنب وذات الریه اکثر بدبو نفث پیوسته با وجع سینه بدست نفث طوبی غلیظ لزج در ذات الجنب وذات الریه سرخ یا سیاه یا سبز بدست نفث کلنج باخرخره بدست نفث تینی یا سرخ وغیره که مزه تلخ یا شیرین دارد آثار مرگ ضیق وغیره بود کثرت خروج برآید در هر مرض بدست خروج براز مائی در حمی وامراض اطفال بدست کثرت براز ورد ق وضیق بدلست براز عنصالی آثار اسهال بدست خروج غذای غیر منهضم در براز آثار ذرب بود خروج براز بلغمی خمر وسیاه در امراض حاده بدست خروج براز شحمی طوبی بدست خروج خلاطین زنده

یا مرده بغیره برازد ابتدای مرض بدست خروج برازبقی در قولنج بدست قی سبز یا سیاه یا مختلف الالوان بدست قی شفاف و قبیل آثار مرگست انواع
قی و نیز آنکه اندک و بسیار آید در امراض حاده بدست قی و جراحت بد باشد قول بقراط و مارکو در امراض حاده خون عین تیزی اثف عق صدین
بد و اوفین صلابت جلد و حمله لون تهی یا سیاه شفافی ابرد و لب آثار بدست اگر در استسقای سینه یا شکم دفعة لون و جه از سرخی بشفافی وغیره مبدل
شود آثار مرگ باشد لون تهی وغیره در صبیه باکه از شباب گذشته باشند آثار بدی علمست است در مرض هر قدر که لون تهی زیاده شود همانقدر آثار کثرت
مرض و زوال قوتست لون وجه شفاف و سبز آثار سدهٔ کبد یا سپرز یا طحال باشد کشیدگی دفعة در قولنج و دیگر امراض بدست دافع سیاه یا سبز
وجه در امراض حاده آثار زبونی کثیر ست خوبی لون وجه با تشنج در امراض حاده بدست عرق سرد بر جبهه در امراض حاده بدست هر عینین آب دو
دو دمعه بدست خرد شدن یک چشم و حمرت بیاض چشم و شفافی یا سیاهی در دیدها و برآمدن و بحرکت بودن چشم و کدورت آنها بدست حمرت چشم
آثار صداع بود و تبدیلی لون عین بدست بند آشدن احفان در خواب خوب بدست بودن چشم نصفی بند بطور یکه سفیدی بالائی مرئی گردد آثار حیات
با تشنج باشد زوال بصر دفعة بعد سکته یا تشنج یا فالج آثار مرگ بود حکة تهی و جبان آثار عافیت و در صبیان آثار حیات باشد اختلاج اعضای زیرین آثار
قی بست اختلاج دهن در امراض حاده بدست گوشها شفاف یا سیاه یا صلب آثار مرگ بود **فصل نهم در ذکر سوء مزاج** مزاج شخصی در دهر عمر بسبب
میل دارد یا بجانب گرمی یا تری یا خشکی و این اسوء مزاج ثابت گویند یا مزاج اندام مخالف یکدیگر باشد بهری که گرمتر باید سردتر و بهری که سردتر باید
گرمتر و بهری که تر تر باید خشک تر و بهری که خشک تر باید تر تر و از ان بود که باید علی ما القیاس گرم و سرد و خشک و این اسوء مزاج مختلف
گویند **فصل دهم در ذکر اسباب** سخنه و منوعه و مطبوعه و محفظه آن **اسباب سخنه** یازده اند اول اکل اغذیه و ادویه معتدل دوم حرکات معتدل جسم
یا خت و صناعت سوم دلک معتدل جهارم اضمحه گذاشتن در دهان یا لیدن و مجمر شربتها دن پنجم نوم معتدل یا بقدر ششم هوای معتدل هفتم
هشتم مستدل نهم سرما و غسل با بسا که پیوست دارد شت مسامر نیک دهم گرمی معتدل یازدهم جمیع عفونت **اسباب مبرده** یازده اند
یکی حرکت باندازه که تحلیل حرارت غریزی کند دوم کم خوردن باندازه سوم طعام قلیل چهارم نیافتن غذا پنجم خوردن اندیه و ادویه مبرد ششم
هوای سخت گرم و اضمحه گرم غسل با بسا گرم هفتم پیشتر دن مسامر از افراط غسل با بسا سرد هشتم استعمال ادویه مبرد نهم
مبرد تهم کثرت است تفرغات و جماع دوازدهم هرا نده و ظیم دوازدهم شادی عظیم سیزدهم ندت عظیم چهاردهم صناعت که سردی فزاید پانزدهم
خالی خلاط **اسباب مرطبه** یازده اند اول حرکت در یاضت دوم نوم بسیار چهارم استفراغات عاوی پنجم
استفراغ صفرا پنجم کثرت غذا ششم کمی غذا به دفعه هفتم گرما یا معتدل خامسه عقب طعام هشتم جلوس در آبهای خوش طبیعت و قتهای معتدل
نهم هوای سرد و صناعت سرد دهم هوای گلیل یازدهم هوای معتدل دوازدهم اضمحه و معتدل یازدهم شادی معتدل **اسباب محفظه** یازده اند اول
حرکت باندازه دوم نخوابی مفرط سوم استفراغ و جماع مفرط چهارم نیافتن غذا پنجم اندیه و ادویه محفظه ششم کثرت خشم و اندیشه و مکالمات تفاتی
هشتم سرما نفرطا که بفلوی رسد هفتم غسل با بسای قابض نهم سرد و دهم اضمحه گرم یازدهم گرسنگی دوازدهم جلوس در آبهای گرما **فصل یازدهم در اسباب**
تباه کننده کل اندام سده و فراخی منفذ بدشتی و نرمی **اسباب تباه کننده کل اندام** ده اند یکی آنکه قوت منعیه یا ماسکه نظفه

ضعیف باشد و کار خود چنانکه باید تمام نکند دوم آنکه در وقت زادن سبب افتد که شکل اندام تباه گردد سوم آنکه در مدت پرورد ن کودک
و شستن و بستن و بر داشتن و نهادن آفتی افتد از تقصیر مادر یا قابله چهارم افتادن و زخم رسیدن پنجم امراض چون تشنج تمدد لقوه جذام اختناق
سل ششم فربهی مفرط هفتم نزال مفرط هشتم آماس نهم سستی جراحت نه بر آن گونه که باید دهم آنکه نهاد عضوی بر جایگاه نباشد اسباب
سده ده اند اول آنکه چیزی غریب در منفذی افتد چنانکه سنگ در مجری دوم آنکه ثفل کثیر و غلیظ در امعا جمع یا خشک شود سوم آنکه مادهٔ فربه
گردد چنانکه خون در دهن جراحت یا مجری قبول یا منفذی دیگر بسته گردد چهارم آنکه در منفذی قرحه افتد و لحم فزونی رسید و آن منفذ تنگ یا بسته گردد
پنجم آنکه در منفذی ثولول یا گوشت زیادت پیدا شود ششم آنکه در پیلهٔ منفذی ورم شود و منفذ را فراهم آرد هفتم استعمال دوائی قابض که ضیق منفذ کند و مسل آبسائی قابض
و آب سرد و ناگردن حمام و جمع آمدن چرک و درشت شدن پوست بسبب غبار و آفتاب از همین نوع باشد هشتم بستن عضو نهم قوت ماسکه که بدان سبب لیقات
اوریجی که آلایشست فراهم آید دهم سیاهی سخت اسباب فراخی منفذ چهار اند یکی آنکه قوت ماسکه ضعیف از قوت دافعه باشد دوم ادویه مسهله سوم ادویه
مدره یعنی نرم کننده اندام این ادویه گرم و تر باشند چهارم فعلی که سام و سدد بکشاید از فعل آنست که مروم نفس را بسیکشد خود را فرو گیرد اسباب درشتی شش اند یکی آشیائی
زداینده چون سرکه و مسل و مانند آن دوم آشیائی مملد چون کف پیاه و غیره سوم اغذیه و اخلاط تیز چهارم اشیائی قابض غیر آنها ادویه سرد و هوای سرد پنجم هوای زمین
ایستاده بتوجه آنکه کسی از کثرت اتفاق افتد و پاسی او بگیرد و سوم رطوبت لزج که عضو را بجای بانگرد چهارم ماده بدگوهر باطنی یا عضوی آتا باشد
چنانچه در جذام افتد اسباب حرکت طبیعی شش اند یکی هیوست چنانچه نواق و تشنج پاس دوم فضلهٔ چون تشنج استلقای موسم سده که راه
قوت گیرد و بدان سبب عشه پدید آید چهارم فضلهٔ سرد که عضلات را بلرزاند و این را نافض گویند یعنی تب لرزه پنجم فضلهٔ تیز سوزاننده که
عضلات را سختی بلرزاند و این را شعریه گویند ششم در عضوی فضلهٔ بلغمی باشد و بسبب حرارت غریزی نرسد و باد پیدا کند و در اه برآمدن جوید
و اختلاج پدید آید اگر فضلهٔ لطیف تر باشد سخار گردد و قطعی پدید آید اگر فضلهٔ بسیار یا غلیظ باشد در همه اندام اعیا پدید آید پس اگر فضلهٔ اندک حرکت
کند اعیا تمدد ی و اعیا قوی و اگر بسیار و متحرک باشد نافض پدید آید اسباب تفرق اتصال دو اند یکی شکستن و کوفتگی بدین
و بریدن دوم آفات درونی و آن هیچ اندیکی مادهٔ تیز بر جایگاه گذرد یا در نگ کند آن موضع را بسوزد دوم رطوبت باشد که عضوی را
نرم کند و فرو ریزد بازتر به دوم سوم یوست که پوست را درشت کند و تر فاند چهارم باد که بسبب حرکت او تمدد یا خلیدگی و اینجا پدید آید پنجم کرم که
کرد میان اجزای عضو جای کند فصل سیزدهم در اسباب و انواع الم و آن بازپزه اند یکی الم خاصیست سبب او خلط شور یا تلخ یا گندیده
و خارش که خریف باشد سوزانتر بود دوم گویا که چیزی درشت بدان موضع میرسد و این را خشونت گویند سبب این گذشتن خلط تیز باشد یا چیز
درشت چون ریگ که در گرده تولد کند و در مجری بول آید سوم الم خلنده که ناخس نامند سبب او تفرق اتصال باشد سبب مادهٔ فربهی که

اغشیه عضو از بهنا بکشد چهارم گویا که موضع را می فشارند و ضاغط خوانند سبب او کثرت غلظ یا باد باشد که گرد عضو آید و جایگاه عضو تنگ شود پنجم گویا که آن عضو را میکشند و ستد و گویند سبب او باد یا غلظ باشد که عصب یا عضله را بکشد ششم گویا که آن موضع را هم با میشود و منفسخ نامند سبب او ماده بود که در عضله و عصب و غشا باشد و از هم کشاد هفتم گویا که آن موضع تنگ شود و تاکسیه گویند سبب او ماده یا باد باشد در عظم و غشای او یا سر یا که بفشارد سد و آن را سبوم و فشار دهنده هشتم گویا که ضعیفی در آن موضع می آید و مرخی نامند سبب او ماده باشد که در عضله در آید و بتر و عصب بر سند گویا که آن موضع را سوراخ میکند و ثاقب نامند سبب او ماده کثیر و غلیظ یا باد غلیظ بود که در عضوی گرد آید دهم گویا که می دوزند و مسلی خوانند سبب او مثل سنبه باشد یازدهم گویا که آن عضو خفته است و خدر گویند سبب او سردی مزاج عضو سده باشد دوازدهم گویا که می درند و ضربان گویند سبب او ورم گرم یا سرد یا صلب یا نرم بود که نزدیک او شریان باشد سیزدهم الم یا گرانی و ثقل خوانند سبب او آماس عضو حس باشد چون شش و جگر و گرده و طحال یا ورم عضو حساسی بود یا ماز در حس باطل گشته چنانچه سرطان اند فم معده چهاردهم انواع ماندگی و اعیا گویند سبب او فضله بسیار تر یا غلیظ تر باشد و در همه اندام بود پانزدهم الم سوزنده و لذع گویند سبب او غلظ تیز باشد بدانکه اوجاع صعب قوت را ببرد و اندام را از کار باز دارد و تنفس از حال طبیعی بگرداند و عضو در مند اول سبب اجتماع ماده گرم شود و پس سبب تحلیل و هزیمت روح روی بدر شدن نهد

قول دون انتونیو سبب وجع شی است که بقوت و سختی کارخانه حس المس نماید یا بسته سازد و در تمامی اجزای کارخانه حواس پدید آید مگر در عظم و غضروف و دماغ و عصب نیشود چرا که حس ندارند و تا آنجا روح حیوانی که مبدای حس است سیدن نمی تواند و اگر چه روح از اعصاب همه جسم منتشر میگردد اما اعصاب حس ندارند چرا که فقط زوائد دماغ اند و دماغ خود حس ندارد دگر غشای او ماغی و حس است

فصل چهارم در اسباب تخمه و امتلا و تولید مناقذ و برآمدن و افتادن دندان و بوبایی و خواب و خنده و گریه و مرگ مفاجات و خشم و خیالات و دلیر و جوانمردی و زندگی و مرگ طبعی **اسباب تخمه و امتلا** دو اند یکی بیرونی و این چهار اند اول کثرت اکل طعام و شراب دوم کثرت رفتن در حمام قبل یا بعد طعام سوم ترک ریاضت و عدم استفراغ و تهیه چهارم سوی ترکیب اکل دوم درونی و این سه اند اول ضعف قوت دراهضه دوم ضعف قوت ماسکه سوم ضیق عروق و مجاری **اسباب تولید مناقذ** چون ارکان بحکم او تعالی آمیخته شد طبع بر مایه واجب کرد که هر یکی را راهی باشد که آنچه زیادتی بشود بجنبیده می دران راه بیرون آید و با اصل خویش پیوندد و همچنین هر یکی را آنتی بالیست که کار او دران آلت ظاهر تر باشد و چون جایگاه مایه ناری و هوائی بر تر بایست و جای مایه آبی و خاکی فرو تر آفریدگار در تر های کاسه سر و مسام همه تن بهر تحلیل بنجار دخانی و آکه مبنائی بهر تبخیر ناری آکه شعلائی و بوبایی جهت طبع هوائی پدید آورد و منافذ زیرین برای کثافت طبع آبی و خاکی پدید کرد **اسباب برآمدن و افتادن دندان** دندان که اول بر آیند و خورا ندام اطفال می باشند و چون اندام قوی تر شود دندان هم قوی تر بایند و این دندان اول قوت آن ندارند که همه عمر خدمت تن نمایند و اشیای غلیظ و خشک را خایند و شکنند لهذا بحکم او تعالی دندان نخستین اندازه دوم دیگر قوی تر و یا ندا **اسباب بوبایی** اجزای لطیف از اشیای بوناک بهوا می آمیزند و مردم آن هوا را بتنفس کشد و آن اجزا که بهوا آمیخته است بدماغ رسد و بویش دریابد و بوی اشیای گرم زود تر رسد چه گرمی بجنبد

وبهوا آمیزنده ترست **اسباب خواب** ... بدل بدماغ برآید و ماغ ازان ترتمه وگسسته تر شود و بتبع او اعصاب هم گسسته
وبدانسبب همه اندام در خواب سست ... که چون مردم غذا خورند بخواب میل نماید و چون گرسنه ماند خواب نبرد حرکه گرسنه
را چیزی نباشد که بجارت ... ماند و شود و رنجی کشد حرارت ... و افروزده تر بهمارا بخار گرداند و بدماغ برآرد
و بخواب در شود و چرا که خواب جاجتمندی ... مردم بخواب تازه گردد و آسایش یابد و وقت خواب نیست چرا اینگ
ازرو نباشد **اسباب خنده و گریه** ... طبع خوش آید خون در روح که مرکب قوتهاست بظاهر تن میل کند و براهی درک
او اعصاب دل و سینه بیازند و ازانجا بزبان اعصاب شکل خنده بر روی پدید آید و هرگاه که غم رسد خون از روح بدرون تن بازگردد و سرد و خشکی
دماغ الفشارد و اعصاب که از دماغ بچشم و روی آمده اند کشیده و شوند و شکل گریه پدید آید **اسباب مرگ و معالجات** اگر خوشی از حد بیرون
باشد دل کشاده تر گردد و روح و حرارت غریزی خود بیرون افگند و سرد و شود و پس فضایه و والغ از حد بیرون باشد همه حرارت بدل بازگردد
و دل فراهم آید حرارت در دل بند شود و فرو میرد و پس فضایا هلاک گردد **اسباب خشم و خجالت** وقتیکه حال نوکه مردم را ازان ننگ آید
پدید آید حرارت بیرون جوشد چنانکه گوئی هر دمیست خواهد که آن حال را دور کند برای این در وقت خشم روی سرخ گردد
و چشم خیره و مردم بی باک شود و شکل خشمناکی پدید آید و هرگاه که در اعصاب صلابت کثیر و حرارت آن طوبت آمیزه را بجنبانند و اندام بلرزند
آید هرگاه که حیا ... ازان شرم دارند پدید آید و نفس خواهد که نشان آن شرم بپوشد بدین سبب دم بجنبند و بظاهر بیوست میل کند تا آن حال را بدارد
و شکل خجلی ظاهر گردد و بدین سبب ... خجل سرخ شود **اسباب دلیری و جوانمردی** اگر دل بزرگ خون غلیظ باشد مردم دلیر و کینه ور
بود و مجلس آن دل باشد اگر قضای دل فراخ بود جوانمرد باشد و مجلس آن میل اگر مزاج دل سرد باشد مردم آهسته بود و مجلس آن سبکبار و دلیر باشد اگر دو صفت
نگوید معتدل بود مردم هم رسالهای نگوید باعتدال باشد **اسباب زندگی و مرگ طبیعی** سبب زندگی حرارت غریزیست که در دست دارد
دل بهمه تن میرساند و اصل تولید این حرارت از رقت خون است یعنی زندگی آنگه حیوان را ادراک محسوسات میباشد و باختیار خود حرکات میکند بمرگ
باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی باشد **بدانکه** مرگ عارضی نیست که آنرا ابتدا باز توان داشت چه ترکب تن ترکیبی پایدار نیست تا او را
او همه تجزیه پذیرنده و تباه شونده و ممکن نیست که همیشه تن او را تحلیل و تباه شدن نگاه توان داشت یا بدل نیچ تحلیل شود یا بتوان او را دیر پایانید
مدت پایداری انگونه شده و آخر بمیرد **بدانکه** مردم رسالهای جوانی معتدل تر از همه رسالهای عمر باشد لیکن قیاس کهولت گرم خشک قیاس
پیری گرم باشد چه کودکی تری ما دزادی فزون باشد در پیری گرمی سخت اندک تری غریب تر باشد چرا که بعد سی و شش سال گرمی کاهش شود
تا چون بهزده گاه کهلی رسد گرمی و تری هر دو بسیار کمتر شده باشد و بعد شصت سالگی گرمی پیری بود باقی گرمی و تری مادرزادی همچنان کمتر شود
تا هیچ نماند و کاهیدن گرمی تری ضرورت چه بایدگرمی تری است چنانکه مایه فرع چیزها ... هست هرگاه که ... کمتر شود فرو فرع نگذارد و
همچنین تری مادرزادی رطوبتی هوا میستاند و خشی را گرمی مادرزادی خرج میکند رطوبتی بحرکات بکار ... ما کرم مردم کند سیگداز و خرج میشود و این خرج چیها
پیوسته میباشد و از غذا بدل او تمام نمیشود چه هرچند وقت بگذارد ... آید غذا کمتر گردد چون مضغ کمتر شود بدل ما تحلیل حاصل نگردد لیکن تری غریب

سر دو و تر جمع بیشتر و تا بیک بار آن حرارت اندک یا که ماده باشد هم از روی آنکه این تهی بسیار باشد و حرارت اندک و هم از روی آنکه این تهی و ترسی ضد آن خلاست آنرا فرو گیرد و در فرو میراند بدین سبب ضرورست که تن مردم همیشه مایه یا روزنده نماند و این مرگ طبیعیست **فصل پانزدهم در ذکر آثار نضج** خطری که در مرض باشد قبل از ظهور نضج استیفی بود چرا که غایت قوت مرض تا وقت نضج باشد اگر خطائی نکند **بدانکه** حال محموم در تب مانند حال عضوی باشد که در و رم بود و گه پخته خواهد شد و گه پخته خواهد کرد و چنانچه در جمع آماس روزی که خواهد ریم کردن آغاز کند باید گرم و دوبا شد که تب تولد کند هرگاه که ماده تب در عروق پختن آغاز نهند در آن روز تب گرمتر آید و چون پخته شد تب آهسته شود و دیر حال تب تند و رم باشد تا که در و رم ریم سفید هموار معتدل تولد نکند پخته نشده باشد و رم تب نیز تا که در بن شیشه رسوب سفید و هموار پدید نیاید تب در عروق پخته نشده باشد **فائده** بعد نضج امنی از خطر باندازه اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج تمام بدید آید از خطر مرض تمام بیرون آید اگر خطائی کرده نشود و درازی و کوتاهی مرض باندازه دیری و زودی نضج باشد و نضج استیفی جز دلیل سلامت نباشد اگر چه مرض صعب باد آثار بد بود و اگر چه نضج آثار سلامت نابودن آن نشان مرگنیست چه امراض باشند که دراز شوند و هیچ اثر نضج ظاهر نگردد و بسیار انادک اندک بسلامت از مرض بیرون آیند لیکن اعتماد بر قوت باشد اگر قوت بر جا بود امید وار باشد و اگر با نضج پدید آمدن قوت ضعیف بود بهوش باشد انتباه اگر اثر نضج ظاهر شود بدانند که قوت منهزم بر ماده غالب گشت و طبع قوت گرفت و ماده را دفع تواند کرد پس اگر طبع را در این وقت یاری و اون کار باشد یاری دهند و اگر نضج پدید نیاید و قوت بر جا باشد طبع و قوت منهزم را در نضج آن ماده یاری دهد و اگر قوت ضعیف باشد و هیچ اثر نضج نباشد هیچ علاج قوی و استفراغ ننمایند و بدان مشغول باشند که قوت ضعیف را نگاه دارند **بدانکه** در امراض آله تنفس اثر نضج در نفث و در مشغل معاده و مثقل مواد امراض کبد در بول و در علل و آماس دماغ چون کامه و سرسام و غیره و در مخاط و در امراض مثانه و در رحمیات و در رص و در حصیات و در رسوب بول چون اگر هیچ رسوب نباشد و رنگ و قوام بول تمیز بود اثر نضج نباشد و اگر رنگ و قوام بول از آنکه در ابتدای مرض بود بگردد مثلا اگر سفید بود بیازگردد و دوم معتدل شود و رسوب کند آنگاه نضج باشد و اگر رنگ و قوام بول تمیز نباشد و اگر رنگ و قوام بول از آنکه در ابتدای مرض بود بگردد مثلا اگر سفید بود بیازگردد و دوم معتدل شود و رسوب کند آنگاه نضج باشد و اگر رنگ و قوام بول از حال خود نگردد اما سستوده نباشد آثار عفونت و نضج بد باشد اگر با تب آماس عضوی بود اثر نضج در بول و هم در موضع آماس بنگرند اگر در امراض سینه نفث پخته یکبار بسیار برآید آثار نضج ماده و قوت قوت باشد چه اگر چه ماده پخته باشد و قوت ضعیف بود نفث بسیار نباشد و در امراض که در مزاجهای یابس افتد نضج ماده و هم استفراغ عسر تر بود و آثار نضج سست در ذات الجنب آن بود که قوت برجا باشد و وقت نضج هیچ نفث نیفتد و در امراض سینه و کبد و اسعا نضج سست طبع باشد و در حمیات یبوست مهن و سیاهی بان و درشتی پوست بود و در دیدن چشم و عدم صبح بشتر نضج نکند و سرسام و یبوست مجری بینی و عدم تیهاد در آماس پشت سختی موضع و عدم ریم **فائده** اگر در امراض سرسین سرسام و نکام و طوبت قیق و قیح از بینی و کام بابودن گیرد آغاز نضج باشد اگر بران بایستد نضج ناقص بود و اگر قوام معتدل گردد نضج استیفی باشد و در رد چشم اشک قیق و بسیار بود گه آثار خامی و آغاز نضج [illegible] اگر کمتر شود و قوام معتدل گیرد نضج ناقص باشد و اگر باندکی باز آید و غلیظ گردد و در رص کند و چشم بریم گیرد نضج استیفی باشد و در امراض سرسام [illegible] اگر آغاز کند آغاز نضج و اگر بران بایستد نضج ناقص و اگر معتدل گردد و بآسانی باز آید نضج استیفی باشد اگر آذریشها زرد آب بسیار با مارخامی آغاز نضج و اگر کمتر شود و قوام معتدل گردد نضج ناقص و اگر سفید و همواره معتدل باشد نضج تمام

اما قبول هرچند سفید تر و رقیق تر بود زودتر پذیرد اگر بس آنکه سفید بود و تبر دهی گرداند یا از رقت تیز شود و هم بران بماند و رسوب نکند یا بقوام رقیق باشد و برنگ ناری شود آثار آغاز نضج باشد اگر در شیشه بر بخار آب سفید و هموار پدید آید آثار نضج ناقص باشد اگر رسوب هموار و سفید و پیوسته در بن شیشه پدید آید نضج راستینی بود پس اگر نضج ناقص بود بیماران هم ناقص باشد و اگر تمام بود بیماران هم تمام باشد بدانکه هوایی سرد و اقعده و اشربه بارد نضج را بازپس افکنند بدین سبب دلک حمام و فصول و اشربه معتدل و نضج یاری دهد و در فصل تابستان و شهرهای گرم نضج زود و تمام پدید آید اگر رسمی غب خالص روز دوم در بول اثر نضج راستینی پدید آید تب از سه نوبت بیش نیاید و اگر نضج ناقص بود هفت نوبت دارد **فصل شانزدهم در ذکر بحران** بحران لفظ یونانیست یعنی متوجه شدن قضیی خرجی و در اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبع بافعال و بدان سبب در تن مرض تغیر پدید آمدن بحالی بدتر یا بهتر و تغیر حال بهشت وجه است اول آنکه طبع غالب آید و ماده مرض یکبارگی خارج نماید و این را بحران جید تام گویند دوم آنکه طبع یکبارگی مغلوب شود و مرض غالب آید و این را بحران ردی گویند سوم آنکه هر دو متساوی باشند و مرض بر جای بماند و هیچ یک را بر دیگری غلبه نباشد این را بحران ناقص گویند چهارم آنکه گرچه طبع غلبه دل بر ماده ظاهر نماید لیکن طبع ماده را اندک اندک همی پزد و بآخر غلبه و یکبارگی نمایش دو مرض زایل شود و این را بحران جید ناقص گویند پنجم آنکه مرض غالب آید و بحران بدکند و یکبارگی هلاک نسازد بلکه طبع را بعد از ان اندک اندک ضعیف سازد تا که بهانک رساند ششم آنکه اگرچه مرض غالب آید و طبع مقهور ساخته هلاک نسازد و این هر دو را بحران ناقص دهی گویند و این چهار قسم اخیر دهی را بحران مرکب گویند هفتم آنکه طبع اندک اندک قوت بگیرد و ماده مرض همی پزد و بتدریج تمامی ماده را دفع سازد و بغیر ظهور تغیر عظیم و این را تحلیل گویند هشتم آنکه ماده اندک اندک مستولی شود و پخته گردد و طبع ضربه بضعف گرداند بغیر ظهور تغیر عظیم تا که مریض هلاک گردد و این را نضوب گویند و تحلیل و نضوب هر دو مختص بامراض مزمنه است و هرگاه طبع عند بحران ماده را یکبارگی دفع نتواند کرد بسا باشد که اعضای رئیس دفع نماید و بدیگر اعضا افکند و این را بحران انتقالی گویند و این نوعست بعضی جید و بعضی ردی انچه جیدست چون ریقان حکه قوبا هق و انچه ردیست چون اورام خارج و بیله طاعون نمایا خارسی آبله کلاه خناق پرسنغد دار الفیل دوالی لقوه تشنج جوع الکلب و جع الورک منع الکبد بحران که بانتقال بدین علامات نماید از نخست ردی گویند که اصل مرض گریه دور نشود اما بیمار بمرض دیگر که بعضی از ان حادست و بعضی مزمن مبتلا شود و بحران انتقالی نمی افتد مگر آنجا که ماده غلیظ و قوت ضعیف باشد زیرا که اگر قوت قوی و خلط معتدل القوام و قابل دفع باشد بحران تامی افتد و آثار تمامی بحران جید بود بیاری شدت قلق و ضنطرابست و در بحران **فائده** هر مرض که آخر بسلامت بود بیمار مرتبه می باشد یعنی ابتدا از اندک اندک انحطاط بحران تا مرتبه بوقت منتها باشد و انچه از ابتدای مرض تا وقت بحران گذشته باشد و انچه وقت از ابتدای مرض تا وقت بحران گذشته باشد اگر جید است ناقص باشد و اگر ردیست بیماردران بحران سخت بحال باشد و انچه در منتها افتد تمام باشد پس اگر جیدست مریض یکبارگی از خطر بزید و اگر ردی یکبارگی هلاک گردد اما در وقت انحطاط نه بحران باشد نه موت و وقت موت ابتدا آنرا یا منتهاست و به بحرانی که در ایام بحرانی افتد آثار سلامت بود و انچه پیش ازان باشد دلالت کند بر کثرت و مرارت ماده یا بسبب خلط جی که طبع ربی هنگام بحران عود نماید چون نفسانی و اشربه و اطعمه نامناسب و بیوقت و هرگاه در روزی که بحران نیک متوقع باشد آثار بد پدید آید سخت بد باشد **بدانکه** در روزگار بیماری بعضی

روزهای بحران باشد و آنرا ایام باحوریه گویند و بعضی روزها خبر دهنده باشد که بحران کی خواهد بود و آنرا ایام لاندار خوانند و بعضی روزها نه از باحوری باشد و نه انذار و آنرا ایام الواقع فی الوسط نامند **فائده** ایامی که در روی بحران افتد و تمام و نیک باشد روزهاست چهارم هفتم چهاردهم بیست و یکم بیست و چهارم بیست و هفتم سی و چهارم سی و هفتم چهلم و ایامی که در روی بحران گاهی باشد و گاهی نباشد و مسمی باشد ایام الواقع فی الوسط اندشش روز اندوهم پنجم نهم یازدهم سیزدهم هفدهم نوزدهم بیست و یکم بیست و سوم بیست و پنجم بیست و هفتم بیست و نهم سی و سوم سی و پنجم سی و هفتم سی و نهم چهل و یکم و ایامی که در روی بحران ناقص و بارنج و خطر باشد شش روز اند پنجم هشتم دهم دوازدهم پانزدهم شانزدهم هجدهم بیست و دوم بیست و چهارم بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هشتم بیست و نهم سی و دوم سی و پنجم سی و ششم سی و هفتم سی و نهم چهل و یکم **بدانکه** جملا ایامی که در روی بحران افتد یا نیفتد سی و هشت روز شد علی الاصح و بعضی روز اول و دوم نیز از بحران شمرده اند زیرا که حمی یوم روز اول یا دوم گیرد و گفتند تغیر حالست هو البحران این همه گفته شد از تعداد ایام باحوریه و در امراض حاده واقع میشود و بحران همه امراض حاده در اکثر بروزهای طاق باشد لهذا بحران حمی غب و زیاده هم بشبیه از چهار و هشت و هم و اند و در اکثر امراض دو حیات و نزهتها همچون عدد روزها بحران باشد مثلا هفت و دو و غب همچون هفت و زحمی محرقه باشد و صعوبت و قوت بحران تا یوم مستیقن بود بعد از آن آهسته تر باشد **فائده** یعنی بحران همه امراض حاده در روزهای طاق باشد بعضی هر هفت روزی و بعضی هر بیست روزی و قوت بحران چهارگانی تا بیست روز تمام تر بود قوت بحران هفتگانی تا چهل روز باشد و قوت بحران بیستگانی تا صد و بیست روز باشد و بحران امراض مزمنه تا دو سال همچون عدد ایام امراض حاده باشد چنانچه در ربع سودا وی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت غب باشد و بعضی بعد از چهل روز و بعضی بعد از شصت و هشتاد و صد و بیست روز ایام بحران نشمرده اند زیرا که قوت بحران سنهای بیست گانی تا صد و بیست روز باشد باجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت ماه یا بعد هفت سال یا بعد چهارده سال یا بعد بیست و یکسال باشد **بدانکه** روز چهلم آخر بحران حاده است اول بحران مزمنه پس اگر ماده و غلبات حادث بحران روز چهارم افتد الاحسب قلت مدت آخر تر پدید آید تا چهلم و مزمن مزمن هر چند مزمن تر بود بحران او دور تر از چهلم باشد **فائده** ایام انذار آنکه خبر دهد که یوم بحران کدست در انذار نیز تغیر واقع میشود و اکثر است که یوم انذار نصف یوم بحران باشد مثلا صفه غیر حقیقی چنانچه گذشت امراض حاده روز اول اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم باشد اگر مرض غلبات گرم و سریع الحرکت بود بحران زود سوم کند و اگر فاتر و آهسته تر باشد روز چهارم بحران نقد و اگر روز انذار چهارم باشد و آثار بد بود بحران روز ششم باشد و اگر یوم انذار روز هفتم بود بحران روز یازدهم و چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم بود نوبت زوج تر آید و تب گرمتر باشد و اثر نضج ظاهر شود بحران روز چهاردهم باشد و اگر آثار نضج در چهاردهم پدید آید بحران در بیست و یکم و بیست و چهارم باشد و اگر بیست و یکم بود و چنانکه روز چهارم انذار بروز هفتم کند و یازدهم چهاردهم و هفدهم انذار بیست و یکم کند و نیز همچنین بیست و یکم بسا باشد که اثر نضج در بیست و چهارم پدید آید ضعیف باشد بحران در بیست و یکم در گذرد و چهل و سه روز هفتم انذار چهلم کند و انذار یوم واقع فی الوسط روز سوم است که بروز پنجم انذار کند و به نگاه کردن نشانها و روز سوم پدید آید بدباشد و بحران روز هشتم کند و گاه هم روز پنجم انذار نماید لیکن اگر آثار بد باشند بحران روز هشتم کند **اعتبار** در امراض حاده بسا باشد که نشانهای بحران سه چهار روز پیوسته باشد یعنی بحران سه روز تمام شود بدانند که در این سه روز هر کدام که روی آثار بحران بیشتر و قوتر باشد همان الیوم البحران باید شمرد نه آنکه یوم البحران

نیز بران گواهی دهند آن روز یوم الباحوری بوده باشد **فائده** حد بحران امراض مزمنه صیفیه آنست که در زمستان زائل شود و در مزمنه شتائیه در
تابستان زوال گیرد و بحران سرسام گرم مانند آن اکثر در یازده روز بگذرد **بدانکه** بحران حمیات محرقه و غب یا بعرق یا بقی یا باسهال باشد و بحران
محرقه خالص برعاف و بحران سرسام اکثر بعرق یا برعاف و بحران حمی بلغمی و ربع بعرق یا باسهال و بحران آماس کبد اگر بجانب مقعر بود بقی یا
بعرق یا باسهال و اگر بجانب محدب بود بعرق یا بادرار و بحران امراض سر بمخاطه یا بدمعه یا بصدید که از گوش پالاید و بحران علل تنفس بنفث
و بحران ماده رقیق بعرق و بحران معتدل برعاف یا بادرار یا بقی یا باسهال باشد و افتتاح خون بواسیر در اکثر امراض بحران نیک باشد خاصه
آن را که معتاد بود و بهترین بحرانها رعاف است پس اسهال پس قی پس ادرار بول پس عرق **فائده** آثار میل ماده سوی بالا هفت اند یکی
صداع دوم دوار و ثقل صدغ سوم طنین در دوی چهارم کر شدن از طنین و دفعه پنجم قبل از این آثار یا همراه آن ثقل در گوش و ضیق نفس پیدا
بودن ششم سرخی و باد شکم بالا کشیده شدن تا جیع هفتم سر گرم بودن پس اگر با این آثار چشم خیره شود و لب زیرین اختلاج نماید و آب از دهن آید
و غشی افتد یا فم معده وجع کند و دل تپید و نبض پست فسرده گردد و نافض افتد بدانند که بحران بقی خواهد شد خاصه که مرض صفراوی باشد و
در ان وقت روی زرد گردد و اگر پیش چشم خیالات سرخ بیند و صدغین و انف سرخ گردد و اشک آید و بینی خارد و عروق سر ضربان کند و نبض بلند
موجی سریع گردد بدانند که بحران برعاف خواهد شد خاصه اگر مرض و موی مریض جوان باشد و گاه بود که ماده صفراوی نیز بحران برعاف کند
و آثارش آنکه خیالات زرد پیش چشم نماید و حمی محرقه باشد اما سر یا نقص سر روز بحران و یبوست هم و آثار رعاف از بشرط سلامتی دیگر آثار الا آثار
مرگ بود و بهترین رعاف آنست که از محاذات بود که ماده مرض در وست اما آثار میل ماده سوی اسفل آنست که مریض در اسفل تن الم و حرارت و
یا بد و پیچیدگان و مسرین ها متلی نماید و آنچه از آثار میل ماده سوی بالا گذشت هیچ نباشد پس اگر قضیب سوزد و مثانه گران باشد و بول غلیظ آید
و زیاده از عادت در رسوب در و ظاهر شود و طبع خشک بود و عرق کم آید بدانند که بحران بادرار بول خواهد شد و بحران بادرار و بیشتر از دیگر فصول
باشد و اگر شکم قراقر کند و ریاح و بول بسیر گراید و بهم تن خاصه زیر ناف پیچش و ثقل وی نماید و نبض صغیر و صلب و قوی باشد بدانند که بحران باسهال
خواهد شد خاصه که در حمی صفراوی آب کثیر خورده شده و بول سفید و رقیق بود و یا بعادت بیماری چنان بود که طبع او نرم باشد و دیگر استفراغات کم افتد
و اگر بیمار زن بود و در کمرگاه و رحم وجع و ثقل پدید آید و از آثار بحرانهای دیگر هیچ نباشد بدانند که بحران بحیض خواهد شد خاصه اگر وقت معتاد قریب بود
و اگر در مقعد وجع و ثقل پدید آید و ظهر و کمر وجع کند و نبض میل انتظام نماید و از آثار بحرانهای دیگر هیچ ظاهر نشود بدانند که بحران بافتتاح عروق مقعد خواهد شد
خاصه که مریض بدان معتاد بود و آثار میل اطراف عرق آنست که بول کمتر آید و طبع خشک بود و ظاهر پوست خشک یا سرخ نماید و تن گرم باشد
و بخار گرم بر خیزد و نبض نرم موجی بود و بول رنگین و غلیظ باشد تا آنکه اگر روز چهارم رنگین شود در روز هفتم غلیظ گردد و هر کجا دست بر تن گذارند
هر جا دیرتر نهاده دارند گرمتر نماید و لرزه سخت آید و تب گرمتر شود و همه آثار سلامت بود و دلیل شدن بود بحران بعرق باشد و دیدن مریض در خواب
استحمام و آبزن و غسل نیز دلیل آمدن عرق باشد اما آثار بحران انتقال آنکه تب قوی بود و استفراغی نفتد و اثر نضج ظاهر نباشد و درد همه اعضا
یا در یک عضو وجع لازم بود و از آثار بحران چیزی نباشد مگر عدم نضج پس وقتیکه این آثار ظاهر شود و قوت قوی و نبض با نتظام باشد حکم کنند که بحران

انتقال خواهد شد پس هر عضوی که ضعیف تر و گرمتر باشد و وجع کند و عروق آن عضو و حوالی او متمثل باشد و عرق بیشتر کند بدانند که ماده بدان عضو خواهد ریخت و وجع و کشیدن سرهای پهلو آثار ریختن ماده باشد و خلاص امراض مزمنه اکثر در اندام زیرین افتد و باشد که بحران حادث الجنب بحران باشد که مرض حاصل پدید آید و امراض کنج بحران ظاهر کند و انیست روز یگذرد و ناگاه در عضوی الم پدید آید بشیم دارند که روزهای بحران خراجی در ان عضو پدید آید و بسا باشد که آن خراج پدید آید پس اگر ان بول کثیر و سفید و غلیظ آید و خلط بدان بگذرد و ناگاه که معلوم شود که بعضوی ماده منتقل شده خواهد ریخت و انصباب ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد باید که عضو را قوت دهند و ماده را بعضو دیگر گیرند و نیکو تر بود که ماده بر دو کم مضرت باشد باز گردانند بطریقیکه سهل باشد و طبیعت اما گرفته شد **فائده** روز بحران مریض را هیچ و حرکت ندهند و ساکن دارند و کار بطبیعت گذارند اما اگر دانند که اگر چه طبع غالبست اما در اتمام کار خود محتاج بامانست باید که آنرا یاری می دهند حسب ماده او مثلا اگر طبع ماده را برعاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت بود سر گرم دارند و آبگرم کشیر بر سر زنند و اگر بقی حاجت بود طشتی پر آب گرم پیش دهند و بوای دریوشند و عرق که آید بمنشفه خشک همیا زند تا بشیتر آید و اگر محتاج بقی بود قی کنانند و اگر حاجت تلیین دارد تلیین نمایند و اگر محتاج باد ابزار بود مدرات دهند **انتباه** هر استفراغ بحرانی که فرط بود و خوف ضعف افتد مخالف طبع دانند و حبس او نمایند و استفراغ بحرانی را بضرورت نبایدست **قول صاحب ذخیره** روز اول و دوم و سوم امراض وحمیات که غایت حاد بود نباشد که در این روزها بحران کند و روز چهارم یوم بحرانست و نیز خبر دهنده هست از بحران ششم و هفتم پس اگر در این روزها آثار بد پدید آید دلیل آن در ششم باشد و اگر آثار نیک بود در روز هفتم و روز پنجم یوم بحران نیک هست و روز ششم در بحران نیک کمتر افتد و اگر افتد بارنج و خطر بود و روز هفتم ضد روز ششم هست روز هشتم یوم بحران نیست و اگر بنادر افتد نیک نباشد و روز نهم یوم بحرانست و حکم او چون هفتم است و روز دهم چون یوم سوم بود و خبر دهنده هست از روز یازدهم و روز یازدهم چون یوم ششم هست روز یازدهم چون روز نهم چون یوم سوم هست و خبر دهنده از روز چهاردهم و روز دوازدهم چون یوم دهم و هشتم هست و روز سیزدهم نه از جمله روزهای بحرانست و نه از جمله روزهای که در بحران نباشد و روز چهاردهم یوم بحرانست و از پس هفتم چه چیز قوی تر از این نیست و روز پانزدهم چون روز نهم است و روز بحران کم بود و اگر بود نیک نباشد و روز شانزدهم چون روز دهم و هشتم است و روز هفدهم یوم بحرانست حکم او چون روز نهم است از بیست یکم خبر دهنده و روز نوزدهم چون یوم بحران کمتر از ان باشد که روز هفدهم و اگر باشد نیک بود و روز بیستم چون روز دهم بحران دین کمتر باشد و اگر باشد بد بود و روز بیست و یکم یوم بحرانست و اچهاردهم گذشته هیچ روز بقوت این نیست و روز بیست یکم یوم بحرانست لیکن روز بیست و یکم اکثر باشد روز بیست دوم یوم بحران نیست و روز بیست سوم یوم بحران نیست و روز بیست چهارم یوم بحرانست و پس بیست هیچ روز بقوت این نیست و روز بیست پنجم یوم بحران نیست روز بیست ششم یوم بحران نیست و روز بیست هفتم یوم بحرانست و بعد بیست چهارم هیچ روز بقوت این نیست و روز بیست هشتم یوم بحران نیست روز بیست نهم یوم بحران نیست و روز سی ام یوم بحران نیست روز سی یکم یوم بحرانست و روز سی دوم یوم بحران نیست و روز سی سوم یوم بحران نیست روز سی چهارم یوم بحرانست و انچه بعد از این باشد ضعیف بود و روز سی پنجم یوم بحران نیست و روز سی ششم یوم بحران نیست و روز سی هفتم یوم بحرانست روز سی هشتم یوم بحران نیست و روز سی نهم یوم بحران نیست و روز چهلم یوم بحرانست و هر که پس این بود ضعیف باشد **بدانکه** در میان طباء و ایام بحران تا چهار و هم هیچ خلاف نیست و بعد چهار و هم خلاف کرده اند **قول بقراط** روز هفتم روز بحرانست و خبر دهنده به بحران بستم **قول ارکاغاس**

روز بیست و هم روز بحرانست و خبر دهنده بحران بیستم پنجمین بیست هشتم را بر بیست هفتم فضیلت داده و گروهی چهل پنجم و چهل هشتم را از جمله روزهای بحران شمرده اند لیکن آنچه بقراط بتجربه یافته اول نوشته شد **قول بقراط** بعضی از روز ششم بحران کرده و شش روز تب با نمود و پنج روز دیگر آمد و روز هفتم بحران تمام کرد و بعضی از روز هفتم تمام کرده و هفت روز تب با نمود و پس نکس کرد و سه روز دیگر آمد و روز سوم که بعد هم نود بحران تمام کرد و بعضی از روز پنجم بحران کرده و هفت روز تب با نمود و پس نکس کرد و سه روز دیگر آمد و باز یکروز رها کرد و دیگر روز تب آمد و بحران تمام کرد و همه هفده روز شد و این تبها همه محرقه بود و پس بحران آشتنی روز نهفتم باشد **قول بعضی** بعضی از روز هفتم بحران کرده و هفت روز تب را با نمود پس نکس افتاد و در روز چهارم که روز بیستم بود بحران تمام کرد و بعضی از روز هفتم بحران کرده و شش روز رها نمود و پس نکس کرد و در روز هفتم که بیستم بود بحران تمام نمود و بعضی از روز یازدهم بحران کرده و روز چهاردهم نکس نموده و روز بیستم بحران تمام کرد **قول بقراط** هر بیماری که روز بیستم لرزه آمد در روز چهلم بحران کرد پس بقراط روز هفتم را با هیزدهم و روز بیستم را با بیست یکم و روز بیست چهارم را با بیست پنجم و روز بیست هفتم را با بیست هشتم و روز سی و یکم باسی دوم و روز سی چهارم را باسی پنجم و روز چهلم را با چهل دوم تجربه کرده است **فائده** اسباب که بحرانها از روز بحران بگرداند و پشیمان بیست انگلند چهار اند یکی حال گرمی و تیزی و آشتنگی مرض دوم حال تن چهارم قوت و ضعف او سوم اسباب عارضی بیرونی چون طعام و شراب بیوقت و ناموافق چهارم اعراض نفسانی **بدانکه** بحران روز چهارم اگر از وقت خود بگذرد یا روز سوم آید یا پنجم و اگر بحران روز نهم بگذرد در روز هفتم آید یا یازدهم و یا یازدهم واقع فی الوسط روز نهم تو نیز تست پس پنجم پس سوم و روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم نیز بحران باشد لیکن بدبود **انتباه** مدت مرض گرم هفت روز یا شود و روز هفتم بحران کند و انچه بدان گرمی نباشد مدت آن چهارده روز بود و روز چهاردهم بحران کند و آنچه آهسته تر بود مدت او بیست روز باشد یا چهل روز و هر گاه که نوبتهای تب محرقه در روزهای خفت گرمتر شود بدبود باشد که روز ششم بهبود و روز چهارم از ان خبر دهد و حالی از حالهای بد پدید آید چون عرق سرد و غیره **فائده** اگر در حمیات حاده روز اول آثار نضج در بول پدید آید و آثار بد چیزی در بول پدید نیاید ممکن نبود که روز چهارم از روز سیزدهم نگذرد و اگر به روز اول آثار خطرناک پدید آید روز چهارم بهبود آگر روز چهارم از آثار نیک یا چیزی پدید نیاید ممکن نبود که روز چهارم بحران کند لیکن اگر آثار دراز مرض پدید نیاید روز هفتم بحران کند و دیگر روزها را بدین قیاس باید نمود **نکته** بنگرند که در کدام ساعت از روز تب گرمتر میشود و بیمار ضعیفتر میگردد و پس حکم کنند که بحران در آن ساعت خواهد بود مثلا اگر بیمار را در آغاز نوبت تب سرمای سخت پدید آید و بشوار گرم میشود و رنگ بگردد و دویر بزنگ با آید نبض صغیر شود و سیات باشد یا آثاری بد پدید آید بدانند که مرگ بیمار در آغاز نوبت تب خواهد بود و اگر آثار بد چون بیهوشی و هذیان و کرب و ضعف و تاریکی چشم و حرارت با فراط و سیاه تب پدید آید بدانند که مرگ او در وقت انتها خواهد بود و اگر آثار بد چون عرق سرد و اما هو تا بسر و گردن و سینه و بعضی نبض در آخر نوبت تب پدید آید بدانند که مرگ او در آن وقت خواهد بود پس مرگ بیمار در آن ساعت بود که بیماری در نوبت تب صعب تر شود **فائده** آثار که بر زود شدن بحران خبر دهند چند اند یکی گرمی و آشتنگی بیماری دوم آثار نضج مادده در بول و براز و نفث پدید آید سوم عظم و سنگینی چهارم زود تر جنبیدن نوبتهای تب که نوبت آید پنجم ساکن تر شدن تبی که لازم باشد این همه آثار زود ی بحران بود و اگر این آثار بیانه بود نشان آن باشد که بحران بس دور خواهد بود سخت دیر خواهد بود **انتباه** آثار دانستن

کرده باشد بیست بیماری بیماری و بستن و در بستر گردیدن دوم صداع صعب و گرم شدن سر سوم سبات چهارم بیهوشی هذیان پنجم کندی حواس و غفلت ششم خیالات بد پیش چشم هفتم وارشتم طنین دوی نهم معده دهم حرارت چشم یازدهم عشه فک زیرین دوازدهم حرارت و ضیق نفس سیزدهم ارجاع عنق و ضیق نفس ناگاه چهاردهم کشیده شدن عضلات شکم و سینه پانزدهم اختلاج لب زیرین شانزدهم حرقت معده هفدهم درد و نفخ هم پیچیدن ناف و از دیاد شکم نوزدهم لرز بیستم عسر بول بیست یکم قبض طبع بیست و دوم عطش مفرط بیست و سوم گردیدن نبض از حال خود بیست چهارم مورد اندام مثال کسی که مانده شود دیست پنجم احتباس استفراغ معتاد چون بواسیر و حیض پس این آثار هر چه در شب پدید آید صعب تر از آن بود که در روز پدید آید اگر ماده مرض خون باشد و میل سوی بالا دارد و بحران بر عاف باشد و اگر صفرا بود یقی لیکن اگر نشانیات سر دی پیش چشم پدید علامت بارد و عاف عظیم که مرد از و ترسند ماده مرض بدر از رنج بلند رود و صحت پدید آرد و قت بحران بیهوشی و جع صعب و حمرت چشم و خفقان و ضیق النفس پدید آید آثار میل ماده جانب دل یا دماغ نماید اگر ماده سوی ظاهر تن میل کند اگر بعرق باشد یا بجرب و قباوه آبله و یرقان و بهق و برص و غیره و گاه باشد که ماده بر اعضای شریف چون دل و دماغ فشرد و بدان سبب ضیق النفس کرب بیهوشی آرد و بحران بسلامت نباشد که ماده بعضوی شریف میل کند و هیچ آثار بد پدید نیاید چرا که آن سوی دیگر منفذ خود به عضوی اطریق هست که فضلات ابدان بطریق دفع نماید چنانچه بطریق معده باقی هست یا سهال و طریق دفع جگر یا گرده و بست یا شانه یا هر طریق دفع دماغ یا بعرقست یا بدمعه سرچنانی لانشانیست تا بدان توان دانست که بحران کدام نوع خواهد بود و باشد که یک نشان بر دو چیز دلالت کند چنانچه قبض دل گاهی خبر دهد که ماده بقعر معده می آید و گاهی خبر دهد که میل بجانب دل دارد و بسا باشد که یک آثار بد پدید آید و خبر دهد که میل ماده بجانبی دارد لیکن آثار دیگر پیدا دارد بر آنکه دفع ماده بکدام طریق خواهد بود چنانچه صعب هذیان ضیق نفس کشیدگی عضلات شکم سوی بالا دانستن آثار میل ماده سوی بالاست لیکن آثار دیگر خاص تر باید تا بدانند که دفع بکدام طریق خواهد بود چون حکم بقی یا عاف یا معده و غیره و بحران بقی یا عاف یا سهال و انواع انتقال و انواع مرض نیز توان دانست که بحران بکدام طریق خواهد بود چنانچه بحران در مرض محدب کبد بر عاف قی اد یا بول و بحران در مرض مقعر کبد با سهال قی و بحران حمی محرقه اکثر بر عاف یا عرق باشد و بیش از عرق بدر اندر بقی و سهال نیز بود بحران غب اکثر بقی یا سهال باشد و بحران سرسام گرم بر عاف یا عرق بود و بحران تب بلغمی لیغمس اکثر بر عاف نباشد و باشد که یک مرض چند گونه بحران کند چنانچه قول بر عاف بحران آغاز کند پس بعرق بحران تمام نماید یا آنکه هم عرق کند و هم قی یا هم رعاف کند و هم قی و باشد که در زمان آبستن استطلاق بحران تمام باشد و علامت بحران تمام یا بد اشتهار آمدن بحران ضیق النفس هذیان کسل تاریکی چشم باشد و آنچه علامت بحران بود آغاز عرق یا رعاف یا سهال یا دیدار بول باشد و هر گاه که آثار بحران پدید آید و بشارت آن بحران نباشد از دو حال بیرون نبود یا آثار مرگ بود یا نشان آنکه بحران باز گشت یا بعسر خواهد بود قول بقبر اط آثار نضج نشانی دهد از آنکه بحران زود و درست خواهد بود و هر گاه که نضج پدید نیاید از چهار حال بیرون نباشد یا آثار آنست که بحران نخواهد بود یا آثار مواد و اوساخ مرض یا آثار مرگ یا آثار آنکه اگر چیزه مرض به شود و نفس افتد و بسا دیده شده که آثار نضج پدید آمده مثلاً نبض باسهل شدید یا عرق که آغاز کرده بود باز ایستاد و پس از ان بحران تمام کرده

فائده نیکی و بدی بحران آثار دیگر توان است مثلاً اگر نوبت تب دو نوبت آید یا نبض یکبار متغیر شود اگر عظم فزاید آثار سلامت اگر بضعف یا ضعیف گراید آثار بد باشد لیکن عظم نبض دلیل بحران بر عاف یا عرق دارد و نبض سریع که عظیم نباشد دلیل بحران بقی و اسهال دارد و در جمله هرگاه که طبع قوت دارد و بحران خواهد کرد نبض از بلندی خالی نباشد و قبل از انکه طبع قوت یابد نبض لیّن و فسرده بود و امراض خشک یا کشنده چون دق یا بحران بتر کند چون امراض سوداوی **انتباه** خلیج بحرانی که پدید آید و بزرگ نشده باز گردد و از سه بیرون نباشد یا بزرگتر از اول باز آید یا مرض تکرس کند یا ماده بمفصل یا عضو ضعیف افتد و سهل ترین خلیج آن بود که بعد نضج پدید آید و از تن برخاسته بود و از اعضای کلیه دور تر باشد و غلیظ نبود **فائده** آثار بحران که تشنج کند و اندکی که چون کودک اطبع خشک باشد و در خواب ترسد و بسیار گوید و رنگ او سرخ یا سبز یا تیره باشد آثار آن بود که تشنج خواهد بود به هر چند که چکیتر باشد زود تر افتد دوم آنکه چون مردم جوان را در مرض چشم احول شود و زود بود برهم زند و گرداگرد وی کوفته شود و دندان برهم ساید آثار تشنج باشد **انتباه** آثار بحران نیک ندیکی نضج تمام دوم آنکه بحران در روزی نیک بحرانی باشد سوم آنکه در اندام سه گانه بحران باشد چهارم آنکه بحران با استفراغ کند نه بانتقال پنجم آنکه با استفراغ غلطی که باعث مرض است برآید چنانچه در محرقه بعاف و در غب عرق یا قی ششم آنکه استفراغ بمقدار طاقت بود هفتم آنکه استفراغ بدان طریق که لائق مرض بود باشد هشتم آنکه پس از آن راحت یابد نهم آنکه قوت برجا و نبض نیکو بود **فائده** اگر وقت پدید آمدن بحران قوت از آنکه بود قوی تر شود اعتماد باید کرد که بحران نیک خواهد بود و تمام آن وقت باشد که پس از راحت و سبکی پدید آید و هر چند علامات قوت بحران ظاهر گردد دانسته باید بود چرا که بحران بهتر و تمامتر خواهد بود

فصل هفتدهم در بیان عرق

و آن از حال خون و نضج غذا داده که در اندام باشد خیزد و بدانکه سبب کثرت عرق پنج اند کثرت رطوبت قوت ماده کاشکی اسهال قوت دافعه ضعف قوت ماسکه عرق از نیمه بالا بنسبت به نیمه زیرین بسیاری آید و در خواب بنسبت بیداری زیاده می باشد **فائده** کثرت عرق مضعف قوت است اما اگر بسبب قوت قوت دافعه باشد که ماده را دفع میکند مفید بود و اگر بسبب ضعف قوت ماسکه باشد بد است بسبب قوت قوت دافعه بود پس استلا باشد نفع و هدیه و صحت چه در مرض اگر در سحران باشد زود بحران بود و بدان آن راحت یابد اما بسبب ضعف قوت ماسکه بود بی استلا باشد مضر کند اگر تندرست عرق بسیار کند و سبب ظاهر نباشد آثار کثرت اکل غذا یا کثرت ماده در تن باشد و حاجت باستفراغ و کثرت عرق در مرض آثار کثرت ماده بود و کثرت عرق با سهال یا دار بول یا دیگر استفراغات باشد بدانکه سبب قلت عرق بیا اندقلت رطوبت غلظ یا خامی ماده اند و سام ضعف قوت دافعه و کم آمدن عرق با علامات استلا باشد بدانکه سبب او ضعف قوت دافعه یا غلظ و خامی ماده بود اگر عرق خیزان گردن و سینه و سر نیاید آثار ضعف قوت حیوانی باشد و بد بود خاصه اگر سرد باشد و آثار نا امیدی خاصه و حیات عاده و محرقه بدانکه اسباب عرق طبیعی سه اند دافعه قوت دافعه چنانکه عرق بحرانی در مرض بحران حرکت چنانچه ریاضت مولی گرچه چنانکه در تابستان گرمابه **اما** اسباب عرق نا طبیعی پنج اند گذشتن اندامها ضعف قوت ماسکه ریاضت قوی گرمابا فراط نشان بعضی مرض این عرق باشد که نه در روز بحران آید و اینها را نا طبیعی برای آن گفتند که رطوبات طبیعی اخرج کنند و اینجا کثرت امتلا باشد هم نا طبیعی بود و انچه نه در روز بحران باشد همچنین بود اگر از بعضی اندام عرق بسیار و از بعضی کم آید آثار آن

بود که ماده مرض دران عضو بود یا دران عضو بنسبت دیگر جاها بیشتر است چه اگر در همه تن باشد از همه تن آید لهذا عرق سر و گردن سینه آید آثار بدحالی باشد و نشان آن بود که ماده بسیار و خام است و طبع عاجز بدانکه عرق زرد آثار غلبه صفرا و سفید آثار بلغم و سیاه آثار سوداست و ماده اگر قوت ماسکه عروق ضعیف بود همچون خونابه باشد و اگر خون سخت بد باشد و غذای تن انشاید لهذا معاً آنرا قبول نکند عرق خون باشد ترشی بوی عرق آثار ترشی بلغم تیزی بو آثار صفرا گندگی عرق آثار عفونت اختلاط تلخی عرق آثار غلبه صفرا بود **بدانکه** عرق سرد در حمیات حاده آثار کشت رطوبت خام بود که حرارت غریزی در نضج دادن آن را نضج داده نمی تواند پس برای نضج او مدتی دراز باید و حمیات حاده مهلت نهد و قوت را زود از انکه نضج یابد ضعیف کند مگر در حمیات آهسته ممکن باشد که مهلت دهد برای نضج لهذا عرق سرد در حمیات حاده بدتر از حمیات آهسته باشد و عرق سرد آثار غشی باشد خاصه اگر غثیان بود و عرق گرم در حمیات آثار امراض سلامت تر از عرق سرد و آمد عرق در حمیات آثار بحران بود و اگر عرق آید و حمی ماده شود آثار طول حمی باشد عرق قیق آثار رقت ماده و کج و غلیظ آثار کلزوجت و غلظ ماده و درازی مرض باشد **فصل نهم در ذکر نفث** کثرت نفث آثار نضج ماده و تمام شدن مرض باشد قلت نفث آثار خامی ماده و آغاز نضج و در جمله زیادتی مرض باشد اعتدال نفث آثار آن بود که ماده بپخته می رسیده شد عدم نفث آثار خامی و بی قوتی بود و سفیدی نفث آثار خامی یا ماده نزله بلغمی باشد و خام در اول مرض باشد و بعسر برآید و بلغم در وقت نضج بآسانی برآید و مریض صحت یابد نفث سرخ آثار غلبه خون یا شقاق رگ حوالی حنجره حلق ریه آن مرض باشد آلودگی نفث سفید بسرخی آثار سل بود نفث زرد آثار باده نزله صفرا باشد نفث سبز آثار سوختگی ماده یا کثرت بود و بطال حرارت غریزی باشد نفث سیاه و تیره آثار اموتل نفث سبز بود و نفث گنده آثار عفونت باشد نفث بی بو از عفونت دور باشد نفث تیرین آثار غلبه خون یا بلغم معتدل بالطبع باشد و فرق در هر دو بزنگ بود نفث بی طعم هم آثار بلغم معتدل باشد نفث شور آثار حرارت که در رطوبت انگرده و منهضم رطوبت غالب است نفث تیز که از سر شوری گذشته باشد آثار غلبه حرارت بود نفث ترش آثار کمی حرارت باشد نفث ناخوش طعم آثار عفونت بود نفث قیح آثار خامی ماده و آغاز نضج باشد نفث غلیظ آثار خامی و بسیاری نضج بود نفث معتدل در وقت و غلظ آثار نضج تمام باشد نفث گرد آثار غلظ ماده و کثرت حرارت و قصبه های ریه باشد نفث بضاعتی بکسی که او راتب نباشد آثار ذبولست **قول بقراط** بسیار دیدم که از سر نفث گردم فصل بل بازگشت و گفته هر گه که با نفث گرد تب باشد و اندکی علامات اختلاط عقل پدید آید اگر در نزدیک دوازدهم آید و فوات آسیب نفث زود و آسان برآید آثار نیک و قوت طبع و زود فتن مرض باشد و شواری آن آثار خامی ضعف قوت و درازی مرض بود و بهترین نفث نفث سفید و پخته و همواره بقوام معتدل بود و هیچ بو ندارد و بی سعال سخت بآسانی برآید و از اول مرض پس و در نباشد بهترین نفث نفث خام قیق تا هلوکه بعسر برآید سیاه یا کبود یا زرد یا سبز باشد و بوی بد دارد **فصل نوزدهم در ذکر** برازمقدار اندر زیاده یا کم از غذا باشد یا زان قدر بود که باید و این آثار سلامت بود و اگر کمتر شود آثار ضعف قوت و افعه و دیر ماندن نفل در قولون و امعا باشد و سبب این اندکی سدده مجری که صفرا از و با معا آید و درین قولنج پدید آید و در قولنج کرم در امعا که آن را خورند سوم قوت جگر و جذب کیلوس و اگر زیاده ازان بود که باید دلیل ضعف قوت غاذیه و قوت دافعه باشد پس اگر در نفل رطوبت باشد آثار تولد بلغم در معده بود و اگر زرد باشد آثار حرارت جگر

وغلبه صفرا بود و اگر سفید بود آثار برد کبد باشد و اگر مثل آب گوشت بود آثار ضعف کبد باشد اگر در ثفل پاره‌های خون سیاه بود آثار سده عروق و قلت گذ خون در و باشد و اگر در ثفل خلط سودا وی باشد آثار کثرت تولد سودا یا ضعف پخ باشد اگر در ثفل چیزی لزج بود که برا معا برای خفظا و از حدت اخلاط نهاده است و آنرا ضهروج گویند آثار آن بود که خلط تیز را معا میگذرد و آن را میخراشد بدانکه غذای لطیف نخورده و هضم و زود خون شود و ثفل او کمتر بود غذای غلیظ خون کم تولد کند و غذا کمتر بدهد ثفل او زیاده باشد اغذیه که مابین هر دو باشند ثفل او باندازه او بود **فائده** سبب تری ثفل آنست که انچه تری لطافت کیلوس است در جگر جذب نمیشود و این از سه سبب اند یکی ضعف و عجز کبد و ماسار یقا از جذب تر یها سوی خویش دوم سده ماسار یقا سوم بگوای طعام از سه سبب یکی کثرت اکل زیاده از مقدار دوم خلط بسیده آید و طعام را هضم دفع کند اگرچه اندک خورده باشد سوم نزله کز سر فرود آید و ثفل آمیزد پس اگر ثفل هم رنگ غذا بود دلیل ضعف کبد و ماسار یقا باشد و اگر رنگ دیگر دارد دلیل خلط از ان جنس که رنگ ثفل است باثفل آمیخته اما اسباب خشکی ثفل شش اند حرکت قوی که کثرت ادرار بول کثرت عرق - حرارت قوی که در اندامهای غذا باشد و نشف رطوبت نماید اکل اغذیه یابسه ضعف قوت دافعه اگر ثفل بعضی سخت و خشک و بعضی نرم و تر باشد سبب ا وضعف تری گرم باشد که از جگر با معا فرود آید و از غایت گرمی معا را سوزاند پس بدانی که حیدان در رنگ ندهد که باثفل آمیخته شود و اگر قوام ثفل مختلف باشد آثار آن بود که طعام نپزنکه هنده است و بدین سبب است که بهواری قوام ثفل طبیعی دلیل قویست بر انکه قوت هاضمه قویست و کار خود تمام میکند لیکن بهواری قوام ثفل طبیعی بد باشد چه آثار گدازش تن بود و بهترین ثفل آن بود که قوام و هموار و پیوسته و بقوام عسل بود و بآسانی آید و مقعد را نسوزد و سختی بر روی گراید و بسیار متمن و تیز بو نبود و با قرقره باد و کف نباشد و بوقت عادت و مقدار معتدل آید **فائده** اگر رنگ ثفل مایل بزردی قوام او معتدل بود و سخت گنده نباشد طبعی بود و آثار نیک گوارندن غذا و اگر سخت زرد باشد آثار خلط صفرا بود پس اگر در ابتدای مرض صفرا بود آثار مرض صفرا بیست و اگر در آخر بود آثار نقیه تن از صفرا باشد اگر ثفل سبز باصفا یا تیره باشد و طعام ملون بدان نخورده آثار سردی جسته بود و باشد که سبب سردی فرود آمدن خلط زنگاری با معا باشد سفیدی ثفل آثار ناگوار یدن بود و گاهی نشان سده که یرقان آرد اگر ثفل باریم سفید آمیخته باشد آثار سر گردن و سیله بود اگر اول پس ثفل آید دلیله در امعای زیرین باشد و اگر اول ثفل پس ریم آید در معای بالائی و اگر ثفل مختلط بود در معای وسط باشد و باشد که ثفل مرد متندرست چون ریم بود سبب او عدم ریاضت و تنقیه تن از دوست سیاهی ثفل بد بود و در اول مرض بد تر چه آثار آفت عظیم در کبد باشد و آن آفت یا حرارت عظیم است که اخلاط را که در جگر تولد کند بسوزد یا خلط سودا که در جگر تولد کند هم در جگر بماند و عفن شود سبب ضعف کبد که دفع او نتواند یا سبب ضعیف بود و جذب آن از کبد نتواند سبب سیاهی ثفل شود و رنگ او چون رنگ خون سیاه باشد که در امعا فرود آید و فرق در سودا وی و ثفل خون سیاه آنست که خون فسرده شود و سودا نه و رنگ و روشن باشد بمقعد را نسوزد و بوی سودا وی بوی تریش دهد و زنین از و جوشد اگر این ثفل سودا وی آخر مرض سودا وی باشد دلیل خیر کند و آثار نضج ماده و دفع او باشد اگر ثفل سودا وی صرف باشد خطرناک بود چه آن سودا وی اصلی آثار غایت احتراق و نابود شدن رطوبت بود و بسیار باشد که سبب سیاهی ثفل طعامی بود که رنگ و سیاه باشد بدانکه

ثقل منفوخ مثال نزل بقراءت غلبه باد بود و ثقل سبک که بر سر آب ایستد هم آثار باد بود و در قولنج باد چنین بود اگر بوی بر از سخت منتن بود و طعام ملکینه خورده باشد و چیزی که دوش بگرداند چون انگبر دسیر وغیره بخورده دلیل کثرت اخلاط عفنه در تن باشد اگر بوی ثقل ترش بود دلیل سردی مزاج و کثرت بلغم ترش باشد و کف برآرد و نشان دهد یکی حرارت عظیم که اخلاط را بجوشاند و هم باد باکه در تن باشد و باخلاط آمیخته بود اگر برآز باد آید آثار باد غلیظ باشد اگر آواز باریک بود دلیل آن باشد که باد با رطوبت غلیظ آمیخته است و هر گاه که کبد و منافذ او جذب کیلوس کمتر نماید ثقل سیاه تر و بکبار با آواز قوی آید و باشد که قوت دافعه قوی بود و با آواز دفع کند و در شکم باد می نباشد اگر آواز ضعیف بیرون آید دلیل خلوی امعا از رطوبت و بیوست ثقل باشد اگر آواز چون آواز دریا آید دلیل باد غلیظ یا رطوبت غلیظ دانند باشد اگر باد در شکم ماند و شکم آید و چون چنبند قرار کند و آواز قرقر با یکبع دو دلیل باد رقیق باشد و اگر قرقر و تغلیظ بود دلیل باد غلیظ اگر آواز باد بقیقبه باشد دلیل باد غلیظ یا رطوبت بود و اگر بقیقبه باشد و گران بود دلیل آنست که ثقل یا رطوبت بهتاست اگر ثقل چپ بود بغیر اکل چپی دلیل گدازش اندامهای اصلی باشد و از اینجا هم دلیل گدازش بود مگر چپ دلیل گدازش پیه و لنج دلیل گدازش اندامهای اصلی بود اگر بر از بزنگ گوناگون بود دلیل اختلاط گوناگون و آثار دراز می مرض باشد و این مرض مرکب عسر بود **فالمانده** هر کرا در جولی طبع نرم باشد و پرسی خشک شود و نکس نکند **فصل هشتم در ذکر بول** غذا در معده طبخ یافته مبدل بکیلوس شده و از آنجا عشر گذشته بوساطت خلط بلغمی یا تیخوس نوپیدا میدا و از اجزای غلیظه جدا شده بکیلوس صاف میرسد و بخوا آمیخته شکل و طبع میگیرد پس هر قدر که نضج نیابد آن فضله خوانند سمی بول که در وریدها میماند بعد از خون جدا گشته از وریدها میرود تا بکلیتین آید و از انجا باد تیر اشانه رسد و از انجا خارج گردد و آن فضله منتشر ثانی و ثالث و رابع که بمثابه عرق است دو الست بر حال غذا و آلات غذا با ندازه عدالست بر بعضا می گیرد بواسطه آنها **بدانکه** از بول قوت ها نمه و رافعه و جاذبه و ماسکه کبد و معده و اعتدال کلیه و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مزاج و ماده با که در تن باشد ظاهر گردد **قول دوم** بول غلیظ است شور که از چند اخلاط حادث میشود و در اکثر کلیه تصفیه پذیرفته در اوعیه تراوشانه تمام میگیرد و وقت حاجت می برآید و اعراض حمی و هیجان و استسقا و حرارت و خمار در اوعیه تراوشانه خبر میدهد مگر در امراض مزاق و حمی سوده انگ در امراض صدر و لس کمتر دلس در امراض صلبه و عضلات هیچ خبر نمیدهد **اما طریق دیدن** آنست که در شیشه سفید بزرگ بمیلغ گردو سلم گشاده دهن گیرند و شیشه باید که متقبل و بقدر تراشانه بود و جنبش نه بسیار تنگ و نه بسیار گشاده باشد تا حمل بول در و گنجد و قدری خالی ماند جهت تحریک حال صفائی و غیره بنحوی ظاهر گردد و چه گرما بتمامی نگیرد بدلالت قدح وغیره بول بخوبی بین نشود و شیشه بسیار تنگ نیز نباید بود و در وسط وزیر آبگینگی وقیه دارد و وقت بردن حرکت بسیار ندهند که متغیر میگردد و بول بعد خواب تمام یکپهر ساعت شب باقیمانده قبل از اکل و شرب گیرند با تمام و از هنگام بادی باره و حار محفوظ دارند اگر هوا بارد بود و خلاف پنبه نهند تا بر حال خود ماند نیز فزارت آن را بشعور اندر سوب قیق را بگذارند و بروت آن را بفتر اندوقت دیدن از صبح تا ساعت و زبر آمده است و بول که بر دوشش ساعت گذرند نه بینند که بلون او میگردد و باشد که ثفل او بگذارد خصوص در گرما و باشد که کثیف تر گردد خصوص در سرما و در روشنی آفتاب و آتش نه بینند مگر در سایه و قاروره فهاده دارند تا ثفل منتشر نشود و از حال خود فرو تر و بر تر نگردد و شیشه اندیست چنانکه بطبیب عرض کنند

و از سایه خود و دیوار تا عکس لباس بر نیفتد و گاهی بول بسبب بر و غلیظی باشد باید که در آفتاب ننشیند تا رقیق گردد و پس نماند و بعد از گل
غذا تا سه ساعت نگذرد و نه بنیند **قول بوعلی** بعد سه ساعتی قوام و لون بول میگیرد و دگفته همان وقت نه بنیند بلکه یک ساعت و اندکی تا فضل زود
جدا شود و اگر نیچه رسوب کرد نهشت کند بنیند و بر بول طفل اعتماد نیست و بول عقب جوع و غم و غصه و سهر و جماع و تخمه و
فرح و اندیشه و دوای مسهل و قی و اکل اشیای متلونه بول اعتبار ندارد و چه از اکل صفیر غفران خیار شنبر زرد و از نره های سبز و از آبکامه سیاه میگردد
و شراب بسیار بول را بگرداند اگر سفید بود سفید و اگر سرخ و غلیظ یا سیاه بود بدان رنگ بگردد و تخم سرخ کهنه زرد سازد و از نهادن حنا سرخ شود
و از گذاردن تن رنگ بول بگردد و در رنگ آن عضو بگیرد و حیض و نفاس رنگ بول بگرداند **اما** بطور رسید چون چهار گهری شب باقی ماند بول
در کاسه سفین و شن یا دشیشها گیرند پس بول را حرکت داده بر زمین اندازند و لونش ملاحظه کنند اگر بسیار سرخ باشد غلبه خون اگر مائل بزرد
بود غلبه صفرا اگر کبود باشد بجده موج زرد و بد غلبه باد اگر سبز و غلیظ و چرب سفید باشد غلبه بلغم بود اگر رنگ ترنج بود دلالت بر صحت اعتدال
مزاج اگر سیاه و سرخ و درخشنده بود آثار قرب موت اگر زرد و غلیظ باشد آثار غلبه خون و صفرا اگر سفید مائل بکبودی بود غلبه باد و بلغم اگر سفید
باشد آثار قلت منی اگر از فوق سرخ و از پائین زرد بود آثار رنج روگ کهنه روگ اگر سرخ صاف باشد آثار گرانی شکم اگر سفید خالص بود آثار بلغم اگر
زرد و خالص باشد از صفرا اگر زرد بود و بعده مائل بسفیدی گردد از سردی باشد و امید صحت اگر رنگ نیشکر بود از خشی باشد اگر باریک قطره
سرخ پدید آید بداند که عارضه از آلوده گفته یک قطره روغن کنید بر بول اندازند اگر قطره فوراً متفرق شود آثار فساد خون و صفرا باشد
و اگر بر همان طور ماند دلالت بر مرگ کند بباید که تا دوازده روز علاج ننماید اگر فوراً راسب شود بداند که در شش روز خواهد مرد اگر قطره شب
گردد و در هفته بمیرد و اگر بین گردد آثار صحت بود اگر جانب شرق سلامت نماید آثار صحت اگر سوی غرب ساری گردد آثار درازی مرض
و آخر نیچه بود اگر طرف شمال رود کند آثار مرض صعب باشد و بمدت مدید صحت یابد اگر سوی جنوب رود مرض دراز کشد و بمیرد اگر بطرف آلتی
پایین یا بالا یا یسار رود بمیرد و اگر قطره شکل مثلث پیدا کند آثار آسیب دیو اگر مثل آبله گردد آثار جن اگر شکل گل نیلوفر باشد دال بر صحت
باشد اگر شکل برگ تنبول یا فیل و گاو و آدم شود و بمعالجه بسیار علاج نپذیرد اگر شکل خروس یا اسد یا خوک یا مار یا بز نه یا کرم باشد گرگ شود
بلاک گردد **قول صاحب خیره** از بول هفت چیز جویند لون قوام صفائی قلت کثرت رسوب بوگ اما لون اصلی چهار اند
سفید زرد سرخ سیاه **سفید** چهار قسمت یکی مانند آب و این دلالت بر قلیل نماید دوم همچون قماع سوم شبیه بمنی این دلالت بر برودت
کند چهارم مثال شیر و باشد که بر رنگ پنیر آب زند یکی بود و این دلالت بر غلبه بلغم و ضعف کلیه و اردر روشش نوعست یکی همچنی و این دلالت
بر برودت قصور هضم کند دوم اثر جی سوم شعر و این هر دو دلالت بر غلبه ارت دارند چهارم ناری و این دلالت حرارت باشد کند نیچه نارنجی اول دلالت بر حرارت زیاده از
اشقر و کمتر از ناری دارد ششم احمر ناصع و این دلالت بر حرارت زیاده از همه و کمتر از ناری دارد **سرخ** چهار قسمت یکی وردی دوم شبیه سوم احمر
چهارم اقتم و این همه بر تبه خود دلالت بر غلبه گرم و رندگاهی احمر خانی دلالت بر غلبه بود نماید چنانچه در تولیخ و فالج و جوع صفرا و جوع
سیاه سه گونه است یکی زعفرانی که بسیاهی زند چنانچه در یرقان باشد دوم سیاه مائل بسفیدی و این دلالت بر برودت کثرت سوداکند

سوم سیاه محض و این بدست دلالت بر غلبه سودا و ضعف بلکه فنای حرارت غریزی دارد و دو الوان مذکوره کم و بیشی بسیار افتد اما الوان
مرکب از آمیزش دو یا سه یا هر چهار خلط افتد لهذا هر رنگ مرکب را نام جداست چنانچه از غبر آسمانگونی زیتی گرانی نیلی غسالی و امثالهم
بدرنگ که بلول الوحنه گویند و **قسقمی و نیلجی** هر دو دلالت بر برودت کنند اما بر قسقمی نظر است چه آن صفرت مخلوط بسودا است —
گرانی و زنگاری هر دو دلالت بر حرارت محرقه دارند و احتراق زنگاری اشد است و زنگاری را اناشر سم دانند و آثار تشنج —
آسمانگونی و آن سیاه مائل بسفیدیست و دلیل آن بود که زهر خورده پس اگر در بول ثقل باشد امید خلاص لا دلیل هلاک سوء
اسمانگونی دلیل غلبه بلغم باشد **زیتی** یعنی شبیه بروغن سیاه و آن بحسب مزاج بسیری دلالت بر دو بلغم و سوداء دارد و گاهی بر صفرا و
حرارت کلیه غالب بود و بول زیتی دلیل اختلاط عقل و هذیان و خطر مرگ باشد و در حمی محرقه بود در سوء زیتی آثار سل یا گدازش باشد
و پیش که بر بول بود اگر بسیار باشد و ناگاه آید دلیل گداختن پیه کلیه باشد و اگر اندک بود و بتدریج آید دلیل گدازش پیه همه تن باشد
و فیما گر بر بول همچون خانه عنکبوت پدید آید دلیل گدازش همه تن بود و بول زیتی سه گونه است یکی آنکه بر نگ زیت ماند و بقوام نماند
و این در ابتدای سل بود دوم عکس این سوم بر نگ و هم قوام ماند و این در امراض گرده و آخر سل باشد و سبب هیچ یک دیگر مستحکم کرده انیکی آنکه
در سن شیشه ثقل چربی چون زیت نشیند دوم آنکه بر سر بول مثل زیت ایستد سوم آنکه در همه شیشه مثل زیت بود **قول جالینوس** در
بول روغن دیده اطباء همه روغن ندیده ام و نه در میان بول چیزی که روغن جز بر سر آب باشد از آنکه همه بر نگ قوام روغن بود در روغن نباشد از آنکه بر نگ و قوام
بود و در وخطر نباشد و آثار قرب نضج بود و هم گاه بول چرب بینی و گمان بری که حال بدست اما حکم هلاک کند چه ممکن بود که گدازش پیه باشد
این هلاک نکند مگر گدازش لحم هلاک سازد **قول رازی** بول چرب که گدازش لحم بود بر نگ آب گوشت و بد باشد و هلاک کند و هم گاه
بول پس از سیاهی زیتی شود آثار بهتری و تحلیل مرض باشد اما بول زیتی در اول مرض بد بود اگر روز چهارم زیتی شود در میان و روز ششم
بسفیدی رود این آثار مرکب سودا و بلغم است و در حمیات مقدمه بول سیاه باشد و گویند که دلیل خذلام بود اگر بول طفل سبز باشد آثار تشنج باشد
و مهلک **پیلگون** و این در شوصه بد باشد **سرخ مثل خون** اینهم حکم پیل گون دارد و دلیل خالص فرط حرارت **مانند شیر** و این بد
و مهلک بود **ارغوانی** و این بتر بود و آثار احتراق سودا و صفرا **ازرق** و این بول حامایه است در اول آشفتی باز رقی در دو آخر خسیسه
گرامیده هر گاه که بول استنی را بجنبانند و تیره شود آثار آن بود که آخر استنی است و اگر تیره نشود هنوز اول است **بر نگ شراب**
بد بود **بر نگ نخود آب** اگر است که بول حامله از پسر و یکی باشد و نیز کسی را که در احشای او ورم گرم باشد بول او چنین بود —
قول رازی بول مستسقی اگرچه بقوام کتکاب دیدم لیکن بعضی سمج و بعضی کم بود و گفته مردی را چند روز مالیخولیا دیدم یکروز بول او چون
زیت دیدم و هر گاه که هر چند روز بول نگی دیگر دارد و آثار آن بود که غلظ در تن گوناگون است **بدانکه** اسباب سفیدی بول ده اند یکی بسبب
آمدن صفرا بدماغ و در تن قوام بول رقیق و لطیف بود و سوء انهضم باشد یا هیچ نباشد و آثار اختلاط عقل بود و مهلک خاصه در اعراض گرم
و اگر در حمیات صفراوی بول سفید و دماغ بسلامت باشد امید میل صفرا سوی امعا بود پس اسهال صفراوی و هیچ آرد اگر در دانگ نخست

وشوصه بول سفید بسیار روز باشد و سرفه و تنگی نفس و اختلاط عقل و بی حال باشد پس اگر درین حال عرق بسیار یا عاف شود آثار سلامت
باشد دوم بسبب کثرت بلغم و درین کثرت رسوب بول غلیظ بود و مثل سفیدی منی یا سفیدی قفاع و این آثار امراض بلغمی چون سکته فالج
وغیره باشد و اگر بدی بریدن سنگ قولنج ماند و از امراض بلغمی طاهر نبود آثار استفراغ ماده یا دوار بول و صحت باشد سوم بسبب گدازش شحم و اوجب
باشد و رود انبساط اگر درین تب پدید آید آثار تولد دق یا بدی حال و قرب مرگ باشد و باشد که اسهال ضعف اسعال آورد چهارم بسبب پیش مشابه آن
بول و درین سفید مثل سفیدی قفاع رقیق مع ریم بود پنجم بسبب کثرت رطوبت خام و درین سفید مانند سفیدی قفاع و رقیق بود و این آثار
تولد سنگ شانه باشد ششم بسبب بحران امراض بلغمی و درین سفید چون سفیدی منی و غلیظ و مع ثقل باشد هفتم بسبب ضعف کبد و ناگواری
کیلوس و درین رقام و سفیدی مثل کشکاب رقیق بود هشتم بسبب سده و درین رقیق تر باشد نهم بسبب سوء مزاج بارده و درین مثل آب ساده
باشد دهم بسبب یاس طبیعی و درین مثل آب ساده بود **امتیاز** وقتیکه مرض بحران کرده باشد آب و شنیدن آن نامکتسب باشد و مرتبا باشد آب سفید یا قوام متر رقیق بود و مرتبا
گه بول رنگین بیتر از سفید اگر از روز اول که تب آید بول سفید بود و بسفیدی بماند دلیل گرده بدین بحمی سبع باشد اگر دهمی حاده و بول سفید بود پس
غلیظ و تیره و شود و بسفیدی مانده باشد و بآن تشنج پدید آید دلیل مرگ بود اگر بول رقیق سفید مثل آب مدتی مانده و در زمان عالمتی پدید نیاید دلیل
آن باشد که در آخر مرض ریحجاب آماسی فراخی تولد کند آب سفید و رقیق که بسیار و همچون انفلی باشد کفناک بر تر و خط ناکتر بود اگر این گفت رد
زند خطرناک تر باشد اگر با بن حال رعاف شود و مرگ نزدیکتر بود اگر بول مرطوبی سفید بود و غاصه بول زمان کم خطرست چرا که مزاج او جنان و آب کند
بدانکه بول تنجی دلیل آماسیدگی مانده صفرا و حرارت مزاج بود و آن گمیست تشبیه بآب که در دیگ پاک ترکرده باشند مرکب از زردی که رنگ باصفرا شبیه
بول تنجی هم دلیل اعتدال مانده کمیل بگرمی دارد اگر رقیق بود دلیل تنگی و قولنج دلیل خاصیت بول تنجی رقیق هم دلیل این حال کند و نه تنگی که
فزون از تنجی باشد دلیل غلبه صفرا و حرارت بود **قول رازی** اگر در امراض حاده دیدم زلال روز که تب آغاز کرد بول تنجی بود و دوم ازان
بماند و مرض قبل از روز چهارد هم بمرد و گفته در بول زرد حرارت زیاده از سرخ است پس اشقر ناری بغایت گرمی باشد و چون از ناری سرخ تر
شود بدان مقدار که بسرخی میل کند حرارت کمتر شود و بهر گاه که بول قشقه ناری بی رسوب فو بدا شد **بدانکه** سبب سرخی بول شش است همچنانکه
در امراض حار بول سفید شود در امراض بارد سرخ گردد یکی وضع صعب چنانکه در قولنج سرد دوم سده و در سفید که صفرا از و با معا میرود افتد و قولنج
سرد آرد سوم ضعف کبد چنانکه در استسقا مذکور شد و یکی امراض کبد چهارم سده عروق پنجم قوت حرارت ششم ضعف گرده و بول سرخ اسهال از زرد
باشد و دلیل قلت حرارت بود اگر سرخ و رقیق بود دلیل آنست که طبخ رطوبت رقیق را که خون آمیخته است دفع میکند و آثار دوای مرض بود
اگر بول سرخ مع رسوب سرخ بود نیکست بول سرخ و غلیظ که رسوب نکند ممالک بود اگر رسوب سفید باشد دلیل ماده و معویست که طبخ
نضج میدهد و نیک باشد بول سرخ صفرا نیکه صفرا ساکن بود نیک و اگر صفرا شوریده بود بد و اگر آثار سلامتی باشد دلیل دو دنی بحران بود
قول رازی بول سرخ و غلیظ مع رسوب سفید دلیل کثرت خلط خام باشد اگر در امراض حاده بول سرخ شدن شروع کند و رسوب ننماید
و هم بران بماند خطر دارد اگر دهمی محرقه و امراض حاده بول خون باشد زود بمیرد اگر در امراض حاده بول سرخ و غلیظ و متن و تیقطیر آید

بد باشد اگر بول سرخ و غلیظ و طبخ خشک باشد و مدتی نماند در هیچ اندام الم نبود آثار سل باشد و اگر چنین بود و مرد تندرست باشد و اندام ثقل یا بد آثار اندک است که در تن فضول کثیر است و عفن میشود و تبها تولد کند اگر در حمیات گرم و تبهای مرکبه بول رنگین و غلیظ بود و رسوب تمام آثار زوال مرض باشد اگر رسوب نبود یا اندک آثار آنست که ماده پاک نمی شود و عفن گردد و مرض دراز کشد و نکس افتد بول سرخ غلیظ بی رسوب در حمیات و امراض سوی آثار خامی ماده باشد بول سرخ و اندک مع رسوب زرد در امراض حاده بد بود اگر تب برود و بول سرخ ماند دلیل حرارت یا آماس کبد باشد بول سرخ غلیظ با صداع آثار غلبه خون بود اگر با ضعف معده و خارش اندام بول سرخ و رقیق بود پس غلیظ شود و رسوب نباشد و مع صداع بود دلیل درازی مرض و سلامتی باشد بول سرخ که سیاهی زند و اندکی بسبزی گراید دلیل ابتدای یرقان باشد اگر در یرقان مدتی بول سرخ و صاف باشد دلیل سده قوی بود و باشد که باستسقا کشد اگر بول صاحب جع سپرز سرخ شود نیکست اگر ناگاه بول خون شود دلیل سنگ افتن تگ گرده باشد اگر بول صاحب تقطیر بول سرخ بود و زیر ناف الم یابد دلیل ریش مثانه و حوالی آنست و اکثر بسبب دویدن یا افتادن بول خون میشود اگر بول خون مخلوط غلیظ آمیخته آید و در شیشه زود اخلاط جدا گردد و بیمار ادر غرب حال شود دلیل فراخ شدن منافذ گرده باشد بول سرخ در استسقا بد باشد اگر بول روز چهارم سرخ شود بحران در هفتم کند اگر در هفتم سرخ شود روز چهاردهم اگر روز یازدهم یا چهاردهم سرخ شود روز هفدهم یا بیستم اگر روز بیستم سرخ شود بحران بدیر کند بدانکه اسباب سیاهی بول چهار اند اول کثرت حرارت و احتراق ماده و این عقب جمیع سوزان سیاه شود و اول زرد یا سرخ باشد و ثقل او ستوی نبود پراگنده باشد و سخت سیاه نبود دگر بسرخی و زعفرانی زند و بویش تیز و ناخوش باشد دوم از غایت سردی علت و این در اول سبز یا سفید یا بیرونق بود و رسوب اندک و بهم آمده و چنان نماید که خشک یا فسرده است و سیاهی بول خالص بود و هیچ بوندارد اگر دارد اندک سوم از فرو مردن حرارت غریزی و درین دو بیمار هیچ قوت نمانده باشد چهارم از بحران و دفع ماده سودا وی و این از جمله حمیات سوداوی و در مرض سپرز و جع ظهر و کلیه و رحم و احتباس طمث شنوده و قوام او بغلظ گراید و بیمار راحت یابد و از الوان سیاه بدتر آن باشد که بر سیاهی ماند همچنین اگر رسوب هم سیاه بود بدتر ازان که رسوب او سیاه نباشد و رسوب سیاه معلق امیدوار تر از رسوب سیاه طافی و رسوب نیک معلق امیدوار تر از رسوب نیک طافی امیدوار تر از معلق باشد و رسوب نیک امیدوار تر از معلق است و رسوب نیک معلق امیدوار تر از طافی بود خلاف بسوب سیاه قول رازی است بسیار کسان را دیدم که یک دو روز بول سیاه بود پس نیکو شد و از امراض خلاص یافتند و اگر بر سیاهی ماند یا زرد و غلیظ یا خون شد هلاک گردیدند و هر چند بول اندک تر بود بدتر باشد و اما صدر امراض حاده همچنین هر چند غلیظ تر بود بدتر و اگر با وقت ضعیف شود و تر و دیر سیر و دو اگر در ابتدای مرض سیاه آید بدتر و آنچه در آخر باشد اگر نه پر سیل بحران بود اگر در امراض حاده با لای بول سیاه ثفل همچون پر سرخ باشد دلیل ورم گرم دماغ بود و زود بمیرد اگر در امراض حاده ثفل معلق و بوی بول تیز و قوام لطیف باشد دلیل صداع و هذیان بود اگر بول صاحب تشنج و عرق بسیار سیاه شود و تیز بود بدتر باشد اگر در حمی محرقه بول سیاه و لطیف و ثفل پراگنده و معلق باشد نکوست پدید آید دلیل عافیت بود اگر بول سیاه و رقیق باشد پس ثفر غلیظ

شود و از ان احتراز نکرده دلیل سدهٔ کبد یا رحم بود و بول سیاه در ذات الجنب و نفث الدم دلیل مرگ بود و بول رقیق که سیاهی ندارد دلیل
دارتی مرض بر حالی باشد اگر در پیرمردان بول زعفرانی بسیاهی زند و غلیظ و تیره باشد زود به شود اگر بول صاحب پیر زرد و رقیق یا آبخ
و رقیق باشد و رسوب اندک بد بود **قول روفس** بول سیاه در امراض گرده و امراض که از اغلاط غلیظ تولد کند نیک باشد و در تب
حاده بد **قول بوعلی** اگر حرارت غالب بود و بول سیاه در امراض گرده و مثانه بد باشد اگر در امراض گرده و مثانه بول سیاه و مریض کهل یا
پیر باشد بد بود **قول روفس** اگر بول تندرست مدتی سیاه باشد و لیل تولد سنگ گرده بود و بول زنان بسبب اختلاط طمث سیاه شود
و اگر سیاهی بدین سبب نباشد سخت بد بود بول نفساء در اکثر سیاه بود و بدان مانند که سیاه آمیخته است و بدترین بول مردان و زنان سیاه است
بول سیاه در سنگ را پس ثقب لیل خروج رطوبت و غلبهٔ حرارت و بیم تشنج باشد اگر حرارت قوی بود سیاه الازنگاری باشد **اما قوام** بول سه اند
رقیق غلیظ معتدل بول رقیق دلالت بر عدم نضج ماده و مرض عدم هضم دارد خصوص در اطفال و بول غلیظ دلالت بر عدم نضج نماید
چه اعتدال مزاج بر معتدل بودن بول و بر غلظ و رقت **بدانکه** سبب رقت بول هشت اند یکی ناگواری نا پختن ماده با دوم سده سوم ضعف
گرده و منفذ او چهارم کثرت شرب آب پنجم سردی و خشکی مزاج ششم ضعف حرارت غریزی خامی ماده خاصهٔ در امراض حاده هفتم ضعف هضم
قوتها هشتم تولد سنگ در گرده و مثانه **فائده** بول طبعی کودک غلیظ و کثیر الرسوب بود و اگر شفیف و تهی باشد از ادعیه بالید گی نگین تر گردد
و اگر رقیق و صاف مانند آب بود بد باشد و بالغ را هم بول رقیق بد باشد خاصه در امراض حاده پس اگر مدتی همچنان رقیق ماند و هیچ آثار نضج
نیاید و قوت بر جا بود و همه آثار سلامت باشد آثار آن بود که در آخر مرض خراجی در حوالی جای قولنج کند همچنین اگر در تندرست بول رقیق و صاف
بود و در عضوی الم باشد آثار قولنج و رم دران عضو باید خاصه در گرده و هر گاه که بول ازان حال بگردد و غلیظ شود از و رم خلاص یابد اگر غلظ
نشود و در تن نقل یابد و ظاهر بود بنگاره آثار نظر بشوچون آبله جرب و غیره بر تن باشد و اگر نضج نپذیرد و سوی گرده میل کند و رم گرده
آرد و باشد که بول رقیق در تندرستی آثار ضعف قوت و بد مزاج باشد چون حال بدران اما در امراض گاهی آثار خامی ماده و گاهی آثار سده
بود و در امراض حاده آثار انتقال عمل اما بول زرد و رقیق آثار ابتدای نضج بود و اگر بدان حال بماند قوام گیرد آثار مدیری نضج بود و ایمن نباشد
که رقت الی نضج بدی و بدین سبب بد باشد و بول ماری قیق بتشنج زند و رقیق خیر نضج دهد لیکن بر قت در همه و آثار خامی باشد **قول**
ماری بول زرد و رقیق آثار خامی بود چه اگر سودی از آتش افزوی منعقد باشد نشان نضج و اگر نضج بود سودی بایسته بود پس بسبب
باید که نضج ماده از غلظ بود چه بیرانی سودی سنگ پیوسته غلظ و رقیق و غلیظ هر دو آثار خامی اند زیرا که نضج خلط غلیظ آنست که رقیق شود و نضج رقیق بعکس
این پس آثار نضج قوام و مدت است نه رنگ پس بول رقیق اگر چه زرد باشد یا ماری آثار خامی و نضج ناتمام دهد و نشکند که در سهم بول
رقیق و زرد بود بسیار خلاص یافته **قول** ماری در امراض حاده که دران اشتهای قوی باشد نضج کند اگر در وقت باید که قولنج غلیظ و
رقیق باشد بول رقیق از سه حال خیر بود یکی قلت اکل طعام دوم ریاضت سوم مرض خبیث و بد تن حرارت بسیار است
چنانچه در بیماری غب اگر بول رقیق و اجزای پراگنده زرد و سرخ بود نشان کثرت حرارت باشد اگر بیخ گرد تولد کند و اگر رسوب بشکل سوس

بود و شاید علامت باشد آثار بلغم سوخته بود و گفته ممکن نیست که بول سرخ و رقیق باشد چرا که سرخی از خون بود و تا قوت هاضمه قوی نبود خون تولد نکند و هرگاه که قوت هاضمه قوی بود دیگر خود تمام کند بول غلیظ تر شود و نیز ممکن نیست که بول سیاه رقیق چرا که از اخلاط سودا بول یا باطل شدن حرارت یا افراط حرارت که اخلاط را می سوزد پیدا شد و این همه باعث غلظ اند اگر باه چشم سر سیف بول چون آب باشد آثار کثرت رطوبت در تن باشد اگر بول رقیق نه در وقت عادت باشد آثار صداع و درد چشم و ضیق نفس و وجع دوش بود اگر بول پس از آنکه سرخ بود رقیق شود آثار دردی مرض باشد اگر بول گاهی صاف و گاهی تیره شود آثار مرض خطرناک دور از بود و آثار آن بود که قدری پخته شود و قدری نطبیخ بر علت مستولی نیست اگر در امراض یا پس بحران بول رقیق شود آثار نکس باشد اگر پس از آنکه در بول اثر نضج پدید آید رقیق شود و مدتی ماند و دیگر بهتر می پدید آید آثار آن باشد که مرض یک نوع نیست اگر بول رقیق سیاهی زند آثار دردی مرض بود اگر در تبها و امراض حاده بول رقیق سیاه قطره قطره و زود زود آید و صداع و وجع گردن باشد آثار اختلاط عقل بود اما کم خطر و حال زنان و چنین حال بهتر باشد و گفته ممکن نیست که بول سیاه یا سرخ رقیق باشد پس اگر رقیق بود از اجزاء مرض سبعی دیگر باشد چون حنا خوردن یا خوردن عنصل و آبکاسه یا حنا شنبر اگر بول رقیق بنگ از زنجبار باشد بود و بول رقیق گرنگ نیک بود بد نباشد آثار دردی مرض بود و بول رقیق مثل آب که وجع که ضعف بسیار قیر بود آثار دردم صلب گردد باشد اگر آثار اول مرض روز شانزدهم بول رقیق باشد آثار دردی مرض بود اگر بول روز هفدهم رقیق شود آثار آن بود که در بحران تمام کند اگر دردم مرگ انی مطلوب شود و اشتهای طعام نباشد بول رقیق و سیاه بود و بول نیک نباشد و در بول رقیق سبب باشد بدانکه سبب غلظ بول و مانند آن پخته شدن ماده و این آثار توانائی قوت و دفع ماده باشد و بهتر آنست که یکبار بسیط بگشیر یا بمستدل آید عقب او راست یا بدگر انک انک آید دلیل ضعف قوت و کثرت غلظ باشد بهتر آنکه اول رقیق بود پس غلیظ شود اما نخست اول غلیظ و بار سوب باشد سود مند بود بول غلیظ از بنکه آثار نضج ماده است دلیل خیر و از بنکه آثار نضج ماده است دلیل خیر و از بنکه آثار نضج ماده است دلیل خیر اگر غلیظ بول حال بهتر شود آثار نضج بود اگر بهتر می نشود آثار کثرت ماده و ضعف قوت باشد نضج تمام نگیرد و دیر شود یا نشود و کثرت چیزی که زیاده غلیظ کند و آن را پذیرند بول غلیظ اگر بول غلیظ و تیره مثل بول خر باشد آثار بد بود بول باشد صداع بود بول تیره که پس یک ساعت صاف نشود و رسوب نکند آثار حرارت عظیم بود که ماده را نضج و بهره کثرت ماده و عجز طبیعت از نضج سوم بحران و دفع فضله و تصفیه تن اگر وقت بحران بول تیره شود آثار بحران بد باشد خطا کند اگر در ابتدای مرض تیره شود و پیش از وقت بحران صاف گردد آثار غلظ و فضای ماده بود اگر بود رنهائی لازم که غلیظ خون باشد بول غلیظ شود پیش از آنکه رقیق بود آثار آن بود که وقت بحران عرق بسیار کند اگر در تبهای محرقه بدین صفت باشد آثار اول بلغمی جگر باشد اگر پس از اختلاط عقل بول تیره و غلیظ و منتن شود اختلاط عقل آید اگر در حمیات لازم رقیق و نوبتی نضج و غلیظ شود آثار آن بود که بحران نخواهد بود و اگر باشد بعد از چهل روز اگر در وقت بحران در امراض سودا وی چون در دو پیرزد حمیات مختلط بول تیره شود و اجزای اخلاط بول آمیخته باشد آثار دفع طبیعت بود بول غلیظ در فالج آثار بحران تنقیه تن آرد باشد چهارم تیره شدن اما س و مه کردن پیش حالی آلات بول و در زیر اول آثار اماس باقرصه چون تب و درد و ثقل و مانند آن باشد اگر اول بول چون غسالهٔ گوشت باشد

پس تیره شود اما اس با قرصه در محدب کبد بود اگر بابت طبع همچون عسل زبود و مقعر کبد باشد اگر اول ضیق نفس با سرفه یابس یا در سینه نخس باشد پس بول تیره شود و علت خارج جنب باشد هرگاه که بول با غلظ و تیرگی بسیاری زند و در پهلوی چپ الم بود اما س در سپرز باشد اگر الم سوی ناف بود در معده و اگر در جگر و اگر الم زیر ناف بود در حوالی مثانه و اگر الم در کمرگاه و تهیگاه باشد در رم گرده بود فرق در ریم و غلظ خام آتش که ریم گنده بود و غلظ خام گنده تبا مغد تخم ضعف قوت و باطل شدن حرارت باشد و اگرچه حرارت تن ساکن شود حال جاریه بود و مقدار بول اندک و رسوب ناهموار و فسرده باشد شکستگی کوشیدن طبع بماده و اضطراب که در تن پدید آید بسبب او و در تن تب گرمتر شود و مقدار بول بیشتر هفتم گدازش تن و درین رسوب تنگ آن عضو که میگدازد دارد و بسا باشد که در امراض حاده در تن گدازش افتد علامت او آنکه بول پس یکساعت یفسرد و غلیظ اگردد و هشتم بسبب کثرت غذا و عدم ریاضت بول مانند ریم یا زرداب بود این نیک باشد چرا که فضلات تمام از تن بیرون میشود و تهم کشاده شدن سده باشد و از پس آن راحت و بسکی پدید آید و باشد که رسوب او بریم ماند دهم بسبب تولد سنگ ریگ باشد نقل تهیگاه و زهار کثرت رسوب پس اگر قبض در کمرگاه و تهیگاه بود و الم بساق و ران فرود آید سنگ در گرده باشد و اگر بن قضیب خارد یا درد کند و ثقل در زهار باشد در مثانه **اما صفای و تیرگی بول تیره** از سه حال بیرون نباشد یا تیره بیرون آید و زود صاف شود و این بهتر است اما آثار اضطراب بود لیکن امید وار که زود زایل گردد یا صاف بیرون آید و زود تیره شود و این بدست و آثار آن بود که علت هنوز حرکت تمام نکرده و اضطراب هنوز قوی خواهد بود و علت زیاده خواهد کرد و مرض دراز خواهد بود و باشد که صاحب بول دیوانه شود و دران دیر بماند یا تیره بیرون آید و همچنان ماند و این در بدی و نیکی میان هر دو باشد و آثار بد حالی و صعبی اضطراب بود و بول رقیق و روشن که مثل آب برآید و تیره نشود و ازین هر سه بدتر است بول غلیظ و سفید آثار کثرت رطوبت خام بود بول سرخ و غلیظ آثار غلبه خون و حمیات لازم باشد بول سیاه اندوحال خبیث بدیکی از احتراق اخلاط دوم از تقیه تن از سود اچنانچه در آخر ربع و امراض سوداوی باشد بول غلیظ دانگ دهمی محرقه بد باشد خاصه اگر طبع نرم بود بول غلیظ و سرخ با وجع معده و خارش اندام دلیل بر تحان و کثرت صفرا باشد بول تیره ماند خصوص دلیل تباهی اخلاط بود بول غلیظ و سرخ در حمیات لازم دلیل خامی علت بود بول تیره و رانج چون سرشیم تخم مرغ یا مخ کلیه دلیل خامی و طول مرض باشد اگر دهمی ربع بول غلیظ و رسوب پراگنده باشد دلیل خیر بود اگر بول غلیظ و سرخ نبود و هم بران بماند دلیل ورم جگر باشد اگر در امراض حاده بول تیره و گنده و ضعیف بیرون آید دلیل سقوط قوت بود و خطیر اگر بول تندرست غلیظ باشد و بآن تکسر و صداع بود معده تب باشد و باشد که تب نیاید تن بدان پاک شود **اما کثرت و قلت بول** اسباب کثرت دو اند یکی گدازش تن و درین قوت ضعیف شود و خرج ماده از تن و درین هر دو زقوت افزاید اگر بول بسیار باشد و عرق کثیر آید و تب ساکن نشود بد باشد آثار کاهش رطوبت و بیم تشنج یابس بود کثرت بول یا عطش دلیل کثرت بلغم و تصفیه او از دوی باشد اگر قولنج ابتوال بسیار و غلیظ و بآسانی آید از قولنج برهاند اگر بول متغیر بسیار و رنگین بود نیک باشد خاصه بول صاحب سپرز و نقرس دموی که در و رسوب بسیار و لزج بود و اگر اندک و سفید باشد بیم استسقا بود و هر بول که بد رنگ بود هر چند بیشتر آید بهتر اگر در حمی حاده که گاهی بول زیاده رگاهی کم آید دگاهی

سبب او حرارت یا قرصه مثانه بود و سرخ از گرده باشد و گاهی رنگ او تیره یا میل گون بود و چون قلوس ها می باشد و این از گدازش اندامهای اصلی بود و بهتر از همه خراطی که سفید یا سرخ بود و باشد که زیان نکند بلکه گرده و مثانه بدان پاک گردد مردی اذریح داده بود در بول او پاره های پوست همچون پوست دهنی بهیئه می آمد و چون آنرا مالید ندی در آب حل شد نهی بول زمالیدنش سرخ گشتی: خلاص غایت رسوب نخالی که چکیتر از خراطی بود اما سطبر تر و سفید باشد اگر سبب او حبب مثانه بود گندیده باشد و بن قصیب خاره دو باشد که اول ریم آمده باشد اگر سبب آورندش اعضای اصلی بود میل گون باشد و قوت ضعیف و حرارت غریزی قوی بود رسوب کرسنی بزرگتر از نخالی بود و سرخ باشد و اجگار آید و اکثر اوقات زمستانی بسیاری زند و چون بمالند بآسانی از هم جدا شود و اگر از گرده آید شل پاره های کم باشد و از هم جدا نگردد و اکثر بزرگی گیلانو نادر بسیاری رسوب سویقی بزرگتر از نخالی بود و شکل پاره ها مختلف باشد سبب او احتراق خون یا گدازش اعضای اصلی بود اگر پاره های او بعضی بزرگ و بعضی خرد بود و اگر چه که سفید و پیلگون باشد و صفائح پهن بود از گدازش باشد و صفائح از حبب مثانه هم باشد اما اگر چه از مثانه بود گندیده باشد و اگر چه سرخ یا سیاهی زند خون سوخته باشد که در سپرز سوخته شده پس اگر گرده و مثانه نبود بد باشد اگر مثل دانه ارزن بود سبب او گدازش و رندش عروق باشد اگر مانند سولس سوهان بود از گدازش و رندش عظم بود و سفید و سنگی باشد یا خبر قول رازی غلط است چرا که گوید عرق و عظم سخت تر از لحم دل است پس اگر حرارت بدان حد رسد که عرق و عظم را گداز د لحم طریف اولی تر رسد و باشد چون لحم دل بگداز د مرگ قبل از آنکه افتن باشد قول جالینوس هر بیضی که رسوب او سویقی باشد اکثر بهبود از گر سلامت ماند مرض دراز کشد رسوب لحمی اکثر از گرده باشد و لحم استینی بود و اگر چه از گرده نباشد لحم راستینی نبود چه لحم اندامها گدازش کمتر پذیرد مگر آنکه الطف باشد رسوب دسمی آنا گدازش پیه و لحم باشد که لون او مانند زرنیخ و اگر بسیار باشد و از آب جدا شود از حوالی گرده باشد و اگر اندک و با آب آمیخته بود از اندام بعید باشد رسوب مدی آثار قیح قرحه باشد در مجری بول و باشد که ریم بول آمیخته بود و بد السبب نگ بول سفید مثال شیر و قوام او غلیظ باشد رسوب مخاطی سفید و غلیظ باشد سبب این چهار اندیکی کثرت غلظ خامه در تن دوم رطوبت خامه که در مجری بول باشد طبع آن آزادنکند سوم سردی مزاج چهارم کثرت عرق النساء و مفاصل اما آثار بحرانی آنکه با بعض بول او از مرض جهت یابد رسوب شعری بعضی سفید بعضی سرخ بود سبب قوت او رطوبتست که بسبب حرارت در گرده و مجاری بار یک خشک شود و باشد که بدرزی یکدست باشد قول جالینوس ازین باکی نباشد رسوب ملی سفید یا سرخ باشد اما اگر تولد سنگ در گرده و مثانه بود و یا آثار ریزیدن آن و سرخ از گرده و سفید از مثانه باشد سبب او لطفی ریزیست که مدتی در خصوصی بماند و بسبب او ریزیدن سنگ او نگرده و اجزای او همچون اجزای خاک از هم گسسته گردد و با آب آمیزد که آنرا بسوزد تا بدین حال شود رسوب موی یعنی رسوبی که با خون باشد هرگاه که خون با بول آمیخته شود آثار قطعات او نگردد و اگر آنچه آمیخته نباشد آثار حرارت در مجری بول باشد اگر بول جدا و خون جدا بود آثار حرارت مثانه باشد اگر در بول صاحب سپرز پاره های خون بسته باشد سپرز او بدان پاک شود و در علل مثانه خون بسیار نیاید چرا که عروق مثانه سخت باریکست دانند که رسوب همچون پاره های حصر

آثار ضعف معده و ناگواری طعام بود و باشد که سبب او کثرت اکل شیر و پنیر باشد **بدانکه** رسوب اگر درون بول بود ماده در عروق و اگر بالای بول باشد ماده در بدن و اگر زیر بول بود ماده نضج قلیل یافته مستعد خروج است کثرت رسوب پس از نضج و بعد از آنکه بول قوی تر باشد دلیل زوال اختلاط عقل و نزول خلاصی از مرض باشد و اگر در اول مرض و قبل از نضج بسیار و غلیظ باشد آثار کثرت و غلظ ماده و درازی مرض بود لیکن اگر سفید باشد امید وار تر و اگر سرخ بود آثار درازی مرض و اگر رنگ دیگر بود خطرناک باشد و در بول زنان تنگ کمتر و رسوب بسیار تر بود کثرت رسوب در جمیات مزمن دلیل سلامت و اخراج ماده باشد اگر رسوب نیک و بسیار تر از زنان بود که بدان شخص مرض لائق باشد دلیل کثرت فضلات رحم و حاجت باستفراغ باشد غمامه سیاه و تعلیق سیاه و رسوب سیاه بهر سه یا دلیل افراط حرارت یا فزودن طبیعت و افراط برودت و بدی حال باشد مگر آنکه بر سبیل بحران حمیات سوداوی بود اگر رسوب سیاه بود و بول سیاه نباشد بهتر از آنکه بیرنگ و سیاه بود در رسوب سیاه معلق بود یا آنکه راسب شود غمامه سیاه یا زعلق باشد **قول رازی** بول سیاه بدتر از رسوب سیاه بود غمامه سیاه در بول بدتر است رسوب سبز مقدمهٔ رسوب سیاه باشد و اینچه در امراض پدید آید بدتر باشد رسوب آسمانگونی آثار مرّی مزاج بود رسوب سرخ آثار غلبهٔ خون و تخمه و خامی ماده و درازی مرض باشد اما اگر بسلامت بود رسوب سرخ که در بول غلیظ و سرخ باشد آثار مرض اشد و حرارت نیرو رسوب زنجبری آثار سهل بود رسوب زرد آثار کثرت صفرا و غلبهٔ حرارت و بدی مرض باشد رسوب سفید که در وقت نضج باشد و قوام او هموار بود آثار سلامت باشد رسوب نیک بهوار تر و قوام او معتدل تر و املس تر باشد رسوب بد ناهموار تر و پراگنده تر و نامعتدل تر باشد رسوب معلق که سفید و املس باشد پخته تر و بهتر از غمامه بود در رسوب معلق بر آن بود که خلطهای ابر سر بر یکدیگر و اگر سوی بالا دارد بد باشد و آثار ویرنیفت ماده و درازی مرض یا آثار اختلاط عقل بود در رسوب سفید و املس که راسب شود پسندیده تر بود و در رسوب های خام و بد خلاف این باشد پس غمامه بد کم خطر از معلق و معلق کم خطر از راسب باشد **قول اطبای پیشین** در امراض سوداوی و یابسی هر چند رسوب زبر تر بود بد تر و بالاتر بهتر باشد و در امراض صفراوی عکس این چه ماده بلغم و سودا ثقیل بود دیر تر آید پس تمیکه طبع مریض ماده مرض را بگرداند و بر تر آرد آثار قوت طبع و سکون علت و نقص حرارت باشد لهذا نیک هست و بسیار باشد که بول غلیظ بود و در رسوب اگرچه پخته و متمیز باشد بسبب غلظ بول بر سر آب ایستد خاصه اگر تمک بود همچنین بسیار باشد که بول رقیق بود و رسوب اگرچه نازه باشد بسبب رقت بول راسب شود پس طبیب احتیاط این ضرور و هر گاه که رسوب سمی طافی باشد یا معلق و چون خانه عنکبوت بود یا برهم نشسته چون زلیبا و باشد که رسوب او چون غمامه پدید آید و طبیب ازان نترسد و آن ابتدای نضج باشد و بعد ازان معلق شود و آنگاه راسب گردد و حال نیک باشد و هر گاه که پس از غمامه رسوب های بد پدید آید بد باشد رسوب معلق ناهموار و رسوب سرخ که راسب شود و هنوز آثار خامی ماده بود و ادر طریق نضج است اگر ازین بحران رسوب غمامه باشد خطر کمتر بود و بسیار باشد که رسوب معلق آثار اختلاط عقل بود و اگر در بول ثقلی باشد در یک جانب شیشه جمع شده آثار کثرت باد ها بود و اگر ثقل در زیر شیشه بود باد در نیمه زیرین باشد اگر ثقل بر سر بول بود باد در نیمه بالائی بود و اگر در میان بول بود باد در شکم باشد اگر این ثقل سیاهی دارد باد سودا وی و اگر غیر بود بلغمی و اگر سرخ بود خون باآن غلبه دارد و زود پدید آمدن رسوب و سفید و هموار آثار پخته شدن ماده

است دویری آثار خامی و ضعف طبع هرگاه که روز چهارم غمامه پدید آید بحران در هفتم باشد و اگر دیرتر پدید آید در چهاردهم یا بیستم باشد اگر در چهاردهم سوپ سبز پدید آید دلیل آن باشد که بحران تواند بود در شصتم و اگر در شصتم سوپ سفید و همچو پدید آید دلیل آن باشد که روز هشتادم بحران خواهد بود اگر غمامه با ثقل معلق و رادا مرض پدید آید و همچو ان نماند دلیل آن باشد که بحران بخراج خواهد بود اما را نکه بوی بول یا بسبب افراط عفونت یا بسبب قرحه عتیقه یا بسبب تصور نضج ماده بیاشد و بول بی رائحه بسبب جبن و می بود و لعدم تصرف حرارت غریزیه یا علامات غلبه بلغم می باشد هرگز بوی بول مریض چون بوی بول صحیح نباشد اگر بول مریض هیچ بو ندارد دلیل بر ضعف و خامی ماده باشد و یا شد که در اول امراض حاده دلیل بطلان حرارت غریزی بود اگر آثار نضج پدید آید و بول گنده باشد دلیل قرحه یا جرب گذرانی بول باشد و آثار دیگر قرحه همراه بود اگر آثار دیگر نبود دلیل عفونت ماده مرض در عروق باشد اگر بول تندرست سخت گنده بود بیم مرض باشد اگر مریض نگردد و بول همچنان بماند دلیل خروج ماده مرض از تن باشد گندی بول در حمیات حاده بغیر قرحه یا جرب نجاری بول دلیل صبی علت باشد بوی تیز دلیل صبی حرارت و گرمی مزاج بود و اکثر در امراض حاده و ناقصین باشد و هر چه تن را گرم کند بوی بول تیز نماید بدین سبب بوی سوسمار تیز باشد ترشی بوی بول دلیل بود که حرارت غریزیه بر انحلاط سرد مستولی شده آن را عفن خواهد کرد و اگر مرض حاد بود بوی ترش بود دلیل فیروزی حرارت غریزی و غلبهٔ حرارت غریزیه باشد و اگر علامات سودا با آن یار بود دلیل غلبه سودا باشد بوی همست که از بول آید آثار حرارت غریزیه یا رطوبت اثر میکند و تباه میگرداند و اگر بوی شیرینی دلیل غلبه خون و بوی تلخ دلیل غلبه صفرا باشد بول که سخت گنده باشد دلیل صفرا بود اگر در امراض سر و با دو تشنج بوی گنده و تیز باشد دلیل قوت حرارت و کثرت عفونت باشد اگر در تب بول سفید رقیق گنده باشد دلیل انحلاط عقل و مرگ بود اگر در حمیات حاده بول گنده باشد و یکبار بوی بگذارد و حال بیمار بهتر نشود دلیل آن باشد که قوت نماند و طبع از کار بازایستاده بول آبگینه غلیظ دلیل بلغم و تولد سنگ باشد و در اطفال اکثر بود بول سفید رقیق دلیل قلت حرارت غریزی و منی بست بول زرد آثار کثرت صفرا است و اگر بالایش کف بود دلیل صحت ناقص باشد اگر بر بول کف سفید بود بدانند که در سر او در دست یا خواهد شد اگر در بول ابر باشد آثار قلت حرارت بود اگر ابر سنتشر بود آثار ناقص است اگر منتفق بود آثار صحت اگر بر بول دهنیت باشد آثار تحلیل قوت و حرارت غریزیست بول سیاه آثار مرگ بود و خروج بول سرخ یازرد یا سفید بر نگ گوناگون آثار جرب یا سنگ یا رمل ریه باشد بول سرخ آثار غلبه خون یا حرارت درون باشد بول غلیظ ارنج آثار حرارت کلیه بود و بعضی گویند که منی آمیخته است مگر غلط است چه منی بغیر حرکت جماع بیرون نمی آید باید که عرق کاسنی عرق مرزه یا شیره تخم ترب یا لعاب بهدانه دهند اگر بول در شیشه مانند سریش منعقد شود و غلیظ ارنج باشد دلیل او سرخ بود آثار حرارت کلیه و غلبهٔ خون و صفرا باخروج رگیست باید که آب مرز نجوش آب بادیان هر یکه و مثقال آب بیدمغز تخم ترب مغز تخم قثاء مغز تخم خربزه مغز تخم خیار هر یک پنجدرم انیسون مثقالی قرنفل دارچینی هر یک نیم مثقال سوای دارچینی انیسون قرنفل شیره برآورده پنج چون نیمگرم شود و هر سه را سائیده آمیخته بنات لذته توشند اگر مریض ضعیف بود دو سه دفعه کرده دهند اگر خون در بول آید قدری آب انداخته جدا نند اگر آب نیز سرخ شود بدانند که کسی عرق کلیه شکست و اگر این از خود به پیگرد و اگر فقط خون بجای بول آید و چیز زیر بغل جانب است

باشد بدانند که خون از کبدی برآید اگر دو بول حلقه درخشنده نظر آید بدانند که اثر و باشد اگر در بول دایره گرد بود و زرد رنگ عفرانی باشد آثار مرض سرسام بول سبز آثار مرض آنست بول سفید آثار خوف بلغم زیر عنق است بول سرخ آثار غلبه خون بود اگر در حلقه بول ریگ نماید آثار حصل باشد اگر در حلقه کف باشد و در میان شیشه ملتصق نشود و ایضاً آثار حصل است اگر کف بسیار بود نه آثار غلبه سرخ باشد و کثرت نمک و در مرض کوز نکو لوکثر بول تا پانزده روز یکسان میماند در علاج این مرض دست نگاه دارند اگر بول سرخ غلیظ یا عفرانی مائل بسرخ بود آثار صحت بود آثار استقبال باشد اگر بول زرد بود خرقه بدو ترکرده در سایه خشک سازند اگر خرقه سفید گردد آثار حرارت گلیه باشد بول دوشن رقیق نارنجی آثار مرگ است بول منتن آثار مرگ بود اگر در بول حباب بود نه آثار صحت باشد بول منتن بغیر ابر آثار ماده بود اگر بول نیز سرخ باشد آثار حمی موی بود بول عفن تیره و سفید آثار عفونت کبد است بول عفن سیاه آثار حرقت سینه در یه و نیز نشان مرگ بود بول سفید و بسیار غلیظ آثار بر دکلیه باشد بول منتن که در گرد نما ید آثار جره باشد اگر جره نبود آثار عفونت تن از درد نست **بدانکه** بول طبعی اطفال سفید و غلیظ بود چنانکه بشیر گراید در بول اطفال یک کثیره و اقلیل میبود بول کودکان که از طفلی برتر آیند غلیظ تر باشد و هرگاه که بسر بول سحابه بامسفید پراکنده بدانند که بول کودکست بول جوان زرد طلائی یا زعفرانی باشد و ابر زیاده بود در طول بول مرد نیه عمر بسیار طلائی نباشد و نیز بسیار سفید بلکه متوسط درین بول کهول میل بسفیدی دشکی دارد و باشد که بسبب کثرت فضول غلیظ بود بول پیر سفید تر و رقیق تر بود و فاد بسبب کثرت فضول غلیظ باشد و اگر قوت باه هیضه ی را شایبه سیاهی خالی نبود اگر بول بیخت غلیظ بود آثار تولد سنگ باشد بول زنان همه حالها غلیظ تر و سفید تر و رقیق تر از بول مردان باشد و سفیدی بول زنان بدنه بود و در میان و زیر بول زنان ابر می بوند و در بولی که زیر او بوند ما نند توالی دار ند و ابسیانه بول دلیل صفای حم و ابر زیرین دلیل صحت ست و فرق در بول مرد و زن آنست که بول مرد را چون جنبانند تیره شود و تیرگی سوی بالا میل کند و بول زنان را حرکت تیره نکند و اگر اندکی تیره شود تیرگی سوی زیر میل کند اگر در بول مرد ابر و رسیان بوند و بجنبانند نشان نماند و در بول زن ابر و رسیان و زیر باشد و از جنبانیدن و ابر بالائی و زیرین کمتر ظاهر شوند و اکثر در بول زنان کفی باشد گرد و هرگاه که مرد جماع کرده باشد در بول وی تقلی باشد چون رشته و هم شده بول زن آبستن بصفات بود و بر سر بول حبابی باشد و اگر رنگ نخود آب یا آب پاچه بود و زود دوی و ابر زنده و به حالیکه بماند در میان بول تقلی چون پنبه باز کرده پیدا باشد و بسیار باشد که چیزی چون دانها بمی آید نفرد میشود و در بول آبستنی زنی نیک طالع باشد و اگر بر خی گراید خاتمه اگر از جنبانیدن تیره شود و دست گردد و که آخر آبستنی است چه در اول آبستنی تیره نشود اگر بر سر بول آبستن غمامه باشد چنانکه تبه روی بول را پوشیده دارد پسر او اگر غمامه بر یک جانب باشد دختر زاید اگر غمامه الس نباشد لیکن چون دانه دانه بود آبستن نباشد و دلیل غلبه باد با بول آبستن ماه سوم تا هفتم رقیق و صاف بود پس از هفتم رقیق و ترشحی باشد و بر سر بول کف اندک بود مانند پنبه ی چرب پس چهار پنج ماه بسر خی گراید و تنکی مایه تیرگی پدید آید و هرگاه که تیرگی بسیار شود و سیخ بفتد و هرگاه که تیرگی در بن شیشه باشد و اندک بود سلامت باشد اگر تیرگی در سر شیشه بود علامت باد و بچه ران نارنج باشد و هیم بود که بمیرد **بدانکه** بول در گرما مانند طبیخ گندم باشد و ابر سفید بیوندد اگر حرارت کثیر بود بول زرد و ابر سفید باشند و اسباب همه به بول آیند بسبب سردی در میان میمانند و بسبب گرمی بالا می آیند و در شروع سر ما بول در زرد

وسفیدی میانه میباشد و ابر غلیظ و در غلبه سر اسوان سفید و ابهر بزرگ می بوند **بدانکه** سوای ابر سه چیز دیگر در بول اند یکی گوگرد و موضع این بالای بولست دوم نمک و جای این در میان بولست سوم زیبق و مکان این زیر بولست و دریافت اعتدال این هر سه بدین وجه توان کرد شیشه که در وهنست اولش بول آدمیست بول هر که آنقدر باشد که شیشه از دو پر نشود و زیاده نباشد باید دانست که این هر سه چیز یا اعتدال اند و آثار صحت و تندرستی مزاج و اگر از شیشه زیاده باشد آثار زیادتی زیبق و اگر از شیشه کم بود آثار کثرت گوگرد و اگر بقدر نیم شیشه باشد آثار زیادتی نمک است **بدانکه** در حمی یوم حال بول اینست بول تندرستان فور نباشد مگر که بسبب طعام گرم بود و درین اندکی تیره باشد و اکثر بول صاحب حمی یومه رقیق بود و اگر سحابه باشد مضطرب بود و اگر در حمی یوم تر کی میان شیشه باشد آثار گردیدن بحمی عفنی بود و پس اگر تیرگی زرد باشد غب و اگر سرخ بود و مطبقه و اگر سفید باشد تب بلغمی و اگر سفیدی در بن شیشه باشد ربع گردد بول تب صفراوی زرد باشد و قوام در میان شیشه بود و ثفل سوی بن شیشه میل دارد این آثار خیر بود و اگر غلیظ و بسیار زرد و قوام سه شیشه بود مرض دراز گردد و اگر بول مطبقه سرخ غلیظ تیره باشد مرض دراز گردد و اگر تیره باشد و سخت بنجوشد مرض دراز باشد اگر بول تب بلغمی تیره و غلیظ باشد مرض دراز گردد و اگر زرد بود زود بگذرد و اگر بول صاحب یع صاف بود و میل بازرقی دارد مرض دراز باشد اگر میل سرخی دارد مرض زود گذرد و بول یه فوق صاف باشد لیکی بسرخی گراید و بزردی آب هنیست بود بول یرقانی سرخ بود و بسیاهی زند و کف او هم رنگ او باشد بول صاحب سپرز سیاه باشد و سخت تیره نبود بول صاحب جع کبد سرخ و غلیظ و تیره باشد بول مصدوع سفید بود و اندکی زردی زند بول مسعول زرد صاف رقیق بود و باشد که در وسوب سفید بود بول صاحب جع ظهر و مفاصل سفید و غلیظ باشد و ثفل سفید چون پنبه باز کرده در بن شیشه بود **فائده** بول خریره بود و بسفیدی گراید و شیشه چنان نماید که روغن گاو گداخته است تیره و غلیظ بول سپ صاف تر و سفید تر از بول خر باشد و نیمه بالائی صاف تر و تیره تر نماید بول اشتر زرد قدری ازرق باشد و میان چیزی مثل پنبه باز کرده نماید و کف نباشد بول گوسفند سفید مائل بزردی بود و بول آدم مانند لیکن قوام ندارد و ثفل او مانند روغن یا ثفل روغن باشد بول آهو بول گوسفند مانند و صاف تر از و بود و هیچ قوام و ثفل نباشد **فرق** در بول آدم و دیگر اشیا هر چه سوی بول و شیشه کمتر جذب کند بول آدم است و هر چه بیشتر جذب کند بول سگ چنین است بکاهه مالعسل آب عفران وغیره هر چند زود تر آرند غلیظ تر و چون دیر تر برند صاف تر نماید و بول عکس این باشد و شیشه مالعسل و بکاهه چنین است چون بالا دار نور شیشه مانند عسل آبدوده و میان شیشه چیزی مثل ابر نماید و اگر بکاهه اثقلی باشد و یکجانب شیشه و آن حرکت که ثفل بول را بود نباشد و در میان شیشه همچون ابر نماید یا حرکت نماید و ثفل بول در میانگاه باشد و متحرک بود و ابر هم متحرک باشد

فصل بیست یکم در ذکر نبض نبض حرکت شریان را گویند و آن مرکبست بدو حرکت و دو سکون حرکت کشودن را انبساط و حرکت پیوستن را انقباض گویند و پس هر حرکت را سکونی لازم **قول دون آنتونیو** نبض حرکت شریان تقلبست کرد و حرکت انبساطی و انقباضی سبب این حرکت لیفات عضلیئی و شریانی و آله هائی قلبست بسبب روح حیوانی که از دماغ بافراط میرسد و هر دو حرکت بیکدیگر اندو تواتری بعد دیگری و میان حرکات مذکوره دو سکون واقع اند و نفع نبض بتجدید خون و کیلوس هست تا مبدل بخون گردد و نیز اطلاع میدهد از احوال تن انسان از حال صحت مرگ خصوص در حمی اقسام نبض کثیرند **بدانکه** موضع دیدن نبض زیرند ابهام دست بالای ساعد است و دیگر

نیز می‌بینند و دیدن نبض از شریان ساعد برای پنج چیز اختیار کرده‌اند یکی آنکه ساعد زود بتوان نمود دوم آنکه مردم را از نمودن ساعد ننگ نیست
و شرم نباید داشت سوم آنکه این شریان برابر دل و راستای اوست چهارم آنکه این شریان چنان در گوشت نشسته نیست که نگذارد تأثیر
پنجم آنکه این شریان از بخار مستولی نشود چنانکه شریان صدغ و حالها ازین درست نمایند **فائده** نباض الازم وقتیکه نماید نبض آخشتم و فرع
و اندوه و ریاضت و انفعالات و امتلاء و جوع و ترک عادت و رنج و گرما به و خواب باغراط و بیداری باغراط و حرکات نفسانی و بدنی خالی باشد
نبض ملاحظه کند که اینها نیز نبض اند و نبض دست چپ از دست چپ نبض است از راست بیند اما مختار دست راست است پس باید که هر چهار
اصبع بر گ سند بهم پیوسته و نه بسیار جدا و دست چپ خود بدست راست مریض گذارد و ساعد دست مریض بر پهلو دارد چه اگر ساعد
بروی در گرداند حرکت شریان عریضتر و افراشته‌تر نماید و طولش کمتر خاصه اگر تن لاغر باشد و اگر بر پشت باز گرداند فراختر و بلندتر نماید
و عرضش کمتر و وقت دیدن نبض چیزی در دست و بازو بسته نباشد و کف بند هم محکم نبود و دست دیگر از نیز بزمین تکیه ننماید بلکه هر دو دست
مستوی دارد پس اول طبیب روبروی نشسته بهر شفقت و تفقد حال کند تا مریض را با و محبت بهم رسد پس نبض بیند و وقت ملاحظه نبض
باید که هر دو ساکت باشند بتوجه بجانب دیگر نبینند و نظر هم بیکدیگر ننمایند بلکه نیز چشم گاه گاهی ملاحظه صورت چشم همدیگر کنند و آن موضع خالی
از غوغای مردم و هر چه باعث تشویش طبع گردد باشد و دستی که نبض او بیند باید که آسوده باشد و کاری اعتماد دیدن بدان نکرده باشد و نبض
قوی را بسه اصبع باید چست و سر انگشتان بر شریان بقدت باید نهاد و نبض ضعیف را انگشتان سبک باید نهاد و برفق باید جست چه قوت ضعیف
از جنبانیدن شریان و پست که بر شریانست و از دو اصبع که بر پوست نهاده است عاجز آید و نبض پدید نیاید و اصابع طبیب لطیف
و نرم باید و بسر اصابع کار کند تا پوست و گوشت نگردد و چون اصابع بر شریان نهاده بود همانگاه کند که گشت شریان نهاده دارد و یک یک فرع از انواع نبض بجا
و نیز باید که نبض چون استوا و مزاج و فصل و شهر را و غیره یاد دارد تا حقیقت دریابد و دست گرفتن نبض قبل آن سی نبضه است و باید که طبیب نبض شخصی که
بیند بسیار باید دیده باشد و نبض باسی و اند پس حرکات و حالات آزموده و عادت نبض او در حال تنا خته باشد تا وقتیکه اگر عارضی افتد و نبض او
از عادت بگردد دانستن او حکم تواند کرد و حال او درست تواند دانست و بسه انواع نبض اقسام بانبض متعدل باید گرفت تا سریع و بطی طویل و قصیر
و غیره پدید آید **انتباه** اگر حرکت نبض مرتب ظاهر شود و باز حرکت کند و باز حرکت کند مریض در چهار پنج روز بمیرد اگر سه چهار بار حرکت کرده
منقطع شود و باز حرکت نماید در یکدو روز بمیرد اگر تا بیست مرتب حرکت کرد پیدا کند شود و باز حرکت نماید یا سی بار حرکت کند و بایستد و باز بحرکت آید
مریض در هفت یا بشت روز بمیرد و اینچنین نبض مرد و غی نیز میباشد خصوص کسی که سریع کثیر بود پس بهوشیاری تمام باید دید **بطور اهل هند**
سه اصبع بهم پیوسته نبض نهاده ملاحظه کنند اگر حرکت چندان نرسیابه معلوم شود آثار غلبه صفرا باشد و حرکت این نبض برفتار کبک و زاغ و کلنگ مشابه
بود و اگر حرکت او زیر و بطی ظاهر شود آثار غلبه بلغم باشد و حرکت این نبض شابه برفتار هنس و طاؤس و کبوتر باشد اگر حرکت او زیر خضر دریابند آثار غلبه
سودا باشد و حرکت این نبض مشابه برفتار مار و علق بود پس اگر حرکت برفتار راج ظاهر شود عارضه سنپات و اگر جهندش بسرعت بود غلبه خون
و اگر بطی باشد امتلای تکلم خیال کنند و اگر وقفه متحرک گردد و در وقفه غیر متحرک بود آثار قرب موت **بدانکه** نبض مردان قیاس بنبض زنان قوی و

عظیم و بطی تر باشد نبض کودکان سریع و متواتر بود و در قوت و عظم میانه بود و نبض کودک قیاس با نبض عظیم بالغ عظیم تر مگر سریع یا متواتر نبض کودک که ببلوغ نزدیک شود و عظیم تر از نبض بالغ باشد نبض بالغ قوی تر از نبض ایشان بود و نبض جوان عظیم تر و قویتر باشد نبض کهول صغیر تر و بطی تر از نبض جوان باشد در عظم و قوت میانه بود نبض پیر صغیر و متفاوت باشد و باشد که نرم شود نبض محروری قوی و عظیم نبض سپرودی صغیر یا متفاوت یا بطی نبض مرطوبی در اکثر موجی یا عریض نبض یابس المزاج در اکثر لیک و صلب باشد نبض صفراوی سریع و رقیق تر نبض بلغمی معتدل در سرعت و بطو و مستلی دگاهای خفیف نبض دموی قوی و سبک معتدل در سرعت و بطو نبض سوداوی خفی و آهسته باشد نبض آبستنی در عظم و سرعت و تواتر زیاده ازان باشد که قبل از آبستن بود و در قوت نیفزاید و نکاهد مگر باندازه اعیا که از گرانی آبستنی تولد کند نبض مردم الاغ عظیم تر و بطی تر از نبض مردم فربه باشد نبض مردم فربه صغیر تر و سریع تر و ضعیف تر از نبض لاغر بود لیکن اگر فربهی از حکم بود و سرعت و قوت بیشتر باشد و اگر از شحم بود کم ازان باشد **بدانکه** نبض در فصل ربیع معتدل باشد و در قوت زیاده و در شهرهای معتدل همچنین نبض در فصل صیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف بود و در شهر های گرم همچنین نبض در فصل خزان مختلف باشد و بضعیف گراید و در شهر باکه هوای او متغیر باشد همچنین نبض در فصل شتا متفاوت و بطی و صغیر باشد لیکن نبض محروران قویتر گردد و در شهرهای سرد همچنین و طبع آخر فصل ربیع بطبع اول فصل خریف نزدیک باشد و طبع آخر صیف بطبع اول شتا و طبع آخر شتا بطبع اول صیف نزدیک بود پس دو اول و آخر و میان هر فصل نبض و خورد طبع آن روزگار باشد **بدانکه** نبض مرد مفته انخست که در خواب شود صغیر و ضعیف و متفاوت و بطی باشد و در آخر خواب عظیم و قوی و بطی بود و اگر زیاده از اندازه خسپد صغیر و ضعیف و متفاوت و بطی گردد و بیداری را همچنان حکم مختلف هست هرگاه که مردم بطبع بیدار شود نبض بتدریج عظیم و سریع شود و بحال طبعی باز آید و اگر بسیبی ناگهانی بیدار شود نبض در حال ضعیف گردد پس عظیم و سریع و مرتعش و مختلف گردد اما بران حال دیر نماند بعد ساعتی بحال طبعی باز آید **بدانکه** اگر ریاضت معتدل باشد نبض بتدریج قوی تر و عظیم تر میگردد و در آخر ریاضت سریع و متواتر میشود و اگر ریاضت از اعتدال بیرون شود نبض صغیر و ضعیف و سریع گردد و اگر ریاضت از اندازه بیرون شود نبض سخت متواتر پس سریع و دودی گردد **بدانکه** اگر غذا کثیر خورده نبض مختلف و بی نظام شود تا وقتیکه هضم گردد و اگر باندازه معتدل خورده نبض عظیم قوی سریع متواتر شود و اگر اندک خورده قوت و عظم و سرعت باندازه آن بود اگر طعام گرم و مزاج هم گرم باشد سور مزاج گرم تولد کند و نبض ضعیف و سریع و متواتر گردد و اگر غذا سرد و مزاج هم سرد باشد سور مزاج بارد پدید آید و نبض صغیر ضعیف متفاوت بطی شود اگر غذا سرد باشد و مزاج گرم نبض قوی گردد **بدانکه** اگر شکر کثیر خورده باشد نبض مختلف و بی نظام گردد و نیچند که از کثرت طعام لیکن اگر شراب سرد باشد چنانکه در سرما از هوا سرد شده باشد یا بتکلف سرد کرده باشند حکم او همچون غذای سرد باشد مگر وقتیکه اندر تن گرم شود آن تغیر زائل گردد و تغیر نبض از شراب زود پدید آید اگر شراب گرم باشد چنانکه در گرما گرم شده یا بتکلف گرم کرده باشند حکم او مانند غذای گرم بود اما آب تن را اگر هم نکند نبض آگاهی از وی تو گردد عظیم و سریع و متواتر نگردد و حکم کثرت و قلت آب همچون حکم کثرت و قلت غذا باشد **بدانکه** اگر در آب گرم نشیند اول نبض عظیم و قوی و سریع و نرم و متواتر باشد پس صغیر ضعیف متواتر بطی گردد و آب سرد که سردی او باندرون تن رسد در حرارت غریزی غالب شود نبض صغیر ضعیف

متفاوت و بطی گردد و اگر نظاهر تری اسرد کند و سام بندد نبض قوی عظیم سریع متواتر شود و آبهای معادن اسفیج مزید یوست باشد نبض صلب و اسفیج مزید گرمی بود نبض سریع سازد و اگر قوت را تحلیل کند ضعیف و صغیر شود **بدانکه** در ابتدای وجع که هنوز کهتر باشد نبض قوی سریع متواتر شود و هرگاه که وجع اصعب شود نبض لغایت ضعیف گردد و در آخر تملی شود **بدانکه** در ورم گرم نبض فشاری و مرتعش و سریع و متواتر شود و در ورم سرد تفاوت و بطی گردد و چون نخچه شود موجی گردد و در ابتدای ورم نبض عظیم تر و قوی تر و سریعتر و متواتر تر باشد و در تزاید و عظم و قوت و غیره افزاید و در انتهای صلابت و لزیدن فزونتر شود و اندکی ضعیف گردد و در سرعت و تواتر افزاید و چون مدت ورم دراز گردد و نخت شود نبض صلب و قیق ضعیف سریع متواتر گردد و اگر دراز ورم زیاده ترشود و سرعت بر رود و ملی گردد و چون ورم نخچه سر کند نبض قوی تر گردد و اگر ورم بزرگ باشد همه اعراض زیاده بوند و اگر خورد باشد اعراض هم کم بوند اگر ورم در عضو عصبانی چون معده امعا مثانه و خشاکه در سپاه یا پوشیده است باشد نبض صلب تر و فشاری تر بود اگر ورم در عضو کثیر العروق و شرائین بود نبض عظیم مختلف باشد اگر ورم در عضوی که در و شرائین کثیر تر بوند چون ریه طحال باشد نبض عظیم تر و مختلف تر بود اگر ورم در عضو کثیر الاورده چون جگر باشد عظم و اختلاف نبض چندان نبود اگر ورم در صحاب یا در معده باشد نبض مانند نبض صاحب غشی و تشنج بود اگر ورم در سپاه باشد نبض مانند نبض صاحب خناق بود اگر ورم در کبد باشد نبض مانند نبض صاحب ذبول بود — **بدانکه** نبض در قرنیطس ضعیف منضغط صلب اگر مرحی حاد بود و عظیم سریع متواتر و در کیسه غرس ضعیف متفاوت بطی موجی و در سپاه اول عظیم و چون طول کشد نهایت ضعیف بطی متفاوت و در صداع حاد سریع متواتر و در بارد متفاوت بطی و در جنون اول سریع قوی پس صلب صغیر ضعیف و در عشق نامنتظم و چون خبر باصه ای او تشنج و عظیم معتدل و در لقوه تمدد ی صلب و در استرخائی متفاوت و در فالج موجی ضعیف متفاوت بطی و اگر قوت ضعیف بود نهایت ضعیف نامنتظم و در صرع بلغمی متفاوت بطی و در سودا وی صلب و صغیر در سکته موجی تمدد و چون طول کشد و دوی و ملی و در حمره مانند سپاه و در تشنج بقول جالینوس مختلف و بقول صاحب کامل و علامه فشاری و در تمدد مانند تشنج و در استرخا ضعیف بطی متفاوت و چون طول کشد ذاالقوت و در حمی اول کامل عظیم متواتر و در حمی عفنی در اول نوبت منخفض سریع صغیر مختلف و در وسط عظیم قوی و در عرق خالص در ابتدا ضعیف صغیر متفاوت بعد عظیم و در عرق خالص ضعیف صغیر مختلف و در وسط عظیم و در سط الغب ابتدا مختلف منخفض و در وسط کامل عظیم و در حمی ملغمی اول منخفض صغیر ضعیف متفاوت پس متواتر مختلف و در طبقه مثلی زیم عظیم قوی و اگر چنان تنفس باشد عظیم سریع مختلف و در بلغمی پس بطی و در صفراوی سریع متواتر و در دموی عظیم لین و در سوداوی صلب صغیر باشد **بدانکه** نبض وقت تخت عظیم سریع متواتر و اگر خشم مرکب تبرس باشد نبض مختلف گردد و نبض لذت و شادی بدان عظم و سرعت که تواتر که در خشم بود نباشد و نه نرمی و بطی اگر اید نبض اندوه صغیر ضعیف متفاوت بطی باشد نبض ترس یا خجالت باشد نبض مختلف گردد و نبض لذت و شادی بدان عظم و سرعت که تواتر که در خشم بود نباشد و نه نرمی و بطی اگر اید نبض اندوه صغیر ضعیف متفاوت بطی باشد نبض ترس که ناگهان باشد سریع مرتعش مختلف بی انظام بود اگر ترس ناگهانی نباشد نبض مثل نبض اندوه بود فایده در بیان اصناف نبض **طویل** نبضی است که دراز نماید و تقسیم جمله به سه جا حالت صحت و اعتدال مزاج است **قصیر** آنکه کوتاه نماید **معتدل بینهما** آنکه نه دراز بود نه کوتاه سبب طویل تلذذ حرارت باعث قصیر غلبه برودت موجب معتدل اعتدال هر دو **عریض** آنکه پنهانی نماید **ضیق** آنکه باریک نماید **معتدل بینهما** آنکه نه پهنا بود نه باریک سبب عریض غلبه رطوبت باعث ضیق غلبه یبوست موجب معتدل اعتدال هر دو **شاهق** آنکه بلند نماید **منخفض** آنکه پست نماید **معتدل بینهما** آنکه نه بلند بود نه پست سبب شاهق غلبه حرارت موجب منخفض غلبه برودت باعث معتدل اعتدال هر دو **قوی** آنکه اصبع را بقوت کوبد و از انقباض حرکت او

حرکت و باطل نشود و معلوم گردد که داخل میشود در لحم و دفع میکند اصبع را **ضعیف** آنکه اصبع را بدیر رسد و خلاف قوی باشد **معتدل بینهما** آنکه در قوت و ضعف متوسط بود و سبب قوی غلبه قوت حیوانی باعث ضعیف ضعف قوت مذکور موجب معتدل توسط قوت مذکور است **سریع** آنکه باصبع رسد زود زود **بطی** آنکه ببطء رسیدن باصبع زمانی باید **معتدل بینهما** آنکه در سرعت و بطء متوسط بود و سبب سریع شدت حاجت و است بهوسی بارد و باعث بطی عدم حاجت ال بترویح موجب معتدل اعتدال حال **متواتر** آنکه مان سیدن باصبع کوتاه بود یعنی چون باصبع رسیده بگردد بی توقف باز باصبع رسد و فرق در سریع و متواتر همین است و بعضی هیچ فرق نمیکنند **متفاوت** آنکه مان باز رسیدن باصبع دراز بود یعنی باصبع چون رسیده برود توقف کرده باز باصبع رسد **معتدل بینهما** آنکه مابین این هر دو آن باشد سبب متواتر ضعف قوت حیوانی باعث متفاوت شدت قوت حیوانی موجب معتدل اعتدال قوت حیوانیت **صلب** آنکه نیز اصبع منغمر نشود **لین** آنکه آسانی منغمر گردد **معتدل بینهما** آنکه در سختی نرمی میانه باشد سبب صلب بیس تن باعث لین رطوبت موجب معتدل اعتدال هر دو **ممتلی** آنکه از اندرون پر نماید **خالی** آنکه بنماید و بود **معتدل بینهما** آنکه نه پر بود نه خالی بلکه متوسط باشد سبب ممتلی کثرت دم و روح باعث خالی قلت آنها موجب معتدل اعتدال خون و روح **حار** آنکه محل نبض نسبت بدیگر اعضا گرم نماید **بارد** آنکه سرد نماید **معتدل بینهما** آنکه در هر دو میانه بود سبب حار حرارت روح و خون باعث بارد برد آنها موجب معتدل اعتدال هر دو **حسن الوزن** آنکه مان انبساط بزبان انقباض مساوی باشد **رديء الوزن** آنکه نماند و بود سبب حسن الوزن اعتدال حالست لهذا معتدل بینهما نیست باعث رديء الوزن عدم اعتدال حال **مستوی و منتظم** آنکه متشابه بود یعنی تا چند قرعه یک وتیره باشد **مختلف و غیر منتظم** آنکه قرعات مختلف باشند یکی سریع یکی بطی و مانند آن سبب مستوی حسن حال باعث مختلف سوء حال بود **عظیم** آنکه طویل و عریض و شاهق بود **صغیر** آنکه قصیر ضیق و منخفض باشد **غلیظ** آنکه عریض و شاهق بود **دقیق** آنکه ضیق و منخفض باشد و مابین اینها نیز معتدل فرض کنند و دلائل اینها از بیانکه معلوم شود **غزالی** آنکه در غایت سرعت و تواتر بود و دلالت کند بر شدت حاجت بترویح **موجی** نبضیست متصل که در عظم و صغر اجزای نبض یعنی عرق مختلف بود گویا موجیست که پیهم میرسد و موجی دلیل مطلوبیت و در هستقاوذات الریه و فالج و سکته میشود **دودی** مانند دودیست باعتبار شدت تاریکی عریض و متصل نمی باشد و تموجی ضعیفست **نملی** نبضیست در غایت صغر و متواتر دلالت میکند بر کمال سقوط قوت و قرب موت **اشاری** نبضیست صلب که بعض اجزایش بلند و بعض پست مانند آره محسوس شوند و دلالت کند بر ذات الجنب و دیگر دردها عاشائی **ذی الفاء** نبضیست که بعض اجزایش بلند و بعض پست مانند آره محسوس شوند و دلالت کند بر ذات الجنب و دیگر دردها عاشائی **ذی الفاء** نبضیست که بعض اجزایش بلند و بعض پست مانند آره محسوس شوند و دلالت کند بر ذات الجنب و دیگر دردها عاشائی **ذی الفترت** نبضیست که هنگام توقع حرکت ساکن شود **واقع فی الوسط** نبضیست که هنگام توقع سکون حرکت نماید **سلمی** نبضیست که ابتدا کند از نقصان بزیادتی پس تدریج از زیادتی بنقصان فرود آید گویا دوم قوس نظر کرده و بهر قوس اندازند این را ذنب الفار نیز گویند یعنی دودم موش **مرتعش** نبضیست که لرزان نماید **ملتوی** نبضیست که مشابه رشته پیچیده نماید **مطرقی** نبضیست که بعد قرعه از اصبع جدا شده فوراً باز باصبع رسد پس حرکت انقباض نماید و حرکت انبساطی بنا بر اعداث دو قرعه متواتر شبیه باشد بتپک

آهنگران این را دو قرعتین نیز گویند **مرتعد** بفتحیت که چون رعد نفوس شود و این همه بضمار از مقتاری تمام تعدد دلالت بر سوء حال مریض دارد

فصل بیست دوم در ذکر تنفس و آن حرکت سینه است که بوسیلهٔ هوا داخل کند و برآید از ریه و مرکب است بدو حرکت انبساطی و انقباضی عضلات صدری و آلهٔ تنفس عضله صعد رو دیافراغما در ریه است حرکت انبساطی آنست که سینه بسبب انبساط عضلات بیرونی اضلاع و دیافراغما منبسط گردد و از دخل هوا داخل هوا بسبب ثقل هوا و گذشتن هوای بالائیست حرکت انقباضی آنست که سینه بسبب انقباض عضلهٔ درونی اضلاع و دیافراغما منقبض شود بسبب خروج هوا و خروج هوا از ریه بسبب منقبض شدن سینه است و بوساطت سینه ریه هم منبسط و منقبض میگردد و منفعت تنفس مخصوص برای گفتار است ما بدای اعتدال حرارت درونی احتباس و سرفیدن و خندیدن و گریستن و بویدن و مکیدن و نفث کردن تخم و غیره نیز بکار آید و اقسام او بسیار اند **طبعی** آنست که بی مزاحمت بعضی باشد و غیر طبعی عکس آن **عظیم** آنست که وقت تنفس سینه بغایت بلند شود و دخل هوا در ریه بسیار گردد **صغیر** یعنی سینه اندکی بپناشود **مشکل** آنکه بر بانیت کلان آید **سریع** آنکه حرکت تنفسیه مخرجه بجلدی تمام شود **بطی** عکس سریع باشد **گرم** آنکه هوای تنفسه در حالت خروج بغایت گرم باشد **سرد** ضد گرم **ناهموار** آنکه در حالت تنفسه دمخره بتقطیع مساویت نباشد **صدا دهنده** آنکه حرکت دم زدن با آواز بلند باشد **ایستاده** آنکه مزمن نتواند مگر وقتیکه جسم را راست نماید **سوت بلیمی** آنکه دمزدن نتواند مگر وقتیکه جسم را نهایت راست کند و منخرین را پهنا ساز و دو دهن بکشاید **فصل بیست سوم در تدبیر علاج و پرهیز** و این منحصر بتشخیص امراضست چه اگر تشخیص کامل داد هند زوال مرض و استرداد صحت زائله میشود پس طبیب را لازم که حاکم جلیع مریض باشد تا که بوجه احسن دریافت نشود از تشخیص باز نماند تا که بخوبی دوا دادن نتواند و طبع نماید و وقتیکه بتشخیص آید بدوا دهی حکم کند مثلاً اگر ماده خام باشد نضج آن نماید و قس علیهما و وقتیکه تجویز تشخیص خلاف افتد دست بردار شود و هرگاه که ماده قابل تحریک شود حرکت داده اخراج نماید و اگر در رنگ کند بسبب عدم اخراج قیاحت او نترسد لهذا اعتدال حرکت نمودن از دیگر چیزها آسانتر است و تنقیه خاص و فصد و مسهل و غیره چیزها وقت نضج و بکار برد و ما در تجربه و تشخیص صرف اوقات نماید قاعده کلی آنست که استیصال مرض بالکل نماید و ماده بدا فزودن ندهد مثلاً تنفیخ و بواسیر و سرطان را که عسر البرا ند چنین تدابیر کنند که نیفزایند و اگر کم گردند بهتر سوای این چند امراض که تدبیر تعلیق دارند مثلاً با بهم وغیره پس اینها را قبل از اطالت علاج نماید و گاهی چنان میشود که اگرچه عوارض مرض ظاهر گردند لیکن آن مرض نمیباشد پس در علاج غلطی می افتد و گاهی چنین مرض مرکب می بوند و درین لائقست که اول دفع مرض که بر همه غالب بود نماید پس تدبیر مرض دیگر کنند و نیز فقط تدبیر مرض نه نماید نه بی تدبیر مرض اصلی که سبیلان رحم و دشته باشد و آن را بواسیر پدید آید علاج بواسیر باید نمود همچنین بصاحب جمره اگر ریش بسینه عارض شود تدبیر آن کنند نه که برای جمره عشبه دهند و اگر دهند اذیت با چنین مستسقی اگر حمی محرقه پدید آید پس ورآب سر و تصدیعه نخواهد داد **علاج** طبیب را لازم که مدار خاطر بر انفعال مریض نکند زیادتی حرکات که اکثر از امراض می بوند باشد اگر حرکات لائق مرض اند باید که گم و زیاد انسازد بلکه باو به مناسبه پرداز تا ماده زبون نضج گردد و اگر زیاده اند باو دهد سکنه کم سازد و اگر اندک اند باو به که قوایا تا دفع مرض گردد چرا که اگر حرکات خیالی لائق مرض باشند و تدبیر آن نماید موجب فساد میگردد و در علاج امراض نظر بر عوارض نماید مگر وقتیکه ظاهر شوند و در امراض می

اگرچه عوارض سبک باشند سهل نه انگارند و در اطفال ادویه قویه بعمل نیارند و بادویه ملینه و ملائمه پردازند و در هر سن ناظر باخراج فضله و خون باشند اگر متحمل بود موافق آن والا غیر متحمل باشد حسب آن ادویه لائقه بعمل آرند و در جوانان ادویه لطیفه و محرکه بکار نبرند چرا که خون را میگدازند و بگردش می آرند بازاما در شنائع ادویه مقویه بجلالة آمیخته هند همینان در اکثر امراض اعتدال ادویه باید کرد و در زمان که مبتلا بامرض باشند نسبت بمردان احتیاط زیاده باید کرد چرا که مزاج ایشان اضعف میباشد و در دموی و صفراوی مزاج ادویه مقویه و محرکه بدانند و در مرضی که کثرت عطش و غیره باشد و مریض دموی یا صفراوی بود از ترشی و نیتر و زود و نمودن بدست و دانا نکه داعیه عرضی دارند فصد بهتر و دانا نکه داعیه ضیق بوند شه ط اولی در بلغمی و سوداوی مزاج حرکت و زیانت النسب و در ماده غلیظ و بلغمی ادویه مخرجه مکرر بعمل آرند تا که مستخرج گردد و در سدد و غلبه ماده غلیظ باستعمال ترشی نکنند مگر آنرا بن آب کبریتی نمایند و بر ذی حیثان ادویه که بغایت محرک باشند ندهند و شخصی که بمسی شی عادی باشد دفعة از ان باز ندارند که قباحت می آرد و شخصی که عادی بکسی شی تفرغ بود باید که ماده را اندک اندک برآرد باسجانب دیگر که ترتیب بود تا مانع نباشد ان عضو مستخرج گردد و این موقوف بر رای طبیب است ماده یکه مناسب بود و بهر جهتیکه لائق باشد الماکند چرا که از ازالهٔ ماده اکثر امراض رفع میگردند و نیز در حرکات غیر ارادی که از سوء مزاج امراض اند ناظر باشد بر کمی و زیادتی حرکت ادویه سکنه و قابضه و در کمی آن ملینه و مخرجه بعمل آرند و هرگاه که از غلظی طبع یا بسبی دیگر اخراج خون زیاده از ضرور شود استعمال ادویه حاذبه قویه نمایند چرا که بالکل حبس آن موجب دیاست مگر وقت ضرور و است و تا که از ادویه ملینه کار برآید سهل قوی بعمل نیارند و نیز در حالت مرض پوسیده و بر نیرش و اخراج ماده ناظر باشند تا بهتر کیر نیرش و خروجش ضرور است شود و در وقتی که ضرور باشد همانوقت نموده آید و در خروج مادهٔ قویه باید که دفعة بند آن نکنند چرا که ممکنست که باتهنگی قطع سبب نمایند و تا که مادویه ضرر کار برآید بمرکب نیز دانند و انکه متقدمین معالجهٔ امراض لبضد تقریر نموده یعنی حار را بارد و بارد را بحار و متس علیها کوش ندارند چرا که در بعضی مرض حار ادویه حار میدهند تا نفع میشود مثلاً در حمی غب دهمی وغیره که از مادهٔ حار میشوند ضد کمین کین که گرم اندیشه هند و در محرقه کمین کمین حنطا یا قنطوریون دقیق و در حمی نمک قسطین نمک قنطوریون نمک اشترغار نمک تار تر و نمک رمنی که همه گرم اندیشه هند و فوراً حمی زائل گیرد و در تدبیر نمله و جره بمجرد کار و اسپه تیخر کار فوری و عرق او نکه زا که گرم سکنند و تدبیر و با به تریاق و یا اسکوبیون و علاج عطش بشرب چای و قهوه مینمایند و تدبیر اسهال سهل و تدبیر قی بقیئی سکنند و حمت میشود پس در همه امراض علاج بضد نمایند کرد —

بدانکه در علاج دانستن چهار چیز ضرور است اول خواص تا پیوسته ادویه مضده مرض کمند و دوم مقدار یعنی مناسب ساختن قوت مرض یا قوت ادویه سوم وقت یعنی در کدام وقت کدام ادویه باید نمود سوال سین در ریاضت و قات کمی و بیشی مرض که بالفعل تقویت نمودنست یا تضعیف چهارم طرح یعنی کدام ادویه بکدام اعضا مناسبت و کدام ادویه بکدام جا باید نهاد و تدبیر علاج بپنجه وجه هست یکی حفظ قوت نمودن دوم از اسباب سوله مرض دکس آوردن سوم ازاله مرض ماده بدیه کردن چهارم رفع مرض بغیر ادویه ساختن پنجم شدائد عوارض ثلاثم نمودن ششم در ریاضت اسباب مرض کردن اما بر آورد کار سازا تدبیر چنانچه پرهیز از اشیای نامطبعی و اکل و شرب حرارت و برودت و لباس و بستر و سته ضروریه وغیره یا از جراحی چنانچه فصد و علق شرط داغ و بشر بکالتوریو و داک حمام بلیدار عضو منخلع تا کمه کردن وغیره یا از اخراج و بر طبع

آوردن ماده مخدره یا دوایه سامه مفتحه تقیه مقرقحه مخدره جالب رعاف اضعده وغیره **قول کریکوس** استعمال ادویه مفرده بهتر ازانکه مرکب یا دوایه کثیره بود پس همه ادویه یا خواص واحد دارند یا مختلف اگر واحد دارند یک یا دو و الا کثیر است و اگر مختلف دارند پس غالبا بین بر عکسی دارند و گاهی چنان عسر آیند که هلاک سازند بسبب سوء ترکیب چنانچه اگر دلادن افیونی قدری وغن خروع آمیزند سم گردد اگر دو یوم استعمال کالیه یا لوکه خوب طیار بود و مریض چیزی نمکین خورد هلاک گردد اگر سیوس جوال رشته بگلنگ خورانند هلاک گردد و اگر آب خمیر گرده دهند شیر و بیخ نامذیون مثله وباهست لیکن بالصاحب غشی و ثبات سم هست و اگر آزاد در زیل اسپ سه روز داشته همراه پنیر یا نان سائیده بسگ یا گربه یا موش خورانند قاتل آنهاست شوکران سقوی بزو قاتل انسان است خربق ابیض اگر بانسان دهند غشی و قی آرد و باشد که بکشد و اگر بتدرو دهند آزاد قوت سخت شند مگر لیوشیرین برای جره انفع اما قاتل حیاست خون گاو گرم گرم نوشند هلاک کند اگر پرنده خورند ضرر ندهد چوب بر نجاسف حافظ جسم میت لیکن لوبیش بانسان چندان مضرت که دق و سل پیدا میکند موبیج برای انسان مثل صبر لمحست و برای بزمانند عسل شیرین عنکبوت برای نسان سم و بهست و جاج مفید ضفدع اگر گاو خورد و بمیرد و عقرب اگر نیش زند بکشد اما شرب محرق او بنجر مرئیه سم مار و شوکر است خربق اسود قاتل است سم و بهست و جاج مفید ضفدع اگر گاو خورد و بمیرد و عقرب اگر نیش زند بکشد اما شرب محرق او بنجر مرئیه سم مار و شوکر است خربق اسود قاتل است زهم و ریگ راسخت سازد انقحه بزاگر دو شیر انداز ند یا بعد شرب شیر خورند منجمد سازد و اگر شیر زرعد منجمد سازد و بشر آن را بگداز د در برآرد و نیز اگر بینه زن که شیرش منجمد شده باشد گداز ند گداخته برآرد همان آرد و آب است که از وی نان میسازند نیز خمیر لیکن خمیر خواص حرکت دادن بدیگری دارد انفحی از بره اوعرق سرد و غشی میشود لیکن اگر نمک او برآورده و بهند نفع ضرر سم و نماید شیر بزاگر زنا تا یکماه نوشند رفع وجع مفاصل کند و اگر بیش از یک خورند مولد آنست زیتون برای اصم مضرست لیکن عرق قطر سنبه و بابونج مرئیه زند و بیابند فلفوس شیم هست قوم خام خایده هرگاه که نشند آبله دفرحه آرد و اما اکل او بیش ترنمکیده فلفل اگر بیشتر اکنند بهند مدر بول و اگر بقدر معتدل دهند بلید بیت خرنیق اگر فایند اک نساده و اگر بیش ترجراحت گذارند بکشد آب خربق در طرفیکه سفرجل باشد نخورد اسهیت خورد را کل کند سیماب و قوتهای سبزه را بقدر تاکه جدا اند برای وطواط کثیره انفع لیکن بعد آویزش گذرنده سولیمانوا ندرل اسپ و چه مانند بول تا گاه جدا اند انفع چنانچه زبل برای جرب و برای جرب انفع مبدل بسیر یگردند کریت ابقر زکال تا گاه جدا اند بیج هندی نیکند بگذ بعد غلط بار وحت میگیرد و شطر میگیرد و قوتهای سبزه ابقر تا گاه جدا اند نفع دهند پیشانیه ابقر صفی یعنی سال پرنیل راس تیز مدخوکو ذیال تیز نار شیره دهند و قوتها چکیا یعنی وغن قیر لوبیا یعنی قیر حرارت محرقه وغنه وی همراه کوه ذیال تیز بهند بگیرند غلط سم گردد زیتون تا گاه گرانشته خورند و بهند اگر اشتیه خورند و بهند شک اگر نان سوخته کند وطواط و اگر آب بیتی کان یا حقنه و غایا اندراض خورند جدا گاه جدا یا مخلوط جست انگلش مولد آن کرکو نولاه وغیره کاه کریت طیار شوند اگر بهند شیر بیش از شمار مانند اگر نه یکبو تا گاه جدا اند خوش نی خورده نه گرمی سیدانه بگر چون آمیزند جوش خورند حتی که نظر فش در دست تقوی دهند اگر خواهی گرم تر و سیدر آورند و در اندکی وغن حیوانیه یا وغن نباتیه آمیزند نفوذ انجمد شده و اگر وغن مجمد وغن قار تر و یا سیر تر نمک ادرنی وغیره در آمیزند قیچ شده و نمک قار تر و اگر وغن آب تیل آمیزند تین نور اسنا یا روغن گل سرخ یکی کین وغیره برآرد و اگر وغن خمر آمیزند تین قوراکسی

نخواهد برآورد و اگر آب ندیده و نمک اصلی جدا جدا بسایند بوی بدهند و اگر با هم آمیخته بدهند بوی بد بدهند اگر نمک گرمی یابد و نمی یابد و مسدد صابون اگر در آب حل کنند بوی بدهند و اگر آن آب را بچکانند چندان دهن بدبو برآید که آن بوینده صابون دهنده در آب یافته شود و محقق در آب جهانند و در آب دیگر توتیای سبز هر دو را آب صاف خواهد بود و چون با هم آمیزند سیاه گردند پس ثابت شد که اکثر اشیا از خلط بچه پیدا می دیگر تبدیل اشیا چنین پس آنکه خواص و ترکیب آن بوجه حسن بداند مرکب نسازند **قول زود پذیرد** اگر او دو یه مرکب کرده لکدار بر بند باید که با رنگ اشیا که با هم موظاهر باطن مناسبت داشته باشند مرکب کنند و او دو یه نباتی معدنی حیوانی که طبع آنها مختلف بود مثلا یکی قابض و یکی ملین و یکی مصرع یکی جاذب و یکی مفرح و یکی مقوی و یکی مسهل با هم مرکب نسازند **قول جوان** او دو یه خواص و کوناگون و اختلاف که فیما بین ایشان باشد که یکدیگر را نیاید و از ترکب غلط افتد چنانچه شاگرد بقراط غلط کرده و مسهل گلقند و سنا کین تلیین آمیخت و ندانست که فعل گلقند و سنا مسهل و فعل کین تلیین ضد یکدیگر است که اگر او دو یه نباتی بقدر کشید و معدنی اندازند معدنی از کار خود باز خواهد ماند و یکی مکس و اگر هر دو ساوی مرکب سازند خاصیت هر دو خراب خواهد شد

قول متاخرین تا کاسته او دو یه و اختلاف مزاج او دو یه مفرده که فیما بین خود میدارند و بخمیره معده نیز کاسته نداند مرکب نسازند مفرد را بکار برند

قول جوان شخصی قرنفل را چیدنی خود را سهال ماند مسهل شد شخصی از اکل به سهال شد و بعضی که طل گم قبر دشمن ساعت تخم کشنیز و اجصی در تمام روز یک پر چه هضم نتواند کرد و لیکن تا که قسام فعل او دو یه که بخمیره معده میدارند نشناسند او دو یه مفرد را بکار نبرند سوای زین او دو یه که مرکب باشیای کثیره قلیل الاثنی بوند مثلا تربانی ماکن اگر که مرکب بصد یک او دو یه است اگر یکدرم دهند از او دو یه تدریج حصه یک خردل خواهد بود پس لازم که اگر مرکب سازند معجون باشد یا حبوب یا قرص وغیره با دو یه قلیل العدد ترکیب دهند یا دو شربتی افزایند و نیز طبیخ شربت مسهل وغیره آب کثیر اندازند که اثر او دو یه کثیر در آب قلیل نمی بر آید نیجا بست که دو مسهل که مرکب با دو یه کثیر بود یک دانش نا برده در مرمسنا به کار خواهد کرد پس برای ترکیب او دو یه آب کثیر ضرور است مروارید بسد وغیره بروغن و تیزابها و روغن کبریت و دیگر حمضات آمیخته ندهند که هر دو از فعل خود باز میمانند سهال پونبل سهال پونبل و لیکر بستی نیز بحموضت آمیخته ندهند و نیز اشیای حامض که مرکب نسازند که از فعل خود باز میمانند مقناطیس که در زاویه و قطب بود جذب آهن میکند لیکن وقتیکه آنرا بسایند از فعل خود که جذبست باز ماند همچنین حجر لتیس اگر بکلیه بند مانع اسقاط و زائیدن شود چون بر پا بندند تسهیل ولادت نماید و اگر بسایند از فعل خود باز ماند سنگ جراحت مسوقه حابس دست لیکن اگر بقلیه کنند کار خود نماید بنفشه گل یاسمین گل شبو وغیره که ثابت اند خوشبو دهند اگر آنها را بسایند یا بیز ند یا بچکانند خوشبو خود و بسازند تخم آنها چنین اشیا را بقصع میکنند مثلا گل شبو یا یاسمین همراه روغن کرده و آفتاب می نمند تا بویش در روغن برآید اگر از بیخ یا برگ یا تخم یا گل وغیره مربا سازند آنها را در وجوشانند و دور نسازند بلکه شکر دران آب قوام کنند چرا که اثر و آب می برآید **فکر پرهیز و غیره حسب علم** طفل تو زائیده را فورا برای اکل ندهند بلکه اول اخراج فضله بدهن لوز مالمسل و دیگر اشربه ملینه کنند بعده غذای خاص اگر کثن است و هضم پس حسب کلامی علم صنعت بیض و دیگر غذیه ملائم دهند و شیر مادر که مایست داشته باشد از ان باز ندارند که اخراج فضله خوبی بیفتد و غذای غلیظ ندهند که مول او کم نیست و شربه باره وقت شب نامناسب و تحریک طفل و معده وغیره برای خواب زیاده از نصف

اعتدال زبون طفلیکه در ماه اول بسیار خسپد تمام عمر خواب بر و غالب ماند اگر طفل زیاده از دستور گریه نماید آثار قولنج مرض هوای گرم و معتدل مناسب اطفال و هوای سرد مضرت سرفه و اسهال است و مدام مالش اعضای طفل کنند که حافظ از مرضت و بعد مالش غسل با آب نیمگرم مفید و پیوسته طبع طفل نرم دارند اگر قبض باشد روغن گاو یا شیر شتر و هند شیر بشکر معقود کرده اند کی بوره آنچنه شافه کنند اگر لین طبع پدید آید گل سرخ کمون سنجل سرشته بر شکم ضماد نمایند صمغ عربی بریان گل ارمنی قدری بشیر مرضعه حل کرده خوراند و مرضعه از ریاضت قوی پرهیز نماید که سبب مزاج شیر و مولد تشنج و اسهال و غیره و طفل است و بطفل شیر خوار تخم خرمز هند بحکم مولد سودا و قضی و دیدان و مخر مخفف جسم و نرا حرم بالبگیست و انتهای کاذب مدث امراض است باید که او دیه ملینه و سهله خفیفه دهند تا رفع خامیت گردد و حرکت معتدله جسمی مناسب اطفالست که سبب و پزش اخلاط بخوبی میگردد اما در صبی فصد و سوهل بکار نبرد و وقت ضرور تقوع فواکه کار برآرند و از اکثار لبنیات و حلویات و اغذیه غلیظه و امتلای متواتر و حرکات قویه پرهیز نمایند و چون بخواندن نشانند محبت کثیر و اندار نمایند چه سبب عجم انبساط طبع یا بسرعت بمیرد یا طبع او منقبض ماند و خواب لائق الیق چسبم را بخوبی طی نکنند در ریاضت قوی هنگام سردی مفیدتر اما از زمستان تا انتهای شباب از وجبات امراض حاره و احراق حرارت غریزی پرهیز و وقت فصل ربیع بفصد سهل و قی مبادرت کنند و از اکثار بحموضات طعام و از تهیج سخن و مطرب و حریف مالح پرهیزد و اشربه جامضه عطفیه چون شربت لیمو شربت ترنج شربت نارنج شربت انار شربت غوره نوشند ملطفه غذا و در ریاضت معتدل کنند و تا بستان اغذیه قوی کمتر خورد و شربتها نوشند و دعت و سکون در مواضع خوش سایه سازد و از حرکات قویه در ریاضت شاقه پرهیزد و در خریف از مجففات چون جماع و آب شدید البرد و عسل با آب و خواب در مواضع بارده و بر استلقا پرهیزد و اکثار در میوه نکنند و وقت استوای شب و روز و خزانیت تفکیه کنند تا در زمستان اخلاط فشرده محتقن نگردند و موجب امراض نشوند و در اکثر افعال و نگاهداشت تمام بحار در نیمه دیگر فصل اول در فصلست از دو زمستان اغذیه قویه مجم و کباب و شیرینی و میوه های خشک شیرین و بقله کرنب بقله کرفس نفع سلق خود و از بقول باردهٔ پرهیزد و هشتمام به هوای طیبه نماید اما اگر هوای جنوبی بسیار باشد یا بادی جنوبی بود تقلیل غذا و اکثار ریاضت کنند اگر در فصل صیف از کثرت ماده ساخ شود با سهال تلقیه نماید سوا می از بن اطفال و جوانان را دستور داشتن اکل و شرب مناسب و غذای مقرر بهتر و استعمال حمام و علاج امراض مفاصل و کثرت جماع مضعف آنست و حرکت و ریاضت مدنی در بن عمر ای پزش اخلاط و اخراج فضلات انفع اما در شباب کسانیکه با آسایش گذرانیده باشند آنها را ریاضت معتدل انسب از کثرت اکل و شرب پرهیزند شهر باعتدال نوشند چه کثرت و منفعت خوست و خواب باز آرنده قوتست بخوبی و مداومت حرکت و ریاضت سبب باعتدال حق خون غذیه و مخرج فضلاتست هوای معتدل حافظ صحت ایشانست و آنانرا ریاضت کثیر کنند لازمه که غذای کثیر حسب ریاضت خورند و در وقت ریاضت از شرب آب سرد و غیره پرهیزد و بعد ریاضت قوی نورا متوجه آسایش نگردند و کثرت خواب کسل می آرد بدانکه مزاج اصلی ایشان گرم خشکست محتاج بتدابیر کثیر نوشند عمدهٔ تدابیر برای ایشان ریاضت و غیره بسبب اغذیه و اشربه بارده رطب اما در کهول مزاج ایشان بارد یابس است غذا و تدابیر حار رطب باعتدال باید و تفکیه دم ممنوع و بهترین تفکیه در سنها استعمال باعتدال و اکل اغذیه و اشربه مناسب و مدام طبع نرم دارند و در ربول نمایند و دلک معتدل مع تمهین و ریاضت و شی کنند و جماع کم نمایند

باقی تدبیر متوسط مابین سن شباب و سن شیخوخت کند اما در مشایخ مزاج ایشان مختلف میباشد چه اعضای مهلیه ایشان بارد یابس و رطوبت بلغمیه در تجاویف ممتلی و مجتمع پس ملاحظه اعراض در مشایخ ضرور اگر بارد یابس باشد اغذیه و جمیع تدابیر حار رطب و اگر بارد و رطب بود حار یابس باید لیکن تکثیر غذا و تقلیل ریاضت مطلوب چون معده ضعیف می بود غذا اندک اندک آنقدر که هضم شود تفاریق خورند و اغذیه قلیل الکیت کثیر الکیفیت چون صفرت بهضم سخت مرق شیر باید بود بعد هضم اگر قبض باشد ملین لازم و غذا در روز کم و در شب زیاده خورند و گرسنه نخوابند که نفس دارد و از مولدات بلغم سودا و اشیای حاد حریف حامض نپرهیزند و خون مطلق نیز اگر قدیم و در شب خیر طبوخ آب و قدمی در تحلیل مفید و مرباهای تحلیل نافع و برای ملین انجیر خورند یا لب قرطم یک انجیر و آنچه قدر سه جوز و هند یا مرق مرغ کدو بیفکنند یا جوش بود نوشند اگر بطبع بعد یکی دو بار اجابت کرده باشد طبیعت اعتماد و سدد و تلیین نشوند و اگر دو سه روز قبض باشد تلیین نمایند و در هفته یکبار و یا ریاضت مناسب بایستد تا نمایند اگر قدری غلفل تخم آنچه نوشند افتتاح سده کند و از تولدش ایمن دارد **قول صاحب ذخیره** مزاج پیر خشک است و در بعضی دوم بدیره و در بعضی زود پدید آید بسبب مزاج اصلی و تدابیر موافق و نا موافق و اعراض نفسانی و غیره پس اگر مزاج اصلی قوی تر باشد و تدابیر موافق افتد و اعراض نفسانی در خور و مزاج پیش آید امراض کمتر پیدا شود و پیری دیر آید و اگر خلاف این بود زود تر پس پیر لازم که اندازه و مانند آن پرهیز و تدابیر سخنه چون حمام و خمر صرف و مالش معتدل بروغن یاسمن و عطریات معتدل و بسته نرم سود مند و برای تقلیل رطوبت غریب که در معده و امعا گرد آید اندر ابزل یا اسهال و ریاضت معتدل با بلاد و شی چند انکه مانگی نیاز و مفید و از هوای مدو ابخره دود خان و بوهای ناخوش پرهیز و غذا اندک اندک تفاریق خورد اگر احتمال کل یکبارگی دارد بعد حمام خاصه رود بعد غذا در حمام نرود و از اغذیه غلیظ و ثقیل پرهیز و شیر انفع خاصه که بادنیار دو ترش نشود و جوع مضر و طبع ملایم نرم دارد و خمر کهنه رنگین قدری نوشند اگر سرده باشد فلاطلی یا تریاق کبیر خورد پس در حمام رود و روغن مالد و غذای گرم چون ماء اللحم وغیره خورد و باید که غذای معتاد خود را بسه قسمت کرده خورد بدین وجه که در ساعت سوم روز نان چند بقدری عسل یا بره بای با لنگ مرغابی گذرد و مثل این خورد و بعد سه ساعت مرق مرغ از بره نوشد و نزد شب طعام بعد انهضام قدر شش تا هفتم تناول نماید اغذیه غلیظه و ثقیل و مولده سودا و بلغم و اغذیه حار حریف مجفف مجتنب باشد و اگر شیر در شکم و جمع و تمدد نیاز دنافع و بهترین شیر به نیمه بعسل و اندکی نمک خورد و عرباهای تحلیل مناسب را بقدر تسخین و هضم نه قدری که احداث جفاف نماید و حمام و خواب انفع و انسب که معالجه رطوبات غریبه و مقصود قوای طبیعیه است و جمیع تدابیر ایشان باید که رطوبت و حرارت غریزیه را زیاده از جوانان نماید و بعد خواب چهار بدن بروغن کند و بعد مالش بحرکت معتدله تحلیل رطوبات غریبه سازد و اگر عاضه که ممتاج باشد پدید آید مسهل معتدل و مدرات و محللات بلغم و صفرا بکار دارد و تا ممکن بقصد نپردازد و مقویات معده و احشاء بدن و مهیناتی مضم چون جوارش قرنفل جوارش عود جوارش جالینوس معجون فلاسفه احیانا تناول کند و افیون قدر عدسی حفظ حرارت غریزی کند لیکن بعد استعمال اینها حمام معتدل مرطب نماید تدهین بادبان مرطبه کند و ماء اللحم نوشد **قول دوم انتوپو** مشایخ اگر ابتدای تحلیل و نرم عادی بود ترک اولا لازم نیست که قیاسات می آرد و افراط اکل مضر که بسبب ضعف هضم مادهٔ خام پدید میگردد و خمر اگر به موافق باشد

اما کثرت او نزله و وجع عضله و غیره اما مرض بلغمی ولی آنرا که عادی یا ضعت باشند باید که حسب برداشت طبیعی کرده باشند تا خون از غلظ محفوظ ماند
و اخراج فضله بخوبی نماید و خواب طویل باز آورده قوت زائد که هست که بسبب یا ضعت کم شده باشند و آنانکه خواب چاشت دستور دارند باید که از وی
انحراف نکنند و آنانکه عادی نبوده باشد اگرچه بشتابند جائز برای تقلیل افراط خون و دیگر امراض اما زنان را اختیار اشیای طبعی در یا ضعت
معتدله و غیره اولی چه بسبب کثرت آسایش خون غلیظ و بیرنگ غلط و اخراج فضله کم میگردد و استعمال غذای غیر معتدل محدث امراض و نقیض طبیعت
و شراب اشیای مرده اولی که سیل خون مخرج فضله است دارا اشیای بادانگیز و بطی الهضم پرهیز ند که بعد تخمیر طعام و غیره فوراً آب
سرد نشده یا پیدا نشوند که مبرد جسم مخفف طبیعت اند و در ایام طبیعت از خصوصات در یا ضعت قوی پرهیز ند اما حامله باید که از اشیای رديه پرهیز ند
و در ابتدای حمل از کثرت اکل شرب باز ماند و قصد نمود ن و فراوان خون بشروع حمل فرماید اگر عوارض هست و در ابتدای حمل سوء هضمی پدیدمی آید و چند
میماند اشیای بادانگیز و بطی الهضم مخرج مرض اند و اشیای محرک خون چون اغذیه طبیعه و تخم مطبیه و لیکور روحی و غیره سقط جنین اند حرکت معتدل
مفید اما قوی سقط است غصه قوی جنین را تشنج می آرد و ضعیف عوارض دستوری را می فزاید و احداث درم یا مینماید هوای احمر محرک خون و دارد
مدت قوانیه یکیست سکون بجای گرم نافع و برای تقلیل افراط نفاس قبل از آبستن فصد اولی افراط وجع وقت آبستن موجب تسهیل ولادت
و بعد آبستن نیز از یا ضعت قوی و ضعیف و بر دو پرهیز ند چه اخراج نفاس بخوبی نمیشود در روز اول آبستنی شرب مرق النفع و از اغذیه غلیظ و سوء هضم
پرهیز اولی شرب اشیر مطبیه برای اخراج نفاس انسب و کریه الرائحه غیر مناسب شرب آب بار دمصر کرمزید وجع و منغص حابس نفاس است
طبیخ مادام فرمایند اگر قبض بود مرق روغن بادام مدهند حقنه نمایند اکل اغذیه صالحه و مولده لبن اولی اغذیه بادانگیز و بطی الهضم و اشربه بد و مولد
منفخ و درم ضعفه و طفل اند حصول برده خاجی مجفف لبن است حرکت معتدل سیل خون و لبن است که از کثرت لبن از بیت رسد و طفل نمکین
نتواند از دیگری مکاند اگر از یا ضعت قوی لبن فاسد شده باشد اعتدالش نموده نوشاند اما مرضعه هر صباح یا ضعت معتدل کند و از اکل
مبخات که ضعف دماغ و مولد صرع و صداع در طفل اند و حار و غلیظ که مورث سوء مزاج کبد در طفل اند پرهیز د و بگندم بیخ ماش تخم خاله خرمن
اقتصار کند اگر شیر شود شیره تخم خیارین بکلاب شیرین کرده نوشد و گاهی بلیله مربا خورد اگر شیر غلیظ باشد نخود اب تبوّل حاره خورد اگر شیر
زرد بود نخبین آب نارین نوشد سفائیه مانیه خورد اگر شیر در شدی بند وجع آرد بس اگر هوا گرم باشد قیر و طی از موم و روغن بنفشه بادام آب کشنیز
ساخته گذارد و اگر هوا سرد بود آرد جوعلبه کاستان ضماد سازد اگر شیر زیاده بود و بیم ضرر باشد تقلیل غذا کند کمون عدس سبز کرفس ضماد نماید اگر شیر کم بود
یا دیان بشیر بخته کاسنی بشیر بخته خورد و شقاقل دود رم بشیر مفوف سازد اما موی مزاج را هوای معتدل نافع و تقلیل غذا و اکل اغذیه غلیظه
اولی بزلیکور روحی و تخم مطبیه پرهیز لازم و خواب طویل نکند که دستوری لیقات مغلظ ماده هست و حرکت خفیف برای کمی غلیان خون اولی
چه بسبب کمی حرکت در پرهیز اخلاط و اخراج فضله مساوی افتد و آنانکه خون غلیظ دارند آنها را استعمال دو یه مرققه و مولی اما صفراوی مزاج را
باید که از هوای گرم و اغذیه مطبیه و ماسه و چسب و عضله قوی پرهیز د و بغذای رطب اقتصار کند اشربه مرققه و مائی و لبن حمر مضر خواب نسبت بدیگر
مفید سکون نسبت بریاضت انسب و در افراط عضو اسهل قوی ندهند و با دویه بلیغه تخفیف تنقیه نمایند اما بلغمی مزاج را هوای معتدل بهتر چه هوا

ابرد مجفف و احر مذیب ماده است و اغذیه یابس چون عدس و تمکسو و نخود و سفید و اغذیه مائی و نفاخ مضر استعمال خرفه لیکه در وصی نسبت بآب اولی خوب طویل و آسایش بون یا نصت بهتر غسه و قطع بغرنی نظیر اما مرایضان را از اشیای نیلی لبهی پرهیز لازم هوای معتدل برای تحریک فضلات بهتر هوای سرد و تر مجفد و مانع خروج ماده ضروریست هوای گرم سوزنفس می آید دخان را ضعیف می سازد هوای یابس نسبت بمرطوب اگرچه هوای رطب ضعیف است ترقیق ماده در همه امراض بهتر سوزنفس بون دو قتیکه اشتها صادق ظاهر شود معده خالی باشد غذا خورد و در منفع مبالغه نمایند و در امراض کهاز ماده خام پدید آیند تقویت مریض بالغذیه مناسبه نمایند و از اشتر به اسخه که حافظ سیالی خون و معدل حرارت و مخرج فضله بود بهتر حسب اختلاف مرض تبدیلی اشربه نمایند شرب خمر در شدت حرارت مضر اشربه غلیظ و لزجه غلظ خون و فراهم شدن اخلاط و هنگامیکه تنقیح منقطع بود اشربه باردکا شیر ندهد و در امراضیکه سبب ماده خام یا غلظ خون شوند مدار و مت حرکت معتدله مناسب اگر بر نظیر خواب نماید مضرات دهند اگر یا عث بیداری صداع حرقت و غیره باشد رفع آنها نمایند تغذیه موافق هر مرض در جمله امراض ضرور تسکین تشنگی بهتر از قمض بود آنانکه عادی فصد باشد در حالت مرض فصد نمودن بهتر از دیگر تدابیر است اما مرعوف را از اشیای مولده خون و اشربه مطبیه و روحی و چیزهای گرم و تر و حرکت جسمی خصه قوی و متحرکات خون باجتناب لازم و حرکت معتدله برای تقلیل فرط خون مناسب فصد فریه جائیکه اما در جمیع اشتد نیچه در راحت گذشت پرهیز از ان لازم اما در جمیع فضله و مخصص و غیره استعمال اغذیه و اشربه مرققه کند و حرکت معتدل دائمی ضرور تا اخراج فضاله شود و قصد وقت ضرور راست جماع بالکل منع و از اشیای محرکه جمیع پرهیز دیدن و بفصه معتدله که محرک مخرج فضله است کوشیدن لازم در تقلیل حرارت معتدل از همه معالجه بهتر و از هوای باره و اشیای باد انگیز و نفاخه پرهیز لازم اما در وجع کلیه از اشیای محرکه وجع پرهیز دا اما در عارضه سکم بسبب غلظ خون باشد اشربه مرققه و معتدله دهند اما در دوسنطاریا و اسهال صفراوی استعمال اشربه و اغذیه خیس کنند و زبون و کثرت عرق اشربه و اغذیه معتدله باعث بهتر اما در احتباس البول مستعمل و سوء التغذیه و غیره استعمال اشربه و اغذیه غیر مرققه مدره ملینه و مسلیه معتدله اولی و ریاضت معتدل مفید اما در امراض صدری استعمال اغذیه یسیر الهضم و اشربه مرققه و اغذیه محرکه مناسب و حرکت معتدل و هوای معتدل مفید در امراض سینه چون سرفه در بوستعمال انیسون حبی العالم اولی اغذیه یابسه مفید و انبوه اشربه اجتناب لازم اما در تشنج که بسبب غلظ خون و رقت ماده پیدا شود چون بادیا مشائخ هوای معتدل و استعمال شیای مخرجه ماده نافع اما در امراض عضلیه چون فالج لقوه و غیره هوای گرم معتدله و اغذیه مرققه و حرکت لائقه بهتر از عدالت است اما در امراض راس مثلا مانیا و مالیخولیا و غیره استعمال اغذیه مرققه و حرکت جسمی اولی تا رفع غلظ خون شود اما در امراض جلدی استعمال نباتات اولی و اجتناب از لحوم بهتر اما در امراض سمی تدبیر ترقیق ماده و استعمال اشربه لائقه معتدله و تلطیف طبع بطبیخ یلینه اولی و حرارت معتدل بهتر اما در جدری حصبه سمی و غیره حریره مغزان و مرق مرغ مفید حرارت معتدل نافع شرب آب گرم مجرب و نیست اگر نبض بتوطین نگذرد چه وقت تنقیح و بعد آن طبع از خود اجابت میکند اما در حمی محرقه و دائمی میان حمی سمی سحاقه نمایند در حمی غب جوای گرم معتدله بهتر و از کثرت اکل پرهیز لازم و با غذیه رقیق القفا و اجتناب حرکت معتدل و رطوبت مخرج ماده غب با آسانیست و در ابتدای عرق پرهیز از هوای سرد واجب اما در حمی دق هوای معتدل اولی و استعمال اغذیه غذای و طبعیه

ومنجده واشربه مناسبه بهتر اگر بسبب سدد ومرار باشد حرکت معتدل جسمی النفع از نرم وغصه وحرکات قوی اجتناب ولی اما تدبیر ناقه
باید که بتدریک بحران که بعد از بحران صحت تدابیر سابقه بکار دارد مثلا اگر بحران صحت در چهارم بود بحران قریبه آن هفدهم است پس تا هفدهم
بهمان تدابیر که در ایام مرض میکرد گذارند پس ازان تدبیر متجاوز گردد وستعمل شود یا قوی مثلا اگر بار شعیر میخورد یا الفرزج وبالهای آن بعد ازان بهار
فروج روز دیگر را منهای فروج خورد در روز هفتم از بحران تمام را صرف سازد ودر سر هر دو یگر نیز بتدریج سلوک کند حتی که بتدریج در تکلم وقوات آید
وریاضت معتدل کند تا حرارت غریزی برافروزد وراحه مواظبه بوید وآسایش گزیند از جماع پرهیزد واگر حرارت خفی داشته باشد اکثار غذا
دور ماند زیرا که این ناقه بکس قریبست ودیابشد که محتاج باسقراغی بود خصوص اگر بزرا مراری یا مائل بریک خلطی بود یا اشتها ضعیف باشد پس
درین صورت براحت وتدابیر موافق ورفع حفظ قوت کند وبآب انار سرین آلوشیر خشت دفعه یاده وبمدرات خفیفه تصفیه عروق نماید تا قدرت یابد
که از مصابرت جوع وعطش پرهیز وکه موجب ضعف حرارت غریزی وسقوط شهوت واز سخنات دور ماند که باعث ذبول وموق میگردد وچون
قوت وطاقت حرکت در خود یابد حمام معتدل المادة والهواء نماید یا مانک کتیرا کند واگر اشتها بود واز اکل غذا بدن چیزی نیفزاید ولیسلت که
بدن از خلط فارغ نیست بطبیخ فاکه ونقیع آلوبخیسانیده شب خشت تنقیه سازد تا هر روز سکنجبین گلاب هریک ده درم قرص طباشیر یلین شقالی خورد
وفروزه آلوشیرة بادام استفاخ تمر هندی ماش مقشر ودغن بادام غذا نماید اگر بعد تنقیه طبیخ نرم باشد وغذا خوب هضم گردد وبر بدن چیزی نیفزاید
لاشک زیاده از حد مساط قوت آلات غذا صرف سیکند تقلیل غذا نماید وقدر باضمه خورد وهر روز سکنجبین سفرجلی گلاب هریک ده درم نوشد
وزیره بان فرج غذا نماید اگر عرق کشنیز آبدین احتمال دارد وهر سه سکنجبین بسفرجلی خورد وغذا جدید الکیموس سریع الهضم معتدل المقدار سهل
کامده ودر ابتدای نقاهت غذا نیکه مخالف کیفیت مرض باشد خورد وبعده غذا نیکه حرارت لطیفه ورطوبات کامله داشته باشد بکار دارد وچند گاه
نقل وقرا قرو شکم نیاید روز وتر ده دیر تر از وقت معتاد حاجت تخلیه نشود خورد اما تدبیر اعیا یعنی ماندگی وتخطی وتشاوب اما اعیا خواه از
ریاضت پدید آید خواه از غیر ریاضت چهار گونه است اول قروحی مبتلای این احساس کند بنظاره یا تحت جلد حالتی که از مروح یا از خلیدن خار
وسوزن در بدن محسوس میشود واگر دست بران نهند یا حرکت کنند تالم کرده وسبب انفصاله تیوح اثیر المقدار یا حرارت مفرطست که تحتین عضلا
بحدی کند که شحم وگوشت آن عضو بگداز دوسخت جلد منصب شده منحتص گردد وهر چند زیاده بود اعراضش زیاده شود وازاحساس قشعریره ونافض وتفکیک
منتهی شود بحمی پس وتفکیک اندکی ازین ناقه شی در یابند واوبان معلقه چون وغن تربه ودغن شبت ودغن بابونه وغیره مالند آنرا بحمام فاتر نایند غذیه
لطیفه چون فروج باب غوره آب بوخته وقلیه کرده واسفاناج ماش تشخیر زند تا ماده زیاده نگردد واز غذیه غلیظه پرهیزند اگر ماده داخل عروق بود مثل
بوال الدم باشد مدرات قویه وهند تقلیل ماده برقواعد سابق تفریغ نماید غذیه صالح الکیموس معتدل وکمیت خورد آب فاتر بر اعضا ریزند وتحتین
معلقه هر شب بالماء الحار استراحت خواب طویل جوع النفع دوم تمدد ی ثقل وتمدد اعضا احساس حرارت در مفاصل وعروق عسر حرکت سبب اماده
باده دست در عضلات وحمام وآبزن آیند ودغنهای مذکوره مالند واگر از ریاضت حاصل نشده باشد مسابدرت باستفراغ کنند سوم درمی ننخت
ونفخ بدن اعتلای عروق وعضلات احساس وجع بس تقلیل غذا کنند اشربه بارده نوشند تهوین گرمابه وآبزن سازند وعنت وراحت

انفع چهارم تشنجی احساس پوست در بدن کند تهدد مرعوق مفرط یا حرکت مفرط در هوا و فصل گرم و صوم و تقلیل غذا العاب سپنول نوشندارن معتدل کنند و عن مرطب مانند کشکاب فروج یا پخچه یا مدالشعیر و عن بادام خورند اما نائب و تطی سبب ادا بخره غلیظ است پس و قتیکه این حالت در خود بیند تدبیرش نماید چه اگر دائم شود معده و سائر اعضا ضعیف شوند و امراض کثیر پدید آیند و در رفع این هر دو کبوت حجم تقویت و تقلید عدیده

باب پنجم

در تشریح اعضا

اطبا چهار جسم بسیط را که آب و آتش باد خاک اند ارکان اجزای اولیه بدن انسان گویند و برای بدن دیگر حیوانات که کامل الخلقت بودند چهار چیز دیگر را که حرارت برودت رطوبت یبوست است کیفیات متضاده نامند و از انواع حیوانات انسان را قریب باعتدال حقیقی و از اصناف انسان مکان مزاجی که برابر دائره معدل النهار واقع اند اقرب اند باعتدال و از اعضای انسان لحم اقرب الاعتدال اند بدانکه احمر ترین اجزای انسان اول وحست پس قلب پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شریان پس ورید پس پوست و ابرد ترین اول بلغم است پس مویس عظم پس عضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمن پس جلد و اصلب ترین اول بلغم است پس خون پس سمن پس شحم پس دماغ پس نخاع پس لحم پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و اسبس ترین اول بلغم است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شریان پس ورید پس عصب پس قلب پس حس پس جلد و مزاج انسان نسبت بگرم ابرد و اطب مینا شد و حکما متفق اند که قوت عاقده در منی مرد و قوت منعقده در منی زنست **بدانکه** جسم بر دو قسمت بسیط و مرکب بسیط نیز بر دو نوع است یکی آنکه قابل تجزیه دیگر نباشد چون عناصر اربعه را بسائط سفلی گویند و آنکه قابل تجزیه باشد چون افلاک که آنها را علوی نامند و تجزیه در بسائط علوی نیست و این بسائط علوی خوانند **قول حکما** هر جسم که مرکبست ترکیب او از عناصر اربعه است و این چهار بسائط مقدم شد بر وجود مرکبات و آنچه دلالت میکند بر آنکه اصل هر مرکب عناصرست وجود مردگی بطریقه ترکیب مثلاً بدن هر حیوان که کامل الخلقت بود یعنی خیر از حشرات زمینی پیدا میشود و منی از خون و خون از غذا و هر غذا نیز یا حیوانیست یا نباتی و غذای حیوانی بنباتی منتهی میگردد و نباتات از اختلاط عناصر حاصل میشوند بدینوجه که چون آب بخاک آمیخت و هوا با او رسید و حرارت آفتاب در او اثر کرد نبات میروید و هم طریقه تحلیل مثلاً هرگاه پارچه از جسم حیوانی یا نباتی یا معدنی در قرع انبیق نمایند و آتش دهند از وی ترشی آبی بعد ازان شیره حوانی تیز بخار شده از وی دور میگردد و در ته قرع چیز خاکی مثال خاکستر میماند این دلالت میکند که اصل ترکیب آن جسم این چهار چیز بوده **بدانکه** اعضا عبارتست از اجسامی نیط که از اختلاط اخلاط حاصل میشود **قول ارسطو** اول تزد بعضی دماغ تزد بعضی اول که پیدا میشود و بعضی بر اند که چون منی مستقر شده در وی غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در وی پدید آید یکی

بجعل اول و دوم بجعل کبد سوم بجعل دماغ و چهارم بر همه متوهی شود **فائدة** تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا بسیط مطلق بود یا چون یا قابل مطلق چون لحم یا بسیط و قابل شکل کبد یا مرکب نه قابل مانند عظام دوم آنکه اعضا یا ئیس بود یا مرؤس یا خادم رئیس یا نه رئیس بود و نه مرؤس و نه خادم زیرا که اگر مبدای قوتیست که محتاج الیه است در بقای شخص یا نوع از آن رئیس گویند و رئیس بحسب بقای شخص سه است دل دماغ جگر و بحسب بقای نوع سه یا دل دماغ جگر انثیین و اگر ممد و متمم فعل عضو رئیسه است آن را خادم رئیس گویند و این خادم یا مهیی بود چون ریه و شرایین قلب یا واعصاب دماغ را و آورده کبد را و اطلیل قضیب یا و اگر نه مبدای قوت و نه ممد او بود و اگر قابل فعل رئیس باشد از مرؤس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد و نه رئیس و نه مرؤس و نه خادم چون عظام و لحم غیر حساس **بدانکه** خادم مرؤس گونه است یکی آنست که چیزی آماده کند برای قبول فعل مخدوم چون چیزی را که تعدیل حار کرده تقلب میفرستد کبد و سائر اعضای غذا می اندر دماغ را و معده می است مر کبد را و اوعیه منی مر انثیین را دوم مودی و آنست که چیزی را که مخدوم او در ان فعل کرده باشد آنرا نقل کند و سوی دیگر اعضا که قابل آن چیز اند رساند و گاهی خادم او بر هر عضوی که باو فعل عضو دیگر تمام کرده اطلاق میکنند بر این تقدیر اعضای مرؤسه را خادمه توان گفت **بدانکه** اعضای رئوسه اعضا اند که خادمی پیشه و سوی آنها قوت از اعضای ئیسه چون کلیه معده طحال ریه و مرؤس چهار است یکی آنکه رئیس باشد و خادم نبود چون دماغ و انثیین دوم آنکه رئیس و خادم باشد چون کبد که بسبب دادن قوت باعضا رئیس است و بسبب قبول قوت حیوانی از دل مرؤس بسبب خدمتی که از دماغ خادم سوم آنکه رئیس نباشد اما خادم بود چون معده گردد حال یه چهارم آنکه نه خادم بود و نه رئیس چون لحم حساس **اما** اعضای غیر رئیسه که خادم اند و نه مرؤس آن عظم عضروف لحم چربیست است چه در آنها قوت غریزیست که مر تغذیه بدان تمام میشود و از دیگر اعضا قوت طبعی و قوت نفسانی نمیرسد از دیگر حیوانی که بهره ایشان است **بدانکه** در هر عضو قوتیست غریزی که بدان مر تغذیه تمام میشود و مر ک بعضی اعضا مبادی قوت اند و باعضای دیگر قوت میدهند و این معطی گویند و بعضی غیر معطی اند و اینها اگر از عضو دیگر میگیرند قابل اند الا اخیر قابل و مر او را این قوت غیر قوت تغذیه است **بدانکه** اعضا یا بسیط است یعنی متشابه الاجزا گویند یا آلیه است یعنی مرکب یا بسیط و قسمت قطع عضروف عضب غضروف عضلة تر باط شریان ورید عصب و بعضی لحم بعضی شحم بعضی شعر ظفر زیرا نوشته پس از اعضای مفرده نه قسم اول یعنی متکون میشوند و لحم و شحم و سمین و مخ و ظفر و شعر از متفلذات **بدانکه** از تشریح بوضع و فصل و عمل باجزای بدن دست میدهد **قول اطبا** آدم عالم خرد است چه او که در شکم حضه یا بطور عالم بزرگ اند آنچه عالم بزرگ سه اند اول عقلی یعنی عرش دوم آسمانی که دو اند سیارها و ثوابت سوم عنصری که چهار است آب باد و خاک و اینها چهار اند عناصر که در ان کون و فساد و تیک و بد میشود و پس عالم خرد نیز سه اند اول سر که حضه عقلی است دوم سینه که گویا موضع اربعه عناصر است سوم شکم که مانند حضه عنصری است پس آنکه در این تیک و بد بانسان میشود **بدانکه** ماده اول بدن انسان اربعه عناصر اند و هر عنصر و تاثیر دو کیفی قوی و دیگری ضعیف مثلا آتش که در و حرارت قوی و یبوست ضعیف و در هوا رطوبت قوی و حرارت ضعیف و در آب برودت قوی و رطوبت ضعیف و در خاک یبوست قوی و برودت ضعیف و هر چهار عنصر تاثیر خود در بدن موجود پس مطابق چهار خلط در بدن هست **قول دون انتونیوس** انسان مثال عالم خرد است چه او که زیست و نیاز اشیا مرکب و موجود است همین حه اجزاء اعضای جسم انسان برای نظام بدن اوست **بدانکه** بدن انسان منقسم میشود در تنه

وشاخ از تنه یکی راس است ومحل کار خانه ارواح وحواس دوم منهور اس وآن از ابتدای نیرعنق تا زیر اضلاع باشد از پس فقار دانیه پیش قصص ومحل سیه
وقلب ومجاری نفس وغیره است سوم تجویف محل وازابتدای قصص تا انتهای عانه ودر وجگر سپرز گرده وغیره نهاده اند ما از شانها دست پا
واجزای جسم دوگونه اند یکی نرم وآن اخلاط اند وذکرش کرده شد دوم صلب واینهم دوگونه اند مفرده ومرکب وذکرش کرده شود سوای این
لیفات جزو بدن نیستند مگر جزو اعضا اند چرا که هیچ عضوی از اینها خالی نیست **فصل اول** در اعضای مفرده **نوع اول در عظم** عضو
بسیط صلب تر وجس بعضی کلان بعضی خرد وبعضی طویل بعضی قصیر بعضی مدور بعضی سطح بعضی مربع بعضی مختلف الاشکال بعضی حرکت ظاهری
دارند بعضی مخفی بعضی عدیم الحرکت بعضی ظاهر بعضی غیر ظاهر بعضی مجوف مغز دار بعضی سالم دار بعضی سمط بالکل بعضی عمیق بعضی سفید بعضی نگه
وهمه اعظم مخفی از غشای پیری او سیدا اند غیر از انسان وسمانیه مگر عظم تحف که از غشای پیری که از نبوستور است این غشا براى انتقال نیست
از اوعیه وموی بجز عظم وفع آسناد وسستی بانست در قیام وقعود وحرکات ومکنات **بدانکه** هر عظم شوائص یعنی عقی دارد که بوسیله آن اتصال
یابند با هم یا با هم شائص بر آمدگی عظم است اگر بدور بود راس واگر از پیش دقیق بود سر ویس واگر سیار یا بر یک بود شوکی گویند اما عمق بعضی کلان
وبعضی خرد وبعضی ناخذ وبعضی غیر ناخذ بعضی عمیق وبعضی سطح ناخذه را سیئوس یعنی گیرنده عظم دیگر وعمیق راحق الفخذ وعمیق تنگ ودر از نبوبا
وسولکوخوانند یکی عمق ثقیدار بود که گذرد هد عضب او عیه وموی را ودیگری مجوف که نگاه دارد مغز را **بدانکه** تجاوز عظم بدو وجه است متحرک متوقف
متحرک دوگونه است یکی بیلس که حرکت ظاهری دارد واین سه گونه است اول انارتروسس یعنی قعری عمیق باشد برای گرفتن عظم دیگر که در و
نفوذ کند دراز باشد چنانچه تجاوز عظم فخذ با عانه دوم خودوی آنست که قعری را که عظم اگیر دسطح بود چنانچه عضد با کتف سوم ملتوی آن تجاوز دو
عظم که بهم واصل گیرد بر آمدگی که گیرد بر عمق هد یگر چون تجاوز مفرق دوم متحرک حرکات وظایفه بست چون تجاوز عظم سرع با هم امامتوقف اینه چه بست یکی بیلس
وآن تجاوز دو عظم است بطور دوخت چنانچه در تحت این صادق وکاذب میباشد صادق آنکه اتصال یابد بدو نشاره که در آید تجاوز عظم بکی در قعر دیگر
چون تجاوز حجر یسین با تحف کاذب آنکه دو عظم بطور قشر ها بی آمیزند چون حجرتین با صدغین دوم ملزق دوی آنست که دو عظم بطور یک خط
وصل یابند چون عظم مهره وسینی فک سوم موضع دوی آنست که عظمی قعر عظمی دخلی یابد بطور ریخ چون دندانها در فک **بدانکه** کومیسا توآنست که دو
عظم وصل یابند با هم از چیزی واین سه گونه است یکی آنکه بوسیله گم وصل شود چون عظم درونی گوش بالکتف دوم آنکه بوسیله غشه وف بهم یابند چون دو
عظم پیش سر سوم آنکه بوسیله باط متوصل گردد چون تجاوز عانه بر اسل **قول بوعلی** عظم تسعت یکی مفصت که درون کاه آن نیست بر مفصل مثل قعر
سوم نه مفصت تمام نه چون عظم پهلو واعظام مریزه که بر پهلوی اعظام ضعیف میباشد از الواحق گویند **بدانکه** مفصل جایی گویند که دو عظم
حسب طبع از یکدیگر گذرند وآن موضع میان دو عظم میباشد مفصل سه قسمت **اول** مفصل سلس وآن آنست که یکی از دو عظم بآسانی حرکت تواند نمود
بی آنکه عظم دیگر حرکتی کند چون مفصل سع بعظم ساعد مفصل سلس دوگونه است یکی آنکه کاراکی یک عظم غائر بود وزوائد عظم دیگر دران باشد مثل مفصل فخذ دران
مفصل مغرز گویند ثانی آنکه نقره یکی غائر نباشد وزائده آن دیگر کوتاه بود مثل مفصل کتف شانه واین را مفصل سطوف مانند **دوم** مفصل موثق و
این مفصلیست که یکی از ان دو عظم تنها حرکت کردن تواند مثل دندان در آلاشه ومفصل موثق سه قسمت یکی آنکه یک عظم را زائده ودیگری نقره بود

تا آن زائده در این تفرجه دیگر باشد بسبیل استکمال مثل زائده دندان و این را مرکوز گویند ثانی آنکه هر یک از این دو عظم را وندانه و تجاریف باشد تا وندانه هر یک در فرجه آن دیگر جا گیرد چنانچه در تحت و این را مدور گویند ثالث آنکه دو عظم یکدیگر را گیرند متصل شده باشند بطول چنانچه دو قلم بالعرض چنانچه متفصل فقرات ظهر و این را ملزق نامند **سوم** مفصل عسر یعنی غیر موثق و این مفصلیست که حرکتش یکی از ان عظم بعسر باشد و مقدار آن هر حرکت اندک بود و مثال مفصلی که میان مشط و رسغ است **بدانکه** سر عظمیت بجوف ستدیر مائل بطول و در سر دو متوجه برآمده یکی از پیش و یکی از پس جهت تمکن شان عضائی که از و جانب منحدر شود و در پیرامن درست اول کلیلی و زیست قوسی که با جبهه تمرک شود و دوم سمی و زیست است که سر او بر طول و متحرکش بگیرد و این را سقوه می نیز گویند سوم لامی و زیست در پس سر شبیه بلام یونانی بر نهج صورت ﴿ و قتیکه این هر سه در یکدیگر متصل شوند این شکل پدید آید ﴿ چهارم و پنجم قشری و زیست یکی از جانب است و یکی از جانب چپ و قتیکه این هر پنج با هم اتصال یابند این صورت شبیه دکیلی (لان قشری) **بدانکه** سر کبست بهفت عظم یکی از منها شش کست و آن عظمیست محکم متصل بقاعده سر تنزله سطح و مرکز و رنگ اعلی و او در میان کتفان بمنزله قاعده است الذا اعظم و متدی و قاعده دماغ نیز گویند دیگر خاصه تجویف از آن اول عظم جبه و این بمقدار است در صلابت و لین و شبیه است بنصف دائره دوم عظم پس سه و این محکم و کثیر الاضلاع است و طرف زیرین آن قاعده تجویف گویند سوم و چهارم و عظم اذنکه بطرف راست و چپ سری باشند و اینها را بسبب محکمی چیزیان گویند و هر یک را سه جزو است یکی جای صماخ و این را جزو صماخی گویند و این در غایت محکمی میباشد و یکی دیگر پیش این جزو صماخی که پیوسته است بجبه و آن اصوغ خوانند و این چنان محکم نباشد و یکی جزو دیگر محکمست که بعد از جزو صماخیست و آنرا قلابی گویند جهت آنکه دوسوی بالا پنجه عظمیست که آلاشه زیرین آنگاه میدارد و فروختیدن چشم و شش مجوفست و این و عظم بالائین قعب است و ایشان را یافوخ گویند و قعب را جوف و جوف را عجز یک **اما عظم اعلی** و کبست بسیار و عظم سنگ و جبه و سر گوش و چشم است که یکیه گیرند تصال دارند و متصل آنرا ذقن گویند و این متصل محکم است **اما الف** کبست و عظم شلث است و دو زاویه این دو عظم از جانب بالای هم رسیده و از جانب زیر یکدیگر گیرند متفرق گشته اند طرف زیرین این دو عظم و غضروف متصل شده بطول و عرض فرو آمده تا لب بالا و میان این و غضروف غدد فی دیگر ست بمقدار استقامت که آن را دو تسم کنند **اما الف اسفل** مرکبست بدو عظم و دو نکیر سبی و دو دندان مرکوز اندشانزده و اعلی شانزده و اسفل و دندان پیشین را انثیان و دو دیگر طرفین را ضاحکان گویند این هر چهار پس تیز سر بوند تا بآنها قطع اشیا نمایند و دو دیگر گیر و آنرا ناب نامند و اینها را پنج سطح و غلیظ و مربا یک باشد تا بآن اشیا را توان شکست و پنج پنج گرد و آنرا اضراس و دندان کرسی خوانند و اضراس نوقانی را شیعه ضرس تحتانی را دو شعبه بلکی یک شعبه باشد که در نکیر مکنزا دهین و چه در فک اعلی و دندان در اصل عیر انگمر و عصب بینا هست تا که بدانسبب حس و جع معلوم شود **قول دوم** ان **عظم** عظم جبه هشت اندشش خاص و دو مشترک اول از اخاص جبه است صلب تر از همه عیر از تحدوده تکلش قدمی تمام ذنبه دون او اهمول از دون و جانب بالا از عجز تین بوساطت کلیلی و بجانبین از زوند بوساطت شان متدی و به تحت از عظم چهره بوساطت شان تر از سه سال آید پنج دارد و چهار شوخص دارد و دو زاویه کلان از بنده دو و بزاویه خرد از بنه متعلق اند که نصف بلندی از بنه سازند و دو ثقب یک بهر یکی خود دارد جهت گذ عصب و در وسط خود ثقبی دیگر بالای شوخص و چهار نقره دارد و جانب بیرون جهت بلند

ارنبه و دو در درون جهت گرفتن زوائد حلقه الندی و ماغی و دو سنبوس دارد و آن جانب ایرد است که در میان آنها جسم غدد یست و دوم از خاص قحفی و
شلت و صلب تر از همه مقعر از اندرون محدب به بیرون خرد تر از عظم جبهه و بجانب عقب سرست و بصد غین و مجرتین بوساطت شان لامی
و بوتد بوساطت شان و تدی پیوسته و دو زوائد کلان دارد جهت گرفتن فقره اولین عنق و نقره خود و دو ثقب مشترک صدغین و ارد جهت گذر
عصب و عرق یک بهر پهلو و پنج ثقب خاص دارد یکی کلان جهت گذر مغز از سینال و دو جهت گذر عصب متحرکه زیان و دو جهت گذر شریان
و دو نقره دارد اندرونی جهت اتصال بماغ سوم و چهارم از خاص مجرتین اندو دقیق تر و ملائم و عریض و مرمج محلش جانبین داس و بوساطت شان
سهمی باهم آمیخته اند و بجبهه بوساطت شان اکلیلی و بصد غین بوساطت شان کاذب پیوسته و بوساطت شان لامی آمیخته منطع بیرونی او صاف
و درونی منقش از صدمه شریان و در موضع توصل اکلیلی یا سهمی تارک طفل نوزائیده نرم میباشد و حرکت ضربه شریان آنجا می بیشود و حراکه مجرتین
بنوعی استخوان نشده امیخته و شوا خاص عظام صدغین جانب بالای و کروی و دقیق حسی بقشری جانب پائین سمی بصد غین و همواره تکه بیرانی
نیاید محلش بجانبین زیر سرست بالا از مجرتین بوساطت شان کاذب و بعقب از قحده و بوساطت شان لامی و زیر و پیش از قدد بوساطت شان
و تدی آمیزند و دو زاویه کلان درونی دارد یک بهر عظم و در سینا قعر عظم و درونی گوش نهان بیشود و نه و ائد بیرونی دارد کاذبان و عظم کلان
آمیخته گوشه استخوانی سازد و سه ثقب درونی و اند و مشترک یکی بوتد جهت گذر عرق جوکولار دو مقعده جهت گذر کاروتید و عصب انتر کوستال
سوم خاص جهت گذر عصب اودیتو ریو و چهار ثقب بیرونی دارد یکی مشترک بچهره دو م خاص که از گوش مرونی ست سوم میان و زائد جهت گذر
عصب چهارم مترادف و نقره اندرونی دو اند جهت گرفتن قاعده دماغی و دو نقره بیرونی دارد جهت تجاوز فک اسفل و هر صدغ یک
سنبوس دارد که در وسط او عظم خرد گوش درونی اند اولین از عظم مجسم و بطرف صدغین دقیق و متوسط در لیست و صلابت
و بهمه جسم سر پیوسته و چهار زوائد کلان درونی دارد برای مقام غدد پینو تیار یا و دو زوائد بیرونی دارد و دو ثقب مشترک صدغ دارد جهت گذر
عرق جوکولار دو دوازده ثقب خاص دارد شش بهر جانب جهت گذر اوعیه با و سه نقره دارد یکی درونی و دو بیرونی دو م از عظم مشترک سی با شش
زیر جبهه و خرد از عظم جبهه است و قعر پنی را پر میکند بقحف و و تد آمیز د جانب بالائی او سامدار و پائین او منقسم بیشود بدو منخر و از جانبین او نبه
سازد و آنجا ثقبی دارد جهت گذر عصب و باندرون زائد کی کلان دارد که از غشای ماغی آمیزد و منقسم میاز دهر دو زوائد حلقه الندی را و گذر
و عصب شامه را اما عظم چهره دو فک اند یکی اعلی که از گوشه چشم تا انسان بالائیست و دو م فک اسفل که از انسان پائین عظم ترکیب یافته
فک اعلی و انسان متحرکست بگاه فک اسفل که بفک اعلی می آمیزد بقوت جهت منفع اشیا فک اعلی یازده عظم دارد پنج بهر طرف یکی در وسط دو و لین
دقیق و خرد و مخروطی و بلندی الف از انست و از بالا بجبهه آمیخته از بیرون صاف و از درون زیر نها هموار و انفروف الف پیوسته دو دو دی خرد
از همه و دقیق بطور تشر ماهی و جانبین درون او نبه اند و ثقبی دارند متصل بالف که از انجا عطوبتی رسد و سومی کلان تر و مجسم و مثلث و بجبهه
دو تد و صدغ پیوسته و سه شوا خاص دارد و چهار می عریض استخوانی و باجبه دو تد آمیز د و شانزده نقره دارد جهت گرفتن اسنان دو پنجمی
مربع و صلب تر و فک را عمیق تر سازند و هر یک نقبی دارد عظم یازدهمی که فرد است صلب و خرد و در وسط فک است و ناو تد و غیره آمیخته

قعر بینی را درد و منخر تقسیم میکند و در هموار و راست مثل تاج خروس است فک اسفل و اصل مرکب بدو عظم است و بعد سن هفت سال یک عظم گردد سخت و مضبوط و مثلث از بیرون صاف و از درون و پائین ناهموار و زائد الا بعد نفیس آمیخته و چهار شو خس بالا دارد و دو شو خس پائین که پیش است و دو بعقب و دو ثقب اندرون قریب گوشیست ضل و عیه یا برای دندان دارد و دو ثقب بیرون و سط و پیش خود برای گذ عصب دارد و شانزده نقره جهت دخل سنان دارد اسنان سی و دو اند شانزده بهر فک معد از جمله تا مانع ضغ و کسر اشیا نشود و دندان ابطو نا خن می فزایند همه عمر بسبب ضرورت فعل آنها که فرسوده میشوند بسبب مضغ اشیا برای همین او عیه غذا می انسان کالنست و آفات برآمدگی دندان مختلف است بعضی اطفال با دندان پیدا میشوند و بعضی بعد یکماه و اکثر در ماه هفتم و هشتم و بعضی بعد یکسال از ولادت برآرند تا هژده یکبارگی برآیند و منقسم اند بر باعیتان و ناب و انضرس باعیتان هشت اند چهار بهر فک مصاب از بیرون معد از درون یک بیخ دارند و باسا می برآیند تابان چهار اند و بهر فک جانبین را عیتان صلب تر و مجسم و قوسی و بیخ اینها قوسی بود و بعضی دو بیخ دارند انضرس بیست اند ده بهر فک و بیخ بهر جانب صلب کلان عریض و آنها که قریب تابان هستند خرد اند و بیخ اینها مستدیر و بود برای ضغ بوطی و قوت و و فک اسفل بیخ اینها دو تا سر دارد و دو فک اعلی سه تا بهمه سر عظم گوش دو نی که آخرین از راس است محاذی بالای حنجره و مرکبست بسه عظم کلان و سیان و باقی مدد بدین شکل ۸۸ تا اینجا بهم عظم راس شصت میشود و هجده هشت در فک اعلی یازده و در فک اسفل دو و در بهر دو گوش شش دندان سی دو **اما عنق** مرکب از نهضت عظم است که فقرات عنق گویند بعدد آن دوازده فقره نظم و بیست چهار اضلاع از طرفین در و مرکوبست بعدد آن پنج فقره قطن بعد از و سه فقره مجوز بین آن سه فقره حصص است **اما** فقره عبارت از عظمیست که سیانش ثقب میباشد تا شجاع در وی آید و هر فقره را زوائد بست که بعضی از آن زوائد مفصلیه بهست فقره فقره دیگر فرو د آید و بعضی از آن بگذرد زوائد واقعه فقره فقره اند آن مانده و اتصل عظمی چنانند عریض که بطول فقرات واقع اند و این زوائد واقعه بعضی که بجانب پشت وضع اند آن را شوک و سناس گویند و بعضی دیگر از بین زوائد که بجانب بین موضوع اند آن را اجنحه ضاعفه نامند و هر فقره را اشتباهی باشد از جنبین که کمان عصب و عروق اند اما فقره اول عنق را اجنحه نمی باشد و شش دیگر سناس و اجنحه می بود و عظم سناس فقره دوم خرد و پاشند و اجنحه او منشعب و گسترده و اما هر فقره فقرات ظهر را یک سنه و دو جناحست مگر فقره دوازدهمی را اجنحه نمی بود **اما مترقوه** دو عظمست هر یک از ایشان را زو جانب بالای قص میباشد و پیش قص از طرف بناحیه کتف اتصال دارد **اما سیه** هفت عظمست که عظام قص گویند و آن هفت غضه و فی اند که متصل اند بیکدیگر بفاصل موثق و اضلاع با پنج طرف پیش قص پیوسته میباشند و غضه و فی عریض که سر او سته پر میباشد متصل میگردد از طرف زیرین قص محاذی ثم معده و آنرا خنجری گویند و اعظام قص اول و سین پس هم پیوسته میشوند بخلاف دیگر اعظام که از ان عجم پس سین می پیوشند و سیمه حصاقیلست بسبب اضلاع که دوازده سوی است و دوازده سوی چپ و اقع اند ترقوه با معده مانند دیوار **اما اضلاع** بیست چهار اند شکلش قوسی و مشتمل بر بعض اعضای غذا پیرا نده را صدری اصلی نیز گویند و اینها متصل اند بسینه از سر عظم هفت و اینها از جانب پشت بهفت فقره بالای ظهر پیوسته میباشند و از انجا منحدر شده بجانب اسفل فرود می آیند بعده منعطف گشته بفوق میل مینمایند و متصل میگردند قص و ده اضلاع دیگر را عظام خلف و اضلاع رو زو غیر اصلی گویند و این خود اند و متصل بهیچ فقرات باقی پشت

وسیان سرهای ایشان بظم متصل نشده **اما عانه** مرکبست بدو عظم از طرفین بهم متصل بمفصلی محکم و آن را پیهار جزو ست قدام **اعظم** عانه تلف را **عظم اورک** طرف دشتی اعاکره جزو اسفل انسی احق **اورک** گویند چراکه درین عظم فقره کشاده ست که در وسی سرورک در می آید **اما صلب** منقسم بچهار جزو ست اول ارقبه دوم مراز سوم راحقو چهارم اعیز گویند و عجز را دو جزو ده اشته یکی را **عظم خاصه** عانه گفته دوم **عجز عصعص** نامیده و این چهار جزو مؤلف اند بفقرات **قول دون انتونیو** عظم تند ابتدای آنها از فقره اولین عنق و انتهای تا فقره آخرین عصعص ست دو رستی تجاوز اینها از رباط عصبی بود که متصل از فقره اول تا عظم عجز ست و پنج ضلع منقسم اند یعنی عنق صدر قطن عجز عصعص و همه فقار پنج چیز عام دارند اول جسم خود را پیش کردمی مساوی دارند دوم ثقبی مساوی مثل نی برای گذر نخاع و دارند سوم هفت وائد کلان و دارند چهار نگون از انها دو بالا دو و دو بپایین و دو کیج بجانبین و یک در وسط جانب پس و خار دارند پنجم هر یک پنج زوائد خرد دارند از انها دو جسم خود یکی بالا و یکی بپایین و دو در راه زوائد کلان کیوبکی در آخر خار دار پنجم همه فقرات در پهلوی خود ثقبی دارند جهت گذر عصب مگر هر فقره ثقب ثابت ندارد و بلکه نصف ثقب در یکی و نصف در دیگری که از وصل دو فقره یک ثقب ثابت حاصل شود جهت گذر عصب **اما فقار عنق** هفت اند خرد از فقرات صدر و قویتر اند و پنج چیز خاص دارند یکی دو زوائد کلان در بلندی جسم خود بجانبین جهت گرفتن فقار بالائی دوم انپیش مسطح سوم زوائد کلان حاطفه ثقب احرت گذر شریان دارند چهارم حاطفه خار دار و مقعر دارند تا بوجه احسن عضلات را گیرند پنجم خار داره براستی نزول کنند مگر بپایین مائل شده **اما فقره** اولین که برای آسیخته ست خار دار نیست اگر خار دار بود ی ایذا العضلات تحرکه راس سیدی **اما فقار** صدر که فقار نظر نیز گویند دوازده اند متصله باضلاع کلان تر از فقار عنق و خرد از فقار قطن و زوائد خار دار مائل جهت دارند و حاطفه کلان جهت آسیختن اضلاع بوجه بهتر **اما فقار** پنج اند بعد فقرات نظیر کلان تر از فقرات صدر و بمضبوطی تمام اتصال دارند و زوائد حاطفه دراز تر و قویتر صرف اولین ست و پنجمی خرد تر و زوائد دو فقار بالای مضاعف اند خار دار و صلب تر و بجسم وعریضتر **اما عظم عجز** جهت مضبوطی فقار ست مثلث یک گوشه و جانب تحت از دو فقره متصل و از بیرون محدب و ناهموار تا فقره آخرین مثل فقرات قطن آمیخته و بعظم عصعص و عظم عانه بوسیله غضروف آمیخته جانب بالای او دو زوائد دارد و برای گرفتن فقره آخرین و دو زوائد خرد بپایین دارد و برای آمیختن بعصعص از جانبین خمش تر ست و این پنج باره است و هر پاره بشکل فقره و بحرکت از فقره بالا تا بفقره پایین خرد تر و با غضروف پیوسته که در کهولت سخت تر شل عظم سیگردد و تا اینجا ثقب مسدود لاست و ثقبها که از وی عصب برآمده اند بطرف پیش و پس ست و چپ و راست مانند فقار نیستند و ثقبهای پیشین بسبب تقبها پسین کلان اند و زوائد حاطفه خرد تر بعضی نوشته که فقره عجز سه اند و مفاصل ایشان ثابت و عجز را بقطن بمنزل قاعده صلبت **اما عصعص** سه عظمست اولین کلان و بوساطت غضروف بفقره عجز پیوسته دومی خرد سومی خرد تر و غضروفی خرد تر آمیخته و بپیش برای خوبی قعود مائل اند **اما عظم قص** بطرف پیش میان سینه و اضلاع بدو پیوسته محدب از بیرون و طفولیت غضروفی و در کهولت عظمی و در وسط دو شش متوسط و غضروفیت و عظمیت و اینها سه اند اسفنجی و کدر نسبت دیگر اعظام اولین عریض تر و جسم از طرف بالا و در وسط خود قعری دارد جهت گرفتن ترقوه و در وسط او ثقب ست برای حنجره و از جانبین بلند ست دومی تنگتر و دراز تر و در پهلوی او پنج قعر برای پنج غضروف اضلاعی اند سومی خرد تر از همه و

و در غضروف انیفورمی درآمده و در وسط خود ثقب دارد جهت اوعیه مذی **اما اضلاع** جسم خاص اینها استخوانیست مگر زیر پیش نزدیک غضروفیست جسم پیشینی شکلش سر خالی بطرف عضده و در کودکان خرد تر نسبت بزنان باشد **اما عانه** و عظم اندیک بهر جانب معوف استهاء زیر پهلوی تند و از ثقب بظم عجز و از پیش اهم و از جانبین بنخذ آمیخته و از سه عظم بگیر مشترک شده و آن خاصره و اسکیون پوشیده اند و تا دوازده سال نرم شکل غضروف بوده و کودک عظم گیرد و عظم خاصره عریض تر و بلند تر از سر دو و با عجز آمیخته شکلش هلالی و دو سر دارد و در درونی مقعر بیرونی محدب مستی بظم و رک و از پائین قعری دارد که میگیرد فخذ را اسکیون بالا قعریست مسمی بحق الفخذ که میگیرد حق الفخذ را و پائین دو زوائد کلان اند یکی بعقب مستی بشوک و دیگری بپیش قطوع جهت گذر رباط و عضله و به مثل ثقبتی کلان بضیی است یک بهر پهلو عظم پوبس ثقبتی کلان بضیی دارد پس بوسیله غضروف آمیزد و بطرف بالا فقری دارد جهت گذر اوعیه حل و اعقب از انتهای خود درست سازد حق الفخذ را بطرف عظم تنه تا بجائیکه شصت و هفت شدند فقار عنج هفت فقار صدر دوازده فقار قطن پنج عظم عجز عظم عصعص سی عظم قص سه اضلاع بیست چهار عظم ترقوه دو عظم عانه شش **بدانکه** ترکیبت آرکتف عضد که متصل بدوست ساعد دو زائد سلخ و شط و اصابع **اما کتف** یعنی شانه حق سبحانه تعالی این عظم را بجای سپر سوی پشت برای حفاظت دل آفرید چیرا که جسم عقب بدن نیتواند عظمیت مشهور دوران طرف او که پهلوی سر عظم عضد است کاویست که خائنیست و در و زائده مدوره سر عضدی در آید و در کتف دو زائد میباشند یکی بطرف بالا و پشت و قعست و یکی بطرف زیر و درون تا عضد را نگاه دارد از انکه بالا نرود و پائین نیاید و زائد اول را خرم و منقار غراب گویند و دیگری را حاجز و غیر کتف نامند **اما عضد** عظمیست بزرگ مستدیر که محدب از جانب وحشی و مقعر از طرف انسی است و جانب بالای او متصل است بکتف بمفصل سلس و چون این مفصل نرم میباشد طبع چهار رباط اینجا لازم دانسته تا عضد را نگاه دارند از انخلاع و طرف زیرین عضد را دو زوائد است خرد تر بجانب وحشی کلان تر بطرف انسی **اما ساعد** مرکبست بدو عظم که ملاصق بیکدیگرند در طول و این هر دو را نداز ان گویند باعلی و اسفل و میان ایشان دقیق و دو طرف اینها غلیظ میبود و مستطیل مائل باستدارت بیضا زند اسفل غلیظ تر و مستقیم میباشد تا قبول نور نماید و بسبب استقامت حرکت انبساط و انقباض حاصل آید و زند اعلی معوجست تا بسبب کجی حرکت التواء و انطباع وجود گیرد **اما رسغ** هشت عظم اند صلب بصمت مختلف الاشکال در دو صف متصل بیکدیگر واقع شده بدین وجه که یک صف مجاور ساعد واقع هشت و یک صف بهلوی شط صف اول چهار عظم است و سرهای ایشان که بجانب ساعد است بار یک بهم جمع شده اند و طرف دیگر او کشاده باشد نصف دوم چهار عظم دارد و اطراف این هر چهار نقره کاوکی دارد و رسغ را با ساعد دو مفصل است یکی گیرد از این سر و ست منبسط و منقبض میگردد و در صغیر از یک سنگ بزرگ می افتد و بر قفا میرود **اما مشط** چهار عظم اند مقعر از طرف درون و متوسط میان اعظم رسغ

و اعظام اصابع غیر از ابهام و هر یک از این اعظام مشتمل بر دو مفصلست یکی آنکه زائده هر یکی در نقره عظم سفلی رمی آید دوم آنکه زائده هر یکی در نقره اصابع می آید و این مفاصل سدد و موثق میباشند تا شدت نشوند **اما اصابع** اعظام اصابع را سلامیات گویند و هر یک از سلامیات هستند مگر یک بیرون آنها محدب و باطن مقعر و قواعد ایشان پهن تر میباشد از سرهای ایشان و این سلامیات بعضی متصل میباشند بمفاصل بیضوی که زائده سلامی اول در سلامی دوم و زائده سلامی دوم در سوم می آید و میان مفاصل ایشان رباطهای عظم انه تا متوقی که در مفصل باشد برگردد و این رباطها را سمسانیه گویند ابهام متصل است بزند اعلی قریب سنع و باقی چهار بشسط پیوسته اند و باطن کف مقعر واقع شده تا احتجام و احسام سیزده و اشیای متراقبه ضبط کند اصابع اولین از ابهام و دومی را سبابه سوم را وسطی چهارمی را بنصر خنصر گویند **امام فق** عبارتست از جمیع مفاصل زند اعلی و زند اسفل ساعد نسبت بعضد **قول دون انتونیو** اول ذکر کف کرده میشود چرا که دست ببدن بوساطت اوست **کتف** موضع او سوی پشت فوق اضلاع بالائی یکی بهر طرف از قفره تحتی صدر تا قفره تحتی صدر حسبش و فیق زوائدش مخسم شکل مثلث دوگوشه او بقفار و سوی جانب بیرون از بیرون محدب از درون مقعر و بعضد و ترقوه و فقار و بضلاع آمیزد و در قعر سه عظم عضد را گیرد و زوائدی دارد بسوی بشوک که از زیر تا گوشه بیرونی آید و انتهای این زائد را اخرم گویند با گوشه عضد و ترقوه باین آمیخته است **عضد** عظیمست کلان تر از همه اعظام دست تا بالا کتف و از زیر بزند اعلی و زند اسفل آمیزد و در آخر خود زوائدی دارد که در زند اسفل داخل شود و برای حرکت مرفق و بیرونی و درون عظیمست طویل نیک مدور محجوف پر از مغز مائل بکجی و در وسط از خطیست بنهان و سمت بالائی او جسیم و منفتحی و تقبیت تا نصف عظم جهت گذر رباط و پائین او تنگ تر است و سه زوائد و دو مقعر دارد **ساعد** دو عظم است یکی زند اعلی از بالا عریض تر و مجسم و پائین کمتر میشود تا آنجا که سرش تنگ و مدور است و دو زوائد دارد یکی پائین تر بهلوی بیرونی که داخل قعر زند اسفل شود دومی بعظم سنع آمیزد و وسط او جداست از زند اسفل سکلش مثلث و بالا دو زوائد دارد یکی پیشین خرد که داخل قعر عضد است و دومی پسین طویل تر که در قعر بیرونی خود داخلست تا گاه دارد عضد را از پس رفتن و دو قعر دارد یکی کلان که در عضد داخلست و دوم خرد طرف بیرون که سر زند اسفل را گیرد و دوم زند اسفل از بالا عریض تر سرش مدور همان و مقعر و بگیرد زوائد بیرونی عضد را در پهلوی خود و پائین زوائدی را دارد که داخل قعر زند اعلی شود طرف پائین ناهموار تر و مجسم تر و دو قعر دارد یکی کلان تر بین که هر دو عظم اولین سنع را گیرد و دوم خرد که پهلوی زند اعلی را گیرد و آخرین زوائد سمت بیرونی زوائدی دارد تا دو بغل گیرد و اعظام سنع را تنخع نگرده **رسنع** مرکبست از شسط و اصابع و آن هشت عظم اند خرد مدور محدب از بیرون مقعر و ناهموار از درون و در دو صف واقع اند صف اولین چهار عظم دارد و دو کلان که داخل قعر زند اسفل شوند سوم داخل قعر زند اعلی گردد و چهارم خرد تر از طرف درون و ست بالائی این هر سه ست صف دوم نیز چهار عظم دارد اولین ابهام را و دو دیگر و عظم اولین و دومی شسط را چهارمی در دو قعر خود دو عظم باقی شسط را نگاه دارد و اعظام بسطور باهم بسبب تباین و اتصال باط آنقدر رضیو طانکه همه یک عظم معلوم میشوند شسط چهار عظم دارد یکی طویل و قیق محوف و از جانب وحشی محدب از انسی تفرو از وسط تنگ و انگه زیر سبابه ست طویل و مجسم تر و باقی هر سه از این کمتر و سرهای ایشان بر سنع پیوسته بوسیله باط و مجسم اند و سرهای پائین که با صابع آمیخته بار یکتر است و در صف اولین اصابع داخل **اصابع** پنج اند و هر یک از این مرکب بسه عظم که جمله پانزده شدند و در سه صف نهاده اند صف اولین کلان از

دومی دومی کلان از سوی سرهای اینها که زیر ناخنست قوسی محدب زیرین مقعر زیرون و چهار عظم صف اولین هر چهار عظم مشط اگر دو پنجم عظم صف اولین کز اینها است عظم رسغ اگر چه تا اینجا جمله عظم دست شصت و دو شدند در کف دو دو عضد دو دو زند اعلی و دو دو زند اسفل و دو دو رسغ شانزده در پشت پشت و در اصابع سی **باد انگه یا** مرکبست از فخذ و ساق و عقب و کعب و عظم اخمص و رسغ و مشط و اصابع **اما فخذ** بزرگترین اعظام است و در حق الفخذ مرکوز و متصل طرف اعلی او متصل است بطرف وحشی طرف اسفل او متصل است بجانب انسی و از جانب پشت محدب و از پیش مقعر و آن را دو سر است یکی بالا که مستدیر است و در حق الفخذ در آمده دو سر زیرین او دو زوائد دارد که متصل اند بآن تمام شود **اما ساق** موافق بدو عظمست که بیکدیگر ملتصق اند دطول دو این دو یکی کلانتر است و واقع جانب انسی آنرا قصبه کبری گویند دوم خرد و واقع جانب انسی و آنرا قصبه صغری نامند متصل رکبه الا آنکه دو زائد عظم فخذ در دو نقره عظم قصبه کبری می آیند و چون این متصل سلس است جهت مفرد است حکما بالای اعظمی غضروفی واقع گشته که آنرا چشمک انوی وضعه نامند **اما عقب** عظیمست کلان محکم مستدیر اگرچه مثلث مینماید **اما کعب** عظمیست که واقع شده است بالای عظم عقب و زیر ساق و دو طرف هر دو قصبه ساق کعب احاطه کرده و دو طرف کعب در دو نقره عقب و آمده و کعب او دو زائد نوقانیست که انسی آن در حفره قصبه کبری و وحشی او در حفره قصبه صغری در آمده **اما عظم اخمص** که عظم وسطی نیز گویند چراکه شابه کشتی است و در تحدب و تقعر عظمیست متقعر از زیر محدب از بالا و پیوسته است بمقدم کعب و قدامست بالای عقب و در وسطی دو نقره است که دو زوائد عقب در ایشان می آیند **اما رسغ** چهار عظم اند سه از ایشان بر صف راست واقع اند که یک طرف اینها بعظم وسطی پیوسته و طرف دیگر متصل است بسه عظم مشط از طرف انسی عظم چهارمی و قعست بجانب وحشی از پهلوی خنصر یعنی اصبع خرد **اما مشط** مؤلف است از پنج عظم که یک طرف ایشان متصلست برسغ و طرف دیگر پیوسته است بپنج اصابع **اما اصابع** بهمه مؤلفست از سه عظم سلامی غیر ابهام که دو عظم دارد **قول دون انتونیو** پانصد است در فخذ و ساق و قدم **فخذ** یک عظم مضبوط و دراز تر از همه عظم جسم است صاف مدور و محدب از پیش مقعر از پس و از درون خشن و محجوب پر از منفذ ریز و مدور پوشیده از یک زائد خرد و غضروف نازک داخل قعر عظم بگذرد و در وسط او نقره جهت رسیدن باطن ادرست دارند پیدا شوند تنگ چه اگر راست بودی پایها بیفتادی و بهیئت خود دمی از خانه بیرون دو زائد دیگر یکی کلان که بلندتر و بجانب بیرون است و دیگری خرد که زیر تر و جانب درونست برآمده و دو زوائد دیگر کلان بطرف پایین دارد که در رو قعه قصبه الکبری داخل شوند و میان خود قعری دارد که زوائد قصبه الکبری اگر دو پیش هر دو زوائد نقره خرد دارد که بران طیار شود و عین الرکبه این همه نجاوز از غضروف و ماده غلیظ تر برای آسانی حرکت مستور اند **رکبه** عظمیست مدور که بر تجاویف فخذ و قصبه الکبری نهاده شده است بشکل مدسی چراکه هوطا الجسم تر بیرون است از کنارهای خود و قیمت است از رباط چهار مضلع که دارد یکی پیش از دو جهت فخذ و یکی تجاوز ساق و عظم اند قصبه کبری و قصبه صغری قصبه کبری از تر و مجسم تر است و بر بالا متعلق بطرف درون پیش جهل و سه پهلو دارد و بطرف بالائی زوائد خرد و مجسم است با دو قعر در وسطش زوائد کلانست که فخذ سازنده و طرف پایین او زوائد خود دست با دو قعر خرد و در وسط زوائدی دیگر دارد که سازنده عظم قدم و پهلوی اندرون زوائدی کلان دارد که کعب انسی گویند و بطرف بیرون قعری دارد که گیرد قصبه صغری را قصبه صغری بنسبت کبری قیمتی است اسمعلی بقصبه کبری آمیخته و از طرف اسفل و طرف بالائی او مدور که بر کپه سر جسم او ناهموار مثلث و بطرف زیر زوائدی کلان دارد مسمی بکعب وحشی که نسبت کعب انسی خرد بهیئت **قدم** منقسم است در رسغ و مشط

واصابع **رسغ** یعنی گلوی پا مرکبست از نهفت عظم عظم اولین براسی مضبوطی یا شش پهلو دار دراز بالا و اضلاع و تقصیه کبری آمیخته و از پائین ناهموار و از جانبین داخل کعب شود دوم که پس پاست کلان تر و مسامدار و پهلوی مروحی قعری دارد جهت گذار و عیه با واز بیرون ناهموار سومی از پیش جوز سه زوائد دار و چهار مربع و پنجمی عظم شط آمیخته و سته عظم مابقی که یکی کلان دومی خرد سومی خرد تر است بعظم شط آمیخته و همه با بوسیک عضد و ربا طچنان پیوسته اند که یک عظم مموس میشود **شط** مرکبست از پنج عظم مضبوط و طویل و دقیق و نحو و من پیرا زمغز و سرهای ایشها با هم آمیخته و از وسط جدا و از بالا معدب و از پائین مقعر و از پیش سر آنها در قعر اولین با صابع داخل میشود **اصابع** چهارده عظم دانه به اصابع سته عظم دارد مگر ابهام که دو عظم دارد و چه اگر عظم سومی او بسبب عدم حرکت در شط محسوب کرده شد باقی هر اصبع زاد و تجاوز و غیره با صابع دست قیاس کنند **سمسمانیه** اعظام دوازده دو رتجاوز های رسغ دست و پا بیاشند و عدد آنها در هر دست دوازده و همین قدر در پا و جهت درستی تجاوز و رها ی ربا طهای عضلیه بکار آیند جمله عظم پا با انضمام سمسمانیه یکصد و هشت شدند در نقد و در رکبه و در تقصیه کبری دو دو در تقصیه صغری ده و در رسغ چهار ده در شط ده و در اصابع بیست هشت سمسمانیه چهل هشت پس همه عظام بدن مع سمسمانیه و صد و نود و هفت محسوب شدند **بدانکه** در وقت متصله عظم جبه خاص و مشترک اند خاص آنکه صرف قعف تو سل دارند و این کاذب و صادق می باشد صادق آنکه عظام بطور تحاریر فشاره و صیل باشند و این اند یکی اکلیلی که از صدغ تا صدغ دومی سیده جبه را بجبین وصل دارد دوم سهمی که در سط طول سهرست تو صل جبین را و ست عم لامی که عصه سهست تو صل قحفه یا جبین نیست کاذبه اتصال جبهتین بصدغین از دانست مشترک که مابین جبه و جبهه باشد **نوع دوم در غضروف** جسمیست شبیه بعظم اما از موزنت و منطقت شود و خلاف عظم نفوذ و منع اصطکاک عظمی بتدریج ترکیب اعضای صلبه مایینه و قائم مقام عظم هست و غضروفی که عظم نباشد **قول ون تنوعه** مثلیست بسیط عدیم الحس شبا بعظم لیکن کثیر الصلابت بدانکه بدا عظام در اصل غضروف باشند پس عظم میشود بعضی بسرعت بعضی بتوقف حسب ضرورت بر وقت معهود بتفاوت مراتب سن و باقی غضروف بحال خود میماند و چند قسم اند بعضی کروی سطح بعضی قوسی چون حنجره و بینی قیاس بهر یک نامی دارد و وجه مشابهت بهر چیز و بعضی اعظم و بعضی اغشا پیوسته اند و نفع آنها مختلف است انگه گوشه عظم پیوسته اند برای آسانی حرکت عضلها المدخل و بعضی صاف تر دارند و بعضی برای پوشش و حفاظت اجزای که عضلها و متعلق اند و بعضی برای کشاده و داشتن مجری **نوع سوم رشریان و ورید** شریان عروق تمرک باشد قلوق ازالیف و عصب و از بطن اوسر قلب ستیکی خرد و یکی بزرگ رود حرکت انبساط و انقباض تا اوست نفع و اتصال روح حیوانیست در جمیع بدن **قول بوعلی** عضویست مجوف تا روح در وی آید و باعضا رسد و تبخیر طبیعی شود برای دفع بخار دخانی و منقبض میگردد تا روح راحت اید خرد را شریان وریدی گویند منبت او و اجزای دست و دو شاخ اکبر از خارج بدرون آمده و این شریان وریدی گویند و بریه می آید و منقسم با ستام کثیر میگردد و جهت وصول غذا بریه و استنشاق نسیم و این شریان یک طبقه دارد تا اخت با تندر و فربه و اری انبساط و انقباض بزرگ الاولیطی گویند و این دو طبقه دارد طبقه درونی نسبت بطبقه برونی صلب و محکم تر هست و بر مخرج او سه غشا صلبه با ستظار در دون بخارج آمده دو شعبه از وی متفرع میشوند شعبه که خرد است بتجاویف ایمن قلب آمده در وی متفرق میگردد و شعبه دوم برگرده قلب میگردد و در اجزای متفرق میشود و انچه غیر از این دو شعبه باقی میماند منقسم بدو قسم میگردد یکی از این منحدر میشود و فرومی آید و این را شریان نازل گویند و از شریان

کثیر منشعب میگردند و این قسم نزدیکتر میباشد بقسم دیگر چه اعضا که زیر دل میباشد نزدیکتر می ایند از بالای قسم دیگر صاعد منشعب و بالا می آید و این را شریان صاعد گویند و این هم منقسم بدو قسم میشود اکبر و اصغر اکبر آن بجانب چپ است می آید و از انجا بجانب راست تا بتوسه سر میرود و اینجا منقسم بسه قسم میگردد و قسم عظیم او بدو جانب دو دو اج می آید و اینها را سباتین نامند نزدیک دو اج حرکت اینها محسوس میگردد و قدری ازین در جوف قعف می آید قسم سوم در قعر و اضلاع و فقرات شش گانه بالای عنق متفرق میگردد و مکبب اعضای سر و دست میرود و اصغر او نزدیک دو مسیل کرده تا بناحیه ابط و زیر بغل چپ میرود و در اعضای جانب چپ برو قسم سوم اکبر متفرق میگردد **قول دون انتونیوا** وعیه ایست مثل نی تنها و کلان مجسم پس شاخهای کلان از تنه پیدا شوند و ازین شاخها شاخهای خرد بر آیند و از شاخهای خرد ریشه کثیر پیدا گردند جسمش عشائی و مرکب بچهار غشای باریک است غشای اول بیرونی مضبوط و صلب و رباطی مانع صدمه حرکت شریان مجاور و دستبند دوم غدد سی بسبب نظر آمدن غدد با سوم عضلی بسبب ترکب از لیفات عضلیه کروی غشای چهارم اندرونی دقیق که لیفات آنها در طولانی اندرونی شریان قلب آنقدر پیوستگی دارد که گویا زوائد است چنانچه عصب ازدماغ نفع او دوائد یکی آوردن خون از قلب و ایصال آن بجمیع اعضا و دوم تغذیه که منفعت او خالص ساختن خونست **بدانکه** شریان ماکنا که آورتا نیز گویند عریست که از عضله چپ قلب برآمده قبل از گذر و پیریکاردیو یک یارد و شاخ از قلب فرستد که کورونا ریا نام دارد و بر قلب بطور اکلیل محتوی گردد و پس از قلب در خط راست آمده برابر سر سدا ما بعد گذر پیریکاردیو نصف آورده شده منقسم بدو جزء گردد جزء کلان مائل بزیر شود و سمی به آاورتا دیسیندنتی گردد جزء دراز بالای همان خمدار برآمده مسمی به آاورتا رسینتی شود و نیز بدو شاخ منقسم گردد و مسمی به سوبکلادیوس شود شاخ راست کلان بالائیست شاخ چپ تنگتر زیرینست پس از سوبکلادیو شاخی از سینه زبر در وسط سه یا چهار اضلاع بالائی رسد و ازان دیگر شاخهای خرد بعضلات متصل صدری رسد و بطرف بالائی سوبکلادیو شریان پیدا شود اول مامریا کا از عضلات وسطی غضروفهای اضلاع صادق بسینه رسد و آنجا شاخ های کثیر شده و سینه و عضلات آبدومی رسد دوم سوپریکال که شاخهای دو جزء متصله ثقب عظم قحدوه وغیره گذرنده بعده بدورا ماتیر رسیده بطن خرد دماغ را پوشد پس بشاخهای باریک منقسم شده در بطن کلان دماغ نفوذ کنند سوم موسکولا که شاخهای او در عضلهٔ بازو وغیره رسند و نیز از تنه شاخهای خرد در بازو عضلات عضد و مرفق و عضلات کشنده اصابع و بند اسفل و سبع جائیکه نبض دیده میشود و مشط و عضلات پشت دست و تر قوه و حنجره و زبان و عضلات گوش درونی و عضلات خساره و صدغین و فک و لب زیرین و جبهه بینی و عضلات اندرونی منخر و بدورا ماتیر و پیا یا تیر و دماغ و شیم وغیره رسند اما از آاورتا دیسیندنتی بعضی شاخ بری و دیافراگما و اضلاع زیرین و عضلات صدر و سینه و ریه و پیریکاردیو و سعد و اعسار و مراق و حضنه سینه بدکلیه عضلاتی تناسل و فقار قطن و شانه و رحم و فخذ و رکبه و قصبه کبری قصبه صغری و قدم و کعب و عضلات اصابع وغیره رسند اما شریان در بازو نزدیک کوبیر با سلیق شده نزد آنجا شاخ کثیر میگردد **بدانکه** در یعروق ساکنست که از مجدب کبد رسته و روح حیوانی را جمیع بدن بواسطه این میرساند که تغذیه و تنمیه ازان حاصل شود و عضو محبوب است تا طوبات در وی آمده باعضا رسد و مجموع آورده یک طبقه باشد الا در سر شریانی که دو طبقه است و بریه میرود **قول بوعلی** اول دو رگ از کبد بخیزند یکی از مقعر و آزاباب گویند دوم از مجدب

وآن را اجوف نامند نفع بآب جذب غذاست بکبد و فایدهٔ اجوف وصول غذاست باعضا **بدانکه** باب در تجویف کبد منقسم بچهار قسم میگردد
یکی ازان ببرار میرود و باقی چهار دیگر منقسم باقسام شده و باعضا ساری میگردند اما اجوف دو قسم میشود یکی ازان صاعد میگردد و ازان شعبه
کثیره پیدا شده باعضا متفرق میگردند یکی ازان شعبها بگوش است دل می آید دسته جزء میگردد دیگر او در قعر راست قلب آید و نزدیک تجویف
ایسر رسیده عود کند بتجویف ایمن و از موضعی دیگر بیرون آید و بریه پیوندد و ورید شریانی نامند چنین است چهارمین از شعبهای صاعد دوگر است که
چون بترقوه رسند منقسم شوند بدو رگ که آن را دو اجیین گویند یکی را دو اج اعور دیگری را دو اج انقی چنین از شعبهای صاعد دوگر است که
دو رگست یکی اکتفت می آید و آنرا اکتفی و قیفال گویند و یکی زیر بغل آید و آنرا ابطی و باسلیق تا مند قیفال چون نزدیک مفصل مرفق میرسد منقسم
بسه قسم میگردد قسم اول ممتد شود و دو رند تا علی ابن الجبل الذراع خوانند دوم سحایا بر گردیدن مرفق میرسد و دو شعبه ابطی می آمیزد و آن را وسط
الساعدین گویند سوم بیک قلم ابطی متصل میشود و دو ما اجوف نازل میگردد و ازین رانیز شعبه کثیر نکه متفرق میگردند و کلیتین و منخرین و اعضای
تناسل و دو سار اعضا که زیر سره هستند **قول ذون انتونیو** آورده علیست که بابسیار شاخ در یک تنه رویده است کلان در کلان
آمیخته تنه کلان گردد که عرق کاوا نام دارد که اصل ابطن است قلبست و مرکب بچهار غشاست مثل شریان غشای دال غشائیکه ایفا تش بطول
نزدیک آیند دو غشاء دیگر که سبب وعیه باکه در بدن سیده اند سوم غدد ی چهار م انولار کرا ذیفات خلقیست و این عرق بسبب کب از غشیه نرم
بمنیت شریان است و در وسط عرق زیاده از صد عدد دوا نولا غشائی بهم دیگر یا وعیه از یک پهلو آمیخته اند تا خون بیکدفعه نفتد و نه پرشود و شاخت
آن از کرده است که بر عرق معلوم میگردد و دو نفع این بجذب خون باقی غذای همه اعضاست از بن جمهای خود و رسانیدن آن را و قلب اینجا آخر تنوع
گردش او **بدانکه** عرق کاوا بسبب قعر او گفته میشود و عروق بدان زین عرق پیوسته اند تا خون همه اعضا از بنها بگیرد و طلق بالای همه طحال
و از فقار عظم عجز تا فقا عرق است و از بن سور اس نفوذ کرده بقلب آمیزد و همه تنه عرق از بالای یا فراغما دخل یابد مگر عرق کاوا از بن زیرا دو داخل شعبه
بدانکه در بازو دو عرق بزرگ اند کاوا برآمده یکی ازان بزیر بغل شده در بازو رسیده چنین عرق تا وقتیکه زیر بغلست افسل لار گویند و چون بازو
رسد باسلیق نامند دومی از بالای دوش گذشته در بازو سیر سد و سمی بقیفال میگردد و این نزد آرنج دو شاخ میشود یکی ازان بباسلیق می آمیزد
و آنرا هفت اندام گویند دومی نزد ساعد باسلیق آمیخته سومی خنصر نزد ساعد میباشد پس آنکه در دست است آن را رگ جگر دانکه در ساعد
دست پیست آن را رگ طحال گویند چه دانهم میرود اگر قیفال در موضع خود یافته نشود برابر بهام و سبابه همین عرق می آید آنجا کشایند و نیز در بازو
عروق از شاخ کاوا می برآیند و همچون شاخ عجز رسیده دو شاخ شده یکی بهر بازو بسر رسیده و نزد بند انولا آمده در ساق رسیده بکعب میرود و این را
صافن گویند دیگر گیست که آنرا بالضد نامند و این زیر بند انولا بالای ساقست دیگر گیست که آنرا عرق النسا گویند و این عقب بند انولا ست
نوع چهارم در وتر و رباط وتر بسمیست مشابه بجوهر عصب و باطراف عضل م اعضا متصل جهت تحریک اعضا و آنرا محور و اعضا را رباط جهت
شود نفع او تحریک اعضای تحرکه ست یعنی وقتیکه عضله منقبض میگردد و بر هم منجذب می شود و اعضا را که حرکت خواهد شود فرا هم می آرد و وقتیکه
عضله منبسط می شود و تر نیز سست می گردد و اعضا را ترخیه مینماید و بین گویند اندام رباط جسمیست باریک سفید نرم شبیه بعصب ماجیس نفع او ربط

عظم بلطف تا بعضو دیگر **قول بوعلی** رباط از عظم پیدا شوند و بسوی عضلی که شیده تا مقوی تر عضله و عصب عضله شود و بایشان آمیخته گردد و
از عصب نیز گویند **قول دون انتونیوس** جسمیست مضبوط که مهار شود و مرکبست از لیفات متوازی شکلش طویل عریض مجسم نفع او بستن و درست
داشتن اعضاست بایکدیگر تا از حرکت دائمی متفرق نشود و در امایر و غضروف الف و غضروف ای پکلوئیس و غضروف قصبه ریه و شش و کبد
و کتفی و عضد و فخذ و قضیب و رحم و دست و ورنج و قدم و غیره از رباطها مربوط اند و تعداد ربطه نیست **نوع پنجم** رحم و آن از خون تین متولد
میشود و حرارت و جوست آن را منعقد میسازد و همین سبب از حرارت گداخته نمیشود و نفع او گرم و داشتن اعضاء و پرکنودن خلع عضو و دفع آفات
از دست **نوع ششم** رعضله عضولیست مؤلف از لیفات و وتر و شظایا و ورید که همه تشریح گشته و فرج و خلل آن مشهور بلحم و غشائی
بر و محیط شده نفع او تحریک اعضاست **قول بوعلی** مرکبست از عصب و رباط و لحم و غشائی مخلل متصل است بعضو که تحرک خواهد بود و از شان
آنست که عضوی را متحرک میگرداند بارادة و ترکب عضله بدین وجه است که عصب عضله منتشر میگردد بطرف عضوی که متحرک خواهد شد و از همه جهات
این عصب شظایا پیدا شود بانظایای رباط آمیخته گردد و فرجها که میان شظایا میماند بلحم پر میگردد و بر روی این جسم غشائی میرسد و این عصب ممتد و در اثر
عضله چنان مینماید که از یکطرف او درامده و از طرف دیگر بیرون شده و این عصب را محور عضله گویند و عضلات جمیع اعضا بالنصف و بیست هفت اند
بدانکه عضله جهة یکیست مزیر پوست جهة مفرش عضله عدد شش است چهار بهر چهار طرف بر مقعله که بهر یک بطرف خود حرکت دهد و دو دیگر موقوف
بر انکه حرکت استدارة جسم بایشانست عضلات جفن فوقانی و سوم منطبقه عضلات رخسار دو است چه اگر رخسار
و حرکتست یکی تابع فک اسفل و یکی بتحرکت لب **عضله لب** چهار است دو از بالا و دو از زیر عضله منخر و عضله خرد انی از رخساره راست و یکی از چپ
آمده عضلات فک اسفل شش است چه اگر حرکت این فک زیاده از سه نیست فتح و اطباق پس عضلات محرکه بهر چهار جهت است دو از ان فقط محرک
سر اند دو از ان محرک سر اند بشرکت و بقیه عضلات خنجره هشت نیست عضلات حلقوم چهار است عضلات عظم لامی شش است عضلات باتی است
عضلات خاصه عنق چهار است عضلات سینه هشتاد و اندازان بالسطه نه و قابضه هشت بخش هر طرف برابر و آنکه هم بالسطه نهم قابضه اعضلات انگه
میان اضلاع می باشند و در میان هر ضلع چهار عضله است عضلات عضد از هر جانب دوازده اند عضلات کف کف هفت عضلات ساعد
عضلات هر سه دست شش عضلات اصابع بعضی در ساعد و بعضی در کف مدیا شد پس در ساعد هر دست هفت و در هر کف هیزده عضلات
دو گونه است یکی بدو آورنده و آن چهار اند و دیگری باز گرداننده و آن دو انکه ممتد شده و بهلوی سلب و هر یک از این دو گونه است بایست
سه عضله عضلات مراق اسطح هشت اند دوازان از غضروف خنجری منبعث شده تا عظم حانه فرود آمده و دو دیگر بر عرض شکم یکی از راست یکی
از چپ واقع شده ابتدای ایشان از عظم خاصره و انتها باطراف اضلاع پشت و چهار دیگر اجزای عرضی لحم واقع شده دوازده راست و دوازده
انگر از بنا گوش است تا ابتدای یکی از شر سیف و انتها بعانه و ابتدای دیگری از منحنی و انتها بناصره چنانچه یکدیگر را قطع کرده و آنکه بر جانب
چپ است بر عکس مثالست عضلات انثیین سه و چهار اند دو از چپ و در زن دیگی از راست یکی از چپ عضله شانه یک است گرد
می باشد و لیف او بر جمع شانه را احاطه کرده برای حفظ بول تا بر وقت قصد رفع شود عضلات قضیب چهار عضلات متعدد چهار و محیط

دیر عضلات سهران یازده پنج ازان باسط و چهار قابض و دو مدیر و برگردانده عضلات ساق و رکبه ده پنج باسط پنج قابض عضلات متصل قدم و شست پا هفت و متصل سه حافظ و فرو گذارنده و یکی قابض قدم و باقی مزید طافت حضلات اصابع پا چنانچه رساق بعضی در قدم باشند پس در ساق سه و در قدم بیست ۲ هستند **قول دوم انتوی** عضویست بسیط و ترکیب بگذشت سه منافع است یعنی مقرر شکم دوم سوم آنرا رباط گویند رباط سر عضله متعلق و مضبوط است بطرف دیگر رباط دوم عضله بدو زمتحرک اند و بسبب باریکی لیفات سر دوم سفید بنظر می آیند و لیفات شکم عضله عریض و مضبوط مثل اسفنج و سرخ بنظر می آیند بسبب کثرت خون در رباط دو قسم اند یکی مدور و تنگ مثل چوب که آنرا رباط گویند دوم عریض و سطح که آنرا آبونی و رتینس خوانند و حضلات متقسم پنج قسم اند یکی مفرد و مرکب مفرد آنکه یک شکم و دو سر دارد و لیفات یکی او متوازی در راست و در سقد اریکسان باشد مرکب آنکه از چند عضله مفرد و مرکب بود یا لیفات یکی او مختلف بر استقامی باشد یا متغیر بسبب لیفات یکی رباطی یا عضله و شکم یا بر سر دو رباط دارد دو و مختلف الشکل یعنی بعضی اشکم اطول رباط خرد و بعضی عکس این و بعضی مثل اسفنین تیر و کردی می حرکت کننده و بعضی بعید یوستگی بجزو حرکت حرکت نهنده چهارم بعضی پوشنده و بعضی پهنا کننده و بعضی بلند نماینده عضو چهارم بعضی کلان بعضی خرد بعضی مدور و بعضی مربع بعضی مثلث و بعضی مختلف الاسم هستند ترکیب به عضله مفرد تعلق دارد و لیفات خود باین وجه که هر لیف انیک سر آمده و متکس شده تا سر دوم می آخر شود و دو زاویه سازد یکی از رباط می یکی زاویه است هر گاه تبدیل شود و لیفات رباطی زاویه دوم مقابل اول ساخته شود مسطح یا از سلسله یکی طیار شود و یک شکل مربع اما طول تربعرض گاهی رباط از لیفات خود شکل مثلث سازند و هر گاه این هر دو حرکات موافقه نمایند آن وقت عضو بجای خود ماند و هیچ سو مائل شدن نتواند و نفع عضله حرکت دادن عضو است از اراده روح یا از اراده قوی پس خصلت متحرکه عضله از عصب ما تیست بدانکه در سه چهارده عضله اند هفت بهر طرف از میانه یکی فرو کننده و چهار بلند نماینده و دو حرکت سازنده بدور اند جهت اول از سر بلند و پهلوی عظم فخذ و تر قوه پیدا شده در زوائد ماستوئیدس آخر شود و فرو آمدن سر پیش افعل اینست جهت دوم از فقار چنجی بالای صعد روا زنه فقار زیرین عنق پیدا شده در پهلوی قحده آخر شود و جهت سوم از زوائد متکس فقار صدر بر آمده پس قحده رود جهت چهارم از زوائد فقره دوم عنق بر آورده در قحده رود جهت پنجم از زوائد خرد پس فقره اولین عنق پیدا شده در قحده آخر شود و این به چهار جهت برای بلند کردن راست معین اند زیرا که سر از طرف پیش گرانتر است و برای فرو کردن یک جهت کافیست جهت ششم از زوائد فقره دوم عنق پیدا شده در زوائد متکسه اولین آخر شود و حرکت سر بنصف دور از نیست جهت هفتم از قحده پیدا شده در زوائد متکسه اولین فقره آخر شود و ازین هر دو جهت حرکت سر چنانچه ین در نصف دور میشود اما عضلات عنق هشت اند چهار سر پهلوان دو منقبضه دو منبسط اند اول منقبضه بدو سر پیدا شده یک سر از بالای اضلاع اولین و سر دوم بر قوه آمیخته در زوائد متکس سوم یا چهارم فقار بالائی آخر شود و این عنق را از پس پیش میکشد دوم منقبضه از سر چهار فقار بالائی صدر پیدا شده در فقار بالائی عنق و گاهی در قحده آخر شود و این هم کشنده عنقست اول منبسط از زوائد چهار پنج فقار بالائی صدر پیدا شده در شش فقار زیرین عنق آخر شود دوم منبسط از زوائد متکس پنج فقار بالائی صدر پیدا شده در زوائد

منکسه سه یا چهار فقار بالائی عنق آخر شود و بلندی و ضبوطی عنق از فعل این سه عضلاست اما وقتیکه عضلهٔ منقبضهٔ قبض و عضلهٔ منبسطهٔ منبسط
عنق سر یا بکف مائل کند اما در کتف چهار عضلا اول مثلثه که از پس قحدوده اش زیرین عنق و از نه فقار بالائی صدر پیدا شود و در کتف
طرف بیرون قوه آخر گردد و بسبب لیفات مختلف حرکات مختلف کند یعنی لیفات که از قحدوده رسیده اند کتف را بلند کنند و لیفات که از عنق
رسیده حرکت پس و بند و لیفات که از صدر آمده مائل بزیر کنند دوم مرز و ائد سه فقار زیرین عنق و سه فقار بالای صدر پیدا شده در همه قاعدهٔ
کتف آخر شود و حرکت کتف پیش از این است سوم مرز و ائد منکسه چهار فقار بالای عنق پیدا شود و بالای کتف آخر گردد و این بلند کننده است
چهارم مرز و ائد دوم و سوم و چهاری اضلاع صدر پیدا شود و پس کتف آخر گردد و در فعل این پیش آورد ن کتف است اما در کتف سی عضلهٔ اند یا نزده
بر جانب اما در اضلاع بیست و عضلا اندازان یازده بیرونی اند و در وسط دوازده اضلاع پر شده و لیفات اینها منکس میروند بزیر جهه
که از اضلاع بالائی بطرف زیر و بیرون رود و از اضلاع زیرین بطرف بالا و برون و اندوازان یازده برونی اند و لیفات این گذرنده اند
از طرف بالا و اندرون اضلاع زیرین بآخر زیر و درون اضلاع بالائی همیشه نفس غلاف بیرونی باین طور که لیفات یک عضلهٔ با لیفات عضلهٔ
دیگر مثل باقلمگی پارچه شوند لیفات اندرونی و جز عضر فرنی اضلاعی بر است اند پس و اند از طرف بالائی و درون اضلاع بالائی جدا شده از قصبهٔ
انگم ابتدای او نزدیکتر است تا حرکت دهد اضلاع بالائی سوی زیر و منقبض سازد سینه را اما در قطن شش عضلهٔ اند سه بر پهلو چهار برای و از اگر ان
دو و برای خم نمودن تنه بدن جهت اول از پس عظم عجز و از آخر مر عظم لیموان برآمده و زوائد فقار سه آخر شود فعل این است و دراز
کردنست جهت دوم نصفی این از زوائد عظم عجز و نصفی از فقار قطن برآمده ببالا رود منکس شده و ضبوط کند همه زوائد منکسهٔ فقار سه در تا عنق فعل
این آوردن صدر سوی پس است و فتیکه تنه مائلست بپیش جهت سوم شلثه است دوم سه او در پس اضلاع لیموان به پهلو و بطرف درون عظم عجز
اند یک سر او در آخر اضلاع کاذبه و همه زوائد منکسهٔ فقار قطنست اما در یافرا گاه عضلهٔ است مرکب بدو عضلهٔ منکس و آویزان بجائیکه
دقرآید و قی از سینه جدا شود و که جدائی آن یافرا غلگند و از پیش بقص و سجا بین ناخنه و فها اضلاع کاذبه و از پس بفقار قطن پیوسته بر بطور
که از پس نیز است بسبب پیش شکلش بیضوی است جسمش مهره کرمیت خرد را طیست که سرهای اوست شکلش لحمی و دو طرفش که مرکز است عصبی و
هر دو عضله مرکب بدیافرا گما اند عضله بالائی دقیق و طویل تا بفقار قص و از جانبین پهناست عضله پائین مجسم تر و کم لحمی تر است و بدو قشا پوشیده
و چند ثقب دارد برای گذر باط و عروق و عصب اما در فیتی چهار عضلا اند جفت اول کدیک بهر جانب است از جلد فیرفیتی بالای نزدیک بر
آمده با لیفات است بر تحف روند و تا عضلات قحدوده رسند نفع ازآنست که جلد فیرفیتی را چین دار کرده بالا رد و جفت دوم میان سر دو
ابرو یک بهر طرف از لیفات متوازی خود برآمده میان جلد بر آخر شوند نفع این چین دار کردن جلد ابروست اما در قحدوده دو عضلهٔ اند از وسط
و پهلوی قحدوده پیدا شده بالای سر آمده با جبهه بالای پیری کرانیو پیوسته نفع او بالا آوردن جلد را بانک قوت حرکت کرده اما در جفن دو
عضلا اند که انبساط و انقباض جفن از نیهاست باین طور که پوشش چشم از سترخی شدن جفن بالا و بلند شدن جفن زیرین است تا فتح چشم
از حرکت تنگ عضلهٔ اول از عنق او در بتا زیر عصب و تنگی پیدا شده بار باطمای حاشیه جفن آخر شود نفع او بلند کردن جفن است تا چشم

کشوده شود و عضلهٔ دوم زیر جفن بالاییست در زاویهٔ کلان چشم پیدا شده در زاویهٔ خرد بطور قوس رو نفع این مسترخی شده پوشیدن چشم است هرگاه که یک حصهٔ این از جفن زیرین از زاویهٔ کلان تا زاویهٔ خرد بر دو حصه بهمان وقت آمیزد چشم بوجه احسن بگردد اما در چشم شش عضله اند چهار راست و دو منکس اول از راست میل چشم بالا کند دوم از راست میل چشم بپائین نماید سوم از راست که میل چشم بانف سازد برای دیدن شی نوشیدنی چهارم از راست که میل چشم بکنف کند و این هر چهار عضله بزیر ثقبی که عصب اویتکو فرود آید پیدا شده اند و این وجه که ابتدا و انتهای اولین بالا و دومی بزیر و مابقی در پهلو باست و در غشای قحف بایک باریک باریک عرض و دقیق آخر شوند استوار می چشم افعل این هر چهار است و حرکت دوری چشم از سه دو عضلهٔ منکسه عضلهٔ اولین از منکس کلانست بنسبت عضله دوم دو وقیقست بنسبت عضلات راست از درون او و یتیا از زیرا دو کیو پیدا شده بماق و عضر وف خرد کرویه رسیده در حدقه چشم نزدماق صغر آخر شود و عضلهٔ دوم منکسه بزیر و رو گوشه ماق در پهلوی اه بینی کبچی رسیده در عضلهٔ قحف تا ماق صغر آمیزو نفع این هر دو تنگ نمودن چشم و نیز بسیار کشودن چشم و نیز حرکت دوری چشم از نیاست اما در گوش هیزده عضله اند از ان هشت بیرونی چهار بهر طرف یکی بالائی و سه طرف آخر بالائی از عضله جبهه است و فعل او بالا بیرون و آخر بهر سه تا یک سر عجمی عظم قحدوه و انتهاء او الف و پس گوش بطرف پس و زیرا نیاست و درون گوش ده عضله اند یج بهر گوش و عظم رویی گوش فرو سط عضله و اقصت اولین از یکجانب بالا و درون قص و ترقوه آمیخته بعده اندرازی قصبیه ریه وغیره صعود کرده از جانب دیگر بقاعدهٔ گوش برونی آخر شود فعل او بزیر آوردن گوش است دومی اندیس کنف برآمده زیر و پهلوی قاعدهٔ گوش درونی آخر شود و فعل او گوش را از پهلو بزیر آوردن است سومی در حاشیه اندرونی و پهلوی فک اسفل زیر ریش آمده پهلوی درونی آخر شود فعل او بالا آوردن گوش است چهاری از زیر و درون ریش پیدا شده و بالا و راقعاً گوش درونی آخر شود تا گوش پهلو ماند پنجمی از زوائد اسپلویدیس شروع شده و در قاعدهٔ گوش درونی آخر شود و فعلش جهت گذردیکا ستر کیو دار و که کشاید فک اسفل را و آوردن عظم گوش بطرف پهلو باینست نفع اینهمه فضل دادن غذا برای فارنجری است و تحریک عظم مذکوره تا آواز داده راحوش آینده گردانند اما در بینی هفت عضله اند یک مشترک و شش خاص عضله مشترک از عضله کبهاست و حرکت بینی بزیر از بینیست و فتیکه لب بالا لب زیرین سد جفت اولین از خاص مخروطی یا تلثی است از دو رو زه قحف برآمده بفک اعلی رسد و باریک سر عرضی در پرهٔ بینی آخر شود و این ما نبسط اند جفت دومی خرد تکلش شبیه برگ مورد و قریب عضله لب پیدا شده گرد پرهٔ بینی آخر شود جفت سومی از خاص خورد غشای سخت است از درون عظم بینی پیدا شده بزیر پرهٔ بینی آخر شود و فشردن بینی از بیرست اما در پنج عضله اند هشت خاص و پنج مشترک از خاص چهار در لب بالا چهار در لب زیرین و مشترک کیسب لعمل سم در لب نایده شوند جفت اولین از خاص لب بالا ایست که در فک اعلی از زیر بامتداد ابتدا و انتهای او فعل او بالا بردن لبست جفت دوم از خاص که ابتدا و انتهای او از جانبین و برون قاعدهٔ فک اسفل است و از زاویه دهن آمیزد فعل این آوردن لب زیرین است جفت سوم از خاص مربع ذرلب زیرا پیش زیر ریش و پنج رباعیتان زیرین پیدا شده در حاشیه لب زیرین آخر شود فعل این آوردن لب بالاست جفت چهارم از خاص و فک اعلی نزد ناب پیدا شده در لب زیرین آخر شود و از زاویه دهن آمیخته لب بالا بر دهنت اولین از مشترک در چکو ما پیدا شده در زاویه دهن بطرف گوش آخر شود و وقت خنده همین عضله تشنج میشود جفت دوم از مشترک

راست که از فعل نحو و بناء و سیه مثل فرمانگرد و زیر عضلها گذشته و پیچ اضافی پیدا شده و برگشته دایره ساز و در دایره لبها آخر شود و
بهمین قیاس عضلات طرف وی هستند عضلات پنجمی مشترکه که فروست بحیث که بسر بر دو لبها بطور سفین تیر برای آمیزش لبها با هم اما در لبهات
چهار عضله اند که مرکبند پوشیده و ظاهری نمایند دو برونی که ورنگ اعلی زیر اضراس آخرین پیدا شده بار باطنانی قیق در لبها و لبهات آخر شوند
دو در درونی از پرده گردونی تا بیکه غضروف خرد است و بکار حرکت او آید پیدا شده و رهمون لبهات آخر شود و انبساط و انقباض لبهات جهت بلع غذا نمایند
اما در زبان هشت عضلا از چهار بهر جانب و حرکت زبان از نیهاست اولین که زیر زبان پیدا شده در وسط و زیر زبان آخر شود فعل این بیرون
آوردن زبانست دوم از دو اندایستی نویسیس پیدا شده و سر سر پهلوی بالائی زبان آخر شود فعل این بلند کردن زبانست سوم بطرف بالا و قاعدهٔ
گوش اندرونی پیدا شده و پیچ زبان آخر شود و این پیچ تحرکه زبانست بعمق دهن چهارم بیا از سر گوش درونی پیدا شده در پهلوی زبان آخر شود
و تحرکه زبانست بپهلوها و بپس و هرگاه این همه عضلات حرکت سنوازی نمایند زبان حرکت آنرا کند اما در حنجره چهار و عضلا اند جهت بهر پهلو زبن چهار
مشترک و وه خاص اند مشترکرا گرچه در حنجره آخر شود اما شروعی ندارند بر عکس خاص که ابتدا و انتهاء دنیست و از حرکت انقباضی انبساطی فی ارادی
غضروفها برای خوبی آواز بکارمی آید جهت اول از مشترکه بالا و درون قص پیدا شده از غضروفهای قصبه ریه و غیره بالا شده آخر شود فعل این آوردن
حنجره زیر و تنگ کردن ثقبت جهت دوم مشترکه از پیش عظم گوش درونی پیدا شده در قاعدهٔ غضروفها آخر شود فعل این انبساط ثقبت جهت اولین
از خاص که پهلوی حنجره است این متحرک زبان بجانبین است جهت دوم از خاص که از پس زیر غضروف پیدا شود جهت سوم از خاص سر بستوا این
هر دو جهت منبسطه حنجره اند جهت چهارم از خاص و جهت پنجم از هر دو منقبضهٔ حنجره اند اما در فارنکس هفت عضلا اند و بلع غذا از انبساط و انقباض
اینهاست اما در نگ اسفل دوازده عضلا اند شش هر پهلو اول که زیر جلد تحت پهلوی زیر جبهه شروع شده بنگ آمیزد دوم از عظم پومو پیدا شده
در داره پیرون دو وسط نگ اسفل آمیزد و این هر دو منقبضهٔ نگ اند سوم ابتدا او بالای قص تر قوه و از هم و انتهایش برون حاشیه با قاعدهٔ این
نگ هست چهارم مرکب یک باط و روسط دار و از عمق قحف پیدا شده زیر ریش آخر شود و این هر دو منبسطهٔ نگ اند پنجم بیرونی شش هم درونی
و لفیف این هر دو حرکت دادن نگ بجانبین و صنع غذا است اما در ابدونی ده عضلا اند پنج بهر طرف اولین از بنیهٔ بالای دو اضلاع آخرین صماخ
پیدا شده از بالای همه اضلاع کاذب گذشته از عظم ملیون و عانه آمیزد و لیفات این آخر شوند تنگه است دوم خرد بنسبت اول و ثلث
و لیفاتش از زیر بیا لا منعکس رونده از پیش بر استی بهمه گیرنده جهت مقسوطی فعل شروع شده بالا و میان عظم پومیس و میان عظم ملیون سه سوم
از پیه تنوا پدید شده و پیوسته بعضوطی که بغیر شکافتن جدا نمیشود بگلش مربع و از اندقار قطنی و سطح درونی اضلاع کاذب و برونی اضلاع ملیه زن پیس شروع شده
از زیر عضلهٔ جهت دوم چهارم لیفاتش استند موافق و دارمی بسمار بالا بعضی از عضروفهای آخرین اضلاع صادق آمیخته و از وسط ابدومی راست سیه
بالای پومیس آخر شود و پنجم مخروطی و خرد است و عضلات مذکور صد مخرج فضله حافظ احشای اندرونی اند اما در انتهای و عضلا اند که انتهای او آمیزد بان پهلو
و از بالا یکه ابتدا آمیخته و از جائیکه انتهای عضلهٔ آمدومی است پیدا شده در انتهای آخر شوند و حرکت انبساطی و انقباضی بی ارادی انتهای و سطی
اما در میانه یک عضلا ات و مرکبست بدو عضلهٔ دقیق و بسط و هن میانه از نیست و عضلهٔ مذکور کر و ست که سر او بدش آمیزد ما در تعصر زیر ثقب

مستقیمه سه عضلا اند اول مرکب از لیفات کروی که انبساط و انقباض متعدی اراده کند و از فقار زیرین عظم عجز برآمده بشانه آمیزد و از بالا بهم
و از زیر دقیق و عریض است دوم و سوم بلند کننده مقعد اند و از درون پهلوی عظم اسکیون عظم بوبیس برآمده و عضلا اولین آخر شوند بلند شدن
و بند گشتن مقعد بعد خروج باز از نیهاست اما در قضیب شش عضلا اند جفت اول از زواید اسکیون پیدا شود و راست کننده قضیب است
جفت دوم از عضلهٔ اولین مقعد برآمده و او ریتر را آخر شود فعل این فشردن خریطهٔ بنیست برای سهولت خروج جفت سوم از زواید اسکیون برآمده
از پهلوی خود پهلو بپس او ریتر را داخل شود و این منبسط قضیبست اما در عضد هیزده عضلا اند شه بهر طرف اول مثلثه و از وسط ترقوه و عرضد
و در همه کتف پیدا شود و اندک اندک تنگ شده برباط قوی قریب وسط عضد آخر گردد و دو مکبست از دوازده عضلهٔ خرد و مد از سر بالای برونی
قاعده کتف شروع شده بیک رباط عریض بعضد آمیزد این هر دو بلند کننده عضد اند سوم از سر چهار فقار زیرین صدر و از میان فقار قطنی و از
عظم عجز و از پس کنار عظم ایلیون و از برون اضلاع کاذبهٔ زیرین برآمده بزیر کتف آمیخته بطرف بالا و درون عضد آخر شود چهارم صدر و کلان
از برون گوشه زیرین کتف برآمده ببالا و درون عضد سر او اند کی زیر رو و این هر دو محرکه عضد زیر اند پنجم کلان پیش سینه از وسط ترقوه
از انجا که قص را بیند پیدا شود و پوشیده طرف سینه را بیک رباط خرد و مضبوط و بلندی و پیش عضد چهار اصبع زیر سر او آخر شود و شش از
زواید پیدا شده در وسط و درون عضد آخر شود و سرش خرد و شکمش طویل و نقیدار است جهت گذر عصب آبنج در رباط او قوی است و اینها محرکه
عضد بپیش اند مقسم از برون قاعده کتف برآمده از سر زیرین خود خلوی کتف را پر کرده آخر شود هشتم مدور خرد از اضلاع زیرین کتف برآمده
در پس و بالای عضد آخر شود و اینها محرکه عضد بپس اند نهم از کناره درونی قاعده کتف شروع شده درون و بالای عضد آخر شود و قتیکه پیچیده
در بغل گیرد اضلاع تنگ شود و حرکت عضد بدو راز تو اتر فعل این همه عضلهاست اما در ساعد بیست عضلا اند دوازده در زند اعلی شش بهر
زند اول از قعر بالای پیشین عضد گذشته هر دو سر خود را آمیخته شکمی بهم داده از پیش عضد رسیده بیک رباط در زواید بالای فزیرین زند اعلی
آخر شود دوم از بالا و پیش برآمده در جای بلند و درون زند اعلی آخر شود و اینها منقبضه آبنج اند سوم از اضلاع زیرین کتف برآمده از پس
عضد رسیده بیک رباط قوی مع هر دو عضلهٔ آینده یعنی چهارم و پنجم در زند اعلی آخر شود چهارم از پس و بالای عضد برآمده پنجم از پس عضد
برآمده هر دو در زند اعلی آخر شوند ششم از همه خرد و در بلندی راه بیرونی عضد برآمده میان زنین رسیده بیک رباط در پس پهلوی زند سه چهار
اصبع زیر آخر شود و اینها منبسط ساعد اند و هشت در زند اسفل چهار بهر زند جهت حرکت برونی و درونی حرکت برونی نائل شدن منبسط بر زمین ست
حرکت درونی نائل شدن منبسط بالاست اول مدور از زواید درونی عضد بیک سر قوی و محمی برآمده بیک رباط غشائی برون میان زند
اسفل آخر شود دوم مربع شروع او از زیر و قریب برون زند اسفل و زیر همه با نزدیک و آخر او بیک رباط عریض مثل سرش از اولین آمیخته
و اینها میل دهنده زند اسفل بوشی اند سوم طویل سه چهار اصبع بالا از زواید برونی عضد برآمده و بالا زند اسفل رسیده برون زواید
زیرین زند اسفل آخر شود چهارم زیر راه آخرین عضد برآمده و محتوی زند اسفل شده از پس پیش بالای او آمیزد و اینها محرکه زند اسفل با
اند اما در رسغ ده عضلا اند پنج بهر رسغ اول درونی ابتدای او از زواید زیرین عضد و زیر زند اعلی بیک باط کلان و عظم خرد رسغ آخر شود

دوم درونی آنراه زیرین عضله برآمده بزند اسفل رسیده در سه عظم سنج آخر شوده قائم کند ابهام را از زیر رباط مذکور گذشته سوم همین جبه شروع شده بالای رباط گذشته بار باط قوی و غشا بجلد کف دست آمیزد این هر سه منقبضه سنج اند چهارم از پس تر نداعلی برآمده ببالا و برون عظم سنج آخر شده بنصر را قائم دارد پنجم از زیر عضله برآمده بزند اسفل و زیر رباط رسیده در عظم سنج که زیر وسطی است داخل شود این هر دو منبسطه سنج اند سوای این در سنج کیست مربع که دو یا سه عضله نظر آیند فعل آن درون چرخی زیرین خنصر و ساختن قعر دست است اما در اصابع جمله شش عضله اند بدین سه طرف و از ان سیزده عضله مشترکه اند دوده خاص و اصابع پنج حرکت مختلفه دارد القابضی انبساطی منفصله مشتمله دوری اول از مشترکه که از درون راه زیرین و درون عضد برآمده در چهار رباط منقسم شود و این ربطه از زیر رباط سنی گذشته بجهاگذند و در صف دومی هر چهار اصبع و در ظهام صف دومی آمیخته گذند دوم مشترکه از بالا و درون زندین برآمده بچهار رباط منقسم شده از زیر رباط گذشته در صف سومی اصابع بجها کند این هر دو منقبضه اند سوم مشترکه از پس ا مزیرین برون عضد برآمده قبل از رسیدن بسنج در چهار رباط غشائی تقسیم یابد و از زیر رباط سنی در صف دومی و سومی اصابع رسند و این منبسطه است چهارم و پنجم و ششم و هفتم مشترکه که خراطینی گویند و منبسطه اند و از زیر رباط سنی برآمده در ظهر صف دومی و سومی اصابع رسند و آخر شوند و اینها نزدیک کننده اصابع با بهام اند بشکنی و نمی و وهبی مشترکه در کف دست هستند و از بالای قعر عظام مشطیه برآمده از رباطهای خراطینی آمیخته در پهلوی استخوانهای اصابع آخر شوند و اینها متوصله اصابع با بهام اند یازده نمی و یازده وهبی و سیزده نمی مشترکه در پشت دست هستند و از خلوی عظمهای مشط برآمده برون دست و تجاوز اصابع آخر شوند و اینها منفصله اصابع با بهام اند و حرکت اصابع بدو از فعل تواند ان همه باست اول از خاص از بالا و درون زند اسفل و زیر رباط سنی برآمده در عظم اولین دومی با بهام آخر شود و منقبضه است دوم خاص از بالا و برون زند اعلی برآمده و از بالای زند اسفل گذشته با یک رباط دو نادر عظم سومی آخر شود سوم خاص از منبسطه برآمده در عظم سومی با بهام آخر شوند اینها منبسطه اند چهارم خاص از اولین عظم سنی و رباط برآمده در دومی تجاوز با بهام آخر شود و این منفصله با بهام از اصابع است پنجم خاص از عظم مشط پیدا شود و برای مضبوطی وسطی و در عظم اولین با بهام آخر شود و متوصله با بهام با صابعست ششم خاص از پس و وسط زند اعلی برآمده با دو رباط در عظم صف دومی سبابا آخر شود و منبسطه سبابا است هفتم خاص از پیش عظم اولین با بهام برآمده بظم اولین سبابا آمیزد و این متوصله سبابا بابهام است هشتم خاص از وسط و برون زند اعلی و رباط سنی برآمده بر پهلو و برون عظم سبابا آخر شود و منقبضه سبابا است نهم اصابع دیگر خاص از زیر عضد برآمده و درون زندین و زیر رباط سنی گذشته با دو رباط در تجاور دومی بنصر آخر شود و منقبضه بنصر است دهم خاص از عظم خرد سنج که زیر دیگر الذکر است برآمده بجانب برون عظم اولین بنصر آخر شود و منفصله بنصر است اما در فخذ سی عضله اند یا نزده بهر یک از انها حرکت انبساطی القابضی واقصالی و انفصالی و کروی حاصل میشود اول و دوم پهلوی فقار قطنیست و از فقار زیرین صدر و بالای حقف شروع شده و بالای عظم ایلیون گذشته با یک رباط دو رو مضبوط آخر شود دوم و دوم پهلوی است و از کنارهٔ اندرونی ایلیون پیدا شده با رباط قوی آخر شود سوم از درون عظم پوبیس برآمده و عظم فخذ پیش آخر شود و اینها منقبضه اند چهارم خمسم تر از پهلوی عظم عجز و از پس و برون و کنارهٔ ایلیون برآمده و بعضی آمیخته و عظم فخذ چهار انگشت زیر تر آخر شود پنجم میانه از پس کنارهٔ ایلیون برآمده سه اصابع زیر تر آخر شود ششم خرد از عمق قعر برونی ایلیون برآمده آخر شود

وا اینها منبسطه و به پس آرنده فخذ اند هفتم بالائی در بالا و برون عظم لوبیس برآمده میان عظم فخذ آخر شود هشتم از وسط عظم لوبیس برآمده میان عظم فخذ آخر شود نهم آنرا زوائد زیرین و پسین سکیون برآمده در زوائد درونی و برونی فخذ آخر شود و اینها مستوصله فخذین اند با هم و در نسا اثبات دو شیرگی از نیناست و هم مخروطی از بالا و پهلوی عظم عجز و جانبین ایلیون برآمده آخر شود یازدهم بعد از اینها پهلوئی و ائد اسکیون بالا شده آخر شود دوازدهم و سیزدهم از زوائد خرد که پس سکیون ست برآمده آخر شود و این هر چهار زائده فصلیه فخذین اند از هم چهارم درونی از احاطه درونی ثقب بیضی آمده آخر شود پانزدهم برونی از احاطه برونی ثقب بیضی برآمده آخر شود و حرکت دوری فخذ از نیناست اما در جل مبیت دو عضله اند یازده جل و حرکت انبساطی و انقباضی و انفصالی و اتصالی با از نیناست اول از پیش و زیر ایلیون برآمده پیش عظم فخذ رسیده با یک باط و سه عضلانی که رکبه را پوشند و بالا و پیش قصبة الکلب آخر شود دوم درونی از درون و بالای فخذ برآمده با یک باط بالا و پیش قصبة الکلب آخر شود و چنین مجسم کنی میان فخذ ست طیار کند سوم برونی برون فخذ پر کرده از پیش و بالای فخذ برآمده در جای ندکور آخر شود چهارم از بالا و پیش فخذ برآمده در جای ندکوره آخر شود و هر چهار پیش فخذ را پر کنند و از نیناست رباط عریض تاحل شده بعین الرکبه در آید و آنرا درست دارد و بالای قصبة الکبری آخر شود و این هر چهار منبسطه جل اند به پیش پنجم طویل تر و دوسر دارد و از زیر زوائد اسکیون و ویگر از برون و وسط فخذ برآمده آمیخته عضله ساز و بالا و پس زوائد قصبة الصغری آخر شود ششم از زوائد اسکیون برآمده بالا و پس قصبة الکبری آخر شود هفتم از زوائد اسکیون برآمده پس زوائد خرد بالای قصبة الصغری آخر شود و این هر سه عضله پس فخذ اند و منقبضه جل هشتم طویل بالای ایلیون برآمده آمده به پس و دور و بالای قصبة الکبری آخر شود نهم از پیش اندرون و زیر پوبیس برآمده بر فخذ رسیده بالا و درون قصبة الکبری آخر شود و این هر دو منبسطه اند نهم عضلی ست که هفتاد فخذ را پوشد از زیر برون و پهلوی کناره ایلیون برآمده بشکل غشا عریض تر بالا و برون قصبة الکبری و گاهی تا بلندی ثقی رسیده آخر شود و یازدهم از هم از راه برونی و زیر فخذ بطرف بالا و برون قصبة الکبری برآمده و شکل مربع و باط آمیخته جل اخیر از دو این هر دو عضله اند نهاد قیام سر و عضله اند نهاد دوم بالا و پیش قصبة الصغری آمده باریکی عظم اولین کوتیفورمی در عظم شط پا آخر شود تا مضبوط دارد اسهام را دوم از برون بالا و اعمیکه زیر مردی و حشی ست رسیده در عظم شط پا آخر شود تا مضبوط دارد اصبع خرد اولین بر دو منقبضه اند سوم و چهارم از پس هر دو را زیرین فخذ ده برآمده با یک باط مشترکه بر دو آخر شوند پنجم از پس و بالای قصبتین پیدا شده آخر شود و این هر سه عضله اند کوچکی ساز ندکه بار کا جل نامیده شود شش خرد و زیر عضلاست و در راه برونی فخذ پیدا شده آخر شود هفتم از پس قصبه صغری پیدا بعین خصی رسیده آخر شود هشتم و نهم اولین طرف بالا قصبه پیش قصبه صغری پیدا شده از اخمصی گذشته زیر عظم شط پا آخر شود تا مضبوط دارد اسهام را دوم از زیر قصبه صغری پیدا شده در عظم شط پا آخر شود تا نگاه دارد اصبع خرد را اینها منبسطه اند و از فعل این هر هفت عضله قدم به پس می آید و دراز میشود اما در اصابع پا پهل و چهار عضله اند بیست و دو در هر یک از اینها شانزده مشترکند و شش خاص عضله اول مشترک از طرف بالا پیش قصبه کبری جایکه قصبه صغری آمیخته ست پیدا شده در چهار تاره باط تقسیم شود و در چهار تجاور هر چهار اصبع آخر گردد و دوم از زیر قصبه صغری پیدا شده چهار رباط منقسم گشته در اولین تجاور هر اصابع آخر شود و این هر منبسطه اند سوم از زیر در درون عظم کالکا بار پیدا شده بچهار رباط تقسیم یافته بالای عظم صف اولین هر چهار اصابع آخر شود چهارم از بالا و از پس

قصبتین پیدا شده قریب انتصای سیده بچهار رباط منقسم گشته و عظم صعب آخرین اصابع آخر شود و این هر دو منقیفه اند پنجم و ششم و هفتم و هشتم
خراطینی اند که از باطنهای عمقی دو حزوجی که زیر کف پاست پیدا شده در پهلوی رونی صعب اولین هر چهار اصابع آخر شود نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم
در دونی اند عظم رسغ و تعر با هر پنج اصابع پیدا شده بهر ای خراطینی بالا و در دون عظمها تجاوز اولین هر چهار اصابع آخر شوند و این هر شش عضله
متوصله با بهام اند سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم بیرونی اند از بالای عظم شط پا بر آمده در پهلو بر دون عظم اولین اصابع آخر شوند و اینها متصله اند
عضلهٔ اول خاص از پس و بالای قصبه صغری بر آمده و اما خصی مکعب پا سیده در عظم صعب آخرین اصابع بهام آخر شود و متقبضه است دوم از بالا و پیش قصبه صغری
بر آمده بالای قدم گذشته پس اول عظم ابهام آخر شود و بنبسطه است سوم از پهلو و در دون عظم کالکانار و غیره بر آمده بر دون عظم شط پا که زیر ابهام است و
بالای عظم و می ابهام آخر شود و متحرکه باند رونست چهارم از عظم شط که زیر ابهام است بر آمده بار باط قوی در دون اولین عظم ابهام آخر شود و متوصله ابهام است
بدیگران خیر از درون عظم اولین ابهام پدیده و بهیت اصبع دومی آخر شود و متوصله ابهام است ششم خاص کز از بیرون شط پا بر آمده بالا و در دون
اصبع خرد آخر شود و برای مضبوطی او منفصله است و جمله عضلات بدن چهار صد و بیست اند **نوع هفتم در عصب** جسمیت سفید لین در حس و الطافت
و صلابت بانفصال نفع او بالذات افاضه حس و حرکت بوده و بالعرض تشدید و توثیق اعضا و او نوعی از دماغ رسته و آن هفت زوج است
که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت اعالی اعضا از استا تا سر دوست و نوعی از نخاع رسته و آن سی یک زوج است و خروجی حس و حرکت اعضا دون عنق
از آن حاصل شود و مراجش باردیابس است و در خود ثقب دارد برای دخول روح **قول بوعلی** زوج اول ماغی بود و ششم می آید برای حس بصر و زوج دوم
نیز بششم می آید جهت حرکت و منشای این هر دو زوج از دو جانب بطن اول و بطن دوم ماغست و هر فردی از زوج اول مجوف میباشد و یکی از راست
و یکی از چپ می آید و در راه بهم میرسند و باز جدا میشوند و آنکه از راست آمده بچشم چپ آنکه از چپ آمده بچشم راست میرود و زوج سوم که منشای
او بطن دوم ماغست چهار شعبه میگردد و از شعبهٔ اول منشا و از شعبهٔ دوم اکثر اعضا که از زوج خامس نفع میگیرند بهره می یابند و از شعبهٔ سوم اعضای جفن
و صلغ و حاجب و جبهه و انف و لسان و ملمات و کمر و دندان زیرین نیز بهره میگیرند زوج چهارم که منشای او عقب زوج سوم است حس فوق پیدا میشود
بمعاونت زوج ثالث زوج پنجم که منشای او عقب زوج چهارست نصف هر دو فرد او بدو ثلث گوش و می آید و حس سمع با و پیدا میگردد و دو نصف
هر دو فرد بجانب وجه متوجه میگردد و زوج ششم که منشای او موخر دماغست از وی حلق و پیچ زبان و اشتای لیف صدر بهره می یابند و صعین زوج
سابع میگردد و در تحریک بان زوج هفتم منشای او جایست آخر دماغ و ابتدای نخاع و اکثر عضلی می آید که زبان با و حرکت میکند و اندک و الفصل
حلقوم نیز می آید اما اعصاب نخاعی پس نخاع عنقی هشت زوجست زوج اول از دو ثلثه فقره اول عنق بیرون می آید و در عضلات سر متفرق
میگردد و زوج دوم از موضعیکه میان فقره اولی و ثانی است بیرون می آید اکثر او بجانب پوست سر آید حس لمس در پوست سر پیدا میکند و باقی
بعضلات پس عنق می آید و حس حرکت پیدا میسازد و زوج سوم از ثقب که میان فقره دوم و سوم است بر آید و بعضی سوی شانه بعضی سوی
ریه رود و زوج چهارم از ثقب که میان فقره سوم و چهارست بر آید و بطور زوج سوم قسمت پذیرد و زوج پنجم از ثقبه که مابین فقره چهارم و پنجم است
بر آید بر وجه مذکور و زوج ششم و هفتم از ثقبهای دیگر بر آیند و اکثر زوج ششم بسطح کتف آید و از احتجاز نماید و انداک او بحجاب سد اکثر زوج

هفتم بعضد آید و باقی او بفصل راس عنق و صلب سد زوج ششم از ثقبه که مشترک ست میان آخر فقرات عنق و اول مهرهای پشت برآید و استراج شعبهای او بسیار ست **اما** نخاعی صدری دوازده زوج ست زوج اول از ثقبه که مابین فقره اول و دوم فقره سینه ست برآید بزاکر و بعضلات و اضلاع صلب و دو جزو باقی بروی هنلاعی که در اول واقع اند رود و هر دو جزو این زوج بساعد و کف متصل شود و در این جنس حرکت پیدا کند اندر مریض قوات انجنب وجع در دست پدید آید زوج دوم از ثقبه که مابین فقره دوم و سوم سینه ست برآید و بکجز او بظاهر عضد رود و حس آن رود و باقی او و باقی از اوراج مختلط میگردد و باقی ده زوج دیگر باقی هر یک از ثقبه که مشترک باشد بر آیند گر زوج یازدهم و دوازدهم که میان پشت است **اما** نخاعی قطنی پنج زوج ست و هر یک جفت از یک ثقبه خاصه صلب که مشترک نبود برآید و از هر جفتی یک جزو بعضل صلب و جزوی دیگر بعضل بطن آید **اما** نخاعی عجزی پنج سنه و جست زوج اول از اول عظم عجز برآید و بدو زوج اخیر قطنی آمیزد زوج دوم از عظم دوم زوج سوم از عظم سوم عجز برآید و متفرق شوند در عضل مقعد و عضله مثانه و رحم و خشای بطن و اجزای انسیه عانه **اما** نخاعی عصعصی سه زوج و یک فرد است زوج اول از میان عظم سوم عجز و عظم اول عصعص برآید زوج دوم از میان اول و دوم عظم عصعص برآید زوج سوم از میان دوم و سوم عظم عصعص برآید و عصب فردی از آخر عصعص برآید و بنیمه پشت و قضیب و رحم و مثانه و خشای بطن و اجزای انسیه عانه متفرق میگردند **قول دون انتونیو** عصب عضو مفروست و عصاب برنه میتند بلکه مثل دماغ از زوائد دراماتیر و پیا پاشیده شده هستند و چنانچه نهایی دماغی قعر خود و عیان ندارند عصاب نیز در خود قعری عیان ندارند دیگر او میه چون کلیه نتین عروق شرائین و غیره قعر عیان سیار ند مگر وقتیکه شاخهای عصب از تنه خود برآمده در یکجا جمع شوند آنوقت یک نل در سینه یافته میشود و در اعصاب فعل اندکی آوردن در خود روح حیوانی تا عضله برای حرکت و مرتعش شدن روح حیوانی در خود برای حس و دو قسم اند دماغی و نخاعی **اما** دماغی دو جفت اند یک بر پهلو جفت اول او نفاتور لیس مجسم تر ست و درون بینی و خشای خود که محل شامه ست گسترده شود جفت دوم او میگویند پیدا شده هر یک پهلوی خود رود و بطور تقاطع آمیخته باز هر یک بچشم متعلقه خود رود و جفت سوم موتور لیس پیدا شده و شاخها گشت و در عضلات چشم و جفن بر سد جفت چهارم پاتهی تیکو و از همه دقیق تر ست پیدا شده شاخها گشته یکی بعضله بالا میکشد چشم دیگری بعضله اب بالای بینی و اندیگری بعضله صاحب و جفت پنجم پر لفید و مجسم تر از ما بقی پیدا شده سه شاخ شود یکی در چشم رود و برگشته با برده و جفن و غدد لاکریمال و غشای بینی سد و در مردان بالای رود و سوم در دندان زیرین جفت ششم کوسناتیکا از زیر جفتهای مذکوره پیدا شده در عضله چشم رسد و شاخها در قلب و سینه و اعضای تناسل جفت هفتم آکوستیو پیدا شده در ثقب زوائد محرتینی عظم صدغین برآمده دو شاخ شود یکی نرم که بکار سامعه آید دوم صلب از ثقب دیگر محرتینی برآید ما بقی در گوش بروی و پیری کرانیو و عضلات صدغینی و جبهی و عضلات گوش درونی و لبها و اجفان و جلد قرار گیرد جفت ششم واگو پیدا شده شاخها بعنق و سینه و حنجره و ریه و معده و قصبه ریه و غیره رسد جفت نهم تحرکه زبانست جفت دهم مقرر در گوش و درنبست و شاخها در قاعده زبان رسد و از میان عظم قحدوه برآمده از اولین فقار عنق گذشته در عضلهای اس سد **اما** نخاعی سی جفت و یک فرد است سی بهر پهلو و یک عصب در وسط همه فقار اعصاب عنق هفت جفت اند جفت اول از قحدوه و فقره اول برآمده دو شاخ شود یکی در عضلات قحدوه و یکی در عنق آخر شود و جفت دوم از اولین و دومی فقره برآمده دو شاخ شده پشین بجلد چهره و پسین بعضلات راس آخر شود و این هر دو جفت از پس و پیش

تجاور هر دو فقره اولین برآمده اند جهت سوم از درون مومی و سوی فقار برآمده دو شاخ شود شاخ پیشین منقبضه و شاخ پسین منبسطه عرق است جهت چهارم دو شاخ شده دقیق تر بعرق و محسم تر بکتف و عضد و دیافراگما رسد جهت پنجم مثل چهارم جهت ششم دو شاخ شده دقیق تر و هیچ جا گسترده نشود و خلیط بکتف و عضد و دیافراگما رسد جهت هفتم مثل ششم **اما** اعصاب صدر دوازده جفت اند خرد تر از همه برای آنکه از محتوی سینه برنیامده اند و هر یک دو شاخ تقسیم شود یکی کلان که بپیش است در اضلاع و عضلات اضلاعی و صدری و عضله منبسطه ابدومی رسد دوم خرد که پس است در عضلات فقار صدر رود **اما** اعصاب قطن پنج جفت بسیم اند که شاخهای آنها در عضلات قطن و هیپوکاستریکو و مخدر رسند جفت اولین شاخی بدیافراگما دهد و باقی بعضلات قطن و ابدومی رسد جفت دوم شاخی باو عیه میدهد و باقی بعضلات مخدر و حل رسد جفت سوم بعضی شاخ بقطن رساند و اکثر بصافن در زانو و جلد رسند جفت چهارم مجسم تر که در عضلات پیشین مخدر و حل تا زانو رسد جفت پنجم در ثقب کلان اکیلون داخل شده بعضی شاخ در قضیب و عنق رحم و مثانه رسانده مابقی در عضلات مخدر تمام شود **اما** اعصاب عجز شش جفت اند پنج از هر پنج فقر عظم عجز و یکی از فقار قطن برآمده جفت اولین از سوراخهای عظم عجز و مابقی از پس و پیش برآمده اند تا سجاور اینها باطیون شود و اینهمه جفت شاخهای پسین و پیشین برآورده در عضوی که نزدیک مخدر و حلیت و در عضلات مقعد و مثانه و فرج گسترده شوند و عصب که فرد است از ثقب عظم عجز برآمده در جلد که پوست مقعد و غیره را آخر شود و این عصب بشاخها در همه مخدر گسترده شود **نوع هشتم در غشا** جسمیست بین و دقیق عصبانی از لیفات عصب و رباط متشنج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک آن بدیگر اعضا و افاضه حس در اعضای عدیم الحس مثل کبد و طحال و سطوح اجسام ملفوفه را می پوشاند ما غشا که در سر است پیخ اند کی خارج تر از دو مر باطن تر است و این غشا نسبت بغشای سومی که ما تحت اینست و حاوی و مماس جوهر دماغ سخت تر و غشای سومی مانند تر از دیدو غضون بهم افتاده است و از آن صورتی همچون کرمی پدید شده و بواسطه حرکت انبساط و انقباض شرائین آنهم متحرک شود و دو غشای دیگر سخت دماغ مشفوش اند **اما** پرده که بحجابیست که از درون ساتر همه تست و حفاظت و میکند و نه خواص جلد و نه خواص لحم دارد **اما** حجاب عضو بیست مرکب از نخ جوهر لحم و غشا و عضب حساس و محرک و مدریه است و از انقباض و انبساط و حاجز است بیان آلات غذا و آلات تنفس اما شب یعنی حجاب عضوی مولف از دو طبقه که هر دو غشای اند بر بالای یکدیگر واقع شده و در میان این دو طبقه شحم و سمین بسیار است و ابتدای ثرب از فم معده و انتهای تا قولون باشد پیه حجابیست از شعب عصب او رده و شرائین متشنج گشته و رطوبتی دسم بران مترشح گشته و بسبب برودت محل منجمد گشته و از جهت جوانب مثل پرده حاصل شود و گرد معده برآید برای تکون حرارت و معاونت هضم و این پرده ایست مانند کابی که در معده میماند **قول دون انتونیو** حجاب مذکور زیر هر دو جلد گرد همه بدنست مثل غشای نرم و رقیق و صاف و خلیطیای باریک پر از شحم بشود و تمام مثل خانه عنکبوت بهم پیوسته و برای مدد اعضای اندرونی بکار آید و حساست این متفاوتست چنانچه بعضلات مجسم است دو عضد و رجل و کبد و مرفق و غیره دقیق و در اربرو و لب و قضیب و صفن دقیق تر از اینها و اگر در اینجا مجسم بود می فصل اینها تباه کردی و منفعت او آنست که وقت ضرورت خیل بخون شده غذای اندام میشود **قول دون انتونیو** غشا جسمیست نرم مفروش در عرض و طول سطح مرکب از لیفات طویل

وعریض باهم بافته مثل پارچه و نسیج عنکبوت و مختلف الجسم که لیاقت پیچیدگی دارند بعضی مجسم بعضی دقیق بعضی سخت بعضی صلب بعضی محکم بعضی قلیل الحس رنگش سفید مائل بمحمیت برای آنکه وعیه دموی باریکه در وی هست تا که خون آنها بسرخی که ظاهر میشود دارند بعضی مرکب از بعضی بهشای رقیق آمیخته و بعضی سفر و کچیری نیامیخته و مفت بعضی این پوشش و حفظ عضو از ببرند و دیگر و نفع بعضی اتصال عضو و بعضو دیگر و نفع بعضی حس است اما دورا مایئر غشائیست مجسم صلب زیر قحف محتوی بر همه دماغ و مرکب بدو غشا غشای بیرونی که بقحف آمیخته محکم خشن است غشای اندرونی دقیق و صلب لیکن اینها بسیار است و صداع دیرینا محسوس میشود و بقحف و سیاماتیو پیوستگی تمام دارد و دو زوائد دارد یکی سوی تحت جهت ارسال مادهٔ بطبقات دوم بفوق و این فی الحقیقت از دورا مایتر است که دو تا گشته از طرف فوق در وی دماغ باجسم صلب درآمده تقسیم دماغ در دو نصفی نموده و شقهای کثیر جهت گذر شرائین و عروق دارد دو زوائد دومی که بفوق است چهار قرآند برای آشکنج خون جهت غذای دماغ و این قمرها زوائد عرو قهاست و سوای این چهار قمر قمرهای دیگر کلان پوشیده هستند برای رسانیدن غذا و نفع این غشا حفظ دماغست از صلابت قحف لهذا میان قحف و دماغ پیدا شد و حرکت که در یافوخ اطفال مرئی میشود بسبب حرکت شریانیست که در دورا مایتر است اما پیا مایتر غشائیست باریکتر محتوی بر همه دماغ متوصل از رباط و عیه دموی و شرائین و وی حس است لهذا این غشا محل عمدهٔ غست نفع او پوشیدن دماغ براه داون او عیه دموی را برای غذای دماغ اما پلیورا غشائیست صلب مرکب از دو غشای باریک و محتوی بر همه قعر سینه است و پیوستگی تمام بغشا استخوان قصی و غشای اضلاعی غیره دارد سطح درونی صاف بسبب تر بودنی که از ریه میرسد سطح بروئی او خشن است برای آنکه بمضلوطی پیوسته است بایزدای متصله خود و حس نایده دارد و ذوات الجنب در بین غشا میشود و ثقب سمت فوق جهت گذر هر دو جزو شش وارد و در بین عصب و شرائین وارد شده آمده اند نفع او ساختن قعر سینه و درست داشتن اضلاع و عضلاتست در جای خود اما مدیی آتینو غشائیست و قاکه تقسیم میکنند قعر سینه را در دو نصفی و همون پلیورا ست که محتویست از ابتدای قعر و عظم الورک دار وسط سینه منعکس شده باقص آمیزد و از میان گشاده است بجائیکه پیری کارد یو و قلب جخیده و تنه عرق کاوا عصب مالسلطو یکه هر دو قعر سینه بطور دو شانه گشته یکی بدیگری آمیزد و پیر یکارد یو و قلب جخیده و غیره برون او واقع اند نفع او تقسیم قعر نهو است سه دو قعر تاخون یا ماده که در یک قعر ریزد بقعر دیگر نرود اما پیریتونو غشائیست مرکب از دو غشای رقیق و سخت و مضبوط که قعر تکمم سازد و همه اعضا را که در و نهاده اند پوشد و درازی او از ابتدای دیافراغما تا آخر محل اپی کاستریکا و از ابتدای نقار تا عضلا بدومی اجزای او مضبوط اند بسبب خشونت سطح داما سطح درونی او صافست بسبب اعضا ما که در و نهاده اند چون معده و امعا و غیره از حرکت قوی بدنی و بطرف بالا تشبها دارد جهت گذر مری و عروق و عصب و بزیر تشبها دارد جهت مقعد و عنق رحم و دیگر اوعیه که از رجل می آیند و از پیش برای اوعیه باقی غشای بیرونی او دو زوائد دارد از اسنا بطور یک خریطه اوعیه یعنی تا انتین رسند و در اسنا پهن شده غشا می دیگر سازد مگر در زنان زوائد مذکور باطها پیچیده گردرحم دارند و این زوائد موضع فتق معائی اند و در بین غشا شرائین و آورده و عصب اکلیه و ثدی و فقار قطن و عظم عجز و غیره آیند و بکلش مثل سبوچه است برای نگاهداشتن اعضای زیرین تکمم و خود و این غشا را بعربی باریتون گویند اما

باریطون غشائیست که در قعست بالای شرب این غشا حاوی تمام غشاست و بر تمام معا گردیده آمده و جانب صلب از جانب بالا متصل میباشد بحجاب و از اسفل بمثانه و هر دو خاصره **اما** امینتو غشائیست دوتا که بر امعا نهاده شده از ابتدای قعر معده تا شکش مثل سبوچه خالی و کشاده غشای پیش راست بالا عمق معده و اثنا عشر بهمت خالی پیرزا صاف کند و غشای پسین از قولون و بانکریاس تعلقت مگر از سمت زیرین اجزای غشای مذکور باهم آمیخته اند محفوظ غیر از تنگی و رسند تا عظم عانه و دو غشای مذکور اعصاب و شرائین و عروق آمده اند نیز اوعیه بلغمی پرستند این غشا پوشیده است از شحم که در و نهاده است تا وقت ضرورا بکار آید نفع او نگاه داشتن شحم است چرا که اگر شحم نبودی حیوان بسبب ریاضت زیاده از حد لاغر شدی **اما** مراق غشائیست دوتا مدور مائل بدرازی موضع او در وسط شکم ذا معا در تبدیر آن واقع اند لذا مراق نامیده شد آنجا که برد قاق و اقعست سیر نیز بود آنجا که بر غلاظ و اقعست سیر نیز بود قولون گفته شود نفع او نگاه داشتن قولون مستقیمه است و متعلق است مراق بسه نقار قطع و تعلق آن منضبط است از بسیار لیفات پر نیو تیا قائم دارد وزن امعا را و در وعروق شعری او رده و شرائین و اعصاب اوعیه بلغمی آیند **نوع نهم در شحم و سمین** شحم هنیتی است که از مدی تری در همه حجاب ترع و اعصاب میرسد مانند دهن که در فتیله چراغ برای روشنی میرسد و حرارت غریزی را ببب ترتی و غلظ خود میدارد تولد او برین وجه است که خون غلیظ از عروق مانند عرق برآمده بر حجاب و اندام عصابی تمع میگردد و بسبب برد مزاج این اعضا مثل یخ منجمد میشود لذا از حرارت گداخته میگردد خصوص در سبردین بهمین محرورین قریب نیباشند و این در اعضای عصابی چون شرب و امعا متولد میگردد **اما** مغز استخوان و پنبیست منجمد که بحفاظت دران نهاده شده نفع او مثل شحم و فرق در مغز و شحم آنست که شحم سخت تر و آگنده هست در خریطها تنگ که بسته شده اند با لیفات باطی سوای ازین بستور هست غشاکه یافته شده از اوعیه دموی برای غذای او **اما** سمین مشابهست از دم ملغم متولد شود و او هم مرکبست از شحم **نوع دهم در ظفر** جسمیست غضروفی عدیم الحس که متصل است ببسا میات انامله نفع او از حک اقطو مانند آن مخفی نیست و بمنزله شعر نهاست باطرافات اصابع و افزودن او بنمو نیست مگر افزودن تنها در طولست **قول دون انتونیو** جسمیست صلب شفاف بیحس که گرچه هم میتوند شد شکلش مدور مائل بطولانی و از بهر طرف بجلد پیوسته و تخم اوخم غلیظ بیوسیله نفع او پر کردن جانب و حشی مائل است و وجه هر شش بسه جزو منقسمست جزاول بیخ او که ابتدای اوست شکلش هلالی و سفید و قریب بربع جزو دوم که در میانست لونش مجمی جزسوم که در آخر اصبع در امده از همه تر است و اگر تراشیده و از شده خمار گردد و غذای او خونست مثل غذای عظام و عضلات و قبول غذا صرف از جانب بیخ مینماید مانند دندانها و افزودگی این مثل دندانهاست تا آخر عمر **نوع یازدهم در شعر** جسمیست که از بخار رطوبتی متولد شده و بطبع بحسب فضله آن رابطوبت مسام دفع کند و بعضی زیست را بود چون حاجب و بعضی زینت و وقایع را باشد چون موی سر و غیره و اکثر شعرها از بخارات بلغمی باشد و موی سیاه از بخار سوداوی با اختلاط صفرا و موی زرد از صفرا صفید شعر و غیر وقت دلیل مزاج بلغمی یا سوداویست سبب بیاض او در کهولت قلت حرارت غریزیست اگر خواهند که موی سفید سیاه شود اول تدبیر از دیاد حرارت غریزی کنند غذا که مولد حرارت غریزی باشد چون سپستج و بنفشه و نافعه طلا نمایند **قول دون انتونیو** جسمیست صلب قیق مدور در طولانی مجعد و مخلف در روئیدگی بعضی خلقی یعنی از وقت ولادت باشند جهت

ضرورت چنانچه در راس و بروو مژه و بعضی غیر خلقی یعنی بعد ولادت در وقت خویش پیدا شوند چنانچه در ریش و بغل و عانه بعضی طول چنانچه در راس و ریش و عانه و بغل که درازی اینها ضرورت و بعضی قصیر چنانچه در ابرو و مژه و همه اندام ظاهر بدن که مژه شدن اینها لابد است لون او در بعضی سرخ و در بعضی سیاه و در بعضی بلوطی و در بعضی سفید و غیره پیدا شود و در کهولت رنگ طبیعی خود همه دور کرده سفید میگردد و هرگاه که کیفیت طبیعی مزکه بدو رست برگردد و شفا یابد مرتبه شود آثار مرگ رست و غذای اینها مثل غذای عظام و عضله است و نفع اینها رینت بدن و حفظ اعضا است از ندیات برونی **بدانکه** لیفات جزو بدن نیستند مگر جزو اعضا انه چرا که هیچ عضوی از نیها خالی نیست و بطور رشته در اندر همه اعضای بدن داخل اند و چهار قسم اند چرا که از عضله و عشا و رباط و عظم رسته اند و مختلف الاشکال اند بعضی رست بعضی خود بعضی نگون بعضی تنگ بعضی گرد و بعضی قوی بعضی زاویه دار بعضی پانج و بالکل مسطح اند و مسامها در و مجوف مانند شریان و عروق نیستند **فصل دوم در تشریح دیگر اعضای مرکبه** وغیره **نوع اول در جلد** عضویست تشنج از لیفات و شطایای عصب و خلل ادارحم محسوست و بچون نگاه دارد جمیع بدن نفع احفظ شکل و افاده حس و ادراک ملموسات بود **قول دوم انتونیو جلد** بر دو قسمت یکی ساتر همه بدن از آنرا مشترک نامند دوم ساتر عضو مخصوص چون جلد بالای کبد و ریه وغیره و این را خاص نامند ذکر این و جایش کرده شود **اما** مشترک یکی کوتیکولا که اپی درمی نیز گویند و آن جلدیست رقیق که بر ظاهر بدنست سخت شفاف غیر مسامدار جلد دومی پیوسته و آنقدر رقیقست که بمجرد وصول آتش بالا دو یه آکلا یا تر شی یا صدمه بروانی دود میگردد و شکلش مثل کوتیس رست چرا که کستوی او ست و مسامها و ثقبها مقابل ثقب جلد دومی دارد و نفع این سه اندا و آن آنکه تر دارد سطح جسم را از انفعلا و صفاسی خود دوم آنکه حفاظت جلد دومی از بیحسی خود نماید تا از اشیای گرم و سرد و سخت و صدمه ضربه وغیره محفوظ ماند و کثرت و بادو رین اعضا نیستند سوم آنکه پوشد جلد دومی را و نگاه دارد غذای باقی جلد را و خود و بند سازد و هن عروق را برای فراغت گردش خون و جساست این یکیان نیست چرا که در کف پا بسبب کثرت ریاضت ثخین مخلوقست بنسبت کف دست دوم کوتیس اکثر آن از لیفات بافته شده رست مثل پارچه و از جانب بالا بجلد اول و از تحت بجلد ثالث که نگرش و رشرب کرده شد آمیخته رست و ثقبها و گونه رست یکی کلان چنانچه بینی و گوش و مینی و رین و مقعد و فرج و حلیل و داصابع که جای ناخنهاست دوم خرد میشمار مسی بسیار و این هم بر دو گونه است یکی جهت برآمدن مواد و دوم برای خروج عرق **نوع دوم در دماغ** عضوریست نرم تخلخل سفید و مبدای اعصاب و روح نفسانیست و مرکبست از مخ و آورده و شرایین و عنشای قیق که مدتی نفس رست و عنشای سلب که بچون بطانه این عنشاست و محاس تجویف مخ شکل دماغ مثلث محرطی است و قاعده و سقده مرطس است و الدین را مسوخ نرم برای منبت اعصاب مس رست راس و مخ خود ماشت و او سلب بود زیرا که منبت اعصاب حرکتست و دماغ از جهت عرض که از طرف جبهه است تا پس سر بسه قسم منقسم میشود و آن را بطون و دماغ گویند و اوسع بطون بطن متقدمست و زیر بطن اوسط تجویفیست که آنرا معصر نامند فضلات دماغ آنجا جمع میشود و بحنک قرمیگراید و دماغ و طول اول بطن اول آنرا خرطی آنچه خرد بخش جدلست و اغشیه و تجاویف هر بخش جدا جدا و از بطون شریفه همین سه بطنست **قول نهم علی دماغ** جسمیست نرم سفید تخلخل مخی مراورا تخلخل آنست که جسم او خرد میشود بی آنکه از اجزای جسم او چیزی کم گردد و مراورا مخی آنست که جامی را زوی خالی میگردد و دماغ تمام را سنجابیدن می آید و حس و حرکت اعضا از وست و در تجاویف یعنی بطون خصوص بسیار اند که آنرا بزرید نامند و زین سه

اطبا آن آنکه در مقدم دماغ واقعست بعد جبهه آنرا بطن مقدم گویند واین بطن عظم از بطن اوسط است واز این قوت حس با عضا فائض میشود و فضلات دماغیه دفع میگردد و نیز منبت حلتیت است و آنکه در آخر سر واقعست آنرا بطن مؤخر و بطن سوم گویند واین اعظم از بطن اوسط است و از این قوت محرکه بجمیع اعضا فائض میشود و ذکر و حفظ باین بطن میباشد و آنکه مابین این هر دو است آن را بطن اوسط و بطن دوم نامند واین از هر دو خرد تر است و موضع فکر و عقل واین بطن بشکل دهلیز است و سقف او کرویست مثال ارنج و مقداری از دماغ که مشتمل است برین بطن اوسط نزدیست و عضوی دارد مانند دو ده و مثال کرم تقلص میکند و گردی آید واسم خاوستد مینامیدند آزاد و ده میگویند و از تقلص این بطن اوسط بطن مقدم و بطن مؤخر نیز با هم نزدیک میگردند و از تمدد و دور میشوند و دماغ را دو غشاست یکی رقیق که محیط بظاهر جرم دماغست و آن ام رقیقه خوانند دوم سخت که ماس عظمست و آن ام جافیه و غلیظه نامند واز دماغ دو راست **بدانکه** اثبات قوت نفسانی در دماغ بسه دلیل است یکی آنکه خون بعض اعصاب را محکم بندند یا قطع نمایند از ماورای آن حس و حرکت باطل میگردد دوم آنکه وقتیکه اهل تشنج منسد یا منقطع شود حس و حرکت ماد و ن آن باطل شود سوم وقتی آفتی که موجب انسداد باشد بدماغ رسد حس و حرکت جمله تن باطل گردد پس نسبت اعصاب بماغ یا تشنج است و وصول قوت نفسانی در اعضا توسط اعصاب بود **قول هندیان** مغز سر و آدمیست قدیسا ربوده مغز دو گونه بود خرد و بزرگ موضع بزرگ در یافوخ وجای خرد در عقب سرست و در مغز دو عمق اندیرا زآب و اشک ازان می آید و قتیکه قعر مغز کوزا زآب خالی شوند آن شخص دیوانه گردد و در مغز چار نسل اند دوازان بور سانند بدماغ و دو دیگر روح رسانند بهیشه و موضع خیال جبهه و جای عقل در یافوخ زیر مغز بزرگ و موضع حافظه عقب سر زیر مغز خرد است مزاج دماغ بارد و طبست **قول دون انتونیو** دماغ عضو نیست چربش نرم و میان دیوارهای مختف و دو رانیز نهاده و در انسان نسبت بهائم کلانست شکلش مثل جبهه که در انجا نهاده است یعنی بدو پیش و دو پس و سطح آنرا پرده است و درین دو بطن اند یکی کلان که طرف بالاست دوم خرد که بسمت زیرست بطن کلان را زیر دایره عمیق تر منقسم بدو جزء مذکوره یافته شود یکی پیش که بجای آن میان دو رامایه دو تائیست و همگی دماغ در دو جزء تقسیم باید یکی کلان که بطور گنبد مجوفی همه مغزست و نگرش را دو دیست امدا دادی میرسند دوم سبد و لار و این همون مغز بارکرد ماغست و بسبب صلابت ما صلبی نامند و این در سطح بالای مثل معای خاق پیچ پاکیزه دارد و درین دخل اعصابی دموی از پیانا تیر شود جنبش جباعت عمده هاست که در وح حیوانی را می پذیرد و دومی پوشیده از اولین است و در جسم این جاعت نلما یسا نامند کنج آنها از همون غدد بالا آیند و با جرا آمیخته جسم سبد و لار سازند و نفع بطن کلان دو انیکی ثیمنه از کرد وح و منبع و قوتهاست و دوم حس و حرکت و روح حیوانی **بدانکه** دماغ چهار بطن یا قعر دارد سه در بطن کلان و یک در بطن خورد و قعر اولین بسبب مقدم بالای کلان و نزدیک بسبب موقع پیش بینین گفته شوند و قعر دوم و سوم بشکل و عمل مساوی اند شکل بنیا قوسی و سر این قعر که بطرف القفت تنگست و اندک اندک باریک میشود تا آنکه قعر کلان سازنده و سط دماغ و از غشای نخی باریک که از پیا یا تیر است پوشیده سیدتوسید و مسی است و قیق مثل غشا که تقسیم میان هر دو قعر کند و مرکبست از جزو قیق تر و در جزو پسین این آنیست بطور غشا که میرسد تا بزواید حلمه الشدی برای پرکردن ملغم پیشگوئی و سید بس جسمیست مدور خرد که از او عصبی دموی پیدا شده بطرف زیر و عقب قعرهای پیشین پهناگشته تا قعر سوم رسد و درین شرایین و عروق دو اعیه ملغمی بسیار اند تا پکنند ملغم را در همون قعر—

استری آلوس دوزوائد یا دو حصه دماغ اند رنگ آسمانگذرد و منقسم بچند خط موضع آنها بالای قعر دماغی که گوید هر یک قعر کوکامیا لوبک حصه سیدولا ست محل پس هر دو قعر مذکوره بطور گنبد قائم از سه ستون جسم سیدولا می و هر سه یک مثلث سازند و نظر آیند مثل توس یا گنبد و قعات دماغ تا از وزن خود نیفتد و حاسیه این جسم اکلیلی است قعر سوم کشاده شود و در پس ستو نهای پسین این بطن یعنی قعر چهارمی دیگر نیست مگر آن پیش هر دو قعر بالا ئیست که اینجا آخر شوند دو عرض و نیز قعر وسطی گفته شود چرا که در وسط قعر اولین و قعر چهارمی واقعست و پر میکند مرکز دماغ را و این قعر دوراه دارد یک پیش از جائیکه آمیزد بقعر چهارمی قعد و پیتال در شروع ۔ اهمیت که از اینجا آمیزد قعر سومی با قعر چهارمی جسم اسلب مکدر پوشیده از یک غشای باریک و طول دکترست و از هر دو جانب بلیشو کوروئید پس آمیخته اورسکو لاریس چهار زوائد در قعر سومی واقع اند دو پیشین عریض و کلان رود و پسین خرد اند نیفوندی بولو مجری مدور که در قعر سومی شروع شده کشاده گردد و آخر شود در یک نقطه در قاعده دماغ و پرازملغم در موئی یافته شود غدد پینو تیا یا جسمیست کم صلب زیر انیفوندی بولو بالای قعر عظم محدب از زیر مقعر از بالا و پوشیده بغشای پیا یا تیر از عصبیه و موی و در ما تیر منبوذلی یافته و این غدد بطور اوعیه ست که ماده دماغ از این سخته شود و قعر چهارم راهی عریضست میان هر چهار زوائد مذکوره و پهنا شود تا زیر بطن خرد و آخر شود تا اسپنیال سیدولا بطور قلم جدا شده و درین قعر دو زوائد مذکوری پیش در ابتدای راه دومی پس توتیی و این چند زوائد بطرف بالای این قعر اند و بطن خرد این نیز دو تنه دارد که بظاهر از سیدولا اولیو نکاتا تا آید شکلش عریض و منبطح و مدور مقدارش بمقدار سی حصه بطن کلانست مگر صلب تر و مضبوط و منقسم ست در حلقه پیچند زوائد سیدولا اولیو نکاتا تنه کلانست مرکب از چهار تنه دو کلان که پیش ند که رسند از بطن کلان و دو خرد اند به پس که رسند از بطن خرد محل او بالای قاعده قحف و آخر شود در ثقب کلان عظم قحدوه و از اینجا گنام گردد و از ثقب که داخل فقارست گذشته مسمی به سپنیال سیدولا شود **نوع سوم دو نخاع** ۔ شابه جوهر دماغ و خلیفه اوست منبت او و خرد دماغ و پیچان و نباله دماغست و رفقارت مخدر شده و اینهم مثال دماغ و بخش ست اما جدائی بخشها محسوس نیست و نخاع باسه غشا محیط است یکی رقیق که محیط حرم اوست و منشای این غشا دماغست دوم غلیظ که بالای غشای اولست و منشای او جاب غلیظ دماغیست سوم غشائیست غلظ از هر دو که محیط هر دو ست و از غشای باطنی گویند و منشای او دوزوائد تحف ست **نوع چهارم دو چشم** ازاعضای شریفه ست و اعصاب شرائین او رده در و متفرق شده و در چشم و نخ عضلا ندبرای حرکت و هفت پرده و سه رطوبت پرده اول که مماس هواست ملتحمه ست دوم قرنیه که بعد ملتحمه ست سوم عنبیه و این بعد قرنیه ست و لونش مختلف میباشد در بعضی سیاه و بعضی آشهل و بعضی ازرق بعد این هر سه رطوبت بیضیه است چهارم عنکبوتیه و این بعد رطوبت بیضیه ست پس ازین رطوبت جلدیه و بعد این رطوبت زجاجیه پنجم شبکیه و این بعد رطوبت بلوریه است ششم شبیه و این بر همه محتویست هفتم صلبیه و این ملاقی عظم عین باشد و بحقیقت ابصار بر جلدیه حاصل شود و باقی آلات و مجلدات و نیه

قول بوعلی رطوبت اول جلدیه ست که بر دو نیز گویند رطوبتیست مستدیر صقیل مانند آبگینه و میان طبقات واقع و ملتصق از پیش و با یکی از قفا دارد دوم زجاجیه رطوبتیست صاف مائل بسرخی چرا که جوهر او از خونست و عقب جلدیه واقع شده و محیط او نور جلدیه ست سوم بیضیه رطوبتیست غلیظ شبیه بسیاض بیض و پیش جلدیه موضوع **اما** از طبقات سبعه سه طبقه عقب زجاجیه واقع اند اول از این شبکیه ست و عصب

مجوف پیدا شود برین وجه که چون عصب مذکور از دماغ از ثقبها که درون اعظام چشم میباشند بیرون می آید غشا و غشا که با او مصاحب اند جدا میشود
و منبسط میگردد و این شبکیه محیط بنصف جلیدیه میباشد و باو شعب بزه و عروق و شرائین پیوسته اند و از شبکیه روح بصر بوسیله اجزای عصبی بجلیدیه میرسد
و نیز بوسیله ورید خون بزجاجیه میرسد دوم مشیمیه و این اجزای غشای رقیق است که متسع شده و محیط جلیدیه گشته و ازین حرارت غریزی بشبکیه میرسد و این
طبقه حاوی شبکیه است سوم صلبیه و این اجزای غشای غلیظ است که مصاحب عصب مذکور است و متسع شده محیط جلیدیه گشته و صلبیه حاوی مشیمیه است
و سه طبقه پیش رطوبت بیضیه اند از آن اول عنبیه است جسمیست مانند عنب در استدارت و در میان او ثقبه است مثل دانه انگور و حدقه و موضع
روشنی آن بود و رنگش آسمانگونیست و از اطراف مشیمیه پیدا شود و محیط ببیضیه میگردد بر وجهی که در میانه فرجه میماند مانند موضع تفرق عنب و نباله دانه
انگور تا روح مذکور درین ثقبه و طبقه نفوذ کند دوم قرنیه جسمیست شفاف صلب شبیه بجوهر شاخ سفید و از اطراف صلبیه ناشی میگردد و محیط عنبیه
میشود و سوم ملتحمه جسمیست سفید غضروفی و پیدا میشود از غشائیکه بر قحف دماغ است و ملتحم است بقرنیه نه بر وجه احاطه تمام و یک طبقه ازین سبعه که حاجز
است میان رطوبت جلیدیه و بیضیه آنرا عنکبوتیه گویند جهت آنکه مصقول و در غایت رقت است مانند نسج عنکبوت و از اطراف شبکیه پیدا شود و محیط
جلیدیه میگردد و مائل جانب پیش و این طبقه همچون دائره است که خارج طبقات است و محیط جلیدیه نیست و مقله عبارت از نیست و دائره صغیر
که میان مقله مینماید آنرا حدقه گویند و این مثال روزنست مقابل جلیدیه بدانکه دو عصب مجوف از دماغ از پیش سر بهر دو چشم می آیند و حس
بصر از دماغ بدین دو عصب بچشم میرسد **قول دوم در انتونیو** چشم محل بصر است و مائل است در قعر عظم از همه بدن بلند تر برای محافظت و شکلش
مدور یگر بسبب ترکب از عضلات مخروطیست قاعده او بطرف بیرون و سرش بطرف اندرون مقدارش در همه انسان برابر نیست چراکه در
مردم طویل القامت خرد و در قصیر القامت بزرگ میباشند رنگش مختلف است و همه او برای حفاظت او سه جزو لازم یعنی ابرو و جفن و مژه
ابرو جماعت موها بطور قوس منتکس نهاده شده سرش بطرف بینی که مبدای اوست و منتهی سوی صدغ که انتهای اوست نفع ابرو دو اند
یکی اعتدال روشنی یعنی وقت کثرت روشنی فرود آیند برای سایه دوم مانع آیند از دخول عرق وغیره در چشم که از سر آید جفن و زوائد غشائی
اند که می پوشند چشم را در وقت خواب وغیره و در هر چشم دو اند یکی بالا و یکی پائین و هر دو آمیخته در زاویه یا گوشه سازد آنکه متصل بینی است
کلان یا اندرونی یا ماق اکبر گفته شود و آنکه بطرف صدغ است بیرونی یا خرد یا ماق اصغر نامیده گردد و ترکیب جفن از بیرون بیک غشای رقیق
منبسط است تا بآسانی منبسط و جمع دار شود و از درون بیک غشای رقیق و نرم تا بچشم ضرر نرسد و هر دو غشا از پیری کرانیده آیند و نفع دو پود و ن اینها
آنست که بوجه احسن پوشند و کشایند چشم را و جفن بالا ذی حرکتست و زیرین بی حرکت یا کم نسبت ببالائی و طبیعی عکس این مژه غضروفی قوسی شکل
در حاشیه هر جفن بمقدار چشم است تا بوجه متوصل شوند و نیز بهمین نام شعرها نامیده شوند و این موها تمام یکسان مانند و فعل اینها آنست که بآسانی حرکت
کرده منافذ دارند چشم را از گرد وغیره متداخله و نفع موها اینست که حفظ چشم از گرد وغیره نمایند و در قعر عظم که در چشم نهاده اند شحم کثیر محتوی چشم از
جنب شده و در چشم اعصاب و شرائین و عروق کثیر اند و در چشم شش طبقه اند چهار مشترک که پوشند بسیار جزو را و دو خاص که پوشد هر واحد طبقه را
اول طبقه ملتحمه که شفاف و مسطح و سفید است و از پیری کرانیده پیدا شود و از زاویه تا بچشم آمیزد و همه چشم را پوشد مگر تا حلقه لیپیس رسد و درین شاخها

شریان و عروق کثیر اند که در مرض سل عیان میگردند دوم طبقه قرنیه از پیش شفاف و صلب مثل کجکره شوهان کرده و از پس صلب و غیر شفاف و از
دو اما تیره عصبیه و بیتکوئه که زیر ملتحمه است پیدا شود و بعنبیه آمیزد و بعضی او عیهٔ دموی سوم طبقه عنبیه و این همه چشم را پوشند و از غشائی رقیق و بیتکوئی
پیدا شود و در وسطش ثقبیست مسمی بعصبیه مجوفه که میان حلقه معلوم شود و با ختلاف رنگش آنرا بر پس گویند و آن شی دیگر نیست مگر حصه عنبیه بسته
که از قرنیه آید و در بین و جز خیال کرده میگویند یکی پوشد سطح اندرونی قرنیه غیر شفاف او بوسیلهٔ اوعیه ها آمیزد و دو مرا زپس آیند و در اسخا با قرنیه
شفاف آمیزند و لیفات رباطی کثیر در و پیدا شوند و دیواری مثل حلقه سازند مر اکه ترکب او از رباط باریک و مسیاه مثل ذره است و نیز مثل لیفات
غضلات محیط از پس شده آخر بعصبیه مجوفه شوند چنانکه آمیزد عضلات کروی دیگر بنبسط گردند در حاشیه عصبیه مجوفه و همون لیفات تنگ گردند
بحلقه بموجب کشیده گی و سستی مثلاً اگر موضوع کلمه و مخروطه و دست بامعنی نظر کند عصبیه مجوفه فراخ و از پس تنگ گردد و عکس این عصبیه مجوفه تنگ
و از پس فراخ شود و عصبیه مجوفه در انسان مدور و در گربه تنگ و طویل است چهارم طبقه شبکیه و این پنهاو باهم بافته از اعصاب شعری اند بیتکوئیست
تا بتوان فرق نمود که سخت و غیر شفاف تابع و حول شعاع چشم است در مرکز صلب بسبب عصب و بیتکوئی این تکثر و باریکتر گردد تا بحلقه تقدم
طبقه زجاجیه که اول از خاص است و نگاه میدارد رطوبت زجاجیه را و میان این طوبت لیفات کثیر اند پای صول خداوار این طبقه قسمیست
اگر بتوان نگاهد رطوبت که در وسط سائل گردد بمشابه طبقه جلدیه که دموی از خاص است و عنکبوتیه نیز گویند و این طوبت جلدیه را نگاه میدارد رو
شفافست برای نگاه داشتن شعاع روشنی که در وی گذرد و رطوبات سه اند اول بیضیه رطوبتیست شفاف لزج مثل بیاض بعضی محلش در وسط اندرو
قرنیه شفافست و پیش روی طوبت جلدیه و زجاجیه نهاده و تفکیکه این طوبت بسبب ضعف یا بتوان زائل شود یا بعلاج پدید آید گردد و چشم بحال
اصلی ماند دوم زجاجیه طوبتیست مثل زجاج گداخته و از پیش قعری دارد جهت طوبت جلدیه و از پس کروی یا محدب و متعلق است از غشا
و کلاست بنسبت دیگر سوم جلدیه طوبتیست و زفی صلب شفاف محلش میان بیضیه و زجاجیه مقابل عصبه مجوفه و در مرکز چشم نیست بلکه مایل
بیرون قریب تر قرنیه است بشکلیکه کشش عدسی پوشیده از طبقه عنکبوتیه محلش در قعر قریب زجاجیه و اسپنه شی دیگر نیستند بلکه یک جماعت لیفات
باریک سوهان شده که یکی بر دیگری نهاده است و فعل چشم قبول اعکس مرئیات است تا که گذشته عبس مشترکه دماغی رسد و روح موضوع این باشد

نوع پنجم در بینی بینیست مشترک فیه در هر یک از نخستین و سطح میگذرند منقسم بدو تجویف میگردند یکی از آن تجویف کج شده بقصاص می آید جهت
تنفس و استنشاق هوا و دومی بالامی آید تا بقدامی که شبیه بصفاقست و از دو طرف جلتین منتهی شده فرودی آید جهت دفع فضلات دماغی و خون
غلیظ و تادیه رواتحه و ادراک روائح بدان و عصبیه که شبیه بدو سر شدی اند حاصل میشود و دو بینی یکی غضروف یک عرق است که فضله مرئیات
صدمت که بکبسی و از رود **قول دوم انتونیو** بینی محل شامه است و منقسمست بر برونی و درونی برونی متعلق است بغشائی و فی آمیخته
برون تجفست و بالکل الف گفته شود طرف بالای آن را بیخ الف و پهلوهای استخوانی را اسپاد و بلندتر را اسپینا و همه نرم جاهی غضروفی را گلو
بود هر دو پهلو را پره بینی و مجاری استخوانه و میان بعضی استون بینی گویند محل او جای بلندست برای جذب هوا و اخره متصاعده پس اگر آن بو
خوش باشد جذب کند و در بینی رساند و اگر منتن باشد برگرداند شکل و مقدارش مختلف است ذوی رکبست از جلد و عضله و غضروف و اوعیه

وقعر واغشیه غشائی او زمرد بی شمست و بر دهوای شتاب درین غشا محسوس میشود و در سر ستون او استخوانیست پنج غضروفند زیر عضلها که جزو زیرین انف را سازند دو از ان بلندتر اند و بوساطت رباط باعظام مرکبست بالا از قسم در وزاند آنچنند و دو ازان مربع اند و دو پره سازند و بوساطت باط باخر سطح آیند غضروف پنجمی کلان ترک در وسط است و ستون بینی هست و اعصاب شارا زجهت اولین و جهت پنجمی دماغی آیند و شرایین و عروق رسیده در غشا گسترده شوند و اوعیه بیرونی منقسم شوند در غشائیکه هر دو عظم بینی را پوشد و درین غشا غدد بیست کلان که جدا کنند طوبت را که از بینی برآید منخره بینی دو قعر اند جهت دخول هوای تنفس و هر قعر دو قعر دارد یکی ازان بالای عظم اسفنجی سد دومی بالای تا عمق دهن و مرئی ازین قعر دومی آب نوشیدنی از بینی و آب سعوط از دهن برآید و دو گرد و مجری کشاده اند که از بینی بدو سوراخ سند که از زیر قعر مذکوره و بالای فک پیدا شده دهن زیر باعیتان بالای آخر شوند **نوع ششم در گوش** عضویست غضروفی و هوای متموج در وجمع میشود و در ثقبه عظم حجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبیه میشود که در صماخ مفروش است دوت کساسعه در ست ادراک اصوات حاصل میگردد و فعل گوش تنها اینست **قول اول** بوعلی عضویست غضروفی دو شکبها دارد جهت در آمدن هوا و سکون هوا در نقره گوش و در گوش ثقبیست که آنرا صماخ گویند و بر روی ثقبه از لیف عصب غشائی کشیده شل پوستی که بر روی طبل کشند پس و قتیکه هوا از خارج در منفذ گوش می آید بدین قعر صماخ میرسد و هوائی را که در قعر گوش ایستاده است حرکت میدهد و غشای گوش منفعل میگردد و آواز بروی می افتد و سمع حاصل میشود و چنانچه چیزی بر طبل کوبند آواز روی بدو آید و آواز از متموج هوا حاصل میگردد و متموج هوا مشابه بتموج آبست که ایستاده باشد و در وی سنگی انداز ند سبب تموج هوا قرع باقع است مراد بقرع مماس عنیف است یعنی چیزی که بهوا برسد بر وجه شدت و مراد بقلع تفریق عنیف یعنی جدا شدن اجزای چیزی بر وجه شدت **قول دوم** انتونیو گوش منقسم میشود در درونی و بروزنی و بروزنی آنکه بنظر می آید و مسمی است بالو ریلا و مرکبست از غشا و غضروف و رباط و اوعیه و عضلات بشکل نصف دائره محدب بیرون مقعر از درون و بچند زوائد تا آواز اگر فته شکسته صاف کرده در گوش رساند از نیست هر کس او ریلا ندارد سامعه او کمتر میشود و بد و جز منقسم است جز بالای عریضتر مسمی بآز اجز پائین ملائم و تنگ تر مسمی بزمنه گوش و حاشیه بیرونی را لبلیش و حاشیه درونی یا پسی انتی لبلیش گویند و قعر زیرین را که وسیع از ان می برآید آلوی آر لو و قعر کلان را که میان لبلیس و انتی لبلیس است کوخا گویند و زوائدی را که بالای زمنه گوش است سر کونا مند اما درونی را آویدو گویند و آن مرتبست در زوائد حجریتین عظام صدغ و ترکب این از مجاری و غشای و تقبها و اعظام خرد و عضلات و عصابست مجری اولین کر بر و نیست ابتدای او و آلوی آر لو است سر او غضروفی باقی همه عظمیست بیضی شکل و عضو باستند که بزرگنا ماده زرد لزج تلخ را که مرادانه و سخت تا از بیرون کسی جانور در گوش زود و اذیت بغشای تمپانو نرسد و قعر اولین بحری می آید برای همین غالبش طویل و تنگ و منکس و چیزی خمیده از بالا تا پائین تنگ برای صحت صفای آواز سخت تا بغشای تمپانو اذیت نرسد و مجری دوم کوچک و سیاخ غشای تمپانو که غشای باریک خشک شفاف مضبوط و محتوی بر حاشیه گروی استخوانیست بشکل حرف نمبو آخر شود و مرکب بسه غشاست غشای وسط منشعب از اوعیه دموی باقی هر دو دازی اپیدرمی هستند و اینها مسطح نیستند بگر محدب اند بطرف قعر تمپانو و مقعر بطرف بیرون و پیرامون این غشا لیفات عصبی گذرد و اما بغشای مذکور ملتصق نیست مگر از پس و وی قریب سه وی حصه قطر او گذرد و شروع قعر تمپانو

که مسمی بالکید و کتواست ازین غشاست و این قعر قعر اولین از قعرهای اندرونیست و از انهوا پر است و در ابتدای این نلیست عظمی که سر شرع عنصر نرمی و غشائیست و از اندرون بیک غشا که درازی تمپانونست پوشیده شده و در عمق دهن قعر تمپانو قدری زیر هر مجرای که از نیمی از یک رود تا زیر لهات به صینها نهاده شده تا مراحم رسیدن باده گوش شود چرا که اگر باده گوش گذرد از دهن تمپانو تباه کند آن را مگر فقط چشم ما موجی چون هوا و دخان گذر کنند از نیست اگر کسی تما کو کشد دود از گوش برآید و در قعر تمپانو نه ثقب و چهار عظم خرد و چهار عضله برای حرکت اند و ازین سه ثقب یکی الکید و کتوست که ذکر شده دود دیگر از ان آنکه مدور و خرد و زیر تر است از غشای باریک و شفاف تر پسته شده و آنکه بلند تر قنینی است از قاعدهٔ آسپر تو پوشیده است و سه نل و ثقب دیگر اند که از یک غشا پوشیده اند بدانکه در قعر تمپانو نه عظم اکثر ظاهر شده اند یا چهار اند یکی از ان مارتیلو مرطی که مدور است بوسیله رباط بقعر پیکونا آمیخته و سر دیگر که دقیق و کجست بغشای تمپانو آمیخته و دو سه طاین سر دو زواید خرد باریک یک بهر پهلوست دوم پیکونا و این زیر مارتیلو است و از دو قعر خرد خود به مارتیلو و استیریو آمیخته سوم استیریو آمیخته این زیر پیکونا است دبدو آمیخته و از قاعدهٔ خود پیوسته ثقب بیضی را و این همه عظام خرد در همه مر یک حال هستند خلاف دیگر عظام بدانکه حصول همه بدین وجه است و تنیکه آواز هوا به مارتیلو رسد آن جنبش نموده به پیکونا رسد پس پیکونا حرکت کرده به استیریو رسد و اینهم متحرک شده بطور طبل بعقل و خیال میرسد و سخن برونی دریافت میگردد و در گوش تمپانو نوع هفتم در لب و دهن و زبان دغیره اما لب مخلوقست از عصب و عضل و لحم و درید و شریان نفع استرو دهن و حفظ مضوع و حبس لعاب و اعانت تکلم است قول دون انتونیو لب دو کناره اندر اسی بستج کشادن دهن یکی بالائی دیگی زیرین مرکبست از لیفات انفنی و عضلات و غشائی و قیت اما دهن بنیاد آواز است جنگ در خود حجابی دارد که تا معده میرسد قول بوعلی دهن ظرف کلام و آوازست نفع او ابتدال غذا بدو ن اخراج فضول از معده و شرکت شدن با عضای تنفس است قول دون انتونیو دهن قعریست از لبها تا مری و آنجا مرکبست بچند جزء چون عضلات و استان و لثه و فک و لهات و لوزتین و غدد ها و زبان اما لثه مرکب از لحم صلب و بیحرکت و کم حس تا محفوظ ماند از لمس غذا ی صلب و در بغل گیرند استان را تا مضبوط شوند و در میان خانه اما فک جزویست محدب مرکب از عظم و پوشیده است از یک غشای صلب و چین دار اما زبان مؤلفست از لحم بیض و اوردده و شرائین و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غدد ویست جهت از کلب لعاب تا بطعم منقلط گردد و زبان در اساعت و از دراد و تقلب بمضوع ممد فهم است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود و دو حجاب دارد و چون شعبه شرائین و اوردده بدو آمیخته لونش سرخ مینماید و زبان را باطیست قوی که آن را به لحاء الاشه اسفل محکم گردانیده و در اسفل زبان قطعه لحم غدد ویست که آنرا مولده لعاب گویند و در سطح زیرین زبان دو عرق سبز اند که اجزایش زیر زبان منتشر میگردند قول دون انتونیو محل زبان در قعر دهن زیر دائره فک اعلی شکلش مخروطی عریض از قاعده و حاده از پیش که آنرا سر زبان گویند و مقدار او مناسب قعر دهن و در رونق دندانها و مرکبست از غشا و لحم او عیه و رباط و عضلات و اغشیه که زبان را پوشند سه اندازه اول برونی که از اپیدرمیس است دوم رطوبی مجسم و صاف که سطح برونی او سفید و درونی سیاهست سوم اندرونی باریکتر و از ریشهای عصبیت و درک ذائقه درین است بسبب آنکه رئیس عصب

بگشت در سر زبان هستند وعصب و شریان دو رید نیز در زبان آیند و نفع او فقط درک ذائقه است و نیز دیگر افعال متعلق بحرکت او هستند
اما الهات عضویست کمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته موضع او بالای پنج زبان نفع او تصفیه هوا از دخان و غبار و مدد صوت در قینکه
متقن است بین میرسد آن وقت صوت می برآید و وقتیکه ستر خادرین می افتد باعضو شود مردم تکلم کردن نتواند و در فضای دهن نهایت کلام
پیش مرئی قصبه ریه و نفست و محرک که در آواز واقع میشود از لهاتست و وقت اکل شراب این پاره لحم جلتوم نشیند تا آب طعام بمعده
رود و وقت سخن آن پاره لحمی یعنی لهات بر سر مری نشیند تا آواز ظاهر گردد **قول دون انتونیو** نوائد بست خرد استخوانی نخودی که زیر غلاف
اعلی بالای بان آویزانست مرکبست بدو عضله و بهر دو پهلوی خود قوس دارد و از قشهای انفی هستند و بوسیله آنها بینی از دهن آمیده و بلیده
اندازیک خشاش باریک که پر انغده های خرد بهم فصل و کسر حمله هوا که از ریه رسد برای خوبی آواز و تجویف آمده که اگر لهات نیفتد باطل شود
مخرج بعض حروف باطل میگردد **انامالوزتین** دو عضو اند از لحم عصبانی شبیه بلبنده و از اصل زبان بجانب بالا رسته و شبیه اند بگوش
خرد نفع آن منع نفوذ هواست فقه **قول دون انتونیو** دو غدد اند شکل بادام در گلو یک بهر دو طرف لهات و درین راه عیه موسی آیند
قول ابوعلی سمیست مجوف و مستطیل مستدیر الشکل ابتدای او از نهایت پهن است و از پس قصبه ریه می آید با استقامت مهره های عنق
و فرو می آید بسینه و چون بهره پنجم سینه میرسد میل بجانب چپ است مینماید تا زمانیکه منتهی میگردد و بهره اخیر و چون از عضو حساب میگذرد و آغاز
بگشاده شدن مینماید شکل اتساع بطن قرع و باز میگردد و بطرف یسار و درین وقت که بجانب یسار میگردد و استخوان معده گویند و مری موسوم
از دو طبقه گذشتای آنها از معده است طبقه بروی محیط و باین طبقه یعنی پهن است که بعصر آن لیف فضلات دفع میگردد و طبقه درونی
عصبیست و باین لیف دارست که بسبب تقلص این لیف جذب غذا مینماید و مری او حقیقت جزو معده و دانسته از **قول دون انتونیو**
عضویست غشائی مزمارسی شکل متعلق از ابتدای لوزتین تا فم بالای معده که از دوی غذا در معده رسد مغلق پس قصبه ریه ست که از تحت و بلعیده
آنقا چی بهم اس رسیده است و از انجا مائل شود بطرف است جهت توصل بمعده و ترکب او از سه غشاست غشای اول اغشای مرئی
دوم عضلی متحرکی سوی اعصبی گویند و مری قبول حرکت موجی شکل نکند و امعا سکند از فصل غشای عضلی تا گذد غذا از دهن بمعده شود و هوا
ازین غذد نیز دفع اخلاط و همه متمم او عبد اوست **اما قصبه ریه** نلیست باریکتر از مری مجری تنفس و آوازست و تنگیکه قدری از غذا با آب
درین رسد سرفه پدید آید و تا که نبرآید ساکن نگردد شکلش شل نزدیک بلوله انغضاریف و غشای بران کشیده و از قدام مری نهاده است
نفع او تنفس است **قول ابوعلی** مضویست که اکثر او واقع است در رقبه در پیش مری و مرکبست از غضروفها و هر یک ازین غضروف

از جانب بالا که مماس قصبه مریست مثل نصف دائره میباشد واز انجا که مماس مری نیست هر یک مثل تمام دائره می بود و قصبه یه چون از متقوه میگذرد منقسم باقسام کثیر میگردد که هریک بحقیقت قصبه خرد اند که مولف از حلق وحلقهای غضروفی ونفع این اقسام آنست که یه راسا نفذ کثیر بوند تا هوا در آید و موجب ترویح قلب گردد و قصبیه یه بری مربوطست تا وقتیکه قصداً زدرا لقمه یا آب کند منطبق و مرتفع گردد بمرتبه که چیزی از طعام و شراب بحنجره و قصبیه یه در نتواند آمد **قول دون انتونیو** مرکبست بغضروف وغشا وغضروفها بشکل حلقه مدور اند اما حلقه جدید نیست بدین شکل C چه اگر حلقه جدید بودی مری که زیر اینست در عرض خود بپنا شدن نتوانستی وقت گذر غذا و حلقه اولین کلاتست ومابقی از هریک صغیر تر وباهم بر باط پسین پیوسته و دو غشا دارد یکی برونی دقیق ومضبوط تا حلقها را از پهنائی خود بمرتبه دارد دوم درونی که سطح درونی آن را پوشد واین همه دیس اندچنانچه اگر ریزه طعام یا آب در وافتد سر فرو پدید آید و تا که نبرآید ساکن نگردد و مبدای خود حنجره دارد وتا شش رسد فعل او گذر و دخل هوا ست در ریه بری تنفس **اما حنجره** عضویست غضروفی که آلات تمام صوت وحصر نفس بو محل او بالای قصبه ومرکبست از سه غضروف یکی از قدام که آنرا ترسی و مری گویند غضروفی ست کلان که زیر ذقن میباشد و می سوی خلف که مائل مری باشد واین کوچکتر ست و نام ندارد سوی بسر دو افگنده واین را بعضی گویند برای آنکه در حالت بلع بدان می افتد تا چیزی در قصبیه یه نریزد و قصبیه یه زود و انفتاح وانغلاق حنجره بدو حاصل میشود و دو رجوف حنجره جسمیست شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیره و صوت بدان حاصل شود **قول دون انتونیو** کار خانه صوتست بسبب دخل هوا از تنفس و مرکبست پنج غضروف اولین کلان سپری به ترسی محدب از برون معترز دون کلیش مربع وچهار زاویه دارد و بالای طویل تر و باآخر عظم گوش بوسیله رباط پیوسته و زیرین خرد تر و بغضروف کیکوئیدیس آمیخته و در وسط خود خطی دارد که مشکوک میشود و دو رجوف حنجره بطرف بالا قریب مثلث دارد و می سمی یکیکوئیدیس بسبب مشابهت بحلقه و انپیس تنگ وازپس عریضست محل او بالای غضروفهای آینده و باآنها آمیخته سوم ارتینوئیدیس چهارم کوتائیس گفته شوند برای آنکه بسر انیها بر یک مقسمت و بهم آمیخته کلوتیس بسازند که موافق پهنائی یا تنگی خود آواز گران یا سبک سازد و هر دو خرواند و ترسی چسپیده و برکناره کریکوئیدیس پس حنجره مضبوط شده بچهار اپی کلوتیس بلند تر از همه موضع او در بیخ زبان و بکار بندکردن آید شکلش مثل برگ بید اما چندان تنگ نیست و بالای سر آیتنه و مقنب کلوتیس بالا مفتوح میماند برای تنفس مگر وقت مرور غذا بسبب وزن خود بند میکند اپی کلوتیس را تا در قصبه یه دخل نیابد اگر چنانچه قدری از غذا یا آب در قصبه یه دو فرو رسد فی الفور پدید آید تا که نبر آید نایستد و بعد گذر غذا اپی کلوتیس بند میگرد و بسبب حرکت تخلخله خود و زیر اپی کلوتیس غضروفی دیگر بدو در خرده مثل خود اند و بسه ترسی آمیخته و بیک رباط غشائی بطرف محدب کلوتیس و از طرف دیگر بغشای زبان بسته است و قتیکه زبان از دهن برآید اپی کلوتیس تنزیر وی کند و بهمان رباط دیگر قویتر در حنجره پیش ترسی اند و دو سر پهلو دگر در حنجره غدد کثیر که می بیرند مادهٔ براق تر کردن سطح درونی غضروفها تا از هوای تنفس خشک نگردد و آواز بر نهجت طبعی برآید و نفع او آنست که بریه قصبیه یه آمیخته تنفس بپذیرد و تقرر تنفس برای تکلست **اما تجویف صدر** فضائیست که محدود میگردد از جانب بالا بقوه عنق و از جانب زیر بحجاب حاجز و از پیش به قص و اضلاع خلف و از پس نظیر اعلی و تجویف صدر در طول بدو تجویف منقسم میگردد و میان این دو تجویف مشائیست که متصل است

از قدام بجمیع اجزای وسط که آن عظام قص بود و از خلف بفقار صدر و از فوق بر ملتقا هر دو ترقوه و از اسفل بحجاب **نوع نهم در ریه** مختلو است
از لحم و ردی خفیف و از شعب شریان وریدی و ورید شریانی و شعب قصبه ریه و غشای خوی اکس ریه مجموع کشیده و او باز بدو شق شده شقی
بطرف ایمن بشبه منقسم گشته و شقی بطرف ایسر بدو شعبه و مجموع گرد قلب برآمده نفع او ترویح قلبست بواسطه جذب نسیم و اعانه آن بواسطه
کیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی او و سبب اصلی صولتست موضع او در سینه و چیس است چه اگر عصب ندارد مگر در حجاب او عصبیت
که دران اند امیر سد و چنانچه اسفنج جذب آب در خود میکند ریه هم جذب اخلاط مینماید و ریه یا دکش قلبست چه اگر ازین هوا بقلب نرسیدی بسبب
حرارت سوخته شدی **قول بوعلی** ریه مؤلف از چهار جزو است اول قصبات خرد یعنی شعب قصبه ریه دوم شریان وریدی سوم وریه
شریانی چهارم لحم خفیف و هر یک از قصبات شعبا آورده و شرائین اند و بشعب آورده غذا و بشعب شرائین حرارت غریزی بریه میرسد و ریه
مجلل است بغشای عصبی و ریه اسفنج است اول تنفس و آن عبارتست از انبساط و انقباض ریه پس از انبساط جذب نسیم و از انقباض خروج
بخار محترقه میگردد دوم آنکه ریه محیط دل بود و آن را بنرمی فرش نرم باشد سوم مادهٔ او از راه انجبره رسانده و مادهٔ صوت هوائی مندفعه است
قول دون انتونیو ریا وعیه تنفس است محاش و رقیر سینه سکلش مثل کوهان گاو محدب بطرف اضلاع و قص مقعر بطرف قلب تا بوجه احسن دران بغلتد گردد
و حفاظت آن کند جسمش و عائی و جماعت اوعیه با وخریطها و انتهایش نهاده اند و اوعیهٔ دموی بروشنجو نام دارند و ریشهای کثیر از قصبه
ریه رسیده مثل خریطهای باطنی در و آخر شوند بطور یکه ریه شکل خوشه انگور متشکل شود در یک غشا پیچیده و دو قنیکه از هوا پرست مثل کوه اسفنجی
است و ریه دو جزو راست و چپ منقسم شده بوسیله میدی استینو جزو راست او کلانست و دو سه چهار حصه منقسم شود و جزو چپ خرد است و در
دو حصه منقسم گشته و قعر راست نسبت بچپ کلانست و بقص و قفا بوسیله میدی استینو و بعنق و قصبه ریه بوسیله ملیورا و بقلب بوسیله شریان
پیوسته رنگش در مشائخ سرخ و بسبب کثرت مرض و کشیدن تمباکو خاکستری یا و اغدار یا سیاه یا باد سنجانی میگردد و گاهی نصفی برنگی و نصفی برنگ
دیگر یافته شود بعد بتول طفل اگر اندکی تنفس همراه یافته باشد شش او محکمی سخت تر میباشد و رنگ ریه طفل که در رحم مرده باشد بسیار سرخ بود
طفل را اول آب انداز نداگر راسب شود بدانند که در رحم مرده و اگر طافی ماند بدانند که زنده پیدا شده و تنفس گرفت پس مردوشش مثل خوشه عنب
معلق بیک تنه است و قصبه ریه تنه او دست و شرائین و عروق و اعصاب نیز در ریه روند **نوع دهم در قلب** اشرف اعضا
و رئیس مطلق است و محل روح حیوانیست و مؤلف است از لحم صاف و انواع لیفات و خشائی غلیظ بروضعی که گشته که آرا اختلاف قلب گویند پس بیکدیگر دیو
گویند و مرین غشا رطوبت پرست تا قلب بسبب حرکت دائمی خود خشک نگردد و شکلش صنوبری مخروطی و قاعده او از بالاست و آن عضر و فیست
از رباط و ثیقه مربوط بمحل او میان سینه مائل بچپ و او را دو بطنست بطن ایمن محاذی کبدست و در و خون بیشتر از روح بود و از تکبد و ریدی
بود و متصلست بدست رسانیدن خون لطیف بطن ایسر و بتر گرفتست و در و روح کثیر از خون بود و آنرا اتصاف قلب گویند و از دو شریان
طالع شده یکی از شریان وریدی که بریه میرود جهت جذب نسیم از دو رساندن دم لطیف بدو و یکی شریان بزرگست که اصل جمیع شرائین
باشد و او را ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن متفدست همچون قمعی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن بطن ایسر میرود و آن را دهلیز قلب

گویند و از طرفین قلب قرب قاعدهٔ آواز موضع دخول دم و از موضع دخول نسیم و وزوائد اند که آن را ذوالقلب نامند و دلیل بودن روح حیوانی بدو وجه ثابت میگردد یکی آنکه قلب اول عضویست که ساکن و متحرک میگردد و آخر عضویست که ساکن میشود عند الموت دوم آنکه اگر شریانی را محکم ببندند از او رای ربط از قوت حیوانی منقطع شود و عضو فاسد گردد و همچون عضو موتی و بعضی گویند که در قلب چهار مجاری اند از یکی خون از کبد بقلب می آید و از دوم عرقی برآمده که از ان خون رقیق بطحال میرود و از سوم و چهارم عروق برآمده اند که آنرا شریان گویند و از این روح یعنی دم رقیق بهمه تن میرسد و مقام اصلی آن دست **قول بوعلی** قاعده ده کشادگی او سوی بالاست چرا که آن را مهمات کثیر متعلق اند چون جذب هوا و دم کبدی و دفع دخان و ایصال دم شریانی و سرد باریکی او جانب پرست و دل در غلاف نهاده است و میل سرش بجانب چپ است تا از کبد دور باشد و در قلب سه تجویفست که آنرا بطون قلب گویند اول بطن ایسر که موضع روح حیوانیست و اعظم است از دو بطن دیگر تا روح را بیشتر احاطه نماید جهت کثرت حاجت بدن بروح حیوانی دوم بطن ایمن و این از ایسر اندکی خرد است و این از خول بطن چپ پر می باشد سوم منفذیست که منفتح شده است میان این دو بطن دیگر و این را دهلیز قلب گویند و این از جانب ایمن آغاز نهاده و کشاده میباشد بعده اندک اندک متضائق میگردد تا زمانیکه منتهی میشود بطرف ایسر و شکل این بطن مانند قمع و قیفست تا خونیکه از جانب است بجانب چپ آید لطیف باشد و نزدیک دو قومه که از اینجا نسیم و خون بدل میرسد و زوائد عصبی شبیه بدو گوش اند و آنها را اذنین قلب گویند جرم تنگ تر از تجم قلب میباشد و در ایشان صلابت بیشتر و نزدیک اصل قلب غظی غضروفیست بمنزله قاعده و اساس و شبیه دست و ازدال و مهرهای پشت عرقی آید و از این باده منی به پشت و از پشت بکلیتین آید و از جگر و طحال دیگر بکلیتین آید و خون خالص آورند از جگر جهت غذای لطیفه اگر این خون صاف و لطیف بود فرزند لطیف خوب باشد و اگر مختلط باصفرا بود فرزند شجاع باشد و اگر بلغم مختلط بود فرزند صبور و زیرک باشد و اگر سوداوی غالب بود فرزند بد خو باشد **قول دون انتونیو** قلب عضله ایست قوی مرکب بدو عضله بشکل مخروطی قاعدهٔ او بطرف بالا سرش بطرف زیر مائل بچپ جهت گذر عرق کاوالی از احرکت او در سینه جانب چپ محسوس میشود مجلس در قعر سینه میان هر دو حصهٔ شش و قفا قطنی و وسط قفه و اضلاع نسبت به بهائم کلان میباشد طولش در اکثر شش اصبع و عرضش چهار اصبع از قاعده کفوه و بضبوطی پیوسته و بچپا راو عیه کلان و قاعده خود معلقست و بر باط کثیر بمیدی استیتو بسته برای آسانیت حرکت و از نیک غشائی رقیق و مضبوط پوشیده است و سطح درونی از غشائی رقیق پوشیده و از طرف قاعده قدری ضخم است و باقی سطراز ضخم برای تعریق و آب جسمش یکیست چرا که مرکبست فقط از لیفات که باهم بافته اند و بعضی لیفات رقیق و راست اند که از ابتدای قاعده تا برسش آخر شوند و زیرین لیفات اولین و جسم دیگر لیفات اند صلب تر یکی بروی دیگر از ابتدای قاعده محرف گشته بالای تسکم عضله راست از جانب است شروع کرده بچپ رسند و دم اندرونی بر تسکم هر دو عضله رسیده از چپ بر است و از اولین بافته شوند و برظاهر عضله چپ لیفات راطی بچپ بر از قاعدهٔ قلب پیدا شده اند راست بچپ از چپ بر است و ندرونیه لیفات دیگر اند که تا سر قلب رسند و از انجا بقاعدهٔ قلب آیند بطوریکه مرکز در وسطش باشد و سر باریک بود و بعضی لیفات قدری از عقب قاعدهٔ قلب جدا شده باز بقاعده رسند لهذا قلب بسبب کثرت لیفات از بالا قویست و نیز در سطح درونی شکم عضلات جائیکه ستون تجمیست لیفات کثیر مضبوط شده بطور

رباط آخر شوند ستون که درمیان آنهاست برای نگاه داشتن خون بکار آید و درون هر دو عضله غشای لحمیست مثل دیوار که تقسیم آنها کند و سطح درونی شکم عضلات صاف نیست بلکه خشن است و همه لیفات لحمی محتوی شکم عضله چپ اندلذا شکم عضله چپ مجسم تر و قوی و صلب تر است تا بوقت حسن حرکت کند و خون حسب مه حاصل نشده در رخنه گردد و شکم عضله است نرم تر و دقیق و عریض است و فعل این مثل فعل معده و فعل آن مثل فعل امعاست و قلب برای غذای خود او عیه هاخاص چون شرائین و عروق و عصب و اوعیه یعنی در خود دارد و غدد ها در قاعدهٔ قلب هستند که آب پیکاوه رابنهند و دوزوائد مخروط در قاعدهٔ قلب هستند و آنها را اذان القلب گویند جسم اینها غشائی و عضلی است جهت انبساط و انقباض قلب و گوش است نسبت بگوش چپ کلانست و سطح برونی شکم عضله ایبین دارست و سطح درونی ناهموار و رنگ اینها و اطفال لحمی و در مشائخ کدر از رنگ قلب میباشد و فعل اینها رسانیدن خون بتقلبست و در وسط قلب دو قعر اند که آنرا شکم قلب گویند شکل شکم راست هلالیست و عریضتر نسبت بچپ و دیوارهای دقیق تر و شکل شکم چپ قصیر و طویل و دیوارهای او سخت و قویست چرا که محنت و قوت بسیار بکند برای فشردن خون و نیز غشای مرکب از لیفات لحمی هر دو قعر مانند دیوار حائل هست تا مبادا در حصه تقسیم شوند مثل حرکت انبساطی و انقباضی کنند و قلب چهار قعب اند یا زچهار اوعیه کلان در او آورده و دو از شرائین که از اینها دخل و گذر خون میشود و فعل قلب نبضه هست و عمل نبضه جهد کردن خون و حرکت نبضه از روح حیوانیست که بواسطه عصب از دماغ میرسد مثل حرکت باقی عضلات مگر فرق اینست که نبضه او دائم و بی اراده متصل روح حیوانی میرسد تا دو دائم نبضه بی وقفه شود بخلاف دیگر عضلات و تبدیلی که در هر نبضه و قلب میشود اینست که در انقباض همه احاطه قلب متقبض میگردد و در هر قطر یعنی طول عرض عمق چرا که بطنها خرد تر شوند و غشا و دیوارها نمانند و سر قاعدهٔ قلب رانفشرند و در انبساط ضد اینست که تمام احاطه و بطنها عریض و کشاده میگردند **نوع یازدهم در معده** در معده دو طبقه هست و اهل آن عصبانی جهت حس خارج او عمانی برای مدد هضم دانهم معده بتدریج فراخت میشود تا بنهایت آن کز نزدیک نافست و بر شکل کدو میباشد غذا در آن ستحیل کیلوس شود موضع این درمیان نیست و دو دهن دارد یکی جانب چپ از این غذا و آب در معده رسد و این را فم معده گویند دوم جانب راست و از این فضلهٔ غذا در معا میرود **قول بوعلی** شکل گرد سطح و مؤلف هست بدو طبقه طبقهٔ داخلی مشتمل بدو لیف یکی بطول که بآن جذب کند دوم مورب و بآن نگاه دارد و طبقهٔ خارجی عصبیست تا آخر باشد برای تجویف هضم و این طبقه مشتمل هست بلیف پهن و این لیف فضلیه جهت دفع میگردد و دوائر عصب و عاصی شبیه بفم معده می آید و منتشر میگردد در فم و سائر اجزای معده و بسبب این عصبست که بوقت شرب آب خنک آب بیان هر دو اثر و یا فته میشود معده و اقعست زیر اجزای صدر که ریه و کبد و قلب و اره است و مربوطست بسه های پشت و از جانب راست بکبد و از چپ بسپرز پیوسته و نیز پیوستگی بکبد و طحال بسبب اجزای غشائی معده بود و زیر معده ثقبتی تنگ چرا که اگر امری که از آن فضول معده با معا رود و این ثقب را باب المعده گویند ثقب مذکور تا مانیکه غذا هضم تمام نگردد و متعلق باشد بعده منفتح گردد تا دفع شدنی بروان آید و بروی معده خملات تا مغذا در وی آید و بماند تا وقتیکه کیلوس گردد و بهگام این حمل شدن طعام ناهضم بماند **بدانکه** غذا چهار جا هضم می یابد اول معده دوم آنرا کیلوس گویند دوم در ماساریقا و این اکیموس نامند سوم در کبد و قتیکه کیموس در کبد رسد خون میگردد و چهارم در عروق

یعنی خون در عروق رود و دم تولد کند **بدانکه** تا طفل در شکم بود آنرا غذا از ناف میرسد و بعد تولید ناف ازین کار باز میماند و هر دو مجری خشک میگردند و از دهن غذا میماند مالیخ از خود آنرا مجری نمیکند چه میداند که در شکم ازین مجری غذا یافته **قول دون انتونیو** معده عضویست غشائی مرکب از چهار طبقه طبقه اول که بطرف برونست غشائیست که از پریتونیو برآمده و لیفات او راست آید طبقه دویم عضلی مرکب از دو سلسلهٔ لیفات یکی که حرکت موجی بدینها میشود طبقه سوم عصبی که مربوط بر باط کثیرست لهذا تحیس است طبقه چهارم اندرونی و بافته شبیه غدد لیست که سطح مقعر او ریشه دار است بطور مخمل و سطح محدبی او کثیر الغدد است که مادهٔ ترش یا خمیر معدی امی نیزند و این محلها غدد انکیلوس اند و اشتها از غدد غدهٔ طبقه یعنی غشای عصبی معده پیدا میگردد شکلش مدور و دراز تا بمحلش متصل فقار زیر دیافراگما سیان جگر و سپرز مائل بجانب چپ سطح برونی او صاف و سفیدست بسبب ضربه ای عصبی متصل سطح درونی او چین دار کثیر اللحم و مقعرست و از سمت بالا دیافراغما پیوسته و از زیر به او نیتو و از جانب راست محدبست و با شنا عشر انگشته و از جانب چپ پسپرز معده و دو ثقب دارد یکی طرف بالا مائل بچپ که فم معده گویند و دیگر عریضتر بنسبت ثقب دو پست و مربوط از لیفات عضلی و دائری تا بنزدیکی بند شود و بعد مرور غذا دو مرتبه طرف زیر مائل بجانب راست که پیلورو نامند و این نیکوترست و متصل ثقب اول تا وقت استلای معده بسبب ورم غذا پائین تر نیگردد و درین لیفات عضلی کثیر تند که بند میکنند و میکشایند بطور اهفین تیز مسی ضرور برای اخراج فضلهٔ عمق معده که در وسطست عریض و لحمی ست تا بوقت حسن غذا از انگاه دارد و در معده اعصاب او عیه ها چون شریان و ورید کثیر اند نفع او نگاه داشتن غذا و استحالهٔ او بکیلوس و اخراج او با معاست **نوع دوازدهم در کبد** عضو رئیس و مبدای روح طبعیست یعنی قوت تغذیه و تنمیه از نجا با عضا میرسد جوهر او لحمانی تحیس و غشاوه ای لحیس محیط گرفته محل او طرف ایمن زیر ضلاعست قدری مائل بچپ فصل انفصیلوس ست تا لائح غذا همه تن گردد معده با و ببر باط قویه و با ضلاع مربوطست مقعر او مماس طرف یمن ست با مقعر معده و از آنجا زواید ست بمنزلهٔ پنج اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته که نزد اباب گویند بعضی از و دو نفس کبد منشعب شده و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا از معده و آن را ما سار یقا گویند و بعضی از معا غذای لطیف جذب کنند و در شعب اخیل جمع گردانند تا نفیع یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از مجدب کبد عرقی رسته که آنرا اجوف خوانند بعضی از شعب این و نفس کبد متفرق گشته جهت جذب دویم انچه از و خارج شده اصل ورده است و بدو قسم میشود قسمی صاعد شود با علی بدن شعب گردد و قسمی با بط گردد با سفل بدن متفرق شود- **قول بوعلی** شکلش بالایی و از طرف راست معده زیر سیف بالائی و قسمت دلبندی کبد بجانب مماس ست **مؤلف** الحق سرخ و از مجدب و مقعر او دو عرق ثابت شده و جگر جیس است لهذا غشای عصبی برای او مخلوق شده تا بوسطان غشائی که کبد رسد آن را دریابد و عصبی باریک میان جگر و معده پیوسته و عود قها میان اوراق کبد پیوسته و در کبد زواید اند که محتوی معده میباشند بطوریکه چیزی او در کف بگیرند و این زواید گاهی چهار گاهی پنج بودند و کبد بتوسط شعبهای باب الکبد کیلوس از معده و امعا جذب میکند و در تجویف عروق خرد که مردن کبد اند متفرق میگردد و ماسکه آن را نگاه میدارد و خم کبد آن کیلوس متفرق شده را فرا میگیرد و حرارت دران کیلوس بسیار پدید می آید و خون میگردد **قول دون انتونیو** جگر او عیه نیزده صنفرا ست محل او طرف یمن زیر ضلاع و دیافراگماست شکلش مدور مائل بدرازی مقعر مانند سم گاو

وسطح بالائی او کہ بطرف یافراغما است صاف و محدب سطح زیرین او کہ سمت مقعر و بپیش قعری دارد جہت فعل وعینا ف و بائین و قعر
دارد یکی کلان کہ بر پہلوی است معدہ و اثنا عشر است دوم خرد کہ مراره و دوست و کبد منقسم است بدو حصہ یکی کلان بطرف است دوم خرد سوے
سیوم رسوم خرد بجانبیکہ فعل عرق بود است پوشیدہ بدو غشای بارکیست کہ یکی از ان از پرتونیہ است دو دمی خاص نگس سرخ مائل بکبودت
بسبب کثرت اوعیہ ہای موی و اگر آزا در آب گرم شویند کہ ہمہ خون زائل شود و سفید شل غشا بنظر آید دو روی عروق مقعری و اعصاب مشرائین
و عروق از معدہ و شکم و دیافراغما مراق و خیرہ آیند برای آوردن خون و نیز مجری دارد کہ ازان صفرا با و عیہ خود رود و این دو گونہ است ازیکی صفرا
بشنا نہ رود و از دہم بانا عشر او عیہ ملتفی نیز دارد و نیز غدد کثیر برای بخیتن صفرا دارد فعل او بخیتن صفراست **بدانکہ** از کبد دو عرق بزرگ آیند
کہ ازان خون را بسہ تن تقسیم نمایند یکی را کاوا دومی را پورتا گویند و ازین ہر دو عرق با منشعب شدہ در ہمہ تن منتشر گشتہ اند **نوع**
سیزدہم در مراره عضویست عصبانی ہمچون کیسہ محل او جانب است نزو کبد فم او بقعر کبد متصل است جہت جذب صفرا زانہ و از زہرہ
عرقی بر آمدہ و دستم شکل دی بسمائم رود برای اتصال صفرا بدو تنی بقعر معدہ متصل گردد جہت انصباب صفرا بر و اگر دو مجری مدخل و مخرج صفرا
سہ افتد با تنگ پیدا شود یرقان پدید آید و اگر مراره از صفرا خالی گردد قی پیدا شود و از شکم خون روان گردد و این خطر ناکست اگر مراره از
صفرا ممتلی گردد غصہ کہ شرسی و حرقت جانب کبد پدید آید اخراجش کند **قول بوعلے** مراره یک طبقہ است منفتح از اصناف لفاف
و آنرا و چہار سبب و در ہر دو ثقب اند یکی از ان متصل بقعر کبد ست و این دو ہمی مراره کشاده است در دہن او یدی کہ بزہرہ آمده و مراره بان مجری
صفرا را از خون جگر جذب مینماید مجری دثقب دوم مراره یک بخش کلانتر آن با ثنا عشر متصل میگردد تا مجروی از صفرا در دی ریزد و لطیف او
فشرده شود و بہت دفع فضلہ یکہ جزو خرد او در زیر معدہ متصل میگردد و جزو دی صفرا بقعر معدہ میریزد برای دفع فضلہ کہ در معدہ باقی ماند و بعضے
گویند کہ از مراره بمعدہ سلکی نیست چہ اگر صفرا بمعدہ بسیار ریزد فساد ہفتم یعنی ہیضہ عفوط شہوت پدید آید **قول دون انتونیو** مراره مغز
صفراست کہ وقت حاجت قدری ازین در اثنا عشر ریزد غشائیست محلش طرف فرجگر شکلش مثل ناشپاتی مقدارش مختلف دہشش تنگ
عصبی و غایش و آویزش بطرف زیرہ مراره بجگر از غشای مشترکہ خود آمیختہ دسہ غشای خاص او دیکی بروی غشای دوم غشایی سوم غددی
دو گوی دارد حلقہ لسانیا ست کہ بطرف سفین تیز انبساط و انقباض دارد نفع او نگاہ داشتن صفراست برای فعل مقرری **نوع چہاردہم**
در طحال عضویست لحمانی بر شکل زبان محل او زیر خلاع غلت جانب ایسر محدب او مماس اضلاع مقعر او مماس قعر معدہ و منشاست بقشائے
عصبے نخودین و مثلثین در و منتشر شدہ تا حرارت دروی پیدا شود و مقاومت نماید بسبب دی سودا کہ در وجمع میشود و دو مجری دارد کہ آن را
عنقے بطحال نامند یکی متصل بکبد زیر جای کہ عنق مراره است جہت جذب سودا از و دوم متصل بقعر معدہ جہت انصباب سودا بدو تا موجب
اشتہا منقطع طحال گردد مرض و موضع قیام سودا ست و چون سود کسیف و با الطبع مائل بزبر است جسم سپرز متخلخل واقع شدہ **قول دون انتونیو**
محل او در مراق پیہ مقابل جگر زیر دیافراغما و خلاع ستخلش مطول مجسم تر بست بالا و از جانب تحت دقیق تر جانب محدب او بطرف خلاع
و طرف قعر او سوی معدہ و مقدارش اکثر و طول پنج یا شش و در عرض سہ یا چہار و حسابست یک اصبع میباشد و لونش در سن نمو سرخ و در

کهولت سیاه و در شیخوخت تنبی است و جانب مجدب از و به پیه تونیق و دیافراگما و طرف متقعر او با منتیو و معده و سمت پائین او بغشائی کلیه چپ پیوسته و پوشیده است از یک غشای صلب تا سطح بروی و سطح اندرونی او خشن است و او مرکب است از غشیه شبکه و در شبکه و غدد ها مثل بقیه نهایه و اعصاب و شرائین و او را در هر سپرزی آید نفع او تصفیه خون غلیظ که در یجا آید و رساندش بجگر از این رو او را آب گرم مکرر شوند تا که همه خون و شوند همه اجزایش معلوم میگردند **نوع پانزدهم در امعا** مخلوقست از غشیه و او رده و شرائین و لیفات عصبانی و آن شش اند اول اثنا عشر که بواب نیز گویند و این متصل بقعر معده باشد و وقت هضم بند و بعد هضم منفتح گردد و دوم صائم و این بعد بواب است و ما سار یقا از این نیز جذب لطیف کند و صفرا از مراره بدین منصب شود و سوم دوقاق الیون نیز نامند و این بعد صائمست و لیفات کثیره دارد و این هر سه اوقاق نامند چهارم اعور و این مانند کیسه است که مدخل و مخرج او احد دارد پنجم قولون ششم مستقیم و این آخر همه و متصل بقعد است بعضی بر انند که معائیست و در خود پنج شش پیچ دارد و از کار گونا گون خود شش نام یافته **قول بوعلی** اکثر او معوج و هم چیده و واقع شده تا غذا زود از دون بیرون نیاید و مؤلفست از دو طبقه غشائی که بالای یکدیگر واقع باشند و موضوع اندر مهای پشت و شش اند سه اوقاق گویند و بر سطح درونی اینها رطوبتی از جنس میباشد که آنرا اغراس نامند و سه دیگر را غلاظ گویند و درون اینها پیه داری بود تا بصلابت انفعال مقاومت نماید اول از دقایق اثنا عشرست که متصل بقعر معده و بدرازی بدن میرود بوجه راستی تا دفع فضلات بآسانی بود و درازی او دوازده اصبع باصبع نفس باشد دوم صائم و این متصل و نیز اثنا عشرست و پیچیدگی دارد و محاذی کبد و قعست و اکثر وقت خالی میباشد جهت آنکه کیلوسی که در وریزه زود از وی بگیرد و بسبب ماسار یقا که باین امعا متصل میباشند سوم دقاق و آن درازست و تلافیف و استدارت کثیره دارد و اول از غلاظ اعورست معائیست کشاده و متصل بدقیق و هیچ چیز پیوسته نیست و یک ثقب دارد لهذا اعور گویند نفع او آنست که ثفل را جای باشد که در وی جمع شود و هر دفع برای دفع فضله نیامده است دوم قولون و این ریاعور دراست و از اعور در و شده بجانب است میل میاید بعده سوی چپ فرود می آید و چون محاذی جالب میرسد باز بجانب است و پشت میل میکند و چون محاذی فقره سیرین متصل میشود مستقیم سوم مستقیم معائیست کوتاه کشاده که راست فرود آمده تکیه کرده بر مهرها دفع فضله بروی آسان باشد و چون این معا واقع شده که گاهی ثقب او بسته و گاهی کشاده باشد لهذا مرطوب و عضله واقع گشته که این دو امر را کفایت مینماید **قول دون انتونیو** او علیست مثل فی طویل و مدحرج ابتدایش از پلور و انتهاء مقعد طولانی اینها هفت چندان قدر شخص است لهذا راست نیستند مگر چیپا و راست و اثر تا مراق و مقیم زیرا و نیتو و نفع طولانی آنها تجویف هفت عرق شعری کثیر دارند جهت طیار سی کیلوس و پوشیده از نخاع شکم کثیر و سطح درونی آنها قریب زاده لزج است برای حفظ او از خدای شور و حاد و لذاع وغیره و سوم اینها غشائیست برای حرکت غشائی اینها چهار اند اول بروی که مشترک از پیری تونیق دوم عضلی که حرکت موجی کند سوم عصبی اجهی که در وی عضلی و اوعیه باو غدد ها اند چهارم اندرونی بالذات که بدان پوشیده گی دارد و در وی غدد ها و ثنه لزج عروق بحساب طولی و عرضی شعری پیوسته و بمعاش اندیشه قاق که قعر غشائی اینها تنگست و از این هر سه بالا اندوسه غلاظ و قعر اینها وسیع عریض و غشا صلبست و دقاق صرف برای دخل غذا و غلاظ برای نگاهداشت فضله پستدا اول از دقاق اثنا عشرست طولش دوازده اصبع ابتدای او از فم زیرین معده و فرود آمده بتنگی طرف قفار جائیکه شروع صائم

است آخر شود جسش سخت‌تر و تنگ‌تر از هر دو معای قانصه و بیائین زودسر و ثقب دارد و ثقب اولین صفراز جگر و از ثقب دومی ماده پانکریاس تا کیلوس سدد دوم صائم و او هیئتی از غدد خالی میماند زیرا که بسبب سرعت حرکت غذا از دو منتقل میگردد و طول او زیاده است ابتدایش از آخر اثنا عشر انتهایش تا دقاق طولش دوازده یا سیزده و بعبست و سبب کثرت اوعیه موی سوم دقاق محلش در قعر عظم الیون ابتدایش از آخر صائم انتهایش تا باعور و دراز تر است از همه معا طولش قریب بیست یک یا بیست دو و سبب اولین از غلاظ اعور است که مثل خریطه هن واحد دلرد و مدخل و مخرج هم است موضع او جانب است زیر تکیه و بضبوطی تمام به پیوسته و بیائین بر دن خورد و آمدی محبوب شکل خراطین دارد بطول چهار یا پنج اصبع و قطراین در اطفال عریضتر و در کهولان تنگتر میباشد و فضله درین معا مائل ببیاهی میگردد و فصل او گرفتن عدد غیر منضم است تا در اینجا تبدیل بکیلوس یابد و غلظ الیا کوپیا شود دوم قولون این از همه عریضتر است ابتدای او از زیر اعور و بطرف کلیه راست متعلقست و از انجا بالا رفته در طرف قعر جگر قریب مراره گذرد و از اینجا بسبب صفر از نگش زرد گردد و پس از اینجا منتگ گشته زیر معده گذرد و از انجا بزاویه آمیزد و از طرف چپ گذشته بسپرز آمیزد پس فرود آمده بر کلیه چپ بطور دایره گردد و از انجا تا عظم الیون سدیس طرف بالا تا بلندی عظم عجز بشکل همزه رود و در شروع معای تقیه آخر شود و درین معا چین کثیر اندرای نگاه داشتن فضله و جذب بابقی از کیلوس و این جا چسبندگی بمعاست بطور دیوار و معا برای حفظ از خلع و در شروع این یک و الو و لاغشائیست طویل تا مزاحم دخول فضله و سیع و او دو یعقده در معای دقاق گردد و این معا او عیه های شعری دارد و جهت جذب کیلوس سوم تقیه و وی است فرود آمده از ابتدای بلندی عجز و آخر شود تا بمقعد طولش یکمینم و جب عرضش سه اصبع غشائی این سخت تر و کمیست تا از فضله بآسانی گذرد و غشائی از برون بر و محلیل برای حفظ و این از خروج و کثیر الشحم است و متوصل از عظم عجز و عصعص بوسیله پرتونیو و در مردان بگلوی مثانه و در زنان برحم آمیخته لهذا در حوائل رحم منضغط نشود و مزاحم خروج فضله میگردد و در ثقب پائین این مقعد است و بدین عضله بسته که حرکت میکند و مضبوط میدارد در جای خود و نفع همه معا سئال نفع مقعد است بلکه زیاده ازان چرا که در معده و بضم اول یافته هضم جید در اینجا میگردد **نوع شانزدهم در کلیه** و او مولف از لحم غلیظ و عروق و اعصاب و غشای غلیظ حساس بران محتوی شده و او مانند تخم دائره است و بر باط قویه بطرفین صلب مربوط ایمن او بلند تر از الیسر باشد نفع او آنست که فضله گندی بر ایشان ریزد و دوستی که دران باشد جهت غذای خود جذب نماید و باقی را بمثانه ریزد **قول بوعلی** آنکه کرکم را از دهن نضج یافته تمیز میدهند موضع ایشان از دو طرف صلب نزدیک بکبد بر و جهیکه هر دو حدیه ایشان نزدیک است بصلب و دو غشاکه منتشع از صفاق و از قدری عصب بر هر دو محیط اند و بر تقعیر هر گرده شحمیست و درون هر گرده کاوکیست که در اینجا از طا العین آبی کرکم قشتیو و بخیب میگردد و بهر کلیه و ریدی از کبد و شعبه از شرائین کبنیت است و در جگر متصل میباشد و در موضع اتصال این دو عیه که طا العین و شریان و ورید باشد تا باندازین دو گرده گردوئی دراز و کشاده پیدا شده سیر و دو بمثانه منتهی میگردد و از انجا بول بمثانه آید و این و منفذ کلیتین را جالبان گویند و علمای تشریح گویند که کلیه است آله جذب بار است از کبد و گرده چپ معین اوست و چون آب که در کلیتین نصب میشود حاد و شور میباشد لهذا کلیه گنده مخلوق شده تا ازان زود منفعل نگردد و ضرر نیابد و چون آدمی بکثرت اخمتا مبتلاست صدبه هر دو سوی بشت واقع گشته

تا اندکی آسان بود **قول دون انتونیو** کلیه دو اند یک بهر طرف محل آن در ضلع قطن کلیه است زیر جگر و کلیه چپ پر سپرز است و کلیه راست نسبت چپ پائین تر است و بدو غشا و پیریتونیو پوشیده اند شکلش مدور مستطیل و مقعر و محدب طول آنها و اکثر چهار یا پنج اصبع عرض و نیم اصبع و جسامت دو اصبع بوده سطح اینها صاف و لون لحمی گدر باشد و متوصل اند بقبطن بغشای بروانی و از عروق و شرایین و یا شانه از اوردیس و کلیه است باعور و قولون و کلیه چپ بقولون و سپرز توصل دارد و اعصاب عروق و شرایین و اوعیه یعنی در اینها واقع اند جسم اینها اوعیه محدوده و غدد های مختلف الاشکال اطرف محدب او مجتویست و بطرف مقعر او جماعت نهاست که در شمار ده و دوازده اند در هر کلیه و هر یک ازین بول را گرفته بر چکند در جائیکه آخر شوند و آن یک غشای عریض مسمی به پیلویس است و همین جا شروع اوریتر است که گیرد بول را و غشای کلیه رو اند یکی بروانی متوصل پیریتونیو دوم درونی خاص دقیق ترکه پوشد کلیه او نفع او بیخته بولست اوریتر او دا و عیه اند مرکب از سه غشا که بول مصفی از کلیه گرفته بمثانه آرند و بجسامت یک قلم هستند و از کاوا فرود آیند و پیلویس آمیخته قریب دهن مثانه از جانبین سند **نوع هفتدهم در مثانه** کیسه ایست مخروطی شکل از کلیه بول درین می آید و با طلیل و فرج میرسد برای خروج و مولفست از لیفات و دو طبقه طبقه خارجی او رقیق و تنک و طبقه داخلی او صفیق و برگردانیده می باشد و بول در و مجتمع میگردد و از اعنفست که بول بدان طریق دفع شود و عنق مثانه مخزن بسته تعریج و سه استاد لن میباشد بسبب بعد مثانه فرو از موضع برآمدن بول و در زنان یک تعریج بود بسبب قرب موضع او در مردان زیر عانه بالای ستقیمه و در زنان زیر رحم باشد اگر در هم در ستقیمه شده بول قطره قطره آید **بدانکه** چون جالبان بمثانه میرسند طبقه ظاهر مثانه را ثقب کرده در دون سند و طبقه داخلی از ثقب نمود هر وطبقه می آیند و بول را در تجویف مثانه میریزند **قول دون انتونیو** او عیه ایست غشائی شکلش مثل ناشپاتی معلق زیر مضع هیپو کاستر کیدور تقریبی که از عظم عجز و ملیون و نویس ست و در پیریتونیو مخفی و مثانه دو جزو دارد یکی عنق که عارض مدور سوی بالا و آنرا قاع مسلقست و از عظم پوبیس بو ساطت پیریتونیو آمیخته دوم دهن که تنگ و مجسم و تحیست و بعضله اسفلین تر بسته و بطرف زیر ست و در دکوران زمعائی ستقیم و در نساء از رحم و پیوستگی دارد و مرکب بچهار غشا است اول بروانی که از پیریتونیو آید دوم مدبستو سوم عضلی که از لیفات لحمی بافته شده و ازین غشاست احساس حاجت بول چهارم عصبی و ازین چنین کثیر دارد دو سه ثقب اند دو درونی یکی بهر طرف نزد گلوبت گدد و تریس و بول ثقب سوم بروانی که دهن او دست برای خروج بول نفع او نگاه داشتن بولست تا انسان همه وقت از خروج بول تصدیع نیابد و بروقت خود بر آید و خروج بول بسبب تشنج دهن غشای عضلی ست **نوع نیزدهم در پانکریاس** او عیه ایست مجسم از غدد های خرد با هم آمیخته و از غشای رقیق پوشیده شکلش مسطح مستدیر مثل شهپر مرغ طولش ۵ و ۶ اصبع عرضش دو نیم اصبع ضخامت یک اصبع و بوزن چهار یا پنج اونس باشد محلش بالای فقره اولین قطنی از جانب چپ و عقب بمعده و اثنا عشر قریبست و بمراق و اثنا عشر متوصل و او عیه همه متسم چون اعصاب عروق و شرایین و او عیه یعنی دارد نفع او بخیته بادهٔ پانکریاتیکاست که برای تحلیل غذا بکار آید **نوع نوزدهم در پیریکار دیو** او عیه غذائیست مجسم صلب مقدارش بقدر قلب شکل ظرف مملو از آب و از طرف زیر سطح و مرکبست بدو غشا غشای بروانی از میدی از ستینو است غشای درونی از چهار او عیه کلان که در قلب اند آید سطح درونی او صاف است بسبب ضربه قلب و بطرف بالا از تنه کلان قلب آمیخته و در اینجا چنار ثقب اند جهت گذر همین او عیه و از زیر بکلزر با

ویا فراکما بتنگی پیوسته که غیر از تنگا فتن جدا نشود و از پهلو با بیدی آستینو از سطح برونی بدو وقعر شش که مایل اندآمیزد و اعصاب بعروق و تشریکن
واو عیه یعنی در و آیند فعل او نگاهداشتن رطوبت که در و قلب آویزان ماند برای آسانی حرکت خود **نوع بیستم در اوعیه یلغنی** سبب نگاهداشتن
یلغم واو عیه بلوری بسبب نگاهداشتن رطوبت بلوری نیز گویند و آن ملهای دقیق ترمرکب از غشای دقیق و شفاف اند و آلقدر بار یک و خرد اند
که در مرده یافته نشوند و اینها نیز مثل عروق در اعضا عام پیدا شده چنانکه گرده ازو یا فراغبار آمده زیر او عیه کیلوسی آمیزشوند و از سینه و راس عضد
وغیره گذشته آنجا غدد های کلان تشکل نصف قمر سازند و چند در چند نهاده از ناگذرد و هند یلغم را بمرکز او و رانع باز گشتن شوند و ضع آنها قریب
عروقست و وقت سخت بسبن موضع عضد اینها مستقیم شوند از یلغم و گرد ارسیگردند و ازهمین علامت شناخته میشوند نفع اینها رسانیدن یلغم بست در
اجزای قلب برای ترقیق خون غلیظ **نوع بیست یکم در ذکر حس لمس** درمیان جلد کوتیس غدد ها کثیر کوچک عصبی مخروطی مثال ریشها
واین ریشها فی الحقیقت آلات لمس اند و در جائیکه ریشهای مذکور بیشتر و بار یکتر اند آنجا حس لمس بیشتر است چنانچه در خساره و لب و شط
وانامل **نوع بیست دوم در غدد** جسمیت مدحرج اسفنجی و مفرد و مرکب میباشد مفرد آنست که متوصل بدیگری نبود و سطح او صاف
و هموار بعضی مدور بعضی بیضوی عدسی و غیر میباشند چون غدد جلد و جگر و امعا و غیره مرکب آنست که چند غدد مفرد زیر غشا مجتمع گردند سطح
اوناهموار و مختلف الشکل بود چنانچه غدد پاروتید او پانکریاو غیره **بدانکه** غدد های بزنده در خود دستم او عیه دارند یعنی شریان که از و تون
گذر دواو عیه که گیرد ماده پخته شده را و عروق که باز گیرد باقی مانده را و پیوستگی عصب باغدد هست ما بغشا گذرنی یابد واو عیه یلغنی جهنا
در غدد فرارند مگر زیر آنها هستند و نفع غدد خمیت ماده خاص است **غدد پاروتیدا** دو غدد مرکب اند زهر هر دو گوش هست بر مان نه پیش
صلب و از پائین عریض و از بالا دقیق و تنگ و بپیش رفته مجری گرده بندد های دهن کج شده رسند و آخر شوند زیر لب دهن عریض و
درین غدد شرائین و عروق و اعصاب رسند **غدد ماستیلاریس** غدد مرکب اند محل اینها زیر فک اسفل میان حنجره و عظم گوش و آخر شوند
درون دهن نزدیک دندان پیشین فعل اینها پختن لعابست تا غذای مضوغ را قابل بلع گرداند **غدد سوبلینگوالیس** دو غدد مجسم
زیر زبان بفاصله یک اصبع در پیش با عیتان و غشای فک پوشیده اند اینهم پخته لعاب اند و جسم زبان و لب و دهن نیز غدد های کثیر
برای همین فعل هستند و عنق نیز **غدد پینیال** موضع او در قعر سوم دماغست در صلابت کمتر و او عیه دموی دارد و ماده لزج را کد از
هر دو قعر پیشین و ماغ می افتد می بزد تا با عتدال دارد نرمی جسم را برای حصول قوت مدرکه **غدد پیتوتیاریا** اینهم جزو دماغست
واین غدد بیزنده نیست مگر بطور او عیه ست که از مسام او ماده که از پینیال ریزد گذر یابد و زیر این غدد او عیه ایست که از تحت گذشته دو حصه
شود یکی بعرق جوکولار دوم در غشای دراز انف رسد تا در انجا ماده پیتوتیار یا در اخل شود و در جوکولار ریخته ماند یلغم را سیال کردن
خون لگاز آید و وقت افراط بروان افتد **غدد بینی** غدد بیست کلان مرکب از غدد های مفرد در پهنائی غشای انف برای خجلیتن رطوبت
نا سیال تا تر نرم دارد و غشا را تا محل شامه از وصول هوا خشک نگرد و دو پهار مجری دیگر برای همین مدعا خلق اند **غدد لاکریمالیس**
واینهم مرکب اند مجل آنها زدگوشه خرد چشمست و از ان یک او عیه اخل غشای اندرونی جفن زیر مو با شود و درین شریان و وریدگشند

و ماده که ازین بخیته شود و آن را اگر سیمال گویند نفع او تر و داشتن سطح چشم بهت تا از هوا خشک نگردد و حرکت بآسانی کند **غدد مری** غدد لیست که دو سه غدد مفرد آمیخته یک گرد مجلش در مری و پشت این بطرف پیش بخمی فتره قصد رست فعل ازینجا ماده لزج و چرب است برای نرم کردن سطح اندرونی مری تا غذا بآسانی دخل یابد اگر این ماده نبودی بلع غذا متعذر شدی **غدد بروبخیاس** چند غدد مفرد در بروبخیه نشش هستند فعل انها بخیتن ماده لزج غلیظ مسمی ببروبخیال است که بدیوارهای بروبخیه پیده برای نرمی و تری و حفظ خشکی از دخل هوا **غدد تیمو** چند لیست مرکب محلش بالای سینه زیر ترقوه و زیر قص شکلش مختلف تا هموار سطح عریض و در رضاعت سفید و در کهولت کدر باشد و چنین کلانتر و در طفل کلان و کهول خرد و در شیخ خرد تر بود و در سن شرائین و عروق آیند نفع او بخیتن بلغم خاص است برای سیالی خون لزج **غدد کور و یائیس** چند غدد مفرد در قاعدهٔ قلب بالای سطح او با شیم آلوده اند فعل آنها بخیتن بطوبت که در پیرکار دیو میماند برای تعریق قلب تا بآسانی حرکت کند **غدد والیلیا کاس** سه غدد اند مدحرج عریض مسطح و سطح درونی معای دقاق و دقیق تمام ملبس ظاهر شوند و بقعر معای مذکوره بهت برآورون ماده ایلیا کوکه ترش و برای تحلیل غذا لبکا آید مقیم اند **غدد عدسی** در سطح درونی امعا غدد های بفرد کثیر بشکل عدس اند و می بزند ماده لزج سفید را که آنرا عدسی گویند و در سطح امعا برای حفظ او از جذب طعام و خیره بتصق میماند **غدد ثدی** دو زوائد غددی بشکل نصف جبه بالای سینه هستند یک بهر جانب و دو برای آن هستند تا اگر یکی مرض لاحق شود دیگری در کار غذای طفل ماند و در ثدی دو جزا ند یکی حلمهٔ الثدی زوائد لیست خرد و در وسط ثدی که طفل برای شرب شیر آنرا میمکد و بسبب کثرت عصبها فی حس اند و وقت مص طفل نرم شده شیر دهند و در وقت عیر مص صحت مانند و زنان بلذت تمام شیر می نوشانند چرا که جسم انها بغایتی مانند شقیقت و رنگ انها دارد و وینه سرخ در حامله کدر و بعد ولید مثل سنگ و در شیخوخت قریب بسیاهی میباشد و در وسط انها تقبها اند که وقت مکیدن طفل ازان شیر می برآید و دو مامیلا و آن غدد لیست کلان ترنا هموار بیضی تا شیر جدا شده را از غدد ها در قعر خوتا وقت نوشانیدن نگاه دارد و در ین ملها بطور خرطه هستند تا شیر برون نیفتد و به مرد هن طفل بغیر بکیدن و دو عمل این غدد بخیتن شیر است از خون **غدد کاپسولاس و غدد آتری میلی اریس** دو غدد مفرد اند قدر بلوط محل انها بهر پهلو بالا تر از کلیه و هر غدد در مرکز خود قعری دارد که مدام از ماده سیاه مسی بآتر امیلی اریس پر میماند و از شم کثیر پوشیده اند و درین شرائین و عروق و اعصاب آیند و اوعیهٔ بلغمی نیز هستند فعل انها بخیتن ماده سیاه است که در قعر او از عرق کاوا و غیره آید برای قیق و تنک کردن خون غلیظ **غدد کوتانیا و غدد میلی اریس** که در تمام جلد پیوسته اند غدد های کثیر مفرد بار یک اند مرکب از اقسام اوعیه سوی و در وسط هر یک اوعیه است و تقسیم بدو شاخ شده یکی ازان با هم بافته در همون جلد آخر شود و دیگری در سطح برونی که تکوله احتر گردد که ثقب آنها را مسام معرق گویند و فعل این غدد ها بخیتن عرق و تر داشتن جلد است و حفظ او از خشکی هوا و اگر زیاده بخیته شود درین جلد برآید **غدد ر** چند غدد مفرد میان هر دو غشای حم اند فعل آنها بخیتن خون رحمیت بدر در هر ماه یک دفعه و عمل این گرم کردن خونست و غشای حم و چون جوش خورد و زیاده شود و غشای رحمی را خشگانده برآید و آنرا طمث گویند **غدد و نوتری سیاس** غدد های مفرد بار یکتر در چین غشای اندرونی رحم اند و فعل انها بخیتن ماده خاص نوتریسیه است و عمل انهم بدرر است و فقط ابتدا حمل فعل خود میکنند سوای زین دیگر غدد ها در سطح درونی

تو بارفالوپیانو هستند که همین قسم ماده رامی بزند علاوه این دیگر غدد در پلاسنتیا هستند برای بزرش ماده مذکور که جنین آن را غذا میکند مثلاً ماده که از غدد تو بارس تجتیه شود غذا را ساز و نمود بهر بضیه او و وقت گذشتن او تو بارماده که از غدد رحم ریزد غذای بضیه بود و بعد وخول برحم تا وقتیکه ساز و پلاسنتیا و غشارا که جنین در و پوشیده است و ماده که غدد پلاسنتیا بریزند تا وقتیکه جنین در رحم قرار دارد و بدهن خود غذا کند غذای او میگردد و ذکر غدد های ماغی و معدی و لوتینی و جگری و پانکریاس و انثینی و کلیی و بروستاتاس در جای آنها کرده شد **نوع بیست سوم در رحم** عضویست مؤلف از الیفات عصابی دو و طبقه است و او بچون قضیبی مقلوبست بچه هم چون من عنق و تمام قضیبست الا ماقضیب ظاهر است رحم پنهان بدرون موضع او و وراي مثانه و قدام مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل گشته جهت دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و آزا هجریست محاذی فرج رایحی خروج طمث و جنین و وصول منی بدو و در فرم و غشائیست تنگ متشنج است از عروق صغار که ثابت انداز غصون رحم و اینها را غدره گویند و بوقت ایراله بکارت این پرده هتک میشود در رحم و حالت علوق منضم و تنگ میشود و در وقت آبستن مزاج میگردد و فضله طمثی در حالت آبستنی غذای جنین میشود و در وقت رضاع تحویل بثدیین میگردد و در رحم را شوق کثیر بجذب منیست لهذا در وقت جماع بطرف فرج مائل میگردد و ازین باعث آزا حیلون مشتاق المنی نامند نفع او آنست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد شود **قول بوعلی** عضویست که ماده زرعیه را قبول مینماید و محافظت او میکند تا بکمال انضج در وی ممکنست سد و نزدیک انتهای رحم از وه طرف او نزدیک او میباشد شبیه بدو شاخ لهذا آزا قرنی الرحم گویند موضع رحم میان مثانه و مستقیمه است برین وجه که اندکی از طرف بالا بر مثانه زاده است و اندکی از مثانه از جانب پایین رحم گذشته است تا این موضع بسبب تر خم بچون فناد الین باشد و چون جسم رحم بسیار قابل انحراف بود از وضع و موضع خود اند اطبع آنرا محکم گردانیده بقفار صلب و رحم از جسم مستی یافته که تمدد را قبول مینماید تا زوجل متسع شود و بعد از وضع فراهم آید و رحم را دو طبقه است طبقه درونی او شت باشد جهت آنکه بامساک کیفیا که در وی میباشد و بشیر آن مؤلب می بوند حاجت کثیر دارد و در بین طبقه و مهناست که دم طمث بر حم نخته میشود و چون غوطات این طبقه شبیه به نقرست آنهارا نقرر حم گویند و این طبقه را یک عنقست طبقه خارجی بعصب ماند و مانند غشائیست که محیط رحم باشد و رحم در وقت بیض غلیظ و پر میباشد و در وقت طمث تنگ میگردد و مهبی بول نسا موضع دیگریست نزدیک بفرج **قول ازکوت** رحم چهار موضع اند و طیار کننده و دو کشنده و او تعروق که از ان طمث در بیاه خارج میشود و سمی بیستا نامند و وقت حمل خون مذکور بند میگردد و اگر برآید آنا رمرض باشد و هر قدر که عمق در رحم بوند هانقدر طفل بید اگردند **قول دون انتونیو** رحم او عیه است مخصوصه بزنان مدو غشا محل او زیر سینوکاستر بود قعر هیلوسین میان مثانه و مستقیمه مقدارش مختلف مثلاً در دو شیزه قدر جوز و در کلان مثل بیضه و در حامله کلان حسب افراد اینجنین بشکل مثل ناشپاتی عمل او سمی بعمق و سوی بالاست و گلوی او بپائین و هر جانب خود دو زواند و در زنوجساست رحم مختلف است چرا که اندرون ثقب سخت تر است و در دو شیزه همه دقیق تر و در حوامل همه مسجم و در وقت طمث منتفخ بسبب کثرت دم و بعد زجش سبک میباشد **بدانکه** غشیه رحم از اوعیه باهی دیگر فرق دارند در انبساط و انقباض و قت حمل جسامت و اصبع دارند تا بسبب قت رحم تنگنای و برای حفظ جنین و جسم رحم غشائیست چرا که وقت حمل متبسط و بعد ولادت منقبض میگردد و در ترکب آن لیفه غشاست

یکی بروئی مجسم کہ از پیرتیونیو آید دوم خاص و مجسم تر کہ مرکب از ہمہ قسم لیفاذ است و کج و منکمش ہست تا حرکت تخلخل او مدد بر خروج جنین کند سوم اندرونی خاص کہ دقیق و صاف و نحیس ہست و گلوی او چین دار و بستہ شدہ از غدہ ہای خرد کہ بیزد غلط غذائی را برای غذای جنین و نرد اشتن ثقب دہلیل رحم در گلوی پیش بنانہ عظم لوبیس بوسیلہ پیرتیونیو از پس بمعانی تیقیم عظم عجز ہست و چہار رباط جہت بط وارد دو از ان بالائی کہ عریض گویند از دو زوائد پیرتیونیو اند کہ از قطن فروآمدہ در پہلوی عمق مضبوط شوند برای مزاحمت از افتادن و مثال شہپر اند و اوعیہ ہا را در رحم میرسانند و دو از ان زیرین اندک مدور گویند و از پہلوی عمق قریب بہر دو زوائد آمدہ کج شدہ نفوذ کنند و با بدومی و غیرہ رسند مثل اوعیہ منی و کولان منقسم گردند شہا ہای کثیر و اعصاب و شرائین و عروق و اوعیہ لمفی نیز در رحم رسند نفع رحم فقط جای یافتن غذا و جسیدشدن و بالیدن جنین است

ذکر اعضای تولید برونی زنان جای ولادت برونی کہ بنظر آید تقبیست کہ سی بود لوا و جزو بالائی او سمی پوبیس و زوائد بالائی ریما مسمی مونتادیونس و جزو پہلوی آن مسمی بہ لابیوس و بسیار کشادگی وسطش را ریما کلان و موثوق از جراحت لابیوس نیفاس و کلیتوریس و مجری بول و کارنکولاس و میرتیفورمیس نامند **پوبیس** یعنی جزو بالائی دو لوا مرکبست از غشای نرم شحم وار تا از عظام تصدیع نیابند **لابیوس** از عرجبارہ سالگی بمو ہا پوشیدہ گردد و از موتیادی و یبوس رسیدہ بہ پیرتیونیو آمیزد و مرکب اند از غشای دوتا از عجم شحمی و شحم و نیز پیشہ مجری تیقیہ کہ در دو شیزہ مضبوط و بعد زائیدن نرمست و جلد رباطی کہ از ان بزیر آمیزد و سرخیست **ریما مایور** ثقب این کلان تر از ثقب گلوی جست کہ از ریما مینور گویند **نیمفاس** دو زواند آہنجی نرم محتوی مجری بول اند و جدا از لابیوس شکلش مثلث جسمش لحمی غشا و مقدار ہا مختلف می باشد موافق عمر و حال و گاہی چنان فرآیند کہ بالای لابیوس شوند از برون و تولد ایشان در لابیوس ہست و پنہان شوند تا بہ بلندی ریما مایور و آنجا وصل شوند و یک غشا گردند و در دو شیزہ چندان صاف و نیک اند کہ وقت گذشتن بول ز او آواز برآید مگر بعد زائیدن نرم گیرند و فعل ایشان گذشتن بول ست و بوقتیکہ وقت خروج بمو ضع خولی منتشر نگردد و وقت ولادت پنہان گیرند **ریما کلیتوریس** جسمیست غدوی مدور عریض مثل قضیب محل او بسمت بلند لابیوس بالای نیفاس و تلذذ و جماع بسبب او محسوس گیرد و مثل قضیب و چندان خرد ست کہ در زنان مرده و نابالغہ باشد کان ایشان و بعد بلوغ ظاہر گیرد و دومی افزاید قدر عمر و منتفخ گردد مثل قضیب و صلب و دراز و در بعضی چندان گردد کہ بزن بگیرد جماع نماید ہمینسان بعضی کودکان شود کہ منتقل بہ نسوان گردند ہمہ قضیب خفا کردہ و اجزای ترکیب این مثل اجزای قضیب اند ہمین فرقست کہ در وسط ثقب ندارد مگر نشان ثقب دارد و غشای او متصل پہلو ہا ریما کلان شود و درین چہار عضلہ اند عریضہ و سطح و متعلق از حاشیہ سفلین تیز مقعد بکلیتوریس از جانبین تا زیر مجری بول آمیزند و اوعیہ کلان ہمہ قسم دارد نفع او نرم شدن وقت زادن و سخت شدن بعد آنست **مجری بول** تقبیست زیر کلیتوریس مدور عریضتر و قصیر عکس فکولان کہ دراز ست و از عریض شدن این مجری و نسا بول بسرعت نازل میشود و درین مجری عضلہ اسفلین نیز میرسند کہ کشادہ شوند و افشرند بول را بر **وستاتاس** دو غدد اند سفید قدر یک اصبع در مجری بول و پنہان شوند از اجتماعی مشابہ ادویہ و آخر شود بنا بسیار نلہا و احساس حرقت البول در پنہا میشود **کارانکولا و میرتیفورمیس** چہار اند کہ از کشادگی تمام لابیوس میان قیام و نظر آیند و بچہار سمت اند کلان زیر مجری بول و خرد در زاویہ عقب و دو میانہ پہلو ہا واقع اند در دو شیزہ بغشا ہا پیوستہ اند کہ بعد تنگا فتن

بازپیوسته نگردند و غشای اینها زوائد چین دارکمی دراز ریاست و نفع این فشردن قضیب است برای لذت و در وقت ولادت پوشیده شود برای گذشتن جنین و بفعل خود نپایند تا کوتاه و از ریاست بحالت اصلی نرسد و همین غشائیست متکلس پنهان شده و در وسط ثقبیست برای خروج بول زائده و ازاله بکارت تنگ شدن این غشاست **واز ینا** نیست غشائی مدور مطول میان ثقب پیش رحم و بول بطور خلاف قضیب بمعاشقه تقسیم آن قدر توصل دارد و گویا یک غشاست و گرحیانا بسبب آبستن و غیره بتگاند فضله از امعا درین گذرمی یابد همین غشائیست که منقبض شود در کوتیو و منبسط گردد و در آبستن طولش اکثر شش اصبع و عرضش یک اصبع و مرکبست بدو غشا یکی بیرونی که از ان حرکت کند بمقتضیه و متانه آمیزد دوم اندرونی چین دار و دیس که پنهان شود در وقت آبستن و از کثرت جماع و زائیدن چین این غشا کمتر میگردد و ثقب بیرونی و از ینا قابل جماع تنگ تر و چین دارست و همین علامت دوشیزگیست و ثقب درونی رحم تا انتهای بیرونی و از ینا مثل ثقب شفه است تنگ و سخت است و بعد تقرر حمل آن قدر آمیزد که هیچ چیز رود و فعل کردن نتواند و تا آخر حمل همین طور باند و فتیکه مادهٔ رطب آن را برای آسانی خروج جنین تر و مستعد گرداند پنهان شود **سیرویس** موضعیست در وسط ثقب اندرونی و قعر رحم طولش قدر ابهام عرضش قدر قلم و در حوامل بند میباشد و قضیب در وقت وضع حمل می باید مگر گاهی از کثرت طول خود رسد و در اوقات طمث میکشاید آن وقت اگر قضیب دراز باشد تواند رسید و مرد بیضه گردد مثل سنگ و تدبیرش بخیه آب سرد هست بر هر دو **بدانکه** در جزا اصلی رحم شرائین و عروق آیند و شاخها شده بانشین و وارنیا و عجره سند و اوعیه منی زنانه نسبت بمردان خرد هست **اواریوس** که آنها را انثیین زنان گویند موضع آنها در قعر اندرونی و پهلوی کاسته بالای عظم العجز پس و از جانبین بعمق رحم تفاوت دو سه اصبع یک بهر و نیز نهاده اند و مقدار اینها و اکثر از انثیین فوکوران نصفیست شکلش مدور سطح از پیش و پس سطح اینها در شباب صاف و هموار و در شیخوخت خشن و ناهموار و بر حسم موسات باطنی در بارض آمیزند و پوشیده اند بدو غشا یکی خاص و دوم از پریتونیو که بافته ست از لیفات عمی جسم اینها اگر از جلد جدا کنند سفید معلوم شود و درین شرائین و عروق و اعصاب و اوعیه لمفی رسند و درین غشا خربطهای خرد پراز ماده شفاف مثل بیاض بیضی نهاده شده اند که از بخش منجمد گردند مثل بیضه طیور بدین سبب ثابت شده که اینها بیضه اند و پیدایش انسان از اینهاست و در یک قعر جدا جدا مثل حشفه بجلد پوشیده اند و دران قعر شرائین و وریدها بسند تا غذا رسانند و افزایند بیضه را و عجره بیضه قریست اکثر دوازده تا بیست بوند **توباس فالوپیاتا** شکلش مثل قرنایست و مجری اند که از انثیین تا رحم رسد یک سر پهلو و عجره رحم یک مجرین باریک داخل گردند و پنهاد و نرم شده بازگشته بالای بیضه ها رسند و بنصفی آن محتوی شده یک غشائی دقیق که بافته ست از لیفات عمی آمیزند و قعر توبا همواره نیست بالاعلیه بقدار اصبع خرد و طولش اکثر چهار یا پنج اصبع باشد جسمش حمی است ماتحرکت خود اندک اندک داخل و بهد بیضه را رحم و مرکبست بدو غشا غشای درونی چین وارست و مشترکست بغشای بیرونی رحم و غشای بیرونی غشای پریتونیو و چین غشائی درونی یعنی غد دار یکی از اندک در وقت مقرری ماده حمی را بیرون برای آسانی سختی بیضه گذارنده از توباه و دران بعد غذا یابد تقعب توباه و انداول قضیب را تا اواریو بیرون برای مضبوطی بیضه و هر گرفتن بیضه مضبوط شده و رساندن آن برحم **بدانکه** غشا پوشنده جنین در انسان دو اند و در بهائم سه اول کوریون که بروهست صلب سفیخی و زیست یافته باوعیه های موی کثیر دوم امینوس که

که دقیق و شفاف است و او عیه دموی اندک دارد و با آب پر است تا جنین در وی غرق ماند سوم الانتویدی که فقط در بهائم باشد و با و آبی آمیزد و برای خروج بول بکار آید و در میان کوریون و امنیوس است **پلاسنتیا** غشائیست بمعنی برجم آمیخته و از وی سن نافی می آید جنین را بآن بسته است و عدد این بموجب عدد جنین میباشد شکلش مدور مسطح خش و قطرا و هشت اصبع و جسامت یک اصبع و از طرف محدب بو نیلی غشا که در ازی کوریون است برخم آمیزد و از طرف مقعر بوسیلهٔ سن نافی بجنین آمیزد و غشای صاف که از کوریون و امنیوس است پوشیده و جای پیوستگی او بر حرم مقر زیست گاهی جانب است گاهی جیب و از سرهای شرائین و اوردهای نافی مجسم است نفع این سانیدن خون جانبین است یعنی خون نافی بجنین و خون جنین بمادر **کوریو اوپیلیکال** سنیست سه تو و جسامت یک اصبع و از او عیهٔ نافی بافته شده و از غشای مضبوط پوشیده با امنیو پیوسته و از بجهای خرد او عیهٔ او پلاسنتیا پیدا شود و در تنه ناف آمیزد و انتهایش در ناف جنین آخر شود و طولش یکدیرع تا جنین حرکت بآنجا کند و از قوت خود پلاسنتیا را از جائیکه چسپیده است نکند و وقت زائیدن جنین خروج خون نشود و بعد ولادت مشیمه بوجه احسن برآید **واسواد میلیکائیس** دو شریان و یک عرقست که از ایلیاکا جنین برآمده از پهلوی مثانه بناف روند و از انجا فرود آمده آمیزند از سن تا پلاسنتیا و آنجا شاخهای باریک گردند برای ایصال خون بجنین و بمادر **عرق نافی** در جسامت از شریان دو چند است و عریض و پیدا شود از بجهای پلاسنتیا که آمیخته یک تنه گردند و بحلقهٔ ناف پیچی همراه شرائین بناف روند و از انجا بجنین آخر شده در عمق عرق نور تار و تا خون جنین بمادر و خون مادر بجنین رساند **اوراچی** در بهائم یک مجریست که از عمق مثانه تا ناف آمده و در غشا جائیکه بول بمثانه آید آخر شده و این مجری در جنین انسان ظاهر نیست اگرچه مجری کشاده است و بعین کار آید و در شیخان فقط رباط میباشد و رانمیشود **نوع بیست چهارم واعتین** مرکب اند از لحم سفید غدوی و در و مناقذ کثیر اندو اورده و شرائین و اعصاب بدو متصل و گرداو برآمده اند و لیفات کثیر و را پیدا گشته و غشای بدو کشیده و منی در وجمع میگردد و نضج میابد و بواسطه بیاض جو هر نشئین سفید میگردد و منی از فضلهٔ هضم رابع پیدا شود و با نشئین آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انشئین رجال نر بزرگ و ظاهر و ستدیر بوند و انشئین انثی صغیر و پهن و در قعر فرج پنهان باشند و اینهمه از اعضای تئیه ست جهت بقای نوع **قول بوعلی** آله تولید نیست و آن دو پاره لحم غدد ی سفید اند در هر یک بقدر ماند لحم شدی شکل آنها مستدیر و مجلل بغشائی که از تصاق ناشی شده و ایشان را دو طبقه اند طبقهٔ در و نی که در کیس انشئین ست از آن غشاست که بر ایشان مجلل شده و طبقهٔ بر و نی که فرو هشته شده ست از آن بوستی ست که عظم عانه و عجان و اصل قضیب را پوشیده و در سر قضیب که در بعضها انشئین و اوردهٔ نفوذ میکنند و گرد بیضها می پیچد بعده فوات آن عروق و جوهر بیضه منفتح میگردند و از فوهات این عروق مادهٔ رزعیه بلعم انشئین میریزد و در ثقب آنهای آید و نضج یافته سفید و قابل تولید میگردد چنانکه کیلوس در کبد بخون و خون در شدی شیر میشود **اما اعیه** منی و دعا از انجا که نزدیک بیضه ست کشاده میباشد بعده تنگ میشود و بالای آید و در نقرهٔ که علاقه بیضه از وی فرو آمده بپایان میگردد و باز عود مینماید به بیضه و میرود مجری که در قضیب میباشد **قول دون انتونیو** جسم انشئین او عیه و غدد یست و اسکولوز او عیه ست باچند پیچ و بضبوطی پیوسته و اگر کشایند درازی اینها تاسی در عه میرسد و در اندک جا نهاده اند و غدد های باریک در حلقها آنها متعلق اند

برای تصفیه مینی و دو انثین پنج غشا اند و مشترک و سه خاص اول از مشترک برونی مسمی بسکروتو بطور خریطه است مشترک انکو تیکو لا کو تیس و شحمی و در بیخا بنسبت بدیگر مواضع دقیق تر است سفید چین دار مابذکی شحم که در شباب زموبا پوشیده گردد و هر دو انثین در یک قطع غیر جدائی نهاده اند مگر بروج خلیست مسمی بدروز که شروع او از پیرینیو گذشته آخر شود دوم از مشترک مسمی بدارتوش و این غضلی و دقیق تر است و ازین حرکت انبساطی انقباضی بی اراده غشای ملین حاصل میشود و اینهم بطور غشای ملین بر یکدیگر میسازد و آمدی که از زیر و زمی آیند محتویست تا بضبوطی بندد انثین ابو سیله غشای مزبال دو از نی عضله آویزنده و نفع او جداد اشتن انثین است از یکدیگر تا یکی بر دیگری افتاده فشرده نگردد و نیز حفاظت از صدمه برونی نماید و درین شرائین و عروق و اوعیه یعنی اعصاب می آیند اول از غشای خاص سمی بایریتونیدس که می پوشد علیحده انثین را نگرش سرخ بسبب آمیزش لیفات کمی و دوم از خاص مسمی بدو انیال که بطور غلاف خصیه است و این از نی غشای برونی پیریتونیو است که پوشیده میرسد سطح درونی او صاف و سطح برونی ناهموار است و بضبوطی پیوسته سوم از خاص مسمی بالیورینا نگرش سفید سخت مضبوط و جرم انثین را بپیچد سطح برونی او صاف و سطح درونی خشن است جهت ضبوط داشتن جسم انثین و آنها در بیخ قضیب معلق اند و اکثر دو میباشند دو و بعضی سه دو و بعضی یک دو و نیها شرائین عروق و اعصاب آیند و نفع آنها تولید قسم انسانست چرا که او عیه یزنده مینی که دو میباشند دو و جسامت یک ابهام ساده و اینها او عیه مینی اند یک بهر پهلو متوصل و گلوی مثانه و معائی مستقیم از یک غشا که بافته شده از لیفات کمی تا بوسیله حرکت آن او عیه مذکور فشرده شود و بسبب فشردگی آن مینی که دران نهاده است منشرد و قعر اینها از یک طرف پهنا و از طرف دیگر تنگست و دران خریطه اند باهم پیوسته و آخر اینها یک مجری خرد فرد آید بطول اصبع که تشریح عریض است پس تنگ شده رو د موافق زد یکی او ریتر الیس یک اصبع در گلوی مثانه شونده هر دو در وسط این تشکل مینی شکل که بندد او گذر بول را در پنها و تقب این مجری آخر شود بکنارهٔ اسفنجی که بندد او مینی را تا وقت انزال **نوع بیست ششم و پروستاتاس** دو غدد اند باهم آمیخته بشکل بینیه و صلب بقدر تخم زیتون دو در جوانان کلان و در شیخان خرد و میباشند محل آنها زیر گلوی مثانه و از لیفات عضلی پوشیده اند مثل او عیه مینی و بهمون کار آیند و در هر غدد دوازده او عیه نازل شوند که باو ریتر آخر گردند و هر یک ثقب این او عیه یک چین و آخر خود دارد برای فعل خود و درین او عیه مواد اعصاب آیند نفع او بخیتن غلظ پروستاتیکو طوبیست برای پر بی او ریتر اتا از جذب بول و گذر مینی در حفظ باشد و در حرقت البول و رتج در بنها یافته میشود **نوع بیست هفتم در قضیب** جسمیست مجوف که جوهر او ریاطیست و عدیم الحس و از دو غظم عانه رسته مرکبست از اعصاب و شرائین و او رده و ضلل آن محتوی بلحم شده و در و مجری بول و منی و وذی است و اصل او ریاطی مجوف بود و لنفوذ او آنست که تجاویف و بیخ و شرائین او بروح و آورده او بدلم متصل گردند و حس حشفه بغایت بود تا انسان از جماع متلذذ شود و موجب بقای نوع

گردد و نفع او ایصال مادهٔ زرع بود بمستقر خویش **قول بوعلی** چون نعوظ او موقوف بر کثرت حرارت و حس حرکت است لهذا عروق و اعصاب و عضلات کثیره باین عضو متوجه شدند تا باعث حرارت کثیر و حس حرکت گردند و بیشتر اعصاب باین عضو نفوذ کرده و حشفه گاه آمده تا در وی حس لذت احکامی پدید آید و چون لائقست که این عضو گاهی محکم و گاهی سست باشد لهذا لحم او غدد نی و دست و رباط او مجوف واقع شده تا هرگاه که موضع خالیها از باد پر شود محکم گردد و چون از باد خالی شود دست گردد **قول دون انتونیو** عضو ست طویل که از آن بول برآید و در ذکوران برای جماع و کار است و پوشیده است بسه شای مشترک با ند کی شحمانیه بسمت زیر او و قضیب بر کیست از هفت جزء خاص یعنی کوریکاویریوسو و بسیو سیلیوسو و اوریترا و بالانو فریو و رباط و عضلات **کوریوکاویریوسو** دو اند یکی بهر جانب و جز کلان قضیب اند و از زیر عظم پوبس برایند و بمضبوطی متوصل اند بیک رباط قوی و در حاشیهٔ خود جدا اند مگر نزد وسی اند ک اند ک آمیخته گردند و در آخر نزدیک حشفه آنقدر آمیخته اند که یک جسم معلوم میشوند جسش شبیه است بماند رباط مگر در اندرون ثقب مسامها دارند و این هر دو متوصل اند باهم چنانچه بسیو سیلیانا بله نزد حشفه آنقدر دقیق شود که نامحسوس گردند و این عشا ثقب کثیر وارد و از جانبکه آمیخته اند هر دو جسم بر بن طور که از نفخ یکی انتفاخ در هر دو بعده در هم قضیب بر سد **اوریترا** نالیست مدور سپنا از گلوی مثانه تا حلیل سپس بامت قلم محش در میان کوریکاویریوسو جسش مرکب بدو غشای با یکدیگر میان آنها جسم اسفنجیست قدر بر سی آن تعلو و حلقه و دازی هموار ست سطح درونی او از ماده لزج که از پروستاتس و غیره میرسد پوست گلش شکنش مثل سی چرا که میرسد از ابتدای گلوی مثانه تا پوبس و بزودی بهره دازی قضیب رسیده در آخرش آخر شود و چهار ثقب وارد یکی در گلوی مثانه که زان برکند بول و دو از اکولا تو ریس که از انها پر کند منی و یک حشفه که از ان بول و منی برآید **حشفه** و آن سر قضیب است بلوطی شکل لحمی سرخ صاف و حس بسبب بار یکی غشای مجلله و از بضیطی اولذت حاصل میشود و شروع او از یک حاشیه است که گرد بست و سمی میشود با کلیس و اندک اندک تنگ میشود تا آخر شود باز ان ثقب که شتر کست جهت خروج بول و منی و این شی دیگر نیست مگر دراز ی جسم آنجنی کوریکاویریوسو و اوریتر است لهذا و قتیکه قضیب منتفخ میشود اینهم نفخ می پذیرد و در بعضی این ثقب بند میباشد در وقت تولد **پری پوسیو کاپیلو** دراز ی غشای مشترکست که می پوشد حشفه را و وقت کشادن حشفه صیر و امیشود و از حشفه بیک رباط که مسمی بفر نیوست آمیخته اگر رباط مذکور خرد تر بود پر سی پوسیو را پوشیدن نتواند آنوقت آن امی برند چنانچه اطفال را در فرنیو زبان که خرد باشد و بدالنصب شرب شیر نتواند می برند و اگر سر پری پوسیو تنگ تر بود که نتواند حشفه را کشادن آنرا مرض قیموسیس نامند و اگر تنگی زیر حلیل جندان باشد که بالا شدن بهت پوشش حشفه نتواند آن را مرض فیموسیس گویند آن وقت آن را می برند چنانچه رسم جهودست و در قضیب اعصاب شرایین وافره وده و دیگر اعضا های کلان بسیار اند تا مرد کند خون بصفیر از خلط حیوانی در کاویرناس از کوریکاویرنا سو و در قضیب شش عضله اند و قضیب توصل دارد بعظم پوبس بیک رباط قوی **نوع بیست و هشتم در ذکر ضلعهای جسم** ما بالای آس جائیکه موبها ایستند و پر نیستی گویند و سوی زیر او کسی پوسیو تر از ریر و پیش بین سی پوسیو و بجانبین قریب جبهه صد غین ما مدار د و همه آنرا که از موبا پوشیده است کالوریا گویند و باقی و پیش خاره است که اجزایش بیان میشوند جبهه که بیالا است زیر اعینین ا مدو عقب

آنها اوتین و دوزوائد زیرین ماسامانس چهره و در وسط آن الف و در هر پهلو رخساره و شکافی که زیر الف است دهان آنکه گشاده و بند میشود شفت و سر و طرف آخرین او زاویه دهن و آنکه بسیار بالای لبهاست سوبری لابیوس و جزو بالائی موضع سبلت و جزو زیرین اسنها ریش و جزو لحمی زیرین این پوک کولایا یا واو نام دارد و در قفا و تیکه میان راس و نهوراس است یعنی که اجزای پیشین او جوکولو پسین او قفا و بالای او کاپاسو و در وسط کوداوی لادر انوست و زیر یعنی شروع نهوراس است تا شکم نصف که اجزای پسین او صدر و پیشین او سینه است در صدر ضلع ایسپادو او در سینه ضلع ثدیست و اجزای جانبین نهوراس پولیوبانامیده شود و در جزو آخرین سینه قعریست که دهن قعب گفته شود و در اینجاست اسپیلاست بدانکه او بدومی در وو ضلع تقسیم باید به پیشین و پسین در پیشین چهار ضلع انداول اپکتو کرا از دهن قلب تا قریب نافست دوم نافی و آن تفا و تیست دو اصبع گرد و نافت و نافست سوم هیپوکاستر لیو که از ابتدای نافت تا پوئیس است چهارم ضلع پوئیس همه آنست که در شباب از موها پوشیده میشود اما ضلع جانبین پیش اندسه بهر پهلو اول مراقی که هم براست و هم بچپ است و ضلع آنها از زیر اضلاع عیند و زهست دوم ایلا و اس که هر یک نیم مراق و نافت سوم ایلا رکاس یا اینگلیس که پهلوی پوئیس هستند بالای خلیشور او فخذ و بهمین قیاس پهلوی یگر اما ضلع پسین پیش اندوا ولین توموس هستند یکی بهر طرف طرف پسین تنور البدن بزایند سوم ضلع عظم عجزست که در وسط زیر قطنست چهارم و پنجم ناولکاس که زیر عظم عجز هستند یک بهر پهلو ششم ضلع عظم عصص است مسمی برامادیلا اما ضلع شاخهای هر یک دست مرکبست در پنج ضلع لضلع اول عضد که جزو اعلی دستست از ابتدای ترقوه تا خلیشور اودوم ساعد که از ابتدای خلیشور اتا رسغست سوم رسغ همه آنست با نگه و دست حرکت کند باطراف چهارم مشط و آن جزویست که بکار قاعده اصابع آید و طرف پسین او پشت دست و طرف درونی او کف دست گفته شود و ضلع پنجم اصابع از ان وال ابهام نام دارد چرا که در جای قریب که از انجا نبض دیده شود و اقعست دوم سبابه بسبب نشان دادن اشیا باین سوم وسطی برای وقوع او در وسط و کلان نیز گویند بسبب کلانی از همه چهارم بنصر که درین انگشتری پوشیده شود پنجم خنصر که ازین دستور داریم صاف کردن گوش اما ضلع شاخهای زیرین هفت اندا ول فخذ که از ابتدای تنور البدن تا زانوست دوم زانو که در سجاوند فخذ و قصبه الکبری متوصلست و قعر یکه در زیر سجاود زانیناست کور و انام دارد سوم قصبه که طرف پسین او کثیر اللحم است باریکا جبل و طرف پیشین او کو قلیل اللحم است کانیلا نام دارد چهارم کعب که دو زوائد نزدیک پای یکی طرف برون و یکی سوی درون پنجم رسغ پای که برای متوجه طی پا بکار اید و درین ضلع هر چه طرف پسین است آنرا کالکانار گویند ششم مشط پا که آن محل قیام اصابع پاست و طرف بالای او پشت پا و طرف زیرین او کف پا گفته شود و ضلع هفتم اصابع اصبع اول را ابهام گویند و باقی اصابع پا نام خاص ندارند —

خاتمه

خاتمه در تدبیر ترکیب ادویه و اخذ ادهان و طریق قرع انبیق و کلکمت و دریافت مزاج و قدر شربت مرکبات و بعضی اوزان و لغات و غیره

فائده در ترکیب ادویه باید که ادویه تازه و از گرد و غیره پاک بوند و جدا جدا سایند تا قوت آنها ضعیف نگردد پس وزن کرده در هاون سحق کنند تا بهم آمیزند و اگر بعسل معجون کنند باید که عسل خوش طعم خوشبو آب نداده را کف دور کرده ادویه آمیزند و در ظرفیکه قدری خالی ماند پر کنند و تا که خوب سر دلشود سر ظرف نپوشند و تا هفته هر روز سر ظرف زمانی کشاده دارند تا بخار بیرون رود و از فساد و غلیان ایمن گردد و عسل که سبک لون و دروی دانها نجمد بود خوبست و اگر قرص سازند بقدری آب که ملحق شوند سرشته قرص سازند اگر در قرص صمغ باشد اندر آب تر کرده ادویه آمیخته قرص سازند و در سایه خشک نمایند قا تجفیف هر روز آن را گردانیده باشند تا عفونت نگیرد و اگر مطبوخ سازند مانند آلو و عناب را بشویند و گیاها و تخمها را پاک کنند پس اول جوب و اصول نکوفته در دیگ ریزند بعده بزور پس نواله و عقب آن گیاها مهاو بنفشه و پرسیاوشان و نیلوفر و شنگوفه ها در آخر همه ها باید ریخت و اگر افتیمون باشد آنرا در خرقه کتان بسته در وقت فرو گرفتن دیگ آویزند پس بقشارند و اگر ترنجبین و شیر خشت و خیار شنبر بود تر کنند و با آب گرم حل نمایند و بعد از آنکه طبیخ فرو گرفته صاف کنند بر سر آن ریزند و اگر با طبیخ سرداروبود چون ایارج صبر سقمونیا سورنجان تربد آنرا سایند و جوب بسته فرو برند و عقب آن طبیخ نوشند یا بقدری طبیخ آمیخته تشرب کنند.

فائده در ادویه که بقشه یا بنفشه مربی باشد هلیله نمیاز اند که هر دو از کار باز نمیمانند بلکه ضرر میرسد همچنین صبر فیون و ادویه مالوله جمع نمایند و **بدانکه** حبوب و معاجین و جوارشات سهل فی الحال که ترکیب کنند استعمال نمایند و قوت آنها تا دو ماه نیکو میماند و سفوف هم تا دو ماه بر قوت خود میبود و اقراص نیز تا دو ماه بقوت میباشد و اشربه همان روز که طبیخ کنند بکار برند و قوت آنها تا سه ماه است و طبیخ فی الحال که جوشانیده نوشند و حبوب هم ساعت بر و گذرند ضعیف میگردد و ادهان تا که متغیر نشده استعمال کنند و بعد آن هیچ کار نیاید مگر دهن بلسان و موسیایی هر چند که کهنه بود بهتر **فائده** در دریافت مزاج مرکبات باید که اجزای عاره و بارده و یابسه و رطبه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار عدد شربت آن حساب نمایند و اقل از اکثر و ضع نمود و ما بقی را برسمی عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر کسی تمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند **اما در** یافت قدر شربت باید که بعد تحقق وزن شربات مفرده آن جزوی از مرکب اخذ نماید که نسبت آن بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعد شربات مثلاً وزن مجموع او

سی درم باشد و عدد شربات مفردات ده چون عدد احد را نسبت که عدد شربات است نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمایند
که سه درم است و اگر فرضاً عدد شربات سی باشد و وزن مرکبات صد شربت آن مرکب ثلث درم بود زیرا که نسبت ثلث بده چون نسبت احد است
بعدد شربات که سی باشد **بدانکه** کیمیک صنعتیست که اگر بدان طور ادویه معدنی و حیوانی و نباتی را طیار کنند قوی العمل گردند مثلاً حب فولاد
که شربتی او تا هشتاد دانه است اگر بطور کیمیک صاف نمایند زیاده از ده دانه شربتی او نخواهد بود و عمل خوب خواهد کرد و همچنین ریوند یا سنا یا جلاپا
که یکدرم میدهند اگر صاف کرده دهند ده دانه خواهد شد و همچنین سوداوئین را اگر ورق طلا همرق مرغ یا کبوتر دیائیس دهند یا آب مطبوخه طلا نوشانند
انفس است چرا که از کوفته شدن بدیگر فلزات اثرش را اکل میگردد و اگر بطور کیمیک طیار کرده دهند فائده عجیب بخشد و تا که بطور کیمیک طیار نشود
خواص او ظاهر نمیگردد و نیز گلقند که چهار اونس کار کند اگر طیار کرده دهند دو درم کافیست پس و اگر بطور کیمیک طیار شود لطیف خوش طعم قوی الاثر باشد و در مقدار اندک مستعمل شود
و در امراض صعب و اعضای بعیده انفع باشد و اثرش زودتر باعضای ماوف رسد و در راه کم نگردد و کیمیک برای دو مقصد عامل گشته یکی … یعنی کشاید و تحلیل نماید اشیای
طبیعی را از انجماد و … دوم … یعنی جدید ساز و عطف نماید فلزات ناقصه را و تبدیل دهد اشیای غیر خالص را بخالص و صلاح دهد سمیات را بدانکه همه اجسام خفی از سه چیز
خالی نیستند نمک کبریت سیماب این از چوب سفید معلوم میگردد اول چیز رطوبتیست مثال سیماب که حفظ چوب از سوختن میکند دوم چیز دهنیست
مثال کبریت که بآسانی و عمل میدهد آتش را و این هردو در آتش سوخته میگردند سوم چیز نمک است و این بعد سوختن در خاکستر باقی میماند
انتباه متقدمین فولاد را برای گداختن فقط در آتش می نهادند اما نمیگداخت حالا برای گداختن او کبریت می آمیزند چرا که بغیر ترشی فولاد
نمیگداخت و عوض آتش و کبریت ترشی کثیر است هرگاه که هر دو بهم آمیزند قوی شوند فولاد را خواهند گداخت **بدانکه** مردم پشمین خرقه کتان وغیره
می پوشیدند چنان سبب با آنها نمله پیدا میگردید حالا شسته می پوشند و از نمله ایمن میمانند و نیز در جاییکه چوب شعیر نو داشته باشد خواب کنند شپش پیدا نگردد
اگرچه شعیر در کسی جا بند بوند همچنین اگر شکر را قوام کنند و وقت جوش شدید یکدو غلوله موم اندازند از جوش باز ماند و اگر از قاشقی که شربت خورده باشد
همچنان ناشسته در ظرف شربتی اندازند جوش نخورد و در عرصه هشت روز **قول بعضی** طلا نقره وغیره تا که شگفته نشوند یا در لیکور الکائیس طیار
نگردند خواص خود در تن نتوانند رسانید لیکن غلط است چرا که اگر فولاد را بغیر تدبیر مذکوره خورند رفع او پیلا سوئیس وغیره میکند و نیز چهار اونس خمر که در خود سبب
طبیخ بود و اگر بنهار نوشند رفع یرقان مینماید و نیز اگر قدری سرمه خام غیر سحوقه در آب یا در خمر خیسانند خواص مسهله و منقیه و در وی آمیزند و گفته تا که
فلزات گداخته نشوند خواص … خود در جسم وغیره مشترک کردن نمیتوانند اینهم غلط است چرا که اطبا منع کرده اند که در ظرف فلزی عرق تقطیر نکنند
که خواص آنها میگیرد و گفته اند که سیسه جات … وغیره تا که شگفته نشوند یا در لیکور الکائیس طیار نگردند خواص خود در جسم سرایت نمیکنند اینهم غلط است
چرا که سیسه وغیره … در سرکه یا در آب لیمو اندازند جذب … میکنند مگر فلزات و احجار تا که بر صورت اصلی خود هستند خواص
کم … نتوانند شد و وقتیکه شگفته شوند بطور کیمیک طیار گردند عمل کثیر خواهند کرد مثلاً … برای استسقا و قلعی برای ضعف کلیه و …
منی و مس برای سوزاک و … برای جذام و نقره برای صرع و دوار بکار می آید **بدانکه** اکثر … رنگ طعم و بو واحد میدارند اگرچه نباتات
در طعم وغیره مختلف بودند پس ظاهر شد که عرق بخاریست که اندک خواص نباتات که عرق او … میدارد و ضعیف الاثر است خلاف طبیخ که طعم و بو

ولون آن نبات میگیرد و نیز قوی الاثرست و نیز عرق کلا مسهل نیکند خلاف **بلیخ** **بدانکه** اطبا برای تقطیر عرق چنده وابط مقرر کرده یکی آنکه آب را نشنه
و قدری ترکرده کوبند که بدین وجه اثر او خوب می برآید ما اگر کل یا شد نکوبند که خواص او میرود و با آتش نرم چکانند دوم آنکه دانبیق را جایی
یا سفالی تقطیر کنند چه اگر در فلزی چکانند اثر فلز میگیرد و باعث اسهال الدم و زاره غیره میگردد اگرچه صحیح اعظم نوشد و بلیخ او دویه و سحق چوبها و
وغیره در ظرف فلزی نیز منست سوم آنکه بسد مواد طلا صندلین بکوم نباتات کمیجا کرده عرق بچکاند چرا که اثر ب وغیره که صلب انخواهد برآید
مگر بطوبه یکبک مثلا اگر مصطکی و کتیرا در ظرفی کوده آب انداخته جوشانند نکتیرا آب خواهد آخست و مصطکی همچنان خواهد ماند و اگر دهن انداخته
خوشانند مصطکی بر دهن آمیزد و کتیرا همچنان ماند اگر چه دوازده ساعت آتش دهند پس دو یک انبیق دیگ در حه آتش عرق او دویه معدنی و نباتی
و حیوانی نگونه چکانیده شود چرا که برای تقطیر موم و روغن آتش نیز تند و بهت تقطیر آهن و طلا آتش سخت تر باید همچنین آب در موم نخواهد آمیخت مگر در کتیرا
و روغن در آهن نخواهد آمیخت مگر با موم و مقناطیس کاه را جذب نخواهد کرد مگر آهن را و طلا کبریت نخواهد پیوست مگر بزیبق سیم آنکه انبیق را بجای
یا سفالی یا ریتورت بر آتش تند مگذرد حمام آب گرم یا در یک که بظرفی پر باشد نهاده چکانند تا از قرب آتش محفوظ ماند و عرق خوش طعم قوی الاثر
برآید **بدانکه** خواص نباتات یا در جزو قیش ست یا در لطیف پس اگر در قیش ست خواص او در عرق نخواهد برآمد باید که آنرا سوخته بنگ طیار سازند
و اگر در لطیف ست با آتش نرم عرق چکانند و عرقیکه برای بثور و جراحت و غیره امراض بیرونی چکانند و برای شرب نباشد باید که در انبیق فلزی
چکانند تا خواص فلز هم گیرد و نافع تر باشد **بدانکه** اگر در یک کاغذ آب که در ظرف سربی تقطیر کنند یا دو دو ازده سه که تند نیم طل انداز ند در عصه طعم
اسفیدابج راست خواهد شد انداشرب آبی که در ظرف فلزی نهند یا بچکانند منع است **طریق قرع انبیق** باید که اجزای سحوقه او قرع طین
کرده انبیق بر و محکم وصل نموده بر کوزه نصب کنند و آن کوزه را انگلجکت انداخته شد مناقذ شعله نمایند تا بر اطراف قرع که خارج کوزه باشد اثر
شعله نرسد و قرع را مائل و غیر مستقیم نصب کنند و زیر قرع آتش کنند بآنکه قرع را در دیگ که در و نا کستر یا ریک باشد نصب کنند و تحت دیگ آتش
افروزند و درین صنعت اگر چه قرع طین باشد مضائقه ندارد و چه دیگ یا یاد مانند گل بالغ کسر قرع اندرون احکام مایس گویند و شرط تقطیر آنست
که اینچه در قرع ریزند کمتر از نصف و زیاده بر دو ثلث آن نباشد و آتش را در آخر تند کنند دیگ آنکه ماد امیکه رطوبت گلی که قرع را بکوزه اندوده باشند
رفع نگردد و آتش نکنند و قابله را با انبوبه انبیق محکم نموده در ظرفی پر آب گذارند تا از تندی تقطیر شکستن نگردد و علامت انتهای تقطیر فرو نشستن انبیق است
دور تقطیر ما نعات حاره باید که مانع مذبور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش آن در غایت نرمی شرط است که بجوشیدن نرسد بلکه باید که گلوی
قرع در دست کسی باشد تا هر گاه که میل بجوش کند از سر دیگ گرم توان برداشت و بعد رفع جوش باز باید گذاشت **طریق حمام ماریا** دیگی بزرگ
برا و جاع نهند و سه پایه آهنی بلند در وسط دیگ گذارند و شیشه را بر سه پایه نصب کنند و آنقدر آب کشیشه چهار اصبع از و بلند تر باشد پس سر دیگ
بر دهن دیگ نصب سازند در وسط سر پوش ثقب نمایند تا عنق شیشه چهار اصبع از وسط سر پوش بیرون آمده باشد پس منافذ را بخمیر
و بارچه محکم کرده انبیق بر سر قرع نصب کنند و آتش نهی و هند که آب بتدریج بجوش خورد و در پهلوی سر پوش ثقبی خرد نموده انچوبی بندد تا زمانیکه
قلیلی آب در دیگ کم گردد آب گرم دیگر از ین ثقب در دیگ توان ریخت تا بحد اول رسد **طریق گلخت** برای استحکام ظروف که آتش

آتش ندارند گل کوزه گر یک درآب حل کنند پس آجر سحوقه نرمل اسپ خبث الحدید سحوقه موی سر مقرض گل خطمی هر یک تمام آمیخته سه چهار روز دیگر بهم زنند پس با آب نمک سرشته بکار برند **دیگر** که بهتر ازوست موی مقرض ملح عجمین زکال خطمی قشر بیض مکلس خبث الحدید هر یک یک گل یا کیزه دو **دیگر** تویه خاک کوزه گر را بقدری کاه کوفته نمک سحوقه خاکستر پخته آمیخته آب خیر نموده بکار برند **صارروج الحکمت** که برای سند وصل محکم است خبث الحدید گچ را بر بخون گوسفند سرشته بکار برند اگر بجای خون بیاض بیض یا آب سریش یا شیر نماید شاید و در شد وصل

نه انبیق نمک سحوقه به بیاض بیض و گچ پخته با آب سریش یا به بیاض بیض انفع و آنهاک مدقوق بقدری پنبه کهنه بصفرت بیض سرشته محکم است

ض صفرت و بیاض بیض اگر شیر کنند بهتر **طریق گچیت** گوی درطول و عرض و عمق یکدیگر نه کنند و سه حصه آنرا بیا چکند شتی بر سازند چنین

ت خواهند دادو برو نهند و یا چکند شتی دیگر بر و گذارند که از زمین یک درعه بلند باشد پس آتش نهند **ذکر اسم بعض ترکیبات**

و علی **الکولیزار** آنست که تبکرار چکانند تا که روح لطیف ماند **اسپرتو الکولیزار** آنست که روح خمر را بتکرار چکانند و چنان لطیف شود که اگر از غرفه زیرین

رانند شعله گیرد و همه بر و بر زمین زسد و جائیکه مروارید وغیره را الکولیزار نوشته مراد آنست که چنان محق بوند که بحس لمس نماید **آماکاما** آنست که طلا با نقره یا رصاص یا سرب و زیبق آمیزند و سفوف گردد و چون در بوته کرده بر آتش نهند زیبق برود و آمیخته سوخته خاکستر شود

آهن و فولاد وسس نمیشود **ابدولکور** آنست که کسی شی که از الفبا تیزاب طیار شده باشد آنرا با آب ساده مکرر شویند تا طعم و آب

نماید **اشتراهیر** آنکه جسم لطیف وجید کسی شی بوسیله لیکور وغیره مناسب آن برآید و مناسبه برای آن گفته شد که همه لیکور برای برآوردن

جسم لطیف همه اشیا لائق نیستند مثلاً عصاره حلبا با بغیر روح خمر نمی برآید و عصاره سنا با آب می برآید نمک تارتر و اگر در آب آهنین

تین تو را سناو کین کین برآرد و اگر بخمر آمیزند نخواهد برآورد **الوویر** ظرفیست که در وصاف مینماید و کشته میکنند او ویه را **افلاطونی** قرع انبیق است

پریسی پیتار آنست که شی بشی گچنان مخلوط شود که از خاک آن نگردد **بودوقات** و **بوطق** بوته **بطس الفرس** نعل تازه **آب حمام یا** حمام بابس **دیگانتار** آنکه عرق وغیره را وظرفیکه مائل بیک پهلو نهاده باشند تا بطرف پهلوی دیگر رود **دی لوتار** اطراق شی است

که در شوره وغیره آمیخته و در ریتورت یا بوته کرده چکانند **دیزیر** بریر آنست که کسی شی بر آتش معتدل نهند تا صاف شود **دیلیکابار یسیون** آنست که کسی تک اندر جامی نم یا شی طب گداخته نماید **ربکیتی** و **دیگادو** آنست که شی را چون چکانند غلیظ برآید و چون تبکر تقطیر کنند رقیق

و صاف گردد **سه کولار** آنست که شی مقطر او ظرف سیکالو یعنی کرده تقطیر کنند تا که روح لطیف ماند شکل ظرف سه کالو تریو

زیر هر دو آتش رسید نهند تا از یکی صعود کرده بدیگری رود و از انجا بازگشته در همون آید تا وقتیکه آب سوخته شود و روح بماند

سینجین تار آنکه تبه برا ده مس و لوگر د سحوقه نهاده سوزانند **فیشار** کثیف کردن شی لطیف است **فیلتار** آنکه ورکاغذ سطبر یا غربال یا

ظرف آنرا مخلخل نموده مائیت را برشته وغیره تقطیر کنند تا آب صاف برآید و رسوب بماند **کالسینار** آنکه کسی شی را بر آتش نهند یا در آتش سوزانند

آتش خواه قوی بود چون انگشت و هیزم یا آتش بوتین سیال باشد چون روح تراشنده که تیزاب شوره یا کبریت است پس اگر در آتش گذشته

سوزند آنرا کالسینا گویند اگر بر بخار آب مغلی دارند تا که ایخره او نفوذ کرده قابل سحق گردد آنرا کالسینا سالو فیلوزو فیانا مند مثلاً اگر عظم

و یا دوغه را در آتش سوزند و عظم سوخته که بند و اگر بمجاورت مغلی دارند تا کرچنان نرم شود که با صابع سحق گردد کالسینا سالو فیلیوسوفیا گویند
کوهوبار آنکه عرق سقطرا را بازو تکیه که در دوش باشد انداخته تقطیر کنند تکرار چهار پنج مرتبه **کریستالیزار** آنکه خاک را در آب گداخته
بر آتش نهند تا که تشریر و ظاهر شود پس از آتش فرو گرفته و مواضع نمناک دارند تا منجمد گردد **کادینو** ظرف شیشه مضبوط تر از ظرف گلی ست که دهان
فقره وغیره گداخته میشود و صاف کیمیاگر در وجیه ادویه طیار مینمایند **کرانولار** آنکه شی گداخته را در آب سرد اندازند تا منجمد شود **دلیویزار** آنکه بدین
سحق کنند که ملبس محسوس نگردد **لامبیق سکوس** ظرف شیشه یا سفالیست که یکی بر دیگری بنشیند و همه یک ثقب بزیر داشته باشد تا بخار
یا دوده شی که در ان طیار سازند را بنها صعود کرده بر پهلوی ظروف چسپد **بدانکه** هر یا می که بسبب اصطکاک او در زمانی بر چیزی قوت جذب و کشش
آرند آنها را الکتریستی خوانند چون کهربا لک ال کهربت زجاج طلق ابریشم جواهرت پوست سنور پوست ثعلب وغیره مثلا اگر یک قطعه کهربا یا
لک یا قطعه زجاج که سطح او صاف باشد بپارچه خشن پشمی نو دزرود اصطکاک کنند و نزدش فورا پر چه کاغذ یا رشته یا برگ کاه یا ورق طلا بر ندسوی
جسم مذکور منجذب شوند و قتیکه بسبب قوت جسم الکتریستی جسمی بگیرد حرکت کرده بدان ملتصق شد بعد زمانی قوت جذب از جسم الکتریستی رفع میگردد
و بهیچ وجه اگر با جسمی اکه از نو جدا شده نزدش بندبجای جذب دفع آن خواهد کرد و بعضی اشیای اند همین که بسبب الکتریستی منجذب شده ملتصق
گشتند همان قوت ازوی فرار میکنند و باین حرکت جذب و تحریک و مدافعت از جسم الکتریستی کمکان باشد بوجه احسن ظاهر گردد و پس ازای دریافت
خواص مذکور از جسم الکتریستی بشکل استوانه سازند از لک یا کهربت و اگر از زجاج سازند باید که آنرا خالی دارند و ثقب قطرا و کمکان بود پس اول
از تجربه آن از زمانی پیش آتش نهند تا نمی از سطح او زائل گردد و عوض اشیای اصطکاکی و مال شپی یا اونی یا جلد بهائم بهتر و چیزی که اصطکاک او
بر زجاج اثر کثیر میکند مرکب از زیبق و صاص یا زیبق و جست است غرض هر شی که با شد خشک بود و اول آن شی را پیش آتش نهند پس بکار برند
بدانکه وقتیکه استوانه را بسبب اصطکاک تحریک کثیر شود سوی جذب و مدافعت دیگر عجائب هم ظاهر میشوند چنانچه اگر دو مواضع منظم تحریک کنند
از هر موضع سطح شراره آتش ظهور مینماید و بهر سمت سطح ریزهای آتش بقدری صدای حرکت کسان می میگردند پس اگر در وقت تاریکی امر
استوانه تا سر دوم چوب فلز بر ابر بندریزه آتش از استوانه بر آمده همراه چوب خواهند رفت و اگر بجای چوب فلز اصبع بر بندریزهای آتش خواهد آمد
و قدری بیخ باصبع احساس خواهد شد و اگر اشره نزدش بر بند چنان احساس شود که کسی شی مثال بیخ عنکبوت مس بشره مینماید **شکل** سوزنی بشکل
از فلز سازند در سر و سرش دو جب از چوبی خشک طیار کرده بورق طلا غلاف نموده نصب نمایند پس مسط سوزن را بر سر بیخی تو کند تا بحیکه
از اونی صدمه سوزن بحرکت و جنبش آید پس کسی جسم الکتریستی را نزدیک حب چوبی بر بند جذب یا مدافعت جسم مذکور از سوزن ظاهر شود —

شکل دیگر در یک سر دسته زجاجی از بیخ ساخته نصب کنند پس دو جب دیگر از چوبی خشک ساخته در دو تا فضی یا در دو دسته مس که آنرا
باب نمک الوده خشک کرده باشند بسته از جب بیخ معلق سازند و قتیکه نزدیک جب چوبی کسی جسم الکتریستی را بر بند پس از جب دهن آن وقت این یکدیگر را دفع خواهند

طریق اخذ عصر نباتات که بعسر برآید اول آن را باریک کوفته قدری توتیای سبز آمیخته ساعتی بگذارند آب بیرون آید **اخذ آب زقوم** در ساقش زده بیخ فشگافی کرده قدری انگزه نهند و شب بگذارند صباح نیز شگاف ظرفی گذارند و انگزه برآرند رطوبت برآید و در ظرف جمع گردد اگر دوران رطوبت قدری نمک آمیزند مجمد نشود الا زوغلیظ گردد همچنین در هر عصر **اخذ روغن** اگر بور باشد کوفته قدری آب گرم بایشند و با آتش گرم نموده فشرده برآرند داگر اوراق و اغصان از هم بریزند پس اگر بایس باشند شش چند آب پنج چهار مانند سان کرده همچند آب باقی مانده روغن آمیخته چوشانند که روغن بماند اگر تازه بود کوفته آبش گرفته همچند آب روغن آمیخته پزند که روغن بماند اگر تازه بود کوفته آبش گرفت همچون آب روغن آمیخته پزند که روغن بماند آنچه متقاطر است این است که گلها را در روغن کرده در آفتاب نهند بعد هر هفت شبانه روز گلها تازه اندازند سه بار و گر زیاده تکاکرند قوی تر شود لیکن این از اول ضعیف است **اخذ اوهان طلیه** چون بنفشه و بهار نارنج و دیگر گلها باید که لب لوز مقشر همراه بنفشه وغیره در کیسه کرباس نموده بدست مالند چون رطوبت جذب شود لوز را خشک کنند و باز همراه تازه آن چیز بدستور کنند تا که چون ریزه کنند لون و بوی آن چیز در وجوه اوظاهر گردد پس خشک کرده سائیده روغن فشرند اگر کبود معطر گردد همچنین همراه صندل وغیره نیز ترتیب توان نمود اگر خواهند جای لوز سمسم مقشر یا فستق سازند **اخذ عرق گلاب** بر دهن پیاله مسی خرقه باریک بسته بخرقه و گل گسترند و بالایش طبق مسی نهند و بر طبق قدری آب گذارند و بر آب انگشت نهند و پیاله کوچک در ظرف پر آب دارند عرق در پیاله خواهد آمد

گلاب قسم اول در دوم در صندل سفید سه درم مشک بعد درم عنبر نیم اسکر و بلوفر ده کشند و چهل روز در آفتاب دارند

اخذ جسد خراطین خراطین تازه یک من مهن گو سفند سائیده شیر گوسفند تکاب هر یکی دو سیر عرق الصفر زهره گاو هر یک یک عنبر سش مثقال بسیار اندخته از ان نان چند پزند و در کوزه با نگشت بسیار آتش کنند چهار ده پاس بدمند و انهای نحاس از ان جدا شده و ریا در وند بعد سرد شدن برآورده شسته باز گداخته نگین سازند لاس داگر بار بدست گیرد مضرت نرساند **ذکر بعض ادویه** وغیره **بزور اربعه بارد کلان** تخم خیار تخم خربزه تخم خیار تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه اسپغول **بزور ثلثه** تخم بادرنگ تخم خیار تخم خربزه **بزور اربعه حار کلان** انیسون کرویا بادیان کمون **بزور اربعه حار خرد** تخم کرفس دو قسم تخم خواه ساسالیکا رده - بیرد **اربعه قابض خرد** تخم ریحان بارتنگ کنوچه اسپغول **اصول اربعه** بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کبر بیخ فنس **اصول خمسه مفتحه** بیخ کرفس بیخ بلیون بیخ بادیان بیخ دو قسم بیخ سالسا **عرق اربعه** عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق سیدمشک عرق گلاب **عرق مفرح** عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق ستاور عرق ایسکابیوز **عرق صرعی** عرق اشتر خار عرق گل لاله عرق ایسکابیوز — **اوهان مقوی** معده روغن فستین روغن مصطکی روغن سنبل روغن **بضعوغ اربعه** اشق سکبینج عقل جاوشیر

لبوب اربعه مغز خلنجوزه مغز بادام مغز چوز مغز فستق **البان خمسه** شیر زن شیر بز شیر خر شیر گاو شیر گوسفند **شربت اربعه** شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت گاوزبان شربت ورد **گلهای اربعه** گل گاوزبان گل سرخ گل نیلوفر گل بنفشه **گلهای ثلثه مفرح قلب** گل بنفشه گل گاوزبان گل بوگلوزه **گلهای مفرح** گل گاوزبان گل بنفشه گل سرخ گل بهدانس گل گلاویلیاس **گلهای کارمینا تیوا** گل بابونه گل بهادران گل شبت گل کلیل الملک **احجار اللقمه** لعل مروارید فیروزه کرنا تا تیا **اربعه ملینه** شاه سلق خطمی بنفشه **ادویه دیوریتیکا** کرفس یادیان بلیون سالسا هورمنس زیلیار بیرا **ادویه ایمولی انتی** خطمی خبازی ایرسا اذان الفار چکاتیفی سیوسیلیکا مرکوریالیس قطف **ادویه کاپیلاریس** اونیکا سفید پرسیاوشان لنبکو یاسیرو دینا ابروالوسیری کیپر اجوقه سب اسارون **ادویه دوکی** زارپاغافث سانیکول وحی الیانو بسباسه **ادویه کارمیناتیوا** البوهادران شبت سداب الکلیل **ادویه کاتیدیس** اسطوخودوس غودبیخ سالوا اشکطراشیع **ادویه ہیلیاتیکا** البوتا تورلیکا کاسنی آبی بیکا بلاروس **ادویه سیلنتی تیکا** کبر فوه استقولوقندریون توردن ماذریوس **ادویه مختصه خون** قرنفل بسباسی گل سرخ بنفشه عرق السوس اناناس مصطکی مولد خون اندگاوزبان شاهتره مصفی خون اندفوه مدرخون زائد ومعین برونج گل بهت صندل سرخ گل رمانی دم الاخوین حاسه خون اند **ادویه مختصه صفرا** ریوند هلیله زرد گل بنفشه عفران کماتیطوس حاض اترج مزایج حب حکه توایه قان اند **ادویه مختصه سودا** خربق اسود سنا بسفایج اسارون سنبل فاشرا کبیر **ادویه مختصه بلغم** شحم حنظل غاریقون قطف قنا الجار **ادویه مختصه دماغ** کهربا عنبر مروارید مرجان زمرد نیلم نقره عود صلیب خشخاش نیلوفر **ادویه مختصه معده** پرسیاوشان بشنه قیصوم **ادویه مختصه چشم** مسهر هوفاریقون آذریون بابونه زعفران یاقوت طلا **ادویه مختصه گوش** آذان الفار بخور مریم **ادویه مختصه دندان** اصل السوس بنگ حب الصنوبر **ادویه مختصه ریه** خشخاش ریبی خطمی فرسیون **ادویه مختصه قلب** جوز بویه اترج بلادر زعفران جدوار هوفاریقون راسن غاریقون سفرجل نانخواه بسباسه بادرنجبویه ذوب **ادویه مختصه کبد** قرنفل لسان الثور صبر اقاقیا عرق السوس بلیون فوتنج سب **ادویه مختصه مراره** غافث کافیطوس زراوند قطر ریون **ادویه مختصه طحال** خربق بسفایج سنا طرفا اسارون اسقولوقندریون طرفیر پرسیاوشان لاجورد حجر ارمنی **ادویه مختصه معده** زنجبیل کردیا جوز بویه کبوس سیسالیوس حب السنبل اسقیل لوف الحیا **ادویه مختصه کلیه** ساطریون ثعلب مشک سپستین زباد بلیا جوز بویه **ادویه مختصه انثیین** نرگس بلیوس ثعلب زنجبیل نیلوفر شک **ادویه مختصه مثانه** بنگ کنجد سنا مکی بحته لتیس حب القلت حجر الیهود حجر الاسفنج **ادویه مختصه رحم** زراوند مرمکی زرمسوس سفید اسارون حجر الاسفنج اکتمک فاشرا بادرنجبویه **ادویه مختصه امعا** لبلاب فاشرا جدوار کشوث علیق **ادویه مختصه زبان** لسان الثور لسان الکلب لسان العصافیر **ادویه مختصه مفاصل** نقرس رعشه سوزنجان خروع بونیدان عرطنیثا **ادویه مختصه نافض و ذات الجنب** باد آورد سکاعی فرصعنه عرعر **ادویه مختصه اورام** وثور نوسلعه بخور مریم لوف الحیه اشراش سکبینج غاریقون فتیل توم **ادویه مختصه جراحت** هوفاریقون عی الحمام غافث **ادویه مختصه قروح وجروح** خطمی اکلیل دق صبر کندر دم الاخوین صمغ ابطم انزروت مصطکی **ادویه مختصه جرب وحکه وقوبا** حاض بسفایج سقولوقندریون اهبل **ادویه مختصه نمش هوام** لوف الحیه برای نمش انعی

شوکة الجمال برای لسع حیه خیشة العقرب بلوف العید در ویچ کبر زراوند طویل برای لسع عقرب نا ذکر اسم بعض ادویه مرکبه ایستی بیود
السین تیا اوری کین تیلیو اکوا بیند یکتا نفقع کین تیلیو اشمد مدبر کروک کین تیلیو آرنا پرا انکا مرکو یوشیرین اکوا سیکا البقر
استرون دوپلیکا دو تین تورا سرمه دبید و عنبر الیسکوما دوس در اکو میس لیکور یا روغن کاز سرمه و سیکپور چکانند آسید و
الیسور یغور و غن سرخ کاز توتیای سبز و فولاد طیار شود آلیمنیتی دوکودی و نیوس روغن کاز کبریت و مس طیار شود آسیچیو
اسپرتو دیتال اسپرتو اوینو پرسال نمک ترش و الکای خمیر کننده همه شیا انتیمونیو معتور یزاد و گال ایستی هیوانیکو نی
مصغیر ال دیافنتیکه اور فو تاویل تین تورا اوری و نزد بعضی دهنیت کاز معدن برآید و نیز بق وغیره آغشته بود اکوا ایتا
اوغلی اوکلیا ایپی تیما بارو سنهاد مبرد یا نا سیا سیمابی مرکو یوشیرین کوده دوازده بار کشته باشند پرا تا یو تاویل تین تورا یا
نزد بعضی فضه ست کاز معدن برآید بیزوار تیکو حیوانی خم افعی مانیادی فلور او کوانتیو با نیادی فلور تریاق ماکنا یای کبیر
تبرزاسا ستا و تبرزاد بند یکتا کروک کین تیلیو توربیت مینیرال مرکو یو کو در روغن گوگرد طیار کنند و راکانو آماسا دو مرکو یو
شیرین دیا سیلیتی تاسون مرکو یود یافنتیکو فیش زعفران معدنی انتیمونیو کلس زیلا تهیو فراستو سال و تیریو لو
سنگ فیلو وفال ادویه کاز طلا و فولاد و سیماب مدبر سازند سال دو میو بوس ارکانو دو پلیکا دو شیر کبریت مانیتیر کبریت
شنگرف سرمه سینابری انتیمونیو کودریس مادالزرین کالو میل مرکو یو سولیما دو کو لکوتار توتیای سبز کبد چکیدن عرق
درخو دهیچ اثر ندارد کابوث مورتون همه شیا که بعد تقطیر عرق یا طبخ یا تفوق یا احراق مانند و درخو دهیچ اثر ندارند و تیریو لو بر انکو
نمک و تیریو لو و تیریو لو فولادی نمک و تیریو لو ماتیس وار و ویچ انتیس کانتارا دویه کاز سرمه و نمک ثار تره و دیاکرید طیار شود نمه
و و لیچ سنگ سفیدی که در کلیه یا مثانه آدم پیدا شود هیپاریانتیمونیو کروک کین تیلیو ذکر بعضی اسم امراض و اعضا و غیره الفتاد و بخس
الکا لیکا یو جوب جاذب اوری نول ظرف لوله دار النبکا یفیکا سو میس شرط زدن آنتراس آبله مهری ایمبری یو تا تصدیع بنده
ایمپی ایما سل ایند و ماوس صلب آلکور دو بیدار شدن ابتر کادنیتی تفاوت استاما مع تیسی آنمار با اسکو بو تیولته ذهبیه
آنسیا و مع انفوادا البو کر سینتوس و رم صفراوی گلو با و جع یابی و جع او بتالمیا رمد و غیره استر انکور یا تقطیر البول ایمپر میشیا ناقص
روح انیکیو خناق انیتر لسیا دو سرعت نبض او بتیکو بصیرت کاز چشم بحیثم و یگر آمده بطبو تقاطع و باز تقسیم شده بر یک جسم متعلقه خود
رود ایسپی نیلا غضروف حنجره آورتا شریان ماکنا اسفین تیه عضله متعدد کاز انبساط و انقباض او نمایدو در کشانه نیز می باشد آبکر و
بعض مانند گروس یافته شده ایپی گلوز و غضروف حنجره موضع او در یخ زبان انگلیس قص انیه کوستائیس اضلاعی ایمو لز نفیتی عرت
کاز تنه آفوز ناد کلیه اخل شده شانها گشته و غدد با رونده باز یک عرق گردد آبدومی شکم و راق البطن او دیته آنلیست انگلوی شانه
تا آحلیل اسپدیرمی جلد بالای انتر فیبی نیو گرد آن یو تین سیال قوت پره ولینتا شدید یو جوس زحیر یا رنا دا اثقل یو ستیوس
در هم مدور کلان نیز دیش ملسان حلقی موضع یا نکریا او عیه لیست غدد ی دور تشریح گفته شد یا محرمانیکو ماده که از یا نکریا جیته شود

بر و پخیو اوعیه دموی که در ریه انبوه بلد بالائی تحف پیر یکاردیو اوعیه ایست غشائی مملو باب که در و قلب میماند پیر یتیو جیر بارطون گیرند و تشریح گذشت پلیو اغشاء ایست رقیق تشریح گذشت پلیا یک تحوی بر همه دماغ پارا سنا تا غدد واند و تشریح گذشت پونیس تشلع عانه که از مولپوشیده شود پوبو تا رگیست که از جگر برآمده پومونیکا اوعیه شبیه شی تبور اختناج نیمو موزه و ری نور سیند و منفس مایخدار پولیمنتو دتا بار و یلو که از مارتاریا رضی تیمپورا نیس عضله اولین فک سفلست و تازیر جلد تحف تیر سیده و صدمین را نیز گویند نهوراس از ابتدای زیر عنق تا زیر اضلاعست و هر چه در وی از وریده و غیره گسسته ده آنرا نهوراسیکو گویند ترانسوریسال منکسه جوکولار وریده وی عنق جوکولو اجزای پیشین عنق و هر چه در و آید آنرا جوکولار گویند دلفین سیمو محافظ دیافراغما عضله اندکی از قفا ظهر برآمده در کمر و نافذ و دراما تیز غشائیست صلب تحت تحف دی انتیتیر یا اندرونی دیافرنتیکو مرتفع سام رابفیه یدوس سروی بخشنده را باد بلا سنج عظم عصص ریدیو زند اسفل و غشای شحمی انیز گویند سفینو ئیس غضروف خنجری سنتر یریس غب سمین سیرا بنوبت سولو سانو حرکت سیبتو ترانسوریسو پرده منکسه سین تورا در سیفالیکا نیفال سولیکلا دما ترقوی فشار نشانده بزیر فونت داغ فهبنیا زمینه قوی فور تونا قوی عادی فیبد و ربد بو فاسیو تفرت فوکو سالواری سلم فلیشور ارتج کبریت حیوانی کبریت حیاتی روح کوتانا ریس عادی کوبند با نا حی لثه کانالیب تیکو قسمی سناسیته کاکوچیا قسی استسقا کانبا دا قتبه انگبری کاسکو کاسه کاوا دریدکه از بطن ایمن قلب برآید کواد ریل ورک کوتیلوا اجلد با لای ران کادیر اعظم عانه لیوکو لنج لیسا رض الاکار توعرض لومبا ریس قطنی لومو شانه را گویند و هر چه منسوب و غیره و وی آید آنرا عصب وغیره لومبا ریس خوانند لبکادو رباطی موسیائی حیوانی روح موروی سیم غدمولوا انسیان ماکنا گیست بزرگ که از عضله جیب قلب برآمده مینی زئیس غشائیست که در و دماغ میماند مینگنی سبانی ماشیدا ریس غدد اندیفک سفل میان حنجره و عنق گوش میز رایکا دریدمراقی میدی استینو غشائیست که تقسیم مینه کند نا کوتیکو نوم نوکا گدی ناه فلاریو غشی یا نفرت غدا نوتا غیر خالص دولا تیل لطیف و نیتوریذا دی کرشت ریخ و بر بلاس اربیه و اکار و رونس قوی همیپا یکا طبلی همیپوسر همیوب نرلیس ربوکه بسبب خون غلیظ شود هیلیو کاستر یکو از ابتدای ضلع ناف تا پوبیس ذکر بعضی از زبان فارسی و عربی و یکیزی وغیره او وقیه ده درم استاسشش و نیم درم نزد بعضی چهار مثقال ابریق دومن نزد بعضی پنج رطل آلیوانوس یکنیم از ابریق انوتوس یکدانگ نزد بعضی سه قیراط اکسونافن هشت قیراط و در روغن شانزده درم و در خمیر ده درم و نیم مثقال دو عسل بیست چهار مثقال اولیقون دواوقیه انطالیق هفت هزار و دویست مثقال اناب در عسل دو نیم رطل و در روغن یک نیم من اسکره و بلو و در سرکه نزد بعضی پانزده سرخ اولس دو نیم تولچه نزد بعضی سه تولچه و نه ماشه و اگر دو اسیال باشد چون اسپرتو وغیره چهار صد و هشتاد و قطره آتوی تا و آ اسکره و بلو برنج دو خروبه بندقه درم نزد بعضی مثقال باقلا یونانیه نیم درم باقلا سکندریه نه قیراط باقلا مصریه درم بهلیلی چهار درم پل شانزده درم پنجان ثمن یک من بردار در ادویه یک و در عسل چهار مثقال پروار صغیر درم پوزیو یک کف

تعداد اوازده تا سه درم یوند دوازده اونس اگر سیال مانند سیر و غیره باشد صد شصت قطره ترمسه دو قیراط تولچه دوازده ماشه تانک سه و نیم باجهار ماشه تام هشت دانگ نزد بعضی شش دانگ جوزه اگر جوزه نه درم نزد بعضی چهار مثقال جوزه نبطیه یک مثقال جوزه ملکیه شش درم جرجیر سه ماشه جوهین نهصد مثقال حبه چهار گز قسط نزد بعضی چهل و هشت قسط جبه صغیر حبه انطالیقی چهل و هشت قسط جوزق جوسقا سه طل حبه چهار گز که سه حبه را دو گندم گیرند معتدل المقدار ریشه و جمصه درم حاما صغیره دو مثقال حاما کبیره سه مثقال حرما یکدرم حرمل شش مثقال نزد بعضی قدری که کف دست را پر سازد خرنوب خرنوب رحبه دانق چهار حبه دینار شش ماشه دانه سه دانه را یک سرخ میشود و بعضی قدر خلفل یاد خاطر نوشته دام خام چهار درم دام سخته شش درم درم سه و نیم ماشه درحمی یک مثقال درهم سنگ چهل گز درهم سیم پنجاه و چهار گز درهم طلا صد گز دو وزق سه رطل نزد بعضی چهار و نیم رطل نزد بعضی دو قسط دوام سه ماشه و شش سرخ نزد بعضی پنجاه شش سرخ اگر سیال باشد مانند استو و غیره هشت قطره دانگ هشت حبه رطل بیست دام سخته بعضی یکصد و بیست هشت درم نوشته رطل بغدادی نود مثقال سامونا سه دانگ سیر پانزده مثقال نزد بعضی یکمن سیر طبی چهار و نیم مثقال سیر شاهی بیست یکماشه سیر اکبری سی دام سخته سیر شاهجهانی چهل دام سخته سیر عالمگیری چهل و چهار دام سخته سیر اصفهانی پنجاه و دو دام سخته سکر جه شش ستار و چهار دانگ سکر جه ده گاو قیه سکر جه صغیره سه گاو قیه سکر جه بسبوجه است شعیره دوازده صد فرد گاو قیه طبوح دو حبه طالیقون یکصد و بیست و پنج رطل عرق دخت گاو قیه غرا یک نیم تا دو دانگ فلجبارین یک تیدرم فباسارون هفت مثقال فوطوبی هفت مایه گاو قیه دو خمره گاو قیه دو گز سیل سیزده گاو قیه قیراط سه یا چهار حبه قبضه شش مثقال قسط رطل قسط روی صد پنجاه مثقال قسط انطالیقی صد و سی پنج مثقال قفیزه بیست و پنج من نزد بعضی چهار کیلچه فسیفون دو نیم مثقال قوانوس سه گاو قیه اما در روغن دوازده دو درم قنطار یک هزار و دویست اوقیه نزد بعضی انقدر طلا که بپوست گاو اندران پر شود کر سه سه قیراط کف شش مثقال کر شش قیراط نزد بعضی ربع و درم نزد بعضی ربع مثقال کربه سه دانگ نزد بعضی سه قیراط کیلچه یک من هفت من یکمن کیله سه صد درم کیل سی و ششم کانا و چهار رطل کوار یکل یک رطل کالافوانقد که در کانه برداشته شود کرانوبک و ثلث حبه لیه یکرطل ماشه هشت سرخ ملعقه دو دو یک و دو عسل چهار مثقال چهار و نیم ماشه مثقال صیرفی سه مثقال آزه چهار مثقال طبی یکشود مکوک سه کیلچه من طبی چهل و پنج من شاهجهانی شش من شاهی نزد بعضی دوازده من تبریزی من شاهی بیست سیر اصفهانی نزد بعضی یکمن و دو بیست مثقال من تبریزی چهار سیر اصفهانی نزد بعضی ششصد مثقال من خانی چهل سیر اصفهانی من ملکی یکنیم سیر اصفهانی نزد بعضی یکصد و شصت مثقال من رومی نیمنیقیه و قیه من مصری و من انطالیقی شانزده اوقیه من اسکندرانی سی اوقیه من قطری بیست دو اوقیه نزد بعضی صد و هشتاد مثقال مشرجه شش و ربع استار هشت تا یک اونس ماون یک اونس نوات دو دانق ناطل نبطل دو استار نزد بعضی دو اوقیه نزد بعضی هفت مثقال نسطون کبیر سه اوقیه نسطون صغیر شش درم یک چهار یک یک آشار پا و بالا نزد بعضی چهارده سیر که

یک سیر را بانزده مثقال باشد و ذکر بعضی لغات وغیره **اکال** خورنده و قرضکننده **اصل** بیخ **اصول** جمع اصل **اغصان** شاخها
اکلیلی اسم زر سر **اکلیل** مرادانه و در ادویه شگوفه و بار نباتات **اکلة** و اکالیل جمع اکلیل آجام نی زار دقیق باریک تر از خط
اعم رقیقه دام **جافیه** اسم اغشیه دماغ **استقامت** راستی **اغراس** رطوبت لزجه که بسطح درونی امعا باشد الآشة فک
اماطهیه آب نی زار **انکباب** داشتن عضو بیخ طبیخ ادویه آبزن انشاندن بیمار در طبیخ ادویه یا در آب **انتحال** کشیدن پنیری در چشمه
استنشاق کشیدن چیزی بقوت دربینی **اجوف** عرقیست که از منحدب کبد رسته ابهر و اورطی شریان کلان که اصل جمیع شریانست
احشا اعضای درونی شکم چون معده کبد طحال سپرز امعا اواری جمع آری آریشه که فردان در دوم کوزست **ابازیره** ادویه جاره
واشیائیکه در وحدت طعوم غالب باشد و اطلاق این بر اشیای طب آمده چون پودینه و تره و کشنیز تره و حلبه و شبت خلاف تو ابل **آلوچه**
بهتری **امهبت** پیازی **احمر قانی** شدید الحمرت **احمر اقتم** سرخ مائل بکبودت **احمر ناصع** زعفرانی **اشقر** زرد مائل بحمرت **اترج**
شهریه پوست ترنج **اشهل** سرمگی **اصابت** وصول **اندعین** دو عرق که بر عضو موضع اند **اقراع** گنجد **اعتناع** شمردن **انکباب**
بستن **ابساعت** فرو بردن **انملة** پوره انگشت **اقطار** اطراف **اشعة** شعاع **امارات** نشان **افاویه** ادویه خشبیه چون قرنفل غیره
انخلاع برآمدن **استلقاء** بر پشت خفتن **اطافیر** جمع ظفر **ابط** بغل **ایمنه** بر ان امر شکنج و چین تن **ایسر** چپ **ایمن** راست
اردهالیه مکب بد و لفظ است آرد یعنی دقیق یا یعنی بر من تازه **الآن** الحال **انطلاق** نرمی **اعتقال** قبض **التقاط** چیدن **اقتصاف**
وصف **احتماء** پرهیز **انوار غیه** ابتلاع بلع **اقتعاص** تنگافتن **استمرار** پیهم **استحاش** طلب وحشت از دادو فرو بردن **اسطام**
بالکه کنجد آهنی **امتاح** جمع مغ الطای هر مرد بری پیری **استکتاب** طلب کتابت **استطلاق** روانگی اورده فتق اسفید باج مزیت
کردن بحرو تحمود اندکی روغن بالوه قلیه پز ند بعیر تمتراب ابازیره تو ابل **امال** مرق سرکه دار است که با لحم پزند و ادویه گرمنا کوفته اندازند **امارة** علبه
اشباع نظر آن بهره اقسام شیا **انتفاخ** نابودن **انخماخ** مکروه بشت **انتصاب** ایستادن **الحیا** مستعد **استحصاف** بستدن
مسار ابزار مرد اگاهی اوریدن **کبی** ارخاست **اکالت** بیماری **استقاع** نشستن **مالیدن** **انطباق** پیستن **اعور** یکچشم **انصداع**
گوفتگی **الحوباج** کبی **التقاع** تبع بقع اصبت سفید مائل بسرخی **استوا** ابرسی **الوف** الفت کرده شده **ارتفاع** بلندی **انخفاض** پستی
انتعاش برانگیختن **اشراق** روشنی **التفات** حکم استخاره حکم اساس بنیاد یا بناه ایجاد موجود **استمساک** بستگی **استعداد**
مدد **استقلال** انتقال **انخلاع** عظم پهلو **النسی** درون **انطباع** عکس پذیرفتن **اقرانات** نزدیکی **اودیه** جمع وادی یعنی کنار و دهانها
بیت خانه بیوت جمع بیت **بعد** دوری **بکاگریه** بشاعت **بیضه** بط نگافتن **بلیله** مالیدست میان تب و اعتدال مزاج **برو** وارد **بیمرد**
تیب زده در چشم کشند با شویه پای بیمار تا زانو در آب گرم پاو طبیخ ادویه بنند یا زهر هر چه رفع زهر کند و صنوع نباشد **بر بو** بلغور
جرایش **باقور** سبع بقر **تبر** درخت قطع عرست و در اصطلاح آنست که پوست بالای شریان منفذ سازند و شریان را بصناره ازان مکان جدا کرده
از دو جانب او برشته ابریشم بندند و فصل مابین ربطین سه اصبع مضموم باشد پس از ربط قطع کنند و ادویه قاطع الدم بر زنند و بعضی جا توشته

که بر کنند پس کی نمایند مقصود ازین نیز قطع بلاشد هست بر انبج مورس بر نبج جالینوس انیز گویند باب رگیست که از مقعر کبد برسته مایطون صفاق باب المعده و معده باب الکبد یا سار یقا البطون شریفه مراد از فضائیست که داخل محه است بشبع و بشباعت کریه الطعم و هر چه مزه او مرکب از مرارت و قبض باشد بصیص نورانی و درخشنده بطیخ زمین ناگ آب درو جمع شده باشد و نالا کننده بجور هر چه درود و کند تبک گرمابه که شاخ انشجار متکون شود بزر تخم بزور جمع بزر بضاق و بذاق آب دهن بعیر سرگین بکیر شتر جوان و بکسر و شین بلوطی گرد طولانی دهر دو سر و مائل بباریکی بواب دربان بقای نوع رجولیت بحیثیتی بآن صورت بطن خانه بقع و اتباع جای بساطت حال بطی و رنگ تبری جای نباتات براق روشنی بلاوت کندی ذهن بالفعل ظاهر بالقوه پوشیده تمرخ چیزی برتن مالیدن تدهین روغن مالیدن تقطیر چکیدن طبیعت که مندیباشد نکریه تصفیق آمیختن شراب آب تعلیق آویختن تکمرج متغیر شدن طعم و بو تصعید انچه با تش ازدای آن را عود کند و لطف او را اخذ نمایند تریاق هر چیز حفظ قوت و صحت فلج و روح بسجدی کند که رفع ضرر سم نماید و صناعی باشد و اینکه افیون را تاک گویند جهت حفظ قوتست که در بن ار بر تاک اشتراک دارد تعدیه شمار کردن تالیف جمع نمودن لتسافد مجامعت حیوانات تفتیح ساختن توزع پاک شدن کتاهی تنبیه خبردار کردن تنمیه نمو تشدید استواری ترویح راحت دادن تقلیب گردانیدن تسهیل سائل کردن تکاثف کثیف شدن ... تبلید کندی تکلیس مراد از دهمیا ساختن بعضی از ادویه ست جهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع ثقل و کثافت آن خواه با حراق باشد یا بغیر بعضی جانوشته که چیزی را در آتش بسجدی گذارند که همچون آبک شود تقلیه چیزی را در خمیر یا در گل یا در جوف چیزی گرفته در آتش فرو کنند تقلیه بروغن و امثال آن یا تنها برشته نمایند تمصیص اندک آتش دهند یا در ظرف گرم کرده آنرا بو دهند توسه بحیست نرم کردن و اجزای عالیه منتشر شدن تمشش هر چه از نباتات ماین شجه و گیاه باشد ترشب جذب شدن تفکه فواکه خوردن توی خالی تسبیط راست و داشتن تبنی سفید مائل بزردی تصویل غسل تکمد اتقاع تقلص برگشتن یا کشیده شدن ترقوه چنبر گردن تلقین آموختن تغمیض پوشیدن تمرغ غلطیدن بر خاک و اندختن لعاب بن تجاریر فوها تنفس صعدا نفس صعدا ممدود یعنی بجد کشیدن نفس گیرد تمخع حرکتیست براخراج مافی الحنک و نازل من الراس و از مخرج خاصه معجمه می برآید تمخع حرکتیست بهر اخراج مافی الحلق و از مخرج حاصی مهمله می آید تبارق خیالات برق ماند توابل ادویه گرم که در طعام اندازند تنگ بن و مابین چیزی را گویند چون تنگ حوض و نیز بمعنی دو میدان و بار چه زمین و فریاد بلند کردن جرابا آنده تقشیه برآوردن توقان آرزو کردن تقصیص دلیل تکلیس نرم کننده ترنکیه تزیی طبع تمهل سستی تنقیص کمی توفی منع تخصیب تازه تنفیش پراگنده کننده تغنیش بجستن تباجیل دنگ تشمیر بریدن تقصع کوشیدن مرغ در حرکت تمادیک شدیدگی ترسی سپری آهم ضروف حنجره تادیه ادای تجاویف تنگاه تقاول برابری کردن تحقن بند کردن تباعد دور می تزاید بسیار شدن تبوش بامشابه پوست رقیق که از میان بصل برآید تقیر بامدن ترتب خاک چیزی جای نداکه آب در او فرو اید تحریم حرام تمت سستی ثفینه انشین ثنایا دندان پیشین ثمار بار نبات تقیل گران ثمایه هشت ثوران غلبه ثاقب سوراخ کننده جبریش نمکو جبانه نمک جبر کل زمین سنگ لاغ جبر بستن عضو شکسته رجالی پاک کننده جالب کشنده جامد بسته کننده سائل جفاف خشکی جلاب مار اسکر جمه آب گردآمده جمر آتش حرب غیبت آشکار حساوت

جافیه خشک **جوشش** سه نار فارسی **چاربند** بمقدار عانه نظر قطن **جوزابه** غذائیست که از مغز نان و شکر و مانند آن پزند بغیر توابل و با بزیره گویند
که گندم پخته که در زیر بریان کنند بغیر از بزیر **جیف** مردار **جدران** دیوار **جیدالوزن** استوار **جوف** خالی اندرون **جُبن** بزدلی نامردی
حاجب ابرو حاجز سد راه حصر قید **حاق** درمیان **حداثت** نوپیدا **حدس** دانائی **حدیث** تازه **حصیر** بوریا **حواج** او به بجهت رنج
حلب رو به **حامض** ترش **حلوشیرین** همه **حمات** گل و لای **حالبین** کشش آن بیخ نیگرویند **حریف** گزنده **حلاق** سترنده **حکاک**
انچه از سائیدن دو چیز جدا شود **حاد** تند آن مرکبست از تلخی و حرافت **حمول اعم** از قرنفله و فتیله **حلیب** شیر تازه **دوشیده** و شیره نباتات حقنه
چیزی سائل در محقنه کرده یا معالجه شانه یا حمام رسانند **حب** آنکه در شمار بار باشد ولی غلاف ماند گندم و جو **حبوب** جمع حب **حمل** بار نباتات
حشیش گیاه خشک یا شبیه بخشک شده و گویند مخصوص به نباتیست که بروی زمین پس نشود و با ساق باشد **حقو** قطن حرفه نامیده **حلقوم** قصبه
شش **حلمتین** دو زوائد مانند سر پستی نزد کام **حالبان** دو منفذ کلیه که از ان بول بمثانه آید **خضف** فربهی فبطه حالتیست مانند میرگ
و شش‌ناک **خشب** چوب **خفیف** سبک **خاصره** تهیگاه زیر کمر **خاثر** بهم آمده اجزای غلط **خاتم** تمام کننده عبارت از چیزیست که بسبب
تخفیف در سطح جراحت تفرق نگذاشته بوست بروباید **خرزه** قشره **خلع** بیرون افتن سر عظم از جای **خلیع** سست خرد زبل طیور
خمل یعنی پزوده را و به هر چه پرز بر سطح غالب باشد چنانچه بر بدوی سفرجل می بود **خدس** خلوج ریح از مقعد **خمول** نقصان خبرت
دانائی **خلف** پس **خلل** خالی **خرق** دریدگی **خنادیق** جمع خندق **خشن** درشت خدش درشتی **خراطه** برادهٔ چوب **خلوط** آمیزنده
خیارک اورام سفاین **داعی** داعیه **دبور** باد مغرب **دشیشی** پست جودعت آرام دسم چرب **دالوق** از لزوجت کشیده بدست چسپید
دلوک مالیدن مراد از دوا انچه از سنونات با صمغ بر دندان مالند و هن انچه در جوهر او چربی باشد چون مغز تخم **دوای مطلق** انکه تاثیر کیفیت
کند و جزو بدن نشود **دوای غذائی** انکه تاثیر کیفیت او زیاده بتاثیر کمیت باشد **دوای سمی** انکه کیفیت تاثیر او مخالف مزاج بوده باعث سمیت
کشنده باشد **دلوع** برآمدن **دشنه** سمیت سفید صلب که بخضروف و عظم شکسته هنگام جبر بود و یا چیزی که بالای جراحت منعقد گردد
دثار جامه پوشیدن **ذهاب** رفتن **ذفق** رنج **ذراع** دست **ذفر** بد بو **ذرور** انچه سائیده خشک باشد **ذوالحاصیت** انچه بصورت
نوعیه اثر کند اعم از انکه زهر باشد تا دفع زهر کند **رکوی** پنجره **رافت** مهربانی **راعی** نگهبان و صحرائی **رباعی** کچلی **رسغ** پهنای **رجیع** متقدم
بازپس گردیدن **رباطات** شاخچه‌ها **رباق** بلاغت **روائح** خوشبوها **رکد** غیر جاری **رکبه** زانو **رضاع** شیر نوشانیدن دایه **رشد** بالیدگی
رقبه گردن **رکوب** سواری **رض** کوفتن **رخو** نرم سست **رخص** لطیف اول دنانی بتازه بوده و در او به هر چه زود تکن باشد فنا رک
راوع خلاف جاذب **رزین** ثقیل **رمص** رطوبت غلیظه که در مآق جمع شود **رمو** مب درد **راسب** ته نشین **روث** زبل حیوانات **رقی** کمیوس
انکه از و اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیت متکون شود **رجیع** فضله بضم اول انسان را گویند **غومه** بضمتین عبارت از طعم گریه چه گویند زبان موحش و
مرارت زهر **شگوفه** زخب اول موکه در حیوانات برآید و در او به انچه بر سطح او شبیه بموی تازه باشد **زهر یشتار** زانت چیزی که تشنج دارد
زهار عانه **زهیم** الرائحه بیکنی بوزیر باج مرقیت که از سرکه و زرک و فواکه یا بسه سازند و در وی زیره و شیرینی اندازند و اصل آن از مرغزه و بخود

مزعفران بالبیل وسرکه وقند قدری چاشنی است زرشکیه نوک مرد یگ سنگی جوشانند وهفت بار بسفال داغ کنند پس قدری چاشنی قند داوه بکار
برند **سعت** کشادگی **ساعد** معروف **قلم** زیرین دست سیاتین دوشریان اندر وجانب داجین **سقوف** جمع سقف **سقف جنگ**
کار سکران **مست سخین** ستبر **سقالت** سیراب کردن سلامیات استمالیه پوره انگشت **سخیف** سست **سورت** تیزی وحدت
هر چیز **سمرت** گندم گون **سفید** با مطلق مرق سیال **وسائل** رقیق القوام مقابل ساحل کنار دریا **سفون** انچه بر دندان مالند
سوء طبیعی ارکان یا اوجاع اخلاط ارواح اعضاء قوی یا امثال **سحیق** نرم سائیده **سهمک** بدبو شدن گوشت وبوی عرق که از بدن آید
سهل قطع کردن شریان **سهل** نرال سهل زمین نرم **سبط** بافی گره سعوط در بینی چکانیدن **سکوب** چیزی سائل انرا فاصله بی توقف بر بدن ریزند
سلق بالکسر چغندر که ترکاریست معروف **سکین** کارد ساعی باعضای مبادره متعدی گردد **سبب غیر بدنی** یعنی بادی چون حرارت
آفتاب وبرد وهوا امور نفسیه **سبب بدنی** چون اخلاط که موجب حالتی شود اما اگر بواسطه دیگر موجب حالتی گردد همچون استلاکه ولا حاصل شود
وسبب سخونت گردد وآنرا سابقه گویند اگر بواسطه سبب داخلی شود آنرا واصله نامند همچون عفونت که موجب حمی گردد ویس اگر انچه درحقیقت شئی اخلی بود
مادی بصوری گویند واگر خارج بود فاعلی وغائی نامند **شر** سیء سرما ی استخوان نهای پهلو که سوی شکم باشد **شقرت** اشقه **شظا** پاشاخچه
شعب شاخچه **شلا** شلال بالی میاه **شخوخت** پیری **شاهوق** بلندی **شره حرص** **شافه** خلیه تیزی درخت **شافع** کوه بلند
شور رباح اسفیدباج **شم** مشموم بوئیدن **شرج** عصبیت کرباس انگبین وحالت متعدیه **شیلر** زنان خوشیست که بشیر زنان آمیزند
شطب بضم اول ودال ثانی جوهر شمشیر بفتح اول وسکون ثانی جدا کردیدن ودور شدن وپوست باز کردن وبدو یدن انچه باین صفات باشد **شطب**
نامند **شتر** بفتح اول وکسر ثانی دریدن چنانچه زمین **شم** مشرق بضم اول وفتح ثانی گیاهای که شک ودوا دویه انچه در اطراف وفرائید وبر آید گیاها داشته
باشد **شرق** نامند **شاهی** بفتح اول وسکون ثانی فراخی گوشه دهن **شاقین** هر دو طرف دهن **شدخ** شکستن فراخی عضلی بسوی اسپ
وشدخ عضل یعنی از هم بدشدن **صفیق** پوست درشت صخر زمین سنگستان **صفق** بفتح اول وسکون ثانی گره بر دیم یا مشک نوز بند پس بر دشود
بانچه طرف دکن ودر دو رنباتات اشجار پوست را باز دهی میل بطرفی داشته باشد **صفیق** جوصفوق گویند **صماخ** انگلیموس انچه از دهن پیدا شود
که همه دیات اعتدال داشته سائر اخلاط با او مخلوط باشند وخلط بلاذ جوهر سدد **صلق** جلد نشین مستان **صلق** بدن صعیدیان کسیکه
صعدا لونگ نعیه صعیدا آواز بلند وصعا صعدا بلند وصعنف گروه صبا باد شرق **صبی** طفل **صفائح** جاده **صوت** سرمایل سفیدی
صخر قلق هیس **صلاه** ضعف وچند خط نشنده **صور** اماعی ضعما وانچه غلیظ القوام کم باشد رقیق وتر باشد **صفوصا** الند وسرخ باشد
صاغیین دو عرق اند که زشاخهای اجوف سوی گلیتین برآید **صل** ثعبر طبانی گلکاری طبیخ جوشش کرده آبش بکار برند **صلا** انچه رقیق القوام
بر بدن مالند **صقیب** خشونت به تشدید یا باکیه طرحی تازه طمن خود کردن سائیدن طلا خونه سیاطی انچه بر دری آب ایستد **طلع**
بدست طلبا بچه کمر پرچه کرده در وغن بریان کنند **عروق** جداول ماسار یقا **عرق** نرمی رسان **عروق** ضوارب شریانین
عروق سوکن انوزده **عرق** ابهر اورطی **عظم** تجب **عصص** عنق الطحال گردن پنج **عضد** قلم بالای ست یعنی بازو **عضسا** لیج شانه

عسره قرحه قدمین **عضض** طعام سخت که زبان او رشحت سازد و اجزای او را بسبب عفوصت بهم آرد **عاصر** فشارنده **عصیر** عصیرین آب فشرده نباتات که متحمد نشده باشد **عصاره** عصیر که بآفتاب یا بآتش خشک کنند **عنقود** خوشه نباتات عناقید جمع عنقود **عطر** خوشبو **عضمیت** بضم اول وسکون ثانی گیاه **عطاس** عطسه آرنده **عطاش** عطش آرنده **عرج** لنگ **عمور** لحم بین السن **عقب** پاشنه **عضملانی** عضلیم العضلات عضل بکار **عجان** میان انثیین و ذکر عیاله **عاف** دعاف و عالف تنگ و اشتن و کراهیت و اشتن طعام را عنیف سخت شدید غلیظ خرخره **عبوس** تنگ رجی **عجر** عقد عجی کوری **عاصی** قبض **عجلت** شتابی **غزل** تغیر عرف مشهور **عامت** استقامت **عجز** ژهری عضه حبس غرغره شتگاه **عصب** پی علوق بستگی **عدل** برابر علامت ملاعت **عرض** واسطه **عجاج** کهی **عجاز** عجوزه پیران **عذره** بکارت **علقمیه** کیست صفراوی که اندر زیر لبات بر حنک پیوسته و برسه عضله حلقوم نهاده تا دود و غبار هوای بارود فتهٔ نرسد **غبغبه** بچه ریش **غضون** چین **غنگنج** غانه **غارضر** غنچه عارضی **غامض** فرو رونده **غمر** فشردن **غص** نارس از نباتات **غسال** شوینده **غلیظ** کثیف **غرغره** آواز مختلف که از ساق آید براه از دو حرکت دادن مائعیاتست در حلق **فرک** مالیدن **فلک** چیست مدور که در مغزل می اندازند **فتیلة** شانه **فرزجه** شانه قبل و حرم فرفیر رنگ **نقش فلان** و فلانیه نگارم **فحم** زکال **فاخذران** فاخذین هم جدا شدن یا تنگ شدن **فطام** باز داشتن از شیر **فطنت** انانی **فقرات** مهره فقی نوجوان **فجاجت** نانی **فقاعی** برنگ دوغ **فساد** عبارت از زوال شی ست **فقه** قسطی قدری **قابل** قبول کننده **قدام** پیش **قص** کوشه **قاعده** شتگاه **قع** نی **قتلی** قتل کرده شده **قشف** درشتی **قحول** لاغری **قصارت** گاذری **قرع** جستن **قبغه** استلاع **قیام** استمال **قیام خارشی** استمال شبیه بدروی **قحی** روه بلندی پس سر که بالای نقره است **قطن** میان دو سرین پایین پشت **قضبان** شاخهای گیاه و بی سایه **قران** تابه قسیحه او دیه کوفته راب غیر حل کرده بنوشند **قاطبة** بیتک **قنینه** دیک **قوت** جمر آواز بلند **فتق** داده پاشیده قطور و چرکین یا عضای دیگر چکاند **قشری** درز سر **قوسی** کج **قابض** آنکه جمع کند اجزای عضو را و در غیر طعم مواد را حابس است **قبغه** خوشگذشت **قاتل** کشنده **قاشر** هر چه بعدی خالی باشد که پوست یک استخوان عظم تواند بود و در سطح جلد تقشر نمود **قضیب** شاخ **قضبان** جمع قضیب **کون** عبارت از خروج شی است از قوه بفعل دفعة **کتف** شانه **کلال** رنج **کهولت** نوپیری **کمیت** چندی **کیفیت** چگونگی **کشط** بریدن **کمد** دوگمی و انچه گرد سر کوه بر عضو بندند **کثیف** ضد لطیف **کاوی** داغ کننده **کیلوس** کشکابیست که از هضم حدی بهم رسد شبیه بکشک **کیموس** اخلاط متولده از هضم کبدی **کثیر الغذا** انچه اکثر مقدار او جزو بدن شود **کاسر الریاح** انچه قوام ریاح غلیظه را بحرارت قیق ساخته دفع نماید **کحل** انچه پاریک ساخته در چشم کشند **لعب** شتابنگ **کاهل** باین کتفین **کاتف** نقل کرد **وتاج** کسیکه بالگد بندلامی در زمستان میوه حیوانات نزدیک ترقوه لقط چیدن دربیدن **لور** عبارت است از جسمی مرکب از اجزای سمه و اجزای لطیفه جنبنه که عند انفصال ما را بجبن یافته میشود **لوزتین** دو پاره گوشت که در اصل زبان اند لالا تو بتو نیز اسم نوعی از حلواست **لاصح** چسپنده **لعوق** یعنی انگشت پیچ است که از جوان قیق با شکر بلند لیجارند **لحیه** ریش **لحا** ریشهای باریک نباتات **لیف** شاخچه و انچه از اصول و لحای نباتات روید و باریکتر از لحا باشد **لطوخ** اندودن چیزی بر عضو که از مضادّ رقیق و از طلا غلیظ باشد **لزاق** و **لصوق** انچه بعضو چسپانند **لعابی** آنکه قوام آب را بگرداند **لطیف** آنکه مادی فعل حرارت

غرزیدن بضم پذیرد **لزج** آنکه چون بردارند شکسته نشود **لذاع و لاذع** آنکه بقوت نافذه خود تفریق دهد اجزای صغیره عضو را **لخلخه** آنچه با مایعات دنظر فی کرده بسرشته باشد **لزوجت** حبی باشد که وقت کاردن دهن دارنده انچه از وی آب شود دیر نماید یا چشمه مالند **لفائف** از دنبه که دسیان او کم گرده در روغن بریان نمایند **مزوره** مرق بغیر لحم که برای بیماران پزند **مصیره** غذائیست که از روغن و پیاز سازند بهندی مهیری گویند **مطجنه** سمرا نرم شرشر کرده در آب جوشانند پس در روغن بریان نمایند دانه کی بصل و کمون و اجینی و امثال سازند **مالح** شور **ملطف** قوام ده از غلظ برقت آرد **ملطف** ضد غلیظ **ملطف** محلل ماده را **تحلیل کند مجفف** ضد **محلل مخشن** هر چه سطح عضو را درشت سازد و جزای از اراد بلندی و پستی مختلف کند **ملمس** ضد مخشن **مفتح** فوات مجاری سده را گشاده نماید **مرخی** بحرارت و رطوبت مزاجی اعضا را نرم و سست گرداند چون آب گرم **مصلب** ضد مرخی **منضج** دهنده براى دفع میاسازد **مقطع** بسبب حرارت لطیف غلیظ نفوذ کند مابین خلط الزج و سطح عضو ملاصق آن و رفع نماید بدون تصرف در اقوام خلط **مفشی** یا مجمده متفرق ساخته قابل دفع کند **مقرح** بقوت حرارت نافذه حاره تفریق اجزای عضو نموده اخلاط را واجب الدفع ساخته قرحه آرد **محکک** بسبب قوت نافذه حاره بذب کند خلط الذاع را بخود و برساند لبقرح **محرق** خون را بقوت بظاهر جلد جذب کند **محرق** بحرارت خود اخلاط لطیف را فنا کند و احداث رمادیت نماید **مفتت** اجزای خلط متحجر را شکند **معفن** باطل گرداند افعال مزاج و ارواح و رطوبات اصلیه **امقوی** باعتدال آرد قوام مزاج عضو را تا من قبول آفات و تعدیل روح کند **مرقق** رقیق کننده خلاف **منضج** **منفج** خلاف هاضم **منضج** مفرح انبساط بخشنده دل **اشتهی** اشتهای طعام آرد **مبهی** انشراح اعضاء کاشا چون هیزم کند مدبر ماده بته را بگذارد و براه بول و عرق و شیر و حیض اخراج نماید **مسهل** و اخراج ماده را سهل اعما کوشد **معرق** تحلیل رطوبات رقیقه از عروق و اعضا سوی جلد نماید تا عرق شود **مقیی** اخراج فضول از ده مری کند **مقطرات** جسمی که بضرب جالینک و مطرقه بهن شود و شکسته نگردد و با آتش افروزنده نباشد چون فضه و غیره **مرکز** بازگرفته **موثق** محکم **ملاصق** و **ملاق** چسپنده **مستقیم** راست **مشط** کف مشت **پراگنده منفصل** نافذه **مسهل** بردارنده **مره** سودا سودای نا طبیعی **متحرل** اطبیخته باشد **مغسول** انچه در شستن او مبالغه کرده باشند **مرور** هر چه بسوهان خرد کرده باشند **مرتج** **مسلوق** و آب جوشیده **مسیخ** همزه مفرق بفتح اول و کسر ثالث باریک و دراز شمارد گاهها هر چه هموار نبوده باشد **مفرق** نامند **ملین** تلیین ماده کند و اخراج نماید از معاء حوالی آن خلاف **مسهل** **مسکن** اخلاط طوارو را از حرکت غیر طبیعی باز دارد **مسطفی** که حدت خلط حاده نماید **مخدر** روح حساسه را بخیس گرداند **مزلق** ترکند سطح جسم را و بنفزاند ماده را انجا **مجفف** دور کند رطوبات ملطف تحلیل **مسدد** بندکند ماده را بیبوست و کثافت مغزی چیزی را بحدست که بلغط شود و بفوطات پس بندد کند آبشار امشد و مغزی معطش طبیخ داشتاق ترویح سازد و اعم از انکه ترویح او باب بشود مثل معده و جگر یا همه اندام دل و ریه **مغزل** تکه استخوان **منه** تنگ محبس دیانت **مزامیر** ساز **منصوب** ریزنده **منشعب** شاخدار **متنیه** جدا **محدب** بلندی **مماس** نزدیک **مقلوب** گردنده **مماوسه** بزور **متوفره** وافر موازی مقابل **منبعث** برانگیزنده **مطاوع** تن مسب نزدیکی **مباشر** نزدیکی **منافی** ضد ماخوذ گرفته **مرفوع** بلند **مزجات** پیش فرفات کلان **مزال** لغزش مجرد خالی **موجه** سازنده **مماثلات** مثل خود **معمول** قبول کننده **مجاور** نزدیک **مستحیل** آینده **مستعمی** شامل **معطی** عطا کننده **مرؤس** قبول کننده فعل **مهی** مهادارنده **مودی** رساننده **محشو** پر **ملموسات** لمسا

مربوط بسته پیوسته مزمار شنا بکنی پوشنده اسم عضو و حجره فخر وطی گاودم نوکدار مرئیات دیده شده محبوب غالی معلات
مدد گار متموج موجدار مصادم صدمه دهنده مطعوم طعمه مکون پیدا کننده مغلق بند منفتح گشاده مجلل پوشنده متداول رسته
آینده مقابر قبرها مبالقه بالغات متمادی دراز مبارق بدرقه مطلی شکر آمده مندمد بند مطرقه متوتره مرتعد رعد ملکث تنگ
منخدر فرود آینده مهر اگداخته مجلبه زمر کننده منفذ راه مباعدت دوری مصلحت برابر مضعف دوچند متقادم قدیم منخفض فرو رفته
مبائن الوزن تفاوت مرتعش لرزنده متخلخل جدا منذر ترساننده معطس بقوت نافذه تحریک کاوه دماغی جانب خیشوم کند وسبب
دفع آن عطسه شود مصلح دافع ضرر موسخ ملین قرصخ چرک مائع اندمال مزیله رطوبت مدمل بسبب تجفیف طوبات طبین چرس مرهم گرداننده یا بکیر
التیام پذیرد و سطح جراحت را خشک گرداند و سخت کند تا خشکریزه آرد ملحم و منبت رویانده گوشت مائع نهند جامد معقف خمیده و کج شده مضعف نابود
مضوع خانیه مسبت و منوم صعود بخار بدماغ کرده خواب آرد مسکر بیخبار غلیظ را بدماغ رسانده بیهوش سازد مضمضه هر مائع که دهن حرکت
دهند مروح مالیدن چیزی بر اعضا مسوح انچه در مالیدن بر بدن مبالغه بسیار رود لک عضو نماید منتن بدبو منشف چون رطوبت آن بعضله
رسانند نفوذ کنند و مسامات عضو از ان ظاهر شود و بر جلد منضج برکند و اندک سنگ بدن را مرهم کند متعلق بسته مبادیان ملتقا جایی که بهم رسند
ملکب امراض کرده آرد و مضطرب سازد روح را منغشی کرب را بسمی سازد که روح غافل شود از اصلاح بدن پس بیهوشی پدید آید مضاعف
دو چند مغلوب عاجز مرتفعه شیشه مشاکل شبیه باو معرفه لنگر گنب دار مقلمه قلع کرده مستدیر گرد ملاست نرمی صافی محاذی
مقابل روبرو مرافق زنده شکم عشائیست که از خارج برداشته شده و گاهی مرافق را بپوست شکم اطلاق کنند منکب دوش مرفق آنج
مغابن پس گوش زیر بغل کشش ان متبری جدا محدد تیز کننده مذهب برنده مارستان بیمارستان مرشفا مبطون صاحب اسهال
مرعبه پیچ دهنده دشکم مطرد دشکسته مبرد سوهان مصه رسانیده محتاط احتیاط کننده شبث چسپنده متتابع پی در پی معموس تر
محمول گمان معممه بسته مفرطح پهن واگرد منقش پرکننده محکوک خراشیده ممسوح چرب مندمج فشار جواسید ضریف نادر منصب
ریخته مهراس هاون مطلی سائیده مسیا مثل غبار ممسوح گردانیده منکی تکیه کننده منجلبه کشیده شده سنامات فربهی خواب پیچ دهنده
مغلی جوشیده مخونه انچه مدرک پخته مجیبم مضطرب بهپلو خفتن مامون آفت رسیده مشوی لکم دردنوا آویزند تا پخته شوند نصب بحال
ناب کهوتی نظر حرث لغوظ استادگی نقی پاک ناسیه بالیدن نخندبند ناحس نجنس نندنه فاقه تضعیف نعاس بینکی نفثا صاحب
انفاس ناوت ترسی بدن ناصع مغز نائل بزرد کی مایل نار ی زرد فقره خاک پس سر نهوض راست ایستادن منغل ناشف
انکه جذب رطوبات سیالکند فی نارنج نلع صلقه مناشیره بمعنی گلوگاه ولوله بریق ولوله چیزی فی خالی را نیز گویند ناعم سائیده نکایات بیخ
نفاخ چیزی که غالب نماید بر حوادث هفتم نفوخ آوردیه سایه بی مائع و بینی دمند نقوع و لقیع خیسانده بغیر جوشانیدن صاف کرده استعمال کنند
نجم نبات بی شاخ نشاره انچه بسوهن وغیره ریزه شده باشد نطول هر چه بجوشانده آبش را عضا ریزند یا شوید قسمی از روست نشوق انچه
در بینی کشند و تدمیخ وثیق استوار و واجبین دو ریداندن عنق از شقیقه تا چوت و عاظ ظرف وخز احساس مثل غلیدن سوزن و جور

پیشی سائل در حلق چکانیدن و مغز بیدمشک و مغز بیدانجا و قوه دراز و مغز آتش و عرق گنده و ورک سرین و جوب واجب و مهوق کند و صلابه خرقه و اغل اشکننده و صمغ سیاه و حل فساد مفصل و جسم والا پرویزن و جوز تیسیدن و خشخاش برون و قایه و وقایت نگهبان و شقیقه استوار و رقی سپری و رای سوای و اقی نگهدارنده و وضع بنیاد و واقف قرارگیرنده ها بطا فزود آینده ببوب وزیدن هتک شکستن بایله شدن ها ضم سرعت تمام غذا در نضج بمضم آرد هش انچه چرم و سست و ریزنده باشد و بانگ استرون ریزه شود پس از ان یعافه علاج حزین همواره سنگی که در خانه فرمش سازند

ذکر بعض مقدمه بقول هندیان

حکما شصت کرت و مزدن را ثالثه و شصت ثالثه را یک ثامنه و شصت ثامنه را یک دقیقه و دو نیم دقیقه را یک ساعت و سه ساعت یک پاس و چهار پاس یک روز گویند و ابتدای روز از طلوع آفتاب تا دمیدن شفق باشد و چهار پاس شب نامند و ابتدا ملی از غروب آفتاب تا دمیدن صبح صادق است بدانکه پس از طلوع آفتاب چهار ساعت هوای بهار است و درین وقت اثر بلغم غالب بود و بعد چهار ساعت هوای تابستانست و درین وقت اثر صفر غالب باشد بعد ازین چهار ساعت هوای برشکالست و درین وقت اثر سودا غالب بود و بعد غروب آفتاب چهار ساعت هوای اعتدالست درین وقت اثر صفر غالب باشد بعد چهار ساعت هوای سرماست درین وقت اثر بلغم غالب بود و بعد ازین چهار ساعت هوای خزانست درین وقت اثر سودا غالب باشد ازین هنگام روز شب را یک دور قمر خوانند و هر خلط که در تن آدمی زمرض غالب بود همان مرض بهنگام نوبش عمل خود ظهور آرد بدانکه حکما تمام روز و شب را یک درجه حسی درجه را یک ماه و دو ماه را یک هنگام یا موسم خوانند و ابتدای سال از چیت میگیرند چنانچه از اول درجه چوت تا آخر درجه جیل موسم بهارست پس درین وقت سودا ضعیف بلغم جوان صفر اتولد آرد بعد ازاول درجه بیساکه تا آخر درجه جیتر موسم تابستانست و درین هنگام بلغم ضعیف صفر جوان سودا تولد آرد بعد ازاول درجه اسد موسم برشکالست درین وقت صفر اتولد آرد و سودا جوان بلغم ضعیف باشد بعد ازاول درجه تلا تا آخر درجه میتن موسم اعتدالست درین وقت باد ضعیف صفر جوان بلغم تولد آرد بعد ازاول درجه عقرب تا آخر درجه قوس موسم زمستانست درین وقت صفر ضعیف بلغم جوان باد تولد آرد بعد ازاول درجه جدی تا آخر درجه دلو موسم خزانست درین وقت بلغم ضعیف باد جوان و صفر اتولد آرد بدانکه وقت صفر اوتابستان و وقت بلغم زمستان و وقت سودا و باران تمام باشد بدانکه حکما سه ماه را یک فصل و چهار فصل را یک سال و دوازده سال را یک دور و دو دور را یک قرن و چهار قرن را یک دائره گویند بدانکه حمل شوجوزا بهر سه بیع را فصل صیف میزان عقرب قوس را فصل شتا سرطان اسد سنبله را فصل خریف جدی دلو حوت هر سه برج را فصل ربیع خوانند بدانکه درین مابین درازی عمر انسان یک دائره زیاده نیست پس قرن اول از عمر انسان بلغم تولد آرده صفر اجوان شود و سودا ضعیف گردد و در قرن ثانی بلغم جوان صفر اضعیف باد تولد آرد و در قرن ثالث بلغم جوان باد ملحه را باد کم گردند و موصوف شوند و منی قلت پذیرد و مزاج مختلف گردد و قریب مرگ رسد چنانچه عروج کرده بود همچنان نزول کند بدانکه تمامی دور سه بیست و شش اصبع است عرض جبین از ابرو تا موی سر چهار و طولش از گوش تا گوش دیگر چهارده و طول ابرو چهار و عرض گوش سه و طول بینی سه و عرض او دو و طول تمکر انگلوتا قتیب بیست چهار طول پشت از قطب قفا تا قطب بر بیست چهار اصبع و دال هفت ریشش

مراره سه گرده چهار ذکر میست بیرون دوازده رحم میست باسبع باشد دوامعا بیست دست بیوند و بدان آدم هفت پوست تو تو بماند تا هی بسیل میاشند
و پیش هر پوست یکسانست بریکدیگر چسپیده چنانچه فرجه ندارند بدانکه ترکب جسم آدم از چهار عنصر و پنج نور است و از هر یک پنج پنج افعال صادر
میگردند مثلا از عنصر خاک خاموشی سکوت نوآب فراموشی ترسیدن از خدا و از عنصر باد گفتن شنیدن و گفتن بوئیدن خندیدن و از عنصر آب
بول کردن عائط نمودن عرق کردن گریه نمودن لعاب انداختن و از عنصر آتش خوردن آشامیدن دیدن جماعت نمودن غصه کردن و از عنصر نور
فهم کردن و در معرفت حق فکر نمودن و در مجاز از سعادت بمعنی مهربانی نمودن حفظ کردن از خطرات شیطانی حیا نمودن بدانکه عقول جمع عقلست و واو
روح باشد و روح سه گونه است اول نفسانی مسکن او دماغ الدماغ دوم حیوانی مسکن او دل سوم نباتی مسکن او کبدست بدانکه نفوس جمع نفس است
و نفس سه وجه است اول طبعی قوتیست که اجزای جسم را نگذارد تا بیکدیگر میلاشی نشوند و این او لفظ متکلمان را نیکی راجفت دوم نقل گویند و نفس
نباتی عبارت از قوتیست که جسم را در طول و عرض عمق کشد و این را ازیوم علوق تا بیست پنج سال قوت در نزاید ست و هر چه بجزای در بدن آدم
از مرکبات عقل و فهم و درک و حفظ و شهوت و غفلت و بغض و حسد و مهر و قوتست زیاده گردانگاه بانزده سال بر حسب حال قرار خود وجود را
دارد تا بچهل رسد پس بعد از چهل سال رو بنقص نهد و این عهد را متوسط العمر گویند و نفس نباتی را هشت خادم اند اول جاذبه قوتیست که طعام
و آب و هوا و روغن از نطفه وجود براه سلسله در باطن کشد دوم ماسکه قوتیست که هر چه در جسم رود آنرا نگاه دارد و آن مرد از طعام و آب و بول و مرد اشیا
که بغیر اراده بیرون آمدن ندهد سوم هاضمه قوتیست که هر چه از کیلوس خواهد پخته و نی پخته در بدست آرد پخته گرداند چهارم مبدله قوتیست که همین غذا در بدن
آدم پخته شود و لطیف را از کثیف جدا سازد و این غذا را سه قسم کند اول قسم کیلوسه آن را در تمام بدن سازد و قسم دوم بول آن را در دشانه بیرون فرستد
آن را در محل غائط اندازد سیوم مصوره قوتیست که شیره غذا را هفت قسم گرداند اول کیلوس سازد دوم آنرا پخته خون گرداند سوم خون پخته گوشت گرداند چهارم
گوشت را پخته پیه سازد پنجم پیه را پخته عظم گرداند ششم عظم را پخته مغز سازد هفتم مغز را پخته منی گرداند و منی را بالای منبار جمع سازد هشتم دافعه قوتیست
که چون از غذا بقیه ثفل و مطیفه قوتیست که بدن را نگاه دارد و کثیف را از بدن جدا سازد از ان عاجت بول و براز و عرق و لعاب و ناخن و موی متولد شود
هفتم مولده قوتیست که انچه در جسم گم گردانده و آن مرد از منیست عمی گرداند پس ازان تخم چیست حاصل آرد و آن در نباتات تخم و در حیوانات نطفه است
هشتم نامیه قوتیست که جسم را در بزرگ شدن مدد کند و حیات بدن بدان منوط باشد چنانچه روغن در چراغ که تا روغن در چراغست باعث حیاتست
و آن مرد از دوم است لهذا مسلمانان مرد را نگاه دارند که خوردن گم گشتن و گشتن گم جماع کردن گم راه رفتن گم زور کردن گم ازادن هر دو نفس طبعی و نباتی
خادم متعلق بنفس حیوانی اند سوم نفس حیوانی قوتیست که جسم را بختیاری در حرکت آید و شیار ا بحس در آید و این را ده خادم اند پنج حواس ظاهر
که دریان سلوک معانی اند چون باصره سامعه شامه ذائقه لامسه و پنج حواس باطنی اند که بیان بندی بیایند چون حس مشترک خیال وهم
و متصرفه و حافظه لامسه مشترک در بطن اول دماغ است که مدد چشم یکی را در نظر آرد خیال و ام الدماغست هر عکس که در اعتقاد چون حس مشترک نقش
از آن مصور میگرداند چنانچه در نفس صورت مرده ما وهم در متوسط دماغست که اشیای دیده نادیده از ممکن الوجود در نظر آرد و چنانچه مهر را آفتاب آسمان
تو هم کند و هزار دریا شیر تو هم نماید و ازان هیچ نیست و هم گرفتن از مرده در خانه تاریک هر چند عقل گوید که این مرده جماد ست ازان نباید ترسید

اما وهم وسوسه میدهد در دل وترس پیدا آرد اما متصرف نه در همین وبسیار دماغست این قوت اگر مقایست عقل کند آن را متفکره خوانند واگر متابعت وهم کند آنرا خیالیگویند کاما متصرفه آنست که در کنه معانی چیزی که در خیال محافظه در آید تصرف مینماید ومدخل میکند اما حافظه پس دماغ هر چه حواس ظاهری وباطنی بدو رسد نقش این چیزها منقش میسازد حافظه چون لوحست وذاکره چون خواننده وخیال چون نویسنده ووهم چون سلطان سخن تواند پندار وحس مشترک چون دریائیکه جویهای کثیره دران شوند اما غضب در دولست هر حرکت که از برای منفعت در بدن حاصل آید آنرا غضب نامند اما شهوت از دو ماهست هر حرکتی که از برای جذب لذت در بدن حیوان پدید آید آن را قوت شهوانی گویند بلکه هر حرکت که خورده شود وهضم شده ازان خون تولد میگردد پس اگر آن خون صاف باشد از وی لحم پدید آید واز لحم پیه واز پیه عظم واز عظم مغز واز مغز منی ومادر زنان از مغز خون حیض پدید آیند نان حامل ماند پس اگر منی مرد غالب آید پسر وور عکس دختر ودر تساوی بخنثی یا بنیه پدید آید شنو! اول ماه خون نطفه خوب باشد بحرارت اصلی بچه شود دوم ماه علوق یعنی منعقد گردد سوم ماه خون بستر آن وپیش اعضا آرد چهارم ماه صورت تمام حاصل گردد پنجم ماه پوست مو پدید آید ششم ماه ناخن پدید گردد هفتم ماه جان در آید وانچه بادرش خورد شیره آن براه نافه در شکم بچه رود وچون هفتم ماه هوشیار گردد دهم ماه پیدا گردد بدانکه مردانگی مرد از قوت دل ودماغ گردد وذکر پست وبیضه اش از خواص انثیین است اگر انثیین نباشد معدور دریش وسبلت نه برآید ومجبری یعنی غیر مجبری بولست اما مجبوری تحصیل اندمجبری بول زیر ومجبری یعنی بالا است بدانکه اگر فساد بیوست پدید آید همه اعضا صفت خاک گیرد وگران نماید ودهم پریشان شود واصابع اطراف آماسد وثقلت پیدا گردد واگر فساد رطوبت شود همه خوف وبلغم خواب ووجع عظم ذکام وزلهٔ کبد پیدا گردد واگر فساد بر دورت باشد الفاظ تباه شود وقوت سخن وهر دو چشم وتمام اعضا سست باشد وخنکی گاه واگر فساد حرارت باشد صداع کرب سهر پیدا شود وعطش آرد واگر نار وما اختلاط گیرد تب پیدا شود واگر باد وناز آمیزد تب لازم آرد واگر نار وطین آمیزد تب صعب استخوانی آرد ولادوا ست واگر ما وریاح مولست گیرد وبرص وباد فرنگ ودیگر آبله ها آرد واگر با وطین آمیزد گاه حضوری گاه حضوری پیدا آرد مهرس معلوم نگردد وعجز ودرماندگی روی نماید ومرضهای مذکور سلامت داند اگرچه بشوند واقع سیگرد وبنیز هم مبدل میشود واگر باد وطین متفق شوند بتیزی وتازگی از هم بگریزند وا معاوعروق خشک شوند ورطوبت وحرارت زائل گردد وقرمحت باشد واگر فساد سودا باشد تیزگی وبیهوشت ودرشتی جلد حرمت مول مائل بسیاهی وگاهی سبز نگردد اندیشه بیفایده ودر خواب شیای ترسناک بیند وامراض سودا وی چون سل وتاریکی چشم سرفه یابس بیوست اندام وخون ومنی سهر نقرس وسواس صداع خاصه جانب چپ وجع پدید آید واگر فساد صفرا باشد تلخی دهن وشدت عطش تب سخت قوان بول زرد غلغانی استراحت بهوای باد سرعت وعظم نبض ودر خواب چیزهای زرد بیند ورطوبت بتیزی در شب باد بوست واز دواعراض صفراوی چون جنون وسرسنی خشکی انثیین شقاق یا قولنج سرفه یابس وجع آبگاه جانب راست وآثار سیاه در تنها وهوسی پیدا آید اگر فساد خون باشد بیاض بول وجع علت کسل غلظ وبیاض بول اهل بدن عدم عطش علت خواب دیدن اشیای سفید برف وباران وما وخلط بلغم تلخی دهن شدت عطش تب سخت قوان بول زرد غلغانی استراحت بهوای باد سرعت وعظم نبض ودر خواب چیزهای زرد بیند ورطوبت بتیزی در شب باد بوست واز دواعراض صفراوی چون جنون وسرسنی خشکی انثیین شقاق یا قولنج سرفه یابس وجع آبگاه جانب راست وآثار سیاه در تنها وهوسی پیدا آید اگر فساد خون باشد بیاض بول وجع علت کسل غلظ وبیاض بول اهل بدن عدم عطش علت خواب دیدن اشیای سفید برف وباران وما وخلط بلغم تلخی دهن شدت عطش تب سخت قوان بول زرد غلغانی استراحت بهوای باد سرعت وعظم نبض ودر خواب چیزهای زرد بیند ورطوبت بتیزی در شب باد بوست واز دواعراض صفراوی چون جنون وسرسنی خشکی انثیین شقاق یا قولنج سرفه یابس وجع آبگاه جانب راست وآثار سیاه در تنها وهوسی پیدا آید اگر فساد خون باشد بیاض بول وجع علت کسل غلظ وبیاض بول اهل بدن عدم عطش علت خواب دیدن اشیای سفید برف وباران وما وخلط بلغم یعنی چون [illegible] یعنی دهن کسل کثرت خواب حکه بن گاه رد صداع طاعون جدری آبله سهل غلت حکه بقد سرفه یابس کبار وهوسی خون آید اشه دهیه پدید آید فقط الحمد لله والمنه کذا کتاب منفعت متاب در ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۱۳ مطابق سنه ۱۷۹۸ع علیه اتمام وبرخشید

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

مضمون	نمبر صفحہ
اطریفل غاریقون ...	۸
اطریفل سنا ...	۹۶
اطریفل ملین ...	۱۷
اطریفل وردی ...	″
اطریفل کشنیزی مرغوب ...	۳۱
اطریفل کشنیزی ...	۱۴۴
اطریفل صغیر ...	۳۱
اطریفل رہانی ...	۴۸
اطریفل اسطوخودوس ...	۶۴
اطریفل کبیر ...	۶۶
افراسیون ...	۲۲۲
اقل ملین ...	۴۱۶
انبث الحدید ...	۴۲۱
ترتبدی ...	۵۹۵
غدوی ...	۶۵۵
افتیمونی ...	۶۶۸
شاہترہ ...	۶۷۴
ہامان ...	۷۰۳
ایارج فیقرا ...	۱۳
جالینوس ...	۷۴

مضمون	نمبر صفحہ
انوناذیا ...	۴۰۰
انوشدارہ ولولوئی ...	۴۸
لولوئی ...	۲۹۵
لولوئی ...	۲۹۷
سادہ ...	۲۱۸
ابکامہ ...	۳۹۵
اکسیرین ...	۱۱۰
اخلاط زعفران	۱۱۶
اوشیکرانو ...	۲۲۴
اشیر الملوک ...	۱۹۱
سنون حمر	″
اکسیر ...	۴۹۰
الیشبر انیونی ...	۲۲۹
ارسطون صغیر	۲۴۳
اصول محللہ ...	۶۴۵
ارد محللہ ...	۶۵۵
ادویہ مقویہ دماغ ...	۲۴
منقیہ دماغ ...	۲۴
محللہ ریاح منقیہ سدد دماغ	۲۴
ادویہ مسکنہ بہوشی آور	۷۵۲
دیگر ...	۳۹

مضمون	نمبر صفحہ
مجوفہ جاذبہ ...	۳۸
الکالیکو ...	۲۵۳
منقیہ صدر وریہ ...	۲۴۵
مقویہ معدہ ...	۲۸۵
نافعہ ومنقیہ کبد ...	۲۳۴
منضجہ مسہلہ ...	۳۸۹
منقیہ امعاء ...	۴۰۴
مدرہ ...	۴۳۸
مدرہ ...	۷۱۱
منقیہ ...	۴۳۸
رادعہ ...	۶۳۲
مرخیہ ...	۶۳۱
مرخیہ محللہ ...	″
محللہ ...	″
محللہ ...	۶۴۵
محللہ ملینہ ...	۶۵۸
ملینہ ...	۶۳۲
منضجہ ...	۶۴۵
منضجہ منجرہ ...	۶۳۲
معرقہ ...	۷۱۱
باسلیقون ...	۱۰۴

مضمون	نمبر صفحہ
برود بنفسجی ...	۱۴۳
حصرم ...	۱۵۱
برشعشا ...	۴۴۰
بناوق بزور ...	۴۳۵
بنجور سیماب ...	۶۹۶
پاشویہ ...	۸ و ۱۲
پاشویہ ...	۵۹۳
بیشی ...	۶۶۸
بذر حبلی ...	۶۶۸
پیندی ...	۴۷۷
بتیسہ مضاعف ...	۵۴۰
بزور محللہ ...	۶۴۵
تریاق اربعہ ...	۳۵
فاروق وکبیر ...	۷۹
اسنان ...	۱۷۵
ذہب ...	۲۶۷
گل مختوم ...	۷۷۵
تریاق طین ...	۳۱۳
عام النفع ...	۶۸۴
بلیغ النفع ...	″
ثمانیہ ...	″
ریتیلا ...	۷۸۹

فہرست نسخہ ہائے مرکبہ ہذا الکتاب

مضمون	نمبر صفحہ
تبریز	۱۲
تین بوترا ابیل	۲۸۵
تیزاب	۷۰۴
فاروق	″
گوگرد	۷۱۶
نوشادر	″
بنادر یطوس	۷۸
جوارش ہمود	۳۴
عود	۳۱۲
عود	۳۲۲
عود	۲۹۷
عودترش	۳۲۳
شاہجورش	۲۹۷
شب یمانی	۳۰۴
شاہی	۴۸
اسقف	۶۴
فسدوی	۹۲
عنبر	۹۲
عنبر	۲۷۸
حنین	۱۹۲
جالینوس	۲۴۰
مسندین	۲۹۷

مضمون	نمبر صفحہ
لولو	۲۶۸
لولو	۵۲۴
کافور	۲۶۸
تفاح	″
املج	″
جوزہی	۲۸۲
بسباسہ	۲۸۶
شکر	۲۸۷
تنبخ	۲۹۷
جاوید	″
زنجبیل	″
سمسم	۲۹۸
خوذی	۳۰۰
کندر	۳۲۰
سک	۳۲۲
سفرجل	۳۲۵
دارچینی	۳۵۳
شہریاران	۳۹۵
ہندی	۳۹۸
نامشک	۴۰۴
طباشیر	۵۹۱
جراتکس	۵۹۵

مضمون	نمبر صفحہ
جوکراج گوگل	۷۸
جواہر مہرہ	۲۶۷
حب صبر	۸
ایارج	۸
اصطمخیقیون	۸
بسفایج	۸
بنفشہ	۸
جالینوس	۸
افیون	۲۲
افیون	۲۲۸
مسیحیائی	۲۳
نزلہ	″
قوقایا	۳۰
شبیار	۳۵
لاجورد	۴۶
افتیمون	۵۴
کافور	۶۴
کافور	۶۲۸
اسطوخودوس	۶۴
مشیطج	۶۲۵
فرفیون	۷۵
عشر	۷۷

مضمون	نمبر صفحہ
منہی	۸۷
اسکندری	۹۲
سرخ	۱۰۳
سرخ	۸۲۶
سبز	۱۰۳
نمایقیون	۱۹۲
نمایقیون	۳۳۲
مشک	۱۹۳
کہلوسی	۱۹۴
بیش	۲۲۱
شفا	۲۲۲
مطیبہ	۱۹۴
شفا	۵۰۵
انزروت	۲۲۲
سیعہ	۲۲۵
سہلہ	۲۱۵
سہل	۳۹۱
سہلہ بقم	۳۹۳
اشنجار	۲۲۸
اشنجار	۳۶۸
سعال	۲۲۸
سنکا	۲۲۸

فہرست نسخہ ہائے مرکبہ ہذا الکتاب

مضمون	نمبر صفحہ
تنکار	۲۸۱
تنباکو	۲۸۸
ہندی	۲۲۹
قصدر	〃
کنہ	〃
عود	〃
طباشیر	۲۴۲
نمکہ	۲۸۵
کبریت	۲۸۷
زیرکاوک	۲۹۰
ترشی	۲۹۵
قیصر	۲۹۵
فولاد	۳۳۳
ریوند	۳۴۴
سکبینج	۳۴۸
سکبینج	۵۱۳
صابون	۳۴۸
غافث	۳۵۹
احمر	۳۸۰
افادیہ	۳۸۷
نارمشک	۳۸۷
حیات	۳۹۱

مضمون	نمبر صفحہ
عجیب	۳۹۴
جمالی گوٹہ	۴۰۸
دند	۶۹۴
سفتت	۴۳۶
دق	۶۲۹
سورنجان	۵۵۷
سورنجان	۵۷۲
سورنجان تقیم ہندی	〃
صندل	۵۸۳
اندہیرون	۵۹۵
جرنکس	〃
رامہران	〃
گھوڑچڑھی	〃
مسکین نواز	〃
ماہتابی	۵۶۷
خیزران	۶۵۵
واصلی	〃
سنا	۶۶۹
سم الفار	〃
شاہترہ	۶۷۴
ناخواہ	۶۹۴
رسکپور	〃

مضمون	نمبر صفحہ
ہلیلہ	۶۹۳
ہلیلہ	۷۱۸
فلفل	۶۹۴
عمرودسندری	۷۱۳
فونت	۸۷۱
حمول میر	۳۸۴
حقنہ مبرد	۳۷۱
سہلہ ملینہ	۳۹۵
کاسنفج	۳۹۶
باتکن	〃
مسنن	〃
کرم	۴۷۲
مسکن وجع	۳۹۶
حلوا خروع	۷۷
بنفشہ	۴۷۵
نخود	〃
گزر	〃
فرنی	〃
زنجبیل	〃
سوہن	〃
بیخ	۷۳۱
حافظ الصحت	۲۳

مضمون	نمبر صفحہ
عنبر	۴۸
ابریشم	〃
یاقوت	〃
لبسہ	۲۳۴
مروارید	۲۶۶
گاؤزبان	〃
صندل	〃
صندل حامض کافوری	〃
مطیب	〃
خلوق	۵۳۱
خل سیمل	۳۹۱
خمر ریحانی	۴۳
فستین	۴۰۷
مصطکی	۴۰۷
فولادی	۳۳۳
دوا المسک	۸
حلو	۳۶
عار	〃
معتدل	۴۸
بارد	۲۶۵
بارد	۳۰۲
بارد مختصر	〃

فهرست نسخهای مرکبه هذا الکتاب

مضمون	نمبر صفحه
بزوری حار	۵۸۸
بزوری بارد	۵۹۱
بزوری معتدل	۵۹۱
منصلب	۳۵۶
رمانی	۵۶۰
اصولی	۸۳۷
شیرانگزه	۳۴۸
شحوم ملینه	۶۴۵
شاهفره خیر	۳۸۳
خیارشنبر	۳۹۵
قنطریون	〃
بنفشه	〃
زنبل	〃
چندبیدستر	〃
صابون	〃
مسکن وجع مفرح	۳۹۶
منعظ	۴۸۱
مسکه	۵۳۴
مسهل	۳۸۹
شیافه ابهلیج	۹۶
اهلیلج	۹۰
اهلیلج حاد	۹۹
کافوری	۹۸

مضمون	نمبر صفحه
برسالیوم	۹۹
دینارجون	〃
زیبق	۱۰۳
سماق	۱۰۷
سماق	۱۲۴
اسود	۱۰۷
اخضر	〃
کندر	۱۰۹
آبا	〃
موقالیا	۱۱۱
مرارات	۱۱۵
زعفران	۱۱۶
زعفران	۱۳۶
انگزه	۱۲۱
اصفر	۱۲۷
زنگار	۱۳۳
غب	۱۳۴
حنظل	۱۶۰
شراب غبثی	۳۲۳
شربت حرمل	۸
بنفشه	۲۳
بنفشه مرکب	۲۲۳

مضمون	نمبر صفحه
خشخاش	۲۳
عناب	〃
فرادرس	〃
نیلوفر	۲۶
نارنج	〃
ابریشم	۳۴
ابریشم	۲۶۳
لیمو	۳۴
لیمو	۵۸۶
سیب	۳۵
صندل	〃
صندل زرد	۲۴۲
صندل ترش	۲۶۴
افتیمون	۴۴
سودا	۴۶
اسطوخودوس	۶۴
سعد	۸۷
عسل	۹۲
بزوری	۲۱۸
بزوری بارد	۳۴۳
بزوری حار	〃
بزوری معتدل	〃

مضمون	نمبر صفحه
زوفا مقرد	۲۲۲
زوفا	۲۲۶
نرگس	۲۲۲
مبارک	۲۲۹
بنجبین	〃
ترنجبین مسهل	۴۸۹
عنب	۲۲۹
اعجاز	〃
انجبار	۲۳۲
مورد	۲۳۸
حلیه	۲۴۳
شقایق	۲۵۴
شفا	〃
انار	۲۵۶
انار مقوی	۳۱۱
دارچینی	۲۶۲
اناسیل	۳۸۹
گاوزبان	۲۶۳
گاوزبان عنبری	〃
اسپغول	۲۶۴
بادرنجبویه	〃
مشک	〃

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

مضمون	نمبر صفحہ
عود	۲۶۴
قرنفل	〃
عنبر	۲۶۱
سنبل	〃
نانخواہ	۲۸۷
قشر ترنج	۲۹۶
قشر ترنج مرکب	〃
ورد و شنادہ	۳۱۱
ورد مکرر	〃
ورد مکرر	۳۸۹
ورد الہلیجی	۳۹۰
ورد شنائی	۳۹۰
ورد یاس	〃
نرگس	۳۱۲
مروارید	〃
دینار	۳۱۵
اصول	۳۴۲
افسنتین	۳۵۳
کشوث	۳۵۴
شربت فرنج	۲۹۶
ریوند	۳۵۹
سنبل	۳۸۹
سنا	۳۸۹
ترنجبین	۳۹۰
ہلیلہ	〃
اجاص	〃
انجیر	۴۰۴
سلیخہ	〃
ہلیون	۴۴۶
خیک	〃
تمرہندی	۵۶۱
صعتر	۵۹۵
کمون	〃
مرزنجوش	〃
بسفایج	۵۹۸
کندر	۶۱۷
لک	۶۲۲
شاہترہ	۶۷۴
صموغ محلہ	۶۴۵
ضماد مرسطالیون	۸
شوصہ	۲۵۲
سلمویہ	۳۹۲
محلل	۴۵۵-۵۶۱
سبد و نیا	۵۶۴
اسپغول	۵۶۴
نفر فلوس	۶۴۷
نان	〃
اشق	۶۴۸
خبہ	〃
پارچہ	〃
کوکنار	۶۴۹
شفیح شجر	۶۵۵
سورنجان	۶۷۹
جبر	۷۷۰
کونفور ناتیود	۸۷۶
طلبیخ حرمل	۸
ہلیلہ	۳۰
افتیمون	۴۵
خطاف	۴۳۰
سودا	۴۶
قنطوریون	۱۱۹
خیار شنبر	۱۷۱
حلبہ	۲۱۸
زوفا کبیر	۲۲۴
مسہلہ	۲۲۶
سمسم	۳۹۱
اصل السوس	۲۲۹
شاہترہ	۳۱۹
افسنتین	۳۴۲
سورنجان بستہ	۵۴۴
سورنجان	۵۷۲
محلل	۶۵۵
افعی	۶۶۹
سنا	۶۸۷
معرق چوبچیات	۶۹۵
معرق عشبہ	〃
معرق پنجبینی	۶۹۶
مرکی	۷۵۱
طین جکت	۲۴۳
طلا راوع	۵۶۱
مسکنہ	〃
نرد	۶۷۸
طریق فونت	۲۲
غسل حلبہ	99
تعریق	۳۴۳
اندفان	۳۴۴
بزل	۳۴۶
بزل	۵۰۹

فہرست نسخہ ہائے مرکبہ ہذا الکتاب

مضمون	نمبر صفحہ
باریکا فوری ...	۳۰۲
حامض	۲۶۶
حامض عنبری ...	″
حامض عنبری کافوری	″
عنبر	۳۰۲
دوای جامع ..	۷۷
چینی	۱۳۴
گلزار	۱۹۱
خطاطیف	۲۰۱
ہندی	۲۲۹
سرشیم ہای	۲۴۲
بلیلہ	۲۸۱
قرنفل	۲۹۱
کرکم صغیر	۳۲۹
لک	۳۴۲
خیار	۳۵۹
ترنجبین	۴۷۱
حلتیت	″
حلتیت	۵۹۷
بصل	۴۷۱
واچینی	″
خسک	″

مضمون	نمبر صفحہ
ترپد	۵۹۴
مسکر	۷۵۲
ذاریح	۷۹۳
سرطان	″
دیک بردیک ..	۱۹۲
دہنیا یا چک ...	۳۷۵
دیا قوذا	۲۲۹
دحمثا	۲۱۱
دیامرگریتا لوبارد	۲۶۴
دبید ورد	۸
ایرسا	۳۵۳
فرور اصفر ...	۹۶
اصفر	۷۵۸
ابیض	۹۹
ابیض	۱۴۴
ملکایا	۱۰۰
اغبر	″
وردی	۱۱۰
شبی	۱۸۳
خمہ	۶۶۹
انزروت	۶۸۷
اربعہ	″

مضمون	نمبر صفحہ
ملحم	۷۳۸
چشمگیرج	۸۱۹
روغن عاقرقرحا..	۸۴
بط	۸۶
بط	۷۲
مرغابی	۸۹
لبوب سجعہ	″
سیسون	۸۹
خمر	″
تیغ	۸
کل	۱۲
بابونہ	۳۰
بیدمار تولینو ...	۳۸
گربہ	۷۲
قسط	۷۳
تنوینہ	″
سداب	″
خراطین	۷۶
جند	۷۶
مشک	″
شفا	″
حرمل	″

مضمون	نمبر صفحہ
عجائب	۷۶
احمر	۷۷
زاغ	″
بلادر	″
مبارک	″
روغن سوباہ	″
موم	″
مرکب	″
دارچینی	″
کندش	″
ترب	۱۵۳
نارویں	″
فرفیون	۱۵۵
حنظل	۱۶۲
مصطکی	۱۸۳
گوگرد	۲۲۹
گوگرد	۴۷۴
گوگرد	۶۹۸
سنبل	۳۰۳
کریلہ	۴۱۵
عقرب	۴۴۶
بہروزہ	″

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

مضمون	نمبر صفحہ
سوسن	۴۵۳
زعفران	〃
خروع	〃
تنوم	۴۵۶
راہب	〃
فقیہ	۴۸۲
ذہب	۴۸۳
زیبق	〃
حمص	〃
باہ	〃
حنا	۶۷۲
خناشس	〃
کافور	۶۲۸
محلبہ	۶۲۵
گندم	۶۹۸
قشر ناجیل	〃
مار	۷۰۴
بھنگرہ	۷۱۰
بھنگرہ	۷۳۸
سام ابرص	۷۲۰
مورد	۷۲۰
آلہ	〃

مضمون	نمبر صفحہ
حب القار	۷۲۰
لاذن	۷۲۳
نارجیل	۷۲۶
بلسان عملی	۷۵۱
اشراش	〃
سندروس	۷۵۹
زبل خبر	۸۳۹
روشنائی	۱۰۴
راسک	۳۸۳
رسیاہین گوگرد	۴۸۰
رصاد یار	۷۰۴
رصاصہ ہیلہ	۱۲
رایب مسہل	۳۹۰
زرعونی	۴۷۱
سقوط جاوشیر	۳۴
بابچی	۸۱
اسقی پارنیوہ یکو	۸۶
استرنجی	۱۱۴
ہندی	۲۲۹
مروارید	۲۴۷
ناشخوہ	۲۸۱
کشنیز	۲۸۵

مضمون	نمبر صفحہ
جاروب سعدہ	۲۸۶
سنگدان	〃
ملح سلیمانی	〃
ارسطاطالیس	〃
نمک	〃
کہربا	۲۹۵
نعنع	۳۲۲
مر	۳۲۵
ہلیلہ	۳۲۷
کرفس	۳۵۳
طباشیر	۳۷۱
طین	〃
قنب	۳۷۴
قلیا	۳۷۶
جوز	۳۸۳
سہل	۳۹۱
زبانیطس	۴۳۵
خربق	۴۴۶
بلوط	۴۵۹
سنا	۳۹۱
مصطکی	〃
عود	۳۲۳

مضمون	نمبر صفحہ
منزل	۷۳۲
خراطین	۴۸۰
فوفل	۵۴۰
سورنجان بہی	۵۶۴
سورنجان	۵۷۲
سودا	۶۶۸
شاہترہ	۶۷۴
ست لوبان	۴۸۱
سپاری پاک	۵۴۰
سہاگ سونٹھ	۲۸۶
سنجر بنیا	۳۳۲
سعوط اطفال الطیب	۲۴
سنون ابیض	۱۸۰
کرسنہ	〃
سنون سبی	〃
سنون مجلس حیران	۱۸۱
احمر	۱۹۱
سکنجبین	۳۱۱
افتیمونی	۲۶۱
عسل	۲۷۶
سفرجل	۲۸۵
بزوری	۳۲۷

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

مضمون	نمبر صفحہ
داغ	۵۰۹
قطع بواسیر	۵۳۸
قطع عظم	۷۵۴
قطع عظم کسور	۷۷۱
سگ افعی خراج وودیگر اورام	۶۵۱
شق سلعہ	۶۵۳
ربط عصابہ	۷۷۰
عرق تنباکو	۹
چوبچینی	۴۹
چوبچینی	۴۸۳
قندی	۴۹
بلادر	۲۲۲
قندی	۴۸۴
قندی معتدل	″
روغن بیدمشک	۲۱
ارنی تیکا	۷۲
موشہ	۷۸
سبز	۱۰۰
آسمانی	۱۱۴
نوم	۲۲۲
سیوتی	۲۶۱
بیدمشک	″

مضمون	نمبر صفحہ
عنبر	۲۶۴
عنبر	۴۸۳
جذر	۲۸۱
جذر	۴۸۴
تنبول	۲۸۱
تنبول	۲۸۷
تنبول	۴۸۳
ہیل	۲۸۷
ناخواہ	″
سانچ	″
مشک	۲۹۰
گوگرد	۲۹۶
چہارعرق	۴۰۴
چشمہ نیرج	۴۱۶
گل بیدانجیر	۴۱۳
مرزبہ	″
مرزبہ	۶۲۹
قرنفل	۴۸۳
لفنج	۴۸۴
مہوہ	″
خمر	″
خمر	۴۸۵

مضمون	نمبر صفحہ
خمر	۴۸۸
جاودانی	۴۸۴
بی یو	۴۸۵
حنظ	″
حمیدی	″
دوب	″
کوکنار	″
شاہانہ	″
شاہنشاہی	۵۹۱
بہار	۴۸۷
مجموعہ سادہ	″
مسکر	″
انگوری	۴۸۹
کاکفور	۵۹۱
شاہترہ	۶۷۴
تمغ	۶۷۴
سفید	۷۰۰
باقلا	″
حماض	″
گلابی	″
بلادر	۷۰۴
عسل	۷۲۷

مضمون	نمبر صفحہ
عسل	۷۶۰
عطر اگجہ	۳۹۰
جالیہ	۹
قلدفیون	۱۸۴
فنجبوش	۳۲۳
فلافلی	۷۸۲
فلونیا	۳۹۴
فارسی	۴۴۰
فرق درورم وسدہ	۳
وغشی وسبات	۳۵
درسکتہ وسبات	″
درسبات سہی ودسہ سبات	
واختناق رحم	۴۰
درجمود وسبات	۶۸
درجمود وسکتہ	″
درجمود ورسام	″
درعشہ واختلاج	۹۰
درورود قہ وصور سرج	۱۰۸
درنشور وتوقرنیہ	۱۱۰
درراس نملی وتوقرنیہ	″
درورم واستلای عنبیہ	۱۱۴
درنظرہ وبیل	۱۰۴

فہرست نسخہائے مکرمۂ ہذا الکتاب

مضمون	نمبر صفحہ
در التیام قصبۂ عنیبہ و التیام عصب	۱۱۵
در التیام شکیبہ و التیام عصبہ	۱۱۷
در ورم سدۂ عصبۂ جوفہ	۱۲۱
در نزول سبع و نزول الغیر مع	۱۲۱
در نزول و کدورت بیضیہ	۱۲۲
در ضعف لبلہ ضیق ثقبۂ عنیبہ	
در ضعف لبلہ ضیق عصبہ	۱۲۸
در ورم و قرحہ مری	۲۰۹
در قرحہ مری و قرحۂ معدہ	″
در سل حقیقی و غیر حقیقی	۲۳۹
در دمہ و منخم	″
در ورم کبد و ذات الجنب	۲۴۸
در ذات الجنب و ذات الریہ	″
در سرسام و زیرسام	″
در نفخ مرائی و در نفخ مغذیہ	
مری افغر	۲۷۶
در قرحۂ معدہ و امعاء	۳۰۵
در قرحہ مری و معدہ	″
در انقلاب معدہ و ایلاوس	۳۱۷
در صلابت معدہ و	
صلابت عضلات	۳۱۸
در سدہ و ورم کبد	۳۳۲

مضمون	نمبر صفحہ
در ورم کبد و ورم عضلات	
بشکم	۳۳۸
در دو سطلہ ہای کبدی و طحالی	۳۴۱
در قولنج و نغص	۳۹۲
در قولنج و وجع کلیہ	″
در قولنج و وجع رحم	۳۹۳
در قولنج و وجع کبد و معدہ	
و طحال و ویدان	۳۹۳
در قرحہ گردہ و مثانہ	۴۲۹
در حصات گردہ و مثانہ	۴۴۴
در حمل و رجا	۵۳۲
در استسقا و رجا	۵۳۲
در صرع و اختناق رحم	۵۴۷
در غشی و اختناق رحم	″
در عیب اسہر و سرقہ	۵۸۳
در حرقہ و سطلہ	۵۸۹
در برق و اتقہ	۵۹۶
در غدد و سلعہ	۶۵۴
در بہق و بہق ابیض	۷۰۲
در نزف الدم و لجم گذاشتہ	۷۵۵
در ورم سر و جمع آب در سر	۱۱۴
قرص نقشہ	۸

مضمون	نمبر صفحہ
بنفشہ	۳۵۶
بنفشہ	۴۰۰
انزروت	۱۰
زعفران	۱۲
یوعلے	″
نزلات	۲۴
طباشیر طین	۴۰
خشخاش	۲۲۹
طباشیر کافوری	۳۱۳
طباشیر سہل	۵۹۲
طباشیر	۶۲۷
افعی	۷۹
استیل	۸۰
اندروخون	۸۰-۴۸
کولا بیس	۹۷
ورد ابیض	۱۶۹
ورد	۲۷۶
ورد	۵۸۹
نزف الدم	۴۳۴
دم	۴۳۴
بول الدم	۴۶۴
اسہد	۲۳۵

مضمون	نمبر صفحہ
بسد	۳۸۲
شاہ بنج	۲۴۳
خشخاش	″
خشخاش	۴۲۸
کافور	۲۵۶
مشک	۴۶۳
عنبر	″
عود	۴۹۰
عود	۲۹۸
راسن	۲۸۹
سنبل طیب	۳۰۲
مبرد	۵۹۴
سنبل	۳۰۴
ایلاوس	۳۱۲
کہربا	۳۱۳
گلنار	″
ریوند	۳۱۳
ریوند	۳۲۹
فوہ	۳۳۴
لک	۳۳۲
زرک	۳۳۶
زرک	۳۵۴

فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

مضمون	نمبر صفحہ	مضمون	نمبر صفحہ	مضمون	نمبر صفحہ	مضمون	نمبر صفحہ
حماض	۳۳۶	قباد الملک ...	۵۶۷	زنجبیل	۲۱۱	تمر ہندی	۲۶۸
حماض	۳۸۲	قیر وطی	۸۷	کزبر	۲۱۳	انقناس	〃
زرد	۳۵۳	اخضر	۲۲۳	حب صنوبر	۲۲۲	زنجبیل	۴۷۱
ایرسا	۳۶۴	قطور وتجی ...	۱۵۳	سلخفات	〃	گزر	〃
کبر	۳۶۵	کلقند ورد	۳۱	ابہل	〃	شقاقل	〃
کرنانج	۳۶۵	گل گاوزبان	۲۶۸	خشخاش	۲۲۳ و ۲۴۳	شلجم	۴۷۷
مورد	۳۷۲	کمونی	۱۹۳	اعابات	۲۲۳	عصافیر	〃
بزور	۳۸۰	کلکلانج	۳۴۴	ایرسا	۲۳۰	ہلیلہ	۴۸۷
زنجبار	۳۸۲	کحل عشبہ ...	۱۰۷	زوفا	〃	آملہ	۴۸۸
زنجبیل	۳۸۳	جوھر	۱۲۴	توتم	〃	موم شنگرفی ...	۷۶
کاکنج	۴۰۰	کھور سانک ..	۵۹۵	بادام	〃	مرق مرغ ...	۸۹
ذیابیطس	۴۳۵	کوٹ	۵۱۰	طباشیر	۲۴۳	مار	۴۸۶
قوقیون	۴۵۱	کحل مروارید	۱۲۹	لاوان	۲۷۲	افعی	۴۶۸
صمغ	۴۶۲	کشتہ زنجبیل ...	۴۶۹	لادن	۳۱۶	فرمحی	۴۸۶
شب	〃	لعوق انجیر ...	۲۱۰	لازورق	۱۸	مارادل	۱۸۴
مرکی	۵۴۱	انجیر	۳۹۱	لبن سہل	۳۹۰	عسل	۷۳
افستین	۵۹۲	انگزہ	۲۱۱	مرمایی ناریل ...	۷۹	عسل مرکب	۳۵۹
انیسون	〃	طلب	〃	مج	〃	مسکہ	۷۸
خافث	۵۹۹	قطن	〃	بادام	۲۳۰	اصول	۷۳
مروارید	۴۲۸	کشتہ مرجان ...	۲۱۹	کدو	۲۴۳	بقول	۳۵۹
مبارک	〃	کشتہ زیبق	〃	سیب	۲۶۸	بزور	۳۵۶
برمکی	۷۰۳	خیارشنبر	۲۱۱	بہ	〃	قرع	۵۸۶

فہرست نسخہائے مرکز بنداالکتاب

مضمون	نمبر صفحہ	مضمون	نمبر صفحہ	مضمون	نمبر صفحہ	مضمون	نمبر صفحہ
ہندبا	۵۸۶	قسط	۹	ابہل	۲۸۴	تمری	۳۹۴
شاہترج	″	اسکیفنول	۲۹	ارلو	۲۹۵	راحت	″
شعیر	۵۹۸	سیسالیوس	۵۶	زنجبیل	۲۹۶	ترمد	۳۹۸
شعیر نوزنیانا	۵۹۱	عاقرقرحا	″	نانخواہ	″	خیارشنبر	۴۰۰
لحم	۴۰	ایہی لیپ تیکو	۶۴	بقراط	″	مقل	۴۱۶
لحم	۴۹	فستقی	۷۸	خوذی	۳۰۰	حجرالیہود	۴۴۶
لحم	۲۶۱	اذاراقی	″	احمر	۳۲۳	لبوب معتدل ...	۴۵۸
لحم	۲۸۶	لوتم	″	میعہ	″	لبوب	۴۷۱
لحم	۲۸۷	سعد	۱۳۱	جنطیانا	۳۳۲	کہربا	۴۵۹
لحم	۴۸۷	سعال	۲۲۵	بادمورج	″	بنوری	۴۷۲
لحم	۵۲۵	زوفا	۲۳۰	مقوی وج کبدی ...	۳۳۱	چلغوزہ	۴۷۳
لحم	۵۳۱	زراوند	″	ریوند	۳۳۳	چوبچینی	۴۷۹
مفرح یاقوتی تائل ببرد ...	۲۶۱	مفرح	۲۶۲	سنبل	۳۳۷	معجون زہیر ...	۳۸۵
یاقوتی تائل بحمر ...	۲۶۲	مفرح قلوب	″	یودینہ	۳۴۱	قرص افعی	۴۷۹
یاقوتی معتدل ...	۲۶۱	گلابی	۲۶۳	مشک	۳۵۴	عشرہ	″
حارساذہ	۲۶۲	دیارودالوہ	″	حافظ الاجساد ...	″	نقشط	″
بارد ساذہ	″	طلا	″	قابض	۳۷۵	کندر	۵۰۹
ملوکی	″	نقرہ	″	ماسک الیول ...	۴۳۷	سعدستیان	۵۶۷
اعظم	″	صندل	″	حب الغار	۳۸۶	مصطفر	۶۳۶
یاقوتی	۴۷۲	نجاح	۲۷۳	مسہل	۳۹۰	شاہترہ	۶۸۷
جالینوس	۱۸	ابن سہیل	۲۸۱	طیب الرائحہ ...	″	وج	۷۰۳
معجون سرس ...	۹	جوزی	۲۸۲	حیات بخش	″	فلاسفہ	۷۲۴

فہرست مضامین مرکز نبذ الکتاب

مضمون	نمبر صفحہ
مثنوی ولیطوس	۴۵۱
مثلث	۵۰۳
مینھتج	۵۸۹
موم شنگرفی	۷۶
موم روغن	۷۰۹
مرہم دینکالتوریو ...	۸۷۱ و ۸۷۰
سوسنی فیرو	۳۸
اوپتالمیکو	۹۸
توتیا	۱۰۰
توتیا	۶۹۸
توتیا ہندی	۶۷۹
زنگار	۱۳۴
زنگار	۶۴۷
زنگار	۷۶۰
انحنہ	۷۵۵
اسفیداج	۱۳۴
مرداسنگ	۱۵۵
مصطگی	〃
مصنف	۱۷۲ و ۱۷۳
اسارنیقا	۱۷۲
کافرزن	۱۷۳
کربا	۱۸۷

مضمون	نمبر صفحہ
انھلیون	۴۱۹
باسلیقون	〃
مقل	۴۲۰
رسل	۵۴۶
حواریون	۵۴۶
محلله	۶۴۵
رتن جوت	۶۴۷
سیاه	〃
اسود	۶۸۰
صابون	۶۴۷
فوفل	۶۴۸
بنفشه	〃
قرنشیشا	〃
اقلیمیا	۶۸۶
خروع	۶۴۸
خروع	۷۶۰
زیره سفید	۶۴۹
سرخ	〃
شلجم	〃
ضفدع	۶۵۹
سرطان	۶۶۲
جذام	۶۶۹

مضمون	نمبر صفحہ
ابقر	۶۷۴
عظم آدم	۶۷۹
سنگ پراحت	〃
دم الاخوین	〃
احمر	۶۸۰
جوز	۷۶۰
شادنه	۶۸۷
آبی	۷۵۶
نوره	۷۱۳
آهک	۷۵۶
عاقرقرحا	۷۳۷
رسال	۷۵۰
اعجاز	۷۵۱
زرد	۷۶۰
ملمه	۷۵۳
فاوذنهر	۷۵۹
انگزد	۷۶۰
لسان الکلب	〃
نفوخ حنطه	۸
دفلی	۶
نقوع سبر	۱۲
کت	۲۲۴

مضمون	نمبر صفحہ
سیر	۳۶۶
عفص	۳۷۳
انگزد	۴۰۶
نخود اب	۵۹۶
نمک افعی	۶۶۹
یاقوتی رومانی ...	۴۸
قرمز	۲۶۴
حار	۲۶۵
بارد	〃
معتدل	〃
یاقوتی	〃
لولوئی	۲۶۶
مختار	〃
یدالصنم	۸۳۴
ذکر افعال طبعی ...	۵۷۴
ذکر حرارت غریزی وغیره	〃
شناخت شیئی تمیز	۴
ذکر سبب بدء نفسانی وقضائی	۵۷۶

تمت